www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

بل هو قرآن مجید
فی لوح محفوظ
«سورهٔ بروج»

تفسیر فارسی
قرآن مجید

حجة التفاسیر

«۱»

تألیف
سید عبدالحجة بلاغی

بسم الله الرحمن الرحیم

حجة التفاسير و بلاغ الاكسير : يا من لا يحضره المفسر و التفسير

نويسنده:

عبدالحجه بلاغى

ناشر چاپي:

مجهول (بي جا ، بي نا)

ناشر ديجيتالي:

مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر : یا من لا یحضره المفسر و التفسیر جلد ۱ ----- ۸۴

مشخصات کتاب ----- ۸۴

مقدمه ----- ۸۵

جلد اول مقدمه ----- ۸۵

راهنمای تفسیر ----- ۱۲۰

اشاره ----- ۱۲۰

نسب نامهٔ محرر این تفسیر حضرت امام جعفر الصادق علیه الصلوهٔ و السلام. ----- ۱۲۴

ترجمهٔ متن اجازاتی که أصل آنها در صفحات قبل کلیشه شده ----- ۱۳۱

از مولانا آیت الله العظمی آقای زند کرمانی (شیخ محمد باقر) دام ظله العالی ----- ۱۳۱

از آیهٔ الله العظمی سید صدر الدین صدر طیب الله تربته ----- ۱۳۶

از آیهٔ الله العضمی سید محمد تقی خوانساری نور الله مضجعه ----- ۱۳۷

از آیهٔ الله العظمی سید محمد حجت قدس الله روحه ----- ۱۳۷

از آیهٔ الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی آقا نجفی دام ظله العالی ----- ۱۳۷

از آیهٔ الله العظمی و الزعیم التام سید أبو الحسن اصفهانی سی الله ثراه ----- ۱۳۸

از آیهٔ الله الکبری و المرجع العام آل کاشف الغطاء قدس الله روحه ----- ۱۳۸

از آیهٔ الله العظمی آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی دام ظله العالی ----- ۱۳۹

وزارت فرهنگ گواهینامه ----- ۱۴۰

قابل توجه ----- ۱۴۱

اجتهاد و تقلید ----- ۱۴۱

یکی از مسائل اجتهادی ----- ۱۴۲

مقدّمه ----- ۱۴۳

سرآغاز ----- ۱۵۴

زبان قرآن ----- ۱۵۷

سؤال از علامهٔ حلی در شهر دامغان دربارهٔ وجوب تعلم قرآن ---- ۱۵۷
اشاره ---- ۱۵۷
جواب علامهٔ حلی ---- ۱۵۷
قرآن: قبالهٔ آفرینش است ---- ۱۵۸
سوره و رفع سه شبهه ---- ۱۵۹
بیان صدر المتألهین ملاصدرا متوفی به سال ۱۰۵۹ ---- ۱۶۰
فهرس ---- ۱۶۱
مباحث گوناگون ---- ۱۷۱
اسم سوره های قرآن و شرح هریک ---- ۱۷۱
اشاره ---- ۱۷۱
۱ - سورهٔ حمد است ---- ۱۷۵
۲ - سورهٔ بقره است ---- ۱۷۵
۳ - سورهٔ آل عمران است ---- ۱۷۵
۴ - سورهٔ نساء است ---- ۱۷۵
۵ - سورهٔ مائده است ---- ۱۷۵
۶ - سورهٔ انعام است ---- ۱۷۵
۷ - سورهٔ اعراف است ---- ۱۷۶
۸ - سورهٔ انفال است ---- ۱۷۶
۹ - سورهٔ توبه است ---- ۱۷۶
۱۰ - سورهٔ یونس است ---- ۱۷۶
۱۱ - سورهٔ هود است ---- ۱۷۶
۱۲ - سورهٔ یوسف است ---- ۱۷۶
۱۳ - سورهٔ رعد است ---- ۱۷۶
۱۴ - سورهٔ ابراهیم است ---- ۱۷۶
۱۵ - سورهٔ حجر است ---- ۱۷۸
۱۶ - سورهٔ نحل است ---- ۱۷۸

۱۷ - سورۀ اسراء است ---------- ۱۷۸
۱۸ - سورۀ کهف است ---------- ۱۷۸
۱۹ - سورۀ مریم است ---------- ۱۷۸
۲۰ - سورۀ طه (طا - ها) است ---------- ۱۷۸
۲۱ - سورۀ أنبیاء است ---------- ۱۸۰
۲۲ - سورۀ حج است ---------- ۱۸۰
۲۳ - سورۀ مؤمنون است ---------- ۱۸۰
۲۴ - سورۀ نور است ---------- ۱۸۰
۲۵ - سورۀ فرقان است ---------- ۱۸۰
۲۶ - سورۀ شعراء است ---------- ۱۸۰
۲۷ - سورۀ نمل است ---------- ۱۸۰
۲۸ - سورۀ قصص است ---------- ۱۸۲
۲۹ - سورۀ عنکبوت است ---------- ۱۸۲
۳۰ - سورۀ روم است ---------- ۱۸۲
۳۱ - سورۀ لقمان است ---------- ۱۸۲
۳۲ - سورۀ سجده است ---------- ۱۸۲
۳۳ - سورۀ احزاب است ---------- ۱۸۲
۳۴ - سورۀ سبأ است ---------- ۱۸۳
۳۵ - سورۀ فاطر است ---------- ۱۸۳
۳۶ - سورۀ یس (یاسین) است ---------- ۱۸۳
۳۷ - سورۀ صافات است ---------- ۱۸۳
۳۸ - سورۀ ص (صاد) ---------- ۱۸۳
۳۹ - سورۀ زمر است ---------- ۱۸۳
۴۰ - سورۀ غافر است و مؤمن هم نامیده شده ---------- ۱۸۴
۴۱ - سورۀ فصلت است ---------- ۱۸۴
۴۲ - سورۀ شوری است ---------- ۱۸۴

۴۳ - سورۀ زخرف است ---------- ۱۸۴
۴۴ - سورۀ دخان است ---------- ۱۸۴
۴۵ - سورۀ جاثیه است ---------- ۱۸۵
۴۶ - سورۀ احقاف است ---------- ۱۸۵
۴۷ - سورۀ محمد صلّی اللّه علیه و آله است ---------- ۱۸۵
۴۸ - سورۀ فتح است ---------- ۱۸۵
۴۹ - سورۀ حجرات است ---------- ۱۸۵
۵۰ - سورۀ ق (قاف) است ---------- ۱۸۵
۵۱ - سورۀ ذاریات است ---------- ۱۸۵
۵۲ - سورۀ طور است ---------- ۱۸۶
۵۳ - سورۀ نجم است ---------- ۱۸۶
۵۴ - سورۀ قمر است ---------- ۱۸۶
۵۵ - سورۀ الرحمن است ---------- ۱۸۶
۵۶ - سورۀ واقعه است ---------- ۱۸۶
۵۷ - سورۀ حدید است ---------- ۱۸۶
۵۸ - سورۀ مجادله است ---------- ۱۸۷
۵۹ - سورۀ حشر است ---------- ۱۸۷
۶۰ - سورۀ ممتحنه است ---------- ۱۸۷
۶۱ - سورۀ صف است ---------- ۱۸۷
۶۲ - سورۀ جمعه است ---------- ۱۸۷
۶۳ - سورۀ منافقون است ---------- ۱۸۸
۶۴ - سورۀ تغابن است ---------- ۱۸۸
۶۵ - سورۀ طلاق است ---------- ۱۸۸
۶۶ - سورۀ تحریم است ---------- ۱۸۸
۶۷ - سورۀ ملک است ---------- ۱۸۸
۶۸ - سورۀ ن (نون) و القلم است ---------- ۱۸۸

۶۹ - سورۀ حاقه است ---------- ۱۸۹
۷۰ - سورۀ معارج است ---------- ۱۸۹
۷۱ - سورۀ نوح است ---------- ۱۸۹
۷۲ - سورۀ جن است ---------- ۱۸۹
۷۳ - سورۀ مزمل است ---------- ۱۸۹
۷۴ - سورۀ مدثر است ---------- ۱۸۹
۷۵ - سورۀ قیمه است ---------- ۱۹۰
۷۶ - سورۀ انسان است ---------- ۱۹۰
۷۷ - سورۀ مرسلات است ---------- ۱۹۱
۷۸ - سورۀ نبأ (بر وزن سبب) است ---------- ۱۹۱
۷۹ - سورۀ نازعات است ---------- ۱۹۱
۸۰ - سورۀ عبس است ---------- ۱۹۱
۸۱ - سورۀ تکویر است ---------- ۱۹۱
۸۲ - سورۀ انفطار است ---------- ۱۹۲
۸۳ - سورۀ مطففین ---------- ۱۹۲
۸۴ - سورۀ انشقاق است ---------- ۱۹۲
۸۵ - سورۀ بروج است ---------- ۱۹۲
۸۶ - سورۀ طارق است ---------- ۱۹۲
۸۷ - سورۀ اعلی است ---------- ۱۹۲
۸۸ - سورۀ غاشیه است ---------- ۱۹۲
۸۹ - سورۀ فجر است ---------- ۱۹۴
۹۰ - سورۀ بلد است ---------- ۱۹۴
۹۱ - سورۀ و الشمس است ---------- ۱۹۴
۹۲ - سورۀ و اللیل است ---------- ۱۹۴
۹۳ - سورۀ و الضحی است ---------- ۱۹۴
۹۴ - سورۀ انشراح است ---------- ۱۹۴

۹۵ - سورۀ تین است ---------- ۱۹۶
۹۶ - سورۀ علق است ---------- ۱۹۶
۹۷ - سورۀ قدر است ---------- ۱۹۶
۹۸ - سورۀ بیّنه است ---------- ۱۹۶
۹۹ - سورۀ زلزال است ---------- ۱۹۶
۱۰۰ - سورۀ عادیات است ---------- ۱۹۷
۱۰۱ - سورۀ قارعه است ---------- ۱۹۷
۱۰۲ - سورۀ تکاثر است ---------- ۱۹۷
۱۰۳ - سورۀ عصر است ---------- ۱۹۷
۱۰۴ - سورۀ همزه است ---------- ۱۹۷
۱۰۵ - سورۀ فیل است ---------- ۱۹۷
۱۰۶ - سورۀ قریش است ---------- ۱۹۸
۱۰۷ - سورۀ ماعون است ---------- ۱۹۸
۱۰۸ - سورۀ کوثر است ---------- ۱۹۸
۱۰۹ - سورۀ کافرون است ---------- ۱۹۸
۱۱۰ - سورۀ نصر است ---------- ۱۹۸
۱۱۱ - سورۀ تبت است ---------- ۱۹۹
۱۱۲ - سورۀ اخلاص است ---------- ۱۹۹
۱۱۳ - سورۀ فلق است ---------- ۱۹۹
۱۱۴ - سورۀ ناس است ---------- ۱۹۹
عدد سور قرآن ---------- ۲۰۰
عدد آیات قرآن ---------- ۲۰۰
تاریخ نزول قرآن و بعض کتب پیامبران ---------- ۲۰۱
کوه نور محل نزول قرآن در آغاز ---------- ۲۰۱
نقطه ---------- ۲۰۱
حروف هجاء و اعداد در زبان عربی ---------- ۲۰۳

حرف اول قرآن ---------- ۲۰۴
حرف وسط قرآن ---------- ۲۰۵
حرف آخر قرآن ---------- ۲۰۵
کلمهٔ اول قرآن ---------- ۲۰۶
کلمهٔ وسط قرآن ---------- ۲۰۶
اشاره ---------- ۲۰۶
چند نکته ---------- ۲۰۶
کلمهٔ آخر قرآن ---------- ۲۰۷
اولین و آخرین سورهٔ قرآن ---------- ۲۰۷
اولین و آخرین آیهٔ قرآن ---------- ۲۰۷
ترتیب نزول آخرین آیات قرآن ---------- ۲۰۷
سجده های قرآن ---------- ۲۰۹
اشاره ---------- ۲۰۹
توضیح ---------- ۲۱۰
اعراب قرآن ---------- ۲۱۰
اشاره ---------- ۲۱۰
ابو اسود واضع اعراب ---------- ۲۱۰
نقطه گذاری در قرآن ---------- ۲۱۱
استاد ابو اسود دؤلی و شاگردان ابو اسود ---------- ۲۱۱
جزء - حزب - عشر در قرآن ---------- ۲۱۲
کم یا زیادی در قرآن ---------- ۲۱۲
ناسخ و منسوخ در قرآن ---------- ۲۱۳
شاهکار ---------- ۲۱۴
اشاره ---------- ۲۱۴
نیز: از شاهکارهای قرآن ---------- ۲۱۴
نیز: از شاهکارهای قرآن ---------- ۲۱۴

اوزان مذکور در قرآن ---------- ۲۱۵
اشاره ---------- ۲۱۵
نیز در اوزان ---------- ۲۱۶
تدبر در قرآن ---------- ۲۱۶
فرق قرآن و دعا ---------- ۲۱۷
مبارزات قرآن با مشرکان و ارباب مذاهب دیگر ---------- ۲۱۷
مبارزات اجتماعی قرآن دربارهٔ دختران و زنان ---------- ۲۲۱
اشاره ---------- ۲۲۱
وسائل حلیت زنان بر مردان ---------- ۲۲۳
مبارزات اقتصادی قرآن ---------- ۲۲۳
اشاره ---------- ۲۲۳
اقسام بیع عبارتست از: ---------- ۲۲۳
تنظیم روابط مالی و حالی مردم با یکدیگر در قرآن (عقود) ---------- ۲۲۳
اشاره ---------- ۲۲۳
فهرس عقود لازمه ---------- ۲۲۳
فهرس عقود جائزه: ---------- ۲۲۴
تنظیم امور مالی و حالی یک طرفهٔ مردم (ایقاع) ---------- ۲۲۴
مبارزات بهداشتی قرآن ---------- ۲۲۵
مبارزات قرآن در امور مستوجب حد ---------- ۲۲۶
مبارزات قرآن در امور مستوجب تعزیر (تنبیه) ---------- ۲۲۷
آرزوئی که قرآن بر باد داد ---------- ۲۲۷
اشاره ---------- ۲۲۷
اشک تمساح برای بت پرستان ---------- ۲۲۸
مذبذب ---------- ۲۲۸
اگر مستشرقین راست می گویند ---------- ۲۲۸
تذکر ---------- ۲۲۹

نتیجه ---------- ۲۲۹
گلهای قاضی در میان اهل قرآن ---------- ۲۳۰
تعداد پیامبران و کتابهای نازل شده ---------- ۲۳۰
تعداد اسامی پیامبران مذکورین در قرآن بترتیب حروف تهجی ---------- ۲۳۱
ترتیب ظهور پیامبران (ع) مذکور و غیر مذکور در قرآن ---------- ۲۳۲
اسامی پیامبران موجود ---------- ۲۳۸
کلمات تعلیمیهٔ قرآن ---------- ۲۳۹
نسب آورندهٔ قرآن ---------- ۲۴۳
آدم و حواء (ع) جد و جدهٔ اعلی العال پیامبر (ص) ---------- ۲۴۴
آغاز خلقت آدم ---------- ۲۴۵
روز خلقت آدم (ع) و مدت مکث او در بهشت ---------- ۲۴۵
قهرمانان هبوط و محل هبوط ---------- ۲۴۵
بیان قرآن دربارهٔ هبوط (فرود آمدن) ---------- ۲۴۶
طلوع شریعت ---------- ۲۴۶
کلماتی که خدا به آدم (ع) وحی فرموده ---------- ۲۴۹
کتاب آدم علیه السّلام و تاریخ نزول آن ---------- ۲۵۰
کلیهٔ کتابهائی که بر آدم علیه السّلام نازل شده ---------- ۲۵۰
خط آدم علیه السّلام ---------- ۲۵۱
عمر و تاریخ وفات آدم (ع) ---------- ۲۵۱
مدفن آدم (ع) ---------- ۲۵۲
حواء (ع) ---------- ۲۵۲
نسل آدم و حواء (ع) ---------- ۲۵۳
فرزندان آدم ابو البشر (ع) ---------- ۲۵۴
دو پسر آدم ---------- ۲۵۴
قبل از آدم علیه السّلام ---------- ۲۵۵
نوح (ع) جد اعلای پیامبر (ص) ---------- ۲۵۶

ضبط کلمات و معانی آنها ---------- ۲۵۶
ابراهیم (ع) جد عالی پیامبر (ص) ---------- ۲۵۷
اسماعیل جد نزدیک پیامبر (ص) ---------- ۲۵۹
اشاره ---------- ۲۵۹
رفع شبهه ---------- ۲۵۹
نیز رفع شبهه ---------- ۲۶۰
اسحاق برادر اسماعیل و عم نزدیک پیامبر (ص) ---------- ۲۶۰
همسر اسماعیل ---------- ۲۶۱
صورت دولتهای عرب عمالقه ---------- ۲۶۲
پسران اسماعیل ---------- ۲۶۴
ضبط کلمات و معانی آنها ---------- ۲۶۴
عبد المطلب جد بلا فصل پیامبر (ص) ---------- ۲۶۴
نسب پدر و مادر و همسر پیامبر (ص) ---------- ۲۶۶
قریش ---------- ۲۶۷
ضبط اسامی ---------- ۲۶۷
فرزندان پیامبر (ص) ---------- ۲۶۷
تاریخ بعثت پیامبر (ص) ---------- ۲۶۹
خانهٔ مولد پیامبر (ص) در مکه ---------- ۲۶۹
خانهٔ خدیجه در مکه ---------- ۲۷۰
تاریخ زندگانی پیامبر (ص) برحسب سالهای میلادی ---------- ۲۷۰
تاریخ ---------- ۲۷۶
تاریخ متداول در عهد نزول قرآن ---------- ۲۷۶
اشاره ---------- ۲۷۶
اول تاریخ عربی هجری است ---------- ۲۷۶
اشاره ---------- ۲۷۶
یک بحث علمی ---------- ۲۷۷

دوم تاریخ رومی است ---------- ۲۷۸
اشاره ---------- ۲۷۸
مبدأ سال سریانی (رومی) ---------- ۲۷۸
فصول سال رومی ---------- ۲۷۸
شمارهٔ روزهای ماههای سریانی (رومی) ---------- ۲۷۹
معانی ماههای سریانی ---------- ۲۸۰
سوم تاریخ فرس قدیم است ---------- ۲۸۱
سال میلادی ---------- ۲۸۲
اشاره ---------- ۲۸۲
قضاء ---------- ۲۸۴
ماههای سال میلادی ---------- ۲۸۴
اشاره ---------- ۲۸۴
عربی مصری ---------- ۲۸۴
فرانسوی ---------- ۲۸۴
انگلیسی ---------- ۲۸۴
معانی کلمات ماههای فرنگی ---------- ۲۸۵
ینایر: ---------- ۲۸۵
فبرایر: ---------- ۲۸۵
مارس: ---------- ۲۸۵
ابریل: ---------- ۲۸۵
مایو: ---------- ۲۸۵
یونیه (یونیو) ---------- ۲۸۵
یولیه (یولیو) ---------- ۲۸۵
اغسطس (اوغسطس) ---------- ۲۸۵
بعض وقایع تاریخی که در فهم قرآن کریم باید توجه داشت ---------- ۲۹۰
مقدمه ---------- ۲۹۰

فصل اول: از هبوط تا طوفان ----- ۲۹۰
اشاره ----- ۲۹۰
ادریس ----- ۲۹۴
اشاره ----- ۲۹۴
چهل اسم ادریسی ----- ۲۹۵
خنوخ ----- ۲۹۵
اشاره ----- ۲۹۵
تحقیقات ----- ۲۹۷
فصل دوم: از طوفان تا میلاد ----- ۲۹۸
اشاره ----- ۲۹۸
نوح (ع) ----- ۲۹۸
اشاره ----- ۲۹۸
کشتی نوح (ع) ----- ۲۹۹
شهر ثمانین ----- ۳۰۰
جودی ----- ۳۰۰
تحقیقات ----- ۳۰۱
هود ----- ۳۰۲
اشاره ----- ۳۰۲
تحقیق ----- ۳۰۳
صالح (ع) پیامبر قوم ثمود ----- ۳۰۶
اشاره ----- ۳۰۶
معترضه ----- ۳۰۸
بازگشت به سخن ----- ۳۰۸
بحثی دربارهٔ سد مأرب و کشور یمن ----- ۳۱۱
تاریخ سد ----- ۳۱۱
بانی سد مأرب ----- ۳۱۱

کیفیت سد مأرب ---------- ۳۱۲
لغت مأرب ---------- ۳۱۲
اما واقعهٔ خرابی سد مأرب و داستان سیل عرم ---------- ۳۱۳
لغت عرم ---------- ۳۱۳
محل مأرب ---------- ۳۱۴
تماس قرآن کریم با یمن ---------- ۳۱۴
اشاره ---------- ۳۱۴
تاریخچهٔ تشکیل دولتهای یمن و اسامی آنها ---------- ۳۱۶
اشاره ---------- ۳۱۶
دولت معینیه ---------- ۳۱۷
دولت سبئیه ---------- ۳۱۸
دولت حمیریه ---------- ۳۱۸
دولت تبابعه ---------- ۳۱۹
اشاره ---------- ۳۱۹
کدام تبع مورد نظر قرآن است؟ ---------- ۳۲۲
اشاره ---------- ۳۲۲
تبع مورد نظر قرآن: ذو نواس است ---------- ۳۲۲
اصحاب اخدود ---------- ۳۲۳
اصحاب فیل ---------- ۳۲۳
اوس و خزرج «انصار» ---------- ۳۲۴
جرهم ---------- ۳۲۴
ضبط لغات این مبحث ---------- ۳۲۵
بقیهٔ سخن در تماس قرآن و یمن ---------- ۳۳۳
تماس قرآن کریم با سرزمین بابل ---------- ۳۳۷
اشاره ---------- ۳۳۷
بابل ---------- ۳۳۹

باغهای معلق ----- ۳۳۹
ابراهیم ----- ۳۴۰
تماس قرآن کریم با سرزمین کنعان ----- ۳۴۴
اشاره ----- ۳۴۴
ابراهیم ----- ۳۴۵
اشاره ----- ۳۴۵
ختان ----- ۳۴۶
خواجه و هلاکو و ملکه ----- ۳۴۷
سورهٔ ابراهیم (ع) ----- ۳۴۸
اسم مادر ابراهیم ----- ۳۴۹
مکفیله ----- ۳۴۹
ابراهیم، امت محمد (ص) را مسلمین نامید ----- ۳۵۰
تبعید هاجر و اسماعیل از کنعان به مکه ----- ۳۵۱
اشاره ----- ۳۵۱
تحقیق: ----- ۳۵۲
وطن اصلی هاجر ----- ۳۵۳
فاران کجاست؟ ----- ۳۵۳
دو واقعهٔ بزرگ ----- ۳۵۶
مقام ابراهیم ----- ۳۵۷
اسحاق در کنعان ----- ۳۵۸
اشاره ----- ۳۵۸
اما عیسو از کنعان رفت ----- ۳۵۸
اما یعقوب در کنعان ----- ۳۵۹
اشاره ----- ۳۵۹
فرهنگ لغات ----- ۳۵۹
هجرت یعقوب و پسران از کنعان به مصر ----- ۳۶۳

اسباط - سبط ----- ۳۶۴
اشاره ----- ۳۶۴
فهرس ----- ۳۶۵
انقراض سلطنت اسرائیل و بلکه نابودی آنان ----- ۳۶۸
موضوع فساد و دولت اسرائیل و یهودا ----- ۳۷۲
تماس قرآن کریم با شهرهای ساحلی بحر المیت ----- ۳۷۴
اشاره ----- ۳۷۴
لوط (ع) ----- ۳۷۴
اشاره ----- ۳۷۴
تحقیق معنی سجیل ----- ۳۷۶
دیار قوم لوط ----- ۳۷۶
مجرمین، مسرفین ----- ۳۷۷
انواع انحرافات اخلاقی و جرائم جنسی ----- ۳۷۷
خضر «شاهد مواقف بر و بحر» ----- ۳۸۰
بقیهٔ موضوعات تاریخی ----- ۳۸۹
تماس قرآن با سرزمین مصر ----- ۳۹۵
اشاره ----- ۳۹۵
یوسف ----- ۳۹۷
اشاره ----- ۳۹۷
وقایع پس از افکندن یوسف در چاه ----- ۳۹۷
شرح لغات مربوط به تاریخ یوسف (ع) ----- ۴۰۹
بیان بقیهٔ تماس قرآن کریم با مصر موسی ----- ۴۱۹
اشاره ----- ۴۱۹
نسب موسی ----- ۴۲۱
ضبط لغات ----- ۴۲۱
اسم مادر موسی ----- ۴۲۱

عمرام (پدر موسی) ---- ۴۳۱
طایوس ---- ۴۳۱
چگونه قابله ها موسی را نکشته اند؟! ---- ۴۳۱
انیسا و آسیه ---- ۴۳۲
مریم ---- ۴۳۲
فاتون ---- ۴۳۳
سامری ---- ۴۳۳
خربیل ---- ۴۳۶
هارون «اهرون» برادر موسی ---- ۴۳۶
زن هارون ---- ۴۳۷
پسران هارون ---- ۴۳۷
معانی لغات ---- ۴۳۸
مریم (خواهر موسی) ---- ۴۳۸
تماس قرآن کریم با مدین ---- ۴۳۹
اشاره ---- ۴۳۹
الف: شعیب (ع) ---- ۴۴۱
ب: موسی ---- ۴۴۱
صفوره زن موسی ---- ۴۴۲
تماس قرآن با مصر در عهد فرعون دیگر ---- ۴۴۳
اشاره ---- ۴۴۳
بلاهای ده گانه که بر مصریان وارد آمد ---- ۴۴۳
معجزات موسی ---- ۴۴۳
آسیه ---- ۴۴۴
تماس قرآن کریم با سیناء ---- ۴۴۵
اشاره ---- ۴۴۵
جبال تیه ---- ۴۴۷

مسیر موسی ---------- ۴۴۷
ایضاحات مربوط بموضوع ایام اقامت موسی در مدین و مصر ---------- ۴۵۲
اشاره ---------- ۴۵۲
شعیب بن مهدم ---------- ۴۵۳
اشاره ---------- ۴۵۳
قبر شعیب پدرزن موسی ---------- ۴۵۳
فرعون ---------- ۴۵۴
اهرام ---------- ۴۵۵
هامان ---------- ۴۵۵
ضبط لغات ---------- ۴۵۶
ایضاحات مربوط بموضوع ایام اقامت موسی در سیناست ---------- ۴۵۷
اشاره ---------- ۴۵۷
بحر احمر (بحر سوف) ---------- ۴۵۸
غمام «ابر» ---------- ۴۶۰
من ---------- ۴۶۱
اشاره ---------- ۴۶۱
تاریخ نزول من ---------- ۴۶۲
سلوی ---------- ۴۶۲
اشاره ---------- ۴۶۲
تاریخ نزول سلوی ---------- ۴۶۳
زدن عصا بر سنگ برای آب ---------- ۴۶۳
موضوع انتخاب هفتاد نفر مشایخ (در قبروت هتأوه) ---------- ۴۶۴
رفع طور برای گرفتن عهد ---------- ۴۶۵
اشاره ---------- ۴۶۵
تابوت عهد «تابوت شهادت» «تابوت سکینه» و تهیهٔ آن در صحرای سینا ---------- ۴۶۵
جاسوسی اراضی کنعان ---------- ۴۶۹

اشاره ---------- ۴۶۹
ترس قوم بنی اسرائیل از جهاد و عکس العمل آن ---------- ۴۶۹
اسامی ۱۲ نقیب (جاسوس) ---------- ۴۷۲
جباران ---------- ۴۷۲
واقعهٔ قورح (پسر عموی موسی) در قادش ---------- ۴۷۴
بلعام ---------- ۴۷۶
تیه ---------- ۴۷۷
شیحان ---------- ۴۷۹
وادی موسی ---------- ۴۷۹
توراة ---------- ۴۸۰
اشاره ---------- ۴۸۰
سفرهای توراة ---------- ۴۸۱
تلمود - مشنا - گمارا ---------- ۴۸۲
گمارا ---------- ۴۸۳
خاخام ---------- ۴۸۳
ترگوم ---------- ۴۸۳
ربان ---------- ۴۸۳
ربونی: ---------- ۴۸۴
احبار ---------- ۴۸۴
شافاط - شوفطیم ---------- ۴۸۴
سوفر - سوفریم - عهد سوفریم ---------- ۴۸۴
سن هدریم - سنهدرین ---------- ۴۸۴
کنست هگدولا ---------- ۴۸۴
بیبل - عهد عتیق - عهد جدید ---------- ۴۸۶
عهد قدیم ---------- ۴۸۶
عهد جدید ---------- ۴۸۷

سامریون ---------- ۴۸۸
ابو کریفا ---------- ۴۸۹
تقسیم عهد عتیق ---------- ۴۸۹
اشاره ---------- ۴۸۹
ضبط لغات و معانی آنها ---------- ۴۹۰
تلمود توراها ---------- ۴۹۳
تلمید هخامیم ---------- ۴۹۳
مدراش ---------- ۴۹۴
شبات ---------- ۴۹۴
قیدوش ---------- ۴۹۴
هبدالا ---------- ۴۹۴
هگادا ---------- ۴۹۴
پسح «پصح» ---------- ۴۹۴
روش هشانا و کیپور ---------- ۴۹۴
یوبیل (یایوبل) ---------- ۴۹۶
شمع اسرائیل ---------- ۴۹۶
قبلهٔ یهود و مسیحیان ---------- ۴۹۶
بیت تفیلا ---------- ۴۹۷
شلوم - شالیم ---------- ۴۹۷
کنعان ---------- ۴۹۷
بحر سوف ---------- ۴۹۷
شهر داود ---------- ۴۹۷
بیت لحم ---------- ۴۹۸
شام - ارام ---------- ۴۹۸
شهر مقدس - شهر خدا - اورشلیم - قدس ---------- ۴۹۸
طاب طاب ---------- ۴۹۸

بمئدمئد ---------- ۴۹۸
پارقلیطا - فارقلیطا - بارقلیطا - پریقلیطوس ---------- ۵۰۰
حروف و خط عبرانی ---------- ۵۰۰
کیفیت تلفظ حروف عبرانی ---------- ۵۰۱
(تاریخ اللغات السامیهٔ از دکتر اسرائیل ولفنسون ص ۹۹ و ۱۰۰ به ترجمه). ---------- ۵۰۱
اوریم - و - تمیم ---------- ۵۰۳
جفر - و - جامعه ---------- ۵۰۴
خلاصهٔ دورهٔ زندگانی و عمر موسی ---------- ۵۰۶
دستور شریعت موسی دربارهٔ آینده ---------- ۵۰۶
نابیء ---------- ۵۰۷
شباهت محمد (ص) به موسی (ع) ---------- ۵۰۸
اشاره ---------- ۵۰۸
مقایسه بین محمد (ص) و موسی (ع) ---------- ۵۰۸
مقایسهٔ دیگر ---------- ۵۰۹
تماس قرآن کریم با اهرام ---------- ۵۱۰
اشاره ---------- ۵۱۰
فرعون های مورد نظر قرآن کریم ---------- ۵۱۴
بعض لغات مصر قدیم و جدید ---------- ۵۱۶
اشاره ---------- ۵۱۶
دنبالهٔ لغات قدیم مصریان ---------- ۵۲۱
خدایان مصریان قدیم ---------- ۵۲۴
سایهٔ دیانتها بر مصر ---------- ۵۳۰
تماس قرآن کریم با گاو (مذکور در سورهٔ بقره) ---------- ۵۳۲
اشاره ---------- ۵۳۲
آیات قرآن کریم دربارهٔ گاو مذکور در سورهٔ بقره ---------- ۵۳۳
فروهر ---------- ۵۳۷

رد بر احتمال کنگا ----- ۵۳۷
اشاره ----- ۵۳۷
بطلان نظریه و حل مشکل باستانی ----- ۵۳۸
تماس قرآن کریم با مار و اژدها ----- ۵۳۸
تماس قرآن کریم با یم «رود نیل» و «بحر احمر» ----- ۵۴۰
اشاره ----- ۵۴۰
دنبالهٔ سخن راجع به رود نیل ----- ۵۴۲
ماهی رعاده ----- ۵۴۴
تمساح «نهنگ» ----- ۵۴۴
تماس قرآن کریم با دریاها ----- ۵۴۶
اشاره ----- ۵۴۶
بحر مسجور ----- ۵۴۶
اصحاب سبت و بحر احمر (بحر قلزم) ----- ۵۴۶
مجمع البحرین ----- ۵۴۷
دریای فارس ----- ۵۴۸
دریای سیاه ----- ۵۴۸
دریای اژه ----- ۵۴۸
حدود دریای خزر ----- ۵۴۸
دجله ----- ۵۴۸
بحر المیت ----- ۵۵۰
بحر احمر ----- ۵۵۰
نیز ----- ۵۵۰
دو دریا ----- ۵۵۰
هفت بلکه هشت دریا ----- ۵۵۱
بیان لغات و ایضاحات ----- ۵۵۳
محیط و اقیانوس ----- ۵۵۳

بحیره ----- ۵۵۴
تقسیمات زمین ----- ۵۵۴
اشاره ----- ۵۵۴
بازی دست سیاست ها ----- ۵۵۵
بحر احمر - بحر قلزم - بحر سوف ----- ۵۵۵
بحر تولیه ----- ۵۵۶
بحر ابیض متوسط ----- ۵۵۶
بحر اسود ----- ۵۵۷
دریای مرمره ----- ۵۵۷
دریای اژه (یا بحر ارخبیل) ----- ۵۵۷
بحر المیت ----- ۵۵۷
دریای فارس ----- ۵۵۸
بحر خزر ----- ۵۵۸
دریای جلیل ----- ۵۵۸
بحر کناره ----- ۵۵۸
بحیرهٔ طبریه ----- ۵۵۸
دجله ----- ۵۵۹
فرات ----- ۵۶۰
دنبالهٔ لغات ----- ۵۶۱
تماس قرآن کریم با پیشگوئی ----- ۵۶۱
اشاره ----- ۵۶۱
کاهن ----- ۵۶۲
تنویم مغناطیسی ----- ۵۶۵
تماس قرآن کریم با قوای مغناطیسی ----- ۵۶۸
اخبار از غیب ----- ۵۶۹
اشاره ----- ۵۶۹

طرق استطلاع ---------- ۵۷۰
اشاره ---------- ۵۷۰
۱ - علم احکام نجوم ---------- ۵۷۰
اشاره ---------- ۵۷۰
دو مبحث از احکام نجومی ---------- ۵۷۱
رد بر احکام نجوم از طرف شیخ ابو علی بن سینا ---------- ۵۷۲
۲ - علم اکتاف ---------- ۵۷۲
۳ - علم فراست ---------- ۵۷۲
۴ - علم رؤیا ---------- ۵۷۴
۵ و ۶ - علم قیافه و علم عیافه ---------- ۵۷۵
۷ و ۸ - علم کهانه و عرافه ---------- ۵۷۵
۹ - علم زجر ---------- ۵۷۶
۱۰ و ۱۱ - علم طرق به حصی و خط و امثال آن ---------- ۵۷۶
۱۲ - علم کف بینی ---------- ۵۷۷
۱۳ - علم ریافه ---------- ۵۷۷
۱۴ - علم اختلاج ---------- ۵۷۷
۱۵ - علم رمل ---------- ۵۷۷
دنبالهٔ استطلاع از غیب ---------- ۵۷۸
۱ - قرعه ---------- ۵۷۸
۲ - تفأل به قرآن ---------- ۵۸۰
۳ - استخاره ---------- ۵۸۰
اشاره ---------- ۵۸۰
استخارهٔ با سبحه ---------- ۵۸۱
استخارهٔ جلاله ---------- ۵۸۱
دنبالهٔ مطالب تاریخی از جمله: عراد ---------- ۵۸۲
از جمله: کشته شدن بلعام ---------- ۵۸۳

تماس قرآن کریم با سرزمین عوص وطن ایوب (ع) ---- ۵۸۳
اشاره ---- ۵۸۳
ضبط لغات ---- ۵۸۷
تماس قرآن کریم با کنعان قدیم ---- ۵۸۸
یوشع ---- ۵۸۹
اشاره ---- ۵۸۹
ضبط لغات ---- ۵۹۱
قبر یوشع و کالب ---- ۵۹۴
شموئیل (سموئیل) (صموئیل) نبی ---- ۵۹۵
اشاره ---- ۵۹۵
دنبالهٔ تاریخ سموئیل ---- ۵۹۷
طالوت «شاول» ---- ۵۹۸
اشاره ---- ۵۹۸
دنبالهٔ موضوع طالوت ---- ۶۰۰
داود (ع) ---- ۶۰۳
اشاره ---- ۶۰۳
ضبط لغات ---- ۶۰۴
قبر داود ---- ۶۰۶
ترجمهٔ یکی از سوره های زبور داود (ع) ---- ۶۰۶
سلیمان (ع) ---- ۶۱۰
اشاره ---- ۶۱۰
بعضی از سرگذشتهای مهم سلیمان ---- ۶۱۱
تدمر ---- ۶۱۶
تماس قرآن کریم با سیاهان لقمان ---- ۶۱۸
دنبالهٔ فصل دوم: بقیهٔ فهرس تواریخ از طوفان تا میلاد ---- ۶۱۹
اشاره ---- ۶۱۹

الیاس (ع) ---------- ۶۲۰
اشاره ---------- ۶۲۰
لغت الیاس ---------- ۶۲۰
قوم الیاس ---------- ۶۲۰
بعل ---------- ۶۲۳
قسمتی از اسامی و اماکن و بلاد مصدر باسم بعل ---------- ۶۲۵
دنبالهٔ تاریخ ایلیا «الیاس» ---------- ۶۲۶
الیشع (الیسع) جانشین ایلیا (الیاس) ---------- ۶۲۷
اشاره ---------- ۶۲۷
قبر الیسع ---------- ۶۲۸
ضبط لغات ---------- ۶۲۸
زکریا (ع) ---------- ۶۳۱
اشاره ---------- ۶۳۱
چند زکریا نام ---------- ۶۳۳
قبر زکریا دوم ---------- ۶۳۴
ضبط لغات ---------- ۶۳۴
شعیب بن مهدم ---------- ۶۳۵
اشاره ---------- ۶۳۵
بخت نصّر و... ---------- ۶۳۵
یونس ---------- ۶۳۵
اشاره ---------- ۶۳۵
تفصیل تاریخ یونس «یونان» «یونا» ---------- ۶۳۶
دعاء یونس ---------- ۶۳۷
اما مردم نینوی ---------- ۶۳۸
دنبالهٔ واقعهٔ روئیده شدن درخت ---------- ۶۳۸
دنبالهٔ مأموریت ---------- ۶۳۹

ضبط لغات ---------- ۶۳۹
تل توبه ---------- ۶۴۲
دیر یونس ---------- ۶۴۲
صوم نینوی ---------- ۶۴۳
استدراک ---------- ۶۴۳
ارمیا ---------- ۶۴۳
عدنان: جد اعلای پیامبر اسلام (ص) ---------- ۶۴۴
حزقیل «حزقیال» «ذو الکفل» ---------- ۶۴۴
اشاره ---------- ۶۴۴
دیر هزقل - داوردان ---------- ۶۴۶
قبر ذو الکفل ---------- ۶۴۷
اسماعیل معروف به (صادق الوعد) پسر حزقیال ---------- ۶۴۸
تماس قرآن کریم با پارس و ماد و لیدیا و شمال ایران تا رود سیحون و مشرق ایران تا رود سند و بابل و شامات و فلسطین و شهرهای فینیقیه ---------- ۶۴۹
کوروش کبیر (بزرگ) «ذو القرنین» «عقاب شرق» ---------- ۶۴۹
اشاره ---------- ۶۴۹
معنی ذو القرنین ---------- ۶۵۰
اشارهٔ اجمالی بتواریخ ما قبل و ما بعد کوروش بزرگ ---------- ۶۵۰
اشاره ---------- ۶۵۰
شاهان هخامنشی ---------- ۶۵۱
دنبالهٔ تواریخ پادشاهان ایران ---------- ۶۵۳
خلاصهٔ زندگانی کوروش بنقل از کتاب ایران قدیم ---------- ۶۵۵
لغت پارس ---------- ۶۵۷
نسب کوروش ---------- ۶۵۸
ادوار تاریخ قدیم ایران و پای تخت های آن ---------- ۶۵۹
دولت پارس و حملات کوروش ---------- ۶۵۹
عصر و دین کوروش ---------- ۶۶۱

تماس قرآن کریم با سد یأجوج و مأجوج ---- ۶۶۱
اشاره ---- ۶۶۱
زمانهای هفت گانهٔ خروج یأجوج و مأجوج ---- ۶۶۳
سد آهنی و دیوار سنگی ---- ۶۶۴
محل سد آهنین کوروش «ذو القرنین» ---- ۶۶۵
محل سد سنگی انوشیروان ---- ۶۶۶
ضبط لغات ---- ۶۶۶
عزیر ---- ۶۶۷
زرتشت ---- ۶۶۹
اشاره ---- ۶۶۹
دین ماد و پارس قبل از زرتشت ---- ۶۷۰
دین مزدیسنا ---- ۶۷۱
شورش و انقلاب رؤسای دین قدیم (یعنی مقدم بر دین زرتشت) ---- ۶۷۲
انحطاط دین زرتشت (تحریف و تغییر مزدیسنا) ---- ۶۷۲
اسلام و زرتشتیان ---- ۶۷۳
تماس قرآن کریم با مجوس ---- ۶۷۵
عقیدهٔ ایرانیان قدیم ---- ۶۷۶
اشاره ---- ۶۷۶
مهر ---- ۶۷۸
فردوسی ---- ۶۷۸
اهورمزدا ---- ۶۷۹
مزدیسنا ---- ۶۷۹
کتاب اوستا ---- ۶۷۹
گاتها ---- ۶۸۰
زند ---- ۶۸۰
پازند ---- ۶۸۱

سه اصل ---------- ۶۸۱
جبر و اختیار ---------- ۶۸۲
مراد از خیر و شر ---------- ۶۸۲
تقسیمات مردم ---------- ۶۸۳
شراب ---------- ۶۸۳
مناصب و اصطلاحات ---------- ۶۸۴
آتش و لوازم آتشگاه ---------- ۶۸۶
کستی «کشتی» ---------- ۶۸۹
زمزمه و باژ ---------- ۶۹۰
اهل کتاب و شبه اهل کتاب ---------- ۶۹۰
احوال شخصیه ---------- ۶۹۲
پل گذاری ---------- ۶۹۵
مقررات سخت دین زرتشت دربارهٔ زن حیض (دشتان) ---------- ۶۹۶
سوگند «قسم» ---------- ۶۹۶
ور اروپائی از انواع گرم ---------- ۶۹۷
ور اروپائی از انواع سرد ---------- ۶۹۷
ور در ایران ---------- ۶۹۷
وجه اشتقاق سوگند ---------- ۶۹۸
جنازهٔ اموات ---------- ۶۹۹
دخمه ---------- ۷۰۲
داوری ---------- ۷۰۲
دفع شبهه ---------- ۷۰۲
یاد از مردگان در فروردگان ---------- ۷۰۲
متفرقات ---------- ۷۰۳
ایام مشهورهٔ تاریخ فرس قدیم که در آنها جشن به پامی کردند ---------- ۷۰۸
تحقیق در زردشت و زرتشت ---------- ۷۰۹

تکمله ---------- ۷۱۱
خاتمه ---------- ۷۱۲
اسکندر ---------- ۷۱۲
اشاره ---------- ۷۱۲
شطاروت ---------- ۷۱۴
زندان اسکندر - ملک سلیمان ---------- ۷۱۴
قریش ---------- ۷۱۵
اشاره ---------- ۷۱۵
رحله (بکسر راء - یعنی کوچ) ---------- ۷۱۶
حونی ---------- ۷۱۸
زنده ساختن مردگان ---------- ۷۱۹
یحیی ---------- ۷۲۰
اشاره ---------- ۷۲۰
ضبط لغات ---------- ۷۲۱
مریم ---------- ۷۲۴
اشاره ---------- ۷۲۴
لغت مریم ---------- ۷۲۶
پدر و مادر مریم ---------- ۷۲۶
اسم مریم در قرآن ---------- ۷۲۷
نذر کردن مادر مریم ---------- ۷۲۷
یوسف نجار ---------- ۷۲۸
آبستن شدن مریم ---------- ۷۲۹
عمر و تاریخ وفات و مدفن مریم ---------- ۷۲۹
فصل سوم از میلاد عیسی تا هجرت خاتم پیامبران (ص) ---------- ۷۳۰
مقدمه ---------- ۷۳۰
اشاره ---------- ۷۳۰

محرر این تفسیر گوید: ---------- ۷۳۱
محرر این تفسیر گوید: ---------- ۷۳۱
محرر این تفسیر گوید: ---------- ۷۳۲
نیز محرر این تفسیر گوید: ---------- ۷۳۲
محرر این تفسیر گوید: در سال ۳۳ بعد از میلاد ---------- ۷۳۶
محرر این تفسیر گوید: ---------- ۷۳۷
تذکرات: ---------- ۷۷۰
جلد دوم مقدمه ---------- ۷۷۳
اشاره ---------- ۷۷۳
ادامهٔ بعض وقایع تاریخی که در فهم قرآن کریم باید توجه داشت ---------- ۷۷۵
ادامهٔ فصل سوم از میلاد عیسی تا هجرت خاتم پیامبران (ص) ---------- ۷۷۵
تفصیل بعض وقایع از سال اول میلادی تا سال ۵۷۸ میلادی و تحقیق آنها ---------- ۷۷۵
یونان قدیم معاصر مصر و بابل و سلاطین تازه نفس هخامنشی بود ---------- ۷۷۵
نگاه تفصیلی درباره حضرت عیسی ع و اوضاع سیاسی مذهبی اجتماعی آن زمان ---------- ۷۷۶
چگونگی زمان تولد عیسی ---------- ۷۷۶
عیسی ---------- ۷۷۸
اخلاق عیسی و رویهٔ او ---------- ۷۷۸
انجیل عیسی ---------- ۷۷۹
شاگردان عیسی ---------- ۷۸۵
اشاره ---------- ۷۸۵
۱ - شمعون پطرس (نسخهٔ فارسی) ---------- ۷۸۵
۲ - یعقوب بن زبدی ---------- ۷۸۶
۳ - یوحنا بن زبدی ---------- ۷۸۷
۴ - اندریاس (نسخهٔ فارسی) ---------- ۷۸۹
۵ - فیلپس (نسخهٔ فارسی) ---------- ۷۸۹
۶ - توما (نسخهٔ فارسی) ---------- ۷۸۹

۷ - برتولماوس (نسخهٔ فارسی) ---------- ۷۹۰
۸ - متی ---------- ۷۹۰
۹ - یعقوب صغیر پسر حلفی ---------- ۷۹۰
۱۰ - شمعون قانوی (نسخهٔ فارسی) ---------- ۷۹۰
فرار عیسی در سال ۳۳ میلادی ---------- ۷۹۵
اشاره ---------- ۷۹۵
اولین عمل شاگردان پس از فرار عیسی ---------- ۷۹۵
انتظار شاگردان ---------- ۷۹۶
کشته شدن استیفان در سال ۳۷ میلادی ---------- ۷۹۶
انطاکیه ---------- ۷۹۷
نگاه تفصیلی درباره پولس ---------- ۷۹۸
اشاره ---------- ۷۹۸
پولس از نظر محرر این تفسیر ---------- ۷۹۹
پایان کار پولس و پطرس و یعقوب قریب سال ۶۷ میلادی ---------- ۸۰۰
ضبط لغات موجود در شرح احوال پولس ---------- ۸۰۱
شورای اورشلیم و نسخ شریعت موسوی و عیسوی ---------- ۸۰۲
انهدام اورشلیم ---------- ۸۰۳
تاریخ تهیهٔ چهار انجیل فعلی عیسویان ---------- ۸۰۴
تعدد اناجیل ---------- ۸۰۵
نگاه تفصیلی درباره برنابا ---------- ۸۰۶
اشاره ---------- ۸۰۶
انجیل برنابا Barnabas ---------- ۸۰۷
نگاه تفصیلی درباره کلیسا ---------- ۸۱۲
کلیسا ---------- ۸۱۲
جفا و تعدی به مسیحیان و استقامت آنان ---------- ۸۱۷
۲ - جفای سال ۶۴ میلادی در روم ---------- ۸۱۹

تحقیق ---------- ۸۲۲
تلاقی مسیحیت با فلسفه ---------- ۸۲۲
چهار مغز متفکر مسیحیان در قرن دوم و سوم ---------- ۸۲۵
۱ - ژوستین ---------- ۸۲۵
۲ - ترتولیان ---------- ۸۲۸
۳ - کلمنت اسکندریه Clement-Of-Alexandria - ---------- ۸۲۸
۴ - أریجن Origen - ---------- ۸۲۹
اشاره ---------- ۸۲۹
الف - تفسیر کتب مقدسه با تشبیهات ---------- ۸۳۰
ب - جواب اریجن به سلسوس Celsus - ---------- ۸۳۱
نگاه تفصیلی درباره سلطنت قسطنطین Constantine ---------- ۸۳۲
اشاره ---------- ۸۳۲
۱ - مسیحی شدن قسطنطین ---------- ۸۳۲
۲ - اصلاحات قسطنطین ---------- ۸۳۳
۳ - تعداد مسیحیان امپراطوری روم ---------- ۸۳۴
۴ - طایفهٔ دناتیست Donatist - ---------- ۸۳۴
۵ - بنای قسطنطنیه ---------- ۸۳۶
۶ - مناقشهٔ آریان Arian - ---------- ۸۳۷
۷ - شورای نیقیه Nicaea ---------- ۸۳۸
۸ - اواخر عمر قسطنطین ---------- ۸۴۲
۹ - هلنا در فلسطین ---------- ۸۴۲
۱۰ - خاتمه ---------- ۸۴۳
کلیسای قرن چهارم در امپراطوری روم (با اشاره به قرن پنجم) ---------- ۸۴۳
اشاره ---------- ۸۴۳
۱ - تشکیلات کلیسا ---------- ۸۴۴
۲ - نمازخانه ها، عبادات و غیره ---------- ۸۴۶

۳ - مناقشات در اعتقادات ---- ۸۴۶
۴ - رسوم بت پرستی در کلیسا ---- ۸۴۸
۵ - رهبانیت ---- ۸۴۸
۶ - بشارت ---- ۸۵۰
کلیسا در ایران از زمان تأسیس تا قرن پنجم ---- ۸۵۱
اشاره ---- ۸۵۱
۱ - کلیسا در ایران ---- ۸۵۱
۲ - ابتدای سلطنت سلسلهٔ ساسانیان ---- ۸۵۲
۳ - مسیحی شدن ارمنستان (سال ۳۰۰ میلادی) ---- ۸۵۲
۴ - سال ۳۰۹-۳۷۹ میلادی ---- ۸۵۳
۵ - دورهٔ آزادی سال ۳۷۹-۳۹۹ میلادی ---- ۸۵۴
کلیسای ایران در قرن پنجم ---- ۸۵۶
اشاره ---- ۸۵۶
نسطوری شدن کلیسای ایران قریب سال ۴۸۴ میلادی ببعد ---- ۸۵۸
کلیسای ایران در قرن ششم ---- ۸۶۰
۱ - مزدک ---- ۸۶۰
۲ - مارابا MarAba ---- ۸۶۱
تشکیلات کلیسای ایران ---- ۸۶۳
اعتقادات کلیسای ایران ---- ۸۶۳
رهبانیت در کلیسای ایران ---- ۸۶۳
حوزهٔ کلیسای ایران ---- ۸۶۴
کلیسای مشرق از استیلای عرب (اسلام) تا حال ---- ۸۶۷
اشاره ---- ۸۶۷
۱ - ظهور اسلام ---- ۸۶۷
۲ - حالت مسیحیان در تحت حکمرانی اعراب (مسلمانان) ---- ۸۶۸
اشاره ---- ۸۶۸

عصر حضرت امام جعفر الصادق (ع) عصر طلائی است ---- ۸۷۰
اشاره ---- ۸۷۰
جابر بن حیان کوفی ---- ۸۷۰
اشاره ---- ۸۷۰
اسامی شاگردان جابر ---- ۸۷۲
اسامی کتابهای جابر در صنعت ---- ۸۷۲
۳ - کلیسای مشرق زمین از قرن هفتم تا سیزدهم. ---- ۸۹۰
۴ - تنزل کلیسا ---- ۸۹۲
اشاره ---- ۸۹۲
کتاب «تاریخ اصلاحات کلیسا» ---- ۸۹۶
خاتمه ---- ۸۹۸
دیارات ---- ۸۹۹
ارزش دیرها ---- ۸۹۹
اسامی دیرها (نقل از کتاب دیارات شابشتی) ---- ۹۰۱
اشاره ---- ۹۰۱
دیرهای مصر که برای شرب و خوشگذرانی به آنجاها می رفته اند ---- ۹۰۶
دیرهای دیگر که عجائب برای آن گفته اند. ---- ۹۰۶
دیرهای مشهور بنقل معجم البلدان ---- ۹۰۷
تاریخ قسمتی از تماس عیسویت با اسلام ---- ۹۳۲
۱ - عهد پیامبر (ص) ---- ۹۳۲
اشاره ---- ۹۳۲
وفد نجران (یا هیئت اعزامی نجران) ---- ۹۳۲
۲ - سم خوردن خالد بن ولید ---- ۹۳۴
۳ - وزارت کشیش در دستگاه معاویه و یزید ---- ۹۳۸
۴ - عهد حضرت رضا (ع) بین سالهای ۲۰۱ و ۲۰۳ هجری ---- ۹۳۹
۵ - عهد مستظهر خلیفهٔ عباسی سال ۴۸۶ هجری ببعد ---- ۹۴۳

اشاره ---------- ۹۴۳
دعا و شکرگزاری ---------- ۹۴۵
جنگهای صلیبی و تواریخ آن ---------- ۹۴۶
۶ - عهد امپراطوران دولت قدیم عثمانی ---------- ۹۴۸
۷ - عهد صفویه ۹۰۶-۱۱۴۸(۱۴۹۹-۱۷۴۱. م) ---------- ۹۴۹
اشاره ---------- ۹۴۹
دستخط شاه عباس کبیر ---------- ۹۵۲
نظر شاه عباس کبیر ---------- ۹۵۴
هَلْ جَزَاءُ اَلْإِحْسَانِ إِلاَّ اَلْإِحْسَانُ ---------- ۹۵۷
چهار مذهب در جلفا ---------- ۹۶۰
اشاره ---------- ۹۶۰
۱ - ارامنهٔ گریگوری ---------- ۹۶۱
۲ - ارامنهٔ کاتولیک ---------- ۹۶۲
۳ - ارامنهٔ پروتستان ---------- ۹۶۵
۴ - ارامنهٔ سبتی (شنبه داران) ---------- ۹۶۶
نمودار آمار مؤسسات جلفا زندگانی در جلفا - احصائیهٔ جلفا - معابد - مدارس - کتابخانه ---------- ۹۷۲
مشاهیر ارامنه: ---------- ۹۷۹
مشاهیر گرجیان ---------- ۹۸۹
۸ - عهد نادر شاه افشار (سلطنت او از سال ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۱) ---------- ۹۹۳
۹ - عهد فتحعلی شاه قاجار (تولد سال ۱۱۸۵، سلطنت سال ۱۲۱۱، وفات سال ۱۲۵۰) ---------- ۹۹۵
۱۰ - سالهای ۱۲۷۰-۱۲۸۰ در هند ---------- ۹۹۷
۱۱ - عهد ناصر الدین شاه قاجار (تولد سال ۱۲۴۷، سلطنت سال ۱۲۶۴، کشته شدن سال ۱۳۱۳) ---------- ۱۰۰۰
اشاره ---------- ۱۰۰۰
مناظرهٔ «وارد» به معیت «فاطر» با فخر الاسلام ---------- ۱۰۰۶
۱۲ - عهد مظفر الدین شاه قاجار (تولد سال ۱۲۶۹، سلطنت سال ۱۳۱۳، وفات سال ۱۳۲۴) ---------- ۱۰۱۱
۱۳ - عهد احمد شاه قاجار (تولد سال ۱۳۱۵، سلطنت سال ۱۳۲۷، خلع سال ۱۳۴۴، وفات سال ۱۳۴۸) ---------- ۱۰۱۲

اشاره ---------- ۱۰۱۲
اجمال مطالب کتاب العقائد الوثنیه ---------- ۱۰۱۳
اجمالی از مبحث کتاب واشنگتن راجع به «فرق عیسویان» ---------- ۱۰۱۵
۱۴ - عهد اعلیحضرت رضا شاه پهلوی (تولد سال ۱۲۹۵، سلطنت سال ۱۳۴۴، استعفاء سال ۱۳۶۰(وفات سال ۱۳۶۳) ---------- ۱۰۱۹
۱۵ - عهد اعلیحضرت آریامهر محمدرضا شاه پهلوی ۱۳۶۰ تا عصر حاضر ---------- ۱۰۲۰
اشاره ---------- ۱۰۲۰
اجمالی از مطالب کتاب راهنمای یهود و نصاری یا بیبل هاتألیف علامه سید هبهٔ الدین شهرستانی ---------- ۱۰۲۱
تبلیغات فعلی مسیحیان در ایران ---------- ۱۰۲۷
فرهنگ مباحث عیسویت ---------- ۱۰۲۹
الف ---------- ۱۰۲۹
ب ---------- ۱۰۴۳
پ ---------- ۱۰۴۵
ت ---------- ۱۰۴۶
ج ---------- ۱۰۵۰
ح ---------- ۱۰۵۰
خ ---------- ۱۰۵۲
د ---------- ۱۰۵۴
ذ ---------- ۱۰۵۵
ر ---------- ۱۰۵۵
ز ---------- ۱۰۵۶
ژ ---------- ۱۰۵۶
س ---------- ۱۰۵۷
ش ---------- ۱۰۶۱
ص ---------- ۱۰۶۸
ط ---------- ۱۰۷۰
ع ---------- ۱۰۷۴

غ ---------- ۱۰۷۶
ف ---------- ۱۰۷۶
ق ---------- ۱۰۷۷
ک ---------- ۱۰۷۹
گ ---------- ۱۰۸۱
ل ---------- ۱۰۸۱
م ---------- ۱۰۸۱
ن ---------- ۱۰۹۱
و ---------- ۱۰۹۳
ه ---------- ۱۰۹۳
ی ---------- ۱۰۹۳
تفصیل بعض وقائع ---------- ۱۰۹۶
اشاره ---------- ۱۰۹۶
۱ - حنظله (ص ۵۶۰) ---------- ۱۰۹۶
۲ - مانی (ص ۵۶۰) ---------- ۱۰۹۹
اشاره ---------- ۱۰۹۹
بقایای مانویه ---------- ۱۱۰۳
اشاره ---------- ۱۱۰۳
ابن ابی العوجاء ---------- ۱۱۰۴
ابن مقفع ---------- ۱۱۰۴
معاویه، وزیر مهدی عباسی ---------- ۱۱۰۵
اسماء رؤساء منانیه «مانویه» در دولت بنی العباس و قبل از آن ---------- ۱۱۰۵
۳ - اصحاب کهف((ص ۵۶۱) ---------- ۱۱۰۶
اشاره ---------- ۱۱۰۶
وطن اصحاب کهف ---------- ۱۱۰۷
کهف ---------- ۱۱۰۷

مسجد کهف رجیب ---------- ۱۱۰۸
رقیم ---------- ۱۱۰۹
غار أفسس ---------- ۱۱۰۹
وضع کهف ---------- ۱۱۱۰
عدهٔ اصحاب کهف و اسامی آنها ---------- ۱۱۱۰
انتقادات ---------- ۱۱۱۲
۴ - جرجیس (ص ۵۶۳) ---------- ۱۱۱۴
۵ - قسطنطنیهٔ (ص ۵۶۳) ---------- ۱۱۱۴
۶ - هون (ص ۵۶۳) ---------- ۱۱۱۵
۷ - اتیلا (ص ۵۶۳) ---------- ۱۱۱۵
۸ - عبد المطلب (ص ۵۶۳) ---------- ۱۱۱۵
اشاره ---------- ۱۱۱۵
حضرت عبد المطلب حجت بوده ---------- ۱۱۲۰
پایان کار حضرت عبد المطلب ---------- ۱۱۲۳
۹ - أصحاب الأخدود (ص ۵۶۴) ---------- ۱۱۲۳
۱۰ - ابرهه (ص ۵۶۴) ---------- ۱۱۲۴
۱۱ - مزدک (قریب ۵۲۳. م) (ص ۵۶۴) ---------- ۱۱۲۴
۱۲ - خالد (ص ۵۶۴) ---------- ۱۱۲۷
اشاره ---------- ۱۱۲۷
فترهٔ (فترت) «بفتح فاء» ---------- ۱۱۲۸
آتشهای عرب ---------- ۱۱۳۱
۱۳ - عبد اللّه (ص ۵۶۴) ---------- ۱۱۳۳
۱۴ - حادثهٔ فیل (ص ۵۶۵) ---------- ۱۱۳۴
۱۵ - زمان و مکان تولد پیامبر (ص) (ص ۵۶۵) ---------- ۱۱۳۴
۱۶ - آمنه (ص ۵۶۶) ---------- ۱۱۳۵
۱۷ - خدیجه (ص ۵۶۶) ---------- ۱۱۳۷

۱۸ - علی علیه السّلام (ص ۵۶۶) ---------- ۱۱۳۹
۱۹ - کعبه (ص ۵۶۶) ---------- ۱۱۴۴
اشاره ---------- ۱۱۴۴
بنای خانهٔ کعبه) ---------- ۱۱۴۴
اندازهٔ ابعاد کعبه ---------- ۱۱۴۵
فرهنگ لغات مربوط به کعبه و سایر اماکن مقدسهٔ مکهٔ معظمه ---------- ۱۱۴۷
اشعار ---------- ۱۱۴۷
بطن محسر ---------- ۱۱۴۷
بکهٔ ---------- ۱۱۴۷
تقلید ---------- ۱۱۴۸
تنعیم ---------- ۱۱۴۸
جمره و جمرات ---------- ۱۱۴۸
چاه زمزم ---------- ۱۱۴۸
حج و أرکان آن ---------- ۱۱۴۹
الحجر الأسود ---------- ۱۱۵۰
حجر ---------- ۱۱۵۰
حجون ---------- ۱۱۵۰
الحدیبیهٔ ---------- ۱۱۵۱
حراء ---------- ۱۱۵۱
حطیم ---------- ۱۱۵۱
خانهٔ خدیجه در مکه ---------- ۱۱۵۱
خانهٔ مولد پیامبر در مکه ---------- ۱۱۵۱
در خانهٔ خدا ---------- ۱۱۵۱
رکن ها ---------- ۱۱۵۳
کعبه و مسجد الحرام ---------- ۱۱۵۴
شاذروان ---------- ۱۱۵۹

الصفا و المروة ---------- ۱۱۵۹
عرفه - عرفات ---------- ۱۱۶۰
عرفات ---------- ۱۱۶۱
القبلة ---------- ۱۱۶۱
قربانی حضرت اسماعیل بن ابراهیم (ع) ---------- ۱۱۶۱
القریتین ---------- ۱۱۶۱
کوه أبو قبیس ---------- ۱۱۶۱
کوه ثبیر - کوه قزح - کوه رحمت ---------- ۱۱۶۳
کوه حراء ---------- ۱۱۶۳
کوه ثور (بر وزن وقت) ---------- ۱۱۶۴
کوه صفا و کوه مروه ---------- ۱۱۶۶
مزدلفه ---------- ۱۱۶۶
مستجار ---------- ۱۱۶۶
مسجد ابراهیم ---------- ۱۱۶۷
مسجد خیف و موضع فسطاط پیامبر (ص) ---------- ۱۱۶۷
مشعر ---------- ۱۱۶۸
مقام ابراهیم ---------- ۱۱۶۸
مکه ---------- ۱۱۶۸
منی ---------- ۱۱۷۲
میزاب رحمت ---------- ۱۱۷۳
میقات ---------- ۱۱۷۳
هجرة «هجرت» ---------- ۱۱۷۶
۲۰ - جن و استراق سمع (ص ۵۶۷) ---------- ۱۱۷۶
۲۱ - زید بن حارثه (ص ۵۶۷) ---------- ۱۱۷۶
۲۲ - ابو خالد حکیم بن حزام بن خویلد قرشی (ص ۵۶۷) ---------- ۱۱۷۹
۲۳ - دعوت پیامبر (ص) به اسلام (ص ۵۶۷) ---------- ۱۱۸۱

اشاره ---------- ۱۱۸۱
دورۀ دعوت سری پیامبر (ص) ---------- ۱۱۸۱
تعداد مسلمانان از زنان و مردان در مدت سه سال دعوت سری ---------- ۱۱۸۱
اشاره ---------- ۱۱۸۱
مردان ---------- ۱۱۸۱
زنان ---------- ۱۱۸۴
فهرست دورۀ آشکار شدن دعوت پیامبر (ص) به اسلام ---------- ۱۱۸۵
هجرت مسلمانان به حبشه (که هجرت نخستین است) ---------- ۱۱۸۷
دنبالۀ کار دعوت پیامبر (ص) به طریق فهرست ---------- ۱۱۸۷
۲۴ - ابو لهب (ص ۵۶۷) ---------- ۱۱۸۹
۲۵ - ولید بن مغیرۀ مخزومی (ص ۵۶۸) ---------- ۱۱۸۹
۲۶ - حمزه (ص ۵۶۸) ---------- ۱۱۹۴
۲۷ - عبد اللّه بن أبی أمیۀ بن مغیرۀ مخزومی (ص ۵۶۹) ---------- ۱۱۹۶
۲۸ - عروۀ بن مسعود ثقفی (ص ۵۶۹) ---------- ۱۱۹۷
۲۹ - ابو جهل (ص ۵۷۱) ---------- ۱۱۹۸
۳۰ - نضر (ص ۵۷۱) ---------- ۱۱۹۸
۳۱ - عقبه (ص ۵۷۱) ---------- ۱۱۹۹
۳۲ - بلال (ص ۵۷۳) ---------- ۱۲۰۰
۳۳ - یاسر (ص ۵۷۴) ---------- ۱۲۰۴
۳۴ - عمار (ص ۵۷۴) ---------- ۱۲۰۴
۳۵ - صهیب (ص ۵۷۳) ---------- ۱۲۰۴
۳۶ - خباب (ص ۵۷۳) ---------- ۱۲۰۵
۳۷ - سمیه (ص ۵۷۳) ---------- ۱۲۰۶
۳۸ - حبشه (ص ۵۷۴) ---------- ۱۲۰۷
۳۹ - نجاشی (ص ۵۷۴) ---------- ۱۲۰۸
۴۰ - حضرت فاطمه (ص ۵۷۵) ---------- ۱۲۰۹

۴۱ - حضرت ابو طالب (ع) (ص ۵۷۵) ---- ۱۲۱۳
۴۲ - دار الندوه (ص ۵۷۵) ---- ۱۲۱۷
۴۳ - غلبهٔ عجم بر مردم روم (ص ۵۷۶) ---- ۱۲۱۷
اشاره ---- ۱۲۱۷
شاهان ساسانی ---- ۱۲۱۸
۴۴ - أمیهٔ بن خلف (ص ۵۷۷) ---- ۱۲۲۰
۴۵ - عاصی بن وائل (ص ۵۷۷) ---- ۱۲۲۰
۴۶ - أبی (ص ۵۷۷) ---- ۱۲۲۰
۴۷ - مستهزءین (ص ۵۷۸) ---- ۱۲۲۱
۴۸ - شرح سفر پیامبر به طایف (ص ۵۷۹) ---- ۱۲۲۱
۴۹ - مطعم (ص ۵۸۰) ---- ۱۲۲۱
۵۰ - عائشه (ص ۵۸۰) ---- ۱۲۲۲
۵۱ - آغاز اسلام مردم مدینه (انصار) (ص ۵۸۰) ---- ۱۲۲۲
۵۲ - بیعت عقبهٔ اولی (ص ۵۸۰) ---- ۱۲۲۴
اشاره ---- ۱۲۲۴
مردان بیعت کنندهٔ عقبهٔ اولی: ---- ۱۲۲۴
۵۳ - بیعت عقبهٔ ثانیه (ص ۵۸۱) ---- ۱۲۲۷
اشاره ---- ۱۲۲۷
نقباء خزرج: ---- ۱۲۲۸
نقباء أوس: ---- ۱۲۲۸
رساله در بداء ---- ۱۲۳۱
تاریخ تربیت معلمات در مکتب اسلام ---- ۱۲۳۵
از مکه تا مدینه ---- ۱۲۵۲
اشاره ---- ۱۲۵۲
أولا مکه ---- ۱۲۵۳
الف: موقعیت مکه ---- ۱۲۵۳

ب: مدخل و مخرج مکه ---------- ۱۲۵۴
ج: کوههای مکه ---------- ۱۲۵۴
د: دوائر کعبه ---------- ۱۲۵۵
اشاره ---------- ۱۲۵۵
۱ - دایرهٔ مواقیت ---------- ۱۲۵۵
۲ - دایرهٔ حرم ---------- ۱۲۵۶
۳ - دایرهٔ مسجد الحرام ---------- ۱۲۵۹
اشاره ---------- ۱۲۵۹
مأذنه های مسجد الحرام ---------- ۱۲۵۹
درهای مسجد الحرام ---------- ۱۲۶۰
ه - تاریخ بناء کعبه (بیت اللّه الحرام) ---------- ۱۲۶۳
اشاره ---------- ۱۲۶۳
وضع جهات اربعهٔ بناء کعبه ---------- ۱۲۶۴
طول و عرض و ارتفاع و سایر مشخصات کعبه ---------- ۱۲۶۵
و: حطیم و حجر ---------- ۱۲۶۷
ز: مقام ابراهیم ---------- ۱۲۶۹
ح: چاه زمزم ---------- ۱۲۶۹
ط: منبر ---------- ۱۲۶۹
ی: صفا و مروه ---------- ۱۲۶۹
ک: کوه حراء ---------- ۱۲۷۱
ک: کوه ثور ---------- ۱۲۷۱
م: عرفات و مساجد آن ---------- ۱۲۷۲
ن: مزدلفه ---------- ۱۲۷۵
س: منی ---------- ۱۲۷۶
دوم مدینه ---------- ۱۲۸۰
الف: موقعیت مدینهٔ منوره ---------- ۱۲۸۰

ب: أسماء مدینه ---------- ۱۲۸۱
ج: مسجد مبارک پیامبر اکرم (ص) ---------- ۱۲۸۱
د: مأذنه های مسجد مبارک ---------- ۱۲۸۴
ه: درهای مسجد مبارک ---------- ۱۲۸۴
و: روضهٔ مبارک() ---------- ۱۲۸۵
ز: درهای روضهٔ حرم مبارک ---------- ۱۲۸۵
ح: اسامی بعض نقاط مدینه که دانستن آنها مورد نیاز اهل بصیرت است ---------- ۱۲۸۸
ط: مساجد مدینه ---------- ۱۲۹۰
ی: نقاط دیگر مهم مدینه ---------- ۱۲۹۴
۱ - خندق و مسجد الفتح ---------- ۱۲۹۴
۲ - مشربهٔ أم ابراهیم ---------- ۱۲۹۵
۳ - عبد اللّه بن عبد المطلب ---------- ۱۲۹۶
۴ - کوه أحد ---------- ۱۲۹۶
۵ - مزار فاطمه علیها السلام ---------- ۱۲۹۸
۶ - نفس زکیه ---------- ۱۲۹۹
۷ - بقیع ---------- ۱۳۰۰
اشاره ---------- ۱۳۰۰
بقعهٔ دختران پیامبر (ص) ---------- ۱۳۰۰
بقعهٔ زنان پیامبر (ص) ---------- ۱۳۰۰
بقعهٔ چهار امام (ع) ---------- ۱۳۰۱
بقعهٔ اسماعیل ---------- ۱۳۰۴
دو سفر ---------- ۱۳۰۵
رساله در بیان واضع تاریخ هجری ---------- ۱۳۰۹
اشاره ---------- ۱۳۰۹
تاریخ در صدر اسلام ---------- ۱۳۰۹
لغت تاریخ ---------- ۱۳۱۲

فصل چهارم از هجرت تا رحلت ---------- ۱۳۱۳
اشاره ---------- ۱۳۱۳
وقائع سال اول هجری ---------- ۱۳۱۳
وقائع سال دوم هجری ---------- ۱۳۱۹
وقائع سال سوم هجری ---------- ۱۳۳۲
وقائع سال چهارم هجری ---------- ۱۳۴۰
وقائع سال پنجم هجری ---------- ۱۳۴۵
وقائع سال ششم هجری ---------- ۱۳۵۲
وقائع سال هفتم هجری ---------- ۱۳۷۷
وقائع سال هشتم هجری ---------- ۱۳۹۰
اشاره ---------- ۱۳۹۰
نقض کردن قریش صلح حدیبیه را که با حضرت داشتند ---------- ۱۴۰۳
چاره جوئی ابو سفیان ---------- ۱۴۰۳
دنبالهٔ نقض پیمان ---------- ۱۴۰۴
ورود پیامبر (ص) به مکه ---------- ۱۴۰۶
هدر کردن پیامبر (ص) خون پانزده نفر مرد و زن را ---------- ۱۴۰۷
محل نزول پیامبر (ص) ---------- ۱۴۱۲
هدم بتها ---------- ۱۴۱۳
طواف ---------- ۱۴۱۳
ورود حضرت به داخل کعبه ---------- ۱۴۱۴
بیعت مردان و زنان در روز فتح مکه ---------- ۱۴۱۵
ظهر روز فتح مکه ---------- ۱۴۱۵
اسلام آوردن أبو قحافه و غیره ---------- ۱۴۱۵
مدت توقف پیامبر (ص) در مکه در سال فتح ---------- ۱۴۱۵
وقائع سال نهم هجری ---------- ۱۴۲۴
وقائع سال دهم هجری (سنهٔ حجهٔ الوداع) ---------- ۱۴۳۵

وقائع سال یازدهم هجری ---------- ۱۴۴۰
فهرس جلد دوم مقدمهٔ حجّهٔ التّفاسیر و بلاغ الاکسیر یا من لا یحضره المفسر و التفسیر ---------- ۱۴۴۲
سورهٔ فاتحهٔ الکتاب ---------- ۱۵۸۴
اشاره ---------- ۱۵۸۴
مقدّمه ---------- ۱۵۸۶
اشاره ---------- ۱۵۸۶
تفصیل آن اجمال ---------- ۱۵۸۷
تفصیل دیگر ---------- ۱۵۸۹
مقدّمه ---------- ۱۵۹۰
سوره الفاتحهٔ (۱): آیه ۱ ---------- ۱۵۹۱
مقدّمه ---------- ۱۵۹۱
سرآغاز ---------- ۱۵۹۳
سوره الفاتحهٔ (۱): آیه ۲ ---------- ۱۵۹۳
مقدّمه ---------- ۱۵۹۳
ستایش ---------- ۱۵۹۴
مقدّمه ---------- ۱۵۹۴
ستایش اختصاص به خدا دارد به دلیل پرورش ---------- ۱۵۹۴
سوره الفاتحهٔ (۱): آیه ۳ ---------- ۱۵۹۴
مقدّمه ---------- ۱۵۹۴
ستایش اختصاص به خدا دارد به دلیل بخشایش ---------- ۱۵۹۵
مقدّمه ---------- ۱۵۹۵
ستایش اختصاص به خدا دارد به دلیل مهربانی و نوازش ---------- ۱۵۹۶
سوره الفاتحهٔ (۱): آیه ۴ ---------- ۱۵۹۶
مقدّمه ---------- ۱۵۹۶
صاحب اختیار روز جزاء ---------- ۱۵۹۷
سوره الفاتحهٔ (۱): آیه ۵ ---------- ۱۵۹۷

اشاره ---------- ۱۵۹۷
برنامهٔ ما مسلمانان پرستش خداست و بس ---------- ۱۵۹۷
برنامهٔ ما مسلمانان یاری جستن از خداست و بس ---------- ۱۵۹۷
سوره الفاتحهٔ (۱): آیات ۶ تا ۷ ---------- ۱۵۹۸
مقدّمه ---------- ۱۵۹۸
تقاضای ما مسلمانان از خدا ---------- ۱۵۹۸
تعالیق ---------- ۱۵۹۸
اشاره ---------- ۱۵۹۸
عدد حروف «بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ» ---------- ۱۵۹۹
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ---------- ۱۵۹۹
شکر ---------- ۱۵۹۹
اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِيمَ ---------- ۱۵۹۹
مدرک رباعی ---------- ۱۶۰۱
سورهٔ البقرهٔ ---------- ۱۶۰۲
اشاره ---------- ۱۶۰۲
سوره البقرهٔ (۲): آیات ۱ تا ۲ ---------- ۱۶۰۳
اشاره ---------- ۱۶۰۳
قرآن ---------- ۱۶۰۳
سوره البقرهٔ (۲): آیات ۳ تا ۵ ---------- ۱۶۰۳
مقدّمه ---------- ۱۶۰۳
متقیان ---------- ۱۶۰۳
سوره البقرهٔ (۲): آیات ۶ تا ۷ ---------- ۱۶۰۴
اشاره ---------- ۱۶۰۴
کافران ---------- ۱۶۰۴
سوره البقرهٔ (۲): آیات ۸ تا ۱۵ ---------- ۱۶۰۴
مقدّمه ---------- ۱۶۰۴

منافقین و توصیف آنان ---------- ۱۶۰۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۶ ---------- ۱۶۰۶
اشاره ---------- ۱۶۰۶
تجارت منافقین ---------- ۱۶۰۶
سوره البقرة (۲): آیات ۱۷ تا ۱۸ ---------- ۱۶۰۶
مقدّمه ---------- ۱۶۰۶
داستان برای تجسم حالت منافقین ---------- ۱۶۰۶
سوره البقرة (۲): آیات ۱۹ تا ۲۰ ---------- ۱۶۰۷
مقدّمه ---------- ۱۶۰۷
داستان دیگر برای تجسم حالت دیگر منافقین ---------- ۱۶۰۷
سوره البقرة (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲ ---------- ۱۶۰۷
اشاره ---------- ۱۶۰۷
دعوت به یکتاپرستی ---------- ۱۶۰۷
سوره البقرة (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴ ---------- ۱۶۰۸
اشاره ---------- ۱۶۰۸
دعوت به قرآن و عواقب وخیم کافران ---------- ۱۶۰۸
سوره البقرة (۲): آیه ۲۵ ---------- ۱۶۰۸
اشاره ---------- ۱۶۰۸
بشارت به مؤمنان ---------- ۱۶۰۸
سوره البقرة (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷ ---------- ۱۶۰۹
مقدّمه ---------- ۱۶۰۹
پاسخ به اعتراض منافقین یهودی الأصل دربارهٔ مثلهای قرآن کریم ---------- ۱۶۰۹
سوره البقرة (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹ ---------- ۱۶۱۰
اشاره ---------- ۱۶۱۰
عجبا از شما کافران! ---------- ۱۶۱۰
سوره البقرة (۲): آیات ۳۰ تا ۳۳ ---------- ۱۶۱۰

مقدّمه ---------- ۱۶۱۰
آفرینش آدم نخستین ---------- ۱۶۱۱
سوره البقرة (۲): آیه ۳۴ ---------- ۱۶۱۳
مقدّمه ---------- ۱۶۱۳
صدور فرمان: سجدهٔ فرشتگان برای آدم، و کشف شدن راز ابلیس بر فرشتگان ---------- ۱۶۱۳
سوره البقرة (۲): آیات ۳۵ تا ۳۶ ---------- ۱۶۱۳
مقدّمه ---------- ۱۶۱۳
دشمنی ابلیس با آدم (ع) سرنوشت آدم را تغییر داد ---------- ۱۶۱۵
صدور فرمان هبوط (یعنی فرود شدن) ---------- ۱۶۱۵
سوره البقرة (۲): آیات ۳۷ تا ۳۹ ---------- ۱۶۱۵
مقدّمه ---------- ۱۶۱۵
القاء راه توبه به آدم (ع) و تجدید شدن فرمان هبوط ---------- ۱۶۱۵
فرمان اعطاء شریعت ---------- ۱۶۱۶
سوره البقرة (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶ ---------- ۱۶۱۶
مقدّمه ---------- ۱۶۱۶
دعوت از بنی اسرائیل به اسلام باستناد عهود توراة ---------- ۱۶۱۸
سوره البقرة (۲): آیات ۴۷ تا ۴۸ ---------- ۱۶۱۹
مقدّمه ---------- ۱۶۱۹
تذکر نعمتها به بنی اسرائیل ---------- ۱۶۲۰
سوره البقرة (۲): آیه ۴۹ ---------- ۱۶۲۰
مقدّمه ---------- ۱۶۲۰
تذکر نجات یافتن بنی اسرائیل از فرعونیان ---------- ۱۶۲۱
سوره البقرة (۲): آیه ۵۰ ---------- ۱۶۲۱
مقدّمه ---------- ۱۶۲۱
تذکر عبور بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان ---------- ۱۶۲۲
سوره البقرة (۲): آیات ۵۱ تا ۵۴ ---------- ۱۶۲۳

مقدّمه ---------- ۱۶۲۳
مقدّمه ---------- ۱۶۲۳
تذکر سه موضوع تاریخی به بنی اسرائیل ---------- ۱۶۲۶
سوره البقرة (۲): آیات ۵۵ تا ۵۶ ---------- ۱۶۲۶
مقدّمه ---------- ۱۶۲۶
اشاره ---------- ۱۶۲۶
خلاصهٔ باب ۱۹ سفر خروج توراة ---------- ۱۶۲۷
خلاصهٔ باب ۲۴ سفر خروج توراة ---------- ۱۶۲۸
خلاصهٔ باب ۳۳ سفر خروج توراة ---------- ۱۶۲۹
تقاضای قوم موسی دیدن خدا را ---------- ۱۶۳۰
سوره البقرة (۲): آیه ۵۷ ---------- ۱۶۳۰
مقدّمه ---------- ۱۶۳۰
ابر ---------- ۱۶۳۱
مقدّمه ---------- ۱۶۳۱
نزول «من» و «سلوی» بر بنی اسرائیل ---------- ۱۶۳۴
سوره البقرة (۲): آیات ۵۸ تا ۵۹ ---------- ۱۶۳۴
مقدّمه ---------- ۱۶۳۴
اشاره ---------- ۱۶۳۴
شورش بنی اسرائیل و تصمیم به برگشتن به مصر ---------- ۱۶۳۵
قوم تصمیم به سنگسار گرفتند ---------- ۱۶۳۶
جلال خداوند و تضرع و زاری موسی ---------- ۱۶۳۶
جواب خداوند ---------- ۱۶۳۷
چهل سال سرگردانی قوم در برابر چهل روز جاسوسی ---------- ۱۶۳۷
جاسوسانی که خبر بد آورده بودند ---------- ۱۶۳۸
جاسوسانی که خبر خوش آورده بودند ---------- ۱۶۳۸
ندامت قوم و سود نداشتن ندامت ---------- ۱۶۳۸

کیفیت اعزام موسی جاسوسان را به سرزمین کنعان ---------- ۱۶۳۸
سوره البقرة (۲): آیه ۶۰ ---------- ۱۶۳۹
مقدّمه ---------- ۱۶۳۹
آب خواستن بنی اسرائیل ---------- ۱۶۴۰
سوره البقرة (۲): آیه ۶۱ ---------- ۱۶۴۰
مقدّمه ---------- ۱۶۴۰
شکایت کردن بنی اسرائیل دربارهٔ اطعمه ---------- ۱۶۴۲
مقدّمه ---------- ۱۶۴۲
کردار چهارگانهٔ یهودان ---------- ۱۶۴۲
سوره البقرة (۲): آیه ۶۲ ---------- ۱۶۴۳
مقدّمه ---------- ۱۶۴۳
سرنوشت پیروان مذاهب قبل از اسلام ---------- ۱۶۴۳
سوره البقرة (۲): آیات ۶۳ تا ۶۴ ---------- ۱۶۴۳
مقدّمه ---------- ۱۶۴۳
رفع طور یعنی کوه در بالای سر بنی اسرائیل ---------- ۱۶۴۴
سوره البقرة (۲): آیات ۶۵ تا ۶۶ ---------- ۱۶۴۴
مقدّمه ---------- ۱۶۴۴
مسخ شدن ماهی گیران ایله ---------- ۱۶۴۶
سوره البقرة (۲): آیات ۶۷ تا ۷۱ ---------- ۱۶۴۶
مقدّمه ---------- ۱۶۴۶
فرمان خدا دربارهٔ کشتن گاو ---------- ۱۶۴۷
سوره البقرة (۲): آیات ۷۲ تا ۷۳ ---------- ۱۶۴۸
مقدّمه ---------- ۱۶۴۸
اشاره ---------- ۱۶۴۸
آب تنزیه ---------- ۱۶۴۹
گاو مذکور در سفر تثنیه (۲۱:۱-۹) ---------- ۱۶۴۹

مشخص شدن قاتل ---------- ۱۶۵۰
سوره البقرة (۲): آیات ۷۴ تا ۸۲ ---------- ۱۶۵۰
مقدّمه ---------- ۱۶۵۰
سه دسته شدن یهودان معاصر پیامبر (ص) ---------- ۱۶۵۰
سوره البقرة (۲): آیه ۸۳ ---------- ۱۶۵۲
مقدّمه ---------- ۱۶۵۲
پیمان شکنی بنی اسرائیل دربارهٔ احکام توراة ---------- ۱۶۵۲
سوره البقرة (۲): آیات ۸۴ تا ۸۶ ---------- ۱۶۵۳
مقدّمه ---------- ۱۶۵۳
تخلف بنی اسرائیل از مقررات توراة ---------- ۱۶۵۳
سوره البقرة (۲): آیه ۸۷ ---------- ۱۶۵۴
اشاره ---------- ۱۶۵۴
سوء رفتار بنی اسرائیل با رسولان خدا ---------- ۱۶۵۴
سوره البقرة (۲): آیه ۸۸ ---------- ۱۶۵۴
اشاره ---------- ۱۶۵۴
ادعاء بنی اسرائیل ---------- ۱۶۵۴
سوره البقرة (۲): آیه ۸۹ ---------- ۱۶۵۵
مقدّمه ---------- ۱۶۵۵
انکار بعد از اقرار ---------- ۱۶۵۵
سوره البقرة (۲): آیه ۹۰ ---------- ۱۶۵۵
مقدّمه ---------- ۱۶۵۵
حسد بردن بنی اسرائیل بر پیامبر (ص) ---------- ۱۶۵۵
سوره البقرة (۲): آیات ۹۱ تا ۹۲ ---------- ۱۶۵۶
مقدّمه ---------- ۱۶۵۶
بنی اسرائیل ایمان به توراة ندارند ---------- ۱۶۵۶
سوره البقرة (۲): آیه ۹۳ ---------- ۱۶۵۶

مقدّمه ---------- ۱۶۵۶
دنبالهٔ سخن دربارهٔ بی ایمانی بنی اسرائیل به توراة ---------- ۱۶۵۶
سوره البقرة (۲): آیات ۹۴ تا ۹۶ ---------- ۱۶۵۷
مقدّمه ---------- ۱۶۵۷
ادعاء بنی اسرائیل دائر بر تفوق بر سایر امتها ---------- ۱۶۵۷
سوره البقرة (۲): آیات ۹۷ تا ۹۸ ---------- ۱۶۵۸
مقدّمه ---------- ۱۶۵۸
دشمنی کردن بنی اسرائیل با جبرئیل (ع) ---------- ۱۶۵۸
سوره البقرة (۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۱ ---------- ۱۶۵۸
اشاره ---------- ۱۶۵۸
خوی بنی اسرائیل شکستن عهود است ---------- ۱۶۵۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳ ---------- ۱۶۵۹
مقدّمه ---------- ۱۶۵۹
خبر دادن خدا از اعمال سحریهٔ بنی اسرائیل و پشت کردن آنان به توراة ---------- ۱۶۶۱
سوره البقرة (۲): آیه ۱۰۴ ---------- ۱۶۶۲
مقدّمه ---------- ۱۶۶۲
اهانت یهود به پیامبر (ص) و قدغن شدن گفتن «راعنا» ---------- ۱۶۶۳
سوره البقرة (۲): آیه ۱۰۵ ---------- ۱۶۶۳
مقدّمه ---------- ۱۶۶۳
حسد بردن اهل کتاب و مشرکین بر نبوت پیامبر (ص) و قرآن او ---------- ۱۶۶۴
سوره البقرة (۲): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۷ ---------- ۱۶۶۴
مقدّمه ---------- ۱۶۶۴
انکار نسخ از طرف احبار یهود و کشیشان نصاری ---------- ۱۶۶۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۰۸ ---------- ۱۶۶۶
مقدّمه ---------- ۱۶۶۶
کشف فرمودن خدا راز انجمن اهل کتاب را ---------- ۱۶۶۶

سوره البقرة (۲): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۰ ---- ۱۶۶۶
مقدّمه ---- ۱۶۶۶
حسد بردن اهل کتاب بر مسلمانان ---- ۱۶۶۶
سوره البقرة (۲): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲ ---- ۱۶۶۷
اشاره ---- ۱۶۶۷
دعاوی اهل کتاب، باطل است ---- ۱۶۶۷
سوره البقرة (۲): آیه ۱۱۳ ---- ۱۶۶۷
مقدّمه ---- ۱۶۶۷
نزاع یهود با نصارای نجران ---- ۱۶۶۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۵ ---- ۱۶۶۸
مقدّمه ---- ۱۶۶۸
کوشش یهود و نصاری و مشرکین در ویرانی مساجد ---- ۱۶۶۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷ ---- ۱۶۶۹
مقدّمه ---- ۱۶۶۹
رد بر گفتارهای یهود و نصاری و مشرکین ---- ۱۶۶۹
سوره البقرة (۲): آیه ۱۱۸ ---- ۱۶۶۹
مقدّمه ---- ۱۶۶۹
وجه تشابه بین مشرکین و بین یهود و نصاری ---- ۱۶۷۰
سوره البقرة (۲): آیات ۱۱۹ تا ۱۲۰ ---- ۱۶۷۰
مقدّمه ---- ۱۶۷۰
شخصیت پیامبر (ص) ---- ۱۶۷۰
سوره البقرة (۲): آیه ۱۲۱ ---- ۱۶۷۱
مقدّمه ---- ۱۶۷۱
مؤمنان از اهل کتاب ---- ۱۶۷۱
سوره البقرة (۲): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۳ ---- ۱۶۷۱
مقدّمه ---- ۱۶۷۱

تجدید مطلع یا عود علی بدء ---------- ۱۶۷۲
سوره البقرة (۲): آیه ۱۲۴ ---------- ۱۶۷۲
مقدّمه ---------- ۱۶۷۲
امامت ابراهیم (ع) ---------- ۱۶۷۳
سوره البقرة (۲): آیه ۱۲۵ ---------- ۱۶۷۳
مقدّمه ---------- ۱۶۷۳
ابراهیم (ع) سرچشمه است. آب را از سرچشمه باید بررسی کرد ---------- ۱۶۷۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۲۶ ---------- ۱۶۷۵
اشاره ---------- ۱۶۷۵
دعاء ابراهیم (ع) ---------- ۱۶۷۵
سوره البقرة (۲): آیات ۱۲۷ تا ۱۲۹ ---------- ۱۶۷۵
اشاره ---------- ۱۶۷۵
دعاء ابراهیم و اسماعیل (ع) ---------- ۱۶۷۵
سوره البقرة (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۱ ---------- ۱۶۷۶
اشاره ---------- ۱۶۷۶
کیش ابراهیم (ع) ---------- ۱۶۷۶
سوره البقرة (۲): آیه ۱۳۲ ---------- ۱۶۷۷
مقدّمه ---------- ۱۶۷۷
وصیت ابراهیم و یعقوب ---------- ۱۶۷۸
سوره البقرة (۲): آیه ۱۳۳ ---------- ۱۶۷۸
اشاره ---------- ۱۶۷۸
وصیت یعقوب در حین مرگ ---------- ۱۶۷۸
سوره البقرة (۲): آیه ۱۳۴ ---------- ۱۶۷۸
مقدّمه ---------- ۱۶۷۸
دورهٔ ابراهیم و یعقوب و فرزندانشان سپری شد ---------- ۱۶۷۸
سوره البقرة (۲): آیه ۱۳۵ ---------- ۱۶۸۰

اشاره ---------- ۱۶۸۰
رد بر دعاوی اهل کتاب ---------- ۱۶۸۰
سوره البقرة (۲): آیات ۱۳۶ تا ۱۳۷ ---------- ۱۶۸۰
مقدّمه ---------- ۱۶۸۰
خطاب الهی به مسلمانان ---------- ۱۶۸۳
سوره البقرة (۲): آیه ۱۳۸ ---------- ۱۶۸۴
مقدّمه ---------- ۱۶۸۴
اشاره ---------- ۱۶۸۴
معمودیه ---------- ۱۶۸۴
قاعدهٔ تعمید ---------- ۱۶۸۴
تعمید کودکان ---------- ۱۶۸۵
کرامت ---------- ۱۶۸۵
تعمید ---------- ۱۶۸۶
گوشه و تعریض به غسل تعمید ---------- ۱۶۸۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۳۹ تا ۱۴۱ ---------- ۱۶۸۸
اشاره ---------- ۱۶۸۸
خلاصهٔ سخن «خیر الکلام ما قل و دل» ---------- ۱۶۸۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۵۲ ---------- ۱۶۸۹
مقدّمه ---------- ۱۶۸۹
قبله ---------- ۱۶۹۱
سوره البقرة (۲): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷ ---------- ۱۶۹۴
مقدّمه ---------- ۱۶۹۴
جهاد و نماز و جریانی از ما بعد مرگ ---------- ۱۶۹۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۵۸ ---------- ۱۶۹۶
مقدّمه ---------- ۱۶۹۶
سعی بین صفا و مروه ---------- ۱۶۹۷

سوره البقرة (۲): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۰ ---- ۱۶۹۷
اشاره ---- ۱۶۹۷
کتمان کنندهٔ حق، ملعون است ---- ۱۶۹۷
سوره البقرة (۲): آیات ۱۶۱ تا ۱۶۲ ---- ۱۶۹۸
اشاره ---- ۱۶۹۸
هرکس بر کفر بمیرد ملعون است ---- ۱۶۹۸
سوره البقرة (۲): آیه ۱۶۳ ---- ۱۶۹۸
مقدّمه ---- ۱۶۹۸
توحید ذاتی ---- ۱۶۹۸
توحید عبادی ---- ۱۶۹۸
توحید صفاتی ---- ۱۶۹۸
سوره البقرة (۲): آیه ۱۶۴ ---- ۱۶۹۸
اشاره ---- ۱۶۹۸
توحید افعالی ---- ۱۶۹۹
سوره البقرة (۲): آیات ۱۶۵ تا ۱۶۷ ---- ۱۷۰۰
مقدّمه ---- ۱۷۰۰
عاقبت پیروی از پیشوایان ستمکار ---- ۱۷۰۱
سوره البقرة (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۶۹ ---- ۱۷۰۲
مقدّمه ---- ۱۷۰۲
مأکول و مشروب جایز و غیر جایز ---- ۱۷۰۳
سوره البقرة (۲): آیه ۱۷۰ ---- ۱۷۰۳
مقدّمه ---- ۱۷۰۳
نکوهش از تقلید کورکورانه ---- ۱۷۰۴
سوره البقرة (۲): آیه ۱۷۱ ---- ۱۷۰۴
اشاره ---- ۱۷۰۴
داستان کفار معاندین و داستان دعوتشان ---- ۱۷۰۴

سوره البقرة (۲): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۳ ---- ۱۷۰۴
مقدّمه ---- ۱۷۰۴
خوردنیها ---- ۱۷۰۴
سوره البقرة (۲): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶ ---- ۱۷۰۵
مقدّمه ---- ۱۷۰۵
وخامت عاقبت کتمان حق ---- ۱۷۰۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۷۷ ---- ۱۷۰۵
مقدّمه ---- ۱۷۰۵
نیکوئی ---- ۱۷۰۶
سوره البقرة (۲): آیه ۱۷۸ ---- ۱۷۰۶
مقدّمه ---- ۱۷۰۶
حکم قاتل ---- ۱۷۰۷
سوره البقرة (۲): آیه ۱۷۹ ---- ۱۷۰۷
مقدّمه ---- ۱۷۰۷
قصاص ---- ۱۷۰۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲ ---- ۱۷۰۸
اشاره ---- ۱۷۰۸
وصیت ---- ۱۷۰۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۴ ---- ۱۷۰۹
مقدّمه ---- ۱۷۰۹
مقدّمه ---- ۱۷۱۱
اشاره ---- ۱۷۱۱
وقت روزه ---- ۱۷۱۳
لغو روزه در کیش عیسوی ---- ۱۷۱۳
وحی خدا به اشعیاء نبی دربارهٔ روزه ---- ۱۷۱۳
صبر ---- ۱۷۱۴

کتب سماوی در ماه روزه «رمضان» نازل شده ---- ۱۷۱۴
اقسام روزه ---- ۱۷۱۵
تقسیم دیگر ---- ۱۷۱۵
بلوغ ---- ۱۷۱۵
روزه و زخم معده ---- ۱۷۱۶
روزه و رکود کارها ---- ۱۷۱۶
دنبالهٔ مطلب دربارهٔ اینکه روزه زخم معده نمی آورد ---- ۱۷۱۶
در میان طبقاتی که روزه می گیرند زخم معده کمتر دیده می شود آنگاه می نویسد: ---- ۱۷۱۶
روزه چیست: ---- ۱۷۲۰
تقویت تملک نفس: ---- ۱۷۲۰
جنبه های اخلاقی روزه: ---- ۱۷۲۰
نظر محرر این تفسیر ---- ۱۷۲۱
لزوم سالی یک ماه استراحت یعنی «روزه» برای رفع خستگی ---- ۱۷۲۱
بی جهت دو نسخ قائل شده اند ---- ۱۷۲۴
حکم وجوب روزه بنحو اجمال ---- ۱۷۲۴
روزه فایده دارد ---- ۱۷۲۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۸۵ ---- ۱۷۲۵
اشاره ---- ۱۷۲۵
بیان روزه بنحو تفصیل ---- ۱۷۲۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۸۶ ---- ۱۷۲۶
مقدّمه ---- ۱۷۲۶
دعاء روزه دار ---- ۱۷۲۶
سوره البقرة (۲): آیه ۱۸۷ ---- ۱۷۲۶
اشاره ---- ۱۷۲۶
تعلیمات برای روزه دار ---- ۱۷۲۶
سوره البقرة (۲): آیه ۱۸۸ ---- ۱۷۲۷

اشاره ---------- ۱۷۲۷
کیفیت تصرف در اموال ---------- ۱۷۲۷
سوره البقرة (۲): آیه ۱۸۹ ---------- ۱۷۲۸
اشاره ---------- ۱۷۲۸
مدار عمل اسلام بر ماههای قمری است ---------- ۱۷۲۸
مقدّمه ---------- ۱۷۲۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۱ ---------- ۱۷۲۸
مقدّمه ---------- ۱۷۲۸
فرمان جهاد ---------- ۱۷۲۸
سوره البقرة (۲): آیات ۱۹۲ تا ۱۹۴ ---------- ۱۷۲۹
مقدّمه ---------- ۱۷۲۹
اشاره ---------- ۱۷۲۹
عمرة القضاء ---------- ۱۷۲۹
حالت آماده باش در عمرة القضاء ---------- ۱۷۳۰
سوره البقرة (۲): آیه ۱۹۵ ---------- ۱۷۳۰
اشاره ---------- ۱۷۳۰
وجوب انفاق در راه جهاد ---------- ۱۷۳۰
سوره البقرة (۲): آیه ۱۹۶ ---------- ۱۷۳۱
مقدّمه ---------- ۱۷۳۱
حج و عمره ---------- ۱۷۳۲
حج محصور (یعنی ممنوع بمرض) و مصدود (یعنی ممنوع به دشمن و غیره) ---------- ۱۷۳۲
اقسام حج ---------- ۱۷۳۳
سوره البقرة (۲): آیه ۱۹۷ ---------- ۱۷۳۳
مقدّمه ---------- ۱۷۳۳
ماههای حج ---------- ۱۷۳۴
از موانع احرام ---------- ۱۷۳۴

مقدّمه ---------- ۱۷۳۴
سوره البقرة (۲): آیه ۱۹۸ ---------- ۱۷۳۵
مقدّمه ---------- ۱۷۳۵
حکم تجارت در حج ---------- ۱۷۳۵
مقدّمه ---------- ۱۷۳۵
وقوف در عرفات و وقوف در مشعر الحرام ---------- ۱۷۳۵
سوره البقرة (۲): آیه ۱۹۹ ---------- ۱۷۳۵
مقدّمه ---------- ۱۷۳۵
کوچ کردن ---------- ۱۷۳۷
سوره البقرة (۲): آیه ۲۰۰ ---------- ۱۷۳۷
مقدّمه ---------- ۱۷۳۷
رسم ستودن پدران خود را در موسم حج ترک کنید و خدا را یاد کنید ---------- ۱۷۳۷
سوره البقرة (۲): آیات ۲۰۱ تا ۲۰۲ ---------- ۱۷۳۷
مقدّمه ---------- ۱۷۳۷
دعاء در مواقف حج ---------- ۱۷۳۸
سوره البقرة (۲): آیه ۲۰۳ ---------- ۱۷۳۸
مقدّمه ---------- ۱۷۳۸
حکم توقف در «منی» در حج ---------- ۱۷۴۱
سوره البقرة (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۰۶ ---------- ۱۷۴۱
مقدّمه ---------- ۱۷۴۱
بعض از اصناف مردم ---------- ۱۷۴۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۰۷ ---------- ۱۷۴۲
مقدّمه ---------- ۱۷۴۲
بعض دیگر از اصناف مردم ---------- ۱۷۴۳
سوره البقرة (۲): آیات ۲۰۸ تا ۲۱۰ ---------- ۱۷۴۳
مقدّمه ---------- ۱۷۴۳

جمیع احکام اسلام را بپذیرید ---------- ۱۷۴۳
سوره البقرة (۲): آیه ۲۱۱ ---------- ۱۷۴۴
اشاره ---------- ۱۷۴۴
تهدید فرمودن خدا دانشمندان بنی اسرائیل را ---------- ۱۷۴۴
سوره البقرة (۲): آیه ۲۱۲ ---------- ۱۷۴۴
مقدّمه ---------- ۱۷۴۴
زندگانی این جهان برای کسانی که کفر پیشه کردند آراسته شده است ---------- ۱۷۴۴
سوره البقرة (۲): آیه ۲۱۳ ---------- ۱۷۴۴
مقدّمه ---------- ۱۷۴۴
جهت ارسال رسل و انزال کتب و اینکه اختلاف را دانشمندان ادیان بوجود می آورند ---------- ۱۷۴۶
سوره البقرة (۲): آیه ۲۱۴ ---------- ۱۷۴۶
مقدّمه ---------- ۱۷۴۶
رنج و گنج ---------- ۱۷۴۷
سوره البقرة (۲): آیه ۲۱۵ ---------- ۱۷۴۷
مقدّمه ---------- ۱۷۴۷
سؤال از کیفیت تصدق ---------- ۱۷۴۷
سوره البقرة (۲): آیه ۲۱۶ ---------- ۱۷۴۸
اشاره ---------- ۱۷۴۸
جهاد ---------- ۱۷۴۸
سوره البقرة (۲): آیات ۲۱۷ تا ۲۱۸ ---------- ۱۷۴۸
مقدّمه ---------- ۱۷۴۸
جنگ سریهٔ عبد الله بن جحش ---------- ۱۷۴۹
سوره البقرة (۲): آیه ۲۱۹ ---------- ۱۷۵۰
مقدّمه ---------- ۱۷۵۰
شراب و قمار ---------- ۱۷۵۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۲۰ ---------- ۱۷۵۲

مقدّمه ---------- ۱۷۵۲
اندازهٔ انفاق ---------- ۱۷۵۳
مقدّمه ---------- ۱۷۵۳
اشاره ---------- ۱۷۵۳
معیشت یتیمان ---------- ۱۷۵۳
مقدّمه ---------- ۱۷۵۳
اشاره ---------- ۱۷۵۳
معاشرت با یتیمان ---------- ۱۷۵۴
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۲۱ ---------- ۱۷۵۴
مقدّمه ---------- ۱۷۵۴
نکاح اهل ایمان با اهل شرک روا نیست ---------- ۱۷۵۵
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۲۲ ---------- ۱۷۵۵
مقدّمه ---------- ۱۷۵۵
حیض و حکم آن ---------- ۱۷۵۷
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۲۳ ---------- ۱۷۵۸
مقدّمه ---------- ۱۷۵۸
کشتزار زنان آزاد است ---------- ۱۷۵۸
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۲۴ ---------- ۱۷۵۸
مقدّمه ---------- ۱۷۵۸
خدا را دستاویز مکنید ---------- ۱۷۵۹
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۲۵ ---------- ۱۷۵۹
اشاره ---------- ۱۷۵۹
قسم ---------- ۱۷۵۹
سوره البقرهٔ (۲): آیات ۲۲۶ تا ۲۲۷ ---------- ۱۷۵۹
مقدّمه ---------- ۱۷۵۹
ایلاء (قسم یاد کردن...) ---------- ۱۷۶۰

سوره البقرة (۲): آیه ۲۲۸ ---------- ۱۷۶۰
مقدّمه ---------- ۱۷۶۰
عده ---------- ۱۷۶۱
سوره البقرة (۲): آیه ۲۲۹ ---------- ۱۷۶۱
مقدّمه ---------- ۱۷۶۱
طلاق رجعی ---------- ۱۷۶۲
مقدّمه ---------- ۱۷۶۲
خلع ---------- ۱۷۶۳
سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۰ ---------- ۱۷۶۳
مقدّمه ---------- ۱۷۶۳
طلاق سوم ---------- ۱۷۶۴
سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۱ ---------- ۱۷۶۴
مقدّمه ---------- ۱۷۶۴
وظائف مرد در ایام عدهٔ زن ---------- ۱۷۶۴
سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۲ ---------- ۱۷۶۵
مقدّمه ---------- ۱۷۶۵
مانع شوهر رفتن زنان نشوید ---------- ۱۷۶۵
سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۳ ---------- ۱۷۶۶
اشاره ---------- ۱۷۶۶
حکم فرزندان شیرخواره ---------- ۱۷۶۶
سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۴ ---------- ۱۷۶۷
مقدّمه ---------- ۱۷۶۷
عدهٔ وفات ---------- ۱۷۶۷
سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۵ ---------- ۱۷۶۸
مقدّمه ---------- ۱۷۶۸
احکام خواستگاری زنان در عده ---------- ۱۷۶۸

سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۶ ---- ۱۷۶۸
مقدّمه ---- ۱۷۶۸
تجویز طلاق قبل از تماس و طلاق قبل از تعیین مهر ---- ۱۷۶۹
سوره البقرة (۲): آیه ۲۳۷ ---- ۱۷۶۹
اشاره ---- ۱۷۶۹
حکم طلاق قبل از تماس ---- ۱۷۶۹
سوره البقرة (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۳۹ ---- ۱۷۶۹
مقدّمه ---- ۱۷۶۹
نمازها و نماز وسطی و قنوت و نماز در حال خوف ---- ۱۷۷۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۴۰ ---- ۱۷۷۲
مقدّمه ---- ۱۷۷۲
وصیت دربارهٔ زن ---- ۱۷۷۳
سوره البقرة (۲): آیات ۲۴۱ تا ۲۴۲ ---- ۱۷۷۳
مقدّمه ---- ۱۷۷۳
مخارج ایام عده ---- ۱۷۷۳
سوره البقرة (۲): آیه ۲۴۳ ---- ۱۷۷۴
مقدّمه ---- ۱۷۷۴
نکوهش ترس از جهاد و گریختن از مرگ ---- ۱۷۷۸
سوره البقرة (۲): آیه ۲۴۴ ---- ۱۷۷۹
اشاره ---- ۱۷۷۹
أمر به جهاد ---- ۱۷۷۹
سوره البقرة (۲): آیه ۲۴۵ ---- ۱۷۷۹
مقدّمه ---- ۱۷۷۹
ترغیب به دادن وام برای جهاد ---- ۱۷۷۹
سوره البقرة (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲ ---- ۱۷۸۰
مقدّمه ---- ۱۷۸۰

اشاره ---------- ۱۷۸۰
دورهٔ قضاهٔ «داوران» ---------- ۱۷۸۰
تقاضای بنی اسرائیل از شموئیل نبی ---------- ۱۷۸۱
رد تقاضای بنی اسرائیل از طرف شموئیل نبی ---------- ۱۷۸۱
اصرار قوم برای تغییر رژیم و عاقبت کار ---------- ۱۷۸۱
شاؤل نخستین پادشاه اسرائیل ---------- ۱۷۸۲
جدعون و اردوی مدیان ---------- ۱۷۸۳
تحقیق ---------- ۱۷۸۴
فلسطینیان ---------- ۱۷۸۴
سموئیل (شموئیل) ---------- ۱۷۸۴
شاؤل ---------- ۱۷۸۴
بهانهٔ بنی اسرائیلی ---------- ۱۷۸۵
جهاد شموئیل نبی - تبدیل رژیم قضاهٔ بنی اسرائیل به پادشاهی - پادشاه شدن طالوت - جهاد طالوت با جالوت و کشته شدن جالوت بدست داود ---------- ۱۷۸۵
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۵۳ ---------- ۱۷۸۸
اشاره ---------- ۱۷۸۸
پیامبران و مردم مطیع و متمرد ---------- ۱۷۸۸
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۵۴ ---------- ۱۷۸۹
اشاره ---------- ۱۷۸۹
خلاصهٔ کلام دربارهٔ جهاد ---------- ۱۷۸۹
سوره البقرهٔ (۲): آیه ۲۵۵ ---------- ۱۷۸۹
مقدّمه ---------- ۱۷۸۹
رد بر طبیعیون ---------- ۱۷۸۹
مقدّمه ---------- ۱۷۹۰
رد بر معبودهای ناشایست ---------- ۱۷۹۰
مقدّمه ---------- ۱۷۹۰
رد بر پرستندگان آنچه جز خداست ---------- ۱۷۹۰

مقدّمه ----- ۱۷۹۰
رد بر تمام ارباب نحله ها ----- ۱۷۹۱
مقدّمه ----- ۱۷۹۱
خدا پینکی و خواب ندارد ----- ۱۷۹۲
مقدّمه ----- ۱۷۹۲
خدا مالک است و بس ----- ۱۷۹۲
مقدّمه ----- ۱۷۹۲
بی فرمان خدا شفاعت ممکن نیست ----- ۱۷۹۳
مقدّمه ----- ۱۷۹۳
سعهٔ علم خدا ----- ۱۷۹۴
مقدّمه ----- ۱۷۹۴
کرسی فرمانروائی خدا ----- ۱۷۹۵
مقدّمه ----- ۱۷۹۵
نگاهداری آسمانها و زمین برای خدا رنج ندارد ----- ۱۷۹۵
مقدّمه ----- ۱۷۹۵
غیب مطلق بلند و بزرگ است ----- ۱۷۹۶
سوره البقرة (۲): آیه ۲۵۶ ----- ۱۷۹۶
مقدّمه ----- ۱۷۹۶
دین اسلام اجباری نیست ----- ۱۷۹۶
سوره البقرة (۲): آیه ۲۵۷ ----- ۱۷۹۷
مقدّمه ----- ۱۷۹۷
نور فطری و اکتسابی و ظلمت اکتسابی ----- ۱۷۹۷
سوره البقرة (۲): آیات ۲۵۸ تا ۲۵۹ ----- ۱۷۹۸
مقدّمه ----- ۱۷۹۸
محاجهٔ ابراهیم با پادشاه دربارهٔ خدا ----- ۱۷۹۸
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۰ ----- ۱۸۰۰

مقدّمه ---------- ۱۸۰۰
دنبالهٔ محاجهٔ پادشاه با ابراهیم ---------- ۱۸۰۱
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۱ ---------- ۱۸۰۱
مقدّمه ---------- ۱۸۰۱
پاداش انفاق در راه خدا ---------- ۱۸۰۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۲ ---------- ۱۸۰۲
اشاره ---------- ۱۸۰۲
انفاق باید بی منت و بی آزار باشد ---------- ۱۸۰۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۳ ---------- ۱۸۰۲
اشاره ---------- ۱۸۰۲
زبان خوش به از صدقهٔ توأم با آزار است ---------- ۱۸۰۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۴ ---------- ۱۸۰۳
اشاره ---------- ۱۸۰۳
صدقات توأم با منت و یا آزار، همچون انفاق برای خودنمائی به مردم است که همه بی حاصل است ---------- ۱۸۰۳
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۵ ---------- ۱۸۰۳
اشاره ---------- ۱۸۰۳
مثل و صفت خیراتی که برای خشنودی خدا باشد ---------- ۱۸۰۳
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۶ ---------- ۱۸۰۴
اشاره ---------- ۱۸۰۴
مثل دیگر برای صدقات خودنمایان به مردم ---------- ۱۸۰۴
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۷ ---------- ۱۸۰۴
مقدّمه ---------- ۱۸۰۴
چیزهای پاکیزه انفاق کنید ---------- ۱۸۰۴
سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۸ ---------- ۱۸۰۵
اشاره ---------- ۱۸۰۵
وعده های شیطان ---------- ۱۸۰۵

سوره البقرة (۲): آیه ۲۶۹ ---- ۱۸۰۵
اشاره ---- ۱۸۰۵
حکمت (خوره) ---- ۱۸۰۵
سوره البقرة (۲): آیه ۲۷۰ ---- ۱۸۰۵
اشاره ---- ۱۸۰۵
خدا انفاقات شما را می داند ---- ۱۸۰۵
سوره البقرة (۲): آیه ۲۷۱ ---- ۱۸۰۷
اشاره ---- ۱۸۰۷
طرز پرداخت صدقات «خیرات» ---- ۱۸۰۷
سوره البقرة (۲): آیه ۲۷۲ ---- ۱۸۰۷
مقدّمه ---- ۱۸۰۷
بر غیر مسلمان هم انفاق مستحب کنید، فایدهٔ انفاق در هر حال راجع به خود شماست ---- ۱۸۰۸
سوره البقرة (۲): آیه ۲۷۳ ---- ۱۸۰۸
اشاره ---- ۱۸۰۸
صدقات، فقیر درست کن نیست ---- ۱۸۰۸
سوره البقرة (۲): آیه ۲۷۴ ---- ۱۸۰۸
مقدّمه ---- ۱۸۰۸
نتیجهٔ انفاق ---- ۱۸۰۹
سوره البقرة (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۷۷ ---- ۱۸۰۹
مقدّمه ---- ۱۸۰۹
تحریم ربا «سودخواری» ---- ۱۸۱۰
سوره البقرة (۲): آیات ۲۷۸ تا ۲۷۹ ---- ۱۸۱۱
مقدّمه ---- ۱۸۱۱
اولتیماتوم دربارهٔ تحریم ربا ---- ۱۸۱۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۸۰ ---- ۱۸۱۲
مقدّمه ---- ۱۸۱۲

حکم بدهکار تنگدست ---------- ۱۸۱۲
سوره البقرة (۲): آیه ۲۸۱ ---------- ۱۸۱۳
مقدّمه ---------- ۱۸۱۳
آخرین آیهٔ قرآن کریم ---------- ۱۸۱۴
سوره البقرة (۲): آیات ۲۸۲ تا ۲۸۳ ---------- ۱۸۱۵
اشاره ---------- ۱۸۱۵
قانون دادوستد ---------- ۱۸۱۵
سوره البقرة (۲): آیه ۲۸۴ ---------- ۱۸۱۷
مقدّمه ---------- ۱۸۱۷
ملک خدا و محاسبهٔ خدا ---------- ۱۸۱۸
سوره البقرة (۲): آیات ۲۸۵ تا ۲۸۶ ---------- ۱۸۱۸
مقدّمه ---------- ۱۸۱۸
قسمتی از مشافهات شب معراج پیامبر (ص) ---------- ۱۸۱۸
تعالیق ---------- ۱۸۲۰
يَا أَيُّهَا النَّاسُ (آیهٔ ۲۱) ---------- ۱۸۲۰
جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً (آیهٔ ۲۲) ---------- ۱۸۲۰
وَ لَنْ تَفْعَلُوا (آیهٔ ۲۴) ---------- ۱۸۲۰
وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا (آیهٔ ۲۵) ---------- ۱۸۲۰
إِلَّا الْفَاسِقِينَ (آیهٔ ۲۶) ---------- ۱۸۲۱
وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً (آیهٔ ۴۱) ---------- ۱۸۲۱
... أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ... (آیهٔ ۷۶) ---------- ۱۸۲۲
... فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (آیهٔ ۹۴) ---------- ۱۸۲۲
وَ الْأَسْبَاطِ (آیهٔ ۱۳۶) ---------- ۱۸۲۲
... عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا... (آیهٔ ۱۴۲) ---------- ۱۸۲۳
وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً... (آیهٔ ۱۴۳) ---------- ۱۸۲۳
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ (آیهٔ ۲۱۰) ---------- ۱۸۲۳

یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَیْسِرِ... (آیهٔ ۲۱۹) ---- ۱۸۲۳
... أَنْ یَأْتِیَکُمُ اَلتَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ (آیهٔ ۲۴۸) ---- ۱۸۲۴
... أَوْ أَخْطَأْنا... (آیهٔ ۲۸۶) ---- ۱۸۲۴
تذکر ---- ۱۸۲۴
سورهٔ آل عمران ---- ۱۸۲۵
اشاره ---- ۱۸۲۵
مقدّمه ---- ۱۸۲۶
اشاره ---- ۱۸۲۶
نصارای نجران ---- ۱۸۲۶
سوره آل عمران (۳): آیه ۱ ---- ۱۸۲۸
اشاره ---- ۱۸۲۸
سرآغاز ---- ۱۸۲۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۲ تا ۶ ---- ۱۸۲۸
مقدّمه ---- ۱۸۲۸
ذات خدا و صفات او و سنجش عیسی ---- ۱۸۲۹
سوره آل عمران (۳): آیات ۷ تا ۹ ---- ۱۸۳۰
مقدّمه ---- ۱۸۳۰
آیات محکمات و متشابهات و قاعدهٔ فهم متشابهات ---- ۱۸۳۲
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰ تا ۱۱ ---- ۱۸۳۳
مقدّمه ---- ۱۸۳۳
خدا ---- ۱۸۳۴
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲ تا ۱۳ ---- ۱۸۳۴
مقدّمه ---- ۱۸۳۴
پیام برای یهود ---- ۱۸۳۴
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴ تا ۱۷ ---- ۱۸۳۵
مقدّمه ---- ۱۸۳۵

هفت چیزی که در نظر مردم آراسته است و بهتر از آنها ---------- ۱۸۳۵
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸ تا ۲۰ ---------- ۱۸۳۶
مقدّمه ---------- ۱۸۳۶
خلاصهٔ کلام ---------- ۱۸۳۶
سوره آل عمران (۳): آیات ۲۱ تا ۲۲ ---------- ۱۸۳۷
مقدّمه ---------- ۱۸۳۷
خوی یهود ---------- ۱۸۳۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۲۵ ---------- ۱۸۳۸
مقدّمه ---------- ۱۸۳۸
سنگسار شدن مرد و زنی از یهودان ---------- ۱۸۴۰
سوره آل عمران (۳): آیات ۲۶ تا ۲۷ ---------- ۱۸۴۰
مقدّمه ---------- ۱۸۴۰
خبر دادن پیامبر (ص) از فتح «مدائن» و «صنعاء» و «روم» بدست مسلمانان ---------- ۱۸۴۱
سوره آل عمران (۳): آیات ۲۸ تا ۳۰ ---------- ۱۸۴۲
مقدّمه ---------- ۱۸۴۲
مسلمانان باید کافران را دوست نگیرند ---------- ۱۸۴۲
سوره آل عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۳۲ ---------- ۱۸۴۳
مقدّمه ---------- ۱۸۴۳
رد بر سفسطهٔ نصارای نجران ---------- ۱۸۴۳
سوره آل عمران (۳): آیات ۳۳ تا ۳۴ ---------- ۱۸۴۳
مقدّمه ---------- ۱۸۴۳
برداشت سخن ---------- ۱۸۴۳
سوره آل عمران (۳): آیات ۳۵ تا ۴۸ ---------- ۱۸۴۴
مقدّمه ---------- ۱۸۴۴
تاریخچهٔ نسب و زندگانی مریم و یحیی ---------- ۱۸۴۷
تاریخ زندگانی یحیی ---------- ۱۸۴۸

بقیهٔ تاریخ زندگانی مریم ---------- ۱۸۵۰
دنبالهٔ تاریخ زندگانی مریم ---------- ۱۸۵۰
سوره آل عمران (۳): آیات ۴۹ تا ۵۸ ---------- ۱۸۵۱
اشاره ---------- ۱۸۵۱
تاریخ زندگانی عیسی ---------- ۱۸۵۱
سوره آل عمران (۳): آیه ۵۹ ---------- ۱۸۵۳
مقدّمه ---------- ۱۸۵۳
اعتراض هیئت نصارای نجران و رد بر آنان ---------- ۱۸۵۴
سوره آل عمران (۳): آیات ۶۰ تا ۶۳ ---------- ۱۸۵۴
مقدّمه ---------- ۱۸۵۴
دعوت پیامبر (ص) نصارای نجران را به مباهله دوئل رحمانی ---------- ۱۸۵۶
سوره آل عمران (۳): آیه ۶۴ ---------- ۱۸۵۷
مقدّمه ---------- ۱۸۵۷
صلای عام عادلانه به یهود و نصاری ---------- ۱۸۵۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۶۵ تا ۶۸ ---------- ۱۸۵۸
مقدّمه ---------- ۱۸۵۸
رد بر محاجهٔ یهود و نصاری ---------- ۱۸۵۹
سوره آل عمران (۳): آیات ۶۹ تا ۷۱ ---------- ۱۸۶۰
مقدّمه ---------- ۱۸۶۰
آرزوی طایفه ئی از أهل کتاب ---------- ۱۸۶۰
سوره آل عمران (۳): آیات ۷۲ تا ۷۴ ---------- ۱۸۶۰
مقدّمه ---------- ۱۸۶۰
حسد بردن اهل کتاب بر پیامبر و دین اسلام و تدبیر طایفه ئی از آنان ---------- ۱۸۶۱
سوره آل عمران (۳): آیات ۷۵ تا ۷۸ ---------- ۱۸۶۱
مقدّمه ---------- ۱۸۶۱
بعض اهل کتاب به دروغ گفتند: خوردن اموال اعراب حلال است ---------- ۱۸۶۲

سوره آل عمران (۳): آیات ۷۹ تا ۸۰ ---------- ۱۸۶۳
مقدّمه ---------- ۱۸۶۳
رد بر پیشنهاد ابو رافع و غیره که می خواستند پیامبر (ص) را به پرستش بردارند ---------- ۱۸۶۴
سوره آل عمران (۳): آیات ۸۱ تا ۸۵ ---------- ۱۸۶۴
مقدّمه ---------- ۱۸۶۴
پیمان گرفتن خدا از پیامبران ---------- ۱۸۶۵
سوره آل عمران (۳): آیات ۸۶ تا ۹۱ ---------- ۱۸۶۶
مقدّمه ---------- ۱۸۶۶
حکم ارتداد از اسلام ---------- ۱۸۶۷
سوره آل عمران (۳): آیه ۹۲ ---------- ۱۸۶۸
اشاره ---------- ۱۸۶۸
چگونه مالی را باید انفاق کرد ---------- ۱۸۶۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۹۳ تا ۹۵ ---------- ۱۸۶۸
مقدّمه ---------- ۱۸۶۸
طعامهای متداول بر یعقوب حلال بوده... ---------- ۱۸۶۹
سوره آل عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۹۷ ---------- ۱۸۷۰
مقدّمه ---------- ۱۸۷۰
نخستین معبد بنا شده بدست آدم ابو البشر (ع) و مرمت شده بدست ابراهیم (ع) ---------- ۱۸۷۱
وجوب حج ---------- ۱۸۷۲
سوره آل عمران (۳): آیات ۹۸ تا ۹۹ ---------- ۱۸۷۲
مقدّمه ---------- ۱۸۷۲
شکایت از اهل کتاب ---------- ۱۸۷۳
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۹ ---------- ۱۸۷۳
مقدّمه ---------- ۱۸۷۳
مسلمانان اغفال شده ---------- ۱۸۷۴
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۱۰ ---------- ۱۸۷۵

مقدّمه ---------- ۱۸۷۵
مسلمانان بهترین امتها هستند ---------- ۱۸۷۵
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲ ---------- ۱۸۷۵
مقدّمه ---------- ۱۸۷۵
آزار رؤساء یهود به یهودانی که اسلام آورده بودند ---------- ۱۸۷۶
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۷ ---------- ۱۸۷۶
مقدّمه ---------- ۱۸۷۶
أهل کتاب یکسان نیستند ---------- ۱۸۷۷
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰ ---------- ۱۸۷۸
مقدّمه ---------- ۱۸۷۸
مسلمانان، غیر مسلمانان را دوست نگیرند ---------- ۱۸۷۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۲ ---------- ۱۸۷۹
مقدّمه ---------- ۱۸۷۹
اشاره ---------- ۱۸۷۹
تذکرات: ---------- ۱۸۸۲
حرکت لشکر اسلام و ورود به «حمراء الأسد» ---------- ۱۸۸۴
ایضاح ---------- ۱۸۸۵
حادثهٔ جنگ احد در سال سوم هجری ---------- ۱۸۸۵
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷ ---------- ۱۸۸۶
مقدّمه ---------- ۱۸۸۶
یادی از جنگ «بدر» که در سال دوم هجری اتفاق افتاد ---------- ۱۸۸۶
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲۸ تا ۱۲۹ ---------- ۱۸۸۷
مقدّمه ---------- ۱۸۸۷
علت شکست مسلمانان در جنگ احد و حکم کسانی که سنگر احد را تخلیه کردند ---------- ۱۸۸۷
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۸ ---------- ۱۸۸۷
مقدّمه ---------- ۱۸۸۷

تحریم ربا با ربح مرکب و... ---------- ۱۸۸۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۹ تا ۱۴۳ ---------- ۱۸۸۹
مقدّمه ---------- ۱۸۸۹
از شکست یافتن در جنگ احد نگران نباشید ---------- ۱۸۸۹
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴ ---------- ۱۸۹۰
مقدّمه ---------- ۱۸۹۰
شبه توبیخ نسبت به هزیمت رفتگان ---------- ۱۸۹۱
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۵ ---------- ۱۸۹۱
مقدّمه ---------- ۱۸۹۱
مرگ به اذن خداست ---------- ۱۸۹۱
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۶ تا ۱۴۸ ---------- ۱۸۹۲
مقدّمه ---------- ۱۸۹۲
شجاعت مجاهدین عهود گذشته ---------- ۱۸۹۲
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۰ ---------- ۱۸۹۲
مقدّمه ---------- ۱۸۹۲
از کفار پیروی مکنید ---------- ۱۸۹۳
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۱ ---------- ۱۸۹۳
مقدّمه ---------- ۱۸۹۳
القاء رعب (یعنی بیم و هراس) در دل کفار ---------- ۱۸۹۳
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۳ ---------- ۱۸۹۳
مقدّمه ---------- ۱۸۹۳
شکست پس از پیروزی و علت شکست ---------- ۱۸۹۴
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۴ ---------- ۱۸۹۵
مقدّمه ---------- ۱۸۹۵
مسلمانان در هضم جنگ «أحد» و جنگ «حمراء الأسد» دو طایفه شدند ---------- ۱۸۹۶
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۵ ---------- ۱۸۹۷

مقدّمه ---------- ۱۸۹۷
علت هزیمت لشکر اسلام ---------- ۱۸۹۷
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۶ تا ۱۵۸ ---------- ۱۸۹۷
مقدّمه ---------- ۱۸۹۷
از مرگ نترسید ---------- ۱۸۹۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۹ تا ۱۶۰ ---------- ۱۸۹۸
اشاره ---------- ۱۸۹۸
گذشت پیامبر (ص) نسبت به فراریان از جنگ احد ---------- ۱۸۹۸
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۱ ---------- ۱۸۹۹
اشاره ---------- ۱۸۹۹
نکوهش از آنان که سنگر کوه احد را تخلیه کردند ---------- ۱۸۹۹
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۳ ---------- ۱۸۹۹
مقدّمه ---------- ۱۸۹۹
وضع منافقین ---------- ۱۸۹۹
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴ ---------- ۱۹۰۰
اشاره ---------- ۱۹۰۰
عظمت پیامبر (ص) ---------- ۱۹۰۰
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۵ ---------- ۱۹۰۰
مقدّمه ---------- ۱۹۰۰
ریشهٔ شکست مسلمانان در جنگ احد ---------- ۱۹۰۰
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۶ تا ۱۶۸ ---------- ۱۹۰۱
اشاره ---------- ۱۹۰۱
ارزیابی حادثهٔ جنگ احد ---------- ۱۹۰۱
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱ ---------- ۱۹۰۲
مقدّمه ---------- ۱۹۰۲
فیض شهادت در راه خدا ---------- ۱۹۰۲

سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۸ ---- ۱۹۰۳
مقدّمه ---- ۱۹۰۳
غزوهٔ «حمراء الأسد» ---- ۱۹۰۳
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۹ ---- ۱۹۰۴
مقدّمه ---- ۱۹۰۴
آزمایش در کار است ---- ۱۹۰۵
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸۰ ---- ۱۹۰۵
مقدّمه ---- ۱۹۰۵
کیفر مانع زکات ---- ۱۹۰۵
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۱ تا ۱۸۲ ---- ۱۹۰۶
مقدّمه ---- ۱۹۰۶
کفر گفتن «فنحاص» یهودی ---- ۱۹۰۷
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵ ---- ۱۹۰۷
مقدّمه ---- ۱۹۰۷
بهانه جوئی یهود ---- ۱۹۰۸
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۷ ---- ۱۹۰۸
مقدّمه ---- ۱۹۰۸
آزار مشرکین و یهود به مسلمانان ---- ۱۹۰۹
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۸ تا ۱۸۹ ---- ۱۹۰۹
مقدّمه ---- ۱۹۰۹
توقع بیجا ---- ۱۹۱۰
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ ---- ۱۹۱۰
اشاره ---- ۱۹۱۰
آیات تفکر (که پنج آیه است) ---- ۱۹۱۰
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۵ ---- ۱۹۱۱
مقدّمه ---- ۱۹۱۱

عمل مردان و زنان مسلمانان هیچ کدام تباه نمی شود ---------- ۱۹۱۱
سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۶ تا ۱۹۸ ---------- ۱۹۱۲
مقدّمه ---------- ۱۹۱۲
فریب تنعم کافران را مخورید ---------- ۱۹۱۲
سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۹ ---------- ۱۹۱۳
مقدّمه ---------- ۱۹۱۳
وفات نجاشی پادشاه حبشه ---------- ۱۹۱۳
سوره آل عمران (۳): آیه ۲۰۰ ---------- ۱۹۱۴
اشاره ---------- ۱۹۱۴
خلاصهٔ کلام و ختم سوره ---------- ۱۹۱۴
تعالیق ---------- ۱۹۱۴
ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكاذِبِينَ (آیهٔ ۶۱) ---------- ۱۹۱۴
كُلُّ اَلطَّعٰامِ ... اَلْمُشْرِكِينَ (آیات ۹۳-۹۵) ---------- ۱۹۱۴
وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ قُتِلُوا ... اَلْمُؤْمِنِينَ (آیات ۱۶۹-۱۷۱) ---------- ۱۹۱۵
اَلَّذِينَ اِسْتَجٰابُوا لِلّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ ... عَظِيمٍ (آیات ۱۷۲-۱۷۴) ---------- ۱۹۱۵
وَ قَتْلَهُمُ اَلْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ (آیهٔ ۱۸۱) ---------- ۱۹۱۵
حکمت ---------- ۱۹۱۵
فنحاص ---------- ۱۹۱۵
اسماء السّور ---------- ۱۹۱۶
فهرس مطالب عمدهٔ «مقدمه» و «تعالیق» و «حواشی» جلد اول ---------- ۱۹۱۷
درباره مرکز ---------- ۱۹۳۱

حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر : یا من لا یحضره المفسر و التفسیر جلد 1

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور :حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر : یا من لا یحضره المفسر و التفسیر/تالیف عبدالحجه بلاغی

مشخصات نشر : قم: [بی نا]، 13.(چاپخانه قم)

مشخصات ظاهری : 10ج.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد سوم' چهارم و پنجم.

یادداشت : عنوان روی جلد: تفسیر فارسی قرآن مجید حجه التفاسیر

شماره کتابشناسی ملی : 2067256

نام کامل تفسیر، «حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر» یا «تفسیر من لا یحضره المفسر و التفسیر» با نام خلاصه حجة التفاسیر در 10 مجلد به زبان فارسی از تفاسیر قرن چهاردهم شیعه دوازده امامی محسوب می گردد که توسط سید عبد الحجه مراغی تالیف شده است.

ص: 1

مقدمه

جلد اول مقدمه

الصورة

ص: 2

الصورة

ص: 3

الصورة

ص: 4

الصورة

ص: 5

الصورة

ص: 6

الصورة

ص: 7

الصورة

ص: 8

الصورة

ص: 9

الصورة

ص: 10

الصورة

ص: 11

الصورة

ص: 12

الصورة

ص: 13

الصورة

ص: 14

الصورة

ص: 15

الصورة

ص: 16

الصورة

ص: 17

الصورة

ص: 18

الصورة

ص: 19

الصورة

ص: 20

الصورة

ص: 21

الصورة

ص: 22

الصورة

ص: 23

الصورة

ص: 24

الصورة

ص: 25

الصورة

ص: 26

الصورة

ص: 27

الصورة

ص: 28

الصورة

ص: 29

الصورة

ص: 30

الصورة

ص: 31

الصورة

ص: 32

الصورة

ص: 33

الصورة

ص: 34

الصورة

ص: 35

الصورة

ص: 36

راهنمای تفسیر

اشاره

ص: 37

بسم الله الرّحمن الرّحيم

1 - هر آيه يا آيات كه تفسير شده أول و آخر آن آيه يا آن آيات، ذكر شده است.

2 - بسا كه يك آيه تقطيع شده است و تعدد تقطيع برحسب تعدد مطلب آيه بوده است.

3 - شمارهٔ بعض آيات با شمارهٔ قرآنها و كشف الآياتها گاهى مطابق است و گاهى أندك تقديم و تأخير دارد.

4 - تاكنون غير از اين تفسير، تفسيرى كه مطالب آيات را فهرس بندى كرده باشد نوشته نشده است.

5 - آنچه خارج از بين الهلالين است ترجمهٔ آيات قرآن كريم است.

6 - تفسير آيات قرآن كريم حتى المقدور سعى شده استكه در بين الهلالين و بعبارت ديگر بين پرانتز باشد.

7 - بعض أسامى مهم حتى المقدور كوشش شده است كه بين گيومه باشد.

8 - كلمات «خدا» و «پيامبر» مذكور در آيات و يا مستفاد از آنها، با حروف 12 سياه نشان داده شده است.

9 - اگر مطلبى محتاج بتوضيح بيشترى بوده كه در تفسير اشباع نگرديده در آخر سوره بعنوان (تعليقات يا تعاليق و يا ذيول) ذكر شده، و اگر بازهم اشباع نگرديده در كتاب «تعليق» ذكر شده است.

10 - علامت ستاره رجوع بپاصفحه است.

11 - شمارهٔ أعداد علامت رجوع به ذيول است كه بعد از پايان سوره ذكر شده است.

12 - بكار بردن دو قلاب يا بعبارت ديگر كروشه براى جدا كردن مطلب از

ما قبل و ما بعد آن است.

13 - کلمات «گذاشـتن و مشتقات آن» همه جا باذال نوشته شده و از قاعدهٔ ملك الشعراء بهار پیروی نکرده ام زیرا بر این محرر ثابت نشده است. بهار می گوید:

گذاشـتن بمعنی نهادن همیشه با (ذال) است و هرگاه بمعنی بجا آوردن باشد با (زای) باید نوشت و اگر بمعنی عبور باشد باذال یازای هر دو صحیح است.

14 - در ابتداء سوره ها لغت «کشاف» بمعنی پرده بردار و هویدا کننده است و مراد «تفسیر کشاف» نیست.

15 - حتی المقدور سـعی شده است که مطالب تفسـیری که خاص محرر این تفسـیر است، بعنوان «حرر این تفسـیر» یا بعنوان «ب» که علامت اختصاری «بلاغی» است نشان داده شود.

16 - تفسـیر حاضر عنایت ألطاف خفیهٔ خدای بزرگ بر این بندهٔ قابل بوده و به توجهات حضرت ولی عصر أرواحنا فداه دوازدهمین خلیفهٔ پیامبر عظیم اسلام صلّي الله علیه و آله و سلّم و تعلیمات خضر وقت و همت أرواح سعداء أجام یافته است.

17 - تفسیر حاضر دفعة بوجود نیامده است بلکه مولود گوشت و پوست و خون سلول خاندانی است که یکهزار و چهار صد سال است در رشتهٔ علم وعمل بوده اند و علاوه نظر پاك و تعلیمات پدر و أستادان این محرر نیز در کار بوده است و پایه گذاری آن در حقیقت از شصت سال 1385 تا 16 ماه ربیع الثانی سال 1387 هجری در قم بچاپ رسیده است.

18 - تفسیر حاضر طی 10 مجلد است که متجاوز از چهار هزار صفحه میباشد:

7 جلد آن تفسـیر متن قرآن کریم است [ج 1 سورهٔ حمـد - آل عمران ج 2 - سورهٔ نسـاء - أعراف ج 3 - ورهٔ أنفـال - ابراهیم ج 4 سورهٔ حجر - مؤمنون ج 5 سورهٔ نور - ملائکه ج 6 یس - صف ج 7 جمعه - ناس]، و دو مجلد آن مقدمهٔ تفسیر است، و یك مجلد آن - ضمن 2 جزء - «تعلیق تفسیر» می باشد.

الصورة

ص: 40

نسب نامهٔ محرر این تفسیر حضرت امام جعفر الصادق علیه الصلوة و السلام.

ابو الحسن علی العریضی و وی کوچکترین فرزند حضرت صادق علیه السّلام است و زمان رحلت امام، طفل بوده و بالاخره یکی از علماء بزرگ شده و تا زمان حضـرت امام هادی علیه السّلام زنده بوده و در عهد آنحضرت وفات یافته است. و رأی او رأی امامیه است. و حدیث را از برادرش امام موسـی الکاظم علیه السّلام و از پسر عموی پدرش حسین ذی الدمعة بن زیدشهید روایت می کند. «عریضی» (بشدیاء) منسوب است به «عریض» (بروزن حسین) و آن محلی است در چهار میلی مدینة الرسول صلّي الله علیه و آله و سلّم. و علی در «عریض» سکونت داشته و مادرش أم ولد بوده و به فرزندانش «عریضیون» گفته میشود و أعقاب علی عریضی از چهار مرد است.

تذکر: بقولی وفاتش در سال 210 هجری اتفاق افتاده است.

أحمد الشعرانی عالم ربانی و سعید صمدانی است و دارای 4 فرزند است که همگی دارای عقب اند (ج 1 تاریخ نائین ص 87).

أبو محمد عبید الله (طبق نسخهٔ عمدة الطالب) و «عبد الله» طبق تاریخ یزد.

علی امامزاده سـلطان سـید علی مدفنش در شهرسـتان نائین. تفصـیل گنبد و بارگاه و صحن و رواق و مدرسه و حمام و باغ و موقوفاتش در تاریخ نائین مذکور است.

أبو جعفر محمد امامزاده جعفر أول کس از این سلسله است که به یزد رفته.

وفات امامزاده جعفر در سال 424 هجری اتفاق افتاده. قبر و أبنیهٔ عالی که بر تربت اوست در محلهٔ مصلای عتیق یزد است (تفصیل در ص 140-144 تاریخ نائین).

از جملهٔ أشعار حرم آن بزرگوار:

این روضهٔ مقدس أولاد مصطفی است. *** وین مدفن سلالهٔ سلطان أولیاء است

این خوابگاه میوهٔ باغ رسالت است *** این تختگاه شمع دل شاه هل أتی است

ص: 41

دانی که این مقام مبارك چه منزل است *** اینجا مقام وعدهٔ زهراء و مرتضی است

زائر قدم بشرط أدب نه که جلوه گر *** نور حسین و جمله شهیدان کربلا است

دارد بسوی کعبه دری زانکه دیده ایم *** هر کسکه کف گشاده در او حاجتش روا است

(تاریخ یزد ص 176).

عبید الله ساکن یزد.

أحمد مقیم یزد.

ابو محمد الحسن مقیم یزد.

ابو الطیب زید مقیم شهر یزد.

أبو محمد ساکن یزد.

ابو المعالی عربشاه مقیم یزد.

ابو محمد شرفشاه مقیم شهر یزد.

سید نظام الدین از علماء علم ریاضی و فرید عصر ماضی. مدفن آن بزرگوار در یزد است.

أمیر شمس الدین محمّد فرزند قاضی سید رکن الدین محمّد بن سید نظام الدین مزبور وزارت غازان خان مغول پادشاه ایران را عهده دار بوده است در یزد زیج ورصد و قنوات و عمارات و مدرسه و کتابخانه و مجسد و بقعه و بیت الأدویه (دواخانه) از آثار سید رکن الدین است و بقعهٔ خود سید رکن الدین و مسجد جمعهٔ جدید و آب وقف آباد و مؤسسهٔ «وقت و ساعت» نیز از یاد گارهای ایشان است که قسمتی از انها تاکنون باقی است (ص 147 تاریخ نائین).

سید قوم الدین محمد أول کس است از این سلسله که از یزد با نائین مهاجرت کرده.

ص: 42

حاج میر جلال الدین أحمد آ» جناب امام جماعت مسجد با عبد الله نائین بوده و فرمان خطابت مسجد جامع شهر نائین در عهد غازان خان مغول دربارهٔ ایشان صادر شده است. أبنیهٔ عالیه و موقوفات امامزاده سلطان سید علی در نائین از آثار آنجناب است. أغلب مردم نائین شافعی مذهب بوده اند و در عهد سلطان محمّد خدابنده بدست ایشان شیعه شده اند (رجوع به تصویر فرمان سال 700 مندرج در ج 1 تاریخ نائین).

امیر غیاث الدین محمد نام شریفش در ورقهٔ صادر از دفتر موقوفات عهد مغول مؤرخ بسال 700 منعکس و تصویر آن در ج 1 تاریخ نائین مندرج است.

شاه باقیا عارف کامل و مقیم تون (فردوس) و نائین بوده.

أمیر افتخار الدین عارف خطیب و مقیم تون و نائین بوده.

امیر نظام الدین محمد.

سید جلال الدین محمد تونی شاه طهماسب صفوی آن جناب را بمرجعیت تام أمور شرعی نائین و مضافات نصب کرده فرمان درج 1 تاریخ نائین ص 162 و 163 مندرج است.

أمیر غیاث الدین خطیب شهید مسجد جامع تاریخی نائین بوده و فرمان دولت صفویه مؤرخ ماه جمادی الثانیهٔ سال 1110 دربارهٔ شغل روحانی ایشان موجود.

سال مزبور مطابق سال رحلت علامهٔ مجلسی شیخ الاسلام پای تخت (اصفهان)(1) و عهد سلطنت شاه سلطان حسین صفوی است (ص 130 تاریخ نائین).

میر أبو الحسن خطیب مسجد جامع تاریخی نائین. فرمان خطابت ایشان از طرف دربار صفویه مؤرخ ماه جمادی الأولی سال 1143 هجری است.

میر صدر الدین خطیب مسجد جامع تاریخی نائین و مرجع أمور شرعی.

رحلتش بعد از سال 1214 است.

سید محمد تقی متوفی بسال 1286 مدفنش در قریهٔ حاجی آباد قرب مظفر -

---

1- ذیل کتاب رجال اصفهان ص 125 بقلم دانشمند جناب آقای معلم حبیب آبادی.

آباد اصـفهان است. یگانه فرزندش سـید محمّد باقر است. آنجناب در دستگاه حجة الاسلام شفتی حاج سید محمّد باقر مقیم اصفهان در قسمت کتابخانهٔ حجة الاسلام به افاده و استفاده مشغول بوده.

سید محمد باقر متولد سال 1232 برای تفنن و اعانت مرضـی به طبابت می پرداخته عمر شـریفش بالغ بریکصد و سه سال و وفاتش بسال 1335 و مدفنش در صحن امامزاده سلطان سید علی در نائین محاذی مقبرهٔ سید قوام الدین محمّد یکی از نیاکان ایشان است.

سید حسن حجة الاسلام امام جماعت مسجد شیخ مغربی و مرجع أمور قضاء شرعی و مدرس در شهرستان نائین ولادتش در سال 1288 عام مجاعه. وفاتش سوم ماه صـفر سال 1352. مـدفنش در امامزاده حسن شـهر طهران (که برای معالجه از نائین به طهران رفته). فرزنـدان ذکورش این محرر و حاج سـید صدر الدین که در تقریر، خطیب مصقع(1) و در تحریر أشـهر من الشمس است. مؤلفاتش: قصص قرآن، برهان قرآن، ترجمهٔ صحیفهٔ سجادیه، قضاء در اسلام، جاهلیت و....

سید عبد الحجة بلاغی متولد عشر سوم ماه شعبان سال 1322 و انتخاب نام خانوادگی «بلاغی» بمناسبت دائر کردن «دار التبلیغ» در شهر اصفهان بوده.

1- مصقع بروزن منبر (یعنی هر دویکسر میم) است.

الصورة

ص: 45

الصورة

ص: 46

الصورة

ص: 47

ترجمهٔ متن اجازاتی که أصل آنها در صفحات قبل کلیشه شده

از مولانا آیت الله العظمی آقای زند کرمانی (شیخ محمد باقر) دام ظله العالی

بنام خدای بخشایشگر مهربان هرستایش خاص خداست خدائی که آدمی را بخواست خود آفرید و حکمتهای پنهانرا به قدرت خود در او ودیعه گذارد و برحمت خود از روحی در او دمید که آن روح را خود آفرید و در نتیجه آدم را مسجود فرشتگان ساخت.

ودرود متصل و منفصل بر أشرف خلق عالم، و أکمل آفریده، و مخصوص به بزرگواری و عزت، چراغ تاریکی ها، و معدن حکمتها، و پیشر و أمتها، و بهترین آیندگان و گذشتگان، سید أمتها، و شریفترین فرزندان آدم، بندهٔ پسندیدهٔ او، و فرستادهٔ برگزیدهٔ او ابو القاسم «محمّد» بر او باد رحمت خدا و بر آلش که راهنمایان بزرگوار، و پیشوایان مردم اند. بر آنان باد بهترین رحمت و کاملترین درود، تا شبها و روزها واگردنده اند.

أما بعد از ستایش خدا و درود بر پیامبر و آل او پنهان نماند که أفضل علوم نزد صاحبان بصیرت دانستن کتاب خدا (یعنی قرآن) و سنتها یعنی راه وروش قولی و فعلی پیامبر او است. و این راه و روش بدست نمی آید مگر از دروازهٔ شهر علم خدا یعنی خانه هائی که خدا رخصت داده که در آن خانه ها اسم او بلند شود و یاد گردد.

چنانچه پیامبر صلّي الله علیه و آله و سلّم باجماع سنی و شیعی فرموده: من دو چیز گران در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم، از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. و خدا دربارهٔ همین عترت فرموده: جز این نیست که خدا بر آنست که پلیدی را از شما أهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر جهت به نیکوتر وجهی پاك نگاه دارد. و خدا که گوینده ئی است عزیز، فرموده: تأویل قرآن را نمی داند مگر خدا و أستواران در علم.

بنابر آنچه گفته شد، پیشینیان شایستگان از أصحاب ما (رضوان الله علیهم) گروهی

بعـد گروهی معـالم دین خودشان را از قرآن و سـنت، از أهل بیت پیامبر، و معـدنهای دانش و حکمت، پیشوایان مردم، و حجتهای خـدا: پادشاه بسیار دانا؛ می گرفتند.

این جریان ادامه داشت تا حکمت اقتضاء کرد که ولی أمر خدا غایب شود.

در نتیجه شـیعه از نوشیدن شیر از پستان عصمت باز گرفته شد و دستش از مخزنهای علوم الهی کوتاه و بریده گشت و آفتاب ولایت در پس أبرهای تیره در حجاب رفت، پس شـیعیان بصورت انتظار در آمدنـد تا روزی که خـدا فرمان خود را ظاهر سازد و در چنین روزگاری شـیعه مأمور شدنـد به سـیراب شـدن در آنچه در دسـتشان است از أخبار وارده و آثار صادره چنانکه فرموده اند: بر ماست که أصول و کلیات را بر شما القاء کنیم و بر شماست که فروع را به آن أصول و کلیات برگردانید(1) و نیز فرموده اند:

یك ساعت أنـدیشه کردن بهتر است از هفتاد سال عبادت بی أنـدیشه. و در توقیع امام زمان علیه السّلام ایت که دربارهٔ حوادث پیش آمـده شده به راویان حدیث ما مراجعه کنید زیرا آنان حجت منند بر شما و من حجت خدا هستم(2).

پس بر طبق آنچه ذکر شـد و همانـند آنها، بر أهل علم واجب است آموختن و اجتهاد کردن برای هـدایت بنـدگان، و برعهـدهٔ عوام است فرا گرفتن از آنانی چنانکه امام علیه السّلام فرموده: از فقهاء هر کس نفس خود را نگاهدار و دین خود را حافظ و هوای خود را مخالف و فرمان مولای خود را مطیع باشد پس بر عوام است که او را تقلید کنند(3)

1- قال الرضا علیه السّلام علینا القاء الأصول الیکم و علیکم التفرع. و قال الصادق علیه السّلام انما علینا أن نلقی الیکم الأصول و علیکم أن تفرعوا (سفینة البحار ج 1 ص 23 در لغت «أصل».

2- این توقیع از ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان صلوات الله علیه در جواب اسحاق بن یعقوب بوسیلهٔ عمری (بفتح عین و شد یاء) صادر شده است (احتجاج طبرسی بنقل کتاب الصحیفة الهادیة ص 227).

3- الصادقی علیه السّلام فأما من کان من الفهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا علی هواه، مطیعا لأمر مولاه فللعو ام أن یقلدوه (سـفینة البحار ج 2 ص 381 در لغت «فقه»).

و از جمله کسیکه لایق این مقام و أهل این مقصود است جناب عالم عامل أدیب و أستاد زیرك عاقل، صاحب شرف و بزرگی و دین رفیع و گوهر أستوار و فکر نو، مورد وثوق و عادل و أمین، سید سند بلاغی آقا سید عبد الحجة است. خدا او را زیر علم [و پرچم] حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) قرار بدهد زیرا ألبته او (أفزون باد تو فیقاتش) قسمتی از سالهای عمر شریف خود را در تحصیل فضائل علمیه صرف کرده است و جماعتی از أستادان و مشایخ را در یافته است که از جملهٔ آنان دانا و دریای علم آیة الله علی الأنام شیخ ما و أستاد ما حاج شیخ عبد الکریم حائری قمی است (خدا عالی کناد مقام شریف او را(1) و از جملهٔ آنان شیخ مورد اعتماد، پاك و پارسا مولی محمّد حسین فشارکی است (خدا مقام او را عالی کناد(2) و از جملهٔ آنان سید معتمد محقق مدقق حاج میر محمّد صادق است (خدا تربتش را پاکیزه کناد(3) و علوم دینیه را از آنان فرا گرفته همچون فقه و أصول فقه و حدیث و روایت و عام درایه.

و محققا از من اجازه خواست (افضال او أفزون باد) با کوتاه بودن بازو و مقدار کشش هردو دست با سینه و بزرگی و بزرگواری و بخشش من و کمی اطلاع من، ولی دادن اجازه مناسب حال من نبود، پس از او عذر خواستم، ولی عذر مرا نپذیرفت، از اینجهت باو اجازه دادم (خدا او را از هر شر نگاه دارد و او را برای هر خیری توفیق بدهد) که عمل کند بآنچه نزد او ثابت می شود از أحکامی که آنها را از مبانی آن به اجتهاد خود استنباط کرده است و اینکه روایت کند از من آنچه

1- وفات آیة الله بزرگ حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی شب هفدهم ماه ذو القعدهٔ سال 1355 مدفن در حرم حضرت معصومه علیها السّلام در قم.

2- وفات آیة الله بزرگ فشارکی اصفهانی شب سه شنبه هشتم ماه ذو العقدهٔ سال 1353 مدفن در قبرستان تخت فولاد اصفهان.

3- وفات آیت الله بزرك حاج میر محمد صادق مدرس فرزند حاج میرزا حسین نایب الصدر شب جمعه هفتم ج 1 سال 1348 مدفن در قبرستان تخت فولاد اصفهان.

راکه روایت آنه برای من صـحیح است - از أئمهٔ أنام (بر آنان باد أفضل رحمتها و أکمل درودها) بالخصوص کتابهای هفتگانهٔ مشـهور را که از شش «محمد» نام است (خدا آنانرا در میان سرای بهشت خود جای دهار).

یعنی کتاب «کافی» از ثقـة الاسـلام أبو جعفر «محمد» بن یعقوب کلینی که وفاتش یکسال قبل از وفات آخرین سـفیر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی بسال 328 یا بسال 329 بوده و در بغداد مدفون شد.

و کتاب «من لا یحضـره الفقیه» از رئیس المحدثین أبو جعفر «محمّد» بن علی بن حسین بن بابویه قمی که وفاتش در سال 381 اتفاق أفتاد و مدفنش در شهر ری قرب عبد العظیم حسنی است.

و کتابهای «تهذیب» و «اسـتبصار» از شیخ الطائفه أبو جعفر «محمّد» بن الحسن بن علی الطوسی عمرش هفتاد و پنج سال و وفاتش بسال 460 و مدفنش در نجف أشرف در مسجد طوسی است.

و کتاب «وسائل الشـیعه» از شـیخ حر عاملی «محمّد» بن حسن بن علی مشـغری شـیخ الاسـلام و قاضـی در خراسان وفاتش در 21 ماه رمضان سال 1104 در سن هفتاد و دو یا سه سالگی و مـدفنش در ایوان صـحن کهنـهٔ امام هشـتم در خراسان جنب مدرسـهٔ میرزا جعفر است.

و کتاب «وافی» از عالم کامل عارف و محدث محقق مدقق حکیم مأله «محمّد» بن مرتضی مدعوبه مولی محسن فیض کاشانی وفاتش در سال 1091 و مدفنش در کاشان است.

و کتاب «بحار الأنوار» از شـیخ الاسـلام و المسلمین علامه مولی «محمّد» باقر بن محمّد تقی بن مقصود علی مجلسی وفاتش در هفتاد و سه سالگی در 27 ماه رمضان سال 1110 و مدفنش در اصفهان در جوار مسجد جامع قدیم است.

و (نیز) سایر مصنفات أصحاب مارا - از آنهائی که نسبت آن مسنفات به ائمه علیه السّلام ثابت است.

و برای من بسوی آن محمّدها و دیگر از أصحاب (خدا مقام آنان را عالی کناد) راههای بسیار و سندهای متعدد است.

و هشدار که أکنون یکی از آنها را برای تیمن ذکر می کنم تا برای (مجاز) (خدا شرف او را أفزون سازد) راهی متصل به أصحاب عصمت (صلوات الله علیهم أجمعین) باشد.

پس من روایت می کنم از شیخ أجل علامه، پاك از هر عیب، آخوند ملا [مولی] محمّد حسین فشارکی (تربتش پاکیزه باد) از شیخ عالم عابد فقیه شیخ زین العابدین مازندرانی.

و طریق دیگر از أعجوبهٔ عصرش أستاد الفقهاء شیخ مشایخ شیعه شیخ مرتضی أنصاری (قس سره) صاحب کتاب «فرائد الأصول» از أستادش علامهٔ نراقی صاحب کتاب «عوائد» از سید سند أجل ألمعی سید مهدی طباطبائی بحر العلوم از وحید بهبهانی (رحمه الله) ازوالدش دارای مقام بسیار بزرگ مولی أکمل از محقق شریف شروانی و علامه [آقا] جمال الدین خوانساری و از أعجوبهٔ بشر، وحید زمان، و یگانهٔ روزگار، صاحب مفاخر مولی علامهٔ [مجلسی] غواص «بحار الأنوار» و حامل علم [و پرچم] دین از پدرش عالم کامل شیخ محمّد تقی مجلسی صاحب کتاب «شرح من لایحضره الفقیه» یعربی و فارسی از أستادش علامه محمّد بن حسین مشهور به بهائی [شیخ بهائی] (قدس سره) ازوالدش فقیه محدث شیخ حسین عاملی همدانی (1)(عامله الله بلطفه الخفی) از شیخ الفقهاء زین الدین شهید ثانی (أعلی الله تعالی مقامه) از أستادش علی بن عبد العالی عاملی از شیخ شمس الدین محمّد بن مؤذن جزینی از شیخ علی بن محمّد شهید از پدرش شهید أول (قدس سره) از شیخ محقق فخر الدین از والدش علامهٔ حلی از والدش شیخ یوسف بن مطهر حلّی از شیخش محقق أبو القاسم جعفر از سید بزرگوار شمس الدین فخار بن معد موسوی از شیخ امام شاذان بن جبرئیل قمی از شیخ فقیه أبو جعفر محمّد بن أبو القاسم طبری از شیخ حسن بن محمّد از «شیخ الطائفه» طائفهٔ حقه، شیخ أبو جعفر

1- «همدانی» بسکون میم است.

محمّد بن حسن طوسی از شیخ امام سعید محمّد بن محمّد بن نعمان مشهور به «[شیخ] مفید» از شیخش ابن قولویه قمی از ثقة الاسلام علی الطلاق أبو جعفر محمّد بن یعقوب کلینی (قدس سره) از علی بن ابراهیم قمی «صاحب تفسیر» از پدرش ابراهیم بن هاشم کوفی قمی از حماد بن عیسی از عبد الله بن میمون قداح از أبی عبد الله جعفر بن محمّد الصادق از پدرانش (علیهم السّلام) از رسولخدا (صلّي الله علیه و آله و سلّم).

[و سفارش میکنم او را (خدای تعالی او را حفظ کند): اول به «تقوی» پس نیست عزیت و بزرگواری برای أحدی نزد خدای تعالی مگر به تقوی زیرا خدا فرموده: «ان أکرمکم عند الله أتقیکم»: بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکار ترین شماست. و ثانیا اینکه باقیماندهٔ عمر خود را در سراسر حیاتش در هدایت مردم و تکمیل نفوس شریف به جوامع فضائل صرف کند. سپس بر اوست شتافتن در هدایت و در تکمیل نفوس (تقریبا الی الله). پس علی التحقیق پیامبر خدا (صلّي الله علیه و آله و سلّم) برای علی (علیه السّلام) آن هنگام که پیامبر او را به یمن فرستاد فرمود: یا علی! یك شخص بوسیلهٔ تو هدایت شود بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می تابد.

و من از (مجاز) خواهشمندم که مرا از دعاء شایسته در زمان حیاتم و بعد از مماتم فراموش نکند (بخواست خدا)].

پس بطریق سندهای متقدم ما بما خبر رسیده که: سه طایفه اند دعاهاشان رد نمی شود: مردی که برای برادر مؤمن خود در پشت سر او (یعنی در غیابش) دعاء کند... و خدا بر محمّد و آلش که بهترین مردم اند رحمت بفرستد (قاصر فانی محمّد باقر الکرمانی - مهر محمّد باقر).

از آیة الله العظمی سید صدر الدین صدر طیب الله تربته

از آیة الله العظمی سید صدر الدین صدر(1) طیب الله تربته

بنام خدای تعالی. و عالی التحقیق به او (خدا او را باقی بدارد و تأیید کند و حفظ نماید) اجازه دادم باینکه از من روایت کند آنچه را که روایت آن برای من صحیح است از بزرگوار، سید، دائمی أعظم، آیة الله أبو محمّد سید حسن صدر از خاتمهٔ محمدثین

1- رحلت آیة الله صدر 19 ماه ربیع الثانی سال 1373 مدفن در قم.

و شـیخ الفقهاء و المجتهدین حاج میرزا محمّد حسین نوری طبرسی (طاب ثراهما) به راههای مذکور در خاتمهٔ کتاب «مستدرك الوسائل» حاجی نوری مزبور (سید صدر الدین صدر - مهر صدر الدین موسوی).

از آیة الله العضمی سید محمد تقی خوانساری نور الله مضجعه

از آیة الله العضمی سید محمد تقی خوانساری(1) نور الله مضجعه

بسم الله الرحمن الرحیم. علی التحقیـق به او که ([نیکوئی و] فضـلش بر دوام بـاد) اجـازه دادم که آنچه را برای من روایتش صـحیح اسـت روایت کنـد به طرق من که به مشایـخ عظـام منتهی می گردد و از آن مشایـخ متصل است تا أئمـة أنام (صـلوات الله علیهم الی یوم القیام) (الأحقر محمّد تقی الموسوی الخونساری - مهر محمّد تقی الموسوی).

از آیة الله العظمی سید محمد حجت قدس الله روحه

از آیة الله العظمی سید محمد حجت(2) قدس الله روحه

بنـام خـدای بخشایشـگر مهربـان. آنچه را که (سایه اش بردوام باد) نوشـته است صـحیح است و علی التحقیق از أهل آن صادر شـده و در محلش واقع شده است.

و من باو (که فضـلش بر دوام باد) اجازه دادم که از من آنچه را که برای من روایتش صحیح است روایت کند از أساتید بزرگوارم بهمان طرق که من دارم و معلوم است و خواهش میکنم که (مجاز) مرا از دعاهای شایسته فراموش نکند همانگونه که من او را از دعاء فراموش نمی کنم بخواست خدای تعالی (الأحقر محمّد الحسینی الکوء کمری - مهر محمّد بن علی الحسینی).

از آیة الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی آقا نجفی دام ظله العالی

بنـام خـدای تعـالی. علی التحقیق ای بزرگوار و آقـا! بتو اجـازه دادم همـانگونه که دیگران بتو اجـازه داده انـد بطرق من که به أئمـهٔ هـدی و چراغهای تاریکی ها (علیهم السّلام) منتهی می گردد که از جملهٔ آن طرق، طریق روایت من از سیدم أستاد، پیشوای پیشوایان حدیث و فقه الحدیث، شیخ اجازه، مرکز روایت، سید أبو محمّد حسن صدر الدین متوفی بسال 1354 بطرقی که در خاتمهٔ «عیون الرجال» و غیر آن از

1- رحلت آیة الله خوانساری 7 ذو الحجهٔ سال 1371 مدفن درقم.

2- رحلت آیة الله حجت دو شنبه سوم ماه جمادل الأولی سال 1372 مدفن در قم.

تألیفـات نفیس خود ذکر فرموده است. و در پایـان از فضل خـدای تعالی أمیـد دارم که تو را برای خـدمت علم و دین موفق بـدارد، و بر این خودنیك باقی بـدارد. و درود بر کسـی که راه راست را پیروی کنـد و از هوای نفس بپرهیزد (ألعبد أقل أهل بیت النبوة و السـفارة أبو المعالی شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی. عفی عنه - مهر شهاب الدین الحسینی).

از آیة الله العظمی و الزعیم التام سید أبو الحسن اصفهانی سی الله ثراه

از آیة الله العظمی و الزعیم التام سید أبو الحسن اصفهانی(1) سی الله ثراه

بنام خدای بخشایشـگر مهربان. و علی التحقیق باو من نیز اجازه دادم که آنچه را برا یمن روایتش صـحیح است به طرق من که مقررات و به مشایخ عظام منتهی می شود و از آنان به أئمهٔ معصومین (علیهم السّلام) می رسد، روایت کند (أبو الحسن الموسوی الاصفهانی - مهر أبو الحسن الموسوی).

از آیة الله الکبری و المرجع العام آل کاشف الغطاء قدس الله روحه

از آیة الله الکبری و المرجع العام آل کاشف الغطاء (2)قدس الله روحه

بنام خدای بخشایگر مهربان. آنچه نوشـته شده صـحیح است و سید مؤما الیه، شایسته و بایسته است و علی التحقیق باو اجازه دادم که آنچه را روایتش برای من صحیح است که از أئمهٔ طاهرین (صلوات اله علیهم أجمعین) است روایت کند به طرق بسیار که از مشایخ بزرگواران و أساتید بزرگان (رضوان الله علیهم) دارم. و از سید خواهشمندم که مرا از دعاء خود فراموش نکند همانگونه که من او را از دعاء فراموش نمی کنم. و از خدا می خواهم که عمر او را طولانی کناد.

و این اجـازه را أحقر محمّـد الحسـین آل کاشف الغطاء در مدرسـهٔ علمیـهٔ خود که در نجف أشـرف است در 29 ماه صـیام المبارك سال 1363 نوشته است (مهر حسین بن علی).

1- رحلت آیة الله اصفهانی 12 ماه ذو الحجة الحرام سال 1365 مدفن در نجف أشرف.

2- رحلت آیة الله آل کاشف الغطاء صبح روز دو شنبه هجدهم ماه ذو القعدهٔ سال 1373 مدفن در نجف أشرف.

از آیة الله العظمی آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی دام ظله العالی

بنام خـدای بخشایگر مهربان. تمام ستایشـها خاص خـداست. و رحمت و درود بر آقای ما «محمّـد» فرسـتادهٔ خـدا و بر آل معصومین آن پیامبر آل الله از أکنون تا روز لقاء خدا. و بعد: پس محققا از من اسـتجازه کرد سـید سند عالم فاضل مولانا سید عبد الحجة بن سید حسن حسـینی مظفر آبادی (دام افضاله)، پس باو اجازه دادم که از من از مشایـخ من به سـندها که در طی این کتاب نود و پنج صـفحه ئی مندرج است و غیر این سـندها بجمیع طرق أساتیـدم که به أئمـهٔ معصومین (صـلوات الله علیهم أجمعین) دارنـد، روایت کنـد. پس بایـد (مجاز) (دامت برکـاته) روایت کنـد از من از مشایـخ - برای هر که بخواهـد و دوست بـدارد با رعایت احتیاط که بر من شـرط شـده است در تمام حالاـت. و أمیـد است که (مجـاز) مرا در مظـان اجابات از دعاء فراموش نکنـد (حرره الجانی المـدعو به آقا بزرگ طهرانی) در 28 از ماه رمضان المبارك از سال 63 (مهر آقا بزرگ).

ص: 56

وزارت فرهنگ گواهینامه

نظربه بند اول و تبصره اول ماده 62 قانون اصلاح پاره از فصول و مواد قانون نظام وظیفه مصوب اسفند ماه 1321.

نظر بآئین نامه رسیدگی بمدارك اجتهاد مصوب 25 آذر ماه 1323 شورایعالی فرهنگ اجازه اجتهاد متعلق باقای سید عب الحجت بلاغی دارنده شناسنامه شماره 2440 صادر از بخش 4 اصفهان متولد سال 1274 شمسی در ششصد و چهل و ششمین جلسه شورایعالی فرهنگ مورخ شنبه 1327/3/22 مطرح و صدور اجازه مزبور از مراجع مسلم تقلید محرز تشخیص داده شد.

از طرف وزیر فرهنگ (امضاء)

ص: 57

قابل توجه

درخواست کنندگان اجازهٔ اجتهاد بایستی أولا دارای شـرائط علم و تقوی باشـند و نیز «تز» و بعبارت دیگر تألیفاتی داشته باشند که متضمن تحقیق و تتبع نوینی در موضوعات باشد (همان موضوعاتی که مراجع فتوی تعیین می فرمایند) تا در نتیجه:

1 – حریم اجتهاد که در حقیقت نیابت عام است حفظ گردد.

2 – دامنهٔ علم گسترش یابد.

3 – آثار قدماء احیاء و حفظ شود.

***

اجتهاد و تقلید

بموجب آیات قرآن کریم، در مسائل أصول دین، تقلیـد بهیچوجه روا نیست و بر کافهٔ خلایق، اجتهاد واجب است و در مسائل فروع از باب ناچاری به عوام اجازهٔ تقلید داده شده است. و لیکن مقلد در فروع هم قبلا باید اجتهاد کند که آیا شخص تقلید شده حق و صلاحیت تقلید شـدن را دارد یا نه؟ و این مسأله ئی است بسـی مهم، تکلیف آور، و در شب أول قبر و در قیامت همین یك جمله مقلـد را حاکم یا محکوم می کند. یعنی می پرسند: این شخصی را که از او تقلیدکردی صلاحیت رداشت یا نه؟ اگر صلاحیت نداشت که مقلد محکوم است و تمام أعمالش تباه است و اگر صلاحیت داشت مقلد نجات پیدا می کند.

ألبته صـلاحیت، دلیل لازم دارد و حضرت مصادق علیه السّلام جهات چهارگانهٔ صلاحیت را ذکر فرموده یعنی امام فرموده است: عوام، از دانشمند دینی که نفس خود را نگاهدار و دین خود را حافظ و هوای خود را مخالف و فرمان مولای خود را مطیع باشد؛ باید

تقلید کنند.

در این صورت فرقهٔ «اسماعیلیه» با داشتن آن گونه پیشوایان که أخبارشان در جرائد و در جهان منتشر است تقلیدشان محکوم است و از هم أکنون عدم صلاحیت پیشوایانشان محرزاست.

یکی از مسائل اجتهادی

عوام خواه در محراب بایستند و خواه بالای منبر بروند و خواه پائین منبر بنشینند نرسیده و نفهمیده یکی را به عرش می برند و یکی را از مغز به زمین می کوبند.

و این حکم ناحق و خاصیت ناهنجار ناشی از عوامی آنهاست زیرا تابع دلیل نیستند برخلا مجتهد که پابپای دلیل پیش می رود و زبان حالش این است که: «نحن أبناء الدلیل، نمیل حیث یمیل».

آیة الله سید محمّد کاظم طباطبائی یزدی(1) صاحب کتاب «عروة الوثقی» در کتاب نجاسات در شمارهٔ هشتم از نجاسات که «کافر» است در مسألهٔ دوم چنین فتوی داده اند: «لا ـ اشکال فی نجاسة الغلات [ة] و الخوارج و النواصب و اما المجسمة و المجبرة و القائلین بوحدة الوجود من الصوفیة اذا التزموا بأحکام الاسلام فالأقوی عدم نجاستهم الا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم من المفاسد».

یعنی اشکالی نیست در نجس بودن غلاة و خوارج و نواصب. و أما مجسمه و مجبره (بضم میم و فتح جیم و کسرباء مشدد(2) و قائلین به وحدت وجود از صوفیه اگر ملتزم به أحکام اسلام باشند، قوی بنظر میرسد که نجس نباشند مگر اینکه علم حاصل شود که به لوازم مذاهبشان از مفاسد ملتزم اند.

و در مسألهٔ سوم بترجمه چنین فتوی داده اند: غیر اثنی عشریه از فرق شیعه

1- خواهر سید بزرگوار، همسر حاج بهار علیشاه خاکسار بوده و حاج بهار علیشاه که در کوفه مقیم بوده نوعا در نماز جماعت سید بزرگوار حاضر می شده و اقتداء می کرده است.

2- المنجد.

اگر ناصب و معاند با سایر أئمه نباشـند و سب نکنند پا کند، و اگر ناصب باشـند یا أئمه ئی را که معتقد به امامت آنها نیستند سب کنند آنها هم حکم سایر نواصب را دارند در نجاست (ه).

أسـتاد أعظم آیة الله شیخ محمّد حسن نجفی صحب کتاب «جواهر» در مسألهٔ مطهرات از کتاب «نجاة العباد» بترجمه چنین مرقوم فرموده اند: اسـلام پاك کنندهٔ کافر است بتمام أقسام کفر، مگر مرد مرتد از فطرت بنا بر أصح - دون زن بلکه و خنثای مشـکل و ممسوح. بلی قوی بنظر می رسـد قبول توبـهٔ مرتـد فطری باطنـا نسـبت بخودش کمـا اینکه قوی بنظر می رسـد عـدم جریان حکم مرتـد فطری بر منکر بعض ضروریات بجهت سبق بعض شبهات نسبت به آنها که در اسم مسلمین داخلند مثل طوایف جبریه و مفوضه و صوفیه.

أکنون محرر این تفسـیر که مجاز در اسـتنباط هسـتم دربارهٔ صوفیه می خواهـم اجتهاد کنم: راه اجتهاد این مفسـر دربارهٔ صوفیه این اسـتکه عقائـد آنان را تجزیه و تحلیل کنم باینگونه که: پس از بیان مقـدمه ئی اول باید بگویم که صوفیه از کی پیدا شده اند و ثانیا چه می گفته اند و ثالثا چه تحولاتی د رکار آنها پیدا شده است.

مقدّمه

یکروز پیامبر صـلّي الله علیه و آله و سـلّم از سختی قیامت با أصحاب سخن گفت و لیکن باز کاملا پرده بر نداشت. پس از انقضاء جلسه، عکس العملی ایجاد کرد که چند نفر از أصحاب قسم یاد کردند که از لذائذ اجتناب کنند و سر به صحراها بگذارند. چون این خبر به پیامبر صلّي الله علیه و آله و سلّم رسید آن عده را احضار فرمود و تذکر داد که رهبانیت در این أمت نیست! و شما چرا ترك زن و فرزند کرده اید؟! و بالجمله آنان را بسر أنجام برنامهٔ اسلامی بر گرداند: (آیهٔ 87 و 88 و 89 سورهٔ مائده).

بعدا آیة آمد که محصل آیه این است: مسـلمانان سه دسته اند: دسته ئی هستند عامل به واجبات و تارك محرمات و دسته ئی هستند که هم مقید به مستحباتند و هم از

شبهات اجتناب می کنند و دسته ئی هم هستند که فکر حرام و یا شبهه را نمی کنند (1)(آیهٔ 93 سورهٔ مائده).

دنبالهٔ سخن دربارهٔ دستهٔ دوم

پس از رحلت پیامبر صلّي الله علیه و آله و سلّم گروهی روش دستهٔ دوم را تعقیب و اتحاذ کردند و رفته رفته برای اینکه مشخص باشند به مرور اسم تصوف بر آنها گذارده شد زیرا مردمی زاهد وژنده پوش بودند و صوف می پوشیدند.

أما برق آسا مصلحین خیر أندیش مقرراتی درمیان آنان بوجود آوردند که آن معنویت را آلوده ساخت و لذا أئمه علیهم السّلام با آنان به مبارزه برخاستند - مبارزه برای آنان آلودگیها که در آنان حکمفرما شده بود.

در عین حال گروهی از أصحاب أئمه علیهم السّلام روش دستهٔ دوم را داشتند بی اینکه اسم تصوف بر آنها اطلاق و گفته شود، گروهی پاك از هر گونه آلودگی.

روش این دو گروه با نام و بی نام دستهٔ دوم ادامه یافت تا پس از غیبت صغری و کبرای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در طول زمان در صوفیه تحولاتی نامطلوب پدید آمد و گاهی رؤیای آراسته ئی در رأس آنها قرار گرفتند و اصلاحاتی کردند از جمله شیخ صفی الدین اردبیلی و یا شاه نعمة الله ولی که آنان را از بزرگان مصلحین قوم باید بشمار آورد.

در این قرون أخیره سید حسین حسینی ملقب به شمس العرفاء را باید از بزرگان مصلحین بشمار آورد و به تصدیق آیة الله فیلسوف أعظم سید محمّد کاظم عصاریکی از أساتید اجازهٔ این محرر شائبهٔ وحدت و جود هندی در ساحت او وجود نداشت و همه را متوجه نقطهٔ حقهٔ حضرت ولی الله أعظم حجة بن الحسن صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرمود.

1- علیهذا تقسیمی که متداول شده که دین اسلام را به شریعت و طریقت تقسیم میکنند و برای هر یك رئیس و سردمداری تعیین می کنند آن یکی را مجتهد و آن دیگر را قطب می گویند، کاملا تقسیم غلطی است زیرا طریقت اگر خارج از برنامهٔ شریعت است که کفر و زندقه است و اگر داخل است این تقسیم معنی ندارد. پس طریقت هم همان شریعت است که دستهٔ دوم بآن عمل می کنند.

در طول زمان گروهی از زهاد و عباد روش دستهٔ دوم را داشته که اکنون هم دارند بی اینکه صوفی به آنان گفته شود.

دنبالهٔ سخن

اصلاحات مصلحین بخاطر از بین بردن بعض أفکار و أندیشه ها و أعمال نادرست بود که بر صوفیه حاکم می شد مانند فرار از علم و تمجید از نادانی و علم را حجاب أکبر دانستن و نکوهش از علمائی همچون علامهٔ مجلسی و غیره یا مانند قول به وحدت وجود هندی یا مانند ترك حج و بعض عبادات دیگر یا مانند ارتکاب بعض محرمات یا مانند ادعاهای خارج از شؤون رهروان و یاترك خواندن قرآن کریم و نخواندن کتاب نهج البلاغه و مانند اینها.

دنبالهٔ سخن

چون مقدمه معلوم شد اکنون به بیان سه موضوع وعده داده شده می پردازیم:

- 1 -

مسلم است که تصوف یك دفعه بوجود نیامده است و بلکه در دستهٔ دوم بتدریج پیدا شده است و دلیل بر اینکه یك دفعه بوجود نیامده این استکه فرد شاخصی در رأس مدعیان آن قرار نگرفته است و أحدی نگفته که فلان شخص مسلك تصوف را بوجود آورده است. و أبو هاشم کوفی هم که می گویند، او مؤسس نبوده بلکه از جمعیت موجود بهره برداری کرده است.

- 2 -

آنچه می کرده و می گفته اند زهد و اشتغال به ذکر و اسم خدا بوده بشهادت تواریخ و حتی در زمان حضرت امام هادی یعنی امام دهم علیه السّلام جماعتی از صوفیه در مسجد پیامبر صلّي الله علیه و آله و سلّم درآمده اند و در گوشه ئی از مسجد گرداگرد نشسته اند و به ذکر جلی «لا اله الا الله» پرداخته اند. و حضرت شدیدا از آنها نکوهش فرموده (1)

1- نکوهش حضرت، یکی ناظر باین بوده که استفاده از امام نکرده اند و به امام توجه نداشته اند و دیگر اینکه ذکر آنها برای فریب دادن مردم بوده و ذکر هم جلی بوده و علاوه با رقص و کف زدن و ترنم و غنا توأم بوده که همگی برخلاف شرع و دین است چنانکه در خود روایت منعکس است.

(به روایت شرح طریحی از شیخ مفید - رجوع به هامش شرح باب حادیعشر ص 24).

- 3 -

در هر عهدی در کار أهل ذکر و فکر تحولات ایجاد شده:

الف: رقص و کف زدن و ترنم و تغنیه بر بعض سلاسل تصوف أفزوده شده.

تحقیق

این أعمال شنیع از نصاری تقلید شده.

ب: وحدت وجود هندی همان وحدتی که جهان را خدا بدانیم، بر تصوف أفزوده شده.

تحقیق

این سوغات حدود سال 409 که سلطان محمود غزنوی هند را فتح کرده است به ایران و غیر ایران آمده و اقتباس از عقائد بت پرستان هند است.

ج: استعمال چرس و بنگ (أسرار) بر بعض سلاسل تصوف أفزوده شده.

تحقیق

این سوغات از اسماعیلیه و مقارن طغیان حسن صباح و حوادث دژ ألموت به تصوف نفوذ کرده است. ألبته به بعض سلاسل آن نه به تمام.

قبل از اسماعیلیه در معابد زردشتیان بنام «سوم» (فرهنگ نظام) «هوم» (ذیل برهان قاطع) مورد استفاده بوده و طبق نظر فرهنگ نظام، مادهٔ مزبور از گیاه شاهدان و سابق بر آن از گیاه کوکنار گرفته میشده. تفصیل درکتاب فرهنگ نظام و در ذیل برهان قاطع بقلم دکتر معین دیده شود.

ص: 63

د: در عهـد مغولان، مسألهٔ بیعت بر تصوف أفزوده شده و صوفیه به آیات بیعت [1 - در سورهٔ مبارکهٔ فتح 2 - در سورهٔ مبارکهٔ توبه] استناد کرده اند و بیعت بر جهاد گرفته اند که بالنتیجه حاج بکتاش ولی و سـید محمّد نوربخش و شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی الدین أردبیلی از این وجهه استفاده کرده اند.

تحقیق

در أعصار أخیر بیعتی که صوفیه می گیرند بیعت بر جهاد نیست بلکه بیعت بر عمل به مقررات دین اسـلام است و در حقیقت بیعت در این أعصار فقط گرفتن یك تعهد أخلاقی است بر عمل به دین اسلام و خواندن أذکار و أوراد(1).

ه: از حدود قرن هفتم کلمهٔ «قطب» در سلاسل أفزوده شده است.

تحقیق

این کلمه اگر بمعنی عالم به علوم عرفانی باشد اصـطلاح است و بموجب «لا مشاحة فی الاصطلاح» در اصطلاح، دعوی روانیست. و اگر بمعنی نیابت از امام باشد می گوئیم: نیابت از امام یا بعنون نیابت خاصه است و یا نیابت عامه:

أمـا نیـابت خاص: پس از سـفیر چهارم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشـریف) دیگر نیابت خاص منقطع شـده است ومـدعی نیابت خاص دروغگو و مفتری است (کتاب وافی علامه فیض کاشانی ج 1 هامش ص 99).

أما نیابت عام: حق رواة أحادیث و عارفان به حلال و حرام و در حقیقت حق مجتهدین متقی است.

أما مـدعی قطبیت اگر مجتهد باشد نیابت عام دارد آنهم از راه اجتهاد نه از راه ادعاء قطبیت. پس قطب غیر مجتهد نه نیابت خاص دارد و نه نیابت عام.

و: بطول زمان بعض مقررات عامیانه در مسلك های تصوف أفزوده شده.

تحقیق

أهل مسلك اگر معتقد باشند که این مقررات موضوعه از خداست بر خدا

1- و در هر حال مصافحهٔ فقری فقراء با یکدیگر بکلی غلط و بی مدرك و بی اساس است.

دروغ بسته اند و کیست ظالم تر از کسیکه بر خدا دروغ به بندد.

ز: در نظر گرفتن صورت مرشد و پیر در این قرون أخیره بر تصوف أفروده شده است ألبته در بعض سلاسل آن.

تحقیق

این موضوع است از بت پرستان هند به صوفیه سرایت کرده است و در نظر گرفتن صورت مرشد، بت پرستی است و فرقهٔ شیخیه نیز این برنامه را اجراء می کنند.

هر صورتی که چهل روز مد نظر گرفته شود در خاطر شخص، صورت پذیر میشود و ثابت می گردد خواه صورت مرشد باشد و خواه صورت جماد یا نبات یا حیوان.

در صورتی که قدماء گفته اند: با «فکر» باید محو صور کرد و به ذکر اشتغال ورزید.

بلی: هر صورت که خود متجلی شود مهمانی است از در درآمده نه مهمانی تراشیده شده.

ح: بعض عوام از صوفیه «العلی العظیم» مذکور در قرآن کریم [در آیة الکرسی] را با علی علیه السّلام تطبیق و تفسیر می نمایند.

تحقیق

این تفسیر و توجیه، تفسیر و توجیهی است که فرستندهٔ قرآن کریم بآن رضایت ندارد و از دو اسم مبارك، مراد خدای تعالی است نه «علی» علیه السّلام زیرا حرف «أل» بر سر «علی» در نمی آید یعنی «ألعلی» گفته نمی شود.

و بالجمله: علی راضی باین تفسیرهای غیر موجه نیست. علی علیه السّلام خود از طرف خدا از جملهٔ حافظان قران کریم بوده و أکنون فرزندش امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همین سمت را دارد و حفظ قرآن کریم نه تنها از جنبهٔ ألفاظ آن است بلکه از جنبهٔ معانی و حقائق آن نیز هست.

دنبالهٔ سخن

آنچه صلحاء از متصوفه در این أعصار می گویند: این استکه می گویند: «ما راوی ذکر قلبی هستیم و این روایت خود را به تواتر منتهی به معصوم علیه السّلام می سازیم».

تحقیق

بر طبق موازین اجتهاد می گوئیم این روایت شما که أکنون بصورت تواتر درآمده است در أصل خبر واحد بوده، و اعتبار خبر واحد منوط به اثبات است و چون این خبر شـما به معروف کرخی و بقولی به حسن بصری می رسد خبر واحد است و آنقدر معتبر نیست که بتواند عرض أنـدام کنـد. و أمـا اسـتناد به طرق کمیلیه و أدهمیه و طیفوریه و غیرهـا برای اثبات تواتر مخـدوش است زیرا انتساب آن طرق ثابت نیست و دلیلی بر آنها قائم نیست.

دنبالهٔ سخن

أما قـدوم مسـلم این است که از عمومات أمر به ذکر، مذکور در قرآن کریم، مشـروعیت ذکر قلبی را می توان ثابت کرد بلکه حقیقت ذکر و یاد کردن، همان توجه قلب است و اگر کسی مصداق این باشد که (خود در میان جمع و دلم جای دیگر است) بکلی ذاکر و متذکر حقیقی نیست و در حقیقت لقلقهٔ زبانی أنجام داده که خود بی أثر است.

بخلاصه: مشـروعیت ذکر قلبی مسـتنبط از عمومات قرآن کریم است و ربطی به سـنت ندارد که موضوع خبر واحد دخیل شود و در أطراف آن بحث کنیم و آخر الأمر بحث ما بجائی که باید برسد، نرسد.

و بالجمله: منکر مشـروعیت ذکر قلبی یا مکابر و مجادل بغیر علم است یعنی آنرا نمی داند و در نیافته که چیست و تا کسی چیزی را اگرچه بنحو اجمال باشد تصور نکند دربارهٔ آن نمی تواند حکم کند، و یا معاند است اگر آنرا می داند و باز مکابره و مجادله می کند(1).

1- بیانات مولانا شیخ بهائی (علیه الرحمه) را در کشکول به بینید و اگر فرصت ندارید به کتاب «گلبهار» از محرر این تفسیر که ضمن کتاب «حجة بالغه» بچاپ رسیده است مراجعه نمائید زیرا در کتاب «گلبهار» بیانات شیخ تا اندازه ئی جمع آوری شده است.

دنبالهٔ سخن

خواجه نصیر الدین طوسی (قدس سره) که از علماء و حکماء راشدین و شارح اشارات و مصنف تجرید الاعتقاد در فن کلام است می فرماید: هرچیزی چهار وجود دارد: 1 - وجود عینی (خارجی) 2 - وجود ذهنی 3 - وجود لفظی 4 - وجود کتبی (ه).

و حاج مولی هادی سبزواری (قدس سره) در منظومهٔ منطق فرموده:

«و تلك عینی و ذهنی طبع *** ثمة لفظی و کتبی وضع» (ه)

بنابراین، «أذکار» از قبیل: «هو» «ألله» «ألحی» و...:

میك وجود کنبی دارد و آن اسمهای مکتوبی است.

و یك وجود لفظی دارد و آن اسمهای گفتنی است خواه جهر باشد و خواه غیر جهر.

و یك وود ذهنی دارد(1) و آن أذکار موجود در ذهن است خواه در أذهان مبادی عالیه باشد یا در أذهان سافله، و آنهائیکه در أذهان سافله وجود دارد ممکن است در عاقله، یا واهمه، یا خیال، یا حس مشترك باشد.

و یك وجود عینی دارد.

دنبالهٔ سخن

ذکر قلبی که گفته شد عبارت است از اینکه شخص بیاد خدا باشد و مثلا هنگامی که نفس می کشد: وقتی نفس را بالا می کشد بقصد «خدا» بالا کشد و وقتی نفس را بیرون می دهد بقصد «خدا» بیرون دهد، آیه شایسته است أجلاف برای ابطال چنین عمل مقدسی کتابها بنویسند؟ و آیا مشروعیت چنین عمی را می توان منکر شد؟

دنبالهٔ سخن

بنابر مطالب مذکوره آنچه مورد دستور است یکی توجه به قرآن کریم است و دیگری دل با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) داشتن.

تمرکز فکر

هر متعلمی تا فکر خود را در گفتهٔ أستاد تمرکز ندهد مطلب أستاد را فرا نمیگیرد.

1- «و اذکر ربك فی نفسك تضرعا و خیفة» سورهٔ أعراف آیهٔ 205.

هربیننده یا هر شنونده یا هر گوینده در مورد دیدن و شنیدن و گفتن محتاج تمرکز فکر است و لازمهٔ تمرکز فکر محو صور دیگر است. لزوم أربعینات (مانند أربعین حضرت موسی علیه السّلام که در قرآن کریم مذکور است) و بعض ریاضات مشروعهٔ دیگر از جمله اعتکاف، برای تمرین جهت تحصیل تمرکز فکر در ذات حق است.

قوائی که مرتاضان هنـدی بدست می آورند نتیجهٔ تمرکز فکر است النهایه چون تمرکز فکر آنان در موضوعاتی است که أرزش معنوی ندارد، مشروع تلقی نشده.

دنبالهٔ سخن (فرق تمرکز فکر در اسلام و تمرکز فکر مرتاضان هندی)

در شـرع اسـلام به تمرکز فکر در مورد مبـدء أعلی بالخصوص در نمازهای پنجگانـهٔ شـبانه روزی، أمر شده است که از آن به «توجه قلبی» تعبیر شـده و این توجه قلبی در نماز أمری است لازم و چون از قـدرت مردم عادی خارج است، فقهاء به همان توجه در حال گفتن «تکبیرة الاحرام» اکتفاء کرده اند.

فرق بین توجهـات مرتاضـان هنـدی و توجه معمول در اسـلام در همین نکته است که آنـان در موضوعات غیر مهم فکر خود را متمرکز می کنند و در اسـلام بایستی فکر را نسـبت به مبدء أعلی یعنی ذات حق تمرکز داد. و أثر تمرکز فکر کسب نیروئی است که (عبدی أطعنی حتی أجعلك مثلی) از آن حکایت می کند.

دنبالهٔ سخن

مسألهٔ تمرکز فکر در نماز أمری ساده نیست و لذا میگویند یکی از شاهکارهای حضـرت أمیر علیه السّلام خواندن نماز با داشتن تمرکز فکر و محوصور دیگر بوده است.

دنبالهٔ سخن

بـا ذکر مطـالب فوق نبایستی بوسـیلهٔ انکار ذکر قلبی و ریاضات مشـروعه از یك طرف و اضافه کردن مطالبی که ذکر شـد و یا موضوعاتی از قبیل تقید در بلند نگهداشـتن موی سبیل بحدی که از عرف تجاوز کند و روی دهان را بپوشاند، از طرف دیگر؛ ایجاد شـکاف بین مسـلمین نمود.

پایان راهنمای تفسیر حجة التفاسیر

الصورة

ص: 69

الصورة

ص: 70

سرآغاز

فاتحهٔ سـخن انسان مؤمن؛ حمد خدای رحمان و سعادت وی اخلاص در پرستش پروردگار اعلی است که ملك و ملکوت کلیهٔ موجودات بید قدرت اوست.

خواه فکلیات از: شمس و قمر و نجم و طارق و بروج و رعد و ذاریات و مرسلات و فجر و لیل و عصر و ضحی و جمعه و قدر.

خواه اماکن از: کهف و حجر و احقاف و طور و بلد خواه معادن ارضی از: حدید و زخرف.

خواه نباتات از: تین و غیره.

خواه حیوانـات از: بقره و انعـام و نحـل و نمل و عنکبوت و فیل خواه دارنـدگان ادراکات عالیات از: ملائکه و جن و ناس (از رجال و نساء و قبائل ناس از: بنی اسرائیل و روم و قریش و آل عمران) از: مؤمنون و منافقون و کافرون.

خواه خیل انبیاء از: نوح و ابراهیم و هود و یوسف و یونس و لقمان و طه.

«نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد *** هرچه در عالم امر است بفرمان تو باد»

آری: سپاس و ستایش خدائی را سزاست که تشکیلات کشوری و لشکری بشر اقتباس از تشکیلات اوست:

در رمز تخت و بخت سلطنتش: معارج اشارتی.

و در شئون وزیر اعظمش: اسری و احزاب و نجم و حجرات و تحریم و مزمل و مدثر و انشراح و محمد علامتی.

و در معرفی وزراء الهیه اش: نوح و ابراهیم و هود و یوسف و یونس و لقمان نمونه ای.

ص: 71

در جنگ: اعراف و سجده و سبأ و زمر و دخان و جاثیه و فتح و واقعه و حشر و صف و تغابن و حاقه و قیامة و نبأ و نازعات و تکویر و انفطار و انشقاق و غاشیه و زلزال و عادیات و قارعه و همزه و تکاثر و فیل و نصر و تبت درس عبرتی.

(نالهٔ سرنا و تهدید دهل *** اندکی ماند بدان ناقور کل)

و در علم و فرهنگ: قلم و (کتب) قیمه و فرقان و شعراء و قصص سرمشقی و در دارائی: فلق و مائده و انفال و ماعون نشانه ای.

و در بهداری: انعام درسی.

و در رمز و مفتاح آن: یس و ص و حم سجده و حمعسق و ق علوم و اسراری.

(رمز و مفتاح رمز: بیشتر در وزارت خارجهٔ کشورها مصطلح است).

و در دادگستری و قضاء: صافات و مجادله و ممتحنه و طلاق رهنمونی.

و در کشاورزی و عمران: انعام و بقره و نحل بهری.

و در صنایع و معادن: حدید (آهن) و زخرف (طلا) شطری.

و در ادارهٔ کشور و عفو پادشاهی: توبه تعلیمی.

و راه را: حج دستوری و هدایتی.

و آب را: کوثر کفایتی و منتی و مرحمتی و سعادتی.

و زایشگاه را: علق طلیعه ای.

و راه آهن را: حدید مشکل گشا و عنایتی.

و برق و پست و تلگراف و بی سیم را: نور و ملائکه مظاهر قدرتی.

و ادارهٔ نابینایان را: عبس رهبری.

و کیل و وزن را: مطففین قانونی.

و فدائیان را: کهف (جوانان اصحاب کهف از مردان) و مریم (از زنان) حکایتی.

و باغ وحش را: بقره و انعام و نحل و نمل و عنکبوت و فیل – سرلوحه ای.

اکنون چون مفتاح نزول رحمت، نثار صلوات زاکیات نامیات و تسلیمات طیبات با برکات بر هادی سبل و سید رسل خاتم پیامبران و راهنمای انس و جان و آورندهٔ قرآن، نبی کریم و صاحب خلق عظیم محمد مصطفی و آل اوست که آیات عدة الشهور و مباهله و خاتم بخشی و تطهیر و دهر و اکمال ذین زیب و زینت وجود آنانست.

به زبانی عرض می کنم:

(اللهم صلّ علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة البتول و الحسن و الحسین السبطین و علیّ زین العابدین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی الرضا و محمد التقی و علی النقی و الحسن الزکی العسکری و الخلف الهادی المهدی صاحب العصر و الزمان صلوات اللّه علیه و علیهم اجمعین) و به زبانی دیگر می گویم: بر سرور ابرار و سید مختار و مهبط انوار پیامبر ختمی مرتبت و بر دخترش فاطمهٔ زهراء و بر دامادش علی مرتضی و بر یازده فرزند فاطمه و علی علیهم السلام درود بیشمار تا روز قرار برقرار باد.

«باد بر مصطفی و دامادش *** تا صف حشر دم بدم صلوات»

«بیازده پسران علی ابو طالب *** به ماه عارض هریك جداجدا صلوات»

«بارها گفت محمد که علی جان من است *** پس بجان علی و جان محمد صلوات»

اما بعد این بندهٔ به هیچ ارزنده غریق بحار معاصی برای ذخیرهٔ «یوم لا ینفع مال و لا بنون» در فهم حروف نیرات و کلمات زاهرات و آیات با هرات و سوره های معجز دلالات قرآن مجید و فرقان حمید برهه ای از عمر را مصروف داشت – برای اینکه دیگران هم از مستحصلات این اقدام آگاه شوند، مطالعات خود را به رشتهٔ تحریر و تسطیر درآورد. امید است خدای سبحان و بخشایشگر منان بحق رسول خدا صلّی الله علیه و آله و فاطمهٔ زهرا و دوازده امام علیهم التحیة و السلام این حقیر فقیر سراپا تقصیر را از درگاه کرمش محروم و ناامید نفرماید.

سید عبد الحجة بلاغی حسینی

زبان قرآن

در زبـــان عربی حروف تهجی دارای 28 حرف است که از ابجـد/هوز/حطی کلمن/سـعفص/قرشت/ثخذ/ضـظغ تشـکیل شده است و در زبانهای عبری و لاتین و مشـتقات از لاتین و فارسی بعض این حروف موجود نیست - زبان عبری 22 حرف دارد یعنی از ابجد تا قرشت و بقیه را ندارد و من عجب دارم از اینکه سید محمد علی داعی الاسلام در مقدمهٔ کتاب فرهنگ نظام بتقلید از اروپائیان زبان عربی (دارای 28 حرف) را فرع و زبان عبری دارای 22 حرف را اصل و مأخذ دانسـته است! و اگر بگویم: نزدیك ترین زبانها بزبان قدیم (یعنی زبان پدر بشـر حضـرت آدم (ع) که زبـان سـریانی قـدیم است) همین زبان عربی است سـخنی ناصواب نگفته ام و جهت بقاء این یادگار همانا وجود این میراث بزرگ در گنجینهٔ سینهٔ اعراب بدوی است که در بیابانها، دور از جنگ ها و از سیاسات مملکتی در قرنهای متمادی زندگانی کرده اند و هنوز هم ادامه دارد.

سؤال از علامهٔ حلی در شهر دامغان دربارهٔ وجوب تعلم قرآن

اشاره

شیخ فخر الدین فرزند علامهٔ حلی گفته که: یکی از طالبان علم از پدرم در شـهر دامغان سؤال کرد که: آیا آموختن قرآن واجب عینی اسـت یا واجب کفائی است؟ (یعنی آیا بر فرد فرد بشر واجب است که قرآن بیاموزد و یا اینکه بر هر واحد واحد از مسلمانان واجب است، که اگر یك نفر قرآن را آموخت بر دیگران آموختن آن واجب نیست و از عهدهٔ دیگران ساقط است).

جواب علامهٔ حلی

1 - آموختن بعضی از قرآن واجب عینی است که بر همه کس واجب است و آن سورهٔ فاتحة الکتاب است (یعنی سورهٔ حمد).

2 - آموختن بعضی از قرآن واجب تخییری است (یعنی آموختن آن بر همه

واجب است و لیکن سورهٔ آن معین نیست و بسته به انتخاب خواننده است). و آن سوره ای است که نماز به آن صحیح باشد، و چیزی که بر یگانگی خدا دلالت کند.

3 – آموختن تمام قرآن (برای حفظ معجزهٔ پیامبر (ص) بعنوان تواتر) بر عدهٔ بسیاری از مردم واجب است که کمتر از آن عده کافی نیست.

4 – آموختن تمام قرآن (بعد از آنکه معجزه حفظ شده باشد) واجب کفائی است بر هر واحد واحد از مسلمانان – برای اینکه عدد تواتر کم نشود.

5 – آموختن آنچه از قرآن برای اجتهاد در احکام شرعیه لازم است، واجب کفائی است بعینه.

6 – آموختن آنچه از قرآن برای اجتهاد در احکام شرعیه لازم است، واجب کفائی است و لیکن مخیرا و آن در صورتی است که دو آیه یا بیشتر از قرآن مجید در دلالت بر یك حکم از احکام الهی متفق باشد (نقل بمعنی از کتاب مشکول حاجی بابا قزوینی ص 230 که شیخ بهائی هم برآن کتاب توقیع نوشته اند).

قرآن: قبالهٔ آفرینش است

محرر این تفسیر گوید: به حکم عقل و به موجب آیات (أ فلا یتدبرون القرآن – از سورهٔ نساء) و (مبارك لیدّبروا آیاته – از سورهٔ صاد) که باین حکم عقلی ارشاد می کند و با توجه به قسمت اخیر از فراز دوم فتوای علامهٔ حلی، باید گفت که تدبر یعنی تفکر و نظر در عاقبت (و بقول قاموس فهمیدن) مطالب قرآن بر تمام مسلمانان و بلکه بر تمام افراد بشر عاقل اندیشه دار، واجب است زیرا قرآن کریم برای افراد خاصی از اهل علم مسلمانان فرستاده نشده است بلکه بموجب آیات سوره های یوسف و صاد و تکویر و قلم که فرموده:

(... الا ذکر للعالمین) قرآن سند و قبالهٔ آفرینش است در این صورت آیا ممکن است کسی قبالهٔ ملك، همان ملکی که در آن زندگی می کند و از منافع آن از روز تولد تا بعد از مرگ بهره برداری می کند، نخواند و نداند و موضوعات تفصیلی آن را احتیاج نداشته باشد.

بالجمله: علت گمراهی مردم همان ندانستن و نفهمیدن مطالب قبالهٔ خدا

یعنی این قرآن است و نتیجهٔ ندانستن و نفهمیدن بی اعتقادی و الحاد و بی دینی و گمراهی و شکست خوردن از شیاطین جنی و انسی است و شیاطین انسی از هر کشور و هر ملت و هر طبقه و در هر کسوت و دارای هر کیش که باشند از نقطه نظر گمراه ساختن مردم، فرقی ندارند.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه *** چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

تذکر: علامهٔ حلی یك سفر از حله به سلطانیه تبریز کرده (برحسب دعوت سلطان خدابنده پادشاه ایران متوفی به سال 716) که پادشاه و بالتبع سواد کشور ایران آن هم ایران وسیع آن عهد در اثر بیانات علامهٔ حلی (در سال 707) شیعه شده اند.

پادشاه باتفاق علامه، چند مسافرت کرده اند.

علامهٔ حلی در سال 726 رحلت کرده و در زیر گلدستهٔ ایوان طلای نجف اشرف مدفون است و هر مجتهدی بخواهد وارد ایوان شود یك فاتحه برای علامهٔ حلی نثار می کند.

سوره و رفع سه شبهه

سور (بر وزن نور) یعنی دیوار دور شهر و جمع آن اسوار بر وزن اشجار و سیران بر وزن انسان است سوره با هاء زائد بمعانی منزلت و فضل و شرف و علامت و بنای افراشتهٔ زیباست و اما سورهٔ کتاب یعنی قطعهٔ مستقل و جمع سوره بر سور (بر وزن نور) و سورات و سور (بضم سین و فتح واو) و سورات است (قاموس و منجد) اکنون می گویم: چون خدا اعلان داده که اگر قرآن را از جانب خدا و معجز نمی دانید ده تا سوره مثل آن بیاورید یا یك سوره مثل آن بیاورید پس بدان که سورهٔ قرآن در زمان پیامبر معین و مرتب بوده بعلاوه در نماز بعد از سورهٔ حمد سوره می خوانده اند پس قول به این که سوره ها را عثمان مرتب کرده است این قول ساختگی است و سنیان هم نساخته اند که بگوئیم خواسته اند فضیلتی برای رب - النوع خلافت خود درست کنند بلکه نوائی است که از حلقوم شیاطین انسی برخاسته است که خواسته اند پایهٔ کار اسلام را تکان بدهند، و اما اینکه می گویند حضرت علی (ع) پس از رحلت در خانه نشست و قرآن را مرتب فرمود مقصود این است که قرآن را

بترتیبی که نازل شده است مرتب فرمود که کدام آیه در شب و کدام در روز و یا کدام آیه در سفر و کدام در حضر بوده و یا موضوع نزول آیه چه بوده و امثال اینها و در حقیقت حضرت تفسیر بر قرآن نوشته است.

و اما اینکه می گویند: قرآن روی چوب و نی و پوست و استخوان نوشته شده و کاغذ در آن روز نبوده است این هم صحیح نیست زیرا کاغذ از جنس پوست (پوست آهو و غیره) و یا از جنس گیاه بردی مصر موجود بوده و لذا چند نفر قرآن نوشته شده داشتند مانند ابن مسعود و زید و خود عثمان و علی (ع) و در سورهٔ انعام که در مکه نازل شده است موضوع قرطاس (بر وزن انسان) در آیهٔ هفتم و قراطیس در آیهٔ نودویکم یعنی کاغذ و کاغذها ذکر شده است و به اضافه در آن روزگار و مقدم برآن روزگار موضوع (کتاب) در تمام اقطار دنیای متمدن آن عهد در کار بوده است و کتاب از کاغذ و یا پوست آهو و امثال آنها تشکیل می شده است.

بیان صدر المتألهین ملاصدرا متوفی به سال 1059

ملاصدرا در تفسیر خود در ص 131 به ترجمه می نویسد: ترتیب سور قرآن به وضع حاضر بدستور الهی است نه اینکه در زمان عثمان باین ترتیب درآمده باشد زیرا دربارهٔ تحدی (یعنی اظهار معجزه) در قرآن وارد شده است: «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ» و نیز «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (پایان) کلمهٔ سوره هشت بارو کلمهٔ سور که جمع برآن است یك بار در قرآن ذکر شده است.

ص: 77

فهرس

فهرس (فهرست) سوره های مکی (که در مکه نازل شده است) و مدنی (که در مدینه نازل شده است):

فاتحه: 7 آیه سوره هم مکی است و هم مدنی.

بقره: 286 آیه مدنی و آیهٔ وَ اِتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ... مکی است.

آل عمران: 200 آیه مدنی.

النساء: 177-(176) آیه مدنی و 2 آیهٔ آن مکی است.

مائده: 120 آیه مدنی و آیهٔ اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ... در سفر حجة الوداع نازل شده است.

انعام: 165 آیه مکی و 6 آیهٔ آن مدنی است.

اعراف: 206 آیه مکی.

انفال: 76 آیه مدنی و 7 آیهٔ آن مکی است.

توبه: 129 آیه مدنی و 2 آیهٔ آن مکی است.

یونس: 109 آیه مکی و 3 آیهٔ آن مدنی است.

هود: 123 آیه مکی و 1 آیهٔ آن مدنی است.

یوسف: 111 آیه مکی و 4 آیهٔ آن مدنی است.

رعد: 43 آیه مکی و 1 آیهٔ آن مدنی است و بقولی سوره مدنی است مگر 2 آیهٔ آن.

ابراهیم: 55 (52) آیه مکی و 2 آیهٔ آن مدنی است.

حجر: 99 آیه مکی و 2 آیهٔ آن مدنی است.

نحل: 128 آیه مکی و 3 آیهٔ آن مدنی است و بقولی 40 آیهٔ اول مکی و باقی مدنی است بنی اسرائیل (اسری): 111 آیه مکی و 5 یا 8 آیهٔ آن مدنی است.

کهف: 111 (110) آیه مکی و آیهٔ وَ اِصْبِرْ نَفْسَکَ... مدنی است.

مریم: 98 آیه مکی.

طه: 140 (135) آیه مکی.

انبیاء: 112 آیه مکی.

حج: 78 آیه مکی و چند آیهٔ آن مدنی است و بقولی سوره مدنی است بغیر از چند آیهٔ آن.

مؤمنون: 118 آیهٔ مکی.

نور: 64 آیه مدنی.

فرقان: 77 آیه مکی و 3 آیهٔ آن مدنی است.

شعراء: 227 آیه مکی و آیهٔ وَ اَلشُّعَرٰاءُ يَتَّبِعُهُمُ... مدنی است.

نمل: 95 (93) آیهٔ مکی.

قصص: 88 آیه مکی.

عنکبوت: 69 آیه مکی و بقولی سوره مدنی است و بقولی مکی است مگر 10 آیهٔ اول سوره.

روم: 59 (60) آیه مکی و بقولی آیهٔ فَسُبْحٰانَ اَللّٰهِ... مدنی است.

لقمان: 33 (34) آیه مکی و از (وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِي اَلْأَرْضِ...) تا آخر مدنی است.

سجده: 29 (30) آیه مکی و 3 آیهٔ آن مدنی است.

احزاب: 73 آیه مدنی.

سبأ: 55 (54) آیه مکی.

ملائکه (فاطر) 46 (45) آیه مکی و 2 آیهٔ آن مدنی است.

یس: 83 آیه مکی و آیهٔ (وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا...) مدنی است.

صافات: 181 آیه مکی.

ص: 88 آیه مکی.

زمر: 75 آیه مکی، و 3 آیهٔ آن و بقولی 1 آیهٔ آن مدنی است.

مؤمن: 85 آیه مکی و 2 آیهٔ آن مدنی است.

حم سجده: 54 آیه مکی.

ص: 79

شوری (حمعسق) 53 آیه مکی.

زخرف: 88 (89) آیه مکی.

دخان: 59 آیه مکی.

جاثیه: 37 آیه مکی.

احقاف: 35 آیه مکی.

محمد (ص) (سورهٔ قتال): 40 (38) آیه مدنی.

فتح: 29 آیه مدنی.

حجرات: 18 آیه مدنی.

ق (قاف): 45 آیه مکی.

ذاریات: 60 آیه مکی.

طور: 49 آیه مکی.

نجم: 62 آیه مکی و 1 آیهٔ آن مدنی است.

قمر: 55 آیه مکی.

الرحمن: 78 آیه مکی و بقولی سوره مدنی است.

واقعه: 99 (96) آیه مکی و آیهٔ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ... و بقولی آیهٔ ثُلَّةٌ مِنَ اَلْأَوَّلِينَ مدنی است و اما آیهٔ «أَ فَبِهٰذَا اَلْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ» در سفر حضرت به مدینه نازل شده است.

حدید: 29 آیه مدنی.

مجادله: 21 (22) آیه مدنی.

حشر: 24 آیه مدنی.

ممتحنه: 13 آیه مدنی.

صف (سورهٔ عیسی. و سورهٔ حواریین): 14 آیه مدنی.

جمعه: 11 آیه مدنی.

منافقین: 11 آیه مدنی.

ص: 80

تغابن: 18 آیه مدنی و ابن عباس گفته سوره مکی است بغیر از 3 آیهٔ آخر آن.

طلاق (سورة النساء القصری): 11 (12) آیه مدنی.

تحریم: 12 آیه مدنی.

ملك (منجیه و واقعه) 31 (30) آیه مکی.

قلم (نون) 52 آیه مکی و ابن عباس گفته: از اول تا آیهٔ سَنَسِمُهُ ... مکی است و تا آیهٔ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ مدنی است و تا یکتبون مکی است و ما بعد آن مدنی است.

حاقه: 51 (52) آیه مکی.

معارج: 44 آیه مکی.

نوح: 28 آیه مکی.

جن: 28 آیه مکی.

مزمل: 18 (20) آیه مکی. و بقولی مدنی است و بقولی بعضی از آن مکی و بعضی از آن مدنی است.

مدثر: 56 آیه مکی.

قیامه: 40 آیه مکی.

انسان (دهر): 31 آیه مکی. و بقولی تمام سوره مدنی است و بقولی مدنی است مگر آیهٔ وَ لاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ... الآیه.

مرسلات: 50 آیه مکی.

نبأ (سورهٔ عم): 41 (40) آیه مکی.

نازعات: 46 آیه مکی.

عبس: (سوره سفره) 42 آیه مکی.

تکویر: 29 آیه مکی.

انفطار: 19 آیه مکی.

تطفیف (مطففین) 36 آیه مکی. و بقولی مدنی است مگر 8 آیه از (إِنَّ اَلَّذِينَ أَجْرَمُوا تا آخر سوره).

انشقاق: 23 (25) آیه مکی.

بروج: 22 آیه مکی.

طارق: 16 (17) آیه مکی.

اعلی: 19 آیه مکی.

غاشیه: 26 آیه مکی.

فجر: 32 (30) آیه مکی.

بلد: 20 آیه مکی.

و الشمس: 16 (15) آیه مکی.

و اللیل: 21 آیه مکی.

و الضحی: 11 آیه مکی.

انشراح: 8 آیه مکی.

تین: 8 آیه مکی.

علق: 20 (19) آیه مکی.

قدر: 6 (5) آیه مکی و بقولی مدنی است.

قیمه: (سورهٔ بریه و سورهٔ لم یکن و سورهٔ بینه) 9 (8) آیه مدنی و بقولی مکی است.

زلزال: 8 آیه مدنی و بقولی مکی است.

عادیات: 11 آیه مدنی و بقولی مکی است.

قارعه: 11 آیه مکی.

تکاثر: 8 آیه مدنی و بقولی مکی است.

عصر: 3 آیه مکی.

همزه: 9 آیه مکی.

فیل: 5 آیه مکی.

ص: 82

قریش: (لایلاف) 5 (4) آیه مکی.

ماعون (سورهٔ أ رأیت) 7 آیه مکی و بقولی مدنی است.

کوثر: 3 آیه مکی و بقولی مدنی است.

کافرون (جحد) 6 آیه مکی و بقولی مدنی است و این سوره و سورهٔ اخلاص را مقشقشتان هم می گویند.

نصر: 3 آیه مدنی (نصر در منی نازل شده است).

تبت (سورهٔ ابی لهب): 5 آیه مکی.

اخلاص: 4 (5) آیه مکی و بقولی مدنی است.

فلق: 5 آیه مدنی و بقولی مکی است.

ناس (معوذتین): 6 آیه مدنی و بقولی مکی است.

توضیح: آنچه در فهرست مذکور ذکر شده است از تفسیر صافی مأخوذ است و اما ارقامی که مزدوج است اولی از تفسیر صافی و دومی طبق رسم القراءهٔ قرآن مجید است ضمنا معلوم باشد که کم و زیادی شماره ها مربوط به فواصل آیه هاست و دخلی به کم و زیادی متن قرآن ندارد.

تذکر: ترتیب نزول سوره های قرآن در کتاب الفهرست ابن الندیم مذکور است طالبان مراجعه نمایند.

ص: 83

مباحث گوناگون

اسم سوره های قرآن و شرح هریك

اشاره

این مبحث از کتاب النظم الفنی فی القرآن تألیف عبد المتعال صعیدی مصری اقتباس شده است ولی کیفیت تلفظ اسامی بعض سوره ها و نیز معانی آنها از محرر این تفسیر است.

ضمنا قبل از شروع، باید به این چند مقدمه توجه کرد:

الف: در این مبحث رعایت 6 موضوع شده است:

1 - شمارهٔ ترتیب 2 - اسم سوره و طرز تلفظ بعض سور 3 - تاریخ نزول سوره 4 - تاریخ نزول سورهٔ ما قبل هر سوره 5 - مأخذ اسم سوره که از کجا برداشته شده 6 - معنی سوره.

ب: شمارهٔ آیات از کتاب المرشد الی آیات القرآن الکریم گرفته شده است.

ج: تواریخ نزول سوره های قرآن چنین دسته بندی شده:

یك: از ابتداء وحی (سال 609 میلادی) تا هجرت مسلمانان از جور کفار مکه به حبشه (سال 614 میلادی).

دو: ما بین هجرت مسلمانان به حبشه تا اسراء (معراج) (سال 621 میلادی).

سه: ما بین اسراء تا هجرت پیامبر به مدینه (سال 622 میلادی).

چهار: ما بین هجرت پیامبر به مدینه (یعنی سال 1 - هجری) تا جنگ بدر (سال 2 هجری).

پنج: ما بین جنگ بدر تا صلح حدیبیه (سال 6 هجری).

شش: ما بین صلح حدیبیه تا جنگ تبوك (سال 9 هجری).

هفت: ما بین جنگ تبوك تا رحلت پیامبر (سال 11 هجری).

د: مراد از (اسراء) معراج است.

ه: اما حدیبیه: بیشتر اهل علم آن را به تخفیف یاء می خوانند و آن اسم چاهی است نزدیك مکه (از راه جده به مکه) که از یك منزل کمتر مسافت دارد و رفته رفته بهمان سرزمین، حدیبیه گفته شده است. و گفته می شود که نیمی از آن محل جزء حل و نیمی دیگر از آن جزء حرم است (مجمع البحرین به ترجمه).

حدیبیه بضم حاء و فتح دال و سکون یاء و کسر باء و شدّ و یا تخفیف یاء مفتوح است، در سال ششم هجری پیامبر (ص) عازم رفتن به مکه برای انجام مراسم زیارت کعبه بود و لیکن مشرکان مکه مانع رفتن حضرت و همراهانش شدند، در حدیبیه درختی بود که پیامبر (ص) اصحاب خود را در آنجا جمع فرمود و از آنها خواست که با او تجدید بیعت کنند.

این بیعت را بیعت مرگ می گویند زیرا همراهان پیامبر (ص) جان بر کف گرفته بودند و نیز بیعت حدیبیه و بیعت شجره و بیعت رضوان هم گفته می شود، چون مشرکان مکه از جریان باخبر شدند و دیدند که اوضاع وخیم است، پیشنهاد صلح دادند لذا در اینجا یك صلحی بین پیامبر (ص) و مشرکین قریش منعقد شد که نامش (صلح حدیبیه) است و یك صلحنامه هم نوشته شد (محرر این تفسیر می گوید: منجد در ج 2 در لغت حدیبیه غرض مسیحی گری خود را به کار برده است زیرا به دروغ می گوید که: بیعت قبل از مذاکرات با کفار قریش بوده است).

و: تبوك بر وزن رسول: شهری است در راه حج از دمشق به مدینه و شهرت تبوك برای جنگ بزرگی است که پیغمبر برای مطیع ساختن عرب شمال به پاداشت (تاریخش سال 630 میلادی است) (منجد ج 2 به ترجمه) (محرر این تفسیر می گوید: منجد در ج 2 در لغت تبوك غرض مسیحی گری خود را به کار برده است زیرا به دروغ می گوید: پیامبر برای مطیع ساختن عرب شمال این جنگ را به پاداشت در صورتی که جنگ تبوك برای مقابله با سپاه دولت روم مسیحی و اعراب عامله و لخم و جذام بود و چون حضرت به آنجا رسید سپاه متفرق شده بودند و کار به جنگ نکشید و ضمنا با اهل تبوك پیمان صلحی برقرار فرمود و هم در این سفر اکیدر بزرگ دومة الجندل را دستگیر فرمود. (رجوع شود به کتاب معجم - البلدان یاقوت).

تبوك بر وزن رسول: موضعی است در شام که تا مدینه چهارده منزل است و تا دمشق یازده منزل و جنگ تبوك که رسول خدا (ص) به پاداشت در سال نهم هجری بوده و چند روز در آنجا اقامت فرمود و با اهل تبوك به پرداخت جزیه به دولت اسلام مصالحه فرمود و ریشهٔ

کلمه از (ب – و – ك) است (مجمع البحرین به ترجمه و خلاصه).

تذکر: 1 – بین تبوك و مدینه دوازده منزل است چنانکه یاقوت نوشته است.

2 – نوشته های مسیحیان راجع به اسلام بقدری قابل دقت است که توصیف نمی توان کرد زیرا چنان با لطائف الحیل اغراض خود را به کار می برند که برای خواص درکش مشکل است تا چه رسد به عوام و مشاهده شد که نویسندهٔ منجد مسیحی که ملیون ها پول مسلمانان را از رهگذر نوشتن کتاب منجد عربی جمع می کند دو موضوع بسیار با اهمیت تاریخی عهد پیامبر (ص) را که یکی صلح حدیبیه است (صلحی که محو کفر و شرك از صفحهٔ عربستان و ثبات اسلام در عالم به این صلح بسته است و لذا خدا این صلح را در سوره فتح – فتح مبین – فرموده) و دیگری جنگ تبوك است (که اولین برخورد پیامبر (ص) و لشکر اسلام با دولت روم مسیحی و مستعمرات اوست) چگونه پای مال قلم منحوس مغرضانهٔ خود کرده است (یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا اَلْیَهُودَ وَ اَلنَّصٰاریٰ أَوْلِیٰاءَ – قرآن سوره مائده آیهٔ 54–56).

ص: 86

شروع

1 - سورهٔ حمد است

که در مکه و مدینه نازل شده و مطابق مصحف حضرت امیر علیه السّلام آغاز سوره هاست و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره و با احتساب بسمله آیهٔ دوم سوره و مراد از حمد: ستایش خداست.

2 - سورهٔ بقره است

(و آن اولین سوره است که در مـدینه نازل شـده و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت پیامبر به مدینه و جنگ بدر است و بعد از سورهٔ مطففین نازل شده و مأخذ اسم:

آیهٔ شصت و هفتم سوره است و مراد از بقره در اینجا گاو مخصوصی است که دستور ذبح آن از طرف موسی بقوم بنی اسرائیل داده شد.

3 - سورهٔ آل عمران است

(و عمران بر وزن انسان است) و تاریـخ نزول آن در سال 3 هجری بعد از جنگ احد یعنی ما بین جنگ بدر و صـلح حدیبیه است و بعد از سورهٔ انفال نازل شـده و مأخـذ اسم: آیـهٔ سـی و سوم سوره است و مراد از عمران: شوهر حنّه است که مریم از این دو بوجود آمده (و مریم مادر حضرت عیسی (ع) است).

4 - سورهٔ نساء است

و تاریـخ نزول آن در ما بین صـلح حـدیبیه و جنگ تبوك است، بعد از سورهٔ ممتحنه نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن (زنان) است زیرا این سوره مشتمل بر احکام و حقوق زنان است.

5 - سورهٔ مائده است

و تاریـخ نزول آن در ما بین صـلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ فتح نازل شده و مأخذ اسم: آیه یك صدوپانزدهم سوره است و معنی آن (خوان آراسـته از طعام) است و موضوع راجع به تقاضای حواریان از عیسـی (ع) است که از او خواسـتند خوان آراسته از طعام از آسمان برای آنها نازل کند.

6 - سورهٔ انعام است

(بفتح همزه) و تاریخ نزول آن در ما بین اسراء و هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ حجر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ یك صد و سی و ششم سوره است و معنی آن (چهارپایان) است زیرا در این سوره حکم حلیت و حرمت آن ها بیان شده.

7 - سورۀ اعراف است

(بفتـح همزه) و تاریـخ نزول آن در ما بین هجرت مسـلمانان به حبشه و اسـراء است و بعـد از سورۀ ص (صاد) نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ چهل و پنجم سوره است و آن محلی است در ما بین بهشت و جهنم.

8 - سورۀ انفال است

(بفتـح همزه) و تاریـخ نزول آن پس از جنگ بـدر است و بعـد از سورۀ بقره نازل شـده و مأخـذ اسم: آیۀ اول سوره است و معنی آن غنائم جنگ است.

9 - سورۀ توبه است

(بفتح تاء) و تاریخ نزول آن در ما بین جنگ تبوك و رحلت حضـرت رسول (ص) است و بعد از سورۀ مائده نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ یك صدوپنجم سوره است و معنی آن بازگشتن از گناه و از کار بد است و مراد در این سوره شرح توبۀ متخلفین از جنگ تبوك است.

10 - سورۀ یونس است

و تاریـخ نزول آن در ما بین اسـراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ اسـراء نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ نود و هشـتم سوره است و آن اسم پیامبری است معروف.

11 - سورۀ هود است

و تاریـخ نزول آن در ما بین اسـراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مـدینه است و بعد از سورۀ یونس نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ پنجاه و سوم سوره است و آن اسم پیامبری است معروف.

12 - سورۀ یوسف است

و تاریـخ نزول آن در ما بین اسـراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مـدینه است و بعـد از سورۀ هود نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ چهارم سوره است و آن اسم پیامبری است معروف.

13 - سورۀ رعد است

و تاریخ نزول آن در ما بین صـلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورۀ محمد (ص) نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ چهاردهم سوره است و معنی آن آواز ابر و غرش آن است.

14 - سورۀ ابراهیم است

و تاریخ نزول آن کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و

ص: 88

بعد از سورهٔ نوح نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ سی و پنجم سوره است و آن اسم پیامبری است معروف

15 - سورهٔ حجر است

(بکسر اول و سکون دوم بتقدیم حاء بر جیم) و تاریخ نزول آن کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ یوسف نازل شده و مأخذ اسم:

آیهٔ هشتادم سوره است و آن نام شهری است در شبه جزیرة العرب در جنوب تیماء که قوم ثمود در آنجا وطن داشتند و به عذاب ویران شد.

16 - سورهٔ نحل است

(بفتح اول و سکون دوم) و تاریخ نزول آن کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ کهف نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ شصت و هشتم سوره است و معنی آن زنبور عسل است که در این سوره اسم برده شده است.

17 - سورهٔ اسراء است

(بر وزن انسان) و گاه (اسری) بر وزن یلدا می خوانند و تاریخ نزول آن در سال دوازدهم بعثت است و بعد از سورهٔ قصص نازل شده و مأخذ اسم:

آیهٔ اول سوره است و اسراء: سیر در شب است و در اینجا مراد معراج حضرت رسول صلّی الله علیه و آله از مسجد الحرام به مسجد اقصی (و ما بعد آن) است.

18 - سورهٔ کهف است

(بفتح اول و سکون دوم) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ غاشیه نازل شده و مأخذ اسم:

آیه نهم سوره است و کهف بمعنی شبیه اطاق است که در کوه عمل آمده باشد، و کوچکتر از این را (غار) می گویند و لیکن در زبان فارسی همه را غار می گویند.

19 - سورهٔ مریم است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ فاطر (ملائکه) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ بیست و هفتم سوره است و معنی آن خانم خانمهاست بنظر نگارندهٔ این تفسیر و این لغت در مصر بصورت ماریه استعمال می شده و الحاق (میم) علامت جمع است.

20 - سورهٔ طه (طا - ها) است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ مریم نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و آن یکی از

ص: 89

اسمهای خاتم پیغمبران (ص) است و احتمال دارد رمز باشد.

21 - سورهٔ أنبیاء است

و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ ابراهیم نازل شده است و بمعنی پیامبران است و این سوره باسم (انبیاء) نامیده شده زیرا با این اختصار مشتمل بر بسیاری از قصص پیامبران است.

22 - سورهٔ حج است

و تاریخ نزول آن ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ نور نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ بیست و هفتم سوره است و حج: یکی از عبادات است.

23 - سورهٔ مؤمنون است

و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ انبیاء نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن مؤمنان است و در این سوره اوصاف آنان مذکور است.

24 - سورهٔ نور است

و تاریخ نزول آن در ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ حشر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ سی و پنجم سوره است و معنی آن روشنائی است.

25 - سورهٔ فرقان است

(بضم اول) و تاریخ نزول آن در سال دهم بعثت (ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء) است و بعد از سورهٔ یس (یاسین) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و فرقان یکی از اسم های قرآن است یعنی جداکنندهٔ حق از باطل.

26 - سورهٔ شعراء است

(بضم اول فتح و دوم) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ واقعه نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ دویست و بیست و چهارم سوره است و معنی آن شاعران است یعنی کسانی که شعر می سرایند.

27 - سورهٔ نمل است

(بفتح اول و سکون دوم) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ شعراء نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ هیجدهم

سوره است و معنی آن مورچه است (و موضوع آن واقعهٔ دستور مور به موران و برخورد وی به سلیمان و لشکر اوست).

28 - سورهٔ قصص است

(بکسر قاف و فتح صاد که جمع قصه است و اما قصص بفتح قاف که در سورهٔ یوسف وارد است بمعنی قصه خواندن است) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ نمل نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ بیست و پنجم سوره است و معنی آن حکایت هاست (و موضوع آن حکایتهای موسی است که سرگذشت مصر خود را برای حضرت شعیب پیغمبر علیه السّلام شرح می دهد).

29 - سورهٔ عنکبوت است

و تاریخ نزول آن در سالی است که فارسیان بر روم غالب شدند که یك سال قبل از هجرت پیامبر به مدینه است بنابراین تاریخ نزول سورهٔ عنکبوت ما بین اسراء و هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ روم نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ چهل ویکم سوره است و مراد از آن حشره ای است معروف.

30 - سورهٔ روم است

و تاریخ نزول آن در سالی است که فارسیان رومیان را شکست دادند (بشرح سورهٔ عنکبوت) و بعد از سورهٔ انشقاق نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ دوم سوره است مراد از آن دولت امپراطوری روم است.

31 - سورهٔ لقمان است

و تاریخ نزول آن در ما بین اسراء و هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سوره صافّات نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ دوازدهم سوره است و بنظر نگارنده:

لقمان: اسم یکی از پیامبران است.

32 - سورهٔ سجده است

(و آن بکسر سین و اسم مصدر است) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ غافر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ پانزدهم سوره است و معنی آن عمل پیشانی بر زمین نهادن است برای عبادت خدا.

33 - سورهٔ احزاب است

(بفتح همزه) و تاریخ نزول آن بعد از جنگ احزاب یعنی

اواخر سال پنجم هجرت پیامبر به مـدینه است بنابراین تاریـخ نزول سوره ما بین جنگ بـدر و صـلح حدیبیه است و بعد از سورهٔ آل عمران نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ بیسـتم سوره است و معنی آن لشـکرهاست (و مراد لشکرهای کفار مکه و سایر قبائل عرب است که برای جنگ به مدینه آمده بودند).

34 - سورهٔ سبأ است

(بر وزن سـبب) و تاریـخ نزول آن در ما بین اسـراء و هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ لقمان نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ پانزدهم سوره است و سبأ اسم قومی است.

35 - سورهٔ فاطر است

(بر وزن ناصر) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ فرقان نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن پدیدآرندهٔ آسمانها و زمین است.

36 - سورهٔ یس (یاسین) است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ جن نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و آن یکی از رمزهای قرآن است.

37 - سورهٔ صافات است

(به شـدّ صاد) و تاریـخ نزول آن در ما بین اسـراء و هجرت پیامبر به مـدینه است و بعـد از سورهٔ انعام نازل شده و مأخذ اسم: آیه اول سوره است و معنی آن صف کشندگان است.

38 - سورهٔ ص (صاد)

است و تاریـخ نزول آن در ما بین هجرت مسـلمین به حبشه و اسـراء است و بعد از سورهٔ قمر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و آن یکی از رمزهای قرآن است.

39 - سورهٔ زمر است

(بضم اول و فتح دوم و آن جمع بر زمره است بضم اول و سـکون دوم) و تاریخ نزول آن بعد از اسـراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعـد از سورهٔ سـبأ نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ هفتادویکم سوره است و معنی آن (گروهها) است یعنی گروه گروه از: دوزخیان و از بهشتیان.

40 - سورهٔ غافر است و مؤمن هم نامیده شده

بمناسبت اینکه مؤمن آل فرعون جان حضرت موسی (ع) را از خطر کشته شدن نجات داد و داستان این مرد با ایمان، در این سوره مذکور است و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ زمر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ سوم سوره است و غافر یعنی خدا: آمرزندهٔ گناه است.

41 - سورهٔ فصلت است

(بضم فاء و شدّ صاد مکسور و فتح لام) و سورهٔ حم سجده (حا - میم - سجده) هم نامیده شده. حامیم از آیهٔ اول گرفته شده است و اما سجده ناظر باین است که در این سوره سجدهٔ واجبه در کار است و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ غافر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ سوم سوره است یعنی در آیات قرآن: حق و باطل موشکافی شده است.

42 - سورهٔ شوری است

(شوری بر وزن دنیا اسم مصدر است) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ حم سجده یعنی (فصلت) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ سی و هشتم سوره است و معنی آن مشاوره و رأی - زنی است.

43 - سورهٔ زخرف است

(بضم اول و سوم و سکون دوم) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ شوری نازل شده و مأخذ اسم:

آیهٔ سی و پنجم سوره است و معنی آن طلاق است (چون در این سوره از نقره و طلا سخن به میان آمده - و اگر مردم یکباره از راه راست منحرف نمی شدند خدا تمام در و دیوار خانه های کافران را از نقره و طلا می کرد).

44 - سورهٔ دخان است

(بضم اول) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ زخرف نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ دهم سوره است و معنی آن دود است (در سال قحطی و خشك سالی از بی آبی و برابر چشمان گرسنگان دود برمی خیزد ولی آنها مردگان و خونها و پوستها را هم خورده و مرده بودند).

45 - سورۀ جاثیه است

(بر وزن ناصره) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ دخان نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ بیست و هفتم سوره است و معنی آن به زانودرآمده است (در روز قیامت همۀ مردم به زانو درمی آیند).

46 - سورۀ احقاف است

(بر وزن انصار) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ جاثیه نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ بیست ویکم سوره است و مراد از احقاف: دیار قوم هود است که گرفتار عذاب شدند.

47 - سورۀ محمد صلّی اللّه علیه و آله است

و تاریخ نزول آن ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورۀ حدید نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ دوم سوره است و محمد: اسم مبارك حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله است.

48 - سورۀ فتح است

و تاریخ نزول آن در سال هشتم هجری ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و سوره در راه، موقع برگشتن از حدیبیه نازل شده است و بعد از سورۀ صف (و بقولی جمعه و بقولی ممتحنه) نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و معنی آن گشادن است: مراد پیروزی پیامبر در انعقاد صلح حدیبیه است که راه را برای فتوح، گشاده و باز کرد (این صلح نامه بین محمد و مشرکان قریش نوشته و امضاء شد).

49 - سورۀ حجرات است

(بضم حاء و جیم) و آن جمع بر حجره است و تاریخ نزول سوره در ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سوره مجادله نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ چهارم سوره است و مراد در اینجا حجره های منزل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است.

50 - سورۀ ق (قاف) است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورۀ مرسلات نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و قاف یکی از رمزهای قرآن است.

51 - سورۀ ذاریات است

(بکسر راء) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ احقاف نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره

است و معنی آن پراکنده کنندگان خاك و غیره است.

52 - سورهٔ طور است

(بر وزن نور) و تاریخ نزول آن بعد از اسـراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ الم (الف - لام - میم) سـجده نازل شده و مأخـذ اسم: آیـهٔ اول سوره است و طور چنـد معنی دارد: کوه و گرداگرد خانه. چیزی که به انـدازهٔ چیزی، یا مقابل آن باشد و در اینجا بنظر محرر این تفسیر کوه حراء اراده شده است.

53 - سورهٔ نجم است

(بفتح اول و سکون دوم) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ اخلاص نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است. معنی آن ستاره و ستارهٔ ثریا و گیاه بی ساق (مقابل درخت) و قسط پرداخت وام است و در اینجا بقولی قرآن مراد است که قسمت قسمت نازل شده (مجمع البیان را به بینید).

54 - سورهٔ قمر است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ طارق نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن ماه است (و موضوع: در اینجا بیان معجزهٔ شق القمر است).

55 - سورهٔ الرحمن است

و تاریخ نزول آن در ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ رعد نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و رحمان بمعنی خدای بخشایشگر است.

56 - سورهٔ واقعه است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسـلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ طه (طا - ها) نازل شده مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و واقعه یکی از اسامی قیامت است.

57 - سورهٔ حدید است

و تاریـخ نزول آن در ما بین صـلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ زلزال (زلزلت) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ بیست و پنجم سوره است و

آن بمعنی آهن است که برای تسلیحات و غیره به کار می رود.

58 - سورهٔ مجادله است

(بفتح دال) و تاریخ نزول آن در سال ششم هجری (ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك) است و بعد از سورهٔ منافقون نازل شده و مأخذ اسم: آیـهٔ اول سوره است و آن بمعنی گفتگو کردن است (و موضوع سوره: جـدال زنی است بـا پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله درباره شوهرش که با داشتن چند فرزند اظهار کرده بود).

59 - سورهٔ حشر است

(بفتح اول و سـکون دوم) و تاریخ نزول آن در سال چهارم هجری (ما بین جنگ بدر و صـلح حدیبیه) است و بعد از سورهٔ بینه نازل شده و مأخذ اسم:

آیـهٔ دوم سوره است و آن بمعنی جمع کردن و تیز کردن و رانـدن و مردن و هلاـك کردن و برانگیختن است (کنز اللغه) و در این مورد ناظر بجمع و راندن جهودان بنی النضیر از حوزهٔ مدینه است.

60 - سورهٔ ممتحنه است

(بضم میم و کسـر حاء و فتح حاء هم روا می باشد) و تاریخ نزول آن قسـمتی در سال شـشم هجری پس از صلح حدیبیه و قسمتی در سال هشتم هجری است و بعد از سورهٔ احزاب نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ دهم سوره است و آن بمعنی زن آزمایش دهنده و یا زن آزمایش شده است (و موضوع راجع به فرار زنانی است که در مکه مسلمان شده و شوهر کافر خود را گذارده و در مدینه به پیامبر اسلام پناهنده می شدند - و پس از اینکه امتحان می دادند که جاسوس و... نیستند به کافران تحویل نمی شدند).

61 - سورهٔ صف است

(بفتـح اول و شدّ دوم) و تاریخ نزول آن در ما بین صـلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ تغابن نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ چهارم سوره است و آن به معنی رجه به رجه ایسـتادن است (خدا مجاهدان صف زدگان را که گوئی چون مجسمهٔ ریخته شده برای پیکار استوارند دوست می دارد).

62 - سورهٔ جمعه است

(این جمعه بضم جیم و میم است) و تاریخ نزول آن در ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ تحریم (و بقولی صف) نازل شده و

مأخذ اسم: آیهٔ نهم سوره است و موضوع جمعه بیان نماز جمعه و نکوهش کسانی است که درباره آن کوتاهی می کنند.

63 - سورهٔ منافقون است

(و آن جمع منافق است) و تاریخ نزول آن در سال پنجم هجری بعد از جنگ بنی المصطلق است که ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك می شود و بعد از سورهٔ حج نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و منافق یعنی آدم دورو و در اینجا موضوع توطئهٔ منافقان و کشف شدن توطئه و طشت رسوائی آنها از بام افتادن مراد است.

64 - سورهٔ تغابن است

(بضم باء) و تاریخ نزول آن در ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ جمعه (و بقولی تحریم) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ نهم سوره است و معنی آن بر همدیگر غبن و زیان آوردن است و این یکی از اسمهای روز قیامت است که هرکس سود خود می طلبد و زیان دیگری.

65 - سورهٔ طلاق است

و تاریخ نزول آن در ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ دهر (انسان) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و این سوره مشتمل بر قسمتی از احکام طلاق و سفارش دربارهٔ زنان است.

66 - سورهٔ تحریم است

و تاریخ نزول آن در ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ حجرات نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و مراد از تحریم این است که: ای پیامبر! چرا بر خود سخت می گیری و چیزی را که خدا بر تو روا ساخته است بر خود حرام می کنی؟..

67 - سورهٔ ملك است

(بضم اول و سکون دوم) و تاریخ نزول آن در بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ طور نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و مراد: پادشاهی خداست (پادشاهی و تصرف در کارها بدست قدرت خداست و بس).

68 - سورهٔ ن (نون) و القلم است

و تاریخ نزول آن در اوائل دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده و مأخذ اسم سوره از آیهٔ اول آن است و (ن) از رمزهای قرآن است.

69 - سورهٔ حاقه است

(حاقه قافش مشدّد است) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ ملك نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن واجبه است (حاقه: یکی از اسمهای قیامت است که جمیع احکام قیامت وقوعش واجب و راست است).

70 - سورهٔ معارج است

(بر وزن مقاصد) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ حاقه نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ سوم سوره است و معنی آن نردبانها و جاهای بالا شدن است.

71 - سورهٔ نوح است

و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ نحل نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و نوح:

اسم پیغمبری است که طوفان در عهد او رخ داد.

72 - سورهٔ جن است

(بکسر اول و شدّ دوم) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و سوره در سفر مراجعت پیامبر از طائف (که حضرت در سال دهم بعثت برای دعوت اهل طائف به اسلام، به آنجا مسافرت فرموده بود) نازل شده و این سوره بعد از سورهٔ اعراف نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن پری است (موضوع این است که: عده ای از پریان در راه طائف به مکه: قرآن خواندن پیامبر را شنیده و ایمان آورده اند).

73 - سورهٔ مزمل است

(بضم میم اول و شدّ زاء مفتوح و شدّ میم مکسور) و تاریخ نزول آن ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ ن (نون) وَ اَلْقَلَمِ نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و مراد از مزّمّل: گلیم بر خود - پیچیده است.

(مزّمّل: یکی از اسمهای پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله است).

74 - سورهٔ مدثر است

(بضم میم و شدّ دال مفتوح و شدّ ثاء مکسور) و تاریخ

نزول آن ما بین ابتـداء وحی و هجرت مسـلمین به حبشه است و بعـد از سورهٔ مزمل نازل شـده و مأخـذ اسم: آیهٔ اول سوره است و مراد از مدثر: رداء بر خود پیچیده است.

(مدثر یکی از اسمهای پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله است).

خواند مزمل نبی را زین سبب *** که برون آ از گلیم ای بو الهرب

سر مکش اندر گلیم و رو مپوش *** که جهان جسمیست سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگ مدعی *** که تو داری نور وحی شعشعی

هین قم اللیل که شمعی ای همام *** شمع دائم شب بود اندر قیام

باش کشتیبان درین بحر صفا *** که تو نوح ثانیی ای مصطفی

وقت خلوت نیست اندر جمع آی *** ای هدی چون کوه قاف و تو همای

(دفتر چهارم مثنوی به خلاصه).

75 - سورهٔ قیمه است

(قیامه و قیامت هم نوشـته می شود) و تاریخ نزول آن ما بین هجرت مسـلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ قارعه نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و قیامت: روز رسـتاخیز است (رسـتخیز هم گفته می شود) و هر دو بکسر راء است و ریست بمعنی مرده است و معنی مجموع چنانکه در فرهنگ نظام گفته به معنی برخاستن مرده است.

76 - سورهٔ انسان است

و (دهر) هم گفته می شـود و هر دو اسم در این سـوره است و تاریـخ نزول آن مـا بین صـلح حـدیبیه و جنـگ تبـوك است و بعـد از سورهٔ «الرحمن» نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و بمعنی آدم ابو البشر و آدمی است و دهر: در لغت به معنی زمانه است.

توضیح: هر موجودی برای وجودش ظرفی یا شبه ظرفی لازم دارد اما زمان وعاء سیالات است اما دهر شبه ظرف است برای مفارقات نوریه (دهر حکم روح و زمان حکم جسد دارد) و سـرمد شـبه وعاء است برای حق و صـفات او و اسـماء او (ص 70 و 71 منظومهٔ حاج مولی هادی سبزواری به ترجمه و خلاصه).

(وعاء بمعنی ظرف است).

77 - سورهٔ مرسلات است

(بضم اول و سکون دوم و فتح سوم) و تاریخ نزول آن ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ همزه نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی مرسلات: فرستاده شدگان است (و شاید در اینجا بادها مراد باشد).

78 - سورهٔ نبأ (بر وزن سبب) است

و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ معارج نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ دوم سوره است و نبأ بمعنی خبر است (و مراد در اینجا خبر بزرگ قیامت است).

79 - سورهٔ نازعات است

(بکسر زاء) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورهٔ نبأ نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن: فرشتگان جان ستانان است. نیز ستارگان سیاره است که خیمه و خرگاه (یعنی مدار) خود را از مشرق خود می کنند و به مغرب خود می برند.

80 - سورهٔ عبس است

(و هر سه حرف آن مفتوح است) و تاریخ نزول آن ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ نجم نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و «عبس» یعنی رو ترش کرد (و موضوع آن: رو ترش کردن عثمان است بنقل تفسیر قمی) و یا رو ترش کردن یکی از بنی امیه است [به نقل تفسیر مجمع البیان از حضرت صادق علیه السّلام] در مجلس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در هنگام ورود عبد اللّه پسر ام مکتوم که از دو دیده نابینا بود (تفسیر صافی هر دو را نقل کرده است).

توضیح: در تفسیر منظوم یکی از عرفاء متأخرین دیدم که رو ترش کننده را پیامبر صلّی اللّه علیه و آله معرفی کرده چنانکه سنیان گفته اند و لیکن بسیار بی سلیقگی کرده.

81 - سورهٔ تکویر است

و تاریخ نزول آن ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ تبت (یعنی مسد) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن این است که خدا: روشنائی را از خورشید می گیرد (و این: پیش درآمد قیامت است).

82 - سورۀ انفطار است

و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ نازعات نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و معنی آن شکافته - شدن است (و مراد شکافته شدن و از هم گسستن آسمان است که خود پیش درآمد قیامت است).

83 - سورۀ مطففین

(بضم میم و فتح طاء و شدّ فاء مکسور و کسر فاء دوم) (و آن آخرین سوره ایست که در مکه نازل شده است) و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و کمی قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ عنکبوت نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و معنی آن کم فروشان است (و موضوع سوره: نکوهش از کم فروشی است که کسی خورده خورده کم بفروشد که خود علامت کوتاه فکری و مستوجب کیفر است).

84 - سورۀ انشقاق است

و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ انفطار نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است یعنی شکافته شدن و در اینجا مراد از هم گسستن نطاق آسمان و جاذبه های آن است که خبر از قیامت می دهد.

85 - سورۀ بروج است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورۀ شمس نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و معنی آن: ستاره های بزرگ است (یکی از نظرهای صاحب تفسیر بیضاوی).

86 - سورۀ طارق است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء.

است و بعد از سورۀ بلد نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و معنی آن ستاره درخشان است.

87 - سورۀ اعلی است

(بفتح همزه و سکون عین و لام الفی) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورۀ تکویر نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و معنی آن: برتر است (یعنی پروردگار برتر است از هرچه تصور شود) (و در تفسیر مجمع البیان اعلی را بمعنی عالی گرفته است).

88 - سورۀ غاشیه است

و تاریخ نزول آن بعد از اسراء و قبل از هجرت پیامبر به مدینه است و بعد از سورۀ ذاریات نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است و

معنی آن:

بیهوش کننده و همه گیر است (و این یکی از اسامی قیامت است).

ص: 101

89 - سورهٔ فجر است

و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ لیل نازل شده مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن:

بامداد است (کنز اللغه).

تذکر (فجر) دو صورت دارد اول: فجر کاذب است که عمودی و بصورت دم گرگی است دوم: فجر صادق است که افقی است که افق روشن می شود و بعد از گذشتن زمانی (باختلاف فصلها) خورشید از افق سربرمی زند.

90 - سورهٔ بلد است

(بفتح باء و لام) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ ق (قاف) نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن شهر است (و در اینجا شهر مکه مراد است).

91 - سورهٔ و الشمس است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ قدر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن:

آفتاب است.

92 - سورهٔ و اللیل است

و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ اعلی نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و بمعنی شب است.

93 - سورهٔ و الضحی است

(ضحی بضم ضاد و حاء الفی است) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ فجر نازل شده و مأخذ اسم:

آیهٔ اول سوره است و بمعنی چاشتگاه است.

94 - سورهٔ انشراح است

(أ لم نشرح هم گفته می شود) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ و الضحی نازل شده

و مأخذ اسم:

آیهٔ اول سوره است یعنی گشاده شدن دل (و موضوع این است که خدا سینه و دل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را گشاده ساخت).

ص: 102

95 - سورهٔ تین است

(بر وزن شـیر) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ بروج نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی انجیر (محرر این تفسیر گوید: آدمی از شنیدن نام آن به یاد عهد آدم و حوا و بهشت و دشمنی شیطان می افتد).

96 - سورهٔ علق است

(بفتـح عین و لام) و مأخذ اسم: آیهٔ دوم سوره است یعنی خون و زالو (و در اینجا مراد نطفه است که شبیه به زالوست!) (در این کلمه معجز را ببین).

تذکر: جمهور مفسـرین معتقدند که اول چیزی که از قرآن نازل شده است (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ اَلَّذِي خَلَقَ...) از سورهٔ علق است ولی دسته ئی معتقدند که اولین سوره همانا سورهٔ فاتحه است و بعد از آن (اقرأ...) و نگارندهٔ این سـطور معتقدم که اول آیه که نازل شده است همان پنج آیـهٔ اقرأ... از اول سورهٔ علق است و بعد از آن سورهٔ فاتحه است و بعد از آن سورهٔ ن (نون) و القلم و اما تتمهٔ سورهٔ علق در وقت دیگر نازل شـده است و مؤیـد این نظریه این است که: (اقرأ) بمعنی بخوان است (الآـن چه بایـد بخوانـد؟) جوابش این است که بایـد سورهٔ فـاتحه را بخواند

97 - سورهٔ قدر است

(بفتح اول و سـکون دوم) و (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) هم گفته می شود و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسـلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ عبس نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و بمعنی اندازه است (و مراد نزول قرآن است در شب قدر).

98 - سورهٔ بیّنه است

(لم یکن هم اسم دیگر سوره است) و تاریـخ نزول آن در ما بین صـلح حـدیبیه و جنگ تبوك است و بعد از سورهٔ طلاق نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی حجت آشکار (و مراد از آن: پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله است).

99 - سورهٔ زلزال است

(بر وزن انسان) و (زلزلت) هم گفته می شود و تاریـخ نزول آن در ما بین صـلح حـدیبیه و جنگ تبوك است بعـد از سورهٔ نساء نازل شـده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی لرزش زمین (و از علائم قیامت لرزش شدید زمین است).

100 - سورهٔ عادیات است

(بر وزن ناصرات) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ عصر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی اسبهای دونده (و در اینجا مراد شتران دونده است برای اداء مراسم حج چنانکه علی علیه السّلام فرموده است - تفسیر مجمع البیان).

101 - سورهٔ قارعه است

و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ قریش نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی کوبنده (قارعه: یکی از اسامی قیامت است که در آن روز دلها می طپد و رگها می زند و تخماق عذاب بر سر کافران کوبیده می شود).

102 - سورهٔ تکاثر است

(بفتح اول و ضمّ چهارم) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ کوثر نازل شده و مأخذ اسم:

آیهٔ اول سوره است یعنی فخر نمودن به مال بسیار و قوم بسیار (کفار قریش برای فخر در کثرت خویش، قبرهای قبیلهٔ خود را هم شمردند و بحساب گذاردند).

103 - سورهٔ عصر است

و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ انشراح نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی زمانه (و مراد عصر خود پیامبر است که خدا به آن قسم یاد فرموده).

104 - سورهٔ همزه است

(بضم اول و فتح دوم و سوم) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ قیامه نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی غماز. عیب جو (سخن دربارهٔ کافرانی است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله غمازی می کردند).

105 - سورهٔ فیل است

و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ کافرون نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است یعنی پیل (کافران برای خراب کردن کعبه سپاه جراری به مکه با فیل آورده بودند و خدا آنها را بوسیلهٔ مرغان کشت). (پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در همین سال متولد شده).

106 - سورهٔ قریش است

(بضم اول و فتح دوم) (سورهٔ ایلاف هم گفته می شود) و تاریخ نزول آن در ما بین هجرت مسلمین به حبشه و اسراء است و بعد از سورهٔ تین نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و قریش: اسم قبیله ای است که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله از آن قبیله است.

107 - سورهٔ ماعون است

(بضم عین) سورهٔ (أ رأیت) هم گفته می شود و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ تکاثر نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ آخر سوره است و بمعنی آب و آتش و نمك است.

108 - سورهٔ کوثر است

(بفتح کاف و ثاء بر وزن جعفر) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ عادیات نازل شده و مأخذ اسم:

آیهٔ اول سوره است یعنی خدا خیر بسیار به پیامبر (ص) داده از: قرآن و کثرت نسل و ذریه و کثرت اصحاب و اتباع و شفاعت و حوض او که در بهشت است (تفسیر مجمع البیان).

109 - سورهٔ کافرون است

(سورهٔ جحد هم گفته می شود بتقدیم جیم بر حاء) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورهٔ ماعون نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و مراد از کافران در اینجا کافران قریش است که پیشنهادی به پیامبر اسلام (ص) دادند و پذیرفته نشد.

توضیح: این سوره را با سورهٔ اخلاص مقشقشتان (بضم میم و فتح قاف و سکون شین و کسر قاف و فتح شین دوم و تاء الفی و نون) می گویند یعنی این دو سوره: شرك و نفاق را زائل می سازد.

110 - سورهٔ نصر است

(بفتح اول و سکون دوم) این آخرین سورهٔ قرآن است که نازل شده و تاریخ نزول آن در سال دهم هجری است در منی در سفر حجة الوداع و نزول آن هنگامی بوده که پیامبر (ص) دعوت خود را به پایان برده و مردم فوج فوج بدین اسلام داخل می شده اند - و این سوره بعد از سورهٔ توبه نازل شده و مأخذ اسم: آیهٔ اول سوره است و معنی آن یاری است (یاری خدا به پیامبر (ص) مراد است).

111 - سورۀ تبت است

و سورۀ (ابی لهب) هم گفته می شود (تبت بفتح اول و شدّ دوم مفتوح است) سورۀ مسد (بر وزن سبب) هم گفته می شود و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورۀ مدثر نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است یعنی بریده باد دو دست ابو لهب (و ابو لهب عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است و او سنگ بر پشت پای پیامبر می زد که خونین می شد و وی دشمن سرسخت اسلام بود، و ام جمیل زنش هم با او همدست بود.

و در این سوره از زن ابو لهب هم نکوهش شده است).

112 - سورۀ اخلاص است

(سورۀ توحید هم گفته می شود) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورۀ ناس نازل شده و اسم از معنای سوره گرفته شده است و اسم این سوره را (اخلاص) گذارده اند زیرا این سوره: راه و رسم توحید و یکتاپرستی و راه خالص ساختن معتقدات را از شرك تعلیم می دهد.

113 - سورۀ فلق است

(بفتح اول و دوم) و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورۀ فیل نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است یعنی سپیده و همۀ خلق عالم (کنز اللغة (زیرا پروردگار؛ هر موجودی را از کتم عدم به نور وجود روشن می سازد).

114 - سورۀ ناس است

و تاریخ نزول آن در ما بین ابتداء وحی و هجرت مسلمین به حبشه است و بعد از سورۀ فلق نازل شده و مأخذ اسم: آیۀ اول سوره است.

توضیح: در این سوره که پایان سوره های قرآن است پنج بار کلمۀ ناس ذکر شده است و هرکدام یك اشاره و معنائی دارد.

عدد سور قرآن

عدد سور قرآن 114 تاست و با کلمهٔ «جامع» که یکی از اسماء اللّه است برابر است زیرا آن هم در حساب جمل 114 تاست.

بشکست ز اعجاز نبی مرسل *** ز آیات نبی قاعدهٔ لات و هبل

سوره صد و چهارده بود قرآن را *** (جامع) صد و چارده است از روی جمل

تذکر: از عجائب این است که کلمهٔ جامع مرکب است از 4 حرف: ج (جبرئیل) الف (اسرافیل) م (میکائیل) ع (عزرائیل) و از عجائب این است که در این عالم هر موجودی در فرمان چهار فرشته است: 1 - فرشتهٔ حیات بخش (اسرافیل) 2 - فرشتهٔ تغذیه (میکائیل) 3 - فرشتهٔ تعلیم راه و رسم زندگی (جبرائیل) 4 - فرشتهٔ مرگ (عزرائیل).

عدد آیات قرآن

از قول زمخشری ملقب به جار اللّه (زیرا مدت زمانی در مکه مجاور بوده) متوفی به سال 538 صاحب تفسیر کشاف:

گفت جار اللّه همه آیات قرآن مجید *** شش هزار و ششصد و شصت و شش آمد یاد دار

یك هزار وی مثل دان یك هزار وی قصص *** هریك از وعد و وعید و امرونهی آمد هزار

پانصدش حل است و حرمت یك صد دیگر دعا *** ناسخ و منسوخ آمد شصت و شش ای نامدار

تذکر: 1 - ناسخ و منسوخ بنا بر گفتهٔ زمخشری ملقب به (جار اللّه) است و لیکن برحسب معتقد ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی مفسر معروف: ناسخ و منسوخ در قرآن کریم وجود ندارد (و بعد از این بیان خواهد شد).

2 - در تعداد آیات اقوال دیگری هم هست.

تاریخ نزول قرآن و بعض کتب پیامبران

1 - صحف آدم ثلث آخر شب جمعه 27 ماه رمضان (شرح حال آدم را به بینید).

2 - صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان 3 - توراة در شب هفتم ماه رمضان 4 - زبور در شب هیجدهم یا نوزدهم ماه رمضان 5 - انجیل در شب چهاردهم یا سیزدهم ماه رمضان 6 - قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است (مقدمهٔ نهم تفسیر صافی بنقل از کتابهای کافی و من لا یحضره الفقیه).

کوه نور محل نزول قرآن در آغاز

قرآن در آغاز در غار کوه حرا بر پیامبر (ص) نازل شده است.

حراء (بر وزن کتاب و بر وزن عصا) اکنون به جبل النور یعنی کوه نور معروف است و ما بین شمال و مشرق مکه واقع است و تا مکهٔ معظمه تقریبا یك فرسخ است و از پائین کوه تا بالای کوه بقدر یك ساعت راه است و راهش دشوار است و غار پائین تر از قله است نزدیك غار این کوه: دو صخرهٔ عظیمی است که به یکدیگر چسبیده و ما بین آنها بقدر نیم ذرع بلکه کمتر و ما بین آنها قدری گشاد است که باید از آنجا به زحمت تمام گذشت و به غار رفت.

غار حرا: غار کوچکی است و دهن گشاد دارد که حضرت رسالت (ص) در آن مکان شریف قبل از نبوت به عبادت مشغول بودند و در آن کوه جبرئیل آیات سورهٔ علق را آورد و آن اولین آیات قرآن است که نازل شده.

بالای کوه خیلی با صفاست (ص 195 سفر نامهٔ مکه حاج فرهاد میرزا را ملاحظه کنید) (راجع به جبل الرحمه و جبل الثور و کوه ابو قبیس و کوه بثیر و کوه قزح و جبل العمرات و دو کوه صفا و مروه (که از آنها کاسته اند) در محل خود بحث خواهد شد).

نقطه

تعداد حروف هجاء عربی (28) تاست و این 28 حرف از نقطه پدید می آید.

تذکرات: 1 - از خدای تعالی در مقام غیب مطلق به کلمهٔ (هو) تعبیر می شود

و نقطه رمز آن است.

2 – چون سه تا نقطه را بر یکدیگر عمود کنیم (الف) پیدا می شود و از حق تعالی در مقام ملاحظهٔ نقطهٔ ذات و نقطهٔ صفات و نقطهٔ اسماء به کلمه (اللّه) تعبیر می شود پس (الف) رمز حق است و تمام زبانهای دنیا (بغیر از یکی دو زبان گمنام) در شمارش حروف تهجی از (الف) شروع کرده اند (چنانکه دائرة المعارف بستانی می نویسد) و تمام قاره های زمین به الف شروع می شود (آسیا – اروپا – افریقا – استرالیا – امریکا) (جغرافی جهان ص 505) و اسم اولین بشر با «آ» شروع شده (یعنی آدم علیه السّلام).

3 – تمام موجودات از نقطه شروع می شوند خواه موجودات غیر مادی (که نقطهٔ آن بر ما مجهول است) و خواه موجودات مادی بعض سیارات (که نقطهٔ مادهٔ آن بر ما مجهول است) و خواه موجودات مادی (که نقطهٔ مادهٔ آن اتم است) (و اتم اگرچه دارای اندازه های مختلف می باشد ولی به گفتهٔ کتاب فیل و فنجان اگر صدملیون از بزرگترین اتم ها را پشت سر هم قرار دهیم بطول یك اینچ خواهد رسید – و الکترونها – پروتونها و نوترونها ملیونها دفعه از اتم کوچکتر و ریزترند).

بالجمله: نظر بهمین نکته است که قرآن کریم سخن خود را از حرف نقطه دار (ب) شروع کرده است.

ممکن است ایراد شود که نقطه گذاری قرآن بعد از نزول قرآن بعمل آمده است ولی جوابش این است که: اولا عمل غیر از وجود است.

ثانیا نقطه هزاران سال قبل مورد استفاده بوده است و هندیها (صفر یعنی نقطه را) در حساب و اعداد به کار می بردند و خود این موضوع دلیل بر این است که نقطه موجود بوده است.

ثالثا نقطه یك امر طبیعی است، شما وقتی آب را قطره قطره بریزی یا از جائی بریزد خود تشکیل نقطه می دهد.

رابعا عدم اطلاع بشر بر امری دلیل بر عدم وجود آن نیست مثلا تماته (گوجه فرنگی) و یا سیب زمینی و یا دخانیات که بشر از آن اطلاع نداشت دلیل بر این نیست که

این چیز موجـود نبـوده است (مرغ بوقلمـون در عهـد صـفویه در ایران وجود نـداشت و این دلیـل بر عـدم وجود آن مرغ نیست) و در علم حکمت می گوید: «عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود».

پس عدم اطلاع نویسندگان بر نقطه دلیل بر عدم موجودیت آن نیست بلکه نقطه از آغاز آفرینش وجود داشته است.

خامسا صدر اسلام بقدری به نقطه وقوف داشتند که علی علیه السّلام فرموده: «العلم نقطة کثرها الجاهلون» و نیز فرموده: «انا النقطة تحت الباء»(1) (و اما تاریخ نقطه گذاری در قرآن بعد از این بیان خواهد شد).

حروف هجاء و اعداد در زبان عربی

حروف الهجاء: هی الالف و الیاء و ما بینهما. و تسمی «حروف التهجی و التهجیة» ایضا (منجد ج 1).

ابجد: اول الالفاظ التی جمعت فیها حروف الهجاء فی اللغة العربیة و هی ابجد هوز - حطی - کلمن - سـعفص - قرشت - ثخذ - ضظغ - و انما جمعت هکذا مراعاة لحساب الجمل الذی یسـتعمل فی التواریخ خاصة و ترتیبها ترتیب الاعداد من الآحاد فالعشرات فالمئات ثم الالف.

به خلاصه آنکه: حروف هجاء در زبان عربی به ترتیب ابجـد... تا ضـظغ است و در ترتیب اعداد به خصوص در مادهٔ تاریخها همین ترتیب ملاك حساب است.

ویکأن ویکأن شمر ابجد حروف تا حطی *** چنانکه از کلمن عشر عشر تا سعفص

پس آنگه از قرشت تا ضظغ شمر صد صد *** دل از حساب جمل شد تمام مستخلص

(نصاب ابو نصر فراهی) توضیح: این 28 حرف موضوع است برای اعـداد مفرده و اما در اعـداد مرکبه رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب اغلب

1- ب: رمز حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و نقطهٔ ب همان است که علی علیه السلام فرموده و گاه هست که (الف) را رمز حضرت رسول (ص) قرار می دهند.

اعداد در الفاظ فارسی هم بر این نهج است مثلا عدد صد و چهل و پنج را چنین نویسند:

(قمه) زیرا قاف که رقم صد است و اکثر از میم که رقم چهل است مقدم است بر او و همچنین میم برها.

اما این طریق گاهی منظور است که (الف یعنی هزار) مضاعف نگردد و اگر مضاعف شود یك بار یا بیشتر رقم تضاعیف (هزار) را چنانکه در الفاظ فارسی متداول است بر هزار مقدم دارند هرچند کمتر از هزار باشد (برای جلوگیری از اشتباه) مثلا دو هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند (بغ قمه) زیرا اگر رقم (ب) مؤخر از (غ) باشد مشتبه گردد به هزار و دو.

تذکر: حروف تهجی در زبان عربی 28 حرف است و اعداد مفرده نیز 28 عدد است: ابجد - هوز - حطی (1-10) - کلمن - سعفص (20-90) قرشت - ثخذ ضظغ (100-1000) (اقتباس از شرح بیست باب ملا مظفر که در عهد شاه عباس صفوی نگاشته است).

حرف اول قرآن

حرف اول قرآن «ب» است و هیچ کدام از حروف مثل «ب» نیستند زیرا قرآن با دو لب کار دارد و این حرف هم با دو لب کار دارد. زیرا «ب» از میان دو لب گفته می شود به طوری که دو لب بر هم بنشیند.

و علماء علم تجوید و حروف می گویند: مخرج (ب) و (م) میان دو لب است به طوری که بر هم بنشیند و اما (ب) از تری لب برمی خیزد یعنی از کنار تا کنار لب از اندرون لب.

اما (م) از بیرون دو لب و اگر لب تر نشود حرف «ب» درست اداء نمی شود بلکه (پ) که از حروف خاص پارسی است گفته می شود.

اما اگر لبها بر هم ننشیند مخرج واو است (و این سه را با حرف (ف) شفوی می گویند (زیرا از «شفه» (یعنی لب) حاصل می شود).

بالجمله: آغاز قرآن از حرفی شروع شده است که هم با دو لب کار دارد و هم با

آب – و آب مـادهٔ حیـات است و آدمی تـا دهـانش از خود آب دارد نمی میرد همین که آب دهانش خشك شـد می میرد و لـذا به شـخص محتضر (که در حال جان دادن است قطره قطره آب می دهند و زبانش را تر می کنند).

تذکر: علاوه بر آبهائی که بصورت اقیانوس ها و دریاها و دریاچه ها در سطح زمین وجود دارد قسمت عمدهٔ بدن انسان و حیوانات و نباتات را آب تشکیل می دهد.

67 در صـد بـدن یك انسان معمولی آب است و این میزان در نوزاد به 77 در صد می رسد و 97 در صد جنین را آب تشـکیل داده است، حتی در خون انسان نیز آب وجود دارد و 5 در صد آب بدن در خون است.

میزان آب در برخی نباتات خیلی بیشتر است و نسـبت آب موجود در بعضـی میوه ها مانند خیار تا صددرصد می رسد و با این ترتیب همه جا و همه چیز آب است (ط 3 شنبه 8 آذر 39) (و کان عرشه علی الماء – قرآن کریم سورهٔ هود آیهٔ 7).

حرف وسط قرآن

حرف وسط قرآن (ت) است که در (کلمهٔ وسط قرآن) بیان خواهد شد.

حرف آخر قرآن

حرف آخر قرآن (س) است و این حرف با سر زبان و تیزی آن کار دارد و همین رمزها دارد.

ضمنـا (س – ی – ن) در حسـاب زبر و بینه: متساوی است یعنی بینه اش که اول آن است (60) و زبرش کـه دو فقره متمم آن است (60) است و در تمام حروف تهجی چنین حرفی نظیر ندارد.

تـذکر: چون حرف اول قرآن (ب) می باشد و حرف آخر قرآن (س) است اگر این دو حرف را به یکدیگر بچسـبانیم کلمهٔ (بس) درست می شود و حکیم سنائی دراین باره گفته:

«اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین *** یعنی اندر ره دین رهبر تو، قرآن بس»

ص: 112

کلمهٔ اول قرآن

(اقرأ) است در نزول و (بسم اللّه) است در تنظیم که اولی بمعنی بخـوان است (پس بایـد قرآن خوانـد) و دومی بمعنی شـروع و اسـتعانت است به نام خدا.

کلمهٔ وسط قرآن

اشاره

قرآن مجیـد را کلمهٔ (و لیتلطف) واقع در سورهٔ مبارکهٔ کهف (سورهٔ 18) از جهت شـمارش حروف قرآن: نصف می کند یعنی حرف (تاء) که بعد از یاء واقع شده است نصفهٔ حروف است.

اما شمارش کلمات و آیات حسابی جداگانه دارد.

چند نکته

1 - شـمارهٔ حروف کلمهٔ (و لیتلطف) (7) تـاست و خالی از لطف نیست زیرا عـدد اصـحاب کهف که (7) نفرند با شـمارهٔ حروف کلمهٔ مذکور: تناسب دارد و خود لطفی است که خبر صحیح از شمارهٔ اصحاب کهف می دهد و دربارهٔ اصحاب کهف که چند نفرند و هر دسته ئی - عقیده ای داشته اند، رفع اختلاف می کند.

2 - عـدد حروف کلمـهٔ مزبور در حساب حروف تهجی (565) است که در اصـطلاح علماء جفر مـدخل کبیر است و جمع دو تا پنـج با شش می شود (16) که مـدخل وسـیط است و جمع یك با شـش می شود (7) که مدخل صـغیر است - که با عدد اصـحاب کهف برابر است.

3 - خوابیـدن اصـحاب کهف در سال 256 میلادی است و بیـدار شـدن آنان در سال 565 میلادی است (عـدد 565 را که جمـع کنیم مدخل آن: مساوی 7 خواهد بود که برابر عدهٔ اصحاب کهف است).

4 - خارج قسمت عدد کهف و عدد رقیم پس از گرفتن سه مدخل مساوی 7 خواهد بود.

5 - معنی کلمهٔ زیبای مزبور به فارسی این است: باید مدارا کند (چنانکه در

تفسیر زواری گفته) و خود خالی از لطافت نیست زیرا اگر قرآن را میزان فرض کنیم و دو نصفهٔ قرآن را بجای دو کفهٔ میزان، در این صورت مدارا بجای شاهین آن میزان خواهد شد و لسان الغیب گوید:

(آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است *** با دوستان مروت با دشمنان مدارا)

کلمهٔ آخر قرآن

آخرین کلمهٔ قرآن «ناس» است (یعنی آدمیان) و کلمه متضمن معنی نسیان یعنی فراموشی است و خلاصه اش این است: (ای فراموش کار) که لطف مخصوصی در این کلمه است.

اولین و آخرین سورهٔ قرآن

اولین سوره – سورهٔ حمد است در نزول و در تنظیم و آخرین سوره – سورهٔ نصر است در نزول (سورهٔ 110) و آخرین سوره – سورهٔ ناس است در تنظیم و این مطلب را با اولین آیه نباید اشتباه کرد.

اولین و آخرین آیهٔ قرآن

اولین آیهٔ قرآن، آیات پنجگانه از سورهٔ علق است که: (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ اَلَّذِي خَلَقَ/خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ/اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ اَلْأَكْرَمُ/اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ/عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ يَعْلَمْ) و آخرین آیه – آیهٔ (وَ اِتَّقُوا يَوْماً...) است که بیان خواهد شد.

ترتیب نزول آخرین آیات قرآن

1 – آیهٔ (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) است یعنی ای پیامبر البته تو مردنی هستی و مردم هم مردنی هستند – (سورهٔ زمر آیهٔ 30) پس از آن پیامبر فرمود: کاش می دانستم که چه وقت می میرم، پس خدا سورهٔ نصر را نازل فرمود.

2 - إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اَللّٰهِ وَ اَلْفَتْحُ.. . (سورهٔ 110) است پیامبر بعـد از نزول این سوره بین تکبیر و قرائت ساکت می شد و پس از آن می گفت: (سبحان اللّه و بحمده - استغفر اللّه و اتوب الیه) آنگاه بحضرت عرض کردند:

پیش از این آن را نمی گفتی - فرمود: بمن خبر مرگم داده شده است سپس حضرت سخت گریان شد - عرض کردند یا رسول اللّه آیا تو هم از مرگ گریه می کنی و حـال آنکه آمرزیـده ای؟ فرمود: پس هول سـرازیری قبر و تنگی قبر و تاریکی لحـد و قیامت و هولهای آن چیست؟ حضرت پس از نزول این سوره 2 سال (یك سال بقولی) زنده بود.

3 - آیـهٔ لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... (تا آخر سورهٔ توبه) است یعنی پیامبری عربی از جنس بشـر برای شـما مردم آمد که رنج و تعب شما بر او گران است و او بر اسلام آوردن و آسایش شما حریص است و به مؤمنان دلسوز و مهربان است.

ای پیامبر: اگر سـخن تو را نپذیرفتند و به تو پشت کردند تو بگو: خدا مرا بس است، معبود شایسته ای جز او نیست، من بر خدا توکل کردم، و او پروردگار عرش بزرگ است.

4 - پس از این پیامبر شـش ماه دیگر زنـده بود سـپس که به سـفر حجـة الوداع رفت در راه آیهٔ «یَسْتَفْتُونَكَ...» در آخر سورهٔ نساء آیه 175 دربارهٔ ارث کلاله نازل شد و آن را آیهٔ صیف نامیدند و آیهٔ «وَ یَسْتَفْتُونَكَ...» آیهٔ 126 سورهٔ نساء را که دربارهٔ ارث کلاله جلوتر نازل شده بود آیهٔ شتاء نامیدند (صیف بمعنی تابستان و شتاء بمعنی زمستان است).

5 - سپس آیات حرمت ربا (از سورهٔ بقره) نازل شد.

6 - پیامبر در سفر حجة الوداع در عرفه ایستاده بود که آیهٔ «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» - سورهٔ مائده آیه - 4 (5) نازل شد این قول سنیان است و ائمهٔ شیعه می گویند آیهٔ مزبور هنگام بازگشت پیامبر از سفر حجة الوداع پس از نصب علی علیه السّلام برای پرچم و پرچم داری اسلام بوده و آیه در غدیر خم نازل شده است.

سفیان می گویند اول آیهٔ «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ...» نازل شده است و بعدا آیات حرمت ربا نازل شده و ائمهٔ شیعه می گویند اول آیات حرمت ربا نازل شده است و بعد در غدیر خم آیهٔ «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» نازل شده است. و آخرین فرائض الهیه: همانا ولایت علی است سورهٔ مائده آیات «یٰا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ...» (آیهٔ 70) و (آیهٔ 4 (5) مذکور) و سورهٔ بقره (آیهٔ 281) و (سورهٔ نصر) را در تفسیر مجمع البیان و تفسیر صافی به بینید).

7 - آخرین آیهٔ قرآن که نازل شده است آیهٔ 281 (280) از سورهٔ بقره است که: (وَ اِتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اَللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ) یعنی از روزی بترسید که در آن روز بسوی خدا بازگشت داده می شوید و هرکس هر کاری کرده است (از خیر و از شر) مزد تمام کارش پرداخته می شود و به کسی ستم نمی شود.

سجده های قرآن

اشاره

سوره هائی که آیهٔ سجده است *** چارده سوره دان تو از قرآن

لیك آیات سجده پانزده است *** چونکه حج در دو آیه گشته بیان

باشد اعراف و رعد و نحل اسری *** مریم و حج و سورهٔ فرقان

نمل و تنزیل و فصلت دیگر *** نجم با انشقاق و اقرأ دان

شافعی راست سجده آخر حج *** همچو در صاد مذهب نعمان(1)

هست تنزیل و فصلت واجب *** نجم و اقرأ بقیه ندب بخوان

1- مراد ابو حنیفه است

توضیح

صاحب صراح گوید: سجدهٔ نماز بکسر سین است و سورهٔ سجده بفتح سین خوانده می شود (شرح قاموس).

و سجده های تلاوت قرآن در پانزده مورد است: 1 - اعراف 2 - رعد 3 - نحل 4 - بنی اسرائیل (اسری) 5 - مریم 6 و 7 - حج 8 - فرقان 9 - نمل 10 - ص 11 - انشقت 12 - الم (الف - لام - میم) تنزیل 13 - فصلت 14 - نجم 15 - اقرأ (علق) و این چهارتای آخری سجده هایش واجب است و همین چهار تا را (عزائم) می گویند (ترجمه از مجمع البحرین در لغت سجد).

اعراب قرآن

اشاره

قرآن های رسم الخط عثمان دارای نقطه و اعراب نبوده و جهت آن این است که مردم عرب بوده انـد و غلط نمی خوانـده انـد لذا احتیاج به نقطه و اعراب نبوده و علم نحو هم در آن دوره نبوده است و اول کسـی که (نحو) را وضع کرد و در مصحف ها اعراب گذارد ابو اسود دؤلی تابعی بصری است.

ابو اسود واضع اعراب

ابو اسود دؤلی شـنید که کسـی قرآن می خواند و آیهٔ (أَنَّ اَللهَ بَرِيءٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ) (1) را بکسـر لام خواند یعنی خدا بیزار است از مشرکان و از پیامبرش در صورتی که بایستی رسوله بضم لام بخواند یعنی خدا و رسولش از مشرکان بیزار هستند لذا ابو اسود ناراحت شد و این موضوع بر او گران آمد ازاین جهت در قرآن ها اعراب گذارد که اشتباه نخوانند و علامات اعرابش نقطهٔ سرخ رنگ بود که با رنگ خطوط قرآن فرق داشت.

(علامت فتحه: یك نقطه بر بالای حرف بود)

1- سوره توبه.

(و علامت ضمه: يك نقطه در خود حرف بود) (و علامت كسره: يك نقطه در زير حرف بود) (و علامت غنّه: دو نقطه بود)

نقطه گذاری در قرآن

اول كسى كه نقطه در قرآن گذارد نصر بن عاصم ليثى است كه بأمر حجاج بن يوسف امير عراق و خراسان اقدام كرد. و جهت نقطه گذارى او اين بود كه مردم چهل سال و اندى قرآن شيوهٔ خط عثمان را مى خواندند تا زمان عبد الملك بن مروان پس از آن تصحيف زياد گشت و در عراق دامن گستر شد لذا حجاج امر كرد كه براى حروف مشتبه علاماتى بگذارند ازاين جهت نصر مذكور اقدام به نقطه گذارى كرد از نقطهٔ فرد و نقطهٔ زوج و به او (نصر الحروف) مى گفتند و اول بار نقطه ها را بر باء و تاء گذاردند سپس در آخر آيات نقطه گذارى كردند سپس به احداث فواتح و خواتم پرداختند.

پس از آن خليل بن احمد فراهيدى اين صورتها را افزود: (شدّه - مدّه - همزه - علامت سكون - علامت وصل) بعلاوه اعرابها را از صورت نقطه بوضع فعلى منتقل ساخت.

بنابراين ابو الاسود: پيشقدم در اعراب قرآن است پس از او نصر بن عاصم:

واضع نقطه است پس از او خليل بن احمد: اعراب را بصورت حاضر درآورده است.

(به خلاصه و ترجمه از ص 65 و 66 تفسير روح البيان ج 3).

استاد ابو اسود دؤلى و شاگردان ابو اسود

1 - اميرالمؤمنين على عليه السّلام مبتكر علم نحو و استاد ابو اسود است.

2 - متعلم: ابو اسود دؤلى است كه به سال 69 در بصره وفات يافت.

3 - شاگردان ابو اسود عبارتند از: الف: عطا پسر ابو اسود مزبور ب: ابو الحارث پسر ابو اسود مزبور ج: ميمون اقرن د: يحيى بن يعمر.

4 – شاگردان این چهار عبارتند از:

یك: عبد اللّه بن اسحاق حضرمی دو: عیسی بن عمر ثقفی سه: ابو عمرو بن علاء مازنی که یکی از قراء سبعه است که به سال 154 وفات یافته و مدفنش در کوفه است.

5 – شاگردان مازنی عبارتند از: الف: خلیل بن احمد عروضی صاحب کتاب العین وفاتش به سال 170 در بصره (رجوع به کتاب فهرست ابن النـدیم) شاگردش سیبویه است. ب: ابو زیـد انصاری ج: ابو عبیده د: اصـمعی ه: اکثر نحویان و ادباء آن دوره (رجوع به کتاب سـفینة البحار و غیره).

جزء – حزب – عشر در قرآن

1 – قراء در زمان حجاج قرآن را به سی جزء قسمت کردند.

محرر سطور گوید: شاید این تقسیم به ملاحظهٔ ماه بوده است که نوعا سی روز است که روزی یك جزء خوانده شود.

2 – هر جزء چهار قسمت شده و هر قسمتی را (حزب) گفته اند و برحسب امر حجاج حسن و یحیی بن یعمر باین قسمت اقدام کردند.

3 – تقسیم قرآن را به عشـر در زمان مأمون عباسی و بامر او انجام دادند و قولی هست که بامر حجاج باین اقدام مبادرت شده است (تفسیر روح البیان ج 4 ص 65 و 66 به ترجمه) (عشر: بفتح عین و سکون شین یعنی ده آیه و خمس بفتح اول و سکون دوم یعنی پنج آیه).

کم یا زیادی در قرآن

در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله قرآن مجید بهمین روش از ترتیب سوره و آیه و حرف و کلمه، بدون کم و زیادی و تقدّم و تأخر و تبدیل و تغییر جمع شـده و قرآن بهمین ترتیب در زمـان ظهور امـام دوازدهم ظـاهر می شود و اعتنـائی بقول حشویه از اهل سـنت و یا نادری از شیعه که قائل به تغییرند، نیست دلیل بر این مطلب:

1 – خواندن قرآن است در نماز بهمین ترتیب موجود.

2 – آیهٔ إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّکْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ از (سورهٔ حجر آیه 9) است که قرآن را بیمه فرموده.

3 – آیهٔ ذٰلِكَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ از (سورهٔ بقره آیه 1) است تفصیل در کتاب مبادی الاصول علامهٔ حلی و کتاب اظهار الحق شیخ رحمة اللّه هندی (ص 89 قسمت دوم کتاب) و کتاب کشف الغطاء و اجوبهٔ مسائل موسی جار اللّه تألیف سید عبد الحسین شرف الدین موسوی عاملی.

ناسخ و منسوخ در قرآن

ناسخ و منسوخ در قرآن و شریعت اسلام وجود ندارد چنانکه ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی مفسّر معروف (که صاحب تفسیر مجمع البیان بسیار از او نقل کرده است) قائل است و نیز سید هبة الدین شهرستانی در کتاب تنزیه التنزیل می نویسد که ناسخ و منسوخ در قرآن وجود ندارد.

و نیز آیة اللّه سید ابو القاسم خوئی معاصر در جلد اول تفسیر خود موسوم به البیان فی تفسیر القرآن (ص 189–269) قائل است که ناسخ و منسوخ در قرآن وجود ندارد و بنابراین فرمودهٔ حضرت امیر علیه السّلام در نهج البلاغه که فرموده است: (من ناسخ و منسوخ قرآن را می دانم) مراد احکامی است که در شرایع سابقه وجود داشته و در شریعت اسلام نسخ شده است، و در قرآن هم حکم شریعت سابقهٔ منسوخ و هم حکم شریعت اسلام که ناسخ آن است ذکر شده است و مراد این نیست که در شریعت اسلام ناسخ و منسوخ وجود دارد و من ناسخ و منسوخ را می دانم.

تذکر: تفسیر ابو مسلم اصفهانی تفسیری بزرگ در 14 مجلّد بنام جامع التأویل لمحکم التنزیل بوده که تفسیرش از میان رفته است، ابو مسلم به سال 322 وفات یافته.

شاهکار

اشاره

در قرآن دو آیه است که هریك مشتمل بر 28 حرف تهجی است.

1 - آیهٔ «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ اَلْغَمِّ أَمَنَةً نُعٰاساً يَغْشىٰ طٰائِفَةً مِنْكُمْ ... تا - اَلصُّدُورِ» از سورهٔ آل عمران آیه 154 (149) است.

2 - آیهٔ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اَللّٰهِ ... تا عَظِيماً» از سورهٔ فتح (آیهٔ 29) است.

نیز: از شاهکارهای قرآن

در یك آیه چند موضوع کلی ذکر شده که گاهی بهم مربوط است (مانند آیة الکرسی) و گاهی خیلی بهم ارتباط ندارد و گاهی بکلی ارتباط ندارد و در عین حال در هر سه موضوع: مطالب کلی را تفهیم می کند: مانند: آیهٔ 14 از سورهٔ فاطر (يُولِجُ اَللَّيْلَ فِي اَلنَّهٰارِ) (وَ يُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِي اَللَّيْلِ) (وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ) (كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى) (ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ) (لَهُ اَلْمُلْكُ) (وَ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مٰا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ) .

و معنی عدم ارتباط این است که: اگر گوینده ای یکی از آن جمله ها را نقل کند و شنونده ای بشنود: دیگر چشم به راه بیان گوینده نباشد مانند: آیهٔ فوق اللّه: يُولِجُ اَللَّيْلَ ...) (اللّه: يُولِجُ اَلنَّهٰارَ ...) (اللّه: سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي ...) (المتصرف فی المذکورات: اَللّٰهُ رَبُّكُمْ) (اللّه لَهُ اَلْمُلْكُ)... (اَلَّذِينَ تَدْعُونَ ...).

و لسان الغیب در اثر حفظ قرآن و تدریس تفسیر و تماس شدید با قرآن، در دیوان خود همین شاهکارها را تقلید کرده است که گاه یك غزلش بهم مربوط است و گاه بکلی مربوط نیست و گاه قائل به تبعیض شده است و نوعا مطالب کلیه را بیان می سازد.

نیز: از شاهکارهای قرآن

اساسا ما یك مفردی داریم و یك تثنیه ئی و یك جمعی (یعنی 1 و 2 و 3 به بالا) در قرآن کریم بعض سوره ها به کلمه های مفرد بیان شده است و بس مانند سورهٔ اخلاص و سورهٔ کوثر

و در بعض سور مفرد و تثنیه و یا مفرد و جمع و... با هم به کار رفته است و لیکن دو سوره است که پهلوی یکـدیگر واقع شده است (سورهٔ الرحمـن و سـورهٔ واقعه) که اولی به تثنیه پرداخته و دومی بجمـع زیرا در الرحمن 119 تثنیه به کـار رفته که 84 شمارهٔ آن تثنیهٔ اصطلاحی است و 35 شـمارهٔ آن متقابل یکدیگر است و در واقعه 124 جمع به کـار رفته است که بـا واقعه و با ثله و با ثلاثه (که جمع معنوی است) 126 تا می شود البته سـری در این شاهکار است و سرش بنظر این مفسر که به شاهکار مزبور واقف شده این است که چون سورهٔ الرحمن ناظر به آفرینش و دامنه دادن خالق به مخلوقات است: موضوعات جفت جفت بیان شده (اولین پلهٔ وحدت به کثرت از دو شـروع می شود) و چون سورهٔ واقعه ناظر به جمع آوری مخلوقات و قیام قیامت است موضوعات بصورت جمع بیان شده است.

دو تذکر: 1 - موضوعات متقابل در سورهٔ الرحمن عبارتست از: معلم و متعلم (2 بار) - خالق و مخلوق (3 بار) - بیان که با دو لب است - و شـمس و قمر - نجم و شـجر - سماء و ارض - رفع و وضع - میزان و میزان - میزان و وزن - قسط و خسر - فاکهه و حب - عصف و ریحان - انسان و جان - صـلصال و نار - لؤلؤ و مرجان - فانی و باقی - جلال و اکرام (2 بار) - سماوات و ارض (2 بار) - جن و انس - نـار و نحاس - انس و جان (3 بـار) - نواصـی و اقـدام - جهنم و حمیم - بطـائن که (ظواهر) مقابل آن است - یاقوت و مرجان - احسان ابتکاری با احسان پاداش - نخل و رمان - رفرف و عبقری.

2 - جمع هایی که از لفظ خود مفرد ندارند:

نساء - ابل - خلیل - مقالیـد - ابابیل - (ص 332 فقه اللغه) نعم - غنم - عالـم (بفتـح لام) - رهط - نفر - معشـر - جند - جیش - ثله. (ص 576 فقه اللغه).

اوزان مذکور در قرآن

اشاره

صاع: هشتصد و نوزده مثقال است.

قنطار: شش من است که به مثقال یك صد و نه هزار و دو صد مثقال شرعی باشد.

مثقال: شصت و هشت جو و چهار سبع جو متوسط است.

ص: 122

درهم: بوزن چهل و هشت جو متوسط است.

دینار: بعینه مثقال شرعی است بلا تفاوت.

(ص 57 و 58 قرابادین کبیر)

نیز در اوزان

جوی شش خردل است و خردلی را *** ده و دو فلس دان از روی تقدیر

بود هر فلس از آنها شش فتیله *** فتیلی شش نقیر است ای جهانگیر

نقیری هشت قطمیر است آنگه *** ده و دو ذره میدان وزن قطمیر

دیگر هر ذره ز آنها ده (10) هبا دان *** هبائی ده (10) وهیمه کن تو تحریر

تبصره: بدان که یك دینار شش دانگ و هر دانگی چهار طسوج و هر طسوجی چهار شعیر و هر شعیری شش خردل و هر خردلی دوازده فلس و هر فلسی شش فتیل و هر فتیلی شش نقیر و هر نقیری هشت قطمیر و هر قطمیری دوازده ذره و هر ذره شش حبه است (خزائن نراقی ص 115 چاپ جدید).

تدبر در قرآن

خدا در قرآن مجید سورهٔ محمد صلّی اللّه علیه و آله فرموده: (أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفالُهٰا یعنی آیا بر دلهاشان قفلها زده شده است که در قرآن تفکر نمی کنند؟ صاحب تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه می نویسد: همین آیه دلالت دارد بر بطلان سخن کسی که می گوید: تفسیر ظاهر قرآن روا نیست مگر اینکه در خبر تفسیر شده باشد.

بعد می نویسد: و همین آیه هشدار می دهد بر فساد قول آن کس که می گوید:

حدیث را همان گونه که هست باید روایت کرد گرچه معنای آن مخالف با اصول ادیان باشد و فسادش ازاین جهت است که خدا، دعوت به تدبر و تفکر فرموده و تدبر و تفکر با کار تعامی و تجاهل منافات دارد (پایان ترجمه).

ص: 123

فرق قرآن و دعا

فرق قرآن و دعا این است که بموجب (من اراد ان یتکلم اللّه معه فلیقرء القرآن) قرآن سخن گفتن خداست با بنده.

حال از زبان دوست، شنیدن چه خوش بود *** یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست

و دعاء سخن گفتن بنده است با خدا.

مبارزات قرآن با مشرکان و ارباب مذاهب دیگر

1 - دهریه که می گفتند: «ما یهلکنا الا الدهر».

2 - پرستندگان بت هبل (بضم هاء و فتح باء) و 359 بت دیگر در حول خانهٔ کعبه.

3 - پرستندگان بت نائله که در مکه روی کوه مروه گذارده بودند.

4 - پرستندگان بت اساف (بر وزن خراب) که عمرو بن لحی (بر وزن رجیل) آن را روی کوه صفا در مکه نصب کرده بود.

5 - پرستندگان بت عزی (بر وزن دنیا) در سرزمین نخلهٔ شامیه.

6 - پرستندگان بت لات در طائف. (ال لات نوشته می شود).

7 - پرستندگان بت مناة (بر وزن خراب) قدیم ترین بتهای عربستان.

8 - پرستندگان بت مثلث لات و عزی و مناة.

9 - پرستندگان بت ذو الکفین (بفتح کاف و شدّ فاء مفتوح) از قبیلهٔ دوس.

10 - پرستندگان بت سواع (بر وزن غلام) از قبیلهٔ هذیل (بر وزن رجیل).

11 - پرستندگان بت یغوث (بر وزن ملول) از قبیلهٔ مذحج (بفتح میم و کسر حاء).

12 - پرستندگان بت فلس (بضم اول و دوم و نیز بفتح اول و سکون دوم و یا کسر اول و سکون دوم) از قبیلهٔ طیّئ (بر وزن سید).

13 - پرستندگان بت نسر از قبیلهٔ ذو الکلاع (بر وزن خراب) در سرزمین حمیر.

14 - پرستندگان بت شعری (بکسر شین و سکون عین و راء الفی) (و مراد ستارهٔ شعرای

عبور «بر وزن ملول» است).

15 - پرستندگان بت ود (بفتح واو و ضم آن و شدّ دال).

16 - پرستندگان بت یعوق (بر وزن ملول).

17 - پرستندگان بت سعد در ساحل دریای جده.

18 - پرستندگان بت ذو الشعری (بفتح شین و راء الفی) از بنی الحرث بن یشکر از طائفهٔ ازد 19 - پرستندگان بت اقیصر (بضم همزه و فتح قاف و سکون یاء و کسر صاد) از قبائل قضاعه و لخم (بفتح لام) و جذام و عامله و غطفان (بر وزن رمضان).

20 - پرستندگان بت نهم (بر وزن قفل) از قبیلهٔ مزینه (بضم میم و فتح زاء و سکون یاء و فتح نون).

21 - پرستندگان بت عائم از قبیلهٔ ازد سراة (ازد بفتح همزه و سکون زاء و آنان چند طائفه اند که یکی از آنها از دسراة (بر وزن سلام) است).

22 - پرستندگان بت سعیر (بر وزن رجیل از قبیلهٔ عنزه (بفتح عین و نون و زا هر سه).

23 - پرستندگان بت عوض (بفتح عین و سکون واو) از بکر بن وائل.

24 - پرستندگان بت عمیانس (بضم عین و سکون میم و یاء الفی و بکسر نون) از قبیلهٔ خولان (بر وزن عطشان) و مشرکان از دد، و کشت سهمی برای این بت قائل می شدند و سهمی برای خدا - آنچه از سهم خدا وارد سهم بت می شد آن را بحال خود می گذاشتند و آنچه از سهم بت وارد سهم خدا می شد آن را به بت برمی گرداندند و قرآن کریم دربارهٔ این مردم فرموده:

«وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمّٰا ذَرَأَ مِنَ اَلْحَرْثِ وَ اَلْأَنْعٰامِ نَصِيباً ... مٰا يَحْكُمُونَ» (سورهٔ انعام آیهٔ 136).

توضیح: موضوع ظلم مزبور در سایر بتکده ها نیز بوده است و بالاخره سهم خدا را به فقراء می دادند و سهم بت ها را به خدمتگزاران بتکده (تفسیر زواره ای و کتاب بلوغ الارب را به بینید).

25 - پرستندگان بت یعبوب (بر وزن مردود) از قبیلهٔ جدیلهٔ طیّ (جدیله بر وزن شدیده و طیّئ بر وزن سید است).

26 - پرستندگان بت ذو الخلصه (بفتحات نیز بضم اول و دوم) از قبیلهٔ خثعم (بر

وزن جعفر) و چند قبیلهٔ دیگر، محل این بت بین مکه و مدینه بوده است.

27 - پرستندگان بت باجر (بفتح جیم و بکسر آن هم آمده) از قبیلهٔ ازد و همسایگان آنان از طیئ و قضاعه (بضم قاف).

28 - پرستندگان آفتاب (مهر) و آنان عرب حمیراند و نیز ملکهٔ سبأ یعنی بلقیس و قوم او و در قرآن کریم در سورهٔ نمل، سجده کردن مردم سبأ برای آفتاب مذکور است و از آن جلوگیری بعمل آمده.

29 - پرستندگان ماه و در قرآن کریم در سورهٔ حم سجده از پرستش ماه نهی شده و در سورهٔ فصلت از پرستش آفتاب و ماه قدغن گردیده.

30 - پرستندگان ستارهٔ دبران (بر وزن رمضان) که طائفه ای از بنی تمیم پرستش کرده اند.

31 - پرستندگان جن و در قرآن کریم از این موضوع بحث و نهی شده (رجوع به سورهٔ سبأ آیهٔ 41 و سورهٔ جن آیهٔ 6 و سورهٔ انعام آیهٔ 100).

32 - پرستندگان شیطان و در قرآن کریم قدغن شده (زیرا در سورهٔ یس فرموده: أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا اَلشَّیْطٰانَ...).

33 - پرستندگان آتش (رجوع بکتاب الاصنام کلبی و به کتاب قاموس و به کتاب بلوغ الارب آلوسی ص 200-244 ج 2).

34 - پرستندگان آدمی و گاو و مار و بوزینه و جعل و فیل و غیرها در مصر و در هند.

35 - پرستندگان ناهید «ناهیه» آناهیتا در ایران که نام دیگرش ستارهٔ زهره است.

تذکر: در عربی ناهد بمعنی زن نارپستان است و در فارسی ناهید شده (زهره زنی نارپستان بوده و بعد از حادثهٔ هاروت و ماروت به آسمان برده شده به شکل ستاره مانده است چنانکه در قصه ها وارد شده).

ستارهٔ زهره در علم نجوم ستارهٔ مطربان و رقاصان است.

ص: 126

فرشتهٔ موکل آب در اوستا اناهیة (بفتح همزه) است و (ابان یشت) که جزئی از کتاب اوستاست در تعریف این فرشته است و این فرشته زنی است خوشگل تا آنجا که زردشت مأمور شده او را به پرستد و در آن داستان بزرگانی که او را پرستش کرده و برای او قربانی کرده اند همچون هوشنگ و جمشید و فریدون و دیگران بیان شده و حتی در کردهٔ پنجم همان یشت نوشته که خود اهورامزدا «خدا» هم این فرشته را پرستیده و برای او قربانی کرده و به مقصود خود هم که مقدس نگاه داشتن زردشت بوده رسیده است.

و در یشت مذکور تاکید بسیار در پرستیدن این فرشته کرده است و ایرانیان قدیم هم عمل کرده اند و معبدهای مجلل برای آن ساخته اند از آن جمله: معبد کنگاور است که اکنون خرابه اش موجود است (فرهنگ نظام در لغت ناهید به خلاصه).

تذکر: یشت: بفتح یاء و سکون شین است.

36 - صائبه قوم ابراهیم خلیل اللّه.

تذکر: صابئه دو دسته اند: صابئهٔ حنفاء که موحدین هستند و صابئهٔ مشرکان و دستهٔ دوم پرستندگان فرشته ها و ستارگان اند (و با انواء (بر وزن سلسال) یعنی طلوع و غروب ستارگان و احکام آنها همان گونه کار دارند که منجمین با سیارات کار دارند) (کتاب الفهرست ابن الندیم ص 442 و 456 و بلوغ الارب آلوسی ج 2 ص 223-228 را به بینید).

37 - مجوس (شامل زردشتیان و نیز ثنویه).

38 - یهود از فرقهٔ قائلین به اینکه عزیر (بر وزن حسین) پسر خداست و از سایر فرق آنان.

تذکر: فرقهٔ عزیریه: بعد از اسلام منقرض شده اند.

39 - نصاری دارای (61) فرقه که کتاب الفهرست ابن الندیم (در ص 479) از محمد بن اسحاق و وی از قحطبی در ردّ بر نصاری اسامی این شصت و یك فرقه را صورت داده.

40 - مانویان (پیروان مانی) (رجوع به کتاب الفهرست ابن الندیم ص

.(1)(456-478

41 - مزدكيان (پيروان مزدك) (رجوع به كتاب الفهرست ابن النديم ص 479-482).

مبارزات اجتماعی قرآن دربارهٔ دختران و زنان

اشاره

دنیای عهد ظهور حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله از آشوب و فتنه و هرج و مرج چون شب تار آشفته بود و تا آخرین درجه، بی دینی و عقائد باطله رواج داشت و قرآن برای برقرار - کردن نظامات و ارائهٔ صراط مستقیم آمد.

قرآن، با یك زن و چند شوهر (رسم مردم تبت).

و با تکسب از اجرت زنای کنیزکان.

و با بدل (یعنی مبادله کردن دو شوهر زنان خود را به یکدیگر در مدت معین).

و با استبضاع (یعنی فرستادن شوهر زن خود را پس از پاك شدن از حیض به نزد مرد شجاع یا صاحب کرم تا وی با آن زن تماس بگیرد و در نتیجه اولادی نجیب بدست بیاورد).

و با تماس گرفتن چند مرد در یك شب یا یك روز با زنی (که اگر زن صاحب فرزند می شد و دختر ببار می آورد آن دختر را می کشت و اگر پسر می آورد تمام آن چند مرد را می طلبید و هرکدام را می خواست پسر را به او ملحق می کرد و وی حق تخلف نداشت).

و با تأسـیس محل های فحشاء و افراشـتن پرچم بر در خانه ها که اگر زن: صاحب فرزند پسر می شد قائف یعنی قیافه شناس را می طلبید و وی فرزند را بررسی می کرد که به کی شباهت دارد و آن فرزند را به او ملحق می ساخت و اگر فرزندش دختر بود چون کسی قبول نمی کرد آن را می کشت. (و اسامی زنان صاحب پرچم در سینهٔ کتب تاریخ مضبوط است).

1- حضـرت امـام جعفر الصـادق (ع) بـا نیروی علم: صولت مـانویه را در هم شـکست و عبـد الکریم بن ابی العوجاء و ابن طالوت و ابن الاعمی و ابن المقفع و ابو شاکر دیصانی و غیرهم از مانویه اند (کتاب الکنی و الالقاب و کتاب سفینة البحار).

و با خـدن (بکسـر خاء و سـکون دال) گرفتن یعنی شوهر با زن قرارداد می کرد که زن محرمانه هر کار کند بلامانع است و لیکن علنی حق تماس با مردان را ندارد(1).

و با شـغار (بر وزن کتاب) یعنی دختر و یا خواهر و یا دختر برادر و نظایر اینها را به شوهر دادن در برابر گرفتن دختر از طرف مقابل و حـذف مهر از طرفین.

و با ازدواج با زن پدر پس از مرگ پدر(2).

و با تعدد زوجات در بیش از چهار.

و با تعدد زوجات در صورت فقدان قدرت مالی و حالی.

و با سوزانیدن زنان پس از مرگ شوهر با شوهر.

و با زنده به گور کردن دختران خواه از تعصب و غرور و خواه از ترس فقر.

و با قربانی کردن دختران برای بت ها: مبارزه ها کرده.

اکنون پس از گذشتن قریب چهارده قرن از نزول قرآن باز هم سوختن زن در پهلوی مردهٔ شوهر در هند و نیز قربانی کردن دختر برای بت از میان نرفته است (روزنامـهٔ دهلی نو - یونایتدپرس در 19 فوریه - روزنامهٔ اطلاعات روز سه شـنبه اول اسفند ماه 1340 شمسی) ذیل عنوان (سـر دختری را بریـد تا به رب النوع نابودی تقدیم کند) نوشت: دیروز یك مرد هندی درحالی که سـر بریدهٔ یك دختر خردسال را روی یك سینی گذاشـته بود تا آن را به کالی رب النوع نابودی تقـدیم کنـد از طرف پلیس بازداشت گردیـد - پلیس «اگرا» گـذارش داده است که مرد دسـتگیر شـده سـر بریدهٔ دخترك را قبلا با گلهای سـرخ زینت داده بود تا آن را به خداوند نابودی در یکی از معابر «اگرا» تقدیم کند. دخترك قربانی - شده هفت سال داشته و نام مرد دستگیر شده جواهر لعل است.

محرر این تفسیر گوید: خون این دختر بگردن ابو لهبها و ام جمیل هاست که چوب لای چرخ اسلام مبارز: گذارده و می گذارند.

(رجوع به قرآن کریم سورهٔ فرقان آیهٔ 68 و سورهٔ ممتحنه آیهٔ 12 و سورهٔ انعام آیهٔ 151

1- معشوق غیر مشروع و به فرانسه مترس.

2- نامادری خود.

و سورهٔ اسری آیهٔ 31 و سورهٔ نور آیهٔ 2 و 3 و سورهٔ نساء آیهٔ 24 و سورهٔ مائده آیهٔ 6 (موضوع معشوق نامشروع گرفتن زن) و سورهٔ مائدهٔ آیهٔ 6 (موضوع معشوقهٔ نامشروع گرفتن مرد) و نیز رجوع به کتاب بلوغ الارب آلوسی (ج 2 ص 3-5) در باب اقسام نکاح در عهد جاهلیت).

وسائل حلیت زنان بر مردان

وسائل حلیت زنان در شرع اسلام عبارتست از: 1 - نکاح دائم 2 - نکاح منقطع 3 - ملك یمین 4 - تحلیل.

مبارزات اقتصادی قرآن

اشاره

تحریم قمار و تحریم ربا و روا ساختن بیع (یعنی خریدوفروش) و تنظیم مبحث خریدوفروش در این فصول:

اقسام بیع عبارتست از:

1 - بیع نقد 2 - بیع کالی به کالی 3 - بیع نسیه 4 - بیع سلم و سلف 5 - بیع مساومه 6 - بیع مرابحه 7 - بیع مواضعه 8 - بیع تولیه.

تذکرات: 1 - چهار قسم اول: ناظر به مـدت است و چهار قسم دوم: ناظر به رأس المال است. 2 - نسیئه (و نسیه باشد یاء صحیح است). 3 - سلم و سلف (که هر دو یك معنی دارد).

تنظیم روابط مالی و حالی مردم با یکدیگر در قرآن (عقود)

اشاره

عقود جمع عقد است و عقدها بر دو قسم است: عقدهای لازم و عقدهای جائز

فهرس عقود لازمه

1 - ذمه و جزیه 2 - امان و هدنه 3 - بیع 4 - رهن 5 - ضمانه 6 - حواله 7 - کفاله 8 - مصالحه 9 - اجاره 10 - مزارعه 11 - مساقاة 12 - سبق 13 - رمایه

14 - نکاح 15 - سکنی 16 - عمری 17 - رقبی 18 - کتابه 19 - طلاق خلع 20 - طلاق مباراة.

فهرس عقود جائزه:

1 - قرض 2 - ودیعه 3 - عاریه 4 - جعاله 5 - شرکت 6 - مضاربه 7 - وکالت 8 - هبه 9 - هدیه 10 - وصیت 11 - تصدق.

تذکرات: 1 - عاریه با شدّ یاء است. 2 - جعاله بفتح و کسر، ضم جیم است 3 - هدیه باشد یاء است.

تنظیم امور مالی و حالی یك طرفهٔ مردم (ایقاع)

فهرس ایقاعات 1 - ضمان زکاة 2 - ابراء 3 - اعراض 4 - وقف 5 - حبس 6 - طلاق رجعی 7 - ظهار 8 - ایلاء 9 - لعان 10 - عتق 11 - تدبیر 12 - قسم 13 - نذر 14 - عهد 15 - قضاء.

تذکرات: 1 - اباحه: در ذیل اعراض معنون است (رجوع به کتاب صیغ العقود آخوند ملا علی قزوینی).

2 - احکام (یعنی انتقال مالی یا حقی بعد از فوت کسی به ورثه) و نیز تعزیرات و حدود مأخوذ از قرآن کریم به طوری تنظیم شده است که خود دو مجلد کتاب تشکیل می دهد.

3 - سه صیغه است که اسم هر سه مشهور است و لکن دوتای آنها در کتب علماء اصلا نیست و یکی نیز در بعض از کتب متأخرین است:

اول: صیغهٔ بیعت است.

دوم: صیغهٔ ضمان جریره (ضمانت جریره) است.

سوم: صیغهٔ اخوه (اخوت) است (رجوع به کتاب صیغ العقود قزوینی صفحهٔ 138-150).

ص: 131

خوردن گوشت شتر و گاو اهلی و وحشی و گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو و گور خر و هر پرنده (که برهم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او خاری باشد) و ماهی فلس دار را حلال ساخت.

و خوردن سگ، و خوك، و گربه و همهٔ درنده ها چون شیر و گرگ و پلنگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و امثال اینها و موش و سوسمار و خز و سنجاب و سمور و فنك و حشرات چون مار و عقرب و خنفساء و مگس و کیك و پشه و شپش و غیر آنها و حیوانی که عادت بخوردن فضلهٔ آدمی کرده باشد و حیوانی که شیر خوك خورده باشد و حیوانی که با او لواط شده باشد و هر مرغ چنگل دار چون باز و چرغ(1) و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها و کلاغ بجمیع اقسام (غیر از کلاغی که در زراعت باشد و زاغی که خاکستری رنگ است) و خفاش و طاوس و ماهی بی فلس و سنگ پشت و خارپشت و خرچنگ بری و بحری و فیل و میمون و خرس و امثال آنها و مرغ یا حیوان تیر خورده را که بمیرد حرام ساخت.

و خوردن خباثت را از: مسکرات خواه کم باشد و خواه بسیار و فقاع که از مویز و جو می گیرند و خون و بول و منی و آب دهن و بینی و عرق حیوان و شیر حیوانات حرام گوشت و آب متنجس و طعام غیر بی اجازه و نجاست آدمی و مرده و آلت نری حیوانات و آلت مادگی آنها و سپرز و زهره و هر دو خایهٔ حیوان که منی در آن جمع می شود و مثانه (محل بول) و مشیمه (جائی که بچه در آن قرار می گیرد) و نخاع (مغز حرام و آن مغزی است سفید که در مهره های پشت می باشد) و علباء (بر وزن انسان) (دو عصب پهن زرد که از پس سر تا به آلت کشیده است) و غدد (گرهها که در میان گوشت و پوست می باشد) و اصلهای انگشتان که به عصب کف دست و پا متصل است و حدقه (سیاهی که در چشم می باشد) و خرزه دماغ (بفتح خاء و راء و زاء) (مغزی که در کلهٔ سر می باشد بقدر نخودی) و خاك و زهرهای کشنده حرام ساخت و خوردن بنك را نیز حرام ساخت.

1- که عوام به غلط چرخ می گویند.

و در خوردن و نوشیدن فرمود: كُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا (سورهٔ اعراف) و نیز (قَدْ أَنْزَلْنٰا عَلَيْكُمْ لِبٰاساً... سورهٔ اعراف).

و بـالجمله برای خـوردن و نوشـیدن آداب و حـدود و قیـود مقرر کرد و خوردن طعـام را بر سـفره ای که در آن مسـکرات می خورنـد حرام ساخت. و پوشیدن لباس و عمامه و انگشتری بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پا کردن را تحت شروط و آداب کشید.

تذکر: برای ذبح حیوان و نیز شکار، قواعدی برقرار کرد که در کتابهای فقهاء مذکور است.

باری: مباحث نجاسات و متنجسات و مطهرات و خواب در شب و اسـتفاده از زیتون و از عسل از مبارزات بهـداشتی قرآن مجید محسوب است.

موضوع تحریم ازدواج بـا مـادر و دختر و خواهر و عمه و خـاله و دختر برادر و دختر خواهر و مـادر رضـاعی و خواهر رضاعی و مادر زن و دختر زن (مدخوله) و زن پسر و جمع دو خواهر از جهتی داخل مبارزات بهداشتی قرآن است البته جهت مهم تر دیگر هم دارد.

وضـوء و غسـل جنـابت و حیض و نفـاس و اسـتحاضه و غیرهـا دارای دو گونه اثر است از جهـتی جزء مبـارزات بهـداشتی است و جهت مهمتری هم دارد.

موضوع تحریم لواط و زنا جزء مبارزات بهداشتی قرآن است و لواط و زنا آثار سوء مهمتری دارد.

نیز تحریم تماس با زنان در حالت قاعدگی زنان و نیز پس از زایمان آنان (برحسب نظام دوران قاعدگی) از مبارزات بهداشتی قرآن است.

مضمضه و استنشاق و مسواك کردن جزء مبارزات بهداشتی قرآن کریم است.

نیز روزه گاهی در امر بهـداشت اعجاز می کنـد (در عین حال) روزه یك مبحث مهم روحانی است که خـدا فرموده: روزه از آن من است و مزد آن را هم خودم می دهم.

مبارزات قرآن در امور مستوجب حد

موارد حدود قتل و جرح و راهزنی، و دزدی و زنا و لواط و مساحقه و قیادت و نسبت ناروا

به کسی دادن و مسکرات نوشیدن و دعوای پیامبری کردن و دشنام به پیامبر یا امامان (ص) دادن و سحر کردن و ارتداد فطری (یعنی کافر شدن کسی که پدر او مسلمان باشد) و ارتداد ملی (یعنی کافر شدن مسلمانی که پدر او کافر بوده) از مبارزات قرآن است و کیفر هریك تعیین شده.

مبارزات قرآن در امور مستوجب تعزیر (تنبیه)

موارد تعزیر سی و پنج قسم است از جمله: کسی که در مجلسی باختیار خود بنشیند یا طعام بخورد که در آن مجلس شراب و یا مست کنندهٔ دیگر خورده می شود و از جمله: دخول کردن به حیوانات است.

و از جمله: استمناء است (یعنی بیرون آوردن منی به حرکت دست) و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردی را که استمناء کرده بود تازیانه به کف دستش زد که دستش سرخ شد و پس از آن از بودجهٔ بیت المال، زن برای او گرفت.

آرزوئی که قرآن بر باد داد

اشاره

مشرکان مکه در مدت سیزده سال توقف پیامبر (ص) در مکه: راه پیامبر اسلام را بسته بودند و روزنهٔ امیدی برای اشاعهٔ اسلام نمایان نبود.

پیامبر: برای پیدا کردن روزنهٔ امید: خیمه از مکه به مدینه زد و هجرت فرمود و سیمرغ از قفس مکه پرید.

اما مشرکان مکه با خود گفتند گرچه سیمرغ از قفس مکه پریده است و لیکن بگذار محمد در گوشهٔ مدینه با معدودی از مسلمانان که از مکه به مدینه رفته اند در چنگال هشت طائفهٔ یهود گرفتار باشد ما از طرفی کاروانهامان مرتب به شام و یمن ذهاب و ایاب دارد و مال التجاره حمل می کند و از طرفی با فراغت خاطر سرگرم پرستش بتها و تعیشات خود هستیم، عمر محمد هم که خواه ناخواه سپری خواهد شد، آن چند نفر مسلمان هم که بحبشه رفته اند آنجا سرگردانند و چند نفر هم که به مدینه رفته اند پیرند و جوانها هم

بدنبال آنان پیر می شوند و همگی خواهند مرد (قرآن – إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) و خود به خود صدای اسلام در عالم خاموش می شود.

این منتهای آرزوی مشرکان و جهودان و مسیحیان بود؛ و واقعا هم با گذشتن حدود ده سال بقیهٔ عمر پیامبر (ص) همین طور هم می شد.

و لیکن خدا: برای اینکه زنگ خطر را به صدا در بیاورد به پیامبر امر فرمود که راه را بر کاروانهای مکه سدّ کند و خاطر مشرکان مکه را از رهگذر مالی مشوش نماید تا مردم مکه ناچار شوند پا از حریم مکه بیرون بگذارند و بالاخره تکلیف بت پرستان یکسره شود.

بدنبال همین صدای زنگ خطرها، جنگهای عمومی بدر و احد و غیرها به پاشد و بالاخره شرك و یهودی گری از صفحهٔ عربستان در زمان حیات حدود ده سال بقیهٔ عمر پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) نابود گردید.

اشك تمساح برای بت پرستان

اکنون مستشرقین مسیحی بسیار اندوه می خورند که چرا پیامبر پا را از چهار دیواری مدینه بیرون گذارده و راه را بر کاروانهای بت پرستان گرفته است کاش از جای خود نجنبیده بود و با سپری شدن حدود ده سال عمر محمد دیگر اثری از اسلام نبود و اشك تمساح و آب غده های آنان بر بت پرستان روان است. و مفاد سخنشان این است که ای کاش محمد از چهار دیواری مدینه پا بیرون نگذارده بود و اسلام در جنین خفه شده بود.

این مستشرقین گلهای قاضی مذبذب را هم بدنبال خود می کشند.

مذبذب

ذبذبه در زبان عربی بمعنی چیزی است که اراده از خود ندارد، گاه باین طرف می رود و گاه به آن طرف و (مذبذب) زنگ شتر را می گویند که وضعش چنین است و نیز آلت مرد را می گویند که در حین حرکت آدمی گاهی به این سو و گاهی به آن سو در حرکت است (مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ – قرآن کریم سورهٔ نساء آیهٔ 142).

اگر مستشرقین راست می گویند

در تمام ادوار فتوحات اسلامی تلفات وارده بر بت پرستان و غیرهم به پنج هزار نفر

نرسیده است و اگر مستشرقین راست می گویند بایستی بر مقتولین هیروشیما گریه کنند که کوچك و بزرگ و زن و مرد و تندرست و بیمار و خواب و بیدار را زیر بمب اتمی یا نابود کردند و یا زخمی (روزنامهٔ ط مؤرخ 5 شنبه 27 آبان 1344 می نویسد: سحرگاه 6 اوت 1945 میلادی شهر ژاپنی هیروشیما مورد حملهٔ اتمی امریکا قرار گرفت و 60000 تن کشته و 100000 نفر زخمی شدند! ولی پس از این - بمب اتمی - بزودی جای خود را به بمب هیدروژنی داد، بمب اتمی دارای قدرت انفجاری محدود می باشد که تقریبا صد کیلو تن می باشد درحالی که قدرت انفجاری بمب هیدروژنی نامحدود است) و یا للعجب که باز هم مبلغین مسیحی باب ششم انجیل لوقا شمارهٔ 29 را برای مسلمین می خوانند که «هرکه بر رخسار تو زند دیگری را نیز بسوی او بگردان...»!

تذکر

جنگ های صلیبی یکی از حوادث بزرگ تاریخی جهان و بالخصوص عالم اسلام می باشد باین قسم که از قرن پنجم هجری صدها هزار لشکری و کشوری از ممالك مسیحی اروپا بعنوان تصرف اراضی مقدسهٔ اورشلیم و موطن و مولد عیسی مسیح به کشورهای اسلامی مصر و شامات حمله آوردند و نزدیك به دو قرن این جنگهای خونین ادامه داشت و خدا داناست که چه اندازه از مسلمانان کشته شدند و چه ناموسها به باد رفت و چه اموالی غارت شد و تمام این خونهای ناحق که از مسلمانان ریخته شد نتیجهٔ تبلیغ کشیشان بی ایمان بود تا بالاخره سرداران بزرگ اسلام و مخصوصا قهرمانان ایرانی مانند صلاح الدین ایوبی و غیره در برابر حملات صلیبیان مقاومت نمودند و آنان را طرد کردند.

نتیجه

نتیجهٔ دو قرن جنگ خونین این شد که مغرب زمین از طرفی اوضاع عالی تمدن عالم اسلام را مشاهده کرد و از طرفی نابسامانی های مغرب زمین و جهالت و فقر و مسکنت خود را، لذا زعمای آنان بفکر طرح شالودهٔ نوین افتادند و آنچه از جهان اسلام بود به سرزمین خود انتقال دادند و آنچه از صنایع باقی و لازم بود در صدد تهیهٔ آن برآمدند و ملت اسلام را به خواب خرگوشی فرویردند، اکنون باید دید که کی مسلمانان از این خواب

غفلت بیدار می شوند.

گلهای قاضی در میان اهل قرآن

گل قاضـی: گلی است که در میان کرتهای خیار و خربوزه خودرو است و چون سبز شد سمپاشی می کند و بوته ها را خشك می سازد، در میان تابعان قرآن گلهای قاضی خودرو بدنبال نغمه های شوم مسیحیان سبز می شوند و سمپاشی می کنند و درخت خرم و سرسبز اسلام را می خواهنـد خشك کننـد و چون گلهای قاضـی قابل هـدایت نیسـتند: بر ما مسـلمانان کشاورز لازم است که با داس اجل ریشـهٔ آنها را از کرتهای اسلام بیرون بکشیم.

تعداد پیامبران و کتابهای نازل شده

أبو ذر گوید: به رسول خدا (ص) عرض کردم پیامبران چند نفرند؟ فرمود:

124 هزار نفرند.

پرسیدم چند نفر از آنها مرسل اند؟ فرمود: 313.

پرسیدم نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: آدم (ع).

پرسیدم آیا از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: بلی، خلقه اللّه عزّ و جلّ بیده و نفخ فیه من روحه.

پس از آن فرمود: ای ابا ذر: چهار نفر از پیامبران سریانی بودند: آدم و شیث و اخنوخ (و او ادریس است و او اول کسی است که با قلم خط نوشت) و نوح (ع) و چهار نفر از پیامبران از عرب اند: هود و صالح و شـعیب و پیامبر تو محمد و(1) نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی است و آخرشان عیسی است با ششصد نفر پیامبر دیگر.

عرض کردم یا رسول اللّه خدا چند کتاب فرسـتاد؟ فرمود یك صد و چهار کتاب: بر آدم 10 صحیفه و بر شیث 50 صحیفه و بر ادریس 30 صحیفه و بر ابراهیم 10 صـحیفه نازل فرمود و تورات و زبور و انجیل و فرقان را نازل فرمود (ترجمه و اقتباس از سـفینة البحار در لغت نبأ و تفسیر مجمع البیان در سورهٔ اعلی و مجمع البحرین در لغت صحف).

1- بعد از یوسف از روایت حذف شده است - ب.

تعداد اسامی پیامبران مذکورین در قرآن بترتیب حروف تهجی

آدم 25 جای قرآن ابراهیم 67 جای قرآن اسماعیل 11 جای قرآن اسحاق 17 جای قرآن ادریس 2 جای قرآن الیسع 2 جای قرآن اسماعیل دیگر که اشموئیل است در 1 جای قرآن الیاس (با ضم الیاسین به آن) 3 جای قرآن ایوب 4 جای قرآن اسباط 4 جای قرآن داود 16 جای قرآن ذو الکفل 2 جای قرآن زکریا 7 جای قرآن سلیمان 17 جای قرآن شعیب 11 جای قرآن صالح 9 جای قرآن عیسی 25 جای قرآن لوط 27 جای قرآن موسی 135 جای قرآن نوح 43 جای قرآن هود 7 جای قرآن هارون 20 جای قرآن یعقوب 16 جای قرآن یوسف 27 جای قرآن یونس 4 جای قرآن یحیی 5 جای قرآن محمد (ص) 4 جای قرآن احمد 1 جای قرآن (رجوع به کتاب المرشد الی آیات القرآن الکریم و کلماته).

تذکرات: 1 - در کتاب زنبیل حاج فرهاد میرزا (ص 331) در این موضوع آماری بدست داده که محتاج به اصلاحاتی بود و نگارنده بشرح بالا اصلاح کردم.

2 - اسم لقمان که بعضی او را از پیامبران می دانند دو بار در قرآن مذکور است.

3 - از صحابهٔ پیامبر: اسم زید بن حارثه در قرآن مذکور است.

4 - اسم مریم 34 بار در قرآن مذکور است.

5 - اسم ذو القرنین که او را از انبیاء باید محسوب داشت 3 بار در قرآن مذکور است.

ص: 138

ترتیب ظهور پیامبران (ع) مذکور و غیر مذکور در قرآن

پیامبرانی که بقلم تحریر درآمده اند باین ترتیب ظهور کرده اند:

1 – آدم.

2 – شیث.

3 – ادریس.

4 – نوح.

5 – سام.

6 – هود.

7 – صالح.

8 – ابراهیم.

9 – لوط.

10 – اسماعیل.

11 – اسحاق.

12 – خضر.

13 – یعقوب.

14 – یوسف.

15 – شعیب اول.

16 – ایوب.

17 – موسی.

18 – هارون.

19 – یوشع.

20 - کالیب.

21 - علی (بکسر عین و لام - وی از احفاد هارون است).

22 - القانا (بفتح همزه).

ص: 139

23 – سموئل (بفتح سین و ضم میم و سکون واو).

24 – داود.

25 – جاد.

26 – لقمان که بعضی او را پیغمبر و بعضی حکیم می دانند.

27 – ناتان.

28 – سلیمان.

29 – أخیاء (بفتح همزه و کسر خاء).

30 – عدو (بکسر عین و ضم دال و سکون واو یعنی زینت).

31 – شمعیا (بفتح اول و دوم).

32 – یهو (بفتح اول و ضم دوم و سکون آخر).

33 – حنانی (بفتح اول).

34 – عزریا (بفتح اول و دوم و سکون سوم).

35 – الیاس.

36 – عوبد یاهو (بضم عین و فتح باء و سکون واو و دال یعنی عبد اللّه).

37 – العازار (بفتح همزه).

38 – میخا (بکسر میم).

39 – صفنیا (بفتح صاد و فاء و سکون نون).

40 – الیشع (بفتح همزه و کسر لام).

41 – زکریا پسر یهویاداع.

42 – آموص.

43 – عاموس.

44 - هوشع.

45 - شعیب بن مهزم.

46 - عدد (بضم عین و کسر دال).

47 - میخا.

ص: 140

48 - یشعیا (بفتح اول و دوم و سکون سوم).

49 - یوئل (بضم اول و کسر سوم و سکون بقیه).

50 - یونس.

51 - ناحوم.

52 - حبقوق (بفتح اول و دوم و قاف مشدد مضموم).

53 - اوریا پسر صاماس (بضم همزه و کسر راء).

54 - دانیال.

55 - نریا (بفتح نون و کسر راء).

56 - یرمیا (بفتح یاء و کسر میم).

57 - باروخ (بر وزن قانون).

58 - محسیا (بفتح میم و کسر سین).

59 - ساریا.

60 - یحزقئیل (بفتح اول و دوم و سکون سوم و کسر چهارم).

61 - اسماعیل فرزند شمارهٔ شصتم.

62 - مردخای (این همان مردخای معروف است).

63 - حکی (بفتح اول و دوم و سکون سوم و این همان حجای بفتح اول و شدّ دوم است).

64 - زکریا پسر براشیا.

65 - عزرا (بفتح عین و این همان عزیر معروف است).

66 - ملاخی (بفتح اول و کسر چهارم).

67 - زکریا پسر اذن.

68 - یحیی.

69 – عیسی.

70 – حنظله.

71 – جرجیس.

72 – خالد.

73 – محمد مصطفی (ص).

ص: 141

اسامی پیامبران موجود

انبیاء موجود با ابدان عنصری آنها چهار نفرند که دو در آسمانند: 1 - ادریس 2 - عیسی و دو در زمین اند: 1 - خضر 2 - الیاس (سورهٔ صافات تفسیر روح البیان ج 3).

تذکرات: 1 - در ضمن دعاء ام داود که مفاتیح الجنان از کتاب مصباح شیخ طوسی نقل کرده است تقاضای صلوات بر آدم علیه السّلام و بر حواء کرده است و پس از آن باز تقاضای صلوات بر هابیل و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و اسباط و لوط و شعیب و ایوب و موسی و هارون و یوشع و میشا و خضر و ذو القرنین و یونس و الیاس و الیسع و ذو الکفل و طالوت و داود و سلیمان و زکریا و شعیا و یحیی و تورخ و متی و ارمیا و حبقوق و دانیال و عزیر و عیسی و شمعون و جرجیس و حواریین (و اتباع) و خالد و حنظله و لقمان کرده است.

2 - میشا بکسر میم و سکون یاء است و محرر این تفسیر گوید: ظاهرا مراد از آن:

یکی از رفقای دانیال است که در بابل اسم وی را به میشع تبدیل نمودند (کتاب قضاة «داوران» باب 6:1).

و معنی کلمه طبق قاموس مقدس (کیست مثل یهوه) می باشد.

3 - تورخ بر وزن روزه است و محرر این تفسیر گوید: ظاهرا مراد از این کلمه:

تارح (بفتح راء و حاء آخر) باشد و وی پدر ابراهیم (ع) است که با ابراهیم تا حاران مرافقت نموده و در آنجا در سن 205 سالگی وفات یافت در حالی که ابراهیم 57 ساله بود (توراة سفر تکوین باب 31:11 و 32).

4 - متی بر وزن حتی است.

5 - حیقوق بر وزن مهجور با یاء نوشته شده است و لیکن غلط است و صحیح آن حبقوق بر وزن سقنقور است و با باء است و خود از پیامبران است و کتاب او در ضمن عهد عتیق بچاپ رسیده است و معنی کلمهٔ حبقوق کسی که به آغوش کشیده است، می باشد، چنانکه در قاموس مقدس نوشته است.

6 - لقمان را بعنوان نسخه بدل نوشته است.

7 - این اشخاص همگی از پیامبران نیستند بلکه بعضی از پیامبران و بعضی از اوصیاء ایشان و بعضی از صلحاء هستند.

کلمات تعلیمیهٔ قرآن

1 – کلمهٔ الهیه در تمام احوال «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ» (سورهٔ فاتحه).

2 – کلمهٔ سلیمانیه برای ابتداء کردن به کارها «بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ» (سورهٔ نمل آیهٔ 30).

3 – کلمهٔ آدمیه و حوائیه برای عرض معذرت «رَبَّنٰا ظَلَمْنٰا أَنْفُسَنٰا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنٰا وَ تَرْحَمْنٰا لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ» (سورهٔ اعراف آیهٔ 22).

4 – کلمهٔ نوحیه برای دعاء (نفرین) «رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَى اَلْأَرْضِ مِنَ اَلْكٰافِرِينَ دَيّٰاراً» (سورهٔ نوح آیهٔ 27).

5 – کلمهٔ یوسفیه برای سرکوبی نفس «وَ مٰا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ اَلنَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّٰ مٰا رَحِمَ رَبِّي» (سورهٔ یوسف آیهٔ 53).

6 – کلمهٔ عیسویه در هنگام دیدن اهل معصیت «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبٰادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ» (سورهٔ مائده آیهٔ 118).

7 – کلمهٔ موسویه برای یافتن راه راست «عَسىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوٰاءَ اَلسَّبِيلِ» (سورهٔ قصص آیهٔ 21).

8 – کلمهٔ تعلیمیه برای شماتت دشمنان «قُلْ لَنْ يُصِيبَنٰا إِلاّٰ مٰا كَتَبَ اَللّٰهُ لَنٰا هُوَ مَوْلاٰنٰا وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ» (سورهٔ توبه آیهٔ 51).

9 – کلمهٔ هودیه برای شماتت دشمنان «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اَللّٰهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مٰا مِنْ دَابَّةٍ إِلاّٰ هُوَ آخِذٌ بِنٰاصِيَتِهٰا إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سورهٔ هود آیهٔ 59).

10 – کلمهٔ مؤمن آل فرعون برای دفع اندوه «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ» (سورهٔ مؤمن آیهٔ 47).

11 – کلمهٔ یعقوبیه برای دفع اندوه «إِنِ اَلْحُكْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُتَوَكِّلُونَ» (سورهٔ یوسف آیهٔ 67).

12 – کلمهٔ ابراهیمیه برای دفع اندوه «رَبَّنٰا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنٰا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنٰا وَ إِلَيْكَ اَلْمَصِيرُ» (سورهٔ ممتحنه آیهٔ 4).

13 – کلمهٔ یونسیه برای دفع غم و هم و حزن «لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ اَلظّٰالِمِينَ» (سورهٔ انبیاء آیهٔ 87).

13 – کلمهٔ یونسیه برای دفع غم و هم و حزن «لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ اَلظّٰالِمِينَ» (سورهٔ انبیاء آیهٔ 87).

14 – کلمهٔ یعقوبیه نیز «إِنَّمٰا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اَللّٰهِ» (سورهٔ یوسف آیهٔ 86).

15 – کلمهٔ تعلیمیه برای دفع وساوس شیطان «اعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم» (از سوره های آل عمران آیهٔ 36 و نحل آیهٔ 100 و اعراف آیه 199 استنباط شده).

16 – کلمهٔ ایوبیه برای شفای امراض و رفع مشکلات (رب انی) مَسَّنِيَ اَلضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ اَلرّٰاحِمِينَ» (1)(سورهٔ انبیاء آیهٔ 83).

17 – کلمهٔ تعلیمیه که ملقب به استرجاع است برای آرامش در هنگام رسیدن مصیبت «إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ» (سورهٔ بقره آیهٔ 151).

18 – کلمهٔ کهفیه برای ابتداء به کارهای بزرگ رَبَّنٰا آتِنٰا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنٰا مِنْ أَمْرِنٰا رَشَداً (سورهٔ کهف آیهٔ 9).

19 – کلمهٔ موسویه برای تسهیل مشکلات «رَبِّ اِشْرَحْ لِي صَدْرِيوَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي» (سورهٔ طه آیه های 26 و 27).

20 – کلمهٔ ابراهیمیه برای یافتن راه صواب «اَلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (تا) إِلاّٰ مَنْ أَتَى اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (سورهٔ شعراء آیات 78 تا 89).

21 – کلمهٔ تعلیمیه برای کارهای آینده «إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ» (از آیهٔ 23 سورهٔ کهف استفاده شده).

22 – کلمهٔ تعلیمیه برای ورود و خروج پسندیده در هر کاری «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اِجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰاناً نَصِيراً» (سورهٔ بنی اسرائیل آیه 82).

23 – کلمهٔ تعلیمیه برای طلب مغفرت «رَبِّ اِغْفِرْ وَ اِرْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلرّٰاحِمِينَ» (سورهٔ مؤمنون آیهٔ 118).

24 – کلمهٔ سلیمانیه برای توفیق شکر «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ اَلَّتِي أَنْعَمْتَ

1- بین الهلالین از آیه نیست. ب.

عَلَيَّ وَ عَلىٰ وٰالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبٰادِكَ اَلصّٰالِحِينَ» (سورهٔ نمل آیهٔ 19).

25 – کلمهٔ طالوتیه برای ثبات بر جهاد «رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدٰامَنٰا وَ اُنْصُرْنٰا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ» (سورهٔ بقره آیهٔ 251).

26 – کلمهٔ شعیبیه برای تخلص از مضایق مردم «رَبَّنَا اِفْتَحْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلْفٰاتِحِينَ» (سورهٔ اعراف آیهٔ 88).

27 – کلمهٔ تعلیمیه برای شکر بر تخلص از مضایق مردم ستمکار «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي نَجّٰانٰا مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ» (سورهٔ مؤمنون آیهٔ 29).

28 – کلمهٔ ابراهیمیه برای برائت از ظلمه «إِنَّنِي بَرٰاءٌ مِمّٰا تَعْبُدُونَ، إِلاَّ اَلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ» (سورهٔ زخرف آیه های 25 و 26).

29 – کلمهٔ اعرافیه برای نجات یافتن از ظلمه «رَبَّنٰا لاٰ تَجْعَلْنٰا مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ» (سورهٔ اعراف آیهٔ 45).

30 – کلمهٔ تعلیمیه برای افزونی دانش «رَبِّ زِدْنِي عِلْماً» (سورهٔ طه آیهٔ 113).

31 – کلمهٔ ابراهیمیه و اسماعیلیه برای قبول عبادت «رَبَّنٰا تَقَبَّلْ مِنّٰا إِنَّكَ أَنْتَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ» (سورهٔ بقره آیهٔ 121).

32 – کلمهٔ موسویه برای دعاء (نفرین) «رَبَّنَا اِطْمِسْ عَلىٰ أَمْوٰالِهِمْ وَ اُشْدُدْ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُوا حَتّٰى يَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِيمَ» (سورهٔ یونس آیهٔ 88).

33 – کلمهٔ تعلیمیه برای دعاء بر پدر و مادر «رَبِّ اِرْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً» (سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ 25).

34 – کلمهٔ ملکیه (فرشتگان) برای اعتراف به فقر بدرگاه خدا «سُبْحٰانَكَ لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا إِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَلِيمُ اَلْحَكِيمُ» (سورهٔ بقره آیه 30).

35 – کلمهٔ ابراهیمیه برای تتمیم دعاء «رَبَّنٰا إِنَّكَ تَعْلَمُ مٰا نُخْفِي وَ مٰا نُعْلِنُ» (سورهٔ ابراهیم آیهٔ 41).

36 – کلمهٔ بلقیسیه «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمٰانَ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ» (سورهٔ

نمل آیهٔ 45).

37 – مریمیه: «إِنَّ اَللهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ» (سورهٔ آل عمران آیهٔ 32).

38 – زکریائیه: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ اَلدُّعٰاءِ» (سورهٔ آل عمران آیهٔ 33).

39 – زکریائیه: «رَبِّ لاٰ تَذَرْنِي فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلْوٰارِثِينَ» (سورهٔ انبیاء آیهٔ 89).

40 – ابراهیمیه: «رَبِّ اِجْعَلْنِي مُقِيمَ اَلصَّلاٰةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنٰا وَ تَقَبَّلْ دُعٰاءِ رَبَّنَا اِغْفِرْ لِي وَ لِوٰالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ اَلْحِسٰابُ» (سورهٔ ابراهیم آیهٔ 42).

41 – ابراهیمیه: «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ اَلدُّعٰاءِ» (سورهٔ ابراهیم آیهٔ 41).

42 – لوطیه: «رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمّٰا يَعْمَلُونَ» (سورهٔ شعراء آیهٔ 169).

43 – صالحیه: «إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ» (سورهٔ هود آیهٔ 64).

44 – شموئیلیه: «وَ اَللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ» (سورهٔ بقره آیهٔ 247).

45 – داودیه و سلیمانیه: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي فَضَّلَنٰا عَلىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْمُؤْمِنِينَ» (سورهٔ نمل آیهٔ 15).

46 – کلمهٔ توحیدیه: «لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ اَللهُ» (سورهٔ صافات آیهٔ 34).

47 – کلمهٔ تعلیمیه: «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اَللهُ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ» (سورهٔ بقره آیهٔ 137).

48 – کلمهٔ عیسویه: «اَللّٰهُمَّ رَبَّنٰا أَنْزِلْ عَلَيْنٰا مٰائِدَةً مِنَ اَلسَّمٰاءِ تَكُونُ لَنٰا عِيداً لِأَوَّلِنٰا وَ آخِرِنٰا وَ آيَةً مِنْكَ وَ اُرْزُقْنٰا وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلرّٰازِقِينَ» (سورهٔ مائده آیهٔ 114).

49 – کلمهٔ عیسویه: «تَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِي وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ» (سورهٔ مائده آیهٔ 116).

50 – کلمهٔ موسویه: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ» (سورهٔ قصص آیهٔ 20).

51 – کلمهٔ تعلیمیه: «إِنَّ اَللهَ هُوَ اَلرَّزّٰاقُ ذُو اَلْقُوَّةِ اَلْمَتِينُ» (سورهٔ ذاریات آیهٔ 58).

52 – کلمات الهیه و محمدیه: احصاء آن از حوصله بیرون است و لیکن از جمله آیات آخر سورهٔ بقره از «آمَنَ اَلرَّسُولُ...» تا آخر سوره را بخوانید.

تذکر: این کلمات هم برای تعمیم فائده نقل می شود:

1 – کلمهٔ جبرئیلیه: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار» (کلمهٔ احدیه – بضم همزه و حاء – نیز گفته می شود).

2 – کلمهٔ عرشیه: «یا علی یا ایلیا یا أبا الحسن یا با تراب».

3 – کلمهٔ فتحیه: «یا مفتح الابواب یا مسبب الاسباب یا مقلب القلوب و الابصار یا مدبر اللیل و النهار یا محول الحول و الاحوال حوّل حالنا الی احسن الحال» (رسالهٔ شمسیه).

4 – کلمهٔ علویه: «یا علی».

5 – کلمهٔ خضریه: «یا هو یا من لا هو الا هو».

امین الاسلام شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در ذیل سورهٔ اخلاص نقل کرده که امام محمد باقر علیه السّلام فرموده:... و پدرم از پدرش از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام حدیث کرده که فرمود: یك شب پیش از جنگ بدر؛ خضر را در خواب دیدم، به او گفتم:

چیزی بمن تعلیم کن که به آن وسیله بر دشمنان پیروز شوم، خضر در جوابم گفت: بگو:

«یا هو یا من لا هو الا هو» چون صبح شد موضوع را برسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض کردم، حضرت فرمود: یا علی: اسم اعظم به تو تعلیم شده است، و من در روز جنگ بدر بر زبانم جاری بود.

امام محمد باقر علیه السّلام فرمود که: علی (ع) در روز جنگ بدر «قل هو اللّه احد» را بالتمام خواند و چون فراغت حاصل کرد، خواند: «یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لي و انصرنی علی القوم الکافرین».

در روز جنگ صفین هم در کارزار، همین ها را می خواند – عمار بن یاسر عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین این کنایات چیست؟ حضرت فرمود: «اسم اللّه الاعظم و عماد التوحید للّه لا اله الا هو» پس از آن آیهٔ «شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ» را با آیات آخر سورهٔ حشر خواند آنگاه از اسب پیاده شد و چهار رکعت نماز قبل از ظهر را به جاآورد (پایان مورد حاجت).

نسب آورندهٔ قرآن

آدم (ع) جد اعلی العال پیامبر (ص) است و جدهٔ اعلی العال او: حواء (ع) است و جد

اعلای پیامبر (ص): نوح علیه السّلام است و جد عالی او: ابراهیم علیه السّلام است و جد نزدیکش:

اسماعیل بن ابراهیم و عم نزدیکش: اسحاق بن ابراهیم است که نسب هریك بترتیب ذکر خواهد شد.

آدم و حواء (ع) جد و جدهٔ اعلی العال پیامبر (ص)

لغت آدم: واضع آن خداست و محرر این تفسیر گوید: من در عجبم از آنان که می گویند خدا چنین مخلوقی عجیب آفریده و اسم برای او نگذارده است! و از خطاب (یا آدم) مذکور در سوره بقره معلوم شد که این اسم را خدا به او گذاشته است و در سفر تکوین توراة نیز می گوید:

و ایشان را آدم نام نهاد در روز آفرینش ایشان.

اما برای معنی این کلمه اهل فن مطالبی گفته اند: فرهنگ نظام از (اده) هندی بمعنی هبوط گرفته است یعنی فرود آمدن و قاموس مقدس گفته: آدم - یعنی خاك قرمز و در لغت (زمین) لفظ (اداما) عبری را بمعنی گرد و خاك و یا زمین قابل زراعت گفته و اسم آدم را از آن مشتق گرفته است و در کتاب مفردات راغب و سایر قوامیس عربی برای کلمه معانی متناسب دیگر گفته اند.

محرر این تفسیر گوید: کلمه؛ جمع نیست چنانکه در سفر تکوین گفته است و بیان فرهنگ نظام هم پسندیده نیست زیرا اسم آدم قبل از فرود آمدنش به او داده شده است و نیز عبری بودن کلمه هم که قاموس مقدس گفته است پسندیده نیست زیرا زبان عبری قرنها پس از خلقت آدم پیدا شده است و صحیح این است که کلمه سریانی قدیم است و با معنی - گندم گونی و هم باروی آسمان و روی زمین که در لغت برای مشتقات این ریشه گفته اند متناسب است و اساسا ریشهٔ کلمه (ا - د - م) و از جمله (اداما) از بقایای سریانی قدیم است و آدم بر وزن افعل است چنانکه در تفسیر تبیان ابو البقاء نحوی رازی در تفسیر سورهٔ بقره نوشته است.

بالجمله: آدم (ع) روحش از آسمان و بدنش از زمین و رنگش از گندم گونی بهره مند بوده است.

ص: 148

آغاز خلقت آدم

گرچه آیات قرآن در آغاز آفرینش آدم گاه از خاك و گاه از گل چسبناك و گاه از گل سیاه گندیده شده و گاه از گل خشك خام که چون سر انگشت به آن بزنند آواز کند سخن کرده است ولی باید دانست که تمام اینها به یك اصل برمی گردد و آن خاك است که اصل گل است پس خدا به ما تعلیم فرموده که: آدم را از خاك آفریده - خاك را گل کرده - گل مانند لجن گندیده شده پس از آن بصورت گل خشك خام درآمده که چون سر انگشت به آن بزنند آواز کند مانند کوزه (سفینة البحار بنقل از زجاج به ترجمه).

روز خلقت آدم (ع) و مدت مکث او در بهشت

روح در کالبد آدم بعد از ظهر روز جمعه ای دمیده شد، بعد زنش آفریده شد شش ساعت در بهشت توقف داشتند و بعد از غروب آفتاب اخراج شدند و شبی را در بهشت به سرنبردند و بنا بر روایت کتاب علل از محمد بن علی بن ابراهیم (بنقل سفینة البحار) آدم و حواء نیم ساعت در بهشت توقف داشتند و عصر همان روز اخراج شدند.

قهرمانان هبوط و محل هبوط

در موضوع هبوط یعنی فرود آمدن، اسم آدم و حواء و ابلیس (و در توراة «مار» بجای ابلیس) و در بعض کتابها طاوس هم ذکر شده است و لیکن قرآن بیش از سه قهرمان، برای هبوط ذکر نفرموده است: 1 - آدم 2 - حواء 3 - ابلیس (دشمن آدم و حواء).

شاید در موضوع هبوط که اسم ماریه به میان آمده است مراد از آن همان ابلیس است و مترجمین باب سوم سفر تکوین توراة مطلب را در نیافته اند. اما اینکه در بعض کتابها در موضوع هبوط، اسم طاوس را به میان آورده اند بکلی بی اساس است.

بالجمله سه قهرمان هبوط: آدم و حواء و ابلیس بوده اند - اما آدم و حواء با هم بحوالی مکه فرود آمده اند و در آن زمان گوئی مکه سرزمینی خرم و با آب بوده است چنانکه طائف که

نزدیك مکه است الآن هم کاملا معمور است و لیکن ابلیس به جده فرود آمده است و چون جده به مکه نزدیك است ابلیس که دشمن آدم و حواء بوده به مکه رفته است و لیکن آدم چند سنگریزه بطرف ابلیس پرتاب کرده است که هم اکنون در اعمال حج به یاد آن روزگار (رمی جمرهٔ سه گانه) می کنند.

بیان قرآن دربارهٔ هبوط (فرود آمدن)

از بیان سورهٔ طه که فرموده: اهبطا (آیه 123) و از بیان سورهٔ بقره که فرموده:

اهبطوا (آیات 36 و 38) و سورهٔ اعراف (آیهٔ 23) چنین معلوم می شود که: آدم و حواء و ابلیس هر سه در حکم فرود آمدن مشترك بوده اند و لیکن آدم و حواء با هم فرود آمده اند و ابلیس جداگانه فرود آمده است.

تذکر: هبوط از یکی از کرات آسمانی به کرهٔ زمین بوده است.

طلوع شریعت

شریعت الهی از روز جمعه یعنی همان روز خلق آدم طلوع کرده. و شریعت از مفاد فرمان خدا منعکس در آیات 36 و 37 سورهٔ بقره بنیاد گردیده که: (قُلْنَا اِهْبِطُوا مِنْهٰا جَمِيعاً فَإِمّٰا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدٰايَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ) یعنی ما بآدم و حواء و ابلیس فرمودیم فرود شوید هرگاه از جانب من راهنمائی برای هدایت شما بیاید که البته می آید هرکس از راهنمای من پیروی کند نه ترس دوزخ به آنها راه می یابد و نه غم فراق بهشت به آنها راه پیدا می کند - و آنها که کافر شوند و راهنمای مرا تکذیب کنند آنان یاران دوزخ اند و جاودان در دوزخ خواهندماند.

از این دو آیه: دورهٔ عقاید حقه بخوبی معلوم می شود.

1 - خدای فرستندهٔ راهنما.

2 - راهنما (پیامبر و اوصیاء او).

3 – کتاب متضمن دستور هدایت.

4 – حکمفرما بودن عدالت و فرق بین تابع دستور و کافر بدستور.

5 – فرارسیدن روز که دسته ئی از ترس و غم در امانند و دسته ای در دوزخ اند (و این روز، جز قیامت چیز دیگری نخواهد بود).

تذکر: محرر این تفسیر گوید: معارف قرون وسطائی فرنگی می گوید: آدم: – غارنشین بوده و از علم زندگی بهره ای نداشته است و مبلغین مذهبی کنیسه ای می گویند شریعت از موسی شروع و به او ختم شده است – و مبلغین کلیسائی می گویند شریعت از موسی شروع و عیسی مردم را از قید شریعت رهانیده است و متأسفانه همین موضوعات در کتابهای کلاسیك شرقی ها هم منعکس شده است و لیکن سخن هر دو دسته بی اساس و بیهوده و پوچ است و اگر کتاب توراة را دقت کرده بودند چنین اظهاراتی نمی کردند زیرا اولا اگر شریعت برای بشر لازم باشد برای بشر قبل از موسی هم لازم بوده است و اگر شریعت برای بشر لازم نیست در دورهٔ موسی ببعد هم مردم شریعت لازم ندارند و ثانیا برای اثبات اینکه شریعت از آدم ابو البشر شروع و تا قیامت ادامه خواهد یافت دلائل ذیل است که در کتاب توراة ملاحظه خواهید کرد و بطور خلاصه نمونهٔ آنها را اشاره می کنیم:

سفر تکوین (پیدایش) 1/28 و خدا (آدم و حوا) را برکت داد.

1/30 علف سبز را برای خوراك دادم (یعنی گوشت نخورید).

2/16 از همهٔ درختان... بخور اما از درخت معرفت... نخوری.

18 و 3/17 چون از آن درخت خوردی تمام ایام عمرت با رنج خواهی خورد.

3/22 انسان مثل ما عارف نیك و بد گردیده.

4/4 خداوند هابیل و هدیهٔ او را منظور داشت اما قابیل و هدیهٔ او را منظور نداشت.

محرر این تفسیر گوید: بدیهی است که دستورهای مذکوره راجع به آدم و اتباع و همچنین حکم گذراندن هدیه: همان شریعت است.

4/12 حکم شد به تبعید قائن که برادر را کشته بود.

محرر این تفسیر گوید: چنین حکمی در اثر حکم حرمت کشتن باید صادر شود و گرنه کیفر

بدون بیان، عمل قبیح است.

4/26 پس از تولد انوش بن شیث بخواندن اسم یهوه شروع کردند.

محرر این تفسیر گوید: پس معلوم می شود خانهٔ عبادت یعنی معبد و به عبارت دیگر خانهٔ کعبه بناء شده بوده و چند نفری از فرزندان آدم گرد هم جمع شده و به عبادت دسته جمعی قیام - کرده اند و عبادت بدون شریعت بی معنی و بی اساس است.

5/24 خنوخ (ادریس) با خدا راه می رفت و نایاب شد زیرا خداوند او را برگرفت.

محرر این تفسیر گوید: یعنی خنوخ پیغمبر بوده است و البته ممکن نیست پیغمبر بدون شریعت باشد.

5/29 لمك که نوح را زاد گفت این ما را تسلی خواهد داد و...

محرر این تفسیر گوید: این خبر: غیبی است و خبر دادن از غیب: کار پیامبر است.

17 و 6/5 خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است لذا فرمود: طوفان آب را بر زمین می آورم.

محرر این تفسیر گوید: همین شرارت در اثر تخلف از شریعت بوده و طوفان مجازات آن بوده است و اگر غیر از این بود مجازات و عقاب بلا بیان قبیح است و خدا کار قبیح نمی کند.

6/18 خداوند بنوح فرمود: عهد خود را با تو استوار می سازم.

محرر این تفسیر گوید: آیا بی سابقه ممکن است عهد با کسی درباره امور جزائی بست؟.

6/22 نوح بهر چه خدا او را امر فرمود عمل نمود.

محرر این تفسیر گوید: امر خدا: همان شریعت است.

8/20 نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد.

محرر این تفسیر گوید: ذبح و بنای مذبح یکی از احکام شریعت است.

9/3 هر جنبنده که زندگی دارد برای شما طعام باشد چون علف سبز.

محرر این تفسیر گوید: یعنی در عهد آدم خوردن غیر از علف سبز ممنوع بوده است یعنی میوه و حبوب روا بوده و گوشت حیوانات ناروا و در عهد نوح اجازهٔ خوردن گوشت داده شده است.

9/6 حکم قصاص بیان شده است.

9/9 استوار ساختن عهد ذکر شده است.

9/15 ملعون شدن کنعان بن حام بن نوح ذکر شده است.

11/7 مشوش شدن زبانها در اثر شرارت ساکنان زمین ذکر شده است.

محرر این تفسیر گوید که: هر چهار فقره نیازمند حکم و دستور است که همان شریعت نوح بوده است.

17/7 خدا به ابرام (ابراهیم) گفت: عهد خویش را در میان خود و تو و ذریتت بعد از تو استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد جاودانی باشد.

محرر این تفسیر گوید: آیا عهد جاودانی چیزی غیر از شریعت می تواند باشد؟.

14 و 17/10 هر ذکوری از شما مختون شود و هر نامختون از قوم خود منقطع شود.

محرر این تفسیر گوید: آیا اگر ختنه و مجازات آن، شریعت نیست پس شریعت چیست؟ 18/20 سدوم و عموره برای خطاهای اهل شهر (در عهد لوط پیامبر) به نابودی محکوم شد.

محرر این تفسیر گوید: آیا حکم به نابودی دو شهر بلکه زیادتر جز برای تخلف از احکام شریعت بوده است؟.

22/2 حکم خدا به ابراهیم صادر شد که یگانه پسر خود را برای قربانی سوختنی بگذراند.

محرر این تفسیر گوید: آیا حکم بسوزانیدن بشر چیزی جز شریعت می باشد؟.

26/5 ابراهیم قول مرا شنید و وصایا و اوامر و فرائض و احکام مرا نگاه داشت.

محرر این تفسیر گوید: آیا فرمودهٔ خدا نسبت به ابراهیم و ذکر وصایا و اوامر و فرائض و احکام چیزی غیر از شریعت می تواند باشد؟.

بالجمله: کلیهٔ آنچه ذکر شد شریعت و احکام خداست و بااین همه تصریحات توراة:

انکار علماء یهود و علماء نصاری از وجود شریعت الهی در ما قبل عهد موسی جز عناد محملی دیگر ندارد و تنها محمل آن، نقشه کشی برای ضدیت با دین مقدس اسلام است و بس.

کلماتی که خدا به آدم (ع) وحی فرموده

خدا به حضرت آدم وحی فرمود که: ای آدم همهٔ خیرات را در چهار کلمه برای تو جمع

می کنم: یکی از آن کلمات برای خودم است و یکی برای خودت و یکی برای خودم با خودت است و یکی برای خودت با مردم است:

اما کلمهٔ اول: مرا بپرست و کسیرا با من شریك مساز.

اما کلمهٔ دوم: جزای کردار تو با من است.

اما کلمهٔ سوم: دعاء بر عهدهٔ تو و اجابت بر عهدهٔ من است.

اما کلمهٔ چهارم: بپسند برای مردم آنچه برای خود می پسندی.

(مدرك بیان فوق: روایت مذکور در کتاب امالی شیخ صدوق از حضرت امام محمد باقر (ع) است که ترجمه و خلاصه گردید).

کتاب آدم علیه السّلام و تاریخ نزول آن

سید بن طاوس در کتاب سعد السعود از اوراق موجودهٔ منقول از کتاب صحف ادریس پیامبر (ع) نقل کرده که: خدا در ثلث آخر شب جمعه 27 ماه رمضان کتابی بزبان سریانی بر آدم نازل فرموده که مشتمل بر بیست و یك ورق بوده است و این نخستین کتابی است که خدا در دنیا نازل فرموده – و این کتاب بحروف مقطعه بوده است که یك میلیون زبان از آن استخراج می شده و هر زبانی با کلید رمز خود آن زبان قابل فهم بوده است و بس و همین کتاب مشتمل بر ادله و فرائض و احکام و شرائع و سنن و حدود الهی بوده است (سفینة – البحار در لغت آدم).

تذکر: اوراقی بسیار قدیم منقول از کتاب صحف ادریس (ع) در کتابخانهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در نجف اشرف موجود بوده که سید بن طاوس آن اوراق را زیارت کرده و از آنها در کتاب سعد السعود نقل کرده است.

کلیهٔ کتابهائی که بر آدم علیه السّلام نازل شده

1 – کتاب ابو جاد (ناقل ابن اشته در کتاب مصاحف).

2 – کتاب سر الملکوت (کتاب اخبار الزمان ص 54).

3 - بیست و یك صحیفه (کتاب اخبار الزمان ص 48-53).

خط آدم علیه السّلام

ابن اشـته در کتاب مصاحف سـند به کعب الاحبار رسانیده که: اولین کسـی که کتاب عربی و سریانی و سایر کتب را درست کرد آدم علیه السّلام بود که سـیصد سال قبل از وفاتش آنها را بر گل نگاشت و گلها را پخت و پس از طوفان این کتابها بدست هرکس رسـید از روی آن نوشت و اسماعیل بن ابراهیم کتاب عربی به دستش رسید.

ابن اشـته سـند به عکرمه رسانیـده که او از ابن عبـاس روایت کرده که: اولین واضع کتـاب عربی اسـماعیل است و حروف را در آن کتـاب چسبیـده بهم نوشت نه جدا از یکدیگر (مانند معمول خط امروز که در عربی متصل است برخلاف لاتین که منفصل است) و بعد کتاب را در دسترس پسران خود همیسع(1) و قیدار گذارد.

ابن اشـته سـند به سعید بن جبیر رسانیده که: او از ابن عباس روایت کرده که: نام اولین کتاب آسمانی (ابو جاد) بوده (ص 166 ج 2 کتاب اتقان سیوطی به ترجمه و خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: با این تصریحات آنهم از شخصیتی مانند سعید بن جبیر آیا شرم آور نیست که تاریخ خط را به مصر و فینیقیه و غیره نسـبت دهیـد و مهملاتی درست کنید که (الف) را از حرف اول آلف یعنی گاو نر و (ب) را از حرف اول بیت یعنی خانه و (ج) را از حرف اول جمل یعنی شتر و... درست کرده اند؟!.

نقاش این مکتب دائرة المعارف بسـتانی مسـیحی است و بعد هم فرهنگ نظام و دیگران از او تقلید کرده اند (مقدمهٔ جلد سوم فرهنگ نظام ص 16 را به بینید).

عمر و تاریخ وفات آدم (ع)

عمر آدم نهصد و سـی سال بود که وفات یافت (توراة سفر تکوین 5/5) آدم روز جمعه شـش روز از ماه نیسان گذشته در ساعتی که آفریده شده بود وفات یافت و عمرش 930 سال بود و چهل

1- شاید مشماع مراد باشد. ب.

هزار فرزند و فرزندزادگان باقی گذارد (سفینة البحار به ترجمه).

مدفن آدم (ع)

قبر آدم در مکه در منی (بکسر میم و نون الفی) در مسجد (خیف) (بفتح خاء و سکون یاء) بوده است و بقولی در غار کوه ابو قبیس بوده و قول دیگر هم دارد.

آن کس که در کوه مزبور گفته است گفته که: حواء همسر آدم یك سال پس از آدم وفات کرده و پهلوی شوهرش دفن شده است و شیث سمت دست راست آدم مدفون است.

نوح علیه السّلام در عهد خود تابوت آدم را از آنجا به نجف اشرف منتقل ساخت (سفینة البحار به ترجمه).

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح *** هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

شعر فوق از لسان الغیب است و ناظر به وقتی است که نوح هنگام طوفان، جسد آدم را در کشتی حمل می کرده.

حواء (ع)

حواء: این لغت را قاموس در (ح - و - و) ضبط کرده است و در آن لغت می نویسد:

حوه (بضم اول و شدّ واو مفتوح) سیاهی مایل به سبزی یا سرخی مایل به سیاهی است و (شفة حواء) بر وزن حمراء لبی است سرخ مایل به سیاهی و حواء بر وزن حمراء: اسم زن آدم (ع) است (ه) و توراة در سفر تکوین باب 3 ش 20 ریشهٔ کلمهٔ حواء را از (ح - ی - ی) گرفته است زیرا می نویسد: «و آدم زن خود را حوا نام نهاد زیراکه او مادر جمیع زندگان است». محرر این تفسیر گوید: حق با صاحب قاموس است نه توراة تحریف شده.

جده: بضم و فتح دال مهملهٔ مشدده و در آخر هاء - اما بعضی بکسر جیم ضبط نموده اند چنانکه صاحب منتخب اللغه تصریح نموده و آنچه معروف شده بفتح جیم است و احتمال دارد محض بودن مزار حواء می گویند و لیکن این مدخلیتی به اسم شهر ندارد و غلط است...

طرف غروب که اندکی هوا ملایم شد به زیارت ام البشـر حواء رفتیم از باب المکه باید بیرون رفت، بدست چپ قبرستان بزرگی است که تا سور شهر فاصلهٔ چندان ندارد، وارد بقعه شدیم سکوی طولانی در وسط قبور به ارتفاع یك ذرع و امتداد دویست قدم و عرض دو ذرع بود که به بقعه منتهی می شد؛ خادمی آنجا نشسته بود سلام کردم و به سؤال از بقعه پرداختم، گفت: چون بر تمام بدن امنّا (مادرمان) حواء ممکن نبود رواقی ساخته شود این طاق را به روی سرّه (یعنی ناف) او ساخته اند و این امتداد سکو قامت علیا جناب اوست ولی باید عرض نمود:

(اینکه تو داری قیامت است نه قامت) اوقاتی به کوه سراندیب در مهبط حضرت ابو البشر مشرف بودم اثر پای مبارکش به قلهٔ کوه نقش گرفته بود طولش یك ذرع و نیم می شـد، گفتم به خادم: معلوم است آن پا این بقعه را می خواهد فاتحه و اخلاصـی خوانده و همی عبرت گرفته و می خواندم:

بسی صورت بگردیده است عالم *** از این صورت بگردد عاقبت هم

عمارت با سرای دیگر انداز *** که دنیا را اساسی نیست محکم

یك روز مسـکن عزت در جنت بود که: (وَ یٰا آدَمُ اُسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ اَلْجَنَّةَ...) یك روز هم به عتاب: (اهبطوا فی الارض) مستقر گردیده (به خلاصه از ص 133 و 134 کتاب تحفة الحرمین نگاشتهٔ معصوم بن رحمتعلی شیرازی).

محرر این تفسـیر گوید: عرض ادب به پدر و مادرمان آدم و حواء واجب است و حتی محی الدین صاحب فتوحات به نیابت آدم و حواء در مکه عمره انجام می داده است.

نسل آدم و حواء (ع)

در توراة از چگونگی تناسل آدم و حواء سـخنی به میان نیامـده است و آیـة اللّه العظمی شـیخ محمد حسـین کاشف الغطاء یکی از اساتید اجازهٔ محرر این سطور، در کتاب الفردوس الاعلی به خلاصه و ترجمه فرموده اند که: موضوع از دو صورت خالی نیست یا اینست که حواء در هر شکم جفت زائیده (پسر و دختر) و ازدواج میان پسر از شکمی با دختر از شکمی

دیگر بوده و چون نسل بشری نبوده این گونه ازدواج بلامانع بوده است و یا این است که:

از دو حوریهٔ دیگر که نازل شده اند نسل پدید آمده است (ه).

فرزندان آدم ابو البشر (ع)

فرزندان آدم (ع) از حواء عبارتند از: 1 - قابیل قاتل 2 - هابیل مقتول 3 - شیث (ع) 4 - به بالا پسران و دختران دیگر.

دو پسر آدم

یك: قابل: یعنی بدست آوردن - اول زاده آدم و حواء بود (قاموس مقدس) و در توراة (سفر تکوین - 1/4) اسم او را قائن گفته.

تذکر: الف: یکی از کلیسائیهای سیاسی(1) بنام مستعار هاشم بقرآن ایراد کرده که قرآن بجای قائن؛ قابیل نوشته است (ه).

اما این گمراه مغرض ندانسته که قرآن صریحا اسمی از قابیل و هابیل نبرده است بلکه بعنوان (ابنی آدم) فرموده یعنی دو پسر آدم (رجوع به سورهٔ مائده آیهٔ 30).

ب: محرر این تفسیر معتقد است که: اسم پسر اول آدم همان قابیل بوده پس از کشتن برادر خود، قائن خوانده شده است زیرا کلمهٔ قابیل: مرکب و مخفف است از دو کلمهٔ (قابل) یعنی بدست آورده و (ایل) یعنی خدا و به عبارت دیگر بدست آمده از درگاه خدا و پس از اینکه وی برادر خود هابیل را کشته است اسم (ابل) از او گرفته شده است و از مجمع و کانون گرم خانوادگی آدم و حواء رانده و تبعید گردیده است و او را بنام (قائن) نامیده اند و برای وجه تسمیهٔ قابیل در توراة می نویسد: آدم زن خود حواء را بشناخت و او حامله شده قائن را زائید و گفت مردی از یهوه حاصل نمودم (سفر تکوین توراة 1/4) و قائن کار کن زمین بود (2/4 سفر مزبور) که خود این نظریهٔ ابتکاری ما را تأیید می نماید.

1- جرجس سال انگلیسی است (منجد در لغت الاسلام).

دو: هابیل یعنی نفس یا بخار پسر دومین آدم است (قاموس مقدس).

اما محرر این تفسیر معتقدم که: کلمهٔ هابیل مرکب است از (هبه) و از (ایل) یعنی بخشش خدا و (بت هبل) هم که در فتح مکه واژگون و در آستانهٔ یکی از درهای خانه خدا دفن شد تا حجاج در رفت و آمد آن را لگدکوب نمایند، همان مجسمهٔ هابیل است.

توضیح 1 – شیث بمعنی عوض است و در توراة می نویسد: آدم بار دیگر زن خود را شناخت و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد زیرا گفت خدا نسلی دیگر بمن قرار داد به عوض هابیل که قائن او را کشت (25/4 سفر تکوین).

2 – محرر این تفسیر گوید: کلمهٔ ایل: سریانی قدیم است و هرکس که گفته: عبرانی است اشتباه کرده و یا غرض به کار برده است و اسم نسل شیث طبق توراة (سفر تکوین 12/5) مهللئیل است و کلمه مرکب است و جزء آخر آن (ایل) است. جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم کلمات مرکب است و بنابراین کلمهٔ ایل از کلمات مستعمل در عهد آدم ابو البشر است نه عهد صدها قرن بعد که زبان عبری پیدا شده است.

قبل از آدم علیه السّلام

کاشف الغطاء مزبور: در کتاب الفردوس الاعلی به خلاصه و ترجمه فرموده اند که:

آدم (ع) پدر نسل نوع بشر موجود است و لیکن در قرآن و احادیث مطلبی نیست که وی اول از این نوع است بلکه خلافش موجود است از جمله در تفسیر آیهٔ 15 از سورهٔ قاف که فرموده: (بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ) اخباری از امامین محمد الباقر و جعفر الصادق (ع) موجود است که به خلاصه گمان مکنید که غیر از این نوع، آدمی نبوده است بلکه پیش از شما خدا هزار هزار آدم و هزار هزار عالم آفریده و پس از انقراض این عالم و رفتن بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ هزار هزار آدم و هزار هزار عالم بوجود خواهد آورد و شما بیشتر این اخبار را در کتاب خصال صدوق (اعلی اللّه مقامه) خواهید یافت.

و قاعدهٔ عدم تناهی قدرت خدای تعالی هم همین گونه حکم می کند که فیض خدا به هیچ وجه قطع نمی شود و یهود که فیض خدا را منقطع و دست قدرت او را بسته می دانند لعن شده اند (وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا) – قرآن سورهٔ مائده آیه 67) (ه).

نوح (ع) جد اعلای پیامبر (ص)

جد اعلای پیامبر (ص) نوح (ع) فرزند لامك است و شرح احوال نوح در تفسیر بیان خواهد شد فرزندان نوح عبارتند از: 1 - سام 2 - حام 3 - یافث 4 - یام.

و فرزندان سام عبارتند از: 1 - عیلام 2 - اشور 3 - ارفکشاد 4 - لود 5 - أرام و فرزند ارفکشاد عبارتست از: شالح فرزندش عابر فرزندانش: 1 - فالج 2 - یقطان و فرزند فالج عبارتست از: رعو فرزندش سروج فرزندش ناحور فرزندش تارح.

فرزندان تارح عبارتست از: 1 - ابراهیم خلیل اللّه (ع) 2 - ناحور 3 - هاران که فرزند هاران: لوط پیغمبر (ع) است (رجوع به توراة سفر تکوین باب 10 و 11 و کتاب اخبار الزمان).

توضیح: حضرت نوح فرزندی بنام (یام) داشته که وی در طوفان دعوت پدر را اجابت نکرد و غرق شد (اخبار الزمان).

ضبط کلمات و معانی آنها

لامك بفتح میم یعنی قوی.

نوح: یعنی راحت و مفاد (توراة سفر تکوین باب 29/5) این است که: پدر فرزندش را نوح نام نهاد و گفت این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد (ه).

سام: یعنی اسم و وی ارشد اولاد نوح است و قوم یهود و أرام و فرس و اشور و عرب از نسل سام می باشند و لغات ایشان را لغات سامیه می گویند.

حام یعنی حمایت کننده.

یافث بفتح فاء بمعنی وسعت است. محرر این تفسیر گوید: در قاموس مقدس وی را پسر دوم نوح گفته است ولی اشتباه می باشد و وی پسر سوم است.

عیلام بکسر عین یعنی آبادی.

أشور بفتح همزه و شدّ شین مضموم است.

ارفکشاد بفتح اول و سوم است.

لود بضم اول و سکون دوم است.

أرام بفتح اول بمعنی عالی است.

شالح بفتح لام است.

عابر بر وزن ناصر است.

فالج بفتح لام بمعنی جدائی و شکاف است.

یقطان بر وزن مرجان یعنی کوچك شونده و وی از نسل سام و رئیس بنی یقطان بوده که قبایل عرب اند.

رعو بفتح اول و ضم دوم است.

سروج بر وزن رسول بمعنی شاخه است.

ناحور بر وزن قانون نام دو نفر است یکی جد ابراهیم و دیگری برادر ابراهیم.

تـارح بفتـح راء یعنی تنبـل و او پـدر ابراهیم است که با وی تا حاران مرافقت نموده در آنجا در سن 205 سـالگی وفات نمود در حالتی که ابراهیم پنجاه وهفت ساله بود و مدفن تارح در حاران است (حاران بمعنی خشك است).

أبرام بر وزن مرجان یعنی پدر عالی که بعد از آن به ابراهام موسوم شد یعنی پدر جماعت بسیار.

هاران بمعنی کوه نشین است و وی برادر ابراهیم و پدر لوط است (توراة سفر تکوین باب 11 ش 26).

لوط بمعنی پوشش است. (مدرك ضبط کلمات: توراة عربی مشکول و مدرك معانی:

قاموس مقدس است).

ابراهیم (ع) جد عالی پیامبر (ص)

حضرت ابراهیم در سال 1812 قبل از میلاد در شـهر (اور) که یکی از شـهرهای جنوبی کلده و نزدیك به شهر بصرهٔ کنونی و خلیج فارس است متولد شد و در اثر کشمکش با نمرود پادشاه کلده با پسر برادر خود لوط و چند تن از عائلهٔ خود به (حران) ناحیه ای واقع در شمال

سوریهٔ فعلی رفت و بعد در سن 75 سالگی بطرف ارض کنعان یا فلسطین (اسرائیل امروزی) مهاجرت نمود (1737 قبل از میلاد).

در این عصر جنگ بین عیلامیها (ساکن سابق خوزستان و لرستان) با سومریها و آکادیها (ساکنین سابق بابل یا عراق کنونی) به شدت رسیده بود و سلسلهٔ دوم بابلیها می رفت که در کلده حکومت کند.

ابراهیم پس از ورود به کنعان در اثر قحطی موقتا (1737-1736 قبل از میلاد مسافرتی به مصر نمود و پس از مراجعت در شهر حبرون ساکن گردید و در سال 1637 قبل از میلاد در سن یك صد و هفتادوپنج سالگی وفات یافت، قبور ابراهیم و ساره و اسحاق و رفقه (زن اسحاق) و یعقوب (ملقب به اسرائیل) و لیئه (زن یعقوب) تا امروز در شهر حبرون باقی است. (قاموس مقدس در لغت حبرون).

پسران ابراهیم خلیل اللّه علیه السّلام عبارتند از:

1 - اسماعیل 2 - اسحاق 3 - زمران 4 - یقشان 5 - مدان 6 - مدیان 7 - یشباق 8 - شوح.

اما مدیان فرزندش: یشحب فرزندش میکیل است که (مادرش دختر لوط پیغمبر است) فرزندش: حضرت شعیب علیه السّلام است (و اصحاب ایکه قوم شعیب اند).

توضیح: مادر اسماعیل: هاجر مصری است.

مادر اسحاق: سارای (ساره) است.

مادر بقیه: قطوره است (توراة سفر تکوین باب 25).

زمران و مدیان و یشباق بر وزن انسان است و یقشان بر وزن مرجان و مدان بر وزن سلام و شوح بر وزن نوح است.

هاجر: بفتح جیم بمعنی فرار است زیرا وی از دست ساره فرار کرد.

سارای: در اول سارای بوده بعد (ساره) شده یعنی امیره.

قطوره (بفتح قاف و ضم طاء) بمعنی بخور است.

اسماعیل: یعنی مسموع از خدا و وی یگانه پسر ابراهیم بوده که ابراهیم مأمور به

ذبح او شده. (توراة سفر تکوین 22/2) محرر این تفسیر گوید: بنابراین نسبت ذبح به اسحاق که در (توراة سفر تکوین 22/2) (بعنوان توضیح) گفته شده: تحریف است زیرا اسحاق یگانه پسر نبوده است و اسحاق بعد از جریان ذبح به دنیا آمده است (مدرك نسب: توراة سفر تکوین ابواب 17 و 21 و 25 و مدرك ضبط کلمات توراة عربی مشکول و مدرك نسب اعقاب مدیان: تفسیر مجمع البیان بنقل از ابن اسحاق و مدرك معانی: قاموس مقدس است).

اسماعیل جد نزدیك پیامبر (ص)

اشاره

حضرت اسماعیل (ع) پسر اول ابراهیم که مادرش هاجر کنیزك مصری است با مادر: در عاصمهٔ حجاز (شهر مکه) سکونت کردند و قبر هر دو در معبد بزرگ مسلمین است.

حجر (بکسر حاء و سکون جیم) خانهٔ اسماعیل است و قبر هاجر و قبر اسماعیل در آنجاست (کافی از حضرت صادق علیه السّلام به ترجمه) حجر جزء خانهٔ کعبه نیست حتی بقدر سر ناخن و اسماعیل علیه السّلام مادر خود (هاجر) را در آنجا دفن کرد چون خوش نداشت که قبر مادر پای مال آمدوشدکنندگان قرار گیرد لذا سنگ برآن افکند و قبور انبیاء (ع) نیز در آنجاست (کافی از حضرت صادق (ع) به روایت معاویة بن عمار) در حجر در پهلوی سومین رکن دختران دوشیزهٔ اسماعیل مدفونند (کافی از حضرت صادق (ع) به روایت معاویة بن عمار) ما بین رکن و مقام: مشحون از قبور انبیاء است (به فرمودهٔ حضرت امام محمد - باقر - ع -) ما بین رکن یمانی و حجر الاسود: هفتاد پیامبر مدفونند (به فرمودهٔ حضرت صادق علیه السّلام رجوع به کتاب سفینة البحار در لغات حجر و قبر).

رفع شبهه

اسماعیل علیه السّلام ملقب به (ذبیح اللّه) است زیرا وی پسر بزرگتر ابراهیم و یگانه پسر است و هنوز اسحاق برادرش به دنیا نیامده که امتحان ذبح در کار آمده (رجوع به باب 22 سفر تکوین توراة ش 2 و 16) و در توراة در همین مورد تحریف شده که کلمهٔ (یعنی اسحاق) را اضافه کرده اند تا افتخار ذبیح بودن را از اسماعیل جد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سلب کنند و به

اسحاق جد اسرائیلی ها تفویض کنند و دلیل بر تحریف این است که در توراة می نویسد:

ابراهیم مأمور به ذبح یگانه پسر خود شده است در صورتی که اسحاق پسر یگانه نیست و بلکه دوگانه است زیرا پس از اسماعیل به دنیا آمده است.

نیز رفع شبهه

یك روایتی از پیامبر (ص) نقل کرده انـد که فرموده: «انا ابن الـذبیحین» یعنی من پسـر دو ذبیـح هسـتم و این دو ذبیـح را یکی اسـماعیل و دیگری را عبـد اللّه بن عبـد المطلب می گویند (البته قصه ئی هم نقل می کنند که حضـرت عبد المطلب نذر کرد که اگر خدا ده پسـر به او داد، یکی را قربانی کند و برحسب قرعهٔ نزد بت هبل: قرعه بنام عبد اللّه درآمد و آخرالامر برحسب پیشنهاد زن کاهنه ای قرعه ها تجدید شد تا قرعه باسم صـد شتر بیرون آمـد و لـذا صـد شتر را بجای عبـد اللّه نحر کردنـد) و لیکن محرر این تفسـیر این موضوعات را ساختگی بت پرسـتان و جهودان می دانم زیرا حضـرت عبد المطلب که بقول بعضی پیامبر عصر خود و بقول همه: رئیس خانهٔ کعبه بوده است: بت هبل را نمی پرستید و نزد هبل قرعه نمی زده و کشتن آدمی هم بی امر خدا روا نبوده است و شاید مراد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این بوده که من صاحب دو ذبیح هستم یکی حسن و دیگری حسین (نوادگانم).

زیرا (ذبیح بمعنی کشته است – قاموس و منجد) و ابن: کنایه است مانند «انا ابن جلا و طلاع الثنایا» و یا «انا ابن بجدتها» و هکذا.

در کتاب محمد نگاشـتهٔ محمد رضا مصری در (ص 6) به ترجمه می نویسـد که: – بعضـی ها در حکایت این نذر تردید کرده اند و لیکن مانعی برای ما نیست که آن را نقل کنیم زیرا در امهات کتب تواریخ که ما از آنها برداشت می کنیم نقل شده است چه آنکه ابن اسحاق آن را روایت کرده و طبری و ابن اثیر و طبقات ابن سعد آن را نقل کرده اند (ه).

محرر این تفسـیر گویـد: تمام منقولات به قول ابن اسـحاق منتهی شده است و او هم از منبع محکمی گرفته و لیکن منبع یا جهود بوده و یا بت پرست.

اسحاق برادر اسماعیل و عم نزدیك پیامبر (ص)

حضرت اسحاق فرزند دوم ابراهیم است ولادتش سال 1712 و وفاتش سال 1532

ص: 164

قبل از میلاد حضـرت یعقوب ملقب به اسـرائیل متولد سال 1652 قبل از میلاد فرزند دوم اسـحاق و پدر دوازده سـبط اسرائیل است (در اسباط به بینید).

پسران اسحاق: 1 - عیسو (عیص) 2 - یعقوب (ملقب به اسرائیل).

نام مادر عیسو و یعقوب رفقه است و این دو برادر توأم بدنیا آمده اند.

اسـحاق بمعنی مضـحك و خنده آور است که به واسطهٔ تولد یافتن وی در زمان غیر منتظر و غیر مترقب و کبر سن والدین بدین اسم موسوم گشت (ص 4 مقدمهٔ قاموس) مقدس و در ص 51 می نویسد: اسحاق یعنی خندان) عیسو بکسر اول یعنی مودار یا زبر.

یعقوب یعنی تعاقب کننده (ص 4 مقدمـهٔ مزبور) و در لغت یعقوب می نویسد: یعنی پاشـنه را می گیرد زیرا وی پس از عیسو (که توأم بوده اند) بدنیا آمده است.

رفقه بر وزن فضه یعنی بند (مدرك نسب: توراة سفر تکوین باب 25 و مدرك ضبط کلمات:

توراة عربی مشکول و مدرك معانی: قاموس مقدس است).

همسر اسماعیل

در تاریخ سینا (ص 620-625) به خلاصه و ترجمه می نویسد: علمای نسابه، عرب را بر سه طبقه قسمت کرده اند:

الف: عرب عاریه یا عرب بائده و اینها اقوامی هستند ولی عمالقه از تمام اقوام عرب بائده مشهورترند.

دولتهای عرب عاربه (بائده) عبارتند از: 1 - عاد 2 - ثمود 3 - طسم 4 - جدیس 5 - نبط 6 - تدمر 7 - عمالقه.

تذکرات: مسـکن قوم عاد در احقاف واقع بین یمن و عمان تا حضرموت و شحر بوده است و اینها را نسل عاد بن عوص بن أرام بن سام گفته اند و شاید اقدم دولتهای جزیره باشند زیرا عرب بهر چیز قدیم که تاریخش معلوم نباشد می گوید: (عادی).

دیار ثمود در حجر (بکسر حاء و سکون جیم) و وادی القری واقع در ما بین حجاز و شام بوده است و خانه هاشان را در کوهها می کنده اند و اینها را از نسل ثمود پسر جاثر (برادر عوص)

ابن أرام گفته اند.

اقوام طسم بر وزن وقت و جـدیس بر وزن امیر، در یمامه واقع بین نجد و یمن سـکونت داشـته اند و طسم و جدیس را پسـران جاثر (مزبور) گفته اند.

قوم نبط (بر وزن وقت) در بتراء سمت شرق وادی عربه سکونت داشته اند.

قوم تدمر (بفتح تاء و سکون دال و ضم میم)، در بادیهٔ شام سکونت داشته اند.

عمالقه: در صـنعاء یمن سـکونت داشـته انـد و بعـد به حرم رفته انـد و جماعتی در شام بوده انـد و ابن خلدون گفته که اهل بحرین و عمان طوائفی از آنهایند و همچنین اهل حجاز و نجد. ضمنا در تواریخ بنی اسرائیل بارها اسم عمالقه به میان آمده است.

صورت دولتهای عرب عمالقه

1 – دولت حمورابی در عراق (در قرن بیست و پنجم قبل از مسـیح عمالقه بر بابل غالب شدنـد و دولتی تشـکیل دادنـد؛ اولین پادشاه این دولت سـاموابی است (یعنی پسـر سـام) و پادشـاهی این سلسـله ادامه داشت تا در قرن بیست و سوم قبل از مسـیح که حمورابی از آنها به سلطنت رسید و دولت بنام او معروف شد).

2 – دولت رعاة هکسوس در مصر (از سلسلهٔ پانزدهم تا سلسلهٔ هفدهم سلاطین مصر).

3 – چندین دولت در سوریه (تاریخ سوریا را به بینید).

4 – بقایای عرب بائده که در خاوه هستند.

ب: عرب متعربه که همان قحطانیون می باشـند (بنی جرهم از قحطانیون هسـتند که در حجاز سـمت ولایت یافتنـد) (قحطانیون را اعقاب قحطان یا یقطان بن عابر بن شالح بن ارفکشاد بن سام بن نوح مذکور در باب دهم سفر تکوین توراة گفته اند).

دولتهای قحطانیون در یمن عبارتند از: 1 – دولت معینیه (بفتح میم) و بعضی این دولت را از عرب بائده می دانند.

2 – دولت سبئیه که مـدتی با دولت معینیه هم جوار بودنـد و پس از آن دولت معینیه را هم، ضـمیمهٔ دولت خود نمودنـد – عدد پادشاهان سبأ، سی و اندی است ملکه سبأ، که به دیدار

سلیمان (ع) رفت از این سلسله است. از آثار این سلسله بنای سدّ مأرب است (سد بدست پثعمر پادشاه سبأ در قرن ششم قبل از مسیح بناء شده است).

3 – دولت حمیریه که جانشین دولت سبئیه شد – دولت حمیریه در اواخر قرن سوم میلادی به اوج عظمت رسید و ازآن پس به دولت تبابعه معروف شد (مفرد تبابعه:

تبّع بضم تاء و شدّ باء مفتوح است یعنی ملك الملوك یعنی شاه شاهان).

تذکرات: 1 – دولت حمیریه سد مأرب را که خراب شده بود ترمیم کرد و اندکی قبل از اسلام سد خراب و ویران گردید که آثار آن اکنون پیداست.

2 – در عهد تبابعه: دولت کنده که عرب بودند در خارج حضرموت بوجود آمد و با حمیریها سرگذشتها دارد و آخرین پادشاهان کنده، امرؤ القیس شاعر مشهور و معاصر حارث ابن جبلهٔ غسانی و متوفی به سال 560 میلادی است.

3 – دار التبابعه (یعنی خانهٔ تبع ها) در مکه است و پیامبر (ص) در آنجا زائیده شده است (قاموس به ترجمه).

پس از خرابی سد مأرب در سبأ که شرح خرابی این سد در قرآن مجید ذکر شده است، اهل سبأ در جزیرة العرب باین شرح پراکنده شده اند:

1 – خزاعه به مکه.

2 – اوس و خزرج به مدینه (یثرب).

3 – ازد به عمان و یمامه.

4 – لخمیون به بادیهٔ عراق (که بعدا دولت منذریان (مناذره) را در حیره تشکیل دادند).

5 – غسانیان (غسانیه) به بادیهٔ شام (که بعدا دولت غساسنه را تشکیل دادند).

6 – عرب صفا به کوه صفا از کوههای حوران (که خط خاصی داشتند که از خط مسند سبئی متفرع شده بود).

ج: عرب مستعربه که همان عدنانیون هستند (و عدنان از اعقاب اسماعیل بن ابراهیم خلیل اللّه است) اسماعیل در مکه زنی از جرهم قحطانی گرفت و از این زن دوازده

پسر پیدا کرد.

پسران اسماعیل

1 - نبایوت: 2 - قیدار (که نسب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او می رسد) 3 - ادبئیل 4 - مبسام 5 - مشماع 6 - دومه 7 - مسا 8 - حدار 9 - تیما 10 - یطور 11 - نافیش 12 - قدمه.

ضبط کلمات و معانی آنها

نبایوت (بفتح نون و باء الفی و ضم یاء و سکون واو) یعنی محلهای مرتفع - قیدار (بر وزن انسان) یعنی سیاه پوست - ادب (بر وزن سبب) یعنی معلم (إیل یعنی خدا) یعنی خدا معلم اوست - مبسام و مشماع (بر وزن انسان) دومه (بر وزن روزه) مسا (بفتح میم و شدّ سین) حدار (بر وزن سلام) تیما (بفتح اول و سکون دوم و میم الفی) یطور (بر وزن رسول) نافیش (بر وزن هابیل) قدمه (بکسر قاف و سکون دال و فتح میم است) (مدرك نسب: توراة سفر تکوین باب 25 و مدرك ضبط کلمات: توراة عربی مشکول و مدرك معانی: قاموس مقدس است).

عبد المطلب جد بلا فصل پیامبر (ص)

حضرت عبد المطلب جد بلا فصل پیامبر (ص) است فرزندانش عبارتند از:

1 - عبد اللّه پدر رسول خدا (صلّی اللّه علیه و آله).

2 - ابو طالب و نامش عبد مناف است و فرزندانش: طالب و عقیل و جعفر و علی (ع) فاصلهٔ عمر هریك ده سال است و ام هانئ و جمانه (بضم جیم) و مادر همگی فاطمه بنت اسد است.

3 - زبیر.

4 - ام حکیم البیضاء و به او «حصان» (بر وزن سلام) گفته می شود و وی با عبد اللّه پدر پیامبر (ص) توأمان بوده اند یعنی همزادند.

5 - عاتکه.

6 - بره (بفتح باء و شدّ راء مفتوح).

7 - امیمه (بضم همزه و فتح میم و سکون یاء و فتح میم) و وی همسر جحش (بفتح جیم و سکون حاء) بن رئاب (بر وزن کتاب) شد. فرزندانش: عبد اللّه مجدع (بر وزن منظم) و عبد و عبید اللّه و زینب و حبیبه و حمنه (بفتح حاء و سکون میم و فتح نون) و این زینب همان است که بدستور پیامبر (ص) زن زید بن حارثه شد و بعدا زید او را طلاق داد زیرا زید غلام و آزاد - کرده بود و زینب نوهٔ عبد المطلب (بزرگ حجاز) بود و ازاین جهت زینب با زید ناسازگاری می کرد و پس از مطلقه شدنش پیامبر (ص) زینب را که دختر عمه اش بود تزویج کرد و قرآن در سورهٔ احزاب موضوع طلاق زید و تزویج پیامبر (ص) را بیان کرده است (حبیبه و زینب بلا عقب وفات کردند).

8 - اروی (بر وزن اعلی). (مادر این هشت نفر فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است).

9 - حمزه (که در جنگ احد شهید شد).

10 - مقوم (بضم میم و فتح قاف و واو مشدد مفتوح).

11 - حجل (بفتح حاء و سکون جیم) و نامش مغیره است (بضم میم و کسر غین).

12 - صفیه (مادر این چهار نفر هاله دختر اهیب «بر وزن حسین» است) و وی همسر عوّام (بر وزن صراف) بن خویلد شد و چند فرزند آورد از جمله زبیر است که در زمان علی علیه السّلام اسمش بسیار به میان آمده.

13 - عباس (خلفاء بنی العباس از اعقاب او هستند).

14 - ضرار (بر وزن کتاب) مادر این دو نفر نامش نتیله (بر وزن امیمه) دختر جناب بن کلیب (بر وزن رجیل) است.

15 - حارث (وی بزرگترین فرزندان عبد المطلب است و به عبد المطلب: بهمین مناسبت ابو الحارث می گفتند).

16 - قثم (بضم قاف و فتح ثاء) که در کودکی وفات یافت (مادر این دو نفر صفیه دختر جندب است).

17 - ابو لهب نامش عبد العزی و مادر او لبنی (بر وزن دنیا) دختر هاجر بن

عبد مناف است.

18 - غیداق (بر وزن سلمان) نامش مصعب (بضم میم) و مادرش خزاعیه است.

تذکر: در تفاسیر: فراوان از ابن عباس مطلب نقل می کنند و مراد از او: عبد اللّه پسر عباس (مذکور در شمارهٔ سیزدهم است) ابن عباس در سال شصت و هشتم هجری در سن هفتادویك سالگی وفات یافت (به ترجمه از کتاب نسب قریش).

نسب پدر و مادر و همسر پیامبر (ص)

پدر محمد مصطفی (ص) عبد اللّه و وی پسر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن و مادر محمد مصطفی (ص) آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن و همسر محمد مصطفی خدیجه (ام المؤمنین) دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان - بن أد بن ادد بن الیسع بن همیسع بن نبت بن سلامان ابن حمل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل اللّه (ع) است (تا عدنان از کتاب نسب قریش است).

تذکرات: 1 - اسم عبد المطلب: شیبه است (به گفتهٔ سهیلی در کتاب روض الانف) و عامر هم گفته اند و صحیح همان شیبه است، حضرت عبد المطلب 140 سال عمر کرده.

2 - اسم هاشم: عمرو است.

3 - اسم عبد مناف: مغیره است بضم اول و کسر دوم.

4 - اسم قصیّ: زید است.

5 - اسم نضر: قیس است.

6 - اسم مدرکه: عامر است به گفتهٔ ابن اسحاق و صحیح نزد جمهور این است که نامش عمرو است (ذیل سیرهٔ ابن هشام).

7 - نسب در ما قبل عدنان در سیرهٔ ابن هشام بنحو دیگری است و ما طریقهٔ مشهور

را انتخاب کردیم.

قریش

هرکس فرزند نضـر بن کنانه است، قرشـی است و هرکه را نضـر بدنیا نیاورده است قرشی نیست پس قریش فرزندان نضر بن کنانه هستند (به ترجمه و خلاصه از تفسیر مجمع البیان در سورهٔ قریش) و در کتاب نسب قریش (ص 12) می نویسد که: اسم فهر بن مالك: قریش است و هرکس را که فهر نزائیده است از قریش نیست (ه) و بعضی قصی را قریش دانسته اند.

ضبط اسامی

مناف بر وزن سـلام و قصی بر وزن حسین و کلاب بر وزن حساب و مره بر وزن عمره و کعب بر وزن وقت و لؤی بر وزن حسین و غالب بر وزن کامل و فهر بر وزن اسم و نضـر بر وزن وقت و کنانه بر وزن هدایه و خزیمه بضم اول و فتح دوم و مدرکه بضم میم و کسـر راء و مضر بضم اول و فتح دوم و نزار بر وزن کتاب و معد بفتح اول و دوم و شدّ سوم و عدنان بر وزن مرجان است خویلد: بضم اول و فتح دوم و کسر چهارم است.

مادر حضـرت محمد صـلّی اللّه علیه و آله آمنه دختر وهب (بفتح اول و سـکون دوم) پسـر عبد مناف ابن زهرة بن کلاب مذکور در نسـب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است (کتاب نسب قریش).

فرزندان پیامبر (ص)

فرزندان حضرت محمد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عبارتند از: 1 - قاسم 2 - زینب 3 - عبد اللّه 4 - ام کلثوم 5 - فاطمه 6 - رقیه 7 - ابراهیم.

توضیحات: 1 - مادر شش نفر اولیه: خدیجه دختر خویلد است و مادر هفتمین:

ماریهٔ قبطیه است.

2 - ترتیب فوق که شماره گذاری شده است برحسب ترتیب تاریخ تولد است.

3 - عبد اللّه: ملقب به طاهر و به طیب است پس از بعثت بدنیا آمد و در کودکی وفات یافت.

ص: 171

4 – ماریـهٔ قبطیه: دختر شـمعون است که مقوقس بزرگ اسـکندریه او را با خواهرش شـیرین با یك خصـی بنام مأبور بعنوان هـدیه بحضور رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله فرسـتاد و رسول خدا شـیرین را به حسان بن ثابت که شاعر بود بخشـید و حسان فرزندی بنام عبد الرحمن آورد و عقب حسان منقرض شد.

5 – ابراهیم در ماه ذی الحجهٔ سال هشتم هجری متولد گردید و در هجده ماهگی در مدینه وفات یافت.

6 – زینب دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله زن ابو العاصی بن ربیع بن وائل شد فرزندانش:

1 – علی که نسلش منقرض شد.

2 – أمامه، وی زن حضرت علی بن أبي طالب علیه السّلام شد و پس از شهادت حضرتش مغیرة ابن نوفل او را بزنی گرفت و امامه در زمان زوجیت مغیره وفات یافت – امامه فرزند نیاورد و بلا عقب است.

(امامه بضم همزه است و مغیره بر وزن سکینه یعنی هر دو بضم اول و فتح دوم است و زینب و نوفل بر وزن جعفر است).

7 – اما رقیه زن عتبة بن ابو لهب شد 8 – اما ام کلثوم زن عتیبـة بن ابو لهب شد پس از نزول سورهٔ (تبت یدا ابی لهب – ابو لهب و زنش ام جمیل به فرزندان خود دستور دادند که زنان خود را رها کنند.

پس از آن عثمان بن عفان رقیه را در مکه بزنی گرفت و با او به سـرزمین حبشه مهاجرت کرد و فرزنـدی بنام عبد اللّه آورد و بعدا با عثمان به مدینه آمد و رقیه در زوجیت عثمان وفات یافت.

پس از آن عثمان ام کلثوم را بزنی گرفت و او هم در زوجیت عثمان وفات یافت.

9 – اما فاطمه به زوجیت علی بن أبي طالب (ع) درآمـد فرزنـدانش: 1 – حسن 2 – حسین 3 – ام کلثوم 4 – زینب (خلاصه و ترجمه از کتاب نسب قریش ص 21–25 و 231).

10 – عتبة بضم عین و سکون تاء است و عتیبه: بر وزن جهینه است و عفان بر وزن صراف است.

11 – در نصاب می گوید:

«در سینه دلت چو خاره اندر سیم است *** وز تیغ خیال تو دلم دونیم است»

«مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع *** بحر هزج اخرب ازین تقسیم است»

«فرزند نبی قاسم و ابراهیم است *** پس طیب و طاهر از ره تعظیم است»

«با فاطمه و رقیه ام کلثوم *** زینب شمر ار ترا سر تعلیم است»

12 – محمد حسین طالقانی در شرح نصاب می نویسد: قاسم در دوسالگی وفات یافت و مراد از طیب و طاهر: عبد اللّه است و هفت روزه بوده که وفات یافته و فاطمه هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت که رحلت فرمود و هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پدر زنده بود (ه).

تاریخ بعثت پیامبر (ص)

روز 27 ماه رجب سال چهلم عمر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مصادف با بعثت آن برگزیدهٔ پروردگار و ممتازترین شخصیت جهان هستی است.

در چنین روزی میان قومی بلکه دنیائی ظالم و بیدادگر؛ بت پرست و فرزندکش جاهل و مصرّ به جهل، ندای «قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا» را بلند کرد و پایه های ظلم و بیداد را در هم ریخت و ارکان تمدن عظیم و پرشکوه اسلامی را پایه گذاری کرد.

رسول اکرم بر پایهٔ تعلیمات قرآن، مشعلی فروزان بر پا داشت که در نور آن عدالت و حقیقت رنگ و جلا یافت و یکتاپرستی رشد کرد و ریشه های اختلاف طبقاتی سوخت.

و ابن بطوطه در کتاب سفرنامهٔ خود می نویسد: در شب 27 ماه رجب بیماران در نجف اشرف برای استشفاء هجوم می کردند. و محدث قمی در کتاب مفاتیح الجنان همین موضوع را نقل کرده است.

خانهٔ مولد پیامبر (ص) در مکه

اعلیحضرت ملك ابن سعود دستور داده است که در خانه ای که حضرت رسول اکرم علیه السّلام تولد شده و معروف است که در آن خانه به آن حضرت وحی نازل می شده کتابخانهٔ عمومی تأسیس

شود (الریاض - رادیو دهلی - روزنامهٔ ط 7 اسفند سال 1329 برابر دوشنبه 19 ج 1 سال 1370 قمری هجری).

خانهٔ خدیجه در مکه

اعلیحضـرت ملك ابن سعود دستور داده است که خانهٔ حضرت خدیجه سلام اللّه علیها بمنظور تدریس قرآن تخصیص داده شود (الریاض - رادیو دهلی - روزنامهٔ ط 7 اسفند سال 1329 برابر دوشنبه 19 ج 1 سال 1370 قمری هجری).

تاریخ زندگانی پیامبر (ص) برحسب سالهای میلادی

جدول بتواریخ الحوادث المشهورة فی السیرة النبویة سنه 545 - میلادیه میلاد عبد اللّه والد رسول اللّه.

570 حادثة الفیل.

570-10 أغسطس مولد النبی (ص) فجر یوم الاثنین شهر ربیع الاول.

573 میلاد أبی بکر 575-576 وفاة آمنة ام النبی (ص).

578 وفاة جده عبد المطلب.

581 میلاد عمر بن الخطاب.

582 رحلة النبی الاولی الی الشام مع عمه ابی طالب.

580-590 حرب الفجار.

595 رحلته الثانیة الی الشام فی تجارة لخدیجة و فی هذه السنة تزوج بها.

600-601 میلاد علی بن أبی طالب.

605 تجدید بناء الکعبة.

610 بدء الوحی.

ص: 174

614-613 ميلاد عائشة.

615 الهجرة الى الحبشة (شهر رجب سنة خمس من النبوة).

617 مقاطعة قريش لبنى هاشم و بنى المطلب.

620 وفاة أبى طالب و وفاة خديجة (عام الحزن).

621 الاسراء و المعراج (قبل الهجرة بسنة - ليلة الاثنين 27 رجب) و فريضة الصلاة.

621 بيعة العقبة الاولى (سنة 12 من النبوة).

28-622 يونيه هجرته الى المدينة (12 ربيع الاول - يوم الاثنين و هو يوم وصوله الى المدينة).

623 بعث حمزة (شهر رمضان على رأس سبعة اشهر من الهجرة).

623 سرية عبيدة بن الحارث (شهر شوال على رأس ثمانية اشهر من الهجرة).

623 يونيه غزوة الابواء (شهر صفر على رأس اثنى عشر شهرا من الهجرة).

623 يوليه غزوة بواط (شهر ربيع الاول على رأس ثلاثة عشر شهرا من الهجرة).

623 اكتوبر غزوة العشيرة (جمادى الآخرة على رأس ستة عشر شهرا من الهجرة).

623 نوفمبر سرية عبد اللّه بن جحش (شهر رجب على رأس سبعة عشر شهرا من الهجرة).

624 يناير غزوة بدر الكبرى (رمضان على رأس تسعة عشر شهرا من الهجرة).

624 فبراير غزوة بنى قينقاع (شوال من السنة الثانية من الهجرة).

624 ابريل غزوة السويق (ذو الحجة من السنة الثانية).

624 يوليه قتل كعب بن الاشرف (ربيع الاول من السنة الثالثة).

624 سبتمبر سرية زيد بن حارثة (جمادى الآخرة من السنة الثالثة).

625 يناير غزوة أحد (شوال سنة ثلاث).

625 مايو بعث الرجيع (صفر من السنة الرابعة).

625 مايو بعث الرجيع (صفر من السنة الرابعة).

625 مايو سرية بئر معونة.

625 يونيه غزوة بنى النضير (ربيع الاول سنة اربع) و تحريم الخمر.

ص: 175

626 يوليه غزوة دومة الجندل (ربيع الاول سنة خمس).

626 ديسمبر غزوة بنى المصطلق (شعبان سنة خمس).

627 فبراير غزوة الخندق (شوال سنة خمس).

627 ابريل غزوة بنى قريظة (ذو القعدة سنة خمس).

627 يونيه – يوليه غزوة بنى لحيان (ربيع الاول سنة ست).

627 يوليه غزوة ذى قرد (ربيع الاول سنة ست).

627 أغسطس سرية الغمر (ربيع الثانى سنة ست).

627 سبتمبر سرية زيد بن حارثة الى العيص (جمادى الاولى سنة ست).

627 اكتوبر سرية اخرى لزيد بن حارثة الى حسمى (جمادى الآخرة سنة ست).

627 ديسمبر سرية عبد اللّه بن عتيك (رمضان سنة ست).

628 يناير سرية عبد اللّه بن رواحة (شوال سنة ست).

628 فبراير الحديبية (ذو القعدة سنة ست).

628 مايو ايفاد الرسل الى الروم و فارس (سنة سبع).

628 أغسطس زواج رسول اللّه (ص) بام حبيبة بنت ابى سفيان (جمادى الاولى سنة سبع).

628 أغسطس غزوة خيبر (شهر المحرم سنة سبع).

629 فبراير عمرة القضاء (ذو القعدة سنة سبع).

629 سبتمبر سرية مؤتة (جمادى الاولى سنة ثمان).

629 اكتوبر سرية ذات السلاسل (جمادى الثانية سنة ثمان).

629 نوفمبر سرية الخبط (شهر رجب سنة ثمان).

629 ديسمبر سرية أبى قتادة الى نجد (شعبان سنة ثمان).

630 يناير فتح مكة (رمضان سنة ثمان) و هدم الاصنام.

630 فبراير غزوة حنين (10 شوال سنة ثمان).

630 فبراير غزوة الطائف (شوال سنة ثمان).

630 ابريل مولد ابراهيم (ذو الحجة سنة ثمان).

ص: 176

630 ابریل سریة عیینة بن حصن الفزاری الی تمیم (المحرم سنة تسع).

630 یولیه سریة علقمة بن مجزز المدلجی الی الحبشة (ربیع الآخر سنة تسع).

630 یولیه سریة علی بن ابی طالب الی الفلس. صنم طیئ (ربیع الآخر سنة تسع).

630 اکتوبر غزوة تبوك (رجب سنة تسع).

631 مارس حجة أبی بکر (ذو الحجة سنة تسع).

631 یونیه سریة خالد بن الولید الی بنی الحارث بن کعب بنجران (ربیع الاول سنة عشر).

631 یونیه وفاة ابراهیم ابن رسول اللّه (ص) (ربیع الاول سنة عشر).

631 دیسمبر بعث علی الی الیمن (رمضان سنة عشر).

632 مارس حجة الوداع (ذو الحجة سنة عشر).

632 مایو استعداد جیش اسامة الی الشام (صفر سنة احدی عشرة).

632 9 یونیه وفاة رسول اللّه (یوم الاثنین شهر ربیع الاول سنة احدی عشرة) (ه).

(کتاب محمد: تألیف محمد رضا مصری ص 484-487).

تبصره: اصطلاحات ماههای مذکوره در این جدول، در تاریخ سال میلادی بیان خواهد شد.

ص: 177

تاریخ

تاریخ متداول در عهد نزول قرآن

اشاره

تاریخ های متداول در عهد نزول قرآن که شهرتی دارد: سه تاریخ: عربی هجری و سریانی و فرس قدیم است:

اول تاریخ عربی هجری است

اشاره

که سال آن دوازده ماه قمری است و ماههای این تاریخ باین اصطلاح قمری حقیقی است و اصلا در آن کسر نمی باشد و اسامی ماههای ایشان اینست:

از محرم چو گذشتی بودت ماه صفر *** دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب است از پی و شعبان رمضان و شوال *** پس به ذوالقعده و ذوالحجه بکن نیك نظر

توضیح: جمادی بضم جیم و میم الفی و دال الفی است و جمادی الاولی و جمادی الآخره گفته می شود و ذوالقعده بفتح قاف و بکسر آن است و ذوالحجه بکسر حاء است.

تذکرات: 1 - عرب اول سال را از ماه محرم گرفته اند و اهل بیت (ع) از ماه رمضان گرفته اند، زیرا در کتاب مفاتیح الجنان در اعمال روز اول ماه رمضان می نویسد: (علامهٔ مجلسی در کتاب زاد المعاد فرموده کلینی و شیخ طوسی و دیگران به سند صحیح روایت کرده اند که حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود که در ماه مبارك رمضان در اول سال - یعنی روز اول ماه - چنانچه علماء فهمیده اند، این دعا را بخوان...) و در متن دعاء چند بار باین معنی اشاره شده است.

2 - هجرت خاتم انبیاء صلّی اللّه علیه و آله در ماه ربیع الاول بوده (هامش بیست باب).

3 - در قرآن کریم دربارهٔ این دوازده ماه چنین فرموده: (إِنَّ عِدَّةَ اَلشُّهُورِ عِنْدَ اَللهِ اِثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اَللهِ ... مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ) یعنی شمارهٔ ماهها نزد خدا دوازده است و جنگ

در چهارتای آن حرام است که مراد: 1 - محرم 2 - رجب 3 - ذوالقعده 4 - ذوالحجه است.

4 - اسم ماه رمضان در قرآن تصریح شده است ولی اسمی از ماههای دیگر صریحا برده نشده است.

5 - وجه تسمیهٔ این ماهها در شرح بیست باب مذکور است.

6 - سالهای هجرت رسول اکرم (ص) بمناسبت اهم وقایع آن سال، اسم گذاری شده است:

سال اول - سنة الاذن بالرحیل (سال اول هجرت).

سال دوم - سنة الامر بالقتال (سال مأمور شدن حضرت بقتال با کافران).

سال سوم - سنة التمحیص سال چهارم - سنة الترفیة. سال پنجم - سنة الزلزال، سال ششم - سنة الاستیناس. سال هفتم - سنة الاستعلاء. سال هشتم - سنة الاستواء. سال نهم - سنة البرائة. سال دهم - سنة الوداع (مدرك كتاب بیست باب ملا مظفر).

توضیح: وداع بفتح واو است.

7 - اسامی ماههای عربی قمری در عهد جاهلیت بشرح ذیل است:

مؤتمر - ناجر - خوان - وبصان - حنین - ربی - اصم - عاذل - ناتق - وعل - ورنه - برك.

تذکر: مؤتمر بر وزن مجتهد و ناجر و عاذل و ناتق بر وزن تاجر و خوان بر وزن صراف و وبصان بر وزن سلمان و حنین بر وزن سعید و ربی بر وزن دنیا و اصم بر وزن اجل (بشدّ لام) و وعل بر وزن وقت و ورنه بر وزن صرفه و برك بر وزن زحل است.

(رجوع به نصاب انگلیسی حاج فرهاد میرزا ص 99 و 100).

یك بحث علمی

محرر این تفسیر گوید: حضرت رسول (ص) خود، تاریخ هجری را برقرار فرموده اند و واضع آن، خود حضرت بوده اند نه دیگری و دلیل بر این مطلب دو دستخط مذکور در

(ص 187-189) کتاب مقالات الحنفاء تألیف محرر این تفسیر است و کسانی که وضع تاریخ هجری را بعد از زمان رحلت حضرت رسول (ص) گفته اند و واضع آن را دیگری معرفی کرده اند و حتی کتاب های مستقل دراین باره نوشته اند مرتکب اشتباهی بزرگ شده اند و متن آن دو دستخط، در کتاب اخبار اصبهان حافظ ابو نعیم مندرج است و کتاب اخبار اصبهان، مورد قبول شیعی و سنی و مستشرقین است.

دوم تاریخ رومی است

اشاره

و اسامی ماههای ایشان بزبان سریانی این است:

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه *** شباط و آذر و نیسان ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول *** نگهدارش که از من یادگار است

(شرح بیست باب).

محرر این تفسیر گوید: این تاریخ را باید تاریخ سریانی نامید نه تاریخ رومی زیرا اسامی ماهها بزبان سریانی است (و کلمهٔ سریانی: بضم سین است چنانکه در فرهنگ نظام گفته است).

مبدأ سال سریانی (رومی)

مبدأ سال سریانی در میزان است و سال ایشان 365 روز و ربعی است و ربع زائد را در مدت چهار سال در آخر شباط می افزایند که آن روز کبیسه می باشد.

ایضاح: کبیسه بمعنی مکبوس است و صفت روز است و تاء آخر؛ علامت نقل است از وصفیت باسمیّت (شرح بیست باب).

فصول سال رومی

آذار و نیسان و ایار - سه ماههٔ بهار است.

حزیران و تموز و آب - سه ماههٔ تابستان است.

ایلول و تشرین الاول و تشرین الآخر - سه ماههٔ پائیز است.

کانون الاول و کانون الآخر و شباط - سه ماههٔ زمستان است.

شمارهٔ روزهای ماههای سریانی (رومی)

کانون الثانی ماه اول – 31 روز است.

شباط (بر وزن غلام) ماه دوم – 29 روز است (در سال کبیسه و 28 روز است در غیر سال کبیسه).

آذار (بر وزن خاتام و بر وزن سلام) ماه سوم – 31 روز است.

نیسان (بر وزن سلمان) ماه چهارم – 30 روز است.

ایار (بر وزن صراف) ماه پنجم – 31 روز است.

حزیران (بر وزن فقیران) ماه ششم – 30 روز است.

تموز (بر وزن رسول و نیز ایوب) ماه هفتم – 31 روز است.

آب ماه هشتم – 31 روز است.

أیلول (بر وزن منصور) ماه نهم – 30 روز است (منجد و شرح بیست باب).

تشرین الاول (بکسر تاء) ماه دهم – 31 روز است.

تشرین الثانی ماه یازدهم – 30 روز است.

کانون الاول ماه دوازدهم – 31 روز است.

توضیح: ابتداء سال سریانی مزبور گاه اول کانون دوم و گاه تشرین الاول و گاه نیسان معرفی می شود و در کتاب قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: سال دینیهٔ یهود از ماه ابیب که همان نیسان معروف است شروع می شود اما سال دولتی از تسری ابتداء می شود که همان تشرین اول است.

سالهای ایشان هم شمسی است اما ماههای ایشان قمری و هریك دارای سی روز می باشد. در صورت لزوم هم یك ماه بر سال افزوده سال را سیزده ماه قرار می دادند (رجوع به لغت سال از قاموس مقدس) و سال عبرانیان سال قمری بود که شروعش با رؤیت هلال بود و آن را سر ماه می نامیدند (رجوع به لغت ماه از قاموس مقدس).

محرر این تفسیر گوید: بیان قاموس مزبور خالی از اختلاف نیست.

معانی ماههای سریانی

شباط: ماه یازدهم شـهور عبرانی است و در کتاب عهد عتیق یك بار در کتاب زکریا مذکور است و اصل کلمه در عبرانی و سـریانی بمعنی تازیانه و یا زدن با تازیانه است و ربط آن معلوم نیست (سوط در عربی بمعنی تازیانه است).

اذار: مـاه دوازدهم از سال عبری دینی است و اصل معنایش در زبانهای سامی درو یا خرمن است و ظاهرا بمناسـبت اینکه در این ماه درو می کرده اند، این اسم را گذارده اند.

نیسـان: اولین ماههـای عبری است و ممکن است که به لغت (نص) عبرانی برگردد که به معنای (زهره) است. و لیکن چون لفظ نیسان بعد از اسارت بنی اسرائیل وارد زبان عبرانی شده است، عبرانی الاصل نیست.

و بعضـی باصل فارسی قدیم برگردانده اند که از دو کلمهٔ (نو) و (سال)(1) ترکیب شـده باشد یعنی (نوروز) و مقصود اولین روز از سال نو است زیرا نیسان اولین ماه سال آنان بوده است.

ایار: ماه دوم سال ایشان است و این کلمه یا از (اور) عبرانی بمعنی اشراق مشتق است یا از اصل فارسی (بهار) است.

تموز: این کلمه در اصل اسم خدای سوری بوده در مقابل خدای (ادون) در فینیقیه و برای خدای تموز جشن می گرفته اند مانند جشـنی که فینیقیان برای خدای ادون به پامی کرده اند.

و گفته می شود که: این خـدا از مصـریان قدیم اقتباس شده است و می گویند (تموز) همان خدای مصـری (اوزیریس) مشـهور است زیرا اساس طرز جشن و وقت جشن و پرستش اوزیریس و تموز یکسان بوده است.

آب: اصل این اسم کلـدانی است و عبرانیان این لغت را به کار نبرده انـد مگر پس از دورهٔ اسـیری، و قبل از اسارت به آن ماه پنجم می گفته اند زیرا پنجمین ماه سال دینی آنان بوده است.

1- از محرر این تفسیر اندك تصرفی در آن بعمل آمده است.

و این نام از (أبیب) بمعنی سنبله گرفته شده و مرادشان این است که میوه ها رسیده است و در کتاب قاموس اللغه (اب) بفتح همزهٔ و شدّ باء را به معنای سبزه یا چراگاه یا گیاهان معنی کرده است و در حقیقت در این ماه تمام میوه ها رسیده می شود.

ایلول: در کلدانی و یا فارسی بودن این کلمه: اختلاف کرده اند.

تشرین: کلمه مشتق است از اصل کلدانی که معنی ابتداء می دهد و جهت تسمیه این است که تشرین، اول سال دولتی عبرانیان بوده کمااینکه ماه هفتم از سال دینی آنها بوده است؛ و اسم این ماه را با اسم پنج ماه دیگر بر کتیبه های قصر تدمر (پالمیر) نوشته یافته اند.

کانون: کلمه سریانی است و اصل آن بمعنی فصل زمستان است (بنقل قاموس) و چون در ماههای کانون اول و کانون دوم بارندگی بسیار می شود (مطابق دسمبر و ینایر) ازاین جهت کانون نامیده شده است.

حزیران: اشتقاق آن معلوم نیست و گویا سریانی باشد (ترجمه از الهلال ش 4 سال 13).

محرر این تفسیر گوید: چون در آغاز سال سریانی اختلاف است گاهی دینی است و گاهی دولتی عبرانی و گاهی دولتی سوری لذا معانی ماههای آن هم مجهول است و لیکن بنظر می رسد که اصول این ماهها با وضع فصول مطابق بوده است.

سوم تاریخ فرس قدیم است

و این تاریخ را تاریخ یزدجردی نیز می گویند. و مبدأ این تاریخ اول سال ملك یزدجرد بن شهریار بن کسری است - و چون مبدأ تاریخ را از جلوس هر پادشاه می گرفته اند و انتهای آن را از پایان کار آن پادشاه لذا چون ملك به یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردند و آن روز دوم ربیع الاول سال یازدهم هجری بوده است. و سال ایشان مانند رومیان 365 روز و ربعی است الا آنکه شهور رومیان هفت ماه 31 روز و چهار ماه 30 روز و یك ماه 28 روز است و در این تاریخ هر ماه را 30 روز گیرند بی تفاوت و پنج روز زائد بر شهور را خمسهٔ مسترقه گویند.

اما آن کسر زائد که در تاریخ رومی بعد از چهار سال کبیسه می شد و در این تاریخ در مدت 120 سال یك ماه تمام می شود بآخر ماه سال صد و بیستم می افزودند که سیزده ماه

می گرفتند و آن ماه سیزدهمی را بنام ماهی می خواندند که کبیسه به آن ملحق شده.

تفصیلش این است که: در اول بار ماه زائد را در آخر فروردین اضافه می کرده اند و آن را نیز فروردین ماه می گفته اند و در بار دوم ماه زائد را در آخر اردیبهشت اضافه می نموده اند و آن را نیز اردیبهشت ماه می خوانده اند و هکذا.

و اما خمسهٔ مسترقه در آخر ماه سیزدهم بوده است و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماه الحاق می کرده اند که کبیسه در آن نوبت سمی آن ماه بوده (بیست باب).

تذکر: «سمی» بر وزن شریف بمعنی همنام است.

توضیحات: 1 - اسامی شهور فرس چنین است:

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید *** سپس خرداد و تیر آنگه امر دادش همی آید

دیگر شهریور و مهر و ابان و آذر و دی دان *** که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

2 - هفته در میان فرس قدیم مستعمل نبوده و هرروزی از ایام ماه را اسمی گذارده بودند - و چون اسم آن روز با اسم ماه موافق می شد آن روز را عید و جشن می گرفتند.

3 - در این زمان تاریخ را 365 روز بی کسر می گیرند و خمسهٔ مسترقه را در آخر ماه اسفند می افزایند.

سال میلادی

اشاره

در مجلهٔ الهلال (سال 13 ش 4) کسی می پرسد که: چگونه مسیحیان روز تولد مسیح را بدست آورده و روز 25 دسمبر را تعیین کرده اند؟ مجله جواب می دهد که: بین سال شمسی و ولادت مسیح ربطی نیست زیرا سال و ماه و اسماء ماهها قبل از میلاد معروف بوده است.

و این تاریخ میلادی متداول امروزی قبل از اواسط قرن ششم شناخته نبوده است تا اینکه یك راهب بنام دیونیسیوس اکسیجوس در سال 532، این موضوع را اقتراح کرده است و پس از آن ایطالیائیها تبعیت کرده اند و در اول قرن نهم وارد انگلستان شده است و لیکن استعمال آن عمومیت پیدا نکرده است تا چند قرن بعد و اولین پادشاه که تاریخ میلادی

را برای سال ولادتش به کار برده است شارلس سوم پادشاه آلمان است به سال 879.

و مسیحیان و مردم اروپا قبل از تاریخ میلادی: بناء رومیه یا تاریخ المپیاد یونانی و یا چیزهای دیگر را مبدأ تاریخ قرار می داده اند و چون خواسته اند که تواریخ خود را به تاریخ میلادی منتقل کنند، اول سال میلاد را در اواسط المپیاد 194 قرار داده اند (و اولمپیاد نزد ایشان چهار سال است) و این تاریخ با سال 753 بناء رومیه مطابق درآمد.

اما دربارهٔ روز میلاد مسیح اختلاف است، در دو قرن اول میلادی در بعض روزهای یناير یا ابریل یا مایو جشن می گرفته اند و پس از آن کنیسهٔ شرقی روز ششم یناير (ژانویه) را معین کرده و دو عید میلاد و غطاس را با هم جشن می گرفته اند و ارامنه تاکنون هم بهمین منوال رفتار می کنند.

اما مردم لاتین زبان: روز اول میلاد را 25 دسمبر قرار دادند و سائر طوائف هم تبعیت کردند و دلیل این قرارداد بر ما معلوم نیست و بلکه قرائن احوال: مخالف این قرارداد است زیرا در اناجیل در بیان ولادت مسیح می نویسد که: شبانان گوسفندان خود را شبانه پاسبانی می کردند(1) و این جریان در شبهای دسمبر که سخت ترین ایام زمستان است بعید است بعلاوه ادلهٔ دیگری هست که اینجا محل نقل آنها نیست.

و مظنون در جهت انتخاب این روز برای تذکار میلاد مسیح: این است که: چون اهل رومیه جشن عیدهای عهد بت پرستی را پس از انتشار نصرانیت ادامه می داده اند و اغلب جشن های عهد بت پرستی در زمستان بوده و شاید بعض آنها در 25 دسمبر بوده است لذا عید میلاد را هم بهمین زمان انداخته اند که از جشنهای دورهٔ بت پرستی بازشان دارند.

اما وقوع ابتداء سال در روز ختنهٔ مسیح برای این است که: مسیح در روز هشتم ولادتش ختنه شده است و بین 25 دسمبر و اول یناير (ژانویه) هشت روز فاصله است. (پایان ترجمهٔ مجله) تذکر: غطاس بر وزن کتاب است و در منجد می نویسد: الغطاس عند النصاری:

عید الظهور الالهی.

محرر این تفسیر گوید: عجبا عجبا.

1- و در آن نواحی شبانان در صحرا به سر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند (انجیل لوقا باب 2 ش 8).

قضاء

در آغاز تاریخ میلادی تصرفاتی شده که مسیحیان آن را به عقب کشیده اند و این تصرفات را در منجد در لغت (تاریخ) باید دید. بنابراین اختلافات در تاریخ میلادی از همین جا ناشی شده است و سپهر صاحب ناسخ التواریخ به عقب نکشیده است لذا منجد آغاز تاریخ هجری اسلامی را با سال 622 میلادی (15 یا 16 تموز) برابر دانسته (در لغت تاریخ) و سپهر آغاز تاریخ هجری را سال 631 میلادی گفته است (پس حق با سپهر است).

ماههای سال میلادی

اشاره

ماههای سال میلادی، شمسی است نه قمری و اسامی آنها در عربی مصری و در فرانسوی و در انگلیسی بشرح ذیل است:

عربی مصری

یناير فبراير مارس ابريل مايو يونيه يوليه اغسطس سبتمبر اكتوبر نوفمبر ديسمبر.

فرانسوی

ژانويه فوريه مارس آوريل مه ژوئن ژويه اوت سپتامبر اكتبر نوامبر دسامبر.

انگلیسی

جنيوارى فبرؤارى مرچ آپريل مى جون جولى اگست سپتمبر اكتوبر نومبر ديسمبر.

تبصره: اصطلاحات ماههای فرنگی در قرون وسطی به مصر سرایت کرده و در عهد حکومت خدیوی ها در مصر زبان دولتی آن شده است.

اما اصطلاحات ماههای سریانی قبل از آن، وارد زبان عربی شده است و این اصطلاحات

سریانی در عراق و سور یا شیوع داشته و هر دو اولین بلاد متمدنی است که اسلام فتح کرده است و از طرفی تمدن اسلامی هم که نشو و نما کرده است اکثر مؤلفین آن از همین بلاد بوده اند لذا اصطلاحات سریانی دوام پیدا کرده است.

معانی کلمات ماههای فرنگی

ینایر:

منسوب است به (یانوس) که خدای رومانی صاحب دورو بوده و مرادشان این است که این ماه دوتا رو دارد با یك رو سال گذشته را وداع می کند و با یك رو سال آینده را استقبال می نماید.

فبرایر:

یك جشن سالیانه در آن به پامی کرده اند که نام آن جشن: فبروالیا بوده است.

مارس:

مارس پدر روملس بانی رومیه بوده و حکایتی دراین باره دارند که اینجا محل ذکر آن نیست و این ماه اول سال رومانیان قدیم بوده است.

ابریل:

این کلمه از اصل لغت لاتینی مشتق است که معنی فتح و گشودن می دهد و این ماه را باین اسم نامیده اند زیرا معتقد بوده اند که زمین: سینهٔ خود را برای استقبال میوه های تازه؛ باز می کند.

مایو:

روملس این نام را گذارده برای حفظ اسم بزرگان دولت خود که آنها را (ماریوس) می نامیده اند.

یونیه (یونیو)

این اسم را هم روملس گذارده برای حفظ اسم مردانی که در جنگها او را یاری کرده اند و آنان از تودهٔ مردم بوده اند و آنها را (یونیورس) می نامیده.

یولیه (یولیو)

این کلمه منسوب است به یولیوس قیصر مشهور زیرا وی در این ماه متولد شده و قبلا این ماه (کوینتیلیس) نامیده می شده یعنی پنجم.

اغسطس (اوغسطس)

این اسم را اوغسطس قیصر امپراطور رومانی برای یادبود خود گذارده است زیرا ماه خوشی برای او و برای سپاهیانش بوده و در این ماه فتوحات بسیاری برای او به سامان رسیده است و قبلا این ماه را (سکستس) می گفته اند یعنی ششم -

و برای اینکه مقامش از ماه یولیوس قیصر کمتر نباشد، یك روز از فبرایر را برداشته و بر ماه خود افزوده است و در نتیجه اوغسطس سی و یك روز شده است مثل یولیو و در نتیجه فبرایر بیست و هشت روز شده است.

9 و 10 و 11 و 12 بترتیب سال قدیم است که روملس قرار گذارده بوده زیرا (مارس) اول سال وی بوده بنابراین سبتمبر - هفتم و اکتوبر - هشتم و نوفمبر - نهم و دیسمبر (دسمبر) - دهم می شود که معانی این چهار کلمه در زبان لاتینی هم همین 7 و 8 و 9 و 10 است.

حقیقت حقیقت این است که پس از جنگ جهانی اول تنها دولت اسلامی که تاریخ هجری را نگاه داشته است دولت معظم ایران است.

ص: 188

الصورة

ص: 189

الصورة

ص: 190

بعض وقایع تاریخی که در فهم قرآن کریم باید توجه داشت

مقدمه

الف: تواریخ از هبوط تا هجرت پیامبر (ص) مأخوذ از توراة و قاموس مقدس و تاریخ کلیسای قدیم و معجم البلدان و ناسخ التواریخ و غیرهاست و مختصر اختلافی که در وقایع سالها دیده می شود: ناشی از دوری عهد و نبودن تاریخ حقیقی میلادی است.

ب: نگارنده مبحث تاریخ بین هبوط آدم و رحلت خاتم پیامبران (ص) را به چهار دوره تقسیم کرده ام:

1 - از هبوط آدم (ع) تا طوفان نوح علیه السّلام.

2 - از طوفان نوح تا میلاد عیسی علیه السّلام.

3 - از میلاد عیسی تا هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

4 - از هجرت پیامبر (ص) تا رحلت آن حضرت.

فصل اول: از هبوط تا طوفان

اشاره

هبوط آدم ابو البشر و حواء ام البشر علیهما السلام(1).

یاقوت در معجم البلدان در لغت دحنا (که دحناء هم گفته می شود - بفتح دال و سکون حاء) می نویسد: «و هی ارض خلق اللّه تعالی منها آدم» محل دحنا که خاك آدم از آنجا برداشته شده است بین طائف و جعرانه (بکسر جیم) است.

یاقوت مزبور در معجم مزبور در لغت سرندیب و نیز ابن بطوطه در کتاب الرحله موضوع نزول آدم علیه السّلام را به کوه سرندیب هند نقل کرده اند و لیکن محرر این تفسیر معتقدم که:

جای پائی در کوه سرندیب به یاد بود آدم علیه السّلام ساخته اند و در هند این یادگارها سابقه دار

1- وشیط ن.

است زیرا جاها به یادگار امام علی علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام هم ساخته اند.

اما سرندیب (بفتح سین و راء و سکون نون و کسر دال) نام جزیرهٔ جنوب هند است که نامهای دیگرش سیلون، ولنکاست (فرهنگ نظام).

بناء کعبه و نصب حجر الاسود بدست آدم علیه السّلام (0) سال بعد از هبوط.

این سنگ را جبرئیل در هنگام هبوط آدم با آدم از بهشت آورده است و موضوع اخذ میثاق یعنی گرفتن پیمان از پیامبران که خدا در قرآن کریم در سورهٔ احزاب بیان فرموده است بوسیلهٔ سودن دست بر حجر الاسود بوده است و موضوع پیمان: وفاء بعهود الهی است.

ولادت قابیل (قائن) پسر آدم و حواء با جفت خود (زیرا حوا در هر شکمی یك پسر و یك دختر می زائید). (0) سال بعد از هبوط.

ولادت هابیل (ع) پسر آدم و حوا با جفت خود. (0) سال بعد از هبوط.

کشتن قابیل هابیل را (هابیل بیست ساله بوده). (0) سال بعد از هبوط.

محرر این تفسیر گوید: ظاهرا نطفهٔ قابیل از بار شجرهٔ ممنوعه بسته شده است که مبادرت به کشتن برادر بی گناه خود کرده است و آغاز خون ناحق از او شده است.

قابیل: از راه و رسم دفن برادر آگاه نبوده و زاغ عملا به او نشان داده است که به این گونه چیز را دفن می کنند و این مطلب در سورهٔ مائدهٔ قرآن کریم مذکور است.

شاید بعضی تعجب کنند که دفن جسد آدمی کار مشکلی نبوده است و لیکن می گویم پس از قرنهای عدیده و آمدن پیامبران (ع) هنوز هم مردم در راه و رسم جسد آدمی سرگردانند - زیرا یکی می سوزاند و خاکستر آن را دفن می کند و علامت می گذارد (روش هنود).

آن یکی در برج سکوت می گذارد تا مرغان لاشخور بیایند و آنچه خوردنی است از پیکر او

بربایند و بعدا استخوان سپیدشدهٔ او را بصورت ایستاده در دخمه می گذارند (روش زردشتیان) آن یکی جسد مرده را مومیائی می کند، احشاء و امعاء آن را بیرون می کشد؛ از دواهای - خشك کننده پر می سازد و پس از هفتاد روز فعالیت برآن جسد در تابوت می گذارد و در دخمه می سپارد (روش مصریان) بدن یعقوب پیامبر (ع) و بدن یوسف پیامبر (ع) هم به روش مصریان مومیائی شده است. آن یکی جسد را با تمام لباسها و ظروف و جواهر در دخمه می گذارد و زن او را با تمام لباس و زیوری که در بر دارد می کشد و با کشتن غلامها و کنیزان خاصهٔ او با جسد شوهر به دخمه می سپارد (قبور مکشوفه در اور شاهد این موضوع است). آن یکی با پارچه ای دفن می کند بی انجام تشریفات (روش یهود). آن یکی به دریا می اندازد (روش بعضی از قدماء) آن یکی با کفن و کافور پس از غسل با آبهای سدر، و کافور و خالص (بترتیب) با احترامات به خاك می سپارد (روش اسلام).

بالجمله: قابیل: بجرم قتل برادر، از دودهٔ آدم و حواء طرد و تبعید شد و لیکن پدر و مادر را در اندوه و سوگواری فروبرد.

موضوع و منشأ کار نکوهیدهٔ قابیل: دربارهٔ انتخاب همسر بوده که چرا همسر هابیل زیبا و همسر من نازیباست - در قرآن کریم فرموده که: این دو برادر قربانی بدرگاه خدا پیشکش کردند و قربانی هابیل پذیرفته شد زیرا قربانی او از روی ایمان قلبی و پسندیده بود و لیکن قربانی قابیل از روی صفا نبود و ناپسند بود لذا پذیرفته نگردید و لذا وی مبادرت به قتل کرد، شاید موضوع قربانی هم دنبالهٔ همان موضوع همسر بوده است که هرکس قربانی او پذیرفته شد همسر زیبا را انتخاب کند و از هرکس پذیرفته نشد آن نازیبا را اختیار کند. بالجمله: در این قتل؛ پای زن در میان بوده است.

بت هبل که در مکه در خانهٔ خدا نصب کرده بودند: مجسمه هابیل بوده است(1)ولادت شیث (ع) پسر آدم و حواء. 130 سال بعد از هبوط.

(توراة سفر تکوین 3:5).

1- ب.

شیث (بر وزن شیر) لغت سریانی است و معنی آن عوض است(1) زیرا خدا او را در عوض هابیل مقتول، به آدم و حواء مرحمت فرمود.

سپهر در کتاب ناسخ التواریخ تاریخ قتل هابیل را در سال 150 بعد از هبوط و تولد شیث را در سال 130 بعد از هبوط نوشته است و این اشتباه است زیرا شیث پس از کشته شدن هابیل به دنیا آمده است (توراة سفر تکوین 25:4).

ولادت ادریس (خنوخ) (ع). 622 سال بعد از هبوط.

(توراة سفر تکوین باب 5).

سپهر در کتاب ناسخ التواریخ سال ولادت ادریس را - 830 سال بعد از هبوط نوشته است.

وفات آدم (ع). 930 سال بعد از هبوط.

(توراة سفر تکوین باب 5).

وفات در روز جمعه هشتم ماه نیسان مطابق 11 ماه محرم بوده است.

وفات حواء (ع) 931 سال بعد از هبوط.

ارباب قلوب برای احسان به پدر و مادر، که امر قرآن کریم است به نیابت ازین پدر و ازین مادر؛ عمره در مکه انجام می داده اند از جمله: حضرت محیی الدین صاحب کتاب فتوحات مکیه است.

وفات شیث (ع). 1042 سال بعد از هبوط.

(توراة سفر تکوین 3:5 و 8).

عمر شیث بنا بر نقل توراة (سفر تکوین 3:5)912 سال بوده است و بنا بر روایات؛ در غار کوه ابو قبیس در جوار آدم (ع) دفن شده است.

1- قاموس مقدس.

رفع ادریس. 987 سال بعد از هبوط.

(توراة سفر تکوین باب 5).

سپهر در ناسخ التواریخ رفع ادریس را در سال 1695 بعد از هبوط نوشته است.

ادریس

اشاره

ادریس: کلمهٔ سریانی است. و صحیفهٔ ادریس (ع) را علامهٔ مجلسی در پایان کتاب دعاء بحار، نقل کرده است و آن 29 صحیفه است که اولی آن صحیفهٔ حمد و دومی صحیفهٔ خلق و سومی صحیفهٔ رزق است و... و این صحیفه در نزد سید علی بن طاوس بوده که سید در کتاب سعد السعود از آن نقل کرده است (حاج میرزا حسین نوری بنقل سفینه به ترجمه).

و ابو ذر گفته که: خدا بر اخنوخ که همان ادریس است سی صحیفه نازل فرموده و وی اولین کسی است که با قلم خط نوشت(1) (تفسیر مجمع البیان در ذیل سورهٔ اعلی به ترجمه):

محل خانهٔ ادریس همان مسجد سهلهٔ فعلی است و در آنجا بشغل خیاطی اشتغال داشته است (کتاب کافی از حضرت صادق (ع) به ترجمه و خلاصه).

توراة فارسی (در سفر تکوین 21:5) به خلاصه می نویسد: اخنوخ 65 سال داشت که متوشالح را تولید نمود و پس از آن سیصد سال با خدا سلوك نمود و پسران و دختران تولید نمود و تمامی روزهای او 365 سال شد و اخنوخ با خدا سلوك نموده بعد از آن ناپدید شد چه خدا او را گرفته بود.

محرر این تفسیر می گوید: مراد از سلوك با خدا، عمل به شریعت است زیرا بدون شریعت کسی راه و رسم سلوك با خدا را نمی داند و نبوت ادریس، از مجموع توراة و قرآن و روایات معتبر، بدست می آید.

و مراد از اینکه وی ناپدید شد و خدا او را گرفته بود همان بالا بردن اوست و در قرآن کریم دربارهٔ ادریس فرموده: «وَ رَفَعْنٰاهُ مَکٰاناً عَلِیًّا» که مؤید همین مطلب است.

1- مراد بوجود آوردن تنوع در کتابت است - ب.

چهل اسم ادریسی

در کتابهای مصباح المتهجد شیخ طوسی و مهج الدعوات سید بن طاوس و جنة الواقیهٔ کفعمی در ضمن دعاهای سحر ماه مبارك رمضان چهل اسم الهی بعدد ایام توبه نقل شده و سید از حسن بصری روایت کرده و عباراتش از مصباح کمتر است و هم او می نویسد:

حق، این اسماء را به ادریس وحی کرد و به او فرمود که: آنها را نزد خود پنهان دار و ظاهر مساز و ادریس آنها را خواند و حق تعالی او را به مکانی بالا برد که در تعریف آن فرمود: «وَ رَفَعْنٰاهُ مَکٰاناً عَلِیًّا» و بعد از آن خدا به موسی تعلیم فرمود و پس از آن به حضرت محمد (ص) تعلیم فرمود و حضرت در جنگ احزاب تلاوت کرد و حسن مزبور می گوید:

از ترس حجاج پنهان شدم و شش بار به سروقتم آمد و به برکت خواندن این دعاء از نظرش مخفی ماندم، آنگاه می گوید: این دعاء را برای طلب آمرزش جمیع گناهان بخوان و حوائج دنیوی و اخروی بطلب که حق مرحمت خواهد فرمود (انشاء اللّه) و آن چهل اسم است بعدد ایام توبه، و کفعمی در حاشیه می نویسد: این اسماء، بسیار عظیم الشأن و جلیل القدر است و خواص بسیار دارد که ذکر آنها در اینجا گنجایش ندارد و طالبان به کتاب دعوات الاسماء تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی رجوع کنند (ترجمه و خلاصه شد).

آغاز چهل اسم مزبور این است: «سبحانك لا اله الا انت یا رب کل شیء و وارثه» (پایان)

خنوخ

اشاره

خنوخ (بر وزن قبول) و یا اخنوخ (بر وزن منصور) پسر یا رداء (بفتح راء) و پدر متوشالح (بفتح میم و ضم تاء و سکون واو و شین الفی و فتح لام) است و بقول توراة هفتمین نسل آدم (ع) است. و قاموس مقدس می نویسد وی یکی از متقدمین است که گفته شده است «با خدا سلوك نمود» و بدون چشیدن ذائقهٔ مرگ مثل ایلیا منتقل شد، وی 365 سال زندگانی کرد.

(یعنی از سال 622-987 تاریخ دنیا طبق توراة سفر تکوین 5:18-24)(1)

1- موضوع تاریخ دنیا مورد قبول ما نیست.

و کتاب ابو کریفائی(1) باسم خنوخ هست که احتمال می رود شـخص مؤمن متقی آن را در ماه اول یا قـدری قبل از ظهور مسـیح نوشـته باشـد و چون توضـیح بر اعتقادات آن زمان می باشـد بـدان واسـطه خالی از اعتبار نیست لکن هرگز در جزء کتب قانونیه محسوب نشده – نسـخهٔ اصل معلوم نیست به چه زبانی بوده است و ترجمهٔ یونانی هم که نزد متقدمین معروف بود مفقود گردیده و آنچه فعلا در دست است از ترجمهٔ حبشی است و ذکر حوادث عام خدای تعالی را می نماید (ه).

محرر این تفسـیر گویـد: تناقض در کلمات قاموس که گاهی کتاب خنوخ را معتبر و گاهی مجعول از طرف شـخص متقی می داند بخوبی هویداست و نیز کتمان کتاب خدا را که قرآن مکرر از آن سخن می گوید از بیانات فوق باید دریافت.

باری: ادریس دو بار در قرآن کریم مذکور است: یك بار در سورهٔ مریم آیهٔ 56 که دربارهٔ بالا بردن او سخن رفته و یك بار در سورهٔ انبیاء آیهٔ 85 (فهرس المرشد).

تذکر: متوشالح (با حاء و یا خاء آخر) معنی آن اشاره به طوفان است و او پسـر خنوخ است که در سال وقوع طوفان جهان را بدرود گفت در حالتی که 969 سال از عمرش گذشته بود (توراة سفر تکوین 27:5 و اول تواریخ ایام 3:1 و قاموس مقدس).

ولادت نوح (ع). (0) بعد از هبوط.

(تاریخ تحقیقی ما بین هبوط و تولد نوح در دست نیست و تواریخ مأخوذ از توراة دراین باره بی اساس است).

واقعهٔ هاروت و ماروت. 53 سال بعد از ولادت نوح.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

محرر این تفسیر گوید: واقعهٔ هاروت و ماروت در عهد دولت بابل بوده نه در عهد نوح.

هاروت و ماروت به فرمودهٔ قرآن کریم در بابل بوده اند و بنظر محرر این تفسیر هر

1- ابو کریفا یعنی مجعول و ساختگی.

دو تن کاهن بوده انـد و کارشان تعلیم سـحر و راه ابطال آن بوده برای اینکه مردم از آزار جادوگران ناراحت بوده اند و وسـیله ای برای ابطال سحر نداشته اند و یهود در دورهٔ اسارت رسوم سحریه را از این دو نفر فراگرفته اند و در مواقع لازم به کار برده و می برند.

و قاموس مقـدس می نویسـد: سـحر در شـریعت موسوی راه نـداشت بلکه شـریعت اشخاصـی را که از سـحر مشورت طلبی می نمود به شدیـدترین قصاص ها ممانعت می نمود (توراة سـفر لاویان 31:19 و 6:20) لکن بـا وجود اینها این مادهٔ فاسـد در میان قوم یهود داخل گردیـده قوم بـدان معتقـد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند من جمله شاول که نزد زنی ساحره رفت و اسـتمداد طلبید (اول سـموئیل 3:28-20) و سیمون مذکور در اعمال رسولان (9:8 و 10) (ه).

تحقیقات

1 – در قرآن کریم از هاروت و ماروت بعنوان دو ملك (بفتـح لام) یعنی دو فرشـته یاد شده است و البته می دانید که مردم اشـخاص مهم را بعنوان فرشـته یاد می کنند کمااینکه زنان مصر دربارهٔ یوسف (ع) گفتند: این بشر نیست بلکه فرشتهٔ بزرگوار است (قرآن کریم سورهٔ یوسف آیهٔ 31).

2 – موضوع رفتن شـاول نزد زن ساحره: دروغ است زیرا این شاول همان طالوت است که در دعاء ام داود وارد در ماه رجب مورد صـلوات قرار گرفته است.

3 – شاول بضم واو و شاؤل هر دو صحیح است.

4 – باطل السحر غلط است و صحیح آن مبطل السحر است زیرا باطل از فعل لازم است و مبطل بر وزن محسن از فعل متعدی است.

5 – افسانه هائی که در پیرامون واقعـهٔ هاروت و ماروت ساخته اند تمام از افسانه های یهود است و مقصودشان پی گم کردن به ریشهٔ اعمال سحریهٔ آنان بوده است.

فصل دوم: از طوفان تا میلاد

اشاره

طوفان. 600 سال بعد از ولادت نوح.

(توراة سفر تکوین 11:7).

فرونشستن طوفان. 1 سال و اندی بعد از طوفان.

(توراة سفر تکوین: باب 8).

بنای شهر ثمانین. 1 سال و اندی بعد از طوفان.

وفات نوح (ع). 350 سال بعد از طوفان.

(توراة سفر تکوین 28:9).

نوح (ع)

اشاره

نوح یعنی راحت و او پـدر دومین بنی نوع بشـر است و چون شـقاوت و شـرارت بنی - نوع بشـر شدت نمود و هرروزه در تزاید بود، اراده و مشیت حضرت اقدس الهی برآن قرار گرفت که تمام جنس بشر آن روزگار را غیر از نوح و اهلش و مؤمنان به او را هلاك سازد بنابراین طوفان را بر روی زمین آورد و نوح را یك صد و بیست سال قبل از وقوع اعلام فرمود و امر کرد که: کشتی از برای خلاص مؤمنان ترتیب دهد.

در ظرف این مدت نوح همواره به پند و اندرز مردم مشـغول و ایشان را به توبه و انابه ترغیب می فرمود لکن ایشان پند او را ناپسـند و نصایح او را قبایـح و هـذیان پنداشـتند. علی هـذا نوح و زوجه و پسـرانش سـام و حام و یافث و معـدودی از مؤمنان و زوجات ایشان و 7 عدد از حیوانات پاك و یك جفت از حیوانات ناپاك از برای بقای نوع در کشتی درآمدند و طوفان 150 روز در تزاید می بود.

ازآن پس رو به رسوب نهاد و بالاخره کشتی بر بالای کوه جودی فرود آمد، نوح

چون از کشتی پیاده شـد قربانی گذرانید و خدا وعده فرمود که من بعد زمین را به طوفان غضب نفرماید و به طوری که توراة در سـفر تکوین (9:1-7) می نویسـد: خـدا به نوح امر فرمود که حیوانات را با خون ایشان نخورد یعنی حیوان خفه شده و مرده را تناول ننمایند و قاتل را به قتل قصاص نماید.

کشتی نوح (ع)

کشتی نوح طولش 450 قدم و عرضش 75 قدم و ارتفاعش 45 قـدم بوده و مقصود از این کشـتی نه آن بوده که بر روی آب روان شود بلکه قصد از آن این بوده که باد به یك طوری آن را در بالای آب حرکت دهد، و کشتی دارای سه طبقه بوده و دری در پهلو می داشـته و پنجره ای بر سـقف، و خود کشتی از چوب جفر (جفر بضم جیم و سـکون فاء است) ساخته شـده و از درون و انـدرون با قیراندود؛ گشـته بود (توراة سفر تکوین باب 5 تا 9 و قاموس مقدس).

اسم این کشتی ذات الودع (بفتح واو و دال) بوده است و این اسم را به کعبه و به بتها هم می گفته اند (قاموس).

تحقیقات: 1 - در توراة سوار کردن تمام انواع حیوانات را نقل کرده است و لیکن مراد؛ حیوانات منطقـهٔ سـکونت بنی نوع بشـر بوده نه تمام حیوانات روی زمین.

2 - باید دانست که توراة و قرآن نه تنها متعرض واقعهٔ طوفان شده بلکه این مطلب در نزد بسـیاری از طوائف مذکور و معروف است چنانکه در صـفایح آشوریه و - کتـاب های یونانیان و چینیان و اهالی امریکای شـمالی و جنوبی مـذکور است و البته نبایستی فرض کرد که طوفان تمام روی کرهٔ زمین را فراگرفته بلکه همین قـدر معلوم می شود که تمامی اجناس بنی نوع بشـر را که در محلی ساکن بوده انـد هلاك ساخته جز آنها که در کشتی بوده انـد و عبارات توراة هم که می نویسـد: تمامی کوههای روی زمین را فراگرفت مراد زمین مورد سـکونت بنی نوع بشر است چنانکه در قاموس مقدس در لغت طوفان گفته.

3 - تعیین سال حقیقی وقوع طوفان در قاموس مقدس و غیره، بی اساس است.

4 - نسبت های ناروائی که توراة موجود به حضرت نوح (ع) داده است از اقلام شکستهٔ

تحریف کنندگان است که برای فتح باب شراب خواری و زناکاری نوشته اند و این نوشته ها به خامهٔ احبار خائن یهود بوده است.

5 - پدر نوح نامش: لامك (بفتح میم) (یا) لمك (بر وزن صمد) و مادرش بنام سمحاء (بر وزن مرجان) بوده (تفسیر مجمع البیان در سورهٔ نوح).

6 - نوح: دو زن و 4 پسر داشته که یك زن او با ایمان بوده که بر کشتی سوار شده و یك زن او کافر بوده بنام واعله(1) و این زن بر کشتی سوار نشده و غرق شده است (تفسیر بیضاوی) و این زن کافره نوح را دیوانه می خوانده. (تفسیر مجمع البیان).

اما پسران نوح: سام و حام و یافث با زنانشان سوار بر کشتی شده اند و لیکن یام که از واعله بود سوار نگشت و غرق شد (ابن قتیبه در کتاب العرب بنقل مجلهٔ مهر سال 2 ش 12).

شهر ثمانین

غیر از نوح و عائلهٔ او مردمی دیگر هم بوده اند که با ایمان بوده اند و آنان هشتاد نفر بوده اند و پس از پیاده شدن از کشتی شهر کوچکی نزد کوه جودی به پاکردند و این شهر را ثمانین (بر وزن مصابیح) نامیدند یعنی شهر هشتاد نفری و یاقوت در کتاب معجم - البلدان در لغت ثمانین می نویسد که: این هشتاد نفر به بیماری وباء (حادث پس از طوفان) مبتلا شدند و مردند و فقط نوح و فرزندانش باقی ماندند و بنابراین نوح (ع) ابو - البشر است یعنی پدر تمام بشر پس از طوفان است و این شهرك باقی است زیرا یاقوت می نویسد:

عمر بن ثابت ضریری ثمانینی صاحب تصانیف... و عمر بن خضر معروف به ثمانینی...

از شهرك ثمانین اند (ه).

جودی

جودی (بضم جیم و سکون واو و یاء مشدد) کوهی است گردن افراشته بر جزیرهٔ

1- واعله در تفسیر بیضاوی - واغله در تفسیر مجمع البیان بقولی - و اهله در تفسیر تنویر المقباس - والعه از مقاتل والعه در اتقان سیوطی.

ابن عمر در سـمت شـرقی دجله از توابع موصل که کشتی پس از فرونشسـتن آب طوفان برآن کوه، لنگر انداخته و پهلو گرفته است و مسجد نوح تاکنون در جودی، موجود است و اعمش جودی را با یاء بی تشدید قرائت کرده است.

جودی: اسم کوه دیگری است که از مورد بحث ما خارج است (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

تحقیقات

1 - مرکز نوح: در نزدیکی فرات طرف غربی کوفه بوده (تفسیر صافی از عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام).

2 - ساختن کشتی هشتاد سال طول کشیده است (تفسیر صافی از عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام).

3 - موضوع اینکه: نوح چون دیـده است که مـدفوع در کشتی زیاد شـده لذا دست بر پیشانی خوك کشـیده و خوك عطسه زده و دو موش از بینی او بیرون پریده و عذره ها را خورده و بعد همین موشـها باعث زحمت شده اند و باز نوح دست بر پیشانی شیر کشیده و شیر عطسه زده و دو گربه از بینی او بیرون پریده و گربه موشـها را خورده و یا اینکه فیل عطسه زده و خوك از بینی او پریده (چنانکه در تفسیر قمی نقل کرده) و یا اینکه طبق توراة (سفر تکوین 13:9) قوس قزح یعنی تیر و کمان هفت رنگ آسمانی علامت معاهدهٔ خدا با نوح است که دیگر طوفان به زمین نفرسـتد، افسانه است زیرا اگر مدفوع زیاد شده بود چرا از دریچهٔ کشتی به آب نریخته اند که احتیاج به موش و بعد به گربه و یا خوك بشود و اما کمان رنگین:

هم چنـانکه در منجـد به خلاـصه و ترجمه گفته است، از انعکـاس تـابش آفتاب در آب ابر است که کار شـیشه های بلوری را می کنـد که رنگارنگ دیده می شود و رنگهای کمان مشتمل است بر بنفش و نیلی و کبود و سبز و زرد و پرتقالی و سرخ.

(قوس و قزح غلط است و قوس قزح با اضافه صحیح است).

4 - زبان نوح و اولادش: همان زبان حضرت آدم ابو البشر و اشخاص قبل از طوفان بوده

است قاموس مقدس در لغت زبان).

5 - در کرك (بر وزن صمد) که یکی از قراء بعلبك است قبری است طولانی که اهل آن ناحیه معتقدند که قبر نوح است (مجلهٔ الهلال سال 19 ص 310 و معجم البلدان).

و لیکن طبق روایات شیعهٔ امامیه در جوار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است که می نویسند - : حضرت امیر دو همخوابه دارد: یکی آدم ابو البشر (ع) و دیگری ابو البشر دوم یعنی نوح (ع).

ولادت هود (ع) پیغمبر قوم هود. 406 سال بعد از طوفان.

انتقال زبان سریانی که آدم (ع) و فرزندانش به آن سخن می گفتند به زبان عربی بوسیلهٔ یعرب بن قحطان بن هود (ع). (0) سال بعد از طوفان.

ولادت صالح (ع) پیغمبر قوم ثمود. 731 سال بعد از طوفان.

هلاکت عاد اولی، قوم هود. 802 سال بعد از طوفان.

وفات هود (ع). 870 سال بعد از طوفان.

هود

اشاره

عاد: قومی از عرب عاربه (بائده) هستند که در احقاف واقع بین یمن و عمان(1)تا حضرموت و شحر ساکن بودند و این قوم، نسل عاد بن عوص بن أرام بن سام بن نوح (ع) اند (تاریخ سینا ص 620) و چون توراة فعلی با عرب سر التفات ندارد متعرض ذکر آنها نشده است، سرزمین احقاف که از اسم آن هویداست تپه های ریگهای تودهٔ کلان است، پیامبر این قوم بت پرست، حضرت هود (ع) است که وی را عابر هم - می گفته اند، پدرش شالخ بن قینان بن ارفخشد بن سام بن نوح (ع) است، هود در چهل سالگی مبعوث

1- عمان بر وزن غلام.

شـد و کارش بازرگانی بود و دعوت وی را برخی از قوم اجابت کردند و گروهی تمرد نمودند که آنان، عاد اولی هسـتند که بوسـیلهٔ باد شدید سرد که هفت شب و هشت روز بر آنها وزید به هلاکت رسیدند.

عاد اولی: پادشاهانی داشـته اند باسامی شدید بن عاد و شداد (بانی ارم ذات العماد)(1)برادر شدید و مرثد بن شداد و عمرو بن مرثد و بعد از او قیل بن عمرو که قیل و قوم او بطوفان باد هلاك شده اند.

عاد ثانیه: قوم عادنـد که به هود ایمان آورده بودند و این طبقه هم پادشاهانی - داشـته اند: باسامی عمر و پسـر عابر بن قیل مزبور و بعد از او ابو نعامه پسرش و پس از او ذو سلم بن شدید بن ثابت بن قیل مزبور و بعد عمرو بن ذو سلم و بعد پیری که بدست صالح پیامبر ایمان آورد و پس از آن سلطنت آنان به سر آمد.

در قرآن کریم (سورهٔ فجر) خداونـد دربارهٔ قوم عاد می فرماید که: ای پیامبر (ص) سـرگذشت قوم عاد را می دانی که پروردگار تو با آنان چه کرد؟ قومی که بانی ارم ذات - العماد بودند که در تمام کشورها بی سابقه بود.

تحقیق

دربارهٔ ارم ذات العماد دو نظر پیدا شده: یکی معنای آن را، ابنیه گفته و دیگری ارم را اسم قبیله دانسته و ذات العماد را توصیف هیکل عظیم و اسکلت بدنی مردم عاد گفته است، آنها هم که ابنیه گفته اند در محل آن اختلاف کرده اند گاهی در اسکندریه و گاهی دمشق و گاهی غیر این گفته اند.

در مجلهٔ الهلال (جزء 8 سال 15 ص 494 و جزء 4 سال 37 ص 427 و 428) به ترجمه و خلاصه می نویسد: از تتبع آثار قدماء و مقابلهٔ با هم معلوم می شود که انسان در اعصار قدیم به ساختن بناهای هرمی شـکل پی برده است - اهرام مصـر قدیم ترین آثار فراعنه است و از حفریات بابل هم بدست آمده که در بابل قدیم برجهای بلند هرمی شکل مشتمل بر طبقات

1- ارم بکسر همزه و فتح راء.

درست کرده اند (بصورت کله قندی) و استاد ولیم سمبسون یکی ازین برجهای بابل را ترسیم کرده که بشکل اهرام مصر، درآمده است. و ما در اخبار عاد اولی که از قبائل عرب بائده هستند می بینیم که آنان شهری ساخته اند که نامش ارم ذات العماد است و این لفظ می رساند که قصری بوده هرمی شکل که آثارش محو شده و یا زیر ریگهای کلان احقاف مستور گردیده همان جاها که منازل قوم عاد بوده است و روزگاری بعد از این کشف خواهد شد.

کلمهٔ ارم مبدل از «هرم» است و معنای اصلی خود را تاکنون حفظ کرده است چه آنکه در قاموس می نویسد: ارم (یا) یرم سنگی است که برای نشانه در بیابانها سرپا داشته می شود (پایان).

بالجمله: حضرت هود که در قرآن سوره ای بنام اوست شبیه ترین مردم بحضرت آدم (ع) بوده است چنانکه کعب گفته است (اتقان سیوطی ج 2 ص 139 به ترجمه) و 464 سال زندگانی کرده و در حضرموت دفن شده است و قولی هست که هود با قوم مؤمن خود به مکه رفته است و در میان دار الندوه و باب بنی سهم دفن شده و در مزار وادی السلام نجف اشرف هم بقعه ای بنام هود و صالح موجود است و لیکن هر دو قول بی مدرك است و شاید مزار وادی السلام به یادبود هود و صالح باشد.

ابو المنذر هشام بن محمد از ابو یحیی سجستانی از مرة بن عمر أبلی از اصبغ بن نباته(1)روایت کرده که اصبغ گفت: ما در عهد خلافت ابو بکر صدیق در حضور علی بن أبي طالب (رض) نشسته بودیم ناگاه مردی از اهل حضرموت وارد شد و من مردی منکرتر از او ندیده بودم و مردم به او راه دادند و از دیدن قیافهٔ او ترسیدند و وی با شتاب درحالی که بر اسب سوار بود بر ما وارد شد و سلام داد و از کسی که به او نزدیك بود پرسید که: (من عمیدکم؟):

سالار شما کیست؟ همگی اشاره به علی (رض) کردند و گفتند: این است که پسر عم رسول خدا (ص) و دانای مردم و مرجع است.

آن مرد ایستاد و ده شعر خواند که مفاد آنها این است که: می خواهم از پرستش بتهای گمراه کننده؛ بدین اسلام هدایت شوم، تو مرا رهبری فرما (این اشعار را یاقوت در کتاب

1- اصبغ: بر وزن احمد و نباته: بضم نون از تابعین است (قاموس و مجمع البحرین).

معجم البلدان نقل کرده است) علی (رض) و اهل مجلس او از این اشعار بشگفت آمدند و شاد شدند.

آنگاه علی (رض) به او فرمود (للّه درّك من رجل) یعنی او را تحسین فرمود و اظهار داشت: شعر تو بسیار محکم است تو از کجا هستی؟ جواب داد که از حضرموت هستم - علی از شنیدن نام حضرموت خوشحال شد و اسلام را بر او عرضه کرد و بدست حضرتش مسلمان شد. پس از آن او را به نزد ابو بکر بردند و اشعار را برای او خواند و ابو بکر هم بشگفت اندر شد.

یکی از روزها که ما برای استفاده نزد علی (رض) جمع بودیم علی (رض) از او پرسید که تو از حضرموت اطلاع داری؟ در جواب گفت: اگر حضرموت را نشناسم جای دیگر را نمی شناسم - علی (رض) فرمود: آیا احقاف را می شناسی؟ آن مرد عرض کرد: گویا از قبر هود (ع) سؤال می کنی؟ علی (رض) فرمود: (للّه درّك؛ ما اخطأت) خدا خیرت بدهد صواب گفتی. آن مرد عرض کرد: بلی: من در آغاز جوانی با جوانهای طائفه بیرون رفتیم و همگی می خواستیم به سر قبر هود برویم زیرا آوازهٔ آن را بسیار شنیده بودیم، لذا چند روز در بلاد احقاف راه رفتیم و دلیل هم همراه داشتیم تا به تودهٔ ریگ نرم سرخ رنگ که در آن غارهای بزرگ بسیار بود رسیدیم، آن دلیل؛ ما را به سروقت یك غار بزرگ برد، چون وارد شدیم و مسافتی طی کردیم به دو قطعه سنگ رسیدیم که روی هم گذارده شده بود و وسط آن دو، فاصله ای داشت که مرد لاغر اندام متمایل شده، می توانست وارد شود، من وارد شدم دیدم مردی بر روی تختی است بسیار گندم گون با صورت کشیده و ریش انبوه و بر تختش خشك شده، چون دست به یکی از پیکر او می سودم می یافتم که سخت است و تغییر نکرده است و بالای سر او نوشته ای دیدم بزبان عربی که: «انا هود النبی الذی اسفت علی عاد بکفرها و ما کان لامر اللّه من مردّ»: من هود پیامبرم که بر کفر عاد اندوه سخت خوردم و کسی فرمان خدا را نمی تواند - برگرداند.

آنگاه علی بن أبي طالب (رض) به ما فرمود من همین گونه از ابو القاسم رسول خدا (ص)

شنیدم. (پایان ترجمه از معجم البلدان یاقوت).

طنطاوی در تفسیر الجواهر در سورهٔ احقاف به خلاصه و ترجمه می نویسد: مردم بلاد، در دهم ماه شعبان هر سال برای اداء زیارت قبر هود سفر می کنند و تا شب نیمهٔ ماه شعبان اقامت دارند و مراسمی انجام می دهند و صبح روز نیمه به اوطان خود برمی گردند و قبر صالح، هم نیز در همان ناحیه است و مانند قبر هود مشهور است و لیکن توجه مردم بلاد به زیارت صالح کمتر از توجه به زیارت هود است و هر دو قبر در بلاد حضرموت است که بلاد احقاف است و نقشهٔ حضرموت، هم ضمیمهٔ تفسیر است (ه).

هلاکت قوم ثمود (قوم صالح). 979 سال بعد از طوفان.

وفات صالح علیه السّلام. 1011 سال بعد از طوفان.

صالح (ع) پیامبر قوم ثمود

اشاره

ثمود (بر وزن رسول) امت عربی قدیم اند که قبل از ظهور اسلام اثرشان از بین رفته است و وجود این امت در کتیبهٔ سرجون (715 سال قبل از میلاد) و در نوشته های جغرافی یونان و رومان و شعر عهد جاهلیت؛ ثابت شده است (منجد ج 2 به ترجمه).

ثمود: قبیله ای است که از ثمود بن عابر(1) بن ارم بن سام بن نوح پدید آمده اند و صالح از قبیلهٔ ثمود است (تفسیر مجمع البیان - سورهٔ اعراف).

مرکز این قوم در وادی القری(2) که بین مدینه و شام است واقع بوده و لیکن قوم عاد در یمن بوده اند (تفسیر مجمع البیان از جبائی).

مساکن این قوم در حجر (بر وزن فکر) بین حجاز و شام در سمت وادی القری بوده و آثار شهرهای آنان تا این روزگار باقی است و این قوم بت می پرستیدند و خداوند، صالح را بمنصب پیامبری برای نجات این قوم فرستاد (التفسیر الواضح ج 12 ص 32).

1- جاثر - تاریخ سینا.

2- وادی: بر وزن ناصر و قری: بضم قاف و راء الفی.

پیامبر آخر الزمان (ص) در سفری که به جنگ تبوك می رفت لشکر را از ورود بشهر ثمود و از نوشیدن آب شهر منع کرد و راه فراخ میان دو کوه را که شتر صالح برای نوشیدن آب از آنجا می رفته و برمی گشته و نیز جای فرار کره شتر را که به مغازهٔ کوه بالا رفته بود و نیز قبر ابو رغال(1) را به آنان نشان داد.

تفصیل موضوع این است که: قوم صالح از فرمان پروردگار سرپیچی کردند و ماده شتری را که بعنوان معجزه خواسته بودند، شتر آبستن که از کوه بیرون بیاید و دردم بزاید و شیر بدهد، پی کردند لذا خدا نسل آن قوم را برانداخت غیر از یك نفر که نامش ابو رغال بود و وی پدر قبیلهٔ ثقیف است، ابو رغال در مکه بود و لذا از عذاب الهی در امان بود و چون از مکه خارج شد به سرنوشت قوم ثمود گرفتار شد و چون دفنش کردند شاخه ای از طلا هم با او دفن کردند، مردم که این سخن را از پیامبر (ص) شنیدند قبر ابو رغال را با شمشیرهای خود شکافتند و آن شاخهٔ طلا را بدر آوردند، پس از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سر مبارك خود را پوشانید و با شتاب از آن بیابان گذشت (تفسیر مجمع البیان از ابن الزبیر از جابر بن عبد اللّه به خلاصه و ترجمه - رجوع به سورهٔ اعراف).

این قوم خانه های خود را در کوه تراشیده بودند (تاریخ سینا ج 2 ص 620).

حجر (بر وزن فکر) در لغت بمعنی منع از رسیدن به چیزی است و بمعنی عقل و بمعنی لب (بضم لام و شدّ باء یعنی عقل صافی از شائبه) است. حجر: اسم دیار ثمود است که در وادی القری بین مدینه و شام است - تا وادی القری یك شبانه روز راه است

1- ابو رغال (بر وزن کتاب) کنیه است برای خطاکار و گمراه و اسم شخصی معین نیست و لذا این گونه فضول باشی در چند مورد بعنوان ابو رغال مذکور است: یکی ابو رغال که از قوم ثمود بود. دیگری آنکه دلیل قوم حبشه بود آنگاه که برای تخریب خانهٔ خدا آمده بودند که قبرش را در مکه سنگسار می کنند. سومی بندهٔ شعیب است که مرد عشار ستمکاری بود. رغله بر وزن عمره یعنی بضم اول: پوستی است که در وقت ختنه کردن بریده می شود، و ارغل بر وزن احمر یعنی ختنه ناکرده و کسی که خصیه های او دراز است. ب.

و منـازل ثمود در آنجا بوده در بین کوهها (بقول اصـطخری) و هم او گفته است که خـدا در قرآن به قوم ثمود فرموده: زیرکانه و ماهرانه برای مساکن خود از کوهها خانه ها می تراشید - (سورهٔ شعراء آیهٔ 149) و من این خانه ها را دیـده ام، مانند خانه های ماست و در کوهها کنده شده و این کوهها را، أثالث(1) می گوینـد، وقتی از دور نگاه می کنی تصور می رود که همه بهم چسبیـده اند ولی وقتی نزدیك آمدی می بینی که کوهها، از هم جـدا جـداست که آدم گرد آنها می تواند گشت، و اطراف کوه ریگسـتان است که بالا نمی توان رفت مگر با مشـقت شدید و در آنجا چاه آبی است که قرآن دربارهٔ چاه و دربارهٔ شتر که از آن آب می نوشـیده است فرموده: یك روز آب خاص شتر است و یك روز خاص شما(2) (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

حجر: امروزه بیابانی است که چاههای آب بسیار دارد (منجد ج 2).

معترضه

نیز به محلی که قریش در هنگام تجدید بناء کعبه از اساس ابراهیم (ع) بیرون انداخته اند و محل آن را سـنگ فرش کرده اند که معلوم باشـد که از کعبه بوده است «حجر» گفته انـد لکن کمی زیـادتر از اسـاس ابراهیم است و در حـدیث وارد است که 7 ذراع اسـت و ابن زبیر این قسمت را در موقع تجدید بناء کعبه داخل ساخت و چون حجاج بن یوسف ثقفی بناء ابن زبیر را بر هم زد وضع عهد جاهلیت را تغییر داد و در همین حجر قبر هاجر مادر اسماعیل ابن ابراهیم (ع) واقع است (معجم البلدان به ترجمه).

بازگشت به سخن

مردم ثمود به صالح پیامبر گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر پس از اینکه یك شتر ماده ای آبستن از داخل این کوه بیرون بیاوری که دردم بزاید و شیر بدهد، صالح بامر

1- اثالث بر وزن مقاصد است معجم البلدان.

2- : لها شرب و لکم شرب یوم معلوم - سورهٔ شعراء آیه 155.

پروردگار تقاضای آنان را پذیرفت مشروط به این که آب یك روز خاص شتر باشد و کسی مزاحم او نشود و یك روز هم برای مردم ثمود و حیوانات آنان (شتر آبستن از کوه بدر آمد و زائید و کره شتر هم به دنبالش روان شد).

خدا در قرآن این شتر را بعنوان «ناقة اللّه» معرفی فرموده و دربارهٔ آب او سفارش فرموده: «وَ سُقْیاهُا» (سوره های شعراء و الشمس را به بینید) - اما پیرزنی که دختران زیبا داشت قدار بن سالف(1) را تحریك کرد که اگر این شتر را بکشی بوصل این دختران می رسی و زن زیبای دیگری، مصدع را تحریك کرد که اگر این شتر را بکشی به دولت وصال من نائل می شوی(2) این دو نفر: هفت نفر دیگر را همدست کردند(3) و کمین کردند و شتر را که برای نوشیدن آب آمد هدف تیر قرار دادند و قدار، شتر را پی کرد و همگی نه نفر شتر را قطعه قطعه کردند و مردم ثمود همگی از گوشت شتر بردند و خوردند و اما کره شتر به کوه گریخت و بالاخره ناپدید شد(4) صالح بقوم گفت که سه روز بیش زنده نیستید و رنگهاتان روز اول زرد و دوم سرخ و سوم سیاه خواهد شد لذا آن نه نفر قصد جان صالح را کردند ولی هر نه نفر جان سپردند و مردم، صالح را قاتل دانستند در صورتی که فرشتگان آنان را از پا درآورده بودند. علی الجمله: صالح جان به سلامت در برد و با آنها که به او ایمان آورده بودند شب سوم از آن ناحیه بیرون رفت و روز سوم آن قوم، از نعرهٔ سهمناك جبرئیل

1- قدار بر وزن غلام و سالف بر وزن کاذب است - شرح قاموس.

2- این دو زن ثروتمند بودند و حشم داشتند و آب برای احشام آنها بسیار ضرور بود لذا محرك قتل شتر شدند.

3- اسامی نه نفر مفسد عبارتست از: رعمی و رعیم و هرمی و هریم و دائب و صواب و ریاب و مسطح و قدار بن سالف عاقر ناقه (کتاب اتقان سیوطی ج 2 ص 147). محرر این تفسیر گوید: مسطح همان مصدع مذکور در بعضی نسخ است.

4- محلی که کره شتر صالح به آن وارد شد در بلاد ثمود است و معروف به کثابة البکر و کثابة الفصیل است و کثابه بضم کاف و شد تاء است (معجم البلدان به ترجمه).

هلاك شدند(1).

<صالح> صالح چون بالغ شد مأمور به دعوت قوم ثمود گردید و وی پسر عبید بن جاثر بن ثمود و بقولی پسر عبید بن اسیف بن ماشج بن عبید بن جاثر بن ثمود و بقولی پسر جاثر بن ثمود است.

بالجمله: وی مردی دارای چهرهٔ سرخ و سفید و دارای موهای پیچیده بود و چهل سال(2) در قوم دعوت کرد و نوف شامی گفته که صالح از عرب است و چون خداوند، عاد را هلاك کرد قوم ثمود پس از آنها بعمران دیار عاد پرداختند(3) صالح در مکه در سن 58 سالگی وفات یافت (اتقان سیوطی ج 2 ص 139 به خلاصه و ترجمه).

زندگانی صالح به تجارت می گذشت و مدت زندگانیش 180 سال بود مدفنش در بیت اللّه الحرام میانهٔ رکن و مقام است (ناسخ التواریخ ص 114) مدفن صالح در حضرموت است بقول صحیح (تفسیر الجواهر).

صاحب اعلام القرآن (در ص 251 و 273 و 396 و 397) بین هاجر، زن ابراهیم (ع) و حجر (دیار قوم ثمود) و حجر کعبه که ذیل عنوان معترضه نوشتم خلط مبحث کرده و تصور کرده که ابراهیم (ع) هاجر و اسماعیل را به دیار ثمود فرستاده در صورتی که نه به حجر ثمود فرستاده و نه به حجر کعبه و ضمنا از حجر کعبه بی خبر مانده و علاوه صالح اسمی را صالح وصفی تصور کرده و نیز بیرون آمدن شتر را از کوه انکار نموده و مضافا به این که «سُقْیٰاهٰا» مذکور در سورهٔ و الشمس را که به معنی آبشخور شتر است بمعنی کره شتر گفته است و محرر این تفسیر به ناچار این مبحث را مفصل نگاشتم که شبهات مرتفع شود.

در خاتمه این را هم باید دانست که گفته اند: جهت تشبیه عبد الرحمن بن ملجم قاتل حضرت امیر (ع) به قدار (عاقر ناقهٔ صالح) که در روایات ما، وارد است این است که: هر دو به

1- کرمانی گفته که بقولی: طاغیهٔ (مذکور در سورهٔ حاقه) اسم بقعه ای است که ثمود در آنجا هلاك شدند (اتقان سیوطی ج 2 ص 143).

2- یا کمتر.

3- شاید - ب.

عشق زنی اقدام به قتل کردند، و آنچه بنظر محرر این تفسیر می رسد این است که: کشتن شتر صالح بصورت ترور بوده است و کشته شدن حضرت امیر (ع) هم بصورت ترور بوده است و قبل از حضرت امیر (ع) پیامبر و یا وصی پیامبری بصورت ترور کشته نشده است و ازاین جهت قاتل حضرت به قاتل شتر صالح «ناقة اللّه» تشبیه شده و اگر جهت تشبیه، عشق زن می بود در قتل یحیی (ع) و یا بعض انبیاء دیگر هم پای زن در کار بوده است.

بنای سد مأرب. 1012 سال بعد از طوفان.

بحثی دربارهٔ سد مأرب و کشور یمن

تاریخ سد

سال 1012 مزبور منقول از سپهر در ناسخ التواریخ است و در مجلهٔ الهلال (سال 19 ص 329) تاریخ آغاز سد را نگفته، و لیکن خرابی سد را در قرن دوم قبل از میلاد گفته است و در تاریخ سینا (ص 623) تاریخ بنای سد را در قرن ششم قبل از میلاد گفته، و لیکن تاریخ خرابی آن را ذکر نکرده است.

بانی سد مأرب

بنای سد مأرب در عهد دولت سبئیه شده و بانی آن، یثعمر پادشاه سبأ در قرن 6 قبل از میلاد بوده است (تاریخ سینا به ترجمه از ص 623).

و از شهرهای دست راست آن سد به «جنة یمنی» یعنی بهشت دست راست و از شهرهای دست چپ آن سد به «جنة یسری» یعنی بهشت دست چپ تعبیر می کردند (تاریخ سینا ص 624) و قرآن کریم در سورهٔ سبأ از هر دو جنت تعبیر به «جنتان عن یمین و شمال» فرموده است.

مسعودی گفته که: این سد، از بنای سبأ بن یشجب بن یعرب است و هفتاد وادی زیر سد بوده و وی پیش از اینکه سد را تمام کند وفات کرده و پادشاهان حمیری پس از او بنای سد را تمام کرده اند.

نیز مسعودی در یك جای دیگر گفته که: سد را، لقمان بن عاد بنا کرده و محیط سد

یك فرسخ در یك فرسخ بوده و سی در برای تقسیم آب داشته است (معجم البلدان به ترجمه).

سپهر در ناسخ التواریخ نوشته که: لقمان بن عادیان بن لجین بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السّلام که او را لقمان الاکبر و صاحب النسور می گویند به هود ایمان آورد و سد مأرب را بنیان کرد و باین سبب در مأرب از اولاد سبأ خلقی عظیم فراهم شد و شهر سبأ آباد گشت (ص 114 و 115 ناسخ).

کیفیت سد مأرب

در تاریخ سینا (ص 623) به ترجمه می نویسد: از اهم آثار سبأ بین، سد مأرب است، گفته اند که: آبهای باران که از کوههای یمن سرازیر می شود در رودخانه های متفرق جاری می شود بعضی به سمت شرق می رود و بعضی به سمت غرب.

سیلهائی که بسمت شرق روان می گردد در رودخانهٔ عظیمی بنام «میزاب» واقع در سمت شرقی شهر مأرب جمع می شود و محل، 1100 متر از سطح دریا ارتفاع دارد، راه این رودخانه در نزدیك شهر مأرب، تنگ می شود زیرا دو طرف آن کوه است که فاصلهٔ دو کوه 400 متر می باشد و این محل را وادی اذینه می گویند پس از آن، وادی مزبور گشاد می شود گشادگی عظیمی که آبهای سیل بی فائده ضایع می گردد ازین جهت مردم سبأ در مسافت کمی از تنگ وادی مزبور، سدی از سنگ درست کرده بودند که طولش 800 ذراع و عرضش 150 ذراع بود و از دو جانب سد دو در، باز کرده بودند که آب را بقدر حاجت و لدی الاقتضاء توزیع و تقسیم می کردند (ه).

لغت مأرب

یاقوت در معجم البلدان به ترجمه می نویسد: مأرب (بر وزن مجلس) بلاد مردم ازد (بر وزن وقت) است که در یمن می باشد و سهیلی گفته که: مأرب: اسم قصر آن مردم است و قولی هست که مأرب لقب هر پادشاهی بوده که بر کشور سبأ فرمانروائی می کرده است مثل تبع که لقب والی یمن و شحر و حضرموت بوده.

شیخی از اهـل صـنعاء که مأرب را دیـده و قولش معتبر است بمن گفت که: مأرب در ما بین حضـرموت و صـنعاء قرار گرفته و فاصـلهٔ بین مأرب و صنعاء چهار روز - کاروان رو است.

من از این شیخ دربارهٔ سد مأرب پرسیدم؟ وی در جواب گفت: سد، بین سه کوه بوده است و آب سیلها در یك جا می ریخته و آب راه عبور نداشـته مگر از یك طرف، و در اوائل با سـنگهای سـخت و سرب آن موضع را با نصب دربها و فعالیت های مهندسی بسته اند، و چون آب چشـمه ها و آبهای سـیل در پشت سـد جمع می شـده حکم دریا پیـدا می کرده است و هنگامی که تصـمیم می گرفتنـد که مزارع خود را سیراب کنند به اندازهٔ حاجت درب سد را باز می کرده اند و بعدا می بسته اند.

اما واقعهٔ خرابی سد مأرب و داستان سیل عرم

قبلا بایـد دانست که: اولاد کهلان بر یمن حکمفرمائی می کردند و بزرگ آنها، عمرو بن عامر بود و او پیش از خرابی سد، وفات کرد و پس از او عمران بن عامر کاهن حکم - فرمای یمن شد، یك زن کاهنه بنام طریفه (بر وزن جهینه) به عمران گفت: این سد را، سـیل جرذ خراب خواهد کرد لذا عمران با طرح واقعهٔ جالبی تشکیلات سد را به قیمت گزاف به اولاد حمیر فروخت و با قوم خود از سرزمین یمن رفت و پس از مـدتی سـیل آمـد، سـیل جرذ که سـد را خراب کرد و شـهرهای پائین سد را به زیر آب فروبرد و حمیر و اتباعش متفرق شدند، و خداوند داستان مأرب را در قرآن کریم ذکر فرموده است.

لغت عرم

عرم (بفتح عین و کسـر راء): حاجز بین مزارع و باغها و بین سـیل است قولی هست که عرم: اسم بیابانی بوده و قولی هست که عرم در واقعهٔ خرابی سد اسم موشی بوده که سد را سوراخ کرده و به آن موش خلد گفته می شود و قولی هست که عرم: باران سخت است و بخاری گفته که عرم: آب سرخ رنگی بوده که عذاب الهی بر قوم سبأ بوده است.

عرم: حاجز بین مزارع و باغها و بین سیل است و این سد را موش منفجر کرده است تا خدا تعجب مردم را آشکارتر کند همان طور که طوفان نوح را از داخل یك تنور شروع کرد تا بیشتر مایهٔ عبرت و سخت تر موجب تعجب باشد و ازاین جهت است که چون مردی از یمن در حضور سفاح عباسی بر خالد بن صفوان تمیمی افتخار کرد، خالد گفت یا امیرالمؤمنین! مردم یمن یا دباغ پوست اند یا بافندهٔ برد، یا آموزگار میمون اند یا خرسوار، موشی آنها را غرق کرد و زنی بر آنان پادشاهی نمود و هدهد راهنمای آنها شد.

احمد بن محمد گفته: مأرب نیز بمعنی قصر بزرگ دارای دیوارهای بلند است (پایان ترجمه و خلاصه از معجم البلدان در لغت مأرب و عرم).

محل مأرب

مأرب: نام شهری است که پای تخت دولت سبئیه و محل آن در وادی دوما بوده است.

تماس قرآن کریم با یمن

اشاره

در چند سوره از قرآن کریم با کشور یمن واقع در جنوب غربی جزیرة العرب مواجه می شویم از جمله: با اسم سبأ در سوره ای بنام سبأ و تذکر خرابی سیل عرم که در مأرب واقع شده (شهر «مأرب»: پای تخت سبأ بوده و اسم این شهر قبلا سلحین بوده است).

از جمله: با واقعهٔ سلطنت زنی بعنوان ملکهٔ سبأ که در سورهٔ نمل مذکور است؛ و اسم این زن طبق مشهور «بلقیس» بوده است.

از جمله: با تبع که اسمش در سوره های دخان و ق «قاف» مذکور است.

از جمله: با باغ حرد؛ و سوختن آن باغ که در سورهٔ قلم مذکور است.

از جمله: با گروه شهر حاضورا که هلاك شدند که در سورهٔ حج آیهٔ 45 مذکور است.

از جمله: بـا اصـحاب اخـدود «نصـارای نجران» که چون ذو نواس پادشـاه یمن، یهودی شـد، به اهـل نجران تکلیف کرد که کیش یهود را بپذیرند و لیکن آنها نپذیرفتند و سوزانده شدند که در سورهٔ بروج اشاره شده است.

از جمله: با اصـحاب فیل بسـرکردگی ابرهه که وی در یمن کعبه ای درست کرد و با فیل و لشـکر برای تخریب خانـهٔ خدا به مکه آمد که در سورهٔ فیل مذکور است.

از جمله: با قریش که برای تجارت به یمن می رفتند که در سورهٔ قریش مذکور است.

از جمله: بـا انصار (مـذکور در سورهٔ توبه در آیات 101 و 118) که همان أوس و خزرج یمنی الاصل انـد که پس از شکسـته شدن سـد مأرب و تفرقهٔ مردم آن سرزمین، قسمتی از آنان به یثرب یعنی مدینه مهاجرت کردند.

از جمله: با رفتن عبـد المطلب جـد پیامبر (ص) به نزد سـیف ذی یزن که از تبّع ها بود و پـذیرائی محترمانـهٔ او از عبـد المطلب و انقراض دولت تبابعه، به کشته شدن سیف (تاریخ سینا ص 626).

از جمله: با ارسال دعوت نامه از طرف پیامبر (ص) در سال ششم هجری برای دعوت حارث بن عبد کلال حمیری (شاه یمن) به اسلام.

از جمله: با اعزام پیامبر (ص) سریه ای را بسرکردگی خالد بن الولید در ماه ربیع - الاول سال دهم هجری به سروقت بنی الحارث بن کعب در نجران (کتاب محمد از محمد رضا

مصری ص 436).

از جمله: با آمدن نصارای نجران به مدینه و دعوت پیامبر آنان را به مباهله و سرباز - زدن و مصالحه کردن آنها (سورهٔ آل عمران).

از جمله: با اعزام پیامبر (ص) سریه ای را به سرکردگی علی (ع) به یمن به سروقت قوم مذحج و اسلام کعب الاحبار یهودی در یمن به سال دهم هجری در ماه رمضان.

تذکر: موضوع حضرت عبد المطلب - در قرآن کریم مذکور نیست و لیکن بقیه از امر کلی الهی به پیامبر (ص) برای دعوت عام جهان، به اسلام، خارج نیست.

از جمله: با اعزام پیامبر (ص) سریه ای را بسرکردگی علی (ع) به یمن به سروقت قوم همدان (بر وزن سلمان) و اسلام آوردن همهٔ آن قوم در سال هشتم هجری و چون نوشتهٔ علی (ع) به پیامبر (ص) رسید که خبر از اسلام قوم همدان داده بود پیامبر (ص) به سجده افتاد و چون سر بلند کرد فرمود: «السلام علی همدان» (کتاب محمد از محمد رضا مصری ص 440).

تاریخچهٔ تشکیل دولتهای یمن و اسامی آنها

اشاره

دولتهای یمن باین ترتیب تشکیل می شده:

اول: محافد که جمع محفد است و آن تشکیل می شده است از اجتماع خدمتکاران و یاران به گرد رئیس با استعدادی.

دوم: قصور - و قصر که مانند قرقگاه یا قلعه دارای سور (دیوار) بوده و شیخ یا امیر یا سرکرده با اعوان و حاشیه و خدمه در آنجا اقامت داشته است مانند وضع بابل قدیم که شبیه نظام تیول در قرون وسطی در اروپا بوده است.

و در جلو اسم صاحب محفد یا صاحب قصر؛ لفظ «ذو» بمعنی صاحب، بوده است که باسم

محفـد اضافه می شـده ماننـد ذو غمـدان یعنی صاحب غمـدان و ذو معین یعنی صاحب معین - و این طبقه از حکام معروف به اذواء «یا» ذوین بوده اند و این محافد متعدد بوده که هرکدام، حاکمی مسـتقل، در حوزهٔ خود داشته اند و مشهورترین محافد و قصور که اسمهای آنها را بدست داریم: غمدان و صرواح و سلحین و ظفار و شبام و رئام «ریام» و براقش و غیرهاست.

و گاهی عده ای از این محافد، در تحت ریاست یك امیر بوده که آن امیر را قیل می گفته اند و جمع قیل بر اقیال است.

و مجموع محافـد بـا قراء و مزارع را مخلاف می گفته انـد و آن ماننـد کوره یا رسـتاق یا قضاء بوده که قیل یا شاه کوچکی برآن حکومت می کرده است. و گاه محفد یا قصـر پس از ظهور دولت بزرگ، اسـمش به مدینه یعنی شـهر تبدیل می شده مثل قصـر ریدان که مدینة - ظفار شده و سلحین که مأرب شده است.

بین این قیلها، جنگ و غارتگری حکمفرما بوده است.

گاهی بین ذوین ها یا قیلها، مردی دارای نبوغ و اسـتعداد پیدا می شده که ذوین ها یا قیل ها را مطیع می ساخته و خود را ملك یعنی شاه می خوانده است و دولتی تشـکیل می داده که طولانی می شده و بر این کیفیت چندین دولت در یمن روی کار آمده است که تاکنون اسم سـه دولت بزرگ آن بدست آمده است:

1 - معینیه.

2 - سبئیه.

3 - حمیریه.

و البته در یمن دولت های کوچك دیگر هم بغیر از این سه دولت بزرگ، حکومت کرده اند.

بعدها دولت حمیر، به دولت تبابعه معروف شده است و تبابعه جمع بر تبع است یعنی ملك الملوك «شاهنشاه» (تاریخ سینا ص 624).

دولت معینیه

دولت معینیه، دولتی قوی بوده و پای تختش معین (بر وزن شریف) واقع در وادی

شارد قسمت شرقی یمن و شمال حضرموت بوده است.

و باقی ماندهٔ عاد اولی جزء دولت معینیه شده و دولت «عاد ثانیه» را تأسیس کرده اند و پس از آن قحطانی ها روی کار آمده اند و این دولت را منقرض کرده اند و دولت سبئیه را تشکیل داده اند (تاریخ سینا ص 622).

روی این اصل: (احقاف که بلاد عاد و هود و صالح و در اقصای شـرق حدود یمن است) جزء دولت یمن محسوب گردیده. تاریخ تأسیس این دولت و انقراض آن معلوم نیست و عرب این دولت را نمی شـناخته انـد و ازاین جهت در کتابهای خود ذکری از این دولت نکرده اند و علماء باسـتان شناس آثار این دولت را در حفاریهای صحراء شرقی صنعاء پیدا کرده اند با اسمهای ده ها نفر از پادشاهان این سلسله (مجلهٔ الهلال سال 19 ص 328 به ترجمه). و قلم معروف بمسند (بضم میم) یا قلم حمیری از دولت معینیه است (تاریخ سینا ص 622).

دولت سبئیه

این دولت، مدتی در جوار دولت معینیه به سـربرده است تا «سبأ» که صاحب قصر صرواح واقع در شرقی صنعاء بوده است روی کار آمده و وی چون مردی قوی و طمـاع بوده، بر معینیه مسـلط شـده است و پای تخت دولت سـبأ در صـرواح بوده و پس از آن پایتخت خود را به مأرب منتقل کرده انـد، این دولت شـهرت بزرگی پیـدا کرد و سد مأرب در عهد این دولت ساخته شد و سـی و اندی پادشاه در این دولت سلطنت کردند، مبدأ تشکیل این دولت معلوم نیست ولی در سال 115 قبل از میلاد منقرض گردید و دولت حمیریه روی کار آمد.

دولت حمیریه

اسم 28 پادشاه حمیریه بدست آمده که از جمله: هدهاد و ابو کرب اسعد و بلقیس و عمرو (شوهر بلقیس) و ذو القرنین (افریقش) و حسان بـن اسـعد و غیرهـاست، و فرق ایـن دولت بـا دو دولت قبلی این است که: دو دولت قبلی، دولت بازرگـانی بـود و لیکن دولت حمیریه به کشورگشائی تمایل داشت. (مجلهٔ الهلال سال 19 ص 329 به ترجمه).

دولت سبئیه پس از خرابی سـد مأرب، متلاشـی شد و سـلطنت ادواء روی کار آمد یعنی ملوك الطوایفی گردید و همین گونه ادامه داشت تا (علفان لهفان) ذو، ریـدان در پایان قرن اول قبل از میلاد روی کار آمد و دولتهای محافد و مخالیف از مملکت سـبأ را که دولتهای کوچك کوچك بودند تصرف کرد و پادشاه ریدان و سبأ نامیده شد. (تاریخ سینا ص 624 به ترجمه).

از وقایع مهم این دولت، واقعهٔ ملاقات بلقیس ملکهٔ سبأ با سلیمان پیغمبر بوده است.

در تاریخ سینا (ص 623) آغاز دولت حمیریه را از بلقیس گفته است و لیکن از مجلهٔ الهلال این مطلب استفاده نمی گردد.

بهر حال سـلیمان علیه السّلام که زبان مور و زبان طیور را می دانسته و مرغی که هدهد نام داشته همین هدهدی که بین مردم مشهور است یعنی همین مرغ شـانه بسـر و شایـد کبوتر نـامه رسـان و یـا مرغی دیگر بوده از وجود چنین ملکه ای در کشور یمن و از آفتاب پرستی او به سلیمان، خبر داده و بالاخره پس از مقدماتی این ملکه به دربار سلیمانی آمده و ترك آفتاب پرستی کرده و ایمان آورده است.

دولت حمیریه: در زمان خلفاء علهان رو بتوسـعه گذارد که حضرموت و سایر - قسمت های شرقی هم در عهد سلطنت «شمریرعش» در اواخر قرن سوم میلادی در حیطهٔ اقتدار پادشاه قرار گرفت و او را پادشاه ریدان و سـبأ و حضـرموت می خواندند و پس از او دولت حمیر را بنام دولت تبابعه خواندند.

دولت تبابعه

اشاره

دولت تبابعه در اوج ترقی بود و تمدن آنها دست کمی از تمدن آشوریها و دیگران که در شـمال جزیرة العرب حکومت می کردند، نداشت زیرا با هند و ایران و سوریه و مصر تجارت داشت و سد مأرب را پس از خرابی آن ترمیم کرد و کشت و کار و ارزانی در بلاد یمن بالا گرفت (و این سد نزدیك به طلوع دولت اسلام، خراب شد و دیگر کسی بترمیم آن

ص: 220

نپرداخت و تاکنون آثارش هویداست).

بالجمله: دولت مزبور از کوههای کشور: طلا و نقره و سنگهای قیمتی از:

یـاقوت و زمرد و عقیق اسـتخراج می کرد و ازاین جهت است که این دولت و دولتهای قبلی (حمیری و سبئی) از ثروتمنـدترین مردم زمین بودنـد و از همهٔ کشورها در تمدن و آسایش پیشـرفته تر بودند و کاخهای عالی و باغهای خرم و امتعهٔ قیمتی داشـتند. همدانی مؤرخ دربارهٔ قصر کوکبان می نویسد: پائین بیرونی قصر از نقره پوشیده بود و بالای آنها سنگ سفید بود و داخل قصر از چوب عرعر و کاشی ها و جزع و اصناف گوهر مزین بود.

و دربـارهٔ قصـر بینون از مرواریـد و گوهرهـاش و دربارهٔ مأرب از مرمر و طلاهای سـقفش اشـعاری گفته شـده است که طالبان به کتابهای مفصله رجوع کنند (تاریخ سینا به ترجمه و خلاصه از ص 625).

مجلهٔ الهلال (سال 19 ص 331 و 332 به ترجمه) می نویسـد که: همدانی جهانگرد که خودش خرابه های مأرب را دیده است در کتاب اکلیل خود می نویسد: سـتونهای تخت سلطنتی در بین خرابه ها است و شاید مرادش، قصر سلحین است که جایگاه پادشاه بوده و باز می نویسد:

آن سـتونها بپاست و اگرچند نفر بخواهند یکی از آن سـتونها را بخوابانند نمی توانند زیرا آن سـتونها را در سـنگ فروبرده اند و پائین آنها را با سرب دهنه زده و میان آنها سرب ریخته اند.

و قصر سلحین را «قصر بلقیس» هم می گویند و شعراء در توصیف مأرب و آثار آن اشعار بسیار گفته اند.

در یمن قصـرهای بسیاری است که شعراء، دهها از آن قصور را در شعر خود آورده اند و توصیف کرده اند و شنونده اول بار باور نمی کند و حمل بر مبالغه می کنـد و لیکن ما بر این جهانگرد عربی که خود دیده و به قرائن بسـیار راسـتگوئی او ثابت شده است یعنی همدانی اعتماد داریم و او دربارهٔ قصر غمدان که در صنعاء است و خود همدانی بقایای آن را مشاهده کرده است می نویسد: قصر غمدان بیست طبقه بوده و بین هر دو سقف، ده ذراع(1) فاصله

1- هفت طبقه بوده و فاصلهٔ بین هر دو سقف، چهل ذراع بوده است (معجم البلدان به ترجمه).

داشته و سقف زیرین بحدی شفاف بوده که آن کس که در طبقهٔ بالا می خوابیده است نوع مرغهائی را که از بالای قصر پرواز می کرده اند از زیر سنگ رخام شفاف تشخیص می داده است.

در اطراف قصـر: چهار مجسـمهٔ شـیر، از مس نصب کرده بودند که درون آنها تهی و پاهای آنها داخل قصر و سر و سینهٔ آنها از قصر بیرون بود و آن شـیرها را به طوری ترتیب داده بودند که چون باد؛ داخل مجسمهٔ شیر می شد آوازی مانند آواز غرش شیر شنیده می شد – و در آن قصر، چراغها تعبیه کرده بودند که از دور مانند برق و باران می درخشید و کسی باور نمی کرد که این نور، از روشنائی چراغهاست.

طبقهٔ زیرین: جای پادشاه بود و آن طبقه چهار در داشت: یکی بطرف باد صـبا باز می شد و یکی بطرف باد دبور و یکی بطرف باد شـمال باز می شد و یکی بطرف باد جنوب، و نزد هر دری مجسـمه ای از مس بود که در هنگام وزش باد آوازی مانند غرش شیر از آن شنیده می شد، و در آن طبقه: خوابگاهی از چوب ساج و آبنوس بود و بر پرده های قصر، زنگها آویخته بودند که با وزش باد برآن پرده ها، آواز زنگها از دور شنیده می شد.

و قصـر ناعط بهمین منوال بوده و از چندین قصـر تشـکیل می شده است و دارای نقش و نگارها و مجسـمه ها بوده و همدانی طی اشعاری اهمیت قصر ناعط را ذکر کرده است.

بالجمله: یمن از روزگار بسـیار قـدیم، بین امتهای قدیم جهان، واسـطهٔ تجارت بود و با هند روابط تجاری داشت که آغاز آن معلوم نیست و هنـد محصولات و مصـنوعاتی داشت که مصـر و آشور و فینیقیه و دیگران به آنها احتیاج داشـتند و اهل یمن این مال التجاره ها را بوسـیلهٔ کشتی هـا یـا کاروانهـا حمـل و نقل می کردنـد و سواحل یمن لنگرگاه کشتی های هنـد و وادی فرات و وادی نیل بود همین طور که امروزه کشتی های انگلیس و دیگران در اثناء سـفر بین اروپا و هنـد در عـدن لنگر می انـدازد. یمن بندری بنام (موزا) داشـته که کشتی های بزرگ برای حرکت در اوقیانوس هند در آنجا بارگیری می کردند و امروزه شهرهای تجارتی یمن؛ عدن و قانا و ظفار و غیرهاست.

به خلاصه: امتعهٔ سنگین قیمت و خز و حریر و ظروف طلا و نقره و باغ و بستان و عاج

ص: 222

و سنگهای قیمتی و جواهر، مورد استعمال مردم متمدن یمن بوده و کاخهای آراسته و مرصع به جواهر با دربهای طلاکوب و نقره کوب، در یمن بسیار بوده است (به خلاصه و ترجمه از مجلهٔ الهلال سال 19 ص 333).

کدام تبع مورد نظر قرآن است؟

اشاره

در قرآن کریم از تبع یعنی شاهنشاه یمن دو جا سخن به میان آمده: یك بار در سورهٔ دخان و بار دیگر در سورهٔ ق «قاف».

خدا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده که: آیا قریش و اهل مکهٔ متمرد بهترند یا قوم تبّع؟ یعنی آیا اینها شوکت و ثروتشان بیشتر است یا شوکت و ثروت قوم تبع؟ آنها از نافرمانی طرفی بر نبستند و منقرض شدند، پس چرا قریش که بمقام آنها نمی رسند، از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی می کنند؟ محرر این تفسیر می گوید: از اینجا معلوم می شود که قوم تبع خوب نبوده اند و به کیفر گرفتار شده اند.

لکن مفسرین دربارهٔ این تبع: دچار اختلاف شده اند و بسیاری به سکوت برگذار کرده اند و صاحب تفسیر مجمع البیان، نام این تبع را «اسعد ابو کرب» گفته و نظر داده که تبع، مردی با ایمان و شایسته بوده است و مذمت، راجع به قوم تبع است نه خود او.

ولی نظر محرر این تفسیر این است که: فرمودهٔ خدای تعالی، ناظر به ذو نواس است که از تبع ها بوده است باین شرح:

تبع مورد نظر قرآن: ذو نواس است

ذو نواس از تبابعه بوده است و وی در قرن ششم میلادی به کیش یهود درآمده و در یهودی گری تعصب شدید داشته و هرکس را که یهودی نمی شده است، مقهور می کرده است، و از طرفی نصرانیت نیز در این عهد در جزیرة العرب ریشه دوانیده بوده و قبائل حمیر و غسان و ربیعه و تغلب و تنوخ و طیّئ و قضاعه و حیران و نجران، کیش نصرانیت را

پذیرفته بودند.

اصحاب اخدود

ذو نواس به نصـارای نجران تکلیف کرد که کیش یهود را به پذیرنـد و لیکن از اطـاعت او سـرباز زدنـد و وی از آنهـا انتقام گرفت و در انتقام مبالغه کرد تا آنجا که اخدود یعنی شکافی در زمین به درازا کند(1) و آتش در آن افروخت و هرکس را که از نصرانیت دست برنمی داشت در آن آتش می انـداخت (قرآن کریم در سورهٔ بروج از این واقعه خبر داده است) لـذا اهل نجران به نجاشـی پادشاه حبشه که نصـرانی بود، متوسل شدند و او هم لشکری جرار بسرکردگی ارباط به یمن فرستاد و یکی از ضابطین این ارباط بنام ابرهة الاشرم است.

چون خبر ورود سـپاه حبشه به ذو نواس رسـید، او هم با سـپاه، برای مقابله، حرکت کرد و در نزد بحر احمر جنگی بسـیار سخت کردند که منجر بشکست ذو نواس شد و ذو نواس از ترس اینکه بدست دشمن خود گرفتار بشود و از او انتقام بگیرند، خود را غرق کرد.

بالنتیجه: حبشی ها بر معظم شهرهای یمن؛ استیلاء یافتند و این واقعه در سال 525 بعد از میلاد اتفاق افتاد.

تذکرات: 1 – نجران: از شهرهای قدیم است و با خولان که در راه صنعاء به – مکه است، همسایه اند.

2 – گفته اند که: اصـحاب اخدود، یاران دانیال اند که بخت نصّر آنها را به آتش افکند و نیز یکی از پادشاهان سلوکی ایران هم چنین عملی کرده که در نتیجه سورهٔ بروج به هر سه واقعه ناظر خواهد بود.

اصحاب فیل

ارباط حبشی، مدت بیست سال بر یمن حکومت کرد و پس از آن مرد و ابرهه روی کار

1- منتهی الارب.

آمـد و به حکمرانی پرداخت و پـای تخت را به صـنعاء منتقـل کرد و در آنجا قصـری دلاویز ساخت و مردم را وادار کرد که بجای کعبه، در قصر او، مراسم حج را انجام بدهند (تاریخ سینا به ترجمه از ص 625 و 626).

اوس و خزرج «انصار»

عمران بن عامر از سـرزمین یمن خارج شـد و ثعلبه پسـر عمرو بن عامر بسـمت حجاز کوچیـد و بین ثعلبیه که باسم خود اوست و ذی قار مسـکن گرفت و پس از مدتی عازم مدینه شد – در مدینه بسـیاری از بنی اسـرائیل در نواحی متفرقه اقامت داشتند لذا خاندان ثعلبه هم، بین یهود قریظه و یهود نضیر و خیبر و تیماء و وادی القری جا گرفتند و بیشتر در مدینه سکونت گزیدند و پس از آنکه نیروی آنها زیاد شد، ثعلبه، یهود مـدینه را خارج کرد و مـدینه خاص خانـدان ثعلبه شـد؛ و یهود به خیبر و فدك و نواحی آنجاها رفتند و ثعلبه و اعقابش به آبادانی مدینه پرداختنـد و همین ها هسـتند که بعـدا بنام انصار پیامبر (ص) معروف شـده انـد و اوس و خزرج که در مـدینه اسم برده می شوند همین ها هستند که از اعقاب حارثة بن ثعلبهٔ مزبور می باشند.

جرهم

جرهم (بر وزن قنفـذ): اهل مکه بودنـد و طغیان کردند و سـتمکار شدند و در خانهٔ خدا سـنتهای زشت برقرار کردند و ارادهٔ الهی بر اخراج جرهم از مکه و حرم خدا: قرار گرفت، در نتیجه حارثة بن عمرو (مزیقیاء) بن عامر (ماء السماء) که از عمران مزبور فاصله گرفته بود و لذا او و خانـدانش را خزاعه نامیدنـد: زیرا خزاعه: بمعنی قطعهٔ بریده و جدا شده است، با جرهم به جنگ پرداخت و فاتح شد و مردم جرهم؛ را از حرم خدا خارج کردند و جرهم متفرق شدند و منقرض گردیدند و اثری از آنها باقی نماند و شاعری از جرهم دراین باره می گوید:

«کأن لم یکن بین الحجون الی الصفا *** انیس و لم یسمر بمکة سامر»

(به خلاصه و ترجمه از معجم البلدان).

ص: 225

محرر این تفسیر گوید: واقعهٔ عمران باید مربوط ببار دوم خرابی سدّ باشد نه بار اول زیرا خرابی سد در بار اول؛ 115 سال قبل از میلاد بوده است و تا عهد ثعلبه که حدود ما قبل اسلام است، متجاوز از 600 سال است و با تاریخ وفق نمی دهد.

ضبط لغات این مبحث

ریده (بفتح راء و سکون یاء و فتح دال) نام شهری است در یمن و نام دو قریه است در حضرموت و ریدان (بر وزن عطشان) موضعی است (شرح قاموس به خلاصه).

تلقم (بفتح تاء و سکون لام و ضم قاف) اسم کوهی است در یمن که در آنجاست:

شهر ریده و بئر معطله و قصر مشید(1) و علقمه گفته است که: در ذوجدن است (معجم البلدان).

در شرح قاموس نقل به معنی می نویسد: جدن (بفتح جیم و دال) خوش آوازست و جدن بیابانی است در یمن یا رودی است یا جایگاهی است و ذوجدن: علس بن حارث از - قیل های حمیر است و او اول کسی است که در یمن سرود گفت و این لقب برای نیکوئی آواز او بوده است؛ و ذو جدن بن لیشرج بن حارث بن صیفی بن سبا، جلد بلقیس است (ه).

سبأ (بر وزن سبب هم منصرف استعمال شده است و هم غیر منصرف) و آن شهر بلقیس است(2) و سبأ لقب پسر یشجب بن یعرب است و اسمش عبد الشمس است و در مثل است که:

«تفرقوا ایدی سبا» (بفتح سین و باء الفی) و «تفرقوا ایادی سبا» یعنی دستهای سبا پراکنده شدند کنایه از اینکه پسرهای او پراکنده شدند و پسر را به دست تشبیه کرده زیرا اولاد؛ حکم بازو دارد. و سبا: مخفف سبأ نیست بلکه این هم لغتی است و از سبأ مختوم به همزه بدل است (شرح قاموس به خلاصه).

در قرآن کریم سوره ای بنام سورهٔ سبأ وارد شده و اسم سبأ و خرابی سد در همین سوره مذکور است و در هر دو مورد سبأ بر وزن سبب است.

شخصی از رسول خدا (ص) پرسید که: سبأ: مرد است یا زن؟ پیامبر (ص) در جوابش

1- قرآن کریم سورهٔ حج.

2- کشور بلقیس است ب.

فرمود: سبأ مردی است از عرب که ده پسر بدنیا آورد که شش نفر از آنها بدست راست رفتند و چهار نفر از آنها بدست چپ رفتند، اما آن شش نفر که بدست راست رفتند: از دو کنده و مذحج و اشعریون و انمار (که بجیله از انمارند) و حمیر هستند و اما آنها که بدست چپ رفتند: عامله و غسان و لخم و جذام اند. (به ترجمه از کتاب اخبار اصبهان از حافظ ابو نعیم ج 1 ص 202 در ترجمهٔ فروة بن مسیك) (فروه بر وزن صرفه و مسیك بر وزن رجیل است).

ازد: به عمان و یمامه رفتند و لخمیون به بادیهٔ عراق رفتند و دولت منذریان در حیره از لخمیون است و غساسنه به بادیهٔ شام رفتند و دولت غسانیان در شام از غساسنه است و عرب صفا به کوه صفا از کوههای حوران رفتند (تاریخ سینا به ترجمه ص 624).

لندن - رویتر، مستر ورندل فیلیپس رئیس هیئت باستان شناسی امریکائی که مشغول حفاری در خرابه های جنوب عربستان هستند، در یك کنفرانس مطبوعاتی در لندن اظهار داشت احتمال می رود که با انجام این حفاریها داستان اسرارآمیز ملکهٔ سبا که در کتب آسمانی نامی از او برده شده کاملا روشن شود؛ مشارالیه اضافه کرد که حفاری اکنون در شهر مأرب نزدیك سبا ادامه دارد، ملکهٔ سبا در زمان ابراهیم خلیل اللّه یعنی دو هزار سال قبل از میلاد مسیح و یا حتی قبل از آن(1) زندگی می کرده است.

در سه کیلومتری شهر سبا معبد عظیم و دایره شکلی کشف شده است(2) پس از آن اظهار داشت: بزرگترین قسمتی که حفاری در آن جریان دارد سد مأرب است که در قرآن به آن اشاره شده که برای آبیاری اراضی در هفتصد سال قبل از میلاد مسیح، ساخته شده است (روزنامهٔ ط دوشنبه 28 مرداد سال 1330 16 ذی القعده سال 1370 هجری).

محرر این تفسیر گوید: ملتی که حدود ششصد سال قبل پا به دائرهٔ تمدن گذارده است در اثر علم و تحقیق کارش به آنجا رسیده است که، دنیا مدار، شده است.

علماء این ملت به ناچار قرآن را خوانده و مطالعه کرده اند که از امریکا به یمن رفته اند آنهم با جماعتی از مهندسین و کارگران متخصص و با خرجهای گزاف تا یك موضوع از موضوعات قرآن را کشف کنند.

1- در تاریخ اغراق شده. ب.

2- در قرآن کریم باین معبد اشاره شده است.

این اقدام جنبهٔ مادی ندارد که فورا اذهان به پول متوجه شود، بلکه جنبهٔ علمی دارد و لیکن متأسفانه مسلمین عهد ما چند آیهٔ بلوکه شده از قرآن را با آواز چهچه در مجلس سوگواری مردگان از مرده خواران می شنوند درحالی که خواننده چون ببغاء یعنی طوطی و شنونده چون بز اخفش است.

قرآن در سورهٔ مبارکهٔ جمعه فرموده: «وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» یعنی جماعتی که هنوز به مسلمانان نه پیوسته اند؛ روی کار می آیند و به پیامبر بزرگوار اسلام صلّی اللّه علیه و آله ایمان می آورند (آیا همین مردم نیستند؟).

البته اگر قرآن را باور نمی داشتند چگونه چنین هیئتی با مهندسین و عمال و با مصالح مهم و با تحمل خرجهای گزاف اقدام به چنین حفاری می نمود؟.

پس سرّ تقدم دیگران و جهت تأخر ما مسلمانان از علم و جهل به قرآن سرچشمه می گیرد.

شما در کتابهای جغرافیای متداول: اسم عدن و یمن و سبأ و... را ندیده اید و از استاد نشده اید و نخواهید دید و شنید.

دبور (بر وزن قبول) بادی است که مقابل باد صباست.

صبا (بفتح صاد و باء الفی) بادی است که جای وزش آن از جای طلوع ستارهٔ پروین «ثریا» است تا ستارگان بنات النعش.

شمال (بر وزن کمال و حساب) بادی است که مقابل باد جنوب است.

جنوب (بر وزن قبول) بادی است مخالف شمال، جای وزش آن از جای طلوع ستارهٔ سهیل است تا جای برآمدن ستارهٔ پروین «ثریا» (شرح قاموس).

سلحین (بفتح سین و سکون لام و کسر حاء و سکون یاء و نون آخر) قلعهٔ بزرگی بوده در سرزمین یمن که از پادشاهان یمن بوده و گمان برده اند که شیاطین برای بلقیس بنا کرده اند (در هنگام تزویج سلیمان و بلقیس) و سنگی در یکی از قصرهای این قلعه بوده که اسامی قصر سلحین و دیگر قصور را برآن نقش کرده بودند.

قصر سلحین را در طول هفتاد سال بنا کرده بودند و اکنون اثری از آن باقی نیست.

(به ترجمه و خلاصه از معجم البلدان).

صنعاء (بر وزن سلمان) سالی دو زمستان و دو تابستان دارد، هم هوای پاکیزه دارد و هم آب فراوان و ترتیب ورود به صنعاء در زمانی که پای تخت بوده است در کتاب معجم البلدان شرح داده شده است و ابرهه: قلیس را در صنعاء ساخت و مردم را وادار کرد که مراسم حج را در قلیس انجام بدهند و بناء قلیس از بناهای عجیب بوده است (که تفصیل آن در سال 535 میلادی خواهد آمد).

مأرب: گذشت.

عرم: گذشت.

بلقیس: زنی است که پادشاه کشور سبا بوده (شرح قاموس).

چون بلقیس بر سلیمان وارد شد، سلیمان به او گفت: هر زن مسلمانی نیازمند به - شوهر است. بلقیس گفت: اگر شوهر ضرور است من باین تبّع اصغر، شوهر می کنم و چون بزنی تبع درآمد از وی: اصبغ و انوف و شمس الصغری (مادر تبع اقرن که ملقب به ذو القرنین است) بوجود آمد. و بقولی سلیمان وی را تزویج کرد و این قول از صواب دور نیست (مجمع البحرین به ترجمه و خلاصه).

محرر این تفسیر می گوید: زناشوئی سلیمان و بلقیس مدرك ندارد.

بلقیس: اسم اطلقه العرب علی ملکة سبا التی جاءت الی سلیمان الحکیم لتلقی علیه الالغاز و تسمع اقوال حکمته (منجد - ج 2).

قصر غمدان: (بضم غین و سکون میم) از قصرهای تاریخی یمن است که قومی گفته اند که: سلیمان به شیاطین امر کرد که برای بلقیس سه قصر در صنعاء بسازند و آنها قصر غمدان و قصر سلحین و قصر بینون را ساختند.

قصر غمدان را در عهد خلافت عثمان خراب کردند و به عثمان گفته شد که: کاهنان یمن معتقدند که مخرب قصر غمدان، کشته می شود لذا عثمان دستور داد دوباره بسازند و لیکن به او گفته شد که باج زمین را اگر خرج کنی؛ قصر، بصورت نخستین برنمی گردد

ازاین جهت عثمان آن را بحال خرابی گـذاشت بالجمله: عثمان که غمدان را خراب کرد؛ کشـته شـد(1)خلد (بر وزن قفل) جانوری است کور و کر زیر زمین که چیزهـا را می برّد (منجـد به ترجمه) و جمع آن مناجـذ بر وزن مساجـد است و جمعش از غیر لفـظ مفرد آن اسـت چنانچه مخاض (بر وزن سلام) بمعنی شتران آبستن جمع بر خلفه است.

ظفار (بفتح ظاء و فاء الفی و کسر راء) نام شهری است در یمن در دو جا که یکی از آنها نزدیك صنعاء است و جزع (بفتح جیم و سکون زاء یعنی مهره) ظفـاری منسوب به آنجـاست و مسـکن پادشاهان حمیر در آنجا بوده و این شـهر در ساحل دریای هنـد است و لبان (بضم لام یعنی کنـدر) در دنیا یافت نمی شود مگر در کوههای ظفار و لبان درختی است که در آن ناحیه سبز می شود و آن درخت را با کارد زخمی می کنند و لبان از آن می چکد و - جمع آوری می کنند (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

صرواح (بر وزن انسـان) اسم قلعه ای بـوده است در یمن نزدیـك مـأرب که گفته می شـود: از بناهـای سـلیمان بن داود (ع) است (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

قان (بر وزن شام) از بلاد یمن است (معجم البلدان).

شبـام (بر وزن کتـاب است) و شـبام: اسم چهار جای یمن است: 1 - شـبام کوکبان است در سـمت غرب صـنعاء و فاصلهٔ شبام با صنعاء مسافت یك روز کاروان رو است.

2 - نام شـهری است در کوه موسوم به شـبام که آن کوه دارای درخت و آب است و آب صـنعاء از آن کوه است و مسافت بین صنعاء و کوه یك شـبانه روز کاروان رواست و این کوه دارای غارهای کوچك و غارهای بسـیار بزرگ است و صـعود بر کوه مزبور دشوار است و یك راه بیش ندارد و استخر آن را می بندند و چون پر شد استخر را باز می کنند و آب، به صنعاء و نواحی آن می رود و تا صنعاء هشت فرسخ فاصله دارد 3 - شبام سخیم (بر وزن رجیل) در شرق قبلی صنعاء و به مسافت سه فرسخ است.

4 - شبام حراز (بر وزن غلام) است در جنوب غربی صنعاء به فاصلهٔ دو روز

1- کشته شدن عثمان به خرابی مربوط است اما نه به خرابی قصر - ب.

کاروان رو.

شبام حضرموت یکی از دو شهر حضرموت است و آن دیگر تریم (بکسر تاء و فتح یاء) است.

بینون (بر وزن منصور) اسم قلعه بزرگی بوده در یمن نزدیك صنعاء؛ و عبد الرحمن اندلسی گفته که: بینون و سلحین را ارباط حبشی که از طرف نجاشی بر یمن مسلط شده بود، خراب کرد (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

شحر (بکسر شین و سکون حاء) در کناری از ساحل دریای هند از یمن است و اصمعی گفته که: بین عدن و عمان (بر وزن غلام) است و عنبر شحری منسوب به اینجاست زیرا در سواحل شحر بدست می آید (معجم البلدان به ترجمه و خلاصه).

رئام (بر وزن کتاب) نام بتکده ای بوده در یمن که مورد تعظیم مردم بوده و قربانی در آنجا می کرده اند و قبل از اسلام بسعی دو دانشمند یهود، یکی از پادشاهان تبع، آنجا را خراب کرده است (معجم البلدان).

براقش (بر وزن مساجد) اسم قلعه ای بوده در یمن (معجم البلدان).

معین (بر وزن امیر) اسم قلعه ای بوده در یمن و ازهری گفته که معین نام شهری بوده در یمن (معجم البلدان به ترجمه).

ناعط (بر وزن قاصد) قلعه ای بوده در یمن، بر زبر کوه نزدیك به عدن که مسکن یکی از اذواء بوده و تاریخ آن قدیم است (معجم البلدان به ترجمه).

قیل: (بفتح قاف) است و در شرح قاموس می نویسد: قیل پادشاهی است از پادشاهان حمیر و یا اینکه قیل، فروتر از پادشاه بزرگتر است و اصل آن قیّل بر وزن فعیل است و جهت تسمیه این است که آنچه خواسته است می گوید و گفتهٔ او نافذ است و جمع آن اقوال و اقیال (بر وزن اشجار) است (ه).

(فعیل بر وزن جعفر است).

مخلاف (بر وزن مصباح) یعنی مردی که دارای فرمانروائی بر ناحیه های بسیار باشد و مخالیف جمع برآن است (شرح قاموس).

محفد (بر وزن مجلس) است و جمع آن محافد (بر وزن مجالس) است.

ذو نواس (نواس بر وزن غلام) زرعـة بن حسان از صاحبان و پادشاهان یمن است و وی را ذو نواس گفتنـد زیرا گیسوئی در پشت سـر او می جنبید - کلمه از ریشهٔ نوسان (بر وزن رمضان) بمعنی جنبیدن است (شرح قاموس نقل بمعنی).

حمیر (بکسـر حاء و سـکون میم و فتح یاء) نام موضـعی است در سـمت غربی صـنعاء یمن و حمیر بن سبا بن یشجب پدر قبیله ای است (شرح قاموس).

یشجب (بفتح یاء و سکون شین و ضم جیم) پسر یعرب بن قحطان است (قاموس و شرح).

سد (بفتح سـین و شدّ دال) یعنی کوه و چیزی که حاجز بین دو چیز باشد و بضم سین هم گفته می شود و یا اینکه با ضم سین چیزی است که مخلوق خدا باشد و بفتح سین چیزی است که از فعل ماها باشد (شرح قاموس).

جرذ (بضم جیم و فتح راء) نوعی از موش است (شرح قاموس).

هدهـد (بر وزن قنفذ) هر پرنده ای است که آواز کند و نیز پرنده ای است معروف و هدهد (بضم هاء و فتح دال و کسـر هاء دوم) و هداهد (بضم هاء اول و کسـر هاء دوم) هم گفته می شود و بمعنی کبوتر بسـیار آوازکننـده است و جمع همه، هداهد و هداهید (بر وزن مساجد و مصابیح) است (قاموس و شرح قاموس).

هدهاد (بر وزن مرجان) است.

کعب الحبر (بفتح حاء و سکون باء) اسم مردی است مشهور به کعب الاحبار (قاموس در لغات کعب و حبر).

تبع (بضم تاء و شدّ باء مفتوح) لقب پادشاهان یمن است مثل کسـری که لقب پادشاهان عجم و قیصـر که لقب پادشاهان روم و خاقان که لقب پادشاهان ترکستان است یا اینکه نامیده نمی شود به تبّع مگر آنکه بر حمیر و حضرموت سلطنت داشته باشد و تبابعه جمع برآن است و «دار التبابعه» یعنی خانهٔ تبع ها، در مکه است که پیغمبر ما مسلمانان (ص) در آن زائیده شده است (شرح قاموس نقل بمعنی).

تبع یعنی ملك الملوك «شاهنشاه» (تاریخ سینا ص 624).

عوص (بفتح عین و سکون واو است).

یعرب (بفتح یاء و سکون عین و ضم راء) پسر قحطان پدر عرب یمن است و گفته شده که وی، اول کسی است که بعربی تکلم کرد (شرح قاموس).

ابو کرب (کرب بفتح کاف و کسر راء) از تبع هاست (قاموس).

کوکبان (بفتح دو کاف) قلعه ای بوده در یمن که درون آن را به یاقوت مرصع کرده بودند و مثل کوکب یعنی ستاره می درخشیده است (شرح قاموس).

مذحج: (بر وزن مجلس است) (قاموس).

کنده: (بکسر کاف و سکون نون) و کندی هم با شدّ یاء گفته می شود و آن لقب ثور بن عفیر (بر وزن رجیل) است که پدر قبیله ای است از یمن و بدین جهت وی را کنده نامیدند که وی نعمت پدر خود را کفران کرد و به برادران مادر خود ملحق شد ریشهٔ کلمه از کند بمعنی کفران و نافرمانی است (قاموس به ترجمه).

عبد کلال (کلال بضم کاف است) (قاموس).

ذو یزن (یزن بر وزن صمد اسم رودی است و غیر منصرف است از برای وزن الفعل و تعریف و اصل آن یزأن بر وزن یعلم است) و آن اسم پادشاه یمنی است که این رود را قرق کرد (شرح قاموس).

علس (بر وزن سبب است) (قاموس).

لیشرج (بکسر لام و فتح یاء و سکون شین و فتح راء است) (قاموس).

ازد (بفتح همزه و سکون زاء) پسر غوث (بفتح غین و سکون واو) است و اسد بجای ازد، افصح است و وی پدر حیّی (یعنی قبیله ای) است در یمن و تمام طائفهٔ انصار مدینه، از اولاد ازد هستند (شرح قاموس و قاموس).

بجیله (بر وزن سفینه) حیّی (یعنی قبیله ای) است در یمن از تیرهٔ معدّ (بفتح میم و عین و شدّ دال) و در نسبت بجلی (بفتح باء و جیم) گفته می شود (قاموس به ترجمه).

عامله (بر وزن کامله) پسر سبأ است و بنی عامله حیّی است از یمن از فرزندان قاسط

(قاموس به ترجمه).

دوم (بر وزن وقت) پسر حمیر بن سباست (قاموس به ترجمه).

لخم (بر وزن وقت) حیّی است در یمن و این کلمه الف و لام بر سر خود نمی پذیرد (قاموس به ترجمه).

جذام: (بر وزن غراب) قبیله ای است از معد که مساکن آنان در کوههای حسمی (بکسر حاء و سکون سین و میم الفی) است (قاموس به ترجمه).

غسان (بر وزن صراف) آبی است که گروهی از قبیلهٔ ازد، برآن نزول کرده اند، پس قبیله را به آن آب نسبت داده اند و از آنهاست بنی جفنه گروه ملوك و پادشاهان یا اینکه غسان: قبیله ای است (شرح قاموس) (جفنه بر وزن صرفه است).

نجران (بر وزن سلمان) جایگاهی است در یمن که اسلام، در سال دهم هجری فتح کرده است و این کلمه الف و لام بر سرش در نمی آید و آن جایگاه را به اسم نجران بن زیدان (بفتح زاء) بن سبا - نجران - نامیده اند (شرح قاموس).

بقیهٔ سخن در تماس قرآن و یمن

1 - موضوع سوختن باغ حرد مذکور در سورهٔ قلم از قرآن کریم به خلاصه این است که: مردی باغی داشته مشتمل بر درختان میوه دار و در زمان حیات خود سهم مردم بینوا را از محصول باغ می پرداخته است و چون وفات یافته، ورّاثش تصمیم گرفته اند که به هیچ وجه چیزی از محصول باغ به بینوایان ندهند و لذا صبح زود به باغ رفته اند که قبل از اطلاع مردم بینوا، محصول باغ را برداشت کنند و لیکن چون بباغ رسیده اند دیده اند که باغ، سوخته است.

این باغ، واقع در قریهٔ حرد بوده که پس از سوختن، مانند صریم شده است و صریم جایگاهی و یا وادی ای است در کشور یمن که دارای زمین سیاه رنگی است که سبزه در آن نمی روید (رجوع به لغات حرد - بر وزن وقت - و صریم - بر وزن فقیر - از کتاب معجم - البلدان بنقل از دیگران).

قال السدّی: «بلغنا ان اسم القریة حرد اخرجه ابن حاتم» «الصـریم - أخرج ابن جریر عن سـعید بن جبیر انها ارض بالیمن تسـمی بذلك» (اتقان سیوطی ج 2 ص 143).

قریـهٔ حرد: بـا شـهر کوچك صوران و یا با ضـروان یا با هر دو در تماس بوده زیرا یاقوت در لغت صوران (بر وزن رمضان) می نویسـد که: صوران: قریه ای است از اهالی حضـرموت در یمن که فاصـلهٔ صوران تا صـنعاء، دوازده میل است و از صوران آتشی بیرون زد که سنگ و ریشهٔ درخت را بالا ریخت و باغی را که در قرآن مجید(1) فرموده: «إِنَّا بَلَوْنٰاهُمْ كَمٰا بَلَوْنٰا أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ» - سوزانید.

و در لغت ضـروان (بر وزن رمضان) می نویسد: ضروان شهری است کوچك نزدیك صنعاء که بنام وادی ضروان نامیده شده است و بقولی ضروان: زمینی است که خدا در کتاب عزیز «بعنوان اصحاب الجنة» گفته است و بین ضروان و بین صنعاء چهار فرسخ فاصله است (ه).

محرر این تفسیر گوید: یاقوت قول صوران را بر ضروان ترجیح داده است.

2 - موضوع هلاکت مردم «حاضورا» در حضرموت در سال 119 میلادی ذکر خواهد شد.

3 - موضوع اصحاب اخدود (در نجران یمن) در سال 500 میلادی خواهد آمد.

4 - موضوع داستان فیل و کعبه ساختن ابرهه در یمن بنام قلیس در سال 535 میلادی خواهد آمد.

5 - موضوع انصار که قسمتی از آن مذکور شد باز هم در سال 630 میلادی ذکر خواهد شد.

6 - موضوع سفر قریش به یمن در موسم زمستان، در سورهٔ قریش بیان خواهد شد.

7 - موضوع مباهله و مصالحه با نصارای نجران یمن، در وقایع سال 10 هجری بیان خواهد شد.

8 - موضوع اعزام سریه بامر پیامبر (ص) بسرکردگی علی علیه السّلام به یمن در

1- سورهٔ قلم.

وقایع سال 10 هجری ذکر خواهد شد.

محرر این تفسیر گوید: توراة فعلی یهود با یمن عربی زبان با آن همه اهمیت تجاری و جغرافیائی و اقتصادی یمن، رابطه ندارد و فقط در ملحقات توراة اشاره به ملاقات ملکهٔ سبأ و سلیمان کرده است و جهت عدم رابطه، عناد یهود با عرب بوده.

ولادت ابراهیم (ع). 1091 سال بعد از طوفان.

محرر این تفسیر گوید: سپهر در ناسخ التواریخ ولادت ابراهیم را در سال 1081 و وفات او را در سال 1266 بعد از طوفان نوشته است و پس از تفریق این دو رقم، باقیمانده 185 خواهد شد یعنی عمر ابراهیم 185 سال خواهد بود و چون در توراة، وفات ابراهیم را در سن 175 سالگی ثبت کرده است بنابراین بایستی یا در سال ولادت تصرف کرد و یا در سال وفات، و ما در سال ولادت تصرف کردیم که سال 1091 نوشتیم تا رشتهٔ سالها مضبوط بماند.

نیز محرر این تفسیر گوید: فاصلهٔ ما بین طوفان نوح و ولادت ابراهیم که مرقوم شده برحسب اختیار بعضی از مؤرخین است و لیکن مورد یقین نیست.

هجرت ابراهیم از بابل. 1154 سال بعد از طوفان.

ولادت اسماعیل (ع). 1169 سال بعد از طوفان.

محرر این تفسیر گوید: سپهر در ناسخ التواریخ ولادت اسماعیل را در سال 1176 و وفات او را در سال 1306 بعد از طوفان نوشته است و پس از تفریق این دو رقم؛ باقیمانده 130 سال خواهد شد یعنی عمر اسماعیل، 130 سال خواهد بود و چون در توراة وفات اسماعیل را در سن 137 سالگی ثبت کرده است بنابراین بایستی یا در سال ولادت تصرف کرد و یا در سال وفات و ما، در سال ولادت تصرف کردیم که سال 1169 نوشتیم تا رشتهٔ سالها از هم نگسلد.

قربانی اسماعیل (ع). 1179 سال بعد از طوفان.

محرر این تفسیر گوید: اسماعیل در موقع قربانی، ده ساله بوده و تفسیر بیضاوی و غیره که می نویسند: سیزده ساله بوده بلا دلیل است و با تاریخ سنواتی وفق نمی دهد.

حاج فرهاد میرزا در کتاب سفرنامهٔ مکه (ص 179) می نویسد: بنای خانهٔ کعبه 1890 سال قبل از ولادت حضرت عیسی شده است.

و قربانی حضرت اسماعیل 1871 سال قبل از ولادت حضرت عیسی در سن 19 سالگی بوده است (ه) (و العهدة علی الراوی - ب).

هلاکت قوم لوط (ع). 1180 سال بعد از طوفان.

ولادت اسحاق (ع). حدود 1181 سال بعد از طوفان.

محرر این تفسیر گوید: سپهر در ناسخ التواریخ ولادت اسحاق را در سال 1181 بعد از طوفان و قربانی اسماعیل را در سال 1186 نگاشته است و این صحیح نیست زیرا ابراهیم، یگانه پسر خود را برای قربانی کردن به قربانگاه برده است (توراة سفر تکوین 2:22 و 16) پس اسحاق در زمان قربانی اسماعیل به دنیا نبوده است.

تجدید بناء خانهٔ کعبه بدست ابراهیم 1187 سال بعد از طوفان.

و اسماعیل (ع).

وفات هاجر، مادر اسماعیل (ع). 1191 سال بعد از طوفان.

سپهر در ناسخ التواریخ در این مورد، اسم ذو القرنین را ذکر کرده و وی را پسر - خالهٔ خضر دانسته است و باید این ذو القرنین را با ذو القرنین (یعنی کورش مذکور در سال 2646

بعد از طوفان) اشتباه نکرد.

ظهور خضر (ع). 1216 سال بعد از طوفان.

(سپهر در کتاب ناسخ التواریخ).

وفات ساره در 127 سالگی. 1221 سال بعد از طوفان.

(توراة سفر تکوین 1:23).

ولادت یعقوب بن اسحاق (ع) با عیص. 1241 سال بعد از طوفان.

«عیسو» که در یك شکم تولد شده اند.

ذبح ابراهیم (ع) مرغان را. 1265 سال بعد از طوفان.

محرر این تفسیر گوید: سپهر در ناسخ التواریخ، واقعهٔ ذبح را در سال مزبور نگاشته است که سال ما قبل وفات ابراهیم است و این واقعه با مقام نبوت ابراهیم، تناسب ندارد و محققا مربوط به دورهٔ گذرانیدن دورهٔ تهیؤ نبوت یعنی عهد اقامت ابراهیم در سرزمین بابل است (و تفصیل آن بزودی ذکر خواهد شد).

وفات ابراهیم (ع) در 175 سالگی. 1266 سال بعد از طوفان.

(توراة سفر تکوین 7:25).

وفات اسماعیل (ع) در 137 سالگی. 1306 سال بعد از طوفان.

(توراة سفر تکوین 17:25).

تماس قرآن کریم با سرزمین بابل

اشاره

پس از بیان قرآن کریم با مهد زندگانی آدم و حواء (ع) و فرزندان آنان.

و تماس قرآن کریم با سرزمین کوفه و مسجد سهله مقرّ ادریس (ع).

و تماس قرآن کریم با سرزمین بین النهرین و موصل مقرّ اول و دوم نوح (ع).

و تماس قرآن کریم با سرزمین حضرموت مقر هود و صالح (ع).

و تماس قرآن کریم با سرزمین یمن مشتمل بر وقایع عدیده...

اکنون نوبت تماس قرآن کریم با سرزمین بابل، سرزمین بت و سحر و خشونت و مرکز سلطنت های قدیم و کلده و اشور و تسخیر کورش است - کشور بابل در میان دجله و فرات واقع بوده و اسم قدیم این مملکت شنعار (شنعار بر وزن انسان یعنی تیر انداختن یا دو نهر - قاموس مقدس) بوده و عبرانیان آن را ارام النهرین (بفتح همزه یعنی اراضی مرتفعهٔ نهرین) می گفته اند و در بعض از کتب مقدس یهود؛ زمین کلدانیان، خوانده شده است.

قرآن کریم در چند مورد با بابل تماس گرفته است:

از جمله: موضوع هاروت و ماروت (دو معلم سحر و معلم ترياق سحر) است که در سورهٔ بقره از قرآن کریم مذکور است و در ص 129 این تفسیر اشاره شد.

از جمله: موضوع ابراهیم است که در شهر «اور» از شهرهای کشور بابل بدنیا آمد و با پادشاه کلده درآویخت و نیز زن نازای ابراهیم است همان زنی که بعدا در دوران پیری آبستن شد و پسری زائید و نیز پسر برادر ابراهیم است یعنی لوط پیغمبر که از جانب ابراهیم مأمور دعوت شهرهای ساحلی بحر المیت شد و در چند سوره از قرآن کریم اخبار آنان مذکور است.

از جمله: موضوع تلغث فلناسر (متوفی به سال 727 قبل از میلاد) و شلمناسر و سرگون پادشاهان اشور و نبوخذراصر «بخت نصّر» پادشاه کلده (در بابل) و کورش شاهنشاه هخامنشی است که در سورهٔ بنی اسرائیل از قرآن کریم بعنوان «عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» و غیره مذکوراند (و در شرح کلمهٔ اسباط تفصیل آن ها مذکور خواهد شد).

بابل

شهر بابـل (بر وزن کامـل) واقع در هفتاد میلی جنوب بغـداد، که عروس شـهرهای دنیای قـدیم بود، اکنون در دشت متروکی میان دجله و فرات براثر تغییر مسیر رودخانهٔ فرات از عطش سوخته و ویران است، و از باغهای معلق بابل که یکی از عجائب هفتگانه دنیای قدیم به شمار می رفت، فقط سـتونهای آجری و تپه های خاك باقی مانـده است و حتی یك بوتهٔ سبزه و خار در آنجا دیده نمی شود و ساکنان کنونی بابل؛ تنها لك لکها و مارمولك ها هستند.

کلمهٔ بابل مرکب است از «باب» یعنی دروازه «ایل» یعنی خدا یعنی در خدا «باب اللّه».

دروازهٔ ایستر را که انجام دهندگان مراسم مذهبی از زیر آن می گذشـتند تا آلههٔ باروری و حاصـلخیزی را خشـنود سازند اکنون نیز می توان دید – دروازهٔ ایستر از دو ستون آجر ساخته شده و میان این دو ستون خیابانی صاف قرار دارد.

در روی دیوارهای دروازه، تمثالهای حیوانات افسانه ای زیبا، شـیرهای بالـدار و اسب – هائی که شاخی در وسط پیشانی آنها روئیـده؛ دیده می شود، این اشکال، بسیار خوب باقی مانده است و هنوز باد و باران گزندی به آنها نرسانیده است.

تزیین و رنگ آمیزی دیوارها و تمثالها در خلال بدنهٔ آنها هنوز باقی و زیباست.

مجسـمهٔ شـیر بزرگ بابل در جلو کاخ عظیم بابل همچنان به نگهبانی ایستاده است، این شیر عظیم الجثه که از سنگ خارا است، مردی را در زیر پای خود می کشد و این شیر خیلی خوب سالم مانده است.

باغهای معلق

غم انگیزترین منظره ها ویرانهٔ باغهای معلق، جایگاه ملکهٔ بابل است.

می گویـند: بخت نصّـر با زنی از منطقهٔ کوهسـتانی قلمرو دولت خود ازدواج کرد و چون این زن، هوای خنك کوهسار زادگاه خویش را از دست داده و پیوسته در غم آن بود،

ازین جهت بخت نصّر برای خوشایند وی، باغ بزرگی را که روی ایوانهای مصنوعی، تاکستانها و بیشه هائی داشت، درست کرد که آب از رودخانهٔ فرات روی تراسها و ایوان ها آورده می شد، تا از آن ها آبشارهائی کوچك بوجود بیاید.

اکنون باغها بصورت توده ای از خرابه های در هم ریخته بنظر می آید ولی هنوز ستونهای آجری که زیر تراسها زده شده بوده است از میان نرفته.

همهٔ ملل و اقوام که زبانها و تمدنهای گوناگون داشتند در برابر بابل، سرزمین بت و سحر و خشونت بر خود می لرزیدند، چه در دورهٔ سلطنت های قدیم و چه در عهد سلطنت کلدانیها و چه در عهد سلطنت آشوریها در بابل.

ابراهیم

ابراهیم در شهر «اور» از صلب پدری بنام تارح (براء مفتوح) بوجود آمد.

«اور» (بر وزن نور یعنی نور، طبق قاموس مقدس در لغات اوریم و اوریا) یکی از شهرهای کلده نزدیك به شهر بصرهٔ کنونی و خلیج فارس بوده است.

هنری راولین سن در اواسط قرن 19 میلادی بوسیلهٔ خواندن خطوط میخی کتیبهٔ گنج نامه نزدیك همدان؛ موفق شد که خطوط و کتیبه های نقطه ئی را که اور در آن واقع شده بود بخواند و خرابه های شهر مذکور را که در بابل سفلی در ساحل غربی فرات در زیر شن پنهان شده بود، پیدا نماید، پس از حفاری، یك شهر عجیب و تماشائی کشف شده است، تاریخی که در آن کشف شده به سلطنت پادشاهانی که در اوائل 43 قرن قبل از میلاد حکومت داشته اند می رسد.

این شهر پای تخت آشوریان بوده که سالها قبل از آنکه کلدانی ها دستی بر بابل اندازند مقر حکمرانی بوده و دارای تمدن درخشان بوده اند، آنها رب النوع ماه را می پرستیده اند و یك برجی شبیه (برج بابل) برای پرستش خود ساخته بودند، بنابراین ابراهیم، یك شخص عشیره ئی موقتی نبوده که مهاجرت کرده بلکه تبعهٔ یك ملت متمدنی بوده است (قاموس مقدس به خلاصه).

ابراهیم طفلی شد رفته رفته او را به پدر روحانی یعنی معلم موسوم به «آزر» که مردی بت تراش بود برای تعلیم آوردند و تراشیدن بت یعنی خدایان، کار مهم و مقدسی به شمار می رفت. اما ابراهیم که بقول معروف «نخوانده ملا» بود برای این پدر، دلش می سوخت که بت می تراشد و تراشیدهٔ خود را پرستش می کند، و معلومم نیست که بت ها چوبی بوده و حرفه معلم نجاری بوده و یا سنگی بوده و حرفهٔ معلم سنگ تراشی بوده است.

در قرآن کریم؛ از این معلم روحانی به «پدر» تعبیر شده است و گفتن پدر به معلم، سابقه دار است و در چندین مورد از قرآن کریم کلمهٔ «اب» یعنی پدر بجای «معلم روحانی» به کار رفته است.

ابراهیم، برای این پدر طلب آمرزش می کرد زیرا دلش طاقت نمی آورد که پدر روحانی او کافر بمیرد، ولی چه می توان کرد که «آزر» به کفر باقی ماند.

ابراهیم به پدر روحانی گفت: مرا پیروی کن تا راه راست را به تو نشان دهم، ولی پدر روحانی به او گفت: آیا از خدایان من رخ تافته ئی؟ اگر لب فرونبندی دشنامت می دهم و دیگر نزد من میا. اما ابراهیم گفت: من برای تو طلب آمرزش می کنم بلکه دست از بت پرستی برداری.

اعلام قرآن به پیروی مکتب مستشرقین، پدر ابراهیم را بت ساز گفته و لیکن خطا کرده است زیرا اولا: هیچگاه در عهد دعوت پیامبر (ص) اسم «آزر» بجای اسم «تارح» بدون اعتراض نمی مانده آنهم با آن همه دشمنان یهودی و مسیحی. و ثانیا تارح:

ابراهیم و ساره و لوط یعنی مهاجران شهر «اور» را حرکت داد و جهت هجرت، غیر از بردن ابراهیم فرزند مؤمن تبعیدشدهٔ خود و لوط و ساره چیز دیگری نبوده است و همین تارح، در مسیر راه هجرت، در سن 205 سالگی در حاران «حران - بر وزن صراف» وفات یافته است (توراة سفر تکوین باب 31:11 و 32).

محرر این تفسیر گوید: بت ساز قلمداد کردن مستشرقین، پدر ابراهیم را با کافر - قلمداد کردن سنیان، ابو طالب پدر امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را به یکدیگر شبیه است،

زیرا هر دو تن جان پیامبری را حفظ کردند: تارح، جان ابراهیم فرزند خود را و ابو طالب، جان برادرزادهٔ خود محمد صلّی اللّه علیه و آله را و هر دو تن مورد اتهام امت قرار گرفته اند.

(البته، کفران نعمت مجاهدان راه خدا، کیفری سخت در عقب دارد).

ابراهیم در بابل در زمان خردسالی همان وقتی که دورهٔ تهیؤ نبوت را می گذرانید و فرمان نبوت را هنوز دریافت نکرده بود، دلش برای دیدن کیفیت زنده شدن مردگان می طپید و سرانجام از خدا خواست و در جواب به او دستور داده شد که چهار مرغ بگیرد و ذبح کند و سرهای آنها را نگاه دارد و اجزاء آنها را بر سر کوهها بگذارد و بعد آنها را آواز کند و زنده شدن مرغان را به بیند و دلش از این رهگذر روشن تر گردد زیرا گفته اند:

«شنیدن کی بود مانند دیدن» و او هم انجام داد و دید.

بسا شنوندگان که از دورهٔ سؤال ابراهیم بی اطلاع مانده اند، از این پرسش ابراهیم تعجب کرده اند و هرکدام از طرفی دست به دامن تأویل زده اند و ظاهر آیه را از محور خود منحرف ساخته اند.

اما آیه صراحت دارد و اما اینکه 4 مرغ چه مرغی بوده است چون روایات مختلف است لذا حجیت ندارد و الزامی هم بر دانستن آن 4 مرغ نیست که آیا از یك نوع بوده اند یا از انواع مختلف و در صورت دوم کدام نوع ها بوده اند (این واقعه در سورهٔ بقره آیهٔ 262 ذکر شده است).

ابراهیم به نبوت مبعوث شد و صحف (بضم صاد و حاء) برای او آمد (چنانکه در سورهٔ اعلی از قرآن کریم مذکور است) و ابراهیم به دعوت قوم پرداخت و گوشزد کرد که بتهای زمینی که مظهر اجرام سماوی کواکب (ستارگان) و ماه و خورشیدند قابل پرستش نیستند زیرا کواکب و ماه و خورشید غروب دارند و خدای غروب کننده، لایق پرستش نیست.

دیگرباره ابراهیم، در روز عمومی که مردم شهر، خارج شده بودند، فرصتی بدست آورد و بتها را در هم شکست و اظهار داشت خدا باید بینا و شنوا باشد و بت بی جان سزاوار

پرستش نیست.

لـذا ابراهیم مورد تعقیب قرار گرفت و با پادشاه وقت (که اسم او برده نشـده) به مجادله پرداخت و بالاخره رأی قضاة صادر شد که وی را در روز عمومی در آتش بزرگی بیندازنـد که موجب چشم ترس دیگران بشود که دیگر کسـی به بتـان جسارت نکنـد و لیکن از این عمل طرفی نیستند زیرا آتش سرد و سلامت شد.

مستشـرقین بدبخت و اعلام قرآن بدنبال آنها می گویند که: قرآن دلالت ندارد که ابراهیم در آتش افکنده شده باشد و لیکن محرر این تفسیر می گوید نه پادشاه کشور کلده که خدای او مورد سـتبرد قرار گرفته است؛ شوخی کرده و نه سرد و سلامت شدن آتش بی جهت بوده است که دراین بـاره، قرآن کریم در سورهٔ انبیـاء فرموده: «قُلْنٰا یٰا نٰارُ کُونِي بَرْداً وَ سَلاٰماً عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ» و این تشـکیکات را بایـد تلقینات شـیطانی، محسوب کرد.

تـذکر: در توراة موضوع افکنـده شـدن ابراهیم به آتش، مذکور نیست بلکه اغلب از سرگذشـتهای ابراهیم، ذکر نشده است و لیکن کتابهای آسـمانی از روی یکـدیگر کپیه نشده است که موضوعات هر کتابی تماما در کتاب دیگر ذکر شود، بعلاوه همان طور که اختیار ذکر مطالب کتـاب، بـدست مؤلف آن است اختیار کتاب آسـمانی با خـداست، بنابراین ، مطلبی را در توراة نوشـته و مطلبی را در قرآن. به اضافه آنکه: کتابهای آسـمانی، برای ثبت تواریخ نیست، بلکه برای راهنمائی بشر است، البته برای هدایت، یادی از بزرگان هادیان راه و سرنوشت آنان و نیز یـادی از سـرنوشت شوم کفار و جباران برای عبرت مردم نسـلهای آینـده، لازم می بوده است که آنهم به صورتهای گوناگون انجام شـده است و عدم توجه بهمین موضوع، از نقاط ضعف شدید خاخامهای یهود و کشیشان مسیحی است.

بالجمله: ابراهیم علنا اعلام کرد که من از پـدر روحانی گمراه خودم و از مردم بت پرست - کشور کلـده و از بتهاشان بیزارم لـذا آخرالامر؛ دستور قضاة صادر شد که ابراهیم، از کشور کلده اخراج شود اما حشم و ثروت خود را که در وطن کلدانیان تحصیل کرده است

با خود انتقال ندهد و خود مجردا برود (این همان مکری است(1) که دربارهٔ ابراهیم اندیشیده بودند که با فقر اقتصادی، او را از پا در بیاورند و قرآن آن را تـذکر داده است. لـذا ابراهیم به قضاة پیشـنهاد داد که اگر دارائی مرا از دسـتم می گیرید بایستی در عوض عمر مرا که در کشور برای تحصـیل اموال بلوکه شده، صرف کرده ام بمن برگردانید تا مجردا بروم - قضاة گفتند: چون استرداد عمر امکان ندارد لذا با دارائی خود برود.

کاروان خداپرسـتان که عبارت از تارح و فرزندش ابراهیم و لوط(2) پسـر هاران بن تارح و ساره زن ابراهیم بودنـد با دارائی خود از اور، راه حـاران را پیش گرفت درحالی که ابراهیم 75 ساله بود (توراة سفر تکوین: 11 و 12) و از آنجا عازم زمین کنعان شد، اما تارح سرپرسـت کاروان در سن 205 سالگی در حاران «حران» وفات یافت.

تذکرات: 1 - قاموس مقدس (ص 4) می نویسد که: برادر ابراهیم نیز با کاروان بوده و لیکن اشتباه کرده است.

2 - ابراهیم: اسم اصـلی او ابراهیم (بفتـح همزه) است و کلمه مرکب است از (اب) یعنی پـدر و (رام) یعنی عـالی و مجموع، بمعنی پـدر عالی است که بعدا به ابراهام و ابراهیم موسوم شده یعنی پدر جماعت بسیار.

تماس قرآن کریم با سرزمین کنعان

اشاره

کنعان (بر وزن سلمان)(3) یا اصل آن کنیعان سریانی است یعنی غیور (قاموس مقدس ص 640) و یا بمعنی حلیم و بردبار است (قاموس مزبور ص 740).

زمین کنعان: همان زمینی است که ذریهٔ کنعان بن حام بن نوح (ع) در آنجا سـکونت کردند (و از جانب خداوند به بنی اسـرائیل وعده داده شد).

1- وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنٰاهُمُ اَلْأَخْسَرِينَ - قرآن کریم سورهٔ انبیاء.
2- لوط: به ابراهیم (ع) ایمان آورد و قرآن کریم در سورهٔ عنکبوت آیهٔ 25 فرمود: «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قٰالَ إِنِّي مُهٰاجِرٌ إِلىٰ رَبِّي».
3- طبق توراة مشکول.

بالجمله: ابراهیم در کنعان ساکن شد (توراة سفر تکوین 5:12 و 8) و پس از آن اسحاق و یعقوب و اولاده در آن سکنا گرفتند (توراة سفر تکوین 45:26) و چون قحطی در آنجا پیدا شد، یعقوب، کنعان را ترك نمود (توراة سفر تکوین: 46) و در مصر سکونت کرد.

و پس از گذشتن روزگاری یوشع (جانشین موسی) کنعان را مفتوح ساخت و بحکم قرعه در میان اسباط اثنی عشر تقسیم نمود.

کنعان مثلث و محدود است: شمالا: بشمال لبنان.

شرقا: به دشت سوریه و دشت العرب بطرف جنوب.

غربا: بساحل دریای متوسط بتقریب.

اسم کنعان بعدا به زمین اسرائیل و زمین مقدس و زمین موعود و غیرها مبدل گردید.

ابراهیم

اشاره

ابراهیم مسافر کنعان، سفری به مصر هم رفت و مجددا به کنعان برگشت و ساره زن نازای ابراهیم مالك کنیزك مصریه ای شد، که نامش (هاجر) است.

دیگر آنکه ابراهیم: لوط را به ساحل بحر المیت اعزام داشت تا شرط نبوت و دعوت را به جا بیاورد. دیگر آنکه پس از ده سال توقف در کنعان، ساره، چون نازا بود هاجر کنیزك مصری خود را به ابراهیم داد تا فرزندی از او بوجود بیاید و چنین هم شد و هاجر پسری زائید و نامش را اسماعیل گذاردند و ابراهیم در این وقت 86 سال از عمر را پشت سر گذارده بود (توراة سفر تکوین: باب 16). دیگر آنکه چون ابراهیم به 99 سالگی رسید اسمش از ابرام به ابراهیم تبدیل شد، و پس از آن خدا عهدی بست با ابراهیم که من خدا باشم، و تو و نسل تو بنده، و این زمین کنعان را به تو و به نسل تو بدهم مشروط بر اینکه تو هم، عهد کنی که ختنه کنی. دیگر آنکه اسم «سارای» که بمعنی (امیرهٔ من) بود به «ساره» یعنی (امیره) تبدیل شد. دیگر آنکه خدا وعده داد که پسری به سارهٔ 90 ساله از ابراهیم 100 ساله خواهد داد و اسم او اسحاق خواهد بود. دیگر آنکه اسماعیل هم برکت یافته نسل بسیار

بسیار پیدا خواهد کرد و محمد و دوازده امام از او بظهور خواهند آمد. دیگر آنکه ابراهیم در سن 99 سالگی ختنه شد و خودش اسماعیل 13 ساله را با جمیع پسران و غلامان ختنه کرد (توراة سفر تکوین باب 17).

دیگر آنکه فرشتگان، ساره را بشارت به پسری دادند و خبر عذاب قوم لوط را هم به ابراهیم دادند (توراة سفر تکوین باب 18).

دیگر آنکه ساره آبستن شد و پسری زائید و او را اسحاق نامیدند، دیگر آنکه بدستور ساره، هاجر و پسرش اسماعیل تبعید شدند. دیگر آنکه ساره در سن 127 سالگی وفات کرد و در مغارهٔ صحرای مکفیله دفن شد. دیگر آنکه ابراهیم زنی بنام قطوره گرفت و از آن زن شش پسر پیدا کرد. دیگر آنکه ابراهیم در سن 175 سالگی وفات یافت و اسحاق با برادر اعیانی خود اسماعیل همدست شده ابراهیم را در مغارهٔ مکفیله دفن کردند (توراة سفر تکوین 25:7-9) و (قاموس مقدس).

ختان

حکم ختنه کردن از طرف خدا به ابراهیم ابلاغ شد آنهم با قید تأکید که هرکس ختنه نکند آن کس از قوم خود منقطع شود زیراکه عهد خدا را شکسته است (توراة سفر تکوین: باب 17).

انقطاع از قوم را مفسرین توراة نتوانسته اند بطور صریح معنی کنند (قاموس مقدس در لغت قصاص) بعضی بمعنی اعدام گفته اند و بعضی بمعنی اخراج از جماعت و یا خانه نشین - کردن شخص مقصّر.

قاموس مقدس می نویسد: «ختنه قبل از ابراهیم در میان مصریان شهرت داشته است».

و محرر این تفسیر گوید: از کلمات قاموس مزبور استفاده می شود که ابراهیم، موضوع ختنه را در سفر مصر؛ از مصریان آموخته است.

و در روایات ما وارد است که پیامبران، مختون به دنیا می آیند (و ختان آنها کشیدن تیغ است بر محل ختنه، برای رعایت سنت).

و ختان و استنجاء یعنی نظافت مخرج بول و مدفوع از عهد آدم ابو البشر (ع) ساری و جاری بوده.

و محرر این تفسیر گوید: حکم ختان در شریعت ابراهیم تجدید گردیده و مصریان هم از انبیاء سلف فراگرفته اند؛ و در شریعت موسی هم ختان واجب بوده (توراة سفر لاویان 2:12 و 3) و ختان تا عهد عیسی ترك نشده و خود عیسی هم در روز هشتم ولادت ختنه شده است زیرا تمامی رسوم شریعت خداوند در حق او اجراء شده است (انجیل لوقا 2:

21 و 39).

اما پولس برسم بت پرستان که نامختون اند، این حکم را هم مانند سایر احکام شریعت موسی و عیسی منسوخ کرد و تهدید نمود که: اگر کسی ختنه کند، بایستی بتمام احکام توراة عمل کند ولی اگر ختنه نکند از قید شریعت آزاد است (رسالهٔ پولس به غلاطیان باب 5 شماره های 2 و 3) (این رساله در دنبالهٔ انجیل ها و رساله ها بچاپ رسیده است).

اما اسلام: عمل ختان را تعقیب کرده و ترك نکرده است و مفسرین از آیه 118 از سورهٔ بقره که فرموده: «وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» موضوع ختان را استفاده کرده اند.

خواجه و هلاکو و ملکه

قاضی نور اللّه در مجالس المؤمنین (در مجلس هشتم) می نویسد: «در اثنای نهضت (هلاکوخان) تقرب حضرت خواجه (نصیر الدین طوسی) قدس سره به جائی رسید که در حرم محترم ایلخان محرم گردید و بیگم را در تکلف اسلام ایلخان با خود متفق ساخته ایلخان و بیگم را پنهان از اعیان لشکر بشرف اسلام فایز گردانید و چنانچه مشهور است ایشان را ختنه ساخت» (مجلهٔ یادگار: ش 2 ص 19).

محرر این تفسیر می گوید: دربارهٔ دختران، قطع محل زائد به (خفض) تعبیر می شود و فیض در کتاب وافی جلد نکاح (ص 206 و 207) از کتابهای کافی و تهذیب، اخباری دربارهٔ ختان و خفض نقل کرده که محصل آنها این است: ختان، سنت است و روز

هفتم ولادت باید انجام شود و تأخیر آن مانعی ندارد و اگر مردی هشتادساله هم اسلام بیاورد باید مختون شود و استنجاء و ختان از سنن مرسلین است.

و اما خفض دختر، سنت نیست و واجب نمی باشد ولی مکرمت است یعنی بزرگی و مردمی است و در عین حال اگر زن خواست اقدام می کند و اگر نخواست نمی کند و لیکن عمل خفض قبل از رسیدن دختر به هفت سال جایز نیست.

و در کتاب وافی جلد معایش و مکاسب (ص 32) دربارهٔ شغل ماشطه (زن آرایشگر) و خافضه (زن ختنه گر) اخباری از کتابهای کافی و تهذیب نقل کرده است که مفاد آن اخبار؛ تعلیماتی است که پیامبر (ص) در طرز عمل، به زن ماشطه و زن خافضه داده است.

سورهٔ ابراهیم (ع)

در قرآن کریم، سوره ای بنام ابراهیم (ع) موجود است و قرآن بسیار از ابراهیم یاد کرده است چه در آیاتی که در مکه نازل شده مانند آیات مذکور در سورهٔ هود و یوسف و تمام سورهٔ ابراهیم و آیات مذکور در سورهٔ حجر و نحل و مریم و انبیاء و شعراء و عنکبوت و صافات و زخرف و ذاریات و اعلی، و چه در آیاتی که در مدینه نازل شده است مانند آیات مذکور در سوره های بقره و آل عمران و توبه و حج و ممتحنه.

و پیامبر (ص) علاقهٔ شدید به ابراهیم داشته: یکی برای اینکه جد اوست و یکی هم برای اینکه پیشرو توحید و مجدد خانهٔ خدا در مکه است و روی اصل این علائق بود که:

اسم پسر خود را که از ماریه داشت به (ابراهیم) موسوم ساخت، به اضافه ابراهیم، سرفصل - مردم عرب و بخصوص مکه و بالاخص قبیلهٔ قریش و نیز موسی پیامبر یهود و نیز عیسی پیامبر مسیحیان بود، و در بحث ها لازم بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در برابر مشرکین قریش و در برابر یهود و در برابر مسیحیان از ابراهیم یاد کند و شما ای خوانندهٔ با توفیق درست باین نکته توجه داشته باش که یکی از موارد لغزانیدن مبلغین بی ایمان مسیحی، مردم عوام مسیحی مذهب را، این است که می گویند: پیامبر اسلام در مکه سخنی از ابراهیم نمی کرد ولی چون به مدینه آمد و با یهود روبه رو شد اسم ابراهیم را به میان آورد و مبلغین مسیحی از این دروغهای

شرم آور بسیار دارند.

اسم مادر ابراهیم

مادر ابراهیم (ع): «بونا» یا «نونا» (بضم اول و سکون دوم و نون الفی آخر) دختر کرنبا بن کوثی بوده است.

کوثی: (بضم کاف و سکون واو و ثاء الفی) اسم نهری است که همان کوثی (جد مادری ابراهیم) از فرات جدا کرده است و این اولین نهر منشعب بوده و بعدها نهرهای دیگر را منشعب ساخته اند و محل تولد ابراهیم در کوثی ربی (بفتح راء و شدّ باء) بوده و ابراهیم خلیل در آنجا به آتش انداخته شده است، و دو کوثی در سرزمین بابل است که یکی را کوثی طریق می گویند و دیگری را کوثی ربّی.

و سعد در سال دهم هجری از قادسیه حرکت کرد و کوثی را فتح کرد.

و علی (ع) که فرموده: «نحن من کوثی»، مراد حضرت این بوده که نسب ما به ابراهیم خلیل می رسد که وی از کوثی بوده.

در مکه هم محله ای است بنام کوثی (به خلاصه و ترجمه از: معجم البلدان).

کوثی: دهی است در عراق و محله ای است در مکه از بنی عبد الدار (شرح قاموس).

مکفیله

مکفیله (بفتح میم و سکون کاف و کسر فاء و سکون یاء و فتح لام) بمعنی مغارهٔ متداخله است (قاموس مقدس) و آن مزرعه ای بود واقع در حبرون (بر وزن منصور) واقع در سرزمین کنعان (توراة مشکول سفر تکوین 19:23) که ابراهیم خلیل (ع) و ساره زن او و اسحاق پسر او و رفقه زن اسحاق و یعقوب پسر اسحاق و لیئه زن یعقوب در آنجا مدفون اند (توراة: سفر تکوین 31:49).

مغارهٔ مرقوم فعلا در ضمن حرم ابراهیم قرار گرفته است و اکنون حبرون را بنام (الخلیل) می نامند و طول این بنا 194 قدم و عرضش 109 و ارتفاعش از 48 تا 58 قدم می باشد. قاموس

مقدس می نویسد: «عقیدهٔ مسلمانان برآن است که هرکس به مغارهٔ مسطوره درآید فورا خواهد مرد».

محرر این تفسیر گوید: به هیچ وجه مسلمانان چنین عقیده ای ندارند و این سخن بهتان است، بلی احترام تربت پاکان، از نمك شناسی مسلمانان است.

یوسف بن یعقوب هم باین مغاره منتقل شده است چه آنکه: جسد یوسف در مصر در وسط نیل(1) مدفون بود و موسی (ع) جسد را انتقال داد (معجم البلدان) (بقیه در کلمهٔ یوسف).

«حبرون» در لغت بمعنی رفاقت است (قاموس مقدس) و آن نام شهری است بسیار قدیم و تخمینا 20 میل بطرف جنوب اورشلیم واقع است.

و تمیم داری با قوم خود به خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد و تقاضا کرد که آن حضرت حبرون را به او تیول بدهند حضرت هم تقاضای او را پذیرفتند و نسخهٔ آن تیول نامه را یاقوت در معجم البلدان در لغت حبرون نقل کرده است و شهود سند: ابو بکر و عمر و عثمان و علی بن أبي طالب بوده اند. و این مقبره با آن سنگهای طویل و عریض از بناهای حضرت سلیمان است (معجم البلدان).

ابراهیم، امت محمد (ص) را مسلمین نامید

ابراهیم با اسماعیل در موقع بناء مجدد خانهٔ کعبه، دربارهٔ ذریهٔ خود دعاء کردند که:

«پروردگارا از ما ذریهٔ مسلم به خدا بوجود بیاور و در میان آنان، رسولی برانگیز که آیات تو را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و آنان را از لوث شرك و اخلاق پست پاکیزه سازد».

ابراهیم و یعقوب به پسران خود سفارش کردند که: «باید مسلمان بمیرید» و پسران یعقوب گفتند: «ما برای خدا مسلم و مطیعیم» (سورهٔ بقره آیات 125 تا 131).

و ابراهیم قبل از عهد اسلام، مسلمانان را «مسلمین» نامید (سورهٔ حج آیهٔ 78).

محرر این تفسیر گوید: از مطالب مذکور، سه نکته معلوم می شود: اول اینکه

1- جسد مومیائی شده، در داخل تابوتی از سنگ، بوده است - ب.

قبل از عهد ابراهیم (ع) اسم اسلام در کار نبوده است و اسم ایمان، رواج داشته است.

دوم: اینکه از عهد ابراهیم ببعد «اسلام وصفی» به کار برده شده است نه «اسلام اسمی» و از جمله: سلیمان به مردم سبأ نوشته است: «وَ أْتُونِي مُسْلِمِينَ» . (قرآن کریم - سورهٔ نمل).

سوم: اینکه ابراهیم علیه السّلام امت پیامبر اسلام (ص) را «مسلمین» نامیده است و این اسلام: «اسلام اسمی و وصفی است با هم» نه اینکه «اسلام وصفی» تنها باشد بدلیل آیهٔ قرآن کریم مذکور در سورهٔ حج که فرموده: «هُوَ سَمّٰاكُمُ اَلْمُسْلِمِينَ» .

ضمنا می گویم: عدم تشخیص بین اسلام وصفی و اسلام اسمی و اسلام اسمی و وصفی و عدم اطلاع از تاریخ استعمال کلمهٔ اسلام موجب لغزش فکری بسی از دانشمندان شده است.

تبعید هاجر و اسماعیل از کنعان به مکه

اشاره

اسم اصلی هاجر معلوم نیست - هاجر (بفتح جیم است - توراة عربی مشکول) و از باب 21 توراة مذکور در سفر تکوین این گونه استفاده می شود که: این اسم، پس از فرار از حضور ساره به بیابان به او گذارده شده است و «هاجر» بمعنی فرار است چنانکه در قاموس مقدس گفته است.

هاجر، کنیزك مصری بود که ساره، زن نازای ابراهیم، به ابراهیم داد تا فرزندی پیدا کند و چون هاجر دید که آبستن است خاتونش بنظر وی حقیر شد، زیرا خاتونش نازا بود (توراة سفر تکوین - 4:16) باین لحاظ ساره نسبت به هاجر بدرفتاری نمود و وی را ذلیل ساخت و هاجر از حضور ساره به بیابان شور فرار نمود و چون در کنار چشمه گردش می نمود فرشتهٔ خداوند هاجر را دریافت و وعدهٔ پسری به وی داد که او را «اسماعیل» خواهد نامید و به هاجر گفت: نسل وی به طوری بسیار و بی شمار شود که به حساب نیاید زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است، و او مردی وحشی خواهد بود دست وی به ضد هرکس و دست هرکس به ضد او (توراة سفر تکوین: باب 16).

و از این ببعد در توراة اسمی از هاجر مذکور نیست تا وقت از شیر بازگرفتن اسحاق

(فرزنـد همان ساره که اول بار نازا بود) و در روز بازگرفتن اسـحاق از شـیر، ابراهیم ضـیافتی عظیم کرد، آنگاه ساره دید که اسـماعیل پسـر هاجر خنده می کند، پس به ابراهیم گفت: این کنیز را با پسـرش بیرون کن زیرا پسـر کنیز با پسـر من اسـحاق وارث نخواهد بود، اما این امر تبعید، بنظر ابراهیم دربارهٔ پسرش بسیار سخت آمد و خدا به ابراهیم گفت: سخن ساره را بشنو.

تحقیق:

در توراة (سـفر تکوین باب 21) می نویسـد: «هاجر در دشت گرفتار تشـنگی شـد و پسـر را زیر درختی گذارد که مرگ او را نه بیند و های های گریست و فرشـتهٔ خداونـد بر هاجر ظاهر شد و وعدهٔ مرقوم که نسل وی را امتی عظیم خواهم نمود تجدید کرد و چاه آبی را به او نشان داد».

محرر این تفسـیر گویـد: در اینجا عبارات توراة متشـنج شـده و نخواسـته است که اقرار کند که ابراهیم هاجر و پسـر را به مکه برده است و موضوع تشـنگی و چاه توراة، با موضوع قصهٔ پیدایش چاه زمزم مذکور در داستانهای اسلامی و تشنگی هاجر و اسماعیل، بسیار شبیه است و لیکن بنظر محرر این سـطور موضوع هر دو چاه، بی اساس است زیرا هیچگاه شـریرترین مرد تاریخ، زن و بچهٔ خود را در بیابان بی آب و علف رها نکرده تا چه رسـد به ابراهیم که مردی ثروتمنـد و دارای خدم و حشم و پیغمبر اولوالعزم بوده است و آنها که داسـتان پیدایش چاه زمزم را ساخته اند از روی همین توراة متشـنج ساخته اند، النهایه محل چاه را عوض کرده اند زیرا در توراة اسم چاه را (بئر شبع) می نویسد (سفر تکوین 14:21) و در داستانهای اسلامی که قصه سرایان ساخته اند (چاه زمزم) می نویسند.

و اما آیهٔ «رَبَّنٰا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوٰادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ اَلْمُحَرَّمِ» (مذکور در قرآن کریم، در سورهٔ ابراهیم) فقط ناظر باین است که وادی مکه کشاورزی ندارد یعنی مثل وادی مسـکونی ابراهیم خرم و سـرسبز نیست، و ابدا دلالت بر بی آبی بیت اللّه ندارد که حتی چاه آب هم نبوده باشد. پهلوی بنای هر معبدی؛ آب، هست؛ چگونه آب نوشیدنی در جوار

بیت اللّه نبوده است؟!.

<بازگشت به سخن> ابراهیم بفرمان الهی عمل نمود و هاجر و پسرش را از سرزمین کنعان به مکه منتقل کرد، این انتقال امری لازم بود، زیرا ابراهیم در سرزمین ناشناس منزل داشت و شایستگی نداشت که از خانهٔ پیغمبر خدا آنهم در جوار بت پرستان آواز زنان بلند شود و فریادشان را به فلك برسانند و کارشان به زدوخورد برسد، بالخصوص که آبروی ابراهیم، آبروی یکتاپرستی بود؛ و حساب شخصی، در کار نبود.

بالجمله: در توراة (سفر تکوین 20:21 و 21) می نویسد: «خدا با اسماعیل بود و او نمو کرده ساکن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ گردید و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت». (دیگر در توراة از هاجر سخنی نیست).

وطن اصلی هاجر

یاقوت در کتاب معجم البلدان به ترجمه می نویسد: وطن هاجر مادر اسماعیل از قریهٔ یاق مصر بوده و بقولی از قریهٔ نزدیك «فرما» بوده که اسم آن قریه (ام العرب) است و فرما (بفتح فاء و راء) از شهرهای قدیم مصر است که بین عریش و فسطاط قرار گرفته و عمرو ابن العاص در سال 18 هجری در زمان عمر بن الخطاب فرما را با جنگ، فتح کرده است.

محرر این تفسیر گوید: تبعیدها جر بنفع او و اسماعیل تمام شد زیرا هاجر با فکر راحت و با عزت و احترام تمام در مکه زندگانی کرد و پس از وفات، در محل معروف به حجر اسماعیل، که جزء خانهٔ خداست بدست اسماعیل (ع) به خاك سپرده شد و اکنون مردم جهان قبر هاجر را در مکهٔ معظمه زیارت می کنند.

فاران کجاست؟

فاران که اسماعیل در آنجا نشو و نما کرده یکی از سربندهای حساس توراة است

و مبلغین یهودی و مسیحی، بسیار دست و پا زده اند که فاران را از معنی واقعی آن بگردانند زیرا خدا دربارهٔ فاران بشارتی بزرگ برای مردم عالم فرستاده است و لیکن فاران چراغی است که با پف خاخام و کشیش و نویسندگان قاموس مقدس خاموش شدنی نیست زیرا این چراغ را ایزد افروخته است.

«چراغی را که ایزد بر فروزد *** چو جاهل پف کند ریشش (ریشه اش) بسوزد»

یاقوت در معجم البلدان می نویسد: فاران: کلمهٔ عبرانی است که تعریب شده (یعنی اصلش پاران بوده و معرب آن فاران است) بعد می نویسد: فاران یکی از اسمهای «مکه» است که در توراة ذکر شده است و بقولی اسم کوههای مکه است.

ابن ماکولا گفته که: من شنیده ام که: ابو بکر نصر بن قاسم بن قضاعهٔ قضاعی فارانی اسکندرانی؛ منسوب به همین کوههای فاران است که کوههای حجاز است. پس از آن می نویسد که: در توراة نوشته است: «جاء اللّه من سیناء و اشرق من ساعیر و استعلن من فاران» محرر این تفسیر می گوید: یعنی در سفر تثنیهٔ توراة (باب 33:1 و 2 و 3) نوشته: «و این است برکتی که موسی مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده گفت: یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد، به درستی که قوم خود را دوست می دارد و جمیع مقدساتش در دست تو هستند و نزد پایهای تو نشسته، هریکی از کلام تو بهره مند می شوند».

پس از آن یاقوت، به ترجمه می نویسد: آمدن خدا از سینا، مراد سخن گفتن او با موسی (ع) است و اشراق خدا از ساعیر که کوههای فلسطین است مراد، نازل ساختن انجیل بر عیسی (ع) است و مراد از درخشان شدن خدا از کوههای فاران: نازل ساختن قرآن بر محمد (ص) است.

و فاران یکی از قراء صغد (بضم صاد) سمرقند است و ابو عبد اللّه قضاعی گفته که:

فاران و طور، دو بلوك از بلوکهای سمت قبلی مصر است.

محرر این تفسیر گوید: در مباحثات ما با مبلغین عیسوی، قسمت اخیر این بشارت

توراة که راجع به ظهور خاتم پیامبران و آوردن شـریعت آتشین و بهره مند شدن مردم از کلام یعنی قرآن است بحدی مؤثر بود که نفسها در سینه های مبلغین حبس می شد و به تقلید از کتاب قاموس مقدس دست و پا می زدند که فاران دیگری را معرفی کنند و لیکن جواب ما این بود که هیچ مؤرخی ننوشـته است که اسـماعیل و اولاد دوازده گانه اش در غیر سـرزمین مکه زندگانی کرده اند. و علاوه کوه فاران در جای دیگری غیر از مکه نیست و دشت فاران و قریهٔ فاران؛ دخلی به کوه فاران ندارد.

صاحب کتاب اقامة الشـهود فی رد الیهود که یکی از بزرگان علماء یهود عهد ناصـر الدین شاه قاجار است که اسلام آورده در (ص 200 تا 204) کتاب خود، تفصـیل این بشارت را داده است و از جمله می نویسد: چون عیسـی به حد کمال رسـید، نظر به کثرت دشـمن از یهود عنود با والدهٔ خود مریم فرار کرد و به ولایت اولاد عیص (عیسو) که در نزدیکی مصـر در جبل ساعیر سـکنی داشتند، اقامت گزید و عیسی در آنجا در جبل ساعیر به رسالت مبعوث شد و پس از بعثت به قریهٔ ناصره آمد و در آنجا مردم را بسوی دین خدا دعوت کرد.

و از جمله می نویسد: در عالم، جبل پارانی بجز در مکهٔ معظمه که دو میل و نیم تقریبا مسافت دارد، کسی سراغ نداده.

و از جمله می نویسد: شریعت را به آتشین متصف فرموده، زیرا شریعت مطهرهٔ جناب ختمی مآب پیغمبر آخر الزمان (ص) قرآنی معجز و مصدق آن حضرت بلکه مصدق جمیع انبیاء سلف آورد و این شریعت با آتش جهاد و حرارت شمشیر آبدار توأم بود.

و از جمله می نویسـد: دشت فـاران که بنی اسـرائیل به آن داخل شدنـد غیر از کوه فاران است زیرا در دشت فاران هیچگاه تجلی نشـده و شریعتی در آن به کسی داده نشده است و اسماعیل و اولادش در آن دشت سکونت نکردند.

فخر الاسـلام که یکی از بزرگان علماء مسیحی عهد ناصر الدین شاه قاجار است که اسلام آورده در کتاب انیس الاعلام (ج 2 ص 150 و 151) تفصیل این بشارت را داده است و از جمله می نویسد: مقصود خداوند، از این آیه، نمودن محل بعثت سه پیغمبر است یعنی

جناب موسی (ع) از کوه سینا و عیسی (ع) از کوه سیعیر و حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله از پاران.

بعد می نویسد: و این نحوه استدلال بر نبوت حضرت خاتم الانبیاء، در مجلس مأمون خلیفهٔ عباسی از جناب رضا (ع) منقول است یعنی ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا و احمد بن أبي طالب طبرسی در کتاب احتجاج و علامهٔ مجلسی در مجلد چهارم کتاب بحار – الانوار در ضمن حدیث مطول، این نحوه استدلال را از حضرت رضا (ع) نقل کرده اند (انتهی ملخصا).

اکمال: در قاموس مقدس (ص 28 در لغت ادومیه) می نویسد: حوریان که نسب به سیعیر رسانند در مغاره های این ملك سکونت داشته اند و اسم جد خود (سیعیر) را برآن کوهها گذارده در کوه سیعیر گویند یعنی ناهموار و سخت (رجوع به توراة سفر تکوین 36:2–30).

محرر این تفسیر گوید: سعیر بکسر سین و عین و سکون یاء (توراة عربی مشکول).

و سعیر بفتح سین (توراة فارسی) و ساعیر (در زبان متداول) همه از یك ریشه است و این مقلوب همان عسر عربی است و بلکه سعیر مذکور در سورهٔ ملك از قرآن کریم که بمعنی دوزخ است از همین ریشه است که ناظر به ناهمواری و سختی دوزخ است.

(در قاموس مقدس (ص 641) فاران را بمعنی موضع مغاره ها معنی کرده است).

دو واقعهٔ بزرگ

ابراهیم: در اراضی کنعان با خدم و حشم و مواشی زندگانی می کرد و زنش «ساره» هم با او بود و لیکن هاجر (زن دیگرش) با اسماعیل پسر هاجر، بدستور ساره از سرزمین کنعان اخراج شدند، و ابراهیم آنها را به مکه برد و در جوار بیت اللّه الحرام منزل داد و گاهی برای ملاقات به مکه می آمد و در مکه دو واقعهٔ جالب از ابراهیم بظهور رسید که قرآن کریم بهر دو واقعه، اشاره فرموده است:

1 – موضوع قربانی کردن اسماعیل است بتفصیل ذیل:

ابراهیم در مکه خوابی دید که مفاد آن خواب این بود که: اسماعیل یگانه پسر

خود را به قربانگاه حج ببر و قربانی کن، ابراهیم هم که بیدار شد موضوع را به اسـماعیل گفت، و او هم جواب داد: ای پدر بهر آنچه مأموری عمل کن - من تسلیم توأم.

محرر این تفسـیر گوید: قربانی آدمی برای بتها، امر تازه ئی نبود و لیکن آنچه که تاریخ نشان داده است کاهنها و متصدیان بتخانه ها دختران را و آنهم دختران بی بضاعت دیگران را قربانی بت ها کرده انـد و اگر دختری هم از طرف پدرش، قربانی شده برای این است که دختر بوده و گرنه پسر را قربانی نمی کرده اند و اگر قربانی پسر، در عالم، اتفاق افتاده باشد من نشنیده ام و در کتابی ندیده ام.

اما ابراهیم، چنین گذشتی کرد و بالاخره کارد نبرید و خداوند، برای ابراهیم قوچی فرسـتاد که بجای اسـماعیل قربانی شود و این قربانی هم انجام شد.

2 - موضوع تجدید کردن بناء خانهٔ کعبه است که حضرت ابراهیم با کومك اسماعیل، انجام داد.

ابراهیم در مکه دست به کار تجدیـد و عمران خانـهٔ خدا زد و اسـماعیل، یار و مددکار او بود و خانهٔ خدا از اقدام ابراهیم و اسـماعیل، از نو آبادانی به خود گرفت (و این نکته را هم باید توجه داشت که قرنها پس از آن؛ داود و بعدش سلیمان که از دودهٔ اسرائیلیان اند، مسجد اقصی را در بیت المقدس، بناء و به پاکرده اند).

مقام ابراهیم

مقام ابراهیم: در مکه در برابر خانه خـدا واقع شـده که به رکن عراقی نزدیك تر است (تا سایر ارکان) (و) در ما بین شـمال و مشـرق (است) (سفرنامهٔ مکهٔ حاج فرهاد میرزا ص 179).

مقام ابراهیم از آیات باهرهٔ خالده است و آن سـنگی است که ابراهیم خلیل برآن ایسـتاده و دو پای او نقش بسته مانند نقش دو پا در گل تر و این سنگ با حوادث بسیار که برآن گذشته است محفوظ مانده است.

و مقام: ستونی از سنگ است که ابراهیم در هنگام بناء خانه برآن می ایستاده

است و یا سنگی است که زن اسماعیل زیر پاهای ابراهیم گذارده است تا سر ابراهیم را بشوید (تفسیر آلاء الرحمن شیخ جواد بلاغی به ترجمه).

در خاتمه: متذکر می شود که: حضرت اسماعیل پیغمبر خدا در سن 137 سالگی جهان را بدرود گفت و در مکه در حجر معروف به «حجر اسماعیل» مدفون گردید.

اسحاق در کنعان

اشاره

اسحاق: پسر ابراهیم و ساره از پیامبران است، وی در سن چهل سالگی به الجزیره فرستاد و ربقه دائی زادهٔ خود را به حبالهٔ نکاح خود درآورد و غالبا در قسمت جنوبی مملکت کنعان و آن حوالی به سر می برد.

اسحاق در 180 سالگی وفات یافت و در ملك مقبرهٔ ابراهیم که به مکفیله معروف بود مدفون شد (توراة سفر تکوین 28:35 و 29).

پسرانش: 1 - عیص (عیسو) 2 - یعقوب ملقب به «اسرائیل».

اما عیسو از کنعان رفت

عیسو با عائله، از سرزمین کنعان خارج شد و به سرزمین دیگر رفت و از جمله زنان او دختر اسماعیل بن ابراهیم (ع) است و اسم این زن در توراة (سفر تکوین باب 9:28) بنام محله (بر وزن صرفه) و در (باب 3:36) بنام بسمه (بر وزن صرفه) خواهر نبایوت معرفی شده است.

پسران عیسو از زنان متعددند و از جمله رعوئیل (بفتح راء و ضم عین)، پسر بسمهٔ مزبوره است و رعوئیل چند پسر داشت از جمله: زارح (به زاء الفی و راء مفتوح - توراة عربی مشکول) است.

سپهر در ناسخ التواریخ (ج 1 ص 159) می نویسد که: زارح دختری از احفاد لوط (ع) را بزنی گرفت و از این دو، ایوب متولد شد و ایوب در سرزمین جابیه که میان رمله و دمشق است به حد بلوغ و رشد و نبوت رسید و رحمه (بر وزن صرفه) دختر افرائیم بن یوسف (ع)

را به حبالهٔ نکاح درآورد و 7 پسر و 3 دختر از وی متولد شد.

اما یعقوب در کنعان

اشاره

یعقوب در زمین غربت پدر خود یعنی زمین کنعان ساکن شد (توراة سفر تکوین 1:37). و پسران یعقوب، بترتیب تاریخ تولدشان عبارتند از:

1 - رأوبین 2 - شمعون 3 - لاوی 4 - یهودا 5 - دان 6 - نفتالی 7 - جاد 8 - أشیر 9 - یساکر 10 - زبولون 11 - یوسف 12 - بن یامین.

این دوازده نفر پدران اسباطاند و دوازده سبط بنی اسرائیل، از همین دوازده نفرند (و پیغمبران متعدد از این اسباط ظهور کرده اند).

مادر نفرات 1 و 2 و 3 و 4 و 9 و 10 بنام لیئه دختر بزرگ لابان است و مادر نفرات 11 و 12 راحیل دختر کوچك لابان است و مادر نفرات 5 و 6 بلهه، کنیز راحیل است و مادر نفرات 7 و 8 زلفه، کنیز لیئه است.

فرهنگ لغات

لیئه: (بفتح لام و سکون یاء و فتح همزه) یعنی خسته و او دختر بزرگ لابان بود که از برای یعقوب شش پسر و یك دختر آورد و پس از ورود به مصر، جهان را وداع گفت و خود لیئه می دانست که یعقوب راحیل را بیش از وی دوست می دارد و با وجود این، یعقوب را بسیار محبت می نمود (توراة سفر تکوین 16:29 و 21:29-25 و 25:30).

لابان: (بر وزن حاجات) یعنی سفید و با لبن (بر وزن صمد) یعنی شیر خوراکی هر دو از یك ریشه اند زیرا «لبن» هم سفید است. و لابان خالوی یعقوب است (توراة سفر تکوین باب 29).

راحیل: (راء آن الفی و حاء آن یائی است) یعنی گوسفند و وی نیز دختر لابان است اما دختر کوچك اوست و چون راحیل درگذشت در راه افراته یا بیت لحم مدفون شد و فعلا مقبرهٔ او در آنجا به مسافت یك میل بشمال بیت لحم پدیدار است (قاموس مقدس)

بلهه و زلفه هر دو بر وزن فضه است.

راوبین: (بر وزن عمودین) (بفتـح بـاء) یعنی اینـك پسـر - زیرا وی پسـر نخسـتین یعقوب بود و حق بکوریت یعنی نخست زادگی خود را به واسطهٔ ارتکاب شرارت از دست داد و اول طایفه که به اسیری برده شدند؛ طائفهٔ رأوبین و طایفهٔ جاد بودند (توراة سفر تکوین 35:

22 و 3:49 و کتاب اول تواریخ ایام 26:5).

شمعون: (بکسـر شـین) یعنی شنونده و اشمعیل: (اشماع - ایل) و اسماعیل یعنی خدا می شنود و یا مسموع از خدا و همگی از یك ریشه است و با همان «سمع» عربی یك معنی دارد.

لاوی: (بر وزن هادی) یعنی نزدیك و جهت نامیده شدنش باین اسم این بود که لیئه مادرش گفت الآن شوهرم با من قرین خواهد شد.

لاوی سه پسـر تولید نمود: جرشون (بکسـر جیم و سـکون راء و ضم شین و سکون واو و نون آخر - یعنی غریب) و قهات (بر وزن سلام - یعنی مجمع) و مراری (بر وزن متاجر یعنی تلخ) و لاوی در مصر، وفات کرد درحالی که 137 سال از عمرش گذشته بود.

لاوی و برادرش شمعون بودند که انتقام خواهر خود دینه را کشیدند ازاین جهت یعقوب ایشان را توبیخ و ملامت کرد لکن در مورد گوسالهٔ طلائی چون اولاد لاوی برای خدا غیرت کشیدند به این واسطه آن ملامت تبدیل به برکت شد (توراة سفر تکوین 29:

34 و 25:34-31 و 5:49-7 و سفر خروج 26:32-29 و 6-16).

موسی و هارون (ع) از سبط لاوی هستند و در کتاب اعلام قرآن (ص 104) بغلط موسی را از سبط افرائیم بن یوسف گفته.

یهودا: (بفتـح یاء) یعنی خدا را حمد می کند و چون مادرش هنگام ولادت طفل نهایت شـکرگزاری را داشت باین واسـطه باین اسم نامیده شد و این همان یهودا است که رأی داد که یوسف را بفروشـند تا باین وسیله او را از مرگ رهائی دهد (توراة سفر تکوین 35:29 و 26:37-28).

کالیب: (بکسر لام) پسر یفنه (بفتح یاء و ضم فاء و فتح نون مشدد) از سبط یهودا است (توراة سفر اعداد باب 13).

ص: 261

نیز داود و پسرش سلیمان از سبط یهودا می باشند.

دان: (بر وزن حال) یعنی قاضی و یعقوب دربارهٔ او گفت: دان قوم خود را داوری خواهد کرد همچون یکی از اسباط اسرائیل؛ دان ماری خواهد بود به سر راه و افعی بر کنار طریق که پاشنهٔ اسب را بگزد تا سوارش از عقب افتد.

شمشون: (بر وزن منصور) که زیرکی بسیار داشت از مشاهیر سبط دان است (توراة سفر تکوین 6:30 و 16:49 و 17 و کتاب داوران 14: و 15 و 18).

نفتالی: (بفتح نون و کسر لام) یعنی دو کشتی گیری و نفتالیم نیز نوشته می شود، و نفرات شجاع شمشیرزن از این سبط بظهور رسیده اند. و (باراق) از این سبط بود (توراة سفر اعداد 50:26 و کتاب داوران 6:4).

جاد: (بر وزن حال) یعنی نیکوطالع و مردان این سبط به جنگجوئی و فتح و ظفر معروف شدند (اول تواریخ ایام 8:12).

اشیر: (بر وزن امیر) یعنی خوشحال.

یساکر: یساکار هم گفته می شود (و آن بفتح یاء و شدّ سین الفی و فتح کاف است) یعنی اجرت می آورد زیرا طایفهٔ یساکار مشغول زحمات فلاحت بوده اند (توراة سفر تکوین 18:30).

زبولون: (بفتح زاء و ضم باء و لام و سکون هر دو واو) یعنی منزل.

یوسف: (بضم یاء و سین) یعنی خواهد افزود و مادرش به واسطهٔ اعتقاد بر اینکه خدا پسر دیگری به او کرامت خواهد کرد وی را یوسف نامید (توراة سفر تکوین 17:35 و 18) و بر وفق اعتقادش نیز معمول افتاد زیرا پس از یوسف، بن یامین را زائید.

یوشع بن نون: از سبط یوسف است و این سبط را بنام افرایم و افرائیم (پسر یوسف) خوانده اند (رجوع به شرح حال یوسف).

بن یامین: (بفتح باء و سکون نون و یاء الفی و کسر میم) وی کوچك ترین اولاد یعقوب بود که در راه بیت لحم در حالتی که از فدان ارام(1) به زمین کنعان(2) مراجعت

1- فدان بر وزن صراف و ارام بر وزن سلام است.

2- کنعان بر وزن سلمان است.

می نمودند برایش تولد شد، اما مادرش بعد از ولادت طفل، وفات کرد و در حین مردنش طفل را «بن اونی» (بفتح باء و سکون نون و ضم همزه و سکون واو و کسر نون یائی) یعنی پسر حزن من نام گذاشت لکن یعقوب او را «بن یامین» نامید یعنی پسر دست راست من.

بن یامین: پسری لطیف و مطیع و محبوب و در پیری پدر خصوصا زمان غیبت یوسف، باعث تسلی پدرش بود، و هرکس حکایت یوسف را خوانده باشد، البته محبتی را که یوسف نسبت به برادر کوچك خود بن یامین می داشت؛ دریافت خواهد کرد زیرا یوسف به برادران خود اصرار کرد که او را آوردند و چون آورده شد و نظر یوسف بر او افتاد، خودداری نتوانست کرد بلکه او را با کمال اشتیاق بوسیده زارزار بگریست.

اعقاب بن یامین اشخاص پرهیبت و قوی البنیه و در استعمال فلاخن مشهور بودند.

شاؤل: اولین شهریار آل اسرائیل از این سبط بود و در کتاب داوران (باب 20) مذکور است که سایر اسباط معاهده نمودند که این سبط را تماما با حیله نابود سازند.

(قاموس مقدس).

در تفسیر مجمع البیان در سورهٔ بقره به خلاصه و ترجمه می نویسد: بسیاری از مفسرین گفته اند که: این دوازده نفر، پیامبر بوده اند و لیکن مذهب ما (یعنی شیعهٔ امامیه) بر این است که (باستثناء یوسف) بقیه پیامبر نبوده اند زیرا پیامبر در نزد ما از گناهان کوچك و بزرگ معصوم است و رفتار آنان با یوسف؛ گناه بوده است و در قرآن هم چیزی که بر نبوت آنها دلالت کند، نیست و در روایت تفسیر عیاشی از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت باقر (ع) وارد است که اولاد یعقوب توبه کرده اند و آمرزیده از دنیا رفته اند.

محرر این تفسیر گوید: مفسرین بین اولاد یعقوب و بین اولاد اولاد که سبط نامیده می شده اند خلط مبحث کرده اند و آیهٔ «و ما انزل الیهم...» مذکور در سورهٔ بقره را که راجع به اولاد اولاد است دربارهٔ اولاد تصور کرده اند.

به خلاصه: از اولادهای یعقوب یعنی پدران اسباط فقط حضرت یوسف (ع) مرتبهٔ نبوت داشته است و لیکن در اعقاب اولادهای یعقوب؛ پیامبران متعدد ظهور کرده اند.

هجرت یعقوب و پسران از کنعان به مصر

یعقوب کنعانی به فراق پسرش یوسف مبتلی شد و سپس در سرزمین کنعان قحطی شد و یعقوب پسران دیگر خود را برای خرید گندم به مصر فرستاد و عاقبت یوسف گم گشته که عزیز مصر شده بود، شناخته شد و وی برادران و پدر را از سرزمین کنعان به سرزمین مصر انتقال داد.

یعقوب در زمین مصر هفده سال زیست کرد و در 147 سالگی وفات یافت (توراة سفر تکوین باب 47) و جسد او را از مصر به زمین کنعان منتقل کردند و در مغارهٔ مکفیله دفن نمودند.

و یوسف و برادران تولید نسل کردند و پس از وفات یوسف؛ باز جمعیت بنی اسرائیل توالد و تناسل کردند و فرعون ها بعد از عهد یوسف با اولاد یعقوب بنای بدرفتاری را گذاردند و مدت این بدرفتاری به حکایت توراة (سفر تکوین باب 13:15) چهارصد سال طول کشید، زیرا در باب مزبور می نویسد: خدا به ابرام گفت: یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد غریب خواهند بود و آنها را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت (ه).

تا آنکه موسی بنی اسرائیل را از مصر نجات داد و به صحرای سینا برد و پس از چهل سال یوشع «جانشین موسی» بنی اسرائیل را به زمین کنعان برد.

تذکرات: 1 – در توراة در سفر تکوین راجع به دورهٔ زندگانی یعقوب و برادرش عیسو، مهملاتی نوشته است که نه قابل نقل است و نه قابل جواب.

2 – آیا تحمل ظلم از فراعنه در مدت چهارصد سال مزبور؛ ناشی از مکافات تبعید هاجر و اسماعیل نیست که از طرف ساره انجام شد و مکافات دامنگیر اعقاب ساره گردید؟.

3 – اولاد اولاد یعقوب تا هر مرتبه که نسل، قوس نزولی را طی کند بنام «اسباط» خوانده می شوند و ما پس از تحقیق در لغت اسباط و سبط، فهرس تواریخ از ابراهیم تا «اسباط» و از «اسباط» را تا انقراض آنان از تاریخ یهود تألیف دکتر حبیب لوی نقل می کنیم تا

معلوم شود که این سلسله چندین سال در کنعان زندگانی کرده اند و عاقبت آنان به کجا انجامیده است.

اسباط - سبط

اشاره

کلمهٔ اسباط (بر وزن انصار) 5 بار در قرآن کریم ذکر شـده است (در سورهٔ بقره آیـهٔ 136 و 140 و در سورهٔ آل عمران آیـهٔ 84 و در سورهٔ نساء آیهٔ 162 و در سورهٔ اعراف آیهٔ 159) و این کلمه جمع است و مفرد آن سبط (بکسر سین و سکون باء) است.

«سبط» بمعنی فرزند فرزند است و سبط قبیله ای از یهود است و خدا گفته که:

«وَ قَطَّعْنٰاهُمُ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبٰاطاً (1) یعنی پاره پاره کردیم ایشان را به دوازده سبط.

بـدان که دو برادرزاده، کلمـات را تقسـیم کردنـد به این معنی که اعقاب اسـماعیل کلمات «قبیله» و «قبائل» را برای خود انتخاب کردنـد و اعقاب پسـران دوازده گانهٔ یعقوب بن اسحاق، کلمات «سبط» و «اسباط» را برای خود انتخاب کردند (مجمع البحرین و منجد به خلاصه و ترجمه).

نسل هریك از اولاد یعقوب باسم «سـبط» نامیـده می شـد حتی آنکه نسل افرائیم و منسـی هم به سـبطین نامیـده شدند (توراة سـفر اعداد 55:26) و اراضـی مملکت موعوده بقدر سـهم هریك، در میان اسـباط اثنی عشر یعنی دوازده گانه تقسیم شد و سبط لاوی برای خدمات هیکل تخصیص یافتند و باقی اسباط می بایست متحمل مخارج ایشان بشوند.

و همواره اسـباط اثنی عشر تا زمان رحلت سلیمان همدست و همداستان بودند ازآن پس اختلاف در میانهٔ ایشان پیدا شد. دو سبط که «بن یامین» و «یهودا» باشند با رحبعام (بفتح راء و ضم حاء و سکون باء و عین الفی و میم آخر) طرح یگانگی و بساط یکرنگی

1- اسـباطا بـدل است نه تمیز زیرا تمیز مفرد و نکره است چنـانکه گفته می شـود: (اثنی عشـر درهمـا، و گفته نمی شود «دراهمـا» و گفتهٔ پیغمبر (ص) که: «الحسین سبط من الاسباط» یعنی حسین پیشوائی است از پیشوایان - قاموس و شرح قاموس.

فراچیدند و «مملکت یهودا» خوانده شدند و ده سبط دیگر به یربعام (بر وزن رحبعام) پیوستند و آنها را «مملکت اسرائیل» گفتند و باز هر سبطی را کما فی السابق رئیسی که بر ایشان امارت داشت می بود (توراة سفر اعداد 16:1 و اول تواریخ ایام 22:27) لذا هر سبطی فی نفسه مستقل و با سایر اسباط طریق مودت طراز داشت و غالبا هر سبطی علی حده می جنگید یا با سایر اسباط همدست شده جنگ در می پیوست (کتاب داوران 3:1 و اول تواریخ ایام 42:4 و 43 و 10:5 و 18-22) و تأسیس مملکت ناشی از خصومتی بود که فیما بین سبط یهودا و سبط افرائیم یافت می شد (کتاب دوم سموئیل 4:2-9 و 41:19-43) (قاموس مقدس نقل بمعنی).

فهرس

ولادت حضرت ابراهیم. 1812 سال قبل از میلاد (طبق کتاب تاریخ یهود) و تقریبا 1996 سال قبل از میلاد (طبق کتاب قاموس مقدس).

خرابی شهرهای سدوم و عموره. 1713 سال قبل از میلاد.

تولد اسحاق. 1712 سال قبل از میلاد.

وفات ابراهیم. 1637 سال قبل از میلاد.

تولد یعقوب. 1652 سال قبل از میلاد.

تولد یوسف. 1569 سال قبل از میلاد.

ورود یوسف به مصر. 1552 سال قبل از میلاد.

وفات اسحاق. 1532 سال قبل از میلاد.

ملاقات یعقوب و یوسف. 1522 سال قبل از میلاد.

وفات یعقوب. 1505 سال قبل از میلاد.

وفات یوسف. 1459 سال قبل از میلاد.

تولد موسی. 1392 سال قبل از میلاد.

بعثت موسی به نبوت در هشتادسالگی. 1312 سال قبل از میلاد.

خروج بنی اسرائیل از مصر و ورود به بیابان و تشکیل ملیت یهود. 1312 سال قبل از میلاد.

وفات موسی در یك صدوبیست سالگی. 1272 سال قبل از میلاد.

تذکر: مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر پس از وفات یوسف 147 سال برحسب تاریخ یهود و 210 سال برحسب اقوال مؤرخین و مفسرین و 400 سال برحسب توراة (سفر تکوین 13:15) و 430 سال برحسب توراة (سفر خروج 40:12) بوده.

خروج از بیابان. 1272 سال قبل از میلاد.

پیشوائی یوشع بن نون. 1272-1258 سال قبل از میلاد.

وفات یوشع. 1258 سال قبل از میلاد.

دورهٔ حکومت قضاة (داوران) بر بنی اسرائیل (مجموع 181 سال است. و لیکن در سالهای داوران اختلاف نظر هست). 1258-1077 سال قبل از میلاد.

سلطنت شاؤل بر بنی اسرائیل. 1077-1057 سال قبل از میلاد.

خودکشی شاؤل. 1057 سال قبل از میلاد.

(مدت سلطنتش بیست سال بوده).

سلطنت داود. 1057-1017 سال قبل از میلاد.

(مدت سلطنتش چهل سال بوده).

وفات داود. 1017 سال قبل از میلاد.

سلطنت سلیمان. 1017-977 سال قبل از میلاد (مدت سلطنتش چهل سال بوده).

شروع به بنای اول خانهٔ خدا. 1013 سال قبل از میلاد.

(بیت المقدس) خاتمهٔ بنای خانه. 1020 سال قبل از میلاد.

وفات سلیمان. 977 سال قبل از میلاد.

امتناع ده سبط بنی اسرائیل از پرداخت مالیات و انقلاب آنها و تجزیهٔ سلطنت: به دو سلطنت اسرائیل (10) سبط و یهودا (2) سبط. 977 سال قبل از میلاد.

تاریخ تأسیس سلطنت اسرائیل. 977 سال قبل از میلاد.

(بیست نفر سلطنت کرده اند).

تصرف قسمتی از کشور اسرائیل و اسارت قسمتی از اسباط بدست تغلث فلاسر پادشاه اشور. بین 741-739 سال قبل از میلاد.

(تغلث فلاسر در 727 قبل از میلاد درگذشت) (قاموس مقدس).

در نسخهٔ عهد عتیق مشکول «تلغث فلناسر» ملك اشور ضبط کرده (تلغث بر وزن جعفر و فلناسر بفتح سین و سکون لام و نون الفی و فتح سین و راء آخر و اشور بر وزن منصور است).

تصرف بقیهٔ کشور اسرائیل و اسارت بقیهٔ اسباط ده گانه. 720 سال قبل از میلاد.

ایضاح: شلمناصر که از سال 722-727 قبل از میلاد یعنی ما بین تغلث فلاسر و سرگون سلطنت می کرد وی بر اسرائیل حمله برد و هوشع پادشاه اسرائیل را - خراج گذار خود ساخت لکن هوشع مجددا سر از اطاعت او پیچید و شلمناصر درگذشت و سرگون زمام مملکت را بدست گرفت و هوشع را با اهالی آنجا دستگیر نمود (به خلاصه از قاموس مقدس) و در کتاب دوم پادشاهان 17:4-6 شلمناسر را فاتح می داند (شلمناسر:

بفتح شین و سکون لام و فتح میم و نون الفی و فتح سین است - عهد عتیق مشکول). (شلمان یعنی صاحب نعمت - قاموس مقدس)(1).

1- محرر این تفسیر گوید: سلمان هم بهمین معنی است و تبدیل شین به سین در لغات سامی معمول به است مانند سلیمان که اصلش شلیمو است و...

انقراض سلطنت اسرائیل و بلکه نابودی آنان

ده سبط اسرائیل که پادشاهان آشور آنها را به اسارت بردند چه شدند و به کجا رفتند؟.

بعضی از نویسندگان اروپائی آنها را بکلی از بین رفته می دانند.

بعضی ملت انگلستان و توتونیك را از ده اسباط دانسته اند.

برخی پیشوایان مقدس مذهبی ژاپن را می گویند.

عده ای ملت دانمارك یا ایرلندی ها و ساکنین استرالیا و آمریکائیهای قدیم و سکاها را می گویند.

و بعضی می گویند در یمن و حبشه اند.

انسیکلوپدی یهود می گوید: در عربستان جنوبی و عربستان شمالی اند.

یا در هندوستان اند.

یا نستوریهای بین النهرین اند.

یا اطراف ارومیه «رضائیه» اند.

یا آن طرف رود فرات اند و اغلب یزیدیهای مقیم این منطقه از آنهایند.

یا سکنهٔ کوههای غور و افغانهای افغانستان اند (چنانکه تاریخ سرجان مالکم نیز این عقیده را اظهار کرده است).

مورخین دیگر از یهود و غیرهم اقوال دیگری دارند که جامع آنها قول صاحب تاریخ ایران است که می گوید: عقیده به این که دسته های مختلف یعنی یهودیان شهرنشینان ایالات شمالی و غربی ایران و یهودیان قفقاز و داغستان و سمرقند و بخارا و چند ایل مسلمان افغانستان الی جمعیت بنی اسرائیل هند که با محل سکونت ایلات اخیر چندان دور نمی باشد؛ از ده اسباط مفقود بنی اسرائیل می باشند براساس محکمی استوار است و مخصوصا یهودیان آذربایجان و کردستان که تا به امروز به زبانی مخلوط از کلدانی آرامی و عبری صحبت می کنند که نظیر زبان آشوریان سابق است.

تا اینکه می نویسد: اسرائیلهای گیلعاد دماوند مربوط به اسارت اول آشورند که بین سالهای 741-739 قبل از میلاد بعمل آمد - و اسارت دوم که در سال 720 قبل از میلاد روی داد - مربوط به اسرائیلهای ساکن کردستان و آذربایجان الی دیلمان و کوههای سیاه کل و قسمتی از همدان است و جمعیت کثیر مقیم کوههای نیشابور را بایستی از ساکنین گیلعاد یا مخلوطی از ساکنین گرگان دانست.

عده ای از سبط یهودا، با غیر از ده اسباط که در زمان اردشیر سوم به گرگان کوچانیده شدند به جمعیت های ده اسباط مقیم شمال ایران مخلوط شده اند.

ولی ساکنین جنوب ایران از اسرای یهودا می باشند.

و یهودیان ساکن شوش مهاجرینی می باشند که در عصر سلاطین هخامنشی، از بابل به جنوب ایران آمده و مهاجرت آنها صورت دسته جمعی نداشته است.

ضمنا: بین یهودیان ایران که در شهرهای مختلف اند کمتر اختلاط و امتزاج بوده است و فقط از صد سال قبل باین طرف که تهران رو بتوسعه گذاشته است از شیراز و دماوند و اصفهان و کاشان و اخیرا از همدان و سایر شهرها متوجه تهران شده اند و یك امتزاجی از کلیهٔ یهودیان ایران در تهران بعمل آمده است.

تاریخ تأسیس سلطنت یهودا. 977 سال قبل از میلاد.

(19 پادشاه یهودا تماما از داود متسلسل شده اند جز عثلیا دختر عمری شهریار اسرائیل).

تصرف شهر اورشلیم پای تخت داود و سلیمان 586 سال قبل از میلاد بدست نبوکدنصر «نبوخدنصر» پادشاه بابل 585 سال قبل از میلاد و خراب کردن خانهٔ خدا و سوختن آن 581 سال قبل از میلاد و اسارت دو سبط و انقراض دولت یهودا.

(در عهد عتیق مشکول) نبوخذراصر ضبط شده و آن بفتح نون و ضم باء و سکون واو و فتح خاء و سکون ذال و راء الفی و صاد مشدد مفتوح و راء آخر است) و در زبان عوام

«بخت نصّر» و «بخت النصر» است.

«نبو» یعنی خبردهنـده و آن یکی از خـدایان آشوریـان است و این بت در حسن عقـل و ذکاوت، شـهره بوده و اسم این بت محض تیمن و تبرك بـاسم بعضـی از ملوك اشور و بابـل افزوده شـده ماننـد نبولاسـر و نبوکدنصـر و غیره و این بت یکی از ملجأهائی بود که کسانی که در مصیبتها و شدائد گرفتار بودند به او پناه می جستند و نبوکدنصر و نبوخدنصر یعنی نبو تاج را محافظت نماید و هر دو لفظ، لقب پادشاه بابل بـوده که پسـر نبوپولاسـر (به شـدّ سـین) و مؤسـس مملکت بابـل بـود و وی مشـهورترین پادشاهـان سلسـلهٔ خود بلکه می توان گفت که مشهورترین سلاطین دنیا بوده است.

و در کتابهای ملوك و تواریخ ایام و عزرا و نحمیا و استروارمیا و خصوصا در کتاب دانیال مذکور است، و برخی از حکایات وی از آثار قدیم شهر بابـل معلـوم می شـود، و در مـوزهٔ برلین سـنگی است که تصویر سـر نبوخدنصـر برآن منقوش و این کلمـات نیز برآن مکتوب است: «نبوکدناصـر شهریار بابل این را در مدت حیات خود محض اکرام و احترام مولای خود مرودخ ساخت» در فتح اورشلیم دانیال و رفقای او را بـا خود به اسـیری برد و اسـراء را به بابـل برد، و چهار نوبت به اورشـلیم حمله برد، زیرا در هربار پادشاهان یهودا سـر از اطاعت وی می پیچیدنـد لـذا آخرالامر دولت یهودا را منقرض ساخت و ارمیا و دانیال در حضور وی محترم بودنـد و آنچه لازمـهٔ مرحمت بود در حق آنها معمول می داشت.

بـالجمله: نبوکدنصـر، پادشـاهی عظیم بود که دانیـال وی را ملـك الملوك می نامـد و باغهای معلقه بابل از اوست و از جمله مطالبی که بر عظمت بناهای او دلالت می نماید، این است که بر نود در صد از آجرهائی که در بابل یافت شده است اسم او نوشته شده است.

و مجوسـیان و سـاحرانی را که بر تفسـیر خوابهـای او قـادر نبودنـد امر به قتل نمود و در کتاب دانیال (باب 37:4) می نویسـد. وی پادشاه آسمانها را پرستش می نمود.

در قاموس مقدس پس از نقل مطالب مزبورهٔ خلاصه شده می نویسد: وی در سال 561 قبل از مسیح بدرود جهان گفت و مدت سلطنتش 44 سال بود.

و نبوزرادان (نبو بفتح نون و ضم باء و سکون واو – زرادان بر وزن سلامان) یعنی نبو

رسولی را فرستاد و آن اسم رئیس جلادان نبوکدنصر بود (کتاب دوم پادشاهان 8:25).

تـذکر: مرودخ (بفتـح میم و ضم راء و سـکون واو و فتح دال و خاء آخر) نام بتی است در بابل و کلمه بمعنی مرگ و کشـتار است و مریخ: اشاره به آن است و غالبا اسمش با ملوك بابل مذکور است (عهد عتیق مشکول و قاموس مقدس).

سلطنت کورش کبیر. 559-529 سال قبل از میلاد.

(کورش سوم: هفتمین نفر از شاهنشاهان هخامنشی است).

اعلامیهٔ کورش دائر بر اجازهٔ مراجعت اسراء (-) (هرکس که بخواهد) و تجدید خانهٔ خدا.

و اعادهٔ اموال غارت شده از خانهٔ خدا.

تذکر: کلمهٔ کورش (در عهد عتیق مشـکول عربی کتاب اشعیاء 28:44) با شـین و بضم کاف و سـکون واو و ضم راء ضبط شده و در زبان فارسـی کورس با سین است و در قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: کورس بمعنی آفتاب است و وی مؤسس سلطنت فارس(1)و فاتح ممالك دیگر است، وی پسر کمبسیس و برادرزادهٔ داریوش مدی سیا کسرس بود و مشهورترین شهرهائی که مفتوح ساخت یکی بابل است که در سال 538 قبـل از میلاد مفتوح گشت و ازآن پس امر به رجوع یهود نمود در حالتی که مـدت هفتاد سال در اسـیری بابل به سـربرده بودند و از خزانهٔ خاصه مالی فراوان از برای تجدید آن بخشـید و دانیال در این وقت در دیوان خانهٔ کورس بود (کتاب دانیال 28:6) و کورس به واسطهٔ زخمی که در جنگ در سال 525 قبل از میلاد به وی وارد آمده بود بدرود جهان گفت.

اتمام مجدد بناء خانهٔ خدا. 553 سال قبل از میلاد.

استقلال دوم دولت یهودیه (و لیکن دیگر تشکیلات اسباط در کار نبود). 516 سال قبل از میلاد.

خاتمهٔ استقلال دوم یهودیه بدست تیتوس 70 سال بعد از میلاد.

رومی و کشتار بسیاری و سوزانیدن معبد

1- فارس: یعنی پاکیزه - یا - پلنگ ها (قاموس مقدس).

بیت المقدس.

(مدت این حکومت 586 سال بوده است).

محرر این تفسیر گوید: مفاد قرآن کریم در سورهٔ بنی اسرائیل «سورهٔ اسری» (آیات 4-8) این است که: ما به بنی اسرائیل فرمان خود را ابلاغ کردیم که دو بار در زمین فساد می کنید و سخت گردن فرازی می نمائید؛ در دفعهٔ اول: بندگانی از ما که جنگجو و سلحشور و شکنجه کن هستند دیار شما را زیر چکمه های خود به قتل و غارت می کشند (مراد: بخت نصّر است).

پس از آن، روزگار پیروزی و اموال و پسران را به شما برمی گردانیم و آوازهٔ شما را بلندتر می سازیم (مراد اقدامات کورش است).

و در دفعهٔ دوم: مردمی را برمی انگیزم که شما را رو سیاه سازند و به بیت - المقدس درآیند (همچنان که در دفعهٔ اول قوم بخت نصّر به مسجد درآمدند و مسجد را خراب کردند) و بر هرچه دست یابند، ریشه کن سازند (مراد اقدامات تیتوس رومی است)(1) بسا که باز هم خدا بشما رحمت آورد ولی باز هم اگر به کار فساد خود برگشتید ما هم به انتقام از شما برمی گردیم.

تذکر: تطبیق دو بار فساد بنی اسرائیل، با واقعهٔ داود و جالوت و یا قتل یحیی بن زکریا و امثال اینها که در اغلب تفاسیر دیده می شود صحیح نیست زیرا در زمان داود هنوز بیت المقدس «خانه خدا» ساخته نشده بود و واقعه بخت نصّر قرنها قبل از یحیی بوده است.

موضوع فساد و دولت اسرائیل و یهودا

در سال نهم سلطنت هوشع؛ پادشاه اشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به اسیری به اشور برد و ایشان را در حلح (بر وزن صمد) و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای ماد

1- تفصیل وقایع تیتوس در کتاب تاریخ یهود تألیف پرویز رهبر در ص 94 تا 119 نوشته شده است.

سکونت داد، زیرا بنی اسـرائیل به یهوه خدای خود که ایشان را از زیردست فرعون بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند و به فرائض امتهای دیگر و فرائض ساختهٔ دست پادشاهان اسرائیل سلوك نمودند و بخلاف یهوه کارهائی که درست نبود سرا بعمل آوردند و در جمیع شـهرها مکانهای بلند ساختند و تماثیل و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز، برای خویشتن ساختند و در مکانهای بلند بخور سوزانیدنـد و اعمال زشت به جاآورده خشم خداوند را به هیجان آوردند و بت ها را عبادت نمودند و سـفارشات جمیع انبیاء و جمیع رائیان بر اسرائیل و بر یهودا در بازگشت از طریقه های زشت و در عمل به اوامر و فرائض شریعت را، اطاعت نکردند و گردنهای ایشان مانند گردنهای پدران بی ایمان ایشان سخت شد و بتهای ریخته شده یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره را ساخته به تمامی لشکر آسمان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده خویشتن را فروختند تا آنچه در نظر خداونـد ناپسـند بوده، بعمل آورده خشم او را به هیجان بیاورند، پس ازاین جهت غضب خداوند بر اسـرائیل به شدت افروخته شده ایشان را از حضور خود دور انداخت.

اما یهودا نیز اوامر یهوه خـدای خود را نگاه نداشـتند بلکه به فرایضـی که اسـرائیلیان ساخته بودنـد سـلوك نمودنـد، پس خداوند تمام ذریت اسـرائیل را ترك نموده ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را بدست تاراج کنندگان تسـلیم نمود حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت (به خلاصه از کتاب دوم پادشاهان باب 17).

(پایان قضایای یعقوب کنعانی و اولاد دوازده گانهٔ او و اسباط دوازده گانه).

تذکرات: 1 – فلسطین: اسم دیگر اراضی کنعان است.

2 – مسجد اقصی که در داستان معراج پیامبر بزرگوار اسلام صلّی اللّه علیه و آله اسم برده شده است در اراضی کنعان است.

تماس قرآن کریم با شهرهای ساحلی بحر المیت

اشاره

بحر المیت: بزرگترین دریاچهٔ فلسطین است و اسمهای متعدد باین دریاچه گذارده اند:

البحر المالح: (که توراة بیشتر این اسم را به کار برده).

بحر الصحراء: در سفر تثنیهٔ توراة و کتاب پادشاهان.

البحر الشرقی: در کتاب حزقیال و غیره.

بحر سادوم: در تلمود.

بحیرة الاسفلت: که یوسیفوس مؤرخ اسم گذاشته است.

البحر المیت: در کتاب ارمیا و جهت تسمیه این است که چون مواد ملحی دریاچه زیاد است؛ حیوانی در آن زندگانی نمی کند.

و مردم عمومی؛ «البحیرة المیتـة» و «بحیرة لوط» می گوینـد و آبهای این دریاچه، از جهت کثرت املاح آن به کثافت مشـهور است (مجلهٔ الهلال سال 21 جزء 7 ص 440 ع 2 سال 1331 به ترجمه).

لوط (ع)

اشاره

لوط (بقول قاموس مقدس یعنی پوشش) و وی پسر هاران (برادر ابراهیم) است که در اور کلدانیان متولد شد و باتفاق حضرت ابراهیم از اور خارج شد و به بین النهرین آمد (توراة سفر تکوین 31:11 و 32) سپس از آنجا به زمین کنعان مسافرت کرد و وی از طرف ابراهیم مأمور به دعوت اقوام ساکن در حـدود بحر المیت شد و چون قوم از بت پرستی و ارتکاب اعمال زشت محکوم به عذاب شدند، فرشـتگان از جانب حضـرت اقـدس الهی به نزد لوط آمدند و جنابش را از بلائی که بر شـهر سدوم و عموره و ادمه و صـبوییم (شـهرهای ساحلی بحر المیت) فرود خواهـد آمد آگاه کردند و لوط و اتباعش را امر کردند که به بالع که قصـبه ای است کوچك فرار نماید و اسم آنجا به صوغر، تبدیل شد. پطرس رسول در باب دوم

از رسالهٔ دوم خود می نویسد: خدا بر عالم قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح واعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته طوفان را بر عالم بی دینان آورد و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی دینی خواهند کرد عبرتی ساخت، و لوط عادل را که از رفتار فاجرانهٔ بی دینان رنجیده بود رهانید، زیراکه آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده از آنچه می دید و می شنید دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هرروزه رنجیده می داشت (ه).

یاقوت در معجم البلدان از ابن عباس (رض) نقل کرده که: چون لوط از دیار خود با حال فرار خارج شد، دو دختر او همراهش بودند که نام یکی از آنها ربه (بضم راء و شدّ باء) و دیگری زغر (بضم زاء و فتح غین) نام داشت - ربه که دختر بزرگ لوط بود در سر چشمهٔ آبی وفات کرد و همان جا دفن شد و آن چشمه را باسم این دختر (عین ربه) نامیدند و قبه ای بر قبر ساختند و ربه نام گذاشتند و اما زغر در سر چشمه ای وفات کرد که آن چشمه را (عین زغر) نامیدند (پایان ترجمه).

و در تفسیر مجمع البیان می نویسد که: اسم دو دختر لوط که نجات یافتند، زعوراء و ریثاء بوده است و محرر این تفسیر گوید: این دو اسم با دو اسم منقول از یاقوت نزدیك بهم است.

اما زن لوط که با اهل چهار شهر هلاك شد نامش والهه (اتقان سیوطی ج ص 148) واعله (تفسیر تنویر المقباس) بوده است.

سدوم: (بر وزن ملول) و عموره: (بر وزن مقوله) و ادمه: (بر وزن صرفه) و صبوییم:

(بفتح صاد و ضم باء و سکون واو و کسر یاء اول و سکون یاء دوم) است و بالع: (بباء الفی و فتح لام) است، و صوغر: (بضم صاد و سکون واو و فتح غین) است (توراة عربی مشکول سفر مثنی باب 23:29 و سفر تکوین باب 19-22 و باب 8:14).

مؤتفکات: عبارت از چهار شهر سدوم و عموره و ادمه و صبوییم است و سدوم از همه بزرگتر بوده است و حضرت لوط در شهر سدوم سکونت داشته است (تفسیر مجمع البیان در سورهٔ هود).

کیفیت عذاب قوم لوط به این گونه بوده است که اول: فریاد آسـمانی آنها را فراگرفته و بعد شهرها زیر و زبر شده و در تمام مدت، سنگ آتش زا بر شـهرها و بر مردمی که مستوجب عذاب بوده و غائب بوده اند باریده است. (رجوع به سوره های ذاریات و هود و حجر و شعراء) و اما ذکر هر سه موضوع برای این است که کسانی در نسـلهای آینـده، اغفال نشوند و بگویند: زلزلهٔ ساحل بحر المیت مردم را نابود کرده است و امر خارج از عادت، در کار نبوده است.

و قرآن کریم از این سنگ آتش زا به «سجیل» تعبیر فرموده است.

تحقیق معنی سجیل

و خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از حضور خداوند از آسمان بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنهٔ شهرها و نباتات زمین واژگون ساخت (توراة سفر تکوین 24:19 و 25).

محرر این تفسیر گوید: گوگرد و آتش همان سجل مذکور در قرآن کریم است.

سجیـل: یعنی سـنگ آتش زا که قسـمتی از آن گـل بوده است که مراد گوگرد است بـا چاشـنی آتش زای دیگری که پس از انـداختن از بالا مشـتعل می شده (سجل به - یعنی انداخت او را از بالا) و این سنگها «مسوّمة» بوده است یعنی علامت دار و باصطلاح این روزگار؛ مارك دار بوده است و در قرآن کریم در سورهٔ ذاریات فرموده: «حِجٰارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ» و در سورهٔ هود فرموده: «فَلَمّٰا جٰاءَ أَمْرُنٰا جَعَلْنٰا عٰالِيَهٰا سٰافِلَهٰا وَ أَمْطَرْنٰا عَلَيْهٰا حِجٰارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍمُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ» و در سورهٔ حجر فرموده: «حِجٰارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» و در سورهٔ فیل فرموده: «تَرْمِيهِمْ بِحِجٰارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ» .

دیار قوم لوط

آثار دیار قوم لوط در زمان قرآن مشهود بوده است که قرآن اشاره فرموده است و اما اکنون: قاموس مقدس در لغت سدوم می نویسد: محل مؤتفکات معلوم نیست و

در لغت عموره می نویسد: از قرار معلوم در شمال بحر الملح واقع بوده است (بحر الملح یعنی دریای نمك).

محرر این تفسیر گوید: با توجه به سه قسمت عذاب صیحه و واژگون کردن شهرها و باریدن سنگ سجیل در طول مدت عذاب، بطلان مطلب مذکور در کتاب اعلام قرآن (ص 523) معلوم خواهد شد آنجا که می نویسد: «ویرانی شهر لوط و خرابی بسیاری از بلاد دیگر که به ناگهان اتفاق افتاده و از این نوع خرابی در قرآن مجید تحت عنوان صیحه و صاعقه و ظله یادشده نتیجهٔ استعمال گازهای نفتی بوده که در این سرزمینها وجود داشته است...».

مجرمین، مسرفین

قوم لوط در سورهٔ ذاریات به دو عنوان یاد شده اند: 1 - مجرمین 2 - مسرفین.

اما مجرمین یعنی گنهکاران و گناه قوم لوط شرك و پیروی نکردن از لوط پیامبر و از ابراهیم پیامبر بوده است.

اما مسرفین یعنی کسانی که از مرز فطرت و فطریات تجاوز کرده اند و اسراف قوم لوط؛ انحرافات اخلاقی و جرائم جنسی بوده است که عاقبت به امر خدا چهار شهر آن قوم واژگون و زیر و زبر شده و سنگ نشان دار عذاب بر آنها و بر غائبین از آن شهرها باریده است.

تذکر: سر چهار راهها و گذرها نشستن و تجسس و تماشای آیندگان و روندگان و نیز دست در جیب کردن و لبها را غنچه نمودن و سوت زدن و نیز ریك زدن به دیگران و نیز باد آوازدار از مقعد بیرون کردن در مجامع و نیز جماع حضوری، از کردارهای قوم لوط است و در قرآن کریم به این انحطاطهای اخلاقی اشاره فرموده است آنجا که فرموده: «وَ تَأْتُونَ فِي نٰادِيكُمُ اَلْمُنْكَرَ» (سورهٔ عنکبوت آیهٔ 29).

انواع انحرافات اخلاقی و جرائم جنسی

1 - سادیسم یعنی شهوت آزار نمودن دیگران - و انحراف سادیسم، موجب صدور

اعمـال سـادیستی است از قبیـل قتـل نفس و جراحت وارد کردن و کتك زدن و نیشـگون گرفتن و مقاربت به عنف و خسارت وارد آوردن و چاك دادن چوب و پرده و سایر اموال مردم و دشنام دادن و توهین کردن و سخنان یاوه به زنان و یا مردان گفتن.

2 - ماسوخیسم یعنی شهوت خودآزاری (عکس انحراف جنسی سادیسم).

3 - انحراف خودنمائی یعنی نمایاندن قسمتی از بدن خود به مردم.

4 - عشق به همجنس (هموسکشول در مردان و زنان).

5 - انحراف چشم چرانی یعنی لذت بردن از تماشا و نظارهٔ بدن برهنهٔ دیگران (که نقطهٔ مقابل خودنمائی می باشد).

6 - انحراف بت پرستی یعنی تعلق خاطر و دل بستن به یکی از اعضاء بدن یا متعلقات جنس مخالف.

7 - انحراف عشق و شهوت نسبت به اطفال اعم از مذکر یا مؤنث.

8 - انحراف زنا یا ازدواج با محارم.

9 - انحراف لذت بردن از دیدن منظرهٔ ادرار دیگران و یا بوی آن و یا ادرار کردن دیگران بر آنها.

10 - انحراف حیوان بازی یعنی عشق و شهوت به حیوانات.

11 - انحراف ملبس شدن به لباس جنس مخالف.

12 - انحراف مرده بازی یعنی عشق و شهوت به اجساد مردگان.

13 - انحراف شهوت دزدی (جنون سرقت).

14 - انحراف عشق و شهوت به آتش افروزی.

در قرآن کریم در سورهٔ شـعراء، دربارهٔ قوم لوط به قسـمت چهارم از این انحرافات تصـریح شده است آنجا که فرموده: «أَ تَأْتُونَ اَلذُّكْرٰانَ مِنَ اَلْعٰالَمِينَ؛ وَ تَذَرُونَ مٰا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عٰادُونَ» . و لیکن در سورهٔ هود که فرموده: «كٰانُوا يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئٰاتِ» و در سورهٔ انبیاء که فرموده: «وَ نَجَّيْنٰاهُ مِنَ اَلْقَرْيَةِ اَلَّتِي كٰانَتْ تَعْمَلُ اَلْخَبٰائِثَ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فٰاسِقِينَ» معلوم می شود که قوم لوط: دست رد بر سینهٔ هیچ یك از انحرافات؛

نگذارده اند (و روایات و تفاسیر هم باین موضوع اشاره کرده اند).

تحقیق: در زنـدگیهای قبیله ای و در کشورهای توسـعه نیافته، بحث انحرافات اخلاقی و جرائم جنسـی بطور کلی منتفی بوده و یا اگر وجود داشـته باشـد بسـیار کم و نادر است زیرا اولا معتقـدات مذهبی در آنها حکمفرماست ثانیا وظیفهٔ شخصـی هرکس در خانواده و یا اجتماع مربوطه اش معین می باشد ثالثا اعمال و رفتار مردم کنترل می شود رابعا آلایشـهای گوناگون اجتماعی که موجب انحراف از قواعد اخلاقی است درین نوع جوامع وجود نـدارد ولی در مجتمعات متراکم و محیطهائی که مظاهر تمـدن، زیادتر جلوه گر است پایـهٔ معتقدات مذهبی لرزان است و روابـط افراد مردم با یکـدیگر پیچیـده و دشوار است و کنترل افراد نسـبت به جامعـهٔ مربوطـهٔ آنها مشـکل است و آلایشـهای گونـاگون اجتمـاعی در بین آنهـا فراوان است، ازین جهت انحرافات اخلاقی و جرائم جنسـی درین نوع جوامع بسـیار است و وجود امراض عصبی و دماغی در اجتماعات متراکم و متمـدن نیز معلول همان عللی است که برای انحرافات اخلاقی و جرائم جنسـی ذکر شـد. (کتاب جرائم جنسی به خلاصه).

در توراة (در سفر تکوین باب 19) اولا: نوشـته که فرشته غذا خورده است!! ثانیا نسبت های ناروائی به حضرت لوط (ع) داده و در قاموس مقدس هم به آن حضـرت اهانت کرده است و لیکن ازین احبار و ازین کشـیشان که بزرگان جهان بشریت را لکه دار می سازند برای اینکه راه خوشگذرانی آنها سهل و هموار بشود غیر ازین هم انتظار نمی توان داشت.

این احبار یهود بودند که در موقع سخن گفتن با پیامبر اسلام (ص) و درخواست توجه و جلب نظر آن حضرت می گفتند: «راعنا» و طوری این کلمه را اداء می کردند که بصورت «رعن» درمی آمده و خدا پیامبر خود را از این جریان آگاه ساخت چنانکه در سورهٔ بقره (آیهٔ 104) و سورهٔ نساء (آیهٔ 45) مذکور است و مقرر شد که دیگر کسی با حضرت «راعنا» نگوید و بجای آن «انظرنا» بگوید و تفصیل این کلمه بشرح ذیل است:

راعنا (بکسـر عین) صیغهٔ امر است از باب مفاعله یعنی فرادار گوش را از برای گفتن من و ریشهٔ کلمه (ر – ع – ی) است و اما رعن (بفتح راء و نون و فتح و کسر و ضم عین) یعنی بی خرد و شتابنده است در سخن و گول و سست است.

خضر «شاهد مواقف بر و بحر»

خضـر: یکی از اولیاء مسـلمین است. قرآن درجهٔ او را از پیامبران بالاتر برده؛ زیرا او را مرشد موسـی گفته است. و نزد مردم محترم است و بسـیاری از ادعاهای صوفیان با خضـر پیوسـتگی دارد. و توصـیفی که از خضر می کنند با ایلیای پیغمبر و جرجیس مسیحی تطبیق می کند (منجد ج 2 به خلاصه و ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: الف: خضر: غیر از ایلیا و غیر از جرجیس است.

ب: در قرآن کریم اسم خضـر برده نشده است و لیکن در سورهٔ کهف ملاقات موسـی با شخصـیت مهمی و مذاکراتشان منعکس است که ارباب تفاسیر می گویند آن شخصیت مهم خضر است.

ج: در کتابهای عهد عتیق و جدید اسـمی از خضـر برده نشده است ولی اسمش در روایات اسلامی وارد شده است، و این کلمه را چنانکه در کتاب مجمع البحرین نوشـته می توان بفتح خاء و کسر آن با سکون ضاد و بفتح خاء با کسر ضاد خواند. آنگاه اقوالی دربارهٔ اسم و نسب و عصـر خضـر و وجه تسـمیه اش به خضـر نقل کرده است و بعد می نویسد: بهر حال این شخصیت، پیغمبر است و اکثر علماء باین قول تمایل دارنـد بـدلیل فرمودهٔ خدا در سورهٔ کهف از قول خضـر، که: «و ما فعلته عن أمری» و اکثر علماء، خضـر را اعلم از موسـی می دانند آنگاه بعضی از کلمات حکمت آمیز او را به موسی، در کتاب مزبور نقل کرده است (پایان ترجمه به خلاصه).

د: وجود مبارکش، بفرموده حضرت رضا علیه السّلام از آب زندگانی آشامیده و تا نفخ صور نمی میرد و هرجائی که نامش برده شود حاضر می شود و بنابراین اگر نامش را بر دید بر او سـلام کنید و او در مراسم حج حاضر می شود و خود شرکت می کند و در عرفه دعاء مؤمنین را (آمین) می گوید و با امام عصر مصاحبت دارد که حضرت از تنهائی ناراحت نشود و نزد ما امامان می آید و بر ما سلام می کند و صوت او را می شنویم و شخص او را نمی بینیم(1).

1- برای مصلحتی چنین فرموده و گرنه با ائمه (ع) هم سخن و جلیس بوده طبق اخبار عدیده.

خضـر و الیاس هر دو در مراسم حج حاضـر می شوند - و ابراهیم بن هاشم قمی خضر را در مسجد سهله ملاقات کرده است و ملاقات و مـذاکراتش با امامان (ع) از جمله حضـرت امیر (ع) در کتاب سـفینة البحار محدث قمی مذکور است و هم در آنجا به ترجمه می نویسد: وی پیغمبر مرسـل بوده و اعجـازش این بوده که بر هر چوب خشـك و یا هر زمین بائری که می نشسـته است سبز و خرم می شـده است و نامش تالیان است و او پسر ملکان بن عاد بن ارفحشد بن سام بن نوح است.

و: سـهله: بفتح سـین است و آن اسم دهی است در بحرین و اسم مسـجدی است در کوفه و ابو حمزهٔ ثمالی گفته که ابو عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق (رض) بمن فرمود:

ای ابا حمزه آیا مسـجد سـهل را می شناسـی؟ عرض کردم نزد ما مسجدی است که به سهله موسوم است؛ حضرت فرمود: مقصودم همان است، اگر زیدی در آن مسـجد نماز بگذارد و از کشته شدن به خدا پناه ببرد، خدا به او پناه می دهد؛ در این مسجد جای خانه ای است که ادریس (ع) در آنجا دوزندگی می کرده و از همان جا به آسـمان بالا برده شده است و ابراهیم علیه السّلام هم از آنجا بجانب عمالقه حرکت می کرده و محـل صـخره یعنی سـنگی که تصویر انبیـاء برآن بوده در همین جا بوده. و گلی که خـدا، پیمبران را از آن آفریـده از آن مسـجد برداشته شده است و موضع مناخ خضر اینجاست و هر اندوهناکی باین مسجد بیاید، خدا غم از دل او می برد. (به ترجمه از معجم البلدان یاقوت).

(ثمالی: بضم ثاء و میم الفی و کسر لام و شدّ یاء است).

(مناخ بضم میم جای خوابیدن شتر است).

ز: و قد شاهدته فی المنام فی عهد صبای - ب.

ح: سـپهر در کتاب ناسخ التواریخ به خلاصه می نویسد که: ذو القرنین اکبر، پسـر - خالهٔ خضـر است و نسـبش به عرب منتهی می شود و نـامش صـعب است پـدرش روم بن یونـان بن تـارخ بن سـام بن نـوح است و او غیر از اسـکندر است و غیر از ملوك یمن است که در آنها شخصی ملقب به ذو القرنین بوده است.

ص: 282

بعـد می نویسـد: بلیا فرزنـد ملکان بن قالع بن عابر بن شالـخ بن ارفخشـد بن سام بن نوح است و پسـر خالـهٔ ذو القرنین اکبر است و لقب مبارکش «خضـر» است، و جهت تسـمیه این است که: بر هر زمین می گـذشت، زمین سـرسبز و خرم می شـد، و جناب خضـر، از انبیاء بزرگوار و تا روز نفخ صور در این جهان زنده است. و در عمر خود؛ ازدواج نکرده است.

و موسـی بن منسـیّ بن یوسف (ع) با او ملاقات کرده (و آن حضـرت جز خضـر ثانی است که از انبیاء بنی اسرائیل است) (رجوع به کتاب ناسخ التواریخ جلد هبوط ص 128 و 129 و 130).

ط: در دعاء مشـلول مروی از حضـرت امیرالمؤمنین علی (ع) منقول از کتب کفعمی و مهج الدعوات وارد است که: «یا من اعطی الخضر الحیاة» یعنی ای خدائی که به خضر (آب) زندگانی عطا کردی.

ی: در تفسـیر مجمع البیان به ترجمه می نویسد: خضـر اسمش بلیا بوده و وی پسر ملکان است و جهت اینکه او را «خضر» نامیده اند این است که: در هرجا نماز بگذارد، اطراف آنجا، سبز می شود.

ك: در تفسـیر صافی از کتاب علل از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که: خضر پیغمبر مرسل بود و خدا او را بر قوم خضر مبعوث کرد، و خضر قومش را به توحید و به اقرار به پیامبران و رسولان خدا و کتابهای خدا دعوت کرد، و علامت اعجازش این بود که:

بر هر چـوب خشـکی و بر هر زمین سـاده ای می نشـست، آن چـوب، سـبز می شـد و از آن زمین سـبزه می دمیـد و برای همین جهت به «خضر» نامیده شد و نامش بلیا پسر ملکا بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح (ع) است (به ترجمه نقل شد).

ل: مولانا سید حسین حسینی تهرانی (ملقب به شمس العرفاء قدس سره مدفون در بقعهٔ واقع در امامزاده عبد اللّه ری، متوفی به سال 1313 ش ه) در رسالهٔ شمسـیه در جزء اذکار، از ذکر خضـراویه، اسم برده اند و لیکن موضوع آن را ننوشته اند و مراد از آن، کلمات خضریه است که قبلا در عداد کلمات تعلیمیهٔ همین تفسیر نقل شد.

م: در کتاب انیس الصالحین مخطوط از کتاب مهج الدعوات، دعائی از خضـر (ع) نقل کرده؛ که ناقل آن، حضـرت امام زین العابدین (ع) است و آغاز آن دعاء، این است:

یا شامخا فی علوه...

ن: در کتاب تاریخ یهود تألیف دکتر حبیب لوی از خضر پیغمبر اسم برده و وی را همان الیاس نبی گفته است.

س: در کتاب اقامة الشـهود فی رد الیهود نقل کرده که «الیاهو را خضـر می دانند» (رجوع به ص 242) و لیکن دو قول تاریخ یهود و منقول عنه اقامة الشهود نزد محرر این تفسیر، پذیرفته نیست.

ع: پس از این همه اقوال، دربارهٔ خضـر، عجب است که اعلام قرآن (در ص 201) می نویسد: «خضـر یك فکر ایرانی است» و محرر این تفسـیر می گوید: انکار وی از خضـر، بسـیار شبیه است به انکار القادر باللّه «از خلفاء عباسـی» از سـیادت سلاطین فاطمیین مصر و سند درست کردن او بر نفی سـیادت فاطمیین و استشـهاد خواسـتن از سـید رضـی «قدس سره» بر این مطلب زیرا سید سمت نقابت علویین را داشت و دفتر اسامی سادات دنیا در دست او بود و رد کردن سـید، خواهش القادر باللّه؛ خلیفهٔ عباسی را(1)و نیز بسیار شبیه است به انکار سید احمد کسروی از سیادت سلاطین صفویه (در عین اینکه خودش شجره نامهٔ سیادتش را نشان نداد و معرفی ننمود).

ف: محرر این تفسـیر گویـد: در ملاقـات موسـی بـا خضـر و مصـاحبت موقتی آنان، خضـر سه واقعـهٔ جالب به موسـی نشان داده و دیگر مصاحبت خود را قطع کرده و هر سه موضوع در سورهٔ کهف از قرآن کریم مذکور است.

و به خلاصه این است که: موسـی از خـدا خواست که عالم «یعنی خضـر» را دیـدار کند؛ خطاب آمد که کنار دریای (-) برو که به سـنگی بزرگ می رسی و در آنجا «عالم» را دیدار خواهی کرد.

موسـی با مصاحب سـفر خود راه کنار دریا را پیش گرفت و گفت: می روم تا به مجمع - البحرین یعنی ملتقای دو دریا برسم اگر در آنجا او را دیدار کردم که به نتیجه رسیده ام و

1- کتاب کاخ دلاویز یا تاریخ شریف رضی (ص 43) که کتاب در مجلهٔ ارمغان نیز منتشر شده است.

اگر در آنجا دیدار نکردم باز هم می روم تا هرکجا که دیدار دست دهد.

و چون به ملتقای دو دریا رسیدند سنگی را دیدار کردند و آن ماهی بریان را که برای غذا همراه داشتند بر سنگ، گذاردند و ماهی زنده گشت و وارد دریا شد (و این خود علامتی از عالم و از آن سنگ بود) آنگاه برای طلب سنگ از آن محل گذشتند و چون موسی گرسنه و خسته شد به مصاحب سفر خود گفت: غذای ما را بیاور به خدا قسم که در این سفر رنج کشیدیم و تاکنون مطلوب را نیافته ایم.

مصاحب سفر موسی گفت: ای موسی چون ما به آن سنگ بزرگ رسیدیم من ماهی را بر سنگ گذاردم و ماهی بطرز تعجب انگیزی زنده گشت و وارد آب دریا شد و لیکن من فراموش کردم که موضوع ماهی را بشما بگویم.

موسی گفت: مطلوب ما همان است، آنگاه برگشتند و چون به آن سنگ رسیدند در همان جا «عالم» را دیدار کردند (از اینجا ببعد سخنی از شاگرد موسی نیست؛ گویا وی مرخص شده است).

موسی به عالم گفت: آیا اجازهٔ مصاحبت و تعلم بمن می دهی؟ عالم گفت: تو حوصلهٔ آن را نداری.

موسی گفت: انشاء اللّه حوصله می کنم.

عالم و موسی رفتند و به کشتی نشستند و عالم 1 - کشتی حامل مسافرین را سوراخ کرد.

2 - دیگرباره پسری را کشت.

3 - دیگرباره، در بیرون شهری که دروازهٔ شهر را بر روی موسی و عالم نگشودند و طعام به آنان نفروختند عالم، به عمران و مرمت دیواری که در شرف سقوط بود پرداخت و در هربار موسی علیه السّلام به عالم اعتراض می کرد و آخرالامر عالم برای موسی توضیح داد که: کشتی را سوراخ کردم زیرا این کشتی از چند مسکین بود و پادشاهی کشتی ها را غصب می کرد من خواستم این کشتی را معیوب کنم که وی غصب نکند و آن پسر را کشتم زیرا اگر بزرگ می شد، پدر و مادر خود را کافر می کرد و آن دیوار را که مرمت کردم برای

این بود که گنجی زیر آن دیوار بود و آن گنج به دو پسر یتیم تعلق داشت خواستم دست نخورده بماند تا زمان بلوغ و رشد آنان.

ص: سپهر در کتاب ناسخ التواریخ در جلد هبوط (ص 174-176) به خلاصه می نویسد: ده سال بعد از واقعهٔ هلاك قوم شعیب، ملاقات موسی و خضر علیه السّلام دست داد و هنوز موسای کلیم در خدمت شعیب بود. بعد می نویسد: موسی بن منسیّ بن یوسف (ع) از انبیاء عظام است و ظهورش قبل از موسی بن عمران است و آنکه با خضر ملاقات کرده است فرزند منسیّ است نه فرزند عمران زیرا موسی بن عمران از خضر اعلم بود و برحسب معتقدات مؤرخین، وی موسی بن عمران بوده.

بعد می نویسد: موسی بن منسیّ از بنی اسرائیل است و از مصر به عزم مجمع البحرین خارج شده است.

پس از آن می نویسد: پسری را که خضر کشت محلش در بیرون قریه ای از توابع شهر أیله بوده (ایله - بر وزن صرفه - در حد اراضی شام و حجاز واقع است) و نام طفل مقتول: «حیسون» و پدرش: «سلاس» و مادرش: «شاهویه» بوده است. و شهری که طعام به موسی و خضر ندادند (أیله) است و دیواری که باستحکام آن پرداختند در أیله بوده - و نام مردی که کشتی ها را بزور می گرفت: «جلندی بن کرکر» است و گنج زیر دیوار، از «کاشح» نام است که مردی صالح بود و برای پسران خود مدفون نمود و از او دو طفل یتیم باقی ماند که: «احرم» و «حریم» نام داشتند و در آن موقع در حصن مراد که نزدیك به اندلس است زندگی می کردند.

ق: صاحب معجم البلدان به ترجمه در لغت «باجروان» (بفتح جیم و سکون راء و واو الفی) می نویسد: باجروان، اسم دهی است... و نیز شهری است از نواحی باب - الابواب نزدیك شروان که چشمهٔ آب زندگانی که خضر آن را یافته در نزد آنجاست و بقولی باجروان همان شهری است که موسی و خضر از اهل آن طعام خواستند.

و در لغت «شروان» (بر وزن سلمان) به خلاصه و ترجمه می نویسد: شروان، شهری است از نواحی باب الابواب که فارسیان «در بند» می گویند و بانی آن انوشروان بوده و کلمهٔ «انو» را تخفیف داده اند و «شروان» باقی مانده است و فاصلهٔ بین شروان و باب الابواب،

یك صد فرسخ است و می گویند که «صخره» یعنی سنگی که موسی ماهی را نزد آن سنگ گذارد آنجا که خدا فرموده: «قٰالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنٰا إِلَى اَلصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ اَلْحُوتَ» نزدیك شهر شروان است.

بعد می نویسد: گفته اند که: صخره: صخرهٔ شروان و دریا: دریای جیلان «گیلان» و قریه: باجروان است و محل قتل پسر مذکور در قرآن «حَتّٰى إِذٰا لَقِيٰا غُلاٰماً فَقَتَلَهُ» در قریهٔ جیزان است و همگی اینها از نواحی ارمینیهٔ قرب در بند است بعد می نویسد:

گفته شده که شروان نام ولایتی است که قصبهٔ آن شماخی است و شماخی؛ نزدیك بحر خزر است.

ر: قریهٔ مورد درخواست طعام: «انطاکیه» و اسم پادشاه غاصب: «جلندی» و اسم پسر مقتول: «جیسور» و اسم پدر دو یتیم «کاشح» و اسم دو یتیم: «اصرم و صریم» و دیوار: در شهر انطاکیه بوده و موسی همان موسای معروف و رفیق سفرش: «یوشع بن نون» است (تفسیر تنویر المقباس).

ش: اسم پادشاه غاصب: «جلند بن کرکر» و بقولی منوله (منوار؛ خ ل) پسر جلند و اهل شهر مورد درخواست طعام: «انطاکیه» و بقولی ابلهٔ بصره (بضم همزه و باء و شدّ لام مفتوح) و بقولی باجروان ارمنیه و اسم دو یتیم: «اصرم و صریم» و اسم مقتول «حیسون» و اسم پدر دو یتیم «کاشح» بوده (تفسیر بیضاوی).

اسم پسر مقتول جیسون (با جیم) و بقولی (با حاء) است و اسم پدرش «کازیرا» و اسم مادرش «سهوا» بوده (اتقان سیوطی ج 2 ص 147).

اما حیسون (حسین، خ ل) و اصرم و صریم را در تفسیر نیشابوری نیز نقل کرده است.

و مستشرق زامباور در کتاب معجم الانساب و الاسرات الحاکمة فی التاریخ الاسلامی (ج 1 ص 191) سلطنت بنو جلندی را در عمان مفصلا نقل کرده است و آنان از قبائل قدیم اند.

و در کتاب معجم البلدان در لغت هزوا و نیز در لغت دیکدان به آیهٔ «وَ كٰانَ وَرٰاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً» اشاره کرده است و در لغت اخیر می نویسد: دیکدان «یعنی محل

«دیگ» و آن قلعهٔ بزرگی است کنار دریا نزدیك جزیرهٔ هرمز، روبروی جزیرهٔ قیس «کیش» که به قلعهٔ (بنی عماره) معروف است و منسوب است به جلندی (بضم جیم و فتح لام و سکون نون و دال الفی).

و اصطخری بیوتات فارس را صورت داده و نوشته است که از جملهٔ آنان، آل عماره اند که به آل جلندی معروف اند و مملکت آنها در کنار خلیج فارس تا حد کرمان می رسد و خودشان معتقدند که دولت آنها پیش از موسی بن عمران (ع) بوده و مقصود از آیهٔ شریفهٔ مزبور، همان جلندی است و آنان، قومی از نژاد ازد (بفتح همزه و سکون زاء) یمن اند... (ه).

در کتاب قاموس از بخاری نقل کرده که: هدد پسر بدد (هر دو کلمه بضم اول و فتح دوم است) نام پادشاهی بوده که کشتی ها را غصب می کرده است.

و محرر این تفسیر گوید: هدد و بدد (هر دو بر وزن صمد) در توراة مشکول (سفر تکوین 35:36) و اتقان سیوطی (ج 2 ص 147) و هداد و بداد (هر دو بر وزن سلام) در توراة مشکول (اول تواریخ ایام 46:1) نیز در قاموس مقدس (لغت عویت) مذکور است.

ت: جهت اینکه موسی، طالب ملاقات خضر شده است (در تفسیر بیضاوی) چند نحوه بیان شده است و لیکن بنظر محرر این تفسیر دانستن جهت، به هیچ وجه مورد احتیاج ما نیست و آنچه مسلّم است هر انسان طالب علم: ملاقات مردی را که هم پیغمبر است و هم عمر جاودانی دارد و هم تصرفات ملکی دارد، عاشق است و موسی از عشق معنوی خود استفاده کرده است و این را هم باید دانست که آن کس که همراه موسی بوده است از مصاحبت خضر بی بهره بوده است خواه آن کس بنده موسی بوده باشد یا یوشع بن نون یا هرکسی دیگر.

اما اینکه در تفسیر مزبور و غیره می نویسند که: خدا به موسی گفت که: علامت سنگ این است که: ماهی، زنده می شود و در عین حال می نویسند که: موسی به مصاحبش گفت:

ماهی را بیاور تا بخوریم، ضدونقیض است و بنظر محرر این تفسیر قسمت اولی: ساختگی است و آنچه مسلم است این است که: موسی، قبلا از زنده شدن ماهی اطلاع نداشته است.

اما اینکه مصاحب سفر موسی: یوشع بن نون بوده باشد یعنی همان کس که

جانشـین موسـی شد، بسیار بعید است زیرا چنین مرد فراموشکاری که بداند زنده شدن ماهی بریان علامت رسیدن به مقصود است و آن را هم به بیند و فراموش کند و به موسی نگوید؛ چگونه جانشین موسی شده است و چگونه او را پیغمبر بدانیم!! بنابراین معلوم می شود که:

مصاحب موسـی، یك نفر آدم معمولی بوده است و یوشع نبوده و لذا بعضی ها می گویند که مصاحب موسی: غلامش بوده است، و لیکن در عین حال از قدرت نمائی خدا بعید نیست که یوشع: فراموش کند و موسی: سنگ را نشناسد.

ث: مجمع البحرین: ملتقای دریای فارس و روم است و یا دو دریای علم ظاهر (موسی) و علم باطن (خضر) است (تفسیر بیضاوی) محل التقاء اقیانوس هند و بحر احمر در باب - المندب است (قصص قرآن صدر بلاغی ص 158).

محل تلاقی دریای مـدیترانه و اقیانوس اطلس نزدیك تنگـهٔ جبل الطارق در جلو بنـدر طنجه است (فرهنگ قصـص قرآن صـدر بلاغی ص 406).

محرر این تفسیر گوید: ترجمهٔ مجمع البحرین به مجمع علم ظاهر و باطن، ترجمهٔ خنکی است.

خ: صـاحب تفسـیر مجمع البیـان پس از نقل قول به این که موسـی: پسـر میشا «منسـی» است خود، باسـتظهار قول اکثر مفسـرین و دلیل انصراف و روایت وارده از حضرت ابو الحسن الرضا (ع) موسی را همان موسای کلیم اللّه گفته است.

ص: 289

بقیهٔ موضوعات تاریخی

ولادت یوسف (ع). 1314 سال بعد از طوفان.

به چاه انداختن برادران یوسف، آن حضرت را. 1328 سال بعد از طوفان.

محبوس شدن یوسف به أمر عزیز. 1337 سال بعد از طوفان.

خلاصی یوسف از زندان. 1344 سال بعد از طوفان.

جلوس یوسف بر مسند وزارت. 1345 سال بعد از طوفان.

وفات اسحاق (ع). 1361 سال بعد از طوفان.

رفتن برادران یوسف به مصر. 1369 سال بعد از طوفان.

مکاتبهٔ یعقوب با یوسف. 1370 سال بعد از طوفان.

مهاجرت یعقوب با خاندان به مصر. 1371 سال بعد از طوفان.

ولادت شعیب اول (ع) (همانست.

که موسی به نزد او رفت). 1374 سال بعد از طوفان.

وفات یعقوب (ع). 1388 سال بعد از طوفان.

ولادت ایوب (ع). 1400 سال بعد از طوفان.

وفات یوسف (ع). 1424 سال بعد از طوفان.

ولادت عمران پدر موسی. 1436 سال بعد از طوفان.

ابتداء دولت یمن (که تا سال ششم هجری ادامه داشته است). 1464 سال بعد از طوفان.

ابتلاء ایوب (ع). 1473 سال بعد از طوفان.

خلاصی ایوب (ع). 1480 سال بعد از طوفان.

ولادت هارون (ع). 1503 سال بعد از طوفان.

ولادت موسی (ع). 1506 سال بعد از طوفان.

تذکر: درباره فاصلهٔ ما بین تاریخ ولادت ابراهیم و ولادت موسی چند قول است.

ص: 290

فرار موسی از مصر به مدین. 1546 سال بعد از طوفان.

وفات عمران پدر موسی. 1572 سال بعد از طوفان.

ملاقات موسی بن منسیّ با خضر. 1580 سال بعد از طوفان.

وداع موسی با شعیب (ع). 1585 سال بعد از طوفان.

ورود موسی به مصر برای دعوت فرعون. 1586 سال بعد از طوفان.

خروج بنی اسرائیل از مصر و غرق فرعون. 1587 سال بعد از طوفان.

(بنا بر مختار بعض از مورخین).

نزول من و سلوی. 1587 سال بعد از طوفان.

ملاقات موسی و شعیب بار دوم. 1587 سال بعد از طوفان.

جریان دوازده چشمهٔ آب از یك قطعه سنگ به اعجاز موسی (ع). 1587 سال بعد از طوفان.

عروج موسی بطور در اربعین میقات و قضایای سامری. 1587 سال بعد از طوفان.

عروج موسی به طور سینا در اربعین شفاعت و طلب رؤیت خداوند. 1587 سال بعد از طوفان.

عروج موسی به طور در اربعین ضراعت. 1587 سال بعد از طوفان.

ساختن صندوق عهدنامه. 1588 سال بعد از طوفان.

کشتن بقره (گاو). 1588 سال بعد از طوفان.

حرکت بنی اسرائیل از بیابان سینا به راهنمائی ستون ابر. 1589 سال بعد از طوفان.

فرستادن موسی جاسوسان دوازده گانه را به کنعان. 1590 سال بعد از طوفان.

واقعهٔ تیه. (تیه بر وزن فیل است). 1590 سال بعد از طوفان.

خسف قارون (خسف یعنی فرورفتن به زمین). 1590 سال بعد از طوفان.

وفات شعیب (ع). 1594 سال بعد از طوفان.

ورود بنی اسرائیل به قادیس. 1606 سال بعد از طوفان.

وفات مریم (خواهر موسی) (که زن کالیب ابن یفنا مذکور در سال 1680 بود). 1626 سال بعد از طوفان.

وفات هارون. 1626 سال بعد از طوفان.

ص: 291

جنگ عراد ملك كنعان با بنی اسرائیل (عراد بر وزن سلام است). 1626 سال بعد از طوفان.

واقعهٔ بلعم بن باعور. 1626 سال بعد از طوفان.

جنگ بنی اسرائیل با بنی موآب و قتل بلعم. 1626 سال بعد از طوفان.

وفات ایوب (ع). 1626 سال بعد از طوفان.

وفات موسی (ع). 1626 سال بعد از طوفان.

خلافت یوشع (ع). 1627 سال بعد از طوفان.

رفع من و سلوی. 1627 سال بعد از طوفان.

فتح اریحا بدست یوشع و لشکریانش. 1627 سال بعد از طوفان.

وفات یوشع (ع). 1650 سال بعد از طوفان.

تذکر: در کتاب قاموس مقدس می نویسد: یوشع 1426 سال قبل از میلاد وفات یافت.

وفات کالیب بن یفنا. 1680 سال بعد از طوفان.

تذکر: فاصلهٔ ما بین وفات کالیب تا رسیدن شاؤل به سلطنت، دورهٔ فرمان گذاری قضاة بنی اسرائیل است.

ولادت داود (ع). 2090 سال بعد از طوفان.

تـذکر: طبق قاموس مقدس: عمر داود 71 سال بوده بنابراین یا بایـد میلاد او در سال 2090 باشـد و یا وفات او در سال 2162 باشد و اما سال 2091 برای میلاد و 2161 برای وفات، از ناسخ التواریخ سپهر، منقول است.

اجتماع بنی اسرائیل نزد سموئل پیغمبر (ع). 2118 سال بعد از طوفان.

برای تعیین پادشاه بر بنی اسرائیل.

سلطنت طالوت در بنی اسرائیل و برگشتن تابوت سکینه. 2119 سال بعد از طوفان.

تفرقهٔ لشکر بنی اسرائیل از خدمت طالوت. 2119 سال بعد از طوفان.

قتل جالوت بدست طالوت. 2119 سال بعد از طوفان.

کشته شدن طالوت. 2121 سال بعد از طوفان.

پادشاهی یافتن داود، در حبرون. 2121 سال بعد از طوفان.

ص: 292

ظهور لقمان. 2131 سال بعد از طوفان.

توبهٔ داود از ترك اولى. 2146 سال بعد از طوفان.

ولادت سليمان (ع). 2149 سال بعد از طوفان.

جلوس بلقيس در مملكت يمن. 2156 سال بعد از طوفان.

بنيان مسجد اقصى بدست داود (ع). 2158 سال بعد از طوفان.

واقعهٔ اصحاب سبت. 2159 سال بعد از طوفان.

محاكمات سليمان در عهد داود و وليعهد شدن سليمان. 2160 سال بعد از طوفان.

وفات داود (ع). 2161 سال بعد از طوفان.

سلطنت سليمان (ع). 2161 سال بعد از طوفان.

بناى مسجد اقصى بدست سليمان (ع). 2165 سال بعد از طوفان.

(قول ديگر نيز هست).

آوردن سليمان تابوت سكينه را به مسجد اقصى. 2172 سال بعد از طوفان.

بناى قصر تدمر. 2175 سال بعد از طوفان.

غلبهٔ سليمان بر يمن و قصهٔ مور با سليمان (ع). 2176 سال بعد از طوفان.

آمدن بلقيس به نزد سليمان (ع). 2186 سال بعد از طوفان.

وفات سليمان (ع). 2200 سال بعد از طوفان.

تماس قرآن با سرزمين مصر

اشاره

قرآن كريم در چند مورد با سرزمين مصر تماس گرفته است از جمله: تاريخ زندگانى يوسف (ع) است (و واقعهٔ يوسف و پدر و برادرانش در قرآن كريم در سوره اى بنام سورهٔ يوسف؛ مذكور است).

از جمله: موضوع گرفتاری بنی اسرائیل است که پس از عهد یوسف گرفتار ستمهای فرعون مصر شدند (و مراد از بنی اسرائیل در این مورد: اعقاب دوازده نفر اولاد یعقوب است و گرنه، بنی اسرائیل؛ به اولاد یعقوب و اعقاب او هر دو گفته می شود).

ص: 293

از جمله: وقایع موسی و هارون (ع) است که در سوره های عدیده؛ در قرآن کریم مذکور است.

از جمله: موضوع مؤمن آل فرعون است که سورهٔ مؤمن از قرآن کریم بنام اوست.

از جمله: اهرام مصر است که در سورهٔ فجر از قرآن کریم بعنوان «وَ فِرْعَوْنَ ذِي اَلْأَوْتٰادِ» به آنها اشاره شده است.

از جمله: موضوع زن فرعون است که در سورهٔ تحریم از قرآن کریم از وی تمجید شده است.

یوسف

اشاره

یوسف و برادرش بن یامین که هر دو فرزنـدان یعقوب از بطن راحیل انـد، مورد محبت شدید یعقوب بودند و لذا برادران پدری او بر این دو حسـد می بردنـد و چون یوسف خوابی دیـد که یعقوب تعبیر کرد و این خواب از جلالت روزگار آینـدهٔ یوسف حکایت داشت، لذا برادران تصـمیم بکشـتن یوسف گرفتنـد و لیکن بسـعی رأوبین که یکی از برادران بود از کشـتن وی صـرف نظر کردنـد و مقرر شد که وی را به چاه بیندازند.

بالجمله: از پدر خود خواهش کردند که اجازه دهد یوسف را برای تفریح و تفرج به صـحرا ببرند ولی پدر؛ اجازه نمی داد و آخرالامر پس از اصرار آنان، موافقت کرد (در اینجا توراة سفر تکوین باب 37 می نویسد که: رفتن به صحرا به نزد برادران، برحسب پیشنهاد پدر بوده است و علی التحقیق با شـدت علاقـهٔ پـدر به یوسف و با اطلاع از عداوت برادران یوسف به یوسف، این مطلب صـحیح نیست و همان بیان قرآن صحیح است).

چون روز مقرر به صـحرا رفتنـد، یوسف را در چاه انداختنـد و شامگاهان به نزد پـدر آمدنـد و گفتند: یوسف را گرگ خورده است و این هم پیراهن اوست که خون آلود است.

(و پیراهن را هم یهودا آورد و نشان داد).

وقایع پس از افکندن یوسف در چاه

الف: یوسف سه روز در چاه بود و یهودا یکی از برادران، طعام برای او می آورد

و در روز چهارم کاروانی نزدیك چاه رسید؛ این کاروان از مدین به مصر می رفت.

مالك بن دعر خزاعی اهل مدین، که کشـیدن آب کاروان با او بود به سـر چاه آمد که آب بکشد، دید، دلو، سنگین است و چون دریافت که پسری در دلو است (یا به دلو چسبیده) بشری را آواز داد و جریان را به او گفت.

مالك و بشری با هم گفتند: این سرّ مکتوم بماند، ما این پسر زیبا را به مصر می بریم - و به قیمت گزاف می فروشیم. روز چهارم که یهودا بر سر چاه آمـد، دیـد که یوسف در چاه نیست، بطلب یوسف به نزد کاروان آمـد و یوسف را نزد مالك یافت، لذا برادران را خبر کرد و آمدند و یوسف را تهدید کردند که دراین باره سخنی نگوید و او را به بهای کمی به مالك فروختند و کاروان عازم مصر شد (ه).

ب: این چاه در دوثان بوده که در مسیر کاروانها قرار داشته است و رسیدن کاروان به چاه و اخراج یوسف در سال 1676 قبل از میلاد بوده.

و مسیر کاروان، از سوریا به اردن بعد به جنوب دریاچهٔ طبریه پس از آن به بیسان و بعد از آن به دوثان (که گودالی بوده که چاه یوسف در آن قرار داشـته) بعد از آن سبسطیه پس از آن سامره و بعد جلجوتیه آنگاه غزه و پس از آن مصر بوده است (ذیل معجم القرآن به ترجمه، بنقل از تاریخ موسوم به «بلادنا» تألیف استاد مصطفی دباغ).

در تفسیر مجمع البیان از قول سدی می نویسد: مردی که بشری، نام داشت، یوسف را در چاه یافت.

ج: کاروانی که یوسف به دسـتش افتاد؛ از بازرگانان مـدین بود که یوسف را در مصـر فروخت و در توراة (سـفر تکوین 37) می نویسد که: کاروان مدیانیان، یوسف را به کاروان اسـماعیلیان به بیست پاره نقره (یعنی بیست شاقل) فروختند و یوسف را کاروان اسـماعیلیان به مصـر بردند و در مصر به فوطیفار فروختند (در هر حال یوسف در بازار مصر به فروش رفته است).

در معجم البلدان در لغت مصر می نویسد: و علی باب الشعارین، المسجد الذی باعوا فیه یوسف الصدیق (ع).

ص: 295

(فوطیفار در لغت بمعنی مختص آفتاب است - قاموس مقدس).

این فوطیفار (بضم فاء و سکون واو و کسر طاء و سکون یاء و فاء الفی و راء آخر - توراة مشکول) خواجه و سردار افواج خاصهٔ فرعون بوده (توراة سفر تکوین 36:37 و 39:1-20).

و در تفسیر مجمع البیان می نویسد که: «کان لا یأتی النساء» که مؤید خواجگی او است و قاموس مقدس خواجگی او را قبول ندارد».

د: زن فوطیفار، خاطرخواه یوسف شد و او را تکلیف به مراوده کرد و لیکن یوسف نپذیرفت و در نتیجه یوسف به زندان افتاد.

ه: اسم زن فوطیفار، «راعیل» بوده و «زلیخا» لقب وی بوده است (تفسیر مجمع البیان).

در منجد (ج 2 ص 579) به ترجمه می نویسد: زلیخه: زن فوطیفار، بوده و فوطیفار وزیر فرعون بوده است.

در کتاب دعوات راوندی بنقل از ابن عباس و نیز در کتاب اخبار الزمان مسعودی (متوفی به سال 346 ه، ق)، اسم زلیخا؛ ذکر شده است.

و در شرح قاموس می نویسد: زلیخا مذکور در واقعهٔ یوسف (بفتح زاء و کسر لام و خاء الفی) است.

و: دو نفر که: متهم بودند به این که می خواسته اند، فرعون را مسموم کنند، با یوسف به زندان رفتند (قرآن کریم) و از توراة برمی آید که دو نفر، پس از یوسف به - زندان رفتند (توراة سفر تکوین 1:40) یکی ساقی پادشاه مصر و دیگری خباز او و هر دو خوابی دیدند و تعبیر خواب خود را جویا شدند و یوسف تعبیر کرد و برطبق تعبیر یوسف در روز سیم که روز میلاد فرعون بود و ضیافتی برای همهٔ خدام خود ساخت، رئیس ساقیان را به ساقیگریش بازآورد و او جام را بدست فرعون داد و اما رئیس خبازان را به دار کشید و لیکن رئیس ساقیان که یوسف به او گفته بود به پادشاه بگو: غلامی عبرانی بی گناه زندانی است، یوسف را به یاد نیاورد بلکه او را فراموش کرد.

قاموس مقدس می نویسد: افکار مصریان آن عهد با تفأل مطابقت داشت و – ازاین جهت به تفاسیر خوابها هم معتقد بودند، مصریان انگشتری یا پاره ای طلا یا نقره در پیالهٔ آب می انداختند و چون این کار سبب ایجاد حبابها می شد، علی هذا به حرکات حبابها نظر می کردند و از آن سیاق تفأل می نمودند (ه) قرآن کریم، این فراموشی ساقی را به شیطان نسبت داده است و همین فراموشی ایجاب کرد که یوسف چند سال در زندان بماند.

ز: فرعون خوابی دید و صبحگاهان دلش مضطرب شده فرستاد همهٔ جادوگران و کاهنان و حکیمان مصر را خواند و خوابهای خود را به ایشان بازگفت، اما کسی نتوانست که آنها را برای فرعون تعبیر کند، آنگاه رئیس ساقیان، آن غلام عبرانی زندانی را که یوسف نام داشت به یاد آورد و جریان را به فرعون گفت، و اجازه خواست که تعبیر خواب فرعون را از آن غلام عبرانی زندانی بپرسد، فرعون رخصت داد و ساقی به نزد یوسف آمد و تعبیر خواب فرعون را جویا شد و یوسف تعبیر کرد که هفت سال نعمت است و هفت سال قحط (بتفصیل مذکور در توراة و در قرآن کریم).

چون رئیس ساقیان آن تعبیر را بعرض فرعون رسانید، فرعون دستور داد که یوسف را از زندان بیرون بیاورند و بحضور فرعون بیاید، چون فرستادهٔ فرعون برای بیرون – آوردن یوسف به زندان آمد، یوسف اظهار داشت از فرعون تقاضا کن که از زنان تحقیق کند که من تقصیری داشته ام که زندانی شده ام یا نه؟ لذا فرعون از زنان و از جمله (زلیخا) زن عزیز مصر (یعنی فوطیفار) تحقیق کرد و آنان اقرار آوردند که یوسف هیچ گونه تقصیری نداشته است.

بالجمله: پس از آن یوسف از زندان بیرون آورده شد و با تغییر قیافه و رخت بحضور فرعون رفت (ملاقات پادشاه و یوسف باین ترتیب که ما نقل کردیم مطابق قرآن کریم است ولی در توراة (سفر تکوین 41) خلاصه شده است).

ح: فرعون: پس از شنیدن تعبیر خواب خود، به بندگان خود گفت: آیا کسی را مثل این توانیم یافت مردی را که روح خدا در وی است؟ و فرعون به یوسف گفت:

چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست؛ تو بر

خانـهٔ من باش و بفرمان تو تمام قوم من منتظم شونـد جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم و فرعون به یوسف گفت: بـدان که تو را بر تمامی زمین مصـر گماشـتم و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده آن را بر دست یوسف گذاشت و او را به کتان نازك آراسـته کرد و طوقی زرین بر گردنش انـداخت و او را بر عرابـهٔ دومین خود سوار کرد و پیش رویش ندا می کردند که زانو زنید و فرعون یوسف را «صـفنات فعنیح» (صفنات بر وزن مرجان و فعنیح بر وزن تسبیح) نامید یعنی خالق یا حافظ حیات (و در اینجا معنی دوم مراد است).

ط: یوسف سـی ساله بود وقتی که بحضور فرعون پادشاه مصر ایستاد و فرعون، اسنات (بر وزن بغداد) دختر فوطی فارع (بضم فاء، و سکون واو و کسر طاء و سکون یاء و فاء الفی و راء مفتوح و عین آخر) را که فوطی فارع، کاهن او بود به یوسف بزنی داد.(1)

(اون بر وزن نور نام قصبه ای است در مصر).

ی: پیش از فرارسـیدن سالهای قحط، یوسف از اسـنات دارای دو پسـر شد که یوسف نخست زادهٔ خود را منسی (بفتح میم و فتح نون و شدّ سین الفی) نامید زیرا گفت: خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانهٔ پدرم فراموشی داد.

و دومین را افرایم (بفتـح همزه و سـکون فاء و راء الفی و کسـر یاء و میم آخر و افراییم نیز گفته می شود) نامیـد زیرا گفت: خدا مرا در زمین مذلتم بارور گردانید.

ك: هفت سال فراوانی که در زمین مصـر بود سپری شد و هفت سال قحط فرارسـید چنانکه یوسف در تعبیر خواب فرعون، گفته بود و قحط در همهٔ زمین ها پدید شد لیکن در تمامی زمین مصـر، نان بود و چون در مصر قحط شد قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند و فرعون به همهٔ مصریان گفت: نزد یوسف بروید و آنچه او بشما بگوید، بکنید.

زمین مصر و زمین کنعان بسبب قحط بی نوا گردید و یوسف، نقره ها را بعوض(2--) dddd

---

1- ابن اسـحاق گفته که برای یوسف از زن عزیز، افرائیم و میشا و رحمه متولد شدند، رحمه زن ایوب شد و فاصلهٔ بین یوسف و بین موسی، چهارصد سال طول کشید (تفسیر مجمع البیان ذیل آیهٔ «قَدْ جَعَلَهٰا رَبِّي حَقًّا» از سورهٔ یوسف). (2---) dddd

فروش غله جمع آوری کرد و در سـال دیگر قحـط، نـان به ایشان داد و در عوض، اسـبان و گله های گوسـفندان و رمه های گاوان و خران را گرفت و در سال بعـد مردم گفتند ما را و زمین ما را به نان بخر و ما و زمین ما مملوك فرعون بشود و بذر بده تا نمیریم و زمین بایر نماند، پس یوسف تمامی زمین مصـر را برای فرعون خریـد فقط زمین کهنه «کاهنان یعنی علماء مـذهبی» را نخرید زیرا کهنه را حصه از جانب فرعون معین شده بود، و یوسف به قوم گفت: اینك امروز شـما را و زمین شـما را برای فرعون خریدم، برای شما بذر است تا زمین را بکارید و چون حاصل برسد یك خمس به فرعون بدهید و چهار حصه از شـما باشد برای زراعت زمین و خوراك خود و عائلهٔ شما - و یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد (توراة سفر تکوین باب 41 و 47).

ل: یعقوب دید که در مصر، غله هست ولی در زمین کنعان قحط حکمفرماست لذا به پسران خود گفت چرا به یکدیگر می نگرید؟ بروید و غله بخریـد که نمیریم لـذا ده برادر یوسف، برای خرید غله به مصـر وارد شدند و یعقوب، بن یامین برادر پدری و مادری یوسف را نزد خود نگاه داشت و نفرستاد زیرا گفت مبادا زیانی به او برسد.

در این سـفر، یوسف یکی از برادران یعنی شـمعون را گروگان نگاه داشت تا برادر کوچك خود بن یامین را بیاورنـد و غله به آنها داد و اظهار داشت اگر بن یامین را نیاوریـد دیگر غله بشـما نخواهم داد چون نه نفر برادر از مصـر خارج شدنـد و بکنعان وارد شدنـد، ظروف غله ها را خالی کردند و دیدند که نقدینهٔ آنها مسترد شده است.

م: قحط در زمین سخت بود، این غله هم که آورده بودند تمام شد، و خاندان یعقوب از خرید غله و بردن بن یامین و سفر به مصر ناچار شد ولی یعقوب به بردن بن یامین حاضـر نبود تا اینکه برادران یوسف، پیمانی مؤکـد به ذکر خـدا سپردند آنگاه یعقوب با بردن بن یامین موافقت کرد، برادران یوسف نقـدهای مرجوعه را با نقـدی که بایـد غله بخرند با مقداری تعارفی از قبیل بلسان و عسل و کتیرا و لادن و پسـته و بادام برداشتند و بابن - یامین حرکت کردند و به مصر وارد شدند.

ن: یوسف خود را فقط به بن یامین شناسانید و ظروف همگی را پر از غله کردند و

رخصت حرکت دادند و لیکن برحسب قرارداد قبلی بین یوسف و بن یامین، جام کیل پادشاه را در بار بن یامین گذاردند. و همین که کاروان حرکت کرد اعلام شد که جام پادشاه گم شده است و بالاخره بارها را تفتیش کردند و در بار بن یامین یافت شد لذا بن یامین را بعنوان سرقت جام، نگاه داشتند و بقیه مرخص شدند.

در توراة (سفر تکوین ابواب 44 و 45) می نویسد که: پس از این، یوسف پرده از روی کار برداشت و به همه گفت من برادر شما هستم و اسم من یوسف است و بروید پدر و تمام عائله را بردارید و به مصر بیائید، اما قرآن تفصیل دیگری دارد (و حق با قرآن است، زیرا اگر مطلب همین جا خاتمه می یافت دیگر گذاردن جام پادشاه در بار بن یامین و بازرسی بارها، عمل لغوی بود).

س: یهودا به برادران گفت: شما نزد پدر پیمانی مؤکد به ذکر خدا سپردید که بن یامین را برگردانید، سابقهٔ خوبی هم که از داستان بردن یوسف به صحرا ندارید بنابراین من در مصر می مانم تا تکلیف معلوم شود - شما به کنعان برگردید و جریان را به پدر بگویید که بن یامین دزدی کرد و حکم دزدی این است که یك سال دزد را به بندگی باید گرفت، و اگر یعقوب سخن ما را باور ندارد، از کاروان کنعان تحقیق کند که ما در کار بن یامین قصوری و تقصیری نکرده ایم و راستگو هستیم.

ع: محرر این تفسیر گوید: چون مطالب غیر واقع در لوح ضمیر پیامبران نقش نمی بندد، یعقوب هم داستان خوردن گرگ یوسف را خلاف واقع می دانست (و زنده بودن یوسف را هم اطلاع داشت و لیکن گریهٔ او بر فراق یوسف بود، شما اگر ثروتی بیکران داشته باشید و آن ثروت در دل دریا غرق شود و بدانید موجود است؛ چون دسترسی به آن ندارید در فراق آن رنج می برید و محزون هستید و شاید برای درهمی معطل باشید، بهمین منوال، حال یعقوب را قیاس کنید، زنده بودن یوسف و تحمل صدمات زندان و غیره و فراق او، یعقوب را رنجه می داشت و او را به گریه وادار می کرد).

اکنون هم موضوعات سرقت جام پادشاه و نگهداری بن یامین و غیره چون در پس پرده، واقعیت نداشت در لوح ضمیر یعقوب نقش نمی بست، بالخصوص که از طرز

عملیات عزیز مصر، رائحهٔ وصال به مشام یعقوب می رسید، لذا برای سوم بار دستور داد که برادران یوسف به مصر بروند و نامهٔ یعقوب را به یوسف برسانند و گوش زد کنند که اکنون موقع آن است که سرپوش از روی کار برداشته شود و پردهٔ استتار دریده شود، لذا چون نامه بدست یوسف رسید، یوسف خود را به برادران معرفی کرد و چون برادران از کیفر؛ ترسیدند، یوسف آنها را مطمئن ساخت که از تقصیر شماها گذشتم و اکنون پیراهن مرا ببرید روی صورت پدرم بیاندازید تا بینائی خود را بازیابد، یعقوب، نسمات این پیراهن را که تافته و بافتهٔ حواء و یادگار ابراهیم و به همراه یوسف بود از راه دور درك کرد. و چشمش در اثر تماس با آن، بینا گردید.

ف: بشیر (یهودا) همان که یوسف را فروخت و پیراهن خون آلود را به نزد پدر برد پیراهن را از مصر به کنعان آورد و بر روی یعقوب انداخت و وی بینائی خود را بازیافت و چون از سالهای قحطی پنج سال دیگر باقی مانده بود برحسب دعوت یوسف؛ یعقوب با هرچه و هرکه داشت از کنعان بار سفر بست و عازم مصر شد، کاروان یعقوب هفتاد نفر بودند و چون وارد شدند در جوشن منزل کردند.

(جوشن: شهر یا ولایت خرم و بارآوری است که در شمال شرقی زمین مصر در میانهٔ دریای قلزم و رود نیل واقع است، یوسف، این شهر را به پدر و برادران خود داد که تا مدت دویست سال خود و ذریه اش در آن زیست کردند – قاموس مقدس به خلاصه).

و جهت سکونت آنان در زمین جوشن این بوده که خاندان یعقوب، شبان گوسفند بوده اند و هر شبان گوسفند، مکروه مصریان بوده (توراة سفر تکوین 46 و 47).

یوسف، پدر خود یعقوب را به حضور فرعون آورد و بر پا داشت و یعقوب، فرعون را برکت داد و فرعون از سال یعقوب پرسید؟ و یعقوب در جواب گفت: ایام سالهای غربت من صد و سی سال است؛ ایام سالهای عمر من اندك و بد بوده است و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.

یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین یعنی در زمین رعمسیس (بفتح راء و فتح عین و سکون میم و کسر سین و سکون یاء و سین

آخر) چنانکه فرعون گفته بود به ایشان ارزانی داشت.

ص: در توراة (سفر تکوین باب 45) می نویسد که: یوسف در هنگام معرفی خود به برادران که از ترس مضطرب شدند، گفت: منم یوسف برادر شما که به مصر فروختید، و حال رنجیده مشوید و متغیر نگردید که مرا به این جا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد، زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست و پنج سال دیگر نیز (باقی است) نه شیار خواهد بود نه درو؛ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد و شما را به نجاتی عظیم احیا کند.

محرر این تفسیر گوید: بعلاوه اگر واقعهٔ مهاجرت یوسف بهمین عناوین که گذشت پیش آمد نمی کرد، علی التحقیق، یوسف از جهت حسادت ده برادر که از مادر او جدا بودند، کشته می شد و خدا خواست که جان یوسف به این وسیله محفوظ بماند.

ق: یوسف پیامبر بوده و رسول هم بوده و این مطلب از قرآن کریم در سورهٔ مؤمن آیهٔ 36 استفاده می شود و گویند که او را زهر داده اند و لفظ هلاکت مذکور در آیه نیز بی دلالت برآن نیست چه آنکه فرموده: «وَ لَقَدْ جٰاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّٰا جٰاءَكُمْ بِهِ حَتّٰى إِذٰا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً» (تفسیر زواری به خلاصه) و تفسیر مجمع البیان در اواخر سورهٔ یوسف موضوع نبوت و رسالت او را ذکر کرده است.

ر: چون یوسف، در موقع ورود یعقوب به مصر در هنگام استقبال از یعقوب از عرابه پیاده نشد لذا نوری از انگشتان یوسف خارج شد و این مشعر بود که دیگر پیامبری از صلب یوسف بر نخواهد خواست (تفسیر مجمع البیان بنقل از کتاب نبوت).

محرر این تفسیر گوید: این سخن بی اساس است زیرا یوشع بن نون از سبط افرائیم بن یوسف است و وی هم جانشین موسی و هم پیامبر بود.

ش: در سورهٔ یوسف، سه خواب مذکور است: اول خواب یوسف است و دوم خواب ساقی و خباز است و سوم خواب فرعون است.

ت: تزویج یوسف با زلیخا، به هیچ وجه، معلوم نیست و از بعض تفاسیر استفاده

ص: 302

می شود که زلیخـا با داشـتن شوهر، دوشـیزه بوده نظر به این که شوهر او فوطیفار قـدرت تصـرف نداشـته است و بقول توراة (سـفر تکوین 1:39) خواجه بوده است.

ث: امـا اگر کسـی سؤال کنـد که فرعون عهـد یوسف کیست؟ سؤالی است که جواب قطعی نـدارد چونکه لفظ فرعون لفظی است که افادهٔ وظیفه و منصب می کنـد و علم شخصـی نیست ولی از روی جزم و قطع می توان گفت که: این فرعون همان فرعون زمان موسـی و خروج بنی اسـرائیل از مصـر نبوده است بلکه از فراعنهٔ هیکسوس یا شبانان «رعاة» بوده و احادیث اسم وی را پوفس نوشته است که آخرین سلسله ملوك این طبقه بوده است (قاموس مقدس).

اسم فرعون عهـد یوسف: ریان بن الولیـد است (معجم البلدان در لغت فیوم و اتقان سـیوطی ج 2 ص 147 و تفسـیر روح البیان) ولید بن ریان است (تفسیر مجمع البیان در سورهٔ یوسف ذیل آیهٔ «وَ قٰالَ اَلْمَلِكُ...»).

خ: محرر این تفسـیر گویـد: گرچه عمر یوسف در موقع افکنـدن در چاه و نیز ایام توقف او در زنـدان و نیز مـدت توقف یعقوب در مصـر و فاصـلهٔ بین خواب یوسف و تعبیر شدن آن و نیز مدت توقف اعقاب یعقوب در مصر تا زمانی که موسی آنان را از مصر بیرون برد، در توراة و منقولات از مفسـرین مختلف است و لیکن بطور قطع عمر یوسف در موقع افکنـدن وی در چاه از 20 سال و ایام توقف او در زندان از 14 سال کمتر بوده، و ایام خروج از زنـدان تا زمان ملاقات پـدر از 9 سـال بیشتر نبوده و ایام توقف یعقوب در مصـر، از 20 سال کمتر بوده و فاصله بین ورود یعقوب به مصر تا دورهٔ فشار فراعنه و از دورهٔ فشار فراعنه تا زمان خروج بنی اسرائیل از مصر از 400 سال بیشتر بوده است، و تقلیل فاصـلهٔ ما بین ورود یعقوب به مصـر تا زمان خروج بنی - اسـرائیل از مصر که تاریخ یهود مدعی است: با تعداد نفرات بنی اسرائیل در سال دوم خروج که توراة در سـفر اعـداد (باب اول و دوم) صورت داده است وفق نمی دهد، زیرا در سـفر مزبور، از یازده فرزند یعقوب (که سـبط لاوی را بحساب و شمار نیاورده) 603/550 نفر مرد جنگی صـورت داده و دست کم بـا 4 برابر کردن این عدد (یعنی به شـمار آوردن زنان و کودکان) تعداد نفرات از دو ملیون متجاوز می شود، و تولید نسل، آنهم با فشار فراعنه در مدت توقف در مصر (از

کشـتن پسران و به خدمت بردن دختران اسرائیلی و ضیق معاش) علی القواعد، چنین فاصله ای را که ما گفتیم، ایجاب می کند؛ بالخصوص که توراة (در سفر تکوین 15:

13) می نویسـد: «خداونـد به ابراهیم فرمود که: ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد غریب خواهند بود و آنها را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت».

ذ: یعقوب فرزند اسـحاق بن ابراهیم هفده سال در جوشن مصـر زندگی کرد و در یك صد و چهل وهفت سالگی وفات نمود و اهل مصـر، جسدش را برسم خود حنوط نمودند(1)و یوسف با اسـتجازه از فرعون، جسد پدر را به معیت جماعتی، از مصر به سرزمین کنعان برد و در مغـارهٔ مکفیله (آنجا که ابراهیم و زنش ساره و اسـحاق و زنش رفقه و یکی از زنان یعقوب بنام لیئه مـدفون بودنـد) دفن کرد و بعـد یوسف با همراهان به مصر برگشت.

اما: یوسف: در سن یك صـدوده سالگی وفات نمود و برحسب رسم مصـریان، جسد وی را حنوط نمودند و در تابوتی در مصـر گذاردند و وصـیت کرده بود که روزی می رسد که خدا بنی اسـرائیل را از مصـر به سـرزمین ابراهیم و اسحاق و یعقوب کوچ می دهد و جسد مرا بنی اسـرائیل با خود خواهنـد برد و ازاین جهت شـد که جسـد مومیائی شدهٔ او را بنی اسـرائیل از مصـر حرکت دادند و در شـکیم در کنار چاه یعقوب دفن کردند (توراة سفر تکوین 50:

25 و کتاب یوشع 32:24).

قاموس مقدس می نویسد: گویند که بعد از آن جسد وی را از شکیم به حبرون بردند و در غار مکفیله با اجدادش دفن نمودند.

تذکر: شـکیم (بر وزن شریف) یعنی شانه (کتف) و آن اسم یکی از شهرهای قدیم کنعان است که یهود، اسمش را به سوخار(2) و یونانیان به نیاپولس تغییر دادند و فعلا آن را نابلس می نامند و در 23 میلی شمال اورشلیم واقع است و نفوس حالیهٔ نابلس تخمینا

1- مومیائی؛ مراد است.

2- سوخار را بعضـی لفظ سریانی می دانند که بمعنی مستی و دروغ است زیراکه اهالی آنجا به واسطهٔ این دو مطلب یعنی مستی و دروغ و بت پرستی مشهور بودند.

نه هزار نفر است که ششصد و پنجاه نفر نصاری و دویست نفر از یهود سامریین می باشند (قاموس مقدس).

ض: در معجم البلدان به ترجمه می نویسد قبر یوسف صدیق پشت حبرون است و موسی (ع) جسد یوسف را از مصر به این جا منتقل کرد و قبلا در وسط نیل مدفون بود، پس موسی، او را نزد یعقوب و اسحاق و ابراهیم (پدرانش) مدفون ساخت.

ظ: معجم البلدان در لغت خلیل به ترجمه می نویسد که: هروی بمن گفت: من در سال 567 به قدس «بیت المقدس» رفتم و در شهر خلیل با مشایخ آنجا ملاقات کردم و آنها بمن گفتند که در سال 513 در عهد بردویل پادشاه، قسمتی از مغارهٔ خلیل فرونشست و جماعتی از فرنگیان با اجازهٔ پادشاه وارد مغاره شدند و در آنجا ابراهیم و اسحاق و یعقوب (ع) را دیدند درحالی که کفن هاشان پوسیده شده بود و آنها به دیوار تکیه داشتند و بالای سرشان قندیلها آویخته بود و سرهاشان مکشوف بود، پس بدستور پادشاه، کفنهاشان تازه گردید و محل فرونشسته را بستند.

هروی می گوید: من نزد سلفی این موضوع را خواندم که: مردی بنام ارمنی عازم زیارت خلیل شد و به خادم مقبره؛ هدایای بسیاری داد و خواهش کرد که بگذارد به خدمه پائین برود و جسد ابراهیم (ع) را به بیند، خادم مقبره به او گفته بود که اکنون موسم زواری است و ممکن نیست و لیکن آمدن زوار که تمام شد، اقدام می کنم.

پس از به پایان رسیدن وقت آمدن زوار، خادم، سنگی را کند و چراغی بدست گرفت و با هم پائین رفتند تا هفتاد پله و رسیدند به مغارهٔ فراخی که هواء در آن جریان داشت و سکوئی در آنجا بود که جسد ابراهیم (ع) روی آن سکو، قرار گرفته بود و پارچهٔ سبزی روی جسد افتاده بود، و هواء، موهای ریش ابراهیم را حرکت می داد و جسدهای اسحاق و یعقوب، پهلوی ابراهیم بود، سپس خادم، ارمنی را سمت دیوار مغاره برده و به او گفته بود که: ساره پشت این دیوار است و چون ارمنی خواسته بود پشت دیوار را تماشا کند، آوازی به گوشش رسیده بود که «ایاك و الحرم» - ارمنی گفته: از همان راه

که آمده بودم، برگشتم (معجم البلدان به ترجمه)(1).

غ: مدفن بن یامین برادر یوسف صدیق در «ظهر حمار» است و آن قریه ای است واقع بین نابلس و بیسان (معجم البلدان به ترجمه).

شرح لغات مربوط به تاریخ یوسف (ع)

مالك پسر دعر: (دعر بضم دال بی نقطه و سکون عین) است چنانکه قاموس در لغت ذعر با ذال با نقطه این نکته را تذکر داده است.

اما زعر با زاء و ذعر با ذال که در بعض کتب نوشته شده است غلط است.

جکب: بفتح جیم و ضم کاف در انگلیسی مراد یعقوب است.

جوسف: بضم جیم و کسر سین در انگلیسی مراد یوسف است.

ایزك: بر وزن جعفر در انگلیسی مراد اسحاق است.

کنن: بر وزن عسل در انگلیسی مراد کنعان است. (حاج فرهاد میرزا در نصاب ص 151).

بشری: بر وزن دنیا، اسم مردی از اصحاب مالك بن دعر است (ناقل، تفسیر مجمع البیان از سدی).

بیسان: بر وزن مرجان اسم شهری است در اردن واقع بین حوران و فلسطین (معجم البلدان).

1- معجم البلـدان در لغت «حلب» بمناسـبت ابراهیم (ع) به ترجمه و خلاصه می نویسد که: یکی از عمالقه که حلب نام داشت شـهری طرح افکند و آن شـهر باسم او نامیده شد و وی این شـهر را 549 سال بعـد از ورود ابراهیم (ع) به دیار شام تأسـیس کرد. بعد می نویسد: ابراهیم، گرفتار نمرود عهد خود شد و اسم آن نمرود، (رامیس) بود که چهارمین پادشاه أثور (اشور) است و 39 سال سلطنت کرد و فاصلهٔ او تا آدم (ع) 3413 سال بود و در سال بیست و چهارم سلطنتش: ابراهیم گرفتار او شد، و پس از آن، ابراهیم با عشیرهٔ خود از دست رامیس متواری گردید و به حران رفت و سپس به کوه بیت المقدس منتقل گردید.

سبسطیه: در قاموس بر وزن احمدیه ضبط کرده و آن شهری است از توابع نابلس و لیکن یاقوت در معجم البلدان بفتح سین و باء و سکون سین و کسر طاء و بتخفیف یاء ضبط کرده و همچنین ابن خلکان.

و قبر زکریا و یحیی علیهما السّلام و جماعتی از انبیاء و صدیقین در سبسطیه است. (شرح قاموس و معجم البلدان).

سجن یوسف الصدیق (ع) در بوصیر از سرزمین مصر و از توابع جیزه و در اول صعید از سمت مصر است. و قاضی قضاعی گفته است که مردم مطلع مصر، اجماعا قائل اند که این مکان، صحت دارد و اثر دو پیغمبر در آنجاست: یکی یوسف (ع) است که مدتی در آنجا زندانی بوده که می گویند: هفت سال طول کشیده است و در همین زندان، وحی به یوسف نازل می شده است و معروف است که دعاء بر پشت بام این زندان، مستجاب است و اهل آن نواحی، محل را می شناسند و به زیارت آنجا می روند و پیغمبر دیگر: موسی (ع) است و در محل موسی: مسجدی بنا شده است که به مسجد موسی (ع) معروف است (به ترجمه از معجم البلدان).

در منجد (ج 2) به ترجمه می نویسد: زندان یوسف؛ در سقاره (بفتح سین و شدّ قاف الفی و راء مفتوح و هاء آخر) است و سقاره اسم قریه ای است در جنوب قاهره، که نزدیك آن، سرابیوم یا مدفن گاوهای نر (معبودهای مردمان قدیم مصر) است و نزد آن است اهرام معروف به اهرام سقاره، و در سقاره زندان یوسف حسن (بضم حاء و سکون سین) را، احترام می کنند و خرابه های دیر آبا ارمیا نیز در نزد سقاره است.

سیلون: بر وزن منصور یکی از قراء نابلس است که مسجد سکینه و حجر مائده در آنجاست و بیشتر قائل اند که مائده در کنیسهٔ صهیون نازل شد، و گفته می شود که منزل یعقوب پیغمبر (ع) در سیلون بوده است زیرا یوسف با برادرانش از سیلون بیرون رفت و برادرانش او را در چاه (واقع بین سنجیل و نابلس سمت راست جاده) انداختند و این صحیح ترین روایات دربارهٔ محل چاه است (معجم البلدان به ترجمه).

سنجل: بکسر سین و سکون نون و کسر جیم و لام آخر اسم شهر کوچکی است

از نواحی فلسطین و چاه یوسف صدیق (ع)، نزد آن است (معجم البلدان به ترجمه).

صهیون: بکسر صاد و سکون هاء و یاء مفتوح و واو ساکن و نون آخر است (معجم البلدان).

سیله: (بر وزن صرفه) از قراء فیوم مصر است که مسجد یعقوب علیه السّلام در آنجاست (معجم البلدان به ترجمه).

سیه: بفتح سین و شدّ یاء است، قاضی مفضل بن ابی الحجاج بمن گفت که از راشد بن منصور زبیدی ساکن جهران شنیدم که روبیل پسر یعقوب پیغمبر (ع) در بیرون جهران در معادن ذمار در غاری که به غار سیه؛ معروف است مدفون می باشد (معجم البلدان به ترجمه).

(ذمار بر وزن کتاب است - و مراد از روبیل همان رأوبین است).

محرر این تفسیر گوید: معجم البلدان در لغت مصر می نویسد که: قبر روبیل و قبر یهودا پسران یعقوب در مصر است.

جاسان: که در توراة عربی مشکول نوشته است همان جوشن است.

عین شمس: مراد از شمس، همان آفتاب است و عین شمس اسم شهر فرعون عهد موسی است و تا فسطاط سه فرسخ فاصله دارد و شهر در کنار دریا نیست؛ عین شمس شهری بزرگ و مرکز کورهٔ (ناحیهٔ) اتریب بوده است و اکنون عین شمس خراب است و چاههای قدیم و ستونهای آن باقی مانده و عوام الناس این ستونها را (مسال فرعون) (مسال بفتح میم و سین الفی و شدّ لام است) می گویند و ستون های مذکوره: سیاه و بسیار بلند است که از دور بشکل تنه های درخت خرمای بی سر؛ بنظر می رسد.

حسن بن ابراهیم مصری می گوید: از عجائب مصر، عین شمس است که هیکل شمس است و در عین شمس؛ زلیخا، پیراهن یوسف را درید و پس از شرح دو ستون بلند دارای پنجاه ذراع ارتفاع که برای رصد و اندازه گیری خورشید ساخته اند می نویسد که: از عجائب این است که از اول اسلام تاکنون عین شمس را خراب می کنند و سنگهایش را می برند و هنوز تمام نشده است؛ و در عین شمس بلسان کشت می شود و روغن آن را

می گیرنـد، البته این عین شـمس مورد بحث، نزدیـك مطریه است و یـك عین شـمس دیگر در صـعید مصـر مقابل طهنه است که خودش شهری است و نیز عین شمس: اسم آبی است در بین عذیب (بر وزن رجیل) و قادسیه که در کتاب فتوح اسلامی مذکور است (به ترجمه و خلاصه از معجم البلدان) (طهنه: بکسـر طاء و سـکون هاء و فتح نون لفظ قبطی است و آن اسم قریه ای است در صعید مصر - که طهنه و اهنه دو قریهٔ نزدیك بهم در سمت شرقی نیل نزدیك انصنای صعید مصراند).

منف: بفتـح میم و سـکون نون و فـاء آخر: اسم شـهر فرعون است در مصـر و اصـل آن به گفتـهٔ قضاعی در زبان قبط (مافه) است و پس از تعریب، منف گفته اند.

عبد الرحمن بن عبد اللّه بن عبد الحکم به سندهای خود گفته که: اول ساکن مصر پس از طوفان که خدا قوم نوح را غرق کرد؛ بیصر بن حام بن نوح است و وی در منف ساکن شد که اولین شـهر آبادشدهٔ پس از غرق است و این محل را بمناسبت کادر سی نفری بیصر که وارد شده انـد، (مـافه) گفته انـد و در زبان قبط (مافه) بمعنی (سـی) است و پس از تعریب، منف شـده است و مراد از فرمودهٔ خـدا در قرآن «وَ دَخَلَ اَلْمَدِينَةَ عَلىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهٰا» (در واقعهٔ موسی) همین شهر است (قرآن کریم، سورهٔ قصص آیهٔ 14).

همـدانی شـرحی دربارهٔ خانهٔ فرعون داده... تا آنکه می نویسد: شـهر منف؛ آثارش پیداست و تا فسـطاط سه فرسخ و تا عین شـمس شـش فرسخ فاصـله دارد و گفته می شود که در منف چهار نهر بوده که در محل تخت فرعون سـر بر هم می گذارده است و ازاین جهت است که فرعون گفته: «أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ اَلْأَنْهٰارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ» یعنی آیا سلطنت مصر از من نیست؟ و این نهرها از زیر تخت من جاری است، آیا نمی بینید؟ (قرآن کریم، سورهٔ زخرف، آیهٔ 50).

در منف کنیسه ای است که به گفتهٔ عثمان بن صالح، موسی (ع) در بیرون آن مشت به قبطی زد و قبطی را کشت (قرآن کریم، سورهٔ قصص، آیهٔ 14).

... آثار حکماء و انبیاء در منف موجود است و خانـهٔ یوسف صـدیق (ع) و آنان که قبل از او بوده اند و نیز منزل فرعون موسـی در منف بوده است و در عین شمس هم منزل داشته است و اکنون فسطاط بین منف و عین شمس است در آنجا که کوه مقطم (بر وزن

معظم) پایان می پذیرد و بریده می شود و در قریهٔ مقطم: محلی بوده است بنام مرقب که ابن طولون در نزد آن مسجدی ساخته است که به مسجد ابن طولون، معروف است و چون فرعون می خواسته است که از عین شمس سوار شود و به منف برود، صاحب مرقب در منف، آتش روشن می کرده است و صاحب مرقب روی کوه مقطم می دیده و او هم آتش روشن می کرده - است و دیده بان عین شمس می دیده است و برای آمدن فرعون مهیا می شده است.

و چون فرعون می خواسته است که از منف سوار شود و به عین شمس برود معکوس همین برنامه، اجراء می شده است لذا این موضع، به (تنور فرعون) نامیده شده است (به خلاصه و ترجمه از معجم البلدان).

(مرقب بر وزن مسکن جای دیده بانی است و صاحب مرقب بمعنی دیده بان است و فاصلهٔ بین عین شمس و منف شش فرسخ است).

شانه و بیاض: (شانه بر وزن ساعه) (بیاض بر وزن سلام) اسم دو قریه است در مصر که اسم دو دختر یعقوب پیغمبر (ع) برآن دو گذارده شده است زیرا هر دو دختر وفات یافتند و در آن دو محل، دفن شدند (معجم البلدان به ترجمه).

فرما: بفتح فاء و راء و میم الفی اسم شهری است قدیم واقع در بین عریش و فسطاط در ساحل از سمت مصر.

و ابن قدید گفته که: احمد بن المدبر خواست دروازه های فرما را خراب کند، دروازه ها سنگی بود و سمت شرقی دیوار شهر بود، اهل فرما، بیرون آمدند و احمد را از این کار منع کردند و گفتند این دروازه هاست که در کتاب خدا ذکر شده است آنجا که یعقوب به پسران خود گفته: «يٰا بَنِيَّ لاٰ تَدْخُلُوا مِنْ بٰابٍ وٰاحِدٍ وَ اُدْخُلُوا مِنْ أَبْوٰابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» :

(یعنی ای فرزندان من از یك دروازه وارد شهر مصر نشوید و از دروازه های پراکنده وارد شوید) و ازاین جهت، احمد از خراب کردن دروازه ها خودداری کرد (معجم البلدان به ترجمه).

(آیهٔ مزبور در سورهٔ یوسف از قرآن کریم است).

ساقی: که از زندان؛ نجات یافت اسمش «ابروها» یا «یونا» است (تفسیر روح

البیان ج 2).

خباز: که بدار کشیده شد، اسمش «غالب «یا «مخلب» است (تفسیر روح البیان ج 2).

(و اسامی دیگر که در اتقان سیوطی ج 2 ص 147 گفته نزدیك به اینهاست و بعض آنها شاید القاب باشد).

لاهون: (بر وزن ناموس) شهری است در صعید مصر که مسجد یوسف صدیق و سکری که یوسف برای برگردانیدن آب رود نیل بطرف فیوم، بنا کرد، در آنجاست (معجم البلدان به ترجمه) (سکر بکسر سین و سکون کاف و راء آخر بمعنی چیزی است که نهر به آن بسته می شود و بمعنی واره است که به آن، نهر آب را می بندند - شرح قاموس).

لاوی: اسم قریه ای است واقع در بین بیسان و نابلس که قبر لاوی بن یعقوب در آنجاست و قریه باسم وی نامیده شده است (معجم البلدان به ترجمه).

مقیاس: ستونی است از رخام(1) در وسط برکه(2) در کنار نیل مصر که راهی به نیل دارد که در موقع طغیان نیل، آب وارد آن برکه می شود و بر این ستون خطهائی - است که اندازهٔ آب رود نیل را از حیث کمی و یا زیادی نشان می دهد که اگر از 14 ذراع بالا باشد (ذراع 24 انگشت است) این حد اقل آب مورد نیاز زراعت مصرفی سالیانهٔ مصر است و اگر از 16 ذراع بالا باشد؛ حاصل کشت و کار؛ از مصرف قوت سالشان زیاد می آید، و بیشتر اوقات از 18 ذراع بالا می رود.

و قاضی قضاعی گفته است که اول کس که آب رود نیل مصر را؛ اندازه گیری کرد، یوسف (ع) است و مقیاس خود را در منف بنا کرد و خود نخستین مقیاسی است که وضع شده و بقولی قبل از آن، مقیاس بوده ولی طرز دیگری بوده...

خواجه: 1 - خداوند و ارباب و صاحب 2 - شخص بی خایه و این معنی مجازی

1- رخام بضم اول: سنگی است سفید یا زردرنگ یا مایل به سیاهی که نام دیگرش مرمر است.
2- برکه بکسر باء یعنی حوض بزرگ، جای ایستادن آب.

است و از اینجا پیدا شده که سابقا امور خانه خصوصا اندرون بزرگان، سپرده به غلامان بی خایه بوده و ایشان را خواجه سرا یعنی بزرگ خانه می گفتند و بتدریج (سرا) حذف شده و لفظ (خواجه) بر هر بی خایه اطلاق گشت - گاهی در تکلم و تحریر بر بی خایه (خوجه) (بحذف الف) اطلاق می کنیم؛ مثال اول:

«خواجه در بند نقش ایوان است *** خانه از پای بست ویران است»

و مثال دوم: «من می گویم خواجه ام تو می گوئی چند تا بچه داری؟» که مثل شده است.

و خواجه تاش یعنی کسی که با دیگری غلام یا چاکر یك خواجه باشند (فرهنگ نظام).

(خواجگی فوطیفار بمعنی دوم است).

کنعان: (بفتح کاف و سکون نون و عین الفی و نون آخر است) یاقوت می نویسد:

ابن کلبی گفته که: اولاد نوح: سام و حام و یافث و شالوما بوده اند و شالوما همان کنعان است و هم اوست که غرق شد و وی بلا عقب بود سپس گفته که: شام منازل کنعانیان است.

یاقوت می نویسد: ولی ازهری گفته که: کنعان پسر سام بن نوح است که کنعانیان به وی منسوب اند و زبان آنها شبیه به زبان عربی بوده و این قول درست و خوب است؛ و کنعان از زمین شام است.

بعد می نویسد: بعضی گفته که: فاصلهٔ بین جای یعقوب از کنعان و یوسف از مصر یك صد فرسخ بوده و محل اقامت یعقوب در نابلس بوده و چاهی که یوسف در آن افکنده شده است؛ در بین سنجل و نابلس سمت راست جاده است و معروف است. و محل اقامت یعقوب (ع) در قریه ای موسوم به سیلون بوده.

و ابو زید گفته که: محل اقامت یعقوب در اردن (بضم همزه و سکون راء و ضم دال و شدّ نون) بوده و همهٔ این اقوال، بهم نزدیك است و کلمهٔ کنعان عجمی است (یعنی عربی نیست) (به ترجمه و خلاصه از معجم البلدان ج 6).

کنعان: یعنی حلیم و بردبار و وی پسر چهارمین حام بن نوح است (توراة سفر تکوین 6:10 و اول تواریخ ایام 8:1) وی جد قبایل و طوائف است که در اراضی غربی اردن

سکونت می داشتند؛ و در ایام فتح فلسطین، اسرائیلیان؛ اکثر ایشان را کشتند و ما بقی را که از دهان شمشیر رهائی یافته بودند، طوق عبودیت بر گردن نهادند (قاموس مقدس به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: اولا عبارت کلبی درست نقل نشده است. ثانیا ممکن است دو نفر بنام کنعان موسوم بوده اند یکی پسر سام و بعدا پسر چهارم خام. ثالثا پسر مغروق، بلا عقب و «یام» نام داشته است.

فیوم: (بر وزن منصور) نام دو محل است یکی در مصر است و یکی در محل نزدیك به هیت در عراق است.

اما فیوم مصر ولایتی است در سمت غرب که تا فسطاط چهار روز کاروان رو فاصله دارد و میان فیوم و فسطاط بیابانی است که مسافت دو روز آن آب و سبزه بچشم نمی خورد و فیوم در گودی افتاده و گفته می شود که: نیل از فیوم بلندتر است و یوسف صدیق (ع) در زمانی که والی مصر شد و وضع سختی زندگانی آنان را در سالهای قحطی دید به فکرش رسید که آب رود نیل را بوسیلهٔ کندن نهری بزرگ به فیوم برساند که در موقع کم شدن آب نیل، آب وارد فیوم بشود و مزارع آن هرکدام سهمی از آب ببرند.

عبد الرحمن بن عبد اللّه بن عبد الحکم از قول هشام بن اسحاق گفته که: یوسف در زمان ولایتش بر مصر موقعیتش نزد فرعون مهم شد و چون عمر یوسف از یك صد سال درگذشت وزراء به پادشاه گفتند که: یوسف علمش تمام شده و عقلش رفته (خرف(1) شده) و حکمتش پایان پذیرفته است.

فرعون از شنیدن این سخنان ناراحت شد و رنجید و به آنها تغیر کرد، لذا وزراء؛ پس از آن لب و دم فروبستند.

ولی پس از چند سال دیگر، باز وزراء، همان سخنان را تکرار کردند و فرعون گفت: باید یوسف را امتحان کرد؛ شما راهی نشان بدهید تا او را آزمایش کنیم، جوبه (بر وزن صرفه) (که بعد فیوم شده) مرداب بود، وزراء با هم مشورت کردند که

1- خرف بفتح خاء و کسر راء.

دراین باره یوسف را آزمایش کنند، لذا به فرعون پیشـنهاد دادند که از یوسف بخواه که جوبه را خشك بیندازد تا شهری بر شهرهای تو افزوده شود و مالیاتی بر مالیات تو افزوده گردد.

لـذا فرعون: به یوسف گفت: تو می دانی که فلان دختر من چه انـدازه نزد من عزیز است و من مایلم که چون این دختر بزرگ شود، شـهری برای او درست کنم و به فکرم رسـیده است که جوبه را برای او درست کنم زیرا مصـر از همه سـمتش بیابان یا صـحراء است و فیوم هم در مصر همین وضع را دارد و من جوبه را به این دختر تیول دادم و هرچه زودتر باین کار اقدام کن و هر نظری داری بگو.

یوسف گفت: هروقت تصمیم گرفتی، من انجام می دهم.

فرعون گفت: من دوست دارم که هرچه زودتر این کار عملی شود.

پس وحی به یوسف رسید که سه نهر بزند: یکی از بالای صعید مصر و دیگری از سمت شرقی و دیگری از سمت غربی.

بالجمله: کارگران بدسـتور یوسف، زهکشـی کردند و جوبه، خشك افتاد؛ پس از آن یوسف دسـتور داد، کارگران، نی ها و گزهای مرداب را کف برکردند، و چون وقت با موقع فیضان نیل مصادف بود، یوسف، آب را بر جوبه سوار کرد بترتیب تا «لاهون» تا «جوبه» و وارد نهر کرد، پس از هفتاد روز فرعون و وزراء در خـدمت فرعون؛ برای بازدید جوبه آمدند و چون پادشاه، وضع محل را دید رو به وزراء کرد و گفت: این کار، (که در هفتاد روز شـده است) کار یك هزار روز است «الف یوم» لذا محل به «فیوم» نامیده شد و زراعت فیوم همچون زراعت غوائط مصر گردید (غوائط یعنی زمین های هموار مزروعی).

پس از این، یوسف از سعایت وزراء مستحضر شد لذا به پادشاه گفت که: من حکمت دیگر هم غیر از این که دیدی، دارم. پادشاه گفت: آن چیست؟.

یوسف گفت: من از هر بلوکی از بلوکهای مصر؛ یك خانوار کوچ می دهم و به فیوم می آورم و ترتیبی می دهم که هر خانوار، یك قریه برای خود درست کند که شمارهٔ قراء فیوم مطابق شمارهٔ بلوك مصر بشود و چون کار ساختن قریه به پایان رسید، به اندازهٔ احتیاجات هر قریه، آب به آنها می دهم بی کم وزیاد به طوری که روی ساعات شب و روز

به هیچ یك از قراء تازه احداث، جور و ظلمی نشود.

فرعون سؤال کرد که آیا این هم از ملکوت آسمان است؟.

یوسف گفت: بلی.

یوسف دستور داد آن قراء را ایجاد کردند و نخستین قریه، همان است که شنانه (بر وزن شبانه) به آن گفته می شود (در نسخهٔ دیگر شانه نوشته است) (قبلا هم گذشت) و دختر فرعون هروقت به فیوم می آمد در این قریه منزل می کرد.

بالجمله: یوسف باز هم به تأسیس نهرها و پل ها پرداخت و آب را اندازه گیری کرد و هندسه (اندازه گیری آب) از همان روز، پیدا شد و قبلا مردم اطلاع نداشتند.

و ابن زولاق گفته که: شهر فیوم از مستحدثات یوسف صدیق است که به وحی، ساخته و 360 قریه «دیه ده، درست کرده که از آنها در هر روز یك هزار دینار، بدست می آید.

و به اندازهٔ نهرهای بصره، نهر احداث کرده است و فرعون یوسف، ریان (بر وزن سلمان) پسر ولید است که یوسف را از زندان خلاص کرد و او را برای تدبیر کشور خود برگزید و مخلع کرد و طبل برای او زده شد و اشاعه داد که یوسف، جانشین پادشاه است و همه کار را بدست یوسف داد. و پس از چهل سال دربارهٔ یوسف سعایت کردند و گفتند:

یوسف، خرف شده است و فرعون او را به انشاء فیوم، امتحان کرد و یوسف به نیروی وحی، آن را احداث کرد و شأن یوسف بالا گرفت و یوسف در مجلس فرعون بر تخت می نشست و فرعون به او گفت: تخت تو چهار انگشت از تخت من پائین تر باشد و یوسف چنین کرد.

و احمد بن محمد بن طرخان کاتب بمن گفت که: فیوم در عهد کافور به سال 355 (هجری) 620/000 دینار مالیات می داد، و در فیوم مردمان بی بضاعت بی شمار، معاش می کردند و 360 ده آن هر دهی ارزاق یك روز سرزمین مصر را تأمین می کرد و اگر نیل فیضان نداشت، خود اهل فیوم احتیاجی به ارزاق جاهای دیگر نداشتند و در فیوم، نخلستانها و باغها احداث گردید و این جریان ادامه یافت ولی پس از دست بدست شدن فرمان گذاران

مصر، محصولات فیوم از صد به ده تقلیل یافت (به خلاصه و ترجمه از معجم البلدان ج 6 ص 414-416).

محرر این تفسیر گوید: پس از ملاحظهٔ این اوراق، که دربارهٔ حضرت یوسف (ع) نوشته ام، بالنسبه، معانی و مطالب سورهٔ مبارکهٔ یوسف از قرآن کریم را دریافت خواهی کرد و این مجموعه در هیچ تفسیری، سابقه ندارد، و اداء شکر این نعمت، دعاء بر علمائی است که در راه اسلام و قرآن زحمت کشیده اند.

بیان بقیهٔ تماس قرآن کریم با مصر موسی

اشاره

موسی بعربی نام پیغمبر بزرگ بنی اسرائیل است که ایشان را از مصر بیرون آورد و پیش از رساندن به فلسطین خود رحلت نمود.

در زبان قبطی موشه (بکسر شین) اسم گذاشته بودند که بمعنی کشیده از ماء (یعنی آب) است، چون مطابق توراة، حضرت موسی را مادرش از ترس فرعون که بچه های اسرائیل را می کشت در میان صندوقچه گذاشته در نیزار کنار نیل به آب داد و دختر فرعون آن را دیده برداشت و پرورش کرد و نام او را موشه گذاشت و آیهٔ دهم از باب دوم سفر خروج توراة این است:

«و چون طفل نمو کرد (دایه) وی را نزد دختر فرعون برد و او را به منزلهٔ پسر شد و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت او را از آب کشیدم».

لفظ موسی در عربی بمعنی تیغ دلاکی هم هست (فرهنگ نظام به خلاصه).

در عبری موشی گفته می شود (انیس الاعلام ج 1 صفحهٔ 118 و 121).

(موشی بضم میم و سکون واو و کسر شین و یاء آخر است - ب) و در قاموس مقدس می نویسد:

موسی یعنی از آب کشیده شده.

(در قرآن فرموده که: زن فرعون و در توراة گفته دختر فرعون موسی را از آب کشید، این دو منافات ندارد زیرا زن فرعون هم دختر فرعون دیگر بوده است).

موسی: اسم سریانی است، و ابن عباس گفته: جهت تسمیهٔ طفل، به موسی این است

که میان درخت و آب افتاده بوده و آب در زبان قبطی (مو) و درخت (سا) است.

موسی: گندم گون و بلندقامت و پیچیده مو بوده و همچون مردان شنوءه (به ترجمه از اتقان سیوطی ج 2 ص 139).

(شنوءه بر وزن مقوله و بتشدید واو هم آمده، قبیله ای است از عرب و مسمی شدند به این اسم زیرا بین ایشان، دشمنی بوده - شرح قاموس).

محرر این تفسیر گوید: یکی از پسر عموهای موسی یعنی پسر مراری موشی نام داشته است (توراة سفر اعداد 20:3) و اگرچه تقدم و تأخر این دو پسر عمو، معلوم نیست و لیکن دربارهٔ پسر مراری نمی توان گفت که چون از آب کشیده شده است او را موشی نام گذارده اند.

سامری پسر ظفر هم اسمش موسی بوده (اتقان سیوطی ج 2 ص 147).

موشه (بضم میم و فتح شین) اسم قریه ای از قراء فیوم مصر است [همان فیوم عهد یوسف (ع)] عمرو بن العاصی والی صعید، در موشه بود که فرمان عزلش از طرف عثمان بن عفان و تفویض امارت به عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح (بفتح سین و سکون راء) رسید.

موشیه (بضم میم و کسر شین و شدّ یاء) نام قریهٔ بزرگی است در سمت غربی نیل از صعید مصر.

موش (ضم میم) اسم دو جاست که یکی از آنها عربی نیست: یکی نام شهری است در ناحیهٔ خلاط در ارمینیه و دیگری نام کوهی است در بلاد طیئ (معجم البلدان به ترجمه از لغات موشه و موشیه و موش).

چون طفل را (موسی را) از آب گرفتند، دختر فرعون گفت: این از اطفال عبرانیان است (توراة سفر خروج 6:2).

محرر این تفسیر گوید: ازچه راه گفته که طفل عبرانی است؟ اگر از راه ختنه بوده که مصریان هم ختنه می کرده اند و اگر از راه قیافه بوده؛ باید به هوش این دختر آفرین گفت.

ضمنا نظرم آمد که جامع الشواهد برای توضیح شعر کتاب مطول، این دو شعر

را نقل کرده:

«حلقت لحیة موسی باسمه *** و بهارون اذا ما قلبا»

«ان هارون اذا ما قلبا *** یجعل اللحیة شیئا عجبا»

یعنی ریش موسی هم با موسی (موسی که بمعنی تیغ «استره» است) و هم با قلب هارون (که نوره است) اصلاح شده و لیکن هارون مقلوب؛ ریش را شگفت انگیز می سازد.

محرر این تفسیر گوید: چون استعمال اسامی شمشیر و سیف و ذو الفقار و غیرها در اسامی مردان رایج است؛ آیا اسم موسی از همان معنی تیغ گرفته نشده؟.

نسب موسی

لاوی، که یکی از دوازده سبط است 3 پسر داشته: 1 - جرشون 2 - قهات 3 - مراری و دختری که نامش یوکابد بوده (توراة سفر خروج 20:6).

قهات 4 پسر داشته: عمرام (بر وزن سلمان) و یصهار و حبرون و عزی ئیل.

در قاموس مقدس می نویسد: یوکابد یعنی خداوند مجد است و وی مادر هارون و موسی و مریم و عمه و زوجهٔ عمرام دخت لاوی است (سفر خروج 20:6 و سفر اعداد 59:26).

ضبط لغات

جرشون (بکسر جیم و سکون راء و ضم شین و سکون واو و نون آخر) یعنی غریب و لغت جرشوم تصحیف آن است (که اسم ارشد اولاد موسی (ع) است).

قهات (بر وزن سلام) یعنی مجمع.

مراری (بر وزن مساجد) یعنی تلخ.

یوکابد (بضم یاء و سکون واو و کاف الفی و فتح باء و دال آخر).

یصهار (بر وزن انسان) یعنی داماد می شود (ب) حبرون (بر وزن منصور) یعنی رفاقت.

عزی ئیل (بضم عین و شدّ زاء مکسور یائی - إیل بر وزن شیر) (عزی یعنی تقویت و تسلی می دهد و مجموع کلمه، یعنی کسی که خداوند او را تقویت و تسلی می دهد).

اسم مادر موسی

مشهور است که اسم مادر موسی، اسم اعظم است و لذا بعض اهل معرفت از علماء

ص: 318

علوم غریبه، هرکدام اسمی را نقل کرده اند و نگارندهٔ این تفسیر تا 34 رقم از آنها را احصاء کرده ام.

و اکنون برای توضیح اسماء اللّه مذکور در کتابهای منسوب به پیامبرانی که قبل از پیامبر اسلام بوده اند و تحقیق دربارهٔ آنها، این مبحث اسم مادر موسی (ع) را مناسب دیدم، زیرا این زن، در راه نشر توحید فداکاری کرده و واقعا اسم او، اسم اعظم یعنی بزرگ است.

و اگر حضرت ابراهیم از آتش و از آهن، بیم نکرده، این زن هم از رود نیل و از تمساح های آن بیم نکرده و طفل خود را در آب افکنده است؛ راست است که ابراهیم (ع) بدون تضمین سلامتی فداکاری کرده و این زن طبق وحی و تضمین الهی از سلامتی طفلش، اقدام به انداختن طفل خود در رود نیل کرده است.

بالجمله: موضوع افکندن طفل در آب، ترس از فرعون بوده که پسرها را در رود نیل می افکنده است و دخترها را برای خدمت زنده نگاه می داشته است و لیکن:

«صدهزاران طفل کشت او بی گناه *** تا بگردد حکم و تقدیر اله»

این زن مدت سه ماه طفل را مستور می داشته و لیکن با بیم و هراس که هرآنی؛ سالی بر او می گذشته زیرا اگر راز او فاش می گردید هم طفلش را در رود نیل می انداختند و هم مریم خواهر طفل را که در کاخ فرعون خدمت گزار بوده و هم عمران پدر طفل را که در زیر تخت فرعون سمتی داشته است کیفر می داده اند.

بالجمله: پیامبر بزرگوار اسلام، متجاوز از یك هزار اسم الهی، از اسامی ذات و از اسامی صفات را به امت اسلام تعلیم فرموده و ارزانی داشته است در صورتی که امتهای دیگر از عهد آدم ابو البشر (ع) تا برسد به پیامبر اسلام بیش از 13 اسم در کتابهایشان دیده نمی شود؛ اما آن 13 اسم:

1 - «ایل» است که از عهد آدم (ع) شروع شده و اسم هابیل، نمونهٔ آن است تا می رسد به عهد یعقوب (ع) که لقبش اسرائیل است و بنی اسرائیل از نژاد او هستند و از یعقوب ادامه دارد تا می رسد به عیسی (انجیل فعلی که معتقد است به این که عیسی بدار آویخته

شـده است «در عین اینکه دین اسـلام بـدار آویخته شـدن عیسـی را دروغ می دانـد» می نویسد که: عیسـی روی دار گفت: «ایلی ایلی لم شبقتنی» (انجیل متی 46:27) و یا «ایلوئی ایلوئی لم شبقتنی» (انجیل مرقس 34:15)(1) و مترجمین انجیلها آن را چنین ترجمه کرده اند که: الهی الهی مرا چرا ترك کردی). (کتاب انیس الاعلام ج 1 ص 138).

و در عهد پیامبر اسـلام هم نیز این کلمه اسـتعمال شده: یکی همین بنی «اسرائیل» است که هم سورهٔ مخصوص در قرآن بنام آنست و هم در بعض سوره های دیگر ذکر شده است.

و دیگر کلمـهٔ «جبریل» است که مرکب از «جبر» و از «ایل» است یعنی پیك خدا؛ زیرا کلمهٔ جبر بمعنی قاصد و پیك و نامه رسان است و به پیك پست، چپر و چاپار می گویند.

و دیگر کلمهٔ «میکال» است که مرکب از سه کلمهٔ: (من - ك - ایل) است یعنی کیست مثل خدا؟.

منجد (ج 1) می نویسد: «ایل: اسم اللّه تعالی. معناه فی العبرانیة، القوی القدیر».

و قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: غالبا ایل محض دلالت بر قوه و اقتدار بر اسـماء و کلمات عبرانی اضافه می شود لیکن استعمال آن نه تنها مخصوص بلفظ (اللّه) می باشد بلکه برای خدایان بت پرستان نیز استعمال می شود.

2 - یهواه است (بکسـر یـاء و سـکون هـاء و واو الفی و هاء آخر) که ابراهیم (ع) آن را اسـتعمال کرده است (کتاب انیس الاعلام ج 1 ص 135).

و مقصود این است که ابراهیم (ع) پس از واقعهٔ اقدام به ذبح فرزند و تبدیل شدن آن به ذبح قوچ؛ آن موضع را «یهوه یرأه» نامید.

(یهوه بفتح یاء و سکون هاء و فتح واو و سکون هاء و یرأه بکسر یاء و سکون راء و فتح همزه و سکون هاء است).

در توراة مشکول سفر تکوین (14:22) می نویسد: «فدعا ابراهیم اسم ذلك

1- این کلمات از لسان سریانی گرفته شده و در مزمور (1:22)، داود نیز این کلمات را استعمال فرموده است (قاموس مقدس).

الموضع یهوه یرأه حتی انه یقال الیوم فی جبل الرب یری».

(یری بضم یاء و فتح راء الفی است).

و در ترجمه های فارسی می نویسد: و ابراهیم آن موضع را یهوه یری نامید چنانکه تا امروز گفته می شود در کوه، یهوه دیده خواهد شد.

3 - مریا (بفتح میم و سکون راء و یاء الفی) است و آن در سریانی قدیم و جدید بمعنی خداست (کتاب انیس الاعلام ج 1 ص 136).

4 - رب است یعنی خداوند و غالبا قصد از این لفظ که در کتاب مقدس وارد است اسم خدای تعالی می باشد و گاهی از اوقات احتراما بمعنی بزرگ و آقا استعمال می شود.

5 - رب الجنود است یعنی پیشوای عساکر روحانی آسمان و سردار عساکر زمین (کتاب اشعیاء 9:1) و (قاموس مقدس).

6 - الوهیم است که در فصل اول سفر تکوین توراة و در مزمور 42 تا 72 و غیره مذکور است و صفت خدای تعالی و علاقه و نسبت مخصوصهٔ او را با جمیع من فی الارض از بنی اسرائیل و غیره افاده می نماید (قاموس مقدس در لغت خدا).

7 - ماران است و این لفظی است سریانی یعنی خداوند. و «ماران أثا» یعنی خداوند آمد (ماران بمیم الفی و راء الفی و نون آخر است) و (أثا بفتح همزه و ثاء الفی است و با اتیان عربی یك ریشه دارد).

پولس، هرجا که می خواست نفرین کند می گفت: «اناثیما» (بفتح همزه و نون الفی و ثاء یائی و میم الفی) یعنی ملعون باد و گاهی مرده باد اراده می کرد و پس از آن، جملهٔ (ماران أثا) را بدنبال آن می گفت (رسالهٔ اول قرنتیان 22:16).

8 - اهیه است (بر وزن لرزه) و آن یکی از اسماء جلاله و بمعنی واجب الوجود می باشد و غالبا به «رب» ترجمه شده.

در هنگام رسیدن موسی به طور سینا و تکلم الهی از درخت و بقول توراة «بوته» (سفر خروج 14:3) و اعطاء منصب نبوت به موسی و امر به اعزام او به مصر به نزد فرعون؛ موسی بخدا گفت: من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟

خـدا گفت: البته با تو خواهم بود و علامتی که من ترا فرسـتاده ام این باشـد که چون قوم را از مصـر بیرون آوردی خـدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد، موسـی بخدا گفت: چون من نزد بنی اسـرائیل برسم و به ایشان بگویم خدای پدران شـما مرا نزد شـما فرستاده است و از من بپرسـند که نام او چیست؟ به ایشان چه بگویم؟ خدا به موسی گفت: بگو: «اهیه اشراهیه»(1) (بعربی «اهیه الذی اهیه» و به فارسی «هستم آنکه هستم»).

و گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: اهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.

و خدا باز به موسی گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو:(2) یهوه خدای پدران شما خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالآباد و این است یادگار من نسلا بعد نسل.

9 - یهوه است (بر وزن اهیه).

پس از ورود موسـی و هارون به مصر و ملاقات با فرعون و تقاضای اجازه برای رفتن بنی اسرائیل؛ به صحرا برای انجام مراسم عید، و سخت تر شـدن اوضاع بنی اسـرائیل «خـدا به موسـی خطاب کرده وی را گفت: من یهوه هسـتم، و به ابراهیم و اسـحاق و یعقوب بنام خدای قادر مطلق(3) ظاهر شدم لیکن بنام خود یهوه نزد ایشان معروف نگشتم» (توراة سفر خروج 2:6 و 3).

10 - ادونای است یعنی خداوند خالق و حافظ هستی و چون بندگان، از راه خضوع و خشوع بخواهند آن مصدر جمیع نیکوئی ها و برکات را خطاب کننـد این لفظ را به کار می برنـد و قوم یهود را عادت بر این بود که ادونای را در عوض لفظ یهوه اسـتعمال کنند زیراکه برای ایشان جایز نبود که لفظ «یهوه» را بسیار بزبان آورند (قاموس مقدس در لغت خدا و یهوه).

(ادونای بفتح همزه و ضم دال و نون الفی و یاء ساکن است - فهرس کتاب سیف الامة دلیل سوم).

1- اشر بفتح همزه و کسر شین و سکون راء بمعنی «الذی» است (فهرس کتاب سیف الامة دلیل چهارم).
2- یهوه اله آبائکم اله ابراهیم و اله اسحاق و اله یعقوب ارسلنی الیکم (توراة مشکول).
3- الاله القادر علی کل شیء (توراة مشکول).

11 - یاه است (مزمور 4:68) و آن لفظی است مختصر که از برای یهوه استعمال کنند و این لفظ بمعنی قائم بالذات است یعنی کسی که به خودی خود قائم و برپاست، و گاهی از اوقات حرف آخرین را از آن محذوف می سازند چون ادونیا و هللویا (مزمور 104:

35 و 45:105 و 1:111 و کتاب اشعیا 2:12 و 4:26 و قاموس مقدس).

12 - رب الصباوت است (در منجد ج 1 به ترجمه می نویسد: صبأوت و صباؤوت جمع صبیء است در عبرانی و معنای آن جمال و مجد است و از این است «رب الصباوت» یعنی رب مجد).

(صبأوت بفتح صاد و باء و ضم همزه و سکون تاء و صباؤوت (منجد) و صباووت (اقرب الموارد) بر وزن تقاطع و صبیء بر وزن فکر است).

13 - شدی است (قاموس مقدس در لغت قادر مطلق می نویسد: لفظ (قادر مطلق) در عبرانی (شدی) خوانده شده و آن یکی از اسمهای خدای تعالی است که مظهر قدرت کاملهٔ نامتناهی او از جملهٔ صفات ثبوتیهٔ اوست و «شدی» در چند مورد از کتب عهدین مذکور است).

(شدی: بفتح شین و شدّ دال مفتوح و سکون یاء است).

نظر محرر این تفسیر الف: دربارهٔ اسم و نسب مادر موسی اقوال دیگر نیز هست (از جمله اتقان سیوطی ج 2 ص 147 دیده شود).

ب: قاموس مقدس لفظ «یوکابد» را درست معنی نکرده و معنی صحیح آن چنین است (خداوند؛ دارای مجد است) زیرا کلمهٔ (یوکابد) مرکب است از: «یهوه» یعنی خداوند و از: «کابد» یعنی دارای مجد و به عبارت دیگر، مجید.

ج: اسم مادر موسی که در آغازش کلمهٔ «یو» نباشد اثری ندارد و آنچه هست در جزء اول اسم مادر موسی است که «یهوه» می باشد و بنابراین هر اسمی که در اول آن علامت اختصاری یهوه باشد دارای اهمیت است.

د: ایل: کلمهٔ سریانی قدیم است و هرکجا در کتب تفسیر عهدین و یا تفسیر

قرآن و یا کتابهای لغت، کلمه را عبرانی گفته اند؛ غلط است زیرا هزاران سال پس از استعمال این کلمه، زبان عبرانی پیدا شده است.

ه: یهواه و یهوه: را ابراهیم (ع) استعمال کرده است و تعجب است که در توراة (سفر خروج 2:6 و 3) و نیز قاموس مقدس بدنبال آن، این کلمه را خاص ملت یهود می دانند و مسلم است که یهود بنفع خود این کلمه را، تفسیر کرده اند و کتاب را تحریف نموده اند و غفلت داشته اند از اینکه در سفر تکوین (14:22) بنام ابراهیم ثبت شده.

و: اینکه نوشته: «رب»: گاهی بمعنی بزرگ و آقا استعمال می شود صحیح نیست زیرا «رب» اگر بی اضافه استعمال شود بمعنی پروردگار است و اگر اضافه داشته باشد گاهی بمعنی بزرگ و آقا می باشد مثل رب البیت و رب الدار و رب الابل و غیرها.

ز: الوهیم: کلمهٔ جمع است و بمعنی خدایان است و این از زبان بت پرستان گرفته شده است و به مذاق مسیحیان که قائل به تثلیث یعنی اب و ابن و روح القدس اند، شیرین است و مورد قبول ما نیست.

(میم که به آخر کلمه چسبید؛ علامت تثنیه است مثل مصر که به عبرانی مصرایم می گویند - یعنی دو مصر که یکی مصر علیاست و دیگری مصر سفلی و سوفر یعنی کاتب و سوفریم یعنی هیئت نویسندگان و هکذا).

ح: ماران: را که پولس استعمال کرده است باید کنار گذارد زیرا بوی جمع و تثلیث می دهد، و همان «مریا» مذکور در شمارهٔ سوم، صحیح است.

ط: ترجمهٔ «اهیه» به «رب» صحیح نیست زیرا «اهیه» اسم ذات است و «رب» اسم صفت است.

ی: (اهیه اشراهیه) به بنی اسرائیل اختصاص ندارد و بلکه از کلمات انبیاء عهد سلف است و من در کتاب مخطوط انیس الصالحین تألیف معز الدین ملا محمد باقر حافظ عاملی (قدس سره) دعائی دیده ام که از حضرت ابراهیم (ع) است و آغازش پس از بسمله این است: یا اللّه (5 بار) انت المرهوب یرهب منك جمیع خلقك... و در آن دعاء این عبارت

وارد است: «اهیه اشراهیه ادونای صبأوت ایل شدی»(1) یعنی هستم آنکه هستم؛ خداوند لشکرها، خدای قادر مطلق.

ضمنا: متذکر می شوم که قاموس و کتاب زنبیل و کتاب گوهر شب چراغ هم دربارهٔ قسمتی از این عبارات بیاناتی دارند و در نوع کتب دعاء این عبارات را بغلط نوشته اند و لیکن حق مطلب همین است که این نگارنده نوشته ام.

ك: یهوه: را قاموس مقدس بمعنی خوانده شد ترجمه کرده است.

(بعضی یهوه را مخفف «یاهو» گفته اند و لیکن، اشتباه کرده اند).

(بعضی(2) نظیر این کلمه را در اقوام سامی آشوری و غیره یافته اند و این سابقه را عیب، دانسته اند، در صورتی که اشتباه رفته اند؛ زیرا همین سابقه، هنر است و خود نشان می دهد از اینکه؛ کلمه، قدمت تاریخی دارد و از عهود پیامبران سلف باقی مانده است.

ل: أدونیا (بفتح همزه و ضم دال و کسر نون و شدّ یاء الفی) یعنی یهوه خدای من است و کلمه مرکب است از ادونی - و - یا (2 سموئل مشکول 4:3. و ب).

م: هللویا (بفتح هاء و شدّ لام مکسور و ضم لام سوم و سکون واو و یاء الفی) یعنی خداوند را تسبیح بخوان. و این کلمه، برای شادی و حمد و تشکر است و در اول و آخر هریك از مزامیر 106 و 111 و 112 و 113 و 117 و 135 و چهار بار در مکاشفهٔ یوحنا و مکابیان 1:19 و 3 و 4 و 6 مذکور است. و قوم یهود مزامیر 113-118 را (هلیل) می گویند زیرا بسیاری از کلمات حمد و تسبیح در آنها مندرج است و در اول ماه و در عید تجدید و عید سایبان ها و هفته ها و فصح خوانده می شود (قاموس مقدس).

ن: رب الصباوت: ترجمهٔ آن به رب المجد که در منجد، نوشته است، صحیح نیست و اصل عبارت: ادونای صبأوت است یعنی خداوند لشکرها (رجوع به ص 265 و 266 کتاب اقامة الشهود فی رد الیهود از عالم بزرگ کلیمی که مسلمان شده).

س: در قاموس مقدس در لغت (خدا) اسمهای خدا را در کتب عهدین منحصر به -

---

1- آهیا شراهیا ادونای اصباوت ال شدای، نوشته شده که دارای چند غلط است.

2- از جمله، فاروق الدملوجی در کتاب تاریخ الآلهه ج 3 ص 39-44.

سه اسم؛ الوهیم و یهوه و أدونای نموده، و این انحصار، غلط است.

ایضاحات: 1 – در قاموس مقدس، جبرائیل را به مرد خدا ترجمه کرده و بعد می نویسد: مدلول اسم، اشاره به قوت خدا می باشد.

محرر این تفسیر گوید: ترجمهٔ مزبور صحیح نیست و ترجمهٔ صحیح همان است که قبلا ذکر کردیم.

2 – قاموس مقدس؛ اسرائیل را به (کسی که بر خداوند مظفر گشت) ترجمه کرده است به پیروی از (توراة سفر تکوین 1:32 و 2 و 28 و 30) و (کتاب هوشع 12:

3) و لیکن این ترجمه، غلط است و صحیح آن همان است که قبلا نوشتیم.

3 – اسرافیل: (بکسر همزه) یکی از چهار فرشتهٔ مقرب است و این نام، در قرآن و در کتابهای عهدین ذکر نشده است و در بعض دعاها و روایات اسلامی از جمله در صحیفهٔ سجادیه (دعاء سوم) مذکور است و او را دمنده در صور برای اماته و احیاء گفته اند و فرهنگ نظام آن را معرب از عبرانی گفته و اسراف را بمعنی صور دم و ایل را خدا گفته است و محرر این تفسیر می گوید: کلمه، در عبرانی سابقه ندارد و فرهنگ نظام، دروغی بر هم بافته است. بلی سرافیم، بمعنی درخشندگان است و آنها ارواحی اند که همواره ملازم عرش پروردگار می باشند و باید ایشان از فرشتگان مقرب و از رتبهٔ اعلی باشند (کتاب اشعیاء 2:6 و 6 و قاموس مقدس).

بالجمله: کلمهٔ سرافیم، جمع است و غیر از اسرافیل است و اسرافیل کلمهٔ سریانی قدیم است و کلمه مرکب است از سراف بمعنی درخشندگی و ارایل و در شرح قاموس می نویسد: سرافیل، لغتی است در اسرافیل (ه) و به خلاصه: معنی کلمه؛ درخشندگی خدا خواهد بود، مثل نور اللّه و شمس اللّه. ب.

4 – عزرائیل این کلمه در قرآن و در عهدین و در صحیفهٔ سجادیه مذکور نیست اما در بعض روایات هست و در فرهنگ نظام آن را بکسر عین ضبط کرده و می نویسد: وی فرشتهٔ مقربی است که بامر خدا ارواح را از ابدان بیرون می آورد که نام دیگرش (ملك الموت) است (ه) بلی اسم ملك الموت در قرآن کریم و در دعاء سوم صحیفهٔ سجادیه مذکور

است و در هر حال آنچه بنظر می رسد این است که: کلمه را بفتح عین باید خواند نه بکسر و کلمه مرکب است از «عزرا» یعنی کومك و امداد و از «ایل» یعنی خداوند او را کومك و مدد می فرماید. ب.

عمرام (پدر موسی)

عمرام (بر وزن سلمان) به گفتهٔ قاموس مقدس یعنی قوم خدا.

محرر این تفسیر گوید: کلمه، مرکب است از: «عم» یعنی قوم [در قاموس مقدس ص 621 می نویسد: «عمی» یعنی قوم من] بس در این مورد هم از عم؛ همان قوم مراد است و از: «رام» یعنی خدا و یا مرتفع که رامه و راموت هم افادهٔ بلندی می کند (قاموس مقدس ص 406 و 407) بنابراین معنی کلمهٔ عمرام، قوم خدا، یا قوم بلندمرتبه است. در منجد (ج 2) می نویسد: «... و عمران ایضا، علی ما جاء فی ابن الاثیر و الثعالبی و الکسائی، رجل تزوج بسخابد و منها رزق ولد هو موسی».

طایوس

در قرآن کریم می فرماید: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً» (سورهٔ قصص آیهٔ 7) یعنی کسان فرعون، موسی را از آب گرفتند و عاقبت دشمن و موجب اندوه آنان شد.

در اتقان سیوطی ج 2 ص 147 می نویسد: کسی که موسی را از آب گرفت (طایوس) نام داشته است.

چگونه قابله ها موسی را نکشته اند؟!

در توراة (سفر خروج 15:1 ببعد) می نویسد: پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شفره (بکسر شین و سکون فاء و فتح راء و هاء آخر) و دیگری را فوعه (بضم فاء و سکون واو و فتح عین و هاء آخر) نام بود امر کرده گفت: چون برای زنان عبرانی قابله گری کنید، بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید و اگر دختر بود زنده

بماند؛ لکن قابله ها از ترس خدا پسـران را زنده گذاردند، پس پادشاه، قابله ها را طلبید و گفت: چرا پسـران را زنده گذاردید؟ قابله ها گفتند: زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند بلکه زور آورند و قبل از رسیدن قابله؛ می زایند، بالجمله: فرعون قوم خود را امر کرده گفت: هر پسری که زائیده شود به نهر اندازید و هر دختری را زنده نگاه دارید.

انیسا و آسیه

دختر فرعون که تابوت موسی را دید و دستور داد از آب کشیدند، «انیسا» نام دارد و اما زن فرعون که نگذاشت موسی، کشته شود «آسیه» نام دارد (سپهر در ناسخ التواریخ) (مجمع البحرین هم بیانی دارد که نقل خواهد شد).

مریم

یوکابـد، آبسـتن شد و پسـری نیکومنظر زائید و او را سه ماه پنهان داشت و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی پاپیروس برایش گرفت و آن را با قیر و زفت انـدود و طفل را در آن گـذارد و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. و مریم دختر یوکابد (یعنی خواهر موسـی) از دور ایستاد تا بداند که چه بر سر طفل می آید.

دختر فرعون برای غسـل به نهر فرود آمـد و کنیزانش به کنار نهر می گشـتند، پس تابوت را میان نیزار دیـده؛ کنیزك خویش را فرسـتاد تا آن را بگیرد، و چون آن را گشود طفل را دید و آن پسری بود که گریان بود، پس دلش بحال طفل سوخت و گفت: این از اطفال عبرانیان است.

و خواهر موسـی به دختر فرعون گفت: آیا بروم و زنی شـیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را شیر بدهد؟ دختر فرعون گفت: برو، پس آن دختر رفت و مادر طفل را خوانـد، و دختر فرعون گفت: این طفل را ببر و او را شـیر بـده و مزد تو را خواهم داد، پس یوکابد، طفل را برداشت و به او شیر می داد. (توراة سفر خروج باب 2).

(قرآن: سورهٔ قصص با تفاوتهائی).

بالاخره موسی بزرگ شد و به «پسر دختر فرعون» مشهور بود.

ص: 328

فاتون

موسی چهل ساله شد(1) و روزی دید که یك قبطی مصری با یك اسرائیلی بنام سامری با هم نزاع می کنند، موسی به کومك اسرائیلی درآمد و آن مصری را کشت و او را در ریك پنهان ساخت. اسم آن مقتول: «فاتون» است.

در شرح قاموس (در لغت ف – ت – ن) می نویسد: فاتون بر وزن کانون، نانوای فرعون است که موسی او را کشت.

موسی روز دیگر بیرون آمد و دید که سامری با یك قبطی دیگر منازعه می کنند و چون سامری، موسی را دید از موسی استمداد کرد بالاخره موسی به قبطی ظالم گفت:

چرا همسایه خود را می زنی؟ وی گفت: کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است؟ مگر تو می خواهی مرا بکشی چنانکه آن قبطی مصری را کشتی؛ پس موسی ترسید و گفت: یقینا این امر شیوع یافته است، و چون فرعون این ماجرا را شنید قصد قتل موسی کرد.

(در توراة می نویسد: نزاع ما بین دو عبرانی بوده و لیکن قرآن آن را تصحیح کرده است باین معنی که نزاع بین یك نفر مصری و یك نفر اسرائیلی بوده همان اسرائیلی که روز اول در نزاع بوده است) (یعنی همان سامری).

(این سامری همان است که بعدا در بیابان سینا، گوساله ساخت و مردم را برای پرستش آن دعوت کرد و می خواست زمام ریاست بنی اسرائیل را بدست بگیرد – که موفق نشد – بعدا قارون شورش کرد که او هم موفق نگردید).

سامری

سامر (بر وزن کامل) یعنی داستان سرا (قصه گو) در شب و بمعنی مجلس داستان سرایان شبانه است و (سامره) اسم جمع است یعنی داستان سرایان شبانه.

و (سامری) (با شدّ یاء)، نسبت است به سامر یعنی مردی که دارای شغل قصه گوئی بوده.

و سامری، هم مرد داستان سرای ماجراجوئی است که باعث چندین سال فرار و مهاجرت

1- قاموس مقدس ص 850.

موسـی از مصـر به مدین شد و مسـیر تاریخ مصـر و زندگانی موسی و بنی اسرائیل را تغییر داد، باز هم این اسرائیلی با موسی و اسرائیلیان از مصر به سینا آمد و دنبال فرصت گشت تا ماجرائی به پاکند بلکه ریاستی بدست بیاورد، عاقبت زمانی که موسی به کوه (طور) رفت و هارون را بجای خود گذارد، در این موقع سامری از فرصت استفاده کرد و اسرائیلیان را (که سالها در مصر گوششان بانك گاو مقدس را شنیده بود و پرستش گاو را دیده و شنیده بودند با ساختن گوسالهٔ طلائی که طلا را هم از خود مردم گرفت و گوساله ای ساخت و با صنعت علوم غریبه به بانگ درآورد) به گوساله پرستی کشید.

و چون موسـی و هارون دشمنانی از خویشاوندان خود، چون قارون و غیره بسیار داشتند، اگر موسی دیر رسیده بود سامری، هارون را کشته بود و کار را یکسره کرده بود و تمام زحمات دو برادر نقش بر آب شده بود.

بالجمله: سامری از طرف موسـی به (لا مساس) محکوم شـد یعنی تبعیـد شد که کسـی با او و بالعکس تماس نگیرد و یا اینکه در اثر نفرین موسی به بیماری ای مبتلی شد که تماس او با مردم قطع شد.

تذکر: شمرون (بکسر شین و سکون میم و ضم راء و سکون واو و نون آخر) در عبرانی بمعنی کشیکچی است زیرا او هم شبها بیدار است و کلمات شمرون عبرانی و سامر و سامری عربی از یك ریشه است.

و پسـر چهارمین یساکر (یساکار)؛ پسـر یعقوب (ع)؛ شـمرون نام داشـته (سفر تکوین توراة 13:46 و اعداد 24:26) و نیز نام شـهری از شهرهای کنعان است (کتاب یوشع 1:11 و 15:9) و منطقهٔ سامره در فلسـطین است و مرکز آن شکیم است که یکی از - شهرهای ما قبل یوسف بلکه از شهرهای قدیم دنیاست و سامریون: فرقه ای از یهودند که با یهود اختلافات جوهری دارند فقط کتابهای پنج گانهٔ توراة و یکی دوتای دیگر از ضـمایم آن را قبول دارند (و متن کتابهاشان نیز با کتابهای یهود، اختلافات دارد) و مرکز عبادت آنان در اورشـلیم نیست بلکه بر کوه جریزیم واقع در جنوب شکیم است (منجد ج 2 و غیره).

و سمرقند: کلمهٔ معرب است از شمر کند - کند در زبان ترکی بمعنی حصار و قلعه است

و شمر (بفتح شین و کسر میم)، فاتح سغد (صغد)؛ بانی آن بوده و نوع خانه های سمرقند مشجر و دارای آب جاری است و بهمین مناسبت مغولان اسم شمر کند را به محل شمران و کند طهران گذاردند زیرا محال شمران و کند نسبت به طهران بی آب و درخت، (سمرقند) محسوب است.

و دلیل بر این موضوع: نبودن نام شمران (که فعلا مردم بومی محل شمران و میرزایان، شمیران می گویند) و نام کند (که فعلا مردم بومی محل، کند می گویند و میرزایان کن می گویند) در کتب تاریخ مربوط به ما قبل از مغولان است.

پس از تقطیع محل و دو صاحب پیدا کردن، کلمه هم تقطیع شده یکی شمر شده با الحاق (ان) که علامت نسبت است و دیگری بحال خود باقی مانده است.

چون کلمهٔ سامری در قرآن کریم (آیات 87 و 88 از سورهٔ طه) مورد و مصدر ارباب لغت و تفسیر و یهودان و مسیحیان قرار گرفته است ناچار به بسط کلام پرداختم:

: سامری کرمانی بوده (قاموس در یکی از گفتارهایش).

: سامری اهل سامره بوده (سامره 400 سال بعد از موسی ساخته شده).

: سامری منسوب به قبیلهٔ سامره است.

: سمائیل نامی در شکم گوساله می رفته و بانگ گاو می کرده (ربی یهوداه).

: سامری آدم بدی بوده که ضرب المثل شده و لذا باین سمائیل، سامری گفته اند (انیس الاعلام ج 2 ص 383).

: شمرون بصورت سامری درآمده... (اعلام قرآن).

محرر این تفسیر گوید: نظر من این است که: سامری، اسمش موسی و پسر ظفر بوده چنانکه در اتقان سیوطی گفته و شغلش: داستان سرائی بوده و در آن زمان دانستن و گفتن داستانها نظر به قلت مردم با سواد، بسیار مهم بوده و هم اکنون نیز اهمیت دارد و مداحان، کار همان داستان سرایان را انجام می دهند جز اینکه داستان سرایان مورد بحث، مخصوص شب بوده اند و لیکن مداحان هم شب داستان می گویند و هم روز، و سامری به مصر و سینا

و کرمـان و غیرها سـفر کرده و قهرا چنین مردی جهان دیـده است، و بالطبع بر بسـیاری از علوم، بالخصوص بر علوم غریبه که مورد اشتیاق شدید مصریان بوده، همان مصریان - جادوپسند و تعبیر دوست و فال زن و اهرام ساز و پیکرتراش و نقاش و خطاط و مومیاگر، واقف بوده است، و علوم غریبـهٔ قـدماء کارهـای مهمی انجام می داده که بیرون آوردن بانگ گوساله از داخل یك گوسالـهٔ طلائی مجوف، مهم نبوده و بقول حسابگران حکم صفر داشته است.

مجلسی: هم لقبی بوده که پادشاه صفوی به ملا مقصود علی داده زیرا وی - مجلس آرای مجلس های پادشاهی و داستان سرا و شعرخوان آن مجالس بوده و شاید همین کار ملا مقصود علی، زمینه را هموار کرده که ملا محمد تقی پسـرش و علامه ملا محمد باقر مجلسـی نواده اش؛ مجلس آرای جهان اسلام و تشیع بشوند (الفیض القدسی).

خربیل

مردی از انتهای شـهر آمد و محرمانه به موسـی گفت: مجلسی برای مشاوره در کار تو تشکیل شده است و نقشهٔ کشتن تو را طرح کرده اند، نصیحت مرا بشنو و از مصر به دررو.

نام این مرد در قرآن ذکر نشـده است و لیکن نام این مرد: خربیل است و خربیل (بکسـر خاء و سـکون راء و کسـر باء یائی و لام آخر) لقب اوست و اسمش سمعان است چنانکه قرطبی گفته است (شرح قاموس در لغت خربل).

مترجم و شارح قاموس در لغت (شـمع) می نویسد که: صاحب قاموس شـمعان را با شین ذکر کرده مثل صاحب تبصره و لیکن زمخشری در تفسیر کشاف با سین بی نقطه گفته و قرطبی نیز با سین بی نقطه گفته است و شمعان بر وزن سلمان است.

(بالجمله: موسی: هراسان، راه مدین را پیش گرفت).

«شمع موسی را بهل افروخته *** که به مدین می رود آن سوخته»

(اقتباس از مولوی).

هارون «اهرون» برادر موسی

هارون «اهرون» برادر موسی(1)

هارون از پیامبران و پسر بزرگ عمرام «عمران» است و چنانکه در قاموس مقدس

1- اهرون (بر وزن منصور) همان هارون است (انیس الاعلام ج 1 ص 252).

گفته: هـارون بمعنی کوه نشـین و یـا متنور است (یعنی نورانی) و وی اول زادهٔ عمرام و پسـرزادهٔ لاوی است از یوکابـد دخت لاوی که عمهٔ عمرام است (توراة سفر خروج 20:6 و سفر اعداد 59:26).

و از قرار معلوم این تزویج در آن زمان حرام نبوده و لیکن در شریعت موسی (توراة سفر لاویان 19:20) حرام گردید.

هارون کاهن خانوادهٔ خود بود، 83 ساله بود که به معیت موسـی مأمور دعوت فرعون شد زیرا هارون فصـیح الکلام بود (توراة سفر خروج 14:4). و موسـی فصـیح الکلام نبود و ازآن پس هر دو برادر در تکلم و عمل شراکت داشتند خواه در حضور فرعون و یا در مد نظر مشایخ بنی اسـرائیل، و هارون خیلی شـجاع و دلـدار بود و وی در غیبت موسـی که موسـی به کوه (طور) رفت به جانشـینی موسـی، زمامـدار بنی اسـرائیل شد، و سامری، گوساله را برای پرسـتش قوم بیرون آورد و پس از مراجعت موسی از طور، هارون مورد مؤاخذه موسی قرار گرفت و هارون بی تقصیری خود را اثبات کرد و سامری محکوم شد و در توراة در سفر خروج (4:32) عمل سامری را نسبت به هارون داده است و این غلط فاحشی است که از جمله موارد تحریف توراة است.

خلاصه: ریاست کهنهٔ اسرائیلیان از هارون شروع و به خانوادهٔ پسرش العازار پایان یافت (و منصب این سلسله را غصب کردند)(1).

هارون در سن 123 سالگی (توراة سفر اعداد 20:23-29) وفات یافت و محل قبر او در یکی از قله های کوه هور، باقی و معتبر است.

زن هارون

زن هارون، الیشابع (بفتح همزه و کسـر لام یائی و شین الفی و فتح باء و عین آخر) دختر عمیناداب (بفتح عین و شدّ میم مکسور یائی و نون الفی و دال الفی و باء آخر) است.

پسران هارون

هارون چهار پسر داشت: 1 - ناداب (بر وزن حاخام) 2 - أبیهو (بفتح همزه و

1- در اسـلام هم، منصب علی (ع) و منصب خانـدان او را غصب کردند و فرمایش پیامبر (ص) که علی را به هارون تشبیه فرموده است به جهاتی اشاره دارد و از جمله، همین جهت است.

کسر باء یائی و ضم هاء و واو آخر) 3 – العازار (بفتح همزه و کسر لام و عین الفی و زاء الفی و راء آخر) 4 – ایثامار (بکسر همزهٔ یائی و ثاء الفی و میم الفی و راء آخر) (توراة مشکول سفر خروج 23:6).

معانی لغات

الیشابع: یعنی خداوند قسم اوست و کلمه مرکب است از ایل و از شبع (شبع یعنی سوگند یاد کردن) و شبعه هم بمعنی هفت و هم بمعنی سوگند است.

عمیناداب: عمی یعنی قوم من و ناداب یعنی امیر و مجموعا یعنی قوم من امیر است.

ناداب: یعنی امیر.

ابیهو: یعنی خداوند پدر من است.

العازار: یعنی کسی که خداوند او را کومك می فرماید.

ایثامار: یعنی زمین درخت خرما. (ریشهٔ کلمه از تمر بمعنی خرماست).

مریم (خواهر موسی)

در قاموس مقدس کلمهٔ مریم را به یاغی گری معنی کرده است. و محرر این تفسیر این معنی را، غلط می دانم و معنی صحیح آن، خانم خانمهاست و دلیل بر این مطلب این است که: مار و ماری و مرت و ماریه و مریم همه از یك ریشه اند باین شرح:

مار و ماری: کلمات سریانی است یعنی سید «آقا» و بیشتر دربارهٔ قدیسین، استعمال می شود و در زن قدیسه مرت (بضم میم و سکون راء و تاء آخر) می گویند (منجد به ترجمه) (مار گزنده نیز در مبحث قداست، سهم مهمی دارد از جمله موضوع شیطان و بهشت توراة).

ماریه: هم بهمین معنی است «یعنی خانم».

اما مریم: همانهاست به اضافه «میم» که علامت تثنیه و بلکه جمع است مانند مصر و مصرایم و سوفر و سوفریم و سیفر و سیفریم – بنابراین مریم: بمعنی خانم خانمهاست. ب.

احتمال می رود که مریم تخمینا ده سال از موسی بزرگتر بوده که دربارهٔ شیر موسی و معرفی دایه، نظارت کرده است. (قاموس مقدس).

مریم: زن کالیب(1) بن یفنا «یفنه» بوده (کالیب بعد از یوشع و یوشع بعد از موسی قائد بنی اسرائیل شد).

مریم: در قادش «بفتح دال» وفات یافت و پس از رفتن جماعت اسرائیلیان به کوه هور (هور: بر وزن نور) هارون وفات کرد (توراة سفر اعداد 20).

تماس قرآن کریم با مدین

اشاره

قرآن کریم در چند مورد با مدین تماس گرفته: 1 - دربارهٔ نبوت شعیب (ع) است 2 - دربارهٔ فرار موسی از مصر به مدین است.

مدین: «بر وزن جعفر» قریهٔ شعیب (و قبیلهٔ او) است در سمت شرق عقبه و اهل آن عرب اند و در این روزگار - معان - نامیده می شود (معجم القرآن به ترجمه و خلاصه).

مدیان: بمعنی دشمنی است(2) و آن اسم یکی از اولاد ابراهیم از زن او قطوره است (توراة سفر تکوین 2:25 و 4) بعضی گویند که زمین مدیان از خلیج عقبه تا به موآب و کوه سینا امتداد می داشت و دیگران گویند که از شبه جزیرهٔ سینا تا فرات امتداد داشت.

و قوم آنجا با فلسطین و لبنان و مصر تجارت داشتند و در وقت فروخته شدن یوسف اهالی آنجا با اسماعیلیان رفاقت داشتند و اسماعیلیان از سکنهٔ مدیان بودند و خود موسی نیز مدتی سکونت می داشت (توراة سفر خروج 15:2-22 و سفر اعداد 29:10) و در بلادی که در شرقی ادوم و موآب واقع است خرابه های بسیار دیده می شود و بعضی اراضی آن در نهایت باروری است.

و گویند که: نسل مدیانیان در اراضی مدیان سکونت می کردند و مدیانیان بر ضد اسرائیلیان همدست شدند علی هذا خداوند خبر هلاکت ایشان را داد (سفر اعداد توراة 22 و 16:25-18) و با وجودی که ایشان بعد از آن زیست نمودند و بر بنی اسرائیل تنگ گرفتند باز یوشع بر ایشان غلبه یافت و نزدیك بود که منقرض و متلاشی شوند (کتاب داوران 6 و 7 و 1:8-28 و مزامیر 9:83 و 11) و از آنجا با عرب و موآبیان محسوب

1- کالیب: بمعنی زخم است.

2- در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم.

گشتند (قاموس مقدس به خلاصه) (مدیان بر وزن انسان است - توراة مشکول).

ابو زید گفته: مدین در کنار بحر قلزم، مقابل تبوك است اما به فاصلهٔ شش منزل و مدین از تبوك بزرگتر است و در آنجا چاهی است که موسی برای گلهٔ شعیب، آب کشید و من این چاه را خود دیدم، روی آن، سرپوش بود و اطاقی روی آن ساخته شده بود و مردم مدین از قنات جاری، آب برمی داشتند و مدین: اسم قبیله هم هست (ه).

مدین: نام شهر قوم شعیب است و بنام مدین بن ابراهیم نامیده شده است، دربارهٔ محل مدین سه قول دیگر هم هست (به خلاصه و ترجمه از معجم البلدان در لغت مدین).

اصحاب ایکه: (بر وزن صرفه) همانها هستند که شعیب بر آنان مبعوث شد و اصحاب ایکه در تبوك بودند و شعیب از مردم ایکه نبود بلکه از مردم مدین بود (معجم البلدان به ترجمه در لغت تبوك).

ایکه: که در کتاب خدای عزّ و جلّ وارد است که فرموده: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ» بقولی همان تبوك است که پیامبر (ص) به جنگ تبوك رفت و آن آخرین جنگهای پیامبر (ص) بود. و مردم تبوك هم می گویند و بین آنها معروف است که شعیب (ع) برای دعوت اهل تبوك مبعوث شده است و من در کتابهای تفسیر این مطلب را نیافتم و مفسرین می گویند: ایکه بمعنی بیشهٔ پردرخت است و مراد به اصحاب ایکه همان اهل مدین است، من می گویم: مدین و تبوك، همسایه اند (به ترجمه از معجم البلدان در لغت ایکه).

(در توراة مشکول (سفر خروج 1:3) یثرون (بر وزن منصور) را با ثاء سه نقطه نوشته است و در توراة فارسی با تاء دو نقطه) و در قاموس مقدس می نویسد: یترون (یعنی فضل او) و وی کاهن (یعنی عالم) یا امیر مدیان و پدرزن موسی بوده (سفر خروج 1:3).

یترون (در سفر خروج 18:2 و سفر اعداد 29:10): بنام «رعوئیل» هم خوانده شده است و از قرار معلوم یترون لقب کار وی بوده (رعوئیل: بفتح راء و ضم عین است (توراة مشکول) و کلمه مرکب است از (رعو) و از (ئیل) یعنی خدا او را رعایت می کند - ب).

الف: شعیب (ع)

محرر این تفسیر گوید: اصراری در کار است که پدرزن موسی را - یترون معرفی کنند نه شعیب و جهت آن این است که: شعیب از پیغمبران عربی است و یهود، حاضر نیستند حتی اسم او را بر زبان و بر قلم بیاورند در صورتی که همین شعیب در حقیقت، جان موسی را حفظ کرده، خانه داده، غذا داده، گوسفند داده، دختر داده، هم و غم موسی را تسکین داده، حدود ده سال موسی را نگهداری کرده که گرفتار فرعون مصر نشود، عصا داده (همان عصا که معجزات از آن بظهور می رسید) یك بار دیگر هم برای دیدن موسی به صحرای سینا آمده(1) و بالجمله: موسی را در پناه خود نگهداری کرده تا آن زمان که فرعون همان فرعون که در صدد قتل موسی بود وفات کرده است(2) و من بسیار از این نمك نشناسی یهود در عجبم.

ب: موسی

موسی تمامی آزادی و تعیش و حکمرانی درگاه پادشاهی مصر را از دست داده، بطرف دشت گریخت و وارد مدین شد و به کنار چاه آبی گرسنه و خسته رسید بالاخره به منزل شعیب پیغمبر باریافت و صفوره دختر شعیب را در برابر اجیر شدن جهت شبانی گوسفندان شعیب به حبالهٔ نکاح درآورد. در اواخر چهل سالگی که مراجعت می کرد آتشی را در وسط درخت(3) مشتعل دید که آتش افروخته و در درخت اثر سوختگی ظاهر نیست.

موسی محض اطلاع بر حقیقت این منظر عجیب نزدیك آمد که ناگاه از وسط درخت خطاب در رسید که ای موسی تو باید که به مصر بروی و قوم مرا از دست ظلم قبطیان رهائی بخشی؛ و با دریافت دو معجز (تبدیل عصا به مار و تراوش نور از دست) خدا وعده فرمود که وی را به آیات و عجائب، معاضدت فرماید.

بالجمله: برحسب درخواست موسی، هارون برادرش معین او قرار داده شد

1- توراة سفر خروج باب 18.

2- توراة سفر خروج 23:2.

3- در بوتهٔ مشتعل دید (توراة).

که پشت او را قوی دارد و در توراة (سفر خروج 3) پس از اشاره به مطالب مذکوره می نویسد که: خدا، اسم اعظم اهیه را به وی عطا فرمود.

و در قاموس مقدس می نویسد: موسی از آنجا مصمم شده راه مصر پیش گرفته خود با زوجه و دو پسرش به مصر رفتند.

صفوره زن موسی

صفوره (بفتح صاد و کسر آن و شدّ فاء مضموم و سکون واو و فتح راء و هاء آخر) یعنی گنجشك ماده و در عربی عصفوره (بضم عین) گنجشك ماده و نر آن را عصفور؛ می گویند.

بالجمله: وی دختر یثرون، کاهن مدیانی بود که در ازدواج موسی درآمد و برای وی دو پسر تولید نمود: 1 - جرشوم (بکسر جیم و سکون راء و ضم شین و سکون واو و میم آخر - توراة مشکول) یعنی غریب.

2 - الیعازر (بفتح همزه و کسر لام یائی و عین الفی و فتح زاء و راء آخر - توراة مشکول) یعنی خداوند کومك من است(1) (توراة مشکول سفر خروج 21:2؛ 22 و 3:

1 و 22:4).

در اتقان سیوطی ج 2 ص 147 در توضیح آیهٔ قرآن (وارد در سورهٔ قصص:) یعنی «امرأتین تذودان» می نویسد: «هما، لیا و صفوریا و هی التی نکحها، و ابوهما شعیب و قیل یثرون ابن اخی شعیب».

صفوراء: در کفرمنده (بفتح کاف و فاء مفتوح و سکون راء و فتح میم و سکون نون و فتح دال و هاء آخر) مدفون است. معجم البلدان در همین لغت می نویسد: «کفرمندة، قریة بین عکا و طبریة بالأردن، یقال لها مدین المذکورة فی القرآن و المشهوران مدین فی شرقی الطور، و فی کفرمنده: قبر صفوراء زوجة موسی علیه السّلام و به الجب الذی قلع الصخرة من علیه و سقی لهما، و الصخرة باقیة هناك الی الآن و فیه ولدان لیعقوب یقال لهما اشیر و نفتالی».

1- اسم پسرها، حاکی از شرح حال خود موسی است که اولی، ناظر به غربت اوست و دومی ناظر به بهبودی احوال اوست.

تماس قرآن با مصر در عهد فرعون دیگر

اشاره

فرعونی که در صدد کشتن موسی بود درگذشت (توراة سفر خروج 23:2) و موسی آهنگ مصر کرد و در راه سفر به منصب نبوت و رسالت نائل شد و با عصای معجزنما رو به مصر نهاد و به معیت هارون: فرعون عهد خویش را به توحید و آزاد کردن کلیهٔ بنی - اسرائیل دعوت کرد و فرعون تسلیم موسی و هارون نگردید و موسی با ده ضربت، ضرب شست به فرعون نشان داد و آخرالامر بنی اسرائیل را از مصر بطرف دریای بحر احمر و از دریا به سینا برد و فرعون و اتباعش که به تعقیب آنان آمده بودند، غرق شدند.

بلاهای ده گانه که بر مصریان وارد آمد

1 - تبدیل آب رود نیل به خون. 2 - بلیهٔ وزغها که از آب های مصر سر به در آوردند. 3 - بلیهٔ پشه ها. 4 - بلیهٔ مگسها. 5 - بلیهٔ وبا بر شتران و بر گوسفندان.

6 - بلیهٔ دملها در انسان و حیوان. 7 - بلیهٔ سرما و تگرگ. 8 - بلیهٔ ملخ. 9 - بلیهٔ تاریکی غلیظ سه شبانه روز. 10 - بلیهٔ قتل اول زادگان مصریان. (توراة سفر خروج 8 و 9 و 10 و 11 و 12 و 30 و سفر لاویان 13).

معجزات موسی

تذکر: معجزات موسی دو گونه بوده است: 1 - معجزات مجملات 2 - معجزات مفصلات.

اما معجزات مجملات عبارت است از: 1 - عصا که بصورت مار در می آمد 2 - دست موسی آنگاه که مانند برف سفید می شد و این بلاهای ده گانه بوسیلهٔ ید بیضاء (یعنی دست سفید) موسی بود آنگاه که عصا در دست داشت.

اما معجزات مفصلات عبارت است از: ده معجزه که در بالا ذکر شد و با استثناء دهمی که قتل اول زادگان مصریان است نظر به این که مقارن بیرون رفتن موسی و اتباع از

مصـر بوده است و نبایـد به حساب دعوت فرعون و فرعونیان گذارده شود مجموع آیات (9) تا خواهـد بود و ازاین جهت است که در قرآن کریم در سورهٔ بنی اسرائیل «وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسىٰ تِسْعَ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ» فرموده است یعنی نه معجزه به موسی دادیم.

و در سورهٔ اعراف: از طوفان، (طوفان از هر چیزی، آنست که: بسیار باشد و خود:

شامل بلیات پشه و وبا (مرگ ریشه کن) و دمل و سـرما و تگرگ و تاریکی و قتل - اول زادگان می شود) و از ملـخ و قمل (بضم قاف و شـدّ میم مفتوح) (یعنی مگسهای کوچك چنانکه در کتاب مفردات راغب گفته است) و از وزغ و خون اسم برده و بعنوان (آیات مفصلات) ذکر کرده است. نیز در سـورهٔ اعراف از سـنین یعنی قحطی و نقص ثمرات یعنی کمی میـوه هـا دربـارهٔ فرعون و فرعونیـان اسم برده است و این موضوع در سالهای طغیان فرعون تا غرق شدنش ادامه داشته و سایه افکن بوده است.

و نیز در سورهٔ اعراف وقوع رجز (بکسـر راء و سـکون جیم) (یعنی پلیدی و بت پرستی و عذاب و شکنجه) را بر فرعون و فرعونیان ذکر کرده است و مراد از آن همان بلاهای ده گانه است.

آسیه

آسـیه، دختر مزاحم، زن فرعون است و وی آنگاه که شـنید عصای موسـی، آلات سحریهٔ ساحران را بلعید ایمان آورد و لذا مغضوب شد و فرعون او را شکنجه داد به این گونه که دو دست و دو پای او را به چهار میخ کشید و روبروی خورشید نگاه داشت و او را به پشت خوابانید و سنگ آسیا بر سینه اش نهاد تا جان سپرد و در روایت آمده که در آن حالت؛ عرض کرد: «رَبِّ اِبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي اَلْجَنَّةِ» (سورهٔ تحریم از قرآن کریم) یعنی:

پروردگارا خانه ای در بهشت بمن مرحمت کن، لذا خانهٔ خود را در بهشت دید که در دست ساختمان است (مجمع البحرین به ترجمه در لغت مرا).

ریشـهٔ کلمه (ا - س - ی) و آسـیه بر وزن کامله بناء اسـتوار و پایه و سـتون و خم است و آسـیه: اسم دختر مزاحم زن فرعون است (شـرح قاموس).

مزاحم: بضم میم و کسـر حاء است (قاموس مشـکول). بین مصـر و قاهره؛ مشـهدی است که قبر آسیه بنت مزاحم زن فرعون در آنجاست (معجم البلدان ج 8 ص 77 در لغت مصر به ترجمه).

تماس قرآن کریم با سیناء

اشاره

شبه جزیرهٔ سیناء: پل نیل است به اردن و فرات به تعبیر دیگر: بیابانی است بین افریقا و آسیا و به عبارت دیگر خاك مصر را به سوریه و حجاز وصل می کند و اسمهای آن عبارتست از: جزیرهٔ طور سیناء یا جزیرهٔ سیناء یا برای اختصار جزیره یا سیناء می گویند.

جهت اینکه طور سیناء می گویند زیرا (طور) مشهورترین کوههای جزیره است و اما سیناء در لغت بمعنی سنگ است زیرا کوه آن بسیار است و بقولی سیناء از (سین) است که در عبری بمعنی ماه است زیرا اهالی آن در قدیم؛ ماه را پرستش می کرده اند. و من می گویم نسبت دادن این شبه جزیره به ماه شاید برای این باشد که از صافی جوّ و لطافت هواء و فراخی زمین؛ قرص ماه بهترین منظر را دارد.

در آثار مصر قدیم، سیناء را «توشویت» می گفتند یعنی زمین خشك بی آب و گیاه و در آثار آشوریها باسم «مجان» است که شاید تحریف «مدین» باشد و مدین اسمی است که مؤرخین عرب بر شمال حجاز و جنوب فلسطین اطلاق کرده اند که همان بلادی است که مؤرخین یونانی باسم «ارابیابترا» گفته اند یعنی بلاد عربی سنگی.

و در توراة باسم «حوریب» یعنی خراب معروف است همچنان که باسم «سیناء» هم معروف است. و یکی از علماء توراة گفته که: اسم حوریب بر تمام بلاد و اسم سیناء بر مشهورترین کوه این بلاد گفته می شده است، سپس اسم حوریب و سایر اسماء قدیم، فراموش شده و همین اسم «سیناء» باقی مانده است.

سیناء در بیشتر عصرهای تاریخی، ملحق به مصر بوده است بااینکه مردم سیناء از آغاز تاریخ تاکنون از اصل سامی بوده اند مانند سکنهٔ سوریه.

سیناء برحسب طبیعت زمین آن سه تقسیم بزرگ می شود:

بلاد طور در جنوب.

بلاد تیه در وسط.

بلاد عریش در شمال.

مشـهورترین کوههای بلاد طور «کوه طور سـیناء» است که در شـصت کیلومتری شـمال شـرقی شهر طور است و راهبان سینا شفاهی می گوینـد که این کوه: همـان کوه معروف در توراة به «کوه حوریب» یـا «کوه سـیناء» یا «جبل اللّه» است یعنی کوهی که موسـی گوسـفندان پـدرزن خود یثرون کاهن را در آنجا می چرانیـد و پروردگار در بوتـهٔ (و نزد ما در درخت) افروخته ظاهر شـد و موسـی را امر به بازگشت به مصر و نجات بنی اسرائیل از اسارت نمود (سفر خروج 4:3) همان کوهی که موسی پس از بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر در آنجا وارد شد و پروردگار بر او تجلی کرد و شـریعت را بر او نازل ساخت. (سفر خروج 19) همان کوهی که ایلیای پیغمبر پس از سـفر پرمشقت از بئر سبع در آنجا چهل شبانه روز به عبادت پرداخت و خدا با او سخن گفت (کتاب پادشاهان 19) و این کوه دندانه ها دارد که بلندترین آنها را کوه می نامند.

کوه موسی: در عرض شمالی 28 درجه و 32 دقیقه و 6 ثانیه و طول شرقی 33 درجه و 58 دقیقه و 38 ثانیه است و از سطح دریا 7363 قدم ارتفاع دارد؛ و در قلهٔ آن کنیسه ای کوچك برای راهبان دیر سیناء ساخته شده.

کوه مناجات: در شمال کوه موسی است و مردم صحرانشین می گویند: همان کوهی است که موسی در آنجا با خدا مناجات کرده و بهمین اسم هم نامیده شده است و آن شش هزار قدم از سطح دریا مرتفع است.

کوه صـفصافه: در شـمال غربی کوه موسی است و 6760 قـدم از سـطح دریا مرتفع است. و بر جلگه ای فراخ که سـمت غربی کوه است، سایه افکن است که «سـهل الراحه» می نامنـد و به مقـدار یك میل مربع است و از سـطح دریا 5000 قدم مرتفع است و تلی از سـنگ در طرف شرقی جلگه است که به «مقام النبی هارون» معروف است.

و اکثر محققین امروزه بر این هستند که کوه صفصافه: همان کوهی است که موسی برای القاء وصایا (احکام عشره) بر بنی اسرائیل برآن کوه ایسـتاده است و اما «سهل الراحه» همان جلگه ای است که بنی اسرائیل هنگام دریافت وصایای ده گانه در آنجا ایستاده بودند (سفر خروج 19).

و تلی که اکنون «مقام النبی هارون» برآن است همان تلی است که بنی اسـرائیل، در آنجا گوسالهٔ طلائی را در غیاب موسـی (که موسـی در سر کوه بود) پرستش کردند (سفر خروج 32).

مردم جزیرهٔ سیناء سالی یك بار، کوه موسی و مقام النبی هارون را در تابستان زیارت می کنند و قربانی می گذارند.

جبال تیه

بلاـد تیه که به صـحرای تیه هم معروف است، جلگـهٔ بی آب و علف بزرگی است که مساحت آن ده هزار میل مربع است و 1500 قدم از سطـح دریـا ارتفـاع دارد و فاصـلهٔ بین بلاد تیه و بلاد طور؛ یك سلسـلهٔ بزرگ از کوههاست که به «کوههای تیه» معروف است و از مقابل سوئز تا مقابل عقبه، امتداد دارد و بشـکل کمان بزرگی است که محدب آن بطرف جنوب است و شهرت دارد که: بلادی که بنی اسرائیل در آن سرگردان شدند همین است و لذا باسم تیه (که بمعنی سرگردانی است) موسوم شده است.

من از یکی از مشایخ تیه پرسـیدم که: چرا این بلاد را «تیه» می گویند؟ در جوابم گفتند: موسی با چهل نفر نبی (راهنما) بعزم قدس شریف حرکت کرد، چون وارد تیه شدنـد، در تعیین راه اختلاف کردنـد، موسـی؛ به راهی رفت که حـدود نه روز به مقصد رسـید و آن چهل نفر به راهی دیگر رفتنـد و وارد جلگـهٔ تیه شدند و چهل سال سـرگردان گشـتند و لذا این جلگه «تیه» نامیده شد (تاریخ سـیناء ج 1 ص 9-31 به ترجمه و خلاصه).

(طور سـینین) بکسـر اول و سوم و (سـیناء) بکسـر سـین و فتح آن و مد آخر و (سـینا) بکسـر اول و قصـر آخر، کوهی است در شام (شرح قاموس). محرر این تفسیر گوید: (ضبط کلمات را از شرح قاموس بگیر و معنای آن را بحال خود بگذار).

مسیر موسی

منازل و مراحل بنی اسـرائیل از زمین مصـر، با افواج خود که زیردست موسـی و هارون کوچ کردند (طبق توراة سفر اعداد 33) بشرح ذیل است:

ص: 343

1 - از رعمسیس(1) (بفتح راء و فتح عین و سکون میم و کسر سین یائی و سین آخر یعنی پسر آفتاب).

در اینجا، موسی، استخوانهای یوسف را با خود برداشته (تورات سفر خروج 19:13).

2 - سکوت (سکوت بر وزن عصفور بضم عین و فاء یعنی سایبانها).

3 - ایثام (بر وزن ایجاد) نام محلی است در مصر.

4 - موسی با بنی اسرائیل بسوی فم الحیروث برگشتند که کنار دریاست و در جلو مجدل فرود آمدند (فم یعنی دهنه و حیروث بکسر حاء یائی و ضم راء واوی و ثاء آخر یعنی مغاره ها) و (مجدل بر وزن جعفر یعنی برج).

5 - از مقابل حیروث کوچ کرده از میان دریای سرخ به بیابان عبور کردند.

6 - ماره (بر وزن قاره به شدّ راء یعنی تلخ زیرا دارای چشمهٔ تلخ بود).

7 - ایلیم (بکسر همزه یائی و کسر لام یائی و میم آخر یعنی درختان).

8 - دشت سین (بر وزن شیر - رجوع به سیناء).

(من و سلوی در دشت سین نازل شد - توراة سفر خروج 16).

9 - دفقه (بضم اول و سکون دوم و فتح سوم یعنی بازار حیوانات).

10 - الوش (بر وزن رسول یعنی جمعیت مردم یا محل حیوانات درنده).

11 - رفیدیم (بفتح راء و کسر فاء یائی و کسر دال یائی و میم آخر یعنی راحتها).

محل زدن عصا بر سنگ برای آب (توراة سفر خروج 17) در رفیدیم بوده و نیز یثرون پدرزن موسی زن و دو پسر موسی را که قبلا پس فرستاده بود به رفیدیم آورد و نیز یثرون پیشنهادی بموسی برای کیفیت رسیدگی به کار مردم داد تا زیاده از حد خسته نشود (توراة سفر خروج 18).

12 - صحرای سینا «بیابان سینا».

موسی در کوه (طور) برای دریافت الواح به اربعین نشست (این اربعین، اربعین میقات

1- رعمسیس: نام شهری است که در حدود مرز و بوم مصر بوده و فرعون، اسرائیلیان را در آنجا سکونت داد (توراة سفر تکوین 11:47).

است) (توراة سفر خروج 24).

موسی، هارون و پسران هارون را برای امر کهانت نصب کرد (توراة سفر خروج 28).

سامری در بیابان سینا گوساله ساخت و بنی اسرائیل گوساله را پرستش کردند و چون موسی از طور برگشت و منظره را دید ناراحت شد تا آنجا که الواح را بر زمین انداخت و الواح شکست.

موسی به کار گوساله پایان داد و گوساله پرستان را تنبیه نمود (توراة سفر خروج 32).

موسی؛ برای شفاعت از بنی اسرائیل در امر پرستش گوساله به طور رفت و به اربعین نشست (تقاضای رؤیت خدا نیز در همین اربعین بوده(1) و این اربعین، اربعین شفاعت است - توراة سفر تثنیه 18:9).

موسی، برای تجدید مطالب لوح های قبلی دو لوح سنگی تهیه کرد و به طور رفت و به اربعین نشست (این اربعین، اربعین ضراعت است) (توراة سفر خروج 34).

13 - قبروت هتأوه (قبروت بر وزن جبروت و هتأوه بفتح هاء و شدّ تاء مفتوح و سکون همزه و فتح واو و هاء آخر یعنی قبرهای شهوت و طمع).

بنی اسرائیل از ماهی مجانی مصر و خیار و خربزه و تره و پیاز و سیر مصر یاد کردند و گوشت خواستند، لذا سلوی (که مرغی است) بارید و قوم مدت یك ماه می خوردند و چون سلوی را برای خود ذخیره کردند، خدا قوم را به بلای سخت مبتلی ساخت و آنها که

1- توراة سفر خروج 24.

شکم پرست شدند مردند و در آنجا دفن شدند و لذا محل به قبروت هتأوه موسوم شد (توراة سفر اعداد 11).

14 - حضیروت (بفتح حاء و فتح ضاد و سکون یاء و ضم راء و سکون واو و تاء آخر یعنی دهات «قراء»).

مریم خواهر موسی (و هارون نیز بنقل توراة) دربارهٔ زن حبشی که موسی گرفته بود بر او شکایت آورد؛ زیرا زن حبشی گرفته بود ولی مریم تنبیه گردید به این که بدنش پیس شد و بعدا به دعاء موسی، شفا یافت (توراة سفر اعداد 12).

15 - رثمه (بکسر راء و سکون ثاء و فتح میم و هاء آخر).

16 - رمون فارص (رمون بکسر راء و شدّ میم مضموم و سکون واو و نون آخر یعنی انار و فارص بفاء الفی و راء مفتوح و صاد آخر یعنی حد و نیز شکستگی).

17 - لبنه (بکسر لام و سکون باء و فتح نون و هاء آخر یعنی سفید).

18 - رسه (بکسر راء و شدّ سین مفتوح و هاء آخر).

19 - قهیلاته (بضم قاف و فتح هاء و سکون یاء و لام الفی و فتح تاء و هاء آخر یعنی مجمع).

20 - جبل شافر (جبل بفتح جیم و باء یعنی کوه و شافر به شین الفی وفاء مفتوح و راء آخر یعنی درخشندگی).

21 - حراده (بر وزن سلامه یعنی ترس).

22 - مقهیلوت (بفتح میم و سکون قاف و فتح هاء و سکون یاء و ضم لام و سکون واو و تاء آخر).

23 - تاحت (بتاء الفی و فتح حاء و تاء آخر یعنی منزل).

24 - تارح (بتاء الفی و فتح راء و حاء آخر یعنی تنبل).

25 - مثقه (بکسر میم و سکون ثاء و فتح قاف و هاء آخر یعنی شیرینی - مثقه در نسخهٔ فارسی بجای ثاء سه نقطه، با تاء دو نقطه است).

26 - حشمونه (بر وزن منصوره یعنی بارآور).

27 – مسیروت (بضم میم و کسر سین یائی و ضم راء و سکون واو و تاء آخر یعنی دسته ها).

28 – بنی یعقان (بفتح باء و کسر نون یائی، و فتح یاء و سکون عین و قاف الفی و نون آخر یعنی پسران یعقان که اسم قبیله ای می باشد).

29 – حور الجدجاد (حور بر وزن نور و جدجاد بر وزن انصاف یعنی کوه جدائی).

30 – یطبات (بضم یاء و سکون طاء و باء الفی و تاء آخر یعنی نیکو).

31 – عبرونه (بر وزن منصوره یعنی تعبیرکننده).

32 – عصیون جابر (بکسر عین و سکون صاد و ضم یاء واوی و نون آخر – و جیم الفی و فتح باء و راء آخر یعنی فقرات جبار).

33 – بیابان صین که قادش باشد (صین بر وزن شیر) یعنی نخلهٔ پست (قادش بفتح دال) یعنی مقدس.

(مریم خواهر موسی وفات یافت و در قادش مدفون شد – توراة سفر اعداد 20).

موسی در قادش، عصای خود را برای آب بر سنگ زد.

34 – جبل هور (هور بر وزن نور یعنی کوه).

هارون برحسب فرمان خدا بر کوه هور برآمد و در سال چهلم خروج بنی – اسرائیل از زمین مصر در روز اول ماه پنجم وفات یافت، و هارون 123 ساله بود که در کوه هور درگذشت و جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند (توراة سفر اعداد 20) 35 – صلمونه (بر وزن منصوره یعنی سایه دار).

36 – فونون (بضم فاء و سکون واو؛ و ضم نون و سکون واو و نون آخر یعنی ظلمت).

37 – اوبوت (بر وزن فونون یعنی مطهره های آب).

38 – عیی عباریم در حدود موآب (عینی بفتن عین و یاء مشدّد مکسور و یاء آخر – یعنی خرابه ها یا کومه ها و عباریم یعنی مخاضات «استخرهای شنا»).

39 – دیبون جاد (دیبون بکسر دال یائی و ضم باء واوی و فتح نون یعنی نزار و

فعلا آن را دیبان می گویند و بانی این شهر بنی جاد بودند).

40 - علمون دبلاتایم (بفتح عین و سکون لام و ضم میم واوی و فتح نون و کسر دال و سکون باء و لام الفی و تاء الفی و کسر یاء و میم آخر یعنی سرپوش دو قطعه انجیر).

41 - کوههای عباریم (بر وزن مصابیح یعنی مخاضات).

42 - عربات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا.

عربات بفتح عین و فتح راء و باء الفی و تاء آخر یعنی سوخته ها (خشك و بی آب و علف). موآب (بضم میم و سکون واو و الف ممدود و باء آخر) یعنی از پدر و آن اسم زمین موآبیان است و اریحا (بر وزن شریفا) یعنی مکان خوشبو و آن شهر با مکنت و قوتی بود در وادی اردن.

واقعهٔ بلعام و بالاق در این محل بوده که در محل خود ذکر خواهد شد.

و (طبق سفر تثنیه 1:33 و 2) موسی مرد خدا قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده گفت: «یهوه از سینا آمد، و از سعیر بر ایشان طلوع نمود، و از جبل فاران درخشان گردید...».

و موسی بندهٔ خداوند در زمین موآب وفات یافت و در زمین موآب در مقابل بیت فغور در دره مدفون شد و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است. (محرر این تفسیر بسی متأسف است).

و چون موسی وفات یافت صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند و پس از رحلت موسی، یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود زیرا موسی دستهای خود را بر او نهاده بود و بنی اسرائیل از او اطاعت کردند (توراة سفر تثنیه 34).

در معجم البلدان به ترجمه می نویسد: سیحان بر وزن سلمان قریه ای است در بلقاء از توابع موآب که گفته می شود: قبر موسی بن عمران (ع) در آنجا بر زبر کوهی است.

ایضاحات مربوط بموضوع ایام اقامت موسی در مدین و مصر

اشاره

مطالب ذیل مربوط بموضوع ایام اقامت موسی در مدین و مصر است که ذیلا

می نگارم:

1 – شعیب پدرزن موسی و شعیب بن مهدم.

2 – فرعون عهد موسی.

3 – اهرام.

4 – هامان

شعیب بن مهدم

اشاره

یاقوت در کتاب معجم البلدان در لغت (ضـین) به ترجمه می نویسد: ضـین بکسـر ضاد و سکون یاء و نون: کوهی است در یمن و اسم آن در حدیث ذکر شده و حدیث این است: من کان علیه دین و لو کان مثل جبل ضین قضاه اللّه تعالی عنه اذا قال: «اللهم اکفنی بحلالك عن حرامك و اغننی بفضلك عمن سواك»: یعنی هرکس که این دعاء را بخواند، خدای تعالی وسیلهٔ پرداخت وام او را؛ فراهم می سازد گرچه آن وام به اندازهٔ کوه ضین باشد.

و قبر شـعیب بن مهدم (مهدم بر وزن صرصـر) در ضـین است و او پیامبری است که مأمور دعوت مردم عرب گردید – و این غیر از شعیب است که در سرگذشت موسی مذکور است (ه).

(در کتاب ناسخ التواریخ سپهر بجای مهدم (مهزم) ذکر شده است ولی غلط است و تفصیل آن در سال 115 میلادی ذکر خواهد شد).

قبر شعیب پدرزن موسی

یاقوت در معجم البلدان به ترجمه و خلاصه می نویسد: حطین (بر وزن ابریق) نام قریه ای است بین أرسوف و قیساریه و قبر شعیب (ع) در آنجاست و حافظان ابو القاسم دمشقی و ابو سعد مروزی چنین گفته اند.

بعد می نویسد: حطین محلی است در بین طبریه و عکا که تا طبریه دو فرسخ فاصله دارد و نزدیك حطین، دهی است که نامش خیاره است و قبر شعیب (ع) در خیاره است و

این موضوع صحیح است و هیچ گونه شکی در آن نیست. و اگر آن دو نفر حافظ ضبط کرده اند که حطین در بین ارسوف و قیساریه است و ضبطشان صحیح باشد لابد غیر از حطین نزدیك طبریه است و اگر مرادشان همان حطین طبریه باشد، از آن دو غلطی سر زده.

و (سلطان) صلاح الدین یوسف بن ایوب در جنگ با فرنگیها در نیمهٔ ماه ربیع - الآخر سال 583 چنان جنگی بزرگ و منکر کرد که بر ملوك فرنگی ها ظفر جست که همین، موجب افتتاح شهرهای ساحلی گردید و فرعون فرنگی ها: ارباط را که کرك و شوبك را در تصرف داشت کشت و این جنگ در محل موسوم به حطین واقع در بین طبریه و عکا بوقوع پیوست (ه).

قاموس در لغت (خیر) می نویسد: «و خیارة: بلدة بطبریة، بها قبر شعیب (ع)».

(خیاره بر وزن افاده است).

فرعون

فرعون: لقب سلاطین مصر است چنانکه قیصر لقب سلاطین روم و کسری لقب شهریاران فارس می باشد و گاهی از اوقات این لقب با پادشاه مصر ذکر می شود و گاهی مقصود از آن؛ شهریار مخصوصی است همچون فرعون نخو و فرعون حفرع. و مدققین برآنند که لفظ فرعون بمعنی خانهٔ بزرگ است همچنان که موضع حکومت عثمانی را باب عالی می گفتند.

اما فرعون عصر یوسف: جواب قطعی ندارد چونکه فرعون لفظی است که افادهٔ وظیفه و منصب می نماید و علم شخصی نیست ولی از روی جزم و قطع می توان گفت که این فرعون، فرعون خروج نبوده است بلکه از فراعنهٔ هیکسوس یا شبانان بوده است و احادیث؛ اسم وی را پوفس نوشته است که آخرین سلسلهٔ ملوك این طبقه بوده است.

اما فرعون تسخیر: وی شهریار جدیدی است که یوسف را نمی شناخت یعنی همان که موسی در ایام او تولد یافت، و اکثری از علماء آثار مصریه برآنند که این فرعون:

(رامسس ثانی) است و او پادشاه سیمین از طبقهٔ نوزدهم سلاطین مصر است و او معروفترین

فراعنه و پادشاهی قاهر و غالب بوده، شهرهای بسیاری را مفتوح ساخته و شهرهای زیاد و هیاکل بیشمار در وادی نیل از دهنهٔ رود تا به (ابی سنبل) که در (نوبیا) است بنا کرده.

اما فرعون خروج: که موسی و هارون عجائب و آیات خود را در حضور وی به جاآوردند یعنی همان کسی که عساکرش در بحر قلزم پس از متابعت اسرائیلیان هلاك شدند:

منفثلی دوم پسر سیزدهمین رامسس ثانی است.

در روزگار این پادشاه، سطوت و اقتدار مصر رو بنقصان گذاشته بدین لحاظ وی به تکمیل مقبرهٔ خود دست نیافته است. (قاموس مقدس لغات یوسف و فرعون به خلاصه).

اهرام

در تفسیر عبده در سورهٔ فجر ذیل آیهٔ کریمهٔ «وَ فِرْعَوْنَ ذِي اَلْأَوْتٰادِ» به خلاصه و ترجمه می نویسد که: چه زیباست آیه را چنین معنی کنیم که فرعون صاحب اهرام، و جهت تعبیر از اهرام به میخها این است که اهرام از دور چون میخ ها بنظر می آید و ریشهٔ اهرام گوئی به زمین کوبیده شده است و ته بناء پهن و سر آن باریك است همچون میخ.

(تفصیل اهرام بعدا ذکر خواهد شد).

هامان

هامان: یعنی مشهور و آن نام دو نفر است: 1 - وزیر فرعون.

2 - وزیر اول اخشورش؛ که بر مردخای یهودی غضبناك شده بود زیراکه وی را تعظیم ننموده بود و بدین لحاظ پادشاه را برآن داشت که فرمانی صادر نمود که یهود را در تمام ممالك فارس در روز 13 اذار بقتل برسانند.

اما استر این فرمان را باطل نمود و هامان را بر همان داری که از برای مردخای حاضر نموده بود دار کشیدند و روز 14 و 15 ماه اذار را محض خلاصی یهود از دشمنانشان عید قرار دادند و عید «فور» یا «فوریم» خوانده شد، و در این دو روز در وقت ذکر اسم هامان، یهود صفیر استهزاء می زنند (کتاب استر 1:3 و 2 و 10:7 و 28:9 و 29 و قاموس مقدس).

استر یا هدسه: لفظ اول فارسی و بمعنی ستاره می باشد و لفظ دوم عبرانی و بمعنی درخت است و هر دو اسم دختر ابی جایل بود که در مملکت فارس تخمینا 500 سال قبل از مسیح تولد یافت.

و چون پدرش جهان را بدرود گفت عموزاده اش مردخای وی را تبنی کرده و پرورید و چون اردشیر، وشتی ملکه را مطلقه نمود؛ استر را برگزیده در جای وشتی ملکه شد و مورد عواطف ملوکانه گردید و بدان واسطه، مالیات قوم یهود که در آن وقت در ایران بسیار بود تخفیف یافت.

خلاصه استر به مرتبهٔ اعلی ترقی کرده بحدی اقتدار یافت که قوم خود را از بلای قتل عام رهانید و یهود روز فوریم را به یادگاری آن خلاصی تا امروز در کمال دقت نگاه می دارند.

اما نگارندهٔ صحیفهٔ استر به یقین معلوم نیست زیراکه بعضی به عزرا و برخی به کاهنی یهویاقیم نام و جمعی به مردخای نسبت می دهند و قاموس مقدس پس از بیانات فوق به خلاصه می نویسد: و آنچه از صحیفهٔ استر استنباط می شود آن است که نگارنده اش مردخای بوده (ه).

هامان: عدو الیهود، وزیر احشویروش الفارسی. ذکر فی سفر استیر من کتب العهد القدیم. و هامان وزیر فرعون ذکر فی القرآن (منجد ج 2).

ضبط لغات

استر: در عهد عتیق فارسی بکسر همزه و سکون سین و فتح تاء و راء آخر است.

و در عهد عتیق مشکول، استیر بفتح همزه و سکون سین و کسر تاء یائی و راء آخر است.

هدسه: بفتح هاء و فتح دال و شدّ سین مفتوح و هاء آخر است (عهد عتیق مشکول - کتاب استیر 7:2).

فارس: در عهد عتیق عربی مشکول بفاء الفی و کسر راء و سین آخر است.

وشتی: بفتح واو و سکون شین و کسر تاء یائی است (عهد عتیق مشکول).

احشویروش: بفتح همزه و فتح حاء بی نقطه و سکون شین و کسر واو یائی و ضم راء است (عهد عتیق مشکول).

اخشورش: در عهد عتیق فارسی (بفتح همزه و سکون خاء با نقطه و ضم شین و سکون واو و ضم راء و شین آخر) ضبط شده و معنی کلمه، شیر شاه است و آن لقب معدودی از سلاطین فارس و مداین است که در عهد عتیق مذکورند 1 - پدر داریوش مداینی (کتاب دانیال 1:9).

2 - یك پادشاه ایرانی شوهر استر یعنی همان کسی که یونانی ها او را گزرسیس می گویند (قاموس مقدس).

مردخای: بضم میم و سکون راء و فتح دال و خاء الفی و یاء آخر پسر یائیر است (عهد عتیق مشکول).

فوریم: بضم فاء و سکون واو و کسر راء یائی و میم آخر یعنی قرعه ها و مفرد آن فور بر وزن نور است یعنی قرعه و جهت آن این است که: هامان از برای تعیین روز هلاکت یهود، روز به روز و ماه به ماه، قرعه می انداخت تا آنکه به ماه دوازدهمین یهود که آن را اذار می گویند رسید و روز 13 اذار را برای به هلاکت رسانیدن قوم یهود؛ پیشنهاد کرد. و پس از جلب موافقت پادشاه، مراتب را به عمال پادشاه در ایالات و ولایات اعلام داشت. قوم یهود روز 14 و 15 ماه اذار را عید می گیرند و به خواندن سفر استر در کنایس و معابد خود می پردازند و چون به جائی که اسم هامان مذکور است می رسند، تمام جماعت به صدای بلند چنین آواز می دهند: «خداوند اسم او را محو فرماید».

ایضاحات مربوط بموضوع ایام اقامت موسی در سیناست

اشاره

مطالب ذیل مربوط بموضوع ایام اقامت موسی در سیناست که ذیلا می نگارم:

1 - عبور موسی با بنی اسرائیل از بحر احمر.

2 - موضوع اعطاء ستون ابر در روز و ستون آتش در شب.

3 - موضوع نزول منّ و سلوی.

4 - موضوع زدن عصا بر سنگ برای آب.

5 - موضوع انتخاب هفتاد نفر مشایخ.

6 - موضوع رفع طور برای گرفتن عهد و نیز موضوع ساختن تابوت عهد.

7 - موضوع جاسوسی در اراضی کنعان.

8 - موضوع شورش قورح و همدستان او بر موسی و هارون.

9 - موضوع بلعام.

10 - موضوع تیه(1).

11 - موضوع وفات موسی قبل از رسیدن به کنعان.

12 - موضوع شباهت محمد بموسی.

اما موضوع مؤمن آل فرعون در تفسیر سورهٔ مؤمن دیده شود.

اما موضوع کشتن گاو در تفسیر سورهٔ بقره دیده شود.

اما موضوع ملاقات موسی و خضر به کلمهٔ خضر مراجعه شود.

بحر احمر (بحر سوف)

بحر احمر یـا بحر قلزم: دریای منحصـر بین افریقا و بلاد عرب است و شـمال آن بوسـیلهٔ ترعـهٔ سوئز، به بحر متوسط راه دارد و جنوب آن به اقیانوس هند بوسیلهٔ تنگهٔ باب المندب راه دارد.

طول بحر احمر از سوئز تا باب المندب 2240 کیلومتر و عرض عریض آن 350 کیلومتر است، در قسمت جنوب دریا مروارید بسیار صید می شود، از جمله بندرهای آن؛ بندر عقبه و بندر جده است و جزیره های کوچك متعدد دارد (منجد ج 2 به ترجمه).

دریای احمر که قدیما بحر القلزم و بحر النوبه می گفتند مثل دریای محیط و عمان: جزر و مد دارد. و وجه تسـمیهٔ بحر الاحمر از آن است که مرجان در این دریاست

1- تاریخ سینا در ص 429-457 بعض مباحث. و موسوی را توجیه و بعضی را انکار کرده است.

و یـك قسم مـاهی دارد که بشـکل مربع است و لون (رنگ) او قرمز است، خالهای فیروزه ای دارد، و سـنگهای قعر دریا غالبا قرمز است و گاهی در دریا از لون آفتاب حمرتی (سرخی) پیدا می شود که انسان می پندارد در قعر دریا، آتش است.

(بحر القلزم: بمناسبت بندری گویند که در خلیج سوئز بوده).

(و بحر النوبه: بجهت آن (گویند) که یك ساحل آن به حبشه و نوبه اتصال دارد).

و در سبب جزر و مد در میان حکماء، اختلاف بسیار است، هرچه هست از تأثیر ماه است.

چون قمر از مشـرق طلوع کنـد تا وصول او به دائرهٔ نصف النهار؛ آب دریا بساحل شـدن آغاز کنـد که او را (مد) گویند، همین که از وسـط السـماء گـذشت تا غروب قمر؛ آب دریا به پس شـدن شـروع کنـد که او را (جزر) گویند. و همچنین از غروب تا تحت الارض باز بساحل شـدن گیرد که (مد) است؛ و از تحت الارض تا طلوع، باز به پس شدن شـروع کند که (جزر) است. و در شـبانه روزی دو بار بحالت مد - دو بار بحالت جزر است و هریکی تقریبا شش ساعت است.

و در تقویمهای فرنگی جزر و مد را، ثبت می کنند که برای سفاین و زورق ها در حرکت و سکون زحمت نباشد (تفصیل در کتاب جام جم در باب 23).

و در خلیـج سوئز، جزر و مد محسوس است، و خود دریای احمر هم علاوه بر جزر و مد، از (هلال) تا (بدر) شدن ماه حرکت خاصـی از جنوب به شمال دارد و از (بدر) تا (محاق) حرکت خاصی از شمال به جنوب دارد، و این حرکت خاصه، از باب المندب تا به جزیره شدوان است «ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ» (سفرنامهٔ مکهٔ حاج فرهاد میرزا ص 105 و 106 باقتباس).

(نوبه بر وزن روزه و مندب بر وزن جعفر و شدوان بر وزن سلمان است).

محرر این تفسیر گوید: موسی (ع) با عصا بر این دریا؛ زد و راهها باز شد و خود و قوم او از خشکی به دریا و از دریا به خشکی رفتند.

در توراة (سفر خروج 14:21-29 به خلاصه) می نویسد: موسی دست خود را بر

دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی ای شدید تمامی آن شب برگردانیده دریا را خشك ساخت و آب منشق گردید؛ و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می رفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ؛ دیوار بود، و مصریان با تمامی اسبان و عرابه ها و سواران فرعون، از عقب ایشـان تـاخته به میـان دریا درآمدنـد... و خداونـد به موسـی گفت: دست خود را بر دریا دراز کن تا آبها بر مصـریان برگردد و بر عرابه ها و سواران ایشان... و آبها برگشـته عرابه ها و سواران و تمام لشـکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا درآمـده بودنـد، پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند.

در قرآن کریم (سورهٔ شعراء آیهٔ 63) فرموده: «أَنِ اِضْرِبْ بِعَصٰاكَ اَلْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكٰانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ اَلْعَظِيمِ» که صراحت دارد به زدن عصا بر دریا و بر شکافته شدن دریا و آبها بر زبر هم چون کوه بزرگ کوچه ها دادن.

اکنون تعلیم یافتگان مکتب اروپائیان چنان چشـمشان از معلمین ملحـد، ترسـیده که همـهٔ اینها را بر جزر و مد دریا، تعبیر می کنند یعنی موسی در جزر دریا و فرعون در مد دریا، رفته است و این قدر فکر نمی کنند که فرعون و اتباع، موقع جزر و مد را بخوبی می دانسته اند و از طرفی، چه مانعی دارد که خالق چنین دریائی مهیب و عجیب، تصرفی کند که جمعی را برهاند و جمعی را غرق کند. صانع یك اتومبیل که مایـهٔ آن از خود او نیست، قدرت جلو زدن و عقب زدن اتومبیل را دارد، آیا خدای مایه ساز و دریا درست - کن قدرت جلو و عقب راندن و نگاه داشتن آب را برخلاف مسیر عادی؛ ندارد؟!

غمام «ابر»

غمام (بر وزن سلام) بمعنی ابر است و در توراة (سفر خروج 21:13 و 22) می نویسد:

و (خداونـد) در روز، پیش قوم در سـتون ابر می رفت تا راه را به (بنی اسـرائیل) دلالت کند و شـبانگاه در سـتون آتش تا ایشان را روشـنائی بخشد و روز و شب راه روند و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب از پیش روی قوم برنداشت.

و دربارهٔ ابر در قرآن کریم (در سورهٔ بقره آیهٔ 54 و در سورهٔ اعراف آیهٔ 160) فرموده:

«وَ ظَلَّلْنٰا عَلَيْكُمُ اَلْغَمٰامَ» .

(تاریخ شروع این گونه، ابر و آتش برای بنی اسرائیل پس از کوچ کردن از سکوت و نزول در ایثام بوده است).

من

اشاره

من (بفتح میم و شدّ نون) یعنی این چیست؟ و آن چیزی است که خدای تعالی بر بنی اسرائیل بطور اعجاز یعنی در زمانی که در دشت بودند در عوض نان بر ایشان نازل فرمود که در توراة (سفر خروج 4:16) نان آسمانی خوانده شده است و در روز شنبه فرود نمی آمد و قبل از روز شنبه در مقابل سایر روزها فرود می آمد، و آنچه در روز جمعه برای روز شنبه باقی می ماند در کمال خوبی و نیکوئی می ماند بخلاف آنچه که در روزهای دیگر نگاه می داشتند که فاسد شده کرم زده و می گندید.

منّ همچون تخم گشنیز و لیکن سفید و طعمش مانند طعم قرصهای روغنی می بود (توراة سفر اعداد 7:11 و 8) و روز به روز فرود می آمد تا چهل سال بجز ایام شنبه.

و از برای یادگاری این معجزه، موسی امر فرمود که پیمانه ای از طلا که یك عمر گنجایش داشت ساختند و قدری از من در آن گذاردند و این پیمانه را پیش تابوت شهادت گذاردند که نگاه داشته شود تا همواره نژاد اسرائیلیان خوراکی را که خدای تعالی بر اجداد ایشان عطا فرموده است؛ به بینند.

و این منّ با منّ طبی و با آنچه از درخت گز گرفته می شود شباهت نداشت زیرا اسرائیلیان این من را قبلا ندیده بودند و لذا چون آن را دیدند، پرسیدند که این چیست؟ در صورتی که آن دو قسم دیگر را دیده بودند و نیز من عربی فقط در اول تابستان یافت می شود بعلاوه من عربی را می توان نگاه داشت و کرم نمی زند و نیز من عربی را نمی توان آسیا کرد و خورد نمود در صورتی که من مورد بحث در تمام فصول می بارید و ممکن نبود ذخیره شود و آسیا می کردند (سفر خروج 15:16 و 32 و 33 و سفر تثنیه 3:8) و می پختند (سفر اعداد 11). و این من هر صبحدم، مانند ژاله در اطراف اردوی

بنی اسرائیل، می نشست. (عمر: بضم عین و کسر میم و راء آخر - مقدار توشهٔ مردی از برای یك روز است).

تاریخ نزول من

نزول من از روز پانزدهم از ماه دوم بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر است که از ایلیم به صحرای سین آمدند که در سین شروع شد (توراة سفر خروج 1:16) و مدت چهل سال؛ من، را می خوردند تا به زمین آباد رسیدند یعنی تا به سرحد زمین کنعان داخل شدند (خروج 35:16).

پس از وفات موسی در زمان خلافت یوشع بن نون - در صحرای اریحا - در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند؛ من، موقوف شد و بنی اسرائیل دیگر من نداشتند و در آن سال از محصول زمین کنعان می خوردند (کتاب یوشع 5:1-12 به خلاصه).

(صحرای سین، در میان ایلیم و سیناء است - خروج 1:16).

و در قرآن کریم دربارهٔ نزول من در سورهٔ بقره آیهٔ 54 فرموده: «وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوىٰ» و در سورهٔ اعراف آیهٔ 160 فرموده: «وَ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوىٰ» و در سورهٔ طه آیهٔ 82 فرموده: «وَ نَزَّلْنا عَلَيْكُمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوىٰ» .

سلوی

اشاره

سلوی (بفتح سین و سکون لام و واو الفی) بقولی سمانی (بضم سین و میم الفی و نون الفی) است و آن مرغی است که (منجد) تصویر آن را در لغت سمانی منعکس کرده است.

و بقول ابن عباس (بنقل تفسیر مجمع البیان در سورهٔ بقره آیهٔ 57) سلوی مرغی است سفید رنگ شبیه سمانی.

بالجمله: سلوی در هنگام شام روی اردوی اسرائیلیان را می پوشیده است.

قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: این مرغ از افریقا، از راه دریای قلزم داخل شبه جزیرهٔ سینا می گردید و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده بود به آسانی با

دست گرفته می شـد و یـافت شـدن این مرغ بـاین زیـادی در ظرف یـك مـاه یکی از معجزاتی است که نشانـهٔ التفات خـدای تعالی دربارهٔ اسرائیلیان می باشد (بقیه در کلمهٔ منّ).

تاریخ نزول سلوی

در صـحرای سـینا در ماه دوم سال دوم(1) بیرون آمـدن بنی اسـرائیل از مصـر، گروه مختلف گریان شـده گفتنـد: کیست که ما را گوشـت بخوراند، ماهی ای را که در مصر مفت می خوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را به یاد می آوریم و الآن جان ما خشك شده و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی آید، لذا بموسـی خطاب رسـید که به قوم بگو: فردا خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید نه یك روز و نه دو و نه پنج و نه ده و نه بیست روز بلکه یك ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود بعد می نویسد:

بـادی از جانب خداونـد وزیـده سـلوی را از دریا برآورد و آنها را باطراف لشـکرگاه تخمینا یك روز راه به این طرف و یك روز راه به آن طرف پراکنـده ساخت و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودنـد و چون قوم: سـلوی را برای ذخیره تمام روز و تمام شب و تمام روز دیگر جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حومر جمع کرده بود و آنها را باطراف اردو برای خود پهن کردند لذا غضب خداوند بر ایشان افروخته شد و قوم را به بلای سخت مبتلی ساخت (توراة سفر اعداد 11).

دراین بـاره قرآن کریم در سورهٔ بقره (آیـهٔ 58) فرموده: «وَ إِذْ قُلْتُمْ يٰا مُوسىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلىٰ طَعٰامٍ وٰاحِدٍ فَٱدْعُ لَنٰا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنٰا مِمّٰا تُنْبِتُ ٱلْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهٰا وَ قِثّٰائِهٰا وَ فُومِهٰا وَ عَدَسِهٰا وَ بَصَلِهٰا قٰالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدْنىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ، اِهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُمْ مٰا سَأَلْتُمْ...» (بقیه در لغت منّ).

زدن عصا بر سنگ برای آب

از جمله عجائب و خوارق عادات که بدست موسـی (ع) جاری گشت؛ سیراب نمودن قوم بنی اسرائیل است در ماره (سفر خروج 25:15) و در حوریب (سفر خروج 6:17 و

1- از باب 16 سفر خروج استفاده می شود که: نزول سلوی و نزول من در یك تاریخ بوده.

7) و در قادش (سفر اعداد 1:20 و 8-13) و در وقتی که ادوم را دور می زدند و عطش بر آنها غلبه نمود (سفر اعداد 4:21) از برای سخت دلی و ستم ادومیان که مانع عبور موسی و قوم از اراضی خودشان شدند و نیز در وقت عبور از مرز بوم موآب (سفر اعداد 21:

18-16) (قاموس مقدس ص 852).

ایضاح: توراة در موضوع حوریب به خلاصه می نویسد: خداوند به موسی گفت:

پیش روی قوم برو و بعضی از مشایخ بنی اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی بدست خود گرفته و بر صخرهٔ (یعنی سنگ) حوریب بزن تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند و موسی چنین کرد.

نیز توراة در موضوع قادش به خلاصه می نویسد که: موسی با عصای خود صخره را دومرتبه زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم بنی اسرائیل نوشیدند.

و دراین باره قرآن کریم (در سورهٔ بقره آیهٔ 57) فرموده: «وَ إِذِ اِسْتَسْقیٰ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اِضْرِبْ بِعَصٰاكَ اَلْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اِثْنَتٰا عَشْرَةَ عَيْناً...» .

و نیز (در سورهٔ اعراف آیهٔ 160) فرموده: «وَ أَوْحَيْنٰا إِلیٰ مُوسیٰ إِذِ اِسْتَسْقٰاهُ قَوْمُهُ أَنِ اِضْرِبْ بِعَصٰاكَ اَلْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَتٰا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ» .

موضوع انتخاب هفتاد نفر مشایخ (در قبروت هتأوه)

موسی به خداوند گفت: «من به تنهائی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است؛ و اگر با من چنین رفتار نمائی پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته نابود ساز تا بدبختی خود را نه بینم.

پس خداوند موسی را خطاب کرده گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل که ایشان را می دانی که مشایخ قوم و سروران آنها می باشند نزد من جمع کن و ایشان را به خیمهٔ اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند و من در آنجا با تو سخن خواهم گفت و از روحی که بر تو است گرفته بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهائی متحمل آن نباشی (توراة سفر اعداد 11:14-18 به خلاصه).

(در قرآن کریم سورهٔ اعراف آیهٔ 154 فرموده: «وَ اِخْتٰارَ مُوسیٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً

لِمِيقٰاتِنٰا فَلَمّٰا أَخَذَتْهُمُ اَلرَّجْفَةُ...» و آیه ناظر به وقعهٔ تاریخی توراة نیست.

رفع طور برای گرفتن عهد

اشاره

قرآن کریم در سورهٔ بقره (آیه های 60 و 87) فرموده: «وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَكُمْ وَ رَفَعْنٰا فَوْقَكُمُ اَلطُّورَ خُذُوا مٰا آتَيْنٰاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اُذْكُرُوا مٰا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» و در سورهٔ نساء آیه 153 فرموده: «وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمُ اَلطُّورَ» ... و مفاد آیات این است که: در هنگام اعطاء شریعت توراة در صحرای سینا به بنی اسرائیل و اخذ پیمان از آنها کوه را بر بالای سر آنها افراشتیم.

فخر الاسلام در کتاب انیس الاعلام (ج 2 ص 383) می نویسد: در فصل 2؛ از باب 12 عبوداه ساراه بدین نحو مکتوب است: پوشانیدم من بر شما کوه را که گویا آن سرپوشی بود فوق رأس شما (ه).

و در توراة (سفر خروج 17:19 و 18) چنین مرقوم شده است: و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه ایستادند، و تمامی کوه سینا را دود فروگرفت زیرا خداوند در آتش برآن نزول کرد و دودش مثل دود کوره، بالا می شد و تمامی کوه؛ سخت متزلزل گردید و در سفر خروج (18:20) مرقوم است: و جمیع قوم رعدها و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند و چون قوم این را بدیدند لرزیدند و از دور بایستادند...

تابوت عهد «تابوت شهادت» «تابوت سکینه» و تهیهٔ آن در صحرای سینا

تابوت عهد: (توراة سفر خروج 10:25) صندوقی است که موسی بامر حق تعالی از چوب شطیم (بر وزن کبریت) ساخت؛ طولش سه قدم و نه قیراط و عرض و ارتفاعش دو قدم و سه قیراط بود و بیرون و اندرونش به طلا پوشیده بر اطراف سر آن تاجهای طلائی ساخت و سرپوشی از طلای خالص برآن گذارده تمثال دو کروب بر زبر آن قرار داد، که با دو

بال خود بر سـرپوش آمرزش سایه افکن بودنـد و بر هریك از طرفین آن، دو حلقه طلائی برای عصاهای چوبی که به طلا پوشـیده شده برای حمل تابوت بود، ساخت؛ و حقهٔ من و عصای هارون را که شکوفه نمود(1) و دو لوح عهد را که احکام عشره برآن مکتوب بود در آن گذارد و نیز کتاب توراة را پهلوی آن گذارد (سـفر تثنیه 26:31) ازاین رو گاهی از اوقات آن را تابوت شـهادت می گویند (سفر خروج 16:25 و 21:40).

اما حقهٔ منّ و عصای هارون در زمان سلطنت سلیمان باقی نبود (کتاب اول پادشاهان 9:8). و بر بالای سرپوش ابری بود که خداوند در آن تجلی می فرمود.

و چون قوم اسرائیل کوچ می کردند تابوت مرقوم را برداشته از جلو روانه می شدند و ستون ابر در روز و ستون آتش در شب هادی ایشان می بود.

در حینی که تابوت برداشته شده روانه می شد موسی می گفت: ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و دشمنانت از حضور تو منهزم گردند و چون فرود می آمد، می گفت: ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع نما (سفر اعداد 33:10-36).

و هنگامی که قوم اسـرائیل (پس از وفات موسـی) می خواسـتند از اردن عبور کننـد، تابوت عهـد را کما فی السابق به جلو انداخته و در آب روان شدند، پس آب نهر منشق شده آبهای بالا متراکم گشته قوم بر خشکی ورود نمودند (کتاب یوشع 14:3-17).

بعـد از آن مدتی یعنی فیما بین 300 و 400 سال (کتاب ارمیا 12:7-15) تابوت در خیمه جلجال باقی مانـد، پس، تابوت را از آن خیمه حرکت داده جلو لشـکر اسـرائیل می بردند و بدان واسـطه در وقتی که اسـرائیلیان در نزد (افیق) منهزم شدند (کتاب اول سموئیل 4) تابوت بدست فلسطینیان افتاد و ایشان آن را به (اشدود) برده در بتکده ای در برابر بت داجون گذاردند (کتاب اول سموئیل 5).

لکن خداوند بلاها و امراض مهلك را بر ایشان فرسـتاد بحدی که ناچار تابوت را با اظهارات عزت به زمین اسـرائیل در قریهٔ یعاریم گذاشتند (کتاب اول سموئیل 6 و 7).

1- موضوع شکوفه کردن عصا در توراة سفر اعداد باب 17 مذکور است و واقعهٔ آن پس از شورش قارون است.

اما چون داود در اورشلیم ساکن شد تابوت را با اظهارات جلال به آنجا آورد و تا زمان بنا شدن هیکل در همان جا بود (کتاب دوم سموئیل 6 و کتاب اول تواریخ ایام 15:

29-25). بعد از آن، تابوت در هیکل گذارده شد (کتاب دوم تواریخ ایام 5:2-10) و بموافق (کتاب دوم تواریخ ایام 7:33) منسیّ صورت تراشیده در هیکل نصب نمود و دور نیست که بجهت تعیین محل آن صورت؛ تابوت را از محل خودش بجای دیگر برد لکن یوشیا آن را دوباره بجای خود آورد و «تابوت قدس» نام نهاد (کتاب دوم تواریخ ایام 3:35).

و باید دانست که تابوت مرقوم در هیکل دوم نبود (یعنی در بنای دوم مسجد که در عهد کورش شد) و معلوم هم نیست که آیا آن را نیز پادشاه بابل با اسراء بنی اسرائیل به بابل برد و یا اینکه پنهان شده نایاب گردید (قاموس مقدس به خلاصه).

کروبیم: (بفتح کاف و ضم راء و کسر باء یائی و میم آخر) جمع بر کروب (بر وزن رسول) است و کروبین (بفتح باء و سکون یاء و نون آخر) تثنیه است و مراد از اینها فرشتگانی هستند که همواره در زیر عرش کبریائی می باشند و علاوه بر اینکه تمثال دو کروب بر پوشش تابوت سکینه بود (سفر خروج 8:37) بر خود برده نیز تمثال آنها منقوش بود (خروج 31:26 و 8:36 و 35). و دیوارهای خانه هم با کروبیان و درختان خرما منقوش بود، و بر دو لنگهٔ در، صورت کروبیان را نقش نموده بودند (کتاب اول پادشاهان 29:7 و 36) و قصد از آن وجود خدای تعالی در هیکل و نشان دادن جلال و کبریائی خدای تعالی در انظار بود چنانکه ابر، جلال و کبریائی او تعالی را، در کوه می پوشانید.

در قاموس می نویسد: «الکروبیون مخففة الراء، سادة الملائکة».

و در منجد می نویسد: «الکروبیون و الکروبیة، الواحد «کروب» و قد تبدل الکاف شینا: سادة الملائکة او المقربون منهم. عبرانینها کربیم (بفتح الکاف و ضم الراء و کسر الباء و سکون الیاء و المیم الآخر) جمع: کروب. و ربما استعملت بلفظها العبرانی».

ایضاحات: 1 - عبارت «فوق احساس الکروبیین» وارد در دعاء سمات را که با شدّ راء و بصورت جمع می خوانند، غلط است و صحیح این است که: به تخفیف راء و بصورت

تثنیه خوانده شود که ناظر بهمین دو کروب مذکور در این مبحث است.

2 – در قرآن کریم دو بار از تابوت اسم برده شـده است: یك بار در واقعهٔ موسـی است که به مادرش امر شد او را در تابوت بگذارد و به آب بیندازد تا آب آن را به ساحل بیفکند (سورهٔ طه آیهٔ 39).

و یك بار دیگر در موضوع سلطنت طالوت (یعنی شاول) است (سورهٔ بقره آیهٔ 249).

3 – التابوت: ج توابیت: الصندوق من خشب. و منه «تابوت المیت» (منجد).

نعوم بك شقیر در تاریخ سینا ص 442 به خلاصه و ترجمه می نویسد:

خیمهٔ اجتماع موسـی پسـر دختر فرعون از روی هیکل سـرابیت واقع در شـمال بلاد طور، کپیه شده (هیکل سـرابیت: بتکدهٔ قدیم است که برای معـدنچیان آن نواحی ساخته شـده) و پس از آن می نویسد: هیکل سـلیمان را، در حدود چهارصد و هشـتاد سال بعد، از روی خیمهٔ اجتماع کپیه کردند؛ بنابراین هیکل سـلیمان هم اصلش، همان هیکل سرابیت بوده، با این تفاوت که در هیکل سرابیت بت بوده و در خیمهٔ اجتماع موسی و در هیکل سلیمان، دیگر بت نبوده است.

محرر این تفسـیر می گویـد: اولا شایـد هیکل سـرابیت هم از روی یکی از معابد الهیون زمانهای قدیم کپیه شده است. و گذاردن بت هم برآن مزید شده است. و ثانیا در شباهت معابد، به یکدیگر، عیب نمی بینم، مانند شباهت خانه های کافران و مؤمنان به یکدیگر

و یا شباهت لباسهاشان و... به یکدیگر.

جاسوسی اراضی کنعان

اشاره

چون بنی اسرائیل به صحرای قادش(1) رسیدند، خداوند به موسی خطاب کرده گفت:

کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم جاسوسی کنند (از هر سبط یك نفر، انتخاب کن) پس موسی بفرمان عمل کرد و همهٔ ایشان که مأمور شدند رؤسای بنی - اسرائیل بودند(2)موسی به این دوازده نفر گفت: از اینجا به جنوب رفته به کوهستان برآئید و زمین را به بینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند قوی اند یا ضعیف، کم اند یا بسیار، و زمین نیك است یا بد؛ و در چادرها ساکنند یا در قلعه ها؛ پس از آن قوی دل شده از میوهٔ زمین بیاورید و آن وقت موسم نوبر انگور بود، پس آنها رفته زمین را جاسوسی کردند و شاخه ای با یك خوشه انگور بریده آن را بر چوب دستی میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته آوردند و بعد از چهل روز از جاسوسی زمین برگشتند و نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند و خبر کار خود را دادند و میوهٔ زمین را نشان دادند و گفتند: به زمینی که ما را فرستادی رفتیم و شیر و شهد در آن جاری است و میوه اش این است و لیکن مردمان آنجا زور آورند و - شهرهایش حصار دار و بسیار عظیم و بنی عناق را نیز در آنجا دیدیم و عمالقه در زمین جنوب ساکن اند و حتیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان و کنعانیان نزد دریا و بر کنارهٔ اردن ساکنند.

ترس قوم بنی اسرائیل از جهاد و عکس العمل آن

کالیب؛ قوم را پیش موسی خاموش ساخت و گفت: فی الفور برویم و آنجا را به تصرف بیاوریم زیرا می توانیم غالب شویم، اما آن کسانی که با او رفته بودند گفتند:

1- قادش به فتح دال یعنی مقدس.

2- اسامی دوازده نقیب (جاسوس) جداگانه ذکر خواهد شد.

نمی توانیم با این قوم مقابله نمائیم زیراکه ایشان از ما قوی ترند، و دربارهٔ زمین هم خبر بد دادند و گفتند: زمینی است که ساکنان خود را می خورد و قومی را که دیدیم مردان بلندقد بودند و در آنجا جباران بنی عناق(1) را دیدیم که اولاد جباران اند و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می نمودیم.

قوم از شـنیدن این مطالب آواز خود را بلند کرده فریاد نمودند و در آن شب گریستند و بر موسی و هارون همهمه کردند و گفتند کاش که در زمین مصر مرده بودیم یا در این صحرا می مردیم، و چرا خداوند ما را باین زمین آورد که به دم شمشیر بیفتیم و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند، آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟.

آنگاه به یکدیگر گفتند: سـرداری برای خود مقرر کرده به مصـر برگردیم، پس موسی و هارون برو افتادند و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند رخت خود را دریدند و بقوم گفتند: زمینی که برای جاسوسـی از آن عبور نمودیم زمین بسـیار بسیار خوبی است، اگر خداوند از ما راضـی باشد آن را به ما خواهد بخشـید، زمینی که به شـیر و شهد جاری است، زنهار متمرد مشوید و از اهل زمین ترسان مباشـید و خداونـد با ماست. لیکن تمامی جماعت گفتنـد که: بایـد ایشان را سـنگسار کنیم، و خداونـد خواست آنها را به وبا هلاك کند و موسی از خداوند خواست که گناه قوم را برحسب عظمت رحمت خود بیامرزد.

خداوند گفت: برحسب کلام تو آمرزیدم و لیکن (به آنها بگو خدا فرموده:) به حیات خودم قسم که چنانکه گفتید با شما عمل خواهم نمود و لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد از بیست ساله و بالاتر که بر من همهمه کرده اید و به آن زمین داخل نخواهید شد مگر کالیب و یوشع، اما اطفال شما را داخل خواهم کرد و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد تا لاشه های شما در صحرا تلف شود.

برحسب شمارهٔ روزهائی که زمین را جاسوسی می کردید یعنی چهل روزه -

---

1- جباران یعنی پهلوانان که تفصیل آنها جداگانه ذکر خواهد شد.

یك سال بعوض هر روز - بار گناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شـد(1) و مخالفت مرا خواهید دانست و اما آنها که خبر بد آورده انـد و جماعت را گله منـد ساختنـد از وبا خواهند مرد و یوشع و کالیب زنده خواهندماند و چون موسـی این سـخنان را بقوم گفت، بسـیار گریستند (توراة سفر اعداد 13 و 14 به خلاصه).

دراین باره قرآن کریم (در سورهٔ بقره آیات 55 و 56) فرموده: «وَ إِذْ قُلْنَا اُدْخُلُوا هٰذِهِ اَلْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطٰايٰاكُمْ وَ سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ، فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنٰا عَلَى اَلَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ» و در سورهٔ اعراف (آیات 161 و 162) فرموده: «وَ إِذْ قِيلَ لَهُمُ اُسْكُنُوا هٰذِهِ اَلْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئٰاتِكُمْ سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ، فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَظْلِمُونَ» یعنی ای پیـامبر به یاد آور از آنگاه که: به جاسوسان بنی اسـرائیل گفتیم وارد این شـهر شویـد و از نعمتهای آنجا هرچه بخواهید، بخورید، گوارا باد شما را، و چون خواستید وارد شوید رفتارتان خاضعانه و گفتارتان نرم و ملایم باشد و اگر بشما ستمی رسانیدند بگویید: ما از - خطاهای شـما می گذریم و بر مزد نیکوکاران شما می افزائیم(2)، پس جاسوسان در مراجعت (بغیر از دو نفرشان) سخنی که به آنها (دربارهٔ بازدیـد وضع مردم شـهر و دیـدن وضع زمین) گفته شـده بود تبدیل کردند و برخلاف واقع گذارش دادند، پس ما وبا را از آسمان به واسطهٔ فسق (ظلم) آنان برایشان فرستادیم و آن ده نفر جاسوس به وبا هلاك گشتند.

(آیات 15 و 16 از سورهٔ مائـده نیز ناظر باین واقعـهٔ تاریخی است که موضوع کار جاسوسان و مردن آنان را به وبا بیان فرموده و آیات 24 و 29 از همین سوره نـاظر بهمین وقعـهٔ تـاریخی است ولی موضوع رفتار مردم بنی اسـرائیل و چهل سال سـرگردان شـدن آنان را بیان فرموده است).

1- این همان موضوع تیه است که جداگانه ذکر خواهد شد.

2- مراد: تعلیم راه و رسم جاسوسی است.

اسامی 12 نقیب (جاسوس)

قرآن کریم در سورهٔ مائـده (آیـهٔ 15) فرموده: «وَ بَعَثْنـا مِنْهُمُ اِثْنَيْ عَشَـرَ نَقِيبـاً» یعنی مـا دوازده نقیب (جـاسوس) از اسـباط دوازده گانه به سرزمین کنعان فرستادیم.

اسامی 12 نقیب این است:

از سبط رأوبین: شموع (بر وزن منصور).

از سبط شمعون: شافاط (بر وزن ساباط).

از سبط یهودا: کالب (بفتح لام).

از سبط یساکر: یجال (بر وزن سلسال).

از سبط افرایم: هوشع (بر وزن روزه) (این همان یوشع است).

از سبط بن یامین: فلطی (بفتح فاء و سکون لام و کسر طاء یائی).

از سبط زبولون: جدی ئیل (بفتح جیم و شدّ دال مکسور یائی و کسر همزه یائی و لام آخر).

از سبط یوسف: از منسی پسرش، جدی (بکسر جیم و شدّ دال یائی).

از سبط دان: عمی ئیل (بر وزن جدی ئیل).

از سبط اشیر: ستور (بر وزن رسول).

از سبط نفتالی: نحبی (بر وزن فلطی).

از سبط جاد: جأوئیل (بفتح جیم و ضم همزه و سکون واو و کسر همزهٔ یائی و لام آخر).

موسی در این موقع که جاسوسان دوازده گانه را فرستاد، اسم هوشع را تبدیل به «یوشع» ساخت (توراة سفر اعداد 16:13)(1).

جباران

در قرآن کریم در سورهٔ مائده آیهٔ 25 «قَوْماً جَبّارِينَ» مذکور است و قصد از این قوم جبار: ستمکاران و جورپیشگان و بزه کاران و درازقدان و پهلوانان

1- کیفیت تلفظ اسامی سبطها را در (اسباط) نوشته ام (ب).

عناقیان کنعانیان است.

و جباران قبل از طوفان که در توراة (سفر تکوین 4:6) مذکور است مانند تیلتانیانی که در علم اساطیر یونان مذکورند بسیار زورمند و با نیرو بوده اند – اما عناقیان که در قدیم ساکنان حبرون بودند در زورمندی و توانائی معروف و همواره اسرائیلیان از ایشان بیمناك بودند چنانکه جاسوسان اسباط گفتند که همانا ما در نظر آنان چون ملخ می نمودیم، و همین نشان و دلیلی است که عناقیان چه پایه بلند و تا چه اندازه زورمند و توانا بوده اند و از پهلوانان ایشان یکی (عوج) شهریار باشان است (توراة سفر تثنیه 11:3) و دیگری جالوت است (کتاب اول سموئیل 4:17).

و رفائیان (رفاء بر وزن سلام) قومی از جباران اند که در طرف شرقی اردن سکونت داشتند و اینان از کنعانیان که از مشرق آمدند قدیم تر بودند.

و زمزمیان (زمزم بر وزن گندم) یا زوزیان (زوز بر وزن روز) نیز از این طایفه بودند و از کنعانیان قدیم تر و قومی بلندقامت و باهیبت که در اراضی شرقی اردن و بحیرة الموت سکونت می داشتند.

ایمیان (ایم بر وزن شیر یعنی ترساننده) گروهی از شجاعان بودند که در شرقی بحیرة الموت سکنی داشتند و با عناقیان منسوب بودند.

و چون خدای تعالی نیز بزرگ و منبع توش وتوان است همانا او را «جبار» (بر وزن قهّار) می گویند.

(رجوع به توراة مشکول سفر تکوین 5:14 و سفر تثنیه 20:2 و 11:3 و 10:2 و 11 و کتاب اول سموئیل 4:17 و قاموس مقدس) (و در سورهٔ صافات خواهد آمد که: رکانه و ابو الاشد هم از جباران یعنی زورمندان و به عبارت دیگر از پهلوانان بوده اند).

واقعهٔ قورح (پسر عموی موسی) در قادش

قورح (بضم قاف و سکون واو و فتح راء و حاء آخر – توراة مشکول 18:6 و 21 و 24).

لغت قورح به گفتهٔ قاموس مقدس بمعنی کدو می باشد و در توراة: قورح: اسم سه

نفر است که از جمله: یسـر یصـهار (بر وزن انسان) بن قهات بن لاوی است (لاوی پدر یکی از اسباط دوازده گانه است) و مورد بحث ما، همین قورح پسر یصهار است.

قورح در میان جماعتی بود که بر موسی و هارون شوریدند و داثان (بر وزن حاخام یعنی مخصوص به چشم) و أبیرام (بفتح همزه و کسر باء یائی و راء الفی و میم آخر یعنی پدر عالی) این دو نفر پسـران الیاب اند (الیاب بر وزن سلمان و انصاف یعنی خداوند پدر اوست) و اون (بر وزن نور) پسـر فالت (بفتح لام) (که این سه نفر از سـبط رأوبین بودند)(1) با قورح همـدست شدنـد و در این خیال بودند که ریاست را از موسـی به سبط رأوبین انتقال دهند، و قورح هم کار کهانت را در پیش گرفته 250 نفر از رؤسای جماعت نیز با ایشان همداستان شده روی به موسی و هارون نهاده ایشان را تهمت زده گفتند:

شما بتوسط ظلم و باسـتصواب جبر خود بر قوم ریاست یافته اید، علی هذا موسـی؛ خداوند را به شهادت طلبید و شهادت کبریائیش به این گونه ظهور نمود که: زمین شـکافته شد و قورح و داثان و أبیرام و حواشـی دو نفر اخیر را بلعید و آتشی از حضور خداوند مشتعل گردیده آن 250 نفر را که با ایشان بودنـد هلاك نمود (توراة سـفر اعـداد 16 و 9:26 و 2:27) لکن نسـل قورح زیست نموده در خـدمات مختصه به هیکل شهرت یافتند (اول تواریخ ایام 22:6 و 37 و 19:9) - و یهودای حواری در رسالهٔ خود قورح را با قائین و بلعام بطور تساوی فعل و درجه مذکور می دارد(2).

(قرآن کریم در سورهٔ قصص واقعهٔ قارون را (که همان قورح عبرانی است) نقل فرموده).

محرر این تفسیر گوید: منجد (ج 2) قارون را وزیر فرعون معرفی کرده است و لیکن منجد، اشتباه کرده است.

.

1- سفر اعداد 1:16 و لیکن در قاموس مقدس بغلط نوشته که این سه نفر از سبط بن یامین بودند.

2- این رسـاله که در اواخر عهـد جدیـد بچاپ رسـیده از یهودا هست و لیکن ثابت نیست که یهودای حواری باشـد و مقایسه ای که یهودا کرده، درست نیست زیرا اولا بلعام معلوم نیست که تقصیری کرده باشد و علاوه یهودا، ترازوی عمل را نمی توانسته است بسنجد.

بلعام

بلعام (بر وزن سـلمان - یعنی خداوند مردم) و او پسـر بعور (بر وزن رسول) و از اهل قریهٔ فتور «ارام» واقع در کنار فرات بود و وی در میان طایفهٔ خود به (نبی) مشهور و معروف بود و صیت جمیل او گوش زد اهالی آن زمان شده مرتبه اش بالا گرفت و از هر طرف مردم بدیدن او می آمدند تا مگر نبوتی مخصوص در حق ایشان کند و با کسب ملك و مال ایشان را برکت دهد.

از جمله: بالاق شـهریار موآب نزد بلعام فرسـتاده وی را دعوت نمود که موسـی و قوم او را لعنت نماید و بلعام شبانه از خدا مسألت نمود و برای این کار اجازت نیافت لذا صـبح از فرمان بالاق امتناع جسـته علانیه گفت که: خداوند مرا اذن نمی دهد که قوم اسرائیل را لعنت کنم، اما بالاق این سـخن را وقعی ننهاده ثانیا نزد وی فرسـتاد و ناچار بلعام با سـرداران بالاق بار سـفر بست، اما در بین راه (به تفصیل مذکور در محل خود) خر بلعام با او به سـخن درآمد و به او گوشـزد کرد که نباید لعنت کند، و چون بالاق شـنید که بلعام آمده است، باسـتقبال او تا شهر موآب بیرون آمد و بلعام به بالاق دستور داد که هفت مذبح بسازد و بر هریك از آنها گاو و قوچی قربانی کند تا پس از آن بلعام تکلیف خود را از خداونـد اسـتدعاء نمایـد و چون چنین کرد خداونـد وی را امر فرمود که موسـی و قوم را در عوض لعنت، برکت دهـد بنابراین در حالتی که بالاق و سـردارانش بر اطراف او ایسـتاده بودند؛ سه دفعه قوم اسـرائیل را تبریك نمود لذا بالاق خشـمناك شد و هرکس بشهر خود روانه گردید (توراة سفر اعداد 22 و 23 به خلاصه).

دریافت تکلیف، به وسیله یك قسم تفأل بوده است (اعداد 7:22).

بـالجمله: قرآن کریم بـدون ذکر اسم؛ در سورهٔ اعراف در آیات 174-177 فرموده: «وَ اُتْـلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اَلَّذِي آتَيْنٰاهُ آيٰاتِنٰا فَانْسَـلَخَ مِنْهٰا فَأَتْبَعَهُ اَلشَّيْطٰانُ فَكٰانَ مِنَ اَلْغٰاوِينَ وَ لَوْ شِئْنٰا لَرَفَعْنٰاهُ بِهٰا وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى اَلْأَرْضِ وَ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ اَلْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ... اَلْخٰاسِرُونَ» .

ص: 371

یعنی ای پیامبر: بر بنی اسـرائیل خبر آن کس (یعنی بالاق بن صـفور ملك موآب) را بخوان که علم به علامات خود را به او دادیم: موسی در سرحـدات مملکت او و بلعام – دعوت شـدهٔ او، همه دم از توحید زدند ولی وی از آن آیات به واسـطهٔ کفر و عناد فاصـله گرفت و در – بت پرستی جوان تر و قوی تر شد، همچون مار که از پوست خود بیرون می آید پس شیطان بدنبال او افتاد، و وی از گمراهان بود.

پس داسـتان وی: داسـتان سـگ است آن سـگی که اگر او را برانی زبـان از دهان بیرون می افکنـد، و اگر او را، نرانی باز هم زبان بیرون می افکند، آنچه گفته شد تنها مثل شخص او نیست بلکه مثل هر قومی است که آیات (علامات) ما را تکذیب می کنند، ای پیامبر این داستانها را بر مردم بخوان بسا باشد که به فکر فروروند.

بلعام: ارسـله بلك ملك مؤاب لیلعن بنی اسـرائیل فرکب حمارة و مشـی فظهر ملاك بیده سـیف مجرد، فتحولت الدابة عن سیرها و وبخت بلعام علی قساوته فبارك الرجل بنی اسرائیل و لم یلعنهم (منجد ج 2).

و فی القرآن: (وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اَلَّذِي آتَيْنٰاهُ آيٰاتِنٰا فَانْسَـ لَخَ مِنْهٰا فَأَتْبَعَهُ اَلشَّيْطٰانُ فَكٰانَ مِنَ اَلْغٰاوِينَ) فانها نزلت فی بلعم بن باعوراء و کان من بنی اسرائیل (سفینه).

اقول: لم یکن بلعم من بنی اسرائیل. ب.

محرر این تفسـیر گویـد: مفسـرین در مرجع ضـمایر مذکور در آیهٔ کریمه اشـتباه کرده اند و لذا بلعام را همچون سگ دانسـته اند و بعضـی همچون سپهر در کتاب ناسخ التواریخ (ج 1 ص 205) نوشـته اند که: بلعام چون فتنه برانگیخت، زبانش از دهان بیرون شد و مانند سگان نفس همی زد و...

(تاریخ واقعهٔ بلعام: مربوط به وقتی است که موسی و قوم به محل عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا رسیدند).

تیه

در کتاب یوشع (باب 4:4–9) به خلاصه می نویسد: تمام مردان جنگی که از مصر

بیرون آمدند در صحرا مردند و همهٔ آنها مختون بودند و تمامی اولادهاشان که در صحرا تولد شدند نامختون بودند زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می رفتند تا تمامی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند تمام شدند زیرا آواز خدا را نشنیدند و خدا قسم خورده گفت: شما را نمی گذارم که آن زمین موعود را به بینید که خدا برای پدران بنی اسرائیل قسم خورده بود که آن را بشما می دهم زمینی که به شیر و شهد جاری است.

به خلاصه: یوشع ایشان را مختون ساخت و در لشکرگاه ماندند تا شفا یافتند (ه).

چنان می نماید که مادامی که اسرائیلیان در دشت می بودند، قادش مرکز و محل ایشان بود و هرچند مدت چهل سال در دشت می گشتند، و آمد و شد می نمودند باز بالاخره به قادش مراجعت می کردند (قاموس مقدس در لغت قادش).

(تیه بر وزن شیر بمعنی بیابان است و فعل ماضی آن «تاه» یعنی سرگردان شد و فعل مضارع آن «تیه» است یعنی سرگردان می شود جمع مضارع آن «یتیهون» است یعنی سرگردان می شوند).

و دربارهٔ این موضوع قرآن کریم در سورهٔ مائده (در آیات 24 تا 29) فرموده: «يٰا قَوْمِ اُدْخُلُوا اَلْأَرْضَ اَلْمُقَدَّسَةَ ... قٰالَ فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي اَلْأَرْضِ فَلاٰ تَأْسَ عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِينَ» .

یعنی موسی فرمود: ای قوم من به زمین مقدس کنعان «فلسطین» درآیید همان زمین که خدا برای شما مقدر و مقرر فرموده (بشرط جهاد) و رخ برمتابید که زیان می برید، قوم گفتند: ای موسی در این منطقه؛ مردمان زورآور و پهلوانان اند و ما تا این مردم جا خالی نکنند، وارد نمی شویم، اگر آنها رفتند، ما وارد می شویم - ولی دو نفر از مردمان خدا ترس که مورد انعام خدا بودند به قوم گفتند: شما وارد کنعان شوید، و چون وارد شدید، شما پیروز خواهید شد و شما اگر مردم با ایمان هستید بر خدا توکل کنید.

قوم گفتند: ای موسی تا زمانی که زورآوران و پهلوانان در آن سرزمین هستند ما وارد نمی شویم، تو و پروردگارت بروید و کارزار کنید (همان گونه که در مصر کردید) البته ما تا بدست آمدن نتیجهٔ کارزار، در اینجا نشسته ایم.

موسی عرض کرد: پروردگارا؛ من عنان خود و برادرم هارون را دارم و بس؛ پس تو دربارهٔ ما و دربارهٔ مردم خارج از فرمان؛ حکم کن.

خدا فرمود: البته ورود این قوم برآن سرزمین تا چهل سال حرام است و اینان در سرزمین سینا سرگردان خواهند بود، بنابراین ای موسی، بر مردم خارج از فرمان اندوهناك مباش.

التیه: الهاء خالصة - و هو الموضع الذی ضل فیه موسی بن عمران (ع) و قومه و هی ارض بین أیلة و مصر و بحر القلزم و جبال السراة من ارض الشام.

یقال انها اربعون فرسخا فی مثلها و قیل اثنا عشر فرسخا فی ثمانیة فراسخ و الغالب علی ارض التیه الرمال و فیها مواضع صلبة و بها نخیل و عیون مفترشة قلیلة یتصل حد من حدودها بالجفار و حد بجبل طور سینا و حد بارض بیت المقدس و ما اتصل به من فلسطین و حد ینتهی الی مفازة فی ظهر ریف مصر الی حد القلزم و یقال ان بنی اسرائیل دخلوا التیه و لیس منهم احد فوق الستین الی دون العشرین سنة فماتوا کلهم فی اربعین سنة و لم یخرج منه ممن دخله مع موسی بن عمران (ع) الا ـ یوشع بن نون و کالب بن یوقنا و انما خرج عقبهم (معجم البلدان ملخصا).

شیحان

شیحان: بالفتح ثم السکون و الحاء المهملة و آخره نون، جبل مشرف علی جمیع الجبال التی حول القدس و هو الذی اشرف منه موسی (ع) فنظر الی بیت المقدس فاحتقره و قال یا رب هذا قدسك فنودی انك لن تدخله ابدا فمات علیه السلام و لم یدخله (ه) یقول محرر التفسیر بان هذا مجعول اذ لم یکن بیت المقدس موجودا حتی ینظر الیه - و علة وفاته، انقضاء اجله و انقطاع امده و نعم ما قیل:

«دور مجنون گذشت و نوبت ماست *** هرکسی پنج روزه نوبت اوست».

وادی موسی

وادی موسی: منسوب الی موسی بن عمران (ع) - و هو واد فی قبلی بیت المقدس

بینه و بین ارض الحجاز و هو واد حسن کثیر الزیتون و انما سمی وادی موسی لانه علیه السلام لما خرج من التیه و معه بنو اسرائیل کان معه الحجر الذی ذکره اللّه تعالی فی القرآن، کان اذا ارتحل حمله معه و خرج فاذا نزل القاه علی الارض فخرجت منه اثنتا عشرة عینا تتفرق علی اثنی عشر سبطا قد علم کل اناس مشربهم فلما وصل الی هذا الوادی و علم بقرب اجله عمد الی ذلك الحجر فسمره فی الجبل هناك فخرجت منه اثنتا عشرة عینا و تفرقت علی ثنتی عشرة قریة کل قریة لسبط من الاسباط ثم مات موسی (ع) و بقی الحجر علی امره هناك.

و حدثنی القاضی جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف ادام اللّه علوه انه رآه هناك و انه فی قدر رأس العنز و انه لیس فی هذا الجبل شیء یشبهه (معجم البلدان).

اقول: بان موسی لم یخرج من التیه. ب.

توراة

اشاره

در عبرانی توراة (بضم تاء و سکون واو و راء الفی و هاء آخر) و در عربی توراة با تاء گرد بر وزن سلمان و توریة بر وزن تبصره و جمعشان تورات با تاء کشیده بر وزن سلمان و توریات بفتح تاء و سکون واو و کسر راء و یاء الفی و تاء آخر: اسم پنج سفر موسی است و گاهی هم به تمام کتابهای عهد قدیم گفته می شود (منجد به ترجمه).

(لفظ توراة به عبرانی یعنی تعلیم و شریعت - انیس الاعلام ج 1 ص 116).

از قرآن کریم (سورهٔ صافات آیهٔ 117) که فرموده: «وَ آتَیْنٰاهُمَا اَلْکِتٰابَ اَلْمُسْتَبِینَ» معلوم می شود که کتاب توراة به موسی و هارون هر دو داده شده است.

[کلمات اور: (بر وزن نور - شهر ابراهیم خلیل در کلده).

اوار: (بر وزن غراب - گرمی آتش و گرمی آفتاب و تشنگی و دود زبانهٔ آتش و باد جنوب - شرح قاموس).

اوریم: (یعنی نور - قاموس مقدس).

اوریا: (بضم همزه و سکون واو و کسر راء و شدّ یاء الفی - عهد عتیق مشکول)

(یعنی شعلهٔ خدا – قاموس مقدس) به عبارت دیگر نور خدا – و کلمه مرکب است از (اور) یعنی نور و از (یا) یعنی خدا.

اورشـلیم: (بضم همزه و سـکون واو و ضم راء و فتح شـین و کسر لام یائی و میم آخر – کتاب یوشع مشکول 28:18) یعنی شهر یا میراث سلامتی (قاموس مقدس).

نور: یعنی روشنائی.

وری: (بفتح واو و سکون راء و یاء آخر) یعنی افروختن.

توریه: (بر وزن تبصـره یعنی نور و روشـنی و نیز پوشـیدن و پنهان کردن از «وری» به عقیـدهٔ علماء علم نحو کوفه و از «ورأ» به عقیدهٔ علماء علم نحو بصره – شرح قاموس).

توراة: یعنی شـریعت که خود؛ نور و روشـنی است و در قرآن کریم (سورهٔ مائده آیه 48) فرموده «إِنَّا أَنْزَلْنَا اَلتَّوْرٰاةَ فِيهٰا هُـدىً وَ نُورٌ» که خود مبین معنی روشنی و نور است.

همگی با مختصر تصرف از یك ریشه است و معنای نور و روشنی از آنها مستفاد می گردد].

سفرهای توراة

سفر: (بکسر سین و سکون فاء) است و اسفار (بر وزن سلمان) جمع آن است و اسفار پنج گانهٔ توراة باین شرح است:

1 – سفر براشیت: (بر وزن مصابیح) تکوین قصص پیدایش زیرا از آفرینش جهان شروع کرده و قصصی را پس از آن بیان کرده است.

2 – سفر شموت: (بر وزن رسول) خروج زیرا از چگونگی بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر بحث کرده است.

3 – سفر و یقرأ: (بفتح واو و کسر یاء و سکون قاف و راء الفی) لاویان که از بیان احکام سخن کرده.

4 – سفر بمیدبار: (بفتح باء و کسر میم یائی و سکون دال) اعداد عدد که شمارهٔ طوائف و اسباط بنی اسرائیل را ذکر کرده.

5 – سفر دباریم: (بر وزن مصابیح) – مثنی (بضم میم و فتح ثاء و شدّ نون الفی) تثنیه که موسی دوباره احکام توراة را برای بنی اسرائیل بیان کرده.

سیفر: یعنی کتاب. سیفرایم: یعنی دو کتاب.

پاسوق: (بر وزن قانون یعنی آیه).

سیمان: (بر وزن میقات یعنی فصل).

پاراش: (بر وزن حاخام یعنی سوره) (اقامة الشهود ص 5 و 6).

تلمود – مشنا – گمارا

تلمود: (بر وزن منصور) کتابی است که متضمن شرائع یهود و سنن آنهاست (منجد به ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: تلمیذ (بر وزن کبریت) در عربی و تلمود در عبری از یك ریشه است و تلمود به گفتهٔ قاموس مقدس به معنی تعلیم است.

و به گفتهٔ (منجد ج 2 به ترجمه) تلمود: از أهم کتابهای دیانت یهود است که بعد از کتاب مقدس، تدوین شده و آن بر دو قسم است: 1 – مشنا: (بکسر میم و سکون شین و نون الفی) یعنی مجموعهٔ تقالید و به عبارت دیگر شریعت شفاهی یعنی زبانی؛ که بین ربانیون علماء ناموس تا اواخر قرن دوم میلادی معمول بوده.

2 – گمارا: (بفتح گاف) و آن تفسیر مشنا می باشد.(1)

تلمود: دو تفسیر شده که گمارا در آن مختلف است: یکی تلمود فلسطینی (اورشلیمی) (که در قرن پنجم میلادی بعمل آمده). و دیگری تلمود بابلی (بکسر باء) (که در اوائل قرن چهارم میلادی بعمل آمده). و اهمیت دومی بیشتر است.

و در قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: مشنا بمعنی تکرار می باشد و آن عبارت از مجموع تقالید مختلفهٔ یهود است با بعضی از آیات که از کتاب مقدس اقتباس شده. قوم یهود برآنند که این

1– المثناة: حبل من صوف او شعرا و غیره و یکسر کالثنایة و الثناء بکسرهما، و ما استکتب من غیر کتاب اللّه او کتاب فیه اخبار بنی اسرائیل بعد موسی (ع) احلوا فیه و حرموا ما شاءوا (قاموس در لغت ثنا با ثاء مثلث).

تقالید در کوه سینا به موسی داده شده؛ بعد از آن از هارون و الیعازر و یوشع دست بدست به انبیاء بعد و از انبیاء به رؤساء و خلفاء کنیسه رسیده تا قرن دوم بعد از مسیح که در آن وقت حاخام یهود تمام آنها را جمع کرده در کتابی ثبت نمود و شخص مذکور در میان قوم یهود به جامع مشنا شهرت یافت.

گمارا: عبارت از مجموع تعلیمات و تفاسیری است که بعد از انتهای مشنا در مدارس عالیه واقع شد. و تفسیراتی که نوشته شده نیز دو قسم می باشد: یکی را تلمود اورشلیم می گویند که حاخام های طبریه آن را فیما بین قرن سوم و پنجم نوشته اند و دیگری را تلمود بابل می گویند که در قرن پنجم نوشته شده.(1)

گمارا

گمارا در لغت بمعنی کمال است (انیس الاعلام ج 1 ص 57).

خاخام

خاخام: یعنی معلم دینی و با (استاد) که در انجیل متی (25:26) و غیره وارد شده، یك معنی دارد (قاموس مقدس در لغت استاد).

ترگوم

ترگوم: (بر وزن منصور) یعنی ترجمه (قاموس مقدس ص 721).

(ترگوم و ترجمه و ترجمان از یك ریشه است).

(ترجمه بر وزن مرحمه است و ضم جیم از اغلاط است و قاموس ریشهٔ کلمه را «ترجم» می داند و لیکن جوهری و ابن اثیر ریشهٔ کلمه را «رجم» می دانند.

ربان

ربان: (بر وزن صرّاف) یعنی معلم یهود و «ربانیون» جمع آن است یعنی معلمان یهود (انیس الاعلام ج 2 ص 568 اقتباسا) و در قرآن کریم «ربیون» به کسر راء در سورهٔ آل عمران آیهٔ 140 و «ربانیون» بفتح راء در سورهٔ مائده آیه های 48 و 68 بهمین

1- دراین باره بیان اعلام قرآن در ص 673 کلافهٔ سر در گم شده است و مندرجات کتاب انیس الاعلام ج 1 ص 57 نیز با متن این تفسیر مطابق است.

معنی است.

ربونی

ربونی:

(بفتح راء و شدّ باء مضموم و کسر نون و یاء آخر) یعنی معلم من و در قاموس مقدس می نویسد: ربونی: لفظی است عبرانی یعنی ای معلم و یکی از القاب معززهٔ یهود بود.

احبار

احبار: (بر وزن سلمان) جمع حبر (بفتح حاء و سکون باء و راء آخر) است و منجد می نویسد: «الحبر العالم الصالح و هو مأخوذ من تحبیر العلم و تحسینه - رئیس من رؤساء الدین - رئیس الکهنة عند الیهود - «الحبر الاعظم»: البابا، خلف السید المسیح علی الارض».

بنابراین: احبار از ربانیون مهمترند و قرآن کریم در سورهٔ مائده (آیات 48 و 68) فرموده: «اَلرَّبّٰانِیُّونَ وَ اَلْأَحْبٰارُ» .

شافاط - شوفطیم

شافاط: یعنی قاضی (سفر اعداد توراة 5:13) و شوفطیم یعنی قضاة (تاریخ اللغات السامیة - از دکتر اسرائیل ولفنسون ص 88).

سوفر - سوفریم - عهد سوفریم

سوفر: یعنی متخصص یا دانشمند مذهب موسی و توراة.

سوفریم: جمع سوفر است.

عهد سوفریم: یعنی عهد نویسندگان، و دستهٔ سوفریم: شاگردان عزرا هستند زیرا خود عزرا نیز بنام (سوفر) ملقب است. (تاریخ یهود ایران ص 342 و 343).

سن هدریم - سنهدرین

سن هدریم: یعنی هیئت مقننه. سن هدرین: یعنی دیوان خانه. و کلمه، یونانی است.

کنست هگدولا

کنست هگدولا: یعنی هیئت مقننه.

ص: 379

ایضاح: دیوان خانه، دو قسم در دو مکان بود: 1 - دیوان خانهٔ بزرگ که جمعیت آن؛ 71 نفر بود.

2 - دیوان خانهٔ کوچك که جمعیت آن، 24 نفر بود و تأسیس این دو برحسب پیشنهاد اسکندر مقدونی به یهود بوده برای کوتاه کردن دست اولاد هارون از حکومت و مرافعه (اقامة الشهود ص 23).

محرر این تفسیر گوید: غصب خلافت علی و اولاد علی (ع) در این امت، مانند عزل اولاد هارون از حکومت شرعیه است.

بیبل - عهد عتیق - عهد جدید

بیبل: (بر وزن جعفر) بمعنی مجموع کتابهای توراة و ضمائم و انجیل ها و ضمائم است و کلمه، یونانی است و بمعنی کتاب است.

(مجموع کتابهای توراة و ضمائم را «عهد عتیق» و مجموع انجیل ها و ضمائم را «عهد جدید» می گویند).

در قاموس مقدس در لغت عهد می نویسد: مقصود از عهد قدیم سی و نه کتاب است که در یك مجلد می باشد و عهد جدید شامل بیست و هفت کتاب است که در منتهای آن مجلد می باشد.

عهد قدیم

1 - تکوین (پیدایش). 2 - خروج. 3 - لاویان.

4 - عدد (اعداد). 5 - تثنیه. 6 - یوشع.

7 - قضاة (داوران). 8 - راعوث (روت). 9 - سموئیل (صموئیل) اول.

10 - سموئیل (صموئیل) دوم. 11 - ملوك اول (اول پادشاهان). 12 - ملوك دوم (دوم پادشاهان).

13 - ایام اول (اول تواریخ ایام). 14 - ایام دوم (دوم تواریخ ایام). 15 - عزرا.

16 - نحمیا. 17 - استیر (استر). 18 - ایوب.

19 - مزامیر. 20 - امثال سلیمان. 21 - جامعه.

22 - نشید الانشاد (غزل غزلهای سلیمان). 23 - اشعیاه.

24 - ارمیا. 25 - مرائی ارمیا. 26 - حزقیال. 27 - دانیال

28 – هوشع. 29 – یوئیل. 30 – عاموس.

31 – عوبدیا. 32 – یونان (یونس). 33 – میخا (میکاه).

34 – ناحوم. 35 – حبقوق. 36 – صفنیا.

37 – حجی. 38 – زکریا. 39 – ملاخی (ملاکی).

عهد جدید

1 – انجیل متی. 2 – انجیل مرقس. 3 – انجیل لوقا. 4 – انجیل یوحنا.

5 – اعمال رسولان. 6 – رسالهٔ پولس به رومیان.

7 و 8 – رساله های اول و دوم پولس به قرنتسیان (کورنثوس).

9 – رسالهٔ پولس به غلاطیان.

10 – رسالهٔ پولس به افسسیان.

11 – رسالهٔ پولس به فیلپیان.

12 – رسالهٔ پولس به کولسیان.

13 و 14 – رساله های اول و دوم پولس به تسالونیکیان.

15 و 16 – رساله های اول و دوم پولس به تیموثاوس.

17 – رسالهٔ پولس به تیطس.

18 – رسالهٔ پولس به فلیمون.

19 – رسالهٔ عبرانیان 20 – رسالهٔ یعقوب.

21 و 22 – رساله های اول و دوم پطرس.

23 و 24 و 25 – رساله های اول و دوم و سوم یوحنا.

26 – رسالهٔ یهودا. 27 – رؤیای یوحنا.

سامریون

سامریون: یك عده از یهودند که توراة آنان با توراة بقیهٔ یهود اختلاف فاحش دارد و ایشان پنج کتاب منسوب به موسـی (ع) و کتاب یوشع و کتاب قضاة را قبول دارند و بقیهٔ کتب عهد عتیق را صحیح نمی دانند (انیس الاعلام ج 1 ص 116 و کتاب دوم تواریخ ایام

ص: 381

29:9 و قاموس مقدس ص 715-722).

دربارهٔ پنج سفر منسوب به موسی و تاریخ های آنها، عقائدی ابراز شده که در کتابهای اظهار - الحق و قاموس مقدس در لغت (پنج سفر موسی) و انیس الاعلام مذکور است.

کزیریم: بیت عبادة للسامرة من الیهود بنابلس یزعمون ان الذبح فیه کان، و ان الذبیح هو اسحاق، و السامرة من الیهود بنابلس کثیرون لذلك (معجم البلدان).

(کزیریم بفتح کاف و کسر زاء یائی و کسر راء یائی و میم آخر است).

ابو کریفا

ابو کریفا: یعنی پوشیده و این اسم، مخصوص کتابهائی است که از عهد عتیق و از عهد جدید حذف کرده اند:

ابو کریفای عهد عتیق مشتمل بر 14 کتاب است.

ابو کریفای عهد جدید مشتمل بر تواریخ و انجیل ها و رساله هاست که تشندارف 22 پاره از آن انجیلها و 13 تا از آن رساله ها را در یك جلد جمع کرده و محض ازدیاد اطلاع بچاپ رسانیده است و در این کتابها قصصی مذکور است که قرآن هم بعض از آنها را تأیید می کند (به خلاصه از قاموس مقدس).

تقسیم عهد عتیق

اشاره

قوم یهود: کتب خود را به سه قسمت تقسیم کرده اند:

1 - شریعت یعنی پنج سفر موسی.

2 - انبیاء.

3 - اسفار مقدسه یعنی مزامیر و امثال و ایوب و سرود و روت و نیاحات و استر و دانیال و عزرا و نحمیاه و 1 و 2 تواریخ ایام.

و انبیاء را نیز دو قسمت کرده اند: جمعی را که اشعیا و ارمیا و حزقیال باشند کبار نامیده اند و جمعی را که هوشع و یوئیل و عاموس و عوبدیا و یونس و میکا و ناحوم و حبقوق و صفنیا و حجی و زکریا و ملاخی باشند، صغار گفته اند، لکن مسیحیان کتب مقدسه را به ترتیبی که در نزد نصاری معروف است قسمت کرده اند: یعنی اسفار

تاریخی و شعری و نبوتی.

عهد جدید: را نیز به تاریخی و تعلیمی و نبوتی تقسیم نموده اند. (قاموس مقدس به خلاصه).

ضبط لغات و معانی آنها

معانی تکوین و خروج و لاویان و اعداد و تثنیه قبلا شرح داده شده است.

یوشع: (بفتح شین مرکب است از یهوه و از شوع) یعنی یهوه نجات می دهد.

قضاة: جمع قاضی است یعنی داوران.

راعوث: (بر وزن فانوس) اسم یك نفر زن موآبی است.

سموئیل: (بفتح سین و ضم میم مرکب است از سمو و از ایل) یعنی مسموع از خدا.

عزرا: (بفتح عین و سکون زاء و راء الفی) یعنی کومك و امداد.

نحمیاه: (بفتح نون و فتح حاء و سکون میم و یاء الفی و هاء آخر - مرکب است از نحم و از یاه) یعنی تسلی یافته از یهوه.

استیر: (بر وزن تشریف) یعنی ستاره.

ایوب: (بر وزن منصور) یعنی برگشت نموده به طرف خدا.

مزامیر: (بر وزن مصابیح جمع مزمار بر وزن انسان است) مزمار یعنی نی و آن عبارت است از اشعار روحانی که به آواز مزمار و نی، محض تمجید و تقدیس حضرت اقدس الهی خوانده می شده.

نشید الانشاد: (بر اوزان شریف و سلمان) یعنی غزل غزلها.

اشعیا و اشعیاه: (بکسر همزه و فتح شین و سکون عین و یاء الفی با هاء آخر و بدون آن - مرکب است از اشع و از یا) یعنی نجات خداوند (اشعیاء هم می نویسند).

یرمیا و ارمیا: (بکسر یاء و سکون راء و کسر میم و یاء الفی - مرکب است از یرمی و از یاه) یعنی یهوه به زیر می اندازد.

حزقیال و حزقیل: (بفتح حاء و کسر آن و سکون زاء و کسر قاف و یاء الفی و لام آخر - مرکب است از حق و از ایل) یعنی قوة اللّه.

دانیال: (بدال الفی و کسر نون و یاء الفی و لام آخر - مرکب است از دانی و از ایل) یعنی خدا حاکم من است.

هوشع: (بضم هاء و سکون واو و فتح شین و عین آخر - مرکب است از یهوه و از شع) یعنی خداوند کومك کننده است.

یوئیل: (بضم یاء و سکون واو - مرکب است از یهوه و از ایل) یعنی یهوه خداست.

عاموس: (بر وزن ناموس) یعنی یار.

عوبدیا: (بضم عین و سکون واو و فتح باء و سکون دال و یاء الفی - مرکب است از عوبد و از یا) یعنی بندهٔ یهوه.

یونان: (یونس) لفظ یونا بمعنی کبوتر است.

میخا و میکاه: (بکسر میم و سکون یاء و خاء الفی - مرکب است از: من - ك - یا) یعنی چه کس مثل یهوه است.

ناحوم: (بر وزن ناموس) یعنی تسلّی.

حبقوق: (بر وزن سقنقور) یعنی کسی که به آغوش کشید.

صفنیا: (بفتح صاد و فتح فاء و سکون نون و یاء الفی - مرکب است از صفن و از یا) یعنی مخفی شده بتوسط یهوه.

حجی: (بفتح حاء و شدّ جیم الفی) یعنی مسرور.

زکریا: (بفتح زاء و فتح کاف و کسر راء و شدّ یاء الفی) یعنی کسی که خداوند او را ذکر می فرماید (چون حرف ذال در لغت عبرانی نیست ازاین جهت با زاء نوشته می شود و کلمه مرکب است از ذکر و از یا).

ملاخی و ملاکی: (بر وزن مقاصد) یعنی رسول یهوه (ریشهٔ کلمه از ملك بمعنی فرشته است).

انجیل: (بکسر همزه و سکون نون و کسر جیم یائی و لام آخر) لفظ یونانی است یعنی مژده و بشارت.

متی: (بفتح میم و شدّ تاء الفی) یعنی بخش خدا.

مرقس: (بفتح میم و سکون راء و ضم قاف و سین آخر است) و بنظر محرر این تفسیر کلمه مرکب است از: (مار - یعنی آقا) و از: قس، و (مارکس) صورت دیگر آن است.

لوقا: (بضم لام و سکون واو و قاف الفی).

یوحنا: (بضم یاء و سکون واو و فتح حاء و شدّ نون الفی) در قاموس مقدس می نویسد - که: یوحنا بمعنی انعام توفیقی خدا، لفظ یونانی یوحانان است و در لغت یوحانان و یوحنان آن را بمعنی «خداوند دلسوز است» معنی کرده. و محرر این تفسیر گوید: تقریبا معنی اخیر صحیح است و کلمه مرکب است از یهوه و از حنان.

اعمال رسولان: متضمن اعمال پطرس و پولس است و مصنف آن لوقا بوده.

رسالهٔ رومیان: نامه ای است که به مسیحیان روم مکتوب گردیده و مصنف آن پولس بوده پولس (بضم پا و سکون واو و ضم لام و سین آخر) در لغت بمعنی کوچك می باشد (و وی را در زبان عبرانی شاول می گفتند).

(رومیه: پای تخت مملکت روم است. گویند: مؤسس این شهر، رومیلوس بوده و روم به اسم اوست).

کورنثوس: (بضم کاف و سکون واو و کسر راء و سکون نون و ضم ثاء و سکون واو و سین آخر) بعربی و قرنتس: (بضم قاف و کسر راء و سکون نون و ضم تاء و سین آخر) به فارسی نام یکی از شهرهای پرمکنت یونان است و معنی آن بزبان یونانی: «بنا شده بر دو دریا» است.

غلاطیه: (بفتح غین و لام الفی و کسر طاء و شدّ یاء مفتوح و هاء آخر) یکی از قطعات آسیای صغیر است و لفظ غلاطیه از گالها یا کلاتی یعنی فرنگی مشتق است.

افسس: (بفتح همزه و فتح فاء و ضم سین و سین آخر) نام یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر است.

فیلپی: (بکسر فاء و سکون یاء و کسر لام و شدّ پا و یاء آخر) نام شهر معروفی است که در قسمت شرقی مکدونیه واقع است.

کولوسی: (بضم کاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و کسر سین یائی) نام شهری از شهرهای فریجیه است که در زلزلهٔ سال 65 میلادی خراب شده.

تسالونیکی: (بفتح تاء و سین الفی و ضم لام و سکون واو و کسر نون یائی و کسر کاف یائی) معنی این لفظ غلبه بر تسلی می باشد و آن نام شهر و بندری است از قسمت دوم مکادونیه.

تیموثاوس: (بکسر تاء یائی و ضم میم واوی و ثاء الفی و ضم واو و سین آخر) یعنی احترام نمایندهٔ خدا و وی شاگرد و مصاحب پولس بوده (این کلمه در عهد جدید عربی با ثاء سه نقطه و در عهد جدید فارسی با تاء دو نقطه ضبط شده است).

تیطس: (بکسر تاء یائی و ضم طاء و سین آخر) اسم واعظ مسیحی یونانی الاصل بوده که در تحت توجه پولس مسیحی شده و مصاحب و همکار او گردیده.

فلیمون: (بکسر فاء و کسر لام یائی و ضم میم واوی و نون آخر) نام مردی است که در لاودکیه متولد شده.

(رسالهٔ عبرانیان: مصنف آن معلوم نیست).

(رسالهٔ یعقوب: مصنف آن واضح نیست).

پطرس: (بکسر و بضم پا و سکون طاء و ضم راء و سین آخر است) در زبان سریانی پطرس را کیفاس می خوانند یعنی سنگ.

(انجیل یوحنا و سه رساله و خوابنامه یا مکاشفه، مربوط به یوحناست).

(یهودا: معلوم نیست کیست و معنای آن حمد است).

(مدرك ضبط کلمات و معانی، کتاب عهدین مشکول و قاموس مقدس است).

شرح کتب عهد عتیق و جدید و تواریخ تصنیف آنها و اختلافات و تناقضات و تحریفات آنها محتاج به تصنیف کتابی خاص است و از جمله: کتابهای اظهار الحق و انیس الاعلام و قاموس مقدس مفید است.

تلمود توراها

تلمود توراها: یعنی مدارس مذهبی، و تحصیل زبان عبری با تأسیس مدارس مذهبی (تلمود توراها) تا 50 سال قبل در ایران وجود داشت (تاریخ یهود ایران ص 329).

تلمید هخامیم

تلمید هخامیم: یکی از مدارس عالیه که در اورشلیم افتتاح گردید موسوم به

«بت وعد» بود و معلمین آن را؛ سوفریم می گفتند و محصلین آن را تلمیذ هخامیم می نامیدند.

منظور از (بت وعد) دانشکده و مراد از (تلمید هخامیم) دانشجوی دانشکدهٔ مذهبی است (تاریخ یهود ایران ص 345).

مدراش

مدراش: یعنی تفسیری که ربیون بر قسمتهای مختلف توراة نوشته اند و مدارش با لفظ درس از یك ریشه است.

شبات

شبات: سریانی است و سبت عربی است و شنبه فارسی است (فرهنگ نظام در لغت تبر).

قیدوش

قیدوش: یعنی مراسم تبرك و تقدیس شنبه و شکرانهٔ خدا که در شب شنبه بعمل می آید.

هبدالا

هبدالا: یعنی انجام مراسم مزبور در اول شب یکشنبه.

هگادا

هگادا: یعنی افسانه ای که در شب عید فطر خوانده می شود.

پسح «پصح»

پصح: (بکسر اول و فتح دوم و حاء آخر) مراد فصح است در عربی، و چون عبرانی حرف (ف) ندارد با حرف «پ» تلفظ می کند.

(فصح بکسر فاء و سکون صاد و حاء آخر) نزد یهود؛ عید تذکار بیرون آمد نشان از مصر است و نزد نصاری، عید تذکار قیام مسیح است بعد از موت، و این قیام نزد ما مسلمین بی اساس است زیرا موت عیسی نزد ما بی اساس است.

روش هشانا و کیپور

اعیاد روش هشانا: یعنی نماز اول سال و کیپور: یا کپور (بکسر کاف و ضم باء مشدد و واو ساکن و راء آخر).

ص: 387

یعنی کفارهٔ گناهان و آن یك روز، روزهٔ 25 ساعتی است و کلمه با کفارهٔ عربی یك ریشه دارد.

یوبیل (یایوبل)

یوبیل: ویوبل: یعنی استهلاك و آن سال پنجاهم است که در این سال تمام اشخاص و عیال و قوم و خویش و املاك حتی الامکان بحالت اصلیهٔ خودشان باید برگردند (و این حکم یوبیل ادامه دارد و لیکن بنی اسرائیل باین دستور موسوی عمل نکرده اند - قاموس مقدس به خلاصه) (ایل یعنی خدا - و - یوب از اوب بمعنی رجوع است یعنی خدا برمی گرداند - ب).

شمع اسرائیل

جمعیت سوفریم: سه نمازهای روزانه را با خواندن مزامیر بعلاوه قسمت (شمع اسرائیل) مستخرجه از توراة را مقرر داشتند (تاریخ یهود ص 344).

محرر این تفسیر گوید: مراد از (شمع اسرائیل) گفتن: «شمع ییسرائیل ادونای الوهنو ادونای آحاد» است که از توراة (سفر تثنیه 4:6) برداشته اند و ترجمهٔ آن بعربی این است:

«اسمع یا اسرائیل. الرب الهنا رب واحد».

و ترجمهٔ آن به فارسی این است: «ای اسرائیل بشنو. یهوه خدای ما یهوه واحد است».

(شمع بفتح شین و فتح میم و سکون عین(1) - ییسرائل بکسر یاء اول و کسر همزه - ادونای بفتح همزه و ضم دال و نون الفی و یاء ساکن - الوهنو بکسر همزه و ضم لام و کسر هاء و ضم نون - إحاد تقریبا بکسر همزه است).

(در این جمله: مخاطب: اسرائیل است که مراد از آن: یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: پدر دوازده فرزند است که آنان پدران دوازده سبط بنی اسرائیل اند).

قبلهٔ یهود و مسیحیان

یهودان بسمت بیت المقدس و مسیحیان بسوی مشرق نماز می گذارند (ترجمهٔ سفرنامهٔ شاردن فرانسوی ص 34).

1- اقامة الشهود ص 183.

بیت تفیلا

بیت: (بکسر باء اشباعی و سکون تاء) یعنی خانه و تفیلا: (بر وزن شریفا) یعنی نماز و مجموع بمعنی نمازخانه است و (تفیلین): چیزی است از پوست گوساله که اسرائیلیان در حالت نمازشان بر سر خود می کشند (اقامة الشهود ص 71 و 158).

شلوم - شالیم

شلوم: بفتح شین و ضم لام (همچون لاتینی که بر حرکت ضمهٔ مفتوحه دلالت دارد) و سکون میم (تاریخ اللغات السامیة ص 288). و آن بمعنی سلام است یعنی تحیت.

شالیم: یعنی صلح.

کنعان

کنعان: (بر وزن سلمان) در زمان آمدن ابراهیم دارای شهرهای بسیار بود که بعضی از آنها در کتاب مقدس مذکور است مثل سدوم و عموره و حبرون و دمشق و اریحا.

و در عهد موسی: جاسوسان نیز خبر دادند که در مملکت کنعان شهرهای - حصاردار بسیاری دیده اند و یوشع بن نون ششصد شهر را که اسرائیلیان مفتوح ساختند خبر می دهد. و چون عای مفتوح گشت اهالیش را که 12 هزار نفس بودند بقتل رسانیدند (یوشع 8:16-25) و جبعون از عای خیلی بزرگتر بود (یوشع 10:2).

بحر سوف

سوف (بضم سین): (توراة مشکول سفر خروج 10:19 و 13:18) بمعنی علف دریائی است و غالبا مراد از آن دریای قلزم است (قاموس مقدس به خلاصه).

شهر داود

شهر داود: همان قلعهٔ صهیون (بکسر صاد و سکون هاء و فتح یاء و سکون واو و نون آخر) است (اول تواریخ ایام 11:5) که اولا مال یبوسیان بود و پس از آنکه داود آن را مفتوح ساخت و متصرف شد قصری و شهری در آن بنیاد افکند و باسم خود موسوم ساخت.

بیت لحم: هم شهر داود خوانده شده است (انجیل لوقا 2:11) زیراکه مسقط الرأس داود بود. قبر راحیل مادر یوسف (ع) نیز در این شهر است.

بیت لحم

بیت لحم به عبرانی (بکسر باء اشباعی و تاء آخر و فتح لام و کسر حاء و میم آخر) یعنی خانهٔ نان و در اینجا مراد ده کوچکی است بر تپه که به مسافت شش میل به جنوب اورشلیم مانده، واقع است، (اول سموئیل 12:17 و قاموس مقدس و اقامة الشهود ص 282).

لحمان (عهد عتیق فارسی) لحمام (عهد عتیق عربی مشکول) (هر دو کلمه بر وزن سلمان) بمعنی خوردنیهاست (کلمات لحم و ملح و حمل «بره» به یکدیگر نزدیك است. ب).

لحم در سریانی بمعنی نان است و در دائرة المعارف بستانی (به ترجمه) می نویسد:

بیت اللحم در سریانی بمعنی بیت الخبز است و در فرهنگ نظام (ج 1 ص 13 دیباچه) می نویسد:

بسرا در سریانی بمعنی گوشت است.

لحم: بفتح لام و سکون حاء در عربی بمعنی گوشت است.

افراته: (بفتح همزه و سکون فاء و راء الفی و فتح تاء و هاء آخر) اسم سابق بیت لحم بوده.

شام - ارام

شام: همان مملکتی است که عبرانیان آن را ارام (بر وزن سلام) می گفتند (قاموس مقدس).

شهر مقدس - شهر خدا - اورشلیم - قدس

شهر مقدس و شهر خدا: مراد اورشلیم است که همواره از آن وقت تا بحال به (قدس).

مسمی است (کتاب مزامیر 4:46 و کتاب نحمیا 1:11).

(اورشلیم) بضم همزه و سکون واو و ضم راء و فتح شین و کسر لام یائی و میم آخر است) و (کلمه مرکب است از اور کلدانی یعنی شهر و شلیم یعنی سلام - پس معنای آن مدینة السلام است).

طاب طاب

اسم مبارك محمد پیامبر خدا (ص) در توراة سفر تکوین 20:17 بزبان سریانی طاب طاب است (کتاب انیس الاعلام ج 2 ص 151).

بمئدمئد

اسم شریف محمد پیامبر خدا (ص) در توراة سفر تکوین 20:17 بزبان عبرانی بمئدمئد (بکسر باء و کسر میم و سکون همزه و دال آخر و کسر میم و سکون همزه و دال آخر) است (کتاب اقامة الشهود ص 48 و کتاب انیس الاعلام ج 2 ص 151).

پارقلیطا - فارقلیطا - بارقلیطا - پریقلیطوس

اسم مقدس محمد پیامبر خدا (ص) در انجیل یوحنا 15:14-17 و 25 و 26 و 29 و 30 نیز 26:15 و 27 و نیز 7:16-15 بزبان سریانی پارقلیطا (بپاء الفی و راء مفتوح و سکون قاف و کسر لام یائی و طاء الفی) و بعربی (معرب) فارقلیطا و نیز بارقلیطا و بزبان یونانی پریقلیطوس است (کتاب انیس الاعلام ج 1 ص 3-5 و ج 2 ص 176-194).

حروف و خط عبرانی

زبان عبرانی: دارای 22 حرف است: (ابجد - هوز - حطی - کلمن - سعفص - قرشت). و خط عبرانی قدیم: متروك شده است و خط عبرانی فعلی: خط پس از دورهٔ اسارت یهود است و خط قدیم یهود مأخوذ از خط کنعانی است و تمام خطوط سامی متأخرین از خط کنعانی، مشتق است و خط کنعانی از خط - هیروگلیفی و خط میخی گرفته نشده است و بلکه خود ساختهٔ کنعانیان است(1)و شاید در اختراع خود توجهی به آن دو خط کرده باشند.

زبان عبرانی قدیم هم متروك شده و زبان عبرانی

1- و کنعانیان هم خط خود را از عهد نوح گرفته اند و نوح هم از عهد مقدم بر خود گرفته است و البته قابل انکار نیست که در هر نقل و انتقالی تغییراتی در خط، حاصل شده است. ب.

فعلی: از دورهٔ اسارت بنی اسرائیل است.

کیفیت تلفظ حروف عبرانی

کیفیت تلفظ حروف عبرانی(1)

ا آلف (گاو). ب بیت (خانه).

ج جیمل «گیمل» (شتر) د دالت (در) (باب).

ه ها (دریچه و پنجره). و واو (میخ).

ز ز این (سلاح). ح حیت (بفتح اول) (دیوار).

ط طیت (بفتح اول) (نوعی از مار). ی یود (بر وزن نور) (دست).

ك کاف (کف دست). ل لمد (عصاء گاورانی).

م میم (آب). ن نون (ماهی).

س سامخ (چیزی که برآن تکیه می کنند چون عصا).

ع عین (چشم). پ ف فا (دهان).

ص صادی (دام شکار). ق قوف (سوزن).

ر ریش (سر) (رأس). ش شین (دندان).

ت تا و (علامت).

(تاریخ اللغات السامیة از دکتر اسرائیل ولفنسون ص 99 و 100 به ترجمه).

1 – کامتس: فتحهٔ بزرگ. 2 – بتاح: فتحهٔ عادی.

3 – حیرق: کسرهٔ عادی. 4 – تسیریه: بین فتحه و کسره.

5 – قبوتس: ضمهٔ خفیف. 6 – حولم: ضمهٔ مخففه.

7 – شفا: سکون.

همهٔ این علائم در زیر حروف گذارده می شود (کتاب لغت عبرانی ص 15 و 16).

حروف هجاء عبرانی: بترتیب (ابجد) است نه (ابتث).

ص: 392

1- ماسوره: کتاب اعراب کلمات توراة و شرح و معنای آن است که در طبریه تصنیف شده است. قاموس مقدس ص 578 در لغت طبریه.

حروف عبرانی: بهم متصل نیست و جداجدا نوشته می شود.

اغلب قواعد صرف و نحو زبان عبرانی: شبیه بزبان عربی است و لیکن اواخر کلمات عبرانی دائم ساکن است و حرکت ندارد.

زبان عبرانی شبیه زبان انگلیسی و غیره است ازاین جهت که یك خط برای کتابت دارد و یك خط برای چاپ کتاب.

لغات عبرانی: شبیه به عربی است در اینکه حروفش با حرکات مانند فتح و ضم و کسر تلفظ می شود.

شمارهٔ حروف هجای عبرانی: بیست و دو حرف است و گاهی سه حرف برآن افزوده می شود و لیکن اینها هم از آن بیست و دو حرف مشتق شده است.

(الف) بجای حرکت نیست مگر در جاهای نادری و نوعا بصورت همزه تلفظ می شود.

در لغت عبرانی: حرف جیم نیست و جیم عبرانی مانند جیم مصری تلفظ می شود.

کلمه: بر سه قسم است اسم (هاشم) و فعل و حرف.

اسم: به مذکر و مؤنث و به مفرد و مثنی و جمع تقسیم می شود و مثنی در زبان عبرانی کم استعمال می شود مگر برای چیزهائی که جفت باشد.

بجای ال، که در عربی حرف تعریف است، در عبرانی کلمهٔ (ها) در اول کلمه اضافه می شود.

علامت استفهام در عبرانی: همان (ها) است که در اول کلمه اضافه می شود و معنی آن را با (هاء) تعریف از معنای جمله باید فهمید.

اوریم - و - تمیم

اوریم و تمیم: یعنی نور و کمال و قصد ازین دو لفظ، لباس مخصوصی بود که کاهنان در بر می کردند (توراة سفر خروج 30:28) و خود موسی اوریم و تمیم را به طوری ذکر کرده است همچون تاج مجد و جلال لاویان (سبط لاوی مراد است که موسی هم از آن سبط است).

و چون یوشع بن نون خلیفهٔ موسی شد (توراة سفر اعداد 21:27) در حضور العازار

کاهن به پاایستاد تا به واسطهٔ اوریم برای او سؤال نماید.

و چون تعریف کامل در کتاب مقدس در خصوص آن دو اسم نیست کشف حقیقت آنها را نتوان نمود (قاموس مقدس به خلاصه).

قاموس مزبور در لغت قدس الاقدس می نویسد: قدس الاقداس یعنی محل و مسکن مخفی که از هیکل ترتیب یافته صندوق عهد در آنجا گذارده شده بود و حضور(1)حضرت اقدس الهی مخصوصا در آنجا ظاهر شده از میان کروبیان اوامر مقدسهٔ خود را اظهار می فرمود (کتاب دوم سموئیل 23:16 و اول پادشاهان 5:6 و 16 و 19 و 50:7 و 6:8 و 8 و کتاب دوم تواریخ ایام 16:3 و 20:4 و 7:5 و 9 و مزامیر 2:28).

وضع معین و مخصوص سؤال از خداوند بتوسط کاهن اعظم بود که وی بتوسط «اوریم - و - تمیم» سؤال می نمود (کتاب اول سموئیل 9:23 و 7:30 و 8).

محرر این تفسیر گوید: اوریم: بضم همزه و سکون واو و کسر راء و سکون یاء و میم آخر است (توراة مشکول سفر اعداد 21:27).

اما تمیم: بضم تاء و شدّ میم مکسور و سکون یاء و میم آخر است (توراة مشکول سفر خروج 30:28).

و هارون این اوریم و تمیم را در سینه بند عدالت: می گذارد که روی قلبش قرار بگیرد و کاهنان اعظم دیگر پس از او نیز چنین می کردند.

محرر این تفسیر گوید: اوریم و تمیم لباسی نبوده بلکه چیزی بوده در لباس، و این دو چیز تا عهد سلیمان باقی بوده و بعد از آن، دیگر خبری از آنها نیست.

و جفر مذکور در اخبار اهل بیت پیامبر اسلام (ص) که علوم اولین و آخرین در آن است، از همین مقوله است و یا اینکه عین آنست.

جفر - و - جامعه

در کتاب سفینة البحار به خلاصه و ترجمه چنین می نویسد که جفر از الواح موسی (ع)

1- مراد تجلی است.

مأخوذ است و از ودائع انبیاء است که بحضـرت رسول خدا (ص) رسیده و به علی علیه السّلام داده شده و چون نسخه بر وی پوست بزغاله منتقل شده که جفر است لذا به (جفر) موسوم شده است.

جفر بمعنی بچهٔ گوسفند است که علفخوار بشود یا به چهار ماه برسد (قاموس به ترجمه).

بالجمله: جفر و جامعه دو کتاب است که برای علی مرتضی بوده (محقق شریف در شرح مواقف).

و این دو کتاب نزد امامان علیهم السلام بوده یکی بعد از دیگری (کلینی در کتاب کافی).

پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله این دو کتاب را برای علی علیه السّلام املاء کرده و علم گذشـته و آینـده تا روز قیامت در این دو کتاب اسـت (شیخ بهائی در شرح اربعین).

این دو کتاب، بر طریق علم حروف است (شرح مواقف).

در کتاب قبول ولایتعهد امام علی بن موسی الرضا (ع) به مأمون تصریح شده که:

من ولایتعهد را پذیرفتم و لیکن جفر و جامعه دلالت دارند که این کار پایان ندارد (سفینهٔ - البحار در لغت «جفر» به خلاصه و ترجمه).

محرر این تفسـیر گویـد: ممکن است اوریم همان باشد که بعدها (جفر) گفته شده و تمیم همان جامعه باشد اما جفر که امروزه در دسـت است دارای 28 جزء اسـت و هر جزء دارای 28 صـفحه است که پس از ضرب 28 در 28 می شود 784 صـفحه و هر صفحه دارای 28 خانه است که پس از ضرب 784 در 28 می شود 21952 خانه؛ و هر خانه مشتمل بر 4 حرف است.

بنابراین ابتـداء جزء اول صـفحهٔ اول خانـهٔ اول؛ چهار الف است (اااا) و انتهاء جزء بیست و هشـتم صـفحهٔ بیست و هشـتم خانـهٔ بیست و هشتم، چهار غین است (غ غ غ غ).

ایضاح: عدد کل 28 حرف تهجی از الف تا غین بالغ بر 5995 عدد است که خود این عدد از حیث قرار گرفتن دو رقم (9) در وسط و قرار گرفتن دو رقم (5) در طرفین آن عجیب است و اعجب از آن این است که پس از جمع 4 رقم مزبور؛ همان عدد (28) بدست می آید.

ضمنا: عدد کل حروف 28 جزء جفر بالغ بر 526/408/960 عدد است

که علماء علوم غریبه پس از طرح زکاة رقم مزبور یعنی (30) و تقسیم باقی مانده بر 4 و نقل یك چهارم (131/602/32) به خانهٔ مربع(1) تشکیل مربع، داده و از آثار عجیبهٔ آن بهره مند می شوند.

اما استخراج احکام از صفحات جفر، محتاج به رسالهٔ جداگانه است که این محل گنجایش ذکر آن را ندارد.

خلاصهٔ دورهٔ زندگانی و عمر موسی

قاموس مقدس دورهٔ زندگانی موسی را به سه قسمت تقسیم کرده که هریك دارای چهل سال است: 1 - چهل سال در مصر 2 - چهل سال در مدین (نزد شعیب) 3 - چهل سال در بیابان سینا و محرر این تفسیر گوید: این تقسیم درست نیست زیرا اقامت موسی در مدین چهل سال نبوده و در حدود ده سال بوده است.

پس مدت زندگانی موسی را به چهار قسمت می توان تقسیم کرد: 1 - از ولادت تا کشتن فاتون مصری خباز فرعون (که موسی در این مدت در مصر بوده، این دوره چهل سال است).

2 - از فرار از مصر تا دریافت منصب نبوت (که موسی در این مدت در مدین بوده این دوره در حدود ده سال است).

3 - از دریافت منصب نبوت تا بیرون بردن بنی اسرائیل از مصر (که موسی در این مدت باز در مصر بوده، این دوره در حدود 28 سال است).

4 - از کوچ به سینا تا روز وفات، (این دوره در حدود 42 سال است) (که مجموع ادوار چهارگانه: بالغ بر یك صد و بیست سال می شود).

دستور شریعت موسی دربارهٔ آینده

شریعت موسی بااینکه توراتش چندین بار و در چندین جا دست خورده است باز هم شرارهٔ بشاراتش ساطع و لامع است و از جمله: ظهور نبی ای است از میان بنی اسماعیل که آن نبی شبیه موسی است و معجز او قرآن است و هرکس که ادعاء نبوت کند و دروغ بگوید: کوس رسوائی وی بر سر بازار زده خواهد شد و طشتش از بام خواهد افتاد.

1- باید کسر 2 را در خانهٔ نهم بگذارند.

نابیء

نـابیء: (بر وزن فامیـل) یعنی نـبی و به عبـارت دیگر پیغمبر و این کلمه مکررا در توراة ذکر شـده از جمله: «و لو قـام نـابیء عود بیسـرائل کموشه» (سفر تثنیه 10:34).

یعنی دیگر پیامبری مانند موسی از میان بنی اسرائیل برنخواهد خاست (کتاب اقامة - الشهود فی رد الیهود ص 181-183).

(نوی بکسر نون و کسر واو و شدّ یاء هم بمعنی نبی است - انیس الاعلام ج 1 ص 132).

(از موارد تحریف توراة این مورد است که چنین ترجمه کرده اند: و نبی ای مثل موسـی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبه رو شناخته باشد).

(علت تحریف این است که: لو قام (بضم لام) ماضـی است ولی به واسـطهٔ الحاق واو مکسور در اول فعل، مستقبل می شود و بعلاوه لفظ «عود» که بمعنی دیگر می باشد قرینهٔ ظاهره است بر معنی مسـتقبل و در توراة از این قبیل موارد، بسیار است چنانچه لفظ شمع بفتح شین و میم بمعنی بشنو است و لیکن و یشمع بکسر واو و کسر یاء و سکون شین و فتح میم و عین آخر بمعنی می شنود است و هکذا).

(و جهت تحریف این است که: «و لو قـام» را که بمعنی بر نخواهـد خـاست می باشـد که مربوط بزمـان آینـده است بمعنی برنخاسـته، که مربوط به گذشته است، ترجمه کرده اند).

(و نتیجـهٔ این تحریف، برای یهود این است که: ابتـداء و انتهاء قانون و شـریعت آسـمانی را در موسـی و توراة محدود کنند و در را ببندند و بگویند: «ید اللّه مغلولة» دیگر کار تشریع الهی پایان پذیرفته است. نه عیسائی در کار است و نه محمدی خواهد آمد).

(و نتیجـهٔ این تحریف برای عیسویـان این است که: با بودن این جمله در توراة برای هر شـنونده ای این سؤال پیش می آیـد که اولا عیسـی: اسرائیلی است نه برادر اسرائیلی -

و ثانیا به موسی شباهت ندارد و از طرفی در سفر تثنیه ظهور پیامبری شبیه به موسی وعده داده شده است - پس این پیامبر کی خواهد بود؟ لذا ناچار باید اقرار کرد که آن پیامبر:

حضرت محمد (ص) است زیرا نژادش از برادران بنی اسرائیل است و به موسی هم شباهت دارد - ولی اگر تحریف شد یعنی بهمین صورت که کرده اند؛ درآمد، راه سؤال تا حدی، سد می شود) - (اما باز هم سفر تثنیه، بی جواب می ماند و به خلاصه حجت بر یهودان و بر عیسویان؛ تمام است) و اینك بشارت سفر تثنیه را در ذیل مشاهده خواهید کرد.

شباهت محمد (ص) به موسی (ع)

اشاره

در شمارهٔ هجدهم از باب هجدهم سفر تثنیهٔ توراة مکتوب است که: خدا به موسی فرموده که به بنی اسرائیل بگوید: «نبیی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هرآنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت».

یعنی ای موسی: پیغمبری را برای بنی اسرائیل (اعقاب یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم) از میان بنی اسماعیل بن ابراهیم که (اسماعیل و اسحاق برادرند) برمی انگیزم که آن پیغمبر مثل تو است و کلام خود را که قرآن است به دهانش می گذارم و سخنان او از جانب ماست که «مٰا یَنْطِقُ عَنِ اَلْهَویٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ یُوحیٰ» .

مقایسه بین محمد (ص) و موسی (ع)

بین محمد و موسی: وجوه شباهت بسیار است:

1 - هر دو دارای شریعت و کتاب اند.

2 - هر دو دارای قوانین مفصله اند.

3 - هر دو دارای زن و فرزند هستند.

4 - هر دو پیامبر جنگی هستند و مأمور به شمشیر (یعنی مأمور به جهاد) بوده اند.

5 - هر دو بت شکنی کرده اند و پرچم یکتاپرستی را برافراشته اند.

6 - موسی وزیری چون هارون داشته و محمد وزیری چون علی دارد و لذا پیامبر

اسلام (ص) به علی (ع) فرموده: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

7 – هر دو فراوان زحمت و رنج مبارزات را تحمل کرده اند (و هر دو از وطن خود هجرت نموده اند).

8 – موسی به طور سینا رفته و محمد به معراج.

9 – هر دو پدر و مادر داشته اند (یعنی هیچ کدام از روش طبیعی آبستنی و زایمان بیرون نبوده اند).

10 – یوشع (وصی موسی) جنگها کرده است و علی (وصی محمد) جنگها کرده است.

مقایسهٔ دیگر

1 – عهد یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و یوسف، عهد توحید و عزت بوده است.

1 – عهد اسماعیل بن ابراهیم، عهد تجدید بنای کعبه و توحید و عزت بوده است.

2 – عهد نسیان یوسف در مصر، دورهٔ ذلت بنی اسرائیل و خواری آنها و خدمتگزار شدن برای فراعنهٔ مصر و نداشتن فرهنگ و دین و عهد پرستش گاو بوده است.

2 – عهد نسیان اسماعیل، دورهٔ گمنامی اعقاب اسماعیل و هجوم دشمنان و قحطی و خدمتگزار شدن برای کفار عرب و عهد نداشتن دین و فرهنگ و عهد پرستش بتها بوده است.

3 – موسی: (که از اعقاب یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم) پیغمبر اولوالعزم و صاحب کتاب است.

3 – محمد: (که از اعقاب اسماعیل بن ابراهیم است) پیغمبر اولوالعزم و صاحب کتاب است.

4 – یوشع (ع) وصی منصوص موسی (ع) است.

4 – علی (ع) وصی منصوص محمد (ص) است.

5 – پس از یوشع، عهد دموکراسی جمهوری قضاة (یعنی داوران) است.

5 – پس از علی، عهد دموکراسی جمهوری خلفاء است.

6 - پس از آن، عهد ملوك بنی اسرائیل است.

6 - پس از آن، عهد ملوك و پادشاهان اسلام است.

7 - بعد از آن، عهد حکومت و سلطنت حضرت سلیمان بر تمام بنی اسرائیل است.

7 - بعد از آن، عهد حکومت و سلطنت قائم آل محمد (ع) بر تمام عالم است.

8 - عهد تفرقهٔ بنی اسرائیل است.

8 - عهد تفرقه و ظهور قیامت است.

بالجمله: برای همین شباهتهاست که در قرآن کریم داستان حضرت موسی (ع) به صورتهای مختلف بیان شده است و هم قرآن کریم در سورهٔ مزمل باین موضوع: تصریح فرموده که: «إِنَّا أَرْسَلْنٰا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شٰاهِداً عَلَيْكُمْ كَمٰا أَرْسَلْنٰا إِلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاًفَعَصىٰ فِرْعَوْنُ اَلرَّسُولَ فَأَخَذْنٰاهُ أَخْذاً وَبِيلاًفَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ...» .

تماس قرآن کریم با اهرام

اشاره

در قرآن کریم در سورهٔ فجر فرموده: «وَ فِرْعَوْنَ ذِي اَلْأَوْتٰادِ» یعنی فرعون دارای میخها.

(اهرام: در سرزمین مصر مانند میخ هاست که بر زمین کوبیده شده باشد).

دربارهٔ اهرام چند مبحث باید واضح شود: الف: لغت اهرام ب: اندازه و محل اهرام ج: بانی اهرام.

1 - هرم: (بفتح هاء و راء و میم آخر) نزد ارباب مساحت: مخروط دارای اضلاع است که قاعدهٔ آن مخروط مثلث یا مربع یا کثیر الاضلاع باشد و جمع آن اهرام (بر وزن انصار) و هرام (بر وزن کتاب) است و از این معنی است «اهرام مصر» که مشهور است و آنها برای مدفن پادشاهان مصر، ساخته شده است (منجد ج 1 به ترجمه).

هرمان (بر وزن رمضان) تثنیه است و در منجد (ج 2) می نویسد: ارتفاع بزرگترین اهرام 138 متر است (ه).

در کتاب سواء السبیل فی سکان ارض النیل (تألیف والس بدج چاپ بیروت سال 1888 ص 39 به ترجمه و خلاصه) می نویسد که: اسم هرم در زبان مصر قدیم، ابمیر (بر وزن تشریف) بوده است.

2 – سخاوی از مسعودی مؤرخ نقل کرده که: طول هریك از هرمان و عرض هریك از هرمان چهارصد ذراع است و پایهٔ هر دو هرم در زمین به اندازهٔ ارتفاع آنهاست و هر هرمی دارای هفت خانه است به شمار ستارگان هفت گانهٔ سیاره و هر خانه ای بنام آن ستاره است.

و هم سخاوی از حافظ شهاب الدین بن ابی حجله در کتاب سکردان بنقل از حافظ شریشی در شرح مقامات نقل کرده که فاصلهٔ بین جیزه(1) و اهرام، هفت میل است.

و میل: یك هزار باع است.

و باع: چهار ذراع است.

و ذراع: بیست و چهار انگشت است.

و انگشت: شش جو است (که باید شکم این جو بر پشت آن جو باشد).

و جو: شش مو از دم استر است.

و فرسخ: سه میل است.

و برید: چهار فرسخ است.

(تحفة الاحباب و بغیة الطلاب(2) فی الخطط و المزارات از نور الدین علی سخاوی حنفی چاپ سال 1356 ه در مصر ص 13 به ترجمه).

اهرام؛ در سمت غربی مصر و غربی (شهر) جیزه واقع شده است.

بر همه بناهای روزگار، لیل و نهار گریه خواهد کرد مگر اهرام که بر لیل و نهار گریه خواهد کرد.

صورت ابو الهول، در سمت جنوبی اهرام بزرگ، واقع است و آن کلهٔ زنی است(3)

1- جیزه (بر وزن تیره) اسم یکی از شهرهای مصر است.

2- بغیه: بضم باء است.

3- این تمثال، ریش دارد، از کجا معلوم کرده که تمثال زن بوده.

که از سنگ تراشیده اند که از چانه تا سر او تقریبا پنج ذرع است و دور کلهٔ او تقریبا بیست ذرع می شود که رو بمشرق است و دنبالهٔ او سنگ درازی است معلوم می شود که سنگ قبر است و در انگلیسی او را سفینکس(1) می گویند گویا مأخوذ از لفظ یونانی باشد و با وجود آنکه به بالای سر او رفتن اشکال دارد یکی از اعراب رفت و می گفت کلهٔ او عمقی دارد حتی خودش رفت که پنهان شد.

چون در بین اهرام، دو هرم، از سایر اهرام بزرگتر است لهذا (هرمان) به تثنیه گفته اند و اینکه منسوب است بحضرت امیرالمؤمنین علی (ع) که از آن حضرت از بنای هرمان پرسیدند؟ فرمودند: «بنی الهرمان و النسر فی السرطان» در کتابی دیده نشده است و اکنون نسر طایر در برج جدی است، اگر چنین باشد چهارده هزار سال است که بنا شده است چرا که حرکت کواکب مرصوده، هر برجی را دو هزار سال است و چنان گمان دارم که در تقویم - البلدان این حدیث را روایت کرده باشد.

اگر انسان از اقصی بلاد عالم شدّ رحال بکند و به تماشای اهرام برود، او را ملامت نمی توان کرد (سفرنامهٔ مکهٔ حاج فرهاد میرزا ص 90- 92 به خلاصه).

اهرام سه گانهٔ بزرگ که از عجائب آثار دنیاست و همچنین تمثال بزرگ که عوام آن را ابوالهول می گویند در سمت غربی شهر جیزه است و جیزه در غربی رود نیل است و گفته شده که تابوتی که مادر موسی، موسی را در آن گذارده و به نیل انداخته است، در جیزه بوده است (النخبة الازهریه ص 205 به ترجمه).

قاهره: در شرق مصر قدیم و مصر قدیم در شرق نیل و نیل در شرق جیزه و جیزه بتقریب در شرق اهرام و اهرام در دامنه کوههای کوچك و کوههای کوچك در شرق صحراست تا به بحر ابیض متوسط برسد.

سابقا مصر قدیم در غرب نیل بوده و اکنون بستر خود را تغییر داده است.

3 - آغاز سلاسل پادشاهان مصر را نتوانسته اند بدست بیاورند و فقط از چهار هزار و

1- سفینکس: بکسر سین و کسر فاء یائی و سکون نون و کاف و سین هر سه (هامش سفرنامه).

چهارصد سال قبل از میلاد تا سال سیصد و سی و دو قبل از میلاد (که زمان غلبهٔ اسکندر کبیر است) معلوم کرده اند که سی و یك سلسله سلطنت کرده اند.

در سلسلهٔ چهارم، نفر اول: (سینفرو) است 3766 سال قبل از میلاد تخمینا و نفر دوم:

خوفو - یا - خیو؟؟ است (3733 سال قبل از میلاد) که خوفو به واسطهٔ هرم عظیمی که در جیزه بنا کرده است مشهور شده و ارتفاع هرم او 450 قدم و عرض قاعدهٔ آن هرم: 746 قدم است.

و تالی آن در بزرگی، دو هرم کفرن و میسیرینوس است.

اهرام: قبوری هستند که هر پادشاهی از پادشاهان مصر از زمان جلوس بر تخت، شروع به ساختن می کرده است و حجم هرم، در اثر اختلاف عمر هر پادشاه مختلف می شده است و اگر خیلی طول می کشیده بر طبقهٔ آن می افزوده اند (کتاب سواء السبیل ص 39 به ترجمه و خلاصه).

لپسیوس که به مصر سفر کرده است 75 هرم از میدوم تا ممفیس(1) را پیدا کرده که مدفن خاندان خوفو بوده است.

و نفر چهارم این سلسله: کفرن «خفراخفرن بکسر خاء و سکون فاء و کسر راء و سکون نون هم گفته می شود» است (3666 سال قبل از میلاد) و هرم بزرگ و زیبا و محکم او نزدیك هرم خوفو است و لکن کوچکتر است و ارتفاع هرم او 447 قدم و عرض قاعدهٔ هرم: 690 قدم است.

کفرن: هیکل کوچکی پشت سفنکس(2) بنا کرده (اسم سفنکس در زبان مصری «حو» است) و آن مجسمه ای است که تنهٔ آن بشکل شیر و سر آن بشکل سر انسان است که خدای هرماخیس یعنی طلوع آفتاب را در افق مجسم می کند - در میان چنگال این شیر، راه تنگی است که به هیکلی می رود که این مجسمه در جلو آن هیکل بناء شده است.

و چون اسم خیوپس در نوشته های این زمین یافت شده، تصور کرده اند که بدستور او این سفنکس را تراشیده اند و لیکن دلیلی بر این تصور اقامه نشده است.

ارتفاع این تمثال 65 قدم و طولش 190 قدم است، روی این تمثال در آغاز با رنگ سرخ، رنگ شده و با سنگ براق پوشیده شده و اکنون آثار آن نزدیك بزوال است، ریش

1- منفیس: النخبة الازهریة.

2- ابو الهول.

تمثال در موزهٔ بریطانیاست و بینی تمثال، تلف شده است.

نفر پنجم این سلسله: منکورا یا میسیرینوس است (سال 3633 قبل از میلاد) و وی برای خود هرمی ساخته مانند آن دو سلف خود، و وی ظاهرا 63 سال سلطنت کرده است، ارتفاع هرم منکورا، 203 قدم و عرض قاعدهٔ هرم: 532 قدم است.

شخصی در سال 1196 قبل از میلاد در باز کردن هرم منکورا بتصور یافتن گنج کوشیده و تابوت و روپوش چوبی داخل آن و جسد منکورا، را شکسته.

تابوت سنگی و روپوش چوبی داخل تابوت منکورا با کشتی انگلیسی حمل گردید و کشتی غرق شد و تابوت بقعر دریا نزد جبل الطارق فرورفت ولی دریا، روپوش چوبی را بساحل انداخت که هم اکنون روپوش با قسمتی کوچك از تابوت و قسمتی از جثهٔ مومیائی شده در موزهٔ انگلستان موجود است و برآن روپوش دو سطر نوشته شده است که دکتر برش ترجمه کرده است. و یافت شدن سه قلم مزبور بسیار مفید است زیرا وجود مومیائی و طرز آن و خط هیروگلیفی آن روزگار را که پنج هزار سال از آن گذشته است و وضع عقائد دینی مردم آن عهد مصر را نشان می دهد.

فرعون های مورد نظر قرآن کریم

حضرت ابراهیم علیه السّلام در زمان سلسلهٔ دوازدهم پادشاهان مصر، به مصر سفر کرده است. سلسلهٔ دوازدهم 7 نفرند:

امنمها 2466 سال قبل از میلاد.

یوسرتسن اول 2433 سال قبل از میلاد (که فرعون عهد سفر ابراهیم به مصر است).

امنمها دوم 2400 سال قبل از میلاد.

یوسرتسن دوم 2366 سال قبل از میلاد.

یوسرتسن سوم 2333 سال قبل از میلاد.

امنمها سوم 2300 سال قبل از میلاد. (که فرعون عهد سفر ابراهیم به مصر یا فرعون عهد یوسف است)(1).

1- فرعون عهد یوسف است نه عهد ابراهیم، رجوع به لغت لابیرنث.

امنمها چهارم 2266 سال قبل از میلاد.

(امنمها بفتح همزه و کسر میم و کسر نون و سکون میم و هاء الفی است و یوسرتسن بضم یاء و سکون واو و کسر سین و سکون راء و سکون تاء و کسر سین و نون آخر است).

علماء، اجماع دارند که ابراهیم در عهد این سلسله به مصر سفر کرده است و لیکن در فرعون این سلسله، دو قول شده اند.

(فروش یوسف در زمان قوت سلاطین هیکسوس بوده که سلسلهٔ ملوك رعات اند و سلسلهٔ 13 تا 17 پادشاهان مصر را تشکیل می دهند و پانصد سال سلطنت کرده اند) (بین 2266 تا 1700 سال قبل از میلاد).

(سلسلهٔ هجدهم در حدود ده نفرند: که نفر اول آن: احمس (بفتح همزه و سکون حاء و کسر میم و سین آخر) است(1) (1700 سال قبل از میلاد) که وی بر اسرائیلیان فشار وارد کرده و باعمال شاقه واداشته و رؤساء تسخیر بر آنها گماشته تا آنان را به کار وادار کنند(2) و لیکن دیو دورس (در فصل 1 ص 56) و هرودت (در فصل 2 ص 108) می نویسند که: فرعون تسخیر، رعمسیس دوم است).

[در سلسلهٔ 19 پنج نفر سلطنت کرده اند: 1 - رعمسیس اول (1400 سال قبل از میلاد) 2 - ستی اول (1366 ق - م) 3 - رعمسیس دوم (1333 ق - م) 4 - میرنپتاه (1300 ق - م) 5 - ستی دوم (1266 ق - م)].

محرر این تفسیر گوید: چون سواء السبیل میرنپتاه را فرعون غریق می نویسد یکی از دو راه لازم است یا فرعون غریق، میرنپتاه نبوده و یا اینکه بقول قاموس مقدس اسمش منفثلی دوم پسر سیزدهمین رعمسیس (رامسیس) ثانی بوده است.

(جهت این تذکر این است که میرنپتاه: اسم مشعر بر یکتاپرستی است که در لغات

1- احمس یعنی ابن القمر (پسر ماه) (سواء السبیل ص 45).

2- اسرائیلیان از کار (البته کار بی مزد) نالیده اند و موسی کلیم اللّه (ع) آنان را نجات داده و در عهد ما در اثر مظالم ثروتمندان بی رحم داخلی و مظالم مسیحیان خارجی، بیکاری - روزگاری بوجود آورد که دودش چشمهٔ خورشید را تاریك کرد و موسای کلیمی هم برای نجات نبود!!!

مصر قدیم ذکر خواهم کرد).

(و شاید پس از غرق، باین اسم شهرت یافته است زیرا در موقع غرق چنین گفت:

«آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین» قرآن کریم سورهٔ یونس آیهٔ 90).

(پس از این سلسله، یازده سلسلهٔ دیگر سلطنت کرده اند که به دورهٔ اسکندر کبیر منتهی شده است).

(رعمسیس دوم: آلت چاپ داشته که روی خشت می زده اند و خشت را با آفتاب خشك می کرده اند و اکنون آن آلت، در موزهٔ بریطانیا است).

[(میرنپتاه) یا (مارینپتاه) (بکسر میم و سکون یاء و کسر راء و سکون نون و کسر یاء و تاء الفی و هاء آخر) فرعون خروج است که غرق شده است و دیگر روابط اسرائیلیان با مصر قطع شده تا عهد سلیمان (ع) که دوباره روابط اسرائیل با مصر، برقرار شده است] (کتاب سواء السبیل ص 59 و 60 به ترجمه و خلاصه).

بعض لغات مصر قدیم و جدید

اشاره

1 - کیم: اصطلاح مصریان بوده است که به مصر می گفته اند و چون کیم بمعنی سیاه بوده، به خاك مصر هم که بسیار سیاه رنگ است، کیم گفته اند.

نیز تامیرا: یعنی زمین فیضان، اصطلاح مصریان بوده است.

و مصر: (بضم میم و ضم صاد) اصطلاح آشوریها بوده.

و مصرایم: اصطلاح عبرانیها بوده، زیرا به دو مصر شمالی و جنوبی نیل نظر داشته اند.

و مصر: اصطلاح عرب است که اکنون همین اسم، مصطلح است.

2 - ارباب البلادین: اصطلاح پادشاهان مصر بوده است که نظر به دو مصر شمالی و جنوبی داشته اند.

و در نوشته ها و بر کتیبه ها پادشاهان مصر را (ارباب التاج الابیض و التاج الاحمر)

می نوشته اند که تاج سفید، علامت تسلط آنان بر مصر علیا و تاج سرخ، علامت تسلط آنها بر مصر سفلی بوده است.

3 – از بررسی در کاسه های سر مومیائی شدگان باین نتیجه رسیده اند که مصریها از سلالهٔ کوش پسر حام بن نوح اند و حام یا کام یعنی همان کیم مذکور تناسب دارد.

و بهر حال چند هزار سال قبل از میلاد، حاشیهٔ نیل مسکن مصریها شده است و تعیین زمان اولین دولت مصر ممکن نیست مگر بتقریب (کتاب سواء السبیل ص 37 به ترجمه).

4 – دلتا: (بکسر دال و سکون لام و تاء الفی)، چهارمین حرف از لغت یونانی است. ضمنا باید دانست که در قدیم، مصر را به سه قسمت بزرگ تقسیم کرده بودند:

1 – مصر علیا یعنی صعید(1) که به بلاد نوبه(2) متصل است که قسمت بزرگی از بلاد نوبه تابع احکام مصر بوده و مرکز حکمرانی مصر علیا، شهر ثیبه(3) بوده.

2 – مصر وسطی، که مرکز حکمرانی آن شهر منفیس بوده همان شهری که نزدیك اهرام جیزه در مقابل شهر قاهرهٔ کنونی است و اکنون خراب شده و آن از مشهورترین شهرهای جهان به شمار می رفته، و در آن زمان پای تخت فراعنه بوده است.

3 – مصر سفلی، که بنام (دلتا) معروف است و جهت اینکه به دلتا نامیده شده برای این است که از سمت شرق و از سمت غرب آن دو شعبهٔ رود نیل است و از سمت شمال آن دریای (معروف به بحر ابیض متوسط) است که یك مثلث تشکیل می شود که با حرف چهارم لغت یونانی شباهت دارد، و مرکز حکمرانی این قسمت، شهر هلیوبولیس(4)بوده است که از بین رفته است و بر اساس های آن شهر اسکندریه را بنا کرده اند (قطف الزهور فی تاریخ الدهور ص 171 به ترجمه).

5 – بابلیون: (بباء الفی و کسر باء و سکون لام و ضم یاء واوی و نون آخر) اسم عام دیار مصر است بلغت قدماء و بقولی اسم بخصوص محل فسطاط است (معجم البلدان

1– صعید زمین وسیع است.

2– نوبه بر وزن روزه است.

3– طیبه.

4– مراد از هلیوبولیس: عین الشمس است.

به ترجمه و خلاصه).

6 - برابی: جمع برباست و آن کلمهٔ قبطی است و مراد از آن هیاکل قدماء مصریان است (ذیل کتاب الجماهر بیرونی ص 166 به ترجمه).

گمانم اینکه این کلمهٔ قبطی؛ اسم جای عبادت یا بناء محکم یا جای سحر بوده است؛ و این برابی در چند جای صعید مصر از جمله اخمیم و انصنا و غیرها تاکنون باقی است و نقوش سنگی آنها موجود است (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

(در معجم البلدان: برابی بر وزن مساجد اعراب شده است).

7 - حائط العجوز: دیواری بسیار طولانی بوده که آن را ساخته بودند تا حائل بین مصر و حبشه باشد و هم اکنون بقایای این دیوار، در نواحی صعید مصر موجود است (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

8 - مسله: در منجد می نویسد: «مسلة فرعون؛ عمود طویل مربع محدد الرأس من آثار الفراعنة» (ه).

(مسله: بکسر میم و فتح سین و شدّ لام مفتوح و هاء آخر است).

9 - بربری: (بفتح باء و سکون راء و فتح باء دوم و کسر راء و شدّ یاء) واحد بربر است. منجد می نویسد: «و هم قوم فی مغرب افریقیة. و یطلق هذا الاسم فی مصر و ربما فی غیرها من الاقطار علی الزنج و الحبش(1) و الجمع برابر و برابرة(2).

10 - ابنیهٔ تاریخی مصر در نقاط ذیل است:

منف: (بفتح میم و سکون نون و فاء آخر) که اسم شهر فرعون است در مصر و مشتمل بر آثار تاریخی است، فاصلهٔ آن تا فسطاط سه فرسخ و تا عین شمس شش فرسخ است (معجم البلدان).

خرابه های منف نزدیك به (میت رهینه) است و در عهد فراعنهٔ اقدم؛ منف:

1- اثیوبیین یعنی احباش و به عبارت دیگر: حبشی ها (سواء السبل ص 48).

2- ختان: در مصر عمومیت داشته و آن را علامت تمیز مصریان از بربریان قرار داده بودند.

عاصمهٔ دیار مصر بوده (النخبة الازهریه ص 207).

در سمت شرقی نیل: قریهٔ مطریه است و در آنجا درخت کهنی است که موسوم به شجرة العذراء است و آن در باغی است که به آن بلسم می گویند و موضوعش این است که: چون مریم، عیسی را برداشت و از دست یهود بیت المقدس فرار کرد و به مصر آمد، در زیر سایهٔ این درخت آرمید.

(مطریه بفتح میم و فتح طاء و کسر راء و شدّ یاء مفتوح و هاء آخر است).

در نزدیك مطریه: خرابه های شهر قدیم عین شمس واقع است که گفته می شود: زلیخا در آن شهر پیراهن یوسف (ع) را درید و هم در آن شهر مسله ای است که از آثار قدیم است.

خرابه های تاریخی منفیس در سمت غربی رود نیل است.

اهرام سقاره(1) و نیز اهرام و مقابر ابو بصیر: در سمت غربی رود نیل است.

در قریهٔ ام بیاضه: آثار هیکل مشتری و مقابر بسیار است که در سنگ تراشیده شده است.

در محلة الکبری: معبد یهود موسوم به خوخه است که در آنجا نسخه ای از توراة است که به عبری بر ورق آهو نوشته شده است و هر سال یهود برای عبادت و زیارت به آنجا می روند.

شهر تاریخی فیوم: در ناحیهٔ جیزه طرف غربی رود نیل است.

اخمیم: (بر وزن جرجیس) شهر بزرگی است در سمت شرقی رود نیل که دارای آثار قدیم است.

در دندره: (بر وزن مرحمه) هیکلی است که سنگ تاریخی آن را به موزهٔ پاریس بردند که صورت منطقهٔ فلك البروج برآن منقوش است.

شهر اقصر: که در سمت شرقی رود نیل است دارای آثار قدیم است و مسلهٔ آنجا را به میدان اتحاد پاریس منتقل و نصب کردند (اقصر بفتح همزه و سکون قاف و ضم صاد و راء آخر است).

1- سقاره - دهشور، هر دو به داشتن آثار قدیم مشهورند (النخبة الازهریة).

کرنك: در سمت شرقی نیل است و ایوانی عجیب که از بهترین آثار قدیم است در آنجاست.

در قرنه: آثار قدیم بسیار است و سمت غربی قرنه، مقابر فراعنه معروف به بیبان - الملوك است که مقابل اقصر است و پس از آن شهر آلو است که دارای مبانی فاخره بوده و سه شهر کرنك و قرنه و آبو، با اقصر در قدیم، حدود شهر طیبه بوده(1) و شهر طیبه، دارای صد دروازه بوده و از اعظم شهرهای دنیا به شمار می آمده و دار الملك فراعنهٔ اقدمین (از پیش از شهر منف) بوده است.

در شهر اسنا: (به ربا) از آثار قدیم موجود است.

(اسنا بکسر همزه و سکون سین و نون الفی است).

در نزدیك جزیرهٔ اسوان: هیکل قدیم مشتمل بر ستونهای بزرگ است که نام آن هیکل، انس الوجود است و آثار قدیم بسیار دیگر در آنجاست.

(اسوان: بر وزن غفران است).

در ادفو: واقع در سمت غربی نیل یك بربا و دو هیکل قدیم موجود است که با تمام دقت ساخته شده است. (ادفو بضم همزه و ضم فاء است).

11 - کوه مقطم: (بر وزن مشدّد) در شرقی رود نیل است.

12 - هیکسوس: که به معنای مردان سوارکار است مرکب است از هیق و سوس.

هیق: یعنی مردان بلندقد یعنی عملاق و عرب آنها را عمالقه می نامیده و لفظ سوس در لغت عبرانی بمعنی خیل (یعنی سواران و نیز گروه از اسبان) است و در زبان عربی کلمهٔ سائس بمعنی ادب آموز اسبان است. و در تاریخ ثابت شده که هیکسوس، اسب را وارد مصر کرده اند و خود مردمی رشید و بلندقامت بوده اند، و اینان قریب پانصد سال در مصر سلطنت کرده اند تا آنکه مصریان آنها را از مصر رانده اند و شاید هیکسوس اولین قائلین بتوحید خدا در مصر بوده اند.

اکنون از مجموع مطالب بالا و از اینکه اسم یکی از فرعون های هیکسوس: ریان و

1- طیبه به شد یاء است (معجم البلدان).

دیگری ولیـد بوده است معلوم می شود که آنان از مردم عرب بوده اند و اگر از عرب هم نبوده اند، شـعبه ای از نژاد عرب بوده اند (اقتباس از مجلهٔ الهلال سال 31 ص 290).

13 – میسوپوتامیا: یعنی بین النهرین (سواء السبیل ص 45).

14 – لایبونث:(1) اسم صـرحی است (صـرح بفتـح صاد و سـکون راء و حاء آخر یعنی کوشك و نیز هر بناء و اسامی که بلنـد باشـد) که امنمها سوم بنا کرده که سیصد اطاق رو زمینی و سیصد اطاق زیرزمینی داشته و لیکن هرودت مؤرخ نوشته است که این کوشك:

دارای چهار هزار و پانصد اطاق بوده است و فیوم در شرق مصر در زمان همین امنمها بنا شده است (سواء السبیل ص 44).

محرر این تفسـیر گوید: بنابراین؛ امنمها سوم، فرعون عهد یوسف است (بدلیل انشاء فیوم که از کارهای حضرت یوسف است که قبلا شرح داده ایم) و فرعون عهد ابراهیم، مقدم بر این فرعون بوده است.

15 – هلیوپولیس: (هلیوبولیس) لغت یونانی است یعنی مدینة الشمس (شهر آفتاب) همان شهری که معبد آفتاب در آنجا بوده است.

16 – عبودیت اسـرائیلیان در مصر، 400 سال (سـفر تکوین توراة 13:15) یا 430 سال (سـفر خروج توراة 40:12) است، و خروج از مصر علی المرجح، پس از مرگ رعمسیس دوم سال 1350 قبل از میلاد بوده است (سواء السبیل به ترجمه از ص 55).

دنبالهٔ لغات قدیم مصریان

17 – نوتر: (بضم نون و فتـح تـاء) یـا (نیوتر): نزد مصـریان، اسم خـدا بوده و معنای آن، قوه است (بقول رینوف) و معنای آن قوهٔ عامله ای است که خالق اشیاء و بخشندهٔ حیات و بازگردانندهٔ طراوت جوانی است (بقول برغش).

1– در کتاب الحضارة المصریة القدیمة تألیف گوستاو لوبون ص 24 با تاء دو نقطه ضبط شده.

مصـریها خدایان را هم نوتریانیوتر می گفته اند. و شـناختن خدای توانا بر آنها پوشـیده نبوده و لیکن از شـناختن صفاتش خودداری و امتناع کرده اند و او را مانند یکی از خدایان خود به شـمار آورده اند و ازاین جهت منقرض شده اند و خدایان مصریان بسیار بوده اند و گاه یکی از آنها دارای اسامی متعدد بوده برحسب اختلاف مکانها و یا زمانها مثلا خدای (را) در صـبح: هرماخیس یعنی ویران کنندهٔ تاریکی در افق و در ظهر:

(را) و هنگام غروب: (اتوم) یا (تمو) بوده، و خدایان، تمام صـفات جسدی و عقلی بشری را دارا بوده اند. و خدای آفتاب یعنی (را) 72 اسم داشته و گاه خدا یکی بوده و در عین حال خدایان بوده.(1) (سواء السبیل ص 86 و 129 به خلاصه و ترجمه).

18 - پتاه: خـدائی است که ریاست دارد و رب الکل است و او را (رب الحق) - می نامیـده اند و او تخمی آفریده که خورشـید و ماه از آن تخم سـر بـدر آورده انـد و وی پـدر خـدایان است و خدایان از دو چشم پتاه بیرون آمده اند و مردم از دهن او خارج شده اند و پس از پتاه، خدای آفتاب بزرگ (را) آمده است که خدای بزرگ هلیوپولیس یعنی مدینة الشمس بوده (سواء السبیل ص 90 به ترجمه).

19 - میرنپتـاه: به عقیـدهٔ محرر این تفسـیر، مرکب است از: (میرن) یا (مارین) یعنی خداونـد و از: (پتاه) یعنی رب همه و معنای مجموع: خداوند، خدای کل است باین دو دلیل:

1 - ماران بزبان سریانی بمعنی خداوند است و ما از گفتار پولس قبلا نقل کردیم که می گفته: «ماران اتا» (ماران أثافي) یعنی خداوند آمد.

2 - از جمله کلمات هیروگلیفی به ترجمه: این است: «ابنه (ای فرعون) صـنع رب الکل لینیر کل مصر»(2) یعنی فرعون پسر نیل، ساختهٔ پروردگار کل است تا سراسر مصر را روشن سازد.

1- مانند خدای عیسویان که هم یکی است و هم سه تا! و این راز ریاضی را غیر از چند کشیش، کسی دیگر نمی داند و نمی فهمد.
2- سواء السبیل ص 74.

20 – هورس: یعنی آفتاب جوان.

21 – نوترمیری: یعنی اله محبوب. (معبود دوست داشته).

22 – نوتراتف: (بفتح همزه) یعنی اب الهی (پدر الهی).

23 – اب: یعنی مطهر (تطهیر شده یا تطهیرکننده).

24 – نوترخین: یعنی نبی (پیامبر).

25 – فانوترسنترا: یعنی حامل بخور.

26 – کرخب: یا (کیرخیب) یعنی خطیب نماز.

27 – خیسی: یعنی شاعر 28 – نوت: آسمان.

29 – سیب: زمین.

30 – امن: (بفتح همزه و کسر میم) (امین هم گفته می شود) یعنی کاتم.

31 – پاتیتا: یعنی قبر مسکن ابدی است.

دیودورس می نویسد: مصریان خانه های خود را (فنادق) یعنی مهمان خانه ها می نامیده اند – زیرا اقامت خود را در خانه ها، کوتاه می دانسته اند و قبور را (مساکن ابدیه) می نامیده اند و مکتوبات آنان گواه است زیراکه نوشته اند: «قبر مسکن ابدی» است و لفظ آن: «پاتیتا» است (سواء السبیل ص 94 تا 99 به ترجمه).

و چون مصریان، قائل به خلود نفس بوده اند به قبر و مومیائی اهمیت می داده اند.

32 – ابیس: هرودت در توصیف گوسالهٔ أبیس که معبد آن در منفیس بوده و تمام مصر، ابیس را پسر اوزیریس و فتاح می دانسته اند، می گوید: ابیس: گوسالهٔ جوانی است که مادرش غیر از آن را نمی تواند بزاید و مصریان می گویند که برقی از آسمان بر این گوساله فرود می آید و به او خبر می دهد که خدای ابیس است و این گوساله شناخته می شود به این که مویش سیاه است و در پیشانیش علامت سه گوش سفیدی مانند شکل ماه است و بر پشتش صورت کرکس و زیر زبانش صورت جعل (سرگین گردانك) است و موی ذیل آن دو برابر است و این علامات را کاهنان تشخیص می دهند و از وضع موهای آن برآورد می کنند مانند این

که ستارگان آسمان را به صورتهای حیوانات از خرس و سگ و غیرهما برآورد و تشبیه کرده اند.

و در مرگ گوساله، تمام مردم مصر در اندوه فرومی رود، و کاهنان نمی گذارند که عمر چنین گوساله ای از بیست و پنج سال بگذرد و چون باین سن رسید آن را در چشمهٔ مخصوص آفتاب غرق می کنند و جسد او را مومیائی می کنند و مومیائی او را اوزیریس ابیس می نامند.

یونانیـان این دو اسم را مخلوط کرده انـد که (سـیرابیس) می گوینـد. و بـالجمله: با عنایت تام جسـد گوساله را مومیائی می کننـد و پهلوی مومیائی سایر گوساله ها می گذارند که آن محل به (سیرابیوم) موسوم است (کتاب الحضارة المصرية القديمة تألیف گوستاو لوبون فرانسوی ص 54 به ترجمه).

مؤلف مزبور در ص 55 به ترجمه می نویسد لبّ دین مصریان قدیم، دو چیز بوده:

یکی پرستش مردگان و دیگری پرستش آفتاب.

(کلمهٔ «گوساله» ترجمهٔ لفظ «عجل» مذکور در متن است).

خدایان مصریان قدیم

33 - اوزیریس - 34 - ایسیس - 35 - هورس - 36 - امون - 37 - را - 38 - اتون را 39 - توت - 40 - ما - 41 - أنوبیس - 42 - هاتور - 43 - صلیب.

از گفته های هرودت جهانگرد یونانی است که مصریان به پرستش خدایان عنایت بسیار دارند.

ادیان مصـریان برحسب تعدد شهرها در اعصار قدیم متعدد بوده، هر شهری خدائی داشته و دین ها ساده بوده و لیکن بمرور زمان و بوجود آمـدن دولتها یکی پس از دیگری اعتقادات ترکیب شـده و مذاهب متراکم گردیده و از مجموع اینها یك (لاهوت) دشوار و معتقد پیدا شده است.

خـدایان در نظر مردم مصـر؛ قادر بر هر چیز نبوده اند، و مانند انسان بیماریها و رنجها و حتی مرگ هم داشـته اند، و عبادت هیچ کدام مانع عبادت یکـدیگر نبوده و تعصب در پرسـتش خدای خاص نداشـته اند زیرا خدایان: «محلی» بوده اند. و خدای هر محلی در اماکن و معابد خودش پرستش می شده، و شخص مصری وقتی سفر می کرده از خدای قدیم خود قطع

علاقه می کرده و خدای شهر تازه وارد را می پرستیده است.

مصـریان آغاز پرسـتش را از حیوانات شـروع کرده اند: از میمون و شـیر ماده و گربه و گوساله و گاو و قوچ که در اماکن مختلفه پرستش می شده است. و صقر (یعنی چرغ) روح پادشاه را مجسم می کرده و افعی رمز پادشاهی بوده و در قسمت بحری مصر تا حدی، افعی پرستش می شده است.

پس از آنکه بتها درست شدند و دین مصریان تا حدی، ترقی کرد، مصریان نتوانستند عقیدهٔ قبلی را بکلی کنار بگذارند لذا سرهای حیوانات مختلف را در بتها به کار بردند. و قول ارجح این است که: کاهنان در هنگام خدمت دینی، لباس مخصوص می پوشیده اند که آن لباس سر یکی از حیوانات مقدس را مجسم می کرده.

اما خـدایان انسانی: اهم آنها: اوزیریس(1) و ثـالوث بوده است و عبـادت آن حوالی هشت هزار سـال قبـل از میلاد از مغرب زمین داخل مصر شده و این ثالوث عبارتست از: مادر بکری بنام ایسیس و پسرش هورس و اوزیریس که پدر بوده.

این اوزیریس، خدای زراعت و هوش و حیات پس از مرگ بوده و هرکسی که می مرده - می گفتند که: به نزد اوزیریس رفت.

اما ایسیس، در مصر پرستش شده سپس در ایطالیا و در ایطالیا او را «ربة الطبیعة» یعنی خدای طبیعت می دانسته اند.

اما هورس، خـدای انتقام بوده و او است که بر (ست) یکی از ارباب سـمت شـرقی طرف دریا که قاتل اوزیریس بود (بنقل افسانه های دینی قدیم) غالب شد.

استاد بتری می گوید: همین هورس: اصل مجسمه ای است که در بین مسیحیان شیوع دارد یعنی مجسمهٔ قدیس جورج (جرج) که با حربهٔ خود تنین را می کشد(2) زیرا در

1- اوزوریس و ایزیس و هوروس (کتاب الحضارة المصریة القدیمه از گوستاو لوبون فرانسوی ص 52).

2- تنین بر وزن ابلیس اژدر پیر است یعنی مار سال دار. شرح قاموس.

نقوش مصریان قدیم این هورس بسیاری از اوقات حامل حربه است(1).

امون: مثل اوزیریس از خدایان مغرب زمین است و ازاین جهت بیشتر در واحات یعنی صحراها پرستش می شود.

را: خدای آفتاب است و بیشتر گمان می رود که عبادت این خدا در حوالی هفت هزار سال قبل از میلاد از مشرق زمین از راه سوریه داخل مصر شده است. و مرکز پرستش آن در هلیوبولیس یعنی «مدینة الشمس» بوده. و چون اخناتون که فرعونی بیگانه بود؛ سلطنت پیدا کرد نظر به این که خدای موسوم به «اتون» را پرستش می کرد و این خدا از سوریه بود لذا دستور داد تمام مجسمهٔ خدایان مصری را بشکنند و اسمهای آنها را محو کنند و پرستش آنها را ممنوع کرد و برای اینکه رنگ مصری به آن بدهد «را» را با «اتون» ادغام کرد و آن را «اتون را» نامید و این ادغام در عهد سلسلهٔ هجدهم سلاطین مصر بوده است.

مصریان، خدایان دیگری هم داشته اند که کوچك بوده اند مثل توت خدای آداب و کاتب محکمهٔ اوزیریس و مثل «ما» خدای حقیقت و مثل انوبیس خدای تحنیط (مومیائی) و نگهبان قبور و مثل هاتور که مؤنث و خدای مادر بوده و سر آن را مانند سر گاو درست می کردند.

(در دست بیشتر خدایان، صلیبی است که آن صلیب: رمز حق است) (مجلهٔ الهلال سال 32 ص 366-368 به ترجمه)(2).

44 - موم: مادهٔ نرمی است که با عسل مخلوط است و به وسیله تصفیه، آن را از عسل جدا می کنند. موم: عربی است و لغت دیگر آن «شمع» است.

1- در ایران هم، این صورت تقلید شده است.

2- مغرب زمین چنین تمدنی نداشت که مصریان خدایان را از آن تقلید کنند بلکه قضیه برعکس است و مغرب زمین از مصر گرفته اند و مغرب زمین، صلیب را هم از مصریان اقتباس کرده اند.

45 – مومیـا: (بکسـر میم دوم) دوائی است و نیز بمعنی اجسـادی است که به روش قـدماء مصـریان حنوط شـده باشـد (یعنی با چیزهای خوشبو جسد را خشك کرده باشند که متلاشی نشود) (منجد به ترجمه).

مصـریان قدیم مردگان را پس از مومیائی در تابوت چوبی و تابوت چوبی را در تابوت سنگی می گذارده اند و تابوت را در گودالی که 40 تا 80 قدم عمق داشـته در گوشهٔ گنجینه ئی می گذارده اند و صورت مرده را در رواق مجاور ترسیم می کرده اند و یا تمثال او را می گذارده اند و این رواق رو زمینی بوده و پس از آن یك گنجینه یا چند گنجینهٔ رو زمینی در پهلوی رواق می ساخته اند و از کتاب مقدس موئی عباراتی با شرح احوال مرده بر دیوارهای گنجینهٔ رو زمینی نقش می کرده اند و لیکن فقراء در زیر ریگ، بعمق ذراع و ثلث ذراع دفن می شده اند.

و مومیائی مردگان، سه گونه بوده: 1 – دماغ را از راه بینی بیرون می کشـیده انـد و روده ها را بیرون می آورده اند و بدن را از مر (بضم میم و شدّ راء) و اقاسـیا و غیرهما انباشته می کرده اند و بخیه می زده اند و هفتاد روز در محلول نطرون (بورهٔ ارمنی که مانند نمك است و زرگران به کار می برند) می خوابانیده اند و پس از آن می شسته اند و با پارچهٔ کتان می بسته اند و لبه های کتان را با صمغ، بهم می چسبانیده اند.

2 – ماده ای که از روغن ارز است بر روده ها می ریخته انـد تا روده ها گـداخته می شـده که بتواننـد بیرون بیاورند بی اینکه چیزی از اجزاء بدن را بهم بریزند سپس جسد را در نطرون می گذاردند تا بیشتر گوشت گداخته شود و پوست و استخوان باقی بماند.

3 – فقط نمك سود کردن جسد بوده است در هفتاد روز.

مخارج مومیائی اولی 250 لیرهٔ انگلیسی و دومی 60 لیره و سومی بسیار ارزان بوده است.

و روده هـای بزرگ و روده هـای کوچك و قلب و کبـد را پس از مومیائی در چهار سـبوی مرمری یا چوبی می گـذارده انـد: اولی بصورت آدمی و دومی بصورت میمون و سومی بصورت

شغـال و چهارمی بصورت باشه می بوده و این چهار تا وقف چهار جنی بوده که شاهـد محاکمـهٔ میت می بوده انـد و این سـبوها در قبر با تابوت گـذارده می شده و بسـیاری که اسـتطاعت نداشـته اند بر روی مومیائی شده ها تصویر چهارگانه را نقش می کرده اند و دیگر شـکل ظروفشان بصورت حیوانات مذکوره نبوده است.

اجساد کاهنان و اشـراف پس از تمام اعمال در روپوش نازکی گـذارده می شده که تمام جسد را می پوشانیده است. و در قدیم روی مرده را رنـگ طلائی می کرده انـد و در عهـد بطلیموس رو، و دو گوش را رنگ می کرده انـد و دو چشم و دو ابرو و پلکها را از شـیشه یا چینی می ساخته اند.

و نزد سـر جسـد؛ شبیه جانوری همچون سـرگین گردانك تصویر می نموده اند به حالتی که صورت آفتاب را میان دو شاخك خود در برمی داشـته و نزد دو پای جسـد صورت نوت یعنی آسـمان را ترسـیم می کرده اند که بر جسد سایه افکن می بوده و 3 صورت اوزیریس و زن و پسـرش را برای حفـظ مرده برآن ترسـیم می کرده انـد و گـاه نفس را در حـالت زیـارت جسـد نیز تصویر می کرده انـد و محـاکمه در جلو اوزیریس انجام می شـده، و نزد بعض اجساد مومیائی شـده؛ شبیه جعل و قلاده ها و تماثیل و بعض چیزها که مرده در زمان حیات داشـته است می بوده، و در اواخر دولت های مصـر، تصویر رنگی میت را بر روی جسـد مومیائی – شـده می گذارده اند. بالجمله: فصل سـی و سوم کتاب اموات را بر فلز و یا چیز دیگری که شبیه جعل بوده می نوشته اند و با جسد دفن می کرده اند و مجسمهٔ آدمی که با جسد دفن می کرده اند – «یوشـبتیو» نام داشـته است و اسم مرده را با فصل ششم کتاب موتی بر آنها می نوشته اند تا مجسمه ها کارهای زراعت و آبیاری مرده را انجام دهنـد – مصـریان علاوه بر مومیائی کردن مردان و زنان، گربه ها و نهنگها و مارها و مرغهائی چون کرکی یعنی مرغ موسوم به کلنگ و مرغ باشه و بسیاری از مخلوقات را مومیائی می کرده اند.

بالجمله: مصـریان قـدیم که در مومیائی اجساد، تخصـص به سـزا داشـته اند، معتقد بوده اند که نفس، پس از چند سال جدائی از جسد، به زیارت جسد می آید و لذا اگر کسی می خواسته است تا ابد با خدایان زنده بماند؛ باید جسد را حفظ کند.

ص: 418

نفس: به صورت مرغی باشه ای با دو بال گشوده که سرش چون سر آدمی است با در دست داشتن دو علامت حیات (یکی بنام گاو دیگری به صورت چتر پس از مرگ به او داده می شود) به زیارت جسد می آید. و «کا» مخصوص انسان نیست بلکه هر خدائی دارای «کا» است. مثلا (را) که از خدایان است: 7 نفس و چهل (کا) داد و مصریان، معتقد بوده اند که:

نفس می تواند بخورد و بیاشامد و نفس از معبود عالمین منبثق است و پس از مفارقت جسد، محکوم است که در سلسله ای از اصناف وجود درآید تا پاك ود و به آنجا برسد که اهلیت انتشار در مصدر اصلی خود داشته باشد (سواء السبیل ص 104 و 105 به ترجمه و خلاصه)(1).

بااین همه تشکیلات و تفصیلات که موسی و بنی اسرائیل در مصر از موضوع بقاء نفس و تشکیلات اهرام دیده و شنیده اند جا دارد که بپرسند چرا در توراة ابدا اسمی از عوالم بعد از مرگ نیست؟ و عقوبات الهی تماما بصورت حرمان از مادیات و یا حرمان از رسیدن به اراضی کنعان که شیر و شهد در آن جاری است، می باشد، در صورتی که تمام انبیاء، از موضوع زندگانی پس از مرگ سخن گفته اند؟ البته ما به طرز بقاء پس از مرگ که مصریان گفته اند، کار نداریم و لیکن بحث ما در کلیات موضوع است.

محرر این تفسیر گوید: برای جواب این سؤال؛ به داستان ذبح گاو، مراجعه باید کرد که ما حق جواب را در آنجا داده ایم.

46 - سنگ رشید: که اکنون در موزهٔ بریتانیاست سیاه رنگ است و در موقع کندن اساس خانه ای نزدیك قلعهٔ سان یولیان که نزدیك رشید بود(2) بدست آمد و آن را باین مناسبت سنگ رشید نامیدند، کاشف آن بو سرد یکی از سران سیاه بود و در این موقع هیئتی از علماء فرانسوی در خدمت ناپلئون اول، سال 1799 در مصر بودند، طول این سنگ: سه قدم و سدس قدم است و عرضش: 2 قدم و پنج دوازدهم قدم است. از گوشهٔ این سنگ طرف خط هیروگلیفی آن پریده است.

مفاد این سنگ فرمانی است که: کاهنان ممفیس(3) برای احترام بطلیموس

1- بقاء نفس و حلول آن در بدن مثالی و مجموعا برای آمدن به زیارت جسد، در اخبار اسلامی مذکور است.

2- رشید نام محلی است در قرب دلتای مصر.

3- منفیس.

ابیفانیس در سال 198 قبل از میلاد نوشته اند.

بر این سنگ 3 رقم خط کنده شده: 1 – خط بالا: خط هیروگلیفی است «هیروغلیفیك».

2 – خط وسط: خط دیموتیك است یعنی کتابت عامه؛ به عبارت دیگر: خط معمول.

3 – خط پائین: خط یونانی است که مفتاح خواندن آن دو خط شده است.

(اسم بطلیموس در یونانی و اسم کلیوپترا که برآن سنگ دیده شده، مفتاح بقیهٔ خطوط هیروگلیفی شده) و خواندن خط هیروگلیفی خود علمی شده و کتابها دراین باره نوشته شده است و پیشقدم همه، مسیو شمپلیون فرانسوی است.

(خط هیروگلیفی: دو قسم است: 1 – معنویه یعنی صوریه یا تصوریه مانند اینکه صورت ستون را برای ستون بکشند و صورت عقرب را برای عقرب و...

2 – صوتیه مانند اینکه تصویری از موضوعی حکایت کند).

خط هیروگلیفی: خط معمول به نبوده بلکه خط زینتی روی کتیبه ها و غیره بوده است، و خط اداری و رایج کشوری خط کاهنی (که از راست به چپ نوشته می شده) و دیگری خط عامی یعنی عمومی بوده.

(خط هیروگلیفی گاه از راست به چپ و گاه برعکس نوشته می شده ولی در خواندن برعکس نوشتن خوانده می شده و گاه هم بترتیب نوشتن خوانده می شده) (کتاب سواء السبیل ص 10–34 به ترجمه و خلاصه).

سایهٔ دیانتها بر مصر

زمانی بر مصر بت پرستی سایه افکن بوده است، در این دوره خطوط مصریان هیروگلیفی و هیراتیکی و دیموتیکی بوده و هیکسوس و یا فرعون اخناتون (که توحید را از دورهٔ فراعنهٔ هیکسوس گرفته است) نتوانسته اند بت پرستی را از مصر ریشه کن سازند.

زمانی هم دیانت نصرانی بر مصر سایه افکن بوده که نصرانیت بوسیلهٔ یونانیها وارد

مصـر شـده است در این دوره هر سه خط مزبور از بین رفته و حروف هجاء قبطی که مرکب از الف باء یونانی است با شـش حرف دیگر که موافق اصوات مصـری است که در یونانی نظیر ندارد جانشین آن سه خط شده و این الف باء را یونانی ها از دست فینیقیها گرفته بودند و آنها هم از خط دیموتیکی مصر گرفته و تسهیل کرده بودند و زبان یونانی زبان دینی قبطی ها شد و زبان یونانی و خط یونانی در مصر رواج گرفت و مراد از زبان و خط قبطی، همین خط و زبان است. پس از این، اسـلام بر سـر مصـر سایه انداخت که زبان عربی و خط عربی را در مصـر رواج داد.

امـا کلمـهٔ هیروغلیفی «هیروگلیفی» که یونانیها بر حروف مورد اسـتعمال قـدماء مصـریان گفته انـد کلمـهٔ یونانی است که ترکیب شـده از (هیروس) یعنی چیز مقـدس و (غلیفـاؤس) یعنی نقش کن و معنی مجموع این است: چیز مقـدس را نقش کن و به عبـارت دیگر (حروف مقدسه) و این نام تاکنون محفوظ مانده.

و خط هیروگلیفی گاه عبارت بوده است از: ترسـیم علاماتی از آدم و حیوان و سایر چیزهای مادی دیگر که هریك، نشانـهٔ حرفی از حروف ساکن یا متحرك بوده.

و گاه رمز چیزهائی بوده مثلا گیاه بردی: رمز مصـر علیا بوده زیرا گیاه بردی در آن عهـد در مصـر علیا بسـیار بوده و گیاه بشـنین: رمز مصـر سفلی بوده زیرا این گیاه در مصـر سـفلی بسـیار بوده است. و لیکن از ابتداء قرن هفتم قبل از میلاد، در امور عادی، خط هیراتیکی را به کار برده اند و این خط: عبارت بوده است از شکلهای مختصر و رمزهای جدا شده از علامات هیروگلیفی.

و اما خط دیموتیکی یعنی عمومی: خطی بوده است که از خط هیراتیکی مختصـر شـده و این خط در نهایت سـهولت نوشـته می شـده که بتدریج جای هیراتیکی را (در عهد سلسلهٔ شانزدهم سلاطین مصر) گرفته است، و در عهد یونانیها در مصر در امور معمولی مورد استعمال بوده و همین خط است که بوسیلهٔ فینیقی ها تسهیلاتی در آن فراهم شده و بدست سایر ملل رسیده است (ذیل ص 666 مجلهٔ الهلال سال 23 به ترجمه و خلاصه).

همین گونه که دیانت ها سرنوشت زبان و خطها را تغییر داده اند، اکنون دولتها

این عمل را انجام می دهنـد و دولت غالب، تمـدن دولتهای مغلوب را نابود می سازد و تمدن خود را بر آنها تحمیل می کند و زبان و خط آنها را دگرگون می سازد و سر اینکه دولتها برای انقراض زبان و خط مسلمین روز شماری می کنند؛ همین موضوع غالب و مغلوب است.

تماس قرآن کریم با گاو (مذکور در سورهٔ بقره)

اشاره

در کتاب سواء السبیل به ترجمه می نویسد: از اهم شـرائع دین مصریان قدیم، ذبح حیوانات مقدسه برای خدایان بوده است و پلوتارك گفته: محبوب ترین ذبایح نزد خدایان گاو نر سرخ رنگ است و هرگاه در گاو یك موی سیاه یا یك موی سفید باشد برای قربانی مناسب نیست.

و ما از این موضوع به گفتهٔ توراة، انتقال پیدا می کنیم که در سفر اعداد (219: و 3) مرقوم است:

«این است فریضهٔ شریعتی که خداوند آن را امر فرموده گفت: به بنی اسرائیل بگو:

که گاو سـرخ پاك که در آن عیب نباشـد و یوغ بر گردنش نیامـده باشد نزد تو بیاورند و آن را به العازار کاهن بدهید و آن را بیرون از لشـکرگاه برده پیش روی وی کشته شود...» سواء السبیل پس از این می نویسد: گوساله نزد مصریان مقدس بوده است.

بعد می نویسد: نظر پسـندیده این است که: یهود: موضوع قربانی گاو را وقتی عنوان کرده اند که از فرعون سه روز مرخصـی خواسـته اند که بروند بصحرا و برای خدای خود قربانی کنند (گاو بکشند) و لیکن از تصاویر تقدیم ذبایح گاوهای سفید و سیاه برای خدایان در مصر معلوم می شود که برای جلب نظر عطوفت خـدایان حتمـا گاو سـرخ رنگ لازم نبوده است (پایان ترجمه و خلاصـهٔ کتاب سواء السبیل ص 95 و 96).

محرر این تفسـیر می گوید: اولا سواء السبیل: تاریخ کشـتن گاو مذکور در توراة را قبل از خروج بنی اسرائیل از مصر گفته ولی توراة حکم کشتن آن را قبل از رسیدن به بیابان صین گفته است که پس از خروج بنی اسرائیل از مصر بوده (رجوع به توراة سفر اعداد 19 و 20).

یاقوت در کتاب معجم البلدان می نویسد: بحطیط (بر وزن تشریف) قریة فی جوف مصر بها قبة یقال ان فیها ذبحت بقرة بنی اسرائیل التی أمروا بذبحها: یعنی بحطیط اسم قریه ای است در داخل سرزمین مصر که در آنجا گنبدی است که گفته می شود، محل ذبح بقره، در آنجا بوده است.

محرر این تفسیر می گوید: بیان یاقوت هم مؤید بیان سواء السبیل است و لیکن در عین حال تصور می رود؛ بیان توراة صحیح باشد زیرا بنی اسرائیل در مصر دارای تشکیلاتی نبوده اند و بنای گنبد هم در مصر ممکن است به یاد بود محل ذبح گاو در صحرای سینا بوده باشد.

و ثانیا: سواء السبیل، کشتن گاو مذکور در توراة را برای قربانی ساده و معمولی همچون قربانی مصریان تصور کرده است در صورتی که برای قربانی ساده نبوده بلکه برای قربانی گناه بوده است که خون آن گاو جهت پاشیدن بسوی پیشگاه خیمهٔ اجتماع بوده و سوختهٔ مجموع گاو برای بدست آوردن خاکستر جهت تهیهٔ آب تنزیه بوده و آن آب را بر کسی می پاشیده اند که کشته یا مرده یا استخوان آدمی یا قبری را لمس می کرده است و اگر از آب تنزیه استفاده نمی کرده است هم نجس بوده و هم چون مقدس(1) خداوند را ملوث نموده است محکوم به انقطاع از قوم (یعنی محکوم به اعدام بنا بر قولی و یا محکوم به تبعید و قطع رابطه با قوم بنا بر قول دیگر) بوده است (توراة سفر اعداد باب 19).

آیات قرآن کریم دربارهٔ گاو مذکور در سورهٔ بقره

طبق قرآن کریم (سورهٔ بقره آیات 63-66) خدا به موسی فرمان داده که: بنی اسرائیل گاوی را ذبح کنند و لیکن جهت ذبح را بیان نفرموده و موضوع ذبح گاو به این گونه بوده:

موسی گفت: خدا می فرماید: گاوی را ذبح کنید.

بنی اسرائیل: آیا ما را به شوخی می گیری؟.

موسی: شوخی، کار جاهلان است، من بخدا پناه می جویم که از جاهلان باشم.

1- مقدس: بر وزن مکتب: محل قدس است.

بنی اسرائیل: از پروردگارت صفت گاو را بپرس؟.

موسی: خدا می فرماید: این گاو نباید پیر و از کارافتاده باشد و نباید جوان نورس باشد بلکه باید بین پیر و جوان باشد.

بنی اسرائیل: از پروردگارت بپرس رنگ این گاو چه گونه است؟.

موسی: خدا می فرماید: رنگش زرد سیر است که رنگش تماشاچی را شادمان می سازد.

بنی اسرائیل: از پروردگارت بپرس این چگونه گاوی است، گاو شخم است و یا گاو آبیاری است و یا گاو تخم کشی است؟.

موسی: خدا می فرماید: نه گاو شخم است و نه گاو آبیاری است بلکه گاوی است آزاد که در صحرا می چرد و رنگش یکدست است که هیچ گونه رنگ دیگری ندارد.

بنی اسرائیل: اکنون مشخصات گاو را واضح بیان کردی.

(و چون بنی اسرائیل، چنین گاوی را بدست آوردند، ذبح کردند).

مفسرین از ذبح این گاو دو نتیجه گرفته اند: 1 - گاوی با خصوصیات مزبوره منحصر به یك نفر بوده و چون انحصاری بوده است صاحبش که مرد نیکوکاری به والدین خود بوده آن را به قیمت شیرینی فروخته است (البته این تالی، تالی تبعی، بوده است).

2 - ذبح گاو، برای زدن قسمتی از آن بر کشته ای بوده که کشندهٔ آن مجهول بوده و چون قسمتی از آن را بر کشته زده اند، کشته، زنده شده و قاتل خود را معرفی کرده و سپس مرده است (و اسم مقتول هم به گفتهٔ بسیاری، عامیل بوده است) (این تالی، تالی اصلی، بوده است).

محرر این تفسیر می گویم: 1 - تالی اصلی، موضوع کشته نبوده بلکه تالی اصلی، موضوعی بوده که ملیونها بار از پیدا شدن ملیونها کشته مهم تر بوده است و آن برهم زدن تمام رسوم موتای مصر از: تهیه هرم و از مومیائی کردن مرد و زن(1) و از مشاهدهٔ اجساد عریان مردگان و از دفن نفائس از جواهر و غیره با مردگان و از توسل به صور میمون و شغال و کرکی و کرکس و جعل و سوسك و از کتاب موتای مرموز کاهنان و از ابقاء آثار پادشاهان

1- زنان را چند روز پس از مرگ تحویل مومیاگران می داده اند تا مبادا دستبردی به آنها زده شود.

جبار و ثروتمندان نابکار و از شکستن دلهای فقراء نادار که قدرت تحمل مخارج - سرسام آور پس از مرگ را نداشته اند - بوده است.

2 - تـالی اصـلی مزبور به این گونه تـأمین شـده که توراة، تمـاس با مرده و با اسـتخوان و با قبر را نجس دانسـته و تطهیر آن را هم با شـرائط سنگینی گفته که از جمله پاشیدن آب تنزیه، بر شخص نجس شده است.

3 - گرچه قول مصریان ببقاء نفس بجاست و لیکن تلازم بقاء نفس با بقاء جسد صحیح نیست.

4 - توراة موسوی از خیر تلقین بقاء نفس به یهود؛ گذشـته، تا آن همه خرافات کاهنان را از سـرهای انباشـته از خرافه، بـدر کند، و به همین جهت توراة، از قیامت و تشکیلات آن اسمی نبرده و شاید هم اسم برده است و یهودان در عهد اسارت از توراة اسقاط کرده اند.

5 - هفت یـاقوت درخشـان و لعل بـدخشان، در میان تودهٔ خرافات کاهنان مصـریان خود نمائی می کنـد که درخشـندگی آنها قابل انکار نیست و علی التحقیق از بقایای تلقینات انبیاء سـلف است که در گنجینـهٔ سـینهٔ کاهنان محفوظ و مضـبوط مانـده است باین شـرح؛ الف: موضوع ختنه است که هزاران سال قبل از عهد ابراهیم (ع) در مصر جریان داشته است.

(یهود: ختنه را به ابراهیم نسبت داده اند و شاید ابراهیم مجدد بوده نه مبتکر آن و لیکن توراة و روایات ختنه را از ابراهیم می شناسد و قبل از آن را انکار دارد).

ب: عقیـدهٔ به توحید خدای بزرگ است که خالق عالمهاست یعنی همان «پتاه» که قبلا شـرح دادم و این عقیده گاهی خوب خودنمائی می کرده مانند عهد ابراهیم و عهد یوسف و یك (آن) به غرق فرعون (که گفت: لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل - قرآن مجید) و گاه در میان مجسـمه های خـدایان و خرافات فکری مردم مصـر سوسوئی می زده و گاه بکلی در محاق بوده ماننـد عهد فرعون تسـخیر قسـی القلب که مولودهای ذکور بنی اسرائیل را می کشت (مبادا مزاحم تاج و تخت او بوجود بیاید) و بدنبال آن عهد فرعون خروج سبکسر جبار مغرور بی معرفت، (که مسلما کاهنان بعمل دو فرعون رضایت

نداشته انـد و لـذا در موضوع غرق اسـمی و سـخنی از کاهنان در میان نیست) و ایمان آوردن ملکه آسـیه و کشـته شـدن او و کشـته شدن ساحرانی که به موسـی ایمان آورده بودنـد بهترین گواه عدم رضایت عمومی از عقائد فرعون و مشتی درباری خائن بوده است. و مسـلما اگر فرعون ما بعد فرعون غریق، ایمان نمی داشت، به هیچ وجه بنی اسـرائیل را در صـحرای سـینا، راحت نمی گذارد بالخصوص با اضافه شدن سابقهٔ تازه ئی بر سابقه های قبلی.

و سابقـهٔ تازه این است که توراة (در سـفر خروج 35:12 و 36) می نویسد: بنی اسـرائیل بقول موسـی عمل کرده از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواسـتند، و خداونـد قوم را در نظر مصـریان مکرم ساخت که هرآنچه خواسـتند بـدیشان دادند پس مصـریان را غارت کردند، و بنی اسرائیل از رعمسیس به سکوت کوچ کردند...

(بالجمله: یهود: از این سنخ توحید بر کنار بوده اند زیرا یهود، خدا را خدای اسرائیل می شناختند نه خدای عالمها).

ج: عقیدهٔ به بقاء نفس، پس از مرگ جسد است که چنین گوهر تابناکی در بین خرافات رمزی کاهنان، چهرهٔ خود را از دست داده است.

(یهود با عقیدهٔ به بقاء نفس کار ندارند - یهود این طرف جو و موضوع بقاء نفس آن طرف جو است).

د: خوشبین بودن مصـریان؛ به مرگ و تهیؤ برای آن است و شاهد آن اتصال دادن عوالم پس از مرگ به عالم دنیا بوده است. (گرچه می توان گفت: این تهیؤ هم از فرط حب بقاء و دنیاپرستی و تلقین عدم فناء بوده است - و لیکن حب بقاء امری است که جزء فطریات بشـر است - و همـهٔ پیامبران هم وعـده داده اند که انسان بکلی نابود نمی شود - بنابراین عمل مصـریان مورد مذمت نمی تواند باشد، النهایه در راه فهم بقاء و آنهم بقاء با خوشبختی، اشتباه کرده بودند).

(یهود بلکه اغلب اقوام، روح تهیؤ و خوشبینی به مرگ را فاقدند).

ه: توجه به لطیفهٔ «کا» است و: توجه به لطیفهٔ انبثاق است ز: توجه به لطیفهٔ انتشار در مصدر است.

این سه لطیفه قبلا گذشت و درك این سه لطیفه، برای یهود و اهل قشر، بسیار دشوار است.

(لطیفـهٔ انتشار، در فلسـفهٔ هندی قابل مقایسه با لطیفهٔ انتشار، در فلسـفهٔ مصـری نیست زیرا هند از جنبهٔ معنویات (یعنی ریاضات) خود را بطرف لطیفـهٔ انتشار، پیش می برد و لیکن مصـر از جنبـهٔ مادیات خود را بطرف لطیفهٔ انتشار، پیش می برده یعنی هرم و سایر امور مربوط به جسد از مومیائی و غیره را بحساب ترقیات می گذارده).

(لطیفهٔ ارتباط «کا» با جسد متعلق به او که فلسفهٔ مصر قائل بوده، صحیح بوده و لیکن فلسفهٔ هند چون قائل به تناسخ است و قائل به ارتباط بین نفس و جسد خودش نیست راهی است غلط که پیموده و می پیماید).

فروهر

در فرهنگ نظام به خلاصه می نویسد که: فروهر: یعنی ارواح نگهبان یا رب النوعهائی که نگهبان مخلوقات اهورامزدا (خدا) هستند.

هر جانـدار اگرچه مرده باشـد یـا بعـد پیـدا می شود فروهر (یعنی روح نگهبان) مخصوص به خود دارد. و فروهر انسان، راهنمای اوست به نیکی ها.

اهورامزدا و امشاسـپندان و ایزدان هم فروهرهـای مخصوص به خود دارنـد، فروهرهای اوسـتا، رب النوعهای افلاطونی را به یاد ما می آورد (ترجمه از فرهنگ اوستا به انگلیسی و گجراتی کنگا، در ذیل لفظ فروشی).

در زبان پهلوی (فروهر) و (فروخش) و در زبان اوستا (فروشی) بوده و در زبان سنسکریت (پروشی) بمعنی اقتداردارنده بر دیگری است که صفت فروهر است.

رد بر احتمال کنگا

اشاره

احتمال کنگا در تطبیق فروشـی اوسـتا با مثل افلاطونیه بعیـد است زیرا بقول کنگا در زردشتی برای خـدا و فرشـتگان هم فروهر مخصوص است و در فلسفهٔ افلاطون واجب -

الوجود: بسیط محض است و نمی شود که مرکب از فروهر و غیره باشد، بعلاوه واجب - الوجود: غنی بالذات است و نمی شود در تحت اثر فروهر باشد (و مثل افلاطونیه، خود فرشتگان اند).

بطلان نظریه و حل مشکل باستانی

بر بالای بعضی از تصویرهای هخامنشی ایران که بر کوهها به یادگار مانده:

تصویر نیم تنهٔ مردی است معلق در هوا که بر کمرش حلقهٔ بزرگ و کمانی بسته است و از همان کمرش، دو بال دراز روئیده، در دست راستش حلقهٔ کوچکی است و تاکنون معلوم نشده که سلاطین هخامنشی آن را برای چه رمزی می کشیده اند. لیکن بعض از دانایان زردشتی حدس زده اند که تصویر خیالی فروهر است و ایرانیهای امروز هم باور کرده اند و همان تصویر را بنام (فروهر) به یادگار عصر هخامنشی در بسیاری از جاها می کشند، اما چون زردشتی بودن سلاطین هخامنشی و ایرانیان آن عصر، ثابت نیست بلکه قریب به یقین است که زردشتی نبوده اند پس تصویر مذکور را فروهر زردشتی دانستن، درست در نمی آید.

محرر این تفسیر گوید: اولا احتمال کنگا، غلط است. و ثانیا این عقدهٔ لا ینحل چندین قرن را حل می کنم و می گویم: این تصویر نیم تنه، با آن حلقه که در دست آنست، شباهت تام به نفس و به کای مصری دارد که آنهم با سر آدمی و با تنهٔ مرغ است و دارای دو بال می باشد و چیزی حلقه مانند در دست دارد و محققا یا مردم مصر، از ایرانیان (که فاتح مصر شدند) گرفته اند و یا بالعکس و لکن نظر بقدمت مصریان، باید گفت که: ایرانیان این شکل را از مصریان اقتباس کرده اند.

تماس قرآن کریم با مار و اژدها

در قرآن کریم در چند جا از حیه یعنی سار و از جان یعنی مار سریع و چابك و از ثعبان یعنی اژدها که بمعنی مار بسیار بزرگ است اسم برده شده است.

(و هر سه اسم دربارهٔ عصای موسی، عنوان شده است زیرا اول بار عصای موسی، بشکل

مار زرد به کلفتی عصا می شده آنگاه سریع و چابك می شده و رفته رفته ورم می کرده و بصورت اژدها در می آمده است) (تفسیر قاضی بیضاوی در سوره های اعراف و طه و شعراء و نمل و قصص از قرآن کریم).

چون آرم تاج فرعون های مصر و شهبانوهای آنها تمثال افعی بوده حق تعالی(1) اژدها را از معجزات موسی قرار داده است و چون تمام توجه مردم مصر به پرستش آفتاب (مهر) بوده، دست سفید نورانی و نورپاش موسی را از معجزات موسی مقرر فرموده و باین وسیله صولت دولت فرعون و فرعونیان را درهم شکسته و بطلان عبادت آفتاب (شمس) (مهر) پرستی را آشکار ساخته است.

محرر این تفسیر گوید: از ملاحظهٔ تصاویر و نقوش و خطوط هیروگلیفی و اوضاع تاریخی سرزمین مصر، این دو نکتهٔ بس بزرگ و عالی را دربارهٔ عصا و ید بیضاء (دست سفید) خدای تعالی بر من افاضه فرموده که در تفاسیر بی سابقه است و باید غنیمت دانست.

(در قاموس مقدس اژدها و نهنگ را یکی حساب کرده است و لیکن با ملاحظهٔ کتب ارباب لغت؛ اشتباه کرده است).

ثعبان: مار بزرگ و اژدهاست.

اژدر و اژدها مخفف از اژدرها؛ می باشد یعنی مار بسیار بزرگ (فرهنگ نظام ج).

اژدهاك در پهلوی و اژی دها در اوستا؛ مرکب است از «اژی» بمعنی مار و از «دهاکه» بمعنی نیش زننده.

در سنسکریت «اهی» بمعنی مار و «اهکه» بمعنی سوزنده است و در نیش زدن سوزش لازم است (ضمیمهٔ ج 1 فرهنگ نظام ص 9).

(ضحاك معرب (یعنی عربی شدهٔ) اژدهاك است و این ضحاك که نام پادشاه قدیم افسانه ای ایران است یا اصلا وجود داشته و یا اگر وجود داشته است و عرب بوده معنی آن

1- افعی: بفتح همزه و سکون فاء و عین الفی است و تلفظ آن با یاء آخر که معمول شده، غلط است و مفعاة (بضم میم و فتح فاء و شد عین الفی و تاء آخر) یعنی نشانی که بشکل افعی است.

بسیارخنده کننده است و اگر عرب نبوده لقبش اژدها بوده و عربها بجای اژدهاك (ضحاك) گفته اند و بعضی لغت نویسها که ضحاك را معرب ده آك گفته اند و ده عیب برای او شمرده اند لغت سازی کرده اند (لغات اژدها و ضحاك ج 1 و 2 فرهنگ نظام).

تماس قرآن کریم با یم «رود نیل» و «بحر احمر»

اشاره

یم (بفتح یاء و شد میم) لغت سریانی است یعنی دریا (کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر استاد ابو ریحان بیرونی ص 140).

در قرآن کریم سورهٔ طه (آیهٔ 39) در موضوع افکندن موسی به آب، کلمهٔ یم یعنی دریا به کار (رفته) و لیکن رود نیل، اراده شده است و جهت تعبیر از رود نیل به دریا؛ این است که رود نیل در هنگام فیضان حکم دریا را پیدا می کند.

در سورهٔ اعراف آیهٔ 132 موضوع غرق فرعون و اتباع را در دریای احمر نیز به یم تعبیر فرموده است (معجم القرآن به ترجمه و خلاصه).

نیز: رود نیل را دریا گفته اند زیرا نسبت به آب کمتر از خود حکم دریا دارد (به ترجمه از کتاب الجماهر ابو ریحان بیرونی ص 140) و لیکن تعبیر خدا از رود نیل به دریا علاوه بر جهت مذکور در معجم القرآن و بر جهت نسبی مذکور جهت مهمتری دارد و آن این است که: سرزمین مصر، دریا بوده و بعدا آب آن فرونشسته و هفت خلیج باقی مانده و این نکته در کتابهای قدماء، معروف بوده (رجوع به کتاب الجماهر بیرونی ص 139).

(کلمهٔ یم: هشت بار در قرآن مجید ذکر شده است که 3 بار آن بمعنی رود نیل است و 5 بار آن بمعنی بحر احمر است).

نیل: یعنی کبود و اسم دیگرش (شیحور)(1) است یعنی سیاه، یا، تار.

نیل: دارای دو سر است: یکی دریای سفید است که از سودان جاری است و دیگری دریای کبود است که از حبش جاری است، و فیضان و طغیان نیل از این دومی است، و این

1- شیحور (بکسر شین و سکون یاء و ضم حاء و سکون واو و راء آخر است - کتاب یوشع مشکول 3:13).

دو منبع و سر در نزد خرطوم به یکدیگر متصل می شود و بقدر 1240 قدم سرازیر می گردد و عرضش در نزد مصر کم و بالای قاهره (1100) قدم است.

آب نیل در فرع دمیاط و رشید به دریا (دریای ابیض متوسط) می ریزد، و فیضان و طغیان رود نیل در آخر ماه بهار است و متدرجا رو به ازدیاد می گذارد تا اوایل آبان و ازآن پس کم کم نقصان می پذیرد.

منفعت رود نیل نه تنها آبیاری زمین است بلکه مقدار بسیاری از گل و لای را که آب با خود آورده بر تمام آن دشت می نشیند و این گل و لای از تمام انواع و اقسام رشوه ها بهتر است. و علو فیضانی که از برای کشت و کار مناسب است 41 قدم و دو قیراط است لکن در ایام هیردوتس 30 قدم کفایت می کرده است و این مقدار معادل شانزده ذرع مصری می باشد و محض اشاره باین مطلب خدای نیل را به این طور تصویر نموده اند که دارای 16 پسر است و در این صورت اگر آب دو قدم بر مقدار معین بیفزاید ضرر بسیاری بر «دلتا» وارد می آید و اگر موازی 4 قدم از میزان متد اولی کمتر شود گرد قحط و غلا ارض صعید را فرامی گیرد و باین لحاظ شکی نیست که باعث قحطی زمان یوسف، نقصان نیل بوده است، و در قدیم دشت نیل در زمان فیضان و طغیان به دریاچهٔ عظیمی مبدل می شده است لکن در این ایام، رودها و جویهای بسیار ساخته اند که مقدار و ارتفاع نیل را میزان نگاه می دارد و به واسطهٔ آن رودها و جویها آبش متفرق شده اسباب زیان و ضرر کما فی السابق نمی شود.

(و مصریان از برای یادگاری فیضان و طغیان نیل؛ عیدهای متعدده داشته اند).

مقیاس و اندازهٔ آب نیل را به واسطهٔ نیلومتر (مقیاس النیل) معین می کنند و این نیلومتر، چاه مربعی است که در وسط آن چوب مدرجی نصب شده است که شماره و مقیاسها و خطوط کوفی برآن مکتوب است، و این مقیاس در سال 716 میلادی ساخته شده است.

مصریان در قدیم، رود نیل را خدا دانسته، عبادات مختصه از برایش قائل می بودند - و بدان واسطه، دوتا از بلاهای ده گانهٔ مصر اختصاص به رود نیل داشت از آن جمله:

عوض شدن آبهای نیل به خون و دیگری پیدا شدن وزغ ها بود.

فعلاـ در کنـار نیل نیزاری نیست و حال آنکه در قـدیم بسـیار بوده است و هرساله بسـیاری از مردم از اطراف و اکناف دنیا بجهت یافتن آثار غریبه از سواحل نیل، به مصر وارد می شوند (قاموس مقدس به خلاصه).

(دو دریای سفید و کبود در عبارت قاموس مقدس: مجاز است).

معجم البلـدان می نویسد: نیل اسم چند جاست: 1 - نام شـهر کوچکی است در سواد کوفه 2 - یکی از نهرهای رقه (بفتـح راء و شد قاف مفتوح و هاء آخر) است که رشید کنده 3 - نیل مصر است و حمزه گفته که: نیل معرب نیلوس رومی است.

محرر این تفسـیر گوید: این گونه سخنان را پوچ می دانم زیرا چگونه چنین رودی اسم نداشته تا رومیان پیدا شده اند و این اسم را تهیه کرده اند و از کجا که قضیه معکوس نباشد و نیلوس از نیل گرفته نشده باشد و معمولا (سین) الحاقی علامت یونانی است.

تاریخ ایران باستان ج 3 ص 2276 می نویسد: (آس) علامت تعریف است که در آخر اکثر اسامی یونانی دیده می شود(1).

دنبالهٔ سخن راجع به رود نیل

معجم البلدان به خلاصه و ترجمه می نویسد: در دنیا نهری طولانی تر از نیل نیست که از پشت خط استواء شروع می شود.

و نهری در دنیا نیست که مصب آن از جنوب بشـمال باشد مگر نیل و در شدت گرما که آب همهٔ نهرها کم می شود؛ آب نیل زیاد می شود و در خنکی هواء که آب نهرها زیاد می شود آب نیل نقصان می پذیرد، و آب هیچ نهری در دنیا به اندازهٔ آب نیل بمصرف کشت نمی رسد و مالیاتی که از مزروعات نیل بدست می آید از نهرهای دیگر بدست نمی آید.

سر چشـمهٔ نیل از بلاد زنـج است و از سـرزمین حبشه می گذرد و بلاد نوبه را در سـمت غرب و بجه را در سـمت شـرق طی می کند و از داخلهٔ کوههای مشتمل بر دهها و شهرها جاری است تا آنگاه که وارد دریا شود.

و جهت اینکه در تابستان آب نیل زیاد می شود کثرت باران در سرزمین زنگبار

1- مثل ایلیا در عبرانی که یونانیش الیاس است.

است و تا آب دورهٔ جریان خود را طی کند موسم شدت گرما است.

امیه گفته که: سر چشمهٔ نیل مصر از پشت خط استواء است از کوه موسوم به قمر (ماه) و در ماه ابیب شروع به زیاد شدن می کند یعنی ماهی که به رومی (یولیه) به آن می گویند - و مصریان می گویند: «اذا دخل ابیب شرع الماء فی الدبیب» یعنی ماه ابیب که در آمد، آب به جنبش شروع می کند، و در آغاز جنبش؛ تمام کیفیات آن تغییر می کند و فاسد می شود و جهتش این است که به لجنها برمی خورد و آن لجنها با آب مخلوط می گردد و آب را تغییر می دهد و آب به همراه می آورد و سایر چیزهای دیگر هم به آن مخلوط می شود.

آب نیل انگشت انگشت طغیان می کند و چون به پانزده ذراع برسد و از 16 ذراع و یك انگشت زیادتر شود، مصر را بصورت دریا در می آورد و سکنه جا خالی می کنند و از زمینهای پائین به بالا می روند و آب تا 18 ذراع که رسید شروع می کند به پائین آمدن تا به مجرای عادی خود برسد و چون پائین نشست آن جاها را که آب گرفته بود غرق سبزه و گل و ریحان می شود و زمین مصر؛ بهترین منظره ها را پیدا می کند.

عبد الرحمن بن عبد اللّه گفته که: چون مسلمین مصر را فتح کردند، اهل مصر در ماه بؤنه که از ماههای قبط است نزد عمرو بن العاص آمدند و گفتند: ای امیر: شهر ما یك رسمی دارد که اگر آن رسم اجراء نشود رود نیل جریان پیدا نمی کند و آن این است که: دوازده شب از این ماه گذشته یك دوشیزه (دختر بکر) را که پدر و مادرش را راضی کرده ایم آرایش کرده و زیباترین لباسها را پوشانیده در نیل می اندازیم.

عمرو گفت: اسلام چنین اجازه ای نمی دهد و اسلام رسوم نکوهیدهٔ پیشینیان را ویران می سازد. مردم مصر ماههای بؤنه و ابیب و مسری را صبر کردند و نیل جریان نیافت به طوری که اهالی تصمیم گرفتند کوچ کنند، عمرو چون وضع را چنین دید جریان را به عمر بن الخطاب نوشت، و عمر جواب داد، اقدام تو درست بوده و اسلام، رسوم نکوهیدهٔ ما قبل خود را ویران می سازد و من یك بطاقه (رقعه) فرستادم تو آن را در نیل بینداز.

چون نامه و بطاقه رسید در بطاقه چنین نوشته بود: «بسم اللّه الرحمن الرحیم من عبد اللّه عمر بن الخطاب امیر المؤمنین الی نیل مصر اما بعد فان کنت تجری من قبلك فلا تجر و إن کان

الواحـد القهار يجريك فنسأل اللّه الواحـد القهار ان يجريك»: باسم خـدای کارساز مهربان، این رقعه از بنـدهٔ خدا عمر پسـر خطاب فرمان گـذار مؤمنان به نیل مصـر است - بعـد از مقـدمات (می گویم) اگر تو از پیش خود جریان داری که از جریان خودداری کن و اگر خـدای یکتائی که بر هر چیزی غالب (چیره) است تو را بجریان می اندازد، پس ما از خدای یکتای بسـیار غالب (چیره) پرسش می کنیم که تو را به جریان بیندازد.

عمرو بن العاص، یك روز قبل از عید الصـلیب، بطاقه را در نیل انداخت و مردم مصـر مهیای کوچ بودند که از خاك مصـر بیرون بروند زیرا بدون جریان رود نیل نمی توانستند به زندگی ادامه بدهند، چون صبح عید الصلیب شد مردم دیدند که نیل به قدرت خدای تعالی به جریان افتاده و آب در یك شب تا شانزده ذراع بالا آمده است(1) و (خلاصه) این سنت بد اهل مصر ریشه کن شد.

ماهی رعاده

از عجـائب نیـل؛ ماهی رعاده (بر وزن نقاله) است و آن ماهی لطیف خطـدار است که هرکس آن را در دست بگیرد یا بوسـیلهٔ چوبی به آن اتصال پیدا کند یا در دام باشد که سر دام بدست آن کس باشد، لرزه و تکان به آن کس دست می دهد تا در دست اوست یا در دام اوست و این موضوع به سـرحد اسـتفاضه رسـیده و از جماعتی از اهل تحصـیل شـنیده ام و گفته شده که گیاهی در مصـر است که هرکس به دست داشته باشد و با ماهی رعاده تماس بگیرد، دستش لرزه نمی گیرد (و اللّه اعلم).

در منجـد می نویسـد: «الرعاد: سـمکة یقال ان من مسـها تخدر یده و ترتعد و تسـمی ایضا سـمکة الرعد» صورت این ماهی را هم منجد کشیده است.

تمساح «نهنگ»

از عجائب رود نیل که در جای دیگری نیست وجود تمساح (تمساح بر وزن انسان یعنی نهنگ) در آنجاست.

و گفته شده که در نهر سند هم تمساح هست، و لیکن به بزرگی تمساح رود نیل نیست.

1- باطن اسلام، کارها می کند.

چون تمساح گاز بگیرد دندانهایش برخلاف هم شبکه می شود و شکار او خلاصی ندارد تا آن را قیچی کند و فك بالای تمساح حرکت دارد و لیکن فك پائین او حرکت ندارد و این صفت در سایر حیوانات نیست، آهن در پوستش کارگر نیست و پشتش مهره - مهره نیست بلکه از سر تا دمش استخوان یکپارچه است و چون چنین است نمی تواند سر را برگرداند و یا خود را جمع کند و اگر بر پشت بیفتد نمی تواند حرکت کند و چون بخواهد نر این تمساح با ماده اش جفت گیری کند آن را از رود نیل بیرون می آورد و به پشت می خواباند همانند مرد و زن و پس از انجام کارش ماده را پشت ورو می کند و اگر نکند آن ماده شکار می شود زیرا خود قادر نیست که از پشت به رو برگردد.

دم تمساح تیز و دراز است و دم خود را اگر به کسی بزند بسا باشد که بکشد و بسا که با دم خود گاو را از لب رود نیل به داخل آن می کشد و می خورد.

تمساح مثل مرغابی تخم می گذارد و چون فرزندش از تخم سر بدر کرد مانند سوسمار نر است در ترکیب و خلقت و بعد بزرگ می شود تا برسد به ده ذراع و بیشتر و هرچه عمر کند بزرگ تر می شود.

تمساح ماده، شصت تخم می گذارد و در دهانش شصت دندان دارد.

و گفته شده که اولین دندان سمت فك چپ او را اگر کسی که تب لرز دارد همراه کند تب او فی الفور قطع می شود.

گاه تمساح بعد از خوردن جانوری، گوشتش در میان دندانهایش گیر می کند و لذا ناراحت می شود پس از آب خارج می شود و دهان خود را باز می کند، مرغی مانند طیطوی (بفتح طاء دوم و واو الفی) می آید و روی حنك (یعنی کام) او می نشیند و آن بقایای گوشت را می خورد و این گوشت، خوراك آن مرغ است و خورده شدنش، موجب آسایش این تمساح است، این مرغ تا از تمساح ارتزاق می کند، پاسبان اوست و چون انسان یا شکارچی دیگری عزم شکار تمساح کند او را با بال و با آوازش متوجه می سازد و می ترساند تا تمساح خود را به آب بیندازد.

بالجمله: تمساح چون در می یابد که دیگر گوشتی در بن دندانهایش نیست دهان

خود را برای خوردن این مرغ بر هم می گذارد، اما خدای تعالی در وسط سر این مرغ استخوانی آفریده که از سوزن تیزتر است و آن استخوان را بالا می آورد و به کام تمساح فرومی برد.

و عجیب تر از آن موضوع این است که: ابن عرس (موش خرما) از سخت ترین دشمنان تمساح است و چون به بیند که تمساح در کنار نیل خوابیده است؛ خود را در آب می اندازد تا تر بشود بعد می آید در خاك می غلطد و پس از آن موهای خود را سیخ می کند و پرش می کند به دهان تمساح و داخل شکم او می شود و درون او را می خورد و تمساح کاری از دستش ساخته نیست که جلو او را بگیرد و چون می خواهد بیرون بیاید، شکم تمساح را، پاره می کند و بیرون می آید (پایان ترجمه و خلاصه از معجم البلدان)(1)

تماس قرآن کریم با دریاها

اشاره

قرآن مجید گاه با دریا بنحو کلی تماس گرفته، و گاه با دریای احمر تنها و گاه با دریای احمر (و یا دریای ابیض متوسط) با هفت دریای دیگر و گاه با دریای فارس و گاه با دریای سیاه و دریای مرمره و گاه با دریای اژه و گاه با دریای خزر و گاه با دجله و گاه با بحر المیت و غیرها تماس گرفته است بشرح ذیل:

بحر مسجور

بحر مسجور در قرآن کریم در سورهٔ طور مذکور است و ممکن است مراد از آن اشاره به اوضاع عرش الهی باشد.

اصحاب سبت و بحر احمر (بحر قلزم)

قریهٔ (یعنی شهر) اصحاب سبت که در کنار دریا بود ایله (بر وزن صرفه) نام داشت.

قاموس مقدس می نویسد: ایلا و ایله یعنی درختان و آن شهر مشهوری بود که در ساحل شرقی خلیج بحر قلزم واقع بود و قوم اسرائیل از آنجا عبور نمودند (توراة سفر

1- مجلهٔ المقتطف (در سال 12 ص 414) علاوه بر وجود تمساح در رود نیل نیز از وجود اسب دریائی در رود نیل شرحی نگاشته است.

تثنیه 8:2) و در زمان سلیمان معروف بود (کتاب اول پادشاهان 26:9-28) و بموافق کتاب دوم سموئیل (14:8 و کتاب اول تواریخ ایام 13:18) داود برآن دست یافت لکن ادومیان در زمان یهورام پادشاه آن را بتصرف در آوردند (کتاب دوم پادشاهان 20:8) اما چون عزیا پادشاه یهودا بر سریر سلطنت نشیمن یافت لشکری عظیم سوق داده آن را از تصرف ایشان بدر برد (کتاب دوم پادشاهان 22:14) و همواره در تصرف قوم یهودا بود تا وقتی که آرام آن را مفتوح ساخت و از تصرف قوم یهودا مستخلص گردانید و این شهر به عصیون جابر متصل می شود (ه).

مردم ایله، یعنی اصحاب سبت، روز شنبه، ماهی ها را به مرداب می کشیدند و روز بعد آنها را شکار می کردند و خدا آنان را معذب فرمود (قرآن کریم در سورهٔ اعراف آیهٔ 162).

معجم البلدان به خلاصه می نویسد: ایله: بالفتح - قال ابو زید ایلة مدینة صغیرة عامرة بها زرع یسیر و هی مدینة الیهود الذین حرم اللّه علیهم صید السمك یوم السبت فخالفوا فمسخوا قردة و خنازیر و بها فی ید الیهود عهد لرسول اللّه (ص) (ه).

در قاموس مقدس در لغت (جدید الایمان) می نویسد: این اصطلاح در میان یهود قصد از شخصی است که از بت پرستی برگردد و بدین یهودی بگرود و تمام قواعد و قوانین شریعت موسوی را از ختنه و عیدها و غیرها را رعایت کند.

محرر این تفسیر گوید: اصحاب ایله از نژاد یهود نبودند بلکه جزء مردم جدید الایمان بودند یعنی کیش موسوی را پذیرفته بودند.

مجمع البحرین

در ملتقای دو دریا (مجمع البحرین) موسی و خضر یکدیگر را ملاقات کردند که تفصیل آن در شرح حال خضر (ع) گذشت و این مجمع را گاه دریای خزر گفته اند (در صورتی که دریای خزر به دریای دیگری اتصال ندارد) و گاه ملتقای دریای مدیترانه با اقیانوس اطلس گفته اند (در صورتی که طی این مسافت محتاج بصرف وقت بسیاری است که موسی چنین وقتی نداشته است مگر اینکه طی راه بر طریق اعجاز باشد و لیکن اثبات این امر محتاج به مدرك قوی است) و گاه ملتقای بحر احمر (دریای سرخ) با

اقیـانوس هنـد در بوغاز باب المنـدب گفته انـد و این از همه انسب و اظهر اسـت(1) (قرآن کریم در سـورهٔ کهـف مجمـع البحرین را ذکر فرموده).

دریای فارس

دریائی که کشتی برآن روان بود و حضرت خضر (ع) آن کشتی را معیب «معیوب» کرد تا بدست غاصب نیفتد، دریای فارس بوده است.

(تفصیل این دریا در شرح حال خضر گذشت). (قرآن کریم در سورهٔ کهف دریا و کشتی را ذکر کرده است).

دریای سیاه

ذو القرنین (کورش): آسـیای صغیر را از دریای سیاه تا دریای شام بتصرف در آورد (ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 55) (قرآن کریم در سورهٔ کهف).

دریای اژه

ذو القرنین (کورش) بعـد از استیلاء بر سارد به نقطه ئی از سواحل دریای اژه نزدیك ازمیر رسـید (ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 55).

(قرآن کریم در سورهٔ کهف).

حدود دریای خزر

ذو القرنین (کورش) در حـدود دریای خزر بین دو کوه قفقاز سـدی بنا کرد (ترجمـهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 57). (قرآن کریم در سورهٔ کهف).

دجله

یونس پیغمبر (ع) که سوار بر کشتی بود، پس از اصابت قرعه بنام او، در دهان ماهی افکنده شد (قرآن کریم سورهٔ صافات) و ماهی، یونس را در نینوی مقابل موصل بلعید و او را در بلد رهانید. به محل رهانیدن یونس (افلت) گفته شد بعدها فلط و ازآن پس بلط و رفته رفته بلد شد، و حمزه گفته که اسم فارسی بلد، شهر آباد است (معجم البلدان در لغات بلد و بلط به ترجمه و خلاصه).

1- وجه اخیر را در قصص قرآن و فرهنگ آن نقل کرده است.

شهر موصل: کنار سـمت راست دجله است و مقابل موصل به فاصـلهٔ بیست کیلومتر از دجله، خرابه های شـهر نینوی واقع است که نینوی پای تخت مملکت اشور قدیم بوده (به ترجمه از ص 502 کتاب النخبة الازهریة).

بحر المیت

مؤتفکات، دیار واژگون شدهٔ قوم لوط در شمال بحر المیت است (قرآن کریم سورهٔ توبه آیهٔ 71 و سورهٔ حاقه آیهٔ 9 و غیرهما).

بحر احمر

موسـی و بنی اسـرائیل از بحر احمر عبور کردند و فرعون و اتباع او در بحر احمر غرق شدند (قرآن کریم سوره های بقره آیهٔ 50 و اعراف آیهٔ 137 و یونس آیهٔ 90 و نحل آیهٔ 14 و شعراء آیهٔ 64 و دخان آیهٔ 24).

نیز

گوسالهٔ سامری را که نرم سائیدند در یم یعنی به دریا ریختند که قاعدة با بعد مسافت دریا به صحرای سینا، برای نشان دادن اهمیت موضوع، سوده را در دریای معروف به بحر احمر ریخته اند (قرآن کریم سورهٔ طه).

دو دریا

بحرین: (یعنی دو دریا) در سوره های فاطر آیهٔ 12 و فرقان آیهٔ 53 و نمل آیهٔ 61 و الرحمن آیهٔ 19: موضوع برخورد دو دریا و عدم اختلاط آبهای آن دو مذکور است که دو نحو می توان تعبیر و تفسیر کرد:

1 - دو رقم آب در زمین موجود است: آب شـیرین و آب شور و تلـخ و چون خدا جدارهای زمین را، مانع وصول این دو نحوه آب قرار داده است لذا هریك خاصیت خویش را حفظ می کند (محرر این تفسیر).

2 - دو رقم آب در یك دریا موجود است: که هرکـدام خاصـیت مخصوص به خود را دارد و برزخی از خود آب؛ حائل بین این دو است که بهم ممزوج نمی شود مانند بحر احمر.

صدر بلاغی در فرهنگ قصص قرآن بنقل از مجلهٔ «الفتح 354» می نویسد:

«هیئت اعزامی علمی «سرجون امری» باتفاق هیئت اکتشافی دانشگاه مصر، چنین دریافت که آبهای خلیج عقبه از جهت خواص و ترکیب طبیعی و شیمیائی از بقیهٔ آبهای بحر احمر تفاوت دارد و در محل التقاء دو نحوه، آب این دریا، سد و حاجزی در زیر آب وجود دارد که ارتفاع آن از هزار متر می گذرد و مرتفع ترین قسمت آن در حدود 300 متر با سطح دریا فاصله دارد (تفصیل در ص 338 فرهنگ مزبور).

هفت بلکه هشت دریا

اگر دریا، مداد بشود و درختان روی زمین قلم بشود و هفت دریا هم کومك آن دریا بشود، نمی توانند تمام اسمهای خدا را بنویسند دریاها خشك می شوند و قلم ها پایان می پذیرند و هنوز اسمهای خدا باقی است (قرآن کریم سورهٔ کهف آیهٔ 110 و سورهٔ لقمان آیهٔ 27).

محرر این تفسیر می گوید: سه نکته در این مورد باید مورد رسیدگی قرار گیرد:

1 - مراد از اسم چیست؟.

2 - دریای مورد نظر چه دریائی بوده؟.

3 - هفت دریا کدام است؟.

الف: اسم - یعنی نشان، و چون هر مخلوقی، نشانی است از خالق خود و مخلوقات هم پایان پذیر نیستند و خلقت هم تعطیل بردار نیست بنابراین اسمهای خدا، پایان پذیر نیست.

ب: دریای مورد نظر قرآن: همان دریائی است که مردم طرف خطاب قرآن، دیده بودند و یا می دیدند، نه آن دریاها که ندیده بودند و دریائی که مردم شبه جزیرة العرب و یا مردم افریقا دیده بودند، دریای بحر احمر و نیز دریای ابیض متوسط (یعنی بحر الروم) بوده است.

ج: اوقیانوس OKeanos یونانی است و عرب (بحر محیط) را بصورت اوقیانوس یا اوقیانس یا اقیانوس در آورده و بعد بصورت (قاموس) در آورده و سپس کمی تصحیف کرده و (افریدوس) کرده و بار دیگر بصورت قینس (بر وزن زینب) در آورده و از آن سومین دریا از هفت دریا را اراده کرده چنانکه در قصص الانبیاء محمد بن

عبد اللّه کسائی چاپ لیدن ص 9 گفته بعد تصحیف کرده و بصورت عقیون (بکسر عین و سکون قاف و فتح یاء و سکون واو و نون آخر) درآورده و گفته: آن دریائی است از باد در زیر عرش که فرشتگانی از باد در آنجا هستند و نیزه ها از باد بدست دارند و به عرش تماشا می کنند و تسبیح آنها: «سبحان ربنا الاعلی» است (رجوع به محیط المحیط در ع - ق - ی - و - ن) تا اینجا خلاصه و ترجمه از ص 83 و 84 کتاب نشوء اللغة العربیة تألیف أب أنستاس گرملی است.

در پاورقی ص 83 و 84 مزبور می نویسد: «اشهر البحار عندهم سبعة و هی:

الاول: بیطش(1) و اکثرهم یسمونه نیطش و هو البحر الذی یسمی الیوم الاسود.

و الثانی: الاصم و هو بحر الروم او البحر المتوسط. و هو الذی یسمیه بعضهم البحر «الابیض» المتوسط. و البحر الابیض: بحر آخر غیر بحر الروم.

و الثالث: قینس(2) هذا الذی ذکرناه و سمی کذلك لعظمه و الرابع: الساکن و هو المشهور بالهادئ او الباسیفیك او الباسیفیکی.

و الیاء لزیادة فی الصفة کما فی دوار و دواری، و احمر و احمری(1)و الخامس: المغلب(2) و هو بحر الهند لأنه یفضی الی هذه الدیار المعروفة بغناها و اموالها.

و السادس: المؤنس بتشدید النون المکسورة؛ هو الاتلنتی او الاتلنتیکی و هو الذی سماه بعضهم الاطلسی و هو وهم قبیح شنیع.

و السابع: الباکی الذی ینتهی بباب المندب، باب البکاء و العویل. و قد کثرت اسماء هذا البحر و اختلفت بین (بحر سوف) و بحر (اساف) و (بحر القلزم) و (البحر الاحمر) و هو المشهور الیوم و علیه المعتمد فی کتب المدارس و الجرائد، لکن العرب الاقدمین

1- دوار و دواری وزان صراف و صرافی. و الیاء فی الکلمتین مشددة. اقول: الیاء فی کلمة السامری یاء الزیادة فی الصفة و کنا عند ذکر کلمة السامری عن هذا - لغافلین.

2- وزان مؤذن.

لم تعرفه؛ بل عرفت بحر القلزم، و قبل ذلك البحر الباكى و بحر سوف او بحر إساف، فاحفظه تصب ان شاءاللّه» (انتهى).

اقول: 1 – قال فى معجم البلدان ما نصه «بحر بنطس، كذا وجدته بخط أبي الريحان بالباء الموحدة ثم النون الساكنة و ضم الطاء و السين مهملة. قال و فى وسط المعمورة بارض الصقالبة و الروس: بحر يعرف ببنطس عند اليونانيين و يعرف عندنا ببحر طرابزندة لانها فرضة عليه.».

2 – غلط كاتب الذيل فى موضوع تشخيص الفينس و اشتبه عليه الامر إذ ليس وراء الرابع و الخامس و السادس: بحر يصدق عليها اسم الاوقيانس و لعله اراد به شطرا من البحر المحيط.

بيان لغات و ايضاحات

بحر: يعنى دريا، صاحب كتاب العين گفته وجه ناميدنش به (بحر) براى وسعت و انبساط آن است (و ماء بحر) يعنى آب شور و (ابحر الماء) يعنى آب شور شد.

اما اينكه آب دريا از كجاست، مقاتل گفته: بقاياى آب طوفان است كه از آسمان باريد و دليلش فرمودهٔ خداست: «و قيل يا ارض ابلعى ماءك و يا سماء اقلعى و غيض الماء و قضى الامر و استوت على الجودى» و چون زمين آب خود را بلعيد، آب آسمان باقى ماند و آب دريا همان است و جهت شورى آن اين است كه: آب غضب بود و اين گونه نازل شده بود.

ياقوت پس از اين بيان مى نويسد: احدى از مفسرين اين مطلب را نقل نكرده و اين قول خوبى است كه دل مى پذيرد و دربارهٔ آبى كه زمين آشكار مى سازد نيز چنين گفته شده كه از آب آسمان است و دليل آورده اند به فرمودهٔ خداى تعالى: «و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسكناه فى الارض» و فرمودهٔ خداى تعالى: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي اَلْأَرْضِ» (معجم البلدان به ترجمه) (شورى آب درياها جهت ديگر مفيد دارد).

محيط و اقيانوس

اقيانوس ها يا محيطها: همه بهم متصل اند و جهت اينكه به پنج قسمت كرده اند

برای تمیز و سهولت بوده است بنابراین (محیط) یا (اقیانوس) جای وسیع دارای آب شور و تلخ بسیار است که قسمت معظمی از سطح زمین را فراگرفته است.

بحر: یعنی جزء بزرگ از محیط.

تمام دریاهای دنیا بهم اتصال دارند به واسطهٔ محیطها؛ مگر بحر خزر در آسیا که آن (بحیره) است و چون وسعت دارد، اسم دریا به آن داده اند.

بحیره

بحیره: (بضم باء و فتح حاء و سکون یاء و فتح راء و هاء آخر) تصغیر بحره (بر وزن صرفه) است و آن بمعنی زمین وسیع و بمعنی بلده است و بحیره تصغیر بحر نیست (معجم البلدان).

تقسیمات زمین

اشاره

تقریبا سه چهارم کرهٔ زمین را آب فراگرفته است و یك چهارم آن خشکی است شمال زمین: دریای منجمد شمالی است (محیط منجمد شمالی - اوقیانوس شمالی - بحر تولیه) هم به آن گفته می شود.

شرق زمین: اوقیانوس باسیفیکی است (اوقیانوس باسیفیك - اوقیانوس ساکن - اوقیانوس هادئ - بحر محیط کبیر - بحر اخضر - اوقیانوس کبیر - محیط اعظم - اوقیانوس آرام - محیط اکبر) هم به آن گفته می شود.

(هادئ بر وزن کامل بمعنی ساکن است).

جنوب زمین: دریای هند است (اوقیانوس هندی - بحر محیط هندی - بحر الزنج - بحر مغلب) هم به آن گفته می شود.

جنوب این جنوب: اوقیانوس منجمد جنوبی است (بحر منجمد جنوبی) هم به آن گفته می شود.

غرب زمین: اوقیانوس اتلانتیکی است (بحر محیط اطلسی - بحر محیط اطلاسی - محیط اطلانطیقی - بحر الظلمات - بحر مؤنس) هم به آن گفته می شود(1)

1- جزائر کناریه (خالدات) در محیط اطلانطیقی سمت غرب افریقاست (النخبة الازهریة ص 28).

بازی دست سیاست ها

دست سیاست ها نه تنها با اسم شهرهای زمین بازی کرده است بلکه با اسم دریاها هم بازی کرده است و ازاین جهت یك دریا بطول سالها چند اسم پیدا کرده است که تطبیق این اسامی، مشکله ای ایجاد کرده و محرر این تفسیر با صرف وقت زیاد و تحمل زحمت بسیار، آنها را حل کرده است:

بحر احمر - بحر قلزم - بحر سوف

بحر احمر (دریای سرخ) بین آسیا و افریقاست و اتصال بحر احمر به دریای هند از بوغاز باب المندب است و پس از کندن کانال سوئز، به دریای ابیض متوسط (یعنی مدیترانه) هم اتصال پیدا کرده است.

بحر قلزم: شعبه ای از دریای هند است و اسم قلزم بمناسبت شهر قلزم نزدیك مصر است و از هرکجا که بدریا می گذرند اسمی به آن داده اند در ساحل شرقی آن: بلاد یمن و جده (بضم جیم) و جار و ینبع (بفتح یاء و سکون نون و ضم باء) و مدین [شهر شعیب پیغمبر (ع)] و ایله تا قلزم است که قلزم در انتهای آن است و آن محل غرق قوم فرعون و فرعون است و از اینجا تا فسطاط مصر 7 روز کاروان رو فاصله است (به ترجمه و خلاصه از معجم البلدان).

قلزم: (بضم قاف و سکون لام و ضم زاء و میم آخر) نام شهری است میان مکه و مصر نزدیك کوه طور و باسم آن - دریا - اضافه می شود و گفته می شود دریای قلزم به واسطهٔ اینکه در کنار آنست یا قلزم می گویند زیرا فرومی برد کسی را که برآن نشست (شرح قاموس).

(قلزمه بر وزن طنطنه یعنی فروبردن و بمعنی ناکس بودن و بمعنی بانگ و فریاد است) و همهٔ اینها با اسمش مناسبت دارد.

بحر سوف: سوف به عبرانی یعنی گیاه بردی (کتاب الجماهر بیرونی ص 140).

سوف: بضم سین و سکون واو و فاء آخر است (توراة مشکول سفر خروج 19:10 و 18:13 و غیره).

سوف: بمعنی علف دریائی است و غالبا در عبری سوف با (یم) یعنی دریا، گفته می شود که مقصود از دریای قلزم است (توراة سفر خروج 18:13/19:10 و غیره) (قاموس مقدس).

البردی: نبات کالقصب کان قدماء المصریین یستخدمون قشره للکتابة (منجد).

(بردی بفتح باء و سکون راء و کسر دال و شد یاء است).

البردی: نبات یطول فوق ذراع، له ساق هشـة فی رأسـها زهر ابیض یخلف بزرا دون الحلبة هشا مرا و منه ما یفتل حبالا و تنسج منه الحصـر المعروفة بالاکباب. و کان اهل مصر فی القدیم یعملون منه البابیروس.

و هو لا یزال یزرع الی الآن فی مصـر. اما طریقة صـنع البابیروس فانهم کانوا یأخذون قطعا مسـتطیلة من الجذع و یضـعونها طولا جنبا الی جنب ثم یصلونها عرضا بقطع اخری ثم تکبس و تنظف و تهذب (الهلال سال 31 ص 885).

اریتره: EritrEa نیز اسم دیگر بحر احمر است.

بحر تولیه

بحر تولیه: (بضم تـاء و فتـح لام و شـد یـاء مفتوح) از دریاهای بزرگ است و گمانم که از دریای محیط کومك می گیرد، کنـدی گفته: در انتهای معموره در ناحیهٔ شـمال، دریای بزرگی زیر قطب شـمالی است و نزدیك آن شـهر موسوم به تولیه است و پس از آن آبادانی نیست و مردم آنجا بدبخت ترین خلق خدا هستند و کشتی به آنجا نزدیك نمی شود (معجم البلدان به ترجمه).

بحر ابیض متوسط

بحر ابیض متوسط: که (دریای سفید) و (مدی ترنین Medi terranEanSea) به آن گفته می شود؛ و لفظ اخیر لغت لاتین است: «مـدء» وسط را گوینـد و «ترنین» بمعنی اراضـی است، چون این دریا وسط خشـکی ها اتفاق افتاده لهذا آن را باین اسم نامیده اند (هامش نصاب انگلیسی از حاج فرهاد میرزا).

و (بحر اصم بفتح همزه و فتح صاد و شد میم) و (بحر الروم) و (بحر مغرب) و (دریای فلسطین) هم به آن گفته می شود.

(این دریا از سمت غربی زمین بوسیلهٔ بوغاز جبل الطارق به اوقیانوس اتلانتیکی اتصال دارد).

یك بحر ابیض دیگری هم هست که به اقیانوس منجمد شمالی اتصالی دارد

(النخبة الازهریه ص 49).

بحر اسود

بحر اسود: که (دریای سیاه) و (بحر بنطس) هم به آن گفته می شود، سمت جنوب غربی زمین است.

دریای مرمره

دریای مرمره: بوسیلهٔ بوغاز بوسفور (یا قسطنطنیه) به بحر اسود و بوسیلهٔ بوغاز داردانل به بحر ارخبیل اتصال پیدا می کند (دریای ارخبیل قسمتی از بحر ابیض متوسط است).

دریای اژه (یا بحر ارخبیل)

دریای اژه یکی از شاخه های دریای بحر ابیض است، گویند چون ملکهٔ آمازون در این دریا غرق شده و نام او «آژا» بوده، این دریا باین نام معروف شده (اطلاعات عمومی ص 338).

بحر المیت

دریای شور - دریای عربه - بحر الموت - بحر اللوط - بحیرهٔ منتنه - دریای نمك - دریای مشرقی - دریای سدومی - بحیرة الموت - بحیرهٔ زغر (بضم زاء و فتح غین و راء آخر) و بحیرهٔ مقلوبه هم به آن می گویند و آن سمت غرب اردن نزدیك اریحاست و آن دریاچهٔ ملعونه است که هیچ منفعتی از آن بدست نمی آید و جانداری در آن زندگانی نمی کند و بسیار بدبو است و بعض سالها بدبوئی آن بحدی می رسد که هرکس و هر حیوان به آن نزدیك شود، هلاك می شود تا آنجا که قراء مجاور تخلیه می کنند و بعد مردمان دیگری که امید به زندگانی ندارند بجای آنها می آیند. و اگر چیزی در این دریاچه بیفتد دیگر قابل انتفاع نیست هرچه باشد فاسد می شود حتی هیزم، و بادها که هیزم ها را بساحل می اندازد چون آتش می زنی شعله ور نمی شود.

و ابن الفقیه گفته که: غریق در این دریاچه فرونمی رود بلکه روی آب چرخ می زند تا بمیرد (معجم البلدان به ترجمه).

ص: 446

تذکر: طنطاوی می نویسد: انگلیسها در صدد بهره برداری از مواد این دریا هستند.

دریای فارس

شبه جزیرهٔ هند: از سمت غرب آن بحر عمان است و بعد از بحر عمان، خلیج فارس است و از سمت شرق آن خلیج بنگاله است.

بحر خزر

(خزر بفتح خاء و فتح زاء است) دریای طبرستان و جرجان و آبسکون و خراسانی و گیلانی و بقول حمزه، زراء أکفوده و نیز أکفوده دریا و بقول ارسطاطالیس ارقانیا (و کاسپین سی) همه اسامی این دریاست (بحر خزر به دریای دیگری اتصال ندارد) آب آن شور است و جزر و مد ندارد، دریائی است تاریك؛ قعر دریا گل است بخلاف دریای قلزم و دریای فارس زیرا در بعض جاهای دریای فارس قعر دریا از صفای سنگهای کف دریا، دیده می شود؛ این دریا، مروارید و مرجان ندارد و از ماهی آن استفاده می گردد، و جزیرهٔ مسکون هم ندارد (معجم البلدان به ترجمه و خلاصه).

(آبسگون: بکسر باء و ضم گاف فارسی و نیز کاف عربی است).

دریای جلیل

دریای جلیل: در قاموس مقدس می نویسد: طبریه: شهری از جلیل که در ساحل غربی دریای جلیل واقع که آن را دریای طبریه گویند (انجیل یوحنا 1:6 و 1:21) و یوحنا که انجیل خود را بعد از تمام اناجیل نوشت دریای جلیل را که در آیهٔ اول واقع است دریای طبریه تفسیر نموده است.

بحر کناره

بحر کناره: (بکسر کاف و شد نون الفی و فتح راء و هاء آخر) (توراة سفر اعداد 11:34 و سفر تثنیه 17:3 و کتاب یوشع 3:12) مراد دریای جلیل است که دریای طبریه باشد یعنی دریاچهٔ طبریه (قاموس مقدس).

بحیرهٔ طبریه

بحیرهٔ طبریه: ازهری گفته که: ده میل در شش میل است و فرورفتن آبش علامت

خروج دجـال است (و یاقوت دراین باره روایتی نقل کرده و بعـد گفته که: با اسـتحالهٔ آن مطالب عقلا در کتابهای مردم از این گونه روایات هست).

من دریاچهٔ طبریه را کرارا دیده ام، حکم اسـتخری دارد که کوه به آن احاطه کرده و فاضل آب نهرهای بسیار در آن می ریزد، و نهر بزرگی از این دریاچه جدا می شود که سرزمین اردن اصغر را سیراب می کند و نزدیك اریحا وارد بحیرهٔ منتنه می شود.

و شـهر طبریه در دامنهٔ کوه مشـرف بر دریاچهٔ طبریه است و آبش شیرین است اما نه خیلی، و آبش، سنگین است و در وسط دریاچه، سنگ برجسـته ای است که معتقدنـد که قبر سـلیمان بن داود (ع) است و فاصـلهٔ دریاچـهٔ طبریه تا بیت المقـدس قریب پنجاه میل است (معجم البلدان به ترجمه).

اسم سابق طبریه معلوم نیست و قاموس مقـدس به خلاصه می نویسد: طبریه را هیرودیس در سال 16-22 بعد از مسیح تجدید بناء کرد و محض احترام نام طباریوس امپراطور، آن را طبریه نامیـد، یوسـیفوس در مـدت جنگ یهود با رومانیان در آنجا متحصن بود و بعـد از انهدام اورشـلیم، مجمع سنهدریم در آنجا استقرار یافته مرکز مشهور و معروف تعالیم یهود شد و کتاب مشنا که شریعت تقلیدیهٔ یهود می باشد و ماسوره که کتاب اعراب کلمات توراة و شرح و معنای آن است در آنجا تصنیف شد.

(بحیرهٔ طبریه را جناشر هم می گویند - مختصر الجغرافیة از اب لویس کسفاریوس ص 30).

(نون جناشر مشدد است).

دجله

حد اقل: (بکسـر حاء و شد دال الفی و فتح و کسـر قاف و لام آخر - توراة مشـکول سفر تکوین 14:2). همان دجله می باشـد که فیما بین اشور و الجزیره واقع و منبعهای غربیش در آسیای صغیر در نزدیکی منبعهای فرات و ارکسس و هالیس واقع است، فروعش در نزدیکی دیار بکر جمع می شود.

اما منبعهای شرقیش در کردستان می باشد و بعد از آنکه از کوهها می گذرد در

رود تنگ عمیقی بدشت اشور داخل می شود، عرضش در نزدیکی موصل تخمینا 300 قدم می باشد.

در فصل زمستان آب دجله بسیار طغیان می کند و جسرها را در هم می شکند و چون به حوالی بغداد می رسد عرضش به 600 قدم و عمقش در بعض جاها 20 قدم می رسد و هنگامی که طغیان می کند ساعتی 5 میل طی می کند.

و در حوالی قرنه؛ دجله با فرات متحد گشته اسم تازه پیدا می کند و آن را شط العرب می گویند و چون شط العرب یك صد و بیست میل طی مسافت می کند در خلیج فارس ریخته می شود.

اما طول دجله از منبع تا جائی که با فرات متحد می شود 1146 میل می باشد و با سفینه هائی که بیش از 3 یا 4 قدم در آب فرونمی روند می توان تخمینا مسافت 600 میل را بر روی آب دجله طی نمود.

اراضی ای که دجله در آنها جاری است بسیار حاصلخیز می باشد و با وجود این اکثرش ویران و غیر مزروع مانده است (قاموس مقدس).

فرات

فرات: یکی از شهرهای مشهور و معظم آسیای غربی است، منبعش در کوههای آسیای صغیر و در ارض (ارز) روم و وان می باشد و از آنجا رو بجنوب و متدرجا رو به جنوب شرقی سیر نموده از حدود شام می گذرد و قبل از آنکه داخل حلب گردد به مسافت هشتصد میل راه پیموده نهر یا فرع رودی که قابل ذکر باشد به آن وارد نمی شود و از بابل قدیم عبور می نماید.

طولش از منبع تا مصب 1780 میل است و کشتیهای معظم بر روی آن رو به بصره تا 70 میل به مصب مانده حرکت می نماید و یحتمل که کشتی هائی که بیش از 4 قدم در آب فرونمی روند باز هم بیشتر بروند.

و زمین بین النهرین فرات و دجله، بتدریج رو به دجله سراشیب می شود و باین لحاظ هنگام طغیان فرات آبهای زیادیش رو بطرف دجله جاری شده در آن داخل می گردد، و

این طغیان غالبا در ماههای آخر بهار و اول تابستان که وقت آب شدن برفهای کوههای آسیای صغیر است شروع می نماید. در این اوقات گاهی ارتفاع آب به دوازده قدم می رسد (قاموس مقدس به خلاصه).

دنبالهٔ لغات

واحه: بر وزن راحه و واح بر وزن راح است در منجد می نویسد: ارض خصیبة فی صحار رملیة، الجمع واحات (و اللفظة منقولة عن اللغة المصریة).

میور: در زبان مصر قدیم بمعنی لجه یا آب بزرگ است (سواء السبیل ص 44 به ترجمه).

لجه: (بضم لام و شد جیم و هاء آخر) و (لج بدون هاء آخر) ژرف آب است و «بحر لجی» وارد در قرآن کریم در سورهٔ نور یعنی دریای ژرف (به خلاصه از شرح قاموس).

آسیة الصغری: هی شبه جزیرة تمتد من الشرق الی الغرب و یحدها شمالا البحر الاسود و بحر مرمرا - و جنوبا البحر المتوسط - و غربا الارخبیل و شرقا ارمینیة و کردستان (ص 34 کتاب مختصر الجغرافیة از اب لویس کسفاریوس چاپ بیروت سال 1886).

بحیرهٔ قدس: بفتح قاف و کسر دال یعنی دریاچهٔ حمص (معجم البلدان).

(حمص بکسر حاء و سکون میم و صاد آخر نام شهری است قدیم نیمه راه دمشق و حلب).

الارخبیل (وزان سلسبیل) هو بحر ایجه (منجد ج 2).

تذکر: گاهی بحر گفته می شود و شامل اوقیانوس و دریاهای منشعب از آن و حتی رود نیل و غیره می شود و گاه بحر گفته می شود و مراد از آن دریاهای منشعب از - اوقیانوس هاست و بس.

تماس قرآن کریم با پیشگوئی

اشاره

قرآن بالصراحه با پیشگوئی تماس نگرفته است و لیکن بالتبع تماس گرفته زیرا حکم فرعون به افکندن پسران نوزاد بنی اسرائیل در رود نیل و باقی گذاردن دختران آنان یك سابقه و پیشگوئی لازم داشته که باتکاء آن پیشگوئی چنین حکمی صادر

شده است.

مبدأ قضیه: یا خواب فرعون بوده که خواب دیده و یا حکم منجمین احکامی بوده که ظهور نوزادی را پیش بینی کرده اند که مدعی فرعون خواهد شد و فرعون را از تخت کبریائی به زیر خواهد آورد، و یا حکم منومین مغناطیسی بوده است. و منجمین احکامی و منومین مغناطیسی، همان کاهنان بوده اند.

کاهن

کاهن: (بر وزن ناصر کسی است که به کار شخصی قیام می کند و در انجام حاجت وی می کوشد و جمع آن کهنه (بر وزن ثمره) و کهان (بضم کاف و شد هاء الفی و نون آخر) است.

معنای دیگر کاهن، کسی است که مدعی معرفت اسرار یا احوال غیب است.

کاهن در اصطلاح یهود(1) و در اصطلاح بت پرستان، کسی است که عمل ذبایح

1- در شریعت موسوی کاهن با روغن مقدس مسح می شده و تقدیس او 7 روز طول می کشیده است، و کاهن دارای لباس رسمی بوده و کاهن زن مطلقه نبایستی بگیرد و نبایستی زانیه و بی عصمت بگیرد و نزد شخص مرده نباید برود و از مکان مقدس نباید خارج بشود و واجبات کهانت مهم بوده که توراة (سفر لاویان 21 و سفر خروج 29 و 30) بیان کرده است. در شریعت موسوی اول کسی که باین منصب سرافراز گردید هارون بود (سفر خروج 1:28) ازآن پس العازار پسرش جانشین او گردید (سفر اعداد 32:3 و 28:20 و سفر تثنیه 6:10) ازآن پس ریاست کهنه در خانوادهٔ وی تا ایام عیلی باقی ماند. منصب رئیس کهنه مادام الحیاة خود کاهن باقی بود لیکن سلیمان باین قانون بی اعتنائی کرد (کتاب اول پادشاهان 35:2). خلاصه پس از فرود آمدن کتب مقدسهٔ قانونیه وظیفهٔ رئیس کهنه اسباب دست حکام بلاد گشته همواره باقتضای خیال و رأی خود عزل و نصب می نمودند همچو هیرودیس و خلفای او چنانکه در وقتی پنج نفر رئیس کهنه برقرار داشت که سیمون از آن جمله بود و دختر خود را از برای منصب به او داد (قاموس مقدس ص 712). محرر این تفسیر می گوید: سلیمان به عقیدهٔ مسلمین پیامبر بوده و حق تصرف در امر کاهن داشته است.

و قربانی ها را انجام می دهد.

کاهن در اصطلاح نصاری، کسی است که به درجهٔ کهنوت ارتقاء یافته است.

(کهنوت (بر وزن جبروت) یا از کهن (بضم کاف و کسر هاء و سکون نون) عبرانی و یا از کهنا (بر وزن دنیا) سریانی گرفته شده است).

کهانة (بکسر کاف) حرفهٔ کاهن است.

کهنوت: وظیفهٔ کاهن و نیز رتبهٔ اوست (منجد به ترجمه).

قرآن مجید در دو سورهٔ طور و حاقه فرموده که: پیامبر (ص) کاهن نیست و گفتار او هم همچون گفتار کاهن نیست که از راه فال مدعی اسرار یا احوال غیب باشد بلکه گفتار او فرمودهٔ خداست.

قاموس مقدس در لغت قدس الاقدس پس از اشاره به موضوع اوریم و تمیم(1) به خلاصه می نویسد: سؤال از خداوند در هیکل (معبد) بتها نیز موجود بوده و معروفترین محل این گونه سؤالات در میان یونانیان محل مشتری بوده است در زیر درخت بلوط دودونا و دیگری محل اپلو بوده است در دلفی که کاهنه بر سه پایه [که بر زبر سوراخی در صخره ای ترتیب یافته از آنجا همواره بخار مسکری (بضم میم و سکون سین و کسر کاف و راء یائی) متصاعد بود] نشسته و کاهنان نیز در اطراف او بر پا بوده سخنان مزخرف او را از برای قوم خود تعبیر و ترجمه می نمودند، و کاهنانی که مباشر این عمل بودند همواره جوابهای دارای دو معنی صادر می کردند و بدین گونه بود که پیروس شهریار اپایروس را به جنگ روم تحریص نمودند و پس از مغلوب شدن وی، مفاد الهام یا جواب را مفید دو معنی یافتند که هم بر ظفر و هم بر عدم آن دلالت داشت.

قاموس مزبور در لغت فالگیر می نویسد: فالگیر: شخصی است که ادعای اخبار از مستقبلات کند بتوسط احضار اموات و سؤال نمودن از ایشان (توراة سفر تثنیه 10:18 و 11 و کتاب دوم پادشاهان 6:21 و کتاب دوم تواریخ ایام 6:33) و این مطلب در شریعت موسوی ممنوع و جزای آن سنگسار شدن بود (توراة سفر لاویان 31:19

1- سؤال از آینده بوسیلهٔ اوریم و تمیم موسوی قبلا شرح داده شده.

و 27:20).

قاموس مزبور در لغت سحر و ساحر یا جادوگر می نویسد که: سحر یکی از فنون اشخاصی بود که مدعی شفا دادن امراض و به جاآوردن خارق عادات بودند و این اشخاص مدعی بودند که بر واقعات آینده تسلط تام دارند بحدی که بطور نامعلوم وقوع آنها را غیر واقع توانند نمود و چنان گمان می نمودند که ساحر علاقه با اجنه(1) بلکه با خود خدایان دارد. و کتاب مقدس: ساحران مصر را بخوبی تعریف می نماید (توراة سفر خروج 11:7 و 12 و 22 و 7:8) و پر واضح است که سحر در شریعت موسوی راه نداشت بلکه شریعت اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می نمود لکن با وجود اینها این مادهٔ فاسد در میان قوم یهود داخل گردیده قوم به آن معتقد شدند و در وقت حاجت به آن پناه بردند (کتاب اول سموئیل 3:28-20) و سیمون (اعمال رسولان 9:8 و 10)(2).

قاموس مزبور در لغت یوسف می نویسد: قول یوسف که آیا ندانسته اید که «شخصی همچو من تفأل خواهد نمود» (توراة سفر تکوین 15:44) نهایت مطابقت با افکار مصریان دارد چه که ایشان هم مثل سلفاء، نظر به حبابهای پیاله می نمودند انگشتری یا پارهٔ طلا یا نقره در آن می انداختند و چون این مطلب سبب ایجاد حبابها خواهد شد علی هذا نظر بحرکات حبابها نموده از آن سیاق تفأل می نمودند (ه).

1- اجنه غلط است زیرا اجنه بر وزن اعزه جمع جنین بر وزن امیر است یعنی بچه در شکم و بایستی بجای اجنه: جن یا جنه بگوید و بنویسد: ب.

2- خدای تعالی در سورهٔ فلق از قرآن کریم فرموده: «و من شر النفاثات فی العقد» یعنی ای پیامبر (ص) بخدا پناه بگیر از... و از شر زنان دمنده در گرهها برای جادوگری و از... (موضوع آیه، این است که: دختران لبید بن اعصم یهودی پیامبر (ص) را سحر کردند باین گونه که: پاره ای از موی پیامبر و چند دندانه از شانهٔ حضرت را دزدیدند و رشته ای گرفتند و یازده گره برآن زدند و در چاهی در زیر سنگی پنهان کردند، اما به وحی الهی، پیامبر از این جریان مطلع شد و علی (ع) و زبیر بن عوام را فرستاد و آن را آوردند و با خواندن سوره های فلق و ناس گرهها یك به یك گشوده شد).

تنویم مغناطیسی

از خطوط منقوش بر آثار مصریان و از نوشته های اوراق بردی معلوم می شود که:

مصـریان در علم سحر و علم تنویم مغناطیسی نبوغ داشته اند و در علم طب که علم طب جدید الفبای خود را از آنها گرفته است تخصص داشته اند و قرطاس طبی مشهور که در برلین است شاهد این موضوع است.

و در علوم ریاضـی و علم رفع اثقال و ساختمان و فنون جنگی و نقاشی و قلمزنی و رنگ آمیزی و مومیائی اجساد مهارت داشته اند (الهلال سال 19 ص 404 را به بینید).

در عصر قدیم کاهنان مرجع مردم بودند و این کاهنان که علمای دینی وقت بودند، طبابت هم می کردند زیرا دین و طبابت از هم جدا نشده بود.

(طب: بفتح و بکسر و بضم طاء و شد باء یعنی علاج جسم و نفس و رفق و سحر - منجد به ترجمه).

کاهنان در طبابت و معالجـهٔ بیماران گاه از راه مـداوا و گاه از طریق لمس دست و یا خواب کردن اسـتفاده می کردند و علاوه؛ از این طریق پیشگوئی هم می نمودند.

فن تنویم مغناطیسـی (خواب کردن) در مصر از طرز نقوش رمزی و وضع مجسمه ها از جمله خدای ایزیس(1) و نیز دیوارهای معبد آن و از جمله در معبد دندرهٔ مصر مشهود است که در معبد دندره یکی از خدایان دست بصورت پسری می کشد که گوئی او را خواب می کند، چون قدماء حقیقت این فن را نمی دانسـته اند به خدایان نسـبت می داده اند و حال آنکه تنویم: عبارت است از قوهٔ مخفی در انسان (و بلکه حیوانات) مانند آتش در سنگ آتشزنه که ممکن است به واسطهٔ این قوه، در حیوان دیگری اثر بگذارد.

و هنود هم این فن را می دانسـته اند زیرا در هند مجسمهٔ ویشنو: را ایستاده به حالی که زبانهٔ آتش از اطراف انگشتان او بیرون می آید، ساخته اند. و خود دلیل بر گفته های خواب کنندگان است که می گویند: رنگ کبود یا بنفش از اطراف خواب کننده ها بیرون می آید.

1- اوزیریس. خ ل.

این فن نزد عبرانیان و آشوریان هم شیوع داشته و از ملحقات توراة عباراتی بدست می آید که دلالت دارد بر اینکه شفاء بوسیلهٔ مالیدن دست؛ معروف بوده است از جمله:

در کتاب دوم پادشاهان (11:6) می نویسد: اما نعمان غضبناك شده رفت و گفت: اینك گفتم البته نزد من بیرون آمده خواهد ایستاد و اسم خدای خود یهوه را خوانده و دست خود را بر جای برص حرکت داده ابرص را شفا خواهد داد.

یونانیها هم این فن را از مصر و از هند گرفته اند و طب یونانی: نوعی از کهانت بوده که اسرار آن را غیر از کاهن ها دیگری نمی دانسته، و اطباء یونان حتی اشهر مشاهیرشان، امراض را به طرقی شبیه به سحر معالجه می کرده اند.

بقراط در یکی از تألیفات خود می نویسد: «ان الامراض الجسمیة تراها النفس و لو کانت عیون المریض مغلقة» و استرابون جغرافیادان مشهور: محلی را نشان می دهد که مریض ها را نزد کهنه می بردند تا آنها را علاج شافی کنند.

این فن نزد رومانی ها هم معروف و شایع بوده و اسکولابیوس (اسکولاب) به اعضاء علیل شده می دمیده و درد را با کوبیدن کف دستها تخفیف می داده و بیماران را برای استراحت خواب می کرده است.

فارو (به شد راء) می گوید: کاهنهٔ مجذوبه از حوادث آیندهٔ سائل خبر می داد، و در ترجمهٔ قدیس جوستین آمده که زنان کاهنه؛ حوادث خطیری را قبل از وقوع و آنهم با طول مدت وقوع پیشگوئی می کردند و اغلب راست در می آمد.

سلسوس می گوید: السبیادیس، اشخاص مصروع را با خواب کردن و مالش دست و امثال آن معالجه می کرد و بیشتر شفا می یافتند.

بالجمله: این براهین دلالت دارد که تنویم در عهود گذشته به نزد رومیان انتشار عظیم داشته است.

اما عرب: این فن را بخوبی می دانسته اند و دلیلی نزدیکتر از غرائب کهانت و نفث در عقد (دمیدن در گرهها) نداریم. عرب خواب کنندگان و ساحران را در یك ردیف به شمار می آوردند.

و اشخاص مشهور از عرب قبل از اسلام در این فن: افعی کاهن و سواد بن قارب و ابن الضیاء و اسود عنسی(1) و در اسلام: جابر بن حیان شیمیست مشهور و مسلمة بن احمد مجریطی و احمد بن علی قرشی و ابو العباس بونی و ابن العربی و ابو معشر فلکی و ابو العباس غمری و صلاح صفدی هستند(2).

و گالها(3) نیز این فن را می شناخته اند و در معابد خود به کار می برده اند و فرانسویان آن را از اسلاف گالهای خود نقل کرده اند و جسته گریخته های این فن که الآن مشهور است از بعضی از کارهای غریب و عجیب جماعت درویدیان است که در معابد خود انجام می داده اند و زنان گالها، این علم را در معابد می آموخته اند و از آینده خبر می داده اند و بسیاری از اوقات برخی از داروها را برای بیماران تجویز می کرده اند و بیمار شفا می یافته است.

و تاسیتوس و لامبریدیوس و فویسیکوس معترف اند به این که پیشگوئی های این زنان صحیح بوده است. و مسیو میال می گوید: کنیسه های قرون وسطی، در اعمال دهشت انگیز، جانشین معابد قرون اولیه شد.

علامه فان هلموت می گوید: تنویم مغناطیسی در همه جا بوده و تازگی ندارد فقط اسمهایش تازه شده و این لغزی است که جهال و کسانی که هر مطلب مرموزی را به شیاطین نسبت می دهند از حل و فهم آن عاجزند (ه).

(تنویم مغناطیسی و تنویم صناعی و مغناطیسی حیوانی و هیپنوتیزم و مزمریزم و - نوریهیپنولوجی، همه مرادف یکدیگر است).

این خواب کردن منحصر به آدمی زاده نیست بلکه بزرگان این فن جانوران و مرغان و ماهی ها را هم خواب می کرده اند.

1- و سطیح کاهن و شق کاهن. ب.

2- نیروی اشخاص ما بعد اسلام از راه ریاضت حقه بوده است.

3- گالیا Gallia یا گل: نام قدیم سرزمینی که شامل فرانسهٔ کنونی و بلژیك و قسمتی از هلند و سویس بوده و اسم آن از نام اقوام گالی «سلت ها» گرفته شده است.

موسیقی و نور سفید هم همین حال را دارد و نور چراغ اعصاب پروانه را تخدیر می کند که بدون شعور در آن می افتد و می سوزد. و جماعتی از هندوها که به آنها (فقراء) می گویند، مارهای بزرگ را با اصوات موسیقی مخصوص تأم با نگاه و امواج مغناطیسی، خواب می کنند و گنجشك از نظرهٔ مار، و موش از نظرهٔ گربه، و موش دشتی و موش از نظرهٔ مار و افعی گاه بی حال و گاه بی جان شده اند (رجوع به مجلهٔ الهلال سال 19 به خلاصه و ترجمه از ص 291 تا 298).

محرر این تفسیر گوید: اروپائیان دراین باره مطالعات بسیار کردند و کتابها نوشتند و لیکن درست کامیاب نشدند و گویا جهتش این است که در این امر، ریاضت لازم است زیرا عمل، فنی خالص نیست و چون حاضر به ریاضت نشدند، صفاء ضمیر و قدرت روحی پیدا نکردند(1).

تماس قرآن کریم با قوای مغناطیسی

قرآن کریم در چند مورد با قوای مغناطیسی چشمان تماس گرفته است:

1 - در سورهٔ یوسف در واقعهٔ یعقوب است که فرزندان خود را بر حذر داشته که در هنگام ورود به مصر از یك دروازه وارد نشوند مبادا قوهٔ مغناطیسی چشم تماشا گران متوجه آنها بشود و از این راه آسیبی به ایشان برسد (این چشم زدن را در عرب به عین الکمال) بعنوان شگون تعبیر کرده اند. که اثر بد نگذارد مثل اینکه مار گزیده را (سلیم) می گویند - بعنوان شگون که سلامت بدر رود و هکذا.

2 - در سورهٔ قلم در موضوع پیامبر (ص) است آنجا که خدا فرموده: «وَ إِنْ يَكٰادُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا اَلذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مٰا هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ» که کفار خواستند؛ پیامبر (ص) را از خوبی قرآنش با چشم زخم از پا در بیاورند.

1- بیعت یعنی سر سپردن و دست دادن به دست دیگری و نیز مصافحه با اشخاص، گاه موجب ازدیاد نیرو و گاه موجب کم شدن و یا تمام شدن نیرو است.

در بنی اسـد عیانون (یعنی چشم زننـدگان بودند) و کفار قریش از آنها خواسـتند که پیامبر (ص) را به چشم بزنند و لیکن حق تعالی، پیامبر (ص) را حفظ کرد زیرا قرآن که سند و قبالهٔ آفرینش است بایستی بوسیلهٔ این پیامبر بر جهان عرضه شود.

و در حدیث آمده که: «ان العین لتدخل الرجل القبر و الجمل القدر» یعنی چشم زدن آدمی را به گور و شتر را به دیگ وارد می کند (تفسیر صافی را به بینید).

و حضـرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده: «العین حق، و الرقی حق، و السـحر حق، و الفأل حق، و الطیرة لیست بحق، و العـدوی لیسـت بحق...» (شمارهٔ 392 کلمات قصار نهج البلاغه چاپ فیض الاسلام).

کاظم زادهٔ ایرانشهر در کتاب تداوی روحی (ص 30) به خلاصه می نویسد: اگر صاحب دلی با اکسـیر قوهٔ ایمان کامل (یعنی ایمان قلبی و عملی) وجود خود را کیمیای قدرت الهی کرده باشد از بدن و از نفس و از نگاههای او جوهر سـیالی که ناقل قوهٔ مغناطیسـی است همیشه تصاعد می کند و تمام اشیائی را که نزدیك اوست غرق اشعهٔ قوهٔ خود می سازد و این یکی از اسرار غریبهٔ قدرت روح است.

اساس چشم زخم هم مبنی باین حقیقت است ولی در آنجا قوهٔ شـیطانی بر نفس غلبه دارد و آن است که همیشه مایـهٔ اضـرار و نشانهٔ خبث نفس می باشد.

و تبرك خرقهٔ انبیاء و اولیاء و سایر اشیائی که مدت متمادی با بدن آنها در تماس بوده مبنی باین حکمت فنی است (انتهی ملخصا).

اخبار از غیب

اشاره

ابن خلدون در مقدمهٔ خود به خلاصه و ترجمه چنین می نویسد که: در نوع انسانی اشخاصی را می یابیم که از کائنات قبل از وقوع برحسب طبیعتی که دارا هسـتند و صـنفشان با دیگر از مردم امتیاز دارد، خبر می دهند و دراین باره نه صنعتی به کار می برند و نه از راه نجوم و غیرها اسـتدلال می کننـد، بلکه این دریافتهاشان فطری است: مانند عرافین و ناظرین در اجسام شـفاف چون آینه ها و طشـتهای آب و ناظرین در دلهای حیوانات و

جگرها و استخوانهاشان و مانند اهل زجر مرغ و زجر درنده ها و مانند اهل زدن با سنگریزه و حبوب از گندم و هسته(1) و این صنف در عالم انسانی وجود دارد و احدی نمی تواند انکار کند، و همین گونه دیوانگان کلماتی از غیب بر زبانهاشان جاری می شود که از وقایع خبر می دهند و همین گونه شخص خواب یا محتضر از غیب سخن می گوید.

و همین گونه مرتاضین از متصوفه دریافتهائی از غیب دارند که بعنوان کرامت معروف است.

آنگاه ابن خلدون مقدمه ای علمی تحقیقی دربارهٔ نفس انسانی و کیفیت استعداد او برای ادراك غیب و درجات قوه و ضعف مراتب استعدادات نقل کرده - و پس از آن نوشته که: (مسعودی در کتاب مروج الذهب وارد این مبحث شده و به حقیقت آن بر نخورده و نرسیده و از کلام مسعودی برمی آید که وی از رسوخ در معارف دور بوده و آنچه شنیده از اهل آن و از غیر اهل آن نقل کرده است) (بلوغ الارب آلوسی ج 3 ص 325 و 326 به ترجمه و خلاصه).

طرق استطلاع

اشاره

یکی از غرایز آدمی دوست داشتن طریق تحصیل اطلاع بر مغیبات است: و این غریزه در میان قبائل وحشی و متمدن و معتقدین به شرائع و غیر معتقدین به شرائع عمومیت داشته و طالبان این موضوع از چندین راه وارد شده اند و مشهورترین راههای قدیم و جدید این راههاست:

1 - علم احکام نجوم

اشاره

ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم دربارهٔ احکام نجوم شرحی مفصل نگاشته که از ص 316 تا 539 کتاب را اشغال کرده است (و البته بیهوده سخن هم باین درازی نبوده است) در ذیل ص 511 از قول بیرونی چنین توضیح داده که: فن احکام نجوم بمعنی شناختن احوال اجسام سفلی است ازاین جهت که در حرکت و کون و فساد در تحت تأثیر اجرام علوی اند.

1- قرائت افکار هم از همین مبحث است.

در این فن قبلا شناختن قانون احکام یعنی معرفت صفات و احوال اجرام علوی از جهت دلالت بر احوال اجسام سفلی لازم است و در این قسم همهٔ کلیات و اصطلاحات فن نجوم و چگونگی دلالتها ذکر می شود از قبیل تصمیم و تشریق و تغریب و قوت و ضعف و شهادت و مزاعمت و امثال آنها.

بعد می نویسد: گذشته از قوانین کلی فن که قانون احکام نامیده می شود، احکام نجوم پنج صنف خواهد شد باین ترتیب: حوادث جو، وقایع عالم، احکام موالید، اختیارات، مسائل ضمیر و خبی. (خبی بر وزن شریف یعنی پنهان) چهار قسم اول، به گفتهٔ بیرونی همگی مبتنی بر مبادی معلوم است. و قسم پنجم یعنی مسائل ضمیر و خبی از این جا پیدا می شود که می خواهند همان احکام را با مبادی مجهوله بدست بیاورند و ازاین جهت گاهی فن نجوم از حد خود خارج می شود و پا از گلیم خویش فراتر می کشد و داخل میدان زجر و فال می گردد.

دو مبحث از احکام نجومی

1 - دراین باره که چرا مولود هشت ماهه زنده نمی ماند بااینکه بیشتر و کمتر یعنی نه ماهه و هفت ماهه بلکه شش ماهه را نیز زیستن است، علمای طبیعی عللی گفته اند که غالبا استحسانی است. اما منجمان چنانکه استاد ابو ریحان بیرونی گفته، معتقدند که هر ماه از مدت حمل منسوب است به کوکبی از هفت سیاره و احوال جنین را در هر ماه از آن کوکب استخراج می کنند چنانکه ماه اول منسوب است به زحل و ماه دوم به مشتری و سوم به مریخ و چهارم به شمس و پنجم به زهره و ششم به عطارد و هفتم به قمر. و پس از هفت ماه دوره تجدید می شود و ماه هشتم دوباره نوبت به زحل می رسد و ماه نهم به مشتری.

پس بعض منجمان از همین رهگذر معتقد شده اند که چون ماه هشتم متعلق به زحل منحوس است هرکه در آن ماه بزاید نه زید (ذیل ص 534 التفهیم)(1).

1- اطلاعات بر احکام نجومی اگر مفید نباشد، ضرر ندارد زیرا دیگر چون صفدی از علمای سنت در شرح لامیة العجم نمی نویسد: که مالك بن انس (پیشوای مذهب مالکی) بیش از 3 سال در شکم مادر بوده و شافعی (پیشوای دیگر سنیان) مدت 4 سال در شکم مادر بوده. این شذوذ حمل را خزائن نراقی از صفدی نقل کرده (رجوع به ص 168 خزائن چاپ جدید).

2 – حکم هر موجودی بحسب احکـام نجومی از طـالع آغـاز وجود اوست. و آغاز وجود آدمی بحسب ظاهر سـقوط نطفه است. اما نگاه داشـتن و تعیین طالع وقت سـقوط نطفه متعـذر و عادتا ممتنع است. ازاین جهت طالع ولادت را بجای طالع وقت سـقوط نطفه به کار می دارند. پس طالع ولادت دلیل اصلی نیست بلکه بدل دلیل است. حال اگر برج طالع ولادت اصلا معلوم نباشد به هیچ وجه حکم نتوان کرد (ذیل ص 531 التفهیم).

رد بر احکام نجوم از طرف شیخ ابو علی بن سینا

شیخ در فصل مبدأ و معاد از الهیات کتاب شفا پس از بیان مقدمه ای می نویسد:

فان الامور المغیبة التی فی طریق الحدوث لا یتم ما لم یحط بجمیع الامرین: الامور السـماویة و الامور الارضیة و لیست یتم بالسماویات وحـدها فلیس لنا اذا اعتماد علی اقوالهم و ان سـلمنا متبرعین ان جمیع ما یعطوننا من مقـدماتهم الحکمیـة صادقة (انتهی ملخصا) (راجع الکشکول ص 383).

2 – علم اکتاف

علامهٔ شـیرازی در شـرح قانون در فصل پنجم دربارهٔ علم اکتاف برای کشف حوادث سال آینده و حال پادشاه و وزیر و امیر شرحی داده که گوسـفندی را به نیت سؤال در وقت تزایـد نور ماه و طهارت سائل و مسـئول له در باغی در نزدیك آب روان ذبـح کنـد و کتف (یعنی شانـهٔ) راست آن را جدا کند و از گوشت پیراسـته سازد و خراش به کتف نرساند و پشت به آفتاب بایسـتد و برآمدگی کتف را مقابل خود بگیرد و از خطوط و اشـکال و دایره و نقطه ها مطلب را بـدست بیاورد و البته کثرت عمل و شدت قوت حافظه نقش مهمی در کشف دارد (به ترجمه و خلاصه از کشکول شیخ بهائی ص 546).

3 – علم فراست

علم فراست: علمی است که از هیئت انسان و اشـکال و الوان و اقوال او به اخلاق و فضائل و رذائل او پی می برنـد و در قرآن کریم فرموده: «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» (سورهٔ حجر آیهٔ 75) نیز فرموده: «تَعْرِفُهُمْ بِسِيمٰاهُمْ» (سورهٔ بقره آیهٔ 273) نیز فرموده:

«وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ اَلْقَوْلِ» (سورهٔ محمد آیهٔ 30).

فراست بر دو قسم است: 1 – قسمی است که برای انسان پیدا می شود و سبب آن را نمی داند و خود نوعی از الهام است و بلکه نوعی از وحی است و پیامبر (ص) از «اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور اللّه» همین را اراده فرموده.

2 – قسمی است که فراگرفتنی است و دراین باره کتابهای بسیار نوشته شده است (فرس یفرس کضرب یضرب فراسة وزان کتابة: بالعین: ثبت النظر و ادراك الباطن من نظر الظاهر) (راجع المنجد).

(ابن عباس در تفسیر آیهٔ «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ» گفته که: متوسمان:

دانندگان علم فراست اند زیرا متوسم: طالب وسم یعنی نشان است و چون نشان دریابد از آنجا استدلال کند).

اما مشکلات این علم: یکی این است که: ممکن است دو عضو: دو خوی مختلف معارض را نشان بدهد و در اینجا باید توقف کرد.

دیگر این است که: اختلاف امزجه و سالهای عمر و اختلاف بلاد را باید مورد نظر قرار داد.

سوم: اکتفاء به یك دلیل از دلائل علم فراست غلط است و جمع آوری دلائل لازم است تا بتوان رأی داد.

چهارم: بررسی آنچه جلوگیر یکی از خوهای بد است مانند ریاضت و مانند عقل نیز لازم است.

گویند در عهد حکیم اقلیمون که از علمای علم فراست است پادشاهی دستور داد صورت خود را بر کاغذی نقش کردند و نزد اقلیمون فرستادند چون حکیم آن نقش را رسیدگی کرد گفت صاحب این صورت، رغبت عظیمی بزنا کردن دارد – چون اطرافیان شنیدند با مشاهدهٔ دینداری و پارسائی که از پادشاه می دیدند حکیم را جاهل خواندند و از این علم بیزاری جستند و لیکن شاه با تعجب از حکیم، به نزد حکیم رفت و او را تکریم کرد و اظهار داشت حکم تو دربارهٔ صورت من حق است و لیکن من بعلم و عقل و ریاضت خودم را از کار زنا بازداشته ام.

علمـای اروپا علم فراست را به زبان خود فیزیونومی Phyzionomy می نامنـد و این کلمه در اصـل لغت یونانی است و از دو لفظ مرکب است که مفاد آن دو «قانون و قاعدهٔ طبیعت» است و در این فن مراد از لفظ مذکور اسـتدلال از ظواهر جسم و بدن انسانی است بر اخلاق و قوای نفسانیهٔ او. هومیروس شاعر شهیر یونان ده قرن قبل از میلاد مسیح بعضی از قواعد کف بینی را تدوین کرده و اگر بعضی از مؤرخین قواعد او را انکار کنند، ولی مهارت او را در این علم معترفند.

بقراط که کنیهٔ او (ابو الطب) است در چهارصد و پنجاه سال قبل از میلاد مختصری باین علم اشاره کرده.

ارسطو در قرن چهارم قبل از میلاد کتابی در علم فراست تدوین نموده و شهرتی به سزا یافته.

غالینوس اقلودیوس حکیم مشهور یونانی که در قرن دوم میلادی بوده بیانات بسیار در این علم دارد.

گروهی از روی نوشته های بیست قرن قبل از میلاد مهارت قدماء مصریها را در این علم معتقدند.

یوسـیفوس مؤرخ مشـهور یهود در تاریخ خود نقل کرده که چون قیصر نظر به خشونت انگشتان و کفین الکسندر کرد کشف نفاق و دوروئی او را نمود و به عقیدهٔ قلبی الکسندر از آثار جسمانی وی پی برد.

4 - علم رؤیا

راغب اصـفهانی در کتاب الذریعه علم رؤیا را از فراست شـمرده است و آن را خدای تعالی در تمام کتب منزله بزرگ شـمرده است و رؤیا کار نفس ناطقه است و اگر حقیقتی نداشت ایجاد این قوه در انسان بی فائده بود و خدا کار باطل نمی کند.

رؤیا بر دو قسم است: 1 - بیشتر خوابها اضغاث احلام است.

2 - کمتر خوابهـا صـحیح است و این خوابهـای صـحیح گاهی محتاج به تأویل نیست و گاهی محتاج به تأویل است که معبری ماهر لازم است تا آن خواب را تعبیر کند و پیامبر

(ص) فرموده: «الرؤيا الصادقة جزء من ستة و اربعين جزءا من النبوة» و اين علم تعبير، تحصيلى نيست بلكه موهبتى است.

5 و 6 - علم قيافه و علم عيافه

قيافه بر دو قسم است: قيافهٔ اثر و به آن عيافه گفته مى شود و قيافهٔ بشر.

عيافه: علمى است كه جاى پا و سم و خف ها را كاوش مى كند و نتيجهٔ آن پيدا كردن گمشده و يافتن فرار كرده است و بعضى از عالمان آن، بين رد پاى جوان و پير و مرد و زن و دوشيزه و شوهر كرده فرق مى گذارده اند.

قيافهٔ بشر: علمى است كه از مشاهدهٔ هيئت اعضاء دو شخص: بر وحدت نسب، و ولادت و سائر احوال و اخلاق آن دو استدلال مى كنند و حصول اين علم به حدس و تخمين است نه به استدلال و يقين و نه تدريس و تعليم و لذا دراين باره كتابى نگاشته نشده است و هم اكنون علم قيافه در بعض قبائل عرب نجد موجود است.

7 و 8 - علم كهانه و عرافه

فرق كهانه و عرافه به گفتهٔ راغب اصفهانى در كتاب الذريعه اين است كه: كهانه مخصوص بامور آينده است و عرافه مخصوص به امور گذشته است (ه) و عرب براى شناختن حوادث و رفع و دفع دشمنى ها بى تابانه به كهان و عرافين براى درك حق (مستفاد از نيروى غيبى آنان) مراجعه مى كرده اند و در كتابهاى اهل ادب نام بسيارى از كاهنان موجود است و مشهورين از آنها در عهد جاهليت اين اشخاص اند: عزى سلمه.

شق پسر انمار بن نزار (شق بكسر شين و شد قاف است).

سطيح پسر مازن (سطيح بر وزن امير است).

طريفهٔ كاهنه. زبراء كاهنه.

خنافر پسر توأم حميرى (خنافر در عهد پيامبر (ص) بدست معاذ بن حبل امير پيامبر صلى اللّه عليه و آله اسلام آورد) (خنافر بضم خاء و كسر فاء است).

مصاد پسر مذعور قينى. سلمى همدانيهٔ حميريه.

عفراء حميريه (عفرى بر وزن سكرى و عفيره بر وزن جهينه زنى است از حكماء

جاهلیت – شرح قاموس).

سواد بن قارب دوسی که (بحضور پیامبر صلی اللّه علیه و آله رسید و اسلام آورد).

فاطمه دختر مر، خثعمیه.

عرافین: ابن خلدون در مقدمهٔ خود نوشته که: عرافین در عرب بسیار بوده اند.

9 – علم زجر

علم زجر: (بفتح زاء و سکون جیم و راء آخر) (که عیافه هم با آن است)، علمی است که از اصوات و حرکات و سائر احوال حیوانات بر حوادث استدلال می کردند.

ابن القیم در کتاب مفتاح دار السعادة گفته که: عرب، مرغ و وحش را زجر یعنی به راندن و برانگیختن و بر جهیدن می آوردند، هرکدام که بطرف راست زاجر می رفت (سانح) و آنکه بطرف چپ او می رفت (بارح) و آنکه روبه رو می رفت (ناطح) و آنکه از پشت سر او می رفت (قعید) می گفتند و اهل هرجائی دربارهٔ شگون یا شوم بودن اینها رأیی داشته اند.

و از مشاهیر عرب در زجر و عیافه اشخاص ذیل اند: حسل پسر عامر یا پسر حاتم بن عمیرهٔ همدانی. ابو ذؤیب هذلی شاعر. جابر بن عمرو مازنی. جندب بن عنبر. مرهٔ اسدی.

(و جماعتی هم از مردم عرب منکر زجر و طیره بوده اند).

10 و 11 – علم طرق به حصی و خط و امثال آن

عرب امور بسیاری داشتند که به آن وسیله برای شناختن مغیبات (بگمان خودشان) متوسل می شدند که از جمله زدن سنگریزه و خطکشی و حبوب و غیر اینها بوده و برحسب تحقیقی که اهل علم کرده اند، تمام اینها جزء کار کهانت بوده است.

زدن سنگ ریزه: صورت مخصوص داشته – وقتی از کاهن از حادثه ای پرسش می شده است وی چند سنگریزه که قبلا مهیا می داشته است بیرون می آورده و به یکدیگر می زده و جواب سؤال را درك می کرده.

و صورت خط (بنقل ابن اعرابی) این بوده که: کاهن می نشسته و پسری را که در حضور او بوده وادار می کرده که با شتاب بدون اینکه بشمارد، بر ریگ یا خاك خطوطی بکشد، پس از آن وادار می کرده که آن خطوط را جفت جفت محو کند درحالی که

کاهن می گفته: «ابن عیان. أسرعا البیان!» پس از این اگر جفت می مانده است خود نشانهٔ پیروزی بوده و اگر طاق می مانده است نشانهٔ ناامیدی و محرومیت بوده.

(مدارك علوم قیافه و عیافه و فراسه و کهانه و عرافه و کهانون و عرافون و زجر و عیافه و مشاهیر عرب در زجر و عیافه و طرق به حصی و خط کتاب بلوغ الارب آلوسی ج 3 ص 261 تا 319 به ترجمه و خلاصه است که از مقدمهٔ ابن خلدون نقل کرده است).

12 - علم کف بینی

علم کف: از طرق استطلاع بر مجاری احوال صاحب کف است (و خود از علم فراست به شمار می رود).

13 - علم ریافه

علم ریافه: علمی بوده که واجد آن، از آبی که در بطون زمین مستور است خبر می داده و مقدار قرب و بعد آن را به بوئیدن خاك زمین و دیدن گیاه ها و حیوانات و مراقبت حرکات آنان معین می نموده است.

14 - علم اختلاج

علم اختلاج: یعنی تکان خوردن عضوی از قسم عیافه به شمار است که از نظر، در پرش و اضطراب عضوی، استدلال بر اموری می نمودند که در آتیه بر انسان وارد می گردید (ترجمهٔ علم الفراسة الحدیث - رجوع به سال هشتم مجلهٔ ارمغان).

15 - علم رمل

علم رمل: عبارت است از معرفت طرق استدلال بر وقایع خیر و شر از اشکال مخصوصه و کیفیت استخراج و دلالات آن. و مشهور است که واضع آن دانیال (ع) بوده، و گویند این علم معجزهٔ او بوده و در کتاب نفایس الفنون تفصیل آن را نوشته است و ابو الاسود از پیامبر (ص) دراین باره پرسیده که: «ما تقول فی خط الرمل؟» و پیامبر (ص) در جواب فرموده اند: «ان نبیا من الانبیاء کان یاتیه امره فی خط الرمل فمن وافق خطه علم باذن اللّه تعالی».

و دراین باره کتابها بعربی و فارسی تألیف شده و هرچند دائرهٔ تألیف بیشتر شده

است بر ابهام و بر غموض این علم افزوده شده و از جملهٔ رساله ها دراین باره، رسالهٔ خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه است.

بـالجمله: رمـل در عربی بمعنی ریـگ است و چون در آغاز، انجام عمل با ریگ بوده است آن را «رمل» گفته انـد، رفته رفته تبـدیل به نقطه برای فرد و خط برای زوج شده است و لیکن اسم سابق روی آن باقی مانده است. (و باید دانست که دریافت جواب صـحیح از رمل، علاوه بر علم، محتاج به تصفیهٔ نفس و تجمع قوی و آمادگی برای افاضات غیبیه است و اگر نباشد، بی نتیجه است).

صاحب معجم القرآن در متن و ذیل کتاب خود در لغت «الغیب» برای اسـتطلاع غیبیات چنـد طریق شـمرده که از جمله: علاوه بر موارد مـذکورهٔ پانزده گانه، منـدل و فنجان قهوه و ورق بازی است و همه را رد کرده مسـتدلا به آیـهٔ «وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی اَلْغَیْبِ» و فرمودهٔ پیامبر (ص): «من اتی کاهنا او عرافا فصدقه فقد کفر بما انزل علی محمد».

بعد می نویسد: غیبی که بر دست طائفه ای از بشـر جاری می شود یا بخشش خدائی است مانند پیامبران و یا اکتسابی و صنعت است ولی اکتسابی حدس و ظن است و «ان الظن لا یغنی من الحق شیئا».

محرر این تفسیر گوید: مندل از طرق استطلاع نیست بلکه در بعض موارد از وسائل چهله نشستن است.

دنبالهٔ استطلاع از غیب

1 - قرعه

فور (بر وزن نور) یعنی قرعه و فوریم یعنی قرعه ها. و عید فوریم (کتاب استر 3:

7) یکی از اعیاد یهود است و قرعه بمعنی سهم و نصیب است و انداختن قرعه در نزد اسرائیلیان به اندازه و درجهٔ خواهش حکم خدائی بود چنانکه انتخاب میتاس برحسب حکم قرعه بود (اعمال رسولان 26:1) و باستصواب قرعه نیز شخص گناهکار و خاطی را معین می نمودند چنانکه عاخان (کتاب یوشع 16:7-18) و یوناتان (کتاب اول سموئیل 14:

41 و 42) و یونس نبی که برحسب قرعه خود را از کشتی بدهان ماهی انداخت (کتاب

یونا 7:1) معین گردید و لکن کیفیت انداختن قرعه معلوم نیست ولی گویا بعضی از اوقات ریگ یا چیزهای دیگر را از برای علامت در دامن یکی از حضار می انداختند و پس از آن، بیرون می آوردند (امثال سلیمان 33:16 می نویسد: قرعه در دامن انداخته می شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است).

در کتاب شرایع الاسلام در مبحث ارث خنثای مشکل، می نویسد که: ارث به قرعه داده می شود اگر قرعهٔ مرد در آمد سهم الارث مرد و اگر قرعهٔ زن در آمد سهم الارث زن به او پرداخت می شود. و در کتاب مسالك الاحکام می نویسد که: در صحیحهٔ فضل بن یسار وارد است که: قبل از قرعه باید خوانده شود: «اللهم انت لا اله الا انت (عالم الغیب و الشهادة انت تحکم(1) فیما کانوا فیه یختلفون)(2) بین لنا امر هذا المولود و کیف یورث ما فرضت له فی الکتاب».

در تفسیر صافی در ذیل آیهٔ «فَسٰاهَمَ فَکٰانَ مِنَ اَلْمُدْحَضِینَ» - از سورهٔ صافات می نویسد:

«فی الفقیه عن الصادق (ع) ما تقارع قوم ففوضوا امرهم الی اللّه عز و جل الا خرج سهم المحق» و قال: «ای قضیة اعدل من القرعة اذا فوضوا الامر الی اللّه، أ لیس اللّه عز و جل یقول: فساهم فکان من المدحضین» و فی الکافی عنه (ع) ما یقرب منه.

و در مباحث اصول وارد است که: اگر گفتیم: «القرعة لکل امر مبهم» در اینجا مصلحت محرز است ولی چون مورد، گمشده است لذا قرعه، مجمل ما بین چند چیز را تعیین می نماید.

و اگر گفتیم: «القرعة لکل امر مشتبه» در اینجا می دانیم که ما بین دو چیز مصلحت موجود است ولی چون مرجح را نمی دانیم قرعه، مرجح را تعیین می کند، مانند دو گردهٔ نان مساوی من جمیع الجهات برای شخص گرسنه.

و اگر گفتیم: «القرعة لکل امر مشکل» در اینجا مصلحت را می دانیم ولی چون به انجام آن دسترسی نیست قرعه بدل مصلحت را تعیین می نماید.

و قرآن کریم، در سورهٔ آل عمران دربارهٔ قرعه فرموده: «إِذْ یُلْقُونَ أَقْلاٰمَهُمْ أَیُّهُمْ

1- بین عبادك.

2- بین الهلالین از سورهٔ زمر است.

يَكْفُلُ مَرْيَمَ» : كه براى سرپرستى مريم با قلمهاشان قرعه زدند و قرعه بنام زكريا اصابت كرد.

2 - تفأل به قرآن

مولى كلب على بروجردى كه از تلامذهٔ مجلسى اول بوده است و سؤالاتى از ايشان نموده و آنها را با اجوبهٔ آنها تدوين كرده و به رسالهٔ مسئولات نام گذاشته و در ذيل آن بياناتى را كه از استادش در فقرات ادعيهٔ صحيفهٔ سجاديه شنيده است نگاشته، در ذيل (و كان من دعائه عليه السّلام فى الاستخارة) از استادش چنين نقل نموده كه: فرمودند در حديث واقع شده كه فال از قرآن نگيريد بعدا مى نويسد: جهت نهى، خبر دادن از غيب است و اين ممنوع است.

محرر اين تفسير گويد: چون اطلاعات كافى در استنباط فال از قرآن در دسترس عموم نيست لذا تفأل ممنوع شده است و نهى راجع باصل تفأل نيست، و اگر نهى براى استكشاف غيب باشد بايد استخاره هم ممنوع باشد زيرا مستخير هم در صدد استكشاف غيب است.

3 - استخاره

اشاره

در رسالهٔ مسئولات مزبور از مجلسى اول نقل كرده كه استخاره هفتاد نوع است از جمله مى نويسد: در حديث است كه چه مانع دارى كه هرچه پيشت مى آيد طلب خير از خداى خود نمى كنى؟ و روش طلب خير اينست كه يك صد مرتبه استخير اللّه بخواند و منتظر باشد - كه آنچه خير است خدا پيش آن كس مى آورد. از جمله بخواند يك صد مرتبه در محل سجده يعنى استخير اللّه را و بعد از آن مشورت كند به مؤمنى هرچه گويد چنان كند(1).

از جمله استخارهٔ قرآن است و آن چند قسم است يكى آنكه در روايات كلينى و تهذيب نقل شده كه نيت كند و قرآن را بگشايد ابتداى صحيفه را نظر كند اگر آيهٔ مشتمل بر امر است بكند و اگر نهى است نكند.

1- در اهل سنت استخاره با قرآن و يا استخاره با سبحه معمول به نيست و فقط استخاره يعنى طلب خير بشرح متن مورد عمل آنهاست.

و از جمله استخارهٔ تسبیح است.

استخارهٔ با سبحه

استخارهٔ با سبحه منسوب بحضرت صاحب الامر سلام اللّه علیه باین طریق است که:

پس از خواندن آیهٔ قرآن و دعاء، قبضه ای از سبحه بگیرد آنگاه هشت هشت طرح کند اگر یکی باقی بماند فی الجمله خوب است و اگر دو بماند فی الجمله بد است و اگر سه بماند میانه است و اگر چهار بماند دو نهی دارد و اگر پنج یا هفت بماند مشقت دارد یا ملامت و اگر شش بماند بسیار خوبست در اقدامش عجله کند و اگر هشت بماند چهار مرتبه نهی دارد و بسیار بد است.

و صاحب جواهر در ذیل صلاة استخاره از کتاب صلاة جواهر می نویسد که: این استخاره مورد عمل اصحاب زمان من است ولی مدرك آن را در کتب اصحاب نیافتم ولی بسیار معمول به مشایخ ماست.

استخارهٔ جلاله

از جمله استخارات استخارهٔ جلاله است - سید ابن طاوس روایت کرده است که:

هرکس خواهد از قرآن استخاره کند آیة الکرسی را تا (و هو العلی العظیم) و آیهٔ (و عنده مفاتح الغیب را «تا» مبین) بخواند پس ده مرتبه صلوات بفرستد و بگوید: «اللهم انی توکلت علیك و تفألت بکتابك فارنی ما هو المکنون من سرك المخزون فی غیبك برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم ارنی الحق حقا حتی اتبعه و ارنی الباطل باطلا حتی اجتنبه یا کریم» پس بگشاید مصحف را و بشمارد اسم جلاله های صفحهٔ دست راست را و بهمین عدد بشمارد ورقها را از صفحهٔ دست چپ پس بشمارد سطرها را از صفحهٔ دست چپ بعدد ورقها پس آنچه می ماند بعد از شمردن سطرها به منزلهٔ وحی است، به آن عمل نماید مثلا اگر هفت جلاله داشته باشد هفت ورق می گرداند و از صفحهٔ دست چپ هفت سطر می شمارد و در سطر هشتم ملاحظه می نماید و برطبق عمل می کند.

تذکرات: 1 - اگر در صفحه کلمهٔ جلاله نبود دیگرباره قرآن را می گشاید اگر این بار هم اسم جلاله نداشت باید از اصل عمل منصرف شود.

2 – مراد از اسم جلاله، کلمهٔ مبارکهٔ «اللّه» است.

3 – استخارهٔ جلاله در ما بین الطلوعین روز جمعه به منزلهٔ وحی الهی است.

4 – بایـد دانست که جهت اختلاـف طرق اسـتخاره اعم از اسـتخارهٔ قرآن و یـا سـبحه آنست که اطلاع بر مغیبات و کشف مصالـح جزئیه برحسب تفاوت قوای معنوی مسـتخیر است و ازاین رو اولیاء بر باطن اشخاص اطلاع یافته هرکدام را بطریقی خاص هدایت می کنند که از آن راه می تواند پاره ای از مصالح جزئیهٔ مخفیه را استکشاف نماید و لذا بعضی اجازه را در استخاره شرط می دانند.

5 – اگر قوای معنوی، دخیل در استخاره نباشد، هر زندیقی می تواند سبحه بدست بگیرد زیرا یا جفت خواهد آورد و یا طاق و یا هر منافقی و یا کافری می توانـد قرآن را باز کنـد زیرا یا خوب خواهـد آورد و یا بد و یا متوسط؛ و لیکن در این صورت مطابقهٔ سـبحه و یا قرآن با غیب تامین نخواهد شد و لسان الغیب گوید:

«گر انگشت سلیمانی نباشد *** چه خاصیت دهد نقش نگینی»

بالجمله: دست سـلیمانی لازم است تا از دانه های ریگ و یا از اوراق قرآن و یا از مهره های سـبحه و یا از آیهٔ قرآن که داخل سؤال جفر می شود، جواب شـافی و کافی مطابق نیت سائل و واقع امر بـدست بیایـد و اگر دست سـلیمانی در کار نباشـد، جواب صواب حاصل نخواهد شد.

دنبالهٔ مطالب تاریخی از جمله: عراد

عراد (بر وزن سلام) شهری است در حدود یهودیه که شهریارش موسی و بنی اسرائیل را، از عبور از مملکتش مانع گشت و برخی از ایشان را به اسیری برد در توراة (سفر اعداد باب 21:1–3) می نویسد: اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت اگر این قوم را بدست من تسلیم نمائی شهرهای ایشان را بالکل هلاك خواهم ساخت، پس خداوند دعای اسـرائیل را مسـتجاب فرموده کنعانیان را تسلیم کرد و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاك ساختند و آن مکان (حرمه) نامیده شد (ه).

از کتاب یوشع (14:12) برمی آید که استجابت دعاء در عهد یوشع و پس از وفات

موسی بوده.

قصد از حرمه (بضم حاء و سکون راء و فتح میم و هاء آخر) محرومی است (قاموس مقدس در لغت عراد).

از جمله: کشته شدن بلعام

در کتاب یوشع باب 22:13 می نویسد: بلعام بن بعور فالگیر را بنی اسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند.

محرر این تفسیر می گوید: بر من معلوم نشد که بلعام چرا کشته شده و آیا عمدا کشته شده و یا سهوا بوده و آیا مقصر بوده یا بی تقصیر بوده؟ و در هر حال باز بر من معلوم نشد که سپهر چرا واقعهٔ قتل بلعام را قبل از وفات موسی نوشته؟ در صورتی که واقعه، سالها پس از وفات موسی یعنی در اواخر عمر یوشع جانشین موسی بوده است.

تماس قرآن کریم با سرزمین عوص وطن ایوب (ع)

اشاره

الف: عوص در کتاب ایوب با صاد نوشته شده و لیکن معلوم نیست چرا منجد (ج 2) بغلط آن را با سین نوشته است؟![(1)].

عوص: بفتح عین و سکون واو و صاد آخر است (کتاب ایوب عربی مشکول) و معنی آن به گفتهٔ قاموس مقدس ثمرآور است و هم او پس از بیان اختلاف در محل عوص می نویسد:

قول محل اعتبار آن است که زمین عوص در نجد واقع بوده است[(2)] (ص 624).

عوص، پسر ارام نوهٔ سام بن نوح است (توراة سفر تکوین 23:10) که این زمین باسم او مسمی گشته است و زمین عوص، وطن ایوب صابر بوده. (در معجم البلدان اسمی از عوص نبرده است و لیکن در لغت بثنه به ترجمه می نویسد: بثنه (بر وزن شجره) اسم ناحیه ای از نواحی دمشق است و بثنیه (بر وزن صمدیه) هم گفته می شود (و بقولی نام قریه ای است

1- منجد ج 2 مرتکب غلط دیگری هم شده و آن این است که ایوب را وثنی الاصل، معرفی کرده. ب.

2- اعتبار این قول، معلوم نیست. ب.

واقع در بین دمشق و اذرعات چنانکه ازهری گفته) و ایوب پیغمبر (ع) از بثنه بوده).

ب ایوب (بر وزن منصور) یعنی برگشت نموده بطرف خدا (قاموس مقدس) و وی پیامبری است عربی و ضرب المثل است در صبر - و زمان او بیشتر از یك قرن پیش از ابراهیم بوده و امیر عرب بوده (معجم القرآن).

و اینکه در قاموس مقدس (در ص 146) می نویسد: ایوب در حالت پطریارخ در یکی از نقاط در طرف شرقی فلسطین نزدیك صحرای لم یزرع موقعی که کلدانیان بنای تاخت وتاز در مغرب نهاده بودند زندگی می کرد (کتاب ایوب 17:1) مراد همان امارت اوست.

(پطریارخ: بفتح اول و سکون دوم بمعنی شیخ القبائل است و مراد حاکم و فرمان - فرمای طایفه و خانواده است و دوازده پطریارخ یعقوب: مراد دوازده پسر اوست.

در قاموس مقدس می نویسد: پس از خرابی اورشلیم قوم یهود دو نفر رئیسی را که بر سنهدریم ریاست داشتند پطریارخ می گفتند، و این لفظ در بعض از شعب کلیسای مسیحی نیز متداول شده برای تعیین محترمینی که اعظم بودند استعمال می کردند).

سپهر در ناسخ التواریخ می نویسد: زن ایوب موسوم به «رحمه» دختر یوسف بن یعقوب علیه السّلام بوده و بنابراین زمان ایوب بعد از عهد ابراهیم و اسحاق و بعد از یعقوب و یا اواخر عمر یعقوب بوده.

ج: ایوب: مرد کامل و راست و خدا ترس بود و از بدی اجتناب می نمود و برای او هفت پسر و سه دختر زائیده شدند و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار داشت و ایوب برای فرزندان خود قربانیها می کرد زیرا می گفت شاید پسران من در دورهٔ روزهای مهمانی گناه کرده خدا را در دل خود ترك نموده باشند.

از حسد و سعایت شیطان در یك روز؛ تمام آن اموال و آن خدم و حشم و فرزندان نابود شد و پس از رسیدن این خبرهای وحشت انگیز ایوب برخاسته جامهٔ خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده سجده کرد و گفت: برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه خواهم برگشت؛ خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارك باد، در

این همه ایوب گناه نکرد و نسبت جهالت به خدا نداد.

و باز از حسد و سعایت شیطان از کف پا تا کلهٔ ایوب به دملهای سخت مبتلا شد و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود و زنش به او گفت: آیا تا بحال کاملیت خود را نگاه می داری خدا را ترك کن و بمیر، ایوب گفت: مثل یکی از زنان ابله سخن می گوئی آیا نیکوئی را از خدا بیابیم و بدی را نیابیم؟ و در این همه ایوب، به لبهای خود گناه نکرد و چون سه دوست ایوب این همه بدی را که بر او واقع شده بود شنیدند هریکی از مکان خود یعنی الیفازتیمانی و بلدد شوحی و سوفرنعماتی روانه شدند و با یکدیگر همداستان گردیدند که آمده او را تعزیت گویند و تسلی دهند.

این سه نفر هرکدام دربارهٔ مصائب ایوب فلسفه ای اقامه کردند و ایوب جواب داد و پس از آن الیهو پسر برکئیل بوزی که از قبیلهٔ رام بود، در مذاکرات آنان شرکت کرد و پس از آن از طرف خدا خطابهائی به ایوب شد و عاقبت، خداوند مصیبت ایوب را دور ساخت و دو برابر آنچه از پیش داشت به او عطا فرمود، و برادران و خواهران و آشنایان قدیمش که او را ترك کرده بودند به نزد وی آمده و با او نان خوردند و او را دربارهٔ تمامی مصائب وارده تسلی دادند و هرکس یك قسیطه و هرکس یك حلقه طلا به او داده، و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اول او مبارك فرمود چنانکه چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده به او داده برای او هفت پسر و سه دختر تولد شد(1) که دختر اول را یمیمه و دوم را قصیعه و سوم را قرن هفوك نام نهاد، و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکوصورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارثی داد(2) و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود

1- چون همه چیزهای ایوب دو برابر شده است باید بجای 7 پسر و 3 دختر: 14 پسر و 6 دختر دارا شده باشد و از قرآن کریم سورهٔ (ص) این معنی استفاده می شود. ب.

2- چون ارث، پس از مرگ است، بنابراین مراد، دادن سهمی است از دارائی خود که مقرر کرده پس از مرگ به دختران بدهند، و ندادن ارث به دختران از رسوم عهد جاهلیت است و هنوز هم در عشایر ایران ارث به دختران نمی دهند.

را تا پشت چهارم دید، پس از آن ایوب پیر و سالخورده شده وفات یافت (به خلاصه از کتاب ایوب که مشتمل بر 42 باب است).

د: نوا: بلیدة من اعمال حوران و قیل هی قصبتها، بینها و بین دمشق منزلان و هی منزل ایوب (ع): و بها قبر سام بن نوح (ع) فیما زعموا(1) (معجم البلدان).

(نوا: بفتح نون و بواو الفی است).

ه: دیر ایوب: قریة بحوران من نواحی دمشق بها کان ایوب (ع) و بها ابتلاه اللّه و بها العین التی رکضها برجله و الصخرة التی کانت علیها و بها قبره (معجم البلدان).

(حوران: بر وزن سلمان است).

و: مجلهٔ المقتطف در جزء 5 از مجلد 59 مؤرخ شهر ربیع الاول سال 1340 ق ه سفر نامهٔ محمد هاشمی بغدادی (از دمشق تا بغداد) را درج و هاشمی به قریهٔ هیت (بر وزن شیر) و از هیت به بغداد مراجعت کرده می نویسد: «و فی هیت قبور عدیدة لرجال مشهورین منهم عبد اللّه ابن المبارك احد الصحابة الاجلاء، و امیة الضمری، و نور الدین ابن زنکی و النبی ایوب، و الاربعون شهیدا و هم اللذین اصیبوا فی حادثة صفین المؤلمة».

معجم القرآن به ترجمه می نویسد: مدفن ایوب بر بالای کوه جحاف (بر وزن سلام) در مرز یمن و عدن است به فاصلهٔ هشتاد میلی عدن.

ز: کتاب ایوب از همهٔ کتابهای عهد عتیق قدیم تر است (قاموس مقدس در لغت الیهو) بنابراین کتاب ایوب مقدم بر توراة است.

معجم القرآن به خلاصه و ترجمه می نویسد: که موسی کتاب ایوب را نزد عرب دشت سینا یافته و اگر عین کتاب را هم نیافته است مطالب آن را از اعراب صحرانشین شنیده است.

پس از آن می نویسد: کتاب ایوب از بهترین کتابهاست نه در ادب عبری تنها بلکه در تمام ادب ها، زیرا اسلوب شعری ادبی آن از بهترین و شگفت انگیزترین اسلوبهاست و موضوع آن از موضوعات فلسفی عمیق است که با ایمان به روز جزاء پیوستگی دارد

1- فیما زعموا قید است برای سام بن نوح.

و علاوه مملو از قوت مبانی و خوبی است تا آنجا که جا دارد آن را در ردیف نتایج عبقریات جهانی به شمار آورد، و مردان ادبی آلمان ثابت کرده اند که گوته شاعر آلمانی در فاوست تحت تأثیر سفر ایوب قرار گرفته است (٥).

انستاس ماری کرملی در کتاب نشوء اللغة العربیة در ص 101 می نویسد: «... ان لغة الضاد قدیمة. یشهد علی ذلك (سفر ایوب) فان کثیرین من العلماء یذهبون الی ان صاحبه وضعه بلغته العربیة؛ اذ فیه عبارات، و تشبیهات، و مجازات، و استعارات، لا تعرف الا فی العربیة، فلا شك انه نقل من اللغة العربیة الی العبریة و بقیت فی النقل اصول اللغة و مبانیها، و صیغها علی اصلها، او یکاد».

ح: قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: مفاد صحیفهٔ ایوب:

اولا: این است که عذاب و عقاب و زحمت و مرارت کلیة مکافات گناه نیست چنانکه رفقای ایوب گمان بردند.

ثانیا: اینکه زحمات و مصائب عادلان، از کثرت محبت و لطف خدائی بوده برای تعلیم و اصلاح حال آنها.

ثالثا: امتحانات خداوند از جمله لوازم است تا برتری صبر و فضیلت معلوم شود.

رابعا: تجربه ها و تنگی و امتحانات أبرار، موقتی است و یقینا آنها را أجر عظیم و ثواب بزرگ در این دنیا یا در جهان آینده خواهد بود.

خامسا: بدترین أمری در دنیا این است که انسان تن برضای قضای الهی نداده همواره از او تعالی شاکی باشد.

سادسا: اینست که معرفت و شناسائی اسرار و تدابیر حضرت اقدس الهی موقوف بجهان آینده است (ایوب 19:23-27) و از این هم نتیجه می گیریم که نفس انسانی ابدی و لا یموت است.

ضبط لغات

الیفاز: (بفتح همزه و کسر لام یائی و فاء الفی و زاء آخر) یعنی خداوند، قوت او است.

ص: 476

تیمانی (بفتح تاء و سکون یاء و میم الفی و نون یائی باشد یاء): وی یکی از رفقای ایوب است (کتاب ایوب مشکول و قاموس مقدس).

بلدد: (بکسر باء و سکون لام و فتح دال و دال آخر) یعنی پسر دشمنی یا جدال و او یکی از رفقای سه گانهٔ ایوب است و او را شوحی (بضم شین و سکون واو و کسر حاء یائی با شد یاء) می گفتند زیرا یا، شوح شهر وی است و یا قصد از منسوب الیه، شوح بن ابراهیم می باشد و امکان دارد که همین شوح جدّ بلدد بوده باشد (کتاب ایوب مشکول و قاموس مقدس).

صوفر: (بضم صاد یا سین واوی و فتح فاء و راء آخر) و نعماتی (بفتح نون و سکون عین و میم الفی و کسر تاء یائی باشد یاء) یکی از رفقای ایوب است، معلوم می شود که از نعمه (کتاب یوشع 41:15) بوده که یکی از شهرهای یهود است (کتاب ایوب مشکول و قاموس مقدس).

الیهو: (بفتح همزه و کسر لام یائی و ضم هاء واوی) یعنی یهوه، خدا است - برخیئل(1) (بفتح باء و فتح راء و سکون خاء و کسر همزه یائی و لام آخر) یعنی مبارك از خدا و بوزی (بضم باء واوی و کسر زاء یائی و شد یاء) از بوز است یعنی حقیر شمردن و آن اسم اقلیمی است (ارمیا 23:25) که در قسمت شمالی بلاد عرب واقع بود و دور نیست که وجه تسمیهٔ آن از بوز بن ناحور (توراة سفر تکوین 21:22) بوده.

یمیمه و قصیعه: هر دو کلمه بر وزن شریفه است (کتاب ایوب مشکول).

قرن هفوك: بفتح قاف و سکون راء و فتح نون و فتح هاء و شد فاء مضموم واوی و کاف آخر است (کتاب ایوب مشکول).

گوته Coethe از ادباء معروف آلمان «1749-1832» است (فرهنگ عمید).

تماس قرآن کریم با کنعان قدیم

سوریه: اسم کشوری است که پای تخت آن دمشق است و مشهورترین شهرهای

1- برکئیل در نسخهٔ فارسی.

آن دمشق و اورشلیم و حلب و بیروت و انطاکیه (که به واسطهٔ زلزله از موقعیت قدیم خود ساقط شده) و حماة و حمص است و نیز شهرهای لاذقیه و صور و یافا و حبرون و بیت لحم و طرابلس و صیداء و عکا و نابلس و طبریه و عین طاب و زحله و دیر القمر و... است(1).

(مشهورترین قسمتهای سوریه اولا: قسمت غربی متوسط آن است که در زمان قدیم به «فینیقیه» معروف بوده و اهالی آنجا پیش از جمیع امتها در بازرگانی و دریانوردی شهرت داشتند و از جمله شهرهای آنها صیداء و صور و عکا و بیروت است.

ثانیا: قسمت جنوبی آن است که مشتمل است بر بلاد فلسطین یعنی ارض مقدسه یعنی سرزمین کنعان قدیم یعنی (ارض میعاد) و از شهرهای آن اورشلیم و ناصره و بیت لحم و یافا ولد(2) است (مختصر الجغرافیة تألیف ابلویس کسفاریوس چاپ سال 1886 بیروت ص 37 به ترجمه و خلاصه) (اکنون سوریه و اردن و لبنان بصورت سه دولت در آمده است).

یوشع

اشاره

موسی (ع) در کوه عباریم زمین میعاد را دید و همان جا وفات کرد (توراة سفر تثنیه 32).

و پس از وی یوشع بن نون که از سبط افرائیم بن یوسف (ع) و دوست و خادم مخصوص موسی بود و نبوغ نظامی او در بسیاری از موارد ضرب المثل است، و از طرف موسی برای پیشوائی و سرداری بنی اسرائیل تعیین گردیده بود و مأموریت داشت که بنی اسرائیل را در کنعان سکونت دهد و مستقر کند، به فتوح پرداخت.

اول شهری که یوشع از مملکت کنعان متصرف شد اریحا بود، یوشع با قدرت تمام فتوح خود را ادامه داد و بنی اسرائیل را بر روی زمین موعود مستقر ساخت و زندگانی گله -

---

1- نابلس همان شکیم مذکور در توراة (سفر تکوین 6:12) است و لاذقیه همان رمیطاست که از شهرهای قدیم است و بیت لحم همان افراته مذکور در توراة (سفر تکوین 16:35) است و حبرون همان است که به خلیل یعنی ابراهیم (ع) پدر مؤمنین منسوب است.
2- لد: بضم لام و شد دال است.

داری آنها را به شهرنشینی و فلاحتی تبدیل نمود.

در کتاب قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: یوشع بن نون: هادی شهیر و ممتاز عبرانیان و خلیفهٔ موسی بود اول اسمش هوشع بود (یعنی او نجات می دهد) (توراة سفر اعداد 8:13) بعد از آن در آیهٔ 16 به یهوشوع (یعنی یهوه نجات می دهد) مسمی شد.

یوشع در زمان خروج بنی اسرائیلیان از مصر 44 ساله بود و از دوازده جاسوس تنها او و کالیب، عبرانیان را بدخول در زمین موعود تأکید نمودند.

موسی: بنی اسرائیل را تا بحدود اردن رسانید و وفات نمود و یوشع در سن هشتاد و چهارسالگی بنی اسرائیل را به آن طرف اردن رهبری نمود در مدت شش سال کنعان را از قادش بر نیع و غزه که بطرف جنوبی است تا صیدون و کوه لبنان که بطرف شمال است به حیطهٔ تصرف درآورد و هرچند قسمتهای متعدده جابجا در دست کنعانیان باقی ماند ولی کلیة بطور فتح و ظفر وارد مملکت کنعان شد و بعد از آن او و العازار پسر هارون آن مملکت را در میان دوازده سبط اسرائیل تقسیم نمودند (و 48 شهر به سبط لاوی دادند و شش شهر برای بست تعیین نمودند).

(چون یوشع صد و ده ساله شد در سال 1426 قبل از میلاد وفات کرد و او را در حدود ملك خودش در تمنه سارح که در کوهستان افرایم بطرف شمال کوه جاعش است دفن کردند، و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم(1) دفن کردند.

و العازار پسر هارون (یعنی برادرزادهٔ موسی) وفات کرد و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شده بود دفن کردند).

کتاب یوشع محتوی بر تمام وقایع فوق است، و بدست یوشع یا بفرمان او در سنهٔ 1427 قبل از مسیح نوشته شده و کتاب مشتمل بر بیست و چهار باب است که دوازده باب اول آن حکایت تسخیر کنعان است و ده باب دیگرش دربارهٔ تقسیم نمودن زمین کنعان بین دوازده سبط است و دو باب آخر آن خطابهٔ وداع آمیز یوشع را بیان می کند و در باب 24، شمارهٔ 29 و باقی آن البته بدست دیگری ملحق شده است، (قاموس مقدس و باب 24 کتاب

1- بعد به حبرون منتقل کرده اند.

یوشع به خلاصه).

ضبط لغات

دمشق: (بکسر دال و فتح و کسر میم و سکون شین و قاف آخر) یکی از شهرهای معروف شام است که به مسافت 133 میل بشمال شرقی اورشلیم واقع است.

زمانی داود آنجا را مفتوح ساخت (کتاب دوم سموئیل 5:8 و 6) و در سال 333 قبل از میلاد اسکندر بر آنجا دست پیدا کرد، و زمانی مسیحیت در آنجا انتشار یافت و در سال 635 میلادی خالد بن ولید سردار نامی لشکر اسلام آنجا را فتح کرد (قاموس مقدس به خلاصه).

بیروت: تصور می رود از بئر (در عربی بمعنی چاه) و یا بیروثای و بیروثه (بهمان معنی) باشد (بیروثای بکسر باء یائی و فتح راء و فتح واو و ثاء الفی و یاء آخر است - کتاب دوم سموئیل مشکول 8:8) (بیروثه بر وزن منصوره است کتاب حزقیال مشکول 16:47).

حماة (بر وزن سلام) یعنی قلعه یا دیوار: یکی از شهرهای معروف شام و یکی از قدیم ترین شهرهای دنیا می باشد (قاموس مقدس).

نابلس: بضم الباء الموحدة و اللام و السین مهملة: مدینة مشهورة بارض فلسطین (معجم البلدان).

لاذقیه. (وزان فاطمیة) مدینة قدیمة فیها أبنیة قدیمة و هی فی ساحل بحر الشام تعد فی اعمال حمص و الآن من اعمال حلب (معجم البلدان).

صور: (بر وزن نور) یعنی صخره، و آن اسم یکی از شهرهای فینیقیه است (قاموس مقدس).

یافا: یعنی جمال و آن نام شهری است قدیم بر ساحل دریای مدیترانه به مسافت 35 میل بمغرب شمالی اورشلیم بر قله ای که ارتفاعش 116 قدم می باشد (قاموس مقدس).

(در کتاب یونس 3:1 می نویسد: یونس نبی از این شهر بقصد ترشیش به کشتی سوار شد). (ترشیش بر وزن تشریف: اسم بندری است).

صیداء یا صیدون: بکسر صاد یعنی شکار: اسم یکی از شهرهای قدیم و غنی

فینیقیه به مسافت بیست میل بشـمال صور و 25 میل در جنوب بیروت و جانب شـمالی ساحل واقع است (قاموس مقدس و کتاب یوشـع مشکول 31:1).

عکو: بفتـح عین و ضم و شـد کاف واوی یعنی ریگ داغ و آن اسـکله ای است منسوب به فینیقیان به مسافت هشت میل بشـمال غربی کوه کرمل (قاموس مقدس و کتاب یوشع مشکول 31:1) و این همان عکای حالیه است.

اردن: (بضم همزه و سـکون راء و ضم دال و نون مشـدد). قاموس مقـدس می نویسد: اردن در زبان عبرانی همواره حرف تعریف (مراد هاء است) بدان پیوسـته (هیرون) می گویند مگر در کتاب ایوب 23:40 و مزامیر 6:42 که فقط اردن مـذکور است و آن عظیم ترین رودهای فلسـطین است که از شـمال بجنوب جاری شده، زمین مقدس را قطع نموده قسـمت اعظمش بطرف مغرب واقع می شود (و فعلا اردن نیز اسم کشور است).

غزه: (بفتـح غین و زاء مشـدد مفتوح و هاء آخر) یعنی قوی و غزه از جمله شـهرهای قـدیم دنیاست و سه میل از ساحل دریا دور است و تا اشـقلون ده میل مسافت دارد، در بـدو امر کنعانیانی که از نسل حام بودنـد در آنجا ساکن شدنـد (توراة سـفر تکوین 19:10) و پس از آن بعضی از عناقیان (کتاب یوشع 22:11) و بعد از آن به یهودا داده شد (کتاب یوشع 47:15) و وقتی مصریان برآن دست یافتند.

اهل غزه در بت پرستی عبادت داجون مسـتغرق بودنـد و همواره هیکلهای این خدا در آنجا موجود می بود تا سال 400 میلادی که بدست اعراب افتاد (ه).

هاشم پدر عبد المطلب در غزهٔ شام مدفون است و غزه بندری است در میان شام و مصر، و مطرود بن کعب در این شعر غزه را بلفظ جمع گفته:

«و هاشم فی ضریح عند بلقعة *** تسفی الریاح علیه وسط غزات»

(ص 189 و 200 سفر نامهٔ مکه از حاج فرهاد میرزا) (ه).

یعنی هاشم در قبری مدفون است که آن قبر در زمین خالی از... است و بر قبرش که در وسط غزه است بادها خاك می پاشد و می پراکند.

فینیقیه: که به آن همه عظمت و مجد قدیم رسید فقط پاره ای از سواحل بحر متوسط

را داشت که محصور بین دریـا و بین کوههـای لبنـان بود، به عرض ده میل یا پانزده میل در طول یك صـد و پنجاه میل از خلیـج انطاکیه در شمـال، تا کوه کرمل در جنوب، سواحل گودرا در قـدیم، ارض کنعان می گفتنـد یعنی زمین گود و بلادی که اسـرائیلیان هم اشـغال کردند زمین آن گود بود.

و اراضـی شاخص در شرق و شمال آرام (و ارام) نامیده می شد، یعنی زمین بلند مرتفع و مصریان قدیم فینیقیه را زمین کفت می نامیدند و معنای آن بزبان ایشان: نخیل است (نخیل:

درختان خرما) و یونانیها لغت مصریان را ترجمه کردند و گفتند فینیکی که در زبان آنها نیز بمعنی نخیل است (مجلهٔ المقتطف سال 12 ج 6 ش 323 به ترجمه).

اریحا: (بر وزن شـریفا) یعنی مکان خوشـبو و آن نام شهر با مکنت و قوتی بود در وادی اردن به مسافت پانزده میل بشمال شرقی اورشلیم و پنج میل به اردن مانده (و اول ذکری که از اریحا داریم در حکایت اعزام جاسوسان از طرف موسی (ع) است).

اریحا را شـهر نخل می گفتنـد و لفظ اریحا در عبرانی بمعنی ماه می باشـد و بعید نیست که در قدیم مذهب ماهتاب پرستی در آنجا شـیوع داشته و باین مناسبت اریحا نامیده شده.

از جهت وسـعت و ترقی بعد از اورشلیم: اریحا معروف بود و مدرسهٔ نبیین و مسکن الیشاع نیز در آنجا بود (کتاب دوم پادشاهان 4:2 و 5 و 18) و در آن طرف اردن در مقابـل همـان اریحا، ایلیای نبی به آسـمان صـعود نمود (کتاب دوم پادشاهان 2:1-22) اریحا اکنون ویران است، یك وقتی برای عسل و نخل و بلسان معروف بود حال هیچ یك از آنها در آنجا یافت نمی شود (قاموس مقدس به خلاصه).

تمنة سارح: (بکسر تاء و سکون میم و فتح نون و فتح تاء و سین الفی و فتح راء) یعنی قسمتی از بسیاری و آن نام شهری بود که بر کوه افرائیم واقع و به یوشع بن نون داده شـد و یوشع آنجا را بنا کرده در آنجا ساکن شـد و در زمان وفاتش نیز در آنجا مـدفون گردیـد (قاموس مقدس به خلاصه) (تمنه سارح: با هاء آخر تمنه نیز صحیح است).

جاعش: (بر وزن طاعت) (کتاب قضاة 9:2) بمعنی زلزله است و آن محل مرتفعی است در حوالی تمنه سارح (قاموس مقدس).

فینحاس: (بکسر فاء یائی و سکون نون و حاء الفی و سین آخر - توراة مشکول سفر خروج 25:6) یعنی دهن مسین یا برنجین و وی پسر العازار یعنی نوهٔ هارون است که بیست سال کاهن اعظم بود (قاموس مقدس).

پنحاس فارسی آن است و کلمهٔ فینحاس مرکب از فواة (بر وزن غلام) (کتاب قضاة مشکول 1:10) یعنی دهان و از نحاس یعنی مس است.

قبر یوشع و کالب

در معجم البلدان می نویسد: «عورتا: کلمة اظنها عبرانیة بفتح اوله و ثانیه و سکون الراء و تاء مثناة من فوق: بلیدة بنواحی نابلس بها قبر العزیر النبی (ع) فی مغارة و کذلك قبر یوشع بن نون (ع) و مفضل (بشد الضاد) ابن عم هارون و یقال بها سبعون نبیا (ع)».

صرفه: (وزان صدقه) قریة من نواحی مآب قرب البلقاء یقال بها قبر یوشع بن نون (معجم البلدان) (ظاهرا یاقوت این قول را قبول ندارد. محرر این تفسیر).

کالب: بر وزن طاعت و به فارسی کالیب بر وزن فامیل بمعنی زخم است و آن نام پسر یفنه (بفتح یاء و ضم فاء و شد نون مفتوح و هاء آخر) است و از سبط یهودا می باشد (قاموس مقدس و توراة مشکول).

کالب یکی از جاسوسان دوازده گانه است که موسی ایشان را به زمین کنعان فرستاد (توراة سفر اعداد 6:13) و از اشخاص مسن (سالمند) که در مصر تولد شده بودند جز کالب و یوشع کسی به زمین کنعان داخل نشد زیراکه این دو نفر خبر صحیح از حالت مملکت کنعان آورده بودند در حالتی که سایر رفقای ایشان یعنی ده نفر دیگر، در تغییر و تبدیل خبر، نهایت دقت و کوشش را نمودند و دلهای اسرائیلیان را از ترس گداختند بحدی که بر سنگسار کردن کالب و یوشع دامن همت بکمر زده بودند و لیکن خداوند قهار با عصای تنبیه بلا آنها را تأدیب فرمود و دیگر جاسوسان را نیز هلاك ساخت (توراة سفر اعداد 13: و 14).

و چون مدت 45 سال گذشت کالب و یوشع به زمین مقدس درآمدند و اراضی را در میان دوازده سبط بنی اسرائیل تقسیم نمودند و کالب در این وقت 85 سال از عمرش

گذشته بود(1) مدفن کالب (طبق نوشتهٔ قاموس مقدس در لغت تمنه سارح) در جوار یوشع بن نون است.

شموئیل (سموئیل) (صموئیل) نبی

اشاره

اکثر مفسران اشموئیل گفته اند و اسماعیل را عربی آن دانسته اند (مجمع البیان به ترجمه).

در توراة عربی: صموئیل با «صاد» ضبط کرده.

در توراة فارسی: شموئیل با «شین» ضبط کرده.

در قاموس مقدس: سموئیل در حرف «سین» و شموئیل در حرف «شین» هر دو ضبط کرده است و در حرف «سین» بمعنی مسموع از خدا و در حرف «شین» بمعنی شنیده شده از خدا معنی کرده است.

و قرآن کریم در سورهٔ بقره آیهٔ 246، اشاره به صفت نبوت او کرده است بدون تصریح باسم.

تاریخ یهود ایران می نویسد: یوشع 110 سال عمر کرد درحالی که در اثر پیری به فتوحات خود در فلسطین خاتمه نداده بود و با وفات یوشع ملت بنی اسرائیل دچار بزرگترین ضایعه شد زیرا مرد لایقی برای جانشینی او وجود نداشت.

تواریخ ملت بنی اسرائیل تا بنای مسجد اقصی هم از حیث مدت و هم از جهت سرگذشت تاریك ترین دورهٔ تاریخی بنی اسرائیل است.

بعد از آن در ص 43 و 170 می نویسد: پس از وفات یوشع قضاة «داوران» بر ملت بنی اسرائیل بطرز جمهوری دمکراسی حکومت کردند و کشور گاهی مستقل و گاهی تحت حکومت خارجیان بود. و این دوره (181) سال یعنی سال 1258 تا 1077 قبل از میلاد ادامه پیدا کرد.(2)

دورهٔ حکومت قضاة را باید دورهٔ ضعف اسباط دوازده گانه محسوب داشت زیرا

1- در سابق گذشت که یوشع با العازار به تقسیم زمین اقدام کردند و لیکن شرکت کالب هم بلا مانع است.

2- این قول، قطعی نیست.

در این مدت هیچ تشکیلات وسیع و منظمی وجود نداشت و کمتر اتفاق می افتاد که سبطی به کومك سبط دیگر به جنگ برود، و چون وضعیت آنها ملوك الطوایفی بود، ازاین جهت دشمنان اسرائیل اغلب تجاوز می کردند و به آسانی بقتل و غارت می پرداختند.

کشور یهود از هر طرف در محاصرهٔ دشمنان بت پرست و در معرض تبلیغ ناروای آنها بود و افکار مذموم و ناپسند همسایگان گاهی در بعضی از اسباط نفوذ می کرد و قضاة که پیشوای قوم بودند حملات دشمنان را دفع و با تعلیمات و نصایح سودمند خود اهمیت قوانین و دستورات حضرت موسی را یادآور می شدند و در حفظ موقعیت سابق کم وبیش کوشش می کردند.

چون شموئیل نبی بر کرسی قضاء نشست تجاوز فلسطینیان، تا حدود اسباط یهودا و شمعون رسیده بود لذا شموئیل آنها را تهییج کرد و نسبت بدفاع کشور ذی علاقه ساخت و چون ایمان و عقیده در دو سبط مزبور تا حدی محفوظ مانده بود با این اتحاد روح تازه ئی در ملت دمید تألیف مقدار زیادی از مزامیر به شموئیل نسبت داده شده که در آن عصر احساسات ملی و مذهبی را بهیجان آورد و ملت را بیدار کرد.

با وجود بهبود اوضاع، حملات و تجاوزات فلسطینیان ادامه داشت؛ در این هنگام شموئیل پیر شده بود و پسران خود را بر بنی اسرائیل قاضی کرد ولی آنها منحرف شده بودند. چون ملت خسته و مأیوس شده بود، از شموئیل استقرار یك رژیم سلطنتی را خواستار شد.

شموئیل مخالف این نظریه بود و به خلاصه می گفت: لزومی ندارد سلطانی غیر از خداوند بر خود نصب نمائید و رژیم پادشاهی موجب گرفتاری پسران و دختران و پرداخت مخارج دربار و اخذ مالیاتهای سنگین و غیره است.

اما فشار دشمنان ازیك طرف و ملوك الطوایفی و اختلافات داخلی از طرف دیگر زندگی را چنان بر ملت دشوار ساخته بود که ابدا حاضر نبودند وضعیت سابق ادامه پیدا کند لذا قوم اصرار ورزیدند و گفتند: ما نیز باید مانند سایر امتها باشیم، پادشاه بر ما داوری کند و در جلو ما برای جنگ با دشمنان ما بیرون برود.

عاقبت شموئیل که پیشوا و داور بنی اسرائیل بود بدستور خدا شاول بن قیس را

که از سبط بن یامین و مردی رشید و خوش اندام بود برای سلطنت بر بنی اسرائیل انتخاب و منصوب کرد.

(بر کلیهٔ کشور بنی اسرائیل: سه پادشاه حکومت کردند: 1 – شاول 2 – داود 3 – سلیمان).

دنبالهٔ تاریخ سموئیل

سموئیل (کتاب اول سموئیل 1:1–28) پدرش: القانه (بفتح همزه و سکون لام و قاف الفی و فتح نون و هاء آخر) و مادرش: حنه (بفتح حاء و شد نون و هاء آخر) است.

و وی هم پیغمبر و هم قاضی معروف عبرانیان بود (اعمال رسولان 24:3 و 20:13) و بموافق کتاب اول تواریخ ایام (22:6–28 و 33–38)، از لاویان بود، و در رامه در کوه افرائیم که بطرف شمال شرقی اورشلیم واقع است متولد گردید و در سن شباب به شیلو برده شد و در پهلوی خیمه ای در تحت توجه عالی، کاهن بزرگ نشو و نما نمود.

والدینش از ابتدای تولد وی را به خداوند وقف نمودند و نذیره شده در سن کودکی مهبط الهام الهی گردید (کتاب اول سموئیل 3) و بعد از وفات عالی به قضاء در اسرائیل منصوب شد.

او آخرین قاضی عبرانیان و بهترین ایشان بود هنگامی که او بر سرپرستی اسباط دوازده گانه استقرار یافت ایشان چه از حیث اخلاق و چه از حیث سیاست در حالت بسیار پستی بودند و آنها را بترك بت پرستی ارشاد نموده ایشان را از زیر یوغ فلسطینیان آزاد ساخت و با عدالت و اقتدار کلی بی مداهنه و طرفداری حکمرانی نمود و مذهب حقیقی را رواج داد (کتاب دوم تواریخ ایام 18:35) و اسباط را متحد نموده آنها را در مدنیت به درجهٔ عالی رسانید. و چون او مسن شد و فرزندانش نیز لیاقت اداره نمودن امور قضاء او را نداشتند بنی اسرائیل خواهشمند شدند که سلطانی داشته باشند، و این معنی دلالت بر عدم ایمان و عدم اطاعت به ارادهٔ خدا می نمود، ولی خداوند «پادشاهی را در غضب خود» به ایشان عطا فرمود (کتاب هوشع 11:13) بنابراین سموئیل اولا: شاول و پس از آن داود را که می بایست در وقت مناسب جانشین شاول گردد به پادشاهی مسح نمود و تا سموئیل زنده بود اقتدار او بر

تمام قوم حتی بر شاول هم اثر مخصوصی داشت، آن جناب «مدرسهٔ پیغمبران» را تأسیس نمود که مدت مدید باقی مانده فواید بسیاری از آنجا نشر گردید و مشارالیه بکمال پیری جهان را بدرود گفت. سموئیل بموافق مزامیر (6:99) با موسی و هارون یکسان شمرده است. و بنا بر آنچه از تواتر یهود که در کتاب «تلمود» پانصد سال بعد از مسیح مرقوم گشته مستفاد می شود که کتاب قضاة و روت به سموئیل منسوب است چنانکه دو کتاب سموئیل که باسم اوست به او نسبت داده اند، و بموافق تواتر دیگری که به قرن هفتم مسیحی می رسد مقبرهٔ او در تلی واقع است که منظر قصبهٔ جبعون می باشد و الآن به الجب مسمی است و آن را نبی سموئیل می خوانند (به خلاصه از قاموس مقدس و کتاب اول سموئیل مشکول).

رامه: ایضا من قری البیت المقدس بها مقام ابراهیم الخلیل (ع) (معجم البلدان).

رامه: یعنی محل مرتفع و رامه که به رامتایم صوفیم معروف است مسقط الرأس و مقام و مدفن سموئیل بوده، در آنجا نیز شاول را به پادشاهی مسح فرمود (کتاب اول سموئیل 1:1 و 19 و 11:2 و 17:7 و 4:8 و 28:19 و 16:20) و در تعیین موضع را - متایم صوفیم اختلاف بسیار است (قاموس مقدس به خلاصه).

طالوت «شاول»

اشاره

در منجد ج 2 می نویسد: «طالوت: اسم جاء فی القرآن یعنی به شاول الملك المذکور فی التوراة».

شاول: (بشین الفی و ضم واو و لام آخر - عهد عتیق مشکول) یعنی مطلوب، اولین پادشاه اسرائیل و او پسر قیس(1) از سبط بن یامین است که شخصی خوش منظر و نیکو اندام و نجیب بود و سموئیل ظرف روغن قدس را گرفته وی را به سلطنت آل اسرائیل مسح فرمود، و چون شاول بر مسند شاهی نشست رایت جهانگیری بر افراشت و بهر طرف که رو می آورد کامیاب می شد.

قرآن کریم در سورهٔ بقره آیات 250 و 251 و 252 از جالوت اسم برده است و

1- قیس بفتح و کسر قاف و سکون یاء و سین آخر (کتاب اول صموئیل مشکول 1:9).

فرموده: که در جنگ بین بنی اسـرائیل (که طالوت بر آنها پادشاه شـده بود) با فلسـطینیان یعنی جالوت و لشـکریانش، جالوت بـدست داود کشته گردید و لشکر فلسطینیان شکست خورد.

تـذکر: جلیات جتی (جلیات بر وزن فرقان عهـد عتیق مشـکول) و گلیاد (که هم عرب او را جالوت گوینـد - قاموس مقدس) وی مردی از اهالی جت و یکی از پهلوانان و شـجاعان فلسـطینیان بود، قدش نه قدم و اسـباب و آلات حربش نیز با خودش لاف برابری می زد و وضـع جنگ و مغلوب شدنش به دست داود در کتاب اول سموئیل (17) و در اول تواریخ ایام (5:20) مذکور است. جت (بفتح جیم و شد تاء) یعنی محل فشـردن انگور و آن اسم یکی از شـهرهای قدیم است که در مرز و بوم دان واقع و مسقط الرأس جلیات دلاور فلسطینیان بود که بنی عنـاق آن را یکی از شـهرهای حصار دار خود قرار داده در آن سـکونت گزیدنـد (کتاب یوشع 22:11 و 3:13 و اول سموئیل 17:6 و 4:17).

در تاریـخ یهود ایران می نویسـد: شاول (از سال 1077 تا 1057 قبـل از میلاد) که دوازده سـبط را با هم متحـد و متفق کرد، به تجاوزات عمونیان و فلسطینیان و عمالقیان با کومك سردارانی مانند داود و غیره - خاتمه داد.

(مدت سلطنت شاول بر بنی اسرائیل 20 سال بوده است).

فلسطینیان در جنگ با شاول تا کوههای گیلبوعه و دشت یزرعیل رسیدند و در این واقعه یوناتان و دو پسر (دیگر) شاول کشته شدند و چون شاول به شکست خود اطمینان یافت در میدان جنگ خودکشی کرد (کتاب اول شموئیل 31).

در قاموس مقدس می نویسد: شاول در جنگ شـکست خورد و سـپاه اسرائیلیان هزیمت یافته بسیاری عرضهٔ تیغ گشته و سه پسر شاول نیز در میان مقتولین افتاده بودند و خود شاول نیز زخمهای مهلك برداشت و نزدیك بود که اسـیر شود باین لحاظ شمشـیر خود را کشـیده برآن افتاده بمرد، چون فلسطینیان جسد شاول را یافتند سرش را از تن دور کرده وی را بر دیوار شهر آویختند لکن بعض از دوستان وی او را شبانه از دیوار فرود آورده به یابیش جلعاد برده دفن نمودند(1) (کتاب اول سموئیل 31).

1- جسدها را سوزانیده اند و استخوانها را دفن کرده اند - تفصیل در کتاب اول سموئیل 31.

دنبالهٔ موضوع طالوت

1 - سموئیل و شموئیل در نسخهٔ فارسی و صموئیل در نسخهٔ عربی بمعنی مسموع از خدا نیست که قاموس مقدس بغلط ترجمه کرده است بلکه کلمه مرکب است از سمو و یا شمو و یا صمو یعنی مطلوب و از ایل یعنی خدا، و مجموع بمعنی مطلوب از خداست زیرا در کتاب اول صموئیل (20:1) می نویسد: و او را سموئیل نام نهاد زیرا گفت او را از خداوند سؤال نمودم «و دعت اسمه صموئیل قائلة لانی من الرب سألته».

در کتاب زنبیل (ص 131) با صاد ضبط کرده و می نویسد که: به معنای «مطلوب من الرب» است.

2 - طالوت یعنی قدبلند و انتخاب این اسم برای شاول بجهت بلندی قد او بوده است، و در کتاب اول صموئیل (23:10 و 24) می نویسد: و چون (شاول) در میان قوم بایستاد از تمامی قوم از کتف به بالا بلندتر بود، و سموئیل به تمامی قوم گفت: آیا شخصی را که خداوند برگزیده است ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست و تمامی قوم صدا زده گفتند: پادشاه زنده بماند.

3 - چون صموئیل: طالوت را به سلطنت برگزید، بنی اسرائیل اعتراض کردند که: چون وی مردی است بی چیز، صلاحیت سلطنت ندارد و صموئیل در جوابشان اظهار داشت که: پادشاهی به مال نیست بلکه پادشاه دو چیز لازم دارد: یکی مغز متفکر دانا و دیگری نیروی بدنی و طالوت هر دو را دارا می باشد و خدا بهر کس که بخواهد سلطنت را تفویض می کند و شما حق اعتراض ندارید و برای اینکه بدانید که انتخاب من وی را به سلطنت از جانب خداست این است که تابوت خداوند (که هفت ماه در ولایت فلسطینیان، یعنی ولایت دشمنان بنی اسرائیل مانده بود - کتاب اول سموئیل 1:6) خواهد آمد یعنی فلسطینیان آن را خواهند فرستاد زیرا به واسطهٔ نگاه داشتن تابوت مردم شهر از خورد و بزرگ به خراج مبتلا شده اند و فریاد مردم شهر به آسمان بالا رفته است (کتاب اول سموئیل 12:5) پس فلسطینیان عرابه ای ساختند و دو گاو شیر ده را که یوغ بر گردن ایشان نهاده

نشده بود به عرابه بستند و گوساله های آنها را به خانه برگردانیدند و تابوت را بر عرابه گذاردند و با قربانی جرم که پهلوی آن گذارده بودند رها کردند و گاوان مستقیما تابوت را به مقصد رسانیدند.

4 - یکی از وقایع جنگی طالوت با جالوت فلسطینی این بوده است که: خداوند دستور آزمایش مردان جنگی کارآزموده را به این گونه داده است که هرکس از آب نهر بنوشد از آن خدا نیست و آن کس که ننوشد (و اگر بنوشد کفی از آب با دست بردارد و بنوشد) وی از آن خداست، و از لشکر فقط 313 تن به شرط عمل کردند و هم در این جنگ داود، جالوت را با سنگ کشت و بالاخره جنگ بسود اسرائیلیان پایان پذیرفت.

تذکر: داستان نهر و آشامیدن آن را در کتاب قضاة «داوران» باب هفتم نسبت به جد - عون (بکسر جیم و سکون دال و ضم عین واوی و نون آخر - عهد عتیق عربی مشکول) می دهد و دربارهٔ شاول «طالوت» ساکت است بنابراین یا واقعه تکرار شده است و کتب عهد عتیق موضوع جدعون را نوشته و قرآن موضوع طالوت را و یا در نسخهٔ عهد عتیق اشتباه شده است به ادله ای که در ص 174-178 جزء دوم کتاب (الهدی الی دین المصطفی) تألیف علامهٔ مجاهد شیخ محمد جواد بلاغی مذکور است.

اما واقعهٔ جدعون: (طبق کتاب داوران: 7) چنین است: «خداوند به جدعون گفت: قومی که با تو هستند زیاده از آنند که مدیان را بدست ایشان تسلیم نمایم مبادا اسرائیل بر من فخر نموده بگویند که دست ما ما را نجات داد. پس الآن بگوش قوم ندا کرده بگو: هرکس که ترسان و هراسان باشد از کوه جلعاد (بر وزن انسان) برگشته روانه شود و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند و خداوند به جدعون گفت: باز هم قوم زیاده اند ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم و هرکه را به تو گویم این با تو برود او همراه تو خواهد رفت و هرکه را به تو گویم این با تو نرود او نخواهد رفت، و چون قوم را نزد آب آورده بود خداوند به جدعون گفت: هرکه آب را بزبان خود بنوشد چنانکه سگ می نوشد او را تنها بگذار و همچنین هرکه بر زانوی خود خم شده بنوشد و عدد آنانی که دست به دهان آورده نوشیدند سیصد نفر بود و جمیع بقیهٔ قوم بر زانوی خود

خم شده آب نوشیدند و خداوند به جدعون گفت: باین سیصد نفر که به کف نوشیدند شما را نجات می دهم و مدیان را بدست تو تسلیم خواهم نمود پس سایر قوم هرکس بجای خود بروند...».

ایضاح: در تفسیر محیی الدین در ذیل اسم طالوت مذکور در سورهٔ بقره می نویسد:

طالوت: کان رجلا فقیرا لا نسب له و لا مال فما قبلوه للملك، لان استحقاق الملك و الرئاسة عند العامة انما هو بالسعادة الخارجية التی هی المال و النسب فنبه نبیهم علی ان الاستحقاق انما یکون بالسعادتین الاخریین: الروحانية التی هی العلم و البدنية التی هی زیادة القوی و شدة البنية و البسطة.

ثم بین ان استحقاق الملك له علامة اخری و هی اذعان الخلق له و وقوع هیبته و وقاره فی القلوب و سکون قلوبهم الیه و محبتهم له و قبولهم لامره علی الطاعة و الانقیاد و هو الذی کان یسمیه الاعاجم من قدماء الفرس (خوره) و ما یختص بالملوك (کیان خوره) ثم من بعدهم سموهم (فر) فقالوا: کان (فر) للملك فی افریدون و ذهب عن کیکاووس (فر) الملك فطلبوا من له الفر فوجدوا للملك المبارك کیخسرو.

و سماه تبارك و تعالی (التابوت) ای ما یرجع الیه من الامور لان التابوت فعلوت من التوب ای یأتیکم من جهته ما یرجع فی ثبوت ملکه من الاذعان و الطاعة و الانقیاد و المحبة له بالقاء اللّه له ذلك فی قلوبکم کما قال النبی (ص) نصرت بالرعب مسیرة شهر - او ما یرجع الیه من الحالة النفسانية، و الهیئة الشاهدة له علی صحة ملکه.

فی التابوت سکینة من ربکم: ای ما تسکن قلوبکم الیه. و بقیة مما ترك آل موسی و آل هارون: فی اولادهم من المعنی المسمی (فر) و هو نور ملکوتی تستضیء به النفس باتصالها بالملکوت السماوية و استفاضتها ذلك من عالم القدرة مستلزم لحصول علم السیاسة و تدبیر الملك و الحکمة المزینة لها.

تحمل التابوت الملائکة: ای ینزل الیکم بتوسط الملائکة السماوية.

و یمکن ان التابوت کان صندوقا فیه طلسم من باب نصرة الجیش و غیره من الطلسمات التی تذکر انها للملك علی ما یری من انه کان فیه صورة لها رأس کرأس الآدمی و الهر و

ذنب کذنبه کالذی کان فی عهد افرویدن المسمی درفش کاویان (ه).

محرر این تفسیر گوید: خوره یا به عبارت دیگر حکمت، امری است خداداد که به پیامبران و اوصیاء آنان داده شده است.

اکمال: جالوت یکی از پهلوانان معروف تاریخ است که در قرآن کریم مذکور است در منجد (ج 2) می نویسد: جالوت: هو جلیات الوارد ذکره فی الکتاب المقدس جمعت الروایة العربیة حول اسمه اخبارا شتی متصلة بحروب بنی اسرائیل مع اهل مدین و الفلسطینیین (راجع جلیات).

جلیات: جبار تطوع لخدمة الفلسطینیین. اتکل علی قوته و قامته و تدجج بزرد الحدید و طلب للمبارزة واحدا من بنی اسرائیل ایا کان، فلم یجسر علی مقاومته الا داود النبی، و هو لا یزال فی سن المراهقة، فنازله مسلحا بعصا و بمقلاع فاصابه بحجر و قتله (المنجد ج 2).

داود (ع)

اشاره

داود (یعنی محبوب) فرزند یسی(1) از سبط یهودا، است که تقریبا در سال 1033 قبل از میلاد در بیت لحم متولد شد و مدتی شبانی می کرد و در ایام شباب به واسطهٔ مهارت در موزیك(2) و انشاء شعر و شجاعت و تدبیر در رفتار به پایتخت خوانده شد و در جنگ با فلسطینیان به شجاعت تمام و ایمان، بر جلیات «گلیاد» پهلوان بلندقد غلبه نمود و در عوض هم به منصب نظامی نایل شد و هم میکال دختر شاول را تزویج کرد و پس از شاول مدت چهل سال سلطنت نمود و در سن 71 سالگی وفات کرد و در شهر داود بر کوه صهیون مدفون شد، گویند مقبرهٔ او فعلا در آن شهر موجود است (به خلاصه از قاموس مقدس).

1- یسی: بفتح یاء و شد سین الفی یعنی قوی و غالبا به یسی بیت اللحمی معروف بود (کتاب راعوث 4؛ 18-22 و کتاب اول تواریخ ایام 2:5-12).

2- سرودهای روحانی و موزیك نظامی غیر از غناهای شهوانی است و در کتاب سبحة المرجان ص 93 می نویسد: غنا افسون زناست. ب.

مزامیر از داود است ولی تشخیص آنچه از دیگرانست و بنام او شده، امری است غیرممکن.

در تاریخ یهود ایران می نویسد:

پس از کشته شدن شاول - داود به سلطنت رسید و از سال 1057 تا 1017 قبل از میلاد سلطنت کرد و وی کلیهٔ دشمنان بنی اسرائیل از: یبوسی ها - فلسطینیان - موآب - صوبه - ارام - عمالیق - ادوم و عمون را در هم شکست و حدود کشور را توسعه داد و به حدود معین در توراة از مصر تا رود فرات رسانید و ثروت مملکت را زیاد کرد و ادبیات و موسیقی عبری را به پایهٔ بلند رسانید و اتحاد واقعی بنی اسرائیل را استوار کرد و اساس بنای اول خانهٔ خدا را برقرار نمود و نام اسرائیل را بزرگ کرد و نظام و ارتش کشور را منظم و مرتب ساخت.

تذکر: بنای دوم خانهٔ خدا در عهد کورش شده است که قبلا ذکر شده

ضبط لغات

یبوسیان: اسم طایفه ئی از کنعانیان است (یبوس بر وزن قبول است).

فلسطینیان: (بکسر فاء و کسر لام و کسر طاء یائی) از دشمنان سخت بنی اسرائیل بودند و کشورشان همان کشور فلسطین است که اسم آن باقی مانده است.

موآب: اسم زمین موآبیان است و وادی اردن را که فیما بین دهنهٔ یبوق (بر وزن منصور) و دریای قلزم واقع است: عربات موآب می گویند.

صوبه: (بر وزن روزه) و صوبا بمعنی محله است و آن جزئی از سوریه است که یکی از ممالك ارام بود و آن را ارام صوبه می گفتند.

ارام: (بر وزن سلام) یعنی عالی و آن اسم مملکتی بوده است در نزدیکی شام و عبرانیان این اسم را برای تمام املاکی که در شمال فلسطین واقع بود استعمال می کردند.

عمالیق و عمالقه: طایفهٔ قوی و صاحب اقتدار که مملکت ایشان فیما بین کنعان و مصر در دشت سینا بوده.

ادومیه: که در زبان عبرانی ادوم گفته می شود: اسم کشوری بوده.

عمون: (بر وزن منصور) است و مملکت ایشان در شمال مملکت موآب بود.

در عهد عتیق برخی اتهامات ناشایست نسبت به داود داده از جمله اینکه داود، زن اوریا (بضم همزه و سکون واو و کسر راء و شد یاء الفی) را که اوریا یکی از جنگجویان لشکرش بود، دید، و عاشق آن زن شد و لذا شوهرش را به بهانه بمیدان جنگ فرستاد تا کشته شود و چون کشته شد زن او را که قبلا با او زنا کرده بود رسما بزنی گرفت و از این زن که بت شبع (بث شبع) نام داشت؛ سلیمان بوجود آمد (کتاب دوم سموئیل 11:2-26) و حضرت رضا علیه السّلام چون این تهمت را شنید، دست بر پیشانی زد و فرمود: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ» بعد پرسیدند جریان امر چه بوده؟ حضرت فرمودند، مرسوم بود که زن شوهر مرده، شوهر اختیار نمی کرد، داود این سد را شکست و پس از بیوه شدن زن اوریا - او را تزویج کرد.

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رضایت مردم را فراهم نمی توان کرد و دهانشان را نمی توان بست، آیا چنین نسبت ها به داود ندادند؟! و حضرت امیر علیه السّلام فرمود: هرکس معتقد شود که داود زن اوریا را گرفته است دو حد به او می زنم یکی برای عنوان نبوت داود و دیگری برای عنوان اسلام داود(1). و در روایت دیگر وارد شده که هرکس حکایت داود را بطریق قصه سرایان نقل کند یك صد و شصت تازیانه به او می زنم (به ترجمه و خلاصه از تفسیر صافی در سورهٔ ص).

قرآن کریم در شانزده مورد اسم داود را ذکر کرده است:

در سورهٔ بقره موضوع کشتن داود، جالوت را ذکر کرده.

و در سوره های نساء و بنی اسرائیل موضوع اعطاء زبور را به داود بیان فرموده.

و در سوره های مائده و انعام از وی اسم برده.

و در سورهٔ انبیاء موضوع محاکمه و نیز تسبیح کوهها و مرغان با داود و نیز فراگرفتن - صنعت زره سازی را به موهبت الهی ذکر کرده است.

و در سورهٔ نمل از علم داود که خدا به او داده و از شکرگزاری او سخن رفته.

1- یعنی داود: دارای دو عنوان است: 1 - مسلمان است 2 - پیغمبر است.

و در سورهٔ سبأ از موضوع امر الهی به کوهها و مرغان دربارهٔ هم نفس شدن با داود در ذکر خدا و از صنعت زره بافی او و از نرم شدن آهن در دست داود، بحث شده و هم آل داود مأمور به شکرگزاری شده اند.

و در سورهٔ ص (صاد) راه و رسم قضاء به داود تعلیم شده است.

قبر داود

در معجم البلدان می نویسد: بیت لحم: بالفتح و سکون الحاء المهملة، بلید قرب البیت المقدس عامر حفل فیه سوق و بازارات و مکان مهد عیسی بن مریم علیه السّلام.

قال مکی بن عبد السلام الرمیلی ثم المقدسی رأیت بخط مشرف بن مرجا (بشد الجیم) بیت لخم بالخاء المعجمة و سمعت جماعة یروونه من شیوخنا بالحاء المهملة و قد بلغنی أن الجمیع صحیح جائز.

قال البشاری (بشد الشین) بیت لحم قریة علی نحو فرسخ من جهة جبرین بها ولد عیسی بن مریم علیه السّلام.

و ثم (بفتح ثاء و شد میم) کانت النخلة و لیست ترطب النخیل بهذه الناحیة و لکن جعلت لها آیة. و بها کنیسة لیس فی الکورة مثلها.

و لما ورد عمر بن الخطاب (رض) الی البیت المقدس اتاه راهب من بیت لحم فقال له معی منك امان علی بیت لحم - فقال له عمر ما اعلم ذلك فاظهر و عرفه عمر - فقال له الامان صحیح و لکن لا بد فی کل موضع للنصاری ان نجعل فیه مسجدا - فقال الراهب ان بیت لحم حنیة مبنیة علی قبلتکم فاجعلها مسجدا للمسلمین و لا تهدم الکنیسة، فعفا له عن الکنیسة و صلی الی تلك الحنیة و اتخذها مسجدا و جعل علی النصاری اسراجها و عمارتها و تنظیفها؛ و لم یزل المسلمون یزورون بیت لحم و یقصدون الی تلك الحنیة و یصلون فیها و ینقل خلفهم عن سلفهم انها حنیة عمر بن الخطاب و هی معروفة الی الآن لم یغیرها الفرنج لما ملکوا البلاد و یقال ان فیها قبر داود و سلیمان علیهما السلام (ه).

ترجمهٔ یکی از سوره های زبور داود (ع)

ابن عباس گفته که: ترجمهٔ یکی از سوره های زبور این است (نسخهٔ خطی قدیم).

داود پیغمبر (ع): این سوره را می خوانـده و گریه می کرده و کوهها با وی هم نفس و هم ناله می شـده اند و درختان به حرکت در می آمده اند و مرغان هوا از طیران بازمی مانده اند داود هرگاه گرفتار اندوهی از اندوههای دنیا می شده، آن را می خوانده و سـجده می کرده و سر از سجده برنمی داشته تا از فضل و احسان خدا مطلوب خود را دریافت کند.

یکی از اهل اللّه گفته که: طهارت در خواندن این سوره حتمی است.

ابن عبـاس می گویـد: من این سوره را خوانـدم: نـاداریم به دارائی و ترسم به ایمنی بـدل شـد این سوره برتر از سایر سوره های زبور است، خواننـدهٔ آن آنچه را دوست دارد به آن می رسـد، و خـدا مرتبهٔ او را از خلایق برتر می سازد، و در دنیا و آخرت از وی خشـنود می گردد اگر بنـده ای بخواندن آن مداومت کند، وسـیلهٔ آزادی او فراهم می گردد؛ و اگر زندانی ای بخواند خداوند او را از قید زندان خلاص می سازد، و اگر به غربت افتـاده ای بخوانـد باهـل و وطن خود می رسـد، و اگر غمنـاکی بخوانـد، در کارش فرج می شود و غمش زائل می گردد، و اگر گناهکاری بخواند آمرزیده می شود، و اگر اسـیری بخواند از بند نجات پیدا می کند و اگر تهمت رسیده ای بخواند پرده بر عیب او می افتد، و اگر طالب حاجتی بخواند زودتر از یك چشم به هم زدن حاجتش برآورده می شود. و آن سوره این است:

أنا الموجود فاطلبنی تجدنی *** فان تطلب سوائی لم تجدنی

أنا المقصود لا تقصد سوائی *** کثیر الخیر فاطلبنی تجدنی

أنا الرب الذی یخشی عذابی *** جمیع الخلق فاطلبنی تجدنی

أنا الملك المهیمن جل قدری *** عظیم الملك فاطلبنی تجدنی

أنا المعبود، لا تعبد سوائی *** أنا الجبار فاطلبنی تجدنی

أنا للعبد ارحم من اخیه *** و من ابویه فاطلبنی تجدنی

تجدنی فی سجودك حین تدعو *** و حین تقوم فاطلبنی تجدنی

تجدنی فی سواد اللیل عبدی *** قریبا منك فاطلبنی تجدنی

تجدنی راحما برا رءوفا *** بکل الخلق فاطلبنی تجدنی

تجدنی واحدا صمدا عظیما *** کثیر البر فاطلبنی تجدنی

تجدنی مستغاثا بی، مغیثا *** أنا القهار فاطلبنی تجدنی

تجدنی واسعا للخلق عبدی *** أنا المذکور فاطلبنی تجدنی

اذ اللهفان نادانی کظیما *** أقل لبیك فاطلبنی تجدنی

اذ المضطر قال أ لا ترانی *** نظرت الیه فاطلبنی تجدنی

اذا عبدی عصانی لم تجدنی *** سریع الاخذ فاطلبنی تجدنی

فان هو تاب تبت علیه عبدی *** أنا التواب فاطلبنی تجدنی

و من مثلی و این یکون مثلی *** و لیس یکون فاطلبنی تجدنی

هلم الی و لا تقصد سوائی *** أنا المنان فاطلبنی تجدنی

أ تذکر لیلة نادیت سرا *** أ لم اسمعك فاطلبنی تجدنی

فلا ینجیك یا عبدی سوائی *** من النیران فاطلبنی تجدنی

و لیس یحلك الفردوس غیری *** أنا الرزاق فاطلبنی تجدنی

أهل فی الخلق من یعطی جزیلا *** سوائی لیس فاطلبنی تجدنی

أ تعرف غافرا للذنب غیری *** أنا الغفار فاطلبنی تجدنی

سأغفر للعباد و لا أبالی *** غدا فی الحشر فاطلبنی تجدنی

و أکرم من ارید بلا حساب *** أنا الوهاب فاطلبنی تجدنی

و أرحم من عبادی من عصانی *** بجهل منه فاطلبنی تجدنی

تعزّز بی فلم تر قط مثلی *** و لست تراه فاطلبنی تجدنی

و أکرم من یتوب الی خوفا *** لی الاکرام فاطلبنی تجدنی

لی الآلاء و النعماء عبدی *** لی الخیرات فاطلبنی تجدنی

لی الدنیا و من فیها جمیعا *** لی الملکوت فاطلبنی تجدنی

أ تعرف من یغیث الخلق غیری *** من النیران فاطلبنی تجدنی

أ تعرف منقذا غيرى سريعا *** من الهلكات فاطلبنى تجدنى

أ تعرف ساترا للعيب غيرى *** أنا الستار فاطلبنى تجدنى

أ تعرف من يقل للشيء غيرى *** بكن فيكون فاطلبنى تجدنى

ص: 497

أنا اللّه الذی لا شیء مثلی *** أنا الدیان فاطلبنی تجدنی

أنا أفنی الدهور و قبل قبل *** و بعد البعد فاطلبنی تجدنی

أنا الوهاب یا عبدی سریعا *** وفیّ العهد فاطلبنی تجدنی

أنا الفرد المدبر فوق عرشی *** بلا التکلیف فاطلبنی تجدنی

این داود اسلام است که یکی از سوره های زبورش بشرح فوق است که کوه و دشت و وحش و طیر با او هم نوا: می شود و مشحون از معارف الهیه است و لیکن داود یهود و عیسویان مردی بوالهوس و زناکار و آدم کش است؛ و البته این زمینه ها را پیشوایان یهود و مسیحیت هموار می سازند تا خود هر کار بدی را مرتکب شوند، در انظار زننده نباشد و بتوانند بگویند: نوح که فلان است و لوط که بهمان است و داود که چنین است و سلیمان که چنان است و... دیگر مردم چه انتظاری از ما دارند؟!

سلیمان (ع)

اشاره

در عبرانی شلومو (بکسر شین) و شلیمو (بکسر شین و کسر لام یائی و ضم میم واوی) و در عربی سلیمان (بقول قاموس مقدس بمعنی پر از سلامتی است). و ناتان (ناثان) نبی او را یدیدیا (بفتح یاء و کسر دال یائی و کسر دال و شد یاء الفی، دوم کتاب - سموئیل مشکول 12:

25) یعنی محبوب خداوند نامیده. پدر سلیمان: داود و مادرش بت شبع (بث شبع) (بفتح باء و سکون تاء یا ثاء و فتح شین و فتح باء و عین آخر یعنی دختر قسم) دختر الیعام است (الیعام: بفتح همزه و کسر لام یائی و عین الفی و میم آخر یعنی خدا؛ خدای همه است).

چون داود بدرود زندگانی گفت، سلیمان که سنش بیش از بیست سال نبود مستقلا به شهریاری استقرار یافت (کتاب اول پادشاهان 12:2 و 7:3 و غیره).

خداوند در رؤیای شبانه بر سلیمان ظاهر شده فرمود: ای سلیمان هرچه می خواهی بخواه که به تو عطا خواهد شد، سلیمان خواهش بسیار عالی کرده حکمت را طلبید و خدای تعالی دولت و احترام را نیز برآن افزوده به وی عطا فرمود (کتاب اول پادشاهان 3:4-15 و دوم تواریخ ایام 1:1-13 و غیره).

دائرۀ اقتدار ذهنی و دانش و تحصیلات سلیمان بحدی وسیع بود که در اشیاء طبیعی و نباتات و حیوانات و پرندگان و حشرات الارض و ماهیان دریا سخن راند، شاعری بود که 1005 سرود انشاء نمود، فیلسوف و معلم الآدابی بود که سه هزار مثل گفت (کتاب اول پادشاهان 32:4 و 23).

فراست بی نظیر و دانش بی منتهای سلیمان بتدریج در مشرق زمین معروف شده اعاظم ولایات را به پایتخت او کشانید که از آن جمله ملکۀ سبا بود که از مسافت بعیدی آمد تا حکمت سلیمان را بشنود (کتاب اول پادشاهان 4 و 10 و کتاب دوم تواریخ ایام 9).

بعضی از سرگذشتهای مهم سلیمان

1 – قصدی را که داود در بنای هیکل (معبد) داشت به پایان آورد و با وجودی که آن هیکل بزرگ نبود ولی از حیث زیور و لطافت و زینت ممتاز بود. سلیمان در سال چهارم سلطنتش به بنای آن شروع نموده در سال یازدهم به انجام رسانید (کتاب اول پادشاهان 2:6 و تواریخ ایام 3 و 4) پس از آن عمارتی عالی برای خود و نیز عمارتی برای دختر فرعون که نکاح نموده بود بناء کرد (اول پادشاهان 1:7–12 و 24:9 و غیره) و شاید این ازدواج برای مقصد سیاسی بوده.

2 – سلیمان عمارات عالیه و باغها و تاکستانها و برکه ها و حوض ها و استخرها و قناتها بنا کرد؛ در قسمتهای مختلفۀ مملکتش شهرهای حصاردار احداث نمود (کتاب اول پادشاهان 15:9–19 و کتاب دوم تواریخ ایام 8) و سپاهیان خاص و پیشخدمتها برای خود مقرر داشت.

3 – در بنای این عمارات از حیرام پادشاه صور امداد یافت یعنی گندم و روغن زیتون می فرستاد و در عوض سنگها و تیرها و استادان ماهر می گرفت (کتاب اول پادشاهان 1:5–12 و غیره) اکثر عملجاتش از رعایای خودش هم از اسرائیلیان و هم از غرباء یا از نسل کنعانیان متوطن در آن زمین یا از جدید الیهودیان که در بندگی نگاه می داشتند بود (کتاب اول پادشاهان 5 و 9 و کتاب دوم تواریخ ایام 2 و 8).

4 – سر حد شرقی کشور سلیمان از تفاح که کنار شمالی رود فرات واقع است

تا ایلوت بر خلیج شرقی دریای قلزم امتداد یافت (کتاب اول پادشاهان 21:4 و 24 و غیره).

تجارت پرسود با صور و مصر و با مهاجرین فینیقیا که در ترشیش اسپانیا و عربستان و هندوستان بودند تشکیل داد (کتاب اول پادشاهان 9 و 10 و غیره) و محتمل است که سلیمان به واسطهٔ کاروانان با بابل و با مشرق زمین از راه تدمر تجارت می کرد، از ثمرات این تجارت و پیشکشهای دول متحابه (کتاب اول پادشاهان 10) بی نهایت غنی شد.

5 - سلطنت سلیمان که تا چهل سال یعنی از سال 971-931 قبل از مسیح طول کشید اکثر در سلامتی و صلح بود (کتاب اول پادشاهان 24:4 و 25) مگر اغتشاش مذکور در کتاب اول پادشاهان 11 و 12.

6 - کتابهای منسوب به سلیمان: الف: غزل غزلهای سلیمان (نشید الانشاد) است ب: امثال سلیمان است ج: جامعهٔ سلیمان است.

(دربارهٔ انتساب این کتابها قاموس مقدس و دیگران بحث کرده اند).

7 - اما کتابهای مفقوده که متضمن قسمتی از سرگذشتهای سلیمان است عبارتست از: 1 - کتاب وقایع سلیمان (کتاب اول پادشاهان 41:11).

2 - تواریخ ناتان (ناثان) نبی.

3 - نبوت اخیای شیلونی (اخیا بفتح همزه و کسر خاء و شد یاء الفی است و شیلونی بکسر شین یائی و ضم لام واوی و کسر نون و شد یاء است).

4 - رؤیاهای یعدوی رائی (کتاب دوم تواریخ ایام 29:9) (یعد و بفتح یاء و سکون عین و ضم دال واوی است)(1).

1- صاحب کتاب قاموس چون دریافته که 4 کتاب مزبور در ضمن کتابهای عهد عتیق موجود نیست و مسلمانان آن 4 کتاب را مطالبه می کنند و می گویند موضوع هدهد و تکلم مور و غیرها در آنهاست لذا خلط مبحث و سرقت عجیبی کرده. و خیانت از نویسندهٔ کتاب مذهبی بسیار عجیب است زیرا می نویسد: «مؤرخین کتاب مقدس سلطنت سلیمان را از بعضی تحریراتی که معاصر او بوده گرفته اند مثل کتاب وقایع سلیمان و تواریخ ناتان نبی، نبوت اخیای شیلوئی و در رؤیای یعدوی رائی و غیره نیز مکتوب است» (ه).

شرح برکه های سلیمان در کتاب خلاصة الاسفار مذکور است (قاموس مقدس).

بالجمله سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رحبعام در جای او سلطنت نمود. (کتاب دوم تواریخ ایام 30:9 و 31).

(تا اینجا خلاصه ای از کتابهای عهد عتیق و از قاموس مقدس است).

8 - در کتاب های دوم تواریخ ایام (باب 10) و اول پادشاهان باب (11) نسبت های ناروائی به سلیمان داده است مانند اینکه سلیمان هفتصد زن آزاد و سیصد زن کنیز گرفت و برای زنان بت پرست خود بتکده ها ساخت و سلیمان به مردم ظلم کرد - و لیکن ما مسلمین ساحت قدس سلیمان را از لوث این اتهامات پاك و منزه می دانیم.

در تاریخ یهود ایران می نویسد:

چون حضرت داود بسن کهولت و پیری رسید: فرزند خود سلیمان «شلومو» را در زمان حیات خود به سلطنت اسرائیل منصوب کرد مدت سلطنت او چهل سال یعنی از سال 1017 تا 977 قبل از میلاد است.

عصر حضرت سلیمان را مؤرخین یهود: عصر طلائی نوشته اند.

سلیمان از فتوحات و ثروت و امنیتی که در نتیجهٔ پیروزیهای پدرش بدست آورده بود استفاده کرد و به بسط و توسعهٔ تجارت پرداخت تا جایی که کشتی های او با حبشه و یمن و شاید هم هند از طریق دریای سرخ رفت و آمد می نمودند.

سلیمان در جوانی و در سال چهارم سلطنت خود (سال 1013 قبل از میلاد) شروع به بنای اول خانهٔ خدا (بیت المقدس) نمود و تا سال یازدهم سلطنت یعنی در مدت هفت سال آن را خاتمه داد.

بغیر از صنعتگران کشور، متخصصین ممالك مجاور هم در کار بودند که جمعا با کارگران 163300 تن در خدمت تهیهٔ وسائل بناهای مورد نظر او بوده اند.

تزیینات و لوازم خانهٔ خدا از طلا و نقره بقدری مهم و ذی قیمت بود که مورد توجه ملل دیگر قرار گرفت بعلاوه سلیمان قصری برای خود بنا کرد که پایان آن تا سال سیزدهم سلطنتش طول کشید.

در کلیهٔ دورهٔ سلطنت او صلح و امنیت برقرار بود و ثروت کشور فوق العاده افزایش یافت.

یکی از وقایع آن عهد دیدنی ملکهٔ سبا از سلیمان است که معروفیت بزرگی در عهد خود حاصل کرد. (سلاطین کشور حبشه خود را از احفاد ملکهٔ سبا و سلیمان می دانند).

سلیمان از خدا خواست که سلطنتی به او عنایت کند که در اسباط دوازده گانه سر آمد و بی نظیر باشد و به فرمودهٔ قرآن کریم: «هَبْ لِي مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» باشد و همین طور هم شد.

قرآن کریم در سوره های نمل و سبأ و صاد و بقره؛ از سلیمان و از نبوت او سخن کرده و وقایع برجستهٔ کارهای سلیمان مذکور در قرآن کریم بشرح ذیل است:

یك: برخوردار شدن سلیمان از علم و آموخته شدن زبان مرغان و تشکیل شدن سپاهیان او از قوای مخفیه (جن) و از قوای ظاهره (انس) و از مرغان شکاری و نامه بر است.

دو: گذشتن سلیمان است به وادی نمل (وادی موران) و دریافتن سخن موران را.

در معجم البلدان محل وادی النمل را در لغت رداع معین کرده و به خلاصه می نویسد:

«رداع: بضم اوله... مخلاف من مخالیف الیمن و هو مخلاف خولان و هو بین نجد و حمیر الذی علیه مصانع رعین و بین نجد مذحج الذی علیه ردمان و قرن. و به وادی النمل المذکور فی القرآن المجید و خبرنی بعض اهل الیمن انه بکسر الراء... و منها أحمد بن عیسی الخولانی له أرجوزة فی الحج تسمی الرداعیة» (رعین بوزن زبیر است).

روزنامهٔ «فیگارو» بنقل روزنامهٔ ط مؤرخ روز 5 شنبه 19 مهر ماه سال 1341 هجری شمسی ذیل عنوان (مورچه حرف می زند - یك دانشمند آمریکائی موفق گردید صدای مورچه ها را ضبط کند) می نویسد:

چند روز پیش از این کنگره ای از جانورشناسان آمریکا در اروگون تشکیل گردید. در این کنگره یکی از دانشمندان آمریکا که هلن فورست نام دارد. طی گزارشی اظهار نمود: که مورچه ها با کمك بندهائی که در بدنشان وجود دارد و بوسیلهٔ

پاهایشان با یکـدیگر حرف می زننـد! از مدتها قبل میس فورست به آزمایشاتی دربارهٔ مورچه ها دست زده، به مطالعهٔ وضع زندگی ایشان و خصوصا وسـیلهٔ حرف زدن آنها پرداخت. وی پی برد که مورچه ها با تکان دادن بندهائی که در بدنشان وجود دارد، با بهم زدن پاهای خود صداهائی از خویش خارج می نمایند. انسان معنی این صداها را درك نمی کند ولی مورچه ها به آسانی با کمك آنها مقصود یکدیگر را می فهمنـد. میس فورست حتی موفق شـده است که مقـداری از صـداهای مـذکور را بوسـیلهٔ یك ضـبط صوت معمولی ثبت نمایـد. وی براثر آزمایشـات متعـدد باین نتیجه رسـیده است که صـداهائی که از انواع مختلف مورچه ها حاصل می شود با هم فرق دارد. همچنین صـدای مورچه های نر قوی تر و بلندتر از مورچهٔ ماده می باشد.

باین ترتیب این حشرات خرد و عجیب با ایجاد صداهای مختلف با یکدیگر تماس گرفته، مقصود خود را بهم می فهمانند.

سه: سـخن گفتن هدهـد (مرغ معروف شانه بسـر و یا کبوتر) است با سـلیمان و بردن نامه برای دربار کشور سـبأ و منتهی شدن پایان کار به ملاقات ملکهٔ سبأ با سلیمان و ترك آفتاب پرستی ملکه است.

چهار: مسـخر شدن باد است برای سـلیمان (بادی که قوهٔ وزش آن در صـبح و عصر در حدود 12 ساعت به انـدازهٔ دو ماه کاروان رو بوده) (یعنی اگر کاروان در روز 8 فرسخ می رفته است در مدت دو ماه 480 فرسخ می رفته، پس قوهٔ وزش این باد در شـبانه روز در حدود 480 فرسخ بوده است) البته امروزه وسائل انتقالات هوائی بسیار سریع تر از باد عهد سلیمانی است و لیکن دربارهٔ وزش باد چند ملاحظه در کار بوده:

اولا: رعایت حال مسافران می شده که باد نرم و ملایم باشد.

ثانیا: داعی بر سرعت بیشتر نبوده است، زیرا سلیمان هدف بیشتری در سفر نداشته است.

ثالثا: این باد یکی از وسائل تشریفات سلطنتی بوده است.

پنج: فعالیت های عمرانی سلیمان است از ساختن ظروف و وسائل تجملی سنگی و

فلزی و غیرها.

شش: تمایل شدید سلیمان به اسب و تربیت اسبان است برای امر جهاد.

هفت: تقاضای سلیمان از خدا، رسیدن به دولتی است که اسرائیل روی دست آن دولت نتواند بزند (و خداوند چنین سلطنتی به سلیمان مرحمت فرمود).

هشت: تبرئه سلیمان است از کفر و از سحر که یهود به او نسبت می داده و می دهند.

نه: در کتاب سفینة البحار می نویسد: آصف بن برخیا: کان وزیر سلیمان و ابن اخته و کان صدیقا یعرف اسم اللّه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب و هو الذی عنده علم من الکتاب. و قال لسلیمان لما اراد احضار عرش بلقیس: «انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك» فرآه مستقرا عنده.

ده: محرر این تفسیر گوید: شاول و داود و سلیمان مذکور در قرآن غیر از شاول و داود و سلیمان مذکور، در کتب ملحق به توراة است زیرا قرآن اولی را بعنوان پادشاه صالح و آن دو تن دیگر را بعنوان پیامبر معصوم معرفی می کند و لیکن یهود: اولی را یك سلطان حسود و دومی را یك سلطان نابغه و در عین حال هوس باز و سومی را یك سلطان عیاش و زور گوی و متمایل به زنان بت پرست و سنگین کنندهٔ دوش ملت از فشار مالیات و بالاخره هموارکنندهٔ راه را برای انشقاق و انشعاب سلطنت ما بعد خود معرفی می کنند (العیاذ باللّه).

تدمر

تدمر (بفتح تاء و سکون دال و ضم میم و راء آخر - عهد عتیق مشکول؛ کتاب اول پادشاهان 18:9 و کتاب دوم تواریخ ایام 4:8) یعنی نخل و آن شهر بسیار قدیم است که از نیکوترین شهرهای دنیا بوده است.

شهر به مسافت یك صد میل بشمال شرقی دمشق و 60 میل بغربی فرات و یك صد و بیست میل بجنوب حلب واقع است، و از هر طرف آن را دشت احاطه نموده است و چون اسکندر بر این شهر دست یافت اسمش را به «پالمیرا» یعنی شهر نخل مبدل کرد، زیرا درختان نخل تناور بسیار برآن سایه افکنده بود. در این شهر ستونهای بسیار و هیکل ها و قبرهای مزین و هیکل آفتاب موجود است. و قریهٔ تدمر حالیه در میان دیوارها باقی مانده است.

خلاصه: در نیکوئی و آثار قدیمه و جلال و رونق جز بعلبك هیچ شهری در تمام سوریه با آن برابری نتواند کرد، قناتهای قدیم این شهر بسیار و درجهٔ حرارت آبهای کبریتی شهر 88 درجه فارن هایت می باشد. و اکثر قبرهای این شـهر در خارج واقع و در نهایت اسـتحکام است و بعضـی از آنها را در سـنگهای زیر زمین تراشـیده انـد و بعضـی دیگر را مثل برجها و دخمه ها بنا کرده اند و در میان قبور، تماثیل منقوشه و اجساد مومیائی بسیار است.

قبل از سلیمان دایرهٔ تجارت تدمر وسیع بوده بحدی که خود سلیمان هم بهمین قصد آن را تعمیر کرد.

(کتـاب اول پادشاهان 18:9 و کتـاب دوم تواریـخ ایام 4:8) و زنوبیـا (یعنی زینـب) ملکـه آن را پـای تخـت مملکت خـود قرار داد لکن ادریلینانس آن را در سال 273 قبل از مسیح خراب کرد (قاموس مقدس).

معجم البلدان پس از اشاره به قدمت شـهر و طول و عرض جغرافیائی آن و نقل قول باین که شـهر بنام تدمر دختر حسان بن أذینة بن سمیدع بن مزیـد بن عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح (ع) است می نویسد که: بنای تدمر از عجائب بناهاست که بر سـتونهای مرمر بناء شده و چون مردم بناء عجیبی را به بینند و بانی آن را ندانند نسبت به سلیمان و نسبت به جن می دهند.

اسـماعیل بن محمد بن خالد بن عبد اللّه قسـری (بفتح قاف) می گوید: من با مروان بن محمد آخر ملوك بنی امیه بودم آنگاه که دسـتور داد دیوار تدمر را خراب کنند و با مخالفت مردم روبه رو شد و لیکن مزاحمین را کشت و دیوار شـهر را خراب کرد تا برخوردند به سنگی که زیر آن اطاقی گـچ کاری شـده پیـدا شد، که گوئی همان ساعت از زیردست بناء خارج شده؛ و در این اطاق تختی بود که زنی بر پشت بر تخت خوابیده بود و هفتاد حله بر او بود و هفت گیسوی تافته داشت که با خلخال او پیوسـته بود و قدم او بی حساب انگشـتان، یك ذراع بود و در یکی از گیسوان او ورقه ای از طلا بود که برآن نوشـته بود: «باسمك اللهم، انا تدمر بنت حسان، ادخل اللّه الذل علی من یدخل بیتی هذا»: بنام خدا، من تدمر دختر حسان هستم، خدا خوار سازد آن کس را که وارد دخمهٔ من بشود.

ص: 505

مروان چیزی از زیورها را برنـداشت و دسـتور داد بنا را بحالت اول برگرداندند و لیکن چند روزی بیش نگذشت که عبد اللّه بن علی متوجه مروان شد و او را کشت و لشکرش را متفرق ساخت و سلطنت را از او و از خاندانش گرفت.

از جمله تصاویر تدمر، تمثال سـنگی دو دختر است که از تمثالها باقی مانده و شـعراء چون اوس بن ثعلبه و ابو دلف و محمد بن حاجب و ابو الحسن عجلی اشعاری در توصیف دو تمثال گفته اند که یاقوت نقل کرده است. تدمر بصلح فتح شده و خالد بن الولید عامل صلح بوده (٥).

تماس قرآن کریم با سیاهان لقمان

در قرآن کریم، سوره ای بنام سورهٔ لقمان موجود است و در این سوره مذاکراتی بین لقمان و پسـرش مبادله شده است - اسم پسـرش باران (داران و انعم و مشکم به قولهای دیگر) بوده.

چون لقمان نام متعدد بوده اند و شـرح احوال آنان مخلوط شده است ما باید چهار موضوع را روشن کنیم: 1 - وطن لقمان 2 - آزاد یا بنده بودن او 3 - پیغمبر یا فیلسوف بودن او 4 - جهت عدم ذکر اسم او در کتابهای عهد عتیق و جدید یهود و نصاری.

اما وطن لقمان: خواه حبشه باشد یا سودان، بلا مانع است زیرا هر امتی دارای نذیر بوده اند و لقمان نذیر و نبی سیاه پوستان بوده.

اما شخصیت خود لقمان چون عبودیت خلاف اصل است و اصل آزاد بودن است، باید او را آزاد دانست.

امـا نبوت لقمـان: قابـل تردیـد نیست زیرا بیانـات لقمـان که در قرآن مـذکور است از سـطح فکر یـك نفر فیلسوف بالاست، و به خلاصـه دستورات او دربارهٔ توحید و معاد و امر به اقامهٔ نماز و غیره بکلام فیلسوفان شباهت ندارد، بالخصوص که پس از قرنها تحقیق و

تدقیق دربارهٔ موضوعات مذکوره هنوز فلاسفه، متحد الکلمه نیستند و در بسیاری از امور مذکوره با عصای شك و تردید قدم برمی دارند.

اما عدم ذکر اسم لقمان: در کتب عهدین عتیق و جدید بلا مانع است زیرا بسا انبیاء که اسمشان در کتب عهدین نیست، زیرا عهدین ضمانت نداده اند که اسامی تمام انبیاء را ضبط کنند. (ضمنا بعضی گفته اند: لقمان معاصر و وزیر داود بوده و بعضی او را پسر خواهر ایوب و بعضی پسر خالهٔ ایوب می دانند).

در معجم البلدان در لغت طبریه می نویسد: «و فی شرقی بحیرة طبریة قبر لقمان الحکیم و ابنه و له بالیمن قبر و اللّه اعلم بالصحیح منهما».

دنبالهٔ فصل دوم: بقیهٔ فهرس تواریخ از طوفان تا میلاد

اشاره

ظهور الیاس (ع). 2264 سال بعد از طوفان.

رفع الیاس و جانشینی الیشع (الیسع). 2287 سال بعد از طوفان.

ظهور زکریا پسر یهویاداع (ع). 2314 سال بعد از طوفان.

ظهور شعیب بن مهدم (ع). 2397 سال بعد از طوفان.

ظهور یونس (ع). 2486 سال بعد از طوفان.

ظهور یرمیا (ارمیا) (ع). 2577 سال بعد از طوفان.

ظهور عدنان جد اعلای پیامبر اسلام (ص). 2579 سال بعد از طوفان.

ظهور حزقیل «ذو الکفل» (ع). 2588 سال بعد از طوفان.

ظهور اسماعیل بن حزقیل مذکور (معروف به صادق الوعد). 2618 سال بعد از طوفان.

ظهور زکریا پسر براشیا. 2664 سال بعد از طوفان.

ظهور عزرا پسر ساریا. 2670 سال بعد از طوفان.

ظهور زردشت. 2781 سال بعد از طوفان.

خرابی سیل عرم در مملکت سبا. 2979 سال بعد از طوفان.

تولد اسکندر کبیر. 3021 سال بعد از طوفان.

ظهور قریش. 3040 سال بعد از طوفان.

وفات اسکندر کبیر. 3053 سال بعد از طوفان.

ظهور حونی «بر وزن روحی». 3060 سال بعد از طوفان.

تولد مریم «مادر عیسی» (ع). 3330 سال بعد از طوفان.

ظهور زکریا پسر اذن (ع). 3335 سال بعد از طوفان.

تولد یحیی (ع). 3343 سال بعد از طوفان.

حمل مریم در سیزده سالگی. 3343 سال بعد از طوفان.

تولد عیسی (ع). 3343 سال بعد از طوفان.

تواریخ فوق طبق مندرجات کتاب ناسخ التواریخ است که بایستی با قید احتیاط تلقی شود و ما در تفصیل موضوعات فوق تا آنجا که لازم است تحقیق خواهیم نمود.

الیاس (ع)

اشاره

قرآن کریم در سورهٔ انعام، الیاس را به صلاح توصیف فرموده و در سورهٔ صافات فرموده که: الیاس از رسولان است. و وی قوم خود را دربارهٔ اینکه بعل را پرستش می کنند و نیکوترین آفرینندگان را وامی گذارند: نکوهش فرموده است و لیکن قوم، وی را تکذیب کرده اند.

لغت الیاس

الیاس: اصلش ایلیا می باشد و در قاموس مقدس در لغت «اسم» می نویسد: گاهی از اوقات اسم عبرانی را بجزئی تغییری به یونانی تبدیل می نمودند مثل ایلیا که یونانیش الیاس است.

قوم الیاس

قاموس مقدس در لغت «مملکت اسرائیل» می نویسد: پس از سلیمان ده سبط از دوازده سبط بنام مملکت اسرائیل و دو سبط بنام

مملکت یهودا تأسیس گردید - و مملکت اسرائیل یربعام را به شهریاری اختیار نمود و او آئین بت پرستی را بر پاداشت و محل و اعیاد و کهنه برای آن

ص: 508

مقرر نمود (کتاب اول پادشاهان 33:25:12).

مساحت مملکت ایشان تخمینا به نه هزار میل مربع می رسید و عدد نفوس آنان به شش کرور بالغ می گردید و مدت 209 سال یعنی از 931 الی 722 سال قبل از مسیح بر پا بود و 135 سال قبل از آنکه بابلیان مملکت یهودا را زبون سازند، آشوریان؛ مملکت اسرائیل را به پایان آوردند و پای تخت اینان شکیم (کتاب اول پادشاهان 25:12) و ترصه (کتاب اول پادشاهان 17:14) و سامره (کتاب اول پادشاهان 24:16) می بود و یزرعیل پای تخت ییلاقی بعضی از ملوك ایشان بود (اول پادشاهان 1:21).

اما سلسلهٔ سلاطین ایشان از این قرار است که غیر از تبنی. (بکسر تاء و سکون باء و کسر نون یائی) که رقیب عمری (بضم عین و سکون میم و کسر راء یائی) بود، نوزده پادشاه از نه سلسلهٔ جداگانه بر اسرائیل شهریاری کردند. هفت تن از ایشان با ستمکاری و خون ریزی تخت سلطنت را غصب نمودند و کلیة در بی دینی براثر یربعام رفتار کردند. و اولین این سلسله بود که پرستش گوسالهٔ زرین را بر پا کرد و آحاب پادشاه هفتم نیز پرستش بعل را برآن مزید نمود لهذا انبیاء چندی بر اسرائیل مبعوث گشته ایشان را از بت پرستی و ظلم منع می نمودند و با شمشیر و قحطی و شورش و اسیری معذب می کردند، البته در سنهٔ 931-885 قبل از مسیح اصلاح و تجدید موقتی بتوسط ایلیا و الیشع نبی بعمل آمد ولی آیین بت پرستی به هیچ وجه از میان ایشان محو و نابود نگشت.

در سال 885-843 قبل از مسیح خانوادهٔ عمری: شهریار آل اسرائیل بود و در سال 843-748 قبل از مسیح یهورام پادشاه یهودا: عثلیا (بفتح عین و فتح ثاء و سکون لام و یاء الفی) دختر آحاب را به حبالهٔ نکاح خود در آورد و این اتحاد سبب انهدام یهودا گردید.

چون ییهو «یاهو» به شهریاری آل اسرائیل مسح شد تمام خانوادهٔ آحاب را حسب الامر الهی چنانکه الیشع نبی فرموده بود بقتل رسانید (کتاب دوم پادشاهان 1:9) و بعل و پرستندگان آن را به خوابگاه عدم فرستاد (کتاب دوم پادشاهان 18:10-28).

تا نوبت به یواش نوهٔ ییهو (دوم پادشاهان 25:13) رسید که معاصر یونس نبی بود.

... چون نوبت سلطنت به فقح رسید قوم اسرائیل شمالی و ساکنان آن طرف اردن به اسیری گرفتار شدند و خود با رصین پادشاه آرام بر ضد یهودا طرح مودت افکندند لکن تغلث فلاسر سودای این خیال را از سر ایشان بدر برد و هوشع که آخرین آن سلسله بود خراج گذار شلمناصر پادشاه اشور گردید، لهذا هوشع با شهریار مصر همداستان گردید تا یوغ عبودیت شلمناصر را از گردن خود براندازد بنابراین شلمناصر، سامریه را که پای تخت هوشع بود مدت سه سال محاصره کرده آخرالامر هوشع را دستگیر نموده محبوس داشت و در سال 722 قبل از مسیح سرجون شهریار اشور آمده ما بقی قوم اسرائیل را به اسیری برد و این اسیری آخرین بود که بر ایشان واقع شد (انتهی ملخصا).

بعل

در سورهٔ صافات از بت خبیث بعل اسم برده است، مجلهٔ الهلال «ج 4 سال 35 ص 486» می نویسد: «قد کان بعل من أشر الآلهة التی اخترعها الانسان للعبادة فانه کان یصنع من النحاس و توقد النیران فی جوفه و له فم واسع و کان یضحی له بالاطفال یوضعون فی فمه فیحترقون فی جوفه و کان کهنة بعل یضحون له بالنساء ایضا. انما المظنون ان هذه التضحیة کانت لهم خاصة فقد کانوا کل شهر تقریبا یقدمون لهذا الاله فتاة جمیلة یحتفظون بها ما - شاءوا، ثم یحرقونها للاله».

یعنی بعل از بدترین معبودهاست که انسان برای پرستش خود اختراع کرده است این بت از مس ساخته می شد و در داخل آن آتش افروخته می گردید تا بدنهٔ آن سرخ می شد و قربانی آدمی برآن می گذرانیدند، این بت دهانی فراخ داشت و اطفال را در دهان آن می گذاردند و آتش در درون بت می افروختند.

کاهنان بعل زنان را برای این بت قربانی می کردند و ظاهرا قربانی زنان خاص کاهنان بود که تقریبا در هر ماه یك دختر زیبا باین خدا تقدیم می کردند و این دختر را نگاه می داشتند و بعد او را برای بت بهمان وضع می سوزانیدند.

قاموس مقدس به خلاصه می نویسد:

بعل یعنی خداوند یا آقا.

ص: 510

باید دانست که اهالی مشـرق در زمان قدیم اجرام سماوی را پرستش می نمودند مثلا اهالی فینیقیه و کنعان و سایر همسایگان ایشان آفتاب پرست و ماه پرست بودند و بعل را خدای آفتاب و عشتاروت را خدای مادهٔ مهتاب می دانستند نه اینکه عبادت مسطور فقط در مشرق رواج داشت بلکه در مملکت اروپ نیز معمول بود چنانکه سـکنهٔ اسکندیناوی و بقولی ساکنان بریطانیا آفتاب پرست بودند و عبادت اهالی ایرلند و اسکاتلند شباهت کلی به عبادت بعل داشته، و فعلا در اسکاتلند محلی است که آن را بالتین می گویند یعنی تل آتش بعل - زیرا در آنجا برای بعل آتش می افروختنـد. اما لفظ بالتین اسـمی می باشـد که اهالی ایرلند برای عید مخصوص گذاردند و عادت داشـتند که در آن عید جمع شده بر سر تپه و تل ها آتش بیفروزند و حیوانات خود را از میان آتش بگذرانند و روز یکشنبه دوم بعد از عید صعود را نیز بالتین گویند و البته مطالعه کننده اثر آفتاب پرستی را در این قواعد و رسوم به واضحی می بیند.

اهـالی مشـرق را میـل بسـیار به عبـادت بعـل بود به طوری که فرزنـدان خود را برای او قربانی سوختنی می نمودنـد (کتاب ارمیا 5:19) و مکانهای بلند مثل کوهها و تلها را که چشم انداز خوب داشت برای بنای مذبح او برمی گزیدند.

و قوم اسـرائیل به واسطهٔ داخل کردن عبادت بعل به شهرهای خودشان شریعت اقدس الهی را شکستند (کتاب اول پادشاهان 17:18-40 و کتاب یوشع 17:22 و توراة سفر اعداد 3:25 و 5 و 18 و مزامیر 28:106 و توراة سفر تثنیه 3:4) خلاصه: عبادت بعل در میان اهالی مشـرق عمومیت داشت و هریك او را به نوعی و اسـمی نامیدند و اغلب اوقات اسم او را بر شـهرهایی که عبادتش در آنجا رواج داشت می گذاردند مثل بعل فغور و بعل زبوب یعنی خدای مگسها که همان عقرون می باشد.

بعل: کاهنان بسیار داشت که با سحر و شعبدهٔ خود که از جمله معجزات بعل می شمردند مردم را می فریفتند.

بعلبك: شـهری است بر دامنهٔ کوه شـرقی و یونانیان آن را (هلیوپولیس) یعنی شـهر شمس می گفتند زیرا مقر پرستش آفتاب بود و تخمینا به مسافت 43 میل بطرف شمال غربی

دمشق واقع است و 3800 قدم از سطح دریا مرتفع می باشد.

و به واسطهٔ عظمت ابنیه و عماراتش مشهور بود به طوری که هیکلهای آنجا از عجائب دنیا شمرده شده و دو هیکل عظیم داشت یکی کوچك و دیگری بزرگ و هیکل آنجا در عظمت و بناء ثانی اثنین هیاکل یونان بود، لکن از حیث ترتیب و زینت از آنها پست تر می بود، علمای تاریخ بانی این شهر را معین نکرده اند لکن بانی هیکل شمس: انطونیتس - پیوس بود که در سال 150 بعد از مسیح آن را بنا کرد «٥».

«بعلبك: بفتح باء و سکون عین و فتح لام و فتح باء و شد کاف است».

منجد (ج 1) می نویسد: بعلبك: مدینة بالشام مشهورة بآثارها الباقیة الی یومنا و النسبة الیها بعلبکی و بعلی.

و منجد (ج 2) می نویسد: بعلبك: بلدة و آثار ضخمة فی لبنان (000؛ 8) کان اسمها بالیونانیة هلیوپولیس لکونها مقرا لعبادة الشمس. شید فیها معبد جبار علی اسم «جوپیتر هلیوپولیس» الذی حل محل المعبود حداد. و دام بناء و تجمیل المعبد زهاء 260 سنة من عهد اوغسطوس الی عهد کار کلا. بقی منه فی حالته الاصلیة الاعمدة الستة المعروفة و بنی معبد آخر للاله باخوس. کانت بعلبك «مستعمرة» رومانیة (٥).

نیز در منجد (ج 2) می نویسد: بعل Baal : اسم اطلق علی عدة آلهة سامیة اشهرها معبود فینیقی یراد به الشمس او المشتری. انتشرت عبادته فی اسرائیل فقاومها الانبیاء.

و کلمة بعل معناها زوج و سید.

و در ج 1 می نویسد: یقولون: «من بعل هذه الناقة» ای ربها. و بهذا المعنی استعملها الکنعانیون و غیرهم من عبدة الاصنام للدلالة علی اعظم آلهتهم.

قسمتی از اسامی و اماکن و بلاد مصدر باسم بعل

1 - بعلة بئر (بفتح باء بعله و بفتح یا سکون عین و فتح لام و تاء و بفتح باء بئر و سکون همزهٔ آن): صاحب چاه.

2 - بعل جاد: لشکرگاه بعل. 3 - بعل هامون: جمهور بعل.

4 - بعلیا داع (بفتح باء و فتح عین و سکون لام و یاء الفی و دال الفی): بعل می داند.

5 – بعل بریت (بفتح باء و عین و لام و باء هر چهار و کسر راء یائی و ثاء آخر در عربی و تاء آخر در فارسی): خدای عهد.

6 – بعل حاصور: قریهٔ بعل. 7 – بعلوت (بفتح اول و دوم و ضم لام واوی: جمع بعله است.

8 – بعلیم (بر وزن تنظیم): جمع بعل است. 9 – بعل تامار: خدای نخل (تامار همان تمر است).

10 – بعل فراصیم (بر وزن بواسیر): خدای هزیمت ها. 11 – بعلی: آقا یا خداوند من.

(شوهر را بعل می گویند و نیز زن را هم بعله می گویند گوئی هریك بر دیگری از جهتی سیادت و تفوق دارند).

دنبالهٔ تاریخ ایلیا «الیاس»

ایلیا: مردی بود از ساکنان جلعاد که او را تشبی می گفتند (کتاب اول پادشاهان 1:17) و یکی از پیغمبران جلیل القدر آل اسرائیل بود که از جانب خدا به آحاب پادشاه اسرائیل، فرستاده شد تا او و قوم را به آمدن قحطی سه ساله تخویف نماید.

و وی با ایزابل زن آحاب و آحاب دربارهٔ ترك بت پرستی مبارزات بسیار کرد، و پس از قحطی و خشکی، خدا وجود بت پرستی را با آتش آسمانی و کشتن 450 نفر از کاهنان بعل و 400 نفر کاهنان عشتاروت از آن زمین محو فرمود (کتاب اول پادشاهان 18).

و با وجود آگاهی ها و الطاف الهی باز آحاب همواره در جادهٔ عصیان قدم می زد و نابوت را در حوالی قصر خود در یزرعیل بقتل رسانید و ظلمها و بت پرستی ها و افعال نکوهیده و ناهنجار وی به طوری از حد گذشت که ما فوق نداشت لهذا خداوند الیاس نبی را فرستاد تا عذابهائی که بر او و اولاد و اعقابش خواهد رسید اعلام نماید تا بالاخره در جنگ کشته شد و سگان خون او را نزد حوض سامره لیسیدند (کتاب اول پادشاهان 29:16 و 40:220).

ایلیا: الیشع را به خلیفگی خود مسح نمود (کتاب اول پادشاهان 19:19–21) و بعد از آنکه مدت پانزده سال نبوت کرد بطور عجیب و اسلوب غریبی از دار فانی به سرای باقی انتقال نمود یعنی چون با الیشع در راه بوده تکلم می نمود ناگاه کالسکهٔ آتشینی پدیدار گشته ایلیا برآن سوار شده به بالا برده شد در حالتی که الیشع فریاد و زاری می نمود و

چیزی نمی شنید و این واقعهٔ غریب را پنجاه نفر از تلامیذ انبیاء مشاهده کردند و همین پنجاه نفر تمام کوه و دشت آن نواحی را تفتیش نمودند زیرا با خود فکر کرده بودند که خدا او را از اینجا بجای دیگر برده است لکن جز خستگی و درماندگی حاصل دیگر نیافتند (کتاب دوم پادشاهان 17:2).

و باید دانست که از ایلیا به هیچ وجه خبری در خصوص نویسندگی او بجز رساله ئی که به یهورام پادشاه یهودا نوشت در بین نیست (کتاب دوم تواریخ ایام 12:21-15).

تذکر: در معجم البلدان در لغت بقاع (بر وزن کتاب) می نویسد: موضع یقال له بقاع کلب قریب من دمشق و هو أرض واسعة بین بعلبك و حمص و دمشق فیها قری کثیرة و میاه غریزة نمیرة و بالبقاع هذه قبر الیاس النبی (ع) و فی دیوان الادب للغوری (بفتح الغین) بقاع: ارض بوزن قطام (ه).

نیز معجم البلدان در لغت بعلبك می نویسد: «و بها قبر الیاس النبی (ع)» محرر این تفسیر می گوید: این دو قبر: بی اساس است.

الیشع (الیسع) جانشین ایلیا (الیاس)

اشاره

الیشع: (بفتح همزه و کسر لام یائی و فتح شین و عین آخر) یعنی خداوند نجات می دهد یا می بیند. وی شاگرد و جانشین ایلیای بنی بود پدرش شافاط و محل اقامتش در آبل - محوله بود (کتاب اول پادشاهان 16:19) وی از جانب ایلیا به ریاست مدرسهٔ کاهنان نصب شد و بسیاری از ملوك را به نیك رفتاری و عدالت نصیحت فرمود و در شهر با شاگردان در نهایت عزت و غایت احترام ساکن بود. مقداری از معجزات و تاریخ او در کتاب دوم پادشاهان (9:2:و 21:14:13) مسطور است و مدت شصت سال نبوت می نمود، سجیه و تاریخ ایلیا با الیشع تفاوت کلی دارد اولی مثل گردباد و آتش و دومی مثل آواز آهسته است و چنان می نماید که ایلیا زمین شیار نشده را شخم کرده تخم پاشید و الیشع حاصلش را درود.

محرر این تفسیر گوید: در قرآن کریم در سورهٔ «ص» اسم الیسع ذکر شده است و سین و شین در عربی و عبرانی با هم مبادله می شوند و نظائر بسیار دارد مانند اسماعیل و اشمعیل و غیره و

کلمه مرکب است: از ایل و از یسع یعنی خداوند گشایش می دهد و قاموس مقدس بغلط معنی کرده است و چون الف و لام تعریف «ال» بر سر آن درآید (ال ایل یسع) می شود و با تخفیف جزء اول، (ال یسع، بفتح همزه) باقی می ماند و چون واو عاطفه بر سر کلمه درآید همزهٔ (ال) ساقط می گردد و - و الیسع - (بفتح واو و سکون لام و فتح یاء و فتح سین و عین آخر) باقی می ماند.

قبر الیسع

در معجم البلدان در لغت بسر (بضم باء و سکون سین و راء آخر) می نویسد: بسر بالضم اسم قریة من اعمال حوران (بر وزن سلمان) من اراضی دمشق بموضع یقال له اللحا و هو صعب المسلك الی جنب زرة (بر وزن عمره) التی تسمیها العامة زرع و یقال ان بهذه القریة قبر الیسع النبی (ع). و ذکر یاقوت أیضا بأن قبر الیسع فی مصر.

ضبط لغات

ایلیا: (بکسر همزهٔ یائی و کسر لام و شد یاء الفی) کلمه مرکب است از: «ایل» و از «ی» متکلم و از «یا» یعنی خداوند خدای من است.

تشبی: (بکسر تاء و فتح آن و سکون شین و کسر باء و شد یاء) منسوب است به تشبه و آن قریه ای بود که ایلیا در آنجا تولد یافت و بعید نیست که همان استیب یا لستیب حالیه باشد که به مسافت 12 میل به جنوب دریای جلیل و ده میل بشرقی اردن در وادی که در میانهٔ تلهای جلعاد می باشد، واقع است.

جلعاد: (بر وزن انسان) یعنی کومهٔ شهادت و جلعید (بر وزن تشریف) یعنی توده و یا منارهٔ شهادت و جلیم (بر وزن تشریف) یعنی کومه ها و وجه تسمیهٔ جلعاد به واسطهٔ کومه ئی است که لابان و یعقوب محض یادگاری معاهدهٔ خود بر پا کردند، موضعش در طرف شرقی اردن، اراضیش سنگلاخ و بسیار سخت می باشد و جلعاد: مراد بلادی می باشد که از شرقی اردن ببلاد عرب امتداد داشت.

نابوت: یعنی میوه ها و آن نام مرد اسرائیلی بود از یزرعیل که وی در پهلوی قصر آحاب پادشاه، تاکستانی داشت (کتاب اول پادشاهان 1:21) و پادشاه را رغبت به آن تاکستان افتاده خواست که آن را بخرد و یا تاکستان بهتری به نابوت داده معاوضه نماید، نابوت از

فروش امتناع کرد و این اسباب حزن آحاب شد و بر بستر خود خوابید و خوراك نخورد، چون ایزابل زن آحاب مطلع شد حیله ای اندیشید و نابوت را به تهمت کفر بر خدا و پادشاه متهم ساخت و او را سنگسار کردند و آحاب تاکستان را متصرف شد (کتاب اول پادشاهان 16:21).

یزرعیل: (بکسر یاء و سکون زاء و فتح راء و کسر عین یائی و لام آخر) یعنی خداوند می کارد و آن نام دشت و جلگهٔ مثلثی است که در فلسطین وسطی واقع است و نیز نام شهری است در دشت یزرعیل.

آحاب: در فارسی(1) و اخآب در عربی مشکول (بفتح همزه و سکون خاء و الف ممدود و باء آخر) یعنی اخ اب و به عبارت دیگر برادر پدر (یعنی عمو): هفتمین پادشاه که در سال 874 قبل از مسیح بجای پدر خود عمری به نشست و مدت 22 سال سلطنت کرد و تاریخ هیچ یك از سلاطین یهود مثل تاریخ آحاب حزن انگیز نیست، زوجه اش ایزابل دختر اثبعل (بر وزن منفعت) پادشاه بت پرست مغرور و متکبر صیدون بود و از آثار وی پرستش بعل و عشتاروت در اسرائیل داخل شد، بنابراین خانه برای بعل و عشتاروت در سامره بنا نموده تمثال آن دو بت را در آنجا نهاد و بت پرستی و شرارت رواج کلی یافته پیغمبران خدا مقتول شدند و پرستش خدای حقیقی ممنوع گشت، و این پادشاه بیشتر از پادشاهانی که قبل از او بودند باعث برافروختن غضب خدا شد و در اثنای این بی ایمانی عظیم خداوند زمین را سه سال به قحطی و خشکی مبتلا نمود و پس از آن واقعهٔ آتش آسمانی پیش آمد...

ایزابل: (بکسر همزهٔ یائی و زاء الفی و فتح باء و لام آخر) یعنی طاهر، وی زوجهٔ آحاب بود و در میان بت پرستان تربیت شده بود، در زمان آحاب در حقیقت او حکمران اسرائیل بود و مردم را به عبادت بعل و سایر بتها واداشت و مخارج چهارصد نفر کاهنان اشیریم را او متحمل می شد و آحاب نیز چهارصد و پنجاه نفر کاهنان برای بعل قرار داده خود متحمل مخارج ایشان می شد (کتاب اول پادشاهان 19:18) و چون ایزابل در صدد کشتن و تمام کردن انبیاء خدا افتاد عوبدیاه که شخصی خدا ترس و و کیل خانوادهٔ آحاب

1- و عبری، زیرا عبری حرف «خ» ندارد.

بود خواست که مگر چاره ئی برای این بندگان خدا اندیشیده ایشان را از ظلم ایزابل رهائی دهد و بنابراین یك صد نفر از ایشان را برداشته در مغاره ای مخفی داشت (کتاب اول پادشاهان 3:18 و 4 و 13) و خود نان و آب برای ایشان می برد و چون چندی بر این برآمد ایلیای نبی 450 نفر از کاهنان بعل را کشت و این خبر متواتر شده بگوش ایزابل رسید و آن ستم پیشه قصد جان آن حضرت کرد لکن کوشش بی فایده نمود. و از جمله ظلمهای ایزابل اقدام در اتهام نابوت و کشته شدن او بود و بعد از چندی ییهو به سلطنت رسید و ایزابل را از پنجره به زیر انداختند و چون برای دفن کردنش رفتند جز کاسهٔ سر و پایها و کف های دست چیزی، از او نیافتند و صدق کلام خداوند که به واسطهٔ بندهٔ خود ایلیا تکلم نموده ظاهر شد که گفت: سگان گوشت ایزابل را در ملك یزرعیل خواهند خورد و لاش او مثل سرگین بر روی زمین خواهد بود به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است (کتاب دوم پادشاهان 9).

عثلیا: در کتاب دوم پادشاهان (1:11، عربی مشکول) با ثاء سه نقطه، و در فارسی با تاء دو نقطه است یعنی کسی که خداوند او را مبتلا می کند.

ییهو، (یاهو) یعنی ای خدا.

یواش: (بر وزن غلام) یعنی خداوند بخشید.

شکیم: (بر وزن شریف) یعنی شانه (کتف).

ترصه: (بکسر تاء و سکون راء و فتح صاد و هاء آخر) یعنی شادی.

اشیره: مجسمهٔ چوبی بوده برای پرستش.

در کتاب دوم پادشاهان 9:17-12 نسخهٔ عربی مشکول می نویسد: و عمل بنو - اسرائیل سرا ضد الرب الههم امورا لیست بمستقیمة و بنوا، لأنفسهم مرتفعات فی جمیع مدنهم من برج النواطیر الی المدینة المحصنة، و اقاموا، لأنفسهم انصابا و سواری علی کل تل عال و تحت کل شجرة خضراء...

و در نسخهٔ فارسی می نویسد: و بنی اسرائیل بخلاف یهوه خدای خود کارهائی را که درست نبود سرا بعمل آوردند و در جمیع شهرهای خود از برجهای دیده بانان تا شهرهای

حصاردار مکانهای بلنـد برای خود ساختنـد، و تماثیل و اشـیریم بر هر تل بلنـد و زیر هر - درخت سبز برای خویشـتن ساختنـد، و در آن جایهـا مثل امتهائی که خداونـد از حضور ایشان رانـده بود در مکانهای بلنـد بخور سوزانیدنـد و اعمال زشت به جاآورده خشم خداونـد را بهیجان آوردند، و بتها را عبادت نمودند.

رصین: (بر وزن امیر) یعنی محکم.

فقح: (بر وزن وقت) یعنی چشم گشاده و وی قاتل فقحیا بود (فقحیا بفتح فاء و فتح قاف و سکون حاء و یاء الفی) یعنی خداوند چشمان وی را گشاد.

هوشع: (بر وزن روزه) یعنی خداوند کومك کننده است.

شافاط: یعنی قاضی.

آبل محوله: (به الف ممـدود و فتـح باء و فتـح یا کسـر لام و فتـح میم و ضم حاء واوی و فتح لام و هاء آخر) یعنی چمن رقص (آبل: بمعنی چمن است) و آن نام محلی است در دشت اردن (تفصـیل در قاموس مقدس) (مدارك ضبط و معانی: عهد عتیق مشکول و قاموس مقدس است).

زکریا (ع)

اشاره

گرچه زکریا با زاء از ریشهٔ ذکر با «ذال» است که بمعنی یاد کردن است و لیکن چون در عبرانی حرف ذال ندارد لذا با زاء نوشته می شود.

در قرآن کریم در سوره های آل عمران و انعام و مریم و انبیاء از زکریا سخن به میان آمده است.

در سورهٔ آل عمران: بیان موضوع سـرپرستی مریم است که به عهـدهٔ زکریا واگذار شده است و هربار که زکریا به محراب مریم وارد می شده می دیـده که مائده ای از غیب برای مریم حاضـر شده است، و چون زکریا فرزند نداشت و این پیش آمد را دید، از خدا خواست که فرزندی پـاك به او عنایت فرمایـد؛ و خـدا دعای او را مسـتجاب کرد و به پسـری مژده داد که اسـمش قبل از وجود از طرف خـدا داده شـد و آن نام: «یحیی» است.

و چون زکریا خود پیر و سالخورده بود و زنش هم نازا بود کیفیت فرزنـددار شدنش را جویا شد و خدا در جوابش فرمود: خدا به همه کاری تواناست.

آنگاه زکریا وقت پیدایش فرزند را پرسـید؟ خدا فرمود سه شـبانه روز از سخن گفتن با مردم خودداری کن (روزهٔ صمت بگیر - صمت: بفتح صاد یعنی خاموش بودن).

(تا قوی جمع شود و تمرکز پیدا کند) و از خدا بسیار یاد کن و پس از آن با زن خود تماس بگیر تا نطفهٔ یحیی منعقد گردد.

محرر این تفسیر گوید: در نوع تفاسیر وارد است که علامت انعقاد نطفهٔ یحیی بسته شدن زبان زکریاست در سه شبانه روز و این تفسیر غلط است و منشأ این غلط، انجیل لوقا بوده و جهت غلط بودن آن دلائل ذیل است:

1 - انجیـل لوقـا در بـاب اول به خلاـصه می نویسـد: علامت فرزنـددار شـدن زکریا این بوده که از روز انعقاد نطفه تا انقضاء دورهٔ حمل و گذشتن هشت روز پس از آن، زکریا گنگ شده، ولی به عقیدهٔ ما: این عمل؛ جنون آمیز است و عملی است غلط.

2 - قرآن کریم فرموده که: تو باختیـار خودت نبـایستی سـخن بگوئی «آنهم در مـدت سه شـبانه روز فقط. زیرا در سورهٔ آل عمران فرموده: «آیَتُكَ أَلاّٰ تُكَلِّمَ اَلنّٰاسَ ثَلاٰثَةَ أَيّٰامٍ إِلاّٰ رَمْزاً» «بفتح میم تکلم» و اگر موضوع گنگ شدن در کار بود بایستی «تکلم بضم میم» باشد.

3 - زکریا گنگ نشده زیرا قرآن در سورهٔ آل عمران فرموده: «وَ اُذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ اَلْإِبْكٰارِ» یعنی پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاه و صبحگاه او را تسبیح گوی (و علی القواعد ذکر و تسبیح خدا با زبان انجام می گردد).

در سورهٔ انعام: زکریا به صلاح معرفی شده.

در سورهٔ مریم: موضوع فرزند خواستن زکریا و استجابت دعاء او با نکات تازه ئی ذکر شده است.

در سورهٔ انبیاء بهمین مطلب اشاره شـده با ذکر اصـلاح حال زن زکریا و تمجیـد از سـرعت در خیرات و خوانـدن خـدا را از روی رغبت و رهبت؛ و تمجید از خشوع در برابر خدا و اینکه زکریا و یحیی و... چنین حالات را واجد بوده اند.

چند زکریا نام

در قاموس مقدس می نویسد: زکریا یعنی کسی که خداوند او را ذکر می فرماید و پس از آن شش نفر زکریا نام را اسم برده است: 1 – زکریا دومین پادشاه اسرائیل.

2 – کاهنی(1) از فرقهٔ ابیاست «ابیا بفتح همزه و کسر باء و شد یاء الفی یعنی خداوند پدر من است» و داود هنگامی که کهنه را به 24 دسته تقسیم نمود که با ترتیب بخدمات هیکل مشغول شوند، دستهٔ هشتم را باسم ابیا «ابیاه» موسوم نمود (کتاب اول تواریخ ایام 10:24) و زکریا پدر یحیی تعمیددهنده نیز باین دسته منسوب بود.

زکریا و زوجه اش هر دو پرهیزکار و نیکوکردار بودند و در جمیع اوامر الهی ساعی بودند و طریقهٔ تولد یحیی بطور عجیب و اسلوب غریبی برای زکریا توضیح گشت و محض تصدیق این مدعا در نفس خود، طالب آیت و نشانی بود، بدین لحاظ گنگ شده تا روز هشتم بعد از تولد طفل، ساکت و صامت بود(2) و چون اهل خانه از او سؤال نمودند که طفل را به چه اسم بنامیم او به فرمودهٔ فرشته، طفل را یحیی نامید و بدین وسیله مهر سکوت از زبانش برداشته شد و بشکر و حمد حضرت سبحان مشغول گردید.

3 – زکریا پسر یهویاداع است و قول صحیح آن است که نوهٔ یهویاداع است و در ایام احزیا و یواش بمنصب کهانت سرافراز بود و چون یهویاداع وفات کرد، پادشاه و خانهٔ خداوند، بت پرستی آغاز کردند و زکریا باعث افروختن غضب آن قوم شد لذا وی را در حیاط خانهٔ خداوند در میانهٔ مذبح و هیکل سنگسار نمودند، لکن آن حضرت رفع دعوای خود به خدا کرده تمامی کار را به او واگذار نموده فرمود: خداوند نگاه می کند و مطالبه می نماید (کتاب دوم تواریخ ایام 20:24 و 21) و در بعض آیات دیگر زکریا بن برخیا و بسا هست که لفظ ابن هنا نیز ذکر شده و این دلالت بر نسبت او می نماید پس برخیا یکی از اجداد زکریاست.

4 – مردی که در ایام عزریا در اراضی یهودا می زیست و از او و شغل او خبری نداریم

1– این زکریا پیغمبر بوده و لیکن عهدین او را بعنوان کاهن معرفی کرده است.

2– موضوع سکوت زکریا، اختیاری بوده و اجباری نبوده بشرحی که بیان نمودیم.

لیکن همین قدر می دانیم که در رؤیاهای خدائی بصیر بوده (کتاب دوم تواریخ ایام 5:26).

5 - زکریا بن یبرخیا (کتاب اشعیا 2:8).

6 - زکریای نبی است و وی دارای کتابی است که مشتمل بر 14 باب است (در ماه هشتم از سال دوم سلطنت داریوش به زکریا بن برخیا بن عدو، وحی رسیده است - کتاب زکریا، 1:1).

قبر زکریا دوم

در کتاب قاموس به ترجمه می نویسد: قبر زکریا و یحیی در سبسطیه است و آن: بلده ای است از توابع نابلس.

ضبط لغات

یهویاداع: (بفتح یاء و ضم هاء واوی و یاء و دال الفی و عین آخر یعنی خداوند می داند).

اخزیا: (بفتح همزه و فتح خاء و سکون زاء و یاء الفی یعنی متعالی) و کلمه مرکب است از «اخذ» و از «یا» و چون حرف خاء و ذال در عبرانی نیست: احزیا با حاء بی نقطه و با زاء نوشته می شود. و او پسر و جانشین آحاب شهریار هشتمین اسرائیل است و وی بی دینی آحاب را شعار خود ساخته بعل و عشتاروت را پرستش نمود و باعجاز ایلیا از پنجره به زیر افتاد و عاقبت مرد.

یواش: در اسم الیاس گذشت.

برخیا: بفتح باء و فتح راء و کسر خاء و شد یاء الفی است.

عزریا: (بفتح عین و فتح زاء و سکون راء و یاء الفی یعنی عزت یهوه).

یبرخیا: بفتح یاء و سکون باء و فتح راء و سکون خاء و یاء الفی است.

عدو: بکسر عین و شد دال واوی است.

سبسطیه: در کتاب قاموس آن را بر وزن احمدیه گفته و لیکن یاقوت در معجم البلدان بفتح اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم باشد یاء گفته است.

در منجد (ج 2) می نویسد: «سبسطیه: اسم اطلقه العرب قدیما علی السامرة فی فلسطین، فتحها عمرو بن العاص علی ایام الخلیفة ابی بکر».

شعیب بن مهدم

اشاره

سپهر در ناسخ التواریخ جلد هبوط: ظهور شعیب بن مهزم را در سال 2397 بعد از طوفان گفته و شرحی دراین باره نوشته است.

محرر این تفسیر گوید: مهزم، غلط و صحیح آن مهدم است.

معجم البلدان می نویسد: (ضین بکسر الضاد و سکون الیاء و النون، جبل بالیمن و فیه الحدیث: ان من کان علیه دین و لو کان مثل جبل ضین قضاه اللّه تعالی عنه اذا قال: «اللهم اکفنی بحلالك عن حرامك و اغننی بفضلك عمن سواك» و به قبر شعیب بن مهدم و هو نبی ارسل الی العرب و لیس بشعیب صاحب موسی). (مهدم بفتح میم و فتح دال است).

(قبلا هم دراین باره بحثی شده است و در سال 119 بعد از میلاد هم شاید اشاره ای بشود)

بخت نصّر و...

نیز سپهر در جلد هبوط ناسخ التواریخ به خلاصه می نویسد: جلوس شلما نظر(1) در مملکت بابل و منقرض ساختن اسباط عشره در... جلوس بخت نصّر ثانی در.. خرابی بیت المقدس بدست بخت نصّر در... هلاکت بخت نصّر در... انقراض دولت کلدانیان در بابل بدست داریوش در... جلوس داریوش در مملکت بابل در... جلوس کورش در مملکت بابل در... جلوس کورش کبیر در مملکت بابل در... جلوس داریوش دوم در مملکت بابل در... عمارت بیت المقدس بفرمان داریوش دوم در... بعمل آمده.

محرر این تفسیر گوید: قبلا این موضوعات با سالهای آنها تحقیق و تحریر شده دیگر اعادهٔ کلام دربارهٔ آنها مورد نیاز نیست.

یونس

اشاره

در قرآن کریم در سوره های یونس و انبیاء و صافات و قلم، از یونس و از نبوت او و مأموریت او به نینوی سخن به میان آمده است.

در قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: یونس: (لفظ یونا بمعنی کبوتر است) پسر امتای و متوطن شهر جت حافر بود که در زبولون واقع است (کتاب دوم پادشاهان 25:14).

1- مراد شلمناصر است.

و محتمل است که مأموریت یونس برای دعوت مردم نینوی، در عهـد سـلطنت یربعام دوم و یا پیش از سـلطنت او که در سال 825 قبل از مسیح بود اتفاق افتاده باشد.

یونس: پس از وعدهٔ عذاب به مردم نینوی، از شـهر خارج گردید(1) و در یافا به کشتی سوار شـده به قصد ترشـیش حرکت نمود اما بطوفان عظیمی مبتلا شده بحسب خواهش خودش به دریا انداخته شد و اعجازا ماهی عظیمی وی را بلعید خلاصه: بعد از سه روز، ماهی وی را به ساحلی که محتمل است به صیدون نزدیك بوده افکند.

بار دیگر به یونس خطاب رسید که برخواسته به نینوی برو - فورا اطاعت کرد و وسعت و کثرت مخلوق شهر نینوی: بتوسط نوشتجات قدیمه و تفتیشات جدیده ثابت است (به خلاصه از قاموس مقدس با تصحیحات لازمه از محرر این تفسیر).

تفصیل تاریخ یونس «یونان» «یونا»

یونس (قرآن و نسخهٔ فارسی کتاب یونس) یونان (نسخهٔ عربی کتاب یونس مشکول).

یونا (قاموس مقدس) از پیمبران است، خداوند به او وحی فرمود که به شـهر بزرگ نینوی برود و آنها را به خدا دعوت کند و از شرارت ایشان جلوگیری کند.

یونس: به شهر نینوی رفت و سالها تبلیغ نمود و مردم دعوتش را نپذیرفتند لذا یونس از درگاه خدا تقاضای نزول عذاب بر مردم نینوی نمود و خداونـد مسـئول یونس را به اجـابت مقرون ساخت و یونس روز وقوع عـذاب را به مردم اعلام نمود و خود از نینوی فرار کرد درحالی که بر مردم نینوی خشمناك بود.

امـا چون یونس هم در تقاضای عـذاب و هم در رفتن، دامن صبر را از کف داده بود و تا تعیین آخرین سـرنوشت قوم نینوی توقف نکرده بود مورد اعتراض الهی قرار گرفت.

لـذا پس از آنکه یونس برخاست و به یافا فرود آمـده کشتی ای یافت که عازم ترشـیش بود و کرایه اش را داد و سوار شـد تا به ترشـیش برود: خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که

1- پادشاه نینوی بسـبب تهدیـدات یونس و مشاهدهٔ آثار عذاب مردم را به روزه داری امر سـخت نمود و نینویان تائب گشـته هلاکتی که بر سرهای ایشان معلق بود برطرف شد.

تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیك بود که کشتی شکسته شود، و ملاحان ترسیدند و نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبك سازند، اما یونس در اندرون کشتی خواب بود؛ ناخدای کشتی نزد او آمده گفت: ای خفته تو را چه شده؟ برخیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را نجات بدهد.

اهل کشتی به یکدیگر گفتند: بیائید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا بسبب چه کس بر ما وارد شده است؛ پس چون قرعه انداختند قرعه بنام یونس درآمد، پس از یونس پرسیدند که: شغل تو چیست؟ و از کجا آمده ای و وطنت کدام است و ازچه قوم هستی؟ یونس جواب داد من عبرانی هستم و از سرپرستی بندگان یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است فرار کرده ام، و ترسان می باشم.

اهل کشتی گفتند: با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود زیرا دریا بر تلاطم خود می افزاید؟ یونس گفت: مرا به دریا بیندازید تا دریا ساکن گردد زیرا می دانم این تلاطم عظیم بسبب من بر شما وارد شده است.

اهل کشتی سعی کردند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیراکه تلاطم دریا زیاد بود اهل کشتی نزد یهوه دعا کرده گفتند: آه بخاطر جان این شخص هلاك نشویم و خون بی گناه را بر ما مگذار زیرا تو هرچه می خواهی می کنی، پس یونس را برداشته در دریا انداختند و تلاطم دریا آرام شد. و اهل کشتی از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانیها گذرانیدند و نذرها نمودند، اما خداوند ماهی بزرگی را مأمور فرمود که یونس را فروبرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند:(1).

دعاء یونس

یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعاء نمود (دعای یونس تا حدی مفصل است) پس خداوند به ماهی امر فرمود که: یونس را بر خشکی بیندازد لذا ماهی: یونس را از دهان خود به زمین بی درخت و گیاه، بیرون انداخت.

و چون یونس از توقف در شکم ماهی بیمار و بدنش فرسوده شده بود (چون طفلی

1- علی القاعده سر ماهی برای سر یونس از آب بیرون بوده است.

که از مادر متولد شود) لذا خدا: برای حفظ بدن یونس از آفتاب و هم برای تغذیهٔ او درختی شبیه به بوتهٔ کدو برای یونس رویانید(1)

اما مردم نینوی

اما مردمان نینوی در غیاب یونس چون آثار نزول عـذاب را مشاهده کردند و یونس را هم در میان خود ندیدند به خدا ایمان آوردند و روزه را نـدا کرده از بزرگ تا کوچك پلاس پوشـیدند و چون پادشاه نینوی از این امر اطلاع یافت از کرسـی خود برخاسـته ردای خود را از بر کند و پلاس پوشیده بر خاکستر نشست، و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوی ندا در دادند که: مردمان و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرنـد و آب ننوشـند و مردمان و بهایم به پلاس پوشـیده شوند و نزد خدا به شدت اسـتغاثه نمایند و هرکس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بـازگشت نمایـد، شایـد خـدا از حـدت خشم خود رجوع نمایـد تا هلاك نشویم، پس چون خـدا دیـد که از راه زشت خود بازگشت نمودند، بلائی را که گفته بود به ایشان برساند، بعمل نیاورد (و خداوند هم عذاب را از مردم نینوی برطرف کرد).

دنبالهٔ واقعهٔ روئیده شدن درخت

خـدا درختی شبیه کـدو رویانید و آن را بالای یونس نمو داد تا بر سـر وی سایه افکنده او را از حزنش آسایش دهد و یونس از آن درخت بی نهایت شادمان شـد، اما چون خاطرهٔ مردم نینوی یونس را رنـج می داد، در فردای آن روز در وقت طلوع فجر، کرمی درخت را زد و درخت خشك شـد، و چون آفتاب برآمد خدا باد شـرقی گرم وزانید و آفتاب بر سـر یونس تابید بحدی که بی تاب شده و تقاضای مرگ کرد، خدا به یونس جواب داد که:

آیا صواب است که بجهت این درخت غمناك شوی؟ دل تو برای درخت سوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمو ندادی که در یك شب بوجود آمد و در یك شب ضایع گردید، آیا من بجهت نینوی شهر بزرگ که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که

1- خدا نفرموده درخت کدو رویانیدیم بلکه فرموده: درختی شبیه کدو رویانیدیم.

در میان راست و چپ تشخیص نمی تواند داد و نیز بهایم بسیار؛ رحم نکنم و از عقوبت آنان نگذرم؟ (به خلاصه از کتاب یونس با ملاحظهٔ اخبار و تفاسیر و نظریات محرر این تفسیر).

دنبالهٔ مأموریت

پس از بهبودی حال یونس، بار دیگر، کلام خداوند بر یونس نازل شده گفت:

برخیز و به نینوی شـهر بزرگ برو و آنها را موعظه کن، آنگاه یونس برخاسـته برحسب فرمان خداوند به نینوی رفت و نینوی شهر بسیار بزرگ بود که مسافت سه روز داشت.

و یونس به مسافت یك روز داخل شهر شده به موعظه شروع نمود و مردم به یونس گرویدند.

ضبط لغات

یونس: بضم اول و حرکات ثلاث در نون، و همزه داده می شود اسم پیغمبری است است (به ترجمه از قاموس در لغت انس).

یونان: در عهد عتیق عربی بجای یونس «یونان» نوشـته است و ظاهرا یونس لغت یونانی است بدلیل حرف تعریف ملحق که (سـین) است، زیرا (س) علامت تعریف است، که در آخر اکثر اسامی یونانی دیده می شود مانند ارسـطاطالیس (ارسطو) و الیاس (ایلیا) و یونس (یونا) و غیرها.

در تاریخ ایران باستان ج 3 ص 2276 علامت تعریف یونانی را (آس) گفته است و لیکن گویا اشتباه کرده و همان (س) تنها صحیح است.

یونان: نبی. روت التوراة انه طرح فی البحر و ابتلعه الحوت و قذفه الی البر بعد ثلاثة ایام. دعا اهل النینوی الی التوبة (منجد ج 2).

ذو النون: نبی تناسب اخباره فی القرآن ما جاء فی التوراة عن النبی یونان (منجد ج 2).

النون: الدواة. الحوت ج نینان و أنوان (منجد ج 1).

الحوت: القرش، و قد انقرض هذا النوع و لم یبق منه الا نوع طوله 8 امتار (معجم القرآن).

ص: 526

صدر بلاغی در کتاب فرهنگ قصص قرآن ص 420 می نویسد: «در کتاب مع - الاسماك (به ترجمه) می نویسد: بی فائده نیست بدانید که یکی از دانشمندان بزرگ که در حالات و زندگانی «زواحف» تحقیق و مطالعه کرده، روزگاری دراز بحث و جستجو می کرد که نوع ماهی ای را که یونس را بلعیده بیابد، و اخیرا ادعا کرده که آن ماهی نوعی از ماهیان غضروفی است که طولش به پانزده متر می رسد، و این نوع ماهی منقرض شده جز یك قسم ازآن که (طولش هشت متر و نامش قرش سفید است) باقی نمانده و این ماهی را گاهی هم ابو مطرقه و ابو منقار می نامند».

أمتای: (بفتح همزه و کسر و نیز فتح میم و شد تاء الفی و یاء آخر) بمعنی حقیقی است (عهد عتیق مشکول کتاب یونان 1:1 و کتاب دوم پادشاهان 25:14 و قاموس مقدس).

جت حافر: (جت: بفتح جیم و شد تاء مفتوح یعنی فشردنگاه و حافر بفتح حاء الفی و فتح فاء و راء آخر یعنی چاه) (حافر از ریشهٔ حفر بمعنی کندن است) جت حافر (کتاب دوم پادشاهان 25:14) یکی از شهرهای زبولون است که در اراضی حافر واقع بود (کتاب اول پادشاهان 10:4) و بعضی گمان برده اند که موضعش همان مزرعهٔ المشهد می باشد که به مسافت 2 میل بطرف شرقی سفوریه واقع و مسقط الرأس یونس نبی می باشد (عهد عتیق مشکول و قاموس مقدس).

یربعام: (بفتح یاء و ضم راء و سکون باء و عین الفی و میم آخر) کلمه مرکب است از یرب و از عام و معنی آن به گفتهٔ قاموس مقدس: قوم متعدد است و محرر این تفسیر معتقدم که یرب بمعنی تربیت می کند و پرورش می دهد و عام بمعنی قوم و به عبارت دیگر عموم است یعنی مربی عموم. و یربعام اسم دو نفر است: 1 - پسر ناباط اولین پادشاه اسباط عشره که از سال 931-909 قبل از مسیح سلطنت نمود و وی از سبط افرائیم بن یوسف بود.

2 - پسر یوآش که 41 سال سلطنت کرد یعنی از سال 790 تا 749 قبل از مسیح و تمامی قبایح یربعام اول را به جاآورد (قاموس مقدس به خلاصه).

نینوی: در معجم البلدان می نویسد: بکسر اوله و سکون ثانیه و فتح النون و الواو بوزن طیطوی، و هی قریة یونس بن متی (ع) بالموصل و بسواد الکوفة ناحیة یقال لها نینوی

منها کربلاء التی قتل بها الحسین (رض).

در قاموس مقـدس می نویسد: نینوی یعنی مأوی و منزل نین و آن یکی از قصـبات اشور و بزرگترین شـهرهای اشور است که اشور آن را بر کنار شرقی دجله روبروی موصل بنا کرد و از بابل بقدر 250 میل و از خلیج فارس تا بشمال غربی بابل 550 میل مسافت دارد.

علمای جغرافی را در خصوص اتساع نینوی اختلاف است... و قبر یونس برحسب تقلیـد در جانب مغربی تل (اطلال نینوی) واقع و جانب شرقیش مقبرهٔ مسلمانان است.

اما تاریخ نینوی از این قرار است که آن را اشور؛ یا به طوری که در حاشـیه مرقوم است نمرود بنا نهاد (توراة سـفر تکوین 11:10) و معلوم نیست که چه وقت نینوی از جملهٔ قصبات اشور شد ولی قول معتنی به آنست که در زمان سلف در عهد سلطنت سنخاریب بود.

نینوی در عهد سـلطنت سـنخاریب و اسـرحدون و اشوربانیپال در نهایت ترقی و رونق بود، مدی ها و بابلی ها آن را محاصره کرده در سال 606 قبل از میلاد آن را مفتوح ساختند.

و اگر چنانکه رأی اشخاصـی را معتبر دانیم که نینوی را کویونجك و نبی یونس دانسته اند پس محیط شهر نینوی 8 میل خواهد بود و تلهائی که قصرها را می پوشاند در کنار دجله می باشد و از جمله بناها و ساختمانهائی که علمای جغرافی و تاریخ یافته اند از این قرار است:

1 – سه هیکل که سلاطین پی درپی آمده اند و آنها را مرمت کرده اند.

2 – قصر شلمناصر است که برخی از جانشینانش مرمت نموده اند.

3 – قصر یکی از سلاطین است که سنخاریب و اسرحدون آن را تجدید نمودند.

4 – قصر تغلث فلاسر است.

5 – هیکل نبو است.

6 – قصر سنخاریب است که در طرف تل جنوب غربی واقع است.

7 – قصری است در طرف شمال غربی.

8 – دیوارهای شهر است که سنخاریب آنها را بنا نموده؛ اشوربانیپال مرمتشان کرد (قاموس مقدس به خلاصه).

ص: 528

ترشیش: (بر وزن تشریف) یعنی زمین سنگلاخ و آن مکانی بوده در ساحل شرقی افریقا یا در بندر جنوبی آسیا (و اختلافات دربارهٔ آن را در قاموس مقدس نقل کرده است).

بلد: قبلا گذشت.

زبولون: یعنی منزل و آن نام پسر ششمین یعقوب و لیئه (توراة سفر تکوین 30:

20) است و در اینجا مراد یکی از مقاطعات بارآور و خرم زمین کنعان است که به سبط زبولون داده شد، که فیما بین بحر روم و دریای جلیل بود (قاموس مقدس به خلاصه).

تل توبه

در معجم البلدان به ترجمه می نویسد: تل توبه: محلی است مقابل شهر موصل در سمت شرقی دجله متصل به نینوی، گویند: جهت این نام، برای آن است که چون عذاب بر اهل نینوی قوم یونس پیغمبر (ع) نازل شد در این تل جمع شدند و توبه کردند و تقاضای عفو از خدا کردند و در نتیجه توبهٔ آنها پذیرفته گردید: و عذاب از آنها برداشته شد و بر این تل، هیکل بتها بود هیکل را خراب کردند و بتها را شکستند و گویند گوساله یی در آنجا بود که معبودشان بود، آن را سوزانیدند.

اکنون در آنجا قبری است که زیارتگاه است و یکی از ممالیك از سلاطین آل سلجوق از امراء موصل بنای محکمی برآن کرده و نذورات برای آن آورده می شود و چهار شمع بسیار بزرگ در چهار زاویهٔ آن است که هر شمعی پانصد رطل وزن دارد و اسم سازنده و اهداکنندهٔ شمعها بر آنها نوشته است (ه).

دیر یونس

دیر یونس بن متی: این دیر منسوب به یونس متی (ع) است و باسم او ساخته شده است و دیر در بالای کوه و سمت شرقی موصل است و تا دجله دو فرسخ فاصله دارد و محل آن معروف است به نینوی و نینوی شهر یونس (ع) است، و زمین آن مالامال از گل و شقایق است در زیر دیر، چشمه ای است که به عین یونس معروف است و مردم، اینجا می آیند بعضی برای تفریح و بازی و بعضی برای تبرك محل و بعضی برای غسل کردن در چشمهٔ مزبور (به ترجمه از ص 115 کتاب دیارات شابشتی).

صوم نینوی

روزهٔ نینـوی: (التفهیم بیرونی (ص 248) به خلاـصه می نویسـد: نینوی نـام شـهری است (شـهرکی است بشام - خ ل) و این شـهر یونس پیغامبر (ع) است. و نام یونس: یونان است. و نزدیك ترسا آن چنان است که او به شـکم ماهی سه شبانه روز بوده است. و تاریخ آن پیش از روزهٔ بزرگ ترسایان به سه هفته باشد. و اول او روز دوشـنبه و فطرش روز پنجشنبه) (ه). (و این سه روز روزهٔ سنت است - شرح بیست باب ملا مظفر).

استدراك

1 - سـپهر در ناسخ التواریخ جلد هبوط: یونس را فرزند الیاس دانسـته و الیاس را همان امتای گفته است. محرر این تفسـیر گوید: «العهدة علی الراوی».

2 - شـهر موصل: کنار دجله و مقابل خرابه های نینوی واقع است، موصل در زمان خلفای قرن دوم اسـلامی به درجهٔ اهمیت رسـید و در قرون وسـطی یکی از مهم ترین مراکز تجارتی عراق بود و قماشـهای گوناگون آن، مطلوب هر بازار شد - کلمهٔ «ماسلین» که مصطلح زبان انگلیسی است محرف کلمهٔ موصل است.

خرابه های نینوی بر قطعهٔ وسـیعی ممتد هستند. ده معروف به «نبی یونس» که شامل بر مزار نبی یونس است در سمت جنوبی این خرابه ها واقع است ولی جهت شمالی نینوی تاکنون خرابه مانده است.

قسم شـمالی خرابه هـای نینوی را «لیـارد» کشف نمود و اکثر آثار آشوری نینوی که اکنون در موزه خانـهٔ لنـدن محفوظ است از اکتشافات اوست.

مزار یونس پیغمبر و قبرستان مسلمانان که در سمت جنوبی واقع اند مانع از کشف خیلی مواقع تاریخی هستند. (کتاب اماکن مقدسهٔ عراق ص 36 به خلاصه).

ارمیا

ارمیا: (بکسر همزه و سکون راء و کسر میم و یاء الفی) و یرمیا (بهمان وزن)

ص: 530

مرکب است از ارمی یا یرمی و از یا و به گفتهٔ قاموس مقدس یعنی یهوه به زیر می اندازد.

محرر این تفسیر گوید: معنای صحیح آن (یهوه تیر می اندازد) است، پدرش: حلقیا (بفتح حاء و سکون لام و کسر قاف و شد یاء الفی) است و ارمیا دومین انبیاء اعظم عهد عتیق است و وی در سال سیزدهم سلطنت یوشیا (بضم یاء واوی و کسر شین و شد یاء الفی) پسر آمون بدنیا آمده و کتاب ارمیا مشتمل است بر 52 باب و کتاب مراثی ارمیا مشتمل است بر 5 باب (مراثی ارمیا و نیاحات ارمیا: اسم یك موضوع است).

(بحث در تجزیه و تحلیل کتابهای ارمیا به فرصت دیگری موکول است).

عدنان: جد اعلای پیامبر اسلام (ص)

در منجد (ج 2) می نویسد: هو ابن اسماعیل بن ابراهیم: جد القبائل العربیة المقیمة فی شمالی بلاد العرب فی تهامة و نجد و الحجاز. منهم خرج بنو معد و من معد تناسل مضر و ربیعة و ایاد و انمار (ه).

یقول: محرر هذا التفسیر بان عدنان من نسل اسماعیل و لیس بابنه الحقیقی (ه).

عدنان مأخوذ من عدن فی المکان اذا اقام فیه، و منه جنات عدن ای جنات اقامة و خلود (ذیل کتاب محمد ص 1 - لمحمد رضا المصری):

حزقیل «حزقیال» «ذو الکفل»

اشاره

در قرآن مجید دو بار از ذو الکفل اسم برده شده است، یك بار در سورهٔ انبیاء و بار دیگر در سورهٔ (ص) که در سورهٔ اول در عداد صابران و داخلین در رحمت خدا و در شمار صالحان و در سورهٔ دوم در عداد اخیار معرفی شده است.

حزقیل یا حزقیال (بکسر و نیز فتح حاء و سکون زاء و کسر قاف و یاء الفی و لام آخر) کلمه مرکب است از حزق و از ایل و بمعنی قوت اللّه می باشد و او پسر بوزی کاهن بود که در یهودیه متولد گردید و هم در آنجا ایام طفولیت خود را به سربرده در سال 598 قبل از مسیح بخت نصّر آن حضرت را اسیر کرده با یهویاکین شهریار یهودا و اسراء بنی اسرائیل

در اراضی کلدانیان در کنار نهر خابور(1) مسکن داد.

گویند که حضـرت از دوستان خالص و صمیمی ازمیای نبی بوده از چگونگی زمان موت او به هیچ وجه اطلاعی نداریم جز اینکه برحسب تقلید مقتول و در مقبره ای که در حوالی بغداد است مدفون می باشد.

کتاب نبوت آن جناب به دو قسم منقسم گشـته: یکی به خرابی اورشلیم از دست بخت نصّر منتهی می گردد و دیگری از آن انتها شروع می کنـد - وی بیش از صد کرت بلقب «پسـر آدم» ملقب گشـته در حالتی که هیچ یك از پیغمبران بدین لقب ملقّب نگردیده اند جز دانیال که یك دفعه پسر آدم خوانده شده است و خود شاهد معزز و مکرّم بودن اوست.

و کتـاب نبوت آن حضـرت بطور نیکو و طرز پسـندیدهٔ تاریخی ترتیب یافته و شامل رؤیاهای مختلفه و رموز متعـدده و امثال و تشبیهات و اشارات و نبوات است (به خلاصه از قاموس مقدس و کتاب حزقیال عربی مشکول).

ذا الکفل: الیاس (ع)، و معناه عربیة، لفظا، صاحب الحفظ (معجم القرآن).

محرر این تفسـیر گوید: صاحب معجم القرآن در تشـخیص ذو الکفل، اشتباه کرده است که او را «الیاس» گفته و صحیح آن همان حزقیال است.

صاحب کتاب اقامـة الشـهود فی رد الیهود بقلم یکی از بزرگان علماء یهود (که مسـلمان شـده است) در کتاب مزبور می نویسد: «پیغمبر ایشان حضـرت حزقیل که ملقب به ذی الکفل است» (ص 137) نیز می نویسد: «بدان که سـبب ملقب بودن آن جناب اعنی حزقیل باین لقب که «ذی الکفل» باشد آن است که: کفالت فرموده از کشتن چهارصد نفر از انبیاء بنی اسرائیل که اشقیاء بنی اسرائیل ایشان را نکشند و به واسطهٔ کفالت آن حضرت آن انبیاء معدودین که کفالت از قتلشان را جناب حزقیل پیغمبر کرده بودند کشته نشدند و الا کشته

1- خـابور: نهری است که در زمین کلـدانیان جـاری و قوم یهود زمـان اسـیری در کنـار آن ساکن بودنـد و حزقیل نبی نیز با ایشان در آنجا سکونت می داشت و در اکثر نبوات خود به آن رود، اشـاره فرموده (حزقیال 1/1 و 3/15) رود خابور کانال بزرگی بود که در جنوب شرقی بابل راه داشت (قاموس مقدس به خلاصه).

می شدنـد - چنانچه در کتب سالفین مسـطور است که اشـقیاء بنی اسـرائیل بسا می شد که غالبا پیغمبر بلکه پیغمبران و اولیاء خود را می کشتند و هنوز تغییر به حالتشان نمی شد که گناهی بر خود گمان بردار باشند» (ص 139).

ذو الکفل: رجل ذکر فی القرآن مع الانبیاء (منجد ج 2).

حزقیال: هو ابن بوزی من سلالة لاوی. احد کبار انبیاء العهد القدیم الاربعة.

کان یشـجع شـعبه فی اشد المحن لا سیما عند ما حاصر نبوکدنصر اورشلیم و استولی علیها (586 ق م) قاضـیا علی مملکة یهوذا، له نبوة حزقیال من اسـفار العهـد القـدیم؛ فیها یـدعو الشـعب الی قبول القصاص الصارم الـذی اوقعه الرب علیهم؛ ثم یحذرهم من مخاطر رخاء العیش و عبادة الاوثان فی الاصقاع التی اجلوا الیها، و یشجعهم مبشرا ایاهم بالخلاص العتید (منجد ج 2).

دیر هزقل - داوردان

یاقوت در معجم البلدان به ترجمه می نویسد: دیر هزقل (بکسـر هاء و سـکون زاء و کسـر قاف) اصـلش حزقیل است بعد هزقل گفته اند و قصـهٔ کسـانی که خـدا دربـاره شان فرموده: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَـذَرَ اَلْمَوْتِ فَقٰالَ لَهُمُ اَللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيٰاهُمْ» دربارهٔ حزقیل و در این محل بوده است. این دیر مشـهور است و محل آن بین بصـره و عسـکر مکرم (بضم میم و سـکون کاف و فتـح راء) است.

و یکی از مفسـرین گفته که: مراد از آیـهٔ «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلىٰ قَرْيَـةٍ وَ هِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِـهٰا قٰالَ أَنّٰى يُحْيِي هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا» همین محل است، آنگاه گفته که: نزد این شهر خدا خر عزیر (ع) را زنده ساخت.

نیز یاقوت در معجم البلـدان در لغت (داوردان) (بـدال الفی و فتح واو و سـکون راء و دال الفی و نون آخر) به ترجمه می نویسد: داوردان از نواحی شرقی واسط است (واسط نام شهری بوده) و بنی داوردان و واسط یك فرسخ فاصله بوده است.

و ابن عباس دربارهٔ تفسیر آیهٔ «أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا...» گفته که: شهری بنام داوردان بوده که طاعون در آنجا افتاد و عموم مردم شهر فرار کردند و به خارج

شهر رفتند و بعضـی از مردم که در شهر مانده بودند مردند و بعضی سالم ماندند چون طاعون بر طرف شد فراریان سالما به شهر برگشتند – آنهـا که در شـهر مانـده بودنـد گفتنـد فراریـان عقلشان زیادتر بود و اگر ما هم فرار کرده بودیم تلفات نمی دادیم و اگر بار دیگر طاعون بیاید همگی فرار می کنیم اما در سال آینـده طاعون آمد و همگی از شـهر بدر رفتند وعدهٔ آنان متجاوز از سـی هزار نفر بود و به صـحرائی وسـیع درآمدند پس فرشـته ای از پائین صـحرا ندا داد که بالتمام بمیرید – پس همگی مردند آنگاه به دعای حزقیل زنده شدند با همان لباسها که به تن داشـتند، آنگاه بسوی شهر و دیار خود برگشتند، اما می دانستند که مرده بودند و زنده شده اند (بعدها به مرگهای طبیعی مردند) بالجمله: در همین محل که زنده شدند دیری ساختند که معروف به دیر هزقل شد و لیکن همان حزقیل است.

در معجم البلـدان دربـارهٔ این دیر سه قصه هم ذکر کرده است که برای اختصـار از ذکر آنهـا صـرف نظر کردیم که یکی قصـهٔ اخراج کردن مأمون یکی از منشـیان دار الکتابه است که قرآن را غلط خوانـده بود دیگر قصـهٔ کسـی است که باختیار خود در حضور مبرد و جمعی دراز کشید و مرد و دیگری قصهٔ ابو هذیل (بر وزن حسین) علاف (بر وزن صراف) است.

در عهد عتیق در کتاب حزقیال باب 37 راجع به این موضوع به خلاصه چنین می نویسد:

در همواری از اسـتخوانها پر بود؛ بی نهایت زیاده و بسـیار خشك بود و من چنانکه از طرف خداونـد مأمور شدم نبوت کردم و اینك تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر نزدیك شد و نگریستم که پی ها (اعصاب) و گوشت به آنها بر آمد و پوست آنها را از بالا پوشانید اما در آنها روح نبود، پس از آن چنانکه خداونـد مرا امر فرمود نبوت نمودم و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشـته بر پایهای خود لشـکر بی نهایت عظیمی ایستادند، و او مرا گفت:

ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل می باشند...

قبر ذو الکفل

معجم البلدان می نویسد: «شوشة: قریة بارض بابل. اسفل من حلة بنی مزید، بها قبر القاسم بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق و بالقرب منها قبر ذی الکفل و هو حزقیل فی بر ملاحة».

ص: 534

و نیز می نویسد: «بر ملاحة: بالفتح و الحاء مهملة، موضع فی ارض بابل قرب حلة دبیس بن مزید شرقی قریة یقال لها القسونات بها قبر باروخ أستاذ حزقیل و قبر یوسف الربان و قبر یوشع و لیس یوشع بابن نون و قبر عزرة و لیس عزرة بناقل التوراة الکاتب؛ و الجمیع یزوره الیهود و فیها ایضا قبر حزقیل المعروف بذی الکفل یقصده الیهود من البلاد الشاسعة للزیارة».

(بر ملاحة، بفتح باء و سکون راء و فتح میم و لام الفی و فتح حاء و هاء آخر است - حله بکسر حاء و شد لام مفتوح است - دبیس بر وزن حسین است - مزید بر وزن جعفر است - قسونات بضم قاف و ضم سین است - ربان بر وزن صراف است - عزره بفتح عین و سکون زاء و فتح راء و هاء آخر است) (ه).

در بیست میلی جنوب حله قریهٔ کفل دیده می شود که مدفن حزقیال پیغمبر (ع) در آن قریه است و عرب (کفل) به آن می گویند، و جهت انتخاب این لقب برای این بوده که کفالت کرد که اسراء یهود را از بابل نجات بدهد.

خانه ای در آنجاست که به معبد مقبرهٔ حزقیال راه دارد که خانه محل کتابخانه است و عادت بر این جاری شده که هرکس بلا عقب بمیرد کتابهایش را بر معبد مزبور وقف می کند (به ترجمه از کتاب نزهة المشتاق(1) فی تاریخ یهود العراق تألیف یوسف رزق اللّه غنیمة چاپ بغداد سال 1342 ه) و هم او در ص 197 می نویسد: و غلب التقلید علی ان هناك قبر حزقیال النبی و قد قال القدیس ابیفانوس ان قتل حزقیال کان علی ید رئیس امة الیهود اذ اغتاظ من النبی بما کان ینذد به ثم دفن فی المغارة التی دفن فیها سام و ارفخشاد من اجداد ابراهیم.

اسماعیل معروف به (صادق الوعد) پسر حزقیال

در قرآن کریم در سورهٔ مریم از اسماعیل «صادق الوعد» که دارای مقام نبوت و رسالت بوده است اسم برده و هم قرآن فرموده که: وی اهل خود را به اداء نماز و پرداخت زکاة

1- نزهة، بضم نون و سکون زاء و فتح هاء و هاء آخر است.

امر می داده و پسندیدهٔ درگاه پروردگار بوده است.

و از حضـرت ابی عبد اللّه (ع) به خلاصه منقول است که: اسماعیل مذکور در سورهٔ مریم: اسماعیل بن ابراهیم نیست بلکه وی پیامبری از پیامبران بوده که به قوم خود مبعوث گردیده و قوم: پوست از سر و روی او کنده اند.

و در کتاب خرائج، وی را اسـماعیل بن ابراهیم گفته اما در کتاب کامل الزیارات می نویسد که: حضرت صادق (ع) این قول را رد فرموده و می فرماید که: اسـماعیل پسـر حزقیل است و در ذیل آن می نویسد: «و ان اسـماعیل بن ابراهیم مات قبل ابراهیم» (رجوع به کتاب سـفینة البحار).

محرر این تفسـیر گوید: اسـماعیل بن ابراهیم پس از پدر خود وفات کرده است و مسلما راوی در ضبط حدیث و یا ناقلین در نقل آن اشتباه کرده اند.

سپهر در ناسـخ التواریخ اسـماعیل را پسـر حزقیل مذکور در سال 2588 نوشـته و هم او می نویسـد که: این اسـماعیل به «صادق الوعد» معروف است.

در تفسـیر مجمع البیان در جهت لقب صادق الوعـد می نویسـد: که او با مردی وعده گذارد که در محلی «شـهری یا دهی» منتظر آن مرد باشد و لیکن آن مرد؛ این وعده را فراموش کرد و اسـماعیل (بنقل از حضـرت صادق «ع») یك سال و بقولی سه شبانه روز (بنقل از مقاتل) انتظار کشید تا آن مرد به نزد او آمد.

تماس قرآن کریم با پارس و ماد و لیدیا و شمال ایران تا رود سیحون و مشرق ایران تا رود سند و بابل و شامات و فلسطین و شهرهای فینیقیه

کوروش کبیر (بزرگ) «ذو القرنین» «عقاب شرق»

اشاره

کوروش کبیر: همان ذو القرنین مـذکور در سورهٔ کهف از قرآن کریم است که بر پیکر او آرم «ذو القرنین» یعنی دو شاخ و نیز دو بال عقاب را می بینیم.

و مولانـا ابو الکلاـم آزاد وزیر سـابق فرهنـگ کشور هنـد «ذو القرنین» را با «کوروش کبیر» منطبق دانسـته است. و صـدر بلاغی در کتاب فرهنـگ قصـص قرآن به آن اسـتناد کرده است (ه) (کوروش: غیر از ذو القرنین مـذکور در وقـایع تاریخی سالهای 1191 و 1216 بعد از طوفان است که قبلا در این تفسیر گذشت).

معنی ذو القرنین

1 - ذو القرنین (یعنی صاحب دو شاخ) لقب کوروش کبیر است.

یك مجسمهٔ سنگی در نزدیکی های پایتخت ایران باستان - استخر - قریب پنجاه میلی سواحل رودخانهٔ «مرغاب» نصب شده.

مجسـمهٔ مذکور به قامت یك بشـر معمولی است که کوروش را نشان می دهد، در دو - طرف او دو بال مثل بالهای عقاب و در روی سر او دو شاخ بصورت شاخ قوچ وجود دارد.

دست راست او کشیده و به جلو اشاره می کند، لباس پیکر، از نمونهٔ همان لباسهائی است که از پادشاهان بابل و ایران در مجسمه های آنها دیده ایم.

این مجسـمه ثابت می کند که تصور ذو القرنین فقط دربارهٔ کوروش در مردم پیدا شده و از این خیال، مجسـمه ساز نیز پیکر او را با دو شاخ ساخته است.

قوچی که در رؤیـای دانیـال نبی آمـده مثل قوچهای معمولی دو شاخ دارد ولی شاخ آن مثل سایر قوچها قرار نداشـته بلکه یکی از آنها رو به جلو و دیگری پشت آن و رو به عقب بوده و عین این تصور را در مجسمهٔ فوق می بینیم.

2 - دو بـال مجسـمهٔ کوروش گویای همان تصوری است که در سـفر اشـعیا از قول او بنام عقاب شـرق ذکر شـده است (باب 11:46) از همین لحاظ مجسـمه به مرغ شهرت یافته و رودخانه ای هم که از کنار آن می گذرد بهمین مناسبت مرغاب نامیده شده است (به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 26).

اشارهٔ اجمالی بتواریخ ما قبل و ما بعد کوروش بزرگ

اشاره

تشکیل دولت سومری ها. بیش از 3000 سال قبل از میلاد.

ص: 537

تشکیل دولت اکدی ها. تقریبا 2800 سال قبل از میلاد.

قوت گرفتن سومری ها بار دیگر. 2500 سال قبل از میلاد.

عهد اول تشکیل دولت عیلام.... سال قبل از میلاد.

انقراض دو دولت سومر و اکد بدست عیلامی ها. 2280 سال قبل از میلاد.

عهد دوم عیلام و برقراری آن در بابل طی سلسله: 2225 تا 745 سال قبل از میلاد.

1 – سلسلهٔ اول که بزرگتر و نمایان ترین پادشاهان... سال قبل از میلاد.

این سلسله حمورابی است ششمین پادشاه آن است.

سلطنت حمورابی. 2123 تا 2080 سال قبل از میلاد.

2 – هیت ها.... سال قبل از میلاد.

3 – کاسی ها (بشد سین)... سال قبل از میلاد.

4 – یاپاش ها (معروفترین پادشاه این سلسله بخت نصّر اول است). 1184 سال قبل از میلاد.

5 –..... سال قبل از میلاد.

6 – یا بازی ها. 1052 تا 1032 سال قبل از میلاد.

تشکیل دولت اشور (آسور). 745 سال قبل از میلاد.

عهد سوم عیلام. 745 سال قبل از میلاد.

انقراض دولت عیلام بدست دولت اشور (آسور). 645 سال قبل از میلاد.

آمدن آریان ها به ایران. بین 2000 و 1400 سال قبل از میلاد.

دورهٔ دولت مادها. 701–550 سال قبل از میلاد.

دورهٔ اول پارسی ها و تشکیل سلسلهٔ هخامنشی. حوالی 730 سال قبل از میلاد.

شاهان هخامنشی

1 – چیش پش (پش بکسر پاء و سکون شین). 2 – کمبوجیه.

3 - کوروش. 4 - چیش پش.

5 - کوروش. 6 - کمبوجیه.

ص: 538

7 – کوروش بزرگ. 8 – کمبوجیه.

9 – داریوش اول – بزرگ. 10 – خشیارشا.

11 – اردشیر اول (ارت خشثر). 12 – خشیارشا دوم.

13 – سغدیانس. 14 – داریوش دوم.

15 – اردشیر دوم (ارت خشثر). 16 – اردشیر سوم.

17 – ارشك. 18 – داریوش سوم.

در عهد داریوش سوم، اسکندر قشون به ایران کشید و والی باختر زخم مهلکی به داریوش زده فرار کرد و اسکندر وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود، بامر اسکندر نعش او را با تشریفات به پاسارگاد برده دفن کردند.

دنبالهٔ تواریخ پادشاهان ایران

فوت داریوش سوم و انقراض سلسلهٔ هخامنشی. 330 سال قبل از میلاد.

دورهٔ مقدونی (سلطنت اسکندر). 330 سال قبل از میلاد.

فوت اسکندر و آغاز فترت. 323 سال قبل از میلاد.

دورهٔ پادشاهان سلوکی. 312–129 سال قبل از میلاد.

دورهٔ پارتی ها (تشکیل سلسلهٔ اشکانیان). 256 سال قبل از میلاد.

انقراض دولت اشکانیان. 224 سال بعد از میلاد.

دورهٔ دوم پارسی ها و تشکیل سلسلهٔ ساسانیان. تقریبا 211 سال بعد از میلاد کتاب ایران قدیم (ص 215) می نویسد: حبشی ها که مسیحی بودند یمن را تصرف کردند و سردار حبشی (ابرهه) که فتوحاتی کرده بود حکومت خود را محکم نموده کلیساها در صنعا بنا کرد.

اوایل 600 سال بعد از میلاد. اوایل 576 سال بعد از میلاد 570 سال بعد از میلاد.

امپراطور روم از این اوضاع خشنود و انوشیروان

ص: 539

مکدر شد لذا قشون فرستاد و حبشی ها را از یمن راند پس از آن خانوادهٔ حمیر دست نشاندهٔ ایران گردید و سپاهیان ایرانی که در آنجا مانده بودند با اهالی مخلوط شدند چنانکه اعراب دورهٔ اسلامی، آنها را (ابناء) می نامیدند.

هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله 622 سال بعد از میلاد در ژون (یعنی ماه ششم).

(ص 234 کتاب ایران قدیم) شکست خسرو پرویز از هرقل پادشاه روم 628 سال بعد از میلاد.

در جنگ دستگرد و خلع شدن او از سلطنت و پس از چندی کشته شدن (ص 225 کتاب ایران قدیم).

جلوس یزد گرد سوم پادشاه ایران. 632 سال بعد از میلاد.

نهضت مسلمین بطرف ایران... سال بعد از میلاد.

جنگ زنجیر (یا) ذات السلاسل در نقطه ئی نزدیکی خلیج فارس و کویت امروزی بسرکردگی خالد سردار نامی مسلمین. 633 سال بعد از میلاد (سال 12 هجری قمری).

جنگ پل که 4 هزار نفر از مسلمین کشته شدند و بعدا فاتح شدند. (سال 13 هجری).

جنگ قادسیه و تصرف کردن مسلمین 636 سال بعد از میلاد.

ص: 540

مداین را (قادسیه در نزدیکی محلی بود که در زمان بعد آن را کربلا نامیدند). (سال 14 هجری).

جنـگ جلولاـء [جلولاء در نزدیکی حلوان بود و حلوان: قلعه ای بود در کوههای کردسـتان «زاگرس» صـفحهٔ 235 ایران قدیم](1) 637 سال بعد از میلاد (سال 16 هجری).

بنا کردن مسلمین شهر کوفه و شهر بصره را. (سال 17 هجری).

جنگ نهاوند (و آن آخرین جنگی بود که یزدگرد سوم با مسلمین نمود). 642 سال بعد از میلاد (سال 21 هجری).

کشته شدن یزدگرد سوم و انقراض سلسلهٔ ساسانیان.

(تاریخ ایران قدیم تألیف مشیر الدوله). 652 سال بعد از میلاد (سال 31 هجری).

خلاصهٔ زندگانی کوروش بنقل از کتاب ایران قدیم

کوروش بزرگ: پدرش کمبوجیه پادشاه پارس است که دست نشاندهٔ ماد بود و مادر - کورش: ماندانا دختر شاه ماد است.

(پاسارگاد: پای تخت دولت پارس قبل از داریوش بزرگ بوده، این محل را اکنون مشهد مرغاب می نامند).

کوروش در سال نهم سلطنت خود همدان را تسخیر کرد 550 ق. م

1- حلوان: بین کرند و پل ذهاب بوده است ب.

و سه دولت نامی آن زمان یعنی لیدیه و بابل و مصر از سقوط دولت بزرگ ماد و قوی شدن پارس متوحش شدند.

کوروش: سارد و لیدیه را تسخیر کرد. 546 ق. م (سارد: پای تخت لیدیه است) کوروش: مستعمرات یونانی را در آسیای صغیر تسخیر کرد. 545 ق. م کوروش: از طرف شمال تا رود سیحون پیش رفت و در کنار آن رود شهری باسم خود بنا کرد، بعد از طرف مشرق تقریبا تا رود سند پیشرفت. و جنگش مدت 8 سال طول کشید.

کوروش: بابل را تسخیر کرد. 539-538 ق. م (بعضی از محققین بر این عقیده اند که لشکرکشی های کوروش بطرف مشرق و شمال شرق بعد از تسخیر بابل بوده).

(بعد از تسخیر بابل تمام ممالکی که مطیع بابل بودند با طاعت کوروش درآمدند از جمله: فلسطین و فینیقیه را باید ذکر کرد - دو شهر موسوم به صور و صیدا از معروفترین شهرهای فینیقیهٔ آن زمان بودند).

کوروش: نسبت به ملت بنی اسرائیل که از زمان بخت نصّر در اسارت بودند مهربانی مخصوص ابراز نمود و ظروف طلا و نقره که بخت نصّر از بیت المقدس آورده بود به آنها رد کرد و اجازه داد به فلسطین مراجعت کرده در بیت المقدس معابد قدیم را که آسوریها خراب کرده بودند تعمیر نمایند.

کوروش: پس از تسخیر بابل و شامات و فلسطین و شهرهای فینیقیه و غیره به ایران

مراجعت کرد و در طرف مشرق به قشون کشی پرداخت (از کارهای او در این زمان اطلاعی نداریم) وفات او در 529 ق. م بوده.

روایات دربارهٔ کیفیت وفات او مختلف است:

هرودوت می نویسد: کوروش؛ در جنگ با ماساژت ها (که قومی از سك ها بودند) که بین دریای خزر و آرال سکنی داشتند کشته شد - توضیح آنکه کوروش ملکهٔ ماساژت ها - را خواستگاری کرد - او جواب توهین آمیزی داد و جنگ در گرفت، بعد پسر ملکه در این جنگ اسیر شد و خود را کشت، در جنگ بعد کوروش زخم برداشته درگذشت و ملکه امر کرد سر کوروش را در طشتی پر از خون انداختند و به سر خطاب کرده گفت:

تو که از خونخواری سیر نمی شدی حالا از این خون چندان بخور تا سیر شوی.

برس (بکسر باء و ضم راء) نوشته که: کوروش در جنگ با عشیرهٔ دها (بفتح دال) (یکی از عشایر سکائی) در حوالی گرگان کشته شد.

کتزیاس: نوشته: کوروش، در جنگ با سکاها زخم برداشت و از آن درگذشت.

و نعش او را در پاسارگاد(1) (مشهد مرغاب کنونی) دفن کردند (به خلاصه از ص 62-71 کتاب ایران قدیم).

لغت پارس

پارس: با پاء عجمی و سکون راء و سین (هر دو بی نقطه) به ترکی اسم یوز است و همگی منجمین اشتباهی کرده اند که در دورهٔ سنین اثنی عشریهٔ ترکی آن را به پلنگ تعبیر کرده اند و غلط دیگر اینکه پاء فارسی را بباء موحده می گویند و صاحب نصاب با وجود آنکه کمال مهارت در لغت عرب و عجم داشت چون کلمه ترکی بوده باشتباه افتاده، در منظوم خود به پلنگ تعبیر کرده است چنانچه گفته است، «موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار - الی آخر».

و این اسامی سالهای ترکی، همه ختائی ایغوری است که بعضی از آنها نیز تحریف شده

1- پارساگه (بکسر گاف) که مشهد مرغاب یا مشهد مادر سلیمان هم می نامند و آن در شمال استخر فارس واقع و در درهٔ میان ده بید و قوام آباد است (کتاب فروغ مزدیسنی ص 31).

است و پلنگ را «قپلان» بفتح قاف و سکون پاء عجمی خوانند که عربان «نمر» گویند.

گردنهٔ واقع بین آذربایجان و زنجان: قپلان کوه است که آنجا پلنگ زیاد بوده که اکنون بتحریف «قفلان کوه» با فاء می خوانند.

صاحب مخزن الادویه در ترجمهٔ «یوز» می گوید: یوز بضم یاء و سکون واو و زاء معجمه: اسم فارسی «فهد» است که بترکی «پارس» و به هندی «چیتا» گویند.

(به خلاصه از کتاب زنبیل حاج فرهاد میرزا ص 195 با تصحیح آن از قرابادین کبیر).

نسب کوروش

جد کوروش «هخامنش» نام داشت مؤرخین و کتیبهٔ داریوش می گویند که:

پادشاهان ماد و پارس به او منتسب بوده اند و باین مناسبت سلسلهٔ خود را هخامنشی نامیده اند.

پسر هخامنش - چیش پش نام داشت که یونانیان آن را تحریف کرده «تائزبیز - » گویند.

(کمبوجیه در زبان یونانی «کامبیز» خوانده می شود و عرب کمبوشیا می گوید).

(کمبوجیه نام پدر کوروش و نیز نام پسر کوروش است و لقب «اهشورش» را بر اسم پسر مزید کرده است و یونانیان «اهاسورس» و عرب «اخشورش» می گوید).

یونانیان «بردیا» را «سمردیز» می گویند و وی همان گئوماتاست که ماد، را به طغیان واداشت و خود را بنام بردیا و برادر کوروش معرفی نمود تا آنکه داریوش کئوماتا را کشت.

داریوش پسر عموی کوروش است(1) که پس از کمبوجیه پسر کوروش به پادشاهی رسید.

پدر داریوش: گشتاسب است و یونانیان «هیستاس بیز» می نامند و در اوستا بنام «ویشتاسب» خوانده شده.

پس از داریوش ارتخشیث که یونانیان ارتاگزرسس و عرب اردشیر گوید، پادشاه شد.

نام این چهار پادشاه را در اسفار یهود می توان یافت که عبارتند از: کوروش - اخشورش - داریوش - اردشیر.

1- پسر عم کمبوجیه است و متن ما، مطابق مندرجات ص 79 (ترجمه) است.

بنای هیکل مقدس اورشلیم در زمان کوروش شروع و در ایام اردشیر پایان پذیرفت.

(به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 46 و 47).

ادوار تاریخ قدیم ایران و پای تخت های آن

مؤرخین عصر حاضر تاریخ قدیم ایران را به سه دوره تقسیم نموده اند:

دورهٔ اول: شامل حوادث قبل از هجوم اسکندر مقدونی به ایران است.

دورهٔ دوم: دوران پارتهاست که اعراب «ملوك الطوائف» می خوانند و در ایران به اشکانیان نیز موسوم است.

دورهٔ سوم: همان عصر ساسانی است (در سال 560 ق م، کشور ایران به دو استان مهم تقسیم می شد: قسمت جنوبی موسوم به «پارس» و قسمت شمالی معروف به «ماد» بود که عرب آن را «ماهات» و یونانیان «میدیا» می نامند).

(پای تخت عیلامی ها و پارس شهر شوش بود که اکنون بنام اهواز در جنوب ایران واقع است).

(پای تخت «ماد» یا «میدیا» شهر «هنگمتانه» که عرب همدان گوید - بود که اکنون نیز بهمین نام آباد است، فقط محل آن کمی از محل قدیم دورتر شده است).

(پس از اینکه اردشیر جانشین داریوش شد، استخر را پای تخت خود قرار داد و تا پایان کار دولت هخامنشی پای تخت بود تا در عهد داریوش سوم معروف به «دارا»؛ پای تخت، بدست اسکندر افتاد و به آتش سوخت).

(روزگار تسلط اعراب مسلمین بر ایران، استخر یك قریهٔ کوچکی بود و در شصت میلی آن، شهری بنام شیراز بنا کردند که اکنون حاکم نشین پارس است).

(به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین تألیف مولانا ابو الکلام آزاد ص 26 و 27 و 29).

دولت پارس و حملات کوروش

موقعی که دو دولت اشور و بابل قدرت داشتند پارس و ماد مدتها در فشار تعدی آنان بود، پس از خرابی نینوی (پای تخت اشور) (612 ق. م) و پایان یافتن کار سلطان اشور، امرای شمالی ایران آزادی بیشتری یافتند و کم کم دولت محلی «ماد» را بناء نمودند؛

قبائل پارس نیز بهمین طریق فرصتی یافتنـد که سـر بلند کنند و همچنین در جنوب، از کشور دیگری بنام «انشان» یا «انزان» نیز نام برده می شود که حدود آن نامعلوم است.

پس از خرابی نینوی: بابل رونق تازه گرفت و پادشاه مقتـدر آن بنوخدنصـر «بخت النصـر » به تمام آسـیای غربی دست پیدا کرد و طبعا دو کشور ماد و پارس گمنام و بی اهمیت ماندنـد، تا سال 559 ق. م که جوانی از خاندان هخامنشـی موسوم به کوروش را امرای پارس حاکم خود نمودنـد و او ماد را تصـرف نمود، و بعـد لیـدیا و پس از آن به تصـرف نواحی مشـرق پرداخت و بعد بابل را فتح کرد و حملهٔ سوم او به شمال بود و عاقبت در سال 519 ق. م رخت از جهان بربست.

(کوروش را یونانیان «سائرس» و عرب «قورش» و خشیارشا می گوید).

(کوروش با پادشاه لیدی Lydyah که کرزوس Crosus نام داشت روبه رو گردید).

لیدی در آسیای صغیر که امروز موسوم به آناطول – ترکیه – حاضر است، قرار داشت، حکومت لیدی دست نشاندهٔ یونان بود.

(حملهٔ دوم کوروش متوجه مشرق شد، قبائل وحشی «گیدروسیا» و «باکتریا» که در نواحی مشرق سکونت داشتند سر به طغیان برداشتند و لازم بود گوشمالی به بینند).

(گیدروسـیا: شامل سـرزمینی است که بین ایران جنوبی و سـند واقع شـده و امروز به مکران و بلوچسـتان موسوم است و باکتریا همان بلخ است) مؤرخین یونانی از این حملهٔ کوروش نام می برند ولی چون به کشور آنها مربوط نبوده از تفصیلات آن خودداری کرده اند؛ گمان می رود بین سالهای 540 و 545 ق م باشد.

رسـیدن کوروش به بلخ در آن زمان در حکم رسیدن به آخرین نقطهٔ شرق بود زیرا کوروش از ایران جنوبی برخاسته و سپس به مکران و بعد به کابل رفته و بلوچستان را پیموده بسوی بلخ رو نهاده بود.

ظن قوی می رود که سـرزمین سـند نیز در این حملهٔ کوروش فتح شده باشد پارسـیان؛ «سند» را بنام «هند» می خواندند، در کتیبهٔ داریوش نام «هند» در فهرست 28 کشوری که گشوده است ذکر شده.

(روایات قومی یهود دلالت دارد که: دانیال، عزرا، نحمیاه و حجی پیغمبر از مقربین نزد کوروش و داریوش و اردشیر بوده اند و با احترام تام در دربار ایشان می زیسته اند).

(موضوع اسپر و مردخای مربوط بهمین اردشیر است).

(ماد در شمال پارس قرار داشت و حدود آن به کوههای شمال که متصل دریای خزر و دریای سیاه می شوند؛ می رسید، این نواحی بعدها به قفقاز و باصطلاح پارسیان «کوه قاف» موسوم گشت.

کوه قفقاز فعلی در این سلسله کوهها وجود دارد، در این حمله کوروش به نزدیك رودی رسید؛ و در اطراف آن اردو، زد، از آن زمان این رود بنام «سائرس» یا رود کوروش موسوم شد.

شك نیست که در این حمله با اقوام کوهستانی این منطقه روبه رو شده و این اقوام از دست قومی بنام «یأجوج» و «مأجوج» شکایت کرده اند، لذا کوروش دستور داده، سدی آهنین در برابر آنان بنا کنند (مؤرخین یونان متأسفانه بتدوین حوادث این لشکرکشی اعتناء نکرده اند) (به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 35 و 44 و 45).

عصر و دین کوروش

کوروش و زردشت در یك زمان می زیسته اند و زمان زردشت از شش قرن قبل از میلاد تجاوز نمی کند.

اگر قبول کنیم که ذو القرنین دین مزدیسنی داشته، نه تنها قرآن دربارهٔ او ایمان به خدا و روز شما را ثابت نموده بلکه او را جزء وحی رسیدگان از طرف خدای قلم داده است (به خلاصه از ص 68 و 71 ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد).

تماس قرآن کریم با سد یأجوج و مأجوج

اشاره

قرآن کریم در دو سوره، از یأجوج و مأجوج اسم برده است: 1 - در سورهٔ کهف فرموده «إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ» 2 - در سورهٔ انبیاء فرموده: «حَتّٰى إِذٰا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ» .

ص: 547

قرآن کریم در دو سوره، از یأجوج و مأجوج اسم برده است: 1 - در سورهٔ کهف فرموده «إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ» 2 - در سورهٔ انبیاء فرموده: «حَتّٰى إِذٰا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ» .

نقطهٔ شمال شرقی عهد کوروش به مغولستان (منغولیا) موسوم بود و قبایل کوچ نشین آن منغول نامیده می شدند: و اصل منغول کلمهٔ «منگوك» یا «منچوك» بوده است و در هر دو حال این کلمه: با کلمهٔ مأجوج بسیار نزدیك است که یونانیان نیز «میگاك» می خوانده اند.

در تاریخ چین از قبیلهٔ دیگری در این سرزمین اسم برده می شود که بنام «یواشی» خوانده می شده اند و ظاهرا این کلمه در طول قرون تحریف شده و بصورت یأجوج در آمده است.

دو کلمهٔ یأجوج و مأجوج ظاهرا عبری بنظر می رسد ولی در اصل مسلما عبری نیست و دو کلمهٔ بیگانه است که صورت عبری به خود گرفته است و یونانیان این دو کلمه را «گوگ» و «ماگوگ» می گویند (در ترجمهٔ سبعینیه توراة باین شکل استعمال شده و بعدا در زبانهای اروپائی بصورت سایر اشکال درآمده است).

(این کلمهٔ مأجوج اولین بار در توراة در سفر تکوین 2:10 ذکر شده است و در کتاب حزقیال 2:38 و 1:39 و در مکاشفات یوحنای لاهوتی 7:20 جوج و مأجوج مذکور است.

بالجمله: قومی بدوی و وحشی در دامنه های شمال شرقی بوده اند که سیل هجوم آنان از قرون ما قبل تاریخ تا قرن 12 میلادی بطرف کشورهای مجاور جاری بوده است.

در دورانهای مختلف به نامهای مختلف نامیده شده اند. در ازمنهٔ اخیر در اروپا آنها را «میگر» و در آسیا «تاتار» نامیده اند.

(معلوم شده است که در حدود سال 600 ق. م یك دسته از آنان در سواحل دریای سیاه پراکنده شده و هنگام پائین آمدن از دامنهٔ کوههای قفقاز، آسیای غربی را مورد هجوم قرار داده اند).

یونانیان در آن زمان آنان را بنام «سیت» نامیده اند و بهمین اسم در کتیبهٔ داریوش در استخر نیز ثبت است.

(باید مطمئن بود که قومی که از آنان به کوروش شکایت برده و کوروش سدی آهنین در برابر آنان بناء نهاده است، همین ها بوده اند).

زمانهای هفت گانهٔ خروج یأجوج و مأجوج

تاریخ اقوام مذکوره را می توان به 7 دوره تقسیم کرد:

1 – زمان ما قبل تاریخ که قوم (سیت) مجبور به مهاجرت از شمال شرقی به داخلهٔ آسیا شده اند.

2 – اوایل دوران تاریخ که زندگی این قوم دارای حیات بدویت و اولیه و حیات شهرنشینی و زراعت هر دو بوده، سیل هجوم از سال 1500 ق. م تا 1000 ق. م ادامه داشته.

3 – از هزارهٔ ق. م تا 600 ق. م است.

در این زمان صحبت از اقوام وحشی در اطراف دریای خزر و دریای سیاه به میان می آید که در هر نقطه، به نامی خوانده می شوند، بعدها در حدود سالهای 700 ق. م نام قبایل «سیت» به میان می آید که به آسیای غربی هجوم می برند.

در آن زمان اشور در کمال عظمت بود، شهرهای نینوی و بابل بر تمام آسیا حکمفرمائی داشت.

هرودوت می نویسد: حدود شمالی اشور دائم مورد تهاجم و غارت و یغمای اقوام سیت قرار داشت، این حدود شمالی تا کوههای ارمنستان می رسید، قبایل سیت از تنگنای قفقاز آمده و آبادیهای دامنه را به غارت می گرفتند، حتی در سال 620 ق. م جمع کثیری از آنان به شهر نینوی نیز رسید، که ایران شمالی را هم طبعا غارت نمودند. مؤرخین یونان عقیده دارند که این حادثه یکی از علل بزرگ سقوط نینوی بود – (هرودوت 1–104).

4 – سال 600 ق. م است که کوروش اقدام به بناء سد داریال نموده.

5 – قرن سوم ق. م است که قبائل سیت متوجه چین شده اند و مؤرخین چنین این قوم را به «هیونك نو» موسوم ساخته اند و بعدها همین کلمه به «هون» تبدیل شده.

در همین زمان امپراطور چین موسوم به شین هوانك تی، دیوار بزرگ چین را در برابر هجوم آنان بر پاداشت که هنوز هم باقی است، و بنای این دیوار از سال 264 ق م.

شروع شـده و در ظرف ده سال پایان یافته است. چون دیوار از هجوم اقوام مزبور به چین جلوگیری کرد طبعا مجددا متوجه آسـیای وسـطی شدند.

6 – قبائل مزبوره در قرن 4 میلادی زیر لوای قائد بزرگشان «اتیلا» به اروپا هجوم بردند و امپراطوری و تمدن روم را یکباره پایان بخشیدند.

7 – در قرن 12 میلادی طوائف زیادی از سـرزمین مغولستان به رهبری چنگیزخان به آسیای غربی هجوم بردند و تمدن عربی و شهر بغداد را برانداختند (به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا أبو الکلام آزاد ص 87–89).

اتیلا AttilA ملك الهون (432–453) اجتاح اوروپا و فرض الجزیة علی امبراطوریتی الرومان شـرقا و غربا. کسـره آیسیوس (451) کان اتیلا یلقب ذاته غضب – اللّه (منجد ج 2)

سد آهنی و دیوار سنگی

چون در زمان کوروش؛ بزرگترین خطر، متوجه آسیای غربی از طرف قبائل «سیت» بوده و راه غارت و حمله و هجوم آنان نیز از تنگهٔ داریال می گذشته، لذا سد داریال در قرن چهارم قبل از میلاد بدست کوروش بناء شده است.

بعدها تغییرات وضع جغرافیائی پس از هزار سال طبعا خطر اقوام سیت را کمتر ساخته و در عوض خطر بزرگی در زمان انوشیروان از طرف روم شـرقی و امپراطوری بیزانس که با امپراطوری ساسانی رقابت داشـته متوجه ایران شـده لـذا دیوار در بند که بنام «دیوار خزر» نامیده شده بدست انوشیروان بناء گردیده است.

(رومیها نه تنها از طرف مغرب و از راه ترکیه بایران حمله ور می شدند بلکه افراد آنها که در شـمال و دشـتهای اورال و نواحی اطراف دریای خزر نیز منتشـر بودند؛ شـمال ایران را مورد هجوم قرار می دادند و از این نظر انوشیروان مجبور بود برای جلوگیری از این تهاجمات، وسائل دفاعی آنجا را محکم کند و امر به بنای دیوار بزرگ در بند برای مقابله با مهاجمین بدهد).

(دیوار سنگی دوم را با سد اول که آهنین است مخلوط نباید کرد چنانکه بعضی

خلط کرده اند).

(هر دو بناء ربطی به اسکندر ندارد، و یوسف یهودی سیاح که در قرن اول میلادی می زیسته، در تاریخ خود که نظامی هم در اسکندرنامه آن را بنظم درآورده اشتباه کرده که سد داریال را به اسکندر نسبت داده است).

محل سد آهنین کوروش «ذو القرنین»

این سد آهنین در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه واقع شده است و جائی است که سلسلهٔ کوههای قفقاز مثل یك دیوار طبیعی راه بین جنوب و شمال را قطع می کند و فقط راه؛ در تنگهٔ میان این سلسله کوهها وجود دارد، این راه را امروز بنام تنگهٔ داریال می خوانند و در ناحیهٔ ولادی کیوکر و تفلیس واقع شده است، هم اکنون نیز بقایای دیوار، در این نواحی هست و مسلما باید سد کوروش باشد.

در سد ذو القرنین گفته می شود که آهن زیادی به کار رفته و بین دو کوه نیز ساخته شده.

(معبر داریال بین دو کوه بلند واقع شده و این سد که آهن زیادی در آن دیده می شود در همین دره وجود دارد).

از کتب ارمنی بهتر می توان شهادت گرفت زیرا بیشتر به وقایع از نزدیك آشنا بوده اند، این سد را در کتب ارمنی از زمان قدیم به «بهاك کورائی» خوانده اند و «کابان کورائی» هم می گویند و معنی هر دو کلمه یکی است و همان معنی «درهٔ کوروش» یا «گذرگاه کوروش» می دهد، زیرا «کور» قسمتی از نام کوروش است.

زبان گرجستان قدیم این دروازه را بنام «دروازهٔ آهنین میانه» و ترکها آن را به – «دامر کیو» ترجمه کرده اند و هم امروز هم بهمین نام مشهور است.

کوه قفقاز فعلی در سلسلهٔ کوههای شمال وجود دارد، در این حمله کوروش به نزدیك رودی رسید و در اطراف آن اردو زد، آن زمان این رود بنام «سائرس» یا رود کوروش موسوم شد و هنوز هم بهمین نام «کر» معروف است و در کتب ارمنی این رود، رود سائرس خوانده می شود (به خلاصه از ص 45 و 91 و 92 ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد).

ص: 551

محل سد سنگی انوشیروان

علاوه بر دیوار آهنین، یك دیوار سنگی نیز در معبر داریال وجود دارد.

در ساحل غربی بحر خزر شهرکی است بنام «در بند» که اعراب آن را «باب – الابواب» می خوانند و در همین منطقهٔ کوهستانی است.

یك دیوار سنگی از قدیم در این شهر نیز یافت می شود که از بحر خزر شروع و تا ارتفاعات کوهستانی می رسد، و طول آن قریب سی میل است و جز از در مخصوص این دیوار، نمی توان بشهر داخل شد.

همهٔ این سدها راه میان شمال و جنوب را می بسته است (و مسلم است که این دیوارها قبل از اسلام نیز وجود داشته و این شهر از زمان ساسانیان به واسطهٔ این دیوار بنام «در بند» خوانده شده است).

مؤرخین بزرگ مثل استخری و مسعودی و مقدسی و یاقوت حموی و قزوینی و غیرهم عموما این ناحیه را بنام در بند می خوانند و عقیده دارند که در عصر ساسانیان از لحاظ موقعیت؛ بسیار مهم بوده است، زیرا معمولا ایران از طرف شمال مورد غارت قرار می گرفته و در حکم کلید ایران محسوب می شود، و اعراب مسلمین از لحاظ اهمیت، لقب «باب الخزر» و «باب الترك» به آن داده اند و گاهی نیز «کاسپین پورتا» یعنی دروازهٔ خزر خوانده می شود (به خلاصه از ص 91–93 ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد).

ضبط لغات

هخامنش: بمعنی دوست منش می باشد. (در مورد پیشوایان کلمهٔ هخمن Haxeman استعمال شده که در سنسکریت Sakman گردیده، هخمن بمعنی دوستی و یگانگی است – کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ص 400 به خلاصه).

کورش: بضم کاف و سکون واو و ضم و فتح راء و شین آخر (کتاب عزرا مشکول) یعنی آفتاب (قاموس مقدس) (در فارسی کوروش ضبط شده).

فارس: بفاء الفی و فتح و نیز کسر راء و سین آخر (کتاب عزرا مشکول) یعنی پاکیزه یا پلنگ ها (قاموس مقدس).

(محرر این تفسیر گوید: تحقیق معنی پارس جداگانه ذکر شده است).

داریوس: بدال الفی و کسر راء و یاء واوی و سین آخر (کتاب عزرا مشکول) یعنی مانع (قاموس مقدس).

ارتحششتا: بفتح همزه و سکون راء و فتح تاء و سکون حاء و فتح شین اول و سکون شین دوم و تاء الفی (کتاب عزرا مشکول) یعنی صاحب اقلیم بزرگ (قاموس مقدس).

احشویروش: بفتح همزه و فتح حاء و سکون شین و واو یائی و راء واوی و شین آخر (کتاب استیر مشکول) یعنی شیر شاه (قاموس مقدس).

عیلام: بکسر عین یائی و لام الفی و میم آخر (توراة مشکول سفر تکوین 22:10) یعنی آبادی (قاموس مقدس) اکد: بر وزن احمد (توراة مشکول سفر تکوین 10:10) یعنی دیوار (قاموس مقدس) و آن اسم طایفه ئی از بنی سام است.

سومر: SUMER (کتاب ایران قدیم مشیر الدوله ص 23).

حمورابی: HAMMURABI (ایران قدیم ص 29).

این مثل از کوروش است: نی زنی بلب دریا نزدیك شد و پیش خود گفت: اگر نی بزنم بی شك این ماهیها خواهند رقصید، نشست و چندانکه نی زد دید اثری از رقص - آنها نیست، پس توری برداشت و بیفکند و وقتی که ماهیها در تور می جستند و می افتادند گفت: اکنون بیهوده می رقصید، می بایست وقتی که من نی می زدم برقص آمده باشید (این مثل را کوروش برای یونانیها زد که پیشنهاد کوروش را دربارهٔ لیدیه نپذیرفتند ولی پس از اینکه کوروش آن را تسخیر کرد پیشنهاد را خواستند بپذیرند که کوروش رد کرد).

عزیر

در قرآن کریم در سورهٔ توبه آیهٔ 30 فرموده: «وَ قٰالَتِ اَلْیَهُودُ عُزَیْرٌ اِبْنُ اَللّٰهِ» یعنی

یهود گفتند: عزیر پسر خداست. (صاحبان این عقیده در یهود، منقرض شده اند).

عزرا پسر سرایا (سرایا، بفتح و کسر سین و راء الفی و یاء الفی) از احفاد العازار بن هارون است (کتاب عزرا، 1:7).

عزرا (بفتح عین و سکون زاء و راء الفی - کتاب عزرا عربی مشکول) بمعنی کومك و امداد است. او کاهن و هادی معروف عبرانیان و کاتب ماهر شریعت و هم شخصی عالم و قادر و امین بود و چنان می نماید که در بارگاه سلطان ایران، درجه و اعتبار تام داشته و در مدت هشتاد سالی که در حکایت او مذکور است اکثری از زمان سلطنت کورش (کیخسرو) و نیز تمامی سلطنت کمبایسیس و اسمردیس یعنی لهراسب و هم سلطنت داریوس هستاسپیس یعنی گشتاسب و هم سلطنت زرکسیس یعنی اسفندیار و نیز هشت سال از سلطنت ارتك - زرکسیس لانگی مینس یعنی اردشیر دراز دست سپری شد.

عزرا، از این پادشاه آخرین نوشته ها و فرامین و نقود و هر امداد و اعانتی که لازم بود یافته بسرکردگی و پیشوائی جماعت بزرگی از اسیران مراجعت کننده به اورشلیم در سال 457 قبل از مسیح روان شد (کتاب عزرا باب 7) و در اینجا بسیاری از رفتار قوم و نیز پرستش جماعتی از ایشان را اصلاح نموده کنیسه های چندی تأسیس نمود که علی الدوام تلاوت نوشته های مقدسه و دعاء در آنجا مستدام باشد (کتاب عزرا، 10:8 و کتاب نحمیا باب 8) و عموما معتقدند که بعد از این وقایع کتب تواریخ و عزرا و قسمتی از نحمیا را تصنیف نمود و تمامی کتب عهد عتیق را که حال، قانون موسوی می باشد جمع آوری و تصحیح نمود و در این عمل از نحمیا و بلکه هم از ملاکی امداد یافت.

کتاب عزرا قدری از آن در کلدانی نوشته شد و مشتمل بر تاریخ مراجعت یهود از زمان کوروش می باشد (کتاب عزرا باب 6:1) پس شصت سال بعد از آن حکایت اعمال خود را بیان می کند (کتاب عزرا باب 10:7) و این حکایت واقعاتی است که در سال 456 قبل از مسیح واقع شد دو کتاب ابو کریفا یعنی جعلی به وی منسوب و باسم ازدراس که اسم یونانی آن است موسوم است (به خلاصه از قاموس مقدس).

در منجد (ج 2) می نویسد: عزیر: رجل جاء ذکره فی القرآن و قد یکون عزرا

ص: 554

المذکور فی التوراة. کان من الکهنة. نال من ارتحششتا الاذن للیهود بالعودة الی فلسطین و اعاد بنایة هیکل اورشلیم فی القرآن 5 ق. م.

در کتاب اماکن مقدسهٔ عراق (ص 27) به خلاصه می نویسد: صومعهٔ عزیر کنار نهر دجله است و معروف است که عزیر کاتب، آنجا مدفون است، جغرافی نگاران عرب در قرن هفتم اسلامی (13. م) آورده اند که در آن نقطه دعاء به اجابت مقرون است و به آن سبب در آن زمان مشهور آفاق بوده، مقام عزیر چند مرتبه خراب شده و بنا گردیده است و آنچه امروز دیده می شود از آثار تازه است.

یاقوت در معجم البلدان به خلاصه می نویسد: «میسان: بالفتح ثم السکون و سین مهملة و آخره نون، اسم کورة واسعة کثیرة القری و النخل بین البصرة و واسط، قصبتها میسان.

و فی هذه الکورة ایضا قریة فیها قبر عزیر النبی (ع) مشهور معمور یقوم بخدمته الیهود، و لهم علیه وقوف و تأتیه النذور و أنا رأیته، و ینسب الیه میسانی و میسنانی بنونین»

زرتشت

اشاره

بعضی از مؤرخین زمان زرتشت را از هزار سال قبل از میلاد پیشتر می برند، و محققین معاصر عقیده دارند که در این قول تا حدی مبالغه شده است و تا این زمان زردشت قدمت نمی تواند داشته باشد، پرفسور گلدنر آلمانی عقیده دارد که زمان زردشت از شش قرن قبل از میلاد تجاوز نمی کند، بیشتر محققین نیز عقیدهٔ او را قبول کرده اند، اگر این مطلب درست باشد بنابراین کوروش و زرتشت در یك زمان می زیسته اند.

دربارهٔ محل ظهور زرتشت عقیدهٔ اغلب علماء بر این است که در ایران شمالی بوده یعنی باید سرزمین آذربایجان (آتروپاتگان) که در بخش «ویندی» از کتاب اوستا به کلمهٔ «ایریانا ویجو» یا ایران ویژه تعبیر شده، مرکز ظهور زردشت باشد.

گلدنر می گوید: اگر به روایت شاهنامه تسلیم شویم، مقصود شاهنامه از گشتاسب (ویشتاسب) باید طبق قول مؤرخین یونان، پدر داریوش باشد.

(گواینکه زرتشت قبل از کوروش ظهور کرده و یا معاصر کوروش بوده ولی نمی توان در اینکه کوروش پیرو دین زرتشت بوده شك کرد، درست است بر این دعوی دلیل مستقیم

نداریم و لیکن برحسب قرائن تاریخی ناگزیر از قبول هستیم). (ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 68 به خلاصه).

دین ماد و پارس قبل از زرتشت

معتقدات دین ماد و پارس، قبل از ظهور زرتشت مثل معتقدات سایر ملتهای آریائی بوده است. آریائی های فارس مثل برادران آریائی خود در هند مظاهر طبیعی را می پرستیده اند - ، سپس خورشید را مورد تکریم و پرستش قرار داده اند بعدها آتش جانشین خورشید شده، زیرا از میان عناصر مادی، تنها آتش منبع نور و گرما شناخته شده.

هندیها و یونانیان قدیم هر دو به خدایان خیر و خدایان شر معتقد بوده اند، ایرانیان قدرت خدائی را به دو نیروی مساوی تقسیم نموده اند: خدای نیکی که منشأ فعالیت و رفاه زندگی است؛ و خدای شر که همهٔ بدیها و نابکاریها از او سرچشمه می گیرد.

در این زمان، برای پرستش آتش در کوهها معابد و قربانگاهها می ساختند، این معابد بوسیلهٔ روحانیانی بنام مغ «موگوش» اداره می شد و همین کلمه بعدها نمایندهٔ آتش پرستی شد که بعربی و عبری «مجوس» خوانده می شود.

(در گاتها کلمهٔ مجوس به «کارپان» و «کاوی» نام برده شده است).

(زبان شناسان عقیده دارند که کلمهٔ کارپان پهلوی بسا احتمال دارد که همان کلمه کلپ سنسکریت باشد که معنی انجام مراسم دینی و شعائر مذهبی را می دهد، اما کلمهٔ کاوی همان کلمه کوی سنسکریت است که به معنای شاعر آمده و در زبان اوستا نیز بجای کلمهٔ ساحر استعمال شده است (شاعر هم یکی از فرقهٔ ساحران است زیرا فرموده اند:

«ان من البیان لسحرا») بیشتر آنچه در کتب «ویدا»،(1) از شعائر مذهبی و پرستش خدایان و قربانی های هندیها می یابیم کم وبیش در میان قبائل ماد و پارس که اغلب کشاورز بودند رواج داشت از جمله:

نوشیدن شراب از شعائر دینی آنها محسوب می شد، شراب تندی که مستی شدید می آورد و در کتب ویدا بنام «سوم» موسوم است نزد مادی ها و پارس ها به «هوم» نامیده می شد.

1- تفصیل ویدها خواهد آمد.

مغ ها قبل از زرتشت به ثنویت (Ditheism) یعنی به وجود دو خدا (خدای خیر و خدای شر) معتقد بودند (به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 71 و 72 و 73 و 76).

دین مزدیسنا

زرتشت مردم را به دین مزدیسنا یعنی دین توحید که مردم را از شرك به خدا و بت پرستی منع می کرد، دعوت نمود؛ زرتشت همهٔ معتقدات مغ ها یعنی مجوس های قدیم را باطل شمرد و گفت: نیروهای زیاد برای خیر و خدایان بیشمار برای شر هیچ کدام نیست فقط یك خدا هست و آن «اهورامزدا» است، قوای روحی که گمان می کنید خالق خیر یا شراند خالق نیستند بلکه خود مخلوق اهورامزدا، هستند.

نیز زرتشت گفت خداوندان خیر بنام امشاسپندان و - یزتا - یعنی فرشتگان خوانده می شوند و مظهر امور شر «انگره می نیوش» یعنی شیطان نام دارد.

(بعدها این نام تحریف شده بنام «آنرومین» و باز تحریف شده به «اهرمن» مشهور شده).

نیز زردشت گفت: زندگی انسان با مرگ پایان نمی پذیرد و بلکه زندگی دیگری در انتظار اوست و جان، پس از مرگ تن باقی است.

نیز زرتشت گفت: اخلاق یعنی پندار و گفتار و کردار نیك، از دین جدا نیست.

دین زرتشت اصولا از شائبهٔ بت پرستی مبرا بوده و به هیچ شکلی از اشکال، پرستش بت ها را اجازه نمی داد، ملکم در تاریخ ایران می نویسد: «پارسیان در میان سایر ملل قدیم تنها ملتی هستند که در هیچ یك از ادوار تاریخی خود به بت پرستی روی نیاوردند».

هندیان قدیم نیز به یگانگی خدا عقیده داشتند و لیکن این عقیده از میان خاصان قوم تجاوز نمی کرد و عامهٔ مردم بیشتر بت پرستی را شعار خود قرار داده بودند.

زرتشت دربارهٔ شراب «سوم» و «هوم» در اوستا می گوید: «خداوندا کی خواهد بود که رؤسای این سرزمین از گمراهی نجات یابند؟ چه وقت، آیا مردم از دست نابکاری کارپان ها و کاوی ها نجات خواهند یافت؟ و آیا روزی خواهد رسید که این شراب نجسی

که مردم را بوسیلهٔ آن فریب می دهند، ریشهٔ آن از زمین کنده شده و اثرش از جهان گم شود» (یسنا 10:48) و در جای دیگر می گوید: «این گمراهان همه جا قربانی می کنند - و حیوانات را می کشند و از عمل خود نیز خرسند هستند» (یسنا 32) (به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 73-75).

شورش و انقلاب رؤسای دین قدیم (یعنی مقدم بر دین زرتشت)

1 - مؤرخین یونان تصریح کرده اند که در شورش ماد (شورش گئومات مغ) که هشت سال پس از مرگ کوروش رخ داد، پیروان دین قدیم یعنی ما قبل زرتشت دست داشته اند و به آتش آن دامن زده اند، داریوش که هشت سال پس از مرگ کوروش به تخت نشست، شخصا در کتیبهٔ خود، لیدر انقلاب را به لقب «موغوش» یعنی پیرو دین قدیم ماد خوانده است (و این شورش را داریوش خوابانده و رهبر آن را کشته است).

2 و 3 - پیروان دین مذکور بعد از آن نیز چند بار دست به انقلاب زده اند: یك بار شورشی به رهبری یك نفر مغ دیگر بنام «فره ورتیش» به پاشده و آن مغ در همدان بقتل رسیده، پس از او نیز «شترت خمه» نامی دست بانقلاب زده که در اردبیل کشته شده است (به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 69).

انحطاط دین زرتشت (تحریف و تغییر مزدیسنا)

انحطاط دین زرتشت از قرن سوم قبل از میلاد شروع شده و در این قرن است که عقاید مجوسی دوباره سر بلند کرده و مؤثرات خارجی نیز در آن تأثیر نموده تا جائی که می بینیم این دین کوروش و داریوش - در عصر امپراطوری رومی ها و زمان آنتونی کاملا به شکل دیگری تغییر یافته، سادگی اولیهٔ خود را از دست داده و چنان عقاید ناباب در آن راه یافته و آن قدر پیرایه به آن بسته شده که اگر خود زردشت بازآید، آن را نمی شناسد.

حقیقتی که نباید آن را نادیده انگاشت این است که: هجوم اسکندری، تنها از لحاظ سیاسی دولت پارس را در هم نکوبیده بلکه پیکر دین مقدس پارس را جریحه دار ساخته است.

یك داستان باستانی پارس می گوید که: «کتاب دینی مقدس زرتشت؛ روی دوازده پوست گاو با آب زر نوشته شده بود، و این کتاب در ایام هجوم اسکندر به آتش سوخته شد».

البته نوشتهٔ روی پوست دوازده گـاو شایـد مبالغه آمیز باشـد اما چیزی که شك در آن نیست این است که: هجوم اسـکندر، با اوسـتا کتاب زردشت همان کرد که غارت بخت نصّـر با توراة نمود، زیرا پس از این دو غارت هر دو دین، سرمایهٔ اصلی خود را که کتاب مقدسشان بود از دست دادند.

پانصد سال پس از اسـکندر که امپراطوری ساسانی تشکیل شد پارسیان بفکر ایجاد یك رفورم در دین زرتشتی افتادند و همان گونه که عزرا پیغمبر: توراة را پس از پایان یافتن دورهٔ اسارت بابل جمع آوری کرد، گفته می شود که: اردشیر بابکان نیز کتاب اوستا را از نو جمع کرد.

مسـلم است که اصول و خصوصـیات دین در این مدت بسـیار تغییر و تحریف یافته و حتی مسخ شده بود، دین زرتشتی در این زمان، دین خالص نبود، بلکه مخلوطی از عقاید مجوسـی قدیم و عقاید یونانی و زرتشت به شـمار می رفت، و البته تفسـیر موبدان و تشـریح و حاشیه نوشتن و گفتهٔ آنها نیز کار را به جائی می رساند که دین را از اصل دور می ساخت.

(علی هـذا: پرسـتش آتش و عقیـدهٔ ثنویت از دین زرتشت نیست بلکه از بقایای مجوسـی مادی است که بعدها با مبادی مذهبی زرتشـت آمیخته شده است) (ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 71 و غیره).

اسلام و زرتشتیان

روزی که اسـلام ظهور کرد، دین زرتشت همین طور تحریف شـده و معروف بنام مجوسـی بود، پیغمبر اسـلام (ص) با اصول آن اختلاف نداشت و فرموده بود که: با آنان – زرتشتیان – مثل اهل کتاب رفتار کنید، «سـنوا بهم سنة اهل الکتاب» ازاین جهت مشاهده می کنیم که: اسـلام، زرتشتیـان را در مقام مشـرکین قرار نـداده است بلکه آنان را تا مقام اهل کتاب بالا برده، همچنان که باصول دین یهود و نصاری نیز اعتراف فرموده است.

و به عبارت دیگر، همچنان که اسـلام اصول دین یهود و نصاری را محترم شمرده و فقط با عقاید تحریف و تبدیل شدهٔ آنان مخالفت داشته، در اصول، با دین زردشتی نیز موافقت نموده و فقط مجوسیت تغییر پذیرفته را انکار نموده است.

از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده است که فرمود: با زرتشتیان معاملهٔ اهل کتاب روا دارید (به خلاصه).

مسلمین عقیده داشتند که: دین زرتشتی در اصل آتش پرستی نداشته بلکه به - توحید دعوت می نموده و فردوسی در شاهنامه گفته:

«مگوئی که آتش پرستان بدند *** پرستندگان نیك یزدان بدند»

ابو ریحان بیرونی که در عصر فردوسی می زیسته در کتاب آثار الباقیه بین مجوسی و زرتشتی فرق گذاشته است.

پس از آنکه مسلمین آنچه از کتب فارسی قدیم یافتند، دست به ترجمهٔ آن زدند، و کتاب اوستائی را هم که در عصر ساسانی تألیف شده بود ترجمه نمودند و ابو حمزهٔ اصفهانی در کتاب خود چند بار از آن ترجمه، نام می برد.

مسعودی و بیرونی نیز از ترجمهٔ اوستا سخن می گویند که می نویسند شامل 21 جزء است و هر جزء آن قریب 400 صفحه دارد، مخصوصا از دو جزء آن نام می برند: یکی بنام جزء «جسترشت» است که در آن از ابتداء و انتهاء دنیا سخن می گوید، و جزء دیگر بنام «هادوخت» است که محتوی اندرزها و پندهای اخلاقی است. ولی این نسخهٔ اوستائی که در قرن چهارم هجری وجود داشته و ابو حمزه به آن تصریح نموده، نایاب گردیده و در - کتابخانه های امروز دنیا اثری از آن نیست.

آنچه را که ما اکنون اوستا می نامیم یك جزء ناقص از همان اوستای ساسانی است که بوسیلهٔ پارسیانی که به هند مهاجرت کرده اند بدست ما رسیده است و از این نظر نیز مدیون مستشرق فرانسوی «آنك تیل» هستیم که تحقیقات علمی و فداکاری های او، ما را با این جزء اوستا آشنا کرده.

محتویات این جزء، شامل پنج فصل از گاتهاست که ممکن است از زمان زرتشت باقی مانده باشد و بقیه بعد از آن تدوین گردیده است (به خلاصه از ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 71 و 80-83).

تماس قرآن کریم با مجوس

مجوس: در قرآن کریم در سورهٔ حج از «مجوس» اسم برده شده است.

در فرهنگ نظام می نویسد: این کلمه عربی است و معنای آن: 1 - پیرو دین زردشت 2 - گروهی از ایرانیان قدیم که قائل به دو مبدأ نور و ظلمت، و یزدان و اهرمن بودند و ایشان پیش از زردشت هم بودند.

در ادبیات عربی و فارسی، مجوس بهر دو معنی استعمال شده، اما از ملل و نحل شهرستانی که زردشتی و مجوس را علی حده ذکر کرده معلوم می شود علمای اوایل اسلام مجوس را از زردشتی جدا می دانستند و در باب لفظ مجوس می گفتند معرب از منج گوش (مگس گوش) است که نام کسی بوده که گوشهای کوچك داشته و سازندهٔ دین مجوس اوست (قاموس را به بینید) و او ثنوی بوده نه موحد، زردشت موحد بوده؛ یزدان و اهرمن: هر دو را مخلوق اهورامزدا (خدا) می دانسته.

در باب ریشهٔ لفظ «مجوس» لغت نویسان عربی اشتباه کردند، مأخوذ از منج گوش نیست بلکه از (موغوی) اوستا و (مغ) پهلوی است بمعنی دانشمند و ملای دینی و - قربانی دهنده به آتش؛ و در اوستا هم از زبان سامی کلدانی رفته که در آن ما گوش بهمان معنی بوده؛ و در کتیبهٔ داریوش بزرگ بر کوه بیستون؛ لقب گومات (که بنام بردیه پسر کوروش سلطنت هخامنشی را ضبط کرده بود) «مگوش» نوشته شده که بهمان معنی است یعنی گومات از خانوادهٔ ملای مذهبی بوده، ممکن است که در زبان سامی از زبان آریائی رفته باشد چه مکه و مگه در سنسکریت بمعنی قربانی است که به آتش داده می شود...».

در قاموس مقدس (ص 785) می نویسد: «مجوس لفظی است کلدانی یا مدی که مقصود از کهنه است که درجهٔ ایشان فیما بین حاکم و قوم است و خادمان دین زردشت را نیز مجوس می گفتند و به واسطهٔ لباس مخصوص و عزلت و گوشه نشینی معروف بودند و از جمله تکالیف اینها این بود که آتش را دائما بر آتشکده های اورمزد نگاه دارند و با شر اهریمن مقاومت نمایند و ایشان علماء و دانشمندان قوم فارس بوده فلسفه و هیئت و علوم ریاضی دیگر را

که در آن زمـان معروف بود تعلیم می دادنـد و با پادشاه در میـدان جنگ می رفتنـد (کتاب ارمیا 3:39) و هرچنـد که علم ایشان بر قواعد صحیحه بنـا نشـده بود بـا وجود آن دانیال ایشان را به حکمت و دانشـمندی توصـیف می نمایـد (کتاب دانیال 20:1) و از برای ایشـان نزد نبوکدنصر توسط نمود (کتاب دانیال 24:2) و خود رئیس ایشان گردید».

عقیدهٔ ایرانیان قدیم

اشاره

1 – آئین آریائیان و اسلاف ایشان مبتنی بر تأله قوای طبیعی بود و آنان به خدایان متعدد که هریك را مظهر یکی از قوای طبیعت می دانستند اعتقاد داشتند، در میان این مظاهر مهم تر از همه؛ روشنائی و باران بود.

(میتره (سنسکریت) و میثره (اوستا): خدای آفتاب.

نیز ایندره: خدای رعد و تنها خدائی که صورت تجسم داشته.

نیز یمه (سنسـکریت) (بر وزن همه) و ییمه (اوستا) (بر وزن صرفه): پسر خورشید که نخستین بشری است که مرگ بر او چیره شده بر دوزخ حکومت می کند (این نام؛ همان است که در داستانهای ملی ما بصورت جمشید درآمده).

نیز وارونه (در ودا به منزلهٔ همان اهورای اوستاست که نظام عالم را حفظ – می کند: از خدایان آنان محسوب می شدند).

2 – خدایان این طایفه بصورت مذکر و مؤنث شناخته می شدند چنانکه:

خـدای بزرگ آسـمان دیااوه Dyauh سنسـکریت ZAeus یونـانی JuPiter لاـتینی Tiu یـا Zio تـوتنی و همچنیـن خـدای آتش Agni سنسکریت Ignis لاتینی Ugnis لیتوانی و Ogni اسلاوی باستانی، مذکر بوده اند.

خدای سپیده دم Ushah سنسکریت Ushanh اوستائی auszrA لیتوانی eostra آنگلوساکسنی و aurorA لاتینی مؤنث به شمار رفته اند – درودا مصرح است که او شاه دختر دیااوه یعنی آسمان است.

3 – طایفهٔ مزبور تشکیلات خدایان آسمانی را مانند تشکیلات خانواده های زمینی از پدر بزرگ و غیره می دانسته اند.

آسـمان از میان خدایان: جاویدان است و چیزی او را شکست نمی دهد و او پدر به شمارمی رود و این معنی از لقبی که در زبانهای هند و اروپائی به او داده انـد مشـهود است و بقیه شـکست می خورند زیرا سپیده دم از آفتاب شـکست می خورد، ابر آفتاب را مغلوب می سازد، رعد و برق ابر را شکست می دهد.

DyauhPita سنسکریت Zeus یونانی و Ju.Piter لاتینی یعنی خدای آسمان ملقب به پدر است.

از اینجا مستفاد می شود که طایفهٔ مذکور به آسمان، پدر خطاب می کردند و سپیده دم را دختر او و دیوان را پسران او محسوب می داشتند.

منشأ پدری اهورمزدا در مزدیسنا و ابوت خدای بزرگ در دین مسیح از همین اعتقاد ناشی شده است.

daevah سنسکریت dasvo اوستا deus لاتینی devas لیتوانی dia ایرلندی قدیم dieu فرانسه dev پهلوی و دیو پارسی همه از ریشهٔ div سنسـکریت بمعنی درخشـیدن است که به خدایان اطلاق شده و چون زرتشت خدایان پیشین را از کرسی عزت فرود آورد؛ در مزدیسنا دیو بمعنی اهریمن مستعمل شد.

4 – اعتقاد به دوگانگی در مبادی خیر و شر، از معتقدات قدیم آریائیان محسوب می شود(1).

5 – معتقـدات مزبور، بخصوص اعتقـاد به قوای طبیعت بمرور در میـان آریائیـان بصورت اعتقـاد به خـدایان مختلف درآمـد چنانکه برای خورشید و ماه و ستارگان و ابروباد و آب و خاك، علائم و اشکالی مصنوع درست کرده آنها را قوای خدائی یا خدایان کوچك می دانستند و کم کم این تصورات سـبب تولید عقیده به خدایان متعدد و شـرك گردیده به بت پرستی منجر شد، در چنین دورهٔ ضـلالت و کفر زرتشـت آشـکار گردیـد و بانهـدام کفر و دوپرستی شـروع نمود و عقیـدهٔ اصـلی آریائی را براساس یکتاپرستی کامل نهاد (به خلاصه از ص 40–42 کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف دکتر محمد معین). (پس از این برای اختصار

1– سورهٔ فلق از قرآن کریم این عقیده را رد فرموده است.

کلمهٔ مزان را رمز این کتاب قرار می دهیم).

مهر

مهر: 1 – دوستی 2 – آفتاب 3 – نام ماه هفتم از سال شمسی است که ماه اول فصل پائیز است.

باعتقـاد ایرانیان قـدیم و زردشتیان هر زمان، مهر نام فرشـته ای است که موکل روشـنی و پیمانها و معاهـدات و ایمان و دوستی است و در محاکمه ای که نزد «چنودپل» از ارواح مردگان می شود او یکی از قضاة است.

پرسـتش فرشـتهٔ مهر در نژاد آریا عام بوده و در ایام سلطنت روم از ایران به اروپا هم سرایت کرده بود و تاکنون زردشتیان و هندوها او را می پرستند و مهریشت که حصه ای از کتاب اوستا است در تعریف و تمجید و پرستش فرشتهٔ مهر است.

در ایران قدیم که ایام هفته نداشـتند برای هر روز ماه اسـمی مقرر بوده و نامهای 12 ماه هم جزء نام سـی روز می آمـده و لفظ مهر نام روز شـانزدهم ماه بوده و رسـمشان چنین بوده که در روزی که نام آن با نام ماه یکی بوده عیـد می گرفتنـد، روز 16 مهر ماه عیـد بزرگ بوده و تا شش روز دوام داشـته، آن شـش روز را «مهرگـان» می گفتنـد، روز شـانزدهم را «مهرگان عامه» و روز بیست ویکم را «مهرگان» خاصه می گفتنـد، جشن روز مهرگـان نزد ایرانیان پیش از اسـلام اهمیت دینی و مـذهبی داشـته، زیرا در این روز فریـدون، ضـحاك تازی را گرفت (به خلاصه از فرهنگ نظام).

فردوسی

ایرانیان پیش از بعثت زرتشت به خدای مسـتقل یگانه ای معتقد نبودند و اینکه فردوسـی در شاهنامه، همهٔ آنان را یزدان پرست می خواند و پیرو خـدای متعـال (برتر) و خداونـد ماه و خورشـید و سـتارگان می دانـد... نظر به تعصب ملی ایرانیان و افتخار به این که ایرانیان همواره خداپرست و موحد بودند، واقع شده (ص 48 مزان).

و برای اینکه نخواسـتند جهـان پیش از زرتشت را از حجت خـالی تصور کننـد به پادشاهان خود دو جنبه اسـناد داده انـد: هم نبوت و هم پادشاهی نظیر داود و سلیمان (ص 48 مزان).

ص: 564

اهورمزدا

اهورمزدا: خدای متعال مزدیسناست (ص 155 مزان).

مزدیسنا

مزدیسن: بفتح میم و سکون زاء و فتح دال و یاء هر دو و سکون سین و نون آخر یعنی خداپرست، در پهلوی مزدایسنه و در اوستا مزده یسنه بوده.

مزده: بمعنی عالم مطلق و دانای کل است که صفت خداست، در سنسکریت مسته بمعنی اندازه گیرنده است و معنی اوستا مجاز آن ویسنه: بمعنی پرستش است که در سنسکریت یجنه بهمین معنی است.

نام دیگر خدا در اوستا «اهوره» است بمعنی حیات دهنده - در سنسکریت «اسو» بمعنی ذهن و «ره» بمعنی دهنده است، در اوستا نام خدا «اهوره مزده» و هریك تنها هم استعمال شده.

زردشتیان از قدیم خود را مزدیسنان (خداپرستان) گویند، شاید در قدیم آن طور بودند و پرستش شش فرشتهٔ مقرب (امشاسپندان) و عناصر با خدا بعد در دین ایشان داخل شده (فرهنگ نظام).

در کتاب فروغ مزدیسنی ص 13 مزدیسنی را بکسر میم گفته و مزدیسنی را مرکب از سه لفظ دانسته: «مه» یعنی بزرگ و «زدا» به معنای دانای مطلق و «یسنی» بمعنی پرستی است و معنی جمله چنین است: (دانای مطلق بزرگ پرستی) که آفریدگار واحد باشد.

کتاب اوستا

اوستا: دربارهٔ اشتقاق آن سه وجه گفته اند که سوم آن این است که: مرکب است از دو لفظ: (1) کلمهٔ نفی یعنی نه و (وسته) بکسر واو و تاء و سکون بقیه یعنی دانسته و معنی جمله چنین است: (نادانسته) یعنی آنچه قبل از آن نادانسته بود، آشکار شد (کتاب فروغ مزدیسنی ص 13 به خلاصه).

اوستا شامل پنج بخش است: یسنا (که شامل گاتهاست)، یشتها، ویسپرد؛ وندیداد و خرده اوستا (ذیل کتاب برهان قاطع ج 1 ص 185).

ص: 565

گاتها

گاتها: در کتب مذهبی بسیار قدیم برهمنی و بودائی «گاتا» عبارت است از قطعات منظومی که در میان نثر باشد - گاتای اوستا نیز اصلا چنین چیزی بوده است؛ و بهمین مناسبت موزون بودن آن است که گاتا نامیده شده یعنی سرود و نظم و شعر، اما نه شعری که شبیه باشعار حالیهٔ ایران که مبناش بر عروض عرب است - باشد، بلکه نزدیك تر به اوزان اشعار سایر اقوام هند و اروپائی است مانند ریك وید کتاب مقدس برهمنان (ص 60 کتاب گاتها) پنج گاتا در اوستا به منزلهٔ پنج کتاب اسفار تورات است که یهودان آنها را از خود موسی دانسته احترامات مخصوصی از آنها منظور دارند، برخی از مستشرقین احتمال می دهند که بعضی از فصول گاتا از اصحاب زرتشت باشد.

نخستین گاتا موسوم است به اهنود.

دومین گاتا موسوم است به اشتود.

سومین گاتا موسوم است به سپنتمد.

چهارمین گاتا موسوم است به وهوخشتر.

پنجمین گاتا موسوم است به وهیشتواشت.

(کتاب گاتا یا سرودهای زرتشت ص 64-69).

گاتها بقول میه اوستاشناس فرانسوی همه از زرتشت نیست بلکه برخی از قطعات آن از پیروان زرتشت و آیین مزدیسنا می باشد (سه سخنرانی دربارهٔ گاتها ص 15) ولی چون تجزیه و تحلیل و تشخیص آنچه از پیروان اوست بالقطع فعلا امکان پذیر نیست در اینجا از بحث در قطعات اینان صرف نظر می شود (ص 309 مزان).

زند

زند: بفتح زاء و سکون بقیه: نام ترجمهٔ پهلوی کتاب اوستای زردشت است، حضرت زردشت کتاب خود را در زبانی قدیم تر از زبان پهلوی نوشت و آن زبان را ما، زبان اوستائی گوئیم و نام کتاب اصلی زردشت را هم زردشتیها همیشه اوستا گفته اند - در عصر سلطنت ساسانی کتاب اوستا بزبان پهلوی ترجمه شد، ایرانی های مسلمان نام کتاب اوستا

را هم اشتباها زند گفتند و این اشتباه را اروپائیها هم کردند که تاکنون اوستا را «زند» گویند (به استثنای فضلای شرق شناس آنها) و (زند در زبان پهلوی بمعنی شرح و تفسیر است) (فرهنگ نظام به خلاصه).

پازند

پازند: تفسیر زند است و کلمه مرکب است از «پا» یعنی ضد و صاحب و از «زند».

در پازند لغات هزوارش که در متن پهلوی به کار می رفته بیرون کشیدند و بجای آنها لغات پارسی گذاشتند بنابراین پا زند خود تفسیری است برای زند (ذیل کتاب برهان قاطع ج 1 ص 352 به خلاصه).

(در برهان قاطع: ژند و پاژند هم با زای فارسی نقل کرده است).

سه اصل

هر فرد مزدیسنان موظف است که زندگانی خود را مطابق این سه اصل اداره کند:

هومته Humata یعنی منش نیك (اندیشهٔ نیك).

هوخته Huxta گوش نیك (گفتار نیك).

هورشته Hvarshta کنش نیك (کردار نیك).

(ص 400 مزان).

(هومت - هوخت - هوورشت کتاب فروغ مزدیسنی ص 32).

محرر این تفسیر گوید: نه تنها این سه اصل در برنامهٔ دعوت زرتشت است بلکه برنامهٔ تمام پیامبران است و قرآن کریم نیز این سه اصل را تذکر داده است، به اضافه چون قرآن سرآمد کتب انبیاء است راه و رسم عمل باین سه اصل را نیز در ضمن آنها بیان فرموده است، زیرا در سورهٔ عصر فرموده: «وَ اَلْعَصْرِ إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ» یعنی سوگند به عصر پیامبر که آدمی در زیان است مگر آنانی که قلبا ایمان به خدا و پیامبر آوردند (اندیشهٔ نیك) و کردارهای شایسته کردند (کردار نیك) و از راستی و درستی و شکیبائی دم زدند و دیگران را هم براستی و شکیبائی سفارش دادند (گفتار نیك).

جبر و اختیار

در تفسیر پهلوی وندیداد، دربارهٔ جبر و اختیار نمونهٔ خوبی بدست می آید؛ در آنجا مسطور است که: زن و فرزند و خواسته و فرمانروائی از بخت باشد – همه چیز دیگر از کار و کوشش است.

هر خوبی که در بخت نباشد هرگز به مردم نرسد – آنکه در بخت باشد بدو رسد، بکوشش در گناه هرچه در بخت او باشد دور شود و هر رنجی که در بخت باشد بکوشش دور تواند شد، بزه کار: رنجهای تازه بهرهٔ او شود، عقیدهٔ زرتشتی به اختیار گرایش دارد نه جبر (ص 258 کتاب گلدستهٔ چمن آئین زرتشت به خلاصه).

فلسفهٔ دین زرتشت براساس نجوم(1) و تکون دنیاست و جبری می باشد:

جهان را زیر فرمان آفریدست *** همه کاری به اندازه بریدست

که نتوانی ز بند چرخ جستن *** ز تقدیری که یزدان کرد رستن

نگر تا در دلت ناری گمانی *** که کوشی با قضای آسمانی

ز چرخ آید قضا نز کام مردم *** ازیرا بنده آمد نام مردم

ز چرخ آمد همه چیزی نوشته *** نوشته با روان ما سرشته

نوشته جاودان دیگر نگردد *** برنج و کوشش از ما برنگردد

«فخر الدین گرگانی» (ص 452 مزان).

جهان را جهاندار دارد خراب *** بهانه است کاووس و افراسیاب

«فردوسی»

مراد از خیر و شر

انگره مینو: بفتح همزه و سکون نون و سکون گاف هر دو و فتح راء و سکون هاء و فتح میم و سکون یاء و ضم نون واوی، مرکب است از: لفظ انگ (بر وزن وقت) یعنی بهم فشردن و خلل رسانیدن و کاستن و از لفظ مینو یعنی ضمیر و روح و معنی جامع آن روح کاهش

1– در زمان ساسانیان زمین به هفت کشور تقسیم می شده – این هم مبنای نجومی دارد – مزان.

و اخلال است و مقابل آن: «سپنتا مینو» است (سپن یعنی افزایش و گشایش و معنی جامع آن: روح افزایش و گشایش است) (کتاب فروغ مزدیسنی ص 89).

تقسیمات مردم

تقسیم مردم بر 3 طبقه از گاتها برمی آید: 1 - روحانیان (پیشوایان دینی) 2 - سپاهیان 3 - پیشه وران - و در آئین برهمائی هندوان که از حیث نژاد با ایرانیان قرابت دارند نیز همین 3 طبقه وجود دارد. بعدها در اوستا طبقهٔ چهارمی هم افزودند که خدمت گذاران اند از فراش و دربان و... (ص 401-408 مزان به خلاصه).

شراب

پاول هرن PHorn خاورشناس مشهور در کتاب تاریخ ادبیات ایران نگاشته: «در کشور پرشراب ایران، حرام بودن آب انگور بنا بر نص صریح قرآن مواجه با مقاومت های سخت شده است - ایرانیان زرتشتی کمال دقت را در کشت ورزی انگور با نیروی حقیقی به کار می بردند و پس از سلطهٔ اسلام بدین آسانی نمی شد این نوشداروی پسندیده را از ایشان بازگرفت به همین جهت قدیم ترین شاعران با کمال شوق و ذوق در وصف باده اشعاری گفته اند...» (ص 276 مزان).

محرر این تفسیر گوید: یکی از معاصرین گفته:

«ای کاش شود خشك بن تاك و خداوند *** زین مایهٔ شر حفظ کند نوع بشر را»

نیز:

گناهان را به یك خانه نهادند *** کلیدش را بدست باده دادند

پزشکان می گویند:

* مشروبات الکلی 40 تا 60 در صد الکل دارند درحالی که فقط 4 در صد الکل برای مسموم کردن بدن کافی است.

* 90 در صد تصادفات منجر به مرگ براثر مستی رانندگان وسائط نقلیه بوده است زیرا نوشابهٔ الکلی قدرت اندازه گیری چشم را ضعیف می کند.

* 80 در صد جنایات در حال مستی صورت می گیرد.

* 95 در صد از الکلیست ها سرانجام روانهٔ تیمارستان می شوند.

ص: 569

* مشروبات الکلی سرانجام تمایلات جنسی زن و مرد را از بین می برد.

* مشروبات الکلی نسل را فاسد می کند و ناقص الخلقه ها اکثرا فرزندان مردان یا زنان الکلی هستند. (ط: 24 بهمن 41 شمسی).

«سوم» و «هوم» در کلمهٔ مغ به بینید.

مناصب و اصطلاحات

1 - دستور: بفتح دال: 1 - وزیر 2 - قانون و روش کار 3 - چوب میزان کشتی 4 - رخصت که معنـای سوم و چهارم مجاز از معنی دوم است 5 - آخوند زردشتیها که بالاتر از موبد است (فرهنگ نظام).

2 - موبـد: بضم میم و فتح باء 1 - دانا و عالم 2 - نزد زردشتیان ملای از درجه پائین، در پهلوی مگوپـد بوده در اوسـتا مغوپیتی بمعنی رئیس مغ (مغان) بوده (فرهنگ نظام).

3 - مغ: بضم میم در پهلوی مـگ و در اوسـتا موغو بوده بمعنی ملاـی زردشتی و ملاـئی که کارش قربانی در آتش ریختن است، در کتیبهٔ بیسـتون داریوش هم مگوش بهمان معنی موغوی اوستا استعمال شده، احتمال این است که: مغ فارسی هم ملای آتش پرستان باشد نه هر آتش پرست، احتمال دیگر اینکه در اوستا از زبان سامی بابل آمده باشد که در آن بمعنی منجم و فال گو بوده.

شعرای ما برای شـراب خوردن نزد پیر مغان می روند جهت این است که در مذهب زردشتی شـراب حلال است و گویا در ایران زردشتی هر آتشـکده باغ انگور موقوفه داشـته شراب انداخته می شد و پیر مغان (رئیس ملاها) در عیدها به مؤمنین وارد در آتشکده شراب موقوفه می خورانده مثل این که در مذهب نصاری در اوقات مخصوص کلیسا شـراب خوراندن کشیش به مؤمنین از واجبات است و راهبان و راهبات نصـرانی در دیرهای خود شراب موقوفه می نوشند - در مذهب قدیم هند و مسکر مقدس بنام «سوم» در بتکده به مؤمنین خورانده می شد و موافق تحقیق من سوم و هوم: تریاك و بنگ بوده.

شعرای ما لفظ مغ را بمعنی مطلق آتش پرست هم اسـتعمال کردند، و چون بیشتر شراب فروشان ایران زردشتیان بودند برای شراب خوری به خرابات مغان می رفتند،

اکنون بیشتر شراب فروشان ایران یهودی هستند (اما این دو در اشعار شعراء منعکس نشدند) (فرهنگ نظام به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: قبلا از کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد نقل کردیم که زرتشت، مخالف استعمال مسکرات و سوم و هوم بوده است. و استعمال مسکرات در معابد زرتشتیان، یادگار عصر ما قبل بعثت زرتشت است و هر با وجدانی می فهمد که پسر و یا دختر بی گناهی که برای رضای خدا؛ خود و مقدرات خود را می خواهد تسلیم خدا کند، خورانیدن مسکرات به او جنایتی است عظیم (زیرا شراب کلید هر شر است) و کام بی گناهی نبایستی به چیز پلیدی آلوده شود که شرش تا آخر عمر ادامه خواهد یافت، بلکه باید کام او را به یاد خدا، شیرین ساخت.

4 - وخشور (بر وزن منصور) مانند گنجور و رنجور مرکب است از وخش بمعنی گفتن وازور (بفتح واو) که از اداة اتصاف است و در پارسی پس از ترکیب؛ شین را مضموم و واو دوم را ساکن می خوانند یعنی حامل سخن آسمانی و اصطلاحا بمعنی پیامبر است (به خلاصه از ص 106 مزان).

5 - بهدین یعنی پیرو آئین مزدیسنا (مزان).

6 - جذدین: مخالف بهدین است (یعنی جدا از دین) و خارج از مذهب، زیرا (جذ) بضم جیم همان است که امروز جدا گوئیم و جز نیز از همان ریشه است (ص 337 و 485 مزان).

7 - گبر: پارسیان از آنجائی که بغیر از عبادت و اطاعت خدا نکنند (مازدیسنی) اند و چون شت زرتشت پیغامبر ایشان است خود را (زرتشتی) شناسند و چون کیش خویش را فرستادهٔ خدا و موافق اوامر الهی دانند (هرمزدی کیش) هستند و بسبب آنکه همیشه ضد بدکاران و معاند هرگونه قبایح و شنایع آدابی و ذمایم جسمانی و نفسانی اند (جد دیو) (بضم جیم) باشند و لکن زرتشتیان ایران در وقت خواندن همدیگر استعمال کلمهٔ (گور) و (گوره) (بفتح گاف) می کنند و آن بدل از گبر و گبره باشد که معنیش مرد و پهلوان می شود و گبر و گبره مخفف گبرا هست که بزبان هزوارش بمعنی مرد و گرد

(بضم گاف) آید، و اصل این کلمه از السنهٔ بنی سام است که زبان کلدانی و سریانی (بضم سین) و عبری و عربی از آن قبیله می باشد در عربی کلمهٔ جبر مقابل و مرادف گبر است که معنیش شاه و پهلوان می شود؛ چون معنی کلمه عموما مرد بوده و خصوصا پهلوان لذا پارسیان بوقت مخاطبه یکدیگر را گبرا می خواندند و بمرور ایام تخفیف یافته گبر شد، ولی اهل اسلام که از مقصود پارسیان و اصل معنی کلمه اطلاع نداشته بدون تحقیق پندار کردند که گبر اسم این گروه پاك است و مرد و زن این قوم را بلا تفاوت گبر خوانده اند و در تصنیف صحایف لغات هم معنی کلمه را بظن خود آتش پرست و کافر نوشتند.

زرتشتیان روی عقیدهٔ مسلمین قبول این اسم را شاق و دشوار می دانند ولی پس از دریافت جان سخن و معنای کلمه گوینده و شنونده راضی بوده و می دانند که این اسم، اسم بزرگ و نام شایسته می باشد (به خلاصه از ص 275-277 کتاب گلدستهٔ چمن آئین زردشت).

آتش و لوازم آتشگاه

تأثیرات اخلاقی و تربیتی آتش در حیات فردی و قومی ایرانیان باستان، بحدی بوده که مظاهر آن در تمام مراحل حیات آنان جلوه گر شده است. دیده بانی دائم آتش بجهت احتراز از خاموشی آن، خود آنان را برای آمادگی دائم تربیت می کرد.

اثر این نوع تقدیس ایرانیان نسبت به آتش، در ایران اسلامی نیز از عهد کهن تا کنون باقی مانده - در شب چهارشنبهٔ پایان سال در خانه و بازار و کوچه آتش می افروزند - و از روی آن می گذرند؛ و همواره وقتی که چراغ روشن می شود بی اختیار بدان سلام و تعظیم می کنند و سوگند (به سوی سلیمان) که مقصود شعلهٔ آتش یا چراغ است بسیار معمول است و به هنگام برافروختن چراغ نیز سلام و صلوات بر پیامبر اسلام می فرستند.

(ایرانیان بعد از اسلام بسیاری از شئون ملی خود را برای مصون داشتن از هدم و تخریب به سلیمان نبی نسبت داده اند، مانند مشهد مادر سلیمان (مقبرهٔ کوروش) مسجد سلیمان (کعبهٔ زرتشت) تخت سلیمان و غیره) (ص 181 مزان).

زرتشتیان را نظر بهمین تقدیس آتش، ایرانیان مسلمان آتش پرست و آذرپرست خوانده اند، در صورتی که آتش به منزلهٔ خدای ویژه یا رب النوع مستقل نبوده است چنانکه

در میان آریائیان پیش از ظهور زرتشت بوده (ص 184 مزان).

در آئین مزدیسنا، مانند مذهب کاتولیك مسیحی و برخلاف اسلام (که مساجد آن ساده و بی تشریفات و وعاظ اسلام دارای لباس عادی روحانیت اند) آلات و ادوات فراوان و تشریفات مذهبی بسیار معمول است - این تشریفات در مورد آتشکده ها نیز مجری است...

(ص 184 مزان).

لوازم آتشگاه: 1 - آتشدان 2 و 3 - هاون و دسته هاون که به منزلهٔ ناقوس مسیحیان است (و به عقیدهٔ محققان؛ ناقوس عیسویان از همین هاون کوبیدن زرتشتیان مقتبس است).

4 - برسم (بر وزن مرهم) و آن شاخه های بریدهٔ درخت تاك است (و متأخرین از درخت انار می گویند).

5 - برسم چین: و آن کاردی است کوچك که این شاخه ها را با شستشو و آداب و ادعیه باید برید.

6 - ورس Vares : که ریسمانی است که از موی گاو بافته می شود و شاخه های برسم را با آن بهم می پیوندند.

7 - برسمدان. 8 - چند جام از برای هوم و پراهوم و آب مقدس.

9 - چند پیالهٔ کوچك بنام طشت نیز برای هوم و پراهوم. 10 - طشت ته سوراخ.

11 - چمچمه. 12 - انبر (آتش چین). 13 - آوند. 14 - سرپوش آوند. 15 - مشربه.

16 - انگشترین. 17 - کستی بر کمر بسته.

18 - صدره بر تن کرده (سراپا لباس سپید).

19 - پنام بر دهان بسته (هنگام ورود به آتشگاه همگان پنام که روبندی است که قسمتی از صورت و به ویژه دهان را می پوشاند باید به کار برند).

آتشی که پارسیان در آتشکده ها به کار می برند بطرز خاص و آداب مخصوص تهیه می شود، و چنانکه در وندیداد آمده آتش مزبور از 16 جا باید گرفته شود از قبیل کورهٔ نانوائی، زرگری، آهنگری، آتش چوپانی، آتش خانگی و غیره، و برای آتش های مهم اجرای این تشریفات به یك سال نیز می رسد (ص 176-242 و 248 و 258 مزان).

ص: 573

آتش نزد ایرانیان از دیرباز مورد ستایش بود و زرتشت پیامبر نیز بر تقدیس آن بیفزود - پس از رواج اسلام در ایران و تخریب آتشکده ها بتدریج آتش آن جنبهٔ احترام و تقدیسی که در میان ایرانیان داشت از دست داد ولی باز روشندلان ایرانی و طرفداران فرهنگ ایران باستان و به ویژه افراد شعوبیه و مسببان نهضت های ملی همواره در برافروختن شعلهٔ احساسات ملی و مقدس داشتن آتش بانواع مختلف می کوشیدند.

بشار بن برد از شعرای شعوبی در تفضیل آتش (عنصری که نزد ایرانیان محترم بوده) بر خاك (عنصری که در اسلام محترم و کعبهٔ مسلمانان از آن ساخته شده و خدا آدم ابو البشر را نیز از آن سرشته) و برتری نهادن ابلیس (که از آتش آفریده شده) بر آدم (که از خاك سرشته شده) در قصیده ای گوید:

الارض مظلمة و النار مشرقة *** و النار معبودة مذ کانت النار

ابلیس خیر من ابیکم آدم *** فتنبهوا یا معشر الفجار

ابلیس من نار و آدم طینة *** و الارض لا تسمو سمو النار

(الارض سافلة، سوداء مظلمة، هم در بلوغ الارب ثبت شده است).

یعنی زمین تاریك است و آتش درخشان و آتش از زمانی که آتش بود (یعنی از آغاز آفرینش) مورد پرستش بود - شیطان از پدر شما آدم بهتر است - پس آگاه شوید ای گروه بدکاران (چه) شیطان از آتش است و آدم از خاك و زمین به بلندی آتش نخواهد رسید.

فردوسی نیز آتش را که نمایندهٔ فروغ ایزدی است قبلهٔ ایرانیان معرفی می کند و خاك و سنك را قبلهٔ تازیان.

بدان گه بدی آتش خوب رنگ *** چو مر تازیان راست محراب سنگ

به سنگ اندر آتش از آن شد پدید *** کزو روشنی در جهان گسترید

(کتاب شاهنامه - پادشاهی هوشنگ).

و همو از زبان خراد برزین در معرفی آئین زرتشت و ترجیح آن بر دین عیسوی گوید:

«همان قبله شان برترین گوهر است *** که از خاك و آب وهوا برترست»

(به خلاصه از ص 408-410 مزان).

اسدی از شـعراء نظر به تعصب دینی برخلاف فردوسی همه جا خاك (زمین) را بر دیگر عناصر به ویژه آتش ترجیح می نهد و حتی از اظهار نفرت نسبت به آتش خودداری نمی کند:

«گر آتش بر آمد بر مغ چه باك *** از آتش بد ابلیس و آدم ز خاك»

کستی «کشتی»

کستی یا کشتی بستن دارای تشریفات بسیار است (زنار بستن نصاری مانند کشتی بستن زردشتیان است بر کمرهاشان).

(این رسم بعهد پیش از زرتشت نسبت داده شده).

کستی: از 72 نخ از پشم گوسفند تهیه می گردد - و باید بدست زن موبدی بافته شود - 72 نخ به 6 رشته قسمت شده - هر رشته دارای 12 نخ است.

72: اشاره است به 72 فصل یسنا که مهم ترین قسمت اوستاست.

12: اشاره است به 12 ماه سال.

6: اشاره است به شش گهنبار که اعیاد دینی سال باشند.

کستی را باید 3 بار بدور کمر بست برابر عدد سه اصل مزدیسنا: منش نیك، گوش نیك، کنش نیك.

در دورهٔ دوم 2 گره در پیش. در دورهٔ سوم دو گره در پشت می زنند.

در گره اول گواهی می دهند به هستی خدای یگانه.

در گره دوم گواهی می دهند که دین مزدیسنا برحق و فرستادهٔ اهورمزداست.

در گره سوم گواهی می دهند به پیغمبری زرتشت سپنتمان.

در گره چهارم گواهی می دهند به اصول مزدیسنا (که ذکر شد).

هر زرتشتی پس از سن 7 سالگی از بستن کشتی که بند بندگی خداوند است بدور کمر ناگزیر می باشد(1).

1- و نیز پوشیدن صدره (که در پهلوی SkaPik آمده) که جامهٔ مخصوص بهدینان است واجب شمرده شده.

در میان قوم دیگر آریائی یعنی هندوان نیز رسم کستی بستن رواج داشته و هنوز هم رشته ای بنام یجنوپویته YajnoPavita شبیه به کستی زرتشتیان در بر کنند و پس از بستن این کمربند استاد به شاگرد، (ودا) و آداب تطهیر می آموزد و از تأثیر این بند؛ تصور می کنند که کالبد جوان از نفوذ اهریمنان محفوظ می ماند.

دختران هم باید این بند را به میان داشته باشند - جشن کستی مفصل است و از این روز یك زرتشتی وارد جمع بهدینان می شود.

(آداب کستی نخستین)(1) و آداب کستی در برخاستن از خواب - و پس از قضاء حاجت - و پیش از نماز گذاردن - و هنگام گرمابه رفتن و تن شستن - و پیش از خوراك، و دعاهای آن در محل خود مذکور است(2)جشن کستی نخستین: شبیه است به Confimaton عیسویان که جوان عیسوی در سن پانزده سالگی در کلیسا برابر کشیش اعتراف بدین مسیح کند و از دست وی Eukharistia گرفته می نوشد و آن عبارت است از نان و شراب که به منزلهٔ خون و گوشت و روان عیسی پنداشته می شود - این نان و شراب یادآور درون (درئونه draona اوستا) نان مقدس و فشردهٔ هوم (haoma اوستا) زرتشتیان می باشد (ص 243-252 مزان به خلاصه).

زمزمه و باژ

زمزمه و باژ: عبادت آهستهٔ زرتشتیان در اوقات مخصوص است و در این معنی فارسی است و در عربی آواز رعد و آواز سوختن هیزم و صدای شیر هم هست که در فارسی باین معانی اخیر استعمال نشده (فرهنگ نظام).

باید دانست که کلیهٔ دعاهای مختصر را که زرتشتیان آهسته بزبان می رانند «باژ» می گویند و زمزمه همان باژ است که لب فروبسته آوا خوانند (ص 253-257 مزان).

اهل کتاب و شبه اهل کتاب

در فقه اسلامی در دو مبحث از مجوس سخن به میان آمده یکی در کتاب جهاد و دیگری

1- این کستی بدست موبد با ادعیه انجام می شود.

2- این کستی ها، با دعاهای صاحب کستی انجام می شود.

در کتاب ارث:

1 - در کتاب جامع عباسی در کتاب جهاد می نویسد: «سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجب است: طایفهٔ اول: حربی و ایشان دو گروهند.

الف: مردان چندند که غیر خدای را پرستش می کنند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها.

ب: جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام واجب است تا آنکه مسلمان شوند و از این دو طایفه، جزیه قبول نمی توان کرد.

طایفهٔ دوم: اهل کتاب اند و ایشان نیز دو قوم اند:

قوم اول: جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون یهودان که توراة کتاب ایشان است و موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشان است و عیسی (ع) پیغمبر ایشان.

قوم دوم: آنکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته اند اما بشبه کتابی و پیغمبری قائل اند چون مجوسان که می گویند کتابی موسوم به ژند و پاژند دارند و پیغمبری زردشت نام داشته اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی داشته اند آن را سوخته اند و پیغمبری داشته اند که او را کشته اند، و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو(1) نوشته بودند - و جهاد با این دو فرقه نیز واجب است تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرائط» (ه).

2 - در کتاب جامع عباسی در آخر کتاب ارث می نویسد: در بیان میراث مجوس، بدان که میانهٔ مجتهدین خلاف است در میراث ایشان، بعضی گفته اند که میراث می برند به نسب صحیح و سبب صحیح و به فاسد نمی برند، و بعضی برآنند که بهر دو می برند خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی گفته اند به نسب صحیح و فاسد میراث می برند و بسبب صحیح می برند نه بسبب فاسد.

1- در ترجمهٔ کتاب ذو القرنین مولانا ابو الکلام آزاد ص 80 دوازده پوست گاو نوشته است.

و آنچه در احادیث وارد شده مؤید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) روایت کرده که فرمودند: مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث می برد برای آنکه هم مادر او است و هم زن او است و...

و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق (ع) به کسی که به مجوسی دشنام می داده که مادر خود را خواسته بود فرمود: که نمی دانی که این پیش مجوسی نکاح است.

پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری به هم رسد: زوجهٔ او نصیب دختری و زنی را می برد و دختر نصیب دختران دیگر می برد و...

و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است(1) و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمی برند باجماع اما به نسب فاسد چون وطی به شبهه میراث می برند (ه)(2).

احوال شخصیه

در ایران پس از اینکه مجلس شورای ملی در تاریخ 31 تیر ماه 1312 شمسی مادهٔ واحده ای بشرح ذیل تصویب نمود. که این ماده موسوم است به (اجازهٔ رعایت احوال شخصیهٔ ایرانیان غیر شیعه در محاکم): انجمن زردشتیان ایران در این موضوع آئین نامه ای تنظیم کرد که یکی از نویسندگان آن کیخسرو شاهرخ بود(3).

این آئین نامه تاکنون چاپ نشده که در دسترس محاکم قرار گیرد و نسخهٔ پلی کپی آن شامل 7 صفحه و 65 ماده می باشد.

قواعدی که در این آئین نامه مذکور است در بعض موارد با قواعد واقعی معمولهٔ بین زردشتیان اختلاف دارد و در حقیقت از حقوق اسلامی متأثر گردیده است و موضوع آن بشرح زیر است:

قسمت اول: خانواده (احوال شخصیه به معنای اخص).

1- مگر آنکه مذهب ایشان مثل مجوس باشد در تجویز نکاح محارم (سید محمد کاظم طباطبائی)

2- در کتاب شرایع الاسلام محقق، مبحث میراث مجوسی را ملاحظه نمائید.

3- ص 23 کتاب احوال شخصیهٔ زردشتیان ایران تألیف آقای محمد تقی دامغانی و کیل درجهٔ یك دادگستری که برای اختصار، بعد از این، به «امد» تعبیر می شود.

قسمت دوم: فرزند خواندگی و پل گذاری.

قسمت سوم: وصیت - و - ارث.

بعضـی نکات مهم آن قسمتهای سه گانه، عبارت است از مراتب ذیل: 1 - طلاـق عملا در میان زردشتیان واقع نمی شود (گرچه آئین نامهٔ مزبور تحت شرائطی سخت، جایز شمرده).

2 - زنی که شوهرش بمیرد دیگر شوهر نمی کنـد (طبق رسوم مـذهبی) و اگر شوهر کند سـخت منفور و از جامعهٔ زردشتیان مردود اسـت (امد ص 20).

3 - زردشتیان فقط در بین خود ازدواج می کنند (ص 21، امد).

4 - برای هر مرد زردشتی بیش از یك زن جایز نیست (ص 25، امد).

5 - قرابت در حقوق زردشتی بر چهار قسم است: 1 - سببی 2 - نسبی 3 - رضاعی 4 - قراردادی (ص 31، امد).

6 - در مبحث ازدواج با محارم می نویسد: آئین نامهٔ زردشتیان ازدواج با محارم را ممنوع داشته است و به هیچ وجه نمی توان گفت که: در میان زردشتیان ازدواج با محارم مجاز است ولی روایات اساطیری و در بعضـی مورد روایات تاریخی این شك را ایجاد می نماید که شاید پیش از تسـلط حقوق اسلامی بر ایران در میان زردشتیان ازدواج با بعضی از اقرباء جایز بوده است(1)پیرنیا در کتاب ایران باستان ج 3 ص 2693 آنجـا که از اخلاـق و عـادات پارتیها گفتگو می کنـد راجع بازدواج با محارم چنین اظهار عقیـده نموده است: «بعضـی از مورخین خـارجی ازدواج شاهـان اشـکانی را بـا اقربـاء و خویشان نزدیك با نهایت نفرت ذکر می کننـد. چنین نسـبتی را نیز هرودوت به کمبوجیه و پلوتارك به اردشیر دوم هخامنشی داده است و لیکن بعضی از نویسندگان پارسی زردتشتی این نسبت را رد کرده می گویند: کلمهٔ خواهر را در

1- فردوسـی بعضـی جاها روایاتی را که با ذوق نمی سازد اصـلا حـذف می کنـد مثل عادت ازدواج با خواهران (مجلـهٔ کاوه سال 2 دورهٔ جدیدش 12 ص 25) ولی بایـد دانست که فردوسـی نیز ازدواج بهمن بـا دختر خود همـای را بنام (دین پهلوی) یاد کرده است (ص 370 کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی).

مورد اشکانیان نباید بمعنی حقیقی فهمید. کلیهٔ شاهزاده خانم ها را تحت این عنوان درمی آوردند - ولی چون در تاریخ نویسی باید حقیقت را جستجو کرد و نوشت، حاق مسئله این است که ازدواج با اقربای خیلی نزدیك در ایران قدیم مرسوم بوده و به خوتك دس موسوم و پسندیده بوده است. و ظاهرا برای حفظ خانواده و پاکی نژاد قرار می دادند ولی معلوم است که زردشتی های ازمنهٔ بعد آن را مانند سایر ملل فوق العاده مذموم دانسته اند چنانکه امروزه هم از چنین نسبتی کاملا منزه می باشند...» (ص 31 و 32، امد).

7 - چنین ازدواج ناشایسته با بعضی از عادات قبیحهٔ دیگر چنانکه راگزین می نویسد در میان مصریهای قدیم و در میان یونانیها و اهالی رم شایع بوده است.

زن یونانی که از شوهر خود حامله نمی شد از برای تولید فرزند مجاز بوده که با اجنبی مقاربت نماید و کرارا چند برادر در یك زن شرکت نموده اند (ص 34، امد).

بموجب قانون هندویان چنانچه شوهر هم علت نازائی زن بود باز دوام خانواده از واجبات به شمار می رفت و در این صورت برادر شوهر یا یکی از نزدیکان وی جانشین او می شد و زن ناگزیر بود که خویشتن را بمرد جدید تسلیم نماید و پسری که از ایشان بوجود می آمد فرزند شوهر اصلی محسوب می شد و مذهب او را پیروی می کرد، در قوانین آتن و اسپارتا نیز این قاعده عینا موجود است (کتاب تمدن قدیم تألیف فوستل کولانژ ص 41، امد).

و بنا بر قوانین قدیم بیوه زنانی که فرزند نداشتند با یکی از نزدیکان شوی مزاوجت می کردند و پسری که از ایشان بوجود می آمد فرزند شوهر متوفی خوانده می شد (کتاب تمدن قدیم ص 42) (ص 69، امد).

8 - محل اجرای مراسم گواه گیران عقد نکاح، در آدریان (آتشکده) می باشد (ص 43، امد).

9 - در کیش مزدیسنی رها کردن و بریدن از زن روا نیست مگر بدکار شود و چون با دیگری آمیزد باید شوهرش پس از دانستن و آشکار کردن گناهش او را بی همه چیز تهی - دست از خود و خانه و خواسته اش بی بهره نماید (آئینهٔ آئین مزدیسنا ص 66 بنقل ص 46، امد).

10 – دیانت زردشتی؛ همچون دیانت مسیح طلاق را ممنوع داشته است (ص 46، امد).

پیرنیا در تاریخ ایران باستان (ج 3 ص 2693) آنجا که از عادات پارتی ها صحبت می کند می گوید: «مرد در چهار مورد می توانسته زن خود را طلاق بدهد: 1 – وقتی که زن عقیمه بوده 2 – به جادوگری می پرداخت 3 – اخلاقش فاسد بود 4 – ایام قاعده را از شوهر خود پنهان می کرد» (47، امد).

11 – در عرف زردشتیان ورثه در صورتی ارث می برند که وصیتی موجود نباشد و در حقیقت وصیت از موانع ارث محسوب می گردد (ص 77، امد).

12 – زردشتیان دختر را از ارث محروم می نمایند، ارث دختر همان است که در زمان حیات بعنوان جهازیه به او می دهند و او را با آن مال به خانهٔ شوهر می فرستند (ص 77، امد).

13 – هرگاه یك نفر زن یا مرد زردشتی متوجه گردد که مقطوع النسل است و از او اولادی بوجود نخواهد آمد، یا اینکه قبل از ازدواج برای اینکه بدون وارد شدن در قیود ناشی از ازدواج دارای فرزندی باشد می تواند دختر یا پسری زردشتی را بسمت فرزندخواندهٔ خود انتخاب نماید و این «فرزند خوانده» به منزلهٔ فرزند حقیقی محسوب می گردد.

و وی از تمام حقوق و تکالیف ناشی از قرابت استفاده خواهد نمود و وارث حقیقی پدر یا مادرخواندهٔ خود محسوب می گردد، حتی اگر پس از این دارای فرزند واقعی گردند (ص 71 و 72، امد به خلاصه).

14 – هرگاه مردی بی اولاد فوت نماید و فرزند خوانده هم نداشته باشد و وصیتی نکرده باشد ورثه می توانند در صبح روز چهارم فوت با حضور موبد و حضار، پسر یا دختر زردشتی را بسمت پل گذار شخص متوفی معین کنند و در این صورت پل گذار سمت فرزند حقیقی را خواهد داشت.

پل گذاری

انسان پس از مرگ برای وصول به مینو یا بهشت باید از پلی که بین کوه الوند و

دماوند کشیده شده و به پل (چینوات) موسوم است عبور نماید، گناهکاران و همچنین کسانی که دارای فرزند نباشند (تا پس از مرگ اقدام به دادن گهنبار و بر پاداشتن مراسم نماید) نمی توانند از این پل عبور کنند و در حین عبور از پل سقوط نموده و به دوزخ خواهند افتاد.

برای اینکه مرده بتوانـد از پل عبور نماید باید برای او فرزند انتخاب کرد و این فرزند در حقیقت همان پلی است که او را به مینو می رساند و ازاین جهت این عمل را پل گذاری گفته اند (ه).

(ولی غرض از این، روشن ماندن اجاق خانواده است).

در یونان و هند فرزند خواندگی قانونی بوده و لیکن تبنی بوده یعنی پسری را بعنوان فرزند انتخاب می کردند.

(سذرید بمعنی فرزند خواندگی است) (ص 71-74، امد).

مقررات سخت دین زرتشت دربارهٔ زن حیض (دشتان)

گشاد آن سیم تن را علت از تن *** به خون آلوده شد آزاده سوسن

زن مغ چون برین کردار باشد *** بصحبت مرد از او بیزار باشد

و گر زن حال ازو دارد نهانی *** برو گردد حرام جاودانی

«فخر الدین گرگانی» (مزان).

سوگند «قسم»

چون در روزگـار باسـتان کشف حقیقت دشوار بود ناچار به قوای فوق طبیعت متوسل می شدنـد و تمییز حق را از باطل می خواسـتند، این عمل را در زبانهای اروپائی Ordalie می نامیدند و آن بر دو قسم بوده: گرم و سـرد (چنانکه در ایران باسـتان هم ور گرم و ور سرد معمول بوده).

Var (ور سوگنـد) - (وره haraV) در اوسـتا و ور Var در پهلوی از مصـدر ور Var مشـتق است که در اوسـتا و پارسی باستان بمعنی بازشناختن و اعتقاد داشتن و باور کردن است و کلمهٔ (واور) پهلوی و (باور) پارسی خود از همین ریشه اشتقاق یافته است. و در اصطلاح:

ور: در ایران باستان عبارت بوده از آزمایشهای گوناگونی که مدعی و مدعی علیه به آن وسائل می بایست حقانیت خود را باثبات برسانند.

ور اروپائی از انواع گرم

متهم می بایست چندی دست خود را در آتش نگه دارد، اگر آسیبی به وی نمی رسید بی گناه محسوب می شد - مدعی علیه می بایست با پیراهن یا جامهٔ اندوده به موم یا قیر از میان آتش بگذرد، اگر آسیبی نمی دید بی گناه بود - دست یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را را داغ زده مهر و موم می کردند، پس از سر آمدن مدت معین مهر و موم را گشوده زخم هرکدام زودتر بهبودی می یافت حق را بجانب او می دانستند.

ور اروپائی از انواع سرد

مدعی و مدعی علیه هر دو می بایست در آبی فرورونـد، نفس هریك زودتر تنگ می شد و سر از آب بیرون می کرد محکوم می گشت - دست چپ متهم را به پای راستش می بستند - و ریسمانی هم به کمرش، تا در وقت ضرورت بتوانند او را از آب بدر آورند، آنگاه او را در آبی می انداختند، اگر در آب فرومی رفت بی گناهی وی ثابت بود و اگر در روی آب می ماند مقصر و محکوم بود زیرا آب پاك او را به خود نپذیرفته.

ور در ایران

در ایران هم آزمایش ور، با حضور موبدان در آتشکده انجام می گرفت، در اوستا و همچنین در ودا (وادی برهمنان هند) مطالب بسیار دراین باره استنباط می شود.

در اوستای عهد ساسانیان و در کتاب پهلوی دینکرد مفصلا از این موضوع بحث شده. «ور» در محاکمه ای که برای قاضی (داور) نهفته و پیچیده است، نمایندهٔ گناه و بی گناهی است و آن 33 آئین است، این 33 گونه ور که در ایران باستان معمول بوده در هیچ کتابی توصیف نشده.

در اوستای امروزه نیز چند بار ذکر (ور) آمده از جمله در رشن یشت بندهای 3 - 4 که از پنج ور یادشده: ور آتش، ور برسم؛ ور سرشار، ور روغن؛ ور شیرهٔ گیاهان (گیاهان زهری) - ولی امروزه تحقیقا از مراسم این آزمایشها اطلاعی نداریم.

در تاریخ ایران نیز چند آزمایش ور نظیر (اردال) اروپائیان می توان نشان داد، از آنهاست: داستان به آتش رفتن سیاوش (شاهنامهٔ فردوسی).

نیز: عملی که به آذرپادماراسپندان نسبت داده اند (ریختن روی گداخته بر سینهٔ او) (اغلب کتب دینی پهلوی و پازند و تواریخ عربی و فارسی).

نیز: شاه موبد از زن خود ویسه بمناسبت عشق رامین و ویرو بدگمان شده بود و سوءظن خود را به او اظهار داشت (رفتن موبد به آتشگاه و گریختن ویس و رامین به ری) ویس و رامین با دایه فرار کردند و به آزمایش ور (رفتن در آتش، تن در ندادند) ویس چون از بام کوشك آتش را بدید بزبان حال چنین گفت:

همان گه ویس در رامین نگه کرد *** مرو را گفت بنگر حال این مرد

که آتش چون بلند افروخت ما را *** بدین آتش بخواهد سوخت ما را

کنون در پیش شهری و سپاهی *** زمن خواهد نمودن بی گناهی

مرا گوید به آتش بر گذر کن *** جهان را از تن پاکت خبر کن

بدان تا کهتر و مهتر بدانند *** کجا در ویس و رامین بدگمانند

«فخر الدین گرگانی» (ویسه: زن شاه موبد است).

اگرچه ذکر (ور) در ابیات فوق نیامده، ولی باید دانست که «سوگند» درست بهمان معنی استعمال شده است.

واژهٔ سوگند یادآور یکی از و رهائی است که در ایران باستان معمول بوده؛ زیرا سوگند اصلا آبی بوده آمیخته به گوگرد که در محاکمهٔ مشکوك یا بقول کتب پهلوی در داستانهای نهفته، به همپتکاران (مدعی و مدعی علیه یا پیشمار و پسمار) می نوشانیدند.

بعدها سوگند مفهوم اصلی خود را از دست داده در مورد (قسم) عربی به کار رفته است.

وجه اشتقاق سوگند

در اوستا یك بار کلمهٔ سوکنت ونت Saokentavant یادشده (وندیداد فصل 4 بند 54) – در این بند آمده: کسی که به گناهی متهم است و آن را انکار می کند باید آب سوکنت ونت

وزرنیاونت (یعنی زرمند) که حق را از ناحق هویدا می سازد بنوشد.

و در بند بعد آمده: اگر کسی با دانستن تقصیر خویش آب سوکنت ونت و زرنیاونت - بنوشد (یا به عبارت دیگر سوگند بخورد) سزایش هفتصد تازیانه است.

کلمهٔ سوکنت ونت که صفت آب آمده از دو جزء مرکب است: 1 - سئوکنت Saokant بمعنی گوگرد 2 - پسوند ونت بمعنی مند یا دارنده، پس کلمهٔ مرکب بمعنی گوگردمند و دارای گوگرد است.

سوگند پارسی همان سوکنت ونت اوستائی است با حذف پسوند.

به عقیدهٔ گلدنر؛ چون گوگرد ملین سبك و اثرش مشکوك است می توان تصور کرد که در روزگار پیشین در هنگام محاکمه (اردال) آن را به آب آمیخته به متهم می نوشانیدند و از زود دفع شدن آن از شکم یا ماندن آب در شکم تقصیر و بی تقصیری او را معلوم می کردند.

بنابراین شکی نمی ماند که واژهٔ سوگند پارسی، یادگاری از آزمایش ور است و در عهد ساسانیان نیز آب آمیخته به گوگرد و محلول زر یا گرد طلا در هنگام داوری جزء مراسم باستانی و وجود چنین پیالهٔ آب فقط برای حفظ صورت ظاهر بوده است.

و استعمال فعل (خوردن) با سوگند، خود یادآور مفهوم اساسی آن است (به خلاصه از ص 442-448 مزان).

محرر این تفسیر گوید: به آتش در افکندن حضرت ابراهیم (ع) در کشور کلدانیان هم بحکم قاضی دادگاه کشور بوده که آن جناب را به ور گرم محکوم نموده است (چون ابراهیم مدعی بوده است).

و من در عجبم که کسی از مفسرین باین نکته توجه نکرده است و حتی این عدم - توجه کار را به آنجا کشانیده که به حکایت کتاب اعلام قرآن، ابراهیم در آتش افکنده نشده است.

جنازهٔ اموات

از قوانین عمدهٔ دین زرتشتی نگاه داشتن آتش و آب و خاك از پلیدیها و آلودگی است بدین روی پارسیان اموات خود را به خاك نسپارند و به آب نیندازند و به آتش نسوزانند.

ص: 585

بهدینان: اموات خود را بر کوهها و جایهای بلند که از آبادی دور باشد می گذارند تا مرغان لاشخوار گوشت آنها را بخورند، خصوصا جائی را گزین کنند که آفتاب نیکو بر نعش بتابد (مقصود رعایت قانون حفظ الصحه است) ازاین جهت بجز نساسالاران کسی را رخصت دست به مرده کردن ندهند و فرقهٔ نساسالاران جدا باشند که مردگان را به دخمه برده می سپارند.

مرده و مرده کشان پوشاکهای سپید کهنه پوشانند، پیش از حمل و نقل میت به دادگاه، دو مؤبد پهلوی هم ایستاده هفت سورهٔ گاتهای نخست زرتشت را که به «گاهان سرایشتی» مشهور است برآن می خوانند و درگاه خواندن رو بطرف میت کنند.

چون میت را به دادگاه سر می رسانند(1) همراهان سوك پرور، نگاه آخر بدان کرده نساسالاران نعش را به درون دخمه، برده می سپارند. در دخمه مرد و زن و بچه هریك را به جایهای علی حدهٔ سنگی، که بنام «پاوی» شهرت دارد می نهند.

در ازمنهٔ سابقه مردگان را بر سرهای جبال شامخ می گذاشتند و چون از گوشت تهی شده بالتمام خشك می شدند استخوانها را در استودان ها جا می دادند و درین روزگار لختی از آن خمهای سنگی در بعض صفحات پیدا شده است. استودانها را هرکسی موافق استطاعت خود از سنگ و گچ و صاروج و دیگر مصالح مضبوط می ساختند. ولی طریقهٔ حالیه هم کار کوه می کند و هم کار استودان، ازآن روی که دفع گوشت می شود با حفظ استخوان و جای هم کمتر می خواهد و مساکین و اغنیاء درگاه مرگ بلا فرق به یك مقام قرار می گیرند (کتاب گلدستهٔ چمن آئین زرتشت به خلاصه از ص 118-120).

از دمی که شخص جان بجان آفرین می سپارد تا به وقتی که به دادگاهش سپارند کما کم چهار دفعه سك دیدش کنند، آئین نمودن سگ به مرده حسب الظاهر از قدیم الایام رسیده است، منبع این دأب از آیهٔ 3 پرگرد 7 وندیداد آمده است.

1- قلعهٔ بالای کوه را دخمه (بضم دال) و دادگاه (عدالتخانه) نیز نامند (کتاب فروغ مزدیسنی ص 244).

پیش از شستن چیزی یا کسی که بمردار آلوده شده آن را به نیرنگ یعنی پادیاب شاید بشویند.

یزشن سردی در سه شب نخست، مؤبد برخی در آتشکده و بهره ای در سرای مرده بپردازند.

بعد از ظهر روز سوم مرده، آئین مخصوصی ادا کنند که نزد زرتشتیان ایران بنام سد و سند و سدوش (سد بکسر سین و سکون دال – سند بر وزن فکر – سدوش بکسر سین و ضم دال واوی و شین آخر) مشهور و در نزد پارسیان هند موسوم به اتهمن (بضم همزه و فتح تاء و سکون هاء و فتح میم) است در این هنگام خویشان و دوستان مرده انجمن شده برایش استغفار می کنند و خیرات می دهند (این یکی چون در کتب دین زرتشت نبوده ترك شده).

روز چهارم که بنام چهارم شهرت دارد یکدست رخت به موبد یا شخص معصومی می دهند.

روز دهم که دهه باشد و روز سی ام که سی روزه باشد و روز سی ویکم و روز سیصد و شصت و پنجم که سال نامند مراسم و آدابی انجام می شود و هرساله در روزی که وفات واقع شده است عمل و رسم مخصوص به جامی آورند (به خلاصه از ص 270–273 کتاب گلدستهٔ چمن آئین زردشت).

محرر این تفسیر گوید: هنگام بیرون رفتن جان از تن (حالت احتضار) بایستی بیش از بیش از محتضر تفقد کرد، قطره های آب در کام خشك او فروریخت و او را تنها نگذارد و با خواندن بعض از سوره های قرآن استنزال رحمت کرد تا محتضر از چنگال مرگ بدر رود، و پس از آن هم چون به فرمودهٔ پیامبر بزرگوار اسلام: مردهٔ مؤمن همانند زندهٔ او محترم است، تشریفات آبرومندانه به جاآورد و با خواندن قرآن و دعاء و با طلب استغفار و ترحیم جنازه را حرکت داد و بدرقه نمود همان حالی که (روح از پی تن نعره زنان خواهد بود) در این صورت نشان دادن حیوان نجس العین چون سگ به مرده هم بی حرمتی است و هم موجب آزار روح او (و همان گونه که شخص خواب از دیدن مناظر نامناسب ناراحت می شود، مرده هم بدین گونه ناراحت می گردد) زیرا «النوم اخ الموت»: خواب برادر مرگ است.

ص: 587

دخمه

دخم: بفتح دال و نیز دخمه: 1 – اطاقی که در آن مرده می گذاشتند و عموما مرده در تابوت محکم یا قبر سنگی جا داده می شد 2 – قلهٔ مسطح کوه یا تپه که دارای حصار است و در آن مردگان زردشتیان گذاشته می شود – در پهلوی: دخمك و در اوستا دخمه بوده (فرهنگ نظام به خلاصه).

داوری

محرر این تفسیر گوید: اگر مراسم زرتشتیان برای حفظ الصحه است باید گفت:

انصافا سوزانیدن مردگان که هندوان آریائی انجام می دهند بهتر از رسوم زرتشتیان است زیرا گذاردن مرده در نقاط بلند، در هوای آزاد، با وزش باد، میکربها بیشتر منتشر می گردند – بعلاوه عملجات موت و بقول ایشان نساسالاران مگر از بنی نوع بشر نیستند و چرا با تماس دائم با مردگان، میکرب آنها را از پا در نمی آورد.

مضافا به این که می پرسیم آیا شخصیت آدمی به روح و یا به روح با جسد است؟ در هر دو صورت: جسد محترم است زیرا هر عملی در دار دنیا انجام شده است بوسیلهٔ این جسد بوده، بنابراین وفاداری به آن لازم است اکنون چه شده که جسد با وضع مبتذل از: ریختن مرغان لاشخور بر سر آن و رفتن چرك و خون و... علنا باید مواجه شود و چرا از اجزاء تن، فقط باید استخوانها بماند.

دفع شبهه

اما دفن: چون خاك، میکربها را از نشو و نما بازمی دارد و علاوه موجب تقویت نیروی زمین است از تمام اقسام تجهیز مردگان برتر است و عمل زرتشتیان زیر ماسك حفظ الصحه و میکرب در انظار دانشمندان بی ارزش است.

یاد از مردگان در فروردگان

فروردگان: اول فروردگان روزی بود که ده روز به اول فروردین ماه مانده باشد و اعتقاد فارسیان (زردشتیان) چنان بود که در این ده روز زیارت رحمها کردن بهتر است و گویند: روان مردگان خبر یابند و موبدان و برهمنان (دستوران) در این ایام بجهت

ارواح مردگان زند خوانند (شرح بیست باب ملا مظفر به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: خیرات و صدقات برای مردگان در همه اوقات می بایستی جریان داشته باشد که خود علامت «وفا» است - و مصداق «از دل برود هرآن که از دیده برفت» تابلو «جفا» است، البته ایامی در سال هست که بر میزان خیرات و صدقات باید افزود،

«چو ما از رفتگان گیریم اخبار *** ز ما فردا خبر گیرند ناچار»

«فخر الدین گرگانی» (مزان).

به یاد آور ای تازه کبك دری *** که چون بر سر خاك من بگذری

گیا بینی از خاکم انگیخته *** سرین(1) سوده پائین فروریخته

همه خاك فرش مرا برده باد *** نکرده زمن هیچ هم عهد یاد

نهی دست بر شوشهٔ خاك من *** به یاد آری از گوهر پاك من

فشانی تو بر من سرشکی ز دور *** فشانم من از آسمان بر تو نور

دعای تو بر هرچه دارد شتاب *** من آمین کنم تا شود مستجاب

درودم(2) رسانی رسانم درود *** بیائی بیایم ز گنبد فرود

مرا زنده پندار چون خویشتن *** من آیم بجان گر تو آئی به تن

مدان خالی از همنشینی مرا *** که بینم ترا گر نه بینی مرا

لب از خفته ای چند خامش مکن *** فروخفتگان را فرامش مکن

(نظامی در اوائل اسکندرنامه).

متفرقات

1 - فردوسی در داستان کشته شدن ایرج بدست برادران؛ از زبان ایرج نصایحی ایراد می کند از آن جمله:

میازار موری که دانه کش است *** که جان دارد و جان شیرین خوش است

(به خلاصه ص 411 مزان).

محرر این تفسیر گوید: زرتشتیان مور را از مخلوقات اهریمنی می دانند و

1- قسمت بالای تنه (سر).

2- سلام.

مفهوم این شعر: انعکاس تربیت اسلامی است.

2 – گشتاسب: برای ناهید قربانیها کرده و هم دشمن او ارجاسب تورانی و نیت هر دو دشمن این بوده که بر یکدیگر ظفر یابند. (ص 349 و 356 مزان).

3 – جاماسب: داماد زرتشت است و در میان مزدیسنان به حکمت و درایت و پیشگوئی نام بردار و به (فرزانه) یا (حکیم) مشهور است و از جملهٔ کتب مذهبی زرتشتیان (جاماسب نامه) است که ظاهرا پس از اسلام نوشته شده و در آن پیشگوئی های جاماسب را نقل کرده اند (ص 353 مزان).

4 – ظهور بودا در قرن ششم ق م بوده (ص 56 مزان).

5 – در روایات مزدیسنا طوفان عظیمی در زمان جمشید واقع شده، چنانکه در روایات سامی این طوفان را بزمان نوح پیامبر منسوب می دارند و اساس داستان طوفان از اساطیر سومری اقتباس شده (ص 424 مزان).

محرر این تفسیر گوید: اساس طوفان از توراة و از قرآن مجید است و از اساطیر نیست.

6 – داستان عوج بن عنق که وارد قصص اسلامی شده از دیوی که گرشاسب او را کشت سرچشمه گرفته (اقتباس از ص 425 مزان).

7 – استخر فارس: بغلط موسوم به تخت جمشید است (کتاب فروغ مزدیسنی ص 31).

کلمهٔ استخر: مرکب از دو لفظ است: 1 – «استو» بکسر همزه و سکون سین و ضم تاء واوی یعنی شهر که اصلا «سته» بر وزن فکر باشد و بزبان سنسکریت هم «سته» آمده و یونانیها هم فعلا شهر را استو، و انگلیسی ها سیتی می گویند.

2 – «خور» بضم خاء که عبارت از خورشید باشد مانند شمس العماره و غیره و این نام محض آبگیر بزرگ، استخر نامیده نشده و عمارت آنجا نسبتی به جمشید ندارد و جمشید که از سلاطین پیشدادیان و قبل از طبقهٔ کیانیان بوده، فارس و استخر را ندیده و عمارت استخر از داریوش اعظم است و پایتخت جمشید در بلخ بوده (فروغ مزدیسنی ص 109 به خلاصه).

ص: 590

8 - فروهر قبلا گذشت.

9 - ناهید و معبد آناهیته (که در کنگاور است) - قبلا گذشت.

10 - الهرابذة: (کفراعنه) عظماء الهند و قیل علماؤهم. خدم نار المجوس.

الواحد هربذ (هربرج) (فارسیة) (منجد ج 1)(1)هربد بکسر هاء و فتح باء: مخفف هیربد است - و هربذ بکسر هاء و باء با ذال نقطه دار معرب آن است.

هیربد: بکسر هاء یائی و سکون راء و فتح باء و دال آخر: قاضی گبرکان باشد؛ لفظ مرکب است از «هیر» و از «بد» و جزء ثانی بمعنی رئیس و خداوند و بزرگ است که در پهلوی پد و در اوستا پیتی و در سنسکریت پتی بوده اما جزء اول موافق بیان لغة الفرس بمعنی قضاء و حکم است و امیر معزی بمعنی آتش آورده که گوید:

در هیرکده گر ز مدیح تو بخوانند *** بیزار شود هیربد از زند و ز پازند

از شعر فردوسی هم معنی آتش مفهوم می شود. (فرهنگ نظام به خلاصه).

11 هیرمند: 1 - آتش پرست 2 - لقب گشتاسب پادشاه قدیم ایران بوده 3 - نام رودی است در سیستان ایران (فرهنگ نظام).

در معجم البلدان: می نویسد: «هندمند بالکسر ثم السکون و بعد الدال میم و نون ساکنة و دال مهملة اخری: و هو اسم لنهر مدینة سجستان یزعمون انه ینصب الیه میاه الف نهر و ینشق منه الف نهر فلا یظهر فیه نقص...».

محرر این تفسیر گوید: بنابراین، هیرمند یا مفرس است و یا غلط است.

12 - یزدان: (بر وزن سلمان) - خدا و در پهلوی هم یزدان بوده جمع یزد (بر وزن صدف) بمعنی قابل پرستش ها که خدا و فرشتگان باشند و در فارسی مخصوص به خدا شده - یزته (بر وزن صدقه) در اوستا و (یجت) در سنسکریت بمعنی پرستش کرده شده است (فرهنگ نظام).

1- هربذ اکبر که در مجلس مأمون عباسی با حضرت رضا (ع) مباحثه کرده است، بزرگ علماء مجوس بوده است (کتاب عیون اخبار الرضا).

13 – یزد: (بر وزن وقت) نـام شـهری است در وسط ایران، در پهلوی یزد با فتـح زاء بمعنی فرشـته و قابل پرسـتش است و در سنسـکریت یجت بمعنی پرستش شده است و شهر مذکور را ایرانیان قدیم بنام فرشته خواندند (فرهنگ نظام).

14 – یزدجرد: (بسـکون زاء و نیز سکون دال اول و کسر جیم) معرب یزدگرد است که نام سه پادشاه ساسانی ایران بوده و آخرین پادشاه آن سلسله؛ سوم ایشان است (فرهنگ نظام).

15 – یزدگرد: (به همان وزن) نام سه پادشاه ساسانی بوده و آخر آن سلسـله پسـر شـهریار همان نام داشته – لفظ محرف یزدگرد (بفتح زاء) بمعنی ساختهٔ معبود است (فرهنگ نظام).

16 – یسـنا: (بر وزن فردا) نام جزء اول از پنج جزء از کتاب اوسـتاست و چهار جزء دیگر وی سپرد، وندیداد، یشتها، خورده اوستاست. و گاتها که پنج سرود حضرت زردشت است جزء همین جزء اول است؛ مجموع آن 72 فصل است که 18 فصل آن پنج سرود گاتهاست – در اوستا: یسنه بوده از مادهٔ یز اوستا و یج سنسکریت بمعنی پرستش و دعا.

17 – وی سپرد (بواو یـائی و سـکون سـین و فتـح پاء و فتـح راء و دال آخر) نام جزء دوم از پنـج جزء اوسـتاست و در آن ادعیه و نمازها به معبودان است – در اوستا «ویسپه رتوو» بوده بمعنی تمام ردان (تمام بزرگان معبود).

18 – وندیداد (بکسر واو و سکون نون و دال یائی و دال الفی و دال آخر) نام جزء سوم از پنج جزء کتاب اوستاست و در آن قوانین دینی ذکر شده، در اوستا، وی – دئوه – داته، ضد دیوداد (قانون ضد دیو) بوده، در پهلوی (جوید دیوداد) شده.

19 – یشت (بر وزن وقت است) و یشتها: نام جزء چهارم از پنج جزء کتاب اوستاست که در آن ستایش و پرستش خدا و فرشتگان است و در آن جزء، بیست و یك یشت است یکی بنام اهوره مزده (خدا) و باقی بنام فرشتگان است.

یشت در اوستا: یشته بوده بمعنی پرستش کرده شده و خوانده شده از مادهٔ یز اوستا و

یج سنسکریت بمعنی پرستش و دعا (فرهنگ نظام).

ایام مشهورهٔ تاریخ فرس قدیم که در آنها جشن به پامی کردند

1 – نوروز عامه، اول فروردین ماه است (که اول تحویل سال است).

2 – نوروز خاصه، ششم فروردین ماه است (به یاد بر تخت نشستن جمشید جشن می گرفتند).

3 – آبانگاه؛ دهم فروردین ماه است (ابان: نام فرشتهٔ موکل بر آب است و هر سال در این روز اگر باران می آمد مردان در آب می رفتند و اگر نمی آمد زنان در آب می رفتند).

4 – آب ریزان، سیزدهم تیرماه است (در یك عهدی چند سال باران نیامد، مردم دعاء کردند و باران آمد) دیگر هر سال به یاد این روز مردم در این روز آب بهم می پاشیدند و جشن می گرفتند.

5 – مهرگان عامه، شانزدهم مهرماه است (و جشن می گرفتند به یاد دستگیر کردن فریدون، ضحاك را).

6 – مهرگان خاصه، بیست ویکم مهرماه است.

7 – رکوب کوسج، اول آذر ماه است (شخص کوسهٔ یك چشمی با پنجاه مرد از غلامان پادشاه هر سال بطریق خراج از هر دکانی یك درم سیم می گرفت – کوسه، کلاغی در یك دست و مروحه یعنی باد بزنی در دست دیگر داشت و اگر کسی از پرداخت سیم تعلل می کرد، دکان او را غارت می کردند، آنچه سیم جمع می شد تا ظهر تعلق به پادشاه داشت و بعد از ظهر حق السعی کوسه و غلامان بود و بعد از ظهر اگر بازاریان کوسه را می دیدند؛ او را می زدند و کسی حق تعرض نداشت).

8 – بهمنجنه، دوم بهمن ماه است، در این روز اسفند با شیر می خوردند که به قوهٔ حافظه بیفزاید.

9 – شب سده، شب دوم بهمن ماه است و در جهت تسمیه سه قول است از جمله اینکه 50 شب و 50 روز به نوروز مانده است.

10 – بادبره، در بیست و دوم بهمن ماه است (چون در عهد پادشاهی از پادشاهان در این

روز به هیچ وجه باد نیامده بوده جشن می گرفتند).

11 – گاهنبار(1) نـاظر به آفرینش عالم در شـش گاه است – گاه اول آسـمان و گاه دوم آب و گاه سـیم زمین و گاه چهارم نبات و گاه پنجم بهایم و گاه شـشم انسان و در این روزها جشن می گرفتنـد؛ و در تعیین ایام آن زیـج ایلخانی ایام... را گفته و کوشـیار در زیـج ایلخانی 26 اردیبهشت و 26 تیر و 16 شهریور و 15 مهر و 11 دی و اول خمسهٔ مسترقه را که آخر – اسفندارمذ ماه است گفته (در این ایام جشن چند روزه ای به پامی کردند).

12 – نوشـتن رقعهٔ کژدم، در پنجم اسـفندارمذ ماه است (یعنی طلسم دفع مضـرت هوام را در این روز می نوشـتند) (شرح بیست باب ملا مظفر به خلاصه). (رقیهٔ کژدم – تاریخ نائین).

(کژدم با کاف عربی و گاف فارسی هر دو صحیح است – فرهنگ نظام).

تحقیق در زردشت و زرتشت

زردشت و زرتشت محرر این تفسـیر گوید: بشرحی که در جلد سوم تاریخ نائین ص 129–131 تحقیق کرده ام زردشت عبارت است از: پیامبری که ناسـره و قلب باشد و زرتشت عبارت است از: پیامبر سره و غیر قلب زیرا هر دو کلمه مرکب است و بسیط نیست، اما اول از زر (یعنی طلاـ) (تلا) و از دشت یعنی بـد مرکب است و نظایر آن دشـمن یعنی بـد روح و بـددل و دشپیل یعنی غـده و دشـنام یعنی بـدنام و دشخوار و دشوار یعنی مشکل و...(2) است.

اما دوم مرکب است از «زر» و از «تشت» یعنی تشت طلا (تلا)، و تشت زرین و تشت سیمین مصطلح است که اولی کنایه از آفتاب است و دومی کنایه از ماه است و لذا در نقل ترجمه ها بااینکه «زردشت» نوشته بودند از آن، اعراض کردم و «زرتشت» نوشتم(3)و لیکن بنابراین تحقیق: هر دو کلمه عام است و زردشت بمعنی نبی کاذب و زرتشت

1– گاهنبـار مرکب است از گـاه بمعنی وقت و از انبـار یعنی انبارگـاه و لفـظ گاهنبـار، اصـل است و گاهبار و گهنبار مخفف آن (رجوع به فرهنگ نظام).

2– دشتی بضم دال یعنی زالو.

3– زرتشت را بمعنی شتر زرد هم در فرهنگ نظام و غیره گفته اند ولی...

بمعنی نبی صـادق است و ظـاهرا اسم اصـلی پیامبر ایرانی فراموش شـده و یا همین کلمه علم بالغلبه شـده ماننـد (الکتاب) که اسم کتاب سیبویه است و ابن مالك گوید:

«و قد یصیر علما بالغلبه *** مضاف او مصحوب ال کالعقبة»

و مؤید این نظریه اختلافی است که در مولد و در زمان و در شخصیت و در نسب زرتشت بچشم می خورد:

مولد زرتشت: بلخ - آذربایجان - فلسطین - اردبیل و سبلان - پارس بوده.

زمان زرتشت: شـش هزار سال قبل از لشکرکشی خشایارشا بر ضد یونان - ششصد سال قبل از آن - شش هزار و صد سال قبل از مسیح - نیمهٔ قرن ششم قبل از مسیح - هزار و صد سال قبل از مسیح بوده.

زرتشت: همان ابراهیم خلیل است - نوادهٔ ابراهیم است - شاگرد شاگرد ارمیاست - شاگرد عزیر است.

آئین مزدیسنا: مقتبس از آئین موسوی است.

زرتشت: آذربـاد است - وخشور سـیمباری است - شـعبده هـا نموده - به نفرین یکی از شـاگردان ارمیـا پیس شـده و به آذربایجان رفته - دعوت سـتارهٔ زحل می کرده - زردشت ثانی بر زعم فردوسـی به نه پشت به زردشت بزرگ می رسـیده چه فردوسی (طبق بعض نسخه ها) گفته:

«نهم پور زردشت پیشین بداوی(1) *** براهیم پیغمبر راستگوی»

(به خلاصه از ص 62-114 مزان).

بالجمله: از مجموع آنچه گفته شـد [و از اینکه فردوسـی واژهٔ موبـد را نیز که بمعنی روحانی زرتشتی است بارها پیش از ظهور زرتشت (از زمـان جمشـید تـا گشـتاسب) بمعنی مطلق روحانیـان حتی روحانیـان تورانیان اطلاق کرده است و نیز فردوسـی از زنـد و اوسـتا در عهد کیخسـرو سخن گفته که مقدم بر زرتشت است و نیز از اوستا و کتب دینی پهلوی و سنت چنین برمی آید که آئین اهورامزدا (که اوستا مبلغ آن است) به پادشاهان پیش از گشتاسب نیز آموخته شده](2) بر می آید که زرتشت بمعنی «پیامبر راستگو» و زردشت

1- نهیم دین زردشت پیشین بر وی خ ل.

2- ص 398-400 مزان.

بمعنی (پیامبر دروغگو) و اوستا بمعنی کتاب پیامبر و موبد بمعنی عالم روحانی است.

و آنچه مسلم است پیامبری راستگو از ایرانیان که دارای کتاب بوده و مقتول شده در این ما بین بوده و سر اینکه در شریعت اسلام شبه اهل کتاب معرفی شده اند نه اهل کتاب بالصراحه، همین است و اگر غیر از این بود «شبه اهل کتاب» معنی نداشت و صریحا یا واجد کتاب و یا فاقد کتاب باید معرفی شوند(1)محرر این تفسیر گوید این نکتهٔ بکر، تاکنون در پردهٔ اسرار، بوده که اکنون آن را مکشوف ساختم.

«پایان»

تکمله

چون در متون مزبوره اشاره به کتب هندوها شده است برای اطلاع می نویسم:

ود (بکسر واو و فتح دال) نام کتاب دینی هندوهاست که بزبان سنسکریت است؛ نام کتاب مذکور در سنسکریت و هندی ود (بکسر واو است) بمعنی دانائی.

و چون زبان اردو پیدا شد، خطش را از فارسی گرفته آن را (وید) با یاء نوشتند اما تاکنون یاء خوانده نمی شود و بهمان تلفظ سنسکریت است.

کتاب وید هندوها: چهار حصه دارد: اول: رك وید است که در آن ادعیه و تاریخ و فلسفه است.

دوم: یجروید است که در آن احکام و حالات قربانیهای دینی است.

سوم: سام وید است که در آن تنها ادعیه است.

چهارم: ادهرووید است که در آن علوم نجوم و جنگ و طلسمات و اسلحه است (فرهنگ نظام).

Veda از ریشهٔ Vid بمعنی دانستن است «ویلیامز 2:863» و خود ودا بمعنی معرفت

1- زرتشت با پرستش فرشتگان و با آتش پرستی تماس نداشته است، اما اینکه فردوسی و یا دیگران موضوع آتش را به کعبه تشبیه کرده اند، بی اساس است و پرستش آتش نزد زرتشتیان، غیر قابل انکار است و بت پرستی، رنگ خاص ندارد.

و دانش است و آن مجموعهٔ کتابهای مقدس هندوان و متعلق به آیین برهمائی است بزبان سانسکریت و شامل چهار کتاب است: - Sama Veda ، Yajur - Veda ، Rig -Veda Atharva-Veda هر ودا عبارت است از مجموعه ای از سـرودها که به اوزان مختلف و دربارهٔ خدایان متعدد سروده شده است (ذیل برهان قاطع).

1 - رگ بید: کتاب الهی که وزن حرفهای چهار مصراع آن در عدد برابر است.

2 - ججر بید: کلام الهی که حرفهای هر چهار مصراع آن در عدد برابر نباشد.

3 - سام بید: کلام الهی که به آهنگ می خوانند.

4 - اتهر بن بید: کتاب چهارم الهی (بیان لغات کتاب سر اکبر صفحهٔ هفت).

(اتهرواودا، اتهروید Atharva-Veda هم گفته می شود) (ص 5000 کتاب اوپانیشاد یاسر اکبر ترجمهٔ شاهزاده محمد دارا شکوه فرزند شاهجهان از متن سانسکریت).

خاتمه

کتاب زرتشت راسـتگو در عهد اسکندر، از میان رفته است و انتساب فقدان کتاب به اسلام و عرب دروغ است زیرا اگر کتابی تا عهد اسلام در بین بود، زرتشتیان غیور در هنگام مهاجرت به هند با خود برده بودند.

سیل عرم: شرح آن قبلا (در یمن) گذشت.

اسکندر

اشاره

اسـکندر یعنی حامی انسان، پنج نفر باین اسم بودند: اول اسـکندر کبیر که پسـر و جانشین فیلپ یا فیلپوس شهریار مقدونیه بود چنانکه در کتاب دانیال (6:7 و 8 4-7) به او اشاره رفته است (قاموس مقدس)(1).

(قـاموس مقـدس در لغت فیلپس به خلاصه می نویسـد: معنای آن اسب دوست است و چنـد نفر را باین اسم معرفی می کنـد و بعـد می نویسد: سه نفر دیگر مذکورند که اسم هریك فیلپوس است: یکی والی شام و دیگری شهریار مکدونیه از سال 359-336 قبل از میلاد و او پـدر اسـکندر است و سومی شـهریار مکدونیه بود در سال 209-179 قبـل از مسـیح و این شـخص مغلوب رومانیان شـد و مملکتش را متصرف گشتند).

1- در ذکر رؤیای دانیال و هم در رؤیای بخت نصّر.

و چون فیلپوس وفات کرد اسکندر در سال 336 قبل از میلاد بجای پدر نشست(1) و در ظرف 12 سال شام و یهودیه و مصر را مستخلص نمود و شهر اسکندریه یا اسکندرون را در سرزمین مصر بنا نهاد(2) و ایرانیان را مغلوب ساخته به هندوستان رفت.

اسکندر در حق یهودیان یهودیه و بابل رأفت و التفات کرد - بالاخره در سن 32 سالگی(3) از کثرت مستی در گذشت و سلطنت معظم و معروف او در میان چهار تن از رؤساء و بزرگان لشکرش تقسیم شد (قاموس مقدس به خلاصه).

(مدفن اسکندر در شهر اسکندریه است که خود بنا کرده بود).

شطاروت

پس از تقسیم شدن امپراطوری اسکندر بین 4 نفر از جمله: سلوکید بود و چون فتح سلوکید و حکمفرمائی او قطعی شد تاریخ جدیدی را از سال 311 قبل از میلاد بر قرار کرد و یهودیان نیز این سال را پذیرفته و آن را موسوم به سال (شطاروت) نمودند که بمعنی سال قرار داد یا تعهد نامه می باشد زیرا نسبت به سلوکید، یهودیان تعهد نمودند که منشأ تاریخ خود را از آن شروع کنند.

از آن تاریخ سال شطاروت بین یهودیان ایران رواج یافت و تا قرن اخیر کاملاـعملی بود و هنوز هم در نکاح نامه های مذهبی، سال (شطاروت) نوشته می شود.

در روی سنگهای مقبره ها نیز تا قرن اخیر این سال نوشته می شد (به طوری که روی سنگ مقبره های گیلعاد دماوند که آن را امروز گیلیارد می گویند تا ده سال قبل این سنگها وجود داشت) (تاریخ یهود ایران ص 360 و 361).

(سلوکوس: یکی از چهار نفر سردارانی است که پس از اسکندر سلطنت کرد).

زندان اسکندر - ملك سلیمان

ص: 598

1- منجد ج 2 می نویسد: «الاسکندر الکبیر 356-324 ق. م...».

2- قبل از مسیح ترجمهٔ عهد عتیق بنام «سپتیویجنث» یعنی هفتاد که 72 نفر از علماء یهود اسکندریه به یونانی ترجمه کردند در اسکندریه بعمل آمد (قاموس مقدس در لغت اسکندر).

3- . 32 سال و یك ماه (تاریخ ایران باستان پیرنیا).

مراد از (زندان سکندر) شهر یزد است و مراد از (ملك سلیمان) مملکت فارس است لسان الغیب گوید:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت *** رخت بر بندم و تا ملك سلیمان بروم

مؤلف تاریخ جدید یزد موسوم به احمد بن حسین بن علی کاتب که در حدود سال 862 تاریخ خود را تألیف کرده است در ذکر بنای شهر یزد می نویسد: «کثه را زندان ذو القرنین خوانده اند چنانچه مولانای اعظم شمس المله محمد الحافظ الشیرازی فرموده:

دلم... مقصود آنکه بنای یزد را سکندر ساخت و بجهت زندان پرداخت» (تاریخ عصر حافظ دکتر قاسم غنی ص مزج 1).

و لیکن در شرح دیوان حافظ تألیف سید محمد صادق علی لکنوی(1) حنفی مذهب در ص 286 به خلاصه می نویسد: زندان سکندر کنایت است از شهر شیراز که در زمان سکندر زندان خانه بود و ملك سلیمان کنایت از شهر یزد است که یزد در عهد خواجه نسبت به بلاد دیگر در کمال رفاهیت بوده و از عدالت حاکم، چون ملك سلیمان می نموده و اهالی آن شهر خواهان خواجه بوده اند و خود خواجه فرموده:

ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو *** کای سر حق ناشناسان گوی میدان شما

گرچه در ویم از بساط قرب همت دور نیست *** بندهٔ شاه شمایم و ثناخوان شما

قریش

اشاره

قریش: قبیلة عربیة حطت فی مکة (القرن 4)(2) فتحضرت و قبضت علی زمام الامر و الیها انتمی کبار تجار القافلات التی کانت تضرب فی مشارق جزیرة العرب و مغاربها رابطة بین افریقیا و الهند و آسیا الصغری. و اهم الفروع المنتسبین الیها امیة و نوفل و زهرة و مخزوم و اسد و جمح و سهم و هاشم و تیم و عدی (المنجد ج 2).

1- اللکنوی نسبة الی لکنئو بفتح اللام و سکون الکاف و فتح النون و ضم الهمزة و سکون الواو بلدة عظیمة من بلاد الفورب (سبحة المرجان ص 42).

2- میلادی.

قوله تعالی «لِإِيلاٰفِ قُرَيْشٍ» قریش قبیلـة و ابوهم النضـر بن کنانة... و قیل قریش هو فهر بن مالك و من لم یلده فلیس بقرشـی و اختلف فی سبب التسـمیة فقیل هو من القرش و هو الکسب و الجمع و قیل سـمیت قریشا لاجتماعها بعد تفرقها فی البلاد و قیل سبب ذلك ان النضر بن کنانـة رکب فی بحر الهند فقالوا قریش(1) کسـر مرکبنا فرماها النضر بحراب(2) فقتلها و جز رأسـها و کان لها آذان کالشـراع تأکل و لا تؤکل تعلو و لا تعلی فقدم به مکة فنصبه علی ابی قبیس فکان الناس یتعجبون من عظمه فیقولون: قتل النضر قریشا (تفسیر مجمع البیان).

قال المبرد فی الکامل: (الام التی ولدت قریشا «برة» بنت مر، کانت ام النضر بن کنانة و هو ابو قریش، و من لم یکن من ولده فلیس بقرشی؛ و تمیم بن مرخاله) (سفینة البحار).

قریش (بر وزن حسـین) تصـغیر قرش اسـت بمعنی جمـع و ضم بهم و در جهت اینکه قریش را قریش گفته انـد، سه قـول است و آنچه می پسـندم یا از تجمع است و یا از جهت این است که قبیله را باسم مردی از آنان که نامش قریش بن الحارث بن یخلـد بن نضـر بن کنانه بوده است اسم گـذاری کرده انـد و وی دلیل بنی النضـر و صاحب سـیرهٔ آنان بوده و عرب می گفته: کاروان قریش آمد و کاروان قریش رفت، در نتیجه این اسم بر این قبیله غلبه پیدا کرده است (معجم البلدان به ترجمه).

قبیلهٔ قریش، بسـبب حرمت کعبه دست کمی از پادشاهان نداشتند و لیکن در عین حال، قبل از اسلام تأسیس سلطنت قابل ذکر نکردند، نه قریش و نه سائر قبائل عـدنانیه و بلکه پادشاهان حمیر به بعضـی از بزرگان آنها لقب «ملك» می دادنـد و زعیم قبائل می ساختند - و قریش برای تجارت به شام و یمن می رفتند: در زمستان به سرزمین یمن و در تابستان به سرزمین شام (تاریخ سینا ج 3 ص 620 تا 629 به ترجمه و خلاصه).

رحله (بکسر راء - یعنی کوچ)

قریش دو رحله داشتند: 1 - در زمستان به یمن می رفتند 2 - در تابستان به بصری(3)

1- هو دابة بحریة یخافها دواب البحر کلها (قاموس).

2- حراب: جمع حربه است.

3- بصری بر وزن دنیاست.

از سرزمین شام می رفتند.

و چون قریش اهـل حرم خـدای تعالی و والی خانـهٔ عزیز الهی بودنـد کسـی متعرض آنها نمی شـد و در امان بودنـد ولی سایر قوافل مورد دستبرد دزدان و حرامیان قرار می گرفتند و قرآن مجید در سورهٔ کریمهٔ «ایلاف» این نکته را تذکر می دهد.

عطاء از ابن عباس نقل کرده است که: سـبب این دو رحله این بوده است که: هریك از قریش که دچار مخمصه و گرسـنگی می شد خود و عیالش از آبادی خارج می شدنـد و خیمه ای به پامی کردنـد و در آن می نشسـتند تا بمیرنـد تا اینکه هاشم بن عبد مناف روی کار آمد و او بزرگ قریش بود و از جمله: پسری داشت بنام اسد که پسری از طائفهٔ بنی مخزوم همسال او بود که اسد او را دوست می داشت و با او بازی می کرد - همبازی اسد از تنگدستی و گرسـنگی به اسد شکایت برد - اسد نزد مادر خود رفت و دراین باره گریه کرد - مادر مقداری آرد و چربی برای آنها فرسـتاد و چند روزی اعاشه کردند - بار دیگر همبازی اسد از گرسنگی شکایت کرد - این بار هاشم از واقعه مستحضر شد و قریش را خوانـد و پس از جمع شـدن آنها خطابه ای ایراد کرد که: شـما گرفتار قحطی شـده ایـد و تلف می شویـد و بدنام می گردید، در صورتی که شما اهل حرم خدا و اشراف اولاد آدم هستید و مردم، پیرو شما هستند.

قوم گفتنـد: مـا پیرو تو هستیم و هرچه بگوئی پیروی می کنیم - هـاشم از هر طـائفه ای یـك نفر انتخاب کرد و دسـتور داد در هر سال برای تجارت دو سفر بروند: در زمستان به یمن و در تابستان به شام، و آنچه سود بدست آوردند با فقراء قسمت کنند که فقیر و غنی یکسان شوند.

پس از طلـوع دولت اسـلام هم این برنـامه ادامه داشت و لـذا در عرب خانـدانی - متمول تر و عزیزتر از قریش نبودنـد، و این روش، روش قریش و سائر اهل حجاز بود (ص 386 و 387 بلوغ الارب به ترجمه و خلاصه).

انتحار مزبور از غرائب زندگانی عرب در عهد جاهلیت بود و آن را (اعتقاد) می گفتند و زمخشـری در کتاب اساس اللغه می نویسد: (اعتقد الرجل) یعنی در را به روی خود بست که از گرسـنگی بمیرد و از کسـی سؤال نکنـد، و مردی دختری را دید که گریه می کند - از او پرسـید چرا گریه می کنی؟ در جواب گفت می خواهیم که معتقد بشویم.

این انتحار، برای عدم تحمل ذلت سؤال بوده است، و آیهٔ شریفهٔ قرآن که فرموده:

«وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (1) و امثال آن؛ ناظر به این رویهٔ زنندهٔ عهد جاهلیت و کردار زشت آنها بوده که اسلام اساس آن را ابطال کرده است (ذیل بلوغ الارب به ترجمه و خلاصه)

حونی

حونی همعکال (حونی بر وزن روحی به عبرانی یعنی شفقت کرده شده و همعکال بفتح هاء و فتح میم و سکون عین و کاف الفی و لام آخر یعنی اوست که خط پرگار بدور خود کشیده) وی مردی صالح و مستجاب الدعوه و از بزرگان بنی اسرائیل بود، وقتی در بیت - المقدس خشکسالی شد و مردم از حونی در خواست کردند که دعاء کند تا باران ببارد؛ حونی از شهر بدر شد و به پای کوهی رفت و گفت: من کاری می کنم که حبقوق علیه السّلام کرد و آن این بود که: خطی چون دایرهٔ پرگار، گرد خود کشید و در میان آن نشست(2)و از خط بدر نشد تا باران به شدت بارید و چون او خطی بدور خود کشیده بود او را «همعکال» لقب دادند.

حونی: روزی بشهر خرابی گذشت و با خود اندیشید که خداوند چگونه دوباره آن را معمور خواهد ساخت! حونی خری بارکش داشت و از خوردنی مقداری، انگور و انجیر و قدری از آب انگور همراه داشت؛ خر را بست و خوردنی را به زمین گذارد و خوابید و در حال جان داد و صد سال مرگش به درازا کشید؛ آنگاه خدا او را زنده ساخت، چون زنده شد، ندائی بگوش او رسید که چند مدت در اینجا مکث کرده ای؟.

حونی گفت یك روز یا پاره ای از روز.

دیگرباره ندائی در رسید که صد سال است در این مکان مانده و مرده ای و اینك زنده شده ای - و بااین همه طول زمان، به آن خوردنی که با خود داشتی نظر کن که هیچ گونه تغییری در آن راه نیافته و نظر بسوی خر خود کن که چگونه پوسیده و از هم فروریخته

1- سورهٔ نساء آیهٔ 33

2- این خط، همان مندل ارباب اربعین (یعنی چهله) است.

است و نظر کن به آن استخوانهای پوسیده که چگونه اجزایش را بر روی یکدیگر می نهیم، و پیوند می کنیم، و بعد از آن از گوشت: جامه به آن می پوشیم، و ما تو را از برای مردم آیت و نشان قرار داده ایم که قدرت خداوند را در تو مشاهده کنند.

چون این جمله بر حونی آشکار شد بر یقین او افزود و از جا بر خواسته به بیت المقدس آمد و پسران حونی مرده بودند، و چون به خانهٔ خود آمد و فرزندزادگان او وی را نشناختند و این سخن را از او باور نداشتند، عاقبت حونی از شهر بدر شده و بر یك سوی بیت المقدس چادری به پاکرد و در سایهٔ آن نشست و همچنان در آنجا بود تاطیطوس «تیتوس» رومی بیت المقدس را خراب کرد و مردم را کشت و حونی هم در آن میانه کشته شد.

سپهر پس از نقل واقعهٔ فوق(1) در وقایع سال 5302 بعد از هبوط می نویسد: بعضی از مؤرخین و مفسرین این واقعه را به ارمیا (ع) نسبت داده اند و بعضی به عزیر (ع) و بعضی هم گفته اند او پیغمبر نبود و بلکه مردی کافر بود(2).

(این واقعه بدون ذکر اسم قهرمان آن در سورهٔ بقره مذکور است).

زنده ساختن مردگان

در سورهٔ بقره 7 فقره افاضهٔ حیاة بدوی و اعاده ای مذکور است بشرح ذیل:

1 - همهٔ بنی نوع بشـر در آغاز جان ندارند و خدا به آنها حیاة، افاضه می فرماید (آیهٔ 26) «كُنْتُمْ أَمْوٰاتاً فَأَحْيٰاكُمْ» و (آیهٔ 28) «إِنِّي جٰاعِلٌ فِي اَلْأَرْضِ خَلِيفَةً» .

2 - مشایخ بنی اسـرائیل با موسـی (ع) به طور رفتند و در خواست کردند که خدا را جهرا به بینند، اینان به صاعقهٔ تجلی مردند و پس از آن، خدا بدر خواست موسی (ع) آنها را زنده ساخت (آیهٔ 52) «ثُمَّ بَعَثْنٰاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ» .

3 - خدا مقتول اسرائیلی عهد موسی (ع) را که قاتل او معلوم نبود زنده کرد (آیهٔ 68) «كَذٰلِكَ يُحْيِ اَللّٰهُ اَلْمَوْتىٰ» .

4 - هزاران نفر از ترس طاعون از شـهر و دیار خود بیرون رفتند و خدا آنها را میرانید و پس از آن خدا آنان را زنده ساخت. (آیهٔ 244) «فَقٰالَ لَهُمُ اَللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيٰاهُمْ» .

5 و 6 - شخصی به شهر ویران شده ای گذشت و تعجب کرد که چگونه: خدا چنین

1- با تصرف محرر این تفسیر.

2- این سه قول اخیر، بی اساس است (محرر این تفسیر).

ویرانه ای را مبـدل به معموره خواهد ساخت! وی خری داشت، خود و خرش هر دو مردند و پس از گذشـتن یك صد سال، اول خود و بعد خرش زنده شدند (آیهٔ 261) «فَأَمٰاتَهُ اَللّٰهُ مِائَةَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» و «وَ اُنْظُرْ إِلیٰ حِمٰارِكَ» .

7 - ابراهیم (ع) چهار مرغ را کشت و بعد بامر خدا زنده شدند (آیهٔ 262) «ثُمَّ اُدْعُهُنَّ یَأْتِینَكَ سَعْیاً» .

یحیی

اشاره

قبلا اسم 5 زکریا نام گذشت و پدر یحیی زکریا نام داشته است، پدر و مادر یحیی هر دو پیر بوده اند و ظهور یحیی بامر الهی بوده است.

اسم یحیی در قرآن کریم در سوره های آل عمران و انعام و مریم و انبیاء مذکور است.

طبق مندرجات قاموس مقدس و انجیلهای متی (1:3 و 2 و 13-17 و 11 1-6 و 11) و مرقس (20:6) و لوقا (1:11-28 و 3:3-17) و یوحنا (29:1 و 28:3-36) یحیی از نسل فرقهٔ کهنه و پدرش زکریا از دسـتهٔ ابیا و مادرش الیصابات از دختران هارون است، ولادت وی شش ماه قبل از مسـیح بوده و شخصـی خلوت دوست و حلیم و متواضع بوده و چون سنش به سی سالگی رسیده مردم را به توبه و اصلاح امور دینی دعوت می فرموده و به تعمید توبه تعمید می داده و خوراکش ملخ و عسل دشتی بوده و لباسـش از موی شتر بوده و کمربندی از پوست بر کمر می داشـته و جماعتی عظیم از برای شـنیدن قول و تعمیـد یافتن از وی جمع می شده اند و از آن جمله مسـیح ناصـری بوده است.

موعظهٔ یحیی در شـنوندگان، بس مؤثر می افتاد و از جمله شنوندگان یکی «هیرودیس» رئیس ربع بود که از کلمات یحیی خیلی متأثر و شاد خاطر می گردید و برحسب قول وی رفتار می نمود ولی ترك زناکاری با «هیرودیا» را نمی توانست گفت.

و چون یحیی به واسطهٔ این مطلب؛ هیرودیس را توبیخ فرمود، وی را بند کرده به زندان سپرد و اگر ترس شورش عام نبود وی را می کشت.

اما «هیرودیا» چون چنین دید برای قتل آن حضرت حیله اندیشید و «سلومه» دختر

خود را به رقصیدن در حضور هیرودیس ترغیب نمود، بنابراین سلومه در روز ولادت هیرودیس، رقصی نمود که هیرودیس و سایر حضار را بی نهایت خوشحال گردانید، و بدین لحاظ هیرودیس قسم یاد کرد که هرآنچه بطلبد به وی خواهد داد؛ و چون از مادر خود تعلیم یافته بود سر یحیی را بر طبقی از هیرودیس خواست.

هیرودیس از این مطلب بسیار غمگین شد و چون چاره نداشت جلاد را امر کرد که سر آن پیغمبر خدا را در زندان از تن جدا کرده به دختر بسپرد، چون جلاد سر یحیی را به دختر سپرد دختر نیز برای مادر خود برد و بدین طور آن حضرت در راه خدا به درجهٔ شهادت رسید.

مسیح می گوید: «در میان زائیده شدگان از زن مثل یحیی برنخاست»(1)محرر این تفسیر گوید: حرمت زنا و مسکرات و رقص را از مطالعه در شرح بالا باید دریافت.

سلومة: ابنة هیرودیت رقصت امام هیرودوس فاعجبته و نالت قطع رأس یوحنا المعمدان (حوالی 30) (منجد ج 2).

زکریا پس از قتل یحیی، مدتی زندگانی کرده و درگذشته است (سپهر در ناسخ التواریخ ج 2).

محرر این تفسیر گوید: به حکایت قرآن کریم در سورهٔ مریم، زکریا تقاضای فرزندی کرده که وارث او و وارث آل یعقوب باشد و در این صورت باید پس از وفات زکریا زنده باشد نه اینکه قبل از او وفات کرده باشد.

تفسیر صافی از کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که زکریا قبل از یحیی وفات کرده است: «مات زکریا فورثه ابنه یحیی الکتاب و الحکمة و هو صبی صغیر».

ضبط لغات

1 - زکریا پسر اذن: رئیس خدام بیت المقدس و بزرگ احبار بود و هم او کفیل حال مریم گردید و وی از پیامبران بوده است گرچه عهدین او را بعنوان کاهن شناخته اند -

---

1- لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا - قرآن کریم سورهٔ مریم.

و بس.

2 – مراد از یحیی بزبـان عربی و یوحانان بزبان یونانی و یوحنا و یوحنای معمـدان همه یك شـخص است، در قاموس مقـدس می نویسـد: یوحانان یعنی خداوند دلسوز است و یوحنا یعنی انعام توفیقی خدا، و قرآن در سورهٔ مریم فرموده: «وَ حَنٰاناً مِنْ لَدُنّٰا» .

3 – معمدان: بضم میم اول و فتح میم دوم اعراب شده (منجد ج 2) و در انجیل عربی مشکول هر دو میم مفتوح است.

4 – هیرودیس: اسم معدودی از سلاطین یهود است در ایام خراج گذاری ایشان به روم.

1 – هیرودیس اعظم است که از چهل سال قبل از مسـیح تا چهار سال قبل از مسـیح سـلطنت می کرد و تاریخ مسیحیان 4 سال از تاریخ اصـلی عقب افتاده است و از این قرار میلاد عیسی در سال آخرین سلطنت هیرودیس بوده است (انجیل متی 2:1–18) (هیرودیس اعظم: وجودی نامسعود بود...)(1).

2 – هیرودیس انتیپاس رئیس ربع(2) در جلیـل است (انجیل لوقا 3:1) که مدت 42 یعنی از چهار سال قبل از مسـیح تا 39 سال بعد از مسـیح حکومت کرد و او پسـر دومین هیرودیس اعظم است، وی هیرودیا زن برادر خود فیلیپس ثانی را تزویج کرد و حضرت یحیی او را بر این عمل توبیـخ فرمود و با وجودی که سابق بر اینها از اخطارات یحیی خشـنود بود در این مورد امر به قتل وی نمود و سـرش را در زنـدان بریـده از برای سـلومه دخت هیرودیـا فرسـتاد که خود را از قسم آزاد نمایـد (انجیـل مرقس 6:16–28) و همین هیرودیس هنگـام اجرای محاکمه بر مسـیح یکی از جملهٔ قضاة بود زیرا از برای عید فصح به اورشـلیم آمده بود – و پیلاطس رومی: مسـیح را به نزد وی فرسـتاد زیرا مسیح جلیلی «اسرائیلی» بود و هیرودیس سؤالات بسیاری از مسیح کرد لکن مسیح وی را جواب نداد (انجیل لوقا 23:17–12 و اعمال

1– وی از طایفهٔ یهود نبود و قوم یهود حکومت بیگانگان را دشمن می پنداشتند (قاموس مقدس به خلاصه).

2– حکمرانی بر قسمتی از یهودیه مراد است (ربع بضم راء و سکون باء است).

رسولان 27:4).

(امپراطور روم: انتیپاس را از منصب خود عزل کرد و به واسطهٔ تقصیراتش اخراج بلد نمود).

3 – هیرودیس ارخیلاوس پسر دیگر هیرودیس اعظم است که از سال 26 قبل از مسیح تا 6 سال بعد از مسیح حکومت داشت و وی بر ضد شریعت موسوی زن برادر خود را تزویج نمود(1) و شکایات بسیاری بر ضد وی به روم شد و بدان واسطه معزول و اخراج بلد گشت و اسم او در کتاب انجیل متی 22:2 مذکور است.

4 – هیرودیس فیلپس اول پسر دیگر هیرودیس اعظم است که رئیس ربع بود و از سال 4 قبل از مسیح تا 34 سال بعد از مسیح حکمران بود. وی سلومه دختر برادر خود هیرودیس فیلپس ثانی را (که از هیرودیا بود) تزویج کرد – اسمش در انجیل لوقا 1:3 مذکور است.

(سلومه: همان است که در حضور انتیپاس رقصیده سر یحیی را طلبید).

5 – هیرودیس فیلپس ثانی پسر دیگر هیرودیس اعظم است، وی شوهر هیرودیا بود و در انجیل مرقس (17:6) بنام فیلپس اسم برده شده است و وی از قرار معلوم به منصب و مقامی نرسیده است.

6 – هیرودیس اغریباس اول پسر ارستوبولس بن هیرودیس اعظم است.

(ارستوبولس در سال 7 قبل از مسیح بامر پدر مقتول شد) اغریباس از سال 34–37 بعد از مسیح سلطنت کرد و وی مزاحم حواریان عیسی بود و بقطع سر یعقوب حواری فرمان داد و خواست که پطرس را هم بکشد (اعمال رسولان 19:12).

7 – هیرودیس اغریباس ثانی که سلطنت یافت و وی پسر اغریباس اول است.

هیرودیا: دختر ارستوبولس بن هیرودیس اعظم و مادر سلومه است، که در اول زن هیرودیس فیلپس بود، ازآن پس وی را ترك نموده با هیرودیس انتیپاس ساخت، و او عموی

1– تزویج زن برادر طبق توراة سفر لاویان 16:18 ممنوع بوده است.

دومین هیرودیا بود و چون یحیی وی را توبیخ فرمود، این مطلب اسباب کینهٔ هیرودیا گشته دخت خود سلومه را برآن داشت که سر یحیی را طلب نماید (انجیل متی 14:3-10) و چون انتیپاس اخراج بلد گشت به لیون رفته و در آنجا با وی به سرهمی برد (قاموس مقدس).

هیرودس: بهاء یائی و راء واوی و ضم دال و سین آخر است.

هیرودیا: بهاء یائی و راء واوی و کسر دال و شد یاء الفی است.

فیلبس: بفاء یائی و ضم و نیز کسر لام و ضم باء مشدد است.

ارخیلاوس: بفتح همزه و سکون راء و کسر خاء یائی و لام الفی و ضم واو و سین آخر است. (عهد جدید عربی مشکول).

مریم

اشاره

در قرآن کریم در سورهٔ آل عمران از هفت نفر زن سخن به میان آمده است:

1 - مریم است (که با اسم ذکر شده است و بقیه بدون تصریح باسم است).

2 - مادر مریم است [که اسمش: انائی (به شد نون) است و معرب آن «حنه» (بفتح حاء و شد نون مفتوح) است] در قرآن کریم فرموده: «إِذْ قٰالَتِ اِمْرَأَتُ عِمْرٰانَ» .

(شوهر حنه: یوقیم پسر ماتن (ماثان) (ماتان) (متن) است).

(در منجد) ج 2 یوقیم، را «یواکیم» گفته است و قرآن آن را «عمران» فرموده).

3 - خواهر بزرگ مریم است (که اسمش: ایشاع است و وی زن زکریا و مادر یحیی بوده است) (سپهر در ناسخ التواریخ).

اسم زن زکریا: الیصابات است (انجیل لوقا باب اول).

الیصابات: بفتح همزه (طبق منجد ج 2) و بفتح و نیز بکسر همزه (طبق انجیل عربی مشکول) یعنی خداوند او را قسم خورد(1) (قاموس مقدس) و کلمه مرکب است از «ایل» و از «صابات». (الیزابت همان الیصابات است).

[زن زکریا: خالهٔ مریم است (سدی مفسر) خویش مریم است (انجیل لوقا 1:

1- تعبیری خالی از لطف است.

36 و قاموس مقدس) و لیکن هیچ کدام از انجیل لوقا و قاموس مقدس: درجهٔ قرابت را معین نکرده اند] 4 – فاطمهٔ زهراء (ع) مذکور در آیهٔ مباهله است که از آن حضرت به عبارت «نِسٰاءَنٰا» تعبیر شده است.

5 – زنی زیباست که به نزد نبهان تمار برای خریدن خرما آمد، وی به آن زن گفت این خرما خوب نیست و در خانه ام خرمای بهتر از این دارم، و آنگاه زن را به خانه برد و او را در آغوش گرفت و بوسید. زن گفت ای مرد از خدا بترس، مرد: زن را رها کرد و از کرده پشیمان شد و به خدمت پیامبر (ص) آمد و سرگذشت را بعرض رسانید، دراین باره آیه(1) آمد که: «وَ اَلَّذِینَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً ... أَجْرُ اَلْعٰامِلِینَ» .

(به ترجمه از مجمع البیان در یکی از شأنهای نزول آیه) و (ابن عباس به روایت عطاء بنقل واحدی در اسباب النزول).

6 – اهل تفسیر در ذیل آیهٔ «وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ ... اَلشّٰاکِرِینَ» (2) واقعهٔ جنگ احد را نگاشته اند و آمدن هند زن ابو سفیان را با زنان دیگر به همراه لشکر قریش از مکه ذکر کرده اند که زنان دف می زده اند و لشکر قریش را تحریص و ترغیب به جنگ با پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان می نموده اند و زنان اشعار می سروده اند و از جمله هند چنین سروده:

«نحن بنات طارق» *** «نمشی علی النمارق»(3)

«ان تقبلوا نعانق» *** «او تدبروا نفارق»

«فراق غیر وامق»

(مجمع البیان به ترجمه و خلاصه).

7 – در واقعهٔ جنگ احد چون خبر شهادت رسول خدا (ص) در مدینه پراکنده شد چهارده تن از زنان اهل بیت و نزدیکان ایشان از مدینه بیرون آمده تا جنگ گاه آمدند؛

1- آیهٔ 129 و 130

2- آیهٔ 138

3- مشی القطا النوازق، الدر فی المخانق، و المسك فی المفارق (سپهر در کتاب ناسخ التواریخ).

عائشه و ام سـلیم مشمرتان بودند(1) نخستین فاطمـهٔ زهراء (ع) رسول خـدا را بـا آن همه جراحت دریـافت و آن حضـرت را در برکشـید و سخت گریست، پیغمبر نیز آب در چشم بگردانید، آنگاه علی (ع) با سپر خویش آب می آورد و فاطمه از سر و روی پیغمبر (ص) خون می شست و چون خون بـازنمی نشـست قطعه ای از حصـیر بـدست آورده بسوخت و با خاکستر آن، جراحات پیغمبر را به بست... آنگاه علی (ع) شمشیر خود را به فاطمه داد و فرمود... چون علی (ع) این این ابیات به پای برد رسول خدای (ص) فرمود: ای فاطمه بگیر شمشیر علی را که شوهر تو هرچه بر ذمت داشت فروگـذاشت و خـدای، بزرگـان قریش را بـدست او تباه ساخت... (ناسـخ التواریـخ ج 3 ص 171 به خلاصه).

لغت مریم

ماریه: فرنگی ها (ماری) گویند و تعریب حسابی آن مریم است (تاریخ سلاطین ساسانی ص 89).

مار و ماری: کلمة سـریانیة معناها سـید؛ و اکثر اسـتعمالها للقدیسـین و فی المؤنث یقال مرت (بضم المیم و سکون الراء) (منجد ج 1 در لغت مور).

مریم بمعنی الخادم و هو بالعربیة من النساء کالزیر من الرجال و وزنه مفعل اذ لم یثبت فعیل (تفسیر بیضاوی به خلاصه).

مریم: یعنی یاغیگری(2) مار یعنی مقـدس - مرتا یعنی مؤنث و آن کلمـهٔ ارامی است که معنایش خداونـد پرورنده می باشد و وی خواهر العازار و مریم بود (قاموس مقدس ص 113 و 789).

از بنی اسرائیل اولین کسی که اسم «مریم» داشته است خواهر موسی (ع) بوده است (به حکایت تواریخ).

مریم: در اصل ماریه بوده و میم جمع به آن ملحق شده یعنی «خانم خانمها» و ماریه لغت مصری است (محرر این تفسیر).

پدر و مادر مریم

1- یعنی دامن بکمر زده بودند و یا از جلو می رفتند.

2- بد تعبیری است.

مریم: القدیسة العذراء ابنة یواکیم و حنة من سبط یهوذا من آل داود. عاشت فی - الناصرة حیث ظهر لها الملاك جبرائیل و بشرها بالحبل البتولی بالمسیح الکلمة المتجسد.

و قد شاد المسیحیون لتکریمها المساجد فی اقطار المسکونة و تباری فنانوهم فی ابداع ایقوناتها و یحفها المسلمون بالاعتبار و الاجلال و یدعونها «ستنا مریم» (منجد ج 2).

اسم مریم در قرآن

در قرآن کریم در سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده و مریم و مؤمنون و زخرف و تحریم از مریم اسم برده شده است (و سورهٔ مریم در قرآن کریم بنام مریم است).

نذر کردن مادر مریم

مادر مریم: نذر کرد که اگر خدا فرزندی به او کرامت کند، آن فرزند را «نذیره» کند که در بیت المقدس به عبادت و خدمت بپردازد.

در توراة در سفر اعداد باب 6 می نویسد: «خداوند موسی را خطاب کرده گفت:

بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص یعنی نذر نذیره بکند و خود را برای خداوند تخصیص نماید، آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و...» در قاموس مقدس می نویسد: نذیر: شخصی است که در تحت نذری باشد و شروط نذر در سفر اعداد 26 - 21 به تفصیل بیان شده است من جمله آنکه از برای نذیره جایز نیست که از ثمر تاك یا آنچه که از آن بعمل آمده بخورد و می بایست موی خود را نه چیند و ریش خود را نتراشد و نزد میت نه نشیند اگرچه پدر یا مادرش باشند و اگر چنانچه اتفاقا شخصی در نزد او بمیرد واجب است که در این حال سر خود را تراشیده نذر خود را تجدید نماید و پس از اتمام نذر می بایست که نذیره با قربانی در هیکل درآمده بحضور کاهن برود و کاهن موی وی را بچیند و بتراشد و ازآن پس از نذر خود آزاد می شود و بعضی از والدین، اولاد خود را در تمام مدت عمرشان نذیره قرار می دادند مثل شمشون (کتاب داوران 5:13) و سموئیل (کتاب اول سموئیل 11:1) و یوحنای تعمیددهنده (انجیل لوقا :1

15) و برخی را گمان چنان است که پولس هم نذیره بوده زیراکه می گوید سر خود را به واسطه ای در (کنخریا) تراشیده (اعمال رسولان 18:18) اما خود پولس شخص

مسیحی را ترغیب می نماید که جسد خود را همچو قربانی زنده مقدس، نزد خداوند ببرد (رسالهٔ پولس به رومیان 1:12).

در تفسیر کاشفی می نویسد: پس از اینکه خدا مریم را به زن عمران داد، مادر، او را به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را گفت: «خذوا دونکم هذه النذیره» یعنی فراگیرید این نذر کرده شده را که از آن خداست.

مادر مریم، خبر نداشت که فرزندش پسر است یا دختر و لیکن پس از اینکه زائید و دید که دختر است، بدرگاه خدا عرض کرد: دختری زائیدم و پسر مانند دختر نیست (قرآن – سورهٔ آل عمران) زیرا غالبا پسر نذیره را بر هم می زند و لیکن دختر نذر او ادامه دارد. (کلمهٔ شکر بوده نه شکوی – محرر این تفسیر).

یوسف نجار

قاموس مقدس می نویسد: یوسف نجار: شوی مریم باکره است که نجار بود (انجیل متی 55:13) و عیسی به همین پیشهٔ نجاری مشغول گردید تا وقتی که به کار بعثت اشتغال فرمود (انجیل مرقس 3:6) و در حق یوسف مکتوب است که پرهیزکار بود (متی 19:1) و فرشته وی را مخبر ساخت که مریم پسری خواهد زائید که همان مسیح موعود و منتظر خواهد بود – علی هذا برحسب امر قیصر، یوسف با مریم به بیت لحم رفتند تا اسم ایشان در دفتر قریهٔ خودشان ثبت شود چه که هر دو از نسل داود بودند.

و چون سن طفل به چهل روز رسید یوسف و مریم او را به اورشلیم بردند تا برحسب شریعت موسی وی را در حضور خداوند حاضر نمایند(1).

و چون این مطلب را انجام دادند از روح القدس الهام یافتند که بار دیگر به بیت – لحم نروند بلکه مستقیما به مصر بشتابند مبادا هیرودیس آن پسر را بقتل برساند(2) و پس از مرگ هیرودیس... در ناصره سکونت ورزیدند و چون مسیح 12 ساله شد وی را در عید فصح به اورشلیم آوردند و ازآن پس، ذکر یوسف در عهد جدید مذکور نیست.

1- ختنه نمایند.

2- قتل برای تهمت زنازادگی بوده، گرچه انجیل ها تأویلات دیگر می نمایند ب.

برخی را گمان چنان است که یوسف قبل از بعثت مسیح فوت نمود چه که با مریم مذکور نیست و هنگامی که مسیح از این جهان رحلت می فرمود(1) یوحنا را بر توجه مادر معظمه خود توصیه فرمود (انجیل یوحنا 19:25-27).

محرر این تفسیر گوید: در قرآن و در اخبار اسلامی اسمی از یوسف نجار نیست و یك خبری در بحار نقل شده که یوسف نجار در هنگام زائیدن مریم، آتش برای گرم شدن او درست کرده و لیکن از قرار معلوم هواء در آن موقع گرم بوده و موسم خرماپزان بوده زیرا قرآن کریم فرموده که: به مریم امر شد درخت خرما را بجنبان (با نیروی باطنی) و از خرمای آن بخور - بنابراین موضوع آتش و خبر هم مشکوك بنظر می رسد و در عین حال موارد استثنائی در سردی و گرمی هواء وجود دارد و در هر حال وجود چنین شوهری برای مریم نزد ما، ثابت نیست (و تفصیل آن خواهد آمد).

آبستن شدن مریم

مریم در سن ده سالگی از دم جبرائیلی آبستن شد و پس از آن پسری زائید که عیسی نامیده شد.

در تفسیر مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که: مدت حمل مریم: یك ساعت بوده است و دیگران 9 ساعت و نیز شش ماه و هشت ماه هم گفته اند.

عمر و تاریخ وفات و مدفن مریم

عمر و تاریخ وفات و مدفن مریم در قاموس مقدس و اناجیل مذکور نیست و لیکن سپهر در ناسخ التواریخ می نویسد که: مریم در سال 50 بعد از میلاد مسیح در 63 سالگی وفات کرده و در اراضی مقدسه مدفون شده است و بنابراین بیان مریم در 13 سالگی آبستن شده است و لیکن نظر باختلاف در آغاز سال میلادی، اشکالی ندارد که بگوئیم در ده سالگی آبستن شده باشد.

1- رحلت بی اساس است و رفع صحیح است.

فصل سوم از میلاد عیسی تا هجرت خاتم پیامبران (ص)

مقدمه

اشاره

تولد عیسی از مریم(1) 3343 سال بعد از طوفان.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

مدت حمل یك ساعت بوده است بلکه کمتر. رسالهٔ برهان المسلمین فخر الاسلام ص 48 و مجمع البیان از ابن عباس.

تولد عیسی از مریم در شهر بیت المقدس.

محرر این تفسیر گوید:

چون مریم نذیره بوده (نذیره را در ذیل اسم مریم نوشته ام) لذا ناچار در خانهٔ خدا می زیسته پس هنگام غسل کردن و دریافت دم از رسول پروردگار(2) و باردار شدن (آنهم یك ساعت بلکه کمتر) در شهر بیت - المقدس بوده است و در نتیجه در همان شهر، وضع حمل کرده است و فرصت سفر به بیت اللحم را نداشته است.

1- تاریخ ولادت مسیح تاریخ ولادت مسیح به درستی معلوم نیست. چون نگاهداری سال میلادی قریب ششصد سال بعد از تولد وی شروع گردید، چند سالی اشتباه دست داد و توان گفت که: یقینا تاریخ تولد مسیح از سه الی پنج سال قبل از تاریخ معمول است، همچنین چونکه مسیحیان تا قرن چهارم میلادی مراسم روز تولد مسیح را نگاهداری نمی نمودند، جز حدیثی راجع بفصل تولد وی نیز در دست نداریم (ص 24 تاریخ کلیسای قدیم تألیف میلر).

2- إِنَّمٰا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ - سورهٔ مریم.

محرر این تفسیر گوید:

قـول انجیلهـای عیسویـان که یوسف نجـار و مریم از قریـهٔ ناصـره برای اسم نویسـی به بیت اللحم آمـده انـد و چون جـائی نیـافته انـد، در کاروانسـرای بیت اللحم منزل کرده انـد و مریم در آنجا زائیده و طفلش را در آخور خوابانیده، بی اساس است. و قول انجیل لوقا (16:2) به این که «مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند» شرم آور است.

ختنهٔ طفل. روز هشتم سال اول میلادی (انجیل لوقا 21:2).

نامیدن طفل، به عیسی. روز هشتم سال اول میلادی (انجیل لوقا 21:2).

گذرانیدن قربانی برای طفل در بیت المقدس. روز هشتم سال اول میلادی.

(انجیل لوقا 24:2).

تصمیم به ثبت اسم طفل در دفتر بیت اللحم همان دفتری که بامر حاکم رومی تشکیل شده بود. در حدود روز دهم سال اول میلادی.

محرر این تفسیر گوید:

اشـکال شدیـد در اسم پـدر طفل رخ داد زیرا ثباتها نمی پذیرفتند که مریم با دم رسول آبسـتن شده و زائیده است و زکریا (ع) که سرپرسـت مریم بود کاری از دستش برنمی آمد، بلکه وی هم متهم شده بود؛ لذا حضرت زکریا پیرمرد صالحی از اهل قریهٔ ناصره را راضی کرد که وی خود را باسم پدر طفل معرفی کند تا

اسم طفل در دفتر اسامی یهود ثبت و ضبط شود (مانند شناسنامهٔ این روزگار.

که اسم طفل و اسم پدر و اسم مادر باید ثبت شود).

محرر این تفسیر گوید:

هیرودیس حاکم روم برای کشتن طفل تصمیم گرفت زیرا شهرت نامشروع بودن طفل زبانزد عام و خاص شده بود و ناراحتی شدید به حضرت زکریا متوجه شد زیرا از طرفی مریم خویش زن او بود و از طرفی بعلم نبوت می دانست که حمل و زادن مریم بامر الهی بوده و لیکن در عین حال از طرفی خود او هم متهم شده بود و کاری از دستش برنمی آمد لذا ناچار یوسف (پدر مصنوعی) و مریم و طفل را از فلسطین به مصر فرار داد.

نیز محرر این تفسیر گوید:

1 - موضوع تصمیم بقتل طفل در انجیل متی (13:2) مذکور است گرچه انجیل متی جهت تصمیم را نمی نویسد.

2 - موضوع فرار به مصر در انجیل متی (15:2) مذکور است.

3 - انجیل لوقا (39:2) بجای رفتن به مصر، رفتن به ناصره گفته است و متعرض سفر بمصر نشده است و بلکه خلاف آن را ذکر کرده است.

معاش مریم و طفل از کجا تأمین شده؟ این نکته را کسی متعرض نشده است و لیکن محرر این تفسیر.

ص: 616

بنظر می رسد که مخارج آنها را زکریا (ع) می داده است(1).

چون عیسی کمی بزرگ شد نزد یوسف نجار بشغل نجاری پرداخت و از این رهگذر معاش خود را تأمین می کرد(2) بالخصوص که دیگر زکریا در قید حیات نبود(3).

تاریخ کلیسای قدیم (ص 25).

مراجعت یوسف و مریم و عیسی از مصر به ناصره زیرا آن هیرودیس که حاکم بود و تصمیم بقتل طفل داشت مرده بود و دیگر بقول امروزیها «آبها از آسیا افتاده بود».

تذکر: در تاریخ مراجعت از مصر، انجیل متی (18:2)

1- چون عیسی مورد اتهام بوده است، از وجوه و نذور بیت المقدس محروم بوده است.

2- امور معاش مسیح و مریم چون هیرودیس پادشاه یهودیه به واسطهٔ اغراض شخصی بکشتن مسیح مصمم شد یوسف و مریم برای نجات وی به مصر گریختند و پس از چندی از آنجا بوطن خود ناصره مراجعت نمودند. خبر ما نسبت بزمان طفولیت مسیح خیلی محدود است. از اناجیل چهارگانه معلوم است که در کوچکی مشغول نجاری بوده و احتمال می رود که پس از فوت یوسف تکفل امور معاش مادر خود را نموده است. در این مدت هیچ گونه معجزه ای از او دیده نشده و نظر بتصریح انجیل اولین معجزهٔ وی در سن سی سالگی صادر گردید (انجیل یوحنا 11:2 و لوقا 23:3). عیسی مانند اطفال دیگر مشغول زندگانی و کار بود و اهالی ناصره تصور نمی کردند که او همان مسیح موعود است، در طفولیت توراة و کتب پیغمبران را تحصیل نمود (تاریخ کلیسای قدیم ص 25 به خلاصه).

3- محرر این تفسیر.

اختلاف است که پس از ده سال یا بیشتر یا کمتر بوده است(1).

یحیی چون سی ساله شد شروع به بشارت در بیابان یهودیه نمود و مردم را به توبه و اصلاح امور دینیهٔ خود دعوت می کرد و به تعمید توبه تعمید می داد.

30 سال بعد از میلاد.

(قاموس مقدس در لغت یحیی).

فاصلهٔ ولادت یحیی و عیسی شش ماه است که یحیی قبلا به دنیا آمده است.

(قاموس مقدس).

همین که عیسی به سن سی سالگی رسید وطن خود را در ناصره ترك گفت و بسوی یحیی تعمیددهنده که در آن وقت در نواحی رود اردن موعظه می کرد روانه گردید؛ و چون از وی تعمید یافت چهل روز در بیابان با روزه و دعاء به سربرد.

30 سال بعد از میلاد.

(انجیل لوقا 23:3 و تاریخ کلیسای قدیم ص 25).

مراجعت عیسی از اردن و تجربهٔ ابلیس او را در چهل روز(2)30 سال بعد از میلاد.

(انجیل لوقا 1:4 و 2).

1- محرر این تفسیر.

2- همین که مسیح بسن سی سالگی رسید نزد یحیی رفت و تعمید گرفت (تاریخ کلیسای قدیم ص 25) و مسیح پس از تعمید چهل روز مورد آزمایش شیطان قرار گرفت و نتوانست شیطان وی را به گناه در آورد، چون این امتحان به انجام رسید به میان مردم آمده و سه سال عمر خود را کاملا به خدمت آنها اختصاص داد (تاریخ کلیسای قدیم ص 26 به خلاصه). محرر این تفسیر گوید: از عبارات فوق معلوم می شود که عیسی 33 سال در زمین زندگانی کرده است و من تعجب دارم از اینکه تاریخ مزبور در ص 32 می نویسد: «در روز جمعه پانزدهم ماه نیسان یهودی که احتمال می رود در 29 میلادی بوده، عیسی مسیح بیرون دیوارهای اورشلیم بین دو دزد مصلوب گردید...».

مراجعت عیسی به جلیل.

30 سال بعد از میلاد.

(انجیل لوقا 14:4).

گرفتار شدن یحیی و شروع عیسی به بشارت به ملکوت خدا(1)(انجیل مرقس 14:1).

اوان 30 سال بعد از میلاد.

کشته شدن یحیی.

حوالی سال 30 میلادی.

(منجد ج 2).

انتخاب عیسی: دوازده شاگرد را بعد از روزهٔ چهل روز (انجیل متی 1:4 و 2).

از اوان سال 30 بعد از میلاد.

ظهور دعوت عیسی و اظهار معجزات و تشریع بعضی احکام(2).

در طول سالهای 31 و 32 و 33 میلادی(3).

1- تاریخ کلیسای قدیم در ص 29 گرفتاری یحیی را در سال 29 میلادی گفته ولی اشتباه کرده است.

2- از کتاب ناسخ التواریخ برمی آید که معجزات و تشریع و نزول مائده در سال یازدهم عمر عیسی بوده. و محرر این تفسیر گوید: خود از فلتات سپهر است.

3- تاریخ عمومی آلبرماله و ژول ایزاك می نویسد: تاریخ تقریبی رحلت حضرت مسیح در سال 30 میلادی است بنابراین ظهور دعوت عیسی تا صعودش بالتمام در سال 30 میلادی بوده است و لیکن با مراجعه بتاریخ کلیسای قدیم تاریخ سالها، بشرحی است که در متن نوشته ام و سپهر در کتاب ناسخ التواریخ رفع عیسی و نیز ظهور حواریون بعد از رفع عیسی را در سال 31 بعد از میلاد نوشته است.

خبر دادن عیسی از ظهور فارقلیط (انجیل یوحنا 16:14) سال 33 بعد از میلاد.

محرر این تفسیر گوید: در سال 33 بعد از میلاد

رؤساء یهود از گوشه و کنایه زدن عیسی به آنان در اطراف یهودیه، دلگیر گشتند و با او دشمن شدند و چون بشخصه نمی توانستند عیسی را بکشند به پیلاطس سردار رومی مستعمراتی متوسل گردیدند و گذارش دادند که عیسی ناصری داعیهٔ سلطنت دارد و بنابراین باید اعدام شود. و چون عیسی مخفیانه می زیست و مردم از خفاگاه او اطلاع نداشتند لذا یهود با دادن سی پاره نقره بعنوان رشوه به یهودا اسخریوطی (یکی از - 12 شاگرد عیسی) برای معرفی خفاگاه عیسی(1) محل او را بدست آوردند و لشکریان شبانه (2) برای دستگیری عیسی هجوم آوردند، عیسی و شاگردان (باستثناء پطرس) فرار کردند و از این میان یك نفر دستگیر شد و تحویل سربازخانه گردید (این عملیات شبانه انجام شده است). و لذا شمعون پطرس (انجیل یوحنا 10:18) شمشیری که داشت کشیده به غلام رئیس کهنه که ملوك نام داشت زده گوش راستش را برید و بعدا انکار کرد (انجیل یوحنا 18:

26 و 27) و انکار او پذیرفته شد زیرا آنچه شد در تاریکی شب شد - هیرود - پس هم عیسی را ندیده بود و نمی شناخت (انجیل لوقا 8:23)(3) و یهود

1- انجیل متی باب 27.

2- انجیل یوحنا 3:18.

3- انجیل لوقا (باب 23) با انجیل یوحنا (باب 18) دربارهٔ پیلاطس و هیرودیس اختلاف عجیب دارند.

حاضـر نشدنـد که داخل دیوان خانه بشوند برای اینکه عید فصح یهود در کار بود و می ترسـیدند که نجس بشوند لذا پیلاطس از دیوان خانه بیرون آمد و از یهود پرسـید چه می خواهید؟(1) گفتند: تا عید نرسـیده او را بدار بیاویز (و با عجله قبل از فرارسـیدن شب، شخص دستگیر شده مصلوب و کشته گردید).

محرر این تفسیر گوید:

برای درك اینکه مصلوب کیست 4 قول است:

1 - مصلوب عیسی بوده است (انجیلهای فعلی عیسویان).

2 - مصلوب خود یهودا بوده که در تاریکی پس از فرار عیسی با جمعیت، یهودا دستگیر شده (انجیل برنابا فصل 216).

3 - شـمعون قیروانی در جای مسـیح مصـلوب شده و این عقیدهٔ فرقهٔ ناستیکهاست که می گفتند: «وقتی که شـمعون اشتباها و از روی بی خبری مصلوب شد، شکلش بتوسط وی (یعنی عیسی) تبدیل یافت...» (تاریخ کلیسای قدیم ص 193).

4 - مارسـیون که در قرن دوم در آسـیای صـغیر کلیسا تأسـیس کرد معتقـد است که مسـیح حقیقة بر روی صـلیب نمرد بلکه بنظر آمد که مصلوب شد (تاریخ کلیسای قدیم ص 193).

تذکر: قرآن کریم فرموده: «وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» یعنی عیسی را نکشتند و بدار نکشیدند و لیکن امر بر ایشان مشتبه گردید.

سورهٔ نساء آیهٔ 156 دفن مصلوب با اجازهٔ پیلاطس رومی مخفیانه از یهود بعمل آمد (انجیل یوحنا 38:19).

سال 33 میلادی.

ص: 621

1- انجیل یوحنا 30:28.

اطلاع یهود از محل دفن مصلوب و سرقت نعش (انجیل یوحنا باب 20).

سال 33 بعد از میلاد.

اطلاع مریم مجدلیه و غیره از سرقت نعش(1)سال 33 بعد از میلاد.

آمدن عیسی مخفیانه به سروقت مریم مجدلیه و اظهار به این که: «هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام» (انجیل یوحنا 17:20).

سال 33 بعد از میلاد آمدن عیسی مخفیانه در مجمع شاگردان که درها را از ترس یهود بسته بودند (انجیل یوحنا 19:20).

سال 33 بعد از میلاد.

آمدن عیسی هشت روز بعد در مجمع شاگردان که درها بسته بود (انجیل یوحنا 26:20).

سال 33 بعد از میلاد.

آمدن عیسی نزد شاگردان در کنارهٔ دریای طبریه(2) (انجیل یوحنا 1:21).

سال 33 بعد از میلاد.

1- چون نعش مصلوب، سرقت شده بود مریم مجدلیه و بعضی دیگر توطئه کردند و شهرت دادند که عیسی از مردگان برخاسته.

2- این مرتبهٔ سیم بود که عیسی خود را به شاگردان ظاهر کرد (انجیل یوحنا 14:21).

عیسـی تا چهل روز و بلکه تا پنجاه روز بعد از فرار، در زمین می زیست و بعد از آن در عید بنطیکاست یعنی پنجاه (یعنی عید الخمسـین) صعود کرد.

سال 33 بعد از میلاد.

محرر این تفسیر.

غایب شدن عیسی از انظار شاگردان، و توفی(1) (یعنی گرفتن خدا وی را به نحو کامل از جسد و روح با هم) و رفع او از زمین(2)سال 33 بعد از میلاد.

ایمان تمام اهل کتاب به عیسی قبل از مردن عیسی «و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته» (قرآن کریم سورهٔ نساء آیه 157).

در هنگام ظهور قائم آل محمد (ع). که به زمین نزول خواهد کرد (تفسیر صافی (رؤیای یوحنای لاهوتی باب بیستم را هم ببینید)

1- در قرآن فرموده: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رٰافِعُكَ إِلَيَّ» (سورهٔ آل عمران آیـهٔ 48) یعنی ای عیسـی من تو را بنحو کامل از جسد و روح می گیرم و بالاـ می برم به نزد خود. اگر قرآن کریم فرموده بود: «متوفیـك» و لیکن «رافعك» را نفرموده بود ممکن بود معنی مرگ و یا خواب اراده شود ماننـد «اَللّٰهُ يَتَوَفَّى اَلْاَ نْفُسَ حِينَ مَوْتِهٰا وَ اَلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا». (قرآن کریم سورهٔ زمر آیـهٔ 43) و اگر «رافعـك» را به تنهائی فرموده بود همان شبههٔ بالا بردن روح و ماندن جسد در قبر در کار می آمد و لیکن با ذکر هر دو کلمه این شبهه ها در کار نخواهد بود.
2- محرر این تفسیر.

پس از آنکه یسوع رفت شاگردان در اطراف مختلفهٔ اسـرائیل و جهان پراکنده شدند؛ اما حق او را شـیطان باطل و پامال نمود چنانچه همیشه همین حال بوده، زیراکه فرقه ای از اشـرار مـدعیان اینکه ایشان شاگردانـد بشارت دادنـد به این که یسوع مرده و برنخاسـته و دیگران بشارت دادند به این که در حقیقت مرد، آنگاه برخاست و دیگران بشارت دادند و همیشه بشارت می دهند به این که یسوع همان پسر خداست و در شمارهٔ ایشان بولص «پولس» هم فریب خورد اما ما پس همانا که بشارت می دهیم به آنچه نوشـته ایم تا کسانی را که از خدا می ترسـند در روز بازپسین از دادخواهی خدا خلاص شوند (فصل 222 – انجیل برنابا).

سال 33 بعد از میلاد.

ظهور حواریون بعد از رفع عیسی.

سال 33 بعد از میلاد.

(سپهر در ناسخ التواریخ این موضوع را در وقایع سال 31 میلادی نوشته).

ص: 624

رفتن دو رسول از طرف خـدا بسوی شـهری برای دعوت مردم آن شـهر و گرفتاری آنان و پیوسـتن رسول سومی به ایشان و ایمان آوردن (و یا آشکار شدن ایمان) یك نفر از مردم شهر و سنگسار کردن مردم شهر آن یك نفر را تا جان داد و نزول عذاب بر مردم آن شهر.

قرآن کریم – در سورهٔ یس.

اسم شهر انطاکیه بوده و آن سنگسار شده نامش حبیب نجار بوده که به گفتهٔ صاحب معجم البلدان قبرش در انطاکیه زیارتگاه است.

اکثر مفسرین.

این وقایع در سال 3 میلادی و بعد از رفع عیسـی بوده و اسم شهر؛ انطاکیه است و آن دو نفر برناباس و سولس بوده اند، و نام سومی اکبس است که به آنها پیوسته، و سنگسار شده حبیب نجار است و سولس دارای معجزه بوده تا آنجا که سولس و برناباس مرده زنده کرده اند.

سپهر در کتاب ناسخ التواریخ.

سپهر سخت دو اشتباه کرده زیرا اولا معجزاتی برای سولس قائل شده از جمله مرده زنده کردن و جهت اشتباهش محرر این تفسیر.

ص: 625

این است که: سـولس اسم دیگر پولس (1) مضل النصاری است که شـریعت موسوی و شریعت عیسوی را بکلی منقرض کرد. ثانیا پولس در سال 37 میلادی عیسوی شده و سپهر در وقایع سال 31 میلادی این قضیه را نقل کرده است.

موضوع چهار قهرمان، مربوط به قبل از بعثت مسیح است و سه نفر از این چهار قهرمان، پیغمبر بوده اند.

صدر بلاغی در کتاب قصص قرآن ذیل ص 222.

موضوع: مربوط به عهد خود عیسی است که عیسی سه نفر را فرستاده و تمام اهل انطاکیه به دعوت آنان گردن نهاده و و ایمان آورده اند.

وهب بن منبه و یك روایت مذکور در تفسـیر صافی و غیره و لیکن محرر این تفسـیر گوید: این موضوع با نص قرآن مخالفت دارد زیرا قرآن فرموده که مردم ایمان نیاوردند و لذا دچار صیحه شدند و هلاك گردیدند.

ایمان آوردن پولس به کیش عیسوی.

سال 37 میلادی (قاموس مقدس در لغت پولس).

ص: 626

1- تاریخ کلیسای قدیم در ص 54 می نویسد که: سولس را پولس خواندند.

رقم برجستهٔ کلیسا شدن سولس بجای پطرس و معروف شدن سولس به پولس و پیشوای بزرگ بشارت انجیل شدن.

سال 44 میلادی (تاریخ کلیسای قدیم ص 54).

پولس مزبور پطرس حواری را کنار زد. و خود که از جمله قاتلین استیفان عیسوی و مخرب دین موسـی و منقرض کنندهٔ شریعت عیسی بود بجای پطرس نشست.

محرر این تفسیر.

سلطنت نرن.

سال 54-68 میلادی.

(آلبر ماله).

حریق در روم.

سال 64 میلادی.

(آلبر ماله).

ابتدای طغیان اول یهودیان.

سال 66 میلادی.

(آلبر ماله).

مرگ نرن.

سال 68 میلادی.

(آلبر ماله).

تسخیر بیت المقدس بدست تیتوس.

سال 70 میلادی.

(آلبر ماله).

سلطنت تیتوس.

سال 79-81 میلادی.

(آلبر ماله).

خرابی بار دوم بیت المقدس بدست سال 90 میلادی.

ص: 627

(طیطوس) (تیتس) پادشاه ایتالیا و کشتن هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل برای بازایستادن خون یحیی از جوشش(1).

خرابی دوم در همان فصل و همان ماه و همان روز بود که بیت المقدس اول بدست بخت نصّر ویران شد.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

سلطنت تراژان.

سال 98-117 میلادی.

(آلبرماله).

ابتدای جنگ با پارتها.

سال 114 میلادی.

(آلبرماله).

سلطنت هادرین.

سال 117-138 میلادی.

(آلبرماله).

ظهور حنظلهٔ پیامبر.

سال 119 میلادی.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

خاتمهٔ طغیان دوم یهود.

سال 134 میلادی.

(آلبرماله).

تولد مانی.

سال 215 میلادی.

(تاریخ کلیسای قدیم ص 202).

انقراض اشکانیان و ابتداء دورهٔ ساسانیان.

سال 227 میلادی.

(آلبرماله).

پیغمبر خواندن مانی خود را.

سال 242 میلادی.

ص: 628

1- موضوع جوشش خون یحیی با احتیاط تلقی شود.

(تاریخ کلیسای قدیم ص 202).

تعقیب و تعذیب مسیحیان بامر دسیوس.

سال 249 میلادی (آلبر ماله).

جلوس دسیث در مملکت روم و ایتالیا.

مدت پادشاهی او پنج سال بود، و اصحاب کهف در سال سیم سلطنت او خفتند. و باشد که دسیث را «دقیانوس» خوانند.

سال 253 میلادی (سپهر در ناسخ - التواریخ) (دسیث همان دسیوس است).

پناهنده شدن اصحاب کهف به کهف.

سال 256 میلادی. (سپهر در ناسخ - التواریخ).

در تاریخ کلیسای قدیم ص 179 و 181 سلطنت دسیوس را از سال 249 تا 251 میلادی گفته و می نویسد که: دسیوس بعد از دو سال وفات کرد.

چون گبین در کتاب خود بنام «تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم» ذکر می کند که نام اصحاب کهف اولین بار در سال 475 میلادی در تواریخ ذکر شده است. بنابراین، آنان قبل از سال 175 میلادی به (مقالهٔ هادوی در سالنامهٔ 1344 نور دانش ص 217).

ص: 629

کهف پناهنده شده اند.

اصحاب کهف در زمان تراژان به کهف پناهنده شده اند (سلطنت تراژان 98-117 بوده - آلبر ماله).

و بیداری آنان در سال 422 یا 425 در دوران سلطنت تئودر دوم (408-450 میلادی) بوده.

رفیق وفا الدجانی معاون باستانشناسی عمان و مکتشف غار اصحاب کهف.

(سالنامهٔ نور دانش سال 1344 ص 215 بنقل هادوی).

عقیدهٔ مکتشف کهف صحیح نیست زیرا با کسر 300 سال شمسی (یعنی 309 سال قمری) از 422 یا 425 به سال 122 و 125 می رسیم که دوران سلطنت هادرین است که از سال 117 تا 138 میلادی حکومت کرد.

(هادوی - رجوع به سالنامهٔ نور دانش ص 216).

تعقیب و تعذیب مسیحیان بامر والرین.

سال 257 میلادی.

افتادن والرین بدست شاپور.

سال 258 میلادی.

سلطنت دیو کلسین.

سال 284-305 میلادی.

استقرار حکومت 4 نفری در روم.

سال 293 میلادی.

ص: 630

ابتدای تعقیب مسیحیان.

سال 303 میلادی.

اغتشاشات بعد از مرگ دیو کلسین.

سال 306-313 میلادی.

شکست ماکسانس - غلبهٔ قسطنطین.

سال 312 میلادی.

فرمان میلان (راجع به آزادی مسیحیان در روم).

سال 313 میلادی (مدرك این هشت شماره، تاریخ آلبرماله است).

ظهور جرجیس پیغمبر در ارمنستان.

سال 329 میلادی (سپهر در ناسخ - التواریخ).

احداث قسطنطنیه.

سال 330 میلادی.

مرگ قسطنطین.

سال 337 میلادی.

غلبهٔ هون.

سال 375 میلادی.

ورود آتیلا به ایطالیا.

سال 452 میلادی.

خاتمهٔ دولت امپراطوری روم غربی.

(دیگر تنها مشرق به امپراطور اطاعت می کرد).

سال 476 میلادی.

(مدرك پنج شماره، تاريخ آلبرماله است).

ظهور حضرت عبد المطلب جد پيامبر سال 485 ميلادى.

ص: 631

(3828 سال بعد از طوفان نوح).

(مدرك: ناسخ التواريخ).

ظهور اصحاب اخدود در سرزمين نجران (قرآن كريم – سورۀ بروج باين موضوع اشاره فرموده).

سال 523 ميلادى.

(تاريخ كليساى قديم ص 315).

سال 500 ميلادى.

(سپهر در ناسخ التواريخ).

جلوس ابرهة الاشرم در مملكت يمن.

و وى بانى كليساست در يمن براى حج، بجاى كعبه.

سال 535 ميلادى.

(سپهر در ناسخ التواريخ).

سال 525 ميلادى.

(تاريخ سينا ج 3 ص 625).

خروج مزدك.

سال 537 ميلادى.

(سپهر در ناسخ التواريخ).

قريب 523 ميلادى.

(تاريخ كليساى قديم ص 302).

ظهور خالد بن سنان عبسى كه از پيامبران است.

سال 538 ميلادى.

(سپهر در ناسخ التواريخ).

تولد حضرت عبد اللّه بن عبد المطلب پدر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

سال 553 میلادی.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

سال 545 میلادی.

ص: 632

(کتاب «محمّد» - از محمّد رضا مصری).

بیداری اصحاب کهف (مدت خفتن آنان سیصد و نه سال بوده است).

سال 565 میلادی.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

چون سال، قمری بوده است بایستی بیداری آنان در سال 556 میلادی باشد - محرر این تفسیر.

حادثهٔ فیل.

سال 578 میلادی.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

سال 570 میلادی.

(کتاب «محمّد» - از محمّد رضا مصری).

وفات حضرت عبد اللّه پدر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

سال 578 میلادی.

(سپهر در ناسخ التواریخ).

ولادت با سعادت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله (3921 سال بعد از طوفان). روز جمعه هفدهم ماه ربیع الاول بعد از طلوع فجر برابر هفدهم دیماه فرس - پنجاه و پنج روز بعد از هجوم ابرهه و واقعهٔ فیل.

578 سال بعد از میلاد.

توضیح: تولد آن حضرت را در سال 570 میلادی نیز گفته اند و این اختلاف، بجهت اختلاف در آغاز سال میلادی است.

ص: 633

وفات آمنه مادر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله.

584 سال بعد از میلاد (محمّد صلّی اللّه علیه و آله شش ساله بوده - سیرهٔ ابن هشام ج 1 ص 168).

وفات حضرت عبد المطلب.

586 سال بعد از میلاد (محمّد صلّی اللّه علیه و آله هشت ساله بوده - سیرهٔ ابن هشام ج 1 ص 169).

تزویج حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله خدیجه را.

603 سال بعد از میلاد (محمّد صلّی اللّه علیه و آله بیست وپنج ساله بوده - سیرهٔ ابن هشام ج 1 ص 187).

ولادت حضرت علی علیه السّلام پسر ابو طالب بن عبد المطلب.

608 سال بعد از میلاد.

تجدید بنای کعبه در زمان قریش (اول بانی کعبه آدم صفی علیه السّلام بوده و پس از خرابی در واقعهٔ طوفان، ابراهیم علیه السّلام تجدید کرده).

613 سال بعد از میلاد (محمّد صلّی اللّه علیه و آله سی وپنج ساله بوده - سیرهٔ ابن هشام ج 1 ص 193).

بعثت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر آخر الزمان و نزول وحی.

618 سال بعد از میلاد (و 610 سال بعد از میلاد بنا بر اختلاف در آغاز سال میلادی).

ص: 634

اقامهٔ نماز جماعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با علی علیه السّلام (و آن نماز ظهر بوده).

618 سال بعد از میلاد.

اقامهٔ نماز جماعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با علی علیه السّلام و خدیجه (و آن نماز عصر بوده).

618 سال بعد از میلاد.

رانده شدن جن از استراق سمع.

618 سال بعد از میلاد.

آزاد شدن زید بن حارثه که وی غلام حکیم بن حزام بود و حکیم او را به خدیجه داد و خدیجه به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بخشید و حضرت او را آزاد فرمود.

618 سال بعد از میلاد.

اظهار دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به حکم آیهٔ «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین»(1) بعد از اینکه سه سال پنهانی دعوت می فرمود.

622 سال بعد از میلاد.

واقعهٔ ابو لهب و نزول سورهٔ مسد «تبت».

622 سال بعد از میلاد.

نزول آیهٔ «و أنذر عشیرتك 622 سال بعد از میلاد.

1- سورهٔ حجر آیهٔ 94.

الاقربین»(1).

شکایت کردن مشرکین قریش به ابو طالب عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تهیهٔ خونبهاء برای کشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تهدید ابو طالب آنان را. موضوع شکایت این بود: که آیا ما سیصد و شصت بت را بگذاریم و یك خدا را بپرستیم؟! «ان هذا الشیء عجاب»(2).

برآشفتن ولید بن مغیره که از صنادید مشرکین بود و نسبت سحر دادن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نزول آیات «ذرنی و من خلقت وحیدا...»(3)622 سال بعد از میلاد.

اسلام آوردن حمزه (عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله).

622 یا 623 سال بعد از میلاد.

احتجاج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با یهود.

622 سال بعد از میلاد.

احتجاج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با نصاری.

622 سال بعد از میلاد.

1- سورهٔ شعراء آیهٔ 214.

2- سورهٔ ص آیهٔ 5.

3- سورهٔ مدثر آیات 11-30.

احتجاج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با دهریه.

622 سال بعد از میلاد.

احتجاج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با ثنویه.

622 سال بعد از میلاد.

احتجاج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با مشرکین.

622 سال بعد از میلاد.

احتجاج قریش به زعامت عبد اللّه بن ابی امیهٔ مخزومی با آن حضرت و تقاضای نزول فرشته.

622 سال بعد از میلاد.

تقاضای مشرکین نزول قرآن را به یکی از دو مرد ثروتمند: ولید بن مغیره ساکن مکه، و یا عروة بن مسعود ثقفی ساکن طائف.

622 سال بعد از میلاد.

تقاضای مشرکین از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، دور کردن کوههای بزرگ را از مکه و تسطیح زمین آن و جریان انداختن چشمه های خوشگوار.

622 سال بعد از میلاد.

تقاضای مشرکین از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بظهور آوردن باغی پر از درخت رز و نخیل انبوه و جریان آبهای صافی 622 سال بعد از میلاد.

ص: 637

در خلال درختان و خوردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تقاضاکنندگان از آن میوه ها.

تقاضای مشرکین از پیامبر (ص) سقوط پاره ای از آسمان را بر سرهاشان.

622 سال بعد از میلاد.

تقاضای مشرکین، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خانه ای از زر خالص و دادن آن زرها به ایشان.

622 سال بعد از میلاد.

تقاضای مشرکین، بالا رفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به آسمان بشرط آوردن نامه از خدا.

622 سال بعد از میلاد.

اظهار مشـرکین به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله به اینکه اگر ما را به آسمان بالا بری و درهای آسمان را بگشائی و ما درآئیم، باز حمل بر سحر می کنیم. آیات «و لو فتحنا علیهم...»(1) ناظر بهمین موضوع است.

622 سال بعد از میلاد.

اعتراض مشرکین به این که محمّد چرا غذا می خورد و چرا در بازار راه می رود؟ 622 سال بعد از میلاد.

1- سورهٔ حجر آیات 14 و 15.

پیامبر خدا باید یا فرشته باشد و یا فرشته با او باشد.

تقاضای ابو جهل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که خدا را با فرشتگان به نزد ما بیاور.

622 سال بعد از میلاد.

رفتن نضـر بن حارث از مکه به کشور حیره(1) و آوردن قصه هـای رسـتم و اسـفندیار و دیگر پادشاهان عجم به مکه و جمع کردن مردم و خوانـدن آن قصه هـا بر مردم و بازداشـتن مردم از شـنیدن آیات قرآن و اعلام به این که این قصه ها که من آورده ام تاریـخ است و گفته های محمّد افسانه است.

622 سال بعد از میلاد.

رفتن نضر بن حارث و عقبة(2) بن ابی معیط به نمایندگی مردم قریش به مدینه تا در کار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از علماء یهود (3) سؤال کند و گفتن علماء در 622 سال بعد از میلاد.

1- حیره: بکسر حاء یائی.

2- عقبه: بضم عین و سکون قاف.

3- محرر این تفسـیر گویـد: طرح این سؤال ها بایـد از طرف علماء نصارای نجران باشد که مسـیحی بوده اند نه از طرف علماء یهود، زیرا، داستان اصحاب کهف یك واقعهٔ مسیحی است که یهود اصلا به آن معتقد نیستند.

جواب که: اگر محمّد این سه سؤال را جواب گفت پیغمبر است و گرنه دروغگو است:

1 - سؤال کنید از جوانان گذشته که قصه ئی بس عجیب دارند؟ 2 - سؤال کنید از مردی که مشرق و مغرب جهان را به گشت؟ 3 - پرستش کنید که روح چیست؟ (هر سه سؤال و جواب آنها در قرآن مجید در سورهٔ کهف مذکور است).

استهزاء ابو جهل به قرآن که: چرا فرشتگان موکلین بر دوزخ نوزده تا هستند؟ و جواب آمدن از طرف خدا که «و ما جعلنا اصحاب النار...»(1)یعنی انتخاب این عدد برای فتنه و امتحان است.

622 سال بعد از میلاد.

فرویردن انگشت در گوش هنگام اصغاء کلمهٔ «بسم اللّه» و نزول آیهٔ «و اذا ذکرت ربك فی القرآن وحده ...»(2)622 سال بعد از میلاد.

1- سورهٔ مدثر آیهٔ 31.

2- سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ 46.

پیشنهاد قریش به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که محمّد یك سال، سیصد و شصت خدای ما را بپرستد و ما یك سال، خدای او را می پرستیم (و نزول سورهٔ «کافرون» در جواب آنان).

622 سال بعد از میلاد.

شکنجه دادن قریش، بلال را.

622 سال بعد از میلاد.

شکنجه دادن قریش، زنی را که «حارثه» نام داشت.

622 سال بعد از میلاد.

تعذیب قریش، عمار و صهیب و خباب را [و نزول آیهٔ قرآن(1) دربارهٔ عمار](2).

622 سال بعد از میلاد.

تعذیب قریش، سمیه(3) مادر عمار را که او را در میان دو شتر بسته، حربه بر قبل او زده او را کشتند.

622 سال بعد از میلاد.

1- سورهٔ نحل آیهٔ 106.

2- عمار و خباب: بر وزن صراف.

3- سمیه: بضم سین و فتح میم و شد یاء، اسم مادر عمار بن یاسر است (شرح قاموس).

تعذیب قریش، یاسر پدر عمار را به عذابهای گوناگون و اهلاك او.

622 سال بعد از میلاد.

آزردن قریش، مسلمانان را.

622 سال بعد از میلاد.

شکایت مسلمانان به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تقاضای جنگ و نزول آیهٔ «فاصبر کما صبر...»(1).

623 سال بعد از میلاد.

تجدید شکایت مسلمانان به پیامبر (ص) و رخصت یافتن آنان برای هجرت به حبشه.

623 سال بعد از میلاد.

تقاضای کفار قریش استرداد مسلمانان را از نجاشی پادشاه حبشه و تقدیم هدایا به نجاشی.

623 سال بعد از میلاد.

رسیدگی نجاشی به موضوع، و امتناع از استرداد مسلمانان و ردّ هدایا.

623 سال بعد از میلاد.

تقاضای قریش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله راندن مسلمانان بینوا را از گرد خود و رد شدن تقاضای آنان برحسب 623 سال بعد از میلاد.

1- سورهٔ احقاف آیهٔ 35.

امریهٔ قرآن که فرموده: «و لا تطرد...»(1).

ولادت فاطمه علیهما السّلام (جمعه بیستم جمادی الآخرة).

623 سال بعد از میلاد.

تصمیم قطعی قریش بر کشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و فرستادن ابو طالب علیه السّلام عموی پیامبر آن حضرت را به دره ای که شعب(2) ابو طالب نام داشت و پاسبانی اولاد عبد المطلب همگی (به استثنای أبو لهب) و حراست ابو طالب باتفاق بنی اعمام و دیگر مسلمانان در شعب، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و گذاردن ابو طالب دو دیده بان از دو سوی دره و خوابانیدن علی علیه السّلام را بجای پیامبر در بسیاری از اوقات برای پنهان ساختن خوابگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و پاس دادن حمزه (عموی پیامبر) با اسلحه.

625 سال بعد از میلاد.

یأس قریش از کشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نوشتن قریش صحیفه ای بامضاء چهل نفر در دار الندوه که روابط زناشوئی 625 سال بعد از میلاد.

1- سورهٔ انعام آیهٔ 52.

2- شعب: بکسر شین و سکون عین، بمعنی درهٔ بین دو کوه است.

و خریدوفروش را با ساکنین شعب قطع کنند و آشتی نکنند مگر به تسلیم محمّد برای کشته شدن.

ادامهٔ توقف در شعب مدت سه سال و سخت شدن کار بر ساکنین آن از حیث خوراکی و غیره که گاهی فریاد اطفال از شدت گرسنگی بلند بود.

اول محرم سال هفتم بعثت که آن جماعت به شعب رفته بودند، سه سال تمام بود.

خوردن موریانه آن صحیفه را جز نام «بسمك اللهم» و خبر غیبی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از این جریان به قریش و منجر شدن این خبر غیبی به خروج از شعب.

627 سال بعد از میلاد.

غلبهٔ عجم بر مردم روم و شادی مشرکین باین عنوان که مردم روم که اهل کتاب بودند مغلوب شدند [و این برای مسلمانان فالی بد بود، چه ایشان نیز از اهل کتاب اند. و نزول آیات «الم، غلبت الروم...»(1)دراین باره] یعنی خدا فرمود: اگر اکنون رومیان مغلوب شدند، بزودی

1- سورهٔ روم.

غالب خواهند شد.

شتم و سخره و غمز أمیة بن خلف، نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نزول سورهٔ «همزه» در نکوهش شدید وی.

استهزاء عاصی بن وائل، به بهشت و نزول آیات «أ فرأیت الذی کفر بآیاتنا... فردا»(1) در تهدید او.

اعلام ابو جهل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به این که اگر خدایان ما را دشنام دهی ما نیز خدائی را که تو بصفات کمال یاد می کنی سب خواهیم کرد و نزول آیهٔ «و لا تسبوا الذین یدعون من دون اللّه...»(2) دراین باره.

بدست گرفتن أبی بن خلف، پارهٔ استخوان پوسیده ای را و سائیدن و دمیدن در آن در حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و انکار قیامت و نزول آیات «و ضرب لنا مثلا... رمیم»(3) دراین باره.

1- سورهٔ مریم آیات 77-80.

2- سورهٔ انعام آیهٔ 108.

3- سورهٔ یس آیات 78-81.

آمدن ولید(1) بن مغیره و عاصی بن وائل و اسود بن عبد یغوث و اسود بن مطلب و حارث به نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و استهزاء به آن حضرت و تهدید به آنکه:

اگر از این چاشتگاه تا نیمروز از عقیدهٔ خود بر نگردی تو را زنده نخواهیم گذارد. و حزن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از سخنان سخره آمیز ایشان و نزول آیهٔ «انا کفیناك المستهزءین»(2)و هلاکت هریك.

(این شش واقعه را در وقایع سال 628 بعد از میلاد بجوئید).

معجزهٔ شق القمر بدست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

628 سال بعد از میلاد.

وفات ابو طالب ع عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

628 سال بعد از میلاد.

وفات خدیجهٔ کبری همسر پیامبر ص در سن شصت وپنج سالگی و دفن ایشان در قبرستان حجون(3) واقع در مکه.

628 سال بعد از میلاد.

1- این ولید همان است که در سال 622 میلادی نامش گذشت و در سال اول هجری هم خواهد آمد.

2- سورهٔ حجر آیات 95 و 96.

3- حجون: بر وزن قبول است.

بالا گرفتن اصـرار مشـرکین در آزار به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در مکه در اثر وفات ابو طالب و خـدیجه، و سـفر آن حضـرت به طائف و تحمل آزارهای بدنی و زبانی بسیار از مردم طائف و نواحی آن.

629 سال بعد از میلاد.

مراجعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از طائف و شکایت به درگاه الهی و حرکت کردن به «بطن نخله» که فاصلهٔ آن تا مکه یك شب راه بود.

629 سال بعد از میلاد.

توقف پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در «بطن نخله» تا فرارسـیدن شب و ایسـتادن حضـرت به نماز و شنیدن نفراتی از جن که عبور می کردند کلمات قرآن را که حضرت در نماز قرائت می فرمود.

629 سال بعد از میلاد.

ایمان آوردن جن به آن حضرت و به قرآن و نزول آیات «و اذ صرفنا الیك نفرا من الجن...»(1) دراین باره.

629 سال بعد از میلاد.

ص: 647

1- سورهٔ احقاف آیات 29-31.

انعکاس سوء رفتارهای مردم طائف در مردم مکه و تجری مردم مکه و گماشتن سفهاء برای تجدید همان رفتارها با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خبر دادن مسلمانان به آن حضرت که به مکه وارد نشود.

629 سال بعد از میلاد.

رفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به کوه حراء و فرستادن نزد چند نفر از قریش که یکی از آنان آن حضرت را در جوار خود نگاه دارد تا حضرت بتواند در پناه او به مکه وارد شود و نپذیرفتن احدی جز «مطعم».

629 سال بعد از میلاد.

تزویج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عائشه را.

629 سال بعد از میلاد.

فرارسیدن موسم حج و دعوت حضرت از شش تن مردم شهر مدینه به اسلام و اسلام آوردن آنان.

629 سال بعد از میلاد.

بیعت نمایندگان مردم شهر مدینه در عقبهٔ مکه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله (این بیعت را بیعة الاولی می گویند).

630 سال بعد از میلاد.

ص: 648

معراج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نزول آیات آخر سورهٔ بقره در سفر معراج.

630 سال بعد از میلاد.

(621 میلادی طبق کتاب «حیاة محمّد» و جهت اختلاف را در سالهای 578 و 618 به بینید).

بیعت گروهی از مردم شهر مدینه در عقبهٔ مکه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، دربار دوم که در این بیعت جنگ و جهاد هم افزوده شد و مردم مدینه این بیعت را «بیعة الحرب» و «بیعة الثانیة» خواندند. (این بیعت در ماه ذی الحجه واقع شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بعد از سه ماه دیگر از مکه به مدینه هجرت فرمود).

631 سال بعد از میلاد.

مشورت قریش که تمام قبائل در قتل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شرکت داشته باشند، و مأمور شدن حضرت به هجرت از مکه به مدینه و نزول آیهٔ «و قل رب ادخلنی مدخل صدق...»(1) دراین باره و هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مکه به مدینه.

3974 سال بعد از طوفان و 631 سال بعد از میلاد [بنا بر عقیدهٔ سپهر «صاحب ناسخ التواریخ» دربارهٔ آغاز سال میلادی، و اما به عقیدهٔ دیگران 622 میلادی است. و از جمله: مشیر الدوله در تاریخ ایران قدیم هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در ژون (یعنی ماه ششم) سال 622 میلادی نوشته است. رجوع به ذیل ص 234 کتاب تاریخ ایران قدیم].

1- سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ 80.

تذکرات:

1 - نراقی بنقل از کشکول می نویسد: کوشیار در زیج جامع آورده که: از تاریخ طوفان نوح تا پنج شنبه غرهٔ محرم سال هجرت، 3725 سال و 48 روز است (ص 467 کتاب خزائن نراقی).

2 - ورود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مدینه در روز دوشنبه دوازده روز گذشته از ماه ربیع الاول در موقع انتهای تابش آفتاب همان روز بوده (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 590).

3 - حضرت در موقع هجرت 53 سال داشته و مدت سیزده سال از بعثت آن حضرت می گذشته (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 590).

4 - پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بقیهٔ ماه ربیع الاول و ماه ربیع الآخر و دو جمادی و رجب و شعبان و شهر رمضان و شوال و ذی القعده (بفتح قاف و کسر آن) و ذی الحجه (بکسر حاء) و محرم و قسمتی از ماه صفر را در مدینه توقف فرمود و در سر ماه دوازدهم (صفر) برای جنگ خارج شد و به ودان (بر وزن صراف) رفت و مراد از غزوهٔ أبواء (بر وزن سلمان) همین غزوه است (حضرت بقیهٔ ماه صفر و اوائل ماه ربیع الاول را در آن محل به سربرد و بعد به مدینه مراجعت فرمود) (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 590 و 591).

5 - اگر اول سال را محرم حساب کنیم، غزوهٔ أبواء در سال دوم هجری بوده است.

6 - صاحب ناسخ التواریخ در جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله (ص 38) بین «غزوه» و «سریه» را چنین فرق گذارده که: اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با لشکر به جنگ می رفته آن را «غزوه» می گفته اند و اگر خود همراه لشکر نبود، و سرکرده ای با لشکر اعزام می داشته «سریه» می گفته اند. و محرر این تفسیر گوید: با مراجعه به مدارك، از جمله:

سیرهٔ ابن هشام در اغلب موارد «غزوه» به «سریه» هم اطلاق شده است. و آنچه بخاطر محرر این تفسیر می رسد این است که: «سریه»، مخصوص به لشکر اعزامی است که

«غزوه» هم به آن اطلاق می شود. و در آنجا که خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حضور داشته است «غزوه» است و «سریه» گفته نمی شود.

7 - «سریه» (بر وزن شریفه) لشکری که به جنگ مأمور می شود، از پنج نفر تا چهارصد نفر را «سریه» می گویند (شرح قاموس).

تفصیل موضوعات مذکور در فصل سوم یعنی از میلاد عیسی (ع) تا هجرت خاتم پیامبران (ص) بانضمام فصل چهارم [یعنی از هجرت تا رحلت خاتم پیامبران (ص)] در جلد دوم مقدمه مندرج است.

ص: 651

الصورة

ص: 652

جلد دوم مقدمه

اشاره

الصورة

ص: 653

بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

پس از حمد پروردگار علام، و درود بر پیامبر عظیم الشأن اسلام، و بر دختر والاگهر و بر داماد و یازده فرزندش که جانشینان آن حضرتند و جهان به یمن وجود دوازدهمین امام «ولی عصر» عجل اللّه تعالی فرجه پایدار است، بدین وسیله افراد نوع خود را آگاه می سازد که: غیر از دین حنیف اسـلام و قرآن «مهین کلام» و طریقهٔ فرقهٔ محقهٔ امامیه، دیگر ادیان و کتب و طرق، کوزه راه است و در کوره راه بسی چاه است. و روزی خواهد رسید که معتقدین به سایر ادیان و مذاهب و کیشها و مشارب، با خود خواهند گفت:

به ناذونی گرفتم کوره راهی *** ندونستم که افتادم به چاهی

به دل گفتم: رفیقی تا به منزل *** ندونستم رفیق نیمه راهی

علی هـذا، با اسـتمداد از چهارده ذوات باهرات و تمسك به دامان قرآن معجز دلالات، در تحریر و انجام جلد دوم مقدمهٔ تفسـیر موسوم به «حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر» از خداوند استعانت می جویم.

خداوندا!

بجز مهرت اگر در دل گزینم *** به هفتاد و دو ملت کافرستم

یا رسول الله (ص)!

منم «طاهر»(1) که در خونابه نوشی *** «محمد» را کمینه چاکرستم

قم - سید عبد الحجة بلاغی چاپ این کتاب در سال 1345 در یك هزار جلد در چاپخانه قم پایان یافت

ص: 654

1- منم «حجت» که در خونابه...

ادامهٔ بعض وقایع تاریخی که در فهم قرآن کریم باید توجه داشت

ادامهٔ فصل سوم از میلاد عیسی تا هجرت خاتم پیامبران (ص)

تفصیل بعض وقایع از سال اول میلادی تا سال 578 میلادی و تحقیق آنها

یونان قدیم معاصر مصر و بابل و سلاطین تازه نفس هخامنشی بود

بسم الله الرحمن الرحیم یونانیان قدیم از حیث هوش دائرهٔ تفکراتشان وسیع تر از سایر ملل بود و برای شناسائی طبیعت و مقصود خلقت انسان، از هر ملت دیگری بیشتر مایل به تحقیق بودند.

«فیلسوف» کلمه ای است یونانی و بمعنی «دانش دوست» است. افکار و تعالیم فلاسفهٔ یونانی تأثیرات عمیقی در افکار عامه نموده است، بسیاری از عقاید حکمای امروزهٔ مغرب و مشرق را به سقراط و افلاطون و ارسطو که همه یونانی بوده اند می توان نسبت داد.

یونانیان نه فقط در فلسفه بلکه در بسیاری از فنون و صنایع مستظرفه نیز از قبیل: طب و حجاری و معماری و نقاشی و خطابه و ادبیات مهارت و اشتهار یافتند. چنانکه عمارات و نوشته ها و تمثالهائی که از خود به یادگار گذارده اند؛ شواهد این قضیه می باشد. زبان مستعمل و کتابت ایشان برای بیان مطلب کاملترین زبان قدیم بود، و حتی امروزه نیز هرگاه اختراع تازه ئی به میان آید کلمات یونانی برای اسم گذاری آن انتخاب می شود. مثلا، کلمات: تلفون، تلگراف، ایروپلان و بسیاری کلمات دیگر از زبان یونانی گرفته شده است.

یونان مملکت کوچکی بود و لیکن اسکندر از اهل مقدونیه که خود شاگرد ارسطو و کاملا دارای تمدن یونانی بود در سال 334 قبل از میلاد بعزم تسخیر آسیا حرکت کرد و در اندك مدت، آسیای صغیر و سوریه و فلسطین و مصر و بین النهرین را تسخیر نموده متوجه ایران شد و داریوش سوم پادشاه ایران را در سال 331 قبل از میلاد در نزدیکی موصل مغلوب نمود و تا داخل مملکت، او را تعقیب کرد.

قصرهای باشکوه استخر PersePolis را سوزانیده از شمال ایران عبور نموده

و بترکستان تاخت و از آنجا دور زده از راه هندوستان و جنوب ایران بشهر بابل که خیال داشت پای تخت امپراطوری عظیم خود گرداند؛ مراجعت نمود. بالاخره در سال 323 قبل از میلاد در سن سی ودوسالگی زندگانی را بدرود گفت.

امپراطوری عظیم اسکندر پس از او بین سه نفر از سردارانش تقسیم شد. زیرا، مصر بتصرف سلسلهٔ سلاطین بطالسه Ptolemies درآمد که تقریبا مدت سه قرن در آنجا حکمرانی می نمودند. سوریه و بین النهرین بدست سلوکیدها Seleueids افتاد و نفوذ ایشان در ایران و هندوستان نیز انبساط یافت. (فلیپ برادر اسکندر بر متصرفات اسکندر در اروپا حکمرانی می کرد).

این سرداران یونانی اهتمام زیادی بانتشار تمدن و علوم یونانی داشتند و شهرهائی بنا نمودند که دارای ابنیهٔ یونانی بود و اهالی آن بزبان یونانی تکلم نموده و دارای قوانین یونانی بودند (مانند: اسکندریه در مصر، و انطاکیه در سوریه) و تأسیس مدارسی کردند که زبان یونانی را باطفال تعلیم دهند، و پول را با سکه و حروف یونانی رواج دادند که بطور نمونه گاهی در ایران یافت می شود.

سلوکیدها بیشتر ثروت مشرق زمین را برای ساختن عمارات و مدارس و باغها و کتابخانه ها در شهرهای قدیم تر صرف نمودند. و اسکندریه مرکز معنوی آن عصر گردید. کتابخانهٔ این شهر دارای پانصد هزار جلد کتاب و بقول بعضی، عدهٔ محصلین در این شهر، بالغ بر چهارده هزار نفر می گردید. در همین شهر کتب عهد عتیق در قرن دوم قبل از میلاد از زبان عبری به یونانی ترجمه شد.

نگاه تفصیلی درباره حضرت عیسی ع و اوضاع سیاسی مذهبی اجتماعی آن زمان

چگونگی زمان تولد عیسی

قریب پانصد سال قبل از تولد عیسی، در ایطالیای مرکزی در نزدیکی رودخانهٔ تیبر Tiber سه شهر وجود داشت که بر سر هفت تپهٔ پست بنا شده بود. از این سه شهر یکی دارای ساکنین شجاع و جنگجو بود که بتدریج اهالی دو شهر دیگر را مغلوب نموده و هر سه شهر را متحد ساخته تشکیل یك شهر داده و آن را «روم» نامیدند.

رومیان در حکمرانی و وضع قوانین مهارت تام داشتند و قول خود را حتی نسبت

به دشـمن محترم می شمردند و در جنگجوئی ممتاز عصر خود بودند تا آنجا که پس از چند قرن توانستند بر ایطالیا مستولی شوند و همهٔ آن را به روم ضمیمه نمایند.

ولی رومیـان به ایطالیـا اکتفـاء ننمودنـد و حرص مملکت گیری، ایشان را تحریك نمود و از سال 264 قبل از میلاد بتصـرف سایر ممالك اطراف بحر مدیترانه Mediterra-ncanSea وادار ساخت و در نتیجه جنگهای متعـدد روی داد و اتلاف صـدها هزار نفوس نتیجهٔ آن شد. شهر کارتاژ Carthage «قرطاجنه»(1) را که در شمال آفریقا و بزرگترین رقیبشان بود و قرنتس(2) که مهم ترین شهر یونانیان بود، در سال 168 قبل از میلاد خراب نموده و باین طور خود را عظیم ترین دولت سیاسی مغرب زمین گردانیدند.

بعـد از صد سال روم دامنهٔ فتوحات خود را در مشـرق خاتمه داد. پمپه PomPey سردار عظیم رومی در 64 قبل از میلاد به سوریه لشکر کشید و بر پادشاهان سلوکید غالب آمد و آن سرزمین را جزء ایالات روم ساخت.

در روز شـنبه که یهودیان برای دفاع شـهر خود جنگ نمی کردند، به اورشلیم حمله برد و آنجا را تسخیر کرد و تقریبا 12 میلیون نفوس را به اطاعت روم درآورد.

پس، قبل از تولد مسـیح، زمین مقدس بتصرف رومی ها درآمد. در سال 51 ق. م ژولیوس قیصر، سرزمینی که فرانسهٔ امروزه را تشکیل می دهد متصرف شد و به این طور بیشتر اروپا را مطیع خود ساخت. بعد از چند سالی مصر نیز فتح گردید و حدود امپراطوری روم از مشرق به رود فرات و از مغرب به جبل الطارق و اقیانوس اطلس امتـداد یافت. گویند در زمان مسـیح جمعیت این امپراطوری به 54 میلیون یا تقریبا ثلث نفوس دنیای آن روز رسید.

یونانیان و رومیان قدیم، مشرك و به خدایان متعدد ذکور و اناث معتقد بودند، فحشاء و ظلم به غلامان و قتل فرزندان و غیره در بین آنها رواج داشت. در میان طوائف امپراطوری روم فقط یهودیان بودند که خدای واحد حقیقی را می پرستیدند.

در دورهٔ حکمرانی اگست (آغسطس)، (قیصر با عظمت و اقتدار امپراطوری

1- قرطاجنه: بالفتح ثم السکون و طاء مهملة و جیم و نون مشددة (معجم البلدان).

2- قرنتس: بضم قاف و کسر راء و سکون نون و ضم تاء.

روم) در شهر بیت لحم که یکی از قراء نزدیك اورشلیم است، مسیح تولد یافت (به خلاصه از ص 10 تا 23 تاریخ کلیسای قدیم).

عیسی

عیسـی، در کشور یهودی مسـتعمرهٔ روم متولـد شـد و برطبق شـریعت موسوی؛ اعمال مذهبی او انجام گردید و برطبق قانون روم که کشور یهود را مستعمره کرده بود؛ شناسنامه دار شد.

عیسـی پس از رسیدن به سن تکلیف برطبق شریعت موسی عمل می کرد و یحیی پسر خاله اش او را در سی سالگی تعمید داد و حال آنکه کشـیشان این روزگار، اطفال را تعمید می دهند! یحیی در یك موضوع ناموسی به فرمانروای رومی نهی از منکر کرد و در نتیجه خونش بهدر رفت و بلافاصله عیسی نگذارد خلاء بوجود بیاید و دنبالهٔ کار او را گرفت (محرر این تفسیر).

اخلاق عیسی و رویهٔ او

عیسـی مسـیح بـا مردم معاشـر بود. از روزه گرفتن وی فقط یك دفعه و آنهم قبل از شـروع به تعلیم، اطلاعی در دست می باشـد و غالبا در جشنها و مهمانی ها حاضر می شد و اولین معجزهٔ او در یکی از مجالس عروسی بود(1) (ص 27 تاریخ کلیسای قدیم).

مسـیح مراقبت احوالات زنان را نموده و بیشتر از کسانی را که شـفا داد زن بودند و محبت بزرگی به کودکان داشـته (ص 28 تاریخ کلیسای قدیم).

مسیح در سه سال خدمتش نه منزلی داشت و نه مأوائی، بعضی اوقات مهمان دوستان خود بود، و اغلب زیر آسمان می خوابید. چنانکه در انجیل متی 20:8 وارد است «روباهـان را سوراخهـا و مرغان هوا را آشـیانه هاست، ولی پسـر انسان را جای سـر نهادن نیست». (ص 29 تاریخ کلیسای قدیم).

1- که آب را برای جشن عروسی به شراب تبدیل نمود (انجیل یوحنا باب 2). (!).

عیسـی مسـیح شـریعتی چون شـریعت موسی که در هر امر جزئی نیز تکلیفی از برای ما معین کند؛ برقرار نفرموده و قوانینی از برای تقسیم ارث و عقوبت مجرمین یا امور دیگر سیاسی که بمقتضیات هر دوره تغییرپذیر است؛ وضع ننموده و در عوض بعضی اصول جامع روحانی که مقتضی هر زمان و همه گونه مردمان است مقرر فرموده (ص 29 تاریخ کلیسای قدیم).

عیسی تعالیم پیغمبران سلف را منسوخ ننمود. بلکه، آنها را بجای آورده و تکمیل فرموده است (ص 29 تاریخ کلیسای قدیم).

انجیل عیسی

فخر الاسـلام در کتاب انیس الاعلام (ج 1 ص 116) می نویسد: لفظ انجیل (بکسـر همزه) معرب «اونکلیون» (بکسـر همزه و فتح واو و سکون نون و فتح کاف و سکون لام و ضم یاء واوی و نون آخر) یونانی است و معنی آن بشارت و تعلیم است. و در لغت کلدانی و سریانی و سورت انجیل را «خدت» (بکسر خاء و شد دال مفتوح و تاء آخر) می گویند یعنی بشارت. پس، انجیل بمعنی بشارت و تعلیم است (ه).

در کتاب قاموس مقدس می نویسد: «انجیل» لفظ یونانی و بمعنی مژده و بشارت می باشد (ه).

در تاریـخ کلیسای قدیم (ص 70) می نویسـد: از زمان قـدیم این چهار کتاب که تاریـخ زندگانی عیسـی مسـیح را بیان می کنند موسوم به اناجیـل گردیدنـد. «انجیـل» مشـتق از لفـظ یونـانی است که بمعنی «خبر خوش» می باشـد. البته، این «خبر خوش» از یکی متجاوز نبود (رسالهٔ غلاطیان 1:6-9). عیسی مسیح خود یك بوده و لازم بود که انجیلش نیز یك باشد. پس، چون انجیل متی و انجیل مرقس و غیره می گوئیم مقصود ما از آن یك انجیل «خبر خوش» است که بتوسط متی و مرقس و لوقا و یوحنا نوشته شد.

همان روح راستی که رسولان را در نوشتن رساله های ایشان هدایت نمود، اشخاص مزبور را نیز در نوشتن این اناجیل رهنمائی کرد (ه).

محرر این تفسیر گوید: سه نکته را باید تجزیه و تحلیل کرد:

اول: اینکه زبان تکلمی عیسی چه زبانی بوده؟ دوم: اینکه عیسی کتابی مدون بنام انجیل داشته یا نه؟ سوم: اینکه بشارت دهنده یعنی مژده رسان کیست؟ و موضوع بشارت و مژده چیست؟ جواب موضوع اول: زبان تکلمی کشور استعماری و مردم استعماری و مردم استعمارشدهٔ اورشلیم و نواحی، در طول چندصد سال تغلب یونانیان و رومیان، زبان یونانی بوده (1) و انجیل چنانکه از اسمش هویداست بزبان یونانی بوده و عیسی و مردم و بالتبع شاگردان، بزبان یونانی سخن می گفته اند.

جواب موضوع دوم: کتاب انجیل، مدون بوده و لیکن از بین رفته است (2) و آنچه بنام انجیل در صدهٔ اول میلادی جمع آوری شده فقط تاریخ زندگانی عیسی است، چنانکه در تاریخ کلیسای قدیم ذکر کرده است.

جواب موضوع سوم: بشارت دهنده، عیسی است و اما موضوع بشارت، خالی از سه وجه نیست: یا عیسی به وجود خود مژده داده، یا به وجود روح القدس «روخاد - قودش»(3) و بقول تاریخ کلیسای قدیم روح راستی، یا به پیامبر آخر الزمان محمّد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله(4).

اما مژده رساندن عیسی به آمدن خودش، قطع نظر از اینکه مطلب غیر معقولی است و تاکنون سابقه ندارد که مژده رسان و مورد مژده متحد باشد، کسی هم چنین ادعائی نکرده و سخنی نگفته است.

1- زبان عبری قدیم در عهد اسارت یهود در بابل از میان رفت و زبان عبری جدید بعد از اسارت، زبان تکلمی آنان نبود بلکه، زبان مذهبی ایشان بود. و لیکن، زبان تکلمی یهود همان زبان یونانی بود.

2- از قرآن کریم معلوم می شود.

3- کتاب انیس الاعلام ج 2 ص 185.

4- قرآن کریم سوره صف.

اما، مژده دادن عیسـی به رفتن خودش و آمـدن روح القدس و قول به این که تا من نروم او نمی آید (انجیل یوحنا 7:16) این هم غیر معقول است. زیرا، تمام فعالیتهای عیسی مربوط به فیض روح القدس بوده و روح القدس همیشه با او بوده و از او منفك نمی شده:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

پس بنابراین، رفتن عیسـی و آمـدن روح القدس بعد از پنجاه روز معنی ندارد. و روح القدس از زمان تعمید یافتن عیسـی، با او بوده [انجیل متی 16:3 می نویسد: اما، عیسی چون(1) تعمید یافت فورا از آب بر آمد که در ساعت، آسـمان بر وی گشوده شد و روح خدا را دید(2) که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می آید. آنگاه، خطابی از آسمان در رسید که: این است پسر حبیب من که از او خشنودم].

باقی ماند موضوع سوم که مژده دربارهٔ ظهور پیامبر آخر الزمان محمد صلّی اللّه علیه و آله بوده است.

اکنون قلم را بـدست یوحنـا می دهیم که در انجیـل خود در باب 16:14-31 و باب 26:15 و 27 و باب 7:16-13 می نویسد: «پیری کلوطوس» «پریقلیطوس» «پریکلیطوس» بزبـان یونـانی - بارقلیطـا (بفتـح راء و سـکون قـاف و یـا ضمّ قـاف) بزبـان سـریانی - «فارقلیط» «فارقلیطا» بزبان معرب (یعنی عربی شده) ظهور خواهد کرد(3)(4)با این اوصاف:

1- از یحیی.

2- !.

3- مترجمین انجیل یوحنا اصل کلمهٔ فارقلیطا را که اسم شخص است و اسم شخص را نباید ترجمه کرد، اول به تسلی دهنده ترجمه کرده اند بعدا (یعنی روح راستی) را در انجیل یوحنا 17:14 و 13:15 و بعدا (روح القدس) را در انجیل یوحنا 26:14، الحاق کرده اند!!!

4- ریشهٔ کلمهٔ فارقلیطا بمعنی ستوده است و در نصاب گفته: «محمد ستوده، امین استوار».

1 – من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهندهٔ دیگر بشما عطا خواهد کرد (یعنی تسلی دهنده نه عیسی است و نه روح القدس که همیشه با عیسی بود بلکه، شخص دیگری است).

2 – همیشه با شما می ماند (مراد از شما کسانی است که مسیح را قبول دارند و مراد از همیشگی، جاویدان بودن دین اوست تا روز قیام قیامت).

3 – روح راستی است (یعنی امین و صادق القول و حق است).

4 – جهان او را نمی تواند قبول کند زیرا، او را نمی بیند و نمی شناسد (فقط خدا و پیامبران و اولیاء مهم، مقام او را می شناسند و شناسائی کامل او در خور فهم عامه نیست).

5 – او همه چیز را تعلیم خواهد داد «یعلمهم الکتاب و الحکمة»(1).

6 – آنچه گفته ام به یاد شما خواهد آورد (مراد از شما، کسانی است که مسیح را قبول دارند. و آن کس که ظهور خواهد کرد مطالب کتاب انجیل را به یاد شما خواهد آورد).

7 – رئیس این جهان است(2) (رئیس جهان، شخص ممتاز در عالم آفرینش است که گل سرسبد خلقت است).

8 – در من چیزی ندارد (ایرادی و اعتراضی بمن ندارد).

9 – او بر من شهادت خواهد داد و شما نیز بر من شهادت خواهید داد (یعنی بر پاکی مولد من و بر پیامبری من آن کس که ظهور خواهد کرد و هرکسی که مسیح را قبول دارد؛ شهادت خواهد داد)(3).

10 – اگر نروم تسلّی دهنده نزد شما نخواهد آمد. امّا، اگر بروم او را نزد شما می فرستم (زیرا، دو پیامبر مرسل در یك وقت جمع نمی شوند).

1– قرآن کریم – سورهٔ جمعه.

2– مترجمین و مبلغین عیسوی، رئیس این جهان را به «شیطان» تفسیر کرده اند؛

3– سورهٔ مریم از قرآن کریم شاهد بارز این شهادت است.

11 – جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. اما، بر گناه: زیراکه، بمن ایمان نمی آورند. و اما، بر عدالت: از آن سبب که نزد پدر خود می روم و دیگر مرا نخواهید دید. و اما، بر داوری: ازآن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

12 – بسیار چیزهای دیگر که الآن طاقت تحمل آنها را ندارید.

13 – شما را (یعنی کسانی را که مسیح را قبول دارند) بجمیع راستی هدایت خواهد کرد.

14 – از خود تکلم نمی کند (وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ اَلْهَویٰ) (1).

15 – بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت (ان هو الا وحی یوحی)(2).

16 – از امور آینده بشما خبر خواهد داد.

17 – او مرا جلال خواهد داد (بزرگواری مرا گوشزد خواهد کرد).

18 – آنچه آن من است خواهد گرفت و بشما خبر خواهد داد (مرا آن طور که هستم معرفی خواهد کرد نه نسبت های ناروا خواهد داد چون یهود، و نه غلو خواهد کرد چون امت فعلی منتسب به مسیح).

از ملاحظهٔ اوصاف مذکوره، شکی برای خواننده باقی نخواهدماند که غیر از حضرت محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله پیامبر بزرگوار اسلام کسی واجد این هجده وصف نیست بلکه، حتی واجد یکی از این اوصاف نیست. و قرآن کریم در سورهٔ صف به موضوعات این مبحث نظر داشته آنجا که فرمود: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِي مِنْ بَعْدِي اِسْمُهُ أَحْمَدُ» .

در قاموس مقدس، در لغت «انجیل» می نویسد: قصد از بشارت، دار زده شدن عیسی پسر خدا و مردن و زنده شدن اوست برای ما عاصیان که گناهان ما بخشوده شود.

محرر این تفسیر گوید: اگر عیسی دار زده نمی شد و شفاعت می کرد، گناهان ما بخشیده می شد، اگر دار زده می شد و از قبر هم برنمی خاست به شفاعت او گناهان ما بخشیده

1- قرآن کریم – سورهٔ نجم آیات 3 و 4.
2- قرآن کریم – سورهٔ نجم آیات 3 و 4.

می شـد. بعلاوه، گناهان بایستی تجزیه و تحلیل شود. باین معنی که اگر گناه، راجع به حق مردم است باید جبران کرد و اگر حق خداست، خدا مختار است در بخشش و عدم آن باین تفصیل:

1 – کشـتن کسـی، جبرانش زنـده کردن کشـته شده است زیرا، مقتول حق زندگانی داشـته و نیز ممکن بوده که از وی اولاد و اعقاب تا روز قیامت بوجود بیاید. و چون کسی نمی تواند کشته شده را زنده کند بنابراین، نباید مبادرت بکشتن کند. و اگر کسی به ناحق مبادرت به کشتن کسی کرد مستوجب آتش است و بخشوده نمی شود.

2 – تضییع ترقیات دیگری بایستی جبران شود و اگر فرصت از دست رفته است، گناه تضییع کننده، قابل بخشش نیست.

3 – هرکس مال دیگری را تفویت کند باید آن را با مستحصلات آن مال جبران کند و اگر نکرد و یا می توانست، مسئول است.

4 – هرکس، کسـی را گمراه کنـد بایـد وی را به هدایت برگرداند و اگر آن گمراه دیگری را هم گمراه کند باید همه را به هدایت برگرداند و اگر نکرد و یا نتوانست، مسئول گناه گمراه شده و نیز گمراه شدگان است.

5 – هرکس گنـاهی مرتکب شـد که فقـط حق الهی است و پـای کسـی در میـان نیست بایستی به تـدارك و توبه قیام کنـد و در این صورت بخشش و یا عدم بخشش آن با خداست.

بنـابراین مقـدمات، موضوع گناه بخشـی عیسـی و کشـیش و غیرهما برخلاف اصول عقلی است و از مهملات و ترهات است (گناه بخشـی کشیشان و گناه بخشی بتان هر دو یکسان است).

و اما، موضوع دار زده شـدن عیسـی بکلّی اصل و اساس نـدارد و برفرض هم داشت، گناه، بایـد بشـرح مذکور جبران شود، و گرنه قابل عفو نیست.

ص: 664

در اخبار اسلامی هم شقوق مذکوره، مورد عمل است و تنها مطلبی که هست این است که: به اشخاصی از انبیاء و اولیاء ممکن است حق شفاعت داده شود، و این حق شفاعت هم در موضوع حق اللّه است نه حق الناس. و در حق اللّه، شفاعت آنجا ظهور می کند که خدا بخواهد گنهکاری را به بخشد و مقام عظمت و جبروت او اقتضای واسطه کند. لذا، خود خدا، واسطه ای را برمی انگیزاند. و به خلاصه، گناه بخشی بشر، شرك به خداست.

شاگردان عیسی

اشاره

رسول، یعنی فرستاده شده. این لفظ در حق مسیح گفته شده که رسول خدا بود و این لقب به اشخاصی داده شد که خود مسیح مأمور ساخت. با وجود این، به اشخاصی که از کلیسا به رسالت تعیین می شدند ترجمه شده (2 قرنتیان «کورنثوس» 8:23).

عدد شاگردان مخصوص مسیح برحسب تعداد دوازده سبط اسرائیل، دوازده بود (انجیل متی 28:19) و آنها اشخاصی عامی و امی بودند، و در ایام حیات و رسالت خود، ایشان را دوبه دو از برای تهیه در یهودیه می فرستاد (انجیل متی 10 و لوقا 13:6-16).

و اسامی آن دوازده تن از این قرار است (انجیل متی 2:10-4 و مرقس 16:3-19):

1 - شمعون پطرس (نسخهٔ فارسی)

(بطرس بضم و نیز بکسر باء و سکون طاء و ضم راء و سین آخر - اعمال رسولان عربی مشکول 13:1).

وی اسمش شمعون بود (انجیل متی 17:16 و اعمال رسولان 14:15) پسر یونس یا یوحنای ماهیگیر است.

شمعون با برادر خود اندریاس و رفقای ایشان یعقوب و یوحنا به پیشهٔ ماهی گیری - مشغول بودند (انجیل متی 18:4-23 و مرقس 16:1-20 و لوقا 8:5).

منزل او و برادر و زن و مادرزنش در کفر ناحوم بود(1) (انجیل متی 14:8 و مرقس 21:1 و 29-31).

محتمل است که اهل صیدا باشد (انجیل یوحنا 44:1).

در زبان سریانی پطرس را «کیفاس» خوانند یعنی سنگ. و اول بار که بتوسط اندریاس در دشت با عیسی ملاقات نمود عیسی او را «کیفاس» نامید (انجیل یوحنا 35:1 و 40-42) و (قاموس مقدس).

روابط وی با پولس خوب نبود و وضع رساله های منسوب به او و نیز کیفیت وفات و تاریخ وفاتش مجهول است (تفصیل در قاموس مقدس).

در اخبار اسلام وی به (شمعون الصفا) مشهور است و «صفا» بمعنی سنگ است (محرر این تفسیر).

الصفا: جمع الصفاة. لقب بطرس رأس الرسل. و الکلمة سریانیة معناها الصخرة - الصفاة: الحجر الصلد الضخم (منجد ج 1).

سمعان بر وزن انسان پسر یونا بضم یاء واوی و نون الفی (انجیل متی عربی مشکول 17:16) همان شمعون پسر یونس است. (سمعان یعنی شنونده - قاموس مقدس).

2 - یعقوب بن زبدی

2 - یعقوب بن زبدی(2)

(یعقوب بر وزن منصور است).

در قاموس مقدس، اسم 5 نفر یعقوب ذکر شده:

1- کفر ناحوم: بفتح کاف و سکون فاء و فتح راء و نون الفی و ضم حاء واوی و میم آخر (انجیل متی عربی مشکول 5:8). کفر یعنی ده (قریه) و به عبارت دیگر ده ناحوم و آن ده، مهم بوده و لیکن موضع آن بطور یقین معلوم نشده است (قاموس مقدس به خلاصه).
2- زبدی بفتح زاء و فتح باء و نیز سکون آن و کسر دال یائی (انجیل لوقا عربی مشکول 10:5) یعنی خداداد. و وی شوهر سالومه و پدر دو تن از حواریان بود (قاموس مقدس).

1 - یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم.

2 - یعقوب کبیر پسر زبدی و سلومه و برادر یوحنا کاتب انجیل (متی 21:4 و 1:17 و 2 و 37:26) و هیرودیس اغریپاس امر به قتلش نمود (اعمال رسولان 2:12) و از قراری که معلوم می شود در خارج اورشلیم و یهودیه بشارت نداد.

3 - یعقوب صغیر (مرقس 40:15) پسر حلفی و مریم بود (متی 3:10 و 56:27 و اعمال رسولان 13:1) و بنا بر نقل احادیث روم در قسمت جنوب غربی فلسطین بشارت می داد، پس از آن در مصر صلیب شد. و بعضی را گمان چنان است که برادر مسیح بوده(1).

4 - یعقوب که وی را عادل و اسقف اورشلیم می نامند. دربارهٔ این یعقوب اختلاف است که آیا همان یعقوب صغیر است یا غیر اوست، و نیز آیا با عیسی خاله زاده است و یا برادر مادری است (یعنی از یوسف نجار است که یعقوب بعد از مسیح از یوسف و مریم پیدا شده) و یا برادر ناپدری است (یعنی از زن دیگر یوسف است) (رجوع به قاموس مقدس به خلاصه).

5 - یعقوب برادر یهودا (از شاگردان مسیح). در شخصیت و آثار او هم اختلاف است (قاموس مقدس به خلاصه).

3 - یوحنا بن زبدی

یوحنا: بضم یاء واوی و فتح حاء و شد نون الفی یعنی انعام توفیقی خدا. و آن لفظ یونانی یوحانان است(2).

1- یعنی پسر یوسف نجار بوده.

2- حنانی بر وزن تعالی (بکسر لام) یعنی منعم. حنانیا بفتح حاء و نون الفی و کسر نون و شد یاء الفی یعنی کسی که خداوند او را دوست داشت. یوحانان بضم یاء واوی و حاء الفی و نون الفی و نون آخر. یوحنان بضم یاء واوی و فتح حاء و نون الفی و نون آخر - هر دو کلمه یعنی خداوند دلسوز است (عهدین عربی مشکول و قاموس مقدس).

یوحنا، اسم 4 نفر است از جمله: پسر زبدی و سالومه است که از شاگردان مسیح و مصنف انجیل است (انجیل لوقا 1:5 و یوحنا 44:1). پیشهٔ زبدی با دو پسرش یعقوب و یوحنا ماهی گیری در دریای جلیل بود (مرقس 40:15 و 24). وی سابقا یکی از شاگردان یحیی تعمیددهنده بود و هنگامی که یحیی وی را به مسیح ارشاد نمود وی خود را به مسیح تسلیم نمود (انجیل یوحنا 35:1-39).

مسیح در حالت رفع، مادر خود را به او سپرد.

وی با پطرس و یعقوب، پولس را به کلیسا پذیرائی نموده کاری بدو سپردند (اعمال رسولان 27:9-31) و در مجلس شورای نخستین که در اورشلیم منعقد گردید حاضر و شریك بود (اعمال رسولان 6:15) و سالهای بسیار در اورشلیم سکونت داشته وی را یکی از ارکان عمدهٔ کلیسا می دانستند.

وی بعد از وفات پولس، در افسس(1) بود و در آسیای صغیر، احتمالا در سال 95 میلادی دومیشان امپراطور، وی را اخراج بلد نموده به جزیرهٔ پطمس(2) فرستاد و در آنجا رؤیائی را که در کتاب مکاشفه (رؤیای یوحنای لاهوتی) مکتوب است دیده بعد از آن به افسس مراجعت نموده در آنجا روزگار دراز به سربرد و بحدی سالخورده شد که خود فی نفسه بدون حمل و نقل در مجالس و معابد و کلیساها نمی توانست حاضر شود.

1- افسس: بفتح همزه و فتح فاء و ضم سین اول (رسالهٔ پولس به اهل افسس عربی مشکول 1:1). افسس پای تخت ملك عیونیه و یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر بود و قریب به دهنهٔ رود کایستر تخمینا 40 میل بطرف جنوب شرقی ازمیر واقع است. افسس از جهت پرستش و هیکل ارطامیس معروف است. و هیکل مسطور یکی از عجائب هفت گانهٔ دنیا بود (قاموس مقدس به خلاصه).
2- بطمس: بفتح باء و سکون طاء و ضم میم و سین آخر (مکاشفهٔ یوحنا عربی مشکول 9:1). نام جزیره ای است در ارخبیل روم که فعلا آن را پطمه می گویند (قاموس مقدس).

در سال صدم میلادی بقول اپفینیوس در سن 94 سالگی در افسس بدرود جهان گفت و در حوالی همان شهر مدفون گردید. و معدودی از متقدمین مسیحی نیز ذکر کرده اند که مقبرهٔ او در آنجاست (قاموس مقدس به خلاصه).

4 - اندریاس (نسخهٔ فارسی)

اندریاس یعنی صاحب مروت. و وی پسر یونا و برادر شمعون پطرس است.

پیشه اش ماهی گیری بود. در اول شاگرد یحیی تعمیددهنده بود پس از آن عیسی را متابعت نمود و هم او برادر خود شمعون را به نزد عیسی آورد و در عداد شاگردان عیسی درآمد (انجیل متی 4:8-20 و مرقس 3:13 و یوحنا 1:35-41 و 6:8 و 12:22).

و تقلید بر این است که: اندریاس در سکیتیه و یونان و آسیای صغیر به انجیل موعظه نموده، در اخائیه بر صلیب مخصوصی (نظیر حرف لا) مصلوب شد و آن را صلیب مار - اندریاس یعنی اندراوس مقدس می گفتند (قاموس مقدس).

(اندراوس بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و راء الفی و ضمّ واو و سین آخر است - انجیل متی عربی مشکول 4:18).

5 - فیلپس (نسخهٔ فارسی)

فیلپس یعنی اسب دوست، در بیت صیدا تولد یافت (متی 3:10 مرقس 3:18 لوقا 6:14 یوحنا 1:43-46 اعمال رسولان 1:13).

تقلید بر این است که وی در فریجیّه موعظه نمود و در هلیوپولیس جهان را بدرود گفت (قاموس مقدس).

(فیلبس بکسر فاء یائی و کسر و نیز ضمّ لام و ضم باء مشدد و سین آخر است - انجیل مرقس عربی مشکول 3:18).

6 - توما (نسخهٔ فارسی)

در یونانی توما را «ددیمس» گویند و هر دو لفظ بمعنی توأم می باشد. محتمل است که اهل جلیل باشد. محلّ تولد و وضع دعوت و هدایت شدن او معلوم نیست.

از قرار معلوم شخصی تند حوصله و تند مزاج بود، و مطالب حتمی الوقوع را حاضر

بود که قبول کند زیرا، شخصی دیر باور بود که تا مطالب را بعینه مشاهده نمی نمود قبول نمی کرد (انجیل متی 3:10 لوقا 13:6-15 یوحنا 16:11 و 5:14 و 6 و 20:

19-24) (قاموس مقدس).

(توما بضمّ تاء واوی و میم الفی است - انجیل مرقس عربی مشکول 18:3).

7 - برتولماوس (نسخهٔ فارسی)

وی در انجیل متی 3:10 مرقس 18:3 لوقا 14:6 مذکور است.

(برثولماوس بفتح باء و سکون راء و ضمّ ثاء سه نقطهٔ واوی و فتح لام و میم الفی و ضمّ واو و سین آخر است - انجیل مرقس عربی مشکول 18:3).

8 - متی

متی یعنی بخش خدا، وی یکی از شاگردان مسیح است که از شروع و بعثت مسیح تا صعودش ملازم او بوده، به واسطهٔ قرعه از برای خدمت انتخاب شد (اعمال رسولان 1:21-26). ازآن پس از حیات و خدمت وی اطلاعی نداریم مگر اینکه بعضی از تقلیدیان گویند که وی در کوش موعظه نموده هم آنجا شهید شد، و برخی دیگر گمان می برند که وی در یهودیه به خدمت خود مشغول بوده تا یهودیان سنگسارش نمودند.

زمان تصنیف انجیل متی معلوم نیست ولی تصدیقات قدیم دلالت می کند که پیش از اناجیل دیگر انتشار یافت، برخی برآنند که در سال 38 میلادی و بعضی بر اینکه ما بین سال 50 و 60 تصنیف شد و در خصوص اینکه آیا این انجیل اصلا بزبان یونانی و یا عبرانی بوده، مباحثات عظیمه واقع شد (قاموس مقدس به خلاصه).

(متی بفتح میم و شد تاء الفی است - انجیل مرقس عربی مشکول 18:3).

9 - یعقوب صغیر پسر حلفی

(حلفی بفتح حاء و سکون لام و فاء الفی است - انجیل مرقس عربی مشکول 3:

18) یعنی مبادله نمودن (قاموس مقدس).

10 - شمعون قانوی (نسخهٔ فارسی)

شمعون یعنی شنونده. ده نفر در کتاب عهد جدید باین اسم مذکور است:

ص: 670

1 - مردی متقی... (لوقا 25:2).

2 - شمعون پطرس (ملاحظه در پطرس).

3 - شمعون قانوی (متی 4:10) که همان شمعون غیور است و لفظ قانوی نه اینکه اشاره به موطن و مسقط الرأس او می باشد بلکه، لفظی است کلدانی و اشاره به غیوری او می نماید(1).

4 - شمعون اسخریوطی (پدر یهودا اسخریوطی) (انجیل یوحنا 71:6).

5 - شمعون ابرص (متی 6:26).

6 - شمعون فریسی (لوقا 36:7 و 40).

7 - شمعون برادر مسیح (متی 55:13 و مرقس 3:6).

8 - شمعون قیروانی که صلیب مسیح را برداشت (متی 32:27 مرقس 15:

21 لوقا 26:23).

9 - شمعون نیجر (اعمال رسولان 1:13).

10 - شمعون دباغ (اعمال رسولان 43:9). (هر 10 نفر به نقل از قاموس مقدس).

11 - یهودا (لباوس ملقب به تداوس) 12 - یهودا اسخریوطی یهودا یعنی حمد، و در قاموس مقدس ده نفر یهودا نام را ذکر کرده از جمله:

1 - پسر چهارم یعقوب.

2 - یهودای اسخریوطی (کسی که مسیح را تسلیم دشمن کرد - انجیل متی 4:10 و مرقس 19:3 و لوقا 16:6) که از حکایت و قصهٔ او خبری مذکور نیست.

اما، لقبش مرکب از دو لفظ عبرانی است یعنی ایش قریوت یا خریوت (مرد قریوت) که یکی از شهرهای یهودا بوده است(2) (کتاب یوشع 25:15) و وی یهودا پسر

1- قانوی: بقاف الفی و فتح نون و کسر واو و شد یاء است (انجیل متی عربی مشکول 4:10). غیور بر وزن رسول است.
2- قریه (کتاب یوشع عربی مشکول 17:9) بفتح قاف و کسر آن یعنی شهره و قریتایم (توراة عربی مشکول سفر اعداد 37:32) بکسر قاف و ضم آن و سکون راء و فتح یاء و تاء الفی و کسر یاء و میم آخر یعنی دو ده یا دو شهر و قریوت بر وزن منصور (کتاب یوشع 25:15) یعنی شهرها و آن نام شهری است در جنوب یهودا و بعضی برآنند که یهودای اسخریوطی از این شهر بود لهذا، اسمش از لفظ «آیش» عبرانی

است که بمعنی مرد می باشد و قریوتی نسبت او را به قریوت معلوم می سازد و دور نیست که همان قریتین یا ام خشرام باشد که در نزدیکی بئر شبع می باشد (قاموس مقدس).

شمعون اسخریوطی نیز خوانده شده است (انجیل یوحنا 71:6) و از برای حمل خزینهٔ حواریون معین گردیده. این انتخاب سبب بیداری عرق طمع وی گشته باعث آن شد که مولای خود مسیح را از برای سی پاره نقره، تسلیم دشمن نماید (انجیل متی 15:26-49) در این صورت فرمایش مسیح که وی را شیطان خطاب فرمود بر جا می باشد و دلیل بر این مطلب آنکه چون وجه را تصرف نمود فورا در پی تهیهٔ فصح با مسیح رفت ولی از قرار معلوم خود در آن شام شرکت نداشت بلکه، فورا در حضور همگی به جشیمانی(1) رفته مسیح را به بوسه ای تسلیم نمود(2) (انجیل متی 26:

26-49) ولی چون دید که مآل کار بد شد و محاکمه ای را که بر مسیح جاری شد ملاحظه کرد، پشیمان گردید و خواست آن سی پاره نقره را پس بدهد و چون از او قبول ننمودند فورا آن را در هیکل انداخته رفته خود را خفه نمود (انجیل متی 27:

3-5)(3) و طناب بروی بریده به روی درافتاده امعایش فروریخت (اعمال رسولان

1- جشیمانی: بفتح جیم و سکون ثاء و فتح سین و سکون یاء و میم الفی و نون یائی (انجیل متی عربی مشکول 36:26) یعنی فشردنگاه زیت، و آن محل منفردی است در دامنهٔ غربی کوه زیتون... (قاموس مقدس). در انجیل فارسی با تاء دو نقطه ثبت شده.

2- همین دلیل است که دستگیرکنندگان، شخص مسیح را نمی شناختند و فقط آوازهٔ او را شنیده بودند. و یهودا شاگرد مسیح با علامت بوسه، مسیح را نشان داده است. ب.

3- موضوع خفه کردن و موضوع طناب، بی اساس است. مسیح در میان جمعیت غائب شد، و خود یهودا را گرفتند و بردار کردند. ب.

18:1). و رؤسای کهنه، آن سی پاره نقره را در بیت المال نینداختند چونکه بهای خون بود بلکه، مزرعهٔ کوزه گر را از برای مدفن غرباء خریدند (انجیل متی 7:27).

3 - یکی از برادران مسیح (انجیل متی 55:13 و مرقس 3:6).

4 - یهودای ملقب به «برنابا»(1) که در میان برادران ریاست می داشت و همچون رسولی انتخاب شد که حکم مجمع اورشلیم را به انطاکیه برد (اعمال رسولان 22:15-33).

5 - یهودای شاگرد مسیح که در انجیل متی (3:10) لباوس و تداوس خوانده شده است(2) (انجیل مرقس 18:3). و در انجیل لوقا 16:6 و در اعمال رسولان 13:1 این یهودا برادر یعقوب گفته شده ولی معلوم نیست برادر کدام یعقوب است آیا پسر حلفی است یا آن یعقوب برادر مسیح است؟ همچنان که معلوم نیست این دو یعقوب دو نفرند یا یك نفر.

(زمین یهودا - سبط یهودا - مملکت یهودا - رسالهٔ یهودا، قبلا نوشته شده است و تفصیل آنها در قاموس مقدس مذکور است).

فرار عیسی در سال 33 میلادی

اشاره

چون سربازان رومی به معرفی یهودا برای دستگیری عیسی هجوم آوردند - و عیسی هم از جریان کارها واقف بود زیرا، خود قبلا جریان را خبر داده بود - در حین هجوم که در شب انجام شد از تاریکی شب استفاده فرمود و فرار کرد و پنهان شد و تا پنجاه روز در کرهٔ خاکی مخفی می زیست و سه بار خود را به شاگردان نشان داد (محرر این تفسیر).

اولین عمل شاگردان پس از فرار عیسی

اولین عمل شاگردان این بود که شخص دیگری را بجای یهودای اسخریوطی

1- برنابا: بفتح باء و سکون راء و نون الفی و باء الفی است (عهد جدید عربی مشکول).

2- لباوس: بفتح لام و شد باء الفی و ضم واو و سین آخر است. و تداوس هم بهمین وزن است (عهد جدید عربی مشکول).

که بعد از مصلوب شدن مسیح، انتحار نمود(1) انتخاب نماینـد، و پطرس که ناطق و پیشوا بود، دو نفر را به پاداشت و از خـدا خواست که یك نفر را انتخاب نماید. پس، قرعه بنام ایشان زدند، و قرعه بنام متیاس(2) افتاد (ص 49 تاریخ کلیسای قدیم).

انتظار شاگردان

شاگردان تا ده روز در انتظار آمدن روح القدس موعود بودند و در روز عید پنطیکاست (پنجاه روز بعد از عید فصح) در حینی که در یك جا جمع بودند روح القدس بر ایشان نازل شده و تمامی ایمان داران آن محل را ازین بخشـش الهی مسـتفیض گردانید (ص 49 تاریخ کلیسای قدیم) و (اعمال رسولان 1:2).

محرر این تفسـیر گوید: انتظار، راجع به روح القدس نبوده و این آخرین باری است که عیسـی برای ملاقات جمع آمده است و بعدا صعود نموده.

کشته شدن استیفان در سال 37 میلادی

هفت نفر از طرف کلیسای اورشـلیم برای تقسـیم زکاة بین مسیحیان یونانی زبان انتخاب شدند. یکی از این 7 نفر استیفان نام داشت و برای وعظ دلیر بود. تعالیم وی، یهود را زیاده بخشم آورد و تهمت بر وی زده گفتند که: این شخص می گوید:

عیسی هیکل مقدس (اورشلیم) را خراب خواهد نمود و رسومی را که خدا به ما سپرده تغییر خواهد داد.

این بنظر یهودیان متعصب کفر آمده، وی را جلب و سـنگسار کردند. پس، اولین شـخص مسیحی که خود را کشتن داد، استیفان بود. یکی از پیشوایان یهود در موقع سنگسار شدن وی سولس بود که بعد پولس خوانده شده. و «رسول امتها» گردید.

در تعقیب واقعهٔ استیفان، اکثر مسیحیان از کنیسه های یهود بیرون رانده

1- بجای عیسی دستگیر و مصلوب شد - انجیل برنابا.

2- متیاس بفتح میم و شد تاء مکسور و یاء الفی و سین آخر (اعمال رسولان عربی مشکول 23:1).

شده مجبور گشتند که خود را از یهود مجزی کنند زیرا، تا این زمان مسیحیان در کنیسه های یهود مانده و فقط تفاوتشان این بود که همان عیسی را که مصلوب شده و قیام کرده بود مسیح موعود می شمردند. ولی، حال در نتیجهٔ انفصال، لزوم پیدا کرد که بالاستقلال مجالسی از خود برای عبادت و موعظه تأسیس نمایند. بعض مسیحیان یهودی نیز برای سالیان دراز در کنیسه ها مانده و هرگاه می خواستند دعاء بخوانند، بتوسط یهودیان لعنت می شدند (ص 48-54 تاریخ کلیسای قدیم به خلاصه).

در رسالهٔ اعمال رسولان عربی مشکول اسم مقتول را، استفانوس بکسر همزه و سکون سین و کسر تاء و فاء الفی و نون واوی و سین آخر؛ ضبط کرده. و در رسالهٔ اعمال رسولان فارسی، استیفان نوشته شده است و آن بمعنی تاج است. و سولس (بفتح سین و سکون واو و ضم لام و سین آخر) (اعمال رسولان فارسی مشکول 59:7) که شاول باشد یعنی همان که بعدا به پولس شهرت یافت در جریان سنگسار استیفان حضور داشت و شرکت نمود.

قاموس مقدس می نویسد: وفات استیفان محتمل است که در سال 37 میلادی اتفاق افتاده باشد و بروایتی که سندش قریب به آن عصر است محل این واقعه را در شمال اورشلیم نزدیك به دروازهٔ دمشق تعیین می کند و روایت دیگری در طرف شرقی اورشلیم.

انطاکیه

تا این زمان اورشلیم مرکز کار مسیحیان بود و پطرس قائد برجستهٔ آن محسوب می شد ولی از این زمان ببعد در اوضاع تغییری رخ داد یعنی بعض از مسیحیان گمنام به انطاکیه که بزرگترین و شریرترین شهر مشرق بود رفته و مسیح را به یونانیان بشارت دادند و در نتیجه جمع کثیری ایمان آوردند. همین که مسیحیان از این پیشرفت اطلاع حاصل کردند، برنابا را از برای مساعدت مسیحیان آنجا اعزام داشتند.

برنابا فرصت را غنیمت شمرده از طرسوس، سولس را (که به پولس معروف شد) همراه خود کرد و برای یك سال تمام در انطاکیه خدمت نمود و کامیابی بزرگی نصیب ایشان شد.

ص: 675

کلیسای انطاکیه اولین کلیسائی است که بین امّتها تأسیس گردید و مرکز جدیدی برای انتشار مسیحیت شد و در اینجاست که اول پیروان مسیح را «مسیحیان» خواندند.

در این وقت یعنی در 44 میلادی که قریب پانزده سال بعد از رفع مسیح بود بجای پطرس، سولس (که به پولس معروف شد) رقم برجستهٔ کلیسا گردید و پیشوای بزرگ بشارت انجیل شد.

در همین زمان در اورشلیم سر یعقوب برادر یوحنا را هیرودیس اغریپاس پادشاه یهودیه از تن جدا کرد. و اولین رسولی که کشته شد یعقوب است. و پطرس نیز به اعدام محکوم شد ولی بطور غریبی خدا او را نجات داد (اقتباس از تاریخ کلیسای قدیم ص 54-55).

نگاه تفصیلی درباره پولس

اشاره

بولس: بضمّ باء و سکون واو و ضمّ لام و سین آخر (اعمال رسولان عربی مشکول 9:13). و طبق اعمال رسولان فارسی، پولس (با پا) است.

پولس لغت رومانی است که بمعنی کوچك می باشد و او را در زبان عبری «شاول» می گفتند(1) مولدش در شهر طرسوس قلیقیه، پدرش از رعایای روم و او ارتا تابع پدر بود - والدینش از سبط بنیامین بودند - وی یهودی بود و والدینش او را به اورشلیم فرستادند که نزد «غمالائیل» که از مشاهیر علمای آن زمان بود تحصیلاتش را تکمیل کند - بعدا صنعت خیمه دوزی آموخت - بعد برحسب قواعد فریسیان یهود، تن به ریاضات شاقه سپرد و عالمی مرتاض و حافظ قوی و متعصب در دین یهود و دشمن تلخ و سخت دین مسیحی گردید (اعمال رسولان 3:8 و 9:24-11) و پس از آن اظهار داشت که در راه دمشق، مسیح بمن مکشوف شد و در نتیجه تابع دین مسیح شد و عمده مقصد او مسیح گردید و غلام مسیح شد و خود را وقف انتشار انجیل مسیح نمود (اعمال رسولان باب 9 و باب 15:26 و رسالهٔ اول قرنتیان 8:15).

1- اسم دیگر او هم خواهد آمد.

بسیاری از حواریان و سایر معلمان، اصول دین یهود و قوانین و رسوم و آداب آن را اعتناء می نمودند، یعنی آنها را اصل و مسیحی گری را فرع می دانستند که بر تنهٔ قدیم پیوسته شود. لکن، پولس از این کوتاه نظری صرف نظر نموده دین مسیح را چون مذهب عام و عالم گیر تصور نمود. دیگران برآن بودند که کسی که بخواهد متدین شود باید اول یوغ اطاعت شریعت موسی را بر خود گیرد لکن پولس برآن بود که این دیوار حایلی را که اسباب نفاق یهود و قبایل است از میان بردارد.

بالجمله: وی سفرها به اورشلیم و شهرها کرد و با پطرس و برنابا در انطاکیه مباحثه نمود و از تنبیه پطرس که نظرش به زمان بود بازنه ایستاد و از برنابا جدا شد (اعمال رسولان 15:21-30) و در سال 51 میلادی در اروپا شروع به دعوت نمود.

وی یکی از اشخاص بی نظیر است و تا سال 67 میلادی زنده بوده.

(این خلاصهٔ شرح احوال او از نظر مؤلفان قاموس مقدس و مسیحیان است).

پولس از نظر محرر این تفسیر

محرر این تفسیر گوید: پولس مردی یهودی بود و دل پردردی از رومانیان داشت زیرا، می دید بیگانگان کشور یهود را تصرف کرده اند و یهود را که دارای کشور مستقل و پادشاه مستقل بوده از تخت عزت پائین کشیده اند. و نیز می فهمید که با فکر محدود یهودیت کاری از پیش نمی رود. در عین حال، از این فکر دمی غافل نبود و منتهز فرصت بود تا آنکه استقامت مسیحیان تازه نفس را در موقع سنگسار شدن «استیفان» مشاهده کرد و چنین صلاح دید که با تظاهر به مسیحی گری با آنها همکاری کند و از این رهگذر رخنه و تزلزلی در کار رومیان بیندازد و در حقیقت سر دشمن را با مار بکوبد زیرا، کشته شدن مسیحیان بسود یهودیت بود و اشکال تراشی دربارهٔ رومانیان نیز بسود یهودیت بود.

اما، پولس در مرحلهٔ عمل دید که مسیحیان هم باز به یهودیت متصل اند. عیسی می گوید: من نیامدم یك همزه یا نقطه ئی از توراة کم و زیاده کنم. و مسیحیان هم شنبه را مانند یهود عید می گیرند و رسوم و قوانین موسی را رعایت می کنند و در کنیسهٔ یهود

حاضـر می گردند و تنها فرقی که مسیحیت با یهودیت پیدا کرده این است که: مسیحیان می گویند: عیسی ناصری بدار زده شد و دفن شد و بعدا از مردگان قیام کرد و لیکن، این داروی سود بخشی نیست نه کور می کند و نه شفا می دهد.

پولس چنین تصمیم گرفت که چندی با مسیحیان همکاری کند تا سابقهٔ - یهودی گری او فراموش شود، شرکت در قتل استیفان کهنه گردد، نفرات مسـیحیان جدید را بشـناسد و به خلاصه جای پائی پیدا کند، قوانین تازه ئی بیافریند. اما، با بودن پطرس که از شاگردان مهم عیسی و وصی و جانشین او بود باز کاری از پیش نمی برد زیرا، پطرس و برنابا و غیرهم تابع قوانین توراة بودند و فرصتی به پولس نمی دادند. لذا، پس از چند سالی که گذشت و سرشـناس شد و شهرت پیدا کرد، پطرس را تنبیه کرد و از برنابا جدا شد و ثقل تبلیغات خود را متوجه اروپا نمود تا از مسیحیان یهودی الاصل دور باشد.

نخست یوغ اطاعت شـریعت موسـی را از میان برداشت و ختان را لغو کرد، قربانی ها را منسوخ نمود، بت پرسـتان را بکیش عیسـی دعوت نمود با این قید که اسم «عیسی» را بجای «بت» بگذارند زیرا، عیسی برای کفارهٔ گناهان ایشان بدار زده شده است.

«عیسی» پسر خداست و «خدا» پدر او و «روح القدس» به منزلهٔ ملاط بین دو خشت است که: پدر و پسر را بهم وصل می کند.

پولس در کار خود پیشـرفت شایان کرد، کلیسا و کنیسه از هم جـدا شد، یهودیت و مسـیحیت از هم فاصـله گرفت. دولت روم دریافت که گروهی در کشور پیدا شده اند که کیش یهودی ندارند و دشمن دولت روم اند و چون موریانه چهارچوبهٔ امپراطوری را در هم می ریزند.

پایان کار پولس و پطرس و یعقوب قریب سال 67 میلادی

اما، پولس (یعنی سولس قدیم) در عهد جدید حکایت کشته شدن او نوشته نشده است ولی ترتولیان (بکسر تاء اول و سکون راء و ضمّ تاء و سکون واو و شد لام مکسور

و یاء الفی و نون) می نویسد: که نرن امپراطور روم سر او را در روم از تن جدا کرد.

این کار تقریبا در سال 67 میلادی واقع شد.

مبشـری بقدر و قدرت و طاقت و همت پولس هنوز پیدا نشده است. اما، پطرس نیز بقول بعضی از مورخین قدیم در همین ایام کشته شد و به صلیب آویخته گردید.

اما، یعقوب (که او را برادر خداوند یعنی برادر عیسـی می گویند و معلوم نیست از مریم است که مریم پس از زائیدن مسیح زن یوسف نجار شـده و یعقوب را بوجود آورده است و یا از زن دیگر یوسف نجار است و یا... تفصـیل را در قاموس مقـدس به بینیـد) نیز که رئیس کلیسای اورشلیم بود بحکم رئیس کهنه در اورشلیم سنگسار و کشته گردید.

(تاریخ کلیسای قدیم به خلاصه از ص 60 و 61).

ضبط لغات موجود در شرح احوال پولس

فریسی: (بفتح فاء و شد راء مکسور یائی و سین مکسور و شد یاء آخر - انجیل متی عربی مشکول 13:23 و 23 و 25 و انجیل لوقا 11:18 و غیرها) بمعنی عزلت گزین است، و خود یکی از فرق یهود است که این فرقه از ایام عیسـی تا حال بوده و هسـتند و همواره با صـدوقیان و اسـنیان ضـدیت می نمودنـد. فریسـیان به ظاهر شـریعت موسـی بیشتر اهمیت می دادند تا باطن آن، از جمله اینکه: مباحثه و مشاجره می داشـتند که آیا خوردن تخمی را که مرغ در روز شـنبه گذارده جایز است یا نه؟ و بر تقلید روایاتی که از موسـی متدرجا نقل قول شده اسـت قائـل بودنـد و چنـان گمـان داشـتند که این اقوال منقوله بـا شـرایع مکتوبه مطابق بلکه از آنها مهمترنـد. و عیسـی ایشان را دراین باره بطور مخصوص توبیخ می کرد که چرا معانی احکام و اوامر مکتوبه را رعایت نمی نمایند؟ (قاموس مقدس به خلاصه).

غمالائیل: (بفتـح غین و میم الفی و لام الفی و همزهٔ مکسور یائی و لام آخر - اعمال رسولان عربی مشـکول 34:5) یعنی جزای خدائی. و وی حاخامی از حاخامهای یهود است که یکی از اجزای سـنهدریم و مـدت 32 سـال رئیس مجلس بود، و اول دفعه که در کتاب مقـدس مذکور گشته در وقتی است که کهنه مانع انتشار انجیل بودند و رسولان

را به قتل می رسانیدند. لهذا، غمالائیل ایشان را گفت که: اسباب زحمت بیش از اینها از برای کنیسه فراهم نیاورند. چه که با خود اندیشید که اگر چنانچه دین مسیحی از جانب انسان است بزودی بر خواهد افتاد و اگر چنانچه از جانب خداست باز همان لا یقتر که دست از آن بردارند مبادا چون با خود آیند، با خدا جنگ نموده باشند (اعمال رسولان 38:5 و 39). همین شخص در اورشلیم معلم پولس بود (اعمال رسولان 3:22) علی الجمله وی نبیرهٔ هلّیل (بشد لام اول) بود که از جمله حاخامهای مشهور و معروف مشنه می باشد (قاموس مقدس به خلاصه).

شورای اورشلیم و نسخ شریعت موسوی و عیسوی

تاریخ شورای اورشلیم (ص 56 و 57 تاریخ کلیسای قدیم) 50 سال بعد از میلاد است.

در اورشلیم فرقه ای معتقد بودند که مسیحیان باید به مسیح ایمان داشته باشند و علاوه تمامی شریعت موسی را به جا بیاورند. و چون در انطاکیه عده ای از امتها به مسیح ایمان آورده بودند ولی ختنه نشده بودند، قال قال در گرفت و از اورشلیم بعضی را به انطاکیه فرستادند و گفتند که بدون ختنه نجات ممکن نیست.

کلیسای انطاکیه از شنیدن این خبر مشوش شد و پولس و برنابا و چند نفر دیگر را به اورشلیم فرستاد تا با رسولان و کشیشان در این خصوص مشورت نمایند.

برای اینکه مسیحیت جزئی از یهودیت نشود و شاید هم اگر جزء یهودیت بشود بزودی از بین برود؛ شورائی در اورشلیم تشکیل شد که پولس و برنابا و تیطس یکی از یونانیان مسیحی شده (رسالهٔ غلاطیان 3:2) به مدیریت یعقوب با حضور رسولان و کشیشان و تمامی مسیحیان منعقد شد.

از طرف فرقهٔ یهودی پیشنهاد شد که یونانیان مسیحی شدهٔ انطاکیه باید ختنه شوند.

پطرس برخاست و پس از بیان مقدمه ای تقاضا کرد که این امتها به نگاهداری شریعت موسی مجبور نگردند.

ص: 680

پولس و برنابا درزمینهٔ موفقیت خود در مسافرتهای بین امتها سخن گفتند.

بالاخره یعقوب که گویا مدیر مجلس بود پیشنهاد کرد که امتهای مسیحی لازم نیست شریعت موسی را نگاه دارند و ختنه شوند و فقط از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون بپرهیزند. این پیشنهاد به تصویب همگی رسید و نوشته ای از طرف شورای اورشلیم به نقاط تابعه ارسال شد و با خوشحالی تمام پذیرفته گردید (٥).

انهدام اورشلیم

انهدام اورشلیم در سال 70 بعد از میلاد واقع گردید. زیرا، یهودیان تماما یاغی شده و سربازان رومی برای سرکوبی ایشان در تحت ریاست تیطس (تیتس) پسر امپراطور، به اورشلیم متوجه گردیده و مدت پنج ماه آن را محاصره نمودند.

چنان قحطی وحشتناکی شهر را فروگرفت که گویند حتی مادری گوشت طفل خود را برای سدّ جوع تناول کرد.

در نتیجهٔ کشتار و قحطی، قریب یك میلیون یهود تلف گردید و آخرالامر سربازان رومی شهر را تصرف نمودند و هیکل مقدس با عظمت را سوزانیدند و یهودیان باطراف و أکناف زمین پراکنده شدند و نود و هفت هزار نفر از ایشان را سربازان رومی اسیر نموده به بندگی فروختند.

پس از این فیروزی، موکب تیطس با یك نمایش باشکوهی وارد روم شد، شمعدانهای طلا و سایر اثاثیهٔ مقدسهٔ هیکل، همراه موکب وی بمعرض نمایش عام گذارده شد.

طاق نصرتی به یادگار این ظفر بنا گردید که تا امروز در شهر روم باقی است و برآن نقش سربازانی که بر شانه های خویش شمعدانهای طلا را برداشته اند؛ نمایان است.

در سال 135 بعد از میلاد اسم اورشلیم را بنام «الیاکاپیتولینا» (بکسر همزه و سکون لام و یاء الفی و کاف الفی و پاء مکسور و یاء ساکن و تاء مضموم و واو ساکن و لام مکسور و یاء ساکن و نون الفی) کردند و معبدی برای خدای مشتری (یعنی ژوپیتر)

در موضع هیکل مقدس بنا کردند و به یهود قدغن اکید شد که حتی نزدیك شهر مقدس خویش نیز نیایند.

<تذکر:> خرابی اورشلیم عامل بزرگی در جدا نمودن کلیسای مسیح از دیانت یهود بود. و مسیحیانی که تا این وقت بر حفظ احکام موسی مواظبت می نمودند بر ایشان واضح شد که قربانیها و تمامی رسوم قدیمه در عیسی مسیح خاتمه یافته است (تاریخ کلیسای قدیم ص 63 و 64 به خلاصه).

خدا در قرآن کریم در سورهٔ بنی اسرائیل (یعنی سورهٔ اسراء) به این خرابی دوم بیت المقدس (اورشلیم) اشاره فرموده است. (خرابی اول در سال 587 قبل از میلاد بوده است.)

تاریخ تهیهٔ چهار انجیل فعلی عیسویان

مسیحیان تا زمانی بغیر از کتب پیغمبران سلف نوشته ای دیگر نداشتند و لازم نبود که مسیح کتابی نوشته به یادگار بگذارد. اعمال و کلمات مسیح بر صفحات قلوب مؤمنین به مسیح مکتوب بود. پس، مسیحیان در دورهٔ زندگانی رسولان، کتابی غیر از عهد عتیق لازم نداشتند (ص 66 و 67 تاریخ کلیسای قدیم).

پولس با مسیح نبود ولی چون مسیح را بعد از قیامتش دید، روح وی را دریافت نموده و بطور مخصوصی به رسالت تعیین گردید (رسالهٔ غلاطیان 1:1 و 11 – 16) و (ص 68 تاریخ کلیسای قدیم).

نویسندهٔ انجیل متی شخصی موسوم به «متی» و از جملهٔ رسولان مسیح بود (متی 9:9 و 3:10) و کتاب خود را مخصوصا برای خوانندگان یهود نوشت.

انجیل مرقس بتوسط «مرقس» که مادرش در اورشلیم زندگانی می کرد (اعمال رسولان 12:12) و خود هم سفر پولس و برنابا بود؛ نوشته شد (اعمال رسولان 13:

5 و 15:37–39). محتمل است که انجیل مرقس در روم و از برای مسیحیان روم نوشته شده است.

انجیل لوقا بتوسط «لوقا» که طبیب یونانی و هم سفر پولس بود مکتوب گردید

ص: 682

(رسالهٔ کولسیان 14:4). لوقا قریب سی سال بعد از صعود مسیح چند سالی در زمین مقدس یعنی در فلسطین به سربرده (اعمال رسولان 15:21 و 1:27) و در تحصیل حقیقت مطالب انجیل شخصا کوشش بسیار کرد (لوقا 1:1-4). انجیل وی برای طوائف غیر یهود تحریر شد. تاریخ کتابت این سه انجیل بین سال 60 و 70 میلادی می باشد.

انجیل چهارم یعنی انجیل یوحنا محتمل است که چندین سال بعد بتوسط یوحنای رسول در پیری و سالخوردگی وی در افسس نوشته شده و این انجیل شامل وقایع مهمه ای است که در سه انجیل دیگر ذکر نگردیده.

«اعمال رسولان» بتوسط لوقا مکتوب و حکایت انتشار و پیشرفت مسیحیت را در مغرب تا اولین محبوسی پولس (63 میلادی) ذکر می نماید (ص 69 و 70 تاریخ کلیسای قدیم).

در قرن اول، زبان یونانی در تمامی امپراطوری روم متداول بود و لازم نبود که کتاب مقدس به السنهٔ دیگری ترجمه شود. ولی چون قرن دوم و سوم در رسید اهمیت زبان یونانی رو بزوال نهاد و مسیحیان بسیاری که در مصر و آفریقای شمالی و ایطالیا و فرانسه و ممالك دیگر سکنی داشتند کتاب را نمی فهمیدند بنابراین، علماء آن را ترجمه نمودند (تاریخ کلیسای قدیم ص 76).

تعدد اناجیل

تاریخ کلیسای قدیم در ص 73 و 74 اسم انجیلهای عدیده چون انجیل فیلیپس و انجیل توما و انجیل نیقودیموس و غیره، و نوشتجاتی را نقل کرده و می نویسد: برخی از آنها مفقود گردیده. و پس از آن می نویسد: کلیسا این چهار انجیل متی و مرقس و لوقا و یوحنا را قبول کرده و بقیه را جعلی شمرده است. و آنگاه می نویسد: معجزات زمان طفولیت مسیح از اناجیل جعلی نقل گردیده است؛ معجزهٔ ساختن پرندگان از گل و بحرف درآوردن آنها (قرآن سورهٔ 43:3) از همین اناجیل جعلی کسب گردیده است.

محرر این تفسیر گوید: همین اقرار تاریخ کلیسای قدیم بوجود انجیلهای

عدیـده برای دنیـا سـند است که معلوم می دارد انجیلهـا فراوان بوده است. و نیز معلوم می دارد که انتخـاب چهـار انجیـل بی دلیل است و مجعول شمردن بقیه، دلبخواه بوده است.

تاریخ کلیسای قدیم می نویسد: دلیل انتخاب چهار انجیل به خلاصه این است که:

آیرینیوس Irenaeus که در سال 182 میلادی اسقف شهر لیون Lyons بوده در یکی از کتابهای خود چنین می نویسـد: «اناجیل از آنچه هسـتند ممکن نیست بیشتر یا کمتر باشـند». سـپس، برای ثبوت این مطلب می گوید: «چنانچه بادهای اصـلی چهارند و کروبین نیز چهار صورت دارد، و خداونـد چهار عهـد با انسان بست و غیره. پس، اناجیل نیز چهار می باشـند». آنگاه، خود تاریـخ کلیسا می نویسد: اگرچه دلایل وی را کافی نمی دانیم باز از طریقهٔ اسـتدلالش مفهوم می شود که او و معاصرینش معتقد بر فقط چهار انجیل بودند و یقینا این نمونهٔ عقیده مسیحیان آن زمان است (رجوع به ص 74 و 75 تاریخ مزبور).

محرر این تفسـیر گویـد: نکتـهٔ حقیقی طرد انجیلهـای دیگر و پـذیرفتن این چهار انجیل این است که: چون انجیلهای دیگر متضـمن مژدهٔ صریح ظهور محمّد پیغمبر آخر الزمان صلی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است، و نیز دار زده شدن عیسی را انکار داشته، لذا، آنها را کنار زده انـد و این چهار انجیل را هم که سالها پس از رفع عیسـی نوشـته انـد و در آنها هم تحریفات کرده اند؛ پذیرفته اند، و با افسانه های کودکانه چون چهار با دو چهار صورت و چهار عهـد خواسـته انـد چهرهٔ آفتاب وجود محمّد مصـطفی صـلّی اللّه علیه و آله را زیر حجاب کاهگل های شیطانی خود مستور سازند!

نگاه تفصیلی درباره برنابا

اشاره

برنابا (بفتح نون و سکون راء و نون الفی و باء الفی) یعنی پسر وعظ. و آن شخص، لاوی قبرسی بود که در زمان رسولان به دین مسیح متدین شد و علاقات دنیوی را قطع نموده مردم را بدین مسیح ترغیب می نمود و در مصائب و زحمات ایشان شریك می شد.

و بهمین واسـطه رسولان، او را به این اسم ملقب نمودند و حال آنکه اولا به «یوسف» مسـمی بود (اعمال رسولان 36:4) و او همان است که پولس را بعـد از هـدایت یافتنش به شاگردان معرفی کرد (اعمال رسولان 27:9). پس از آن پولس را از طرسوس به انطـاکیه برد (اعمـال رسولان 25:11 و 26) و بعد در مجمع اورشلیم حاضر شد (اعمال رسولان 22:15).

و بعضـی رساله به عبرانیان را به او نسـبت می دهند و رسالهٔ دیگری را نیز که باسم او مسمی است به او نسبت می دهند. لکن، نویسنده اش معین نیست و شاید در اوائل سال 70 بعد از میلاد نوشـته شده به اضافهٔ اینها کتاب دیگری وجود داشت که انجیل برنابا خوانده شد که در عصـر حاضـر بزبان ایطالیائی بتوسط یك نفر مسـلمان نوشـته شد که برساند کتاب مقدس تحریف یافته است و در حقیقت مطلبی راجع به عیسی مسیح از منابع موثقه تحصیل نکرده است (قاموس مقدس به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید:

1 – قبرس (طبق اعمـال رسولاـن عربی مشـکول) بضم قاف و سـکون باء و ضم راء و سـین آخر است و آن به معنای مس است به واسـطهٔ اشتمال این جزیره بر معادن بسیار مس.

و این اسم را یونانیان که به آنجا رفتنـد به آنجا دادند. و این جزیره در دست فینیقیان و یونانیان و مصـریان و آشوریان و مصـریان و داریوش و یونانیان (برخی از آن را) و مصـریان و رومانیان و قیاصـرهٔ قسطنطنیه و شرقیان و ریشارد و اهل جنیوا و اهالی بندقیه دست بدست شده آنگاه در سال 1570 میلادی بدست عثمانیان افتاد (قاموس مقدس به خلاصه).

(در عهد جدید فارسی قبرس با پاء سه نقطه نوشته شده است).

2 – از اول ظهور اسـلام تا این قرن اخیر در میان مسـلمانان، اسمی و رسمی از انجیل برنابا نبوده. چنانچه فاضل دانشمند لونسدال و فاضلهٔ عالمه لورا راغ و دکتر خلیل سعادت و سایر دانشمندان و فضلای اروپا اعتراف دارند (ص 47 مقدمهٔ انجیل برنابا بقلم علامه سردار کابلی).

انجیل برنابا Barnabas

1 – انجیل، مشـتق از لفظ یونانی است که بمعنی «خبر خوش» می باشـد و آن خبر خوش «مژده – بشارت» به ظهور روح راستی و تسـلی دهنده و فارقلیطا و مسیا است (در قرآن کریم در سورهٔ صف فرموده: «و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد»:

عیسی آمد و بظهور رسولی که پس از اوست و نام او «احمد» است مژده داد.

2 – انجیل برنابا (در ص 97 و 99 و 103 و 104 و 107 و 108 و 109 و 110 و

111 و 112 و 122 و 125 و 126 و 127 و 128 و 129 و 130 و 131 و 132 و 150 و 151 و 164 و 165 و 167 و 176 و 185 و 186 و 187 و 207 و 221 و 224 و 244 و 245 و 248 و 252 و 277 و 284 و 289 و 296 و 297 و 312 و 313 و 314 و 322 و 330 و 332 و 337 و 349) اسم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را ذکر کرده است.

3 - ترجمهٔ فارسی انجیل برنابا که از متن عربی با ملاحظهٔ ترجمهٔ انگلیسی بعمل آمده است در چاپخانهٔ سعادت کرمانشاه بتاریخ آذرماه سال 1311 شمسی هجری در 352 صفحه بچاپ رسیده است (و ترجمه در یازده فروردین ماه سال 1311، انجام یافته است - رجوع به ص 352 انجیل برنابا).

4 - انجیل برنابا، با چهار انجیل فعلی موجود نزد مسیحیان، در چند أمر جوهری مباینت دارد:

اول: یسوع (یعنی عیسی)، الوهیت و پسر خدا بودن خود را منکر شده.

دوم: ابراهیم، اسماعیل را برای قربانی برده است نه اسحاق را.

سوم: مسیا یا مسیح منتظر، یسوع نیست بلکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله است و همانا که محمّد صلّی اللّه علیه و آله را بلفظ صریح مکرر در فصلهای دامنه دار کتاب ذکر کرده و گفته است که:

همانا او رسول اللّه است.

چهارم: یسوع دارزده نشده بلکه برداشته شده بسوی آسمان، و آنکه دار زده شده همانا که یهودای خیانت کار بود که شبیه کرده شده بود به او، پس، مطابق قرآن آمده که «و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم».

ضمنا: در مسائل فلسفی و مباحث علمی بسیار خوض نموده که در چهار انجیل (فعلی) منعکس نیست (به خلاصه از ص 20 مقدمهٔ کتاب انجیل برنابا بقلم دکتر خلیل سعادت مترجم انجیل برنابا از انگلیسی به عربی).

5 - اصل نسخهٔ انجیل برنابا بزبان ایطالیائی است که در کتابخانهٔ سلطنتی «وین» است (نسخهٔ دیگری بزبان اسپانیائی هم پیدا شده و بزبان انگلیسی ترجمه شده است).

و حضـرت عالم محقق لونسدال راغ نائب مطران کلیسای انگلیسی در پنیس و حضرت عالمهٔ فاضلهٔ مدققه لورا راغ زوجهٔ او، متن ایطالیائی را بزبان انگلیسـی ترجمه کرده اند و مطبعهٔ کلارندن در آکسـفورد آن را بچاپ رسانیده است، بعدا دکتر خلیل سـعادت با اجازهٔ آن دو، در قاهره در 15 مارس سال 1908 میلادی نسـخهٔ انگلیسی را بزبان عربی ترجمه و بچاپ رسانیده است (ص 1-23 مقدمهٔ انجیل برنابا بقلم علامه سردار کابلی).

6 - سـپس، علامه سردار کابلی حیدر قلی خان بن مرحوم نور محمّد خان قزلباش کابلی با ملاحظهٔ ترجمه های انگلیسی و عربی، آن را به فارسی ترجمه کرده است.

علامه سردار کابلی در ص 33 مقدمه می نویسد: در دایرة المعارف انگلیسی چاپ سیزدهم ص 180 در لغت اپوکریفل (APoeryPhal) تصـریح شده به انجیل برنابا و صدور فرمان پاپ جلاسـیوس اول در نهی از مطالعهٔ آن. و تاریخ جلوس جلاسـیوس اول بر تخت پاپی سال 492 مسـیحی بوده یعنی 130 سال قبل از تاریـخ هجرت یا 118 سال قبل از بعثت حضـرت ختمی مرتبت صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است.

7 - علامه سردار کابلی در ص 45 مقدمه می نویسد: برنابا در مخالفت پولس قدیس، منفرد نبوده بلکه، انجیل اغنسطی هم در مخالفت با بولس، شریك برنابا بوده.

8 - علامه سردار کابلی در ص 45 مقدمه به خلاصه می نویسد: معلوم نیست به چه دلیل حکم به صـحت این اناجیل اربعهٔ معروفه نموده اند و حال آنکه در قرون سابقه بر ظهور اسـلام، اناجیل بسیاری بوده که میان نصاری مشهور بوده اند. چنانکه در دائرة المعارف انگلیسی ج 2 چاپ 13 ص 179 و 180 جمله ای از این انجیلهـا و سـایر رسائل مقدسـین قرون اولی را ذکر نموده و ما نیز بعضـی از آنها را ذکر می کنیم:

1 - انجیل مصریان که در اواسط قرن دوم مسیحی بوده.

2 - انجیل عبریان در قرون اولی.

3 - انجیل بطرس در قرن دوم.

4 - انجیل دوازده در قرن دوم.

5 – انجیل اندریو. پاپ جلاسیوس اول خواندن این 5 – انجیل را قدغن(1) و نهی کرده و در این خصوص فرمانی صادر کرده، چنانکه در دائرة المعارف تصریح نموده.] 6 – انجیل برنابا.

7 – انجیل برتولوماس.

8 – انجیل جیمس.

9 – انجیل تدیوس.

10 – انجیل اپلس.

11 – انجیل باسیلیدس.

12 – انجیل کرینتوس.

13 – انجیل ابیونتس.

14 – انجیل حوا.

15 – انجیل یهودای اسخریوطی.

16 – انجیل حیاة.

17 – انجیل مریم.

18 – انجیل متیاس.

19 – انجیل کمال.

20 – انجیل فلیپ.

21 – انجیل توماس.

22 – انجیل راستی.

23 – انجیل مارکیون.

24 – انجیل نیقودیمس.

و کتب و رسائل دیگر (رجوع به ص 46 مقدمهٔ علامه سردار کابلی بر ترجمهٔ فارسی انجیل برنابا).

1- قدغن: لغت ترکی است - منع و نهی. بالفظ (کردن) استعمال می شود. و در ترکی به معنی منادی و تأکید است (فرهنگ نظام).

محرر این تفسیر گوید: علامه عصر و ذوفنون دهر شیخ بهائی زمان خود، علامه سردار حیدر قلی خان کابلی در روز 3 شنبه 18 ماه محرم سال 1293 هجری در شـهر کابل از کشور افغانستان متولد شده و پس از تسلط انگلستان بر افغانستان و حکومت امیر عبد الرحمن خان، پدرش سـردار نور محمّد خان فرماندار کابل وی را با تمام عائله اش به هند برده و در لاهور ساکن شده اند بعدا بعراق عرب مهاجرت کرده اند. علامهٔ کابلی پس از تکمیل تحصیلات در عراق عرب در ماه جمادی الاولی سال 1310 به کرمانشاهان منتقل و سکونت گزید.

مؤلفات علامـهٔ کابلی در علوم متنوعه بالغ بر هجده کتاب پرارزش است. وفاتش در چهارم ماه جمادی الاولی سال 1372 در کرمانشاهان اتفاق افتاده و جنازه اش به نجف اشرف حمل شده است (کتاب آثار الحجة ج 1 ص 197-200 به خلاصه).

نیز محرر این تفسیر گوید: در سفر نگارنده به کرمانشاهان زیارت علامهٔ سردار کابلی چندین بار اتفاق افتاد (رحمة اللّه علیه رحمة واسعه).

و نیز محرر این تفسـیر گوید: پیدایش انجیل برنابا، مبلغین عیسوی را به زحمت افکند و ناچار ردّی برآن نوشتند و لیکن رد آنها بیهوده است زیرا، در مقـدمه های سه گانهٔ مقدم بر ترجمهٔ علامه سـردار کابلی به آن ردها بالتمام جواب شافی و کافی داده شده است، و در نوشـتن آنان برای اغفال عوام نصاری است.

نگاه تفصیلی درباره کلیسا

کلیسا

1 - مجمع مقـدس بنی اسـرائیل در عهد عتیق بنام «کنیسه» بوده و کلیسا در فارسـی کلمه ای است که از لفظ (اکلیسـیا) که بمعنی مجمع مقدس است گرفته شده و در عهد جدید برای پیروان عیسی مسیح به کار رفته است (تاریخ کلیسای قدیم ص 36 و 46).

محرر این تفسـیر گویـد: اسم کنیسه در عهد عتیق دیده نشده و در انجیل ها هم در دو مورد فقط (انجیل متی 18:16 و 17:18) از کنیسه اسم برده است و ابدا اسمی از کلیسا نیست.

2 – در تعالیم کلیسا پنج نکته وجود داشت: یك – تعمید دو – تعلیم رسولان سه – حسّ اخوّت چهار – شکستن نان یعنی عشای ربانی پنج – دعاها (تاریخ کلیسای قدیم ص 50).

محرر این تفسیر گوید: در تعالیم تمام فرق بت پرستان هم این پنج نکته موجود است.

3 – اصول تعالیم مسیح فقط روحانی است. و شریعت موسی، هم سیاسی و هم روحانی بود، و مراد از تعلیم روحانی این است که: هر ملتی برای خود تابع قوانین سیاسی مملکت خود باشد ولی همهٔ ملل در ملکوت وی مسیح را خداوند بدانند و همدیگر را چون برادر محبت نمایند (تاریخ کلیسای قدیم ص 41).

محرر این تفسیر گوید: نتیجهٔ این تعلیم فقط باز گذاردن دست زمامداران ظالم است در ظلم.

4 – در شریعت موسی هر ذکوری لازم بود که مختون گردد تا عضویت وی در قوم بنی اسرائیل به رسمیت شناخته شود ولی، برای اعضای اسرائیل جدید خود عیسی آئین تعمید را مقرر فرمود (تاریخ کلیسای قدیم ص 41).

محرر این تفسیر گوید:

اولاـ: ختان، بقوم بنی اسرائیل یعنی قوم یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم مربوط نیست بلکه، ختان دستور خدا به ابراهیم است (توراة سفر تکوین باب 17).

و ثانیا: تعمید، قبل از عیسی هم بوده و حتی خود عیسی را هم یحیی تعمید داده است (انجیل متی 16:3). بنابراین، تعمید، آئین عیسی نیست.

و به خلاصه: خود عیسی هم مختون شده و هم تعمید یافته است.

5 – آئین دیگری که مسیح برقرار کرد (عشای ربانی) می باشد که عبارت از غذائی است که همه افراد مجمع وی در آن شرکت می نمایند. بنی اسرائیل به یادگار خروج از مصر «عید فصح» را نگاه می داشتند و در ازای این عید، مسیح، «عشای ربانی» را برقرار کرد تا به یادگار مرگ وی از برای گناهان ما نگاهداری شود.

در این عشا، نان به منزلهٔ جسم مصلوب مسیح می باشد و پیاله(1) نشانهٔ ریختن خون وی می باشد (تاریخ کلیسای قدیم ص 42).

محرر این تفسیر گوید: این تئوری تافته و بافتهٔ نان و شراب، چه ربطی به جسم و خون عیسی دارد، و گناهان که با نان و شراب بخشیده نمی شود. گناهان یا حق الناس - است که باید جبران کرد و یا حق اللّه است که باید از خدا معذرت طلبید؛ بخشش و یا عدم بخشش با خداست و ما نباید برای خدا، وظیفه معین کنیم.

و بالجمله: نتیجهٔ این تعلیم آزاد، ظلم و ستم به مردم و نیز شراب خوار کردن مرد و زن و خورد(2) و کلان است.

6 - مسیح، دوازده رسول از میان شاگردانش انتخاب کرد و به آنها قدرت داد.

در 4 کتاب انجیل فقط در دو قسمت کلمهٔ کلیسا استعمال شده است. در انجیل متی 18:16 می نماید که مسیح تمام اختیارات حل و عقد امور را به پطرس رسول واگذار می کند. ولی، انجیل متی 17:18 همین اختیار را به کلیسای عمومی می بخشد.

بنابراین، نمی توان تصور کرد که مسیح، پطرس را چون خلیفه و جانشین خود قرار داد یا از رسولان دیگر ممتاز ساخت.

علت اینکه مسیح در انجیل متی 18:16-19 شخص پطرس را مخاطب ساخته این است که: او به واسطهٔ اعتراف به پسر خواندگی عیسی لایق گردیده بود که قائد و ناطق کلیسا بشود ولی، در عین حال، مسیح، پطرس را به ریاست کل کلیسا معین نکرد و منتظر نیست که وی جانشینی برای خود انتخاب نماید. در اعمال رسولان باب 15 مشاهده می کنیم که نه پطرس بلکه یعقوب به مدیریت کلیسای اورشلیم گماشته شده است.

از اناجیل چهارگانه معلوم می شود که مسیح دستورات مفصلی در اجرای تنظیمات به کلیسا نداده بلکه روح القدس خود را عطا نموده تا هر زمان دستورات لازمه

1- پیالهٔ شراب.

2- خرد: بمعنی کوچك که با واو معدوله (خورد) هم نوشته می شود (فرهنگ نظام).

را به مسیحیان به بخشد.

تعجب است که با این اهمیت بزرگی که باتحاد مسیحیان و کلیسا گذارده شده، در اناجیل، لفظ «کلیسا» فقط دومرتبه مذکور شده است.

به خلاصه: عیسی مصمم بود که مجمعی در اسرائیل قدیم تشکیل بدهد. این مجمع را به «کلیسا» یعنی بهمان اسمی که قبلا به مجمع اسرائیل اطلاق می شد موسوم گردانید. ولی، لازم بود که این مجمع جدید در موارد ذیل از انجمن بنی اسرائیل متفاوت باشد:

اول: اینکه به نژاد معینی مختص نباشد بلکه، عمومی باشد.

دوم: اینکه کاملا روحانی و مجزی از دولت و امور سیاسی باشد.

اعضاء این مجمع باید مسیح را چون خداوند و سلطان خود بدانند - و تعمید گرفته رسما داخل کلیسای مسیح بشوند - و با هم برادر باشند و به دستورات مسیح عمل نمایند - و به یادگار مرگ مسیح عشای ربانی صرف کنند تا یگانگی خود را بدین طور با مسیح ظاهر سازند.

مسیح، کلیسا را مختار ساخت که بانتظامات خود بر وفق اقتضای هر زمان رسیدگی کند، و همچنین وعده داد که روح القدس را به تمامی شاگردانش ببخشد تا در هر قدم هادی ایشان باشد. و 12 نفر از شاگردانش را به ملازمت خود خواند و آنها را «رسولان» نامید تا شنیده های او را به تمام ملل موعظه نمایند، یعنی ایشان را نه جانشین و خلیفه بلکه مؤسسین و پیشوایان کلیسای خود قرار داد. خود عیسی مسیح، خداوند حیّ سرمدی است و وی را جانشین لازم نیست (تاریخ کلیسای قدیم ص 43-47 به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید:

1 - انتخاب یهودا در عداد دوازده شاگرد، که بقول مسیحیان قاتل جان خداوند حیّ سرمدی است، خطا بوده است.

2 - چون 12 شاگرد در یك عصر بوده اند ممکن نبوده که عیسی همه را راضی

نگه دارد مگر با تشکیل کمپانی «رسولان» و لذا بقول شما خلیفه تعیین نکرده.

3 – کنیسه سازی از مجعولات ما بعد عهد عیسی است. و لذا، فقط دومرتبه از آن اسم برده شده آنهم اگر اصلی داشته باشد.

4 – مذهب موسی منحصر به بنی اسرائیل و نژاد معین نبوده و لذا به نص توراة امتهای دیگر هم پس از اجرای مراسم ختنه داخل شریعت موسوی بوده اند (بلکه، در کیش ابراهیم بوده اند – سفر تکوین 12:17).

5 – عیسی حق خداوندی ندارد زیرا، نه آبی به کسی داده و نه نانی و نه...

6 – اصول روحانی عیسویت هم به غسل تعمید و خوردن نان و شراب منحصر شده و این عمل در تمام فرق بت پرستان قبل از عیسی و در عهد او رایج بوده و در ما بعد عهد او نیز رایج است.

7 – عیسی خداوند حیّ سرمدی نیست زیرا خداوند در رحم و ناموس یك زن قرار نمی گیرد و بقول شما به چهار میخ دار آویخته نمی گردد. «استغفر اللّه من جمیع ما کره اللّه».

8 – اما، مهربانی مسیحیان به بشر، دروغ محض است و دروغ بودن آن را از جنگ صلیبی و از محکمهٔ تفتیش عقائد و از جنگهای بین المللی اول و دوم و از اعمال گیوتین ها و از بمبهای آتش زا که در هیروشیما و ناکازاکی فروریخته شد؛ بخوبی می توان دریافت.

تذکر: هیروشیما یکی از شهرهای ژاپن است که در جنگ بین المللی دوم در اثر بمب اتمی ویران گردید.

ناکازاکی Nagasaki یکی از شهرهای ژاپن در جزیرهٔ کیوسیو است (فرهنگ نو).

7 – تاریخ کلیسای قدیم در فصل هفتم ذیل عنوان تشکیلات و عبادت کلیسا (30–156 میلادی) معنای لفظ کلیسا و خدام سیار کلیسا و خدام محلی کلیسا و دست گزاری و تعمید و عشای ربانی و تنظیم و تأدیب و مجالس کلیسائی را نقل کرده (ص 103–122).

آنگـاه، می نویسـد: دست گزاری، علامت ظاهری بود و در حقیقت دعائی که در موقع می شـد این دست گزاری را مثمر ثمر می نمود. در کلیسا چنین رسم بود که هرگاه می خواسـتند کسانی را به خدمت مخصوص بفرسـتند دست بر آنها گذارده و دعاء می نمودند، و این دستها قوهٔ ساحرانه باشخاص دست گذاشته شده نمی بخشید (تاریخ کلیسای قدیم ص 113).

جفا و تعدی به مسیحیان و استقامت آنان

تاریـخ کلیسای قدیم در وقایع سالهای 30-313 میلادی موضوع جفا و تعدی امپراطوری روم را به مسـیحیان و اسـتقامت آنان (طی فصل های 9 و 10 در ص 147-185) شرح داده که خلاصه اش این است:

جهت دشـمنی دولت روم با مسـیحیان این بوده است که: رومیان معتقـد بودند که تکلیف اول انسان نه به خدا بلکه به دولت است، و باین جهت تکـالیف دینی را کم اهمیت تر از تکالیف دولتی می دانسـتند. دولت، دین رعایای خود را معین و خـدایانی را که عبادت می کردند مقرر می نمود. سیسـرو Cicero سیاسـتمدار رومی حتی چنین گفت که: رعایـا حق عبـادت هیـچ خـدایان داخلی یـا خـارجی را غیر از تصویب رسـمی مملکت ندارند. وقتی که دولت روم، اورشـلیم را در سال 63 قبل از میلاد تسـخیر نمود و یهودیان در تحت اطاعت روم آمدنـد، بطور رسـمی از طرف دولت، به یهودیان اجازه داده شـد که رسوم آئین خود را بعمل آورده، و در عبادت خدا موافق رسوم خود آزاد بوده و زحمت نبینند.

مسـیحیت ابتداء در میان یهودیان پیدا شد و چند سالی طول کشـید تا از یهودیت کاملا مجزّا گردید. پس، تا مدتی که مسـیحیت فقط مثل یك فرقه از یهودیت محسوب می شـد، دولت روم اهمیتی به آن نمی گـذاشت و مداخله نمی کرد بلکه، چندین دفعه هم پولس و مبشّرین یهودی دیگر را از زیردست یهود که می خواستند ایشان را عذاب نمایند؛ رهانید.

ولی چون کلیسا از کنیسه جدا گردید و بتوسط خدمت پولس به امّتها واضح

شد که مسیحیت فقط فرقه ای از یهود نبوده بلکه دین تازه ایست، حکومت فورا آن را برخلاف قانون پنداشته و تصوّر نمود که برداشتن آن از صفحهٔ دنیا لازم و ضروری است. در این زمان امکان نداشت که مسیحیّت چون دین یهود و بطور رسمی قبول گردیده و دارای امتیاز مخصوص گردد. حکومت روم غیر از یهود همهٔ رعایا را موظّف می دانست که به تمثالهای امپراطوران قربانی گذرانیده و ایشان را چون خدایان عبادت نمایند. البتّه، انجام این امر برای مسیحیان امکان نداشت. بعلاوه، مسیحیان می گفتند که: عیسی مسیح پادشاه حقیقی است. و بدیهی است که این عقیده قیصر را خشنود نمی نمود. تا سنهٔ 313. م که قسطنطین Constantine مسیحیان را آزادی بخشید، وجود مسیحیت برخلاف قوانین دولتی بود. قبول مسیحیّت برای مردم ممنوع و امرای دولت اجازه داشتند که ایمان آورندگان را بقتل رسانند.

اینك دلائل دیگر جفای مسیحیان را مشاهده کنیم: همسایگان بت پرست ایشان، قدرت فهم دین و آئین ایشان را نداشتند و نمی توانستند درك کنند که بدون بت و بتخانه نیز عبادت ممکن است، و به واسطهٔ نداشتن بت و قربانی مسیحیان را «دهری» می خواندند. مسیحیان در مجالس عشای ربّانی خود، خارجیان را نمی پذیرفتند و بدین واسطه بت پرستان مشکوك شدند که شاید ایشان در مجالس خود رسوم مهیبی به جا می آورند و گمان می کردند که چند نفری را قربانی کرده و در هوی و هوس اوقات خود را به سر می برند. دشمنان مسیحیان بمرور زمان ایشان را به «نژاد سوّم انسان» ملقّب نمودند، بدین معنی که رومیان و یونانیان بت پرست «نژاد اوّل» و یهودیان با غرائب عاداتشان «نژاد دوّم» و مسیحیان که از یهود نیز غریب تر بنظر آمده و «دشمنان نوع بشر» و «دیو سیرت» و «خارق العاده» خوانده می شدند، نژاد سوّم محسوب گردیدند. مسیحیان با دیگران چندان معاشرت نکرده و در اعیاد عمومی شرکت ننموده و در نمایشگاه ها حاضر نمی شدند. و در مهمانی ها گوشت قربانی شدهٔ به بتها را نخورده و از گناهان دیگر بت پرستان نیز اجتناب می ورزیدند. خلاصه،

فرقهٔ مخصوصی محسوب شده و بت پرستان ما دام برای شورش بضدّ مسیحیان مستعدّ و آماده بودند. ترتولیان Tertullian نقل می کند که هرگاه رودخانهٔ تیبر Tiber لبریز می گردید یا رود نیل آب کافی نداشت یا خشکی و زلزله و یا وبا روی می داد، جمعیّت مردم فورا فریاد کنان می گفتند: «مسیحیان را پیش شیران افکنید!».

2 - جفای سال 64 میلادی در روم

اولین شورش بضدّ مسیحیان که تاریخ آن در دست است در سنهٔ 64. م در روم هنگام اوّلین محبوسی پولس اتّفاق افتاد. حریق عظیمی در روم حادث گردید و نصف بیشتر شهر را سوزانید و شهرت یافت که خود نرون Neron امپراطور، این آتش را افروخته است. نرون برای اینکه توجه مردم را از خود منصرف سازد، مسیحیان را متهم به آتش زدن روم نمود. و به سخت ترین عذابها ایشان را معذب ساخت (تاریخ کلیسای قدیم ص 150 به خلاصه).

بعد از سلطنت نرون مسیحیان بسته بمیل امپراطوران گاهی معذب بوده و زمانی نبودند. تا نوبت به طراژان رسید (تاریخ کلیسای قدیم ص 152).

طراژان Trajan در سال 98 میلادی زمام امور روم را بدست گرفت و سیاستش اقتضاء کرد که در عوض اینکه اجازه دهد مسیحیان به واسطهٔ طغیان مردم متحمل شدائد کردند، آنها را بترتیب قانون منظمی از میان بردارد (تاریخ کلیسای قدیم ص 150).

هادرین Hadrian نیز دستور داد مسیحیان بدون استنطاق رسمی بقتل نرسند.

ولی مانند پیش، مسیحیت را ضد قوانین دولتی دانسته و آن را محکوم اوامر دولتی می شمردند (تاریخ کلیسای قدیم ص 156 و 157).

مارك اورل (مارکوس اورلیوس) MarcusAurelius امپراطور روم، فیلسوفی عالیمقام بود. وی در جفای مسیحیان شوق زیادی داشت و می خواست عقاید بت پرستی را تجدید نموده آن را مطابق فلسفهٔ خود گرداند.

کمدوس Commodus فرزند مارك اورل. کلیسا در زمان او آسوده شد زیرا، وی آن قدر هواخواه دین نبود.

سپ تیم سور(1) 211-193) SePtime-Severe میلادی). در زمان سلطنت وی آتش جفا دوباره مشتعل شد.

مدت هفتاد سال بعد از سلطنت سپ تیم سور، هرج و مرج غریبی در سراسر امپراطوری روم حکمفرما گردید. امپراطور بعد از امپراطور بقتل می رسید، در این سالهای اغتشاش کلیسا بطور عجیبی پیشرفت کرد. بعضی از امپراطوران این زمان با مسیحیان طرح دوستی ریختند و رفته رفته دیگر، مسیحیان، آن وحشت و ترس سابق را در خود نداشتند. ولی، چون دسیوس به سلطنت رسید خواست آن سیاست قدیم روم را تجدید نماید.

دسیوس(2) (249-251 میلادی) در زمان وی جفای مسیحیان دوباره شروع شد و عملیات او از همهٔ امپراطوران سابق برای نابود ساختن کلیسا منظم تر و مؤثرتر بود زیرا، در سابق جفائی بر مسیحیان یك قطعه از امپراطوری می رسید و لیکن، در این دوره عمومی بود.

بعد از دو سال دسیوس وفات کرد و والرین جای وی را گرفت.

والرین(3) در سال 257 میلادی حکمی صادر نموده تمامی مجالس مسیحیان را قدغن کرد و تمامی اسقفان را که موافقت ننموده بودند؛ تهدید بقتل نمود. اسقف معروف اسکندریه دیونیسیوس Dionysius و اسقف کارتاژسیپریان(4) هر دو تبعید شدند و دومی مقتول شد، و در سال دوم فرمان داد که کشیشان را تماما مقتول سازند و اموال مسیحیان را مصادره کنند و اگر در ایمان خود استقامت کردند هلاك شوند. و غلامان مسیحی که متعلق به امپراطور بودند زنجیر شده و باعمال شاقه فرستاده شوند. ولی، والرین در 260 میلادی وفات کرد و دیگر این قوانین اجراء نشد.

1- سپتییم سور - تاریخ آلبرماله. (لاتین متن از لاروس 1929 نقل شده).

2- - Decius -

3- - Valerian -

4- - CyPrian -

امپراطورانی که جانشین والرین شدند با ضعف، حکمرانی می کردند و دوست مسیحیان بودند.

گالی نیوس Gallienus فرمانی صادر کرد که وجود کلیسا موافق قانون است، و جفای مسیحیان برخلاف قانون است.

دیوکلسین(1) در سال 284 میلادی وی به تخت امپراطوری نشست. و هم خود را مبذول داشت تا امپراطوری روم را دوباره منظم و مقتدر سازد. در تحت سلطنت وی کلیسا پیشرفت کرد و قصر امپراطور به حصار مسیحیت مبدّل شد و زن امپراطور و دو دخترش اعتراف به ایمان خود نمودند.

در همین ایام بت پرستی رونق جدید یافت. نویسندگان بت پرست مردم را بر ضد مسیحیان، منقلب ساختند و جفا در قسمت غربی امپراطوری آن قدر طول نکشید ولی، در مشرق مدت نه سال دوام داشت و سخت ترین جفائی بود که تا آن وقت نصیب مسیحیان شده بود.

در سال 305 میلادی دیوکلسین از خدمت کناره گرفت و تدابیر او از میان رفت و جنگ داخلی همه جا رخ نمود.

گالریوس Galerius جانشین او به ناخوشی وحشتناکی گرفتار شد و گمان کرد که این ناخوشی پاداش جفای به مسیحیان است، برای بهبودی از امراض خود در سال 310 میلادی فرمانی صادر کرد که تمام حقوق مسیحیان را به ایشان مسترد نمود و درخواست کرد که مسیحیان برایش دعاء کنند. گرچه این فرمان صادر شد ولی، باز در مشرق جفا ادامه داشت.

چند سال قبل از این وقایع، لشکریان روم، قسطنطین Constantine پسر گالریوس را به امپراطوری اعلان نمودند ولی پنج نفر دیگر نیز در مقابل وی ادعای امپراطوری می کردند. بعد از چندی از این پنج نفر فقط مکسنتیوس Maxentius

---

1- دیوکلسین (Diocletien) (لاتین از لاروس 1929 نقل شده).

و قسطنطین باقی ماندند. بالاخره در سال 312 میلادی قسطنطین بر رقیب خود حمله نمود و در حین حمله صلیبی بنظرش آمد و مسیحیت را قبول نمود و قول داد که اگر خدا وی را مظفر سازد مسیحیت را دین امپراطوری خود گرداند (تاریخ کلیسای قدیم ص 165-185 به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: آنچه را قسطنطین دیده صلیب نبوده بلکه موی مژگان او یا موهای ابروی او بوده یا جادو شده. بلکه، هیچ کدام نبوده و سیاست بوده است.

تحقیق

این همه خونهای ناحق که در طول سلطنت نرون تا سلطنت قسطنطین بجرم مسیحیت ریخته شد و نوامیس و اموال بر باد رفت و اطفالی یتیم و سرگردان شدند؛ بقول مسیحیان مسئول آنها امپراطوران روم اند. و لیکن، محرر این تفسیر گوید: مسئول آنها زعمای مسیحیت اند که دین عیسوی را چنان پیاده کردند که غیر از تعمید و تثلیث و نان و شراب عشاء ربانی و گناه بخشی چیزی دیگر در کار نبود و چون حرف حسابی نداشتند، از ترس فلاسفه جرأت نمی کردند دین پوچ خود را ابراز کنند. لذا، پردهٔ استتار بر کلیسا کشیدند و امپراطوران از سیاست استتار و رقص پشت پردهٔ مسیحیان بدگمان شدند و ازاین جهت به جفای آنان پرداختند. و اگر مطلب را واضح کرده بودند و از طرف امپراطوران نماینده ای در کلیسا می داشتند سوءظن برطرف می شد و احدی دچار جفا و ستم نمی گردید.

تلاقی مسیحیت با فلسفه

تاریخ کلیسای قدیم در فصل 11 ذیل عنوان بدعتهای قرن دوم و سوم در ص 186-207 به خلاصه می نویسد: کلیسا در مدت 250 سال پیوسته تحریك می شد تا به مجسمهٔ قیصر، قربانی گذراند و باین امر تن در نداده در قید جفا و شکنجه گرفتار گردید ولی، در همان عصر خطری هولناك تر و شدیدتر کلیسا را تهدید می کرد و این خطر عبارت از مذاهب و فلسفه های مختلف بود که در سراسر امپراطوری روم مشاهده می گردید و آنها عبارت بود از:

1 - اعتقادات ناستیکها.

«ناستيك» از لفظ يونانى نوسس Gnosis كه بمعنى معرفت يا عرفان است مشـتق مى باشد. متمسكين باين فرقه عقيده داشتند يك معرفت روحانى وجود دارد كه هركسى نمى تواند بدان برسد. پيروان اين معرفت خود را ناستيك يا عارف مى خواندند...

سه نفر از ناستيكهاى معروف تاريخى يكى شمعون مجوسى و ديگرى والنتينس Valentinus و آن ديگر مارسيون Marcion است.

از جمله عقيدهٔ مارسـيون بر اين بوده كه مسيح بر روى صليب نمرد، بلكه، بنظر آمد كه مصلوب شد. و اين عقيده براى ايرانيان جالب توجه است زيرا، بتعليم قرآن شـباهت دارد كه مى گويـد: «و ما قتلوه و ما صـلبوه و لكن شـبه لهم» (سورهٔ نساء آيهٔ 156) يعنى و نكشـتند او را و صليب نكردند او را و ليكن، مشتبه شد بر ايشان.

گويند جماعتى از ناستيكها تعليم مى دادند كه شـمعون قيروانى در جاى مسـيح مصـلوب گرديد. اين فرقه مطابق نوشـتجات آيرينيوس مى گفتند: وقتى كه شمعون اشتباها و از روى بى خبرى مصلوب شد، شكلش بتوسط عيسى تبديل يافت تا مردم تصور كنند وى عيسى است و عيسى خود بشكل شمعون در آمده ايستاد و آنها را استهزاء كرد...

2 – علاوه بر بدعتهاى ناستيكها تعاليم غير صـحيح و مختلف ديگرى نيز در كليساى قرن سوم ظاهر گرديد. مهم ترين اين بدعتها در نتيجهٔ جديتى بود كه براى تشـريح تثليث اقدس مى شد. از جمله يكى از بدعت كاران، آرتمون Artemon بود كه عده اى از پيروانش تعليم مى دادند كه عيسـى مسيح فقط انسانى است كه بيشتر از سايرين بخشش روح القدس را يافته است. فهم اين اعتقاد اشكالى نداشت ولى، چون منكر الوهيت مسيح مى شد كليسا آن را قبول ننمود.

3 – در دو قرن اول ناستيكها و بدعت كاران ديگر، خود را اعضاى كليساى مسيح مى شمردند.

4 – قريب آخر قرن سوم، عرفان جديدى كه مذهب مانى باشد بوجود آمد و

می توان گفت که: دین جدیدی بود.

مبدأ این دین، خارج از امپراطوری روم یعنی در ایران بود (تاریخ کلیسای قدیم ص 202).

5 - فرقهٔ مونتانیست ها(1) که مؤسس آن شخصی مونتانوس Montanus نام بود، این فرقه تا چند سال باقی بود و بعد ناپدید گردید. این فرقه به روزه و زهد خیلی اهمیت می دادند، کسانی را که بعد از تعمید مرتکب گناهان کبیره می شدند دیگر به کلیسا راه نمی دادند، بمرد یا زن بیوه اجازهٔ عروسی ثانوی نمی دادند. تجرد را از ازدواج مقدس تر دانسته و تعلیم می دادند. این فرقه انتظار مسیح را داشتند که رجعت نموده و هزار سال سلطنت نماید ولی، چون این أمر واقع نشد از نفوذشان کاسته گردید. این فرقه باکره ها(2) را أمر به نگاه داشتن نقاب نموده و زنان را قدغن می کردند که هیچ گونه لباسهای زینت دار نپوشند. و ازدواج ثانوی را زنا می دانستند و معتقد بودند که: فقط شهید شدن می تواند گناه بعد از تعمید را جبران نماید. خلاصه: بقدری با خرده بینی در تطهیر کلیسا می کوشیدند که مانند یهود دچار شریعت پرستی گردیده و فاقد آزادی موجوده(3) در مسیح شده نتوانستند تازگی انجیل را احساس نمایند. اسقفان آسیا این فرقه را صاحب ارواح پلید دانسته در رفع آنان بشدّت می کوشیدند (تاریخ کلیسای قدیم ص 220).

محرر این تفسیر گوید: تاریخ کلیسای قدیم در این فصل، از خطر فلسفه نسبت به مسیحیت سخن گفته است و لیکن، باید دانست که فلسفهٔ یونان و روم برای مسیحیت خطرناك نبود بلکه، بی مغز و مایه بودن مسیحیت پولسی خطرناك بود که تاب مقاومت در برابر فلسفهٔ ارسطو و افلاطون نداشت و لذا، زعمای مسیحیت از ترس فلسفه، سیاست پرده پوشی را پیش گرفته بودند و در تاریکی می رقصیدند. و - آخرالامر هم فلسفه آنها را نجات داد به این معنی که «کلمنت» فیلسوف بت پرست اسکندریه و «اریجن» و دیگران کومك دادند و مسیحیت را با استقراض جمله ها و عبارات

1- - Montanists -

2- بکرها صحیح است.

3- موجود صحیح است.

نمکین فلاسفه اعصار و امصار، آراستند و انجیلهای مجعول را بصورتی در آوردند که فیلسوف پسند باشد تا این حد که بتوانند مسیحیت را بصورت فلسفه ای از فلسفه های عدیدهٔ یونان جا بزنند و خود را به امپراطوران، باین سمت بشناسانند تا مزاحم آنان نشوند، و عاقبت هم از همین راه نتیجه گرفتند زیرا، صدها مشرب فلسفه های مختلف در سرتاسر روم در جریان بود، مسیحیت هم بعنوان یکی از فلسفه ها شناخته گردید و رفع ظلم و جفا از مسیحیان بعمل آمد و حتی قسطنطین هم توانست دودوزه بلکه سه دوزه بازی کند. هم بت پرستان را راضی نگهدارد و هم مسیحیان را زیرا سخن مسیحیان از فلسفه شد که بت پرستان هم فلاسفهٔ بسیار داشتند و دیگر سخن از دین جدید در کار نبود و هم بوسیلهٔ تأیید مسیحیان، یهودان متفرق شده را ضعیف تر و زبون تر سازد.

نویسندگان مسیحی در قرن دوم و سوم (تاریخ کلیسای قدیم ص 212-229 به خلاصه) مسیحیان از دو طرف مورد هجوم بودند: از طرفی یهودیان، که عیسی را انکار نموده و خود را قوم خدا می پنداشتند و معتقد بودند که نجات برای مسیحیان فقط بوسیلهٔ نگاهداری شریعت موسی میسّر است(1)، از طرف دیگر بت پرستان، مسیحیان را یاغیان بر امپراطور دانسته و به ارتکاب بدترین اعمال آنها را متهم می ساختند و مغز متفکر مسیحیان این دو قرن که ناراستی یهود و بت پرستان و صداقت انجیل را ثابت نموده اند این چهار نفرند: 1 - ژوستین، قریب 100-165 میلادی 2 - ترتولیان، قریب 160-240 میلادی 3 - کلمنت اسکندریه، قریب 155-220 میلادی 4 - اریجن، 185-254 میلادی.

چهار مغز متفکر مسیحیان در قرن دوم و سوم

1 - ژوستین

ژوستین اهل سامرهٔ فلسطین و فیلسوف متوقف در یونان است که در روم مدرسه تأسیس کرد و در آنجا عقائد مسیحی را تعلیم می داد و به واسطهٔ مباحثهٔ علنی با یکی از بت پرستان محکوم به مرگ شد و سرش از تن جدا گردید و لذا، مسیحیان

1- محرر این تفسیر گوید: این سخن دروغ محض است زیرا، پس از خرابی اورشلیم در سال 70 میلادی، دیگر یهود تشکیلاتی نداشتند که عرض اندام کنند و هجوم بیاورند.

به او «شهید» می گویند.

محرر این تفسیر گوید: مباحثه ای که بین یك یهودی بنام «تریفو» TryPho و ژوستین شده است بعینه از کتاب تاریخ کلیسای قدیم (ص 209-211) نقل می شود تا به بی سوادی این نویسندهٔ فیلسوف مسیحی پی برده شود.

مکالمه چنین شروع می شود که:

تریفو برای نگاه نداشتن روز سبت و اعیاد یهود، و نکردن ختنه مطابق شریعت، و داشتن امید بر شخص مصلوبی؛ بر مسیحیان اعتراض می نماید.

ژوستین در جواب می گوید: عهد جدید جای عهد عتیق را گرفته است و دیگر بر مسیحیان لازم نیست شریعت موسی را نگاهداری نمایند و می گوید: عدالت، شامل اعمال ظاهری یعنی روزه و ختنه و غیره نیست بلکه، مستلزم پاکی قلب است. و نیز ژوستین به تریفو خاطرنشان می کند که بار شریعت در نتیجه بی اطاعتی یهود چون تنبیهی بر یهود قرار گرفت و عدالت فقط در مسیح میسر می گردد.

تریفو جواب می دهد که دانیال، آمدن مسیح مجللی را پیشگوئی نموده و به ژوستین می گوید: «اما این کسی را که شما مسیح می خوانید جلالی نداشت و متحمل بی حرمتی گردید... زیرا، مصلوب شد».

ژوستین برای وی بیان می نماید که: لازم است مسیح دومرتبه ظهور نماید یعنی یك مرتبه با تواضع و مرتبهٔ دوم با جلال، و از برای ثبوت این مسئله از کتب مقدسه نقل قول می کند.

سپس، تریفو از ژوستین تقاضا می نماید برای او ثابت نماید که: این عیسی همان مسیح موعود است. ژوستین هم قسمتهای مفصلی از کتب عهد عتیق را که به زندگانی عیسی اشاره می نماید، نقل قول می کند، از قبیل: برهٔ عید فصح، تولد از باکره(1) که اشعیا ذکر می نماید (14:7) و غیره.

تریفو با تغیر ایراد گرفته می گوید: لفظ مذکور برای باکره(2) در عبرانی بمعنی زن جوان است.

1- بکر صحیح است.
2- بکر صحیح است.

ژوستین جواب می دهد: آن هفتاد نفر یهودی که کتب مقدسه را پیش از مسیح بزبان یونانی ترجمه نمودند، لفظ مذکور را باکره(1) ترجمه کرده و بدین طور نشان دادند که بنظر یهود باکره(2) معنی حقیقی این لفظ است.

بعد از آن، تریفو ثبوت الوهیت مسیح را از ژوستین می طلبد.

ژوستین قسمتهائی را که خدا با ابراهیم و موسی و دیگران متکلم گردید و به زمین فرود آمد و بعد صعود کرد و غیره نقل قول می نماید و می گوید: «نباید تصور کنید که خدای غیر مولود، خودش فرود آمد و خودش صعود نمود، زیرا، پدر لا یوصف و خداوند همه، نه به جائی فرود می آید نه راه می رود، نه می خوابد و نه بلند می شود، ولی در جای خود هرجا که هست می ماند، درحالی که برای نگریستن و شنیدن نه چشم دارد و نه گوش... پس، چگونه می تواند با کسی صحبت نماید، یا بتوسط کسی دیده شود؟».

بنابراین، خدای پدر را کسی ندیده، ولی کسی که در شکل فرشته بابراهیم و در شعلهٔ آتش بوته بموسی ظاهر گردید، پسر خدا بود و همان است که بعد، از باکره(3) متولد شد و چون انسان ظاهر گردید. بازمی گوید: «و چون خبرهای خوش را از پدر به مردم می رساند، وی را کلمه می نامند، اما، معتقدند این قدرت از پدر جدا نشدنی و غیر قابل انفصال است، چنانچه تابش آفتاب هم بر زمین از خورشیدی که در آسمان هاست، غیر قابل انفکاك می باشد».

بعد از آن، ژوستین شروع نموده لزوم زحمت کشیدن و مرگ مسیح را شرح می دهد و می گوید: دستهای گشودهٔ موسی (خروج 12:17) و ماربرنجین اشاره به صلیب مسیح می باشد. و نیز از مزمور 22 و کتاب اشعیا باب 53 نقل قول کرده مفصلا آنها را بیان نموده نشان می دهد چگونه مسیح باید برای ما متحمل لعنت و گناه گردد.

باز نشان می دهد که مسیحیان، اسرائیل حقیقی می باشند و نجات امتها نیز پیشگوئی شده و یهودیان هم اگر ایمان نیاورند نجات نخواهند یافت. بعد به یهودیان خطاب می کند که: گرچه شما مسیح و مؤمنین او را لعنت می نمائید «باز ما از شما و از کسانی که بوسیلهٔ شما از ما تنفر دارند متنفر نیستیم، بلکه، دعا می نمائیم تا تمامی شما نیز الحال

1- بکر صحیح است.
2- بکر صحیح است.
3- بکر صحیح است.

به توبه گرائید و از خدا و پدر رحیم و مهربان بر عموم، رحمت بطلبید».

با این کلمات مکالمه خاتمه می یابد.

2 - ترتولیان

ترتولیان طریقهٔ مونتانیست ها را پیش گرفت. اگر وی به مونتانیست ها ملحق نمی شد نفوذش بمراتب بیشتر می گردید. ترتولیان تا سن پیری زیست نمود و با وجود آن که مدت چهل سال انتظار شهید شدن را می کشید؛ بالاخره با آرامی رحلت کرد.

3 - کلمنت اسکندریه Clement-Of-Alexandria -

شهر اسکندریه در مصر مرکز معنوی امپراطوری روم گردید. در همین مکان ابتدا خواستند عقاید مسیحیت را با فلسفهٔ یونانی مخلوط نمایند. بعد از تأسیس کلیسای اسکندریه چیزی نگذشت که مدرسه ای برای تعلیم کسانی که می خواستند مسیحی بشوند در تحت نظر اپیسکپاس تأسیس گردید. این مدرسه در توسعهٔ علم الهی مسیحیت نفوذی فوق العاده بخشید. اولین رئیس این مدرسه که نامش در دست می باشد شخصی است موسوم به پنتینوس Pantaenus که سابقا یکی از فلاسفهٔ رواقیین Stoics بوده و در سال 189. م برای بشارت بهندوستان عزیمت نموده است. پس از وی «کلمنت» مشهور که خود نیز سابقا یکی از فلاسفهٔ بت پرست بود، مقام وی را اشغال کرد و تا سال 202. م به ریاست مدرسهٔ مذکور باقی ماند. راجع به زندگانی «کلمنت» قبل یا بعد از مسیحی شدنش چیزی نمی دانیم ولی از کتب وی که بدست ما رسیده می توانیم از بزرگی وی و عظمت خدمتی که به کلیسا نمود آگاهی یابیم.

اما، ترتولیان و بیشتر پیشوایان دیگر کلیسا فلسفهٔ یونانی را منفور و مردود می شمردند. ولی «کلمنت» جدیت نمود تا آنچه از فلسفهٔ مذکور نیکوست با عقاید مسیحیت تطبیق نماید.

محرر این تفسیر گوید: کار مسیحیت به این جا کشید که پنتینوس فیلسوف بت پرست یونانی منابع بت پرستان هندو را در دسترس مسیحیت گذارد و از اینجا جهت شباهت بین مسیحیت و عقاید هندوها را می توان دریافت. و فیلسوف دوم یعنی «کلمنت»

بت پرست، لطـائفی از فلسـفه هـای بت پرسـتان یونـانی را داخل مسـیحیت نمود و ازاین جهت چهره های بت پرستی و مواعظ و مثلهای یونانی در سرتاسـر انجیلها، هویـداست. و به خلاصه «کلمنت» باب تأویل را در کتابهای توراة و انجیل گشود تا به این وسـیله پرده بر روی اغلاط آنها بکشد.

4 - أریجن Origen -

اشاره

جانشین کلمنت در اسکندریه اریجن بود که در این موقع هیجده سال داشت.

اریجن پسـر شـخص مسـیحی بود و در طفولیّت انس مخصوصی بکتاب مقدّس داشت و قسمتهای مطوّلی از آن را حفظ می نمود. اریجن شروع نمود تا از تدریس، تحصیل معاش نماید. ولی، این شغل را نه برای تحصیل پول بلکه، نظر بمحبتی که بمسیح داشت انتخاب نمود و در نهایت فقر تمام زندگانی خود را به سـربرد. اریجن عملا و لفظا حکم عیسی مسیح را بعمل آورده و بیش از یك جامه نداشت. خیلی کم گوشت می خورد و قسـمت مهمّ شب را در تحصـیل و دعا صـرف نموده در روی کف اطاق بـدون هیچ فرش یا زیراندازی می خوابید. در جوانی بخاطر ملکوت آسـمان خود را مقطوع النسل نمود ولی بعـدها از این عمل پشـیمان شـد(1). عمر خـود را صـرف موعظه و تعلیم و نوشتن کتب مسیحی کرد و در سن شصت ونه سالگی در زحمات فوق العاده که برای ایمانش متحمل گردید در حبس بمرد.

اریجن بزرگترین عالم زمان خود و نیز باتربیت ترین و مفیدترین مسـیحی قرن دوم و سوم بود. حتی بت پرستان نیز وی را برای ذکاوت فوق العـاده و علم زیـادش تحسـین و آفرین می گفتنـد. اریجن برای تفسـیر کتاب مقـدس نیز معروف است. او حملات غیر مسـیحیان را بطور مؤثری دفع نمود و از اعتقادات آنان دفاع می کرد.

اگرچه اریجن از هر شـخص دیگری در زمان خود بیشتر زحمت کشـید تا مسـیحیت را به مردمان تحصـیل کرده معرفی کند، باز بعضی از بدعت کاران وی را بسیار زحمت دادند، به حدی که مجبور شد از اسکندریه جلای وطن گوید. در قیصریه مدرسهٔ جدیدی تأسیس

1- عجب مغز متفکری!

نمود که از مدرسهٔ اسکندریه نیز شهرتش بیشتر گردید. اریجن نسبت به جفاکنندگان خود نهایت درجه متواضع و بخشنده بود. و نمونهٔ عملیات او در دو قسمت زیر خلاصه می شود:

الف - تفسیر کتب مقدسه با تشبیهات

«اریجن» نیز مانند «کلمنت» کتب مقدسه را بطریق معنوی تفسیر می نمود.

چنانکه می نویسد: «انسان باید به سه طریق، کتب مقدسه را در روح خود ثبت نماید، ازاین قرار: ساده دلان بوسیلهٔ جسم از معنی ظاهری کتب مقدسه مستفیض می شوند، کسانی که بیشتر روحانی هستند بوسیلهٔ جان آن، و کاملین بوسیلهٔ شریعت روحانی که سایهٔ چیزهای نیکوی آتیه است، فیض می برند... چنانکه انسان شامل جسم و جان و روح است، کتب مقدسه نیز که از جانب خدا برای نجات مردم افاضه گردیده بهمان طور است». برای بیان علت این طرز تفسیر خود می گوید: «کدام شخص این قدر بی تمیز است که تصوّر کند خدا مانند زارعی باغی در عدن در سمت مشرق بنا نمود، و در آن درخت حیات را گذارد که ممکن بود دیده شده و احساس گردد، تا هرکه از میوهٔ درخت بجود از خوبی و بدی بهره مند گردد؟ و نیز گفته شده که خدا هنگام عصر در باغ راه رفت و آدم، خود را زیر درخت مخفی داشت(1). من تصوّر نمی کنم کسی شك داشته باشد که این قسمتهای شبیه به وقایع تاریخی، اگرچه هرگز بوقوع نپیوستند، باز بر سبیل مثل اسرار بسیاری مکشوف می دارند... زیرا، اناجیل نیز از امثال این وقایع پر است. راجع به شیطان می خوانیم که عیسی را به کوه بلندی برد تا از آنجا تمامی ممالك جهان و جلال آنها را به وی نشان دهد(2). خوانندهٔ بی پروا را کنار می گذاریم، کدام شخص اعتراض نمی کند که با چشم بشری که ارتفاع زیادی لازم دارد تا آنچه در دامنه است ببیند، مسیح توانست ممالك ایران و سکیتیه Seythia و هند و پارتیا و جلال این حکمرانان را بین مردم مشاهده نماید؟

1- موضوع باغ عدن ناظر به باب 2 و 3 از سفر تکوین توراة است.

2- ناظر به انجیل متی 8:4 می باشد.

بـدین منوال خوانندهٔ با توجّه، وقایع بسـیار دیگری در اناجیل ملاحظه می کند و ملتفت می شود که به وقایع تاریخی که لفظا حقیقت دارند بعضی وقایع نیز ملحق شده که اصلا واقع نگردیده است».

ب - جواب اریجن به سلسوس Celsus -

این نوشـته از تمـامی نوشـتجات اریجن بیشتر جالب توجّه است. سـلسوس یکی از فلاسـفهٔ بت پرست بود که قـدری پیش از تولـد اریجن نوشتجاتی بضدّ مسیحیت نوشت و کتاب خود را «کلمهٔ حقیقی» خواند. سلسوس در این کتاب خود سعی می نماید که سفاهت اعتقادات مسـیحیان را نشان دهـد و مردم را مانع شود تا به آنها ملحق شونـد. مسـیحیان را گروه انبوهی از خفاشان یا مورچگان می نامـد که «از لانه های خود بیرون می خزنـد و بحث می نمایند که کدام یك از آنها گناهکار است. و می گویند که: خدا هر چیز را از پیش به ما مکشوف می دارد و مـا را خبر می دهـد و فقـط برای ما پیشوایان می فرسـتد... باز می گوینـد که: بعضـی از ما مرتکب گناه می شویم و بنابراین ، خـدا خواهـد آمـد یا پسـرش را خواهد فرسـتاد تا آنکه ظالمان را بسوزاند و بقیهٔ ما با وی حیات ابدی داشـته باشـیم». بعد ایراد می گیرد که: خدا چطور می تواند به مردم شـریر و بدبخت فرود بیاید؟ و می نویسد: «خدا نیکوست و زیبا و خوشـحال، و در زیباترین و بهترین چیزها وجود دارد. پس، اگر به مردم فرود آید، خود متغیّر می گردد، و از نیکوئی به بدی، از خوشـحالی به دلتنگی، و از هرچه که بهترین است بهر چه که بدترین است تبدیل می شود. آیا چنین تغییری را کسی حاضر است قبول کند؟». تولّد پسر خدا را از زن ردّ می نماید و می گوید: «اگر خدا می خواست روحی از خود بفرستد، چه لازم بود که آن را از رحم زنی بفرستد؟ خدا می دانست که چگونه انسان را بسازد و می توانست که دور این روح تشکیل جسمی داده و بدین طور از گذاردن روح خود در چنین مکان (با) آلایشی دوری جوید».

سلسوس اظهار می دارد که: معجزات مسیح یك قسم جادوگری بوده که در مصر آموخته است. مسیح را برای: قتل شرم آور، و تشنگیش بر روی صلیب، و فرار شاگردانش،

و چیزهای بسیار دیگر؛ طعنه می زند.

در جواب سلسوس، اریجن کتابی در هشت جلد برای دفاع مسیحیّت نگاشت.

این کتاب از بزرگترین کتبی است که تا آن زمان برای این مقصود نگاشته شده است.

اریجن در این کتاب خود یك یك ایرادات سلسوس را ردّ می نماید. مثلا، راجع به معجزات می گوید: «هنوز هم آثار آن روح القدسی که بشکل یك کبوتر نازل شد، در بین مسیحیان مشهود است. مسیحیان ارواح خبیثه را اخراج می نمایند، و امراض را شفا می دهند، و وقایع معیّنی را پیشگوئی می کنند».

نگاه تفصیلی درباره سلطنت قسطنطین Constantine

اشاره

[نگاه تفصیلی درباره] سلطنت قسطنطین (1)- Constantine)

(312-337. م)

1 - مسیحی شدن قسطنطین

چون قسطنطین بضدّ دشمن خود مکسنتیوس Maxentius در 312. م قشون می آراست چنین تصوّر نمود که صلیبی در آسمان می بیند و این کلمات برآن نوشته شده که:

«بتوسّط این، ظفر یاب». و شبی دیگر اظهار داشت که: مسیح در خواب به وی ظاهر شده وی را امر فرموده است که: صلیبی شبیه آن صلیبی که در خواب دیده بسازد و بجای علم در جنگ بدست گیرد. پس، همین دستور را بموقع اجرا گذارد و بر دشمنان خود ظفر یافت.

این واقعه در نظر بعضی محال می نمود، و بنظر آنها امکان نداشت مسیح که حکم به غلاف کردن شمشیر نموده، این امپراطور رومی را دستور دهد تا صلیب را چون علم جنگ در دست گرفته بتوسّط آن بر دشمنان خود غلبه یابد. واضح است که در این وقت قسطنطین چندان معرفتی راجع بمسیح نداشت و معنی مسیحی شدن را فقط بطور ناقصی درك نموده بود. ولی، با وجود این می بینیم که به فوریّت از زیر بار بت پرستی بیرون آمد و خدایان روم را ترك گفته باشوق و ذوق تامّی به عیسی مسیح پیوست.

1- ده موضوع متن از تاریخ کلیسای قدیم به خلاصه و بدون تصرف در عبارات منقول است.

تعمید قسطنطین تا اواخر ایّام عمرش بتعویق افتاد. اگرچه وی خود را به مسیح پیوسته بود، باز متأسفانه بعضی اعمال شریرانه بعد از مسیحی شدنش از وی بظهور رسید و برخی را معتقد گردانید که شاید اعتراف وی از صمیم قلب نبوده بلکه، برای جلب مساعدت مسیحیان در غلبهٔ بر دشمن است. احتمال می رود که قسطنطین حاضر نبود مسیحی شود مگر اینکه منافعی از این کار در نظر داشته باشد. شاید وی عظمت و بزرگی کلیسای مسیح را در امپراطوری خود مشاهده نموده بهتر دانست که بجای ادامهٔ عداوت، طرح دوستی با کلیسا بریزد. عدم موفقیّت دیوکلسین Diocletian در شکنجهٔ مسیحیان بقسطنطین فهماند که محو نمودن این دین ممکن نیست. امّا، باید گفت که از طرف دیگر تعالیم مسیح را هم بقدری پسندید که با صمیمیّت در توسعهٔ آن در امپراطوری خود اقدام نمود. بنابراین، تصمیم مهم خود را که پیروی مسیح و حسن نظر نسبت به کلیسا بود گرفت و اوّلین قدم وی برای این مقصود صدور «فرمان میلان» EdietOfMilan بود (313. م). مطابق این فرمان، عموم مسیحیان کاملا حق داشتند که امور دینی خود را اجرا نمایند و دیگران را نیز تبلیغ کنند. صدور این فرمان یکی از وقایع بزرگ تاریخ دنیا می باشد زیرا، به واسطهٔ آن، ادیان قدیمه و فلسفه ها و اعمال بت پرستی که قرنها در ممالك اطراف بحر مدیترانه شیوع داشت، برطرف شد و سفیدهٔ امیدبخش عصر جدیدی طالع گردید(1).

2 - اصلاحات قسطنطین

چون قسطنطین به عیسی مسیح ایمان آورد، فوری اقدام به اجرای بعض قوانینی نمود که از روی آن قوانین، ایمان وی را می توان استنباط نمود. مثلا، قدغن بلیغ کرد که هیچ مقصّری تا خودش بتقصیر اعتراف ننماید و مدّعیانش هم کاملا بتقصیر وی همرأی نشوند؛ نباید مقتول گردد. داغ کردن غلامان و مقصّرین و حبس تاریك کردن و تازیانه زدن مقروضین را؛ کاملا برطرف ساخت. صلیب نمودن

1- تثلیث و پرستش صلیب نیز نوعی از بت پرستی است. بعلاوه، چند سطر بعد راجع به بت پرستی خواهد آمد.

و شکستن پایهای غلامان را نیز نهی نمود و بعدها قوانین دیگری که باعث رفاهیّت غلامان گردید، وضع نمود.

در آن زمـان بعضـی اشـخاص که اسـتطاعت نگاهـداری اطفال خود را نداشـتند، آنها را سـر راه می گذاشـتند تا از گرسـنگی تلف شونـد. قسطنطین برای جلوگیری از این کار زشت، حکمی صادر نمود تا این اطفال را از محل عایدات مملکتی نگاهداری کنند.

قوانین سختی نیز بضدّ زنا و هر قسم بداخلاقی بموقع اجراء گذارد.

خلاصه می بینیم قسطنطین با کمال غیرت، خیریّت ملّت روم را طالب بود و برای بهبودی امور رعایای خویش اهتمام تام می ورزید.

از زمان اوغسطس Augustus امپراطوران، هم دارای مقـام ریاست مملکتی و هم دارای ریاست دینی بودنـد. مخارج بتخانه ها از مالیاتی که از عموم مردم گرفته می شـد پرداخته می گردید و امپراطور، خود را مسـئول می دانست که رسـیدگی نموده عبادت بتها را همیشه معمول بـدارد. قسـطنطین هم این وظیفه را از دست نـداد و در زمـان وی بتکـده هـا هنوز با مخارج دولت اداره می شـد. وی قانونی برای منع بت پرستی وضع ننمود، ولی، مسـیحیت را دین قانونی نمود و دین مسـیح متدرجا جای ادیان قدیمه را گرفت. کم کم اسقفان بجای کاهنان بت پرست نـدیمان پادشـاه گردیدنـد. و متـدرجا امـپراطور چنـانکه سابقـا رئیس ادیـان بت پرست بـود، در این وقت نیز در حقیقت رئیس دین مسـیحی شد و روحانیون مسـیحی را هم امتیازات بزرگی بخشـید. قسطنطین نگاه داشتن روز یکشنبه را چون روز راحتی و تعطیل عمومی مرسوم نمود و این قـدر کلیسـا را تأییـد و طرفـداری کرد تـا بسـیاری برای جلب التفـات قیصـر و تحصـیل مشاغل نیکو در ادارات دولتی، عضویت کلیسا را قبول می نمودند.

3 - تعداد مسیحیان امپراطوری روم

عدهٔ مسیحیان در زمان قسطنطین از روی تحقیق معلوم نیست.

4 - طایفهٔ دناتیست Donatist -

بمحض اینکه قسطنطین خود را مسیحی خواند مسئلهٔ مهمی که در کلیسای

آفریقا اتفاق افتاده بود، برای حلّ به وی رجوع گردید. تفصیل قضیه اینکه: در زمان جفای دیوکلسین، بسیاری از اعضای کلیسا منکر ایمان خود گردیده کتب مقدسهٔ خود را برای سوزاندن می سپردند(1). بعد از این جفا، اختلافی رخ داد که آیا منکرین ایمان، دوباره به کلیسای مسیح پذیرفته شوند یا نه؟ بعضی می خواستند کلیسا کاملا پاك باشد و عقیده داشتند که چون این اشخاص در موقع خطر در عقاید خود استوار نمانده و لغزیدند دیگر شایستگی قبول به کلیسا را ندارند. ولی، برخی دیگر مشتاق بودند که سیاست ملایم تری را پیروی کنند.

شخصی موسوم به سیسیلیان Caecilian اسقف کارتاژ از این قسمت اخیر بوده و بضدّ وی دستهٔ غیور و پرقوّتی به ریاست دناتس Donatus قیام نموده خود را دناتیست خواندند. دناتیستها برای اینکه سیسیلیان را از درجهٔ اسقفی ساقط گردانند کاغذی به قسطنطین نوشته تنقیدات زیادی بضدّ وی ایراد نمودند و از امپراطور خواهش کردند که اسقفان فرانسه این امر را فیصل دهند. چون کاغذ به قسطنطین رسید، هیئتی از اسقفان را به ریاست اسقف روم تعیین نموده فرمان داد تا در این امر کاملا تفحص کرده حقیقت را دریابند. پس از انعقاد مجالس و مشورتهای لازمه، اسقفان مذکور قضیّه را بر له سیسیلیان رأی دادند.

رأی مذکور رضایت دناتیستها را تحصیل ننمود و ازاین جهت قسطنطین تصمیم گرفت که قضیّه را به تمامی کلیساها رجوع نماید. باین مقصود شورائی مخصوص از اسقفها در آرلز Arles جمع آوری نمود (314. م). این شوری نیز سیسیلیان را بی گناه شمرده وی را در اسقفی کارتاژ حق تام بخشید. ولی، دناتیستها باز راضی نشدند و در تحت اسقفی دناتس قضیّه را ترك ننموده بنای شورش را گذاشتند. آن وقت امپراطور به آنها امر نمود که با سایرین موافقت نمایند و صاحب منصبان خود را فرمان داد که در صورت عدم اطاعت، عمارات کلیسائی را از تصرّف ایشان خارج نمایند. این اقدام دولت، دناتیستها را خیلی غضبناك نمود و ایشان به معیّت افواج بیشمار از مردمانی که از اوضاع زندگانی

1- واقعا عجب مسیحیانی بودند!

مکـدّر و دلتنگ بودنـد، در تمامی مملکت سـرگردان و روان شدنـد و بقتل و غارت شـروع نمودند و حتی لشـکریانی را هم که بضدّ ایشان فرستاده می شد، شکست می دادند.

بالاخره دولت مجبور گردید حکم خود را پس گرفت و ایشان را در اطاعت امر وجدان خود آزادی بخشید.

این طایفه عقیده داشـتند که دولت نباید در امور کلیسائی دخالت نماید. و تا مدتی باقی ماندند و بعید نیست که عشق سرشار این اشخاص به آزادی کلیسا، باعث ادامهٔ این فرقه گردید.

نتایـج و خیمهٔ جدائی در کلیسای مسـیح از مسـئلهٔ فوق واضح می گردد. اعتقادات این دو فرقه مطابق بود و هر دو خود را جزو(1) کلیسای عمومی می دانستند. فقط در قضیهٔ تأدیب کلیسائی موافقت نداشتند. اما، وقتی یك دفعه احساسات مردم برانگیخته گردید، نتیجه این شد که همین مختصـر تفـاوت تقریبا باعث انهـدام کلیسای آفریقا گردیـد. اگرچه دناتیسـتها خود را ذی حق می شـمردند، باز خوب نبود که طریق بحث و مجادله را پیش گیرند بلکه، طریقهٔ صحیح آن بود که: صبر به خرج داده تولید فتنه ننمایند.

اولین جـدائی بزرگی که در کلیسـا اتفـاق افتـاد همین بود. قسـطنطین در حـلّ این مسـئله عقل و صبر وافری به خرج داد. او اتحاد کلیسا را بقدری لازم می دانست که در تحصـیل آن حتی قوهٔ جبریه نیز به کار برد. ولی، افسوس که راه اشتباه را پیش گرفت زیرا، باعث تأسف بود که دولت در این مسئلهٔ مذهبی دخالت نماید و سعی کند که فتوای اسقفان کلیسا را با قوهٔ جبریه بقبولاند.

5 - بنای قسطنطنیه

چنـدین سال قسـطنطین در مغرب و همکار وی لیسـینیوس Licinius در مشـرق؛ سـلطنت می کردند. در سال 323. م قسـطنطین بضدّ لیسینیوس لشکر آراسته در بیزانتیم Byzantium وی را شکست داد. پس از این ظفر، تصمیم گرفت پایتخت جدیدی در همان مکان غلبهٔ خود بنا نماید تا از آنجا بتواند بر شرق و غرب حکومت نماید. بنابراین،

1- (جزء) صحیح است.

در سال 330. م شهر مجلّل و باشکوهی ساخت و این شهر بافتخار سازندهٔ آن قسطنطنیّه نامیده شد. اولین شهر مسیحی که در دنیا ساخته شده شهر مذکور است. این شهر اصلا بتکده نداشته و بامر امپراطور نمازخانه های بزرگ و قشنگ در آن ساخته شد.

قصـر قیصـر با عکسهای صلیب و منظره های مقدس دیگر زینت یافت و قسطنطین این شهر را پایتخت خود قرار داده خود و جانشینانش تا سال 1453. م در آنجا سلطنت نمودند.

در سال مذکور قسطنطنیه بتصرف عثمانیها درآمده از دست مسیحیان خارج گردید.

6 - مناقشهٔ آریان Arian -

بمحض اینکه مسئلهٔ دناتیست فیصل یافت، مسئلهٔ دیگری در کلیسا اتفاق افتاد که خیلی بیشتر اهمیت داشت. مباحثات در این نوبت راجع به یك مسـئلهٔ مشـکل علم الهی بود و متـدرجا این مسـئله بقـدری غامض گردیـد که خانواده بضد خانواده و فامیل بضد فامیل قیام نمود و شهرها پر از اغتشاش گردید و بی ترتیبی سراسر امپراطوری را فروگرفت. ما فقط بطور مختصر کیفیت این بحث را در اینجا ذکر می کنیم:

در سال 318. م اسکندر Alexander اسـقف اسـکندریه برای کشیشان خود نطقی ایراد نمود و در نطق خود اهمیت زیادی بر وحدانیت تثلیث اقدس گذارد و باشتباه سابلیانیزم Sabellianism (فصل 8:11) نزدیك گردیـده وجود ازلی اقنوم ثلاثه را در ذات اقدس الهی انکار می نمود. یکی از اعضای مجلس که پرسبیتری موسوم به آریوس Arius بود از گفته های وی تنقید کرد(1) این شخص بلندقامت و زاهد و پرهیزکار و نظر بعلم و زهدش نزد همه محترم بود. ولی، متأسـفانه خودپسـندی دامنگیر وی شده بعزم اینکه شخصیتی از برای خود بدست آورد بنای ضدّیت با اسکندر را گذارد و عقیدهٔ جدیدی از خود برای بیان تثلیث اقدس اختراع نمود.

عقیدهٔ آریوس ازاین قرار بود: خدا از خلقت کاملا جداست. پس، ممکن نیست مسیحی را که به زمین آمده و چون انسان تولد یافته است با خدائی که نمی شود شناخت؛ یکی بشماریم. همان ورطه ای که انسان را از خالق خود جدا می نماید ما بین خدا

1- اسقف مهمل گوئی بوده. ب.

و پسـر وی عیسـی نیز موجود است. پدر، پسر را تولید نمود یعنی پیش از هر چیز پسر از پدر از نیستی خلق گردید. پس، مخلوق است و از ذات خود پدر نیست و بتمام معنی وی را خدا نتوان خواند.

چون در این زمـان عـدهٔ کثیری برای جلب التفات امپراطور به کلیسا داخل می شدنـد، لهـذا، آریوس می خواست مسـئلهٔ تثلیث اقـدس را طوری حل نمایـد که قابل فهم این اشـخاص گردد. وی امیـد داشت که با اظهار تقدّم خلقت مسـیح، عظمت مسـیح را پایدار بدارد، ولی، حاضـر نبود بگوید: مسـیح در ذات با پدر یکیست. این اعتقاد نزدیك به اعتقادیست که اغلب مسـلمین راجع به محمّد داشته می گویند که وی اولین مخلوق خداست.

واضـح است که تعلیم آریوس خیلی اهمیت داشت زیرا، اگر به عقیـدهٔ آریوس خـدا بدین طور از انسان جداست، پس چطور ممکن اسـت انسان را دوست داشته باشد(1) و چگونه انسان می تواند او را دوست بدارد(2) و اگر مسیح نیز یکی از مخلوقات خداوند است، پس چطور می تواند بین خدا و انسان واسطه باشد(3) و پدر را کاملا مکشوف سازد؟(4) چون وی خدای واحد حقیقی نیست چگونه ممکن است آن عبادتی که فقط شایستهٔ درگاه خداوند است نسبت به وی نمود؟(5).

ردّ تعلیم آریوس کـار آسانی نبود زیرا، وی حاضـر بود مسـیح را صورت خـدا و نخست زادهٔ تمامی مخلوقات و یگانه مولود و غیره بدانـد و بعلاوه جلال و بزرگواری مسیح را به هیچ وجه انکار نمی نمود. فقط ذات مسیح را با ذات خدا یکی نمی دانست. در چنین موقعی بر کلیسا لازم بود مصمم شود که چه قسم مسیحی را باید قبول کند: مسیحی که مقامش با خدا یکیست(6)، یا مسیحی که فقط عالی ترین مخلوقات خداست.

7 - شورای نیقیه Nicaea

آریوس نمی توانست عقاید خود را در خود نگاه دارد و با کمال جدّوجهد در انتشار آنان می کوشـید. برای اظهار عقاید خود اشعار معروفی هم گفته معتقدات خود را در آنان گنجانید و عوام را بخواندن آن اشعار تشویق می نمود. در نتیجهٔ این قبیل

1- مهملات است!! ب.

2- مهملات است!! ب.

3- مهملات است!! ب.

4- مهملات است!! ب.

5- مهملات است!! ب.

6- مهملات است!! ب.

اقدامات، عقاید وی بسرعت انتشار یافت. چون اسکندر اسقف، از این وقایع آگاهی یافت مجلسی تشکیل داده با اخذ رأی، آریوس و دو نفر از پیروانش را از کلیسا اخراج نمود(1). چون این خبر به قسطنطین رسید کاغذی به اسکندر و آریوس نوشته آنان را بمصالحه تشویق نمود، ولی، مکتوب وقتی رسید که آتش این مجادله مشتعل و شعلهٔ عداوت افروخته گردیده بود.

قسطنطین مصلحت دید که نمایندگانی از تمام کلیساها خواسته شورائی تشکیل دهد تا این اختلاف بصلح انجامد. چون حکم امپراطور صادر شد تمامی کلیساهای امپراطوری نمایندگان خود را به «نیقیه» که شهری است نزدیك قسطنطنیه فرستادند و قریب سیصد نفر اسقف از نقاط مختلفهٔ امپراطوری روم برای این شوری گرد هم جمع آمدند. گویند اسقفی هم از ایران بنام یوحانس johannes در آن شوری حضور داشته است. علاوه بر اسقفان، اشخاصی دیگر نیز در جلسات برای شهادت حضور داشتند.

این جلسه در ماه ژوئن سال 325. م منعقد گردید و خیلی در بین مسیحیان معروف است، زیرا، نمایندگان از کلیساهای مختلفهٔ امپراطوری روم برای اولین دفعه بگرد هم جمع آمدند. بسیاری از این نمایندگان از قهرمانان کلیسا بودند و حتی داغهای جفای زمان دیوکلسین نیز در بدنهای آنها دیده می شد. گرچه امپراطور هنوز تعمید نگرفته بود، باز در این شوری حاضر (شد) و سمت مدیریت را داشت. قبل از ورود امپراطور بشوری بعضی از اسقفان بضدّ همدیگر تنقیداتی نوشته می خواستند موقع ورود وی به دستش دهند، ولی، خوشبختانه مسئله بدینجا نینجامید، زیرا، چون کاغذها بدست قسطنطین رسید در آتش افکند و نخواست که در کلیسای مسیح اختلافی دیده شود. سپس، شوری رسمی شد و پیش از هر چیز قضیّهٔ تعلیم آریوس برای مصالحه پیش آمد. از حضّار مجلس فقط چند نفری تعالیم آریوس را تأیید می نمودند و چند نفری هم با حرارت مخالفت می کردند. ولی، اکثر حضّار اصلا موضوع این بحث را نفهمیده

1- بدکاری کرده. ب.

منتظر فرصت بودنـد تا مبارزه یك طرفی شود و با آن طرف هم آواز گردیده قضـیّه را خاتمه دهند. ناطق این قسـمت تاریخ نویس معروف به یوسیبیوس Eusebius قیصـریه و دوست قسـطنطین بود. وی پس از تفکرات و تجسّسات لازمه اعتقادنامه ای که به عقیدهٔ وی همه ممکن بود قبول نمایند نوشت و آن را بشوری ارائه داد و اکثر اسقفانی که حاضر بودند آن را قبول کردند. ولی، چند نفری در شوری حاضر بودند که مقصودشان مصالحه نبود بلکه، می خواسـتند حقیقت تعالیم آریوس را تصدیق و یا تکذیب نمایند. عمده ترین شخص این قسمت شمّاس جوانی از اهل اسکندریّه بود که اتاناسیوس Athanasius نام داشت و در بحث مذکور قسمت مهمّی را اشغال نمود و مردم با کمال احترام به وی گوش می دادند. عقاید این جوان با عقاید آریوس تفاوت فاحشی داشت. به عقیدهٔ وی خدا اصلا از دنیا جدائی ندارد بلکه، در کائنات حاضـر است و همه چیز را نگاه می دارد و چون این خدا دید که مردم زیر بار گناه گرفتار گردیده اند بر حال زار آنان رقت آورد و برای نجات ایشان پسـرش را که با پدر یکیست بدنیا فرسـتاد تا جسم بشـری را به خود گرفته بشر را از قید گناه خلاص نماید و با خدا مصالحه دهد(1). اتاناسـیوس با همراهانش در ضمن شوری اصرار زیاد کردند که اعتقاد نامه ای ترتیب داده اشتباه آریوس را در آن اظهار دارند و یگانگی ذات پسر را با ذات پدر نشان دهند. بنابراین، اعتقادنامهٔ ذیل بتوسط شوری مرقوم گردید:

«ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همهٔ چیزهای مرئی و غیر مرئی، و به خداوند واحد عیسـی مسیح پسر خدا، مولود از پـدر، یگانه مولود که از ذات پـدر است، خـدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یك ذات با پدر، بوسیلهٔ او همه چیز وجود یافت، آنچه در آسمان است و آنچه بر زمین است، و او بخاطر ما آدمیان و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شده انسان گردید و زحمت کشید و روز سوّم برخاست و به آسمان صعود کرد و خواهد

1- زهی بدبختی بوده. ب.

آمـد تا زنـدگان و مردگان را داوری نمایـد. و (ایمان داریم) بروح القدس و کلیسای جامع رسولان. و لعنت باد(1) بر کسانی که می گویند زمانی بود که او وجود نـداشت و یا آنکه پیش از آنکه وجود یابد نبود، یا آنکه از نیستی بوجود آمد، و بر کسانی که اقرار می کنند وی از ذات یا جنس دیگری است و یا آنکه پسر خدا خلق شده یا قابل تغییر و تبدیل است».

این اعتقادنامه بعد بسط یافته و آنچه که ما امروزه «اعتقاد نامهٔ نیقیه» می خوانیم همانست.

اعتقادنامـهٔ فوق فورا به امضای تمامی اعضای شوری رسـید ولی فقط آریوس و پنـج نفر از همراهانش آن را امضا ننمودنـد و بدین جهت از طرف امپراطور تبعید گردیدند.

قسـطنطین چون ملاـحظه نمود که این امر بالاـخره خـاتمه یـافت و تقریبا همه به یك رأی در آمدنـد گمان کرد که ظفر بزرگی نصـیب وی گردیده، ولی، برخلاف تصوّراتش این مجادله بطور تازه تری ادامه یافت.

شکی نیست که اتاناسیوس در عقائد خود در شوری گوی سبقت را ربود ولی، اشکال داشت که عقاید وی بزودی کاملا جای عقاید آریوس را بگیرد. مصاحبین آریوس ترك واقعه را ننموده تمهیـداتی بضـدّ اتاناسـیوس(2) که اسـقف اسـکندریه بود ریخته بوسیلهٔ شکایتهای دروغ، قسـطنطین را ترغیب نمودند تا وی را تبعید نماید (336. م). در این وقت امپراطور، آریوس را بمقام خود برگردانیـد ولی آریوس در روز اول خدمت زندگانی را بدرود گفت. قسـطنطین مشـتاق بود و فرض ذمهٔ خود می دانست که بین این دو فرقه را مصالحه دهد. از طرف دیگر مرام کلیسا پیدا کردن حقیقت بود، اما، برای کلیسا و دولت آسان نبود که در انجام این امر با هم کار کنند. تصمیم گرفتن دربارهٔ اعتقاد صحیح و تبعیـد منکرین آن اعتقـاد کـار دولت نبود و دخـالت در این امر نظیر کـاری بود که امپراطوران روم در زمان بت پرستی مردم را بگذرانیـدن قربانی مجبور می ساختند.

1- لعنت بر کسی که زحمات تمام پیغمبران خدا را بر باد داد. ب.

2- شماس سابق اسکندریه.

8 - اواخر عمر قسطنطین

چون شورای «نیقیه» خاتمه یافت، قسطنطین به روم رفت و چون بدانجا رسید بعضی اظهارات تمسخرآمیزی راجع به رسوم و عادات بت پرستی نمود. چون بت پرستی هنوز در روم قوت عظیمی داشت مردم بضد وی برانگیختند و رعایای وی بقدری اهمیت به پسر ارشد وی کریسپس CrisPus نهادند که آتش حسد در قلب قسطنطین مشتعل گردید و او را بیرون فرستاده با زن و برادرزادهٔ خود بقتل رسانید.(1) . بعد از اندك ایامی از کردهٔ خود پشیمان شد و غم و غصه وی را فروگرفت و حتی المقدور زحمت کشید تا این لکهٔ شنیع را از خود پاك کند. بالاخره، چنین می نماید که علاج گناهانش را در مسیح پیدا نمود(2). قسطنطین در سال 337. م تعمید یافت و چیزی نگذشت که زندگانی را وداع گفت.

9 - هلنا در فلسطین

9 - هلنا در فلسطین(3)

مادر قسطنطین هلنا نام داشت و بوسیلهٔ پسرش مسیحیت را قبول نموده بود.

در سال 327. م چون بسن 79 سالگی رسید بعزم دیدن امکنهٔ مقدسه بفلسطین سفر نمود. دویست سال بود که عبادتگاهی برای خدای مشتری بجای هیکل یهود در اورشلیم بنا شده و اسم شهر نیز بتوسط بت پرستان به الیاکاپیتولینا AeliaCaPitolina تغییر یافته بود. امپراطور در این زمان فرمان داد دوباره اسم اصلی شهر را به کار برند و پول فراوان نیز بمادر خود داد تا نمازخانه ای عظیم و قشنگ در اورشلیم بنا نماید.

هلنا نمازخانه ای هم بالای غار بیت لحم جائی که به عقیدهٔ بعضی مسیح تولد یافته بود بنا نمود و نمازخانه ای نیز بر روی کوه زیتون ساخت. بعد خود امپراطور نیز نماز - خانه ای بالای آنجائی که به عقیدهٔ بعضی قبر خالی مسیح بود بنا کرد. نمازخانه ای که مادر قسطنطین، فوق غار بیت لحم بنا نموده، هنوز هم باقیست.

1- عجب بدبختی! ب.

2- مگر آدمکشی توبه دارد! ب.

3- - Helene (تاریخ آلبرماله).

گویند: هلنا صلیبی را که مسیح بر روی آن مصلوب گردید پیدا نموده قسمت بیشتری از آن را در اورشلیم گذارد و اندکی را به قسطنطنیه فرستاد. این همان صلیبی بود که خسرو دوم پادشاه ایران چون اورشلیم را در 614. م تسخیر نمود بایران آورد و بعد در سال 629. م هراکلیوس Heraclius امپراطور روم آن را دوباره از ایرانیان پس گرفت و باورشلیم بازآورد. ولی البته، در اینکه صلیب مسیح سیصد سال مانده و اگر هم مانده چگونه شناخته شده؛ جای تردید باقیست.

10 - خاتمه

البته در بزرگی قسطنطین شك و تردیدی نیست. تصمیم وی بر اینکه: کلیسا را دوست خود گرداند، (و) ساختن شهر قسطنطنیه، و بر پاداشتن «شورای نیقیه» تماما شاهد بر این است که وی سیاستمدار عاقلی بوده است. قسطنطین ریاست کلیسا را به عهدهٔ خود گرفت ولی چون ریاست امور دولتی نیز با وی بود نتوانست کاملا با آئین بت پرستی که از آن خارج شده بود، قطع رابطه نماید.

قسطنطین در راه کلیسا از هیچ گونه مساعدت کوتاهی ننمود ولی با وجود این می توان گفت که شاید بدون معیت وی کلیسا صورت بهتری به خود می گرفت. چون قسطنطین کشیشان را جزو(1) رؤسای دولت خود محسوب نمود بدین طریق تخم جاه طلبی و نخوت و حسادت را در دل ایشان کاشت و از این تخمها کم کم حاصل هولناك رقابت در رتبه و مقام ما بین مسیحیان روئیده شد. از این گذشته چون قسطنطین مسیحیان را مجبور نمود که در فکر و عمل مطابق میل وی باشند ازاین رو تااندازه ای آن آزادی وجدان و مسؤلیت(2) به مسیح را که از ابتدا(3) باعث جلال کلیسای مسیح و متعلق بهر مسیحی بوده، از میان برداشت (رجوع به تاریخ کلیسای قدیم از ص 232-248).

کلیسای قرن چهارم در امپراطوری روم (با اشاره به قرن پنجم)

اشاره

کلیسای این قرن با قرن سابق فرق داشت زیرا، در قرون گذشته، دولت، وجود کلیسا را ضد قانون می دانست و در نابودی آن اهتمام داشت.

1- (جزء) صحیح است.

2- مسئولیت صحیح است.

3- ابتداء صحیح است.

1 - تشکیلات کلیسا

کلیسا هم مانند دولت دارای تشکیلات مفصل بود، ظاهرا تمام اسقفان مساوی بودند ولی در حقیقت اسقفان مراکز بزرگ امپراطوری متدرجا دارای قدرت مخصوص بر کلیساهای اطراف خود شدند. بدین طور اسقفان اسکندریه، انطاکیه، قسطنطنیه، و روم رؤسای کلیسا شدند.

اسقفان سه کلیسای اول موسوم به «پتریارخ»(1) و اسقف روم به «پاپ» یعنی پدر ملقب گردیدند.

تعجبی نیست که پاپ روم متدرجا مقام مخصوصی در کلیسا حائز گردید زیرا پطرس و پولس در روم کشته شدند و این شهر برای سالیان دراز پای تخت امپراطوری مقتدری بود. بعلاوه، کلیسای روم از زمانی که پولس رسالهٔ خود را بدانجا نوشت در تمام دنیای مسیحیت شهرت و اعتبار داشت (رساله به روم 8:1). از طرف دیگر بعضی از اسقفان روم صاحب استعداد مخصوص نیز بودند. ولی، پاپها به ریاست بزرگترین کلیسای دنیا هم قانع نشده کم کم متمایل به تسلط بر کل کلیسای مسیح گردیدند و مدعای خود را از انجیل متی (18:16) گرفته آن را بطور غلط تفسیر نمودند و ادعاء کردند که: چون عیسی مسیح، پطرس را جانشین خود نمود و او اولین اسقف شهر روم بود بنابراین، اسقفان روم بایستی جانشین پطرس بوده در روی زمین بجای خود مسیح بر کلیسا سلطنت نمایند.

لیو Leo که در قرن پنجم، مقام پاپی را حائز و یکی از بزرگترین اشخاص زمان خود بود، با کمال نیرومندی مدعی ریاست بر تمامی کلیسای مسیح شد.

بیشتر از اسقفان مغرب، ادعای او را قبول نمودند ولی، در مشرق پتریارخهای قسطنطنیه و انطاکیه و اسقفان کلیسای ایران از شناسائی ریاست و مقام پاپی وی امتناع

1- - Patriarch - معنی لغوی پتریارخ «پدر، یا مؤسس یك نژاد» است (کتاب اعمال رسولان 8:7). این لقب ابتداء بتمام اسقفان اطلاق می شد و بعدها مخصوص این سه اسقف مهم گردید.

کردند. این امتناع باعث شد که جدائی بین کلیساهای لاتینی زبان مغرب و کلیساهای یونانی(1) و سریانی زبان مشرق(2) پیدا شود.

بالاخره، چون قسطنطنیه و روم در امور سیاسی از هم جدا شدند، کلیسای یونانی زبان هم کاملا از کلیسای روم مجزی گردید. این دو شعبهٔ مهم کلیسای مسیح تا امروزه هم از یکدیگر منفصل اند: یکی کلیسای ارتدکس یونانی GreekOrthodox است که خصوصا در یونان و روسیه منتشر می باشد، و دیگر کلیسای کاتولیك روم RomanCatholic می باشد که اقتدارش بیشتر در اروپا و امریکاست.

این دو کلیسا در اصل عقیده، با یکدیگر موافق بودند ولی، مسئله قدرت عمومی پاپ بالاخره باعث اختلاف آنها گردید(3).

الحال بقرن چهارم برمی گردیم. تشکیلات کلیسا شباهت تامی به تشکیلات دولتی داشت. پتریارخها بر اسقفان نواحی خود اقتدار داشتند. اسقفان بر قصبات کوچك ناحیهٔ خویش مسلط بودند و پرسبیترها و دیکانها و کارکنان دیگر زیردست اسقفان بودند.

گاهی زنان نیز برای مقام دیکانی معین می شدند تا زنان کلیسا را توجه نموده مرضی را پرستاری کنند و در بشارت نیز جدیت نمایند.

بیشتر از کشیشان کلیسا متأهل بودند ولی، متدرجا عقیدهٔ تجرد کشیشان از نکاح، در کلیسا رواج یافت. قبل از زمان قسطنطین اسقفان و پرسبیترها مانند اشخاص دیگر ملبس بودند و گاهی با کدّ یمین معیشت خود را تحصیل می نمودند، ولی، چون امپراطوری روم مسیحی شد مقدار هنگفتی وجه نقد وقف کلیسا شد و برای کارکنان کلیسا مواجب معینی مقرر گردید و همین سبب شد که بعضی مردان نالایق داخل خدمت کلیسا گردند.

اسقفان و دیکانها دارای مقامات مهمی بوده و اغلب در ازای شبانی و معلمی کلیسا چون

1- قسطنطنیه و انطاکیه.

2- ایران.

3- اختلاف برای ریاست بوده! ب.

رؤسای دولتی رفتار می کردند، ولی البته، همیشه بعضی مردان متقی با کمال لیاقت رسولان را متابعت می کردند.

اگرچه این تشکیلات گاهی باعث نخوت و خودپسندی می گردید، باز تولید قدرت عظیمی برای کلیسا نموده آن را قدرت بخشید که در قرنهای آینده که تمدن رو بزوال نهاد، اروپا را از قید هرج و مرج و شورش و اغتشاش رهائی دهد.

2 - نمازخانه ها، عبادات و غیره

در روزهای یکشنبه کتب مقدسه قرائت می شد و دعاء، موعظه و عشای ربانی برقرار بود. در هر یکشنبه گروهی برای شنیدن وعظ جمع می شدند و گاهی هم با زدن دست قدردانی خود را اظهار می داشتند. عشای ربانی مهم ترین عبادت آن مجالس و بگمان بعضی مقصود کشیش در این آئین گذرانیدن قربانی به خداوند بود. آئین مذکور با دعاء و سرودهای بسیار و با کمال احترام اجرا می گردید. تعمید فقط در اعیاد بزرگ داده می شد.

آئین تعمید در آن زمان خیلی مفصل بود، یعنی شخص حاضر به تعمید، شیطان و اعمال وی را ردّ می نمود، ایمان خود را در تثلیث اقدس اظهار می داشت، با روغن تدهین می شد، در حوض تعمید سه دفعه باسم اب و ابن و روح القدس مرتمس می گشت، ثانیا تدهین می گردید و بالاخره با جامهٔ سفید ملبّس شده در عشای ربانی شرکت می جست. در قرن چهارم نگاهداری عید میلاد مسیح در 25 دسامبر در تمام کلیسا مرسوم گردید، اعیاد دیگری نیز معمول شد و روزهای مخصوصی به یادگار شهدای مختلف نگاه داشته می شد.

3 - مناقشات در اعتقادات

در سابق مشاهده نمودیم که چگونه «شورای نیقیه» (325. م) تعالیم آریوس را ردّ نموده عقیدهٔ ازلیت و ابدیت مسیح کلمهٔ خدا را برقرار نمود. بعد از این مناقشه مسئله دیگری پیش آمد که این کلمهٔ ابدی چگونه با بشریت در شخص مسیح توأم گردید. درین موضع سه نظریه پیدا شد:

1 – اپولیناریوس APollinarius معتقد بود که کلمهٔ خدا در عیسی جای روح بشریت را گرفت و نه به یك انسان تمام بلکه، به یك بدن و روح حیوانی هم ملحق شد.

اشتباه این اعتقاد در این بود که کاملیت جنبهٔ بشری مسیح و حقیقت تجسم وی را رد می نمود.

2 – کلیسای انطاکیه تعلیم اپولیناریوس را رد نمود ولی به جنبهٔ بشری مسیح اهمیت مخصوصی گذارد.

3 – کلیسای روم معتقد بود که مسیح شخصیتش مرکّب از دو جنبه یعنی جنبهٔ الهی و جنبهٔ بشری است و هریك از این دو دارای صفات مخصوصهٔ خود هستند. مسئله منظور خیلی اهمیت داشت و علمای الهی کلیسای آن زمان قریب صد سال با حرارت غریبی مباحثه می کردند، ولی، متأسفانه اشتیاق درك حقیقت گاهی در بعضی بحدی بود که روح محبت منظور نمی شد و بعضی از پیشوایان کلیسا با معارضین خود به شدت بدرفتاری می نمودند. چند شوری هم که عمده ترین آنها شورای قسطنطنیه (381. م) و شورای افسس (431. م) و شورای کالسیدون 451) Chalcedon. م) بود، برای حل این مسئله منعقد گردید. امپراطوران نیز در مباحثات شرکت و طرفداری می کردند و بطور مضری سیاست را در تعیین حقیقت مدخلیت می دادند.

بالاـخره، توافق کامل در مسئله فوق حاصل نشد و حتی تا کنون نیز این تفاوت عقیده موجود است. ولی، اکثر مسیحیان با کلیسای روم همرأی گردیده معتقد بودند که عیسی مسیح، هم انسان کامل و هم خدای کامل است و بعبارة اخری در یك شخص دو جنبه بود چنانکه شخصی این مطلب را خوب بیان نموده و گفته است: «از طرفی سهل است خداوند خود را انسان فقط بدانیم و در هیچ کیفیت مهمی از موسی و سقراط و کنفوسیوس متفاوت ندانیم، و از طرف دیگر آسان است تصور کنیم که وی در بدن بشری خود دارای روح الهی بوده کاملاـ از ضعف و نواقص بشری خالی و از جهل و نادانی و آزمایش مبرا بود. آنچه مشکل است، قبول کردن تعلیم انجیل است که وی مالك یك روح بشری و همهٔ پابستگی های لازمهٔ آن می باشد و در عین حال این روح با پری الوهیت متصل است. این معما فوق ادراك بشری است ولی، احتیاج انسان

را رفع می کند. این را سرّی می دانیم که گرچه فهم انسانی قابل درك آن نیست، باز برای نجات بشر لازم و ضرور است»(1).

4 - رسوم بت پرستی در کلیسا

در قرن چهارم بسیاری از بت پرستان داخل کلیسا گردیدند. گرچه اکثر آنها آرزو داشتند مسیحیان حقیقی باشند، باز بعضی از صمیم قلب ایمان نیاورده بلکه، فقط برای نفع یا شهرت شخصی به مسیحیّت متوجه می گردیدند. این اشخاص بعضی موهومات و رسوم و اعتقادات بت پرستی سابق خود را نیز با خود همراه آورده مسیحیت خود را با آن رسوم و عقاید ملبس ساختند. مثلا، بجای آنکه الههٔ زمان بت پرستی خود را عبادت نمایند، به عبادت مریم باکره(2) پرداختند و بجای آنکه برای زیارت بتخانه ها بروند به زیارت قبور شهدای مسیحی کوچ می نمودند و درخت، کوه و جاهائی را که سابقا در بت پرستی مقدس می شمردند؛ در مسیحیت نیز عبادت می کردند. بعضی هم معتقد شدند که با داشتن شکل صلیب می توانند خویشتن را از شرارت ارواح پلید مصون و ایمن بدارند و نیز مثل زمان بت پرستی قدیم خود جلو در نمازخانه ها و زیارتگاههای مقدسه حیوانات را قربانی می نمودند. گرچه تمامی این رسوم ظاهرا جزو(3) عبادت مسیحیان بود، باز با رسوم قدیمهٔ بت پرستی مطابقت تام داشت.

البته، عموم افراد کلیسا دچار این قبیل موهومات نبودند. اشخاصی که پیش از دخول این بت پرستان تقدّس و ایمان بی آلایشی داشتند باز مثل سابق از صمیم قلب خدا را خدمت می کردند، نهایت فرقی که کرد این بود که دایرهٔ کلیسا توسعه یافت و قسمتی از آنچه پیش خارج از کلیسا بود جزو(4) کلیسا گردید.

وعاظ مسیحی بضد این عقاید باطل پیوسته موعظه می نمودند ولی عقیدهٔ عمومی بقدری قوی بود که غلبهٔ برآن اشکال داشت.

5 - رهبانیت

بعضی از شاگردان حقیقی عیسی مسیح برای آنکه بیشتر بر گناه غالب آیند

1- عجب سر غلطی است! ب.

2- بکر صحیح است.

3- (جزء) صحیح است.

4- (جزء) صحیح است.

لازم دیدنـد که خود را در تحت تأدیب آورنـد. پولس می نویسد: «تن خود را زبون می سازم و آن را در بندگی می دارم» (رسالهٔ اول قرنتیان 27:9). باز به تیموتائوس چنین مرقوم می دارد: «چون سپاهی نیکوی مسیح در تحمل زحمات شریك باش» (رسالهٔ دوم تیموتائوس 3:2). مسیحیان غیور در زمان جفا فرصت عظیمی برای انجام اعمال دلیرانه داشتند و خطرهای جانی، فرصت ریاضت و تأدیب نفس را به آنان می بخشـید. اما، چون جفا منقطع گردید و مسیحیت معمول شد، بسیاری از مسیحیان مشتاق گردیدند که به واسطهٔ انجام کار دشواری خداوند را خدمت نمایند. چون این اشـخاص از حب دنیا که در کلیسای آن زمان موجود بود اجتناب داشـتند، به یك زندگانی ساده و سـخت تری مایل گردیدند. یکی از این اشخاص آنتنی ANTHONY نام داشت و از اهل مصر بود. این شخص ملك خود را از دست داده اکثر اوقات عمر طویل خود را که به 105 سال رسـید با فقر در بیابان گذرانید و مشغول دعا و روزه و مقاومت با ابلیس بود. طرز زندگانی وی اثر غریبی در مسـیحیان مصـر بخشـید و جماعات بسـیاری برای ملاقات وی به بیابان رفتنـد و عـدهٔ زیادی دنیا را ترك گفته در این زهد با وی شـرکت جستند. این راهبین متعصب تحمل بیابان خشك و هوای گرم را نموده تا حدی مشقات بی نتیجه می کشیدند.

این زاهدان در ابتدا به تنهائی زیست می کردند ولی متدرجا تشکیل هیئتی داده اجماعا در تحت ریاست راهب بزرگی درآمدند.

این اجتمـاع بـا زنـدگانی انفرادی تفـاوت بزرگی داشت زیراکه، نه فقـط فرصت تأدیب نفس و دعا بـدیشان می داد، بلکه، مجال تحصـیل و خدمت بنوع را نیز به آنها می بخشـید. اولین کسی که تنظیماتی در جماعات راهبین داد یك نفر مصری بود که پاکومیوس Pachomius نام داشت و در موقع اشتغال در خدمت نظام بمسیح هدایت شد. پاکومیوس در سال 325. م بر روی جزیره ای در رود نیل هیئتی تشکیل داد که تا موقع رحلتش عدهٔ همراهانش به سه هزار نفر رسـید. این راهبین علاوه بر رسـیدگی به امورات روحانی مشغول فلاحت و قایق سازی و سبدبافی و غیره نیز گردیده

بدین طور، هم متحمل مخارج خود می شدند و هم از برای دستگیری فقراء تحصیل پول می نمودند.

پـاکومیوس برای زنـان تـارك دنیا نیز صومعه ای تأسـیس نمود و زنان بسـیار داخل رهبانیت شدنـد و در جای مخصوص خود دور از مردان زیست می نمودند.

بازیل Basil اسـقف قیصـریه در آسـیای صـغیر برای ادارهٔ این صومعه ها قوانین مرتب تری تنظیم نمود و گویند پیش از رحلتش در حدود هشـتاد هزار راهب، نظامات وی را قبول نمودند. تحصـیل، دعا و عمل یدی جزو(1) پروگرام روزانـهٔ این رهبانان بود. بدین طور صومعه ها محل تدریس و تبشیر گردید و معلمین و مبشرین و امرای کلیسا در این دیرها تربیت می یافتند.

کم کم رهبـانیت در سرتاسـر دنیـای مسـیحیت انتشـار یافت و در قرون وسـطی که هیـچ دولت قابلی وجود نـداشت و اغتشاش در هرجا حکمفرما بود، این دیرها قلاع محکم کلیسا و مرکز دانش و زهـد گردیـد. گرچه بعضـی از عقاید ایشان از قبیل تجرد، فقر، عزلت و خاصـه اطاعت صرفی که برئیس خود داشتند؛ امروزه مقبول نیست.

6 - بشارت

کلیسای قرن چهارم حرارت مخصوصی برای بشارت انجیل داشت. در حدود و اطراف امپراطوری روم نیز مبشّرین انجیل با کمال جدیّت و همّت مشغول خدمت شدند.

اولفیلاس Ulfilas مبشّر گت ها Goths یکی از مشـهورترین مبشّرین قدیم است. گت ها مردمان بربری و عظیم الجثّه بودند که از شمال بحر اسود کوچ نموده متـدرجا وارد امپراطوری روم گردیدنـد و بالاخره در 410. م شـهر روم را نیز تسخیر نمودند. ولی، در نتیجهٔ زحمات اولفیلاس که قریب چهل سال در بین آنها کار می کرد، این گت ها پیش از تصرّف روم مسیحی بودند.

در همین زمان انجیل بطور غریبی در حبشه نیز انتشار یافت. مأمورینی که برای

1- (جزء) صحیح است.

امور تجارتی بهندوستان فرستاده شده بودند، در موقع مراجعت از حبشه تماما مقتول گردیدند و فقط دو جوان مسیحی زنده ماندند. این دو جوان در پایتخت حبشه که اکسوم Axum نام داشت بحضور پادشاه رسیدند و پادشاه مقام مهمّی بهر یك از ایشان واگذار نمود. این دو جوان از مقام خود استفاده نموده بعضی را بدور خود جمع کردند و مژدهٔ انجیل را بدیشان دادند، و عدّه ای از شنوندگان مسیحیت را قبول کردند. بعد از چندی چون این دو جوان اجازه یافتند که بوطن خود مراجعت نمایند، یکی از ایشان که فرومنتیوس Frumentius نام داشت به اسکندریّه رفته اتاناسیوس Athanasius اسقف (نامش قبلا گذشت) را از تأسیس کلیسای حبشه آگاه ساخت.

اتاناسیوس، خود فرومنتیوس را با اسقفی کلیسای شهر اکسوم تعیین کرد و وی را بدان طرف اعزام داشت. در نتیجهٔ زحمات این جوان، مسیحیت در آنجا پیشرفت زیادی نمود و بعد تمام کتاب مقدّس بزبان حبشی ترجمه گردید.

کلیسای قدیم حبشه که نتیجه زحمات این جوان است تا امروز هم باقی می باشد.

بعضی از رفقای حضرت محمّد چون در مکه جفا دیدند به مسیحیان حبشه پناه بردند(1).

کلیسا در ایران از زمان تأسیس تا قرن پنجم

اشاره

از زمان مسیح تا زمان استیلاء اعراب حدود شرقی امپراطوری روم معمولا نزدیك نهر فرات بود و سلطنت ایران از سر حد شرقی امپراطوری روم شروع شده تا رود جیحون و گاهی هم تا آن طرف امتداد داشت (تاریخ کلیسای قدیم ص 267).

تاریخی در دست نداریم که تفصیل ظهور مسیحیت در ایران را بدانیم (تاریخ کلیسای قدیم ص 269).

1 - کلیسا در ایران

کلیسا در ایران رو بتوسعه گذارد ولی مغان زردشتی خیلی بر ضد مسیحیان اقدام می کردند و همین اشخاص، شمشون اسقف آربل Arbela را در سال 123 میلادی کشتند و این اولین شهید تاریخ مسیحیت در ایران است. و چون موبدان زردشتی

1- از: کلیسای قرن چهارم تا اینجا، از ص 249 تا 263 تاریخ کلیسای قدیم به خلاصه نقل شده.

این طور سختگیری می نمودند فقط عدهٔ قلیلی از زردشتیان از مسیحیت استقبال کردند و اغلب ایمان آوردندگان از بت پرستان بودند(1) (تاریخ کلیسای قدیم ص 270).

2 - ابتدای سلطنت سلسلهٔ ساسانیان

در سال 226 میلادی، اردشیر، دین زردشت را دین رسمی و دولتی خود ساخت و غیر از آتشکده های زردشتی جمیع معابد دیگر را بست.

در سال 240 میلادی، شاپور اول که شخصی نیرومند و توانا بود جانشین اردشیر شد و این پادشاه در مدت سلطنت سی سالهٔ خود مشغول جنگ با روم بود تا بالاخره در سال 260 میلادی بر والرین Valerian امپراطور روم غلبه یافته او را اسیر نمود و شهرهای بین النهرین و سوریه را غارت کرده سوزانید و جمیع سکنهٔ این بلاد را یا قتل عام نمود یا هزار هزار بخوزستان آورد و در جندیشاپور که مخصوص ایشان ساخته بود سکنی داد. بسیاری از این اسراء، مسیحی بودند و کلیسای ایران را تقویت داده آن را با کلیسای امپراطوری روم بطور مخصوصی متحد ساختند.

در زمان سلطنت شاپور اول «مانی نقاش» در ایران ظهور نمود و شالودهٔ دین جدیدی را ریخت. گرچه شاپور مانند پدرش زردشتی غیوری بود، ولی، گویا بقدری سرگرم جنگ با رومیان بود که نتوانست علیه مسیحیان مملکت خود اقدامی نماید.

مع هذا به واسطهٔ وضع قوانینی که غیر زردشتیان را محدود می کرد ترقی کلیسا بتأخیر افتاد.

چیزی نگذشت که در زمان سلطنت بهرام اول (272-275 میلادی) جفائی به غایت سخت در ایران شروع شد و بسیاری از پیروان مسیح و مانی بقتل رسیدند (تاریخ کلیسای قدیم ص 271).

3 - مسیحی شدن ارمنستان (سال 300 میلادی)

در قرن سوم و چهارم گاهی ارمنستان متعلق به روم و زمانی متعلق به ایران می شد.

1- تاریخ کلیسای قدیم در ص 269-271 اشتباهاتی کرده و اغراضی راجع بسلاطین ایران به کار برده است که از تفصیل آن خودداری می کنم.

در زمان سلطنت شاپور اول ارمنستان به ایران تعلق داشت ولی در سال 286 میلادی تیرداد Tirdates با کومك رومیان، ارامنه را بضد ایرانیان برانگیخته خود را پادشاه ساخت و ارمنستان را از متصرفات روم گردانید.

این پادشاه که در ابتداء با مسیحیان جفا می کرد، نزدیك به سال 300 میلادی خودش بتوسط گریگر Gregory-The-Illuminator که رسول مشهور ارمنستان و معروف به «نوربخش» بود مسیحیت را قبول کرد و اولین پادشاهی است که به مسیح ایمان آورد.

ظاهرا تیرداد چندان فهم و معرفتی از حقیقت مسیحیت نداشت، زیرا، بمحض اینکه مسیحی شد تمام اهالی ارمنستان را با زور شمشیر بقبول این مذهب مجبور نمود و این اولین دفعه ای بود که برای انتشار مسیحیت شمشیر برداشته شد. ارمنستان رسما مملکت مسیحی شد و گریگر اسقف اعظم ارمنستان گردید. بعد از چندی کتاب مقدس هم بزبان ارمنی ترجمه شد و ارامنه در مسیحیت بسیار غیور شدند. تاکنون بالغ بر 1600 سال است که ارامنه در برابر زردشتیان و اعراب و عثمانیها استقامت کرده اند(1) (تاریخ کلیسای قدیم ص 272).

بعد از انقضای سلطنت شاپور اول 6 پادشاه پی درپی روی هم 38 سال سلطنت کردند، و راجع به پیشرفت مسیحیت در این زمان چندان خبری در دست نیست.

مسیحیت در مدائن Ctesiphon پای تخت ایران کمتر از سایر نقاط منتشر شد. کلیسای مدائن خیلی کوچك بود و اسقف مخصوص نداشت و در سال 280 شخصی بنام «پاپا» بسمت اسقفی کلیسای آنجا تعیین شد و وی پس از جار و جنجال با بعضی اسقف های روم که او را معزول کردند نظر به طرف داری بعض اسقفان دیگر بر سر کار خود تثبیت شد و ازین زمان ببعد اسقف مدائن که موسوم به کاتولیکوس Catholicos (جاثلیق) بود رأس کل کلیسای ایران گردید (تاریخ کلیسای قدیم ص 273).

4 - سال 309-379 میلادی

در سال 309 میلادی شاپور دوم که یکی از مشهورترین پادشاهان ساسانی است

1- اسم شیرین ارمنستانی همسر خسرو را در فرهنگ همین مباحث به بینید.

به سلطنت رسید و مدت 70 سال پادشاهی نمود.

در اوایل سلطنت شاپور اتفاقی افتاد که موقعیت مسیحیان را کاملا تغییر داد.

در سال 312 میلادی قسطنطین امپراطور روم مسیحی شد و مسیحیت را دین رسمی امپراطوری خود گردانید و مقام اسقفان را خیلی بلند نمود به طوری که هرگاه به جنگ می رفت کشیشان مسیحی را با خود می برد تا برای ظفر یافتنش دعا کنند.

شاهنشاه ایران که همیشه روم را دشمن طبیعی خود می دانست بمحض اینکه قسطنطین مسیحی شد، مسیحیت را نیز دشمن سلطنت خود دانست، فوری بعد از مردن قسطنطین در سال 338 میلادی جنگی بین روم و ایران شروع شد و شاپور لشکر به بین النهرین کشید و 25 سال جنگ ادامه یافت و آخر کار شاپور مظفر شد و در سال 363 میلادی با امپراطور روم صلح کرد. دولت روم پنج ایالت بین النهرین و شهر عمدهٔ نصیبین (1 Nisibis) را که مدت 200 سال مالك بود به ایران واگذار نمود. در اثر این ظفر، قدرت ایران در قسمت غربی آسیا بدرجات بیشتر از روم گردید، و در نتیجه، مسیحیان مورد فشار و اضطهاد قرار گرفتند. و بالاخره در سال 379 میلادی شاپور وفات کرد و با مرگ وی جفای مسیحیان بانتهاء رسید (تاریخ کلیسای قدیم از ص 273-281).

5 - دورهٔ آزادی سال 379-399 میلادی

سلاطینی که بعد از شاپور به سلطنت رسیدند اغلب بی کفایت و ضعیف بودند و جنگ با روم را نیز تجدید نمودند، مسیحیان در زمان این سلاطین نسبت به سابق آزادتر بودند ولی، باز کلیسای ایران هنوز از طرف دولت به رسمیت شناخته نمی شد.

<سال 399 میلادی> در سال 399 میلادی یزدگرد اول بر سریر سلطنت نشست. وی در اوایل سلطنت خود نسبت به مسیحیان مهربان بود تا آنجا که امیدوار بودند خودش هم تعمید یافته مسیحی شود ضمنا زردشتیان را جفا رسانید و از خود متنفر ساخت. اسقفی «ماروتا» Marutha نام اغلب بسمت ایلچیگری از طرف امپراطور روم به ایران فرستاده

1- تلفظ عربی آن را در فرهنگ همین مباحث به بینید.

می شـد، این شـخص علاـوه بر مقـام روحانی طبیب هم بود و یزدگرد را از مرضـی معالجه کرد و او را فوق العاده از خود ممنون ساخت. ماروتـا از فرصت اسـتفاده کرد و دو اسـتدعاء از پادشـاه کرد: یکی اینکه فرمان آزادی کلیسای ایران اعلام گردد، دیگر اینکه اجازهٔ تشـکیل شورائی برای تنظیم امور کلیسائی داده شود، و هر دو اجابت شد.

<سال 409 میلادی> در سال 409 میلادی فرمان آزادی عموم مسـیحیان ایرانی صادر گردیـد و رخصت یافتند که نمازخانه های منهدم شده را تجدید کنند و این اولین باری است که کلیسای ایران به رسـمیت شناخته شد ولی، باز اجازهٔ بشارت و ساختن نمازخانه های جدید نیافتنـد و مسـیحیان گمـان بردنـد که این فرمـان همان اختیارات را می دهـد که فرمان «میلان» به کومك قسـطنطین (313 میلادی) برای مسیحیان امپراطوری روم نموده بود.

<سال 410 میلاـدی> در سال 410 میلاـدی بـا موافقت پادشاه، شورای اسـقفان در مـدائن تشـکیل و قوانین مصوبه این بود که برای هر شهری یك اسـقف کافی است و برای تعیین هر اسقفی اقلا دست گزاری سه اسقف لازم است و عموم مسیحیان ایران اعیاد مهمه را از قبیل عید میلاد و عید قیام در مواقع معینی موظفند که نگاه دارند و روی این آزادی، بسیاری داخل کلیسا شدند.

ابتـداء، انجیل بزبان سـریانی که زبان ادسا و آربل باشد در ایران موعظه می شد و بااینکه بسـیاری از سـکنهٔ بین النهرین و ایران پهلوی زبان بودند همان زبان سـریانی رسـما در کلیساهای ایران معمول گردید و لیکن، کتب و سـرودهای بسـیاری برای مسـیحیان ایران بزبان پهلوی نوشته شد. ولی، کتاب مقدس هرگز بزبان پهلوی ترجمه نگردید.

مخالفین عمدهٔ مسیحیان، یهودیان و زردشتیان بودند و مباحثه می کردند.

طریقهٔ مباحثهٔ با زردشتیان از قرار ذیل بود:

مسیحی: تو که مخلوق جاندار هستی چرا مخلوقات بی جان را می پرستی؟ زردشتی: اما خورشید زنده است و به همه زندگی می بخشد، آتش هم زنده است چونکه هرچه را وجود دارد می سوزاند.

مسیحی: آتش زنده نیست زیرا باران مختصر آن را خاموش می کند، خورشید هم زنده نیست زیرا در شب غائب می شود. و ما مخلوقات را پرستش نمی کنیم بلکه، خدائی را پرستش می کنیم که خورشید و آتش و زمین و دریا و هرچه در آسمانهاست؛ آفریده است.

زردشتی: ولی، شما شخص مرده ای را که بر روی صلیب جان داد عبادت می کنید، شما می گوئید که همین شخص مصلوب شده، خداست.

آن وقت مسیحی شروع نموده اسرار تجسم خدا و مغفرت و شفاعت گناهان را بیان می نمود و سعی می کرد تا طرف مقابل را به مسیح بقبولاند(1). اگرچه هر زردشتی که مسیحیت را قبول می کرد خود را با خطر جان مواجه می ساخت باز بعضی از مسیحیان متنفذ ایرانی از زردشتیان بودند (از دورهٔ آزادی تا اینجا به خلاصه از تاریخ کلیسای قدیم ص 281-287 نقل شده).

کلیسای ایران در قرن پنجم

اشاره

<سال 420 میلادی> نظر به جسارت خود مسیحیان، مساعدتهای یزدگرد بزودی خاتمه یافت زیرا، کشیشی «هاشو» Hashu نام از شهر هرمزد اردشیر در خوزستان، یکی از آتشکده های بزرگ زردشتیان را که نزدیك کلیسائی بود منهدم ساخت. و زردشتیان را بغضب آورد و مرافعهٔ خود را بشاه رجوع نمودند. یزدگرد امر کرد که هاشو دوباره آتشکده را بسازد و در صورت تخلف تمام مسیحیان را جفا و آزار خواهد رسانید.

و لیکن، هاشو فرمان پادشاه را اطاعت ننمود و فوری بقتل رسید.

یزدگرد در سال 420 میلادی در اثر لگد اسبی وفات کرد و پسرش بهرام گور بتصویب مغان بجای پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود.

1- این جوابهای مسیحی مهملات است. ب.

<سال 420-422 میلادی> بهرام پنجم بمحض جلوس بر تخت سلطنت، مغان را برای جفای مسیحیان اقتدار تام بخشید و مغان هم نمازخانه های مسیحیان را منهدم ساختند و در آزار مسیحیان کوشیدند.

بسیاری از مسیحیان از سر حد ایران خارج شده به مملکت روم پناه بردند. بهرام فورا تسلیم فراریان را از امپراطور روم خواست ولی، امپراطور امتناع کرد و بلافاصله جنگ بین دو دولت تجدید شد.

در سال 422 میلادی جنگ بین دو دولت ایران و روم خاتمه یافت یعنی روم مظفر شد و در عهدنامه قید شد که دولت ایران آزادی عقیده به مسیحیان بدهد و امپراطوری روم زردشتیان را در عقیده آزاد گرداند.

<سال 424 میلادی> در سال 421 میلادی «دادیشوع» DadIshu بمقام کاتولیکوس رسید، و در انتخاب او اختلافات زیاد پیدا شد، بعدها دشمنان دادیشوع او را به دوستی با دولت روم متهم ساختند و پادشاه فرمان داد تا او را تازیانه زده به زندان افکندند، و پس از مصالحهٔ ایران و روم دادیشوع آزاد شد و مدتی عزلت گزید و سپس به تقاضای اسقفان در سال 424 میلادی شورائی از اسقفان در قصبهٔ کوچك «مار کبتای اعراب» Mar-kobta-Of-the-Arabs تشکیل داد، و در این شوری دو أمر مهم بتصویب رسید: یکی اینکه کلیسای ایران به هیچ وجه در تحت تسلط کلیسای روم نباشد، و دیگر اینکه کاتولیکوس دارای قدرت زیادی شود که تمام مسیحیان ایرانی کاملا از او اطاعت نمایند. از این زمان ببعد کاتولیکوس «پتریارخ» نیز نامیده می شد.

<سال 446 میلادی> از زمان انعقاد شورای سال 424 تا سال 446 میلادی کلیسای ایران در صلح و آرامش بود. یزدگرد دوم که در این زمان به سلطنت رسید ابتداء نسبت به مسیحیان با مهربانی رفتار می کرد ولی، چیزی نگذشت که التفات وی تبدیل به تنفر شد و مسیحیان

با جفای سـختی دست به گریبان شدند و این جفا در کرکوك که شـهری است نزدیك موصل از همه جا سـخت تر بود و چند روز پی درپی مسیحیان ایرانی را بر روی تپهٔ پشت شهر می کشتند.

<سال 450-486 میلادی> یزدگرد بقتل عام مسـیحیان مملکت خود قانع نگردید و مصـمم شد که مسـیحیت را از صـفحهٔ ارمنستان نیز محو کرده آئین زردشت را در آنجا اسـتوار نمایـد، زیرا، تصور می کرد که اگر ارمنسـتان مسـیحی باشد بجای حمایت از ایران، با روم طرح دوستی خواهد ریخت.

چون تهدیـدات مختلفه سودمنـد نیفتـاد جنـگ با ارمنسـتان در سال 450 میلاـدی شـروع گردیـد. ایرانیان با کومك زردشتیان ارمنسـتان، مسـیحیان آن سـرزمین را در جنگ بزرگی شکست دادند و بسیاری از متنفذین مسیحی را کشتند و نیز عده ای از اسقفان را به اسیری بایران آورده بقتل رسانیدند.

ارامنهٔ مسـیحی بسـیاری به سـرحدات روم فرار کردند ولی، بیشتر آنها که باقی مانده بودند بضرب شمشیر مجبور بقبول دین زردشت شدند. چند سالی مسـیحیت تقریبا از صـفحهٔ ارمنستان محو گردید. ولی، در سال 481 میلادی مسـیحیان ارمنستان انقلاب نموده سر از اطاعت ایرانیان پیچیدند. در مصالحه ای که بعد با ایران بسـته شد قید گردید که تمام آتشـکده های ارمنسـتان خراب گردد و ارامنه کاملا در اختیار مسیحیت آزاد باشند، به این طور دوباره مسیحیت دین رسمی ارمنستان گردید و کلیساها باز شد.

نسطوری شدن کلیسای ایران قریب سال 484 میلادی ببعد

در شهر ادسا Edessa مدرسهٔ مشـهوری برای تأسـیس علم الهی تأسـیس شد. این شـهر در خاك روم بود ولی شاگردان بسیاری از ایران به آنجا می رفتند و به این وسیله کلیساهای سریانی زبان مشرق را با کلیساهای یونانی زبان مغرب، در عقاید؛ مربوط می ساختند.

بسیاری از ایرانیانی که در آنجا تحصیل می کردند چون بوطن خود برمی گشتند

از اسقفان مشهور کلیسا می گردیدند و بتعلیم اعتقاداتی که در ادسا تحصیل نموده بودند می پرداختند.

یکی از اعتقادات مهم مدرسهٔ ادسا انفصال مطلق بین جنبهٔ بشری و جنبهٔ الهی شخص مسیح بود. معتقدین باین عقیده بقدری با افراط، اهمیت به حقیقت جنبهٔ بشری مسیح می دادند که اشتباها آن را از جنبهٔ الهی جدا دانستند و خطر آن می رفت که به عقیدهٔ ایشان مسیح دو شخصیت علی حده داشته باشد، یعنی تعلیم می دادند که کلمهٔ الهی به مردی عیسی نام ملحق گردید.

تعلیم دهندهٔ این اعتقاد نسطوریوس Nestorius ساکن قسطنطنیه بود و بدین سبب عقیدهٔ او به نسطوریت Nestorianism موسوم گردید.

اسقفان شورای أفسس در سال 431 میلادی وی را محکوم نموده گفتند که:

کلمهٔ خدا کاملا در رحم مریم با جنبهٔ بشری متحد گردید و فقط یك شخصیت از آن پیدا شد، این عقیده در کلیساهای مغرب بیشتر رواج داشت، ولی، در ادسا با وجود تصمیم شورای أفسس با کمال جدّیت نسطوریت تعلیم داده می شد. بالاخره، در سال 457 میلادی شورشی بضد نسطوریان برپاشد و بسیاری از ساکنین مسیحی ادسا به ایران کوچ کرده زمینهٔ جدیدی برای انتشار عقیدهٔ خود یافتند.

در این موقع شخصی باسم بارسما Barsoma که دارای استعداد زیاد ولی قدوسیت کمی بود اسقف نصیبین شد و طرف التفات فیروز پادشاه واقع گردید.

روزی به فیروز چنین گفت: «اگر می خواهید رعایای مسیحی شما حقیقتا بشما بستگی داشته باشند، بمن اجازه دهید تا همهٔ آنها را نسطوری گردانم. بدین قسم از کلیسای امپراطوری روم که از نسطوریان متنفرند جدا می شوند و من بعد رعایای امین و باوفای شاه خواهند بود».

فیروز این أمر را تصویب نمود و بارسما با یك دسته از لشکریان پادشاه عازم سفر شد تا تمامی کلیساها را دیده آنها را نسطوری گرداند.

بسیاری از مسیحیان ایران موضوع نسطوریت را نفهمیده بقبول آن مبادرت

جستند و دیگران هم که استقامت ورزیدند، با قوای نظامی بقبول آن مجبور شدند.

بدین طور نسطوریت اعتقاد رسمی کلیسای ایران گردید و جدائی بین کلیساهای مشرق و مغرب که در شورای دادیشوع سال 424 میلادی شروع شده بود به درجهٔ کمال رسید.

تاریخ کلیسای قدیم می نویسد: «این روز برای کلیسا روز اندوه آوری بود که پادشاه زردشتی را مجاز نماید تا اعتقاد نامهٔ کلیسا را تعیین کند».

بجای بارسما که خیلی مشتاق مقام کاتولیکوس بود، «آقاق» حائز مقام کاتولیکوس شد و در سال 486 میلادی آقاق شورائی از اسقفان تشکیل داد و بارسما در آن حاضر نشد ولی بعدا با آقاق صلح کرد. یکی از تصمیمات این شوری که جالب توجه است این بود که ازدواج را برای تمام کشیشان کلیسا مجاز نمود و بارسما هم مانند بسیاری از کشیشان متأهل گردید.

تقریبا در همین زمان اتفاقی روی داد که کلیسای ایران را از کلیسای روم بیشتر جدا کرد. مدرسهٔ ادسا که اعتقادات کلیسای مشرق و مغرب را بهم مربوط می ساخت در سال 489 میلادی برای تعلیم دادن عقاید نسطوری از طرف امپراطور روم بسته شد. معلمین و شاگردان این مدرسه به نصیبین آمدند و بارسما در آنجا از آنها نگاهداری نمود و در نصیبین مدرسهٔ دیگری تأسیس کرد که از مدرسهٔ ادسا هم شهرتش بیشتر گردید و در این مدرسه پس از دیدن دورهٔ سه ساله برای تعلیم و موعظه بتمام نقاط ایران می رفتند.

تأسیس این مدرسه بزرگترین خدمتی بود که بارسما به کلیسای ایران نمود زیرا، بیشتر اسقفان و پیشوایان کلیسا در سالهای بعد، از محصلین مدرسهٔ نصیبین بودند، و چون این اسقفان برای خدمت بشارت بیرون می رفتند نسطوریت را در ایران بمراتب بیشتر از پیش انتشار می دادند (از قرن پنجم تا اینجا به خلاصه از تاریخ کلیسای قدیم ص 288-301).

کلیسای ایران در قرن ششم

1 - مزدك

موضوع مزدك جداگانه نوشته شده.

ص: 737

2 - مارابا MarAba -

در زمان قباد، مسیحیان ایمن بودند. مغان بقدری سرگرم جنگ و جدال با مزدکیان بودند که دیگر فرصت پرداختن به مسیحیان را نداشتند. و لیکن، اتفاقات اسفناك در داخلهٔ کلیسا روی داد. یعنی قریب به سی سال دو نفر، مدعی و رقیب مقام کاتولیکوس بودند و هریك اسقفانی را برای کلیساها دست گزاری می نمود، در نتیجه، اغتشاش سختی به میان آمد و بالاخره شخص لایقی پیدا شد که کلیسا را از این مهلکه بیرون آورد و این شخص «مارابا» نام داشت و در سال 540 میلادی بمقام کاتولیکوس انتخاب گردید. مارابا عضو یك فامیل معروف زردشتی و در جزء مغان بوده و نایب الحکومهٔ ایالت بیت ارمای BeitAramai بوده است. از جمله وادار کرد تمام کشیشانی که بضد قانون کلیسای آن روز عروسی نموده بودند (یعنی مثل زردشتیان آن زمان با زن پدر یا عمه یا خواهر و یا دختر خود و غیره ازدواج نموده بودند) زنان غیر مشروع خود را ترك کنند. در همان سال که مارابا، کاتولیکوس شد جنگ بین ایران و روم هم پس از شصت سال دوباره شروع گردید. انوشیروان لشکر به سوریه کشید و انطاکیه را که دولتمندترین و قشنگ ترین شهر شرق نزدیك بود گرفته تمامی آن را سوزانید و گروهی از سکنهٔ آنجا را بایران آورده انطاکیهٔ جدیدی در نزدیکی مدائن بناء نمود.

با وجود انفصال کلیسای ایران از روم باز بمحض شروع جنگ بین ایران و روم مغان دوباره بخراب کردن نمازخانه ها پرداختند و زردشتیانی را که مسیحی شده بودند بقتل رسانیدند.

این جفا پنج سال ادامه داشت و بالاخره در سال 545 میلادی که دولتین ایران و روم مصالحه نمودند؛ خاتمه یافت.

مارابا، هنگامی که پادشاه برای جنگ از مدائن خارج بود، بدستور رئیس مغان توقیف و استنطاق شد که چرا دین زردشت را ترك گفته و پیشوای مسیحیان شده و زردشتیان را به مسیحیت می کشد و بدین زردشت در موضوع ازدواج توهین وارد آورده،

و تقاضای هلاکت او را از شاه نمودند تا بالاخره تبعید شد و پس از چند سال آزاد گردید و باز گرفتاری دیگری برای او پیش آمد.

معروف است که انوشیروان یك زن مسیحی داشت که از انکار مسیحیت امتناع کرد. چون انوشه زاد Anushazad پسر این زن بسن بلوغ رسید، خواست تا دین مادر را پیروی کند، پادشاه که از این امر ناراضی بود، او را در یکی از قصور خود در خوزستان محبوس کرد و تنبیه دیگری از او نکرد. هنگامی که انوشیروان به جنگ رفته بود، به انوشه زاد خبر رسید که پدرش مرده است، و او فرصت را غنیمت شمرده از حبس فرار کرد و خزانهٔ دولتی را متصرف شد، بعد ادعای سلطنت نمود و تمامی مسیحیان مملکت خود را به کومك طلبید، در نتیجه، عدهٔ زیادی از مسیحیان و مخصوصا مسیحیان خوزستان از او پیروی کردند. دشمنان مارابا، این جریان را نزد پادشاه بحساب مارابا گذاردند. شاه دستور داد که او را کور کنند و در چاهی بیندازند تا بمیرد. بعد بی تقصیری او آشکار شد و از طرف شاه مأمور شد که برود خوزستان را امن و مسیحیان را آرام کند. در همین وقت لشکریان انوشه زاد و پدرش تلاقی نمودند و خود شاهزاده در جنگ کشته شد.

مارابا، در مراجعت به مدائن ناخوش شد و در سال 552 میلادی درگذشت.

بعد از مارابا، در آخر قرن ششم چند نفری بمقام وی رسیدند ولی، با وی در استعداد و پرهیزکاری قابل مقایسه نبودند. در این زمان، کاتولیکوس از طرف خود پادشاه به خدمت گماشته می شد، بهمین سبب گاهی اشخاص انتخاب شده از سیاست مداران بودند و چندان خدا ترس نبودند. مسیحیت در میان کسبه و صنعتگران پیشرفت نموده بود و گاهگاهی اشخاص متنفذ هم مسیحی بودند. گاهگاهی در ادارات دولتی و بعضی اوقات در دربار نیز کارهای بزرگی به مسیحیان محول می شد.

تاریخ کلیسای قدیم در ص 310 می نویسد: انوشیروان و خسروپرویز هر دو زنان مسیحی داشتند و خسروپرویز بطور غیر مستقیمی اظهار ایمان می نمود. حکایت انوشه زاد پسر مسیحی انوشیروان قبلا ذکر شد. یکی از پسران دیگر وی نیز تعمید

یافت و اسقفی که وی را تعمید داد برای این عمل بحکم شاه بقتل رسید.

تاریخ کلیسای قدیم در ص 310 می نویسد: «گرچه هنوز مذهب زردشت از مسیحیت قوی تر بود ولی، مسیحیان ایرانی اعتماد داشتند که طولی نخواهد کشید که نور مسیحیت تمام مملکت ایران را روشن خواهد نمود چنانکه سرتاسر امپراطوری روم را سیصد سال پیش روشن ساخته بود(1) ولی، بدبختانه(2) استیلای اعراب در اول قرن هفتم از انجام این آرزو مانع شد».

تشکیلات کلیسای ایران

1 - تشکیلات کلیسا خیلی شبیه تشکیلات دولتی بود. رئیس کل کلیسای مشرق «کاتولیکوس» بود و در مدائن مسکن داشت و خود را «پتریارخ» نیز خوانده مدعی بود که درجه اش با درجهٔ اسقفان روم و اسکندریه و انطاکیه مساوی است.

اعتقادات کلیسای ایران

2 - در سال 410 میلادی کلیسای ایران «اعتقادنامهٔ نیقیه» را قبول نمود و بدین طور اتحاد عقاید خود را با کلیسای روم تصدیق کرد (شورای نیقیه در شرح حال قسطنطین مذکور است). ولی، تقریبا 75 سال بعد که کلیسای ایران نسطوری شد، این اتحاد از میان رفت. اگر مسیحیان ایران می توانستند با برادران مسیحی خود در مغرب مشورت نمایند، احتمال می رفت که اشتباه خود را(3) فهمیده اعتقادات کلیسای روم را قبول می کردند، ولی، دوری راه و موانع سیاسی دیگر بقدری کلیسای مشرق و مغرب را از هم جدا نمود که مراودات دوستانه غیرممکن بود.

بنابراین، کلیسای ایران در نسطوریت باقی ماند و این تفاوت اعتقادات، جدائی این دو کلیسا را بکمال رسانید.

رهبانیت در کلیسای ایران

3 - کلیسای ایران از زمان اول، تمایل زیاد به زهد و تقوی داشت و بسیاری

1- عجب نوری؛ ب.

2- خوشبختانه. ب.

3- مغرب اشتباه کرده نه مشرق. ب.

از زنان و مردان نیکو، تصور می نمودند که برای کامل شدن در ایمان، ترك دنیا و گذراندن عمر در صومعه ها لازم است.

در زمان ریاست مارابا، بر تعـداد دیرهای ایران افزوده شد و بیشتر این دیرها در قسـمت شـمال بین النهرین واقع بود. راهبان بیشـمار در این دیرها جمع می شدند و سه سال اول خود را از روی ترتیب در تحت نظارت رئیس دیر بتحصیل می پرداختند.

لباس رهبانان ساده و فورم مخصوص بود و سـر خود را می تراشیدند. روزی 7 دفعه برای دعاء جماعتی دور هم جمع می شدند، در فاصلهٔ ما بین دعاها مشـغول کارهای مختلف از قبیل فلاحت و نوشـتن کتاب مقـدس و پختن غذا می شدند، معمولا یك باب مدرسه نیز مجاور دیر بود که راهبـان، اطفال مسـیحی را تعلیم می دادنـد، بعضـی اوقات هم اجازه می یافتنـد که برای موعظه و بشارت کلام به اطراف «دیر» بروند.

بعـد از گذرانـدن سه سال، مجاز می شدند که دیر را ترك کرده و دسـته دسـته یا تنها برای روزه و دعاء به کوههای اطراف بروند. بسـیاری از ایشـان در این موقع به اطراف برای موعظه و انتشار انجیل در بین بت پرسـتان می رفتنـد. این راهبان، اسـقفان خود را اطاعت می نمودنـد و املاك دیرها در تحت ادارهٔ اسقفان بود.

فقط در نقاطی که عدهٔ راهبان از همه جا بیشتر بود، کلیسا بیشتر توانست در مقابل اعراب مسلمان استقامت نماید(1).

حوزهٔ کلیسای ایران

4 - کلیسای ایران در ترکستان و در میان طایفهٔ حیاطله(2)(3) که در نواحی

1- زهی بدبختی. ب.

2- هیاطله، صحیح است. ب.

3- هیـاطله جمع بر هیطل (بر وزن جعفر) است و آن معرب هیتال (بر وزن سـلمان) است. هیتال دو معنی دارد: 1 - بزبان بخارا، مرد با نیرو را گویند. 2 - ولایت ختلان و طالقان باشـد از ملك بـدخشان. و پادشاهان هیتال را هیاتله گویند. و این جمع، به روش عربی اسـت چنانکه افغان را به افاغنه جمع می کنند، و از این مقوله بسـیار است. ناصـری گوید: در اصل هیتل بمعنی بلاد ماوراءالنهر است که بخارا و سمرقند و خجند و سایر بلاد باشد و در حقیقت همهٔ ترکستان است و سیحون در آن بلاد جاری است. (فرهنگ نظام).

رود جیحون ساکن بودند و در سمرقند و کاشغر و چین نیز اسقف داشت و چون مسافرت به مدائن طولانی بود اسقفان از حضور در مجالسی که هر 4 سال یك مرتبه در مدائن منعقد می شد، معاف بودند و امور کلیسائی ترکستان بوسیلهٔ مراسلات انجام می شد.

مسیحیت نسطوری از ایران تنها به ترکستان نرفت بلکه، در عربستان و هندوستان نیز انتشار یافت. در یك کتاب خیلی قدیمی که به تازگی کشف شده مرقوم گردیده که: در مدت سلطنت یزدگرد اول (سال 399-420 میلادی) تاجری موسوم به حیان (بر وزن صراف) از اهل نجران که در جنوب عربستان است مسافرتی به ایران نمود و در شهر حیره که نزدیك نجف است با بعضی از مسیحیان آشنا شد و ایمان آورد و تعمید گرفت. چون به نجران مراجعت نمود فامیل خود و بسیاری از اهالی مملکت خود را به قبول مسیحیت هدایت نمود و بالاخره پادشاه نجران و بسیاری از رعایایش مسیحی شدند.

در سال 523 میلادی جفای شدیدی بتوسط مصروق(1) پادشاه یهودی یمن بر مسیحیان وارد آمد. مصروق مملکت نجران را در تحت تسلط خود آورد و به تمام

1- در مصروق دو اشتباه کرده: یکی اینکه به صاد نوشته، و دیگر اینکه ذو نواس باید بنویسد. ذو نواس: من ملوك حمیر التبابعه. فتح مدینة نجران (523) و اراد اکراه النصاری اهلها علی اعتناق الیهودیة. قیل انه حفر لهم الاخادید و فیها النار. و خطرهم اما الحریق بالنار او الخروج عن دینهم فابوا الخروج عن دینهم و ماتوا شهداء (المنجد ج 2). یکسوم و مسروق پسران ابرهه هستند که یکی بعد از دیگری سلطنت کردند. اول ابرهه بعد یکسوم بعد مسروق (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 61 به ترجمه). ناسخ التواریخ بجای «یکسوم» «یکشوم» نوشته است.

مسیحیان امر کرد که: یا مسیح را انکار نمایند و یهودی شوند، و یا حاضر به مرگ گردند.

چون مسیحیان از انکار ایمان امتناع نمودند، مصروق امر نمود تا نمازخانه ای را که در آن 427 کشیش جمع شده بودند آتش زنند و همه را بسوزانند.

بعد به مسیحیان دیگر نجران روی آورده مرد و زن و بچه را قتل عام نمود.

در این جفا زنان نیز به اندازهٔ مردان با شجاعت علاقهٔ خود را به مسیح نشان دادند. در سورهٔ 85 قرآن(1) هم باین جفا اشاره شده است.

ولی با وجود این، مسیحیت بکلی در آن صفحات از بین نرفت زیرا، در تاریخ اسلام می خوانیم که پس از صد سال نمایندگان مسیحیان نجران به مدینه آمده با حضرت محمّد مصالحه نمودند(2) و چون نخواستند که مسیح را انکار نمایند و مسلمان شوند، لازم شد که جزیهٔ سنگینی بپردازند(3).

قبایل دیگری نیز از قبیل: ربیعه، بهرا، قسان، تغلب و غیره در عربستان مسیحی شدند. احتمال می رود که تمام مسیحیان عربستان، کاتولیکوس مدائن را رئیس خود می دانستند و اسقفان و کشیشان بتوسط وی تعیین می گردیده(4) - است (از قرن ششم تا اینجا به خلاصه از کتاب تاریخ کلیسای قدیم از ص 302-316 نقل شده).

1- مراد، سورهٔ بروج است.

2- داستان نصارای نجران در سوره های: آل عمران و بروج، در قرآن کریم مذکور است.

3- مالیات، سنگین نبوده و تاریخ کلیسا غرض رانی کرده و دلیل بر خوش رفتاری پیامبر (ص) این است که: بعدا نصارای نجران باختیار خود اسلام آورده اند. و این مالیات سبك که از مردان گرفته می شده نه از زنان و کودکان، خرج امنیت شهر و خارج می شده.

4- ربیعه بر وزن شریفه. بهرا و بهراء بر وزن یلدا و حمراء هر دو صحیح است. قسان با قاف غلط است و غسان (بر وزن صراف) با غین صحیح است. تغلب بفتح تاء و سکون غین و کسر لام است و در نسبت تغلبی بفتح لام گفته می شود (به ترجمه از قاموس).

محرر این تفسیر گوید: نجاشی و بحیرا نسطوری بوده اند (رجوع به ص 33 و 343 کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری) و مردم نجران هم نسطوری بوده اند زیرا، مسیحیت «نسطوری» از «حیره» به «نجران» برده شده است.

کلیسای مشرق از استیلای عرب (اسلام) تا حال

اشاره

(1) ظهور اسلام.

(2) حالت مسیحیان در تحت حکمرانی اعراب (مسلمین).

(3) توسعهٔ کلیسا از قرن هفتم تا سیزدهم.

(4) تنزل کلیسا.

1 - ظهور اسلام

تاریخ کلیسای قدیم در ص 317 و 318 اقتباسا می نویسد:

در اوایل قرن هفتم میلادی دین جدیدی در عربستان ظهور نمود که موقعیت و حالت سیاسی و مذهبی آسیا(1) را بکلی تغییر داد. این دین جدید، مذهب اسلام بود که مؤسس (پیامبر) آن حضرت محمّد بن عبد اللّه است. حضرت محمّد در سال 622 میلادی از مکه به مدینه هجرت فرمود و در آنجا دینی که مرکب از روحانیت و سیاست بود در دسترس جهان گذارد. در سنهٔ 632. م که حضرت محمّد زندگانی را بدرود گفت، پیروانش عربستان را مسخر نمودند. و اعراب، حضرت محمّد را، هم سلطان و هم پیغمبر خود می دانستند. پس از رحلت وی، خلفای اسلام ابتدا در فرونشاندن شورش های داخلی کوشیدند و بعد بتسخیر ممالك دیگر پرداختند. دولتین ایران و روم هر دو تاب مقاومت در برابر اعراب (مسلمانان)، نیاوردند لذا، اعراب (مسلمانان) بتسخیر ممالك پرداختند. مخصوصا در ایران اغتشاش غریبی حکمفرما بود، زیرا، خسرو پرویز پادشاه ایران شکست فاحشی از امپراطور روم خورده و بعد هم بوسیلهٔ صاحب منصبانش محبوس گردید و در سال 627. م مقتول شد. بعد از وی یازده نفر در مدت پنج سال پی درپی به سلطنت رسیدند و دو نفر از ایشان زن بودند(2).

1- بلکه دنیا. ب.

2- کشته شدن خسرو سال 628. م و کشته شدن یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی 651. م (المنجد ص 242 و 574). بنابراین، سال متن اشتباه است. ب.

در همین زمان اعراب (مسلمانان) که معتقد بودند اگر کشته شوند به بهشت می روند و اگر بکشند بهشتی هستند؛ به عراق هجوم آوردند. گرچه یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی با کمال دلیری با ایشان جنگ نمود، باز نتوانست بر آنها غلبه یابد و در 637 میلادی «مدائن» بدست اعراب (مسلمانان) افتاد.

در سال 641. م در نهاوند ایرانیان شکست فاحشی خوردند و بالاخره در 651. م یزدگرد در مرو بدست آسیابانی ماهیسوری نام کشته شد و سلسلهٔ ساسانیان منقرض گردید و سلطنت ایران بدست اعراب (مسلمانان) افتاد.

2 - حالت مسیحیان در تحت حکمرانی اعراب (مسلمانان)

اشاره

تاریخ کلیسای قدیم در ص 318 اقتباسا می نویسد: البته تصرف سلطنت ایران بوسیلهٔ اعراب (مسلمانان) سبب تنزل و انحطاط دین زردشتیان شد و زردشتیان که سابق پیروان مسیحیت را آزار می رسانیدند، در این وقت خودشان در تحت حکمرانی اعراب (مسلمانان) واقع شدند و مجبور شدند که یا دین اعراب (اسلام) را قبول نمایند و یا جزیه دهند(1). بعضی از ایرانیان که بقبول هیچیك از این دو کار راضی نبودند، وطن خود را ترك گفته بهندوستان مهاجرت کردند. پارسیان امروزهٔ هندوستان فرزندان همان ایرانیان مهاجر هستند.

تاریخ کلیسای قدیم در ص 319 به خلاصه می نویسد: مسیحیان در جنگ با اعراب (مسلمانان) دخالت ننمودند و هجوم اعراب (مسلمانان) را بر زردشتیان تنبیهی از طرف خدا برای ریختن خون مسیحیان بی گناه دانستند(2)، لذا، اعراب (مسلمانان) هم با کمال مهربانی نسبت به مسیحیان رفتار می نمودند.

تاریخ کلیسای قدیم در ص 319 می نویسد: پس از ختم جنگ، مسیحیان کمکهای بزرگی در ادارهٔ مملکت به اعراب نمودند و مقامات مهمی را از قبیل: طبابت، مستشاری دربار و غیره اشغال نمودند.

1- جزیه: مالیات سبك سالیانه بود که از مردان غیر مسلمان (نه زنان و کودکان) گرفته می شد و در عوض، سربازان اسلام حافظ شهر و جان و ناموس و اموال جزیه دهندگان بودند. ب.

2- اعمال نظر کرده.

همین مسیحیان، کتب و نوشتجات: افلاطون، ارسطو و سایر فلاسفهٔ یونانی را بزبان عربی ترجمه نمودند و صنایع و فنون خود را به اعراب بی تمدن(1) تعلیم دادند. اطلاعات اعراب از طب یونانی تماما از مدرسهٔ معروف طب جندیشاپور بود که مدت دویست سال بدست یك طایفهٔ مسیحی بنام بختیشوع (یعنی مسیح رهائی داده) اداره می شد. اشتهار عصر طلائی هارون الرشید (و مأمون) نتیجهٔ کار مسیحیان ایرانی بود (پایان).

برخلاف نوشتهٔ تاریخ کلیسا، عصر هارون الرشید و مأمون عصر طلائی نیست محرر این تفسیر گوید: هارون و مأمون در جمع آوری فلاسفهٔ(2) صابئین و مجوسان و مسیحیان اقدام کردند و آنان کتب یونانیان را ترجمه نمودند و در عوض جوائز بیت المال اسلام را به کیسهٔ خود سرازیر کردند و لیکن، در مثل است که: جوجه را در آخر پائیز می شمرند. اکنون باید دید محصول این ترجمه ها چه بوده؟ 1 – طب است که دسترنج علماء مصر بوده(3) (گرچه امروز آن معلومات را اطباء

1– در جنگ صلیبی، مسیحیان، تمدن خود را از مسلمانان اقتباس کرده اند. تاریخ تمدن اسلام و عرب گوستاو لوبون فرانسوی را به بینید. ب.

2– خالد بن یزید بن معاویه که «حکیم آل مروان» نامیده می شد، شخصا فاضل بود و همت و محبت به علوم داشت و بفکر صنعت افتاد. پس، جماعتی از فلاسفهٔ یونان را که در شهر مصر بودند احضار کرد و دستور داد که کتابهای صنعت را از زبان یونانی و قبطی به عربی ترجمه کنند. و این اولین نقل زبان بزبان در اسلام است. سپس، در عهد حجاج «دیوان» را از زبان فارسی به عربی ترجمه کردند و ناقل آن صالح بن عبد الرحمن غلام بنی تمیم است و پدر صالح از اسراء سجستان است. و «دیوان» شام را بزبان رومی می نوشتند و کاتب آن سرجون بن منصور بود که برای معاویة بن ابی سفیان می نوشت. سپس، منصور بن سرجون بود. و سرجون در نقل «دیوان» از رومی به عربی تعلل می کرد (الفهرست ابن الندیم ص 338 و 339 به ترجمه و خلاصه).

3– و یونانیان هم آنچه داشته اند از مصر فراگرفته بودند و مع ذلك تمام حاصل طب از ده صفحه تجاوز نمی کرده. ب.

جدید در زاویهٔ تاریخ جا داده اند و به زعم آنان معلوم می شود که اطباء قدیم، قرنها با جان مردم بازی می کرده اند).

2 – نجوم است (که دسترنج علماء کلده و اشور و بابل و مصر بوده است).

3 – هندسه است (که آنهم با ملاحظهٔ اهرام و دقایق هندسی آنها، محصول علماء مصر بوده است).

4 – علوم طبیعی است (که بالتمام محصول علماء فینیقیان و مصریان بوده است).

5 – فلسفه است (که محصول دماغهای خشك یونانیان بوده است و بوسیلهٔ مسیحیان وارث فلسفهٔ اسکندریه، به دیگران منتقل شده و اسلام نه تنها سودی از آن نبرده و نه تنها مورد احتیاج اسلام نبوده بلکه، در کار اسلام و تشتّت و تفرّق مسلمانان سهمی به سزا داشته است). دانستن «مثل معلقه» نه به درد دنیا می خورد و نه آخرت، و هکذا بقیهٔ مطالب فلسفهٔ یونانی که از دماغهای خشك و علیل تراوش کرده است.

عصر حضرت امام جعفر الصادق (ع) عصر طلائی است

اشاره

محرر این تفسیر گوید: جابر بن حیان کوفی معروف به صوفی در تمام رشته های علمی از فلسفه و طب و هندسه و شیمی و فیزیك و... دارای تألیف و تصنیف است و کتب او طبق نوشتهٔ ابن الندیم در کتاب «الفهرست» چهار هزار و یك صد و نود و هفت کتاب است و وی از شاگردان امام جعفر الصادق علیه السّلام می باشد. و اگر خلفاء «در» خانهٔ ائمه علیهم السلام را نبسته بودند هیچ احتیاجی نبود به این که پول بیت المال مسلمین را به کیسهٔ جمعی مسیحی و یهودی و مجوسی و ستاره پرست سرازیر نمایند و دست گدائی نزد بیگانگان دراز کنند و بالاخره نتیجه ای هم عایدشان نگردد.

جابر بن حیان کوفی

اشاره

محمّد بن اسحاق الندیم البغدادی متوفی در روز چهار شنبه، ده روز بآخر ماه شعبان مانده از سال 385 در کتاب الفهرست(1) که در مصر به سال 1348 بچاپ

1– کتاب الفهرست اول بار در لیپزیك Leipziq در سال 1872 از روی نسخه های موجود در کتابخانهٔ پاریس و کتابخانهٔ کوبرلی و دو کتاب در «وین» و یك نسخه در لیدن، چاپ شده است.

رسیده در صفحات 498-503 به ترجمه می نویسد:

ابو عبد اللّه جابر بن حیان بن عبد اللّه کوفی معروف به صوفی است و مردم دربارهٔ او اختلاف کرده اند:

شیعه او را از بزرگان خود می دانند و می گویند: یکی از ابواب امام است و معتقدند که از اصحاب جعفر الصادق (رض) بوده و از اهل کوفه می باشد.

برخی از فلاسفه او را از خود می دانند و می گویند: در منطق و فلسفه مصنفاتی دارد.

برخی از اهل صناعت طلا و نقره معتقدند که ریاست این کار در عصر او به او منتهی شد و راز او مکتوم بوده و اعتقادشان این است که: جابر از ترس سلطان عصر در شهرها قرار نداشت و هرچند صباحی در یك شهری به سر می برد.

و قول ضعیفی هست که او را در دستهٔ برامکه و از ملازمان جعفر بن یحیی می داند و کسی که این عقیده را دارد می گوید: مقصود از اینکه می گویند (جعفر، آقای جابر بوده) همین جعفر برمکی است(1). و شیعه می گویند مراد از جعفر، جعفر الصادق است.

و یکی از موثقین که در کار صنعت بود بمن خبر داد که جابر در معبر دروازهٔ شام - آن دروازه ئی که معروف به (درب الذهب) است - منزل داشت و هم این شخص بمن گفت که: جابر بیشتر اوقات در کوفه اقامت داشت و چون هوای کوفه صاف و مناسب این کار بود در آنجا بتدبیر اکسیر می پرداخت. و خانهٔ جابر بن حیان در کوفه همان جاست که در یك طالار «تالار» طولانی، هاون طلائی که در آن دویست رطل(2) طلا بود پیدا شد، زیرا، غیر از این هاون و محلی که برای حل و عقد ساخته شده بود، در این طالار، چیز دیگری یافت نشد و این واقعه در زمان عز الدوله پسر معز الدوله بود.

1- چنین دانشمندی احتیاج به وزراء و امراء نداشته است. بلی: یا سؤالاتی از او کرده اند و او ناچار بوده جواب بدهد، و یا برای حفظ جان خود ناچار بوده که خویش را به دربار خلفاء نزدیك کند.

2- هر رطل دوازده وقیه است که نود مثقال باشد.

و ابو سبکتکین دستاردار گفت که: عز الدوله خود برای دیدن این حقیقت به آنجا رفت. و جماعتی از اهل علم و بزرگان وراقان(1) بمن گفتند: این مرد (یعنی جابر) اصل و حقیقت ندارد و بعضی گفتند: اگر حقیقت هم داشته باشد جز کتاب (الرحمة) چیز دیگری تصنیف نکرده، و این مصنفاتی که بنام اوست، مردم تصنیف کرده و به جابر نسبت داده اند. ولی، من می گویم که: اگر مرد فاضلی بنشیند و خود را در زحمت بیفکند و کتابی که مشتمل بر دو هزار ورق باشد تصنیف کند و قریحهٔ خود را دچار رنج نماید و فکرش را مصروف استخراج مطالب نماید و بدن و دست و چشم خود را به نوشتن به تعب بیندازد سپس، آن را بنام دیگری کند خواه آن کس موجود باشد یا معدوم؛ این نوعی از نادانی است و کسی چنین کاری نمی کند و اهل علم یك ساعت وقت خود را صرف چنین شغلی نمی سازند، و چه فائده و عائده ای در این کار موجود است؟ و من می گویم: جابر حقیقت دارد و او اظهر و اشهر از این ادعاهاست و تصنیفاتش برتر و بیشتر است و هم این مرد کتابها دربارهٔ مذاهب شیعه دارد که من آنها را در جاهای مربوط به آن نقل می کنم و در بسیاری از علوم، کتابها نوشته که من در این کتاب (الفهرست مراد است) ذکر کرده ام.

و قول ضعیفی است که اصل جابر از خراسان بوده است و (محمّد بن زکریا) رازی در کتابهای خود که در صنعت تألیف کرده می گوید: «قال استاذنا ابو موسی جابر بن حیان».

اسامی شاگردان جابر

خرقی، که کوچهٔ خرقی در مدینه منسوب به اوست. و ابن عیاض مصری. و اخمیمی.

اسامی کتابهای جابر در صنعت

جابر یك فهرست بزرگ دارد که نام تمام کتابهائی که در صنعت و غیره تألیف

1- «وراق» (بر وزن ضراب) نویسنده و مصحح و جلدکننده و تاجر کتابهاست و این شغل وراقی به منزلهٔ ادارهٔ چاپخانهٔ این عصر بوده است.

کرده، در آن مـذکور است و یـك فهرست کوچکی دارد که مشـتمل است بر نـام کتاب - هائی که در صـنعت فقط، تألیف کرده. و ما چند کتاب او را که خود دیده ایم و موثقین هم آنها را دیده اند و برای ما گفته اند، در اینجا ذکر می کنیم. از جمله:

1 - کتاب اسطقس الاس الاول الی البرامکة.

2 - کتاب اسطقس الاس الثانی الی البرامکة.

3 - کتاب اسطقس الاس الثالث الی البرامکة. که اسم آن کتاب «کمال» است.

4 - کتاب الواحد الکبیر.

5 - کتاب الواحد الصغیر.

6 - کتاب الرکن.

7 - کتاب البیان.

8 - کتاب الترتیب.

9 - کتاب النور.

10 - کتاب الصبغ الاحمر.

11 - کتاب الخمائر الکبیر.

12 - کتاب الخمائر الصغیر.

13 - کتاب التدابیر الرائیة.

14 - کتاب معروف به ثالث.

15 - کتاب الروح.

16 - کتاب الزیبق.

17 - کتاب الملاغم الجوانیة.

18 - کتاب الملاغم البرانیة.

19 - کتاب العمالقة الکبیر.

20 - كتاب العمالقة الصغير.

21 - كتاب البحر الزاخر.

22 - كتاب البيض.

23 - كتاب الدم.

24 - كتاب الشعر (يعنى مو).

25 - كتاب النبات.

26 - كتاب الاستيفاء.

27 - كتاب الحكمة المصونة.

28 - كتاب التبويب.

29 - كتاب الاملاح.

30 - كتاب الاحجار.

31 - كتاب الى قلمون.

32 - كتاب التدوير.

33 - كتاب الباهر.

34 - كتاب التكرير.

35 - كتاب الدرة المكنونة.

36 - كتاب البدوح.

37 - كتاب الخالص.

38 - كتاب الحاوى.

ص: 750

39 – کتاب القمر.

40 – کتاب الشمس.

41 – کتاب الترکیب.

42 – کتاب الفقه.

43 – کتاب الاسطقس.

44 – کتاب الحیوان.

45 – کتاب البول.

46 – کتاب التدابیر (غیر از آنکه گذشت).

47 – کتاب الاسرار.

48 – کتاب کیمان المعادن.

49 – کتاب الکیفیة.

50 – کتاب السماء، اولی و ثانیة و ثالثة و رابعة و خامسة و سادسة و سابعة.

51 – کتاب الارض – از اولی (تا) سابعة.

52 – کتاب المجردات.

53 – کتاب البیض الثانی (غیر از آنکه گذشت).

54 – کتاب الحیوان الثانی.

55 – کتاب الاملاح الثانی.

56 – کتاب الباب الثانی.

57 – کتاب الاحجار الثانی.

58 – کتاب الکامل.

59 – کتاب الطرح.

60 – كتاب فضلات الخمائر.

61 – كتاب العنصر.

62 – كتاب التركيب الثانى.

63 – كتاب الخواص.

64 – كتاب التذكير.

65 – كتاب البستان.

66 – كتاب السيول.

67 – كتاب روحانية عطارد.

68 – كتاب الاستتمام.

69 – كتاب الانواع.

70 – كتاب البرهان.

71 – كتاب الجواهر الكبير.

72 – كتاب الاصباغ.

73 – كتاب الرائحة الكبير.

74 – كتاب الرائحة اللطيف.

75 – كتاب المنى.

76 – كتاب الطين.

77 – كتاب الملح.

78 – كتاب الحجر الحق الاعظم.

79 – كتاب الالبان.

80 – كتاب الطبيعة.

81 – كتاب ما بعد الطبيعة.

82 – كتاب التلميع.

83 – كتاب الفاخر.

ص: 751

84 – كتاب الصارع.

85 – كتاب الافرند.

86 – كتاب الصادق.

87 – كتاب الروضة.

88 – كتاب الزاهر.

89 – كتاب التاج.

90 – كتاب الخيال.

91 – كتاب تقدمة المعرفة.

92 – كتاب الزرانيخ.

93 – كتاب الهى.

94 – كتاب الى خاطف.

95 – كتاب الى جمهور الفرنجى(1).

96 – كتاب الى على بن يقطين.

97 – كتاب مزارع الصناعة.

98 – كتاب الى على بن اسحاق البرمكى.

99 – كتاب التصريف.

100 – كتاب الهدى.

101 – كتاب تليين الحجارة الى منصور بن احمد البرمكى.

102 – كتاب اغراض الصنعة الى جعفر بن يحيى البرمكى.

103 – كتاب الباهت.

104 – كتاب عرض الاعراض.

و این کتابها یك صد و دوازده کتاب است(2) و بعد از این، هفتاد کتاب دارد که از آن جمله است:

105 - کتاب اللاهوت.

106 - کتاب الباب.

107 - کتاب الثلاثین کلمة.

108 - کتاب المنی.

109 - کتاب الهدی.

110 - کتاب الصفات.

111 - کتاب العشرة.

112 - کتاب النعوت.

113 - کتاب العهد.

114 - کتاب السبعة.

115 - کتاب الحی.

116 - کتاب الحکومة.

117 - کتاب البلاغة.

118 - کتاب المشاکلة.

119 - کتاب خمسة عشر.

120 - کتاب الکفؤ.

1- قابل دقت است.

2- نگارنده گوید: تا اینجا 104 کتاب بیشتر نیست و معلوم نیست هشت کتاب دیگر چرا از قلم افتاده. و باید دانست که این شماره گذاری در کتاب الفهرست نبود و نگارنده افزود.

121 – كتاب الاحاطة.

122 – كتاب الراوق.

123 – كتاب القبة.

124 – كتاب الضبط.

125 – كتاب الاشجار.

126 – كتاب المواهب.

127 – كتاب المخنقة (؟).

128 – كتاب الاكليل.

129 – كتاب الخلاص.

130 – كتاب الوجيه.

131 – كتاب الرغبة.

132 – كتاب الخلقة.

133 – كتاب الهيئة.

134 – كتاب الروضة.

135 – كتاب الناصع.

136 – كتاب النقد.

137 – كتاب الطاهر.

138 – كتاب ليلة.

139 – كتاب المنافع.

140 – كتاب اللعبة.

141 – كتاب المصادر.

142 - کتاب الجمع.

این چهل کتاب از هفتاد کتاب است (1) سپس، این رساله هاست که اسم ندارد:

143 - رسالهٔ اولی در حجر.

144 - رسالهٔ ثانیة در حجر.

145 - رسالهٔ ثالثة در حجر.

146 - رسالهٔ رابعة در حجر.

147 - رسالهٔ خامسة در حجر.

148 - رسالهٔ سادسة در حجر.

149 - رسالهٔ سابعة در حجر.

150 - رسالهٔ ثامنة در حجر.

151 - رسالهٔ تاسعة در حجر.

152 - رسالهٔ عاشرة در حجر.

153 تا 162 ده رساله بهمین ترتیب در نبات دارد.

163 تا 172 ده رساله بهمین ترتیب در احجار دارد.

پس این هفتاد رساله است(2) و ده کتاب باین هفتاد اضافه شده بدین قرار:

173 - کتاب التصحیح.

174 - کتاب المعنی.

175 - کتاب الایضاح.

176 - کتاب الهمة.

1- این کتابها 38 شماره بیشتر نیست.

2- این رساله ها 30 شماره بیشتر نیست.

177 – کتاب المیزان.

178 – کتاب الاتفاق.

179 – کتاب الشرط.

180 – کتاب الفضلة.

181 – کتاب التمام.

182 – کتاب الاعراض.

و بعد از اینها، ده مقاله دارد که بدین قرار است:

183 – کتاب مصححات فرثاغورس.

184 – کتاب مصححات سقراط.

185 – کتاب مصححات فلاطون.

186 – کتاب مصححات ارسطالیس.

187 – کتاب مصححات ارسنجانس.

188 – کتاب مصححات ارکاغانیس.

189 – کتاب مصححات امورس.

190 – کتاب مصححات دیمقراطیس.

191 – کتاب مصححات حربی.

192 – کتاب مصححاتنا نحن.

پس از آن، بیست کتابیست بنامهای ذیل:

193 – کتاب الزمردة.

194 – کتاب الانموذج.

195 – کتاب المهجة.

196 – کتاب سفر الاسرار.

197 – کتاب البعید.

198 – کتاب الفاضل.

199 – کتاب العقیقة.

200 – کتاب البلورة.

201 – کتاب الساطع.

202 – کتاب الاشراق.

203 – کتاب المخایل.

204 – کتاب المسائل.

205 – کتاب التفاضل.

206 – کتاب التشابه.

207 – کتاب التفسیر.

208 – کتاب التمییز.

209 – کتاب الکمال و التمام.

سه کتاب دیگر باینها اتصال دارد:

210 – کتاب الضمیر.

211 – کتاب الطهارة.

212 – کتاب الاعراض.

و پس از این، هفده کتاب است که اسامی آنها اینست:

213 – کتاب المبدأ بالریاضة.

214 – کتاب المدخل الی الصناعة.

215 - كتاب التوقف.

216 - كتاب الثقة بصحة العلم.

217 - كتاب التوسط فى الصناعة.

ص: 754

218 - کتاب المحنة.

219 - کتاب الحقیقة.

220 - کتاب الاتفاق و الاختلاف.

221 - کتاب السنن و الحیرة.

222 - کتاب الموازین.

223 - کتاب السر الغامض.

224 - کتاب المبلغ الاقصی.

225 - کتاب المخالفة.

226 - کتاب الشرح.

227 - کتاب الاغراء فی النهایة.

228 - کتاب الاستقصاء.

پس از اینها، سه کتاب است بدین قرار:

229 - کتاب الطهارة (غیر از آنچه گذشت).

230 - کتاب التفسیر.

231 - کتاب الاعراض.

محمّد بن اسحاق می گوید که: جابر در کتاب فهرست خود گفته: بعد از این کتابها سی رساله تألیف کردم که آنها اسم ندارند. بعد از آنها چهار مقاله تألیف کردم از این قرار:

261 - کتاب الطبیعة الفاعلة الاولی المتحرکة و هی النار.

262 - کتاب الطبیعة الثانیة الفاعلة الجامدة و هی الماء.

263 - کتاب الطبیعة الثالثة المنفعلة الیابسة و هی الارض.

264 - کتاب الطبیعة الرابعة المنفعلة الرطبة و هی الهواء.

جابر می گوید: دو کتاب در شرح این کتابها(1) نوشتم و آن دو کتاب این است:

265 - کتاب الطهارة.

266 - کتاب الاعراض.

بعد از این، چهار کتاب تألیف کردم بدین قرار:

267 - کتاب الزهرة.

268 - کتاب السلوة.

269 - کتاب الکامل.

270 - کتاب الحیاة.

و پس از این، طبق رأی بلیناس صاحب طلسمات، ده کتاب تألیف کردم بدین قرار:

271 - کتاب زحل.

272 - کتاب المریخ.

273 - کتاب الشمس الاکبر.

1- از 261-264.

274 - كتاب الشمس الاصغر.

275 - كتاب الزهرة.

276 - كتاب عطارد.

277 - كتاب القمر الاكبر.

278 - كتاب الاعراض.

279 - كتاب معروف به خاصية نفسه.

280 - كتاب المثنى.

و جابر، چهار كتاب در مطالب دارد بدين قرار:

281 - كتاب الحاصل.

282 - كتاب ميدان العقل.

283 - كتاب العين.

284 - كتاب النظم.

3685-285 - ابو موسى مى گويد: سيصد كتاب در فلسفه تأليف كردم و يك - هزار و سيصد كتاب در حيل بطرز كتاب تقاطر «؟» و يك هزار و سيصد رساله در مجموع صنائع و آلات جنگ. سپس، در طب، كتاب عظيمى تأليف كردم و هم در طب بقدر پانصد كتاب تأليف نمودم مانند كتاب المجسة و كتاب التشريح.

3686 - سپس، كتابهاى منطق را برطبق رأى ارسطاطاليس تأليف كردم(1).

3687 - سپس، كتاب الزيج اللطيف كه بمقدار سيصد ورقه است تأليف نمودم.

3688 - كتاب شرح اقليدس.

3689 - كتاب شرح مجسطى.

3690 - كتاب المرايا.

3691 - كتاب الجاروف (كه متكلمين آن را نقض كردند. و بنا بر قول ضعيفى مرتكب آن ابو سعيد مصرى بوده).

3692 - سپس، کتابهائی(2) در زهد و مواعظ تألیف کردم.

3693 - و کتابهای خوب و بسیاری در عزائم تألیف نمودم(3).

3694 - و کتابهائی در نیرنجات تألیف کردم(4).

3695 - و در چیزهائی که از خواص آن استفاده می شود کتابهای بسیار تألیف نمودم(5).

4195 - بعد از این، در ردّ بر فلاسفه پانصد کتاب تألیف نمودم.

4196 - سپس، کتابی در صنعت، تألیف نمودم که به «کتب الملك» معروف است.

4197 - و کتابی تألیف کردم که بریاض معروف است. پایان ترجمه (ص 498-503)

1- شمارهٔ این کتابها معلوم نشده.

2- شمارهٔ این کتابها معلوم نشده.

3- شمارهٔ این کتابها معلوم نشده.

4- شمارهٔ این کتابها معلوم نشده.

5- شمارهٔ این کتابها معلوم نشده.

3 - کلیسای مشرق زمین از قرن هفتم تا سیزدهم.

تاریخ کلیسای قدیم در ص 319-323 به خلاصه می نویسد: در قرن هفتم جنگ و اغتشاش زیاد واقع شد. کلیسا در این زمان نتوانست چندان پیشرفتی بنماید.

حتی بعضی از مسیحیان اسلام آوردند. ولی، چیزی نگذشت که کلیسا از این حالت بیرون آمد و مجددا مسیحیان زیاد شدند و کلیسا توسعه یافته تا قرن سیزدهم همواره پیشرفت می نمود.

در قرن هفتم، مرسلین ایرانی، کلیسای بزرگ و کامیابی در چین تأسیس نموده اند، گویند: اولین مبشر ایرانی که به چین رفته شخصی بوده که اولوپن Olopen نام داشته است.

در سال 745. م پادشاه چین که یوین تسانگ Yuintsong نام داشت فرمانی صادر نمود که بموجب آن، مسیحیان در بنای نمازخانه ها آزاد باشند، و اجازه یافتند که یك نمازخانه هم در پایتخت بنا کنند. چینیها این نمازخانه ها را «معابد ایرانی» می گفته اند:

انجیل به ژاپن نیز برده شده و گویند: طبیبی ایرانی در قرن هشتم ملکهٔ ژاپن را مسیحی نموده است.

در قرون بعد نیز مبشرین به ممالك اطراف می رفته اند. در حوالی سنهٔ 1009. م اسقف اعظم مرو مراسله ای به کاتولیکوس بغداد نوشت و در آن اظهار داشت که: یکی از پادشاهان ترکستان رؤیائی دیده و خودش با قریب دویست هزار نفر از رعایایش مسیحی شده است. کاتولیکوس در جواب وی می نویسد که: یك کشیش و یك شمّاس برای تعمید آنها فرستاده شود.

انجیل در میان مغول ها هم انتشار یافته بود و پادشاهان مغول التفات زیادی نسبت به مسیحیان نشان می دادند. زن هلاکوخان مسیحی بود. مغول ها زمانی که آسیای غربی را مورد تاخت وتاز خود قرار دادند و ببغداد هجوم آوردند، باز حمایت خود را از مسیحیان دریغ نداشتند و ایشان را به انجام بعضی از امور دولتی گماشتند.

کلیسای مشرق زمین در این زمان (تقریبا 1300. م) به منتهای ترقی و عظمت

ص: 757

رسـید. اکثر طوائف مهم ترکها که در آسـیای مرکزی مسکن داشتند، بمسیح ایمان آوردند و مسیحیت در هندوستان و چین و سیام نیز زیاد پیشـرفت نمود. گرچه کلیسای مشـرق زمین خیلی وسـیع بود و مسـیحیان به السنهٔ مختلفه تکلم می نمودند، باز کلیساهای نواحی مختلفه قدری با هم مراوده داشتند و اتحاد و یگانگی تا حدی برقرار بود.

مثلا، در تاریخ می خوانیم که شمعون اسقف طوس بمقام اسقف اعظم چین انتخاب گردید و مارکوس Marcus که یك نفر مسیحی بومی چینی و اسـقف اعظم آنجا بود، بمغرب دعوت شده مقام کاتولیکوس کل کلیسا را حائز گردید. بنابراین، کلیسای ایران را باید کلیسای آسـیا دانست.

دکتر مینگانا dr.mingana که یکی از متخصصین انگلیسی تاریخ کلیسای قدیم است، راجع به امور بشارتی این کلیسای بزرگ، چنین می نویسـد: «هیـچ دلیلی مخـالف این حقیقت انکارنکردنی نیست که افتخار بشارت دادن به مردمان آسـیای مرکزی و اکناف مشـرق زمین، و افتخار ترویج تمدن غربی در میان آنها که مبنی بر تعالیم عیسـی ناصـری است، کاملا سـزاوار غیرت فوق العاده و اقدامات عجیب کلیسای نسـطوری (یعنی کلیسای ایران) می باشد. هنوز در صحنهٔ دنیا کلیسای دیگری دیده نشده که باین اندازه در بشارت کلام مسیح غیور باشند. حتی ما که قرنها بعد از ایشان بذکر این وقایع می پردازیم، طبعا متعجب می شویم که این اشـخاص با وجود مخالفت سخت و انتقام آمیز افسونگران شمانیزم (1 Shamanism) و موبدان زردشتی، باز می توان گفت که بتمام نقاط مشـرق زمین مسافرت نموده و تخم کلامی که به عقیدهٔ ایشان دین حقیقی خداوند می باشد کاشتند. البته، این اقدامات خیلی باعث افتخار ایشان است»(2).

1- شمانیزم قسمی بت پرستی بوده که خوب و بد را در زندگانی از ارواح یا خدایان می دانسته، و پیروان آن عقیده داشته اند که: این ارواح و خدایان در تحت تأثیر کهنه ئی که شمان Shamans نام داشته اند، بوده اند.

2- پس، چرا شما با عقیدهٔ نسطوریان محاجه و مبارزه می کنید؟ ب.

4 - تنزل کلیسا

اشاره

تاریخ کلیسای قدیم در ص 323-325 می نویسد: حال ببینیم امروزه این کلیسای مجلل کجاست؟ فقط مختصری از آن باقیمانده است. ما نمی توانیم مفصلا تمام علل تنزل و انحطاط آن را در ممالکی که قریب هفتصد سال قبل، کلیسا در آن کامیابی حاصل نموده است، ذکر نمائیم. فقط چند دلیل مهم را که در انحطاط کلیسای ایران خیلی حائز اهمیت بود، بطور مختصر بیان می نمائیم:

اول اینکه بمرور زمان مسیحیان قبول اسلام نمودند.

دوم آنکه بتدریج خیلی از جدیت و پاکی کلیسا کاسته گردید و اسقفانی هم که تعیین می شدند، چون اغلب جاهل و نالایق بودند، نمی توانستند از بازگشت مسیحیان به بت پرستی جلوگیری نمایند.

سوم اینکه استیلای چنگیزخان و تیمور لنگ و قبایل خونخوار مغول بر آسیای غربی خیلی به مسیحیان صدمه زد.

در قرن سیزدهم چنگیز خان بسیاری از شهرهائی را که مسیحیت در آنها ترقی نموده بود، قتل عام نمود(1) از قبیل: سمرقند، بخارا، مرو، هرات، نیشابور و

1- اگر مغول به ممالك اسلامی و غیر اسلامی هجوم نکرده بود، مسیحیان در جنگهای صلیبی، یك نفر مسلمان باقی نمی گذاردند، زیرا، مسیحیان در جنگ صلیبی در مسجد بیت المقدس بحدی از مسلمانها کشتند که خون تا سینهٔ اسب آنها رسید. هجوم مغول باعث شد که مسیحیان جنگ صلیبی به خانه های خود برگردند، و مسلمانان نفس تازه کنند. این را هم باید دانست که مغول هرجا با وی مقاومت شد دست به کشتار زده و الا کشتار نمی کرده. چنانکه شیخ سعدی نگذارده که شیراز و بالجمله خاك فارس قتل عام شود. نیز باید دانست که مغول با دین مردم کار نداشته بلکه، خودش رفته رفته مسلمان شده و بعد هم شیعه شده است. و لیکن، مسیحیان با جان و ایمان مردم... تا توانی می گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد یار بد تنها همی بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند. ب.

غیره. چنانچه ذکر شد، پادشاهان مغول ابتدا با مسیحیان بین النهرین التفات داشتند، اما، چون غازان خان که یکی از پادشاهان ایشان بود در سال 1295. م مسلمان شد، حکم نمود تا تمام نمازخانه های مسیحیان را در ایران خراب نمایند.

صد سال بعد از این واقعه یك اتفاق هولناك تری در تمام آسیای مرکزی و غربی رویداد، یعنی امیر تیمور، ممالك: ترکستان، ایران، روسیه، هندوستان و بین النهرین را فتح نمود و شهرها را خراب و ویران ساخته زمین را با خون ملیونها مردم رنگین کرد. مثلا در اصفهان بامر او، سر 70000 نفر را بریده از آن مناره ای به یادگار قهر و غضب تیمور بنا نمودند.

امیر تیمور برخلاف سایر مغول ها، مسلمان بود و ابدا توجهی به مسیحیان ننمود، بلکه، با ضرب شمشیر هم ایشان را مجبور بقبول دین اسلام کرد.

بدین طور در اثر قتل عام مسیحیان، دین مسیح در زمان تیمور تقریبا از صفحهٔ ممالك آسیا ناپدید شد. بعضی از مسیحیان به کوهستان کردستان فرار نمودند و امروزه هم فرزندان ایشان در مغرب ایران و بین النهرین پراکنده اند. در هندوستان جنوبی هم جماعت زیادی از مسیحیان که بقایای کلیسای قدیم هندوستان می باشند، یافت می شوند. از قرار معلوم در نتیجهٔ جفای سختی که در قرن چهاردهم روی داد کلیسای چین بکلی از بین رفت(1).

بعلاوهٔ علل مذکوره در فوق که دخالت قطعی و تامی در انهدام و سقوط کلیسای ایران داشت، بعضی معتقدند که دو عامل دیگر نیز در تسریع سقوط کلیسای ایران دخالت داشته است(2).

1- فلسفهٔ کنفوسیوس چینی، فلسفهٔ کلیسا را از بین برده. ب.

2- عامل مهم تسریع در سقوط کلیسای ایران، دروغ گفتن مبلغین مسیحیان است. زیرا، از جمله مکرر در کتب شما دیده می شود که می نویسید: اعراب با ضرب شمشیر ایرانیان را مسلمان کردند، در صورتی که ایرانیان بچشم خود می دیدند که به هیچ وجه فشار در کار نبوده و بجزئی جزیه قناعت می شده - آنهم جزیهٔ سالانه از مرد نه از زن و نه از طفل - و در برابر این مالیات سالانه، امنیت شهر و امنیت بیابان تضمین می شده است. و نیز زرتشتیان آتشگاهشان تا قرن سوم هجری با آزادی تمام در ایران روشن بوده است. ب.

عامـل اول اینست که: از قرار معلوم هیچگـاه انجیل از زبان سـریانی به زبانهای بومی ملل مختلفی که در مشـرق مسـیحی شدنـد، ترجمه نگردیـده است. بـدین طور کتاب مـذهبی مسـیحیان مشـرق زمین همیشه بزبان خارجی بوده و وقتی که عوامل سیاسـی و غیره برای انهدام کلیسا به کار افتاد، چون مسیحیان با اسلحهٔ انجیل بومی مسلح نبودند، نتوانستند در مقابل آنها مقاومت نمایند.

عامـل دوم اینست که: همیشه تشـکیلات کلیسـا در تحت نظر کاتولیکوس در بین - النهرین اداره می شـده است. ازاین رو ممکن نبود که اسـقف یا اسقف اعظمی بدون تصویب کاتولیکوس انتخاب شوند. بدین طور مواقعی که روابط کلیساهای شرقی چندان خوب نبود، گاهی سالها می گذشت که چند ناحیهٔ کلیسائی تشـکیلات صـحیحی نداشتند و این مسئله، ضربهٔ مهلکی بحیات و ترقیات کلیسای مشرق زمین زد.

تاریخ کلیسای قدیم بعد از نقل مذکور می نویسد:

البته، نمی توانیم کاملا بفهمیم که چرا خداوند مصـلحت دانست که کلیسای مشرق با آن همه عظمت و اقتدار بدین قسم از میان برود(1). ولی، بدیهی است که زحمات و مشقات رسولان و شهدا و مقدسین خدا در ایران بی اثر نبود و باز هم روزی خواهد رسید

1- «فاما الزبـد فیذهب جفاء» - قرآن کریم سورهٔ رعد آیهٔ 17 - باطل همچون کف دریاست، محو می شود، مهملات پایـدار نمی ماند. ممالك اسـلامی در ظل مطالب متقن و متین اسـلام، عقاید پوشالی مسـیحیت را زائل نمود. در کشورهای دیگر که آفتاب اسـلام مستقیما تابش نداشت همچون روسـیه و غیره مردم در اثر افکار خود، شانه از زیر بار ترهات کلیسا خالی کردند و چون به اسـلام نگرویدند به الحاد پیوسـتند. و اما، در کانون مسـیحیت هم باز مسیحیت، طاقت افکار روشنفکران را نداشت. لوتر آلمانی مسیحی بنیان کلیسا را چنان لرزاند که فرقهٔ پرتستان را بوجود آورد، و این فرقه هم پس از تدقیق، با ملحدان دیگر کشورها جز اسم، فاصله ای ندارند. ب.

که دعاهای مسیحیان برای آمدن ملکوت خداوند در ایران مستجاب گردد.

رجای واثق داریم که باز مبشرین غیور مسیحی از ایران برخاسته و در تمام نقاط آسیای مرکزی به بشارت کلام مسیح خواهند پرداخت و بزودی آن روز خواهد رسید که اسم مسیح در ایران فوق هر اسمی باشد(1) و مردم او را قبول نموده از ظلمت گناه بنور حیات جاودانی برسند. آمین (ه).

محرر این تفسیر گوید:

با ظهور مهدی حضرت بقیة اللّه عجل اللّه تعالی فرجه دین حقیقی خدا تحت لوای اسلام و قرآن، ادیان دیگر را محو خواهد نمود و زمین پر از عدل و داد خواهد شد بعد از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد.

نیز محرر این تفسیر گوید: اگر غرض و مرض در کار نیست و مراد تجلیل عیسی از لوث زنا و غیره است (که یهودان مدعی اند) اسلام به بهترین وجهی عیسی را در قرآن کریم معرفی فرموده و مسلمانان هم به آن معتقدند و عیسی را پیامبر اولوالعزم می دانند و مادرش را هم طاهره و مطهره می شناسند. و اگر مراد قول به الوهیت عیسی است، هیچ مسلمانی قائل نیست و شما هم که آن روز را آرزو می کنید بشما باید گفت که:

عقیدهٔ غلطی را آرزو می کنید. و نسطوریها هم که کلیسای ایران و بقول شما مشرق زمین را عهده دار بودند، منکر الوهیت عیسی هستند.

و اما، نبوت پیغمبر آخر الزمان صلّی اللّه علیه و آله که در کتب توراة و انجیل وعدهٔ ظهورش داده شده است اگر شما واقعا توراة و انجیل حقیقی را قبول دارید که باید این پیغمبر را قبول کنید و اگر فکر شیطانی دیگری دارید و عیسی را اسباب دست اغراض خود کرده اید؛ پس شما شیطانی هستید در لباس انسان و گرگی هستید در لباس میش.

اما، محبت به بنی نوع بشر که شما کلیسائیان با زبان چرب و نرم می گوئید و

1- با تشکیلات گرامافون و اقسام: سازها و سینماها و بارها و صفحات متنوعه و رادیوها و تلویزیونها که امت مسیح تشکیل داده اند، اسم مسیح فوق هر اسمی است، دیگر انتظار مورد ندارد، بالخصوص که بمبها هم بر اینها افزوده شده. ب.

ادعاء می کنید، زبان تواریخ، دروغ شما را ثابت می کند.

کتاب «تاریخ اصلاحات کلیسا»

کتاب «تاریخ اصلاحات کلیسا» از بعد از تاریخ کلیسای قدیم(1) یعنی در طول هزار سال (حدود 500 میلادی تا 1500) بقلم دکتر جان الدر تهیه شده است(2) و مشتمل است بر بیست فصل (طی 219 صفحه):

1 - کلیسا و اصلاحات (اختلاف بین مشرق و مغرب، علت سیاسی اختلاف، علت عملی اختلاف، علت حکمت الهی اختلاف).

2 - بشارت دادن به اروپای شرقی (تسخیر روسیه).

3 - چگونگی انتشار مسیحیت در فرانسه.

4 - چگونگی پیشرفت مسیحیت در جزیرهٔ بریتانیا.

5 - پیشرفت مسیحیت در اروپای شمالی.

6 - جنگهای صلیبی (علل جنگهای صلیبی، جنگ صلیبی اول، جنگ صلیبی اطفال، نتایج جنگهای صلیبی).

7 - کلیساها و معابد (پیدایش معماری سبك گاتیك Gothic ، طرز ساختن کلیساها، صنایع زیبا در کلیساها).

8 - تطور و تکامل آئین (تعلیم انجیل راجع بمقام حضرت مریم، بدعتها در کلیساها راجع به حضرت مریم، مقام پطرس رسول در مسیحیت، آیا پطرس رسول به روم رفته است؟) 9 - هفت آئین مقدس (معنی آئین مقدس، عشاء ربانی، تعمید، اعتراف گناه

1- کتاب تاریخ کلیسای قدیم طی 340 صفحه دربارهٔ امپراطوری روم و ایران و تاریخ پیشرفت مسیحیت در مدت پنج قرن در غرب و هفت قرن اول در مشرق زمین است و نویسندهٔ آن ویلیام میلر می باشد.

2- مترجم اسماعیل شایگان، و ترجمه از انگلیسی به فارسی در سال 1326-1947 بعمل آمده، و در چاپخانهٔ بروخیم تهران بچاپ رسیده است.

به کشیش، تأیید، ازدواج، آخرین تدهین، دست گزاری کارمندان کلیسا، عقیدهٔ پروتستانیها راجع به آئین های مقدس).

10 - ترقی و توسعهٔ حکومت پاپ (اهمیت سیاسی شهر روم، مساوات اساقفه در کلیسای اولیه، افزایش نفوذ روم، فرمان ایزادوریان، کامیابی پاپها، فرمانفرمائی اینوسنت سوم InnoCentlll ، تنزل پاپ).

11 - پیشروان و منادیان تجدد و اصلاح (ضعف روحانی کلیساها، سرگذشت البی جنسیز (اقدام پیطرو والدو Waldo ، زندگانی جان ویکلیف JohnWyckliffe ، جان هوس JohnHus ، موعظه کردن ساوانارولا Savanorola ، افزایش علم در اروپا(1).

12 - خدمات مارتین لوتر Luther (جوانی لوتر، ایمان آوردن و دست گزاری، زیارت به روم فروش بخشش نامه، ابلاغ 95 پیشنهاد، مخالفت پاپ، نوشتجات لوتر، تکفیر لوتر، ازدواج لوتر، انقلاب زارعین، اصلاحات در روش عبادت، ایام آخر).

13 - تجدد و اصلاح مذهبی در سویس (اوضاع سویس، موعظهٔ زوینگلی Zwingle ، عقائد زوینگلی، نسبت لوتر به زوینگلی، مبارزهٔ با کاتولیکها).

14 - عالم روحانی در دورهٔ اصلاحات مذهبی (جوانی کالوین Calvin ، انقلاب روحانی کالوین، نوشتن کالوین عقاید خود را، کالوین در ژنو، حکمرانی کالوین در ژنو، نفوذ کالوین).

15 - رسیدن اصلاحات و تجدد مذهبی به فرانسه (ژاك له فور JacquesLeFevre ، جفا و ترقی، بروز جنگ داخلی، قتل عام پروتستانها، فرمان نانت EdictofNantes).

16 - شجاعت هلندیها (شیوع عقیدهٔ پروتستانی، فیلیپس دوم، دوك اف الوا DukeofAlva ، بروز جنگ، شکست اسپانیا).

17 - تحولات در انگلستان (ویلیام تیندل WilliamTyndale ، رد کردن هانری هشتم پاپ را، ادوارد ششم و مریم، ملکهٔ الیزابت، پیدایش پیوریتان Puritans).

18 - اصلاحات مذهبی در اسکاتلند.

1- - TheRenaissance رنیسانس - (المنجد ج 2 ص 220) دورهٔ تجدد.

19 – ایطالیا «ایتالیا» و اسپانیا و تأثیر اصلاحات مذهبی در کلیسای کاتولیك (اصلاحات ایتالیا، کنفرانس راتیسبون Ratisbon ، جفاها در اسپانیا، لویولا Loyola و ژزویتها Jesuits ، شورای ترنت Trent).

20 – نتیجهٔ اصلاحات و تجدد مذهبی (عده کاتولیك و پروتستان، پیشرفت ممالك پروتستان، نتایج تشکیلات سیاسی، انتشار کتاب مقدس، نتایج روحانی، فرقه های پروتستان).

خاتمه

محرر این تفسیر گوید: پیشوای روحانی اسلام در عصر خود آیة اللّه سید ابو الحسن مدیسه ئی اصفهانی، پسر جوانش را در میان دو نماز پشت سر پدر در نجف اشرف سر بریدند، و سید قاتل را عفو فرمود. و لیکن، پاپها برای ریاست چند روزهٔ پاپی که نه زن دارد و نه فرزند، حکم قتل عام صدها هزار نفر از مسلمانان را در جنگ صلیبی و نیز صدها هزار نفر مسیحیانی را که به مذهب پروتستان گرویده بودند؛ دادند.

ص: 765

دیارات

ارزش دیرها

تعریف دیر: (بفتح دال و سکون یاء) خانه ای است که راهبان در آنجا عبادت می کنند.

و دیر در شـهر بزرگ نیست بلکه، در صـحراها و سـر کوههاست. و اگر در شهر باشد اسمش «کنیسه» است یا «بیعه». و بسا است که فرق گذارده شده، و کنیسه را برای یهود و بیعه را برای نصاری قرار داده اند.

جوهری گفته: دیر نصـاری اصـلش «دار» است یعنی خانه، و جمع آن «ادیار» بر وزن انصار است و «دیرانی» (بفتـح دال) بمعنی صاحب دیر است. و صاحب معجم البلـدان می نویسد: «دیر» هم یکی از لغات «دار» است و شاید دیر را تخصـیص داده اند به محلی که مسـکن رهبان است و علم یعنی اسم و نشانهٔ آن شده است.

دربارهٔ دیرها کتابهای عدیـده نوشـته شـده. از جمله: کتاب دیارات شابشتی تألیف ابو الحسن علی بن محمّد متوفی به سال 388 هجری با ذیول کورکیس عواد چـاپ سال 1951 میلاـدی است. اسـامی دیرهائی که شابشتی نقل کرده بالغ بر 53 دیر است و مصـحح کتاب 4 دیر دیگر برآن افزوده است و خلاصهٔ این کتاب بزبان آلمانی بچاپ رسیده است.

و از جمله: یاقوت در کتاب معجم البلدان در حرف «دیر» 175 دیر را نقل کرده است.

نوع این دیارات مرکز خوشـگذرانی و اهل بطالت و طرب و شرب شراب و لعب و لهو و شوخی بی باکان و گاه پسران آوازه خوان امرد و گاه زنان سازنده و نوازنده بوده، و از بعض آنها شـرابهای ناب به اطراف فرستاده می شده، و غالبا در اطراف آن دیرها تاکستانها بوده و اهل تعیش که باین دیرها می آمدند و از باده سـرگرم می شده اند؛ اشعاری نغز می سروده اند. و أبو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی و نیز شابشتی و هم چنین یاقوت، آن اشعار دلپذیر را نقل کرده اند. بعضی خلفاء اموی و عباسی هم در این دیرها سرگذشتهائی دارند.

تذکرات:

1 - تا عهد یاقوت صاحب معجم البلدان متوفی به سال 626 هجری دیرهای چندی

باقی بوده است که بعدا اسامی آنها خواهد آمد ولی اغلب آن دیرها در عهد مغولان از میان رفته است.

2 - معدودی از این دیرها مربوط به ما قبل اسلام است که شاید به ده تا نرسد و بقیه مربوط به ما بعد اسلام، یعنی عهد خلفاء عباسی است. و این لانه های فساد برای کسب اخبار مسلمین و جاسوسی پی درپی تشکیل می شده، و مسلمین غفلت داشته اند، و به شهادت کتب اغانی و دیارات شابشتی و غیره و اشعار سروده شده، بعض مسلمین هزال و حتی بعض خلفاء عباسی هم باین دیرها می رفته اند.

3 - با این تشکیلات دیرها باز جای تعجب است که مسیحیان مدعی اند که: آزادی عمل نداشته اند و دین اسلام با شمشیر مردم را مسلمان کرده است! 4 - همین دیرها عامل مهم پیدایش جنگ صلیبی بوده است.

«نهرو» نخست وزیر فقید هند می نویسد:

«ابتداء، مبلغان مذهبی و بدنبال آن، کشتی های جنگی می آیند، و بعد هم تصرف اراضی شروع می شود» (تاریخ جهان ج 1 ص 945 تهران) (ص 33 مقدمهٔ کتاب انجیل و مسیح).

5 - نماز نماز خانه های کلیسا، نواختن ارگ(1) و نیز خواندن سرود دسته جمعی بوسیلهٔ زنان و مردان است.

6 - تخم «سفور» در نمازخانهٔ کلیساها کشت شده و خود در 45 سال قبل در نمازخانهٔ بیمارستان مرسلین انگلستان در اصفهان دیدم که مسلمات محجبات (که اجرت از مسیحیان می گرفتند) به نماز آنان آمدند و در حین نماز در «سفور» و در خواندن سرود مسیحیان هم آهنگی کردند و پس از نماز باز محجبه شدند، و به خلاصه موش و گربه بازی کردند تا راه «سفور» کلی را هموار کردند.

7 - سرگرمی زعماء کشور در عهود ما قبل به جنگها و یا تعیشات، و در این عهود

1- ارگ بضم همزه قسمی از آلات موسیقی است که با دست زده می شود (لفظ مذکور مأخوذ از فرانسوی است) (فرهنگ نظام).

به مشـروطیت، و سادگی علماء در ادوار مختلف؛ موجب شد که راهبان و راهبات از عهد خلفاء عباسـی ببعد از فرصت استفاده کرده و در انجام منویات سوء خود علیه اسلام پیشرفت کنند.

اسامی دیرها (نقل از کتاب دیارات شابشتی)

اشاره

1 - دیر درمالس: در بالای بغداد، محل لهو و شوخی بی باکان. درمالس را شابشتی بضم دال و معجم البلدان و مراصد بفتح آن گفته اند و حبیب زیات در (الخزانة الشرقیة 157:4) گفته: صحیح آن رومانس Romanus است (ذیل دیارات شابشتی ص 3). این دیر اکنون خراب است.

2 - دیر سـمالو: در شرق بغداد، مرکز طرب و لهو. در مراصد الاطلاع نوشته که: این دیر خراب است و به قاعده اواخر قرن هفتم هجری یا اواسط آن خراب شده (ذیل ص 9 دیارات شابشتی).

3 - دیر الثعالب: در غرب بغداد، مرکز اهل بطالت.

4 - دیر الجاثلیق: در غرب بغداد، مرکز اهل بطالت.

5 - دیر مدیان: در کنار نهر کرخ بغداد. مرکز شـرب شـراب، و زنان سازنده و نوازنده (معجم البلدان بکسر میم، و شابشتی بضم میم ضبط کرده و قول اخیر نزدیك است بأصل آن اگر «مودیانی» سریانی بمعنی معترفین باشد - ذیل ص 225 دیارات شابشتی).

6 - دیر أشـمونی: در بین بغداد و عکبرا، مرکز طرب و لعب. دیرهای متعدد به اسم أشمونی در غیر عراق است. و أشمونی مادر هفت جوان مکابی است که خود با پسرانش و الیعازر شیخ کشته شدند. زیرا، پادشاه انطیوخس ابیفانس سلوقی (176 - 168 ق. م) آنها را مجبور بترك دیانت موسوی کرده بود (ذیل دیارات شابشتی ص 227).

7 - دیر سابر: در سمت غربی دجله، مرکز طرب و شرب شراب. سابر، شاید سریانی باشد از «سبرا» بمعنی رجاء و أمل و ثقه و اتکال، یا از «سبرثا» یعنی بشارت، یا از «سیبرثا» بمعنی صبر و احتمال (دلیل الراغبین ص 476) (ذیل ص 35 دیارات شابشتی).

8 – دیر قوطا: در بین بردان (بفتح باء و راء) و بغداد. مرکز لهو و شوخی بی باکان.

9 – دیر مرجرجیس: (مارجرجیس) در مزرفه. مرکز پسران آوازه خوان.

(«مار» را در فرهنگ همین مباحث به بینید).

10 – دیر باشهرا: در بین سامراء و بغداد.

11 – دیر الخوات: در عکبرا. در ظرف سال شبی است بنام شب «ماشوش» که مردان و زنان مسیحی در آن شب در این دیر آزادی عمل دارند و از هیچ عملی کوتاهی نمی کنند. و این دیر معدن شراب و محل لهو است.

12 – دیر العلث(1): علث نام قریه ای است در شرق دجله نزدیك حظیره پائین سامراء که این دیر در آنجاست. در این دیر همهٔ وسائل جمع است و هرکس به این دیر بیاید هوس رفتن به دیرهای دیگر را نمی کند.

13 – دیر العذاری: (دختران تارکات دنیا) در کنار دجله بین سامراء و حظیره. جای دوشیزگان و شراب و مرکز خوشگذرانی. نیز دیر العذاری در بغداد هم هست(2).

14 – دیر السوسی: (دیر مریم) در کنار دجله در قادسیه. بانی آن یك نفر از اهالی شوش است. و دیر او معدن شراب و طرب است.

15 – دیر مرماری: در جنوب سامراء به فاصله کمی. راهب دیر علاقهٔ شدید به پسران امرد دارد.

16 دیر مریحنا (ماریوحنا): در سمت تکریت بر کنار دجله. مرکز اهل طرب و گردش.

17 – دیر صباعی: در شرق تکریت مشرف بر دجله.

18 – دیر الاعلی: در بالای موصل است. مأمون در اینجا به طرب و شرب شراب

1– علث: بفتح عین است و این دیر خراب شده (ذیل ص 62 کتاب دیارات شابشتی).

2– دیر العذاری، متعدد است.

پرداخته است. در جوار این دیر، مشـهد عمرو بن حمق (بفتح حاء و کسـر میم - شرح قاموس) خزاعی است، و نیز مسجدی است که بنی حمدان ساخته اند، و مسـجد متصل به قبر است. و عمرو مزبور از اصـحاب علی بن أبي طالب علیه السّلام است که در تمام جنگها با آن حضرت شرکت کرده است.

19 - دیر یونس بن متی: (رجوع به لغت یونس).

20 - دیر الشیاطین: در چهل کیلومتری شمال غربی موصل. مرکز شرب شراب و بارانداز اهل بطالت و مردم شوخ بی باك.

21 - عمر الزعفران: در کوه سـمت شـرقی نصـیبین. که شـراب آنجا به نصیبین می رود و هیچگاه از ساز و بازی خالی نیست. (عمر را در فرهنگ لغات این مبحث به بینید).

نیز دیر مـاراوجین StxEugene در این کوه است و اوجین نـام یـك راهب قبطی الاصـل است (ذیـل کتـاب دیـارات شابشتی ص 121 و 238).

22 - عمر أحویشا: محلش در ارزن الروم. مرکز شرب شراب و لهو.

تذکر: لغت أحویشا بزبان سریانی یعنی محبوس در راه خدا - یعنی محل راهبی که از محبس یعنی صومعه بدر نمی آید و عبادت می کند.

23 - دیر فیق(1): فیق از شهرهای قدیم فلسطین است محل گردش و شرب شراب.

تذکر: نصاری معتقدند که این اولین دیر است که برای نصـرانیها ساخته شده است و مسـیح به آنجا می آمده است و این دیر به اسم مسـیح ساخته شده.

24 - دیر الطور: بالای کوه ما بین طبریه و لجون (بفتح لام). این دیر، تاکستان و شراب فراوان دارد و محل تفرج و شرب شراب است.

تذکر: این دیر را «دیر التجلی» هم می گویند زیرا، معتقدند که مسیح پس از رفع، در اینجا بر شاگردانش تجلی کرده.

1- فیق، من مدن فلسطین القدیمة کانت عند رأس وادی أفیق، علی ستة امیال شرقی بحر الجلیل (ذیل ص 130 دیارات شابشتی).

25 - دیر البخت: در دو فرسخی دمشق (بخت بضم باء و سکون خاء است).

26 - دیرزکی(1): در رقه بر کنار فرات. در بهار از اهل طرب خالی نیست.

27 - دیر ماسرجیس(2): در عانه که شهر معموری است در کنار فرات.

وسائل اهل طرب و تفرج در آنجا فراهم است.

تذکر: اصل کلمه مرکب از (مار) و (سرجیوس) است. و قیصر رومانی او را کشت.

28 - دیر ابن مزعوق: در حیره. از گردشگاههاست.

29 - دیر سرجس: بین کوفه و قادسیه، نه کیلومتری شمال شرقی نجف.

مرکز شراب و تفرج بوده و اکنون خراب شده است.

30 - دیارات الأساقف: در نجف پشت کوفه بوده و آن اول کشور حیره است.

و چون این محل چند گنبد و چند قصر داشته باین اسم نامیده شده است.

تذکر: قصر عبد المسیح بن بقیلهٔ(3) غسانی پسر خواهر سطیح(4) کاهن (که

1- یکتبه بعضهم «زکی» بدون تنقیط الیاء، او «زکا» بتشدید الکاف فی الحالین و کل ذلك مقبول. و اللفظة سریانیة بمعنی «عفیف، بار، طاهر». و قد وهم الزبیدی (التاج 3:221) فی ضبط هذا الاسم، بقوله «دیرزکی: کعلی، بالراء» فلیصحح (ذیل ص 139 کتاب دیارات شابشتی).

2- ماسرجیس: اصلش «مار» و «سرجیس» است و در عراق و لبنان کنیسه ها و دیرها باسم او است. و در ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 147 می نویسد: «هو القدیس الشهید سرجیوس Sergius الذی قتله القیصر الرومانی مکسیمینوس غالیریوس MaxGalerius نحو سنة 307 للمیلاد. و اختلف المراجع العربیة فی کتابة هذا الاسم، فورد فیها بصورة: سرجس، سرجیس، سرکیس، سرجیوس و تصحف فی بعضها الی سرجبیس، و سرجسان».

3- بقیله بضم باء و فتح قاف است.

4- سطیح بر وزن امیر است.

مأمور شد تعبیر خواب کسری را از سطیح بپرسد) جزء این قصرهاست. و همین عبد المسیح کسی است که خالد بن ولید سردار سپاه اسلام سم را از او گرفت و خورد و بی هوش شد و بعد به هوش آمد و سر حالت بود، و عبد المسیح به نزد قوم خود برگشت و گفت: از پیش مردی آمدم که سم کشنده در ساعت را خورد و آسیبی ندید. لذا، عبد المسیح مالی برای صلح به خالد داد و خالد برگشت.

31 - قبة الشتیق: از بناهای قدیم حیره.

تذکر: شتیق، لفظ سریانی است یعنی ساکت و صامت. شاید راهبی در اینجا بوده که ساکت بوده و سخن نمی گفته است (در عین حال مراجع در ضبط این اسم اختلاف کرده اند).

32 - دیر هند: در حیره.

تذکر: هند دختر نعمان بن منذر است که این دیر را ساخت و مدت زمانی بعنوان تارکات دنیا در آنجا بود بعد کور شد (سعد بن ابی وقاص و مغیره و حجاج با این هند سؤال و جواب کرده اند).

33 - دیر زراره: در بین جسر کوفه و حمام اعین. مرکز شراب و بازی و خوشگذرانی و بیکاری است.

34 - عمر مریونان: در انبار، هارون باین دیر آمده و امین و مأمون هم با او بوده اند.

تذکر: معنی عمر (در شمارهٔ 21 گذشت). (مر) مخفف مار است (در شمارهٔ 9 گذشت).

35 - دیر قنا: (بر وزن دنیا) در شانزده فرسخی بغداد.

تذکر: این دیر به دیر «مرماری السلیح» هم معروف است و سلیح لفظ سریانی است و اصل آن (شلیحا) است یعنی رسول.

36 - عمر کسکر: در بلوك واسط (واسط شهر آن بلوك است).

دیرهای مصر که برای شرب و خوشگذرانی به آنجاها می رفته اند

37 - دیر القصیر: (بر وزن رجیل) در بالای کوه قریهٔ معروف به شهران مصر است و این قریه بزرگ و آباد و کنار رود نیل است و می گویند: موسی علیه السّلام در این قریه تولد یافته و مادرش او را در تابوت گذارده و به رود نیل افکنده است.

38 - دیر مرحنا: (دیر یوحنا) (دیر ماریوحنا) (دیر مریحنا). واقع در کنار برکهٔ حبش نزدیك رود نیل.

39 - دیر نهیا: واقع در جیزهٔ مصر.

40 - دیر طمویه: واقع در مقابل حلوان مصر سمت غرب نیل که یکی از گردشگاههای مصر و محل لهو است.

دیرهای دیگر که عجائب برای آن گفته اند.

41 - دیر الخنافس: واقع در شرق موصل.

42 - دیر الکلب: واقع در نواحی موصل.

43 - دیر القیاره: واقع در چهار فرسخی غربی موصل.

44 - دیر مرقوما: واقع در دو فرسخی میافارقین روی کوهی بلند است و محل تجمع اهل بطالت و مردم شوخ است. و شابشتی داستانی را دربارهٔ آن دیر نقل کرده است.

45 - دیر باطا: (دیر الحمار) هم نامیده شده. محلش بین موصل و تکریت و هیت (بکسر هاء) است.

46 - دیر بربارسون.

47 - دیر العجاج: واقع در بین تکریت و هیت (عجاج بر وزن صراف است).

(این دیر در قرن سیزدهم میلادی در اثر جنگهای مغولان از میان رفته است - ذیل دیارات شابشتی ص 268).

48 - دیر الجودی: «جودی» کوهی است که کشتی نوح برآن قرار گرفت.

و فاصلهٔ این کوه با جزیرهٔ ابن عمر هفت فرسخ است. و این دیر بر قلهٔ کوه ساخته شده،

و می گویند که: در عهد نوح علیه السّلام ساخته شده است.

49 - کنیسة الطور: طور سینا، کوهی است که در آن بر موسی علیه السّلام تجلی شد و بی هوش گردید. کنیسه در قلهٔ کوه است.

50 - بیعهٔ أبی هور: (بضم هاء) و محل آن در سریاقوس از توابع مصر است.

و در اینجا خنازیر را با خوك معالجه می کنند (سریاقوس بکسر سین است)(1).

51 - دیر یحنس: در سمنود از توابع مصر.

52 - بیعه أتریب: در زمین مصر.

53 - دیر الطیر: در نواحی اخمیم مصر (اخمیم بر وزن جرجیس است).

تذکرات:

1 - شابشتی: (بضم باء است) شاید بمعنی شاه پشتی باشد یعنی آنکه، بالای سر شاه می ایستد.

2 - از نسخهٔ دیارات، این دیرها ساقط شده است:

دیر الروم: در بغداد.

دیر الزندورد: در سمت شرقی بغداد.

دیر الزرنوق:(2) در بین کوفه و قادسیه که تا قادسیه یك میل فاصله دارد.

دیر صلیبا: در باب الفرادیس دمشق. (پایان دیارات نقل از شابشتی).

دیرهای مشهور بنقل معجم البلدان

(به ترجمه و خلاصه) 1 - دیر أبشیا: (بفتح همزه و سکون باء و کسر شین و یاء الفی) در نواحی صعید مصر در قسمت أسیوط.

2 - دیر أبلق: (بر وزن افضل) در اهواز در کوار (بضم کاف) از ناحیهٔ ردشیر

1- لفظ «أبی» تصحیف «أبا» سریانی است بمعنی أب راهب و اما «هور» از راهبان مصر علیا بوده (ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 200 به ترجمه).

2- الزرنوق کعصفور: آلة معروفة من الآلات التی یستقی بها من الآبار و هو أن ینصب علی البئر أعواد و تعلق علیها البکرة (النهایة لابن

الاثير 2:125).

خرّه (بضم خاء و شد راء مفتوح).

3 - دير أبون. (بر وزن مرحوم) در بين جزيرهٔ ابن عمر و قريهٔ ثمانين. و معتقدند كه قبر نوح عليه السّلام در آنجاست.

4 - دير ابن براق: (بر وزن صراف) در پشت حيره.

5 - دير ابن عامر: (محلش معلوم نيست).

6 - دير ابن وضاح: (بر وزن صراف) در نواحى حيره.

7 - دير أبى بخوم: (بضم باء و خاء و واو ساكن) در صعيد مصر در قريهٔ فاو.

8 - دير أبى سويرس: (بفتح سين و كسر واو و سكون ياء و كسر راء) واقع در كنار رود نيل مصر. و بهمين نام ديرى در أسيوط مصر نيز هست.

9 - دير أبى هور: (رجوع به شمارهٔ 50 ديارات شابشتى).

10 - دير أبى يوسف: در بالاى موصل و پائين بلد، كه تا بلد يك فرسخ فاصله دارد.

11 - دير الأبيض: (بر وزن افضل) دوتاست يكى در بيرون رها (بضم راء)، و ديگرى در صعيد مصر.

12 - دير أتريب: (بفتح همزه و كسر راء و سكون بقيه) كه به مارت مريم معروف است (رجوع به شمارهٔ 52 ديارات شابشتى).

13 - دير أحويشا: (بفتح همزه و كسر واو و شين الفى و سكون حاء و ياء) شرابش به شهرهاى آن نواحى حمل مى شود (رجوع به شمارهٔ 22 ديارات شابشتى).

14 - دير أروى: (بفتح پس سكون پس واو الفى) گويا در صحرا باشد (محلش معلوم نيست).

15 - ديارات الأساقف: ديارات جمع دير است و اساقف جمع اسقف است كه از رؤساء نصارى است (رجوع به شمارهٔ 30 ديارات شابشتى).

16 - دير اسحاق: در بين حمص و سلميه. و اهل لهو و لعب و شعراء دربارهٔ اين دير اشعار بسيارى سروده اند.

17 - دیر الأسکون: (بر وزن مرحوم) در راه شهر واسط است.

18 - دیر أشمونی: (بفتح همزه و سکون شین و ضم میم) و آن نام زنی است که دیر را ساخته است و هم در آنجا مدفون است و محلش در قطر بل (بفتح قاف و سکون طاء و فتح راء و شد باء مضموم و لام آخر) است. و از بهترین تفرجگاههای بغداد است (رجوع به شمارهٔ 6 دیارات شابشتی).

19 - دیر أعلی: (بفتح همزه و سکون عین و لام الفی) (رجوع به شمارهٔ 18 دیارات شابشتی).

20 - دیر الأعور: (بر وزن افضل) در پشت کوفه است که مردی از قبیلهٔ ایاد (بکسر همزه) که نامش اعور بوده است بناء کرده.

21 - دیر أکمن: (بفتح همزه و سکون کاف و ضم میم) و بقولی «اکمل» در سر کوهی است که نزدیك کوه جودی است و شرابی که در نهایت خوبی است منسوب به این دیر است، و گفته شده که شرابش خمار نمی آورد.

22 - دیر أیا: (بر وزن اعلی) در شام است.

23 - دیر أیوب: در حوران (بفتح حاء و سکون واو) از نواحی دمشق است که ایوب علیه السّلام در آنجا بوده، نیز بیماری ایوب هم در آنجا بوده است، و در آنجا چشمه ای است که ایوب پای خود را به زمین زد و آن چشمه ظاهر شد، و نیز سنگی در آنجاست که برآن چشمه بوده و قبر ایوب هم در آنجاست.

24 - دیر باثاوی: (به باء الفی و ثاء الفی و واو الفی) محلش نزدیك جزیرهٔ ابن عمر است که سه فرسخ فاصلهٔ بین دیر و جزیره می باشد.

25 - دیر باشهرا: (بباء الفی و فتح شین و سکون هاء و راء الفی) از شراب آنجا تمجید شده (رجوع به شمارهٔ 10 دیارات شابشتی).

26 - دیر باطا: (بباء الفی و طاء الفی) (رجوع به شمارهٔ 45 دیارات شابشتی).

27 - دیر باعربا: (بر وزن باشهرا) در بین موصل و حدیثه، در کنار دجله است.

28 - دیر الباعقی: (بباء الفی و کسر عین و قاف الفی) در سمت قبلهٔ بصری

(بر وزن دنیا) است از سرزمین حوران، و آن دیر بحیرای راهب است که در تاریخ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اسمش مذکور است (بحیری بفتح باء و کسر حاء و سکون یاء و راء الفی است).

تذکر: در ج 2 المنجد بحیرا بضم باء و فتح حاء و الف آخر ضبط شده و آن غلط است و در ذیل ج 1-2 ص 180 سیرهٔ ابن هشام به ترجمه می نویسد: بحیری بفتح باء و کسر حاء و سکون یاء و آخر کلمه راء مقصور است و بقولی ممدود است: نامش جرجیس است (بکسر دو جیم)، و گفته شده که سرجس است، و گفته می شود که جرجس است و وی حبر (یعنی دانشمندی) از احبار یهود تیماء بوده و بقولی نصرانی بوده از قبیلهٔ عبد القیس. و ابن اسحاق مؤلف سیره، همین قول را انتخاب کرده است.

و گفته شده که وی قبل از اسلام از هاتفی شنیده که بهترین اهل زمین سه نفرند:

بحیری و رباب الشنی و سومی کسی که مورد انتظار است. و سومی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود (رجوع به معارف و مروج الذهب و اصابه و روض و شرح مواهب).

محرر این تفسیر گوید: موضوع هاتف مجعول است و العهدة علی الجاعل.

29 - دیر باعنتل: کمتر از یك میل تا جوسیه از توابع حمص فاصله دارد و تصاویر انبیاء در آنجا کنده شده و صورت مریم در دیوار نصب شده که به هر سمت روی، چشمش ناظر است.

30 - دیر باغوث: (بضم غین) واقع در کنار دجله بین موصل و جزیرهٔ ابن عمر.

31 - دیر بانخایال: در بالای موصل. (دیر ماوتخایل) و (دیر میخائیل) هم می گویند.

32 - دیر البتول: در صعید مصر نزدیك أنصنا (بفتح همزه و کسر صاد) است.

می گویند: مریم باین دیر وارد شده است.

33 - دیر البخت:(1) که دیر میخائیل بوده و عبد الملك بن مروان، شتر بختی

1- بخت بضم باء: شتر خراسانی است - شرح قاموس.

را آنجا بست و باین نام شهرت پیدا کرد (رجوع به شمارهٔ 25 دیارات شابشتی).

34 - دیر برصوما: (بفتح باء و ضمّ صاد و میم الفی و سکون ما بقی) در روی کوه نزدیك ملطیه (بفتح میم و لام) است.

35 - دیر بصری: (همان دیر بحیری است - رجوع به دیر الباعقی).

36 - دیر البلاص: (بر وزن صراف) در صعید مصر نزدیك دمیاط(1) است.

37 - دیر بلاض: از توابع حلب است.

38 - دیر بنی مرینا: (بفتح میم و کسر راء) در پشت حیره است.

39 - دیر بولس: (بفتح باء و سکون واو) در نواحی رمله است.

40 - دیر بونا: (بفتح باء و واو و شد نون الفی) در سمت غوطهٔ دمشق است و از اقدم ابنیهٔ نصاری است که گفته می شود در عهد مسیح علیه السّلام بنا شده و یا کمی بعد از مسیح، و آن محل کوچکی است و راهبانش کم اند و ولید بن یزید اموی از آنجا عبور کرد، چون دید جای زیبائی است یك روز توقف کرد و به لهو و مزاح و بی حیائی و شرب شراب پرداخت.

41 - دیر التجلی: (رجوع به شمارهٔ 24 دیارات شابشتی).

42 - دیر تناده: (بر وزن اجازه) در أسیوط صعید مصر است.

43 - دیر توما: (بضم تاء و سکون واو) (محل آن معلوم نیست).

44 و 45 - دیر الثعالب: تا بغداد دو میل یا کمتر فاصله دارد و تا قبر معروف کرخی بیشتر از یك میل مسافت دارد و سمت قبر معروف، دیر دیگری است که اسم آن را نمی دانم و مقبرهٔ معروف را بمناسبت همین دیر ناشناس، مقبرهٔ «باب الدیر» می گویند.

(رجوع به شمارهٔ 3 دیارات شابشتی).

46 - دیر جابیل: (بر وزن هابیل) در بصره است.

47 - دیر الجاثلیق: (رجوع به شمارهٔ 4 دیارات شابشتی) مصعب بن زبیر که با

1- دمیاط بر وزن انسان: شهری است معروف - مترجم گوید که: ابن خلکان گفته است که: دمیاط لفظ سریانی و معنی آن قدرت ربانی است (شرح قاموس).

عبد الملك بن مروان جنگ داشت در نزدیکی این دیر کشته شد (جاثلیق بفتح ثاء است).

48 - دیر الجب: (بضمّ جیم و شدّ باء) در شرق موصل است و بیماران صرعی باین دیر مراجعه می کنند.

49 - دیر الجرعه: (بفتح جیم و راء و عین هر سه) در حیره است و گمانم که دیر عبد المسیح است.

50 - دیر الجماجم: در پشت کوفه است که هفت فرسخ تا کوفه فاصله دارد، از راه بصره (جماجم بر وزن مطالب است. و وجه تسمیهٔ آن را در معجم البلدان باید دید).

51 - دیر الجودی: (بضم جیم و سکون واو و کسر دال و یاء مشدد) (رجوع به شمارهٔ 48 دیارات شابشتی).

52 - دیر حبیب: (محل آن معلوم نیست).

53 - دیر حرجه: (بر وزن جرعه که ذکر شد) در صعید مصر در شرقی قوص است.

و باسم مارجرجس بنا شده و «حرجه» اسم بلوکی است. و «عباسیه» دهی است در آنجا و لذا، «دیر العباسیه» هم می گویند.

54 - دیر الحریق: (بر وزن شریف) در حیره است و وجه تسمیهٔ آن، این است که قومی اینجا سوخته اند، بعد اقوام آنها در این محل دفن شده اند و دیری در آنجا ساخته شده است.

55 - دیر حزقیال: (بکسر حاء و قاف و سکون زاء) و دیر حزقیل در کلمهٔ حزقیل در جلد اول مقدمه نقل شده.

56 - دیر حشیان: (بر وزن سلمان) در نواحی حلب است.

57 - دیر حنظله: در نزدیك شاطئ (بر وزن کامل) الفرات سمت شرقی آن.

و بانی آن حنظلة بن ابی عفراء است، و جای شرب شراب بوده.

58 - دیر حنظله: در حیره است که به حنظلة بن عبد المسیح منسوب است.

59 - دیر حنه: (بفتح حاء و شد نون) دیر قدیم واقع در حیره است.

60 - دیر حنه: نیز در پشت کوفه و حیره است (که شاید همان اولی باشد).

61 - دیر خناصره: (بضم خاء و نون الفی و صاد مکسور) و خناصره نام شهری است در قبلهٔ حلب.

62 - دیر خالد: (همان دیر صلیب است - رجوع به سواقط دیارات شابشتی).

و آن در یك میلی دروازهٔ شرقی دمشق است. و جهت تسمیه، این است که خالد بن الولید هنگام محاصرهٔ دمشق، در آن دیر فرود آمده.

63 - دیر الخصیان: (بکسر خاء) نامش دیر الغور بوده زیرا، در غور بلقاء بین دمشق و بیت المقدس است. و وجه تسمیه به خصیان این است که: سلیمان بن عبد الملك به آن دیر وارد شد و شنید که مردی با کنیزکی عشق بازی می کند (که شرح آن قصه، طولانی است) پس، سلیمان دستور داد تخم آن مرد را کشیدند.

64 - دیر الخوات: (بر وزن غلام جمع اخت است) در عکبرا (بضم عین و سکون کاف و فتح باء) است و بیشتر اهل آن زنان اند و شاید همان دیر العذاری باشد و عید آن، روز یکشنبهٔ اول از روزهٔ نصاری است که همهٔ نصارای اطراف آن جمع می شوند. و شابشتی گفته: در این عید «لیلة الماشوش» است و آن شبی است که مردان و زنان درهم می آمیزند و احدی از کار خود فروگذار نمی کند (رجوع به شمارهٔ 13 دیارات شابشتی).

65 - دیر الخنافس: (بر وزن مساجد) در روی کوه سمت غربی دجله است و بسیار با صفاست و طلسمی در آنجاست که در هر سال سه شبانه روز دیوارها و سقفهای آن دیر از جانوری که بقدر مورچه و شبیه است به جعل؛ سیاه می شود و بعد از سه شبانه روز یکی از آنها هم یافت نمی شود (رجوع به شمارهٔ 41 دیارات شابشتی).

66 - دیر درتا: (بضم دال و سکون راء) در سمت غربی بغداد. و محل عیش و نوش است.

67 - دیر درمالس: (بفتح دال و سکون راء و میم الفی و کسر لام) (رجوع به شمارهٔ 1 دیارات شابشتی).

68 - دیر الدهدار: در نواحی بصره از راه واسط است. و این دیر قبل از اسلام بنا شده.

69 – دیر الرصافة: (بضمّ راء و صاد الفی و فاء مفتوح) در رصافه است. همه گونه وسائل عیش و نوش در آنجا جمع است، و ابو نواس (بضم نون) شبی در این دیر به سربرده است.

70 – دیر رمانین: (بضمّ راء و شد میم الفی و نون مکسور، جمع رمان است). و دیر «سابان» هم می گویند. در بین حلب و انطاکیه است و این دیر خراب شده است.

71 – دیر الروم: که مخصوص نصارای نسطوری است و محلش در سمت شرقی بغداد است و منزل جاثلیق در جنب آن است. و بیعهٔ نصارای یعقوبیه مجاور این دیر است. و وجه تسمیه به «دیر الروم» این است که اسرای روم را بحضور مهدی عباسی آوردند و در خانه ای که در این محل بود سکنی دادند لذا، باین نام نامیده شد. بعد در جای آن بیعه ای ساختند و اسم به آن باقی ماند. پسران و دختران زیبارو در این دیر مقیم اند.

72 و 73 – دیر الزرنوق: (بر وزن عصفور) و عمر الزرنوق هم می گویند و شراب بسیار دارد (رجوع به سواقط دیارات شابشتی). و سمت دیگر آن، دیر دیگری است که عمر الصغیر می گویند و گردشگاههای فراوان دارد.

74 – دیر الزریقیه: (در معجم البلدان در لغت «دیر درمالس» ذکر کرده) (زریقیه بضمّ زاء و فتح راء است).

78–75 – دیر الزعفران: (بفتح زاء و فاء) (عمر الزعفران هم می گویند) در کوه نصیبین است. و وجه تسمیه این است که زعفران در آنجا کشت می شده (رجوع به شمارهٔ 21 دیارات شابشتی). و در کوه نصیبین دیرهای دیگری هم هست.

79 – دیر زکی: (بفتح زاء و شد کاف الفی) محل آن در رها (بضمّ راء) است.

خالدی گفته: در رقه (بفتح راء و شد قاف) نزدیك فرات است (رجوع به شمارهٔ 26 دیارات شابشتی) و نام شهریست در غوطهٔ دمشق.

80 – دیر الزندورد: (بفتح زاء و دال و واو و سکون بقیه) و آن در سمت شرقی بغداد است بقول شابشتی. و مشهور این است که زندورد نام شهریست در پهلوی شهر واسط و از توابع کسکر است.

تذکر – دیر سابان: و گفته اند که کلمه سریانی است و تفسیر آن دیر الشیخ است

(اسم دیگر این دیر «دیر رمانین» است که به شمارهٔ «70» ذکر شد).

81 - دیر سابر: (بضمّ باء) (رجوع به شمارهٔ 7 دیارات شابشتی).

82 - دیر سـرجس و بکس: (بفتح سین و کسر جیم و سکون راء و ضمّ کاف مشدد) اسم دو راهب است که اهل نجران بوده اند، و این دیر خراب شده و محل آن به گفتهٔ شابشتی در طیزناباذ (بکسـر طاء و فتح زاء) بین کوفه و قادسـیه بوده و روی جلکه ساخته بوده اند که تا قادسیه یك میل فاصـله بوده و تاکسـتان و شـرابخانه داشته و خراب شده و خرابه های آن را قباب ابی نواس (بضمّ نون) می گویند (رجوع به شمارهٔ 29 دیارات شابشتی).

83 - دیر سعید: در غرب موصل نزدیك دجله است و خاك این دیر، عقرب کش است در هر خانه ای که بپاشند عقربهایش کشته می شود.

84 - دیر سمالو: (بفتح سین) (رجوع به شمارهٔ 2 دیارات شابشتی).

85-88 - دیر سـمعان: (بکسـر سـین و فتح آن) در نواحی دمشق است و قبر عمر بن عبد العزیز خلیفهٔ اموی نزد آن دیر است. و حکایت کرده انـد که عمر در مرض موت بود، صاحب دیر میوه ای برای او آورد و نپذیرفت مگر اینکه پول آن را بگیرد و او ناچار پول را گرفت و عمر میوه را پذیرفت. آنگاه، عمر گفت: ای دیرانی! شنیده ام که این زمین ملك شماست؟ دیرانی گفت: بلی. عمر گفت: دوست دارم به اندازهٔ یك قبر بمن بفروشـی و چون یك سال بر دفن من گذشت تو آنجا را تسطیح و زراعت کن. دیرانی بگریه افتاد و آنجا را فروخت و عمر دفن شد و اکنون محل دفن عمر معلوم نیست و شریف رضی عمر را رثاء گفته که در معجم البلدان نقل کرده است.

و اما دیر سمعان که در کوه لبنان است مورد اختلاف است و سمعان یکی از بزرگان نصاری است که می گویند شمعون الصفاست. و بنام سمعان چند دیر هست:

یکی همین که گذشت، و دیگری در نواحی انطاکیه کنار دریا، و یکی هم در نواحی حلب.

89 - دیر سوا: (بفتح سین و واو الفی) در پشت حیره است.

90 - دیر السوسی: (بکسر سین دوم و شد یاء) در سمت غربی سامراء است

(رجوع به شمارهٔ 14 دیارات شابشتی).

91 - دیر الشاء: (بر وزن حال) در زمین کوفه به فاصلهٔ چهار میلی نخیله است.

92 - دیر الشمع: (بفتح شین و میم) دیر قدیم است که نزد نصاری مهم است و محل آن در نواحی جیزهٔ مصر است که تا فسطاط سه فرسخ فاصله دارد و کرسی بطریك مصر در آن دیر است.

93 - دیر الشیاطین: (رجوع به شمارهٔ 20 دیارات شابشتی).

94 - دیر شیخ: در تل عزاز (بر وزن سلام) است که عزاز شهری است از توابع حلب که تا حلب پنج فرسخ فاصله دارد.

95 - دیر صباعی: مرکز مردم شوخ و خوشگذران است (رجوع به شمارهٔ 17 دیارات شابشتی).

96 - دیر صلیبا: (رجوع به دیر خالد).

97 - دیر طمویه: (بفتح طاء و واو و سکون بقیه) (رجوع به شمارهٔ 40 دیارات شابشتی).

98 - دیر الطواویس: در سامراء است (طواویس بر وزن مفاتیح جمع طاوس است).

99 - دیر الطور: (رجوع به شمارهٔ 24 دیارات شابشتی).

100 - دیر طور سینا: که «کنیسة الطور» هم می گویند (رجوع به شمارهٔ 49 دیارات شابشتی).

101 - دیر الطین: در کنار نیل مصر است.

102 - دیر الطیر: (رجوع به شمارهٔ 53 دیارات شابشتی).

103 - دیر العاصیة: (معجم البلدان در دیر «درمالس» ذکر کرده).

104 - دیر العاقول: در بین مدائن کسری و نعمانیه است که تا بغداد پانزده فرسخ فاصله دارد، و کنار دجله بوده و اکنون از دجله یك میل دور افتاده است. محل شرب شراب و لهو است.

105 - دیر عبـد المسـیح: پسـر عمرو بن بقیلـهٔ (بضم باء و فتح قاف) غسانی در پشت حیره است در محلی که جرعه به آن می گویند (دیر الجرعه را به بینید) این دیر خراب شده است. قبر عبد المسیح در همین دیر بوده است (قبلا در دیارات الاساقف گذشت).

106-107 - دیر عبدون: (بر وزن مرحوم) در سامراء است. و دیر عبدون دیگر در نزدیك جزیرهٔ ابن عمر است که دجله میان آن دو فاصله است و الآن خراب است، و گردشگاه بسیار خوبی بوده.

108 - دیر العجاج: (بر وزن صراف) (رجوع به شمارهٔ 47 دیارات شابشتی).

109-111 - دیر العـذاری: (بفتـح عین و ذال الفی و راء الفی) یکی بین موصل و با جرمی (بفتـح جیم و سـکون راء و میم الفی) است از توابع رقه (بفتح راء و شد قاف)، نیز دیر العذاری دیگر در حیره، و نیز در پشت حلب هم هست (بقیه رجوع به شمارهٔ 13 دیارات شابشتی).

شابشتی گفته: دیر العذاری واقع در بین سامراء و حظیره است. و خالدی گفته:

آن دیر خراب شده. و أبو الفرج دیر دیگری را در سامراء گفته که موجود است.

بهر حال جاحظ در کتاب معلمین گفته:

ابن فرج ثعلبی بمن گفت که: چنـد نفر از طائفـهٔ بنی ملاص (بر وزن صـراف) از اعراب ثعلبه خواسـتند سـر راه به کاروانی که از نزدیك دیر العـذاری می گـذرد بگیرنـد و اموال کاروان را ببرنـد، بعد خبر شدند که پادشاه در تعقیب این چند نفر است. آنها به دیر پناه بردند و مخفی شدنـد و عمال پادشاه از آنجا گذشـتند. چون خاطرشان آسوده شـد با یکـدیگر گفتنـد: بیائیـد کشـیش را با طناب ببنـدیم و هرکدام یکی از دوشـیزگان را تصرف کنیم و صبح که شد متفرق شویم. پس، نیت خود را عملی کردند و معلوم شد که قبلا کشیش بحساب همهٔ دوشیزگان رسیده است و همگی بیوه هستند. یکی از همین نفرات اعراب، هفت شعر سروده که معجم البلدان آن را نقل کرده:

و دیر العذاری فضوح لهن *** و عند القسوس حدیث عجیب...

و شابشتی در کتاب دیارات (ص 80) اشعار ذیل را نقل کرده:

و الوط من راهب یدعی *** بان النساء علیه حرام

یحرم بیضاء ممکورة *** و یغنیه فی البضع عنها غلام

اذا ما مشی غض من طرفه *** و فی الدیر باللیل منه عرام

و دیر العذاری فضوح لهن *** و عند اللصوص حدیث تمام

یعنی چه کسی لوطی تر است از راهبی که مدعی است زنان بر او حرام اند. و زنان سپید اندام چاق را که دارای ساقهای گردند حرام می سازد و به پسر اکتفاء می کند.

و چون راه می رود چشمش را از شدت زهد و حیاء نیم باز می کند و شب که می شود در دیر دلیر است. و دیر العذاری مایهٔ رسوائی دوشیزگان است و خبر تمام نزد دزدان است.

112 - دیر العسل: در سمت غربی کنار نیل مصر است از نواحی صعید.

113 - دیر العلث: (بفتح عین و سکون لام) (رجوع به شمارهٔ 12 دیارات شابشتی).

و قومی معتقدند که این دیر العلث، همان دیر العذاری است.

114 - دیر علقمه: (بفتح عین و قاف و میم و سکون لام) در حیره است.

115 - دیر عمان: (بر وزن سلام) در نواحی حلب است و تفسیر آن به زبان سریانی، «دیر الجماعه» است.

116 - دیر الغادر: (بر وزن کامل) نزدیك حلوان (بضم حاء) عراق است و بر سر کوه بناء شده است. و جهت این نام اینست که قومی معتقدند که أبو نواس (بضم نون) از عراق آهنگ خراسان کرد و در راه باین دیر رسید و در آنجا راهبی زیبا و خوشگل بود و ابو نواس را مهمان کرد و پذیرائی را به حد کمال رسانید، چون هر دو مست شدند أبو نواس، راهب را به مبادلهٔ لواط دعوت کرد. راهب پذیرفت. چون راهب کارش گذشت خود از أبو نواس تمکین نکرد و به او مکر و غدر کرد. أبو نواس راهب را کشت و رفت و دیگر راهبی در آن دیر نیامد، و محل شرب جوانان حلوان شد بمناسبت همین سابقه.

بعلاوه اینکه محل آن پاکیزه و باصفا است. و بر دیوار دیر شعری نوشته که معتقدند بخط أبو نواس است:

لم ینصف(1) الراهب من نفسه *** اذ ینکح الناس و لا ینکح

راهب، بی انصاف و بی وجدان است که با مردم نکاح می کند و خود حاضر نیست که با او نکاح کنند (ینکح اولی بفتح یاء و کسر کاف است و ینکح دومی بضم یاء و فتح کاف است).

117 - دیر الغرس: (بفتح غین و سکون راء) در بالای کوه و سیزده فرسخی جزیرهٔ ابن عمر است.

118 - دیر فاخور: (بر وزن ناموس) در اردن است و آن جائیست که مسیح از یوحنا معمدان (یعنی یحیای تعمیددهنده) غسل تعمید یافته است.

119 - دیر الفأر: (بفتح فاء و سکون همزه) در کنار رود نیل مصر است. «و فأر» بمعنی موش است. و جهت تسمیه اینست که این دیر بسیار موش دارد.

120 - دیر فثیون: (بر وزن منصور) در سامراء است. یکی از نویسندگان از زیبائی کشیش و شماس و جام شراب آن تمجید کرده و دراین باره معجم البلدان پنج شعر آن نویسنده را نقل کرده است.

121 و 122 - دیر فطرس. و دیر بولس: (فطرس بفتح فاء و سکون طاء و ضم راء و بولس بفتح باء و سکون واو و ضم لام) این دو دیر در بیرون دمشق است.

123 - دیر فیق: (بکسر فاء و سکون یاء) در پشت عقبهٔ فیق است و أبو نواس از آنجا گذشته و دربارهٔ پسری نصرانی بنام «عبد یشوع» قصیده ای گفته است که دو شعر آن را صاحب معجم البلدان نقل کرده است، و شابشتی هفده شعر آن را نقل کرده است، و اشعار قصیده بیشتر است. و در اینجا أبو نواس در این اشعار آن پسر را بتمام مظاهر نصرانیت قسم داده است: به تعمید و به دیرها و به شمعون و به یوحنا و به عیسی و به ماسرجیس و به میلاد مسیح و به مارت مریم و به روز فصح و به قربانی شراب و به نان و به شراب کهنه (قدیم) و به صلیب و به هیکل و به ناقوس و به مریم و به مسیح و به احبار و به راهبان صومعه ها و به انجیل و به شمعله (یعنی قرائت نصاری در اعیادشان) و به زنار و به زیبائی خود

1- بضم یاء و فاء هر دو.

آن پسر؛ که دلش به رحم بیاید. آن پسر زینت هر دیر است بااینکه به ابو نواس جفا می کند، و عاشقان او مانند تیر از ترکش اسلام به نصرانیت می جهند(1).

124 - دیر القائم الاقصی: در سمت غربی فرات است در راه رقه از بغداد، و آن دیر خراب است.

125 - دیر قباب: (بکسر قاف) از نواحی بغداد است.

126 - دیر قره: (بضم قاف و شد راء) مقابل دیر الجماجم است.

127 - دیر قصیر: (بر وزن حسین) در دیار مصر در راه صعید نزدیك حلوان بر بالای کوه و مشرف به رود نیل است و در آنجا صورت مریم را درست کرده اند به طوری که مسیح در دامان مریم است (رجوع به شمارهٔ 37 دیارات شابشتی).

128 - دیر القلمون: (بفتح قاف و لام) در زمین فیوم مصر است.

129 - دیر قنی: (بضم قاف و شد نون الفی) (رجوع به شمارهٔ 35 دیارات شابشتی).

130 - دیر قنسری: (به شد نون) در سمت شرقی فرات است.

131 - دیر قوطا: (بضم قاف و سکون واو و طاء الفی) (رجوع به شمارهٔ 8 دیارات شابشتی).

132 - دیر القیاره: (بفتح قاف و شد یاء الفی) مسکن نصارای یعقوبی است.

معجم البلدان می نویسد: «و له قائم و کل دیر للیعقوبیة و الملکانیة فعنده قائم و دیارات النسطوریة لا قائم لها». (رجوع به شمارهٔ 43 دیارات شابشتی).

133 - دیر کاذی: (بر وزن ماضی) در حران (بر وزن صراف) است.

134 - دیر کردشیر: (بفتح کاف و سکون راء و فتح دال و کسر شین) و آن در بیابان بین ری و قم است و آن را مسعر (بکسر میم و سکون سین و فتح عین) در رسالهٔ خود ذکر کرده است، و آن قلعه ای است بزرگ و ترسناك و دارای برجها که در بزرگی و بلندی آنها افراط شده و دیوار قلعه بلند و از آجرهای بزرگ است و داخل قلعه دارای

1- شاعر معاصر ما دربارهٔ زیبائی یك نفر نصرانی گوید: آیت رحمت روی توبه قرآن ماند من ندانم ز چه رو کیش مسیحا داری

ساختمانها و نقبها و پیچهاست و اندازهٔ صحن آن دو جریب بلکه بیشتر است و اطراف قلعه دارای حوضهای بزرگ سنگی است و بر بعض ستونهای این قلعه نوشته است که:

هر آجر این قلعه که روی کار رفته است به قیمت یك درهم و 3 رطل نان و یك دانگ فلفل و زیره و یك بطر شراب صاف بوده. هرکس قبول دارد که هیچ، و اگر قبول ندارد سر خود را بهر یك از این ستونها که می خواهد بکوبد.

135 - دیر الکلب: هرکس را کلب کلب یعنی حیوان هار بگزد و زود او را به آن دیر بیاورند، راهبان دیر او را معالجه می کنند و اگر چهل روز از تاریخ گزیدن گذشته باشد، دیگر علاج نتوانند نمود.

کلب، یعنی هر ددی که گزنده باشد و این اسم بر سگ غلبه کرده است. و کلب اولی بفتح کاف و سکون لام و کلب دومی بفتح لام و یا کسر آن است (رجوع به شمارهٔ 42 دیارات شابشتی).

136 - دیر کوم: (بر وزن نور) در نزدیك قریهٔ کوم است که قرب عمادیه از بلاد هکاریه (بفتح هاء و شد کاف) از توابع موصل است.

137 - دیر لبی: (بضم لام و شد باء الفی) و دیگری بکسر لام گفته و دیگری لبنی (بر وزن دنیا) گفته و آن دیریست قدیم در سمت شرقی فرات و از منازل بنی تغلب است.

138 - دیر لج: (بضم لام و شد جیم) و آن در پشت حیره است که نعمان بن منذر در ایام پادشاهی خود بناء کرده. این دیر، هم زیبا پسر دارد و هم رعنا دختر. و هیچ یك از دیرهای حیره بخوبی این دیر نیست.

139 - دیر مارت مروثا: (مارت بسکون راء و مروثا بفتح میم و ضمّ راء) و آن در دامنهٔ کوه جوشن حلب است و این دیر خراب شده و بجای آن شیعیان، مشهدی درست کرده اند بنام حسین بن علی علیه السّلام زیرا اهل حلب معتقدند که حسین بن علی علیه السّلام را دیده اند که در آنجا نماز می خوانده است. بهر حال شیعیان بهترین عمارت را در آنجا ساخته اند.

142-140 - دير مارت مريم: ديرى است قديم از بناى آل منذر در نواحى حيره بين قصر خورنق و سدير و بين قصر أبو الخصيب (بر وزن شريف) كه دير مشرف بر نجف است.

و در نواحى شام، دير ديگرى بنام مارت مريم است، و در شام هم ديرى باين نام هست و هارون الرشيد به اين دير وارد شده است. و پسرى زيبا را كه در اين دير بوده يكى از شعراى شام به آهو تشبيه كرده و شابشتى گفته كه به دير «اتريب مصر» دير مارت مريم گفته مى شود.

143 - دير مارفايثون: در حيره پائين نجف است.

تذكر - دير مانخايال همان دير بانخايال است.

144 - دير ماسرجبيس: (بفتح سين و سكون راء و فتح جيم و كسر باء و سكون بقيه) (اين ماسرجيس است و صحيح هم همانست) عبد اللّه بن عباس بن فضل شاعر از شراب و پسر خوشگل آنجا توصيف كرده، و شش شعر آن را معجم البلدان نقل كرده است، (رجوع به شمارهٔ 27 ديارات شابشتى).

145 - دير الماطرون: (رجوع به لغت «ماطرون» معجم البلدان).

146 - دير متى: (بفتح ميم و شد تاء الفى) در شرق موصل بالاى كوهى بلند است و يكى از اطاقهايش كه در سنگ كنده شده گنجايش يك صد نفر را دارد.

147 - دير محرق: (بضمّ ميم و فتح حاء و راء مشدد مكسور) سمت غربى رود نيل مصر در بالاى كوه است و نصارى معتقدند كه مسيح چون وارد مصر گرديد به اين دير وارد شد و منزل گرفت.

148 - دير المحلى: (بضمّ ميم و فتح حاء و شد لام الفى) نزديك مصيصه و محل شرب شراب و طرب است.

149 - دير مديان: (بر وزن انسان) (رجوع به شمارهٔ 5 ديارات شابشتى).

150 و 151 - دير مران: (بضمّ ميم و شد راء الفى و نون آخر) نزديك دمشق مشرف بر مزارع زعفران است. طبرانى نوشته كه ابو زرعه (بضمّ زاء) دمشقى بمن گفت كه:

از ابو مسهر شنيدم كه گفت: يزيد بن معاويه در دير مران بود و مسلمانان در زمين

روم یا اسیر شدند یا کشته، یزید چنین سرود که:

و ما أبالی بما لاقت جموعهم *** بالغذقدونة من حمی و من موم

اذا اتکأت علی الأنماط مرتفقا *** بدیر مران عندی أم کلثوم

یعنی من که بر بساطهای نرم تکیه زده ام و ام کلثوم پیش من است چه غم دارم که مسلمانان دچار تب و برسام یا آبلهٔ سخت شده اند.

ام کلثوم: (دختر عبد اللّه بن عامر بن کریز «بر وزن حسین») زن یزید است.

چون خبر به معاویه رسید پیغام داد که باید یزید به لشکر اسلام ملحق شود و هرچه به آنها می رسد به او هم برسد و گرنه او را از منصب خلع می کنم. لذا، یزید حرکت کرد و به پدرش نوشت که: فاصله گرفتن از میدان جنگ را گناه من می دانی؟ می خواهی از دیدارم محروم بشوی! نزدیك است که از افتادن من در مهلکه موجب راحتی تو فراهم بشود.

نیز دیر مران دیگر، بر بالای کوه مشرف بر کفر طاب (بفتح کاف و فاء و سکون راء) است که نزدیك معرء (بر وزن مجلّه) است و گمان می برند که قبر عمر بن عبد العزیز در آنجاست و بهر حال شهرت دارد و زیارتگاه است.

152 - دیر مرتوما: (بفتح میم و سکون راء و ضمّ تاء و سکون واو) مرکز مردم بیکاره و تنبل و خوشگذران است (رجوع به شمارهٔ 44 دیارات شابشتی که با قاف بجای تاء ضبط شده است.) 153 - دیر مرجرجس: (بضمّ جیم اول و سکون راء و کسر جیم دوم) در مزرفه (بر وزن مرحله) است و تا بغداد چهار فرسخ مسافت دارد و مزرفه شهر بزرگی است و این دیر از گردشگاههای بغداد است زیرا، نزدیك است و جای خوشی است.

154 - دیر مرجرجیس: (بضمّ جیم و سکون راء و کسر جیم دوم) بالای بلد است و تا جزیرهٔ ابن عمر بیش از سه فرسخ فاصله دارد و روی کوهی بلند ساخته شده است.

155 - دیر مرحنا: (بفتح میم و سکون راء و فتح حاء و نون مشدد الفی) از

گردشگاههای مصر است (رجوع به شمارهٔ 38 دیارات شابشتی).

156 – دیر مرقس: (بفتح میم و سکون راء و ضم قاف) در نواحی حلب است و محل لهو و لعب است.

157 – دیر مرعبدا: (بفتح میم و سکون راء و فتح عین و سکون باء و دال الفی) همان دیر ابن وضاح است که نقل شد.

158 – دیر مرماجرجس: (بضمّ دو جیم) در نواحی مطیره است و شاید همان مرجرجس باشد که شابشتی گفته است (رجوع به شمارهٔ 9 دیارات شابشتی).

159 – دیر مرماری: (بر وزن ساعی) در نواحی سامراء است نزد پل وصیف و اهل لهو عنایتی باین دیر دارند (رجوع به شمارهٔ 15 دیارات شابشتی).

160 – دیر مرماعوث: (ماعوث بر وزن قانون) در سمت غربی فرات است و شاعر کندی بهرهٔ خود را از راهب جوانی که سین را (ث) می گفته است استیفاء کرده و اشعار ملیحی دراین باره در معجم البلدان نقل کرده است.

161 و 162 – دیر مریحنا: (بضم یاء و فتح حاء و نون مشدد الفی) عمر بن عبد الملك وراق عنزی دربارهٔ شراب و پسر زیبای آن اشعاری سروده که در معجم البلدان نقل شده.

و این دیر از نسطوریان است (رجوع به شمارهٔ 16 دیارات شابشتی) و صومعهٔ عبدون راهب که از نصارای ملکانی است به «در» این دیر است.

163 – دیر مریونان: (بضمّ یاء و سکون واو و نون الفی و نون آخر) و عمر ماریونان هم گفته می شود (رجوع به شمارهٔ 34 دیارات شابشتی).

164 – دیر مزعوق: (بر وزن منصور) دیر ابن المزعوق هم گفته می شود و این دیر قدیم و در پشت حیره است (رجوع به شمارهٔ 28 دیارات شابشتی) محمّد بن عبد الرحمن ثروانی دربارهٔ شراب و زن زیبای آنجا اشعاری سروده.

165 – دیر المغان: (بضمّ میم) در حمص است و خاکش عقرب را از بین می برد و لذا به شهرها حمل می شود.

166 – دیر ملکیساوا: (بفتح میم و سکون لام و کسر کاف و سکون یاء و سین

الفی و واو الفی) در بالای موصل و مشرف بر دجله است و تا موصل یك فرسخ و نیم فاصله دارد.

167 - دیر منصور: در شرق موصل و مشرف بر نهر خابور است.

تذکر - دیر میخائیل: در دو جاست: در موصل، و در دمشق. و دیر واقع در موصل را دیر مارنخایال، و دیر واقع در دمشق را دیر البخت می گویند (رجوع به هر دو لغت).

168 - دیر میماس: (بر وزن میعاد) در بین دمشق و حمص است کنار نهری که معروف است به میماس و لـذا، به آن منسوب شده است و جای باصفائی است و در آنجا قبر شاهد یعنی شخص مقتولی است که معتقدند وی از حواریون عیسی علیه السّلام بوده است و راهبان دیر معتقدند که وی بیماران را شـفا می دهد. و چون بطین (بر وزن حسین) شاعر بیمار شد او را به دیر آوردند که شفا بیابد. گفته شده که کسان بطین از او غفلت کردنـد و جلو قبر شاهـد بول کرد، و اتفاق افتاد که در عقب آن وفات کرد. در نتیجه، بین مردم شـهرت پیدا کرد که شاهد، بطین را کشـته است و قصـد کردنـد که دیر را خراب کننـد و گفتنـد: آیـا نصـرانی، مسـلمان را می کشـد!؟ ما راضـی نمی شویم مگر اینکه اسـتخوانهای شاهـد را به ما بدهیـد تا بسوزانیم. آخرالامر، نصاری رشوه به امیر (یعنی حاکم) حمص دادنـد تا غائله را خوابانـد، و شاعری دراین باره اشعاری سروده که در معجم البلدان مذکور است.

169 و 170 - دیر نجران (بر وزن صـلصال) در دو جاست: یکی در یمن است که از آل عبـد المـدان بن الـدیان (بر وزن صـراف) از بنی الحارث بن کعب است. و قومی که خواستند با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مباهله کنند از این دیر آمده اند.

<کعبهٔ جدید> پسـران (و اعقاب) عبد المدان دیر را چهار گوش ساخته بودند که اضلاع و اقطارش مساوی بود و از زمین ارتفاع داشت و با پله بطرز بناء کعبه بالا می رفتنـد و خود و طوائفی از عرب (آنهاشان که ماههای حرام را حلال می دانسـتند و به حج کعبه نمی رفتند) دیر را حج می کردند. و عرب خثعم بالتمام آن دیر را حج می کردند. و سه خاندان در

کومك به بیعه ها برابری می کردنـد: یکی خانـدان منذر در حیره که پیشـقدم بودند، و دیگری خاندان غسان در شام، و آن دیگر خاندان بنی الحارث بن کعب در نجران بودند.

و دیرهای خود را در جاهای پاکیزه و پر از درخت و باغها و اسـتخرها می ساختند و در دیوارهاشان کاشی و در سقفها طلا و تصاویر به کار می بردند.

بنی الحارث بن کعب این وضـعیت را ادامه دادند تا خورشـید اسـلام طالع شد سـپس، عاقب و سید و ایلیا (اسقف نجران) بحضور پیامبر آمدند که کار به مباهله کشید و لیکن مباهله انجام نشده عذر خواستند.

اینـان در هر روز یکشـنبه و در ایـام عیـدهاشان سوار می شدنـد بـا دیبای زربفت و زنارهای مزین به طلا به دیرها می رفتنـد و پس از اینکه نمازشـان تمـام می شـد در محـلّ مصـفای دیر می نشسـتند و بزرگان هیئت ها و شـعراء در مجلس حاضـر می شدنـد و به میگساری می پرداختند و آوازه خوانان، خوانندگی می کردند و آنها اسـتماع می نمودند و مست می کردند. و اعشی دراین باره اشعاری گفته که مفاد پنج شعر آنها این است:

1 - بر تو دیدار کعبهٔ نجران واجب است.

2 - یزید و عبد المسیح و قیس را که بهترین اربابهای کعبهٔ نجران اند زیارت می کنی.

3 - لباسها از برد پوشیده اند و از سر بزرگی ریشه های لباسشان به زمین می کشد.

4 - و گلهای سرخ و زرد و سفید و یاسمین، و آوازه خوان و سازن؛ حاضر مجلس اند.

5 - ما را این کعبه به هم پیوند می دهد، پس، کدام یك از این سه نفر در کار خود کوتاهی کرده اند؟ (یعنی هیچ کدام کوتاهی نکرده اند).

دیر نجران دیگری هم در بصـری از نـواحی حـوران سـرزمین دمشـق است و پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله به آنجـا وارد شـد و راهب بحیرا (بحیری) مـذکور در قصـهٔ مشـهور در اخبـار معجزات پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله آن حضـرت را شـناخت. این دیر، بزرگ و ساختمانش عجیب است و در شهرها جارچی می گردد و می گوید: کی برای نجران مبارك نذر کرده است. و جارچی

سوار است بر اسب و تمـام روز در گردش است و در هر شـهری جارچی مخصوصـی است و پادشاه وظیفه ای از دیر دارد که از محلّ این نذرها پرداخت می گردد (دیر بصری را به بینید).

171 - دیر نعم: (بضمّ نون و سکون عین) گمانم که نزدیك جلوخان مالك بن طوق باشد.

172 - دیر النقیره: (بر وزن شریفه) در کوهی نزدیك معره است. و می گویند قبر عمر بن عبد العزیز آنجاست و صحیح این است که قبرش در دیر سمعان است. و قبر شیخ ابو زکریاء یحیی مغربی که از صلحاء بوده در این محل است که زیارتگاه است (دیر مران را هم به بینید).

173 - دیر النمل: در یك فرسخی شمالی شهر بلد است.

174 - دیر نهیا: (بفتح نون و سکون هاء و یاء الفی) در جیزهٔ مصر است و ابن بصری 23 شعر دربارهٔ شراب و زیبا رویان و سایر اوضاع این دیر گفته که در معجم - البلدان باید دید.

175 - دیر الولید: در شام است (محل آن معلومم نیست).

176 - دیر هرمس: (بکسـر و بضمّ هاء و سـکون راء و کسر میم) در منف (بر وزن اسد) از سرزمین مصر است و هرمی نزد آن است و آن در سمت غرب اهرام مشهوره است. و می گویند در این دیر مردی مدفون است که با یك هزار سوار برابری می کرده است.

177 - دیر هزقل: (بکسر هاء و سکون زاء و کسر قاف) و اصل آن «حزقیل» است (رجوع به کلمهٔ حزقیل).

178 - دیر هند الصغری: در حیره است (رجوع به شمارهٔ 32 دیارات شابشتی).

محل دیر نزدیك حریم زمین بنی عبـد اللّه بن دارم است پهلوی خنـدق کوفه و محل باصـفائی است. این هند دختر نعمان بن منذر است و معروف به «خرقه» است (بفتح خاء).

هشام کلبی گفته که: کسـری بر نعمان غضب کرد و او را به زنـدان انـداخت. هنـد نـذر کرد که اگر خدا بار دیگر نعمان را به سـلطنت حیره برگرداند، دیری بسازد و

در آن دیر بماند تا مرگش دررسد. چون کسری نعمان را آزاد کرد، هند این دیر را ساخت و در آنجا بود تا وفات کرد و در آن دیر مدفون شد.

خالد بن ولید فاتح کشور حیره بر هند وارد شد و آن زن بر او سلام کرد.

خالد که او را شناخت گفت: اسلام اختیار کن تا تو را به مردی شریف و مسلمان شوهر بدهم.

هند گفت: به غیر از دین پدرانم رغبت به دین دیگر ندارم. و اما شوهر، اگر جوان بودم میل نداشتم تا چه رسد به اکنون که پیری فرتوت شده ام و امروز و فردا انتظار مرگ را دارم.

خالد گفت: حاجتی از من بخواه.

هند گفت: این نصاری را که در ذمهٔ شمایند حفظ کن.

خالد گفت: این عمل بر ما واجب است و پیامبر ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله به ما سفارش فرموده.

هند گفت: حاجتی دیگر ندارم و در این دیری که ساخته ام و خاندان ما استخوانهای پوسیده شان در جوار دیر است ساکن ام تا مرگم برسد و به آنها ملحق شوم.

خالد دستور داد پول و مال و لباس به او بدهند.

هند گفت: احتیاج ندارم. من دو غلام دارم که در مزرعهٔ من کشت می کنند و از محصول آن ارتزاق می کنم و من قول و فعل تو را قبول دارم.

خالد گفت: از سرگذشتها که دیده ای برایم حکایت کن.

هند گفت: سوگند که آفتاب بین خورنق و سدیر (بر وزن امیر) طلوع کرد و فرمان ما بر هر چیز روان بود و همان آفتاب که غروب کرد ما بنده و کنیز دیگران شدیم. آنگاه خواند که:

فبینانسوس الناس و الأمر أمرنا *** اذا نحن فیهم سوقة نتنصف

فتبّا لدنیا لا یدوم نعیمها *** تقلّب تارات بنا و تصرّف

آنگاه هند گفت: آن دعائی را که برای پادشاهان خود می خوانیم بشنو:

سپاسگزار تو باشد دست کسی که غنی بوده و فقیر شده، و زیردست کسی نشوی که فقیر بوده و غنی شده، و خدا باران کرم تو را بجا ببارد، و هر نعمتی از کریمی سلب شده است تو را مسبب برگرداندن آن نعمت کند، و هیچگاه به آدم پست حاجتمند نشوی.

چون خالد از دیر خارج شد، نصاری آمدند و از هند پرسیدند که: امیر با تو چه کرد؟ هند گفت:

صان لی ذمتی و أکرم وجهی *** انما یکرم الکریم الکریم

یعنی حق مرا حفظ کرد و مرا احترام کرد، و شخص بزرگ احترام شخص بزرگ را رعایت می کند.

و شعراء در حق این دیر بسی شعر گفته اند. از جمله: امیر معن بن زائدهٔ شیبانی است که منزل او نزدیك به دیر هند بوده (دو شعر آن را معجم البلدان نقل کرده است).

تذکر - شابشتی این مذاکرات را با سعد بن ابی وقاص نوشته است.

179 - دیر هند الکبری: آنهم نیز در حیره است که هند مادر عمرو بن هند بناء کرده است و وی دختر حارث بن عمرو بن حجر (بضمّ حاء و سکون جیم) آکل المرار (بر وزن غلام) کندی است. در بالای سر در آن عبارتی نوشته است که یاقوت آن را بعینه نقل کرده است و مفادش این است: این بیعه را هند دختر حارث بن عمرو بن حجر شهبانو دختر پادشاهان و مادر پادشاه عمرو بن منذر کنیز مسیح و مادر بندهٔ او و دختر غلامان او در ملك شاهنشاه خسرو انوشروان در زمان «مارافریم» اسقف؛ بناء کرده است. پس خدائی که این دیر را برای او ساخته است گناهان او را می آمرزد و بر او و بر فرزندش رحم می کند و این را قبول می کند و در امانت خود به پامی دارد و خدا با هند و فرزند اوست در روزگار روزگارها.

عبد اللّه بن مالك خزاعی می گوید: من با یحیی بن خالد (برمکی) و هارون -

الرشید، به حیره رفتیم و عازم تفرج در دیر بودیم که آثار منذر را هم به بینیم. هارون وارد دیر هند صغری شد، آثار قبر نعمان و قبر هند را که پهلوی آن بود دید بعد بیرون آمد و وارد دیر هند کبری شد که کنار نجف است، دید که بر دیوارش اشعاری نوشته است، آنگاه نردبانی طلبید و دستور داد بخوانند. در آنجا هشت شعر نوشته بود که مفاد آنها این است:

بنی منـذر پس از به پـا شـدن بیعه در گذشـتند. مشـك و عنبر عطرشـان، و حریر و کتـان لباسـشان، و قهوه خوراکشان، و عزت و سـلطنت شئونشان؛ بود. اکنون روزگارشان به جائی رسیده که کسی سراغ آنها نمی آید و هیچ راهبی از آنها نمی ترسد، گوئی بازیچه ای بودند و مانند سوار از نظرها ناپدیـد شدند و اکنون زیر خروارها خاك اند پس از آن همه نعمتها، و هرکس بعد از اینها باشد بهمان سـرنوشت ها دچار می شود.

هارون بگریه افتاد و بقدری گریه کرد که قطرات اشك از ریشش روان بود و گفت: آری، این است راه دنیا و اهل دنیا.

180 - دیر یحنس: (بضمّ یاء و فتح حاء و نون مشدد مفتوح) (رجوع به شمارهٔ 51 دیارات شابشتی).

181 - دیریونس: در کلمهٔ یونس گذارده شده.

<استدراك> 182 و 183 - الدیرة البیض: (بکسـر دال و فتح یاء و راء و کسر باء و سکون یاء) در صعید مصر سمت غربی رود نیل است و آن عبارتست از دو دیر باصفا با راهبان بسیار.

(پایان ترجمه و خلاصهٔ دیرهای کتاب معجم البلدان).

ص: 797

تاریخ قسمتی از تماس عیسویت با اسلام

1 - عهد پیامبر (ص)

اشاره

گرچه تاریخ زندگانی عهد حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از محاجه های یهود و نصاری و دیگران مشحون است و لیکن، برای نمونه در موضوع محاجه های یهود، محاجهٔ عبد اللّه بن سلام اعلم علماء یهود که یك هزار سؤال کرده و اسلام آوردن او را در سورهٔ «احقاف» به بینید.

و در موضوع محاجه های نصاری، محاجه های نصاری نجران را که در سورهٔ آل عمران مذکور است هم اکنون ملاحظه نمائید:

وفد نجران (یا هیئت اعزامی نجران)

هیئت نصارای نجران، شصت تن بودند که (در سال دهم هجری) بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شدند که چهارده تن آنها از اشراف بودند و از این چهارده تن سه تن مرجعیت داشتند:

1 - «عاقب» که امیر قوم و طرف مشورت آنها بود که از رأی او خارج نمی شدند و نام او «عبد المسیح» بود.

2 - «سید» که متعهد حرکت و مخارج و امر قافله بود و نام او «ایهم» بود.

3 - «ابو حارثة» فرزند علقمه که اسقف و عالم و پیشوا و صاحب مدرسه ها و مدرس کتابهای ایشان بود، و پادشاهان روم خیلی او را محترم می داشتند و اموال بسیار به او داده و کنیسه ها برای او ساخته بودند زیرا، عالم آنان به شمار می رفت و مرجعیت داشت.

این هیئت به مدینه وارد شدند. پس از اداء نماز عصر داخل مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شدند درحالی که لباسهای قیمتی و مزین پوشیده بودند. یکی از اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: تا کنون ما هیئتی باین زی و تجمل ندیده بودیم! پس از سخنهای مقدماتی، ناقوس نواختند و در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رو به مشرق نماز گذاردند. یکی از اصحاب عرض کرد: آیا این مراسم در مسجد تو انجام می شود؟! حضرت فرمود: مانع آنها مشوید بگذارید نماز بخوانند.

پس از ختم نمازشان، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رو به عاقب و سید کرد و آنها را به اسلام دعوت فرمود.

عاقب و سید گفتند: ما پیش از تو حلقهٔ دین الهی را در گوش کرده ایم و بار حق را بر دوش داریم.

حضرت: دروغ گفتید زیرا، شما برای خدا فرزند ثابت کردید و صلیب را پرستش کردید و گوشت خوك خوردید.

عاقب و سید: اگر خدا فرزند ندارد پس پدر عیسی کیست؟ آنگاه عاقب و سید و ابو حارثه دربارهٔ عیسی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مخاصمه پرداختند.

حضرت: آیا فرزند، شباهت به پدر ندارد؟ هیئت: بلی.

حضرت: خدا زنده است و نمی میرد ولی عیسی فانی می شود.

هیئت: صحیح است.

حضرت: آیا نمی دانید که آفریدگار ما بر هر چیزی قیم و حافظ و رازق است؟ هیئت: بلی.

حضرت: آیا عیسی قیم و حافظ و رازق است؟ هیئت: نه.

حضرت: آیا نمی دانید که هیچ چیز در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نیست و خدا عالم به همه است؟ هیئت: بلی.

حضرت: آیا عیسی به کلیهٔ آنچه در زمین و آسمان است عالم است؟ هیئت: نه.

حضرت: آفریدگار ما عیسی را در رحم تصویر کرد آن گونه که خواست. و آفریدگار ما نمی خورد و نمی آشامد و مدفوع ندارد.

ص: 799

هیئت: بلی.

حضرت: آیا نمی دانید که عیسی در رحم مادر بود و پس از آن زائیده شد و تغذیه کرد و خورد و آشامید و قضاء حاجت کرد؟ هیئت: بلی.

حضرت: آیا چگونه این اقاریر با معتقدات شما سازگار است؟ پس، هیئت سکوت کرد. آنگاه خدا آیات آغاز سورهٔ آل عمران را که هشتاد و اندی است دراین باره نازل فرمود(1).

دنبالـهٔ کار محاجه های این هیئت به آنجا کشـید که آیه نازل شد: «إِنَّ مَثَلَ عِیسـیٰ عِنْدَ اَللهِ کَمَثَلِ آدَمَ، خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» (سورهٔ آل عمران آیهٔ 52).

: داسـتان عیسـی نزد خدا همانند داستان آدم أبو البشر است که خدا آدم را از خاك آفرید با یك فرمان. و در تعقیب آن آیه، آیهٔ دستور مباهله نازل گردید:

ای پیامبر! اگر باز هم نصارای نجران محاجـهٔ خود را ادامه می دهند و تکرار مکررات می کنند، آنان را به مباهله دعوت کن [مباهله یك نوع دوئل(2) الهی است] مباهله کار را عملی می کند و ناحق را فی الفور بسزای خود می رساند.

نصـارای نجران در روزی که برای مبـاهله آمدنـد آثـار نزول عـذاب را مشاهـده کردنـد و چون می دانسـتند که نـاحق می گوینـد از مباهله خودداری نمودند و به مصالحه کردن نهادند و از «مدینه» به «نجران» برگشتند.

2 - سم خوردن خالد بن ولید

سم خوردن خالـد - همان سم کشـنده در ساعت - که عبـد المسـیح نصـرانی در جنگ به او داد و خالـد جان سـلامت بدر برد؛ از همان مباهله و دوئل سرچشمه گرفته است

1- کلبی و محمد بن اسحاق و ربیع بن انس، این شأن نزول را نقل کرده اند. (تفسیر مجمع البیان در سورهٔ آل عمران به ترجمه).

2- - Duel دوئـل بضمّ دال و کسـر همزه یعنی جنـگ تن به تن که هنوز در فرانسه گاهی انجام می شود. این لفظ فرانسوی است (فرهنگ نظام).

بشرح ذیل:

در فتح حیره چون خالد لشکر به حیره کشید در آنجا دژهای محکم و حصارهای استوار مشاهده کرد که بر بالای آنها گروهی از دلیران جای گرفته و به افکندن سنگ و پرتاب خدنگ پرداخته اند و دشنام می گویند. خالد خشمناك شد و به لشکر فرمان داد که برای کارزار مهیا شده و از چهارسو آنان را محاصره کنند. ضرار اسدی که یکتن از مسلمانان بود به خالد گفت: این جماعت که بر سر باره نظاره می کنند بی خردانند، صواب آن است که یك نفر از دانشوران این گروه را طلب کنی و به اندرز و پند شاید بی کشتن و تلفات کار به نتیجه برسد. خالد پیشنهاد او را پذیرفت و فرمان داد تا یکتن از لشکریان به پای حصار رفت و ندا در داد که: از میان خود مردی دانشور به نزدیك ما بفرستید تا سخن ما را شنیده و بشما بشنواند و جواب بیاورد. آن جماعت عبد المسیح غسانی را فرستادند و به او گفتند: اگر کار به مسالمت انجام شد سپاه اسلام را بازگردان و اگر نه برگرد تا به جنگ بپردازیم(1).

عبد المسیح نزد خالد آمد و بقانون جاهلیت سلام داد و گفت: «انعم صباحا ایها الامیر».

خالد گفت: خداوند ما را از این گونه تحیت بی نیاز ساخت.

نخست خالد پرسید: از کجا می آئی؟ عبد المسیح گفت: از پشت پدر.

خالد گفت: از کجا بیرون شدی؟

1- ذیل ص 154 کتاب دیارات شابشتی می نویسد: جریان سخن بین خالد بن الولید و عبد المسیح بن بقیلهٔ غسانی را مراجع مختلف قدیم نقل کرده اند از جمله: البیان و التبیین جاحظ (2:121-122 چاپ سندوبی سال 1932)، و فتوح البلدان بلاذری (ص 242 چاپ دی غویه)، و مروج الذهب (1:217-221)، و اغانی (15:11-12)، و امالی سید مرتضی (1:188-189)، و مجمع الأمثال می دانی (2:13) و تاریخ ابن خلدون با تعلیق امیر شکیب ارسلان (2:298). بعد می نویسد: و قد اختلفت هذه المراجع فی ایراد هذه المحادثة اختلافا بینا.

عبد المسیح گفت: از شکم مادر.

خالد گفت: بر چیستی؟ عبد المسیح گفت: بر پشت زمین.

خالد گفت: در چیستی؟ عبد المسیح گفت: در میان جامه.

خالد خندید و گفت: آیا عاقلی؟ عبد المسیح گفت: آری و اللّه مقید هم هستم(1).

خالد گفت: پسر چندی؟(2) «کنایه از اینکه چند سال بر تو گذشته».

عبد المسیح گفت: پسر یك مردم.

خالد گفت: هرگز چنین روز ندیدم. از هرچه پرسش کردم این مرد نعل باژگونه زد.

عبد المسیح گفت: من بیرون سؤال تو پاسخ ندادم، از هرچه خواهی بپرس.

خالد گفت: عربید یا عجم؟ عبد المسیح گفت: عربی بودیم عجمی شدیم، عجمی بودیم عربی شدیم.

خالد گفت: سر جنگ دارید یا صلح؟ عبد المسیح گفت: سر صلح داریم.

خالد گفت: پس این قلعه ها چیست که برآورده اید؟ عبد المسیح گفت: این حصارها را از برای دفع دیوانه برافراشته ایم تا حراست خویش کنیم، تا عاقلی دررسد و شر دیوانه از ما بگرداند.

خالد گفت: چند سال بر تو می گذرد؟ عبد المسیح گفت: سیصد و پنجاه سال.

خالد گفت: در این مدت چه یافتی؟

1- عاقل را از کلمهٔ عقل بمعنی بستن شتر تعبیر کرد.

2- سؤال خالد این بوده «ابن کم انت».

عبد المسیح گفت: کشتیها یافتم که از دریا(1) بجانب ما نزدیك شد و دیدم زنی را که بیرون می آید از حیره و زنبیل خویش را بر سر می گذارد و افزون از یك نان، زاد بر نمی گیرد و به زمین شام در می رود. و اکنون ملك چنین خراب و ویرانست. همانا قضای خداوند در بلاد و عباد بر این گونه است.

خالد چیزی در دست او نگریست که پشت و روی می کند. گفت: این چیست؟ عبد المسیح گفت: زهری که فورا کشنده است.

خالد گفت: آن را چه می کنی؟ عبد المسیح گفت: اگر تو با قبیلهٔ من کار برفق و موافقت کنی شکر خدای می گذارم و اگر نه من اول کس نیستم که به ایشان خبر ذلت و بلیت برسانم، چشم از زندگانی می پوشم و این زهر را می نوشم و از عمر من نیز اندکی باقی است.

خالد گفت: آن را بمن بده تا بدانم چیست. و آن سم را گرفت و گفت «باسم اللّه و باللّه رب الارض و السماء الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا في السماء» و بی معطلی - آن سم را در دهان گذاشت و بلعید. پس، او را چنانکه خواب آید بیهوشی گرفت و ذقن او به سینه چفسید آنگاه خوی بر او نشست و چون عرق سرد کرد، خرم و شاد برآمد.

عبد المسیح این را دید و بسوی قوم خود مراجعت نمود و گفت: از نزد شیطانی می آیم که سم الساعه خورد و زیان ندید. کاری از برای شما پیش آمده هر نوع می دانید دفع آن کنید. و اشعاری در موضوع پیش آمد و وضعیت حاضره خواند.

مردم گفتند: یا عبد المسیح! حکم ترا است بد انسان که می دانی این بلاء بگردان.

عبد المسیح مراجعت کرد و به نزدیك خالد آمد.

خالد گفت: ای شیخ! از خدا بترسید و مسلمان شوید و جان خود را زینهار دهید

1- مراد از دریا، دریای نجف است که در اوائل قرن بیستم آبش خشك شد (ذیل ص 155 کتاب دیارات شابشتی به ترجمه).

و از این لشکر که با من است اندازه بردارید که مرگ را در چشم ایشان هیبتی و جان را قیمتی نیست.

عبد المسیح سخن از مصالحت و مسالمت کرد که صدهزار درم تسلیم دارند و طیلسان شیرویه پسر خسرو را که نزد ایشان بود و سی هزار درم بها داشت بسپارند، پس، بدین گونه پیمان مسالمت نوشتند.

تذکر: در سال دوازدهم هجری حیره بدست مسلمانان افتاد و خالد بن ولید یکی از سرداران اسلام آنجا را لشکرگاه ساخت (کتاب خلفاء ناسخ التواریخ ص 155 و 156 نقل بمعنی).

3 - وزارت کشیش در دستگاه معاویه و یزید

چون عیسویت مقهور قوای معنوی اسلام گردید، مردی مسیحی از روم بنام سرژیوس پسر منصور که اعراب آن را «سرجوس» نمودند وارد دستگاه معاویه شد و سمت وزارت یافت. وی رومی است اما، معلوم نیست از کدام شهر روم است. وی رتبهٔ پاتریکی یعنی کشیشی داشت و پاتریك را اعراب به (بطریق) تعریف کرده اند.

سرژیوس یکی از آن بطارقه است. وی اگرچه بظاهر قبول دین اسلام نموده است اما در باطن عیسوی و نسبت به مذهب اولی خود، در اعلی درجهٔ تعصب بوده است و هیچ وقت صلاح و صرفهٔ امپراطورهای قسطنطنیه را از دست نمی داده است و بقدر امکان جهد می کرده که در اسلام فتنه برپاکند و شریعت حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را ضعیف سازد و تسلّط امپراطورها را در ممالك ازدست رفتهٔ آنها؛ اعاده دهد.

معاویه در ابتدای خلافت حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام، خیال طغیان و عصیان نداشت ولی وسوسهٔ سرژیوس او را بر این کار واداشت.

عقیدهٔ بعض از مؤرخین مسلمان این است که: بعد از فوت معاویه، چون وزارت یزید پلید را سرژیوس عهده دار شد وی را به قتل و واقعهٔ جانسوز کربلا و نهب و غارت مدینة الرسول و محاصرهٔ خانهٔ خدا؛ تحریك و اغواء نمود. و از این جمله، مقصودش وهن و سستی اسلام و انقلابات داخله در ممالك مفتوحهٔ مسلمین بود و می خواست بلکه

از این راه بلادی را که اعراب از رومیان منتزع ساخته دوباره بتصرف آنها بدهد.

مروان بن حکم و پسرش عبد الملك چون از خیالات سرجوس بن منصور آگاهی حاصل نمودند وزارت را از او گرفتند و عزلش کردند. و مروان، قعقاع بن عیسی را به وزارت نصب و تعیین نمود و تا زمان عبد الملك هم او وزیر بود و بتدبیر وی عبد الملك، ژوستینین(1) را فریب داد و طایفهٔ مارد را از لبنان خارج ساخت (ص 20 کتاب التدوین فی احوال جبال شروین اعتماد السلطنه محمّد حسن خان را به بینید).

4 - عهد حضرت رضا (ع) بین سالهای 201 و 203 هجری

صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا بسند خود از حسن بن محمّد نوفلی هاشمی روایت کرده که: چون علی بن موسی الرضا علیه السّلام بر مأمون وارد شد، مأمون به فضل بن سهل امر داد که: اصحاب مقالات را جمع کند، مانند: جاثلیق (رئیس نصاری در بلاد اسلام ساکن بغداد)، و رأس الجالوت (عالم یهود)، و نیز رؤساء صابئین(2)، و هربذ أکبر رئیس مجوسان با یاران زردشتی او و نسطاس رومی طبیب، و علماء علم کلام دیگر را؛ تا مباحثه کنند و مأمون، سخن علی بن موسی علیه السّلام و سخنان اصحاب مقالات را بشنود.

پس فضل بن سهل همه را احضار کرد و مقرر شد که فردا صبح حاضر شوند.

نوفلی می گوید: من خدمت حضرت بودم که «یاسر» مهمان دار حضرت وارد شد و عرض کرد: ای آقای من! امیرالمؤمنین سلام می رساند و می گوید: برادرت به قربانت اصحاب مقالات احضار شده اند برای فردا صبح نظر شما چیست؟ اگر مایلید سخن آنها را بشنوید فبها و الا به خود زحمت ندهید، و اگر دوست دارید، ما بیائیم خدمت شما.

حضرت فرمود: سلام برسان و بگو: مقصود را دریافتم و انشاء اللّه فردا صبح خواهم آمد.

«یاسر» که رفت، حضرت فرمود: ای نوفلی! تو عراقی هستی و تیزهوشی، پسر عموی تو چه نظری دارد؟

1- - Justinien - (لاروس سال 1929).

2- عامهٔ یونانیان را بایستی صابئین دانست (تاریخ الحکماء ص 12).

نوفلی می گوید: گفتم: امتحان شما و لیکن، اصحاب مقالات بنای قبول کردن حرف حق ندارند و مغالطه می کنند.

حضرت فرمود: نوفلی! می ترسی محکوم شوم؟ نوفلی: نه بخدا قسم! و امیدوارم بخواست خدا پیروز شوی.

حضرت فرمود: ای نوفلی! می دانی کی مأمون از کردهٔ خود پشیمان می شود؟ نوفلی:

حضرت فرمود: وقتی من از توراة بر اهل توراة و از انجیل بر اهل انجیل احتجاج کنم و با صابئین و هربذان و اهل روم و اصحاب مقالات به زبانهای خودشان استدلال کنم و همه را محکوم سازم و مرا تصدیق کنند؛ مأمون می فهمد که حق اشغال مسند خلافت را ندارد و در این هنگام پشیمان می شود (و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم).

چون صبح شد فضل بن سهل(1) به نزد حضرت آمد و گفت: جانم به فدایت، پسر عمت مأمون انتظار ورود تو را دارد و مردم همه جمعند، نظرت در آمدن چیست؟ حضرت فرمود: تو برو، من خواهم آمد انشاء اللّه تعالی. آنگاه حضرت وضوء ساخت و شربتی از سویق نوشید و به ما هم داد و حرکت فرمود. چون بر مأمون وارد شدیم مجلس پر بود و محمّد بن جعفر در دستهٔ طالبیین و هاشمیین بود و سران لشکر حاضر بودند.

چون حضرت وارد شد، مأمون و محمّد بن جعفر و تمام بنی هاشم سرپا ایستادند و حضرت با مأمون نشستند و آنگاه حضرت أمر به جلوس داد و همگی نشستند و مأمون با حضرت به سخن پرداخت درحالی که روبروی هم بودند و پس از ساعتی که گذشت، مأمون متوجه جاثلیق شد و گفت: این علی بن موسی بن جعفر علیه السّلام پسر عموی من است و از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و پسر علی بن ابی طالب علیه السّلام است، من دوست دارم که با او محاجه کنی و جانب انصاف را از دست ندهی.

1- صدر اعظم کشور.

(مباحثات حضرت با جاثلیق و محکوم شدنش در اصل کتاب دیده شود). سپس، حضرت متوجه رأس الجالوت شد (مباحثات حضرت با رأس الجالوت و محکوم شدنش در اصل کتاب دیده شود). سپس، حضرت متوجه هربذ أکبر شد (و هربذ را با چند کلمه محکوم فرمود) و آنگاه حضرت متوجه عمران صابی که یکی از علمای علم کلام بود؛ گردید.

و در پایان مذاکرات، عمران اسلام آورد. اما، علماء علم کلام چون جریان جدل عمران صابی و محکوم شدن او را دیدند که در جدل هیچ کدام هرگز به پای او نمی رسیدند؛ دیگر کسی جرئت مباحثه نکرد. و چون شب در رسید مأمون و حضرت برخاستند و مردم رفتند و من با جماعتی از رفقایم بودم که محمّد بن جعفر مرا احضار کرد. چون به نزد او رفتم، بمن گفت:

ای نوفلی! دیدی دوستت (یعنی حضرت) چه کرد! من بخدا قسم! نمی دانستم که علی بن موسی الرضا به این گونه مطالب وارد است. ما در مدینه همچو چیزی از او ندیده بودیم و از علمای علم کلام کسی آنجا به نزد او نمی آمد.

نوفلی می گوید: گفتم: حاج می آمدند و مسائل حلال و حرام خود را می پرسیدند و بسا اشخاص محاجه می کردند.

محمّد بن جعفر می گوید: بحضرت بگو: خودداری کن از بروز علم خود که می ترسم مأمون از روی حسد تو را مسموم کند و یا بلای سختی به تو وارد کند. و مقصود مأمون، امتحان است.

چون پیام محمّد بن جعفر را به حضرت رسانیدم، حضرت خندید و فرمود: خدا عمویم را حفظ کند. خوب می دانم که چرا خوش نداشته که علم خود را آشکار کنم.

بعد فرمود: برو و عمران صابی را حاضر کن. چون عمران را حاضر کردم حضرت خلعتی به او پوشانید و ده هزار درهم به او داد. گفتم: کارهای تو مانند کار جدت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است. حضرت فرمود: ما این طور دوست داریم.

آنگاه، حضرت شام طلبید. من طرف راست و عمران طرف چپ حضرت نشستیم، حضرت به عمران فرمود با نوفلی بمنزل برو و صبح بیا تا از خوراکهای مدینه به تو بدهیم.

خلاصه، عمران، تمام علماء علم کلام را محکوم کرد و مأمون هم ده هزار درهم به او جایزه داد و فضل بن سهل پول و مال سواری به او داد و حضرت او را والی صدقات بلخ قرار داد (عیون اخبار الرضا ص 87-100 به ترجمه و خلاصه).

مجلس سلیمان مروزی از علماء علم کلام خراسان با حضرت دربارهٔ توحید با حضور مأمون در ص 100 تا 106 کتاب عیون اخبار الرضا و دو مجلس علی بن محمّد بن جهم دربارهٔ عصمت پیغمبران با حضور مأمون در ص 107 تا 114 کتاب عیون اخبار - الرضا؛ منعکس و مندرج است.

محرر این تفسیر گوید: چون سخن به حضرت رضا علیه السّلام و مأمون رسید ذکر این نکته قابل توجه است: که کتاب تاریخ الحکماء ابن قفطی (ص 149 به ترجمه) در شرح احوال عبد اللّه بن سهل بن نوبخت منجم می نویسد: وی منجم عهد مأمون بود، در صناعت خود مقامی بزرگ داشت و مأمون قدر او را می شناخت و تا عالمی آزمایش شده نبود، مأمون او را مقدم نمی داشت.

مأمون دید که آل امیرالمؤمنین علی بن أبي طالب در عهد منصور عباسی در ترس و اختفاء به سر می بردند و پس از منصور، دیگر از بنی العباس این رویه را ادامه دادند و وضع احوال آل علی بر مردم مخفی ماند و مردم معتقد شدند که اینان همسنگ پیمبرانند و در توصیف آل علی غلوی می کردند که از دائرهٔ شریعت خارج بود.

مأمون خواست عامهٔ مردم را بر این نیت، کیفر کند و لیکن اندیشه کرد که این عمل موجب تحریص مردم خواهد شد. پس، با نظر دقیقی نگریست و با خود گفت که:

اگر آل علی بر مردم آشکار شوند و فسق فاسقان و ظلم ظالمان آنها را، مردم به بینند، خود به خود از چشم مردم خواهند افتاد. سپس، با خود گفت که: اگر امر کنیم آشکار شوند، خواهند ترسید و پنهان می شوند و گمان بد به ما می برند پس، مصلحت آنست که یکی از آنها را جلو بیندازیم و پیشوا قرار دهیم. چون، مردم اوضاع و احوال آنان را دیدند دست از معتقدات خود دربارهٔ آل علی برمی دارند و کار، جریان عادی پیدا می کند. این رأی در نظر مأمون قوت گرفت و باطن کار را پوشیده داشت و به فضل

بن سـهل اظهار کرد که: تصمیم دارم که پیشوائی از آل امیرالمؤمنین علی علیه السّلام را برانگیزم و چه کسی شایستگی دارد؟ هر دو تن فکر کردند و متفقا نظرشان متوجه علی الرضا گردید.

فضل بن سـهل بتقریر و ترتیب کار پرداخت و باطن آن را نمی دانست و برای وقت بیعت باختیارات نجوم پرداخت. پس، طالع برج سرطان را که مشتری در آن بود اختیار کرد.

عبد اللّه بن سـهل بن نوبخت می گوید: خواستم نیت مأمون را در این بیعت بدانم و بفهمم که باطن کار هم مثل ظاهر آن است یا نه؟ زیرا کار، کار بزرگی بود.

قبل از عقد بیعت رقعه ای نوشـتم و بدست یکی از خادمان مورد وثوق او دادم که کارهای مهم به او ارجاع می شد و نوشـتم که: این بیعت در سـاعتی که ذو الرئاستین انتخاب کرده است تمام نمی شود بلکه، ناتمام می مانـد زیرا، مشتری گرچه در طالع، در خانـهٔ شـرف اوست و لیکن سـرطان، برج منقلب است و در درجـهٔ چهارم که خانـهٔ عاقبت است مریـخ است که نحس است و ذو الرئاستین از این مطلب غافل گذشته است.

مأمون، در جواب من نوشت: من خودم از این جریان واقفم خـدا به تو پاداش خیر بدهد و لیکن، بترس کاملا بترس از اینکه ذو الرئاستین را از این مطلب آگاه کنی.

و اگر او متوجه شود می دانم که تو او را متوجه سـاخته ای. پس، ذو الرئـاستین کـار خود را در سـاعت انتخابی خودش انجام داد و منهم از ترس اتهام مأمون، رأی او را تصویب کردم تا کار بیعت به پایان رسید و من از مأمون جان سلامت بدر بردم.

5 - عهد مستظهر خلیفهٔ عباسی سال 486 هجری ببعد

اشاره

پرارمیت کشیش به اورشلیم سفر کرد و چون به اروپا برگشت به تمهید جنگ صلیبی شروع کرد (تاریخ اصفهان وری).

گوستاو لوبون فرانسوی(1) در کتاب تمدن اسـلام و عرب (ص 420) به خلاصه می نویسـد: یك نفر سـپاهی که براثر جدال و نزاع با زنش فرار کرده و راهب شده بود،

1- گوستاو لوبون در 28 ماه رجب سال 1350 وفات یافته است.

این شـخص که در واقع دیوانه و نهایت درجه متعصب و ماجراجو بود، نام اصـلیش پیر Pierr بوده و در تاریـخ لفظ ارمیت Ermite یعنی فقیر، هم به آن اضافه شده است.

وی خود را یکی از اولیاء اللّه تصور کرده و این را جزء فرائض خود شـمرد که برای نجات ارض مقدس تمام اروپا را قیام دهد. او خود را در این خیـال مسـتغرق ساخته اول بروم رفت و از پاپ اسـتمداد نمود. اوربن دوم urbainll به او اجازت داد که برای خلاصـی اماکن مقدسه تمام نصاری را دعوت نمایـد. «پیر»، همان وقت به طرف ایطالیا و فرانسه حرکت کرده و در تمام این نقاط با حال گریه و زاری مردم را تبلیغ می نمود، و به – هرزه سـرائی و لعن و دشـنام به کفـار (یعنی مسـلمین) مردم را تحریك کرده قیام می داد و حامیان قبر مسـیح را به ثوابهای اخروی امیدوار می ساخت. خطابه های پرجوش او در مردم تأثیر غریبی بخشیده تا این حدّ که او را مبعوث من اللّه خیال می نمودند.

این طبقـهٔ عوام که «پیر» آنهـا را دیوانـهٔ خود ساخته بود هیـچ کاری از آنها ساخته نبود لیکن، پیشامـدهای چنـدی کومك کرده که رؤساء و امرای کشور هم بعـد از چنـدی بـاین امر اقبال نمودنـد (اجمالی از وقایع جنگ صـلیب را در کتاب تمـدن اسـلام و عرب گوسـتاو لوبون فرانسوی ص 421–444 به بینید).

کلیسای پرمحبت و دوست بنی نوع بشـر و خـدا ترس و دعاخوان، در سال 491، جنگ صـلیب را آغاز کرد و در سال 492 فرنگیان، بیت المقدس را گرفتند و هفتاد هزار نفر از پیشوایان و زهاد و عباد مسلمانان را کشتند.

در تاریخ اصـلاحات کلیسا ص 40 تا 42 به خلاصه می نویسـد: «چنان کشـتاری از ساکنین شـهر کردند که نظیر آن از حیث سـفاکی و ستمگری دیده نشده است. می گویند:

خون در تمام کوی و برزنهای شـهر جاری بود به قسـمی که در موقع عبور سواران، خون از زیر سم اسبان بر عابرین پاشیده می شد. همین که شب شد سپاهیان و جنگجویان صلیبی با اشتیاق و شعف کاملی به کلیسائی که تصور می رفت جسد حضرت مسیح در آن مدفون شده بود روآوردند و دستهای خون آلود خود را برای دعاء و شکرگزاری بسوی آسمان بلند کردند... (ه).

ص: 810

دعا و شکرگزاری

حافظ شاعر نیل مصر(1) در نکوهش آلمانها دربارهٔ جنگ بین المللی دوم می گوید:

اکثرت من ذکر الاله تورعا *** و زعمت انك مرسل و امین

عجبا أتذکره و تملأ کونه *** ویلا لینعم شعبك المغبون

و کذلك القصاب یذکر ربه *** و النصل فی عنق الذبیح دفین

یعنی باعتقاد فاسد خودت که پیام آور و امینی، در زیر حجاب خداترسی، از خدا بسیار یاد می کنی. تعجب است که خدا را یاد می کنی و برای تنعم امت فریب خوردهٔ خود جهان خدا را از آه و ناله پر می سازی! همین گونه قصاب هم کارد را بر گردن حیوان مذبوح می کشد و بذکر خدا مشغول است.

تاریخ اصلاحات کلیسا در ص 40 تا 42 به خلاصه می نویسد: بین سالهای 1096 تا 1270 میلادی هفت فقره جنگ صلیبی با اجازهٔ پاپ صورت گرفت.

1 - پاپ منظورش این بود که کلیساهای شرقی مطیع پاپ غربی بشود و ریاستش دربست بشود و لیکن، فاصله عمیق تر شد.

2 - از طرفی بین مسیحی و مسلمان نیز نفرت و بغض ایجاد گردید.

3 - مدنیت شرقی در آن زمان خیلی جلوتر از تمدن غرب بود و این نزدیکی (غرب به شرق) در سالهای بعد ترقی فکری و مادی بسیاری را موجب گردید و باعث چنان وحدتی در اروپا گردید که نظیر آن در قرون متمادی دیده نشده بود، و در نتیجه، باعث تقویت و تحکیم موقع و نفوذ پاپ در روم گردید.

<سال 585> کلیسائیان، حیله و تزویر تازه ئی به کار بردند یعنی صورت مسیح را - خون آلود نقش کردند و صورت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را طوری ترسیم نمودند که مسیح را می زند، و به این وسیله و نیرنگ، برای هیجان عوام نصاری بعالم منتشر ساختند (عوام

1- مجلهٔ الهلال سال 23 ص 310.

کالانعام هم که تکلیفش معلوم است)(1).

<سال 586> پاپ در سال 586 حکم بزرگ جهاد داد و سلاطین فرانسه و انگلیس و قشون، روانهٔ بیت المقدس شدند و امپراطور آلمان که بشام آمده در جوی آبی رفت غسل کند، غرق شد و مرد. و جنگ کلیسائیان و اتباع مسیح (که می گویند اگر کسی سیلی بگوش تو زد بجای تلافی، آن گوش خود را هم بیاور تا سیلی به آن بزند) با مسلمانان تا اوان سال 688(2) که مغولان همه جا را فراگرفتند؛ ادامه یافت. و اگر سیل مغولان به خاك مسلمین سرازیر نمی گردید عاقبت ممالك اسلامی با مسیحیت، معلوم نیست به کجا می انجامید(3).

جنگهای صلیبی و تواریخ آن

از سال 1099 میلادی مطابق با 493 هجری قمری تا سال 1270 میلادی مطابق با 669 هجری قمری بین مسیحیان و بعضی از پادشاهان و امراء و دولتهای اروپا از یك طرف، و امراء و سلاطین مسلمان شام و فلسطین از طرف دیگر هشت جنگ بزرگ بر سر تصرف بیت المقدس و حکمرانی بر فلسطین؛ در گرفت که در مشرق زمین به جنگهای صلیبی مشهور شده است. زیرا، هم جنبهٔ مذهبی داشته و هم جنگجویان و داوطلبان اروپائی برای شناسائی یکدیگر بدستور پاپها و انجمنهای مذهبی مسیحی، که در واقع محرك و مسبب این جنگها بوده اند، علامت صلیب به سینهٔ خود نصب می کردند.

در این جنگها مسیحیان اروپائی گاهی بدون شرکت امراء و سلاطین و گاهی با شرکت نیروی دولتها و پادشاهان، به آسیای صغیر و شام حمله می کردند و دچار تلفات و خسارات فراوان می شدند و فقط یك بار و آنهم برای مدت بسیار کوتاهی بر بیت المقدس دست یافتند و دولتی مسیحی به ریاست دوك دولرن DucdeLorraine

---

1- اقتباس از تاریخ اصفهان و ری.

2- سال 688، آغاز ظهور دولت عثمانی است (تاریخ اصفهان و ری).

3- اقتباس از تاریخ اصفهان و ری.

در فلسطین تأسیس نمودند ولی، از جنگهای خود بطور کلی نتیجه حاصل نکردند.

قهرمان مشـهور مشـرق زمین درین جنگها سلطان صلاح الدین از سلسلهٔ کردان أیوبی(1)بود که مکرر بر سـپاهیان انبوه صلیبیون پیروزی یافت و با آنان در کمال جوانمردی و مردانگی رفتار کرد و حریت یك فرد مسلمان حقیقی را کاملا آشکار ساخت.

جنگهای صـلیبی در ارتباط شـرق و غرب و نفوذ تمدن درخشان اسلامی به اروپا و بالنتیجه در تغییر افکار مردم اروپا و سوق آنان به تمدن جدید سهم بسزائی داشته است.

هشت جنگ صلیبی بترتیب در سالهای:

1099. م مطابق با 493 ه. ق 1147-1149 مطابق با 542-544 1189-1192 مطابق با 585-588 1202-1204 مطابق با 599-601

1- الملك المنصور سـلطان یوسف صـلاح الـدین بن نجم الدین أیوب بن شادی. وی در شـهر تکریت به سال 532 هجری 7-1138. م متولد شد و در روز چهارشنبه 27 ماه صفر سال 589 ه 4 مارس سال 1193. م وفات یافت و در شهر دمشق شام مدفون شد. پدرش نجم الدین أیوب روز سه شنبه 27 ذی الحجه سال 568 وفات کرد و در مصـر امانت گذارده شد و پس از دو سال جسد او و جسد برادرش اسد الـدین بامر صـلاح الـدین به مدینهٔ منوره حمل و در قبر جمال الدین اصـفهانی دفن شدند و الملك الافضل علی نور الدین بزرگترین اولاد صلاح الدین به سال 620 وفات یافت و در شهر سمیساط مدفون گردید (تاریخ سینا ص 532 به ترجمه).

1221-1219 م مطابق با 616-618 ه. ق 1228-1229 مطابق با 626-627(1)1248-1254 مطابق با 646-652 1270 مطابق با 669 که آخرین جنگ است؛ اتفاق افتاده (فرهنگ امیر کبیر ص 576 و 577 اقتباسا).

6 - عهد امپراطوران دولت قدیم عثمانی

دولت عثمانی در سال 699 ه. ق بوسیلهٔ ترکان غز به ریاست عثمان پسر ارشد طغرل در مشرق آسیای صغیر تأسیس گردید و در سال 857 (1453. م) با فتح قسطنطنیه بدست سلطان محمّد دوم مشهور به «فاتح» (هفتمین امپراطور) (855-886) سراسر شبه جزیرهٔ بالکان و بعدها شمال افریقا و عراق عرب و شبه جزیرهٔ عربستان بتصرف آنها در آمد و امپراطوری بزرگی بوجود آمد که در اواخر جنگ جهانی اول تجزیه گردید و بجای آن، دولت ترکیهٔ جدید تشکیل شد.

پادشاهان عثمانی را غالبا بنام «پاشا» و دربار آن را «باب عالی» می گفتند. در قرن 19 بتدریج کشورهای بالکان و بعد مصر و کشورهای شمال افریقا استقلال یافتند و در سال 1325 ه. ق رژیم آن کشور به مشروطیت تبدیل گردید.

امپراطوران دولت قدیم عثمانی (38) نفرند که از سال 699 تا 1342 ه. ق حکومت و بقول مشهور خلافت کرده اند. دولت عثمانی با قیام مصطفی کمال پاشا و (بوجود آمدن) رژیم جمهوری منقرض گردید (کتاب اطلاعات عمومی شکیباپور ص 384-386 به خلاصه).

سال 857 - سلطان محمّد، قسطنطنیه را فتح کرد و قسطنطین را کشت و سنت صوفی را مسجد کرد. (ماده) تاریخ فتح، «بلدة طیبة» (می باشد) (تاریخ اصفهان و ری).

1- سال 624، سال مرگ چنگیز است که فرزندان و سرداران او دامنهٔ فتوحات را در ایران به ایالات غربی و در اروپا به کوههای اورال و استپ های جنوب روسیه رساندند. (اقتباس از فرهنگ امیر کبیر ص 580).

در المنجد ج 2 می نویسد: «آجیاصوفیا AghiaSoPhia ، کنیسة فی استنبول بناها الملك قسطنطین (320). حوّلت الی جامع بعد الفتح العثمانی و هی الآن متحف.

و آجیاصوفیا صوفیا معناها بالیونانیة: الحکمة المقدسة».

سال 862 – سلطان محمّد، پای تخت یونان را گرفت. امریکا کشف شد.

سال 867 – فرنگیان اسکندریه را ویران کردند.

سال 883 – سلطان محمّد فاتح اسکندریه را گرفت.

سال 886 – سلطان محمّد فاتح وفات کرد. (پنج واقعهٔ مذکور، از تاریخ اصفهان و ری نقل شد).

در المنجد ج 2 می نویسد: شش نفر از سلاطین بنی عثمان محمّد نام بوده اند. و سلطان محمّد دوم را فاتح قسطنطنیه معرفی کرده و بعد چنین نوشته: «محمّد 2 (1451–1481). فتح القسطنطنیة. وسع حدود الدولة. بنی المساجد و الحصون».

سال 898 – اسپانیا بکلی از دست مسلمین خارج شد (مسیحیان آنها را بیرون کردند).

سال 926 – طریقهٔ لوتر پروتستان بر ضد پاپ در آلمان رواج یافت.

سال 976 – جنگ چهل سالهٔ کاتولیك و پروتستان در اسپانیا شروع شد (سه واقعهٔ مذکور، از تاریخ اصفهان و ری نقل شد).

7 – عهد صفویه 906–1148(1499–1741. م)

اشاره

سلسلهٔ صفویه: مؤسس آن شیخ صفی الدین اردبیلی بود که بانی فرقهٔ مذهبی تصوف در ایران به شمار می آید. ابتداء، حمایت «اوزون حسن» را بعهده گرفته و از نفوذ روحانی خویش استفاده کرد. اولین بار، شاه اسماعیل یکی از فرزندان شیخ حیدر به سلطنت رسید. سلاطین سلسلهٔ مزبور عبارتند از:

1 – شاه اسماعیل 906(1) – 930 ه. ق.

2 – شاه طهماسب اول 930–984 ه. ق.

1– ... 905 صحیح است. رجوع به تاریخ اصفهان و ری.

3 - شاه اسماعیل دوم 984-985 ه. ق.

4 - سلطان محمّد خدابنده 985-996 ه. ق.

5 - شاه عباس کبیر 996-1038 ه. ق.

6 - شاه صفی 1038-1052 ه. ق.

7 - شاه عباس دوم 1052-1077 ه. ق.

8 - صفی میرزا ملقب به شاه سلیمان 1077-1106(1) ه. ق.

9 - شاه سلطان حسین 1106(2) - 1125(3) ه. ق. (بین سالهای 1135 و و 1141 عهد تغلب افاغنه در ایران است. محرر این تفسیر).

10 - شاه طهماسب دوم 1141-1145 ه. ق.

11 - شاه عباس سوم 1145-1148 ه. ق. (کتاب اطلاعات عمومی عنایت اللّه شکیباپور ص 198-200).

محرر این تفسیر گوید: مسیحیان در عهد پادشاه اول و دوم، جای پا در ایران نداشتند، عهد پادشاه سوم طول نکشید، عهد پادشاه چهارم سخنی از آنان نیست، از عهد پادشاه پنجم یعنی شاه عباس کبیر پای مسیحیان خارج و گرجیان و ارامنه در قلب کشور ایران باز شد. شاه با همکاری برادران شرلی (آنتونی وربرت)(4) نیروی پیاده و توپخانه را منظم کرد. در عهد شاه سلطان حسین بر مقرری پرداختی ارامنه افزوده شد و شاه دستور داد که ارامنه مسلمان شوند، قسمتی هم مسلمان شدند و محل آنان بنام «حسین آباد» که به اسم «شاه سلطان حسین» اشاره دارد، نامیده شد و هم اکنون در جوار جلفا موجود است. گرجیان مسیحی، دربار شاه را قبضه کرده بودند و در اثر اقدامات آنان فاجعهٔ تغلب و تسلط افاغنه و بالاخره انقراض سلطنت صفویه انجام شد. ه.

در سال 1011 (هزار و یازده) شاه عباس، ارامنهٔ جلفا را باصفهان کوچاند

1- ... 1105 صحیح است. رجوع به تاریخ اصفهان و ری.

2- ... 110 صحیح است. رجوع به تاریخ اصفهان و ری.

3- ... 1135 صحیح است. رجوع به تاریخ اصفهان و ری.

4- - Sirrober-tsherly-siranthony -

و ارامنهٔ جولاهۀ نخجوان، در جلفا خانه ها پرداختند. و اسم «جلفا» به تناسب «جولاهه» است (تاریخ اصفهان و ری به خلاصه).

قصبهٔ جلفا شاید بزرگترین قصبهٔ دنیا باشد زیرا، عرض آن تقریبا یك فرسخ و طول آن هم یك فرسخ و کنار رودخانهٔ زاینده رود واقع است. جلفا به دو بخش کهنه و نو تقسیم می شود: قسمت قدیم را شاه عباس کبیر و قسمت جدید را شاه عباس دوم بنا نهاده است. همهٔ جلفا چه قدیم و چه جدید شامل پنج کوچهٔ شمالی و جنوبی است که از رودخانه بسمت کوه کشیده شده و دارای بازارها و میدانهای عمومی و حمامها و دو کاروانسرا و یازده باب کلیسا و یك دیر می باشد و یك خانهٔ کوچك بدساختی دارد که آن را (صومعهٔ دختران) می نامند.

هنگامی که من در اصفهان بودم در این صومعه قریب سی نفر زن بیوه یا دختر زشت بدلباسی به سر می بردند که برای اعاشهٔ خویش پرسه می زدند و به واسطهٔ بدبختی و سیه روزی متشبث باین وسیلهٔ اعاشه شده بودند.

یك نفر بازرگان توانگر ارمنی جلفائی بنام (آودیك) که به ایتالیا سفر کرده بود معتقد شده بود که مصور و منقّش کردن کلیسا نزد خداوند أجر جزیلی دارد. پس از مراجعت به جلفا، خلیفه ها و کشیشان را به ستوه آورد که به او اجازه دهند تا کلیسا را نقاشی کند. این کلیسا مانند سایر کلیساهای ارمنی ساده بود، فقط تصویر مریم عذرا را با فرزند در آغوش، بالای محراب قرار می دادند.

پس از مقاومت بسیار بالاخره اجازه داده شد. لکن، بزودی پشیمانی حاصل شد زیرا، مسلمانان برای تماشا می آمدند و چون ایشان از صور و هیاکل نفرت دارند موقع مناسبی بدست آنها افتاد که اغلب مسیحیان را لعنت کنند زیرا، تصور می کردند این تصاویر و بتها مورد پرستش عیسویان است.

عدهٔ کشیشهای این قصبه صد یا صد و بیست نفر است که عموما فقیر و جاهل اند و چون دست ایشان از مال دنیا تهی است به کار دین پرداخته اند.

خانه های جلفا 3400 یا 3500 باب است که زیباترین آنها در کنار رودخانهٔ

زاینده رود واقع است و برخی از آنها سـرای زرنگاری است که می توان در عداد کاخها و قصور محسوب داشت (سفرنامهٔ شاردن فرانسوی ترجمهٔ حسین عریضی ص 144 - 147 و 153-161 را به بینید).

جلفا: بخشـی از شـهر اصفهان واقع در جنوب آن شهر، کنار زاینده رود (است) که در زمان صفویه بوسیلهٔ ارامنه ایجاد گردیده و امروز نیز بیشتر سکنهٔ آن ارامنهٔ تابع ایران هستند. شراب و طلاسازی آن مشهور است (فرهنگ امیر کبیر).

و لیکن علی جواهر الکلام می نویسد: در اواخر تابستان سال 1013 هجری مطابق 1603 میلادی شاه عباس کبیر برای اولین مرتبه از نظر تفقـد و رعیت نوازی فرمان داد ارامنـهٔ جولاه کنار ارس و سایر نقاط(1) را بولایات مرکزی کوچ دهنـد، چه که می دانست عثمانیان بعنوان مسیحی گری و غیره کینهٔ مخصوصی با ارامنه دارند و اگر این مرتبه بر آنان دست بیابند یکباره تباهشان می کنند. جای تعجب است که شاه عباس کبیر با آن همه گرفتاری و مقابله با لشـکر جرار عثمانی از فکر مهاجرین ارامنه غافل نبود و مبلغ پنـج هزار تومان نقـد و مقداری مال سواری برای حمل و نقل آنان مرحمت فرمود(2) و آنان را در دار السـلطنهٔ اصفهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن داد. و ارامنه، از غایت صفا و خرمی مکان، مسکن سابق را فراموش کردند.

تذکر: این ایام در طرفین رود ارس دو قصـبهٔ کوچك بنام جلفا (جولاه) یافت می شود که یکی از آن روس و دیگری مال ایران است جلفای موضوع گفتگوی ما در ساحل چپ زاینده رود واقع شده و از محلات شهر اصفهان می باشد.

دستخط شاه عباس کبیر

مهر مربع «بنـدهٔ شـاه ولاـیت عبـاس» هو «حکم مطاع شـد آنکه درین وقت بنا بر عنایت بی غایت شاهانه و شـفقت بلا نهایت پادشاهانه دربارهٔ ارامنهٔ جولاه و ترفیهٔ حال ایشان اراضی و زمین واقعه در کنار رودخانهٔ زاینده رود دار السلطنهٔ اصفهان که ایشان

1- گرجیان (کتاب زاینده رود ص 51).

2- سفرنامهٔ تاورنیه و روضة الصفا.

در آنجا خانه ترتیب داده اند و ملك نواب همایون ماست بانعام ایشان شفقت فرموده ارزانی داشتیم. مستوفیان عظام کرام دیوان، زمین مذکور را از ملکیت دیوان برطرف ساخته بانعام ارامنهٔ مذکور، در دفاتر عمل نمایند. وزیر کلانتر و عمال اصفهان حسب المسطور مقرر دانسته از فرموده در نگذرند و زمین مذکور را بانعام ایشان مقرر دانند. تحریرا فی شهر شوال 1028(1).

در کنار رود ارس جزء ولایت نخجوان محلی است که به فارسی «جولاه» و به فرنگی «جلفا» و به ارمنی «جوغا» می گویند(2). بنا به گفتهٔ مؤرخین ارامنه، جولاه کنار ارس سالها قبل از میلاد بنا شده و تاریخ صحیح آن از قرن پنجم میلادی شروع می گردد. در تاریخ ایران چندین مرتبه نام جولاه کنار ارس به میان آمده از جمله:

شرف الدین، مؤلف ظفرنامهٔ تیموری جزء حوادث سال 788 و عبور لشکر تیمور از پل جولاه چنین می نگارد... (کتاب زاینده رود ج 1 ص 50 چاپ سربی تهران سال 1313 هجری شمسی).

خیابان «نظر» که بیشهٔ خلیفه و باغهای ارامنهٔ خیابان را از ساحل رود زاینده رود جدا می کند تا نزدیك پل مارنان امتداد دارد.

شاه عباس کبیر کلانتران ارامنه را از میان خودشان انتخاب می کرد. خواجه نظر که خیابان مزبور بنام وی موسوم شده یکی از همان کلانتران برگزیده است.

سر آنتونی شرلی و همراهانش که از طرف دولت انگلستان به دربار شاه عباس کبیر آمده بودند، شبی در جلفا منزل خواجه نظر به مهمانی رفتند، در این مهمانی و پذیرائی، دو چیز فوق العاده مورث تعجب مهمانان شده بود که در سفرنامهٔ خود ذکر کرده اند:

یکی آنکه خوکی سرخ کرده سر سفره آوردند و آقایان انگلیسی در قلمرو

1- عین فرمان در موزهٔ کلیسای وانك جلفا محفوظ و استنساخ شده (کتاب زاینده رود ج 1 ص 49) (رجوع به فرهنگ همین مباحث).
2- در زبان ارمنی تبدیل (ل) به (غ) معمول است چنانکه پسر را، «دلا» و «دغا» هم می گویند بنابراین، «جولا» و «جوغا» با هم فرقی ندارند.

شیعیان متعصب، گوشت خوك تازه تناول کردند.

دیگر آنکه ظروف مشروب از زر ناب ساخته شده بود. واقعا این مطلب - شگفت انگیز است که ارامنهٔ مهاجر جلفا در ظرف آن مدّت قلیل چنان متمول و دارا بشوند که بجای ظرف بلور، ظروف طلا استعمال کنند. آیا می توان این قبیل مساعدتهای حیاتی ملت و دولت ایران را انکار و فراموش نمود؟ (کتاب زاینده رود ج 1 ص 47).

شاردن فرانسوی می نویسد: «وقتی ایشان به جلفا آمدند چیزی نداشتند لیکن، در عرض سی سال چنان صاحب مکنت شدند که در میانهٔ ایشان کسانی که مالك صدهزار تا چهار کرور تومان بودند از شصت نفر زیاده یافت می شدند».

سیصد سال بعد در زمان جنگ بین المللی، عثمانیان، ارامنه را از ولایت سرحدی به داخلهٔ مملکت کوچ دادند. روزنامهٔ المقطم عربی مؤرخ 30 ماه مه سال 1916 چاپ مصر راجع به مهاجرت مزبور می نویسد:

«مطابق اعلامیهٔ رسمی طلعت به یك وزیر داخله عثمانی هشتصد هزار نفر ارمنی کوچ داده شده اند که از آن جمله سیصد هزار نفر تلف شده اند یا حرکت به جاهای دیگر کرده اند و احصائیهٔ دیگر، عدهٔ ارامنهٔ کوچ داده شده را یك میلیون و دویست هزار نفر می نویسد که لااقل نیم میلیون از این عده تلف گشتند».

نه فقط دولت عثمانی بلکه سایر حکومتهای مسیحی هم مذهب ارامنه هم همین طورها با آنان معامله کردند، فقط دولت و ملت مهمان نواز از ایران، ارامنه را مانند سایر ملل اقلیت در همه چیز خود شریك و سهیم نموده است (کتاب زاینده رود ج 1 ص 56 و 57).

نظر شاه عباس کبیر

در قرن هفدهم میلادی (ایام سلطنت شاه عباس کبیر) کلیهٔ ممالك اسلامی به واسطهٔ جنگهای صلیبی و داخلی رو به انحطاط می رفت. برعکس فرنگی ها تازه به خود آمده بودند و در هر کاری پیشرفت داشتند، علوم و صنایع میان اروپائیان منتشر می شد و کشیشهای

متعصب مطالب بی ربطی را در موضوع اسلام و اسلامیان تبلیغ می کردند. خونریزیها و شقاوت عثمانیان آن زمان این قضایا را تأیید می کرد و در نتیجه اسلام و مسلمانان شهرت خوبی نداشتند. شاه عباس کبیر تمام این دقایق را در نظر گرفت و چنان مناسب دید که ارامنهٔ مسیحی را واسطهٔ ارتباط و آشنائی ایران و فرنگستان قرار دهد و به فرنگیان حالی کند که مسلمان ایرانی با سایر ملل و مذاهب دنیا هیچ گونه دشمنی و عداوت ندارد.

مقصود دیگر شاه عباس آن بود که بازار معاملات و دادوستد ایران را رواج دهد لذا، طایفهٔ ارامنه را که در سوداگری و جهانگردی سابقه داشتند به تجارت واداشت.

ایرانیان برای انجام این منظور سرمایهٔ نقد و جنس با ربح مختصری به ارامنه قرض می دادند کم کم خود آنان هم دارائی و دستگاهی بهم زدند. سیاحان و تجار و صنعتگران فرنگی که بنا به دعوت شاه عباس به اصفهان می آمدند از نظر هم مذهبی در جلفا اقامت می نمودند و در نتیجه ارامنه بسیاری از صنایع ظریفه را هم فراگرفتند. بالاخره، جلفا محلهٔ ایرانی فرنگی اصفهان شد. شاه عباس کبیر برای دلجوئی و خوشامد مهاجرین به جلفا می رفت و به آنان سرکشی می فرمود و ارامنه را در جمیع حقوق با مسلمانان برابر ساخت و در اجرای مراسم مذهبی آزاد فرمود. اگر مسلمانی نسبت به ارمنی آزاری می رساند بدون گفتگو مجازات می دید و در مقابل قتل ارمنی اعدام می شد. ارامنه (اناث و ذکور) از حیث لباس و استعمال زینت آلات با مسلمانها فرقی نداشتند اگر کسی در خارج ایران یا ولایات دوردست می مرد جسد وی را به جلفا آورده به خاك می سپردند(1).

این بود که جلفا مرکز دین و دنیای ارامنه شد و جمعیت آن به سی هزار نفر رسید. طول جلفا قریب نیم فرسخ و عرضش ربع فرسخ بوده است(2).

ثروت جلفائیان بحدی رسید که چند نفر میلیونر میان آنان پیدا شد. علاوه بر امور تجاری ارامنهٔ جلفا مصدر خدمات دولتی بودند. بنا به گفتهٔ تاورنیه نجار باشی دربار صفوی همیشه از مسلمانها انتخاب می شد ولی، برخلاف رسم و عادت، یعقوب ژان ارمنی

1- نقل از کتاب حوادث یوسف امین ارمنی ترجمهٔ انگلیسی چاپ لندن.

2- چنانکه قبلا گذشت، شاردن یك فرسخ در یك فرسخ نوشته.

به این رتبهٔ عالی رسید. ابتداء شاه به وی پیشنهاد فرمود که مسلمان گردد اما، یعقوب نپذیرفت شاه هم اصراری نکرد و شغل او را به خودش واگذاشت. سپس، یعقوب ژان با خرج دولت به اروپا رفت و صنعت طبع را آموخته به ایران بازگشت و نخستین مطبعه را در اصفهان دائر کرد. ولی، ارامنه اظهار می دارند که: قبل از آمدن تاورنیه در سال 1640 میلادی (ایام سلطنت شاه صفی) خلیفه خاچاتور جلفائی نخستین مطبعه را بدست خود ساخته و راه انداخت و با همان حروف و چاپخانه دست کار خود، کتابی را بنام «شرح حال مقدسین» بزبان ارمنی طبع کرد و فعلا کتاب مزبور در موزهٔ کلیسای وانك می باشد.

آقای خاچاتوریان نقاش هم که در سال 1312 هجری شمسی در جلفا اقامت داشت برای تأیید این مطلب مطابق حدس خود تصویری از خلیفه خاچاتور مزبور نقاشی نموده که در کار ساختن حروف مطبعه می باشد و آن تصویر را در اطاق پذیرائی کلیسای وانك نصب نموده اند تا وقوع قضیه را مجسم سازد مع ذلك دائر شدن نخستین مطبعه و طبع اولین کتاب بزبان ارمنی در سال 1640 میلادی محقق نمی باشد زیرا، کتاب مذکور که منسوب به آن زمان است هیچ گونه تاریخی ندارد و نقاشی آقای خاچاتوریان در این ایام هم که البته نتیجهٔ احساسات و جزء مستحدثات می باشد. از طرف دیگر مبلغین کاتولیك مدعی هستند که در سال 1016 هجری (ایام سلطنت شاه عباس کبیر) مبشرین کاتولیك از کرمل به اصفهان آمده و چاپخانهٔ سنگی را با حروف عربی و فارسی برای اولین دفعه در ایران دائر ساختند البته، این ادعاء هم محتاج دلیل کافی است تا صحت آن را محقق دارد.

پس از مرگ شاه عباس کبیر، جانشینان وی همان رویهٔ مهر و محبت را نسبت به ارامنه ادامه دادند. شاه صفی مکرر به جلفا می رفت و منزل کلانتر ارامنه میهمان می شد. شاه عباس دوم بقدری در همراهی و مساعدت با ارامنه مبالغه داشت که علماء شیعه از وی مکدر شدند. شاردن فرانسوی می نویسد: ارامنهٔ جلفا زندگانی ملوکانه داشتند و قصبهٔ ارامنه برای خود، شهر قشنگی بود که 4 محلهٔ بزرگ داشت: محلهٔ ایروانیان – محلهٔ نخجوانیان – محلهٔ شمس آبادیان – محلهٔ شیخ بنایان (اهالی دو

محلهٔ اخیر قبل از مهاجرت جلفائیان در ناحیهٔ شـمس آباد و شـیخ یوسف بنای اصـفهان منزل داشـتند و بعدا به جلفا آمدند و با کومك هم کیشان خود عمارات و بناهای عالی در جلفا ساختند) (کتاب زاینده رود ج 1 ص 61).

هَلْ جَزاءُ اَلْإِحْسانِ إِلاَّ اَلْإِحْسانُ

هَلْ جَزاءُ اَلْإِحْسانِ إِلاَّ اَلْإِحْسانُ (1)

اتق شـر من احسنت الیه این وضع ادامه داشت تا زمان شاه سلطان حسین صفوی «همین که افغانها(2) نزدیك فرح آباد شدند، شاه و اتباع وی بدست و پا افتادند و بیش از هرکس نسبت به ارامنه بدگمان بودند که مبادا فریب افاغنه را خورده با آنان همدست شوند و در تسلیم شهر کمك کنند. برای رفع این پیش آمد، جوانان مسـلح جلفائی را بشـهر احضار نموده و تمام آنان را خلع سـلاح کردند و فوجی مسـلمان برای حراست جلفا مأمور داشتند.

افغانها پس از تصرف فرح آباد(3) به جلفا یورش برده و در صدد تسخیر آن

1- عاقبت... گرچه با آدمی بزرگ شود (هل تلد الحیة الا الحیة).

2- پروفسور ادوارد برون در تاریخ ادبیات ایران (ص 102) چنین می نویسد: سنهٔ مشئومة 1722. م با محاصرهٔ ثانویه و فتح کرمان بدست میر محمود شـروع شد. واقعهٔ معتنابهی که مربوط باین قضـیه می شود این است که: عدهٔ زرتشتیان با میر محمود همراه و متحد شدند اینها (رجوع به کتاب انقلاب ایران تألیف هانوی ج 1 ص 99) بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زرتشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسـنجان که کرسـی آن بهرام آباد است مسـکن دارنـد... عجیب تر این است که: بنا بر قول هانوی از بهترین سرداران میر محمود یـك نفر زرتشتی بود که هرچنـد نصـر اللّه نـام داشت و این از اسـامی مسـلمانان است لیکن، برحسب بیانات مؤلف مذکور (ص 186) «از پرستندگان آتش بود زیراکه سلطان دو نفر هیربد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش (خوابگاهش) شعلهٔ مقدس را افروخته نگاه دارند».

3- قصر فرح آباد را شاه سلطان حسین بنا کرده بود و از آنجا تا اصفهان سه میل (یك فرسخ) راه بود.

ناحیه برآمدند. ارامنه پیشدستی کرده با افغانان صلح نمودند باین شرط که پنجاه دوشیزهٔ خوبروی (یا بقول بعضی از مؤرخین پنجاه پسر و دختر زیبا) و هفتاد هزار – تومان وجه نقد بدهند و از تعرض دشمن محفوظ باشند.

ارامنه، قسمت اول را تسلم نموده و برای پول نقد سند دادند و عذرشان این بود که وجوه نقدینهٔ ما در اصفهان است و به آن دسترس نداریم. اما، پیش خود خیال کرده بودند مبادا دربار ایران ظفر یابد و از آنان مؤاخذه کند که چرا به افغانها پول داده اند؟ بهر حال، افاغنه از نرسیدن وجه خشمگین شده به جلفا رفتند و عده ای از بزرگان ارامنه را شکنجه و عذاب کرده خانهٔ متمولین را غارت نمودند و روز دهم نوروز از طرف پل خواجو بشهر اصفهان حمله کرده شکست خوردند و عقب نشستند و ارامنه را واسطهٔ صلح قرار دادند. ارمنی ها در انجام صلح مسامحه کردند از بیم آنکه مبادا سند هفتاد هزار تومان نقد شده و جزء مال الصلح قرار گیرد(1) در این اثناء جاسوسان خان حویزه (بضم اول و فتح دوم و چهارم) (از شیوخ عرب) به افغانها اطمینان دادند که شیخ عرب سنی، شاه شیعه را تسلیم افاغنهٔ سنی می کند و با یك حملهٔ دیگر کار تمام است. افغان ها با دل آسوده بشهر هجوم آوردند و شیخ عرب، نابکاری خود را به کار زده اصفهان سقوط کرد.

1- شروط مصالحه این بود که: ممالك قندهار و خراسان و کرمان به محمود و اولاد او نسلا بعد نسل علی الاستقلال واگذار شود و پادشاه نیز دختر خود را بشرط زنی به سرای وی بفرستد و پنجاه هزار تومان نقد به او بدهند. مطالب مزبور مقبول نشد. محمود تدبیر دیگر... (تاریخ سرجان مالکم ج 1 ص 299 تا 301 به خلاصه). قبلا افغانها با مردم ورنوسفادران جنگی کرده و شکست خورده بسیاری از آنان کشته شدند. محمود پیغام داد قندهار را با دختری از شاهزادگان بمن بدهند برمی گردم. سفهای دولت نپذیرفتند. خان حویزه هم که سالاری قشون شاه را داشت در جنگ سستی ها کرد و با آنکه حیله هایش را احمد آقا غلام، بر شاه روشن نمود، سلطان حسین نپذیرفت. محاصرهٔ اصفهان سخت شد و قحطی تا جائی که پوست درختها قیمت دارچین شده و خانم ها با جواهر و زروزیور از گرسنگی مرده... (تاریخ اصفهان و ری در وقایع سال 1134 به خلاصه).

افغانها بعد از تصرف و تسخیر اصفهان، ارامنه را مانند سنیان دوست خود و دشمن ایرانیان دانسته به آنان مهربان شدند و بفرمان محمود افغان، اهالی شهر اصفهان بمراتب ذیل طبقه بندی شد:

اول – افغانها که طبقهٔ حاکمه بودند.

دوم – درگزینی ها یعنی قسمت مختصری از ایرانیان که اهل تسنن بودند.

سوم – ارامنه.

چهارم – ملتانیان(1).

پنجم – زرتشتیان.

ششم – یهود.

هفتم – ایرانیان شیعه.

بنابراین، به قسمی که ملاحظه می شود، افغانان، ارامنه را با هم مذهبان سنی خود برابر داشتند و همین که محمود افغان دیوانه شد کسان وی برای دفع بلاء، مبلغ هزار تومان به کشیش های جلفا صدقه دادند! اما، چنانکه می دانیم این ترتیب دوام نیافت. افغانها دربار ایران را متصرف بودند، از طرفی هم روس و عثمانی سرجنبانی می کردند. ناگاه نادر شاه افشار ظهور نمود و کاسه و کوزهٔ طمعکاران را در هم شکست و اوضاع بکلی تغییر یافت. افسوس که ظهور نادر و ادامهٔ جهانداری وی طولی نکشید و مجدد هرج و مرج شروع گشت مخصوصا شهر اصفهان در کشمکش های کریم خان زند و علیمردان خان بختیاری و غیره صدمات بسیار دید.

خلاصه آنکه جلفا و اصفهان بعد از فتنهٔ افغان روی آبادی ندید. این بود که از همان ایام ظهور نادر تدریجا ارامنهٔ جلفا شروع به مهاجرت کردند و مسکن آباد خود را خالی گذاشتند. مهاجرت ارامنه بیشتر به روسیه بود، عده ای هم به هندوستان رفتند. نسبتا مهاجرین هند و جاوه راحت تر از مهاجرین روسیه بودند چه که حکومت تزاری

1– ملتان (بر وزن سلطان) نام یکی از شهرهای هند است. چون غالب تجار هندی مقیم اصفهان در آن موقع اهل ملتان بودند، لذا، تمام هندی ها را ملتانیان می گفتند. اکنون جزء پاکستان شده.

روس با ارامنـهٔ مسـیحی بسـیار بدسـلوکی کرد. ارامنه در ابتـداء به روسـها گرویدند و بعنوان مذهب و غیره با آنان متحد شدند ولی، طولی نکشـید که خلاف این منظور معلوم گردیـد. همین که در سال 1836 میلادی نفوذ و اقتدار روسـها در قفقاز به حد کمال رسـید نظامات و قوانین برای کلیسای اتشمیازین (1) Etchmiazzine) وضع نمودند(2) این نظامـات در تحت ده فصل و یك صـد و چهل و یك ماده بنام «پالاژنیه»(3) تدوین شد که بایستی برطبق آن رفتار کنند. نظامات مزبور اختیارات کلیسای اتشـمیازین را محدود می کرد و انتخاب خلیفهٔ بزرگ ارامنه را تحت نظر حکومت روس قرار می داد.

ارامنهٔ هند و سایر جاها باین مظالم راضـی نبودند و اعتراض کردند که به جائی نرسید تا آنکه در سنوات 1907-1892 موقعی که مگردیچ خره میان (از اهل وان) خلیفهٔ بزرگ ارامنه بود روسها بسیاری از مدارس ارامنه را بستند و بتصرف موقوفات اتشمیازین اقدام کردند، ولی، در این اثناء جنگ روس و ژاپن شروع شد، و اجرای آن نقشه چند سال عقب افتاد (کتاب زاینده رود ج 1 ص 61-64 اقتباسا).

چهار مذهب در جلفا

اشاره

مذاهب چهارگانه در جلفا عبارتست از:

1 - ارامنهٔ گریگوری.

2 - ارامنهٔ کاتولیك.

3 - ارامنهٔ پروتستان.

4 - ارامنهٔ سبتی (شنبه داران).

با آنکه جمعیت جلفای کنونی به چهار هزار نفر هم نمی رسد و تمام این عده پیرو دین مسـیح می باشند مع ذلك، از حیث مذهب به چهار فرقـهٔ متمایز تقسـیم می شوند و هر فرقه معبد و رسوم مخصوصـی دارد، این خود یکی از بهترین دلایل حسن ادارهٔ حکومت ایران است که در یك محلهٔ جلفا میان عدهٔ معدودی چهار مذهب مختلف موجود بوده و با آنکه

1- المنجد ج 2.

2- نقل و ترجمه از تاریخ کلیسای ارامنه بزبان انگلیسی تألیف کشیش گارگین.

3- این کلمه روسی است و به معنای وضع و چگونگی می باشد.

هر دسته سه دستهٔ دیگر را باطل و گمراه دانسته اند، بدون مزاحمت و گرفتاری بمیل و سلیقهٔ خود خدای خود را می پرستند.

1 - ارامنهٔ گریگوری

بنا به گفتهٔ مؤرخین ارامنه، گریگوری مقدس (بانی و مؤسس مذهب گریگوریان) پسر آناك از طایفهٔ پارت و اهل خراسان بوده و در عین حال با اردشیر بابکان سرسلسلهٔ ساسانیان قرابت داشته است(1) آناك پدر گریگور مقدس، خسرو، والی ارمنستان را بقتل رسانید.

بازماندگان خسرو، به انتقام خون مقتول، تمام خاندان آناك را کشتند و فقط پسر یك سالهٔ او گریگوری را بشهر قیصریه فرار دادند. گریگوری در آنجا تربیت مسیحی یافته و تأهل اختیار کرد سپس، به ارمنستان آمد، در خدمت تیرداد پسر خسرو مذکور درآمد. چندی نگذشت که تیرداد گریگور را شناخته و دانست که با وی پدر - کشتگی دارد لذا، امرداد تا او را بمحبس انداختند که چهارده یا پانزده سال در آن زندان باقی بود بالاخره، تیرداد بمرض سختی دچار گشت و اطباء از معالجهٔ او عاجز آمدند خواهرش خسرو دخت در خواب دید که علاج تیرداد بدست گریگور محبوس خواهد بود و بایستی او را رهائی دهند. تیرداد حرف خواهر را پذیرفته و گریگور بعد از مدتی حبس و شکنجه آزاد شد. و تیرداد را شفا داد(2). گریگور از همان موقع شروع به تبلیغ دیانت مسیح نموده و ارامنه را مسیحی کرد. در سال 301 میلادی(3).

<مرکز دینی ارامنه> مرکز دینی ارامنهٔ گریگوری، کلیسای اتشمیازین نزدیك شهر ایروان در قفقاز

1- نقل و ترجمه از کتاب کلیسای ارامنه تألیف کشیش گارگین چاپ کلکته 1925 . The-Armen-ianchurch-By-the-RevGareginj-ohannes. Calcutta 5291

2- شفا یافت.

3- نقل از تاریخ ارامنه تألیف ن. در گریگور چاپ لندن.

است که کلیسای مزبور را «اوچ کلیسا» هم می نامند(1) «اوچ کلیسا» مرکب از سه دیر می باشد.

خلاصـهٔ کلام آنکه گویگوری مقـدس، برای عده ای از ارامنه، مانند پاپ روم برای کاتولیك هاست. و همان قسم، گریگوری و خلفای او را اولیای برحق مسیح می دانند.

ادعیه و اوراد مـذهبی گریگوریان بزبان ارمنی قدیم خوانده می شود که با زبان معمولی ارامنه فرق بسـیار دارد و ارامنهٔ عوام از فهمیدن زبان کلیسائی خود عاجزند مگر آنکه آن زبان را مثل یك لسان خارجی تحصـیل کنند. تا چندی قبل نواختن آلات موسیقی مانند پیانو و غیره در معبد گریگوریان معمول نبود اما، اخیرا با اجازهٔ خلیفهٔ بزرگ، معمول داشته اند. اعتراف بگناهان نزد کشیش و تأدیهٔ وجه برای طلب آمرزش میان گریگوریان متـداول است. خلفای بزرگ، متأهل نمی شونـد اما کشیشـها در زن گرفتن مجازند، فقط پس از مردن زن اول، نمی توانند تجدید فراش کنند.

تعمید و تدهین عادی اطفال هم میان آنان مرسوم است و با کمال دقت مراعات می شود.

تقویم ارامنـهٔ گریگوری تا سال 1920 تقویم قـدیم ژولیان بوده و با تقویم قـدیم روس و یونان مطابقه می کرد ولی، به تازگی تقویم جـدید پاپ گریگور سیزدهم(2) را پذیرفته اند ولی، مع ذلك روز میلاد مسـیح که در میان تمام مسیحیان 25 دسامبر مرسوم است در میان ارامنهٔ گریگوری شـشم ماه ژانویه می باشد(3) بهر حال ارامنـهٔ گریگوری اکثریت اهالی جلفا را تشـکیل داده انـد ولی، فقط از حیث عده بر سـه دستهٔ دیگر برتری دارند.

2 - ارامنهٔ کاتولیك

ارامنهٔ کاتولیك در تمام عادات و رسوم مذهبی مثل سایر کاتولیك های دنیا تابع

1- «اوچ» در زبان ترکی به معنای سه است.

2- گریگور سیزدهم پاپ روم غیر از گریگوری مقدس خلیفهٔ بزرگ ارامنه است. اشتباه نشود.

3- ارامنـهٔ گریگوری برای صـحت عقیدهٔ خود راجع بمیلاد و تعمید مسـیح، بقول زکریا پدر یحیی و مدت حمل الیزابت (الیصابات) مادر یحیی، استدلال می کنند.

پـاپ رم (روم) هسـتند و مخـالفین و منکرین پـاپ را گمراه و گرفتار می داننـد البته، عین این عقیـده را گریگوریان دربارهٔ مخالفین گریگور مقدس، منظور می دارند.

کاتولیك های جلفا مدعی هسـتند که موقع کوچ دادن ارامنه از کنار رود ارس به اصـفهان چند خانوادهٔ ارمنی کاتولیك میان مهاجرین بود. ولی، بطور مسـلم مبلغین کاتولیك کرملی در سال 1016 هجری یعنی کمی بعد از کوچ دادن ارامنه، در اصـفهان اقامت داشـتند و بعدها بتدریـج دعاة و مبشـرین کاتولیکی مکرر به جلفا آمدنـد. تاورنیه سـیاح و تاجر مشـهور فرانسوی می نویسـد که: «تنی چنـد از کشیشـهای ژزوئیت در جلفا می زیسـتند. ارامنهٔ گریگوری پسـران خود را برای تحصـیل زبان فرانسه و کسب اطلاعات تجاری نزد آنان می فرسـتادند. کشـیشان گریگوری متغیر شـده ابتـداء ارامنهٔ متخلف را تکفیر نمودند ولی، چون اقدام بتکفیر اثر نکرد و دسـته دسـته پسـران جلفائی پیش مبلغین ژزوئیت تحصـیل می کردند؛ کشیشان گریگوری کار را سخت دیده و بر ضد ژزوئیتها شورش نمودند، آنان هم میدان را خالی کرده از جلفا رفتنـد، طولی نکشـید که دوباره دسـتهٔ دیگر آمدند. در زمان سـلطنت شاه سـلیمان صـفوی پسـر شاه عباس ثانی لئوپولد امپراطور اطریش و مجارسـتان شـرحی بشاه ایران نگاشـته از کشـیشان کاتولیك توصـیه نمود و خواهش کرد که به آنان اجازهٔ ساختن کلیسا در جلفا بدهند. شاه سلیمان هم در جواب امپراطور نامه ای نوشته خواهش های وی را پذیرفت».

اینك عین نامهٔ شاه سلیمان نگاشته می شود:

«لطایف تلطفات نامیات و شـرایف تفقـدات محبت سـمات از روی کمال رأفت و و داد و غایت صـداقت و اتحاد بانواع تعظیم و تکریم و اقسام اعزاز و تفخیم بجانب مغایرت مجانب شـریف و صوب عزت او بشـرف الیف، دارای عالی رأی لیوپولدوس پادشاه آلمانیه و ژرمانیه و هونگاریه و استریه و غیره مکشوف رأی مهر آراء و مشهود ضمیر منیر قمر انجلاء می گرداند که تشمیم شمامهٔ نامهٔ مؤالفت ختامه که در این ولاء بوسـیلهٔ شکفتن أزهار مبارکباد جلوس وجود مبارك بر اورنگ عرش فرسای شاهی و شهریاری و دادن تخت سعادت بنیاد، و تصدرات ذات اشرف اقدس در صدر عظیم القدر

معلاـی بارگـاه سـلطنت و تاج داری، به یاری باری، از شاخسار خامـهٔ مودت تمیز، عطر مجامع انس و جان و نکهت ریز مواقف کروبیان شده بود به بزم ارم بسط جنت نشان و محافل خلد مشاکل مینو عنوان را رونق و بهای بی پایان افزود و بوی تجدید گلزار موافقت و مؤانست دیرین تـازه به تـازه دمـاغ محبت بی انـدازه را عبیرآمیز، بعضـی مراتب که بزبان قلم دوستی رقم جریان یافته بود انشاء اللّه لوازم آن در وقت خویش چنانکه شاید بعمل آید و ایمائی که در خصوص رجاء رفاهیت پادریان سـکنهٔ دار السلطنهٔ اصفهان در اذن تجدید کنیسه که در مقام جولاه نام آنجا جهت ایشان بنا شده بود نموده بودید بر وفق رضای آن عارج معارج شوکت و اعتلاء، أمر قدر اقتضاء شرف نفاذ یافته پیوسته سلوك مسـلك صـدق و صـفا پیشـنهاد والاـ بوده باظهـار هرگونه مراد، مشـید ارکان اتحاد خواهنـد گردیـد، مسـتقبل احوال مقرون برضای ذوالجلال باد سنهٔ 1091».

در پشت کاغـذ، مهر شاه سـلیمان خورده است که عبارت از مهر مـدور تاج داری می باشد. در وسط حقیقی مهر، این عبارت درج شده: «سلطان جهان وارث ملك سلیمان».

دور تاج نوشـته شده: «حسبی اللّه اللهم صل علی النبی» دور مهر، اسامی چهارده معصوم نقش شده. از مفهوم مراسـلهٔ مزبور چنان برمی آیـد که کاتولیك ها سابقا هم در جلفا کلیسائی داشـته بودنـد و اینك تجدیـد و ترمیم آن را می خواسـته انـد و شاید کلیسـیای آنان در موقع شورش کشیشان گریگوری و فرار مبلغین ژزوئیت خراب شده بود چنانکه شرح آن را از قول تاورنیه قبلا مذکور داشتیم. در هر صورت، پس از صدور اجازهٔ سـلطنتی، کلیسای ارامنهٔ کاتولیك به سال 1705 میلادی در محلهٔ سـنگ تراشان جلفا بنا شد که هم اکنون برپاست و بنام «وانك کاتولیك»(1) مقابل «وانك گریگوریان» شهرت دارد.

لرد کرزن که در پائیز 1889 بعنوان مخبری تایمز Thamcs بایران آمده بود کلیسای مزبور را دیده و در کتاب مشهور خود موسوم به ایران، از آن کلیسا صحبت می دارد.

لرد کرزن در آن تاریخ عدهٔ ارامنهٔ کاتولیك جلفا را شصت خانوار می نویسد. فعلا

1- وانك در زبان ارمنی به معنای کلیسای بزرگ می باشد. (رجوع به صفحهٔ 772 همین کتاب. ب).

قریب دویست نفر می باشند و مانند سایر کاتولیك ها باجراء مراسم مذهبی خود دلبستگی کامل دارند و از طوائف غیر کاتولیك دوری می کنند.

3 - ارامنهٔ پروتستان

اما، ارامنهٔ پروتستان: تفصیل آن چنان است که در سال 1869 یك زن و مرد انگلیسی بنام مستر و میسز بروس بعنوان تبلیغ و دعوت مذهب پروتستان به جلفای اصفهان آمدند و مشغول کار شدند. سال بعد در ایران قحط و غلای فوق العاده ظهور کرد. از آلمان و هند و نقاط دیگر قریب شانزده هزار لیرهٔ انگلیسی اعانهٔ نقدی برای بروس آمد. بروس قدری از آن وجوه را به مردم داده و مقداری هم بمصرف بنای یتیم خانه رساند.

در سال 1872 مبلّغ انگلیسی دیگر بنام ژرژ ماکسول به جلفا آمده و با پیشرفت مقاصد بروس همراهی کرد. در سال 1873 ناصر الدین شاه پادشاه ایران به انگلستان رفت و در آنجا پروتستان های لندن از وی تقاضای مساعدت نمودند لذا، با اجازهٔ شاه، اولین مدرسهٔ پروتستان های انگلیسی به سال 1873 در جلفا تأسیس شد. کم کم یك باب مدرسهٔ صنعتی هم ضمیمهٔ آن گردید، مطبعه ای با حروف فارسی و انگلیسی هم در جلفا راه افتاد و پروتستان ها رو آمدند. مع ذلك، لرد کرزن در موقع آمدن به جلفا از اقدامات آنان نگران بوده است و اظهار می دارد که: عملیات مبلغین پروتستانی محدود به مسیحیان جلفا می باشد در صورتی که باید غیر از این بکنند. کرزن می نویسد: دکتر بروس فقط ارامنهٔ گویگوری را تعمید داده و پروتستان کرده است. من (کرزن) تا بحال یك مسلمان متنصر ندیدم و هیچ گونه دعوت و تبلیغ میان آنان تأثیر نمی کند. مطابق اظهار کرزن عدهٔ ارامنه پروتستان (184) نفر بوده و عدهٔ شاگردان مدرسهٔ پسرانهٔ پروتستان های ارمنی (177) و عدهٔ شاگردان مدرسهٔ دخترانه را (164) نفر می نویسد.

بالاخره، سرمایه داران پروتستان مصلحت دیدند که دایرهٔ عملیات خود را از میان ارامنه برچیده بشهر اصفهان و در مرکز مسلمانان انتقال دهند لذا، به آن قصد و نیت مدرسهٔ اسقف انگلیسی در اصفهان تأسیس شد که چندی بنام کلژ استوارت و فعلا بنام

کلژ (1 College) اصفهان شهرت دارد. مدرسهٔ دخترانهٔ آنها در اصفهان بنام بهشت آئین (2) موسوم شده و یك نفر مدیرهٔ ارمنی انگلیسی آن را اداره می کند. این دو مدرسه با آنکه جزء مدارس خارجی به شمار می آید، برعکس مدارس ارامنهٔ جلفا کاملا مقررات وزارت معارف را پذیرفته و از حیث تعطیلات جمعه و اجرای پروگرام Programme رسمی و غیره مثل مدارس داخلی ایران است و هیچ گونه تفاوت ندارد(3). عدهٔ ارامنهٔ پروتستان جلفا در این ایام قریب به صد نفر و دارای معبد و مدرسهٔ مخصوص به خود می باشند و با کلژ و مریض خانه(4) و کلنی (5 Colonie) پروتستان مقیم اصفهان مربوطند.

شرح حال سه فرقه از فرق مذهبی ارامنهٔ جلفا را بیان کردیم که تا حدی میان مسلمانان معروف بودند.

4 - ارامنهٔ سبتی (شنبه داران)

دستهٔ چهارم، ارامنهٔ سبتی (شنبه داران) هستند که از چند سال باین طرف در جلفا پدید آمده اند و نسبت به مدت ظهور خود پیشرفت بسیاری کرده اند(6) تا بحال راجع به شنبه داران، اطلاعاتی در زبان فارسی منتشر نشده و شاید اسم این طایفه را هم نشنیده باشند. اینك بتفصیل حال آنان شروع می کنیم:

«روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمائی. شش روز مشغول باش و همهٔ کارهای خود را به جاآور اما، روز هفتمین سبت یهود خدای تو است در آن هیچ کار مکن تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد زیراکه، در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت

1- این کالج، بعدا تحویل ادارهٔ فرهنگ ایران و موسوم به دبیرستان ادب شد. ب.

2- ثریا ملکهٔ سابق ایران از محصلات این مدرسه بودند. ب.

3- شاگردان این دو مدرسه از مسلمان و ارمنی و یهودی تشکیل می یابد.

4- بیمارستان مرسلین انگلیس. ب.

5- محل سکنی - مستعمره (فرهنگ نو عمید).

6- شنبه داران جلفا در صدد تأسیس مریض خانه و مدرسه مخصوص به خود برآمده اند و مقدمات آن را فراهم کرده اند.

و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب، خداوند روز هفتم را مبارك خوانده آن را تقدیس نمود»(1).

«گمـان مبریـد که آمـده ام تـا توراة یا صـحف انبیا را باطل سازم نیامـده ام تا باطل نمایم بلکه، تا تمام کنم. زیرا، هرآینه بشـما می گویم تا آسمان و زمین زائل نشود همزه ای یا نقطه ئی از توراة هرگز زائل نخواهد شد تا همه واقع شود پس، هرکه یکی از این احکام کوچك ترین را بشـکند و به مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسـمان کمترین شـمرده می شود اما، هرکه بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسـمان بزرگ خوانده خواهد شد»(2).

«لیکن آسان تر است که آسمان و زمین زائل شود از آنکه یك نقطه از توراة ساقط گردد»(3).

به طوری که ملاحظه می شود حکم چهارم از احکام عشرهٔ توراة دستور می دهد که:

بایستی پیروان موسـی روز شنبه را مقدس داشته هیچ کس به کاری مشغول نگردد حتی چارپایان خانگی هم در آن روز آزادند زیرا، خداوند یهوه در مـدت شـش روز جهـان را آفریـد و روز هفتم را سـبت (شابـات) یعنی روز آسایش مقرر فرمود که مردمان هم در آن روز آسوده و راحت باشند.

چنانکه می دانیم یهودان متدین تا کنون هم از غروب جمعه تا غروب شـنبه از هر مشغولیاتی کناره گیری می کنند، برعکس مسیحیان که به شنبه توجهی نداشـته روز یکشـنبه را تعطیل می کنند «سبتیون» یعنی شنبه داران، دسته ئی از مسیحیان هستند که مانند یهود شنبه را مقدس گرفته و در یکشـنبه مشـغول کار می شوند. دلیلشان آنست که مطابق آیات انجیل، احکام عشـرهٔ توراة ملغی نگشـته و مسـیح برای تکمیل و اجرای آن آمده بود. از طرفی به عقیدهٔ مسیحیان غیر سبتی چون شهادت مسیح روز جمعه واقع

1- حکم چهارم از احکام عشرهٔ توراة باب بیستم سفر خروج.

2- انجیل متی باب پنجم آیهٔ 17-20.

3- انجیل لوقا باب شانزدهم آیهٔ 17.

شد و آن حضرت سه روز بعد، از عالم مردگان برخاسته و به شاگردان خویش ظاهر شده بنابراین، قیام مسیح در روز یکشنبه واقع شده و آن روز برای مسیحیان عید مذهبی می باشد(1).

سبتیون مسیحی که مانند وهابیان مسلمان برای هر امرونهی، نصی صریح می طلبند باستدلال هم کیشان خود قانع نمی شوند. به عقیدهٔ آنان، قیام مسیح در روز یکشنبه، مورث الغاء شنبه و نقص احکام عشره نخواهد بود در صورتی که مسیح و پیروان بلا فصل وی مکرر حفظ احکام عشره را توصیه نموده اند و روز شنبه را تعطیل نموده روز یکشنبه به کار پرداخته اند. گرچه به گفتهٔ مسیحیان در روز شنبه معجزاتی از مسیح ظاهر شد و ملایان یهود هم در این باب اعتراض کردند که احترام سبت را شکسته و به انجام کار مبادرت نموده است اما، مسیح در جواب آنان گفته بود: نیکی به ناتوانان و شفاء رنجوران در هر موقع روا خواهد بود.

سبتیون معتقدند که بروز معجزه در روز شنبه ناسخ حرمت آن روز نمی شود.

آنچه مسلم است مسیحیان ادوار اولیه مانند پیشاهنگان هر مسلك و طریقه کمتر به رسمیات توجه نموده و در اجرای حقایق می کوشیدند. تا آنکه در اوایل قرن چهارم میلادی عدهٔ آنان رو به فزونی گذاشته و اهمیتی یافتند. قسطنطین برای پیشرفت سیاست خود یا هرچه، به مسیحیان متمایل گشت. ولی در ضمن، ظاهر کار را هم از دست نمی داد و با اکثریت غیر مسیحی مداراة می کرد. در آن موقع رومیان، آفتاب و ماه و ستارگان را پرستش می نمودند و برای هر معبودی معبد و روز عبادتی معین بود. از آن جمله روز یکشنبه به خدای آفتاب تعلق داشت(2) و معبدی هم بهمان نام در شهر رم (روم) بر پا بود.

مسیحیان آن دوره هم بعنوان اینکه قیامت مسیح در روز یکشنبه بوده و هم برای جدائی

1- فرضا مسیح کشته شده باشد و فرضا سه روز بعد زنده شده باشد پس، باید روز دوشنبه را عید بگیرند نه یکشنبه را! ب.

2- بزبان انگلیسی و برخی دیگر از زبانهای اروپائی، هم اکنون یکشنبه را روز آفتاب Sunday می گویند.

و متمایز شدن از یهود، بروز یکشـنبه توجه کردند. قسطنطین از موقع استفاده کرده بتاریخ 321 میلادی فرمانی صادر نمود و روز یکشنبه را تعطیل رسـمی مملکتی مقرر داشت. برطبق آن فرمان، تمام طبقات بایستی در روز یکشـنبه دست از کار بکشند فقط دهقانان می توانستند آزادانه به شـخم زدن و تخم کاری بپردازنـد چه ممکن است اوضاع جوی در روز دیگر مساعد نباشد. این فرمان دوپهلو مورد توجه و قبول مسـیحیان و رومیان بت پرست واقع گردید و از آن تاریخ تعطیل رسمی و عمومی مسیحیان، یکشنبه شد. پایان روم هم بعدها فرمان مزبور را تنفیذ و اجراء کردند.

تا سال 950 میلادی تعطیل شـنبه میان عده ای از مسیحیان معمول بوده و این ترتیب با حکومت مطلقهٔ پاپ مخالفت داشت که در قلمرو مسـیحیان، جمعی دستور وی را پشت پا انداخته بجای یکشنبه تعطیل شنبه را مجری دارند لذا، در همان سال پاپ گریگوری فرمان سختی صادر نموده متخلفین یکشنبه را یهودی و ضد مسیح خواند.

البته، آن روزها حکم و فرمان پاپ حتمی الاجراء بوده و خواه ناخواه تعطیل شنبه میان مسیحیان متروك ماند.

زعمای فرقهٔ پروتسـتان مانند لوتر و کالوین و غیره گرچه کاملا بر ضد گفتار و کردار پاپ قیام کردند اما، در مورد یکشـنبه ساکت ماندند چه که اساس تعالیم پروتستان بر معانی بوده و بظواهر توجهی ندارد. سبتیون منکر و مخالف این ترتیبات می باشند.

به عقیدهٔ آنان بایستی حکم خدا را بدون کم و زیاد اطاعت کرد و تفسـیر و تعبیر، مورث گمراهی و پشیمانی می شود چنانکه در قضیهٔ شاول SaŪl و بسـیاری دیگر اتفاق افتاد. خداونـد به شاول پادشاه بنی اسـرائیل امر فرمود که با عمالقه جنگ کنـد و آن طایفه را نیست نماید و بر زنان و کودکان شـیرخوار ترحم نکنـد حتی از چهارپایان و مرغان خانگی و مزارع و باغهای عمالقه نگذرد. شاول بفرمان خداوند با عمالقه جنگید و آنان را از پای در آورد فقط در قسمت اغنام و احشام غفلت نمود و مواشی را میان یهود تقسیم کرد.

پس از خاتمهٔ کارزار، سموئیل نبی از طرف خداوند نزد شاول آمده اعلام داشت که:

چون فرمان الهی را کاملا مراعات نکردی و آن طور که دستور داشتی رفتار ننمودی

سلطنت از دست تو و فرزنـدانت گرفته خواهد شد. بنابراین، به عقیدهٔ سـبتیون، پروتسـتانها که در تفسـیر و تعبیر آیات الهی بذوق و سـلیقهٔ شخصـی مراجعه می کننـد البته مورد سـخط الهی واقع می شوند و با کاتولیك های گمراه در این قسـمت فرقی ندارند. ایام قبل از جنگ و روزهـای آسودگی، ممالـك متحـدهٔ آمریکا مرکز این گونه مباحثات دینی و فلسـفی بود. اهالی آن سامان نان راحتی داشـتند و در مسـلك و طریقت، تغییر ذائقه می دادند. در سال 1845 فکر تعطیل شنبه از آمریکا برخاست و به سایر ممالك عالم سرایت کرد. در در سال 1874 اولین هیئت تبلیغی سبتی از آمریکا به اروپا رفت و در سال 1894 بممالك آسیا و آفریقا دعاة و مبلغین فرستادند و تدریجا پیشرفت نمودند به قسمی که در سال 1926 اوضاع مسیحیان سبتی بقرار ذیل بوده است(1):

1 - دعاة سبتیون در 126 مملکت، به 256 زبان، مسلك و طریقهٔ خود را تبلیغ می نمودند.

2 - در 56 مطبعهٔ خصوصی با 131 زبان، کتب و رسائل مربوطه باین مذهب را طبع و نشر می کردند.

3 - مبلغ 000، 831، 4 دلار Dollar بابت فروش کتب و رسائل طریقتی در سال 1926 عاید جمعیت سبتیون شده است.

4 - سبتیون 120 مدرسهٔ عالی و 1479 مدرسهٔ ابتدائی دائر ساخته اند.

5 - سالانه بطور متوسط 186 مبلّغ باطراف عالم می فرستند.

6 - مبلغ یازده میلیون دلار هرساله بمصرف تبلیغات می رسد و هر سالی بطور متوسط 25 هزار نفر بر عدهٔ سبتیون افزوده می گردد.

سبتیون معتقدند که مطابق آیات عهد عتیق و عهد جدید و مکاشفات یوحنا دورهٔ

1- این اطلاعات از کتب و رسائل سـبتیون اقتباس شده و صـحت و سقم آن مربوط به خودشان است برای معلومات بیشتری مراجعه شود بکتاب: ByJohnL.Shuler-Atlanta-Georgia U.S.A؟Isthe-EndNear -

آخر الزمان فرارسیده و آمدن مسیح نزدیك است و در این خصوص کتب و رسایل بسیاری تألیف کرده و انتشار داده اند. سبتیون خود را پیش آهنگ نزول مسیح دانسته و آیات 6 تا 12 باب 14 را از رسالهٔ مکاشفهٔ یوحنا با ظهور خود تطبیق می کنند.

مرکز سبتیون ایران، شهر تهران است و در آنجا معبد مخصوصی برپاداشته اند.

در غالب شهرهای آذربایجان و عراق عجم نمایندگان سبتی آمد و شد می کنند و در پارهٔ شهرها اقامت دارند و البته دعوت آنان مثل سایر دعوات میان ایرانیان شیعی کمترین تأثیری ندارد. سبتیون هم بخوبی این مطلب را دانسته اند و از همان روز نخست که بایران وارد شده اند دنبال یهود و ارامنه و سایر مسیحیان افتاده اند. بهمین دلیل مبلّغ و داعی شنبه داران، شهر اصفهان را ترك گفته و در محلهٔ جلفا رخت افکنده است و گاه گاهی هم به جوباره (محلهٔ یهودان اصفهان) سرکشی می کند. عدهٔ ارامنهٔ سبتی جلفا قریب 50 نفر می شود و دارای کلیسای جداگانه هستند که روزهای شنبه را تعطیل نموده در آن معبد گرد می آیند. سبتیون جلفا مثل سایر هم مسلکان سبتی خود از مشروبات.

الکلی و دخانیات اجتناب می کنند و بجای شراب، شربت انگور می نوشند و اطفال خود را در کوچکی تعمید نمی دهند چه که حضرت مسیح در بزرگی بدست یحیی تعمید یافت و مسیحی واقعی هم باید در بزرگی تعمید یابد. کلیسای سبتیون، ناقوس ندارد و نواختن هرگونه ساز و نوازی را در معبد گناه می دانند زیرا، در ایام مسیح معمول نبوده و بطور بدعت داخل دین شده است. بیش از همه تعظیم و ستایش صور و تماثیل را منفور می دارند. کسانی که مایل بقبول آن طریقت باشند بایستی مدت یك سال روزهای شنبه در معبد حاضر شده استماع آیات نمایند و بعد از آن، تعمید یافته عشر دارائی خود را مادام الحیات وقف هیئت عاملهٔ مذهبی کنند.

به عقیدهٔ سبتیون، حضرت مسیح قریبا با همان هیکل ظاهری رجعت می فرماید.

ارامنهٔ سبتی جلفا مثل کلیهٔ فرق مذهبی، خود را یگانه طایفهٔ ناجیه دانسته سایر طوائف را ضال و مضل می خوانند. البته، سایرین هم در قسمت خود نسبت به سبتیون بهتر از این رفتار نمی کنند (کتاب زاینده رود ج 1 ص 71-85 به خلاصه).

نمودار آمار مؤسسات جلفا زندگانی در جلفا - احصائیهٔ جلفا - معابد - مدارس - کتابخانه

موقعی که ارامنه در جلفا مستقر شدند به تشویق شاه عباس کبیر و مساعدت ایرانیان به دادوستد داخلی و تجارت خارجی مشغول گشتند. زنان و اطفال آنان در جلفا می ماندند و مردان بسفر می رفتند. ارامنه در ایام صفویه تا جاوه و فیلیپین هم آمد و شد می کردند و قسمت عمدهٔ ممالك اروپا را می دانستند.

ارامنه همین که دنیای خود را تأمین نموده ثروت مفصلی بدست آوردند دنبال آخرت رفتند و فریضهٔ حج را انجام می دادند. حج ارامنه این بود که به اورشلیم رفته محل قبر مسیح را زیارت کنند. همان قسم که زوار بیت الحرام بعد از ادای مناسك، عنوان «حاج» می یابند، ارامنه ئی که به اورشلیم می رفتند ماه تی یسی Mah-tiessi می شدند یعنی کسانی که خداوند را بچشم خود دیده اند.

پارهٔ مواقع در اصفهان چنین اتفاق می افتاد که حجاج مکه و ماه تی یسی های اورشلیم با هم مراجعت می کردند و هر دسته بخیال خود شاهد مقصود را در بر داشتند.

پیش گفتیم که: ارامنه در ابتدای ورود باصفهان، مستقیما کنار چپ زاینده رود مسکن گرفته خانه و عماراتی ساختند ولی، بعد از فتنهٔ افغان که عدهٔ آنان رو به کمی رفت آن خانه ها و عمارات خالی ماند و اهالی بدرون جلفا رفتند. فعلا یك کلیسای قدیمی و آثار ابنیهٔ سابق کنار زاینده رود نمایان است. این اوقات کم کم جلفائیان بمحل سابق زمان شاه عباس کبیر برمی گردند.

در وقت حاضر، جلفا دارای نه محله و قریب هفتصد خانه و چهار هزار نفر جمعیت (1) می باشد که ریز تقریبی آن ازاین قرار است:

اول: محلهٔ تبریزیان در سمت جنوب، بزرگترین محله های جلفاست. دارای یك صد و چهل باب خانه و 924 نفر سکنه: 474 زن، 450 مرد.

1- این عده تقریبی است.

دوم: محلـهٔ سـنگ تراشان در طرف جنوب، سابقا موسوم به گبرآباد بوده زیرا، قبل از ارامنه، زرتشتیان در آن محله سـکنی داشـتند. در سال 1630 میلادی که آوازهٔ آبادی جلفا بگوش ارامنهٔ خارج اصفهان رسید دسته دسته از اطراف عازم جلفا شدند.

شاه عباس کبیر فرمان داد که زرتشتیان را بداخل شـهر اصـفهان انتقال دهند و مهاجرین جدید ارمنی در همسایگی هم کیشان خود اقامت نمایند. چون بیشتر مهاجرین ارمنی، حجاری می دانسـتند لذا، محلهٔ آنان به کوچهٔ سـنگ تراشان مشهور شد. فعلا دارای یك صد و هشت باب خانه و 610 نفر سکنه: 295 زن، 315 مرد می باشد(1).

سوم: محلهٔ میدان بزرگ واقع در شمال شرقی. دارای هشتاد و هشت باب خانه و 481 نفر سکنه: 251 زن، 230 مرد.

چهارم: محلهٔ چهارسو در وسط جلفا. دارای هشتاد و دو باب خانه و 549 نفر سکنه: 275 زن، 274 مرد.

پنجم: محلهٔ ایروان در جنوب غربی. دارای هفتاد و سه باب خانه و 447 نفر.

سکنه: 216 زن، 231 مرد.

ششم: محلهٔ میدان کوچك در طرف شمال. دارای پنجاه و نه باب خانه و 322 نفر سکنه: 167 زن، 155 مرد.

هفتم: محلهٔ ها کوب جان «یعقوب جان» در شمال جلفا. دارای چهل و هفت باب خانه و 299 نفر سکنه: 146 زن، 153 مرد.

هشتم: محلهٔ قارا گل در وسط. دارای بیست و سه باب خانه و 116 نفر سکنه:

61 زن، 55 مرد.

نهم: خیابان جدید موسوم به خیابان نظر. قریب بیست باب خانه در طرفین این جاده ساخته اند. عدهٔ سکنه آن قریب 130 نفر می باشد.

اهالی جلفا از محل موقوفات هند و اعانات خیریه، مریض خانه ای در این خیابان می سازند که در شرف تکمیل می باشد.

1- مسقط الرأس پرنس ملکم خان در این محله بوده است.

جلفا در ایام صفویه بیش از یك صد کشیش و قریب سی کلیسا داشته است. در سال 1645 میلادی (ایام سلطنت شاه عباس ثانی) هیئت مبلغین ژزوئیت هـا تحت ریاست پرریگوردی Pererigourdi با توصـیهٔ پاپ و پادشاه فرانسه به جلفا آمدند(1) و همین قسم دنبالهٔ آمد و شد مبلغین و دعاة مذهبی تا حال حاضر ادامه دارد.

معابد کنونی جلفا خالی از اهمیت نیست و در درجهٔ اول کلیساهای گریگوریان به شمار می آید که عده آنها ازاین قرار است:

اول: وانك(2) واقع در محلهٔ میدان بزرگ که بنای اصـلی آن حسب الامر شاه عباس کبیر در 1606 میلادی انجام یافت و در ایام سلطنت شاه عباس ثانی به سال 1654 میلادی بر تزیین و ترمیم آن اقـدام نمودند. موزه، کتابخانه و عمارت هیئت مدیرهٔ مذهبی گریگوریان در این کلیساست و مجلل ترین کلیسای جلفا می باشـد. عـده ای از محترمین و رجال مـذهبی ارامنه و غیره در این کلیسا به خاك رفته انـد. سابقا چنـدین صومعه برای راهبین و راهبـات و همچنین یتیم خـانه و بیمارسـتان و غیره در خود کلیسا بوده که حال نیست. از مؤسـسات جـدید کلیسا مطبعه ای است که با حروف ارمنی و انگلیسی

1- کتاب ایران، تألیف لرد کرزن.

2- وانك: از کلیساهائی که هنوز باقی است کنیسـهٔ بتلیم و کنیسـهٔ مریم و کلیسای معتبر سن سوور است که بین سالهای 1015 و 1065 هجری (1654-1606. م) ساخته شده است. کلیسای اخیر الذکر دارای نقاشیهای جالب دقتی است که نفوذ صنایع ایتالیا در آن مشهود و گاهگاه با ذوق و سـلیقهٔ ایرانی بطور غریب و عجیبی ممزوج گردیده است (کتاب آثار ایران، ادارهٔ باستانشناسـی ج 2 جزء 1 ص 127). محرر این تفسـیر گویـد: کتـاب مزبور، مغلوط چـاپ شـده و چـاپ کتاب غیر مغلوط در ایران عجیب است اما اینان که همه گونه وسائل داشتند و غلط چاپ کرده اند اعجب است! (ه). کلیسای سن سوور معروف به کلیسای وانك (در جلفای اصفهان) در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسـیده است. تاریـخ ثبت پـانزدهم دیماه 1310 (6 ژانویهٔ 1932) (رجوع به سالنـامه و آمـار وزارت فرهنـگ سال 1315-1317 ص 85).

کار می کند. سیاحان و مسافرین داخلی و خارجی که باصفهان می آیند غالبا از وانك جلفا دیدن می کنند.

خود نمازخانه، چندان وسعت ندارد. در داخل معبد صندلی و نیمکت نیست و فریضه را ایستاده به جا می آورند. در اعیاد مهم و روزهای فوق العاده قریب چهارصد، پانصد نفر درون معبد گرد می آیند و بیش از اینها هم جا نمی گیرد. نقاشی های عالی معبد راجع به قیامت و ظهور مسیح و سایر وقائع دینی و تاریخی از حیث صورت و معنی بیننده را مجذوب می کند.

دوم: و سوم: کلیسای مریم و کلیسای بیت اللحم در محلهٔ میدان.

چهارم: کلیسای گریگور مقدس در محلهٔ میدان کوچك.

پنجم: کلیسای یوحنا و صومعهٔ سیاه پوشان در محلهٔ چهارسو.

ششم: کلیسای استیفان در محلهٔ هاکوب جان (یعقوب جان) که از کلیساهای بزرگ جلفاست.

هفتم: کلیسای نیکلا در محلهٔ قاراگل.

هشتم: کلیسای نرسس در محلهٔ سنگ تراشان.

نهم: کلیسای میناس در محلهٔ تبریزیها.

دهم: کلیسای سرکیس در محلهٔ ایروانی ها.

یازدهم: کلیسای گیورك در خیابان نظر.

این معابد، مخصوص ارامنهٔ گریگوری است که فعلا هم دائر مانده حقوق اعضاء و مصارف آن از طرف گریگوریها داده می شود.

پروتستان ها در محلهٔ سنگ تراشان مدرسه ای بناء کرده اند و داخل مدرسه نمازخانهٔ ساده ای است که غالبا بزبان انگلیسی در آن معبد ادای فریضه می کنند.

کاتولیك های جلفا موقعی شش کلیسا و نمازخانه داشته اند(1):

اول: کلیسای قلعهٔ تبرك (بفتح تاء و باء و راء).

1- نمازخانه از کلیسا کوچکتر است.

دوم: کلیسای خواجو.

سوم: نمازخانهٔ میدان جلفا.

چهارم: نمازخانهٔ قینان جلفا (قینان، از قراء اصفهان است).

پنجم: نمازخانهٔ سیچون جلفا (سیچون، از قراء اصفهان است).

ششم: وانك كاتوليك در محلهٔ سنگ تراشان.

از شش معبد مذکور، فقط کلیسای اخیر که در 1705 میلادی بنا شده پا بر جا مانده است.

سبتیون در خیابان نظر معبد مخصوصی دارند که از نظر سادگی و بی آلایشی به کلیسای پروتستانها شبیه است با این فرق که این کلیسا روزهای یکشنبه بسته و روزهای شنبه باز می شود.

مسلمانان هم در مرکز جلفا مسجد کوچکی بنا کرده اند که از همسایگان(1)خود عقب نمانند.

در سال 1916 میلادی ارامنهٔ گریگوری چند اطاقی از وانك خود را مخزن آثار عتیقه نموده آن را موزهٔ جلفا نامیده اند. چیزی که بیشتر از همه جلب توجه واردین موزه را می نماید دستخطهای متوالی پادشاهان ایران است که در هر موقع ارامنهٔ جلفا را مورد کمال تفقد و عنایت قرار داده اند. سپس، بعضی از کتب قدیمهٔ خطی و چاپی بزبان ارمنی است - چند قطعه از منسوجات قدیمه - دو سه تیکه گچ کاریهای کاخهای آینه خانه و هفت دست - دو سه نمونه از شکل و لباس ارامنه در ایام صفویه و غیره که من حیث المجموع ساعتی مسافر را مشغول و محظوظ می سازد.

در ایام پیش، ارامنهٔ جلفا مانند مسلمانان جنب معابد خود مکتب خانه هائی برای پسران دائر کرده بودند و در آنجا زبان ارمنی و فارسی و سایر معلومات ابتدائی تدریس می شد. موضوع تدریس فرانسه از طرف کشیشان ژزوئیت در جلفا و اعتصاب کشیشهای گریگوری را ذکر کردیم. پس از آن، چند باب مدرسه و مکتب خانه دائر

1- اصفهانیان و ارامنهٔ جلفا یکدیگر را همسایه می خوانند.

شده بود تا آنکه در سال 1905 میلادی عمارت مدرسهٔ فعلی بنام مدرسهٔ کانانیان برای ارامنهٔ گریگوری بنا شد. پروتستان ها و کاتولیك ها هرکدام از سابق مدرسهٔ جداگانه داشته اند.

روی هم رفته دبستانها و دبیرستانهای کنونی جلفا چهار باب است:

اول: دبیرستان ملی ارامنهٔ گریگوری (دبیرستان کانانیان) مشتمل بر سه قسمت کودکستان و ابتدائی و متوسطه. شاگردان این مؤسسه بطور مختلط (پسر و دختر) در هر سه قسمت مشغول تحصیل می باشند و عدهٔ مجموعشان در سال تحصیلی 13-1312 متجاوز از هشتصد و پنجاه پسر و دختر بوده است. مخارج این دبیرستان از محل موقوفات هند و سایر وجوه خیریهٔ ارامنهٔ گریگوری پرداخت می شود و هر سه سال یك مرتبه هیئت عاملهٔ دبیرستان (هاگابارتسون) به اکثریت آراء از میان ارامنهٔ گریگوری جلفا انتخاب شده و ادارهٔ امور دبیرستان را عهده دار می شوند.

دوم: دبستان ارامنهٔ پروتستان که دارای یك صد و چند شاگرد پسر و دختر است.

سوم: دبستان دخترانهٔ کاتولیك، شاگردانش کمتر از پنجاه نفر است.

چهارم: دبستان دولتی عصر پهلوی که در آبان ماه 1302 تأسیس شده و کمتر از دویست نفر شاگرد پسر (ارمنی و مسلمان) در آنجا تحصیل می کنند(1).

علاوه بر این چهار دبستان و دبیرستان یك بانوی ارمنی پروتستان جلفائی،

1- ارامنهٔ جلفا تا اواخر صفویه فارسی و ارمنی را یکسان می دانستند. بعد از آن انقلابات و تغییرات، زبان فارسی در جلفا مهجور ماند. فقط در دبستان دولتی عملا و معنا پروگرام رسمی اجرا شده و زبان فارسی بطور جدی برای شاگردان ارمنی و مسلمان تدریس می شود اما، نقایص این دبستان اخیر هم کم نیست که از آن جمله نداشتن شعبهٔ دخترانه و سایر چیزهاست. به عقیدهٔ ما، طرفداران نشر و ترویج زبان فارسی در جلفا (مسلمان یا ارمنی) بایستی دبستان عصر پهلوی را مورد توجه قرار داده و از طریق آن دبستان، جلفائیان دور افتاده را نزدیك کنند.

مکتب خانـهٔ دخترانه ای در جلفـا دائر نموده به دختران مسـلمان و ارمنی قـالی بافی، خیاطی و زبان فارسـی می آموزد و مخصوصا نسـبت بزبان فارسـی علاقـهٔ کاملی ابراز می دارد و با آنکه فاقـد سـرمایهٔ مادی است بزور عشق و صـمیمیت، منظور خود را عملی کرده است. و با مختصر توجهی نسبت به مؤسسهٔ سادهٔ این بانوی مکتب دار، می توان دختران جلفائی را فارسی دان نمود.

کتابخانه: مهم ترین کتابخانهٔ جلفا در کلیسای وانك واقع شده و مشـتمل بر هشت هزار و کسری کتب خطی و چاپی است بیشتر این کتابها بزبان ارمنی و مقداری هم به السـنهٔ فرانسه، انگلیسـی، روسی و آلمانی می باشد و کتب فارسی آن را می توان انگشت - شماری کرد! قدیم ترین و نفیس ترین کتب این کتابخـانه نسـخه ای از عهـد جدیـد بزبان ارمنی است که به سال 1030 میلادی نوشـته شده و در موزهٔ جنب کتابخانه دیده می شود.

دو سه جلـد هم کتب چاپی قـدیمی ارمنی در موزه موجود است که تاریخ ندارد و ارامنهٔ جلفا تاریخ طبع آن را در حدود 1640 میلادی و دست کـار خلیفه خاچاتور جلفائی می دانند(1) روی هم رفته کتب چاپی این کتابخانه در سـنوات قبل خریـداری شده و چیز تازه ندارد و اخیرا در نتیجهٔ بحران جنگ بین المللی کتب جدیدی برآن نیفزوده اند.

کتابخانـهٔ دبیرسـتان گریگوریـان مشـتمل بر چهـار هزار مجلـد کتب و مجلات ارمنی و السـنهٔ خارجی است و بیشتر کتب، مربوط به علم التعلیم و غیره می باشـد. و در قسـمت فقـدان کتب فارسـی با کتابخانـهٔ وانك رقابت می کند. قرائت خانهٔ رافی و قرائت - خانهٔ ایرگونگ در جلفا هرکدام کمتر از هزار مجلد کتاب و رساله و مجلهٔ غیر فارسـی را دارا می باشد و قسـمت عمدهٔ آن رمان های مختلفه است(2) (کتاب زاینده رود ج 1 ص 87-100 به خلاصه).

1- تفصیل آن گذشت.

2- هیچیـك از این کتابخـانه هـا فهرست چاپی منظم نـدارد که بتوان عـدد تحقیقی کتب آن را معین نمود. اعـداد مرقومه تقریبی و از روی فهرست های خطی نامنظم، استخراج شده است.

مشاهیر ارامنه:

رجال تاریخی ارامنه عبارتند از:

1 - پرنس ملکم خان ناظم الدولهٔ جلفائی (متولد سال 1249 ه ق 1831. م).

وی از ارامنهٔ جلفای اصفهان است، در اروپا تحصیل کرد، بعد در ایران بعنوان گارد مخصوص سلطنتی و مترجم دربار وارد خدمت گردید.

بعدا در خارج ایران بطور فکاهی مطالب بسیار راجع بایران انتشار می داد و بخیال اصلاح الفبای فارسی افتاد و با همان الفبای جدید بتاریخ سال 1302 هجری قمری کتاب گلستان را در لندن چاپ کرد.

حاج میرزا حسین خان قزوینی سفیر ایران در اسلامبول، ملکم را بعد از 15 سال آوارگی با خود به ایران آورد و هرطور بود او را نزد شاه تبرئه کرد. بعد ملکم در سال 1878. م بعنوان نمایندگی ایران برای حفظ منافع ایران مأمور کنگرهٔ مشهور برلین شد و با نمایندگان روس و عثمانی مقاومت بسیار کرد تا آنکه ناحیهٔ (کدور) را که ملك ایران بود و عثمانیان در دست داشتند از آنها پس گرفت. دربار ایران در عوض این خدمت، او را به لقب بین المللی پرنس Prince و عنوان جناب اشرف ارتقاء داد و وزیر مختاری برلین و لندن را به او واگذار کرد. بالاخره ملکم خان در لندن با همدستی سید جمال الدین اسدآبادی افغانی روزنامهٔ هفتگی قانون را بزبان فارسی دائر نمود ولی تاریخ طبع و نشر آن را نمی نوشتند اما، مسلم است که نمرهٔ اول آن در سال 1890. م 1307 هجری قمری انتشار یافت و خطاباتی بعنوان میرزای شیرازی و سایر بزرگان ایران راجع به اصلاحات مملکت ایران درج کرد. بنا بخواهش حکومت ایران روزنامهٔ قانون پس از نشر 24 شماره در لندن توقیف شد، و لیکن، اوضاع ایران را تغییر داد. پس از هجده سال، روزنامهٔ صور اسرافیل شمارهٔ 5 مؤرخ 5 شنبه 14 ج 1 سال 1325 هجری 27 ژوئن 1907. م بشارت انتشار مجدد آن را داد و نوشت که پنج نمرهٔ آن در ادارهٔ صور حاضر است. در آن وقت، ملکم سمت وزیر مختاری ایران را در ایتالیا داشت. روزنامهٔ قانون دورهٔ دوم دوام نکرد زیرا مؤسس

و مدیر آن در سن 77 سالگی به سال 1908. م در گذشت.

خلاصه پرنس ملکم خان، از پیشوایان مهم نهضت سیاسی ایران و نخستین کس بود که دستگاه تلگراف را به ایران آورد. کلیات ملکم در تبریز و تهران بچاپ رسیده است (کتاب زاینده رود ج 1 ص 65-69 به خلاصه).

<فراموشخانه> این کلمه، نام محل خاصی نیست و بلکه مرکز یك جمعیت سیاسی است که در کشورهای عدیده تشکیل شده است، و ناظم الملك میرزا ملکم خان (که شعبده بازی می کرد و از طرف دولت ایران سفیر لندن هم شد و در سال 1299 ناظم الدوله لقب گرفت و مذهب ارمنی داشت و تا آخر هم مسلمان نشد) در طهران فراموشخانه درست کرد و آخر کار در ایتالیا در حالی که شغل دولتی داشت به سال 1327 مرد (یکی از فضلاء معاصرین).

ملکم در سال 1326 ه. ق بیمار شده برای معالجه به سویس رفت و به سن 77 سالگی در آنجا در گذشت و جسد او را به وصیت خودش سوزاندند (مقدمهٔ آثار ملکم از نوشته های خان ملك ساسانی) و خاکستر او را با حوالهٔ پنجاه هزار لیره که از فروش قرار داد لاتاری بجیب زده بود به ورثه اش تحویل دادند (کتاب رهبران مشروطه جلد اول ص 58).

<پرنس ملکم خان و تغییر خط> محرر این تفسیر گوید: برای محو قومیت و ملیت و تمدن و فرهنگ ایران (همان ایرانی که دارای مفاخر ادبی و علمی و... است) بالاتر از تغییر خط ضربتی نمی توان یافت حتی در قوهٔ خیال. و نباید تصور کرد که ایران مانند دولت ترکهای عثمانی است، زیرا، ترکها فاقد تمام معارفند و ایران واجد تمام معارف است.

ما با آن همه وجوه و بودجه های وقفیه و نذریه و خیره و بریه و حسبیه و غیرها هزاران هزار کتاب داریم که پس از چند قرن که از اختراع صنعت چاپ می گذرد هنوز بچاپ نرسیده و اگر یك بار بچاپ کتابی موفقیت حاصل شده است (آنهم قریب هزار

جلد) بچاپ دوم دسترس پیدا نکرده ایم. بسا از کتابهای ما را چون: کتاب اخبار اصـفهان حافظ ابو نعیم (بروزن حسین)، و کتاب «تحقیق ما للهنـد من مقولـة – مقبولـة فی العقل او مرذولـة» و... اروپائیان، و صـدها کتاب را مصـریان و غیرهم بچاپ رسانیده اند که برای ایرانیان چاپ آنها حتی برای یك بار هم میسر نگردیده است.

<انگلسـتان> پس از آنکه مقیاس متریك امروز فرانسه عالم گیر شد، جمعی از دانشـمندان انگلیسی از دولت خود تقاضا کردند که: مقیاس متریك مزبور را در انگلسـتان مرسوم و معمول دارد زیرا، پیچیده ترین و مشـکل ترین مقیاسهای عالم، مقیاس معمول در انگلستان است و آسان ترین مقیاسـها مقیاس متریك است که در فرانسه ایجاد و معمول بسـیاری از ممالك عالم شده. با آنکه بین انگلسـتان و فرانسه بیش از یك پرش بال پرنده مسافتی نیست ولی، دولت انگلسـتان جواب داد که: ضـرورتی احساس نمی شود که ملت خود را از داشـتن عاداتی که برای آنها ضرر ندارد مانع شویم و از دیگران تقلید کنیم. اگر مقیاس متریك را بپذیریم باید کتب ریاضی خود را که با مقیاس خودمان نوشته شـده است کنار بگذاریم و کتابهای تازه ئی با این سلسـله چاپ کنیم، و خزانهٔ انگلسـتان نمی تواند این بودجه را بپردازد. اکنون می گوئیم: دولت انگلسـتان با آن ثروت سـرشار برای تعویض کتب ریاضی خود که مورد احتیاج روزانه است پول ندارد! آیا ما فقرای بی بضاعت کجا توانائی چاپ این همه آثار علماء و فلاسـفه و حکماء و شـعراء و عرفاء و ادباء را داریم؟! مگر اینکه بگوئیم: خود را ماننـد مردم ما قبل تاریخ عاری از هرگونه کمالات و علوم و معارف کنیم و افتخار کنیم که همه چیز داریم و همه چیز را با یك جهش از دست می دهیم تا خشنودی دایگان مهربان تر از مادر را فراهم کنیم. دایگان مزبور:

1 – پرنس ملکم، چاپ کنندهٔ گلستان با خط اختراعی خود در لندن.

2 – دکتر هابوی در رسالهٔ مخصوصی.

3 – مسیو میسمر در رسالهٔ موسوم به (شب نشینی اسلامبول).

4 – میرزا فتحعلی آخوندوف که در تفلیس خطی اختراع کرد و در سال 1280

به اسلامبول برد. نامبرده در سال 1227 متولد و در سال 1294 مرد.

5 - منیف پاشا که دوبار در سالهای 1278 و 1297 قمری وزیر فرهنگ دولت عثمانی شد و در صدد تغییر دادن کامل الفباء بر آمد و لیکن، خلیفهٔ عثمانی موافقت نکرد.

6 - میرزا رضا خان ترجمان اول و نایب کارپرداز خانهٔ ایران در تفلیس.

7 و 8 - صاحب غرض دانشمندی در رساله ئی که بتاریخ ربیع الثانی سال 1303 قمری چاپ کرده و اسم خود را نبرده، هم خودش خطی اختراع کرده و هم خط اختراعی دیگری از دوستش را در رساله درج کرده و اسم دوستش را هم نبرده (خود این بی نام و نشانی تا حدی منبع این انتشارات را روشن می سازد).

9 - میرزا یوسف خان مستشار الدوله در حدود سال 1302 قمری خطی اختراع کرد و رساله ئی منتشر نمود. وی از سر حلقهٔ آزادی خواهان و از کارمندان سیاسی دولت و همیشه شغل او کارگزاری و کارپردازی و ژنرال قونسولگری در کشورهای بیگانه بود و شاید بتوان بخوبی تشخیص داد که این افکار را از کجاها سوغات آورده است.

10 - چند نفری از دانشمندان مهربان هندوستان به سال 1308 قمری خطی اختراع کرده و رساله ئی بنام (نمونهٔ افکار - خط دانش و انسانیت) منتشر کردند.

11 - دکتر اسماعیل حقی بیك میلاسی از اهالی ترکیه از اعضاء جمعیت (تعمیم معارف و اصلاح حروف بیروت) از مسلمان نما و مسیحی به سال 1327 قمری.

12 - الخط الجدید از دانشمندان مسلمان نما و مسیحی مصر. (اقتباس از آمار ه. سرهنگ شمس الدین رشدیه).

<از یك مادر> حروف لاتین را. سکنهٔ اروپای جنوبی از اشکال حروف یونانی و یونانیها از اشکال حروف فینیقی اقتباس کردند، و به عبارت دیگر شکلهای خط عربی و شکلهای خط لاتین از یك مادر زائیده شده اند و صور آن با در نظر داشتن چپ و راست یا وارونه کردن؛ با هم تفاوت زیادی ندارد.

<ساده و سهل تر> اگر قدماء، شکلهای حروف عرب را اقتباس کرده نه به واسطهٔ نفوذ مذهب یا

تعصب دینی بوده بلکه، بین خطها و شکلهای موجود در جهان، ساده و سهل ترین شکل حروف را، شکلهای حروف عربی دانسته اند.

<تنها الفباء زنده> شکلهای حروف الفبای هیچ زبانی در دنیا به این حد اقل نرسیده، زیرا، تمام شکلهای حروف الفبای عربی از 17 شکل تجاوز نمی نماید. در حالتی که حروفی که در عهد جاهلیت بدان تلفظ می شد 45 و اکنون 28 حرف بعلاوهٔ سه حرکت (فتحه، ضمه و کسره) است.

<تندنویسی> این الفباء عربی، تنها الفباء زبان زنده ای است در دنیا که به واسطهٔ کمی شکلها برای تندنویسی ساخته شده است و با سرعت فکر و زبان انسانی می تواند روی کاغذ نقش بندد و هیچ یك از زبانهای اروپائی که با حروف لاتین و مشتقات آن نوشته می شود از عهدهٔ تندنویسی و هم قدمی با فکر انسانی برنمی آید.

در ممالك دنیا فقط مجلس شورای ملی ایران و مجلس مبعوثان مصر، عراق و سوریه از داشتن منشیهای کوتاه نویس نوظهور مستغنی هستند و با همان تندنویس های معمولی احتیاج خود را تأمین می نمایند و از یاد گرفتن دو نوع کتابت ایمن هستند.

<دو نوع کتابت> پس از آنکه اروپائیها نارسائی حروف لاتین را برای احتیاجات روزانه و تمدن امروزهٔ خود دریافتند که در ادارات دولتی، تجارتخانه ها، بانکها، دوائر صنعتی و پارلمانی؛ منشی ها و مخبرین جرائد، خطابه های رؤساء را به سرعتی که می شوند نمی توانند بنویسند لذا، مجبور باختراع خط تازه ئی شدند که به فرانسه آن را استونگرافی StenograPhie و به انگلیسی شورت هند Shorthand و بعربی اختزال و به فارسی کوتاه نویسی می گویند (و یاد گرفتن خط مزبور دو سال مشق و آزمایش لازم دارد و تا کارمندی این خط را کاملا آگاه نباشد، استخدام نخواهد شد).

ص: 849

<کورکورانه نبوده> اگر در گذشته این خط عربی تقلید شده و حروفی را برای کتابت اقتباس کرده ایم تقلید کورکورانه و بوالهوسانه نبوده. و عدد افراد مللی که حروف و اشکال الفباء عربی بین آنان متداول است از هفتصدمیلیون متجاوز است و خطوط فارسی مقام ارجمند خود را در انظار این انبوه بشری که تقریبا ثلث جمعیت دنیا را تشکیل می دهد؛ بدست آورده.

<خط نسخ، ایرانی است> اول کسی که در اوائل قرن چهارم هجری خط نسخ را طرح افکند، وزیر دانشمند عجیب مسلمان ابو علی محمّد بن مقلهٔ ایرانی بود که در سال 328 با سرانجام غم انگیزی درگذشت. و خط او ناسخ تمام خطوط ما قبل گردید و در مشرق و مغرب مورد استعمال کسانی شد که به زبان عرب و سایر زبانهای شرقی اسلامی کتابت می کردند.

<بی اطلاعی از حقیقت> سید ضیاءالدین طباطبائی در کتاب شعائر ملی ص 37-42 پس از بیانات مزبوره به خلاصه می نویسد: بعضی معتقدند که در گذشته ما زیاد تقلید کرده ایم و از جمله خط نسخ را از عرب فراگرفته ایم(1) و لیکن کمتر کسی - مخصوصا رجال سیاست تا چه رسد به جوانهای تازه چشم بازکرده - از این حقیقت آگاه هستند که خط نسخ، خط عربی نیست و خطاط مشهور ایرانی ابن مقله قواعد خط نسخ را طرح کرده.

<منشأ خط نسخ> در دورهٔ جاهلیت و قبل از اسلام خطوطی که زبان عربی با آن نوشته می شد نظر باختلاف قبایل که از یکدیگر دور بودند و یا با مصریها و فینیقیها معاشرت داشتند عبارت از سه خط: آرامی نبطی، و کندی، و حیری (و انباری) بوده که از حدود یمن تا فلسطین بین قبائل مختلف معمول بوده است.

بین این خطوط، خط حیری نزدیك به خط کوفی است.

1- و امروز هم باید از دیگران تقلید کنیم. ب.

این خط حیری منشأ پیدایش خط نسخ گردید. خط حیری (و) انباری در دورهٔ اسلام به دو صورت پیدا شد:

خط مقود (که بعدها به لین و نسخی نامیده شد) و دیگری خط مبسوط (که بعدها یابس خوانده شد). این خط اخیر باسم کوفی معروف شد، زیرا، اهل کوفه که از باقیماندهٔ اهل حیره و انبار تشکیل شده بودند، تمدّن خود را انتشار داده و خطی را که به آن معتاد بودند معمول داشتند و انتشار آن بر خط مقود برتری پیدا کرد.

منشی ها و کتّاب حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آیات وحی را با خط مقود می نوشتند.

مراسلات دعوت حضرت پیغمبر به: قیصر روم، انوشیروان، پادشاه حبشه و سایرین؛ با خط مقود نوشته می شد.

در این خط مقود، گذارن نقطه معمول نبود. و اگرچه از حدّ کوفی روشن تر و به تزیینات آن مزین نشده بود، ولی، حرکات و اعراب هم استعمال نکرده و چه بسا در خواندن یك کلمه، خواننده دچار زحمت می شد، لذا، برای رفع این مشکلات، متفکر مشهور، أبو الأسود در صدد تصحیح اشکال این خط و تغییراتی در طرز نوشتن آن برآمد.

لکن، تنها و اول کسی که در اوائل قرن چهارم هجری خط مقود را به شکل خط نسخ در آورد وزیر محمّد بن مقلهٔ مزبور بود. و وی مقیاس هر حرفی را تقدیر و فاصلهٔ حروف را با نقطه معین کرد و در قواعد خطاطی، رسائل و تألیفات ابدی از خود باقی گذارد. و اگر خط نسخ را با خطوط کوفی و مقود که از خطوط کندی و نبطی یا حیری و انباری اقتباس شده مقایسه کنیم تفاوت بقدری است که باید خط نسخ را ناسخ شکلهای خطوط معمول بین عرب بشماریم، و اتفاقا اسم «نسخ» هم این نظریه را تأیید می نماید (ه).

محرر این تفسیر گوید: خط از اقدم ازمنه یعنی با آدم أبو البشر علیه السّلام در زمین تشکیل شده و کتب انبیاء از زمان آدم علیه السّلام ببعد نوشته و خوانده می شده است. بلی در خط، تحولاتی پدید آمده است و یمن و تدمر(1) و غیرهما خطوطی داشته اند که مقدم بر خط مصریان و خط فینیقیان بوده و حفاری های مشتمل بر خطوط مسند و غیره، بر این

1- «تدمر» (بفتح تاء و ضم میم - پالمیرا Palmyre المنجد).

مطلب گواهی می دهد. و پس از تحولات خط، خط کوفی اشـهر خطوط است که مادر خط نسخ و احسن خطوط می باشد. و امّا سهولت خواندن کلمات، محتاج به اعراب است نه تغییر آن (چنانکه کتاب ضخیم عربی المنجد مشکول بخوبی خوانده می شود) و لیکن، تعمدی در کار است که کلمات را با توسـعهٔ این همه وسائل، اعراب نمی کنند تا به آسانی خوانده نشود و راه برای نیات شوم مغرضین هموار گردد و لیکن: «ای بسا آرزو که خاك شده»! 2 - یعقوب خان ارمنی که در حادثهٔ گریبایدوف ایلچی روس در تهران، قهرمان واقعهٔ فسادآمیز مهمی است(1).

3 - یفرم خان (یپرم خان) رئیس نفرات چریك ارامنه که شخص متهور و رشیدی بود. وی بعد از عزل محمّد علیشاه به معیت شاهزاده عبد الحسـین میرزا فرمانفرما استاندار غرب (کرمانشاهان و کردستان و همدان) در جنگ با سالار الدوله (طرفدار محمّد علیشاه) شرکت کرد و قوای سالار الـدوله را شـکست داده بعقب راندند. یفرم در محاصـرهٔ قلعهٔ شورجهٔ همدان که متمردین اشـغال کرده بودند باتفاق جوانی بنام دکتر سـهراب خان که از آزادی خواهان ملی بود برای مین گـذاری زیر برج قلعه رفتنـد، ناگاه بـدست عبد الباقی خان رئیس متجاسـرین از بالای برج، هـدف تیر قرار گرفتنـد. جنازهٔ یفرم به تهران حرکت داده شـد و در کلیسای ارامنه در خیابان نادری مـدفون گردید (کتاب تاریخ بیداری ایران

1- تاریخ اصفهان و ری در وقایع سال 1244 بطور فهرست باین واقعه چنین اشاره کرده است: «آمدن گریبایدوف ایلچی روس (به ایران) برای استرداد گرجیان و سـختگیری در طهران به افساد یعقوب خان ارمنی که زنان صاحبان اولاد (گرجی) را از شوهران (مسلمان) گرفتند و اجماع علماء به غیرت دینی و (دخالت) مفسدین سیاسـی در اغوای عامه (عوام مردم) و زدوخورد با ایلچی و شهادت هشتاد تن از بازاریان (طهران) و قتـل ایلچی بـا سـی نفر تبعه و نجـات ملسوف نـایب اول ایلچی، و دادن نوشـته (دائر بر) گناه ایلچی (در این واقعه) و فرسـتادن (نوشـته) برای امپراطور روس و رفتن خسـرو میرزا (از طرف دولت ایران) به (روسیه برای) معذرت و تخفیف (گرفتن) یك کرور (تومان) از وجه خسارت (این واقعه) و فرستادن (دولت ایران) میرزا مسیح مجتهد (را که حاکم جریان بود) به عراق عرب».

تألیف حبیب اللّه مختاری «مختار السلطنه» ص 85 و 86 به خلاصه).

4 تا 17 - حزب داشناکسیون(1) در استانبول در اول ماه اکتبر 1908 تنظیم شد. چند نفر از فدائیان ارامنه که در انقلاب مشروطهٔ ایران بعض آنها عضو حزب مزبور بوده اند عبارتند از: یفرم مذکور در شمارهٔ سه، آرشاك آلماریان، آسنسی، روستوم، روریان، ارشاگری، پطرس خان، پسیان، ماردروس چاروق چیان، مقردیچ نجو، سارکن ساروخانیان، چال پاپاق مساك، جمشید قره پتیان، کوچك آوانس، راج سروپیان (رجوع به کتاب قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت تألیف مهندس کریم طاهرزادهٔ بهزاد ص 171).

18 - سهراب خان ارمنی چون محمّد علی شاه از سلطنت خلع شد و قوای مجاهدین در سال 1327 قمری وارد تهران شدند «رضا بالا» پست ریاست شهربانی را ترك گفت و یفرم که از پیشروان قوای مجاهدین بود ریاست شهربانی را عهده دار گردید. وی سعی کرد تشکیلات پلیس را به اسلوب صحیح و کامل که بتواند فقط حفظ انتظام امور مردم را عهده دار باشد بنا کند و سازمانهای فردی را که بدست عمال ارتجاعی برای خفه کردن مشروطه طلبان در شهربانی تهیه شده بود از بین ببرد. در اواخر سال 1328 زمانی که عین الدوله به وزارت کشور منصوب شد یفرم به این انتخاب اعتراض کرد و از ریاست شهربانی استعفاء نمود. پس از انتخاب ناصر الملك بجای عضد الملك به نیابت سلطنت، مجددا یفرم به ریاست شهربانی منصوب شد و در این بار سهراب خان ارمنی را به معاونت خود انتخاب کرد، و پس از یفرم سهراب خان مدت یك سال ریاست شهربانی را بعهده داشت (کتاب تاریخ هفتادسالهٔ پلیس ایران ص 20 و 22 به خلاصه).

صبح روز 3 شنبه 24 ج 2-1327 ق (25 تیر ماه 1288 ش) دو نیروی مهاجم یا مجاهد وارد تهران شدند و یکسره به بهارستان رفتند. یپرم، چندین ساعت با سربازان قراول خانه های شاه آباد مشغول زدوخورد بود، چندین نفر از اطرافیانش کشته و

1- داشناك در لغت ارمنی معنی متحد متفق دارد. و در اصطلاح، مفهوم فدائی و تروریست و انقلابی از آن مستفاد می شود. (کتاب رهبران مشروطه ج 1 ص 531).

زخمی شدنـد. بالاـخره قراول خـانه را ویران و جمعی سـرباز و قزاق و افسـر را که به پاس وظیفـهٔ خود برخاسـته بودنـد با بی رحمی هـدف نارنجك و گلوله قرار داد و سپس به مجلس بحضور سپهدار و سردار اسعد در آمد.

پس از اعلام خلع محمّـد علیشاه و تشـکیل هیئت مـدیره، یپرم به ریاست پلیس تهران منصوب شد و اکثر یاران خود را در کار پلیس تهران وارد کرد و با سختگیری و بی رحمی به دستگیری مخالفان مشروطه مشغول شد. جمعی را به زندان انداختند و جمعی را هم اعدام نمودند.

فجیع ترین جنایتی که مشـروطه خواهان در این ایام مرتکب شدند اعدام شیخ فضل اللّه نوری بود. این عمل به روحانیت لطمهٔ بزرگی زد و یپرم در این جنایت اصـرار ورزید، سـپهدار نیز راضی بود و سردار اسعد هم سکوت کرد. یك محکمهٔ انقلابی از جمعی بی عقیده و مأمور! تشـکیل شد و حکمی صادر نمود و شـیخ را «واجب القتل» و «مفسد فی الارض» دانست. (کتاب رهبران مشـروطه تألیف ابراهیم صفائی جلد اول ص 542).

<جنایت هولناك:> تصـمیم بازداشت شیخ فضل اللّه نوری در منزل سپهدار گرفته شد (ص 445 انقلاب ایران). قتل شیخ فضل اللّه یکی از فجیع ترین اعمال مشروطه خواهان بود.

شیخ از حیث مقام علمی و نفوذ روحانی موقعیت محترم و شامخی داشت، در آغاز کار به مشروطه خدمت کرده بود، در پایان هم وقتی از مـداخلات علنی انگلیسـها و خواسـته های سوء جمعی از مشـروطه خواهان دروغی و اقلیت های نوظهور مـذهبی مطلع گردیـد، از روی اعتقاد مخالف شد. مخالفت او هم فقط تا حدودی بود که موازین شـرع محفوظ بماند و یك مجتهد می بایست چنین اعتقادی داشته باشد و می توانـد فتوای خود را آزادانه بگویـد. سـفارت روس هم به شـیخ پیشـنهاد کرد که پرچم روسـیه را بالای منزلش نصب کنند، سـفارت عثمانی به وی پناهندگی داد. ولی، شیخ با روحی بزرگ این پیشنهادها را رد کرد و با ایمانی راسخ و توکلی خالص تسلیم مقدرات

و مشـیت الهی شـد. این روحانی عالیمقام بـدست یپرم و مجاهـدان! قفقازی بدار کشـیده شد، اگر سوء نیتی در کار نبود برای جلوگیری از هرگونه احتمالی کافی بود که شـیخ را تبعیـد می کردنـد. متأسـفانه چنین نشد، زیرا انگلیسـها اعدام او را می خواسـتند و یپرم هم بر این کار اصـرار داشت. این جنایت هولناك حرمت روحانیت را شـکست و بیشتر مردم مسلمان را از مشروطه و مشروطه خواهان متنفر کرد. سردار اسعد که می توانست از این جنایت جلوگیری کند شریك این مسئولیت گردید. سپهدار و سردار اسعد، عضد الملك را اغفال کردند و الا او نمی گذاشت چنین حادثه ای روی دهد. وی پس از اطلاع از این حادثه بسـیار ناراحت شد و به سـپهدار و سـردار اسعد و یپرم ناسزا گفت (کتاب رهبران مشروطه تألیف ابراهیم صفائی جلد اول ص 272 و 273).

یپرم کارگرزاده ای است که تقریبا در سال 1865 در روستای «بارسون» از توابع گنجه متولد شد. تاریخ کشته شدن یپرم در جنگ با سالار الدوله در سن 48 سالگی در شورجـهٔ همدان در تاریخ (24 ج 1 سال 1330 ق 28 اردیبهشت بهشت 1291 ش) می باشـد و در سوم خرداد همان سال جنازه به تهران حمل شد و هنگام ورود جنازه، نظامیان شلیك هوائی کردند، و کشیشها مراسم مذهبی بجای آوردند.

بهاء الواعظین و الکسانـدر گریگوریانس معلم مدرسهٔ کاتولیك و میرزا یانس وکیل ارامنه و مسـیو خاجیانس معلم زبان فرانسه هریك نطقی ایراد و از خـدمات یپرم تجلیل و سوانح زندگی او را یاد کردند و جنازه در میان تأسف حاضـران دفن شد و خوابهای طلائی را با خود به گور برد. و اکنون در محل مدرسـهٔ کلیسای ارامنه (خیابان قوام السـلطنهٔ شـمالی) مجسـمه ای از او ساخته اند که هنوز از آن پرده برداری نشده است (کتاب رهبران مشروطه تألیف ابراهیم صفائی جلد اول ص 532 و 557).

مشاهیر گرجیان

1 - گرگین خان.

2 - کیخسرو خان.

3 - منوچهر خان.

ص: 855

4 - گرگین خان.

1 و 2 - گرجیان در دستگاه صفویه حکومت را قبضه کرده بودند. صاحب تاریخ اصفهان و ری در وقایع سال 1106 می نویسد: حکومت قندهار را به گرگین خان گرجی دادند و ستمهای آن سگ را از طمع بسیار نظر نیاوردند، و در سال 1111 (می نویسد) پس از آمدن میرویس افغانی غلیجائی به دادخواهی از گرگین خان و نرسیدن بحضور سلطان حسین که بیشتر در حرم خانه و خلوت بوده و امرای مملکت هم چون گرجی بودند شکایات میرویس را پاسخهای درشت می دادند، و در سال 1113 (می نویسد) که قشون اورنگ زیب به قندهار آمده میرویس با آنها متفق و گرگین خان را کشته قندهار را گرفته، و در سال 1114 (می نویسد) حکومت قندهار را به کیخسرو خان گرجی برادرزادهٔ گرگین خان دادند و روانه اش داشتند، او در راه وجوه حرب و جنگ را صرف تار و چنگ کرد (ه).

محمّد خلیل بن سلطان داود میرزا پسر شاه سلیمان ثانی حسینی موسوی صفوی در کتاب مجمع التواریخ می نویسد: «در زمان شاه سلطان حسین، بیگلر بیگی قندهار (یعنی امیرالامرای آنجا)، گرگین خان مخاطب به «شاه نواز خان» از والی زاده های گرجستان بوده و او با هفت هشت هزار سوار گرجی محافظ و فرمانفرمای قلعهٔ قندهار و زمین... تا سر حد فراه و اسفراز بود و چون فرقهٔ گرجی همه نصرانی اند حکومت آنها بر فرقهٔ مسلمین ناگوار نمود. و قوم غلزه که شجاع تر و باغیرت تر از فرقه های دیگر افاغنه اند، بسبب اختلاف کفر و اسلام، بی اعتدالی بسیار از آنها بر فرقهٔ مسلمین توابع قندهار خصوصا افاغنه روی می داد و دست درازی بر ناموس آنها از اناث و ذکور می نمودند.

هرچند میراویس (میرویس) به گرگین خان منع این مقدمات می نمود و تظلم می کرد از راه غرور نمی پذیرفت بلکه، حمل بر بغی و طغیان او می نمود و امیر اویس (میرویس) و سایر فرق افاغنه بسبب آنکه سنی مذهب بودند کمال تنفر از حکومت قزلباش داشتند و بسبب حکومت فرقهٔ گرجیه این تنفر دو برابر گردید.

محرر این تفسیر گوید: خرابی دربار شاه سلطان حسین صفوی به واسطهٔ همین

گرجیان نصرانی بوده که عاقبت منتهی به کشته شدن او و هلاکت جمع کثیر از مردم مسلمان ایران و انقراض سلطنت صفویه گردید.

3 و 4 - دکتر محمّد مهدی خان زعیم الدولهٔ آذربایجانی مقیم مصر در کتاب مفتاح باب الابواب بزبان عربی (ترجمهٔ حسن فرید گلپایگانی به فارسی) ص 93 ذیل عنوان ورود باب به اصفهان و حفظ وی در قصر منوچهر خان می نویسد: اصفهان در آن وقت مرکز علمای عاملین و عرفاء واصلین و حکماء و خداوندان تحقیق بود، والی آنهم در آن زمان مردی تازه مسلمان از بقایای امراء گرجستان بود که آغا محمّد خان مؤسس دولت قاجاریه آنها را با پانزده هزار نفر از گرجستان و ارمنستان از تفلیس پایتخت قفقاز در تاریخ شانزدهم ربیع الاول سال 1190 اسیر کرده بود.

اسم این مرد «منوچهر خان»(1) و برادرش «گرگین خان» بود. شاه آنان را به دربار خویش نزدیك کرد و از اطرافیان خود قرار داد. آنها هم در صدد تقرب بشاه و جلب دوستی او برآمدند تا خودشان را در دل شاه جا دادند و عواطف شاه را به خود جلب کردند. آنگاه اظهار رغبت بدخول در دین اسلام نمودند. ظاهرا مسلمان شدند و در باطن بدین مسیحی خود باقی بودند. این دو برادر با حیله و تزویر توانستند در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و نوه اش محمّد شاه خودشان را به عالی ترین رتبه های دولتی برسانند. اخیرا بزرگتر آنها (منوچهر خان) حاکم اصفهان شد. وی در اثر شکایات مردم دربارهٔ باب، نمایندگان مورد اعتماد به شیراز فرستاد تا باب را به اصفهان بیاورند و نقشه ای ریخت که علماء به استقبال او بروند و باب بر آنها وارد شود، و باب بر سلطان العلماء وارد شد.

آنگاه مقرر شد علماء و حکماء در مجمع بزرگی حاضر شوند و مقدم بر تمام آنها میرزا سید محمّد سلطان العلماء و آقا محمّد مهدی کلباسی بودند که از میان أقران خود در علم فقه و اصول مقام و منزلتی بس عالی داشتند، و دیگر میرزا حسن فرزند ملا علی نوری که در حکمت الهی و فلسفهٔ اسلامی اعلم علماء عصر خویش به شمار می رفت

1- معتمد الدوله.

و طریقه اش در حکمت و فلسفه، طریقهٔ صدرالدین شیرازی (مشهور به ملاصدرا) صاحب اسفار اربعه و کتب گرانبهای دیگر بود. چون علماء، شروع به سخن کردند باب همچنان ساکت بود. پس آقا محمّد مهدی کلباسی رئیس اصولیین بمناظره با باب پرداخت ولی باب از عهدهٔ جواب بر نیامد.

آنگاه میرزا حسن حکیم وارد میدان مناظره شد. باب در جواب گفت: جواب شما را بگویم یا بنویسم؟ حکیم فرمود: اختیار با شماست. پس باب قلم و کاغذ گرفت و شروع به نوشتن کرد و مدتی نوشت تا غذا حاضر شد. آنگاه نوشته را کنار سفره گذارد و مشغول به غذا خوردن شد. چون نوشته را حکیم دید قرائت کرد و حاضرین مجلس ملاحظه کردند. چیزها نوشته بود که اشاره بموضوع مناظره و سؤالات و اعتراضات نبود، مردم سکوت کردند تا غذا صرف شد و بعد از آن علماء دو دسته شدند: گروهی به جنون و پریشانی فکر باب فتوی دادند که میرزا سید محمّد سلطان العلماء میزبان باب هم از آن گروه بود. و گروه دیگر به کفر وی و بیرون رفتن او از دین و وجوب قتل او فتوی دادند که آقا محمّد مهدی کلباسی و سایر فقهاء از آن گروه بودند. حاکم که حکم قتل باب را به دستش دادند اظهار داشت: این از وظیفهٔ من خارج است باید از طرف حکومت مرکزی دستور کشتن یا نکشتن برسد. و سپس برای اینکه علماء دست از او بردارند دستور داد تا فورا باب را در همان محضر زنجیر کردند و از آنجا به زندان بردند، ولی در شب همان روز سرا باب را آزاد کرد و به خانهٔ خودش برد و با کمال احترام از باب پذیرائی کرد و قضیه را بتهران گزارش کرد و نظر خصوصی خود را هم در ذیل نامه اعلام کرد که: کشتن باب در این موقع و در اصفهان با تمایل اکثر اهالی اصفهان به باب از جمله:

ملا محمّد تقی هراتی، و سید حبیب اللّه (که خود حاکم، آنها را تهیه کرده بود) خطر انقلاب دارد و رأی صواب این است که: باب را در زندان نگاه داریم تا آتش دوستی و دشمنی از طرفین خاموش و سپس هرطور صلاح است اقدام شود. پس، خدعهٔ حاکم مؤثر شد و رأی او را حکومت مرکزی تصویب کرد.

در این موقع مرض شاه یعنی محمّد شاه که بیماری نقرس داشت شدت پیدا کرده بود،

رجال دولت هم راضـی نمی شدند فتنهٔ تازه ئی به پاشود. حاکم، مدت یك سال باین گونه برگذار کرد تا سکته کرد و در گذشت(1). بعد از او برادرش گرگین خـان بجـای وی منصـوب شـد، و برای رفع مسـئولیت به تهران گزارش داد و حکومت مرکزی تصویب کرد که بـاب را به آذربایجان بفرسـتند و در قلعهٔ چهریق واقع در شـهر ماکو قرب به بایزید (در سر حد مملکت عثمانی) زندانی کنند. لا جرم باب در آن قلعه زنـدانی شـد و در زندان بود تا محمّد شاه در شب سه شـنبه پنجم ماه شوال سال 1264 «غرسد» هجری وفات کرد و فرزند بزرگش ناصـر الدین شاه در شب چهاردهم شوال سال 1264 در تهران بر اریکهٔ سـلطنت جلوس نمود و در شب شنبه 22 ماه ذی القعدهٔ همان سال در تهران رسما بر تخت سلطنت جلوس کرد (کتاب مفتاح باب الابواب به خلاصه و ترجمه از ص 93-113).

محرر این تفسـیر گوید: اهل بصیرت معتقدند که دفع الوقت کردن منوچهر خان معتمدالدولهٔ گرجی حاکم وقت که، نه گذارد مردم باب را به بیننـد و از جنون او واقف شونـد، و نه او را فورا به تهران فرسـتاد که زخم سـریعا مـداوا شود بلکه در ظرف یك سال وسائل تبلیغ او را هم فراهم کرد؛ جنایتی عظیم بر ملك و ملت و مذهب بوده.

8 - عهد نادر شاه افشار (سلطنت او از سال 1148 تا 1161)

8 - عهد نادر شاه افشار (سلطنت او از سال 1148 تا 1161)(2)

در عهد نادر شاه افشار، براثر انقلابات و جنگها و سـطوت نادر، به خارج از مذهب اسـلام، برای تبلیغ فرصت داده نمی شد و در عین حال فشار خارجیان در تحریك دولت عثمانی بر ضد ایران نگذارد مذهب جعفری بعنوان پنجمین مذهب تلقی شود و اختلاف شـیعه و سنی از میان برود. تاریخ اصفهان و ری در وقائع سال 1040 چنین نوشته:

«شاه عباس بزرگ چون قـدرت و پیشـرفت یافت می توانست صـلحی آبرومنـد و بادوام با عثمانی (برقرار) کند تا پس از خودش دیر زمانی بدون تعرض، نژادش زندگی نماید.

1- یا بدست یکی از خادمان متعصب خود مسموم شد.

2- کتاب اطلاعات عمومی شکیباپور ص 201 سال 1160 نوشته ولی اشتباه کرده است.

بعـد از صـفویه، نـادر شـاه نقشه ای را طرح کرد که طبـق آن مـذهب جعفری خـامس مـذاهب چهارگانـهٔ سـنت گردد ولی، نظر به اغوای اروپائیان، بزرگان ملت و دولت عثمانی را، آن نقشه پیشرفت نکرد و عثمانیان رسمیتش را بهانه آوردند. اما، برای شاه عباس به آسانی ممکن بود که مذهب جعفری را خامس مذاهب قرار داده و سـبب اسلام کش (یعنی اختلاف ما بین شیعه و سنی) را از میان برداشته تا به مصائب افغان و ترك و ترکمن و... دچار نشویم. افسوس که رجز سپاهیانش در جنگ این بود:

ما غلامان شاه عباسیم *** بر سر سنیان چو الماسیم».

سر جان مالکم می نویسد: نادر شاه می خواست مذهب اهالی ایران را تغییر دهد و شاید سـبب آن این بود که این مذهب در عهد صفویه در این ملك استقرار یافته بود و مردم بدین سبب احترام غریبی بالنسبه باین خانواده داشتند، او خواست بسبب تغییر مذهب قلع بنیان احترام این سلسله کند و نیز چنانچه مذکور گشت مقصودش این بود که اختلاف دینی را از میان بردارد لکن، شاهد قوی هست بر اینکه حرکت او بالنسبه بامور شریعتی و مذهبی نه از باب تدبیر ملکی بود بلکه اسباب دیگر داشت و فی الحقیقة می نماید که اعتقادی ثابت در باب مذهب مطلقا نداشت. بعد از مراجعت از هندوسـتان حکم کرد که انجیل را ترجمه کنند و بعضـی از رهّاب روم و أرمن بمدد میرزا مهدی ترجمهٔ ناقصـی کرده بنظر وی رسانیدنـد و او باحضـار قسـیسان مسـیحی و علمـای یهود و ملاهـای اسـلام فرمان داده گفت تا آن ترجمه را بروی بخوانند و او بعد از آنکه بنکات مضحکه آمیز، ادیان ثلاثه(1) را مسخره کرد در آخر گفت که:

اگر خدا حیاتی بدهد خود دینی به از جمیع ادیان احداث خواهد کرد (تاریخ سرجان مالکم انگلیسی ج 2 ص 54 و 55).

محرر این تفسیر گوید:

اولا: سرجان مالکم مسیحی اعمال نظر کرده زیرا، به ساحت جلال نادر بی احترامی نموده و او را در مذهب ثابت ندانسته.

1- کشیشهای یهودی و مسیحی و اسلام سنی.

ثانیا: نادر پس از اینکه مشاهـده کرد که دربار عثمانی و نیز شـیخ الاسـلامهای عثمانی نگذاردنـد پیشـنهادهای او در باب تخمیس مذاهب (یعنی مـذهب جعفری را پنجمین مـذهب دانسـتن) از طرف سـلطان عثمانی پـذیرفته شود و این بی انصافی را مشاهده کرد تغییر فکر داد. (شاید سلطان عثمانی از این می ترسید که با پذیرفتن پیشنهاد نادر شاه، نادر شاه بر تمام کشور عثمانی مسلط گردد).

ثالثا: شاید نادر شاه تصـمیم گرفته که با پذیرفتن انجیل، تمام ممالك مسـیحی را تسـخیر کند و لیکن، مضامین آن، بطبع سلحشور و مردانهٔ نادر موافق نیفتاده است.

آری: مست شـدن پیامبری چون لوط(1)، و زنـای با دو دختر خود و امثال آن، و شـراب درست کردن عیسـی در شب عروسـی، و یا بـدار آویخته شدن او که مفاد کتابهای توراة و انجیل است؛ کجا طبع بلند نادر را آرام می کرد. همان نادری که خود را پسـر شمشیر می دانست، همان نادری که آیهٔ «إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ اَلْإِحْسٰانِ» (سورهٔ نحل آیهٔ 90) را از قرآن شنیده بود.

ضمنـا اینکه مالکم می نویسـد: ترجمه ناقص بوده است دروغ است زیرا، کـدام کس قـدرت می کرد که در برابر صولت نادری أمر خلاف واقع بعرض برساند. پس، اصل انجیل فعلی ناقص است آنهم چگونه نقصانی که از حساب این اوراق خارج است.

9 - عهد فتحعلی شاه قاجار (تولد سال 1185، سلطنت سال 1211، وفات سال 1250)

در زمان فتحعلی شاه قاجار دروازه های ایران بر خارجیان باز شد. از جمله:

شخصـی از پادریان نصـرانی که هنری مارتین نام داشت، وارد گردید و قدم به گلزار ایران گذارد و چون کشور را از دانشـمندان مشحون دید بخاطر او رسید که در معرض ابطال ملت بیضاء برآید و به پیروی از فلیب نام یکی دیگر از پادریان که سابق بر این در مملکت فرنگ، رساله در ردّ بر اسلام نوشته و مضحکه ها ساخته بود قدم بردارد؛ لذا، مهملاتی چند از رسالهٔ فلیب برداشته و خود هم اندکی برآن افزوده و

1- آنهم در شب ما بعد از غضب خدا بر قوم لوط به نابود کردن چهار شهر!

رساله ئی ترتیب داد غافل از اینکه: مگس را در جمع سیمرغان راه نیست:

«ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست *** عرض خود می بری و زحمت ما می داری»

بـالجمله: برای اینکه مبـادا آن مهملاـت موجب شـبههٔ عوام شود و کلمات نافرجام آن را بپذیرنـد، فتحعلی شاه قاجار و نیز نایب السـلطنه عباس میرزا قاجار، به علماء پیشنهاد و اشاره کردند که جوابی برآن بنویسند(1) لذا:

از عرفاء: حسـین علیشاه عارف اصفهانی حاج محمّد حسین شیخ زین الدین که در سال 1234 قمری به رحمت ایزدی پیوست؛ بر پادری ردّ نوشت.

و از حکماء: آخوند ملا علی نوری حکیم معروف مقیم اصـفهان که در 22 ماه رجب سال 1246 قمری به رحمت ایزدی پیوست؛ کتاب «حجة الاسلام» را بر ردّ پادری نوشت.

و از مجتهـدین و فقهاء: حاج ملا احمـد نراقی بن ملا محمّـد مهـدی بن أبو ذر مقیم کاشان صاحب کتاب «مسـتند» متولد سال 1185 یا 1186 و متـوفی در شب 23 ربیع الثانی سال 1245 قمری؛ کتاب «سـیف الامـة و برهان الملـة» را بر ردّ پادری نوشت (دو چاپ آن نزد محرر این تفسیر موجود است).

(هر سه نفر از بزرگان فن و از مشاهیر عصر خود و از سرآمدان دهرند).

<واقعـهٔ مهم> از وقـائع مهم عهـد سـلطنت فتحعلی شاه این است که: افضل فضـلاء و اعلم علماء اسـرائیلیان، اسـلام آورد و او که مقیم طهران بود بنـام میرزا محمـد رضا (جدیـد - الاسـلام) به خواص و عوام اعلام گردیـد. وی کتابی به خط و زبان عبری در ردّ علماء یهود و اثبات حقانیت دین مبین اسلام نوشت و آن را «منقول رضائی» نامید. و این اسم بحساب ابجد (1238) است که مطابق سال اسلام آوردن مؤلف آن می باشد(2)(3).

1- به خلاصه از مقدمهٔ کتاب سیف الامة تألیف نراقی.

2- ص 290 کتاب منقول رضائی.

3- میرزا محمد رضا جدید الاسلام یزدی مؤلف کتاب مزبور در سال 1238 قمری بجنان جاوید خرامید.

در صفحهٔ 4 کتاب مزبور، حاج سید علی طهرانی که بانی ترجمه و طبع کتاب بوده به خلاصه می نویسد: چون اصل نسخه بخط عبری بود و عمر مؤلف کفایت از ترجمه ننموده بود لـذا، حسب الامر جماعتی از علماء زمان بسـعی عالی جناب علام فهام آخونـد ملا محمّد علی کاشانی الاصل و طهرانی المسـکن مشـهور و ملقب به «ملا آقاجانی» و عالی شأن عمدة الاماثل و الأقران آقا محمّد جعفر برادرزادهٔ علیین آرامگاه مصنف معظم (غفر له) بزبان فارسی ترجمه شد.

در ص 290 کتـاب مزبور حاج سـید علی طهرانی به خلاصه می نویسـد: یهود عنود کمال اهتمام را ورزیدنـد که آن بزرگوار را منحرف به یهودیت نماینـد و نیز در صـدد گرفتن کتاب او برآمدنـد و چون از هر دو مأیوس شدند در صدد ایذاء و آزار آن بزرگوار برآمدند و دربارهٔ آن حجت اسلام بر کافهٔ انام از یهود و نصاری و سایرین از اهل کتاب گفتند آنچه گفتند و کردند آنچه کردند.

بعد در مقام اخفاء و سرقت این کتاب برآمدند و به همه قسم پایداری کردند و لیکن بعون اللّه از آن زمان که سال 1238 بوده تا زمان ما که سال 1292 و زمـان توضـیح و ترجمه (از عبری) و انطبـاعش می باشـد محفوظ مانـده و اینجانب اسم دیگری بنام «اقامـة الشـهود فی ردّ الیهود» برآن گـذاردم و پس از توجه، این اسم را بحساب ابجد در آوردم دیدم که این اسم هم مطابق سال تألیف کتاب یعنی (1238) شده است.

در 9 صفحه بآخر کتاب به خلاصه می نویسد: در تمام اسرائیلیان الی الآن نظیری برای میرزا محمّدرضا جدیدالاسلام غفر له نبوده و نیامده و به واسـطهٔ اسلام آن بزرگوار جماعت کثیره از بنی اسرائیلیان به دین اسلام مایل و راغب گردیدند و تا بحال زیاده از هزار نفر مسلمان شده اند، بعلاوهٔ آنچه در سابق به هم رسیده بودند.

10 - سالهای 1270-1280 در هند

چون دولت انگلستان بر کشور هند مسلط شد و سلطهٔ او قوی گردید و امنیت و نظم کامل برقرار کرد، تا مدت 43 سال کسی از علماء آنان دعوت مذهبی نداشـتند و پس از آن، شروع کردند به دعوت. و پله پله قدم بالا گذاردند تا آنکه کتابها و رساله ها در رد بر اهل اسلام نوشتند و در شهرها بین عوام تقسیم کردند و در بازارها و مجامع

و خیابانها به وعظ پرداختند. عوام مسلمین تا چندی از شنیدن مواعظ و خواندن رسائل مبلغین مسیحی نفرت داشتند و لذا، احدی از علماء هنـد متوجه رد این رساله ها نگردیـد و لیکن، رفته رفته اذهان بعض عوام مغشوش گردید و ترس لغزش بعض جهال پیش آمد، در این موقع بعض علماء اهل اسلام متوجه رد بر مبلغین مسیحی شدند.

از جمله: فاضل نحریر شـیخ رحمة اللّه بن خلیل الرحمن که از علماء هند است مبادرت به نوشتن چند کتاب و رساله بر رد آنان به زبانهای فارسـی و اردو که زبان مسـلمانان هنـد است نمود، و سـپس از کشـیش عیسویان فنـدر مؤلف کتاب میزان الحق که از بزرگترین کشـیشان مسـیحیان بود، دعوت کرد که برای مناظره در یك مجلس عمومی حاضـر شود، و با ارسال رسل و تبادل کتب، وی پـذیرفت و مورد مباحثه معین گردید که مسائل پنج گانهٔ مورد نزاع بین مسلمانان و مسیحیان است:

1 - تحریف.

2 - نسخ.

3 - تثلیث.

4 - حقانیت قرآن.

5 - نبوت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله.

به خلاصه: مجلس عمومی متشـکل از قضاة و مفتیان و رؤساء دولت انگلسـتان و نویسـندگان دفتری و غیر دفتری در شـهر اکبرآباد در ماه رجب سال 1270 هجری تشـکیل گردیـد و کشـیش فنـدر و معاون او کشـیش فرنج در یك سوی مجلس، و در سوی دیگر مجلس حکیم محمّد وزیرخان و فاضل نحریر شیخ رحمة اللّه هندی نشستند و به مناظره در دو مسئله نسخ و تحریف در توراة و اناجیل پرداختند. و چون در جلو حضار، فاضل نحریر غالب و پیروز شـد، کشـیش فنـدر از ادامـهٔ مناظره در سه موضوع باقیمانـده امتناع کرد و سـید عبد اللّه هندی مترجم دوم دولت انگلسـتان در دارالحکومهٔ - اکبرآباد که جزء حاضران مجلس بود و مذاکرات طرفین را می نوشت، مذاکرات طرفین را در رساله ئی بزبان اردو درج کرد و شهادت معتبرین از حضار مجلس مزبور

را در ذیل آن ثبت نمود.

* شیخ رفاعی خولی(1) این رساله را بعربی ترجمه کرده و در آن می نویسد:

بسیار متأسفم که این مناظره که برای مردم سودمند بود به پایان نرسید و بهمان دو مبحث تحریف و نسخ خاتمه یافت.

شیخ رحمة اللّه چون دید که کشیش فندر، دیگر برای مناظره حاضر نمی شود، به مکه سفر کرد و در مکه با استاد علامه سید احمد بن زینی دحلان ملاقات نمود و جریان را به ایشان گزارش داد و سید أمر کرد که این پنج مبحث(2) از اردو به عربی ترجمه شود، لذا، شیخ رحمة اللّه امر سید را امتثال نمود و آن را «اظهار الحق» نامید و پس از درج مباحث پنجگانه، مبحثی هم مربوط به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید برآن افزود و شش مبحث گردید.

(تاریخ تألیف کتاب اظهار الحق آغازش ماه رجب سال 1280 قمری و اتمامش در ماه ذی الحجه از سال مزبور است)(3).

کتاب اظهار الحق در سال 1316 قمری هجری در مصر بچاپ رسیده است و در هامش آن چهار رسالهٔ زیر نیز علاوه شده است:

1 - رسالهٔ شیخ رفاعی خولی است که رسالهٔ سید عبد اللّه هندی را که بزبان اردو و کیفیت مناظرهٔ مزبوره را نگاشته است، به عربی ترجمه نموده.

2 - رسالهٔ «تنبیهات» شیخ رحمة اللّه است و موضوع آن احتیاج به بعث و حشر است با اقامهٔ ادلهٔ قطعیه و این رساله رد بر منکران بعث پس از مرگ است.

3 - رسالهٔ «خلاصة الترجیح للدین الصحیح» است.

4 - رسالهٔ «مختصر الأجوبة الجلیة لدحض الدعوات النصرانیة» است که این دو رساله از شیخ محمّد بن شیخ علی طیبی شافعی است.

1- خولی بفتح خاء و شد یاء است.

2- که شیخ بر رد کتاب میزان الحق نوشته بود و دو مبحث از آن مورد مناظره قرار گرفت.

3- الرحلة المدرسیة ج 3 ص 183.

11 - عهد ناصر الدین شاه قاجار (تولد سال 1247، سلطنت سال 1264، کشته شدن سال 1313)

اشاره

کتب ذیل در زمان سلطنت ناصر الدین شاه بر ردّ دعاة مسیحیان بچاپ رسیده است:

1 - کتاب «میزان الموازین فی أمر الدین» اثر خامهٔ نجف علی بن حسنعلی تبریزی که در 295 صفحه بزبان فارسی، در اسلامبول در مطبعهٔ عامره به سال 1288 بچاپ رسیده است.

2 - کتاب «هدایة المسترشدین» از تصانیف ملا محمّد تقی فاضل کاشانی مقیم طهران فرزند حاج محمّد حسین کاشانی در رد بر هنری مارتن انگلیسی یکی از پادریان نصاری که بزبان فارسی تهیه و بچاپ رسیده است.

3 - کتاب «هدایة الامة» به سال 1290 هجری رد بر «پروس صاحب» که به اصفهان آمده (کتاب بزبان فارسی بقلم حجة الاسلام شیخ محمّد تقی مشهور به آقا نجفی مسجد شاهی اصفهانی است که بچاپ سنگی رسیده و اسم دیگر کتاب «قوام الامة فی ردّ شیاطین الکفرة» است).

4 - کتاب «انیس الاعلام».

5 - رسالهٔ «برهان المسلمین» که هر دو کتاب از فخر الاسلام است بشرح آینده.

تذکر: از وقایع مهم عهد سلطنت ناصر الدین شاه، اسلام آوردن کشیش دانشمند ارومیه است. وی ابا عن جد از عظمای قسیسین نصاری بوده و در کلیسای ارومیه متولد شده و در نزد عظمای قسیسین و علماء و معلمین نصاری تحصیل نموده و از معلمین و معلمات فرقهٔ پروتستنت و از معلمین فرقهٔ کاتولیك، استفاده کرده است.

پس از آن، خدمت یکی از کشیشان عظام بلکه مطران والامقام از فرقهٔ کاتولیك به تحصیلات عالیه ادامه داده است. یکی از روزها استاد مریض شده و بوسیلهٔ او به شاگردان پیغام داده که چون مریض شده ام به مجلس درس حاضر نمی شوم. وی پس از ابلاغ پیغام، به نزد استاد مراجعت نموده و استاد می پرسد که شاگردان در اطراف چه موضوع مذاکره می نمودند؟ در جواب می گوید: شاگردان در لفظ «فارقلیطا»

که یوحنا صاحب انجیل چهارم آمدن او را در باب 14 و 15 و 16 از جناب عیسی علیه السّلام نقل نموده است که آن جناب فرمود: «بعد از من فارقلیطا خواهد آمد»؛ جدال می کردند و هرکسی در این باب رأی علی حده داشت و پس از آن بی نتیجه متفرق شدند.

چون شرح مذاکرات شاگردان را برای استاد نقل می کند، استاد می گوید:

حق واقع خلاف همهٔ این اقوال است و معنی آن را غیر از راسخون در علم کسی دیگر نمی داند.

وی خود را به قدمهای استاد می اندازد و سوابق خود را در حسن تعلم، خدمت استاد بازگو می کند و تقاضا می نماید که استاد معنی این اسم را بیان فرماید.

استاد می گرید گریستن شدید و بعد می گوید: ای فرزند روحانی! تو اعز مردمی به نزد من و من از گفتن آن مضایقه ندارم و لیکن، بمجرد انتشار معنی این اسم، متابعان مسیح مرا و تو را خواهند کشت مگر اینکه عهد نمائی که اسم مرا نبری.

وی در محضر استاد قسم یاد می کند. آنگاه استاد می گوید: ای فرزند روحانی! این اسم از اسماء مبارکهٔ پیغمبر مسلمین می باشد و بمعنی احمد و محمّد است.

پس استاد کلید صندوق خانه ای را (که وی تصور می کرده خزانهٔ اموال او است) به وی می دهد و می گوید که «در» فلان صندوق را باز کن و فلان فلان کتاب را نزد من بیاور. وی در را گشوده و دو کتاب را که یکی بخط یونانی و دیگری بخط سریانی بوده و قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت با قلم بر پوست نوشته شده بود به خدمت استاد می آورد که در هر دو کتاب لفظ فارقلیطا بمعنی احمد و محمّد ترجمه شده بود(1).

(اکنون قلم را بدست خود شاگرد می دهیم)(2)استاد گفت: ای فرزند روحانی! بدان که علماء و مفسرین و مترجمین مسیحیان

1- کتاب انیس الاعلام در مجلد دوم ص 177 تا 194 دراین باره مفصل بحث کرده است.

2- یعنی کسی که بعدها عالم ربانی و فاضل صمدانی علم الاعلام، آقا شیخ محمد صادق فخر الاسلام می شود.

قبـل از ظهور حضـرت محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله اختلافی نداشـتند که «فارقلیطا» بمعنی أحمـد و محمّـد است ولی، بعـد از ظهور آن حضـرت، کشـیشان و خلفاء از برای بقاء ریاست خود و جلب منفعت دنیوی و عناد و حسد و سایر اغراض نفسانی تفاسـیر و کتب لغت و ترجمه را تحریف و خراب نمودنـد و برای این اسم شـریف معنی دیگر اختراع نمودنـد که آن معنی قطعـا مقصود صاحب انجیل نبوده و از سبك و ترتیب عبارات به آسانی مفهوم می شود که: معنی وکالت و تسلی، منظور نبوده و روح نازل در یوم الدار نیز منظور نبوده زیرا، عیسی آمـدن فارقلیطا را مشـروط نموده به رفتن خود چه آنکه فرموده: «تا من نروم فارقلیطا نخواهـد آمد» زیرا، اجتماع دو پیامبر مسـتقل صاحب شریعت عام در یك زمان جایز نیست. و اما روح (که مقصود روح القدس است) به خود عیسی نازل شده به شهادت انجیل متی 3:

3 که روح القـدس بعد از تعمید یافتن عیسـی از یحیی بر عیسـی نازل گردیده و نیز در انجیل مزبور باب 20:10 مقصود از قوه، تأیید روح القدس است، و نیز طبق انجیل مزبور 20:10 و انجیل لوقا باب 9 و 10 نزول روح القدس، مشروط به رفتن مسیح نبوده.

حقیر گفتم: شما در باب دین نصاری چه می گوئید؟ استاد گفت: دین نصاری منسوخ است.

حقیر گفتم: طریقهٔ نجات چیست؟ استاد گفت: متابعت محمّد صلّی اللّه علیه و آله.

حقیر گفتم: شـما که این را می دانید و می گوئید، چرا از محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم متابعت نمی کنید؟ اسـتاد گفت: من در پیری فهمیدم و در باطن مسـلمانم و اگر اسـلام خود را آشـکار کنم مسـیحیان مرا می کشند و اگر فرضا فرار کنم پادشاهان مسیحی بعنوان اینکه خزینـهٔ کلیسـا در دست من بوده و در آن خیانت کرده ام مرا از پادشاهان اسـلام تحویل خواهنـد گرفت، بعلاوه، مسـلمانان مرا نگهـداری نخواهند نمود. زبان که نمی دانم، پیرمرد که هسـتم، وسیلهٔ معاش که ندارم، از گرسنگی و برهنگی خواهم مرد و بسا اشخاص را دیده ام که داخل دین اسلام شده اند و اهل اسلام از ایشان نگهداری نکرده

مرتد شده و دوباره به دین سابق مسیحیت برگشته اند. استاد بسیار گریه کرد و من هم بسیار گریه کردم.

حقیر گفتم: ای پدر روحانی! مرا امر می کنی که داخل دین اسلام شوم؟ استاد گفت: اگر نجات می خواهی البته داخل شو، تو جوانی، خدا وسیله برای تو فراهم می آورد که از گرسنگی نمیری، من به تو دعاء می کنم بشرط آنکه روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمانم، و اغلب کشیشها در باطن حالت مرا دارند و مانند من بدبخت نمی توانند ظاهرا دین اسلام را آشکار کنند و گرنه امروز در روی زمین، دین اسلام، دین خداست.

حقیر: در آن ساعت دنیا در نظرم چون مردار گردید و از ریاست پنج روزهٔ دنیا قطع نظر کردم و همان ساعت با استاد وداع نمودم. استاد به التماس، مبلغی بعنوان هدیه بمن بخشید که مخارج سفر من باشد. و شبانه با دو سه جلد کتاب فقط (دیگر همه چیز را گذاردم) با زحمات بسیار وارد بلدهٔ ارومیه شدم و رفتم درب خانهٔ حسن آقا مجتهد. ایشان بسیار خوشحال شدند. من خواهش کردم که کلمهٔ طیبه و ضروریات دین اسلام را بمن تعلیم نمایند. همه را به من القاء و تعلیم نمودند و من استدعاء کردم که این مطلب مکتوم بماند مبادا خویشانم و مسیحیان دیگر بشنوند و مرا آزار کنند و یا وسواس کنند.

شبانه به حمام رفتم و غسل توبه از شرك و کفر نمودم و پس از خروج از حمام مجددا کلمهٔ اسلام را به زبان جاری نمودم و دیگر ظاهرا و باطنا داخل دین حق گردیدم.

خدا را به صدهزار زبان تشکر می نمایم که در کفر نمردم و مشرك و مثلث از دنیا نرفتم. و پس از اینکه ختانم شفا یافت، مشغول خواندن قرآن و تحصیل علوم اهل اسلام شدم و بعد بقصد تکمیل علوم و زیارت، عازم عتبات عالیات گردیدم و سوانحی که در ایام توقف در کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین و سر من رأی (سامراء) از برای این حقیر دست داد گفتنی و نوشتنی نیست از کشف عوالم... در بیداری و در خواب از جمله...

ص: 869

آنگاه فخر الاسـلام می نویسد: ای برادران طریق! حق و صدق را قبول نمائید و با قلب صاف به خدای قادر مطلق مناجات نمائید و استدعاء کنید که نور هدایت را چنانچه باین حقیر عنایت فرمود به شماها هم عنایت فرماید و مطالب و تعلیمات قرآن مجید را با کتب تواریخ مفقود السـند که مشـتمل بر سـی هزار بلکه یك صد و پنجاه هزار غلط است و بنام توراة و انجیل است مقابله نمائید و آنگاه رحمت واسعهٔ خدای متعال بر شماها واضح و آشکار خواهد گشت.

بعد می نویسد: پس از تکمیل و فراغت از تحصـیل و اخذ اجازات از علماء و فقهاء اعلام به ارومیه مراجعت نمودم و به امامت جماعت و تدریس پرداختم و با کشـیشان در مجالس متعدده مناظره کردم و اشـخاص بسـیار بسـبب من داخل دین اسـلام شدند، بعد به زیارت ثامن الائمه مشرف شدم بعد به سلماس و خوی و تفلیس و بادکوبه رفتم...

در سال 1305 مجـدد وارد ارض اقـدس گردیـدم و در همان سال در ماه مبارك رمضان در طهران در مسـجد و مدرسهٔ میرزا محمّد خان سپهسالار و در مدرسهٔ ناصـریهٔ معروف به امامزاده زید منبر می رفتم. و پس از مراجعت ناصـر الدین شاه از سـفر سـیم فرنگستان روز 17 شهر ربیع المولد شـرفیاب حضور شاه شدم، ایشان از دلایل اسـلام این حقیر جویا شدند. بعضـی را بحضور عرض کردم. امر فرمودند آن دلائل را بنویسم و بلحاظ انور برسانم. امتثالا مشغول تدوین کتاب «انیس الاعلام» شدم.

در این بین بعض رساله ها و کتابهای فرقهٔ پروتسـتان که بنا بر خیال فاسد خودشان رد بر اسـلام نوشـته بودند باین حقیر رسید، مانند: میزان الحق، و تحقیق الـدین الحق، و دافع البهتان، و دلایل اثبات رسالة المسـیح، و دلایل النبوة، و رد اللغو، و طریق الحیاة، و حل الاشـکال، و مفتاح الاسرار و غیرها و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده اند: هرگاه بدعتی در دین ظاهر شد و عالم، علم خود را ظاهر نکرد، لعنت خدا بر او باد؛ لذا، شبهات آنها را در این کتاب یك به یك رد خواهم کرد.

محرر این تفسـیر گوید: کتاب انیس الاعلام فی نصرة الاسلام در دو مجلد ضخیم نیم ورقی بچاپ سنگی رسیده. و ساعی در طبع و نشر و متحمل مخارج جلد اول آن «انیس

الدوله» زن ناصـر الدین شاه بوده که بهمین مناسـبت هم کتاب به «انیس الاعلام» نامیده شده است و خاتمهٔ چاپ آن به تعویق افتاده تا در سال 1315 در عهد سلطنت مظفر الدین شاه انجام شده است(1).

و جلـد دوم آن در سال 1319 قمری بمساعی و مخارج میرزا سـلیمان خان رکن الملك شـیرازی مقیم اصـفهان بچاپ رسیده و در همان تاریخ فخر الاسـلام می نویسد: «شایسته و سزاوار بل فرض عین و عین فرض است بر مکلفین از مسلمانان که در این زمان به عرصهٔ وجود آمـده انـد، مطالب عالیـهٔ این کتاب مسـتطاب را خاطرنشان خود نموده در مواقعی که با مشـرکین از مثلثین و مسـیحیین دچار و گرفتار می شونـد، اگر بشود سـبب هدایت یك نفر از آنها شده بمضـمون آیهٔ شـریفهٔ «وَ مَنْ أَحْيٰاهٰا فَكَأَنَّمٰا أَحْيَا اَلنّٰاسَ جَمِيعاً» عند اللّه مأجور خواهند بود، و الا اقلا حفظ مراتب اسلام و ایمان خود را نموده از شر مشرکین این اوان در امن وامان خواهند بود».

تذکر: میرزا سـلیمان خان رکن الملك متولد سال 1254 قمری هجری در هفتم مـاه جمادی الاولی سال 1331 قمری وفات کرد. وی از اهل علم و ادب بود و در شـعر (خلف) (بر وزن صـمد) تخلص می کرد. و وی نائب الحکومهٔ اصفهان بود، مدفنش در دهلیز مسجدی که خود در اول مزار تخت فولاد اصفهان ساخته است؛ می باشد.

چاپ قرآن نیم ورقی مترجم با کشف الآیات، و چاپ صـحیفهٔ سـجادیه مترجم، و تأسـیس دعوتخانه در جلفای اصـفهان بنام «صـفاخانه» برای جواب شـبهات نصاری، و نصب سـید محمّـد علی داعی الاسـلام در دعوتخانه (که بعـدا مشارالیه به حیـدرآباد هنـد منتقل شـد)، و تأسیس روزنامهٔ ناشر مباحثات دعوتخانهٔ مزبور، و تجدید مدرسهٔ مخروبهٔ مریم بیگم در اصفهان؛ از مآثر رکن الملك است.

1- تاریخ کتابت جلد اول و چاپ آن، سال 1313 است و علت تعویق چاپ، کشته شدن ناصر الدین شاه در همان سال می باشد.

مناظرهٔ «وارد» به معیت «فاطر» با فخر الاسلام

شیخ محمّد صادق فخر الاسلام رسالهٔ برهان المسلمین را در سال 1312 قمری بزبان فارسی نوشته و در همان سال بچاپ رسیده است. موضوع رساله این است که:

«وارد صاحب» امریکائی پروتستانی، تازه به طهران وارد شده بوده و تقاضای مناظره و مباحثه با فخر الاسلام نموده و در شب 5 شنبه 16 ماه رمضان سال 1312 مطابق سال 1895 میلادی در طهران ما بین «وارد صاحب» به معیت «فاطر صاحب» و ما بین فخر الاسلام با حضور جمعی از عالمان و اشراف طهران مناظره و مباحثه بعمل آمده که خلاصهٔ آن بشرح ذیل است:

وارد: مسلمین می گویند: حضرت مسیح در حین ولادت تکلم کرد و در اناجیل چهارگانهٔ ما نوشته نشده است.

فخر الاسلام: در کتاب انجیل طفولیت مسیح نوشته شده است.

وارد: مسیح مصلوب و مقتول گشت و در قرآن خلاف آن وارد شده است.

فخر الاسلام: در انجیل برنابا نوشته شده که مسیح مصلوب و مقتول نشده.

* فخر الاسلام: مسلمین قائل به توحیدند و شما قائل به تثلیث.

وارد: ما هم خدا را یك می دانیم اما ذاتش مشتمل به سه اقنوم است: اب و ابن و روح القدس، و این سه اقنوم متحدند به توحید حقیقی و ممتازند بامتیاز حقیقی. پس، توحید و تثلیث هر دو در نزد ما حقیقی می باشد.

فخر الاسلام: این حرف شما غیر معقول است زیراکه، توحید و تثلیث ضد همدیگرند.

وارد: مسئله تحریف توراة و انجیل را ثابت کنید که آیا قبل از پیغمبر شما کتب ما تحریف و خراب شد و یا بعد از آن جناب؟ فخر الاسلام: هم قبل از پیغمبر ما و هم بعد از آن جناب تا کنون هم مشغولید.

وارد: اگر کتب ما محرف بود پیغمبر شما چگونه از این کتب استدلال می نمود؟ فخر الاسلام: معنی تحریف نه این است که کلمات حق مطلقا در این کتابها

نباشد، آن جناب از مواضع محرفه و غیر محرفه هر دو خبر داد.

فخر الاسلام: در انجیل متی (17:1) می نویسد: طبقات از ابراهیم تا داود 14 طبقه و از داود تا جلای بابل 14 طبقه. و از جلای بابل تا مسیح 14 طبقه است در صورتی که هریك 13 طبقه است نه 14 طبقه. آیا این تحریف نشده؟ وارد: اسمها را مکرر کنید.

خندهٔ حضار.

فخر الاسلام: در انجیل متی (11:1) می نویسد: «یوشیا، یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد».

اولا: یوشیا قبل از جلای بابل وفات کرده.

ثانیا: یکنیا پسرزادهٔ یوشیاست یعنی پسر یوواقیم بن یوشیاست.

ثالثا: یکنیا در جلای بابل 18 ساله بوده، ولادتش در جلای بابل چه معنی دارد؟! رابعا: یکنیا برادر نداشت بلی پدرش سه برادر داشت، و عمو، برادر نمی شود.

وارد: (به کسانی که مذاکرات طرفین را می نوشتند گفت: دیگر ننویسید، و به خادم خود گفت: بروید فاطر صاحب، مترجم سیاحت مسیحی را بیاورید).

فخر الاسلام: در باب دوم انجیل متی قصهٔ آمدن مجوس به اورشلیم بسبب رؤیت ستارهٔ مسیح در مشرق، نوشته شده است: «ستاره در پیش روی مجوس آمد تا بالای سر کودك ایستاد».

اولا: حرکت ستاره باین سرعت نیست که از مشرق به اورشلیم که در جنوب است بیاید و از اورشلیم به بیت اللحم حرکت کند.

ثانیا: مجوس روز آمده اند و ستاره در روز دیده نمی شود.

وارد و فاطر: معجزهٔ عیسی بوده.

فخر الاسـلام: این سخن باطل است زیرا، انجیل یوحنا (11:2) بعد از انقلاب آب به شـراب در عروسی قانای جلیل می نویسد: «این اول معجزه بود که از مسـیح صادر شـد» و از این بیان معلوم می شود که تا سـی سال از عمر مسـیح گذشـته هیـچ معجزه ای از او صادر نشده بعلاوه، صاحب نور الانوار در ص 7 از جلوهٔ 6 چاپ سال 1886 می نویسد: «از خداوند عیسی در طفولیت هیچ معجزه صادر نشد بلکه، با کمال عجز و تواضع اطاعت مریم و یوسف می نمود و از سایر اطفال بنی آدم هیچ امتیازی نداشت».

(علاوه، این مجوس ستاره شناس اهل کجا بودند و چه سمتی داشتند و از کجا فهمیدند؟ این اغلاط چیست؟!).

وارد و فاطر: بنای مغالطه گذاردند.

فخر الاسلام: انجیل متی (15:2) می نویسد: «مسیح تا وفات هیرودس در مصر بماند تا کلامی که خداوند بزبان پیغمبر گفت تمام گردد که از مصر پسر خود را خوانده ام». - این پیغمبر کیست؟ وارد: اشاره است بقول حضرت موسی در توراة مثنی.

فخر الاسـلام: این خطاء است و بلکه مطلب ناظر به کتاب هوشع (1:11) است و کتاب مزبور علاقه با عیسـی ندارد و شمارهٔ مزبور باین نحو است: «1 - هنگامی که اسـرائیل طفل بود وی را دوست می داشـتم و اولاد او را از مصـر طلب کردم». و این ناظر است به اینکه خدا بطور غریب بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد و از زیر حکومت فرعون نجات داد. بعلاوه از انجیل لوقا بالصراحه معلوم می شود که مسیح هرگز به مصر نرفته.

فخر الاسـلام: انجیل متی (22:1) می نویسـد: «این همه برای این واقع شـد تـا تمام گردد کلامی که خداونـد بزبان پیغمبر خود گفت که اینك عذرا آبسـتن شده پسـری آورد، می خوانند نام او را «عمانوئیل» که تفسیرش این است: خدا با ما». (و مراد از پیغمبر نزد شما مسیحیان اشعیاست باب 14:7).

ص: 874

این خبر غلط است از چند وجه، از جمله اینکه: مسیح را کسی باین اسم ننامیده بلکه او را به «یشوع» نامیدند که معروف به «عیسی» است (انجیل متی 21:1 و انجیل لوقا 31:1) و مقصود اشعیا، زن خودش است چنانکه دکتر بنسون قائل است.

وارد: ساکت شد.

فخر الاسلام: مریم با یوسف نجار هیچ علاقه نداشته و کفیل امور مریم، حضرت زکریا علیه السّلام بوده است. این چیست که شما یوسف نجار را شوهر مریم و پدر عیسی معرفی می کنید و یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا را برادر عیسی و...

خواهران عیسی می گوئید؟ (انجیل متی 55:13 و 56 و انجیل یوحنا 42:6 و انجیل متی 16:1 و انجیل لوقا 48:2).

* فخر الاسلام: شما چرا افراط و تفریط می کنید؟ اما افراط: زیرا، عیسی را «اللّه» و «ابن اللّه» می گوئید. و اما تفریط: یکجا عیسی را مقتول و مصلوب یهود می دانید و جای دیگر نسب آن جناب و نسب سلیمان و داود را به یهودا پسر یعقوب و جای دیگر نسب مسیح و سلیمان و داود را به موأب و عمون می رسانید.

تفصیل این اجمال آنست که: «یهودا» با «تامار» عروس خود زنا کرد و «فارص» و «زارح» از او متولد شدند (توراة سفر تکوین باب 38) و فارص یکی از اجداد عیسی و داود و سلیمان معرفی شده (انجیل متی 3:1).

«لوط» با دو دختر خود در حالت مستی زنا کرد و «موأب» و «عمون» متولـد شدند و «عوبید» جد «داود» مادرش «راعوث» است (انجیل متی 5:1) و راعوث که مادر جد داود است موآبیه بوده و نسب عیسی به او می رسد. و نیز رحبعام بن سلیمان از اجداد عیسی است (انجیل متی 7:1) و مـادر رحبعام، عمونیه بوده (کتاب اول پادشاهان 21:14) پس، نسب عیسـی به موأب و عمون می رسد و بحکم توراة (سـفر تثنیه 3:23) «عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشود حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود».

پس، عیسی چگونه داخل جماعت خداوند شد؟ بلکه، رئیس جماعت خداوند

گردیـد بلکه، فرزند یگانهٔ خدا شد بلکه، «اللّه» بنا بر زعم شـما. و چگونه امیدوار شـفاعت عیسـی هستید و حال آنکه بحکم کتابهای شـما خود از اهل نجات نیست.

وارد و فاطر: مبهوت شدند.

فخر الاسـلام: پولس در رسالهٔ خود به غلاطیان (10:3) می نویسد: «جمیع آنانی که از اعمال شـریعت هسـتند زیر لعنت می باشند» 12 «شریعت از ایمان نیست» 13 «مسـیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است ملعون است هرکه بردار آویخته شود».

اکنون می پرسیم: این سفسطه ها با کدام منطق و فلسفه و عقل وفق می دهد...؟ (تفصیل در کتاب انیس الاعلام).

* فخر الاسـلام: شـما می گوئید: اولین معجزهٔ عیسـی اینست که: در عروسـی قانای جلیل آب را مبدل به شراب کرد، و می گوئید عیسی و حواریون شارب الخمر بوده انـد! (انجیل یوحنا 11:2 و انجیل لوقا 33:7 و 34 و انجیل متی 26:26-29) و حال آنکه حرمت شـراب و عرق و سایر مسکرات در کتب عهد عتیق و عهد جدید تصریح شده است (انجیل لوقا 15:1 و کتاب اشعیا 7:28).

(تفصیل در فصل دوم از باب پنجم کتاب انیس الاعلام).

وارد و فاطر: قدرت جواب نداشتند.

فخر الاسلام: شما خدا را به پاره ای از اوصاف توصیف می نمائید و ببعضی چیزها تشبیه می کنید که کفر و ناسزاست نسبت بذات مقدس باری تعالی جلت عظمته، ماننـد اینکه: در کتابهای مقدسهٔ شـما وارد شده که (نعوذ باللّه) خدا کرم است و خرس است و ببر است و شـیر است و آتش است و آب است، اینهـا چه معنی دارد؟! آیا اگر کسـی بشـما بگویـد خرس هستیـد از این نسـبت بـدتان نمی آیـد؟! وارد: در کتابهای مقدس چنین چیزها نوشته نشده است.

فخر الاسلام: اما کرم: کتاب هوشع 12:5

اما خرس: کتاب نیاحات ارمیا 10:3 اما ببر: کتاب هوشع 7:13 اما شیر: کتاب هوشع 7:13 اما آتش: کتاب دوم سموئیل 9:22 اما آب: کتاب ایوب 10:37 اما قرآن مجید فرموده: «قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ، اَللّٰهُ اَلصَّمَدُ، لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْوَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» .

وارد: دیگر بس است ما مباحثه نمی کنیم و استعفاء دادیم.

12 - عهد مظفر الدین شاه قاجار (تولد سال 1269، سلطنت سال 1313، وفات سال 1324)

در عهد مظفر الدین شاه، کتب ذیل بر رد دعاة مسیحیان تهیه و یا بچاپ رسیده است:

1 - رسالهٔ «خلاصة الکلام فی افتخار الاسلام» تألیف فخر الاسلام. (تاریخ تألیف آن سال 1322 می باشد).

2 - کتاب «بیان الحق و الصدق المطلق» در رد و جواب 4 جلد کتاب «الهدایه» و رسالهٔ عبد المسیح کندی... مرسلین امریکا (کتاب بیان الحق طی ده مجلد از تألیفات فخر الاسلام است) (تاریخ تألیف آن سال 1324 می باشد).

3 - کتاب «تعجیز المسیحیین فی تأیید برهان المسلمین» طی دو جلد از مؤلفات فخر الاسلام است.

4 - رسالهٔ «فارقلیطا» از مؤلفات فخر الاسلام است.

5 - رسالهٔ «کشف الاثر فی اثبات شق القمر» از مؤلفات فخر الاسلام است.

6 - رسالهٔ «حرمت شراب و مسکرات» از مؤلفات فخر الاسلام است. که چاپ شدهٔ ردیف 1، و دو جلد ردیف 2، و ردیف 6 را محرر این تفسیر موجود دارم و همهٔ این شش شماره بزبان فارسی است.

13 - عهد احمد شاه قاجار (تولد سال 1315، سلطنت سال 1327، خلع سال 1344، وفات سال 1348)

اشاره

در عهد احمد شاه کتابهای ذیل بر رد دعاة مسیحیان بچاپ رسیده است:

1 - در سال 1330 کتاب «العقائد الوثنیة فی الدیانة النصرانیة» تألیف محمّد طاهر التنیر البیروتی بزبان عربی تألیف شده و بچاپ رسیده است.

2 - همین کتاب بنام کتاب «بت پرستی و مسیحیت کنونی» بقلم حاج میرزا رضا دامغانی در طهران به سال 1343 (ماه ذی القعده الحرام) به فارسی ترجمه و بچاپ رسیده است.

3 - کتاب «الهدی الی دین المصطفی» (ج 1) بقلم شیخ محمّد جواد بلاغی در نجف اشرف تهیه و در مطبعهٔ عرفان صیدا در سال 1331 بچاپ رسیده است.

4 - جلد دوم کتاب مزبور بقلم مؤلف محترم مذکور در سال 1332 بچاپ رسیده است (هر دو جلد بزبان عربی است)(1).

5 - کتاب «ازالة الاوهام در رد کتاب ینابیع الاسلام» بزبان فارسی بقلم حاج شیخ احمد شاهرودی مجتهد، تهیه و در سال 1344 طی 353 صفحهٔ ربعی بچاپ سنگی رسیده است.

6 - کتاب «ارشاد المسلمین» از ثقة الاسلام سید عبد اللّه بن سید محسن اصفهانی متولد سال 1285 به فارسی تهیه و بچاپ رسیده است.

7 - دائرة المعارف انگلیسی ج 17 ص 410 اسم حکیم دانشمند واشینگتن اروینك

1- این مؤلف محترم یعنی شیخ محمد جواد بلاغی، کتابی بنام «نصایح الهدی الی من کان مسلما فصار بابیا» بزبان عربی تألیف کرده که میر سید علی علامهٔ فانی به فارسی ترجمه نموده و در سال 1371 در مطبعهٔ حبل المتین اصفهان بچاپ رسیده است. عالم متبحر و زاهد مجاهد در راه اسلام دانشمند کم نظیر شیخ محمد جواد بلاغی نجفی مؤلف کتاب «آلاء الرحمن» در تفسیر قرآن (تا سورهٔ نساء) بزبان عربی و کتب دیگر، در شب 22 ماه شعبان سال 1352 قمری در نجف اشرف به رحمت ایزدی پیوست.

آمریکائی(1) را نقـل کرده است (بنقل علامه سـردار کابلی) و کتاب او بنام تاریـخ مقـدس در سال 1275 هجری به زبان انگلیسـی نوشته شـده، و ترجمهٔ فارسـی آن بقلم میرزا محمّد ابراهیم خان شـیرازی با تصـحیح میرعماد نقیب زادهٔ طباطبائی مشایخ، معلم فقه و حقوق در محرم سال 1344 قمری در طهران در چاپخانهٔ مجلس بچاپ رسیده است.

اجمال مطالب کتاب العقائد الوثنیه

کتاب «العقائد الوثنیة فی الدیانة النصـرانیة» از محمّد طاهر تنیر بیروتی که به سال 1330 قمری تألیف نموده و حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی(2) به فارسـی ترجمه کرده و نـام آن را کتـاب «بت پرستی و مسـیحیت کنونی» گـذارده - و این ترجمه در سـال 1343 قمری در مطبعهٔ طهران بچاپ رسیده است.

مؤلف در این کتاب بین عقائـد بت پرست ها و عقائـد مسـیحیین مقایسه کرده است و مسـتند او 46 کتـاب از دائرة المعارف ها و کتابهای مستشرقین و دیگر علماء بزرگ کشورهای خارجی است.

کتاب طی 18 فصل و بقرار ذیل است:

1 - عقیدهٔ تثلیث نزد بت پرستان.

1 - عقیدهٔ تثلیث نزد مسیحیان.

2 - اعتقاد به دار زده شدن نزد بت پرستان.

2 - اعتقاد به دار زده شدن نزد مسیحیان.

3 - ظهور ظلمت در عالم به واسطهٔ مرگ خدایان به عقیدهٔ بت پرستان.

3 - ظهور ظلمت در عالم در موقع به دار زده شدن مسیح به عقیدهٔ مسیحیان.

1- تولـد اروینك در سوم آوریل سال 1783 میلادی در شـهر نیویورك و وفاتش در 28 نوامبر سال 1859 در حوالی نیویورك اتفاق افتاد (کتاب تاریخ مقدس ص 324 بقلم حاج سید نصر اللّه تقوی).

2- حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی از علماء است و وفاتش در سال 1346 اتفاق افتاده (مختصر المکارم).

4 – ولادت یکی از خدایان که خود را برای مردم فدا کرد به عقیدهٔ بت پرستان.

4 – ولادت مسیح برای فدا به عقیدهٔ مسیحیان.

5 – ظهور کواکب موقع تولد خدایان باعتقاد بت پرستان.

5 – ظهور کوکبی در مشرق، وقت ولادت مسیح به عقیدهٔ مسیحیان.

6 – ظهور لشکرهای آسمانی در زمان تولد خدایان در نزد بت پرستان.

6 – ظهور لشکرهای آسمانی در هنگام ولادت مسیح.

7 – شناختن اشخاص، خدایان را در حال طفولیت خدایان.

7 – شناختن مجوس، مسیح را در حال طفولیت او.

8 – محل ولادت خدایان به عقیدهٔ بت پرستان 8 – محل ولادت عیسی مسیح به عقیدهٔ مسیحیان.

9 – بودن خدایان بت پرستان از نسل سلطنت.

9 – بودن مسیح از نسل سلطنت.

10 – جستجوی سلاطین ظالم از خدایان بت پرستان برای کشتن و خلاصی آنها.

10 – جستجوی هیردوس پادشاه، از عیسی مسیح برای کشتن و خلاصی او.

11 – امتحان شیطان پسران خدایان را.

11 – امتحان شیطان، عیسی را.

12 – رفتن پسران خدایان در جهنم برای خلاص کردن گناه کاران 12 – ورود عیسی به جهنم برای نجات گناه کاران.

13 – زنده شدن خدای بت پرستان پس از کشته شدن.

13 – زنده شدن عیسی مسیح بعد از کشته شدن.

14 – رجعت خدایان.

14 – رجعت عیسی مسیح.

15 – عقیدهٔ بت پرستان به این که خالق موجودات پسر خداست.

15 – عقیدهٔ نصاری به این که پسر خدا عیسی مسیح خالق موجودات است.

16 – غسل تعمید برای برطرف کردن گناهان نزد بت پرستان.

16 – غسل تعمید نزد مسیحیان.

17 – منصوصات «کرشنهٔ هنود» با انجیل برابر است.

17 – منصوصات انجیل مسیحیان با «کرشنهٔ» برابر است.

18 – منصوصات «بودا» با انجیل برابر است.

18 – منصوصات انجیل با «بودا» برابر است.

اجمالی از مبحث کتاب واشنگتن راجع به «فرق عیسویان»

حکیم هوشیار واشینگتن اروینك مقیم امریکای شمالی در کتاب تاریخ مقدس(1) مذاهب و فرق عیسویان را به این گونه نگاشته:

ذکر بعضی از اعتقادات مذاهب و فرق عیسویان که همه را اهل بدعت و مخربین نوامیس و آئین ملت عیسوی در دین عیسی نموده اند ضرور می نماید و ما بقی مذاهب به قیاس عقلی و نقلی معلوم خواهد شد:

1 – مذهب «سابلیان» که مشتق است از اسم (سابلیوس) کشیش از اهل (لیبه) که تقریبا سیصد سال بعد از ولادت مسیح بروز کرد، و این مذهب می گوید: معنی اقانیم ثلاثه این است که: پدر یعنی خدا و پسر یعنی عیسی و روح القدس هر سه یکند چون جان که با کالبد انسانی یکی است. و این است معنی یگانگی خدا.

2 – مذهب «آریان» که مشتق است از اسم (آریوس) یکی از پادریان بزرگ اسکندریهٔ مصر که در صدهٔ چهارم بعد از ولادت مسیح پدید آمد، و این مذهب می گوید:

عیسی پسر خداست اما با او یکی نیست و در رتبه از او پست تر است و از ربوبیت روح – القدس تبری کرد.

1– به خلاصه و اقتباس از ذیل ص 71–74 کتاب که بقلم مؤلف است.

3 – مذهب «نسطوریان» که مشتق است از اسم (نسطوریوس) کشیش بزرگ و رئیس کلیساهای اسلامبول که در صدهٔ پنجم بعد از ولادت مسیح پیدا شد، و این مذهب می گوید: مسیح دو سرشت داشت که هریك مخالف دیگری بود: یکی جنبهٔ الهیت و دیگری بشریت. و اعتقاد بعض فرق نصاری که مریم را مادر خدا می نامند، کفر است.

4 – مذهب «مانافزیت» که بزبان یونانی بمعنی یگانگی است و این مذهب می گوید: عیسی مرکب است از خدا و انسان، لیکن چنان با یکدیگر مخلوطند که امتیازشان از هم محال است و این هر دو یکی شده اند.

5 – مذهب «یوتجیان» که مشتق است از اسم (یوتجیوس) که کشیشی بود در یکی از کلیساهای اسلامبول و در صدهٔ پنجم بعد از ولادت مسیح ظاهر شد و این مذهب یکی از شعب مانافزیت بود و با نسطوریان مخالف بود و انکار داشت که عیسی دو جنبهٔ الهیت و بشریت دارد و معتقد این مذهب این است که: عیسی بکلی خدا بود پیش از آنکه بصورت انسان ظهور کند و بکلی انسان بود مادامی که بصورت انسان بنظرها می آمد.

6 – مذهب «جاکوبتیان» که مشتق است از اسم (جاکوبوس) یکی از کشیشان معروف شهر (ادیسه) در مملکت شام که در صدهٔ ششم بعد از ولادت مسیح پیدا شد و تبعهٔ این مذهب، بسیاری از فرق مختلف مانافزیت بودند و با فرقهٔ یوتجیان مخالفت و تفاوت کمی داشتند. و بسیاری از نصارای عرب پیرو همین مذهب بودند.

7 – مذهب «میریامیتس» یعنی آنها که مریم را می پرستیدند و اعتقاد ایشان در اقانیم ثلاثه این بود که خدا پدر و خدا پسر و خدا مریم دوشیزه.

8 – مذهب «کالیریدیان» که فرقه ای از نصارای عرب بودند و اکثر از نسوان بودند و آنان مریم را می پرستیدند که خدا، اوست. و از نانهای شیرینی که می پختند و (کالیری) می گفتند بمریم نیاز می کردند. و اسم این فرقه از اسم همین نان مشتق است.

9 – مذهب «نضاریان» که یکی از فرق عدیدهٔ نصارای یهود بودند و آنان عیسی را مسیحای موعود می دانستند و معتقد بودند که دوشیزه یعنی مریم از روح القدس به کلمه ئی از جانب خدا آبستن شد و او را زائید و از جنبهٔ ربوبیت نیز در او بهره ای بود. اما، در سایر اوامر و نواهی و احکام و تکالیف شرعیه مقتدی به دین موسی بودند.

10 – مذهب «ابیونیان» که مشتق است از اسم (ابیون) یهودی که به نصرانیت گرویده بود در صدهٔ اول بعد از ولادت مسیح و معتقدات این فرقه با فرقهٔ نضاریان اندك تفاوت داشت زیرا، ایشان عیسی را مردی پاك و اعظم انبیاء می دانستند و لیکن، منکر بودند که او پیش از آنکه از مریم متولد شد وجودی داشت.

این فرقه هم مانند نضاریان در عربستان پیروان بسیار داشت.

11–13 مذاهب «کارنثیون» – «مارونیان» – «مرشیان» که اسامی هر فرقه مشتق است از اسامی فضلای دانشمند و مقتدر علمای نصاری و هر فرقه ای از ایشان نیز منشعب به شعب عدیده بودند و با یکدیگر کم وبیش در مذاهب و معتقدات اختلافات داشتند.

14 و 15 – مذاهب «دوسی تیان» – «ناستی کیان» که هریك از اینها هم باز بچندین فرقه متفرق شدند و همه زاهد و متورع و پرهیزکار بودند و بعضی از اینها معتقد بودند که مریم مادر عیسی دوشیزه بود و حمل و وضع حملش را تشبیه می توان کرد به اشعهٔ انواری که بر یك طرف صفحه ای از بلور بتابد و از طرف دیگر باز روشنی بدهد بی اینکه آسیبی به آن صفحهٔ بلور برسد. و همچنین فرض می توان کرد تولد عیسی را بی اینکه ازالهٔ بکارت مریم شده باشد و او بهمان حال دوشیزگی مانده باشد، و این اعتقادی است که تا امروز بسیاری از عیسوی مذهبان (کاتولیك) مملکت اسپانیا برآن محکم ایستاده به آن قائل و پای بندند.

اکثری از دوسی تیان معتقد بودند بر اینکه عیسی جنبه اش بکلی جنبهٔ الوهیت بود و تنها همین تمثالی بی جان که در حقیقت جسمی هم نداشت بنظر گمراهان و فریفته شدگان یهود، مصلوب پنداشته شد، و بدار کشیدن و مردن و پس از آن زنده شدن و برخاستن مسیحا از اموات (در اورشلیم) چنانکه اعتقاد عامهٔ نصاری است همه خیال

و محض ظلمت و گمراهی است و اقاویل باطلهٔ فاسده است و اینها محض مصلحتی بود که باحوال عامهٔ مردم منفعت داشت.

16-18 مـذاهب «کرپوکریشـیان» - «بزنلیـدیان» - «لنطینیان» موسوم باسم سه تن از معارف علمای جدلی مملکت مصـر است و اینان اعتقادشان این بود که: مسیح مرد پاك و عاقل و نیکونژادی بود، پدرش یوسف نام داشت و مادرش مریم بود و خدا او را برگزید که خلق را از ضلالت به راه راست دعوت و هـدایت نماید و چون بحدّ رشد رسـید و پس از آنکه یحیی او را در رود اردن غسل تعمید داد، پرتوی از انوار ربانی بر او افاضه شد و در او حلول کرد و او را از سایر بشر ممتاز گردانید.

19 - بعضی از فقرات اول این اعتقاد که مذکور شد، مطابق است با بعضی از معتقدات فرقهٔ ابیونیان که چندی نزدیك به متروك شدن بود و بـار دیگر باز احیاء و تجدیـد شـد و قوت گرفت و اکنون معتقـد و روش سلسـلهٔ معروف به پروتسـتان است که پیروان آن در تزایـد و فزونی است.

مؤلف تاریـخ مزبور می نویسـد: مطالعـهٔ همین قدر که در تعریف این مذاهب مختلفه و اعتقادات عدیده نوشـته شد، اگرچه هریك بترتیب اوقـات بروز ثبوتشـان بیـان نشـده است اما کافی است که نمودار باشـد که چگونه این افتراق و اختلافات در میان کشـیشان و پیشوایان دین مسیح کلیساهای قدیم عیسویان را (که همه در اول یکی بودند) برهم زد و از این همه تغییرات و تبدیلات، بغض و حسد و عداوت در میان این فرق عدیـده پدید آمد. و از این نمودار معلوم می شود که حضـرت محمّد صـلّی اللّه علیه و آله چه مشـکلها با این فرق در پیش داشـته است، و از قرآن معلوم می شود که تصـمیم آن حضـرت بر این بوده که آن دین پاك و خالص را که عیسـی از اول از جانب خدا و به فرمودهٔ خـدا به امت خود ابلاغ کرده بود به امت اسـلام تلقین کنـد و جدّوجهد آن بزرگوار از پی این مقصد عالی بوده و همین قدر کافی است که چنین بزرگوار صادقی را از کفر و زندقه که بعضی از اعادی(1) به وی نسبت داده اند مصون و مبری بدانیم. «پایان»

1- از کشیشان مسیحی.

14 - عهد اعلیحضرت رضا شاه پهلوی (تولد سال 1295، سلطنت سال 1344، استعفاء سال 1360(وفات سال 1363)

14 - عهد اعلیحضرت رضا شاه پهلوی (تولد سال 1295، سلطنت سال 1344، استعفاء سال 1360(1) وفات سال 1363)

در عهد شاهنشاه فقید کتابهای ذیل بر ردّ دعاة مسیحیان بچاپ رسیده است:

1 - رسالهٔ «برهان الحق» تألیف فاضل مجتهد همدانی که در سال 1344 ماه ذی الحجه تألیف و در ماه ربیع الثانی سال 1346 در طهران بچاپ رسیده است.

2 - کتاب «الرحلة المدرسیة و المدرسة السیارة فی نهج الهدی» بزبان عربی در سه جلد تألیف علامه شیخ محمّد جواد بلاغی که در مطبعهٔ حیدریهٔ نجف اشرف به سال 1346 در بار دوم بچاپ رسیده است (چاپ اول آن قبلا انجام شده است).

3 - کتاب «اعاجیب الاکاذیب» بزبان عربی از مؤلف مزبور که بچاپ رسیده است.

4 - همین کتاب اخیر بنام «شگفت آور دروغ» بزبان فارسی ترجمه و در مطبعهٔ حیدریهٔ نجف اشرف در سال 1346 بچاپ رسیده است.

5 - کتاب «وحی الاقلام» در ردّ کتاب (المسیح فی الاسلام) بعربی بقلم شیخ محمّد حلی که در سال 1347 در نجف اشرف بچاپ رسیده است. و مؤلف کتاب (المسیح فی الاسلام) کولد ساك مقیم بنگالهٔ هند بوده.

6 - رسالهٔ «لسان المسلمین فی ردّ المبلغین من المسیحیة و الکلیمیین» بزبان فارسی تألیف شیخ عبد الحسین شرع الاسلام نجفی که در مطبعهٔ اتحاد اصفهان به سال 1349 در مرتبهٔ دوم بچاپ رسیده است (چاپ اول آن قبلا انجام شده است).

7 - «انجیل برنابا» از ترجمهٔ عربی با رعایت ترجمهٔ انگلیسی بوسیلهٔ علامه سردار حیدرقلی خان کابلی در 11 فروردین سال 1311 شمسی مطابق با 23 ذی القعدة الحرام

1- اعلیحضرت رضا شاه کبیر در اثر رفتار مسیحیان انگلیسی و ملحدان روسی سخت ترین روزگار را در سالهای 1360 تا 1363 گذرانیده اند که به آن واسطه دلهای ایرانیان جریحه دار است. پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی

سال 1350 قمری به فارسی ترجمه گردیده و در آذرماه سال 1311 شمسی در مطبعهٔ سعادت کرمانشاهان بچاپ رسیده است.

8 – رسالهٔ «چراغ» بزبان فارسی در تحقیق (فارقلیطا) و اثبات تحریف نصاری دربارهٔ این کلمه تألیف سید محمود حسینیان طهرانی که به سال 1353 در مطبعهٔ مجلس طهران بچاپ رسیده است.

15 – عهد اعلیحضرت آریامهر محمدرضا شاه پهلوی 1360 تا عصر حاضر

اشاره

در عهد شاهنشاه معظم کتابهای ذیل بر ردّ دعاة مسیحیان بچاپ رسیده است:

1 – کتاب «راهنمای یهود و نصاری یا بیبلها» به فارسی تألیف علامه سید هبة الدین شهرستانی در سال 1363 بچاپ رسیده است.

2 – رسالهٔ «الاسلام و النصرانیة» به فارسی تألیف حسن نخعی لاهیجانی که در سال 1368 بچاپ رسیده است.

3 – شرح تأسیس مرکز دعوت اسلامی و جواب شبهات یهود و نصاری از محرر این تفسیر در اصفهان در ضمن جلد دوم تاریخ نائین در سال 1369 در چاپخانهٔ مظاهری در طهران بچاپ رسیده است. و مذاکرات و محاجات دکتر زویمر امریکائی پروتستانی مبلغ طراز اول پروتستانها با محرر این تفسیر به سال 1342 در آن مذکور است.

4 – ترجمهٔ کتاب «تحفة الأریب فی الردّ علی اهل الصلیب» (تألیف قسیس دانشمند آئین مسیحیت عبد اللّه بن عبد اللّه الترجمان الاندلسی که اسلام آورده) در سال 1372 در مطبعهٔ مصطفوی بوذرجمهری طهران بچاپ رسیده است، و مترجم سید محمّد تقی صدر الأشراف تبریزی است.

(اصل کتاب بزبان عربی تألیف شده و بعد شخص فاضلی آن را بزبان ترکی ادبی عثمانی ترجمه کرده و سید محمّد تقی صدر الاشراف تبریزی بزبان فارسی برگردانده است).

«اما مؤلف اصل (بنقل از کشف الظنون به ترجمه) از افاضل اهل صلیب بوده،

زمانی که به دین اسلام مشرف شده اراده کرده که اباطیل قوانین نصاری و تناقض اناجیل اربعهٔ آنها و فساد عقول ایشان را از طریق عقل و نقل بیان نماید. پس، بذکر شهر و بلده و مسقط الرأس خود و پس از آن بذکر مهاجرت خود و داخل شدن خود در دین اسلام (در عصر ابو العباس احمد صاحب تونس و پسر او ابو الفارس عبد العزیز) پرداخته و پس از آن کتاب را طی نه باب تدوین نموده و در سال 823 پایان داده است».

5 – فرهنگ کتاب «قصص قرآن» به فارسی تألیف علامهٔ دانشمند صدر بلاغی متضمن قسمتهائی بر ردّ نصاری است که در سال 1376 سومین بار بچاپ رسیده است.

6 – کتاب «انجیل و مسیح» بزبان عربی بقلم آیة اللّه شیخ محمّد حسین آل کاشف – الغطاء ردّ بر نصاری است و ترجمهٔ آن به فارسی از سید هادی خسرو شاهی است که در سال 1384 در قم بچاپ رسیده است.

اجمالی از مطالب کتاب راهنمای یهود و نصاری یا بیبل هاتألیف علامه سید هبة الدین شهرستانی

اجمالی از مطالب کتاب راهنمای یهود و نصاری یا بیبل ها(1) تألیف علامه سید هبة الدین شهرستانی(2)

1 – مؤلفین 39 کتاب عهد عتیق و 27 کتاب عهد جدید نامعلوم است.

2 – جمعی از علمای نصاری به تقلب و تحریف یعنی زیاد و کم شدن توراة و انجیل اعتراف کرده اند:

یك – کلنل اینگرصال امریکائی.

دو – کنت تولستوی.

سه – جیروم از بزرگان علمای قرن چهارم میلادی.

1– – Biblc بزبان انگلیسی بای بل و بزبان فرانسه بیبل تلفظ می شود و معنی عهدین یعنی توراة و انجیل را می دهد و بیشتر بر توراة اطلاق می گردد (ص 17 کتاب راهنمای مزبور).

2– سید محمد علی شهرستانی نسبش به زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب (ع) می رسد و از طرف مادر از احفاد میرزا مهدی شهرستانی (شیخ الاجازه) است. و شهرستان، نام قدیم ده جی مجاور اصفهان است. سید در روز سه شنبه 23 ماه رجب سال 1301 قمری در سامراء متولد شده است. و شرح مؤلفات آن جناب در رسالهٔ علی حده بچاپ رسیده است.

چهار – دکتر جورج پوست مؤلف کتاب قاموس کتاب مقدس در لغت کتاب.

پنج تا بیست – استاد هورن و... از بزرگان علماء نصاری(1) (رجوع به ترجمهٔ کتاب مزبور ص 34).

3 – مطالب عهدین با تقدس واجب الوجود منافات دارد.

4 – عهدین نام خداوند متعال را کوچك کرده است(2).

5 – عهدین برای خداوند لوازم جسمانیت اثبات کرده.

6 – عهدین نسبت های زشت به پیغمبران خدا داده است.

7 – عهد جدید خطاهائی به مسیح نسبت داده است.

8 – مطالب عهدین غالبا با قواعد علمی و با فنون تاریخ و جغرافیا و حساب و غیره مخالفت دارد.

9 – انجیل در شرح کلمات اشعیاء اشتباه کرده است.

10 – انجیل در نسب نامهٔ مسیح مرتکب اشتباهات شده است.

11 – انتساب مسیح به یوسف نجار اشتباه است.

12 – در نسب نامهٔ یوسف نجار از حیث شماره خطاء شده است.

13 – مریم از اعقاب العازار بن هارون است برحسب خویشی با زکریا و الیصابات و یحیی و بنابراین نسبش به داود نمی رسد.

14 – نسب نامهٔ مسیح در انجیل متی با انجیل لوقا، اختلاف دارد.

15 – ولتر فیلسوف فرانسوی بر عهدین چنین اعتراض کرده است...

16 – اینگرصال امریکائی بر معجزات حضرت مسیح آن معجزاتی که در انجیلها مذکور است چنین اعتراضات کرده...

17 – عقیدهٔ به خروج مسیح از قبرش باستناد خبر واحد یعنی قول مریم مجدلیه است همان مریم مجدلیه که انجیل او را فاحشه ای خطاکار گفته و ظاهرا نزد حضرت

1– تنها کتاب حضرت ایوب، بهترین و پاکیزه ترین کتابهای عهد عتیق است.

2– برای رعایت اختصار، از ذکر آن اسامی خودداری کردیم.

مسیح توبه کار شده و ادعای صعود مسیح از قبرش بعد از نشر اناجیل، از او ظاهر شده و هیچ کس ادعای صعود او را قبلا نکرده...

18 - اناجیل و کتب توراة تناقضات دارد از جمله...

19 - انجیل لوقا می نویسد: حکمی از قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند. چگونه حکم قیصر بر ربع مسکون جاری بوده؟! 20 - عهدین دربارهٔ بت تراشی و گوساله پرستی که توراة به هارون نسبت داده، و اعمال رسولان (40:7) به قوم موسی نسبت داده؛ اختلاف دارد.

21 - انجیلها با توراة در مسئله توحید خداوند، مختلف است.

22 - قصه های عهدین فاسدکنندهٔ اخلاق است.

23 - شماس را جز موصلی به سال 1943 بر کتب عهدین این اعتراضات را نموده:

الف: بااینکه در توراة و انجیل مذمت خمر و مسکرات و تحریم آن بسیار آمده است، چرا هر مسیحی سالی یك مرتبه باید در کنیسه حاضر و به گناهان خود اعتراف کند؟ و اگر کاهن خواست، او را قبول کند! و آنگاه در جواب معترف بگوید:

باز کردم تو را از قید این گناه برو از این جسد مسیح بخور تا پاکیزه شوی! و در آنجا نانهای نازکی بشکل صلیب مهیا دارد و آن را در دهان دختران و زنانی که اعتراف به گناه کرده اند نهاده می گوید: «اینك مسیح در دل تو داخل شد». و مدعی است اساس این عمل ها باستناد قول مسیح است که به شاگردان خود گفته که: این نان، جسد من است بسازید او را، و این خمر خون من است بخورید آن را! و مدعی است که مسیح این کلام را هنگام شام پنج شنبهٔ (فصح) یعنی شب جمعه ای که در آن روز به دارش زدند، گفته است.

آنگاه شماس می گوید: ازهرجهت این جریان مخالف عقل و نقل است، چگونه: نان، تن و خمر، خون می شود و همچو بزرگواری می گردد!؟ و گناه بدون احکام قضائی نمی شود! و چرا موجب تجری مردم بر گناهان می شوند؟ مگر غیر از خدا هم کسی می تواند گناه ببخشد! تکیهٔ کاهنان در این کار زشت بر عبارات انجیل است که گوید: مسیح به

شاگردانش گفت: هرکه را شـما بخواهیـد از گناهش درگذرید آمرزیده خواهد شد و از هرکه در نگذرید آمرزیده نخواهد شد. ممکن اسـت مراد از این عبارت عفو از ظالمین به خود شاگردان باشـد یعنی هرکس بشـما تعـدی کرده باشد اگر گناه او را بخشـیدید خداوند او را خواهد آمرزید و اگر خودداری از بخشش گردید آمرزیده نخواهد شد.

(بعد می نویسد: این مطلب اخیر، صحیح است و لیکن، بر کار این کاهنان منطبق نخواهد بود).

ب: مسـئله اعتقـاد ایمانی نصاری که در کنیسه و نمازها خوانـده می شود، کلمه به کلمه مضامین آن مورد اشـکال و محل اعتراض است و اصل این اعتقادنامه به زبان کلدانی است و بهر زبانی ترجمه شده و در هر مکانی متداول است.

ج: انجیـل، طلاق را، هم برای مرد و هم برای زن به منزلـهٔ زنا گفته و از طرفی خود در انجیل متی (17:5) می گوید: من نیامدم که حکمی از احکام توراة را تغییر دهم، در صورتی که طلاق در شریعت موسوی روا است.

د: انجیل متی (32:5) می نویسد: «هرکه زن مطلقه نکاح کند زنا کرده باشد» آیا نسـبت دادن زنا به زنان با عفت و عصمت مطلقه، شایسته است؟ ه: انجیل مرقس در باب هشتم دربارهٔ مردم گرسنه می نویسد:...

و: انجیـل متی (16:11) می نویسـد: «پسـر انسان (مراد عیسـی است) آمـد که می خورد و می نوشـد؛ می گوینـد: اینك مردی پرخور و میگسار و دوست باج گیران و گناهکاران است» آیا رواست که مسیح شراب بنوشد؟! ز: مریم مجدلیه مورد اعتراض است زیرا...

ح: دوازده شاگرد مسـیح ایمان نداشته اند زیرا، یکی از آنها یهودا است که مسیح را تحویل دشمن داد. و اما، بقیه پس در چند جای انجیل، مسیح آنها را مذمت کرده، درحالی که مؤمنین به مسیح، همین دوازده شاگرد و سه زن بوده اند. بعد می گوید:

مسیح به پطرس «شیطان» خطاب کرده (انجیل مرقس 23:21 و انجیل متی 22:16)

ص: 890

و مسیح رسولان خود را فرقهٔ بی ایمان کج رفتار خوانده (انجیل متی 11:18).

24 - مسیح معجزه کرد زیرا، شیاطین را بجان دو هزار گلهٔ خوك انداخت که خوکها یك مرتبه همگی دیوانه شده و خود را به دریا انداخته خفه شدند (انجیل متی 28:8 و لوقا 26:8 و مرقس 1:5). آیا این هم معجزه است، مگر خوکها چه گناهی کرده بودند؟! 25 - در قرن پنجم میلادی از طرف پاپ جلالیوس اول حکم تحریم خواندن انجیل برنابا صادر گردید. و هنوز در آن زمان پیغمبر آخر الزمان حضرت محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله مولود و موجود نشده بود. اکنون می پرسیم چرا بایستی این چنین انجیل قدیم العهد جلیل القدر را متروك سازند؟ بااینکه کتاب اعمال رسولان که فعلا محل اعتماد مسیحیان است مدح بسیاری از برنابا نموده و او را نیکوکار و مملو از روح القدس گفته است.

برنابا یك رسول محترم و پراهمیت است از شاگردان مشهور مسیح(1) و نام اصلی او یوسف بوده است و لقبش ابن الوعظ بوده (کتاب اعمالان رسولان 22:11 و 25 و 26 و 13: و 36:14 و 1:15-22-34-36-39 و 22:19-27 و رسالهٔ پولس به غلاطیان 1:2) و قاموس مقدس در لغت برنابا.

پس، این حکم تحریم پاپ یا ازاین جهت بوده که انجیل برنابا تصریح به آمدن پیامبر اسلام و خاتمه دادن به کلیهٔ ادیان عالم و کاهنان امم نموده است، یا از جهت منزه بودن انجیل برنابا است از ستایش کارهای زشت و ترویج منکرات و مسکرات و چیزهائی که توانگران و ثروتمندان به آنها بیشتر رغبت دارند، یا از جهت خالی بودن انجیل برناباست از سلطهٔ کشیشان بر مردم ساده لوح در آمرزش گناهان و غیره، و یا از هر سه جهت بوده است.

26 - انجیل به آمدن پیغمبر اسلام بشارت داده است به عباراتی که متضمن «فارقلیط» است. کلمهٔ «فارقلیط» یونانی را تفسیر نموده اند به «مرد ستوده» و این

1- سهو القلم شده.

منطبق است بر محمّد و محمود و احمد و حمید که تمامی این مشتقات در زبان عربی بمعنی «ستوده خصال» می آید و انطباق آنها بر پیغمبر اسلام و صفا و اسما آشکار است.

در انجیل عربی چاپ لندن سال 1857 که در چاپخانهٔ (ولیم وطس) طبع و نشر شده است در انجیل یوحنا باب 15:14 به کلمهٔ (فارقلیط) تصریح دارد همان طور که علمای اسلام از چندین قرن پیش از این، به آن کلمه تمسك فرموده اند. و لیکن، در انجیلهای چاپ امروزه بجای کلمهٔ (فارقلیط)، کلمهٔ «المعزی» و «تسلیت دهنده» گذاشته اند یعنی تحریف کرده اند. و این نسخهٔ چاپ ولیم وطس از روی نسخهٔ سال 1664 چاپ شده است (در چاپهای سال 1821 و 1841 و 1601 و 1664 به پیرا کلی طوس تصریح کرده). و کلمات انجیل یوحنا باب 15:14، 16 و 7:16-13... را عارفان با انصاف، شایستهٔ یك پیمبر والاتر از مسیح می بینند و بر پیغمبر اسلام منطبق خواهند یافت.

تذکر: مقصد ما، اثبات تحریف در انجیل است و غرض ما اثبات بشارت انجیل به آمدن پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیست زیراکه، بشارت از لفظ «معزی» و «تسلی دهنده» و «روح الحق» و غیرها که در انجیل ذکر شده است ثابت و روشن است و تنها بر کلمهٔ «فارقلیط» توقف ندارد.

اینکه می گویند: «فارقلیط»، روح القدس است غلط است، زیرا، روح - القدس جزء لا ینفك از حضرت مسیح بوده و با عبارت (تا نروم، فارقلیط برای شما فرستاده نمی شود) سازگار نیست. چه آنکه در انجیل متی 11:3 می نویسد که: یحیی چنین گفت: «من شما را به آب بجهت توبه تعمید می دهم لکن، او که بعد از من می آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم، او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد» و انجیل لوقا 16:3-22 و 1:4 و انجیل یوحنا 33:1 نیز دراین باره صراحت دارد.

و مؤید اینکه «فارقلیط»، اسم پیغمبری است؛ این است که: مردم از حضرت یحیی پرسیده اند که: «اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی پس برای چه تعمید

می دهی» پس، معلوم می شود که مردم انتظار ظهور مسیح و ظهور پیامبر دیگری را که معروفیت تام بین آنها داشته است، داشته اند.

(امیا الیاس «ایلیا» نظر به این که نمرده است و زنده است جزء مورد سؤال مردم قرار گرفته است)(1).

و از جمله مؤیدات اینکه فارقلیط، اسم پیغمبر مورد انتظار مردم بوده این است که:

مانی باسم اینکه فارقلیط است، ادعاء نبوت کرد.

27 - یهود و نصاری می پرسند: قرآن مجید، کدام توراة و کدام انجیل را تصدیق فرموده؟ در جواب این سؤال می گوئیم: قرآن، توراة و انجیل اصلی را تصدیق فرموده که تحریف و تغییر و تبدیل در آن راه نیافته است. و قرآن به تحریفات و تغییرات و تبدیلات علماء یهود و علماء نصاری اعتراض فرموده است، و در عین حال عصارهٔ صحیح توراة و عصارهٔ صحیح انجیل و عصارهٔ صحیح بقیهٔ کتب الهی (و بقول مردم، کتب آسمانی) در قرآن کریم مندرج است. «پایان»

تبلیغات فعلی مسیحیان در ایران

نشریات نور جهان که فهرست آن طی 68 صفحه در سال 1340 چاپ شده، و محل انتشار آنها در طهران خیابان قوام السلطنه کتابفروشی «نور عالم» مجاور کلیسای انجیلی است، و نیز انتشار مجلهٔ «نور عالم» و نیز پخش «صدای انجیل» از رادیو؛ خود نمودار تبلیغات مسیحیان است.

و شعب پخش آنها: در اصفهان خیابان عباس آباد کتابفروشی مهر آئین، و در شیراز خیابان زند کتابفروشی بوستان، و در کرمان و اهواز و سایر شهرستانها کلیساهای پروتستانت است.

تذکر: در فهرست مزبور، اسامی: عباس آریانپور کاشانی و حسن دهقانی و شاعر

1- محرر این تفسیر گوید: در قاموس مقدس در لغت ایلیا می نویسد: «یحیای تعمیددهنده همان ایلیا بود» و لیکن، بیان قاموس مقدس، غلط واضح است و درست نیست.

ایرانی جلیل قزاق اصـفهانی متوفی و دکتر سـعید کردسـتانی و الله یار میرزائی و رجبعلی نوزاد و عزیز اللّه مبصـر و سـهیل آذری و ابراهیم منتظمی و مرآة السلطان رئیس سابق شهربانی تبریز و رحیم نامور و محمود جلیلی و مسعود رجب نیا و صغری آذرمی و اسماعیل شایگان و ایرج امینی ولارودی و حسـین حجازی و شکر اللّه ناصر و یحیی ارمجانی و امان اللّه بهی و احمد نخستین و جمشید صفای اصفهانی و محمود آسیم و مهرداد نیك پور؛ بچشم می خورد.

فهرست مندرجات نشریات مزبور بالغ بر 374 شماره کتاب و رساله است که کلا تبلیغی و بزبان فارسی و برای انتشار مسیحیت تهیه شده است.

ص: 894

الف

الأب: عند المسيحيين، الأقنوم الأول من الأقانيم الالهية (المنجد).

آجياصوفيا: (در ص 747 گذشت).

آريوس Arius : كاهن اسكندرى زعم ان «الكلمة» غير مساو للأب فى – الجوهر فحرّمه المجمع النيقاوى (325). و منه البدعة الآريوسية Arianisme (منجد ج 2).

آگاپه AgaPe : يعنى ضيافت محبت (تاريخ كليساى قديم ص 177).

الأبرشية و الأبروشية: (وزان الجعفرية و المنصورية): ما كان تحت ولاية اسقف من اماكن او اشخاص (يونانية) (المنجد).

الأبناء: اسم يطلق على السلالة التى ولدت فى اليمن من الفرس الذين أرسلهم كسرى الأول انوشيروان لنجده سيف بن ذى يزن، ملك اليمن، على الاحباش.

و الأبناء: قبيلة كانت تسكن سهل الدهناء (المنجد ج 2) (ابناء بروزن افكار است).

اپيسكپاس: يعنى اسقف يا ناظر. و منصب اپيسكپاسى بمعنى منصب (اسقفى) است (تاريخ كليساى قديم ص 85 و 110 و 112).

اتشميازين Etehmiazzine : مدينة فى ولاية أريوان الروسية. مركز الجاثليق او بطريرك كاثوليكوس الأرمن الغريغوريين (المنجد ج 2).

أحبار: در منجد ج 1 مى نويسد: الحبر و الحبر (بفتح الحاء و كسرها) العالم الصالح. السرور و النعمة. رئيس من رؤساء الدين. الحبر الاعظم: خلف السيد المسيح على الأرض. رئيس الكهنة عند اليهود. جمعه احبار و حبور (كأنصار و حضور).

أحد الجديد: (رجوع به ايام مشهوره).

أربيل او أربل 22 ،...) : Arbellcs) مدينة فى العراق جنوبى شرقى الموصل على طريق ايران. بالقرب منها كسر الاسكندر الكبير جيوش الفرس فانفتحت

له بلادهم (المنجد ج 2).

ارتودکس: کلمهٔ یونانی است بمعنی تعلیمات درست یا آئین صحیح - تاریخ سال 1054 میلادی مبدأ رسمی کلیسائی به شمارمی رود که امروز باسم کلیسای ارتودکس معروف است، این شعبه از کلیسا تا امروز در روسیه و یونان و بلغارستان و صربستان و آلبانی و رومانی باقی و برقرار است و در تمـام ممالـك مزبور شـعبهٔ عمـده و اعظم کلیسای مسـیحی محسوب می شود. در مجارسـتان هم کلیسای مزبور قوی است.

کلیساهای ملی کوچکتر که عبارتند از: کلیسای سوریه و گریگوری ارمنی و قبطی در مصـر و حبشه، همه منسوب باین شعبهٔ مسیحیت می باشـند. منتهی تفاوتهای کوچکی در روش و عمل با یکـدیگر دارنـد. زمام کلیسا در دست چهار نفر از پطریارخ (اسـقف بزرگ) است که همه از حیث مقام مساوی و یکسانند و مقر حکومت آنها استامبول و اسکندریه و انطاکیه و اورشلیم می باشد.

(کلیسای شـرقی را کلیسای غربی یعنی پاپ که در روم است تکفیر کرده بجهت اختلاف سوم که شرح آن خواهد آمد). مورد اختلاف آنان سه نکته است که سومی آن منجر به تکفیر شده:

1 - استقلال شرق و زیر بار نرفتن.

2 - کلیسای شـرق، نصب تمثال را که مظهر خـدا یا اقنوم ثلاثه باشـد یا اشـکال لخت یا هرگونه هیکلهای حجاری شده را در کلیسا اجازه نمی دهد ولی تصاویر و عکسهای نقاشی را مانع نیست. و لیکن، کلیسای غرب با تمام اینها موافقت دارد.

3 - کلیسای شرق، روح القدس را فقط از پدر ناشی می داند ولی، کلیسای غرب، هم از پدر و هم از پسر ناشی می داند (تاریخ اصلاحات کلیسا به خلاصه از ص 3-8).

ارتودکس Orthodoxe (از ریشهٔ یونانی: اورتودوکسوس یعنی دارای ایمان و عقیدهٔ صـحیح) پیروی از یك مشـی سیاسـی یا رشتهٔ علمی یا فلسـفی یا مذهبی است. بدین جهت یك دسـته از پیروان مؤمن حضرت مسیح را اورتودوکس می نامند و فعلا معنی عمومی آن هم مفهوم اخیر است (فرهنگ امروز الف - 5).

3 گونه املاء کلمهٔ ارتودکس بعینه از کتب مذکور نقل شده است.

الأرثوذکسیة (الکنائس -): هی الکنائس المسیحیة الشرقیة البیزنطیة التی انفصلت عن الکنیسة الکاثولیکیة علی أیام میخائیل کارولاریوس بطریرك القسطنطنیة(1)(1054) و نجدها فی روسیا و بلاد البلقان و الیونان و مختلف بلدان الشرق الادنی مؤلفة کنائس مستقلة تحت سلطنة بطارکتها. و بقدر عدد ابنائها بنحو 185 ملیونا.

الأرمنیة (الکنیسة): هی الکنیسة التی تأسست فی أرمینیا علی ید القدیس غریغوریوس النوری (القرن 3. م). رفضت الاعتراف به مقررات المجمع الخلقدونی (451) و مالت التی المونوفیزیة ثم استقلت کنیسة وطنیة فی القرن 6. م و بقیت هکذا رغم محاولات شتی للاتحاد لا سیما فی القرن 13. م. هی المعروفة بالغوریغة الی بطریرکیات أهمها فی اتشمیازین و أنطیاس. و تنظمت الکنیسة ار الأمنیة الکاثولیکیة (80/000) سنة 1740 تحت سلطنة بطریرك، مقره الحالی بیروت و یرتقی عهد الکنائس الانجیلیة الأرمنیة الی اوائل القرن 19. م و مرکزها الاهم بیروت (المنجد ج 2).

أرشمیندریت: (بفتح الهمزة و سکون الراء و فتح المیم و سکون النون). صاحب رتبة کنیسة مسیحیة معروفة (یونانیة) (المنجد ج 1).

استانبول: نام کنونی شهر و بندر بزرگ ترکیه در کنار تنگهٔ بسفر سابقا قسطنطنیه نام داشت. جمعیت آن بالغ بر یك میلیون نفر و از مراکز صنایع نساجی ترکیه است (فرهنگ امیر کبیر).

استنپل: ترکان می شنیدند که یونانیان بین خود می گویند: استان پولین (EstanPolin) یعنی برویم بشهر، و مقصود از شهر، سواد اعظم و شهر بزرگ است.

ترکان تصور کردند که این کلمه نام این شهر است و آن را (استامبول) خواندند و اکنون حاضر نیستند آن را تغییر دهند (سفرنامهٔ شاردن فرانسوی ص 137 و 138 ترجمه).

استنبول: (Istanbul) مدینة فی تر کیا علی صنفی البوسفور 1/100/000.

هی بیزنطیا القدیمة، أسسها الاغریق الأقدمون (القرن 7 ق. م). جعلها قسطنطین

1- قسطنطنیه صحیح است. ب.

من عواصم الامبراطورية الرومانية بعد أن أسماها باسمه القسطنطينية (330) ثم أصبحت قاعدة الامبراطورية البيزنطية الى أن فتحها الأتراك العثمانيون (1453) و فيها استقر السلاطين. خلفتها أنقرا عاصمة الجمهورية التركية بأمر مصطفى كمال (1923) و سميت استنبول. هى كرسى بطريرك القسطنطينية و فيها عقدت أربعة مجامع مسكونية (381 و 553 و 680 و 689). و استنبول مركز تجارى هام و نقطه عسكرية حساسة فى الشرق؛ و بلد علم و فن فيها البنايات التاريخية (و أبدعها آجياصوفيا صوفيا و جامع السلطان سليم)؛ و خزانات المخطوطات النفيسة و المتاحف (راجع بيزنطيا) (المنجد ج 2).

أسقف: يعنى ناظر و آن معرب لفظ يونانى است و بمعنى و كيل مى باشد و در عهد جديد لفظ شيخ به اين معنى آمده نهايت اينكه لفظ اسقف از يونانى استعاره شده دلالت بر خود منصب مى نمايد لكن قسيس يا شيخ قصد از شخصى است موقر كه مباشر تكاليف مجمع يهودى باشد. اعمال رسولان (17:20 و 28) و غيره.

پطرس، مسيح را شبان و اسقف خطاب نموده (اول پطرس 25:2) و پولس در (اول تيموتاوس 2:3 و تيطس 5:1 و 7) صفات و خصايل اسقف را ذكر نموده، مسيح را نمونهٔ اعلى و اعظم ايشان قرار مى دهد (قاموس مقدس به خلاصه).

أسقف، بضم اول و سكون دوم و ضمّ سوم وفاء مخفف يا مشدد ما فوق قسيس و پائين تر از مطران است و گاهى هم اسقف به (مطران) گفته مى شود و اين كلمه يونانى است و جمعش اساقفه و اساقف است (بر وزن ضواربه و ضوارب) (منجد در لغت سقف به ترجمه).

أسقف: يونانى الاصل است EPiscoPos (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 152).

الاسلام: (مص) الانقياد لامر الآمر و نهيه بلا اعتراض. دين مشهور و قد يستعمل بمعنى المسلمين على معنى اهل الاسلام.

المسلم: المتبع دين الاسلام مؤنثه مسلمة.

أسلم: انقاد. تدين بالإسلام (المنجد ج 1).

الاسـلام: هو الـدين الـذى جاء به محمّـد بن عبـد اللّه النبى العربى. و الاسـلام هو «اخلاص الدين و العقيدة للّه تعالى» (ابن الانبارى) و اركانه خمسة: الصـلاة و الصوم و الزكاة و الحج و الجهاد. و يقدر عدد المسلمين فى العالم بين 330 و 400 ميليون: منهم 300 الى 365 من أهل السنة و 29 الى 35 مليونا من أهل الشيعة و مليون من الخوارج (المنجد ج 2).

محرر اين تفسير گويد: شمارهٔ مسلمانان را عمدا كم نوشته و نيز شمارهٔ شيعه را پائين آورده و از طرفى شمارهٔ خوارج را بالا برده است. و در شمارهٔ يهودان عالم و نيز در شـمارهٔ مسـيحيان اغراقها كرده است. و متأسـفانه خطباء و نويسندگان اسلام هم غافل شده و آمار مسيحيان را ملاك عمل و نوشـتن قرار داده اند. اين نويسـندهٔ مغرض دشمن، عدد مسلمانان را بين سيصد و سى تا صدميليون مى داند در صورتى كه ما مطابق آمار تخمينى متجاوز از هشتصدميليون مى دانيم و اگر دقيقا بررسى شود چند ميليون ديگر هم اضافه مى شود.

الاصلاح Reforme : هى حركة دينية اصـلاحية باشـر بها لوثر Luther فى المانيا (1521) فانفصل عن الكنيسـة الكاثوليكية. و تبعه فى سويسرا زوينغل (بغين سه نقطه) Zwingle و كلقين (بقاف سه نقطه) Calvin . و كانت نتيجة انفصالهم المذهب البروتسـتنتى و تأسيس كنائسه (المنجد ج 2).

أعمال الرسل: من أسـفار العهد الجديد. وضـعه القديس لوقا الانجيلى. يحتوى على تاريخ المسـيحية منذ صـعود المسـيح الى السماء الى وصول القديس الى روما (62) (المنجد ج 2).

اغريقيه: لغت يونانيان است (تاريخ الحكماء ابن قفطى ص 12).

الافرنج: Francs : قبيلة جرمانيه استوطنت فرنسا فى القرن 5 بعد ميلاد.

و أطلق فى الشرق اسم الافرنج على الأوروپيين اجمالا، بعد الحروب الصليبية (المنجد ج 2).

الأقنوم: (بضم الهمزة و النون و سكون القاف) جمعه أقانيم (وزان مصابيح):

الشخص، الأصل (سريانية) (المنجد).

الأماكن المقدسة: عند المسيحيين هى الأراضى الفلسطينية التى عاش فيها يسوع المسيح و اليها يحجون من سائر اقطار العالم. كانت سببا للحروب الصليبية فى القرون الوسطى. اهم مراكزها أورشليم او القدس الشريف، المدينة التى يقدسها المسيحيون و المسلمون و اليهود، و بيت لحم و الناصرة (المنجد ج 2).

الاموى (الجامع -): فى دمشق جـدد بناء و كبره و زيّنه بالفسـيفساء الطريفـة الوليد بن عبد الملك أحد خلفاء بنى أمية. و كان قبل الاسـلام كنيسة على اسم القديس يوحنا المعمدان (المنجد ج 2).

شرح انجيل برنابا: و آن رساله ئى است بقلم سـليم عبد الاحد و كنان گردنر ترجمهٔ ح - عبهر بزبان فارسـى چاپ نيل مصر سال 1928. م طى 69 صـفحهٔ ثمنى و ضمن پنج مبحث است كه نويسندگان مترجم هيچ يك خود را معرفى نكرده اند، و خواسته اند در اين چند صفحهٔ محدوده، انجيل برنابا را رد كنند و ليكن، قبل از ورود به موضوع ذكر دو مثل لازم است:

1 - خواجه(1) ملا نصر الدين گربه اى داشت كه بهر جور به بالا مى انداخت چهار دست و پا پائين مى آمد.

2 - كسـعى (بضم كاف و فتح سـين و كسر عين و شد ياء) مرد عربى است، وى شتر خود را در بيابانى مى چرانيد بعد ديد كه نهال شوحط (بر وزن جعفر) در بين سنگ

1- خواجه در اصـطلاح تركهاى عثمانى يعنى مكتب دار. ملا نصر الدين لقبش خواجا بضم اول و سكون دوم است وى معاصر امير تيمور و از ندماء او بوده مولد و مدفنش در «يكى شـهر» (بفتح شين و هاء هر دو) مى باشد كه تركها «ينى شهر» مى خوانند. اين قصبه در نزديكى بغداد است، در المنجد ج 2 ص 534 مى نويسد: نصـر الدين خجا: صاحب الحكايات المضـحكة و النوادر عند الأتراك و هو اشبه منه ؛ (حجا) عند العرب و ربما رجعت قصصه و قصص جحا الى اصل واحد (ه) خجا و جحا هر دو بضم اول است.

صافی روئیده است پس گفت: «نعم منبت العود فی قرار الجلمود» چه نهال خوبی در میان سنگ روئیده! سپس مشك خود را که آب در آن بود در پای نهال خالی کرد بعد سخت تشنه شد و آن آب را نوشید و لیکن هر سال به پای آن نهال آب می ریخت تا نهال شاخه داد و بزرگ شد. بعد از آن برید و تراشید و از آن یك کمان و پنج چوبه تیر ساخت و شبانه به کمینگاهی نشست که گورخر شکار کند پس، یك گله گور عبور کرد، تیری انداخت تیر از گور عبور کرد و به سنگ خورد و آتش داد. کسعی گمان کرد که تیر خطاء رفته. و به خلاصه هر پنج تیر بهمین کیفیت مصرف شد، بعد از کمینگاه درآمد و از غیظ، کمان خود را به سنگ زد و شکست. بعد از اینکه هواء روشن شد دید پنج گور به زمین افتاده اند و تیرها خون آلود است. پس از شکستن کمان خود پشیمان شد و چنان انگشت خود را گزید که انگشت خود را قطع کرد بعد چند شعر دراین باره سرود (که المنجد در فرائد الادب در ص 971 نقل کرده است). بالجمله، در عرب مثل شد که: «أندم من الکسعی» یعنی پشیمان تر از کسعی.

محرر این تفسیر گوید: اکنون که این دو مثل بیان شد می گویم:

1 - مسیحان دربارهٔ انجیل بر نابا هرچه بگویند و بنویسند بنفع اسلام است.

و در پنج مبحث رسالهٔ مزبور می نویسند: اناجیل متعدد است. (می پرسیم چرا؟).

می نویسند: انجیل برنابا بر ضد پولس نوشته. (ما مسلمانها هم پولس را گمراه کننده می شناسیم).

می نویسند: در نویسندهٔ انجیل مزبور و محل نوشتن آن متحیریم. (ما می گوئیم خود دلیل قدمت انجیل برناباست).

می نویسند: اگر انجیل برنابا را یك نفر مسلمان نوشته بود، مطالبی برخلاف قرآن نداشت. بنابراین، یك نفر راهب نصرانی مسلمان شده نوشته است. (ما هم می گوئیم همین دلیل است بر اینکه انجیل مزبور بقلم برنابای نصرانی نوشته شده).

می نویسند: انجیل برنابا منکر خدائی مسیح و منکر مصلوب شدن عیسی است و از طرفی در موارد عدیده، صریحا اسم محمّد صلی اللّه علیه و آله را برده. (ما می گوئیم مسلمانها هم

این چنین معتقدند).

به خلاصه می نویسند: شاید، شاید، شاید، شاید، شاید. (ما می گوئیم: همین شاید شایدها دلیل بر تحیر و گیج شدن دربارهٔ انجیل برناباست که نه ما مسلمانها را کور می کند و نه شما مسیحیان را شفا می دهد).

2 – شما مسیحیان «أندم من الکسعی» خواهید بود یعنی پشیمان خواهید شد اما وقتی که پشیمانی سودی نخواهد داشت. آیا ناسپاسی شما نسبت به پیامبر بزرگوار اسلام صلّی اللّه علیه و آله و نسبت به قرآنی که متضمن تمام کتب پیامبران گذشته و تصحیح کنندهٔ موارد تحریف شدهٔ آنها و حامل حکمتهای عالی متعالی است؛ پشیمانی ببار نمی آورد؟ الانجیلیه: (الکنائس) (رجوع به البروتستانی).

انطاکیه: نام شهر قدیم و معروف در سوریه که مقر دولت سلوکی ها بود و باسم انتیوك Antiochus پادشاه سلوکی است (سلوکی ها از 312 تا 64 قبل از میلاد حکومت کردند) (فرهنگ شاهنامه).

انکیزیسیون (Inquisition : بنقل از لاروس فرانسه): به محکمهٔ تفتیش عقاید شهرت دارد (رجوع به محکمهٔ تفتیش عقائد جلد هفتم همین تفسیر و تاریخ اصلاحات کلیسا ص 207).

أورفا: (بضم همزه و سکون راء) أو الرها Urfa و edcssc : مدینة بین النهرین فی ترکیا (356، 36) اشتهرت بین القرن 3 و 5. م بمعاهدها العلمیة حتی أصبحت عاصمة الثقافة و الآداب. فتحها العرب (639) و دخلها البیزنطیون (942) ثم الافرنج (1098) ثم ملك الموصل عماد الدین حتی استقرت فی أیدی بنی عثمان (1637). أشهر أساتذتها القدیس أفرام السریانی و ربولا الأسقف و من بعدهما خضعت لتعالیم النساطرة (المنجد ج 2).

ایام مشهورهٔ تاریخ رومی: و آن بر دو نوع است:

اول آنکه موقوف باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منسوب است به طایفهٔ نصاری.

دوم آنکه موقوف نیست.

اما ذکر آنچه موقوف است بر معرفت صوم کبیر:

1 - مخفی نماناد که صوم کبیر «روزهٔ بزرگ» که روزهٔ فریضهٔ نصاری است هفت هفته است. و بعضـی از مفسرین گفته اند که: آنچه خدای تعالی بر امت عیسـی واجب گردانیده بود یك ماه بود و چون آن ماه در فصل تابسـتان افتاد از فرط حرارت هواء مشقت تمام به احوال مردم راه یافت پس، علمای ایشان در این باب اندیشه نمودند (تا اینکه) صوم را به فصل ربیع انداختند و ده روز زیاده نمودند. و همچنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده می کردند تا 49 روز شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد(1) مشـروط بر آنکه قبل از دوم، شباط و بعد از هفتم، اذار نباشد.

2 - صوم نینوی:(2) روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر به سه هفته و این صوم سه روز بود - پس پنج شنبه فطر نینوی باشد.

و در کتب تواریـخ، مـذکور است که در این روز حضـرت یونس از شـکم ماهی بیرون آمده در قریه ای که آن را نینوی خوانند حاضـر شد. مردم چون آن حضـرت را بدیدنـد شادیها کردنـد و در آن روز و دو روز دیگر به شـکرانه روزه گرفتند - الحال ترسایان در این سه روز، روزه بطریق سنت دارند.

3 - سـعانین: یعنی تسبیح و آن روز یکشـنبه چهل و دوم صوم کبیر است - در آن روز عیسـی به بیت المقدس آمد و بر خری نشسته، خلق بسیار در حوالی او تسبیح می گفتند - و مردم را به شرف دعوت مشرف ساخت.

4 - فصح: روز پنج شـنبه چهل و شـشم صوم کبیر است - فصـح(3) بمعنی رسـتگاری باشـد زیرا، در این روز قوم، از حواریان اسـتدعاء نمودند که از حضرت عیسی التماس

1- و از میان آن روزها شنبه و یکشنبه برداشته است زیراکه بدین دو، روزه نشاید داشتن جز شنبهٔ آخرین و بس. و بروزه اندر، گوشت نخورند و آنچه به جانور پیوندد (التفهیم بیرونی).

2- نینوی: نام شهری است به شام و این شهر یونس پیغامبر (ع) است. و نام یونس: یونان است (التفهیم بیرونی).

3- فسح - التفهیم و Passove در ذیل التفهیم.

نزول مائده کنند و مائده نازل شد.

مائده: عبارت بود از ماهی بریان با پنج عدد رغیف (یعنی گردهٔ نان) و قدری سرکه و نمك و سبزی.

5 - جمعة الصلبوت: جمعهٔ چهل و هفتم صوم کبیر است (به عقیدهٔ نصاری:

عیسی را در این روز بردار کردند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از 14 روز از قبر بر آمد. و نصاری داستان دارزده شدن عیسی را دروغ گویند).

6 - عید قیامت: شنبه چهل و هشتم صوم کبیر است.

7 - عید فطر: یکشنبه بعد از عید قیامت است که در این روز نصاری از روزه فارغ شده اند.

8 - سعانین صغیر: روز جمعه بعد از عید فطر است و آن را «جمعة الشهداء» نیز گویند. زیرا، یکی از ملوك به نصاری تکلیف کرد که از دین خارج شوند و آنان فرار کردند و از ترس آن پادشاه، مردند.

9 - أحد الجدید: یکشنبه بعد از عید فطر باشد.

10 - سلاق(1): پنج شنبه باشد به چهل روز بعد از فطر و گویند در این روز بود که عیسی، شمعون را که مقدم حواریان است خلیفه ساخت(2).

11 - پنطیقسطی(3): یکشنبه بعد از سلاق باشد به ده روز - گویند که این روزی است که عیسی، روح القدس را به حواریان به نوعی که وعده کرده بود فرستاد. پس، حواریون هریك بقصد دعوت بولایتی رفتند و بالهام ربانی زبان مردم آن ولایت را دریافتند و با زبان ایشان سخن گفتند.

1- سلاقا - التفهیم بیرونی.

2- و وعده شان کرد که فارقلیط بفرستد و (گویند: این نام) نام روح القدس است - التفهیم بیرونی.

3- به یونانی Pentekoste و در فرانسه Pentecote و به عبری شاباعوت و در عربی عید الخمسین گویند زیرا، پنجاه روز پس از عید فصح است (ذیل التفهیم بیرونی).

12 - صوم الشليخين(1): دوشنبه بعد از پنطيقسطى (است) و آن 48 روز باشد - و گويند در اين ايام عيسى بجهت دعوت امت عزيمت نموده، در اطراف عالم بگرديد.

و فطر اين صوم، يكشنبهٔ چهل و نهم باشد(2).

13 - جمعة الذهب: اول جمعه باشد از صوم شليخين.

14 - عيد مزمارى: روز سيزدهم باشد از فطر الشليخين.

15 - صوم ايليا: دوشنبه بعد از عيد مزمارى باشد و اين صوم 48 روز باشد پس، يكشنبهٔ چهل و نهم، فطر ايليا باشد.

و اما ذكر آنچه موقوف بر معرفت صوم كبير نيست:

1 - عيد چنكه است كه: در 22 تشرين الآخر باشد. چنكه پادشاهى بود كه دختران مردم را بزور كشيدى و ازالهٔ بكارت ايشان نمودى بعد از آن رخصت شوهر دادى. در آن زمان 8 برادر بودند و يك خواهر داشتند، پادشاه به خواهر ايشان طمع كرد، برادر كهتر از غايت حميت خود را به لباس زنان بياراست و عوض خواهر بمضجع پادشاه در آمد و چون كه پادشاه دست به او رسانيد برجست و آتش شهوت پادشاه را به آب خنجر فرونشانيد و بيت المقدس را از شر آن ناپاك، پاك ساخت.

پس، مردم شاديها كردند و آن روز را عيد ساختند.

2 - عيد بشارت: اول كانون الاول باشد. نصارى گويند كه در اين روز بود كه روح القدس بصورت جوانى خوش روى در وقت غسل مريم، بر مريم ظاهر شد و مريم از او دورى جست و گفت: «انى اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا» پس، روح - القدس باد بر مريم دميده او را بوجود روح اللّه بشارت داد. و مصنف در شرح زيج سلطانى از حكيم مغربى نقل كرده كه بشارت مريم بوجود عيسى در بطن او در بيست و

1- شليحين و سليحين - برحسب اختلاف در لهجه ها (ذيل التفهيم بيرونى).

2- اين صوم نيز هفت هفته است. و «شليح» پيغامبر باشد. و اعتقاد ترسايان اندر عيسى چنان است كه واجب كند رسولان او را آنك بجهان بپراكندند از بهر دعوت كه پيغامبران باشند (التفهيم بيرونى).

پنجم اذار ماه واقع شد.

3 – قاسم کوئی: بیست و ششم تشرین الاول است.

4 – لیلـة المیلاـد: یعنی شبی که ولاـدت عیسـی در آن شب ظهور یـافته، و آن شب، بیست و پنجم کانون اول بوده. و مخفی نماناد که در شب ولادت عیسی اختلاف بسیار است و مشهور آنست که ذکر شد. و صاحب کشف الحقائق گوید که: بعضی گفته اند که:

ششم کانون الآخر بوده و در قریهٔ قریب به بیت المقدس که آن را «ناصرة الجلیل» گویند.

و ازاین جهت «ترسایان» را «نصاری» گویند.

5 – عید قلنداس: اول کانون الآخر باشد، بعضی قلندس و بعضی قلقداس گفته اند. و چنین گفته اند که اسم یکی از ملوك ایشان است.

6 – دنح: روز شـشم کانون الآخر باشد و خاج شویان است و «دنح» را به دال بی نقطه و نون و حاء بی نقطه تصیح کرده اند(1) و صاحب کشف الحقائق گفته که:

معنی دنح طلوع است. و مراد، طلوع حضرت عیسی است از نهر اردن که نزدیك دمشق است.

و صاحب روضة المنجمین گوید که: یحیی بن زکریا، عیسی را به آب شست.

و بعضـی دیگر گویند که: مریم آن حضرت را به آب معمودیه بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتری به او پیوست. و اسـتاد أبو ریحـان در کتـاب تفهیم آورده که: زکریا مر عیسـی را به آب معمودیه بشـست و آن آبی است که ترسایان فرزنـدان خود را چون متولد شوند به آن غسل دهند. و چون کسی بدین عیسی درآید، چون اول او را به آن آب نشویند نصاری نشود.

7 – عید شمع: دوم شباط باشد. و آن روزی است که عیسی به هیکل در آمده اول نوبت. (و هیکل نام معبد نصاری است).

8 – میلاـد یوحنـا: بیست و پنجم نیسان بود. حکیم مغربی در زیـج صـغیر آورده که: بیست و چهارم حزیران است. و أبو ریحان در تفهیم آورده که: یوحنا، یحیی

1– دنح بر وزن فکر است.

پیغمبر است. و ظاهر آن است که یوحنا بغیر از حضرت یحیی کسی دیگر بوده است که تقویت دین عیسی نموده. و آنکه اصحاب زیجات، میلاد حضرت یحیی را علی حده ذکر کنند؛ مصدق این قول است.

9 - میلاد یحیی بن زکریا: بیست ویکم حزیران باشد.

10 - ذکران مرتوما: سیم تموز باشد. و مصنف در شرح زیج سلطانی آورده از صاحب کشف الحقائق که: «ذکران» بمعنی یاد کردن است و آن ذکر شخص صاحب فضیلتی تمام است در معابد در روز منسوب به او و همچنین در روزهای بعد از آن تا وقتی که نوبت بذکر شخص دیگر رسد و هر مولودی که در آن مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت ذکران بود، و مرتبهٔ ذکران فروتر است از مرتبهٔ عید.

11 - صوم مارت مریم: اول آب باشد و آن را صوم سیده نیز گویند چه «مارت» بلغت ایشان سیده است و سید را «مر» گویند.

12 - عید تجلّی: ششم آب بود و گویند در این روز عیسی بر حواریان از میان ابر تجلّی کرد و موسی را با خود ظاهر کرد. و در زیج مغربی آورده که: تجلّی عیسی و حضور موسی و الیاس با او در طور سینا بوده.

13 - فطر مارت مریم: پانزدهم آب بود. پس، مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود.

14 - قتل یحیی بن زکریا: بیست و هفتم آب باشد. و در زیج خاقانی مذکور است که: بیست و هشتم آب بود. و سبب قتل آن حضرت مشهور است.

15 - عبد الصّلیب: سیزدهم ایلول باشد. و کوشیار و محیی الدین مغربی در زیجات خود آورده اند که: عید الصلیب چهاردهم ایلول باشد و گویند که: یکی از ملوك روم به بیت المقدس آمده طلب چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلب کرده بودند می نمود و بعد از تجسّس، آن چوب را با دو چوب دیگر در این روز یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام است پس هریك از آن را بر شکم مرده می نهادند: از یکی از آنها مرده زنده شد و از دو چوب دیگر هیچ اثر نیافتند. و به واسطهٔ این جهت، آن را عیدی

کردند - (بعد شارح بیست باب می نویسد:) و این محالی است بس عظیم زیراکه، آویختن عیسی بنا بر نصّ قاطع، اصلی ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد توان کردن (شرح بیست باب ملا مظفر به خلاصه از هفت صفحه).

بیرونی در کتاب التفهیم، عید میلاد - دنح - صوم نینوی - روزهٔ بزرگ - سعانین - جمعة الصلبوت - یکشنبهٔ نو - سلاقا - بنطیقسطی - صوم شلیحین - ماشوش (1) را نقل کرده بعد می نویسد: و ایشان را روزه هاست و «ذکران» ها بنام بزرگان و شهیدان ایشان، و هریکی از نام خداوندش (یعنی صاحبش) پیدا شود.

و هم بیرونی در کتاب دیگر خود بنام آثار الباقیه(2) اختلاف فرق نصاری را ذکر کرده و از جمله، چهار فرقهٔ مهم می شمارد:

1 - ملکائیه.

2 - نسطوریه.

3 - یعقوبیه.

4 - اریوسیه.

و آنگاه عدم توافق آنها را در بسیاری از روزه ها (و یا ایام روزه) و اعیاد و «ذکرانها» نقل می کند و حتی می نویسد: هر فرقه ای در شهرهای مختلف بطریقی معتقدند.

(بسیار کم اتفاق می افتد که این امم: نصاری، مجوس و یهود؛ جز در استعمال اعیاد خیلی بزرگ هنگامی که در بلاد پراکنده باشند با یکدیگر اختلاف نکنند - ص 345 - ترجمهٔ کتاب الآثار الباقیة).

«أیقونوکلاست» یا «محطمو الأیقونات» Iconoclastes : (القرن 8. م) اهل

1- ماشوش: شبی است که مردان و زنان گرد آیند جمله بطلب کردن عیسی را. و به تاریکی گیراگیر کنند مردان، زنان را، چنانك اتفاق افتد. و ما بیزاریم از دروغ گفتن خواهی بر دوستی و خواهی بر دشمنی - التفهیم بیرونی به خلاصه.

2- ترجمهٔ الآثار الباقیه چاپ طهران شرکت طبع کتاب سال 1321 شمسی (ص 344-376).

البدعة القائلين بواجب تحطيم الصور و الأيقونات (المنجد ج 2).

الأيقونة (بوزن منصوره) يعنى صورت و تمثال و مقابل آن در زبان عربى نصمه است - (أيقونه يونانى است) (منجد ج 1).

نصمه: بفتح نون و صاد و ميم هر سه يعنى صورت مورد احترام.

ايونى Ionie ناحيهٔ قديمى در ساحل آسياى صغير، يونانيها در آنجا ساكن بوده اند. داراى صنايع و ثروت مهمى بوده است (فرهنگ نو عميد).

درياى ايونى و منطقهٔ ايونيا و جزائر ايونيه همگى بكسر همزه در المنجد ج 2 مشروح است.

ايوان حبرى در مرو: در داستان حضرت رضا عليه السّلام و مأمون، از ايوان حبرى در مرو، اسم برده شده است. «حبرى» بكسر حاء و راء مكسور و شد ياء، منسوبست به حبر (بر وزن فكر) يعنى زيبا. و يا «حبرى» بفتح حاء و كسر باء و كسر راء و شد ياء منسوب است به «حبر» (بفتح حاء و كسر باء) يعنى برد نقش و نگاردار [محتمل است كه از حبر (بفتح حاء و سكون باء) باشد، يعنى ايوان رئيس دينى].

ب

البابا: الحبر الاعظم رئيس البيعة المنظور و خليفة القديس بطرس، جمعه بابوات (بفتح الباء) و النسبة اليه بابوى (بفتح الباء و شد الياء) (المنجد). (رجوع به لغت «پاپ»).

الباعوث: لفظة سريانية معناها الابتهال و التضرع. و هى تعنى فى وقتنا هذا صوما يسميه نصارى العراق باعوث نينوى و هو ثلاثة ايام تتقدم الصوم الأربعينى بثلاثة أسابيع (انظر: مجلة المجمع العلمى العربى 23 [1948] ص 322-323) (ذيل ديارات الشابشتى ص 131).

الباعوث: صلاة ثانى عيد الفصح. صلاة فى طلب المطر. جمعه بواعيث، و الكلمة سريانية (المنجد).

بختیشوع: (منجد ج 2 بفتح باء و سکون خاء و تاء نیز و فتح یاء و شین واوی اعراب کرده است و) می نویسد که: معنای آن عبد یسوع است، آنگاه می نویسد:

«بختیشوع: اسرة اطباء مسیحیة من سوریا خدمت الخلفاء العباسیین فی القرن 8 میلادی، من کبارهم جبریل النسطوری (مات سنة 830) له کتب نافعة فی الطب و المنطق و رسالات وجهها الی المأمون» (ه).

نولدکه Noldeke می نویسد: بسیاری اسامی، علی الخصوص اسامی مسیحیان با لفظ «بخت» ترکیب شده است و بخت (بضم باء) به معنای (نجات داده) آمده است، مثلا «ما را بخت» به معنای «خدا نجات داده» است، «یشوع بخت» یا «بخت یشوع» به معنای «عیسی نجات داده» است (تاریخ ادبی ایران ج 1 تألیف پرفسور ادوارد برون ترجمه و تحشیه و تعلیق علی پاشا صالح ص 215).

بردعی: (بفتح باء و دال و کسر عین یائی) (یعقوب) (Baraday) : اسقف - الرها، الیه تنسب طائفة الیعاقبة. توفی 578 (المنجد ج 2).

بردیوط: رتبة الکاهن الذی یرسله الأسقف لزیارة الرعایا، و هی الیوم رتبة شرفیة عند الموارنة (یونانیة) (المنجد ج 1).

البطریق: (وزان ابلیس) القائد من قواد الروم، جمعه بطارق و بطاریق و بطارقة (وزان مساجد و مصابیح و فلاسفة) (المنجد).

البطرك: (بسکون الطاء و فتح الراء) و البطریرك (بفتح الباء و سکون الطاء و کسر الراء و فتح الیاء و سکون الراء) و البطریك (وزان تکریم) رئیس رؤساء الاساقفة علی اقطار معینة او فی طائفة من الطوائف المسیحیة. جمعه بطارکة و بطاریك (وزان فلاسفة و مصابیح) (المنجد).

البطرشیل و البطرشین (وزان سلسبیل) نسیجة طویلة یجعلها الکاهن فی عنقه و علی صدره عند الخدمة (المنجد).

بقیله: (بضم الباء) قال الشابشتی فی کتاب الدیارات ص 154 عند ذکر اسم عبد المسیح بن بقیلة الغسانی «و انما اسمی بقیلة، لانه خرج یوما علی قومه فی حلتین خضراوین

قد اتزر باحداهما و اشتمل بالأخرى، فقال قومه: ما هو الا بقيلة. فسمى بذلك» (ه).

بقيله: يعنى زمين كوچك تره و سبزى - اقسام بقله را بايد در قاموس ديد - بقال بمعنى سبزى فروش است. و اما فروشندهٔ مأكولات، سخن عوام است.

البيرمون و البارامون: اليوم الذى يتقدم بعض اعياد النصرانية كعيد الميلاد يستعدون فيه بالصوم و التعبدات للعيد القادم فى غده (المنجد). گويا معرب پيرامون باشد. ب.

البيعة، بكسر الباء: متعبد النصارى. و اللفظة سريانية بمعنى البيضة و القبة، اشارة الى شكل بناء الكنائس قديما. و للبيعة ذكر كثير فى الشعر العربى (انظر:

شيخو: النصرانية و آدابها بين عرب الجاهلية. ص 201، و تاج العروس 285:5) (ذيل ديارات الشابشتى ص 44).

البيعية: المعبد للنصارى و اليهود جمعه بيع (بكسر الباء و فتح الياء) و بيعات و بيعات (بكسر الباء و فتح الياء أو سكونها) (المنجد).

پ

پاپ Pope : در تاريخ كليساى قديم (ص 250) مى نويسد: اسقفان اسكندريه، انطاكيه، قسطنطنيه و روم؛ رؤساى كليسا شدند. اسقفان سه كليساى اول موسوم به (پتريارخ) و اسقف روم به (پاپ) يعنى پدر؛ ملقب گرديدند (رجوع به لغت بابا).

پادرى: بسكون دال و كسر راء يائى: نوعى از كشيش نصارى - لفظ مذكور ايتاليائى (Padre) است (فرهنگ نظام).

پتريارخ: Patriarch - معنى لغوى پتريارخ «پدر يا مؤسس يك نژاد» است (كتاب اعمال رسولان 8:7). اين لقب ابتداء بتمام اسقفان اطلاق مى شد و بعدها مخصوص اين سه اسقف مهم گرديد (تاريخ كليساى قديم ذيل ص 250).

پطريارخ: هم نوشته اند.

پرسبيتر: يعنى شيخ كنيسه و پرسبيترها يعنى مشايخ كنيسه. پرسبيترها نيز اپيسكپاس ها (يا ناظران) خوانده شده اند (تاريخ كليساى قديم ص 108 و 112).

پروتستانها Protestants .

البروتستانی (بضم الباء و کسر التاء الاولی): هو التابع للمذهب المعروف بالبروتستانیة (فرنسیة) (المنجد).

البروتسطانیة (الکنائس -): هی الکنائس المسیحیة الغربیة التی انفصلت عن الکنیسة الکاثولیکیة فی ایام «الاصلاح» تحت تأثیر لوتروس و کلقینوس، انتشرت فی المانیا و اسوج و نروج و دنمارك و سکوتلندا و سویسرا ثم فی امیرکا الشمالیة، متشعبة الی کنائس تختلف بعضها عن بعض فی عقائدها و قوانینها. (راجع انکلیکانیسم و الکنائس الانجیلیة) أسس البروتستنت اولی رسالاتهم فی الشرق فی مالطة (1799) حیث انشئوا مطبعة معروفة (1822). و دخلوا بیروت (1823) و مصر (1825) و ازمیر (1830) و أسسوا فی بیروت الکلیة السوریة (1863) التی صارت الجامعة الامیرکیة (1866).

الکنائس الانجیلیة: هی الکنائس البروتستانیة(1) فی فرقها المختلفة: منها المشیخیة فی مصر و العراق؛ و الاتکلیکانیة فی الأردن و فلسطین؛ و الانجیلیة و المشیخیة و المشیخیة المصلحة (بشد الصاد) و المعمدانیة و السبتیة فی لبنان و سوریا. و تشکل الکنائس الانجیلیة فی لبنان و سوریا «الطائفة الانجیلیة»: یدبر شئونها مجمع اعلی.

و تعتبر «الکنیسة الانجیلیة الوطنیة» فی بیروت الکنیسة الأم فی سوریا و لبنان. و یبلغ مجموع هذه الکنائس فی الشرق الادنی 220/000 (المنجد ج 2 ملخصا).

پنطیقسطی (رجوع به ایام مشهوره).

ت

التشمیس: لفظة سریانیة الاصل (تشمستا) تدل علی ما یتلوه الشماس من الصلاة.

و الشماس خادم البیعة (ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 32).

تعمید: قاموس مقدس به خلاصه می نویسد: تعمید یکی از قواعد مقدسهٔ دینیه است که قبل از ظهور مسیح معروف بود و آن جناب آن را از جمله فرائض کلیسا قرار

1- البروتسطانیة.

داد (انجیل متی 19:28 و انجیل مرقس 16:16) که چون آب را باسم تثلیث الوحدهٔ مقدس استعمال نمایند علامت طهارت از نجاست و ناپاکی گناه بوده نسبت آن شخص را که تعمید یافته با کلیسای مسیح معین نماید. پس، می توان گفت که: فریضهٔ تعمید در عهد جدید همچو فریضهٔ ختنه در عهد عتیق می باشد. و ما را معلوم است که خود مسیح کسی را تعمید نداد (انجیل یوحنا 2:4) و تعمید اولی مسیحیان در روز پنجاهم بعد از آنکه شاگردان تعمید روح القدس و آتش را قبول کردند بود (متی 11:3 لوقا 16:3 اعمال رسولان 2:).

خود عمل تعمید فی حدّ ذاته سبب ولادت ثانی نخواهد شد(1).

اما، دربارهٔ تعمید در میان مسیحیان اختلاف است بعضی برآنند که حکما باید بدن شخص را در آب فروبرد، و دیگران گویند که باید سه مرتبه در آب فرورود، و جمعی برآنند که اطفال را جایز نیست بلکه، باید شخص مؤمنی که توانائی اقرار گناهان خود را دارد تعمید یابد.

و بسیاری از مسیحیان گمان می بردند که تعمید اطفال مؤمنین واجب و همچو عهدی است در میانهٔ ایشان و خدای تعالی. و بسیاری از مسیحیان برآنند که تنها پاشیدن آب کفایت می کند زیراکه، تعمید فقط اشاره بغسل یافتن با روح القدس است، علی هذا علاقه بمقدار آب و چگونگی آن نخواهد داشت بلکه، تنها پاشیدن آب باسم أب و ابن و روح القدس کفایت خواهد نمود.

تعمید روح القدس و آتش (متی 11:3 لوقا 16:3) اشاره به افاضهٔ روح القدس است چنانکه در روز پنجاهم و سایر اوقات در تاریخ کلیسا بوقوع پیوست.

و یحیی که تعمیددهنده بود توبه و ایمان بخدا را طلب می فرمود و لیکن، هرگز از تعمیدیافتگان قبول تعلیم تثلیث الوحده را طلب ننمود و از قراری که معلوم است تعمید یحیی اسباب حلول و افاضهٔ روح القدس نمی گردید(2) و شاگردان مسیح

1- زیرا، تعمیدیافتگان جنایاتی کرده و می کنند.

2- دروغ شاخدار همین است زیرا، در انجیل متی باب 16:3 می نویسد: اما، عیسی چون تعمید یافت فورا از آب برآمد که در ساعت آسمان به روی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده.

که قبل از این از یحیی تعمید یافته بودند مجددا تعمید می یافتند(1) (اعمال رسولان 19:1-6).

محرر این تفسیر گوید: در تمام ادوار از عهد آدم أبو البشر علیه السّلام تا عهد پیامبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بناء بر این بوده که شخصی اگر می خواسته است وارد دینی بشود اول سر و تن خود را می شسته و بقول ما مسلمانان غسل می کرده است. اکنون هم اگر کافری بخواهد مسلمان شود قبلا غسل می کند. معلوم است بدن آلوده به پلیدیها و کثافات و جنابت، و روح آلوده به گناهان؛ شستشو لازم دارد، شستشوی ظاهر که انجام شد، مهار شستشوی باطن را (با صدق نیت) بدنبال می کشد.

حضرت یحیی علیه السّلام هم مردم را به آب تعمید می داد یعنی غسل می داد و خبر هم داد که بعد از من کسی می آید که از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم، او شما (مردم) را به روح القدس و آتش، تعمید (یعنی غسل) خواهد داد (که همان پیامبر ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله مراد است). عیسی را هم یحیی علیه السّلام در اردن تعمید (یعنی غسل) داد (در صورتی که عیسی سی ساله بود). و نتیجهٔ این غسل این شد که عیسی که از آب در آمد چشمش باز شد و در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا (یعنی روح القدس خدا) را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می آید (انجیل متی باب سوم شماره های 11-16 با شرح).

محرر این تفسیر گوید: چنین عمل ساده و روحانی که لسان الغیب می فرماید:

غسل در اشك زدم کاهل طریقت گوید

پاك شو اول و پس دیده بر آن پاك انداز

اسباب دست نصاری شده و بحدی پیرایه بر آن بسته اند که انسان پاك را با تعمیدشان نجس العین می کنند. زیرا، گاه «معمودیه» درست کرده اند یعنی آب را زرد

1- دروغ است.

رنگ می کنند و فرزندان خود را در آن فرومی برند و آنگاه نصـرانی می شود (تفسیر بیضاوی) و این، بدعت در دین خداست. گاه معمودیه، اول اسـرار دین مسـیحی و دروازهٔ نصـرانیت می شود و معمودیه، غسـل کودك و غیر آن باسم آب و ابن و روح القـدس می شود (منجـد به ترجمه) در صورتی که اضافهٔ این اسـمها از طرف شاگردان بعد از مسیح اختراع شده است. گاه می گویند: مسیحیان، بعد از عیسی ختان را ترك و غسل تعمید را بجای ختنه پذیرفته اند (قاموس مقدس) در صورتی که یحیی که عیسی را تعمید (یعنی غسل) داد خود او و عیسی هر دو ختنه کرده بودند و اگر یکی از این دو بدل از هم بود، جمع غسل تعمید و ختان؛ معنی نداشت.

تذکر: در اسلام در تحولات عمدهٔ زندگانی، غسل برقرار شده است:

خواه تحولات عمـدهٔ حالات شخصـیهٔ انسانی باشـد چون: غسل دادن فرزند در آن وقت که زائیده شود (تا 7 روز هم گفته اند) و غسلهای حیض و نفاس و استحاضه و جنابت و دیوانه که به هوش آید و مردهٔ انسانی.

خواه تحولات عمدهٔ زمانی باشد چون: غسل روز عید جمعه و غسل شب و روز عید ماه رمضان و غسل روز عید قربان و روز عید مبعث و روز عید مولود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و روز عید غدیر و روز عید نوروز و غسل شب نیمهٔ ماه شعبان و غسل روز ترویه یعنی روز هشتم مـاه ذی الحجه و غسـل روز عرفه یعنی روز نهم ماه ذی حجه و غسل روز مباهله یعنی روز بیست و چهارم ماه ذی حجه و غسل روز دحو الأرض یعنی روز بیست و پنجم ذی قعده.

خواه تحولات عمدهٔ مکانی باشد چون: غسل احرام عمره و احرام حج و طواف خانهٔ کعبه و زیارت هریك از چهارده معصوم علیه السّلام و دخول به حرم مکه و نیز ورود به مکه و ورود به مسـجد الحرام و ورود به خانهٔ کعبه و جهت رمی جمرات حج و ورود به مدینه و نیز ورود به مسجد مدینه.

خواه تحولات عمدهٔ دیگر باشد چون: طلب حاجت از خدا و جهت اسـتخاره کردن و جهت طلب باران هرگاه خواهند به نماز طلب باران بروند و جهت توبهٔ از گناه و جهت مس میت که قبل از غسل میت واجب و بعد از آن سنت است و جهت کفن کردن

میت و جهت ترك عمدی نماز کسوف و خسوف در صورتی که تمام قرص گرفته باشد.

(رجوع به کتاب جامع عباسی شیخ بهائی).

التقلید (مص) جمعه تقالید و تقلیدات: یستعملونه لما یکتبه السلطان او الأمیر للحاکم مصرحا له به تقلیده الحکم (ایضا) هو ما انتقل الی الانسان من آبائه و معلمیه و مجتمعه من العقائد و العادات و العلوم و الاعمال (ایضا) التقالید عند النصاری: هی ما اتصل بنا من العقائد أو أمور العبادة خلفا عن سلف مما أوحی اللّه به لکنیسته دون أن یسطر فی الکتاب المقدس (المنجد ج 1).

ج

الجثلیق (وزان کبریت) و الجاثلیق (بکسر الثاء): متقدم الأساقفة، جمعه جثالقة (منجد).

جاثلیق: بفتح ثاء لقب رئیس روحانی نصاری بوده که در دار الخلافهٔ بغداد مسکن داشته و تعیین او از طرف بطریق انطاکیه می شده(1). زیردست جاثلیق، مطران بوده و زیردست او اسقف که در هر شهری که نصاری داشته می مانده. بعد از اسقف قسیس است و بعد از او شماس (فرهنگ نظام).

الجاثلیق لفظ یونانی (Catholicos) معناه «العمومی» و المراد به، الرئیس الدینی الاعلی عند الکلدان النساطرة فی ایام الملوك الساسانیین و الخلفاء العباسیین، جمعه «الجثالقة». و یقابله فی وقتنا هذا «البطریرك» (Patriarch) (ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 18) (رجوع به لغت کاتولیکوس).

جرجیس: معرب گریگر است (سپهر در ناسخ التواریخ).

جمعة الصلبوت. جمعة الذهب (در ایام مشهوره ذکر شده است).

ح

الحبیس: (Anachorile) هو الراهب المحبوس فی سبیل اللّه، ای الذی یقیم فی محبسه، ای صومعته، لا یبارحها، و دأبه فیها الصلاة و عبادة اللّه. جمعه الحبساء

1- اشتباه است. ب.

(ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 126). (أحویشا در زبان سریانی بمعنی حبیس است).

الحواریون: لفظة حبشیة معناها الرسل. دخلت العربیة بدخول الحبشة الی الیمن. تلقّاها عرب الحجاز عن اهل نجران (المنجد ج 2).

حیره (بکسر حاء و سکون یاء): نام شهر و پایتخت کشوری از عراق عرب بوده است که از آنجا تا کوفه سه میل راه مسافت داشته و آن بلده را از نهایت خوبی (حیرة البیضاء) می نامیدند و این نام را ازاین جهت بدو داده بودند که حسان بن تبع چون عزیمت بلاد خراسان نمود، بدان اراضی در آمد و ضعفای لشکر خود را در آنجا ساکن کرد و گفت: «حیروا به» یعنی در اینجا اقامت کنید. ازاین رو آن مقام را «حیره» گفتند.

1 - چون شهر سبا بسبب (سیل عرم) ویران شد و عمر بن عامر مزیقیا و ساکنین آن کشور پراکنده شدند، مالك بن فهم که نسب او به یعرب بن قحطان بن هود علیه السّلام می پیوندد بعراق عرب آمد و در این هنگام چون کار دولت روم بسبب جنگ، آشفته بود و پادشاه ایران قوتی نداشت ازاین رو، مالك، اعوان و انصار خود را فراهم کرده بر حیره دست یافت و اندك اندك با نیرو شد چنانکه فرمانش بر اراضی بابل و موصل نافذ گشت و درجهٔ سلطنت حاصل کرد و پنجاه و دو سال در کمال استبداد و استقلال به حکمرانی پرداخت.

آنگاه روزی بر معبری می گذشت سلیمه نامی ندانسته تیری انداخته بمالك رسید و جان سپرد، و کیش او بت پرستیدن بود.

2 - بعدها که پادشاهان ایران نیرومند شدند شاهان حیره از طرف دولت ایران تعیین می شدند.

3 - مسعودی در مروج الذهب می نویسد: حیره... و چون هوای پاکیزه و و جوّ صافی و خاکی خالی از امراض داشت و نزدیك خورنق و نجف بود جماعتی از خلفاء بنی العباس مانند سفاح و منصور و رشید و دیگران در آن منزل داشتند. و - قصرهای بنی العباس مسلط بر نجف بود و در فصل بهار نزهتگاهشان در آنجا بود از جمله:

الف – قصر ابو الخصيب (بر وزن شريف): نزديك سدير پشت كوفه.

ب – قصر ابيض: نزديك حيره.

تـذكرات: الف – ابو الخصـيب نـامش مرزوق بن ورقاء غلام منصور عباسـى و يكى از دربانان او است و گفته مى شود كه اين قصـر را بامر منصور بنا كرده و گفته شده كه براى خودش ساخته و منصور براى ملاقات او باين قصر مى آمده.

ب – قصـر ابيض: از قصـرهاى قديمى عرب است و در فتوحات اسـلامى نام آن برده شده و تا زمان رشـيد باقى بوده و به او اختصاص يافته است و ازاين رو مى گويند كه از بناهاى رشيد است.

ج – در حيره سـر جادهٔ نجف ديرى كه از ديرهاى اسـقف نصارى است واقع بوده و ديرهاى ديگرى نيز ميانهٔ نجف و حيره بوده است (تاريخ نجف از محرر اين تفسير ص 153 و 154).

حيره: شـهرى بود در يك فرسـخى كوفه، اسم آن را آرامى مى دانند و بمعنى چادرها است، بناى اين محل را به بخت نصّر نسبت مى دهند. در زمان ساسانيان در اينجا ملوك لخمى (بفتح لام. ب.) سلطنت داشتند و دست نشاندهٔ ايران بودند، خسرو پرويز در سال 602 اين سلسله را منقرض و حـاكمى در آنجـا معين كرد. بعـد از اينكه حيره بـدست مسـلمين افتـاد از جهت بناى كوفه تنزل يافت و قبل از قرن دهم. م يا چهاردهم هجرى بكلى از ميان رفت (تاريخ ايران قديم ذيل ص 198).

خ

خالد بن الوليد: از سرداران مشهور اسلام، در زمان خلافت ابو بكر (10 – 13 ه. ق) حيره را در بين النّهرين بتصرف درآورد و در جنگهاى شامات با روميان نيز هنرنمائى كرد (فرهنگ امير كبير).

خالد بن يزيد بن معاويه: در كتاب نسب قريش ص 129 مى نويسد: «زعموا أنه هو الذى وضع ذكر السفيانى و كثره، و أراد أن يكون للناس فيهم طمع، حين غلبه مروان بن الحكم على الملك و تزويج أمه أم هاشم؛ و قد كانت أمه تكنى به؛ و فيها

يقول ابوه يزيد بن معاوية:

و ما نحن يوم استعبرت أم خالد *** بمرضى ذوى داء و لا بصحاح»

يعنى معتقد شده اند كه داستان خروج سفيانى(1) را خالد ساخته و در ميان مردم منتشر كرده است و مقصدش اين بوده كه مردم باين خاندان چشم طمع داشته باشند زيرا، مروان بن الحكم سلطنت را از دست خاندان يزيد بدر كرد و خود زمام حكومت را بدست گرفت و حتى مادر خالد را كه به «أم هاشم» مكنى بود و بنام خالد كنيه داده و «أم خالد» به او گفته بودند، مروان بزنى گرفت.

خدام كليسائى: در رسالهٔ اول پولس به قرنتيان 28:12 مى نويسد: و خدا قرار داد بعضى را در كليسا: اول: رسولان دوم: انبياء. سوم: معلمان. بعد قوات.

محرر اين تفسير گويد: اين اصطلاحات، از مجعولات پولس است. و بهر حال كليسائيان نوشته اند.

1 - رسولان: لفظ رسول به دو معنى استعمال مى گرديد، غالبا براى دوازده شاگرد مسيح به كار برده مى شد (انجيل متى 2:10) ولى به مبشر سيارى كه مستقيما از كليسا فرستاده مى شد (چنانكه پولس و برنابا فرستاده شدند تا انجيل را موعظه نموده و كليساها تأسيس نمايند)، گفته مى شد. گرچه رسولان قدرت بزرگى بر كليساهائى كه تأسيس نمودند، داشتند. ولى، در يك جاى مخصوصى سكنى نمى نمودند تا شبانى كليساهاى محلى را بنمايند.

2 - انبياء: خدام كليسا بوده و محدود بجاى مخصوصى نبودند و شباهت كاملى به رسولان داشتند. ولى، تفاوت در اينجا بود كه رسولان به موعظه به بى ايمانان مى پرداختند ولى، انبياء اين ايمان آورندگان را در مسيحيت تعليم داده و تربيت مى نمودند.

3 - معلمين: در كليساى اول جاى مخصوصى داشتند ولى، بزودى، تعليم، قسمتى از كار كشيشان و خدام محلى كليسا گرديد و ديگر چيزى از معلمين شنيده نمى شود(2)

1- اين همان سفيانى است كه در اخبار ظهور، مذكور است.

2- مبشرين، مانند رسولان، خدام سيار بودند كه انجيل را به بى ايمانان موعظه مى نمودند ولى، محتمل است كه قدرت و نفوذ ايشان در كليسا از رسولان بمراتب كمتر بوده است. فيلپس در اعمال رسولان 8:21 «مبشر» ناميده شده ولى، پس از مدتى در روايت، «رسول» نيز خوانده شده است. همچنين تيموتائوس نيز، هم رسول خوانده شده است و هم مبشر.

(تاریخ کلیسای قدیم ص 106 و 107 به خلاصه).

4 – قوات: این کلمه را قاموس مقدس و تاریخ کلیسا نتوانسته اند معنی کنند و لذا زیرسبیلی رد کرده اند و خلاصه از مناصب فراموش شده است.

الخوات: تحریف الاخوات، جمع الاخت. و یراد بها هنا، الراهبة (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 60).

خوص: (رجوع به لغت سعانین).

خورنق: (رجوع به لغت سدیر).

د

دالغورکی Princedolgurki : سفیر روسیه در ایران که در اواخر سلطنت محمّد شاه و اوایل سلطنت ناصر الدین شاه قاجار در ایجاد فتنه های داخلی و از جمله فتنهٔ سید علی محمد باب مؤثر بوده است (فرهنگ امیر کبیر).

دربارهٔ نامبرده کتابی بنام: «کینیاز دالگورکی یا اسرار پیدایش فرقهٔ ضاله» بقطع ثمنی طی 59 صفحه توسط کتابفروشی حافظ تهران، چند مرتبه بچاپ رسیده است.

الدنح: لفظة سریانیة «دنحا» معناها الظهور، ای ظهور المسیح لبنی قومه یوم معمودیته (ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 64) الدنح (بکسر الدال) عید الغطاس (منجد) (رجوع به ایام مشهوره).

دیکان: یعنی شماس (تاریخ کلیسای قدیم ص 109).

دیرانی: (بفتح الدال) نسبة الی الدیر علی غیر قیاس. و المراد به الراهب القائم بامور الدیر. و هی من السریانیة «دیرنایا» (ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 105).

دیوان: 1 – یعنی ادارهٔ دولتی و مجازا خود دولت. ریشهٔ این لفظ در اوستا

«دیپ» بمعنی نوشـتن (می باشد) و الف و نون علامت نسبت است. و معنی لفظ: جای نوشتن چیزهای دولتی (است) دیوان و دبیر و دفتر و دبسـتان از یك ریشه است. «نه مال دارد که دیوان ببرد نه ایمان دارد که شـیطان ببرد» مثل است - دیوان خانه: یعنی: ادارهٔ دولتی - دیوان رسالت - ادارهٔ انشاء دولتی.

2 - یعنی کتاب شعر (زیرا در کتاب شعر اشعار نوشته می شود).

3 - یعنی محاکمه: «خدا دیوان تو را بکند». این معنی مجاز از معنی اول است.

4 - یعنی دیوها و در این صورت جمع «دیو» است.

(عین لفظ دیوان به دو معنی اول، در عربی استعمال شده) (فرهنگ نظام اقتباسا).

ذ

ذکران مرتوما: (رجوع به ایام مشهوره).

محرر این تفسـیر گوید: ذکران بضم ذال جمع ذکر (با دو فتحه است) و غلط است و صحیح آن ذکری (بکسر ذال و سکون کاف و راء الفی است) که اسم مصدر است از تذکیر یعنی پند دادن(1) در قاموس می نویسد:

و قوله تعالی «و ذکری للمؤمنین» اسم للتـذکیر - «و ذکری لأولی الألباب» عبرة لهم و «انی له الـذکری» من این له التوبـة «و ذکری الدار» ای یـذکرون بالـدار الآخرة و یزهـدون فی الدنیا «فانی لهم اذا جاءتهم ذکراهم» ای فکیف لهم اذا جاءتهم الساعة بذکراهم... و القرآن ذکر فذکروه ای جلیل نبیه خطیر فاجلّوه و اعرفوا له ذلك و صفوه به او اذا اختلفتم فی الیاء و التاء فاکتبوه بالیاء کما صرح به ابن مسعود (ه).(2).

ر

ربن: و تکتب ربان: لفظة سریانیة، معناها الراهب (ذیل کتاب دیارات

1- یاد بود. و در کتاب دیارات شابشتی در ذیل ص 48 بمعنی یادگار گفته.

2- شاید «ذکران» سریانی باشد.

شابشتی ص 53) (ظاهرا ربن بر وزن جعفر است).

الرها (بفتح راء): اطلب أورفا.

ز

الزنار: (بضم الزاء و شد النون) جمعه زنانير (كمصابيح) و الزنارة ما يشد على الوسط (يونانية) (المنجد).

ژ

ژزوئیت ها: اینیاس دولویولا(1) Ignacedeloyola کشیش متعصب کاتولیك اسپانیولی (1491-1551. م)(2) که در برابر ظهور فرقهٔ پروتستان در مذهب مسیح برای جلوگیری از انهدام مذهب کاتولیك فرقهٔ یسوعیین [ژزوئیت(3) 4)] Jesuites)یعنی سربازان عیسی را تأسیس کرد و این فرقه در سراسر جهان به تبلیغ دین مسیح پرداختند (فرهنگ امیر کبیر).

محرر این تفسیر گوید: در این مورد کتاب اطلاعات عمومی تألیف عنایت اللّه شکیباپور ص 516 چهار اشتباه مرتکب شده:

1 - «این یاس دولوایولا» را مؤسس ژزوئیتها گفته و این غلط است.

2 - انگیزیسیون غلط و صحیح آن انکیزیسیون است.

3 - انکیزیسیون یا تفتیش عقاید در اسپانیا مقدم بر تأسیس ژزوئیتها بوده است نه اینکه آنان باعث شده باشند (صفحات 190 ببعد کتاب تاریخ اصلاحات کلیسا را به بینید).

4 - «ژزوئیتها» را «ژزویتها» نوشته.

اغناطیوس دی لویولا (القدیس -) (1491-1556) : (Ignaccdeloyola) ولد فی لویولا ـ (اسبانیا) توفی فی روما. مؤسس الرهبانية اليسوعية (1540). له كتاب «الرياضات الروحية» و «القوانين التأسيسية للرهبانية اليسوعية» (Gonstitutions)

1- طبق تاریخ اصلاحات کلیسا ایگناتیوس لویولا، صحیح است. ب.

2- در سال 1540 وی سرباز اسپانیولی بود.

3- ژزوئیتها صحیح است. ب.

4- - Jesuits صحیح است. ب.

و «الرسالة فی الطاعة» (المنجد ج 2).

س

سپتیوجنت: (Septuagint) یعنی «ترجمهٔ هفتاد» (در قرن دوم قبل از میلاد هفتاد نفر از علماء یهود بأمر بطلمیوس(1) پادشاه مصر، تمامی عهد عتیق را از عبرانی به یونانی ترجمه نمودند و این ترجمه امروز معروف به «ترجمهٔ هفتاد» است (تاریخ کلیسای قدیم ص 21).

سدیر: اقول: «الخورنق» من اشهر قصور الحیرة. و قد زالت معالمه. راجع وصفه و ما قیل فیه. «السدیر» من اشهر قصور الحیرة، و یقترن اسمه فی اکثر الأحیان؛ «الخورنق» و السدیر معرب «سه دیر» لانه کان فی داخله ثلاث قبب. فان «دیر» (بکسر الدال) باللغة البهلویة معناها القبة و لا اثر له الیوم (کتاب الحیرة لیوسف غنیمة ص 19-24 بغداد 1936) و (الالفاظ الفارسیة المعربة لادی شیر ص 86) (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 152). (السدیر «کامیر» قصر کان للنعمان - منجد).

خورنق (بر وزن سفرجل است).

الشعانین: و السعانین بالسین المهملة: و هما سواء. و الشعانین مشتقة من العبریة «هوشعنا» و معناه: انقذنا، و یسوع مشتقة منها و معناه المخلص (انجیل متی 9:21 و یوحنا 13:12 و المزامیر 25:118 و 26).

و عرف الشعانین فی المؤلفات العربیة القدیمة بالسباسب... و وجه التسمیة قد ضاع، و للشعانین عند النصاری، عید یقع فی الأحد الذی یسبق عید الفصح من کل سنة. فهو من الأعیاد المتحولة (ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 42).

قال الثروانی:...

ثم قلدنی من الزیتون *** و الخوص - و شاحا

... فی هذا اشارة الی ما یحمله النصاری من سعف النخل أو أغصان الزیتون فی عید الشعانین، اتباعا لما ورد فی انجیل یوحنا (12:12-13) (ذیل کتاب دیارات

1- - Ptolemy.

شابشتی ص 113).

سعانین و سعانین صغیر (رجوع به ایام مشهوره).

سلاق: (رجوع به ایام مشهوره).

سلیح: لفظ سریانی است و اصل آن (شلیحا) است یعنی رسول (ذیل کتاب دیارات شابشتی ص 171).

سینودوس وقتی (بکسر سین یائی و ضم نون واوی و نیز ضم دال واوی) (یعنی مجمع دینی وقتی) که برای بحث در امور عقائدی و اداری جماعت تشکیل می شود از جمله:

1-1 - سینودوس أرمن کاتولیك أورشلیم سال 1651 2 - سینودوس أرمن کاتولیك بزمار (بشد میم) سال 1851 3 - سینودوس أرمن کاتولیك روما سال 1911 2-4 - سینودوس أقباط کاتولیك اسکندریه سال 1898 3-5 - سینودوس سریان کاتولیك دیر الشرفة سال 1888 (سریان بضم سین است).

6-4 - سینودوس کلدان - ربان هرمزد سال 1853 5-7 - سینودوس ملکیین کاتولیك دیر المخلص لبنان سال 1751 8 - سینودوس ملکیین کاتولیك - سال 1790 9 - سینودوس ملکیین کاتولیك دیر القرقفهٔ لبنان سال 1806 10 - سینودوس ملکیین کاتولیك عین تراز سال 1835 11 - سینودوس ملکیین کاتولیك أورشلیم سال 1849 6-12 - سینودوس موارنه سال 1580 13 - سینودوس موارنه سال 1596 14 - سینودوس موارنه دیر اللویزهٔ لبنان سال 1736 (قوانین مجمع لبنانی که دستور

موارنه است در آن برقرار شده).

15-7 - سینودوس یعاقبه دیر الزعفران نزدیك موصل سال 1724 سینودوس دائم: مجمع دینی است که برای بحث در امور عقائدی و اداری جماعت تشکیل است و اهم آنها:

سینودوس کنیسهٔ ارثوذکسیه (ارتدوکس) روسی یا سینودوس مقدس است که بطرس بزرگ در سال 1672 تأسیس کرد که پس از انقلاب روسیه ملغی شد در 1917.

سینودوس دائم پروتستنت: که در فرانسه است و در انگلستان آن را «کونغرس» می گویند.

سینودوس یهود: که (سنحدرین)(1) (بفتح سین و سکون نون و فتح حاء و سکون دال) گفته می شود و آن مجمع دینی یهود است که اول بار در عهد موسی یا بعد از اسیری یهود در بابل تشکیل شد.

سنحدرین: مرکب است از هفتاد و یك عضو که به سه گروه تقسیم می شوند:

1 - کهنه (کاهنان) رؤساء فرقهٔ بنی لاوی 24 نفر.

2 - کتبه (معلمین ناموس).

3 - شیوخ رؤساء اسباط.

از امتیازات این مجمع این است که: آن محکمهٔ عالی است در هرگونه دعاوی، و مرجع تمام شئون اداری است. و این مجمع حق شرح شریعت موسی و حق تأویل آن را دارد.

این مجمع سلطان مطلق داشت تا آنگاه که هیرودیسیان سپس رومانیان حکومت بر بنی اسرائیل را عهده دار شدند - پس، برای سنحدرین، اهتمام به امور دینی و تصمیم دربارهٔ بعض دعاوی باقی ماند و بس.

1- سنهدرین کتاب اقامة الشهود.

مجمع: در اصـطلاح مسـیحیان مجلس شور اسقفان است در زیر نظر حبر اعظم برای تصمیم قطعی در کارهای کنیسه (کلیسا). و مجمع «مسـکونی» است هرگاه تمام اسـقفان جهان (مسـکونه) حاضـر شوند یا «اقلیمی» است یا «طائفی». و مسیحیان به هفت مجمع مسکونی مذکور در ذیل «سینودوس» اعتراف دارند (مراجعه شود).

مجامع مسکونیه:

1 - نیقاوی اول سال 325 بر ضد آریوس.

2 - قسطنطینی اول 381 3 - أفسسی 441 بر ضدّ نسطور.

4 - خلقدونی 451 بر ضد مونوفیزیه.

5 - قسطنطینی دوم 553 6 - قسطنطینی سوم 680 بر ضد مونوتیلیه.

7 - نیقاوی دوم 787 در شأن ایقونات.

8 - قسطنطینی چهارم 869 9-12 - چهارم مجمع لاتران 1122، 1139، 1179، 1215 13 - مجمع لیون اول 1245 در شأن اتحاد.

14 - مجمـع لیون دوم 1274 در شـان اتحاد 15 - مجمع قیانـا (بقاف سه نقطه) 1311 16 - مجمع کنستانسـیا 1414-1418 17 - فلورنتینی 1431 18 - لاترانی پنجم 1512-1517 19 - تریدنتینی 1545-1563 20 - فاتیکانی (بفاء سه نقطه) 1870 (المنجد ج 2 ص 265 و 278 و 479 به ترجمه).

ص: 926

ش

الشتيق: لفظة سـريانية «شتيقا»، بمعنى الساكت و الصامت. و فى الديارات من كان اصـحابها يلازمون الصمت و السكوت، حتى عرفوا ب «السكوتيين» و لعل قبة الشتيق منها (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 155 ديده شود).

الشعانين: (رجوع به سعانين).

الشماس: يعنى خادم (رجوع به لغت التشميس).

الشماس: دون القسيس. جمعه شمامسة. و الكلمة سريانية معناها الخادم (المنجد).

الشمعلة: قراءة النصارى فى اعيادهم (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 131).

الشهار: لفظة سريانية بمعنى السهار. و هو، عند النصارى، من يتولى ترتيب صلاة الليل فى الكنائس.

باشهرا: اللفظة سريانية «بيث شهرا» بمعنى محل السهر، و عندهم ايضا «صلوثا دشهرا» و «قال دشهرا» اى صلاة السهر (انظر دليل الراغبين ص 771) (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 52 و 235).

شيرين: دخترى سـريانى ارمنسـتانى بوده كه به ازدواج خسـرو در آمـده است و نظـامى دربارهٔ درايت شـيرين در ذيل عنوان (خواب ديـدن خسرو، پيغمبر اكرم را) چنين سروده:

چنين گفت آن سخن پرداز شب خيز *** كز آن آمد خلل در ملك پرويز

كه از شبها شبى روشن چو مهتاب *** جمال مصطفى را ديد در خواب

خرامان گشته بر تازى سمندى *** مسلسل كرده گيسو چون كمندى

به چربى گفت با او كاى جوانمرد *** ره اسلام گير از كفر برگرد

جوابش داد: تا بى سر نگردم *** از اين آيين كه دارم بر نگردم

سوار تند از آنجا شد روانه *** به تندى زد بر او يك تازيانه

ز خواب خوش چو خسرو اندر آمد *** چو آتش دودى از مغزش بر آمد

سه ماه از ترسناکی بود بیمار *** نخفتی هیچ شب ز اندوه و تیمار

یکی روز از خمار تلخ شد تیز *** به خلوت گفت شیرین را که برخیز

بیا تا در جواهرخانه و گنج *** به بینیم آنچه از خاطر برد رنج

ز عطر و جوهر و ابریشمینه *** بسنجیم آنچه باشد در خزینه

وزان، بی مایگان را مایه بخشیم *** روان را زین روش پیرایه بخشیم

سوی گنجینه رفتند آن دو همرأی *** ندیدند از جواهر بر زمین جای(1)

خریطه بر خریطه بسته زنجیر *** ز خسرو تا به کیخسرو همی گیر(2)

چهل خانه که او را گنج دان بود *** یکی زان آشکارا ده نهان بود(3)

بهر گنجینه ئی یك یك رسیدند *** متاعی را که ظاهر بود دیدند

دگرها را به نسخت راز جستند *** ز گنجوران کلیدش بازجستند

کلید و نسخه پیش آورد گنجور *** زمین از بار گوهر گشت رنجور

چو شه گنجی که پنهان بود دیدش *** همان با قفل هر گنجی کلیدش

کلیدی در میان دید از زر ناب *** چو شمعی روشن ازبس رونق و تاب

ز مردم بازجست آن گنج را در *** که قفل آن کلیدش نیست در بر(4)

نشان دادند و چون آگاه شد شاه *** زمین را داد کندن بر نشانگاه

چو خاریدند خاك از سنگ خارا *** پدید آمد یکی طاق آشکارا

در و دربسته صندوقی ز مرمر *** برآن صندوق سنگین قفلی از زر

1- ازبس جواهر فراوان بود، زمین پیدا نبود.

2- خریطه: کیسه و صندوقهای چرمی دربستهٔ محکم است. یعنی خریطه ها که از خسرو تا به کیخسرو یادگار و ذخیره بود همه در زنجیر بسته شده بود.

3- یعنی از چهل خانه که گنج دان خسرو بود یك گنج پیدا و ده گنج پنهان بود. و بایستی از روی نسخه و دفتر، آن گنجهای پنهانی زیر

زمین را بیابند.

4- یعنی از مردم گنجور پرسید که: در این گنج که کلید قفل آن مانند سایر گنجها در بر قفلش نیست کجاست؟

بفرمان شه آن در بر گشادند *** درون قفل را بیرون نهادند

طلسمی یافتند از سیم ساده *** برو یك پاره لوح از زر نهاده

برآن لوح زر از سیم سرشته *** زر اندر سیم ترکیبی نوشته(1)

طلب کردند پیری کان فروخواند *** شهنشه زان فروخواندن فروماند

چو آن ترکیب را کردند خارش(2) *** گذارنده چنین گردش گذارش

که شاهی کاردشیر بابکان بود *** به چستی پیشوای چابکان بود

ز راز انجم و گردون خبر داشت *** در احکام فلك نیکو نظر داشت

ز هفت اختر چنین آورد بیرون *** که در چندین قران از دور گردون

بدین پیکر پدید آید نشانی *** در اقلیم عرب صاحب قرانی(3)

سخنگوی و دلیر و خوب کردار *** امین و راست عهد و راست گفتار

به معجز گوش مالد اختران را *** به دین خاتم بود پیغمبران را

ز ملتها بر آرد پادشائی *** به شرع او رسد ملت خدایی(4)

کسی را پادشاهی خویش باشد *** که حکم شرع او در پیش باشد

بدو باید که دانا بگرود زود *** که جنگ او زیان شد صلح او سود

چو شاهنشه در آن صورت نظر کرد *** سیاست در دل وجانش اثر کرد

بعینه گفت کاین شکل جهانتاب *** سواری بود کان شب دید در خواب(5)

چنان در کالبد جوشید جانش *** که بیرون ریخت مغز از استخوانش

1- یعنی با سیم و زر صورتی و ترکیبی برآن لوح با خطوطی چند نقش شده بود.

2- خارش بمعنی تحقیق و جستجو است.

3- یعنی بدین شکل و شمایلی که نقش شده.

4- یعنی فقط شریعت و دین او خدائی بر ملت ها دارد. ملت خدایی بمعنی پادشاهی بر دین است.

5- یعنی خسرو گفت این شکل که اردشیر نقش کرده بعینه همان شکلی است که من در خواب دیدم.

بپرسید از بریدان(1) جهانگرد *** که در گیتی که دیدست این چنین مرد؟

همه گفتند: کاین تمثال منظور *** که دل را دیده بخشد دیده را نور

نماند جز بدان پیغمبر پاك *** کزو در کعبه عنبربوی شد خاك

محمد کایزد از خلقش گزیده است *** زبانش قفل عالم را کلید است

برون شد شاه از آن گنجینه دلتنگ *** از آن گوهر فتاده بر سرش سنگ(2)

چو شیرین دید شه را جوش در مغز *** پریشان پیکرش زان پیکر نغز

به شه گفت: ای به دانائی و رادی *** طراز تاج و تخت کیقبادی

درین پیکر که پیش از ما نهفتند *** سخن دانی که بیهوده نگفتند(3)

به چندین سال پیش از ما بدین کار *** رصد بستند و کردند این نمودار

چنین پیغمبری صاحب ولایت *** کز او پیشینه کردند این روایت

به خاصه حجتی دارد الهی *** دهد بر دین او حجت گواهی

ره و رسمی چنین بازی نباشد *** برو جای سرافرازی نباشد

اگر بر دین او رغبت کند شاه *** نماند خار و خاشاکش در این راه

ز باد افراه(4) ایزد رسته گردد *** به اقبال ابد پیوسته گردد

بر او نام نکوخواهی بماند *** همان در نسل او شاهی بماند

به شیرین گفت خسرو: راست گوئی *** بدین حجت اثر پیداست گوئی

ولی زانجا که یزدان آفریده است *** نیاکان مرا ملت پدید است

ره و رسم نیاکان چون گذارم! *** ز شاهان گذشته شرم دارم

دلم خواهد ولی بختم نسازد *** نوآیین آنکه بخت او را نوازد

1- بریدان یعنی قاصدان.

2- یعنی از گوهر وجود پیغمبر، سنگ بر سرش خورد.

3- یعنی درین پیکر و تمثال که پیش از ما در این گنجینه پنهان کرده اند، سخن بیهوده نگفته و ننوشته اند.

4- پاداش و مکافات.

در آن دوران که دولت رام او بود *** ز مشرق تا به مغرت نام او بود

رسول ما به حجتهای قاهر *** نبوت در جهان می کرد ظاهر

گهی می کرد مه را خرقه سازی(1) *** گهی مه کرد با وی خرقه بازی

گهی با سنگ خارا راز می گفت *** گهی سنگش حکایت بازمی گفت

شکوهش کوه را بنیاد می کند *** بروت خاك را چون باد می کند

عطایش گنج را ناچیز می کرد *** نسیمش گنج بخشی نیز می کرد

خلایق را ز دعوت جام می داد *** بهر کشور صلای عام می داد

بفرمود از عطا عطری سرشتن *** بنام هرکسی حرزی نوشتن

حبش را تازه کرد از خط جمالی *** عجم را برکشید از نقطه خالی

چو از نقش نجاشی بازپرداخت *** به مهر نام خسرو نامه ای ساخت

(کتاب خسرو و شیرین نظامی تصحیح وحید دستگردی به خلاصه).

ص

الصابغ: لقب یوحنا المعمدان (المنجد).

الصبغة: (بکسر الصاد) النوع – المعمودیة – و الصبغة (بفتح الصاد) عامیة – الملة – الدین (المنجد).

الصلوات: کنائس الیهود، اصله بالعبرانیة صلوثا (بفتح الصاد و ضم اللام الواوی و الثاء الالفی). و الصلاة: الدعاء و الرحمة و الاستغفار و حسن الثناء من اللّه عز و جل علی رسوله صلّی اللّه علیه و آله و عبادة فیها رکوع و سجود، اسم یوضع موضع المصدر صلی صلاة (لا تصلیة) دعا (قاموس).

صلوات: «بتحریك» کنشتهای یهودان است و اصل او در لغت عبری «صلوثا» بفتح اول و ضمّ ثانی و ثاء مثلثه و قصر آخر است یعنی عبادتگاه – و صلاة (بر وزن سلام) بمعنی

1- خرقه سازی ماه کنایه از شق القمر است و مصرع دوم اشاره به رفتن ماه است در گریبان پیامبر (ص) که از مجعولات ملحق است و

دشمنان برای لکه دار کردن شق القمر ساخته اند. ب.

خواندن و بخشیدن و طلب کردن(1) و نیکوئی ستودن خدایست پیغمبر خود را و عبادت و بندگی است که در (آن) رکوع و سجود است و این اسم است که در جای مصدر نهاده شده است و گفته می شود که صلی صلاة از باب تفعیل (و صلاة بر وزن سلام است) و گفته نمی شود که صلی تصلیة به صیغهٔ مصدر باب مذکور - یعنی خواند خواندنی (شرح قاموس).

صلیب: گروه بسیاری از نصاری مدعی اند که عیسی مصلوب شده است و در فرهنگ امیر کبیر در لغت عیسی نوشته که: عیسی مصلوب شده است و محرر این تفسیر از بی اطلاعی نویسندهٔ فرهنگ مزبور که مسلمان است بسی در عجبم! زیرا، معتقد تمام مسلمانان بنص قرآن کریم این است که: عیسی مصلوب نشده است.

فرهنگ مزبور غلطهای شاخدار دیگر نیز دارد مثل اینکه: بجای «تایباد» از شهرهای خراسان «طیبات» نوشته. و مثل اینکه منارجنبان را از آثار شیخ بهائی گفته در صورتی که از آثار عهد مغولان است. و مثل اختلاف گوئی در کاشف ستارهٔ نپتون در لغات «نپتون» و «هرشل». و مثل اینکه اصل لغت رود هیرمند را «هلمند» دانسته در صورتی که «هندمند» صحیح است.

به خلاصه، همهٔ این اشتباهات معفو است و لیکن، اشتباه دربارهٔ عیسی، گناهی است نابخشودنی. زیرا، چرا فرهنگی که طول و عرض دریاها را می نویسد، از ضروریات دین اسلام باید بی اطلاع باشد.

الصومعة (بفتح الصاد و الميم و العين): جبل او مكان مرتفع يسكنه الراهب او المتعبد قصد الانفراد. ثم اطلقت الكلمة على الدير. الصومعة أيضا العقاب. البرنس.

اعلى كلّ جبل اذا كان مستدق الرأس، جمعه صوامع (وزان مساجد) (منجد).

صوم كبير - صوم نينوى - صوم الشليخين - صوم ايليا - صوم مارت مريم (در ايام مشهوره مذكور است).

ط

الطقس: (بر وزن وقت) جمعه طقوس (بر وزن حضور): الطريقة، و غلب على

1- طلب کردن عفو. ب.

الطريقة الدينية فهو بمعنى النظام و الترتيب و اقامة الشواعر - و عند العامة، حالة الجو و ما يعرض عليها من التغير (يونانية) (المنجد ج 1).

طيزناباذ: من اقدم مدن العرب الجاهلية فى العراق. كانت تقع بين الكوفة و القادسية، بينها و بين القادسية ميل. و تعرف اطلالها اليوم باسم «طعيريزات» و هى على نحو تسعة كيلومترات من شمال شرقى النجف (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 150).

طيزناباذ (بكسر طاء يائى و فتح زاى است).

طيلسان: (براى توضيح طيلسان شيرويه كه در داستان عبد المسيح و خالد بن الوليد در ص 736 همين جلد مذكور است، باين اشعار نظامى مراجعه شود):

<(رفتن خسرو به نزد پادشاه روم)>

وز آنجا نيز يكران راند يكسر *** به قسطنطينيه شد سوى قيصر

چو قيصر ديد كامد بر درش بخت *** بدو تسليم كرد آن تاج با تخت

چنان در كيش عيسى شد بدو شاد *** كه دخت خويش «مريم» را بدو داد

(خمسهٔ نظامى ص 160).

چنان افتاد تقدير الهى *** كه بر «مريم» سر آمد پادشاهى

(خمسهٔ نظامى ص 266).

چو آمد مهد «شيرين»(1) در مداين *** غنى شد دامن خاك از خزائن

(خمسهٔ نظامى ص 386).

ز «مريم» بود يك فرزند خامش *** چو شيران ابخر و «شيرويه» نامش(2)

(خمسهٔ نظامى ص 412).

ببالين شه آمد تيغ در مشت *** جگرگاهش دريد و شمع را كشت

(خمسهٔ نظامى ص 418).

1- شيرين سريانى مسيحيه و از ارمنستان بوده.

2- ابخر: گنديده دهان و اين خصلت در وجود شير موجود است يعنى از صفات شير، فقط گند دهان داشت (وحيد).

دل «شیرویه» «شیرین» را ببایست *** و لیکن با کسی گفتن نشایست

نهانی کس فرستادش که خوش باش *** یکی هفته درین غم بارکش باش

چو هفته بگذرد، ماه دوهفته *** شود در باغ من چون گل شکفته

خداوندی دهم بر هر گروهش *** ز «خسرو» بیشتر دارم شکوهش

چو گنجش زیر زر پوشیده دارم *** کلید گنجها او را سپارم

چو «شیرین» این سخنها را نیوشید *** چو سر که تند شد چون می بجوشید

فریبش داد تا باشد شکیبش *** نهاد آن کشتنی دل بر فریبش(1)

پس آنگه هرچه بود اسباب «خسرو» *** ز منسوج کهن تا کسوت نو

به محتاجان و محرومان ندا کرد *** ز بهر جان شاهنشه فدا کرد

چو بگذشت از جهان، ده چیز بگذاشت *** کز آن ده بر همه شاهان سرافراشت

از آن ده نه تبه کردم بر این شوم *** که ویران شد ز بیدادش برو بوم

من ار چه هم از آن ده گانه بودم *** بخوبی در جهان افسانه بودم

در ایام پدر این ناجوانمرد *** ز ناپاکی به پیوندم طمع کرد

کنون چون کرد کوته روز «خسرو» *** دگر ره شد کهن طبعش بمن نو

گر از دل کرد بر «خسرو» تباهی *** تبه کردم بر او اسباب شاهی

چو «خسرو» را بدانسان بدسرانجام *** پس از وی کس مبیناد از من این کام

بدان آیین که دید آن زخم را ریش *** همان جا دشنه ئی زد بر تن خویش

(خمسهٔ نظامی تصحیح وحید دستگردی ص 419-423 به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: خلاصهٔ کلام این است که: زن «خسرو» «مریم»

1- یعنی شیرویه که بسبب کشتن پدر، کشتنی و واجب القتل بود به فریب شیرین دل برنهاد (وحید).

مسیحیه، دختر پادشاه روم بوده و پس از جریان مفصلی این ازدواج انجام شده و پسری زائیده و نامش را «شیرویه» گذاشته اند. بعدها دل بی قرار «خسرو» عاشق «شیرین ارمنستانی» شده و لیکن در حیات «مریم» این عمل غیر مقدور بوده، در عین حال «شیرین» آتش «خسرو» را با برانگیختن رقابت «فرهاد» تیز می کرده. و لیکن خسرو، فرهاد را با نقشهٔ حیله آمیز کشته بعد از آن هم مریم مرده و موانع وصلت خسرو با شیرین از میان رفته و وصلت انجام شده. پس از مدتی نامهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به «خسرو» رسیده که اسلام بیاورد، متأسفانه «خسرو» آن نامه را پاره کرده و از یمن (که مستعمرهٔ ایران بوده) مأمورینی فرستاده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به ایران (مداین پای تخت بوده) بیاورند - به نفرین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که نامه اش دریده شده وضعی پیش آمده که پهلوی خسرو بامر «شیرویه» پسر «خسرو» و «مریم» دریده شده - و پس از کشته شدن «خسرو»، «شیرویه» که قبلا دل باختهٔ «شیرین» بوده به «شیرین» پیشنهاد ازدواج داده است - «شیرین» هم «شیرویه» را اغفال کرده و ابراز خشنودی نموده به پیشنهاد «شیرین» نه امتیاز «خسرو» را «شیرویه» بر باد داده و دهمی، خود «شیرین» بوده که «شیرین» هم در مراسم به دخمه سپردن «خسرو»، وارد دخمه شده و خودکشی کرده است. (این طیلسان جزء همان بربادرفته هاست که به عبد المسیح رسیده، همان عبد المسیح مسیحی مقیم کشور حیره، همان حیره که مجاور ایران و جزء مستعمرات ایران بوده است).

ع

عشاء ربانی: Communion برحسب عقیدهٔ کلیسای کاتولیك روم در مراسم عشاء ربّانی، نان و شراب تغییر ماهیت داده و مبدل به گوشت و خون مسیح می شود (تاریخ اصلاحات کلیسا ص 125) و هزاران هزار نفر بجرم اینکه تغییر ماهیت را عقیده غلط و باطل دانسته، کشته شده اند (تفصیل در تاریخ مزبور).

(عشاء: بفتح عین است).

عکبرا: سریانیة و هی من «عقبرا» بمعنی الفأر و الجرذ، لعلها سمیت بذلك

ص: 935

لوفرة هذه الحيوانات فی تلك البقعة [دليل الراغبين (560 A)].

عكبرا: بضم اوله و سكون ثانيه و فتح الباء الموحدة، و قد يمد و يقصر، بليدة من نواحی دجيل، قرب صريفين و أوانا، بينها و بين بغداد عشرة فراسخ و النسبة اليها عكبری و عكبراوی (معجم البلدان).

كانت عكبراء من الجانب الشرقی علی شاطئ دجلة. فلما استحالت الدجلة الی جهة الشرق، صارت دجلة تحتها تسمی الشطيطة؛ و أوانا تقابلها من غربی الشطيطة، و خربت و انتقل اهلها الی أوانا و غيرها، و صار ما فی شرقيها الی دجلة من عمل دجيل، و يسمی الآن المستنصری، لأن الامام المستنصر استخرج له نهرا يسقيه من دجيل و وقفه (المراصد لابن عبد الحق ملخصا) (كتاب ديارات شابشتی ذيل ص 228 و 229 به خلاصه).

علمانيه Laicisme : مذهب القائلين ان الانسان فی حياته المدنية و السياسية و الاجتماعية لا يحتاج الی القيم الدينية (منجد ج 2) يعنی علمانيه، مذهب كسانی است كه می گويند: انسان در زندگانی مدنی و سياسی و اجتماعی، نيازی به سرپرست دينی ندارد.

فرمسون: (بفتح فاء و سكون راء و فتح ميم) يا «فرانمسون» (بسكون نون و فتح ميم) يا «مسون» (بر وزن صبور): معناه البناءون الاحرار. جمعية سرية يتعاهد المنتمون اليها علی حفظ اسرارها و علی مساعدة بعضهم بعضا. يتخذون آلات البناء شعارا كالمطرقة و البيكار. مذهبهم العلمانية (منجد ج 2).

ماسونية (بشد ياء): اطلب فرمسون (منجد ج 2).

اين چهار لغت بمعنی بناهای آزادی خواه است و اينان جمعيت سری هستند كه اسرار جمعيت را فاش نمی سازند و به يكديگر كمك می كنند و آلات بنائی شعار آنهاست مانند: چكش و پرگار.

دير عمان (بر وزن سلام): لغت سريانی است يعنی دير الجماعة (معجم - البلدان).

ص: 936

العمر: بضم اوله و سکون ثانیه، لفظة سریانیة (عمرا) بمعنی البیت و المنزل و المراد به هاهنا: الدیر، جمعه أعمار (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 121).

عید بشارت – عید تجلی – عید چنکه – عید شمع – عید الصلیب – عید فطر – عید قلنداس – عید قیامت – عید مزماری (در ایام مشهوره ذکر شده است مراجعه شود).

عیسی: اسم عبرانیّ استعملوه اسما لسیدنا یسوع المسیح. و النسبة الیه عیسوی و عیسی (بشد الیاء فی الأخیرین) (المنجد).

غ

الغطاس: (وزان کتاب) عند النصاری: عید الظهور الالهیّ (المنجد).

الغفارة: (وزان طیاره) رداء واسع یلبسه الاحبار فی الهیاکل (دخیلة) (المنجد).

ف

الفاتیکان (بفاء سه نقطه) (حاضرة –) Vatican : دولة مستقلة فی اوروبا.

مساحتها 44 هکتارا. عدد سکانها المقیمین/ 1000 منهم 716 یحملون جنسیة الفاتیکان. تقع فی اطراف روما الشمالیة الغربیة. تکونت بموجب معاهدة اللاتران (1929). رئیسها البابا او الحبر الاعظم و هو الرئیس الروحی الأعلی للمسیحیین الکاثولیك المنتشرین فی المسکونة اجمع. من اهم بناياتها قصر الفاتیکان، تحیط به الجنائن و کنیسة القدیس بطرس. و تلتحق بحاضرة الفاتیکان بلدة کاستل عند ولفو (بعین سه نقطه) Gandolfo Castel و بعض الکنائس و البنایات الموجودة فی روما (المنجد ج 2).

فاصلهٔ بین موسی و عیسی قریب 1300 سال است (تاریخ کلیسای قدیم ص 19).

فرمسون: (رجوع به علمانیه).

فصح (بکسر اول و سکون ثانی): نزد نصاری عید تذکار قیامت مسیح است که از مردگان برخاست. و فصح یهود عید تذکار خروج یهود است از مصر. و این کلمه در زبان عربی داخل شده است (المنجد به ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: معنی فصح را در (ایام مشهوره) به بینید. و بیان منجد و منجدیان دربارهٔ قیامت مسیح، مجعول است.

فطر مارت مریم: (رجوع به ایام مشهوره).

فم الصلح (بکسر الصاد): بلدة علی دجلة فوق واسط، بینهما سبعة فراسخ.

و فیها کانت دار الحسن بن سهل وزیر المأمون. و فیها بنی المأمون ب «بوران» (معجم - البلدان).

فیلسوف: کلمه ای است یونانی و بمعنی دانش دوست است (تاریخ کلیسای قدیم ص 10).

الفلسفه: الحکمة. التأنق فی المسائل العلمیة و التفنن فیها. علم الاشیاء بمبادئها و عللها الأولی. و الکلمة من الدخیل. الفیلسوف (بفتح الفاء و سکون الیاء و فتح اللّام و ضم السین الواوی) العالم بالفلسفة. ارسطوطالیس. جمعه فلاسفة (المنجد).

ق

قادسیة: فی العراق، قادسیتان، الأولی قرب سامراء و الثانیة قرب الکوفة و قد اشتهر امرها أثناء الفتح العربی، لأن عندها، جرت «وقعة القادسیة» المعروفة فی التاریخ (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 150).

قاسم کوئی: (در ایام مشهوره دیده شود).

قاموس کتاب مقدس: توضیح و تفسیری است از مطالب مربوط به کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). این کتاب ترجمه ای است از قاموس انگلیسی که توسط امریکن شرکت سوسایتی انتشار یافته و سپس بوسیلهٔ جمیز هاکس و ویلیام وایشم در آن تجدید نظر شده و توسط آقای حسین حجازی در 988 صفحهٔ وزیری به فارسی ترجمه شده است.

القبه: جمعه قباب (وزان کتاب) و قبب (بضم القاف و فتح الباء الأولی) بناء سقفه مستدیر مقعّر - القبة الخضراء او الزرقاء: قبة السماء... قبة الشهادة عند الیهود:

خیمة کان یغطی بها تابوت العهد و یقال لها ایضا قبة الزمان (المنجد).

قتل يحيى: (در ايام مشهور ديده شود).

القدس: (بضم القاف و سكون الدال) اورشليم - قدس الأقداس عند اليهود:

مكان من الهيكل كان يدخله عظيم الأحبار عندهم مرّة فى السنة.

روح القدس (بضم القاف و الدال معا) و الروح القدس عند النصارى: الأقنوم الثالث من الأقانيم الالهية.

روح القدس عند المسلمين: الملاك جبريل.

القداسة (بفتح القاف): الطهارة؛ و لقب الحبر الأعظم يقال «قداسة الحبر الأعظم او صاحب القداسة».

القادس: البيت الحرام. القداس (بضم القاف و شد الدال): جمعه قداديس (وزان مصابيح) عند النصارى: هو ذبيحة جسد و دم السيد المسيح يقدمان على الهيكل تحت شكلى الخبز و الخمر (المنجد).

القدس (بسكون الدال): صدر الكنيسة، او المذبح فيها. و هو مجتمع القسوس و الشمامسة فيها. (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 22).

القس: جمعه قسان. و القس لفظة سريانية معناها الشيخ و المراد به خادم الكهنوت عند النصارى أى خادم دينهم و امامهم فى أمور عبادتهم. و تأتى على وزن فعيل (بصيغة المبالغة) و منها القسيس فى العربية (مجلة المجمع العلمى العربى 24 - 1949 ص 488) (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 131).

القس (بفتح القاف): من كان بين الأسقف و الشماس. الكاهن جمعه قسوس (وزان حضور).

القسيس (وزان كبريت): بمعنى القسّ جمعه قسيسون (بكسر القاف) و قسان (بضم القاف و شد السين) و أقسة و قساوسة (وزان اجنه و بطالسه) (المنجد). (كلمهٔ اسقف ديده شود).

قسيس: كلمة سريانية فى الاصل معناها شيخ و فى العرف الكنسى هو أحد أصحاب المراتب فى الديانة و هو بين الأسقف و الشماس و يقال انه فى العربية مأخوذ من قسمت

الشـیء اذا تتبعته و طلبته قبلا، أوقس الابل قسا اذا أحسن رعیها، و لا شك أن القسـیس مفروض فیه ان یکون القدوة الحسنة لأتباعه و رعیته (ذیل معجم القرآن ملخصا).

القلایة: جمعه القلایات: الصومعة التی ینفرد فیها الراهب (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 109).

القلیـة (بکسـر القاف و شـد اللام المکسور و فتـح الیاء): حجرة الناسك او الراهب (یونانیة). القلایة (بکسـر القاف و شد اللام الالفی و فتح الیاء): مسکن الاسقف (یونانیة) (المنجد).

ك

کاتدرائیة (بکسر التاء و سکون الدال و کسر الهمزة و شد الیاء): کنیسة الکرسی الأسقفی (یونانیة) (المنجد).

الکاتولیك: الواحـد «کاتولیکی» (بشـد الیاء): اسم شامل لجمیع المسـیحیین المنضـمین تحت رئاسـة البابا خلف القـدیس بطرس و نائب السید المسیح و رأس الکنیسة المنظور و معلمها (یونانیة) (المنجد چاپ هفدهم).

کاتولیکوس: Catholicos لفظ کاتولیکوس بمعنی عمومی است. و اعراب، این کلمه را «جاثلیق» گفتند (تاریخ کلیسای قدیم ص 274).

الکاثولیکیة (الکنیسة - ای الجامعة): هی الکنیسة. ای جماعة المسیحیین.

أسسـها السـید المسـیح و رتب مؤمنیها تحت سـلطان الرسل و الأساقفـة من بعدهم یرئسـهم القدیس بطرس هامة الرسل و الحبر الأعظم خلیفته. و هی تنفرع، فی وحدة الایمان و السـلطة، الی طوائف تتباین بطقوسها و لغاتها. و عدد الکاثولیك فی العالم حوالی ال 400 ملیون (منجد ج 2).

کرزن (لارد -)(1): سیاس معروف انگلستان است که در 1859 میلادی متولد

1- لرد Lord لقب موروثی اشـراف انگلیس است. این لقب در انگلسـتان به بعضـی اشخاص که دارای مقامات عالیه باشند داده می شود (فرهنگ نو عمید). بنابراین، لرد کرزن صحیح است. ب.

شـده و در 1899 الی 1905 نایب السـلطنهٔ هندوسـتان بوده. در زمان فرمانفرمائی وی ژرژ پنجم پادشاه انگلسـتان در موقع ولایتعهـدی باتفاق ملکه به هندوسـتان مسافرت نمودند. از 1916 تا 1919 مشاغـل مهمه ای از قبیل عضویت شورای جنگ بین المللی اول و بعـدا ریاست شورای مزبور و ریاست مجلس اعیان و وزارت خارجـهٔ انگلسـتان را داشـته است. در حین (تصـدی) وزارت خارجهٔ همین رجل سیاسی بود که قرار داد معروف با وثوق الدوله رئیس الوزرای ایران منعقد گردید. لارد کرزن کتاب مفصل و مشروحی راجع به ایران و مسلهٔ ایران(1) در دو جلـد تـألیف نمـوده و از جملـه کتب سودمنـدی است که در این بـاب نگـارش یـافته (ذیـل ص 28 کتاب سـفرنامهٔ ژنرال سرپرستی سایکس یا دو هزار میل در ایران ترجمهٔ حسین سعادت نوری).

علم کلام: نام علمی است که در آن عقائـد اسـلامیه با ادلـهٔ عقلیه ثابت کرده می شود و آن را علم اصول دین و علم نظر و اسـتدلال و علم توحید و صفات و فقه اکبر هم گویند و دارندهٔ علم کلام را «متکلم» (می گویند).

علم کلام در آخر قرن اول هجری در (میان) مسلمانان پیدا شد لیکن، در قرن دوم بجهت ترجمهٔ حکمت یونانی به عربی و تعلیم آن، ترقی کامل نمود. متکلمین، ادلهٔ عقلیهٔ اصول اسلام را از حکمت یونانی هم می گرفتند، و شیوع بی دینی هم که یك اثر حکمت یونانی بود سبب ترقی علم کلام گردید که علمای متدین اسلام برای سدّ بی دینی، همت به تکمیل علم کلام گماشتند.

فرق اوائل متکلمین: معتزلی و اشعری بودند که هر دو از میان رفتند و اکنون فرقهٔ شیعه در اصول عقائد خود نمایندهٔ تقریبی معتزلی است و فرقهٔ سنی نمایندهٔ تقریبی اشعری.

باین علم کلام، این نام (را گذاردند) زیراکه، دارندهٔ آن در کلام و مناظره با مخالف، ماهر می شود (فرهنگ نظام).

محرر این تفسیر گوید: اول مسأله ئی که متکلمین در صدر اسلام از تفاصیل آن

1- کتاب روابط ایران و انگلستان در قرن 19 (کتاب رهبران مشروطه).

بحث کردند موضوع کلام خدا یعنی سخن خدا بود و ازاین جهت باین فن، «علم کلام» گفتند (شرح طریحی نجفی هامش ص 19 شرح باب حادی عشر). بنابراین، قسمت اخیر بیان فرهنگ نظام بی اساس است.

کلمة اللّه: هو الأقنوم الثانی من الثالوث الأقدس (المنجد).

گ

گرجستان: که در زبان روسی «گروزیا» Grousia خوانده می شود، یکی از جمهوریهای قفقازیه و جزو(1) اتحاد جماهیر شوروی (روسیه) شامل بخش غربی و قسمتی از ناحیهٔ مرکزی قفقاز یعنی جلگهٔ رود «کورا» و دامنهٔ کوهستانهای غربی قفقاز، و از مغرب متکی به دریای سیاه، دارای 000، 450، 3 نفر جمعیت گرجی مسیحی و پای تخت آن شهر «تفلیس» یا «تبلیسی» که شهری است زیبا در کنار رود کورا.

گرجستان مرکز کشت غلات و پنبه و انگور و مرکبات و یکی از نواحی حاصلخیز و دارای منابع سرشار معدنی است (فرهنگ امیر کبیر).

گل: Gaul (مملکت گل، فرانسهٔ امروزه است).

ل

لوتر (مارتین -) (Luther) : در سال 1483 در آیسلیبن Eislcbcn آلمان متولد شد بعد کشیش گردید سپس بضد عقائد پاپ قیام کرد و در 18 فوریهٔ سال 1548 وفات یافت و در معبد «ویتن برگ» Wittenberg مدفون گردید، یعنی در همان جائی که 31 سال قبل وی آن 95 فقره نظریات و ملاحظات خود را روی معبد نوشته بود و از آن رهگذر نهضتی برپانمود که روح تازه ئی در کالبد مسیحیت دمید (تاریخ اصلاحات کلیسا).

م

مائده: در انجیل یوحنا باب 9:21 به خلاصه می نویسد: عیسی خود را به شاگردان ظاهر ساخت و برای شاگردان طعامی تهیه کرد زیرا، چنین وارد است:

1- جزء صحیح است. ب.

«پس چون به خشکی آمدند آتشی افروخته و ماهی برآن گذارده و نان دیدند».

... در قرآن کریم در سورهٔ مائده، نزول مائده را فرموده، النهایه در انجیل تمام واقعه را نقل نکرده ولی، در قرآن کریم تمام آن نقل شده است (در ایام مشهوره هم «مائده» بیان شده است).

مائـده: ریشـهٔ کلمه از (م – ی – د) است و جمع آن موائـد بر وزن مساجد است و نیز مائدات و معنی آن خوان است که طعام برآن باشد و بمعنی خود طعام و نیز اطاق غذاخوری است (المنجد به ترجمه).

(خوان بر وزن غلام و کتاب است یعنی سفره و کلمه فارسی است) (المنجد).

مأمون: صلاح صفدی(1) در کتاب لامیة العجم نوشـته که: مأمون چون با یکی از پادشاهان نصرانی صلح کرد (و گمانم این است که شاه جزیرهٔ قبرس بوده) درخواست کرد که کتابخانهٔ یونان را برای او بفرستد. و نزد آنان مجموعه ای از کتابها بود که در دسترس احدی نبود. شاه، خواص خود را احضـار و دراین بـاره مشورت کرد، تمـام حضار گفتنـد: این کتابها را نفرست. و لیکن، یك مطران (بزرگ ترسایان) گفت: بفرست، زیرا، این علوم وارد هر ملت متشـرعی بشود آن ملت را فاسـد می سازد و بین علمای آنها خلاف بوجود می آید (سـفینة البحار در لغت «امن» ج 1 ص 43 به ترجمه).

(مار) و (ماری): کلمهٔ سریانی است یعنی سیّد و بیشتر دربارهٔ قدیسین استعمال می شود.

و (مرت) بر وزن قفل: در مؤنث به کارمی رود (المنجد به ترجمه در لغت مور).

مار: یعنی مقدس (قاموس مقدس ص 113).

مرتا: مؤنث. کلمه آرامی است که معنایش خداوند پرورنده می باشد(2) (قاموس مقدس).

1- صـفد (بر وزن اسـد) نام شـهری است در جلیل بالا (فلسـطین) ده هزار سـکنه دارد. در ایام سـلاطین ممالیك، پای تخت نیابت بود - صلاح الدین خلیل (1296-1362) معروف به صلاح صفدی در «صفد» متولد شده.

2- معنی مفهوم نیست.

مر (و تکتب مار): لفظة سریانیة معناها السید و هی لقب یطلق علی القدیسین و الاولیاء و الجثالقة و الأساقفة.

مارت: لفظة سریانیة معناها السیدة (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 45 و 131).

لیلـة الماشوش (او لیلة الحاشوش): و هی لیلة تختلط (فیها) النساء بالرجال فلا یرد أحد یده عن شـیء و لا یرد احد احدا عن شـیء (کتاب دیارات شابشتی ص 60 و 61).

یعنی شب ماشوش، شبی است که: زنان با مردان درهم می آمیزند و هیچ گونه مانعی در انجام هیچ گونه کاری نیست.

شب ماشوش در عید یکشـنبه از روزهٔ بزرگ نصاری است و در ذیل دیر الخوات ذکر شده. و اب انستاس ماری کرملی در کتاب لغة العرب 8 (1930) ص 368-373 و حبیب زیات در کتاب الدیارات النصرانیة ص 109-112 دربارهٔ این شب بحث کرده و آن را تهمت به دیر الخوات دانسته اند(1) (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 60 و 61).

(ماشوش در ایام مشهوره دیده شود).

المالاباریون: طائفـة من المسـیحیین تقطن ساحل مالابار. قال التقلیـد: انهم حفـدة المسـیحیین الذین تنصـروا عن ید توما الرسول. انتموا طقسا و عقیدة الی الکنیسة النسـطوریة فتکونت منهم الکنیسة «المالاباریة النسـطوریة» و عدد افرادها الیوم بضـعة آلاف. و قد انفصل عنهم فریقان: «المالاباریون الکاثولیك» الـذین عادوا الی وحـدة الکنیسة الجامعة (القرن 16-17 میلادی) معتنقین طقوس الکلـدان الکاثولیك. عـددهم یتجاوز الملیون. لا یرئسـهم بطریرك. و «المالاباریون الیعاقبـة» طقسا و عقیـده الـذین یقطنون خاصة سواحل الهند الشـرقیة. یبلغ عددهم الملیون. اطلب المالنکوریون.

(المنجد ج 2).

المالنکوریون (بفتح لام و کسر راء و شد یاء): طائفة من المسیحیین الکاثولیك

1- شـیرینی کام لیلة الماشوش و دیر خوات کار دنیا را به تشـکیل هزاران هزار مجالس رقص دسـته جمعی کشانید، دیگر دفاع لازم نیست. ب.

فی الهند الشـرقیة تنتمی الی الکنیسة السریانیة طقسا. انفصلت عن المالاباریین الیعاقبة و عادت الی وحدة الکنیسة الجامعة (1930). عدد مؤمنیها 000، 80 اطلب المالاباریون (المنجد ج 2).

مثل افلاطونیه:(1) پروردگارها و رب النوعها. چون یونانیهای قـدیم مثل هندوهای امروز قائل به خداهای بسـیار بودند، افلاطون که حکیم موحـد بوده خواست به تأویل، یونانیها را هم از خود راضـی دارد؛ خدایان آنها را مخلوق خدا و مربیان عالم جسـمانی نامید به این طور که: برای هر نوع موجود این عالم، یك وجود مجرد است که مربی او است. برای انسان یك انسان مجرد است در عالم مجردات که رب النوع او است و همچنین برای اسب و مرغ و جز آنها. حکمای اشـراقی اسـلام هم تابع افلاطون بودند یعنی رب النوعها را قبول داشـتند و بعضی از احادیث اسـلام را اشاره به آن دانستند. مثل این حدیث که: خروسی است در عرش که هروقت او می خواند تمام خروسهای این عالم هم می خواننـد. بعد از افلاطون که اذهان یونانی عادی به حدسـیات فلسـفی شده و دین بت پرستی سـست گشـته بود، ارسـطو، عقیدهٔ به رب النوعها را بدون دلیل دانسته بجای آن عقول عشره را فرض نمود (فرهنگ نظام).

محرر این تفسیر گوید: عقول عشره هم مهملات است.

تذکر: در ادبیات فارسی، خم نشستن نسبت به افلاطون داده شده، از جمله لسان الغیب گوید:

جز فلاطون خم نشین شراب *** سرّ حکمت به ما که گوید باز؟

و لیکن، این نسبت اشتباه است و دیو جانس فیلسوف قدیم یونانی که شوخیهایش در تاریخ ضبط شده است؛ در خم می نشسته.

زندگی فیلسوف مذکور از (412 تا 323 قبل از میلاد بوده) (اقتباس از

1- «مثل» بضم میم و ثاء هر دو و «مثل» بضم میم و سکون ثاء و «أمثله» بفتح همزه و سکون میم و کسر ثاء و فتح لام، همه جمع بر مثال (بر وزن کتاب) است. و مثال یعنی مقدار و نیز شبه و نیز چیز و نیز قصاص (المنجد به ترجمه).

فرهنگ نظام).

محمود پسر میرویس: محمود نابکار پس از دو سال سلطنت اتفاقیّه بقتل پادشاه زادگان صفوی که محبوس بودند فرمان داد و 39 نفر صغیر و کبیر سیّد بی گناه را بقتل رسانید.

و از غرائب اینکه در همان شب، حال بر وی گشته، دیوانه شد و دستهای خود را خائیدن گرفت و کثافات خود را خوردی و بهر کس دشنام و یاوه گفتی و در این حال بمرد.

اشرف نامی از ایشان بجای او نشست. وی به شجاعت و تدبیر موصوف بود.

احمد پاشا سردار روم با اشرف افغان به جنگ پرداخت و آخر در میانه مصالحه شد.

پس، اشرف مذکور، سلطان مغفور شاه سلطان حسین را در اصفهان بقتل رسانیده نعش او را به دار المؤمنین قم فرستاده دفن کردند و باقتدار بود تا از پادشاه عالیجاه شاه طهماسب منهزم و مستأصل گردید. مدت استیلای افاغنه هفت سال بطول انجامید (به خلاصه از تاریخ حزین).

مداین: همان تیسفون است. این پای تخت، چون از سه شهر ترکیب یافته بود، اعراب آن را «مداین» نامیده اند (تاریخ ایران قدیم ذیل ص 234).

مدائن یا مداین (تا اصل آنچه باشد)(1) جهت اینکه این کلمه را جمع آورده اند ندیده ام. ولی، خود معتقدم که چون این محل، جای پادشاهان اکاسرهٔ ساسانیه و غیرهم بوده است هر پادشاهی شهری در پهلوی شهر قدیم می ساخته و اسمی برآن می گذاشته است: اول شهر زاب است بعد شهر اسکندر بعد شهر طیسفون بعد شهر اسفانیر بعد شهر رومیه. لذا، مجموع اینها را «مدائن» گفته اند.

حمزه گفته: اسم مدائن در زبان فارسی توسفون است و به طیسفون و طیسفونج

1- اگر ریشهٔ کلمه یاء داشته باشد مداین (با یاء) است مثل معیشه و معایش. و اگر یاء نداشته باشد و از (مدن) باشد مدائن (با همزه) است (معجم البلدان به ترجمه).

تعریف شـده است. و جهت اینکه عرب آنجا را مدائن گفته برای اینکه هفت شـهر است و مسافت بین شـهرها نزدیك یا دور است و آثار و اسماء آنها باقی است و آنها چنین است:

اسـفابور – وه اردشـیر – هنبوشـافور – درزنیـدان – وه جندیوخسـره – نونیافـاذ – کردافـاذ. پس از تعریـب به ترتیب: اسـفانبر – بهر سـیر – جندیسابور – در زیجان – رومیه، خوانده شده و دو اسم اخیر را بحال خود گذارده اند.

پس از اینکه عرب، مالك آن سرزمین شد کوفه و بصره را خطکشی کردند و مردم از مدائن به آن دو شهر و به سائر شهرهای عراق رفتند. بعد حجاج، واسط را خطکشـی کرد و دارالاماره شد. پس از زوال دولت بنی أمیه، منصور عباسـی بغداد را خطکشی کرد و مردم به آنجا منتقل شدند. بعد معتصم، سامراء را خطکشـی کرد و خلفاء عباسـی مدتی در آنجا بودند باز به بغداد برگشـتند و اکنون بغداد مرکز شهرهای عراق است. اینك مدائن یك شـهر کوچك و شبیه به دهی است که تا بغداد شـش فرسخ فاصله دارد و مردم آنجا کشاورز و دروگرند و اهلش غالبا شیعهٔ دوازده امامی اند و در سـمت شـرقی نزدیك ایوان مداین، قبر سـلمان فارسـی است و زیارتگاه است. و گمانم که مدائن اسم دو ده از نواحی حلب هم هست (به ترجمه و خلاصه از معجم – البلدان).

مریم: جمعه مریمات: علم امرأة (سریانیة معناها المرتفعة) (المنجد چاپ هفدهم).

روزهٔ مریم: کنایه از خاموشی و مرگ است.

چنگ مریم: گیاهی است مانند پنج انگشت که زن چون دشوار زاید در آب افکند و گویند چون بخیسد زن فارغ شود.

درخت مریم: نخل خرماست که برای مریم بعد از خشکی سبز شد و بار آورد.

نظامی فرموده:

چو مریم روزهٔ مریم نگه داشت *** دهان دربست از آن شکر که شه داشت

ص: 947

برست از چنگ مریم شاه عالم *** چنانك آبستنان از چنگ مریم

درخت مریمش چون از بر افتاد *** ز غم شد چون درخت مریم آزاد

(خسرو و شیرین نظامی ص 267 با ذیل وحید چاپ ابن سینا تهران).

مزدك: نام مؤسس مذهب اجتماعی و دینی. مزدك پسر بامداد در زمان سلطنت قباد در (488-531) ظهور کرد. مزدك با فتح میم مشتق از کلمهٔ دینی مزد (با سه فتحه) بمعنی دانش و تفقه در دین زرتشتی و از القاب خداست. خدا را اهورامزد و دین زرتشت را مزدیسنه (بفتح میم و دال و یاء و نون هر چهار) گویند (فرهنگ شاهنامه). تفصیل در مورد مزدك بعدا خواهد آمد.

المزکا: (بفتح المیم و سکون الزای): اسم للخمر و الماء، یستعملونها فی التقدیس (سریانیة معناها المزج) (المنجد).

المسح: ثوب من الشعر غلیظ، یلبسه الرهبان علی البدن، تقشفا و قهرا للجسد. جمعه أمساح و مسوح (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 42).

(مسح بر وزن فکر است و ضمنا مسح، خاص رهبان نیست) (منجد را به بینید).

مسیح (بر وزن سعید): (صفت مشبهه بمعنی مفعول است) و آن دو معنی دارد:

1 - روغن مالیده شده.

2 - لقب حضرت عیسی است که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است. موافق کتب عهد عتیق، هر پادشاه یهود، مسیح بوده یعنی وقت نشستن بر تخت، بدست پیغمبر یا کاهن بزرگ زمان خود، روغن مالی می شده. و انبیاء بنی اسرائیل پیشگوئی کرده بودند که: مسیح (پادشاه) بزرگی از یهود خواهد برخاست که باعث نجات ایشان خواهد شد. یهود، حضرت عیسی را برای آن قبول نکردند که شاه نبود و بدست پیغمبر یا کاهنی روغن مالی نشده بود و فلسطین را هم از دست رومیها آزاد نکرد.

(نصاری می گویند:) مقصود از پیشگوئی انبیاء پادشاه باطن و نجات دهندهٔ روح مؤمنین بوده که صفت یك پیغمبر است و یهود، شاه ظاهری فهمیدند.

مسیحا: همان مسیح است و الف علامت تعظیم است در فارسی، مثل: صائبا - صدرا -

طالبا و غیرها.

مسیح نفس و مسیحا نفس: حکیم حاذق و مرد صاحب دل و مستجاب الدعوه است.

مسیحی:

1 - هر چیز منسوب بمسیح و نصرانی.

2 - در موسیقی نام آوازی است از دستگاه نوا (فرهنگ نظام).

(بقیه در کلمهٔ «النصرانی»).

مطران: (بر وزن انصار و بر وزن انسان) رئیس کهنه است و او ما فوق اسقف و پائین تر از بطریرك است. جمعش مطارنه و مطارین است بر وزن ضواربه و مصابیح (المنجد).

(در المنجد چاپ هفدهم اضافه کرده که: این لغت از لفظ «میتریبولیتس» یونانی جدا شده و معنای این «المدینة الأم» است، زیرا آن، کرسی مطران است که معمولا در شهر یا در قصبه است.

در کتاب دیارات شابشتی (ذیل ص 131) «مرطبلیط» می نویسد، بعد آن را تحریف «مطروپولیط» می گوید یعنی متربولیت (MetroPolitian) ، بعد می نویسد:

من القاب رجال الدین النصاری، و منها اختصر لقب المطران. و هو دون الجاثلیق (الخزانة الشرقیة لحبیب زیات) (159:4).

مکادونیه: یعنی مقدونیه (تاریخ کلیسای قدیم ص 11).

ملتان (بر وزن سلطان): (در فرهنگ امیر کبیر مولتان ضبط کرده و می نویسد:) از شهرهای کشور پاکستان (همسایهٔ جنوب شرقی ایران) واقع در ایالت پنجاب (پاکستان غربی) دارای 000، 143 نفر جمعیت و مرکز صنایع نساجی و مکانیکی است.

الملکیة: و یسمعون بالملکیین و الملکائیین و الملکانیین، و الواحد منهم ملکی و ملکائی و ملکانی: «هم المسیحیون الشرقیون المنتمون الی الکرسی الانطاکی، الخاضعون لملوك الروم، المعتقدون بتقریر المجمع الخلقیدونی، التابعون للکرسی الرومانی. و اسم الملکی اطلقه علیهم السریان منذ أواسط القرن الخامس للمیلاد،

و أسـموهم رومـا و خلقيـدنيين و يونـانيين. لأنهم قالوا بمقالـة مرقيان ملك الروم (450 - 457. م) و اتبعوا معتقـد المجمع الخلقيـدونى المنعقد عام 451. م، و تركوا بمرور الزمان طقسهم الأنطاكى السريانى القديم و بدلوا الطقس البوزنطى اليونانى».

(المشرق 34 [1936] م ص 37) (كتاب ديارات شابشتى ذيل ص 109).

الملكيون (بفتـح اللام): هم المسـيحيون اللذين خضـعوا للمجمع الخلقيدونى (451) الـذى انحـاز اليه الملـك مرقيانوس. هم فى طاعة بطريرك انطاكية و منهم الفرع الذى اتحد بالكرسى الرسولى (القرن 18) لغتهم الطقسية اليونانية و العربية (منجد ج 2).

النساطرة او الأشوريون: طائفة من المسـيحيين ينتسـبون الى نسـطور بطريرك القسـطنطنية. قطنوا فى كردسـتان بين الموصل و ارمينيا الى ان تبدد شملهم بعد حرب 1914 فتفرقوا فى بلدان شتى. ازدهرت عندهم الحياة الرهبانية فاوفدوا المبشرين الى آسيا الشرقية منذ فجر القرن 6 ميلادى و منهم انتشرت النصرانية فى فارس و الهند و الصين (منجد ج 2).

نسطور Nestorius : بطريرك القسطنطينية (428-430) حرمه المجمع الافسسى المسكونى (431). اليه ينسب النساطرة او الأشوريون (منجد ج 2).

اليسوعيون: رهبانية أسسـها القديس اغناطيوس دى لويولا (1540). ينصـرف اعضاؤها الى الوعظ و التعليم و اعمال الرسالة دخلوا الاقطار الشرقية ففتحوا الاديرة فى حلب - دمشق - صيدا - طرابلس لبنان - عينطورة كسروان. بعد الغائهم (1773-1814) عادوا ففتحوا دير بكفيا لبنان (1833)، اكليريكية غزير (1846) جامعة القديس يوسف فى بيروت (1875) مدرسة القاهرة (1879).

اليعاقبـة: طائفـة مسـيحية. قـالت بالطبيعـة الواحـدة و هو تعليم يعقوب البردعى اسـقف الرهـا. ظهر منهـا علمـاء كأبى الفرج ابن العبرى و البطريرك ميخائيل السريانى.

عددهم اليوم نحو 80/000 يسمون السريان القديم او الارثوذكس تمييزا عن السريان الكاثوليك (منجد ج 2).

ص: 950

الموارنة: طائفة مسيحية ظهرت فی وادی العاصی حوالی سنة 400 فی عهد مروان (745-746) نزح الموارنة الی جبال لبنان و استوطنوها. اول بطريرك وطد أسس الطائفة فی لبنان ماريوحنا مارون و للبطريرك المارونی دور هام فی حياة لبنان.

(المنجد ج 2).

موبد (بفتح باء):

1 - دانا و عالم.

2 - نزد زردشتيان ملای از درجهٔ پائين، و بالاتر از او «دستور» است. در پهلوی «مگوپد» بوده، در اوستا «مغوپيتی» بمعنی رئيس مغ (مغان) بوده (كلمه، مركب از «مغ» و «پت» است كه پ قلب به باء، و تاء قلب به دال شده است. مانند «سپهبد» كه أصل آن سپه پت بوده و «پت» بمعنی بزرگ و فرمانده است. و در اوستا سپاذه پيتی و همان «پيتی» در پهلوی پت و در فارسی «بد» شده و در سنسكريت «ستاپتی» بوده) (در فرهنگ نظام كلمهٔ «سپه» را به بينيد).

المونوتيلية (بضم ميم و نون واوی هر دو و كسر تاء يائی و كسر لام يائی شدّه دار):

أو أصحاب المشيئة الواحدة بدعة مسيحية ظهرت فی القرن 7 ميلادی حرّمها المجمع القسطنطينی (681) (المنجد ج 2).

المونوفيسية (بوزن مونوتيلية): أو أصحاب الطبيعة الواحدة بدعة مسيحية ظهرت فی القرن 5 ميلادی من زعمائها او طيخا فی القسطنطنية و ديوسقوروس فی الاسكندرية. حرمها المجمع الخلقيدونی (451) (المنجد ج 2).

الميرون (وزان مفعول): عند النصاری زيت مقدس يمسح به المؤمن فی بعض اسرار الكنيسة (يونانية) (المنجد).

ميسون (بر وزن ملعون): زوجة معاوية و أم يزيد الاول. سهرت علی تربيته فرافقته الی البادية حيث قضی سنی صباء. كانت من قبيلة بحدل او بهدل بن كليب المسيحية (المنجد ج 2).

ميلاد يحيی - ميلاد يوحنا - ليلة الميلاد (در ايام مشهوره مذكور است).

ن

ناقوس: صاحب تاریخ اصفهان و ری در وقایع سال 150 هجری متداول شدن زنگ و ناقوس را در اروپا نوشته است.

محرر این تفسیر گوید: معلوم می شود این تحفه، از آسیا به اروپا رفته است.

نیز محرر این تفسیر گوید: چون ناقوس در عهد عیسی و موسی نبوده است پس، این امر هم بدعتی است که نصاری گذارده اند.

ناووس و ناؤوس (بر وزن قاموس): مقبرهٔ نصاری است(1) و جمعش نواویس بر وزن مصابیح است. و معنی دیگر کلمه، سنگی است که کنده کاری و نقاشی شده برای گذاردن جثهٔ مرده در آن (المنجد چاپ هفدهم به ترجمه).

نجران (بر وزن سلمان): مدینة فی الجزیرة العربیة واقعة بین الحجاز و الیمن.

سکنها فی الجاهلیة عدد وافر من المسیحیین المونوفیسیة. صالحهم النبی علی الجزیة ثم دخلوا فی الاسلام الّا من هاجر منهم فی القرن 7 میلادی الی نجران العراق و هی موضع علی یومین من الکوفة بینها و بین واسط.

و نجران: قریة فی سوریا (السویداء) (المنجد ج 2).

شهداء نجران: هم المسیحیون سکان نجران. اکرههم ذو نواس ملك حمیر الیهودی علی اعتناق الیهودیة فأبوا و قتلوا مع الحارث ملیکهم (523) (المنجد ج 2).

کعبة نجران: اسم البیعة التی بناها النصاری فی بلدة نجران. کان فیها أساقفة مقیمون (المنجد ج 2).

وفد أساقفة نجران علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فدعاهم الی المباهلة فلما صار الغد، أبو او صالحوه سنة عشرة(2) من الهجرة و کتب لهم بذلك کتابا (ذیل تفسیر آلاء الرحمن ص 290).

النساطرة: فرقة من النصاری عرفت باسم مؤسسها نسطور، الذی صار

1- کلمهٔ دخیل در عربی است. بعض چاپهای المنجد.

2- سنة تسعة ص 291 تفسیر مزبور.

بطریرکا علی القسطنطینیة سنة 428. م، ثم زاغ فی آرائه الدینیة عما هو ثابت لدی ائمة الکنیسة. و فی سنة 431. م عقد مجمع دینی فی أفسس حرم نسطور و تعلیمه و أنزله عن کرسیه البطریرکی. و قد انتشرت بدعته بین کثیر من نصاری المشرق من بعده و ما زالت بقایاها الی الآن بین الکلدان النساطرة. مات نسطور فی صحراء لیبیا نحو سنة 440. م (کتاب دیارات شابشتی ذیل ص 109).

(رجوع به حرف میم در «الملکیون»).

النصرانی (بشد الیاء): نسبة الی مدینة النّاصرة علی غیر القیاس. من یتبع دین السید المسیح. جمعه نصاری و مؤنثه نصرانیّة. النصرانیّة: دین النصاری.

الناصرة: مدینة بالجلیل نشأ فیها السید المسیح. و النسبة الیها ناصری (بشد الیاء) (المنجد ج 1).

المسیحیون: جمع المسیحی ای من اعتمد و آمن بتعلیم المسیح و اعترف به، و یدعی المسیحیون ایضا النصاری نسبة الی بلدة الناصرة التی عاش فیها المسیح. عددهم فی العالم ینیف علی ثمانمائة ملیون (المنجد ج 2).

محرر این تفسیر گوید: مؤلف منجد، آمار مسیحیون را متجاوز از هشتصد ملیون نوشته است و لیکن، در بالا بردن سطح این آمار تعصب به کار رفته است و باید از این شماره بسیار کم کرد.

نصمه: (رجوع به أیقونوکلاست).

نصیبین (بکسر نون و شد صاد یائی و کسر باء یائی): مدینة فی ما بین النهرین (علی نهر جغ جغ) (000، 12) اشتهرت قدیما بمدرستها السریانیة (المنجد ج 2).

در معجم البلدان می نویسد: «نصیبین بالفتح ثم الکسر ثم یاء، علامة الجمع الصحیح...».

نوشیروان: پادشاه معروف ساسانی (مرکب از «انوشك» یعنی جاویدان، و «ربان» یعنی روح).

نوشزاد: نام پسر نوشیروان.

نوشه: نام دختر نرسی (بفتح نون) و عمهٔ شاپور [نوشهٔ در اصل انوشك (بوده و) بمعنی جاویدان است] (فرهنگ شاهنامه).

نیقیه: (شورای نیقیه. رجوع به شرح احوال قسطنطین).

نینوی: (رجوع به ایام مشهوره).

و

الوردیة (بفتح الواو): عند الکاثولیك، عبادة یقدمونها للسیدة العذراء فی الأحد الأول من کلّ شهر (المنجد).

وین WIEN پـای تخت کشور جمهوری اتریش در اروپـای مرکزی، واقع در کنار رود «دانوب»، دارای دانشـگاه و کتابخانه ها و موزه های معتبر قـدیمی و صـنایع الکتریکی و فلزکاری و کارخانه های تهیهٔ اشـیاء تجملی و دومیلیون نفر جمعیت (فرهنگ امیر کبیر) (طبق لاروس Vienne صحیح است).

ه

هاشم: «مقالة فی الاسلام» لهاشم العربی. و هو اسم مستعار لجرجس سال الانکلیزی (المطبعة الانکلیزیة الامیرکانیة) (1913) (المنجد ج 2).

یقول محرر هذا التفسیر: بأن الخبیث، أخفی نفسه الخائنة الشریرة التی تکتب بیده الجانیة علی الاسلام.

الهرابذة (کفرا عنه) الواحد «هربذ» (بکسـر الاول و الثالث) (فارسـیة): عظماء الهند و قیل علماؤهم - و بمعنی خدم نار المجوس (المنجد ج 1).

ی

یسوع المسـیح: هو، فی معتقد المسیحیین، الأقنوم الثانی من الثالوث الأقدس (1) و کلمـة اللّه المتجسد من مریم العذراء لخلاص العالم. ولد فی بیت لحم الیهودیة علی أیام او غسطس قیصر (752 لتأسیس روما). عاش فی الناصرة(2) الی سن الثلاثین

1- همهٔ نصاری این موضوع را قائل نیستند و با هیچ مبنائی درست نیست. ب.

2- اگر به مصر نرفته باشد. ب.

و منها سـمی الناصری. ثم أخذ یبشر بملکوت اللّه(1) صانعا المعجزات فی شـفاء النفوس و الأجساد. مات مصلوبا(2) علی عهد الوالی الرومانی بیلاطس النبطي و قام فی الیوم الثالث متمما النبوات(3) أسس الکنیسة(4) و هی جماعة المسیحیین. اخبار حیاته و جوهر تعالیمه ملخصة فی الانجیل(5) (المنجد ج 2).

یسوع (بر وزن رسول): کلمهٔ عبرانی است یعنی مخلص (باشد لام مکسور) قصد، از مسـیح است و در میانهٔ اسم او و اسم یوشع (جانشـین موسی مراد است) در زبان عبرانی فرقی نیست (قاموس مقدس).

قاموس مزبور در کلمهٔ یوشع بن نون می نویسد: یوشع اول اسمش «هوشع» بود یعنی او نجات می دهد (توراة سفر اعداد 8:13) بعد از آن در آیهٔ 16 به «یهوشوع» یعنی یهوه نجات می دهد، مسمی شد.

محرر این تفسـیر گوید: عجبا که نویسـندهٔ قاموس مقدس شرم نکرده که چنین تحریفی قائل شده زیرا معنی «هوشع» را برای «یسوع» کرده در صورتی که باید معنی «یهوشوع» را برای «یسوع» بگوید زیرا، یهوشوع و یشوع و یسوع و یوشع الفاظ مترادفه و کلمات مرکبه است. و اما، جهت این تحریف برای این است که: اسم یهوه (یعنی خـدا) را بردارد و به دروغ به مردم بگوید: یسوع خود مخلص و نجات دهنده است. و خلاصه مرتبهٔ خدائی را برای او ثابت کند! عیسی با عیسو هر دو کلمهٔ عبرانی و یك معنی دارد و «عیسو» طبق نوشتهٔ قاموس مقدس بمعنی مودار (یا) زبر (بکسر زای) است.

الیسوعیون: (رجوع به لغت الملکیون).

1- کلمه ای بسیار نامفهوم است، مگر موسی و دیگران چه می گفته اند؟ ب.

2- مورد قبول عموم نصاری نیست تا چه برسد به مسلمین. ب.

3- چنین نبوتی نشده تا چه رسد به نبوات. ب.

4- کجا به کنیسه درست کردن رسید؟! مگر دروغ واجب است. ب.

5- فی الأناجیل باید بگوید. یعنی انجیلها. ب.

یشوع: (رجوع به لغت «یسوع»).

الیعاقبه: (رجوع به لغت «الملکیون»).

یوسیفوس فلاقیوس (با قاف سه نقطه): (37-100). ولد فی أورشلیم.

مؤرخ یهودی. کـان شاهـد عیـان لخراب أورشـلیم و الهیکـل علی أیام تیطوس. له «حرب الیهود» و «العادیات الیهودیـة» فیه التاریـخ من الخلیقة الی 69 ق. م مع ترجمـة حیاته (المنجد ج 2) یوسیفوس: JosePhus وی مورخ یهودی است که در زمـان پولس زیست می نمود (تاریخ کلیسای قدیم ص 2). (مؤرخ صحیح است. ب).

یونان: نام کشور و نام قومی که در جنوب اروپا در شـبه جزیرهٔ یونانسـتان ساکننـد. خود مردم به خود «هله نی» گویند. ایرانیها این اسم را از نام یکی از قبایل آنها که «یونی ها» باشد گرفته و بتمام مملکت و مردم اطلاق کردند (فرهنگ شاهنامه).

تـذکر: در تدوین این فرهنگ، زحمت بسـیار تحمل شده. زیرا، در ضـمن عمل معلوم شد که مؤلفین بعض منابع مانند: فرهنگ امیر کبیر و دائرة المعارف عنایت اللّه شـکیباپور و اطلس جهان در عصـر فضا و اطلس تاریخی اسلامی (مخصوصا در قسمت آمار مسلمانان جهان)، در تألیفات خود بسـیار مسامحه کرده اند. و صحیح آن مطالب از کتب معتبر مانند لاروس و منابع عربی چون معجم البلدان و غیره بدست آمد.

ص: 956

تفصیل بعض وقائع

اشاره

از سال اول میلادی تا سال 578 میلادی و تحقیق آنها دنبالهٔ بخش اول تفصیل بعض وقایع از سال اول میلادی تا سال 578 میلادی

1 - حنظله (ص 560)

در حضـر موت در شهر موسوم به «حاضورا»(1) چهار هزار نفر از باقیماندهٔ قوم ثمود که به حضـرت صالح پیامبر علیه السّلام ایمان آورده بودند، با صالح منزل گرفتند و پس از آن، صالح وفات یافت. لذا، این مکان را «حضر موت» نامیدند (یعنی مرگ صالح حاضر شد).

رفته رفته این عده زاد و ولد کردند و بسـیار شدند و کفر پیشه کردند و به پرسـتش بتها پرداختند لذا، خدای تعالی پیامبری بنام «حنظله» برای هدایت آنان و ترك بت پرستی فرسـتاد. آن مردم، حنظله را در بازار کشـتند. در نتیجه خداوند تمام آن جمعیت را هلاك کرد و چاههای آب مورد استفادهٔ آنان تعطیل شد و قصرهای افراشتهٔ ایشان خراب گردید (رجوع به یکی از تفسیرهای آیهٔ «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنٰاهٰا وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ فَهِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهٰا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ» مذکور در سورهٔ حج آیهٔ 45 منقول در تفسیر مجمع البیان بنقل از ضحاك).

حضرموت، بفتح حاء و سکون ضاد و فتح راء و میم هر دو است.

حضـرموت بضم میم هم آمـده، شـهری است و قـبیله ای است (اقسـام اعراب جزء اول و جزء دوم کلمه در معجم البلـدان مفصـلا و در قاموس مختصرا مذکور است).

تـذکر: در معجم البلـدان از «حـاصورا» بـا صاد بی نقطه اسم برده و گفته: اسم موضـعی است. و با ضاد نقطه دار از ابن قطاع نقل کرده که اسم آبی است. یاقوت می نویسد:

نمی دانم که دوتا و اسم دو جاست و یا یکی تصـحیف دیگری است. و یاقوت در لغت حضور (بر وزن رسول) می نویسـد: حضور، اسـم شهری است در یمن از توابع زبید که بنام حضور بن عدی بن مالك بن زید بن سدد بن حمیر بن سبا؛ نامیده شده (بعد یك شعر

1- حضور بر وزن صبور کوهی است و شهری است به یمن (شرح قاموس).

نقل کرده) آنگاه می نویسد: سهیلی گفته که: چون بخت نصّر آهنگ بلاد عرب کرد و دست یافت به خواری آنها و جای آباد را خراب کرد؛ اهل حضوراء را ریشه کن ساخت.

و سهیلی «حضوراء» با الف ممدود روایت کرده و اینان همانها هستند که خدا در قرآن فرموده: «وَ کَمْ قَصَمْنٰا مِنْ قَرْیَةٍ» (1) و این پیش آمد برای این بود که شعیب بن عیفی را کشتند و گفته می شود که: ابن ضیفون (بر وزن منصور) را کشتند (معجم البلدان به ترجمه).

حضرموت: بلاد فی جنوبی جزیرة العرب بین المملکة السعودیة و الیمن و عدن و بحر العرب (او بحر عمان) و مقاطعة عمان. سکانها نحو 000، 300 و هم شیعیون شافعیون. منطقة جبلیة کثیرة الأودیة فیها نحر یجری صیف شتاء هو وادی القصر.

مصبّه عند سیحوت (وزان مطلوب). بالقرب منه کانت تقع ظفار عاصمة الحمیریین القدماء و فی أول الوادی برکان برهوت لم ینطفئ بعد. عاصمة حضرموت مرفأ المکلا و من بلدانه الساحلیّة حورة (بفتح الحاء و سکون الواو) و الشحر (بفتح الشین و الحاء کلیهما) و فی الداخل شیبام و سیون (بشد الیاء) و انساب (او ینساب) (المنجد ج 2).

چون قبر حنظله را کشف کردند دیدند مردی در قبر نشسته و جبهٔ پشمین پوشیده و بر دستش انگشتری است که برآن نوشته است: «أنا حنظلة بن صفوان رسول اللّه»:

من، حنظلة پسر صفوان فرستادهٔ خدا هستم. و دیدند که لوحی از مس بر بالای سر اوست و برآن لوح چنین نوشته:(2) «بعثنی اللّه تعالی الی حمیر و همدان و العزیز من اهل یمن بشیرا و نذیرا فکذبونی و قتلونی»: خدا مرا برای دعوت مردم یمن از حمیر و همدان و عزیز برانگیخت که مژده دهم مطیعان را و بیم دهم متمردان را.

و لیکن، دعوت مرا نپذیرفتند و مرا تکذیب کردند و آنگاه کشتند.

قبر را پیران قبیلهٔ جهینه کشف کرده اند. ناقل خبر صاحب کتاب کنز الکراجکی است از مردی جهنی از... (رجوع به کتاب سفینة البحار به ترجمه). (حنظله، پیامبر

1- سورهٔ انبیاء آیهٔ 11.

2- لوح را دیگران از زبان حنظله تهیه کرده اند.

اصحاب رس است - سفینة البحار).

حنظلة بن صـفوان که نسب به اسماعیل بن ابراهیم علیه السّلام می رساند در سال 119 میلادی ظهور کرد و مأمور شد که اصحاب رس را به دین عیسـی دعوت کند و آنان مردمی بودند که در کنار رودخانهٔ ارس آذربایجان سکونت داشتند و درختان صنوبر را پرستش می کردند و برای درختان، قربانی می گذرانیدند. زنان به مساحقه و مردان به لواطه روزگارشان برگذار می شد. و چون حنظله را شـهید کردند به باد تند و به آتش که بارید نابود شدند (سپهر در کتاب ناسخ التواریخ).

محرر این تفسیر گوید: از مجموع مطالعات چنین برمی آید که:

1 - «حنظله» متعدد بوده اند.

2 - «رس» هم متعدد بوده.

3 - اصل ارس (بر وزن صمد) همان رس (بفتح راء و شد سین) است.

4 - قرآن کریم در سوره های فرقان و ق «قاف» از «رس» اسم برده است.

5 - «رس» در لغت بمعنی چاهی است که سنگ چین شده باشد(1) و...

6 - «رس» مذکور در قرآن، مربوط به عهد عرب بائده است (که با قوم صالح مربوط است).

7 - جغرافی نویسان و جهانگردان عرب دربارهٔ «رس» مـذکور در قرآن کریم، چنـد محل را بنام «رس» ذکر کرده انـد. از جمله: یاقوت در کتاب معجم البلدان از دیگران نقل کرده که:

الف: دیار طائفهٔ ثمود است(2).

ب: اسم دهی است در یمامه(3).

1- تعجب است که در معجم القرآن نوشته: چاهی است که سنگ در آن به کار نرفته است. ب.

2- که با قوم صالح مربوط است.

3- یمامه، بلادی است در اواسط جزیرة العرب.

ج: اسم وادی ای است در آذربایجان (که اکنون «ارس» می گویند) و پیامبر اینان موسی نام داشته نه آن موسی پسر عمران.

2 - مانی (ص 560)

اشاره

در اواخر قرن سوم میلادی، عرفان جدیدی که مذهب مانی باشد بوجود آمد و می توان گفت: دین جدیدی بود.

مبدأ این دین، خارج از امپراطوری روم یعنی در ایران بود. می گویند:

مانی مؤسس آن از اکباتان (بکسر همزه و سکون کاف) (یعنی همدان) و پسر فتاق بوده است.

مانی در سال 215 میلادی متولد شد و چون در مدائن نزدیك بغداد به سن بلوغ رسید با مذاهب مختلف، از: یهودیت و مسیحیت و ناستیکهای مسیحی و دین زردشت(1) و بت پرستی که در بین النهرین در آن زمان رواج داشت؛ آشنا گردید.

ولی، هیچ کدام را پیروی نکرد بلکه، مدعی شد که مکاشفه ای از خدا یافته است.

پس، در روز تاجگذاری شاپور اول پادشاه ایران (242 بعد میلاد) به دربار پادشاه رفته در محضر عام، و خود را پیغمبر خواند و مورد التفات پادشاه واقع شد.

چیزی نگذشت که سفری به ترکستان و چین و هندوستان نمود و شاگردان بسیاری پیدا کرد و در سال 270 بعد میلاد به ایران مراجعت نمود و در دربار پادشاه نیز بعضی را تبلیغ کرد.

مؤبدان(2) زردشتی(3) به شدت بر ضد او شوریده وی را به جلاء وطن مجبور ساختند.

بالاخره، در سال 276 بعد میلاد بهرام اول وی را بقتل رسانید. منقول است که:

مانی را اول مصلوب کردند و بعد پوستش را کندند و آن را پر از کاه نموده به دروازهٔ شهر جندیشاپور آویختند، و متابعان وی نیز به غایت جفا دیدند.

کتاب «شاپورگان»، از مانی است در آن می نویسد: «حکمت و افعال یعنی عقائد و رفتار دین در هر عصری همیشه بوسیلهٔ پیغمبران از جانب خدا آورده شده

1- زرتشت و زرتشتی صحیح است. ب.

2- موبدان صحیح است. ب.

3- زرتشت و زرتشتی صحیح است. ب.

است: در یـك عصـر بتوسط پیغمبری «بودا» نام به هنـد و در عصـر دیگر بوسـیلهٔ «زردشت» به ایران و در عصـر دیگر بتوسط «عیسـی» به مغرب و بهمین وجه این مکاشفه و این نبوت در این زمان آخر بوسیلهٔ «من» - مانی پیغمبر خدای حقیقت - به بابل آورده شده است.

البیرونی می نویسد: «مانی، مدعی بود که فارقلیط موعود مسیح می باشد» (ه).

مانی، مدعی بود که کار مسیح را به انجام رسانیده و خود را اولین کسی می دانست که معرفت کامل را به دنیا آورده است.

مانی، کتابهای بسیار بزبان سریانی و پهلوی نوشته است.

گویند: مانی در یکی از غارهای ترکسـتان کتابی نوشـته مدعی شد که از آسـمان برایش نازل شده. این کتاب با تصویرات زیبا زینت شده و «ارژنك» یا «ارتنك» نام دارد و بدین جهت نویسندهٔ آن در ایران به مانی نقاش معروف است.

بیشتر کتب مانی مفقود شده و ما از اعتقادات مانی فقط بوسیلهٔ نوشتجات (نوشته های. ب) دیگران آگاه می شویم.

مانی، یهودیت را نیز یکی از ادیان غیر صـحیح می شـمرد و مسـیحیت را نیز یکی از ادیان باطله شـمرده، تعلیم می داد که رسولان عیسی، بعد از رحلتش تعالیم وی را تحریف نمودند و می گفت که: من احکام حقیقی مسیح را تعلیم می دهم.

او هم مانند مارسـیون (1 Marcion) مردن مسـیح را بر روی صـلیب رد کرده تعلیم می داد که زحمـاتش فقـط ظاهری بوده است. به این طور، می بینیم دین مانی اختلاط

1- مارسـیون پسـر اسقفی بود در آسیای صغیر. در اواسط قرن دوم میلادی به روم آمد و کلیسائی جداگانه از کشیشان درست کرد و عقیده اش در مسـئله مسیح این بود که: مسیح حقیقة بر روی صلیب نمرد بلکه، بنظر آمد که مصلوب شد. گویند: جماعتی از ناستیکها تعلیم می دادند که: شـمعون قیروانی در جای مسیح مصلوب گردید و او بشکل عیسی شد و عیسی بشکل شمعون (ص 192 و 193 تاریخ کلیسای قدیم به خلاصه).

غریبی از تعالیم ناستیکهای مسیحی و دین زردشتی بود.

پیروان مانی به دو قسمت منقسم شدند. اول: کاملین یا صدیقون. دوم: سامعین.

نهضت مانی ابتداء در ایران و مشرق ریشه گرفت. چون بسیاری از اشخاص شریف بدان گرویدند آنها را تحت فشار گذاردند. برای فرار از جفا، عده ای از پیروان مانی از ایران به ترکستان مهاجرت نموده در آنجا بسیاری را به مذهب مانی در آوردند. این مذهب از طرف مغرب در امپراطوری روم توسعه پیدا کرد ولی در مغرب بیشتر رنگ مسیحیت داشت. مبلغین این کیش می گفتند: انسان نخستین، در آسمانها نشسته و منتظر است تمامی نور در ملکوتش جمع شود. و نیز می گفتند: مسیحیان، این انسان نخستین را «عیسی» خوانده، و زردشتیان وی را «اهورامزده»، و بودائیها وی را «بودا» می خوانند. باین قسم، مطابق مصلحت وقت، خود را مسیحیان حقیقی و زردشتیان حقیقی و بودائیان حقیقی می خواندند.

وقتی مسلمین بر ایران مستولی شدند، پیروان مذهب مانی قدری آسوده شدند.

ولی، چون در خفا بعضی از مسلمین پیرو مذهب مانی شدند، سایر مسلمین در صدد بر آمدند که آئین مانی را از میان بردارند. بنابراین، هزارها از پیروان مانی را بنام (زندیق) در زمان خلیفه «المهدی» و جانشینانش کشتند. بااین همه شدائد، باز مذهب مانی تا 1100 یا 1200 سال بعد میلاد یعنی قرن پنجم یا ششم هجری در ایران پایدار ماند و در ترکستان تا زمان استیلای مغول یعنی تا قرن سیزدهم پیشرفت کرد ولی، بالاخره ناپدید گردید(1).

تذکر: لفظ «زندیق» از کلمهٔ سریانی «زدیقه» که بعربی «الصدیقون» می گویند مشتق می باشد(2) (به خلاصه از کتاب تاریخ کلیسای قدیم ص 202-207).

1- شاید اگر اسلام هم، اسم عیسی و انجیل را در قرآن کریم ذکر نفرموده بود، مذهب عیسوی هم ناپدید شده بود. ب.

2- بعضی تصور می کنند که زندیق از سندیق سریانی (است). و این کلمه از صدیق آمده و صدیق یکی از درجات پیروان این مذهب بود (تاریخ ایران قدیم مشیر الدوله ذیل ص 260).

<نکات:> 1 – موضوع انتظار «فارقلیطا» و وعده ئی که عیسی علیه السّلام دربارهٔ ظهور او داده است آن قدر در السنه و افواه مردم آن عهد شایع بوده و مردم انتظار او را داشته اند که مانی باستظهار اسم همین منتظر، پیشرفت عجیب کرد. و چون فارقلیطای حقیقی یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله آمد؛ بساط دروغین مانی برچیده شد.

و اما، توجیه فارقلیطا که در کتاب انجیل یوحنا باب 16 شمارهٔ 7 آمده که در بعض چاپها بمعنی (روح راستی) و در بعض چاپها به (تسلی دهنده) تحریف و معنی کرده اند و یا بر (روح القدس) تنزیل کرده اند؛ تحریف در منقول و خیانت در نقل و الحاق عبارت است در کلام دیگری.

2 – موضوع بدار نرفتن عیسی در میان مسیحیان، طرفدارانی داشته است و بعدا کشیشان، با شوراها موضوع دار را در اذهان مردم، تزریق و تلقین کرده اند و لذا فرقه هائی از مسیحیان که بی غرض بوده اند از اعتقاد به دار زده شدن عیسی، پهلو خالی کرده اند و با معتقدین به دار، فاصله گرفته اند.

3 – در قرآن فرموده: «و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم» (سورهٔ نساء آیهٔ 156) یعنی عیسی را نکشتند و صلیب نکردند و لیکن مشتبه شد بر ایشان.

4 – مفسرین قرآن برای فهم معنی آیه از بیانات جماعتی از مسیحیانی که مصلوب شدن عیسی را انکار داشتند؛ استفاده کرده و گفته اند که: عیسی به آسمان بالا برده شد و صورت شمعون بشکل صورت عیسی شد و صورت عیسی بشکل شمعون و لذا، عیسی نجات پیدا کرد و شمعون دستگیر و مصلوب گردید.

5 – محرر این تفسیر گوید: مطلب منکرین مصلوب شدن عیسی صحیح است و لیکن، طرز اشتباه شدن را در نیافته اند، و اصل مطلب همان است که در ص 552 و 553 گفته شد.

بقایای مانویه

اشاره

از زنادقه(1) در عهد امام جعفر الصادق علیه السّلام عبد الکریم بن ابی العوجاء و ابن

1– مراد مانویه اند. ب.

طالوت و ابن الأعمی و ابن المقفع و عده ای دیگر بوده اند (سفینة البحار ج 283:2).

و ابو شاکر عبد اللّه دیصانی (سفینة البحار ج 474:1 و 475).

و محاجه های آنها را با امام و اصحاب امام در کتب مبسوط روایات باید دید.

ابن ابی العوجاء

ابو جعفر محمّد بن سلیمان که از طرف منصور عباسی عامل کوفه بود، عبد الکریم بن ابی العوجاء را زندانی کرد و او دائی معن بن زائده است و مردی مانوی بود. شفعاء بسیاری در مدینة السلام بغداد نزد منصور دربارهٔ عفو از ابی العوجاء اصرار کردند - تا منصور به محمّد مزبور نوشت که او را حبس مرخص کند. پس، محمّد وی را قبل از رسیدن نامه احضار کرد و امر داد گردن او را بزنند. وی در حینی که یقین بکشتن خود کرد گفت: «أما و اللّه لئن قتلتمونی لقد وضعت اربعة آلاف حدیث أحرم فیها الحلال و أحل به الحرام و لقد فطرتکم فی یوم صومکم و صومتکم فی یوم فطرکم».

یعنی آگاه باشید اگر مرا می خواهید بکشید به خدا قسم که: چهار هزار حدیث که حلال را حرام و حرام را حلال می سازد ساختم و شما را به افطار در ایام روزه و به روزه در ایام افطار واداشتم. پس از آن، گردن او زده شد.

(سفینة البحار ج 284:2 و 285 به ترجمه).

ابن مقفع

ابو الحسن عبد اللّه بن مقفع فارسی، فاضل مشهور ماهر در صنعت انشاء و ادب، مجوسی بود و بدست عیسی بن علی عموی منصور بحسب ظاهر اسلام آورد و وی مانند ابن ابی العوجاء و ابن طالوت و ابن الأعمی، راه زندقه می پیمود.

وی کتاب «کلیه و دمنه» را بعربی نقل کرد و کتاب «الدرة الیتیمة» را تصنیف نمود و او کاتب عیسی بود. سفیان بن معاویه عامل منصور در بصره به سال 143 بأمر منصور او را کشت. کیفیت کشتن او این است که: سفیان بر او خشمگین بود زیرا، یك روز به سفیان گفته بود: «یا ابن المغتلمة»(1)! پس از آن، یك روز ابن مقفع بر سفیان وارد

1- یعنی شهوت و خواهش مادرت بجماع تیز شده است.

شد و غلامان سفیان حضور داشتند و تنور آتش شعله ور بود. سفیان گفت: یادت هست فلان روز بمن گفتی مادرم «مغتلمه» است. پس، زنده زنده اعضاء ابن مقفع او را قطع کرد و ابن مقفع بچشم می دید، پس از آن مجموع جسدش را در تنور ریختند (رجوع به کتاب ابن ابی الحدید در شرح فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام: «ربّ عالم قد قتله جهله و علمه (معه.

خ ل) لم ینفعه» یعنی: بسا عالمی که جهلش او را بکشتن داده و دانش او به او سودی نبخشیده است) (رجوع به کلمهٔ 104 ج 3 نهج البلاغه در باب المختار من حکم امیرالمؤمنین علیه السّلام).

معاویه، وزیر مهدی عباسی

معاویه، وزیر مهدی (سومین خلیفهٔ عباسی) هم از مانویه است که از سال 158 هجری تا سال 169 که کشته شده وزارت داشته است.

«وزیر المهدی(1): ابو عبید اللّه (أبو عبد اللّه) معاویة بن عبید اللّه بن یسار الأشعری (الزندیق) قتل سنة 169 هجری». [راجع کتاب معجم الأنساب و الأسرات الحاکمة فی التاریخ الاسلامی للمستشرق: النمسوی(2) الأستاذ ادوارد فون زامباور (Edward-Von-Zambaur) ص 5].

تبصره: روز یکشنبه را همهٔ مانویه تعظیم می کنند، و خواص ایشان روز دوشنبه را.

رئیس مانویه باید در بابل باشد. مانی، پیامبران و نیز عیسی را ملهم از شیطان دانسته (تفصیل در کتاب الفهرست ابن الندیم ص 456 تا 473).

اسماء رؤساء منانیه «مانویه» در دولت بنی العباس و قبل از آن

اسماء رؤساء منانیه (مانویه) در دولت بنی العباس و قبل از آن ازاین قرار است:

جعد بن درهم از زنادقه است و مروان بن محمّد به او منسوبست و لذا، مروان جعدی گفته می شود و وی مؤدب مروان و فرزندش بوده. پس او را به کیش منانیه در آورده است. جعد را هشام بن عبد الملك أموی در زمان خلافت خود، کشت.

1- ابو عبد اللّه محمد المهدی بن المنصور عباسی از 6 ذی الحجه سال 158 تا سال 169 ه حکومت (خلافت) داشته است.

2- نمسه: نام یکی از ممالك اروپا است. یعنی کشور اطریش (فرهنگ نظام).

و از رؤساء متکلمین که اظهار اسلام می کردند و زندقه را پنهان می ساختند:

ابن طالوت، ابو شاکر، پسر برادر ابو شاکر، ابن أعدی حریزی، نعمان بن ابی العوجاء، صالح بن عبد القدوس بودند و اینها کتابها در یاری ثنویت نگاشته اند و بر بسیاری از علماء کلام، رد نوشته اند.

و از شعراء: بشار بن برد، اسحاق بن خلف، ابن سبابه (؟)، سلم الخاسر، علی بن الخلیل، علی بن ثابت، ابو عیسی وراق، ابو العباس ناشی، و جبهانی محمّد بن احمد از زنادقه بودند.

و از وزراء: بقولی تمام برامکه مگر محمّد بن خالد بن برمك، و بقولی فضل و برادرش حسن هم از زنادقه بودند. و اما، محمّد بن عبید اللّه، کاتب مهدی که خود اعتراف کرد و مهدی او را کشت، و بقولی محمّد بن عبد الملك زیات هم از زنادقه بوده.

و از رؤساء مذهب منانیان در دولت عباسیان: ابو یحیی رئیس، أبو علی سعید، أبو علی رجا، یزدان بخت؛ بودند. و یزدان بخت در ری بوده.

مانویه چون دیدند که انجام مراسمشان در بابل ممکن نیست، ریاست خود را به سمرقند منتقل کردند و امروز رئیسشان (-) است (کتاب الفهرست ابن الندیم ص 472 تا 474 به خلاصه و ترجمه).

کتاب «مانی و دین او» کتابی است متضمّن دو خطابه از سید حسن تقی زاده دربارهٔ مانی بانضمام نقل عین متون کتابهای عربی و فارسی دربارهٔ مانی و مانویت که احمد افشار شیرازی فراهم آورده است و مجموعا در اردیبهشت بهشت سال 1335 ه. ش در طهران در چاپخانهٔ مجلس از طرف انجمن ایرانشناسی بچاپ رسیده است.

3- اصحاب کهف((ص 561)

اشاره

3 - اصحاب کهف(1) (ص 561)

چند نفر، از مؤمنین به کیش عیسی در زمان یکی از امپراطوران روم یعنی دسیوس، زندگانی می کرده اند و مردمی سرشناس بوده اند و چون کیش عیسوی رسمیت

1- الکهف جمعه کهوف (وزان قلب و قلوب): هو کالبیت المنقور فی الجبل فاذا صغر فهو الغار - الملجأ (منجد).

نـداشت و عیسویان دشـمن امپراطوری روم شـناخته شـده بودند، امپراطوران روم تا قبل از سـلطنت قسـطنطین مزاحمت آنان را فراهم می نمودند و به آنها جفا می کردند و غالبا آنها را می کشـتند (و هرگاه توبه می کردند و برای مجسـمهٔ خدایان و برای روح امپراطور و به خلاصه بت، قربانی می دادند، از قتل و زجر معاف می شدند) لذا، این عده، از وطن خود فرار کردند و به غاری پناهنده شدند و به خواب فرورفتند و بعد از 309 سال بیدار شدند و پس از جریانی وفات یافتند.

«دسیوس» در سالهای 249-251 میلادی امپراطور روم بوده است.

وطن اصحاب کهف

نـام شـهری که اصـحاب کهف از آنجا گریختنـد «فیلادلفیا» بوده که همین محل، اکنون شـهر عمان است. «فیلادلفیا» در زمان «طراژان» شهر رومی بزرگی بوده است و آمفی تآتری که اکنون در عمان موجود است او بنا کرده.

شهر «فیلادلفیا» در زمان خود برونق تجارت و ساختمانها و استحکامات و مجسمه ها و خیابانهای عالی که حفریات، صحت آن را اثبات کرده؛ معروف بوده است.

عمـان: پای تخت کشور اردن هاشـمی شـهری نوبنیاد است و چون در درهٔ تنگی واقع شـده و ساختمانها بر روی کوه بالا رفته است دارای زیبائی خاصی می باشد و قبل از اینکه شهر جدید بنا شود آنجا دهکده ای بوده(1).

کهف

کهف در زبان عربی بمعنی اقامتگاه است که در کوه حفر شود و وقتی این اقامتگاه کوچك باشـد همان غار است. کهف معنی پناهگاه هم می دهد.

فاصـلهٔ غار تا عمان بیش از هفت کیلومتر است. این غار در حفاری از زیر خاك بـدر آمده و این غار در داخل تپه که صـخرهٔ عظیمی اسـت حفر شده، در طرف در (ب) غار

1- عمان (وزان صـراف) عاصـمة المملكة الأردنية الهاشمية (170/000). فتحها يزيـد بن أبى سـفيان (635. م)، آثار قديمـة: منها قلعة جالوت محطة حديدية على بعد 223 كيلومتر من دمشق و 1080 كيلومتر من المدينة (المنجد ج 2).

ستونهای سـنگی زیبائی تراشـیده شده و سـمت چپ آن پایه ای بسـیار بزرگ از سـنگ ساخته شده است، مدخل غار در حدود یك متر و هفتاد سانتیمتر ارتفاع و نود سانتیمتر عرض دارد و اکنون برای محافظت، دری آهنی به آن نصب کرده اند.

وقت ورود، سه پله پـائین می رود. اینجـا اطـاقی است بطول و عرض تقریبی سه متر که در طرفین آن دو محوطـهٔ کوچك و روبه رو یك شاه نشین وجود دارد، فضای طرفین بقدر دو پله از کف غار بالاتر است، دو طرف غار، شش و یا هشت متر است، شاه نشین روبه رو زیباست و در حدود سه متر و نیم می باشد، در دیوار سـمت راست آن هواکش غار وجود دارد که به بالا می رود و سـنگی که به زیبائی تراشیده شده و سوراخ سوراخ است در وسط آن نصب شده است.

داخـل غـار، هشت قبر یـافت شـده و به دیوارهـای کهف، سـنگ نبشـته هائی بخط یونانی قـدیم و ثمودی و نوشـته هائی بخط کوفی وجود دارد(1).

مسجد کهف رجیب

روی غار، صومعه ای بیزانتی ساخته شـده است و بعـدا مسـجد بر روی آثار صومعه ساخته شـده است. تاریخ ساختمان صومعه با توجه به سکه هائی که در آنجا بدست آمده بزمان ژوستینین I-Justinien اول(2) (527-565 میلادی) می رسد.

در اثر کاوشهای علمی، مسجدی دیگر در جلو غار کشف شده با محراب مسجد و منبر سه پلهٔ سنگی(3).

تاریخ مسـجد: مسـجد در زمان خمارویه بن احمد بن طولون حاکم مصـر، تجدید بناء گردیده. سنگ تاریخ بنای آن که بدست آمده چنین است:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. هذا من ما أمر به الأمیر هبة الدین. ولی علیها الأمیر علاء الدین لتجدید مسجده علی کهف الرجیب بنیت علی ید احمد بن حواء سنة 277 هجریة». سال مزبور مطابق با سنهٔ 890 میلادی است که خمارویه بر مصر حکومت .

1- پس از قرائت این خطوط، حکم قطعی دربارهٔ این محل می توان داد.

2- لاروس 1929.

3- در ابتدای اسلام، منبر 3 پله بیشتر نداشت.

می کرده و فلسطین نیز در حوزهٔ فرمانروائی او بوده. پس از او سلطان صلاح الدین ایوبی و قایتبای که از ممالیك مصر است مسجد را تعمیر کرده اند. در آنجا سکه های آنان یافت شده و نوشته های روی سنگ و خطوطی که داخل غار است نیز برآن دلالت دارد.

هشت جمجمهٔ انسان در غار یافت شده که باستانشناسی عمان قسمتهائی از استخوانهای بدست آمده را برای آزمایش به لندن فرستاده است.

فك حیوانی شبیه به سگ، در مقابل غار یافت شده.

رقیم

غار در مجاورت قریهٔ رجیب واقع می باشد. به همین جهت، بنام این قریه نامیده شده. قریهٔ رجیب تقریبا در فاصلهٔ پانصدمتری غار قرار دارد. و قریهٔ رجیب در ادبیات عرب بنام «رقیم» ذکر شده است.

غار أفسس

قبل از اینکه کهف رجیب در سال 1963 کشف شود تصور می شد که غار أفسس که در ترکیه - در شصت کیلومتری ازمیر - واقع می باشد همان غار اصحاب کهف است(1) مصادر مسیحی و بعض تواریخ و کتب اسلامی از این غار اسم برده اند، اما، خصوصیاتی که قرآن برای غار اصحاب کهف برشمرده است، بر این غار أفسس تطبیق نمی کند.

مکتشف کهف رجیب، آقای رفیق وفا الدجانی معاون ادارهٔ باستانشناسی عمان است که آقای مهدی هادوی رئیس دادگستری پیشین قم او را ملاقات کرده و خود نیز

1- اصحاب الکهف: یعرفون ایضا: «اهل الکهف» و «نوام أفسس السبعة» هم فئة نبذوا عبادة الأوثان و اعتنقوا المسیحیة ثم هربوا من جور داقیوس الامبراطور الرومانی المضطهد (القرن 3. م) اختفوا فی مغارة و ناموا فیها نوما لم یستفیقوا منه الا بعد مضی الأعوام العدیدة جدا. جاء ذکرهم فی القرآن (منجد ج 2).

در تاریخ 19 اسفند ماه سال 1342 شمسی در معیت معاون مزبور برای تماشای کهف رفته است (سالنامهٔ نور دانش سال 1344 در ص 194 تا 219 شرح جریان غار اصحاب کهف را نگاشته است).

(مقالهٔ اختصاصی مکتشف غار در مجلهٔ «الاخاء» از نشریات روزنامهٔ اطلاعات ایران بچاپ رسیده است).

إفسس]EPhese[: مدینه قدیمة فی بلاد إیونیا. لیس فیها الیوم الا الأنقاض. کان فیها معبد فخم لدیانا. عقد فیها المجمع المسکونی الثالث الذی حرم نسطور (431).

و قد وجه القدیس بولس الرسول رسالة من رسائله الی سکانها (المنجد ج 2).

أفسس بفتح همزه و فتح فاء و ضم سین اول (عهد جدید عربی مشکول).

افسوس: بضم الهمزة و سکون الفاء و السینان مهملتان و الواو ساکنة، بلد بثغور طرسوس یقال انه بلد اصحاب الکهف (معجم البلدان).

وضع کهف

غار اصحاب کهف در جنوب کوه و درب آن به شمال باز بوده مانند کوه البرز که درش بشمال باز باشد و بیشتر گمان می رود که در ترکیه و یا عمان باشد و لیکن در ایطالیا نیست (مشفقی).

عدهٔ اصحاب کهف و اسامی آنها

عدهٔ اصحاب کهف هفت نفر است: در صدر کتاب (ص 45) این نکته گذشت. تعداد حروف (إلا قلیل) هم ناظر باین هفت است و با اضافهٔ سك، 8 نفس می شود. تعداد حروف (ما یعلمهم) ناظر باین هشت است (اشراقات باطنی، دال بر این تعداد است) و لیکن، این تقریبات بین دیگران سندیت ندارد. از طریق عامه از امام علی علیه السّلام نقل شده که: اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان این است:

یملیخا - مکسلمینا - مسلینا - مرتوش - برنوش - شاذنوش و اسم چوپان، مرطونس بوده است و اسم سگ ایشان قطمیر بوده است (تفسیر کاشفی).

صدر بلاغی در فرهنگ کتاب قصص قرآن در لغت «کهف» (در ص 403)

منابع این داستان را نقل کرده است طالبان مراجعه نمایند، و از جمله می نویسد: راژینی داستان اصحاب کهف را ضمن کتابی از خود بنام «نخبهٔ قدیسین FleurbesSaints » آورده و نام ایشان را چنین یاد کرده است:

1 - مالخوس Malchus 2 - ماکسیمیانوس Maximianus 3 - مارسیانوس Marcien 4 - دنوسیوس Denys 5 - یوحنا Jean 6 - سراپیون SeraPion 7 - کنستانتینوس Constantion شرح قاموس می نویسد: اسامی اصحاب کهف چنین است:

مکسلمینا: (بفتح میم اول و کسر میم دوم و فتح نون الفی).

أملیخا: (بفتح همزه).

مرطوکش: (بفتح میم و ضم طاء).

یوالس: (بضم یاء و ضم لام).

سابیوس: (بکسر باء و ضم یاء).

بطینوس: (بفتح باء و کسر طاء یائی و ضم نون واوی).

کشفوطط: (بفتح کاف و سکون شین و ضم فاء واوی و فتح طاء)(1).

اقوال دیگر:

ملیخا مکسلمینا مکسلمینا مکسینا ملیخا املیخا تملیخا مرطوس مرطونس مرطونس یوانس سونس یونس ینبونس

1- ضبط این اسامی در شرح قاموس با متن عربی آن موافق نیست. ب.

أویطانس ساریونس سارینوس اونوس کفشططیوس بطینوس ذونوایس کید سلططیوس ذو نواس کشفوطط کفشططیوس(1)بعد می نویسد: مترجم گوید: ضبطی که فقیر در اسامی اصحاب کهف کرده است بنا بر اعرابی است که در نسخه ای که مصنف، خود با اصل کتاب خود مقابله کرده بود و در هر ورقی نوشته بود که: (با اصل کتاب خود مقابله کرده ام) دیده شد و صحت و سقم آن بر فقیر ظاهر نیست و بنا بر آنچه حموی (یاقوت) ذکر کرده، اسم پادشاه ایشان «دقیانوس» و اسم شهر ایشان که از آن بیرون آمدند «افسوس» و اسم روستای ایشان «رس» (بشد سین) و اسم کهف ایشان «رقیم» و اسم سگ ایشان «قمطیر» است (ه).

انتقادات

1 - یك خبر ساختگی درست کرده اند که جماعت یهود به قریش گفته اند:

از حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از سه چیز سؤال کنید، اگر دوتای آنها را خبر داد و امساك از جواب سومی نمود پیغمبر است و الا نه. و آن سه چیز: سؤال از قصهٔ اصحاب کهف، و از قصهٔ ذو القرنین، و از روح است.

محرر این تفسیر گوید: قصهٔ اصحاب کهف، داستان یهودی گری نیست و یهود با آن مخالف اند.

2 - بدنبال این خبر ساختگی می نویسد: حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: فردا جواب خواهم داد، و (انشاء اللّه) نگفت و وحی چهل روز قطع شد و بعد وحی نازل شد و جواب قصهٔ اصحاب کهف و ذو القرنین را داد.

محرر این تفسیر گوید: اگر قبلا پیامبر بگفتن (انشاء اللّه) مأمور بوده است، در کجای قرآن چنین دستوری موجود است؟ و اگر قبلا مأمور نبوده است، چرا وحی

1- شرح قاموس، کیفیت تلفظ این اسامی را هم نوشته و لیکن، با متن چاپی عربی، توافق نداشت. لذا، صرف نظر شد. ب.

حبس شده است؟ مجازات قبل از دستور و عقاب بلا بیان که عقلا و نقلا قبیح است.

پس معلوم است که این خبر را دشمنان ساخته اند.

3 - دنبالهٔ این خبر ساختگی می نویسد: حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله جواب روح را مبهم گذاشت.

محرر این تفسیر گوید: جواب روح را قرآن گفته و مبهم نگذارده است، زیرا فرموده است: «من أمر ربی» و همهٔ مطالب در همین جملهٔ مختصر گفته شده است(1).

و فخر الاسلام تفصیل انتقادات را در کتاب انیس الاعلام ص 531-533 ج 2 بیان کرده است.

به اضافه: سؤال از روح و جواب آن در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور است و جواب اصحاب کهف و ذو القرنین در سورهٔ کهف بیان شده است و ربطی بهم ندارد.

4 - کتابچه ای در 88 صفحه بنام «عجائب القصص» در ترجمه و تفسیر مختصر سورهٔ مبارکهٔ کهف، بقلم ابو القاسم یاسری بچاپ رسیده است که کتابچه بسیار مغلوط و متأسفانه برای دانش آموزان هم نوشته شده است. نوع قضایا با اختلاف و تردید نقل شده که ذهن بزرگسالان را هم مغشوش می سازد تا چه رسد به نونهالان. منابع صرافی نشدهٔ کتابچه، بر اغتشاش کتاب افزوده است(2).

1- کل الصید فی جوف الفراء. (فرا - بفتح فاء است) در فرائد الادب منضم به «المنجد» در ص 959 پس از ذکر این مثل می نویسد: «الفراء: حمار الوحش»... اصل مثل این است که: سه نفر برای شکار بیرون رفتند یکی خرگوشی و دیگری آهوئی و آن دیگر گورخری شکار کرد. آن دو نفر اولی مژده می دادند و افتخار می کردند ولی سومی گفت: «کل الصید فی جوف الفراء» شکار من از هر دو بزرگتر است، هرکه گور شکار کند از شکار حیوانات کوچك بی نیاز است. اکنون می گوئیم: همهٔ تحقیقات روح در «من أمر ربی» از قرآن کریم جمع است.

2- از این نویسنده: 1 - تعلیمات جعفری در اصول دین اسلام 2 - تجوید القرآن.

5 - کتابچه ای در 104 صفحه باسم اصحاب کهف نگارش توفیق الحکیم ترجمهٔ ابو الفضل طباطبائی با مقدمهٔ تاریخی مؤرخ آذر 29 شمسی بعنوان انتشارات انجمن کتاب بچاپ رسیده است که توفیق الحکیم داستان اصحاب کهف را بصورت نمایشنامه درآورده است(1).

در مقدمهٔ کتابچه منابع مسیحی این داستان را مفصلا نقل کرده است و لیکن، صورت نمایشنامه که راست با دروغهای بسیار توأم شده است شایان انتقاد شدید است.

6 - اعلام قرآن در ص 151 تا 162 مطالبی راجع به اصحاب کهف نقل کرده که به قلب حقائق اشبه است تا به بیان آن.

4 - جرجیس (ص 563)

در سال 329 میلادی جرجیس پیغمبر در ارمنستان ظاهر شد و وی به شریعت عیسی دعوت می کرد.

سپهر در کتاب ناسخ التواریخ در وقایع سال 5914 بعد از هبوط، طی 6 صفحهٔ بزرگ دربارهٔ جرجیس مطالبی نوشته است که به افسانه اشبه است تا به حقیقت، و تصور می رود که مطالب خود را دراین باره از داستانهای ارمنی گرفته است.

5 - قسطنطنية (ص 563)

أركاديوس 408-383) : Arcadius). ولد فی اسبانیا توفی فی القسطنطنية أول الاباطرة البيزنطيين. سنة 395 قسم ابوه ثيودوسيوس Theodosius الامبراطورية الى «غربية» و عاصمتها «روما» و الى «شرقية» و عاصمتها القسطنطنية فكانت نصيبه، و حدودها من الادرياتيك الى دجلة - و من سكيتيا Scythie (او القرم) الى الحبشة.

بيزنطيا Byzance : راجع استنبول.

البيزنطية (الامبراطورية -): هی الامبراطورية الرومانية الشرقية. عرفت بالبيزنطية نسبة الى بيزنطية اسم القسطنطينية القديم. سمى العرب سكانها الروم.

1- دفترچهٔ وصیت نامه هم بچاپ رسیده است. گرچه محرر این تفسیر آنها را ندیده ام و لیکن، انشاء اللّه مشت نشانهٔ خروار نیست.

القسطنطينية ConstantinoPle : راجع استنبول.

در زبان فارسی «قسطنطنیه» تلفظ می شود و لذا، در بعضی موارد این کتاب؛ بجای «قسطنطینیه»، «قسطنطنیه» نوشته شده است.

الروم: اسم أطلقه العرب على البيزنطيين. اطلب الامبراطورية البيزنطية.

و الروم: ايضا اسم يطلق اليوم على المسيحيين الشرقيين الملكيين من كاثوليك و ارثوذكس.

روما أو رومية RomaRome : عاصمة ايطاليا (000، 666، 1). على نهر تيبر. من المـدن الأثريـة و الدينية المعدودة... قصدها القديس بطرس و فيها أقام كرسيه فتوطدت فيها النصرانية رغم الاضطهادات الدامية التى انزلها الامبراطرة عليها.

(هر شش لغت، منقول از المنجد ج 2 می باشد).

استنبول Istanbul : در فرهنگ عیسویت نوشته شده است، مراجعه شود.

محرر این تفسیر گوید: سورهٔ «روم» مذکور در قرآن کریم ناظر بهمین روم بیزنطیه است.

6 - هون (ص 563)

هون Huns : شـعب صـينى او مغولى الأصل. خرج من بلاد قزوين فى منتصف القرن 5. م و طغى على اوروبـا و اجتاح بلاد غوليا تحت قيادة ملكه اتيلا (المنجد ج 2). [هونها در اوائل قرن دوم میلادی در نواحی شـمالی بحر خزر و اطراف رود ولگا سـکونت داشتند (فرهنگ امروز)].

7 - اتيلا (ص 563)

أتيلا Attila : ملك الهون (432-453). اجتاح اوروبا و فرض الجزية على امبراطوريتى الرومان شرقا و غربا. كسره آيسيوس (451). كان أتيلا يلقّب ذاته «غضب اللّه» (المنجد ج 2). (در زبان فارسی بجای «اتیلا»، «آتیلا» تلفظ می شود).

8 - عبد المطلب (ص 563)

اشاره

حضرت عبد المطلب جد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، در مدینه بدنیا آمد و عمویش مطلب

از مکه آمـد و او را از مـدینه به مکه برد، نامش بمناسـبت سپیـدی ای که حین ولادت در سـرش بود «شـیبة الحمـد» است. حضـرت عبد المطلب دارای جلاـلت آشـکار و منـاقب بیشـمار و آیـات باهره بود. تخت ابرهه برای او کـج شـد، آب در بیابان بی آب از زیر پای شترش جوشید، فیل برای او احترام گرفت، از آمدن مرغان برای ریشه کن ساختن قشون ابرهه خبر داد زیرا، به یکی از فرزندان خود گفت: از کوه أبو قبیس بالا رو و سمت دریا را ببین که از آن سو چه می آید، چاه زمزم را او تجدید کرد، بعنوان بزرگ حجاز بر سیف بن ذی یزن برای تبریك سلطنت وارد شد، بر مسـند حضـرت عبد المطلب که در پناه کعبه گسترده بود به پاس احترام حضـرت عبد المطلب کسـی نمی نشـست، پسـران حضـرت عبد المطلب اطراف مسـند می نشستند، فقط یك کودك بر مسند او می نشست و کسی حق نداشت او را از مسند دور کند زیرا، حضرت عبد المطلب می فرمود: به کار او کار نداشته باشید روزی خواهد آمد که وی بزرگ شماها خواهد شد، آنگاه کودك را با خود برمی داشت و بر مسـند می نشـست و دست بر پشت او می کشـید و او را می بوسـید و سـفارش او را به ابو طالب می نمود (این کودك نوهٔ حضرت عبد المطلب یعنی پیغمبر آخر الزمان است).

یك روز محمّد که در دامان حلیمهٔ عربیه پرورش می یافت گم شد و چون حضرت عبد المطلب خبردار شد، بخشم رفت و سوگند یاد کرد که ای بنی هاشم! و ای بنی غالب!! اگر محمّد پیدا نشود تا یك هزار نفر عرب و یك صد نفر قرشی (متهم) را نکشم از اسب پیاده نمی شوم.

حضرت عبد المطلب اول کسی است که قائل به «بداء» شده و روز قیامت، خود بصورت امت واحده؛ در زی پادشاهان و سیمای پیامبران مبعوث می گردد.

حضـرت عبـد المطلب کیش ابراهیم علیه السّلام داشت. و علی علیه السّلام فرمود: سوگنـد به خـدا که نه پـدرم و نه جدم حضـرت عبد المطلب و نه هاشم و نه عبـد مناف، هیچگاه بت نپرستیدند. کسـی عرض کرد: پس که را می پرستیدند؟ در جواب فرمود: رو به خانهٔ خدا و با کیش ابراهیم دعاء می کردند.

کتاب «در النظیم» از کتاب «مدینة العلم» از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که:

حضرت عبد المطلب حجت(1) بود و ابو طالب وصی او بود.

در کتاب «رامش افزای» نوشته که: حضرت عبد المطلب یك صد و چهل سال زندگانی کرد و آنگاه شخصی مهیب شاخهٔ ریحانی به او داد و گفت: آن را به بوی، چون بوئید وفات یافت. این شخص ملك الموت بود. بعد می نویسد که: حضرت عبد المطلب بر ملت ابراهیم فتوی می داد.

روزی که حضرت عبد المطلب وفات یافت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هشت ساله بود و بدنبال جنازهٔ حضرت عبد المطلب گریان بود تا او را در حجون به خاك سپردند.

سفینة البحار پس از نقل مطالب مزبوره(2) (که ترجمه شد) می نویسد:

اکنون آن محل به «معلاة» معروف است و قبور ابو طالب و عبد مناف و خدیجه نیز در آنجاست.

[قبر عبد اللّه بن زبیر نیز و قبر ابو جعفر منصور عباسی (که محلش شناخته نیست) نیز در آنجاست].

تذکر: معلاة (بر وزن سلمان): گورستانی است در مکه در حجون (شرح قاموس). و بعضی بغلط بضم میم و فتح عین و شد لام می خوانند. حجون بر وزن رسول نام کوهی است در بالای مکه.

در تاریخ سینا (ج 3 ص 625 به ترجمه) می نویسد: پس از خراب شدن اورشلیم یا پیش از آن، بسیاری از یهود، عازم جزیرة العرب شدند و عده ای از قبائل مانند حمیر و کنانه و بنی الحارث بن کعب و کنده به آنها پیوستند و شوکت و قوت آنها بالا گرفت.

در اوائل قرن ششم میلادی «ذو نواس»(3) پادشاه یمن بود و وی کیش یهود را

1- حجت خدا.

2- در لغت عبد.

3- نوس (بر وزن وقت) و نوسان (بر وزن رمضان) بمعنی تذبذب (یعنی جنبیدن بطریق ذهاب و ایاب) است. و ذو نواس بضم نون زرعة (بضم زای) بن حسان از «اذواء» یمن است که بر یمن سلطنت داشتند. و جهت شهرت به «ذو نواس» به واسطهٔ گیسوئی است که در پشت سر او می جنبید (قاموس و شرح).

پذیرفت و در یهودی گری چنان متعصب شد که هرکس از پذیرفتن کیش یهود، خودداری می کرد مورد ظلم و فشار او قرار می گرفت.

در همین روزگار، نصـرانیت، در جزیرة العرب توسـعه پیدا کرده بود و قبائل حمیر و غسان و ربیعه و تغلب و تنوخ و طیئ و قضاعه و حیره و نجران، کیش نصرانیت را پذیرفته بودند.

ذو نواس از نصارای نجران خواست که کیش یهود را بپذیرنـد، و آنان اسـتنکاف کردنـد و ذو نواس در جفای آنان کوشـید تا آنجا که گودالی کند و آتش در آن افروخت و هرکس که از نصرانیت برنمی گشت او را در آن آتش می انداخت.

اهل نجران به نجاشـی شـکایت کردند و چون او نصـرانی بود لشـکری به یمن بسرکردگی «أرباط» فرستاد و از جمله ضابطین أرباط مزبور، ابرهۀ اشرم بود.

ذو نواس در حوالی دریای سـرخ (بحر احمر) با لشـکر خود با آنان روبه رو شد و جنگ سـختی کرد و کار بر او سخت شد و از ترس اینکه بدست لشکر دشمن بیفتد خود را غرق کرد. و حبشی ها بر بسیاری از بلاد یمن مسلط شدند. و این واقعه در سال 525 میلادی رخ داد.

أربـاط پس از اینکه بیست سـال بر یمن فرمـانروائی کرد، مرد و ابرهه بجـای او نشـست و صـنعاء را پای تخت خود قرار داد، و در آنجا کاخ زیبائی ساخت و قشون به مکه کشید تا کعبه را خراب کند و مردم را وادار کرد که کاخ او را بجای کعبه حج کنند. و لیکن، مقهورا برگشت و مرد (مدت فرمانروائی او 23 سال بود). تاریخ قشون کشی او به مکه در سال 571 میلادی بوده و این سال به «عام الفیل» معروف شد زیرا، ابرهه با فیل برای جنگ به مکه آمده بود.

پس از هلاکت ابرهه، پسـرش «یکسوم» فرمانروای یمن شـد و مدت بیست سال حکومت کرد و پس از او برادرش «مسـروق» دوازده سال حکمرانی کرد.

ص: 978

چـون ذو نواس مرد، امیری از مردم یمن بنـام «ذو یزن»(1) قیـام و برخی از بلاد یمن را تصـرف کرد و مـدت هشت سال حکمرانی نمود و سپس حبشی ها بر او ظفر جستند و ذو یزن خودکشی نمود و پسرش «سیف» فرار کرد و به امپراطور روم متوسل شد و مدت هفت سال در آنجا توقف کرد و امپراطور کومکی به او نکرد. پس از آن، به نزد کسـری انوشـیروان ساسانی پادشاه ایران رفت و پای تخت پادشاه در مدائن قرب بغداد بود (همان جا که ایوان بزرگ در آنجاست).

پادشاه ایران مردی موسوم به «وهرز»(2) را با سپاه به همراهی سیف اعزام داشت و گفت: اگر فتح کردند بسود ماست و اگر کشته شدند باز بسود ماست.

و هرز، با سـپاه، بر کشتی سوار شد و با سـپاه حبشـیان در ساحل یمن روبه رو گردید و حبشـیان را شکست داد و بلاد یمن را تصرف کرد و سیف بن ذی (ذو) یزن بر تخت پادشاهی (بعنوان دست نشاندهٔ پادشاه ایران) نشـست و قبائل عرب برای تبریك و تهنیت سلطنت، به دربار سیف آمدنـد و از جمله از مکه حضـرت عبد المطلب جد محمّد پیامبر، با چند تن از قریش آمد. و سـیف ورود حضـرت عبد المطلب را گرامی شمرد.

سیف پس از مدتی بدست درباریان خود که از مردم حبشه بودند کشته شد و دولت

1- یزن: بالتحریـك و آخره نون. قـالوا یزن اسم، واد بالیمن نسب الیه ملك من ملوك حمیر فقیل «ذو یزن» کما قالوا «ذو کلاع». و اسم ذی یزن، عامر بن أسلم بن غوث بن سعد بن غوث (معجم البلدان) (یزن بر وزن اسد است).

2- وهزر (بفتح الواو و سـکون الهاء و کسر الزای و سکون الراء): قائد الفرس. قدم الیمن لنصرة سیف بن یزن (575) حارب الحبشة و قتل ملکهم (المنجد ج 2). و هرز (بفتح واو و سکون هاء و پس از آن راء و بعد زای ساکن) (تاریخ ایران قدیم از مشیر الدوله ص 215 و ناسخ التواریخ جلد عیسی ص 408). و هرز (بفتح واو و سـکون هاء و کسـر رای بی نقطه و زاء آخر) (کتاب سـیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 62- 69). محرر این تفسیر گوید: المنجد غلط نوشته.

تبابعه در یمن به او پایان یافت. و پس از آن، یمن تابع دولت ایران شد و ولاة از ایران به یمن اعزام می شدند تا در سال نهم هجری که مردم یمن اسلام آوردند و هیئتی بحضور محمّد پیامبر اعزام داشتند و حضرتش معاذ بن جبل را به یمن بعنوان امارت اعزام فرمود.

عامل کسری در یمن مردی بود که «بازان» نام داشت و خود اسلام آورد و فرمانروائی یمن با اعراب مسلمانان شد و این رویه ادامه یافت تا آنکه ترکها در عهد سلطان سلیمان عثمانی به سواحل یمن دست اندازی کردند (به سال 926 هجری - 1520 میلادی) و بر تمام یمن مسلط شدند (به سال 1255 هجری - 1839 میلادی) در عهد سلطان عبد المجید. و لیکن، سلطهٔ ترکها سست بود و دائم جنگ و خونریزی ادامه داشت (ه).

(در این ترجمه کلمهٔ «حضرت» در جلو اسامی «عبد المطلب» از محرر این تفسیر است).

حضرت عبد المطلب حجت بوده

(الاعتقاد فی آباء النبی) قال الشیخ (رحمه اللّه) اعتقادنا فیهم أنهم مسلمون من آدم علیه السّلام الی أبیه عبد اللّه علیه السّلام و ان ابا طالب علیه السّلام کان مسلما و أمّه آمنة بنت وهب (1) کانت مسلمة. و قال النبی صلّی اللّه علیه و آله أخرجت من نکاح و لم أخرج من سفاح من لدن آدم علیه السّلام و قد روی أن عبد المطلب علیه السّلام کان حجة و أبا طالب کان وصیه (کتاب اعتقادات صدوق ص 106 که با شرح باب حادی عشر به سال 1292 در تبریز بچاپ رسیده است).

عبد المطلب - پدرش: هاشم و مادرش: سلمی دختر زید نجاریه است. اسمش را «شیبة الحمد» گذاردند زیرا، بر سر، موی سپید داشت. با امید به این که مردم او را ستایش کنند.

کنیه اش ابو الحارث است زیرا، بزرگترین پسرانش «حارث» نام داشت. عبد المطلب از سفرهٔ خود برای مرغان هواء و وحشیان صحراء بر سر کوهها طعمه می گذارد و با حیوانات زبان بسته مدارا می کرد و به او «مطعم الطیر» و نیز «فیاض» می گفتند. حضرتش در مشکلات زندگانی قریش پشت و پناه آنان بود، و در کمال و در رفتار، شریف

1- وهب بر وزن وقت.

و آقـای قریش بود. یك صـد و بیست سال یا بیشتر عمر کرد(1). پس از عمویش «مطّلب» ریاست به او منتهی گردیـد. حضـرتش فرزندان خود را به ترك ستم و تجاوز أمر می کرد و آنان را بمکارم اخلاق ترغیب می نمود و از کارهای پست نهی می فرمود.

دغفل نسابه گفته که: عبد المطلب سفیدپوست، بلندبالا، خوش رو بود. در پیشانیش نور نبوت و عزت پادشاهی می درخشید. ده پسر مانند شیران بیشه گرداگرد او در گردش بودند.

حضـرتش چاه زمزم یعنی چاه عهد اسـماعیل علیه السّلام را کشف کرد و سیراب ساختن حجاج را از آن به پاکرد که خود مایهٔ فخر است. حضـرتش از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در عهـد خردسالی آن وجود مبارك، احترام می کرد و او را بزرگ می داشت و می گفت: برای این پسرم، شأنی بزرگ است.

فرزندان حضرت عبد المطلب: ده پسر و شش دخترند (ص 100-102 همین جلد).

یکی از آنها عبد اللّه پدر پیامبر صلّی اللّه است که کنیه اش أبو قثم و بقول ضعیفی أبو محمّد و بقول ضعیف دیگر أبو أحمد بوده.

حضـرت عبد المطلب اولین کسـی است که با وسـمه (یعنی سواد) خضاب کرد زیرا، پیری در چهره اش زود نمودار گشت. حضرتش، در مـاه رمضـان به کوه حراء بالا می رفت و در تمام ماه اطعام مساکین می فرمود و بالا رفتنش برای خلوت از مردم و تفکر در جلال و عظمت خدا بود.

حضـرت عبد المطلب مقرر فرمود که: باید به نذر وفا شود، از نکاح محارم منع کرد، بقطع دست سارق امر فرمود، از کشـتن دختران (زنده به گور) قـدغن کرد، شـراب و زنـا را تحریم نمود و حـد بر مرتکب آن مقرر داشت، برهنه طواف کردن گرد خانـهٔ خـدا را ممنوع سـاخت، و دستور بزرگداشت ماههای حرام را داد.

نـدیم حضـرتش، حرب بن أمیـة بن عبـد شـمس بن عبـد منـاف بود. یك یهودی در پناه حضـرت عبـد المطلب بود. یك روز در بازاری از بازارهای تهامه این یهودی نسـبت به حرب زبان درازی کرد. حرب یك نفر را تحریص بر کشـتن آن یهودی نمود، حضـرت عبـد المطلب دیگر از

1- «رامش افزای» یك صد و چهل سال و «ناسخ التواریخ» یك صد و یك سال گفته.

همنشینی حرب صرف نظر کرد و یك صد شتر از حرب گرفت و به پسر عم آن یهودی (بعنوان دیه) پرداخت. سپس، عبد اللّه بن جدعان تیمی را برای همنشینی (ندیمی) انتخاب فرمود.

از وقایع مهم عهد حضرت عبد المطلب:

1 - این موضوع بوده که نذر کرد اگر خدا ده پسر به او بدهد یکی از آنها را در راه خدا قربانی کند (ولی محرر این تفسیر، این قصه را دروغ می دانم).

2 - تزویج کردن آمنه دختر وهب است به عبد اللّه پسر خود.

3 - قشون کشی أبرهة الأشرم پادشاه یمن به مکه برای خراب کردن کعبه است که فیل آورده بود.

4 - تولد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله [و تبدیل شدن خشکسالی و تنگی بزرگ به رعد و باران در آن سال از هر سو، و سبز شدن زمین و بارآور شدن درختان، و نیز لرزیدن ایوان کسری و سقوط چهارده کنگره از کنگره های آن، و نیز فرورفتن دریاچهٔ طبریه در فلسطین، و نیز خاموش شدن آتشکدهٔ فارس (همان آتشکده ای که به روایت بیهقی و أبو نعیم و خرائطی در هواتف و ابن عساکر، یك هزار سال بوده که روشن بوده است)، و نیز قطع شدن رشتهٔ شیاطین از استراق سمع] است.

5 - انتخاب دایه است برای شیر دادن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله (اولین زن که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را شیر داد، آمنه بود، بعد ثویبهٔ أسلمیه کنیز ابو لهب، بعد خوله دختر منذر، بعد أم أیمن، بعد زنی سعدیه غیر از حلیمه، بعد سه زن از عواتك، و بعد حلیمه دختر ابو ذؤیب سعدیه است که از همه بیشتر شیر داد. چند بار یهودان و نیز کاهنی در بازار عکاظ بر کشتن حضرت تحریص کردند ولی، حلیمه نگذارد که این سوء قصدها عملی گردد).

6 - وفات آمنه است.

7 - رفتن عبد المطلب است به یمن برای تهنیت سلطنت به سیف بن ذی (ذو) یزن و ورود حضرتش با چند تن از قریش به «قصر غمدان» و پذیرائی پادشاه از هیئت قریش در مدت یك ماه.

پایان کار حضرت عبد المطلب

چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هشت ساله شد جدش حضرت عبد المطلب به سال 578. م یعنی هشت سال پس از عام الفیل در سن یك صدوده سالگی و بقولی بیشتر(1) رحلت نمود و در حجون که در بالای مکه است نزد قبر جدش «قصی» در قبرستان خانوادگی خود دفن شد. حضرت عبد المطلب در هنگام وفات، ابو طالب را وصی خود قرار داد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به ابو طالب سپرد. و در این سال حاتم طائی و کسری انوشروان در - گذشتند (کتاب محمّد از محمّد رضا مصری ص 4-27 به خلاصه و ترجمه).

چون حضرت عبد المطلب وفات یافت، زمزم و سقایت حجاج را عباس بن عبد المطلب که از همهٔ برادران کم سال تر بود عهده دار شد. و در زمان طلوع اسلام هم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را تقریر فرمود (سیرهٔ ابن هشام ص 178 و 179 به ترجمه و خلاصه).

9 - أصحاب الأخدود (ص 564)

الأخدود: الشق العظیم فی الأرض و أخدود هی النار ذات الوقود (سورة البروج آیة 4).

أصحاب الأخدود. ذو نواس و حکومته، و هو من ملوك التبابعة فی الیمن المعروفین بالأذواء. و کان یسمی عند الرّومان ب (دمیانوس) و قد حکم من سنة 515. م الی 535.

و کان ذو نواس قد اعتنق الیهودیة بعد أن کان صابئیا، فغضب یوما علی نصاری نجران و بالغ فی نقمته حتی خدّ لهم أخدودا (حفر حفرا عظیمة فی الأرض) و ملأها ضراما و ألقی فیها کلّ نصرانی لم یترك نصرانیته لیعتنق الیهودیة بعد أن أسس محکمة کمحکمة التفتیش المسیحیة الأروبیة.

و أورد القرآن هذه القصة کراهیة هذا الاعتساف و الجور فقط، و لو وقعت حوادث أسبانیا و محاکم التفتیش و فظائع الحروب الصلیبیة قبل نزول الکتب المقدسة لنزل بها تشنیع علی قدر ما. فعل الصلیبیون بالمسلمین ما هو أشد شناعة ممّا

1- قبلا گذشت.

فعل ذو نواس اليهودی بنصاری نجران (معجم القرآن ملخصا).

أصحاب الأخدود: هم النصاری الذین اضطهد هم ملك اليمن ذو نواس اليهودی فحاصرهم فی نجران ثم عذبهم بالنار و الحديد. جاء ذكرهم فی القرآن (المنجد ج 2).

(رجوع به تفسير سورهٔ بروج ص 200 جلد هفتم و فرهنگ مبحث عيسويت ص 884).

10 - ابرهه (ص 564)

أبرهة الأشرم الحبشی (بفتح الهمزة فی كليهما): حاكم اليمن. حارب الفرس (570) مستخدما الفيلة فی القتال. و تسمی سنة هذه الحرب «عام الفيل» و منها يؤرخون مولد محمّد (المنجد ج 2).

11 - مزدك (قريب 523. م) (ص 564)

در زمان سلطنت قباد (487-531. م) شخصی بنام مزدك ظاهر شد و ادعاء نمود كه از طرف خدا فرستاده شده تا اصلاحاتی در دين زردشت بنمايد و عقائد جديدی تعليم دهد.

شمه ای از تعاليم وی از اين قرار است: املاك بايد با كمال مساوات بين مردم تقسيم شود. ازدواج بايد از بين برود و هيچ كس حق ندارد زنی را مخصوص خود بداند. حيوانات، مقدس اند و خوردن گوشت گناه است.

مزدك بطور غريبی پيشرفت نمود و عموم مردم مخصوصا جوانان و فقراء، تعاليم او را قبول كردند و شاه هم خودش تعاليم او را قبول كرد. و گويند: دوستان خود را شريك تاج و تخت و زنان خود گردانيد.

شايد قباد به اميد اينكه قدرت فوق العادهٔ اشراف و مغان را كه هر دو مخلّ آسايش مملكت بودند موقوف گرداند؛ عقايد مزدك را قبول نمود.

بهر حال، رعايا رفتار وی را نه پسنديدند و اغتشاش نموده او را از پادشاهی معزول ساختند. سپس، جاماسب برادرش را بجای او بر تخت نشاندند و او هم سه سال پادشاهی كرد.

در سال 501. م، قباد حاضر شد تا ديگر، تعاليم مزدك را انتشار ندهد و اجازه

یافت دوباره بر تخت بنشیند. چون دیگر شاه از مزدکیان حمایت نکرد کم کم از جدیت و حرارت ایشان کاسته شد. چند سالی با کمال سکوت و آرامی کار خود را ادامه دادند و اغتشاشی تولید نکردند و دشمنان هم آزاری به ایشان نمی رسانیدند.

ولی، قریب سال 523. م مزدکیان در صدد برآمدند که قباد را خلع کنند و یکی از پسرانش را که از پیروان مزدك بود به تخت بنشانند.

چون قباد اطلاع یافت، مزدك و پیروانش را به ضیافت بزرگی دعوت کرد و غفلة لشکریان خود را بر آنها تاخت و تمام ایشان را قتل عام نمود.

در سال 531. م قباد مرد و پسرش خسرو اول (انوشیروان عادل) جانشین او شد.

انوشیروان در اوائل سلطنت خود تمام پیروان مزدك را نابود کرد. گویند: قریب صدهزار نفر از ایشان را در اندك مدّتی کشت (کتاب تاریخ کلیسای قدیم ص 302 و 303 به خلاصه).

معجم البلدان در حرف «میم» ص 125 در لغت المقطّعه (بر وزن منوره) می نویسد:

«المقطعة: قال حمزة هو: اسم قرية من قرى قم و قاشان و فارسيها أقچوى و يزعمون أن مژدك(1). الزنديق اشترى بقية هذه القرية بدراهم مقطّعة نزلت فى ثقب المنخل (بفتح ثاء و ضم ميم و فتح خاء) و يسمى أقچوى».

محرر این تفسیر گوید: از این عبارت برمی آید که اسم مورد بحث «مژده» یعنی بشارت بوده و «کاف» تصغیر به آن ملحق و «مژدك» شده. پس، فتح میم که در کتاب تاریخ ایران قدیم اعراب نموده، بی اساس است.

در المنجد ج 2 می نویسد: «مزدق (بضم میم و ضم زای و فتح دال): رجل ایرانی.

دعا الى مذهب غايته نزع الخلاف بين الناس بجعل الحق فى الأموال و النساء مشاعا بينهم. قد نجح سعيه على أيام الملك قباذ (488-531). مات قتلا».

مزدك (بر وزن جعفر) پسر بامداد از اهل نیشابور بود (بعضی مزدك را از محلی دانسته اند که خرابه های آن حالا معروف به تخت جمشید است). این شخص، مذهبی

1- بضم میم و سکون ژاء فارسی و فتح دال.

آورد که نتیجه اش این بود که بایـد اموال و زن ها اشتراکی باشـند. قباد برای اینکه از نفوذ نجباء و روحانیین بکاهـد، در ابتـداء، مذهب او را پـذیرفت، پس از آن وجـاهت او در میـان مردم زائـل شـد و در اثر آن نجبـاء و روحانیین اجتماع کرده و او را خلع و جاماسب برادر او را بر تخت نشاندنـد. در ابتداء، خشم مردم به اندازه ای بود که قتل او را می خواسـتند و لیکن، جاماسب مردم را از این خیال منصـرف و او را در قلعهٔ فراموشی حبس کرد (498. م)(1). قباد به همـدستی زنش از محبس فرار کرده و نزد هیاطله رفت، بعـد به کومك او به ایران برگشت و چون جاماسب مقاومتی نکرد دوباره بر تخت نشست (501. م). و این دفعه با مزدك رسـما همراهی ننمود، بعضی نوشته اند که باطنا به او معتقد بوده ولی رفتار او بعد از چندی این نسبت را تکذیب می کند (تاریخ ایران قدیم مشیر - الدوله ص 206 و 196).

چنانکه مورخین(2) اسـلامی مانند: الشهرسـتانی و ابن الندیم الورّاق (بر وزن صـراف)، بیان کرده اند مذهب مزدك به مذهب مانی خیلی نزدیـك است زیرا، مزدك معتقـد بـود که روشـنائی از تـاریکی بکلی جـداست. اولی آزادانه و عاقلانـه عمـل می کنـد، دومی کورکورانه و جاهلانه، اختلاط آن دو با یکـدیگر اتفاقی است و جدائی هم اتفاقی و نیز مثل مانوی ها کشـتن بهائم و خونریزی را منع می کرد. او عقیده داشت که عالم از سه عنصر ترکیب شده: آب - آتش - خاك.

خوبی و بدی از ترکیب آنهاست. خوبی از قسمت خوبی و بدی از قسمت بد.

عالم ارواح مانند این عالم تشکیل شده. آقای آسمانها روی تختی مانند پادشاهی نشسته و چهار قوه در پیش او ایستاده اند: شعور - عقل - حافظه - شادی. این 4

1- قلعـهٔ فراموشـی در گـل گرد (بکسـر گاف و سـکون لام و راء و دال هر سه) در مشـرق شوشتر بود و ازآن جهت، این نام داشت که اسـم محبوسین آن را هیچگاه در حضور شاه نمی بردند (راولین سن) (ذیل ص 196 تاریخ ایران قدیم). راولین سن بضم سین است.
2- مؤرّخین صحیح است.

قوه به دستیاری 6 وزیر، امور عالم را اداره می کنند(1). وزیرها در میان 12 روح در حرکتند(2). انسانی که چهار قوه و شش وزیر و اختیارات دوازده گانه را در خود جمع کند به مرتبه ای می رسد که دیگر مسئولیتی برای او نیست. برای رفع ضدّیّت و کینه که هر دو از تاریکی است باید به منشأ آن پی برد. منشأ: زن و مال است و برای برانداختن بدیهای مذکور باید این دو منشأ، اشتراکی باشند.

مزدك کتابی داشته که از میان رفته و لیکن مؤرخین اسلامی بودن آن را ذکر کرده و نوشته اند که: ابن مقفع آن را بعربی ترجمه کرده بود.

انوشیروان پیروان آنها را برانداخت ولی، مزدکیان باز باسامی مختلف (خرم دینان و غیره) تا حدود 300 هجری در ایران باقی بودند و با خلفای بنی عباس جنگها کردند تا آنکه مغلوب و بکلی معدوم شدند (تاریخ ایران قدیم مشیر الدوله ص 260 و 261 به خلاصه).

12 - خالد (ص 564)

اشاره

حافظ أبو نعیم از أحمد بن جعفر بن معبد (بر وزن مرکز) از عمر بن أحمد سنی از یحیی بن معلی(3) بن منصور از محمّد بن صلت (بر وزن وقت) از قیس از سالم أفطس از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که: دختر خالد بن سنان از رسول خدا (ص) استیذان کرد که شرفیاب شود، چون درآمد حضرت فرمود: «مرحبا بابنة نبیّ ضیعه قومه»: آفرین به دختر پیغمبری که قوم وی، او را دستخوش تباهی ساختند [کتاب اخبار اصفهان حافظ أبو نعیم (بر وزن حسین) به ترجمه].

1- شش وزیر اینها بوده اند: سالار - پیشکار - باروان - کاردان - دستور - کودك (معلوم نیست معنی باروان چیست).

2- دوازده روح اینها بوده اند: خواننده - دهنده - ستاننده - برنده - خورنده - دونده - خیزنده - کشنده - زننده - کننده - آینده - شنونده. پاینده را هم شهرستانی علاوه کرده و در سایر ترکیب نیست.

3- اسم مفعول از باب تفعیل است.

و هو النبی الذی ردّ نار الحرتین بکهفها أو دفنها فی بئر. و هی النار التی کانت ببلاد العبس تأتیهم فی وقت معلوم و تأکل ما یلیها و قد أشار الی هذه النار المؤرخون و الشعراء و نشیر الیها فی «نور».

و روی أنه جاءت ابنة خالد بن سنان الی رسول اللّه (ص) فرحب بها و أخذ بیدها و أقعدها ثم قال: «ابنة نبی ضیعه قومه - خالد بن سنان دعاهم ان یؤمنوا فأبوا» و روی أن اسمها کانت محیاة (سفینة البحار: فی لغة خلد).

فترة (فترت) «بفتح فاء»

شیخ صدوق در کتاب اکمال در باب 62 که نوادر کتاب را عنوان نموده (چاپ سنگی تهران ص 370) می نویسد: [... انا لا ندفع الأخبار التی رویت انه کان بین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و عیسی علیه السّلام فترة لم یکن فیها نبی و لا وصی و لا ننکرها و نقول انها اخبار صحیحة و لکن تأویلها غیر ما ذهب الیه مخالفونا من انقطاع الأنبیاء و الأئمة و الرسل علیهم السّلام؛ و انما معنی الفترة انه لم یکن بینهما رسول و لا نبی و لا وصی ظاهر مشهور کمن کان قبله. و علی ذلك دل الکتاب المنزل. ان اللّه جل و عز بعث محمّدا صلّی اللّه علی حین فترة من الرسل لا من الأنبیاء و الأوصیاء و لکن قد کان بینه و بین عیسی علیه السّلام انبیاء و ائمة مستورون خائفون منهم: خالد بن سنان العبسی نبی لا یدفعه دافع و لا ینکره منکر لتواطی الأخبار بذلك عن الخاص و العام و شهرته عندهم و ان ابنته ادرکت رسول اللّه صلّی اللّه و دخلت علیه فقال النبی صلّی اللّه: «هذه ابنة نبی ضیعه قومه خالد بن سنان العبسی» و کان بین مبعثه و مبعث نبینا محمّد خمسون سنة...].

به خلاصه: معنی فترت بین عیسی و محمّد این است که پیامبر و یا وصی پیامبر ظاهر و مشهور در کار نبوده و گرنه پیامبران و یا پیشوایان خائف، بوده اند که از جمله:

خالد بن سنان عبسی است که محل انکار سنی و شیعی نیست و فاصلهٔ ما بین مبعث خالد و مبعث محمّد پیامبر ما صلّی اللّه پنجاه سال بوده است.

فیض کاشانی در تفسیر صافی پس از نقل بیان صدوق می نویسد: این بیان را گفتهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام تصدیق می کند آنجا که فرموده: «لا تخلو الارض من

قائم للّه بحجة اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج اللّه و بيناته»(1):

زمین از کسی که حجت خدا را بر مردم به پابدارد، خالی نمی ماند و وی یا غالب و مشهور است و یا ترسناك و پنهان است، خالی نبودن زمین از چنین شخصیتی برای این است که: حجتهای خدا و دلیلهای روشن او باطل نگردد.

(ابن میثم که یکی از شارحان نهج البلاغه است مفادا به ترجمه می نویسد:

این بیان صراحت دارد به این که وجود امام بین مردم در هر زمان چندانکه تکلیف باقی است واجب و لازم است).

اسم فترة در قرآن کریم در سورهٔ مائده آیهٔ 22 مذکور است: «يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ قَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ اَلرُّسُلِ...» .

(دربارهٔ فترت به جلد ششم همین تفسیر ص 384-386 مراجعه شود).

سپهر در کتاب ناسخ التواریخ جلد عیسی ص 343 و 344 در وقائع سال 6123 بعد از هبوط یعنی یك سال قبل از جلوس نوشیروان مشهور به عادل، به خلاصه می نویسد: خالد بن سنان بن غیث عیسی علیه السّلام از جمله پیغمبران بزرگوار است و نسبت او به اسماعیل ذبیح علیه السّلام می پیوندد و آن حضرت با قبائل خویش در اراضی عدن وطن داشت و فرشتهٔ خدا بر او ظاهر می شد و جنابش را از حدیث بهشت و دوزخ و میزان و حساب و ثواب و عقاب روز جزاء آگاه می ساخت و آن حضرت مردم را بشریعت عیسی علیه السّلام دعوت می فرمود. در روزگار او چنان پیش آمد کرد که از مغاره ای که در سنگستان آن دیار بود، روز، دود و شب آتش زبانه می کشید که تا سه روزه راه، مردم عرب شبانه شتران خود را به روشنائی آن می چرانیدند و گاهی آن آتش به زراعت قبیلهٔ عبس می افتاد و زیان فراوان وارد می کرد. مردم تقاضا کردند که خالد برای دلیل اعجاز خود، این آتش را خاموش فرماید تا به او ایمان بیاورند. خالد با عصای خود به آن آتش زد تا آتش را به آن مغازه در برد که از اول بار سر بیرون کرده بود.

1- نهج البلاغه ج 3 در حکم امیرالمؤمنین (ع) کلمات 139 که حضرت به کمیل بن زیاد نخعی فرموده اند.

ولی، با فرزندان خود قرار گذاشت که من باین مغاره می روم که آتش را بکلی بنشانم شـما سه روز بر لب این مغاره باشید و مرا آواز نکنید و اگر آواز کردید مرگم می رسد. آنها هم پذیرفتند و چون خالد وارد مغاره شد پس از دو روز که از غیبت او گذشت فرزندان، طاقت نیاوردند و با خود گفتند: مبادا پدرمان مرده باشد. به اغوای شیطان او را آواز دادند که: ای پدر! اگر زنده ای ما را از حیرت نجات بده. همین که بانك زدند خالد از مغاره بیرون آمد و به شدت سـرش درد می کرد و فرمود: «ضـیعتمونی و أضعتم قولی و وصیتی»: من و قول و سفارشم را تباه کردید، پس، ناچار خواهم مرد.

اکنون سـفارش دیگر می کنم که چون مردم شما چهل روز بر سر قبرم اقامت کنید پس از چهل روز یك گله گوسفند و یك گور خر وحشی دم بریده پیدا خواهد شد که آن گور خر پیشاپیش آن گوسـفندان خواهد بود، چون برابر قبرم رسـیدند آن گور خر خواهد ایستاد، شما آن گور خر را بکشید و شکم آن را بر قبرم بزنید و قبر مرا نبش کنید من زنده می شوم و شما را از عالم برزخ و قبر، خبر یقین می دهم، این را گفت و وفات کرد. پس، فرزنـدان او جسد مبارك خالد را به خاك سپردند و چهل روز بر سـر قبر اقامت کردند تا گوسـفندان و گور خر آمدند و گور خر در برابر قبر آن حضـرت ایسـتاد. قوم عبس خواستند برحسب فرمودهٔ خالد نبش قبر کنند و جسد را بیرون بیاورند، خویشان آن حضرت گفتند که: ما به این کار رضا نمی دهیم، مبادا که زنده نشود و این سخن در افواه بیفتد. و فرزندانش گفتند که:

این کار برای ما نیکو نباشد زیرا، از این ببعد مردم عرب ما را «اولاد منبوش» خواهند گفت و این عار بزرگی است پس، نگذاشتند که آن قبر را کس بشکافد و وصیت آن حضرت را ضایع گذاشتند.

سفینـة البحار در لغت «نور» بـدو خبر از حضـرت صادق علیه السّلام اشاره می کند که یکی موضوع آتش حرتین است و دیگری موضوع دفن و نبش است. آنگاه، می نویسد:

خالد فرمود: چون زنده شدم از رازهای سربستهٔ گذشته و آینده تا روز رستاخیز از من بپرسید و من بشما جواب خواهم گفت.

چون خالـد وفات کرد جنابش را دفن کردند و به فرموده اش عمل نکردند و با یکدیگر گفتند: در زمان حیاة خالد، به او ایمان نیاوردید دیگر چسان پس از مرگش به او ایمان می آورید؟ (به خلاصه و ترجمه از سفینة البحار ج 2 ص 620).

(عبس بر وزن وقت کوهی و آبی است در نجـد در دیار بنی أسـد که حرتین آنجا بوده) (مغار، بفتـح و بضم میم و مغاره نیز بفتح و ضم میم یعنی شکاف در کوه).

آتشهای عرب

آتشهای عرب که در جاهلیت و اسلام متعارف و متداول بوده چهارده است:

1 - آتش مزدلفه (بر وزن منقطعه) و آن موضعی است در میان عرفات و منی.

قبل از اسـلام این آتش را اول قصـی بن کلاب روشن کرد که در پرتو آن مردم در شب عرفه به مزدلفه بیاینـد و لیکن، حاج در عهـد اسـلام شب عرفه(1) را در منی هسـتند و شب عید اضحی(2) در مزدلفه(3) می مانند و بعد از وقوف در مشـعر که بین الطلوعین باید آنجا باشند (که از ارکان حج تمتع است)، بعد از طلوع آفتاب، به منی می آیند.

2 - آتش استمطار است. 3 - آتش تحالف (بضم لام) است. 4 - آتش طرد است.

5 - آتش حرب (یعنی جنگ) است (و در کاشان هنوز معمول است). 6 - آتش حرتین است(4).

مشـهورترین حره ها یعنی سنگستانها، حرهٔ واقم است که در سمت شرقی مدینهٔ منوره است که در زمان سلطنت یزید (ملعون) در ماه ذی الحجهٔ سال 63 هجری وقعهٔ ذات حره اتفاق افتاد که جمع کثیری از صـحابه به شهادت رسیدند و مدینه را قتل (عام) کردند و هزار دوشیزه، سال دیگر زائیدند که شوهر نداشتند.

1- شب نهم ماه ذی الحجه.

2- شب دهم ماه ذی الحجه.

3- مزدلفه بضم میم و فتح دال و کسر لام و فتح فاء: موضعی است در میان عرفات و منی.

4- حره (بفتح حاء و شد راء مفتوح) یعنی سنگستان و آن در بلاد عرب بسیار است (الحرة کل ارض ذات حجارة سود).

حرتین یعنی دو حره و آن در بلاد عبس بوده: یکی را حرة الحمارة(1) می گفتند و دیگری را حرة راجل (با جیم) می نامیدند که از آنها آتش در می آمد(2) - شب آتش از آنجا بلند می شد و روز دود، و گاهی از آنها شعله در می آمد که هرکه از آنجا عبور می کرد او را می سوزانید و به معجزهٔ خالد بن سنان عبسی علیه السّلام خاموش شد. و بعضی از کوههای آتش فشان نیز همین حالت را دارند که روز دود مرتفعی است و شبها شعلهٔ آن بنظر می آید.

7 - آتش سعالی است. 8 - آتش صید، است. 9 - آتش اسد، است. 10 - آتش قری است. 11 - آتش سلیم است. 12 - آتش فداء است. 13 - آتش وسم است.

14 - آتش حباحب است. (کتاب زنبیل حاج فرهاد میرزا ص 94-101 به خلاصه).

آلوسی در کتاب بلوغ الارب ج 2 ص 161 تا 167 نیران عهد جاهلیت عرب را به این گونه ذکر کرده:

1 - نار القری (نار الضیافة) 2 - نار المزدلفة 3 - نار التحالف 4 - نار الغدر 5 - نار السلامة 6 - نار الطرد 7 - نار الأهبة (بضم همزه) 8 - نار الصید 9 - نار الاسد 10 - نار السلیم 11 - نار الفداء 12 - نار الوسم 13 - نار الاستمطار 14 - نار الحرتین 15 - نار السعالی 16 - نار الحباحب (بضم حاء اول). (و دربارهٔ هریك شرحی داده است، طالبان مراجعه نمایند).

تذکر: زمان عمره وسیع است که از اول ماه شوال است تا زمان وقوف به عرفات. و زمان حج تمتع روز ترویه یعنی روز هشتم ماه ذی حجه است که احرام ببندد بطریق استحباب و روز عرفه یعنی روز نهم است که احرام ببندد بطریق وجوب بجانب عرفات رود و از پیشین تا شام روز عرفه وقوف کند چون وقت مغرب شب دهم که شب عید است داخل شود از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید - چون آفتاب روز عید برآید از مشعر الحرام بجانب منی رود برای

1- حماره با میم مشدد بر وزن علامه.

2- شاید کانون نفت بوده.

رمی جمرهٔ عقبه و برای قربانی و برای ازالهٔ چیزی از مو - بعد به مکه بر گردد برای طواف و نماز آن و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء و نماز آن. و بعد سه شب ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجه است در منی به سربرد (بتفصیل مقرر) و رمی سه جمره (جمرهٔ اولی که دورتر از جمرات است از مکه و نزدیك مسجد خیف است بعد جمرهٔ وسطی است بعد جمرهٔ عقبه است) در هریکی از روزهای تشریق کند و این رمی، آخر افعال واجبهٔ حج است (به خلاصه از کتاب جامع عباسی در باب پنجم و کتاب هدایة السبیل).

13 - عبد اللّه (ص 564)

عبد المطلب به نزد وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب رفت و وهب، بزرگ بنی زهره بود، هم از جهت سال و هم از جهت شرافت و آمنه را که افضل زنان قریش بود از حیث نسب و موقعیت، برای عبد اللّه خواستگاری کرد و آمنه پس از ازدواج(1) آبستن شد. قبلا زنی به عبد اللّه پیشنهاد داده بود که عبد اللّه او را تزویج نماید، عبد اللّه پس از ازدواج با آمنه به نزد آن زن آمد و گفت: چرا دیگر پیشنهاد ازدواج بمن نمی کنی؟ زن گفت: آن نور که قبلا در سیمای تو بود از تو جدا شده و دیگر به تو رغبت ندارم. عبد اللّه کمی پس از عروسی بقصد تجارت از مکه عازم شام شد و چون مراجعت نمود در مدینه توقف کرد زیرا، مریض شده بود و دائیهای او از بنی النجار در مدینه بودند. دو ماه از حمل آمنه گذشته عبد اللّه وفات یافت و در خانهٔ نابغهٔ جعدی مدفون شد. عبد اللّه، هنگام وفات بیست وپنج ساله بود (این قول، مشهور است و بقولی ضعیف بیست وهشت ساله بوده).

یك کنیز (أم أیمن برکة حبشی) و پنج نفر شتر و یك گله گوسفند از عبد اللّه باقی ماند و آمنه در رثاء شوهر اشعاری سروده که ارباب سیره نقل کرده اند (کتاب محمّد - از محمّد رضا مصری ص 8 به ترجمه).

عبد اللّه: (به جلد هفتم، سورهٔ انشراح ص 258 مراجعه شود). ضمنا در صفحهٔ

1- نسب زن و شوهر در «کلاب» به یکدیگر می رسد (ذیل کتاب محمّد - از محمّد رضا مصری ص 8).

مزبور سطر 12 مدفن عبد اللّه در دار التبابعه ذکر شده و لیکن، بعضی در دار نابغهٔ جعدی نوشته اند.

14 - حادثهٔ فیل (ص 565)

شرح حادثهٔ فیل را در سورهٔ فیل جلد هفتم همین تفسیر (ص 304 تا 311) ملاحظه نمائید.

15 - زمان و مکان تولد پیامبر (ص) (ص 565)

امامیه بغیر از معدودی اتفاق دارند که ولادت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در هفدهم ماه ربیع الاول بوده است و اکثر اهل سنت می گویند در دوازدهم ماه بوده و کلینی (رحمه اللّه) هم همین را اختیار کرده است. و بین ما شهرت دارد که ولادت در روز جمعه بعد از طلوع فجر در عهد سلطنت کسری انوشروان در محل شعب ابی طالب(1) واقع در مکه بوده در منتهای گوشهٔ خانه. این خانه از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود، پس آن را به عقیل بن ابی طالب (یعنی به برادر حضرت امیر علیه السّلام) بخشید، پس فرزندان عقیل به محمّد بن یوسف برادر حجاج فروختند و او آن خانه را ضمیمهٔ خانهٔ خود کرد تا نوبت به عهد خیزران رسید و او آن خانه را گرفت و مسجد کرد (سفینة البحار ج 1 ص 307 به ترجمه).

خیزران:(2) نام کنیزی است که پدرش عطاء نام داشته و او را مهدی عباسی که به سالهای (745-785. م) خلافت کرد از یکی از برده فروشان خرید و پس از آن، آزادش کرد و بعد او را بزنی گرفت و موسی الهادی و هارون الرشید را زائید (المنجد ج 2 به ترجمه).

مکان ولادت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه در مکان معروف به «سوق اللیل» بوده است و

1- در شعب، غریب است.

2- خیزران (بفتح خاء و ضم زاء) درختی است (هندی) که در زمین، همچو رگها مبسوط و ممتد می گردد مثل خیزور (بر وزن محمود) و درخت نی، و هر چوب نرم، و نیزه ها. و چوبی است که ملاح بدست می گیرد و کشتی می راند و بمعنی دنبالهٔ کشتی است و «دار الخیزران» در مکه است که خیزران، کنیز خلیفه آن را بناء کرده (قاموس به ترجمه).

عقیـل پس از هجرت پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله، از مکه به مـدینه برآن محل دست یافته و دربارهٔ این و غیر این، حضـرت در سـفر حجة الوداع فرموده: آیا عقیل سایبان یا منزلی برای ما باقی گذارد؟ بالجمله، این محل در دست عقیل و فرزندان او بود تا یکی از آنها به محمّد بن یوسـف ثقفی برادر حجـاج فروخت و وی آن را داخـل خانـهٔ خود که معروف به «بیضـاء» بود، کرد. و این وضع ادامه داشت تـا زمـانی که خیزران مادر دو خلیفه (موسـی الهادی عباسی و برادرش هارون الرشید) به حج رفت، خیزران آن محل را بیرون انداخت و مسجد کرد که نماز در آن خوانده می شود. و بودن مولد پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در این مکان مشهور است که پشت بر پشت نقل می کنند. و در شب دوازدهم ماه ربیع الاول قاضـی شافعی مکه با قضاة و فقهاء و اشـراف با فانوسـهای بسـیار و شـمعهای بزرگ و ازدحام عظیم به زیارت این محل شریف می روند، و برای پادشاه و امیر مکه دعاء می کنند و قاضی خطبه می خواند بعد به مسجد الحرام برمی گردند...

دربارهٔ اینکه مولـد در شـعب یا خانـهٔ جنب صـفا و یا در ردم و یا عسـفان بوده، اقوالی است و لیکن، اهل مکه اختلاف نکرده انـد در اینکه محل مولـد همان است که در «سوق اللیل» است (کتاب الجامع اللطیف، فی فضل مکـة و اهلها و بناء البیت الشـریف از جمال - الدین محمّد جار اللّه مکی حنفی بن محمّد نور الدین بن أبی بکر بن علی بن ظهیرة القرشـی المخزومی چاپ مصر چاپ دوم سال 1357 ه ص 325-327 به ترجمه و خلاصه).

16 - آمنه (ص 566)

دیگر حلیمهٔ سعدیه دایهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضرت را از بیابان بشهر آورده بود.

آمنه مادر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در سال 575-576. م برای دیدار عرب بنی النجار دائیهای عبد المطلب جد پیامبر به مدینه رفت(1). در مدینه بیمار شد، در مراجعت به مکه وفات یافت و در أبواء (بین مکه و مدینه) مدفون شد.

آمنه در حین وفات سی ساله بود، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شش سال داشت.

1- و بقولی به مدینه رفت که قبر عبد اللّه شوهرش را زیارت کند (سفینة البحار).

در حدیث آمده: که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم(1) قبر مادرش را در أبواء زیارت فرمود و گریست و مردم گریستند. بالجمله: أم أیمن برکة حبشی که از عبد اللّه ارث رسیده بود(2) و دایهٔ طفل بود، طفل را در بر گرفت و او را نزد جدش عبد المطلب بن هاشم رسانید، و حضرت عبد المطلب آن طفل را دوست می داشت و احترام می کرد. کسی بر مسند عبد المطلب حق جلوس نداشت جز این طفل، و چون عموها می آمدند او را بر کنار کنند عبد المطلب می فرمود: پسرم را واگذارید، قسم به خدا! که او شأنی بزرگ دارد، آنگاه عبد المطلب طفل را نوازش می کرد. خدا دربارهٔ پیامبر در قرآن فرموده: «أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوىٰ» در همین سال که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تحت کفالت عبد المطلب قرار گرفته بود چشم درد سختی کشید (کتاب محمّد - از محمّد رضا مصری ص 23 به ترجمه و خلاصه).

مادر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، آمنه دختر وهب (بفتح واو و سکون هاء) بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب (بکسر کاف) است. مادر آمنه، بره (بفتح باء و شد راء مفتوح) دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی (بضم قاف و فتح صاد و شد یاء) است (کتاب نسب قریش ص 20 و 261 به ترجمه).

محدث قمی می نویسد: باید دانست که پدر و مادر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اجداد آن بزرگوار تا برسد به حضرت آدم علیه السّلام همگی موحد (یکتاپرست) بودند و به شرك آلوده نشدند و آن حضرت نوری بود در اصلاب پاك و رحمهای پاکیزه (سفینة البحار ج 1 ص 45 به ترجمه و خلاصه).

آمنة: والدة محمّد. بنت وهب بن عبد مناف. ماتت و ابنها فی عمر (6) سنوات (577). قال القرمانی: أعطاها اللّه من الجمال و الکمال ما کانت تدعی به حکیمة قومها (المنجد ج 2).

در حجون زیارت قبر حضرت خدیجهٔ کبری علیها السّلام رفتم، الحق زنی است که

1- بعد از حجة الوداع (سفینة البحار).

2- و در این سفر همراه آمنه و طفلش بود (سفینة البحار).

مردان عـالم بایـد خاکپای او را توتیای چشم بکننـد (به زیر مقنعـهٔ وی بسـی کله داری است). حضـرت ابو طالب بقعـهٔ علی حـده دارد و حضـرت عبـد المطلب و عبد مناف در یك بقعه هسـتند که به محوطهٔ این سه بزرگوار از یك در داخل می شوند. و هاشم پدر عبد المطلب در غزهٔ شام مـدفون است و آن بنـدری است که در میان شام و مصـر واقع است و حضـرت آمنه مادر رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله بقعهٔ دیگر دارد ولی موافق اخبار صـحیحه، حضرت آمنه در أبواء سه منزلی مدینه وفات یافته و قبرشان آنجاست (کتاب هدایة السبیل ص 189 به خلاصه).

17 - خدیجه (ص 566)

خدیجه: اولین مؤمن به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله، از مردان علی علیه السّلام و از زنان خدیجه رضی اللّه عنهاست. چون ابو طالب خطبهٔ معروف را خوانـد و عقـد نکاح خـدیجه را برای پیامبر بست، محمّد برخاست که با ابو طالب برود. خدیجه عرض کرد: همین جا باش خانه خانهٔ تست و من کنیز تو هستم.

پیره زنی خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله رسـید و حضـرت با او ملاطفت کرد، چون بیرون رفت عائشه جهت پرسـید، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: در عهد خدیجه این زن به نزد ما می آمد، و حسن عهد از ایمان است.

خـدیجه دختر خویلـد است، پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله در سن بیست و پنـج سـالگی بـا او ازدواج فرمود. شوهر اسـبق او عتیق بن عائذ مخزومی است، پس دختری از او پیـدا کرد(1)سپس خـدیجه به ابو هالـهٔ اسـدی هند بن زرارهٔ تیمی شوهر کرد و هند بن ابی هاله(2)(3) نتیجهٔ ازدواج دومین است. سپس، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خدیجه را تزویج کرد و هند را هم

1- نامش هند است (کتاب نسب قریش ص 22).

2- و دختری بنام هاله (کتاب نسب قریش ص 22).

3- و اخوة ولـد رسول اللّه (ص) لأمهم: هنـد بنت عتیق بن عائذ بن عبد اللّه بن عمرو بن مخزوم، و هند بن ابی هالة نباش بن زرارة، و هالة بنت أبی هالة. و ابو هالة، من بنی أسید بن عمرو بن تمیم، حلیف بنی عبد الدار بن قصی (کتاب نسب قریش ص 22) (نباش بوزن صراف و زرارة بوزن عصاره و أسید بضم همزه و فتح سین و شد یاء مکسور است).

تربیت فرمود (مراسم تزویج خدیجه بوسیلهٔ خویلد بن اسد پدر خدیجه انجام شده و بقولی عمرو بن اسد عموی خدیجه اقدام کرده) مدت ازدواج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با خدیجه بیست و چهار سال و یك ماه بوده. در سال دهم نبوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، خدیجه به فاصلهٔ چند روز پس از رحلت أبي طالب در سن شصت وپنج سالگی در گذشت و در حجون دفن شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد قبر او شد.

عائشه می گوید: هرگاه سخن از خدیجه می شد پیامبر از ثناء خدیجه و استغفار برای او ملول نمی گردید. یك روز غیرت بردم و گفتم: خدا بجای زن سالمند، عوض به تو داده است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سخت خشمناك شد. هرگاه سخن از خدیجه به میان می آمد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می گریست و می فرمود: خدیجه کجاست؟ خدیجه مرا تصدیق کرد آنگاه که مردم مرا تکذیب کردند و آزار دادند و مرا به مال خود کومك داد.

هرگاه هدیه ای برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می آوردند می فرمود: ببرید منزل زنی که دوست خدیجه بود. در (قیامت) در أعراف خدیجه با پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین است (به خلاصه و ترجمه از سفینة البحار ج 1 ص 379 تا 381).

خدیجه، دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی(1) بن کلاب است، مادرش فاطمه دختر زائدة بن جندب (اصمّ) است (کتاب نسب قریش ص 21 و 22 و 230).

(جندب بضم جیم و ضم دال است).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مهر خدیجه را بیست بکره (بر وزن صرفه یعنی شتر مادهٔ جوان) قرار داد. شوهر اول او عتیق بن عابد بن عبد اللّه بن عمر بن مخزوم است. فرزندانش: عبد اللّه و یك دختر جادیه. و شوهر دوم او أبی هالة بن مالك است. فرزندانش: هند پسر أبی هاله و زینب دختر أبی هاله (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 643 و 644) (عتیق بضم عین و فتح تاء و شد یاء مکسور اعراب شده است) (راجع به اسامی به ذیل ص 929 همین کتاب رجوع شود).

خدیجة: هی بنت خویلد بن عبد العزی القرشی. اولی زوجات النبی ولدت له خمسة أولاد. لقبت ب «أم المؤمنین» (المنجد ج 2).

1- پدران خدیجه در «قصی» با پدران پیامبر پیوسته می گردد.

18 - علی علیه السّلام (ص 566)

مشـهور اینست که: علی علیه السّلام در سیزدهم ماه رجب در کعبه دوازده سال قبل از بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدنیا آمده است(1) در کتاب کنز الکراجکی به ترجمه نوشته که: کاهنان به فاطمهٔ بنت اسد مادر علی علیه السّلام، ظهور علی و سرنوشتش را گذارش دادند (ه).

ابن أبی الحدید به ترجمه نوشـته که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از سنگها و درختها آواز شنید و انوار و اشخاصی دید، این همان سال بود که به عزلت و انقطاع از مردم در کوه حراء اشـتغال داشت و منصب رسالت به او اعطاء گردیـد و وحی بر او نازل شد. پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله، هم وقائع این سال را و هم ولادت علی علیه السّلام را در این سال، خجسته و با برکت شمرد و آن را «سنة الخیر» و «سنة البرکة» نامید.

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در شب ولادت علی علیه السّلام با مشاهدهٔ کرامات و قدرت الهیه که کشف آنها تازگی داشت و از پیش دیدار نشده بود، فرمود: مولودی برای ما بدنیا آمده که خدا بوسـیلهٔ او ابواب بسـیاری از نعمت و رحمت را بر ما باز می کند، و همین طور هم شد زیرا، علی علیه السّلام یاور و مدافع و زدایندهٔ غم از چهرهٔ پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله بود و به شمشیر این مولود، اسلام پا بر جا شد و کاخ آن افراشته گردید و ستونهای آن در مراکز خود قرار گرفت (ه):

حکیم میرزا ابو الحسن جلوه(2) سروده:

غیر علی کس نکرد خدمت احمد *** غمخور موسی نباشد الا هارون

کرد جهانی ز تیغ زنده بمعنی *** از دم تیغش اگرچه ریخت همی خون

صورت انسانی و صفات خدائی *** سبحان اللّه ازین مرکب و معجون

ساحت جاهش به عقل پی نتوان برد *** نتوان با موزه درگذشت ز جیحون

1- و قیل بعد مولد النبی (ص) بثلثین سنة و قیل فی سبع خلون من شعبان و قیل فی - الثالث و العشرین منه (السفینة ج 2 ص 229).

2- جلوه، در شب جمعه شـشم ماه ذی القعدهٔ سال هزار و سـیصد و چهارده هجری قمری وفات یافت و در ری در صـحن بقعهٔ ابن بابویه دفن شد (تاریخ نائین ج 1 ص 170).

سوی شریعت گرای و مهر علی جوی *** از بن دندان، اگر نه قلبی و وارون

در کتاب مناقب می نویسد: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی را بسیار دوست می داشت.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عمامه ای(1) داشت که به آن «سحاب» گفته می شد و آن عمامه را می پوشید بعد آن را به علی مرحمت فرمود، گاهی که علی علیه السّلام آن را بر سر می گذاشت مردم می گفتند: علی علیه السّلام در سحاب آمد پیامبر صلی اللّه علیه و آله هرگاه نشسته بود و می خواست برخیزد، فقط علی علیه السّلام دست حضرت را می گرفت و این موضوع در بین صحابه معروف بود که: دست حضرت را نبایستی غیر علی علیه السّلام کسی بگیرد. هرگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تکیه می زد، بر علی علیه السّلام تکیه می فرمود (ه).

در کتاب سرّ الأدب می نویسد: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را در حینی که سوار شد و لباسهای خود را در زین خود جمع کرد، تعویذ فرمود.

در کتاب مناقب می نویسد: در سفری علی علیه السّلام و عائشه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بودند. حضرت در یك جامهٔ خواب، در وسط علی و عائشه می خوابید. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بسا که به خانهٔ علی می آمد و پای خود را بین علی و فاطمه علیهما السّلام در از می فرمود.

و اطاق علی علیه السّلام در وسط حقیقی اطاقهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود. هرگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خشم می فرمود، احدی غیر علی علیه السّلام جرئت نمی کرد که با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخن بگوید.

یك روز علی در خواب بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سر وقت علی علیه السّلام آمد ولی او را از خواب بیدار نفرمود. هرگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عطسه می زد علی علیه السّلام عرض می کرد:

«رفع اللّه ذکرك یا رسول اللّه»: خدا اسم تو را بلندآوازه کند ای فرستادهٔ خدا! و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در جواب می فرمود: «أعلی اللّه کعبك یا علی» خدا بخت تو را بلند کند یا علی! (ه).

عائشه گفته که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را به خود چسبانید و او را بوسید و دوباره فرمود: پدرم فدای غریب شهید.

علی علیه السّلام فرموده: پیمانهٔ موزی حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هدیه آوردند. پیامبر

1- عمامه: بکسر عین و میم الفی و میم مفتوح است.

صلّی اللّه علیه و آله پوست موز را می کند و مغز آن را در دهانم می گذارد. گوینده ای عرض کرد:

البته تو علی را دوست می داری. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا نمی دانی که علی از من است و من از اویم؟ علی علیه السّلام در سفر با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شبی تب کرد و خوابش نبرد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نخوابید برای اینکه علی علیه السّلام نخوابید. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن شب میان علی و مصلای خود به سربرد و هربار که نماز می گذارد از علی علیه السّلام احوالپرسی می فرمود و به علی علیه السّلام نگاه می کرد و این رویه تا صبح ادامه یافت. صبح که شد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به نزد اصحاب تشریف آورد آنگاه عرض کرد: «اللهم اشف علیا و عافه فانه أسهرنی اللیلة مما به»:

خدایا! علی را شفا بده و عافیت ببخش زیرا، ناخوشی علی موجب شد که دیشب مرا بی خواب کند.

محدث قمی نوشته: رفتار علی علیه السّلام با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نیز چنین بوده است زیرا، ابن أبی الحدید بنقل از سلمان فارسی نوشته که: یك روز قبل از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب محضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شدم. حضرت فرمود: ای سلمان! از رنج درد و بیداری من و علی در شب گذشته مپرس. عرض کردم: یا رسول اللّه! اجازه می فرمائی امشب من بجای علی علیه السّلام بیدارم بمانم؟ حضرت فرمود: - نه - علی به این کار سزاوارتر است.

بریدهٔ اسلمی گفته: ما هروقت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سفر می کردیم، اسباب سفر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را علی علیه السّلام با خود برمی داشت و چون منزل می کردیم علی علیه السّلام اثاث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بررسی می کرد، آنچه محتاج به مرمت بود، مرمت می کرد و اگر کفش حضرت پاره شده بود می دوخت.

در کتاب کشف الیقین از حمزه از پدرش أنس نقل کرده که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیمار بود، همان بیماری ای که از دنیا رحلت فرمود و من خادم حضرت بودم و درب اطاق أم حبیبه دختر ابو سفیان (یکی از زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) نشسته بودم و در حجره مردانی از اهل حضرت بودند و آن روز هم نوبت ام حبیبه بود. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تشریف آورد و بر حضار سلام داد و فرمود: الساعه از در خانه، امیرالمؤمنین و خیر

الوصـيين، قديم ترين امت در اسـلام و فزون ترين امت در علم، وارد مى شود. طولى نكشـيد كه على ابن أبي طالب عليه السّلام وارد شد درحـالى كه پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله مشـغول وضوء گرفتن بود. پس، پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله دست خود را از آب پر كرده و به روى على عليه السّلام پاشيد تا آن اندازه كه چشمان على عليه السّلام از آب پر شد. (مقصود افاضه بوده است. ب.).

در خبر است كه: پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آب بدست على عليه السّلام ريخته و قطرات آن آب را فرشتگان براى تبرك برده اند.

در كتاب عيون اخبار الرضا نوشـته كه: پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده: هر امتى صديق و فاروقى دارد و صديق اين امت و فاروق آن، على بن أبي طالب عليه السّلام است. على البته كشتى نجات و باب حطه (بكسر حاء و شد طاء مفتوح) و يوشع و شمعون و ذو القرنين اين امت است(1).

عبد الرحمن پسـر ابو بكر گفت كه: من از على عليه السّلام شنيدم كه مى فرمود: به آنچه من برخورد كردم، احدى از مردم برخورد نكرده، سپس على عليه السّلام گريه كرد.

ابن أبى الحديد نوشـته: عجيب ترين و تازه ترين چيزى كه روزگار ببار آورده، گرچه روزگار عجائب و بدائع بسـيار دارد، اين است كه: نوبت حكومت به على عليه السّلام برسد و معاويه همتا و نظير و همانند او بشود و با تبادل نامه معارضه كنند! (ه).

على عليه السّلام در شـكايت خود كه به ابن عباس كرده چنين فرموده: من قرين پسـر هند جگرخوار و عمرو و عقبه و وليد و مروان و اتباع آنان شـدم! كى در ضـميرم و در خاطرم مى گـذشت كه كار حكومت دنيا بدست اينها بيفتد كه رئيس مطاع شوند! مسـيب بن نجبه(2) مى گويد: در اثناء اينكه على عليه السّلام خطبه مى خواند يكتن

1- محرر اين تفسير گويد: اين كتاب گنجايش ذكر اخلاق و سخاوت و شجاعت و قوت و فضائل و صفات حضرت على (ع) را ندارد و در كتابهاى مبسوط بايد ديد نيز داسـتان خدمات على (ع) را در جنگهاى صدر اسلام يعنى در عهد پيامبر (ص) در كتابهاى مبسوط بايد ديد و نيز داستان جنگهاى صفين و مكر عمرو عاص و بلند كردن قرآنها و موضوع حكمين و جنگ با خوارج و جنگ جمل را در كتابهاى مبسوط بايد ديد.

2- نجبه بفتـح نون و جيم و بـاء است. و مسـيب مزبور يكى از توابين است. با سـليمان بن صـرد، در «عين الورده» به سال شـصت و پنج هجرى كشته شد (سفينة البحار ج 1 ص 677 به ترجمه).

اعرابی بپاخاست و فریاد برداشت که: «وا مظلمتاه!»: وای از ظلمی که بمن شده! علی او را نزدیك طلبید و چون نزدیك شد حضرت فرمود: به تو یك ظلم شده و به من به شمار کلوخها و کرك ها (کرکهای جانوران کرك دار) ظلم شده است.

ابو جعفر اسکافی نقل کرده که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر فاطمه علیها السّلام وارد شد، علی در خواب بود، فاطمه علیها السّلام رفت علی را بیدار کند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بیدارش مکن، پس از من بسا بیداری دارد و بسا برای خاطر او به اهل بیت من جفای سخت می رسد، فاطمه گریان شد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: گریه مکن، تو و علی با من هستید و در موقف کرامت نزد من می باشید.

در مناقب خوارزمی و تفسیر ابو الفتوح رازی نوشته که: حضرت، مشغول نماز صبح بود که دچار ضربت ابن ملجم شد. و لیکن، نوری صاحب کتاب مستدرك الوسائل نوشته که: از اخبار شهادت علی علیه السّلام برمی آید که: حضرت مشغول خواندن نافلهٔ فجر بوده است.

محدث قمی نوشته که: از وصیت نامهٔ حضرت، که صاحب کتاب «در النظیم» نقل کرده است، مستفاد می شود که: ابن ملجم (اخزاه اللّه) ضربت اول را که زده، کاری نشده و لذا ضربت دوم را زده که کاری شده است.

در کتاب کافی نقل کرده که: حسین بن علی علیهما السّلام در هنگام حادثهٔ ضربت رسیدن بحضرت، در مدائن بوده و حسن علیه السّلام خبر این مصیبت را به برادر داده است.

أصبغ بن نباته(1) گفته که: من بر علی علیه السّلام وارد شدم، دستمال زرد رنگی به سر حضرت بسته بود و لیکن زردی چهرهٔ حضرتش بر زردی دستمال فزونی داشت و حضرت زانو به زانو می شد از شدت درد و کثرت نفوذ زهر.

در کتاب کشف الغمه نوشته که: حسن بن علی علیهما السّلام فرموده: من در حال جان دادن امیرالمؤمنین علیه السّلام بر آن حضرت وارد شدم و از حادثهٔ اصابت ضربت ابن ملجم به آن حضرت، بی تابی می کردم. حضرت فرمود: آیا بی تابی می کنی؟ عرض کردم: چگونه

1- أصبغ (بر وزن أحمد) (قاموس)، و نباته بضم نون است (سفینة البحار ج 2 ص 7).

بی تابی نکنم درحالی که تو را باین حال می بینم!؟ حضـرت فرمود: آیا چهار خصـلت به تو تعلیم نکنم که اگر آنها را حفظ کردی نجات را بدست آورده ای و اگر تضییع کردی دودنیا را از دست داده ای؟:

ای پسرك من! هیچ توانگری ای از عقل بزرگتر نیست و هیچ فقری مانند جهل نیست و هیچ وحشتی سخت تر از عجب «خودبینی» نیست و هیچ زندگانی ای لذیذتر از حسن خلق نیست (سفینة البحار ص 229-232 به خلاصه و ترجمه).

ابو طالب پدر حضـرت امیر علیه السّلام و عبد اللّه پدر حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از یك مادر و پدرند. حضرت شاه ولایت علی علیه السّلام در روز جمعه سیزدهم ماه رجب سال سی ام از عام الفیل در درون کعبه متولد گردید.

حضـرت سـید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بفرمان رب العالمین، حضرت امیرالمؤمنین علی عالی اعلی را به خلافت و جانشینی منصوب و منصوص گردانید. علی علیه السّلام شـصت و سه سال در لباس جسـمانی بود و در روز دوشـنبه بیست ویکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت رحلت نمود (کتاب أنیس الصالحین تألیف معزّ الدین محمّد باقر الحافظ العاملی به سال 1079 ه. ق اقتباسا).

19 - کعبه (ص 566)

اشاره

کعبه: خانـهٔ خدای است. بعضـی گفته اند که: مأخوذ است از «کعب» بمعنی بلندی و به واسـطهٔ ارتفاع آن «کعبه» می گویند یا به واسـطهٔ مربع بودن آن، و کعبه هر خانهٔ چهارگوشه را می گویند (شرح قاموس اقتباسا).

کعبه: اطـاقی که در وسط مسـجد الحرام در شـهر مکـهٔ معظمه است و حاجیهای هر آبادی زمین در موسم حـج و عمره دور آن طواف می کنند. چون بشکل کعب (مکعب) است کعبه گفته شده یا از جهت ارتفاع بناء و (یا از جهت) رتبه (فرهنگ نظام).

بنای خانهٔ کعبه)

خانهٔ کعبه 1890 سال قبل از ولادت حضرت عیسی بناء شده است و تا سی ام دیسمبر سال 1875 مسیحی مطابق غرهٔ ذی الحجه الحرام سال 1292 هجری، 3765

ص: 1004

سال شمسی و 3887 سال قمری است که کعبه بناء شده است (کتاب هدایة السبیل ص 179 اقتباسا).

محرر این تفسیر گوید: بنای خانهٔ کعبه از آدم ابو البشر علیه السّلام است و بایستی بنویسد: «تجدید بنای خانهٔ کعبه» و قرآن کریم در سورهٔ آل عمران آیهٔ 96 فرموده:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّٰاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبٰارَكاً» یعنی اولین معبد که برای مردم ساخته شده است همان معبد مبارکی است که در بکه «مکه» انجام شده است.

عرض مکهٔ معظمه: زادها اللّه شرفا: از خط استواء بطرف شمال بیست و یك درجه و سی و سه دقیقهٔ شمالی (کا - لج).

و طول مکهٔ معظمه: چهل درجه و ده دقیقهٔ شرقی گرینویچ(1) است (م - ی).

(در کتابهای زیج و هیئت استادان پیشین، عرض مکه را (کا - م) یعنی بیست و یك درجه و چهل دقیقهٔ شمالی و طول آن را هفتاد و هفت درجه و ده دقیقه (عز - ی) از جزائر خالدات تشخیص داده اند. جزائر خالدات که اکنون در دریا فرورفته.

است، قدماء آنجا را مبدأ طول قرار داده بودند و فعلا رصد خانهٔ گرینویچ، برای مبدأ طول، معین شده است (کتاب هدایة السبیل ص 344 و 378).

اندازهٔ ابعاد کعبه

در ذیل معجم القرآن ج 2 ص 119 و 120 در متن و ذیل به ترجمه و خلاصه می نویسد: کعبه، اولین خانه ای است که برای مردم جهت عبادت ساخته شده است و ابراهیم بشکل مربع ساخته است و زاویه های آن بسمت جهات اربعه است تا فشار هواء و باد را خنثی کند و این بعینه همان قاعده ای است که اهرام مصر را هم بر مبنای این چهار زاویه ساخته اند و این نقشه تا امروز محل تعجب مهندسین است.

1- گرینویچ Greenwich : شهریست در انگلستان از محال لندن و دارای 100/000 تن سکنه است. در کنار رود تامیز Tamise قرار گرفته. دارای مریض خانه ای برای دریانوردان و رصدگاه فلکی مشهوریست که اکثر نقاط دنیا وقت ساعات را با آنجا تطبیق می کنند (لغت نامهٔ دهخدا).

هر خـانه که بر هیئت کعبه چهـار گـوش باشـد «کعبه» به آن گفته می شـود و کعبه هم به همین جهت «کعبه» نامیـده شـده است. پس از ابراهیم، عمالیق آن را تجدید کردند پس از آن، عرب جرهم تجدید نمودند سـپس قریش در زمانی که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله سی وپنج ساله بود آنجا را تجدید کردند ولی نه بر قواعد (پایه های ساختمان) ابراهیم زیرا وجه موجودی آنان کفاف نمی داد (لذا، کمتر گرفتند).

در سـال شـصت و سوم هجری، ابن الزبیر آنجـا را خراب کرد و بر قواعـد ابراهیم بناء کرد و ارتفاع آن را هفـده متر قرار داد و ارتفاع آن قبلا پانزده متر بوده است.

طول ضـلعی که میزاب در آن است و ضـلع مقابل آن ده متر و یکدهم متر است. و طول ضلعی که در در آن است و ضلع مقابل آن دوازده متر است. و ابن الزبیر از بنـاء آن در هفـدهم مـاه رجب سـال شـصت و چهـارم هجری فراغت یافت. پس از اینکه حجاج در جنگ با ابن الزبیر با منجنیق آنجا را خراب کرد، بر مبنای قواعد قریش بناء گذارد و سـمت شـمالی آن را پس از اینکه شش ذراع و یك وجب عقب برد، بالا برد و اثر نقص این فاصـله که از کعبه جدا ماند، «حطیم»(1) نامیده شد و به ساختمان مماثل آن وصل شـد(2). کعبه قبل از اسلام و قبل از ابراهیم علیه السّلام نزد عرب مرتبه ای ارجمند و بلند داشته است خواه در نظر بت پرستان و خواه در نظر یکتاپرستان. (ه).

<تذکر> 1 - اضـلاع کعبه نزدیـك به تربیـع است نه تربیع تمـام که معجم القرآن ذکر کرده، به عبـارت دیگر، دو ضـلعی که درب خـانه و مسـتجار، روی آنها واقع است طول و دو ضـلع دیگر عرض می باشد. ضلعی که در خانه در آن واقع است کوچکتر از روبه رو و ضلعی که میزاب در آن قرار گرفته کوچکتر از روبروی خود می باشد.

2 - زوایای خانه که به رکن ها تعبیر می شود، روبروی جهات اربعه نمی باشد (رجوع به لغت رکن ها).

1- در جهت تسمیه به «حطیم»، اقوال دیگر نیز هست.

2- (تفصیل ابعاد و اقطار کعبه در کتاب شفاء الغرام به اخبار البلد الحرام ج 1 چاپ سال 1956 ص 106 تا 116 دیده شود).

فرهنگ لغات مربوط به کعبه و سایر اماکن مقدسهٔ مکهٔ معظمه

اشعار

اشـعار بدنه (بکسر همزه و فتح باء و دال و نون): نشان کردن قربانی فرستاده شده به مکه است به این که پوست آن را بشکافند یا نیزه بزنند تا خون ظاهر شود.

و «شـعیره» (بر وزن سـفینه) شتر ماده یا گاو ماده ای است که برای قربانی به مکه فرسـتاده شـده باشـد. و شـعائر (بر وزن مساجد) جمع بر شعیره است (شرح قاموس باقتباس).

در کتاب هدایـة السبیل (ص 166) می نویسـد: «اشـعار بکسـر همزه آن است که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی واجب است ببرند به منی، بجهت قربانی زخم زنند و آن موضع را به خون آن زخم آلوده کنند. و در مصادر اللغهٔ زوزنی می گوید: الاشـعار: خون آلود کردن کوهان شتر که به حرم فرسـتند برای نحر، و مشهور کردن کسی را، و برازبان(1) کردن کارد را، و جامهٔ اندرونین پوشانیدن، و بیم در دل گذاشتن، و آگاه کردن» (ه).

بطن محسر

بطن محسر (بر وزن محدث): جائی است نزدیك مزدلفه (شرح قاموس).

بکة

«بکة» (بفتح الباء و شد الکاف): اسم لموضع المسـجد الحرام و «مکة» اسم البلد و بکة هی البقعة ای البقعة المقدسة، و منه سـمیت بقعة الالاـه (بعل) «بعلبك» (معجم القرآن) قیل سـمیت بکـة لانها تبك ای تـذلّ اعناق الجبابرة اذا ألحـدوا فیها بظلم و یقال البکـة هی الزحمة لازدحام الناس فیها (ذیل معجم القرآن).

بکة: موضع البیت و مکة: جمیع ما اکتنفه الحرم (سفینة البحار).

1- برازبان بر وزن نگاهبان آهن پارهٔ درازی را گوینـد که بر دنبالـهٔ تیغـهٔ کارد و شمشـیر و خنجر و امثال آن باشـد که در آن دسـته و قبضـه فروکنند (برهان).

تقلید

مراد به تقلید آنست که در گردن قربانی که بجهت قربانی به منی می برند نعلینی بیاویزند که در آن نماز گزارده باشند یا عموما قلاده(1) کرده باشند که علامت آن باشد که این، مخصوص قربانی است که در میان شتران(2) امتیازی داشته باشد. چنانکه صاحب قاموس می گوید: «تقلید البدنة شیئا یعلم به أنه هدی» (هدایة السبیل ص 166 باقتباس).

تنعیم

تنعیم بر وزن تصریف: جایگاهی است در سه میلی یا چهار میلی از مکه که نزدیکترین کناره های حل (بکسر حاء و شد لام)، به خانهٔ کعبه است. و تنعیم نامیده شده زیرا، در طرف راست آن، کوه نعیم (بر وزن زبیر) و طرف چپ آن، کوه ناعم (بر وزن کامل) است و اسم رود، نعمان (بر وزن غفران) است (قاموس و شرح).

جمره و جمرات

الجمره (بفتح جیم و سکون میم) جمعه جمرات (بفتح جیم و نیز فتح میم) و جمار (بر وزن کتاب) الحصاة - «جمار الحج» الحصی التی یرمی بها الحجاج فی مناسك الحج الثلاثة فی منی (المنجد ج 1) جمره... و بمعنی سنگریزه. و یکی از جمرات مناسك حج است و آن سه جمره است: جمرهٔ اولی و جمرهٔ وسطی و جمرهٔ عقبه که به آنجاها سنگریزه انداخته می شود (شرح قاموس اقتباسا).

جمع (بر وزن وقت): بی الف و لام، اسم مزدلفه است به واسطهٔ جمع شدن آدم و حواء. و یوم جمع به اضافه، روز عرفه است. و ایام جمع به اضافه، روزهای منی است (شرح قاموس).

چاه زمزم

چاه زمزم در سمت شرقی خانهٔ خدا است که در طرف حجر الأسود است، عمق

1- قلاده بر وزن اجازه است.

2- یا گاوان.

چاه تا روی آب چهارده ذرع و سه ذرع هم تا کف زمین است. قطر چاه دو ذرع و نیم است (هدایة السبیل ص 180 اقتباسا). چاه زمزم در عهد حضرت اسماعیل کنده شده و بعد مطموس شده و اثرش از میان رفته است تا حضرت عبد المطلب بوسیلهٔ خواب از محل آن مستحضر شده و آن را حفر کرده که تاکنون این چاه باقی و دارای آبست (سفینة البحار ج 1 ص 555 به ترجمه).

حج و أركان آن

أرباب اطلاع برای هر رکنی و عملی از أرکان و اعمال حج، فلسفه ای ذکر کرده اند که آنها رمز اعمال آدم و حواء علیهما السّلام و یا رمز اعمال ابراهیم و اسماعیل و هاجر (زن ابراهیم) علیهم السّلام است و به خلاصه اعمال و ارکان حج، تذکار تواریخ عهود آن أول و یا این دوم و یا هر دو است.

لیکن، محرر این تفسیر معتقد است که: أرکان و اعمال حج در شریعت آدم علیه السّلام مقرر گشته و تمام آنها رمز پرستش خدا و بندگی و دوستی اوست و ابراهیم علیه السّلام آن رسوم و مراسم را پس از کهنگی و یا انقراض، تجدید فرموده است و بعنوان نمونه می گویم:

احرام: رمز تطهیر و تعویض لباسهای مجاور بدن در أیام غفلت و اشتغال به امور دنیوی و فراموشی خدا و نافرمانی او است.

لبیك ها: رمز شعار بندگی شفاهی است.

طواف: رمز طواف عاشق دوست، بر گرد خانهٔ محبوب است.

سعی بین صفا و مروه: رمز خدمت است.

سرتراشی و مو زدن: رمز شعار بندگی است.

وقوف در عرفات و مشعر و منی: رمز تحمل رنج در راه هجرت بسوی خدا و شهر بشهر گشتن است.

رمی (یعنی سنگسار کردن سه عقبه): رمز طرد علاقه های سه گانهٔ مال و زن و فرزند است.

قربانی: رمز فدا کردن جان در راه خداست.

الحجر الأسود

أعتقد أن الحجر الأسود كان من النيازك المرسلة من الجوّ، و قد أخذه ابراهيم قصدا (بعد ان برد طبعا) و جعله علامة فی البيت لعبادة ما أو لأمر ما (ذيل معجم القرآن - لغة شهاب). (حجر بفتح حاء و نيز فتح جيم است).

يعنی صاحب معجم القرآن معتقد است كه: حجر الأسود نيازكی است كه از بالا به زمين فرود آمده است و ابراهيم آن را در خانهٔ خدا بعنوان علامت گذارده برای علامت اول طواف، يا آرم و نشان توحيد است مانند پرچم كشورها.

در كتاب سفينة البحار در لغت (حجر) می نويسد: حجر الأسود دارای فضائلی است... و از جمله می نويسد كه: حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام فرموده: سه سنگ از بهشت فرود آمده:

1 - مقام ابراهيم.

2 - سنگ بنی اسرائيل.

3 - حجر الأسود.

محرر اين تفسير گويد: اين سنگ را آدم عليه السّلام نصب كرده نه ابراهيم و صاحب معجم القرآن اشتباه كرده است.

حجر

حجر (بكسر حاء و سكون جيم): (رجوع به ص 95 ج 1 مقدمه و نيز رجوع به لغت «ركن»).

حجون

حجون (بر وزن قبول): اسم قبرستانی است در مكه. در حجون زيارت قبر حضرت خديجهٔ كبری عليها السّلام كردم و صلاة و سلام بروح پرفتوح شوهر بزرگوار و بر داماد نامدار و بر دختر عالی مقدار و بر اولاد او ائمهٔ اطهار فرستادم. و الحق اين زن در دين نبوی و ترويج شريعت مصطفوی خيلی خدمت كرده است كه مردان عالم

باید غاشـیهٔ بندگی او را به دوش بکشـند... از آنجا به مقبرهٔ عبد المطلب و عبد مناف رفتم که هر دو در تحت یك قبّه است. و هاشم که پدر عبد المطلب و پسر عبد مناف است در غزه (بفتح غین و بشد زای) مدفون است که مطرود بن کعب، غزه را بلفظ جمع گفته:

و هاشم فی ضریح عند بلقعة *** تسفی الریاح علیه وسط غزات

غزه: بندری است در میان شام و مصر.

و از آنجا به سـر قبر ابو طالب رفتم. عرض کردم: وای بر جمعی که العیاذ باللّه تو را از اهل نار می خوانند! و پسـر تو قسیم جنت و نار است (هدایة السبیل ص 200 و 189 اقتباسا).

الحدیبیة

الحدیبیة: وادی علی مرحلة من مکة. فیه شـجرة جمع محمّد صحبة تحتها و طلب الیهم مبایعته قبل(1) مفاوضاته مع قریش لزیارة الکعبة. و تلك البیعة یقال لها بیعة الحدیبیة و تسمی ایضا «بیعة الشجرة» او «بیعة الرّضوان» (628).

حراء

حراء (رجوع به ص 40 ج 1 مقدمه) و رجوع به لغت کوه.

حطیم

حطیم: (رجوع به لغت رکن ها).

خانهٔ خدیجه در مکه

خانهٔ خدیجه در مکه: (رجوع به ص 106 ج 1 مقدمه و مبحث اماکن متبرکهٔ مکه).

خانهٔ مولد پیامبر در مکه

خانهٔ مولد پیامبر در مکه: (رجوع به ص 105 ج 1 مقدمه و مبحث اماکن متبرکهٔ مکه).

در خانهٔ خدا

درب خانـهٔ خـدا: ما بین رکن حجر الأسود و رکن عراقی است که به حجر الأسود نزدیکتر است درب خانـهٔ مبارك بطرف کوه صـفا باز می شود (هدایة السبیل ص 180 و 377).

ص: 1011

1- بجای «قبل» باید بعد بنویسد و جهت آن در ص 16 و 17 ج 1 مقدمه گذشت.

رکن ها

حجر الأسود(1) در رکن شـرقی جنوبی خانهٔ خداست، آن را شکسـته اند، اکنون هفده قطعه است که حالا چسـبانیده و به نقره گرفته اند. و داستان حجر الأسود از غرایب امور است. در سال 317 (سیصد و هفدهٔ هجری) قرامطه(2) در موسم (حج) اهل حاج را قتل عام کردند و حجر الأسود را کندند. چاه زمزم از جسد کشتگان و خون ایشان پر شد. یکی به بام خانه رفت که میزاب را بکند از بام سرازیر شده افتاد

1- در ابواب حج از کتاب وافی ص 125 می نویسد: حجر الأسود را رکن گفته اند زیرا در رکن گذارده شده.

2- در المنجـد ج 2 «قرمـط» بضم قاف و میم مشـکول شـده و به خلاصه و ترجمه می نویسـد: قرمط یك نحوه حرکت اصـلاحی قائل به تسـاوی طبقاتی بوده و از سال 901 میلادی این حرکت شـیوعی در مناطق اسـلام تحت قیادت سلالهٔ اسماعیلیه بین قرن 9 و 12 میلادی منتشـر گردیـد و عالم اسـلامی را لرزانیـد و در تصادم با جنگهای صـلیبی ریشه کن شد، اسم پیشوای آن ذکر نشده است، تعالیمش رمزی است، مصادر تعالیم آن از قرآن است که بر مقیاسـهای فلسفه، منطبق شده و آن را با تمام ادیان و جمیع اجناس بشر وفق داده و خلاصه در «أحساء» دولت مسـتقلی جـدا از خلیفهٔ بغداد تشـکیل دادند و در خراسان و سوریه و یمن مراکز شورش برقرار کردند. پس از این، المنجد می نویسـد: قرمط (حمـدان): لقبش کرمیتی است یعنی دارای دو چشم سـرخ. حمدان، داعی ای از دعاة اسـماعیلیه و رأس طریقهٔ قرمطیه بوده وی در جلگـهٔ کوفه کشاورز بود و به طریقـهٔ اسـماعیلیه پیوست و برای خود مقامی نزدیك کوفه درست کرد و اسم آنجا را «دار الهجره» نامید (890) و اتبـاع او در آنجا جمع می شدنـد (ه). در شـرح قاموس می نویسـد: قرامطه بر وزن فراعنه طایفه ای انـد و واحـد آن قرمطی بکسـر اول است، و در قاموس مشـکول، قرمطی بفتح قاف نوشته، و در فرهنگ نظام قرمط را بر وزن ابجد ضبط کرده و می نویسد: نام دهی بوده از واسط عراق عرب و از آنجا بوده: حمدان قرمط که مروج مذهب شـیعهٔ اسـماعیلی بوده ازاین جهت اسماعیلی ها را قرمطی هم می گفتند و جمع قرمطی، قرامط و قرامطه است (ه). (تفصیل در کتاب «شفاء الغرام به اخبار البلد الحرام»).

کعبه و مسجد الحرام

1 – رکن حجر الأسود (و حجر الأسود).

(حجر بر وزن أسد).

2 – رکن عراقی.

3 – رکن یمانی.

4 – رکن شامی.

5 – درب کعبه.

6 – میزاب رحمت (ناودان طلا).

7 – مستجار.

8 – حجر اسماعیل (حجر بر وزن فکر).

9 – مقام ابراهیم.

10 – باب السلام یا بنی شیبه.

11 – چاه زمزم.

12 – منبر.

13 – نقطهٔ شروع و ختم طواف.

14 – باب التوبه (دری که از داخل خانه به بام کعبه باز می شود).

15 – مأذنهٔ باب علی.

16 – مأذنهٔ باب الوداع.

17 – مأذنهٔ باب العمره.

18 – مأذنهٔ باب السلام.

19 - مأذنهٔ سلیمانیه.

20 - مأذنهٔ باب الزیادة.

21 - مأذنهٔ قایتبای.

<تذکرات:> 1 - برای دریافت توضیحات بیشتر در مورد ابعاد مسجد و کعبه و نیز فواصل نقاط مشخصهٔ مکه و مسجد و کعبه به صفحات: 936-965 و 1038-1062 مراجعه شود.

2 - در مورد حطیم به صفحهٔ 1052 مراجعه شود.

ص: 1013

و بدرك واصل شد وقتی که حجر الأسود را به هجر(1) می بردند چهل شتر بختی در زیر بار آن سقط شد و رقت آوردن یك شتر لاغر آن را تا بیت اللّه رسانید و شتر در زیر بار فربه شد.

در سال 339 (سیصد و سی و نه) حجر الأسود را به مکهٔ معظمه آوردند. مدت بیست و دو سال حجر الأسود در دست قرامطه بود. می گفتند: بفرمان برده بودیم و بفرمان آوردیم و در این مدت خلفای عباسی پنجاه هزار دینار می دادند که حجر را بگیرند و بجای خود بفرستند، قرامطه راضی نمی شدند.

ابن أثیر می نویسد: «فلما أرادوا رده حملوه الی الکوفة و علقوه بجامعها حتی رآه الناس ثم حملوه الی المکة» و فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که در «ملاحم» می فرمایند که: می بینم، حجر را از مکه آورده اند و در این اسطوانه آویخته اند و اشاره به اسطوانهٔ هفتم مسجد کوفه فرمودند، (چون قرمطیان خواستند آن را بر ستون مسجد ببندند به اول و ثانی قرار نگرفت تا در هفتم قرار گرفت) سخن آن حضرت راست شد.

رکن عراقی(2) ما بین شرق و شمال خانهٔ خداست.

رکن شامی(3) در مقابل حجر الأسود در غربی شمالی خانهٔ خداست.

(میزاب رحمت که مردم «ناودان طلا» می گویند، ما بین رکن عراقی و شامی است و آبش به حجر اسماعیل می ریزد).

(حجر اسماعیل) (حجر بر وزن فکر): در زیر میزاب رحمت است که آب ناودان به حجر اسماعیل می ریزد.

(حجر بصورت نصف دایره است که در طرف رکن عراقی و شامی در طرف

1- هجر (بر وزن صمد): اسم است از برای همهٔ زمین بحرین (شرح قاموس).

2- عراقی: بکسر عین و شد یاء است.

3- شامی بمعنی شمالی است و ازاین جهت یمانی و شامی گفته اند. هذا ما سنح بخاطری (هدایة السبیل ص 378).

میزاب ساخته اند)(1).

رکن یمانی در غربی جنوبی خانهٔ خداست.

مستجار: ما بین رکن شامی و رکن یمانی است که مقابل در خانهٔ خداست و مستجار به رکن یمانی متصل است. مستجار در پشت کعبه است. و برای دعاء کردن هرکه خود را به مستجار بچسباند رکن یمانی طرف راست و رکن شامی در طرف چپ او اتفاق می افتد (هدایة السبیل ص 180 و 376 و 378). بقیه در لغت مستجار.

حطیم: ما بین در خانهٔ خدا و حجر الأسود است و آن جائی است که خدا توبهٔ آدم علیه السّلام را پذیرفت (سفینة البحار ج 1 ص 217 به ترجمه).

خاقانی در تحفة العراقین به خلاصه چنین گفته:

بینی حجرش بلال کردار *** بیرون، سیه و درون پر انوار

او را سه برادر اتفاقی *** شامی و یمانی و عراقی

از سنگ سیه چو بازگردی *** زی زمزم راه درنوردی

از این اشعار معلوم می شود که: رکن حجر الأسود غیر رکن عراقی است و آن را سه برادر اتفاقی است. و عبارات محمّد غزالی که از ائمهٔ اهل جماعت است در کتاب احیاء العلوم در عبادات در کتاب رابع در اسرار حج هم تصریح دارد به این که: ابتداء طواف از رکن حجر است و بعد به در خانه می رسد و بعد از آن به رکن عراقی بعد به میزاب بعد به رکن شامی بعد به رکن یمانی.

و شریشی در شرح مقامات حریری در مقامهٔ سی ویکم که به «مقامهٔ رملیه» معروف است به ترجمه می نویسد: خانهٔ مکرم نزدیك به تربیع است یعنی به چهار گوشه بودن نزدیك است، و دارای چهار رکن است:

1 - رکنی که ناظر به شرق است و در این رکن «حجر الأسود» است و آغاز طواف از آنجاست و طواف کننده کمی از آن دور می شود و خانه را سمت چپ خود قرار می دهد.

2 - سپس طواف کننده در طوافش رکن عراقی را دیدار می کند و این رکن

1- رجوع به ص 95 ج 1 مقدمه.

ناظر بسمت شمال است.

3 - سپس طواف کننده در طوافش رکن شامی را دیدار می کند و این رکن بسمت غرب ناظر است.

4 - سپس طواف کننده در طوافش رکن یمانی را دیدار می کند و این رکن ناظر بسمت جنوب(1) است. پس، ادامه می دهد تا به رکن حجر الأسود برسد(2) (ه).

و این کلام هم به مغایرت رکن حجر الأسود و رکن عراقی تصریح دارد.

اسامی این ارکان بجهت نسبتی است که آن رکن با اهالی آن ملك دارد زیراکه آن رکن که در آن سمت واقع شده علی الظاهر قبلهٔ اهالی آن سمت، همان رکن است.

صاحب هدایة السبیل در ص 377 و 378 کتاب خود پس از بیانات مزبوره از کتاب حج از کتاب تذکرهٔ علامهٔ حلی عبارتی نقل کرده که... بعد می نویسد: از فحوای آن معلوم است که رکنی را که پهلوی رکن حجر الأسود است عراقی هم می گویند. بعد می نویسد: با قطب نما در حرم محترم معین کردیم رکن حجر الأسود در ما بین جنوب و مشرق واقع شده و به خلاصه، اگر رکن اسود همان رکن عراقی باشد چگونه بطرف عراق خواهد بود که قبلهٔ اهل عراق باشد و حال آنکه عراق عرب نسبت به مکه در طرف شمال و مشرق واقع است(3) (انتهی ملخصا).

<تذکر> بغداد: ما بین شمال و مشرق مکهٔ معظمه خواهد بود. عرض شمالی بغداد که

1- جنوب بفتح جیم است.

2- این یك «شوط» یعنی یك دور از هفت دور طواف است.

3- (محقق در کتاب شرائع الاسلام در کتاب نماز در مبحث قبله مرقوم فرموده اند: «و أهل کل اقلیم یتوجهون الی سمت الرکن الذی علی جهتهم فاهل العراق الی العراقی و هو الذی فیه الحجر و اهل الشامی الی الشامی و المغرب الی الغربی و الیمن الی الیمانی»). یقول محرر هذا التفسیر: بأن بعض العلماء الشیعة رضوان اللّه علیهم لم یکن لهم استطاعة سفر الحج و لذا قالوا ما قالوا، و بعض العلماء لم یکن لهم عنایة بامثال هذه الامور. و اللّه اعلم. ب.

مرکز عراق عرب است سی و سی درجه و ده دقیقه است (لج – ی) و طول شرقی بغداد از گرینویچ، چهل و چهار درجه و بیست و چهار دقیقه است (مد – کد).

دمشق: بالنسبه بطول مکهٔ معظمه در سمت غربی شمالی خواهد بود و رکن شامی ما بین شمال و مغرب واقع شده که طرف شام است و دمشق که مرکز شامات است در عرض سی و سه درجه و سی و پنج دقیقهٔ یمانی واقع شده است (لج – له) و در طول شرقی و سی و شش درجه و بیست و پنج دقیقهٔ گرینویچ واقع است (لو – که).

رکن یمانی: ما بین جنوب و مغرب است که طرف سواحل یمن است. اگرچه ولایات یمن غالبا در جنوب مکه واقع است (کتاب هدایة السبیل ص 377 به خلاصه).

شاذروان

شاذروان (بضم ذال) معرب شادروان: صفهٔ کوچکی است در دور خانهٔ خدا.

شیخ بهائی در کتاب جامع عباسی می نویسند: «شاذروان: بنائی است در بیخ خانهٔ کعبه متصل به آن از نشانهٔ دیوار قدیم خانهٔ کعبه – چه خانهٔ کعبهٔ قدیم ازین وسیع تر بوده و شاذروان جای دیوار قدیم است» (ه).

الصفا و المروة

الصفا و المروة: جبلان بمکة کان السعی بینهما من لوازم الحج فی الجاهلیة و کانوا اذا سعوا بینهما مسحوا ما علی هذین الجبلین من الاصنام، و کان علی الصفا صنم رجل (أساف بن یعلی من جرهم) و علی المروة صنم امرأة (نائلة بنت زید من جرهم ایضا). و أول من أمر بعبادتهما عمرو بن لحی الخزاعی، علی أن هذین الصنمین کانا لشخصین أخذا غفلة من الناس فی الکعبة ففجرا فیها فمسخهما اللّه حجرین فوضع کل منهما علی الجبل لیتعظ بهما الناس. هذا ما کانت تعتقده العرب فیهما من اساطیرها.

ثم بعد هذا ألزم عمرو بن لحی العرب بعبادتهما و صاروا ینحرون عندهما الهدی و یقدمون الیهما الهدایا حتی جاء یوم الفتح؛ فأمر الرسول (ص) بکسرهما فکسرا.

و كان المسلمون كرهوا الطواف بينهما فأنزل اللّه تعالى: «إِنَّ اَلصَّفٰا وَ اَلْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اَللّٰهِ...» حتى قوله: «فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمٰا» فجدد العهد بالطواف بينهما، فهو عند أبى حنيفة واجب و ليس بركن و عند مالك و الشافعى و احمد، ركن.

و المسافة بين الصفا و المروة طولا هى (420) مترا و هو الآن شارع عام مزدحم بالسكان خصوصا زمن موسم الحج، و اكثره مسقوف خصوصا من جهة المروة حيث الحوانيت القيمة، و هنالك يكثر الحلاقون حيث يختتم طواف السعى بالشوط السابع لمن يتحلل بحلق أو تقصير، و فى منتصف هذه المسافة يوجد الميلان الأخضران و طولهما 70 مترا حيث تكون الهرولة.

و الصفا: اسم للحجر الصلد الضخم الأملس الذى لا ينبت، سمى به لحف جبل أبى قبيس بمكة و الذى نحن بصدده.

و المروة: اسم للحجر الأبيض البرّاق الذى تورى به النار، سمى به لحف جبل قينقاع الذى ينتهى به الطواف (معجم القرآن).

الصفا و المروة: هما جبلان بين بطحاء مكة و المسجد، أما الصفا فمكان مرتفع من جبل أبى قبيس، بينه و بين المسجد الحرام عرض الوادى الذى هو طريق و سوق. و من وقف على الصفا كان بحذاء الحجر الأسود و المشعر الحرام بين الصفا و المروة (معجم البلدان). (بقيه رجوع به لغت «كوه»).

عرفه - عرفات

عرفه (بر وزن صدقه) روز نهم ماه ذى الحجه است. و عرفات (به زيادتى الف و تاء) جاى ايستادن حاج است در آن روز بر دوازده ميل از مكه. و جهت تسميهٔ عرفات اين است كه: بين آدم و حواء در آنجا معارفه حاصل شد. و يا چون جبرئيل در آن وقت كه مناسك حج را به ابراهيم(1) تعليم داد، چنين گفت: آيا دانستى؟ او در جواب گفت: دانستم. و يا به واسطهٔ آنكه مقدس و معظم است «كأنها عرفت؛ أى طيبت». و عرفات اسم است بصورت لفظ جمع، و مانند شىء واحد است و كلمه

1- به آدم. نسخه بدل.

در اصـطلاح أدبی منصـرف است، زیرا تاء در کلمهٔ «عرفات» به منزلهٔ واو و یاء، در مسـلمون و مسلمین است و تنوین کلمه به منزلهٔ «نون» مسـلمون و مسـلمین است. و در نسبت عرفی (بفتح عین و راء هر دو و کسر فاء و شد یاء) گفته می شود. و اما گفتهٔ «نزلنا عرفه»، این عربی محض نیست و به عربی مولد شبیه است (قاموس و شرح).

عرفات

عرفات: در طرف مشرق مایل به جنوب مکهٔ معظمه اتفاق افتاده است (کتاب هدایة السبیل ص 189).

القبلة

قال السـید: رأیت فی الأحادیث المأثورة(1) ان اللّه تعـالی أمر آدم علیه السّلام أن یصـلی الی المغرب و نوحا أن یصـلّی الی المشـرق و ابراهیم علیه السّلام یجمعهما و هی الکعبـة. فلمّا بعث موسـی علیه السّلام أمره أن یحیی دین آدم و لما بعث عیسـی علیه السّلام أمره أن یحیی دین نوح علیه السّلام و لما بعث محمّدا صـلّی اللّه علیه و آله أمره أن یحیی دین ابراهیم علیه السّلام (سفینة البحار ج 2 ص 404 فی لغة «قبل»).

یقول محرر هذا التفسیر: بأن القبلة مطلقا، هی الکعبة و هذه الأحادیث تستشم منها رائحة السّیاسة أو الکذب.

قربانی حضرت اسماعیل بن ابراهیم (ع)

قربانی حضرت اسماعیل در سن نوزده سالگی، 1871 سال قبل از ولادت حضرت عیسی بوده (کتاب هدایة السبیل ص 179 اقتباسا).

القریتین

«اَلْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ» (2) : هما مکـة و الطائف، و المقصد هلاّ أنزل هذا القرآن علی عظیم مکة (و هو الولید بن المغیرة) او علی عظیم الطائف (و هو عروة بن مسعود الثقفی).

کوه أبو قبیس

در بالای کوه أبو قبیس (بر وزن حسین) دو مقام است: یکی مسجدی است که سقف

1- (سورة الزخرف آیة 31).

2- (سورة الزخرف آية 31).

ندارد که شق القمر آنجا شده. و یکی مسجدی است که سقف دارد، می گویند: بلال آنجا اذان گفته.

حرم مبارك و خانهٔ مبارك در (سـمت) غربی واقعی أبو قبیس است (هدایة السبیل ص 200 اقتباسا). کوه أبو قبیس در شرقی مایل به جنوب خانهٔ خداست (هدایة السبیل ص 179 و 377).

کوه ثبیر - کوه قزح - کوه رحمت

کوه ثبیر(1) که مزدلفه است از هرکه جویا شدم ندانست. تا آخر شریف عون گفت: آن، کوه بزرگ ما بین شمال و مغرب است. وقتی که از مشعر الحرام به مکه می آیی طرف راست است.

ولی کوه قزح که قاموس می گوید: قزح (کزفر) جبل مزدلفة، و «جبل الرحمة» را هم که خاقانی می گوید:

(پس بر سر کوه رحمت آئی *** آن قبهٔ عهد آشنائی)

(آدم به سرش فراز رفته *** طاق آمده جفت بازرفته)

باز درست معلوم نشـد. ولی بقرینه چنان دانسـتم که: کوه قزح، آن کوه ما بین مشـرق و جنوب مشـعر الحرام است که بشـکل مخروط واقع است، و در وقت آمـدن از مشـعر الحرام به مکهٔ معظمه در طرف چپ واقع است، و جبل الرحمه (کوه رحمت) همان کوه عرفات است که حضرت آدم علیه السّلام، حواء را آنجا شناخته (هدایة السبیل ص 185 اقتباسا).

کوه حراء

کوه حراء (بر وزن کتاب) و حری (بفتح حاء و راء الفی) است (قاموس).

و حالا به «جبل النور» (یعنی کوه نور) معروف است، که ما بین شـمال و مشـرق مکه واقع است و تا مکـهٔ معظمه تقریبا یك فرسـخ اسـت (هدایة السبیل ص 195) (بقیه در ص 40 ج 1 مقدمه).

1- ثبیر بفتح ثاء و کسر باء یائی است.

کوه ثور (بر وزن وقت)

جبل الثور (کوه ثور)، از مکهٔ معظمه تا جبل الثور یك فرسخ و نیم و در جنوب واقعی مکهٔ معظمه واقع شده است، و در طریق یمن است و تشریف بردن حضرت به آن مکان از روی حکمت بوده است که کسی خیال تشریف فرمائی ایشان را به مدینهٔ منوره نکند (بقول شاعر: چپ آوازه افکند و از راست شد) و مدینهٔ منوره در شمالی مکه است. القصه: از پای کوه تا بالای کوه دو ساعت به زحمت تمام طی کردم و در یك ساعت برگشتم.

غار، یك سنك مجوفی است که تقریبا پنج ذرع طول و دو ذرع کمتر عرض دارد که بطول مشرق و مغرب واقع شده. و در طرف غربی، سوراخ تنگی است که می گویند: از آن سوراخ، حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله داخل شده است. و طرف شرقی، سوراخ گشادی است که هرکس می تواند برود، و من هرگز قبول نکردم که از آن سوراخ، حضرت داخل شده باشد، و آن سوراخ چنانست که اگر سنگی آنجا بگذاری دخول و خروج آن ممتنع است، و باید از آن سوراخ مشرقی باشد که عنکبوت تنیده و کبوتر بچه گذارده. و در سقف غار حرف II نوشته بودند، ندانستم کدام فرنگی نوشته یا از هندیها کسی زبان انگلیسی و فرانسه دانسته که حرف «ان» که «نون» است در اول حرف اسم خودش بوده، آن را نوشته.

نزدیك آن غار، سنگ عظیمی است بالای آن رفتم، تمام اطراف پیداست: از طرف غرب، دریای جده آشکار است که تقریبا بخط مستقیم باید ده فرسخ باشد، و از طرف ما بین جنوب و مشرق، صحرای عرفات و کوه عرفات است، و از طرف مشرق، مزدلفه نمایان است، و از طرف شمال اغلب خانه های مکهٔ معظمه نمایان است و وادی فاطمه پیداست و در بالای آن صخره (سنگ) نماز کردم.

در اغلب ولایات ایران کوهستانهای سخت است و من اکثر آنها را دیده ام ولی، چنین کوه سخت و راه سخت ندیده ام به زحمت و مشقت تمام رفتم، کوه بزرگی را طی کردم، وقتی به قلهٔ آن رسیدم، معلوم شد که کوه بلندتر و سخت تر دیگری را

که پشت آنست و راه آن کلا پرتگاه است باید رفت، و بی بلد و دلیل هرکه برود راه را گم می کند و دلیل ما که شـریف مکه فرسـتاده بود باز بعض جاهها به خطاء می رفت.

ممکن است راه آنجا را تعمیر کرد و آنجا برکه ئی ساخت که آب باران در آنجا جمع شود و چنین اثر عظیم در انظار به یادگار بماند.

بعد از دیدن غار و سـنگلاخ در خصوص اینکه کفار قریش ابو کرز پی زن را فرستاده اند تا ردّ پای محمّد صلّی اللّه علیه و آله را بیابند شبهه کردم که در این سـنگلاخ و کوه اثر قـدمی باقی نمی ماند مگر اینکه ابو کرز به پای کوه آمده باشد که ریگ است و در آنجا این حدس را زده باشد و کفار قریش به کوه صعود کرده باشند.

صاحب هدایـة السبیل در ص 191 و 192 سـخنی از ابن أثیر نقل کرده و از عـدم تعرض او برای موضوع ابو کرز و تنیـدن عنکبوت و بچه گـذاردن کبوتر تعجب کرده و بعـد کلاـم صاحب تفسـیر مجمع البیان را دائر بر اینکه ابو کرز رد پا را تا در غار یافته و بعـد گفته است: یا به آسـمان رفته و یا به زمین اندر شده، نقل کرده است، بعد می نویسد: «در تاریخ روضة الصفا نوشته: جوانان قریش با شمشیر و چوب بطمع مال (جایزه) سر در کوه و بیابان نهادند و قایفی را با خود بردند که به «أبو کرز» مشهور بود تا پی بیرون برد، ابو کرز پی را بدر غار ثور رسانید و گفت: مطلوب شـما از آن موضع تجاوز نکرده است، نـدانم به آسـمان رفته است یا به زمین فرورفته و بقولی قایف گفت: مطلوب شـما از اینجا نگذشته و در این غار است». بعدا از تاریخ حبیب السیر و از تاریخ دیگر، کلامی دراین باره نقل کرده آنگاه می نویسد: هرکه آن کوه و آن غار را دیده باشد بر حدس و فراست ابو کرز صدهزار تحسین خواهد کرد و اللّه تعالی و رسوله اعلم (ه).

تذکر: أبو کرز (بضم کاف و فتح راء)، قائف یعنی پی زن بوده یعنی رد پای اشـخاص را می دیده و کشف می کرده که این رد پا از کیست. و در قضـیهٔ فرار پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و ابو بکر و رفتن به غار ثور، قریش، ابو کرز را برای پی زنی فرسـتاده اند (هدایة السبیل ص 191-193 اقتباسا).

ص: 1022

کوه صفا و کوه مروه

کوه صـفا و کوه مروه، بلندتر بوده است. می گفتند: شـریف عبد المطلب خراب کرده و (مردم) خانه ساختند و اکنون بر صفا و مروه «کوه» نمی توان گفت (هدایة السبیل ص 200). در خانهٔ خدا بطرف کوه صفا باز می شود.

کوه صـفا، در شـرقی خانهٔ خدا و در دامنهٔ کوه أبو قبیس است. و کوه مروه فی ما بین شمال و مشرق خانهٔ خداست. و فاصلهٔ میان کوه صفا و کوه مروه سیصد و چهارده ذرع است. در سعی بین صفا و مروه اول از صفا شروع و سعی هفتم به مروه تمام می شود (هدایة – السبیل ص 160 و 180).

مزدلفه

مزدلفه (بضم میم و سـکون زای و فتـح دال و کسـر لام و فتح فاء): جایگاهی است میان عرفات و منی. و مزدلفه برای آن می گویند که: در آنجا به خـدا تقرب می جوینـد، یا برای آنکه مردم پس از کوچ کردن از عرفات بسوی منی نزدیك می شونـد، یا برای آنکه مردم در ساعتهای شب بسوی آن می آیند، یا برای آنکه زمینی است راست و روفته شده و این وجه، اقرب است (قاموس و شرح). و مشعر حرام، مزدلفه است (شرح قاموس).

مستجار

مستجار: در پشت خانهٔ کعبه (خانهٔ خدا) نزدیك رکن یمانی برابر درب کعبه است (ه).

سنگ نزدیك رکن یمانی نامیده می شود به «ملتزم» (بفتح زای) و «مستجار» و «متعوذ» (بفتح واو) (أبواب حج از کتاب وافی ص 128).

مسـتجار در زمان سابق درب خانهٔ کعبه بوده و الحال بسته شده و علامات نمایان است (کتاب جامع عباسی از شیخ بهائی در فصل دوم از مقصد دوم از اعمال حج). (بقیه رجوع به لغت رکن).

ص: 1023

مسجد ابراهیم

در عرفات مسجدی است که موسوم به مسجد ابراهیم است و وقت ورود به عرفات آن مسجد در طرف دست راست واقع شده است (هدایة السبیل ص 184 اقتباسا).

مسجد خیف و موضع فسطاط پیامبر (ص)

مسجد «خیف» وقت رفتن به عرفات در طرف راست است که در دامنهٔ کوه است و «منی» در طرف مشرق و مایل به جنوب مکهٔ معظمه است.

جای فسطاط(1) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در میان صحن مسجد است. در میان صحن، گنبدی است که اطراف آن باز است و محراب هم دارد و معلوم می شود که جای حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله آنجا بوده است.

طول صحن مسجد یك صد و هشت ذرع و عرض صحن مسجد نود و یك ذرع است، و عرض مسجد چهار ستون است و طول مسجد بیست و یك ستون است و مسجد خیف را اول ملك الاشرف خادم الحرمین قایتبای(2) ساخته است بتاریخ هشتصد و نود و چهار، و بعدا سلطان احمد خان بن سلطان محمّد خان ثالث در سال هزار و بیست و پنج، مسجد خیف و موضع فسطاط النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را تعمیر کرده است. از مسجد خیف تا عقبهٔ اولی هزار ذرع زیادتر است (هدایة السبیل ص 182 و 183 و 185 - اقتباسا).

خیف (بفتح خاء و سکون یاء)(3): غرهٔ سفیدی است در کوه سیاهی که در پس کوه ابو قبیس است و به آن نامیده شده است مسجد خیف (زیرا خیفان بر وزن شیطان ملخ است وقتی که خطهای مختلف در او پدید آمده)، یا به واسطهٔ آن مسجد خیف می گویند که یك سوی از منی است (زیرا، خیف بمعنی ناحیه و سوی هم آمده)، یا آنکه مسجد خیف می گویند به واسطهٔ آنکه در بر کوه است (زیرا، خیف آن چیزی است که

1- فسطاط: بضم فاء یعنی سراپرده و خرگاه بزرگ (شرح قاموس).

2- قایتبای، بقاف الفی و یاء ساکن و تاء مفتوح و باء الفی و یاء آخر (کتاب هدایة السبیل هامش ص 136 اقتباسا).

3- معجم البلدان.

بر نشیب آمده است از ستبری کوه و از راه گذر آب بلند شده است و هر پستی و بلندی از بر کوه را خیف می گویند).

مشعر

شعار حج (بکسر شین) مناسك و علامات حج است(1) و شعیره (بوزن سفینه) و شعاره (بوزن سحابه) و مشعر (بر وزن جعفر) معظم مناسك است، یا شعائر حج، معالم آنست که خدا به آنها دعوت فرموده و بقیام آنها أمر فرموده است.

و المشعر الحرام (و بمیم مکسور هم آمده): مزدلفه است و برآن مزدلفه امروز عمارتی است. و کسی که گمان کرده که مشعر الحرام نام کوه خورد نزدیك آن عمارت است، اشتباه کرده است (شرح قاموس اقتباسا).

مقام ابراهیم

مقام ابراهیم در برابر خانهٔ خدا واقع شده که به رکن عراقی نزدیك تر است، همان رکن ما بین شمال و مشرق (هدایة السبیل ص 179 اقتباسا).

بعد یکی از بنی شیبه آمد گفت: در (درب) مقام ابراهیم باز است به زیارت بیائید، به زیارت مشرف شده و در دور ضریح گشتم. و در میان ضریح که روپوش گلابتون دارد و هرساله تجدید می کنند، جای پای حضرت ابراهیم است که بالای آن در بنای خانهٔ کعبه ایستاده اند. و مردم آب زمزم آنجا ریخته برای استشفاء می نوشند (هدایة السبیل ص 196 اقتباسا) (بقیه رجوع به ص 190 ج 1 مقدمه).

مکه

مکة المکرمة: مدینة فی المملکة العربیة السعودیة (70/000) عاصمة الحجاز واحد الحرمین. کانت فی الجاهلیة محطة مهمة لتجارة القوافل بین الیمن و الشام و

1- شعار الحج (بکسر الشین): علاماته و مناسکه. شعار الحج (بفتح الشین)، الواحدة «شعارة» (بفتح الشین): مناسکه. الشعیرة جمعه شعائر: العلامة، واحدة شعائر الحج أی مناسکه و اعماله و معالمه. المشعر جمعه مشاعر: موضع مناسك الحج (المنجد ج 1).

فیها الکعبة. غدت فی الاسلام مرکز الحج السنوی و قبلة المصلین (المنجد ج 2).

المسجد الحرام: جامع مکة. فیه الکعبة و مقام ابراهیم و بئر زمزم.

(المنجد ج 2).

الکعبة: بنایة مربعة أدغمت فیها الحجرة السوداء. کانت قبل الاسلام معبد قریش الأکبر ینسبون بنائها الی ابراهیم و اسماعیل(1). طهرها النبی من عبادة الوثنیین. صارت قبلة المسلمین و محجتهم.

و کسوة الکعبة: هی الأقمشة الثمینة التی توضع فی مکة علی مقام ابراهیم مع ستارة باب التوبة و بیارق الکعبة و المنبر. ترسل من مصر. أول من أحدثها(2)شجرة الدر کانت تنسجها فی ورشة الخرنفیش. (المنجد ج 2).

صفا - مروه - عرفات - مشعر الحرام - منی - حجون: (در فرهنگ لغات همین مبحث ذکر شده است).

محرر این تفسیر گوید: توجه به اشعار ذیل در این مقام مناسبت تام دارد:

کعبه و سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر بند که مقصد دگر است

بابا طاهر گوید:

کریمی که مکانش لا مکان بی *** صفابخش تمام گلرخان بی

نگهدارندهٔ روز و شو خلق *** بهر جنبنده ای روزی رسان بی

تذکرات: بعض امکنهٔ متبرکهٔ مکهٔ معظمه:

1 - مولد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله: بشرح مذکور در صفحهٔ 926.

2 - مولد علی علیه السّلام: سپهر در جلد حضرت عیسی علیه السّلام ص 527 در وقائع 6193 سال بعد از هبوط به خلاصه نوشته: چون مدت حمل فاطمهٔ بنت اسد به پایان رفت، فاطمه آهنگ کعبه کرد و در این وقت جماعتی از بنی هاشم در برابر کعبه نشسته بودند.

1- الصحیح أن بانیها الأول، آدم (ع)، و ابراهیم (ع) مجددها. ب.

2- احدثها فی مصر، و الا فللستارة عهدا قدم من هذا. ب.

فاطمه دست بـدعاء برداشت و عرض کرد: الهی! من به تو ایمان دارم و بهر چه از نزد تو آمده است از رسل و کتب ایمان دارم و سـخن جد خود ابراهیم خلیل علیه السّلام را تصدیق دارم و تصدیق دارم که او بیت العتیق را بناء نهاد(1). پس، بحق بانی این خانه و بحق طفلی که در رحم من مؤنس و هم سـخن با من است و می دانم که: آیتی از آیات جلال و بزرگی تو است؛ زائیدن را بر من آسان فرما. چون این کلمات پایان رفت، دیوار کعبه بشـکافت و فاطمه بـدرون رفت(2) و دیگربـاره بـا هم آمـد و قریش در عجب شدنـد. و چون خواسـتند در خانه را بگشایند، گشوده نشد تا سه روز گذشت و روز چهارم فاطمه بیرون خرامید و علی علیه السّلام را بر سر دست داشت.

تولد علی علیه السّلام را در روز جمعه سیزدهم ماه رجب(3) و بروایتی شب یکشنبه 23 ماه رجب و گروهی روز یکشنبه هفتم ماه شعبان گفته انـد. آن حضـرت در حرم کعبه بر زبر رخامهٔ حمراء متولد شد بطالع عقرب، و زهره و قمر در خانهٔ طالع بود، و مریخ و زحل در حوت جا داشتند، و عطارد و آفتاب و مشتری در سنبله بودند. از اینکه صاحب بیت المال در وبال است مال دنیا مطلقهٔ آن حضرت بود و از اینکه مریـخ و زحل در بیت پنجم که منسوب به اولاد است، اندر بودند، فرزندان او را به تیغ که منسوب به مریخ است و با زهر که نسـبت با زحل دارد شهید کردند (ه).

(بقیه رجوع به صفحهٔ 931).

3 - مولـد حضـرت فاطمه دختر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله: و آن در خانـهٔ مادرش خدیجه در مکه در زقاق(4) معروف به «زقاق الحجر» است و طبری آن را «دار خزیمه» گفته است. ازرقی گفته: در این خانه، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خدیجه سکونت داشته اند و تمام

1- مراد تجدید بناء است.

2- از سمت زیر میزاب رحمت.

3- سیزده نحس است در هر ماه لیکن در رجب سعد اکبر شد ز مولود شه گردون وقار

4- زقاق بر وزن غلام: راه، و نیز راه تنگ (شرح قاموس).

فرزندان خدیجه در همین خانه بدنیا آمده اند و خود در همین جا رحلت کرده، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا زمان هجرت به مدینه در آنجا سکونت داشته است، سپس عقیل بن أبي طالب دست روی آن انداخته است و بعد معاویه در زمان حکومت خود آنجا را خریده و مسجد کرده و دری از خانهٔ پدرش ابو سفیان به آنجا باز کرده، از همان خانه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روز فتح مکه فرمود: «من دخل دار أبی سفیان فهو آمن».

این خانه تمامش به «مولد فاطمه» نامیده می شود و مسقط الرأس فاطمه در آن محل، معروف است: و بیشتر این خانه اکنون بصورت مسجد است و در آنجا قبه ای است که «قبة الوحی» گفته می شود(1) و در پهلوی آن محل زیارتگاه مردم است که «مختبی» (بر وزن مجتبی) به آن می گویند یعنی محلی که پیامبر از پرتاب سنگ مشرکین پنهان می شده (و لیکن این مختبی اصلی و مبنائی ندارد).

4 - خانهٔ ارقم بن أبی ارقم مخزومی: که اکنون به خانهٔ «خیزران» معروف است و آن مجاور (کوه) «صفا» است و مقصود از زیارتش، زیارت همان مسجدی است که در آن است، زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آغاز اسلام در آنجا پنهان می شده و در آنجا حمزة بن عبد المطلب و عمر بن الخطاب و دیگران اسلام آورده اند و از آنجا اسلام ظهور کرده و محل اجتماع صحابهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده است. و این مسجد را خیزران، کنیز مهدی عباسی (مذکور در همین اوراق) بناء کرده است، و شاید برای همین جهت هم خانه، به «خیزران» نسبت داده شده است.

(الجامع اللطیف ص 325-330 به ترجمه و خلاصه).

خانهٔ ارقم مخزومی در مکه در صفا بوده و اکنون مسجد شده بنام «مختبی» زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ترس صولت کفار در آغاز بعثت در خانهٔ ارقم دعوت می فرمود و در آنجا جماعتی اسلام آوردند و چون عمر اسلام آورد پیامبر دعوت خود را آشکار

1- سعد اسفراینی گفته: در این قبه، گودالی است نزد در، که گفته می شود پیامبر (ص) هنگام نزول وحی در آنجا می نشسته است و جبرئیل در محراب قبه می نشسته.

فرمود(1) و در آن مسجد قبه و زیارتگاهی است که به «قبهٔ وحی» نامیده می شود.

(تاریخ قطبی از قطب الدین حنفی متوفی به سال 988 ه ق ص 106 به ترجمه).

فرزندان اسد پسر عبد اللّه بن عمر(2) بن مخزوم:

1 - عبد مناف.

2 - جندب (بضم جیم و نیز ضم دال).

فرزند این عبد مناف موسوم به أرقم است که در خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و از مهاجرین است و در جنگ بدر حضور داشته.

(کتاب نسب قریش ص 334 به ترجمه و خلاصه).

الأرقم (590؟ - 674 أو 675). صحابی فتح بیته فی مکة لمحمد و الأنصار فی محنتهم حوالی (615-617). و بیت الأرقم لا یزال قائما علی تل الصفا یزوره الحجاج و هو یعرف ایضا ب «بیت الاسلام» و ب «بیت الخیزران» (نسبة الی أم هارون الرشید التی سکنته مدة (المنجد ج 2).

5 - خانهٔ عباس عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: در محل سعی صفا و مروه که اکنون رباط فقراء است و بر دیوار آن دو میل سبزرنگ است (الجامع اللطیف ص 330 به ترجمه و خلاصه).

منی

منی: (بکسر میم و نون الفی) ریشهٔ کلمه (م - ن - ی) است. در قاموس می نویسد: منی: کالی بلدة بمکة... و در شرح قاموس می نویسد: منی: دهی است در مکه و منصرف آورده می شود - منی نامیده شده است برای خونهای قربانی که در آنجا ریخته می شود(3). و ابن عباس گفته که: منی نامیده شده است برای

1- این مطلب صحیح نیست زیرا، عمر بعد از آشکار شدن دعوت، اسلام آورده است، (تفصیل، در مبحث دعوت پنهان و آشکار). ب.

2- عمرو بجای عمر (رجوع به شمارهٔ 41 شرح حال حضرت ابو طالب)

3- که با کلمه منی تناسب دارد.

اینکه جبرئیل وقتی خواست از آدم البشر علیه السّلام جدا شود به آدم گفت: چیزی آرزو کن. آدم گفت: بهشت را آرزو می کنم. پس، منی نامیده شد از برای أمنیه و آرزو کردن آدم (ه).

میزاب رحمت

(رجوع به رکن ها).

میقات

میقات: عبارتست از جائی که شخص حج کننده باید در آنجا که برسد محرم شود. و «مواقیت» (بر وزن مصابیح) جمع بر آنست. و بدون احرام حرام است که از آنجا تجاوز کند. و مواقیت شش موضع است و هر موضعی از این شش جا، «میقات» است از برای جمعی که از آن میقات عبور می کنند و به مکه می روند:

1 - مسجد شجره است: که آن را «ذو الحلیفة» می گویند (حلیفه بضم حاء و بفتح لام است) و این موضع، میقات اختیاری اهل مدینه و کسانی است که از مدینهٔ منوره بجانب مکهٔ معظمه می روند. و اگر ضرورتی پیش آید که از آنجا نتوانند محرم شوند از جحفه که میقات اهل شام است، محرم می شوند. و بعضی گمان کرده اند که مسجد شجره اکنون مسجد قراباش است که او بناء نموده، ولی حق اینست که: این همان مسجد شجره است و «قراباش» تعمیر کرده (هدایة السبیل ص 151 و 152).

در قاموس به ترجمه می نویسد: ذو الحلیفة موضعی است در شش میلی مدینه و آن اسم آبی است از طایفهٔ بنی جشم (بضم جیم و فتح شین) که میقات مدینه و شام است (ه).

مسجد شجره را اکنون اعراب «بئر علی» می گویند و در آن مکان چندین چاه کنده اند که حجاج در اینجا غسل کرده محرم می شوند. و خود مسجد شجره چهار دیواری مختصری دارد که یك طرف، طاق دارد و در آنجا حدیثی نوشته اند که از صحیح بخاری است که: حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در مسجد شجره نماز خوانده اند (هدایة السبیل ص 124 و 125).

2 – وادی عقیق است: و این موضع، میقات اهل عراق و اهل نجد و بصره و بغداد و کسانی است که از این راهها بسوی مکهٔ معظمه بروند. و وادی عقیق، بر اماکن بسیار صدق می کند که اوایل آنها «مسلح» است (بفتح میم و لام – با حاء بی نقطه یا خاء نقطه دار) و اواسط آنها غمره (بفتح غین و سکون میم) است و اواخر آنها را ذات عرق (بکسر عین و سکون راء) می گویند. و بعضی از علماء اثنی عشریه تأخیر احرام را تا ذات عرق جایز نمی دانند مگر در مورد تقیه از اهل سنت زیرا، ذات عرق احرام گاه اهل جماعت و سنت است.

3 – قرن المنازل است: و این موضع، میقات کسانی است که از راه طایف بجانب مکه بروند.

<تذکرات:> 1 – قرن (بر وزن وقت) اسم کوه کوچکی است در دو منزلی مکه.

2 – أویس قرنی (بفتح قاف و راء هر دو و شد یاء) منسوب به قرن (بفتح قاف و فتح راء) است و آن منسوب به مکان نیست بلکه، به یکی از اجداد او است که قرن بن ردمان(1) بن ناجیة بن مراد است و حدیث نبوی در حق أویس دلیل برآن است که از اهل یمن است: قال صلّی اللّه علیه و آله: «انی أجد نفس الرحمن من جانب الیمن». و گفتهٔ صاحب صحاح که قرن المنازل را با دو فتحه گفته و أویس را به آنجا منسوب دانسته است؛ صحیح نیست (شرح قاموس اقتباسا).

4 – یلملم (بفتح یاء و نیز فتح هر دو لام) است: اسم کوهی است از کوههای تهامه(2)

1– درمان نسخهٔ هدایة السبیل.

2– تهامه بکسر تاء یعنی مکه و نیز بلاد جنوبی حجاز. و در نسبت، تهامی (بفتح تاء و کسر میم و شد یاء) و تهام (بر وزن کلام) گفته می شود و جمع آن تهامیون (بکسر تاء و کسر میم و شد یاء مضموم واوی) و تهامون (بفتح تاء و ضم میم واوی) است (منجد ج 1 به ترجمه). و قاموس، تهامی را بکسر تاء گفته است. و در معجم البلدان می نویسد: و قال المبرد: اذا نسبوا الی تهامة قالوا رجل تهام بفتح التاء و اسقاط یاء النسبة لأن الأصل تهمة فلما زادوا ألفا خففوا یاء النسبة کما قالوا رجل یمان و شام اذا نسبوا الی الیمن و الشام... و قال اسماعیل بن حماد النسبة الی تهامة (بکسر التاء) تهامی (بکسر التاء و شد الیاء) و تهام (وزان کلام) اذا فتحت التاء لم تشدد الیاء کما قالوا رجل یمان و شام الا ـ أن فتحة الألف من تهام من لفظها و الألف من شام و یمان عوض من یاء النسبة... و قوم تهامون (بفتح التاء) کما یقال یمانون. و قال سیبویه منهم من یقول تهامی و یمانی و شامی بالفتح مع التشدید... (ه).

در دو منزلی مکه. و این موضع، میقات اهل یمن و کسانی است که از یمن بجانب مکه می رونـد. (صاحب قاموس می نویسد: «یلملم او الملم او یرمرم: میقات الیمن، جبل علی مرحلتین من مکة»).

5 - جحفه (بتقدیم جیم مضـموم بر حاء ساکن)(1) است: و این موضع، میقـات اهـل شام و مصـر و مغرب است. و در حوالی دریا واقع است و بالفعل، عوام آنجا را «رابغ» (بر وزن کامل) می گوینـد و در سه منزلی مکه است. و جحفه، اسم قریه ای بوده که اکنون هیـچ آثاری ندارد و علامت مکانی باقیست که آنجا محرم می شوند. و اهل شام و مصر که امامی مذهب اند چون بالفعل داخل مدینهٔ طیبه می شوند از مسـجد شـجره احرام می بندنـد ولی اهل سـنت و جماعت از جحفه محرم می شونـد. ولی، حق آنست که: جحفه تا «رابغ» دو سه فرسـخ مسافت است. و رابغ محاذی جحفه است. و در محاذاة میقات هم، احرام بستن

1- جحفه تا مدینه شش منزل فاصله دارد و تا غدیر خم (بشد میم) دو میل فاصله دارد (معجم البلدان). جحفه: دهی است بزرگ بر هشتاد و دو میل از مکه و قبلا مهیعه (بر وزن مرحله) نامیده می شده پس بنی عبیل (بر وزن حسین) در آنجا فرود آمدند و ایشان با (قوم) عاد برادر بودنـد و عمالیق آنها را از یثرب بیرون کرده بودند، پس سـیل بنیان کن آمد و آنها را ربود لذا اسم «مهیعه» تبدیل به «جحفه» شد (قاموس و شرح). تذکر: بنی عبیل (طبق شرح قاموس) و بنی عبید (طبق قاموس) و بنی عقیل (طبق معجم البلدان) است.

صحیح است و درین زمان تمام قوافل و مترددین، از راه رابغ به مکه می روند.

6 - منزل خود شخص است و آن میقات کسانی است که، از آن پنج میقات مذکور، منزلشان به مکه نزدیکتر باشد. مثلا میقات اهل طایف همان طایف است و میقات کسانی که مثلا در وادی فاطمه منزل دارند همان وادی فاطمه است و هکذا (هدایة السبیل ص 151- 153 به خلاصه).

هجرة «هجرت»

هجرة (بکسر و ضم اول): بیرون رفتن از زمینی است به زمین دیگر. و هجرتان، تثنیهٔ هجرة بکسر اول مراد بیرون رفتن اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مکه به حبشه و نیز بیرون رفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب، از مکه به مدینه است. و ذو الهجرتین کسی است که این دو هجرت را انجام داده باشد (قاموس و شرح).

20 - جن و استراق سمع (ص 567)

(به جلد هفتم همین تفسیر در سوره های صافات و ملك و جن مراجعه شود).

21 - زید بن حارثه (ص 567)

زید پسر حارثة بن شراحیل است و مادر زید سعدی (بر وزن دنیا) دختر ثعلبه است.

سعدی با پسرش زید که هشت ساله بود برای زیارت اقوام خود می رفت، طایفه ئی از بنی القین به آنها برخوردند و زید را گرفتند و در سوق حباشه (بضم حاء) که از بازارهای عرب است؛ فروختند.

حکیم بن حزام بن خویلد از سفر شام با غلامانی که خریده بود برگشت و زید بن حارثه در عداد غلامان بود، عمهٔ حکیم، یعنی خدیجه دختر خویلد بدیدن حکیم آمد و در این وقت، خدیجه، زن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود. حکیم گفت: ای عمه! هرکدام از این غلامها را می خواهی از آن تو باشد. خدیجه، زید را اختیار کرد.

هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر خدیجه وارد شد، زید را دید، پس خواهش فرمود که خدیجه، زید را به او ببخشد. خدیجه زید را بحضرت بخشید و حضرت او را آزاد، و بجای پسر انتخابش فرمود. و هنوز وحی نازل نشده بود.

حارثه که پسر خود را گم کرده بود سخت بی تاب و گریان بود و اشعاری می سرود که هفت شعر او را سیرهٔ ابن هشام نقل کرده، بمفاد اینکه:

«بر زید گریه می کنم، نمی دانم آیا زنده است یا مرده، من سراغ او را می گیرم در جلکه هلاك شده باشد یا در کوهسار، ای کاش تو در روزگار بازگشت داشتی، برای من، همین بس بود که تو برگردی، آفتاب که طلوع می کند مرا به یاد او می اندازد و وقتی غروب می کند باز به یاد او می اندازد، بادها که می وزد یاد او مرا به هیجان می آورد، وای از درازی اندوه و ترس من بر او! من بر شتر سفید و سرخ در زمین کوشا هستم، از راه، ملول نمی شوم تا آنجا که شتر از پا در بیاید یا مرگم دررسد، پس هر مردی فناپذیر است هرچند طول آرزو او را بفریبد، من دربارهٔ یافتن او به قیس و به عمرو و به کعب و به جبلة بن حارثه (برادر بزرگ زید) وصیت می کنم».

چون خبر به زید رسید اشعاری سرود بمفاد اینکه: دلم اشتیاق اهل خودم را دارد گرچه دورم، من نزد خانهٔ خدا و مشاعر(1) اویم، دیگر غم مخورید و با شتر سواران بدنبال من مگردید، من بحمد اللّه در بهترین خاندان بزرگواران «معد» که بزرگی، زاده از بزرگی هستند؛ اقامت دارم.

پدر زید و عموی او کعب که اشعار زید را شنیدند، خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسیدند (این جریان قبل از اسلام است) عرض کردند: ای پسر عبد المطلب! ای پسر آقای قوم قریش! شما، همسایگان (خانهٔ) خدا و برندهٔ اندوه و سیرکنندهٔ گرسنه اید، ما آمده ایم تا پسرمان را که بندهٔ تو است، بازخرید کنیم. حضرت فرمود: یك راه دیگر هم هست - عرض کردند چیست؟ فرمود: من او را حاضر می کنم، اگر خواست با شما باشد چنین باشد، و اگر مرا خواست، با من باشد - عرض کردند: بسیار منصفانه سخن گفتی. چون زید آمد، حضرت فرمود: اینها کیستند؟ عرض کرد: یکی پدرم حارثه پسر شراحیل است و این یکی عمویم کعب بن شراحیل است. حضرت فرمود: تو اختیار

1- مشاعر، نقاط متبرك حج از قبیل خانهٔ خدا و عرفات و منی و مشعر الحرام و صفا و مروه و... است.

داری می خواهی با اینها برو، می خواهی با من باش - زیـد عرض کرد: نزد تو می مانم. پـدر گفت: آیا بنـدگی را بر پدر و مادر و شـهر قوم خود اختیار می کنی؟! زید گفت: من از این مرد چیزی دیده ام که از او جدا نمی شوم - حضرت، دست زید را گرفت و فرمود:

ای گروه قریش! گواه باشید که این پسر من است خواه زنده باشم و خواه مرده - پدر زید خوشحال شد - دیگر او را زید بن محمّد می گفتند تا روزی که آیه نازل شد که:

هرکسی را باسم پدر حقیقی او بخوانید نه پدر خوانده «اُدْعُوهُمْ لآبائِهِمْ» (سورهٔ احزاب آیهٔ 5) ازآن پس او را زید بن حارثه خواندند(1).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله زینب دخترعمهٔ خود را که از اشراف بود به زید تزویج فرمود.

بعـد هم آبشان به یك جوی نرفت و زیـد او را طلاق داد. بعـد زینب را پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله تزویـج فرمود. بالجمله: زیـد دومین مرد است که اسـلام آورده و نماز گـذارده. زینب فرزنـد نیاورد (نه از زیـد و نه از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله). زیـد بعدا زن دیگر گرفت و از او «أسامه» (بضم همزه) بوجود آمد.

در سال هشـتم هجری در جنگ مؤته، زید بن حارثه سـردار سپاه اسلام بود. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اگر زید کشته شد جعفر بن أبي طالب (جعفر برادر علی علیه السّلام است) سردار سپاه اسلام است و اگر جعفر هم کشته شد عبد اللّه بن رواحه (بفتح راء و واو الفی و فتح حاء) سردار سپاه اسلام است. در این جنگ که سپاه هرقل (بکسر هاء و فتح راء و سکون قاف) پادشاه روم مسیحی و اعراب بت پرست با مسـلمین در قریهٔ مؤته برخورد کردند، زید در میان نیزه داران دشـمن کشـته شد، بعد از او جعفر کشته شد، جعفر سی و سه سال داشت. پرچم در دست راست جعفر بود دست راسـتش را بریدنـد، پرچم را بـدست چپ گرفت، دست چپ او را نیز بریدنـد، پرچم را بـا دو بـازو گرفت، یکتن رومی جعفر را دونیم کرد(2) بعد عبد اللّه بن رواحه پرچم را گرفت و او هم کشته

1- (سیرهٔ ابن هشام ص 247 و 248 متن و ذیل به ترجمه و خلاصه).

2- اینها همان ملت اند که برای ما مسلمانان از انجیل متی باب 5 ش 39 می خوانند: «هرکه بر رخسارهٔ راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان». ب.

شد (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 378-380 به ترجمه و خلاصه).

أسامه پسر زید بن حارثه، مأمور جنگ سرزمین فلسطین شد. و این آخرین اعزام قوی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اعزام فرمود و مهاجرین اولین، مأمور بوده اند که در لشکر أسامه باشند و در همین مورد است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عازم رحیل بطرف رفیق اعلی گردید (ه).

صاحب کتاب عمدة الطالب نوشته که: جعفر و زید و عبد اللّه (سه نفر سرداران سپاه مؤته) در یك قبر دفن شده اند (ه).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله زید را دوست می داشت. در تفسیر امام، حدیث طویلی است مشتمل بر فضیلت او و آنکه شبی نور از دهان او بیرون آمد مثل خورشید تابان و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قسم یاد فرمود که: آنچه در دنیا از نور او مشاهده گردید در مقابل آنچه خدا برای زید در آخرت مهیا فرموده، کم است. زید در روز قیامت می آید درحالی که نورش، جلو و عقب و راست و چپ و بالای سر و زیر پایش را روشن می سازد و طول شعاع نور او یك هزار سال راه است (کتاب تحفة الأحباب محدث قمی ص 113 اقتباسا).

22 - ابو خالد حکیم بن حزام بن خویلد قرشی (ص 567)

حکیم پسر برادر خدیجه «أم المؤمنین» است. شصت سال عهد جاهلیت و شصت سال عهد اسلام را دریافت و در سال 54 «ند» هجری و بقول ضعیفی در سال 68 «سح» وفات یافت.

در کتاب أسد الغابه می نویسد: حکیم از أشراف قریش و بزرگان آنها بود هم در جاهلیت و هم در اسلام. در روز جنگ بدر با کفار بود و از دست آنها نجات یافت، و ازآن پس، قسم که یاد می کرد می گفت: «قسم به آن کس که مرا در روز جنگ بدر نجات داد» و وی از «مؤلفة قلوبهم» بود.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روز جنگ حنین یك صد شتر به او مرحمت فرمود. سپس، بخوبی اسلام آورد، هر کار خوبی که در جاهلیت کرد در اسلام هم انجام داد. دار الندوه

(یعنی مشورت خانهٔ مکه) در دست او بود و آن را به صدهزار (؟) به معاویه فروخت و پول آن را صدقه داد. در عهد اسلام حج گذارد و یك صد شتر و گاو که با حبره (نوعی از بردهای یمنی) زینت شده بودند برای قربانی آورد، و در عرفه یك صد غلام بصف کرد که بر گردنهاشان طوقهای نقره بود و بر آنها: «عتقاء اللّه عن حکیم بن حزام» یعنی آزاد کرده های خدا از جانب حکیم بن حزام؛ منقوش بود، و یك هزار گوسفند برای قربانی آورد. حکیم مردی بخشنده بود، از بیت المال مسلمانان از ابو بکر و عمر چیزی نپذیرفت و هرگز تا روز مرگ دست پیش کسی دراز نکرد و پیش از مرگش نابینا گردید. این حکیم همانست که برای عمه اش خدیجه طعام به شعب برد (سفینة البحار ج 1 ص 294 به ترجمه) (ایام توقف در شعب، ایام محاصرهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و همراهان بوده).

حکیم بن حزام (بر وزن کتاب) از وجوه و اشراف قریش بود، در روز فتح مکه اسلام آورد و در جنگ حنین (بر وزن حسین) با کیش مسلمانی در خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حنین از سهم «مؤلفة قلوبهم» به حکیم مرحمت فرمود. حکیم وقتی قسم یاد می کرد می گفت: «لا، و الذی نجانی یوم بدر!». حکیم در سن یك صدوبیست سالگی وفات یافت (کتاب نسب قریش ص 231 به ترجمه).

<تذکرات:> 1 - مستحقان زکاة هشت فرقه اند از جمله: «مؤلفة قلوبهم» یعنی جماعت کافرند که در جهاد به اهل اسلام مدد می کنند (جامع عباسی در باب زکاة).

2 - بدنه بتحریك از شتر و گاو مثل قربانی از غنم است که هدیه کرده می شود بسوی مکه خواه نر باشد و خواه ماده و جمع آن «بدن» بضم باء و ضم دال می آید.

[بدن بضم باء و سکون دال که در سورهٔ حج وارد است جمع بدین (بر وزن شریف) است یعنی فربه].

3 - حبره (بفتحات و بکسر حاء و فتح باء و راء مفتوح): قسمتی از بردهای یمنی است.

23 - دعوت پیامبر (ص) به اسلام (ص 567)

اشاره

دورهٔ دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مردم را به اسلام، به دو دوره تقسیم می شود:

1 - دورهٔ دعوت سری.

2 - دورهٔ آشکارا شدن دعوت.

دورهٔ دعوت سری پیامبر (ص)

دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مردم را به اسلام. تا مدت سه سال پس از بعثت، سری بوده و بعد از سه سال بحکم آیهٔ: «فَاصْدَعْ بِمٰا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ اَلْمُشْرِكِينَ» و فرمودهٔ: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ اَلْأَقْرَبِينَ، وَ اِخْفِضْ جَنٰاحَكَ لِمَنِ اِتَّبَعَكَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ ...، وَ قُلْ إِنِّي أَنَا اَلنَّذِيرُ اَلْمُبِينُ» ؛ دعوتش را به اسلام آشکار فرموده (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 262 و 263 به ترجمه).

تعداد مسلمانان از زنان و مردان در مدت سه سال دعوت سری

اشاره

پنجاه و پنج نفر بوده بشرح زیر و به ترتیب اسلام آوردن

مردان

1 - علی علیه السّلام.

3 - زید بن حارثة بن شراحیل.

4 - ابو بکر بن أبو قحافه (قحافه بضمّ قاف).

5 - عثمان بن عفان (عفان بر وزن صراف).

6 - زبیر بن عوام (عوام بر وزن صراف).

7 - عبد الرحمن بن عوف (عوف بر وزن وقت).

8 – سعد بن أبی وقاص (وقاص بر وزن صراف).

9 – طلحة بن عبید اللّه.

10 – ابو عبیدة بن الجراح (بر وزن صراف).

11 – ابو سلمه (بفتح سین و لام هر دو).

12 – أرقم بن أبی أرقم (أبی أرقم: عبد مناف بن أبو جندب أسد است).

13 – عثمان 14 – قدامه (بضم قاف). پسران مظعون.

15 – عبد اللّه.

16 – عبیدة بن الحارث.

17 – سعید بن زید.

21 – خباب بن أرت (ضبط آن خواهد آمد).

22 – عمیر (بر وزن حسین) بن أبی وقاص (برادر سعد بن أبی وقاص).

ص: 1038

- 23 - عبد اللّه بن مسعود.

24 - مسعود بن ربيعه.

25 - سليط بن عمرو (سليط بر وزن أمير).

26 - حاطب بن عمرو (برادر سليط).

27 - عياش بن أبى ربيعه.

29 - خنيس بن حذافه (بر وزن حسين و عصاره).

30 - عامر بن ربيعه.

31 - عبد اللّه بن جحش.

32 - ابو احمد بن جحش (بر وزن وقت).

(برادر عبد اللّه مزبور).

33 - جعفر بن أبي طالب (جعفر برادر على عليه السّلام).

35 - حاطب بن الحارث.

37 - حطاب بن الحارث (حطاب بر وزن صراف).

39 - معمر بن الحارث (معمر بفتح هر دو ميم و سكون عين).

40 - سائب بن عثمان بن مظعون (شمارهٔ 13).

41 - مطلب بن أزهر (مطلب بضم ميم و شد طاء - أزهر بر وزن اشرف).

43 - نحام (بر وزن صراف) اسمش نعيم (بر وزن حسين) پسر عبد اللّه بن أسيد.

44 - عامر بن فهيره (بر وزن فكيهه) غلام سياه كه ابو بكر خريد.

45 - خالد بن سعيد بن العاص.

47 - حاطب بن عمرو.

48 - أبو حذيفه نامش مهشم بن عتبه (حذيفه بضم حاء و فتح ذال و فتح فاء - مهشم بكسر ميم و فتح شين) (و بقولى نامش قيس است ذيل

ج 1 و 2 سیرهٔ ابن هشام ص 260).

49 - واقد بن عبد اللّه.

50 - خالد بن بکیر (بر وزن حسین)(1).

51 - عامر بن بکیر.

52 - عاقل بن بکیر.

53 - ایاس بن بکیر (ایاس بر وزن کتاب).

54 - عمار بن یاسر (عمار بر وزن صراف).

55 - صهیب بن سنان (صهیب بر وزن حسین و سنان بر وزن کتاب).

زنان

2 - خدیجه (ام المؤمنین علیها السّلام).

18 - فاطمه دختر خطاب (بر وزن صراف)

1- واقدی، بجای البکیر: أبی الکبیر نوشته.

بن نفیل (بر وزن رجیل). (فاطمه زن سعید بن زید است).

(فاطمه خواهر عمر بن الخطاب است).

19 - اسماء دختر ابو بکر.

20 - عائشه دختر ابو بکر (و هی یومئذ صغیرة).

28 - أسماء دختر سلامة زن عیاش بن أبی ربیعة.

34 - أسماء دختر عمیس (بر وزن حسین) زن جعفر بن أبي طالب.

36 - فاطمه دختر مجلل (بر وزن مشدد) زن حاطب بن الحارث.

38 - فکیهة دختر یسار (زن حطاب بن الحارث).

(فکیهه بضم فاء و فتح کاف و نیز هاء مفتوح - یسار بر وزن سلام).

42 - رمله دختر أبی عوف (رمله بفتح راء و سکون میم و لام مفتوح - عوف بر وزن وقت) زن مطلب بن أزهر.

46 - أمینه دختر خلف (همینه و همیمه هم گفته شده و هر سه بضم اول و فتح دوم و فتح چهارم است - و خلف بفتح خاء و فتح لام است). وی زن خالد بن سعید است.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب، نماز خود را در شعاب مکه می خوانده اند.

(سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 240-262 به خلاصه و ترجمه).

فهرست دورهٔ آشکار شدن دعوت پیامبر (ص) به اسلام

آشکار شدن دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله * اظهار عداوت قریش و اصرار به ابو طالب که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دعوت خود را ترك کند و جواب او * عذاب کردن قریش مسلمانان را * سرگردان شدن ولید بن مغیره دربارهٔ قرآن و اینکه مردم را دربارهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و قرآن چگونه اغواء کند و نسبت سحر دادن به آن حضرت * انتشار خبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در قبائل عرب بالخصوص أوس و خزرج (دو قبیلهٔ بزرگ مدینه) * آزار قریش نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نسبت دادن سحر و جنون به آن حضرت * اسلام حمزه عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله * زدوخورد حمزه و ابو جهل * پیشنهاد عتبة بن ربیعه به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که اگر مال و ریاست می خواهد، قریش به او تفویض کنند و وی از کار دعوت دست بکشد و جواب آن

حضرت * پیشنهاد گروه قریش به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که اگر مال و ریاست می خواهد به او بدهند و اگر رئی (بر وزن شریف) (یعنی تابع از جن) بسراغ حضرت می آید بوسیلهٔ طبیب معالجه کنند و... و جواب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حزن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر فاصلهٔ شدید بین او و بین قریش * تهدید ابو جهل نسبت به آن حضرت * تصمیم ابو جهل به این که سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در سجده با سنگ متلاشی کند و جلوگیری جبرئیل علیه السّلام * دشمنی نضر بن حارث بن کلده (نضر بر وزن وقت و کلده بفتح کاف و نیز فتح لام و دال) نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آوردن قصه های رستم و اسفندیار از ایران برای بازداشتن مردم از شنیدن قرآن * رفتن قریش به نزد اهل کتاب و یاد گرفتن مسائل مشکله برای سؤال از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تا اگر جواب داد بدانند پیامبر است و الا فلا، که از جمله:

داستان اصحاب کهف و نیز داستان ذو القرنین و سؤال از روح است * تقاضای قریش از پیامبر که کوهها را حرکت دهد و یا فرشته با او ظاهر شود و یا گنج با خود بیاورد یا باغ پر از میوه بوجود بیاورد * در خواست عبد اللّه بن أبی أمیه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قنات.

بوجود بیاورد یا خرماستان و تاکستان با نهرهای آب جاری بیاورد یا قسمتی از آسمان را فرود بیاورد یا خدا و فرشتگان را حاضر سازد و یا خانه ای از طلا بیاورد یا به آسمانی بالا رود و کتابی بیاورد و جواب خدا به آنها * تهدید خدا ابو جهل را به زبانیه * رد پیشنهادهای مالی قریش به این که پیامبر مزد خود را از خدا می گیرد و از شما مال نمی خواهد * قریش گفتند: قرآن را شوخی بگیرید * استهزاء کردن ابو جهل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دربارهٔ تعداد فرشتگان موکل بر سقر که نوزده تا هستند * زدن قریش به سر و صورت اول کسی که قرآن را آشکارا خواند و او عبد اللّه بن مسعود بود * داستان شنیدن قریش قرائت قرآن را و سخنان ابو سفیان و ابو جهل و أخنس * آزار مشرکین نسبت به مسلمانان از جمله: بلال و عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه * (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 262-321 به ترجمه و خلاصه).

هجرت مسلمانان به حبشه (که هجرت نخستین است)

هجرت مسلمانان به حبشه (که هجرت نخستین است)(1)

سخت شدن حال مسلمانان و هجرت آنان به حبشه * تذکر: مسلمانانی که به حبشه هجرت کردند باستثناء فرزندان خورد سال آنان و باستثناء اطفالی که در حبشه بدنیا آمدند، هشتاد و سه نفرند - اگر عمار بن یاسر در عداد آنها باشد.

فرستادن قریش به نزد نجاشی پادشاه حبشه برای استرداد مهاجرین * نامهٔ منظوم نوشتن ابو طالب به پادشاه حبشه دائر بر تقاضای رد نکردن مهاجرین * سؤال کردن نجاشی از دین مهاجرین و جواب آنها بیان مهاجرین دربارهٔ عیسی رد - کردن نجاشی فرستادگان قریش را و امتناع از استرداد مهاجرین (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 330 و 333-341 به ترجمه و خلاصه).

دنبالهٔ کار دعوت پیامبر (ص) به طریق فهرست

اسلام آوردن عمر بن الخطاب * نوشتن قریش صحیفه ای دائر بر اینکه با بنی هاشم و بنی مطلب قطع رابطه کنند، نه دختر بدهند و نه دختر بگیرند، نه چیز بخرند و نه چیز بفروشند، و آویختن آن صحیفه در جوف کعبه (جهت اقدام این بود که قریش دیدند نجاشی از استرداد مهاجرین امتناع کرد و از طرفی عمر و حمزه هم اسلام آوردند و از طرفی خبر اسلام در قبائل عرب فاش گردید) * شعر ابو طالب دربارهٔ اجتماع قریش بر ضد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله * مزاحمت ابو جهل از حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد که گندم برای عمهٔ خود خدیجه به شعب می برد و وساطت ابو البختری (بفتح باء) و نپذیرفتن ابو جهل و شکستن ابو البختری سر ابو جهل را * خبر رسیدن به حبشه که اهل مکه اسلام آورده اند و مراجعت مهاجرین و چون نزدیك مکه رسیدند خبر یافتند که این خبر دروغ بوده و به ناچار دسته ئی در پناه کفار در آمدند (به سابقهٔ دوستی قبلی) و دسته ئی پنهان شدند. کسانی که از حبشه مراجعت کردند سی و سه نفر بودند (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 369 به ترجمه و خلاصه) *

1- دومین هجرت، هجرت مسلمانان از مکه به مدینه است.

تشکیل کمیته برای نقض أمر صحیفه * خبر دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از خوردن موریانه صحیفه را بغیر از کلمهٔ (بسمك اللهم) و نقض شدن صحیفه * اسلام آوردن طفیل بن عمرو دوسی * کشتی گرفتن رکانة بن عبد یزید بن هاشم ابن عبد المطلب بن عبد مناف پهلوان قریش با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله (پیامبر دوبار پشت او را به زمین رسانید که رکانه تعجب کرد) و نیز احضار پیامبر درخت را و نسبت سحر دادن رکانه به آن حضرت * اسلام آوردن حدود بیست نفر از نصاری که به مکه آمده بودند * سرزنش کردن قریش مستضعفین از مسلمانان را همچون خبّاب و عمار و أبو - فکیهه و صهیب و اشباه آنان * وفات پسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ابتر خواندن عاص بن وائل سهمی آن حضرت را و نزول سورهٔ کوثر در رد بر او * اسراء و معراج * کفایت فرمودن خدا کار مستهزءین را * وفات ابو طالب و خدیجه * افزودن مشرکین پس از وفات ابو طالب و خدیجه در آزار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ریختن خاك و غیره بر سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله * رفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به طایف برای گرفتن کمك از قبیلهٔ ثقیف و تحمل آزار شدید * شکایت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدرگاه خدا * داستان عداس نصرانی * رسیدن موسم حج و دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قبائل عرب را * آغاز اسلام آوردن انصار در مکه در سفر حج * آمدن دوازده نفر از انصار در سال آینده به حج و ملاقات با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در عقبه و بیعت آنان با آن حضرت (بیعت در این عقبه بیعت عقبهٔ اولی است) * اقامهٔ اولین نماز جمعه در مدینه * آمدن انصار در سال دیگر به حج و ملاقات با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در عقبه و بیعت آنان با آن حضرت (بیعت در این عقبه، بیعت عقبهٔ ثانیه است) و (تعداد مبایعین هفتاد و سه نفر مرد و دو نفر زن بوده است) * نزول آیهٔ اذن جنگ * اجازهٔ هجرت مسلمانان از مکه به مدینه * هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مکه به مدینه (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 342-480 به ترجمه و خلاصه).

24 - ابو لهب (ص 567)

رجوع به سورهٔ مسد (جلد هفتم همین تفسیر ص 326-328).

25 - ولید بن مغیرهٔ مخزومی (ص 568)

25 - ولید بن مغیرهٔ(1) مخزومی (ص 568)

ولید عموی ابو جهل، شیخی بزرگ و کارآزموده و از داهیه های عرب و مرجع و حاکم در کارهای مردم بود و شعراء، اشعار را بنظر او می رساندند، آنچه را او پسندیده بود همان مورد پسند بود. در شب ولادت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که شهابها و ستارگان در آسمان در سیر بود، قریش جمع شدند و به ولید خبر دادند. ولید گفت: اگر ستارگان ثوابت بجای خود است، تازه ئی در عالم اتفاق افتاده و اگر از محل خود منحرف شده است نشانهٔ به پاشدن ساعت (یعنی ختم جهان) است.

ولید اولین کسی است که برای خرابی کعبه بر کعبه بالا رفت زیرا قریش می خواستند کعبه را خراب و از نو بسازند، ولید سنگ اول را که حرکت داد ماری بیرون آمد و به او حمله کرد و آفتاب گرفت، قریش که این وضع را دیدند گریه کردند و زاری نمودند و گفتند: «اللهم انا لا نرید الا الاصلاح» خدایا! ما قصدی جز اصلاح نداریم، پس مار غایب شد و به خرابی شروع کردند. و وی همانست که با عده ای از قریش بطرف کشتی ای رفت که در نواحی دریای جده(2) (طوفانی شده و) برگشته بود و محمولات آن کشتی، ستونها و چوبها بود. پس آن ستونها و چوبها را برای پوشش کعبه خریدند. و وی یکی از پنج نفر مستهزءین به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که خدا شر آنها را کفایت فرمود. و هم او به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: به خدا قسم! اگر نبوت، حق بود، من به پیامبری از تو سزاوارتر بودم زیرا، هم سالم از تو بزرگتر است و هم مالم از تو بیشتر است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از عیب جوئی خدایان مشرکین خودداری نمی فرمود و قرآن را بر مشرکین می خواند، و به ولید بن مغیره که از حکام عرب و مرجع محاکمات در امور مردم بود و ده غلام داشت و هر غلامی هزار دینار داشت که با آن تجارت می کرد،

1- مغیره بضم میم و کسر غین یائی و فتح راء است (قاموس).

2- جده: بضم جیم و شد دال مفتوح است (قاموس و معجم البلدان).

و یك پوست گاو پر از طلا (تلا) داشت؛ گفتند: ای أبو عبد شمس! این چیست که محمّد می خواند؟ آیا سحر است یا کهانت است یا خطبه هاست؟ ولید گفت: بگذارید سخن او را بشنوم و جواب شما را بگویم. حضرت در حجر (بر وزن فکر) نشسته بود، ولید بحضرت عرض کرد: شعرت را برای من بخوان. حضرت فرمود: شعر نیست و این کلام خداست که پیمبران و فرستادگان خود را با این مفاد، برانگیخته است.

ولید گفت: بخوان. پیامبر خواند: «بسم اللّه الرحمن الرحیم». همین که ولید اسم رحمان را شنید استهزاء کرد و گفت: محمّد مردی را که «رحمان» نام دارد و در یمامه است می خواند(1)! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: نه، بلکه من خدای رحمان و رحیم را می خوانم.

آنگاه سورهٔ «حم السجدة» را افتتاح فرمود و چون به این جا رسید که: «فَإِنْ أَعْرَضُوا

1- دکتر خزائلی در کتاب اعلام قرآن ص 177 می نویسد: [بعضی معتقدند که می توان لفظ رحمان را مرکب از: «رع» و «آمون» دانست. (رع و آمون) نام دو خدای مصری است. بنابراین، ممکن است تفسیر بسم اللّه چنین باشد: «بنام خدائی که قومی او را اللّه و قومی دیگر رع و طائفه ای او را آمون می خوانند». اگر این تعبیر صحیح باشد، از این آیهٔ مبارکه اصل وحدت مبانی ادیان استفاده می شود]. محرر این تفسیر گوید: اگر ولید بن مغیره از چنین تحقیق عمیق و عجیب و بدیعی اطلاع داشت، فورا غائله را خاتمه می داد زیرا، در جواب پیامبر (ص) می گفت: خدا و محمد در ضمن «بسم اللّه» که بزرگترین شعار اسلام و نماز و قرآن است مردم را به پرستش دو بت مصری دعوت می نمایند، پس دیگر چرا محمد به طرد و سب بتهای مکه اقدام می کند؟! و به خلاصه: کفار قریش، بی درنگ مجلس تأبین اسلام ر ادر حضور بت هبل به پاکرده بودند. و علاوه، محرر این تفسیر متعجبم که چرا مقوقس بزرگ مصر در جواب نامهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که حضرت او را به اسلام دعوت فرموده و شعار «بسم اللّه» را در صدر نامه نوشته بود، در جواب پیامبر (ص) ننوشته است که: با ذکر اسم دو بت مصری دیگر اسلام چیست؟! پس مسلما مصریان هم از چنین تحقیقی بی اطلاع بوده اند. نیز محرر این تفسیر گوید: بت پرستی را هم جزء ادیان به شمار آوردن، اصطلاح تازه ئی است.

فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُودَ» و ولید گوش می داد، پوست بدنش لرزید و موهای بدنش سیخ شد و به خانه رفت و بمجمع قریش برنگشت. قریش گفتند: أبو عبد شمس به دین محمد تمایل پیدا کرد. قریش غمگین شدند، فردا صبح ابو جهل به نزد ولید رفت و گفت: ای عمو! ما را رسوا کردی! ولید گفت: نه، من همان دینی را دارم که قوم قریش دارند، و لیکن سخنی شنیدم که پوست بدن از آن می لرزید.

ابو جهل گفت: آیا شعر است؟ ولید گفت: نه - آیا خطبه هاست؟ ولید گفت:

نه، زیرا خطبه کلام متصل است و این که شنیدم کلام منثور است که بعضی از آن با بعض دیگرش شباهت ندارد و زیبا و بهجت انگیز است - آیا کهانت است؟ ولید گفت:

نه - پس چیست؟ ولید: بگذار فکر کنم و فردا به تو جواب بگویم. فردا که شد گفتند: ای أبو عبد شمس! دراین باره چه می گوئی؟ ولید گفت: بگویید: سحر است زیرا دلهای مردم را قبضه می کند. لذا، این آیات قرآن در حق ولید نازل شد: «ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ... عَلَيْهٰا تِسْعَةَ عَشَرَ» (سفینة البحار ج 2 ص 689 و 690 به ترجمه).

مستهزءین که یکی از آنها ولید بن مغیره است و کفایت خدا أمر آنان را بزرگان مستهزءین [بنقل یزید بن رومان «بضم میم» متوفی به سال 103 ه «قج» از عروة بن زبیر بن عوام (بر وزن صراف) بن خویلد بن أسد متوفی به سال 99 «صط» و یا 101 «قا» بسن شصت وهفت سالگی] پنج نفرند که در قریش دارای بزرگی و عظمت بودند:

از بنی أسد بن عبد العزی (بر وزن دنیا) بن قصی (بر وزن حسین) بن کلاب (بر وزن کتاب):

1 - ابو زمعة:(1) أسود بن مطلب (بشد طاء) بن أسد است و ازبس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را آزار کرد و استهزاء نمود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: خدایا! کورش کن و داغ فرزند بر دلش گذار.

از بنی زهرة بن کلاب:

1- زمعه بر وزن صرفه و صدقه هر دو صحیح است (قاموس).

2 - أسود بن عبد يغوث بن وهب (بر وزن وقت) بن عبد مناف بن زهره است.

از بنی مخزوم بن يقظة بن مرة (يقظه بفتح ياء و قاف و ظاء هر سه و مرة بضم ميم و شد راء مفتوح است - كتاب نسبت قريش ص 299).

3 - وليد بن مغيرة بن عبد اللّه بن عمر بن مخزوم است (رجوع به شمارهٔ 41 حضرت ابو طالب).

از بنی سهم بن عمرو بن هصيص (بر وزن حسين) بن كعب:

4 - عاص بن وائل بن هشام (ابن هشام گفته:) عاص بن وائل بن هاشم بن سعيد (بر وزن حسين) بن سهم است.

از بنی خزاعه (بضم خاء):

5 - حارث بن طلاطله (بضم طاء اول و كسر طاء دوم)(1) بن عمرو بن حارث بن عبد عمرو بن (لؤی «بر وزن حسين» بن) ملكان (بر وزن رمضان)(2) است.

چون اين پنج نفر شرارت را از حد بدر بردند و بسيار به پيامبر صلّى اللّه عليه و آله استهزاء كردند.

خدا اين آيات را نازل فرمود: «فَاصْدَعْ بِمٰا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ اَلْمُشْرِكِينَ» - «إِنّٰا كَفَيْنٰاكَ اَلْمُسْتَهْزِئِينَ، اَلَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (3).

ابن اسحاق نوشته كه: جبرئيل خدمت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله آمد و اين پنج نفر گرد خانه طواف می كردند، آنگاه جبرئيل ايستاد و پيامبر صلّى اللّه عليه و آله پهلوی جبرئيل ايستاد پس أسود بن مطلب عبور كرد، جبرئيل برگ سبزی به صورتش پرتاب كرد در نتيجه كور شد.

بعد أسود بن عبد يغوث عبور كرد، جبرئيل به شكم او اشاره كرد، پس ناخوشی استسقاء گرفت و شكمش باد كرد و مرد.

1- طلاطله يعنی داهيه و اين كلمه اسم مادر اوست بقول ابو الوليد وقشی، و ابن اسحاق از او نقل كرده. و كلبی گفته: اسمش حارث بن قيس بن عدی بن سعد بن سهم است. در سيرهٔ شاميه می نويسد: اسمش مالك و پدرش طلاطله است (ذيل سيرهٔ ابن هشام ص 409).

2- بعضی ملكان بكسر ميم و سكون لام ضبط كرده اند.

3- قرآن كريم سورهٔ حجر آيات 94 و 95 و 96. (اين آيات در دو نوبت نازل شده). ب.

بعـد ولیـد بن مغیره عبور کرد، جبرئیل به نشانهٔ زخم پائین کعب پای ولید اشاره کرد، پس زخمش تجدید شد و او را کشت (ولید چند سال قبل به مردی از خزاعه گـذشت که تیر می تراشـید، و تیری به دامن لباس بلند ولید آویخت و خراشـی به پای او داد و بعد جراحتش بهبودی یافت).

بعـد عاص بن وائل عبور کرد، جبرئیل به گودی کف پای او اشاره کرد، عاص سوار خر خود شد که به طایف برود، پس خر، او را به درخت شبارق (بضم شین) خوابانید، پس خاری بر گودی کف پای او فرورفت و او را کشت.

بعد حارث بن طلاطله عبور کرد، جبرئیل به سر او اشاره کرد پس سرش چرك کرد و او را کشت.

<دنبالهٔ کار ولید> در حالت جان سپرد ولید، سه پسرش: هشام - ولید - خالد حاضر شدند.

ولید به آنها گفت: سه وصیت دارم که از انجام آنها خودداری مکنید:

1 - خون مرا نگذاریـد پای مال شود بااینکه می دانم خزاعه تقصـیری ندارند مع ذلك برای اینکه مردم نگویند که خزاعه پدرشان را کشت و انتقام نگرفتند لذا اقدام کنید.

2 - ربای مرا که از ثقیف طلبکارم وصول کنید.

3 - دیـهٔ عورت غصب شدهٔ مرا از أبو أزیهر (بضم همزه و فتح زاء و سـکون یاء و فتح هاء) بگیرید. و این أبو أزیهر دختری به ولید بزنی داده بود و لیکن دختر را تحویل نداد تا ولید مرد.

ولیـد بن مغیره، مرد و بنو مخزوم (قبیلـهٔ ولیـد) از قبیلـهٔ خزاعه، دیـهٔ ولیـد را مطالبه کردنـد و گفتند: تیر یکی از خزاعه، ولید را کشـته است. صـاحب تیر مردی از بنی کعب بن عمرو از خزاعه بود، و بنی کعب بـا بنی عبـد المطلب بن هـاشم، پیمان داشـتند، و خزاعه به نیروی این پیمان از پرداخت دیه خودداری کردنـد، و رفته رفته مردم هم دریافتنـد که مطالبـهٔ دیه برای این است که: فرزندان ولید نزد مردم سرشکسـته نشوند، و لذا خزاعه قسمتی از دیه را پرداختند و از پرداخت قسمتی استنکاف نمودند و

دو قوم آشتی کردند. و لیکن، جون بن أبی الجون (جون بر وزن وقت) از بنی کعب مدعی شد که: ما ولید را کشته ایم و افتخار کرد و گفت: این تراضی باطل بوده.

و به خلاصه قوم ولید از آنچه می ترسیدند که به سر زبان مردم بیفتند، بر سرشان آمد و مردم گفتند که: خون پدرشان بهدر رفت.

اما هشام بن الولید بسراغ أبو أزیهر رفت و در بازار ذو المجاز، أبو أزیهر را کشت. أبو أزیهر در قوم خود مردی بزرگ بود و دخترش عاتکه، زن أبو سفیان بن حرب بود. این کشتن بعد از هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مدینه و پس از جنگ بدر واقع شد.

به خلاصه خون أبو أزیهر به اهمال دامادش أبو سفیان هدر رفت (تفصیل در سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 413-415).

اما خالد بن الولید، چون اهل طایف اسلام آوردند خالد موضوع ربای ولید را که از مردم ثقیف طایف طلبکار بود بعرض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسانید. ابن اسحاق نوشته که: یکی از اهل علم بمن گفت که: آیهٔ تحریم بقایای ربا دربارهٔ خالد نازل شد و آن آیه اینست: «یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ ذَرُوا مٰا بَقِیَ مِنَ اَلرِّبٰا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» ...

(کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 408-415 به ترجمه و خلاصه).

26 - حمزه (ص 568)

1 - حمزه، یکی از عموهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است.

2 - حمزه، چهار سال از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بزرگتر بود و او همشیر حضرت بود. حمزه و امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در مکه در شب بیعت انصار (اهل مدینه) با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در عقبهٔ مکه ایستاده بودند، حمزه شمشیر بدست داشت و قسم یاد کرد که: بخدا! هرکس از مشرکین بخواهد از عقبه بگذرد با شمشیرم گردن او را می زنم. و در آن هنگام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و انصار، در عقبهٔ واقع در منی(1) بودند.

3 - آیاتی از قرآن در شأن حمزه نازل شده مانند: «أَ فَمَنْ وَعَدْنٰاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاٰقِیهِ» و «أَ فَمَنْ شَرَحَ اَللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» .

1- به فرهنگ لغات مربوط به مکهٔ معظمه مراجعه شود.

4 – حمزه روز جمعه روزه داشت و روز شنبه هم که در میدان جنگ أحد حاضر بود روزه دار بود و با حالت روزه با لشکر دشمن برخورد کرد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز أحد پیش از اینکه حمزه شهید شود میان دو چشم او را بوسید.

5 – هند زن ابو سفیان و دختر عتبة بن ربیعه و مادر معاویه است. در روز جنگ أحد مشرکین را بر کشتن مسلمانان تحریص می کرد، و هند در وسط لشکر کفار بود، هر تن از قریش که فرار می کرد یك میل و سرمه دان به او می داد و می گفت: تو زنی، با این میل و سرمه دان سرمه بکش. و با وحشی شرط کرد که: اگر محمّد یا علی یا حمزه را کشتی آنچه بپسندی به تو می دهم، چون حمزه بدست وحشی کشته شد هند، جگر حمزه را بدهان گرفت و دو گوش حمزه را برید و به زنجیر گردن بند خود کشید و بگردن انداخت و نیز دو دست و دو پای حمزه را برید.

6 – روزی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخت تر از روز أحد نگذشته است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر حمزه نماز گذارد(1) و چون بدنش را مثله کرده بودند، حمزه با همان لباس خونین دفن شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بردی برآن افزود، چون برد کوتاه بود، حضرت مقداری علف اذخر(2) بر او افکند.

چون مردم به مدینه مراجعت کردند، زنان بر کشتگان خود گریه می کردند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: حمزه گریه کن ندارد، لذا زنان أنصار به خانهٔ حمزه آمدند و گریه کردند و بعد بمنازل خود رفتند و بر کشتگان خود گریستند و این، سنت جاریه شد.

7 – عبد اللّه بن جحش (مادرش، أمیمه دختر عبد المطلب) هم در جنگ أحد کشته شد و مثله گردید مانند دائی خود حمزه و لیکن جگر او را بیرون نیاوردند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عبد اللّه و حمزه را در یك قبر دفن فرمود.

8 – حمزه ملقب به «سید الشهداء» است و در روز قیامت بر شتر عضباء پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سوار می شود. در روز قیامت پرچم «حمد» بدست علی علیه السّلام و پرچم «تکبیر»

1– هر کشته را پهلوی کشتهٔ حمزه می خوابانیدند و پیامبر (ص) بر آنها نماز می خواند.

2– اذخر بکسر همزه و کسر خاء و سکون ذال گیاهی است خوشبو (شرح قاموس).

بـدست حمزه و پرچم «تسبیـح» بدست جعفر بن أبي طالب است. پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در شـهادت حمزه اسد اللّه و اسـد رسوله و ناصـر دینه، بسیار متأثر شد و دربارهٔ زیارت قبر حمزه و شهداء أحد اصرار ورزید و أمر به زیارت فرمود. فاطمه علیها السّلام پس از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به زیارت قبور شهداء أحد و زیارت قبر حمزه می رفت و گریه می کرد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که مرا زیارت کند و عمویم حمزه را زیارت نکند محققا بمن جفاء کرده است.

(سفینة البحار ج 1 ص 337 و 338 و ج 2 ص 125 و 724 به ترجمه و خلاصه).

9 - امیرالمؤمنین علیه السّلام دائم می فرمود: اگر حمزه و جعفر زنده بودند ابو بکر و عمر در خلافت طمع نمی کردند و لیکن من به دو نفر جلف و خشك گرفتار شدم: یکی عقیل و دیگری عباس (تحفة الأحباب ص 79).

27 - عبد اللّه بن أبی أمیة بن مغیرهٔ مخزومی (ص 569)

عبد اللّه مزبور، برادر پدری أم سلمه است (أم سلمه یکی از زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است) مادرش عاتکه دختر حضرت عبد المطلب است. در مکه به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم گفت: به تو ایمان نمی آوریم تا چشمهٔ آب از زمین برای ما روان سازی. قرآن فرموده: «وَ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ اَلْأَرْضِ يَنْبُوعاً» (سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ 92).

در سال فتح مکه، عبد اللّه باتفاق أبو سـفیان بن الحارث بن عبد المطلب در نیق - العقاب(1) به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسـیدند و تقاضای شـرفیابی کردند. حضرت رخصت نفرمود، أم سلمه شفاعت کرد، پذیرفته نشد(2) أبو سـفیان که پسرکش با او بود، قسم یاد کرد که اگر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمن اجازهٔ شرفیابی ندهد دست این پسرکم را می گیرم و به بیابان می رویم تا از تشنگی و گرسـنگی بمیریم. این خبر که به پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم رسـید، رقت فرمود و رخصت شـرفیابی داد و هر دو آمدنـد و اسـلام آوردند.

این أبو سفیان پسر عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و برادر شیری حضرت است که حلیمهٔ سعدیه،

1- نیق با نون مکسور یائی نام محلی است در بین مکه و مدینه.

2- سپهر در ناسخ التواریخ نوشته که: شفاعت أم سلمه پذیرفته شد.

ایامی حضـرت و این أبو سفیان را شیر داده. أبو سفیان، هم سن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و سخت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دوست می داشت و لیکن همین که حضـرت به پیامبری مبعوث شد به دشـمنی پرداخت و حضـرت و اصـحاب حضرت را با شعر هجو کرد. او مردی شاعر بود که شـعرش مورد پسـند خاطرها بود و حسان، شاعر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را جواب می گفته. بالجملة: أبو سفیان پس از اسلام از شرم، سر خود را پیش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بلند نمی کرد. در جنگ حنین دهنهٔ استر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را در دست داشت و فرار نکرد. وی یکی از هفت نفری است که به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم شباهت داشـتند. وی در زمان حکومت عمر بن الخطاب سال بیسـتم هجری وفات کرد و عمر بر او نماز گـذارد و در بقیع و بقول ضـعیفی در خانهٔ عقیل بن أبي طالب مدفون شد. وی سه روز قبل از وفاتش بدست خویش قبر خود را کند. او از فضـلاء صحابهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به شمار است (سفینة البحار ج 1 ص 632 به ترجمه و خلاصه).

28 - عروة بن مسعود ثقفی (ص 569)

عروة بن مسـعود ثقفی: در روز «حـدیبیه» نمایندهٔ قریش بود برای اینکه پیمان صـلح حدیبیه را با پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم منعقد سازد و چون به نزد قریش برگشت گفت: من به نزد پادشاهان (قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه ایران و نجاشی پادشاه حبشه) رفته ام، بخدا قسم! پادشاهی چون محمّـد ندیـدم که این انـدازه مورد تعظیم اصـحابش باشد. فرمانش که صادر می شود اصـحاب بر یکدیگر پیشـی می گیرند، وضوء که می سازد برای آب وضوئش خودکشی می کنند، آهسته آواز برمی دارند، گستاخانه به روی او نگاه نمی کنند.

عروه یکتن از دو تن اشراف است که مردم کافر می گفتند: چرا قرآن بر بزرگ طایف (عروه) و یا بزرگ مکه (ولید) نازل نشده: «وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ هٰذَا اَلْقُرْآنُ عَلیٰ رَجُلٍ مِنَ اَلْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ» (سورهٔ زخرف آیهٔ 30).

عروه در سال نهم هجری پس از بازگشت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم از طایف اسـلام آورد و از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم اجازه خواست که به طایف بر گردد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: می ترسم تو را بکشند. عرض کرد: مردم به اندازه ای هواخواه منند که اگر خواب باشم بیدارم

نمی کنند. حضـرت رخصت فرمود. وی به طایف برگشت و مردم را به اسلام دعوت نمود و نصیحت کرد، ولی از او فرمان نبردند و به او بد گفتند. سپیده دم که در غرفهٔ خانه اش أذان نماز می گفت مردی تیری بسوی او رها کرد و عروه کشـته شد. چون خبر کشته شدن او به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم رسـید فرمود: داسـتان عروه چون داستان «صاحب یس» است(1) که قـوم خود را به خـدا دعوت نمود و او را کشتند، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: من عیسی بن مریم را دیده ام این عروة بن مسعود خیلی شباهت به عیسی دارد «أقرب من رأیت به شبها عروة بن مسعود» (ه).

مـادر حضـرت علی اکبر مقتول در کربلاـ نـامش «لیلی» است که لیلی دختر أبو مره است و أبو مره پسـر عروهٔ مورد سـخن ماست (سـفینة البحار محدث قمی ج 2 ص 183 به ترجمه - و تحفة الأحباب محدث قمی ص 214 به ترجمه و خلاصه).

29 - ابو جهل (ص 571)

ابو جهل: (رجوع به جلد هفتم همین تفسیر ص 270-273 سورهٔ علق).

30 - نضر (ص 571)

نضر بن حارث بن کلده(2) و عقبة بن أبی معیط و عاصـی بن وائل سهمی(3) همانهایند که قریش آنان را به نجران فرسـتادند تا مسائلی یاد بگیرند و بیایند و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بپرسند.

نضـر، تجارت می کرد و به کشور ایران می رفت و داسـتانهای عجم را خریداری می کرد و به مکه می آورد و برای قریش نقل می کرد و می گفت: محمّد از حدیث

1- مراد حبیب نجار است (رجوع به تفسیر سورهٔ یس).

2- حارث بن کلده (بفتح کاف و لام و دال هر سه): نام طبیبی از عرب است (شرح قاموس اقتباسا).

3- عاصـی بن وائـل بن هـاشم سـهمی فرزنـدانش: هشام که از اصـحاب پیامبر (ص) بود و در جنگ أجنادین شـهادت یافت، و عمرو بن العاص. (مادر اولی أم حرمله است و مادر دومی از اسراء عنزه است) (ص 408 و 409 کتاب نسب قریش به خلاصه).

عاد و ثمود می گوید، و من قصهٔ رستم و اسفندیار را برای شما می گویم. مردم قریش استماع قرآن را رها می کردند و قصه های او را خوش مزه می شمردند و گوش می کردند لذا، آیهٔ: «وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ اَلْحَدِيثِ...» (1) دربارهٔ نضر نازل شد.

در ایامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شعب محصور و محبوس بود احدی قدرت نداشت که از بنی هاشم چیزی بخرد و اگر چیزی می خرید، مال او را غارت می کردند. این نضر و دو رفیقش و ابو جهل راههای واردین به مکه را زیر نظر داشتند، واردی که بارش چیز خوراکی بود به او قدغن می کردند که چیزی به بنی هاشم نفروشد و او را می ترسانیدند که از آنها چیزی نخرد و اگر خرید مالش را غارت می کردند (بقیه رجوع شود به عقبه) (سفینة البحار ج 2 ص 594).

31 - عقبه (ص 571)

عقبة (بر وزن عمره) بن أبی معیط (بر وزن رجیل) از کسانی است که آشکارا با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دشمنی می کرد (آیهٔ: «وَ يَوْمَ يَعَضُّ اَلظّٰالِمُ...» (2) دربارهٔ او و دربارهٔ أبی بن خلف که هر دو با یکدیگر دوست بودند، نازل شده).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طواف می کرد، عقبه به آن حضرت دشنام داد و عمامهٔ حضرت را بگردن حضرت انداخت و حضرت را از مسجد الحرام بیرون کشید، پس مردم، حضرت را از چنگ او خلاص کردند.

عقبه و نضر بن حارث در جنگ بدر اسیر شدند و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از بدر کوچ فرمود و غروب بمنزل أثیل(3) که در شش میلی بدر بود رسید به علی علیه السّلام فرمود:

یا علی! هر دو را حاضر ساز. نضر مردی زیبا و پرمو بود. علی علیه السّلام موی او را گرفت

1- سورهٔ لقمان آیهٔ 5.

2- سورهٔ فرقان آیهٔ 29.

3- أثیل بر وزن زبیر نام رودی است در نواحی مدینه یا همان ذو أثیل واقع بین بدر و صفراء است که نخلستان بسیار دارد و از آل جعفر بن أبي طالب (ع) است (قاموس و شرح).

و بطرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کشید. نضر گفت: یا محمّد! ترا به رحم قسم که هر معامله ای با مردم قریش می کنی با من کن. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: اسلام، رحم را برید.

عقبه گفت: آیا نگفتی قریش به «صبر» کشته نمی شوند؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: تو از قریش نیستی، علجی(1) از اهل صفوریه ای(2) تو از پدرت که به او منسوبی سالت بیشتر است (بالجمله: هر دو بدست علی علیه السّلام کشته شدند). (واقدی نوشته که:

عقبه را عاصم بن ثابت بامر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کشت). (کلثوم دختر عقبه از مهاجرات مسلمات مکه است که برادرانش پس از صلح حدیبیه او را استرداد کردند و پیامبر از استرداد امتناع فرمود و فرمود که: شرط بین ما، استرداد مردان است نه زنان) (سفینة البحار ج 2 ص 209 و 210 به ترجمه) («رحم» بفتح راء و کسر هاء: قرابت زهدان).

32 - بلال (ص 573)

بلال (بر وزن کتاب): مؤذن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است. در کتاب أسد الغابه نوشته که: بلال از سابقین به اسلام است و از معذبین در راه خدای عز و جل است که متحمل شکنجه شده است و بر شکنجه صبر کرده است. ابو جهل او را در آفتاب می خوابانیده و سنگ آسیا بر روی او می گذارده تا از گرمای آفتاب تفتیده شود و به او پیشنهاد می داده که به پروردگار محمّد کافر شود ولی بلال می گفته: «أحد أحد».

أمیة بن خلف هم بلال را عذاب می کرده و شکنجهٔ او پی درپی بوده است و خدا چنین مقدر فرمود که: در جنگ بدر، همین أمیه بدست بلال کشته شود.

مناقب نوشته که: «جمانه» زنی است که بلال را زد و بر روی زمین انداخت، سلمان و صهیب دیدند که بلال بحال مرگ روی زمین افتاده و خون از زیرش روان است، هر دو، جریان را به خدمت حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گذارش دادند، حضرت دو رکعت نماز و چند دعاء خواند و بعد مشتی آب طلبید و به بلال پاشید، بلال بر جست و پای

1- علج بر وزن فکر یعنی مردی از کفار عجم، و مراد از «عجم» در اینجا غیر عرب است.

2- صفورية: بفتح اوله و تشديد ثانيه و واو و راء مهملة ثم ياء مخففة: كورة و بلدة من نواحى الأردن بالشام و هى قرب طبرية (معجم البلدان).

حضرت را بوسید.

در کتاب عدة الداعی نوشته که: بلال از حبشه آمده است. بلال حرف «سین» را «شین» تلفظ می کرده است.

محدث نوری در کتاب «نفس الرحمن» نوشته که: بلال پسر ریاح(1) است و مادرش حمامه(2) نام داشته و در بنی جمح (بضم جیم و فتح میم) بدنیا آمده است و کنیه اش ابو عبد اللّه و ابو عمر یا عبد الکریم بوده و از سابقین در اسلام است. در جنگ بدر و أحد و خندق و سایر جنگها در خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضور داشته است و وی مؤذن حضرت بوده و «سین» را درست تلفظ نمی کرده است (ه).

محدث قمی در هامش کتاب سفینه نوشته که: ظاهرا بلال پسر حمامه غیر از بلال بن ریاح است چنانکه از بعض کتابهای رجال مشهود است (ه).

در قاموس نوشته: بلال (بر وزن کتاب) پسر ریاح(3) بن حمامه مؤذن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و حمامه مادر اوست.

در مناقب نوشته که: مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مناره نداشت و بلال روی زمین أذان می گفت. نیز نوشته که: در فتح مکه چون ظهر شد بلال بامر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر بام کعبه بالا رفت و أذان گفت و کفار از شنیدن بانگ أذان او ناراحت شدند (تفصیل در جلد ششم همین تفسیر ص 201 و 202).

کتاب سفینة البحار اذان بلال را بر پشت بام کعبه در سفر «عمرة القضاء» نیز نقل کرده است.

در کتاب مناقب نوشته که: بلال وقتی «أشهد أن محمّدا رسول اللّه» می گفت، یك منافق هربار می گفت: دروغگو بسوزد (مقصودش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود). این منافق شبی برای اصلاح چراغ بپاخاست و انگشت سبابه اش آتش گرفت و نتوانست خاموش کند، آتش بالا زد و به کف دستش و بعد به مرفق و بعد به بازویش سرایت کرد

1- رباح بفتح راء و بباء یك نقطهٔ الفی و حمامه بفتح حاء است (قاموس و شرح) و در سفینه «رباح» را بیاء دو نقطه نوشته است.
2- رباح بفتح راء و بباء یك نقطهٔ الفی و حمامه بفتح حاء است (قاموس و شرح) و در سفینه «رباح» را بیاء دو نقطه نوشته است.
3- رباح بفتح راء و بباء یك نقطهٔ الفی و حمامه بفتح حاء است (قاموس و شرح) و در سفینه «رباح» را بیاء دو نقطه نوشته است.

و بالاخره تمام جثهٔ او سوخت.

در کتاب عیون اخبار الرضا نوشته که: جابر گفته: پیامبر (ص) زیر خیمه ای از پوست نشسته بود. من بلال حبشی را دیدم که از نزد حضرت بیرون آمد و آبی را که حضـرت با آن وضوء گرفته بود بیرون آورد، و مردم هجوم آوردند برای ربودن آن آب، هرکس از آن آب برمی داشت به روی خود می مالید و هرکس آب به او نمی رسید از دست رفیقش می گرفت و به روی خود می مالید، و من دربارهٔ آب وضوء امیرالمؤمنین علیه السّلام هم این کار را دیده ام (ه).

بلال، صـفیه دختر حیی بن اخطب و یك زن دیگر را در جنگ، بر کشتگان آنها عبور داد و زنان گریه کردند و فریاد بر آوردند و به روی خود زدند و خاك بر سـر ریختند. پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم عبور فرمود و این منظره را دید و بلال را توبیخ فرمود و به او فرمود: ای بلال! رحم از دل تو کنده شده است! دو زن را بر کشتگان آنها عبور می دهی!؟ (ه).

حضرت صادق علیه السّلام فرموده: خدا رحمت کند بلال را که ما اهل بیت را دوست می داشت (ه).

بلال، بندهٔ شایسـتهٔ خدا بود، بعد از رحلت پیامبر (ص) گفت که: برای احدی اذان نمی گویم. از آن روز «حی علی خیر العمل» ترك شـد (ه).

بلالـ، از امیرالمؤمنین تعظیم و توقیر می کرد چنـد برابر تعظیم و توقیری که به ابو بکر می کرد. به بلالـ گفته شـد که: ابو بکر تو را خریـد و آزادت کرد چرا چنین می کنی؟! بلال گفت: حق علی علیه السّلام بزرگتر از حق ابو بکر است زیرا ابو بکر مرا از قیـد عذاب غلامی رهانید همان عذابی که اگر ادامه داشت و می مردم به بهشتهای جاودانی می رفتم و لیکن علی علیه السّلام مرا از قید عذاب ابدی رهانید و دوستی او و ترجیح علی موجب نعیم جاودانی است (ه).

بلال، از بیعت با ابو بکر امتناع کرد، عمر یقـهٔ او را گرفت و گفت: آیا جزای ابو بکر این است که تو را آزاد کنـد و تو با او بیعت نکنی؟! بلال در جواب گفت:

اگر ابو بکر برای خدا کرده مرا برای خدا بحال خود بگذارد و اگر برای غیر خدا کرده است من همینم که هستم. و اما بیعت: من با کسی که پیامبر خدا (ص) او را جانشین نساخته است بیعت نمی کنم و بیعت آن کس که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را جانشین ساخته است بر گردن ماست تا روز قیامت. عمر گفت: «لا أبا لك» پدرت بمیرد، در مدینه با ما مباش، پس بلال به شام رفت و در دمشق در باب الصغیر وفات یافت (ه).

در کتاب عدة الداعی می نویسد: بلال در طاعون دمشق در سال هجدهم یا بتصحیح ذهبی در سال بیستم یا بنقل مجیر الدین حنبلی در أنس الجلیل در سال نوزدهم هجری وفات یافت و در باب الصغیر در مقبره ای که قبر معاویه و یزید و أبو عبیدهٔ جراح است دفن شد و بقول ضعیفی در حلب وفات یافت (و اللّه العالم) و عمرش شصت و اندی سال بود (ه).

محدث قمی در سفینة البحار نوشته که: قبر بلال در دمشق در مقبرهٔ «باب الصغیر» مشهور است و من آن را زیارت کرده ام.

بلال، در آسیا کردن، به فاطمه علیها السلام کومك می کرد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به بلال فرمود: تو به فاطمه رحم می کنی، خدا تو را رحمت کند (ه).

چون پیامبر (ص) رحلت فرمود، بلال از گفتن اذان خودداری کرد، یك روز فاطمه علیها السلام فرمود: دلم می خواهد که بانگ اذان مؤذن پدرم را بشنوم. خبر به بلال رسید و شروع کرد باذان گفتن، چون بلال «اللّه اکبر - اللّه اکبر» گفت، فاطمه پدر و عهد پدر را به یاد آورد و از گریه نتوانست خودداری کند و چون بلال جملهٔ «أشهد أن محمّدا رسول اللّه» را گفت فاطمه فریادی زد و افتاد و بی هوش شد. مردم گفتند:

ای بلال! از اذان گفتن خودداری کن زیرا دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وفات یافت (مردم تصور کردند حضرت درگذشته است) بلال اذان خود را قطع کرد و ناتمام گذاشت (شرح حال بلال از کتاب سفینة البحار ج 1 ص 104 و 105 ترجمه و خلاصه شده است).

حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام *** ز خاك مکه ابو جهل این چه بو العجبی است

(لسان الغیب).

ص: 1058

33 - یاسر (ص 574)

واقدی گفته که: یاسـر پدر عمار، عربی قحطانی عنسـی مذحجی است و پسرش عمار غلام بنی مخزوم بوده، زیرا یاسر کنیزی را که از یکی از بنی مخزوم بود تزویج کرد و او عمار را زائید. تفصـیل قضـیه این است که: یاسـر پدر عمار با دو برادر خود (حارث و مالك) بطلب برادر چهارمین خود به مکه آمدند و حارث و مالك به یمن برگشـتند و یاسـر در مکه ماند. پس یاسر با أبو حذیفة بن مغیرة بن عبد اللّه بن عمر بن مخزوم(1) هم پیمان شد، بعد أبو حذیفه کنیز خود موسوم به سـمیه دختر خیاط را به او تزویج کرد و عمار بوجود آمد، پس أبو حذیفه عمار را آزاد کرد. ازاین جهت عمار، آزادشدهٔ بنی مخزوم به شمار است... (ذیل ص 261 ج 1 و 2 سیرهٔ ابن هشام به ترجمه).

34 - عمار (ص 574)

عمار و مادرش سـمیه از معـذبین در راه خداینـد. عمار بزبان چیزی گفت که دلش یقین برخلاف آن داشت و از دست کفار خلاص شـد و دربارهٔ او آیه نازل شد:

«إِلاّٰ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ» (2) . عمار به سرزمین حبشه هجرت کرد و در جنگهای بدر و غیره حضور یافت و در جنگ یمامه و بقول ضـعیفی در جنگ صـفین گوش او بریده شد درحالی که عمرش از نود سال در گذشته بود (ذیل ص 261 ج 1 و 2 سیرهٔ ابن هشام به ترجمه).

عمار بن یاسر (564؟ - 657) من انصار علی. اشترك فی وقعة الجمل (656) فاعتقل عائشة و مشی بها الی البصرة. قتل فی سبیل علیّ فی صفین (المنجد ج 2).

35 - صهیب (ص 573)

صهیب (بر وزن حسین) پسر سنان (بر وزن کتاب) بن مالك: یکتن از قبیلهٔ نمر (بفتح نون و کسر میم) بن قاسط است، و صهیب هم پیمان بنی تیم (بفتح تاء) بن مره (بضم میم و شد راء مفتوح) بود و گفته می شود که: پدر یا عمویش عامل

1- (رجوع به شمارهٔ 41 شرح حال حضرت ابو طالب).

2- سورهٔ نحل آیهٔ 108.

کسری بر أبله(1) بوده و منازلشـان در سـرزمین موصـل در قریه ای از شـط فرات مجـاور جزیره و موصل بوده است، پس روم این ناحیه را غارت کرد و صـهیب را که خورد سال بود اسـیر نمود، آنگاه صـهیب در روم نشو و نما یافت و در گفتار الکن گردیـد، پس طایفهٔ کلب او را خریدند و وی را به مکه آوردند، پس عبد اللّه بن جدعان (بر وزن سـلطان) تیمی او را از ایشان خرید و آزادش ساخت، پس صـهیب با عبد اللّه در مکه بود تا آنکه عبد اللّه مرد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مبعوث شد. ولی، صهیب و فرزندانش معتقدند که:

چون صـهیب بالغ شـد از روم فرار کرد و به مکه آمد و با عبد اللّه بن جدعان هم پیمان شد (ذیل ص 261 و 262 سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 به ترجمه). صـهیب در جنگ بدر در خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضور داشته است و او با عمار بن یاسر در یك روز اسلام آورده اند.

صهیب در سال سـی و هشـتم هجری در ماه شوال در سن هفتادوسه سالگی و بقولی نودسالگی وفات یافته و در قبرسـتان بقیع مدفون شده است (ذیل ص 261 سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 به ترجمه).

36 - خباب (ص 573)

خباب (بر وزن صـراف) بن أرت (بفتـح همزه و فتح راء و شد تاء) صـحابی ای است که در جنگ بدر با پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بوده، و از فضـلاء مهـاجرین اولین است، در جنگ بـدر و دیگر جنگها نیز در خـدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بوده و از قـدماء مسـلمین است و از کسانی است که در راه خدا عذاب کشیده و بر حفظ دین خود صبر کرده است. خباب به کوفه وارد شد و در سال 37 یا 39 وفات کرد.

قریش، آتش افروختند و او را روی آتش انداختند و روغن بدن او آتش را خاموش کرد و اثر آتش بر بدن او مشـهود بود. و عمر پشت او را در دوران حکومت خود دید و گفت: چنین پشتی تا امروز ندیده ام. در کتاب أسد الغابه نوشـته: قریش زرهٔ آهن به تن خباب کردند و در آفتاب خوابانیدند و با آن رنج، باز دست از پیروی

1- أبله (بضم همزه و ضم باء و شد لام مفتوح) شهری است بر کنار دجلهٔ بصره و آن از بصره قدیم تر است (معجم البلدان به ترجمه).

محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر نداشت.

در روایت آمـده که: آیهٔ: «وَ لاٰ تَطْرُدِ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ اَلْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ» (1) دربارهٔ خبّاب و سـلمان و أبو ذر و عمار نازل شده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام که از صـفین مراجعت فرمود قبر خبـاب را در بیرون کوفه دیـد و فرمود: «رحم اللّه خبابا فقـد أسـلم راغبا و هاجر طائعا و عاش مجاهدا و ابتلی فی جسده احوالا و لن یضیع اللّه أجر من أحسن عملا»: خدا خبّاب را رحمت کناد با میل اسلام آورد، و با رغبت از مکه به مـدینه هجرت کرد، و زنـدگانی او با جهاد در راه خـدا سپری شـد، و پیکر او بلاها دیـد، و خدا مزد نیکوکار را تباه نمی سازد.

خباب در اول کار مردی توانگر بود (به نوشتهٔ طبرسی) چون اسلام آورد، کفار قریش اموال او را مصادره کردند و او فرارا از مکه به مدینه آمد و در عداد فقراء مسلمانان قرار گرفت.

خبـاب، طلبی از عـاص بن وائـل داشت، برای وصول طلب خود مراجعه کرد، عاصـی گفت: تا به محمّـد کافر نشوی، نمی پردازم، خباب گفت: به محمّد کافر نمی شوم تا بمیریم و برانگیخته شویم.

خباب شمشـیرگر بود، شمشـیر چندی به عاصی فروخته بود، چون مطالبه پول آن را کرد عاصی گفت: آیا محمّد معتقد نیست که در بهشت اهل بهشت هرچه بخواهند از طلا و نقره و لباس و خدمه در دسترسـشان است؟ خباب گفت: چنین است. عاصـی گفت: بمن مهلت بده، طلبت را آنجـا می پردازم، بخـدا قسم! که تو و رفقایت نزد خـدا از من والاتر نیستیـد. دراین باره آیه آمـد: «أَ فَرَأَیْتَ اَلَّذِي کَفَرَ بِآیٰاتِنٰا ... فَرْداً (2)» (سفینة البحار به خلاصه و ترجمه ج 1 ص 372).

37 - سمیه (ص 573)

سمیه (بضم سین و فتح میم و شد یاء): والدة عمار بن یسار(3) الصّحابی. جاریة

1- سورهٔ انعام آیهٔ 52.

2- سورهٔ مریم آیات 80-95.

3- یاسر، صحیح است.

أسـلمت فی صدر الاسـلام فلقیت من قومها مضـض العذاب الی أن قتلها ابو جهل. قال ابن الأثیر: «و هی أول من استشـهد فی الاسلام» (المنجد ج 2) یعنی سمیه مادر عمار یاسر است و او بانوئی است که در صدر اسلام، مسلمانی گرفت، و تلخی شکنجه را از قریش کشید تا عاقبت ابو جهل او را کشت. و به گفتهٔ ابن أثیر مؤرخ، این بانو اولین کس است از مسلمانان که در راه اسلام شهید شده است (ه).

سمیه، دختر حباط(1) مادر عمار بن یاسر است و سمیه، معذبه در راه خداست و او اولین شهیده در راه اسلام است، او را ابو جهل ملعون کشت. و در روایت آمده که: سـمیه را به دو شتر بستند و حربه در قبل او زدند و به او گفتند که: تو برای خاطر مردها اسلام آورده ای. و وی و یاسـر هر دو کشته شدند. و این زن و مرد نخستین کشته شدگان از زنان و مردان در اسلام اند (رضوان اللّه علیهما). و در روایت آمده که: عمار به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: یا رسول اللّه! مادرم نهایت شکنجه را متحمل شد. حضرت فرمود:

ای ابـا الیقظان! صبر کن (آنگاه دعاء کرد که:) «اللهم لا تعـذب احـدا من آل یاسـر» یعنی پروردگارا! از آل یاسـر احـدی را عـذاب مکن. (سفینة البحار ج 1 ص 664 به ترجمه).

38 - حبشه (ص 574)

38 - حبشه(2) (ص 574)

حبشه (یـا) اثیوپیـا (بکسـر همزه): امپراطوری ای است در افریقای شـرقی، مساحتش نود هزار کیلومتر مربع و سـکنه اش شانزده میلیون و هفتصد هزار نفر که سی در صد آنها مسلمان و باقی مسیحی هستند. حبشه محدود است از شمال به سودان و از جنوب به کنیا و از شرق به اریتره و جیبوتی و سومال. پای تختش آدیس آباباست، سـکنهٔ آن سـیصد هزار نفر. سـرزمین حبشه در بلنـدی است و مردمش کشاورزند و چراگاهها دارد و در آنجا رودخانه هاست از جمله انهار آنجا عطبره و نیل کبود است صادراتش قهوه و پوست و حبوب و شـمع و عاج است (المنجد ج 2 به ترجمه).

1- حباط در این کتاب به حاء بی نقطه و باء یك نقطه است و لیکن واقدی به خاء نقطه دار و یاء دو نقطه ضبط کرده.

2- اتیوپی EthioPia .

39 - نجاشی (ص 574)

النجاشی و النجاشی و النجاشی و النجاشی (بفتح اول و کسر اول با تخفیف یاء در هر دو صورت و نیز بفتح اول و کسر اول با تشدید یاء در هر دو صورت) لقب ملك الحبشة. معرب نیجوستی بالحبشیة و معناها ملك (المنجد ج 1).

نجاشی: پادشاه حبشه است. در عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اسلام آورد و به مسلمانانی که از مکه به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند احسان کرد. داستان اعزام قریش برای تحویل گرفتن مسلمانان و جواب نجاشی در محل خود مذکور است. نجاشی پیش از آنکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مکه را فتح کند، وفات یافت و چون در گذشت جبرئیل خبر مرگ او را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داد پس، حضرت مردم را در بقیع جمع فرمود و در مدینه سر زمین حبشه و جنازهٔ نجاشی را بر تخت مشاهده فرمود و بر او نماز گذارد. نام نجاشی «اصحمه» است و نجاشی لقب او و سایر پادشاهان حبشه است مثل کسری برای ایرانیان و قیصر برای رومیان (سفینة البحار ج 2 ص 571 و 572 به ترجمه).

<تذکرات:> 1 - اسم نجاشی:

أضجمه (بضاد و جیم) است (سپهر در کتاب ناسخ التواریخ).

أصحم - أصحمه(1) است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری).

2 - اسم پدرش:

أبجر (بفتح همزه و ضم جیم) است (سپهر در کتاب ناسخ التواریخ و کتاب «محمّد» از محمّدرضا مصری). بحر است (قاموس).

3 - نجاشی، اسلام آورده چنانکه در سیرهٔ ابن هشام و طبری و أسد الغابه و قاموس نوشته است.

4 - نجاشی، مسیحی نسطوری بوده (کتاب «حیاة محمّد» تألیف ایرفنج و مویر جزء چهارم).

1- أصحمه قاموس.

مذهب نسطوری بر پایهٔ توحید است و منکر الوهیت مسیح است و از گفته های نجاشی است که: نگوئید: مریم مادر خداست زیرا مریم بشر است و محال است که خدا از بشر زائیده شود.

بحیرای راهب هم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در سفر شام احترام کرد و با علامات شناخت، پیرو مذهب نسطوری بوده.

نسطور: مردی جلیل القدر و متبحر در دیانت مسیحی بوده و موقعیت او باین حد بوده که از سال 428 تا 431. م بطریرك (پتریارخ)(1) قسطنطینیه بوده و کشیشان بسیار تابع او بودند و لیکن برای اینکه تن به خرافات بعض کشیشان بدعت گذار نداد با او ضدیت کردند.

5 - در کتاب مسند شافعی روایت کرده که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز مرگ نجاشی خبر مرگ او را به مردم داد و با مردم به صف نماز میت ایستاد و بر نجاشی نماز خواند (و خود دلیل است که نجاشی اسلام آورده است زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر مردهٔ غیر مسلمان نماز نمی گذارد) (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 343 و 344 به خلاصه و ترجمه).

40 - حضرت فاطمه (ص 575)

شرح احوال سیدهٔ زنان عالم پارهٔ تن سید رسولان فاطمهٔ زهراء صلوات اللّه علیها را در کتب مبسوط باید دید. فاطمه علیها السلام از اهل کساء و مباهله و آیهٔ تطهیر است و جبرئیل افتخار کرده که از اصحاب کساء باشد. فاطمه علیها السلام مادر یازده امام است و امام، تا روز قیام از نسل آن حضرتند. هرگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با علی علیه السّلام در امری خلوت می فرمود فاطمه و دو پسرش اجازهٔ توقف داشتند. حلم فاطمه علیها السلام بحدی بود که: زنی دربارهٔ نماز از ایشان سؤالی نمود و تا ده بار سؤال خود را تکرار کرد و فاطمه علیها السّلام در هر ده بار جواب فرمود (ه).

در کتاب کنز جامع الفوائد نوشته که: أبو ذر گفته: سلمان و بلال را دیدم رو به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند، سلمان روی پای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم افتاد و بوسید. حضرت

1- رجوع به فرهنگ مباحث عیسویت.

او را منع فرمود، سپس فرمود: ای سلمان! با من به روش عجمان با پادشاهانشان رفتار مکن، من بنده ای از بندگان خدا هستم، همچون بنده می خورم و همچون بنده می نشینم. سلمان عرض کرد: ای آقای من! تو را به خدا قسم! که از فضل فاطمه علیها السلام در روز قیامت بمن خبر بده. حضرت با خنده و خوشحالی متوجه سلمان شد و سپس فرمود: قسم به آنکه جانم در قبضهٔ قدرت اوست! که فاطمه در عرصهٔ قیامت بر شتری سوار می شود و عبور می نماید (تا آنجا که فرمود:) جبرئیل طرف راست فاطمه و میکائیل طرف چپ او و علی در جلو و حسن و حسین علیهم السّلام در عقب سر فاطمه اند و خدا نگهبان و حافظ اوست. در هنگام عبور فاطمه از عرصهٔ محشر از جانب خدا جل جلاله نداء درمی رسد که: ای گروه خلایق! چشمها فروبندید و سرها به زیر بیفکنید، این فاطمه است، دختر محمّد پیامبر شما همسر علی علیه السّلام امام شما که مادر حسن و حسین است، پس حضرت از صراط می گذرد و دو چادر سفید به سر دارد. چون فاطمه علیها السلام وارد بهشت می گردد و به آن کرامتها که خدا برای او فراهم فرموده است می نگرد، می خواند: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم - الحمد للّه الذی أذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی أحلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب» آنگاه خدا وحی می فرماید که: ای فاطمه! از من مسألت کن تا به تو عطاء کنم و خواهش کن تا تو را خشنود سازم. فاطمه عرض می کند: بار الها! تو مطلوبها هستی و بالاتر از مطلوبها هستی از تو می خواهم که: دوستان من و دوستان عترت مرا به آتش، عذاب نفرمائی. خدا وحی می فرماید که: ای فاطمه! قسم به عزت و جلالم و به بلندی مقامم! دو هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، قسم به جاآورده ام که:

دوستان تو و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نکنم (ه).

فاطمه چون به بهشت وارد می شود و اولیاء خدا در بهشت قرار می گیرند، حضرت آدم علیه السّلام و دیگر پیامبران به زیارت فاطمه می روند.

آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد پیشاپیش فاطمه علیها - السلام همچون دربانان، فاطمه را به بهشت می رسانند.

سعد بن ابی وقاص گفت که: از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم شـنیدم که فرمود: فاطمه پارهٔ تن من است هرکس او را خوشـحال سازد محققا مرا خوشحال ساخته است، و هرکس او را بدحال سازد محققا مرا بدحال ساخته است. فاطمه، عزیزترین مردم است به نزد من.

عائشه دختر طلحه از عائشه زن پیامبر نقل کرده که: احدی را در سـخن گفتن و حدیث کردن شبیه تر از فاطمه به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم ندیدم. وقتی فاطمه علیها السـلام بر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم وارد می شد حضرت دربارهٔ او مرحبا می گفت و دو دست فاطمه علیها السلام را می بوسید و او را در جای خود می نشانید و هرگاه پیامبر بر فاطمه علیها السّلام وارد می شد فاطمه علیها السّلام به آن حضـرت مرحبا می گفت و دو دست پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را می بوسید. فاطمه علیها السلام در مرض موت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر پیامبر وارد شد و حضرت سخنی محرمانه به فاطمه علیها السلام فرمود، فاطمه علیها السلام گریان شد. مجدد حضرت سخنی محرمانه به فاطمه علیها السـلام فرمود، فاطمه خنـدان شد. با خود گفتم فاطمه بر زنان فضـیلت دارد که پیامبر با او راز گفته. و لیکن زنی از حاضـران از فاطمه علیها السـلام جهت گریه و خنده را پرسـید. فاطمه فرمود: راز را فاش نتوانم کرد. پس از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم من از حضـرتش جهت گریه و خنده را پرسـیدم، در جوابم فرمود که: در بار اول پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم خبر رحلت خود را بمن فرمود گریان شدم، بعد فرمود که: من اول کسی هستم که به آن حضرت ملحق می گردم، خندان شدم.

در کتاب خرائـج به ترجمه نوشـته که: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم به فاطمه علیها السـلام فرمود: مادرت خدیجه از من مهر طلبکار است و من در عوض، فدك را به تو عطاء کردم که برای تو و فرزندانت پس از تو باشد و سند «نحله»(1) را علی روی پوست نوشت و علی و أم ایمن و یکی از غلامان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم شاهد سـند بودند. و عطاء پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برحسب آیهٔ قرآن بود که خدا فرموده: «وَ آتِ ذَا اَلْقُرْبیٰ حَقَّهُ» .

سید بن طاوس در کتاب کشف المحجه نوشته که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فدك و عوالی

1- نحله بکسر و بضم نون بمعنی عطیه و هبه است و نیز بمعنی کابین زن است.

را به فاطمه علیها السلام بخشیده است(1) بعد از رحلت پیامبر (ص) سیاست ابو بکر و عمر ایجاب کرد که شوهر فاطمه علیها السّلام را از خلافت طرد کنند و دست فاطمه و شوهرش و خاندانش را از مال دنیا کوتاه نمایند تا کسی گردشان نگردد. لذا، فدك را غصب کردند و فاطمه علیها السّلام از فراق پدر و از رفتار مردم و از اینکه قنفذ، پهلوی حضرت را شکست و محسن جنین فاطمه سقط شد زار و نزار گردید. و از گریه - خودداری: می فرمود تا آنکه رحلت نمود و به علت عدم رضایت از ابو بکر و عمر وصیت فرمود که شبانه تجهیز شود و کسی هم از محل دفنش مطلع نگردد. امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در وفات فاطمه علیها السّلام بسی سخنها دارد که در کتب مفصله باید دید.

در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که: خدا بجای فدك، تب را در فرمان فاطمه علیها السّلام گذارده است. هرکس دوست فاطمه و فرزندان او باشد و دچار تب شود یك هزار بار سورهٔ قل هو اللّه را بخواند و پس از آن خدا را بحق فاطمه علیها السّلام به این نیت بخواند که تب زائل گردد، تب زائل می شود (سفینة البحار ج 2 ص 351 و 374 و 375 و 452 و 453 به ترجمه و خلاصه).

فاطمه پنج ساله بوده که خدیجه مادرشان رحلت نمود. تولد فاطمه و هجرت ایشان از مکه به مدینه و تزویج ایشان با علی علیه السّلام در مدینه و وفاتشان بین هشت سال قبل از هجرت و بین سال یازدهم بعد از هجرت بوده است (سپهر در ناسخ التواریخ بنقل از منابع عدیده ص 18 و 20 و 146 و 147).

احمد بن محمّد می گوید: از امام ابو الحسن ثانی علیه السّلام سؤال کردم از هفت حائط که از رسول خدا (ص)، میراث خاص فاطمه شد. فرمود: حوائط فاطمه وقف است و رسول خدا (ص) از منافع آنها بر میهمان و جز میهمان انفاق می فرمود. چون رسول خدا (ص) جهان را وداع فرمود عباس با فاطمه در تصرف حوائط به داوری

1- عوالی بفتح عین و کسر لام مراد زمین غله خیزی است که فاصلهٔ آن تا مدینه چهار میل و بقول ضعیفی سه میل است و این نزدیکترین فاصلهٔ آنست و دورترین فاصلهٔ آن از مدینه هشت میل است (معجم البلدان به ترجمه).

برخاست، امیرالمؤمنین و دیگر کسان گواهی دادند که حوائط وقف است بر فاطمه.

اما حوایط هفتگانه: در کافی سند به ابو بصیر می رساند که: حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمود: هان ای ابو بصیر! آیا از وصیت فاطمه تو را آگاهی ندهم؟ گفت:

بفرمائید. پس حضرت حقه یا سبدی بر آورد و از میان آن نوشته ای بیرون آورد و خواند: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم - این وصیت نامهٔ فاطمه دختر محمّد رسول خدا است که دربارهٔ هفت حایط: عواف - دلال - برقه(1) - مثیب(2) - حسنی - صافیه - حائط مادر ابراهیم؛ وصیت نموده(3) و تولیت آن با علی بن أبي طالب و پس از رحلت علی علیه السّلام با حسن و بعد از او با حسین و بعد از او با اکبر اولاد من است. و شاهد این ورقه خدا و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام است و نویسندهٔ این وصیت نامه علی بن أبي طالب می باشد(4)(سپهر در کتاب ناسخ التواریخ جلد فاطمه ص 150 اقتباسا و کتاب سفینة البحار ج 1 ص 359 و 360 به ترجمه) (ه).

41 - حضرت ابو طالب (ع) (ص 575)

«ابو طالب» کنیه است اسمش عبد مناف است زیرا در وصیت نامهٔ عبد المطلب آمده که: «اوصیك یا عبد مناف بعدی»، و بقولی عمران است زیرا در زیارت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که از دور خوانده می شود (طبق بعض نسخه ها): «السلام علی عمك عمران ابی طالب» وارد شده، و بقولی اسمش همان کنیه اش (یعنی ابو طالب) است، زیرا در خط

1- برقه (بضم باء و سکون راء): محلی است در مدینه و از اموالی است که صدقات رسول خدا (ص) بوده و بعض مخارج حضرت بر اهلش از این صدقات بوده، و بقولی ضعیف از اموال بنی النضیر بوده، و بعضی برقه بفتح باء گفته اند (معجم البلدان به ترجمه).

2- مثیب (بکسر میم و سکون ثاء و فتح یاء) (سفینة البحار).

3- که وقف است.

4- سفینة البحار در لغات «خرق» و «حوط» به ترجمه می نویسد: که مخیریق یکی از علماء و احبار یهود بنی النضیر اسلام آورد و در جنگ أحد در خدمت پیامبر (ص) جنگ کرد تا کشته شد و مال خود را که از جمله این هفت حایط است به پیامبر (ص) واگذاشت. و سفینة البحار این حوایط را از کتاب تاریخ مدینهٔ سمهودی نقل کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام دیـده شـده که مرقوم فرموده: «کتب علی بن ابو طـالب» و دیگری گفته که: عبارت، «علی بن ابی طالب» بوده و لیکن چون در خط کوفی حرف (یاء) شبیه به (واو) است، واو خوانده اند.

ابن میثم گفته: همین ابو طالب که کنیه است، علم یعنی اسم او است و اعرابش تغییر نمی کند.

مادر ابو طالب و عبد اللّه و زبیر: فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است(1). وصایای انبیاء نزد ابو طالب امانت بوده و آنها را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تسلیم کرده است. و چون عبد المطلب خواست چشم از جهان بپوشد پسر خود ابو طالب را خواست و فرمود: می دانی من محمّد را چه اندازه دوست دارم و شـیفتهٔ او هستم؟ بگو بدانم تو در رعایت او چه می کنی؟ ابو طالب عرض کرد: ای پدر! سفارش محمّد را به من مکن او پسرم(2) و پسر برادرم است. چون عبد المطلب رحلت کرد ابو طالب مخارج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و بسـتگانش را بر مخارج خود مقدم می داشت و در همه جا یار و یاور پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود، و در ایام حصار (محاصـره در شـعب) یاور او بود و در شـعب چون پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم می خوابید و مردم به خواب می رفتند ابو طالب آن حضـرت را از خوابگاهش بلند می کرد و علی علیه السّلام فرزند خود را بجای او می خوابانید(3) و فرزنـدان خود و فرزندان برادر خود را موکل پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم کرده بود - علی علیه السّلام عرض کرد: ای پدر! یك شب من کشـته می شوم - ابو طالب ضمن اشـعاری فرمود: ای پسرم! صبر کن، هیچ کس زنده نمی ماند... علی علیه السّلام ضمن اشعاری عرض کرد: ای پدر! آیا دربارهٔ یاری احمد مرا أمر به صبر می فرمائی؟! قسم به خدا! که این سخن را از روی جزع نگفته ام. و لیکن خواستم فداکاری خود را ثابت کنم و فرمانبری خود را از تو اظهار نمایم. و من برای خدا در یاری احمد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم راهنمای راه راست، کوشا هستم هم در طفولیت خود و هم در زمان بالیده شدنم چون مردان.

1- کتاب نسب قریش ص 344 و 17.

2- یعنی همچون پسرم است.

3- تا اگر کفار قریش سوء قصد کردند علی (ع) کشته شود نه محمّد (ص).

شیخ مفید در کتاب فصول نوشته که: چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ترس جان خود خواست از قریش پنهان شود و به شعب فرار کند، دراین باره با ابو طالب مشورت کرد و ابو طالب نظر مساعد داد.

علی علیه السّلام دو بار بجای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خوابید و یك بار در شعب در طول توقف در شعب و یك بار در شب رفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به «غار ثور».

سید فاضل سعید شمس الدین ابو علی فخار بن معد موسوی کتابی در اثبات اسلام ابو طالب نگاشته و از طرق خاصه و عامه اخبار بسیاری دراین باره نقل کرده است، و سید از بزرگان محدثین طایفهٔ امامیه و در اکثر طرق اجازهٔ امامیه، وارد است. و از جملهٔ آن اخبار: روایت عبد العظیم بن عبد اللّه علوی است که شرحی خدمت حضرت رضا علیه السّلام عرض کرده و حضرت در جوابش مرقوم فرموده اند: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. اما بعد فانك ان شككت فی ایمان أبي طالب کان مصیرك الی النار» به خلاصه اگر دربارهٔ ایمان ابو طالب شك کنی سرانجام تو آتش است (ه).

کراجکی از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که به خلاصه حضرت فرمود:

قسم بخدا! که اگر اسلام ابو طالب را در یك کفهٔ ترازو و اسلام خلق را در کفهٔ دیگر ترازو بگذارند البته اسلام ابو طالب بر اسلام خلق فزونی دارد (ه).

و روایاتی وارد شده که ابو طالب از ترس بنی هاشم اسلام خود را پنهان می کرده (ه).

ابو طالب شیخی جسیم و وسیم بود و بهاء پادشاهان و وقار حکیمان را داشت.

به اکثم گفتند که: حکمت و ریاست و حلم و سیادت را از کی فراگرفتی؟ جواب داد:

از هم پیمان علم و ادب و سید عجم و عرب ابو طالب بن عبد المطلب (ه).

ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه در مبحث اسلام ابو طالب شرحی مفصل نقل کرده که مردم در اسلام او اختلاف کرده اند: امامیه و اکثر زیدیه قائل به اسلام اویند، و نیز بعض شیوخ ما از معتزله از جمله: شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و دیگران، و اکثر اهل حدیث و عامه و شیوخ ما از بصریین و دیگران می گویند:

«مات علی دین قومه» پس از آن روایات وارده را نقل کرده (طالبان مراجعه نمایند).

بـالجمله: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در خورد سالی در کفالت ابو طالب و در بزرگسالی در حمایت و حیطـهٔ او بوده، و ابو طالب مشـرکین قریش را از آزار پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بازداشـته و رنج بزرگ و بلاء شدید را برای خاطر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم متحمل شده و در یاری او صبر کرده و در پیشـرفت مقصدش قیام نموده، و چون ابو طالب وفات یافت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطاب رسید که: از مکه بیرون رو که یاورت در گذشت.

ابو طالب دو ماه پس از بیرون آمـدن از شـعب وفات یافت و خـدیجه پس از آن رحلت کرد و بر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم دو أمر بزرگ وارد شد و سخت بی تابی فرمود.

ابو طالب در آخر سال دهم بعثت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم وفات کرد و خدیجه نیز به فاصـلهٔ سه روز رحلت نمود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این سال را «عام الحزن» نامید یعنی سال اندوه.

و تا ابو طالب زنده بود قریش سر جای خود نشسته بودند، ابن أبی الحدید گفته:

و لو لا ابو طالب و ابنه *** لما مثل الدین شخص فقاما

فذاك بمكة آوی و حامی *** و ذاك بیثرب حبس(1) الحماما

یعنی اگر ابو طالب و پسرش علی نبودند، دین اسلام را کسی سرپا نمی کرد، پس، این دو پدر و پسر قیام کردند یکی در مکه پیامبر را جا داد و از اعداء حمایت کرد و دیگری در مدینه برای یاری پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در کام مرگ فرورفت (سفینة البحار ج 2 ص 87- 90 به ترجمه و خلاصه).

در کتاب انیس الصالحین دربارهٔ حضـرت عبـد المطلب (ع) و حضـرت ابو طالب علیه السّلام به خلاصه نوشـته که: پـدر بدنی حضـرت امیرالمؤمنین علی صـلوات اللّه و سلامه علیه: ابو طالب است که (عمران) نام داشت و یکی از دوازده وصی عیسی بود. ابو طالب پسر عبد المطلب است. در کتاب اعتقادات ابن بابویه مذکور شده که: «إنّ عبد المطلب کان حجة و أبا طالب کان وصیّه» و ابو طالب پدر حضرت امیر و عبد اللّه پدر حضرت پیغمبر (ص) از یك مادر و پدرند. بعد نوشته که: حضرت شاه ولایت روز جمعه

1- «خاض» در بعض نسخه ها بجای «جس».

سیزدهم ماه رجب سنهٔ 30 از عام الفیل در درون کعبه متولـد شد و 63 سال در لباس جسـمانی بود و در روز دوشنبه 21 ماه رمضان سنهٔ 40 از هجرت، رحلت نمود.

42 - دار الندوه (ص 575)

دار الندوه: ندوه بفتح نون بمعنی مجلس، نیز مشاوره، نیز جماعت است و دار الندوه: هر خانه ای است که مرجع و مجتمع است در منجد نوشـته: «دار النـدوة: کل دار یرجع الیها و یجتمع فیها». در شـرح قاموس نوشـته: «دار الندوه در مکه است و معروف است، و دار الندوه به واسطهٔ آن می گویند که هرگاه امری روی می داد (قریش) در آن خانه جمع شده مشورت می نموده اند».

در کتاب «مرآة الحرمین او الرحلات الحجازیة و الحج و مشاعره الدینیة» یعنی سفرنامهٔ ابراهیم پاشا رفعت امیر الحاج مصر بزبان عربی در دو جلد مصور چاپ مصر به سال 1344 هجری در ص 238 ج 1 نوشته: «لم یزد فی المسجد الحرام بعد عمارة المهدی سوی زیادة دار الندوة فی الجانب الشامی (الشمالی)».

محرر این تفسـیر گوید: از این عبارت برمی آید که: بعد از عصـر مهدی خلیفهٔ عباسـی، دار الندوه را که در سـمت رکن شامی بوده اسـت هنگام توسعهٔ مسجد، جزء مسجد الحرام انداخته اند.

43 - غلبهٔ عجم بر مردم روم (ص 576)

اشاره

بین امپراطور روم و ایران جنـگ ادامه داشت تا آنکه دولت ایران در سال 621 میلادی فاتح شد و شام و مصـر و آسیای صغری را گرفت، و ایران قسـطنطینیه را تهدیـد می کرد، و این جریـان یك سال قبل از هجرت پیامبر (ص) به مـدینه بود، تا آنکه هرقل امپراطور روم برای دفاع، مجددا اعداد قوی کرد.

در زمان هجرت حضـرت (سال 622. م) امپراطور روم مهاجمین را از آسـیای صـغری بیرون رانـد و در حملهٔ دوم، سـپاهیان روم تا قلب شهرهای ایران پیشروی کردند.

در دورهٔ سه سالی که هرقل مشغول مبارزه بود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هم با قریش در نزاع بود بعد ایرانیان قسطنطینیه را محاصره کردند و شش ماه بعد هم در جنگ احزاب،

لشکر قریش شهر مدینه را محاصره کردند (یولیهٔ سال 626. م).

پس از آن، در حملهٔ سوم در جنگ نینوی هرقل پیروزی کامل یافت (اول دسیمبر سال 626. م) و لشکر ایران را درهم شکست و در 29 دسیمبر، خسرو پرویز به داخلهٔ ایران عقب نشینی کرد و در (فبرایر سال 628. م) شیرویه پدرش (خسرو) را کشت و خود به تخت نشست و پیمان صلح با امپراطور روم منعقد کرد مبنی بر اینکه حدود دو دولت بوضع سابق باشد، و در همین احوال بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم صلح حدیبیه را با رؤساء قریش منعقد ساخت و در بهار این سال هرقل برای زیارت بیت المقدس حرکت کرد (به ترجمه از کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 328).

<ایضاح> آریانها پس از آمدن به ایران در صدد تأسیس سلطنت بر آمدند و سلطنت ماد را تأسیس کردند (این دورهٔ مادی از 701 تا 550 قبل از میلاد ادامه داشته است).

دورهٔ پارسی ها (سلسلهٔ هخامنشی که از حوالی 730 قبل از میلاد تا سال 330 قبل از میلاد سلطنت کرده اند).

دورهٔ مقدونی (330 قبل از میلاد - 323 قبل از میلاد).

دورهٔ سلوکی (312 قبل از میلاد - 129 قبل از میلاد).

دورهٔ پارتی ها (سلسلهٔ اشکانیان) (256 قبل از میلاد - 224 بعد از میلاد).

دورهٔ دوم پارسی ها (سلسلهٔ ساسانی) (تقریبا 211 بعد از میلاد - 652 بعد از میلاد).

شاهان ساسانی

[راجع بتاریخ سلطنت شاهان ساسانی باید در نظر داشت که تا 310. م سنواتی که ذکر شده تقریبی است (نلدکه)].

1 - اردشیر 212. م 2 - شاپور اول 241-271. م 3 - هرمز اول 272. م 4 - بهرام اول 275. م 5 - بهرام دوم 275-282. م 6 - بهرام سوم چند ماه 7 - نرسی 282-301. م 8 - هرمز دوم 301-310. م 9 - آذر نرسی 310. م

10 - شـاپور دوم (شـاه پوهر بزرگ) تا 379. م 11 - اردشـیر دوم 379-382. م 12 - شـاپور سوم 382-388. م 13 - بهرام چهارم 388-399. م 14 - یزدگرد اول 399-420. م 15 - بهرام پنجم (گور) 438. م 16 - یزدگرد دوم 17 - هرمز سوم 457 18 - فیروز اول 459 19 - بلاش 483-487. م 20 - قبـاد اول 487-531. م (دوباره سـلطنت کرده) 21 - خسـرو اول (انوشیروان عادل) 22 - هرمز چهارم 579-590. م 23 - خسرو دوم 590-628. م (معروف به پرویز)(1)(کشته شد).

24 - قباد دوم (شیرویه) 2 سال و چند ماه.

25 - اردشیر سوم.

26 - شهربراز.

26 (مکرر) - خسرو سوم.

27 - جوانشیر.

28 - پوراندخت.

29 - گشتاسب برده.

30 - آزرمیدخت.

بعد از آزرمیدخت 12 نفر در ظرف 4 سال به تخت نشسته پس از چندی خلع یا کشته شدند.

محققین اسامی بعد از آزرمیدخت را چنین ذکر کرده اند:

31 - هرمز پنجم 631. م 32 - خسرو چهارم 631. م 33 - فیروز دوم 631. م 34 - خسرو پنجم 631. م 35 - یزدگرد سوم 632. م

1- خسرو (دوم) - یا کسری مشهور به پرویز بیست و سومین پادشاه ساسانی (590 - 628. م) ضمن استغراق در لذات و شهوات از نبرد با روم نیز بازننشـست و در یکی از جنگها، بیت المقدس را از رومیان گرفت و صلیب مقدس را از آن شهر به تیسفون پای تخت ایران آورد. داسـتان دلدادگی خسـرو پرویز به شـیرین دختر سریانی یك موضوع عشقی جذاب برای نویسندگان و شعرای دورهٔ تمدن اسلامی قرار گرفته است. خسرو، سرانجام در سنین پیری بدست فرزند خود شیرویه زندانی و سپس نابود گردید (فرهنگ امیر کبیر).

(در سال 31 هجری - 652. م یزدگرد کشته شد).

(تاریخ ایران قدیم مشیر الدوله ص 179-237 به خلاصه).

44 - أمية بن خلف (ص 577)

أمية بن خلف (رجوع به شمارهٔ 46) برادر أبی بن خلف در جنگ بدر کشته شد و علی بن أمیه نیز در حالت کفر در جنگ بدر کشته شد.

خلف (بر وزن اسد) پسر وهب (بر وزن وقت) پس حذافه (بر وزن عصاره) پسر جمح بن عمرو بن هصیص (بر وزن رجیل) بن کعب بن لؤی بن غالب است. فرزندان خلف: 1 - عمرو 2 - عامر 3 - هرم (بفتح هاء و کسر راء) 4 - أمیه (غطریف به او گفته می شد) 5 - أحیحه (برون أمیه) 6 - أبی 7 - أسید (بر وزن امیر) 8 - وهب (بر وزن وقت) 9 - کلده (بفتح کاف و لام و دال هر سه) 10 - معبد (بر وزن مرکز) (کتاب نسب قریش ص 387 به خلاصه).

45 - عاصی بن وائل (ص 577)

رجوع به مستهزءین ص 978 همین جلد.

در سیرهٔ ابن هشام، عاص بن وائل نوشته که در ص 979 گذشت. و در کتاب نسب قریش ص 408 و 409 عاصی بن وائل نوشته است.

46 - أبی (ص 577)

أبی (بر وزن رجیل) بن خلف جمحی (بضم جیم و فتح میم) همان کس است که وقتی استخوان پوسیده ای برگرفته بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورد و گفت: گمان می کنی که پروردگار تو مردگان را زنده می کند؟! کیست که این استخوان پوسیده را زنده کند؟! و آن را به نزدیك پیغمبر افکند.

أبی در جنگ أحد از صف کافران، اسب برانگیخت و قصد پیغمبر کرد و همچنان او از اسیران جنگ بدر بود و آن روز که فدیه بر خویش می نهاد و رها می شد که به مکه رود و فدیهٔ خود بفرستد گفت: ای محمّد! اسبی دارم که او را مانند نباشد هر روزش ارزن دهم تا فربه شود، باشد که روزی بر آن نشینم و آهنگ تو کنم و مقتولت سازم.

پیغمبر فرمود که: من تو را برآن اسب خواهم کشت وقتی که برآن اسب سوار باشی انشاء اللّه. و هرگز رسول خدا در هیچ جنگ، باطراف خویشتن نگران نبود جز این هنگام که به اصحاب فرمود: از أبی بن خلف ایمن نیستم هرگاه او قصد من کند مرا آگهی دهید. در این وقت أبی دیدار گشت و فریاد کرد که: ای محمّد! امروز از دست من بدر نشوی، و سخنان ناهموار همی راند. اصحاب به پیغمبر گفتند: اینك أبی بن خلف، رخصت فرمای تا ما با او درآییم. پیغمبر فرمود: او را بگذارید تا با من رزم دهد.

چون نزدیك شد پیغمبر حربه ای که در دست زبیر(1) بود گرفت و بسوی او پرانید تا بر گردنش آمد و اندك خراشیده ساخت. أبی از همان زخم روی برتافت و اسب براند تا به عشیرت خویش آمد و خویشتن را از اسب در انداخت و مانند گاوی همی خروش می کرد - قوم گفتند: ای أبی! این همه جزع چیست؟ اگر این زخم بر چشم یکی از ما آمدی آه نکردی! گفت: شما ندانسته اید این زخم بر من که زد، به لات و عزی اگر این زخم که بر من یك تنه آمده بر همهٔ مردم ذو المجاز آمدی همه به یك بار سرد شدندی - آیا نیست این همان سخن که محمّد گفت: ترا می کشم. هرگز من از این زخم جان نبرم و همچنان بانگ همی کرد تا در راه مکه در وادی الظهران جان بداد (ناسخ التواریخ جلد 3 ص 151 و 152 به خلاصه). و کتاب نسب قریش با اندکی تصرف، جریان کار أبی را بهمین گونه نقل کرده است (رجوع به ص 387).

47 - مستهزءین (ص 578)

رجوع به شرح احوال ولید صفحهٔ 978 همین جلد.

48 - شرح سفر پیامبر به طایف (ص 579)

رجوع به جلد هفتم همین تفسیر در سورهٔ «جن» صفحهٔ 106 و 107.

49 - مطعم (ص 580)

مطعم (بر وزن محسن) بن عدی (بر وزن شریف)، فکان من حلفاء قریش و ساداتهم، و هو الذی أجار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم حین رجع من الطائف، و هو الذی أطلق

1- در دست سهل بن حنیف (سفینة البحار).

سعـد بن عبادة (بضم عين و فتـح دال) من أيدى قريش بعد ما تعلقوا به، و كان سـعد قدم معتمرا، فأجاره مطعم بن عدى؛ و فيه يقول حسان (بر وزن صراف) بن ثابت:

لو أن فتى نال السماء بكفه *** لنال عدى بابه بسلالمه

و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: «لو كان المطعم بن عدى فئة لهؤلاء النتنى (يعنى أسارى بدر) لوهبتهم له»(1). و مات مطعم بمكة قبل بدر (كتاب نسب قريش ص 200).

ابو محمّـد جبير بن مطعم بن عدى بن نوفل(2) بن عبد مناف از اصـحاب پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله در سال پنجاه و هشـتم هجرى وفات يافت و پدرش مطعم همان است كه پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم را چون از طايف مراجعت فرمود، پناه داد تا حضرت بتواند طواف خانهٔ خدا كند و سعى بين صفا و مروه نمايد (سفينة البحار ج 1 ص 143 و ج 2 ص 86 به ترجمه) (ه).

محرر اين تفسير گويد: و اگر حضرت در پناه كسى نبود و وارد مكه شده بود، كشته مى شد.

50 - عائشه (ص 580)

رجوع به رسالهٔ «تاريخ تربيت معلمات در اسلام» كه در همين جلد خواهد آمد.

51 - آغاز اسلام مردم مدينه (انصار) (ص 580)

ابن اسـحاق در سيره نوشته كه: چون مشيت خدا بر پيروزى دين اسلام قرار گرفت، پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در مكه در موسم حج برسم همه ساله كه خود را بر قبائل عرب عرضه مى فرمود و اسـلام را به مردم پيشنهاد مى كرد (پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در موسم حج از آزادى موقت استفاده مى فرمود)؛ در سال 629 بعد از ميلاد با چند نفر از مردم خزرج مدينه در عقبه (واقع در منى) ملاقات فرمود. حضرت پرسيد: شما كيستيد؟ جواب گفتند: ما از طايفهٔ خزرج ساكن مدينه هستيم.

حضرت فرمود: آيا از دوستان يهود هستيد؟ عرض كردند: بلى.

1- نتنى بفتح نون و سـكون تاء و فتح نون دوم الفى است يعنى اگر مطعم بن عدى در گروه اين مردم گنديده (اسـيران بدر) بود، آنها را به او مى بخشيدم.

2- نوفل بر وزن جعفر است.

حضرت فرمود: آیا می نشینید با شما سخن بگویم؟ عرض کردند: آری می نشینیم.

چون نشستند حضرت آنها را به خدای (عزّ و جلّ) دعوت فرمود و اسلام را بر آنها عرضه کرد و قرآن را برای آنها خواند.

(یهودان مهاجر به مدینه و اطراف، اهل کتاب و دانش بودند و طائفهٔ خزرج بت پرست بودند، هروقت بین یهودان و مردم بومی مدینه نگرانی ای پیش آمد می کرد یهودان می گفتند: پیامبری در شرف ظهور است و ما پیرو او می شویم و با شما به جنگ می پردازیم و ریشهٔ شما مردم مدینه را از بن می کنیم. هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم خزرج را دعوت فرمود، به یکدیگر گفتند: این، همان پیامبر است که یهودان از ظهور او خبر می دهند، شما پیشدستی کنید و دعوت او را بپذیرید). پس اسلام آوردند و بحضرت عرض کردند: در میان هیچ قومی دشمنی بقدر قوم ما حکمفرما نیست، امید است خدا این تفرقه را بشخص تو جمع کند. ما از مکه به مدینه برمی گردیم و اسلام را به قوم خود پیشنهاد می کنیم و شما آنها را بدین اسلام دعوت بفرما، اگر این منظور عملی شود، کسی از تو عزیزتر نخواهد بود.

این عده که اسلام آورده و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق کرده بودند به مدینه برگشتند.

مردم خزرج که با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در عقبه ملاقات کردند شش نفر بودند:

أسعد بن زراره (بضم زای) از بنی النجار.

عوف بن حارث.

رافع بن مالك. از بنی زریق (بر وزن حسین).

قطبة بن عامر(1). از بنی سواد.

عقبة بن عامر (قطبه و عقبه هر دو بضم از بنی سلمه (بفتح سین و کسر لام).

اول و سکون دوم و فتح سوم است).

1- قطبة بن عمرو (استیعاب).

جابر بن عبد اللّه. از بنی عبید (بر وزن حسین).

پس از مراجعت به مدینه اشخاص مزبور قوم خود را به اسلام دعوت کردند و اسلام در قومشان فاش گردید و در تمام خانه های انصار سخن از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 428-430 به ترجمه و خلاصه).

52 - بیعت عقبهٔ اولی (ص 580)

اشاره

در سال (630. م) در موسم حج دوازده نفر از مردم مدینه که لقب «انصار» یافته اند در عقبه(1) بحضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسیدند و با حضرت بیعت کردند بشرائط مقرره در بیعت زنان (در فتح مکه)(2) و این بیعت قبل از وجوب جنگ بود.

مردان بیعت کنندهٔ عقبهٔ اولی:

1 - أسعد بن زراره از بنی النجار.

2 - عوف (بر وزن وقت) پسر حارث 3 - معاذ (بر وزن غلام) پسر حارث مزبور.

4 - رافع بن مالك از بنی زریق.

5 - ذکوان (بر وزن سلمان) بن عبد قیس از بنی زریق.

6 - عبادة بن صامت بن قیس(3) از بنی عوف. (عباده نام مادرش «قرة العین» است).

7 - یزید بن ثعلبه (هم پیمان بنی عوف) 8 - عباس بن عبادة بن نضله(4) از بنی سالم.

9 - عقبة بن عامر از بنی سلمه.

10 - قطبة بن عامر از بنی سواد (بر وزن سلام).

11 - مالك بن تیهان(5) از طائفهٔ أوس.

1- که عقبهٔ اولی است به یك حساب و عقبهٔ دوم است به یك حساب. ب.

2- شرح بیعت زنان در جلد ششم همین تفسیر ص 368-370 در سورهٔ ممتحنه مذکور است.

3- عباده بضم عین (سیرهٔ ابن هشام).

4- نضله بفتح نون و ضاد و لام هر سه (سیرهٔ ابن هشام).

5- تیهان بفتح تاء و شد یاء مفتوح (سیرهٔ ابن هشام).

12 - عویم (بر وزن حسین) بن ساعده(1) از بنی عمرو بن عوف بن مالك بن أوس.

چون کار بیعت قوم انجام شد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصی(2) را با بیعت کنندگان به مدینه فرستاد و به او دستور فرمود که: آنها را قرآن خوان کند و دین اسلام را به آنان بیاموزد و علم دین به آنها یاد بدهد. مصعب در مدینه بر أسعد بن زراره وارد شد. و ابن اسحاق از عاصم نقل کرده که: مصعب امام جماعت مردم مدینه بود زیرا دو طایفهٔ أوس و خزرج کراهت داشتند که پشت سر پیش نماز یکدیگر نماز بخوانند (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 434 به ترجمه).

<مصعب اولین مبلغ اعزامی به مدینه> مصعب بن عمیر قبل از اینکه اسلام بیاورد جوانی بود که لباسهای شیك می پوشید - و عطریات قیمتی به کار می برد و مورد محبت شدید پدر و مادر بود و او را بر بقیهٔ فرزندان خود ترجیح می دادند و پا از مکه بیرون نگذارده بود، همین که اسلام آورد پدر و مادر در آزارش کوشیدند و او هم در شعب مکه (حبس سه ساله) با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و مشقت کشید.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وی را با «أسعد» بن زراره و «ذکوان» به مدینه فرستاد تا مردم را به اسلام بخوانند، مصعب بسیاری از قرآن را یاد گرفته بود. مصعب در جنگ أحد کشته شد.

أبی بن خلف سوار بر اسب بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بین حارث بن صمه (بشد میم) و سهل بن حنیف قرار داشت که به آن دو تکیه فرموده بود، أبی عبارت سخیفی به پیامبر گفت و به حضرت حمله کرد، مصعب خود را سپر پیامبر کرد و نیزهٔ أبی به مصعب رسید و مصعب جابجا کشته شد، پیامبر نیزهٔ کوتاهی که در دست سهل بن حنیف(3) بود گرفت

1- ساعده بکسر عین (سیرهٔ ابن هشام).

2- مصعب بضم میم و فتح عین و عمیر بر وزن حسین و مناف بر وزن سلام و قصی بر وزن حسین است (سیرهٔ ابن هشام).

3- در دست زبیر (ناسخ التواریخ).

و در گریبان زرهٔ أبی زد، أبی اسبش را سوار شد و خود را به لشکرگاه قریش (مشرکین) رسانید و بانگ گاو نر می کرد، أبو سفیان که او را دید گفت: وای بر تو! چه اندازه بی طاقتی می کنی چیزی جز خراش نیست. أبی گفت: وای بر تو! آیا می دانی کی بمن طعن زد؟ محمّد مرا با نیزه زد و او در مکه بمن می گفت که: البته من تو را می کشم و اکنون می دانم که او کشندهٔ منست، به خدا قسم! اگر آنچه اکنون بر منست به تمام اهل حجاز بود همه را هلاك می کرد. پس آن ملعون بانگها همچون بانگ گاو زد تا به آتش واصل شد (به ترجمه از ج 2 ص 29 کتاب سفینة البحار).

(در جنگ أحد پرچم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدست مصعب بود).

محدث قمی می نویسد: «قلت و عدّه علماء السنة من الصحابة و کنوه أبا عبد اللّه و قالوا انه کان من فضلاء الصحابة و خیارهم و من السابقین الی الاسلام و انه شهد بدرا و شهد أحدا و معه لواء رسول اللّه (ص) و قتل بأحد شهیدا و کان عمره یوم قتل اربعین سنة أو اکثر بقلیل» (ه). مصعب در هنگام شهادت چهل سال یا کمی بیشتر داشته است.

53 - بیعت عقبهٔ ثانیه (ص 581)

اشاره

جریان زندگانی مصعب در کار دعوت را در کتب مفصل باید دید و لیکن اجمالا باید دانست که در موسم حج سال بعد (631. م) مصعب با عده ای از أنصار که اسلام آورده بودند و عده ای از مشرکین مدینه عزیمت مکه نمودند و با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وعده گذاردند که در اوسط ایام تشریق (11 و 12 و 13 ماه ذی الحجه) یکدیگر را در عقبه ملاقات کنند.

جریان مذاکرات در این عقبه مفصل است و به خلاصه: تعداد بیعت کنندگان با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هفتاد و سه نفر مرد و دو نفر زن بوده اند (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 454).

عباس عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مذاکرات با مردم أوس و خزرج شرکت داشته است یعنی با آنها اتمام حجت کرده که اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را یاری می کنید و تسلیم دشمن نمی کنید، اقدام کنید و اگر او را در سرزمین غریب تسلیم دشمن می کنید و او را خوار می سازید بگذارید در وطن و در میان اقوام خود قرین عزت باشد. مردم مدینه

به عباس گفتند: سخنان تو را شنیدیم اکنون یا رسول اللّه! شما فرمایش کنید.

حضرت سخن گفت و قرآن خواند و به خدا دعوت کرد و به اسلام ترغیب فرمود و سپس فرمود: من با شما به این گونه بیعت می کنم که: از آنچه زنان و فرزندانتان را جلوگیری می کنید نسبت بمن هم همین گونه باشید.

براء (بر وزن سلام) بن معرور دست حضرت را گرفت و عرض کرد: قسم به خدائی! که تو را به پیامبری برانگیخته که ما از تو دفاع می کنیم همان گونه که از زنانمان دفاع می کنیم. یا رسول اللّه! با ما بیعت بفرما، بخدا قسم! ما زادهٔ جنگیم و اهل حربه هستیم و جنگجوئی را پدر بر پدر ارث برده ایم. در این اثناء ابو الهیثم (بر وزن جعفر) بن تیهان سخن براء را قطع کرد و عرض کرد: ما با یهودان مدینه پیوستگی ها داریم و اکنون قطع می شود، آیا پس از اینکه کار بیعت به سامان رسید و خدا تو را فاتح و پیروز ساخت ما را می گذاری و به نزد قوم خود به مکه برمی گردی؟ حضرت تبسم فرمود و سپس فرمود:

خون من خون شماست و پیمان من پیمان شماست و شکست من شکست شماست، جنگ می کنم با هرکه جنگیدید و آشتی می کنم با هرکه آشتی کردید.

آنگاه حضرت فرمود: از میان خود دوازده تن «نقیب» برگزینید که آنان با من و با قوم در تماس باشند، پس دوازده نفر نمایندهٔ مؤثر انتخاب شدند که نه نفرشان از طایفهٔ خزرج و سه نفرشان از طایفهٔ أوس بودند:

نقباء خزرج:

1 - أبو أمامة أسعد بن زراره. 2 - سعد بن ربیع.

3 - عبد اللّه بن رواحه. 4 - رافع بن مالك.

5 - براء بن معرور. 6 - عبد اللّه بن عمرو بن حرام (بر وزن سلام).

7 - عبادة بن صامت. 8 - سعد بن عباده.

9 - منذر بن عمرو.

نقباء أوس:

10 - أسید بن حضیر (هر دو بر وزن حسین).

11 - سعد بن خیثمه (بفتح خاء و ثاء هر دو).

12 - رفاعة بن عبد المنذر (و اهل علم ابو الهیثم بن تیهان را در عداد نقباء می شمارند و رفاعه را نمی شمارند).

عبد اللّه بن ابو بکر گفته که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به نقباء فرمود: شما کفیل شئون قوم خود باشید همچون کفالت حواریین برای عیسی بن مریم و من بر قوم خودم (یعنی مسلمانان) کفیل هستم. قوم پذیرفتند.

مردم از منی کوچ کردند و خبر بیعت مردم مدینه با پیامبر (ص) در میان قوم قریش منتشر شد و بسیار از آن بحث کردند و بدنبال خبر در طلب مردم مدینه افتادند، پس سعد بن عباده را در «أذاخر» (بر وزن مساجد) دریافتند و نیز منذر (بر وزن محسن) بن عمرو را دریافتند و این دو نفر از نقباء بودند.

اما منذر: قوم قریش را عاجز ساخت، و لکن: سعد را گرفتند و دو دستش را با تسمه اش که بار را به آن می بست به گردنش بستند، سپس او را وارد مکه کردند و به او می زدند و موی سر او را گرفته بودند و می کشیدند و سعد، موی بسیار داشت.

سعد می گوید: بخدا قسم! من در دست آنها گرفتار بودم تا آنکه عده ای از قریش آمدند که دستگیر شده را ببینند، در میان آنان مردی خوش سیما، و سفیدرو بود، با خود گفتم که: اگر خیری نزدیکی از این عده باشد، پس نزد اینست. سعد می گوید: چون به نزدیك من رسید، دستش را بلند کرد و سیلی سختی بمن زد. با خود گفتم: بخدا قسم! دیگر در میان آنها اهل خیری نیست. همین طور که مرا به زمین می کشیدند، یکی از آنها دلش بر من سوخت و گفت: وای بر تو! آیا میان تو و میان یکی از قریش زنهار و عهدی نیست؟ گفتم: بازرگانان جبیر بن مطعم (بر وزن حسین و محسن) بن عدی (بر وزن شریف) بن نوفل (بر وزن جعفر) بن عبد مناف را من پناه می دادم و در بلاد خودم مانع می شدم که کسی به آنها ظلم کند و برای حارث بن حرب (بر وزن وقت) بن أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف نیز. گفت: وای بر تو! پس یکی از این دو مرد را بلند آواز کن و بگو که: روابط من با این دو چیست؟ سعد می گوید:

بانگ برداشتم و اسم آن دو و رابطهٔ خود را گفتم، و این مرد رفت و هر دو نفر را در مسجد الحرام نزد کعبه یافت و گفت که: مردی از خزرج را در أبطح می زنند و او شـما دو نفر را باسم آواز می کند و می گوید: که بین او و بین شـما زنهار و امان است - گفتند: کیست؟ در جواب گفت: سعد بن عباده. هر دو گفتند: راست می گوید، به خدا قسم! که بازرگانان ما را زنهار و امان می دهد و در شهر خود مانع از ظلم مردم نسـبت به آنهاست. پس جبیر و حارث آمدنـد و سـعد را از دست مردم خلاص کردند. و آن کس که سـیلی بسـعد زده بود سـهیل (بر وزن رجیل) بن عمرو است و آنکه بر سـعد رقت و رحمت آورده بود ابو البختری (بفتح باء و کسـر راء و شد یاء) بن هشام (بر وزن کتاب) است (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 449 و 450 به ترجمه).

ابن اسـحاق گفت که: بیعت جنگ، آن هنگام شد که خدا به پیامبرش صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم اذن جنگ داد، ولی در عقبهٔ اولی بیعت برطبق بیعت با زنان بود و اذن جنگ داده نشده بود. پس چون خدا اذن جنگ داد، پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم در عقبهٔ اخیره بر جنگ با سـرخ پوست و سـیاه پوست بیعت گرفت و برای پروردگارش جنگ را شـرط کرد و در مقابل وفاء باین شرط، بهشت را مقرر فرمود (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 454 به ترجمه و خلاصه).

«پایان»

ص: 1084

رساله در بداء

بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين و الصلاة و السلام على محمّد سيد المرسلين و آله الطاهرين.

اما بعد: چون مسئله بداء از مطالب بسيار مهم علم كلام است(1) و در ضمن شرح احوال حضرت عبد المطلب صفحهٔ 908 از آن اسم برده شده است لذا براى توضيح آن از كتاب «مقالات الحنفاء» تأليف محرر اين تفسير چنين نقل مى نمايد:

<بداء> مفسرين و علماء علم كلام بياناتى دربارهٔ بداء و نسخ دارند و اهل سنت مسئله بداء را منكرند و يكى از انتقادات بر شيعه را مسئلهٔ بداء مى دانند و علماى شيعه هم برطبق اخبار وارده در اعتقاد به بداء پا فشارى كرده اند در عين حالى كه مثبت و منكر هنوز تمام موضوع را نتوانسته اند تنقيح كنند و در هر حال لازمهٔ بيانات طرفين اين است كه در قرآن مجيد ذكرى از بداء نشده باشد ولى بگفته فيلسوف معاصر حضرت آقاى سيد محمّد كاظم عصار، چون كتاب تدوينى (قرآن) در باب صفات حضرت واجب، امرى را فروگذار ننموده ازاين رو ما معتقديم كه قرآن هر دو موضوع را بنحو أحسن تقرير و تنقيح فرموده بدين بيان كه: كريمهٔ: «مٰا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهٰا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهٰا أَوْ مِثْلِهٰا...» راجع به نسخ آيات تكوينى است كه در اصطلاح ما به «بداء» موسوم است و شاهد اين دعوى آنست كه در ذيل همين آيه، جملهٔ «أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ» كه به منزلهٔ تعليل براى وقوع نسخ است بيان شده و از صدر و ذيل آيه بخوبى ظاهر مى شود كه آيه

1- باب البداء را در كتاب وافى ج 1 ص 112-114 طالبان مراجعه نمايند.

در مقام بیان تغییر آیات کتاب وجود است از ایجاد و احداث و اعدام و تقدیم و تأخیر حوادث از جمله: آیهٔ یوم به آیهٔ لیل منسوخ می شود و بالعکس، و هریك از آیات فصول سال بفصل بعد تغییر می یابد و همچنین اهلاك قومی و برانگیخته شدن دیگر اقوام، و بصورت زرع در آمدن بذر، و کسوت حیوانی پوشیدن نطفه، و سایر استحالات و قلب و انقلابات تماما از بابت نسخ در آیات وجودیه و تغییر در احکام کتاب تکوینی به شمار است که در حقیقت نسخ و مسئله بداء و لوح محو و اثبات از یك منبع سرچشمه می گیرند.

تبصره: کسانی که این آیه را راجع به تغییر احکام شرعیه دانسته اند توجه نکرده اند که عموم قدرت مذکور در آیهٔ شریفه تناسبی با تغییر احکام ندارد.

<تبدیل احکام> اما تبدیل احکام «که دیگران اسم نسخ به آن گذارده اند و مورد موافقت و به عبارت دیگر مصطلح ما نیست» در کریمهٔ: «وَ إِذٰا بَدَّلْنٰا آيَةً مَكٰانَ آيَةٍ...» بیان گشته زیرا در ذیلش عنوان: «وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُنَزِّلُ» وارد شده و بدیهی است که علم به تنزیل احکام با تبدیل آن احکام کاملا مناسب می باشد، و همچنین فقرهٔ دیگر در ذیل آیهٔ: «قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مُفْتَرٍ» که افتراء با خبر و حکم تناسب دارد نه با ایجاد و اعدام کلمات وجودی و حقائق خارجی عالم کون.

تبصره: و اما چگونگی اینکه در تشریعیات، حکمی حکم دیگر را تبدیل می کند مانند تبدیل قبله از بیت المقدس به کعبه و امثال آن، اینست که نبی، أمد و انتهای حکم را که ابدی است یا نه، از لوح محفوظ «انوار قاهره و علم حق تعالی که لا یتبدل و لا یتغیر است» نگرفته و از لوح محو و اثبات «مرتبهٔ نفس کلیه» گرفته و افاضه نموده است ازاین رو باصطلاح ما تبدیل و باصطلاح دیگران نسخ واقع می گردد و الا در متن واقع حکم از اول ابدی نبوده که بعد تبدیل شده باشد بلکه از اول موقت بوده است.

<تذکر> محرر این تفسیر گوید: آیهٔ شریفهٔ: «يَمْحُوا اَللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ اَلْكِتٰابِ»

ناظر به بداء است به تقریری که شد و معنی آن اینست: خدا هر نقشی از نقوش کائنات را که بخواهد محو و برطرف می سازد و هر نقشی را که بخواهد اثبات می نماید و صورت همهٔ نقشها نزد او است مثلا روی آب نقش می زند و آدمی را بوجود می آورد بعد هم به مرگ، آن نقش را محو می نماید یا نقش گل را روی آب می زند بعد که بوجود گلی آراسته شد پژمرده اش ساخته و محوش می سازد و هکذا... و اصول همهٔ نقوش نزد خدا است.

بنابراین تقریر: «کتب» بمعنی نقش است و «کتاب» بمعنی نقش و نگار است و «أم» یعنی مادر و مصدر و اصل و مبدأ و «أم الکتاب» بمعنی اصول نقشها است.

بنابراین از محو و اثبات اشیاء به «لوح محو و اثبات» و از «أم الکتاب» به «لوح محفوظ» تعبیر می نمائیم و ممکن است این آیهٔ شریفه را ناظر به تبدیل بدانیم و لوح محو و اثبات «مرتبهٔ نفس کلیه» و لوح محفوظ «انوار قاهره و عقول کلیه و جواهر مجرده» باشد بتقریری که گذشت.

<اکمال> در برخی از احادیث بموضوع بداء بسیار اهمیت داده و سرّش اینست که: شخص معتقد به بداء خدا را عبادت و بندگی می کند و دعاء می خواند و صدقه می دهد زیرا در هرآن خدا را مقدم و مؤخر و ماحی و مثبت می داند و معتقد است که بلاء می فرستد و دفع بلاء می کند، رحمت می فرستد و دفع نقمت می کند، و اما کسی که خدا را خالق می داند ولی دستگاه خلقت را خودکار و اتوماتیك می داند و معتقد است که خواه دعاء بکند یا نکند، صدقه بدهد یا ندهد؛ در حرکت این دستگاه و چرخها تأثیری بوقوع نمی پیوندد ازاین رو بدعاء و صدقه، یا اعتقاد حقیقی و معنوی ندارد و بزبان می گوید و یا از اصل عقیده ندارد و حال آنکه بیان اخراج حی از میت و بالعکس و ایلاج لیل و نهار و غیرها در قرآن برای رفع و دفع توهم اتوماتیك بودن دستگاه خلقت است.

<استبصار> اما اگر این شبهه در ذهن خلجان کند که تغییر دعات و صدقه در مقدرات موجب اعتقاد و التزام بتالی فاسد دیگری است که جبر و غیره در کار باشد، مثلا اگر شخص

مشـرف بخطری صدقه ای داد و بصورت ظاهر آن خطر بر طرف شد این شبهه پیش آمد می کند که اگر در حقیقت قبل از دادن صدقه خطر قطعی بوده پس صـدقه اثری نخواهد داشت و اگر خطر قطعی نبوده صدقه لزومی نداشـته و کاری انجام نگرفته و اگر خطر در صورت ندادن صـدقه و با این شـرط، قطعی بوده ولی صـدقه مؤثر در دفع بلاء شده، جبر لازم می آید باین معنی که علم حق تعالی یا بوقوع و یا عدم وقوع خطر تعلق گرفته و اگر انجام شـرط (یعنی صـدقه و یا ترك آن) باختیار انسانی باشد، لازمهٔ آن این است که گاهی فعل یا ترك، برخلاف ارادهٔ خـدا وجود پیـدا کنـد زیرا دو نفر صاحب اختیار ممکن است یکی فعل را انتخاب کنـد و دیگری ضد آن را در این صورت جهل به خدا راه پیدا می کند.

مادر جواب این شبهه می گوئیم: توبه – شفاعت – دعاء – صدقه – معالجه، وسائلند و اگر به کار برده شوند هریك بسهم خود مؤثرند و علم حق تعـالی علت وقوع یا عـدم وقوع نیست بلکه آنچه را در متن واقع عملی می شود علم به آن تعلق می گیرد و در مثال مفروض اگر صـدقه داد و بالنتیجه خطر دفع شـد خـدا عالم بهمین جریان است و اگر صدقه نداد و خطر متوجه شد خدا عالم بهمین جریان است و نظیر همین شبهه را به خیام نیشابوری نسبت می دهند که گفته:

من می خورم و هرکه چو من اهل بود *** می خوردن من به نزد او سهل بود

می خوردن من حق ز ازل می دانست *** گر می نخورم علم خدا جهل بود

و خواجه نصیر الدین طوسی در جواب این شبهه چنین فرموده:

علم ازلی علت عصیان بودن *** نزد عقلا ز غایت جهل بود

<نکته> یهود مسئله تبدیل در احکام و بقول خودشان نسخ در احکام را انکار دارند و چنین نتیجه می گیرند که: خدا هر حکمی را بر موسی (ع) نازل کرده ابدی است و دیگر نسخ نخواهد شد ولی در محل خود بطلان آن ثابت شده است.

«پایان»

ص: 1088

تاریخ تربیت معلمات در مکتب اسلام

الحمد للّه رب العالمین و الصلاة علی محمّد خاتم النبیین و آله المعصومین.

اما بعد: نظر به این که طلب علم بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان واجب است و هر دو در تکلیف شرکت دارند لذا، برای تعلیم علم، هم معلم لازم است و هم محل تعلیم و هم تعلیم علمی و هم تعلیم عملی.

در آغاز اسلام برای تعلیم قرآن و احکام اسلام به مردان در خانهٔ أرقم واقع در مکه و در مواقف دیگر برنامه و محل خاص وجود داشته و لیکن برای زنان برنامه و محلّ خاص در کار نبوده است.

چون در صدر اسلام مدرسه ای که برای تعلیم زنان صلاحیت داشته باشد وجود نداشته است لذا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خود پیشقدم شده و این وظیفهٔ خطیر را دربارهٔ زنان عهده دار شده همچنان که دربارهٔ مردان عهده دار بوده است.

بدلائل عدیده، مدرسهٔ تعلیماتی زنان جز بصورت زناشوئی آنهم از زنان سالخورده بصورت دیگر امکان نداشته است لذا باید گفت: زنان در خانهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مدرسهٔ تربیت معلّمات را گذرانیده اند نه دورهٔ زناشوئی را (و بهانهٔ زناشوئی وسیلهٔ تأمین محرمیت و جمع آوری زنان بطور دائم و منظم و طبق برنامه بوده است) شمارهٔ زنان با استعدادی که در دورهٔ کوتاه عمر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دورهٔ این مدرسه را دیده و گذرانیده اند و آداب وضوء، نماز، روزه، حج، شوهرداری، طهارت، وظائف ادوار قاعدگی و زایمان و استحاضه، نماز جماعت، نماز فرادی، تجهیز مردگان، غسل دادن مردهٔ زن، کفن کردن مردهٔ زن، به خاك سپردن مردهٔ زن، اقامهٔ سوگواری، و هزاران وظائف و وسائل دیگر را دیده و شنیده و فراگرفته اند و معلمهٔ زنان مسلمان

عهد خود شده اند؛ بالغ به 11 نفرند که نفر اول و پنجم در زمان حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رحلت کرده اند و نه نفر دیگر بعد از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفته اند:

1 - خدیجهٔ کبری علیها السّلام: أمّ المؤمنین است که شرح آن در ص 929 گذشت.

2 - عائشه: دختر ابو بکر صدیق بن ابو قحافه (بضم قاف) عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم (بفتح تاء) بن مره (بضم میم و شد راء مفتوح) است(1). پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وی را در مکه تزویج فرمود، هفت ساله بود و عروسی او در مدینه در 9 یا 10 سالگی اتفاق افتاد، پیامبر بجز عائشه بقیهٔ زنانش بیوه بودند، مهرش چهارصد درهم بوده (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 644 به ترجمه و خلاصه).

مادر عائشه: أم رومان (بضم همزه و شد میم و ضم راء واوی و بعد از آن میم الفی) دختر عامر بن عویمر (بضم عین و فتح واو و سکون یاء و کسر میم) بن عبد شمس بن عتاب (بر وزن صراف) بن أذینة (بضم همزه و فتح ذال) بن سبیع (بر وزن رجیل) بن دهمان (بر وزن غفران) بن حارث بن غنم (بر وزن وقت) بن مالك بن کنانه (بر وزن کنایه) است (کتاب نسب قریش ص 276).

دو سال بعد از وفات خدیجه، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عائشه را تزویج فرمود، و وی هفت ساله بود، عروسی او در مدینه در نه سال و ده ماهگی انجام شد، عائشه بیست ساله بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رحلت فرمود. موضوع دشمنی عائشه با علی علیه السّلام و به پاکردن جنگ جمل لکهٔ سیاهی است در زندگانی عائشه و تاریخ این جنگ مفصل است و در کتب مفصله همچون شرح ابن أبی الحدید بر نهج البلاغه و غیره باید دید (سفینة البحار به ترجمه و خلاصه).

عائشه در سال پنجاه و هفتم هجری در سن شصت وچهارسالگی وفات یافت و در بقیع در عهد سلطنت معاویه مدفون گردید(2).

1- نسب پیامبر (ص) و عائشه در «مره» پیوسته می شود (کتاب نسب قریش ص 275).

2- عائشه شب سه شنبه هفدهم شهر رمضان در سال پنجاه و هشتم هجری و بروایتی در سال پنجاه و هفتم هجری در مدینه وفات کرد و این وقت شصت وشش ساله بود، هم در آن شب او را برداشتند و ابو هریره بر وی نماز گذاشت و در بقیع به خاك سپردند (ناسخ التواریخ ج 3 ص 614).

3 - سوده: (بفتح سین و سکون واو) است پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از وفات خدیجه او را در مکه تزویج فرمود.

سوده دختر زمعة (بر وزن صدقه و صرفه) بن قیس (بر وزن وقت) بن عبد شمس بن عبد ود (بضم واو و شد دال) بن نضر بن مالك بن حسل (بر وزن فکر) بن عامر بن لؤی (بر وزن حسین) است(1) مهر سوده چهارصد درهم بوده.

شوهر پیشین او: سکران بن عمرو بن عبد شمس مزبور است (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 644). سکران در حبشه در حال هجرت وفات کرد (کتاب نسب قریش ص 419).

عقیقی، در رسالهٔ همسران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ص 19 سلیط بن عمرو را شوهر پیشین سوده گفته و این غلط است و بقولی سلیط و یا ابو حاطب، سوده را بازدواج پیامبر در آورده که ابن هشام در سیره آن را رد کرده است.

سوده در اواخر حکومت عمر بن خطاب و بقول واقدی در زمان حکومت معاویه جهان را وداع گفت (ناسخ التواریخ ج 3 ص 612).

4 - حفصه: دختر عمر بن خطاب است، مهر او چهارصد درهم بوده، شوهر پیشین او خنیس (بر وزن رجیل) بن حذافهٔ (بر وزن عصاره) سهمی است (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 645 به ترجمه و خلاصه).

خنیس از مسلمانان مهاجرین به سرزمین حبشه است، در مکه وفات کرد(2)چون حفصه بیوه شد عمر او را به ابو بکر پیشنهاد کرد، ابو بکر جواب نداد، عمر در خشم شد سپس او را بر عثمان (آن هنگام که رقیه دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زن عثمان

1- نسب او در لؤی با پیامبر پیوسته می شود.

2- خنیس حاضر جنگ بدر شد و بعد از وقعهٔ بدر و بروایتی بعد از جنگ أحد وفات یافت (ناسخ التواریخ ج 3 ص 614 و 615).

رحلت کرده بود) پیشنهاد داد. عثمان گفت: اکنون تصمیم به زن گرفتن ندارم.

عمر شکایت عثمان را بعرض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانید. حضرت فرمود: حفصه را کسی تزویج می کند که به از عثمان است و عثمان کسی را تزویج می کند که به از حفصه است. پس حضرت حفصه را خواستگاری فرمود و تزویج کرد و ام کلثوم دختر خود را به عثمان تزویج فرمود.

ابو بکر با عمر ملاقات کرد و گفت: از من دلتنگ نباشی زیرا حضرت، صحبت حفصه را با من در میان گذارده بود و من سرّ حضرت را نخواستم فاش کنم و اگر حضرت رد می فرمود من حفصه را تزویج می کردم. عمر بن خطاب حفصه را وصی خود ساخت و حفصه، عبد اللّه بن عمر را بهمان گونه که عمر وصی کرده بود وصی ساخت و تولیت موقوفه ای را که حفصه در «غابه» وقف کرده بود با عبد اللّه گذارد (کتاب نسب قریش ص 351 و 352 به ترجمه).

عمر بخاطر رفتار خشن حفصه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و سوءاستفاده از اخلاق حمیدهٔ آن حضرت، حفصه را تنبیه کرد (تفصیل در سفینة البحار).

وقتی پیامبر حفصه را طلاق گفت عمر خاك بر سر پراکند که دیگر از بهر من چه مکانت می ماند؟ و چندان الحاح کرد که پیامبر رجوع فرمود.

ولادت حفصه پنج سال قبل از بعثت بوده و در سال چهل و یك هجری و بروایتی چهل و پنج و نیز چهل و هفت از جهان رفت و مروان بن الحکم که قبل از معاویه حاکم مدینه بود بر او نماز گذاشت و در بقیع مدفون ساخت و او شصت ساله بود (ناسخ التواریخ ج 3 ص 615 اقتباسا).

5 - زینب: دختر خزیمهٔ(1) هلالیه است. زینب قبل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وفات کرد. کنیهٔ زینب «أم المساکین» بوده زیرا بسیار به مساکین اطعام می کرده و صدقه می داده و دلسوزی می نموده است (سفینة البحار ج 1 ص 558 به ترجمه).

زینب دختر خزیمة بن الحارث بن عبد اللّه بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن

1- خزیمه بضم خاء و فتح زای است.

عامر بن صعصعه است و مهر او چهارصد درهم بوده.

شوهر پیشین او عبیدة بن حارث بن مطلب بن عبد مناف و شوهر اسبق او جهم (بر وزن وقت) بن عمرو بن حارث (پسر عموی زینب) بوده (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 647 به ترجمه).

در کتاب ناسخ التواریخ (ج 3 ص 615) شوهران زینب بنت خزیمه را به این گونه نقل کرده:

1 - طفیل بن الحارث بن المطلب که او را طلاق گفت.

2 - برادرش عبیدة بن الحارث مزبور که عبیده در جنگ بدر شهید شد.

3 - بروایتی عبد اللّه بن جحش أسدی زینب را عقد بست و او نیز در جنگ أحد شهید شد.

4 - پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه رمضان سال سیم هجری او را نکاح فرمود و پس از هشت ماه در ربیع الآخر سال چهارم هجری زینب وداع جهان گفت و بروایتی سه ماه در سرای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و او را «أم المساکین» می نامیدند «لرحمتها بهم و شفقتها علیهم و احسانها الیهم و کثرة اطعامها لهم».

6 - أم سلمه (بفتح سین و لام و میم هر سه): است أم سلمه زن أبی سلمة (بفتحات) بن عبد الأسد بوده و فرزندانش: سلمه (بفتحات سین و لام و میم) و عمرو زینب می باشند.

مادر أم سلمه: عاتکه دختر عامر بن ربیعة بن مالك بن جذیمة (بر وزن شریفه) بن علقمه است. و علقمه یکی از بنی فراس بن غنم (بر وزن وقت) بن مالك بن کنانه است (کتاب نسب قریش ص 316 به ترجمه).

پدر أم سلمه: أبو أمیة(1) بن مغیرهٔ مخزومیه است. أم سلمه کنیه است و اسمش هند است. أبی سلمه کنیه است و اسمش عبد اللّه است، فرزندانش: سلمه و عمر و زینب و رقیه اند(2). مهر أم سلمه، فراشی است که داخل آن لیف خرما بوده و یك قدح (ظرف آب) و یك کاسهٔ بزرگ و یك آسیا دستی (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 644 و 645 به ترجمه).

1- أمیه بضم همزه و فتح میم و شد یاء است.

2- «دره» بجای «رقیه» (ناسخ التواریخ ج 3 ص 615).

أم سلمه دختر أميه(1) و مادر أم سـلمه عاتكه دختر عبد المطلب(2) است و زن أبى سـلمه عبد اللّه بن عبد الأسود(3) بوده، و فرزندانش: سلمه و عمر و زينب انـد، پس از وفات شوهرش، پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم او را تزويـج فرمود، گفته شده: اول كس از زنان پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سـلّم زينب وفات كرد و آخر كس از زنان، أم سلمه در زمان حكومت يزيد بن معاويه به سال 63 رحلت كرد. وحى بر پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در اطاق أم سلمه نازل مى شد.

و نيز آيهٔ تطهير در اطاق أم سلمه نازل شده است.

أم سـلمه به حسن بصرى گفت كه: پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود: يا على! هر بنده كه خدا را ملاقات كند و منكر ولايت تو باشد همچون پرستندهٔ بت، خدا را ملاقات كند.

و نيز روايت كرده كه: پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم فرمود: على با قرآن و قرآن با على است از يكـديگر جدا نمى شوند تا سـر حوض كوثر بر من وارد شوند. على عليه السّلام چون عازم كوفه شد نوشته ها و وصيت نامهٔ خود را به أم سلمه سپرد و چون امام حسن عليه السّلام به مدينه برگشت، أم سلمه آنها را به امام حسن تحويل داد. و امام حسين چون عازم سفر عراق شد نوشته ها و وصيت نامهٔ خود را به أم سلمه سپرد و فرمود: وقتى بزرگترين فرزنـدانم آمـد آنها را به او بـده، چون امام كشـته شد، حضـرت سـجاد برگشت و آنها را كه نزد أم سـلمه بود تحويل گرفت (سفينة البحار به ترجمه و خلاصه).

أم سـلمه با شوهر خود أبو سـلمه به حبشه هجرت كردند و بعد از مراجعت از حبشه، به مكه رفتند و بعدا هجرت به مدينه نمودند، أبو سلمه در جنگ أحد زخم برداشت و پس از بهبودى به سريه اى مأمور شد و در مراجعت زخمش عود كرد و در گذشت. أم سلمه در سال پنجاه و نه يا شـصت و يك هجرى وفات كرد و أبو هريره بر او نماز گـذارد و در بقيع مـدفون شـد مـدت زندگانيش هشـتاد و چهار سال بود (ناسـخ التواريخ ج 3 ص 615 و 616 به خلاصه).

7 - زينب: است، پدر زينب جحش (بر وزن وقت)(4) بن رئاب(5) (بر وزن كتاب)

1- اشتباه است.

2- اشتباه است.

3- اشتباه است.

4- «جهش» با هاء هوز كه در المنجد ج 2 نوشته، غلط است. ب.

5- در المنجد جهش را دختر رئاب نوشته و اين نيز غلط است. ب.

است و مادر زینب، أمیمه (بضم همزه و فتح میم) دختر عبد المطلب است. و چون پیامبر پسر عبد اللّه بن عبد المطلب است، بنابراین أمیمه عمهٔ پیامبر است و زینب دخترعمهٔ آن حضرت است.

<فرزندان أمیمه و جحش:> 1 - عبد اللّه المجدّع فی اللّه (که در روز جنگ أحد کشته شد و مشرکین او را مثله کردند).

2 - أبو أحمد شاعر که کور بود و نامش عبد اللّه است (به مدینه مهاجرت کرد).

3 - عبید اللّه که در سرزمین حبشه نصرانی شد.

4 - زینب که زن زید بن حارثه شد (زید او را طلاق داد و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را تزویج فرمود).

5 - حبیبه که زن عبد الرحمن بن عوف شد.

6 - حمنه (بر وزن صرفه) که زن مصعب بن عمیر شد بعد که مصعب در جنگ أحد شهید گردید، زن طلحه شد.

زینب زن زید بن حارثه بود، زید از او جدا شد، پس از آن خدا او را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تزویج فرمود. [آیهٔ «فَلَمّٰا قَضیٰ زَیْدٌ مِنْهٰا وَطَراً زَوَّجْنٰاکَهٰا» (از سورهٔ احزاب) دراین باره نازل شده] زینب بر زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله افتخار می کرد و می گفت: شماها را خویشانتان برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تزویج کردند و مرا خدا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تزویج فرمود (کتاب نسب قریش ص 19 به ترجمه).

صداق زینب چهارصد درهم بوده (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 644).

ازدواج پیامبر با زینب در سال پنجم هجری بوده و زینب در زمان خلافت عمر درگذشت و او اول زنی است از زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که پس از پیامبر وفات یافت، و اسماء بنت عمیس، «نعش» (سریر میت)، بهمان وضعی که در سرزمین حبشه دیده بود برای او درست کرد (سفینة البحار ج 1 ص 558 به ترجمه).

زینب در زمان حکومت عمر در سال بیستم یا بیست ویکم هجری در

پنجاه وسه سالگی وفات کرد و عمر بر او نماز گذارد و در بقیع به خاك سپرده شد (به خلاصه از ناسخ - التواریخ ج 3 ص 619).

محرر این تفسیر گوید: زینب که نوهٔ حضرت عبد المطلب پادشاه حجاز بود از اینکه به همسری غلامی همچون زید باید در بیاید استنکاف داشت و لیکن چون امر الهی به او ابلاغ شد، زینب باین عمل حاضر شد و انجام گردید، در نتیجه اسلام عملا فاصلهٔ ما بین اشراف و غلامان را که از قوانین متحجر عهد جاهلیت بود با این ازدواج درهم شکست و لیکن چون زندگانی این زن و شوهر به واسطهٔ عدم تجانس، قرین کامرانی و خشنودی نبود کار ترافع آنها به نزد پیامبر کشید.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به زید دربارهٔ نگاهداری زینب توصیه فرمود و لیکن چون روابط آنها غیر قابل تحمل شد منجر به طلاق گردید و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زینب را پس از انقضاء عده اش تزویج فرمود و با این ازدواج عملا قانون تساوی فرزند خوانده را با فرزند حقیقی که یکی دیگر از قوانین متحجر عهد جاهلیت بود؛ در هم شکست.

8 - جویریه (بضم جیم و فتح واو): است و وی دختر حارث بن أبی ضرار خزاعیه (بضم خاء) جزء اسراء بنی المصطلق (بر وزن مجتهد) (جلد هفتم ص 20 و 21) بوده و بالاخره پدرش او را بازخریده و بعدا بازدواج پیامبر (ص) در آمده(1) و مهر او چهارصد درهم بوده است.

شوهر پیشین جویریه، عبد اللّه پسر عموی جویریه بوده (به خلاصه از سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 646).

جویریه: در سال پنجاه، و بروایتی پنجاه و شش هجری در مدینه در سن شصت وپنج سالگی وفات یافت و مروان بن حکم که از جانب معاویه حکومت داشت بر او نماز گذارد (ناسخ التواریخ ج 3 ص 620).

9 - أم حبیبه: دختر أبو سفیان است (همان أبو سفیان که جنگها با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرده) وی با شوهرش عبید(2) اللّه بن جحش أسدی جزء مسلمانان مهاجرین به سرزمین

1- در شهر شعبان سال پنجم هجری و بروایتی سال ششم (ناسخ التواریخ ج 3 ص 619).
2- عبید بر وزن رجیل است.

حبشه است، عبید اللّه، نصرانی شد و أم حبیبه بر اسلام باقی ماند، عبید اللّه به شراب نوشیدن پرداخت تا مرد، آنگاه نجاشی پادشاه حبشه به نزد أم حبیبه فرستاد که نامه ای از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده که تو را به آن حضرت تزویج کنم، کسی را و کیل کن که مراسم انجام شود، أم حبیبه به نزد خالد بن سعید بن العاص فرستاد و او را و کیل خود کرد، نجاشی، جعفر بن أبي طالب و مسلمانان مهاجرین را حاضر کرد و خطبه را خود جاری کرد (خطبهٔ نجاشی این است: «الحمد للّه الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار، اشهد أن لا اله الا اللّه و أن محمّدا عبده و رسوله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و أنه الذی بشر به عیسی بن مریم أما بعد:

فان رسول اللّه کتب الی أن أزوجه أم حبیبة بنت أبی سفیان فأجبت الی ما دعا الیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و قد أصدقتها أربعمائة دینار»). پس از آن، نجاشی صداق را که چهارصد دینار بود و خود داده بود در مجلس ریخت، پس خالد بن سعید، و کیل أم حبیبه چنین جواب داد:

«الحمد للّه، أحمده و أستعینه و أستغفره و أشهد أن لا اله الا اللّه، و أن محمّدا عبده و رسوله أرسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون أما بعد: فقد أجبت الی ما دعا الیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و زوجته أم حبیبة بنت أبی سفیان فبارك اللّه لرسول - اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم».

پس خالد دینارها را تحویل گرفت. حضار خواستند برخیزند، نجاشی فرمود: بنشینید زیرا سنت پیامبران اینست که: چون تزویج می کنند، بایستی ولیمهٔ تزویج هم صرف بشود، پس پادشاه طعام خواست و چون حاضر شد تناول کردند و آنگاه متفرق شدند.

أم حبیبه وقتی وارد مدینه شد سی سال و اندی داشت.

أبو سفیان بر أم حبیبه وارد شد و خواست روی فراش بنشیند، أم حبیبه آن را جمع کرد. أبو سفیان گفت: دختر کم از فراش مضایقه کردی؟! أم حبیبه گفت: بلی این فراش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است، حق تو نیست که برآن بنشینی و حال آنکه تو مشرك و پلیدی. (ابن أبی الحدید نوشته که: أم حبیبه با علی علیه السّلام دشمن بود همانند برادرش معاویه) (سفینة البحار ج 1 ص 206 و 207 به ترجمه).

أم حبيبه: كنيه است و اسمش «رمله» است(1) (سيرهٔ ابن هشام ج 4 ص 645).

أم حبيبه از عبيد اللّه دختری آورد بنام «حبيبه» و ازاين رو به «أم حبيبه» مكنی شد، وی در سال چهل و دوم و بروايتی چهل و چهارم هجری وفات كرد و مروان بن حكم كه حكومت مدينه را داشت بر او نماز گذاشت. و به روايت ضعيفی وفات او در شام بوده (ناسخ التواريخ ج 3 ص 620 به خلاصه).

10 - صفيه: دختر حيی (بر وزن رجيل) بن أخطب است. وی در جنگ خيبر اسير شد، پس از آنكه پيامبر صلّی اللّه عليه و آله و سلّم او را تزويج فرمود، از آرد بوداده و خرما وليمه داد و گوشت و پيه در كار نبود. شوهر پيشين صفيه: كنانة (بر وزن كنايه) بن ربيع بن أبی الحقيق (بر وزن رجيل) بوده (سيرهٔ ابن هشام ج 4 ص 646 به ترجمه).

صفيه از بنی اسرائيل است، از سبط لاوی بن يعقوب، وی زن سلام بن مشكم يهودی بوده بعد از آن، زن كنانه شده، و پيامبر صلّی اللّه عليه و آله و سلّم شوهر سوم اوست، وی از بزرگان يهود قريظه(2) بوده و از زنان عاقله به شمار است (سفينة البحار به ترجمه و خلاصه).

صفيه: در سال سی و ششم هجری و بروايتی در زمان حكومت عمر از جهان رفت و عمر بر او نماز گذاشت (ناسخ التواريخ ج 3 ص 622 به خلاصه).

صفيه هم در بقيع مدفون شده است.

11 - ميمونه (بر وزن منصوره): است و وی دختر حارث بن حزن (بر وزن وقت) بن بحير (بر وزن شريف) بن هزم (بضم هاء و فتح زای) بن رويبه (بضم راء و فتح واو) بن عبد اللّه بن هلال بن عامر بن صعصعه است. عباس بن عبد المطلب وی را به پيامبر صلّی اللّه عليه و آله و سلّم تزويج كرد و چهارصد درهم مهر او را هم داد. شوهر پيشين وی أبی رهم (بر وزن قفل) بن عبد العزی بن أبی قيس بن عبد ودّ بن نصر بن مالك بن حسل (بر وزن فكر) بن عامر بن لؤی (بر وزن حسين) بوده و اين آخرين زن پيامبر صلّی اللّه عليه و آله و سلّم بوده

1- بروايتی هند است (ناسخ التواريخ ج 3 ص 620).

2- از بنی اسرائيل از سبط هارون بن عمران (ع) از قبيلهٔ بنی النضير است (ناسخ التواريخ ج 3 ص 621).

است. در سیرهٔ ابن هشام پس از بیانات مزبور می نویسد: [و یقال: انها التی وهبت نفسها للنبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و ذلك أن خطبة (بکسر الخاء) النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انتهت الیها و هی علی بعیرها، فقالت: البعیر و ما علیه للّه و لرسوله فأنزل اللّه تبارك و تعالی: «و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی». و یقال: ان التی وهبت نفسها للنبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زینب بنت جحش، و یقال أم شریك، غزیة بنت جابر بن وهب من بنی منقذ بن عمرو بن معیص(1) بن عامر بن لؤی. و یقال: بل هی امرأة من بنی سامة بن لؤی، فأرجأها (أی أخر امرها) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم(2)].

میمونه در جاهلیت زن مسعود بن عمرو ثقفی بود و پس از وفات او شوهر دوم کرد که أبو رهم یا دیگری است و چون او نیز وفات کرد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سال هفتم هجری هنگام مراجعت از عمرهٔ قضاء او را تزویج فرمود و در سرزمین سرف(3) که در نواحی مکه است با او زفاف کرد و چنان اتفاق افتاد که بعد از چهل و چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محلّ قبهٔ زفاف(4) مدفون شد. وفات میمونه در سال پنجاه و یك و بقول استوارتر در شصت و یك یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری بوده و بنا بر نقل اخیر، آخر زنی که از آن حضرت وفات یافت میمونه بوده نه أم سلمه و گویند: ابن عباس بر او نماز گذاشت.

میمونه: خواهر أم الفضل است (أم الفضل زن عباس عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است). در سال هفتم هجری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را تزویج فرمود در بازگشت از عمرة القضاء مکه در سرزمین سرف که در ده میلی مکه است. و وی در سال سی و ششم هجری وفات یافت (سفینة البحار به ترجمه و خلاصه).

1- معیص بر وزن شریف.

2- گروهی گویند مهر میمونه چهارصد درهم بوده (ناسخ التواریخ ج 3 ص 622).

3- سرف (بفتح سین و کسر راء) جایگاهی است نزدیك تنعیم (اقتباس از شرح قاموس).

4- زفاف بکسر زای است.

تـذکر: اسم زینب بنت جحش و نیز اسم جویریه و نیز اسم میمونه قبلا «بره» (بفتـح باء و شد راء مفتوح یعنی نیکوکار) بوده و پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم اسم آنها را تغییر داده است زیرا «بره» اشـعار به تزکیهٔ نفس دارد و چون تزکیهٔ نفس مکروه است ازاین جهت اسمهای آنان تغییر داده شده است (اقتباس از ناسخ التواریخ ج 3 ص 616 و 619 و 622).

<تعداد أحادیث مرویه از بانوان پیامبر (ص)> زنان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم چنان تربیت شدند که همگی بجای سبك و سنگین کردن مدهای زنان معاصر خود و خرید وسائل آرایش بازار مدینه، راوی أحادیث و معلمهٔ زنان مسلمانان شدند و برای نمونه می نویسم:

1 - خدیجه: در صـحیح بخاری و صحیح مسلم حدیثی نقل شده که مفاد آن این است که: جبرئیل به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و گفت: این خدیجه است که می آید و ظرفی پرطعام می آورد، او را از پروردگار او و از من سـلام برسان و بشارت بده به خانه ای در بهشت که از یك دانه لؤلؤ مجوف است و در آن خانه خصومتی و رنجی نیست.

چون پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم این سلام را به خدیجه رسانید خدیجه گفت: البته خدا، سلام است و سلام از او است و بر جبرئیل سلام باد و بر تو ای فرستادهٔ خدا سلام و رحمت خدا و برکات او باد و بر هرکس که سلام را شنید بجز شیطان (ه).

این از کمال فهم خدیجه بود که نگفت: «و علی اللّه السلام» یعنی سلام بر خدا باد، چنانکه بعضی از صحابه (ندانستند و) در تشهد گفتند: «السلام علی اللّه»، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نهی کرد و فرمود: خداوند سلام است، بگویید: «التحیات للّه و الصلاة الطیبات».

2 - سوده: علمای عامه یك حدیث در صحیح بخاری و چهار حدیث در سنن اربعه از او روایت کرده اند.

3 - عائشه: علمای عامه گویند: ربع احکام شـرعیه از عائشه به ما رسـیده و مرویات او را دو هزار و دویست و ده حدیث نوشـته اند و از این جمله متفق علیه نزد ایشان صد و -

هفتاد و چهار حدیث است: پنجاه و چهار در فرد بخاری و شصت و هشت در فرد مسلم و بقیه در کتب دیگر است.

4 - حفصه: علمای عامه شصت حدیث از او آورده اند: در فرد مسلم شش حدیث و در دیگر کتب پنجاه و چهار حدیث است.

5 - زینب بنت الحارث: در انفاقات و احسانات به بینوایان سر مشق زنان بوده.

6 - أم سلمه: علمای عامه سیصد و هفتاد و هشت حدیث از او آورده اند، از آن جمله متفق علیه: سیزده حدیث در فرد بخاری و سه حدیث در فرد مسلم و ده حدیث در کتب دیگر است.

7 - زینب بنت جحش: که خود وجود او، شاخص دو حکم عملی از قوانین اسلام شد: یکی شکستن سدّ آزاد و بنده و دیگر پسر خواندگی بشرحی که گذشت.

علمای عامه یازده حدیث از او روایت کرده اند، من جمله: دو حدیث متفق علیه است.

8 - جویریه: علمای عامه هفت حدیث از او آورده اند: در فرد بخاری دو و در فرد مسلم دو، و سه تای آن در کتب دیگر است.

9 - أم حبیبه: در کتب عامه شصت و پنج حدیث از او آورده اند من جمله: دو حدیث در فرد مسلم و یکی در فرد بخاری است.

10 - صفیه: اهل سنت و جماعت از او ده حدیث آورده اند: یك حدیث متفق علیه است و بقیه در کتب دیگر است.

11 - میمونه: از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است من جمله:

هفت حدیث متفق علیه، در فرد بخاری دو، و در فرد مسلم پنج، و بقیه در کتب دیگر است (ناسخ التواریخ ج 3 ص 610-623).

<تذکرات:> زینب: دختر أم سلمه، ربیبهٔ(1) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود که در دامان أم سلمه در همین مدرسه تربیت شد. در کتاب استیعاب می نویسد: وی از دانشمندترین زنان عصر خویش بود،

1- ربیبه (بر وزن شریفه) یعنی دختر زن.

همین زینب می گوید: من بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شدم، حضرت خود را می شست، آنگاه آب به صورتم پاشید، از اثر دست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آب جوانی تا روزگار عجوزی (پیری) در رخساره ام نمایان بود (هامش سفینة البحار ج 1 ص 642).

2 - در هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب در میدان جنگ بودند یك نفر یهودی فرصت پیدا کرده بود که به خانهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که زنان در آنجا به سر می بردند، دست برد بزند، صفیه عمهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با شمشیر گردن او را زد و به حسان بن ثابت (شاعر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: زرهٔ او را از تن بدر بیاور. باز حسان می ترسید (سفینة البحار ج 2 ص 36).

<خلاصهٔ کلام> جهت تعدد زوجات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تأسیس مدرسه ای بود که ایجاب می کرد که:

محصلات آن، زنان محرم باشند و خود را موظف به تعلیمات علمی و علمی بدانند بشرحی که نگاشتیم، و مقصود از تعدد زوجات بهره برداری از زناشوئی نبوده بدلائل ذیل:

1 - سالمند بودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در هنگام اختیار زنان متعدد.

2 - سالمند بودن اغلب زنان.

3 - بیوه بودن زنان بجز یك نفر. و حتی زن سه شوهر دیده در میان آنان بوده (بااینکه وسائل ازدواج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با بهترین دوشیزگان فراهم بوده)(1).

4 - زنان هم این نکته را دریافته بودند که قصد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از تعدد زوجات دادن تعلیمات است در چهار چوب زناشوئی، و زناشوئی مراد نیست زیرا پس از درخواست زنان از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم البسهٔ تجملی را (به علت گشایشی که در زندگانی مسلمانان فراهم شده بود) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به آنها اولتیماتوم(2) فرمود که: هرکدام

1- از جمله زینب دخترعمهٔ حضرت است که دوشیزه و واجد مزایا بوده و حضرت او را بازدواج زید بن حارثه، آزادکردهٔ خود در آورده و پس از آنکه زید زینب را طلاق داده حضرت زینب را تزویج فرموده.

2- - Ultimatum آخرین شرط، تصمیم قطعی. در سیاست بمعنی آخرین پیشنهاد که قبول نکردن آن موجب قطع روابط دو دولت بشود (فرهنگ نو عمید).

از زنانش اهل کیف و عشرت و تجمل و تعیش و بالاخره طالب دنیاست طلاق بگیرد و برود شوهری اختیار کند که این گونه وسائل را برای او فراهم سازد، زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اهل تهیهٔ این گونه وسائل نیست؛ و هرکدام از زنان از کیف و عشرت و تجمل و تعیش و هوی و هوس دنیوی صرف نظر می نماید باید ساده ترین معاش و لباس را کما فی السابق (یعنی عهد سختی زندگانی مسلمانان) ادامه دهد و پس از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هم، شوهر اختیار نکند (چون أم المؤمنین محسوب می شود) و زنان، متفقا در جواب اولتیماتوم، قسمت اخیر را باختیار خود انتخاب کردند (رجوع به قرآن کریم سورهٔ مبارکهٔ احزاب).

<تذکرات:> 1 - پذیرفتن زنان، اداء نماز پنج وقت را در شبانه روز و یك ماه روزه را در سال در هواء گرم عربستان و... از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شوهر خود، خود یکی از بزرگترین معجزات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است، آنهم زنانی که از نژادهای مختلف و دارای سالهای مختلف بودند و علاوه زندگانی های متنوعی را در عهد شوهران سابق خود و یا در عشیره و قبیلهٔ خود دیده بودند؛ در صورتی که در عالم هیچ شوهری نتوانسته است قوانینی تازه بیاورد و زن خود را تابع و عامل و مؤمن و مذعن به آن قوانین کند.

2 - زنان مختلف النسب و الاخلاق و السنین با پذیرفتن قوانین اسلام و با سختی زندگانی، همگی آنها از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نهایت رضایت و خشنودی را داشتند؛ در صورتی که مردان سیاس عالم بدون هیچ گونه تحمیلی بر زن خود و با تهیهٔ تمام وسائل تعیش و تجمل، از اداره کردن یك زن عاجزند و نگاهداری زن، باری است که بر دوش آنان سنگینی می کند و با وجود این، اغلب زنان از شوهران خود ناراضی هستند. مثلا ناپلئون بناپارت با آن کاخها و جواهرات و خدمه و اغذیه و وسایل موسیقی و رقص و... از ادارهٔ یك زن عاجز و درمانده شد و زن خود «ژزفین» را طلاق داد (تاریخ زندگانی او را باید خواند) ماری لویز زن دوم او هم پس از مردن ناپلئون، اسم ناپلئون را در قبر کامرانی به خاك سپرد و زن کنت دونی برك گردید.

3 - محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با نداشتن یك رأی موافق از مردم مکه دنیائی را زیر ظل و سایهٔ

عنایت خود گرفت و در 65(1) جنگ و سریّه و یا بعث پیروز شد و لیکن ناپلئون که با داشتن هفت میلیون رأی به امپراطوری رسید با آن همه قشون و تجهیزات و داشتن ملت کارآزمودهٔ فرانسه عاقبت در جزیرهٔ سنت هلن (Sainte-Helene) زندانی شد تا مرد.

محرر این تفسیر گوید: جهت اینکه اسم ناپلئون را بردم برای این است که وی به خلاصه گفته است که: اگر محمّد چند زن نداشت او را به پیغمبری قبول می کردم (البته این بیان ناپلئون هم از ناکامیهائی است که در امر زناشوئی دیده است و لیکن جا داشت که ناپلئون در برابر چنین نیروئی یعنی نیروی پیامبری که از منبع لا یزال سرچشمه گرفته است، سر تعظیم فرود بیاورد و اگر چنین کرده بود، شاید به سرنوشت شؤم جزیره گرفتار نمی گردید).

بالجمله، محرر این تفسیر گوید: برای تعدد زوجات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دشمنان، همان دشمنان که در برابر زن خود زبون اند روی جهل و یا اغراض، و دوستان در اثر عدم اطلاع از حقیقت امر بیاناتی کرده اند که دستهٔ اول بکلی و دستهٔ دوم اغلب از منطق صواب به دور افتاده اند و لیکن به طوری که ذکر کردیم تعدد زوجات یعنی داشتن چند زن محرم و غیر اجنبی برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امری بس واجب بوده که اگر انجام نمی گرفت کار تبلیغ آن حضرت ناتمام می ماند و متجاوز از نصف جمعیت بشر (یعنی زنان که گردانندگان چرخ اجتماع اند) به حقیقت اسلام پی نمی بردند و در مرحلهٔ عمل، جاهل به قوانین اسلام بودند.

<ایضاحات> الف: ژزفین ها مصداق این گفتهٔ فلاسفهٔ غرب اند که: زن از موش می ترسد و موش از گربه و گربه از سگ و سگ از مرد و مرد از زن و لیکن اثر تعلیمات مدرسهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در روح زنان مسلمان مشاهده کنید که عائشه (صرف نظر از کیفیت عمل) قائد جنگ جمل شد آنهم در برابر حضرت امیرالمؤمنین بالخصوص لشگرکشی از مدینه به بصره بالاخص در آن عصر که جنگها دشواریهای بسیار داشت.

1- ... - 27 غزوه و 28 سریه یا بعث (سیرهٔ ابن هشام ج 4 ص 608 و 609).

ب: ناپولیون (NaPoleon) : اسم امبراطرة الافرنسیین: ناپولیون 1 (1769 - 1821). ولد فی اجاکسیو من أشهر قواد الحروب. من أهم حملاته: ایطالیا (1794)؛ و مصر (1798-1799) حیث أسس البعثات العلمیة فی الشرق و استجلب من القاتیکان المطبعة الرسمیة المعروفة بمطبعة بولاق؛ و فلسطین (1798) فأخفق أمام اسوارعکا؛ و روسیا (1812) حیث اضطر الی الرجوع عنها مکسورا. توّج امبراطورا (1804).

انکسر فی واترلو (1815) و نفی الی جزیرة سانت هیلین و فیها توفی.

(و) ناپولیون 2 - ابن ناپولیون 1. دوق(1) رایشتاد ملك روما. لم یملك. نقل رفاته الی باریس (1940).

(و) ناپولیون 3 (1808-1873) ولد فی باریس و توفی فی شیلهرست (انکلترا).

امبراطور الافرنسیین خلع عن العرش بعد فشله فی الحرب ضد المانیا (1870) (المنجد ج 2).

ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه متولد آژاکسیو دومین فرزند شارل بناپارت که در سال 1804 با 7 میلیون رأی به امپراطوری فرانسه رسید و در سال 1815 در واترلو شکست خورد و تا آخر عمر در سینت هلن(2) زندانی بود. ناپلئون در سال 1809 از زوجهٔ اول خود ژزفین جدا شد، در 1810 با ماری لویز دختر فرانسوی دوم امپراطور اطریش ازدواج نمود. فرزند او ناپلئون دوم نامزد پادشاه روم شد، این زن پس از مرگ ناپلئون زوجهٔ کنت دونی برك شد.

ناپلئون سوم (1808) شارل بناپارت پادشاه هلند بعد از لوی فیلیپ امپراطور فرانسه شد و در سال 1870 پس از شکست از آلمان از سلطنت خلع گردید (اطلاعات عمومی ص 436).

«پایان»

ص: 1105

1- الدوق: الحمق و - م دوقة: أعلی لقب شرفی بعد لقب الأمیر. کان مستعملا فی فرنسا و فی بعض بلدان غیرها، و هو الیوم مستعمل فی انکلترا وحدها. و معناه قائد (لاتینیة) (المنجد ج 1).

2- سنت هلن صحیح است. ب.

از مکه تا مدینه

اشاره

بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين و الصلاة على سيدنا محمّد أفضل المرسلين و آله الطاهرين.

امـا بعـد: چون هر فرد مسـلمان در هر شـبانه روز با قبله و كعبه و پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم به نحوى از انحاء در تماس است از: تطهير و نماز و حج و ذبح و نحر و تجهيز مردگان و غيرها، لذا اطلاعات مختصرى از مكه و مدينه و حرمين لازم است.

محرر اين تفسير از اغلب مسلمين، بعض دقائق كشورهاى اروپائى را پرسيده ام و جواب مثبت دريافت داشته ام، و ليكن از هزاران مسلمان معتقد پرسـيده ام كه كعبه طولا و عرضا و ارتفاعا. چگونه است، تاكنون حتى از يك نفر جواب مثبت دريافت نداشـته ام. و اين بى علمى و بى اطلاعى و لا قيـدى در عالم اسـلام موجب تأسف شديـد و تلهف أكيـد است كه مسـلمانان طول و عرض خيابانهاى كشورهائى را مى دانند كه در عمر خود حتى يك بار با آنها تماس نداشـته ولى از مشاعر و مناسك و شـعائر و اعلام و آرم هاى دينى و تاريخى و مذهبى خود دانشى ندارند.

«رَبَّنٰا لاٰ تُزِغْ قُلُوبَنٰا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنٰا وَ هَبْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ اَلْوَهّٰابُ» .

محرر اين تفسـير گويد: پس از ذكر لغات مربوط به مكهٔ معظمه بترتيب حروف تهجى، براى اينكه خواننده بر جريان وضع مشاعر و مناسك بنحو كلى بصـير گردد خلاصه اى از حـدود پانصـد صـفحه جلد اول كتاب سـفرنامهٔ حج ابراهيم پاشا رفعت امير الحاج مصـر را كه به نام «مرآة الحرمين» و بزبان عربى است اسـتخراج كرده ذيلا بزبان فارسى مى نگارم. (نوع كتابهاى متأخرين كه دربارهٔ حج و مكه چيزى نوشته و تصاوير به كار برده اند، اغلب تصاوير خود را از اين كتاب گرفته و اسم مأخذ را نبرده اند).

ص: 1106

أولا مكه

الف: موقعيت مكه

مكه در 21 بيست و يك درجه و 28 بيست و هشت دقيقهٔ عرض شمالى و بر 37 سى و هفت درجه و 54 پنجاه و چهار دقيقهٔ طول شرقى پاريس واقع است. و ارتفاع مكه از سطح بحر احمر «درياى سرخ» «درياى جده»(1) 279 دويست و هفتاد و نه متر (930 قدم) است.

مكه، عاصـمهٔ بلاد حجاز است. طولش از شمال بجنوب دو ميل است و عرضش از سمت شرق از كوه ابو قبيس تا پائين كوه قعيقعان(2) از سمت غرب يك ميل است

1- جده بضم جيم و فتح دال مشدد است.

2- قعيقعان بضم قاف و فتـح عين و كسـر قاف دوم بر وزن زعيفران، اسم كوهى است در اهواز كه سـنگهاى سـتون مسـجد بصـره از آنجا تراشـيده و آورده شده، و نيز بلده اى است كه داراى آب و كشت و در 12 ميلى (سه فرسخى) مكه است در راه حوف (بر وزن وقت) بسوى يمن، و نيز نام كوهى است در مكه كه روى آن كوه، بطرف كوه ابو قبيس است. و جهت تسـميه اين است كه قعقعه: حكايت صـداى آلات جنگ است و زرادخانهٔ قبيلهٔ جرهم در اين كوه بوده و صداى آلات جنگى آنها از اين كوه بگوش مى رسيده (قاموس و شرح).

(ص 178) مسافت بین مکه و مدینه 112 یك صد و دوازده میل است. مدینه در شـمال مکه واقع است (ص 367). (فاصلهٔ مکه و مدینه پانصد کیلومتر است – ص 407).

ب: مدخل و مخرج مکه

مکه چهار مدخل دارد: 1 – در شمال شرقی راه به منی دارد 2 – در جنوب آن راه به یمن دارد 3 – در شمال غربی راه به وادی فاطمه دارد 4 – در شرق راه به جده دارد (ص 178). (رجوع به نقشهٔ صفحهٔ قبل).

ج: کوههای مکه

کوههای مکه دو رشته است: 1 – شمالی 2 – جنوبی.

اما شمالی مرکب است از: کوه فلج(1) غربا، بعد کوه قعیقعان، بعد کوه هندی، بعد کوه لعله، بعد کوه کداء (بر وزن سـلام) و آن در بالای مکه است و از همان سمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد مکه شده است(2).

اما جنوبی مرکب است از: کوه أبی حدیده غربا، پهلوی آن، دو کوه کدی

1– فلج بر وزن وقت.

2– کـداء (بر وزن سـلام) اسم است از برای عرفـات و کوهی است در بالاـی مکه و پیـامبر (ص) از آنجا وارد مکه شـده و کـدی (بر وزن حسـین) کوهی است در پـائین مکه و پیامبر (ص) از آنجا از مکه خارج شـده و نیز کوه دیگری است نزدیك عرفات و کـدی (بر وزن قری) کوهی است در اسـفل مکه در راه یمن و کدی بفتح کاف و دال الفی بر وزن فتی عقبه و راهی است در طایف و متأخرین در تفصیل اینها به غلط رفته و تا سی قول اختلاف کرده اند (قاموس و شرح).

(بضم کاف و دال الفی) و کدی (بر وزن حسین) بانحراف بسمت جنوب، سپس کوه أبو قبیس تا شرقی آن دو کوه، سپس کوه خندمه(1) (ص 178).

د: دوائر کعبه

اشاره

بر کعبه سه دایره محیط است: 1 - دایرهٔ مسجد الحرام. 2 - دایرهٔ حرم.

3 - دایرهٔ مواقیت (میقاتها) (ص 224).

1 - دایرهٔ مواقیت

کسی که قصد ورود به مکه را دارد نباید از دایرهٔ مواقیت تجاوز کند مگر اینکه محرم باشد و لباس احرام پوشیده باشد و تلبیه کند (یعنی لبیك ها که وارد شده

1- خندمه بر وزن مسئله (قاموس).

است بگوید) و محرمات احرام بر او حرام است، و مواقیت عبارتست از:

ذو الحلیفة (ده منزلی مکه) برای اهل مدینه و هرکه از آن راه بیاید.

جحفه (3 منزلی مکه، و رابغ کمی قبل از آنست) برای اهل شام.

قرن المنازل (دو منزلی مکه) برای اهل نجد.

یلملم (دو منزلی مکه) برای اهل یمن.

ذات عرق (دو منزلی مکه) برای اهل عراق.

(ص 224).

2 - دایرهٔ حرم

خدا این دایره را حدّ و مأمن قرار داده برای مردم و برای حیوان و گیاه، پس تعرض برای صید حیوانات حرام است و کندن گیاه آن ممنوع است و بریدن و شکستن خار آن قدغن است. و اول کسی که علاماتی در چهار سمت حرم نصب کرد حضرت ابراهیم علیه السّلام به راهنمائی جبرئیل بود برای تعظیم و تشریف خانهٔ خدا؛ و بعد از آن حضرت، دیگران در رعایت حدود حرم اقدام کردند چون: اسماعیل بن ابراهیم علیه السّلام جد اعلی العال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و عدنان بن أدّ (بضم همزه و شد دال) جد اعلای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، سپس قصی بن کلاب، پس از او قریش، پس از قریش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبل از هجرت از مکه به مدینه، سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سال فتح مکه، سپس خلفاء و رؤساء بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علامات را تجدید و تحکیم نمودند.

1 - حد حرم از سمت طایف: مبدأ حد، از دیوارهای در بنی شیبه است (رجوع به مسجد الحرام) و منتهی، محل دو علامت است. و فاصلهٔ فیما بین مبدأ و منتهی 18333 هجده هزار و سیصد و سی و سه متر است.

2 - حد حرم از سمت عراق: مبدأ حد، از دیوارهای در بنی شیبه است (رجوع به مسجد الحرام) و منتهی، محل دو علامت است که در جادهٔ وادی نخله است. و فاصلهٔ فیما بین مبدأ و منتهی 13353/5 سیزده هزار و سیصد و پنجاه و سه متر و نیم متر است.

ص: 1110

3 – حد حرم از سمت تنعیم(1) که راه مدینه و مجاور آن است: مبدأ حد، از دیوارهای در عمره است (رجوع به مسجد الحرام) و منتهی، محل دو علامت است که در جلگه است نه بر بالای کوه. و فاصلهٔ فیما بین مبدأ و منتهی شش هزار و یك صد و – چهل و هشت متر است.

4 – حد حرم از سمت یمن: مبدأ حد، از دیوارهای در ابراهیم است (رجوع به مسجد الحرام) و منتهی، محل دو علامت است. و فاصلهٔ فیما بین مبدأ و منتهی 12009/75 دوازده هزار و نه متر و هفتاد و پنج صدم متر است.

(بر حد حرم از سمت جنوب مکانی است که به آن «أضاة» گفته می شود)(2).

<تذکرات:> یك: از سمت غرب مکه با میل کمی به شمال راه جده است که می رسد به محل دو علامت حرم و بعد از آن به قریهٔ حدیبیه و آن قریه ای است که بیعت رضوان (مذکور در سورهٔ فتح از قرآن کریم) در آنجا انجام شده است.

دو: از سمت شرق مکه بر راه طایف مکانی است که به آن «جعرانه»(3) گفته می شود

1– تنعیم حد شمال غربی مکه است (ص 341).

2– أضاة بر وزن سلام جای آب ایستادهٔ سیل و غیره است (قاموس و شرح). أضاءة لبن، حدی است از حدود حرم بر راه یمن (أضاءه بر وزن سلامه گودال کوچك آب یا مسیل آب به گودال است و لبن بر وزن فکر است). و اضاءة بنی غفار موضعی است نزدیك مکه بالای سرف (بفتح سین و کسر راء) که در اخبار جنگها از آن اسم برده شده است. و غفار بر وزن کتاب قبیله ای از کنانه است (معجم البلدان به ترجمه).

3– جعرانه بکسر جیم و سکون عین و راء الفی و فتح نون و نیز بکسر جیم و عین هر دو و شد راء الفی و نون مفتوح هر دو نقل شده است و آن اسم آبی است بین طایف و مکه و آن به مکه نزدیکتر است پیامبر (ص) در بازگشت از جنگ حنین در جعرانه نازل شد و غنائم هوازن را تقسیم فرمود، و پیامبر (ص) از جعرانه احرام بست، و حضرت در آنجا مسجدی دارد، و در آنجا چاههای نزدیك بهم است (معجم البلدان به ترجمه و خلاصه).

که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آنجا احرام بست در هنگام مراجعت از طایف پس از فتح مکه (ص 224).

طایف در جنوب شرقی مکه است و جعرانه بین این دو است لکن به مکه نزدیکتر است (ص 27).

سه: بر راه مـدینه، نزد تنعیم دو علامت فاصل حلّ از حرم است و عائشه در آنجا احرام به عمره بست و پس از حج با رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در سـفر حجـة الوداع. و در جای احرام عائشه مسـجدی ساخته انـد که طول مسـجد شانزده متر و عرض آن پانزده متر و ارتفاع آن چهار متر است (ص 343).

<توضیح محل علامات حرم و محل میقاتها> مکه - منی - مزدلفه - عرفات (محل دو علامت) - (راه طایف) - منبع قنات زبیده.

مکه - چاه بارود - قرن المنازل (میقات نجدیها).

مکه - چاه بارود - (راه عراق) - (محل دو علامت وادی نخله) - ذات عرق (میقات عراقیها).

مکه - محل دو علامت - تنعیم - عسفان - جحفه (میقات شامی ها و مصری ها و هرکس که در خشکی و در دریا از مقابل آن عبور کند) - رابغ (اهل سنت در اینجا محرم می شوند) - أبواء - ذو الحلیفة(1) یا چاهها (که میقات اهل مدینه و آنهاست

1- ذو الحلیفة أو آبار علی، غربی المدینة بینها و بین مسـجدها نحو 20 (عشرین) کیلومترا و بها مسجد یسمی مسجد الشجرة و بئر یسمیها الجهال «بئر علی» لظنهم أن علیا قاتل الجن بها و هو کذب (رسائل ابن تیمیة ص 356 جزء ثان) (ذیل ص 76 ج 1 کتاب مرآة الحرمین). ذو الحلیفـة موضع علی سـتة امیال من المدینة و هو ماء لبنی جشم، میقات للمدینة و الشام (قاموس) صاحب «خلاصة الوفاء فی اخبار دار المصـطفی» می گوید: الحلیفة کجهینة تصـغیر الحلفة بفتحات واحد الحلفاء و هو النبات المعروف، و ذو الحلیفة میقات المدینة و هو من وادی العقیق (هدایة السبیل ص 172 و 173).

که از راه مدینه می آیند) - مدینه.

مکه - راه جده - محل دو علامت - حدیبیه.

مکه - راه یمن - محل دو علامت - یلملم(1) (میقات اهل یمن) (ص 226).

3 - دایرهٔ مسجد الحرام

اشاره

مسجد الحرام در وسط مکه است و شکلش تقریبا مربع است و طول اضلاع مسجد الحرام باین قرار است:

1 - طول ضلع شمالی (مقابل حطیم) 164 یك صد و شصت و چهار متر است.

2 - طول ضلع جنوبی (مقابل اوّلی) 166 یك صد و شصت و شش متر است.

3 - طول ضلع شرقی (که در آن باب السلام است) 108 یك صد و هشت متر است.

4 - طول ضلع غربی 109 یك صد و نه متر است.

بنابراین، سطح مسجد از داخل 17902 هفده هزار و نهصد و دو متر است و اما از خارج متوسط طولش 192 یك صد و نود و دو متر است و عرضش 132 یك صد و سی و دو متر است.

و در وسط مسجد مایل بجنوب: بیت اللّه (خانهٔ خدا) یعنی کعبهٔ مکرمه قرار گرفته است (ص 227).

مأذنه های مسجد الحرام

مأذنه های مسجد الحرام هفت تاست:

1 - مأذنهٔ باب العمره (در رکن شمالی غربی مسجد). 2 - مأذنهٔ باب السلام.

3 - مأذنهٔ باب علی. 4 - مأذنهٔ باب الوداع. 5 - مأذنهٔ باب الزیادة.

6 - مأذنهٔ قایتبای (در مدرسهٔ معروف باسم او که مجاور باب السلام است).

7 - مأذنهٔ سلیمانیه (در مدرسهٔ معروف باسم او).

درهای مسجد الحرام

درهای مسجد الحرام(2)

سمت شرقی:

1 - باب السلام: (که به باب بنی شیبه و باب بنی عبد شمس هم معروف است).

ص: 1113

1- رجوع به ص 963.

2- مسجد الحرام دارای 25 در است (ص 230-234).

2 – باب قایتبای.

3 – باب الجنائز: [زیرا غالبا جنازه ها را از این در به مقبرهٔ معلی (معلاة) می برند].

4 – باب عباس بن عبـد المطلب: (زیرا مقابل خانهٔ عباس عموی پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است و خانه در مسـعی یعنی واقع در محل سعی بین صفا و مروه است).

5 – باب علی: (و به باب بنی هاشم هم معروفست و باب البطحاء نیز می گویند).

سمت جنوبی:

1 – باب البازان: (زیرا چشمهٔ مکه، معروف به بازان نزدیك آنست).

2 – باب البغله (جهت تسمیه معلوم نیست و ازرقی در کتاب خود آن را به باب بنی سفیان معرفی کرده).

3 – باب الصفا: (زیرا پهلوی کوه صفاست و فقهاء آن را به باب بنی مخزوم معرفی کرده اند).

4 – باب اجیاد الصغیر: (یقول ابن جبیر رحاله) و باب الخلفیین نیز نامیده شده و جهت آن نامعلوم است و ازرقی باب بنی مخزوم گفته.

5 – باب المجاهدیه: (زیرا مدرسهٔ الملك المجاهد صاحب الیمن نزد آن در است، و باب الرحمه هم به آن گفته می شود).

6 – باب مدرسة الشریف عجلان: (زیرا مدرسه در نزد آن در است – باب بنی تیم و باب التکیه هم به آن گفته می شود).

7 – باب ام هانئ: دختر أبي طالب [یعنی خواهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام و وی زن هبیرة بن عمرو(1) المخزومی است].

سمت غربی:

1 – باب الحزورة(2): (که اسم بازاری بوده در عهد جاهلیت و آن بازار

1– هبیرة (بضم هاء و فتح باء) بن أبی وهب (بر وزن وقت) بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است (کتاب نسب قریش ص 39).
2– حزوره (بر وزن فلسـفه) بمعنی تپهٔ کوچك است و دارقطنی گفته: محدثین بفتح زای و شد واو تلفظ می کنند و لیکن گفتهٔ آنها تصحیف است – و حزوره بازار مکه است و پس از توسـعهٔ مسـجد، داخل مسـجد شده. و در حدیث وارد است که: پیامبر (ص) در حزوره ایستاد و فرمود: ای بطحاء مکه! چه شـهر پاکیزه ای هستی و چه اندازه محبوب منی! و اگر قوم من مرا از تو بیرون نکرده بودند در جای دیگر سکونت نمی کردم (معجم البلدان به ترجمه).

در اینجا بوده و پس از توسعه، داخل مسجد الحرام افتاده است و الآن باب الوداع می گویند زیرا مردم از این در برای سفر خارج می شوند).

2 - باب ابراهیم: (و او مردی خیاط بوده که نزد این در می نشسته).

3 - باب صغیر: (به مدرسهٔ شریف عبد المطلب باز می شود).

4 - باب الداودیه: (آنهم دری کوچك است).

5 - باب العمره: (زیرا آنها که از تنعیم، عمره می بندند غالبا از این در خارج و داخل می شوند و از رقی باب بنی سهم گفته).

سمت شمالی:

1 - باب عمرو بن العاص: (باب السده هم به آن می گویند زیرا مسدود شده و بعد مفتوح - باب العتیق هم به آن می گویند).

2 - باب الزمامیه: (دری کوچك است).

3 - باب العجله:(1) (زیرا نزد خانهٔ عجله بوده و معلوم نیست کیست - باب الباسطیه هم به آن می گویند زیرا مجاور مدرسهٔ عبد الباسط است).

4 - باب القطبی: (باب الزیادة هم به آن می گویند زیرا در سمت غربی زیادی ای است که در شمال مسجد الحرام است).

5 - باب سویقه(2): و آن در صدر زیادتی «دار الندوه» است یعنی در شمال آن است(3) و الآن معروف به باب الزیادة است.

1- عجله بفتح عین و جیم و لام هر سه است (قاموس).

2- سویقه بضم سین و فتح واو است.

3- دار الندوه اکنون داخل مسجد الحرام افتاده است (ص 238).

6 - باب المحکمه: (دری کوچك است).

7 - باب الکتب خانه: (باب المدرسه هم به آن می گویند).

8 - باب الدریبه(1): (و آن در طرف شمالی شرقی مسجد الحرام است).

ابنیهٔ واقع در داخل مسجد الحرام عبارتست از: یك - کعبه دو - حطیم سه - حجر (بر وزن فکر) چهار - مقام ابراهیم پنج - چاه زمزم شش - منبر.

ه - تاریخ بناء کعبه (بیت اللّه الحرام)

اشاره

حلبی گفته که: کعبه سه بار بیشتر بناء نشده است:

الف: بناء ابراهیم علیه السّلام است.

ب: بناء قریش است (و فاصلهٔ بین این دو، 1675 یك هزار و ششصد و هفتاد و پنج سال است).

ج: بناء عبد اللّه بن الزبیر است (و فاصلهٔ بین بناء قریش و بناء ابن الزبیر 82 هشتاد و دو سال است).

بعد گفته که: بناء آدم(2) و ملائکه و شیث صحیح نیست و اما بناء جرهم و عمالقه و قصی ترمیم بوده (ص 269).

حجاج بعد از محاصرهٔ ابن الزبیر و قتل او، به خلیفه عبد الملك بن مروان نوشت که: ابن الزبیر از حجر اسماعیل بر کعبه افزوده و درب تازه ئی هم در سمت غربی باز کرده است و تقاضای اجازهٔ رد کعبه را بوضع عهد جاهلیت نمود. عبد الملك در جواب نوشت: درب سمت غربی را ببندد و آنچه را ابن الزبیر از حجر بر کعبه افزوده است خراب کند و بوضع اول بر گرداند. حجاج چنین کرد و کار حجاج این بود که:

دیوار سمت شمالی کعبه را کاست و درب سمت غربی را بست و زیر آستانهٔ درب شرقی را به اندازهٔ چهار ذراع و یك وجب پر کرد (ازرقی تاریخ مکه) و دیگر تصرفی در

1- دریبه بر وزن سویقه است.

2- غلط گفته است و محرر این تفسیر گوید: کعبه بغیر از بناء عهد آدم (ع) 3 بار به ترتیب مشروح در متن نیز بناء شده است.

بناء ابن الزبیر نکرد. تاریخ عمل حجاج در سال 74 هفتاد و چهار هجری بوده است.

پس از این جریان، حارث بن عبـد اللّه بن أبی ربیعـهٔ مخزومی به عبد الملك گفت که: عمل ابن الزبیر برطبق حدیثی بوده که وی از عائشـه شنیده و عائشه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است، آنگاه حارث گفت: ابو داود طیالسی از سلیم بن حبان از سعید - بن مثنی از عبـد اللّه بن الزبیر از عائشه از رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم روایت کرده که: حضـرت به عائشه فرموده: «لو لا أن قومك حدیثو عهد بالجاهلیة لهدمت الکعبة و ألزقتها بالأرض و جعلت لها بابا شـرقیا و بابا غربیا و لزدت ستة أذرع من الحجر فی البیت فان قریشا استقصـرت ذلك لما بنت البیت» یعنی ای عائشه! اگر قوم تو تازه مسلمان و قریب العهد بزمان جاهلیت نبودند من کعبه را خراب می کردم و کف آن را به زمین می چسـبانیدم و برای آن دری از سـمت شـرق و دری از سمت غرب باز می کردم و شش ذراع از حجر (بکسر حاء و سکون جیم) را داخل خانه می نمودم زیرا قریش در زمان بناء خانه، این شش ذراع را کم کرده اند.

چون عبـد الملك از این جریان مستحضـر شـد از اقدام خود پشـیمان گردید و گفت: به خدا قسم! دوست داشـتم که بناء ابن الزبیر را بحال خود گذارده بودم (ه).

بعد از سال 74 هجری تا سال 1039 در بناء ابن الزبیر و حجاج تغییر مهمی داده نشده است مگر در میزاب (ناودان) و بعض ستونها (ص 272 و 273).

وضع جهات اربعهٔ بناء کعبه

دیوار شـرقی کعبه مایل بر دیوار شـمالی است بقدر بیست درجه به داخل خانه و دیوار شـمالی کعبه مایل بر دیوار شـرقی است بقدر بیست درجه به داخل خانه (ص 263).

رکن جنوبی شرقی کعبه از خارج، حجر الأسود است که مبدأ طواف است. و شهرهای مواجه رکن حجر الأسود عبارتست از: جزء جنوبی بلاد حجاز تا عدن و ماداگاسکار و استرالیا و جنوب هند و چین.

رکن شمالی شرقی کعبه موسوم به رکن عراقی است و مواجه آن عبارتست از:

جزء بزرگ بلاد حجاز و بلاد عجم و ترکستان و عراق و شمال هند و سند و چین و سیبریا.

رکن شمالی غربی کعبه موسوم به رکن غربی(1) است و مواجه آن عبارتست از:

جهات غرب روسیه و جمیع اروپا و اسپانیا و بلاد مغرب و مصر تا شلال(2).

رکن غربی جنوبی کعبه موسوم به رکن یمانی است و مواجه آن عبارتست از:

بلادی از آفریقا که ما بین رأس الرجاء الصالح و رأس الأخضر(3) و ساحل جنوبی غربی بحر احمر واقع است. (پس قبلهٔ هر جهتی مقابل رکن آن است ص 264).

طول و عرض و ارتفاع و سایر مشخصات کعبه

طول ضلع شمالی کعبه: 9/92 نه متر و نود و دو صدم متر است.

طول ضلع غربی کعبه: 12/15 دوازده متر و پانزده صدم متر است.

طول ضلع جنوبی کعبه: 10/25 ده متر و بیست و پنج صدم متر است.

طول ضلع شرقی کعبه: 11/88 یازده متر و هشتاد و هشت صدم متر است.

ارتفاع دیوار کعبه: 15 پانزده متر است.

درب کعبه: 2 دو متر از سطح زمین ارتفاع دارد و درب، در ضلع شرقی کعبه است.

ارتفاع خود درب کعبه: 2 دو متر است (ص 263).

داخل کعبه، دارای 3 ستون از چوب عود ماوردی عالی است که قطر هریك یك متر است و در یك صف از شمال به جنوب است و بر سقف کعبه چیزهای نفیس آویخته شده است.

راه بام کعبه، در داخل کعبه در زاویهٔ شمالی شرقی است و آن، دری است که بوسیلهٔ نردبان به بالای کعبه می روند و اسم آن «باب التوبه» است (ص 264).

ناودان بام کعبه، در نیمهٔ بالای دیوار شمالی است و ناودان که آب باران بام کعبه را منتقل می سازد از طلاست (این ناودان را سلطان عبد المجید عثمانی به سال 1270 یك هزار

1- و رکن شامی.

2- شلال بر وزن صراف - شهریست در مصر (اسوان) (منجد به ترجمه).

3- الرأس هو قطعـة مرتفعـة من جبل أو من أرض ممتـدة فی البحر (النخبة الأزهرية ص 45). رأس الرجاء الصالـح در منتهاالیه جنوبی و رأس الأخضر در منتهاالیه غربی آفریقا واقع است.

و دویست و هفتاد هجری تقدیم کرده است).

(میزاب رحمت: عبارت از همین ناودان است) (ص 267).

کسوهٔ کعبه، (یعنی پوشش کعبه) در عهد جاهلیت بوده و اول کاسی (یعنی پوشانندهٔ) کعبه، أسعد أبو کرب پادشاه حمیر در دو قرن قبل از هجرت بوده است (ص 281).

حجر الأسود: 1/5 یك متر و نیم از زمین ارتفاع دارد (ص 264).

ملتزم: اسم ما بین حجر الأسود و درب کعبه است زیرا حاج، برای دعاء، ملازم این مکان هستند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در اینجا خدا را می خوانده(1) (ص 267).

شاذروان کعبه: از چهار سمت دیوار کعبه است که برای تقویت دیوار، این شاذروان ساخته شده است باین اندازه:

ارتفاع شاذروان در سمت دیوار شمالی 50 سانت در عرض 39 سانت.

ارتفاع شاذروان در سمت دیوار غربی 27 سانت در عرض 80 سانت.

ارتفاع شاذروان در سمت دیوار جنوبی 24 سانت در عرض 87 سانت.

ارتفاع شاذروان در سمت دیوار شرقی 22 سانت در عرض 66 سانت.

اصل شاذروان چیزی است که قریش از پهنای دیوارهای اساس کعبه کم کرده اند و این عادت مردم در ساختمانهاست که از اصل پی کمی عقب می نشینند (ص 263).

معجنه: نزدیك شاذروان بین درب کعبه و رکن عراقی است و آن حفره ای است موسوم به «معجنه» که حضرت ابراهیم علیه السّلام ملاط بناء را در آنجا خمیر می کرده است، عمق آن 30 سی سانت و عرضش 1/5 یك متر و نیم تقریبا در طول 2 دو متر است و گفته می شود که: جبرئیل در این مکان با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نمازهای پنجگانه را خوانده است آنگاه که خدا نمازهای پنجگانه را بر امت اسلام واجب فرموده است (ص 267).

و: حطیم و حجر

حطیم در شمالی دیوار کعبه است و آن چیزی است که از کعبه کسر شده است

1- دربارهٔ ملتزم به لغت «مستجار» رجوع شود.

و آن بنائی است بشکل نیم دایره بارتفاع 1/31 یك متر و سی و یك صدم متر و پهنای دیوارش از بالا 1/52 یك متر و پنجاه و دو صدم متر و از سمت پائین 1/44 یك متر و چهل و چهار صدم متر؛ یك طرف ابن بناء مقابل رکن شامی و طرف دیگرش مقابل رکن غربی(1) است و وسعت فراخنای بین طرف شرقی آن و آخر شاذروان 2/30 دو متر و سی صدم متر است و فراخنای بین طرف غربی آن و آخر شاذروان است 2/23 دو متر و بیست و سه صدم متر است، و مسافت بین دو طرف نیم دایره، هشت متر است. پشت حطیم به مسافت 12 دوازده متر مطاف است.

زمینی که بین دیوار شمالی کعبه و بین حطیم است معروف به حجر است(2)و از دو شکاف(3) که گذشت به آنجا(4) داخل می شوند و از سنگ مرمر مفروش است.

مسافت بین نیمهٔ دیوار شمالی کعبه و بین وسط فرورفتگی حطیم(5) از داخل، 8/44 هشت متر و چهل و چهار صدم متر است (ص 266).

محرر این تفسیر گوید:

1 - در عبارات فوق خطهائی شده و لیکن خلاصهٔ صحیح کلام این است که: فاصلهٔ دو سر داخلی نیم دایره، هشت متر است و طول دیوار شمالی کعبه 9/92 نه متر و نود و دو صدم متر است، پس قطر داخلی نیم دایره 1/92 یك متر و نود و دو صدم متر از طول دیوار شمالی کمتر است و زمین داخل این نیم دایره، حجر است که حضرت اسماعیل و هاجر مادر اسماعیل و دیگران در آنجا مدفون اند. و اما شکاف بین دیوار شمالی کعبه و بین حجر همان است که جزء کعبه بوده و حجاج بیرون انداخته است. و طول خارج شده 9/92 نه متر و نود و دو صدم متر و عرض آن در طرف رکن شامی 2/30 دو متر و سی صدم متر و در طرف رکن عراقی 2/23 دو متر و بیست و سه صدم متر است.

2 - مؤلف کتاب مرآة الحرمین در ص 305 و 306 کتاب خود اقوال دیگری را دربارهٔ محل حطیم ذکر کرده است و نیز متن حدیثی که در این دو صفحه از عائشه

1- عراقی صحیح است.

2- زمین بین دیوار شمالی کعبه و بین حجر معروف به حطیم است.

3- دو شکاف، همان حطیم است.

4- یعنی به حجر.

5- فرورفتگی حجر صحیح است.

نقل کرده با متن حدیث که در صفحه های 272 و 273 نقل کرده است اختلافات مختصری دارد.

ز: مقام ابراهیم

مسافت بین مقصوره که بر روی مقام ابراهیم است با دیوار شرقی کعبه که درب در آن است 15/40 پانزده متر و چهل صدم متر است (ص 246).

مقدار ارتفاع مقام از زمین 8/7 ذراع به ذراع دست است.

بالای مقام مربع است و از هر سمت 4/3 ذراع به ذراع دست است و محل فرورفتگی دو پای حضرت ابراهیم علیه السّلام در سنگ از نقره پوشیده است و عمقش از بالای نقره هفت قیراط و نیم مصری است (ص 243). ذراع دست: تقریبا 49 چهل و نه سانت است (ص 225)(1).

ح: چاه زمزم

چاه زمزم به فاصلهٔ کمی در جنوبی مقام ابراهیم است به طوری که زاویهٔ شمالی.

غربی بناء روی چاه، مقابل حجر الأسود است. و فاصلهٔ بناء روی چاه تا حجر الأسود 18 هیجده متر است. بناء روی چاه، دوطبقه و مربع است. طول ضلع چاه از داخل، 5/25 پنج متر و بیست و پنج صدم متر است (ص 255).

ط: منبر

در شمال مقام به فاصلهٔ کمی، منبری از سنگ مرمر منصوب است (ص 267).

ی: صفا و مروه

صفا: مبدأ سعی است و کوه «صفا» در ریشهٔ کوه أبو قبیس است. کوه صفا در جنوبی مسجد الحرام نزدیك در موسوم به «باب الصفا» است (رجوع بمسجد الحرام).

مروه: منتهای سعی است و «مروه» در ریشهٔ کوه قعیقعان است. مروه در شمال شرقی مسجد الحرام است ولی از مسجد الحرام دور است.

شارع بین صفا و مروه، مسعی است و طولش 405 چهارصد و پنج متر است و

1- ذراع آهن در مسجد منی بیان خواهد شد.

عرضش گاه 10 ده متر و گاهی 12 دوازده متر است.

راه بین صفا و مروه سه قسمت است که ساعی در دو طرف آن راه می رود و در قسمت وسطی، هروله می کند (ص 320 و 321).

ك: كوه حراء

كوه حراء در سمت شمالی مكه دست چپ كسی است كه به عرفات می رود و به اندازهٔ يك ميل از راه دور است.

كوه و غـار حراء (محـل آغـاز نزول قرآن كريم بر پيـامبر ص) ياقوت در كتاب معجم البلـدان نوشـته كه: كوه حراء در سه ميلی مكه است و كوهی است بلند كه از كوه «ثبير» بلندتر است و در بالای آن، قلهٔ بلند لغزنده ای است (ص 57 و 58).

ك: كوه ثور

كوه ثور قريب پنج ميل و نيم در جنوب مكه است، بر بالای كوه ثور «حده» (با حاء بی نقطه)(1) با نخلستانهايش ديده می شود (ص 61 و 63).

1- حده بفتح حاء و شد دال مفتوح: جايگاهی است ميان مكه و جده (قاموس و شرح). (جده بضم جيم و شد دال مفتوح است).

م: عرفات و مساجد آن

عرفات: می دانی است بطول 2 دو میل در عرض 2 دو میل.

اطراف عرفات، سلسلهٔ کوههاست، بشکل کمان بزرگ و راه طایف از دو طرف کمان می گذرد. (مجرای قنات زبیده مانند گردش کوهها، بر میدان، گردش می کند).

عرفات – مزدلفه – منی تمام عرفات، موقف است و حج درست نیست مگر به وقوف در عرفات در بعد زوال نهم ماه ذی حجه.

تمام عرفات، موقف است مگر «بطن عرنه».

بطن عرنه در میان دو علامت حدود حرم و میان دو علامت حد عرفات که در سمت مکه نصب است، قرار گرفته.

عرفات، گاهی به محلّ وقوف حاج فقط گفته می شود و گاهی، هم به محل وقوف و هم به «بطن عرنه» گفته می شود.

کوه رحمت: کوچك ترین کوههای اطراف است و ارتفاعش 30 سی متر و طولش مقدار 300 سیصد متر است، و در متوسط ارتفاع کوه رحمت، محل مسطحی است بطول 15 پانزده متر در عرض 10 ده متر که مسجد ابراهیم در آنجاست (ص 335).

ص: 1123

(جمع مسافت بین باب بنی شیبه مسجد الحرام و کوه رحمت واقع در عرفات 21367 بیست و یك هزار و سیصد و شصت و هفت متر است (ص 342).

فاصلهٔ بین دروازهٔ معلاة مکه و بین دو علامت معرف حدود عرفات که در سمت مکه منصوب است بالغ بر 21476 بیست و یك هزار و چهارصد و هفتاد و شش متر است.

<تفصیل مسافت ها> فاصلهٔ از باب بنی شیبه (رجوع به مسجد الحرام) تا باب مقبرهٔ معلاة 1042 یك هزار و چهل و دو متر است.

فاصلهٔ از باب مقبرهٔ معلاة تا سبیل ست (یعنی طول محصب)(1) 2387 دو هزار و سیصد و هشتاد و هفت متر است.

فاصلهٔ از سبیل ست تا جمرهٔ عقبه 3120 سه هزار و یك صد و بیست متر است.

فاصلهٔ از جمرهٔ عقبه تا جمرهٔ وسطی 116/17 یك صد و شانزده متر و هفده صدم متر است.

فاصلهٔ از جمرهٔ وسطی تا جمرهٔ صغری 156/40 یك صد و پنجاه و شش متر و چهل صدم متر است.

فاصلهٔ از جمرهٔ عقبه تا نهایت وادی محسر (یعنی طول منی) 3528 سه هزار و پانصد و بیست و هشت متر است.

فاصلهٔ از نهایت وادی محسر تا اول مأزمین(2) (یعنی طول مزدلفه) 3812

1- محصب (بضم میم و فتح حاء و شد صاد مفتوح): درهٔ چندی است که حاج بسوی أبطح در ساعتی از شب خارج می شوند، یا محصب جای انداختن جمار (یعنی سنگریزه ها) است در منی (قاموس به ترجمه). أبطح (بر وزن احمد): گذرگاه سیلی است فراخ که سنگریزه در آن باشد (قاموس به ترجمه).

2- مأزم (بر وزن مسجد) و مأزمان به صیغهٔ تثنیه هم گفته می شود: تنگنائی است میان جمع و عرفات و نیز تنگنای دیگری است میان مکه و منی (شرح قاموس).

سه هزار و هشتصد و دوازده متر است.

فاصلهٔ از اول مأزمین تا دو علامت حرم واقع در عرفات (یعنی طول مأزمین) 4372 چهار هزار و سیصد و هفتاد و دو متر است.

فاصلهٔ از اول دو علامت حرم واقع در عرفات تا دو علامت خود عرفات که در سمت مکه است (یعنی طول وادی عرنه) 1553 یك هزار و پانصد و پنجاه و سه متر است.

فاصلهٔ از اول دو علامت خود عرفات تا دامنهٔ کوه رحمت(1) 1553 یك هزار و پانصد و پنجاه و سه متر است.

<مساجد عرفات> 1 - مسجد ابراهیم: در کوه رحمت است که از بناهای وزیر محمّد بن علی بن المنصور معروف به جواد اصفهانی به سال 559 هجری است (ص 44).

2 - مسجد نمره:(2) که مسجد عرنه(3) و نیز جامع ابراهیم و نیز مصلای عرفات هم به آن می گویند، مسجد جامع بزرگی است، طولش 90 نود متر و عرضش 80 هشتاد متر (زیر دیوار هم یك متر داخل است) فاصلهٔ مسجد تا کوه رحمت به اندازهٔ بیست دقیقه طی راه است (ص 336).

3 - مسجد صخرات: این مسجد پائین کوه رحمت است و آن مسجدی کوچك است و معتقدند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آنجا نماز خوانده است. اکنون دیوارهای آن خراب است و وجه تسمیه به صخرات (بر وزن عتبات یعنی سنگها) وجود سنگهای بزرگ در زمین

1- این اخیر، تقریبی است.

2- نمره: بفتح نون و کسر میم و فتح راء: جایگاهی است در عرفات یا کوهی است که علامت حدود حرم کعبه بر آنست و چون از مأزمین برای موقف می روند طرف دست راست است و مسجد نمره معروف است (قاموس و شرح).

3- بطن عرنه کهمزه (یعنی بضم العین و فتح الراء و فتح النون) بعرفات و لیس من - الموقف (قاموس).

مسجد است (ص 337).

محرر این تفسیر گوید: برای تعمیر این مسجد و امثال آن نمی توان گفت دولت سعودی با وجود نفت سرشار عربستان یا طلای سیاه بعلاوه معدن طلای زرد که استخراج می نماید؛ هزینهٔ این گونه تعمیرات را را ندارد و لیکن تنها چیزی که می توان گفت: علت، عدم توفیق مصادر امور عربستان است و بس.

ن: مزدلفه

مزدلفه: موضعی است که حاج پس از عرفات باید نازل شوند و بیتوته کنند و محل مزدلفه یك طرفش مأزمی عرفات(1) (یعنی مضیق و به عبارت دیگر تنگنای عرفات) است و یك طرف دیگرش محسر است از سمت منی، و طول مزدلفه که بین این دو طرف قرار گرفته است 4370 چهار هزار و سیصد و هفتاد متر است.

در وسط مزدلفه: مشعر الحرام قرار دارد که برای حاج، وقوف نزد آن برای دعاء و ذکر در صبح روز نحر مستحب است برای امتثال فرمودهٔ خدا: «فَإِذٰا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفٰاتٍ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ عِنْدَ اَلْمَشْعَرِ اَلْحَرٰامِ وَ اُذْكُرُوهُ كَمٰا هَدٰاكُمْ» (2) و برای اقتداء به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که چون در «جمع» صبح کرد به «قزح»(3) آمد و ایستاد و فرمود: «این قزح است و آن موقف است و جمع بالتمام موقف است» (روایت از ابو داود و ترمذی است و حسن گفته: روایت صحیح است) و این مشعر مسمی به قزح است. و ابن عمر گفته است که: مشعر الحرام همان مزدلفه است تمام مزدلفه؛ و مثل این بیان در بسیاری از کتب تفسیر است، و به گفتهٔ محب طبری این بیان محمول بر مجاز است.

در مزدلفه مسجد مخروبه ای است که جای اداء خطبه بوده است و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در عرفات و مزدلفه و منی خطبه خوانده و لیکن اکنون اداء خطبه متروك شده زیرا

1- مأزمین گفته می شود.

2- سورهٔ بقره آیهٔ 194.

3- قزح بضم قاف و فتح زای: اسم کوهی است در مزدلفه (شرح قاموس).

خطباء بی سواد شـده انـد و از طرفی مترجمینی لازم است که خطبه را به زبانهای مختلفهٔ حاج ترجمه کنند و چنین مترجمینی نیست و اگر چنین می شد حاج با دلی لبریز از شادی و معرفت به وطنهای خود بر می گشتند (ص 331 تا 334).

محرر این تفسیر گوید: تهیهٔ خطبه از بیانات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمهٔ هدی علیهم السّلام بسیار آسان است.

و ترجمـهٔ آن به زبانهای غیر عربی، (هرگونه زبان که باشـد) امروز سـهل است و وسائل القاء خطبه با اختراع وسائل برقی این عصـر بخوبی فراهم است؛ تنها چیزی که موجب تعطیل آن است عدم عنایت سلطان حجاز است و بس.

س: منی

منی: موطن توحید است و سابقا بتها در اینجا بوده و هر بتی را به سنگریزه ها رمی می کرده اند... (ص 330). منی موضعی است که حاج در شب نهم ماه ذی الحجه آنجا نزول می کننـد تا تابیـدن آفتاب بر کوه ثبیر، و نیز روز نحر (روز عید یعنی روز دهم ذی الحجه)، و نیز ایام تشریق و لیالی تشریق برای رمی جمره ها آنجا حاضر می شوند.

مسافت از قبرستان معلاة واقع در شمال مکه تا منی 6 شش کیلومتر است تقریبا و حدّ(1) منی از سمت مکه، جمرهٔ عقبه است و از سمت مزدلفه، وادی محسر است.

ظاهر کلام شافعی و نووی این است که: «عقبه» از منی نیست و دیگران آن را از منی می دانند.

اما عرض منی: باید دانست که عرض وادی منی بین کوههای مرتفع، محصور است و بالغ بر 637 ششصد و سی و هفت متر است.

منی اکنون بلدهٔ کوچکی است.

در منی جمرات ثلاث - جامع خیف - مسـجد الکوثر - مسـجد الکبش یا صـخره - غار مرسـلات - مسـجد بیعت - مسـجد منی؛ واقع است.

ص: 1127

1- حد طول.

<جمرات سه گانه:> جمرهٔ اولی: و آن در جوار مسجد خیف است.

جمرهٔ وسطی: که بین جمرهٔ اولی و جمرهٔ عقبه است.

جمرهٔ عقبه: که نزدیك ترین جمره ها به مکه است.

ارتفاع حجر (سنگی که سنگریزه به آن زده می شود) 3 سه متر در عرض 2 دو متر است که روی قطعه ای از سنگ که ارتفاع آن از زمین به اندازهٔ 1/5 یك متر و نیم است، نصب شده است.

مسافت بین جمرهٔ عقبه و جمرهٔ وسطی: 77 و 116 یك صد و شانزده متر و هفتاد و هفت صدم متر است. و مسافت بین جمرهٔ اولی و جمرهٔ وسطی: 40 و 156 یك صد و پنجاه و شش متر و چهل صدم متر است (ص 328).

مسجد خیف: در منی سمت جنوبی منی دست چپ آینده از عرفات و دست راست آینده از مکه است.

ضلع بحری مسجد 130 یك صد و سی متر و ضلع غربی طولش 100 صد متر و ارتفاع مأذنهٔ آن 14 چهارده متر است، در صحن مسجد نزدیك دیوار شرقی مسجد قبه ای بزرك است که در جای خیمهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار گرفته همان خیمه که در سفر حجة الوداع افراشته شده بود و حضرت نمازهای پنج گانهٔ: ظهر - عصر - مغرب - عشاء - صبح را در این مسجد خواند زیرا آن حضرت در هشتم ماه ذی الحجه از مکه خارج و ظهر به منی رسید و شب نهم آنجا بیتوته فرمود و چون نماز صبح را خواند به عرفات کوچ کرد (ص 322 تا 325).

مسجد الکوثر: در وسط منی دست راست کسی است که به عرفات می رود و این مسجد کوچکی است که بقدر چهل متر از راه دور است و معتقدند که سورهٔ کوثر در اینجا بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شده است (ص 325).

مسجد الکبش: در منی دست چپ کسی است که به عرفات می رود و مسجد در شمالی جمرهٔ عقبه به فاصلهٔ سیصد متر از جمرهٔ عقبه در دامنهٔ کوه ثبیر است و جهت

اضافهٔ مسجد به کبش(1) این است که: خدا اسـماعیل پیامبر را به بره فداء کرد و در جوار این مسـجد، صخره ای است که «فداء» برآن ذبح شده است. و بقول علی بن أبي طالب، ذبح در بین جمرهٔ اولی و جمرهٔ وسطی در دامنهٔ کوه مقابل ثبیر بوده نه بر صخرهٔ مزبور.

بالجمله: صخرهٔ مزبور در جوف کوه است و شکافی بزرگ دارد که مردم معتقدند که هنگام تصمیم ابراهیم به ذبح فرزندش اسماعیل، کارد از دست ابراهیم علیه السّلام پریده و آنجا را شکافته و فرورفته است.

در جوار صـخره، مغاره ای است که مردم معتقدنـد ابراهیم با هاجر در آنجا ساکن بوده است، طول مغاره 4 چهار متر و عرضش 2 1/2 دو متر و نیم است و در داخل مغاره، کهفی است که در کوه رخنه دارد (ص 326).

غار مرسلات: در دامنهٔ کوه جنوبی مسجد خیف است و به آن جبل الصفائح گفته می شود، و آن غار کوچکی است که به اندازهٔ سیصد متر از راه دور است. و در آنجا محل دایره مانندی است که گفته می شود: محل سـر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است در حینی که سر به سایهٔ کوه برده بود، و در آنجا سورهٔ مرسلات نازل گردیده (ص 326).

مسـجد بیعه (بیعت): این مسـجد نزدیك عقبه است که حد منی است از سـمت مکه - مسـجد، پشت عقبه در شعب است بر دست چپ کسـی که به منی می رود و وجه این اسم این است که: نزد آن بیعتی انجـام شـد که انصار با پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در آنجا در حضـور عمـوی حضـرت یعنی عبـاس بـن عبـد المطلب بیعت کردنـد، و این اولین بیعت است که پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم با انصار(2) انجام داد. تاریخ بناء مسجد سال 244 دویست و چهل و چهار هجری و بانی آن ابو جعفر منصور عباسی است (ص 328).

1- کبش بر وزن وقت بره ای است که دو دندان پیش را انداخته، یا بیرون آمده است چهار دندان بعد از دو دندان (شرح قاموس).
2- مراد از أنصار بر وزن سلمان اشخاصی هستند که از مدینه به مکه آمده بودند و در این عقبه با پیامبر (ص) بیعت کردند (ص 322).

مسـجد منی: که مسـجد «منحر» (بر وزن مرکز) هم به آن گفته می شود. فاسـی گفت که: مسـجد مزبور نزد خانهٔ معروف به «دار المنحر» واقع بین جمرهٔ اولی و جمرهٔ وسـطی است و در آنجا سـنگی است که برآن نوشته: «هذا مسجد سید الأولین و الآخرین صلّی فیه الضحی و نحر هدیه» یعنی این مسـجد، مسـجد سـید خلق اولین و آخرین است که نماز ضحی را در آنجا خوانده و قربانی خود را نحر فرموده است. طول مسـجد از محراب تا آخر آن 8 هشت ذرع و عرضش 7 هفـت ذرع به ذراع آهن (ذراع آهن 56 7/1 پنجاه و شش سانت و یك هفتم سانت است) (ص 341).

تمام منی: منحر است (اخبر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بأن منی کلها منحر) (ص 329).

مفجر: در منی پشت کوه ثبیر است که در آنجا بین قصی و اتباع او جنگ شده...

(ص 328).

«پایان» رجوع به شمارهٔ 15 ص 926 و شمارهٔ 17 ص 929.

ص: 1130

دوم مدینه

الف: موقعیت مدینهٔ منوره

عرض مدینهٔ منوره: بیست و پنج درجهٔ شمالی (که) است.

طول مدینه: سی و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقهٔ گرینویچ است (لط – نه).

و در بعض کتب جغرافیائی سی و نه درجه و چهل و پنج دقیقه ضبط کرده اند که تفاوت آن (10) دقیقه است.

مدینهٔ منوره طول مدینهٔ منوره با طول مکهٔ معظمه پانزده دقیقه تفاوت دارد که فی الحقیقة، مدینهٔ منوره در شمال واقعی مکهٔ معظمه است که بقدر پانزده دقیقه تفاوت دارد (کتاب هدایة السبیل ص 344 و 378).

مدینهٔ منوره در 39 سی و نه درجه و 50 پنجاه دقیقه طول شرقی و 24 بیست و چهار درجه و 32 سی و دو دقیقه عرض شمالی است (مرآة الحرمین ج 1 ص 407 به ترجمه و خلاصه).

ص: 1131

ب: أسماء مدينه

مدينه اسـماء بسيار دارد كه صاحب كتاب «وفاء الوفاء» به نود و اندى رسانيده و ليكن اشهر اسماء همان است كه: قرآن و سنت به آن ناطق شده است:

1 - «مـدينه» است. در قرآن (سورهٔ منافقون آيهٔ 8) فرموده: «لَئِنْ رَجَعْنٰا إِلَى - اَلْمَدِينَةِ...» ، نيز در قرآن (سورهٔ توبه آيهٔ 102) فرموده: «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ - اَلْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ اَلْمَدِينَةِ...» .

2 - «يـثرب» اسـت و يـثرب اسم قـديم قبـل از هجرت است. در قرآن (سـورهٔ احزاب آيـهٔ 13) فرموده: «وَ إِذْ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ يٰا أَهْلَ يَثْرِبَ...» زجاجى گفته كه: يثرب اسم بانى آن است واو يثرب بن قانية بن مهلائيل بن ارم بن عبيل بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است.

3 - «دار» است كه در قرآن فرموده: «وَ اَلَّذِينَ تَبَوَّؤُا اَلدّٰارَ وَ اَلْإِيمٰانَ...» .

(سورهٔ حشر آيهٔ 9).

4 و 5 - پيامبر صلّى اللّه عليه و آله آنجا را «طيبه» و «طابه» ناميده.

(مرآة الحرمين ج 1 ص 407 به ترجمه و خلاصه).

6 و 7 - طيبه و مطيبه (در شـرح قاموس مى نويسد: طيبه بفتح اول و سوم اسم مدينهٔ پيغمبر صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم است مثل طابه بر وزن ساعه و طيبه بر وزن سيده و مطيبه بر وزن معظمه كه همه اسم مدينهٔ مشرفه است).

محرر اين تفسير گويد: چهار اسم اخير ناظر باين است كه:

مدينه شهرى است داراى خير بسيار و أمين از آفات زيرا در شرح قاموس مى نويسد:

«بلدة طيبة» يعنى شهريست داراى خير بسيار و أمين از آفات.

ج: مسجد مبارك پيامبر اكرم (ص)

مساحت مسـجد مبارك در سال اول هجرى 70 هفتاد ذراع در 60 شـصت ذراع بوده (به گفتهٔ نووى) مساوى 1030 يك هزار و سى متر مربع بتقريب.

روضه (حرم) و مسجد مبارك پيامبر (ص) در سال هفتم هجری پس از مراجعت پيامبر صلّی اللّه عليه و آله و سلّم از جنگ خيبر، چون حضرت، كثرت مسلمانان و عدم گنجايش مسجد را ملاحظه فرمود تصميم بتوسعه گرفت و خود حضرت پيشقدم در كار شد و در اين بار، مسجد را 100 صد ذراع در 100 صد ذراع قرار داد پس، مسجد بعد از اين زيادتی، 2475 دو هزار و چهارصد و هفتاد و پنج متر مربع گرديد. بنابراين، زيادتی ای كه آن حضرت الحاق فرموده 1445 يك هزار و چهارصد و چهل و پنج متر مربع است تقريبا.

ص: 1133

در سال هفدهم هجری عمر بن الخطاب لزوم توسعهٔ مسجد را تشخیص داد پس (به گفتهٔ ابن عمر) طول آن را 140 یك صد و چهل ذراع و عرض آن را 120 یك صد و بیست ذراع قرار داد پس 1100 یك هزار و یك صد متر مربع بر مسجد افزوده گردید.

در سال بیست و نهم هجری. عثمان، عمارتی در مدینه ساخت که بناء آن از سنگ و دارای ستونهای ضخیم و سقفش از چوب ساج خالص بود - مسجد را هم در مدت ده ماه بهمین گونه ترمیم کرد و در جهات جنوبی و غربی و شمالی آن 10 ده ذراع افزود، پس 496 چهارصد و نود و شش متر مربع بر مسجد افزوده شد.

در سال هشتاد و هشتم هجری ولید بن عبد الملك أموی دست به توسعهٔ مسجد زد و حجره های زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بر مسجد افزود؛ و بنابراین مسجد را از سمت غربی 20 بیست ذراع و از سمت شرقی 30 سی ذراع توسعه داد - بالنتیجه 2369 دو هزار و سیصد و شصت و نه متر مربع بر مسجد افزود (ابتداء عمل سال 88 و انتهاء آن در سال 91 هجری است که مدت چهار سال طول کشیده). (در هنگام این عمارت عمر بن عبد العزیز والی مدینهٔ منوره بوده و خود، مباشر کار بوده است).

در سال 161 یك صد و شصت و یك هجری مهدی عباسی دست به عمارت مسجد زد و از سمت شمال 100 یك صد ذراع بر مسجد افزود و بالنتیجه 2450 دو هزار و چهارصد و پنجاه متر مربع توسعه داده شد (طول مدت عمل، چهار سال یعنی از سال 161 تا 165 هجری بود).

در سال 881 هشتصد و هشتاد و یك هجری الملك الاشرف قایتبای 120 یك صد و بیست متر مربع بر مسجد افزود.

در سال 1265 تا 1277 یك هزار و دویست و شصت و پنج تا یك هزار و دویست و هفتاد و هفت هجری سلطان عبد المجید عثمانی بر شمال و بر شرق مسجد 1293 یك هزار و دویست و نود و سه متر مربع افزود (از سمت شرق بقدر پنج ذراع افزود) پس مساحت کلیهٔ مسجد بعد از اضافهٔ این توسعه 10303 ده هزار و سیصد و سه متر مربع گردید.

در سال 1370 یك هزار و سیصد و هفتاد هجری ملك سعود در دنبالهٔ نیات

و اقدامات عبد العزیز آل سعود 6024 شش هزار و بیست و چهار متر مربع بر شمال مسجد افزود و اکنون مساحت کلیهٔ مسجد بالغ بر 6327 شانزده هزار و سیصد و بیست و هفت متر مربع است.

د: مأذنه های مسجد مبارك

مأذنه های مسجد مبارك تا قبل از عمارت آل سعود 5 تا بوده:

1 - رئیسیه واقع در جنوب شرقی.

2 - منارهٔ باب السلام واقع در جنوب غربی.

3 - مجیدیه واقع در شرق باب مجیدی از سمت شمالی.

4 - شکیلیة واقع در شمال باب مجیدی.

5 - سلیمانیه واقع در سمت غربی (این مأذنه بیرون مسجد و نیز کوتاه بوده و برداشته شده).

اکنون دو مناره در عمارت جدید آل سعود افزوده شده است.

ه: درهای مسجد مبارك

مسجد در عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم 3 سه در داشت بعدا ولید أموی 20 بیست در برای آن قرار داد - ابن جبیر رحاله در سال 579 پانصد و هفتاد و نه هجری دیده که مسجد 19 نوزده در داشته است. ابن زباله گفته: مسجد 24 بیست و چهار در داشته و در قرن نهم هجری 16 شانزده در باقی بوده است.

اکنون درهای مسجد (4 در) (در قسمت بخش جنوبی مسجد)(1) بحال خود باقی مانده(2).

1- در حقیقت مسجد دو بخش شده یکی بخش جنوبی که بحال خود باقی است و تصرف در آن نشده و دیگری بخش شمالی که این بخش مورد عمارت جدید آل سعود قرار گرفته است.

2- شروع از زاویهٔ جنوب غربی بترتیب.

1 - باب السلام در غرب 2 - باب الرحمه در غرب 3 - باب مجیدیه(1) در شمال که اکنون آن را در توسعهٔ آل سعود برداشته اند و باز دری باین نام نصب کرده اند 4 - باب النساء در شرق 5 - باب جبریل (جبرئیل) در شرق.

در توسعهٔ آل سعود درهای ذیل را بر درها افزوده اند:

باب الصدیق - باب سعود - باب عمر بن الخطاب - باب عثمان بن عفان - باب خالد بن الولید - باب عزیزی (مراد عبد العزیز آل سعود است) (طول هریك از درهای جدید شش متر و عرضش سه متر و بیست سانت است).

(رجوع به کتاب شفاء الغرام باخبار البلد الحرام ج 2 ص 407-425 به ترجمه و خلاصه).

و: روضهٔ مبارك()

و: روضهٔ مبارك(2)

بعد از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، روضهٔ مبارك (یعنی حرم مبارك) را مجاور ضلع شرقی مسجد عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار دادند.

غرب روضهٔ مبارك، شرق مسجد محسوب است.

طول روضهٔ مبارك از جنوب بشمال 36 سی و شش متر است تقریبا.

عرض روضهٔ مبارك از شرق به غرب 18 هیجده متر است تقریبا.

مضجع مبارك حضرت فاطمه علیها السّلام در شمال روضه است.

ز: درهای روضهٔ حرم مبارك

1 - در مبارك ضریح مطهر واقع در ضلع جنوبی.

2 - در مبارك مضجع منور حضرت فاطمه علیها السّلام واقع در ضلع شرقی.

1- مراد سلطان عبد المجید خان عثمانی است که در عمارت مسجد، خدمات شایان کرده.

2- مدفن حضرت، در اطاق عائشه بوده است و لیکن شبهه نشود که اطاق، ملك عائشه بوده است بلکه عائشه در آن زندگانی می کرده، و چون حضرت در اطاق عائشه رحلت فرمودند و اصحاب در محل دفن آن حضرت اختلاف کردند، سرانجام مقرر گردید که جسد مطهر در محل رحلت دفن گردد لذا مضجع مطهر در همان اطاق عائشه می باشد.

3 - در دیگر ضریح مبارك فاطمه علیها السّلام که اسم قایتبای را بالای آن نوشته اند (1) واقع در ضلع شمالی.

4 - در ما بین حجرهٔ حضرت فاطمه علیها السّلام و مرقد مطهر.

(کتاب هدایة السبیل ص 341 اقتباسا).

تذکر: برای تشخیص محل محراب مبارك و منبر و مکبریه و ستونهای تاریخی اسم دار بشرح ذیل مراجعه شود:

مسجد دارای 40 چهل ستون مدور و 2 دو ستون مربع است در هفت ردیف هر ردیف شش ستون (با شروع از زاویهٔ جنوب شرقی بامتداد جنوب بشمال در ردیفها).

ردیف 1:

اول: ستون مربع (که سقف روضه هم روی آن قرار گرفته).

دوم: ستون بنام «سریر».

سوم: ستون بنام «حرس».

درب روضهٔ مبارك بین این ستون و ستون وفود قرار گرفته است.

چهارم: ستون بنام «وفود».

پنجم: ستون مربع (که سقف روضه هم روی آن قرار گرفته).

ششم: ستون بی اسم.

<ردیف 2:> اول: ستون بی اسم.

دوم: ستون بنام «أبو لبابه» (بضم لام - ستون توبه).

سوم: ستون بنام «عائشه».

1- ملك الأشرف قایتبای از سلاطین چراکسه (جمع چرکس) است که در مصر سلطنت کرده اند و در مصر نیز آثار خیر از او بسیار است - در رجب 872 هشتصد و هفتاد و دو بر تخت سلطنت مصر جلوس کرده و در ذی القعدهٔ سال 901 نهصد و یك هجری در سن هفتادوپنج سالگی وفات کرده است (هدایة السبیل ص 138 و 139).

چهارم و پنجم و ششم: ستون بی اسم.

<ردیف 3:> شش ستون که ستون اول آن بزرگ است و ستون دوم بنام ستون علی بن أبي طالب علیه السّلام است و چهار ستون بی اسم است.

<ردیف 4:> اول: ستون بنام «مخلقه».

دوم: ستون بنام «حنانه».

سوم تا ششم: ستون بی اسم.

بین ستون مخلقه و ستون اول از ردیف پنجم محراب است.

<ردیف 5:> شش ستون بی اسم (بین ستون اول این ردیف و ستون اول از ردیف ششم منبر است).

<ردیف 6:> شش ستون بی اسم. ما بین ستون چهارم این ردیف و ستون چهارم از ردیف هفتم مکبریه یعنی جای مکبر (گویندهٔ تکبیر) است.

<ردیف 7:> شش ستون بی اسم(1).

<تذکرات:> 1 - ستون سریر (سریر یعنی تخت، که در مواقع اعتکاف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مسجد، تخت آن حضرت در آنجا گذارده می شد).

2 - ستون حرس (بر وزن صمد) یعنی محافظین (توقفگاه محافظین).

3 - ستون وفود (بر وزن حدود) محلی که هیئتهای واردین به مدینه در آنجا به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می رسیده اند.

4 - ستون أبو لبابه (که خود را برای توبه به آن ستون بست و شرح مفصلی دارد).

1- هدایة السبیل ص 137 و 138.

5 – ستون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که پیامبر ابتدا در آنجا نماز می گذارده و بعد در محراب نماز می گذارده اند (این ستون در اثر معرفی عائشه، به ستون عائشه معروف شده).

6 – ستون علی بن أبي طالب علیه السّلام (کتاب شفاء الغرام ج 2 ص 369) که حضرت در آنجا نماز می گذارده اند.

7 – ستون مخلقه (بر وزن منوره، و خلوق بر وزن صبور از عطریات است یعنی ستون آغشته به خلوق).

8 – ستون حنانه (بر وزن علامه)، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر این ستون تکیه داده و موعظه می فرموده بعد مردم اظهار داشتند: ما شرمنده می شویم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایستاده و ما نشسته باشیم، لذا منبری تهیه کردند که حضرت در هنگام موعظه برآن بنشیند.

روز اول که حضرت بر منبر نشستند ستونی که هر روز حضرت برآن تکیه می فرمودند (حنانه) مانند شتر ناله برداشت لذا، حضرت از منبر به زیر آمده آن را در آغوش گرفته و تسکین دادند و حشر در قیامت را با وعده فرمودند. بعدا آن ستون دفن شد که پس از فرسودگی پامال و یا سوخته نگردد.

ح: اسامی بعض نقاط مدینه که دانستن آنها مورد نیاز اهل بصیرت است

1 – از پشت بام خانهٔ (.) قطب نما گذاشتم، مرقد مطهر منور مبارك در میان مشرق و جنوب شهر نزدیك به سور سلطان سلیمان واقع است.

2 – أحد: در شمال شهر مدینه و مایل بشرق است، کوه، منقطع است و طرف شمال و مشرقی آن بشهر مدینه نزدیکتر است – و همهٔ کوههای مدینه از یکدیگر انقطاع دارد – و تا شهر یك ساعت مسافت است و قبر مبارك حضرت حمزه در شمال شهر است که در دامنهٔ کوه أحد واقع است که تا شهر 3 ربع ساعت راه مسافت است(1).

3 – ثنیات الوداع:(2) دو تپهٔ کوچك است در نزدیکی شهر و در طرف شمال

1– کوه أحد در شمال مدینه بمسیر دو سوم ساعت راه (مرآة الحرمین ص 407).

2– ثنیات بر وزن شریفات است.

مغرب است، و یکی از آنها اتصال به سلع دارد.

4 - کوه سلع (بر وزن وقت): در شمال مغرب و مغرب شهر است و آن کوه نیز منقطع است که یك گوشهٔ آن اتصال به شهر دارد و «باب الجبل» (جبل بر وزن أسد) باسم آنست و کوه سلع نسبت به حرم مبارك در شمال مغرب واقع شده است.

(کوه سلع را در غربی مدینه نوشته اند ولی با قطب نما معلوم شد که در میان شمال و مغرب مدینهٔ منوره است). (راه شام که حجاج و کاروانها می آیند از ما بین کوه أحد و کوه سلع است).

5 - کوه و عیر (بر وزن أمیر) در مغرب حقیقی شهر است که پشت همهٔ کوههاست و تا شهر تقریبا یك فرسخ و نیم است و آن کوهی است که از شمال به جنوب امتداد دارد و کوه، منقطع است(1).

6 - کوه جماء الکبری (جماء بر وزن صراف)، و کوه جماء الصغری در پیش روی کوه و عیر است، امتداد این دو جماء به مغرب و جنوب مغرب است، فاصلهٔ جماء الکبری تا و عیر تقریبا نیم فرسخ می شود و این دو کوه نیز منقطع است.

جماء الصغری به مسجد شجره که «ذو الحلیفة» است اتصال دارد.

7 - ما بین مسجد شجره و بین شهر، حصون العقیق است که اکنون خراب است.

از مسجد شجره تا مسجد قبلتین تمام آن وادی، حصون العقیق است که در شاطئ (یعنی کنار) وادی واقع است.

8 - کوه عیر (بر وزن وقت) نیز در جنوب مغرب و جنوب مدینه واقع است که کوه، منقطع است و تا مدینه تقریبا از یك فرسخ زیادتر است(2).

9 - مسجد قبا و مسجد فضیخ و مشربهٔ أم ابراهیم (یعنی ماریهٔ قبطیه) در جنوب مدینه است (رجوع به مسجد فضیخ).

1- مدرك «و عیر» را نیافتم. ب.

2- کوه عیر در جنوب غربی مدینه نزدیك به ذو الحلیفة است بمسیر یك ساعت و نیم راه و آن کوه مستقیم سربرافراشته است (مرآة الحرمین ص 407).

10 - حرهٔ بنی النضیر (حره بفتح حاء و شد راء مفتوح یعنی سنگستان) در جنوب مغرب است که قتل عام اهالی مدینه بدستور یزید بن معاویه در ذی الحجه الحرام سال 63 شصت و سوم هجری در آن مکان واقع شده که اکنون قبور شهداء حره در آنجا معروف است؛ که مدینه پس از آن قتل مفتوح شد و در حرم مبارك آدم کشتند و هزار نفر دختر از دختران مهاجر و أنصار، سال دیگر بچه زائیدند که شوهر نداشتند (تفصیل آن در تواریخ مسطور است).

11 - حرهٔ بنی قریظه در ما بین مشرق و جنوب است.

12 - وادی را نونا(1) در جنوب مدینه است و از میان شهر می گذرد و در پائین شهر به وادی بطحان داخل می شود. و پس از آن هر دو وادی به وادی عقیق متصل می گردد.

13 - قبر محمّد صاحب نفس زکیه محمّد بن عبد اللّه(2) الحسن بن الحسن علیه السّلام در ما بین مغرب و شمال شهر در نزدیکی کوه سلع است.

14 - بقیع نسبت به حرم مبارك در مشرق و مایل به جنوب مشرق است. (از شمارهٔ 1-14 نقل از هدایة السبیل ص 135 و 136 و 146).

ط: مساجد مدینه

1 - مسجد قباء: در جنوب غربی مدینه است و مسافت بین عتبهٔ باب مسجد نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معروف به باب جبریل و بین عتبهٔ باب مسجد قباء 3528 سه هزار و پانصد و بیست و هشت متر است (کتاب مرآة الحرمین ص 396 و 397 به ترجمه).

قبا، در جنوب مدینه واقع است و از دروازه که بیرون روی باید از وادی رانونا (3) بگذری که آب آن در وقت بهار به میان شهر مدینه آمده و از کنار شهر گذشته به آب وادی بطحان ملحق می شود. مسجد قبا در جنوبی مدینه است. از مدینه تا مسجد قبا تمام، باغستان خرماست و در وسط راه، دولت عثمانی قراول خانه ساخته و

1- رانوناء (معجم البلدان).

2- بن (کتاب تحقیق النصرة ص 130).

3- رانوناء.

توپ و سرباز در آنجاست و تمام اراضی شوره زار است و می گویند: خرما در زمین شوره زار بهتر بعمل می آید و با این شوری زمین، اغلب چاهها آبش شیرین است.

بالجمله: برای شرافت مسجد قبا همین قدر بس است که: در قرآن مجید خداوند آنجا را «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى اَلتَّقْوىٰ» فرموده است (هداية السبيل ص 133 و 134 اقتباسا).

قبا، بضم القاف موضع بقرب المدينة المشرّفة من جهة الجنوب نحوا من ميلين و هو المسجد الذى أسّس على التقوى من اول يوم (السفينة فى لغة قبا).

قال تعالى: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى اَلتَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ» (سورة البراءة آية 109).

قباء بالضم و يذكر و يقصر موضع قرب المدينة (قاموس).

<ايضاح> رانوناء: بعد الالف نون و واو ساكنة و نون أخرى و هو ممدود...

قال ابن اسحاق فى السيرة لمّا قدم النبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم المدينة أقام بقباء أربعة أيام و أسس مسجده على التقوى و خرج منها يوم الجمعة فأدركت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم الجمعة فى بنى سالم بن عوف و صلاها فى المسجد الذى فى بطن الوادى، وادى رانوناء فكانت أول جمعة صلاها بالمدينة و هذا لم أجده فى غير كتاب ابن اسحاق الذى لخّصه ابن هشام و كل يقول صلّى بهم فى بطن الوادى فى بنى سالم... و رانوناء بوزن عاشوراء و خابوراء (معجم البلدان).

ياقوت در كتاب معجم البلدان به خلاصه نوشته كه:

ابن اسحاق در كتاب سيره چنين گفته كه: چون پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در هجرت از مكه وارد مدينه شد چهار روز در قباء اقامت فرمود و مسجدى تأسيس فرمود كه مبناى اين مسجد بر تقوى است(1) و پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در روز جمعه از قباء خارج شد و نماز جمعه

1- برخلاف مسجد ضرار كه أبو عامر راهب بعدا بر مبناى كفر آن را تأسيس كرد و از طرف خدا أمر شد كه پيامبر (ص) مسجد ضرار را خراب فرمايد، كه آتش زده شد.

را در مسجد وادی رانوناء در مجمع بنی سالم بن عوف اقامه فرمود و این اولین نماز جمعه است که حضرت در مدینه خوانده است. و من این مطلب را در غیر کتاب ابن اسحاق نیافتم، همان کتاب ابن اسحاق که ابن هشام آن را خلاصه کرده است. دیگران همگی می گویند: حضرت در بطن الوادی در بنی سالم نماز جماعت اقامه فرمود (ه).

2 - مسجد فضیخ (بر وزن شریف): از مشربهٔ أم ابراهیم برگشته خواستم بمسجد فضیخ (با خاء معجمه) بروم کسی بلدیت نداشت، آخر چند نفر از سواران عسکر که همراه بودند فرستادم یك نفر از اعراب را پیدا کرده آوردند که هدایت کرد - مسجد فضیح، میان مسجد قبا و مشربهٔ أم ابراهیم است، و آن مسجد نیز خراب است، مسجد طولانی است تقریبا بیست ذرع طول و سه ذرع عرض دارد و قدری از آن مسجد را به چوب خرما پوشانیده اند و بیشتر آن سقف ندارد و صحنی هم دارد که دیوار دور آن باقی است.

وقتی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنی النضیر را محاصره فرموده اند، خیمهٔ مبارك را در نزدیکی آن مسجد زده و شش شب حضرت در آن مکان نماز خوانده اند.

مسجد قبا و مسجد فضیخ در جنوبی مدینه و مشربهٔ أم ابراهیم در جنوبی مدینه مایل به مشرق است (هدایة السبیل ص 134 و 136 به خلاصه).

مسجد فضیخ در سمت شرقی مسجد قباء بر کنار وادی، در برجستگی زمین قرار گرفته و آن، مسجد کوچکی است (مرآة الحرمین ص 397).

3-7 - مسجد الفتح یا مسجد فتح: در طرف دامنهٔ غربی کوه سلع است که بطرف وادی است که کوه سلع، میان مدینهٔ منوره و میان مسجد فتح فاصله است. این مسجد را مسجد احزاب و مسجد أعلی نیز می گویند.

در قبلهٔ مسجد فتح، چهار مسجد دیگر است که همه را مساجد فتح می گویند.

8 - مسجد القبلتین (بکسر قاف و فتح لام و فتح تاء): واقع در شمال غربی مدینه در جائی بلند لب وادی عقیق است. (مسجد، مخروبه شده و بعض دیوارهایش باقی مانده است) (کتاب مرآة الحرمین ص 414).

9 - مسجد حمزه.

10 - مسجد الاجابه (بکسر همزه): در شمال بقیع دست چپ کسی است که به عریض (بر وزن حسین) می رود.

11 - مسجد الرایه: در بالای کوه ذباب است و ازاین جهت نیزه مسجد ذباب نامیده می شود. و مسجد در دست چپ کسی است که از راه شام وارد مدینه می شود.

12 - مسجد السقیا: سقیا (بر وزن دنیا) اسم چاهی است در حرهٔ غربی مدینه و این مسجد نزد آنست.

13 - مسجد بنی قریظه (بضم قاف و فتح راء): در شرقی مسجد فضیح است ولی از آن دور است و به حرهٔ شرقی مدینه نزدیك است.

14 - مسجد بنی ظفر: که به مسجد بغله هم معروف است و آن در شرقی بقیع سمت حرهٔ غربی است.

15 - مسجد أبی بن کعب: که به مسجد بنی جدیله هم معروف است. این مسجد در غربی مقبرهٔ عقیل و مقبرهٔ زوجات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، دست راست کسی است که از درب بقیع خارج می شود. (أبی بر وزن حسین است).

16 - مسجد مائده: در شرقی مدینه است به فاصلهٔ یك سوم ساعت راه.

(شماره های 10 و 11 و 12 و 13 و 14 و 15 و 16 رجوع به مرآة الحرمین ص 397).

17 - مسجد أبو ذر: (رجوع به نفس زکیه) (هدایة السبیل ص 146).

18 - مسجد وادی رانوناء: (رجوع به مسجد قباء) (معجم البلدان).

19 - مصلی (نمازگاه پیامبر در اعیاد): که مسجد غمامه(1) می گویند، ولی حقیقت این است که: مسجد غمامه در «بدر» است (مرآة الحرمین ص 397).

20-28 - در کتاب شفاء الغرام باخبار البلد الحرام ج 2 ص 426-428 مساجد مدینه را به این گونه ذکر کرده: 1 - مسجد قباء 2 - مسجد قبلتین 3 - مسجد فضیخ 4 - مسجد بنی قریظه 5 - مسجد ضرار (که خراب و آتش زده شد) 6 - مسجد السبق 7 - مسجد مالك بن سنان 8 - مسجد بلال بن أبی رباح 9 - مسجد شمس 10 - مسجد عروة بن

1- در هدایة السبیل با قاف ضبط شده.

الزبیر در وادی عقیق 11 - مسجد مصلی 12 - مسجد حوش التاجوری 13 - مسجد الکاتبیه 14 - مسجد محطة سکة الحدید.

ی: نقاط دیگر مهم مدینه

1 - خندق و مسجد الفتح

از أحـد که برگشتیم به تماشای مکان خنـدق و مسـجد الفتح رفتم. رسم خندق منطمس شده و اعراب حفظ نکرده اند که چنین علامتی در اسلام پایدار باشد.

قوافل قریش از مکه از راه غربی مدینه به شام می رفته و می آمده اند و به مدینه هم از طرف غربی می آمده اند. و أبو سـفیان هم با مشرکین از طرف غربی آمده است.

طول خندق از اعلای وادی بطحان (بر وزن سـلطان) اسـت(1) که اکنون نیز بـاین اسم معروف است که زمین رملـهٔ سـبخه است چنانچه صاحب خلاصة الوفاء می گوید(2).

وادی بطحان (مسـیل بطحان) از شـمال بجنوب امتـداد دارد که یك طرف این وادی که طرف غربی است حره(3) است و طرف شرقی این وادی، کوه سلع (بر وزن وقت) است که اکنون نیز سلع می گویند.

مسیل بطحان: رودخانه ای است که از وسط خانه های مدینه می گذرد(4) و آخر

1- تا دو کوه کوچك که صاحب خلاصة الوفاء نوشـته است و اکنون به أصـیفرین (بضم همزه و فتح صاد و سکون یاء و کسر فاء و فتح راء و سکون یاء) معروف است و أصیفر مصغر أصفر (بر وزن جعفر) است و آن دو کوه کوچك منقطع است و در میان جنوب مغرب مدینه واقع است (هدایة السبیل ص 132).

2- الخنـدق: حفره النبی (ص) طولاـ من أعلی وادی بطحـان غربی الوادی مع الحرة الی غربی مصـلی العیـد الی المسـجد الفتـح ثم الی الجبلین الصغیرین اللذین فی غربی الوادی (خلاصة الوفاء).

3- حره بفتح حاء و شد راء مفتوح است یعنی سنگستان.

4- و اما مسـیل بطحان و هو الوادی المتوسط بیوت المدینـة... و آخره فی غربی مساجد الفتح و یشارکه رانونا فی مجری من قبل المصـلی لأنها تصب فیه (خلاصة الوفاء).

آن در غربی مساجـد فتح است و آب رودخانهٔ رانوناء(1) هم در ظرف مصـلّی در رودخانـهٔ بطحان می ریزد (در وادی بطحان، آثار آبادی و عمارت بسیار است که آنها را در آن رملهٔ سبخه، ساخته اند).

مصـلی: همان مسجد مصلی است که اکنون ما بین مغرب و جنوب شهر، خارج سور جدید مدینه است که آن را مسجد قمامه(2) نیز می گویند.

در اطراف خندق: در آن عهد، خانه های مردم مدینه بوده است و در این زمان هیچ آبادی در آن وادی در کنار کوه سلع، نیست.

تـذکر: جنگ خندق در ماه شوال سال پنجم هجری اتفاق افتاد که بطل مشـهور قریش بل منصور در هر جیش «عمرو بن عبد ود» بدسـت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام کشته شد که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: «ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین» و باز به لسان معجز بیان فرمودند: «برز الایمان کله الی الشرك کله» (هدایة السبیل ص 131 و 132 و 135 اقتباسا).

2 - مشربهٔ أم ابراهیم

و از آنجا (قبا) به مشـربهٔ أم ابراهیم رفتم (ماریهٔ قبطیه: مادر ابراهیم پسـر حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله است). حضـرت صادق علیه السّلام به عقبة بن خالد مخصوصا زیارت چند مکان را بیان فرموده: یکی مشـربهٔ أم ابراهیم است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یك ماه بر زنان خود خشم کرده آنجا اقامت فرموده انـد. آنجا را از سـنگ سـیاه ساخته اند، مسـجد کوچکی است، اکنون خراب شده است، سـقف نـدارد، دیوار طرف قبلی آن آباد و سه طرف دیگر خرابست. اعراب و ولاة حجاز در حفظ آثار قدیمـهٔ مدینـهٔ منوره که هریکی شرافت مخصوص دارد، خیلی اهمال و اغفال - کرده اند - فاصـلهٔ مشـربهٔ أم ابراهیم تا مسـجد قبا تقریبا دو هزار قدم می شود. و مشـربهٔ أم ابراهیم از عوالی مدینه است.

1- رجوع به مسجد قباء.

2- در مرآة الحرمین با غین ضبط شده.

مسجد قبا و مسجد فضیخ در جنوبی مدینه و مشربهٔ أم ابراهیم مایل به مشرق است.

(هدایة السبیل ص 133 و 134 اقتباسا).

3 - عبد اللّه بن عبد المطلب

عصری به زیارت حضرت عبد اللّه پدر بزرگوار حضرت ختمی مآب صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم که در «سوق الطوال» واقع است و خدمتشان عرض کردم:

کم من أب قد علا بابن ذری شرف *** کما علا برسول اللّه عدنان

و آن حضرت بدیدن خالوهای پدرش عبد المطلب که از طایفهٔ بنی النجار بود آمده بود و در مدینه دو سال و چهار ماه بعد از ولادت فخر کائنات و سید موجودات وفات یافت و در مدینه مدفون شد. و قبر مبارکشان اکنون به قاعدهٔ اسلام رو به قبله است. رسم، آن نبوده که أموات را در آن وقت رو به قبله یعنی مکهٔ معظمه دفن کنند، یحتمل که ضریح را در اسلام چنین ساخته باشند. و اللّه اعلم (هدایة السبیل ص 140)(1).

محرر این تفسیر گوید: آمنه مادر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به پیامبر آبستن بوده که حضرت عبد اللّه رحلت کرده است، و مدرك بیان صاحب هدایة السبیل را نیافتم.

4 - کوه أحد

کوه أحد (بر وزن عنق) کوه احمریست که در شمالی مدینه واقع است و از مدینهٔ منوره تا مقبرهٔ حضرت اسد اللّه و اسد رسوله حمزهٔ سید الشهداء علیه السّلام به قدر سه - ربع ساعت راه است و راه صاف است، حضرت را زیارت کرده، حالت شهادت آن بزرگوار که او را شهید کردند و بر حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دیدن آن حالت گران آمد، بخاطر آورده بی اختیار جبین را بر ضریح مالیده نالیدم. القصه: شهادت ایشان در شوال المکرم سال سیم از هجرت اتفاق افتاد. و بالاتر از حمزه در شمالی آن مقبره، مسجدی است که می گویند: دندان مبارك حضرت ختمی مآب صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنجا شکسته است. و به فاصلهٔ 816 هشتصد و شانزده قدم از مقبرهٔ حضرت حمزه در آخر

1- ضریح عبد اللّه در داخل مدینه است (کتاب مرآة الحرمین ص 427).

درّه، باز مسجدی است که در آنجا حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کمان داران لشکر را که پنجاه نفر بودند با عبد اللّه بن جبیر برادر خوات بن جبیر(1) واداشته بودند، بعد که آنها بطمع غنیمت رفتند، لشکر مخالف، آن درّه را گرفتند که شکست بر لشکر اسلام واقع شد. و در جای این مسجد می گویند: حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مجروح شده و به تنهائی نماز خوانده اند. و حضرت صادق علیه السّلام به عقبة بن خالد فرمودند که: در این مسجد نماز بکن. و این مسجد در میان درّه واقع است و کوه أحد در آنجا تقریبا بشکل مثلث است... مقبرهٔ حمزه را سلطان عبد المجید خان ساخته است؛ و چه خوب بود که اسامی شهدای أحد را باسم خودشان و پدرشان از مهاجر و أنصار در کتیبهٔ دیوار آنجا ثبت می کردند که اسامی آن مخلصین که جان در راه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داده اند در نظر همه کس مشهود باشد. و اکنون بجز حمزة بن عبد المطلب و عبد اللّه - بن جحش (بر وزن وقت) اسم دیگری در آنجا معروف نیست. (عبد اللّه بن جحش برادر زینب است که از زوجات محترمات حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله است که خواهرزادهٔ

1- خوات بر وزن صراف و جبیر بر وزن حسین.

حضرت حمزه است) (هداية السبيل ص 130 و 131 به خلاصه).

در رفتن به أحـد دست چپمان قبـة السـبق (بر وزن وقت و أسد به تفصـيل مذكور در شـرح لمعه) را ديديم و گفته مى شود كه: اين قبه را در محلّى بناء كرده اند كه صـحابهٔ پيامبر صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم اسب دوانى مى كرده اند (كتاب مرآة الحرمين ص 389 به ترجمه) (بقيه رجوع به ص 1071).

5 - مزار فاطمه عليها السلام

در صحن مسجد پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم طواف كردم و در مزار فايض الأنوار حضرت صديقهٔ مطهره زيارت مختصرى خوانده به بقيع مشرف شدم و زيارت مطوّل حضرت صديقه را آنجا خواندم كه احتمال كلى دارد مدفن مبارك در آنجا باشد.

مرقد مطهر حضـرت صديقه در بقعهٔ بقيع روبروى ضريح ائمهٔ اربعه عليهم السّلام و عباس بن عبد المطلب عم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سـلّم است؛ يك پرده از گلابتون آويخته اند و در آن پرده نوشـته اند: «سـلطان احمد بن سـلطان محمّد بن سـلطان ابراهيم بن سلطان احمد بن سلطان عثمان سنة 1131 احـدى و ثلاثين و مائة بعد الالف» در اين مدت كه فزون تر از يك صد و شـصت سال است آن پرده خوب مانـده است كه چنـدان كهنه نشـده است، چنين معلوم است كه در آمـدن حاج مى آويزند و (بعد) برمى دارند، چنانچه در اين چند روز نبود، خادم گفت: امروز شيخ الحرم گفت آويختند كه بنظر شما برسد.

احاديث دربارهٔ قبر فاطمه عليها السّلام مختلف است: بعضـى دلالت دارد كه: قبر مبارك آن حضرت در بقيع است، و در بعضى احاديث وارد شده كه: قبر آن حضـرت ميانهٔ قبر مبارك حضـرت رسالت پناه صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم و منبر واقع شده است و اين حديث را برآن تأويل مى كنند «بين قبرى و منبرى روضة من رياض الجنة». و رئيس المحدثين محمّد بن بابويه قمى در كتاب «من لا يحضـره الفقيه» نقل كرده كه: صـحيح آنست كه آن حضـرت در خانهٔ خود مدفون است. و چون بنى أميه مسـجد مدينه را بزرگ كردند، قبر آن حضـرت داخل مسجد شده است و الحال در پشت خانه اى كه حضرت مدفون است براى ضريح مقدس آن حضرت علامت گذارده اند.

امّا اى كاش! مسجد و خانهٔ حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را بهمان حالت خشت و

گل خود باقی می گذاشتند که جان و دل بود؛ یعنی بهمان هیئت و صورت و در وسط می گذاشتند و لیکن بر اطراف مسجد، می افزودند.

بالجمله: دو پایه از طاق مسجد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خانهٔ حضرت فاطمه علیها السّلام است و قبر مبارك ایشان است (هدایة السبیل ص 133 و 138 و 144 اقتباسا).

6 - نفس زکیه

در شمال مدینه بر راه حجاج شامی از بیرون سور مدینه، قبر نفس زکیه محمّد بن عبد اللّه بن حسن بن حسن بن علی بن أبي طالب (رضی اللّه تعالی عنهم) است که در ایام ابو جعفر منصور عباسی کشته شده و قبر او در شرقی کوه سلع است، و برآن بناء بزرگی است با سنگ، خواستند گنبد برای آن بسازند ولی اتفاق نیفتاد، و آن قبر داخل مسجد بزرگ مهجوری است. و در قبلهٔ مسجد آبخوری است از قنات أزرق که خارج از مدینه است. در کتاب «تحقیق النصرة بتلخیص معالم دار الهجرة» ص 130 نوشته که: «و فی قبلة المسجد منهل من عید الأزرق الخارجة من المدینة، علیه بناء مدرّج بدرج من جهة الشرق و الغرب، و العین فی وسطه تجری الی مفیضها من البرکة التی ینزلها الحجّاج».

در ذیل همین صفحه از قول مصری نقل کرده که: جسد نفس زکیه در بقیع دفن شده است (ه).

در این مدت نفس زکیه محمّد بن عبد اللّه(1) الحسن بن الحسن علیه السّلام را زیارت نکرده بودم با آقا سید صافی پیاده تا آنجا رفتم، در سر راه أحد واقع است. اگر آقا سید صافی نبود قراولها و مصطفی قواس که همراه بودند کسی نمی دانست، درش بسته بود، آقا سید صافی یك طوری واکرد زیارت کرده و در مراجعت، به مسجد ابو ذر رفته، خارج سور سلطان سلیمان است، سقف ندارد، یك دیواری از طرف کوچه کشیده اند، دری گذاشته اند، فاتحه خوانده بمنزل آمدم (هدایة السبیل ص 146).

1- بن.

7 - بقیع

اشاره

بقیع: محل مستطیلی است در سمت شرقی مدینه و از سور (یعنی باروی) شهر؛ خارج است. طولش 150 یك صد و پنجاه متر در عرض 100 یك صد متر. و بقیع غرقد هم به آن گفته می شود، زیرا این نوع درخت در آنجا بسیار بوده است و لیکن اکنون قطع کرده اند. در بقیع قبور بسیار بوده است و اکنون معلوم نیست مگر آنها که دارای قبه است که از جمله قبهٔ... است در بقیع قبه ها بسیار بود که وهابیون خراب کردند (کتاب مرآة الحرمین ص 425 و 426 به ترجمه و خلاصه).

بقیع غرقد: مقبره ای است در مدینهٔ منوره زیراکه در آنجا غرقد می روئیده.

و غرقد (بر وزن جعفر) درختی است کلان یا آن، عوسج (بر وزن جعفر) است بمعنی درخت خار هرگاه کلان شود. واحد آن غرقده است (شرح قاموس در لغت غرقد).

بقیع بر وزن امیر: جائی است که در آن بیخای درخت است از اقسام درختها و بقیع الغرقد می گویند به واسطهٔ آنکه جای روئیدن غرقد است و بقیع الزبیر و بقیع الخیل و بقیع الخجبة (بخاء نقطه دارد پس جیم) همهٔ اینها جایگاه اند در مدینه (شرح قاموس در لغت بقع).

بقعهٔ دختران پیامبر (ص)

در بقیع دختران رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ام کلثوم و رقیه و زینب را زیارت کردم که (مضجعشان) در یك بقعه است (هدایة السبیل ص 144 اقتباسا).

بقعهٔ زنان پیامبر (ص)

در بقیع به زیارت زوجات حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم (قبر هر) هشت نفر در یك ضریح است و اسامی هریك را بالای قبرشان به تخته نوشته گذاشته اند (هدایة السبیل ص 144 اقتباسا).

تمام زنهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم (باستثناء خدیجه که در مکه و میمونه که در سرف است) همه در مدینه مدفونند (کتاب مرآة الحرمین ص 425 و 426 به ترجمه).

بقعهٔ چهار امام (ع)

به زیارت قبور ائمهٔ بقیع علیهم السّلام مشرف شدم که صندوق ائمهٔ اربعه علیهم السّلام در میان صندوق بزرگ است که عباس عم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز در آن صندوق است ولی صندوق ائمه که در میان همان صندوق بزرگ است، مفروز است که دو صندوق است. با توسل به حضرت امام حسن علیه السّلام ألم و ورم پای من در مدینه تمام شد، اکنون مختصرا می نویسم:

در صندوق مطهر، اول – قبر حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام سبط رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که امام دوم از ائمهٔ دوازده گانه است می باشد، مادرش صدیقهٔ طاهره حضرت فاطمه سلام اللّه علیهاست، و در رمضان المبارك سال سوم از هجرت متولد شده و در سال چهل و نهم یا پنجاهم هجری به روایت مورخین بسم نقیع شهید شده و در بقیع مدفون گردیده.

دوم – در جنب ایشان مرقد پاك حضرت امام چهارم علی بن الحسین است که به زین العابدین و سید الساجدین معروف است، والدهٔ ماجدهٔ ایشان شهربانو یا شاه زنان است که دختر یزدجرد بن شهریار است که آخر ملوك عجم است، در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در سال سی و هشتم هجری متولد شده و در سال نود و پنجم به حظایر قدس شتافته است.

سوم – در جنب مرقد ایشان قبر مطهر فرزند ارجمند ایشان امام پنجم محمّد بن – علی علیه السّلام است که ملقب به باقر است، مادر ایشان فاطمه دختر حضرت امام حسن مجتبی است که از دو طرف، علوی نسب هاشمی حسب است. و بتواتر رسیده است که حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به جابر بن عبد اللّه انصاری فرمودند که: او را ملاقات خواهی کرد از من به او سلام برسان. و در روایتی چنین مذکور است: حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به جابر فرمودند: «یوشك أن تبقی حتی تلقی ولدا من الحسین یقال له باقر یبقر علم – الدین بقرا فاذا لقیته فاقرأه منی السلام»، ولادت آن بزرگوار در سال پنجاه و هفتم و وفاتشان به روایت صحیح در سال یك صد و شانزدهٔ هجری است.

چهارم – در جنب مزار آن بزرگوار، قبر ولد الصدق ایشان امام ششم جعفر الصادق علیه السّلام است که ترویج مذهب حق جعفری در زمان ایشان اتفاق افتاد که دولت بنی امیه

بزوال رسـيد و دولت بنى عبـاس قوام نگرفته بود، مادر ايشان أم فروه دختر قاسم بن محمّـد بن أبو بكر الصـديق است و مادر أم فروه أسـماء دختر عبد الرحمن بن أبو بكر است، ازاين جهت است كه حضرت فرموده: «أنا ولدت من أبى بكر مرتين» و در روايتى:

«لقد ولدنى أبو بكر مرتين». ولادت با سـعادتشان در سال هشـتادم هجرى در سـيل الجحاف (بتقديم جيم بر حاء بر وزن غلام يعنى سـيل ريشه كن كننـده) در مدينهٔ منوره اتفاق افتاد و در سال يك صدوچهل وهشـتم هجرى در مدينه وفات يافت و در پهلوى قبر پدر مكرم و جد مفخم و عم معظم خود مدفون شد.

بالجمله: تعمير بقعهٔ مباركهٔ چهار امام عليهم السّلام در بقيع از سلطان محمود خان است كه در سال هزار و دويست و سى چهار هجرى محمّد على پاشاى مصرى بأمر سلطان مزبور انجام داده است.

در بيرون بقعه، قبر شيخ احمد احسائى است سر قبر او گفتم: حق همان است كه شيخ على پسر تو گفته: «ان أبى ضيعوه تلامذته»(1) شيخ احمد در ماه رجب سال 1242 مرده.

از آنجا به بيت الأحزان رفتم(2).

و از آنجا به زيارت حليمهٔ سـعديه رفتم، گفتم: مرحبا به آن پسـتانى كه بدهن مبارك حضـرت رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم رفته و مرحبا به آن شيرى كه حضرت رسالت صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مكيده است كه جزو(3) بدن مبارك شده است.

1- محرر اين تفسـير گويد: با ملاحظهٔ كتابهاى شوريدهٔ شـيخ احمد، حق اين است كه گفته شود: «ان الشـيخ أحمد ضيع نفسه، و تلامذته زادوا فى الطنبور نغمة أخرى»: شـيخ احمد كه شـيخيه خود را به او منسوب مى سازند هم خودش خويشتن را تباه كرده و هم شاگردانش بر تباهى او افزوده اند.

2- قبة الحزن در خانه اى است كه فاطمه بعد از پدر به آنجا منتقل و محزون بود (ص 425 و 426 كتاب مرآة الحرمين به ترجمه).

3- جزء صحيح است. ب.

و از آنجـا بقبر عثمان ذو النورین رفته که قـدری خارج از محوطـهٔ بقیع است که در طرف شـرقی بقیع واقع است و در حش کوکب(1) دفن کرده بودند؛ معاویة بن أبو سفیان در زمان خود، آنجا را داخل بقیع کرده است.

و از آنجا بخارج قبرسـتان بقیع که از دیوار دور بقیع خارج است به زیارت فاطمهٔ بنت أسد مادر حضـرت امیرالمؤمنین علیهما السّلام رفتم که حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم در میان قبر او خوابیده و رحمت فرستاده اند و نماز گذارده اند و فرموده اند: «حق مادری و پرستاری بمن دارد». گفتم: «مرحبا بك» (هدایة السبیل ص 128 و 129 اقتباسا).

جلالت فاطمه بنت أسد از زائیدن او علی علیه السّلام را در کعبه، معلوم می شود، فاطمه از سابقات به اسـلام است و یازدهمین نفر است که اسـلام اختیـار کرده است و پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم او را تکریم و تعظیم می کرد و او را «أمی» (یعنی مـادرم) خطـاب می فرمود، فاطمه خدمات بسـیار به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرده است، و چون فاطمه وفات یافت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مرگ او گریست و جامه های خود را برای کفن فاطمه داد و بر جنازه اش نماز گذارد و چهل تکبیر بر او گفت و در قبر فاطمه دراز کشـید (٥).

در کتاب «فصول المهمه» نوشته که: مادر علی علیه السّلام، فاطمه دختر أسد بن هاشم

1- حش با سه حرکت حاء و شد شـین یعنی بسـتان و بمعنی جای بیرون رفتن و غائط کردن است به واسـطهٔ آنکه عربها در بسـتانها قضای حاجتهای خود می کنند و حش کوکب بضم اول و اضافه و هم چنین حش طلحه: دو جایگاه است در مدینه (شـرح قاموس اقتباسا). حش کوکب: بفتـح حاء و شد شـین و بضم حاء نیز می باشد و «حش» در لغت بمعنی بسـتان است و مخرج را «حش» گفته اند زیرا چون ارادهٔ حاجت داشـتند به بستانها می رفتند. و کوکب که مضاف الیه قرار گرفته اسم مردی از أنصار است. و محل حش کوکب نزد بقیع غرقد است که عثمان بن عفان (رض) آنجا را خرید و بر بقیع افزود و چون کشـته گشت در آنجا انداخته شد سـپس در پهلوی آن مدفون گردید. و حش طلحه، جای دیگری است در مدینه (معجم البلدان به ترجمه).

بن عبـد منـاف است و نسب او و أبو طـالب شوهرش، در هـاشم یکی می شود (زیرا أبو طالب پسـر عبـد المطلب بن هاشم بن عبـد مناف است). فاطمه اسلام آورد و با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هجرت نمود و از سابقات به اسلام است و برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم به منزلـهٔ مـادر بوده است، چون فاطمه وفات کرد پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم پیراهن خود را برای کفن او مرحمت فرمود، و أسامة بن زید و أبو أیوب انصاری و عمرو غلامی سـیاه را مأمور فرمود تا قبر او را کندند و چون به لحد آن رسـیدند، پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم با دست خود لحد را کند و خاك آن را بیرون ریخت و چون فارغ شد خود در قبر خوابید... و در آخر، حضرت فرمود: فاطمه در رفتار با من بجز أبو طالب، نیکوترین خلق خدا بود.

در کتاب «بصائر الدرجات» نوشـته که: چون فاطمه وفات یافت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر او گریست و او را در جامهٔ خود کفن کرد و نمازی بر او خواند که سابقه و لاحقه نداشت و در قبرش خوابید و فرمود: ای فاطمه!، جواب داد که: «لبیك»، آنگاه فرمود:

«هل وجـدت ما وعد ربك حقا»: آیا وعده های پروردگار که به تو داده بود حق بود؟ عرض کرد: بلی، پس حضـرت فرمود: خدا به تو جزای خیر بدهد. و راز گفتن حضرت در قبر طول کشید (سفینة البحار ج 2 ص 375 و 376 به ترجمه).

بقعهٔ اسماعیل

در بقیع به زیارت اسـماعیل بن الامام جعفر الصادق علیهما السّلام رفتم، مرقـد ایشان در پهلوی دیوار قلعه است و گویا احدی به زیارت حضرت اسماعیل نرفته. از آنجا بمنزل مراجعت کردم (هدایة السبیل ص 146).

و نیز در بقیع است: قبهٔ عقیل بن أبي طالب و قبهٔ صـفیه و عاتکه دو عمهٔ پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم و قبهٔ عبد الرحمن بن عوف و قبهٔ عبد اللّه بن مسـعود و قبهٔ سـعد بن أبی وقاص و قبهٔ أسـعد بن زراره و قبهٔ خنیس بن حذافهٔ سهمی و قبهٔ سعد بن معاذ اشهلی و قبهٔ أبو سعید خدری و قبهٔ مالك بن أنس أصبحی و قبهٔ نافع شیخ القراء (مرآة الحرمین ج 1 ص 425 و 426).

قبر عبد اللّه بن جعفر بن أبي طالب علیه السّلام با قبر عقیل مزبور، در زیر یك قبه است (کتاب «تحقیق النصرة» ص 126).

«پایان»

ص: 1155

دو سفر

بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

الحمد للّه رب العالمين و الصلاة على سيدنا محمّد و آله الطاهرين.

اما بعد: دو سفر پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم به مدينه در آغاز و انجام عبارت است از:

1 - سفر هجرت حضرت از مكه به مدينه.

2 - سفر بازگشت حضرت از سفر حجة الوداع.

1 - مسير پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در سفر هجرت از مكه به مدينه بشرح زير بوده است:

مسير پيامبر (ص) در سفر هجرت مكه.

غار ثور.

أسفل مكه.

ساحل [ساحل، موضع (معجم البلدان)].

ص: 1156

أسفل عسفان (بر وزن سلطان).

أسفل أمج [(بر وزن أسد) (معجم البلدان)].

قديد (بر وزن حسين).

خرار (بر وزن صراف).

ثنية المره [(ثنيه بر وزن شريفه) مره بفتح ميم و راء هر دو بدون تشديد (معجم البلدان)].

لقف (بر وزن فكر) (سيرهٔ ابن هشام لفت) [لقف و لفت بر وزن وقت هر دو صحيح است و نام دو جا است (معجم البلدان)].

مدلجة لقف (بر وزن مرحله و فكر).

مدلجة محاج (بر وزن سلام با جيم دوم - ابن هشام مجاج بر وزن كتاب با دو جيم گفته - ياقوت مجاح بر وزن سلام با جيم اول گفته).

مرجح محاج (بر وزن منزل و سلام).

مرجح ذى الغضوين (ابن هشام عضوين بفتح عين بى نقطه و فتح ضاد و فتح واو گفته).

بطن ذى كشر بطن بر وزن وقت يعنى گودى [بطن كشر (معجم البلدان)].

جداجد (بر وزن مساجد).

أجرد [بر وزن احمد (معجم البلدان)].

ذا سلم (بر وزن صمد).

عبابيد (بر وزن مصابيح و ابن هشام گفته عبابيب گفته مى شود و عثيانه بر وزن انسانه هم گفته مى شود).

فاجه (بفاء الفى و شد جيم مفتوح و ابن هشام گفته: قاحه بر وزن ساعه گفته مى شود).

عرج (بر وزن وقت).

ثنية العائر (بر وزن شريفه و قاسم، ابن هشام گفته: غائر بغين گفته مى شود).

بطن رئم (رئم بر وزن فكر).

قباء [قباء در ص 1073 گذشت].

مدینه. (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 491 و 492).

در کتاب ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم (ص 39) این اسامی با تصرفات مرقوم شده است و محرر این تفسیر، از مأخذ نسخهٔ صاحب ناسخ التواریخ بی اطلاعم.

2 - مسیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سفر بازگشت از حجة الوداع با مسیر سفر هجرت تفاوت داشته و در این سفر از غدیر خم گذشته اند.

مسیر بازگشت پیامبر (ص) از سفر حجة الوداع خم (بضم خاء و شد میم) اسم موضع غدیر خم است. و خم در لغت، قفس مرغ خانگی است... زمخشری گفته: خم، اسم مرد صباغی (یعنی رنگرزی) است که غدیر (یعنی گودال آب) واقع در بین مکه و مدینه که در جحفه است به او نسبت داده شده است و گفته شده که: غدیر خم در سه میلی جحفه است.

و صاحب مشارق گفته که: خم، اسم بیشه ای است که آنجاست و در آنجا غدیری است که به آن نسبت داده شده است - و گفته که: خم، موضعی است که آب قنات واقع بین غدیر و قنات، در آن می ریزد و مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بین غدیر و قنات است.

عرام (بر وزن صراف) گفته که: نزدیك جحفه به فاصلهٔ یك میل، غدیر خم است و آب مسیل آن به دریای سرخ (بحر احمر) می ریزد و در آن سرزمین از روئیدنی

غیر از مرخ (بر وزن وقت) و ثمام (بر وزن غلام) و أراك (بر وزن سلام) و عشر (بضم عین و فتح شین) وجود ندارد. و غدیر خم طرف مطلع آفتاب است و همیشه آب باران دارد و در آنجا کمی از مردم عرب خزاعه و کنانه زندگی می کنند.

حازمی گفته که: خم، وادی ای (مسیلی) است بین مکه و مدینه نزد جحفه، در آنجا غدیری است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزد آن غدیر خطبه خوانده است و این وادی موصوف به کثرت وخامت است (معجم البلدان به خلاصه و ترجمه).

غدیر: بمعنی یك قسمت از زمینی است که در صحراء گود باشد و از آب باران پر گردد، یکی از این حوض های طبیعی «غدیر خم» است که در نزدیك جحفه که: ما بین مکه و مدینه است و در آنجا راه مصر و عراق و مدینه از یکدیگر جدا می شود؛ قرار گرفته.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سال دهم از هجرت خود حجّ معروف به «حجة الوداع» را انجام فرمود، در بازگشت، جمعیت بسیاری از حاج همراه حضرت بودند: از نود هزار تا صد و بیست و چهار هزار چنانکه در کتاب الغدیر نوشته، در آن روز هواء بسیار گرم بوده، به طوری که کسانی که در آن روز بوده اند نقل کرده اند که: بعضی از ماها یك گوشهٔ رداء را بر سر خود انداخته و گوشهٔ دیگر رداء را زیر پا قرار داده بودیم، که پای ما از زمین نسوزد.

در آن روز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ضمن خطبه ای که انشاء فرمود و در تواریخ ذکر شده است، فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»: هرکس که من نسبت به او ولایت دارم، این علی نسبت به او همان ولایتی را دارد که من دارم؛ و همهٔ کسانی که در خدمت پیغمبر بودند: در درجهٔ اوّل بزرگان صحابه و بعد کسان دیگر؛ بامیر المؤمنین علی علیه السّلام تهنیت و تبریك گفته اند با جملهٔ: «بخ بخ لك یا علی! اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة»: ترا مبارکباد! که امروز مولای ما و مولای هر مرد و زن با ایمان گشتی. و چنانکه نوشته اند آن سال روز هجدهم ماه ذوالحجه، و روز پنجشنبه از هفته بوده است، باین مناسبت این روز را شیعیان عید می گیرند و این عید باین مناسبت «عید غدیر خم» نامیده شده. «پایان»

بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

رساله در بیان واضع تاریخ هجری

اشاره

الحمد للّه رب العالمین و الصلاة علی سیدنا محمّد سید النبیین و علی سیدنا علیّ سید الوصیین و سیدتنا فاطمة سیدة نساء العالمین و ساداتنا اعنی الأئمة المعصومین من اولادهما الطاهرین.

اما بعد: این رساله در بیان واضع سال هجری است یعنی سالی که حضرت خاتم پیامبران صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مکهٔ معظمه به مدینهٔ منوره هجرت فرموده.

تاریخ هجری اگر بحساب سالهای قمری محاسبه شود، هجری قمری است و اگر بحساب سالهای شمسی محاسبه گردد، هجری شمسی است.

کشورهای ضعیف النفس اسلامی چراغ تاریخ سال هجری را خاموش و تعطیل و محاسبات خود را با تاریخ سال میلادی معمول کرده اند و تنها کشوری که چراغ تاریخ سال هجری را روشن نگاه داشته است، کشور ایران است.

و به خلاصه: تاریخ کشورهای اسلامی که مدار احتیاج تمام مؤسسات آنها است با تاریخ مسیحیان که همان تاریخ میلادی است انجام می گردد و غفلت دارند که به فرمودهٔ مولانا افصح المتکلمین شیرازی شیخ سعدی:

کهن جامهٔ خویش آراستن *** به از جامهٔ عاریت خواستن

تاریخ در صدر اسلام

در سال بیستم هجری دورهٔ زمامداری عمر، جهاتی پیش آمد کرد که وضع تاریخ را در دولت جوان اسلامی ایجاب نمود و برای تعیین مبدأ تاریخ چند نظر داده شد تا نظر امیرالمؤمنین علیه السّلام را خواستند.

حضرت فرمود: انسب آنست که از هجرت آن سرور ابتداء کنیم که فرق میان

حق و باطل و احکام شـریعت از آن تاریـخ شده. همه بتحسـین لب گشادند و ابتداء آن را از ماه محرم گرفتند که یکی از ماههای چهارگانهٔ حرام است و موقع برگشتن حاجیان از سفر حج است «و پیش از این هر واقعهٔ عجیبی که رخ می داد آن را تاریخ می دانستند».

محرر این تفسـیر گوید: گرچه این موضوع در بسـیاری از کتب متأخرین شـیعه و سنت و بلکه گاهی قدماء منعکس شده است ولی صحت نـدارد بلکه تاریـخ هجری اسـلامی را خود رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم وضع فرموده است چنانچه متن نامه های آن حضـرت صراحت دارد و ما دو نامهٔ آن سـرور را که حافظ ابو نعیم (بر وزن حسین) در ذیل شرح احوال سلمان ذکر کرده نقل می کنیم و چه بهتر که از زبان حافظ که مورد اعتماد فریقین است شرح احوال سلمان را با مورد استشهاد خود ترجمه نمائیم:

سلمـان فارسـی کنیه اش ابو عبـد اللّه و اسـمش ماهویه است و گفته شـده ما به (بر وزن کامل) بن بـدخشان بن آذرجشـنس (بضم جیم و سکون شین و فتح نون) است که به منوچهر پادشاه نسب می رساند و گفته شده اسمش بهبود بن خشان (بر وزن غلام) است.

سنین عمرش مورد اختلاف است و وی از معمرین و یکی از نجباء است. سـلمان امارت مدائن یافت و در ایوان کسری جای گرفت و عمر بن خطاب حکومت مـدائن را به او داد و حقوق خود را صدقه می داد و از بافتن برگ درخت خرما گذران می کرد، در اواخر خلافت عثمان در سال 33 هجری وفات یافت و قبرش در مدائن است.

سلمان از جنگ خندق ببعد در جنگها حاضر می شد.

و سه نفرند که حور العین به آنها مشتاق است: علی و سلمان و عمار.

و ابن عباس از خود سـلمان شـنیده که او گفته: من از شهر جی اصفهانم و پدرم دهقان قریهٔ خود بود و مرا بسیار دوست می داشت و با من مانند دختری که در چهار دیوار خانه قرار دارد رفتار می کرد.

من در کیش مجوسیت ساعی شدم و آتش می افروختم و ساعتی نمی گذاردم که آتش خاموش شود...

حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم سلمان را از عثمان بن اشهل یهودی - قرظی - در برابر نشانیدن سیصد اصله درخت خرما و چهل وقیه طلا (؟) خرید و آزاد ساخت.

سلمان سه دختر داشت یکی در اصفهان «و جماعتی از اصفهانیان معتقدند که از فرزندان آن دخترند» و دودیگر در مصر.

ما بنداذ فروخ برادر سلمان است که اعقاب او در شیرازند.

سلمان بار دیگر در دورهٔ خلافت عمر باصفهان برگشته است.

و من از جعفر بن محمّد بن عمرو از ابو حصین محمّد بن حسین قاضی از یحیی بن عبد الحمید از قیس بن ربیع از محمّد بن رستم از زاذان از سلمان حدیث می کنم که:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هرکس حسن و حسین را دوست دارد من او را دوست دارم و آنکه را من دوست دارم خدا او را دوست دارد و هرکه را خدا دوست دارد او را بجنات نعیم داخل می سازد، و هرکه این دو را دشمن دارد یا بر این دوستم کند من او را دشمن می دارم، و هرکه را من دشـمن دارم خدا او را دشمن داشته، و هرکه را خدا دشمن بدارد او را به آتش جهنم وارد می سازد و از برای او عذاب مقیم است.

متن فدیه نامهٔ حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم دربارهٔ آزادی سلمان که روز دوشنبهٔ جمادی الاولی سال هجرت نوشته شده این است(1):

«ان النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أملی هذا الکتاب علی علی بن أبي طالب رضی اللّه عنه»:

«هذا ما فادی محمّد بن عبد اللّه رسول اللّه فدی سـلمان الفارسی من عثمان بن الأشهل الیهودی ثم القرظی بغرس ثلاثمائة نخلة و أربعین أوقیة ذهب فقد برئ محمّد بن عبد اللّه رسول اللّه لثمن سلمان الفارسی. و ولائه لمحمّد بن عبد اللّه رسول اللّه و اهل بیته فلیس لأحد علی سلمان سبیل. شـهد علی ذلك ابو بکر الصـدیق و عمر بن الخطاب و علی بن أبي طالب و حذیفـة بن الیمان و أبو ذر الغفاری و المقداد بن الأسـود و بلالـ مولی أبی بکر و عبـد الرحمن بن عوف رضـی اللّه عنهم و کتب علی بن ابی طالب یوم الاثنین فی جمادی - الاولی مهاجر محمّد بن عبد اللّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

1- حافظ به کتاب عهد و ولای سلمان تعبیر کرده است و سند آن را هم نقل کرده.

سلمان دستخط دیگری هم از حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دریافت داشته دائر بر سفارش به امت دربارهٔ رعایت برادر و اعقاب خاندانش، و تاریخ مرقومهٔ دومی، ماه رجب سال نهم هجری است. و فدیه نامه و نامهٔ دومی هر دو بخط حضرت امیر علیه السّلام و دومی مهر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را هم دارد(1) (کتاب ذکر اخبار اصبهان چاپ لیدن مطبعهٔ بریل سال 1931 مسیحی ج 1 ص 48-57 به ترجمه و خلاصه).

لغت تاریخ

تاریخ: واقعات و حالات یك ملك یا یك ملت یا افراد(2)... و یکی از صنایع بدیعیه است که جمله ای در شعر آورده شود که از عدد حروف آن، تاریخ یك واقعه معلوم شود(3).

لفظ تاریخ را بعضی عربی دانستند و برخی معرب از یك لفظ فارسی(4) و در کتب لغت معتبرهٔ عربی تاریخ (با الف) ضبط نشده بلکه توریخ و تأریخ (با همزه) بمعنی «تعیین وقت» ضبط شده، أما شکی نیست که تاریخ (با الف) هم در عربی از قدیم مستعمل است و گویا مبدل تأریخ (با همزه) است (فرهنگ نظام).

در المنجد تأریخ و تاریخ هر دو را نوشته، آنگاه می نویسد: جمع هر دو «تواریخ» است و معنی آن «تعریف الوقت» یعنی شناسانیدن وقت است، پس تاریخ چیزی، بمعنی وقت حدوث آن چیز است.

و علم تاریخ: علمی است که متضمن ذکر وقائع و أوقات و اسباب آنهاست.

مؤرخ (بضم میم و فتح همزه و کسر راء مشدد و خاء آخر) بمعنی نویسندهٔ تاریخ است (ه).

1- متن هر دو نامه در کتاب «ذکر اخبار اصبهان» ثبت است.

2- یا فرد یا چیز. ب.

3- مانند اینکه ماده تاریخ تاجگذاری نادر را «الخیر فیما وقع» گفته اند و ظرفاء «لا خیر فیما وقع» تعبیر کرده اند (مطابق سال 1148 قمری هجری) (تاریخ اصفهان و ری ص 215). بریدند شاهان ز شاهی طمع بتاریخ «الخیر فیما وقع» محرر این تفسیر گوید: صنعت تاریخ، ظاهرا به شعر اختصاص ندارد و در نثر هم همین گونه است.

4- معرب نیست و لغت عربی خالص است. ب.

فصل چهارم از هجرت تا رحلت

اشاره

وقائع بسیار مهم از هجرت تا رحلت پیامبر (ص) که در طی 11 سال واقع شده است در این فصل بیان می گردد:

وقائع سال اول هجری

خوابیدن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در جای خواب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در شب توطئهٔ قتل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم(1) و هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مکه به مدینه.

* رفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به غار ثور(2) و مصاحبت أبو بکر با آن حضرت و مخفی شدن در غار ثور سه(3) شبانه روز و نزول آیهٔ: «إِلاّٰ تَنْصُرُوهُ ... إِنَّ اَللّٰهَ مَعَنٰا...» دراین باره.

* خروج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از غار ثور و طی راه و نزول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول وقت ظهر در قباء(4) و بناء مسجدی در قباء و نزول آیهٔ: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى اَلتَّقْوىٰ ... اَلْمُطَّهِّرِينَ» دربارهٔ این مسجد(5).

*

1- رجوع به ص 581.

2- ثور بر وزن وقت - رجوع به ص 953 و 1054

3- در سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 48 سه گفته که ظاهرا 3 شبانه روز مراد است.

4- (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 492) و بقول ضعیفی هشتم ماه ربیع الاول چنانکه گفته شده که بیرون آمدن حضرت از غار، روز دوشنبه اول ماه ربیع الأول بوده (ذیل سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 492).

5- و یا راجع به مسجد مبارك خود پیامبر (ص) است.

ورود علی علیه السّلام به قباء. علی سه شبانه روز (پس از شب توطئه) برای رد امانات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه ماند و بعد به مدینه حرکت کرد و پس از اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یك یا دو شب در قباء توقف داشت بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شد(1).

* حرکت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از قباء(2) و رسیدن به قبیلهٔ بنی سالم. اولین خطبه و نماز جمعه بوسیلهٔ شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مسجد قبیلهٔ بنی سالم که برای خود تهیه کرده بودند؛ انجام گردید (قبلا نماز جمعه در مدینه بوسیلهٔ پیشنماز دیگری انجام می گردید).

* حرکت شتر حضرت و استدعاء قبائل که حضرت بمنزل آنان وارد گردد و فرمودن حضرت که: مهار شتر را رها سازید زیرا اشتر مأمور است، و خوابیدن شتر در عاقبت کار در زمین متعلق به دو یتیم بنام سهل و سهیل (بر وزن وقت و حسین) پسران رافع بن عمرو از طایفهٔ بنی النجار و حرکت دادن شتر از جای خود و برگشتن شتر بهمان محل (محلّ خوابیدن شتر، درب مسجد فعلی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده است)(3).

* بناء مسجد مدینه(4).

* ورود مهاجرین، از مکه به مدینه(5).

1- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 493 باستثناء بین الهلالین.

2- توقف حضرت در قباء از روز دوشنبه تا صبح جمعهٔ همان هفته بوده (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 494).

3- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 494-496 به ترجمه و خلاصه.

4- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 498.

5- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 499 به ترجمه و خلاصه.

* نوشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم معاهده نامه ای بین مهاجرین از مکه به مدینه و أنصار (مسلمانان ساکنین مدینه) و بین یهودان، دائر بر اینکه: یهودان دین و اموالشان محفوظ است، و وضع شروطی در معاهده نامه که مهاجرین و أنصار بنفع یهودان رعایت کنند و نیز وضع شروطی که یهودان بنفع مهاجرین و أنصار رعایت نمایند(1).

* طرح برادری انداختن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ما بین مهاجرین و أنصار و عقد برادری خود با علی بن أبي طالب علیه السّلام(2).

* وفات أبو أمامه أسعد بن زراره.

* صدور دستور گفتن أذان و اقامه برای نماز(3).

<تذکر> محرر این تفسیر گوید: اعلام وقت نماز یهودان با زدن بوق انجام می شد و نماز ترسایان یعنی نصاری با نواختن ناقوس صورت می گرفت که هر دو از فکرهای کلیل و مغزهای علیل تراوش کرده بود و لیکن خدای پیامبر اسلام، به پیامبری که مصداق «مٰا یَنْطِقُ عَنِ اَلْهَویٰ - إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ یُوحیٰ» است أمر فرمود که: نماز مسلمانان سراسر ذکر خداست و باید اعلام آن بوسیلهٔ اسم خدا باشد لذا دستور أذان و اقامه صادر گردید.

نیز محرر این تفسیر گوید: افسانه ای دربارهٔ أذان از طرف دشمنان دین جعل شده که آثار جعل از آن هویدا است بلکه آثار کفر از آن پیدا است یعنی جاعل می گوید: مسلمانان دست اندرکار تراشیدن ناقوس شدند که ناگهان فلان یا بهمان

1- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 501-504 به ترجمه و خلاصه.
2- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 504-507.
3- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 508.

به خواب دیـد که ناقوس متراشـید و این فصول أذان و اقامه را بگویید، و او خواب خود را خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم عرض کرد و پیامبر مضـمون خواب را تنفیذ فرمود! نیز محرر این تفسـیر گوید: ازبس أذان در أسماع مهم و در أصقاع مؤثر است، دشمنان دین در خوبی مـاهیت آن نتوانسـته انـد رخنه کننـد و لیکن با دم شـیطانی خود از این راه نغمه ساز کرده انـد و بخیال خود راهی برای ایجاد وهن و سستی در چنین امری بس مهم باز کرده انـد، اما نور الهی نه تنها با پف کافر خاموش نمی گردد بلکه ریش و ریشهٔ کافر را می سوزاند و آثار جعل و ساختگی آن را آشکار می سازد.

نیز محرر این تفسیر گوید: برای طفلان لالائی نمی گویم بلکه می گویم:

اگر کشورهای اسـلامی در سه موقع نماز شبانه روز (صبح و ظهر و شب) متفقا أذان بگویند، چنان تأثیری در ارعاب ممالك هم جوار کافر خواهد کرد که از هر حربه و سـلاح و بمبی مؤثرتر خواهد بود؛ زیرا اتفاق دینی جمعیت چند میلیونی مسـلمان، مادهٔ فاسد دملهای بیماران سرطانی ممالك کفر را یا نرم ساخته و بهبود خواهد بخشـید و یا آنان را سـر جای خود خواهد نشانید. هزار افسوس! که مسـلمانان از چنین موهبت عظمائی غفلت کرده اند.

<تحقیقات:> أذان: عبارتست از گفتن: اللّه اکبر (چهار مرتبه) - أشهد أن لا اله الا اللّه - أشهد أن محمّدا رسول اللّه - حی علی الصلاة - حی علی الفلاح - حی علی خیر العمل - اللّه اکبر - لا اله الا اللّه (هریك دومرتبه).

اقـامه: عبـارتست از گفتن: تکبیر و شـهادتین و حیعلات (هریك دومرتبه) - قـد قامت الصـلاة (دومرتبه) - تکبیر (دومرتبه) - تهلیل (یك مرتبه).

در زمان حکومت عمر بأمر عمر «حی علی خیر العمل» از أذان و اقامه حذف شد زیرا مفهوم عبارت این بود که: نماز بهترین اعمال است، و مسلمین با این تصور از جهاد دست می کشیدند لذا بجای آن، «الصلاة خیر من النوم» گذاشته شد یعنی نماز به از خواب است.

محرر این تفسیر گوید: چون مفهوم عبارت «حی علی خیر العمل» این بوده که:

ولایت بهترین اعمال است، و با جو سیاسی خلفاء، این شعار یعنی این فصل از أذان و اقامه تناسب نداشته است زیرا مسلمین را تحریك به توجه به خاندان فاطمه و علی علیهما السّلام می کرده است؛ لذا حذف کرده اند.

علامهٔ مجلسی در کتاب فاطمه علیها السّلام بنقل از کتاب مناقب ابن شهرآشوب روایت کرده که: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیده شد که: معنای «حی علی خیر العمل» چیست؟ حضرت فرمود: نیکی به فاطمه و فرزندان او است. و در خبر دیگر فرموده که: خیر العمل، ولایت است (رجوع به کتاب بحار ج 10 ص 15)(1).

نیز محرر این تفسیر گوید: «الصلاة خیر من النوم» غلط است زیرا بین نماز و خواب تناسبی نیست که گفته شود نماز به از خواب است مانند اینکه گفته شود:

ماست به از آهن است، ولی می توان گفت: ماست به از پنیر است و طلا ـ به از آهن است. به عبارت دیگر بین مفضل و مفضل علیه باید تناسب باشد مگر اینکه یك توجیه بسیار نیش غولی بکنیم و بگوئیم: نماز عبادت است و خواب مؤمن هم عبادت است! نیز محرر این تفسیر گوید: در کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی خیر العمل را بمعنی نماز گفته و در رساله های عملیهٔ متأخرین هم بمعنی نماز معنی کرده اند ولی باید تجدید نظر کنند.

تذکر: «حی علی الصلاة» یعنی بشتاب برای نماز و «حی علی الفلاح» یعنی بشتاب برای رستگاری. و این «فلاح» در آیات: «... أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ» مذکور در قرآن کریم (اوایل سورهٔ بقره) و آیات: «قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ...» مذکور در قرآن کریم (اوایل سورهٔ مؤمنون) توصیف شده است که مجموعا عبارتست از:

1- دلیل دیگر بر اینکه «خیر العمل» ولایت است، این است که: علماء بزرگ شیعه پس از خلط مبحث واقع در صدر اسلام، معنی صریح آن را که: «أشهد أن علیا و أولاده المعصومین حجج اللّه و أولیاء اللّه» و امثال آن است در أذان و اقامه، اشعار و اشراب و وارد کرده اند.

1 - ایمان به غیب 2 - اقامهٔ نماز 3 - انفاق از داده های خدا 4 - ایمان به آنچه از جانب خدا بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاده شده و آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر پیامبران خدا فرستاده شده است 5 - یقین به آخرت. نیز 6 - خشوع در نماز 7 - اعراض از لغو 8 - پرداخت زکاة (انفاق از داده های خدا مذکور در ردیف سوم، اعم از زکاة است) 9 - حفظ عورت بر نامحرمان 10 - رعایت امانات و عهد 11 - محافظت بر نمازها (که اخص از اقامه است از جهتی و از جهتی اعم است).

* شروع أحبار (دانشمندان) یهود در دشمنی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همدستی با منافقین(1).

* اسلام آوردن عبد اللّه بن سلام اعلم علماء یهود(2). (محرر این تفسیر گوید:

وی قبلا در مکه حاضر محضر حضرت شده و اسلام آورده بود. رجوع به جلد ششم همین تفسیر در سورهٔ أحقاف ص 135 و 136).

* بیمار شدن اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از هواء و باء خیز مدینه و دعاء پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای بهبودی هواء مدینه و رفع و دفع وباء آن(3).

1- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 513-588.

2- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 516.

3- سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 588-590 به خلاصه و ترجمه.

وقائع سال دوم هجری

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پنجاه و سه سال از عمر شریفش گذشته و سیزده سال از بعثتش به پیامبری منقضی شده بود که فرارا به مدینه آمد، و خانهٔ خدا، خانهٔ توحید مسجد الحرام و کعبه در اختیار مشرکین قرار داشت. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بقیهٔ ماه ربیع الاول و ماه ربیع - الآخر و دو جمادی و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعده و ذی الحجه (که مشرکین حج را عهده دار بودند) و محرم را به سربرد و در ماه صفر (یعنی دوازده ماه از ورودش به مدینه گذشته) برای جنگ یعنی برای محو شرك و استخلاص خانهٔ توحید از دست مشرکین که بتخانه کرده بودند، از مدینه بیرون رفت و سعد بن عباده (بر وزن عصاره) را بر مدینه گماشت (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 590 و 591 به ترجمه و خلاصه).

<تذکرات:> 1 - صاحب ناسخ التواریخ مردن ولید بن مغیرهٔ مذکور در ص 578 را در سال اول هجری نوشته است.

محرر این تفسیر گوید: این تاریخ غلط است زیرا ولید از مستهزءین است و در سال 628 میلادی (پیش از هجرت - رجوع به صفحات 976-981) مرده است.

2 - صاحب ناسخ التواریخ اذن خدا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جنگ با مشرکین را در سال دوم هجری بموجب آیهٔ: «أُذِنَ لِلَّذِينَ ... لَقَدِيرٌ» نوشته است، و نیز محمّد رضا مصری در کتاب «محمّد» نوشته که: اذن جنگ در سال دوم هجری، دوازده شب از ماه رمضان گذشته؛ صادر شده است.

محرر این تفسیر گوید: هر دو مؤرخ دراین باره به غلط رفته اند، زیرا فرمان جنگ از طرف خدا پیش از بیعت دوم عقبه در مکه صادر شده است و لذا أنصار (اهل مدینه) با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بیعت دوم، بر جنگ بیعت کرده اند و اگر چنین فرمانی از طرف خدا صادر نشده بود بیعت بر جنگ معنی نداشت. بلی: در سال دوم

هجری عملا به جنگ، اقدام شده است (رجوع به صفحات 1013-1016).

3 - فرق بین غزوه و سریه در ص 582 و 583 گذشت.

4 - البته خوانندگان باید فلسفهٔ اعزام سریه ها و فلسفهٔ بعض غزوه ها را در ص 66 و 67 به بینند.

5 - مقصود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اعزام سریه ها و نیز غزوهای ابتدائی، تمرین کردن و کارآزموده شدن مسلمین برای جنگهای مهم بعدی بوده است.

6 - دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را با امر دولتهای قوی که به بهانهٔ اصلاح کشورهای عقب مانده، دولتها و ملت ها را استعمار می کنند؛ نباید خلط کرد زیرا مأموریت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشر توحید و در هم پیچیدن طومار کفر و شرك و بر چیدن قوانین ظالمانه بوده است، در هر سرزمینی که بوده باشد و مقدم بر همه استخلاص پای تخت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام یعنی پای تخت توحید از چنگ بت پرستان بوده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبلا دست به کار تصفیهٔ مکه و مسجد الحرام و کعبه شده است.

اما نسبت به اقوام و ملل روم و ایران و مصر و حبشه و غیرها، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همین مأموریت را داشته است زیرا از ملاحظهٔ متون دستخطهائی که برای پادشاهان جهان فرستاده است معلوم می شود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی نخواسته غیر از اینکه: معتقد به «لا اله الا هو» شوند. و چون هر گوینده و دعوت کننده ئی شخصیت خود را باید معرفی کند و سمت خود را بشناساند تا صلاحیت دعوت او بر شنونده ثابت گردد لذا فرموده:

اسمم محمّد سمتم رسول خدا است و محل دعوتم سرتاسر زمین و مورد دعوتم پرستش ذات یکتائی است که غیب مطلق است.

مدعوین: در درجهٔ اول دولتها و آنهم رئیس دولتها بوده اند که بعنوان اعدلیت و اعلمیت خود را معرفی و ریاست می کرده اند در صورتی که در حقیقت فاقد عدالت و علم بوده اند و صلاحیت ریاست نداشته اند، چگونه کسانی که دم از تثلیث و یا آتش پرستی و یا پرستش گاو اپیس و جعل و غیرها می زده اند و برای پرستش خدای یکتا و پذیرش فرستادهٔ او حاضر نبودند و بهره ای از دانش نداشتند و عدل و داد نمی کردند؛

شایستگی چنین منصبی را داشته اند؟! مگر پذیرش عیسی پسر خدا برای پادشاه روم با پذیرش محمّد چه فرق داشت که پادشاه روم خود را مسیحی می خواند و از پذیرش محمّد استنکاف داشت؟ بااینکه هر دو فرستادهٔ خدا بودند مگر پادشاه حبشه که محمّد را بسمت پیامبری و خدا را به یکتائی پذیرفت متحمل چه خسارتی شد؟ خواننده بقیهٔ دولتهای دعوت شده را با پادشاه حبشه قیاس کند.

و به خلاصه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بغیر از آوردن قرآن (همان کتابی که سرتاسر مشحون از حکمت و قوانین مصلح جوامع بشری است) کدام معدن حبشه را تصرف فرمود؟ کدام مال التجاره را تصاحب فرمود؟ کدام صفات حسنه را از آنان سلب فرمود؟ کدام صفات سیئه را بر آنان تحمیل فرمود؟ کدام امتیاز را از آنان خواست؟ غیر از تطهیر از شرك و بت پرستی و تعلیمات عالیه و مساوات بین بلال حبشی و صهیب رومی و سلمان فارسی دیگر چه انتظار و درخواستی از آنان داشت؟ (این کجا و بلاء استعمار کجا - استعماری که کارش تعبید و اسارت تمام افراد ملتها است آنهم تعبید و اسارتی که هستی مستعمرات را از چنگشان برباید و هیچ چیز در مقابل به ایشان ندهد).

و بهترین دلیل بر اثبات این سخن اینست که: ملتها یکی بعد از دیگری اسلام را می پذیرفت و دولتی پس از دولتی سقوط می کرد.

* غزوهٔ ودان: اولین غزوهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و آن را غزوهٔ «أبواء» نیز می گویند.

و مقصود حضرت از این غزوه به صدا در آوردن زنگ خطر برای قریش بت پرست متعدی بوسیلهٔ حمله به کاروانهای تجارتی آنها و پیمان عدم تعرض با بنی ضمرة بن بکر بن عبد مناة بن کنانه بود، پس مخشی بن عمرو ضمری به نمایندگی اعراب بنی ضمره که بر آنها ریاست داشت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیمان عدم تعرض بست که با حضرت جنگ نکند. و چون کاروان قریش از آنجا نگذشتند پس از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مدینه مراجعت فرمود و لشکر اسلام از کید دشمن مصون ماند - حضرت باقی ماندهٔ ماه صفر و قسمت اول ماه ربیع الاول را در مدینه اقامت فرمود (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 591 اقتباسا).

تذکرات:

ودان: (بر وزن صراف)(1) قریه ای است که مرکز قراء چندی است و خود از توابع فرع است (ذیل سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 591).

أبواء: (بر وزن أنصار)(2) قریه ای است از توابع فرع که تا جحفه از سمت مدینه بیست و سه میل مسافت دارد (ذیل سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 591).

ضمره: (بر وزن صرفه)، بکر (بر وزن وقت)، مناة (بر وزن کلام)، مخشی و ضمری (بر وزن تشریف) است. جحفه در ص 964 گذشت. و فرع بر وزن قفل است به گفتهٔ صاحب معجم البلدان و بر وزن عنق است به گفتهٔ سهیلی.

* اعزام سریه به سرکردگی عبیدة بن الحارث بن مطلب بن عبد مناف بن قصی با گروهی از مهاجرین (انصار در سریه نبوده اند) و تلاقی در سر آبی در حجاز در پائین ثنیة المره با جمعی عظیم از قریش بت پرست متعدی. و اولین تیری که در اسلام بطرف مسلمانان رها شد تیری بود که به سعد بن أبی وقاص در این سریه، اصابت کرد (این جنگ تلفات نداشت، این سریه بدنبال غزوهٔ ودان است).

اولین رایت (پرچم جنگی) که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بست رایت عبیده بود(3) و این اولین رایت در اسلام است (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 591 و 595 به ترجمه و خلاصه).

1- غزوة ودان: ودان قریة جامعة من أعمال الفرع. و بعضهم یسمیها غزوة الأبواء، فمنهم من أضافها الی ودان و منهم من أضافها الی الأبواء لأنهما متقاربان فی وادی الفرع بینهما ستة امیال (کتاب «محمّد» لمحمّد رضا المصری ص 195).

2- ص 582 همین کتاب را به بینید.

3- بعضی گفته اند اولین رایت که پیامبر (ص) بست رایت حمزه بود (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 595).

<تذکر:> عبیده (بضم عین و فتح باء)(1)، قصی (بر وزن حسین)، وقاص (بر وزن صراف) است، ثنیة المره در ص 1089 گذشت.

* اعزام سریه به سرکردگی حمزه به کنار بحر احمر (دریای سرخ) با گروهی از مهاجرین (انصار در سریه نبوده اند) و تلاقی آنان با أبو جهل که دارای سیصد سوار از مردم بت پرست متعدی مکه بود. و چون مجدی بن عمرو جهنی با هر دو دسته پیمان داشت نگذارد بین مسلمین و مشرکین جنگ درگیر شود (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 595 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> مجدی (بر وزن تشریف)، جهنی (بضم جیم و فتح هاء و شد یاء) است.

* غزوهٔ بواط: در ماه ربیع الاول و قسمتی از ماه ربیع الآخر بوده، لشکر اسلام در این غزوه با قریش بت پرست متعدی برخورد نکرده اند (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 598 و معجم البلدان).

<تذکر:> بواط (طبق ذیل سیرهٔ ابن هشام در صفحهٔ مزبور) (بفتح و ضم باء و واو الفی) اسم کوهی است از کوههای جهینه (بضم جیم و فتح هاء و فتح نون) نزدیك ینبع (بفتح یاء و ضم باء) در چهار بریدی مدینه. و سهیلی گفته که: بواط اسم دو کوهی است که فرع بر یك اصل و ریشه است.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از این غزوهٔ به مدینه برگشت و بقیهٔ ماه ربیع الآخر و قسمتی از ماه جمادی الاولی را در مدینه توقف فرمود.

1- بعث عبیدة بن الحارث الی بطن رابغ فلقی أبا سفیان بن حرب و هو علی ماء یقال له أحیاء من بطن رابغ علی عشرة امیال من الجحفة و أنت ترید قدیدا عن یسار الطریق (کتاب «محمّد» لمحمّد رضا المصری ص 194 ملخصا).

* غزوهٔ عشیره:(1) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بقیهٔ ماه جمادی الاولی با سپاه مسلمین از مدینه حرکت فرمود و به عشیره از بطن ینبع رسید، پس بقیهٔ ماه و چند شبانه روز از ماه جمادی الآخره را در آنجا اقامت فرمود و در آنجا با بنی مدلج و هم پیمانهایشان از بنی ضمره پیمان بست که متعرض مسلمانان نگردند، سپس بدون زدوخورد به مدینه مراجعت فرمود. کنیهٔ «أبو تراب» به علی علیه السّلام از طرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این غزوه، داده شده است (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 598-600 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> مدلج (بر وزن محسن)، عشیره (بضم عین بی نقطه و فتح شین) است و در معجم البلدان و قاموس «ذو العشیره» ضبط کرده است.

اعزام سریه به سرکردگی سعد بن أبی وقاص(2) به حجاز و رسیدن به خرار از زمین حجاز و مراجعت او بدون زدوخورد. (بعض اهل علم نوشته که: اعزام این سریه بعد از اعزام سریهٔ حمزه بوده است).

<تذکر:> خرار (بر وزن صراف) است.

* غزوهٔ سفوان: و آن غزوهٔ بدر اولی است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از مراجعت از سفر عشیره چند شبانه روز که به ده نمی رسد در مدینه اقامت فرمود تا کرز بن

1- العشیرة: هی لبنی مدلج بناحیة ینبع، و بین ینبع و المدینة تسعة برد (کتاب «محمّد» لمحمّد رضا المصری ص 196).
2- بعث سعد بن أبی وقاص الی الخرار و هو واد فی الحجاز یصب فی الجحفة (کتاب «محمّد» لمحمّد رضا المصری ص 194).

جابر فهری شتران و مواشی مدینه را غارت کرد، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در طلب او از مدینه حرکت فرمود و زید بن حارثه را بر مدینه فرمانروا کرد (به گفتهٔ ابن هشام)، حضرت به وادی سفوان از سمت بدر رسید و کرز را درنیافت، سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مدینه مراجعت فرمود و بقیهٔ ماه جمادی الآخره و رجب و شعبان را توقف فرمود (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 601 به خلاصه و ترجمه).

<تذکر:> سفوان (بر وزن رمضان)، کرز (بر وزن قفل)، فهری (بکسر فاء و راء و شد یاء) است.

* اعزام سریه بسرکردگی عبد اللّه(1) بن جحش بن رئاب اسدی در ماه رجب در مراجعت از بدر اولی.

جنگجویان، از مهاجرین بوده اند و احدی از انصار در این جنگ نبوده است، حضرت نامه ای مرقوم فرمود و سر بمهر به عبد اللّه بن جحش داد و فرمود: نامه را با خود ببر و پس از دو روز طی راه باز کن - عبد اللّه پس از دو روز طی راه نامه را باز کرد و در آن نامه نوشته بود که: راه طی کن تا به «نخله»(2) واقع در بین مکه و طایف وارد شوی و در آنجا مترصد قریش بت پرست متعدی باش - عبد اللّه در خاك حجاز پیشروی کرد تا از معدن بالای فرع که بحران به آن گفته می شد گذشت و به نخله رسید و در آنجا با قافلهٔ قریش برخورد کرد و سریه حمله برد و عبد اللّه بن عباد الحضرمی یا عمرو بن الحضرمی از قریش در جنگ کشته شد و عثمان بن عبد اللّه و حکم بن کیسان اسیر شدند و اموال قریش بتصرف عبد اللّه بن جحش در آمد و همگی به مدینه وارد شدند - چون قریش آزادی دو اسیر خود را خواستار شدند حضرت فرمود: سعد بن أبی وقاص و عتبة بن غزوان را آزاد کنید تا این دو را آزاد کنم و اگر آنها را کشتید

1- عبد اللّه پسرعمهٔ حضرت است.

2- نخلة: هو بستان بن عامر الذی قرب مکة (کتاب «محمّد» لمحمّد رضا المصری ص 197).

ما هم هر دو اسیر شما را می کشیم. قریش آن دو را آزاد کردند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هم دو اسیر را آزاد فرمود. حکم بن کیسان اسلام آورد و در خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ماند تا در روز جنگ بئر معونه شهید شد و لیکن عثمان بن عبد اللّه به مکه رفت و در حال کفر در مکه مرد.

اول مقتول از کفار، عبد اللّه بن عباد الحضرمی(1) است، و اول اسیر از کفار، عثمان بن عبد اللّه و حکم بن کیسان اند، و اول غنیمت مسلمانان همین غنیمت است.

کفار قریش شبهه ای در انداختند که سریهٔ عبد اللّه بن جحش روز آخر ماه رجب که جنگ در آن حرام بوده جنگ کرده است و لیکن مسلمانان مکه در جواب گفتند: ماه، سی کم یك بوده و جنگ در اول ماه شعبان بوده که ماه حلال است نه حرام و بالاخره آیه آمد که: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ ... وَ إِخْرٰاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اَللّٰهِ» یعنی به خلاصه: اشکال کفار دربارهٔ حرمت جنگ در ماه حرام است و لیکن گناه بیرون کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمانان از مکه و بقاء به کفر و بازداشتن مردم از اسلام و از زیارت مسجد الحرام؛ از گناه جنگ در ماه حرام بزرگتر است.

(سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 601-606 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> جحش (بر وزن وقت)، رئاب (بر وزن کتاب)، نخله (بر وزن صرفه)، بحران (بر وزن سلمان و غفران)(2)، حضرمی (بفتح حاء و راء و کسر میم و شد یاء)، حکم (بر وزن أسد)، کیسان (بر وزن سلمان)، عتبه (بضم عین و سکون تاء)، غزوان (بر وزن سلمان)، معدن (بکسر دال)، فرع (بضم فاء و راء - یا سکون آن چنانچه گذشت) است.

* گشتن قبله از بیت المقدس بسوی کعبه در ماه شعبان در رأس هجده ماه بعد از ورود

1- یا عمرو بن الحضرمی.

2- قاموس.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مدینه (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 606 به ترجمه)(1).

نزول آیهٔ: «قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ...» دراین باره.

<تحقیق:> محرر این تفسیر گوید: جهت اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه بسمت بیت المقدس نماز می گذارد و همچنین چند ماه بعد هجرت، برای این بود که: چون کعبه، بیت الأصنام شده بود (360 بت در آن بود)؛ اسلام در بت پرستی مستهلك نشود آنهم در امر حساس قبله. و اما جهت انتقال در مدینه از بیت المقدس بسمت کعبه برای این بود که: چون مدینه تقریبا دار الیهود بود، اسلام در یهودیت مستهلك نشود.

ضمنا بعد از هجرت و بلند شدن آوازهٔ اسلام و صددرصد معارضهٔ مسلمانان و قریش، دیگر شائبه استهلاك اسلام در بت پرستی موردی نداشت لذا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمانان به کعبه که قبلهٔ ابراهیم علیه السّلام جد اعلای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و قبلهٔ سلف و خلف او است متوجه شدند.

تحویل قبله در مسجد واقع در مدینه که بعدا به مسجد «ذو القبلتین» (رجوع به صفحهٔ 1075) معروف شد بوقوع پیوست. و این تحویل در نماز ظهر بود که رکعت اول بجانب بیت المقدس و رکعت دوم بجانب کعبه خوانده شد.

اعتراض مشرکین و یهودان در باب تحویل قبله و نزول آیهٔ: «سَيَقُولُ اَلسُّفَهٰاءُ ...

مُسْتَقِيمٍ» دراین باره.

سؤال یهودان دربارهٔ نمازهای قبل از تحویل و نزول آیهٔ: «وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمٰانَكُمْ ... رَحِيمٌ» دراین باره (مراد از ایمان در اینجا نماز است).

اعتراض یهودان که آیا بدائی(2) در کار خدا افتاده که قبله را از بیت المقدس

1- در ناسخ التواریخ روز دوشنبه نیمهٔ ماه رجب از سال دوم هجری نوشته.

2- «بداء» در رسالهٔ بداء ص 1017 دیده شود. در «تفسیر مجمع البیان» نوشته که: لم یجیء فی أقوال العرب «البداء» بمعنی الندامة و تغیر الرأی و اذا کان لفظ البداء یطلق علی اللّه تعالی فالمراد به الارادة و الظهور دون ما یظن قوم من الجهال. و علیه تشهد أقوال العرب و أشعارهم فمن ذلك: قل ما بدا لك من زور و من کذب حلمی أصم و أذنی غیر صماء و امثال ذلك و اللّه أعلم (راجع سورة المائدة ذیل آیة: «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيٰاءَ...»).

به کعبه تحویل فرموده؟! و جواب آن حضرت به این که: أمر تغییر قبله مانند سالم شدن بیمار و یا بیمار شدن سالم و رسیدن فصل زمستان بعد از پائیز و یا پائیز بعد از تابستان و امثال آنست.

و نزول آیهٔ: «وَ لِلّٰهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ ... عَلِیمٌ» دراین باره.

* غزوهٔ بدر کبری: حرکت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مدینه روز دوشنبه هشت روز گذشته از ماه رمضان سال دوم هجری بوده(1) و برخورد با قریش بت پرست متعدی در بدر بوده است. مسیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و لشکر از مدینه بسمت مکه بوده و وقعهٔ جنگ بدر، صبح روز جمعه هفدهم ماه رمضان همان سال بوقوع پیوسته است. و اول کشته در میدان جنگ از مسلمانان، مهجع غلام عمر بن الخطاب بوده که با تیر کشته شده و در این جنگ، صنادید قریش کشته شده اند. (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 612 و 626 و 627 به ترجمه و خلاصه).

آیات عدیده ای دربارهٔ این غزوه نازل شده از جمله: «وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اَللّٰهُ بِبَدْرٍ...» (ه).

ابن اسحاق گفته: «و کان فراغ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم من بدر فی عقب شهر رمضان او فی شوال» (سیرهٔ ابن هشام ج 2 و 3 ص 43): به خلاصه آنکه: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از جنگ بدر در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال فراغت یافت.

<تذکر:> مهجع (بکسر میم و فتح جیم) است، بدر (بر وزن وقت) اسم چاهی است که

1- در شرح مواهب نوشته: بقولی ضعیف حرکت پیامبر (ص) از مدینه، دوازده روز از ماه رمضان گذشته بوده، چنانکه بقولی ضعیف حرکت حضرت روز شنبه بوده است (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ذیل ص 612).

مردی از غفار که نامش «بـدر» بوده کنـده است و بقولی ضـعیف آن شـخص بـدر بن قریش بن یخلد بوده است همان قریش که قبیله به آن نامیده شده، و بقولی ضـعیف بدر اسم مردی است که این چاه از او بوده، و بهر حال «بدر» در چهار منزلی مدینه است (رجوع به «الروض الأنف»، و «شرح المواهب»، و «معجم البلدان» - ذیل سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 606)(1).

* تزویـج فاطمه به علی علیه السّلام بعـد از جنگ بـدر بعـد از وفات رقیه و تزویـج أم کلثوم با عثمان بوده (کتاب «محمّد» از محمّد رضـا مصری ص 220).

* غزوهٔ بنی سـلیم: ابن اسـحاق گفته: چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جنگ بدر به مدینه برگشت هفت شب توقف و با عده وعده بقصد بنی سـلیم بت پرست متجاوز حرکت فرمود تا آنکه به آبی از آبهای آنان رسید که «کدر» نام داشت، پس سه شبانه روز در آنجا توقف کرد و بدون زدوخورد به مدینه مراجعت فرمود(2) و بقیهٔ ماه شوال و ماه ذوالقعده را در

1- بـدر (أو) بـدر حنین: قریة الی الجنوب الغربی من المدینة حدثت فیها الوقعة بین المسـلمین و اهل مکة (17 - أو - 19 رمضان العام الثانی من الهجرة) (623. م) انتصـر فیها المسـلمون و توطد سلطان النبی، و کانت سببا لانتشار الاسلام بعد ذلك (المنجد ج 2). بدر بن یخله (بفتـح الیاء و ضم اللام) صاحب بـدر، الموضع الذی لقی فیه رسول اللّه (ص) قریشا و ذکره اللّه فی القرآن، فقال: «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ...» (سورة آل عمران آیة 123) (کتاب نسب قریش ص 12). بـدر: بلدة بالحجاز الی الجنوب الشـرقی من الجار و هو ساحل البحر، بینهما نحو مرحلة و یسـمونها بدر حنین و هی فی سـهل یلیه من الشـمال الی الشـرق جبال و عرة و من الجنوب آکام صخریة و من الغرب کثبان رملیة. کانت غزوة بدر الکبری یوم الجمعة فی شـهر رمضان فی السابع عشـرة علی رأس تسعة عشر شهرا من الهجرة (یناير سنة 624. م) (کتاب «محمّد» لمحمّد رضا المصری ص 199).

2- معلوم می شود بعد از کوچ کردن اعراب بنی سلیم به آنجا رسیده اند.

مدینه توقف نمود و امر فداء بیشتر اسراء قریش را انجام داد.

<تذکر:> سلیم (بر وزن حسین) است. این غزوه را غزوهٔ «قرقرة الکدر» هم می نامند.

قرقرة الکـدر: (قرقره بر وزن مرحمه و کـدر بر وزن قفل) است. معجم البلدان در لغت قرقره به لغت کدر اشاره کرده و در لغت کدر نوشـته که: واقدی گفته: کدر اسم ناحیهٔ معدن است که نزدیك أرحضـیه (بر وزن افضلیه) است و تا مدینه هشت برید فاصله دارد. بعد می نویسد: دیگری گفته: کدر، اسم آبی است از بنی سـلیم (بر وزن حسین)... عرام (بر وزن صراف) به خلاصه گفته: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در کـدر در یـازدهم ماه محرم سال سوم هجری با بنی سـلیم جنگ کرد و بهر حال همه گفته انـد: در این جنگ مکروهی به لشـکر اسـلام نرسید.

* غزوهٔ سویق: أبو سـفیان بن حرب در ماه ذی الحجه پس از جنگ بـدر نذر کرد که سـر خود را از جنابت نشوید(1) تا با محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم جنگ کند، پس با دویست نفر از قریش عازم مدینه شد(2) و محرمانه در مـدینه درب خانهٔ حیی بن اخطب رفت و او از ترس خود در نگشود بعد به درب خانهٔ سلام بن مشکم بزرگ یهودان بنی النضیر رفت و او از أبو سفیان پذیرائی کرد و شراب برای او آورد و اخبار مدینه را به او داد، بعد آخر همان شب به نزد همراهانش برگشت و باتفاق به عریض رفتند و در آنجا مردی از مسـلمین أنصار بنام معبد بن عمرو و نیز مردی را که هم پیمان او بود کشتند و آتش در نخلستان عریض زدند.

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم چون از جریان مستحضـر شد به تعقیب آنان شـتافت و لیکن آنها فرارا به مکه برگشـته بودند و تلاقی ای دست نداد (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص

1- قال السهیلی: «ان الغسل من الجنابة کان معمولا به فی الجاهلیة بقیة من دین ابراهیم و اسماعیل، کما بقی معهم الحج و النکاح (راجع ذیل السیرة لابن هشام ج 3 و 4 ص 44).

2- نزل أبو سفیان بصدر قناة الی جبل یقال له «نیب» من المدینة علی برید أو نحوه (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 225).

44 و 45 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> سویق (بر وزن امیر) آرد گندم یا جو است که مخلوط با شیر و عسل و روغن و اگر هیچ کدام نباشد با آب خمیر کنند، و چون قوم أبو سفیان «سویق» بسیار به جا گذارده بودند؛ این غزوه به غزوهٔ سویق نامیده شد (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ذیل ص 45)(1).

عریض(2) (بر وزن حسین) نام وادی ای است در مدینه و کلمه، مصغر عرض (بر وزن وقت) است و عرض به نوشتهٔ شرح قاموس بمعنی رودی است که در آن دهها و آبها و درختهای خرماست.

حیی (بر وزن عریض)، سلام (بر وزن صراف)، مشکم (بکسر میم و فتح کاف) است.

1- سویق بر وزن امیر هر آردی است عموما و آرد گندم و نخود و غیر آن که اول برشته و بعد آرد کرده باشند خصوصا (شرح قاموس).

2- عریض: (بر وزن حسین) اسم وادی ای است در چهار میلی مدینه و ابو الحسن علی عریضی منسوب است به عریض. و وی یکی از پسران حضرت امام جعفر الصادق (ع) است و مادرش أم ولد بوده و او کوچك ترین فرزندان آن حضرت است. و زمانی که حضرت از دنیا رحلت فرمود، او طفل بود و بالاخره یکی از علماء بزرگ شد و روایت حدیث می کند از برادرش امام موسی الکاظم (ع) و از پسر عموی پدرش حسین ذی الدمعة بن زید شهید. علی تا زمان حضرت امام هادی (ع) زنده بوده و در عهد آن حضرت وفات یافته است. و در هامش کتاب عمدة الطالب، وفات علی عریضی را در سال 210 دویست و ده هجری نوشته است. رأی علی، رأی طائفهٔ امامیه بوده. و فرزندان او را عریضیون می گویند، و آنها بسیارند. اعقاب علی عریضی از چهار نفر مرد است: 1 - محمّد 2 - احمد الشعرانی 3 - حسن (عبد اللّه پسر ابن حسن کسی است که در کتاب قرب الاسناد، احادیث بسیاری از او روایت شده است) 4 - جعفر الأصغر (رجوع بتاریخ نائین تألیف محرر این تفسیر ج 1 ص 121 و 122 به خلاصه).

وقائع سال سوم هجری

غزوهٔ ذی أمر:(1) چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از غزوهٔ سویق مراجعت فرمود بقیهٔ ماه ذی الحجه یا در همین حدود در مدینه اقامت فرمود سپس در پی اعراب بت پرست متجاوز غطفان راه نجد را پیش گرفت و تمام ماه صفر یا در همین حدود را در سرزمین نجد اقامت فرمود سپس به مدینه مراجعت نمود، و در این غزوه مکروهی به لشکر اسلام نرسید و لشکر دشمن که برای جنگ با مسلمین اجتماع کرده بودند فرار کردند (2). پیامبر تمام ماه ربیع الاول یا به استثنای کمی در مدینه اقامت فرمود (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 46 بترجمه) این غزوه را «غزوهٔ غطفان» نیز می گویند.

<تذکر:> أمر (بر وزن صمد) در سرزمین نجد از دیار غطفان است - غطفان (بر وزن رمضان) حیی است از اعراب قیس (شرح قاموس و معجم البلدان)، نجد (بر وزن وقت و عضد) سرزمین بلندی است از عربستان که مقابل آن تهامه است که در نشیب است، و ما بین تهامه و یمن و عراق و شام قرار گرفته و اول آن از سمت حجاز، ذات عرق است (قاموس اقتباسا). عراق (بر وزن کتاب) و عرق (بر وزن فکر) و تهامه (بر وزن کنایه) است.

* غزوهٔ بنی النضیر: این غزوه شش ماه پس از جنگ بدر بوده است (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ذیل ص 190 بنقل از سهیلی) و لیکن سیرهٔ ابن هشام و همچنین محمّد - رضا مصری در کتاب «محمّد» جنگ بنی النضیر را در وقائع سال چهارم هجری نوشته اند.

تفصیل این غزوه را در جلد ششم همین تفسیر در سورهٔ حشر ص 341-347 ببینید.

آیاتی چند دربارهٔ این غزوه نازل شده است.

1- معجم البلدان بعنوان غزوهٔ «أمر» ضبط کرده است نه «ذی أمر».

2- معجم البلدان در لغت «أمر».

<تـذکر:> نضـیر (بر وزن شدید) است و قومی از یهودان را که در بیرون مدینه زندگی می کردند، بنی النضـیر می گفتند(1)* غزوهٔ بحران: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم ابن أم مکتوم را کارگزار مدینه کرد و بعزم دریافت قریش بت پرست متجاوز با لشکر، آهنگ حجاز فرمود تا آنکه به بحران رسـید و در آنجا در ماه ربیع الآخر و جمادی الأولی اقامت فرمود، سپس به مدینه برگشت و در این غزوه مکروهی به لشکر اسلام نرسید (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 46 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> بحران: معدنی است در حجاز از سمت فرع(2). بحران بباء یك نقطه و حاء بی نقطه (بر وزن سـلمان) است و (بر وزن سلطان) هم گفته شـده (قاموس و معجم البلدان). در کتاب ناسخ التواریخ نجران با نون و جیم نوشـته شده است و صـحیح همان است که در آغاز نوشتم و ظاهرا نجران از تصحیفات نساخ است.

* غزوهٔ بنی قینقاع: قینقاع اسم قومی از یهودان مدینه است (تفصیل در جلد ششم همین تفسیر در سورهٔ حشر ص 332-336).

در قرآن کریم آیات چندی دربارهٔ یهودان مزبور نازل شده است.

ابن اسحاق گفته: عاصم بن عمر بن قتاده (بفتح قاف) بمن گفت که: بنی قینقاع

1- کشـته شـدن کعب بن الاشـرف از بزرگان یهودان در ماه ربیع الأول سال سوم هجری بوده (محمّـد رضا مصـری در کتاب «محمّد»). (تفصیل در جلد ششم همین تفسیر سورهٔ حشر ص 336-341).

2- سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 46 - فرع بضم فاء، و بضم و نیز سکون راء است. و فرع نام قریه ای است در سمت مدینه.

اولین دستهٔ یهودند که پیمان منعقد بین خود و بین پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نقض کردند و در بین جنگهای بدر و أحد به جنگ پرداختند (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 47-50).

<تذکر:> 1 - جنگ در ماه شوال بوده (محمّد رضا مصری در کتاب «محمّد»).

2 - قینقاع بفتح قاف و ضم و فتح و کسر نون هر سه روایت شده است (معجم - البلدان).

* اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه به قرده که اسم آبی است از آبهای نجد (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 50).

محمّد رضا مصری در کتاب «محمّد» نوشته که: اعزام این سریه در ماه جمادی الآخره بوده.

<تذکر:> قرد بفتح قاف و سکون راء است (محمّد رضا مزبور) با فتح قاف و راء و بعلاوه با هاء آخر است (سیرهٔ مزبور).

رجوع به وقائع سال ششم هجری غزوهٔ ذو قرد.

* غزوهٔ احد: این غزوه در روز شنبه نیمهٔ ماه شوال اتفاق افتاده (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 60 تا 168).

در این غزوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لب مبارکش زخم برداشته و دندان مبارکش شکسته شده و زخم به پیشانی حضرت رسیده و در اثر زخم دیگر دو حلقه از حلقه های خود در بالای گونهٔ حضرت فرورفته و حضرت در گودالی از گودالها افتاده که أبو عامر راهب مسیحی این گودالها را کنده بود و روی آنها را پوشانیده بود تا مسلمین در آن گودالها سقوط کنند. و در این جنگ حمزه و نیز عبد اللّه بن جحش و بسیاری از اصحاب، شهید و بعلاوه حمزه و عبد اللّه مثله شده اند.

سرکردهٔ لشکر قریش، أبو سفیان(1) بوده است.

ابن هشام نوشته که: ابن أبی نجیح گفت: در روز جنگ أحد منادیی نداء کرد که:

«لا سیف الا ذو الفقار، و لا فتی الا علی».

آیـات: «إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ لِیَصُدُّوا...» و نیز: «وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ ...» و نیز: «إِذْ هَمَّتْ طٰائِفَتٰانِ...» و نیز: «وَ لِیَعْلَمَ اَلَّذِینَ نٰافَقُوا..» و نیز: «وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...» و نیز: «رِجٰالٌ صَدَقُوا...» و نیز: «أَ وَ لَمّٰا أَصٰابَتْکُمْ مُصِیبَةٌ...» و... دربارهٔ این غزوه نازل شده است(2).

ابن اسحاق نوشته: در جنگ أحد جمیع شهداء مسلمین از مهاجرین و أنصار، شصت و پنج نفر بوده اند. ابن هشام نوشته که: پنج نفر را هم ابن اسحاق ذکر نکرده، و با احتساب این پنج نفر شهداء احد، 70 هفتاد نفر بوده اند (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 126 و 127).

و از لشکر مشرکین 22 بیست و دو نفر کشته شده اند (سیرهٔ مزبور ص 129).

<تحقیق> جهت شکست ظاهری جنگ أحد این بوده است که: صفوف لشکر مسلمین

1- أبو سـفیان: پسـر حرب بن أمیـة بن عبـد شـمس بن مناف قرشـی أموی و پـدر معاویه است، ده سال قبل از واقعهٔ فیل متولد شد. وی از أشـراف قریش و بازرگان سـرمایه دار بود که با اموال خود و اموال قریش تا شام و ایران و غیره تجارت می کرد. گاهی خود شخصا بیرون می رفت، و پرچم رؤساء که بنام عقاب بود منسوب به او بود و او همان است که در جنگ أحـد قائد تمام قریش شد - در شب فتح مکه اسـلام آورد (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ذیل ص 194 به ترجمه). تذکر: أمیه از قریش نیست بلکه ملحق به قریش است. ب.
2- شصت آیه در سورهٔ آل عمران دربارهٔ جنگ أحد نازل شده (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 247-249).

در پای کوه أحد بود و کوه پشت سرشان قرار داشت و صفوف مشرکین در سنجه بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تیراندازان را که پنجاه نفر بودند زیر نظر عبد اللّه بن جبیر بن نعمان أوسی بدری بالای کوه کوچکی مأمور فرمود و فرمود: شما از پشت سر ما حامی ما باشید که مشرکین از پشت سر حمله نکنند، شما سیل تیر را روانه کنید زیرا اسب، جلو تیر مقاومت نمی کند و آنگاه فرمود: اگر مرغ ما را برباید و اگر کفار را بکشیم و پای مال کنیم تا اجازه ندهم، از جای خود حرکت نکنید.

بالجمله در میدان جنگ، کفار قریش شکست خوردند و کشته دادند و پا بفرار گذاردند. مسلمین بدنبال آنان شتافتند و آنچه در اردوگاه کفار بود غارت کردند و از اشتغال به جنگ بازایستادند. چون تیراندازان وضع را چنین دیدند جبهه را خالی کردند و بسراغ جمع آوری غنیمت آمدند، هرچند عبد اللّه بن جبیر تأکید کرد که سنگر را خالی نکنید، گوش ندادند، خالد بن الولید از لشکر دشمن، چون دید که تیراندازان، سنگر را خالی کرده اند و معدودی در آنجا باقی مانده اند از پشت سر مسلمین یورش آورد و عکرمة بن أبی جهل بدنبال او آمد و جنگ مغلوبه شد، عبد اللّه بن جبیر و نفراتی که در سنگر باقی مانده بودند که از ده نفر کمتر بودند جابجا کشته شدند و هفتاد تن از باارزش ترین مسلمانان صدر اول در خاك و خون غلطیدند از جمله حمزه عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است. و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، هم زخم برداشت و هم دندان مبارکش شکست.

محرر این تفسیر گوید: شرح واقعهٔ أحد در همین تفسیر مذکور است و نقل واقعهٔ فوق برای این است که اندك غفلت از پیروی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین ضایعاتی در بر دارد، پس وای! به غفلتهای مهم. مثلاـ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده: شب برای خوابیدن و استراحت است: «وَ جَعَلْنٰا نَوْمَكُمْ سُبٰاتاً» دقت کنید که غفلت از همین نکته و بیداری شب و خیابان گردی و حضور در مجامع لهو و لعب چه مفاسد عظیمی را دربردارد:

اولا: زن را گرفتار معشوق گریم Grime شده و مرد را گرفتار زن گریم شده می سازد که هریك تبعاتی بدنبال دارد.

ثانیا: خستگی روزانه بر تن انسان باقی می ماند.

ثالثا: بقیهٔ خستگی روز قبل و خستگی بیداری شب، از نیروی لازم برای فعالیت روز فردا می کاهد.

رابعا: خستگی بدن؛ خستگی فکر را بدنبال می کشد و وقتی ادامه یافت و مزاج هم اندکی ضعیف بود سوء خلق، بدبینی، بیماری، جنون، کوتاهی عمر را یدك می کشد.

خامسا: دو سوم تصادفات وسائل نقلیه و تلفات نفوس بی گناه، مولود خستگی و بی خوابی رانندگان است.

سادسا: دزدیها و طرح جنایات نوعا در شب عملی می شود و به خلاصه (حادثات اغلب به شب واقع شود).

<تذکر:> لغت أحد را در رسالهٔ «از مکه تا مدینه» ص 1071 ببینید.

غزوهٔ حمراء الأسد: بلا فاصله پس از واقعهٔ أحد اتفاق افتاده زیرا خبر رسیده بود که أبو سفیان رئیس قریش بت پرست و متجاوز پس از جنگ أحد دوباره آهنگ مراجعت به مدینه و جنگ با مسلمین کرده است. در این بسیج بدستور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فقط مسلمین مجروحین جنگ أحد دوباره احضار و در رکاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حاضر حمراء الأسد شدند.

آیاتی از قرآن دربارهٔ این غزوه نازل شده از جمله: «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ...» .

<تذکر:> از حمراء الأسد تا مدینه هشت میل راه است دست چپ راهی که به ذو الحلیفة می روند (کتاب معجم ما استعجم بکری).

* اعزام سریه به «رجیع» بسرکردگی مرثد بن أبی مرثد غنوی. و خلاصهٔ قضیه اینست که: پس از جنگ أحد عده ای (رهطی) از اعراب عضل و قاره(1) حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

1- قاره لقبشان است (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 681).

شرفیاب شدند و تقاضای اعزام چند کس برای فراگرفتن معالم دین و تعلیم قرآن و شرائع اسلام نمودند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سریه ای را متشکل از: خالد بن بکیر و عاصم بن ثابت و عبد اللّه بن طارق و خبیب بن عدی و زید بن دثنه به سرکردگی مرثد بن أبی مرثد غنوی اعزام داشت و چون سریه به رجیع رسید متقاضیان، آنها را با شمشیرها در میان گرفتند و پس از زدوخورد، مرثد و خالد بن بکیر و عاصم بن ثابت کشته شدند. اعراب هذیل خواستند سر عاصم را به سلافه دختر سعد بن شهید بفروشند زیرا وی نذر کرده بود که به تلافی آنکه دو پسرش در جنگ أحد کشته شده بودند در کاسهٔ سر عاصم شراب بنوشد و لیکن زنبورهای عسل به کاسهٔ سر عاصم ریختند، آنگاه اعراب هذیل گفتند: بگذارید شب که شد زنبورها می روند و سر را می بریم؛ و لیکن شب که شد سر عاصم را سیل از آن صحراء برد.

عبد اللّه بن طارق که اسیر شده بود، مقاومت کرد و او را با سنگباران کشتند، قبر شریفش در ظهران است.

خبیب بن عدی و زید بن دثنه را به مکه بردند و چون دو اسیر در مکه داشتند این دو را دادند و آن دو را گرفتند.

زید را صفوان بن أمیه خرید و بغلام خود نسطاس گفت او را بکشد و کشت (صفوان او را در ازاء پدرش أمیة بن خلف کشت).

خبیب را در محل «تنعیم» دار کشیدند (خبیب قبل از شهادت تقاضای مهلت برای خواندن دو رکعت نماز کرد و عمل او که اولین کس است که این سنت را بر قرار کرد در میان مسلمانان سنت شد).

در موقع قتل خبیب، عده ای از قریش: عکرمه پسر ابو جهل، و سعید بن عبد اللّه، و أخنس بن شریق ثقفی (هم پیمان بنی زهره)، و عبیدة بن حکیم (هم پیمان بنی أمیة بن عبد شمس)، و أمیة بن أبی عتبه، و بنو الحضرمی؛ حضور داشتند (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 169- 183 به ترجمه و خلاصه).

واقعهٔ اسفناك رجیع در ماه صفر سال چهارم هجری بوده است (محمّد رضا مصری

ص: 1189

در کتاب «محمّد»)(1).

<تذکر:> رجیع (بر وزن شدید) اسم آبی است از طایفهٔ هذیل که بین مکه و طایف است (معجم البلدان).

مرثد (بر وزن جعفر)، غنوی (بفتح غین و نیز فتح نون و واو یائی با شد یاء)، عضل (بر وزن أسد).

اعراب عضل و قاره، از هون (بفتح هاء و بقولی بضم آن) بن خزیمة بن مدرکه اند.

خزیمة (بضم خاء و فتح زای)، مدرکه (بضم میم و کسر راء)، بکیر و هذیل و شهید و خبیب (بر وزن حسین)، سلافه (بضم سین) است.

ظهران (بر وزن سلمان) نام وادی ای است در مکه (معجم البلدان)، عدی و شریق (بر وزن شریف)، دثنه (بفتح دال و کسر ثاء و شد نون مفتوح)، عکرمه (بکسر عین و سکون کاف و کسر راء و فتح میم)، أخنس (بر وزن اصغر)، عبیده و أمیه (بر وزن خزیمه)، عتبه (بضم عین و سکون تاء)، حضرمی (بفتح حاء و راء و کسر میم و شد یاء)، نسطاس (بکسر نون) است.

* آبستن شدن فاطمه علیها السّلام به حسین علیه السّلام در سال سوم هجری و قولی هست که: پنجاه شب گذشته از تولد حسن علیه السّلام، فاطمه به حسین آبستن شده (محمّد رضا مصری در کتاب «محمّد» نقل از طبری).

1- آیهٔ: «وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ... أَلَدُّ اَلْخِصٰامِ... رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ» دربارهٔ غزوهٔ رجیع نازل شده (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 174 و 175).

وقائع سال چهارم هجری

اعزام سریه مشتمل بر هفتاد نفر بسرکردگی منذر بن عمرو برادر بنی ساعده به «بئر معونه» در ماه صفر، چهار ماه پس از جنگ أحد، و کشته شدن تمام این عده بجز یك نفر.

أبو براء عامر بن مالك برای دعوت مردم به اسلام، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چند نفر را خواستار شد، حضرت هفتاد نفر از قراء قرآن را به معیت او فرستاد. چون همگی به بئر معونه رسیدند، أبو براء، با حسن نیت، عامر بن الطفیل را برای استفاده خبردار کرد و لیکن عامر بن الطفیل از قبائل بنی سلیم و عصیه و رعل و ذکوان برای کشتن مسلمانان کومك خواست و بالنتیجه مسلمانان را در میان گرفتند و کشتند و تنها عمرو بن امیهٔ ضمری باقی ماند که عامر بن الطفیل او را چون از قبیلهٔ مضر بود نکشت و موی پیشانی او را چید و آزاد کرد زیرا مادرش نذر کرده بود که بنده ای آزاد کند. عمرو بن أمیه خبر شهادت این جماعت را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داد و حضرت بسی اندوهناك شد. و بعد از این واقعه، أبو براء از غصهٔ ناجوانمردی عامر (پسر برادرش) مرد.

ربیعه پسر مالك بعدا با استجازه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت و عامر بن الطفیل را با ضرب نیزه از پا در آورد که نیزه خطا کرد ولی همان نیزه کار خود را کرد و منجرّ به مرگ او شد (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 183-189 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> بئر معونه(1) (بر وزن مقوله) (و آن نام چاه واقع میان سرزمین بنی عامر و حرهٔ بنی سلیم است)، منذر (بر وزن محسن)، براء (بر وزن کلام)، حره (بر وزن دفعه یعنی سنگستان)، سلیم و طفیل (بر وزن رجیل)، عصیه (بضم عین و فتح صاد و شد یاء مفتوح)، رعل (بر وزن فکر)، ذکوان (بر وزن شیطان)، أمیه (بضم همزه و فتح میم و شد یاء مفتوح)، ضمری (بفتح ضاد و سکون میم و کسر راء و شد یاء)، مضر (بضم میم و فتح ضاد) است.

1- بئر معونة: اسم لموضع ببلاد هذیل بین مکة و عسفان (کتاب «محمّد» لمحمّد رضا المصری).

* غزوهٔ ذات الرقـاع کـه غزوهٔ محـارب و غزوهٔ بنی ثعلبـه و غزوهٔ بنی أنمـار و غزوهٔ صـلاة الخـوف هـم نامیـده می شـود: این غزوه در مـاه جمادی(1) اتفاق افتاده است. چون به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله خبر رسـید که جمعیتهائی از قبائل عرب بت پرست متجاوز در سرزمین نجد برای جنگ با پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم گرد آمده اند لذا حضـرت بعزم سرزمین نجد و بقصد اعراب بنی محارب و بنی ثعلبه که از غطفان نخل بودند با عده وعده از مدینه حرکت فرمود و وارد موضع ذات الرقاع شد (چون کوههای آنجا سیاه و سفید و سرخ رنگ بود ازاین جهت «ذات الرقاع» نامیـده می شـد)، در ذات الرقاع لشـکر اسـلام به اعراب غطفان برخورد که جمعیتی انبوه بودنـد، مسـلمانان که چنین جمعیتی را دیدنـد جانب حزم و احتیاط را شدیدا رعایت کردند تا آنجا که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نماز جماعت خود را با مسـلمانان بصورت نماز «خوف» خواندند. یعنی دسـته ئی قسمتی از نماز را بصورت جماعت و تتمهٔ آن را بصورت فرادی خواندند و دسته ئی در حالت جنگ بودند بعد دسته ها جاهای خود را در نماز و در صف عوض کردند.

بالجمله: در این غزوه پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم زیر درخت سـمره (درخت طلح) نشـست و شمشیر خود را به درخت آویخت و لشـکر مسلمین زیر درختهای خاردار که در آن صحراء بسیار بود در سایهٔ درختها به استراحت پرداختند. دعثور بن حارث محاربی (2) که در غزوهٔ ذی أمر (غزوهٔ غطفان) قبل از رسـیدن به نجد جمعی از اعراب را برای غارت مسـلمانان گرد آورده بود سایه به سایهٔ حضـرت، باین سرزمین آمد و از خواب حضرت سوءاستفاده کرد و شمشیر حضرت را از درخت برداشت، حضرت از خواب

1- ابن هشام در ماه جمادی الاولی سال چهارم گفته (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 203 و 209). ابن سعد و ابن حبان گفته اند: این غزوه در ماه محرم سال پنجم هجری بوده و ابو معشر بطور قاطع گفته که: بعد از واقعهٔ بنی قریظه بوده است (سیرهٔ مزبور ذیل ص 203).

2- دعثور در کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری در ص 226 مذکور است.

بیدار شد و دید که دعثور با شمشیر برهنهٔ کشیده ایستاده است؛ آنگاه به حضرت گفت:

ای محمّد! کیست که در این حال مانع کشتن تو شود؟ حضرت فرمود: خدا(1).

جابر می گوید: لشکر در حال خواب خفیفی بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را آواز داد و فرمود: این شخص که اکنون اینجا نشسته است درحالی که خواب بوده ام شمشیر مرا ربوده است و با شمشیر برهنهٔ کشیده بمن گفت: کیست که در این حال مانع کشتن تو شود؟ گفتم: خدا. بالجمله: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از عقوبت دعثور در گذشت (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 262 و 263 به خلاصه و ترجمه).

در این غزوه از لحاظ اینکه اعراب غطفان از ترس لشکر اسلام فرار کردند و به کوهها پناه بردند، جنگی اتفاق نیفتاد.

<تذکر:> رقاع (بر وزن کتاب) است و در وجه تسمیه جهاتی گفته شده و أصح این است که:

نام موضعی است، زیرا دعثور گفته: «حتی اذا کنا بذات الرقاع» و این غزوه در سال چهارم هجری بوده (معجم البلدان به ترجمه و خلاصه). دعثور بضم دال و ثاء است.

* غزوهٔ بدر الآخرة: در ماه شعبان بوده(2) این غزوه را بدر الاخیره و بدر الصغری و بدر الموعد(3) و بدر الثالثه و غزوة السویق نیز می گویند(4).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با عده وعده به بدر حرکت فرمود زیرا أبو سفیان، رئیس

1- قوای دعثور با نیروی اعجاز پیامبر (ص) از کارافتاده است که در چنین موقعیتی پیامبر (ص) جان به سلامت بدر برده است: گر نگهدار من آنست که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

2- سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 209.

3- بدر الموعد ناظر به وعدهٔ أبو سفیان است که در روز جنگ أحد اعلام کرد که: وعدهٔ ما در سال آینده در «بدر».

4- کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 264 و 265.

قریش بت پرست متجاوز پس از پایان جنگ أحـد گفته بود: سال بعـد، وعدهٔ ما، در «بدر» است. أبو سـفیان با لشـکر از مکه حرکت کرد و چون به نزدیك «مر الظهران» رسـید، تصـمیم او عوض شد و عزم بازگشت نمود و به قریش گفت: امسال خشکسالی است و جنگ شایسته نیست، نه گیاهی بر زمین است و نه شـیری در پستان حیوانات است، و باید به مکه برگشت، پس برگشتند. اهل مکه آنها را «جیش السویق» (لشکر آرد بوداده) نامیدند و گفتند:

شما برای جنگ نرفته بودید بلکه برای خوردن سویق رفته بودید.

این حیله ای بود که أبو سفیان به کار برد که نگویند وعدهٔ او با مسلمین دروغ بوده و لیکن تصمیم به جنگ نداشت. أبو سفیان شخصی را که نعیم نام داشت به مدینه فرسـتاد که مسـلمین را از کثرت لشـکر دشـمن بترساند تا مسـلمین از مدینه خارج نشوند و همین عدم خروجشان عذری برای مراجعت أبو سـفیان به مکه باشد، و لیکن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باین گفته گوش نداد و حرکت فرمود و فرمود: به آن خـدا که جانم در قبضـهٔ قـدرت او است اگر هیـچ کس حرکت نمی کرد من تنها حرکت می کردم. خلاصه حضـرت هشت شـبانه روز در «بدر» توقف فرمود و مسلمین هم آنچه با خود آورده بودند فروختند و سود بسیار بردند (٥).

آیهٔ: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اَللّهِ ... عَظِيمٍ» از قرآن کریم دربارهٔ این غزوه نازل شده که در کتاب ناسخ التواریخ مذکور است.

<تذکر:> مر الظهران و مر ظهران هم گفته می شود (کلمه بفتح میم و شد راء و فتح ظاء است).

مر بمعنی قریه و ظهران نام آن وادی است و در مر الظهران قناتهای بسـیار و نخلسـتانهاست. واقـدی گفته: بین «مر» و بین «مکه» پنج میل فاصله است (معجم - البلدان به خلاصه و ترجمه).

* زنای مردی محصن (بفتح صاد بر وزن مرسل) با زنی محصنه از یهودان خیبر و

أمر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سنگسار آنان (طبق دستور توراة و قرآن کریم) و نزول آیهٔ:

«یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ قَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولُنٰا...» دراین باره.

* سرقت طعمه پسر أبیرق (که از منافقین بود) و حکم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بقطع دستش و فرار او به مکه.

نزول آیـات: «وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَـةً أَوْ إِثْمـاً...» ، «إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ...» ، «وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ اَلَّذِینَ یَخْتٰانُونَ...» ، «وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ...» ، «وَ مَنْ یُشٰاقِقِ اَلرَّسُولَ...» دراین باره.

<تذکر:> أبیرق (بضم همزه و فتح باء و سکون یاء و کسر راء) است و آن تصغیر «استبرق» است که استبرق، دیبای کلفت را می گویند (قاموس به ترجمه).

(این دو واقعه در کتاب ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ص 198 - 200 مذکور است). (در ناسخ التواریخ بجای «طعمه»، «طعیمه» نوشته است).

طعمة بن أبیرق از خاندان بنی ظفر مدینه زرهی از همسایه اش قتادة بن نعمان که در همیان آردی بود سرقت کرد، چون ذرات آرد از شکاف همیان می ریخت آن را نزد زید بن سمین یهودی پنهان کرد، صاحب زره بسراغ طعمه رفت؛ طعمه قسم یاد کرد که آن را نگرفته و هیچ اطلاعی از آن ندارد، پس آن را رها کردند و دنبال آرد را گرفتند، علامت آرد به منزل یهودی منتهی شد، پس یهودی را گرفتند - یهودی گفت: طعمه بمن داده و جماعتی از یهودان بر این مطلب گواهی دادند و جماعتی بنفع طعمه شهادت دادند و کارشان بمحضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کشید. دربارهٔ این جریان آیه آمد که: «إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ اَلنّٰاسِ بِمٰا أَرٰاکَ اَللّٰهُ...» ... و مفاد آیات این بود که: طعمه و شهود او دروغگویند و یهودی از این جرم بریء است (تفسیر روح البیان ج 1 سورهٔ نساء ص 488 به ترجمه و خلاصه).

وقائع سال پنجم هجری

غزوهٔ دومة الجندل: چون به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر رسید که جمعیت بسیاری از اعراب بت پرست متجاوز در دومة الجندل هستند که به هرکس از آنجا بگذرد ظلم می کنند و این جمعیت اراده دارند که به مدینه نزدیك شوند، لذا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه ربیع الأول با یك هزار نفر از اصحاب حرکت فرمود و قبل از رسیدن حضرت به آنان، آن جمعیت از ترس متفرق شدند و برخوردی روی نداد.

<تذکر:> دومة الجندل: شهری است که تا دمشق شام پنج شبانه روز و تا مدینه پانزده شبانه روز راه فاصله دارد. و آن نزدیکترین شهرهای شام است به مدینه و نزدیك تبوك است.

این غزوه اولین غزوه های شام است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 265 به ترجمه و خلاصه). در وقائع سال نهم نیز اسم دومة الجندل ذکر خواهد شد (ه).

دومه: (بضم و فتح دال) است، و ابن درید (بر وزن حسین) فتح دال را انکار کرده و از اغلاط محدثین شمرده است، و ابن کلبی گفته: «دوماء» پسر اسماعیل بن ابراهیم علیهما السّلام است و وی گفته: چون فرزندان اسماعیل علیه السّلام در تهامه بسیار شد دوماء باین سرزمین آمد و قلعه ای ساخت و به آن قلعه دوماء گفته شد و به او منسوب گردید (معجم البلدان به ترجمه).

جندل (بر وزن جعفر) بمعنی سنگ بزرگ است (منجد).

دومة الجندل و دوماء الجندل هر دو گفته می شود (قاموس).

* غزوهٔ مریسیع: «غزوهٔ بنی المصطلق» هم به آن گفته می شود. این غزوه در ماه شعبان سال پنجم هجری اتفاق افتاده (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 268 - 277) و در ذیل سیرهٔ ابن هشام (ج 3 و 4 ص 289) همین قول را انتخاب کرده و قول ابن اسحاق را که در ماه شعبان سال ششم گفته رد کرده است.

قصهٔ «افك عائشه» در سفر همین غزوه بوده است (تفصیل این غزوه در جلد هفتم همین تفسیر در سورهٔ منافقون مذکور است).

<تذکر:> مریسیع (بضم میم و فتح راء و سکون یاء و کسر سین یائی و عین آخر): اسم چاه بنی خزاعه یا اسم آبی است از قبیلهٔ خزاعه و محل آن میان مکه و مدینه است از سمت قدید (بر وزن رجیل) (معجم البلدان اقتباسا).

بنی المصطلق: بطنی از خزاعه هستند.

مصطلق (بر وزن مجتهد) لقب جذیمه (بر وزن طریقه) بن سعد بن عمرو است و او را مصطلق گفتند برای آواز او زیرا اصطلاق (بر وزن اکتساب) دندان بر هم زدن شتر نر است.

* غزوهٔ خندق: اسم دیگرش «أحزاب» است. غزوهٔ خندق یا أحزاب باتفاق مؤرخین در ماه شوال سال پنجم هجری بوده فقط ابن خلدون در سال چهارم دانسته است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 278). (موضوع غزوهٔ خندق در قرآن کریم در سورهٔ أحزاب مذکور است). کشته شدن عمرو بن عبد ود سواری که با هزار سوار برابری می نمود بدست علی علیه السّلام و ترجیح مبارزهٔ علی علیه السّلام بر اعمال امت تا روز قیامت در این غزوه است زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «ضربة علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین». چون در این جنگ برای مقابله با دشمنان یعنی یهودان و قریش و قبائل عرب بت پرست متجاوز، خندق بدست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمین کنده شده است این جنگ به «خندق» موسوم شده است. (روز چهارشنبه هفت روز به آخر ماه ذی القعده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و سپاه اسلام از جنگ خندق به مدینه مراجعت کرده اند).

(به ترجمه از سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ذیل ص 233 بنقل از شرح مواهب).

<تذکرات:> 1 - أحزاب بر وزن أنصار است (قاموس) جهت اینکه این غزوه را غزوهٔ أحزاب

می گویند این است که: یهودان مدینه و اطراف، از قریش ساکنین مکه و از قبائل عرب استمداد کردند و از هر قبیله حزبی فراهم گردید تا با مسلمین جنگ کنند و اگر دست یافته بودند هر پاره گوشت تن مسلمانی بر سر نیزه ای بود، اما سه چیز باعث شکست أحزاب شد: کشته شدن فارس یلیل عمرو بن عبد ود بدست علی علیه السّلام در آغاز، و پس از آن «باد» که خداوند فرستاد، و سوم فرشتگان (بشرح مذکور در سورهٔ مبارکهٔ أحزاب)(1).

2 - دربارهٔ سلمان دو مطلب در این غزوه بچشم می خورد:

مطلب اول این است که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خط حفر خندق را کشید و به چندین چهل ذراع تقسیم فرمود و کندن هر چهل ذراعی را به ده نفر محول فرمود. آنگاه مهاجرین و أنصار دربارهٔ سلمان فارسی که مردی قوی بود اختلاف کردند، أنصار گفتند: سلمان از ما است، و مهاجرین هم گفتند: سلمان از ما است، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «سلمان منا اهل البیت»: سلمان، از ما اهل بیت است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 280 به ترجمه).

مطلب دوم این است که: کندن خندق را سلمان فارسی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیشنهاد داد و عرض کرد: فارسیان (ایرانیان) برای دفاع در جنگ ها، خندق می کنند.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 280 به ترجمه و خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: مطلب دوم بد تعبیر شده است زیرا:

اولا- پیامبری که با علم نبوت از اوضاع عرش تا فرش آگاه بوده است چگونه از موضوع کندن «خندق» آگاه نبوده است؟! ثانیا بااینکه در خارج تمام قلعه های جنگی حجاز و شام، خندق موجود بوده و قلعه های خیبر در جوار مدینه دارای خندق بوده است؛ چگونه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمین از خندق اطلاع نداشته اند؟! بااینکه شب و روز در انظار بوده. بلی ممکن است بگوئیم: چون «خندق» معرب از کندهٔ فارسی است، به کار بردن این شیوه برای

1- فعالیت نعیم (بر وزن حسین) بن مسعود (رضوان اللّه علیه) هم در تفرقهٔ أحزاب سهم بسزائی دارد که در کتب مفصله مذکور است.

حفـظ قلعه های جنگی از افکار جنگی ایرانیان بوده است، و در این موقع سـلمان این پیشـنهاد را تـذکره و یادآوری کرده یعنی عرض کرده است که: مدینه را بصورت قلعهٔ جنگی باید درآورد، و بهر حال این مطلب را با سـریشم باید بهم چسـبانید و گویا این مطلب از مخترعات شعوبیهٔ ایرانی باشد که برای سلمان ایرانی ساخته اند چنانکه عمر سیصد و اندی ساله برای سلمان درست کرده اند و چنانکه گفته اند:

سلمان در مکه حاضـر شـده و اسـلام آورده است در صورتی که اسم سـلمان از مدینه بگوش می خورد و حتی در جنگ أحد هم حضور نداشـته و چنانکه گفته اند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سلمان را به قیمت گزافی از یك نفر یهودی خریده و از قید بندگی آزاد فرموده و در ضـمن بهـاء آن از چهـل وقیه طلاـ (تلا) اسم می برنـد در صورتی که: پرداخت «چهل وقیه طلا» أمری بس عجیب بنظر می رسـد. نیز محرر این تفسیر گوید: دوستان نادان مطالبی می گویند که فضیلت شخص را پای مال می کنند و حضرت شیخ سعدی چه عالی فرموده:

«دشـمن دانا به از نادان دوست» * غزوهٔ بنی قریظه: چون پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و مسـلمین صـبح کردنـد از اردوگاه خندق به مدینه برگشـتند و اسلحهٔ خود را بر زمین گذاردند (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 233 به ترجمه). ورود پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مدینه روز چهارشنبه هفت روز باقی مانده از ماه ذوالقعدهٔ سال پنجم هجری بوده (سیرهٔ مزبور ذیل ص 233 بنقل از شرح مواهب).

هنگام ظهر (بنقل زهری) جبرئیل به صورت مردی که عمامه ای از حریر ضخیم (استبرق) بر سر داشت و حنك عمامه اش آویخته بود (زیر گلوی خود بر نگردانیده بود) و سوار بر قاطری بود که بر روی زین آن قاطر قطیفه ای از حریر افتاده بود بر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد گردید و عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا سلاح را بر زمین گذاردی؟ فرمود:

بلی. جبرئیل عرض کرد: فرشـتگان اسلحه بر زمین نگذارده اند و هنوز قوم أحزاب را تعقیب می کنند، البته خدای عز و جل به تو فرمان می دهد که تو برای جنگ با یهودان بنی قریظه [که از هم پیمانان دشمن بت پرست (أحزاب) متجاوز در جنگ خندق بودند]

حرکت کنی و من هم عازم رفتن به آن سو هستم و در آنان زلزله خواهم افکند. لذا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به جارچی أمر فرمود که: در مدینه جار بزند: هرکس گوش شنوا دارد و فرمان بر است نماز عصر را باید در اردوگاه یهودان بنی قریظه بخواند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را مأمور فرمود که پرچم جنگ را بر دارد و بطرف یهودان بنی قریظه حرکت کند و چون علی (ع) حرکت کرد، مسلمین بدنبال پرچم جنگی حرکت کردند. بالجمله: محاصرهٔ قلعه های بنی قریظه بیست و پنج شبانه روز طول کشید و عاقبت یهودان به حکم سعد بن معاذ راضی شدند و او بکشتن مردان و تصرف اموال و ضبط زنان حکم داد (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 233 و 234 به ترجمه و خلاصه) (تفصیل آن در همین تفسیر در سورهٔ أحزاب از قرآن کریم مذکور است).

<تذکر:> بنی قریظه (بضم قاف و فتح راء و فتح ظاء) از یهودان مجاور مدینه بودند که در جمع آوری أحزاب اقدام کرده اند.

فتح بنی قریظه در ماه ذوالقعده و اول ذوالحجه بوده و در این سال هم مشرکین حج گذاردند.

قلعهٔ یهودان بنی قریظه در سمت جنوب شرقی مدینه و به اندازهٔ دو یا سه میل از مدینه فاصله داشته است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ذیل ص 288).

* اعزام سریه برای کشتن أبو رافع سلام بن أبو الحقیق (سلام بر وزن صراف و حقیق بر وزن رجیل است) و وی از رؤساء یهودان است که در جمع آوری أحزاب شرکت داشت.

قبل از جنگ أحد، کعب بن الاشرف از رؤساء یهود که در دشمنی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کوشا بود (بشرحی که در جلد ششم همین تفسیر سورهٔ حشر ص 336-341 مذکور است) بدست قبیلهٔ أوس مدینه کشته شده بود. پس از پایان جنگ خندق و کار یهودان بنی قریظه، قبیلهٔ خزرج مدینه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای کشتن سلام که در «خیبر» بود استجازه کردند

و حضـرت رخصت فرمود (خزرج نمی خواسـتند که در خدمت به اسلام از أوس عقب بمانند) لذا پنج نفر از بنی سلمه (بفتح سین و کسر لام و فتـح میم) که بطنی از انصارنـد: عبد اللّه بن عتیك (بر وزن شـریف) و مسـعود بن سـنان (بر وزن کتاب) و عبد اللّه بن أنیس (بر وزن رجیل) و أبو قتاده حارث بن ربعی (بکسر راء و عین نیز و شد یاء) و خزاعی (بضم خاء و کسر عین و شد یاء) بن أسود [که خزاعی از اعراب أسلم (بر وزن جعفر) و هم پیمان بنی سلمه است] داوطلب شدند.

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم عبد اللّه بن عتیك را بر آنها فرمانده ساخت و از کشتن طفل و زن قدغن فرمود. این پنج نفر به خیبر رفتند و شـبانه وارد خانـهٔ أبو الحقیق شدنـد، نخست درهای تمام اطاقها را که سـکنه داشت از پشت بسـتند، منزل أبو الحقیق در بالاخانه بود و با نردبان به آنجا می رفتند، اینان بالا رفتند و چون بدر بالاخانهٔ او رسـیدند استجازه کردند، زن أبو الحقیق بیرون آمد و پرسید: کیستید؟ گفتند: مردمی از عرب که برای خرید خواربار آمده ایم. زن گفت: وارد شوید. چون وارد شدند در را بسـتند، زن فریاد برداشت ولی با شمشیرها به أبو الحقیق حمله بردنـد و یکی از آنها شمشـیر را بر زن بالا برد و اگر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم قـدغن نفرموده بود او را هم کشـته بودنـد، آنگاه عبـد اللّه بن أنیس شمشـیر در شـکم أبو الحقیق فروبرد و او گفت: مرا بس است مرا بس است. بعد بیرون آمدند و عبد اللّه بن عتیك چشمش در شب درست نمی دید، از نردبان سقوط کرد و استخوانش(1) کوفته شد ولی نشکست. آن چهار نفر عبد اللّه بن عتیك را برداشتند و در راه آب که به خارج خانه راه داشت گذاردند و خود هم وارد همان جا شدند، یهودان آتش افروختند که قاتل را بیابند، هرچند تفحص کردند کسی را نیافتند و چون نومید شدند، بسراغ أبو الحقیق رفتند و او را که در حالت جان دادن بود، در میان گرفتند.

این پنج نفر برای اینکه از مرگ أبو الحقیق مستحضر شوند چاره جوئی کردند:

یکی از پنج نفر داوطلب شد و گفت: من تحقیق می کنم، وی داخل عدهٔ یهودان

1- بقولی پایش.

تماشاچی شـد، آنگاه زن أبو الحقیق را دیـد که چراغ در دست دارد و به حاضـران می گوید - : بخدا قسم! آواز ابن عتیك را شـنیدم؛ پس با خود گفتم: ابن عتیك در این بلاد نیست! بعد زن نگاهی بصورت أبو الحقیق کرد و گفت: قسم به خدای یهود که أبو الحقیق مرد.

داوطلب گفت: از این سخن بسی لذت بردم. داوطلب به نزد رفقای خود برگشت و عبد اللّه بن عتیك را بدوش کشیدند و هر پنج نفر رفتند تا به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدند و جریان را بعرض رسانیدند و هریك مدعی کشتن أبو الحقیق بودند، حضرت فرمود:

شمشـیرهاتان را بدهید به بینم، چون شمشـیرها را مشاهده فرمود، فرمود: عبد اللّه بن أنیس او را کشته زیرا اثر طعام را بر شمشیر او می بینم (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 273-276 به ترجمه و خلاصه).

* فرسـتادن أبو سـفیان برحسب شورای انجمن قریش یکتن اعرابی را برای ترور پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و کشف شـدن موضوع (ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ص 241).

ص: 1202

وقائع سال ششم هجری

اعزام سریه بسرکردگی محمّد بن مسلمهٔ أنصاری برای سرکوبی اعراب قرطا (بر وزن دنیا): ده روز گذشته از ماه محرم سال ششم هجری این سریه با سی شتر سوار و اسب سوار مأمور شد که شبانه حرکت کند و روز پنهان شود و بر «قرطا» که بطنی از اعراب بنی بکر که مردم بت پرست و متجاوز بودند؛ حمله برد اعراب قرطا پس از دادن ده و بقولی بیست نفر تلفات و از دست دادن یك صد و پنجاه شتر و سه هزار گوسفند که بتصرف سریه در آمد فرار کردند. محمّد بن مسلمه پس از نوزده شب یك شب به آخر ماه محرم مانده وارد مدینه شد و یك نفر اسیر به همراه داشت.

ابن اسحاق از أبو هریره نقل کرده که این اسیر را نشناختند و چون به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدند حضرت فرمود: این، ثمامة بن أثال حنفی است، پس ثمامه را به ستونی از ستونهای مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بستند تا خوبی نماز مسلمانان و اجتماع آنها را به بیند و دلش نرم شود. بعد از سه روز او را باز کردند و ثمامه به نزد درخت خرمائی که نزدیك مسجد بود، رفت و غسل کرد و به مسجد برگشت و گفت: «أشهد أن لا اله الا اللّه و أشهد أن محمّدا رسول اللّه» سپس گفت: یا محمّد! قسم به خدا! دشمن ترین خلق خدا در نظرم روی تو بود و اکنون دوست ترین خلق خدا در نظرم روی تو است، دشمن ترین ادیان در نظرم دین تو بود و اکنون دوست ترین دین در نظرم دین تو است، دشمن ترین شهر در نظرم شهر تو بود و اکنون دوست ترین شهر در نظرم شهر تو است. من عازم عمره در مکه بودم که سریهٔ تو مرا دستگیر کرد. حضرت او را به خیر دنیا و آخرت مژده داد و فرمود: برو عمره انجام بده چون به مکه وارد شد برسم مسلمانی لبیك گفت، گوینده ای به او گفت: منحرف گشتی؟! ثمامه گفت: نه - بلکه به خدا که پروردگار جهانهاست و به محمّد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تسلیم شدم - دیگر از یمامه یك دانه گندم برای شما نخواهد آمد مگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اجازه بفرماید (و بقولی ثمامه جلو گندم یمامه را گرفت تا آنجا که مردم مکه خون و جانور خوردند). بالجمله: ثمامه از فضلاء صحابه شد و خدا مردم بسیاری را بوسیلهٔ او

به اسلام رهبری فرمود، پس از ارتداد مردم یمامه و مسیلمه، ثمامه به مردم گفت:

«بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ، حمتَنْزِيلُ اَلْكِتٰابِ مِنَ اَللهِ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ، غٰافِرِ اَلذَّنْبِ وَ قٰابِلِ اَلتَّوْبِ شَدِيدِ اَلْعِقٰابِ» را با هذیان های مسیلمه قیاس کنید، در نتیجه سه هزار نفر از مردم یمامه به مسلمین پیوستند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 298 و 299 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> مسلمه (بر وزن مرحله) است، قرطا (بضم قاف و سکون راء و طاء الفی) بطنی از بنی بکر است و این بطن در ناحیهٔ ضریه (که اسم قریه ای است از بنی کلاب بر راه بصره به مکه، و آن به مکه نزدیکتر است) منزل می کردند و در آنجا کوهی است موسوم به بکرات - فاصلهٔ بین ضریه و مدینه هفت شبانه روز راه است (ذیل کتاب مزبور در ص 298 به ترجمه).

ثمامه (بر وزن عصاره)، أثال در کتب سیرهٔ مشکول (بر وزن غلام) و در قاموس (بر وزن سلام) بنظر می رسد.

در سیرهٔ ابن هشام (ج 3 و 4 ص 607) در بیان اعزام رسولان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به نزد پادشاهان از جمله: ثمامة بن أثال حنفی و هوذة(1) بن علی حنفی دو پادشاه یمامه را ذکر کرده است.

* غزوهٔ بنی لحیان: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه ربیع الأول(2) با اردو از مدینه خیمه بیرون زد تا اعراب رجیع را که قاتلین عاصم بن ثابت و یارانش (قراء قرآن) بودند بدست بیاورد، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وانمود فرمود که آهنگ شام دارد تا مردم رجیع آگاه نگردند، پس از طی چند مرکز، راه را مستقیم فرمود و وارد راه مکه شد و با سرعت برق به غران که منازل بنی لحیان است، وارد شد، و لیکن چنین معلوم شد که آن قوم به سر کوهها فرار کرده اند، آنگاه حضرت یك روز یا

1- هوزه (فتوح البلدان بلاذری).

2- در ماه جمادی الاولی (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 279).

دو روز بنواحی آن سـرزمین سـریه فرستاد و کسی یافت نگردید، پس حرکت کرد و به عسفان نزول فرمود، پس أبو بکر را با یك سریه فرستاد که قریش بشنوند و بترسند، و حضرت با اردو بی دادن تلفات به مدینه برگشت و سفر حضرت چهارده شبانه روز طول کشید.

<تذکر:> لحیان (بر وزن انسان)، غران (بر وزن غلام - معجم البلدان): وادی ای است بین أمج (بر وزن أسد) و عسفان (بر وزن غفران) که تا شهر موسوم به سایه ادامه دارد.

* غارت کردن عیینـة بن حصن بن حذیفـة بن بدر فزاری با چهل سوار از اعراب غطفان، شتران پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را که در «غابه»(1) بود و تعداد آنها بیست نفر شتر بود، و کشـتن ذرّ (بفتح ذال و شد راء) پسر أبو ذر غفاری را که شتر می چرانید، و اسیر کردن زنش «لیلی» را و در بنـد کردن او. لیلی: خـود را از بنـد خلاـص کرد و بر یکی از شـتران پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم (که گفته می شود «عضـباء» نام داشته غافلا سوار شد و راه مدینه را پیش گرفت، چون از فرار لیلی خبردار شدند او را تعقیب کردند و لیکن به او دست نیافتند، لیلی نـذر کرده بود که اگر نجات یافت، شتر را برای خـدا نحر کند. چون بر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم وارد شد و جریان را بعرض رسانیـد، حضـرت تبسم فرمود و فرمود: بـد جزائی برای شتر در نظر گرفتی - آیـا مزد او که تو را نجات داده این است که او را بکشـی؟! بعد فرمود: «لا نذر لأحد فی معصیة و لا لأحد فیما لا یملك» یعنی نذر بر گناه و نذر در چیزی که ملك کسی نیست منعقد نمی شود، این شتر از آن من است، ای زن! برگرد به نزد اهل خود «علی برکة اللّه».

تاریخ واقعه چند شب پس از مراجعت حضرت به مدینه بوده (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 300 و 301).

1- غابه: اسم موضعی است نزدیك مدینه از سمت شام که اهل مدینه در آنجا اموالی دارند (ذیل سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 281 بنقل از معجم البلدان).

<تـذکر:> عینیه (بضم عین و فتـح یاء اول و فتح نون)، حصن (بر وزن فکر)، حذیفه (بر وزن عیینه)، فزاری (بفتح فاء و شد یاء)، غطفان (بر وزن رمضان)، غفار (بر وزن کتاب) است.

* غزوهٔ ذو قرد: [ایـن غزوه(1) را با اعزام سـریهٔ زید بن حارثه به قرد(2)که: اسم آبی است در نجـد و قبلا گذشت نباید اشـتباه کرد] ذو قرد (بفتـح قاف و فتح راء) اسم آبی است به فاصـلهٔ یك برید از مدینه بطرف بلاد اعراب غطفان و بقول ضـعیفی به فاصـلهٔ یك روز راه(3) و این غزوه در ماه ربیع الأول بوده و بخاری نوشته که: غزوه سه روز قبل از جنگ خیبر و بیست روز بعد از صلح حدیبیه بوده است.

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم ابن أم مکتوم را بر مدینه گماشت و عادت آن حضـرت همین بود و سـعد بن عباده را با سـیصد نفر برای حفاظت شهر مدینه گماشت و پرچمی بر نیزهٔ مقداد بن عمرو(4) بست و فرمود: حرکت کن، سواران هم از دنبال تو می آیند و منهم در پی تو خواهم آمـد. نتیجـهٔ این جنگ دریافت دشـمنان بت پرست متعـدی و متجاوز و هزیمت بعض آنان و کشـته شدن رؤساء آنها و استرداد لقاح (بر وزن کتاب یعنی شتران آبسـتن شـیرده) بود. چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ذو قرد برابر خیبر رسید، بقیهٔ دشمن، خود را به بنی غطفان رسانید. مدت غیبت حضـرت از مدینه پنج شـبانه روز بود، در این جنگ پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نماز جماعت را بطریق نماز خوف خواند، تلفات مسلمین یك نفر بود. این غزوه را غزوهٔ غابه نیز می گویند.

1- ص 302 کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری.

2- ص 227 کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری.

3- ذیل سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 281.

4- او همان است که مقداد بن أسود به او گفته می شود و هم پیمان بنی زهره است (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 282).

<تذکر:> در معجم البلدان بجای «ذو قرد»، «قرد» ضبط کرده است، و می نویسد:

قرد (بفتح قاف و فتح راء) اسم آبی است به مسافت یك شبانه روز و بقولی دو شبانه روز راه تا مدینه...

اعزام سریهٔ زید بن حارثه به «قرد» در ص 1117 گذشت.

* اعزام سریه بسرکردگی عکاشة بن محصن أسدی: این سریه را سریهٔ عکاشه و سریهٔ غمرهم می گویند.

غمر (بر وزن وقت)(1) اسم آبی است از بنی أسد که فاصلهٔ آن تا فید (بر وزن وقت) دو شبانه روز راه است - فید اسم قلعه ای است در راه مکه. تاریخ اعزام سریه در ماه ربیع الأول بوده. مردم بنی أسد فرارا به دیار خود رفتند، سریه با کسی برخورد نکرد فقط دویست شتر از بنی أسد یعنی دشمن بت پرست متجاوز بدست سریه افتاد.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 303 به ترجمه).

<تذکر:> عکاشه (بضم عین و کاف الفی مشدد و بی تشدید و فتح شین)، محصن (بکسر میم و سکون حاء و فتح صاد) است (شرح قاموس).

* اعزام سریه بسرکردگی محمّد بن مسلمهٔ أنصاری به ذو القصه: تاریخ اعزام در ماه ربیع الثانی بوده است. اعراب بت پرست متجاوز بنی ثعلبه و أنمار تجمع کردند برای غارت مواشی مسلمین مدینه که فزونی یافته بود و در هیفاء هفت میلی مدینه چرا می کرد، اعراب مزبور این سریه را شبانه که خوابیده بودند غافلگیر کردند اول با تیر و بعد با نیزه همه را کشتند و تنها محمّد بن مسلمه مجروح شد و بعدا یکی از مسلمین

1- معجم البلدان، غمره با هاء آخر ضبط کرده و گفته: و قال ابن الفقیه غمرة من أعمال المدینة علی طریق نجد أغزاها النبی (ص) عکاشة بن محصن.

او را مجروحا به مدینه آورد و او هم در آنجا وفات کرد (پس از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ابو عبیده را برای خونخواهی مسلمانان اعزام داشت) (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 303 به ترجمه).

<تذکر:> مسلمه (بر وزن مرحله) است. ذو القصّه بفتح قاف و شد صاد مفتوح اسم محلی است که فاصلهٔ آن تا مدینه بیست و چهار میل است از راه ربذه (معجم البلدان به ترجمه).

ربذه (بر وزن صدقه) است.

* اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه: به سروقت اعراب بت پرست متجاوز بنی سلیم در جموم. تاریخ اعزام سریه در ماه ربیع الآخر بوده، نتیجهٔ کار سریه، بدست آوردن شتران و گوسفندان و اسراء از مردم بت پرست متجاوز بوده.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 304 به ترجمه).

<تذکر:> جموم (بر وزن قبول) اسم ناحیه ای است در بطن نخل چهار میلی مدینه (معجم - البلدان به ترجمه)، سلیم (بر وزن رجیل) است.

* اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه به عیص: تاریخ اعزام سریه در ماه جمادی الأولی بوده. جهت اعزام سریه این بود که حضرت با خبر شد که کاروانی از شام می آید؛ کاروانی که از مردم بت پرست متجاوز و متعدی قریش است سریه نقرهٔ بسیاری که از مال صفوان بن أمیة بن خلف بود قبضه کرد و عده ای را اسیر نمود که از جمله:

أبو العاص بن ربیع بود(1).

أبو العاص از مردم انگشت شمار مکه در تجارت و دارائی و امانت بود، وی شوهر زینب دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود، زینب از أبو العاص در خدمت پدر بزرگوارش

1- أبو العاص بن الربیع بن وائل (کتاب نسب قریش ص 22).

شفاعت کرد، حضرت شفاعت او را پذیرفت و أموال قبضه شده را رد فرمود و سپس فرمود: دخترم! از أبو العاص احترام کن و لیکن دست به تو دراز نکنـد زیرا تو مسـلمانی و او مشـرك است و تو بر او حلاـل نیستی. أبو العاص به مکه رفت و اموال هرکسـی را که در نزد او بود داد و اسلام آورد و به مدینه آمد.

زینب قبل از أبو العاص به مدینه هجرت کرده بود و شوهر را واگذاشـته بود، پس از اینکه أبو العاص اسلام آورد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زینب را بـاور فرمود. حضـرت نمـاز می گـذارد أمامه دختر همین زینب که از أبو العاص بود بر دوش حضـرت سوار می شـد (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 304 به ترجمه).

<تـذکر:> عیص (بر وزن فیـل) نام محلی است در بلاد بنی سـلیم (بر وزن رجیل) (معجم البلـدان به ترجمه). أمامه (بضم همزه) اسـت (کتاب نسب قریش مشکول ص 22).

* اعزام سـریه بسرکردگی کرز بن جابر فهری: این سریه در ماه جمادی الأولی اعزام شده است و جهت اعزام این سریه این است که: هشت نفر از اعراب عکل (که حیی است از اعراب قضاعه) و عرینه (که حیی است از اعراب بجیله) به خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم رسیدند و بر اسلام بیعت کردند و کلمهٔ توحید (لااله الااللّه) را بر زبان آوردند.

در حین ورود به مدینه بیمار بودند و رنگهاشان زرد و شکمهاشان بزرگ بود (مستر مویر گفته که: داء الطحال داشته اند یعنی سپرزشان درد داشـته) آنگاه عرض کردند: یا رسول اللّه! ما اهل گوسـفند و شتر بودیم و شهرنشین نبوده ایم و اقامت در مدینه را خوش نداریم اگر رخصت بفرمائی به جائی برویم که شتر در آنجا باشد، حضـرت چند شتر ماده با یك ساربان بیرون فرستاد و فرمود: شما به نزد آنها بروید و از شیر و بول شتران بنوشید، آنها از مدینه بیرون رفتند و در حره (سنگستان) اقامت کردند و استفاده نمودند و بهبودی یافتند و لیکن پس از اسلام کافر شدند و ساربان حضرت را (که غلام حضرت و نامش یسار بود) کشتند و او را مثله کردند، دست و پایش را بریدند و چوبهٔ خار در

دو چشمش فروبردند و شتران را بردند. مردهٔ یسار به «قباء» انتقال یافت و در آنجا دفن شد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سواران مسلمان را بدنبال آنان فرستاد و آنها را دستگیر کردند و به حضور حضرت آوردند، و أمر فرمود دست و پاهاشان را بریدند و چشمشان را میل کشیدند و در حره در آفتاب گذاردند تا مردند و خدا دربارهٔ اینان آیه نازل فرمود: «إِنَّمٰا جَزٰاءُ اَلَّذِینَ یُحٰارِبُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ...» آری: اینان کافر شدند و کشتند و مثله کردند و راهزنی نمودند و دزدی کردند - این مجازات برای عبرت دیگران لازم بود که دیگر دزدان خائن آدم کش، اسلام و مسلمانان را بازیچهٔ دست خود نسازند(1) (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 312 و 313 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> کرز (بر وزن قفل) بن جابر بن حسل (بر وزن فکر) بن أحب (بفتح همزه و فتح حاء و شد باء) بن حبیب بن عمرو بن شیبان (بر وزن سلمان) بن محارب (بر وزن مجاهد) بن فهر (بر وزن فکر) است. این کرز در روز فتح مکه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و کشته شد (کتاب نسب قریش ص 448 به ترجمه).

کرز: یکی از رؤساء قریش است، بعد از هجرت اسلام آورد و در سال فتح مکه شهید شد و این همان کس است که در غزوهٔ بدر اولی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را تعقیب فرمود (که قبلا گذشت) (کتاب «محمّد» در صفحهٔ مزبور).

عکل (بر وزن قفل) پدر قبیله ای است، نامش عوف بن عبد مناة است، کنیزکی او را دایگی کرد که اسم آن کنیزك عکل بود پس لقب او شد. و این قبیله کندذهن اند (قاموس به ترجمه).

عرینه (بضم عین و فتح راء و فتح نون) بطنی است از بجیله (بر وزن طریقه) که عرنیون مرتد شده، از اینان اند (قاموس به ترجمه).

1- امروز در بعض کشورها اینان را زندانی می کنند و از مالیات یعنی پول مردم ستمدیده آنها را سالیان دراز جیره می دهند و علاوه موجب تجری دیگران می شوند.

* اعزام سـریه بسـرکردگی زید بن حارثه به حسمی همان سرزمینی که اعراب جذام در آنجا منزل می کنند در پشت وادی القری - از سمت شام -: اعزام سـریه در ماه جمادی الآخره بوده. جهت اعزام سـریه این بود که: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم دحیـة بن خلیفهٔ کلبی را مأمور فرمود که نامه ای از طرف حضرت به قیصر برساند و نامه متضمن دعوت قیصر به اسلام بود، قیصر جائزه و لباس خلعتی به دحیه داد، در مراجعت دحیه، هنید بن عارض و همدستانش در محل حسمی سر راه بر دحیه گرفتند و هرچه داشت از او گرفتند، عده ای از اعراب بنی الضبیب که رهط رفاعة بن زید جذامی بودند (رفاعه اسلام آورده بود) آنچه را هنید و همدستانش غارت کرده بودند گرفتند و به دحیه دادند.

چون دحیه به خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم شرفیاب شد گذارش سفر را بعرض رسانید، حضرت زید بن حارثه را با پانصد مرد جنگی به حسـمی اعزام داشت، زیـد شب راه می رفت و روز کمین می کرد و خود را آشـکار نمی ساخت، چون سـریه وارد شـد برآن بت پرسـتان غارتگر حمله برد؛ در نتیجه هنید و پسـرش و بسیاری از همدستانش را کشتند و شتران و گوسفندان آنان را قبضه کردند و کودکان و زنان آنان را اسیر نمودند.

رفاعة بن زید جذامی حرکت کرد و خود را به محضـر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانید، و دستخط حضرت را که دربارهٔ رفاعه و قوم او صادر شده بود معروض داشت.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را فرستاد که خود را به زید برساند و آنچه گرفته شده بود مسترد سازد و علی علیه السّلام چنین کرد (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 305 به ترجمه).

<تذکر:> حسـمی (بکسر حاء و سکون سین و میم الفی) سرزمینی است در بادیه که در آنجا کوههای بلند است که دائم غبارآلود است و نیز قبیلهٔ جذام است (قاموس به ترجمه).

سرزمین حسـمی در بادیهٔ شام است و از حسـمی تا وادی القری دو شـبانه روز راه است و از وادی القری تا مدینه شـش شبانه روز راه است (معجم البلدان به ترجمه و خلاصه).

ص: 1211

رفاعة: بالكسر، ثلاثة و عشرون صحابيا (قاموس).

جذام: كغراب قبيلة بجبال حسمى من معد (قاموس).

الدحية: بالكسر رئيس الجند و ابن خليفة الكلبى و يفتح (قاموس).

* اعزام سريه بسركردگى عبد الرحمن بن عوف به دومة الجندل: پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در ماه ربيع الاول سال پنجم هجرى براى جنگ، به دومـة الجنـدل تشـريف فرما شد (كه قبلا نوشتيم) اما اين سـريه در ماه شـعبان سال شـشم بوده است، عبد الرحمن عمامه اى از كرباس سـياه به سر بست، پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم او را پيش طلبيد و در جلو خود نشانيد و بدست مباركش عمامه به سر او بست و به بلال فرمود: پرچم جنگ را بدست عبد الرحمن بده. آنگاه حضـرت خدا را حمد نمود و بر خويشـتن طلب رحمت كرد، سپس فرمود: «اى پسر عوف! اين پرچم را بگير - همگى در راه خدا جنگ كنيد و - هركس را كه به خدا كافر است بكشيد و خيانت منمائيد و مكر مكنيد و كسى را مثله نسازيد و كودكى را نكشيد، اين پيمان خدا و روش پيامبرش دربارهٔ شما مسلمانان است». چون عبد الرحمن پرچم را گرفت حضـرت فرمود: در دومة الجندل مأمور اعراب كلب هستى، اگر اسلام آوردند، دختر پادشاهشان را بزنى بگير. عبد الرحمن با هفتصد مرد جنگى وارد دومـة الجندل شد و سه شـبانه روز آن مردم را به اسـلام دعوت كرد. در آغاز گفتند: فقط أمر ما با شمشـير است و ليكن در روز سوم أصـبغ بن عمرو كلبى (كه نصـرانى و پادشاه و رئيسـشان بود) اسلام آورد و مردم بسيارى با او اسلام آوردند و بقيه با تعهد جزيه كار را بصـلح بر گذار كردند و عبد - الرحمن دختر أصـبغ موسومه به تماضر را تزويج كرد و او را به مدينه آورد و أبى - سلمه، پسر عبد الرحمن و تماضر است (كتاب «محمّد» از محمّد رضا مصرى ص 306 به ترجمه).

<تذكر:> تماضر (بضم تاء و كسر ضاد) است (قاموس)، أصبغ (بر وزن أفضل) است.

أبو سلمه (بفتح سين و لام و ميم هر سه) نامش عبد اللّه الاصغر است و او فقيه بود

و مردم از او روایت حدیث می کردند، و تماضر اولین کلبیه ای است که قریشی نکاح کرده (کتاب نسب قریش ص 267 به ترجمه و خلاصه).

* اعزام سریه بسرکردگی علی بن أبي طالب علیه السّلام: سریه که بالغ بر یك صد نفر بوده در ماه شعبان برای سرکوبی اعراب بت پرست متجاوز بنی سعد بن بکر حرکت کرده، و جهت اعزام سریه این بوده که: به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر رسیده بود که اعراب مزبور مردم را برای امداد به یهودان خیبر جمع آوری می کنند. سریه شتران و گوسفندان آنان را قبضه کرد و أما اعراب فرار کردند، پس از آن، علی و جنگجویان به مدینه مراجعت کردند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 306 و 307 به ترجمه).

* اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه برای سرکوبی أم قرفه: حرکت سریه در ماه رمضان بوده و جهت اعزام سریه این بوده است که: زید مزبور برای تجارت به شام می رفت و امتعه ای از أصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با خود داشت، همین که به وادی - القری رسید، مردمی از اعراب بت پرست متجاوز فزاره از بنی بدر به او برخوردند و زید و یارانش را زدند و آنچه داشتند، گرفتند. زید خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شرفیاب شد و جریان را بعرض رسانید، حضرت زید را با لشکری برای سرکوبی بنی فزاره مأمور فرمود، آنان آنچه از بنی فزاره یافتند کشتند و أم قرفه دختر ربیعة بن بدر فزاری ملکهٔ رئیسهٔ آن قوم را که پیره زنی شریفه و بزرگ بود دستگیر کردند و قیس بن محسر و یا دیگری او را کشت (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 307 و 308 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> قرفه: (بکسر قاف) است، و در أمثال عرب است: «هو أمنع أو أعز من أم قرفة» یعنی او استوارتر یا عزیزتر از أم قرفه است زیرا در خانهٔ أم قرفه پنجاه شمشیر برای پنجاه مرد آویخته می شد که همه محرم او بودند و او زن مالك بن حذیفة بن بدر بوده است (قاموس اقتباسا).

فزاره (بر وزن سلامه) بمعنی ماده ببر بچه دار و ماده پلنگ نیز هست و بدون لام پدر قبیله ای از اعراب غطفان است (قاموس اقتباسا).

* اعزام سریه بسرکردگی عبد اللّه بن رواحهٔ أنصاری خزرجی: اعزام سریه در ماه شوال برای کشتن أسیر بن رزام یهودی مقیم خیبر بوده است.

پس از کشته شدن أبو رافع سلام بن أبو الحقیق، یهودان، أسیر را بر خود امیر کردند. وی برای گرفتن انتقام از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقشه ای طرح کرد که یهودان پسندیدند و آن نقشه این بود که: به نزد اعراب غطفان برود و آنها را جمع کند و به دستیاری آنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در آستانهٔ خانه اش بکشد. چون به نزد اعراب مزبور رفت خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید، حضرت، عبد اللّه بن رواحه و دو نفر دیگر را در ماه رمضان مأمور فرمود که سرا تحقیق کنند. او صحت خبر را تأیید کرد و خارجة بن حسیل نیز خدمت حضرت شرفیاب شد و عرض کرد: أسیر بن رزام را بحال خود گذارده ای و او کتیبه های جنگی از یهودان برای کشتن تو تهیه می کند! لذا حضرت، سی نفر داوطلب برای این کار خواست و عبد اللّه بن رواحه را بر آنها فرمانروا ساخت. چون این عده به خیبر رفتند به أسیر گفتند: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می خواهد ترا فرمانروای خیبر کند و مورد مرحمت قرار دهد. أسیر بطمع افتاد و دراین باره با یهودان مشاوره کرد و یهودان خروج او را صلاح ندیدند. و لیکن أسیر با سی نفر از یهودان که با هر یهودی یك مسلمان ردیف بود خارج شدند. در اثناء راه، أسیر پشیمان شد و دست برد که شمشیر عبد اللّه بن رواحه را بگیرد و او را بکشد که عبد اللّه مبادرت کرد و با شمشیر پای او را برید و به خلاصه یهودان بغیر از یك نفرشان که فرار کرد بقیه کشته شدند و مسلمانان به سلامت به مدینه برگشتند و جریان را بعرض حضرت رسانیدند. حضرت فرمود:

«حقا قد نجاکم اللّه من القوم الظالمین» (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 311 و 312 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> رواحه (بر وزن سلامه)، حسیل (بر وزن رجیل)، رزام (بر وزن کتاب) است.

و لیکن مستر موير، أسير بن زارم (Osier-ibn-zarim) نوشته (رجوع به کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ذیل ص 311) و در سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 618 یسیر (بر وزن رجیل)، و رزام نوشته و هم گفته که: رازم (بر وزن کامل) به او گفته می شود.

* عزیمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مدینه با عده ای از مهاجرین و أنصار به سمت مکه برای زیارت خانهٔ خدا و اداء عمره، تاریخ حرکت سال 6 هجری در ماه ذوالقعده بوده.

ورود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اتباع به حدیبیه(1).

جلوگیری قریش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اتباع را از زیارت خانهٔ خدا.

قصد چهل یا پنجاه نفر از مشرکین برای شبیخون زدن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و انداختن سنگ و تیر و دستگیر شدن این عده و عفو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنان را.

رفتن پیك پس از پیك به نزد قریش برای تحصیل اجازه جهت پیامبر و اتباع برای اداء عمره و تذکر به این که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همراهان قصد جنگ ندارند و نامزد شدن عمر برای بردن پیام و اظهار داشتن وی که: من در مکه حامی ندارم و با من دشمن اند و پیشنهاد کردن عمر، عثمان را و رفتن عثمان برای تحصیل اجازه و گرفتار شدن عثمان در مکه بدست کفار قریش.

شهرت یافتن به این که عثمان در مکه بدست قریش کشته شده است.

انعقاد بیعت «شجره» یعنی بیعت گرفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از همراهان در

1- حدیبیه: اسم چاهی است که آن سرزمین بنام همان چاه نامیده شده است و بقول ضعیفی دهی است که بیشتر آن، جزء حرم مکه است در نه میلی مکه (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 314 به ترجمه).

پای درخت سمره(1) این بیعت بیعت بر مرگ بوده زیرا همگی جان برکف برای جنگ با قریش بیعت کردند و این بیعت را «بیعت الرضوان» هم گفته اند چه خدای در سورهٔ فتح فرموده: «لَقَدْ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنِ اَلْمُؤْمِنِينَ ... مُسْتَقِيماً» .

خبر یافتن قریش از بیعت مسلمین بر مرگ و پیشنهاد صلح دادن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عقد صلح حدیبیه و نوشته شدن صلحنامه (معروف به صلح نامهٔ حدیبیه).

نحر کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شتران قربانی را در همان محل و سر تراشیدن و از حالت احرام بیرون آمدن.

موکول شدن عمرهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اتباع به سال آینده بشرط آنکه آن حضرت و اتباع سه روز بیشتر در مکه توقف نکنند و متعرض احدی نشوند.

نزول سورهٔ فتح در ما بین مکه و مدینه (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 308 - 327 و کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 314 و 327).

(برای درك اهمیت صلح حدیبیه و کیفیت آن، به جلد ششم همین تفسیر در سورهٔ فتح ص 160-183 و سورهٔ ممتحنه ص 367 و 368 مراجعه شود).

* نزول آیهٔ: «قُلْ يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنِّي رَسُولُ اَللّٰهِ ... تَهْتَدُونَ» دائر بر أمر خدا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای دعوت تمام مردم جهان به اسلام.

فرستادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسل و رسائل به پادشاهان ممالك برای دعوت به اسلام، در ماه ذوالحجه یعنی پایان سال 6 هجری پس از بازگشت از حدیبیه رسیدن دستخطهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه محرم سال هفتم هجری بوده و از اینجاست که بعض مؤرخین ارسال رسل و رسائل را در سال هفتم هجری دانسته اند.

ساختن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خاتم برای مهر کردن نامه ها (کلمهٔ «اللّه» را در سطر نخستین و «محمّد» را در سطر دوم و «رسول» را در سطر سوم نقش کردند).

1- سمره بفتح سین و ضم میم و فتح راء است (قاموس) و مراد درخت طلح است که بزرگ و پرخار و در اراضی حجاز بسیار است.

<تذکرات:> 1 - این انگشتری در دست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود، پس از رحلت آن حضرت در دست أبو بکر و پس از آن در دست عمر و سپس در دست عثمان بود و در عهد عثمان این انگشتری در چاه أریس افتاد در همان سال که عثمان کشته شد، و سه روز در چاه گشتند و آن را نیافتند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 329 به ترجمه).

بئر أریس بر وزن أمیر: چاهی است در مدینه (شرح قاموس).

2 - پیغمبر انگشتری سیمین فراهم کرد و آن انگشتر را نگین نبود و بجای نگین برآن سه سطر نوشته شده بود و هر سطری یك کلمه بیشتر نبود و نوشته چنین بود: «محمّد پیغمبر خدای» و ازآن پس پیغمبر با این خاتم نامه های خود را مهر می کرد - (به ترجمه از کتاب سفرای محمّد، نگاشتهٔ «ی، و لها وزن» مستشرق آلمانی).

*** دعوت پیامبر (ص) از قیصر هراقلیوس (IIeraclius) معروف به هرقل امپراطور روم به اسلام، و حامل دعوتنامه، دحیة بن خلیفهٔ کلبی بوده است.

<تذکرات:>

1 - هراقلیوس بفتح هاء و راء الفی و سکون قاف و کسر لام و ضم یاء و سکون واو و سین آخر است.

2 - هرقل بکسر هاء و فتح راء و سکون قاف و هرقل بکسر هاء و قاف و سکون راء است (المنجد به ترجمه).

3 - دحیه بکسر اول و سکون حاء، سرکردهٔ لشکر است و اسم پسر خلیفهٔ کلبی است که از صحابه است که گاهی جبرئیل بصورت او می آمد، و اول آن فتحه داده می شود (شرح قاموس).

متن نامهٔ مبارك پیامبر (ص) به هرقل این است:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. من محمّد رسول اللّه الی هرقل عظیم الروم. السلام علی من اتبع الهدی.

أما بعـد: أسـلم تسـلم. و أسـلم يؤتك اللّه أجرك مرتين، و ان تنول فان اثم - الأكارين عليك»: بنام خـدای بخشایشـگر مهربان. این نامه از محمّـد فرسـتادهٔ خـداست بسوی هرقل بزرگ روم - سـلام بر کسـی که راه راست را پیروی کند. اما بعد: اسـلام بیاور تا سالم بمانی(1) و اسـلام بیاور که خـدا دو مزد به تو می دهـد (یکی برای پیروی عیسـی و یکی برای پیروی من، یکی برای اسـلام آوردن خودت و یکی برای هدایت شدن ملت تو بوسـیلهٔ تو «الدال علی الخیر کفاعله»، یکی أجر دنیوی و یکی أجر اخروی) و اگر اسلام نیاوری گناه ملت تو بر عهدهٔ تو است.

<توضیحات:> 1 - أکـارین جمع أکار (بر وزن صـراف) است یعنی کشاورزان و مقصود این است که گناه رعایای تو که پیرو تو هسـتند و امر تو را اطاعت می کنند بر گردن تو است(2).

2 - در کتاب ناسـخ التواریخ جلد حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بجای الأکارین - الیریسـین نوشـته است و گویا در کتابت اشتباه شده است.

3 - متن دعوت نامهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به پادشاه ایران و هم به پادشاه روم در کتاب ناسخ التواریخ جلد حضرت عیسی علیه السّلام چیزی است و در کتاب ناسخ التواریخ مزبور جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی (رجوع به جلد حضرت عیسی (ع) 493 و 551 و جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ص 280 و 283 چاپ سنگی).

نتیجـهٔ عمل: اعلام هرقل به مردم خود که باید نصـرانیت را ترک کنند و راه اسـلام پیش گیرند و هجوم مردم بر ضد هرقل و پس گرفتن هرقل قول خود را.

*** دعوت پیامبر (ص) از حارث بن أبی شمر غسانی (که از طرف قیصر امیر شام بود) به اسلام، و حامل دعوتنامه، شجاع بن وهب أسدی بوده است.

1- سلامت روح و جسم و پادشاهی.

2- کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ذیل ص 330 به ترجمه.

<تذکرات:> 1 - غسانی (بر وزن شیطانی) است.

2 - متن نامهٔ مبارك پیامبر (ص) این است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. من محمّد رسول اللّه الی الحارث بن أبی شمر. سلام علی من اتبع الهدی و آمن باللّه. فانی أدعوك الی أن تؤمن باللّه وحده لا شریك له یبقی ملكك»: بنام خدای بخشایشگر مهربان. این نامه از محمّد فرستادهٔ خداست بسوی حارث بن أبی شمر. سلام بر کسی که راه راست را پیروی کند و به خدا ایمان بیاورد.

پس من تو را دعوت می کنم که به خدای یکتای بی شریك ایمان بیاوری - اگر ایمان آوردی ریاست تو پایدار می ماند.

نتیجهٔ عمل: اسلام نیاوردن و زوال ریاست او بود.

*** دعوت پیامبر (ص) از کسری خسرو پرویز (Chosroese-Parwiz) پسر هرمز پادشاه ایران به اسلام. حامل دعوتنامه، عبد اللّه بن حذافهٔ سهمی بوده است.

متن نامهٔ مبارك پیامبر (ص) این است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. من محمّد رسول اللّه الی کسری عظیم فارس. سلام علی من اتبع الهدی و آمن باللّه و رسوله و شهد أن لا اله الا اللّه و أنی رسول اللّه الی الناس کافة لینذر من کان حیا. أسلم تسلم. فان أبیت فعلیك اثم المجوس»: بنام خدای بخشایشگر مهربان. این نامه از محمّد فرستادهٔ خداست بسوی کسری بزرگ فارس. سلام بر کسی که راه راست را پیروی کند و به خدا و فرستادهٔ خدا ایمان بیاورد و گواهی دهد که خدا معبود یکتاست و اینکه من فرستادهٔ خدا هستم بتمام مردم تا کسی که زنده است (روحش نمرده) از مخالفت خدا بترسد. اسلام بیاور تا سالم بمانی. پس اگر از اسلام سرپیچی کردی گناه مجوس بر عهدهٔ تو است.

نتیجهٔ عمل: پاره کردن نامهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و نوشتن به أمیر خود در یمن موسوم به «باذان» که دو مرد توانا به حجاز بفرست تا فرستندهٔ این نامه را

به نزد من حاضر سازند.

چون پیك حضـرت گذارش نامه را به عرض پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم رسانید، حضرت فرمود: «مزق ملکه» یعنی رشتهٔ سلطنتش دریده شد.

باذان، «بابویه» را که نویسـنده و محاسب بود با «خرخسره» فرستاد و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نوشت که: باتفاق این دو نفر بدیار کسـری برود. کفار قریش که شـنیدند خوشـحال گردیدند و به یکدیگر مژده دادند که سـروکار محمّد با کسـری افتاد و قریش آسوده شدند. چون این دو نفر بحضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدند و نامه را تقدیم داشتند بابویه عرض کرد: شاهنشاه شاه شاهان کسری، به باذان شاه یمن نوشـته و ترا احضار کرده است اگر با من بیائی باذان به شاهنشاه می نویسد و دربارهٔ تو شفاعت می کند و اگر از آمدن امتناع کنی تو و قوم تو را نابود می سازد و بلاد ترا خراب می کند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: چرا ریش خود را تراشیده اید و سبیل گذارده اید؟ گفتند:

پروردگارمان (یعنی کسـری) به ما چنین دسـتور داده. حضـرت فرمود: پروردگارم بمن أمر فرموده که: ریش بگذارم و سبیل خود را بچینم، آنگاه فرمود: امروز بروید و فردا به نزد من بیائید.

به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وحی رسید که در ساعت... شیرویه پسر خسرو، بر او مسلط گشته و او را کشته است.

(واقدی مؤرخ نوشـته: شـیرویه در شب سه شـنبه ده شب از ماه جمادی الاولی به سال هفتم هجری شـش ساعت از شب گذشـته، پدرش کسری را کشته).

حضرت، آن دو را طلبید و خبر کشته شدن خسرو را به آن دو داد. عرض کردند:

ما خبر کشـته شدن کسـری را به باذان گذارش بدهیم؟ فرمود: بلی خبر بدهید و بگویید که: دین من و سـلطان من تا قلمرو سلطنت کسری خواهد رسید... و بگویید:

اگر اسلام آوردی هرجا را در تصرف داری به تو می دهم و ترا بر ایرانیان مهاجر به یمن (ابناء) پادشاهی می بخشم. آنگاه حضرت کمربندی طلا و نقره نشان که یکی از پادشاهان هدیه فرستاده بود به خرخسره مرحمت فرمود. این دو نفر به یمن

برگشتند و بابویه جریان را گذارش داد و به باذان گفت: من تا کنون مردی باهیبت تر از محمّد ندیده ام.

باذان گفت: به خدا قسم! این سخن، سخن پادشاه نیست بلکه سخن پیامبر است و باید در انتظار رسیدن خبر بود، اگر گفتهٔ او راست بود، پیامبر مرسل است و اگر دروغ بود اقدام شایسته خواهیم کرد. سخن از دهان باذان بیرون نرفته بود که نامهٔ شیرویه رسید باین مضمون (ترجمه شده):

«اما بعد: من کسری را کشتم(1) و جهتش این بود که: اشراف ایرانیان را کشت و لشکر به سرحدات زمین دشمن کشید و آنها را بازنگردانید. چون نامهٔ من به دستت رسید پیروان قلمرو حکومت تو باید مرا اطاعت کنند و از آنان پیمان بگیر، و دربارهٔ آن مردی که کسری به تو نوشت تأمل کن و با او سخن مکن تا دستور من به تو برسد».

همین که باذان نامه را دریافت کرد و از مضمونش مستحضر شد اسلام آورد و ایرانیانی که در تحت حکومت او بودند اسلام آوردند.

مردم حمیر یمن به خرخسره می گفتند: «ذو المعجزه» زیرا کمربند را در زبان مردم حمیر باین نام می نامند. و هم اکنون اعقاب او را «خرخسرهٔ ذو المعجزه» می گویند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 335-337 به ترجمه).

<تذکر:> کسری (بکسر کاف و سکون سین و راء الفی) است، حذافه (بضم حاء و فتح فاء یك نقطه) است (قاموس) و در شرح قاموس با قاف دو نقطه ضبط کرده است و بفاء یك نقطه را صحیح ندانسته.

*** دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مقوقس بزرگ مردم قبط به اسلام، و حامل دعوتنامه حاطب بن أبی بلتعهٔ لخمی بوده است (اسم مقوقس: جریج بن میناء بوده و مقوقس در زبان قبطیه Phauchios است و معنی آن مطول البناء است و این کلمه لقب هر

1- رجوع به ص 859-866.

نامهٔ مبارك پیامبر (ص) به مقوقس بزرگ مصر

ص: 1222

پادشاه مصر است - کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ذیل ص 338 به ترجمه)(1).

متن نامهٔ مبارك پیامبر (ص) این است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. من عبد اللّه و رسوله الی المقوقس عظیم القبط.

سلام علی من اتبع الهدی. أما بعد: فانی أدعوك بدعایة الاسلام. أسلم تسلم. یؤتك اللّه أجرك مرتین. فان تولیت فعلیك اثم کل القبط. یا أهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم أن لا نعبد الا اللّه و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون اللّه فان تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون». و این نامه در موزهٔ آستانه محفوظ است و گفته شده که یك دانشمند فرانسوی در دیر مصر نزدیك أخمیم در زمان سعید پاشا پیدا کرده است.

حاطب، دعوتنامه را برداشت و به مصر رفت و چون مقوقس به اسکندریه رفته بود حاطب هم به آنجا رفت و نامه را تسلیم کرد. مقوقس چون نامهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دریافت کرد، نامه را به سینهٔ خود چسبانید و در حقه ای از عاج گذارد و جواب نامه را تهیه کرد و با این هدایا بحضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاد و صورت هدایا (مطابق آنچه در مجلهٔ الهلال سال 41 جزء اول ص 78 بقلم مرحوم حفنی ناصف بك درج شده) این است:

1 - ماریه (مریم) دختر شمعون که مادرش رومی بوده و در مصر بهتر و زیباتر از ماریه نبوده.

2 - کنیز دیگر نامش «شیرین» که در زیبائی به ماریه نمی رسیده است و این دو نفر، خواهر بوده اند و هر دو اهل قریهٔ حفن از بلوك أنصنای مصراند.

ایضاح: در معجم البلدان می نویسد: حضرت امام حسن از معاویه خواست که مالیات حفن را نگیرد و او هم نگرفت برای همین سابقه (ه).

حفن بفتح حاء و سکون فاء و أنصنا بفتح همزه و سکون نون و کسر صاد است.

1- مقوقس بضم میم و فتح قاف و سکون واو و کسر قاف، و بلتعه بر وزن مرحله است، و لخمی بفتح لام و سکون خاء و شد یاء نام حیی است از مردم یمن.

3 - کنیز دیگر نامش قیسر.

4 - کنیز سیاه نامش بریره.

5 - غلام سیاه که به او «هابو» می گفتند.

6 - بغلهٔ شهباء (یعنی استر سیاه و سفید) که «دلدل» نامیده می شد.

7 - اسب دارای زین و دهانه که «میمون» نامیده می شد.

8 - درازگوش أشهب (سیاه و سفید) که «یعفور» نامیده می شد.

9 - جعبه ای که در آن سرمه دان و آئینه و شانه و شیشهٔ روغن معطر و قیچی و مسواك بود.

10 - مقداری از عسل بنها (بنها بکسر باء و سکون نون و هاء الفی از قراء مصر است که به خوبی عسل معروف است و امروزه بفتح باء می گویند - معجم البلدان).

11 - یك هزار مثقال طلا.

12 - بیست طاقه پارچه از پارچه های قباطی مصر (قباطی بفتح کاف و کسر طاء و بفتح قاف و فتح طاء الفی جمع قبط بکسر قاف و سکون باء است یعنی اهل مصر - شرح قاموس).

13 - مقداری عود و عطر و مشك.

14 - آبخوری ای از آبگینه.

15 - گفته شده که با این هدایا یك نفر طبیب هم فرستاده بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: به خاندان خودت برگرد، ما قومی هستیم که تا گرسنه نشویم نمی خوریم و چون خوردیم سیر نشده دست از خوردن می کشیم (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 339 و 340 به ترجمه). مقوقس، یك صد دینار و پنج طاقه لباس هم به حاطب هدیه داد.

ماریه و شیرین به دعوت حاطب قبل از اینکه وارد مدینه شوند، اسلام آوردند.

ماریه: در ملك یمین (یعنی بعنوان کنیز) باقی ماند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محلی مخصوص که از اموال بنی النضیر بود برای او تهیه فرمود، و عقیدهٔ اسلامی ماریه خوب بود، خواهرش شیرین را پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به حسان بن ثابت که شاعر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

بود بخشـید و عبد الرحمن را برای حسان زائید و ماریه ابراهیم را برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زائید - ماریه در عهد حکومت عمر وفات یافت و عمر مردم را برای تشـییع جنازهٔ ماریه و نماز بر او جمع آوری کرد و خود بر او نماز گـذارد (کتاب «محمّـد» از محمّـد رضـا مصری ص 340 به ترجمه).

*** دعوت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم از نجاشـی امپراطور حبشه به اسـلام (نام امپراطور، اصـحم و نام پدرش، ابجر است)(1) و حامل دعوتنامه، عمرو بن امیهٔ ضمری بوده است.

چون نامهٔ مبارك پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدست نجاشی رسید آن را بر روی دو چشم خود گذارد و از تخت به زیر آمد و بر زمین نشست و اسلام آورد و جواب نامهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فرستاد.

نجاشـی مسیحی نسطوری بوده (کتاب «حیاة محمّد» تألیف ایرفنج Irving و مویر، جزء چهارم) و مـذهب نسـطور بر پایهٔ توحید و انکار الوهیت مسیح است.

و چون سورهٔ مریم از قرآن کریم را بر نجاشـی خواندند اسـلام آورد (اسـلام نجاشی را سیرهٔ ابن هشام و طبری و أسد الغابه ذکر کرده اند) و همین نجاشی است که مسلمانان مکه را که به حبشه فرار کرده و از ظلم قریش به آن کشور پناه برده بودند، پناه داد و پذیرائی نمود.

کتاب مسند شافعی (در کتاب حدود و جنائز) از ابو هریره روایت کرده که:

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم خبر وفات نجاشـی را در همان روز وفات نجاشـی اعلام فرمود و أمر فرمود مردم برای نماز بر او حاضر شوند و مردم صف کشـیدند و حضـرت بر او نماز گذارد (اقتباس از کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 342-344) (رجوع به ص 1028 و 1029 همین جلد).

تذکر:

أمیه (بضم همزه و فتح میم و شد یاء مفتوح) است، ضمری (بفتح ضاد و سکون

1- «اصحمه» و «بحر» هم نوشته اند.

میم و شد یاء) است.

*** دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از هوذة(1) بن علی حنفی بزرگ یمامه به اسلام، و حامل دعوتنامه سلیط بن عمرو عامری بوده است.

متن نامهٔ مبارك پیامبر (ص) این است:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. من محمّد رسول اللّه الی هوذة بن علی. سلام علی من اتبع الهدی. و اعلم أن دینی سیظهر الی منتهی الخف و الحافر. فأسلم تسلم.

و أجعل لك ما تحت یدیك»: بنام خدای بخشایشگر مهربان. این نامه از محمّد فرستادهٔ خداست بسوی هوذة بن علی. سلام بر کسی که راه راست را پیروی کند.

ای هوذه! بدان که دین من تا آنجا که پای اسب و شتر رسیده است غلبه خواهد کرد.

بنابراین اسلام بیاور تا سالم بمانی و آنچه را که در تصرف تو است برای تو قرار بدهم.

هوذه، سلیط را به جائزه نواخت و خلعتهائی از بافته های هجر (بر وزن أسد) به او پوشانید و جواب نامهٔ مبارك پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نگاشت و تقاضای منصبی ما فوق منصب خود نمود. حضرت چون نامه را قرائت فرمود، فرمود: «باد، و باد ما فی یدیه».

پس از انصراف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از فتح مکه، هوذه مرد.

<تذکر:> یمامه: بلادی است در مشرق(2) دارای نخلستانهای بسیار به فاصلهٔ شانزده منزل از مکه. و هوذه، رئیس قبیلهٔ مسیحی است که قبیلهٔ بنو حنیفهٔ یمامه است و سلیط از قدماء مسلمانان و مهاجرین به سرزمین حبشه است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ذیل ص 347 به ترجمه).

<تبصره:> سیرهٔ ابن هشام درج 3 و 4 ص 606 و 607 در ضمن بیان اعزام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

1- هوزه (با زای) در کتاب فتوح البلدان بلاذری ضبط شده، و لیکن بفتح هاء واوی و فتح ذال است، سلیط (بر وزن امیر) است.
2- جزیرة العرب.

رسولان خود را به سروقت پادشاهان برای دعوت آنان به اسلام می نویسد:

*** عمرو بن العاص سهمی مأمور بردن نامهٔ مبارك حضرت به نزد جیفر و عیاذ پسران جلندی أزدی، دو پادشاه عمان شد.

*** علاء بن حضرمی مأمور بردن نامهٔ مبارك حضرت به نزد منذر بن ساوی عبدی پادشاه بحرین شد.

*** شجاع بن وهب أسدی مأمور بردن نامهٔ مبارك حضرت به نزد حارث بن أبی شمر غسانی شاه أقصای شام شد.

*** شجاع بن وهب أسدی مأمور بردن نامهٔ مبارك حضرت به نزد جبلة بن أیهم غسانی شد.

*** مهاجر بن أبی امیهٔ مخزومی مأمور بردن نامهٔ مبارك حضرت به نزد حارث بن عبد کلال حمیری شاه یمن شد.

تکمله: جیفر (بر وزن جعفر)، جلندی (بضم جیم و ضم لام و سکون نون)، أزد (بر وزن وقت)، عمان (بر وزن غلام) نام کشوری است و اما عمان (بر وزن صراف) نام شهری است، حضرمی (بفتح حاء و سکون ضاد و کسر میم و شد یاء)، منذر (بر وزن محسن)، ساوی (به سین الفی و واو یائی)، عبدی (بفتح عین و کسر دال و شد یاء)، أسدی (بشد یاء)، شمر (بر وزن فکر)، غسانی (بر وزن صرافی)، جبله (بر وزن صدقه)، أیهم (بر وزن اشرف)، أمیه (بضم همزه و فتح میم و شد یاء مفتوح)، مخزومی (بشد یاء)، کلال (بر وزن غلام)، حمیری (بکسر حاء و سکون میم و کسر راء و شد یاء) است.

ص: 1227

وقائع سال هفتم هجری

فتح خیبر: حرکت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با لشکر بطرف خیبر در ماه محرم سال هفتم هجری بوده است (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 328). خیبر متجاوز از هفت قلعه داشته است که مرکز و انبار غله و اسلحهٔ یهودان بوده و این استحکامات خیبر، پیش بینی برای تشکیل سلطنت یهود در شبه جزیرة العرب بوده.

و جواسیس خیبر در تمام کشورهای متمدن آن عهد فعالیت داشته اند.

در کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری می نویسد: خیبر: واحهٔ(1) بزرگی است در هشت بریدی از مدینه بسمت شام (و برید دوازده میل عربی است پس کل مسافت 96 نود و شش میل عربی است). سکنهٔ خیبر همگی یهود بودند و خیبر دارای قلعه ها و مزرعه ها و نخلستانهای بسیار بوده و سکنهٔ خیبر در یك خاك و سرزمین جمع نبودند بلکه در وادیهای(2) مجاورهم، متفرق بودند و در خانه های محکم وسط نخلستان و کشتزارهای گندم منزل داشتند. و مجموع این قلاع و مزارع و نخلستانها (خیبر)، مرکز دسائس یهود مهاجرین به آن بوده است. «خیبر» در زبان عبری بمعنی جای محکم و استوار یا قلعه است. خیبر در ماه صفر فتح شده، و مقتولین یهود در جنگ خیبر 93 نفر و شهداء مسلمین 15 نفر بوده اند (طبقات ابن سعد) 20 نفر بوده اند (سیرهٔ ابن هشام) (ه).

(شرح علت جنگ خیبر و خود جنگ و قلاع آن در جلد ششم همین تفسیر در سورهٔ فتح ص 184-190 مذکور است).

<تذکر:> محرر این تفسیر گوید: سرنوشت یهودان خیبر پس از اینکه خیبر بتصرف

1- «واح» و «واحه» یا «روضه»: قطعه زمینی است سرسبز در وسط صحراء که از آب قناتها و چاهها، مشروب می گردد (النخبة الأزهرية ص 46 به ترجمه).

2- وادی: زمین فراخ محصور بین دو سلسله کوه یا تپه است و معمولا نهر یا جوی در میان آن جاری است (النخبة الأزهرية ص 47 به ترجمه).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آمد این شد که: یهودان پیشنهاد دادند که: ما را نکشید در عوض هرکدام یك شتر با بار برمی داریم و کوچ می کنیم، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با این تقاضا موافقت فرمود.

مجددا پیشنهاد دادند که: ما کشاورزان خوبی هستیم اجازه می خواهیم که در خیبر بمانیم و به کار زراعت و اصلاح امور نخلستانها قیام کنیم، سهمی ما ببریم و سهمی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بپردازیم.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با این تقاضای مجدد هم موافقت فرمود و یهودان باقی ماندند.

و تا زمان حکومت عمر هم باقی بودند و لیکن در اثر شرارت آنان، عمر دستور کوچ داد و سهم آنان را (در هرکجا سهمی داشتند) خرید و پول آن را پرداخت (فتوح البلدان بلاذری ص 29-35 اقتباسا).

* فتح فدك: فدك نزدیك خیبر است و شهر یهودی نشین بوده، همین که یهودان فدك از شکست یهودان خیبر مستحضر شدند، ترسیدند و پیشنهاد مصالحه دادند که:

نصف فدك از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و نصف از یهودان باشد. حضرت پیشنهاد آنان را پذیرفت و فدك خاص آن حضرت شد زیرا به جنگ گرفته نشده بود، و حضرت عواید فدك را صرف أبناء السبیل می فرمود (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 356 به ترجمه).

(تاریخچهٔ فدك در جلد ششم همین تفسیر در سورهٔ فتح ص 190 و 191 و 194 و در سورهٔ حشر ص 356 مذکور است).

یاقوت در معجم البلدان می نویسد: فدك (بر وزن أسد): قریه ای است در حجاز که تا مدینه دو و بقولی سه شبانه روز راه است. خدا آن را که به سال هفتم هجری به صلح فتح شده است غنیمت پیامبرش قرار داد، و تفصیل قضیه این است که: پیامبر (ص) چون قلعه های خیبر را فتح کرد، سه قلعهٔ دیگر آن باقیمانده بود و یهودان در محاصره بودند، اهل سه قلعه تقاضای کوچ کردند که بروند، حضرت با تقاضای یهودان موافقت فرمود. چون این خبر به اهل فدك رسید نماینده ای حضور حضرت فرستادند

و تقاضای مصالحه بر نصف میوه های فدك و اموال خود نمودند(1) و حضرت پذیرفت.

فدك از اموالی است که اسب و شتر برای فتح آن تاخته نشده و ازاین جهت خاص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.

(بعد می نویسد:) فدك قنات و نخلستانهای بسیار دارد و این همان است که فاطمه علیها السّلام فرمود که: پیامبر (ص) بمن عطاء فرموده و أبو بکر مطالبهٔ شهود کرد و دراین باره فدك داستانی دارد.

(بعد می نویسد:) چون حکومت با عمر بن الخطاب شد و فتوح مسلمین توسعه پیدا کرد و دست مسلمین در معاش باز شد اجتهاد عمر به آنجا منتهی گردید که فدك را به ورثهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رد کند. پس علی بن أبي طالب علیه السّلام و عباس بن عبد - المطلب دربارهٔ فدك منازعه کردند، علی فرمود که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فدك را در زمان حیاتش برای فاطمه قرار گذاشته و عباس گفت: ملك پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده و من وارث اویم، پس مخاصمهٔ آنان به نزد عمر کشید و عمر گفت: من بین شما حکم نمی کنم شما به کار خود واقف ترید، اما من فدك را بشما دو نفر رد کردم...

(بعد می نویسد:) پس از اینکه عمر بن عبد العزیز حکومت مسلمین را عهده دار شد به عامل خود که در مدینه داشت نوشت که: فدك را به فرزندان فاطمه علیها السّلام رد کند(2) پس فدك در زمان عمر بن عبد العزیز در دست فرزندان فاطمه بود و چون یزید بن عبد الملك والی شد فدك را گرفت و در دست بنی أمیه بود تا آنکه أبو العباس سفاح عهده دار خلافت شد پس آن را به حسن بن حسن بن علی بن أبي طالب داد و او سرپرست فدك بود و درآمد آن را بین فرزندان علی بن أبي طالب توزیع و تقسیم می کرد.

بعد از اینکه منصور عباسی عهده دار خلافت شد و اعقاب حسن بر او خروج کردند فدك را از آنها گرفت. و چون مهدی بن منصور عهده دار خلافت شد فدك را به خاندان علی بن أبي طالب برگردانید، پس موسی الهادی گرفت و در دست او و ما بعد او بود

1- نصف اراضی و میوه ها.

2- با نوشتهٔ فتوح البلدان که خواهد آمد منافات دارد.

تا عهد مأمون – در عهد مأمون فرزندان علی بن أبي طالب کس به نزد مأمون فرستادند و فدك را مطالبه کردند پس فرمانی مبنی بر رد کردن فدك بامر مأمون نوشته شد و بر مأمون قرائت گردید آنگاه دعبل شاعر به پاایستاد و این شعر را که سروده بود خواند:

أصبح وجه الزمان قد ضحکا *** بردّ مأمون هاشم(1) فدکا

(بعد یاقوت می نویسد:) دربارهٔ فدك بعد از رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عهد أبو بکر و آل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اختلاف بسیار است. و بعض راویان خبر فدك طبق خیالات خود با شدت جدال، آن را روایت کرده است، و صحیح ترین خبر نزد من گفتهٔ احمد بن جابر بلاذری در کتاب فتوح است و او نوشته که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از مراجعت از خیبر محیصة بن (بضم میم و فتح حاء و سکون یاء و شد صاد مفتوح) بن مسعود را به سرزمین فدك فرستاد و آنها را به اسلام دعوت فرمود، و رئیس فدك در آن روز یوشع – بن نون یهودی بود، پس آنها را ترسان دید زیرا خبر فتح خیبر به آنها رسیده بود در نتیجه پیشنهاد کردند که نصف زمین فدك را بدهند، حضرت این پیشنهاد را پذیرفت و امضاء فرمود و چون اسب و شتری برای تصرف فدك تاخته نشده بود ملك خاص حضرت شد و حضرت عواید آن را خرج أبناء السبیل می فرمود و این رویه ادامه داشت تا عهد عمر – عمر کس فرستاد و نصف فدك را به قیمت عادله خرید و پول آن را به یهودان داد و آنها را به شام کوچانید.

(بعد می نویسد:) چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رحلت فرمود فاطمه علیها السّلام به أبو بکر فرمود که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فدك را برای من قرار داده است آن را بمن بده، و علی بن أبي طالب علیه السّلام برای فاطمه شهادت داد، پس أبو بکر شاهد دیگر خواست، أم أیمن کنیز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای فاطمه شهادت داد، أبو بکر گفت: ای دختر پیامبر خدا! تو می دانی که در شهادت باید دو مرد، یا یك مرد و دو زن شهادت بدهند، پس فاطمه منصرف شد.

(بعد می نویسد:) از أم هانئ روایت شده که: فاطمه به نزد أبو بکر رفت و

1- هاشما (سفینة البحار ج 2 ص 351).

فرمود: کی از تو ارث می برد؟ أبو بکر گفت: فرزندانم و زنم. فاطمه فرمود:

پس چه شده که تو از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ارث می بری و ما ارث نمی بریم؟! أبو بکر گفت:

من طلاـ و نقره و... ارث نبرده ام. فاطمه فرمود: سهم ما را در خیبر و صدقهٔ ما(1)را در فدك برده ای. أبو بکر گفت: ای دختر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله! من از آن حضرت شنیدم(2) که می فرمود: فدك، یك لقمه ای است که خدا در حیات من آن را بمن خورانیده است پس چون مردم، این لقمه از آن مسلمین است.

(بعد می نویسد:) عروة بن الزبیر گفته که: زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عثمان بن عفان را نزد أبو بکر فرستادند و ارث خود را از سهم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مطالبه کردند - أبو بکر گفت: من از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم(3) که می فرمود: «ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم، آنچه باقی بگذاریم صدقه است - فدك از آل محمّد است برای رفع احتیاجات آنها و مهمانهاشان و چون من مردم با والی أمر بعد از من است»، در نتیجه زنان سکوت کردند.

(بعد می نویسد:) چون عمر بن عبد العزیز والی مسلمین شد برای مردم خطبه ای خواند و شرح فدك را نقل کرد و گفت:(4) فدك خاص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده، و حضرت از عواید آن خرج می کرده و ما زاد آن را برای أبناء السبیل مصرف می فرموده است و فاطمه از پدرش خواستار شد که فدك را به او ببخشد، حضرت امتناع فرمود و فرمود: برای تو سزاوار نیست که فدك را از من بخواهی و برای من سزاوار نیست که به تو بدهم. و حضرت عواید آن را در راه أبناء السبیل مصرف می فرمود، و چون حضرت رحلت نمود أبو بکر و عمر و عثمان و علی مثل حضرت رفتار کردند و چون معاویه والی شد فدك را به مروان بن حکم تیول داد و مروان آن را به عبد العزیز و عبد الملك دو پسرش بخشید، بنابراین فدك از من و ولید و سلیمان شد و چون ولید

1- یعنی وقف ما.

2- شاهد أبو بکر در این گفته کیست؟. ب.

3- شاهد أبو بکر در این گفته کیست؟. ب.

4- با نقل قول سابق منافات دارد.

والی شد خواهش کردم که حصه اش را بمن ببخشد و بخشـید و از سلیمان هم خواهش کردم که حصه اش را بمن ببخشد و او هم بخشید، و چون جمع شد با وجود آنکه هیچ مالی را به اندازهٔ این مال دوست نداشـتم لیکن شماها را گواه می گیرم که بصورت عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و أبو بکر و عمر و عثمان و علی برگرداندم.

(بعد می نویسد:) در زمان عبد العزیز و بعد از او عواید فدك خرج أبناء - السبیل می شد.

(بعد می نویسد:) در سال 210 دویست و ده مأمون أمر کرد که فدك را به فرزندان فاطمه بدهند و به قثم (بضم قاف و فتح ثاء) بن جعفر که عامل مأمون در مدینه بود؛ نوشت که: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فدك را به دخترش فاطمه علیها السّلام داد و وقف بر او کرد(1) و این أمر نزد آل پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم آشکار و شناخته است و فاطمه مرتبا فدك را ادعاء می کرد... آنگاه مأمون نظر داد که فدك به ورثهٔ فاطمه رد شود و نظر داد که فدك به محمّد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب و محمّد بن عبد اللّه بن حسـین بن علی بن حسـین بن علی بن أبي طالب علیهم السّلام تسلیم شود که عواید آن را به اهلش بپردازند. و چون جعفر متوکل عهده دار خلافت شـد، فدك را بصورت عهد پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و أبو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز برگردانید و خلفاء بعد از او نیز چنین کردند(2) (معجم البلدان در لغت «فدك» به ترجمه و خلاصه).

<تذکرات:> 1 - محرر این تفسیر گوید: شاهد قول أبو بکر کجا بود؟ مگر أبو بکر که

1- أعطی ابنته فاطمة رضی اللّه عنها فدك و تصدق علیها بها (معجم البلدان).

2- حکایت شـده که: معتصم و واثق گفته اند که: مأمون از ما داناتر بود پس به رویهٔ مأمون ادامه دادند و لیکن چون متوکل والی شد فدك را گرفت و به حرملهٔ حجام تیول داد و پس از او به یکی از اهل طبرسـتان تیول داد و معتضد که والی شد به فرزندان فاطمه رد کرد و مکتفی آن را تصرف کرد و بقولی مقتدر رد کرد (سفینة البحار ج 2 ص 351 به ترجمه).

حدیث نقل می کرد شاهد نمی خواست؟! و اگر کسی بگوید که: چون أبو بکر حکومت مسلمین را در دست داشته است دروغ نمی گفته، در جواب می گوئیم: فاطمه و علی و أم أیمن هم دروغ نمی گفته اند. و اگر کسی بگوید: در این دعوی فاطمه و علی و أم أیمن نفع شخصی داشته اند و لیکن أبو بکر شخصی نداشته است در جواب می گوئیم: هر دو طرف نفع سیاسی داشته اند اما آنها که فدك از دستشان رفته بود اولاً: حقشان را می خواستند. ثانیا: با این حق، وضع اقتصادی خود (یعنی اولاد فاطمه) را می خواستند تحکیم کنند اما آنها که فدك را غصب کرده بودند نظرشان این بود که با فقر اقتصادی، شیران بنی هاشم را از پا در بیاورند (در مثل مناقشه نیست)

آنچه شیران را کند روبه مزاج *** احتیاج است احتیاج است احتیاج

2 - محرر این تفسیر گوید: فیض در کتاب وافی ج 2 جزء ششم کتاب زکاة و خمس و مبرات ص 78 از کافی نقل کرده که: «الخمسة و محمّد عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قالا سألناه عن صدقة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و صدقة فاطمة علیها السّلام، قال: صدقتهما لبنی هاشم و بنی المطلب» بعد فیض نوشته که: «بیان: کأن المقصود بالسؤال کان معرفة - المصرف کما یظهر من الجواب - و أرید بالصدقة الوقف کما وقفت علیه فانهم علیهم السّلام کانوا یقفون الأرضین و المیاه علی أولادهم و الفقراء و المساکین و یسمونه «صدقة» و اطلاق الصدقة علی الوقف کان شایعا متعارفا بینهم و سیتبین هذا من الأخبار - الآتیة انشاء اللّه» (ه): به خلاصه فیض فرموده که: مراد از صدقه در این موارد، وقف است.

نیز فیض در کتاب مزبور ص 72 نوشته که: «الصدقة» ما یعطی للّه سبحانه و «الهبة» و «النحلة» ما یعطی لأغراض آخر و اکثر ما یطلق النحلة فیما لا عوض له بخلاف الهبة فانها عامة و قد تکونان للّه تعالی. و کثیرا ما، یطلق الصدقة علی الوقف.

نیز فیض در کتاب مزبور ص 42 در باب «أنفال و فیء و مصرف این دو» یك خبر دربارهٔ تاریخچهٔ «فدك» نقل کرده است. *

غزوهٔ وادی القری: وادی القری (بضم قاف و راء الفی) اسم محلی است نزدیك مـدینه که جماعتی از یهود در آنجا بودنـد. پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در مراجعت از خیبر آنجا را محاصـره فرمود، مدت محاصره چهار روز طول کشید. وادی القری با جنگ فتح شد و اموال بسـیار جزء غنائم مسلمین قرار گرفت و زمین و نخلستانها(1) در دست یهودان باقی ماند و پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و عمرو بن سعید بن العاص(2) را بر آنها والی ساخت.

مستر مویر گفته که: غزوهٔ وادی القری در مـاه جمادی الثانیـة سال هفتم هجری (سـبتامبر سال 628. م) بوده، زیرا اعزام لشـکر اسلام را به خیبر در ماه جمادی الاولی (أغسطس 628. م) گفته است.

بعض از مؤرخین غزوهٔ خیبر و غزوهٔ وادی القری را یك غزوه دانسـته روی این جهت که فتح وادی القری پیش از مراجعت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خیبر به مدینه بوده است.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 356 به ترجمه).

* تیماء (بر وزن سـلمان - معجم البلدان): شهر معروفی است بین مدینه و شام در هفت منزلی مدینه، اهل تیماء، یهود بودند، چون از فتح وادی القری مستحضـر شدند پیشنهاد صلح براساس قبول جزیه دادند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پذیرفت و یزید بن أبو سفیان را که در روز فتح تیماء اسلام آورده بود بر آنها والی ساخت. سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از بسط نفوذ خود بر قبائل یهود شمالی مدینه، به مدینه مراجعت فرمود.

***** اعزام پنج سریه در پائیز و زمستان سال هفتم هجری (سال 628. م).

در کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصـری (ص 357 به ترجمه) نوشـته که: رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از بازگشت از خیبر بقیهٔ پائیز و زمسـتان را در مدینه توقف فرمود و در این اثناء پنج سریه بنقاط اقامت اعراب بت پرست متجاوز، اعزام فرمود که سه تای آنها در ماه

1- برسم مزارعه و مساقات. ب.

2- العاصی - فتوح البلدان ص 42.

شعبان بوده:

1 - اعزام سـریه بسـرکردگی عمر بن الخطاب با سی نفر به سروقت قبیلهٔ بنی هوازن در «تربة دار» نزدیك مکه. نتیجه آنکه: افراد قبیله پس از استحضار از آمدن سریه فرار کردند و سریه بدون جنگ به مدینه برگشت.

2 - اعزام سریه بسرکردگی أبو بکر صدیق به سروقت بنی کلاب (قبیله ای در نجد) که در نتیجه عده ای از کفار، اسیر وعده ئی کشته شدند.

3 - اعزام سریه بسرکردگی بشیر بن سعد أنصاری با سی نفر به سروقت بنی مرّه در فدك که در آغاز به غنیمت دست یافتند و لیکن شبانه عدهٔ زیادی از بنی مرّه آنها را در میان گرفتند و پس از تیراندازی، تیرهای مسلمین تمام شد آنگاه مسلمین یا کشته شدند یا اسیر شدند و تنها بشیر مجروحا با صعوبت به مدینه برگشت(1).

4 - اعزام سـریه بسـرکردگی غالب بن عبد اللّه لیثی با یك صد و سـی مرد به سـروقت اهل منیعه در سـمت نجد هشت بریدی مدینه که در نتیجه دشمن، تلفات بسیار داد و شتران و گوسفندان آنها تصرف شد (اعزام سریه در ماه رمضان بوده).

در این سریه أسامة بن زید، مردی را که نهیك بن مرداس أسلمی(2) (بروایتی مرداس بن نهیك) نام داشت با وجود اداء شهادتین، کشت - چون أسامه به خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید، حضرت به أسامه فرمود: چرا گویندهٔ «لااله الااللّه» را کشتی؟! عرض کرد: یـا رسول اللّه! وی این کلمه را برای ترس از کشـتن گفت - پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فرمود: «آیا دل او را شـکافته بودی که بـدانی راستگو است یا دروغگو؟» - أسامه عرض کرد: دیگر با گویندهٔ «لااله الااللّه» جنگ نمی کنم(3).

1- در کتاب ناسخ التواریخ بجای «بشیر»، «بشر» نوشته.

2- مرداس بر وزن مفتاح است (قاموس). نهیك بر وزن امیر است.

3- ناسخ التواریخ در جلد حضـرت رسول (ص) ص 310 واقعهٔ أسامه و مرداس را در بعض اراضـی فدك نوشـته و اسمی از غالب نبرده و نزول آیهٔ: «یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِیلِ اَللّٰهِ... لَسْتَ مُؤْمِناً... خَبِیراً» را دربارهٔ زید و مرداس نوشته است.

5 - اعزام سریه بسرکردگی بشیر بن سعد با سیصد نفر به سرزمین یمن (بر وزن قفل) و جناب (بر وزن کتاب) از سرزمین غطفان که عیینة بن حصین(1) جماعتی از اعراب را برای غارت کردن مدینه جمع آوری کرده بود و چون از خبر ورود بشیر آگاه شدند فرار کردند و گوسفندان بسیار به جا گذاردند که بتصرف مسلمین درآمد (اعزام سریه در ماه شوال بوده) (ه).

* تهیهٔ منبر دارای دو پله در سال هفتم (و طبری آن را در وقائع سال هشتم هجری نوشته است) (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 358).

قبلا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خطبهٔ نماز جمعه را ایستاده و تکیه کرده بر ستون حنانه(2)در مسجد النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرائت می فرمود، چون شمار مسلمین فزونی یافت منبری دارای دو پله با یك عرشه ساختند که حضرت برآن منبر صعود فرماید. چون حضرت بر منبر بالا رفت ستون حنانه که از چوب خرما بود نالیدن گرفت. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از منبر نزول فرمود و ستون را بغل کرد و آهسته چیزی به آن فرمود که ستون ساکت شد.

(کتاب شفاء الغرام باخبار البلد الحرام ج 2 ص 360-363 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> مولوی در دفتر اول مثنوی ذیل عنوان «نالیدن ستون حنانه از فراق پیغمبر علیه السّلام که جماعت، انبوه شدند که ما روی مبارك تو را چون برآن نشسته ای نمی بینیم و منبر ساختند و شنیدن رسول خدا علیه السّلام نالهٔ ستون را به صریح و مکالمات آن حضرت با آن» گفته:

أستن حنانه از هجر رسول *** ناله می زد همچو أرباب عقول

در میان مجلس وعظ آن چنان *** کز وی آگه گشت هم پیر و جوان

1- حصن صحیح است - سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 621.
2- رجوع به ص 1070.

در تحیر مانده أصحاب رسول *** کز چه می نالد ستون با عرض و طول

گفت پیغمبر: چه خواهی ای ستون؟ *** گفت: جانم از فراقت گشت خون

از فراق تو مرا چون سوخت جان *** چون ننالم بی تو ای جان جهان!

مسندت من بودم از من تاختی *** بر سر منبر تو مسند ساختی

پس رسولش گفت: کای نیکو درخت *** ای شده با سرّ تو همراز بخت

گر همی خواهی: تو را نخلی کنند *** شرقی و غربی ز تو میوه چنند

یا در آن عالم حقت سروی کند *** تا تروتازه بمانی تا أبد

گفت: آن خواهم که دائم شد بقاش *** (بشنو ای غافل! کم از چوبی مباش)

آن ستون را دفن کرد اندر زمین *** تا چو مردم حشر گردد یوم دین

* انجام دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و آنان که در سال ششم هجری در حدیبیه حاضر بودند و دیگران عمرة القضاء را در ماه ذی القعدهٔ سال هفتم هجری، این عمره را عمرة القضیه و عمرة الصلح و عمرة القصاص هم می گویند. و وجه این تسمیه ها این است که: سال ششم هجری (سال صلح حدیبیه) چون مشرکین نگذاردند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمین برای اداء عمره وارد مکه شوند و به سال بعد یعنی به سال هفتم هجری موکول شد گوئی عمرهٔ سال هفتم قضاء عمرهٔ سال ششم است (در عین اینکه عمرهٔ سال ششم فاسد نبوده که عمرهٔ سال هفتم، قضاء عمرهٔ آن سال باشد، پس مجازا عمرة القضاء گفته شده)، و یا «قضاء» بمعنی حکم است یعنی در سال ششم در حدیبیه حکم بر آن قرار گرفت که عمرهٔ سال هفتم در مکه انجام شود، و «قضیه» هم که بمعنی حکم و فرمان است با این معنی مناسبت دارد، و چون این عمره به تلافی عمرهٔ صلح حدیبیه بوده است لذا عمرهٔ صلح و عمرهٔ قصاص هم نامیده شده.

چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خیبر به مدینه مراجعت فرمود ماههای دو ربیع و دو جمادی و رجب و شعبان و رمضان و شوال را در مدینه اقامت فرمود و در ماه ذی القعدهٔ سال هفتم (فبرایر سال 629. م) در همان ماه که سال گذشته مشرکین در حدیبیه حضرت و

همراهان را متوقف ساخته بودنـد، برای اداء عمره به مکه حرکت فرمود و چون ضـرب الأجل شده بود که حضـرت و همراهان 3 روز بیشتر در مکه نمانند، ظهر روز چهارم سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی(1) به نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمدند و عرض کردند: ترا به آن عهـد قسم! که از سـرزمین ما خارج شو - سـعد بن عباده آن دو را رد کرد و حضـرت فرمود: ساکت باش، آنگاه اجازه فرمود که لشـکر مسلمین از مکه بسمت مدینه کوچ کنند.

لشکر حضرت در این سفر اسلحه و زره و نیزه همراه داشت و دویست نفر از اصحاب، مسلحا در مکه در بطن یأجج(2) بحالت آماده باش بودند و برای عمره نوبت داشـتند، پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم رداء را زیردست مبارك راستش وارد کرده بود و شانهٔ راست مبارکش از رداء بیرون بود و شانهٔ چپ، با طرف راست رداء پوشیده شده بود، مشرکین بالای کوه قیقعان(3) ناظر جریان بودند. حضرت، پس از طواف بین صفا و مروه، سواره سعی کرد و شتر قربانی خود را نزد کوه مروه نحر فرمود(4) و سر تراشید.

قبلا نوشتیم که: أعمال عمره عبارتست از: [احرام - طواف - دو رکعت نماز طواف - سعی بین صفا و مروه - تقصیر (کوتاه کردن مو)].

ابن عباس گفته: آیهٔ: «وَ اَلْحُرُماتُ قِصٰاصٌ» دربارهٔ عمرة القضاء نازل شده.

ابن هشام نوشـته که: أبو عبیـده بمن گفت: آیـهٔ: «لَقَدْ صَدَقَ اَللّٰهُ رَسُولَهُ اَلرُّؤْیٰا بِالْحَقِّ ... فَتْحاً قَرِیباً» دربارهٔ عمرة القضاء و ورود به مکه نازل شده است.

(سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 373).

حضرت در ماه ذوالحجه به مدینه مراجعت فرمود.

1- سهیل بر وزن رجیل و حویطب بضم حاء و فتح واو و کسر طاء است.
2- یأجج بفتح یاء و سکون همزه و فتح و کسر و ضم جیم اول (شرح قاموس).
3- رجوع به ص 1040.
4- پیامبر (ص) شصت نفر شتر برای قربانی آورده بود.

<تذکر:> در سفر عمرة القضاء، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میمونه دختر حارث هلالیه را که پنجاه و یك سال داشت در مکه تزویج فرمود - اسم او «بره» (بفتح باء و شد راء) بود و حضرت او را «میمونه» نامید.

میمونه خواهر «أم الفضل» زن عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر است و با اسماء دختر عمیس (یعنی با زن حمزه عموی دیگر پیامبر)، خواهر مادری است.

و این تزویج را عباس انجام داد. و چون حضرت از قریش اجازه خواست که این قدر در مکه بماند که اهل مکه را از ولیمهٔ میمونه برخوردار سازد، جواب دادند که ما نیازی به ولیمهٔ تو نداریم، سه روز منقضی شده، از سرزمین ما بیرون برو.

حضرت از مکه خارج شد و در سرف (بفتح سین و کسر راء) با میمونه مضاجعت کرد و میمونه آخرین زنی است که حضرت تزویج فرموده.

ایرفنج مسیحی در کتاب «حیاة محمّد» نوشته که: تزویج میمونه أمر سیاسی(1)بوده و مقصد حضرت، از ازدواج با زن بیوهٔ سالمند پنجاه ویك ساله استمالت دو مرد نیرومند بوده: یکی خالد بن الولید پسر خواهر میمونه همان شجاع مشهور که در جنگ أحد با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جنگید و جنگ را مغلوب ساخت و چون اسلام آورد «سیف اللّه» یعنی شمشیر خدا نامیده شد، و دیگری عمرو بن العاص رفیق خالد است.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 361 به ترجمه و خلاصه).

* اعزام سریه بسرکردگی أخرم با پنجاه مرد جنگی به سروقت اعراب بنی سلیم (بر وزن رجیل) در ماه ذوالحجهٔ سال هفتم هجری: این سریه را دشمن در میان گرفتند و ابر تیر را بر آنها بارانیدند و همه را کشتند، و أخرم فرماندهٔ سریه مجروح شد و او با مشقت و رنج در اول ماه صفر سال هشتم هجری به مدینه رسید.

***

1- مانند سایر ازدواجهای حضرت که آنها هم سیاسی بوده است.

وقائع سال هشتم هجری

اشاره

اعزام سریه بسرکردگی غالب بن عبد اللّه لیثی (بفتح لام و شد یاء): به اراضی کدید به سروقت اعراب بت پرست متجاوز بنی ملوح (بر وزن محمّد) در ماه صفر سال هشتم هجری (یونیهٔ سال 629. م).

مسلمین چون به قدید (بر وزن رجیل) رسیدند حارث بن مالك لیثی معروف به (ابن البرصاء) [برصاء (بر وزن سلمان) نام مادر اوست] را دیدار کردند و او را گرفتند، وی اظهار داشت که: من آمده بودم مسلمان شوم، گفتند: ما تو را محکم می بندیم اگر راست می گوئی یك شب در بند بودن قابل تحمل است و اگر دروغ بگوئی محکم کاری کرده ایم، مردی را هم بر او موکل کردند و گفتند: اگر با تو ستیزه کرد، گردن او را بزن.

ابن مکیث می گوید: مسلمین مرا بعنوان دیده بان فرستادند که از اوضاع خبر بیاورم، هوا کمی تاریك شده بود و من بالای تلّی بررسی می کردم، ناگهان مردی از چادر بیرون آمد و به زنش گفت: یك سیاهی بالای تپه می بینم، به بین سگها چیزی نر بوده باشند، زن تفتیش کرد و گفت: به خدا قسم! چیزی از ما ربوده نشده است، مرد گفت: کمان مرا با دو چوبهٔ تیر بیاور، زن کمان و دو چوبهٔ تیر را آورد و مرد تیری رها کرد تیر به پهلوی من رسید، من تیر را بیرون کشیدم و از جا نجنبیدم، تیر دوم را رها کرد و به شانه ام نشست، آن را هم بیرون کشیدم و از جا حرکت نکردم، مرد گفت: ای زن! اگر سیاهی جاسوس بود حرکت می کرد، صبح که شد برو تیرها را بیاور مبادا سگها آنها را بشکنند. چون مرد مطمئن شد، وارد چادر گردید، وقتی همه خوابیدند، سحر هجوم بردیم و غنائمی بدست مسلمین افتاد.

چون مسلمین خواستند غنائم و ابن البرصاء را به مدینه بیاورند جماعتی از اعراب حمله ور شدند و بااینکه هواء صاف بود سیلی در رسید و از مهاجمین مانع شد و مسلمین با غنائم و ابن البرصاء وارد مدینه شدند. ابن البرصاء اسلام آورد و در آخر

حکومت معاویه وفات کرد و از او یك حدیث روایت شده و آن اینست که: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که: در روز فتح مکه فرمود: «لا تغزی مکة بعد الیوم الی یوم القیامة» یعنی پس از امروز جنگ در مکه تا روز قیامت روا نیست (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 362 و سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 610 و 611 اقتباسا).

تذکر: کدید (بر وزن امیر) نام موضعی است در حجاز در چهل و دو میلی مکه و کدید (بر وزن رجیل) هم گفته می شود (معجم البلدان به ترجمه و خلاصه).

کدید: ماء بین عسفان و قدید (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 362).

* اعزام سریه بسرکردگی غالب بن عبد اللّه لیثی: با دویست نفر به محلی که اصحاب بشیر بن سعد در فدك کشته شده بودند و بشیر مجروح شده بود (رجوع به ص 1168). این سریه در ماه سفر سال هشتم هجری اعزام شده است، این سریه، هم دشمنان را کشت و هم غنیمت بدست آورد و هم أسیر گرفت و به مدینه برگشت (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 362 به ترجمه).

* اعزام سریه بسرکردگی شجاع بن وهب (بر وزن وقت) أسدی: با بیست و چهار نفر به سروقت جمعی از اعراب بت پرست متعدی هوازن که به آنها بنو عامر می گفتند، محل مأموریت سریه در «سی» بوده، سریه در ماه ربیع الاول سال هشتم هجری (یولیهٔ سال 629. م) اعزام شده است، این سریه با گرفتن غنیمت (شتر و گوسفند) به مدینه مراجعت کرده و مدت غیبت سریه پانزده شبانه روز بوده است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 362 به ترجمه).

تذکر: «سی» (بر وزن فیل) نام جلگه ای از ذات عرق در سه منزلی مکه است (کتاب معجم البلدان به ترجمه). «سیء»: ماء من ذات عرق علی ثلاثة مراحل من مکة (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 362).

*

اعزام سـریه بسـرکردگی کعب بن عمیر غفاری: با پانزده نفر به ذات أطلاح از سـرزمین شام پشت ذات القری در ماه ربیع الاول سال هشـتم هجری. چون مسـلمین به آنجا رسـیدند جمع بسـیاری از اعراب بت پرست را دیدنـد، پس آنها را به اسـلام دعوت کردند و آنها نپذیرفتند و علاوه مسلمین را هم تیرباران کردند، مسلمین دست به جنگ زدند تا همگی کشته شدند و یك نفر هم زخمی شد (که فرماندهٔ سریه بود) و وی در میان مقتولین افتاده بود، همین که شب شد حرکت کرد و خود را به مدینه رسانید و جریان را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد و این موضوع بر حضـرت ناگوار آمد و خواست سـریه ای به سـروقت آنها بفرسـتد و لیکن خبر رسـید که اعراب مزبور از آن سرزمین کوچ کرده اند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 363 به ترجمه).

<تذکر:> أطلاح (بر وزن سلمان)، عمیر (بر وزن حسین)، غفاری (بکسر عین و فاء الفی و کسر راء یائی و شد یاء) است.

اسلام آوردن عمرو بن العاص(1) بن وائل بن هاشم بن سعید (بر وزن حسین) بن سهم بن عمرو بن هصیص (بر وزن حسین) بن کعب بن لؤی (بر وزن حسـین) بن غالب که قرشـی سهمی است، و اسلام آوردن خالد بن ولید بن مغیرة بن عبد اللّه بن عمر(2)بن مخزوم که قرشی مخزومی است (مادر خالـد بنام لبابهٔ صـغری است و لبابه خواهر میمونه بنت الحارث زن پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است و لبابهٔ کبری زن عباس بن عبد المطلب یعنی زن عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است).

چون خالد خواست اسلام بیاورد او و عمرو بن العاص و طلحة بن أبی طلحهٔ

1- العاصی (کتاب نسب قریش ص 409).

2- عمیر صحیح است. و در جمهرة و در انساب بعض مترجمین و بسیاری از کتب تراجم «عمرو» نوشته اند و این خطاء است (ذیل کتاب نسب قریش ص 299).

عبدری(1) با هم آمدند و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را دید به أصحاب فرمود: «مکه پاره های جگر خود را پیش شما انداخت».

خالد بن الولید می گوید: چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ضمن أعمال عمره(2) سر تراشید، مردم مبادرت کردند برای بردن موی سر مبارك، من پیشدستی کردم و موی پیشانی حضرت را بدست آوردم و آن را در کلاه خود گذاردم، لذا در هر جنگی که کردم و این کلاه را بر سر داشتم فاتح شدم. اکثر مؤرخین نوشته اند که خالد در چهل واندسالگی در زمان خلافت عمر بن الخطاب به سال 21 هجری در حمص وفات یافت.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 364-373 به ترجمه و خلاصه).

* اعزام سریهٔ موته یا (غزوهٔ موته): بخاری، این سریه را بااینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جنگ حضور نداشته است «غزوه» گفته زیرا نفرات سپاه مسلمین بسیار بوده اند.

تاریخ اعزام سریه در ماه جمادی الاولی سال هشتم هجری(3) (سبتمبر سال 629. م) بوده.

منشأ جنگ موته این بوده است که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حارث بن عمیر أسدی را مأموریت داد تا نامهٔ حضرت را به أمیر بصری (بضم باء و سکون صاد و راء الفی) که از طرف هرقل امارت داشت بدهد و أمیر بصری، حارث بن أبی شمر غسانی بود.

چون حارث بن عمیر به موته رسید، شرحبیل (بضم شین و فتح راء و سکون حاء و کسر باء و سکون یاء - قاموس) پسر عمرو غسانی او را دستگیر نمود و در بند کرد و گردنش را زد - و هیچ یك از سفرای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله غیر از این سفیر کشته نشده است - و اغلب مؤرخین، سبب این جنگ را نقل کرده اند و لیکن ابن اسحاق در کتاب سیرهٔ خود،

1- در کتاب نسب قریش ص 320 بجای طلحة بن أبی طلحهٔ عبدری، عثمان بن طلحه ثبت کرده است.

2- شاید عمرهٔ جعرانه بوده.

3- سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 373.

سبب را نقل نکرده است. و این اولین سریهٔ مسلمین است که با لشکر مسیحی مذهب به جنگ پرداخته است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 374 به ترجمه).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله غلام آزادکردهٔ خود زید بن حارثه را بر سه هزار نفر سر کرده ساخت و فرمود: اگر زید کشته شد جعفر بن أبي طالب سر کرده است و اگر او هم کشته شد عبد اللّه بن رواحه (بر وزن سلامه) سر کرده است و اگر او هم کشته شد، لشکر، هرکس را خواست سرکردهٔ خود کند.

نعمان یهودی به زید گفت: اگر وصیتی داری بکن زیرا محمّد اگر پیامبر باشد با این بیان که فرمود دیگر از این سفر برنمی گردی و این أمر در تاریخ پیامبران بنی اسرائیل هم سابقه دار است که اگر سرکرده پس از سرکرده معرفی شد همه کشته می شوند.

زید در جواب نعمان فرمود: گواهی می دهم که محمّد فرستادهٔ خدا و راستگو و مهربان است.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرچم سفیدی برای لشکر بست و بدست زید داد و سفارش فرمود که: در محل مقتل حارث بن عمیر أسدی بروند و از همان محل دعوت به اسلام کنند:

اگر پذیرفتند که هیچ و اگر امتناع کردند به یاری خدا اقدام به جنگ کنند. لشکر با شتاب حرکت کرد و در جرف (بر وزن قفل واقع در سه میلی مدینه بسمت شام) اردو زد. هنگام عزیمت سریه، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «شما را سفارش می کنم که از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و نیز سفارش می کنم که: با مسلمانان خوش رفتاری نمائید، بنام خدا در راه خدا با کافران جهاد کنید، مکر نکنید، خیانت نکنید، نابالغی را نکشید، زنی را نکشید، پیرمرد از کارافتاده را نکشید، صومعه نشین را نکشید، به درخت خرما نزدیك مشوید، درخت نبرید، ساختمانی را خراب نکنید».

چون لشکر از مدینه جدا شد و دشمن از حرکت لشکر اسلام آگاه گردید شرحبیل مزبور بیش از صدهزار نفر سپاهی مسیحی رومی وارد اردوگاه کرد و قبائل بت پرست اعراب مجاور روم هم به آن اردو پیوستند - لشکر اسلام چون به «معان»(1)

1- معان بر وزن سلام است و محدثین بر وزن غلام می گویند و آن شهری است در سمت بادیهٔ شام از نواحی بلقاء (معجم البلدان به ترجمه و خلاصه).

رسید خبر یافت که هرقل به «مآب» از سرزمین بلقاء وارد شده است پس دو شبانه روز لشکر اسلام فکر کرد که: کثرت نفرات لشکر دشمن را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گذارش بدهد، یا حضرت مدد می فرستد و یا دستور می فرماید که لشکر پیشروی کند. أمر أمر حضرت است. و لیکن عبد اللّه بن رواحه لشکر را بر حرکت تشجیع کرد و گفت:

«شما برای شهید شدن آمده اید دیگر چه ناراحتی ای دارید؟! ما باتکاء مدد و شمار و کثرت و قوت جنگ نمی کنیم ما برای دین اسلام که خدا ما را به آن مفتخر فرموده است جنگ می کنیم: یا می کشیم که فاتحیم و یا کشته می شویم که همان شهادت است که خواستاریم». پس از بیان عبد اللّه، لشکر اسلام بسمت موته حرکت کرد (موته از توابع بلقاء است و آن شهری است معروف در شام در دو منزلی بیت المقدس بسمت شرق بحر المیت). چون لشکر اسلام وارد موته شد مشاهده کرد که سه هزار نفر در برابر متجاوز از دویست هزار نفر سپاهی اسب سوار و مسلح با داشتن همه گونه وسائل جنگ، روبه رو شده است.

سه سردار اسلام پیاده جنگ کردند - پرچم در دست زید بود و لشکر اسلام شجاعانه می جنگید، تا زید از ضرب نیزه ها از پا درآمد - بعد پرچم را جعفر بدست گرفت، و چون وضع را سخت دید اسب خود را پی کرد که بدست دشمن نیفتد تا مبادا دشمن از این نیرو (اسب) نیز استفاده کند و با مسلمین بجنگند، جعفر با شدت جنگ می کرد که دست راستش را بریدند پس پرچم را با دست چپ گرفت آن دستش را هم بریدند پس پرچم را در آغوش گرفت و جنگ کرد تا کشته شد، و هفتاد و اندی زخم شمشیر و نیزه برداشته بود. پس از او عبد اللّه بن رواحه پرچم را بدست گرفت و از اسب پیاده گردید و جنگ کرد تا کشته شد.

سعید بن منصور نقل کرده که: در آن روز زید و جعفر و عبد اللّه را در یك قبر دفن کردند.

پس از آن، ثابت بن أقرم عجلانی، هم پیمان أنصار، پرچم را بدست گرفت و وی از حاضرین در جنگ بدر بود، آنگاه گفت: ای مسلمانان! یك نفر را برای

نگاه داشـتن پرچم انتخاب کنید – گفتند: تو – گفت: من نمی پذیرم. پس پرچم را متفقا بدست خالد بن ولید «سیف من سیوف اللّه» دادند – خالد تقریبا سه ماه بود که اسـلام آورده بود و چون عبد اللّه بن رواحه کشـته شد لشکر اسلام از هم پاشید و لیکن خالد بی درنگ مقدمهٔ لشـکر را به ساقه برد و میمنه را به میسـره تبدیل کرد و دشمن تصور نمود که برای لشکر اسلام مدد رسیده است و به خلاصه خالد به شدت جنگ کرد تا دشمن شکست خورد و عقب نشست، تعداد تلفات مسلمین در این جنگ به گفتهٔ ابن اسحاق دوازده نفر است و کثرت تلفات لشکر دشمن را خدا می داند.

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم قبل از ورود لشـکر به مدینه دسـتور فرمود جارچی مردم را خبر کند که به نماز بیایند «الصـلاة جامعة» سپس بر منبر بالا رفت و اشك از دیدگان حضـرت روان بود، آنگاه فرمود: از سـرگذشت لشـکر اسلام بشما خبر بدهم: زید و جعفر و عبد اللّه کشـته شدنـد و پرچم جنگ را خالـد بن الولید که سـرکردهٔ منصوب نبود و خود قیام کرده بود و او شمشـیری از شمشـیرهای خداسـت بدست گرفت و در جنگ پیروز شد.

محرر این تفسـیر گوید: نصـرت خدا را ببین که سه هزار نفر در برابر متجاوز از دویست هزار نفر مقاومت کرده است و اگر نصرت خدا نبود نبایستی حتی یك نفر هم سالم برگردد.

در این جنگ عده ای از مسـلمین نظر به کثرت عدد لشـکر دشـمن به مدینه برگشـتند و مردم به آنها «فرارون» می گفتند و لیکن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «بل هم الکرارون» چنین نیست که می گوئید، اینان باز هم به جنگ رو می آورند.

مویر، مستشـرق مسـیحی از پیشـگویی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هنگام حرکت سپاه دربارهٔ شهادت سه سردار، عاجز شده و نیز از خبر دادن حضـرت در همان روز شـهادت سه سردار عاجز شده و دومی را به دروغ فرع بر خبر قاصد خالد گفته و دربارهٔ پیشگوئی سکوت کرده است، البته از دشمن اسلام و هم کیش روم مسیحی انتظاری غیر از این نیست.

أسـماء بنت عمیس زن جعفر می گویـد: در روز شـهادت جعفر و همراهانش، پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بمنزل من آمد و فرمود: پسران خورد سال جعفر را بیاور، من چون

آنها را آوردم حضـرت آنها را بوئیـد و سـرشك از دیـدگان مبارکش بارید که از ریش مبارکش می چکید - عرض کردم: یا رسول اللّه! پدر و مادرم فدای تو باد چرا گریه می کنی؟ آیا دربارهٔ جعفر و همراهان او خبری است؟ فرمود: امروز کشـته شدند، من برخاستم و شیون کردم و زنـان جمع شدنـد. پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای أسـماء! بی تابی مکن و به رو مزن، آنگاه فرمود: «بار الها! جعفر را به بهترین مزد پیش ببر و بهترین سرنوشتی را که برای نسل بندگانت مقدر فرموده ای نصیب نسل جعفر بفرما».

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خانهٔ جعفر بمنزل خود رفت و فرمود: برای آل جعفر طعام درست کنید زیرا آنها سوگوارند و به کار تهیهٔ طعام نمی رسـند - فاطمه علیها السّلام گریان بود و فرمود: وا عماه! پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: آری بر مثل جعفر باید گریه کنندگان گریه کنند.

این طعام که برای آل جعفر مقرر شـد اصل طعام تعزیه است و عرب آن را «وضـیمه» (بر وزن طریقه) می نامند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 374-388 به ترجمه و خلاصه).

<تذکرات:> 1 - موته (بضم میم) گروهی با همزه و بعضی بی همزه گفته اند و آن نام قریه ای است از قرای بلقاء که در اراضی شام است و از آنجا تا بیت المقدس دو منزل مسافت دارد (معجم البلدان به ترجمه).

2 - جعفر بن أبي طالب به «ذو الجناحین» ملقب گردیـد و ذو الجناحین بفتـح جیم و فتح حاء است و این لقب جعفر است زیرا در جنگ موته دو دست او بریده شد پس کشـته شد، آنگاه پیامبر، این لقب را به او داد یعنی خدا بدل این دو دست دو بال به او داد (جناح یعنی بال و جناحین دو بال و ذو الجناحین صاحب دو بال) که پرواز می کند در بهشت هرجا که بخواهد (شرح قاموس).

قبر جعفر در موته است و اول زید و بعد جعفر و بعد عبد اللّه کشته شده اند و این

جعفر برادر علی علیه السّلام است.

3 - رواحه (بر وزن سلامه) است (معجم البلدان).

4 - بلقاء (بر وزن سلمان) است (معجم البلدان).

* اسلام آوردن فروة بن عامر جذامی: فروه عامل دولت روم بود بر اعراب معان که مجاور دولت روم بودند - فروه یك استر سفید برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هدیه فرستاد و نامه ای خدمت حضرت دائر بر اسلام آوردن خود عرض کرد. چون این خبر به روم رسید فروه را گرفتند و زندانی ساختند و بعد او را به فلسطین در محل آب موسوم به «آب عفری» بردند که بدار بکشند آنگاه دو شعر خواند که مفاد آنها اظهار اشتیاق شدید به دیدار سلمی محبوبهٔ او است که شوهر خود را در کنار آب عفری ببیند که بر شتر ماده ای سوار است که مادر آن شتر، شتر نر به خود ندیده و با داس ها پوست آن شتر را کنده اند (کنایه از چوب دار است):

ألا هل أتی سلمی بأن حلیلها *** علی ماء عفری فوق احدی الرواحل

علی ناقة لم یضرب الفحل أمها *** مشذّبة أطرافها بالمناجل

همین که او را پیش آوردند که گردن بزنند این شعر را خواند:

بلّغ سراة المسلمین بأننی *** سلم لربی أعظمی و بنانی

: (ای پیام رسان!) پیام مرا به بزرگان مسلمانان برسان و بگو که: استخوانهایم و انگشتانم تسلیم أمر پروردگارم است.

آنگاه (امت مسیح)(1) گردن این نومسلمان بی گناه را زدند و جسدش را به دار آویختند (معجم البلدان - ابن اسحاق به ترجمه).

مسیو برسیفال M.G.deParceval گفته که: فروه بجرم گناهش (یعنی

1- همانها که در این روزگار برای ما از انجیل متی 39:5 می خوانند: «هرکه به رخسارهٔ راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان» و خود بمبهای خانمان سوز درست می کنند.

اسـلام آوردنش) پس از وقعهٔ موته مصلوب شده است، و اما محمّد رضا مصری در کتاب «محمّد» نوشته که: شهادت فروه پس از فتح مکه در سال نهم هجری بوده که (سنة الوفود) است یعنی سالی که عرب فوج فوج وارد دین اسلام می شده اند (رجوع به ص 378).

محرر این تفسیر گوید: آن مسیحیان خائن رومی کجایند (البته در دوزخ اند) که ببینند اسلام در شرق و غرب جهان چگونه ریشه دوانیده و از خون فروه ها چه لاله ها دمیده و مسلمانان صدمیلیونی پاکستانی و مسلمانان صدمیلیونی اندونزی ای و... بعمل آمده است.

<تذکر:> فروه (بر وزن صرفه)، جذامی (بضم جیم و شد یاء) منسوب است به جذام که به نوشتهٔ قاموس اسم قبیله ای است، معان (بر وزن سلام) و اهل حدیث (بر وزن غلام) می گویند - بنقل معجم البلدان، عفری (بکسـر عین و سکون فاء و راء الفی) است، سراة (بضم سین) است.

* اعزام سـریه بسرکردگی عمرو بن العاص(1): (این سـریه به سـریهٔ عمرو بن العاص و سـریهٔ ذات السلاسل نامیده شده). این عمرو همان است که با خالد، تازه اسـلام آورده بود و هنر نمائی خالد در جنگ موته مذکور شد - در ماه جمادی الثانیة یعنی یك ماه بعد از جنگ موته (اکتوبر سال 629. م) پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم عمرو بن العاص را به بلاد «بلی» و «عـذره» با سـیصد نفر از بزرگان مهاجرین و أنصار که سی سر اسب داشتند، اعزام فرمود.

و جهت اعزام سریه این بود که: جماعتی از اعراب قضاعه برای غارت کردن مسلمانان جمع شده بودند و تصمیم داشتند که خود را به مدینه برسانند.

این سـریه را ذات السـلاسل گفته اند، زیرا دشمنان، خود را با زنجیرها بهم بسته بودند که کسی فرار نکند و بقولی(2) برای این است که: در آنجا آبی است موسوم

1- العاصی (کتاب نسب قریش).

2- سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 623.

به سلسل (بر وزن جعفر).

پیامبر برای سریه پرچم سفیدی بست و درفش سیاهی نیز بست. عمرو شب راه می رفت و روز مخفی می زیست تا نزدیك دشمن رسید و در آنجا خبر پیدا کرد که عدهٔ دشمن بسیار است، پس رافع بن مکیث جهنی را حضور حضرت فرستاد و تقاضای مدد کرد، حضرت أبو عبیدة بن الجراح را با دویست مرد جنگی از بزرگان مهاجرین و أنصار که أبو بکر و عمر هم در میان آنها بودند برای کمك عمرو اعزام فرمود و فرمود که:

با هم باشید و اختلاف مکنید. چون أبو عبیده به اردوگاه عمرو رسید، هنگام نماز خواست برای مردم امامت کند، عمرو گفت: تو به کومك من آمده ای و من فرمانده هستم. أبو عبیده گفت: تو برای خودت و من برای خودم. و لیکن چون أبو عبیده مردی نرم و در امور دنیوی با گذشت بود گفت: ای عمرو! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بمن فرموده که:

اختلاف مکنید، اکنون اگر سخنم را نپذیری من پیرو تو هستم. پس همگی پشت سر عمرو نماز گذاردند و بعد به راه ادامه دادند تا به دشمن رسیدند، پس از یك ساعت جنگ، مسلمانان پیروز شدند و دشمن یا کشته شد و یا فرار کرد (بلاذری نوشته که: مسلمانان غنیمت هم بدست آوردند) و پس از آن به مدینه برگشتند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 379 و 380 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> ذات السلاسل: پشت وادی القری است و کلمه بضم سین اول و فتح آن است و فاصلهٔ آن تا مدینه ده شبانه روز راه است. بلاد بلی (بر وزن شریف – قاموس) و عذره (بر وزن عمره – قاموس) پشت وادی القری است و تا مدینه ده شبانه روز راه است و «بلی» نام قبیلهٔ بزرگی است که منسوبند به بلی بن عمرو بن الحاف بن قضاعه، و قبیلهٔ عذره منسوبند به عذرة بن سعد بن قضاعه (ذیل ص 379 کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری اقتباسا).

* اعزام سریه بسرکردگی أبو عبیدة بن الجراح: بخاری این سریه را بنام

ص: 1251

غزوهٔ «سیف البحر» نوشته است. این سریه به «سریة الخبط» مشهور است.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه رجب سال هشتم هجری (نوفمبر سنهٔ 629. م) أبو عبیده را با سیصد مرد جنگی که عمر بن الخطاب هم در بین آنان بود اعزام فرمود که هم سر راه به کاروان قریش بت پرست بگیرند و هم به سرزمین حیی از اعراب بت پرست جهینه (بضم جیم و فتح هاء) بروند و جنگ کنند، و لیکن توشهٔ نفرات تمام شد و گرسنگی شدت یافت و «خبط» خوردند. اهل سیره نوشته اند که: خدا ماهی بزرگی موسوم به «عنبر» را از دریا بیرون انداخت که خوردند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 380 و 381 به ترجمه).

<تذکر:> سیف (بر وزن فیل) یعنی کنارهٔ دریا، خبط (بر وزن أسد) برگ درخت است.

قاموس می نویسد: محل این غزوه تا مدینه پنج روز راه بوده است.

* اعزام سریه بسرکردگی أبو قتاده(1): این سریه در ماه شعبان با پانزده مرد جنگی مأمور به سرزمین نجد شد تا در سرزمین قبیلهٔ محارب، بر اعراب بت پرست متجاوز غطفان حمله برد، پس با دشمن جنگید و اسیر بسیار گرفت و شتران دشمن را راند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 381 به ترجمه).

* اعزام سریه بسرکردگی أبو قتاده: چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عازم فتح مکه بود این سریه را در اول ماه رمضان با هشت مرد جنگی مأمور «اضم» واقع در سه بریدی مدینه فرمود تا قریش بشنوند و تصور کنند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم متوجه این ناحیه شده، و خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنان به سروقت قریش برود که قریش دست به کار تهیهٔ وسائل جنگی نشده باشند، همان قریش که به تازگی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عهدشکنی کرده بودند. اما سریه با کسی برخورد نکرد، و چون خبر پیدا کرد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سقیا

1- بفتح قاف.

تشریف فرماست در راه به حضرت ملحق شدند و جریان را بعرض رسانیدند.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 381 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> اضم (بکسر همزه و فتح ضاد - قاموس)، سقیا (بر وزن دنیا) موضعی است بین مدینه و وادی الصفراء - قاموس.

غزوهٔ فتح مکه: از جمله شروطی که در هنگام صلح حدیبیه بین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و قریش برقرار شد این بود که: هرکس در پیمان و عهد محمّد می خواهد درآید، درآید - و هرکس در پیمان و عهد قریش می خواهد درآید، درآید. در نتیجه اعراب خزاعه (بضم خاء) در پیمان و عهد محمّد (پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) درآمدند و اعراب بنو بکر در پیمان و عهد قریش در آمدند.

جهت اینکه خزاعه در پیمان حضرت در آمدند این است که: خزاعه با حضرت عبد المطلب جد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هم پیمان بودند به این معنی که عبد المطلب با عمویش نوفل (بر وزن جعفر) در کار مربوط به سقایت حاج نزاع داشتند و نوفل آن را از عبد المطلب گرفته بود، عبد المطلب از قوم خود استمداد کرد و کسی به کمك او برنخاست و گفتند: ما در کار تو و عمویت مداخله نمی کنیم، پس عبد المطلب به دائی های خود از بنی النجار که در مدینه بودند نوشت، آنگاه هفتاد نفر به مکه آمدند و به نوفل گفتند: قسم به پروردگار کعبه! که اگر آنچه از خواهرزادهٔ ما گرفته ای رد نکنی، (شکم) ترا از شمشیر پر می کنیم، لذا نوفل، آن گرفته را رد کرد.

پس از این، نوفل با پسران برادر خود عبد شمس هم پیمان شد و عبد المطلب هم با خزاعه هم پیمان گردید - این مطلب را پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می دانست و خزاعه در روز صلح حدیبیه نوشتهٔ عبد المطلب جد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را آوردند و أبی (بر وزن حسین) بن کعب بر حضرت قرائت کرد و حضرت آن پیمان را تقریر و تثبیت فرمود.

نقض کردن قریش صلح حدیبیه را که با حضرت داشتند

بین بنـو بکر و خزاعه(1) در عهـد جاهلیت جنگها و کشـتارها بود و پس از ظهور اسـلام فرصت تعقیب نبود ولی بعد از صـلح حدیبیه که فرصت و آسایشی بدست آمد دیگرباره خاطرات گذشته را تجدید کردند و بنو بکر از قریش استمداد نمودند و نیم شبی در کنار آبی که آن را «وتیر»(2) می خواندند بر سر قوم خزاعه شبیخون بردند و رزم دادند و در میانه بیست نفر از بنی خزاعه کشته شد...

چاره جوئی ابو سفیان

قریش چون دیدند که عهد و پیمان حدیبیه با کشـته شدن بیست نفر از بنی خزاعه، هم پیمان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نقص شده برای اینکه این جریان بعرض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نرسد در صدد چاره جوئی برآمدند و نزد ابو سفیان رفتند واو قسم یاد کرد که من باین کار رضایت نـداده بودم و محمّدیان انگیزش این فتنه را از من خواهند دانست لذا بخیال تجدید مصالحه و زیاد کردن مدت صـلح، عازم مدینه شد.

و لیکن صـبح همان شب کشتار، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مدینه جریان را خبر داد. بالجمله: عمرو بن سالم خزاعی که یکتن از مردم بنی کعب بود با چهل نفر از مردم خزاعه وارد مدینه شد و مطلب را بحضـرت عرض کرد و پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم قسم یاد کرد که آنچه را که از خودم و اهـل بیت خودم بازمی دارم از بنی کعب بازمی دارم. حضـرت برای اینکه قریش از آمـدن بنی کعب به مـدینه مستحضـر نشونـد فرمود: جداجـدا به مکه برگردید و مجتمعا حرکت نکنید. پس از آن بدیل (بر وزن حسـین) بن ورقاء خزاعی با چند تن از مردم خزاعه از مکه برای استغاثه و استمداد به مدینه آمدند و حضور حضرت شرفیاب شدند و شکایت کردند و معلوم نیست که حضرت به آنها چه فرمود و آنها را هم به مکه برگردانید.

1- بنی کعب تیره ای از قبیلهٔ بنی خزاعه بودند.

2- و تیر (بر وزن شـریف) با تاء دو نقطه اسم آبی است در أسـفل مکه (سـیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 389)، و کتاب ناسـخ با ثاء سه نقطه نوشته شد، و قاموس «وتیره» ضبط کرده.

در همین احوال أبو سفیان وارد مدینه شد و برای تجدید و تمدید مصالحه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخن گفت و حضرت به او جواب نداد، به نزد أبو بکر رفت که او واسطه شود أبو بکر نپذیرفت، بعد به نزد عمر رفت که او واسطه شود و عمر جواب سختی به او داد، بعد به نزد حضرت علی علیه السّلام رفت و فاطمه و حسن (که تازه به راه افتاده بود) نزد علی علیه السّلام بودند - علی علیه السّلام از وساطت عذر خواست، بعد أبو سفیان به فاطمه متوسل شد فاطمه معذرت خواست، بعد تقاضا کرد که حسن نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم واسطه شود فاطمه فرمود: عمر این طفل به آنجا نرسیده که بین مردم واسطه شود... بالجمله:

ابو سفیان با دست خالی به مکه برگشت.

دنبالهٔ نقض پیمان

سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به تجهیز لشکر و اعداد سفر پرداخت و جماعتی را در طرق و شوارع گماشت که اهل مکه از آماده باش حضرت با خبر نشوند و به خلاصه ارتباط بین مدینه و مکه را قطع فرمود و بدرگاه خدا دعاء کرد که اهل مکه بی خبر بمانند و دعاء حضرت مستجاب شد و اهل مکه از وضع مدینه بی خبر ماندند.

حاطب بن أبی بلتعهٔ بدری هم پیمان بنی أسد نامه ای به مکه نوشت و حرکت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به مردم مکه اعلام کرد و آن نامه را بوسیلهٔ زنی ساره نام کنیز بنی مطلب به مکه فرستاد که جبرئیل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داد و ساره دستگیر و نامه از وی گرفته شد (تفصیل جریان در جلد ششم همین تفسیر در ص 362 و 363 مذکور است).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أبو رهم (بر وزن قفل) را بر مدینه گماشت و ده روز گذشته از ماه رمضان سال هشتم هجری (اول یناير سنهٔ 630. م) با ده هزار نفر از مسلمانان حرکت فرمود و روزه را در «کدید» (بر وزن أمیر واقع در بین عسفان و أمج) شکست و لشکر افطار کرد و بعد به راه ادامه داد و چنان بسرعت حرکت فرمود که روز هفتم یا هشتم به «مر الظهران» (بفتح میم و شد راء و فتح ظاء) واقع در یك منزلی مکه رسید.

حضرت در این سفر به قبائل عرب أسلم و غفار (بر وزن کتاب) و اشجع و سلیم (بر وزن حسین) قاصد فرستاد و آنها را احضار فرمود و دو هزار نفر دیگر به اردوی

حضـرت پیوسـتند، و از زنان حضـرت، أم سلمه و میمونه در این سفر همراه بودند و در این مدت اهل مکه از همه جا بی خبر بودند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مرالظهران أمر فرمود که لشکر ده هزار شعلهٔ آتش بیفروزند تا قریش ببینند و یا خبر آن را بشنوند و از کثرت آن بترسند.

هنوز مسـلمین نمی دانسـتند که مقصد حضرت کجاست. واقدی مؤرخ می نویسد: گروهی می گفتند: حضرت بعزم قریش، و گروهی می گفتند: بعزم اعراب هوازن، و گروهی می گفتند: بعزم مردم ثقیف طایف این اردو را حرکت داده.

یك شب أبو سـفیان و حکیم بن حزام (بر وزن کتاب) و بدیل بن ورقاء خزاعی برای تجسس خبر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیرون آمدند - عباس عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می گوید:

أبو سـفیان گفت: کی این همه آتش افروخته است؟ من ماننـد امشب این همه آتش و لشـکر ندیـده ام! بـدیل گفت: بخـدا قسم آتش خزاعه است که جنگ، آن را افروخته است.

أبـو سـفیان گفت: خزاعه پست تر و کمـتر از این است که چنین آتشـی بیفروزد. بـاز عبـاس می گویـد: گفتم: ای ابـو حنظله! (یعنی ای أبو سفیان!) - وی گفت: ای ابو الفضل! (یعنی ای عباس!) گفتم: بلی. گفت: پـدر و مادرم فدای تو باد، چه خبر است؟ گفتم: این پیامبر اسـت با ده هزار نفر از مسلمین - أبو سفیان گفت: چکنم؟ گفتم:

پشت سر من سوار قاطر شو تا امان برای تو از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگیرم و گرنه به خدا قسم! اگر به تو دست بیابد گردنت را می زند.

خلاصه صبح آن شب أبو سفیان اسلام آورده بود. عباس به حضرت عرض کرد:

أبو سـفیان دوست می دارد که فخر کند، یك عنایتی در کار قوم او به او بفرما. حضرت فرمود: «هرکس وارد خانهٔ أبو سفیان شود ایمن است و هرکس وارد مسـجد الحرام شود ایمن است و هرکس وارد خانهٔ خود بشود و در را ببندد ایمن است». عباس، أبو سـفیان را در تنگه ای نزد دماغهٔ کوه نزدیك وادی نگاه داشت تا أفواج لشـکر اسـلام را مشاهده کند، أبو سفیان اسم هر فوجی را می پرسید تا نوبت به فوجی رسید که غرق در آهن بود و فقط چشمهای آنها دیده می شد، ابو سفیان گفت: ای أبو الفضل!

این چه فوجی است؟ عباس گفت: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با مهاجرین و أنصار. أبو سفیان گفت:

ای أبو الفضل! پسر برادرت دارای سلطنت بزرگی شده است! عباس گفت: وای بر تو! این سلطنت نیست و نبوت است. أبو سفیان گفت: بلی نبوت است. عباس گفت:

ای ابو سفیان! به قوم خود ملحق شو و با شتاب آنها را از مقاومت بترسان. أبو سفیان با شتاب وارد مکه شد و فریاد زد که: ای گروه قریش! این محمّد است و شما تاب مقاومت در برابر او را ندارید. گفتند: چه کنیم؟ گفت: هرکس در خانهٔ من وارد شود در امان است. گفتند: خدا تو را بکشد خانهٔ تو گنجایش ندارد. گفت: هرکس در مسجد الحرام وارد شود در امان است و هرکس در خانهٔ خود باشد و در را ببندد در امان است.

ورود پیامبر (ص) به مکه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ده روز به آخر ماه رمضان (یناير سنهٔ 630. م) وارد مکه شد.

پرچم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز ورود به مکه سفید بود و درفش حضرت مشکی بود که عقاب نامیده می شد و پارچهٔ آن از برد بود که عائشه داده بود.

حضرت در منزل قدیم پرچم و درفشهای قبائل همراه اردو را چنین ترتیب داد: یك پرچم و یك درفش از قبیلهٔ بنی سلیم (بر وزن رجیل)، یك درفش از قبیلهٔ بنی غفار (بر وزن کتاب)، دو پرچم از قبیلهٔ أسلم، یك درفش از قبیلهٔ بنی کعب، سه پرچم از قبیلهٔ مزینه (بضم میم و فتح زای)، چهار پرچم از قبیلهٔ جهینه (بر وزن مزینه) و برای جماعتی از قبیلهٔ بنو بکر که اسلام آورده بودند یك پرچم و برای قبیلهٔ اشجع دو پرچم. و فوجی پس از فوجی عبور کرد و وارد مکه شد - بامر حضرت درفش عقاب یعنی درفش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، در حجون (بر وزن رسول) افراشته شد. و اکنون مسجد «رایه» در جای همان درفش است (زیرا، رایه «رایت» بمعنی درفش است و درفش بزرگتر از پرچم است).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از کریوهٔ (تنگنای کوه) بالای مکه وارد گردید و خالد بن الولید و همراهانش بأمر حضرت از کریوهٔ پائین مکه وارد شدند. بخاری از عبد اللّه بن عمر نقل کرده که: حضرت در روز فتح مکه از بالای مکه سوار بر شتر خود بنام «قصواء»(1)

1- قصواء بر وزن سلمان.

وارد شد درحالی که أسامه پسـر زید را پشت سـر خود ردیف فرموده بود (أسامه خادم و پسر خادم حضرت بود و در چنین روزی بزرگ که تمام أنظار اشراف مکه متوجه حضرت بود ردیف کردن أسامه با خود از نهایت فروتنی حضرت بود) و چون وارد مکه شد و این فتح عظیم و کثرت مسـلمانان را مشاهده فرمود برای تواضع جهت خدا که این فتح عظیم را روزی فرموده بود سـر مبارك خود را فرود آورد تاحدی که به روپوش پالان شتر رسید.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أمر فرمود که کسی از مسلمین مبادرت به جنگ نکند مگر اینکه دشمن با او جنگ کند.

خالـد چون خواست وارد مکه شود با گروهی از اعراب بنو بکر و بنی الحارث بن عبد مناف و مردم هذیل روبه رو شد و ایشان مانع ورود او شدنـد و شمشـیر کشـیدند و فوج خالـد را تیرباران کردند، و لیکن فوج جواب داد و 24 نفر از مهـاجمین را کشت که دنبالـهٔ جنگ به بازار حزوره کشـید (حزوره بازار مکه بوده که اکنون داخل مسـجد الحرام افتاده است - رجوع به ص 1046). حکیم بن حزام و أبو سفیان فریاد زدند که:

ای گروه قریش! برای چه خود را به کشـتن می دهید؟ و أبو سـفیان گفت: هرکس وارد خانهٔ من بشود در امان است و هرکس اسلحه بر زمین بگـذارد در امـان است. مردم مکه هجوم آوردنـد به خـانه هـای خود و اسـلحه را در کوچه ها ریختنـد و به خانه ها خزیدنـد، و اسـلحه را مسـلمانان ضـبط کردنـد و در این جنگ، دو نفر از مسـلمانان که راه را گم کرده بودنـد بقتل خطاء کشـته شدند (یکی کرز بن جابر فهری و دیگری خالد أشقر خزاعی) (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 395).

هدر کردن پیامبر (ص) خون پانزده نفر مرد و زن را

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خون یازده نفر مرد و چهار نفر زن را هدر فرمود و لیکن 3 مرد و یك زن کشته شدند و بقیه اسلام آوردند:

1 - عبد اللّه بن أبی سـرح (بر وزن وقت) بن حارث عامری (عبد اللّه بن سـعد - سـیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 409) وی در مدینه اسلام آورد و بعد مشرك شد و به مکه رفت

و در حق پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدمی گفت، اما برای او امان گرفتند و اسلام آورد و خوب مسلمانی شد.

2 - عبد اللّه بن خطل (بر وزن أسد) وی در مدینه اسلام آورد و بعد در سفر مأموریتی که به او داده شده بود مسلمانی را در راه کشت و مرتد شد و چون شاعر بود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را با شعر هجو می کرد. وی را سعید بن حریث (بر وزن رجیل) مخزومی (به شد یاء) و أبو برزة (بر وزن صرفه) أسلمی با هم کشتند.

3 - عکرمة بن أبو جهل (بکسر عین و کسر راء و فتح میم) که سخت در آزار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آزار مسلمانان می کوشید، وی به یمن فرار کرد و بعد زنش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امان گرفت و به یمن رفت و شوهر را به مدینه آورد و مسلمان شد.

4 - حویرث بن نقید (بضم حاء و فتح واو و کسر راء و ضم نون و فتح قاف و دال بی نقطهٔ آخر طبق کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری و ذال نقطه دار طبق سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 410) وی بسیار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را آزار می کرد و اشعار هجوآمیز می گفت (1) و شتر حامل زینب دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که از مکه به مدینه مهاجرت می کرد با شرکت «هبّار» سك(2) زدند - علی علیه السّلام حویرث را کشت.

5 - مقیس (بکسر میم بر وزن منبر) بن حبابه (ضبابه خ ل)، (صبابه خ ل) (بضم اول) وی یکی از أنصار را کشت و پس از اسلام مرتد گردید و به مکه رفت و در فتح مکه، نمیلة بن عبد اللّه لیثی مقیس را کشت (نمیله بضم نون و فتح میم و لیثی بفتح لام و شد یاء است).

1- آنگاه که عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر (ص) فاطمه و أم کلثوم دختران حضرت را از مکه به مدینه می آورد، سگ به شتر زد و شتر، هر دو دختر را به زمین انداخت (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 410). در کتاب «محمّد» زینب نوشته است (شاید دو واقعه بوده است).

2- سك بضم سین و سکون کاف بمعنی تکان و جنبش و سیخ، و سك زدن بمعنی سیخ زدن و تکان دادن است - فرهنگ عمید.

6 - هبّار (بر وزن صراف) بن أسود بن مطلب، وی مسلمانان را بسیار آزار می داد و در سك زدن به شتر، با حویرث (شمارهٔ 4) شرکت داشت و در اثر عمل آنان زینب به روی سنگی سقوط کرد و سقط جنین نمود و بیمار شد و در همین مرض وفات یافت. هبار در روز فتح مکه پنهان شد و بعد خدمت حضرت آمد و به گناه خود اقرار کرد و اسلام آورد و مورد عفو قرار گرفت، و چون مسلمانان هبار را که موجب وفات دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شده بود دشنام می دادند، حضرت از دشنام به او نهی فرمود.

7 - کعب بن زهیر (بر وزن حسین) بن أبی سلمی (بر وزن دینا - قاموس) مزنی (بضم میم و فتح زاء و کسر نون و شد یاء)، وی از فحول شعراء بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به شعر هجو می کرد و برادر خود بجیر (بر وزن حسین) را که اسلام آورده بود سرزنش می داد و این کعب و پدرش و برادرش و پسرش عقبه و پسر پسرش عوام بن عقبه از شعراء فحل بودند. کعب، از ترس، پنهان شد و پس از مراجعت حضرت به مدینه، شرفیاب شد و اسلام آورد و قصیده ای در مدح حضرت گفت که از شاهکارهای قصائد جهان بشریت است، آغازش این است: «بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول»... و چون باین شعر رسید:

«ان الرسول لنور یستضاء به *** مهنّد من سیوف اللّه مسلول»

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برد (بضم باء و سکون راء) خود را بر او افکند. این برد را معاویه در زمان حکومت خود به ده هزار درهم خریدار شد و کعب گفت: مرحمتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به احدی نمی دهم. پس از مرگ کعب معاویه برد را به بیست هزار درهم از ورثهٔ کعب خرید. این برد نزد سلاطین بود و خلفاء در اعیاد می پوشیدند (بقولی این برد در واقعهٔ مغول مفقود شده است).

8 - حارث بن هشام مخزومی برادر پدر و مادری أبو جهل.

9 - زهیر (بر وزن رجیل) بن أبی امیهٔ مخزومی برادر أم سلمه. این دو نفر در کفر بسیار سرسخت بودند و به مسلمین آزار می دادند - در فتح مکه هر دو تن فرار کردند و به خانهٔ أم هانئ (خواهر علی علیه السّلام) [زن هبیرة (بضم هاء و فتح باء) بن أبی وهب

(بر وزن وقت) مخزومی] پناه بردند، علی علیه السّلام آنها را تعقیب فرمود که بکشد - أم هانئ در را بست و از راه بالای مکه خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید. أم هانئ می گوید:

من دیدم که حضرت خود را از آب کاسهٔ بزرگی می شوید که أثر خمیر در آن کاسه است و فاطمه دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرده ای گرفته که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مستور باشد، حضرت چون غسل کرد لباسی حمائل خود فرمود و هشت رکعت از نماز ضحی خواند و سپس متوجه من شد و فرمود: «مرحبا و أهلا یا أم هانئ!» برای چه آمده ای؟ جریان پناهندگی آن دو مرد و شکایت از حملهٔ علی برادرم را بعرض رسانیدم. حضرت فرمود:

پناه دادیم هرکه را تو پناه دادی و امان دادیم هرکه را تو امان دادی. بالنتیجه آن دو نفر کشته نشدند و هر دو اسلام آوردند و مسلمان خوبی شدند.

10 - صفوان بن أمیة بن خلف (بر وزن أسد) جمحی (بضم جیم و فتح میم و کسر حاء و شد یاء) وی بدترین مردم در دشمنی و آزار دادن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمانان بود در روز فتح مکه پنهان شد و از ترس خواست خود را در بحر أحمر غرق کند ولی پسر عمویش عمیر (بر وزن رجیل) بن وهب (بر وزن وقت) بن خلف جحمی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای او امان گرفت ولی او باور نکرد و تصمیم به انتحار داشت، عاقبت عمیر، عمامهٔ حضرت را برای علامت گرفت و به او نشان داد و او از انتحار صرف نظر کرد و چون شرفیاب شد عرض کرد: دو ماه مهلت بمن مرحمت بفرما بعد اسلام می آورم. حضرت فرمود: چهار ماه به تو مهلت دادم(1).

چون حضرت برای جنگ با اعراب هوازن حرکت می فرمود چهل هزار درهم از صفوان قرض کرد و زره هائی که داشت خواست. صفوان عرض کرد: زرهها را غصب می فرمائی؟ پیامبر فرمود: نه، عاریه می کنم عاریهٔ مضمونه.

وقتی حضرت برای جنگ هوازن رفت او هم همراه لشکر آمد و هنوز بت پرست بود، در موقع تقسیم غنیمتهای هوازن در حنین، حضرت یك صد نفر شتر به او مرحمت فرمود، باز صد شتر دیگر، باز صد شتر دیگر، سپس حضرت دید که صفوان به دره ای که پر از شتر و

1- عبارت کتاب ناسخ التواریخ با این مورد وفق ندارد.

گوسفند است چشم دوخته حضرت فرمود: از این منظره خوشت می آید؟ عرض کرد: بلی - فرمود دره با آنچه شتر و گوسفند در آن است از آن تو. صفوان چون همه را تصرف کرد گفت: این کار کار پادشاهان نیست، کار کار پیامبر است و سپس گفت:

«أشهد أن لا اله الا اللّه و أشهد أن محمّدا رسول اللّه»، صفوان مسلمان شد و مسلمان خوبی شد.

<تذکر:> محرر این تفسیر گوید: مشاهده کنید پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای اسلام آوردن یك نفر چه زحماتی متحمل شده است و مشاهده کنید که اکنون برای بیرون راندن یك مسلمان به کفر چه زحماتی را متحمل می شوند.

(دقت در این تذکر برای نویسندهٔ مقدمهٔ کتاب مهدی موعود و امثال او بسی سودمند است).

11 - وحشی بن حرب. وی قاتل حمزه عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است، در روز فتح مکه به طایف گریخت، چون وفد (یعنی هیئت) طایف خارج شدند که به مدینه بروند و اسلام بیاورند، عرصه بر وحشی تنگ شد و دل به دریا زد و خدمت حضرت شرفیاب شد و اسلام آورد و مورد عفو قرار گرفت.

(در زمان حکومت أبو بکر برای جنگ اهل ردّه در اردوی اسلام بود و با حربه ای که حمزه را کشته بود مسیلمهٔ کذاب را کشت و گفت: امیدوارم قتل مسیلمه، کفارهٔ قتل حمزه باشد).

12 و 13 - دو زن آوازه خوان و رقاصه که کنیزکان عبد اللّه بن خطل (شمارهٔ دو) بودند و این دو نفر زن، اشعاری را که عبد اللّه در هجو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می ساخت با آواز می خواندند. خطل در روز فتح مکه به اسبش سوار شد و زره پوشید و نیزه بدست گرفت و سوگند خورد که محمّد با زور نمی تواند وارد مکه شود، اما همین که نگاهش به لشکر مسلمانان افتاد ترسید و سلاح خود را به زمین انداخت و خود را به پردهٔ کعبه آویخت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در طواف او را دید که بهمین حال است (و اسلام نمی آورد) فرمود: او را بکشید زیرا کعبه پناهگاه نافرمان و جلوگیر از اقامهٔ حد واجب

نیست، پس او را کشتند. اما آن دو زن آوازه خوان و رقاصه که یکی بنام «فرتنی» (بفتح فاء و سکون راء و فتح تاء و نون الفی – قاموس) و دیگری «قریبه» بود؛ قریبه کشته شد و فرتنی فرار کرد و بعد برای او از حضرت امان گرفتند و اسلام آورد و تا زمان حکومت عثمان زنده بود.

14 – ساره کنیز بنی مطلب بن عبد مناف. وی زنی آوازه خوان و رقاصه بود و عبد اللّه بن خطل مزبور اشعار هجوی که دربارهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می ساخت به ساره می داد که در آوازه خوانی خود بخواند (و بقولی این همان است که: نامهٔ حاطب بن أبی بلتعه را در موی سر خود پنهان کرده بود – «السیرة النبویة» تألیف دحلان و «تاریخ ابو الفداء»).

ساره، در روز فتح مکه پنهان شد و بعد برای او از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امان گرفتند و اسلام آورد و مسلمان خوبی شد. در زمان حکومت عمر در أبطح، سواری با ساره تصادف کرد و ساره کشته شد (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 411). به جلد ششم همین تفسیر ص 362–364 در مورد ساره مراجعه شود.

15 – هند دختر عتبة بن ربیعه زن أبو سفیان و مادر معاویه. وی حمزه عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مثله کرده بود – در روز فتح مکه در خانهٔ شوهرش ابو سفیان پنهان شد و بعد اسلام آورد – فاصلهٔ اسلام شوهر و زنش یك شب بوده است، هند زن متکبره و با عقلی بوده است. در جنگ با روم یعنی در روز جنگ با یرموك با ابو سفیان حاضر شد و با زنان مسلمان دیگر مردان مسلمان را بر جنگ با رومیان مسیحی تشجیع و تحریص و ترغیب می نمود.

به خلاصه: معلوم شد که سه مرد و یك زن از کسانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خونشان را هدر فرموده بود کشته شدند و بقیه اسلام آوردند.

محل نزول پیامبر (ص)

برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حجون خیمه ای از پوست افراشتند و زبیر بن عوام (بر وزن صراف) درفش حضرت را درب خیمه کوبید و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد خیمه گردید.

بحضرت عرض کردند: آیا به خانهٔ خود نمی روی؟ فرمود: و آیا عقیل برای ما منزلی

باقی گذارده است؟

هدم بتها

بر کعبه سیصد و شصت بت قرار داشت که هر بتی از حیی از احیاء عرب بود و با ارزیز پاهای بتها را محکم کرده بودند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز فتح مکه وارد کعبه شد و با چوبدستی خود به هر بتی که اشاره می فرمود سرنگون می گردید و حضرت می فرمود: «جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبٰاطِلُ إِنَّ اَلْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً» آنگاه أمر فرمود بت هبل را شکستند و تمام بتها را از مسجد الحرام بیرون بردند و سوزانیدند و هر صورتی که به کعبه بود محو کردند و نیز صورت ابراهیم و اسماعیل را که در دستشان چوبه های استقسام أزلام بود بیرون بردند، و بأمر حضرت جارچی در مکه آواز برداشت که: هرکس به خدا و روز بازپسین ایمان دارد بت هائی را که در منزل دارد بشکند، پس مردم بتهائی را که در خانه های خود داشتند، شکستند.

طواف

چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به کعبه رسید (مسلمانان با حضرت بودند) با چوبدستی خود رکن را استلام فرمود (یعنی آن را سود) و تکبیر گفت، مسلمانان هم تکبیر گفتند و ادامه دادند تاحدّی که مکه را از بانگ تکبیر به لرزه درآوردند، آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اشاره فرمود که: ساکت شوید. مشرکین بالای کوهها تماشا می کردند، حضرت سواره هفت بار طواف فرمود (محمّد بن مسلمه مهار شتر حضرت را در دست داشت) و در هربار حجر الأسود را با چوبدستی خود استلام می فرمود. و این عمل در روز دوشنبه ده روز باقیمانده از ماه رمضان بوده است.

چون حضرت از طواف فراغت یافت از شتر به زیر آمد و نزد مقام، دو رکعت نماز خواند و بعد متوجه زمزم شد و فرمود اگر رعایت چیرگی بنو عبد المطلب نبود یك دلو آب از چاه زمزم می کشیدم، پس عباس عموی حضرت یك دلو آب کشید و حضرت نوشید و وضوء ساخت و مسلمانان در بردن آب وضوء حضرت بر یکدیگر مبادرت می کردند و بر روهای خود می ریختند و مشرکین تعجب می کردند و می گفتند: ما هیچ پادشاهی

را رساتر از محمّد ندیده ایم و نشنیده ایم.

ورود حضرت به داخل کعبه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در یکی از سمتهای مسجد الحرام نشسته بود و أبو بکر با شمشیر برهنهٔ کشیده بالای سر حضرت ایستاده بود، آنگاه حضرت، عثمان بن طلحه پرده دار کعبه را طلبید (طبقات ابن سعد می نویسد: حضرت بلال را مأمور فرمود) پس کلید کعبه را گرفت و وارد آن شد، کبوتری از چوبهای مختلف در آنجا دید، آن را با دست مبارك شکست و به زمین افکند، و حضرت پشت به در کعبه کرد و سه ذراع تا دیوار مانده نماز گذارد (چون بلال همراه حضرت بوده است او محل نماز را به پسر عمر گفته) آنگاه بر در کعبه ایستاد و گفت: «لا اله الا اللّه وحده لا شريك له. صدق وعده و نصر عبده.

و هزم الأحزاب وحده» آنگاه فرمود: هرگونه افتخار به پدران یا هر خون یا هر مال که مورد ادعاء است زیر این دو پای من است مگر خدمت خانه و سقایت حاج.

آگاه باشید دربارهٔ کسی که به خطاء کشته شود از قبیل تازیانه و عصا، باید صد شتر بعنوان دیه پرداخت شود که چهل نفر از شتران آبستن باشد. ای گروه قریش! خدا نخوت عهد جاهلیت و افتخار به پدران را از میان برد. مردم همه از آدم اند و آدم از خاك آفریده شده است، پس این آیه را تلاوت فرمود: «يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثىٰ وَ جَعَلْنٰاكُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اَللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ...» سپس فرمود: ای گروه قریش! (و ای مردم مکه!) من دربارهٔ شما چه کنم؟ عرض کردند: خوبی بفرما، تو برادر بزرگواری و پسر برادر بزرگواری.

حضرت فرمود: «بروید پس شما آزادشده هائید». حضرت، قریش و اهل مکه را آزاد فرمود و حال آنکه از غنائم جنگ بودند و حضرت حق داشت گردن آنها را بزند و لذا اهل مکه به «طلقاء» یعنی آزادشده ها نامیده می شوند.

أما کلید کعبه را حضرت به عثمان بن طلحه رد فرمود و فرمود: ای پسران أبی طلحه! کلید کعبه جاودانی در دست شما باید باشد کسی از شما پس نمی گیرد غیر از ظالم - آنگاه منصب سقایت حاج را به عموی خود عباس بن عبد المطلب واگذار فرمود.

بیعت مردان و زنان در روز فتح مکه

رجوع به جلد ششم همین تفسیر ص 368-370 در سورهٔ ممتحنه.

ظهر روز فتح مکه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أمر فرمود: بلال در ظهر روز فتح مکه بر پشت بام کعبه بالا رود و أذان بگوید. آواز بلال بر گوش مردم قریش خوشایند نبود و لذا بعضی از آنها از روی استهزاء آواز بلال را بازگو می کردند از جمله: أبو محذوره که آواز خوشی داشت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که شنید أمر فرمود أبو محذوره و بعد فرزندان او أذان بگویند و از عمر أبو محذوره در آن وقت شانزده سال گذشته بود و لذا أذان گفتن در مکه موروثی اولاد أبو محذوره است. (بقیه در جلد ششم همین تفسیر ص 201 و 202 در سورهٔ حجرات).

اسلام آوردن أبو قحافه و غیره

شرح اسلام آوردن کفار قریش را در کتب مفصله باید دید و أما أبو قحافه (بضم قاف) که نامش عثمان و پسر عامر و پدر أبو بکر و از قبیلهٔ «تیم» (بر وزن وقت) است و نابینا شده بود، أبو بکر او را مانند شتری که بکشانند کشانید و به نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورد. حضرت فرمود: چرا پیرمرد را نگذاری در خانه باشد و من به نزد او بروم. أبو بکر عرض کرد:

او به آمدن سزاوارتر است تا تو بروی، آنگاه أبو قحافه را در حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشانید. حضرت دست به سینهٔ أبو قحافه مالید و فرمود: اسلام بیاور تا به سلامت باشی. أبو قحافه اسلام آورد و حضرت اسلام او را به پسرش أبو بکر مبارکباد فرمود.

مسعودی نوشته که: أبو قحافه در زمان حکومت عمر بن الخطاب در سن 99 نودونه سالگی درگذشت یعنی در سال سیزدهم هجری و آن همان سالی است که عمر به کرسی خلافت نشست و أبو قحافه نخستین کس در اسلام است که از خلیفه ای ارث برده.

مدت توقف پیامبر (ص) در مکه در سال فتح

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از فتح مکه 18 هجده روز (بقول بخاری) در مکه توقف فرمود و نماز خود را شکسته می خواند زیرا حضرت مترقب حرکت برای جنگ اعراب هوازن بود و لشکر اسلام را برای جنگ با هوازن تجهیز می فرمود (کتاب «محمّد»

از محمّد رضا مصری ص 382-405 به ترجمه و اقتباس و گاهی توجه به سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 389-428).

* اعزام سریه بسرکردگی خالد بن الولید: به معیت سی نفر مرد جنگی، اعزام این سریه در موقعی بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در فتح مکه در مکه بوده و تاریخ اعزام، پنج شب مانده به آخر ماه رمضان سال هشتم هجری است و جهت اعزام سریه، تخریب بتکدهٔ عزی (بر وزن دنیا) واقع در نخله(1) بوده و این بت را قریش و جمیع اعراب بنی کنانه (بر وزن کنایه) می پرستیده اند و بزرگترین بتان آنان بوده است و خادمان بتکده، بنو شیبان از قبیلهٔ بنی سلیم (بر وزن رجیل) بوده اند.

ابن حبیب گفته: عزی اسم درختی است که در نخله بوده و نزد آن درخت بتی بوده که اعراب غطفان می پرستیده اند، مردم برای بت عزی هدیه می برده اند همان گونه که برای کعبه هدیه می برده اند و بر گردش طواف می نموده اند و شتر آنجا نحر می کرده اند - اسم عبد العزی در قریش بمناسبت همین بت بوده است. خالد درخت را برید و بت را شکست و بتخانه را خراب کرد (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 406 به ترجمه و خلاصه).

* اعزام سریه بسرکردگی عمرو بن العاص(2): در ماه رمضان سال هشتم هجری بعد از فتح مکه، و جهت اعزام سریه برای تخریب بتکدهٔ سواع (بر وزن غلام) بوده.

سواع اسم بت اعراب هذیل است که در سه میلی مکه بوده در سرزمین «رهاط» (بر وزن غلام) از بطن نخله. و خدام بتکده از اعراب بنی لحیان (بر وزن انسان) بوده اند.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 407 به ترجمه).

1- نخله: وادی ای است که تا مکه یك شبانه روز راه است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری).

2- العاصی کتاب نسب قریش.

* اعزام سـریه بسـرکردگی علی بن أبي طالب علیه السّلام (طبق سیرهٔ ابن هشام) بسرکردگی سعد بن زید أشهلی (طبق طبقات ابن سعد): با بیست نفر مرد جنگی، شش روز به آخر ماه رمضان سال هشتم هجری برای تخریب بتکدهٔ مناة. بت مناة مورد پرستش طوائف اعراب أوس و خزرج و غسان بوده است. جای بتکده در مشـلل [بر وزن معنعن(1) که اسم کوهی است در کنارهٔ بحر أحمر که از آنجا بطرف قدید (بر وزن حسـین) سـرازیر می رود] بوده است. بت مناة از قـدیم ترین بتهاست و اسم «عبـد مناة» در عرب ناظر باین بت است و قبائل سه گانهٔ مزبوره بر بت مناة حج می گذارده اند و هیچ کدام از اعراب به اندازهٔ دو قبیلهٔ أوس و خزرج این بت را تعظیم نمی کرده اند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 408 به ترجمه).

* اعزام سـریه بسـرکردگی خالـد بن الولید: با سـیصد و پنجاه مرد جنگی از مهاجرین و أنصار و اعراب بنی سـلیم در ماه شوال سال هشـتم هجری به سـروقت اعراب بنی جذیمه (بر وزن شریفه) که از اعراب کنانه (بکسر کاف) بوده اند - محلشان در أسفل مکه به فاصلهٔ یك شبانه روز در سـمت یلملم بوده و جهت اعزام سریه دعوت آن اعراب بت پرست به اسلام بوده. در این سفر خالد مرتکب قتلهای عمدی شده که ناشـی از سوابق دیرین بوده و چون پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم مستحضر شد علی علیه السّلام را برای جبران کارهای خالد فرستاد و حضـرت هم دیـهٔ مقتولین را پرداخت و هم از کارهای خالـد بیزاری جست (کتاب «محمّـد» از محمّد رضا مصـری ص 409 و سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 428-435 به ترجمه و خلاصه).

* غزوهٔ حنین: پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در روز شـنبه شـشم مـاه شوال سـال هشـتم هجری با متجاوز از دوازده هزار نفر از مکه حرکت فرمود و جنگ در دهم ماه شوال سال هشتم

1- در کتاب ناسخ التواریخ بجای مشلل، «ملل» بر وزن صنم نوشته شده است.

هجری (فبرایر سنهٔ 630. م) اتفاق افتاد (تفصیل این جنگ در سورهٔ توبه در همین تفسیر مذکور است).

<تذکر:> حنین (بر وزن رجیل) نام وادی ای است در راه طایف بسمت ذی المجاز (بفتح میم) که بین آن تا مکه سه شبانه روز راه است. و این غزوه را غزوهٔ أوطاس (بر وزن أنصار) هم می گویند زیرا جنگ در آنجا واقع شده است و أوطاس نام وادی ای است واقع در دیار هوازن (بر وزن مساجد). و این غزوه را غزوهٔ هوازن نیز می گویند و هوازن نام قبیلهٔ بزرگی از عرب است که مشتمل بر بطون عدیده است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 411 به ترجمه).

* اعزام سریه بسرکردگی أبو عامر أشعری: [یا سریهٔ غزوهٔ أوطاس (بر وزن سلمان)]. أبو عامر أشعری عموی أبو موسی أشعری و از بزرگان صحابه است. چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جنگ حنین فراغت یافت او را با مردان جنگی بتعقیب فراریان هوازن فرستاد. فراریان سه دسته بودند: دسته ئی به طایف رفتند، و دسته ئی به نخله، و دسته ئی به أوطاس. أبو عامر به آنها رسید و دید که جمع شده اند، پس آنان أبو عامر را به مبارزه طلبیدند و أبو عامر در جنگ مبارزه نه نفر از آنها را کشت و دهمی فرار کرد سپس علاء و أوفی پسران حارث بن جشم، أبو عامر را کشتند و بعد أبو موسی أشعری آن دو برادر را کشت(1) و با دشمن جنگید و آنها را شکست داد و غنائم و اسیران از آنها گرفت (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 418 به ترجمه).

* اعزام سریه بسرکردگی طفیل بن عمرو دوسی (بفتح دال): چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عازم حرکت به طایف شد طفیل را (که مردی شریف و شاعر و عاقل بود) در ماه شوال سال هشتم هجری برای تخریب بتکدهٔ ذو الکفین فرستاد و فرمود: از قوم خود

1- سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 457.

در این کار استمداد کن و در طایف به من و اردو ملحق شو. طفیل با شتاب به نزد قوم خود رفت و بتکدهٔ ذو الکفین را خراب کرد و آتش در آن زد و سوزانید و بعد چهارصد نفر به او ملحق شدند و با شتاب در طایف به اردو پیوستند، یعنی در چهارمین روز توقف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در طایف به اردو رسیدند.

<تذکر:> طفیل (بر وزن حسین) است، ذو الکفین، بتی است چوبین که از عمرو بن حممهٔ دوسی بوده (کفین بفتح کاف و شد فاء مفتوح و یاء ساکن است).

حممه (بضم حاء و فتح دو میم) است.

* غزوهٔ طایف: در ماه شوال سال هشتم هجری (فبرایر سنهٔ 630 م) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از حنین خارج شد و متوجه طایف گردید تا با مردم آنجا جنگ کند. این ثقیف اند که از أوطاس فرار کرده و در قلعهٔ طایف متحصن شده اند و این همان طایف است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سال دهم بعثت خود بعد از وفات ابو طالب و خدیجه (رجوع به ص 579) به آنجا رفت و از ثقیف طلب یاری فرمود و آنان حضرت را بی کس و بی یار و غریب و گرسنه و تشنه و آزرده گذاردند و حضرت به مکه مراجعت فرمود، و اکنون با متجاوز از دوازده هزار نفر عازم طایف شده است. مسلمین قلعهٔ طایف را هجده شبانه روز محاصره کردند و در این جنگ اردوی اسلام دبابه و منجنیق به کار برد و این اولین بار است که در اسلام به کار رفته و هم دوازده نفر از لشکر اسلام با تیر کشته شدند وعده ئی از تیر مجروح گردیدند و عبد اللّه پسر أبو بکر صدیق تیر خورد که از زخم آن در مدینه وفات کرد و یك چشم أبو سفیان تیر خورد و چشم خود را در دست گرفت و خدمت حضرت آمد و عرض کرد: این، چشم من است که در راه خدا تیر خورده است.

حضرت فرمود: می خواهی دعا کنم که خدا دوباره چشم تو را به تو بدهد و یا اگر می خواهی چشمی در بهشت به تو بدهد؟ عرض کرد: در بهشت، و چشم خود را از دستش به زمین انداخت.

و چون تیرباران دشمن شدید بود خیمهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از قلعه دور بردند و دو خیمه برای

حضـرت افراشـتند زیرا أم سـلمه و زینب زنان حضـرت هم در اردو بودند و حضـرت بین دو خیمه نماز می گذارد و بعدا که ثقیف اسـلام آوردند مسجد طایف را بجای دو خیمه ساختند.

بالجمله: کار طایف یکسره نشده امر رسید که اردو کوچ کند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 419 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> دبّابه (بر وزن علامه بشد لام) افزاری است چوبین که روی آن پوست می کشـیدند و در جنگها به کار می رفته که آن را به اصل و بن قلعه می فرسـتاده اند و جنگجو در درون آن بوده و او بن قلعه را سوراخ می کرده. منجنیق (بر وزن زنجبیل و بکسر میم نیز) افزار جنگی بوده که با آن سـنگها را پرتاب می کرده انـد و بگفته منجد (ج 1) کلمـهٔ یونانی است. اسم دبابه و منجنیق اولین بار در غزوهٔ خیبر ذکر شـده است که در زرادخانهٔ یهودان بوده (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 418 و 351).

* احرام پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم برای عمره: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اردو از طایف کوچ فرمود و وارد جعرانه (بکسر جیم) شد و از هوازن اسـراء بسیار با او بود - روزی که حضرت از ثقیف فاصله گرفت یکی از أصحاب عرض کرد: یا رسول اللّه! برای مردم طایف دعا کن، حضرت عرض کرد: «بار الها مردم ثقیف را هدایت کن و آنها را (به نزد من) بیاور».

در جعرانه هیئتی از هوازن شـرفیاب شد و با حضـرت شش هزار زن و کودك اسیر بودند و تعداد شتران و گوسفندان معلوم نیست. چون وفد هوازن اسـلام آوردند (در جریان مبسوطی) تمام اسراء آنان مسترد شد و غنائم بر همهٔ حاضران تقسیم گردید غیر از أنصار، و بالنتیجه أنصار دلگیر شدند. آنگاه حضـرت أنصار را طلبید و خطابهٔ مفصـلی بیان فرمود و در پایان آن فرمود: آیا راضی نیستید که شتران و گوسفندان از آن مردم مکه باشد و پیامبر از آن شـما؟ - أنصار از شـنیدن این سـخن چنان گریه کردند که ریشـهای آنان از سرشك تر شد و عرض کردند: یا رسول اللّه! ما راضی هستیم که پیامبر خدا سهم و بهرهٔ ما باشد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جعرانه احرام عمره بست و چون از عمره فراغت جست، عتّاب ابن أسید (بر وزن صراف و شریف) را بر مکه گماشت و معاذ (بضم میم) بن جبل را مأمور فرمود که هم شرائع اسلام و هم قرآن را به اهل مکه تعلیم بدهد، و روزی یك درهم برای مخارج عتاب حاکم مکه مقرر فرمود و عتاب اعلام کرد که: ای مردم! گرسنه بماند هرکس با داشتن یك درهم گرسنه بماند و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روزانه یك درهم برای من مقرر فرموده است به کسی نیازمند نیستم.

محرر این تفسیر گوید: گفتهٔ عقاب در مورد هزینهٔ زندگی قابل توجه است.

عمل عمرهٔ حضرت در ماه ذوالقعده انجام شد و شش شب از ماه ذوالقعده باقیمانده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد مدینه گردید (به گفتهٔ أبو عمرو مدنی).

ابن اسحاق گفته که: در این سال، مشرکین عرب برسم خود، و عتاب ابن أسید با مسلمانان برسم اسلام حج گذاردند. و اهل طایف بر شرك خود باقی ماندند و از انقیاد سرپیچیدند تا ماه رمضان سال نهم هجری (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 488-501 به خلاصه و ترجمه).

* اعزام قیس بن سعد به صداء: (صداء بر وزن غلام ناحیه ای است در یمن که تا صنعاء چهل و دو فرسخ مسافت دارد و صداء اسم قبیله است و همان را به آن ناحیه اسم گذارده اند). پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از بازگشت از جعرانه قیس را با چهارصد سوار مأمور صداء فرمود، عده هنوز دور نشده بود که زیاد بن حارث صدائی از راه رسید و عرض کرد: یا رسول اللّه! لشکر را برگردان، من ضامن هستم که قوم من اسلام بیاورند و مطیع باشند.

بأمر حضرت لشکر برگشت و صدائی رفت و پس از پانزده روز با هیئت صداء که اسلام آورده بودند وارد شد، حضرت به صدائی فرمود: ای برادر! تو در قوم خود مطاعی؟ عرض کرد: بلکه خدا آنها را هدایت فرمود؛ آیا مرا بر آنها امیر نمی فرمایی؟ فرمود:

چرا، و لیکن خیری برای مؤمن در امارت نیست، پس، صدائی از امارت صرف نظر کرد و حضرت فرمود: در نماز فجر أذان بگو - بلال عرض کرد: پس من تکبیر نماز بگویم؟

حضرت فرمود: برادر ما صدائی أذان می گوید و هرکه أذان می گوید، تکبیر نماز هم می گوید.

* وفات زینب دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: (و فی سنة 8 ماتت زینب بنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کانت اکبر بناته و أول من تزوجت منهن، تزوجها ابن خالتها أبو العاص(1) بن الربیع قبل النبوة فولدت له علیا و أمامة - أما علی فمات فی ولایة عمر و أما أمامة فماتت فی سنة خمسین - سفینة البحار ج 1 ص 558).

زینب زن أبو العاصی بن ربیع بن وائل بود، فرزندانش:

1 - علی: گویند آنگاه که وی نابالغ بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز فتح مکه او را پشت سر خود ردیف فرموده بود. علی نسل نداشت.

2 - أمامه (بضم همزه). أبو العاصی دربارهٔ أمامه، زبیر بن عوام (بر وزن صراف) را وصی خود کرد. و علی بن أبي طالب علیهما السّلام او را تزویج فرمود و چون علی علیه السّلام کشته شد مغیرة بن نوفل (بر وزن جعفر) او را تزویج کرد و در زوجیت مغیره وفات یافت، و أمامه هم فرزند نداشت (کتاب نسب قریش ص 22 به ترجمه).

<تذکر:> وفات بقیهٔ دختران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: أما فاطمه قبلا گذشت، و رقیه در روز جنگ بدر در ماه رمضان به سال دوم هجری، و أم کلثوم در سال نهم هجری وفات یافت. و لقب «ذو النورین» به عثمان بمناسبت ازدواج عثمان با دو دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و رقیه و أم کلثوم هر دو در زوجیت عثمان بودند که وفات کردند، قاسم بزرگترین پسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبل از نبوت در مکه متولد و در دوسالگی وفات یافت و وی اولین فرزند حضرت است که وفات کرده - پس از او بترتیب: زینب - رقیه - فاطمه - أم کلثوم - سپس در اسلام عبد اللّه (ملقب به طیب و طاهر) بدنیا آمده اند. بعد از قاسم عبد اللّه وفات کرد و هم او است که عاص(2) بن وائل سهمی پس از وفات او به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: که فرزندش

1- أبو العاصی (کتاب نسب قریش).

2- عاصی.

منقطع شـد و او «ابتر» است و خـدا این آیه را در رد بر عـاص نـازل فرمود که: «... إِنَّ شٰانِئَكَ هُوَ اَلْأَبْتَرُ» و عبـد اللّه آخرین فرزنـد خـدیجه است. همهٔ این فرزندان بغیر از ابراهیم در مکه بدنیا آمده اند و ابراهیم در مدینه بدنیا آمده است. و همهٔ دختران و ابراهیم در مدینه و قاسم و عبد اللّه در مکه وفات کرده اند.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 465 به خلاصه و ترجمه).

* ولادت ابراهیم فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ماریهٔ قبطیه در ماه ذوالحجهٔ سال هشتم هجری و وفات او در شانزده ماهگی (و بقولی هجده ماهگی) در سال دهم هجری است.

(کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 465 و 487).

<تـذکر:> در سال هشـتم هجری أیام توقف پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در مکهٔ معظمه، فاطمه دختر أسود بن عبد الأسد برادرزادهٔ سلمـة بن عبـد الأسـد مخزومی که از أشـراف قبیلهٔ بنی مخزوم بود دست به دزدی زد و او را بحضـرت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم آوردند، حضرت فرمان داد که دست او را قطع کنند. چون أسامه به نزد حضرت شفاعت نمود رنگ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تغییر کرد و فرمود:

دربارهٔ حدّ خدا شـفاعت روا نیست زیرا حدود چون بمن رسید به هیچ وجه تعطیل بردار نیست. أسامه از این شفاعت پشیمان شد و عرض کرد: یا رسول اللّه! از بهر من اسـتغفار کن. آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای گروه مردم! امتهای گذشته عرضهٔ هلاك شدند از برای آنکه چون یکتن از بزرگان ایشان دزدی می کرد حـد بر او نمی راندنـد و چون ضـعیفی این گناه می کرد اقامـهٔ حد بر او می کردند، قسم به آن خـدا که جـان محمّـد در دست او است! اگر فاطمه دختر محمّـد دزدی کنـد أمر می دهم دست او را ببرنـد. چون دست فاطمهٔ مخزومی را قطع کردنـد، حضـرت بر وی ترحم فرمود و عطاء داد. فاطمه عرض کرد: آیا توبهٔ من پذیرفته شد؟ حضـرت فرمود: از گناه خود چنانی که از مادر زائیده باشی. (این حدیث دلالت می کند که شفاعت دربارهٔ حدود خدا حرام است - کتاب ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ص 382 و 383 به خلاصه).

وقائع سال نهم هجری

اعزام سـریه بسـرکردگی عیینة بن حصن فزاری (بفتح فاء): این سریه در ماه محرم سال نهم هجری (ابریل سنهٔ 630. م) با پنجاه مرد جنگی عرب (که نه از مهاجرین بوده اند و نه از أنصار) به سروقت اعراب بنی تمیم رفت. جهت اعزام سریه این بوده که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بشـر بن سفیان عدوی کلبی را به سروقت اعراب بنی کعب که از قبیلهٔ خزاعه بودند فرستاد تا زکات از آنها دریافت کند و اینان با بنی تمیم در سر یك آب بودند، پس بشر، زکاتهای بنی کعب را گرفت، آنگاه بنی تمیم که عده شان بسیار بود به بنی کعب گفتند: چرا أموال خود را باین مسـلمانها می دهید؟ سپس قیام کردند و با شمشیرها مانع شدند که بشر مالهای زکات را ببرد. بنی کعب گفتند: ما اسلام آورده ایم و در دین ما پرداخت زکات واجب است، بنی تمیم گفتنـد: به خدا قسم! نمی گذاریم حتی یك شتر از اینجا بیرون برود، بشـر چون چنین دید به مدینه برگشت و جریان را بعرض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانید.

سریه شب حرکت می کرد و روز مخفی می شد تا بنی تمیم با خبر نشوند و چون سـریه بر آنها هجوم برد فرار کردند و یازده مرد و یازده زن و سـی کودك دسـتگیر شدند و آنان را به مدینه جلب کردند و بأمر حضـرت در خانهٔ رمله دختر حارث حبس نمودند - بدنبال سریه، هیئت بنی تمیم که در رأس آنها عده ای از رؤساء بنی تمیم مانند:

عطارد بن حاجب و زبرقان بن بـدر و أقرع بن حابس و قیس بن حارث و نعیم بن سـعد و عمرو بن أهتم و رباح بن حارث بودنـد وارد مدینه شدند، همین که زنان و کودکان، رؤساء را دیدند آواز بگریه بلند کردند، پس رؤساء شتابان بدر خانهٔ حضرت آمدند و دربارهٔ دستگیرشدگان صحبت کردنـد، و حضـرت اسـیران را به آنها رد فرمود، و وفـد بنی تمیم یعنی هیئت آنها بقولی هفتاد و بقولی هشـتاد نفر بودند که همگی اسـلام آوردند و در مدینه ماندند که قرآن و دین بیاموزند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصـری ص 421 به ترجمه) (رجوع به جلد ششم همین تفسیر ص 196).

اعزام سریه بسرکردگی ولید بن عقبه (بضم عین و سکون قاف) بن أبی معیط (بر وزن رجیل).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این سریه را برای دریافت زکات از بنی المصطلق (که بطنی از خزاعه اند) اعزام داشت و آنان اسلام آورده و مسجدها ساخته بودند، و بین آنها و بین ولید در عهد جاهلیت عداوت بود. چون بنی المصطلق آگاه شدند که ولید برای دریافت زکات آمده است از شادی و برای تعظیم خدا و پیامبرش، بیست نفر از آنها شتران و گوسفندان زکات را پیش کردند که بپردازند.

ولید تصور کرد که آنان برای کشتن او آمده اند زیرا دید که همه مسلح اند، در صورتی که حمل این اسلحه برای تجمل بود نه جنگ، پس ولید برگشت و بعرض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانید که: مردم بنی المصطلق اسلحه با خود حمل کرده بودند تا زکاة ندهند، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای اعزام سریه مصمّم شد و از طرف دیگر همان بیست نفر مزبور وارد شدند و حقیقت أمر را بعرض رسانیدند و آیه هم دراین باره آمد که:

«یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... بِجَهٰالَةٍ...» یعنی به قول فاسق ترتیب اثر ندهید که ندانسته کاری می کنید، کاری که پشیمانی ببار می آورد (رجوع به جلد ششم همین تفسیر در سورهٔ حجرات ص 197).

حضرت، عباد (بر وزن صراف) بن بشر (بر وزن فکر) را برای جمع آوری اموال زکات و تعلیم شرائع اسلام و آموختن قرآن با این بیست نفر فرستاد. (ولید برادر مادری عثمان است) (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 422 به ترجمه).

* اعزام سریه بسرکردگی قطبة بن عامر: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه صفر سال نهم هجری قطبه را با بیست نفر مرد جنگی به سروقت حیی از اعراب بت پرست خثعم که در سمت تباله بودند فرستاد. بین فریقین کارزاری سخت واقع شد و از هر دو طرف عده ای زخمی شدند و دشمن کشته داد و شتران و گوسفندان و زنان آنها را مسلمین متصرف

شدند و به سمت مدینه حرکت کردند و سیل سرکشی در رسید و مانع دست یافتن بقیهٔ دشمن بر مسلمین گردید و سریه به سلامت به مدینه وارد شد (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 423 به ترجمه و خلاصه).

<تذکر:> قطبه (بر وزن عمره)، خثعم (بر وزن جعفر - قاموس)، تباله (بر وزن سلامه) اسم موضعی است در بلاد یمن و تبالهٔ حجاج نام شهر مشهوری است از سرزمین تهامه در راه یمن - معجم البلدان.

* اعزام سریه بسرکردگی ضحاك بن سفیان: این سریه در ماه ربیع الاول سال نهم هجری به سروقت اعراب بت پرست قرطا اعزام شد که ضحاك بن أبو بکر کلابی بر اعراب مزبور ریاست داشت و این ضحاك بن سفیان از شجاعان نامدار بود و أصید بن سلمة بن قرط هم با او همدست بود پس در «زج لاوه» دو گروه به یکدیگر رسیدند نخستین بار مسلمین آنها را به پذیرفتن اسلام دعوت کردند و لیکن آنان نپذیرفتند و کار به جنگ کشید و دشمنان شکست خوردند و اموالشان به غنیمت رفت و پس از آن أصید پدر خود أبو سلمه را یافت که أبو سلمه بر اسبی سوار است و در گودال آبی در زج ایستاده - أصید پدر را به اسلام دعوت کرد و امان به او داد - پدر پسر را دشنام گفت و دین اسلام را دشنام داد، أصید اسب پدر را پی کرد و اسب به زانو در آمد و سلمه نیزهٔ خود را در آب بر زمین فروبرد و خود را نگاه داشت تا یکی از مسلمین آمد و سلمه را کشت - و لیکن خود أصید پدر را نکشت (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 423 به ترجمه).

<تذکر:> قرطا (بر وزن دنیا) رجوع به صفحهٔ 1135 و آن اسم بطنی از اعراب بنی بکر است(1) أصید (بر وزن جعفر)، سلمه (بر وزن صدقه)، قرط (بر وزن قفل)، زج

1- کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری در صفحهٔ 298 «قرطا» و در صفحهٔ 423 «قرطا» ضبط کرده است.

(بضم زای و شد جیم)، لاوه (بر وزن ساعه) است.

«زج لاوه» اسم موضعی است در نجد (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 423).

* اعزام سریه بسرکردگی علقمة بن مجزز مدلجی: این سریه مشتمل بر سیصد مرد جنگی در ماه ربیع الآخر سال نهم هجری (یولیهٔ سنهٔ 630. م) به حبشه اعزام شد. سبب اعزام سریه اینست که: به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر رسید که عده ای از حبشه به کنار بحر احمر آمده اند و تعدی و تجاوز می کنند. چون سریه خود را به جزیرهٔ بحر أحمر (دریای سرخ) رسانید، عده فرار کردند و سریه آهنگ بازگشت به مدینه کرد. در بازگشت چند نفر از افراد لشکر عجله داشتند که به نزد اهل خود بروند، پس علقمه اجازه داد و عبد اللّه بن حذافهٔ سهمی را بر آنها أمیر ساخت. عبد اللّه مردی شوخ بود، در یکی از منازل که آتش می افروختند عبد اللّه به همراهان أمر کرد در آتش بروند، چون آنان تصمیم به ورود در آتش گرفتند، عبد اللّه اظهار داشت که: من شوخی کردم. چون این خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید فرمود: «من أمرکم بمعصیة فلا تطیعوه»: هرکس شما را به انجام معصیتی أمر کند از او پیروی مکنید.

<تذکرات:> 1 - علقمه را عمر بن الخطاب مأمور حبشه کرد و خود و لشکرش هلاك شدند.

2 - عبد اللّه بن حذافه از قدماء مهاجرین است و در جنگ بدر حضور داشته است، در زمان حکومت عثمان، در مصر وفات یافت (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری به ترجمه و خلاصه).

3 - مجزز (بضم میم و فتح جیم و کسر زای مشدد و زای آخر) است (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 424 و سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 639 و 640). در قاموس نوشته: «مجزز المدلجی و علقمة بن مجزز صحابیان» - مدلجی (بضم میم و سکون دال و کسر لام و کسر جیم و شد یاء) منسوب است به مدلج (بر وزن محسن) و بنو مدلج قبیله ای است از اعراب کنانه - قاموس اقتباسا.

در کتاب ناسخ التواریخ مجذر با ذال سوم و راء چهارم و بر وزن معظم ضبط کرده است.

حذافه در ص 1151 گذشت.

* اعزام سریه بسرکردگی علی بن أبي طالب علیه السّلام: این سریه در ماه ربیع الآخر سال نهم هجری مأمور تخریب بتکدهٔ فلس(1) شده و فلس اسم بت اعراب طیئ (بر وزن مسجد) بوده. نفرات سریه یك صد و پنجاه مرد جنگی از أنصار بوده که یك صد نفرشان شتر سوار و پنجاه نفرشان اسب سوار بوده اند. و سریه درفش سیاه و پرچم سفید داشته است. سریه دوشادوش سپیده دم بر خاندان آل حاتم (بکسر تاء) طائی حمله برده و بتکدهٔ فلس را با خاك یکسان کرده و برده و شتر و گوسفند و نقرهٔ بسیار تصرف نموده است.

در ضمن بردگان، سفانه (بر وزن علامه باشد لام) دختر حاتم طائی (خواهر عدی بن حاتم) أسیر شد و اما عدی بن حاتم به شام فرار کرد. در خزانهٔ بتکدهٔ فلس سه شمشیر بنامهای: [رسوب (بر وزن قبول) و مخذم (بر وزن منبر - بکسر میم) و یمانی (با شد یاء)] و سه زره بدست آمد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أبو قتاده (بفتح قاف) را مأمور حفاظت بردگان و عبد اللّه بن عتیك (این همان است که در واقعهٔ کشتن أبو رافع بن أبو الحقیق یهودی نامش گذشت) را مأمور حفاظت مواشی و امتعه فرموده بود. چون سریه به رك(2)رسید غنائم را قسمت کردند و هر سه شمشیر در سهم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قرار گرفت و یك

1- «فلس» بضم فاء و ضم لام و «فلس» بر وزن وقت، هر دو را یاقوت در معجم البلدان نقل کرده است و لیکن در قاموس بکسر فاء ضبط شده است. و بهر حال بتکدهٔ فلس در سرزمین نجد بوده است.

2- «رك» (بفتح راء و شد کاف) اسم آبی است در شرقی سلمی (بفتح سین و سکون لام و میم الفی یکی از دو کوه طیئ) و زهیر شاعر معروف، «رکك» (بر وزن أسد) در شعر آورده که فك ادغام برای ضرورت شعری است - شرح قاموس اقتباسا.

پنجم غنائم و نیز آل حاتم کنار گذارده شد تا به مدینه رسیدند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم «سفانه» را بی مزد (بصورت منت - بدون فدیه) آزاد فرمود و او اسلام آورد و مسلمان خوبی شد و همین آزادی او سبب شد که برادرش عدی بن حاتم هم اسلام بیاورد زیرا سفانه به شام نزد برادر رفت، عدی گفت: ای خواهر! دربارهٔ این مرد چه باید کرد؟ سفانه گفت: به خدا قسم! معتقدم که زود به نزد او بروی: اگر پیامبر است که سبقت بسوی او فضیلت است، و اگر پادشاه باشد باز در عزت و مبارکی خواهی بود، تو خود می دانی، در کارت فکر کن، عدی گفت: به خدا قسم! رأی، رأی تمام است، آنگاه عدی از شام به مدینه وارد شد و در خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اسلام آورد. (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 425 به ترجمه).

* غزوهٔ تبوك: این غزوه آخرین غزوهٔ پیامبر (ص) است. تبوك اسم موضعی است در ما بین وادی القری و شام که تا مدینه دوازده منزل مسافت دارد(1)این غزوه را غزوة العسره (بر وزن عمره) نیز می گویند، و کلمه از آیهٔ قرآن کریم سورهٔ توبه: «اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ اَلْعُسْرَةِ» گرفته شده است. تاریخ غزوه در ماه رجب سال نهم هجری (سبتمبر - اکتوبر سنهٔ 630. م) بوده است. هنگام خروج لشکر، گرمای سخت و قحط شدید حکمفرما بوده است و ازاین جهت است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخلاف سایر غزوه ها که هدف غزوه در پرده بود، بی پرده برای مردم بیان فرمود و به مردم خبر داد که: عازم روم است. در این سفر، لشکر مسلمین از شدت گرما شتر را می کشتند و از آب شکمبهٔ آن می نوشیدند. و ازاین جهت است که «غزوة العسره» یعنی جنگ توأم با شدت و تنگی نامیده شده.

جهت غزوه این بوده که روم مسیحی لشکر بسیاری را در شام جمع کرده بود و هرقل امپراطور روم جیرهٔ یك سالهٔ افراد لشکر را داده بود و طوائف اعراب لخم (بر وزن وقت) و جذام (بر وزن غلام) و عامله و غسان (بر وزن صراف) را همدست کرده بود و مقدمات لشکر وارد بلقاء (که ناحیه ای است از توابع دمشق واقع در بین شام

1- معجم البلدان.

و وادی القری) شده بود (و بقولی هرقل امپراطور روم در حمص بوده).

تفصیل اخلاص و فداکاری صحابهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم - بکاءون - متخلفون - معذرون - عدد سپاه مسلمین - معجزات و خوارق عادات این سفر را در همین تفسیر در سورهٔ توبه (براءة) باید دید.

در همین سفر سرگذشت یك بزرگ و یك شاه را باید مورد توجه قرار داد:

1 - یحنة بن رؤبه بزرگ أیله(1).

چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به تبوك رسید یحنة(2) بن رؤبه (بضم راء و سکون همزه و فتح باء) با حضرت مصالحه کرد و جزیه پرداخت و اهل جرباء (بر وزن سلمان) و أذرح (بفتح همزه و سکون ذال و ضم راء) نیز جزیه پرداختند، و حضرت امان نامه برای یحنه صادر فرمود که متن آن را سیرهٔ ابن هشام در ج 3 و 4 ص 525 و 526 نقل کرده است.

2 - أکیدر (بضم همزه و فتح کاف و کسر دال) شاه دومة الجندل.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خالد بن الولید را با چهارصد و بیست مرد جنگی در ماه رجب سال نهم هجری به سروقت أکیدر بن عبد الملك به دومة الجندل اعزام فرمود (فاصلهٔ دومة الجندل تا مدینه پانزده شبانه روز راه است). أکیدر از اعراب کنده (بکسر کاف) و شاه دومة الجندل بود و کیش نصرانیت داشت و از جانب هرقل امپراطور روم (بصورت مستعمره) حکومت می کرد. شبی مهتاب، أکیدر بر پشت بام قلعه با زن خود نشسته بود، گاوی با شاخهای خود درب کاخ شاهی را خراشیدن گرفت(3)، زنش گفت: تا کنون چنین چیزی دیده ای؟ - أکیدر: نه، به خدا قسم! - زن:

آیا کسی این شکار را بحال خود رها می کند؟ - أکیدر: نه. پس أکیدر از بام قلعه به زیر آمد و اسب خواست و با چند نفر از أهل خود از جمله حسان (بر وزن صراف) برادرش سوار شدند و از قلعه بیرون آمدند. پس چون خارج شدند با سریهٔ اعزامی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخورد کردند، سریهٔ أکیدر را دستگیر کرد و برادرش

1- أیله (بر وزن صرفه) نام شهری است بر ساحل دریای قلزم بطرف شام.
2- (بضم یاء و فتح حاء و شد نون مفتوح).
3- معجم البلدان در لغت تبوك.

از تسلیم شدن امتناع کرد و به جنگ مبادرت نمود و کشته شد و بقیهٔ همراهان أکیدر فرار کردند. خالد با أکیدر قرار گذارد که دومة الجندل بر مسلمین مفتوح باشد و أکیدر دو هزار شتر و هشتصد اسب و چهارصد زره و چهارصد نیزه بپردازد و برطبق قرارداد مصالحه شد، آنگاه خالد باتفاق أکیدر و برادرش مصاد (بضم میم) (که در قلعه بود) و اموال مورد مصالحه عازم مدینه شدند(1). حضرت أکیدر و برادرش را آزاد فرمود و امان نامه با ذکر مورد مصالحه از طرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نگاشته شد و حضرت با ناخن خود آن را مهر فرمود.

<بازگشت به غزوهٔ تبوك> در تبوك مأمورین گشت در زیر نظر عباد بن بشر (بر وزن صراف و فکر) محافظت لشکرگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بعهده داشتند و حضرت کمتر از بیست شبانه روز (طبق سیرهٔ ابن هشام) و بیست روز (طبق کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری) در تبوك توقف فرمود و سپس به مدینه بازگشت نمود.

(اقتباس از سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 515-529 و کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 426-431).

* مراجعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از تبوك و رسیدن به أوان(2) یك فرسنگی مدینه و أمر به تخریب مسجد ضرار بأمر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم (رجوع به همین تفسیر در سورهٔ توبه).

*

1- سیرهٔ ابن هشام معلوم نکرده که خالد بن الولید أکیدر را در کجا خدمت حضرت آورده است و ظاهر عبارت در همان تبوك است و اما محمّد رضا مصری در کتاب «محمّد» تصریح کرده که در مدینه بوده است.

2- أوان (بر وزن سلام) است (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 529 و معجم البلدان)، (بر وزن غلام) است (ذیل سیرهٔ مزبور بنقل از خشنی) - ذی أوران است (معجم ما استعجم بکری)، ذی أذان است (ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول (ص) صفحهٔ 439).

مردن عبد اللّه بن أبی (بر وزن رجیل) بن سلول (بر وزن ملول) (رأس منافقین) در ماه ذوالقعدهٔ سال نهم هجری (رجوع به همین تفسیر در سورهٔ توبه).

* ورود وفد (یعنی هیئت) ثقیف از طایف در ماه رمضان سال نهم هجری به مدینه و اسلام آوردن آنان (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 537- 543). (رجوع به غزوهٔ طایف ص 1202).

* مأمور شدن أبو بکر در سال نهم هجری با سیصد نفر از مسلمانان برای گذاردن حج با آنان در ماه ذوالحجهٔ سال نهم هجری (مارس سنهٔ 631. م).

مأمور شدن علی (ع) برای ابلاغ آیات آغاز سورهٔ توبه در همین ماه(1) (رجوع به همین تفسیر در سورهٔ توبه «براءة»). ابن اسحاق گفته که: حکیم بن حکیم بن عباد (بر وزن صراف) بن حنیف (بر وزن حسین) بمن خبر داد از أبو جعفر محمّد بن علی رضوان اللّه علیه که فرمود: چون آیات براءة بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و حضرت أبو بکر صدیق را برای اقامهٔ حج جهت مردم فرستاده بود، به حضرت عرض شد که:

یا رسول اللّه! این آیات را اگر به نزد أبو بکر برای ابلاغ می فرستادی (خوب بود)، حضرت فرمود: این آیات را نبایستی کسی از جانب من ابلاغ کند مگر مردی که از اهل بیت من باشد، سپس حضرت، علی بن أبي طالب رضوان اللّه علیه را خواست، پس به او فرمود: با این آیات آغاز سورهٔ براءة «توبه» به مکه برو، و اعلام کن در بین مردم در روز نحر (عید قربان) وقتی که در «منی» جمع اند که: (بفرمان خدا) کافر داخل بهشت نمی شود، و پس از این سال نباید مشرك حج بگذارد، و نباید شخص برهنه گرد خانهٔ خدا طواف کند، و هرکس با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیمان (خصوصی) دارد پیمان او تا مدت مقرر در معاهده، محفوظ است. پس علی بن أبي طالب رضوان اللّه علیه از مدینه

1- در بعض موارد وارد است که آیات، اول به أبو بکر داده شد و بعد علی (ع) مأمور شد که آن را بگیرد و برای ابلاغ به مکه ببرد.

بعزم مکه خارج شد درحالی که بر شتر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله [شتر موسوم به «عضباء»(1)] سوار بود، تا آنکه در راه به أبو بکر رسید - چون أبو بکر علی را در راه دید گفت: آیا امیری یا مأمور؟ فرمود: بلکه مأمورم. سپس رفتند تا به مکه رسیدند، و أبو بکر با مسلمانان حج گذارد، و عرب در این سال برسم جاهلیت خود حج گذاردند تا روز نحر (یعنی قربانی یعنی روز عید) رسید، علی بن أبي طالب رضوان اللّه علیه بپاخاست و آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده بود به مردم اعلام فرمود، یعنی فرمود: ای مردم! بفرمان خدا کافر داخل بهشت نمی شود، و پس از این سال نباید مشرك حج بگذارد، و نباید شخص برهنه، گرد خانهٔ خدا طواف کند، و هرکس با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیمان (خصوصی) دارد پیمان او تا مدت مقرر در معاهده محفوظ است، و مردم مشرك از تاریخ این اعلام تا چهار ماه دیگر مهلت دارند که به مأمن و بلاد خود (که به بلاد خود - خ ل) برگردند، بعد از این مدت هیچ گونه پیمانی و تعهدی برای هیچ مشرکی نیست مگر پیمانی که مدت آن منقضی نشده باشد. پس بعد از این سال مشرك حج نگذاشت، و شخص برهنه بر گرد خانه طواف نکرد.

سپس أبو بکر و علی به مدینه به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شدند (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 545 و 546 به ترجمه).

* پس از فتح مکه و فراغت از غزوهٔ تبوك و اسلام آوردن مردم ثقیف و بیعت آنان، وفود عرب (یعنی هیئت ها) از هر سوی جزیرة العرب برای اسلام آوردن متوجه مدینه شدند و لذا سال نهم هجری، «سنة الوفود» نامیده شده است. و چون أفواج عرب از هر سو برای اسلام وارد مدینه می شدند آیه آمد که: «إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اَللّٰهِ وَ اَلْفَتْحُ ... إِنَّهُ کٰانَ تَوّٰاباً» ، (صورت هیئتهای اعزامی در کتب مفصل سیره مذکور است).

1- عضباء (بر وزن سلمان) لقب شتر پیامبر (ص) است - قاموس. و کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 435، «قصواء» نوشته.

<تذکره:> در کتاب ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در وقائع سال نهم هجری این واقعات را نیز نقل کرده:

1 - ایلاء (بر وزن ایجاد) یعنی کنار گرفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از زوجات(1)مطهرات خود بجهت تقاضای زینت های زنانه که کرده بودند (تفصیل در همین تفسیر در سورهٔ أحزاب مذکور است).

2 - سنگسار کردن زنی بنام سبیعهٔ غامدیه که چند بار اقرار به زنا کرده بود (سبیعه بضم سین و فتح باء و عین مفتوح است).

3 - اسلام آوردن هراقلیوس امپراطور روم و کتمان آن از ترس شورش ملت خود.

4 - وفات نجاشی پادشاه حبشه(2).

5 - وفات أم کلثوم دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

***

1- زوجات بفتح زای و سکون واو جمع زوجه است و زوجات بفتح واو از أغلاط است.

2- وفات نجاشی در ماه رجب سال نهم هجری بوده (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ذیل ص 341).

وقائع سال دهم هجری (سنهٔ حجة الوداع)

اعزام سریه بسرکردگی خالد بن الولید: این سریه در ماه ربیع الأول سال دهم هجری (یونیهٔ سنهٔ 631. م) با چهارصد مرد جنگی به سروقت بنی الحارث بن کعب در نجران (واقع در بین یمن و نجد)(1) اعزام شده است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: سه روز آنان را به اسلام دعوت کن: اگر پذیرفتند تو از آنها قبول کن و در بین آنان بمان و کتاب خدا و سنت پیامبرش و معالم اسلام را به آنها یاد بده و اگر نپذیرفتند با آنها جنگ کن.

... بنی الحارث اسلام آوردند و خالد بن الولید با وفد (یعنی هیئت) بنی الحارث بن کعب بحضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند و وفد مزبور اسلام خود را عرض کردند، حضرت فرمود: شما قومی هستید که با فشار جلو می آئید، چهار بار حضرت فرمود و عاقبت یزید بن عبد المدان (بر وزن سلام) چهار بار جواب عرض کرد. حضرت فرمود:

اگر خالد اسلام شما را بمن گذارش نداده بود سرهای شما زیر پاهای خودتان بود.

... سپس حضرت قیس بن حصین (بر وزن حسین) را بر بنی الحارث بن کعب أمیر فرمود و به نزد قوم خود برگشتند. چهار ماه بعد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رحلت فرمود (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 436 و 437 به ترجمه و خلاصه).

* در کتاب ناسخ التواریخ جلد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ص 463-483 داستان مباهلهٔ نصارای نجران را در سال دهم هجری بیان کرده است و سیرهٔ ابن هشام واقعهٔ نصارای نجران را در ج 1 و 2 (ص 573-584) در اوائل هجرت، اما بدون ذکر تاریخ

1- که نصرانی بوده اند (کتاب «محمّد» از محمّد رضا مصری ص 436). محرر این تفسیر گوید: این قبیله نصرانی نبوده اند و مسلم اینها بت پرست بوده اند و اگر نصرانی بوده اند از نصرانی های کعبه تراش و بت ساز بوده اند. ب.

نقل کرده است و لیکن چون در مباهله علی و فاطمه و حسن و حسین شرکت داشته اند مسلم به چند سال پس از هجرت مربوط است (تفصیل مباهله در همین تفسیر در سورهٔ آل عمران مذکور است).

* وفات ابراهیم فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در ماه ربیع الأول سال دهم هجری (یونیهٔ سنهٔ 631. م): پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم درحالی که بر عبد الرحمن بن عوف تکیه داده بود (به منزل ماریه) وارد شد و ابراهیم، جان می داد. چون وفات کرد دیدگان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اشك آلود شد.

عبد الرحمن عرض کرد: ای پیامبر خدا! این همان است که مردم را از آن نهی می فرمودی، اگر مردم تو را باین حال به بینند گریان می شوند. پس چون سرشك از دیدگان حضرت بارید فرمود: این، حال رحمت است و کسی که رحم نکند به او رحم نمی شود، و البته ما از مویه کردن و زاری کردن بگفتن اوصافی که در مرده نیست نهی می کنیم. سپس فرمود: اگر نبود وعدهٔ جمع شدن و راهی که آینده است و اینکه آخر ما به اولمان ملحق می گردد البته بر مرگ ابراهیم خشم می کردیم بصورت دیگری و ما البته بر مرگ او اندوهناکیم، چشم گریه می کند و دل محزون می شود ولی آنچه پروردگار را به غضب بیاورد نمی گوئیم و ابراهیم باقی شیرش را در بهشت دریافت می کند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدفن ابراهیم در بقیع أمر فرمود و حضرت بر او نماز گذارد و چهار تکبیر فرمود(1) (و جمهور علماء بر نماز بر اطفال وقتی زنده بدنیا بیایند اجماع دارند) و چون ابراهیم دفن شد حضرت أمر فرمود: مشك آبی بر قبرش بپاشند، و چون قبرش درست شد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چیزی را که شبیه سنگ بود در سمت قبر دید پس حضرت با انگشت خود صاف فرمود و فرمود:

«اذا عمل أحدکم عملا فلیتقنه فانه ممّا یسلی بنفس المصاب» یعنی هرگاه یکی از شما کاری می کند آن را محکم انجام بدهد زیرا موجب آرامش خاطر مصیبت زده است.

1- پنج تکبیر صحیح است. ب.

در روز وفـات ابراهیم، آفتاب گرفت، و بین مردم شـهرت یافت که کسوف شـمس از غم مرگ ابراهیم بوده، حضـرت فرمود: آفتاب و ماه دو آیت از آیتهای خدا هستند و برای مرگ هیچ کس تاریك نمی شوند.

مسـیو «در منجم» در کتـاب خود موسوم به «حیاة محمّـد» در فصل 21 دربـارهٔ این حادثه می گویـد: اگر آن حضـرت فریبکار بود از این جریان حـد اکثر اسـتفاده را می فرمود که بتمام شـهرها برسانـد که آفتاب در سوگ فرزنـدش در تاریکی فرورفته است (کتاب «محمّـد» از محمّد رضا مصری ص 438 و 439 به ترجمه و خلاصه).

* اعزام سریه بسرکردگی علی بن أبي طالب علیه السّلام:

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم علی علیه السّلام را با سیصد سوار در ماه رمضان سال دهم هجری (دیسمبر سنهٔ 631. م) به یمن اعزام فرمود. چون علی علیه السّـلام باین ناحیه رسـید سواران را متفرق فرمود و آنان زنان و اطفال و غنائم از: شتران و گوسـفندان تصـرف کردند سپس با جمع مردان بت پرست متمرد ملاقات فرمود و آنها را به اسـلام دعوت کرد، آنان نه تنها اسلام نیاوردند بلکه مسلمانان را تیرباران و سنگبـاران کردنـد و بعـد یك نفر مرد از قبیلـهٔ مذحـج (بر وزن مجلس) از آن جمع بیرون آمـد و دعوت به جنگ مبارزه کرد، پس أسود بن خزاعی بمیـدان او رفت و أسـود او را کشت و زرهش را از تن بـدر آورد، سـپس علی علیه السّـلام سواران را به صف کرد و پرچم خود را به مسـعود بن سـنان داد و بیست نفر از دشـمنان را کشت، پس دشـمنان متفرق شدند و شکست خوردند، آنگاه حضرت کمی از تعقیب آنها خودداری کرد سـپس آنان را دنبال نمود و باز آنان را به اسـلام دعوت فرمود، پس با شـتاب اسـلام آوردند و عده ای از رؤساء آن جمع با آن حضـرت بر اسـلام بیعت کردند و علی علیه السّـلام غنائم را پنج قسمت فرمود: و قرعه زد و خمس، در اولین قرعه بیرون آمد و ما بقی را بر سواران قسمت کرد و آهنگ مراجعت فرمود و در مکه به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید (زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای حج در سال دهم هجری در فصل بهار به مکه آمده بود).

ص: 1288

<تذکر:> پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دفعهٔ اول علی را در سال هشتم هجری بعد از فتح مکه به یمن به سروقت قبیلهٔ همدان (بر وزن سلمان) فرستاد پس همگی اسلام آوردند و علی علیه السّلام گذارش آن را برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نوشت و چون حضرت نامه را خواند به سجده افتاد و سپس سر برداشت و فرمود: «السلام علی همدان». و دفعهٔ دوم علی را در ماه رمضان سال دهم هجری به یمن به سروقت قبیلهٔ مذحج فرستاد.

* حجة الوداع (بکسر حاء و فتح واو):(1) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سال دهم هجری (مارس سنهٔ 632. م) برای حج از مدینه به مکه عزیمت فرمود و این حج را «حجة الوداع» می گویند زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این سفر با مردم وداع فرمود و خبر داد که بعد از این سال شما را در این موقف ملاقات نخواهم کرد.

در این سفر، فاطمه علیها السّلام و تمام زوجات مطهرات همراه بوده اند و نود هزار نفر و بقولی یك صد و چهارده هزار و بروایتی یك صد و بیست هزار کس با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کوچ می کرده اند. خروج حضرت از مدینه (بنقل عائشه یکی از زوجات حضرت) پنج شب از ماه ذوالقعده باقی مانده بوده (ه).

ورود حضرت به مکه صبح روز یکشنبه چهارم ماه ذوالحجه بوده.

[مستر مویر می گوید: راجح این است که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روز شنبه بیست و پنجم ماه ذوالقعده، (22 فبرایر سنهٔ 632. م) از مدینه خارج شده و شامگاه یکشنبه دهمین روز به سرف (که موضعی است در شش میلی مکه) رسیده و روز سه شنبه وارد مکه شده است] (ه).

این حجه را «حجة التمام و الکمال» نیز می گویند زیرا در مراجعت از همین سفر در غدیر خم این آیه نازل شد که: «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِیتُ لَکُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِیناً» .

1- حجة بکسر الحاء: للمرة الواحدة، و هو شاذ لأن القیاس بالفتح (القاموس المحیط)، حجة الوداع بکسر الحاء (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 متن و ذیل ص 371).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا در مکه بود حج را ترك نکرد و قریش هم در عهد جاهلیت نیز حج را ترك نمی کردند و هرکدام در مکه نبودند یا به واسطهٔ ضعف از حج بازمی ماندند، باز حج را تدارك می کردند، و ابن الأثیر در کتاب «نهایه» نوشته که: حضرت قبل از هجرت، هر سال حج می گذارد (ه). و اما بعد از هجرت از مکه به مدینه حضرت حج نگذارد غیر از یك بار و آن همین «حجة الوداع» است.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این سفر مناسك حج را به مسلمانان نشان داد و آنچه خدا بر مردم واجب فرموده است از حج آنان از: موقف و رمی جمار و طواف خانه و بالجمله آنچه بر حاج حلال است و آنچه بر حاج حرام است تعلیم فرمود. و در عرفات خطبه ای اداء فرمود و نیز در بطن وادی سواره بر شتر خطبه ای دیگر اداء فرمود و پس از پایان یافتن مراسم حج، آهنگ مدینه فرمود و چون به اراضی جحفه که غدیر خم در آن سرزمین است نزول فرمود آیه آمد که: «یٰا أَیُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ ...

اَلْکٰافِرِینَ» . در این هنگام که نیم ساعت به زوال آفتاب مانده بود در سورت گرما و تندی حرارت هواء بااینکه غدیر خم جای فرود آمدن و منزل نبود از شتر پیاده شد و فرمان داد تا هرکس را که از جلو رفته است برگرداندند و هرکس در دنبال بود حکم فرمود تا به شتاب حاضر ساختند و محلی را اختیار فرمود و از خس و خاشاك پاك کردند و جهاز شتر بر زبر هم گذاردند و منبری درست نمودند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برآن منبر بالا ـ رفت و خطبه ای مفصل قرائت فرمود (که این خطبه و دو خطبهٔ قبل در کتابی مفصل باید شرح شود) و چون خطبه پایان یافت و امامت و خلافت علی علیه السّلام را اعلام فرمود، فرمان کرد که حاضر به غائب برساند چندانکه تا قیامت برود. پس حضرت از منبر به زیر آمد و فرمان داد تا از بهر علی علیه السّلام خیمه ای افراشتند و مردم فوج فوج در آنجا با علی علیه السّلام به خلافت و امامت بیعت کردند. و پس از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با همراهان به مدینه مراجعت فرمود.

* دنبالهٔ آمدن وفود (هیئت های اعراب جزیرة العرب) برای اسلام آوردن به مدینه.

وقائع سال یازدهم هجری

خبر دادن پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اینکه جبرئیل هر سال یك نوبت قرآن را بر من عرض می داد و امسال دو کرت عرضه داده و این برای این است که: أجل من نزدیك شده.

خبر دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یك ماه قبل از رحلت، از رحلت خود.

تجهیز لشـکر بسرکردگی أسامة بن زید بن حارثه با چند هزار نفر از مهاجرین اولین و أنصار که أبو بکر و عمر نیز در آنها داخل بودند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بقیهٔ ماه ذوالحجهٔ سال دهم هجری و محرم و صـفر سال یازدهم هجری را در مدینه توقف فرمود و در ماه صفر فرمـان داد که أسـامه با لشـکر به تخوم بلقاء و دوارم از سـرزمین فلسـطین برود - همان جا که پـدر أسامه را کشـته بودنـد (جنگ موته ص 1176) - و بر مشرکین بتازد و قبل از اینکه اعداد لشکر کنند کار خود را در آن اراضی به سامان برساند و با شتاب مراجعت کند. لشکر در جرف (بر وزن قفل)، یك فرسـخی مـدینه اردو زد که حرکت کند(1) و پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم متخلفین از لشکر أسامه را لعن فرمود.

* فرارسیدن وقت رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از این جهان و اداء کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آخرین خطبهٔ خود را که از جملهٔ آن خطبه این است که فرمود: من از میان شما می روم و دو چیز بزرگ در میان شما می گذارم که تا ورود بر حوض کوثر از هم جدا نمی شوند:

یکی قرآن و دیگری عترت من (فاطمه و دوازده امام علیهم السلام).

*

1- چون ماه ربیع الآخر سال یازدهم هجری درآمد، أسامه با دوازده هزار کس بجانب انتهاء بلقاء و دوارم از سـرزمین فلسطین حرکت کرد و بر أهل آن اراضی که از بت پرستان و متمردان بودند غالب شد و قاتل پدر خود را نیز بقتل رسانید و با غنائم فراوان به مدینه مراجعت نمود (دنبالهٔ فتوح پس از رحلت پیامبر (ص) در جلد هفتم همین تفسیر در ص 261 مذکور است).

اجازه خواستن ملك الموت از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای شرفیابی و بی سابقه بودن استجازهٔ ملك الموت و پیشنهاد برای قبض روح و یا مراجعت، و حاضر شدن جبرئیل و مذاکرات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دربارهٔ شفاعت امت خود و استرضاء خاطر آن حضرت و سپس رخصت دادن حضرت برای قبض روح و اظهار اشتیاق به «رفیق أعلی».

* آخرین کلمهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «الصلاة و ما ملکت أیمانکم»: یعنی بر شما باد رعایت نماز و رعایت بردگان(1).

روز رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم هجری بوده است و بعضی از مجتهدین گفته اند که: وفات آن حضرت در هجدهم ربیع الاول بوده (جامع عباسی) (برابر 632 سال بعد از میلاد).

و مدت عمر حضرت، شصت و دو سال و یازده ماه و یازده روز بوده است(2).

<کلمهٔ ختم کتاب> علی علیه السّلام فرمود که: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «خدایا! خلفاء مرا رحمت کن» عرض کردیم: یا رسول اللّه! خلفاء تو کیانند؟ فرمود: «آنها که بعد از من می آیند و أحادیث و سنت مرا روایت می کنند و به مردم یاد می دهند» [کتاب اخبار اصبهان حافظ أبو نعیم (بر وزن حسین) ص 80 و 81 به ترجمه].

***

1- رعایت در نگاهداری و بهداشت و فرهنگ و آزادی بردگان (آزادی توأم با سلامتی و توانائی حالی و مالی و علمی). یاقوت نویسندهٔ بیست جلد کتاب «معجم الادباء» و نویسندهٔ دریای معارف «معجم البلدان» و غیرهما از همین بردگان است. و در کتب رجال، اسامی این بردگان فاقد همه چیز در اول و واجد همه چیز در آخر در دولت اسلام افزون از شمار است.

2- بقیهٔ وقائع سال یازدهم در کتب تواریخ مشروح است.

فهرس جلد دوم مقدمهٔ حجّة التّفاسير و بلاغ الاكسير يا من لا يحضره المفسر و التفسير

بانضمام فهرس رساله های زیر:

1 - رسالهٔ بداء.

2 - رسالهٔ تاریخ تربیت معلمات در مکتب اسلام.

3 - رسالهٔ از مکه تا مدینه.

4 - رسالهٔ دو سفر.

5 - رسالهٔ واضع تاریخ هجری.

بقلم: بندهٔ درگاه خدای تعالی

سیّد عبد الحجة بلاغی

ص: 1293

فهرس «فهرست» نقوش و تصاویر

عنوان صفحه

تصویر سلطان صلاح الدین أیوبی فاتح جنگهای صلیبی. 745

نقشهٔ کعبهٔ معظمه و مسجد الحرام. 945

نقشه شهر مکهٔ معظمه و کوههای اطراف آن. 1039

نقشهٔ دوائر کعبه. 1041

نقشهٔ کوه و غار حراء. 1054

نقشهٔ عرفات - مزدلفه - منی. 1055

نقشهٔ خانهٔ مولد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خانهٔ خدیجه علیها السلام. 1062

نقشهٔ مدینهٔ منوره. 1063

نقشهٔ روضه «حرم» و مسجد مبارك پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. 1065

نقشهٔ أحد و بدر. 1080

نقشهٔ مسیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سفر هجرت. 1088

نقشهٔ مسیر مراجعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از سفر حجة الوداع. 1090

صورت نامهٔ مبارك پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مقوقس بزرگ مصر. 1155

فهرس «فهرست»

جلد دوم مقدمهٔ حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر

یا

تفسیر من لا یحضره المفسر و التفسیر

عنوان صفحه

سرآغاز.

تفصیل بعض وقائع از سال اول میلادی تا سال 578 میلادی و تحقیق آنها.

یونان قدیم معاصر با مصر و بابل و سلاطین تازه نفس هخامنشی. 587

(اسکندر - سلوکیدها).

چگونگی زمان تولد عیسی علیه السّلام. 558-589

(قرطاجنه - قرنتس).

عیسی علیه السّلام. 590

اخلاق و رویهٔ عیسی علیه السّلام. 590

انجیل عیسی علیه السّلام 591-597 و 617

(تحقیق در لغت انجیل و معنی آن که بشارت به ظهور

پیری کلوطوس «پریقلیطوس» «پریکلیطوس» «بارقلیطا»

«فارقلیط» «فارقلیطا» است).

شاگردان عیسی. 597

(معنی رسول).

1 - شمعون صفا «پطرس». 597 و 598

(کفر ناحوم - کیفاس - سمعان).

2 - یعقوب بن زبدی. 598 و 599

(زبدی).

ص: 1295

عنوان صفحه

3 - یوحنا بن زبدی. 599-601

(حنانی - حنانیا - یوحانان - یوحنان - أفسس - بطمس).

4 - أندریاس. 601

(أندراوس).

5 - فیلپس. 601

6 - توما 601 و 602

(ددیمس).

7 - برتولماوس. 602

8 - متی. 602

9 - یعقوب صغیر پسر حلفی. 602

10 - شمعون قانوی. 602 و 603

11 - یهودا لباوس «تداوس». 603

12 - یهودا اسخریوطی. 603-605

(قریه - قریتایم - قریوت - جتسیمانی - برنابا).

فرار عیسی علیه السّلام در سال 33 میلادی. 605

اولین عمل شاگردان پس از فرار عیسی علیه السّلام. 605

انتظار شاگردان. 606

کشته شدن استیفان در سال 37 میلادی. 606

انطاکیه. 607

پولس. 608

(قبلا سولس نامیده شده).

پولس از نظر محرر این تفسیر. 609

پایان کار پولس و پطرس و یعقوب قریب سال 67 میلادی. 610 و 611

ص: 1296

عنوان صفحه

(فریسی – غمالائیل – هلیل).

شورای أورشلیم و نسخ شریعت موسوی و عیسوی. 612

انهدام أورشلیم. 613

(الیاکاپیتولینا – اشاره به خرابی اول و دوم أورشلیم

در قرآن کریم).

تاریخ تهیهٔ چهار انجیل فعلی عیسویان. 614

تعدد أناجیل. 615

برنابا. 616 و 617 و 621

(قبرس – لونسدال – لورا راغ – دکتر خلیل سعادت –

علامه سردار کابلی).

انجیل برنابا. 617–621 و 591 و 597

(24 بیست و چهار انجیل).

کلیسا.

اکلیسیا – کنیسه – انتقادات – هیروشیما – ناکازاکی – 621–626

دست گزاری.

جفا و تعدی به مسیحیان و استقامت آنان. 626–628

جفای سال 64 میلادی در روم. 628–631

(نرون – طراژان – هادرین – مارك اورل – کمدوس –

سپتیم سور – دسیوس – والرین – گالی نیوس – دیوکلسین –

گالریوس).

تحقیق دربارهٔ جفا. 631

تلاقی مسیحیت با فلسفه.

ناستیکها... - مانی - مونتانیست ها. 631-634

ص: 1297

عنوان صفحه

ژوستین - ترتولیان - کلمنت - اسکندریه - أریجن. 634-638

(مذاکرات تریفو با ژوستین - نپتینوس).

تفسیر کتب مقدسه با تشبیهات. 639

جواب أریجن به سلسوس. 640

سلطنت قسطنطین (312-337. م).

مسیحی شدن قسطنطین 641

اصلاحات قسطنطین. 642

تعداد مسیحیان امپراطوری روم. 643

طایفهٔ دناتیست. 643-645

بنای قسطنطنیه(1)

ص: 1298

1- «قسطنطینیه» صحیح است. ب.

عنوان صفحه

بشارت. 659

کلیسا در ایران از زمان تأسیس تا قرن پنجم.

کلیسا در ایران. 660

ابتداء سلطنت سلسلهٔ ساسانیان. 661

مسیحی شدن ارمنستان (سال سیصد میلادی). 661

سال 309-379 میلادی زمان شاپور دوم. 662

دورهٔ آزادی (سال 379-399 میلادی). 663

سال 409 و 410 میلادی. 664

کلیسای ایران در قرن پنجم.

سال 420-486 میلادی. 665 و 667

نسطوری شدن کلیسای ایران قریب سال 484 میلادی. 667

(مدرسهٔ أدسا - نسطوریوس - بارسما - آقاق).

کلیسای ایران در قرن ششم.

مزدك 669 و 916

مارابا. 670-672

تشکیلات کلیسای ایران و اعتقادات آن - 672-676 و 724 و 730

رهبانیت و حوزهٔ کلیسای ایران.

(هیاطله - نجران - ذو نواس - مصروق غلط است - نجاشی - بحیرا).

کلیسای مشرق از استیلاء اسلام تا حال.

ظهور اسلام. 676-677

حالت مسیحیان در تحت حکمرانی مسلمانان. 677

عصر هارون و مأمون عصر طلائی نیست. 678

عصر حضرت امام جعفر الصادق علیه السّلام عصر طلائی است. 679

ص: 1299

عنوان صفحه

جابر بن حیان کوفی. 679

اسامی شاگردان جابر. 681

اسامی کتابهای جابر در صنعت و... 681-688

کلیسای مشرق زمین از قرن هفتم تا سیزدهم.

کلیسا و تنزل آن. 689-695

(هجوم مغول).

کتاب تاریخ اصلاحات کلیسا. 695-697

مقایسه بین آیة اللّه سید ابو الحسن اصفهانی و پاپها. 697

دیارات.

ارزش دیرها. 698-700

اسامی دیرها نقل از کتاب شابشتی (570 دیر). 700-706

اسامی دیرها بنقل از کتاب معجم البلدان (183 دیر). 706-729

تاریخ قسمتی از تماس عیسویت با اسلام.

1 - عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. 730

وفد نجران. 730-732 و 674 و 675 و 724

2 - سم خوردن خالد بن ولید در فتح حیره. 732-736

(دوئل).

3 - وزارت سرژیوس کشیش در دستگاه معاویه و یزید. 736 و 737

4 - عهد حضرت رضا علیه السّلام بین سالهای 201 و 203 هجری. 737-741

5 - عهد مستظهر خلیفهٔ عباسی سال 486 هجری ببعد. 741-742

باطن دعاء و شکرگزاری. 743

کلیسائیان در سال 743.585

پاپ در سال 744.586

ص: 1300

عنوان صفحه

جنگهای صلیبی و تواریخ آن (493-669 هجری). 744-746

(سلطان صلاح الدین أیوبی).

6 - عهد امپراطوران دولت قدیم عثمانی (699-1342 هجری). 746-747

(فتح قسطنطنیه سال 857) (تاریخچهٔ امپراطوران

عثمانی - اسپانیا - لوتر - جنگ کاتولیك و پروتستان).

7 - عهد صفویه (906-1148 هجری). 747-750

(سلاطین صفویه) (برادران شرلی) (جلفا).

دستخط شاه عباس کبیر. 750-752

(کنار رود ارس - جولاه - جلفا - جوغا - خیابان نظر -

مهمانی کردن خواجه نظر).

نظر شاه عباس کبیر. 752-755

پاداش احسان. 755-758

(پرفسور ادوارد برون - زرتشتیان - قصر فرح آباد - ارامنه).

چهار مذهب در جلفا. 758

1 - ارامنهٔ گریگوری. 759

مرکز دینی ارامنه. 759

2 - ارامنهٔ کاتولیك. 760-763

(نامهٔ شاه سلیمان - لرد کرزن).

3 - ارامنهٔ پروتستان. 763

4 - ارامنهٔ سبتی (شنبه داران). 764-769

نمودار آمار مؤسسات جلفا. 770-776

مشاهیر ارامنه.

1 - پرنس ملکم خان. 777

ص: 1301

عنوان صفحه

فراموشخانه. 778

پرنس ملکم خان و آرزوی تغییر خط. 778

مقیاس متریك و انگلستان. 779

بقیهٔ دایگان مهربان تر از مادر. 779-780

خط حاضر، تنها الفباء زنده و تنها الفباء تندنویسی. 781

لزوم دو نوع کتابت در الفباهای دیگر. 781

انتخاب خط حاضر کورکورانه نبوده. 782

خط نسخ، ایرانی است. 782

بی اطلاعی از حقیقت. 782

منشأ خط نسخ. 782 و 783

(تاریخچهٔ پیدایش خط - کتاب المنجد مشکول).

2 - یعقوب خان. 784

(گریبایدوف ایلچی روس).

3 - یفرم خان (یپرم خان). 784

4 تا 17 - حزب داشناکسیون. 785

18 - سهراب خان. 785

جنایت هولناك. 786-787

(قتل شیخ فضل اللّه نوری) (کشته شدن یپرم و مدفن او).

مشاهیر گرجیان ارمنی.

گرگین خان - کیخسرو خان - منوچهر خان - گرگین خان. 787-791

(منشأ شورش افاغنه) (منشأ ریشه پیدا کردن باب).

8 - عهد نادر شاه افشار (1148-1161 هجری). 791-793

(توانائی شاه عباس) (بیانات سرجان مالکم و رد بر او).

ص: 1302

عنوان صفحه

9 - عهد فتحعلی شاه قاجار. (قاجاری) 793

(هنری مارتین) (حسین علیشاه اصفهانی - آخوند ملا علی

نوری - حاج ملا احمد نراقی).

اسلام آوردن اعلم علماء اسرائیلیان میرزا محمّد رضا و تألیف 794 و 795

کتاب «منقول رضائی» بزبان عبرانی (که بعدا بشرح مندرج

در آن، به فارسی ترجمه شده).

10 - سالهای 1270-1280 در هند. 795-797

(مباحثات علامه شیخ رحمة اللّه هندی با کشیش فندر و

محکوم شدن کشیش مزبور و تألیف کردن شیخ، کتاب «اظهار

الحق» را در رد بر مسیحیان و...).

11 - عهد ناصر الدین شاه قاجار (قاجاری). 798

شرح اسلام آوردن فخر الاسلام و تألیف کتاب «أنیس 798-803

الأعلام فی نصرة الاسلام» در دو جلد بزرگ ضخیم، و طبع آن بهمت

خانم أنیس الدوله و میرزا سلیمان خان رکن الملك.

(شرح احوال رکن الملك).

شرح مناظرهٔ «وارد» به معیت «فاطر» با فخر الاسلام و 804-809

محکوم شدن «وارد» و «فاطر».

12 - عهد مظفر الدین شاه قاجار (قاجاری). 809

(کتابهای تألیف شدهٔ در این عهد در رد بر مسیحیان).

13 - عهد احمد شاه قاجار (قاجاری). 810-816

(کتابهای تألیف شدهٔ در این عهد در رد بر مسیحیان).

(شرح احوال علامه شیخ محمّد جواد بلاغی).

(اروینك امریکائی - حاج میرزا رضا شریعتمدار دامغانی -

ص: 1303

عنوان صفحه

فرق عیسویان).

14 – عهد اعلیحضرت رضا شاه پهلوی. 817 و 818

(کتب مؤلفه در رد بر مسیحیان).

15 – عهد اعلیحضرت آریا مهر محمّد رضا شاه پهلوی تا عصر حاضر. 818-826

(کتب مؤلفه در رد بر مسیحیان).

(علامهٔ شهرستانی).

(نشریات نور جهان دربارهٔ مسیحیت).

فرهنگ مباحث عیسویت.

(حرف الف تا یاء)

الف:

آب (أب) – آجیاصوفیا صوفیا – آریوس – آگاپه – أبرشیه – أبروشیه – 827-841

أبناء – اپیسکپاس – اتشمیازین – أحبار – أحد الجدید – أربیل –

أربل – أرتودکس – أرثوذکسیه – ارمنیه – أرشمیندریت – استانبول –

استنپل – أسقف – اسلام – اصلاح (لوتر) – أعمال الرسل – اغریقیه –

افرنج – أقنوم – أماکن مقدسه – أموی – (جامع أموی) – (شرح)

انجیل برنابا – خواجه ملا نصر الدین – کسعی – انجیلیه

(الکنائس) – أنطاکیة – انکیزیسیون – أورفا – أیام مشهورة

تاریخ رومی – أیقونوکلاست – أیقونه – نصمه – ایونی – ایوان

حبری.

ب:

بابا – باعوث – بختيشوع – بخت – بردعى (يعقوب) – برديوط – 841-843

بطريق – بطرك – بطريرك – بطاركه – بطاريك – بطرشيل – بطرشين –

بقبله – بيرمون – بارامون – بيعه.

ص: 1304

عنوان صفحه

پ:

پادری - پتریارخ - پطریارخ - پرسبیتر - پروتستانها - 843 و 844

بروتستانی - بروتستانیة (الکنائس) - پنطیقسطی.

ت:

تشمیس - تعمید - (غسل) - تقلید. 844-848

ج:

جثلیق - جاثلیق - جرجیس - جمعة الصلبوت - 848

جمعة الذهب.

ح:

حبیس - حواریون - حیره - قصر أبو الخصیب - قصر 848-850

أبیض - دیراسکول.

خ:

خالد بن الولید - خالد بن یزید - خدام کلیسائی - 850-852

رسولان - انبیاء - معلمین - قوات - مبشرین - خوات - خوص -

خورنق.

د:

دالغورکی - دنح - دیگان - دیرانی - دیوان. 852 و 853

ذ:

ذکران مرتوما. 853

ر:

ربن – رها. 853 و 854

ز:

زنار. 854

ص: 1305

عنوان صفحه

ژ:

ژزوئیت ها. 854 و 855

س:

سپتیوجنت – سدیر – سعانین – سعانین صغیر – سلاق – 855–858

سلیح – سینودوس – سنحدرین (سنهدرین) – مجمع.

ش:

شتیق – شعانین – شماس – شمعله – شهار – باشهرا – شیرین. 859–863

ص:

صابغ – صبغه – صلوات – صلیب – (اشاره ببعض اغلاط 863 و 864

فرهنگ امیر کبیر) – صومعه – صوم کبیر – صوم نینوی – صوم

الشلیخین (شلیحین) (سلیحین) – صوم ایلیا – صوم مارت مریم.

ط:

طقس – طیزناباذ – طیلسان شیرویه. 864–867

ع:

عشاء ربانی – عکبرا – علمانیه – فرمسون – مسون – 867–869

فرانمسون – ماسونیه – دیر عمان – عمر – عید بشارت – عید

تجلی – عید چنکه – عید شمع – عید صلیب – عید فطر –

عید قلنداس – عید قیامت – عید مزماری – عیسی – عیسوی –

عیسی.

غ:

غطاس – غفاره. 869

ف:

فاتیکان – فاصلهٔ بین موسی و عیسی – فصح – فطر مارت 869 و 870

ص: 1306

مریم – فم الصلح – فیلسوف – فلسفه.

ق:

قادسیه – قاسم کوئی – قاموس کتاب مقدس – قبه – قباب – 870–872

قبب – قبة الخضراء – قبة الزرقاء – قبة السماء – قبة الشهادة –

قبة الزمان – قتل یحیی – قدس – قدس الأقداس – روح القدس –

الروح القدس – قداسه – قادس – قداس – قس – قسیس – قلایه –

قلیه.

ك:

کاتدرائیه – کاتولیك – کاتولیکوس – کاثولیکیه 872–874

(الکنیسه) – کرزن (لرد) – علم کلام – کلمة اللّه.

گ:

گرجستان – گل. 874

ل:

لوتر (مارتین). 874

م:

مائده – مأمون – صفد – مار – ماری – مرتا – مر – 874–883

مارت – ماشوش و حاشوش – مالاباریون – مالنکوریون –

مثل افلاطونیه – محمود پسر میرویس – مداین – مریم – روزهٔ

مریم – چنگ مریم – درخت مریم – مزدك – مزکا – مسح –

مسیح – مسیحا – مسیح نفس – مسیحا نفس – مسیحی – مطران –

متربولیت – مکادونیه – ملتان – ملکیه – ملکیون –

نساطره (اشوریون) – نسطور – یسوعیون – یعاقبه – موارنه –

موبد – مونوتیلیه – مونوفیسیه – میرون – میسون – میلاد یحیی –

ص: 1307

عنوان صفحه

میلاد یوحنا - لیلة المیلاد.

ن:

ناقوس - ناووس و ناؤوس - نجران - نساطره - 884-886

نصرانی - نصاری - نصرانیه - ناصره - ناصری - مسیحیون -

نصمه - نصیبین - نوشیروان - نوشزاد - نوشه - نیقیه - نینوی.

و:

وردیّه - وین. 886

ه:

هاشم (جرجس سال خبیث) - هرابذه - هربذ. 886

ی:

یسوع - یسوعیون - یشوع - یعاقبه - یوسیفوس - یونان. 886-888

دنبالهٔ تفصیل بعض وقائع از سال اول میلادی تا سال 578 پانصد و هفتاد و هشت

میلادی و تحقیق آنها.

1 - حنظله. 889-892

(حضرموت - رس).

2 - مانی. 892-898

(موضوع فارقلیطا - موضوع مصلوب نشدن عیسی - ابن

أبی العوجاء - ابن مقفع - معاویه وزیر مهدی عباسی - رؤساء

منانیه).

3 - أصحاب کهف. 898-906

(وطن أصحاب كهف - كهف - مسجد كهف رجيب - رقيم - غار

أفسس - وضع كهف - عدة أصحاب كهف و اسامى آنها -

انتقادات).

ص: 1308

عنوان صفحه

4 - جرجیس. 906

5 - قسطنطنیه (قسطنطنیه). 906 و 907

(أرکادیوس - بیزنطیا - بیزنطیه - روم - روما -

رومیه - سورهٔ روم). 907

6 - هون. 907

7 - أتیلا. 907

8 - عبد المطلب علیه السّلام. 907-915

(یزن - وهرز - اشتباه المنجد).

9 - أصحاب الأخدود. 915

(ذو نواس).

10 - ابرهه. 916

11 - مزدك. 916-919 و 669

12 - خالد علیه السّلام. 919

فترة «فترت». 920-923

آتشهای عرب. 923 و 924

زمان عمره و زمان حج تمتع. 924 و 925

13 - عبد اللّه علیه السّلام. 925 و 926

14 - حادثهٔ فیل. 926

15 - زمان و مکان تولد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. 926 و 927

(خیزران).

16 - آمنه علیها السّلام. 927-929

17 - خدیجه علیها السّلام. 929 و 930

18 - علی علیه السّلام. 931-936

ص: 1309

(جلوه – نجبه – أصبغ).

19 – کعبه. 936 و 1039–1062

بناء خانهٔ کعبه – عرض مکه – طول مکه – اندازهٔ أبعاد کعبه. 936–938

فرهنگ لغات مربوط به کعبه و سایر أماکن مقدسهٔ مکهٔ معظمه

اشعار – بطن محسر – بکه – تقلید – تنعیم – جمره و جمرات – 939–965

چاه زمزم – حج و أرکان آن – حجر الأسود – حجر – حجون –

حدیبیه – حراء – حطیم – خانهٔ خدیجه در مکه – خانهٔ مولد

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مکه – در (درب) خانهٔ خدا – رکن ها [رکن

حجر الأسود

20 - جن و استراق سمع. 965

21 - زید بن حارثه. 965-968

22 - أبو خالد حکیم بن حزام بن خویلد قرشی. 968 و 969

(بدن - حبره).

23 - دورهٔ دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم را به اسلام. 970

دورهٔ دعوت سری. 970

تعداد مسلمانان در دورهٔ دعوت سری. 970-972

فهرست أمور در دورهٔ آشکار شدن دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم 972 و 973

مردم را به اسلام تا هجرت مسلمانان به حبشه.

هجرت مسلمانان به حبشه (که هجرت نخستین است). 974

دنبالهٔ کار دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بطریق فهرست تا هجرت. 974 و 975

24 - أبو لهب. 976

25 - ولید بن مغیرهٔ مخزومی. 976-978 و 980 و 981 و 1102

(تحقیق عجیب در لغت رحمان و تعجب محرر این تفسیر).

مستهزءین.

مستهزءین: 1 - أسود بن مطلب 2 - أسود بن عبد 978-980 و 1008

یغوث 3 - ولید 4 - عاص بن وائل 5 - حارث بن طلاطله.

26 - حمزه. 981

27 - عبد اللّه بن أبی امیهٔ مخزومی و رفیق او أبو سفیان بن 983 و 984

الحارث.

28 - عروة بن مسعود ثقفی. 984 و 985

29 - أبو جهل. 985

30 - نضر بن حارث. 985 و 986

ص: 1311

عنوان صفحه

31 - عقبة بن أبی معیط. 986 و 987

32 - بلال. 987-990

33 - یاسر. 991

34 - عمار. 991

35 - صهیب. 991 و 992

36 - خباب. 992 و 993

37 - سمیه. 993 و 994

38 - حبشه. 994

39 - نجاشی. 995 و 996 و 974 و 1029 و 1157

40 - حضرت فاطمه علیها السّلام. 996-1000

41 - حضرت أبو طالب علیه السّلام. 1000-1004

42 - دار الندوه. 1004

43 - غلبهٔ عجم بر مردم روم. 1004-1005

ایضاح:

آمدن آریانها به ایران و أدوار سلطنت آنان. 1005

شاهان ساسانی. 1005-1007

44 - أمیة بن خلف. 1007

45 - عاصی بن وائل. 1007

46 - أبی بن خلف. 1007 و 1008

47 - مستهزءین. 1008 و 978 و 980

48 - شرح سفر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به طایف. 1008

49 - مطعم بن عدی. 1008 و 1009

50 - عائشه. 1009

ص: 1312

عنوان صفحه

51 - آغاز اسلام آوردن مردم مدینه «أنصار». 1009 و 1011 و 1098

(تعداد اسلام آورندگان).

52 - بیعت عقبهٔ اولی. 1011

مردان بیعت کنندهٔ عقبهٔ اولی. 1011 و 1012

مصعب اولین مبلغ اعزامی به مدینه. 1012 و 1013

53 - بیعت عقبهٔ ثانیه. 1013-1016

اسامی نقباء خزرج. 1014

اسامی نقباء أوس. 1014 و 1015

رسالهٔ «بداء». 1017-1020 و 1110

رسالهٔ «تاریخ تربیت معلمات در مکتب اسلام».

خدیجهٔ کبری - عائشه - سوده - حفصه - زینب دختر 1021-1032

خزیمه - أم سلمه - زینب دختر جحش - جویریه - أم حبیبه -

صفیه - میمونه.

تعداد أحادیث مرویه از بانوان مذکوره. 1032-1034

تحقیق دربارهٔ جهت تعدد زوجات. 1034-1036

ذکری از ناپلئونها و ژزفین. 1036 و 1037

رسالهٔ «از مکه تا مدینه».

(مکه)

الف: موقعیت مکه. 1039

ب: مدخل و مخرج مکه. 1040

ج: کوههای مکه. 1040 و 1041

د: دوائر کعبه. 1041

1 – دایرۀ مواقیت (بیان پنج میقات). 1041 و 1042

ص: 1313

2 - دایرۀ حرم (بیان حدود حرم و محل علامات حرم و محل 1042-1045

میقاتها).

3 - دایرۀ مسجد الحرام (بیان اندازۀ اضلاع آن). 1045

مأذنه های مسجد الحرام. 1045

(هفت مأذنه دارد).

درهای مسجد الحرام. 1045-1048

(سمت شرقی 5 و سمت جنوبی 7 و سمت غربی 5 و سمت شمالی 8 در

«درب» با ذکر اسامی درها).

ه: تاریخ بناء کعبه (بیت اللّه الحرام). 1048 و 1049

(4 بار بناء شده است).

وضع جهات اربعۀ بناء کعبه. 1049-1051 و 936-938

(طول و عرض و ارتفاع دیوار کعبه - ارتفاع درب کعبه - داخل

کعبه - راه بام کعبه - ناودان بام کعبه - کسوۀ کعبه - حجر الأسود -

ملتزم - شاذروان کعبه - معجنه).

و: حطیم و حجر با ذکر أبعاد. 1051-1053

ز: مقام ابراهیم با ذکر أبعاد. 1053

ح: چاه زمزم با ذکر أبعاد. 1053

ط: منبر با ذکر محل. 1053

ی: صفا و مروه با ذکر فاصله. 1053 و 1054

ك: کوه حراء با ذکر محل. 1054

ل: کوه ثور با ذکر محل. 1054

م: عرفات و مساحت آن. 1055-1058

(بطن عرنه - کوه رحمت - تفصیل مسافت ها).

ص: 1314

(مساجد عرفات: مسجد ابراهیم - مسجد نمره - مسجد

صخرات).

ن: مزدلفه. 1058 و 1059

(مشعر الحرام).

س: منی. 1059-1062

(جمرات سه گانه).

(مساجد منی: مسجد خیف - مسجد الکوثر - مسجد الکبش -

مسجد بیعه (بیعت) - مسجد منحر یا منی).

(غار مرسلات - مفجر).

(مدینه)

الف: موقعیت جغرافیائی مدینهٔ منوره. 1063

ب: أسماء مدینه. 1064

(مدینه - یثرب - دار - طیبه - طابه).

ج: مسجد مبارك پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. 1064

د: مأذنه های مسجد مبارك. 1067

ه: درهای مسجد مبارك. 1067

و: روضهٔ مبارك (یعنی حرم مبارك). 1068

ز: درهای روضهٔ مبارك. 1068 و 1069

ستونهای مسجد در 7 ردیف. 1069-1071 و 1169

(ستون حنانه).

ح: اسامی بعض نقاط مدینه: 1071-1073

محل مرقد مطهر - کوه أحد (مذکور در ص 1079 -

1081 و 1117-1120) - ثنیات الوداع - کوه سلع - کوه

ص: 1315

عنوان صفحه

و عیر - کوه جماء الکبری و کوه جماء الصغری - حصون

العقیق - کوه عیر - مسجد قبا - مسجد فضیح - مشربهٔ أم

ابراهیم - حرهٔ بنی النضیر - حرهٔ بنی قریظه - وادی رانوناء -

قبر محمّد صاحب نفس زکیه - بقیع.

ط: مساجد مدینه: 1073-1077

مسجد قباء - مسجد فضیخ - مسجد الفتح «مسجد

أحزاب - مسجد أعلی» - (نیز چهار مسجد دیگر بنام مسجد

فتح) - مسجد القبلتین - مسجد حمزه - مسجد الاجابه -

مسجد الرایه - مسجد السقیا - مسجد بنی قریظه - مسجد

بنی ظفر - مسجد أبی بن کعب - مسجد مائده - مسجد أبو ذر -

مسجد وادی رانوناء - مسجد مصلی - مسجد ضرار (که آتش

زده شد) - مسجد السبق (رجوع به ص 1081) - مسجد مالك

بن سنان - مسجد بلال - مسجد شمس - مسجد عروة بن الزبیر -

مسجد حوش التاجوری - مسجد الکاتبیه - مسجد محطه.

نقاط دیگر مهم مدینه

1 - خندق و مسجد الفتح. 1077 و 1078

(مسیل بطحان - حره - مصلی - جنگ خندق).

2 - مشربهٔ أم ابراهیم. 1078

3 - قبر عبد اللّه پدر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. 1079

4 - کوه أحد. 1079-1081 و 1071 و 1117-1120

5 - مزار فاطمه علیها السّلام. 1081 و 1082

6 - نفس زکیه. 1082

7 - بقیع. 1083-1087

ص: 1316

عنوان صفحه

(بقعهٔ دختران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم - بقعهٔ زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم -

بقعهٔ چهار امام - بیت الأحزان «قبة الحزن» - قبه های حلیمهٔ

سعدیه - عثمان - فاطمه بنت أسد - اسماعیل بن الامام جعفر

الصادق علیه السّلام - عقیل - صفیه و عاتکه دو عمهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم -

و...).

رسالهٔ «دو سفر».

1 - مسیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سفر هجرت از مکه به مدینه. 1088-1090

2 - مسیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در سفر بازگشت از حجة الوداع. 1090 و 1091

(شرح غدیر خم).

رساله در بیان واضع تاریخ هجری.

تاریخ در صدر اسلام و نظر محرر این تفسیر در تصحیح غلط. 1092-1095

(لغت «تاریخ» - «علم تاریخ»).

فصل چهارم: از هجرت تا رحلت پیامبر (ص) طی 11 سال.

وقائع سال اول هجری.

تجمع قبائل برای کشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خوابیدن علی علیه السّلام 1096

بجای خواب آن حضرت و فرار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

رفتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به غار ثور. 1096

خروج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از غار ثور... و ورود به قباء مدینه. 1096

ورود علی علیه السّلام به قباء. 1097

حرکت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از قباء. 1097

حرکت شتر حضرت... 1097

بناء مسجد مدینه. 1097

ورود مهاجرین از مکه به مدینه. 1097

ص: 1317

نوشته شدن معاهده نامه بین مهاجرین و أنصار و بین یهودان 1098

مدینه.

طرح برادری بین مسلمانان. 1098

وفات أسعد بن زراره. 1098 و 1010

صدور دستور گفتن أذان و اقامه. 1098

تحقیق دربارهٔ أذان و دربارهٔ «حی علی خیر العمل». 1098-1101

شروع أحبار یهود به دشمنی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و همدستی با منافقین. 1101

آشکار کردن عبد اللّه بن سلام أعلم علماء یهود، اسلام خود را. 1101

بیمار شدن أصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از هواء مدینه و دعاء 1101

کردن آن حضرت.

وقائع سال دوم هجری.

رد بر ناسخ دربارهٔ مرگ ولید بن مغیره. 1102 و 976

تاریخ اذن به جنگ و رد بر دو مؤرخ. 1102

فرق بین غزوه و سریه. 1103

جهت اعزام سریه ها. 1103

تفاوت دعوت بت پرستان به اسلام با استعمار. 1103 و 1104

غزوهٔ ودان. 1104

(أبواء). 1105

اعزام سریه به سرکردگی عبیده برای جنبانیدن و به صدا 1105

در آوردن سلسلهٔ قریش یعنی بت پرستان مکه.

اعزام سریه بسرکردگی حمزه و تلاقی با أبو جهل بت پرست. 1106

غزوۀ بواط. 1106

غزوۀ عشیره. 1107

ص: 1318

اعزام سریه بسرکردگی سعد برای ارعاب بت پرستان حجاز. 1107

غزوهٔ سفوان «غزوهٔ بدر اولی». 1107

اعزام سریه بسرکردگی عبد اللّه بن جحش برای ارعاب 1108

بت پرستان قریش.

گشتن قبله و توضیحات دربارهٔ آن. 1109-1111 و 1017

(تحقیق بداء).

غزوهٔ بدر کبری. 1111

تزویج فاطمه به علی علیهما السّلام. 1112

غزوهٔ بنی سلیم (قرقرة الکدر). 1112 و 1113

غزوهٔ سویق. 1113 و 1114

(عریض).

وقائع سال سوم هجری.

غزوهٔ ذی أمر. 1115

غزوهٔ یهودان بنی النضیر. 1115

کشته شدن کعب بن الأشرف یکی از بزرگان یهود و 1116

تجهیزکنندهٔ بت پرستان بر ضد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و...

غزوهٔ بحران. 1116

(نجران غلط است).

غزوهٔ بنی قینقاع. 1116

اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه برای ارعاب بت پرستان 1117

نجد.

غزوهٔ أحد و شهادت أصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و زخم برداشتن 1117-1120 و 1071

حضرت و شکستن دندان مبارك و پایداری علی علیه السّلام. و 1079-1081

ص: 1319

عنوان صفحه

(ضایعات غفلت از پیروی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم).

(خواب).

غزوهٔ حمراء الأسد. 1120

اعزام سریه بسرکردگی مرثد برای دعوت بت پرستان «عضل» 1120

و «قاره» به اسلام.

آبستن شدن فاطمه علیها السّلام به حضرت حسین علیه السّلام. 1122

وقائع سال چهارم هجری.

اعزام سریه بسرکردگی منذر (به بئر معونه) برای 1123

دعوت بت پرستان به اسلام.

غزوهٔ ذات الرقاع. 1124

غزوهٔ بدر الآخره. 1125

أمر فرمودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سنگسار کردن مرد محصن و 1126

زنی محصنه از یهودان که زنا کرده بودند بحکم توراة و قرآن.

سرقت طعمه پسر أبیرق. 1127

وقائع سال پنجم هجری.

غزوهٔ دومة الجندل. 1128

غزوهٔ مریسیع «غزوهٔ بنی المصطلق». 1128

غزوهٔ خندق «غزوهٔ أحزاب» و فداکاری علی علیه السّلام. 1129

موضوع سلمان و تحقیق دربارهٔ خندق. 1130

غزوهٔ یهودان بنی قریظه. 1131

اعزام سریه برای کشتن أبو رافع یکی از بزرگان یهود 1132

و تجهیزکنندهٔ قبائل عرب بت پرست برای قتل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

و ریشه کن کردن اسلام.

ص: 1320

عنوان صفحه

فرستادن ابو سفیان از مکه یکتن اعرابی سفاك را به 1134

مدینه برای ترور کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کشف شدن موضوع.

وقائع سال ششم هجری.

اعزام سریه بسرکردگی محمّد بن مسلمه برای سرکوبی

بت پرستان متجاوز قرطا. 1135

(دستگیر شدن ثمامه و حسن عاقبت آن).

غزوهٔ بنی لحیان. 1136

غارت کردن عیینه شتران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را و... 1137

غزوهٔ ذو قرد «غزوهٔ غابه». 1138

اعزام سریه بسرکردگی عکاشه پسر وقت اعراب بت پرست 1139

بنی أسد. این سریه بنام «سریهٔ عکاشه» و «سریهٔ غمر» هم

نامیده می شود.

اعزام سریه بسرکردگی محمّد بن مسلمه برای جلوگیری 1139

از غارت بت پرستان بنی ثعلبه و أنمار.

اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه برای جلوگیری 1140

از بت پرستان بنی سلیم در جموم.

اعزام سریهٔ دیگر بسرکردگی زید برای جلوگیری 1140

از بت پرستان قریش.

اعزام سریه بسرکردگی کرز فهری برای مجازات 1141

خائنین عکل و عرینه.

اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه برای استرداد 1143

أموال غارت شدهٔ دحیه، سفیر آن حضرت.

اعزام سریه بسرکردگی عبد الرحمن برای دعوت بت پرستان 1144

ص: 1321

کلب به اسلام.

اعزام سریه بسرکردگی علی علیه السّلام برای جلوگیری 1145

از بت پرستان بنی سعد که برای امداد یهودان خیبر فعالیت

می کردند.

اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه برای استرداد 1145

أموال غارت شدهٔ زید.

اعزام سریه بسرکردگی عبد اللّه بن رواحه برای کشتن 1146

أسیر بن رزام یهودی در خیبر که اعراب غطفان را برای کشتن

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله (بصورت ترور) وادار کرده بود.

عزیمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همراهان بسمت مکه برای اداء 1147

عمره و رسیدن به حدیبیه و جلوگیری کفار قریش از رفتن

حضرت به مکه و منجر شدن کار به عقد صلح حدیبیه.

أمر الهی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای دعوت تمام مردم جهان به اسلام. 1148

ساختن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انگشتری برای مهر کردن نامه ها. 1148

تاریخچهٔ انگشتری مزبور. 1149

دعوت کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از قیصر امپراطور روم به اسلام. 1149 و 1150

دعوت کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از حارث بن أبي شمر غسانی 1150 و 1151

أمیر شام به اسلام.

دعوت کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از خسرو پرویز شاهنشاه 1151-1153

ایران به اسلام.

دعوت کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مقوقس بزرك قبط به اسلام. 1153-1157

(هدایائی که مقوقس بدرگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستاد).

دعوت کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از نجاشی امپراطور 1157 و 995 و 996 و 974 و 1029

ص: 1322

حبشه به اسلام.

دعوت کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از هوذه بزرك یمامه به اسلام. 1158

دعوت کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از پنج نفر از سلاطین و بزرگان 1159

دیگر جهان به اسلام.

وقائع سال هفتم هجری.

فتح خیبر (مرکز سیاسی و اقتصادی و مقاومت یهود 1160 و 1161

برای ریشه کن کردن اسلام).

فتح فدك. 1161-1166

(مطالب تحقیقی).

غزوهٔ وادی القری. 1167

فتح تیماء (أهل تیماء از یهود بودند و کار بصلح انجامید). 1167

اعزام سریه به سرکردگی عمر بن الخطاب برای ارعاب 1168

بت پرستان متجاوز بنی هوازن.

اعزام سریه بسرکردگی أبو بکر صدیق برای دعوت 1168

بت پرستان بنی کلاب به اسلام.

اعزام سریه به سرکردگی بشیر بن سعد برای دعوت 1168 و 1174

بت پرستان بنی مره به اسلام و کشته شدن مسلمین و...

اعزام سریه به سرکردگی غالب لیثی برای دعوت بت پرستان 1168

أهل منیعه به اسلام.

توبیخ فرمودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم أسامه را. 1168

اعزام سریه به سرکردگی بشیر بن سعد برای درهم 1169

شکستن مجمع بت پرستان یمن و جناب که برای غارت کردن

مدینه جمع شده بودند.

ص: 1323

عنوان صفحه

تهیهٔ منبر برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. 1169 و 1170 و 1071

(نالیدن ستون حنانه).

انجام عمرة القضاء. 1170 و 1171

به گفتهٔ «ایرفنج» تزویج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با میمونهٔ پنجاه ویك ساله 1172

أمر سیاسی بوده.

اعزام سریه بسرکردگی أخرم برای دعوت بت پرستان 1172

اعراب بنی سلیم به اسلام و کشته شدن مسلمانان بجز أخرم که

مجروح گردید.

وقائع سال هشتم هجری.

اعزام سریه بسرکردگی غالب لیثی برای دعوت بت پرستان 1173

متجاوز بنی ملوح به اسلام.

اعزام سریه بسرکردگی غالب لیثی برای تنبیه قاتلین 1174 و 1168

سریهٔ بشیر بن سعد.

اعزام سریه بسرکردگی شجاع بن وهب برای دعوت بت پرستان 1174

متجاوز بنو عامر به اسلام.

اعزام سریه بسرکردگی کعب غفاری برای دعوت بت پرستان 1175

ذات أطلاح شام به اسلام.

اسلام آوردن عمرو بن العاص «العاصی» و خالد بن 1175 و 1176

الولید دو سردار نامی.

اعزام سریه بسرکردگی زید بن حارثه برای تنبیه قاتل 1176-1181

سفیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دعوت مردم به اسلام و قیام متجاوز از صدهزار

نفر سپاه روم مسیحی (این سریه به سریهٔ موته و غزوهٔ موته هم

نامیده شده است).

ص: 1324

عنوان صفحه

اسلام آوردن فروه عامل دولت روم و کشتن و بدار آویختن 1181 و 1182

او بدستور مسیحیان روم.

اعزام سریه بسرکردگی عمرو بن العاصی برای جلوگیری 1182 و 1183

از طغیان اعراب قضاعه (این سریه به سریهٔ ذات السلاسل هم

نامیده شده است).

اعزام سریه بسرکردگی أبو عبیده برای دعوت اعراب 1183 و 1184

بت پرست جهینه (غزوهٔ «سیف البحر» و «سریة الخبط» هم

نامیده شده) و گوشمال بت پرستان قریش.

اعزام سریه بسرکردگی أبو قتاده برای گوشمال اعراب 1184

متجاوز غطفان.

اعزام سریه بسرکردگی أبو قتاده برای دعوت اعراب 1184 و 1185

بت پرست اضم.

غزوهٔ فتح مکه و کیفیت فتح آن. 1185

نقض کردن قریش پیمان حدیبیه را. 1186

چاره جوئی ابو سفیان برای قریش. 1186

دنبالهٔ نقض پیمان و ورود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مکه. 1187-1189

هدر کردن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خون یازده نفر مرد و چهار نفر 1190-1195

زن را و اسلام آوردن یازده نفر و کشته شدن چهار نفر.

محل نزول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه. 1195

هدم بتها. 1196

طواف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. 1196

ورود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به داخل کعبه. 1197

بیعت مردان و زنان در روز فتح مکه. 1198

ص: 1325

عنوان صفحه

ظهر روز فتح مکه. 1198

اسلام آوردن أبو قحافه و غیره. 1198

مدت توقف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکه در سال فتح. 1198 و 1199

اعزام سریه بسرکردگی خالد بن الولید برای تخریب بتکدهٔ عزی. 1199

اعزام سریه بسرکردگی عمرو بن العاص برای تخریب بتکدهٔ سواع. 1199

اعزام سریه بسرکردگی علی علیه السّلام... برای تخریب بتکدهٔ مناة. 1200

اعزام سریه بسرکردگی خالد بن الولید برای دعوت بت پرستان بنی جذیمه به اسلام و اعزام علی علیه السّلام برای ترمیم کارهای غیر مرضی خالد. 1200

غزوهٔ حنین. 1200 و 1201

اعزام سریه بسرکردگی أبو عامر أشعری برای تعقیب فراریان هوازن بت پرست. 1201

اعزام سریه بسرکردگی طفیل دوسی برای تخریب بتکدهٔ ذو الکفین. 1201

غزوهٔ طایف. 1202

احرام بستن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جعرانه برای اداء عمره در مکه. 1203

اعزام سریه بسرکردگی قیس بن سعد برای دعوت بت پرستان صداء. 1204 و 1205

وفات زینب دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. 1205 و 1206

(وفیات سایر دختران حضرت).

ص: 1326

عنوان صفحه

ولادت ابراهیم فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. 1206

قطع دست فاطمهٔ مخزومیه که سرقت کرده بود. 1206

وقائع سال نهم هجری.

اعزام سریه بسرکردگی عیینه برای گوشمال اعراب بنی تمیم که مانع پرداخت زکات قبیلهٔ بنی کعب شده بودند. 1207

اعزام سریه بسرکردگی ولید بن عقبه برای دریافت زکات از بنی المصطلق. 1208

اعزام سریه بسرکردگی قطبة بن عامر برای گوشمال بت پرستان متجاوز اعراب خثعم. 1208 و 1209

اعزام سریه بسرکردگی ضحاك بن سفیان برای دعوت أعراب بت پرست قرطا به اسلام. 1209

اعزام سریه بسرکردگی علقمه به ساحل بحر أحمر برای جلوگیری از حبشیان متجاوز. 1210

اعزام سریه بسرکردگی علی علیه السّلام برای تخریب بتکدهٔ فلس. 1211

غزوهٔ تبوك (آخرین غزوهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم). 1212

دستگیر شدن یحنه بزرگ أیله بدست لشکر اسلام و مصالحه با او. 1213

دستگیر شدن أکیدر شاه دومة الجندل و مصالحه با او. 1213

مراجعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سلّم با لشکر از تبوك و أمر به تخریب مسجد ضرار. 1214

مردن عبد اللّه بن أبی رئیس منافقین. 1215

ورود هیئت ثقیف از طایف و اسلام آوردن آنان. 1215

ص: 1327

عنوان صفحه

مأمور شدن أبو بکر برای گذاردن حج با مسلمانان. 1215

مأمور شدن علی علیه السّلام برای ابلاغ آیات آغاز سورهٔ 1215

توبه در مکه.

توجه وفود (یعنی هیئت ها) از سراسر جزیرة العرب 1216

به مدینه برای اسلام آوردن، و نامیده شدن سال نهم هجری

باین مناسبت به «سنة الوفود» و نزول سورهٔ نصر.

ایلاء

عنوان صفحه

هجری مردم همدان (بر وزن سلمان) اسلام آوردند و

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جریان آن به سجده رفت، و بار دیگر همین

سفر است].

خلاصه ای از حجة الوداع. 1221

نصب فرمودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی علیه السّلام را به امامت و خلافت، 1222

در غدیر خم در مراجعت از سفر حجة الوداع.

دنبالهٔ آمدن وفود عرب به مدینه برای اسلام آوردن. 1222

وقائع سال یازدهم هجری

عرض شدن قرآن در این سال دو بار بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خبر 1223

دادن حضرت از رحلت خود.

خبر دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از رحلت خود یك ماه قبل از رحلت. 1223

تجهیز فرمودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لشکر عظیمی را بسرکردگی 1223

أسامه پسر زید بن حارثه و اعزام آنان به سرزمین فلسطین

همان جا که پدر أسامه را کشته بودند و...

فرارسیدن وقت رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اداء خطبه. 1223

اجازه خواستن ملك الموت از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای 1224

شرفیابی و تقدیم پیشنهاد.

آخرین سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. 1224

روز رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم. 1224

کلمهٔ ختم کتاب...1224

الصورة

ص: 1330

الصورة

ص: 1331

الصورة

ص: 1332

الصورة

ص: 1333

الصورة

ص: 1334

الصورة

ص: 1335

الصورة

ص: 1336

الصورة

ص: 1337

الصورة

ص: 1338

الصورة

ص: 1339

الصورة

ص: 1340

الصورة

ص: 1341

الصورة

ص: 1342

الصورة

ص: 1343

الصورة

ص: 1344

الصورة

ص: 1345

الصورة

ص: 1346

الصورة

ص: 1347

الصورة

ص: 1348

الصورة

ص: 1349

الصورة

ص: 1350

الصورة

ص: 1351

الصورة

ص: 1352

الصورة

ص: 1353

الصورة

ص: 1354

الصورة

ص: 1355

الصورة

ص: 1356

الصورة

ص: 1357

الصورة

ص: 1358

الصورة

ص: 1359

الصورة

ص: 1360

الصورة

ص: 1361

الصورة

ص: 1362

الصورة

ص: 1363

الصورة

ص: 1364

الصورة

ص: 1365

الصورة

ص: 1366

الصورة

ص: 1367

الصورة

ص: 1368

الصورة

ص: 1369

الصورة

ص: 1370

الصورة

ص: 1371

الصورة

ص: 1372

الصورة

ص: 1373

الصورة

ص: 1374

الصورة

ص: 1375

الصورة

ص: 1376

الصورة

ص: 1377

الصورة

ص: 1378

الصورة

ص: 1379

الصورة

ص: 1380

الصورة

ص: 1381

الصورة

ص: 1382

الصورة

ص: 1383

الصورة

ص: 1384

الصورة

ص: 1385

الصورة

ص: 1386

الصورة

ص: 1387

الصورة

ص: 1388

الصورة

ص: 1389

الصورة

ص: 1390

الصورة

ص: 1391

الصورة

ص: 1392

الصورة

ص: 1393

الصورة

ص: 1394

الصورة

ص: 1395

الصورة

ص: 1396

الصورة

ص: 1397

الصورة

ص: 1398

الصورة

ص: 1399

الصورة

ص: 1400

الصورة

ص: 1401

الصورة

ص: 1402

الصورة

ص: 1

إِيّٰاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ

1 - تفسیر حاضر، مجلد اول از مجلدات هفت گانهٔ متن (حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر یا تفسیر من لا یحضره المفسر و التفسیر) است.

2 - مقدمهٔ تفسیر، طی دو مجلد جداگانه به چاپ رسیده است.

3 - «ب» علامت اختصاری محرر این تفسیر است.

4 - «ه» علامت اختصاری (انتهی) است.

5 - آنچه که از توراة و انجیل و ملحقات آنها در این کتاب نقل شده، مربوط به چاپ لندن سال 1947 میلادی می باشد.

6 - شمارهٔ آیات مذکور در ابتداء سور، مطابق چاپ قرآن رکن الملکی و نظائر آن است.

7 - شمارهٔ کلمات و عدد حروف سور، قسمتی مطابق تفسیر ابو الفتوح رازی و قسمتی مطابق تفسیر تنویر المقباس است، فهرس دیگری نیز در آخر جلد سوم افزوده شده است.

و بررسی آن موکول به فرصت دیگری است.(1)

1- این کتاب در یك هزار جلد به سال 1345 شمسی هجری در چاپخانهٔ قم چاپ شد.

دو کلمهٔ (اللّه) به (خدا) ترجمه شده است و مراد از خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است.

سورهٔ فاتحة الکتاب

اشاره

حجة التفاسیر

کشاف:

سورهٔ فاتحه مکی.

مشتمل بر: 7 آیه.

25 کلمه.

123 حرف.

(تفسیر ابو الفتوح رازی)

دارای تعالیق.

ص: 3

الصورة

ص: 4

مقدّمه

اشاره

1 - طبق تحقیقات مذکور درج اول مقدمهٔ همین تفسیر (ص 10 و 19 و 46) اولین سورهٔ تام قرآن که نازل شده سورهٔ «فاتحة الکتاب» است.

2 - چون نماز در آغاز بعثت واجب شده است سورهٔ فاتحه قبل از نماز نازل شده است زیرا نماز بدون فاتحه نماز نیست چه آنکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده: «لا صلاة الا بفاتحة الکتاب» بنابراین فاتحه مقدم بر نماز نازل شده است.

3 - سورهٔ «فاتحه» مشتمل بر فهرس اصول مطالب قرآن کریم است.

4 - اصول و کلیات قرآن کریم طی یك کلمه خلاصه شده است و آن، کلمهٔ «اللّه» یعنی خداست:

دل گفت: مرا علم لدنی هوس است *** تعلیمم کن اگر تو را دسترس است

گفتم که: «الف»(1) گفت:

دگر هیچ مگو *** در خانه اگر کس است یك حرف بس است

5 - گفتیم: اصول و کلیات قرآن کریم در یك کلمه خلاصه شده است، و آن کلمه، «اللّه» یعنی «خدا» (خدای عادل) است. قرآن کریم در سورهٔ انعام آیهٔ 91 فرموده: «قُلِ اَللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» . و ارسال پیامبر و انتخاب امامان و برپاکردن معاد، ناشی از عدل خداست زیرا:

1- «الف» در حساب اعداد (111) است یعنی می توان گفت: سه «الف» است. گوئی «الف» اول ناظر به توحید ذاتی و «الف» دوم ناظر به توحید صفاتی و «الف» سوم ناظر به توحید افعالی است. حاج مولی هادی سبزواری در شرح دعاء جوشن کبیر (ص 299 به ترجمه و خلاصه) می نویسد: کلمهٔ توحید ذاتی «لا هو الا هو» است. کلمهٔ توحید صفاتی «لااله الااللّه» است. کلمهٔ توحید افعالی «لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم» است.

کار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانیدن پیام و برنامه از طرف خداست.

کار امام علیه السّلام ادامهٔ برنامهٔ پیامبر است که مبادا مردم معاند هجوم آورده و با شمشیر کشیده از نیام و یا زبان متحرك در کام و یا با هر دو حربه، آن برنامه را از میان ببرند.

نمونهٔ بارز این موضوع، فداکاری سومین امام، امام حسین علیه السّلام برای حفظ همین برنامه است.

معاد برای دادن مزد به مطیعان همین برنامه و دادن کیفر به متمردان همین برنامه است.

تفصیل آن اجمال

مجملا گفتیم سورهٔ فاتحه مشتمل است بر فهرس اصول مطالب قرآن کریم، اکنون تفصیل آنچه گفته شد بشرح ذیل است:

«خدا» یعنی ذات دارای تمام صفات کمال، ذاتی که تعددناپذیر است، زیرا تعدد داشتن عین نقصان و ضد کمال است.

اللّه.

ستایش شایستهٔ خدا، سر چشمهٔ نیکوئیهاست.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ .

خدا پرورش دهندهٔ سراسر عالمهاست.

رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ .

... بامدادان مشاهده می کنید که به قدرت کاملهٔ الهیه [همان تخم مرده، زنده شده سر از زیر خاك بدر کرده است] [درختان گل، به غنچه آراسته شده] [غنچه ها لبخندزنان شکفته شده] اینها و امثال اینها همه وقتی انجام شده که خلائق در «خواب» یعنی در عالم شبه مرگ فرورفته بودند و تنها فرمان حیات بخش خدا همان پرورش دهندهٔ عالمها بوده که آنها را به اینها - و اینها را به آنها تبدیل فرموده: «ذٰلِكَ تَقْدِیرُ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیمِ» .

خدا بر کافهٔ مخلوقات صاحب بخشایش است در دنیا.

اَلرَّحْمٰنِ .

خدا بر مطیعان - همان مؤمنان - صاحب مهر است در دنیا و در آخرت.

اَلرَّحِیمِ .

خدای مهربان دادگر از مهرش قیامت و در پی آن بهشت و جهنم دارد.

مٰالِكِ يَوْمِ اَلدِّينِ .

از بندگان، اخلاص در پرستش و خالی از شرك مطلوب است.

إِيّٰاكَ نَعْبُدُ .

و از بندگان متکی به نفس، طلب کومك از خدا مطلوب است.

وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ .

چون انسان در هر قدم ممکن است از راه مستقیم فطرت(1)منحرف شود و چون هر انسان در حقیقت در هر حالی و هر کاری تنهاست و محتاج به راهنماست لـذا بایـد دست کم هر روز - روزی چنـد بار از خدا درخواست کند که خدا انسان را از لغزش و انحراف حفظ کند و در هر مورد او را به راه پسندیدهٔ الهی (یعنی راه فطرت) راهنمائی فرماید.

اِهْدِنَا .

«اسلام» راه مستقیم است که هیچ گونه کجی و انحراف در آن نیست زیرا دین فطری است یعنی قوانین اسلام مورد تصدیق فطرت سالم هر فردی از افراد بشر است.

«در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست» اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِيمَ .

به نبوت تمام پیامبران و وصایت تمام اوصیاء آنان باید گردن نهاد، زیرا اینانند که خدا بر آنها نعمت بخشیده است.

صِرٰاطَ اَلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ .

و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خلفاء دوازده گانهٔ آن حضرت، قافله سالار پیامبران و اوصیاء هستند.

منحرفین از راه مستقیم فطرت، عنادا، مغضوب و مورد خشم خدا هستند.

غَيْرِ اَلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ .

منحرفین و گمراهان از راه فطرت انسانیت که راه راست را گم کرده اند، گمراهانند.

وَ لاَ اَلضّٰالِّينَ .

1- رجوع به جلد پنجم همین تفسیر ص 149 و 150.

تفصیل دیگر

هر لبی که به ستایش کسی یا چیزی گشوده شود و هر دلی که به نیایش کسی متوجه گردد، آن ستایش و نیایش [دانسته و یا ندانسته] خاص ذاتی است که مرجع و ما فوق همه است (برخلاف معتقد مادیون خودخواه که از نمك به حرامی، از توجه به سر چشمهٔ فیوضات تغافل می ورزند) (و برخلاف معتقد مسیحیان که پسری برای خدا قائلند و پسر عاجز را در کار پدر قادر، شریك می سازند).

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ .

ذاتی که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، آفریدگار و مربی جهانهاست - نه آنکه مربی امت خاصی باشد (برخلاف معتقد یهودان که خود را شعب برگزیدهٔ خدا می دانند).

رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ .

ذاتی که بخشایشگر وجود [و هستی] و وسائل آن به همهٔ موجودات است (برخلاف معتقد بت پرستان که بتان را در بخشایشگری شریك خدا می دانند).

اَلرَّحْمٰنِ .

[همهٔ گفتگوهای بت پرستان جهان با «رحمان» بوده و هست] [زیرا خدا را «رحمان» یعنی بخشایشگر نمی دانستند و نمی دانند بلکه بتان را](1).

ذاتی که مهربان است در هر دوجهان به مطیعان زیرا عادل و دادگر است. و دادگری او حکم می کند به این که بین مطیع و فرمان بر و متمرد و سرکش فرق بگذارد و این فرق گذاردن در مرحلهٔ عمل، روزی لازم دارد که نام آن روز (قیامت) است. (برخلاف معتقد منکران معاد از: مادیون و بت پرستان و یهودان).

اَلرَّحِیمِ .

1- رجوع به تعالیق.

ذاتی که زمام روز جزاء را در اختیار دارد و زیر پای تمام مختاران جهان را با جاروب اسرافیلی می روبد (برخلاف معتقد منکران معاد).

مٰالِكِ يَوْمِ اَلدِّينِ .

خدایا! تو را و بس بندگی می کنیم (برخلاف معتقد مشرکین ظاهری و باطنی) (یعنی مشرکین نشان دار و بی نشان).

إِيّٰاكَ نَعْبُدُ .

و خدایا! از تو مدد می طلبیم و بس (زیرا پی برده ایم که خزائن هر چیز نزد تو است و تو آن را می فرستی از آب و اکسیژن و نور و...) (برخلاف معتقد مادیون از خود راضی).

وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ .

خدایا! ما را بهمان نور فطرت اولیه که بر مبنای یکتاپرستی است همان فطرت بی آلایش که اکنون آلوده شده است؛ رهنمائی فرما. زیرا این راه، کوتاه ترین راه است. ای خدا! ما را در این راه یار و مددکار باش![(1)].

اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِيمَ .

راهی که رهروان پسندیدهٔ تو، طی کرده اند، نه راه معاندان مورد خشم تو و نه راه گمشدگان.

صِرٰاطَ اَلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ اَلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ اَلضّٰالِّينَ .

مقدّمه

برحسب نص صریح قرآن کریم در سورهٔ نحل آیهٔ 98 که فرموده: «فَإِذٰا قَرَأْتَ اَلْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ اَلشَّيْطٰانِ اَلرَّجِيمِ» امر به استعاذه یعنی پناه جستن به خدا، از شر شیطان رانده شدهٔ درگاه خدا شده است.

ساده ترین طرق استعاذه همان است که ذیلا نگاشته می شود و جهت استعاذه دور کردن دشمن و سپس خواندن کلام اللّه مجید است.

1- تفسیر آیه، خاص این محرر است و حق کلام همین است. تفصیل در «تعالیق».

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا *** ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

<أعوذ بالله من الشیطان الرجیم> استعاذه به خدا پناه می گیرم از شیطان رانده شده از درگاه خدا.

سوره الفاتحة (1): آیه 1

مقدّمه

1 - سورهٔ فاتحة الکتاب به «بسمله» افتتاح شده است. طبق قرآن کریم این «بسمله» را سلیمان علیه السّلام در نامهٔ دعوتی که برای ملکهٔ کشور سبا نوشته، به کار برده است. پس معلوم می شود که «بسمله» در برنامهٔ آن جناب بوده است.

و به علم «ایقوف»(1) می گوئیم: «بسمله» نزد تمام انبیاء علیهم السّلام بوده است، النهایه در دستور کار خودشان بوده نه دستور کار امم آنان.

در عهد پیامبر خاتم که ناگفتنی بایستی بالتمام گفته شود این دستور در معرض افکار عمومی و در دسترس هر بیگانه و بومی گذارده شده است.

2 - شمارهٔ حروف «بسمله» را علماء اعداد 786 گفته اند و لیکن به عقیدهٔ محرر این تفسیر 787 حرف است و از جهت شمارش حروف دارای بیست حرف است زیرا «بسم» - 102 «اللّه» - 67 [ال ل اه](2) «الرحمن» - 329 «الرحیم» - 289 است و جمع کل مساوی 787 می شود.

3 - چهار کلمهٔ «اسم» و «اللّه» و «الرحمن» و «الرحیم» مصدر به حرف «الف» است. و تمام حروف تهجی زبانهای دنیا بجز یکی دو زبان گمنام به حرف «الف» شروع می شود.

4 - چرا بعد از «بسم اللّه» دو صفت، یکی «الرحمن» و دیگری «الرحیم» ذکر

1- «ایقوف» (بر وزن ذی روح) از اصطلاحات آیة اللّه حاج شیخ عبد الکریم یزدی حائری است. این کلمه را در کتب قوامیس نمی توان یافت.

2- بعض علماء، «اللّه» را 66 حساب کرده اند.

شده؟ چه خصوصیتی در این دو صفت است بااینکه خدا صفات دیگر هم دارد؟ در جواب می گویم: «اللّه» یعنی ذاتی که جمیع صفات کمال را داراست، پس همین گونه که خدا کریم است، مانع هم هست و همین گونه که خدا رحمان است، قهار هم هست و هکذا.

پس ابتداء کارها باید بنام «اللّه» باشد اما «اللّه» با درخواست صفت رحمتش نه با صفت قهاریت و غضبش و هکذا... با صفات دیگرش.

به خلاصه: رحمت که آمد تمام کارها، سامان پیدا می کند.

5 - چون جهت بیان صفت رحمت بعد از «اللّه» دانسته شد اکنون اگر گفته شود که: آیا بیان «رحمان» فقط و یا بیان «رحیم» فقط کافی نیست و آیا چه سری در کار است که دو صفت از یك لغت بعد از «اللّه» ذکر شده است؟.

در جواب می گویم: راست است که «رحمان» یا رحمانیت و «رحیم» یا رحیمیت در لغت از یك ریشه و اصل است، و لیکن هیئت کلمه که تغییر کرد معنای آنهم تغییر پیدا می کند.

«رحمان» بمعنی بخشایشگر است به همه خواه به مطیع و خواه به متمرد [آفتاب که طلوع می کند به بارگاه سلطان و به برج زندان یکسان می تابد و فرقی نمی گذارد].

أما «رحیم» بمعنی مهربان است، مهربان به مطیعان خواه در دنیا و خواه در آخرت [زیرا مسلم است که مطیع هر مطاعی از نعمتهای مطاع، بهره مند است و متمرد هر مطاعی از نعمتهای مطاع، محروم است. و وجود چنین فرقی بین مطیع و متمرد، عین عدل و داد است. و برخلاف آن عین ظلم و بیداد است].

«رحمان» یعنی:

[ای کریمی که از خزانهٔ غیب (مسلمان و) گبر و ترسا وظیفه خور داری].

«رحیم» یعنی:

[دوستان را کجا کنی محروم *** تو که با دشمن این نظر داری].

بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

سرآغاز

بنام خـدای بخشایشـگر (بر کافـهٔ خلائق از: جماد و نبات و حیوان و ملك، و جن و انسان از: مؤمن و کافر و نیکوکار و فاجر و) مهربان (به مطیعـان در دوجهان) (آغاز می کنم) [و بنام غیر او آغاز نمی کنم زیرا غیر او محتاج است نه چیزی دارد که ببخشـد و نه توانائی مهربانی و بنده نوازی دارد].

سوره الفاتحة (1): آیه 2

مقدّمه

1 - فطرت پاك و سالم آدمی همان آدمی ای که هسـتهٔ فطرت خود را از میان نبرده [مور و موش شـبهات و تبلیغات، هستهٔ آن را نشکسته و نخورده و قابل سبز شدن و تجدید حیات است] حکم می کند به این که آدمی از خوبی به وجد و نشاط آید و از خوبان تعریف و تحسین و تمجید کند.

زیبائی زیبایان، کمال کاملان، طراوت بهاران، نغمات مرغان، پیـچ وخم درختان، مناظر فرح افزا، نسـیم حیات بخش باد صـبا، عطرپاشـی گلها، همه خوب است، بلکه:

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

(شبستری).

ص: 12

2 – قاضـی فطرت بار دیگر حکم می کنـد که آدمی سرچشـمه و منبع این خوبی ها را بجویـد، جمیلها از کجا آمده اند؟ جمالها را از کجا آورده اند؟ آیا بجای ستایش هر زیبائی، عاقلانه نیست که منبع آنها را بیابیم و بستائیم؟ منبع این زیبائیها و نیکوئیها خداست.

پس ما منبع این نیکوئیها را می ستائیم که همان کامل مطلق است بنابراین هرگونه تعریف و تحسین و تمجید مخصوص کامل مطلق است.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

ستایش

ستـایش خـاص خـداست (همـان) ذاتی که مسـتجمع جمیع صـفات کمـال است (که عیب و نقص در سـاحت کبریائی او وجود نـدارد) (ستایش غیر چنین ذاتی روا نیست زیرا غیر او دارای عیب و نقص است و معیوب و ناقص قابل ستایش نیست).

مقدّمه

خدا پرورش دهندهٔ تمام جهانهاست و بس، زیرا غیر او خود نیازمند به پرورش دهنده است تا چه رسد که دیگری را پرورش دهد:

ذات نایافته از، هستی بخش *** چون تواند که شود هستی بخش؟(1)

تتمهٔ 2 رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ

ستایش اختصاص به خدا دارد به دلیل پرورش

خدائی که پرورش دهندهٔ جهانهاست.

سوره الفاتحة (1): آیه 3

مقدّمه

خدا به همهٔ موجودات برطبق مقتضیات هر موجود، بخشنده است. و غیر خدا، چیزی ندارد که به کسی ببخشد.

1- جامی.

اَلرَّحْمٰنِ

ستایش اختصاص به خدا دارد به دلیل بخشایش

خدائی که بخشایشگر است.

مقدّمه

خدا به مطیعان مهربان است، برای اینکه خدا بنده نواز است، اما غیر از خدا هیچ کس توانائی مهربانی ندارد زیرا توانائی بنده نوازی ندارد.

أما مهربانی های بشر که گل سرسبد آن، مهر مادر یا پدر است به فرزند خود، مهر حقیقی نیست زیرا:

أولا این مهر را خـدا در دل آنان القاء فرموده، پس مهر بالاصاله نیست و بالتبع است [و لذا به اندك پیش آمدی هزارها کودك بدست هزارها مادر یا پدر کشته شده اند].

ثانیا در حقیقت این لطفهای مادرانه و پدرانه و یا حاکمانه «مهر حقیقی» نیست بلکه «مهرنما» است زیرا هرکدام نسـبت به محاسـبهٔ فرضی خودشان و ارضاء احساسات درونیشان به فرزند خود یا به دیگری لطفی می کنند و به خلاصه: حس درونی خودشان را خشـنود می کنند و سلسله جنبان «مهر حقیقی» نیستند، و فقط مهر حقیقی از خداست و بس.

[یکی را از ملوك ماضی، مرضی هایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی. طایفهٔ حکما متفق شدند که مر این درد را دوائی نیست مگر زهرهٔ آدمی ای به چندین صفت موصوف.

بفرمود طلب کردن.

دهقان پسری یافتند برآن صورت که حکیمان گفته بودند.

پدرش و مادرش را بخواند و به نعمت بیکران خشنود گردانید و قاضی فتوی داد که خون یکی از آحاد رعیت ریختن، سلامت نفس پادشاه را روا باشد.

جلاد قصد کرد.

ص: 14

پسر، سر بسوی آسمان کرد و تبسم کنان چیزی به زیر لب در، همی گفت.

پرسیدش که درین حالت چه جای خندیدن است؟ گفت: ای پادشاه! ناز فرزندان بر پدران باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشه خواهند، اکنون پدر و مادر به علت حطام دنیا مرا به خون درسپردند و قاضی به کشتنم فتوی داد و سلطان مصالح خویش اندر هلاك من همی بیند بجز خدای عز و جل پناه نمی بینم:

پیش که برآورم ز دستت فریاد *** هم پیش تو از دست تو می خواهم داد

سلطان را دل از این سخن بهم برآمد و آب در دیده بگردید و گفت: هلاك من اولی تر است از خون بی گناهی ریختن. سر و چشمش ببوسید و در کنار گرفت و نعمت بی أندازه بخشید و آزاد کرد.

گویند: هم در آن هفته شفا یافت(1)].

اکنون ملاحظه و دقت شود که: خنده از لشکرهای خداست، آن بیان شیوای دهقان پسر را خدا بر زبان پسر روان کرده، انقلاب سلطان از خدای مقلب القلوب است، شفاء یافتن سلطان از خداست.

اَلرَّحِیمِ

ستایش اختصاص به خدا دارد به دلیل مهربانی و نوازش

خدائی که مهربان است.

سوره الفاتحة (1): آیه 4

مقدّمه

چون خدا مهربان است لازمهٔ مهربانی این است که: مطیعان را مزد و متمردان یعنی دشمنان را کیفر بدهد و چون این عمل جزء برنامهٔ این جهان نیست زیرا بر این جهان پردهٔ استتار کشیده شده است؛ لذا روزی باید که در آن کاملا دادرسی شود، پس قیامتی باید.

1- شیخ در گلستان در باب اول.

اما قیامتی که دادرس آن کرسی نشینان بشری نباشند که باز چشم دوبین در کار باشد:

مرا [ز] روز قیامت غمی که هست این است *** که روی مردم دنیا دوباره باید دید

بالجمله: خدا وعده فرموده که: دنیا سپری می شود و این اختیارات موقت از مردم دنیا سلب می گردد، دیگر کسی بر کسی ولایت و یا سرپرستی و یا حکومت ندارد، دست دادرسان بشری از سر مردم کوتاه می شود. دادرس آن روز، توانای بی نیاز دانائی است که جزاء هیچ عملی را از خوب و از بد فرونمی گذارد، در آن روز ستمهای وارد شده رسیدگی و جبران می گردد، در آن روز بدون اینکه به اندازهٔ سر سوزنی به کسی ظلم و ستم شود مزد مطیعان و کیفر متمردان داده می شود.

مٰالِكِ يَوْمِ اَلدِّينِ

صاحب اختیار روز جزاء

خدائی که (از مهربانی، دارای روز جزاء است و خود) مالك روز جزاء است (زیرا مهربانی خدا لازمه اش تشکیل روز جزاء و قیامتی است که دست بشر.

را از دادرسی کوتاه کند و خود دادرسی نماید و مزد مطیعان و کیفر متمردان را بدهد).

سوره الفاتحة (1): آیه 5

اشاره

إِيّٰاكَ نَعْبُدُ

برنامهٔ ما مسلمانان پرستش خداست و بس

(ای خدا! ما مسلمانان) تو را می پرستیم (و معبود دیگری نمی پذیریم) (زیرا به علت عجز و احتیاج، هیچ کس و هیچ چیز لیاقت پرستش ندارد).

وَ إِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ

برنامهٔ ما مسلمانان یاری جستن از خداست و بس

و (ای خدا! ما مسلمانان) از تو یاری می جوئیم (و دست کومك نزد دیگری دراز نمی کنیم) (زیرا دیگران محتاجند، و محتاج دست سؤال به نزد محتاج دیگر دراز نمی کند).

سوره الفاتحة (1): آیات 6 تا 7

مقدّمه

آدمی از سه حالت بیرون نیست:

یا پویای راه راست است که راه رفیقان خوب یعنی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان است [سورهٔ نساء آیهٔ 68].

یا پویای راه کژ است و می داند کژ است (و پویندگان این راه بسیارند و لیکن مظاهر برجستهٔ آنان یهودان عصر پیامبرند که مورد خشم خدایند زیرا تا روز قیامت در نمازها می گوئیم: اگر یهودان، پیامبر را تصدیق نموده بودند و فتنه جوئی نکرده بودند، اعراب جاهل ساده لوح مکه و اطراف. هرگز تا این حد بر ضد پیامبر و قرآن پافشاری و مقاومت نمی کردند. و به خلاصه زیانهای چوبها که یهودان در لابلای چرخهای اسلام گذاردند و عرابهٔ اسلام را از جریان عادی آن کند کردند، تا عرصهٔ قیامت بر جامعهٔ بشری سایه انداخته است.

یا پویای راه کژ است و نمی داند که راهش کژ است و می رود (و پویندگان این راه نیز بسیارند و لیکن مظاهر بارز آنان مسیحیان عهد پیامبرند).

اِهْدِنَا اَلصِّرٰاطَ اَلْمُسْتَقِيمَ، صِرٰاطَ اَلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ اَلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ اَلضّٰالِّينَ

تقاضای ما مسلمانان از خدا

ای خدا! ما مسلمانان را به راه فطرتمان که کوتاه ترین راه است هدایت کن همان راه کسانی که بر آنها انعام فرمودی (از: پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان) نه راه کسانی که (دانسته و از روی عناد از راه فطرت انسانیت کژ رفته و می روند و) بر آنان خشم گرفته شده است، و نه (راه) گمراهان (همانها که عناد ندارند ولی کورکورانه راهی را پیش گرفته می روند و راه راست فطرت را گم کرده اند).

«پایان»

تعالیق

اشاره

اهمیت سورهٔ فاتحة الکتاب یا [سبع المثانی] در مجلد چهارم همین تفسیر در

ص: 17

ص 16 دیده شود.

عدد حروف «بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰ نِ اَلرَّحِيمِ»

در کشکول شیخ بهائی (قدس سره) چاپ حاج نجم الدوله (ص 607) عدد حروف «بسمله» را نوزده حساب کرده بعدد فرشتگان موکل بر دوزخ که «علیها تسعة عشر» [سورهٔ مدثر آیهٔ 30] و لیکن محرر این تفسیر گوید: بعضی می گویند عدد حروف «بسمله» بیست است.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

«حمد» یعنی ستودن و ستایش. و این لفظ در فارسی در غیر خدا استعمال نمی شود.

«حمد». تعریف نیکوئی را کردن بقصد تعظیم برای نیکی اختیاری او است، پس تعریف جلاء مروارید «حمد» نیست بلکه «مدح» است زیرا (جلاء) اختیاری مروارید نیست.

«مدح» یعنی ستودن و ستایش و «محمّد» یعنی ستوده شده (فرهنگ نظام اقتباسا).

«حمد» 1 – مصدر است یعنی ستودن کسی را، ستایش کردن.

[اسم مصدر آن سپاس داری، ستایش، ثناگوئی است].

2 – حمد در اصطلاح عبارتست از: اظهار کمال محمود بصفات جمال و نعوت جلال بر سبیل تعظیم و تبجیل (فرهنگ معین اقتباسا).

شکر

«شکر» اظهار قدردانی از نیکی کردن کسی است و فارسی آن سپاس است (فرهنگ نظام اقتباسا).

«شکر» 1 – مصدر است یعنی سپاسگزاری کردن، سپاس کسی گفتن بر نیکی و احسان وی.

[اسم مصدر آن سپاسگزاری است و اسم آلت آن سپاس، یعنی ثنای جمیل است].

2 – شکر در اصطلاح عبارتست از اینکه: هر نعمتی را انسان بجای خود صرف کند، و بنابراین شکر قدرت، به کار انداختن آن بوسیلهٔ سعی و کوشش تواند بود.

«شکرانهٔ بازوی توانا – بگرفتن دست ناتوان است» (فرهنگ معین اقتباسا).

اِهْدِنَا اَلصِّرٰ اطَ اَلْمُسْتَقِيمَ

محرر این تفسیر گوید: 1 – نوع مفسرین درنیافته اند که مقصود از «صراط

مستقیم» چیست و چون باین شبهه دچار شده اند که: اگر اسلام صراط مستقیم است دیگر درخواست پی درپی برای هدایت به اسلام معنی ندارد، لذا برای تخلص از این شبهه که شبهه گران مسیحی هم آتش آن را دامن زده اند در کلمهٔ «اهدنا» تصرف کرده اند یعنی بجای (ما را به راه مستقیم رهبری فرما) گفته اند: (ما را بر راه راست ثابت بدار).

2 – این محرر می گوید: مراد از صراط المستقیم، اسلام نیست. بلکه هدف دیگری است که آن، دست انسان را در دست اسلام می گذارد.

3 – راه مستقیم یا کوتاه ترین فاصلهٔ ما بین انسان و هدفش فطرت نورانی نخستین است و فطرت نخستین در هر انسانی موجود است که از شکم مادر با خود می آورد.

4 – تا آن نور فطری خاموش نشده امید به نجات انسان موجود است.

5 – زبان فطرت سالم، حاکم است به وجوب یکتاپرستی. منطق فطرت سالم، حاکم است به مطابقت احکام اسلام با ذوقیات و فطریات بشری.

6 – ما شبانه روز از خدا می خواهیم که ما را به نور فطرتمان رهبری کند و نگذارد این ارتباط قطع شود و یا آب این چشمه گل آلود گردد.

7 – همین نور است که دست ما را در دست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و در دامان قرآن می گذارد.

8 – عظمت اسلام در این است که به کوتاه ترین راه دعوت کرده [و آیا مگر راهی نزدیکتر از این راه (راه انسان به خودش یعنی به فطرتش) موجود است؟!] [موجود نیست].

مذاهب و فرق دیگر، انسان را به سفر به راه دور و خالی از نور دعوت می کنند یعنی انسان را به بیرون خودش یعنی به خودشان دعوت می نمایند و می گویند: [بیا ما را ببین] [بجای اینکه بگویند: خودت را ببین].

تذکر: هنوز بعد از قرنها که اسلام با بت پرستی مبارزه ها کرده است، بقایای آرم بت پرستی و یا اسم آن در بین موحدین مشهود است:

از جمله: در داروخانه ها اسکولاپ یا اسکلپیوس سرسلسلهٔ اسکلپیادها پسر آپلون خدای پزشکی ها بوده و نه تنها بیماران را شفاء می داده بلکه مرده ها را زنده می کرده.

این کار، پلوتن خدای دوزخها را ازاین جهت که بیم تهی ماندنشان می رفت

بخشم آورده از ژوپیتر خدای خدایان خواهش کرد که او را با صاعقه نابود سازد و او نیز پذیرفته کارش را ساخت.

دو نشانه و علامت برای تقدیس اسکولاپ تعیین شده: یکی خروس که علامت دقت و اهتمام و دیگری مار که نشانهٔ حزم و احتیاط است و برای او در شهر اپیدر معبد و پرستشگاهی ساخته. این است که امروزه وقتی فرانسویان در شعر بخواهند از کار طبیبی زیاد تمجید کنند می گویند: «اعجاز اپیدر می کند» (گنجینهٔ دارو و درمان از دکتر علی پرتو «حکیم اعظم» چاپ سال 1357 ق ه مجلس ص 27)(1).

از جمله: در موزه و در مورد موسیقی «موزا» بزبان لاتین که قیاصره و رومیان به آن زبان متکلم بوده اند اسم نه نفر رب النوع بوده که همه را دختران ژوپیتر رب الأرباب می دانسته اند. هریك از آن رب النوعها را رب النوع علمی یا صنعتی خوانده: 1 - رب النوع مؤرخین 2 - رب النوع ساز و موزیك معروف که بمعنی علم ساز است و اعراب به موسیقی تعریب کرده از موزا مشتق شده است 3 - رب النوع مقلدین کمدی یعنی آنهائی که در تماشاخانه ها بازیهای مضحك درمی آورند 4 - رب النوع مقلدین تراژدی یعنی آنهائی که بازیهای مبکی درمی آورند 5 - رب النوع رقاصان 6 - رب النوع مرثیه خوانان 7 - رب النوع شعراء 8 - رب النوع منجمین 9 - رب النوع فصحاء. خلاصه: نه (9) «موزا» را که «موز» هم می گویند مربی نه (9) علم و صنعت و حرفه ای که مسطور شد می شمردند. و کنیزك ایطالیائی «موزا» نام را که قیصر روم برای فرهاد چهارم فرستاده با ارباب انواع مزبوره هم اسم بوده (کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الأشکان ج 2 از اعتماد السلطنه چاپ سال 1309 ق ه س 180 باقتباس).

مدرك رباعی

رباعی: دل گفت... از عشقی است وی از افاضل عارفان و فضلاء صوفیان و مرید شیخ احمد اصفهانی است و بر قصیدهٔ «تائیهٔ» ابن فارض شرح نوشته (تذکرهٔ شمع انجمن چاپ هند ص 292 باقتباس).

«پایان»

1- EPidaure-JuPiter-Pluton-AsclePios -

کلمات (اللّه) به (خدا) ترجمه شده است و مراد از خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است.

کلمات (هو) که مراد خداست به (غیب مطلق) ترجمه شده است.

سورة البقرة

اشاره

حجة التفاسیر کشاف:

سورهٔ بقره مدنی(1).

مشتمل بر: 286 آیه.

6221 کلمه.

25500 حرف.

(تفسیر ابو الفتوح رازی) (دارای تعالیق).

1- باستثناء آیهٔ: «وَ اِتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اَللّهِ» تا آخر آیه، که در سفر حجة الوداع در منی نازل شده (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

بِسْمِ اَللهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

سوره البقرة (2): آيات 1 تا 2

اشاره

الم ذٰلِكَ اَلْكِتٰابُ

قرآن

(الم) رمز است.

آنكه در علم مكنون مخزون ماست همين كتاب (يعنى همين قرآن) است.

هيچ گونه جاى شكى دربارهٔ قرآن نيست (هم پيامبران پيشين از نزول آن خبر داده اند و هم از سراسر لفظ و معناى آن معجز بودنش آشكار است و)

(آفتاب آمد دليل آفتاب *** گر دليلت بايد، از وى رو متاب(1)

(اين قرآن) راهنماست براى متقيان (يعنى مردمى كه از مخالفت پروردگار خود مى ترسند و خيره سر نيستند) (كافران خيره سر، كارى با قرآن ندارند و منافقين هم با اسلام دوروئى مى كنند).

سوره البقرة (2): آيات 3 تا 5

مقدّمه

از مبحث فوق آشكار شد كه مردم در برابر اسلام و پيامبر و قرآن سه صنف اند:

1 - صنفى، متقيان 2 - صنفى، كافران 3 - صنفى، منافقين كه هريك توصيف خواهند شد.

اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ ... اَلْمُفْلِحُونَ

متقيان

اى پيامبر! (متقيان) همان كسانى هستند كه به غيب (همان غيب مطلق، يعنى

1- دفتر اول مثنوى.

خدای پوشیده از ابصار و انظار) می گروند، و نماز را به پامی دارند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند، و کسانی هستند که به قرآنی که بسوی تو فروفرستاده شده و آنچه (از کتابها) که از پیش از تو (به پیامبران) فروفرستاده شده است ایمان می آورند و به آخرت (همان روز قیامت یعنی روز بازپسین) هم ایشان، یقین حاصل می کنند(1)، آن گروه، بر راه راست اند (راهی که تعیین شده(2) از پروردگارشان، و آنان، هم ایشان رستگارانند.

سوره البقرة (2): آیات 6 تا 7

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا ... عَظِيمٌ

کافران

ای پیامبر! البته کسانی که کفر را اختیار کردند، بر آنان یکسان است:

آیا آنان را از مخالفت فرمان خدا بیم کنی یا آنان را بیم نکنی، ایمان نمی آورند.

خدا (بسوء اختیار آن گروه) مهر بر دلهاشان نهاده است و بر گوش هاشان(3). و بر دیدگانشان پوششی است (که خود برآن پرده انداخته اند) و از آن ایشان است عذابی بزرگ.

سوره البقرة (2): آیات 8 تا 15

مقدّمه

آیات آینده دربارهٔ منافقین نازل شده و آنان: عبد اللّه بن ابی بن سلول و جد بن قیس و معتب بن قشیر و یارانشان هستند و بیشتر آنان از یهوداند (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

1- محرر این تفسیر گوید: جهت اینکه قرآن فعلها را بجای ماضی فعل مضارع آورده این است که: ایمان درجه به درجه بالا می رود از مؤمن عادی که آغاز آن است تا برسد به ایمان خاتم پیامبران (ص)، و نماز و انفاق، امری است تدریجی و متعاقب هم، و اما یقین نیز دارای مراتب است از: علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین.

2- محرر این تفسیر.

3- تفسیر مجمع البیان.

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ ... يَعْمَهُونَ

منافقين و توصيف آنان

[1 -] و از مردم است كسى كه مى گويد: به خدا و روز بازپسين ايمان آورديم.

[1 -] و حال اينكه آنان مؤمنان نيستند.

[2 -] (بخيال خودشان) خدا را فريب مى دهند و كسانى را كه ايمان آوردند.

[2 -] و حال اينكه فريب نمى دهند مگر خودهاشان را و نمى دانند (و در نمى يابند).

[3 -] در دلهاشان است بيمارى (بيمارى شك و نفاق، بيمارى حب رياست زيرا عبد اللّه را مى خواستند به پادشاهى بردارند و تاج سلطنت او را هم تهيه كرده بودند كه با ورود پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم موضوع، نقش بر آب شد، بيمارى بى دينى، بيمارى حسد، بيمارى كينه، بيمارى رنجورى از ناكامى).

[3 -] پس خدا بيمارى آنان را (به ترقيات اسلام) بيفزايد و از آن ايشان است عذابى دردناك، زيرا در اظهار ايمان دروغ مى گفتند.

[4 -] و چون بسود آنان گفته شود كه: در زمين (همان پاى تخت اسلام) فساد مكنيد، (در جواب) گويند: جز اين نيست كه ما دست اندر كار اصلاح هستيم.

[4 -] هشدار! البته آنان، هم ايشان، فسادكنندگانند، و لكن نمى دانند (و در نمى يابند كه فساد مى كنند و كارشان بر منهج صلاح نيست).

[5 -] و چون بسود آنان گفته شود كه: ايمان بياوريد همان طور كه مردم ايمان آورده اند، (در جواب) مى گويند: آيا ايمان بياوريم همان طور كه كم خردان ايمان آوردند؟! [5 -] هشدار! البته آنان هم ايشان كم خردانند و لكن نمى دانند.

[6 -] و چون (منافقين) با كسانى كه ايمان آورده اند، ملاقات كنند، مى گويند:

ايمان آورديم. و چون بسوى شياطينشان (از يهودان) خلوت كنند، مى گويند:

البته ما با شما هستيم، جز اين نيست كه ما (به مسلمانان) استهزاكنندگانيم.

[6 -] خـدا جزاء اسـتهزاء آنـان را می دهـد و (بسوء اختیارشـان) آنان را مهلت می دهـد درحالی که در سرکشـیشان سـرگردان (و حیران) اند(1).

سوره البقرة (2): آیه 16

اشاره

أُولٰئِكَ ... مُهْتَدِينَ

تجارت منافقین

آن گروه منـافقین کسـانی هسـتند که (در بازار تجارت دنیا) هـدایت فطری خود را (که پل پیروزی آنان است به هـدایت یافتن نزد پیامبر، و سرمایهٔ آنان است) دادند و گمراهی را خریداری کردند، پس، تجارت (و بازرگانی) آنان سود نکرد و راه راست یافتگان نبودند.

سوره البقرة (2): آیات 17 تا 18

مقدّمه

منافقین در صـدد انتخاب عبد اللّه بن ابی بودند که او را به پادشاهی بردارند و چون این آتش روشن شد خدا بوسـیلهٔ مهاجرت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مکه به مدینه آن آتش را خاموش ساخت.

مَثَلُهُمْ ... لاٰ يَرْجِعُونَ

داستان برای تجسم حالت منافقین

داسـتان (و حالت عجیب رئیس) این منافقین (و منافقین) همچون داسـتان (و حالت) کسـی است که (با جمعی مسافرت کرده و در بیابان تاریکی قرار گرفته اند و او برای آن جمع) آتشـی برافروخته (که راه را بیابند و از ترس دشمن بیاسایند و از جانوران درنده و گزنده ایمن شوند و از رنج راه و از سرما آرامش پیدا کنند) پس چون آتش آنچه را که پیرامون آن آتش افروز است روشن سازد، خدا (بوسیلهٔ

1- محرر این تفسـیر گوید: در نیافتن و ندانستن و سرگردان شدن منافقین ناشی از جهل مرکب بود که امید بهبودی و خلاص و شفاء در آن نبود، و اگر جهلشان جهل بسیط بود انتظار بهبودی و خلاص و شفاء در کار بود. و منافقین تمام اعصار، همین حالت را دارند.

باد یا باران و غیرها) روشنائی آنان را ببرد و آن جمع را در تاریکی ها واگذارد در حالتی که هیچ نمی بینند کرانند گنگانند کورانند پس آنان (به وطن) بازنمی گردند (و در آن بیابان هلاك می شوند).

سوره البقرة (2): آیات 19 تا 20

مقدّمه

منافقین از رعد و برق و صاعقهٔ اسلام در بیم تمامند. و مع ذلك چون غنیمتی بدست آید از آن غنیمت بهره مند می گردند و چون بدست نیاید متوقف می شوند.

أَوْ كَصَيِّبٍ ... قَدِيرٌ

داستان دیگر برای تجسم حالت دیگر منافقین

یا (داستان و حالت عجیب این منافقین) همچون (جمعی است که در شب تاریك مسافرت کرده و گرفتار شده باشند به) باران بزرگ درشت قطره که بسرعت و هیبت تمام از ابر ریزان شود که در آن ابر باشد تاریکی ها (از جهت تراکم ابر) و (در آن باشد) رعد و برق که (مسافران) از صاعقه ها از ترس مرگ انگشتهاشان را در گوشهاشان فروبرند. و خدا به کافران (همان یهودانی که چشم امید منافقین به آنهاست) محیط است.

نزدیك است برق چشمان مسافران را برباید (و با تمام این اوصاف باز) هرگاه برای آنان برقی بدرخشد در روشنی آن می روند و چون بر آنان تاریك شود می ایستند.

و اگر خدا می خواست البته شنوائی آنان را (به غرش رعد) و دیدگانشان را (به درخشندگی برق جهنده) می برد زیرا البته خدا بر هر چیزی تواناست.

سوره البقرة (2): آیات 21 تا 22

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ ... تَعْلَمُونَ

دعوت به یکتاپرستی

ای مردم! پروردگارتان را (فقط) بپرستید همان پروردگاری که شما را آفرید و کسانی را که از پیش از شما بودند. باشد که برای شما ملکهٔ تقوی (تقوای کامل) حاصل شود. همان پروردگاری که زمین را برای شما فرشی گسترده و آسمان

را ساختمانی پرداخته ساخت و از ابر آبی فروفرستاد پس بسبب آن آب از انواع میوه ها (و اصناف حبوب و گیاه) بیرون آورد برای روزی شما بنابراین برای خدا (که پروردگار شـماست) همتاها قرار مدهید و حال اینکه شما می دانید (که بتان و دیگر معبودها ناتوان و عاجزند و ناتوان و عاجز شایستهٔ پرستش نیست).

سوره البقرة (2): آیات 23 تا 24

اشاره

وَ إِنْ كُنْتُمْ ... لِلْكٰافِرِينَ

دعوت به قرآن و عواقب وخیم کافران

و اگر در شك هستید (شـکی که در شـکتان شك می کنید) از قرآنی که بر بنده مان محمّد فروفرسـتادیم پس سوره ای از مانند آن قرآن (در بلاغت و نیکی و اسـتحکام نظم و لفظ و معنی) بیاوریـد و (اگر به تنهائی نتوانستیـد) مـددکاران خود را از جز خدا بخوانید اگر راسـتگویان هستید (که قرآن کلام خدا نیست).

پس اگر سوره ای نیاوریـد و نخواهید (توانست) آورد در نتیجه از آتشـی بپرهیزند که هیزم (و آتش انگیز) آن مردم اند و سـنگها(1) آن آتش برای کافران آماده شده است.

سوره البقرة (2): آیه 25

اشاره

وَ بَشِّرِ ... خٰالِدُونَ

بشارت به مؤمنان

و ای پیامبر! کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسـته کردند بشارت (و مژده) بده که البته از آن ایشان است بهشتهائی که از زیر آنها (از زیر کاخهـایش) نهرها (از: آب و شـیر و شـراب و عسل) می رود. هرگاه از آن بهشـتها از میوه های درختان آن روزی داده شونـد روزی ای سـاخته و آمـاده گوینـد: این نـوع میـوه آن نـوع میوه ای است که روزی داده شـده بودیم از پیش (در دار دنیـا) و آورده شونـد به آن نوع میوه درحالی که در صورت شبیه به میوهٔ دنیاست (نه در انـدازه و نه در طعم). و از آن بهشتیان است در بهشـتها زنانی پاکیزه (ظاهرا باطنا پاك اند از: بول و غائط و منی و خونهای حیض و نفاس و استحاضه و چرك و سایر کثافات و اخلاقا پیراسته اند از صفات

1- این خبر غیبی است زیرا قبل از کشف ذغال سنگ گفته شده است.

ذمیمه)، و آن بهشتیان در بهشت، جاویدانند.

سوره البقرة (2): آیات 26 تا 27

مقدّمه

منافقین یهودی الأصل می گفتند: «محمّد» چرا برسم پادشاهان، دم از شیر و کرگدن و پلنگ و گرز و زوبین و کمند و امثال آن نمی زند؟! و به زنبور و عنکبوت و مگس سخن می گوید و مثل می زند، خوبست شرم کند و از این گونه مثلهای خرد خودداری کند (ه).

غافل از آنکه پشه با این خردی از فیل با آن بزرگی نه تنها چیزی کم ندارد بلکه دو عضو هم زیادتر دارد. غافل از آنکه از تارهای عنکبوت سیاه، پارچه درست می کنند، غافل از آنکه از کرم ابریشم، ابریشم، و از زنبور، عسل بعمل می آید و...

برای آفریدگار فرقی نمی کند، همه مخلوق اویند، و هرچه را هرچه باید بدهد، داده است.

إِنَّ اَللّٰهَ ... اَلْخٰاسِرُونَ

پاسخ به اعتراض منافقین یهودی الأصل دربارهٔ مثلهای قرآن کریم

البته خدا خودداری نمی کند از اینکه مثلی بزند، پشه باشد پس آنچه بزرگتر از آن.

پس اما کسانی که ایمان آورده اند در نتیجه می دانند که البته آن مثل حق است (و) از پروردگارشان است.

و اما کسانی که کفر را پیشهٔ خود کردند، پس می گویند: خدا باین گفتار - بجهت مثل - چه چیز اراده کرده است؟ (جوابشان این است که:) خدا باین مثل بسیاری را (بسوء اختیارشان) گمراه می کند و باین مثل بسیاری را (بحسن اختیارشان) راهنمائی می کند، و باین مثل گمراه نمی سازد مگر فاسقان را، همانها که عهد خدا را پس از استواری آن می شکنند، و آنچه را خدا فرمان داده است به آن که پیوند شود می گسلند، و در

زمین فساد می کنند، آن گروه، هم ایشان زیان کارانند.

سوره البقرة (2): آیات 28 تا 29

اشاره

كَيْفَ تَكْفُرُونَ ... عَلِيمٌ

عجبا از شما کافران!

چگونه به خدا کفر می ورزید! و حال اینکه شما مردگان بودید، پس شما را زنده ساخت، ازآن پس شما را می میراند، سپس شما را زنده می سازد(1)، سپس بسوی خدا بازگردانیده می شوید(2).

خدا همان غیب مطلق کسی است که آنچه را که در زمین است، همگی، بسود شما آفرید، سپس(3) بسوی آسمان پرداخت، پس آسمانها را بصورت هفت آسمان تعدیل کرد و آن غیب مطلق بهر چیزی داناست.

سوره البقرة (2): آیات 30 تا 33

مقدّمه

قبل از آفرینش آدم مخلوقاتی در زمین زندگانی کرده اند که یك دوره مخلوقاتی بنام «نسناس» زمین مدار بوده اند و این اسم هنوز هم بر زبانها باقی مانده است. در همان دوره هم گروهی زندگانی کرده اند بنام «بنی الجان» که «ابلیس» بر آنان حکومت داشته چون این دو گروه در زمین فساد نمودند، سرکشی کردند، مرتکب خونریزی شدند، فرشتگان بأمر خدا نسناس را منقرض کردند و بنی الجان را تبعید نمودند و «ابلیس» را به اسیری گرفتند، و آن فرشتگان در زمین ساکن شدند

1- در قبر (تفسیر صافی).

2- پس از زنده شدن در قبرها، می میرید سپس زنده می شوید برای رستاخیز در قیامت جهت دریافت ثواب یا عقاب (تفسیر صافی به ترجمه). تذکر: مولوی در دفتر سوم آنجا که گفته: «از جمادی مردم و نامی شدم...» بیانی دارد که با منطق ما سازگار نیست.

3- قاضی در این مورد در تفسیر بیضاوی نوشته: «ثم» لیس للتراخی فی الوقت و لعله للتفاوت ما بین الخلقین (ه).

که خـدا را تسبیـح و تحمیـد و تقدیس می کردند و ابلیس هم ظاهرا با فرشـتگان بود و هم او به تسبیح و تحمید و تقدیس پروردگار اشـتغال داشت، تا مشیت خدا تعلق گرفت که «آدم» را خلقت کند(1).

پیکر آدم، روی زمین بـود، هنـوز روح در او دمیـده نشـده بـود، ابلیس بر او می گـذشت و آن را می دیـد و به آن پیکر گلین می گفت: برای مطلب مهمی منظور شده ئی. ابلیس که تمام دوده اش منقرض شده و بوئی برده بود که نسلی نوین روی کار می آید که جانشین دودهٔ او می شود، بسیار ناراحت بود و حسد و کینه ای سخت داشت.

خـدا می دانست که ابلیس چه کاره است ولی فرشـتگان (غیر از آنان که او را اسـیر کرده بودند) بی خبر بودند، فرشـتگان عبادت و اطاعت ظاهری او را می دیدند و او را از خود محسوب می کردند، غافل از اینکه او ظاهر الصلاح و باطن السلاح است.

تذکر: در توراة در سـفر تکوین بابهای 1-3 در مبحث آفرینش انسان سـخن رانده و لیکن موارد اشـکالات ما به توراة بسـیار است از قبیل اینکه: خـدا ترسـید که آدم از درخت حیـات بخورد و یا مار در جریان کار آدم فعالیت داشت و یا نامی از شـیطان نبرده و هکـذا در تاریخ خلقت و...

بعلاـوه مبـاحث عالی و رقائق لازم و حقائق تاریخی آفرینش آدم را هم ذکر نکرده است و به خلاصه منـدرجات توراة، آشـفته است و بقلم موسی علیه السّلام نیست.

وَ إِذْ قٰالَ ... تَكْتُمُونَ

آفرینش آدم نخستین

و ای پیامبر! (یاد کن از) وقتی که پروردگارت برای فرشتگان (فرشتگان ساکن زمین) گفت که: البته من خلیفه ای (یعنی یادگاری ئی(2) در زمین آفریننده ام (و شما را از زمین بجای دیگر منتقل می کنم).

فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می آفرینی که در زمین فساد می کند و

1- اقتباس از تفسیر صافی.

2- وجوه دیگر دربارهٔ خلافت گفته شده است (رجوع به تفسیر مجمع البیان).

خونها می ریزد؟ (چنین اراده ای نـداری زیرا اگر چنین اراده ای داشتی نسل پیشـین را منقرض نمی نمودی همان نسـلی که به علت فساد و خونریزی منقرض فرمودی، بلکه اراده داری که کسـی را بیافرینی که تو را تسبیـح و تقـدیس کنـد، و این موضوع، تحصـیل حاصل است) و حال اینکه ما تو را تسبیح می کنیم توأم با ستایش تو و تو را تقدیس می نمائیم (پس آن یادگار را از میان ما فرشتگان انتخاب فرما).

پروردگار (در جواب فرشتگان) فرمود: البته من می دانم آنچه را شما نمی دانید.

(بالجمله: بفرمان خدای توانا، آدم از خاك آفریده شد).

و خدا به آدم (برحسب سعه و گنجایش وجودی او و قدرت بر جمع بین اضداد و توانائی ضبط و حفظ مطالب و جهات دیگر) اسمها تعلیم فرمود (از همان اسـماء مکنون مخزون خود، از همان اسمائی که علم خواص گیاهان و حیوانات و لوازم زندگانی از فروع آن اسماء است و آن اسماء کلیدهای علم هر چیز است(1) همهٔ آن اسماء را (تعلیم فرمود). (و آدم آثار وجودی آن اسماء را دریافت).

سپس خدا آن اسماء و آثار وجودی آن اسماء را بر فرشتگان (فرشتگان ساکن زمین) عرض فرمود.

پس (از آن، خـدا بر سبیـل آزمـایش) فرمود: (ای فرشـتگان!) اسـمهای این آثار را (که اکنون نزد شـما حاضـر است) بمن خبر بدهیـد اگر راستگویانید (که برای یادگاری من شایستگی دارید).

فرشـتگان (که آفرینش آنان جامعیت ضـبط و جمع اضداد را نداشت از جواب عاجز ماندند و) گفتند: پاکا! ما را به هیچ وجه دانشـی نیست مگر آنچه (برحسب گنجایش وجودی ما) به ما تعلیم داده ای. زیرا البته تو دانائی و کارهای تو از روی اساس است.

1- افکار کلاسیك زائیدهٔ دماغ روم و یونان می گوید: آدم اول، مانند میمون در غاری زندگی می کرد و با سنگ شکار می نمود، و با پوست همان شکار، خود را می پوشانید دیگر نه از آتش خبری داشت و نه از دوخت لباس.

خدا بر سبیل آزمایش فرمود: ای آدم! فرشتگان را به اسمهای این آثار (آثار موجود، پس از تفکیك آنها از یکدیگر) خبر بده.

پس چون آدم، فرشتگان را به اسماء آن آثار موجود، (بطور تفکیك)، خبر داد (و خدا، آدم را تصدیق نمود، فرشتگان به عجز خود اعتراف کردند).

خدا فرمود: (ای فرشتگان!) آیا برای شما نگفتم که: البته من چیزهای نهانی آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را شما آشکار می سازید و آنچه را شما پوشیده می دارید، می دانم؟.

سوره البقرة (2): آیه 34

مقدّمه

گفتیم که: فرشتگان، از حسد و کینهٔ درونی ابلیس دربارهٔ آفریدهٔ نو (خلیفة اللّه) آگاه نبودند و فرشتگان، عبادات ابلیس را می دیدند و رفته رفته او را شخص صالحی از جنس خودشان پنداشته بودند، در صورتی که ابلیس دشمن سرسخت این خلیفه بود. و لیکن یك پیشامد، راز درونی ابلیس را برای فرشتگان فاش ساخت و آن پیشامد فرمان سجده برای آدم بود که آن فرمان، از ساحت قدس پروردگار صادر شد.

[این سجده، سجدهٔ تعظیم بود نه سجدهٔ عبادت، زیراکه سجدهٔ عبادت برای غیر خدا روا نیست].

وَ إِذْ قُلْنا ... مِنَ اَلْكافِرِينَ

صدور فرمان: سجدهٔ فرشتگان برای آدم، و کشف شدن راز ابلیس بر فرشتگان

و (ای پیامبر! یاد کن از) وقتی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس فرشتگان (همان فرشتگان ساکن در زمین) سجده کردند مگر ابلیس که نپذیرفت (و، سرباززد) و گردنکشی کرد و او (قبلا) از کافران بود.

سوره البقرة (2): آیات 35 تا 36

مقدّمه

گرچه بر آدم ثابت شد که ابلیس دشمن او است - و لیکن طهارت تن و صفاء

روح آدم نه آن قدر بود که تابلو اندیشهٔ این دشمن ناپاك را دائم تواند در نظر مجسم کند.

ولی چشم خواب صاحب ضمیر صافی، چکند با چشم بیدار دشمن مرموز ناپاك، آنهم چنین دشمنی که عمرها را پشت سر گذارده و ریاستها کرده و جنگها دیده و اسارت کشیده و چنان حیله گر و بندباز است که توانسته است رنج طاقت فرسای عبادات فرشتگان را سالها تحمل نماید تا آنجا که فرشتگان را اغفال کند، و در عین عبادت و اطاعت، حسد و کینه و دشمنی مکتوم خود را سالها آشکار نسازد! بالجمله: دشمنی ابلیس با آدم و حواء کار خود را کرد و آنان را بین ظهر و عصر همان روز خلقت از بهشت دربه در کرد.

این بهشت از بهشتهای آسمانی است اما نه آن بهشت جاودانی (ابو هاشم). باغی بوده از باغهای دنیا در زمین (ابو مسلم اصفهانی و توراة). بهشت جاودانی بوده (بیشتر مفسرین). و مختار محرر این تفسیر همین قول اخیر است (رجوع به کتاب نهج البلاغه خطبهٔ اول، آنجا که امام فرموده: «و وعده المرد الی جنته»).

محرر این تفسیر گوید: برحسب آیهٔ شریفهٔ: «إِنِّي جٰاعِلٌ فِي اَلْأَرْضِ خَلِيفَةً» آدم علیه السّلام خلیفهٔ زمین بوده، پس کارش در بهشت چه بوده؟ او بایستی در زمین باشد و خلافت کند، خلافت او هم بر ذریه اش یعنی بر زادورودش باید باشد، و این امر بایستی در زمین انجام بگیرد.

جوابی که بنظر محرر این تفسیر می رسد این است که: خلافت آدم علیه السّلام در زمین ملازمه نداشت که خود حاضر شود بلکه فرمانش کافی بود، همچنان که رؤساء کشورها بر کشورها فرمانروائی می کنند در صورتی که در تمام عمر بعض مناطق آن را ندیده اند.

و اما تولید نسل هم در بهشت بلامانع بود. و یا شاید بطریق دیگری نسل در زمین منتشر می شد. و یا اینکه آدم علیه السّلام گاه در زمین بود و گاه در بهشت و یا اینکه اگر بکلی بایستی در زمین باشد، محترمانه از بهشت به زمین فرستاده می شد نه بصورت هبوط. به خلاصه: طلبکار می شد نه بدهکار و یك سرقفلی حسابی می گرفت و محل سکونت خود را به زمین منتقل می کرد.

وَ قُلْنا يا آدَمُ! ... فِيهِ

دشمنی ابلیس با آدم (ع) سرنوشت آدم را تغییر داد

و گفتیم: ای آدم! تو ساکن شو و زنت، در بهشت، و بخورید از بهشت هرجا بخواهید خوردنی بسیار و باین درخت (همان درختی که بشما نشان داده می شود) نزدیك مشوید. پس (اگر نزدیك شدید و از آن خوردید) از ستمکاران (همان ستمکاران بر جانهاتان) می شوید. پس شیطان(1) آدم و زنش را از بهشت لغزانید، (زیرا از آن شجرهٔ ممنوعه تناول کردند) پس هر دو را بیرون آورد از آن نعمتها که در آن بودند.

وَ قُلْنَا اِهْبِطُوا ... حِينٍ

صدور فرمان هبوط (یعنی فرود شدن)

و گفتیم: فرودروید. بعضی تان بعضی را دشمن می باشد (بذر دشمنی بین افراد بشر پاشیده شد خواه خودشان نسبت به یکدیگر و خواه نسبت به شیطان و یا بالعکس).

و مر شما راست در زمین آرامگاه و بهره مندی تا مدتی.

سوره البقرة (2): آیات 37 تا 39

مقدّمه

آدم علیه السّلام از شنیدن فرمان هبوط، گریان شد و سخت زاری نمود - زمین را دیده بود (زیرا در زمین آفریده شده بود «إِنِّي جٰاعِلٌ فِي اَلْأَرْضِ خَلِيفَةً») فرشتگان در زمین برای او سجده کرده بودند، بهشت را هم دیده بود، اکنون از بهشت محروم می شود و در زمین پر مشقت باید سکونت کند، آنهم با داشتن چنین دشمنی ناپاك و بی باك در زمین. و سربار همه، عدم رحمت پروردگار است.

ولی رحمت پروردگار، آدم را دریافت و راه توبه را به او آموخت.

فَتَلَقّٰى ... جَمِيعاً

القاء راه توبه به آدم (ع) و تجدید شدن فرمان هبوط

پس آدم از پروردگارش کلماتی فراگرفت، پس (آن کلمات را اداء کرد و)

1- محرر این تفسیر گوید: از این موقع اسم «ابلیس» به «شیطان» تبدیل شده.

خدا (به رحمت) بر آدم بازگشت (و توبهٔ او را پذیرفت) زیرا پروردگار، همان غیب مطلق، پذیرندهٔ توبه و مهربان است.

(پس از پذیرفته شدن توبهٔ آدم) گفتیم: از بهشت فرود روید با هم(1). فَإِمّٰا ... خٰالِدُونَ

فرمان اعطاء شریعت

پس اگر البته البته شما را از من هدایتی بیاید (که خواهد آمد(2) پس هرکه هدایت مرا پیروی کرد در نتیجه هیچ گونه ترسی بر او و هم قدمانش نیست و نه آنان اندوهگین می شوند. و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل آتشند، آنان در آتش جاویدانند.

سوره البقرة (2): آیات 40 تا 46

مقدّمه

در آیات آینده، فشرده و عصارهٔ اصول مطالب توراة و ملحقات آن ذکر شده است. از جمله: موضوع «عهد» است [عهد در این مورد شرطی است که میانهٔ خدا و انسان برقرار می شود].

خدا یك عهد با نوح و پسرانش و با ذریهٔ آنها برقرار کرده (توراة سفر تکوین 9:9) که دیگربار آن طوفان عظیم را برای نابودی بشر نفرستد.

خدا یك عهد با ابراهیم بسته که زمین از نهر مصر تا نهر عظیم یعنی نهر فرات را به نسل او بخشیده است (توراة سفر تکوین 18:15).

خدا یك عهد ابدی با ابراهیم بسته که ابراهیم پدر امتهای بسیار خواهد بود، و دیگر نام او «ابرام» (بر وزن انصار) خوانده نشود بلکه «ابراهیم» خواهد بود بهمین مناسبت که پدر امتهای بسیار شده (توراة سفر تکوین 17:4-6).

1- یعنی آدم و حواء با هم فرود روید نه منفردا (رجوع به جلد چهارم همین تفسیر در سورهٔ «طه» آیهٔ 123).
2- این نکته، از تأکید در آمدن استفاده می شود.

در خصوص اسـماعیل، دعاء ابراهیم اجابت شده او را برکت داده و بارور می گردانیده به محمّد و دوازده امام(1) و امتی عظیم از او بوجود می آورد (توراة سفر تکوین 20:17)(2).

خدا عهد خود را در میان خود و ابراهیم و ذریهٔ او بعد از او استوار کرده که نسلا بعد نسل، عهد، جاودانی باشد که او و بعد از او ذریه اش را خـدا باشـد، و زمین غربت ابراهیم یعنی تمام زمین کنعان را به او و بعد از او به ذریهٔ او به ملکیت ابدی بدهد و ابراهیم هم نسـلا بعد نسل، عهـد خدا را نگاه دارد که هر ذکوری مختون شود تا عهد خدا در گوشت ایشان [عهد جاودانی] باشد و هر ذکوری که ختنه نشود محکوم به انقطاع از قوم است زیرا عهد خدا را شکسته (توراة سفر تکوین 7:17-14 به خلاصه).

عهد نمك: مذکور در توراة سفر اعداد 19:18 ناظر به دوام و اسـتقامت آن عهد است زیراکه نمك، طعام را از فساد نگاه می دارد. و اعراب چون با کسی نان ونمك خوردند محافظت او را واجب می دانند.

گاهی مقصود از عهد، یادآوری فریضه ای است (توراة سفر لاویان 7:24-9) چنانکه وارد است: [این است کلمات عهدی که خداوند در زمین «موآب» به موسی

1- مترجمین کتابهای توراة و ملحقات، بجای [محمد] این عبارت تحریف شده را گذارده اند: (و او را بسیار کثیر گردانم) و بجای [دوازده امام] این عبارت را گـذارده اند: (دوازده رئیس از وی پدید آیند) و آن دوازده تا را با پسـران صـلبی اسـماعیل تطبیق می کنند در صورتی که غلط است زیرا غیر از یك پسر اسماعیل بقیه ریاست نیافتند. و علاوه فایدهٔ دوازده پسر اسماعیل که عرضی باشند چیست که عهد روی آنها برقرار شود؟ دوازده پسر از ذریهٔ اسماعیل بطریق طولی است که در طول هم، مدار شریعت شده اند و آنان علی و یازده فرزند اویند.
2- یك تحریف دیگر هم در توراة در سـفر تکوین در باب 17 شده و آن خبر دادن از این است که ساره سال آینده اسـحاق خواهد زائید و خدا با او عهد استوار خواهد کرد (17: 21) در صورتی که این خبر را فرشتگان در هنگام رفتن برای بمباران شهرهای لوط در مسیر خود به ابراهیم داده اند (رجوع به توراة سفر تکوین 9:18-15).

أمر فرمود که با بنی اسـرائیل ببندد سوای آن عهد که با ایشان در «حوریب» بسته بود و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان گفت: هرآنچه خداونـد در زمین مصـر با فرعون و جمیع بنـدگانش و تمامی زمینش عمل نمود شـما دیده اید...] (توراة سـفر تثنیه 29: و 30: و 1:23-3).

نیز وارد است:... این کتاب توراة را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یهوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شـما شاهد باشد. زیراکه من تمرد و گردنکشـی شـما را می دانم، اینك امروز که من هنوز با شـما زنده هسـتم بر خداوند فتنه انگیخته اید پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من... (توراة سفر تثنیه 26:31 و 27).

شکستن عهد از گناهان بزرگ است و مرتکب آن خلاصی ندارد (رجوع به کتاب حزقیال 11:17-20).

حیی بن اخطب و کعب بن الأشـرف و دیگران از یهود که جیرهٔ سالیانه از یهودان داشتند از ترس اینکه آن جیره بأمر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قطع شود آیات توراة را که مشـتمل بر صـفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اسم او بود تحریف کردند (امام محمّد باقر علیه السّلام بنقل تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

یٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ! ... رٰاجِعُونَ

دعوت از بنی اسرائیل به اسلام باستناد عهود توراة

ای بنی اسـرائیل! (ای یعقوب زادگان!) نعمت مرا که بر شما انعام کردم به یاد بیاورید و به عهد من وفاء کنید تا به عهد شما وفاء کنم و از من (نه از زوال منافع دنیا)، پس از من، بترسید.

و به آن قرآنی که من فروفرسـتادم ایمان بیاورید درحالی که آن قرآن تصدیق کننده است آنچه را که با شماست (از توراة) - (آن وعده ها که در توراة راجع بظهور پیامبر و قرآن داده شده است هم اکنون مصداق پیدا کرده است - شـما باید در ایمان پیشـقدم شوید) و شما نخستین کافر به قرآن مباشید (در کفر پیشقدم مشوید)

ص: 37

و آیات مرا در مقابل بهای اندك (از مال دنیا) مفروشـید! (ای علماء بنی اسرائیل! بطمع مستمری سالیانه ای که از ملت اسرائیل دریافت می دارید دست در توراة مبرید) و از من، پس، از مخالفت من، بپرهیزید.

و حق را به باطل نیامیزیـد، و راستی را پنهان مکنید و حال اینکه شـما می دانید، و نماز را برپابدارید و زکات را بپردازید و با مسـلمانان رکوع کنندگان، رکوع کنید (و با نمازگزاران مسلمین، نماز بگذارید).

(ای علماء بنی اسرائیل!(1) آیا مردم را به نیکوئی امر می کنید؟ و خودهاتان فراموش می کنید و حال اینکه شما کتاب را (همان کتاب توراة را که مشـتمل بر وصف و اسم پیامبر است) می خوانیـد! آیا پس چرا عقل خود را به کار نمی بندیـد؟! (که عملتان زشت است). و به (صور دارای دو دهان(2) صبر (از طرف شـما) و صـلاة (یعنی نماز بطرف خدا) یاری بجوئید و البته صـلاة، بی گمان (بر هوسناکانی که دل و دین جای دیگر می کننـد) گران بار است (زیرا آنان با نماز سـنخیت و جنسـیت ندارنـد و) باسـتثناء فروتنانی که یقین دارند که البته آنان (پس از مرگ) ملاقات کنندگان پروردگار خود هستند و البته آنان بسوی او راجع(3) (و بازگردندگان) اند (در قیامت) (که نماز بر آنان سبکبار است زیرا دائم می خواهند بوسیلهٔ نماز با خدا سخن بگویند)(4).

سوره البقرة (2): آیات 47 تا 48

مقدّمه

روح آیات: 47 و 48 نفرات انگشت شمار گمنامی را از سرزمین کلدان به سرزمین کنعان و از آنجا

1- تفسیر مجمع البیان.

2- یك دهان نالان شده سوی شما یك دهان نالان شده سوی «سما»

3- تحقیق رجوع به خدا را در کتاب تعالیق ببینید.

4- خوشا آنان که «اللّه» یارشان بی که حمد و قل هو اللّه کارشان بی خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی (طاهرلر).

به مصر آوردم و اسم آنان را به سر زبانها انداختم و چند پیامبر از ایشان بوجود آوردم و زمانی مصر مدارشان کردم و بر نفراتشان افزودم. ای زاد ورود آنها! اینها را از یاد مبرید و با «محمّد» صلّی اللّه علیه و آله پیامبر موعود امم، ستیزه مکنید و قرآن را انکار منمائید.

يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ! ... يُنْصَرُونَ

تذکر نعمتها به بنی اسرائیل

ای بنی اسرائیل! (ای یعقوب زادگان!) نعمت مرا همان نعمتی که بر شما ارزانی داشتم به یاد بیاورید، و بخاطر داشته باشید که شما را بر اقوام دیگر (همان اقوامی که معاصر شما بودند) برتری دادم.

و از روزی بترسید که هیچ کس بجای هیچ کس جزاء هیچ چیز را در نمی یابد، و از او شفاعتی پذیرفته نمی گردد، و از او عوض (و فدیه ای) گرفته نمی شود، و نه آنان یاری داده می شوند.

سوره البقرة (2): آیه 49

مقدّمه

... همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند، بیائید با ایشان به حکمت رفتار کنیم مبادا که زیاد شوند و چون جنگ پدید آید ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند.

پس سرکاران بر ایشان گماشتند تا ایشان را به کارهای دشوار، ذلیل سازند و برای فرعون، شهرهای خزینه یعنی «فیثوم» و «رعمسیس» را بناء کردند... مصریان از بنی اسرائیل بظلم خدمت گرفتند و جانهای ایشان را به بندگی ای سخت به گل کاری و خشت سازی و هرگونه عمل صحرائی، تلخ می ساختند و هر خدمتی که بر ایشان می نهادند بظلم می بود.

و پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شفره (بر وزن فضه) و دیگری را فوعه (بر وزن روزه) نام بود امر کرده گفت: چون قابله گری برای زنان عبری بکنید و بر سنگها نگاه کنید اگر پسر باشد او را بکشید و اگر دختر باشد، زنده بماند.

لکن قابله ها از خدا ترسیدند و آنچه پادشاه مصر فرموده بود نکردند بلکه پسران را زنده گذاردند. پس پادشاه قابله ها را طلبید و گفت: چرا پسران را زنده گذاردید؟ گفتند: زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند بلکه زور آورند و قبل از رسیدن قابله می زایند، و خدا با قابله ها احسان نمود. و قوم بنی اسرائیل بسیار و توانا شدند. و چون قابله ها از خدا ترسیدند فرعون خانه ها برای ایشان ساخت.

و فرعون به جمیع قوم خود امر کرده گفت: هر پسری که زائیده شود به نهر اندازید و هر دختری را زنده نگاه دارید (توراة سفر خروج باب اول به خلاصه) [در چنین زمان خطرناکی نطفهٔ موسی نجات دهندهٔ بنی اسرائیل منعقد گردید].

وَ إِذْ نَجَّيْنٰاكُمْ ... عَظِيمٌ

تذکر نجات یافتن بنی اسرائیل از فرعونیان

و (ای بنی اسرائیل!) (ای یعقوب زادگان!) (یاد کنید از) وقتی که شما را از کسان فرعون نجات دادیم. همانها که بدترین عذاب را بشما می چشانیدند:

پسرانتان را بسیار می کشتند و زنانتان را زنده می گذاشتند. و در این نجات شما، نعمتی بزرگ بود از پروردگارتان.

سوره البقرة (2): آیه 50

مقدّمه

... بنی اسرائیل در رکاب موسی حرکت کردند و مصریان با تمامی اسبان و عرابه ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته به میان دریا درآمدند. همان دریا که موسی دست خود را برآن دراز کرد و خداوند، دریا را به باد شرقی ای شدید برگردانیده خشك ساخت و آب منشق گردید و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می رفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود. و خداوند به موسی گفت:

دست خود را بر دریا دراز کن تا آبها بر مصریان برگردد و بر عرابه ها و سواران ایشان، پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و بوقت طلوع صبح دریا بجریان

خود برگشت و مصـریان گریختنـد و خداونـد آنـان را در میـان دریا به زیر انـداخت و آبها برگشـته عرابه ها و سواران و تمام لشـکر فرعون را پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند. اما بنی اسـرائیل در میان دریا به خشـکی رفتند و آبها برای ایشان دیواری بود بطرف راست و بطرف چپ. و در آن روز، خداوند اسـرائیل را از دست مصـریان خلاصـی داد و قوم اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند، و قوم اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصـریان کرده بود دیدند و از خداوند ترسـیدند و به خداوند و به بندهٔ او موسی ایمان آوردند (توراة سفر خروج باب 14 به خلاصه).

محرر این تفسـیر گویـد: بعض کسانی که هوس تفسیرنویسـی داشـته انـد (یعنی متفسـر بوده اند) این معجزهٔ باین مهمی را یك امر طبیعی وانمود کرده اند و گفته اند که: موسـی و همراهان در وقت جزر دریا رفته اند و فرعون و همراهان در وقت مدّ دریا رفته اند که غرق شده اند. و لیکن این متفسـر خطاء کرده خطائی فاحش زیرا جزر و مد دریا امری بوده که تحت بررسی دقیق بوده است که حتی دقیقهٔ آنهم مورد نظر اهالی بوده و هست و ممکن نبوده که فرعون در وقت مد دریا جرأت ورود به دریا کند پس این شـکافته شدن دریا با عصا یك امر اسـتثنائی بوده و اگر جزر و مد طبیعی بود که عصا زدن لازم نداشت و نیز خدا منت نمی گذارد و علاوه وسط دریا شـکافته نمی شد و مضافا دریا در جزر و مد بصورت دو دیوار درنمی آید.

خداونـد در سورهٔ شـعراء از قرآن کریم طی آیـهٔ 63 فرموده: «فَأَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنِ اِضْرِبْ بِعَصٰاكَ اَلْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكٰانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ اَلْعَظِيمِ...» .

وَ إِذْ فَرَقْنٰا ... تَنْظُرُونَ

تذکر عبور بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان

و (ای بنی اسـرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که بجهت شما دریا را شکافتیم، پس شما را رهانیدیم و آل فرعون را غرق کردیم و حال اینکه شما (این منظره را بچشم خود) می دیدید(1).

1- چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

سوره البقرة (2): آيات 51 تا 54

مقدّمه

محرر اين تفسير گويد: در آيات 51-54 سه موضوع را بايد دانست تا هم ربط آيات بر خواننده روشن شود و هم مقصود را درك كند:

موضوع اول: وعدهٔ موسى است كه با قوم قرار گذارد كه چهل روزه به طور برود تا فرامين و دستورات از طرف خدا بياورد. و يا سى روزه قرار گذارد و ده روز افزوده شد كه اين مطلب از سفر خروج 1:32 تلويحا معلوم مى شود زيرا عبارت «تأخير موسى» در آن به كار رفته و در تفسير مجمع البيان در سورهٔ اعراف ضمن ذكر أقوال، اين قول را از حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام روايت كرده است.

موضوع دوم: اين است كه در اين چهل روز توراة و ألواح (كه فرقان اشاره به آن است. ب) به موسى داده شده است.

موضوع سوم: اين است كه مرتكبين پرستش گوساله آيا واقعا كشته شده اند و يا مأمور به توبه شده اند. آنچه از بيانات عده اى از مفسرين از جمله ابن عباس و سعيد بن جبير و مجاهد برمى آيد اين است كه: واقعا كشته شده اند.

يك نكته هم ذيلا بايد دانست كه بنى اسرائيل پس از خروج از مصر ديگر به مصر برنگشته اند و اينكه در تفسير مجمع البيان در ذيل آيهٔ: «وَ إِذْ واعَدْنا مُوسىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...» از قول مفسرين نقل كرده است كه بنى اسرائيل بعد از هلاك فرعون به مصر برگشته اند، غلط صريح است.

يك نكتهٔ ديگر هم بايد دانست كه در تفسير مجمع البيان در ذيل همين آيات در موضوع گوساله ساختن، خبرى نقل كرده كه: «مصورون» لعن شده اند و صاحب تفسير مى نويسد: مقصود از «مصورون» كسانى هستند كه خدا را به خلقش تشبيه مى كنند يا معتقدند كه خدا، صورت دارد.

مقدّمه

پس از حذف محرفات توراة (مذكور در سفر خروج در باب سى و دوم) مطلب

ص: 42

این است که: وعدهٔ خدا با موسـی در رفتن به طور و آوردن دستور، چهل شبانه روز بود و لیکن موسی با قوم، سی روز گفت تا عکس العمل ده روز تأخیر در قوم معلوم شود.

و به خلاصه قوم ارزیابی شوند که آیا قوم موسی پرچمدار توحید شده اند و یا پرچم توحید را موسی و هارون و معدودی افراشته دارند.

و لیکن پیش آمدی بوقوع پیوست که نشان داد به این که قوم هنوز پرچمدار توحید نشده اند. زیرا موسی پس از وعدهٔ سی روز، در فرود آمدن تأخیر کرد. قوم نزد سامری جهان دیده [دشمن باطنی دیرین موسی](1) جمع شده به او گفتند: برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، این مرد که ما را از زمین مصـر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است؟ سامری بقوم گفت: گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست بیرون کرده نزد من بیاورید.

آوردند.

سامری، از آنها، گوسالهٔ ریخته شده ساخت. و گفتند: ای اسـرائیل! این خدایان تو می باشـند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. قوم، عید گرفتند و برای گوساله قربانی کردند و مراسم پرستش را به جاآوردند و به خوردن و نوشیدن و بازی پرداختند.

خداونـد به موسـی گفت: روانه شو، از کوه به زیر برو که این قوم تو فاسـد شـده انـد، گوسالهٔ ریخته شده ساخته اند و نزد آن سـجده کرده و قربانی گذرانیده اند و می گویند: ای اسرائیل! این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.

خداوند به موسی گفت: این قوم را دیده ام و اینك قوم، گردنکش می باشند، بگذار تا آنها را هلاك کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.

1- توراة محرف در سـفر خروج باب 32 ساختن گوساله را به هارون برادر موسـی نسـبت داده، در صورتی که دامن قـدس هارون از چنین گناهی عظیم پاك بوده، و مرتکب عمل، سامری بوده است. ب.

موسی ازبس تضرع و زاری نمود خداوند از هلاکت آن قوم درگذشت.

موسی از کوه به زیر آمد و دو لوح شهادت بدست او بود و لوحها بهر دو طرف نوشته بود و نوشتهٔ خدا برآن لوحها منقوش بود.

چون یوشع آواز قوم را که می خروشیدند شنید به موسی گفت: در اردو صدای جنگ است. موسی گفت: صدای خروش ظفر نیست، خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان است.

چون موسی نزدیك به اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را دید خشم موسی مشتعل شد و لوحها را از دست خود افکنده آنها را زیر کوه شکست. و گوساله ای را که ساخته بودند گرفته به آتش سوزانید و آن را خورد کرده نرم ساخت و بر روی آب پاشیده بنی اسرائیل را نوشانید(1).

و موسی رو به هارون کرده گفت: این قوم به تو چه کرده بودند که گناهی عظیم برایشان آوردی؟ هارون گفت: خشم آقایم افروخته نشود تو این قوم را می شناسی که مایل به بدی می باشند.

آنگاه موسی متوجه سامری شد و او را به محاکمه کشید و او هم علت تأخیر موسی و تقاضای قوم و دادن طلاها و ساختن گوساله را از طلا بهانه آورد.

آنگاه موسی به دروازهٔ اردو ایستاد و سبط بنی لاوی را احضار کرد و گفت:

یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: هرکس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازهٔ اردو آمد و رفت کند و هرکس برادر خود و دوست خویش و همسایهٔ خود را بکشد.

بنی لاوی چنین کردند و در آن روز قریب به سه هزار نفر از قوم کشته شدند.

بامدادان موسی به قوم گفت: شما گناهی عظیم کرده اید، اکنون نزد خدا به طور بالا می روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.

1- هرکس گوساله پرستیده بود، آن آب را که نوشید رویش سیاه شد.

پس موسـی به طور برگشت و برای قوم طلب آمرزش کرد و خدا تقاضای موسـی را پذیرفت و لکن فرمود: در روز تفقد من(1) گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.

وَ إِذْ وٰاعَدْنٰا ... اَلرَّحِيمُ

تذکر سه موضوع تاریخی به بنی اسرائیل

تذکر سه موضوع تاریخی به بنی اسرائیل(1) و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که با موسی چهل شب (و روز) وعده گـذاردیم، سـپس شـما گوساله را از بعد رفتن موسـی (به کوه، یعنی طور) (به پرسـتش) فراگرفتید و حال اینکه شـما (به جانهاتان) سـتمکار بودید.

سپس بعد آن عمل، از شما عفو کردیم، باشد که شما سپاسگزاری کنید.(2) و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که به موسی کتاب توراة و فرقان (همان الواح که جداکنندهٔ حق از باطل است(2) دادیم، باشد که شما راه حق را بیابید.

(3) و (ای بنی اسـرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنیـد از) وقتی که موسـی برای قومش گفت: ای قوم من! البته شـما به جانهاتان سـتم کردید بسبب فراگرفتن شما گوساله را (برای پرستش). پس بسوی پدیدآرندهٔ خودتان توبه کنید، پس همدیگر را بکشید. آن کشتن و کشته شدن شما - نزد پدیده آرنده تان - برای شـما خوب است. پس (از آن)، پدیدآرنده بر شـما (به مهربانی) بازگشت. زیرا البته آن پدیدآرنده، همان غیب مطلق، توبه پذیر و مهربان است.

سوره البقرة (2): آیات 55 تا 56

مقدّمه

اشاره

موضوع تقاضای دیدن خدا دوبار عنوان شده است: يك بار از طرف قوم موسی و بار دیگر از طرف خود موسی. یعنی هر دو مطلب در توراة منعکس است اما قسمت اول

1- روز قیامت مراد است یا روز مکافات دیگر.

2- محرر این تفسیر.

کامل نیست. اینکه می گویم: کامل نیست، زیرا از مردن همراهان موسـی یعنی همان متقاضـیان رؤیت و نمایندگان بقیهٔ قوم سخن نشده و لیکن قرآن کریم بنحو کامل بیان فرموده.

در قرآن کریم در سورهٔ بقره موضوع تقاضای قوم موسـی عنوان شـده. و در سورهٔ اعراف آیـهٔ 143 تقاضای خود موسـی عنوان شده و جواب [لَنْ تَرَانِي] شنیده.

در توراة در سفر خروج در بابهای 19 و 24 موضوع تقاضای قوم موسـی عنوان شده. و در سفر خروج باب 33 تقاضای خود موسی عنوان شده و جواب: [«لن ترانی»:

روی من دیده نمی شود] شنیده.

خلاصهٔ باب 19 سفر خروج توراة

در ماه سیم از خروج بنی اسرائیل از مصر که در صحراء سینا اردو زدند، خداوند به موسی گفت: نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما و ایشان رخت خود را بشویند، و در روز سـیم مهیا باشید و به زنان نزدیکی منمائید، و برای قوم از هر طرف حدود قرار بده و بگو با حذر باشـید از اینکه به فراز کوه برآئیـد یا دامنـهٔ آن را لمس نمائیـد زیرا هرکه کوه را لمس کند هرآینه کشـته شود. دست برآن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیر کشته شود خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند - اما چون کرنا نواخته شود ایشان به کوه برآیند.

و واقع شد در روز سـیم بوقت طلوع صبح که رعدها و برقها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و آواز کرنای بسیار سخت، به طوری که تمام قوم که در لشـکرگاه بودنـد بلرزیدنـد و موسـی قوم را برای ملاقات خدا از لشـکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه ایسـتادند، و تمامی کوه سـینا را دود فراگرفت زیرا خداوند در آتش برآن نزول کرد(1) و دودش مثل دود کوره بالا می شد و تمامی کوه، سخت متزلزل گردید، و چون

1- جلال خداوند مقصود است. ب.

آواز کرنا زیاده و زیاده سخت نواخته می شد موسی سخن گفت و خدا او را جواب داد، و خداوند موسی را به قلهٔ کوه خواند و موسی بالا رفت. آنگاه خداوند گفت:

پائین برو و تو و هارون همراهت برآئید اما کهنه و قوم از حد تجاوز ننمایند تا نزد خداوند بالا بیایند مبادا بر ایشان هجوم آورد.

[در باب 20 تا 23 احکامی که از طرف خداوند در آن موقع نازل شده مذکور است].

خلاصهٔ باب 24 سفر خروج توراة

... و به موسی گفت: نزد خداوند بالا بیا تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل، و از دور سجده کنید. و موسی تنها نزدیك خداوند بیاید و ایشان نزدیك نیایند و قوم، همراه او بالا نیایند. و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته مذبحی در پای کوه و دوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد. و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانیهای سوختنی گذرانیدند و قربانیهای سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح کردند. و موسی نصف خون را گرفته در لگنها ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید. و کتاب عهد را گرفته بسمع قوم خواند، پس گفتند: هرآنچه خداوند گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت. و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده گفت: اینك، خون آن عهدی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.

و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت و خدای اسرائیل را دیدند(1) و زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا.

و خداوند به موسی گفت: نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای سنگی و توراة و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم نمائی، به تو دهم.

پس موسی با خادم خود یوشع برخاست و موسی به کوه بالا آمد و به مشایخ گفت:

1- جلال خدا مقصود است. ب.

برای ما در اینجا توقف کنید تا نزد شما برگردیم. همانا هارون و حور با شما می باشند، پس هرکه امری دارد نزد ایشان برود.

و چون موسـی به فراز کوه برآمـد، ابر، کوه را فروگرفت و جلال خداوند بر کوه سـینا قرار گرفت و شـش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین موسـی را از میان ابر نداء در داد، و منظر جلال خداوند مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قلهٔ کوه بود. و موسی به میان ابر داخل شده به فراز کوه برآمد و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

[در توراة سفر خروج باب 32 داستان گوساله ساختن و پرستیدن، مذکور است که دنبالهٔ این چهل روز و چهل شب ذکر شده].

خلاصهٔ باب 33 سفر خروج توراة

[موسی به خداوند] عرض کرد: هرگاه روی تو نیاید ما را از اینجا مبر، زیرا به چه چیز معلوم می شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده ایم، آیا نه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومهائی که بر روی زمین اند ممتاز خواهیم شد(1).

خداوند به موسی گفت: این کار را نیز که گفته ای خواهم کرد، زیراکه در نظر من فیض یافته ای و تو را بنام می شناسم.

[موسی] عرض کرد: مستدعی آنکه جلال خود را بمن بنمائی.

[خداونـد] گفت: من تمامی احسان خود را پیش روی تو می گـذرانم و نام یهوه را پیش روی تو نداء می کنم و رأفت می کنم بر هرکه رءوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هرکه رحیم هستم.

و گفت: روی مرا نمی توانی دیـد زیرا انسان نمی توانـد مرا ببیند و زنده بماند. و اینك مقامی نزد من است پس بر صـخره بایست. و واقع می شود که چون جلال من می گذرد ترا در شکاف صخره می گذارم و تو را بدست خود خواهم پوشانید

1- «وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ» (سورهٔ بقره آیهٔ 47).

تا عبور کنم. پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا بینی اما روی من دیده نمی شود(1).

وَ إِذْ قُلْتُمْ ... تَشْكُرُونَ

تقاضای قوم موسی دیدن خدا را

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که گفتید:

ای موسی! تو را باور نداریم (که می گوئی سخن از پس حجاب می شنوم و آن سخن خداست) تا آنگاه که (به دیدهٔ سر) آشکارا خدا را ببینیم. پس بزرگان شما را صاعقه فروگرفت و شما (آن صاعقه را) می دیدید.

سپس (به تقاضای موسی) شما را پس از مردنتان، برانگیختیم (و زنده ساختیم) باشد که شما سپاسگزاری کنید.

سوره البقرة (2): آیه 57

مقدّمه

در توراة چند بار از «ابر» سخن کرده.

از جمله: در سفر خروج باب 33:9-10 می نویسد: و چون موسی به خیمه داخل می شد ستون ابر نازل شده به در خیمه می ایستاد و خدا با موسی سخن می گفت.

و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می دیدند همهٔ قوم برخاسته هرکس به در خیمهٔ خود سجده می کرد.

از جمله: در سفر خروج باب 40:36-38 می نویسد: و چون ابر از بالای «مسکن» برمی خاست بنی اسرائیل در همهٔ مراحل خود کوچ می کردند، و هرگاه ابر برنمی خاست تا روز برخاستن آن نمی کوچیدند، زیراکه در روز، ابر خداوند بر «مسکن» و در شب، آتش برآن می بود - در نظر تمامی خاندان اسرائیل در همهٔ منازل ایشان.

از جمله: در سفر خروج 10:16 و سفر اعداد 25:11 راجع به ابر سخن کرده است.

1- پس از این جریان مراسم تجدید کردن دو لوح سنگی است که قبلا موسی شکست و شرح بردن لوح ها است به طور برای نوشته شدن (توراة سفر خروج باب 35).

در تفاسیر می نویسند: هنگامی که خورشید گرم می شد، ابر بر بنی اسرائیل سایه می کرد.

تذکر: «خیمه»: بیت المقدس موقت سیار است که بعدا سلیمان به بیت المقدس ثابت تبدیل کرد. (در قاموس کتاب مقدس به خلاصه می نویسد: خیمه همان بیت - المقدسی است که بنی اسرائیل در دشت برپامی نمودند) (ه).

وَ ظَلَّلْنٰا عَلَيْكُمُ اَلْغَمٰامَ

ابر

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از وقتی که) ابر را بر شما سایبان ساختیم.

مقدّمه

پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده به صحرای سین که در میان ایلیم و سیناء است در روز پانزدهم از ماه دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند. و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحراء بر موسی و هارون شکایت کردند و گفتند: کاش که در زمین مصر بدست خداوند مرده بودیم وقتی که نزد دیگهای گوشت می نشستیم و نان را سیر می خوردیم، زیراکه ما را باین صحراء بیرون آوردید تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.

و موسی گفت: خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید و بامداد نان تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایتهای شما را که بر وی کرده اید شنیده است و ما چیستیم؟! بر ما نی بلکه بر خداوند شکایت نموده اید.

و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده ام پس ایشان را خطاب کرده بگو: در عصر، گوشت خواهید خورد و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من «یهوه» خدای شما هستم [و تا شما را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می کنید یا نه].

و واقع شد که در عصر «سلوی»(1) برآمده لشکرگاه را پوشانیدند و بامدادان شبنم گرداگرد اردو نشست. و چون شبنمی که نشسته بود برخاست، اینك بر روی صحراء چیزی مدور و خرد مثل ژاله بر زمین بود، و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که: این «من» است؟ [یعنی چیست؟] زیراکه ندانستند چه بود.

موسی به ایشان گفت: این آن نان است که خداوند بشما می دهد تا بخورید.

این است امری که خداوند فرموده است که هرکس بقدر خوراك خود از این بگیرد یعنی یك «عومر» برای هر نفر بحسب شمارهٔ نفوس خویش هر شخص برای کسانی که در خیمهٔ او باشند بگیرد. پس بنی اسرائیل چنین کردند بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند. اما چون به «عومر» پیمودند آنکه زیاد برچیده بود زیاده نداشت و آنکه کم برچیده بود کم نداشت بلکه هرکس بقدر خوراکش برچیده بود.

و موسی به ایشان گفت: زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد. لکن به موسی گوش ندادند بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند و کرمها به هم رسانیده متعفن گردید و موسی به ایشان خشمناك شد.

و هر صبح هرکس بقدر خوراك خود برمی چید و چون آفتاب گرم می شد می گداخت.

و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف یعنی برای هر نفری دو «عومر» برچیدند، پس همهٔ رؤسای جماعت آمده موسی را خبر دادند. او گفت: فردا آرامی است و «سبت» مقدس خداوند، پس آنچه بر آتش باید پخت بپزید و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید و آنچه باقی باشد برای خود ذخیره کرده بجهت صبح نگاه دارید.

پس آن را تا صبح ذخیره کردند چنانکه موسی فرموده بود و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد. و موسی گفت: امروز این را بخورید زیراکه امروز «سبت» خداوند است و در این روز آن را در صحراء نخواهید یافت.

شش روز آن را برچینید و روز هفتمین «سبت» است در آن نخواهد بود.

1- مرغ سلوی.

و واقع شد که در روز هفتم بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند اما نیافتند.

و خداوند به موسی گفت: تا بکی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من اباء می نمائید؟! پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند. و خاندان اسرائیل آن را «من» نامیدند و آن مثل تخم گشنیز سفید بود و طعمش مثل قرصهای عسلی.

و موسی گفت: این امری است که خداوند فرموده است که «عومری» از آن پر کنی تا در نسلهای شما نگاه داشته شود تا آن نان را ببینند که در صحراء وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آوردم آن را بشما خورانیدم. پس هارون بأمر موسی آن را پیش تابوت شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود. و بنی اسرائیل مدت چهل سال «من» می خوردند تا به زمین آباد رسیدند یعنی تا به سرحدّ زمین کنعان داخل شدند [و اما عومر، ده یك ایفه است] (توراة سفر خروج باب 16 به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: به دو مطلب باید توجه داشت:

مطلب اول این است که: ابتداء نزول «من» روز پانزدهم از ماه دوم خروج بنی اسرائیل از مصر و محل شروع آن در صحرای سین واقع در میان ایلیم و سیناء بوده (توراة سفر خروج باب 16) و انتهاء نزول «من» پس از وفات موسی و زمان یوشع بوده است که بنی اسرائیل به عربات [بفتح عین و نیز فتح راء] أریحا [بفتح همزه] وارد شده اند و از غلهٔ زمین خورده اند و در این هنگام «من» قطع شده و دیگر «من» برای بنی اسرائیل نیامده (کتاب یوشع باب 5:10-12 به خلاصه).

مطلب دوم این است که: سلوی (یعنی مرغ) [تصویر آن را در جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر ص 290 ببینید] با «من» با هم نازل شده یعنی روز پانزدهم از ماه دوم سال اول خروج بنی اسرائیل از مصر، سلوی نازل شده و نزول سلوی یك بار بوده (توراة سفر خروج 13:16) و بار دوم در سال دوم بوده که یك ماه تمام نازل گردیده (توراة سفر اعداد 20:11) و لیکن قرآن کریم نزول «من» و «سلوی» را با هم ذکر کرده است.

و در عین حال که منافات با جریان مذکور ندارد تاب این را دارد که بگوئیم: نزول «من» و «سلوی» دوشادوش هم بوده است.

وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوىٰ ... يَظْلِمُونَ

نزول «من» و «سلوی» بر بنی اسرائیل

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از وقتی که) بر شما من و سلوی فروفرستادیم (و گفتیم:) از پاکیزه چیزهائی که بشما روزی دادیم بخورید و (اگر در استفاده از من و سلوی مرتکب گناه شدند) به ما ظلم نکردند و لیکن به جانهای خودشان ظلم می کردند.

سوره البقرة (2): آیات 58 تا 59

مقدّمه

اشاره

و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: کسان بفرست تا زمین کنعان [بر وزن سلمان] را که به بنی اسرائیل دادم جاسوسی کنند، یك نفر را از هر سبط که در میان ایشان سرور باشد بفرستید.

پس موسی بفرمان خداوند ایشان را از صحرای فاران فرستاد و همهٔ ایشان رؤسای بنی اسرائیل بودند: از سبط افرایم، هوشع بن نون [که موسی او را یهوشوع نام نهاد] و از سبط یهودا، کالیب [کالب](1) بن یفنه [بفتح یاء و ضم فاء و شد نون مفتوح] و... موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاد و به ایشان گفت: از اینجا بجنوب رفته به کوهستان برآئید و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکن اند قوی اند یا ضعیف، کمند یا بسیار، و در چه قسم شهرها ساکنند: در چادرها یا در قلعه ها، و زمین نیك است یا بد، چرب است یا لاغر، درخت دارد یا نه، پس قوی دل شده از میوهٔ زمین بیاورید، و آن وقت موسم نوبر انگور بود، پس رفته زمین را از بیابان سین تا «رحوب» [بر وزن رسول] نزد مدخل «حمات» [بر وزن سلام] جاسوسی کردند و به جنوب رفته به «حبرون» [بر وزن منصور] رسیدند و «اخیمان» و «شیشای» و «تلمای»

1- در توراة مشکول کالب گاه بر وزن طاعت و گاه بر وزن ناصر مشکول شده است.

[بر وزن سـلمان] بنی عناق [بر وزن سـلام] در آنجا بودند و به وادی «اشکول» [بر وزن منصور] آمدند و شاخه ای با یك خوشه انگور بریده آن را بر چوب دستی میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته آوردند و آن مکان بسبب خوشهٔ انگور که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند به «وادی اشکول» نامیده شد.

و بعـد از چهـل روز از جاسوسـی برگشـتند، و روانه شـده نزد موسـی و هارون و تمامی جماعت بنی اسـرائیل به قادش(1) در بیابان فاران رسیدند و خبر آوردند و میوهٔ زمین را به ایشان نشان دادند و گفتند: زمینی که ما را فرستادی دیدیم به شیر و شهد جاری است و میوه اش این است. لیکن مردمانی که در زمین ساکننـد زور آورنـد و شـهرهایش حصاردار و بسـیار عظیم و بنی عناق را نیز در آنجا دیـدیم. و عمالقه در زمین جنوب ساکنند و «حتیان» [بر وزن انسـیان] و «یبوسیان» و «اموریان» در کوهستان سکونت دارند و کنعانیان نزد دریا و بر کنارهٔ اردن [بضم همزه و ضم ذال و شد نون] ساکن اند.

و کـالیب، قوم را پیش موسـی خـاموش سـاخته گفت: فی الفور برویم و آن را در تصـرف آریم زیراکه می توانیم برآن غـالب شویم. امـا آن کسانی که با وی رفته بودند گفتند: نمی توانیم با این قوم مقابله نمائیم زیراکه ایشان از ما قوی ترند.

و دربارهٔ آن زمینی که جاسوسی کرده بودند خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده گفتند:

زمینی که دیـدیم ساکنان خود را می خورد و تمامی قومی که در آن دیـدیم مردان قدبلنـد بودند و در آنجا جباران [مراد پهلوانان است] بنی عناق را دیدیم که اولاد جباران اند و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و در نظرشان همچنین می نمودیم.

شورش بنی اسرائیل و تصمیم به برگشتن به مصر

تمامی جماعت، آواز خود را بلند کرده فریاد نمودند و در آن شب گریستند، و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کردند و گفتند: کاش در زمین مصر

1- در توراة مشکول، «قادش» بر وزن ناصر مشکل شده و لیکن ظاهرا بر وزن طاعت باید باشد. ب.

می مردیم یا درین صحراء وفات می یافتیم و چرا خداوند ما را باین زمین می آورد تا بدم شمشیر بیفتیم و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟ و به یکدیگر گفتند: سرداری برای خود مقرر کرده به مصر برگردیم.

پس موسی و هارون بحضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل برو افتادند و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند رخت خود را دریدند و گفتند: ای جماعت! آن زمین که برای جاسوسی از آن عبور نمودیم زمین بسیار بسیار خوبی است. اگر خداوند از ما راضی است ما را باین زمین آورده آن را به ما خواهد بخشید زمینی که به شیر و شهد جاری است. زنهار از خدا متمرد مشوید و از اهل زمین ترسان مباشید زیراکه ایشان خوراك ما هستند، سایهٔ ایشان از ایشان گذشته است و خداوند با ماست، از ایشان مترسید.

قوم تصمیم به سنگسار گرفتند

لیکن تمامی جماعت گفتند: که باید ایشان را سنگسار کنند.

جلال خداوند و تضرع و زاری موسی

آنگاه جلال خداوند در خیمهٔ اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد و خداوند به موسی گفت: تا بکی این قوم مرا اهانت نمایند؟! و تا بکی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم بمن ایمان نمی آورند؟! ایشان را به وبا مبتلی ساخته هلاك می کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت.

موسی به خداوند گفت: آنگاه مصریان خواهند شنید زیراکه این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی. و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده اند که تو ای خداوند! در میان این قوم هستی زیراکه تو ای خداوند! معاینه دیده می شوی(1) و ابر تو بر ایشان قائم است و تو پیش روی ایشان روز – در ستون ابر – و شب – در ستون آتش می خرامی. پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکنی طوایفی که آوازهٔ تو را شنیده اند خواهند گفت: چونکه خداوند نتوانست این قوم

1- مراد جلال خداست. محرر این تفسیر.

را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد از این سبب ایشان را در صحراء کشت، پس الآن قدرت خداوند عظیم بشود چنانکه گفته بودی که: «یهوه» دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزندهٔ گناه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم می رساند. پس گناه این قوم را برحسب عظمت رحمت خود بیامرز چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده ای.

جواب خداوند

خداوند گفت: برحسب کلام تو آمرزیدم، لیکن بحیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال «یهوه» پر خواهد شد، چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده آواز مرا نشنیدند. البته زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم نخواهند دید. و هرکه مرا اهانت کرده باشد نخواهد دید. تا بکی این جماعت شریر را که بر من همهمه می کنند متحمل بشوم؟ به ایشان بگو: خداوند می گوید: بحیات خودم قسم که چنانکه شما گفتید همچنان با شما عمل خواهم نمود. لاشه های شما در این صحراء خواهد افتاد.

بیست ساله و بالاتر که بر من همهمه کرده اید، به زمینی که دربارهٔ آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم هرگز داخل نخواهید شد مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون. اما اطفالتان که دربارهٔ آنها گفته بودید به یغما برده خواهند شد ایشان را داخل خواهم کرد. و پسران شما در این صحراء چهل سال آواره بوده بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد تا لاشه های شما در صحراء تلف شود.

چهل سال سرگردانی قوم در برابر چهل روز جاسوسی

برحسب شمارهٔ روزهائی که زمین را جاسوسی می کردید یعنی چهل روز، یك سال بعوض هر روز بار گناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد و مخالفت مرا خواهید دانست. من که «یهوه» هستم گفتم که: البته این را به تمامی این جماعت شریر که بضد من جمع شده اند خواهم کرد و در این صحراء تلف شده در اینجا

خواهند مرد.

جاسوسانی که خبر بد آورده بودند

و اما آن جاسوسانی که برگشتند و خبر بد دربارهٔ زمین آورده تمام جماعت را گله مند ساختند بحضور خداوند از وبا مردند.

جاسوسانی که خبر خوش آورده بودند

أما یوشع و کالیب از جملهٔ جاسوسان، زنده ماندند.

ندامت قوم و سود نداشتن ندامت

و چون موسی این سخنان را بجمیع بنی اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند و بامدادان بزودی برخاسته به سر کوه برآمده گفتند: اینك حاضریم و به مکانی که خدا وعده داده است می رویم زیراکه گناه کرده ایم.

موسی گفت: چرا از فرمان خداوند تجاوز می نمائید؟ لیکن این کار بکام نخواهد شد، مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منهزم شوید، زیرا عمالیقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند پس به شمشیر خواهید افتاد، لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند. آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرود آمده ایشان را زدند و تا «حرما» [بر وزن دنیا] [حرمة نسخهٔ عربی] منهزم ساختند (توراة سفر اعداد باب 13 و 14 به خلاصه).

محرر این تفسیر گوید: تفسیر مفسرین از آیات 58 و 59 صحیح نیست زیرا از واقعهٔ تاریخی مربوط به آیه بی خبر مانده اند و ما برطبق تاریخ تفسیر کرده ایم.

وَ إِذْ قُلْنَا ... يَفْسُقُونَ

کیفیت اعزام موسی جاسوسان را به سرزمین کنعان

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که گفتیم:

(برای جاسوسی) در این شهر، داخل شوید، پس بخورید از آن شهر هرجا که خواهید خوردنی بسیار (و گوارا) و به دروازهٔ شهر درآیید فروتنان (آشوب مکنید که شناخته

گردید) و (اگر خطائی کردید) گوئید: ببخش (و گردن فرازی مکنید که شیوهٔ جاسوسان چنین است) (و اگر بشما زحمتی رسانیدند بگویید:) از خطاهای شـما در می گذریم (که روش جاسوسان، ملایمت است) و (اگر معامله ای کردید، در پرداخت عوض، جان سـختی مکنید و بگویید که:) البته نیکوکاران (در معامله) را عوض بسـیار می دهیم (و در هنگام مراجعت، طوری گذارش مدهید که موجب ترس جماعت بشود بلکه آنان را به حرکت بشهر دشمن ترغیب و تحریص کنید).

پس (جاسوسان، شـهر را جاسوسـی نمودند و مراجعت کردند و) کسانی (از جاسوسان) که سـتم کردند گفتاری را بصورت غیر آن که برای آنان گفته شده بود تبدیل کردند، در نتیجه بر کسانی که ستم کردند عذابی (یعنی وبائی) از آسمان فروفرستادیم بسبب فسقی که مرتکب می شدند.

سوره البقرة (2): آیه 60

مقدّمه

و تمامی جماعت بنی اسـرائیل بحکم خداوند طی منازل کرده از صحراء سین کوچ کردند و در «رفیدیم» اردو زدند و آب برای نوشیدن قوم نبود. و قوم با موسـی منازعه کرده گفتنـد: ما را آب بدهیـد تا بنوشـیم. موسـی به ایشان گفت: چرا با من منازعه می کنیـد و چرا خداونـد را امتحان می نمائیـد؟ و در آنجا قوم تشـنهٔ آب بودنـد و قوم بر موسـی شـکایت کرده گفتند: چرا ما را از مصـر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟! آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده گفت: با این قوم چکنم؟ نزدیك است مرا سنگسار کنند.

خداونـد به موسـی گفت: پیش روی قوم برو و بعضـی از مشایـخ اسـرائیل را با خود بردار و عصای خود را که به آن نهر را زدی بدست خود گرفته برو، همانا من در آنجا پیش روی تو برآن صـخره ای که در «حوریب» است می ایسـتم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند. پس موسی بحضور مشایخ اسرائیل چنین

کرد و آن موضع را مسه [بفتح میم و شد سین مفتوح] و مریبه [بر وزن شریفه] نامید بسبب منازعهٔ بنی اسرائیل و امتحان کردن ایشان خداوند را زیرا گفته بودند:

آیا خداوند در میانهٔ ما هست یا نه؟ (توراة سفر خروج باب 17).

تذکر: محرر این تفسیر گوید: به حکایت توراة، واقعهٔ استسقاء دو بار اتفاق افتاده است:

بار اول - در ماه دوم بعد از خروج بنی اسرائیل از مصر پس از کوچ کردن از صحرای سین و فرود آمدن در رفیدیم بوده (توراة سفر خروج 17:1-7).

بار دوم - در سال چهلم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر پس از کوچ کردنشان از عصیون جابر [بکسر عین و سکون صاد و ضم یاء و فتح باء] و فرود آمدن در صحرای صین (یعنی قادش) [بفتح دال] بوده که مریم خواهر موسی هم در قادش وفات کرد و دفن شد و بنی اسرائیل از قادش کوچ کردند و به کوه هور [بر وزن نور] وارد شدند و هارون برادر موسی هم در آنجا بر سر کوه وفات یافت (توراة سفر اعداد 20:1-29) نیز (سفر اعداد 33:1-40).

وَ إِذِ اِسْتَسْقیٰ ... مُفْسِدِینَ

آب خواستن بنی اسرائیل

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که موسی برای قوم خود آب خواست پس گفتیم: با عصای خود سنگ را بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد. علی التحقیق هر گروهی آبخور خود را دانست (پس گفتیم:) از رزق خدا بخورید و بنوشید، و در زمین از حد مگذرید تباه کاران.

سوره البقرة (2): آیه 61

مقدّمه

و گروه مختلف که در میان ایشان بودند شهوت پرست شدند و بنی اسرائیل باز گریان شده گفتند: کیست که ما را گوشت بخوراند؟ ماهی ای را که در مصر مفت می خوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را به یاد می آوریم. و الآن جان ما خشك

شـده و چیزی نیست و غیر ازین «من» در نظر ما هیـچ نمی آیـد... و خداوند موسـی را خطاب کرده گفت: قوم را بگو که: برای فردا خود را تقـدیس نمائیـد تا گوشت بخوریـد چونکه گریان شـده گفتید: کیست که ما را گوشت بخوراند زیراکه در مصـر ما را خوش می گذشت پس خداونـد شـما را گوشت خواهد داد تا بخورید، نه یك روز و نه دو روز خواهید خورد و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز، بلکه یك ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود.

موسـی گفت: قومی که من در میان ایشانم ششصد هزار پیاده اند(1) و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یك ماه تمام بخورنـد، آیا گله ها و رمه ها برای ایشان کشـته شود تا برای ایشان کفایت کند یا همهٔ ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند. خداوند موسی را گفت: آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ الآن خواهی دید که کلام من بر تو واقع می شود یا نه... پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشـکرگاه آمدند. و بادی از جانب خداوند وزیده، «سـلوی» را از دریا برآورد و آنها را بأطراف لشـکرگاه تخمینا یك روز راه باین طرف و یك روز راه به آن طرف پراکنده ساخت و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند. و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر، «سلوی» را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده «حومر» جمع کرده بود و آنها را بأطراف اردو برای خود پهن کردند.

و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می بود پیش از آنکه خائیده شود که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلی ساخت و آن مکان را قبروت هتأوه(2) نامیدند زیرا قومی را که شهوت پرست شدند(3) در آنجا دفن کردند (توراة سفر اعداد باب 11 به خلاصه).

1- !

2- قبروت بر وزن مقتول و یا جبروت. و هتأوه بفتح هاء و شد تاء مفتوح و نیز فتح همزه و واو (توراة مشکول).

3- نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید

وَ إِذْ قُلْتُمْ يٰا مُوسىٰ ... سَأَلْتُمْ

شکایت کردن بنی اسرائیل دربارهٔ اطعمه

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که گفتید:

ای موسی! صبر نمی توانیم کرد بر یك نوع طعام، پس، از پروردگار خود برای ما بخواه که بیرون آرد برای ما از آنچه که زمین می رویانـد از [تره و سبزی](1)آن و خیار آن و [گندم و سیر و نخود و سایر حبوب](2) آن و عدس آن و پیاز آن.

موسـی گفت: آیـا چیزی را که زبون تر است، به بـدل می گیریـد به چیزی که بهتر است؟ (که من باشـد)! درآییـد به شـهری پس البته از آن شماست آنچه را خواستید.

مقدّمه

خداوند به بنی اسرائیل چهار خصلت ناهنجار نسبت داده:

1 - نافرمانی و شکستن پیمانهای خدا.

2 - از حد خود درگذشتن.

3 - کفر به آیات خدا.

4 - کشـتن پیامبران از جمله: زکریا که او را سنگسار کردند و یحیی که بأمر هیرودس (از سلاطین یهود) کشته شد و از جمله: تصمیم آنان بر قتل عیسی.

(رجوع به توراة سفر تثنیه 16:31 و 17 نیز 29:31 نیز 28:32 و 29 بلکه تمام آن باب و کتاب داوران 2:11-13 و کتاب دوم تواریخ ایام 20:24 و 21 و کتاب انجیل متی 3:7-9 نیز 3:14-12 نیز 1:27 و...).

وَ ضُرِبَتْ ... يَعْتَدُونَ

کردار چهارگانهٔ یهودان

و بر یهودان خواری و بینوائی (خواه حقیقی و خواه تکلفی) لازم شد و به

1- شرح قاموس.

2- شرح قاموس.

غضبی از خدا بازگشتند. آن لزوم خواری و بینوائی و غضب برای این است که: البته آنان:

(1 -) به آیات خدا کفر می ورزیدند. (2 -) و به ناحق پیامبران را می کشتند.

آن کفر و پیامبرکشی بسبب این است که: (3 -) نافرمانی کردند. (4 -) و از حد خود درمی گذشتند.

سوره البقرة (2): آیه 62

مقدّمه

الف: محرر این تفسیر گوید: آیهٔ 62 حکایت دارد که از حال امتهای ما قبل اسلام پرسیده شده است و در جواب گفته شده که: هرکدام از امتها که در عصر خودشان به خدا و روز بازپسین ایمان داشته اند و کارهای شایسته انجام داده اند اهل نجاتند.

و در عصر اسلام باید امتها به یك دین بگروند و آن دین، دین اسلام است (در تفسیر بیضاوی نیز این چنین می نویسد).

ب: «إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰادُوا وَ اَلصّٰابِئِينَ وَ اَلنَّصٰارىٰ وَ اَلْمَجُوسَ وَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اَللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ» (سورهٔ حج آیهٔ 17).

ج: «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ اَلْإِسْلاٰمِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (سورهٔ آل عمران آیهٔ 85).

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا ... وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ

سرنوشت پیروان مذاهب قبل از اسلام

البته کسانی که (اکنون) اسلام آوردند و کسانی که (در عهد ما قبل اسلام) یهود بودند و نصاری و صابئین، هرکس از آنان (یعنی از این سه گروه) به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده، پس، از آن ایشان است، مزدشان نزد پروردگارشان. و نیست هیچ گونه ترسی بر آنان و نه آنان اندوهگین می شوند.

سوره البقرة (2): آیات 63 تا 64

مقدّمه

و... تمامی کوه، سخت متزلزل گردید (توراة سفر خروج 18:19).

ص: 62

... و آنجا باش تا لوحهای سنگی و توراة و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم نمائی به تو دهم (توراة سفر خروج 12:24) پس موسی آمده همهٔ سخنان خداوند و همهٔ این احکام را بقوم بازگفت و تمامی قوم به یك زبان در جواب گفتند: همهٔ سخنانی که خداوند گفته است به جا خواهیم آورد (توراة سفر خروج 3:24).

و در فصل 2 از باب 12 عبوداه ساراه بدین نحو مکتوبست: پوشانیدم من بر شما کوه را که گویا آن سرپوشی بود فوق رأس شما (کتاب انیس الأعلام ج 2 ص 383).

محرر این تفسیر گوید: در هنگام تجلی جلال خداوند بر کوه اگر کوه از جا کنده نشده بود تمام زمین می لرزید.

وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَكُمْ ... اَلْخٰاسِرِينَ

رفع طور یعنی کوه در بالای سر بنی اسرائیل

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که پیمان شما را گرفتیم و «طور» را بالای شما بلند کردیم (و از جلال خداوند از جا کنده شده بود(1)) (و گفتیم:) آنچه را (از توراة و الواح) بشما دادیم، به جدّوجهد تمام فراگیرید و آنچه را در آن است به یاد بیاورید باشد که از مخالفت بپرهیزید. سپس از بعد آن جریان رو گردانیدید، پس اگر نبود فضل خدا بر شما و مهربانی او، البته شما از زیانکاران بودید.

سوره البقرة (2): آیات 65 تا 66

مقدّمه

در عهد داود علیه السّلام، ماهیان دریافته بودند که در هر روز «سبت» یعنی هر روز شنبه همان روز کار حرامی از هر هفته، ماهی گیران شهر «ایله» (بر وزن صرفه، واقع در کنار دریای بحر احمر)(2) مزاحم آنان نیستند و لذا ماهیان بساحل نزدیك می شدند

1- «وَ إِذْ نَتَقْنَا...» سورهٔ اعراف آیهٔ 171.

2- یا شهری دیگر بقولی.

و لیکن روزهای دیگر، حال بدین منوال نبود.

سکنهٔ ایله کیش موسوی داشتند ولی از نژاد یهود نبود. بالجمله: ماهی گیران، نقشه ای طرح کردند که ماهیان در روز شنبه به تور بیفتند و لیکن تور را روز یکشنبه که کار حرامی نیست از آب بکشند. در نتیجهٔ این حیله گری، ماهیان در روز یکشنبه روی خاك می افتادند و رقص مرگ می کردند.

مردم ایله در این جریان 3 دسته شده بودند:

1 - حیله گران. 2 - آمرین به معروف و ناهین از منکر. 3 - ساکنین یعنی کسانی که باصطلاح تعزیه خوانان در تعزیه بصورت نعش در می آیند.

أما حیله گران بعد از سه روز (از فرمان عذاب) مردند و آنها بصورت میمون در آمدند که در حقیقت باطنشان در هیکل ظاهرشان نمودار شد [محرر این تفسیر گوید:

این جریان در قیامت کاملاـ مشهود همگان و عملی است: یکی بصورت مار و یکی بصورت میمون و دیگری بصورت سگ و غیرها در می آیند که سیرتشان آشکار می گردد زیرا آن روز روز «تبلی السرائر» است].

محرر این تفسیر گوید: باید فهمید که چرا بصورت میمون در آمدند نه حیوان دیگر. آنچه بنظر این محرر می رسد این است که: این میمون شدگان جست وخیز می کردند شبیه به آن ماهیانی که به حیله گری صید کرده بودند که روی خاك رقص مرگ می کردند. بیماری «داء الرقص» هم وقتی گریبان آدمی را گرفت، شخص مبتلی، بعلّت تشنج عضلات، حرکاتی شبیه برقص، شبیه به میمونها انجام می دهد.

أما آمرین به معروف و ناهین از منکر، نجات یافتند.

أما ساکنین، مورد مؤاخذه قرار گرفتند (در تفسیر مجمع البیان در سورهٔ اعراف دربارهٔ کیفر ساکنین، اقوالی نقل کرده است که طالبان مراجعه نمایند).

قرآن کریم در سورهٔ اعراف آیات 163-166 جریان واقعه را مفصل تر نقل کرده است.

این واقعه در توراة و ملحقات آن ذکر شده زیرا سرگذشت از قوم بنی اسرائیل نیست بلکه سرگذشت مردم دیگری است که با بنی اسرائیل هم کیش بوده اند نه هم نژاد.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ ... لِلْمُتَّقِينَ

مسخ شدن ماهی گیران ایله

و قسم است که شما اسرائیلیان دانستید کسانی را که از شما در سبت [یعنی روز شنبه، از مقررات آن] تجاوز کردند پس برای آنان گفتیم: بصورت میمونها بشوید سرافکندگان. پس این واقعه را عبرتی قرار دادیم برای معاصران آنان و کسانی که از پشت سر معاصران می آیند، و پندی برای پرهیزکاران.

سوره البقرة (2): آیات 67 تا 71

مقدّمه

1 - پنج نفر که سر یك سفره غذاء می خوردند یعنی اذینویه و برادرش مبذویه و پسر برادرش و دخترش و زنش همانها که برای پرستش بنی اسرائیل، گوساله ساخته بودند، مأمور شدند که گاوی را بکشند که خدا به ذبح آن گاو فرمان داده بود (کتاب عیون اخبار الرضا ص 237 چاپ ممهور بمهر نجم الدوله به ترجمه و باقتباس).

2 - دربارهٔ گاو چنان کار را بر خود سخت گرفتند که گاو منحصر شد به یك گاو.

و آن گاو از فقیری بود که پدر و مادر را بنحو مطلوب سرپرستی می کرد و باین واسطه از فروش گاو ثروت کافی و وافی نصیب این نیکوکار شد (تفاسیر).

3 - این سوره بمناسبت همین واقعه به سورهٔ «بقره» یعنی سورهٔ گاو نامیده شد.

4 - «ثور» (بر وزن وقت) یعنی گاو نر و «بقره» بر وزن صدقه یعنی گاو ماده و گاو نر هر دو است و «بقره» بر وزن اسد و بقرات جمع است بر بقره (قاموس).

بقر: اسم جنس، واحده «بقرة» تقع علی الذکر و الأنثی جمع بقرات و بقر و... (المنجد) الثور: الذکر من البقر و ثورة مؤنث الثور.

5 - «ذبح»، قطع چهار رگ گردن است و این در گاو و گوسفند است. و «نحر»،

خاص شتر است و نزد ما طایفهٔ امامیه غیر از این روا نیست. و اما فقهاء عامه میانه شان دربارهٔ گاو اختلاف است.

و به حضرت امام صادق علیه السّلام گفته شد که: اهل مکه گاو را نحر می کنند شما دربارهٔ گوشت آنچه می فرمائی؟ حضرت دمی ساکت شد و سپس این آیه را خواند:

«فَذَبَحُوهٰا وَ مٰا کٰادُوا یَفْعَلُونَ» و فرمود گاوی را که نحر می کنند از گوشت آن مخور (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

وَ إِذْ قٰالَ مُوسیٰ ... یَفْعَلُونَ

فرمان خدا دربارهٔ کشتن گاو

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که موسی برای قوم خود گفت که: البته خدا بشما می فرماید که گاوی را سر ببرید.

قوم گفتند: آیا ما را به شوخی می گیری؟ موسی گفت: به خدا پناه می برم که از نادانان باشم (شوخی، کار نادانان است).

قوم گفتند: برای ما از پروردگارت سؤال کن تا برای ما بیان کند که (عمر آن گاو) چگونه است.

موسی گفت: البته خدا می گوید: محققا آن گاو گاوی است نه پیر و نه نورس، میانه است در میان پیری و جوانی، پس به جاآرید آنچه را فرمان داده می شوید.

قوم گفتند: برای ما از پروردگارت سؤال کن تا برای ما بیان کند که رنگ آن گاو چگونه است.

موسی گفت: البته خدا می گوید: محققا آن گاو، گاوی است زردرنگ که رنگ زرد آن، سیر است رنگی که بینندگان را شاد می سازد(1).

قوم گفتند: برای ما از پروردگارت سؤال کن تا برای ما بیان کند که آن گاو چه نوع (و برای چه کار) است. البته گاو بر ما مشتبه شده و البته ما اگر خدا

1- آثار رنگها را دریاب (محرر این تفسیر).

خواسته باشد بی گمان راه یافتگانیم.

موسـی گفت: البته خـدا می گویـد: محققا آن گاو، گاوی است نه رام که زمین را شـخم کند و نه آنکه زراعت را آبیاری کند (و نه برای تخم کشی است) گاوی است آزاد(1) که در صحرا می چرد، هیچ گونه رنگی دیگر در آن نیست (و رنگش یکدست است).

قوم گفتند: اکنون مشـخصات گاو را واضح بیان کردی. پس آن گاو را (بدست آوردند و آن را) سـر بریدند، و (از گرانی قیمت) نزدیك بود که آن کار را انجام ندهند.

سوره البقرة (2): آیات 72 تا 73

مقدّمه

اشاره

برطبق تفاسـیر و اخبار وارده کشـته ای در نزد یکی از چادرهای اسباط بنی اسرائیل یافتند و قاتل مشخص نگردید. چون وی مردی ثروتمند بود پسـران برادرش متهم شدنـد و آنها هم آن سـبط را متهم کردند و کار قتل به محکمهٔ موسـی رسـید. موسـی پرسـید که: کی قاتل را می شناسد؟ جماعت گفتند: تو پیامبر خدائی و تو دانائی. خداوند وحی فرسـتاد که گاوی را بکشـند و قسـمتی از کشـتهٔ گاو را به کشته بزنند در نتیجه کشـته زنـده می شود و قاتل خود را معرفی می کند - چنین کردند و قاتل معین شد، پس او را قصاص کردند. و کشـتن گاو مذکور در آیات قبل برای زنده شدن همین مقتول اسرائیلی بوده است (ه).

ممکن است گفته شود که: برای تشخیص مقتول اسرائیلی عضو شخص کشته شده را به متهمین زده اند و قلب و رنگشان را بررسی کرده اند و از ملاحظهٔ آنها قاتل کشف شده است.

ممکن است گفته شود که: گاو مذکور در آیات قبل را کشته اند و عضوی از آن گاو را بر متهمین زده اند و قلب و رنگشان را بررسی کرده اند و از ملاحظهٔ آنها قاتل کشف شده است.

1- تفسیر دیگر هم شده.

ممکن است گفته شود که: واقعهٔ گاو برای تهیهٔ خون او بوده طبق توراة سفر تثنیه 21:1-9.

ممکن است کشتن گاو برای قطع ریشهٔ حب گوساله پرستی بنی اسرائیل بوده باشد چنانکه از کتاب عیون اخبار الرضا نقل شد و واقعهٔ مقتول اسرائیلی ارتباطی با کشتن گاو نداشته باشد.

ممکن است تهیهٔ «آب تنزیه» بدست آمده از گاو مقتول برای پاشیدن بشخصی باشد که دست به مرده بزند و نظر موسی این بوده که رسوم اموات و مومیائی کردن متداول در مصر را از اذهان اسرائیلیان خارج کند (رجوع به جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر ص 354-356).

آب تنزیه

«آب تنزیه» (توراة سفر اعداد 9:19 و 13 و 17 و 18 و 21) و آن آبی است که خاکستر گاو سرخی را (که خداوند به بنی اسرائیل امر فرمود که کشته بسوزانند) در آن ریخته و با چوب سرو و زوفا و ارغوان آمیخته بر بدن کسی که مس میت کرده باشد بپاشند. و هرآن کس که این آب را بعد از مس میت بر او نمی پاشیدند از جماعت اسرائیل جدا شده و قتل او لازم بود (قاموس کتاب مقدس).

گاو مذکور در سفر تثنیه (21:1-9)

اگر در زمینی که «یهوه» خدایت برای تصرفش به تو می دهد مقتولی در صحراء افتاده پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده مسافت شهرهائی را که در اطراف مقتول است بپیمایند. و اما شهری که نزدیکتر بمقتول است مشایخ آن شهر گوسالهٔ رمه را که با آن خیش نزده و یوغ به آن نبسته اند بگیرند. و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش نزده و شخم نکرده باشند فرود آوردند و آنجا در وادی گردن گوساله را بشکنند. و طی لاوی کهنه نزدیك بیایند چونکه «یهوه» خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند و بنام خداوند برکت دهند و برحسب قول ایشان هر منازعه و

هر آزاری فیصل پـذیرد. و جمیع مشایخ آن شـهری که نزدیکتر به مقتول است دسـتهای خود را بر گوساله ای که گردنش در وادی شکسـته شده است بشویند. و جواب داده بگویند: دستهای ما این خون را نریخته و چشمان ما ندیده است. ای خداوند! قوم خود اسرائیل را که فدیه داده ای بیامرز و مگـذار که خون بی گناه در میان قوم تو اسـرائیل بمانـد، پس خون برای ایشان عفو خواهد شد. پس خون بی گناه را از میان خود رفع کرده ای، هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است بعمل آورده ای (ه).

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ ... تَعْقِلُونَ

مشخص شدن قاتل

و (ای بنی اسـرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که شخصی را (به ناحق) کشتید پس در کشندهٔ آن خلاف کردید و خدا آنچه را که می پوشانیدید بیرون آورنده است.

پس گفتیم: بزنید آن متهم را ببعض آن کشته (پس زدید و عارضهٔ روحانی در قاتل پدید آمد از جهت رنگ و طپش قلبش و لرزهٔ دستش، در نتیجه قاتل شناخته گردید و کشته شد و خون مقتول هدر نرفت) خدا مردگان (یعنی خون پایمال شدهٔ مردگان) را (بوسیلهٔ تصرف در قلب و رنگ قاتل) این چنین زنده می سازد و نشانه های قدرت خود را بشما می نمایاند باشد که شما تعقل (و تفکر) کنید.

سوره البقرة (2): آیات 74 تا 82

مقدّمه

بعد از تذکر این آیات باهرات، بنی اسرائیل معاصر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سه دسته شدند:

1 - دسته ئی تحریف کنندهٔ توراة و دورو (و منافق) و سخن ساز که اهل آتشند.

2 - دسته ئی بی سواد و خوش باور (تا چه شوند).

3 - دسته ئی مؤمن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که اهل بهشت اند.

ثُمَّ قَسَتْ ... اَلْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ

سه دسته شدن یهودان معاصر پیامبر (ص)

(1 -) سپس از بعد آن تذکرات، دلهاتان سخت شد پس آن دلها مانند سنگ

است یـا سـخت تر است در قساوت و البته بعض از سـنگها است، بی گمان سـنگی که نهرها از آن روان می شود. و البته بعض از سـنگها است، بی گمان سـنگی که می شکافد پس آب از آن بیرون می آید. و البته بعض از سنگها است، بی گمان سنگی که از ترس خدا (ترس از زلزله یا صاعقه یا سائر جهات(1) فرومی غلطد. و خدا از آنچه شما (بنی اسرائیل) می کنید بی خبر نیست.

(ای مسـلمانان!) آیا پس طمع می کنید که تمام بنی اسرائیل شما را تصدیق کنند و حال اینکه علی التحقیق گروهی از آنان کلام خدا (یعنی توراة) را می شنوند سپس آن را تحریف می کنند از بعد آنکه آن را دانسته (و دریافته) بودند و حال اینکه می دانند (که افتراء می نمایند).

و چون با کسانی که ایمان آورده انـد ملاقات می کننـد، می گویند: ایمان آوردیم. و چون بعضـی از ایشان با بعضـی دیگر خلوت می کنند می گوینـد: آیا مسـلمانان را به آن علمی که خـدا بر شـما گشوده است (دربارهٔ بشارات توراة بظهور پیامبر) خبر می دهید؟ تا (در نتیجه) با شما مناظره کنند به آن علم نزد پروردگارتان!؟ آیا پس (زیان این سـخن را) تعقل نمی کنید؟ آیا این بنی اسرائیل نمی دانند که البته خدا آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می سازند می داند؟ (2 -) و از بنی اسرائیل اند ناخواندگان و نانویسندگان که توراة و معانی توراة را نمی داننـد (و لکن اسم آن را دوست می دارنـد و شـناختن آن را آرزو می کننـد و اسـتفاده ای نمی برند) مگر آرزوهائی باطل (که رؤساء آنان به ایشان می گویند) و نیستند آنان مگر اینکه گمان می کنند.

پس عذاب برای دانشـمندانی است که توراة را به دسـتهای خود می نویسـند سپس می گویند: این، از نزد خداست تا (برای ریاست بر عوام نادان) بفروشند آن را

1- محرر این تفسیر.

در عوض بهائی اندك. پس عذاب از آن دانشمندان است از آنچه دستهاشان نوشته است.

و عذاب از آن ایشان است از آنچه (از مال حرام) بدست می آورند.

و دانشمندان بنی اسرائیل گفتند: آتش به ما نمی رسد مگر روزی چند.

[بنی اسرائیل ساکنین مدینه دروغی ساختند و پرداختند که مدت عمر دنیا هفت هزار سال است و اگر خدا ما را عذاب کند بهر هزار سالی یك روز عذاب می کند سپس عذاب قطع می شود].

ای پیامبر! بگو: آیا از نزد خدا چنین پیمانی گرفتید؟ (اگر چنین است) پس خدا پیمان خود را خلاف نمی کند. یا چیزی را که نمی دانید بر خدا (به دروغ) می گوئید؟ (و چنین گستاخی می کنید)!.

مطلب چنین نیست که می گویند، بلکه کسی که کار بدی بدست آورد و او را گناه از هر سو احاطه کرد پس او و همدستانش ملازمان آتشند، آنان در آتش، جاویدانند.

(3 -) و کسانی (از بنی اسرائیل) که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آنان ملازمان (و اهل) بهشت اند، آنان در بهشت، جاویدانند.

سوره البقرة (2): آیه 83

مقدّمه

توراة دربارهٔ احکام موسوی از بنی اسرائیل پیمان سخت گرفته است که آن مواثیق و عهود را نگاهداری کنند از جمله: احکام مذکور در سفر خروج 20:1-17 و سفر لاویان 19:9-16 نیز 25:1-55 و سفر تثنیه 28:14 و 29 و سفر اعداد 18:

1-32 و غیرهاست.

وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَ ... مُعْرِضُونَ

پیمان شکنی بنی اسرائیل دربارهٔ احکام توراة

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که: نمی پرستید مگر خدا را(1) و به پدر و مادر نیکی کامل را و به

1- یعنی نپرستید مگر خدا را. و تعبیر قرآن کریم برای مبالغه است (تفاسیر).

خویشـان و یتیمان و بینوایان. و (گفتیم: که) برای مردم سـخن نیکو بگوییـد و نماز را به پابداریـد و زکاة را بپردازیـد، سـپس از آن پیمان رو گردان شدید مگر کمی از (قدماء) شما و شما (اکنون) از آن پیمان اعراض کنندگانید.

سوره البقرة (2): آیات 84 تا 86

مقدّمه

بااینکه خونریزی و کوچانیدن عبرانیان ممنوع است شـما خون یکدیگر را می ریزید و مغلوبان را می کوچانید و اسیر هم که گرفتید با گرفتن فدیه آزاد می سازید در صورتی که بحکم توراة همهٔ این أمور ممنوع است و علاوه اسیر عبرانی باید بدون فدیه آزاد بشود.

در سفر خروج 21:2-6 می نویسد: اگر غلام عبری بخری شـش سال خدمت کند و در هفتمین، بی قیمت، آزاد بیرون رود، اگر تنها آمده تنها بیرون رود و اگر صاحب زن بوده زنش همراه او بیرون رود...

در تفسیر قاضی به ترجمه می نویسد: یهودان بنی قریظه که هم پیمان قبیلهٔ اوس مدینه بودند و یهودان بنی النضیر که هم پیمان قبیلهٔ خزرج مدینه بودند وقتی با هم به جنگ می پرداختند هر فرقه ای هم پیمانان خود را کومك می داد در کشـتن و خراب کردن و کوچانیدن سـکنه، و هرگاه طرفی از طرف دیگر اسیر می گرفت پول جمع می کردند و فدیه می دادند تا آن اسیر آزاد شود (ه).

وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَكُمْ ... يُنْصَرُونَ

تخلف بنی اسرائیل از مقررات توراة

و (ای بنی اسـرائیل! ای یعقوب زادگـان! یـاد کنیـد از) وقتی که پیمـان شـما را گرفتیم که خونهاتـان را نمی ریزیـد و قومهـای خودتـان را از خانمانهاتان بیرون نمی کنید(1) سپس اقرار کردید، و شما (در این روزگار) گواهی می دهید (و انکار ندارید).

1- رجوع به پاورقی ص 71.

سپس شـما همانها هستیـد که همـدیگر را می کشـید و گروهی از خودتان را از خانمانهاشان بیرون می کنیـد (و آواره می سازید). با قبائل دیگر بر ضـد قومهاتان به ناحق و سـتم، هم پشت می شویـد و اگر شـما را اسـیران بیایند با دادن فدیه آنان را خلاص می کنید و حال اینکه اخراج اسیران با گرفتن فدیه بر شما حرام کرده شده است (زیرا اسیران عبرانی بدون فدیه آزادند) آیا پس ببعض کتاب توراة ایمان می آورید و ببعض آن کـافر می شویـد؟! پس چیست سـزای کسـی از شـما که آن رفتـار را می کنـد مگر رسـوائی در زنـدگانی دنیـا؟ و در روز قیـامت بازگردانیـده می شونـد بسوی سـخت ترین عـذاب و خـدا از آنچه (شـما اسـرائیلیان) می کنید بی خبر نیست. آن گروه، کسانی هسـتند که زندگانی دنیا را خریدند و آخرت را دادند، پس، عذاب از ایشان تخفیف داده نمی شود و نه آنان یاری داده می شوند.

سوره البقرة (2): آیه 87

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا ... تَقْتُلُونَ

سوء رفتار بنی اسرائیل با رسولان خدا

و قسم است که به موسـی کتاب توراة دادیم و از بعد وی پی درپی پیامبران فرسـتادیم و به عیسـی پسر مریم معجزات روشن دادیم و او را به «روح القدس»(1) نیرو بخشیدیم.

آیا پس هرگاه پیامبری، شـما را چیزی آورد که موافق دلخواههای شـما نیست گردنکشـی کردید؟ پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی را می کشید (یعنی هنوز این طبع سرکش در شما باقی است که اگر فرصت بدست بیاورید پیامبر اسلام را می کشید(2).

سوره البقرة (2): آیه 88

اشاره

وَ قالُوا ... يُؤْمِنُونَ

ادعاء بنی اسرائیل

و بنی اسرائیل گفتند: دلهای ما در غلاف است (دربسته است و بجز دین خود ما

1- یعنی جبرئیل، و جهت اختصاص این است که عیسـی چون پدر نداشـته جبرئیل از حمل تا رفع عیسـی با عیسی بوده برخلاف پیامبران دیگر (تفسیر مجمع البیان باقتباس).

2- تفسیر بیضاوی.

سخنی دیگر در ما تأثیر نمی کند و برای بیانات «محمّد» جا ندارد) (چنین نیست که محتاج نباشند) بلکه خدا بسبب کفرشان بنی اسرائیل را لعنت فرموده (یعنی از رحمت خود دور ساخته است) پس اندکی از ایشان می گروند.

سوره البقرة (2): آیه 89

مقدّمه

اسرائیلیان برطبق بشارات توراة در مدینه و اطراف مستقر شدند و انتظار ظهور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را داشتند که در اسلام و ایمان پیشقدم شوند و بر دو قبیلهٔ اوس و خزرج ساکنین مدینه که کافر بودند فاتح گردند. چون «محمّد» پیامبر موعود امتها ظهور کرد و به مدینه هجرت نمود دو قبیلهٔ اوس و خزرج اسلام آوردند و یهودان کافر شدند.

وَ لَمّٰا جٰاءَهُمْ ... اَلْكٰافِرِينَ

انکار بعد از اقرار

و چون بنی اسرائیل را کتابی (یعنی قرآنی) از نزد خدا آمد که راست کنندهٔ وعده و بشارات توراتی است که با آنان است و آنان از پیش از ظهور «محمّد» طلب پیروزی می کردند بر (اوس و خزرج، همان) کسانی که کفر پیشه کرده بودند، پس چون آنان را چیزی که شناخته بودند، آمد؛ به آن کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران است.

سوره البقرة (2): آیه 90

مقدّمه

بنی اسرائیل از روی حسد بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به قرآن کافر شدند.

بِئْسَمَا ... مُهِينٌ

حسد بردن بنی اسرائیل بر پیامبر (ص)

بد بهائی است که بنی اسرائیل به آن جانهای خود را فروختند (و آن بهاء این است) که کافر شدند به آنچه آن را خدا فروفرستاده، از راه حسدی که ناشی شده از اینکه خدا فضل خود را (بر «محمّد» فروفرستاده و حال اینکه فضل خود را) بر هرکه می خواهد از بندگانش فرومی فرستد. پس بنی اسرائیل سزاوار خشمی شدند بر سر خشمی و از برای

کافران است عذابی خوارکننده.

سوره البقرة (2): آیات 91 تا 92

مقدّمه

بنی اسرائیل دربارهٔ ادعاء ایمان به توراة دروغ می گویند.

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ ... ظٰالِمُونَ

بنی اسرائیل ایمان به توراة ندارند

و چون به بنی اسرائیل گفته شود که به قرآنی که خدا فروفرستاده است ایمان بیاورید، می گویند: می گرویم به توراتی که بر ما فروفرستاده شده است، و بنی اسرائیل به آنچه غیر توراة است کفر می ورزند و حال آنکه قرآن حق است (و) راست کنندهٔ وعده ها و بشارات توراتی است که با آنان است.

ای پیامبر! بگو: پس چرا پیامبران خدا را از پیش می کشتید اگر شما مؤمن به توراة بودید؟ و قسم است که موسی شما را آمد با معجزات روشن سپس گوساله را (به پرستش) فراگرفتید از بعد رفتن موسی (به طور برای گرفتن الواح و توراة).

و شما ستمکارانید.

سوره البقرة (2): آیه 93

مقدّمه

دنبالهٔ سخن دربارهٔ بی ایمانی بنی اسرائیل به توراة.

وَ إِذْ أَخَذْنٰا ... مُؤْمِنِينَ

دنبالهٔ سخن دربارهٔ بی ایمانی بنی اسرائیل به توراة

و (ای بنی اسرائیل! ای یعقوب زادگان! یاد کنید از) وقتی که از شما پیمان گرفتیم (که به وصایا و أحکام توراة وفادار باشید) و کوه را بر زبر شما (در هنگام تجلی جلال خداوند بر کوه که از هیبت و جلال ما از جا کنده شده بود) بالا بردیم(1)(و از بالای سر کوه گفتیم: ای بنی اسرائیل!) آنچه ما (از احکام و وصایا) بشما دادیم

1- سورهٔ اعراف آیهٔ 171.

فراگیرید با عزمی درست و بشنوید.

قوم گفتند: شنیدیم (با گوش) و نافرمانی کردیم (در عمل) و در دلهاشان دوستی گوساله پرستی اشراب کرده شده بسبب کفر آنها.

ای پیامبر! (باین بنی اسرائیل) بگو: اگر این چنین مؤمن هستید، بد چیزی است آنچه ایمان شما، شما را به آن فرمان می دهد.

سوره البقرة (2): آیات 94 تا 96

مقدّمه

بنی اسرائیل می گویند: ما بر سایر امتها تفوق داریم و سرای آخرت دربست در اختیار ماست و بس و خدا ما را عذاب نمی کند زیرا ما پسران و دوستان خدا هستیم.

قُلْ إِنْ كٰانَتْ ... يَعْمَلُونَ

ادعاء بنی اسرائیل دائر بر تفوق بر سایر امتها

ای پیامبر! (به بنی اسرائیل) بگو: اگر سرای آخرت نزد خدا - تنها برای شماست - نه از برای مردم دیگر، پس مرگ را آرزو کنید (تا از مشقات و هموم و غموم و رنجهای این دنیا برهید و هرچه زودتر به آن نعمتهای سرای آخرت برسید) اگر راستگویانید.

و (لکن) بنی اسرائیل هرگز آرزوی مرگ نمی کنند بسبب آنچه دستهاشان پیش فرستاده است و خدا به (اشخاص و کردار) ستمکاران داناست (که چه معصیتها کرده اند، و پیامبران و کتابها را تکذیب نموده اند).

و ای پیامبر! قسم است که البته البته بنی اسرائیل را حریص ترین مردم بر زندگانی می یابی(1) و (حریص تر) از کسانی که شرك را اختیار کردند. هریك از اسرائیلیان آرزو می کند که کاش هزار سال عمر داده شود. و نیست او رهاننده اش از عذاب که هزار سال عمر داده شود و خدا به آنچه می کنند بیناست.

1- از معجزات قرآن کریم است که تا امروز مشاهده می شود که ملل بت پرست و مسیحیان و کم وبیش مسلمانان انتحار می کنند و لیکن یهودان انتحار نمی کنند.

سوره البقرة (2): آیات 97 تا 98

مقدّمه

عبد اللّه بن صور یا از علماء بنی اسرائیل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرسید که: کدام فرشته بر شما وحی می آورد؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: جبرئیل. عبد اللّه گفت: جبرئیل دشـمن ما یهودان است و چند بار با ما دشـمنی کرده است و سخت ترین دشمنی او این است که: بر پیغمبر ما وحی آمـد که بیت المقـدس بدست نبوخذ نصـر خراب می شود، پس ما کس فرسـتادیم که نبوخذ نصـر را در کشور بابل (بکسـر باء دوم) بکشد، پس جبرئیل آن فرستادهٔ ما را دید و مانع او شد به این معنی که گفت: اگر پروردگار شما نبوخذ نصر را مأمور فرموده که شما یهودان را هلاك کند پس شما به او دست پیدا نمی کنید و اگر چنین مأموریتی ندارد چرا می خواهید او را بکشید؟! قُلْ مَنْ كٰانَ عَدُوًّا ... لِلْكٰافِرِينَ

دشمنی کردن بنی اسرائیل با جبرئیل (ع)

ای پیامبر! (به بنی اسـرائیل) بگو: هرکس دشـمن باشـد با جبرئیل، پس البته جبرئیل بفرمان خـدا، قرآن را بر قلب تو فرود آورده درحالی که قرآن تصـدیق کننـده است کتابهای پیامبران پیشـین را، همان کتابهائی که در حضور او است (نه محرفات آنها) و راهنماست و مژده اسـت برای گروندگان.

هرکس دشمن است با خدا و فرشتگان خدا و پیامبران خدا و جبرئیل و میکائیل پس (او کافر است و) البته خدا دشمن است برای کافران.

سوره البقرة (2): آیات 99 تا 101

اشاره

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنٰا ... لاٰ يَعْلَمُونَ

خوی بنی اسرائیل شکستن عهود است

و ای پیـامبر! قسم است که فروفرسـتادیم بسوی تو آیـات (معجز دلالات) روشن و به آن آیات، کافر نمی شونـد مگر فاسـقان (همان بیرون رفتگان از فرمان خدا).

آیا (نه این است که) هر زمان بنی اسـرائیل عهـدی را بسـتند، گروهی از ایشان آن را بدور افکند (و شـکست)؟! بلکه بیشتر بنی اسـرائیل (به توراة) ایمان نمی آورند.

و چون بنی اسـرائیل را پیامبری از نزد خـدا آمـد که راست کننـدهٔ وعـده ها و بشارات توراتی است که با ایشان است، گروهی از کسانی که کتاب توراة به ایشان داده شـده است کتاب توراة را پس پشـتهاشان بدور افکند (ند)، گوئی ایشان نمی دانند (کسـی که به قرآن ایمان ندارد، مؤمن به توراة نیست).

سوره البقرة (2): آیات 102 تا 103

مقدّمه

بنی اسـرائیل برای جدائی انداختن بین پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اتباعش متوسل به أعمال سحریه شدند و خدای دانای غیب، این راز را آشکار ساخت(1).

اطلاعات سحریهٔ بنی اسرائیل دو منبع داشت:

1 - نسخه های شیاطین که در عهد سلیمان، کتب سحریه را تعلیم می دادند.

2 - الهامات هاروت و ماروت دو بشر صالح (که از شدت صلاح، مردم به آنها دو فرشته می گفتند) و اطلاق اسم فرشته بر ژنی ها مصطلح است و در قرآن کریم در سورهٔ یوسف مذکور است که زنان مصـر چون یوسف را دیدند گفتند: «مٰا هٰذٰا بَشَـراً، إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ مَلَكٌ كَرِيمٌ» : این یوسف، بشر نیست بلکه فرشته ای بزرگوار است.

[و ممکن است بگوئیم: هاروت و ماروت از ساکنان کرات دیگر بوده اند چنانکه اخبار دانشمندان عرب حکایت دارد و قرآن کریم هم از آن دو، به دو فرشـته تعبیر کرده است. و این امر سابقه دار است چنانکه گفته شده: اهرام مصر را ساکنان کرات دیگر که با بشقاب پرنده به زمین آمده بودند ساخته اند (تفصیل در تعالیق)].

و در هر حـال بنی اسـرائیل در زمـان اسارت و توقف در بابل از آن دو بشـر صالـح، علوم سـحریه را برای ابطال سـحر آموخته بودنـد و بنی اسرائیل اطلاعات مکتسبه را بر ضد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به کار بردند.

سحر، و ساحر یا جادوگر: سـحر، یکی از فنون اشخاصـی بود که مدعی شفاء دادن امراض و به جاآوردن خارق عادات بودند، این اشخاص مدعی بودند که بر واقعات آینده

1- از اخبار غیبیهٔ قرآن کریم است. ب.

تسلط تامی دارند بحدی که بطور نامعلوم وقوع آنها را غیر واقع توانند نمود. و چنان گمان می نمودند که ساحر، علاقه با اجنه(1) بلکه با خود خدایان دارد و هر نوع که بخواهد ایشان را مسخر خواهد ساخت. و کتاب توراة، ساحران مصر را کاملا تعریف می نماید (سفر خروج 11:7 و 12 و 22 و نیز 7:8).

سحر در شریعت موسوی راه نداشت بلکه شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می نمود به شدیدترین قصاصها ممانعت می نمود.

در توراة سفر لاویان 31:19 می نویسد: بأصحاب اجنه توجه مکنید و از جادوگران پرسش منمائید تا خود را به ایشان نجس سازید، من «یهوه» خدای شما هستم. و توراة در سفر لاویان 6:20 می نویسد: و کسی که بسوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند من روی خود را بضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.

لکن با وجود اینها این مادهٔ فاسده در میان قوم یهود داخل گردیده قوم بدان معتقد شدند و در وقت حاجت به آن پناه بردند من جمله شاؤل و آن زنی که ساحره بود (کتاب اول سموئیل 3:28-20 و سیمون اعمال رسولان 9:8 و 10).

حرام است آموختن سحر و کهانه و قیافه و شعبده و تعلیم آنها هم حرام است.

اما سحر: سخن یا نوشته ای است که بسبب آن ضرری ببدن یا عقل مسحور برسد. بستن مرد بر زنش و افکندن دشمنی بین زن و شوهر و استخدام جن و ملائکه و استنزال شیاطین در کشف غائبات و علاج مصائب و تصورشان ببدن کودك یا زن در کشف امری که بر زبان آنان جاری می شود و امثال اینها از جملهٔ اقسام سحر است و تعلم و تعلیم آنها حرام است و کسب کردن به آنها حرام است و کسی که سحر را حلال بداند محکوم به کشته شدن است.

و حق کلام این است که: سحر اثر حقیقی دارد و آن امر وجدانی است و مجرد تخییل نیست چنانکه بسیاری چنین گمان کرده اند.

1- «اجنه» غلط است زیرا معنی «جن» نمی دهد بلکه بمعنی «جنین ها» است. ب.

و آموختن سحر برای حفظ از سحره یا ابطال سخن مدعی نبوت باکی نیست بلکه بسا واجب کفائی می شود.

کهانه: بکسر کاف [و بفتح آن - صحاح] عملی است که موجب فرمانبردار ساختن بعض جن است که اوامر تسخیرکننده را انجام بدهد و آنهم قریب به سحر است یا سحر، اعم است.

قیافه: یعنی استناد به علامات و اماراتی که برای الحاق نسب و امثال آن باشد و آن حرام است اگر ترتیب اثر به آن داده شود.

شعبده: افعالی عجیب است که از تردستی حاصل می شود و بر دید چشم مشتبه می گردد (شرح لمعه به ترجمه ج 1 ص 236).

تذکر: تفسیر آیات 102 و 103 خاص محرر این تفسیر است.

وَ اِتَّبَعُوا ... خَيْرٌ لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ

خبر دادن خدا از اعمال سحریهٔ بنی اسرائیل و پشت کردن آنان به توراة

و اسرائیلیان پیروی کردند:

(1 -) آنچه را شیاطین بر عهد پادشاهی سلیمان می خواندند، و سلیمان کافر نشد(1) و لکن شیاطین کفرپیشه کردند که سحر به مردم می آموختند.

(2 -) و پیروی کردند چیزی را که بر دو فرشته: هاروت و ماروت(2) در بابل نازل شده بود (که این دو نفر خنثی کنندهٔ تعلیمات شیاطین عهد سلیمانی بودند)

1- این بیان رد بر کتاب اول پادشاهان باب یازدهم است که در شمارهٔ سوم و چهارم می نویسد: و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش [هفتصد زن بانو و سیصد متعه] دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند و دل او مثل دل پدرش «داود» با «یهوه» خدایش کامل نبود. [کتاب اول پادشاهان در ملحقات توراة چاپ شده و جزء «عهد عتیق» به شمار است] [محرر این تفسیر].

2- بقولی هاروت اسم مرد و ماروت اسم زن بوده.

و به هیچ کس سحر نمی آموختند تا آنکه بگویند: جز این نیست که ما فتنه ایم (و آزمایش خلقیم). (اگر بشما تعلیم ندهیم در قبال سحر ساحران عاجز می مانید و اگر بشما تعلیم بدهیم امر شما دائر است بین اینکه از این علم استفادهٔ خوب بکنید و یا استفادهٔ بد بکنید ولی استفادهٔ بد کفر است) پس کافر مشو.

پس بنی اسرائیل (در مدارسشان) از آن دو منبع، چیزی را می آموزند که بوسیلهٔ آن، میان مرد و زنش و یا زن و شوهرش و یا شخص و یارانش(1) جدائی می اندازند (و دربارهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یارانش اعمال سحریه را انجام دادند که جدائی بیندازند).

و بنی اسرائیل بوسیلهٔ سحر، زیان رسانندگان به هیچ کس نیستند مگر بفرمان خدا.

و بنی اسرائیل چیزی را می آموزند که ایشان را زیان می رساند و به ایشان سود نمی رساند. و قسم است که دانستند بی گمان کسی که سحر را خرید (یعنی آموخت و به کار بست) نیست او را در روز بازپسین هیچ نصیبی. و البته بد چیزی است آنچه جانهاشان را به سحر فروختند اگر می دانستند.

و اگر البته بنی اسرائیل ایمان آورده بودند و از سحر و کفر پرهیز کرده بودند (پاداش داده می شدند و) البته پاداش از نزد خدا خوب است اگر می دانستند (و در عواقب امور تعقل می کردند).

سوره البقرة (2): آیه 104

مقدّمه

الف: یکی از کلمه های ادبی عربی که در طرز أداء و تلفظ، معنی آن فرق می کند کلمهٔ «راعنا» است [به راء الفی - و عین مکسور - و نون الفی) که معنی آن این است: از ما بشنو و به ما توجه کن - این کلمه مرکب است از «راع» [به راء الفی و کسر عین] [یعنی بشنو و توجه کن] و از «نا» [یعنی ما] و ریشهٔ کلمه (ر - ع - ی) است و

1- در قرآن کریم «.. بَيْنَ اَلْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ» فرموده است و در المنجد می نویسد: «الزوج: البعل. الزوجة. القرين».

«مراعات» از همین ریشه است.

همین کلمه اگر «رعنا» [به راء مفتوح - و عین ساکن و یا مفتوح و نون منون یعنی دارای دو زبر] تلفظ شد معنی آن بی خرد بودن و شتابنده در سخن و کول و سست بودن است. و این کلمه بسیط است. و ریشهٔ کلمه (ر - ع - ن) است.

ب: یهود وقتی در مجلس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حاضر می شدند برای جلب توجه حضرت، کلمهٔ «راعنا» را به کار می بردند و لیکن طوری تلفظ می کردند که لفظ و معنی دوم را اراده می نمودند یعنی صفت حمق و شتابنده در سخن و کول و سستی را به حضرت نسبت می دادند. [کول: احول، لوچ، اسب کندرو، بمعنی جغد هم گفته شده].

ج: خدای عالم السر و الخفیات این موضوع را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داد.

[و در سورهٔ نساء آیهٔ 46 همین موضوع بطور مفصل تر نقل شده است آنجا که فرموده: «مِنَ اَلَّذِينَ هٰادُوا يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ ... قَلِيلاً»].

د: دیگر قدغن شد که کسی کلمهٔ «راعنا» را برای جلب توجه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به کار نبرد و بجای آن، بگوید: «اسمع» یا «انظرنا» یا «اسمع و انظرنا».

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا ... أَلِيمٌ

اهانت یهود به پیامبر (ص) و قدغن شدن گفتن «راعنا»

ای مسلمانان! «راعنا» نگوئید و بگویید: «انظرنا» [یعنی بسوی ما بنگر](1)و فرمان خدا را بشنوید. و از آن کافران است عذابی دردناك.

سوره البقرة (2): آیه 105

مقدّمه

هر خیری که از خدا به بندگانش در دین و دنیاشان برسد، آغاز از او است و تفضل است بر آنان، و از راه استحقاق نیست، پس خدا عظیم الفضل و ذو المن و الطول است (تفسیر مجمع البیان اقتباسا).

و از جمله تفضلات خدا: اعطاء منصب پیامبری و قرآن است که به «محمّد» عنایت

1- «انظرنا» بضم همزه و سکون نون و ضم ظاء و سکون راء و نون الفی است.

فرموده. و اهل کتاب و مشرکین از این موهبت عظمی که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شده، ناراضی اند و حسد می برند(1).

مٰا یَوَدُّ ... اَلْعَظِیمِ

حسد بردن اهل کتاب و مشرکین بر نبوت پیامبر (ص) و قرآن او

آنـان که از اهـل کتـاب کفرپیشه کردنـد (و اسـلام نیاوردنـد) دوست نمی دارنـد و نه مشـرکین که بر شـما مسـلمانان هیـچ گـونه خیری از پروردگارتان فروفرستاده شود.

و خدا هرکه را بخواهد به رحمت خود اختصاص می دهد. و خدا صاحب فضل(2)بزرگ است.

سوره البقرة (2): آیات 106 تا 107

مقدّمه

1 - اسـرائیلیان یك شـریعت قائلند و بس و آن شـریعت موسوی است و آن را ابدی می دانند و دیگر شریعتی قائل نیستند نه مقدم برآن و نه مؤخر از آن. بنابراین، انعام خدا بر بشر یك بار بوده آنهم بر یهود و بس.

2 - مسـیحیان هم همین را می گوینـد و اضافه می کننـد که چون عیسـی پسـر خدا آمده است دیگر شـریعت موسوی هم همچون لالای اطفال بوده و مورد نیاز نیست و بالجمله: مسـیحیان برحسب دستور پولس، که شریعت موسوی و عیسوی را نسخ کرد، شریعت را بوسیده و بالای طاقچه گـذارده انـد. در رسالهٔ پولس به غلاطیان 3:23-25 به خلاصه می نویسـد: اما قبل از آمدن ایمان، زیر شـریعت نگاه داشـته بودیم، پس شریعت لالای ما شد تا به مسیح برساند، لیکن چون ایمان آمد دیگر زیردست لالا نیستیم (ه).

شریعت، لالای بنی اسرائیل بود، و هنگامی که طایفهٔ مسطوره به منزلهٔ طفل بودند

1- و مناسب مقام است این شعر: حسد چه می بری ای سست نظم! بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

2- «فضل» فزونی.

آنهـا را توجه نموده تا بالاخره متـدرجا بمسـیح رهبر گشت و چون شـخص یهودی به معرفت ایمان مسـیح نایل گشت تکلیف شـریعت به انجام رسیده و تکمیل شده است (قاموس کتاب مقدس ص 758 به خلاصه).

3 - قرآن کریم می فرماید:

اولا: شـریعت یعنی امرونهی، و آن متوجه اولین فرد بشـر بوده و تا آخرین فرد بشر هم ادامه دارد بنابراین، قبل از موسی هم شرائع بوده پس شریعت، منحصر به موسی نیست.

و ثانیا: بموجب آیـهٔ کریمـهٔ: «وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِيهٰا نَذِيرٌ» [سورهٔ فاطر آیهٔ 24] تمام امم، شـریعت و پیامبر داشته اند و منحصر به امت خاصی نیست.

و ثالثا: همین گونه که شـرائع دیگر نسخ شده و نوبت به شـریعت موسوی رسـیده است، شریعت موسوی هم نسخ شده و شریعت عیسوی جایگزین آن گردیده و بعدا شریعت عیسوی هم نسخ شده و شریعت محمّدی جایگزین آن گردیده، شریعتی که چون با فطرت بشر آمیخته است ابدی است و تا یوم القیام ادامه دارد.

4 - اسـتدلال یهود به کلمهٔ «عولام» برای ابدیت احکام توراة بی أساس است زیرا «عولام» وقت معین است نه تا روز قیامت مگر در جائی که از برای خود خـدای خالق است یکی در سـفر خروج باب پنجم که می فرماید: پادشاهی خدا ابد الآباد است و یکی در سـفر تثنیه باب سی و دوم که می فرماید: من زنده هستم تا ابد الآباد (کتاب اقامة الشهود فی رد الیهود ص 50 به خلاصه).

کتاب اقامة الشهود از ص 49 تا ص 155 ادلهٔ قائلین به ابدیت احکام توراة را رد کرده است.

مٰا نَنْسَخْ ... نَصِيرٍ

انکار نسخ از طرف احبار یهود و کشیشان نصاری

آنچه را منسوخ می سازیم از شریعتی، یا آن را (به واسطهٔ انقراض امتی، از اذهان(1) فراموش می گردانیم، بهتر از آن را می آوریم یا مثل آن را. آیا ندانستی که البته خدا

1- محرر این تفسیر.

بر هر چیزی توانـاست؟ آیا نـدانستی که البته خـدا از آن او است پادشاهی آسـمانها و زمین، و نیست شـما را - از جز خـدا - از هیـچ گونه دوستی و نه هیچ یاری دهنده ای؟

سوره البقرة (2): آیه 108

مقدّمه

با توجه به آیـهٔ: «یَسْئَلُکَ أَهْلُ اَلْکِتٰابِ...» [مذکور در سورهٔ نساء آیهٔ 153] أهل کتاب از خودخواهی و تکبر با یکـدیگر مشورت کردند در اینکه از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله تقاضا کنند که کتابی خاص، غیر از قرآن از آسـمان برای آنها فرود بیاورد تا ایمان بیاورند خدا این راز را قبل از طرح، مکشوف ساخت(1) نظیر این تقاضای ناهموار هم از طرف بنی اسـرائیل از موسی شده که تقاضا کردند: «خدا را آشکار به ما بنمایان» ولی همانها، گوساله پرستیدند.

أَمْ تُرِیدُونَ ... اَلسَّبِیلِ

کشف فرمودن خدا راز انجمن اهل کتاب را

(ای اهـل کتـاب) آیا می خواهیـد به این که از پیامبرتان سؤال کنیـد (سؤالی ناهنجار) همان گونه که از طرف بنی اسـرائیل از پیش از این از موسی سؤال کرده شد؟ (که تقاضای دیدن خدا را جهرا نمودند!). و هرکس که بستاند کفر را عوض ایمان، پس علی التحقیق راه راست را گم کرده است.

سوره البقرة (2): آیات 109 تا 110

مقدّمه

فنحاس یهودی و یاران او، حذیفة بن یمان و عمار بن یاسر را به یهودیت دعوت کردند آیه آمد (تفسیر کاشفی اقتباسا):

وَدَّ کَثِیرٌ ... بَصِیرٌ

حسد بردن اهل کتاب بر مسلمانان

ای مسلمانان! بسیاری از اهل کتاب دوست می دارند که شما را از بعد از اسلامتان، کافران، بازگردانند (این دوستی) از حسدی (است) که از نزد جانهاشان سرچشمه

1- محرر این تفسیر.

گرفته (این دوستی) از بعـد این (است) که: حق برای آنان آشـکار شده است. پس شـما مسـلمانان (از عقوبت آنان) درگذرید و (از تعرض ایشان) رو بگردانید(1) تا خـدا فرمان خود را (دائر به جنگ با اهل کتاب) به مرحلـهٔ اجرا بگـذارد، زیرا البته خـدا بر هر چیزی تواناست. و نماز را به پابداریـد و زکات را بپردازیـد. و آنچه را برای خودهاتان پیش می فرستیـد از هرگونه نیکویی ای، آن را نزد خـدا می یابید، زیرا البته خدا به آنچه می کنید بیناست.

سوره البقرة (2): آیات 111 تا 112

اشاره

وَ قٰالُوا لَنْ یَدْخُلَ ... یَحْزَنُونَ

دعاوی اهل کتاب، باطل است

و (یهود) گفتند: داخل بهشت نمی شوند مگر کسانی که از یهود باشند.

یا (نصاری گفتند: داخل بهشت نمی شوند مگر کسانی که از) نصاری (باشند). آن گفتار، آرزوهای باطل اهل کتاب است.

ای پیامبر! (در جواب ایشان) بگو: دلیل خودتان را اگر راسـتگویانید، بیاوریـد. بلی کسـی که خود را خالصا در اختیار خـدا بگذارد و حال اینکه نیکوکار باشد، پس از آن او است مزد او که نزد پروردگار او است و هیچ گونه ترسی بر ایشان نیست و نه آنان اندوهگین می شوند.

سوره البقرة (2): آیه 113

مقدّمه

هیئتی از نصارای نجران به خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شدند و احبار یهود هم وارد گردیدند، پس نزد آن حضرت مناظره و منازعه کردند. رافع بن حریمله(2) که از دانشمندان یهود بود به نصاری گفت: شما بر چیزی از دین حق نیستید و منکر عیسی شد

1- در متن آیه، «فاعفوا» و «و اصـفحوا» ذکر شده است. در تفسیر مجمع البیان، «عفو» و «صفح» را بمعنی تجاوز از گناه گفته، و در کتاب مفردات راغب به ترجمه می نویسد که: «صفح» أبلغ از «عفو» است.

2- «حریمله» بضم حاء و فتح راء و کسر میم (ج 1 و 2 کتاب سیرهٔ ابن هشام ص 549).

و نبوت او را تکذیب نمود و انجیل را دروغ شـمرد. یکی از نصارای نجران گفت: یهود بر چیزی از دین حق نیسـتند و نبوت موسـی را منکر شد و توراة را دروغ شمرد.

دراین باره آیه آمد (تفسیر مجمع البیان از ابن عباس به ترجمه):

وَ قٰالَتِ اَلْیَهُودُ ... یَخْتَلِفُونَ

نزاع یهود با نصارای نجران

و یهود گفتند: نصاری بر چیزی (از دین حق) نیستند. و نصاری گفتند:

یهود بر چیزی (از دین حق) نیستند و حال اینکه هر دو دسته کتاب را می خوانند (و می دانند که هر دو طریقه باطل است). این چنین گفتند آنهـا که هیـچ نمی داننـد (از مجوس و مشـرکین) ماننـد گفتار یهود و نصاری (که هیـچ کـدام دلیلی بر حقانیت خود و بطلان دعوی طرف نداشـتند). پس خـدا در روز قیامت میان ایشان حکم می کند دربارهٔ آنچه در آن اختلاف می کردند (پس همه را تکذیب می کند و به آتش وارد می سازد).

سوره البقرة (2): آیات 114 تا 115

مقدّمه

یهود و نصاری در مرحلهٔ تبلیغات، و مشرکین در مرحلهٔ عمل، مانع بودند که مسلمانان در مساجد خدا(1) نام خدا را یاد کنند و حال اینکه حق این است که با خوف و خشـیت از خـدا، در مساجـد قدم بگذارند. مسـلمانان در هرکجا و بهر حال و به یك سو که هسـتند خدا را یاد کنند. خدا جای خاص ندارد، مشرق و مغرب از خداست.

وَ مَنْ أَظْلَمُ ... عَلِیمٌ

کوشش یهود و نصاری و مشرکین در ویرانی مساجد

و چه کسـی سـتمکارتر است از آن کس که بازداشت مسـجدهای خدا را از اینکه اسم خدا در آنها برده شود و در ویرانی مسجدها کوشش کرد (زیرا آبادانی مسجد به

1- یك مسـجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم. یا آنکه هر موضـعی از آن مسـجدی است یعنی محل سـجده است (اقتباس از تفسیر کاشفی).

نمـاز است و مـانع نمـاز، ویران کن مسـجد است) آن گروه را نمی سـزد که وارد مساجـد شونـد مگر در حالتی که (از خوف خـدا) ترسان باشند(1). برای آن گروه است در دنیا رسوائی و از آن ایشان است در آخرت عذابی بزرگ.

و از آن خداست مشرق و مغرب. پس ای مسلمانان! هرکجا که روآورید پس ذات خدا در آنجاست. زیرا البته خدا وجودش گنجایش دارد و داناست.

سوره البقرة (2): آیات 116 تا 117

مقدّمه

یهود، «عزیر» را پسر خدا و نصاری، «مسیح» را پسر خدا و مشرکین عرب، «فرشتگان» را دختران خدا گفتند.

وَ قٰالُوا ... فَيَكُونُ

رد بر گفتارهای یهود و نصاری و مشرکین

و گفتنـد: خـدا فرزنـد گرفته است. خـدا از هرگونه عیب و نقص پاك است (کسـی که فرزند می گیرد یا برای کومك به او است یا برای حفظ نسـل او است یـا از فرزنـد لـذت می برد یـا برای مجموع است، و تمام این صـفات، صـفات اجسام و کسانی است که در قیـد چهارچوب طبیعت انـد و اما بی نیاز و زنده ای که مرگ ندارد و ملکوت چیزها بدست او است فرزند نمی گیرد) بلکه از آن او است آنچه در آسـمانها و زمین است. همگی برای او فروتننـد (و فرمان بردارنـد طوعا یا کرها). خدا از نو پدیدآرندهٔ آسـمانها و زمین است (با ماده و مدتی که خود آفریـده و از خود او است) و چون چیزی را بخواهـد موجود کنـد پس جز این نیست که به آن چیز (که مورد اراده اش می باشد) می گوید: (پدید) بشو پس (پدید) می شود.

سوره البقرة (2): آیه 118

مقدّمه

بین مشرکین و یهود و نصاری وجه تشابهی موجود است و وجه تشابه این

1- محرر این تفسیر.

است که همه می خواهنـد خدا را از راه چشم تنگ خود ببینند، خدا را چنان کوچك و محدود تصور می کنند که می خواهند از راه مردمك چشم، صورت خدا را به مغز خود منتقل سازند! در صورتی که خدا محدود نیست و با چشم دیده نمی شود.

وَ قٰالَ اَلَّذِينَ ... يُوقِنُونَ

وجه تشابه بین مشرکین و بین یهود و نصاری

و کسانی که نمی دانند (یعنی مشـرکین) گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید یا نشانه ای (همچون نزول فرشتگان یا تبدیل کوه صفا به طلا و امثال آن) برای ما نمی آورد. همچنین ماننـد گفتار اینان گفتنـد، کسانی که از پیش از ایشان بودنـد از یهود و نصاری (زیرا یهود به موسـی گفتند: خدا را آشـکارا به ما بنما و نصاری عیسـی را به پسـری خدا برگرفتند) دلهای مشـرکین و منکران اهل کتاب به یکدیگر مشابهت دارد، علی التحقیق نشانه های یکتاپرستی و نبوت را برای مردمی که یقین می کنند (و اهل یقین اند نه عناد) بیان کردیم.

سوره البقرة (2): آیات 119 تا 120

مقدّمه

مگر رضایت همهٔ مردم را می توان فراهم کرد. پولس برای تحصـیل رضاء بت پرسـتان، شـریعت عیسوی را منقرض کرد. زیرا در برخورد با بت پرسـتان برای خشـنودی آنـان واجبـات و محرمات شـریعت موسوی و عیسوی را بکلی حـذف کرد و اکنون کیش عیسوی با کیش بت پرسـتان موبه مو مطابق است (کتاب بت پرستی و مسیحیت کنونی، همه را مطابقه کرده است) (رجوع به جلد دوم مقدمهٔ همین تفسیر ص 811).

إِنّٰا أَرْسَلْنٰاكَ ... نَصِيرٍ

شخصیت پیامبر (ص)

ای پیامبر! البته ما تو را با قرآن فرستادیم مژده دهنده (برای مؤمنان) و بیم کننده (برای کافران). و (در روز قیامت) از (اعمال) اصحاب دوزخ پرسیده نمی شوی.

(هرکسی مسئول عمل خودش است).

و یهود و نصاری از تو خشنود نمی شوند تا تو کیش آنان را بپذیری.

ای پیامبر! بگو: البته هدایت خدا (به اسلام)، همان هدایت است (و ما بقی ضلالت است).

و قسم است که اگر تـو بعـد از آنچه از دانش تو را آمـده است (یعنی قرآنی که برای تو فروفرسـتاده شـده است) دلبخواههـای باطـل یهود و نصاری را پیروی کنی نباشـد تو را (برای خلاص) از (عـذاب) خـدا از هیچ گونه دوستی (که تو را حفظ کند) و نه هیچ گونه یاوری (که تو را یاری کند)(1).

سوره البقرة (2): آیه 121

مقدّمه

عده ای از احبار یعنی علماء یهود همچون عبد اللّه بن سلام و یاران او و...

و عده ای از نصاری: 32 نفر از حبشه و 8 نفر از راهبان شام، اسلام آوردند. آیه دربارهٔ آنان آمد:

اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ ... اَلْخاسِرُونَ

مؤمنان از اهل کتاب

کسانی که کتاب توراة و انجیل به آنان دادیم و آن را می خواننـد (آن طور که) حق خوانـدن (و عمل کردن) آن (است)، آنان به پیامبر و قرآن ایمان می آورند و هرکه به پیامبر و قرآن کفر بورزد، پس آنان، هم ایشان زیان کارانند.

سوره البقرة (2): آیات 122 تا 123

مقدّمه

از آیات 47 و 48 تا اینجا یك سلسـله مـذاکرات و مفاوضات با بنی اسـرائیل و ضـمنا نصاری بیان شد، اکنون تجدید مطلع می شود برای مذاکرات دیگر یعنی دربارهٔ ابراهیم علیه السّلام بحث می شود، همان ابراهیم که محل اصطکاك مشرکین مکه - نیای

1- به در می گویند که دیوار بشنود «ایاك اعنی و اسمعی یا جاره». ب.

اعلای آنان - و ملت موسوی و ملت عیسوی و شریعت غراء محمّدی است، همان ابراهیم که مجدد خانهٔ کعبه یعنی قبلهٔ حقیقی است(1).

محرر این تفسیر گوید: با توجه به بیان ما متوجه خواهید شد که این آیات، ختم کلام با اهل کتاب نیست که مفسرین گمان کرده اند بلکه آیات، تجدید مطلع است.

یٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ ... يُنْصَرُونَ

تجدید مطلع یا عود علی بدء

ای بنی اسرائیل! (ای یعقوب زادگان!) نعمت مرا همان نعمتی که بر شما (مردم گمنام) انعام کردم به یاد بیاورید و بخاطر داشته باشید که شما را بر اقوام دیگر (همان اقوامی که معاصر شما بودند) برتری دادم.

و از روزی بترسید که هیچ کس بجای هیچ کس جزاء هیچ چیز را در نمی یابد و از او عوضی (و فدیه ای) پذیرفته نمی گردد، و شفاعتی او را سود نمی بخشد و نه آنان یاری داده می شوند.

سوره البقرة (2): آیه 124

مقدّمه

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرموده که: خدا ابراهیم را به عبودیت پذیرفت بعد او را بمنصب پیامبری نایل ساخت بعد او را بمنصب رسالت سرافراز کرد، پس از آن او را خلیل خود ساخت، پس از طی چهار مرتبه، او را به امامت برگزید. حضرت بعد از اداء این پنج کلمه: (یعنی عبودیت، نبوت، رسالت، خلّت، امامت) انگشتان خود را جمع کرد و فرمود که: خدا به ابراهیم گفت: «إِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً» و چون منصب امامت و پیشوائی مردم در نظر ابراهیم، بزرگ جلوه کرد، تقاضا کرد که بعض ذریهٔ او باین منصب نایل شوند. خدا در جواب فرمود: «لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي اَلظّٰالِمِينَ» :

ستمکاران به عهد امامت من مفتخر نمی شوند (کتاب سفینة البحار بنقل از کتاب کافی به ترجمهٔ محرر این تفسیر).

1- بازگو از نجد و از یاران نجد تا در و دیوار را آری به وجد

وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ ... اَلظّٰالِمِينَ

امامت ابراهیم (ع)

و (یـاد کن که:) چون پروردگـار ابراهیم، ابراهیم را آزمود به عبودیت و نبوت و رسـالت و خلّت پس ابراهیم آنهـا را تمـام و کمـال به انجام رسانید (آنگاه) خدا گفت: البته من، تو را برای مردم پیشوا گرداننده ام. ابراهیم گفت: و بعض از نسل مرا (پیشوا گردان). خدا گفت: عهد من به ستمکاران (از ذریهٔ تو) نمی رسد.

سوره البقرة (2): آیه 125

مقدّمه

آب را باید از سرچشمه بررسی کرد و ابراهیم سرچشمه است.

همین ابراهیم که توصیف شد نیای اعلای بنی اسرائیل و پیامبر و اهل مکه است.

همین ابراهیم محل اصطکاك اسرائیلیان و نصاری و مشرکین و مسلمین است.

همین ابراهیم ساختمان خانـهٔ کعبه را تجدیـد بناء کرد و قبلهٔ قدیم یعنی قبلهٔ آدم ابو البشـر علیه السّلام و قبلهٔ تمام پیامبران را از نو بناء کرد، پس شهر مکه شهر خدا و قبلهٔ همگی، کعبه است.

تذکرات:

1 - خانهٔ کعبه مرجع مردم است زیرا خانه فراوردهٔ آدم ابو البشر علیه السّلام است.

قرآن کریم در سورهٔ آل عمران آیـات 96 و 97 فرموده: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّٰاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبٰارَكاً وَ هُدىً لِلْعٰالَمِينَ فِيهِ آيٰاتٌ بَيِّنٰاتٌ مَقٰامُ إِبْرٰاهِيمَ...» و تفسیر مجمع البیان بنقل از تفسیر قمی به ترجمه می نویسد که: محل خیمهٔ آدم علیه السّلام در این بقعه بوده است.

2 - ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام خانه را آغاز نکردند بلکه از ارجاس آن را پاك کردند و طاهرا و مطهرا عمران کردند.

3 - ابن عباس و عطاء گفته انـد که: خانه را آدم بناء کرد و چون خرابی به آن راه یافت و اثرش را محو کرد، ابراهیم علیه السّلام آن را تجدید بناء کرد. و صاحب تفسیر مجمع البیان می نویسد: همین قول از ائمهٔ ما روایت شده است و در روایات اصحاب

ماست که اول کس که خانه را حج کرد، آدم علیه السّلام بود.

4 – مقـام ابراهیم علیه السّلام مـذکور در سـورهٔ آل عمران تعریض و تـذکره است برای یهود و نصـاری و مشـرکین به این که قیـام ابراهیم یکتاپرست علیه السّلام در این محل بوده است که اثر پای او مشهود است.

5 – نماز [با اختلاف کیفیت آن] در تمام شرائع بوده است و نماز، قبله لازم دارد و قبله ای در دنیا غیر از بیت اللّه الحرام شناخته نیست.

6 – بیت المقدس از فراورده های داود و سلیمان است که تابع شرع موسی علیه السّلام بوده اند.

7 – قبلـهٔ بیت المقدس هم همان کعبه بوده است (محرر این تفسـیر) و دلیل بر این مطلب، قبلهٔ نماز بنی اسـرائیل است در مصـر که کعبه بوده است چنانکه در آیهٔ 87 از سورهٔ یونس علیه السّلام بیان کردیم (زیرا در آن وقت نامی و نشانی از بیت المقدس نبوده است).

8 – نماز در تمام شرائع بوده از جمله: قاموس کتاب مقدس در لغت «انسان» می نویسد: «چون خدای تعالی انسان را در تقدس و عدالت بصورت خود آفرید شریعتی برای او قرار داد...».

از جمله: شـیث پسـر آدم علیه السّلام و پسـرش انوش که روی کار آمدنـد تشـکیلاتی برای خوانـدن خدا برقرار کردند (توراة سـفر تکوین 26:4).

از جمله: ابرام [ابراهیم] باسم پروردگار خواند و نماز گذارد (توراة سفر تکوین 4:13 و نیز 7:20 و نیز 17:20).

9 – نماز مشتمل بر قیام، در تمام شرائع بوده است و اما نماز مشتمل بر قیام و رکوع و سجود مختص به دین اسلام یعنی شریعت مصطفوی است. و ازاین جهت در آیـهٔ 125 همین سورهٔ بقره: «اَلرُّکَّعِ اَلسُّجُودِ» دیـده می شود که این خود، نکتـهٔ مهمی است که بشارت بظهور دین اسلام است.

10 – «عاکفین» در آیهٔ 125 بمعنی قائمین است: زیرا در سورهٔ حج آیهٔ 26 فرموده: «وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطّٰائِفِینَ وَ اَلْقٰائِمِینَ وَ اَلرُّکَّعِ اَلسُّجُودِ» .

11 - از جابر روایت است که چون پیامبر (ص) از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابراهیم گردید و دو رکعت نماز در آن گذارد و این آیه را بخواند که: «وَ اِتَّخِذُوا مِنْ مَقٰامِ إِبْرٰاهِيمَ مُصَلًّى» و این دال است بر آنکه نماز طواف فریضه است در مقام ابراهیم، و آن موضعی است که در آن سنگی نشانده اند و اثر قدمهای مبارك ابراهیم برآن است (تفسیر خلاصهٔ منهج الصادقین).

وَ إِذْ جَعَلْنَا ... اَلسُّجُودِ

ابراهیم (ع) سرچشمه است. آب را از سرچشمه باید بررسی کرد

و (ای بنی اسرائیل!) یاد کنید از وقتی که برای مردم، خانهٔ کعبه را جای بازگشت (یعنی معبد و قبله) گردانیدیم و محل امن (از کشتن و آزار). و (گفتیم:) بگیرید نماز گاهی از جای قدم ابراهیم. و فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم و اسماعیل که: خانهٔ مرا برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان سجودکنندگان - (از لوث بتها و خبائث و معاصی و حضور جنب و حائض) - پاك سازید.

سوره البقرة (2): آیه 126

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ ... اَلْمَصِيرُ

دعاء ابراهیم (ع)

و (ای بنی اسرائیل!) یاد کنید از وقتی که ابراهیم گفت: ای پروردگار من! این مکان را (که خانهٔ تو را تجدید بناء کردم) شهری ایمن (از جور) بگردان (مانند روز آغازش) و اهلش را از انواع میوه ها روزی بده (که از آفاق به آنجا حمل بشود). اهلی را از آنان (می گویم) که: به خدا و روز بازپسین ایمان آورده است.

خدا فرمود: و کسی که کفر بورزد، پس او را زمان کمی (به بهرهٔ کمی) برخوردار می سازم سپس او را به بیچارگی بسوی عذاب آتش می رانم. و آتش، بدسرانجامی است.

سوره البقرة (2): آیات 127 تا 129

اشاره

وَ إِذْ يَرْفَعُ ... اَلْحَكِيمُ

دعاء ابراهیم و اسماعیل (ع)

و (ای بنی اسرائیل!) یاد کنید از وقتی که ابراهیم ستونها (و بنیادها) را از خانهٔ

کعبه بلنـد می کرد و اسـماعیل (معاونت می کرد) (و هر دو دعاء کردنـد و گفتند:) ای پروردگار ما! (این خدمت را) از ما بپذیر زیرا البته تو شنوائی (دعاء ما را) و دانائی (به نیات ما).

ای پروردگار ما! (کارها بـدست تو است) و ما را (در آینـدهٔ عمرمان مانند گذشـتهٔ آن) فرمانبران خودت قرار بده. و از نسل ما امتی فرمان بر برای خودت قرار بده.

و جاهای اعمال حـج را به ما نشان بـده (و در قبال عظمت خودت، از قصور و تقصـیرات ما درگذر) و به مرحمت بر ما بازآی زیرا البته تو، توبه پذیر و مهربانی.

ای پروردگـار ما! و برانگیز در امت فرمانبران (از نسل ما) پیامبری را از دودهٔ خودشان (یعنی «محمّـد» را) که آیات تو را (که به او وحی می شود) بر آنها بخواند و قرآن (که مشتمل بر کتابهای پیامبران پیشین با زیادات مهم است) و حکمت (یعنی راه نورانی شدن قلب را) [بوسیلهٔ نوری که تو در قلب می افکنی] به آنها بیاموزد و آنها را (از لوث ها).

پاك سازد و اصلاح کند و رشد بدهد(1) زیرا البته تو، همان تو، غالب هستی و کارهایت از روی اساس است(2).

سوره البقرة (2): آیات 130 تا 131

اشاره

وَ مَنْ یَرْغَبُ ... اَلْعٰالَمِینَ

کیش ابراهیم (ع)

و چه کسـی از شریعت (و دین و آئین) ابراهیم رو می گرداند مگر کسی که خود را خوار و بی خرد و بی مقدار سازد و قسم است که ابراهیم را در دنیا (بشـرف: عبودیت - نبوت - رسالت - خلت - امامت - تجدیـد ساختمان کعبه - فرزنـدان قابل و ثروت) برگزیدیم و البته او در آخرت بی گمان از شایستگان است. (برگزیدیم او را) وقتی که پروردگارش

1- در متن آیه، «یُزَکِّیهِمْ» است یعنی «ینمیهم» و در لغت منجد می نویسد: زکاه اللّه: أنماه، طهره، اصلحه، اخذ زکاته.

2- این دعاءهـا اشاراتی به بشاراتی است که دربارهٔ ظهور پیامبر (ص) داده شـده (توراة سـفر تکوین 20:17 و کتاب اقامة الشـهود فی رد الیهود ص 48 و رسالهٔ رؤیای یوحنای لاهوتی 1:12 و غیرها).

به ابراهیم گفت: «فرمان مرا گردن بنه» ابراهیم گفت: برای پروردگار جهانها گردن نهادم (و منقاد شدم).

سوره البقرة (2): آیه 132

مقدّمه

1 - ابراهیم از «هاجر مصریه» یك پسر بنام اسماعیل داشت و از «ساره» که از «اور» کلدانیان با او به کنعان آمده بود یك پسر داشت بنام اسحاق و از «قطور» شش پسر (جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر ص 94 را ببینید).

2 - یعقوب (ملقب به اسرائیل) پسر اسحاق بن ابراهیم دوازده پسر داشت (جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر ص 193 و 194 را ببینید).

3 - خلاصهٔ شریعت ابراهیم: دربست تسلیم شدن به پروردگار جهانهاست.

4 - از جمله عهود خدا با ابراهیم ظهور «محمّد» و دوازده امام از نژاد اسماعیل بن ابراهیم است (توراة سفر تکوین 20:17).

5 - یعقوب، عامل بشریعت ابراهیم بوده.

6 - وصیت نامهٔ یعقوب به فرد فرد دوازده پسرش در توراة سفر تکوین در باب 48 و 49 مذکور است.

از جمله: به یهودا که یکی از پسران او است می گوید: «عصا از یهودا دور نخواهد شد، و نه فرمان فرمائی از میان پایهای وی تا «شیلو»(1) بیاید و مر او را اطاعت امتها خواهد بود» (توراة سفر تکوین 10:49).

مراد از «شیلو»: «محمّد» است که امتها گرد او جمع شدند.

و مراد از «شیلو» موسی نیست زیرا او پسر عمرام بن قهات بن لاوی بن یعقوب است و بین یعقوب و بین موسی عصای سلطنت برای یهودا و اعقاب او نبوده که بماند یا نماند زیرا بعد از یعقوب، سلطنت از یوسف بن یعقوب بود و پس از وفات یوسف،

1- در بعض نسخ توراة فارسی، «شیلوه» نوشته و در نسخهٔ عربی «شیلون» نوشته است و دست تحریف قوی است (محرر این تفسیر).

سلطنت و قدرتی برای بنی اسرائیل نبود تا آنکه موسی ظهور نمود.

و مراد از «شیلو» عیسی نیست زیرا او خود از سبط یهودا می باشد. پس ثابت شد که مراد از «شیلو»، «محمّد» صلّی اللّه علیه و آله است (تفصیل درج 2 کتاب انیس الأعلام ص 154).

وَ وَصّٰی ... مُسْلِمُونَ

وصیت ابراهیم و یعقوب

و ابراهیم پسرانش را بشریعت (و دین و آئین) ابراهیم وصیت کرد و یعقوب (نیز به پسران دوازده گانه اش وصیت کرد) (و هر دو گفتند:) ای پسران من! البته خدا برای شما دین ابراهیم را برگزید پس البته البته نمی میرید مگر و حال اینکه شما (برای پروردگار جهانها) گردن نهادگان (و منقادان) باشید.

سوره البقرة (2): آیه 133

اشاره

أَمْ كُنْتُمْ ... مُسْلِمُونَ

وصیت یعقوب در حین مرگ

بلکه شما (با خواندن توراة) شهادت می دهید که وقتی مرگ بسراغ یعقوب آمد آنگاه برای پسرانش گفت: از بعد مرگ من چه چیز را پرستش می کنید؟ (در جواب) گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل(1) و اسحاق را می پرستیم درحالی که خدای یکتاست و ما برای او گردن نهادگانیم (و فرمانبران).

سوره البقرة (2): آیه 134

مقدّمه

دور آنان گذشت و نوبت تو است *** هرکسی پنج روزه نوبت او است

تِلْكَ أُمَّةٌ ... يَعْمَلُونَ

دورهٔ ابراهیم و یعقوب و فرزندانشان سپری شد

ابراهیم و فرزندانش و یعقوب و فرزندانش علی التحقیق گروهی بودند که در گذشتند (و عهدشان سپری شد). از آن ایشان است آنچه بدست آوردند و از آن شماست

1- «اسماعیل» عمو است و اطلاق پدر بر عمو موارد استعمال فراوان دارد. کتاب مفردات راغب اصفهانی را ببینید.

آنچه بدست آوردید و (شما) از آنچه آنان می کردند پرسیده نمی شوید (مسئول عمل آنان نیستید).

سوره البقرة (2): آیه 135

اشاره

وَ قٰالُوا ... اَلْمُشْرِكِينَ

رد بر دعاوی اهل کتاب

و یهود گفتند: یهود شوید (و) یا نصاری (گفتند: نصاری شوید) تا هدایت یابید. ای پیامبر! بگو: بلکه شریعت ابراهیم را (پیروی کنید)، درحالی که از شرك پیراسته و بر راه راست است و ابراهیم از مشرکین نبود.

سوره البقرة (2): آیات 136 تا 137

مقدّمه

فخر الاسلام، کشیش بزرگ مسلمان شدهٔ عهد ناصر الدین شاه قاجار می نویسد:

... در مدرسهٔ ناصریهٔ طهران معروف به امامزاده زید منبر می رفتم و در اثبات نبوت خاصهٔ حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله سخن می راندم، هر روز جمع بسیاری از علماء و طلاب و اعیان و اشراف و تجار و کسبه و غیر هم پای منبر جمع می شدند. در مجلسی، شخص روضه خوانی از روی حسد بعد از فحاشی بمن گفت که: شما چرا می گوئید: خدا کتابهای بسیار از برای پیغمبران خود فرستاده و در همهٔ آنها اوصاف جمیلهٔ حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله را بالتنصیص و التأویل نوشته است؟ و حال اینکه خدا بیشتر از چهار کتاب نفرستاده: توراة و انجیل و زبور و قرآن؟! گفتم: کلام شما مخالف قرآن مجید است زیرا صحف ابراهیم چیست؟ بعد گفتم: آیا جناب آدم علیه السّلام و حضرت نوح علیه السّلام کتاب نداشتند؟ باز حرف ناملایم گفت و بعد افزود که پیغمبران را برای من معرفی می کنی!؟ گفتم: شما عوام و جاهل هستید معلم لازم دارید.

شخصی از محترمین مجلس گفت: ایشان فلان واعظاند(1).

گفتم: هرکه می خواهد باشد، نه معنی قرآن را فهمیده است و نه از احادیث

1- آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس کاین زمان خرمهره را با در برابر می کنند

و اخبار اطلاع دارد.

بعـد آن شـخص تغیر کرده و گفت: این مجلس مجلس کفر است و برخـاست و حـال آنکه مجلس مجلس وعظ و از برای حضـرت سـید الشهداء علیه السّلام منعقد شده بود.

این مرد شنیده: [بحق چهار کتاب ستودهٔ جبار] و گمان کرده که کتاب خدا منحصر بهمین است.

این قضـیه بسـمع نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ و سرکارعلیه منیر السلطنه [که این واقعه در دولت ارك ایشان واقع شده بود] رسید و همگی تغیر فرمودند و محض حقانیت این حقیر از این حقیر تقویت فرمودند و هرکس از علماء و اعیان شـنید از بی احترامی ئی که نسبت به حقیر شده بود خاطرش منزجر گردید.

[اغلب این وعاظنماهای آوازه خوان و موسـیقی نواز، یك حدیث از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم روی منبر نمی خوانند و ترجمه نمی کننـد. این گونه وعاظ، برای پیشـرفت مقاصـد شؤم شـیطانی خود در اول منبر یك آیه می خوانند و آنچه بعدا می گویند ربطی بمعنی آن آیه ندارد.

این گونه وعاظنماهـای مـدعی اعتمـاد و عماد و بی همتان، از هر مبلغ مسـیحی و باطلی دیگر زیانشان بیشتر است] لـذا فردای آن روز این حقیر، قرآن مجید و کتب أحادیث و تفسیر و اخبار را بالای منبر بردم بجهت اثبات این مسئله از ترس اینکه مبادا این سخن، انتشاری به هم رسانیده عوام الناس قبول نمایند و گمان برند که طرف، در این دعوی محق است و مطلب خلاف واقع را که خلاف قول خدا و رسول اسـت اعتقاد نمایند.

اول: این آیـهٔ مبارکه از سورهٔ بقره را خوانـدم که: «كٰانَ اَلنّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِـدَةً فَبَعَثَ اَللّٰهُ اَلنَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ» و فخر رازی درج 2 از تفسـیر کبیر خود بنقل از قاضـی بیضاوی در شرح این آیه می نویسد: ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه هیچ پیغمبری نبود مگر اینکه کتاب فروفرستاده از خدا با او بود و بیان حق در آن شده بود خواه آن کتاب بزرگ باشد و یا کوچك، و خواه مدون باشد و

یا غیر مدون، معجز باشد آن کتاب یا نه.

دوم: در سورهٔ مبارکهٔ بقره فرموده: «قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْبٰاطِ وَ مٰا أُوتِيَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ وَ مٰا أُوتِيَ اَلنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» .

سوم: در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران فرموده: «قُلْ آمَنَّا بِاللهِ وَ مٰا أُنْزِلَ عَلَيْنٰا وَ مٰا أُنْزِلَ عَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ ... وَ اَلنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ ... مُسْلِمُونَ» .

و لفظ «النبیون» جمع محلی به «الف و لام» است و در علم اصول فقه مقرر است که چنین جمعی افادهٔ عموم می کند.

پس، از هر سه آیه مفهوم و مستفاد می شود که خداوند بعدد انبیاء، کتابها فرستاده است و ایمان به همه واجب و لازم است و اقتصار بر چهار کتاب یقینا کفر است.

چهارم: در کتاب لآلی الأخبار و الآثار (ص 395) از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد است که به سلمان فرمودند: «... عندی علم مائة الف و اربعة و عشرین ألف کتاب»:... علم یك صد و بیست و چهار هزار کتاب نزد من است.

پنجم: علامهٔ مجلسی در کتاب حق الیقین در شرح ولادت حضرت حجة عجل اللّه فرجه روایت کرده که: آن حضرت بأمر امام حسن عسکری پدر خود ابتداء کرده صحف آدم را بر زبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توراة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدش «محمّد» صلّی اللّه علیه و آله همه را خواند.

ششم: کتاب کافی در باب ولادت امام موسی کاظم در تفسیر آیهٔ: «حمو اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ ... مُبٰارَكَةٍ» از کتاب «هود» نقل کرده [و هود از پیامبران است و در قرآن کریم سوره ای بنام هود است].

هفتم: در کتاب بحار و غیره از حضرت ختمی مرتبت نزول یك صد و چهار کتاب را باین شرح نقل کرده است...

هشتم: در حدیث مباهله و احتجاج حضرت رضا علیه السّلام در مجلس مأمون

به کتابهای جامعه از آدم علیه السّلام و شرح صلوات از ابراهیم علیه السّلام و کتاب اشعیا از اشعیا علیه السّلام و غیر هم اشاره شده.

و بالجمله: آیات و اخبار بسیار در این باب وارد شده که از خوف تطویل بهمین اندازه اکتفاء شد.

بعد این مرد در صدد آزار این حقیر برآمد و بعض از أوباش را با خود همدست نموده در مجالس و محافل بناء هرزگی و هتاکی نمود و اسبابها برای تخریب این حقیر فراهم کرد و لله الحمد که نتوانست صدمه ای برساند مگر صدمهٔ زبانی.

و خدائی که تاکنون حافظ و ناصر این حقیر بوده است در آینده نیز در هر باب حافظ و ناصر و معین خواهد بود (کتاب انیس الأعلام ج 1 ص 8-11 باقتباس).

قُولُوا ... اَلْعَلِیمُ

خطاب الهی به مسلمانان

(ای گروه مسلمانان!) بگویید: به خدا ایمان آوردیم و به قرآنی که فرود آورده شد، بسوی ما و به آنچه فرود آورده شده بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و ذریهٔ یعقوب (همچون داود و سلیمان و...) و به توراتی که به موسی داده شده و (به انجیلی که به) عیسی (داده شده)(1) و به کتابهائی که به دیگر پیامبران داده شده از پروردگارشان، جدائی نمی اندازیم در میان هیچ یك از آنان و ما برای خدا گردن نهادگانیم (و فرمانبران).

پس اگر یهود و نصاری ایمان آوردند بمانند آنچه شما مسلمانان به آن ایمان آوردید، پس محققا راه راست یافتند، و اگر پشت کردند (و اعراض نمودند) پس جز این نیست که آنان در خلاف (و دشمنی) اند، پس البته خدا آنها را کفایت می کند (و شر یهود و نصاری را از تو بازمی دارد) و آن غیب مطلق شنواست (سخن هر دو گروه را) و داناست (به نیات و اعمال هر دو گروه).

1- در متن قرآن کریم از انجیل اسم برده نشده است و خود حاکی از این است که: عیسی تابع توراة بوده مگر در موارد استثنائی. ب.

سوره البقرة (2): آیه 138

مقدّمه

اشاره

پس از نزول این آیات، یهود بکلی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فاصله گرفتند و نصاری با مسلمانان طرح مخالفت انداختند و به غسل «تعمید» خود افتخار کردند و آن را پاك کنندهٔ مولود از غیر دین مسیح می دانستند.

معمودیه

«معمودیه» اول اسرار دین مسیحی و درب نصرانیت است و آن عبارت است از شستن کودك و غیر او به آب، به اسم «پدر و پسر و روح القدس». و این لفظ، سریانی الأصل است یا مولد (بشد لام) است که از عمد (بر وزن سبب) گرفته شده یعنی بلل (که بمعنی تری است) (المنجد به ترجمه).

قاعدهٔ تعمید

بدان که در هر کلیسائی حوضی است و یا خمرهٔ بزرگی که کشیش آن را پر از آب می نماید و نمك بسیاری در میان این آب می ریزد و قدری هم روغن بلسان.

آنکه می خواهد نصرانی شود اگر شخص مکلف باشد بعضی از اعیان نصاری با کشیش در کلیسا جمع می شوند که شاهد او باشند در حضور پروردگار، و کشیش در نزد حوض می ایستد و متنصر را باین عبارت خطاب می نماید: بدان که نصرانیت و مسیحیت عبارت از آنست که: ذات خدا را مرکب از سه اقنوم بدانی (بب برون روخ دقدش)(1) یعنی آن سه اقنوم، اقنوم اب و ابن و روح القدس می باشند. و اینکه: دخول به جنت امکان ندارد مگر به تعمید. و اینکه: عیسی خدا و پسر خداست. و اینکه: ملتحم شد در بطن مادرش مریم، پس انسان و خدا شد. خداست از جوهر پدرش و انسان است از جوهر مادرش، و اینکه مصلوب و مقتول گردید و بعد از سه روز زنده شد و به آسمان رفت و در جانب راست پدر نشست. و همان خدای مقتول، حاکم است در روز قیامت فی مابین

1- «بب» بفتح هر دو باء، «برون» بضم باء و فتح نون، «روخ» بضم راء، «دقدش» بکسر دال و ضم قاف و فتح دال دوم.

خلق، و تو ایمان آوردی بهر چیزی که اهل کلیسا ایمان می آورند.

متنصر باید فی الفور بگوید: بلی.

آن وقت کشیش از آب حوض برمی دارد و بر این مسیحی جدید می پاشد و آواز خود را بلند می کند و این دعاء را می خواند: ای مسیحی جدید! من تو را تعمید می دهم باسم «اب و ابن و روح القدس».

پس از آن با دستمال آن آب را از صورت او پاك می کند.

پس این شخص، نصرانی و اهل جنت می شود.

تعمید کودکان

و اما تعمید کودکان: روز هشتم از ولادت، پدران و مادران ایشان بچه ها را به کلیسا می آورند پس کشیش آن بچه را بکلام سابق مخاطب می سازد و عقائد را بنحو مذکور از برای او تقریر می نماید.

پدر و مادر از جانب کودك جواب می دهند.

و این صفت، تعمید است و موجب دخول در جنت است.

کرامت

بدان که سالها این آب در حوض و در خمره می ماند متغیر و متعفن نمی شود و عوام نصاری تعجب می کنند و می گویند: این، از کرامت کلیسا و معجزهٔ کشیش است و نمی دانند که از برکت نمك و روغن بلسان است. و بسا هست که این آب را محرمانه عوض می کنند و روغن و نمك را در وقتی می ریزند که کسی نه بیند.

[فخر الاسلام صاحب کتاب «انیس الأعلام» درج 1 ص 303 پس از بیانات مزبور می نویسد: این حقیر مدتی در جاهلیت بوده ام، بسیار از این کارها می کردم و مردم را تعمید می دادم و این از جمله حیله های کشیشان است در اضلال مردم. بعد خدا را حمد می کند که از برکت محمّد و آلش سلام اللّه علیهم از ظلمات کفر به نور ایمان وارد شده].

«اقنوم» کلمهٔ یونانی است و معنی آن اصل قدیم است پس اقنوم یعنی اصول سه گانهٔ قدیم که پدر و پسر و روح القدس می باشند. که این سه خدایان قدیم، متحدند

بتوحیـد حقیقی و ممتازنـد بامتیاز حقیقی و مساوی هسـتند در الوهیت و بر همـدیگر برتری و بزرگی ندارند (کتاب انیس الأعلام ج 1 ص 338 باقتباس).

«اقنوم» بضم همزه و سـکون قاف و ضم نون و سکون واو جمعش اقانیم بر وزن مصابیح است و آن بمعنی شخص و نیز بمعنی اصل است و کلمه سریانی است (المنجد به ترجمه).

تعمید

«تعمیـد» یکی از قواعد مقدسهٔ دینیه است که قبل از ظهور مسـیح معروف بود و آن جناب آن را از جمله فرائض کلیسا قرار داد (انجیل متی 19:28 و انجیل مرقس 16:16) پس می توان گفت: که فریضهٔ تعمید در عهد جدید همچو فریضهٔ ختنه در عهد عتیق می باشد(1).

و ما را معلوم است که خود مسیح فی نفسه کسی را تعمید نداد (انجیل یوحنا 204)(2).

تعمیـد اول مسـیحیان در روز پنجـاهم بعـد از آنکه شـاگردان، تعمیـد روح القـدس و آتش را قبول کردنـد بود (انجیـل مـتی 11:3 و لوقا 14:3)(3).

لکن باید دانست که خود عمل تعمید فی حد ذاته سـبب ولادت ثانی نخواهد شـد(4) چنانکه از واقعـهٔ کرنیلیوس معلوم می شود که روح القـدس قبل از تعمیـد در وی داخل گردید (اعمال رسولان 10:44-48) و حکایت شـمعون ساحر که با وجود تعمیـد یافتن هنوز افعال کهنه را ظاهر می نمود (اعمال رسولان 13:8 و 23:21).

تعمید یحیی تعمیددهنده، اسباب حلول و افاضهٔ روح القدس نمی گردید(5)

1- اسم تعمیـد در عهد عتیق نیست و فقط در عهد جدید از زمان یحیی پیدا شده و او عیسـی را تعمید داده و عیسـی ختنه هم شده است، پس ختنه منسوخ نیست و مسیحیان سفسطه کرده اند.

2- پس خود عیسی ترك فریضه کرده!

3- عبارت، بی معنی و نامفهوم است.

4- پس تعمید، عمل بی فایده و لغوی است. ب.

5- انجیل متی 16:3 برخلاف این گفته، زیرا می نویسد: چون عیسـی تعمید یافت، در ساعت در آسـمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید. ب.

و شاگردان مسیح که قبل از این از یحیی تعمید یافته بودند مجددا تعمید می یافتند(1)(اعمال رسولان 19:1-6).

اما دربارهٔ تعمید در میان مسیحیان اختلاف است بعضی برآنند که حکما باید بدن شخص را در آب فروبرد و دیگران گویند که باید سه مرتبه در آب فرورود و بسیاری برآنند که تنها پاشیدن آب کفایت می نماید.

جمعی برآنند که اطفال را جایز نیست بلکه باید شخص مؤمنی که توانائی اقرار گناهان خود را دارد تعمید یابد(2). بسیاری از مسیحیان گمان می برند که تعمید اطفال مؤمنین واجب و همچو عهدی است در میانهٔ ایشان و خدای تعالی(3).

تعمید برای اموات: در رسالهٔ اول پولس به قرنتیان 29:19 می نویسد:...

آنانی که برای مردگان تعمید می یابند چه کنند؟ یوحنای دهان طلا گوید: چون شخصی که مایل بدخول در کلیسا بود بدون تعمید وفات یافت شخص زنده ای را در زیر تخت او گذارده کاهن مطالبی را که از آن شخص در حال حیات می بایست سؤال نموده او را تعمید دهد از آن شخص زنده سؤال کند و آن زنده در عوض میت تعمید می یابد(4). (قاموس کتاب مقدس به خلاصه از ص 257-259).

در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که: «صبغة اللّه» اسلام است (سفینة البحار).

آری خم خانهٔ خدا اسلام است نه خم خانهٔ تثلیث.

1- هیچ تعمیدی اسباب افاضهٔ روح القدس نمی شود و دلیل بر این مطلب، صدور قتلها و جنایات و ظلمهای ناشی از تعمیدیافتگان است.

2- پس چرا طفل بی گناه را تعمید می دهند؟ ب.

3- سخنی است بی دلیل.

4- این هم از افکار شیطانی پولس است [و چه اندازه شور بوده که خان هم فهمیده است] زیرا خود قاموس مزبور می نویسد: خطای این مطلب مثل آفتاب روشن است. ب.

صِبْغَةَ اَللهِ (1) ... عٰابِدُونَ

گوشه و تعریض به غسل تعمید

(علامت تعمید را رها کنید که علامت تثلیث مسیحی است و) دین فطری خدا را (که اسلام است پیروی کنید) و چه کسی نیکوتر است از خدای یکتای مستجمع جمیع صفات کمال برای دین؟ و ما (مسلمانان) خدا را پرستندگانیم (و بس، و قائل به شرك تثلیث نیستیم و سه خدا نمی گوئیم).

سوره البقرة (2): آیات 139 تا 141

اشاره

قُلْ ... يَعْمَلُونَ

خلاصهٔ سخن «خیر الکلام ما قل و دل»

ای پیامبر! به اهل کتاب بگو: آیا با ما دربارهٔ خدا محاجه می کنید؟ و حال اینکه (محاجه دربارهٔ خدا روا نیست زیرا) آن غیب مطلق پروردگار ما و پروردگار شماست. و از آن ماست اعمال ما و از آن شماست اعمال شما. و ما برای او خودمان را از شرك پیراسته کنندگانیم (و یکتاپرستیم).

آیا می گوئید که: البته ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب، یهود بودند یا نصاری؟ (یهود نبودند زیرا یهودی کسی است که تابع شریعت موسی باشد و حال اینکه موسی سالها بعد از این اشخاص متولد شده، و نصرانی نبودند زیرا نصرانی کسی است که تابع شریعت عیسی باشد و حال اینکه عیسی قرنها بعد از این اشخاص بدنیا آمده است).

ای پیامبر! بگو: آیا شما داناترید یا خدا؟ و چه کسی ستمکارتر است از کسی که گواهی ای را که نزد او است از خدا بپوشد (و کتمان کند)؟ و خدا از آنچه می کنید بی خبر نیست.

ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط علی التحقیق گروهی بودند که

1- «صبغه» بکسر صاد و سکون باء و فتح غین بمعنی دین و کیش است و صبغة اللّه کیش و آفرینش خدای یا آن چیزی است که فرمان کرده است خدای، پیغمبر را به آن و آن ختنه کردن است (شرح قاموس اقتباسا).

درگذشتند (و عهدشان سپری شد) از آن ایشان است آنچه بدست آوردند و از آن شماست آنچه بدست آوردید و (شما) از آنچه آنان می کردند پرسیده نمی شوید (و مسئول عمل آنان نیستید).

سوره البقرة (2): آیات 142 تا 152

مقدّمه

1 - قبلهٔ تمام انبیاء از عهد آدم نخستین علیه السّلام کعبه بوده و تا قیامت هم کعبه است.

2 - بیت المقدس هم بموازات کعبه بناء شده است.

3 - بنی اسرائیل در مصر قبل از خروج از مصر برای نماز مأمور توجه به کعبه بوده اند (زیرا بیت المقدسی در کار نبوده و بیت المقدس در عهد داود و سلیمان علیهما السّلام ساخته شده است).

4 - در شرع اسلام و صدر اول، قبله آزاد بوده و بهر طرف که نماز می خوانده اند بی مانع بوده بجز کعبه.

5 - در زمان توقف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مکه نماز از هر طرف روا بوده جز طرف کعبه زیرا بتها در آنجا منصوب بوده و توجه به بتان، ایجاد شبهه می کرده است.

6 - چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مکه به مدینه مهاجرت فرموده باز همان آزادی برقرار بوده و در مسجد «قبلتین» برای نمازگزاران یك قبله دید زده بودند، دید زده بودند برای اینکه مساجد مدینه یکنواخت باشد. و لیکن در عین حال آزادی قبله حکمفرما بوده تا زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درخواست کرده که قبلهٔ خاصی داشته باشد.

7 - چشم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آسمان نگران بوده که کی قبلهٔ خاص برای او تعیین می شود تا مسلمانان در اثر آزادی عمل متشتت نباشند. تا آنگاه که فرمان رسیده که متوجه جزئی از مسجد الحرام شود [و در مسجد القبلتین یا در هرکجا حضرت مأمور توجه به نقطهٔ خاص شده که کعبهٔ واقع در مسجد الحرام باشد].

8 - یهود و نصاری خیلی نگران بوده اند که پیامبر چرا متوجه قبلهٔ آنها نمی شود و لیکن قرآن مجید در سورهٔ بقره آیهٔ 145 فرموده که نه شما مسلمانان متوجه قبلهٔ یهود

و یا نصاری می شوید و نه آنان متوجه قبلهٔ شـما می شوند هرچند معجزه در این کار دخالت داشته باشد [و خود همین موضوع دلالت دارد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبلهٔ خاص نداشته است].

9 - یهود بسـمت بیت المقـدس نمـاز می گذارنـد و مسـیحیان رو به مشـرق خورشـید [سـفرنامهٔ شاردن فرانسوی ص 34 ترجمهٔ حسین عریضی].

10 - مجوس تابع خورشیدند و یکدست متوجه مطلع آن نیستند.

11 - اینکه نتوانسته اند وضع نماز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در مکه قبل از هجرت مستدلا تعیین کنند جهتش همان آزادی عمل بوده.

12 - اینکه نوشـته اند: پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در اوایل ورود به مدینه متوجه بیت المقدس می شده، شاید صحیح باشد و لیکن دائر بر بهره برداری از آزادی عمل در امر قبله بوده نه از لزوم توجه به بیت المقدس.

13 - اینکه می نویسم پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در امر قبله تا زمان نزول وحی دائر بر توجه به جزئی از مسـجد الحرام آزادی عمل داشته است بدلیل آیات: «وَ لِلّٰهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ فَأَيْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اَللّٰهِ» [سورهٔ بقره آیه 110]. و «قُلْ لِلّٰهِ اَلْمَشْرِقُ وَ اَلْمَغْرِبُ» [سورهٔ بقره آیهٔ 137] می باشد.

14 - اگر پیامبر آزادی عمل در امر قبله نداشت و حتما مأمور توجه به بیت المقدس بود دیگر قبلهٔ خاص دیگری را خواسـتن معنی نداشت زیرا چنین مأمور آسمانی در برابر آمر خود سلیقه به خرج نمی داد.

15 - تقاضای پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم فقط یکسو شدن امر قبله بوده که مسـلمانان آزادی عمل نداشـته و بالنتیجه تشتت نداشته باشند و لیکن ابدا اسمی از کعبه و بیت المقدس نبرده است.

16 - تحقیقات پانزده گانه و تفسیر آیات قبله بالتمام از محرر این تفسیر است.

17 - روی انه (ص) قدم المدینة فصلی نحو بیت المقدس ستة عشر شهرا ثم وجه الی الکعبة فی رجب [حین] الزوال قبل قتال بدر بشهرین و قد صلی بأصحابه فی مسجد بنی سلمه رکعتین من الظهر فتحول فی الصلاة و استقبل المیزاب و تبادل الرجال

و النساء صفوفهم فسمی المسجد «مسجد القبلتین» (تفسیر قاضی بیضاوی).

18 - بدان که شخصی که نماز می گذارد از چهار حال بیرون نیست:

یا انـدرون خانـهٔ کعبه است بهر طرف که نماز گذارد نماز او صـحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی می تواند هر رکعتی را رو به دیواری از دیوارهای خانهٔ کعبه کند.

اما اگر رو بجانب در خانه نماز کند قدری از آستان در کعبه در قبلهٔ او باشد.

یا بر بام خانهٔ کعبه است آنهم همین حکم را دارد اما در وقت سجده قدری از بام خانهٔ کعبه در قبلهٔ او باشد.

یا نزدیك خانهٔ کعبه است که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند.

و بر او لازم نیست که در وقت نماز، خانـهٔ کعبه را ببیند اما باید طریقی نماز بگذارد که اگر از میان قدمین یا میان پیشانی او در وقت سـجود خطی بکشند آن خط، راست به خانهٔ کعبه اصابت کند.

یا از شهر مکه دور است نیز عین خانهٔ کعبه است ولی کفایت می کند ایستادن بجانب او عرفا و مستقبل عرفی کعبه بودن.

19 - خانهٔ کعبه تا آسـمان و تا زیر زمین تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس نماز گذاردن بر سر کوه شهر مکه یا در چاه عمیق آن صحیح است اگرچه خطی که از میان قدمین او بکشند بر عین خانهٔ کعبه نخورد (تفصیل در کتاب جامع عباسی و هامش آن).

سَیَقُولُ اَلسُّفَهٰاءُ ... وَ لاٰ تَکْفُرُونِ

قبله

البته کم خردان از مردم (خواه یهود و خواه نصـاری) می گوینـد که: چه چیز مسـلمانان را از توجه به قبلـهٔ یهود و نصـاری که برآن هسـتند بازگردانیده است؟ (که به آن دو قبله توجه ندارند).

ای پیامبر! (در جوابشان) بگو: مشرق و مغرب خاص خداست. خدا راهنمائی می نماید هرکه را بخواهد بسوی راه راست (بحسن اختیار آن کس) [و گمراه می سازد

هرکه را بخواهد بسوء اختیار آن کس](1).

و همین گونه که شما امت اسلام را تابع قبلهٔ یهود و نصاری نساختیم، شما امت اسلام را امتی نمونه ساختیم تا (در قیامت) بر مردم گواهان باشید و پیامبر اسلام بر شما مسلمانان گواه باشد.

و ای پیامبر! قبله ای را که تو برآن هستی (که آزادی عمل داری) قرار نـدادیم مگر برای اینکه جـدا سازیم(2) کسی را که پیامبر را پیروی می کند از کسی که بر دو پاشنهٔ خود برمی گردد (و سیر قهقرائی می کند). و البته چنین قبله ای (که خدا را بی جهت یعنی بی سو عبادت کنی) بی گمان کاری بس بزرگ است مگر بر کسانی که خدا آنان را هدایت کرده است.

و (از آزادی قبله نگران نباشـید زیرا) خدا را نمی سـزد که ایمان شـما را تباه سازد زیرا البته خدا نسـبت به مردم، بی گمان بنده نواز و مهربان است.

علی التحقیـق گشـتن روی تـو را که رو در آسـمان داری، می بینیم. پس قسم است که البته البته تو را به قبله ای متوجه می سـازیم که آن را بپسندی، پس روی خود را به جزئی از مسجد الحرام بگردان و هرجا که باشید پس روهای خود را به جزئی از مسجد الحرام بگردانید و البته کسانی که کتاب به آنان داده شده بی گمان می دانند که البته مسـجد الحرام حق است از (جانب) پروردگارشان. و خدا از آنچه می کنند بی خبر نیست.

و قسم است که اگر کسـانی را که کتـاب به آنان داده شـده هر معجزه ای بیاوری قبلـهٔ تو را پیروی نخواهنـد کرد و تو پیرو قبلـهٔ آنان نخواهی شد(3) و بعضی از آنان پیرو قبلهٔ بعضی نخواهند شد. و قسم است که اگر خواهشهای دل یهود و نصاری را

1- حذف قرینهٔ مقابله در آیات کریمهٔ قرآن، نظائر بسیار دارد (محرر این تفسیر).

2- تفسیر کاشفی.

3- این آیه دلالت دارد که پیامبر تابع قبلهٔ یهود نبوده.

پیروی کنی از بعد آنچه تو را از دانش آمده است البته تو در این هنگام بی گمان از ستمکارانی.

کسانی که کتاب به آنها داده ایم مسجد الحرام را می شناسند همان گونه که پسران خود را می شناسند. و البته گروهی از اهل کتاب بی گمان حق را کتمان می کنند و حال اینکه می دانند.

ای پیامبر! حق از پروردگار تو است پس البته البته تو از شك آورندگان مباش(1) و برای هرکس از مسلمانان جهتی و جانبی (از کعبه) است که آن کس روکننده به آن قبله است(2) پس شتاب نمائید بسوی نیکی ها هرجا که باشید. خدا شما را می آورد همه یکجا زیرا البته خدا بر هر چیزی تواناست.

و ای پیامبر! از هرجا که (از مسجد الحرام) بیرون روی (و در مکه باشی) پس روی خودت را به جزئی از مسجد الحرام کن و البته مسجد الحرام بی گمان حق است از پروردگارت. و خدا از آنچه می کنید بی خبر نیست.

و ای پیامبر! از هرجائی که (از مکه) بیرون روی پس روی خودت را به جزئی از مسجد الحرام کن و هرکجا که باشید (در زمین و دریا و جوّ) پس روهای خودتان را به جزئی از مسجد الحرام کنید.

(1 -) تا برای مردم بر شما جای حجت (در امر قبله) نباشد(3) مگر کسانی از مردم که ستم کردند(4)، پس از ستمکاران مترسید و از من بترسید.

(2 -) و تا نعمت خودم را بر شما تمام کنم (به این که شما را پیرو قبلهٔ آدم و نوح و

1- «ایاك اعنی و اسمعی یا جاره» [به در می گویند که دیوار بشنود].

2- قبلهٔ کشورها در جهات چهارگانه متفاوت است. ب.

3- تا نگویند: مسلمانان قبلهٔ خاص ندارند.

4- در دروازه ها را می توان بست دهن مردم را نمی توان بست. دهان دشمن و گفت حسود نتوان بست رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار (سعدی)

ابراهیم و اسماعیل و... ساختم).

(3 -) و تا باشد که شما (به حقائق دین سپس به بهشت) راه بیابید.

(نعمتمان را در امر قبله بر شما تمام کردیم) همچنان که (نعمت خودمان را بر شما تمام کردیم به این که) در میان شما رسولی از خود شما فرستادیم که آیات ما را بر شما می خواند و شما را از آلودگیها پاك می سازد و شما را کتاب و حکمت (یعنی راه نورانی شدن قلب) می آموزد و شما را چیزی که نمی دانستید (از علم ما کان و ما یکون که آن علم نزد اوصیاء او است) تعلیم می دهد(1).

پس (ای مسلمانان!) مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم و مرا سپاسگزاری کنید و (نعمت) مرا ناسپاسی مکنید.

سوره البقرة (2): آیات 153 تا 157

مقدّمه

خدا در همین سورهٔ بقره آیهٔ 45 به بنی اسرائیل فرموده: «وَ اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰةِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَةٌ إِلاّٰ عَلَی اَلْخٰاشِعِینَ» و در همین سوره در آیهٔ 153 به مسلمانان فرموده: «یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰةِ إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلصّٰابِرِینَ» .

محرر این تفسیر گوید: در هر دو آیه امر به نماز شده و در آیهٔ اول خواندن نماز، بزرگ و غیر قابل تحمل شمرده شده جز برای خاشعان و اهل ترس از پروردگار.

نیز در هر دوم آیه امر به صبر شده و ممکن است هر دو صبر بمعنی شکیبائی در برابر مشکلات باشد.

ممکن است «صبر» در خطاب به اسرائیلیان بمعنی روزه باشد زیرا روزه و نماز یك حالت روحانی ایجاد می کند که حقائق برای روزه دار نمازخوان کشف می شود و علاوه غبارهای حسد و خودخواهی و تکبر زدوده می گردد. و همین که صفاء نفس

1- محرر این تفسیر گوید: دهان یاوه سرایانی که می گویند: پیامبر، خود چیزی نمی داند و مانند جعبهٔ ناقل صوت است، چاك باد! زیرا کسی که نمی داند، چگونه کتاب و حکمت به مردم می آموزد و چگونه علوم غیبیهٔ کونیه را هزاران هزار به علی (ع) می آموزد!؟

برای کسی حاصل شد پی به حقانیت اسلام می برد و دیگر فکرهای باطل، سد راه اسلام او نمی شود.

و اما «صبر» در خطاب به مسلمانان بمعنی جهاد باشد زیرا آیات ما بعد آن هم به جهاد مربوط است.

تذکر: تفسیر آیات 153-157 خاص محرر این تفسیر است.

يٰا أَيُّهَا ... اَلْمُهْتَدُونَ

جهاد و نماز و جریانی از ما بعد مرگ

ای مسلمانان! به جهاد و نماز یاری بجوئید زیرا البته خدا با مجاهدین است.

و برای کسی که در راه خدا کشته می شود مگوئید: مردگان، بلکه (بگویید:) زندگان، و لکن (زنده بودن آنان را) درك نمی کنید.

[شما گل را تا بصورت گلی است گل می شناسید و همین که بصورت اسانس در آمد، دیگر آن را گل نمی شناسید در صورتی که در حقیقت همان عطر و اسانس، حقیقت گل است].

[اسانس گل از میان نمی رود، راست است که شما با چشم آن را نمی بینید و لیکن ندیدن شما دلیل نبودن آن نیست].

[و لیکن اگر یادتان بیاید همان اسانس را هم می بینید و بارها هم دیده اید].

[اینکه می گویم: بارها دیده اید همان صورتهای مثالی است که در خواب دیده اید و باز هم می بینید - هم زنده ها را و هم مرده ها را که درازا و پهنا و ارتفاع دارند و لیکن از قید ماده خلاص اند].

[اینکه می گویم: از قید ماده خلاص اند نه اینکه بکلی ماده ای ندارند و لیکن حکم نور را دارند که درازا و پهنا و ارتفاع دارد و لیکن در نظر، ماده ندارد].

[این صورت را بدن مثالی می گوئیم یعنی شبیه ببدن عنصری است و لیکن گرفتاریهای بدن عنصری را ندارد].

و قسم است که البته البته شما را (بوسیلهٔ جهاد) آزمایش می کنیم به چیزی از

ترس (ترس از دشـمن) و گرسنگی (و تشنگی) و کاهش چیزی از دارائی ها و جانها و أولاد (و باغها و زراعتها). و (در عوض) ای پیامبر! به مجاهدین مژده بده، همان مجاهدینی که چون مصیبتی به آنان رسید می گویند: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ» :

البته ما از آن خدائیم و البته ما بسوی خدا بازگردنده ایم.

[یعنی مجتمع بودیم در عالمی و متفرق شدیم در عالمی دیگر و دوباره مجتمع می شویم در عالم اول].

[همچون مردم شـهرهای بزرگ که شب جمعند و روز به قراء و کارخانه ها و شهرهای مجاور می روند و بار دیگر که شب شد بشهر بزرگ برمی گردند(1)].

آن گروه، بر آنانست درودها از پروردگارشان و بخشایشی، و آنان، هم ایشان راه یافتگانند.

سوره البقرة (2): آیه 158

مقدّمه

1 - صـفا و مروه نام دو کوه واقع در مکه است که از اعلام عبادت و مناسك حـج است که بین این دو کوه سـعی می کنند اول از کوه صـفا شروع می کنند و به مروه ختم می کنند.

2 - سعی، هفت شوط(2) است و مسـتحب است که در اول هر شوط و آخر آن تنـد راه نرود مگر در ما بین مناره و کوچهٔ عطاران که آنجا تند رفتن اولی است [یعنی هروله نمودن] (جامع عباسی).

3 - فعلا از دو کوه، نقشی بازمانده است (ب).

1- [راجع آن باشد که بازآید بشهر سوی وحدت آید از تفریق دهر] [دفتر اول رومی در قصهٔ امیرالمؤمنین علی (ع)]

2- «شوط» بر وزن وقت روان شـدن و رفتن یـك مرتبه است تـا پایانی و جمع آن أشواط بر وزن انصار است (شـرح قاموس اقتباسا). و کره جماعة من الفقهاء ان یقال لطوفات الطواف (کصراف) اشواط (قاموس).

4 – سعی بین صفا و مروه عبادت است و خلافی در آن نیست و نزد ما طایفهٔ امامیه سعی در حج و در عمره هر دو واجب است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

5 – از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت است که فرموده: آدم علیه السّلام بر «صفا» فرود آمد و حواء علیها السلام بر «مروه». و «صفا» بنام آدم «مصطفی» نامیده شد و «مروه» بنام «مرأة» یعنی زن نامیده شد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

6 – مشرکین بر «صفا» بتی گذارده بودند که «اساف» [بر وزن کتاب یا سحاب «قاموس»] به آن گفته می شد و بر «مروه» بتی گذارده بودند که «نائله» به آن گفته می شد و مشرکین وقتی سعی می کردند این دو بت را مسح می کردند (یعنی دست به آنها می مالیدند). مسلمانان از سعی خودداری می کردند برای وجود این دو بت لذا دراین باره آیه آمد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه و خلاصه):

إِنَّ اَلصَّفٰا وَ اَلْمَرْوَةَ ... عَلِيمٌ

سعی بین صفا و مروه

البته صفا و مروه از نشانه های خداست پس هرکه خانهٔ خدا را حج کند یا عمره به جاآورد، پس بر او هیچ گناهی نیست که طواف (یعنی سعی) کند میان این دو کوه (بلکه سعی واجب است) و هرکه تبرعا بر طواف واجب بیفزاید بطوع و رغبت خویش، پس البته خدا سپاسگزار است و داناست.

سوره البقرة (2): آیات 159 تا 160

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ ... اَلرَّحِيمُ

کتمان کنندهٔ حق، ملعون است

البته کسانی (از یهود و نصاری) که می پوشند (و پنهان می نمایند) آنچه را از آیات واضحات و راهنما (دربارهٔ ظهور پیامبر و احکام) فرود آورده ایم از بعد از اینکه آن را در توراة برای مردم بیان کردیم، آن گروه، خدا ایشان را لعنت می کند. و لعنت کنندگان، آنان را لعنت می کنند.

مگر کسانی که توبه کردند و مفاسد خود را بصلاح آوردند و (آنچه را که پنهان کرده و پوشانیده بودند) بیان کردند، پس آن گروه، بر ایشان رجوع می کنم

(و توبهٔ آنها را می پذیرم) و من توبه پذیر و مهربانم.

سوره البقرة (2): آیات 161 تا 162

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا ... يُنْظَرُونَ

هرکس بر کفر بمیرد ملعون است

البته کسانی که کفرپیشه کردند و مردند و حال اینکه آنان کافران بودند، آن گروه بر آنان است لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی جاویدان در آن لعنت اند، عذاب از ایشان سبك كرده نمی شود، و نه آنان مهلت داده می شوند.

سوره البقرة (2): آیه 163

مقدّمه

توحید، تنها توحید ذاتی نیست، بلکه توحید، چهارگونه است:

وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ

توحید ذاتی

و خدای شما خدائی است یکتا.

لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

توحید عبادی

163\2 نیست هیچ گونه معبودی (شایسته) مگر آن غیب مطلق.

اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ

توحید صفاتی

163\2 که بخشایشگر و مهربان است.

سوره البقرة (2): آیه 164

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ ... يَعْقِلُونَ

توحید افعالی

البته در آفرینش آسـمانها و زمین، و در آمـد و شـد شب و روز، و در کشتی هـا که در دریا روان می شود با محمولاتی که به مردم سود می رسانـد، و در آنچه خـدا از آسـمان از آب فرود آورده - پس زمین را به آن آب پس از مرده بودنش زنـده ساخته و در زمین از هر نوع جنبنـده پراکنده ساخته -، و در گردانیدن بادها، و در ابر رام شده میان آسمان و زمین؛

ص: 116

البته نشانه هاست (برای توحید افعالی) برای قومی که تعقل می کنند.

سوره البقرة (2): آیات 165 تا 167

مقدّمه

مولك (توراة سفر لاویان 21:18) مولوك (اعمال رسولان 43:7) ملك که ملکوم نیز خوانده شده است (کتاب اول پادشاهان 5:11 و عاموس 26:5) خدای عمونیان است که قربانیهای انسانی از برای وی تقدیم می نمودند مخصوصا از بچه ها.

و چنانکه حاخامان می گویند: این بت از مس ساخته شده بر کرسی ای از مس نشسته و دارای سر گوساله بوده تاجی بر سر می داشت. و کرسی و خود بت مجوف بود و در جوف آن آتش می افروختند و چون حرارت بازوهای بت به درجهٔ سرخی می رسید قربانی را بر آنها گذارده فورا می سوخت و اهالی نیز در آن اثناء طبلها می نواختند که صدای داد و فریاد وی را نشنوند. و با وجودی که انبیاء مکررا این عادت وحشیانه را سخت منع فرمودند باز یهود بارها بدان گرفتار گشتند... و اسباب اشتعال نایرهٔ غضب حضرت باری تعالی نسبت به ایشان گردید (کتاب قاموس مقدس به خلاصه).

«مولك»، در توراة مشکول عربی، بر وزن موشك مشکل شده است.

یفتاح: از قضاة بنی اسرائیل است پسر جلعاد از زن زانیه که برادران شرعی او به واسطهٔ این مطلب با او کینه ورزیده او را از خانهٔ پدر بیرون کردند و در اراضی «طوب» ساکن شد (کتاب داوران 3:11).

جمعی از بیکاران و بیعاران به دور او فراهم شدند و چون در میان اسرائیل و بنی عمون جنگ شد مشایخ جلعاد خواستند که او را پیشوای خود سازند و با وجودی که به واسطهٔ بدرفتاری سابق ایشان از ریاست اباء نمود بالاخره قبول کرد و رئیس ایشان شد (کتاب داوران 4:11-11).

خلاصه، چون کار به این جا رسید «یفتاح» خواست که مطلب را با مذاکرات دیپلماسی به انجام برساند ولی کامیاب نشد و لذا بناء جنگ گذارد، و قبل از شروع، نذر کرد که

اگر خداوند او را نصـرت دهد هنگام مراجعت هرکس را که اول بار به او برخورد قربانی سوختنی از برای خداوند تقدیم نماید! ازآن پس بناء جنگ گذارد و بنی عمون را شکست داد (کتاب داوران 11:

29-33) و چون مراجعت می نمود دختر یگانهٔ او با دف و دایره از برای ملاقات پدر بیرون آمد.

«یفتاح» از مشاهـدهٔ این مطلب لباس خود را درید و دختر را از ماجرا مطلع ساخت. دختر در نهایت حلم قبول نمود، بعد از دو ماه او را به کوهستان فرستاد تا از برای بکریت خود زاری کند و غم بخورد.

«یفتاح» بعد از مراجعت دختر، نذر خود را وفاء نمود (کتاب داوران 11:

34-39) و این مطلب عادت دختران اسرائیل شد که هرساله چهار روز از برای دختر «یفتاح» عزاداری نمایند (کتاب داوران 40:11).

«یفتاح»: افرائیمیان را هم شکست فاحش داد و تعداد... از ایشان را کشت و مدت شش سال بر جلعاد قاضی بود (کتاب داوران 12:1-7) (کتاب قاموس مقدس به خلاصه از ص 958-960).

«یفتاح» در توراة مشکول عربی، بر وزن نسناس مشکل شده است.

«ملکوم» و «عمون» بر وزن منصور، «جلعاد» بر وزن احسان، «طوب» بر وزن خوب است.

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ ... مِنَ اَلنّٰارِ

عاقبت پیروی از پیشوایان ستمکار

و از مردم است کسـی که فرامی گیرد - از جز خـدا - همتایان (برای خـدا) این مردم آن همتایان را دوست می دارنـد مانند دوست داشـتن خدا.

و کسانی که ایمان آوردند دوستی آنان برای خدا شدیدتر است (از دوستی اینان).

[اگر خوانده اید که بت پرستان، آدم برای بت قربانی کرده اند، اطفال فقراء

آنهم دختران را از پدر و مادرشان خریده و یا آنان را اغفال کرده اند].

[هیچگاه فرزندان پادشاهان و اشراف قربانی نشده اند].

[و اگر خوانده اید که فلان هندو و یا یفتاح فرزند خود را قربانی کرده اند آن هندو و آن یفتاح فرزند دختر را قربانی کرده اند و تاکنون فرزند پسر را قربانی نکرده اند].

[اما حسین بن علی علیهما السّلام هفتاد و دو نفر از فرزندان پسر و از برادران و - برادرزادگان و از بستگان عزیز خود - قرآن خوانان و معانی دانان و ارزش داران - را در راه خدا قربانی کرد و خود را هم بر سر آنان فداء خدا و راه اسلام کرد].

و اگر ببینند (و بدانند) کسانی که ستم کرده اند (بانتخاب همتایان) در آن حالت که عذاب را معاینه کنند که البته قدرت از آن خداست تمام قدرت و اینکه خدا البته سخت عذاب کننده است (زیان همتایان گرفتن برای خدا را درك می کنند، زیانی که سر سوزنی جبران پذیر نیست) در آن حالت که متبوعان (همان رؤساء گمراه کننده که پیروی شده اند) از تابعان (همان کسان که آنان را پیروی کرده اند) بیزاری بجویند و متبوعان عذاب را ببینند و بریده شود از ایشان رابطه ها (از محبت و یا قرابت که با تابعان خود داشتند).

و تابعان (همان کسان که پیروی کرده اند) می گویند: کاش البته برای ما بازگشتی (به دنیا) بود تا در نتیجه از متبوعان (همان پیشوایان) بیزاری بجوئیم همچنان که (در آخرت) از ما، بیزاری جستند. این چنین خدا اعمال متبوعان و تابعان را به آنان می نمایاند درحالی که این اعمال بر آنان حسرتها (و پشیمانیها) است. و نیستند متبوعان و تابعان بیرون آیندگان از آتش.

سوره البقرة (2): آیات 168 تا 169

مقدّمه

1 - هر چیزی عقلا مباح است مگر اینکه دلیلی برخلاف آن قائم شود.

2 - آیهٔ قرآن کریم دلالت دارد بر اباحهٔ اشیاء مگر وقتی دلیلی بر منع آن قائم شود، پس آیه، مؤکد حکم عقلی است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

3 - بین «حلال» و «طیب» (عموم و خصوص من وجه) است:

حلال و طیب مانند آبی که خوردن آن از جنبهٔ شرعی غصب نباشد و زیان طبی نداشته باشد.

حلال غیر طیب مانند آبی که مگس یا لعاب پریده ای از عطسه و امثال آن در آن باشد.

غیر حلال طیب مانند آبی که از جنبهٔ شرعی مغصوب باشد و لیکن زیان طبی نداشته باشد.

غیر حلال غیر طیب مانند آبی که از جنبهٔ شرعی مغصوب و زیان طبی هم داشته باشد (محرر این تفسیر).

4 - مأکول در آیه اعم از مأکول و مشروب است (محرر این تفسیر).

5 - «سوء» [بدی]: چیزی که حد در ارتکاب آن نیست و «فحشاء» [کار زشت] چیزی که در ارتکاب آن حد شرعی است (ابن عباس).

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ ... مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ

مأکول و مشروب جایز و غیر جایز

ای مردم! بخورید از آنچه در زمین است در حالی که آن چیز حلال و پاکیزه باشد. و گامهای شیطان (یعنی آرایشگریهای شیطان و وسوسه ها و خواطر او) را پیروی مکنید زیرا البته شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

جز این نیست که شیطان شما را به بدی و کار زشت فرمان می دهد و به این که بر خدا (از حلال و حرام) چیزی را که نمی دانید بگویید.

سوره البقرة (2): آیه 170

مقدّمه

خلق را تقلیدشان بر باد داد *** ای دو صد لعنت بر این تقلید باد(1)

1- بیت فوق مصحف بیت ذیل جلال الدین محمد بلخی است که گفته: مر مرا تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر این تقلید باد (امثال و حکم)

وَ إِذٰا قِيلَ ... وَ لاٰ يَهْتَدُونَ

نکوهش از تقلید کورکورانه

و چون به کفار گفته می شود که قرآنی را که خـدا فروفرسـتاده است پیروی کنیـد (در جواب) می گوینـد: بلکه پیروی می کنیم چیزی را که پـدرانمان را (خواه پدران جسـمانی و خواه پدران روحانی) برآن یافته ایم. آیا و اگرچه پدرانشان هیچ چیز را تعقل نمی کردند و راه راسـت نمی یافتند؟ (باز آنها را پیروی می کنند!).

سوره البقرة (2): آیه 171

اشاره

وَ مَثَلُ ... لاٰ يَعْقِلُونَ

داستان کفار معاندین و داستان دعوتشان

و داسـتان کسانی که کافر شدند (و داسـتان دعوت از آنها) مانند داسـتان چوپانی است که بانگ می زند به گوسـفندانی که نمی شـنوند مگر خواندنی و آوازی را.

کفار: کرانند، گنگانند، کورانند، پس، آنان (همچون گوسفندان اند و) تعقل نمی کنند.

سوره البقرة (2): آیات 172 تا 173

مقدّمه

آیهٔ 173 در بیـان حصـر محرمات نیست و گرنه محرمات بسـیار است بلکه آیه در بیان فرق بین حالت اختیار و اضـطرار است (محرر این تفسیر).

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ ... رَحِيمٌ

خوردنیها

ای مسلمانان! از پاکیزه های آنچه شما را روزی داده ایم بخورید و خدا را سپاسگزاری کنید اگر شما او را می پرستید.

جز این نیست که خدا بر شـما مسـلمانان، مرده و خون و گوشت خوك و آنچه در ذبح آن بغیر نام خدا آواز بلند کرده شده است؛ حرام کرده است (در حالت اختیار

شما(1) پس هرکه مضطر شود بخوردن این اشیاء نه ظلم کننده (که آنها را حلال بداند و یا بر مضطر دیگری ستم کند) و نه از حد تجاوزکننده (که زیاده از حد گرسنگی تناول کند)، پس بر او هیچ گناهی نیست زیرا البته خدا آمرزگار و مهربان است (و زیانهای مادی و معنوی آن را برطرف می سازد).

سوره البقرة (2): آیات 174 تا 176

مقدّمه

بشارات بظهور محمّد مصطفی و احکام خدا را دانشمندان اهل کتاب برای چند روزهٔ ریاست بر عوام، و بدست آوردن مال دنیا کتمان می کنند اینان و هرکه احکام اسلامی را تا روز قیام ساعت کتمان کند مستوجب آتش است.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْتُمُونَ ... بَعِيدٍ

وخامت عاقبت کتمان حق

البته کسانی که آنچه را خدا از کتاب توراة و انجیل فرود آورده است کتمان می کنند و آن را می فروشند به بهائی اندك، آنان نمی خورند در شکمهاشان جز آتش را. و در روز قیامت، خدا با آنان سخن نمی گوید و آنها را پاك نمی سازد. و از آن ایشان است عذابی دردناك. آنان هدایت را دادند و گمراهی را خریدند و آمرزش را دادند و عذاب را خریدند، پس چه شکیبایند آنان بر آتش! آن عذاب بجهت این است که: خدا کتاب را (از: توراة و انجیل و قرآن) براستی فروفرستاده است. و البته کسانی که دربارهٔ کتاب خدا اختلاف کردند بی گمان در عناد و نزاع اند، عناد و نزاعی که از راه صواب دور است.

سوره البقرة (2): آیه 177

مقدّمه

یهود و نصاری در امر قبله سخن را به درازا کشانیدند. نصاری طرفدار توجه به مشرق بودند و یهود طرفدار توجه به بیت المقدس.

1- محرر این تفسیر گوید: استنباط «اختیار» به قرینهٔ «اضطرار» مذکور در آیه است.

لَيْسَ اَلْبِرَّ ... اَلْمُتَّقُونَ

نیکوئی

نیکوئی این نیست که روهاتان را بجانب مشـرق و مغرب بکنید(1) و لیکن شاخص نیکوکاری کسـی است که به خدا و به روز بازپسین و به فرشـتگان و به کتـاب و به پیامبران ایمان آورده است. و مال را با وجود دوست داشـتن آن به خویشاونـدان و یتیمان و بینوایان و محتاجان و سائلین بکف و در راه خلاصی غلامان و کنیزان، داده است و نماز را به پاداشته و زکات را پرداخته.

و شاخص نیکوکاران، وفاکنندگان بعهد خودند هرگاه عهدی کنند، و صابران در تنگدستی و بدحالی و در هنگام جنگ، آنان، کسانی هستند که راست گفتند (در دعوی نیکوکاری) و آنان، هم ایشان پرهیزکارانند.

سوره البقرة (2): آیه 178

مقدّمه

1 - ظاهرا حکم قتل در شریعت آدم علیه السّلام تبعید قاتل بوده و از توراة سفر تکوین باب 4 چنین معلوم می شود زیرا قائن [قابیل] قاتل هابیل تبعید شده است و کشته نگردیده.

2 - و حکم قتل در شـریعت نوح علیه السّلام کشـتن قاتل بوده است زیرا توراة در سـفر تکوین 6:9 می نویسـد: «هرکه خون انسان ریزد خون وی بدست انسان ریخته شود زیرا خدا انسان را بصورت خود ساخت».

3 - و حکم قتل در شریعت موسوی کشتن قاتل بوده است زیرا توراة در سفر اعداد 31:35 می نویسد: «و هیچ فدیه بعوض جان قاتلی که مستوجب است مگیرید بلکه او کشته شود».

و نیز در سفر اعداد 16:35-21 و 30-32 و در سفر خروج 14:21 قاتل را محکوم

1- گفت شخصی خوب ورد آورده ای لیك سوراخ دعاء گم کرده ای (دفتر چهارم مولی جلال الدین بلخی)

به قتل دانسته.

4 – در شـریعت اسـلام حکم قتل کشـتن قاتل است و لیکن اگر یکی از اولیاء خون یا تمام اولیاء خون راضی به دیه شدند قاتل کشته نمی شود و این تخفیفی است که خدا در شریعت اسلام قائل شده است.

5 – بقیه در سورهٔ مائده.

6 – قبل از اسلام چون میان دو قبیله جنگ اتفاق می افتاد آن قبیلهٔ عالی نسب از قبیلهٔ غیر عالی نسب بعوض بنده، آزادی را می کشتند و در عوض زنی مردی را (تفسـیر کاشـفی اقتباسا) و بعلاوه بجای یك نفر چند نفر را می کشـتند دراین باره آیه آمد که: در قتل باید قصاص یعنی مساوات رعایت شود:

يٰا أَيُّهَا ... أَلِيمٌ

حکم قاتل

ای مسلمانان! بر شما واجب شده است قصاص (یعنی مساوات) دربارهٔ کشتگان:

آزاد بعوض آزاد و بنـده بعوض بنـده وزن بعوض زن پس قاتلی که از برادر دینی او (که ولیّ خون است) چیزی از جنایت او بخشـیده شـده است پس حکم آن پیروی کردن (در طلب کردن دیه) بدستور پسندیده است (یعنی ولیّ خون در طلب دیه سختگیری نکند و اگر قاتل ندار باشد به او مهلت بدهد و علاوه دیه را زیاده بر حقش مطالبه نکند) و اداء کردن دیه است از طرف قاتل عفو شده به ولیّ مقتول به نیکوئی (که معطل نکند و کم ندهد).

موافقت با عفو و دیه تخفیف در مجازات است از پروردگارتان و بخشایش است.

پس کسـی که بعـد از عفو و گرفتن دیه، تجاوز کند (به این که بعد از قبول عفو و گرفتن دیه قاتل را بکشد یا غیر قاتل را بکشد یا دیه را بیش از حد معمول مطالبه کند) پس از آن او است عذابی دردناك (در آخرت).

سوره البقرة (2): آیه 179

مقدّمه

ص: 124

آیهٔ: «وَ لَكُمْ فِي اَلْقِصٰاصِ حَيٰاةٌ» کلامی است در نهایت فصاحت و بلاغت زیرا در حقیقت قتل و زندگانی را توأم کرده و زندگانی را مظروف و قتل بالتساوی را ظرف قرار داده است.

و «قصاص» را با «الف و لام» معرفه آورده و «حیاة» را نکره تا نشان بدهد که در رعایت قصاص نوع بزرگی از حیاة و زندگانی است زیرا قاتل را از قتل بازمی دارد و خود سبب حیاة دو نفر می شود و بعلاوه در عهد جاهلیت گاهی غیر قاتل را می کشتند و گاهی جماعتی را در برابر یك نفر می کشتند و فتنه بالا می گرفت پس وقتی قاتل اقتصاص بشود بقیه از کشته شدن سالم می مانند و سبب حیاة آنان می شود (تفسیر بیضاوی باقتباس و ترجمه).

وَ لَكُمْ فِي اَلْقِصٰاصِ حَيٰاةٌ ... تَتَّقُونَ

قصاص

و برای شما مسلمانان است در قصاص (یعنی مساوات در قتل) زندگانی. ای صاحبان عقلهای صافی! باشد که از مخالفت در قصاص بپرهیزید.

سوره البقرة (2): آیات 180 تا 182

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ ... رَحِيمٌ

وصیت

بر شما مسلمانان واجب شده است که چون یکی از شما را پیك مرگ دررسد اگر مالی بگذارد، وصیت وی برای پدر و مادر و خویشاوندان (و دیگران) بدستور پسندیده باشد (که وصیت از ثلث مال زیادتر نشود و مورد وصیت هم مشروع باشد(1) و این دستور الزامی است بر مردم متقی.

پس هرکسی این ایصاء را تغییر دهد بعد از اینکه آن را شنیده است پس جز این نیست که گناه آن تغییر بر عهدهٔ کسانی است که آن ایصاء را تغییر می دهند. زیرا البته خدا شنواست (وصایا را) و داناست (بأشخاص و احوال آنان که تغییر می دهند).

1- نه مانند وصیت برای گربهٔ مرده و یا سگ مرده که غریبان می کنند که این گونه وصیت ها نامشروع است.

پس کسی که بترسد از وصیت کننده خطائی را در وصیت (به این که ما زاد بر ثلث وصیت کرده باشد) یا گناهی را (به این که برخلاف مشروع وصیت کرد باشد) پس بین موصی لهم (برطبق شرع) مورد وصیت را اصلاح کند پس در این تغییر هیچ گونه گناهی بر او نیست زیرا البته خدا آمرزگار است (برای وصی(1) و مهربان است (که اجازه فرموده وصیت ما زاد بر ثلث با رضایت ورثه تنفیذ و با عدم رضایت آنان در قسمت ما زاد، ابطال شود و نیز وصیت به نامشروع ابطال گردد)(2).

سوره البقرة (2): آیات 183 تا 184

مقدّمه

روزه یعنی کند کردن جریان سریع تحرکات بطور موقت. به عبارت دیگر متوقف ساختن قوای کهنه و تجدید قوی، و این امری است که در جمادات و نباتات و حیوانات ساری و جاری است. از جمله:

1 - زمین سالی چند ماه روزه می گیرد و در موقع نفس کشیدن افطار می کند و نفس کشیدن آن دوگونه است: یکی دزده یعنی عامهٔ مردم نمی شوند و یکی آشکار یعنی برای عامهٔ مردم محسوس است.

2 - زمین طبق توراة در هر هفت سال یك بار باید روزه بگیرد زیرا می نویسد:

[شش سال مزرعهٔ خود را بکار و شش سال تاکستان خود را پازش بکن و محصولش را جمع بکن، و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد (یعنی سبت برای خداوند) مزرعهٔ خود را مکار و تاکستان خود را پازش منما. آنچه از مزرعهٔ تو خودرو باشد درو مکن و انگورهای مو پازش ناکردهٔ خود را مچین سال آرامی برای زمین باشد.

و سبت زمین خوراك بجهت شما خواهد بود برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که نزد تو مأوی گزیند، و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند همهٔ محصولش خوراك خواهد بود و اگر گوئید در سال هفتم چه بخوریم زیرا اینك

1- بلکه نیز راحت است برای میت موصی.

2- تفسیر آیه از تفسیر قاضی بیضاوی اقتباس شده است.

نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم، پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود و محصول سه سال خواهد داد] (توراة سفر لاویان 25:3-7 و نیز 20 و 21).

3 - زمین طبق توراة در هر پنجاه سال یك بار باید روزه بگیرد زیرا می نویسد:

[و برای خود هفت سبت سالها به شمار یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود. و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره کرنای بلندآواز را بگردان، در تمامی زمین خود کرنا را بگردان. سال پنجاهم را تقدیس نمائید و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید، این برای شما «یوبیل» خواهد بود و هرکس از شما به ملك خود برگردد و هرکس از شما به قبیلهٔ خود برگردد. در این سال پنجاهم زراعت مکنید و حاصل خودروی آن را مچینید و انگورهای مو پازش ناکردهٔ آن را مچینید، چونکه «یوبیل» است برای شما مقدس خواهد بود، محصول آن را در مزرعه بخورید، در این سال «یوبیل» هرکس از شما به ملك خود برگردد... و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است و شما نزد من غریب و مهمان هستید...] (توراة سفر لاویان 25:8-13 نیز 23 و...).

مع الأسف که یهود حتی برای یك بار هم شده است به قانون «یوبیل» عمل نکرده اند [همین یهود که مدعی ابدی بودن احکام تورات اند!].

4 - سالی یك بار روزه می گیرد درختان برای تجهیز قوای تازه. هرساله بارها را که ریختند به ریختن برگها می پردازند و ازآن پس روزهٔ وصال می گیرند یعنی چندی شب و روز روزه هستند و همین که مؤذن بهار، بانگ بهار را بگوش آنها رسانید از نسیم بهار افطار می کنند.

5 - مار، سالی قریب به چهار ماه روزه می گیرد و در این مدت قوای تازه ئی کسب می کند، و در اوان افطار پوست کهنه را بدور می اندازد و با پوست نوی از ریاضتگاه خود بدر می آید.

ص: 127

6 – مرغهای خواننـده چنـدی روزهٔ سـکوت می گیرنـد و پس از آن خواننـدگی را از سـر می گیرنـد و یا بعض مرغها چندی تخم گذاری را تعطیل می کنند و پس از آن تخم گذاری را از سر می گیرند [و خود این مبحث تفصیلی دارد که بیان آن به فرصت دیگری موکول است].

7 – حیوانات دیگر هم روزه می گیرند که با دقت در زندگانی آنها مطلب مکشوف می گردد.

8 – آدم نخستین یعنی آدم ابو البشـر علیه السّلام در هر مـاه سه روز روزه می گرفته (تفسـیر أبو الفتوح از امیرالمؤمنین علی علیه السّلام – رجوع به آیه: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلصِّیامُ»).

مقدّمه

اشاره

اهمیت روزه جهات بسـیار دارد و عقیدهٔ محرر این تفسـیر بر این است که اهم جهات آن، این نکتهٔ بزرگ است که ذات خداوند، خوردن و نوشیدن ندارد و شخص روزه دار خود را ساعتها باین صفت متصف می سازد و در نتیجه روحانیت خاص برای او پدید می آید.

روزه در تمام شرائع پیامبران بوده و بعنوان فرح و سرور و شادی تلقی می شده و لذا در پیشامدهای سخت اتباع پیامبران به روزه متوسل می شده اند تا غم را به شادی و گرفتاری را به فرج تبدیل سازند(1) و تنها در کیش مجوس روزه ممنوع بوده.

در کیش موسوی روزه مقرر بوده و خود موسـی چهل شـبانه روز روزه داشـته (سفر تثنیه 9:9) و این روزه برای گرفتن الـواح در «طور» بوده است.

ایلیای پیامبر چهل شبانه روز روزه داشته (کتاب اول پادشاهان 8:19).

قوم یونس روزه داشتند (کتاب یونس 5:3).

عیسی چهل شبانه روز روزه داشت (انجیل متی 2:4).

یهودان متقی در عهد عیسی هفته ای دو دفعه یعنی روز دوم و پنجم هفته، روزه

1– روزه در کیش صابئه هم دیده می شود (رجوع به کتاب الفهرست ابن الندیم).

می داشتند (انجیل لوقا 12:18) و (قاموس کتاب مقدس ص 428).

قوم یهود غالبا در موقعی که می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا کنند روزه می داشتند تا گناهان خود را اعتراف نموده به واسطهٔ روزه و توبه رضاء ذات أقدس الهی را تحصیل نمایند (کتاب داوران 26:20 و کتاب اول سموئیل 6:7 و کتاب دوم سموئیل 16:12 و کتاب نحمیا 1:9 و کتاب ارمیا 9:36).

و مخصوصا در مواقع مصیبت عام، روزهٔ غیر مرسوم قرار می دادند و در این صورت اطفال شیرخواره و گاهی حیوانات را نیز از چرا منع می کردند (کتاب یوئیل 16:2 و کتاب داوران 2:10 و 3).

روزهٔ اعظم (کتاب اعمال رسولان 9:27) در میان طایفهٔ یهود مرسوم بود و البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند (کتاب ارمیا 2:39 و 12:52-14 و کتاب زکریا 3:7-5).

و شاگردان یحیی روزهٔ بسیار می داشتند و نماز می خواندند (انجیل لوقا 33:5).

و عیسی گفته که: شاگردانش بعد از او روزه خواهند داشت (انجیل لوقا 5:34 و 35).

و حیات حواریان و مؤمنین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بی شمار و روزه داری بوده (رسالهٔ دوم پولس به قرنتیان 27:11).

و در انجیل متی 16:6-18 می نویسد: چون روزه دارید مانند ریاکاران ترشرو مباشید زیراکه آنها صورت خویش را تغییر می دهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند، هرآینه بشما می گویم: اجر خود را یافته اند، لیکن تو چون روزه داری سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی، تا در نظر مردم روزه دار ننمائی بلکه در حضور آنکه در نهان است، و نهان بین تو، ترا آشکارا جزا خواهد داد (ه - ملخصا).

به خلاصه: برای سایر موارد روزه ها به توراة سفر لاویان 29:16 و نیز 23:27 و نیز 9:25 و سفر اعداد 7:29 و کتاب یونس 3: و انجیل متی 2:4 و کتاب

أعمال رسولان 13:1-3 و نیز 9:27 مراجعه شود.

وقت روزه

شروع روزه و امتناع از خوراك، از غروب آفتاب بود که آن شب و فردا را تا غروب بدون خوراك به سر می بردند (کتاب مقدس ص 428).

لغو روزه در کیش عیسوی

پولس، روزه را لغو کرد (رجوع به رسالهٔ پولس به رومیان 14: و رسالهٔ اول پولس به تیموتائوس 4:).

پولس برای جلب عواطف ملل بت پرست فقط باسم عیسی قناعت کرد و احکام موسوی و عیسوی را ملغی ساخت.

پولس بهمان منظور نوشت که: دیگر آشامندهٔ آب فقط مباش بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما (رسالهٔ اول پولس به تیموتائوس 23:5).

وحی خدا به اشعیاء نبی دربارهٔ روزه

خداوند به اشعیاء نبی دربارهٔ روزه چنین وحی فرمود: آواز خود را بلند کن و بقوم من تقصیر ایشان را و به خاندان یعقوب گناهان ایشان را اعلام نما - می گویند چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای خویش را رنجانیدیم و ندانستی؟ - اینك شما در روز روزهٔ خویش خوشی خود را می یابید و بر عمله های خود ظلم می کنید - اینك بجهت نزاع و مخاصمه روزه می گیرید و به لطمهٔ شرارت می زنید - امروز روزه نمی گیرید که آواز خود را در اعلی علیین بشنوانید - آیا روزه ای که من می پسندم مثل این است روز که آدمی جان خود را برنجاند و سر خود را مثل نی خم ساخته پلاس و خاکستر زیر خود بگستراند آیا این را روزه و روز مقبول خداوند می خوانی؟ - مگر روزه ای که من می پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشائید و گره های یوغ را باز کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟ - مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمائی و فقیران رانده شده را به خانهٔ خود

بیاوری و چون برهنه را ببینی او را بپوشانی و خود را از آنانی که از گوشت تو می باشند مخفی نسازی؟ - آنگاه نور تو مثل فجر، طالع خواهد شـد و صـحت تو بزودی خواهـد روئید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقهٔ تو خواهد بود - آنگاه دعاء خواهی کرد و خداوند ترا اجابت خواهد فرمود و اسـتغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که: اینك حاضر هستم... (کتاب اشعیاء نبی باب پنجاه و هشتم به خلاصه).

صبر

در تفسـیر ابو الفتوح رازی در ذیل آیـهٔ: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلصِّیٰامُ» صبر مـذکور در آیـهٔ: «وَ اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰةِ» و نیز آیهٔ: «وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً» و نیز آیهٔ: «إِنَّمٰا یُوَفَّی اَلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ» را بمعنی روزه گفته است.

محرر این تفسـیر گویـد: متأسـفانه مفسـرین، امر به صبر مـذکور در سورهٔ «مدثر» را که فرموده: «وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ» بمعنی روزه نگفته اند در صورتی که حق این بود که چنین تفسـیر می کردند. و شاید بموجب همین امریه بوده که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در هر ماه سه روز روزه می گرفته و تا آخر عمر آن حضـرت ادامه داشت و شایـد تا آخر عمر حضـرت بر ایشان واجب بوده مانند نماز شب و دلیلی هم بر نسخ آن نداریم.

کتب سماوی در ماه روزه «رمضان» نازل شده

أبو ذر غفاری از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که: خدای تعالی صـحف را سه روز گذشته از ماه رمضان بر ابراهیم فرستاد(1)، و توراة را شـش روز گذشـته از ماه رمضان بر موسی فرستاد، و انجیل را سیزده روز گذشته از ماه رمضان بر عیسی فرستاد، و زبور را هژده روز گذشـته از ماه رمضان بر داود فرستاد، و قرآن را بیست و چهار روز گذشته از ماه رمضان بر «محمّد» فرستاد (تفسیر ابو الفتوح رازی در ذیل آیهٔ: «اَلَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ» از سورهٔ بقره).

محرر این تفسیر گوید: می توان گفت که روزه در ماه رمضان بالخصوص

1- بروایتی شب اول ماه رمضان.

بمناسبت نزول کتب سماوی در آن ماه، سابقه دار است.

اقسام روزه

روزهٔ داود: داود علیه السّلام یك روز روزه می گرفته و یك روز افطار می کرده.

روزهٔ سلیمان: سلیمان علیه السّلام اول ماه روزه می گرفته و وسط آن و آخر آن.

روزهٔ عیسی: عیسی علیه السّلام تمام سال را روزه می گرفته [صوم الدهر] عیسی هرروزه در هرجا که اقامت می کرده دو رکعت نماز می خوانده و این برنامهٔ او تا زمان رفعش ادامه داشته است.

روزهٔ مریم: مریم علیها السّلام دو روز روزه می گرفته و یك روز افطار می کرده.

روزهٔ پیامبر: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در هر ماه سه روز روزه می گرفته و می فرموده:

این گونه روزه «صیام دهر» است. (سفینة البحار ج 2 ص 66 به ترجمه و خلاصه).

تقسیم دیگر

روزهٔ وصال (بر وزن کتاب): این است که: کسی یك روز و یك شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند و این روزه بر غیر پیامبر حرام بوده (جامع عباسی آخر کتاب نکاح).

روزهٔ وصال را دو تفسیر است: اول آنکه در وقت نیت روزه قصد تأخیر افطار کند و شام و سحور را یکی نماید. دوم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید (جامع عباسی در مبحث روزه).

روزهٔ صمت (بر وزن وقت): یعنی در اثناء نیت روزه قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند [روزهٔ وصال و روزهٔ صمت در امت اسلام جز روزه های حرام است] (جامع عباسی در مبحث روزه). و هر دو نوع روزه در امم سالفه روا بوده است (ب).

بلوغ

بلوغ همان بلوغی که عبادت با آن واجب می شود:

1 - احتلام است و آن خروج منی است از جلو خواه در نر و خواه در ماده و از هر دو مجری در خنثی.

2 - یا روئیدن موی زبر است بر زهار مطلقا در نر یا ماده و یا خنثی.

3 - یا کامل شـدن پانزده سال قمری است در نر و خنثی، و کامل شـدن نه سال است در ماده علی المشـهور [و قال الشـیخ فی المبسوط و تبعه ابن حمزه بلوغ المرأة بعشر و قال ابن ادریس الاجماع واقع علی التسع و لا یعتد بخلافهما].

و در الحاق حکم سبز شدن شارب و روئیدن ریش به زهار قولی است قوی (لمعه و شرح از شهیدین ج 1 ص 132 به ترجمه و خلاصه).

روزه و زخم معده

در یکی از جرائـد خارجی اظهار نظر شـده بود که: روزه داری باعث زخم معـده می شود چنـد نفر از دکترها از جمله دکتر رفاهی در (ط: شنبه 10 دی ماه 1345 ش 1217) جواب دادنـد که: آنچه که زخم معـده و اثنی عشـر را بوجود می آورد ناراحتی اعصاب است نه روزه داری. البته کسانی که مبتلی به زخم معدهٔ حاد هستند باید از گرفتن روزه خودداری کنند.

روزه و رکود کارها

نیز در (ط: شـنبه 10 دی ماه 1345 مزبور) یـك نفر تونسـی گفته که: چون روزه باعث رکود کارهای تولیـدی می شود من روزه نمی گیرم! دکترها جواب داده اند که: این نظر مردود است بدلیل اینکه: اولا - روزه باعث تقویت روح و ایمان در شـخص روزه دار می شود و موجب می گردد که او کارهـای روزانه اش - را با ایمان کامل انجام دهـد. ثانیا - شـخص روزه دار ساعاتی از وقت خود را صـرف خوردن ناهار و استراحت و غیرها نمی کنـد و این موضوع نیز در افزایش فعالیت او و بالا رفتن سـطح تولیـد مؤثر است و نظر تونسـی به هیچ وجه صـحیح نیست (ه - ملخصا).

دنبالهٔ مطلب دربارهٔ اینکه روزه زخم معده نمی آورد

دکتر سید جمال الدین نوربخش (پزشك) به خلاصه (رجوع به ط: یکشنبه 15 آبان ماه 1345 ش 12125) می نویسد:

در میان طبقاتی که روزه می گیرند زخم معده کمتر دیده می شود آنگاه می نویسد:

نمایندگان مصر و ترکیه در کنگرهٔ جهانی امراض معدی اعلام کردند:

زخم معده با روزه ارتباط دارد که با مطالعهٔ اصل خبر معلوم شد نمایندهٔ ترکیه پس از تشریح علل «اولسر» اظهار داشته که: ماه رمضان در ایجاد زخم معده یك عامل تسریع کننده است. و نمایندهٔ مصر بیان داشته: بررسی موارد زخم معده در مصر نشان می دهد که انواع مشخص از این بیماری با روزهٔ ماه رمضان بستگی دارد.

عدهٔ زیادی از همکاران دانشمندم که با اظهارات نمایندگان مصر و ترکیه مخالف بودند و ناراحت شده بودند به بنده مأموریت دادند نظریات ایشان و خود را در علل ایجادکنندهٔ «اولسر» منعکس نمایم.

بطور خلاصه علل ایجادکنندهٔ «اولسر» (مقصود زخم معده و یا زخم اثنی عشر است) را در زیر بیان می نمایم:

عللی را که در کتب و مجلات، مولد «اولسر» دانسته اند عبارتند از: الکلیسم - سیفلیس - ضربه های مکرر در روی شکم - نداشتن یك رژیم مناسب و صحیح - پرخوری و خوردن غذاهای خیلی ترش و شور و تند - ازدیاد ترشح اسید معده و نقصان مقاومت مخاط معدی در مقابل آن - اختلالات جریان خون معدی در نتیجهٔ التهاب مزمن شریانی و اختلالات و انسداد أورده Thrombosc .

معده به علت بیماری های: کبدی - سیفلیس - بیماری قند - حصبه و سل - اختلالات ترشح غدد داخلی مخصوصا غدهٔ تیروئید و سورنال (غدهٔ درقیه و غدهٔ فوق کلیوی) - نقصان مقاومت سلولهای روده در مقابل ترشحات معده - کانونهای مزمن عفونی بدن از قبیل کرم خوردگی دندان - آپاندیسیت - لوزهٔ چرکی - التهاب مزمن روده Colite - نقصان اسیدهای آمینه - اغتشاش و بی نظمی مزاج که در روی سلول های معده و دستگاه گوارش اثر کرده و تغذیهٔ نسوج معده را مختل می سازد - اختلال اعصاب Neuro-Vegetative - در نتیجهٔ خستگی جسمی - عصبانیت - هیجانات و اضطرابات روحی مکرر نظیر شب نشینیهای پی درپی که با ناکامیها و تشویش و اضطراب از قبیل قمار و غیره توأم باشد - و حتی حرص و ولع و آز و جاه طلبی

که آرامش جسم و روان را تدریجا بهم زده و موجب اختلال در تغذیهٔ نسوج معده می گردد؛ از علل ایجادکنندهٔ «اولسر» می باشند.

مخصوصـا علل اخیر یعنی هیجانات و تشویش خاطر و ناراحتی های روحی را می توان در رأس سایر علل دانست زیرا آمار نشان می دهد که از جنگ دوم جهانی که خواه ناخواه مردم با اضـطراب و دلهره زنـدگی کرده و می کنند در تمام ممالك، «اولسـر» زیاد شده است اما در هیچیـك از کتب و مجلاـت پزشـکی نوشـته نشـده که امسـاك در غـذا موجب «اولسـر» می گردد. و چون روزه که صـرف نظر از امسـاك، خودداری چشم و گوش و زبان و سایر اعضاء از منهیات است انسان را مسـلط بر نفس و پیرو عقل و تسـلیم خدا می سازد و همان طور که در قرآن مجیـد فرموده: «أَلاٰ بِذِكْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ» (با یاد خداست که آرامش و اطمینان قلب بدست می آید) به قلب انسان آرامش می دهد و دغدغهٔ خاطر و هیجان و اضطراب را از بین می برد و در مقابل ناملایمات و پیش آمدهای ناگوار بشخص صبر و استقامت می بخشد و بهمین دلیل است که اسم دیگر روزه را «صبر» نهاده و فرموده:

«وَ اِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰةِ» (از روزه و نماز کمك جوئید) و با ایجاد آرامش روح و اطمینان قلب از استعداد شخص به ابتلای زخم معده (که بیشتر ناشـی از هیجانات و ناراحتی اعصاب و روان است) می کاهد و برای اثبات ادعای خود دلائل و شواهدی در دست است که در زیر بیان می کنیم:

1 – مقایسهٔ آمار زخم معده در زمان حاضـر با ازمنهٔ گذشـته نشان می دهد که در ایران، «اولسر» روز بروز زیادتر شده در صورتی که سابقا مسـلما تعداد روزه گیرها زیادتر از این زمان بوده است ممکن است گفته شود سابقا به واسطهٔ نبودن وسائل لازم (از قبیل پرتونگاری و غیره) «اولسـر» تشـخیص داده نمی شد – این حرف صحیح نیست زیرا از موقعی که وسائل کافی برای تشخیص در دسترس پزشکان هست آمار نشان می دهد چه در ایران و چه در خارج، «اولسر» رو بازدیاد است.

2 – در بین طبقاتی که بیشتر روزه می گیرند مثل طبقهٔ سوم و روحانیون، «اولسر» به مراتب کمتر دیده می شود تا سایر طبقات.

3 – بسیاری از اشخاص سالخورده و پیرمرد را می شناسم که نه فقط از طفولیت، ماه رمضان را مرتبا روزه گرفته اند بلکه پس از گذراندن دورهٔ جوانی که – پرهیزکارتر شده بسیاری از روزهای سال را روزه می گیرند و در کمال سلامت هستند.

4 – «اولسر» نزد خارجیان که روزه نمی گیرند کمتر از نزد مسلمانان نیست و حتی «اولسر» خود معده (که گاهی ممکن است تبدیل بسرطان گردد) در اروپائیها نسبتا زیاد و نزد ما ایرانیان به ندرت دیده می شود. بنابراین، همان طور که حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده: «صوموا تصحوا» (روزه بگیرید تا سالم بمانید) می توان گفت که: روزه نه فقط موجب «اولسر» نمی شود بلکه شاید از ایجاد آن بطور غیر مستقیم و یقینا از تولید بسیاری از بیماریها از قبیل چاقی و عواقب وخیم آن و غیره جلوگیری می کند، و صرف نظر از فواید معنوی آن که تسلط بر نفس و تمرین تهذیب أخلاق و ایجاد حس همدردی با مساکین و فقراء و ایجاد وجدان پاك و توجه به مبدأ است مسلما فواید جسمی زیادی دارد که در این مختصر گنجایش تفصیل آن نیست.

البته باید یادآور شد که یکی از فلسفه های روزه، کم خوری و اختصاص لااقل یك وعده غذای شخص است به مستمندان، لذا در موقع افطار و سحر از پرخوری و پر کردن معده که موجب ناخوشی های گوناگون می شود باید احتراز کرد همچنین کسانی که دچار «اولسر» (زخم معده یا اثنی عشر) هستند چون باید غالبا بیش از سه وعده غذا بخورند و این امر با روزه گرفتن منافات دارد، برای آنها شرعا و به فتوای کلیهٔ مراجع تقلید روزه گرفتن ممنوع و حرام است.

دکتر محمّد رضا صالحی کرمانی در (ط: ماه رمضان 1345) به خلاصه می نویسد:

دین صحیح دینی است که بتمام نیازمندی های مادی و معنوی فرد و جامعه پاسخ صحیح بدهد.

فرد و جامعه هر دو طبیعتی دارند و این طبیعت را نیازمندی ها و احتیاجاتی است، دین قابل عمل، دینی است که با روش های علمی و تربیتی دقیقی به این

تقاضاهای طبیعی و فطری فرد و جامعه بطور کاملی جواب دهد.

اینك این سؤال پیش می آید که روزه از این نظر دارای چه نقشی است و بکدام یك از نیازمندی های طبیعی فرد و جامعه پاسخ می دهد.

روزه چیست:

اسـلام در راه کنترل افراد، در جامعه های اسلامی، از مجازات استفاده می کند و بموجب قوانین جزائی خاصی، مجرم و متجاوز و منحرف را مجازات می نمایـد، ولی تنها باین اکتفاء نمی نمایـد، بلکه تلاش می کنـد تا با یك سلسـله برنامه های تربیتی اصولا روح مردم را طوری تربیت کند که در آن ها قدرت تملك نفس و خویشتن داری بوجود آید، تا همین تربیت موجب نگهداری آنها از گناه شود.

تقویت تملك نفس:

روزه در این راه نقش عمده و مؤثری دارد.

آدم روزه دار در طی یك ماه هر لحظه بایـد مراقب خود باشد تا عملی که باطل کنندهٔ روزه است از او سـر نزند، یك ماه تمام تمایلاتش را با دقتی عجیب کنترل می کند، و حتی عادت های نیرومند چندین ساله را در روزهٔ ماه رمضان ترك می کند:

سیگار را نمی کشد، غذاء را نمی خورد، اعمال غریزهٔ جنسی نمی کند، دروغ نمی گوید، غیبت نمی کند و...

جنبه های اخلاقی روزه:

اسـلام در مسـئلهٔ روزه به جنبه های اخلاقی که ضامن بقاء اجتماع و موجب تحکیم پیوندهای اجتماعی است، توجه خاصـی مبذول داشته است.

طبع جامعه و اصولا موجودیت آن نیاز شدیدی به دو اصل کلی دارد: یکی اعتماد عمومی و دیگر مهر و محبت عمومی.

در مسـئلهٔ روزه نیز حد أکثر استفاده را در راه وصول به این هدف مقدس نموده است. پیغمبر اسلام می فرماید: پنج چیز، روزه را از بین می برد: 1 – دروغ، 2 – غیبت، 3 – سخن چینی، 4 – قسم دروغ، 5 – نگاه به شهوت.

اینها عوامل برهم زنندهٔ اعتماد و محبت و عفت اجتماعی است و پیغمبر اسلام می کوشد تا در پرتو دستور روزه و با مداومت یك ماههٔ آن این عادت را در مردم بوجود آورد که هیچگاه گرد دروغ و غیبت و سخن چینی و سایر اموری که ضربه به اعتماد و محبت اجتماعی می زند؛ مگردند.

نظر محرر این تفسیر

محرر این تفسیر گوید: با تأیید جهاتی که دکتر رفاهی و دیگران و دکتر نوربخش پزشك و دکتر صالحی گفته اند این محرر به اصل جهت طرح روزه رجوع می کنم و می گویم: هر ماشینی محتاج به استراحت سالیانه است و بدن انسان هم که دارای چندین ماشین و جهاز است استراحت شدید لازم دارد بالخصوص که جهات معنوی هم بر جنبهٔ مادی آن سنگینی می کند.

لزوم سالی یك ماه استراحت یعنی «روزه» برای رفع خستگی

ط: آذر ماه 1345 می نویسد:

در یك کنگرهٔ جهانی 800 نفر پزشك علل خستگی را بررسی کردند. امروز بر طول عمر افزوده شده ولی انسانها روز بروز خسته تر می شوند. این جمله را دکتر «پیربوگارد» فرانسوی در آمفی تئاتر دانشکدهٔ پزشکی پاریس در مقابل 800 نفر پزشك بر زبان آورد.

این هشتصد نفر از 4 گوشهٔ جهان برای بحث دربارهٔ «خستگی» بپاریس آمده اند.

40 درصد کسانی که به مطب ها مراجعه می کنند از خستگی شکایت دارند، درحالی که انسانهای غیر متمدن اصلا لغت «خستگی» در زبان خود ندارند. بدین جهت باید گفت:

«خستگی بیماری تمدن جدید است».

اولین علت خستگی نسل بشر بیکاری است. مدتها گمان می رفت که ماشین به یاری انسان خواهد شتافت.

آنجا که کار جسمی کاهش می باید چنان فشاری بر اعصاب وارد می گردد که

خستگی را مضاعف می سازد.

این خستگی گاه ایجاد «اندوه» می کند و گاه سبب بروز حالت تهاجمی می گردد.

زنـدگی در آپارتمـان هـا خود علت دیگریست چون این آپارتمـان ها به هیـچ وجه نمی توانـد محلی برای استراحت و رفع خسـتگی روزانه باشد(1).

یکنواختی منظرهٔ ظاهری منازل مسکونی، یکنواخت بودن ساعات شروع و پایان کار؛ خود علل دیگری برای خستگی هستند.

ایاب و ذهاب چه بوسیلهٔ اتومبیل شخصی چه بوسیلهٔ وسائط نقلیهٔ عمومی، خود بر خستگی ناشی از کار بمیزان زیادی میأفزاید.

بالا رفتن سطح توقع مردم نیز علت دیگری است.

یك پزشك در این کنگره گفت:

اگر مردم بهمان سطح زندگی 45 سال پیش راضی بودند کافی بود که هفته ای 20 تا 25 ساعت کار کنند(2).

وسائل تجملی زندگی روز بروز بیشتر می شود. هرکس می خواهد تلویزیون، یخچال، ماشـین رخت شوئی و... داشـته باشد و هرچند یك بار نوع جدیدتری تهیه کند. و تهیهٔ این وسائل، ناراحتی روحی و جسمی فراوانی بدنبال دارد.

خسـتگی چیست؟ خسـتگی نه فقط یك حالت تـدافعی بدنست که جلوی کار بیشتر را می گیرد بلکه زنك خطریست برای دسـتگاه عصبی بدن.

دکتر «ونیتر» می گوید: برای رفع خستگی باید یاد بگیریم که چگونه یکایك عضلات بدن خود را استراحت دهیم.

1- ز آب خرد ماهی خرد خیز نهنگ آنست کز دریا بخیزد أنبیاء نوعا از مناطق بازو کوهسارها به پاخاسته اند. پیامبر ختمی مرتبت (ص) نه تنها از کوهسار برخاسته بلکه در قلهٔ کوه حرا که ریاضتگاه او بوده است قرآن به او وحی شده است.

2- چکند کز پی دوران نرود چون پرگار هرکه در دایرهٔ گردش ایام افتاد

شك نيست كه تـدريجا بـدن انسان با اين فشار زياد حالت تطابق پيدا مى كند همان طور كه حشـرات در مقابل «د. د. ت» مقاوم شده اند. ولى تـا زمـانى كه اين مقاومت پيـدا نشـده از دست علم طب كارى ساخته نيست و هركس بايـد بهر وسـيله كه مى توانـد در كاهش ميزان خستگى خود تلاش كند، از ميزان توقعات خود بكاهد و از حساسيت زياد چشم بپوشد (٥).

اكنون كه اين مقـدمه معلوم شد اساس طرح ما اين است كه بشـر مانند جمادات و نباتات و حيوانات علاوه بر استراحت يك روز جمعه در هفته سالى يك ماه پى درپى استراحت لازم دارد و اين يك ماه، ماه رمضان است كه تا حـدى زبان و گوش و چشم و احشاء و امعاء و قلب براثر كم گفتن و كم شنيدن و كم ديدن و كم خوردن بايد استراحت كند و روحا و جسما تجديد قوى نمايد.

متأسـفانه تونسى فلسفهٔ استراحت را درنيافته. و اگر درمى يافت كه مستخدمين اجبارا سالى يك ماه براى تجديد قوى چه روحا و چه جسما بايد به مرخصى بروند هيچگاه لب باين منطق غير صواب نمى گشود و دعوت به كار پى درپى سالانه نمى كرد.

دليل بر اينكه مقصود از روزه، استراحت است اين است كه: از مريض، روزه خواسـته نشـده و اگر روزه بگيرد مرتكب كار حرام شده، نيز از مسافر كه براثر سـفر استراحت ندارد روزه خواسته نشده، نيز از حايض و نفساء روزه خواسته نشده، نيز در مسئله روزه خدا فرموده كه: «خدا براى شما آسانى مى خواهد نه دشوارى».

بـدبختانه چون نوعا اهميت روزه درك نشـده و جهت آن مفهوم نگشـته است در همين يك ماه، هم بيدارى شب و هم تغيير برنامهٔ غذائى و هم تزييـد آن و هم كـار روزانه كـارى كه خسـتگى ايجاد مى كنـد و هم عبادات ما فوق برنامه را بر يكـديگر متراكم مى كننـد و بجاى رفع خستگى، بر خستگى بدن و در هم شكستن اعصاب مى افزايند! در صورتى كه يك ماه روزه يعنى يك ماه آسايش تمام.

اگر بگوئى يك ماه آسايش، موجب ضرر و زيان است در جواب مى گويم:

توراة در موضوع «يوبيل» جواب اين مطلب را داده است و ما در صفحهٔ 127 نقل كرديم.

بی جهت دو نسخ قائل شده اند

در آیات روزه دو گونه نسخ قائل شده اند: یکی اینکه سه روز روزهٔ واجب قائل شده اند و بعد قائل شده اند که روزهٔ ماه رمضان ناسخ آنست در صورتی که چنین نیست و آیات، همگی راجع به روزهٔ ماه رمضان است که نخستین آیات، بر سبیل اجمال است و دومین آن بر سبیل تفصیل(1).

و دیگر عمل وقاع شبانه است که اول قائل بعدم جواز آن شده اند و بعد ناسخ برای آن درست کرده اند در صورتی که چنین نیست و آیهٔ منع، ناظر بحکم روزهٔ امتهای گذشته است و آیهٔ جواز ناظر بحکم روزه در این امت است(2). و اگر متمسك به خبر آحاد بشوند برای اثبات این دو گونه نسخ می گوئیم: با خبر آحاد نباید ناسخ و منسوج در قرآن درست کرد.

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا ... خَيْرٌ لَهُ

حکم وجوب روزه بنحو اجمال

ای مسلمانان! روزه بر شما واجب شده همچنان که بر کسانی که از پیش از شما بودند واجب شده است، باشد که شما از مخالفت پروردگار بپرهیزید.

(روزه، واجب شده) در روزهای چند شمرده شده (مراد روزهٔ رمضان است که بیست و نه روز باشد یا سی روز(3).

پس هرکه از شما بیمار باشد (که قوت روزه ندارد یا بیماری او زیاد می شود) یا در سفر باشد (باید افطار کند،) پس بر او است روزه داشتن، به شمار آن روزها که افطار کرده - از روزهای دیگر.

و بر کسانی که توانائی روزه ندارند(4) (ولی عرفا مریض نیستند(5)

1- جبائی و ابو مسلم و اکثر مفسرین و قاضی (تفسیر مجمع البیان).

2- محرر این تفسیر.

3- تفسیر کاشفی.

4- گفته اند «يُطِيقُونَهُ» در آیه، تقدیرش «لا یطیقونه» است و بر این وجه حکم آیت منسوخ نباشد (تفسیر کاشفی به خلاصه).

5- ده طایفه اند که روزهٔ ایشان صحیح نیست: 1 - پیری که مشقت عظیم یابد 2 - شخصی که از تشنگی، مشقت عظیم کشد 3 - زن آبستن که به خود یا جنین او ضرر برسد 4 - زن شیردهٔ کم شیر 5 - زن حایض و نفساء (6 - بیمار 7 - مسافر که در متن آیه ذکر شده) 8 - کسی که بعد از طلوع فجر بالغ شود 9 - مست 10 - کافری که بعد از طلوع فجر مسلمان شود (چهارتای اولیه روزی یك مد گندم یا مانند آن تصدق نمایند) (جامع عباسی) (دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و نهم پس از رفع عذر، قضاء روزه بر آنها واجب است).

فديه است (و آن) خوراك يك بينوا (است) (براى هر روز كه روزه فوت مى شود) پس كسى كه زياده كند خير (يعنى مال فديه) را [و بر فديه بيفزايد] پس آن مال براى او خير است (و خوب).

وَ أَنْ تَصُومُوا ... تَعْلَمُونَ

روزه فايده دارد

و (بالجمله:) روزه براى شما خوب است اگر (جهات آن را) بدانيد.

سوره البقرة (2): آيه 185

اشاره

شَهْرُ رَمَضٰانَ ... تَشْكُرُونَ

بيان روزه بنحو تفصيل

(اين روزهاى چند شمرده شده) ماه رمضان است همان ماهى كه قرآن در آن فرود آورده شده (قرآن در اين ماه بالتمام نازل شده سپس بعد از آن بتفصيل نازل گرديده) در حالتى كه قرآن راهنماست براى مردم با اشتمال بر دلائل روشن از هدايت (از: ذكر انبياء و سرگذشت آنان و بيان شرائع آنان) و از (: احكام و حدود و ساير شرائع دين و حقائق عالم كون) هرچه جداكننده است ميان حق و باطل.

پس هركه از شما ماه رمضان را (در وطن) دريابد پس بايد كه آن را روزه بدارد.

و هركه بيمار باشد يا در سفر باشد (بايد افطار كند) پس بر او است روزه داشتن به شمار آن روزها كه افطار كرده - از روزهاى ديگر.

خدا بشما آسانى مى خواهد و بشما دشوارى نمى خواهد(1).

1- اين ما هستيم كه كارها را بر خود دشوار مى كنيم زيرا مى خواهيم تمام برنامهٔ قبل از ماه رمضان را با برنامهٔ ماه رمضان جمع كنيم و كار را بر خود دشوار سازيم.

و خـدا می خواهـد تا شـمار ماه را تمام کنیـد (پس روزه های فوت شـده در ایام مرض یا سـفر را قضاء کنید برای اکمال شـمار آنچه از ماه رمضان افطار کرده اید).

و تا خدا را تکبیر بگویید(1) (و به بزرگی یاد کنید) به شکرانهٔ آنکه شما را راه نمود.

و باشد که خدا را (بر نعمتهایش) سپاسگزاری کنید.

سوره البقرة (2): آیه 186

مقدّمه

بعضی برآنند که مراد از این عباد و داعیان، روزه دارانند که دعاء ایشان قرین اجابت است. و اینکه قبل از این آیت حکم روزهای روزه و بعد از این حکم شبهای روزه بیان فرموده مؤکد این قول است (تفسیر کاشفی).

وَ إِذٰا سَأَلَكَ ... يَرْشُدُونَ

دعاء روزه دار

و ای پیـامبر! چون تو را بنـدگان من (همـان روزه داران) از من (همـان رفتـار من بـا آنان در وقت دعاء) بپرسـند، پس البته من (به روزه دار) نزدیکم(2)، خواندن چنین خواننده را اجابت می کنم چون مرا بخواند، پس باید که بندگانم مرا اجابت کنند (و بخوانند) و باید که به اجابت من وثوق داشته باشند، باشد که (به آنچه سؤال کرده اند اگر مخالف مصلحت نباشد) رهبری شوند.

سوره البقرة (2): آیه 187

اشاره

أُحِلَّ لَكُمْ ... يَتَّقُونَ

تعلیمات برای روزه دار

حلال کرده شده برای شما در شب روزه مباشرت با زنان خودتان. زنان شما

1- در شب فطر، عقیب نماز مغرب و عشاء و روز فطر، عقیب نماز صـبح و نماز عیـد تکبیر بگوییـد بنا بر مذهب ما امامیه [و ابن عباس و جماعتی گفته اند: مراد تکبیر روز فطر است] (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

2- گرچه بلخی رومی در دفتر چهـارم کتـاب خود گفته: اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس و لیکن قرب روزه دار قربی دیگر است.

را لباسند و شما برای آنان لباسید، خدا دانست که شما خودتان را از لذات آنان بر أثر نهی الهی بازمی دارید(1) پس رجوع کرد بر شما به رحمت (و رخصت داد بارتکاب مباشرت در شبهای روزه) و عفو کرد از شما (بااینکه امتهای گذشته در ایام روزه شان از مباشرت زنان و خوردن و آشامیدن جز در وقت معین از شب ممنوع بوده اند) پس در شبهای روزه با زنان خود مباشرت کنید و آنچه را خدا برای شما (از ثواب تماس و حمل و زایمان و رضاع و...(2) مقرر کرده است بجوئید و بخورید و بیاشامید تا برای شما رشتهٔ سفید روز از رشتهٔ سیاه شب - از فجر آشکار شود، سپس روزه را تا شب تمام کنید.

و با زنان مباشرت مکنید (نه در شب و نه در روز) و حال اینکه شما در مسجدها معتکف باشید(3).

آنچه گفته شد حدود (و مقررات مرزی) خداست پس به آنها نزدیك مشوید، این چنین، خدا آیات خود را برای مردم بیان می کند، باشد که آنان از مخالفت خدا بپرهیزند.

سوره البقرة (2): آیه 188

اشاره

وَ لاٰ تَأْكُلُوا ... تَعْلَمُونَ

کیفیت تصرف در اموال

و ای مسلمانان! مخورید مالهای خودتان را در میان خودتان به ناشایست (از:

غصب و ظلم و قمار و خیانت و دزدی و عقدهای فاسد و شرب مسکرات و زنا و ربا...) و آن اموال را به رشوت به حکام مدهید تا بخورید به حمایت ایشان مقداری از مالهای مردم را بظلم (یا به سوگند دروغ یا به گواه زور) و حال اینکه (بالفطره) شما می دانید (که این اعمال ناپسند است).

1- و قیل معنی «تختانون» تنقصون انفسکم من شهواتها و تمنعونها من لذاتها باجتناب ما نهیتم عنه فخفف اللّه عنکم (تفسیر مجمع البیان).

2- محرر این تفسیر.

3- «اعتکاف» عبادت خاصی است (تفصیل در کتاب جامع عباسی و غیره دیده شود).

سوره البقرة (2): آیه 189

اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْأَهِلَّةِ ... وَ اَلْحَجِّ

مدار عمل اسلام بر ماههای قمری است

ای پیـامبر! از تو سؤال می کننـد از هلالهای ماه (که آیا میقات است یا نه؟)(1)تو (در جوابشـان) بگو: (آری) هلالهای ماه وقتهاست برای مردم (در روزه و فطر و عده و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها) و برای حج.

مقدّمه

أهل جاهلیت در عهـد جاهلیت که احرام به حـج یا عمره می گرفتنـد از در خانه وارد و خارج نمی شدنـد و دخول و خروجشان از نقب یا شکافی بود که از پشت خانه برقرار می کردند و این را نیکوئی تمام می دانستند و از این قاعدهٔ جاهلی «حمس» (بر وزن قفل) مستثنی بودند و آنان چند قبیله بودند: قریش و خزاعه و بنی عامر و ثقیف و...

آیه آمد که:

وَ لَيْسَ اَلْبِرُّ ... تُفْلِحُونَ و نیکوکاری این نیست که (در حالت احرام) از پشت خانه ها وارد خانه ها شوید و لکن نیکوکار کسـی است که: از خدا بپرهیزد. و درآیید در خانه ها از درهای آنها و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید باشد که شما رستگار شوید.

سوره البقرة (2): آیات 190 تا 191

مقدّمه

اول آیه ای که دربارهٔ اذن جنگ نازل شده (تفسیر مجمع البیان در یکی از دو شأن نزول).

وَ قٰاتِلُوا ... أَخْرَجُوكُمْ

فرمان جهاد

1- دربارهٔ شأن نزول آیه طریق دیگر گفته شده است و تفسیر متن از خود آیه گرفته شده نه از خبر آحاد. ب.

و ای مسلمانان! جهاد (و جنگ) کنید در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می کنند و (دربارهٔ زنان و فرزندان آنان) از حد مگذرید (آنها را نکشید) زیرا البته خدا ازحدگذرندگان را دوست نمی دارد. و هرجا که جنگجویان را بیابید آنان را بکشید و بیرون کنید ایشان را از آنجا که شما را (از مکه) بیرون کردند.

سوره البقرة (2): آیات 192 تا 194

مقدّمه

اشاره

در ماه ذوالقعدهٔ سال ششم هجری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با جماعتی از اصحاب بقصد انجام عمل عمره عازم مکه شد، چون به مکه نزدیك گردید، مشرکین، سپاه خود را تهیه کردند و آمادهٔ پیکار شدند و مسلمانان را مانع ورود به مکه گردیدند.

بالاخره بعد از تفصیلی که دارد کار به صلح انجامید و عقد صلح معروف به «حدیبیه» بسته شد و مقرر گردید که در آن سال مسلمانان بدون زیارت بازگردند و سال آینده برای انجام عمل عمره به مکه بیایند و سه روز با فراغت خاطر و اطمینان در مکه باشند و بعد از سه روز مراجعت کنند.

عمرة القضاء

چون در ماه ذوالقعدهٔ سال هفتم هجری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عزم مکه فرمود اصحاب اندیشناك شدند که اگر اهل مکه پیمان خود را بشکنند و بر سر پیکار شوند چه باید کرد: اگر مسلمانان بجنگند ماه حرام است(1) و حالت احرام و در شهر مقدس و حرام (یعنی در حرم خداست)، و اگر نجنگند عمره چگونه انجام می گردد.

پس حکم خدا نازل شد که اگر مشرکین برخلاف پیمان خود، در این ماه جنگ کنند شما نیز بدون تأمل آنها را به تیغ تیز پاسخ دهید، اما از طرف شما به جنگ ابتداء نشود.

1- ماههای حرام: ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و رجب است که جنگ در آنها حرام است. و مشرکین گاهی ماههای حرام را مقدم و مؤخر می کردند و لذا مسلمانان اطمینان نداشتند از اینکه مبادا مشرکین سوءاستفاده کنند و ناگهان به نبرد بپردازند.

اکنون بعض آداب جهاد بیان می گردد (تفاسیر مجمع البیان و کاشفی و پادشاهی).

وَ اَلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ اَلْقَتْلِ ... اَلْمُتَّقِينَ

حالت آماده باش در عمرة القضاء

و بقاء شرك سخت تر است از قتل.

و کارزار مکنید با مشرکین نزد مسجد الحرام تا وقتی که در آنجا با شما کارزار کنند، پس اگر با شما کارزار کردند، پس، آنان را بکشید. جزاء کافران کشته شدن است(1)، پس اگر از شرك بازایستادند پس البته خدا آمرزگار و مهربان است.

و کارزار کنید با مشرکین تا از فتنه (یعنی شرك) اثر نماند، و دین، خاص خدا باشد، پس اگر از شرك بازایستادند پس نیست دست درازی مگر بر ستمکاران (یعنی مشرکین).

رعایت حرمت جنگ در ماه حرام برای کسی است که حرمت جنگ در ماه حرام را رعایت می کند و رعایت احترامات ماه حرام و بلد الحرام و حالت احرام بین شما و مشرکین متقابله است، پس کسی که بر شما تجاوز کند پس شما بر او تجاوز کنید مانند آنچه بر شما تجاوز کرده است. و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

سوره البقرة (2): آیه 195

اشاره

وَ أَنْفِقُوا ... اَلْمُحْسِنِينَ

وجوب انفاق در راه جهاد

و در راه خدا خرج کنید و خودهاتان را (بترك انفاق) به دستهای خودتان در ورطهٔ هلاکت میفکنید (که در نتیجه دشمن بر سر شما مسلط می شود(2) و با جنگجویان از مسلمانان نیکوئی کنید زیرا البته خدا نیکوکاران (با جهادکنندگان) را دوست می دارد.

1- دست بر پشت مار مالیدن به تلطف نه کار هشیار است کاین بداخلاق بی مروت را سنگ بر سر زدن سزاوار است

2- ابن عباس و جماعتی از مفسرین.

سوره البقرة (2): آیه 196

مقدّمه

1 - حج و عمره را خالصا لوجه اللّه انجام دهید.

2 - حج و عمره را تمام کنید و ناتمام مگذارید.

3 - عمره نزد ما طایفهٔ امامیه واجب است همچون حج.

4 - حج بر سه نوع است: حج قران (بر وزن کتاب) و حج افراد (بر وزن انسان) و حج تمتع.

5 - حج تمتع بر شخصی واجب می شود که منزل او از مکهٔ معظمه شانزده فرسخ شرعی [48 میل] دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب می شود که اهل مکهٔ معظمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدس کمتر از آن مقدار باشد (جامع عباسی و شرح لمعه(1).

6 - در حج قران و افراد، عمره بعد از حج انجام می شود و در حج تمتع، عمره قبل از حج باید انجام شود.

7 - عمل عمرهٔ تمتع عبارتست از: احرام - طواف - دو رکعت نماز طواف - سعی ما بین صفا و مروه - تقصیر (کوتاه کردن) مو یا ناخن.

8 - عمل حج تمتع عبارتست از: احرام حج بستن - وقوف عرفات - وقوف مشعر - [افاضه به منی] - جمرهٔ عقبه را به هفت سنگریزه زدن - قربانی - سر تراشیدن یا تقصیر - طواف زیارت - دو رکعت نماز طواف - سعی - طواف نساء - دو رکعت نماز طواف نساء - سه شب ایام تشریق در منی بودن - در هریك از ایام تشریق هریك از جمرات سه گانه را به هفت سنگریزه زدن.

9 - شیخ بهائی اعمال عمره و حج را به رمز در این شعر بیان کرده اند:

أطرست للعمرة اجعل نهج *** أوو ارنحط رس طر مر لحج

وَ أَتِمُّوا اَلْحَجَّ وَ اَلْعُمْرَةَ لِلّٰهِ

1- طبرسی در تفسیرش 12 میل گفته و مستند آن معلوم نیست (هامش شرح لمعه).

حج و عمره

و حج و عمره را به انجام برسانید برای خدا (نه چون مشرکین که طواف و تلبیه بنام بتان می کنند).

فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ ... نُسُكٍ

حج محصور (یعنی ممنوع بمرض) و مصدود (یعنی ممنوع به دشمن و غیره)

پس اگر از حج بازداشته شدید (خواه بوسیلهٔ ترس از دشمن و غیره و خواه بوسیلهٔ مرض چون بخواهید از احرام بیرون بیائید) پس بر شما لازم است آنچه فراهم شود از قربانی (از: گوسفند یا گاو یا شتر) (برای ترك حرم) و سرهاتان را نتراشید (یعنی «محل» نشوید و به عبارت دیگر از احرام خارج نشوید) تا قربانی به جایگاه خود برسد (پس [گوسفند و یا گاو] ذبح شود [و یا شتر] نحر(1) شود. و محل قربانی کردن ممنوع بوسیلهٔ مرض: «منی» است که در روز عید باید قربانی شود اگر احرام به حج باشد، و مکه است اگر احرام به عمره باشد. و محل قربانی کردن ممنوع بوسیلهٔ دشمن: همان محلی است که ممنوع شده(2).

(گرچه گفتیم: سر نتراشید تا مراسم قربانی انجام شود) پس هرکه از شما مسلمانان بیمار باشد یا او را رنجی باشد از سرش (از سردرد یا هوام) (چنین کس تراشیدن سر برای او رواست پیش از آنکه قربانی به محل خود برسد) پس لازم است بروی فدیه (یعنی بدل و جزائی که جبران کند تقدیم حلق [سرتراشی] را بر ذبح یا نحر) از: روزه (سه روز) یا صدقه (صدقه دادن بر شش نفر بینوا) یا قربانی (که گوسفندی

1- «نحر» آنست که کاردی یا حربه ای در گودی ای که میانهٔ بیخ گردن و سینهٔ شتر واقع است بزند (جامع عباسی).

2- زیرا پیامبر (ص) قربانی خود را در «حدیبیه» نحر کرد و اصحاب خود را هم وادار کرد که شتران خود را نحر کردند و «حدیبیه» جزء حرم نیست (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

را بمحل بفرستد) (و در انجام هريك از اين سه امر مخير است).

فَإِذٰا أَمِنْتُمْ ... شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ

اقسام حج

پس چون ايمن باشيد (از موانع: خواه مرض و خواه دشمن و خواه ساير موانع) پس كسى كه بهره ور شد به اداء عمره بسوى حج پس لازم است آنچه سهل باشد از قربانى پس كسى كه قربانى نيابد(1) پس لازم است روزه داشتن سه روز (پيوسته) در ايام حج (يك روز قبل از ترويه و روز ترويه و روز عرفه - و اگر در اول دهه روزه بگيرد رواست و اگر روز ترويه و روز عرفه روزه بگيرد پس از انقضاء ايام تشريق يك روز ديگر را قضاء كند و اگر روز ترويه هم از او فوت شود سه روز را بعد از ايام تشريق روزه بگيرد پى درپى(2) و هفت روز وقتى كه از سفر بازگرديد. آن ايام (يعنى سه و هفت) ده روز تمام است.

آنچه گفته شد از بهره ور شدن به اداء عمره بسوى حج حكم كسى است كه خاندان وى مجاور مسجد الحرام نباشند (يعنى آفاقى باشد نه مكى) (و اما آنها كه خاندانشان نزديك مسجد الحرام باشد بر آنها حج قرآن يا افراد لازم است).

و از مخالفت فرمان خدا بترسيد و بدانيد كه خدا سخت شكنجه است.

سوره البقرة (2): آيه 197

مقدّمه

1 - ماههاى حج نزد ما اماميه شوال و ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه است (به روايت از امام محمّد باقر عليه السّلام) و همين قول را ابن عباس و مجاهد و حسن و ديگران گفته اند. و بقولى شوال و ذوالقعده و ذوالحجه است چنانكه عطا و ربيع و طاوس گفته اند و در اخبار ما هم روايت شده.

1- اگر پول دارد نزد شخص مورد وثوق بگذارد كه بخرد و قربانى كند و اگر پول ندارد و يا شخص مورد وثوق پيدا نمى كند در عوض، ده روز روزه بگيرد (شرح لمعه ج 1 ص 167).

2- تفسير مجمع البيان.

2 - اینها را ماههای حج گفته اند زیرا احرام به حج صحیح نیست مگر در این ماهها (بلا خلاف).

3 - نزد ما احرام به عمرهٔ تمتع صحیح نیست مگر در این ماهها.

4 - کسی که تمام ذوالحجه را از ماههای حج گفته برای این است که: بعض أفعال حج مانند سه روز روزه و ذبح قربانی در این ماه انجام می شود (هر چهار مقدمه از تفسیر مجمع البیان ترجمه شده است).

اَلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومٰاتٌ

ماههای حج

وقت حج ماههای معین است (که تبدیل و تغییر بتقدیم و تأخیر در آن ماهها روا نیست چنانکه اهل جاهلیت تقدیم و تأخیر می کردند).

فَمَنْ فَرَضَ ... يَعْلَمْهُ اَللّٰهُ

از موانع احرام

پس کسی که بوسیلهٔ احرام لازم گردانید بر خود در ماههای حج، حج را(1)پس جایز نیست مباشرت با زنان و نه تجاوز از حد شرع در ارتکاب محظورات و نه جنگ و جدل در هنگام حج (و نه گفتن «لا و اللّه» و «بلی و اللّه» خواه راست و خواه دروغ) و آنچه از نیکوئی انجام می دهید خدا آن را می داند.

مقدّمه

قومی از مردم یمن بی زاد و راحله قصد حج کردند و در مکه دست طلب نزد دیگران دراز کردند آیه آمد که:

وَ تَزَوَّدُوا ... اَلْأَلْبٰابِ <بی زاد و راحله حج نروید> و توشه برای سفر حج برگیرید (تا بر مردم گران نباشید) پس البته بهترین توشه ها «تقوی» است (که توشهٔ معنوی است) و از مخالفت فرمان من بترسید ای

1- یا عمره ئی که برای حج تمتع است بنا بر مذهب ما (تفسیر مجمع البیان).

صاحبان عقلهای صافی از شوائب!

سوره البقرة (2): آیه 198

مقدّمه

جمعی از عرب، تاجران را که به حج می آمدند و تجارت می کردند می گفتند:

حج شـما بی حاصل است. دراین باره آیه آمد که: کسی که مرام اصلی او حج باشد اگر در ضمن، تجارت کند، در ثواب وی نقصانی عاید نمی شود.

لَيْسَ ... مِنْ رَبِّكُمْ

حکم تجارت در حج

نیست بر شما گناهی که (بوسیلهٔ تجارت) نفعی از پروردگارتان بخواهید.

مقدّمه

حاج در حـج تمتع پس از احرام به حـج از ظهر روز نهم ماه ذوالحجه تا غروب آفتاب بایـد در عرفات توقف کند و بعد از غروب آفتاب (به رفتن حمرهٔ مشـرقیه) بایـد به مشـعر الحرام برود و شب را در مشـعر بمانـد تا طلوع آفتاب و پس از آن به منی برود برای: رمی - ذبح - حلق (بشرح مذکور در مقدمهٔ آیهٔ 123 همین سوره).

فَإِذٰا أَفَضْتُمْ ... اَلضّٰالِّينَ

وقوف در عرفات و وقوف در مشعر الحرام

(در عرفات توقف کنید) پس چون از «عرفات» کوچ کردید (بروید به مشـعر الحرام) پس خدا را نزد «مشعر الحرام» به یاد بیاورید، و خدا را یاد کنید زیرا او شما را (به یکتاپرستی و به مناسك حج) راهنمائی فرمود و اگرچه قبل از برانگیخته شدن پیامبر، بی گمان از گمراهان بودید.

سوره البقرة (2): آیه 199

مقدّمه

همهٔ عرب را وقوف به عرفات بودی و قریش و هم پیمانان ایشان در مزدلفه(1)

1- مزدلفه: جایگاهی است میان عرفات و منی (شرح قاموس). الحسین عن فضالة عن ابن عمار قال: حد المشعر الحرام من المأزمین الی الحیاض و الی وادی محسـر. و انما سـمیت المزدلفـة لأنهم ازدلفوا الیها من عرفات (کتاب وافی جلـد حـج ص 157). محرر این تفسیر

گوید: مزدلفه و مشعر الحرام یکی است.

واقف شدنـدی و بـدین صورت بر خلق ترفع کردندی و از مساوات موقف ننگ داشـتندی و در افاضت (یعی کوچ) به راه دیگر بازگشـتندی حق سبحانه فرمود:... (تفسیر کاشفی اقتباسا).

ثُمَّ أَفِيضُوا ... رَحِيمٌ

کوچ کردن

سپس کوچ کنید از آنجا که همهٔ مردم کوچ کردند و از خدا طلب آمرزش کنید، زیرا البته خدا آمرزگار و مهربان است.

سوره البقرة (2): آیه 200

مقدّمه

رسم عهـد جـاهلیت آن بود که اشـراف عرب بعـد از فراغ در مناسك در پیش حرم یا ما بین مسـجد منی و جبل الرحمه (کوه رحمت) می ایستادند و به رفعت نسب و شهرت حسب آباء و اجداد خود مفاخرت می کردند. دستور آمد که:... (تفسیر کاشفی اقتباسا).

فَإِذٰا قَضَيْتُمْ ... ذِكْراً

رسم ستودن پدران خود را در موسم حج ترك كنيد و خدا را ياد كنيد

پس چون ارکان حج خودتان را اداء کردید، پس خدا را یاد کنید همچون یاد کردن شما پدرانتان را بلکه یادکردنی فراوان تر و بزرگتر (زیراکه او پدران شما را به آن مناقب و مراتب اختصاص داده بود).

سوره البقرة (2): آیات 201 تا 202

مقدّمه

1 - دعاء کردن مردم در مظان استجابت دعاء در مواقف کریمه و مناسك شریفهٔ

حج مختلف است.

2 - خدا حسابگر چالاك است. در روايت است كه خدا حساب خلائق را در يك چشم به هم زدن و به روايت ديگر به اندازهٔ دوشيدن شير يك گوسفند رسيدگى مى كند (ه).

و اين يك دليل بر اين است كه خدا جسم نيست و در خلق سخن محتاج به آلت و اسباب و ابزار نيست زيرا اگر چنين بود ممكن نبود كه با دو نفر در يك وقت دوگونه سخن مختلف بگويد و علاوه، خطاب ببعضى او را از خطاب ببعض ديگر بازمى داشت، و به اضافه مدت محاسبهٔ خلائق طولانى مى شد (تفسير مجمع البيان به ترجمه و خلاصه).

فَمِنَ اَلنّٰاسِ ... اَلْحِسٰابِ

دعاء در مواقف حج

پس بعض از مردم است كسى كه مى گويد: اى پروردگار ما! (نصيب ما را) در دنيا به ما بده. و نيست او را در آخرت از هيچ گونه نصيبى (اگر دعاءكننده كافر است از نعمت آن دنيا بهره ندارد و اگر مؤمن است مانند مؤمنان ديگر نيست).

و بعض از مردم است كسى كه مى گويد: اى پروردگار ما! بده ما را در دنيا نعمت و در آخرت نعمت و نگاهدار ما را از عذاب آتش(1).

آن گروه كه خير دودنيا مى طلبند از آن ايشان است بهره از ثواب آنچه بدست آوردند (كه ثواب آخرت است) و خدا حسابگر چالاك است.

سوره البقرة (2): آيه 203

مقدّمه

1 - أيام معدودات گاه مراد ماه رمضان است چنانكه در آيهٔ 184 گذشت

1- از جملهٔ نعمتها نعمتى است كه ذيلا بيان مى شود: مرتضى على (كرم اللّه وجهه) فرموده: حسنهٔ اين جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن عالم حورى پسنديده و «عذاب النار» زوجهٔ ناشايستهٔ درشت گوى سختگوى. زن بد در سراى مرد نكو هم در اين عالم است دوزخ او زينهار از قرين بد زنهار و قنا (ربنا) عذاب النار (تفسير كاشفى).

و گاه مراد سه روز بعد از عید قربان است که «ایام تشریق» هم باین اخیر گفته می شود.

2 - أما ایام معلومات مراد دهۀ اول ماه ذوالحجه است (چنانکه ابن عباس و حسن و اکثر اهل علم گفته اند و همین از ائمۀ ما امامیه روایت شده است) (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

3 - اگر بخواهـد در روز دوم از ایام تشـریق از منی کوچ کنـد بایـد بعد از ظهر تا غروب آفتاب کوچ کند و اگر آفتاب غروب کرد و نکوچید دیگر حق ندارد که بکوچد تا روز سوم و بهتر هم این است که تا روز سوم بماند.

4 - در ایام تشـریق ذکری دارد که بایـد بعد از پانزده نماز بگوید: و آن چنین است: «اللّه اکبر اللّه اکبر. لا اله الا اللّه و اللّه اکبر. اللّه اکبر و للّه الحمد. اللّه اکبر علی ما هدینا [و الحمد للّه علی ما أولانا(1) و](2) اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الأنعام،(3).

5 - أول شروع به تکبیر نزد ما امامیه عقیب نماز ظهر از روز عید قربان است و آخر آن عقیب نماز بامداد از روز چهارم(4) عید قربان است این برای کسی است که در منی باشد.

و کسی که در شهرهای دیگر باشد عقیب ده نماز می گوید که اول آن نیز نماز ظهر از روز عید قربان است (تفسیر مجمع البیان ملخصا).

6 - از مشعر الحرام باید بجانب منی برود و روز عید قربان که در منی است سه کار باید بترتیب انجام بدهد:

یك: رمی جمرۀ عقبه یعنی زدن میلی که آن را «جمرۀ عقبه» می گویند به

1- ابلانا (خ ل).

2- بین دو قلاب در کتاب وافی جلد حج ص 186 مذکور نیست.

3- در کتاب وافی جلد حج ص 186 تکبیر را طرز دیگر هم نقل کرده.

4- نماز بامداد روز سوم تشریق مراد است.

هفت سنگریزه.

دو: قربانی کردن.

سه: از موی خود چیزی ازاله کردن خواه به تراشیدن و خواه بغیر آن (و بهتر، تراشیدن سر است) و زن را تراشیدن سر جایز نیست.

چون مناسك منی را به جاآورد واجب است به مکه مراجعت کند برای انجام پنج امر:

1 و 2 – طواف حج و دو رکعت نماز آن.

3 – سعی ما بین صفا و مروه.

4 و 5 – طواف نساء و دو رکعت نماز آن.

چون سه امر اول را به جاآورد بوی خوش بر او حلال می شود و اما زن وقتی حلال می شود که طواف نساء را با دو رکعت نماز آن به جاآورد.

چون از این پنج امر فارغ شود واجب است که به منی عود کند بجهت چهار امر:

1 – در منی سه شب ایام تشریق بودن و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذوالحجه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حج، شکار و مباشرت با زن نکرده آنکه شب سیم در منی نماند و آنکه وقت ظهر دوازدهم از منی بیرون رود مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجب است و بیرون رفتن جایز نیست.

و در هریکی از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه آن قدر توقف کند که نصف شب بگذرد، و بعد از آن بیرون رود می تواند.

و جایز است بجای آن شب در منی ماندن، در مکه بماند بشرط آنکه تا صبح به عبادت مشغول شود(1).

2 – رمی کردن جمرهٔ اولی در هریکی از روزهای تشریق به هفت سنگریزه.

3 – رمی کردن جمرهٔ وسطی در این سه روز بهمان طریق.

1– جامع عباسی.

4 - رمی کردن جمرهٔ عقبه در این سه روز بهمان طریق.

(این رمی، آخر افعال واجبهٔ حج است - جامع عباسی ملخصا).

بعض از اعراب در جاهلیت، متعجل در رفتن از «منی» را «آثم» یعنی گناهکار می گفتند و جمعی متأخر در رفتن از «منی» را. حق سبحانه و تعالی فرمود که: در هیچ کدام گناه و وزر و وبال نیست (تفسیر کاشفی اقتباسا).

وَ اُذْکُرُوا اَللهَ ... تُحْشَرُونَ

حکم توقف در «منی» در حج

و خدا را یاد کنید در چند روز شمرده شده (یعنی ایام تشریق - همان سه روز بعد از عید قربان) پس هرکه شتاب کند در دو روز (و از منی برود در این دو روز یازدهم و دوازدهم ذوالحجه) پس بر او هیچ گناهی نیست و هرکه تأخیر کند (و سه شب در منی باشد) پس بر او هیچ گناهی نیست. این تخییر برای کسی است که از شکار و از تماس با زن اجتناب کرده.

و در انجام مراسم حج، از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و بدانید که البته شما بسوی خدا محشور می شوید.

سوره البقرة (2): آیات 204 تا 206

مقدّمه

أخنس ثقفی بحضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله آمد و مرد شیرین سخن و نیکوصورت بود، حضرت را طراوت روی و حلاوت گفتگوی او خوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیهٔ خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را به سوگند مؤکد ساخته خدای را به گواهی آورد و چون بازگشت و از عمارات مدینه درگذشت زراعت قومی را به آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را به شمشیر پی کرد. دراین باره آیه آمد (تفسیر کاشفی).

محرر این تفسیر گوید: مورد نزول آیات خاص است اما مداول آن عام است

و لذا بعضی، آیات را با معاویه تطبیق می کنند و بالجمله هرکس دارای خصیصهٔ نکوهیدهٔ مذکور در آیات باشد، آیه او را شامل می شود.

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ ... لَبِئْسَ اَلْمِهٰادُ (1)

بعض از اصناف مردم

و ای پیامبر! از مردم است کسی که سخن او دربارهٔ زندگانی دنیا تو را بشگفت می آورد و خدا را بر صدق آنچه در دل او است گواه می گیرد و حال اینکه او ستیزنده ترین دشمنان است.

و چون از حضرت تو برگردد در زمین بشتابد تا در آن فساد کند و زراعت را آتش بزند و چهارپایان را نابود سازد و خدا تباه کاری را دوست ندارد.

و چون به او گفته شود که از خدا بترس، حمیت جاهلیت او را به گناه وادار می سازد پس (برای مجازات چنین کسی) بس است او را جهنم و بی گمان جهنم بد آسایشگاهی است.

سوره البقرة (2): آیه 207

مقدّمه

مورد نزول آیه گرچه عام است و لیکن سه شأن نزول برای آن ذکر کرده اند:

1 - زبیر بن العوام و مقداد بن اسود که از مکه به مدینه رفتند و خبیب(2) که در جنگ رجیع(3) گرفتار شده و بدست اهل مکه افتاده او را بر دار کشیده بودند، از دار فروگرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند. ایشان خبیب را از اسب فروگرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرویرد و به «بلیع الأرض» ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیهٔ محاربه نمودند و

1- «مهاد» یعنی بستر، آرامگاه (کتاب ترجمان القرآن).

2- «خبیب» بر وزن حسین پسر عدی (بر وزن علی و به عبارت دیگر بر وزن شریف) است.

3- اعزام سریهٔ رجیع در سال سوم هجری بعد از جنگ احد بوده (ج دوم مقدمهٔ همین تفسیر ص 1120-1122 دیده شود).

کافران در حرب ایشان صرفه ندیده بازگشتند.

2 - صهیب رومی هرچه داشت در مکه به کافران داد تا اجازهٔ هجرت به مدینه یافت و رضاء خدا و خشنودی پیغمبر را به مال دنیا خرید.

3 - علی (رض) در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان را فداء آن حضرت کرد (تفسیر کاشفی).

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يَشْرِي ... بِالْعِبٰادِ

بعض دیگر از اصناف مردم

و از مردم است کسی که جان خود را می فروشد برای طلب خشنودی خدا. و خدا به بندگانش نوازش کننده است (همان بندگانی که در طلب رضاء او جان فداء می کردند و می کنند).

سوره البقرة (2): آیات 208 تا 210

مقدّمه

گفته اند که: ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرائع توراة را نیز نگاه می داشتند و تعظیم شنبه نموده و گوشت و شیر شتر تناول نمی کردند آیه آمد که: یك بارگی با سلام درآیید (تفسیر کاشفی).

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا ... اَلْأُمُورُ

جمیع احکام اسلام را بپذیرید

ای مسلمانان! درآئید در اسلام، همهٔ احکام اسلام را یکجا بپذیرید و گامهای شیطان (و وسوسه های او) را پیروی مکنید زیرا البته شیطان برای شما بنی نوع بشر دشمنی است آشکارا پس اگر از بعد از اینکه شما را حجتهای روشن آمد (از جادهٔ شرع و احکام دین) بلغزید پس بدانید که خدا غالب است (بر عقوبت شما) و کارهایش از روی أساس است (در کشیدن انتقام از شما).

آیا (این نیمچه مسلمانان، برای اینکه یکدست مسلمان شوند و باور کنند) (انتظار می کشند و) چشم می دارند مگر اینکه خدا بیاید آنان را در سایبانهائی از ابر

بـا فرشـتگان و فرمان صادر کرده شود؟ و همـهٔ فرمانها که پیامبران می آورنـد بسوی خـدا بازگردانیـده می شود (و از طرف خـدا صادر می گردد).

سوره البقرة (2): آیه 211

اشاره

سَلْ ... اَلْعِقٰابِ

تهدید فرمودن خدا دانشمندان بنی اسرائیل را

ای پیامبر! از (علماء) بنی اسـرائیل بپرس که (دربارهٔ ظهور تو) چه انـدازه از حجت آشـکار به آنان دادیم (و آنان کتمان می کننـد!) و هرکس نعمت خدا را از بعد آنکه او را آمد تبدیل کند (و کتمان نماید) پس البته خدا سخت شکنجه است.

سوره البقرة (2): آیه 212

مقدّمه

أبو جهل و سایر رؤساء قریش فقراء مسلمانان را باستهزاء و سخریه گرفتند (ابن عباس).

عبد اللّه بن ابی و اصحابش ضعفاء مسلمانان را به سخریه گرفتند (مقاتل).

رؤساء یهود از بنی قریظه و بنی النضیر و قینقاع فقراء مهاجرین را باستهزاء گرفتند و به ثروت خود بالیدند (عطا).

آیه دربارهٔ این خصیصه آمد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

زُيِّنَ ... حِسٰابٍ

زندگانی این جهان برای کسانی که کفر پیشه کردند آراسته شده است

و سـخریه می کنند نسـبت به کسانی که اسلام آورده اند (به علت فقرشان). و کسانی که از آلودگی دنیا دامن برچیده اند بالای کافران باشند در مرتبه در روز قیامت. و خدا بهر کسی که بخواهد (بحسن اختیار آن کس) بی حساب روزی می دهد (چنانکه در دنیا دارائی بنی قریظه و پادشاهی روم و فارس را به استهزاشدگان داد).

سوره البقرة (2): آیه 213

مقدّمه

اختلافات یهود و نصاری با مسلمانان ناشی از حسد و ریاست طلبی و روح سرکش

دانشمندان آنهاست که توراة و انجیل را تحریف کرده و می کنند و خدا حق را بر مسلمانان آشکار ساخته است.

كٰانَ اَلنّٰاسُ ... مُسْتَقِيمٍ

جهت ارسال رسل و انزال کتب و اینکه اختلاف را دانشمندان ادیان بوجود می آورند

مردم (در آغاز خلقت) یکسان (در زیان) بودند(1) پس خـدا پیامبران را برانگیخت مژده دهندگان (مطیعان را) و بیم کنندگان (نافرمانان را) و فرود آورد با آنان کتاب را براستی تا حکم کند (آن پیامبر ناطق و آن کتاب صامت) بین مردم دربارهٔ آنچه در آن اختلاف می کردند.

و اختلاف نکردند دربارهٔ مدلول کتاب مگر همان دانشمندانی که کتاب به آنها داده شده از بعد از آنکه معجزات برای آنان آمد (و اختلافشان نه از روی عدم فهم و بصـیرت بود بلکه) از سـتمکاری (بود) (سـتمکاری ناشـی از حسد و ریاست طلبی و روح سـرکش که) در میان آنان (حکمفرما بود)، پس خدا کسانی را که اسـلام آوردند راه نمود به آنچه آن دانشمندان دربارهٔ آن اختلاف کرده بودند از حق - بفرمان خود - و خدا هرکه را بخواهد (بحسن اختیار آن کس) بسوی راه راست راهنمائی می کند(2).

سوره البقرة (2): آیه 214

مقدّمه

مسلمانان در جنگ خندق محاصره شدند (قتاده و سدی).

مسلمانان در جنگ احد تلفات دادند - عبد اللّه بن ابی به مسلمانان زمزمه کرد:

شما مسلمانان تا کی خود را بکشتن می دهید؟ اگر محمّد پیامبر بود در جنگ کشته و یا أسیر نمی داد (قائل).

مهاجرین مکه خانه و دارائی و اهل وعیال خود را در مکه رها کرده و در مدینه

1- «وَ اَلْعَصْرِ إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ» (قرآن کریم سورهٔ «عصر»).
2- جلد سوم همین تفسیر ص 200 را ببینید.

روزگار به سختی و بیماری و بدحالی می گذرانیدند (عطا) (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: پیام الهی تا روز قیامت ادامه دارد [هرکه را طاوس باید جور هندوستان کشد].

أَمْ حَسِبْتُمْ ... قَرِيبٌ

رنج و گنج

رنج(1) و گنج

ای مسلمانان! آیا می پندارید که وارد بهشت می شوید؟ و حال اینکه محنت کسانی که از پیش از شما درگذشتند شما را پیش نیامده است.

سختی و ناکامی و بینوائی و بیماری و شکستگی و گرسنگی به پیشینیان از اهل ایمان رسید و (چنان کار برایشان سخت شد که) از جا کنده و جنبانیده شدند تا آنجا که پیامبر آنان و کسانی که ایمان آورده بودند با او، می گفتند: یاری خدا کی می رسد؟ (و خدا می فرمود:) هشدارید البته یاری خدا نزدیك است.

سوره البقرة (2): آیه 215

مقدّمه

عمرو بن جموح(2) شیخی بزرگ و دارای مال بسیار بود، خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: چه چیز را تصدق کنم؟ و بر چه کسانی تصدق کنم؟ دستور آمد:

يَسْئَلُونَكَ ... عَلِيمٌ

سؤال از کیفیت تصدق

ای پیامبر! از تو می پرسند که چه چیز انفاق کنند (و بکی بدهند(3) (تو در جواب) بگو: آنچه انفاق کنید از خیر (یعنی مالی که قابل بهره مندی باشد) پس

1- رنج، راحت دان چو مطلب شد بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ (شیخ بهائی در «نان و حلوا»)

2- «جموح» بر وزن قبول.

3- از جواب، معلوم می شود.

مادر و پـدر را (اگر فقیر باشـند) باید و خویشاوندان را و یتیمان را و بینوایان را و مسافران درمانده در راه را. و آنچه از نیکی انجام بدهید، پس البته خدا به آن داناست.

سوره البقرة (2): آیه 216

اشاره

كُتِبَ ... لاٰ تَعْلَمُونَ

جهاد

کارزار کردن شـما مسـلمانان (با دشـمنان دین) واجب کرده شد، و آن کارزار برای شما (طبعا دشوار و) نامطلوب است. و بسا که چیزی را ناخوش داریـد و حال اینکه آن چیز برای شـما خوب است و بسا که چیزی را دوست دارید و حال اینکه آن چیز برای شـما بد است. و خدا (مصالح شما را) می داند و شما (مصالح خودتان را) نمی دانید.

سوره البقرة (2): آیات 217 تا 218

مقدّمه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مکه به مدینه مهاجرت کرده و در حقیقت اخراج شده بود.

مسـلمانان مهاجر در مدینه دور از وطن و زن و فرزند و اموال به سر می بردند و کفار قریش در مکه راحت نشسته بودند و کاروانشان مشغول آمد و شد و تجارت بود (و از طرفی آفتاب عمر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که مأمور ابلاغ اسلام بود دم بدم در شرف انقضاء بود).

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله برای تعیین تکلیف نهائی و ایجاد جرقه ای، به سـر راه کاروانها، سـرایا می فرسـتاد تا به این وسیله عرصه بر کفار مکه تنگ شود.

[سریه (بر وزن شریفه)(1) فوج لشـکر از پنج تا سیصد یا چهارصد کس است و در اصطلاح اهل حدیث، جنگ حضرت رسول اللّه است که خود آن حضرت در آن تشریف نداشتند بلکه بسرکردگی یکی از اصحاب واقع شده].

دو ماه قبل از جنگ بـدر و هفـده ماه از هجرت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله به مـدینه گذشـته بود که آن حضـرت عبد اللّه بن جحش اسدی (پسرعمهٔ خود) را با عده ای به «نخله»

1- ریشهٔ کلمه (س - ر - ی) است.

(که بستان بنی عامر است) فرستاد.

کاروانی از قریش با بار خوراکی در حرکت بود و عمرو بن عبد اللّه حضرمی قافله سالار این کاروان بود. حضرمی و یارانش همین که نگاهشان به عبد اللّه و همراهان افتاد مهیای جنگ شدند و گفتند: اینها اصحاب «محمّد» هستند.

عبد اللّه دستور داد تا همراهانش پیاده شدند و سر تراشیدند. حضرمی گفت: اینها در عمرهٔ حج اند و باکی نیست و لذا اسلحه را بر زمین گذاردند.

عبد اللّه حمله برد و حضرمی را کشت و اتباع حضرمی فرار کردند و عبد اللّه محمولات کاروان را به مدینه آورد. این واقعه در روز اول ماه رجب بود(1). این أول کشته ای است که کفار قریش داده اند و اول غنیمی است که بدست مسلمانان افتاده است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

مردم قریش که به خواب فرورفته بودند، تازه از خواب بیدار شدند و با حرارت تمام از مکه به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نوشتند که: تو ماه حرام را حلال شمردی و خونریزی کردی و مال بردی. اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند: یا رسول اللّه! آیا قتل در ماه حرام رواست یا نه؟ (تفسیر علی بن ابراهیم قمی به ترجمه و اقتباس).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلشَّهْرِ اَلْحَرٰامِ ... رَحِيمٌ

جنگ سریهٔ عبد الله بن جحش

ای پیامبر! از تو دربارهٔ مشروعیت جنگ در ماه حرام می پرسند؟ بگو:

جنگ در ماه حرام کاری بزرگ است.

و بازداشتن مردم از راه خدا و ایمان نیاوردن به خدا و بازداشتن مردم از مسجد الحرام و بیرون راندن اهل مسجد (که پیامبر و اصحاب باشند) از مسجد (بلکه از مکه که مشتمل بر مسجد است) نزد خدا از شکستن حرمت ماه حرام بزرگتر است و شرك به خدا از کشتن آدمی (یعنی ابن حضرمی) در ماه حرام

1- عبد اللّه معتقد بود که روز آخر ماه جمادی الثانیه است نه روز اول ماه رجب (تفسیر مجمع البیان).

بزرگتر است. و کفار مکه با شما مسلمانان کارزار را ادامه می دهند تا شما را از دین اسلام برگردانند اگر بتوانند (که شما را برگردانند) و هرکه از شـما مسـلمانان از دین خود برگردد پس بمیرد و حال اینکه او کافر باشـد، پس او و هم قدمانش اعمالشان در دنیا و آخرت نابود می شود (جانشان در امان نیست و زنشان عـدهٔ وفات بایـد بگیرد و مالشان بین وراث تقسـیم می شود و در آخرت مزد ندارند) و آنان ملازم آتشـند، آنان جاویدان در آتشند.

البته کسانی که اسـلام آوردند و کسانی که با اسـلام از وطن هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند(1) - آنان رحمت خدا را (در دودنیا) امید می دارند - و خدا آمرزگار و مهربان است.

سوره البقرة (2): آیه 219

مقدّمه

1 - مسکرات و قمار دو عامل مهم استعباد و استعمار ملتها هستند.

2 - روانپزشکان و دانشمندان جهان، پیرامون الکلیسم و علل آن تحقیق کرده اند.

3 - الکل در سال 1965 میلادی تنها در فرانسه 21970 نفر را کشته.

4 - روانپزشکان، پنج عامل را علت الکلیسم می دانند: تقلید - انحراف فکر - جبران - اعتراض به خود - عدم اختیار.

5 - فرانسه بیش از هر کشـوری در جهـان در معرض خطر «اعتیـاد به الکـل» یـا الکلیسم قرار دارد و این تهدیـدیست کمـا بیش برای همهٔ کشورهای جهان.

در فرانسه 20 در صـد حوادث رانـندگی را مست ها بوجود می آورند. یك بار 193 راننده را با «بادکنك الکل سـنج» معاینه کردند، 56 نفر مشروب خورده بودند و 46 نفر اینها واقعا مست بودند و این آزمایش در ساعت 3 بامداد در حوالی پاریس انجام گردید.

1- که عبد اللّه مزبور یکی از آنهاست.

البته در همه جا وضع بـدین منوال نیست چون فرانسوی ها رکورددار جهانی مصـرف الکل هسـتند. هر فرانسوی بطور متوسط سالی 26/8 لیتر مشروب الکلی می نوشد این رقم در دانمارك فقط 6 لیتر است.

6 – یـك نکتـهٔ مهم را یادآوری کنیم: «مصـرف الکل فقط موقعی که ایجاد مستی کنـد خطرناك نیست، نوشـیدن مقـدار کم آن هم که فقط ایجاد نشئه می کند عواقب بدی دارد».

7 – مستی عبارتست از بهم خوردن موقتی تعادل مغز به علت افراط در صـرف مشـروب. در حالی که الکلیسم یك بیماری مزمن و دائمی است. این بیماری در نتیجهٔ صرف مقدار کم ولی متوالی الکل پیدا می شود. ممکنست یك الکلیست در همهٔ عمرش مست نکرده باشد.

8 – عـده ای بین «عرق» و «شـراب» اختلاف قائل می شونـد و دومی را چندان مضـر نمی دانند ولی باید گفت: در فرانسه 70–50 در صد موارد الکلیسم غیر قابل علاج و مرگ آور، در نتیجهٔ نوشیدن شراب بوجود می آیند.

9 – در سال 1965 تقریبا 21970 نفر فرانسوی به علت عوارض کبدی و مغزی ناشی از الکلیسم درگذشتند. قربانیان سرطان کمی بیشتر و قربانیان سل پولیومیلیت کمتر از این تعداد بود.

10 – در همین فرانسه، هر سال، الکل 40 هزار نفر را روانه تیمارستان می کند و علت 50 در صد جنایات، 30 در صد حوادث رانندگی، و 20 در صد حوادث ناشی از کار می باشد.

11 – یك محقق فرانسوی گفته است: «بدون الکل می توان سطح زندگی مردم را در کشورها طی یك قرن 50 در صد بالا برد».

12 – أما علم طب ثابت کرده است که: «الکلیست یك بیماری علاج ناپذیر نیست».

– البته نه در همهٔ مراحلش، چون وقتی کار به ضایعات کبدی و مغزی کشید تنها

باید منتظر مرگی سخت دردناك شد.

13 - چرا کسی الکلیست می شود؟ یافتن جواب این سؤال شاید بهترین وسیلهٔ پیشگیری این خطر باشد. روانپزشکان پنج علت ذکر می کنند:

1 - تقلید: هرچه شخص ضعیف تر و تلقین پذیر باشد این علت مؤثرتر می افتد.

2 - انحراف فکر: گروهی به گفتهٔ خودشان می خواهند «غصه هایشان را در الکل غرق کنند».

3 - جبران: برای کسانی که عیب و نقصی در جسم و یا عقده ای درونی دارند، الکلیسم، «اعتراض» است، اعتراض ناخودآگاه.

4 - اعتراض به خود: آنها که خود را گناهکار می دانند به این وسیله در صدد تنبیه و معدوم ساختن خویش برمی آیند.

5 - عدم اختیار: عده ای را طاقت تحمل در برابر وسوسهٔ مشروب نیست.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که یك «ته استکان» مشروب الکلی چه عواقبی دارد. «سیانس اوی» (ط: 4 شنبه دهم اسفند 1345 شمسی ش 12220).

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَيْسِرِ ... نَفْعِهِمٰا

شراب و قمار

ای پیامبر! از تو دربارهٔ (تناول) شراب و (مباشرت) قمار می پرسند (تو در جوابشان) بگو: در این هر دو است، گناهی بزرگ و منفعتها برای مردم (از مسکرات بعنوان ضد عفونی استفاده می توان کرد) (و از قمار برای انفاق بر فقراء(1) (زیرا رسم جاهلیت آن بود که زر قمار را بر مساکین قسمت می کردند(2) و گناه این دو بزرگتر است از نفع این دو.

سوره البقرة (2): آیه 220

مقدّمه

عمرو بن جموح نوبت اول سؤال کرد و به او جواب داده شد. دیگرباره عرض کرد:

1- چنانکه اکنون هم برسم عهد جاهلیت، متداول است و لیکن نه همهٔ قمارها چنین است بلکه برندگان بعض قمارها برای خود برداشت می کنند. پس، از عهد جاهلیت عقب تر رفته اند.

2- تفسیر کاشفی.

یا رسول اللّه! دانستم که چه چیز را باید صدقه داد و به چه کسی می باید داد اما نمی دانم که چه اندازه بدهم. جواب آمد:... (تفسیر کاشفی باقتباس).

وَ یَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا ... اَلآخِرَةِ

اندازهٔ انفاق

و ای پیامبر! از تو می پرسند که چه اندازه انفاق کنند (تو در جوابشان) بگو:

نه به سرحد اسراف و نه به سرحد بخل. این چنین، خدا احکام را برای شما بیان می کند، باشد که شما در (مصلحت) دنیا و آخرت خود تفکر کنید(1).

مقدّمه

اشاره

چون تهدید خوردن مال یتیم به آیهٔ: «وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ اَلْیَتِیمِ» نازل شد آنها که قیم اموال یتیمان بودند و در آن به معاملات تصرف می نمودند جهت برائت ذمهٔ خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف روند دستور آمد:... (تفسیر کاشفی بنقل از اسباب النزول).

وَ یَسْئَلُونَکَ ... خَیْرٌ

معیشت یتیمان

و ای پیامبر! از تو از (کیفیت معیشت) یتیمان می پرسند. (در جوابشان) بگو:

باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خوب است.

مقدّمه

اشاره

جمعی طعام یتیمان را بخشیدندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و به هیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی. آیه آمد:... (تفسیر کاشفی).

1- مخور جمله، ترسم که دیر ایستی به پیرانه سر بد بود نیستی (نظامی) بنوش و بپوش و ببخش و بده برای دگر روز چیزی بنه

وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ ... حَكِيمٌ

معاشرت با يتيمان

و اگر با يتيمان معاشـرت كنيد و طعام خود را باطعام ايشان خلط كنيد، پس ايشان برادران شمايند در دين. و خدا تباه كنندهٔ مال ايشان را از اصلاح دهندهٔ كار ايشان مى داند. و اگر خدا مى خواست بى گمان شما را در رنج مى افكند (و كار را بر شما تنگ مى گرفت و مخالطت با يتيمان را حرام مى كرد) زيرا البته خدا غالب است و كارهايش از روى اساس است.

سوره البقرة (2): آيه 221

مقدّمه

الف: «عناق» (بر وزن سلام) زنى بسيار زيبا و مقيم مكه و از مشركات بود.

در شأن نزول مذكور است كه مرثد(1) بن ابى مرثد غنوى مردى قوى و شجاع بود، از طرف پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مأمور شد كه عـده اى از مسـلمانان را كه در چنگـال كافران مكه گرفتار بودنـد از مكه بيرون بياورد. «عناق» كه در عهـد جاهليت با «مرثـد» دوستى مى داشت، «مرثـد» را به خود دعوت كرد. ولى «مرثـد» امتناع كرد بعـد «عناق» درخواست ازدواج كرد. «مرثـد» اظهار داشت: بايد از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله استيـذان كنم. چون استيـذان كرد، دسـتور آمـد كه: ازدواج مسـلمان بـا مشـركه ممنوع است (تفسـير مجمع البيان به ترجمه).

ب: عبد اللّه بن رواحه(2)، كنيزى سـياه چرده داشت و برآن كنيز خشمگين گشت و سيلى به او زد ولى از كردهٔ خود سخت نگران شد و به خدمت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم شرفياب گرديد و شرح جريان را بعرض رسانيد.

حضرت فرمود: يا عبد اللّه! وضع كنيز چگونه است؟ عبد اللّه اظهار داشت: روزه مى گيرد، نماز مى خواند، نيك وضوء مى سازد، و

1- «مرثد» بر وزن مركز است.

2- «رواحه» بر وزن سلامه است.

به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت می دهد.

حضرت فرمود: این کنیز، مؤمنه است.

عبـد اللّه عرض کرد: به آن خدا که تو را براستی مبعوث ساخته است، او را آزاد می سازم و با او ازدواج می کنم - چون چنین کرد، گروهی از مسلمانان بر او عیب گرفتند که با کنیز ازدواج کرده! و شایسته بود از خاندان اشرافی از مشرکین زن بگیرد.

آیه دراین باره آمـد که: «وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ» کنیز با ایمان بر(1)مشـرکه رجحان دارد (کتاب اسـباب النزول واحدی ص 50 به ترجمه).

وَ لاٰ تَنْكِحُوا ... يَتَذَكَّرُونَ

نکاح اهل ایمان با اهل شرك روا نیست

نکاح اهل ایمان با اهل شرك(2) روا نیست

و زنان مشـرکه را نکاح مکنید تا آنکه (به خدا و پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله) ایمان آرند و بی گمان کنیزك مؤمنه به است از زن آزاد مشرکه و اگرچه زن مشرکه (از مال و یا جمال خود) شما را بشگفت آورد.

و زنـان مؤمنه را بنکاح مردان مشـرك درمی آوریـد تا آنکه آن مردان ایمان آورنـد. و بی گمان مرد بنـدهٔ مؤمن، به است از مرد آزاد مشـرك و اگرچه مرد مشرك (از مال و یا جمال خود) شما را بشگفت آورد.

آن مشـرکات و مشـرکین، بسوی آتش می خوانند، و خدا بسوی بهشت و آمرزش می خواند - بفرمان خود. و خدا احکام خود را برای مردم بیان می کند، باشد که (جهات آن را) متذکر شوند.

سوره البقرة (2): آیه 222

مقدّمه

1 - زنان حایض در کیشهای: مجوس و یهود و نصاری و اسلام. وظایفی دارند.

1- زن آزاد. ب.

2- المشرك تعم الکتابی (تفسیر القاضی): مشرك شامل اهل کتاب نیز هست.

2 - «دشتان» (بر وزن درمان) بمعنی حایض است.

3 - در آئینهٔ آئین مزدیسنی (بکسر میم و سکون زای و فتح دال و نیز فتح یاء و سکون سین) (در ص 59) می نویسد: زنان دشتان چون نشان پلیدی در خود بینند همان گاه خود را باید از دیگران به کنار کشیده تا هنگام پاك شدن از آن پلیدی جدا نشینند و خوابند و هیچ چیز را به خود نیامیزند و نیالایند و از گاه پدیداری پلیدی تا روز هفتم سه بار باید نخست همهٔ اندام را شستشو نمایند، پس از ناپدیدی پلیدی باز به مردم و سامان آویختن روا باشد (ه).

4 - در توراة سفر لاویان باب پانزدهم می نویسد: و اگر زنی جریان دارد هفت روز در حیض خود بماند و هرکه او را لمس نماید تا شام نجس باشد، و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد یا بنشیند نجس باشد، و هرکه بستر او را یا چیزی را که او برآن نشسته بود لمس کند، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد، و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود و هر بستری که برآن بخوابد نجس خواهد بود و اگر از جریان خود طاهر شده باشد هفت روز برای خود بشمارد و بعد از آن طاهر خواهد بود، و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر بگیرد و آنها را نزد کاهن بدر خیمهٔ اجتماع بیاورد، و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند و کاهن برای وی نجاست جریانش را بحضور خداوند کفاره کند...

5 - نصاری فرقی بین حالت حیض و غیر آن نمی گذارند زیرا پولس احکام شریعت موسوی و عیسوی را ابطال کرد.

6 - یهود در حال حیض زنان خود، از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری برعکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مؤاکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند.

7 - ثابت بن دحداح عرض کرد: یا رسول اللّه! ما به زنان خود در حال حیض چگونه

سلوك كنيم؟ آيه آمد (تفسير كاشفى).

تذكر: در اسلام جريان خون را چند قسم كرده:

يك – خون بكارت.

دو – خون ناشى از زخم درون.

سه – خون استحاضه (خونى كه جزء چهار قسم نباشد).

چهار – خون نفاس كه با زائيدن آيد يا بعد از زائيدن.

پنج – خون حيض و آن از سه شبانه روز كمتر و از ده شبانه روز بيشتر نمى باشد.

و مدت پاكى ميانهٔ دو حيض كمتر از ده شبانه روز نمى باشد.

در اوقات حيض بايد نماز و روزه را ترك كند.

مادام كه زن، حيض باشد طلاق دادن او صحيح نيست بشرطى چند (رجوع بكتاب طلاق).

مجامعت با زن حايض حرام است. اما وقتى كه از حيض پاك شـده باشد و هنوز غسل نكرده باشد دو قول است و احتياط آنست كه قبل از غسل، مجامعت نكند.

اگر شخصـى در وقت حيض مجامعت كند اگر مجامعت در اول حيض واقع شود واجب است كه يك مثقال شـرعى طلا كفاره دهد و اگر در وسط واقع شود نيم مثقال و اگر در آخر حيض واقع شود چهاريك مثقال و بعضى برآنند كه كفاره دادن، سنت است و واجب نيست.

زن يا عادت مقرره دارد يا نه.

آنكه عادت مقرره ندارد يا نوبت اول است كه خون حيض مى بيند يا نه (تفصـيل هريك در كتاب جامع عباسى در بيان احكام حيض ديده شود).

در اسـلام، خوردن، نوشـيدن، بود و باش كردن با زن حايض (بجز مباشـرت) همه جايز مى باشـد و افراط مجوس و يهود و تفريط نصارى مردود شناخته شده.

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْمَحِيضِ ... اَلْمُتَطَهِّرِينَ

حيض و حكم آن

ص: 172

و ای پیامبر! تو را از حیض زنان می پرسند. (در جوابشان) بگو که: حیض آزردگی ای است، پس، از زنان فاصله بگیرید در حالت حیض ایشان (از مباشرت) و با آنان مباشرت مکنید تا وقتی که پاك شوند (و خون منقطع گردد)، پس چون نیك پاك شوند، پس بیائید به ایشان از آن راه که خدا شما را فرمان داده است. زیرا البته خدا رجوع کنندگان به او را دوست می دارد و پاکیزگی جویان را دوست می دارد.

سوره البقرة (2): آیه 223

مقدّمه

یهود، مباشرت مرد را با زن (در محل مشروع) درحالی که پشت زن جانب مرد باشد ممنوع قرار داده بودند و اظهار می کردند که در نتیجهٔ این گونه تماس، طفل، (احول) [یعنی کژچشم «لوچ»] بدنیا می آید. دراین باره از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استفسار شد این آیه در جواب فرود آمد:

نِسٰاؤُكُمْ ... اَلْمُؤْمِنِينَ

کشتزار زنان آزاد است

زنان شما برای شما کشتزارند، پس بیائید کشتزار خودتان را هرگونه که خواهید و برای خودهاتان پیش بفرستید (اولاد صالح و اعمال صالحه را) و از مخالفت خدا بپرهیزید و بدانید که البته خدا را ملاقات کننده اید (پس احکامی جعل نکنید که شرمنده شوید). و ای پیامبر! مسلمانان را مژده بده (که بعد از این لذات جنسی دنیوی مشوب به آلام، لذات جنسی خالص از آلام، با زنان پاك و پاکیزه خواهد بود در بهشتهای جاودانی).

سوره البقرة (2): آیه 224

مقدّمه

عبد اللّه بن رواحه از شوهر خواهر خود بشر(1) بن نعمان رنجید و به اسم اعظم خدا قسم یاد کرد که با او سخن نگوید و در حق او نیکوئی نکند و او را با زنش آشتی ندهد.

دراین باره آیه آمد (تفسیر مجمع البیان و اسباب النزول واحدی به ترجمه).

1- بشیر (تفسیر کاشفی).

عبد اللّه بعد از شنیدن آیه از سر آنچه گفته بود درگذشت و با شوهر خواهر خود در مقام شفقت برآمد (تفسیر کاشفی).

وَ لاٰ تَجْعَلُوا اَللّٰهَ ... عَلِيمٌ

خدا را دستاویز مکنید

و خدا را برای قسمهای خودتان دستاویز مسازید برای اجتناب از اینکه: - نیکوکاری کنید (با خویشاوندان)، و از اینکه (از مکالمهٔ با آنان) پرهیز نمائید، و از اینکه بین مردم اصلاح نمائید. و خدا شنواست (سخنان شما را) و (بأحوال و اعمال شما) داناست.

سوره البقرة (2): آیه 225

اشاره

لاٰ يُؤٰاخِذُكُمُ اَللّٰهُ ... حَلِيمٌ

قسم

خدا شما را به بیهوده گوئی در قسمهاتان مؤاخذه نمی کند (که قسم بی اختیار بر زبان کسی بگذرد و از روی شتاب یا بطریق عادت که «لا و اللّه» و «بلی و اللّه» بگوید و قصد نداشته باشد و به خلاصه در قسم لغو مؤاخذه نیست) و لیکن شما را مؤاخذه می کند به آنچه دلهای شما قصد کرده است (که عمدا قسم یاد کنید و قسم بشکنید که کفاره باید داد(1) و خدا آمرزگار است (که بنده را به قسم لغو مؤاخذهٔ نمی فرماید) و بردبار است (که در مؤاخذه شتاب نمی فرماید که بنده فرصت توبه داشته باشد).

سوره البقرة (2): آیات 226 تا 227

مقدّمه

«ایلاء» و آن چنان است که: شخصی قسم یاد کند که با زن دایمی خود مباشرت نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن به آن زن (و ایلاء هشت شرط دارد - رجوع به کتاب جامع عباسی).

بالجمله: اگر ایلاء واقع شد، زن حال خود را به حاکم شرع عرض می کند و حاکم شرع آن مرد را چهار ماه مهلت می دهد و مخیر می سازد بین مباشرت و کفاره دادن یا طلاق گفتن. و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبرش می کند بر یکی از اینها (ه).

1- رجوع به سورهٔ مائده.

در زمان جاهلیت چون کسی را به زنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد، دیگری بخواهد، سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت پابسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدا بیاسودی لذا آیه آمد:... (تفسیر کاشفی).

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ ... عَلِيمٌ

ایلاء (قسم یاد کردن...)

برای کسانی است که قسم یاد می کنند برای دور شدن از زنانشان، انتظار بردن چهار ماه. پس اگر قسم یادکنندگان، رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند، پس البته خدا آمرزگار و مهربان است (که مخالفت قسم را مباح فرموده و کفارهٔ قسم را مقرر کرده).

و اگر خواستار طلاق شدند پس البته خدا شنواست (سخن ایلاکننده را) و داناست (بعزم ایلاکننده).

سوره البقرة (2): آیه 228

مقدّمه

«عده» (بکسر عین و شد دال مفتوح) داشتن زنان، یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین را که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن برده قسم است:

1 - جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان سه مرتبه از حیض پاك شدن است.

2 - جماعتی از زنان که سه ماه عدهٔ ایشانست و ایشان چهار قومند.

3 - جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان دومرتبه از حیض پاك شدن است و ایشان دو قومند: (کنیزان و زنانی که بقصد متعه با آنان مباشرت شده).

4 - جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان چهل و پنج روز است.

5 - جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان نه ماه است (یا شش ماه).

6 - زنان آبستن که عدهٔ ایشان به زائیدن منقضی می شود.

7 - زنان شوهر مرده که عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است.

8 - کنیزان شوهر مرده که عدهٔ ایشان شصت و پنج روز است.

9 - زنان آبستن شوهر مرده که عدهٔ ایشان ابعد الأجلین است (از زائیدن و از چهار ماه و ده روز).

10 - زنانی که شوهران ایشان گم شده باشند که عده شان بعد از طلاق چهار ماه و ده روز است.

وَ اَلْمُطَلَّقاتُ ... حَکِیمٌ

عده

و زنان (همان زنان بالغات مدخوله که آبستن نباشند و) طلاق داده شده (باشند) انتظار کشند به خودهاشان تا سه حیض(1) و برای زنان، حلال نیست که کتمان کنند آنچه را که خدا در رحمهای آنان آفریده (از فرزندان و از حیض) اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند.

و شوهران آنان سزاوارترند به بازآوردن آن زنان در حبالهٔ خود در مدت انتظار (که ذکر شد) اگر شوهران، خواستار آشتی شدند(2).

و زنان را است بر مردان از حقوق (بوجه پسندیده)، مانند آن حقوق که مردان را بر زنان است بوجه پسندیده (بخوبی معیشت و حسن معاشرت).

و برای مردان است بر زنان درجه ای. و خدا غالب است (بر مرد و زن، هیچ کدام در حق یکدیگر نباید ستم روا دارند) و کارهایش از روی اساس است.

سوره البقرة (2): آیه 229

مقدّمه

هاشم بن عروه از پدرش از عائشه روایت کرده که: زنی به نزد عائشه آمد و شکایت کرد که: شوهرش برای آزار دادن به او مرتب طلاق می دهد و مرتب رجوع می کند.

[و در عهد جاهلیت طلاق حدی نداشت گرچه به هزار مرتبه می رسید].

1- یا سه طهر یعنی سه پاکی.

2- طرز دیگری هم تفسیر شده.

عائشه جریان را بسمع مبارك پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسانید و دراین باره آیه آمد که:

حد طلاق، سه بار است و در بار سوم باید مرد دیگری آن زن را نکاح کند و طلاق بدهد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

در تفسیر مذکور آمده که بحضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کردند که: در آیه وارد است: «اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ» پس بیان طلاق سوم کجاست؟ حضرت فرمود: «فَإِمْسٰاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسٰانٍ» ناظر به طلاق سوم است.

اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ ... بِإِحْسٰانٍ

طلاق رجعی

طلاق (همان طلاق شرعی که در آن رجعت باشد) دو بار است. (و) پس (از آن دو طلاق یا) نگاه داشتن است بوجه پسندیده یا رها کردن است به نیکوئی (که عده بگذرد) (و اگر دیگرباره طلاق دهد، تا زن بنکاح شوهری دیگر در نیاید، برآن مرد حلال نشود).

مقدّمه

1 - «خلع» (بضم خاء و سکون لام) و «مبارات» کردن و آن عبارت از این است که:

میان زن و شوهر رنجش به هم رسد وزن تمام مهر خود را یا بعض آن را ببخشد که شوهر در عوض آن، زن را طلاق گوید.

2 - فرق میانهٔ خلع و مبارات آنست که: خلع رنجش از طرف زن است و مبارات از هر دو طرف.

3 - در خلع آنچه در عوض می دهد جایز است که زیاده از مهر باشد اما در مبارات می باید که از مهر زیاده نباشد.

4 - هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمی رسد مگر آنکه زن در آن عوض که به شوهر داده است [در عدهٔ رجعیه] رجوع کند [چه در این صورت شوهر را نیز می رسد که در عده رجوع نماید].

5 - خلع فسخ است و محتاج به طلاق نیست (جامع عباسی به خلاصه).

6 - ثابت بن قیس شماس زنی داشت بنام «جمیله» که دختر عبد اللّه بن ابی بود. ثابت این زن را بسیار دوست می داشت ولی آن زن شوهر را بسیار دشمن می داشت (کار ترافع زن و شوهر بمحضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید). حضرت به «جمیله» فرمود:

آیا آن باغ را که ثابت صداق تو قرار داده به او رد می کنی؟ «جمیله» عرض کرد: بلی، با زیاده.

حضرت فرمود: همان باغش را رد کن زیاده لازم نیست. آنگاه فرمود: ای ثابت! باغ را که به او داده ای بگیر و او را رها کن. ثابت چنین کرد. و این نخستین خلع است که در اسلام واقع شد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

وَ لاٰ یَحِلُّ ... اَلظّٰالِمُونَ

خلع

و برای شما حلال نیست که از آنچه داده اید زنان را چیزی بگیرید مگر آنکه مرد و زن بترسند به این که به پامی نتوانند داشت احکام خدا را (در صحبت و معاشرت).

پس ای مسلمانان! اگر ترسیدید که این مرد و زن برپاندارند احکام خدا را پس هیچ گناهی نیست برآن دو در آنچه زن عوض دهد به شوهر خود (و خود را آزاد سازد چنانکه زن «ثابت» کرد) آن احکام مذکوره حدود خداست، پس، از آن در مگذرید و هرکه از حدود خدا در گذرد، پس آن گروه، هم آنان ستمکارانند.

سوره البقرة (2): آیه 230

مقدّمه

زن رفاعة (بکسر راء) بن وهب خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد:

رفاعه سه بار مرا طلاق داده و عده ام سر آمده است و عبد الرحمن بن زبیر با من ازدواج کرده است و لیکن(1) با او است چیزی همچون ریشهٔ جامه.

1- عبد الرحمن مرا پیش از تماس، طلاق داده و می خواهم به پسر عمویم رفاعه رجوع کنم.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا در نظر داری که دیگرباره با رفاعه ازدواج کنی؟ عرض کرد: بلی.

حضرت فرمود: تو باید از عسل عبد الرحمن بچشی و او هم از عسل تو بچشد (تفسیر قاضی به ترجمه).

فَإِنْ طَلَّقَهٰا ... يَعْلَمُونَ

طلاق سوم

پس اگر مرد (بعد از طلاق دوم) زن (خود) را طلاق داد (یعنی سوم بار) در نتیجه آن زن برای آن مرد حلال نمی شود از بعد طلاق سوم تا اینکه بنکاح شوهری غیر او درآید. پس اگر شوهر دوم (بطوع و رغبت نه به اکراه، بعد از مباشرت) آن زن را طلاق داد پس هیچ گناهی بر شوهر اول و زن مطلقه نیست که (بعد از انقضاء مدت عدهٔ شوهر دوم، به نکاح جدید) با یکدیگر بازگردند اگر بدانند که برپا می توانند داشت أحکام خدا را. و آنچه گفته شد از تحریم و تحلیل، حدود خداست که خدا آن حدود را برای قومی که می دانند (یعنی اهل دانشند) بیان می کند.

سوره البقرة (2): آیه 231

مقدّمه

آیات 231 و 232 هر دو به عبارت: «وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» مصدر است و مفسرین فرق گذارده اند بین تفسیر این دو عبارت: یکجا - یعنی در نخستین - به قبل از انقضاء عده تفسیر کرده اند و در دوم به انقضاء عده. و شافعی هم بنقل تفسیر بیضاوی بین این دو «بلوغ» فرق گذارده است. و لیکن محرر این تفسیر می گوید: فرق بدون دلیل است و عبارت در هر دو مورد بمعنی انقضاء عده است و باید مفهوم آیه را آن طور که هست درك کرد و تفسیر نمود و اکنون تفسیر این محرر را خواهید دید.

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ ... عَلِيمٌ

وظائف مرد در ایام عدهٔ زن

و چون زنان را طلاق دادید پس به میعاد خودشان رسیدند (یعنی عده شان

منقضـی شد) در نتیجه نگاه دارید آنان را بوجه پسـندیده (مخارج ایام عده شان را بدهید بطور مقتضی و از منزل بیرون نکنید - زیرا گاه ایام عـده طولانی است ماننـد عدهٔ زن آبسـتن که مطلقه شود که ممکن است قریب به نه ماه طول بکشد - ادارهٔ زن مزبوره در ایام عده مسـتلزم خرج هنگفتی است) یا رها کنید آنان را بوجه پسندیده (که مخارج و منزل آنها تأمین باشد) و آنان را نگاه مدارید برای آزار (و رنج) رسانیدن تا ستم کنید (به آنان) و هرکه آن کند (که نباید کرد) پس علی التحقیق بجان خویشتن ستم کرده است.

و آیات (و دستورهای) خدا را به تمسخر (و بازیچه) مگیرید و نعمت خدا را بر خودتان (ازهرجهت بالخصوص بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) و آنچه را بر شـما از قرآن و حکمت (یعنی راه باز شـدن دریچـهٔ نور و امور معنویات قلبیه) فرود آورده، به یاد بیاورید. خدا شـما را به آنچه گفته شد پند می دهد و (می فرماید:) از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و بدانید که البته خدا بهر چیزی داناست.

سوره البقرة (2): آیه 232

مقدّمه

عاصم بن عدی(1) زن خود «جملاء» را طلاق گفت و مـدت عـده سـر آمد، دیگرباره عاصم خواست با عقد تازه ئی «جملاء» را به حبالهٔ نکاح خود درآورد و لیکن معقل بن یسار برادر «جملاء» مانع این ازدواج شد. آیه آمد که: کسـی حق جلوگیری از ازدواج ندارد(2) (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

(معقل بر وزن منزل است - شرح قاموس).

(جمیل بر وزن حسین خواهر معقل بن یسار است - شرح قاموس).

«جملاء» (بر وزن صحراء) بمعنی جمیله است و شاید وصف او است نه اسم او. ب.

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ ... لاٰ تَعْلَمُونَ

مانع شوهر رفتن زنان نشوید

ص: 180

1- عبد اللّه بن عاصم (تفسیر کاشفی).

2- تفسیر کاشفی رجوع در ایام عده را گفته ولی...

و چون زنان را طلاق دادید پس به میعاد خودشان رسیدند (یعنی عده شان منقضی شد) پس آنان را بازمدارید (و منع مکنید) از آنکه نکاح کنند با شوهران خویش وقتی که ما بین خودشان بوجه پسندیده تراضی کنند. آن حکم آزاد گذاردن زنان در انتخاب شوهر پند داده می شود به آن هرکس از شما که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد. آن ترك منع شما، برای شما خوش تر و پاکیزه تر است (مبادا حرام اندیشند و فجور نمایند و یا...) و خدا (جهات حکم و مصالح بندگان و جاذبهٔ روان آنان را) می داند و شما نمی دانید.

سوره البقرة (2): آیه 233

اشاره

وَ اَلْوٰالِدٰاتُ ... بَصِیرٌ

حکم فرزندان شیرخواره

و مادران (یعنی زنانی که جدائی افتاده میان آنان و شوهرانشان - و طفل شیر خوار در میان باشد خواه قبل از طلاق بدنیا آمده باشد و خواه بعد از طلاق) شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام (این حکم) برای کسی (است که) بخواهد مدت شیر را تمام کند. و بر آن کس است که فرزند برای او زاده شده (یعنی پدر) نفقهٔ زنان شیرده و پوشاك آنان بوجه پسندیده. هیچ نفسی تکلیف کرده نمی شود مگر به اندازهٔ گنجایش و توانائی او - نباید رنج داده شود مادری بسبب فرزندش (اگر بخواهد فرزند شیرخوارهٔ خود را نگاه دارد نباید از او جدا گردد - و اگر نخواهد نگاه دارد نباید نگاهداری آن بچه بر او تحمیل شود و در صورت اول نفقه و پوشاك زن باید بوجه پسندیده داده شود) و نباید رنج داده شود کسی که برای او فرزند زاده شده (یعنی پدر) بسبب فرزندش (پس نباید زیاده از گنجایش و معمول، نفقه و پوشاك از او خواسته شود).

و بر وارث پدر لازم است مانند آن (اگر پدر وفات کرده باشد).

پس اگر پدر و مادر از شیر بازگرفتن طفل را (قبل از دو سال تمام) از روی تراضی حاصل از هر دو و مشاورت با یکدیگر (دربارهٔ شیر و از شیر گرفتن) خواستند، پس هیچ گونه گناهی (از این رهگذر) بر پدر و مادر نیست.

و اگر خواستید که برای فرزندانتان دایه بگیرید پس هیچ گونه گناهی بر شما

نیست چون به دایگان آنچه را مقرر کردید بوجه پسندیده تسلیم نمائید. و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید (در احکام مذکوره و در رعایت تسلیم مزد مزدوران) و بدانید که البته خدا به آنچه می کنید بیناست.

سوره البقرة (2): آیه 234

مقدّمه

در عدهٔ وفات، زن باید از زینت و خودآرائی اجتناب کند و چهار ماه و ده روز عده نگاه دارد.

بخاری از ام سلمه روایت کرده که: زنی خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: شوهر دخترم مرده است و دخترم چشمش عادت سرمه دارد و ازاین جهت ناراحت است، آیا سرمه بچشم او بکشیم؟ حضرت دو بار یا سه بار فرمود: نه. سپس فرمود:

ترك زینت چهار ماه و ده روز است و شماها در عهد جاهلیت سرگین را سر سال پرتاب می کردید (ه).

در عهد جاهلیت، خروج از عده پس از یك سال بوده و زن شوهر مرده سر سال از منزل خارج می شده و سرگین شتر را پرتاب می کرده در حضور سگی یا هرچه او را دیدار می کرده است و خود تفأل به این بوده که چنین روزگاری برای او پیش نیاید و یا کنایه از این بوده که یك سال فداکاری من برای احترام شوهر درگذشته ام، ناچیزتر از این سرگین پرتاب شده بوده (کتاب بلوغ الارب آلوسی ج 2 ص 50 و 51 به ترجمه و خلاصه).

وَ اَلَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ ... خَبِیرٌ

عدهٔ وفات

و کسانی از شما که جانشان گرفته می شود و زنان را می گذارند، زنان ایشان خودهاشان را در انتظار می گذارند چهار ماه و ده روز (مگر آنکه آبستن باشند که عدهٔ آنان ابعد الأجلین است از وضع حمل و چهار ماه و ده روز(1) پس چون زنان شوهر مرده به میعاد خودشان رسیدند (که عده شان سر آمد) پس هیچ گونه گناهی بر

1- تفسیر مجمع البیان.

شما نیست در آنچه آن زنان دربارهٔ خودهاشان بکنند (از شوهر کردن) بوجه پسندیده و خدا به آنچه می کنید آگاه (و خوب باخبر) است.

سوره البقرة (2): آیه 235

مقدّمه

خواستگاری زنانی که در عدهٔ وفاتند به کنایه بی مانع است ولی صریحا جایز نیست و اما در عدهٔ «طلاق باین»، مورد اختلاف است و اظهر جواز آن است (تفسیر قاضی بیضاوی به ترجمه).

وَ لاٰ جُنٰاحَ ... حَلِيمٌ

احکام خواستگاری زنان در عده

و هیچ گونه گناهی بر شما نیست در سخنی که: (یا) به کنایه خبر دادید به آن از برای خواستگاری زنان (زنانی که در عده اند) (یعنی سخنی بگویید که ایهام به رغبت شما در نکاح ایشان باشد مانند: تو بی شوهر نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی باید یا چون عدهٔ تو سر آمد مرا خبر کن - و از تصریح بنکاح احتراز لازم است)، یا آنکه در دلهای خودتان پنهان داشته اید. خدا دانست که البته شما محققا آن زنان را یاد خواهید کرد.

و لکن وعدهٔ نکاح مدهید ایشان را سرا[1] مگر آنکه بگویید سخنی پسندیده (برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت) و عقد نکاح ایشان را نبندید، تا میعاد مقرر الهی به نهایت خود برسد (که عده سر آید). و بدانید که البته خدا آنچه را در دلهای شماست می داند پس، از خدا بترسید و بدانید که البته خدا آمرزگار و بردبار است.

سوره البقرة (2): آیه 236

مقدّمه

نکاحی که بدون ذکر مهر انعقاد یابد صحیح است. مهر بعد از عقد نیز مقرر می شود، در این صورت اگر قبل از مباشرت، طلاق واقع شود مهر بر مرد لازم نمی آید،

1- «سر» (بکسر سین و شد راء) هر چیزی است که پوشیده شود، و جماع، و ذکر، و نکاح، و تصریح به آن، و زنا، و عورت زن و... (قاموس به ترجمه).

أمـا حتمـا بقـدر توان خویش - کم از کم - سه جـامه یعنی چـادر و پیراهن و ازار موافق حال خود به خوشـی بزن خویش بدهـد (تفسـیر پادشاهی).

لاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ إِنْ ... اَلْمُحْسِنِینَ

تجویز طلاق قبل از تماس و طلاق قبل از تعیین مهر

هیـچ گناهی بر شـما نیست اگر زنان را طلاق دادیـد مادامی که با آنها مباشـرت نکرده ایـد یا اگر زنان را طلاق دادید مادامی که مهری برای ایشان معین نکرده ایـد، و مطلقات را بهره دهیـد: بر توانگر است به اندازهٔ گنجایش او، و بر تنگدست است به اندازهٔ گنجایش او؛ بهره دادنی بوجه پسندیده (خدا بهره را واجب کرده است) درحالی که (آن بهره) واجب است بر نیکوکاران.

سوره البقرة (2): آیه 237

اشاره

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ ... بَصِیرٌ

حکم طلاق قبل از تماس

و اگر طلاق دادید زنان را از پیش از آنکه با آنها مباشرت کنید و محققا برای آنان مهری معین کرده اید؛ پس لازم است نیمهٔ آنچه معین کرده اید مگر آنکه زنان، خود ببخشند یا کسی که بدست او است گرهٔ زناشوئی (یعنی شوهر) تمام مهر را بدهد.

و آنکه درگذریـد و تمـام مهر را بدهیـد به پرهیزکاری نزدیکتر است. و رفتار نیك را بین خودتان فراموش نکنیـد (مرد حساب کنـد که زنی را بعقد خود درآوردم و ناکام می رود شایسـته است مهر بدهم. و زن حساب کند که مردی کام نگرفته از من جدا می شود شایسته است مهر از او نگیرم) زیرا البته خدا به آنچه می کنید بیناست.

سوره البقرة (2): آیات 238 تا 239

مقدّمه

1 - دربـارهٔ رعایت نمازها و نماز وسـطی (بر وزن دنیا) سـفارش شـده و در حالت ترس در میـدان جنگ و غیره هم ساقط نیست و پیاده و سواره و با ایماء و اشاره بایستی انجام گردد.

2 - ذکر نماز بین احکام زناشوئی و صداق و طلاق و عدهٔ وفات گوئی ناظر باین

است که همین گونه که به امور جنسی توجه دارید، چون عاقبت، شوهر و یا زن هر دو می میرند، پس توجه کامل به قرین و یار باوفائی کنید که نه تنها در دنیا بلکه پس از مرگ، انیس شما خواهد بود و آن نماز است.

3 – نمازهای واجب پنج گانهٔ شبانه روزی که معلوم است. اما دربارهٔ نماز وسطی صاحب تفسیر مجمع البیان شش قول نقل کرده است و در قول ششم به ترجمه می نویسد:

آن یکی از نمازهای پنجگانه است که خدا معین نفرموده و مخفی داشته در خلال نمازهای واجب تا نمازگزاران بر تمام نمازها مواظبت کنند مانند مخفی کردن شب قدر در شبهای ماه رمضان و مخفی کردن اسم اعظم خدا در بین اسامی خدا و مخفی کردن ساعت اجابت دعاء در ساعات جمعه (و این قول از ربیع بن خثیم و ابو بکر وراق است).

4 – در قاموس برای نماز وسطی هجده قول نقل کرده است.

5 – حاج ملا عباسعلی قزوینی معروف به «کیوان» در تفسیر خود ج 2 ص 94 و 95 احتمال داده که مراد نماز سکوت باشد – و ما برای تکمیل مطلب بدون اظهار نظر مثبت یا منفی عین عبارات او را نقل می کنیم:

«و امّا آن احتمال که صلاة وسطی یك صورت عملی باشد غیر صورت نماز مرسوم پس اثبات این احتمال بمدارك نقلیه خیلی دشوار است به اندازه ای که نتوانیم جرأت نموده آن را مراد در این آیه قرار دهیم و در احتمال هم باختلاف است میانهٔ احتمال دهندگان. و اگر اختلاف نبود و اتفاق بر یك عمل خاصی بود قوتی برای این احتمال می شد. و اختلاف در هر مورد کاسر سورت آن مورد است و چون یك قسم نماز نزد عرفاء مرسوم است که مختص به خود آنهاست احتمال است که آن، مصداق صلاة وسطی باشد و آن این است که شخص هروقت حالی پیدا کند (یعنی وقت معین ندارد) نیت کند و رو بقبله بایستد و هیچ به زبان متکلم نشود و تمام خیال خود را متوجه به پیش روی خود ساخته «الف» را مکتوب در صفحهٔ هواء بنظر خود آورده به آن «الف» نظر استغراقی کند که همه چیز را از خاطرش بیرون کند و محض توجه به آن «الف» باشد تا هر قدر که

حـالش اقتضاء كنـد (طول و قصـر، موكول به اراده و حال خود اوست) پس بركوع رود ساكتا آنگاه تصور كنـد دوتا «لام» بهم چسبيـده را و مدتى به آنها نظر كند پس سـر برداشته به سجده رود در سجده تصور كند «ه» آخر كلمهٔ «اللّه» را و در سجدهٔ دوم نيز همين طور كه در اين يك ركعت در سه حالت قيام و ركوع و سـجود اجزاء ثلاثهٔ لفظ «اللّه» را تصور كرده باشد، پس برخيزد به ركعت دوم آنهم بهمين تفصـيل و بعـد از سـر برداشـتن از سـجدهٔ دوم در ركعت دوم بنشـيند به تشـهد ساكتـا و در پيش روى خود تمـام لفظ [اللّه] را نقش كرده و به آن نظر اسـتغراقى كنـد تا هر قدر حالش اجازه مى دهد پس رو بطرف راست بگرداند باز در طرف راست كلمهٔ «اللّه» را منقشا در هواء تصور و نظر كنـد بعد رو بسـمت چپ كند باز بلفظ «اللّه» منقش مفروض نظر كند تا قدرى كه حالش وفاء مى كند پس نماز تمام شد به اين كه پنج بار كه عدد حضرات خمسهٔ وجوديه است كلمهٔ «اللّه» را بچشم دل بطور فروبردن امعان نظر و فكر ثاقب ديده معادل پنج وقت نماز.

پس به سجده رود و بزبان بهر عددى كه بخواهد بگويد: «الهم انت مقصدى و رضاك مطلبى الهم احى قلبى» پس سر از سجده بردارد و با تمـام مراقبت و حضور قلب بنشـيند و مشـغول اين ذكر شود بعـدد كبير يعنى هزار و يك بار و در بيشترش مختار است: «انت المولى، انت الحق، انت الهادى، انت الرب، ليس الهادى الا هو».

و شايـد بعضـى پندارنـد كه اين نماز ختمى است كه بايـد براى حاجات منويـهٔ مخصوصه به جاآورده شود ولى نه چنين است. در كلمات عرفاء تصـريحى بعنوان حاجت نيست بلكه اين نماز يك عبادت مستقلهٔ خيلى مفيد است كه هروقت شخص حال عبادت پيدا كند جا دارد به جاآورده و خود را موفق بداند و هيچ حاجتى قصد نكند تا منافى خلوص بندگى بشود.

و بايد دانست كه هيچ كس نگفته و نمى گويد كه اين نماز واجب است بر كسى يا داخل در صورت شرع است بلكه از اسرار باطنيه است و از وادى ظاهر و عموم بكلى بيرون است تا آنكه موضوع احكام خمسهٔ مصطلحهٔ فقهاء شود.

و لفـظ «وسـطى» گاهى مجازا ماننـد ساير مشـتقات از مادهٔ «وسط» اطلاق مى شود بر خوب به منتهاى خوبى و شايـد مـدرك اين اطلاق حديث معروف: «خير الأمور اوسطها» است

و هفت قول مفسرین در تعیین صلاة وسطی این است...

6 – دربارهٔ کلمهٔ «قانتین» مذکور در آیه هم چند تفسیر در تفسیر مجمع البیان نقل کرده که قنوت به گفتهٔ ابن عباس دعاء در نماز است در حال قیام و همین از امامین:

امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلام روایت شده است.

شیخ طوسی در کتاب «خلاف» در کتاب «صلاة» ص 49 و 77 به خلاصه و ترجمه فرموده: قنوت در هر دو رکعت در تمام نمازها بعد از قرائت (خواه نماز واجب و خواه نماز مستحب) مستحب است قبل از رکوع. در نماز چهار رکعتی یك قنوت است در رکعت دوم، و در نماز «جمعه» دو قنوت است بر امام در رکعت اول قبل از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع، و در نماز «وتر» در طول سال، قنوت مستحب است.

و اما شافعی... و ابو حنیفه...

حٰافِظُوا ... تَعْلَمُونَ

نمازها و نماز وسطی و قنوت و نماز در حال خوف

محافظت (و ایستادگی) نمائید بر نمازها و نماز وسطی، و به پاایستید برای خدا فروتنان(1) پس اگر بترسید (از دشمن یا از درندگان یا از گزندگان و أمثال آنان) پس (نماز گذارید) درحالی که پیادگان باشید یا سواران، پس چون ایمن شوید (و ترس زائل شود) در نتیجه خدا را یاد کنید (و نماز گذارید با رعایت جمیع شرائط و آداب) همچنان که خدا شما را آموخت آنچه را نمی دانستید.

سوره البقرة (2): آیه 240

مقدّمه

محرر این تفسیر گوید: مفسرین آیهٔ 240 را منسوخ گفته اند و ناسخ آن را

1– قنوت خوانان با بلند کردن دو دست (تفسیر دیگر). یا ساکتان (یعنی در نماز با دیگری سخن نگوید). و در تفسیر کاشفی می نویسد: گفته اند که: «قنوت» سکوت است در نماز. زید بن ارقم فرمود که: هریك از ما، در عهد رسول (ص) در نماز با صاحب خود سخن می گفت، چون آیه نازل شد، ساکت شدند.

آیهٔ عدهٔ چهار ماه و ده روز دانسته اند و لیکن با تفسیری که از آیه می نمایم بدون هیچ گونه تکلفی نه ناسخی در کار است و نه منسوخی.

وَ اَلَّذِينَ ... حَكِيمٌ

وصیت دربارهٔ زن

و کسانی از شما که جانشان گرفته می شود (و می میرند) و زنان را می گذارند درحالی که وصیت کرده اند برای زنانشان بهره ای (نفقه) تا یك سال (به رسم عهد جاهلیت) بدون بیرون کردن از خانه (وصیت، نافذ و ممضی است) پس اگر زنان بیرون روند (خواه در سال و خواه بعد از سال) پس هیچ گونه گناهی بر شما نیست در آنچه زنان در حق خودشان از کار پسندیده (یعنی نکاح بطور مشروع پس از چهار ماه و ده روز) انجام دادند و خدا غالب است (برای انتقام گرفتن از کسانی که مخالفت فرمان او می کنند) و کارهایش از روی اساس است.

سوره البقرة (2): آیات 241 تا 242

مقدّمه

محرر این تفسیر گوید: آیهٔ 241 را مفسرین تفسیری کرده اند که مفاد آن برای این محرر نامفهوم است و لیکن با تفسیری که از آیه می نمایم هم مفاد آیه معلوم است و هم حکمی تازه از آیه بدست می آید.

وَ لِلْمُطَلَّقٰاتِ مَتٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُتَّقِينَ

مخارج ایام عده

و برای زنان طلاق داده شدگان لازم است بهره مندی (از مخارج ایام عده از: سکنی و پوشاك و خوراك، خواه آبستن باشند یا نباشند، و مداوا اگر مریض بشوند) بوجه پسندیده (که شرعا و عرفا برای شوهر طلاق دهنده و زن طلاق داده شده پسندیده باشد) درحالی که (آن بهره) واجب است بر پرهیزکاران.

خدا این چنین آیات (و احکام) خود را برای شما بیان می کند، باشد که شما تعقل کنید.

سوره البقرة (2): آیه 243

مقدّمه

1 - خدا در آیهٔ 243 خبر می دهد که: عده ای مرده بودند و بعد زنده شده اند.

2 - برای بدست آوردن این واقعهٔ تاریخی از سه منبع و مدرك بترتیب تاریخ منابع بایستی استفاده کرد: یك: کتاب حزقیال پیامبر دو: کتاب عیون اخبار الرضا سه: کتاب معجم البلدان یاقوت.

3 - در کتاب حزقیال نبی در باب 37 شمارهٔ 1-14 می نویسد:

دست خداوند بر من فرود آمده مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود.

و مرا بهر طرف آنها گردانید و اینك آنها بر روی همواری بی نهایت زیاده و بسیار خشك بود.

و او مرا گفت: ای پسر انسان! آیا می شود که این استخوانها زنده گردد؟ گفتم: ای خداوند یهوه! تو می دانی.

پس مرا فرمود: بر این استخوانها نبوت نموده باینها بگو: ای استخوانهای خشك! کلام خداوند را بشنوید.

خداوند یهوه باین استخوانها چنین می گوید: اینك من روح بشما درمی آورم تا زنده شوید.

و «پی» ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید پس خواهید دانست که من یهوه هستم.

پس من چنانکه مأمور شدم نبوت کردم و چون نبوت نمودم آوازی مسموع گردید و اینك تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیك شد.

و نگریستم و اینك «پی» ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید

اما در آنها روح نبود.

پس او مرا گفت: بر روح نبوت نما. ای پسر انسان! بر روح نبوت کرده بگو:

خداوند یهوه چنین می فرماید که: ای روح! از بادهای اربع بیا و باین کشتگان(1)بدم تا ایشان زنده شوند.

پس چنانکه مرا امر فرمود نبوت نمودم و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته بر پایهای خود لشکر بی نهایت عظیمی ایستادند.

و او مرا گفت: ای پسر انسان! این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل می باشند، اینك ایشان می گویند: استخوانهای ما خشك شد و امید ما ضایع گردید و خودمان منقطع گشتیم.

لهذا نبوت کرده به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینك من قبرهای شما را می گشایم و شما را ای قوم من! از قبرهای شما در آورده به زمین اسرائیل خواهم آورد.

و ای قوم من! چون قبرهای شما را بگشایم و شما را از قبرهای شما بیرون آورم آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.

و روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید و شما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت پس خواهید دانست که من یهوه تکلم نموده و بعمل آورده ام قول خداوند این است.

4 - شخصیت حزقیال را در جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر در ص 463-467 ببینید.

و کلمه مرکب است از: «حذق» [یعنی حذاقت و مهارت و زیرکی و بقول قاموس کتاب مقدس «قوت»] و از «ایل» [یعنی قوة اللّه (نیروی الهی)]. و چون حرف «ذال» در زبان عبرانی نیست به «زای» گفته می شود (الفباء عبرانی از «ابجد» تا «قرشت» بیش ندارد و حروف: «ثخذ»، «ضظع» ندارد).

1- تعبیر از تلفات طاعون به کشتن صحیح است چنانکه در تورات در سفر خروج باب 4 ش 23 و باب 12 ش 29 چنین تعبیر شده است.

5 - در کتـاب عیون اخبار الرضا در ص 87-100 می نویسـد: [در ضـمن مجلس عظیمی که مأمون تشـکیل داد که رؤساء مذاهب را در آنجا جمع کرد تا با حضـرت رضا علیه السّلام مباحثه و مـذاکرهٔ مـذهبی کننـد، در خلال مباحثات با «جاثلیق» رئیس نصاری و با حضور «رأس الجـالوت» رئیس علمـاء یهود و دیگران یعنی رؤسـاء صابئین و «هربـذ اکبر» رئیس مجوس و «نسـطاس رومی» طبیب و علماء علم کلاـم و حضور فضـل بن سـهل وزیر اعظم کشور، حضـرت رضـا بـا جاثلیق دربارهٔ عیسـی علیه السّلام بمباحثه و محکوم کردن جاثلیق پرداخت].

جاثلیق برای ربوبیت عیسی استدلال کرد که به خلاصه عیسی مرده زنده کرد و لذا پروردگار است و باید پرستش بشود.

حضـرت، اسـتدلال جاثلیق را رد فرمود به این که: غیر از عیسـی دیگران هم مرده زنـده کرده انـد اما: همه دعا کرده اند و خدا مرده را زنده کرده.

الف: حزقیل «حزقیال» پیغمبر، سی و پنج هزار نفر مرده را زنده کرد پس از شصت سال از مردن آنان.

ب: الیسع پیغمبر، مرده زنده کرده (رجوع به جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر ص 446 و 447).

ج: هزاران نفر از بنی اسرائیل از طاعون فرار کرده اند و همه مرده اند و پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل آنها را زنده کرده(1).

د: ابراهیم خلیل الرحمن چهار مرغ را کشته و بعد آنها را آواز داده و زنده شده اند.

ه: هفتاد نفر با موسـی به کوه طور رفته اند و خواسـته اند که خدا را آشکارا ببینند و به صاعقه سوخته اند و باستدعاء موسی خدا آنها را دوباره زنده کرده است.

بالجمله: همهٔ این موارد را رأس الجالوت یهودی تصدیق کرده و جاثلیق محکوم شده هم، تصدیق کرده است.

1- «ج» با «الف» بیان یك موضوع است و راوی درست نقل نکرده. ب.

6 - یاقوت در کتاب معجم البلدان در لغت «داوردان» [بفتح واو و سکون راء] از نواحی شرقی شهر واسط که فاصلهٔ بین این دو یك فرسخ است، قول ابن عباس را در ذیل آیهٔ: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَـٰذَرَ اَلْمَوْتِ» به ترجمه نقل کرده که: در شهر داوردان، طاعون افتاد و اهل آنجا فرار کردند و از آنجا به سمتی پناه بردند و بعض از اهالی شهر که در شهر مانده بودند مردند و بعضی زنده ماندند. چون طاعون برطرف شد خارج شدگان سالم برگشتند. آنها که در شهر زنده مانده بودند گفتند:

عقل اینها که بیرون رفته بودند از ما بیشتر بود و اگر ما هم رفته بودیم سالم مانده بودیم و تلفات نمی دادیم و اگر بار دیگر طاعون آمد همگی بیرون می رویم. پس در سال آینده طاعون آمد و همگی فرار کردند و آنان سی و چند هزار نفر بودند و آنان به «وادی أفیح» رفتند. پس فرشته ای از عقب وادی و فرشته ای دیگر از بالای وادی نداء کرد که: همگی بمیرید. پس همگی مردند.

پس، خدا بدعاء حزقیل که آنان در لباسهای خود مرده بودند آنها را زنده ساخت و آنان به نزد اقوام خود که می دانستند مرده بودند برگشتند و پس از گذرانیدن عمرهاشان بعدها مردند و در این محل که زنده شدند دیری ساخته شد که معروف است به «دیر هزقل» که صحیح آن «حزقیل» است.

7 - الیشع در کتاب قاموس مقدس می نویسد: «الیشع» یعنی خداوند نجات می دهد یا می بیند(1) و او شاگرد و جانشین ایلیای نبی و پسر شافاط ساکن «آبل محوله» بود (کتاب اول پادشاهان 16:19) و از جانب ایلیا به ریاست مدرسهٔ پیغمبران نصب شد. از جمله معجزات او اینکه روغن بیوه زنی را برکت داد(2) و پسر «شونمیه» را حیات بخشید و نعمان را از برص نجات داد و از بسیاری طعام و خوراك نبوت فرمود... اتفاقا اسرائیلیان میت را در نزدیکی قبر آن حضرت به خاك سپردند و چون بدن میت به استخوانهای آن حضرت

1- کلمه مرکب است از «ایل» و از «یسع» یعنی خداوند گنجایش و ظرفیت می دهد. ب.

2- متأسفانه عیسای مسیحیان برای شب عروسی شراب درست کرد (انجیل یوحنا باب دوم).

ملاقات نمود فی الفور زنده گردید (کتاب دوم پادشاهان 2: و 9: و 13: و 14:

21 و 21:13) و مدت شصت سال نبوت می نمود... (کتاب قاموس مقدس).

8 - ابن زید «الوف» یعنی هزاران را جمع «الف» یعنی هزار نگرفته بلکه جمع «آلف» بر وزن کامل گفته مانند قاعد و قعود و شاهد و شهود یعنی دلهاشان بهم مهربان بود و با یکدیگر کینه و دشمنی نداشتند چنانکه تفسیر مجمع البیان گفته است.

9 - محرر این تفسیر گوید: بنا بر گفتهٔ ابن زید واقعه را با اصحاب کهف می توان کاملا منطبق کرد زیرا چند نفر بودند که با هم مهربان بودند و از دیار خودشان خارج شدند از ترس پادشاه وقت که مبادا آنها را گردن بزند و خدا به آنها گفت:

بمیرید، سپس آنها را زنده ساخت.

10 - یهود واقعهٔ حزقیال «حزقیل» را با آن همه صراحت تأویل کرده اند زیرا کتاب تاریخ یهود ایران در ص 146 و 154 زنده شدن مردگان را به معنی احیاء امید در دل مردگان کشورهای «اسرائیل» و «یهودا» گفته است.

و اما مسیحیان هم گستاخانه ریشهٔ واقعه را زده اند و گفته اند: در عالم ظاهر نبوده و در عالم خواب بوده است.

11 - محرر این تفسیر گوید: قهرمانان آیه بر مبنای فرمودهٔ امام رضا علیه السّلام و قول ابن عباس و نقل تفسیر معجم البلدان 35 هزار مرده بوده اند و نیز حزقیال پیغمبر بوده که به دعای او آنان زنده شده اند و آیه هم برطبق این مبنی تفسیر خواهد شد.

تذکر: آیهٔ 243 (که مربوط به زنده شدن 35000 مرده می باشد و از ترس مرگ فرار کرده بودند) که در حقیقت نکوهش ترس از مرگ و جهاد است و آیهٔ 244 که امر به جهاد است و آیهٔ 245 که ترغیب به دادن وام برای جهاد است و آیات 246 الی 252 که مربوط به جهاد طالوت با فلسطینیان بت پرست است، تناسبشان در امر جهاد و تأیید آن می باشد.

أَلَمْ تَرَ ... لاٰ يَشْكُرُونَ

نکوهش ترس از جهاد و گریختن از مرگ

ص: 193

ای پیـامبر! آیـا توجه نکردی بسوی کسـانی که از منزلهای خود بیرون رفتنـد از ترس مرگ و حال اینکه آنان هزاران (نفر) بودنـد (و آنان اهل داوردان بودنـد که از ترس طاعون فرار کردنـد) پس خدا به آنها فرمود: بمیرید (همگی) سـپس آنان را (به دعاء حزقیال پیغمبر) زنده ساخت زیرا البته خدا بی گمان صاحب فضل (و رحمت و بخشایش) است بر مردم و لیکن بیشتر مردم خدا را سپاسگزاری نمی کنند.

سوره البقرة (2): آیه 244

اشاره

وَ قٰاتِلُوا ... عَلِيمٌ

أمر به جهاد

در راه خدا کارزار کنید (تا دین خدا را آشـکار سازید) و بدانید که البته خدا شـنواست (به سـخنان دوست و دشـمن) و داناست (به ضـمائر آنان).

سوره البقرة (2): آیه 245

مقدّمه

خـدا از مردم برای جنگ وام خواسـته است. یهود بطعنه گفتنـد: مگر خدا چیزی ندارد که از ما قرض می طلبد؟! و لیکن مسـلمانان در این معامله مبادرت کردند از جمله: ابو الدحداح انصاری پیش پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه! خدا چرا این قرض را می طلبـد؟ حضـرت فرمود: می خواهـد شـما را به بهشت بـبرد. ابو الدحـداح دو نخلسـتان داشت عرض کرد: اگر یکی از این دو نخلستان را بدهم تو ضامن بهشت می شوی؟ حضرت فرمود: من ضامن می شوم که خدا ده چندان در ریاض جنان به تو ارزانی دارد... لذا نخلستان را بخشید... (به خلاصه از تفسیر کاشفی).

مَنْ ذَا ... تُرْجَعُونَ

ترغیب به دادن وام برای جهاد

کیست آن کس که (بخلوص نیت) به خـدا وام بدهـد وامی نیکو؟ (منت ننهـد و نظر به عوض نداشـته باشـد تا) در نتیجه خـدا بیفزایـد او را برابرهای بسیار برای او. و خدا تنگی می دهد و خدا گشایش می دهد و بسوی خدا بازگردانیده می شوید.

سوره البقرة (2): آیات 246 تا 252

مقدّمه

اشاره

بنی اسرائیل بعد از وفات موسی(1) در تحت نظر یوشع بن نون وصی موسی اداره می شدند که دورهٔ آن 14 سال ادامه داشت (1272 تا 1258 سال قبل از میلاد).

یوشع به پراکندگی اول اسرائیل خاتمه داد، این رادمرد بزرگ 110 سال عمر کرد درحالی که در اثر پیری به فتوح خود در فلسطین خاتمه نداده بود.

با وفات یوشع ملت اسرائیل دچار بزرگترین ضایعه شد و 12 سبط اسرائیل یتیم شدند.

دورهٔ قضاة «داوران»

اگر دورهٔ یوشع را جزء دورهٔ قضاة «داوران» محسوب نکنیم پانزده نفر قاضی بر بنی اسرائیل در طول 181 سال(2) فرماندهی و ریاست داشته اند. در عهد قضاة پیشرفتی برای تکمیل تصرف کشور و استقرار حدود طبیعی حاصل نگردید فقط حفظ موقعیت سابق کم وبیش بعمل آمده بود.

شمشون (بر وزن منصور) بن منوح: مدت بیست سال بر اسرائیل قضاء می نمود.

بعد از کشته شدن وی تجاوز فلسطینیان بر اسرائیل رو به شدت گذارد.

در عهد «عیلی» چهاردهمین قاضی، شکست بزرگی متوجه یهود شد، پسران «عیلی» کشته و خودش وفات نمود و «شموئیل» نبی بر کرسی قضاء نشست و او با

1- یهود می گویند: حضرت موسی هشتادساله بود که به پیغمبری مبعوث شد و مدت چهل سال اسرائیل را سرپرستی و تربیت کرد. تولد آن حضرت در سال 1392 قبل از میلاد و وفاتش در سال 1272 قبل از میلاد است (کتاب تاریخ یهود ایران ص 37). محرر این تفسیر گوید: دورهٔ نبوت موسی را بیش از این مدت می دانم بدلائلی که اکنون محل ذکر آن نیست.

2- تقریب است نه تحقیق زیرا تاریخ آنها روشن نیست (کتاب تاریخ یهود ایران ص 44).

قـدرت و نفوذ کلام و اسـتعدادی که داشت بعض افراد ملت را که به معتقـدات مـذموم همسایگان آلوده شده بودند رهبری نمود و اتحاد و اتفاق را برقرار و احساسات ملی و مذهبی را زنده نمود.

تقاضای بنی اسرائیل از شموئیل نبی

اما با وجود بهبود اوضاع، هنوز فلسـطینیان به حملات و تجاوزات خود ادامه می دادند. در این هنگام که شموئیل پیر شده بود، پسران خود را بر بنی اسـرائیل داور کرد ولی پسـران، منحرف شده بودند. با این وضـعیت، ملت، خسـته و ناامید گردیده استقرار یك رژیم سلطنتی را از شموئیل خواستار شدند.

رد تقاضای بنی اسرائیل از طرف شموئیل نبی

شموئیل مخالف این نظریه بود. وی می گفت: لزومی نـدارد سـلطانی غیر از خداوند بر خود نصب نمائید. و بدانید که رسم پادشاهی که با شمـا حکم خواهـد نمود این است: پسـران شـما را گرفته و ایشان را بر عرابه ها و سواران خود خواهـد گماشت و پیش عرابه هایش خواهند دوید – و ایشان را سـرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت – و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب عرابه هایش تعیین خواهد نمود – و دختران شما را به کار عطرکشی و طباخی و خبازی خواهد گمارد – و بهترین مزرعه ها و تاکسـتانها و باغهای زیتون شـما را گرفته به خادمان خود خواهد بخشـید – و عشر زراعت و تاکستانهای شما را گرفته به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد – و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را گرفته برای کار خود خواهد گماشت – و عشر گله های شـما را خواهـد گرفت – و شـما غلام او خواهید بود – و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشـتن برگزیده اید فریاد خواهید کرد، و در آن روز خداوند شما را اجابت نخواهد فرمود.

اصرار قوم برای تغییر رژیم و عاقبت کار

أما فشار دشمنان ازیك طرف، ملوك الطوایفی و اختلاف داخلی ازسوی دیگر

زندگانی را بر ملت اسرائیل چنان دشوار ساخته بود که ابدا حاضر نبودند وضع سابق ادامه یابد لذا قوم، اصرار ورزیده گفتند: ما نیز باید مانند سایر امم باشیم، پادشاه ما بر ما داوری کند و در جلو ما برای جنگیدن با دشمنان ما بیرون رود.

پیشوایان قوم بقدری اصـرار ورزیدند تا آنکه شـموئیل نظر آنها را پذیرفت و شاؤل بن قیش (قیس) که از سـبط بنیامین و مردی رشید و خوش اندام بود برای سلطنت بر بنی اسرائیل از طرف شموئیل انتخاب و منصوب گردید.

پس از شاؤل داود به سـلطنت رسـید و پس از داود پسرش سلیمان پادشاه شد و همین که سلیمان وفات کرد کشور به دو قسمت بنام کشور یهودا (مشتمل بر ده سبط) و اسرائیل (مشتمل بر دو سبط) تقسیم گردید (کتاب تاریخ یهود ایران ص 57 به خلاصه).

مدت سلطنت شاؤل بیست سال (1077 تا 1057 ق. م) و مدت سلطنت هریك از داود و سلیمان چهل سال بوده است: (داود 1057 تا 1017 ق. م و سلیمان 1017 تا 977 ق م).

شاؤل نخستین پادشاه اسرائیل

«شاؤل» اول پادشاه بر اسـرائیل مردی شـجاع و رشـید و خوش قیافه بود و «طالوت» یعنی مرد رشـید قدبلند و آن لقب شاؤل است و کتاب اول شموئیل 23:10 و 24 می نویسد: شاؤل از تمام افراد بنی اسرائیل بلندقدتر بوده است (شاؤل سی ساله بود که پادشاه شد - کتاب اول سموئیل 1:13).

شاؤل اسباط 12 گانـهٔ بنی اسـرائیل را با هم متحد و متفق ساخت و به تجاوزات عمونیان، فلسـطینیان، عمالقیان با کومك سـردارانی مانند پسرش یوناتان و مانند داود خاتمه داد.

و دختر خود «میکـال» را بنکـاح داود در آورد. داود در کلیـهٔ جنگها شـجاعت قابل توجه از خود ابراز داشت و «گلیاد» «جلیاد» «جالوت» پهلوان فلسطینی را کشت و فتوح بزرگی بر دشمنان اسرائیل نمود.

داود چون روز بروز بیشتر مورد محبت ملت واقع می گردید، لذا مورد حسد

شـاؤل واقع گردیـد و شـاؤل می خواست که او را از میـان بردارد ولی هر مرتبه اقبال و شـجاعت او یاری کرده از مهلکه رهائی می یافت تا بالاخره مجبور به فرار از کشور گردید.

فلسـطینیان بار دیگر با لشکر مجهزتر برای جنگ با شاؤل تا کوههای گیلبوعه و دشت یزرعیل رسیدند و در این واقعه یوناتان و دو پسر دیگر شاؤل کشته شدند و چون شاؤل به شکست خود اطمینان یافت در میدان جنگ خودکشی کرد.

در دورهٔ سـلطنت شـاؤل، بنی اسـرائیل به دسـتور توراة حضـرت موسـی رفتار کرده و موحـد بوده انـد (کتاب تاریـخ یهود ایران ص 64 به خلاصه).

جدعون و اردوی مدیان

جدعون (بکسر جیم و سکون دال و ضم عین و سکون واو) پنجمین نفر از قضاة است و وی با اردوی مدیان جنگ داشت. در کتاب داوران باب 7:2-7 می نویسد:

خداوند به جدعون گفت: قومی که با تو هسـتند زیاده از آنند که مدیان را بدست ایشان تسـلیم نمایم مبادا اسـرائیل بر من فخر کرده بگویند که: دست ما، ما را نجات داد.

پس الآن بگوش قوم نداء کرده بگو: هرکس که ترسان و هراسان باشد، از کوه جلعاد برگشته روانه شود، و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

و خداوند به جدعون گفت: باز هم قوم زیاده اند ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم و هرکه را به تو گویم این با تو برود او همراه تو خواهد رفت و هرکه را به تو گویم این با تو نرود او نخواهد رفت.

و چون قوم را نزد آب آورده بود خداونـد به جـدعون گفت: هرکه آب را بزبان خود بنوشـد چنانکه سگ می نوشد او را تنها بگذار و همچنین هرکه بر زانوی خود خم شـده بنوشـد. و عدد آنانی که دست به دهان آورده نوشـیدند سـیصد نفر بود و بقیهٔ قوم بر زانوی خود، خم شده آب نوشیدند.

و خداوند به جدعون گفت: باین سیصد نفر که به کف نوشیدند شما را نجات

می دهم و مدیان را بدست تو تسلیم خواهم نمود، پس سایر قوم، هرکس بجای خود بروند.

تحقیق

این واقعهٔ نوشیدن از نهر، یا مکرر شده - هم در واقعهٔ مدیان و جدعون و هم در واقعهٔ شاؤل - و یا اینکه تحریف شده و اساسا راجع به واقعهٔ شاؤل است.

فلسطینیان

«فلسطینیان» (بکسر یاء و فتح لام) جمع فلسطینی است که منسوب به «فلسطین» است ملتی است باستانی که از جانب بلاد بحر الروم آمده و در بلاد میان سوریا و یافا سکونت گزیدند و بنی اسرائیل را مطیع نمودند و سپس شاؤل و داود، آنها را به اطاعت درآوردند. اثر آنها در قرن هفتم قبل از میلاد از صفحات تاریخ محو گردید (فرهنك معین اقتباسا).

سموئیل (شموئیل)

«سموئیل» ساموئل ساموئیل صموئیل: نبی و قاضی معروف عبرانیان، و او اول کسی است که: در انتخاب پادشاهی جهت اسرائیل پیشقدم شد تا فلسطینیان را شکست دهند. ازاین رو شاؤل را بدین سمت برگزید و پس از او داود بدین مقام رسید. سموئیل آخرین قاضی عبرانیان و از بهترین آنانست. وی تعالیم حقیقی را رواج داد و از جهت اخلاق، عبرانیان را اصلاح کرد (فرهنگ معین اقتباسا).

شاؤل

«شاؤل» نسخهٔ فارسی. شاول نسخهٔ عربی (بضم واو). پسر قیش (قیس) از سبط بنیامین: اولین پادشاه اسرائیل است که بتوسط سموئیل بدین سمت انتخاب شد و قلمرو خود را بسط داد و با فلسطینیان جنگید. پس از او داود جانشینش گردید.

در جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر:

سموئیل را در ص 416-419،

و طالوت را در ص 419-424، و جالوت را در ص 424، و داود را در ص 424-430 ببینید.

بهانهٔ بنی اسرائیلی

بنی اسرائیل سخن شموئیل پیغمبر را دربارهٔ پادشاه شدن طالوت از طرف خدا باور نکردند.

لذا شموئیل نشانه ای بیان کرد برای این مطلب. و آن این بود که تابوت را (یعنی در حقیقت پرچم اسرائیل را که فلسطینیان در جنگ گرفته بودند، و هفت ماه بود که اسرائیلیان موفق باسترداد آن نشده بودند) خود فلسطینیان با عرابه و دو گاو می فرستند. جهت برگردانیدن تابوت این بود که فلسطینیان آن را در هر شهری که می گذاشتند مردم از خرد و بزرگ به خراج(1) مبتلی می شدند و تلفات می دادند.

لذا فلسطینیان هم، ظاهرا براثر ابتلاء به بیماریها و باطنا بجهات سیاسی تابوت را بر عرابه گذاردند و به دو گاو بستند و از مرز به داخل خاك اسرائیل راندند.

(در کتاب اول شموئیل باب 6 این جریان را مفصلا نقل کرده است النهایه باز تحریفی در کار شده که واقعهٔ برگردانیدن تابوت را قبل از تقاضای تغییر رژیم از شموئیل نبی ذکر کرده است).

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلْمَلَإِ ... اَلْمُرْسَلِينَ

جهاد شموئیل نبی - تبدیل رژیم قضاة بنی اسرائیل به پادشاهی - پادشاه شدن طالوت - جهاد طالوت با جالوت و کشته شدن جالوت بدست داود

ای پیامبر! آیا توجه نکردی بسوی جمعی از اشراف از بنی اسرائیل از بعد روزگار موسی؟ که چون به (شموئیل) پیامبری که از برای آنان بود گفتند که:

1- خراج بر وزن غلام زخمها و ریشهائی است بر روی پوست (شرح قاموس).

پادشاهی برای ما برانگیز (و نصب کن) که (تحت سرپرستی او) در راه خدا جنگ کنیم.

آن پیامبر گفت: آیا هیچ شاید از شما اگر جنگ بر شما واجب شد که جنگ نکنید؟ آن جمع اشراف گفتند: و چیست ما را (و چه ما را برآن دارد) که ما در راه خدا جنگ نکنیم و حال اینکه (کشور اسرائیل مورد تجاوز فلسطینیان و همسایگان قرار گرفته است و) علی التحقیق از مواضع (و مساکن) خویش بیرون کرده شدیم و پسرانمان (که آنها به اسیری گرفته شده اند). پس چون جنگ بر آنان واجب کرده شد، رو گردانیدند مگر کمی از آنها و خدا به (احوال) ستمکاران (همان متخلفین) داناست.

و (شموئیل) پیامبر بنی اسرائیل برای آنان گفت که: البته خدا علی التحقیق برای شما «طالوت» را به پادشاهی برانگیخته (و برداشته) است.

جمع اشراف گفتند: چگونه پادشاهی برای طالوت بر ما می باشد و حال اینکه (او از سبط بنیامین اصغر اولاد یعقوب است و) ما (که از سبط یهودا و... ایم) سزاوارتریم به پادشاهی از او (و علاوه ما دارای ثروتیم) و به طالوت بسیاری و فراخی از مال داده نشده است (که اگر نسب او به پایهٔ ما نمی رسد، ثروتی کافی داشته باشد که بتواند تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ کند).

(شموئیل) پیامبرشان (در جواب) گفت: البته خدا او را بر شما برگزیده است و او را در دانش و نیروی جسمی (بر شماها) فزونی داده است و (بعلاوه) خدا (که مالك الملك علی الاطلاق است) ملك خود را بهر کس که خود می خواهد - می دهد. و خدا وجود و بخشایشش گنجایش دارد و داناست.

(اشرف بنی اسرائیل به شموئیل نبی گفتند: از کجا بدانیم که خدا، طالوت را به پادشاهی برداشته است؟).

و پیامبرشان برای آنان (در جواب) گفت: البته نشانهٔ پادشاهی طالوت این است که تابوت (که آرم و علامت و پرچم شماست و فلسطینیان از شما در جنگ گرفته اند)

برای شـما می آیـد (همـان تابوت که) در آنست سـکینه ای (یعنی چیز موجب آسایشـی) از پروردگارتان و (در آن تابوت است) بقیه ئی (و یادگاری ئی) از آنچه خاندان موسـی و خاندان هارون گذاشته اند (از: الواح و توراة و پارهٔ «منّ» یعنی ترنجبین صحرای تیه و نعلین موسی و عمامهٔ هارون(1) و آن تابوت را فرشتگان برمی دارند(2) البته در (آمدن) آن تابوت بی گمان برای شما نشانه است (برای پادشاهی طالوت) اگر باور دارندگان باشید.

(طالوت از طرف شموئیل نبی به سلطنت، مسح شد و به تجهیزات پرداخت و آهنگ جنگ با فلسطینیان بت پرست متجاوز کرد).

پس چون طالوت با لشکرهای خود در صحراء اردو زد گفت: البته خدا شما را به نهری از آب (که در مسیر راه است) آزمایش کننده است:

پس هرکه از نهر بیاشامد در نتیجه از من نیست.

و هرکه از نهر نچشد پس البته او از من است.

مگر کسی که کفی از آب بدست خود بردارد.

(لشـکر تشـنه، در هواء گرم به نهر آب رسـیدند) پس آشامیدند از آن نهر مگر اندکی از ایشان (که 313 تن بودند که یا ننوشـیدند و یا به یك کف آب اختصار کردند و هم از آن کف آب سیراب شدند و بقیه که سر در آب گذارده بودند هرچند بیشتر آشامیدند تشنه تر شدند(3).

پس چون طالوت و کسانی که با او گرویده بودند از نهر گذشـتند (و به میدان - کارزار رسـیدند چون جالوت «پهلوان فلسطینی» را که مبارز می طلبید و نیز لشکرهای جالوت را دیدند آنانی که سر در آب گذارده همچون خران نوشیده بودند) گفتند: امروز برای ما

1- و انگشتر سلیمان (تفسیر کاشفی). محرر این تفسیر گوید: این غلط است زیرا هنوز سلیمان یا بدنیا نیامده بوده و یا طفل بوده است.
2- یعنی تحت نظر فرشتگان است.
3- تفسیر کاشفی به خلاصه.

هیـچ گونه توانائی به مقابلهٔ با جالوت و لشـکرهای او نیست (و آنانی که یا آب ننوشـیده بودند و یا آب را با کف نوشـیده بودند همان مردم با ایمان مؤدب که از جان گذشـته بودند یعنی) کسانی که یقین داشـتند که آنان با خدا ملاقات کننده اند (از هیمنه و کثرت لشـکرهای دشمن نهراسـیدند و) گفتند: بسا گروه اندك (و با ایمان) که به اسـتظهار به نصـرت و مددکاری خدا بر گروه بسـیار (که فاقد ایمان بود) غالب شد و خدا با مجاهدین(1) است. و چون (از جان گذشتگان) با جالوت و لشکرهایش روبه رو شدند، گفتند: ای پروردگار ما! (باران) صبر (یعنی شکیبائی) را بر ما فروریز و (در میدان جنگ) قدمهای ما را استوار ساز و ما را بر گروه کافران یاری ده.

پس (آتش جنگ زبانه کشـید و) آن مردم با ایمان(2) به نصـرت خدا آنان (یعنی فلسطینیان بت پرست) را شکست دادند و داود (که یك تن از جان گذشـتگان بود) جالوت را کشت. و خدا داود را (پس از طالوت) پادشاهی و حکمت (یعنی خوره و به عبارت دیگر فروغ نبوت) داد و به او بعض از چیزها که خود می خواست تعلیم داد.

و اگر نبود بازداشـتن (و دفع کردن) خدا مردم را - بعضی از آنان را ببعض دیگر - بی گمان زمین تباه می شد و لکن خدا صاحب بخشایش است بر جهانها.

ای پیـامبر! آنچه گفته شـد نشـانه هـای قـدرت خـداست که بر تـو براسـتی و درسـتی می خوانیم و البته تو بی گمـان (بر همـهٔ خلائـق) از فرستادگانی.

سوره البقرة (2): آیه 253

اشاره

تِلْكَ اَلرُّسُلُ ... مٰا يُرِيدُ

پیامبران و مردم مطیع و متمرد

آن رسولان (که در این سوره مذکور شدند) بعضـی از آنان را بر بعضی (از آنان) برتری (و فزونی) دادیم. از این رسولان است کسی که خدا با او سخن گفت (چون آدم و موسی و پیامبر اسلام) و بعضی از رسولان را به پایه های بلند برداشت (همچون

1- ب.

2- مجاهدین بعدد اصحاب بدر سیصد و چند نفر بودند (تفسیر مجمع البیان در یکی از أقوال).

پیامبر اسلام) و به عیسی بن مریم معجزه ها دادیم و قوت دادیم او را به روح القدس (یعنی جبرئیل که از انعقاد نطفهٔ عیسی تا رفع او از زمین، دخیل در کار او بود). و اگر خدا می خواست، کسانی که از بعد پیامبران بودند از بعد اینکه حجتهای روشن آنان را آمد با یکدیگر نمی جنگیدند و لکن اختلاف کردند، پس، بعض این اشخاص است کسی که (مطیع است و) ایمان آورده و بعض این اشخاص است کسی که (متمرد است و) کفرپیشه کرده و اگر خدا می خواست (و جبر در کار بود) با یکدیگر نمی جنگیدند - ، و لکن خدا آنچه را خود می خواهد (که نبودن جبر است) انجام می دهد.

سوره البقرة (2): آیه 254

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... اَلظّٰالِمُونَ

خلاصهٔ کلام دربارهٔ جهاد

ای مسلمانان! از آنچه شما را روزی دادیم - (در راه جهاد با کافران) - انفاق کنید از پیش از اینکه روزی بیاید که در آن روز هیچ گونه خریدوفروشی نیست و نه هیچ گونه دوستی ای و نه هیچ گونه شفاعتی. و کافران، هم آنان (در حق خویشتن) ستمکارانند (زیرا فرصتهای گرانبهائی را از دست می دهند(1).

سوره البقرة (2): آیه 255

مقدّمه

«اللّه» یعنی کسی که دارای تمام صفات کمالیه و پیراسته از کلیهٔ نقائص و عیوب است.

و قهرا چنین ذاتی تعددبردار نیست زیرا یکی از بزرگترین نقائص، داشتن شریك است و یکی از بزرگترین جهات کمال، منحصر به فرد بودن است.

این کلمه در حقیقت رد بر طبیعیون است که در سراسر هستی به یك وجود کامل تمام عیار، قائل نیستند.

اَللّٰهُ

رد بر طبیعیون

خدا.

1- همه از دست غیر می نالند سعدی، از دست خویشتن فریاد

مقدّمه

معبودان بر دو قسمند: شایسته، و آن خداست و ناشایسته و آن غیر خداست.

این قسمت آیه رد است بر عابدان: فرشتگان، ستارگان، بتهای با جان و بی جان، که معبودهاشان صلاحیت معبود شدن ندارند، زیرا «شایستگی»، ناشی از قدرت کامله است و هیچ معبودی غیر از خدا بر نگاهداری خود قدرت ندارد تا چه رسد به نگاهداری دیگران.

هر معبودی در تحت تصرف خورشید و ماه و هواء و سرما و گرما و نور و... است پس خود، زبون و ذلیل عوامل دیگری است، زبون عوامل را با خدائی و پرستش شدن چه کار است؟! لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

رد بر معبودهای ناشایست

نیست هیچ گونه معبود شایسته ای مگر آن غیب مطلق.

مقدّمه

خدائی و الوهیت برازندهٔ زنده ای است که ازلا زنده بوده و ابدا زنده است.

این قسمت آیه رد بر پرستندگان: جمادات، نباتات، انسان، گاو، مار، فیل و سایر جانوران است زیرا بعضی بکلی فاقد حیات و بعضی حیاتشان عاریتی است (از دیگری گرفته اند) و حیاتشان چند روزی بیش نیست. [ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد].

اَلْحَيُّ

رد بر پرستندگان آنچه جز خداست

(خدا) زنده است.

مقدّمه

ص: 205

خدائی و الوهیت، برازندهٔ ذاتی است که قائم به خود باشد نه قائم بالغیر.

این قسمت آیه رد است بر تمام ارباب نحله ها زیرا معبودهای آنان قائم بالذات نیستند یعنی به خودی خود سرپا نه ایستاده اند بلکه قائم بالغیرند یعنی به کسی قائم اند که اگر لمحه ای و لحظه ای به آنها افاضهٔ هستی نکند تمام قالبهاشان فرومی ریزد .

اَلْقَیُّومُ (1)

رد بر تمام ارباب نحله ها

(خدا) پاینده است (یعنی خدا به خودی خود قائم است).

مقدّمه

خدا نه مقدمات خواب دارد (یعنی پینکی [و بعربی «نعاس»(2)] ندارد که حیوانات و انسانها دارند) و نه خواب که انسانها دارند.

نداشتن پینکی و خواب، خود یکی از مظاهر بزرگ قدرت است زیرا:

أولا: هر مقتدری در برابر سلطه و سیطرهٔ خواب ذلیل و زبون است، و خواب سلطان السلاطین است. خواب، تمام متنفذین جهان را از پا درمی آورد، شخص خواب مالك سود و زیان خود نیست، مار بر سینهٔ شخص خوابیده چنبر می زند و کژدم او را می گزد و پشهٔ ضعیف ماده با خرطومهای خود خون شخص خوابیده را می مکد، شخص خواب اختیار نگاهداری منی خود و گازهای بدن خویشتن را ندارد.

ثانیا: خوراك، خواب می آورد و خواب برادر مرگ است.

این قسمت آیه رد بر پرستندگان: گاو، فیل، مار و غیرهاست زیرا حیوانات مذکوره خوابشان بصورت پینکی است و رد بر پرستندگان انسان است زیرا انسان دارای پینکی و خواب هر دو است.

1- زیر نشین علمت کائنات ما به تو قائم چو تو قائم بذات

2- «نعاس» بر وزن غلام یعنی پینکی یا سستی در حواس (شرح قاموس باقتباس).

لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ

خدا پینکی و خواب ندارد

خدا را پینکی فرانمی گیرد و نه خواب.

مقدّمه

هیچ کس و هیچ چیز مالك حقیقی نیست زیرا مالکیت جهت لازم دارد و هیچ کس و هیچ چیز دلیلی بر مالکیت چیزی ندارد.

مالك حقیقی کسی است که چیزی را آفریده باشد. آفریدگار، کسی است که چیزی را از ماده و صورت بوجود آورده باشد. غیر از خدا کسی آفریدگار مواد و صور نیست.

در این قسمت از آیه سلب مالکیت از تمام اجرام علویات و سفلیات شده است، و خود، رد بر تمام ارباب نحله هاست از: طبیعیون و عابدان: فرشتگان، ستارگان.

و بتان جمادی و نباتی و حیوانی.

این قسمت آیه نیز رد بر فریضهٔ یهود است که خود را شعب برگزیدهٔ خدا می دانند و خدا را به قوم بنی اسرائیل منحصر می سازند و دیگر مخلوقات ارضی و سماوی را به هیچ می شمارند.

لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ

خدا مالك است و بس

از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است.

مقدّمه

«شفیع» بمعنی خواهش کنندهٔ شفاعت است و شفاعت (بفتح شین) بمعنی طلب معاونت است و کسی نمی تواند یاور گناهکار و یا صاحب حاجتی بشود تا از پرتو او گناهکاری بخشوده شود و یا حاجت حاجتمندی روا گردد مگر وقتی از خدا فرمان

داشته باشد که بتواند باین منصب قیام کند.

داشتن فرمان شفاعت محتاج به دلیل است.

این قسمت آیه رد است بر قول بت پرستانی که به بهانهٔ شفیع قرار دادن بتان به نزد خدا، بت پرستی می کردند و می کنند.

و نیز رد بر عقیدهٔ مسیحیان است که کشیش، گناه بخشی می کند و شفیع گنهکار می شود.

گناه بخشی، کار خداست و شفاعت هم، فرمان لازم دارد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بموجب فرامینی اجازهٔ شفاعت دارد.

مَنْ ذَا اَلَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ

بی فرمان خدا شفاعت ممکن نیست

کیست آن کسی که نزد خدا شفاعت کند مگر بفرمان خدا؟

مقدّمه

«علم» یعنی کشف مجهول. در مخلوقات فقط فرشتگان و جن و شیاطین و بشر، اهل دانشند.

همهٔ علوم از خداست.

علم را خدا در دسترس این چهار دستهٔ مذکور قرار داده.

خدا همه چیز را می داند و این قدرت علمی یکی از بزرگترین مظاهر قدرت است.

تاکنون هیچ کدام از این چهار دسته ادعاء نکرده و نخواهند کرد که همه چیز را می دانند.

بیچاره بت بی جان که علم را بو نکرده و بدبخت بت جاندار که علمش به بناگوشش نمی رسد.

«گر بریزی بحر را در کوزه ای *** چند گنجد قسمت یك روزه ای»

این قسمت آیه صریح است که خدا عالم به کلیات و به جزئیات است.

این قسمت آیه رد بر مغرورانی است که الفباء فلان علم را دیده اند و به خود می بالند (در صورتی که قبر پدرشان را نمی دانند کجاست یا قبر بابابزرگشان را).

این قسمت آیه رد است بر تمام ارباب نحله ها که پای پرچم معبودی برای پرستش گرد می شوند که یا فاقد علم است و یا علم ناقصی دارد.

يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ، وَ لاٰ يُحِيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاّٰ بِمٰا شٰاءَ

سعهٔ علم خدا

خدا آنچه را که پیش روی اهل آسمانها و زمین است می داند و آنچه پشت سر آنان است.

(خدا سرنوشت و سرگذشت هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است می داند).

و اهل آسمانها و زمین به هیچ چیزی از دانش خدا احاطه پیدا نمی کنند مگر به آنچه خدا خواسته باشد.

مقدّمه

الف: شیخ صدوق در رسالهٔ اعتقادات به ترجمه می نویسد: اعتقاد ما دربارهٔ «کرسی» این است که: «کرسی» ظرف جمیع خلق و عرش و آسمانها و زمین است و هرچه خدا خلقت فرموده... (ه).

ب: از کرسی خدا تخت او و حوزهٔ فرمانروائی او مراد است که با نیروی ما فوق نیروها آن حوزه را اداره می کند.

ج: بر یك چیز در یك حال و در یك زمان و در یك مکان دو نیرو نمی تواند حکومت کند و حکمرانی، همیشه در دست یك نیرو است (و آن نیروی خداست).

د: باید یك نیرو ما فوق تمام نیروها باشد که بتواند:

اولا: نیروهای متعدد ایجاد کند.

ثانیا: نیروهای متضاد ایجاد کند.

ثالثا: مادة المواد نیروها را ایجاد کند.

رابعا: خرج تولید آنها را متحمل شود.

خامسا: هرچه نیرو مصرف شود نیروی مجدد بجای نیروی مصرف شده بیاورد.

چون نتایج پنجگانه عملا مشهود و موجود است پس نیروی نیرومندی که ما فوق همه است وجود دارد و این همان نیروی «اللّه» است.

این قسمت آیه رد بر مبنای طبیعیون است که از سررشتهٔ نیروها تغافل می کنند.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ

کرسی فرمانروائی خدا

کرسی (همان کرسی فرمانروائی) خدا (از جهت گنجایش)، آسمانها و زمین را فراگرفته (و در کام کشیده و بر تمام آنها و محتویاتشان حاکم است).

مقدّمه

دانشمندان مادی نگاهداری کرات سنگین با این عظمت را براثر جاذبه می گویند ولی نمی گویند که سررشتهٔ این جاذبه ها کجاست و در دست کیست.

این قسمت آیه رد بر همین مادیون است، همان فلاسفه ای که از حمل چند کیلو بار عاجزند.

وَ لاٰ يَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا

نگاهداری آسمانها و زمین برای خدا رنج ندارد

و نگاهداری آسمانها و زمین، خدا را به رنج نمی افکند.

مقدّمه

خدا در چنبر عقل و در یاخته های مغز و در خانهٔ دل و در کاسه های چشم در نمی آید، خدا بلند است زیرا بالای نطاق وهم و خیال و قیاس و گمان است، و بزرگ است زیرا

از دایرهٔ فهم بیرون است.

این قسمت آیه رد بر کسانی است که خدا را می خواهند ببینند و چون نمی بینند انکار می کنند و از این نکته غفلت دارند که اگر چیزی توانست در چنبر عقل و مغز و دل و چشم درآید، آن، دیگر خدا نیست بلکه مخلوق کسی است که آن را در چنبر کشیده.

وَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْعَظِيمُ

غیب مطلق بلند و بزرگ است

و آن غیب مطلق مرتبه اش بلند و قدرش بزرگ است(1).

سوره البقرة (2): آیه 256

مقدّمه

جماعتی از انصار در میان خانواده های یهود بنی قریظه و بنی النضیر شیر خورده بودند، چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امر فرمود به کوچانیدن یهود بنی النضیر پسران رضاعی که از قبیلهٔ أوس أنصار بودند قسم یاد کردند که یا یهود بروند و کیش آنان را بپذیرند. اما خاندان آنان مانع حرکت رضاعی ها شدند و تصمیم گرفتند که آنها را به اسلام مجبور کنند لذا دستور رسید که: «لاٰ إِكْرٰاهَ فِي اَلدِّينِ» (کتاب اسباب النزول واحدی ص 59 به ترجمه در یکی از شأن نزولها).

لاٰ إِكْرٰاهَ ... عَلِيمٌ

دین اسلام اجباری نیست

هیچ گونه اجباری در انتخاب دین اسلام نیست [زیرا اقرار زبانی، دین محسوب نیست، و دین، محتاج به عقد قلبی است - هرکس می خواهد اسلام بیاورد، بیاورد و هرکه نمی خواهد، نیاورد و با پرداخت مالیات ناچیزی (جزیه) در امان اسلام است(2)].

1- گروهی از اهل معنی، آیة الکرسی را تا اینجا خاتمه می دانند. از جمله: مولانا سید حسین حسینی طهرانی قدس اللّه روحه. و بعضی تا «هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ» می دانند. ب.

2- بت پرستان از این قاعده مستثنی بوده و هستند زیرا یا باید اسلام بیاورند یا کشته شوند و جزیه از آنها پذیرفته نیست.

علی التحقیق (پس از آمدن پیامبر اسلام و آوردن قرآن) راه راست از گمراهی، روشن شده است. پس هرکه منکر طاغوت (از: شیطان و بت و کاهن و ساحر و متمرد انسی و جنی و کلیهٔ آنچه شخص را از خدا بازدارد) بشود و به خدا بگرود، پس چنین کس محققا به دستاویزی محکم چنگ در زده است (و) برای این دستاویز به هیچ وجه گسستن نیست و خدا شنواست (سخنان آدمی را) و داناست (به ضمائر و مکنونات قلبی آدمی).

سوره البقرة (2): آیه 257

مقدّمه

1 - در آیهٔ 257 از نور و ظلمت اسم برده شده است.

2 - تمام افراد انسان دارای نورانیت اقرار به خدا هستند که بالفطره نور دارند یعنی ما فوق کامل من جمیع الجهات را قائلند.

3 - پس از اینکه بوسیلهٔ پدر و مادر (مدرسهٔ داخلی) یا معلم (مدرسهٔ بیرونی) تصرفاتی در افکار انسانها شد این تصرفات و اکتسابات یا نورانی است و یا ظلمانی. اگر نورانی است به آن نور فطری مدد می دهد. و اگر ظلمانی است آن نور تبدیل به ظلمت می شود.

4 - بعد از این تصرفات چون مرحلهٔ بلوغ پیش آمد می کند بلافاصله تبلیغ پیامبر متوجه انسانها می گردد و در این صورت شخص بالغ یا می پذیرد و نورانی است نورانی تر می شود، و یا می پذیرد و ظلمانی است نورانی می شود، و یا رد می کند و در این صورت نور فطری بکلی در محاق ظلمت می افتد (قرص خورشید در سیاهی شد(1).

اَللّٰهُ ... خٰالِدُونَ

نور فطری و اکتسابی و ظلمت اکتسابی

خدا کارساز کسانی است که اسلام آوردند، آنها را از تاریکی ها (تاریکیها و ظلمت عارضی اکتسابی) بسوی روشنائی (و نور اکتسابی) می برد، و کسانی که کفر را اختیار کردند کارسازهاشان «طاغوت» است (از: شیطان و بت و کاهن و ساحر و متمرد انسی و جنی و

1- «یونس اندر دهان ماهی شد» یونس نور فطری در کام ظلمات فرومی رود.

کلیهٔ آنچه شخص را از خدا بازدارد) اینان، آن کافران را از روشنائی (و نور فطری) بسوی تاریکی ها (و ظلمت عارضی) بیرون می برند. کافران ملازم آتشند، آنان در آتش جاویدانند.

سوره البقرة (2): آیات 258 تا 259

مقدّمه

1 - بین حضرت ابراهیم و پادشاه وقت او دربارهٔ خدا محاجه شده است.

2 - می نویسند: پادشاه معاصر او «نمرود» [بکسر نون و ضم راء و سکون بقیه - توراة عربی مشکول) بوده است.

3 - اگر نمرود اسم شخص باشد و پسر کوش بن حام بن نوح باشد یعنی همان که در توراة سفر تکوین [باب دهم] مذکور است، معاصر ابراهیم نیست مگر اینکه در نسب نمرود چند اسم ساقط شده باشد. و حذف وسائط نسب در توراة سابقه دار است.

و اگر نمرود لقب سلسله ای از سلاطین باشد مانند «فرعون» و «کسری» و «قیصر» ممکن است نمرود دیگری از این سلسله با ابراهیم معاصر بوده باشد.

4 - در منجد ج 2 به ترجمه نمی نویسد: «نمرود» پادشاه کلدانیان است و او پسر کوش بن حام است و ذکر او در کتابهای عرب وارد شده است - گفته اند: دشمن ابراهیم بوده است و مشهور است که به شکار حریص بوده است.

5 - اینکه می گویند: نام نمرود از «ود» [بشد دال و فتح و کسر و ضم اول بمعنی دوستی و دوستداران(1)] و «نمر» [بفتح نون و کسر میم و نیز بکسر نون و سکون میم و نیز بفتح نون و سکون میم بمعنی پلنگ(2)] مرکب است، بی مأخذ نیست زیرا توراة هم بموضوع شکار او تصریح کرده است و یکی از وسائل شکار، یوزپلنگ است و یکی از شکارها که شکارچیان به شکار آن علاقه مند هستند «پلنگ» است.

أَ لَمْ تَرَ ... قَدِيرٌ

محاجهٔ ابراهیم با پادشاه دربارهٔ خدا

1- المنجد.

2- المنجد.

ای پیامبر! آیا توجه نکردی بسوی کسی که با ابراهیم دربارهٔ پروردگار خود مکابره(1) کرد؟ در مقابلهٔ آنکه خدا به او پادشاهی داده بود، آن وقت که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که: زنده می کند و می میراند.

پادشاه گفت: من زنده می کنم (محکوم به قتل را آزاد می کنم) و می میرانم (حکم بکشتن کسی می دهم).

ابراهیم گفت: پس، البته خدا آفتاب را از مشرق (به مغرب) می آورد، پس آفتاب را از مغرب (به مشرق) بیاور، پس پادشاهی که کفرپیشه کرده بود مبهوت (و سراسیمه) شد و خدا قوم ستمکاران را (که بسوء اختیار خودشان ستم پیشه کرده اند) راهنمائی نمی کند.

(ابراهیم برای رفع مغلطه و سفسطهٔ پادشاه دربارهٔ زنده ساختن و میرانیدن، دیگرباره سخن از یك واقعهٔ تاریخی آغاز کرد و گفت: زنده کردن و میرانیدن، آن نیست که گفتی: یا آفتاب را برگردان) یا (در زنده کردن و میرانیدن(2) مانند کسی باش(3) که بر شهری گذشت و آن شهر بر سقفهای خود افتاده بود (یعنی اول سقفها فروریخته بود پس دیوارها برآن افتاده(4) (با خود) گفت: خدا چگونه اهل این شهر را بعد از مردن ایشان زنده می سازد؟! پس خدا آن کس (و درازگوشش) را بمیرانید صد سال، سپس او را برانگیخت (و به او) گفت: (در کنار این شهر) چه اندازه درنگ کردی؟ آن کس گفت: درنگ کردم یك روز یا پاره ای از روز (یك روز خوابیدم - و چون

1- هرکس که نمك خورد و نمکدان بشکست در مذهب رندان جهان سگ به از اوست

2- ربط آیه از محرر این تفسیر است که از قول قائلی مذکور در تفسیر بیضاوی استفاده کرده ام.

3- اسم کسی که صد سال مرده و واقعهٔ تاریخی بین ابراهیم و نمرود در صدر اول اسلام معروف بوده است - و واقعه به عزیر مربوط نیست زیرا عزیر پیامبر بنی اسرائیل است.

4- خرابی براثر زلزله بوده.

دید آفتاب باقی است گفت: بلکه کمتر از یك روز).

خدا گفت: بلکه صد سال (در کنار این شـهر) درنگ کردی (مرده بودی و زنده شده ای، خواب نبودی که بیدار شوی)، پس نگاه کن بسوی طعـام خود و آشامیـدنی خود که (بـا آن لطافت) تغییر نکرده، و بسوی درازگوشت بنگر (که با آن اسـتقامت از پا درآمـده و اسـتخوانهایش پوسـیده شـده است) و (مـا این کار را کردیم) تا تو را برای مردم (همان مردم منکر خـدا و رجعت و معاد) نشانـهٔ عبرت و قـدرت سازیم و (اینك) نگاه کن بسوی اسـتخوانها که چگونه آنها را حرکت می دهیم (و پهلوی یکدیگر مرتب می کنیم) سـپس برآن استخوانها گوشت می پوشانیم پس چون جریان برای آن کس واضح شد (یعنی درازگوش، سرپا ایستاد و بانگ زد، آن کس) گفت: (اکنون بعیان) می دانم که البته خدا بر هر چیزی تواناست.

سوره البقرة (2): آیه 260

مقدّمه

[چون نمرود پادشاه گفت: من زنـده می سازم و می میرانم، و ابراهیم گفت: زنـده ساختن به رد روح به بدن است؛ پادشاه به ابراهیم گفت: آیا تو خودت زنـده ساختن مرده را به چشم خویشـتن معاینه کرده ای؟ ابراهیم نتوانست که بگویـد: بلی. و بتقریر دیگر منتقل شـد. سـپس ابراهیم از پروردگـار خـود درخـواست کرد که زنـده کردن مردگـان را به او بنمایـد تـا بـا آرامش دل اگر دیگربـاره نمرود سـؤال کرد جواب بگوید(1)].

محرر این تفسیر گوید: هیچ گونه استبعاد ندارد که این عمل در حضور پادشاه انجام شده باشد(2).

1- بین دو قلاب قول قائلی است که تفسیر بیضاوی نقل کرده.

2- محرر این تفسـیر گوید: اسـتبعاد ندارد که پادشاه گفته باشد: ای ابراهیم! از پروردگارت بخواه که چگونه مرده را زنده می کنی. و ابراهیم گفته باشـد: آیـا با این دلائل باور نداشـته ای؟ و پادشاه گفته باشـد: می خواهم دلم آرام شود. و خـدا فرموده باشـد: در حضور او مرغان را فراگیر تا آخر جریان. و یا إبراهیم به پادشاه گفته باشد: تو مرغان را فراگیر تا آخر جریان.

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ ... حَكِيمٌ

دنبالهٔ محاجهٔ پادشاه با ابراهيم

و (اى پيامبر! ياد كن از) آنگاه كه ابراهيم گفت: اى پروردگار من! بمن بنما كه مردگان را چگونه زنده مى سازى.

خـدا گفت: آيا (زنـده كردن مردگان را بوسـيلهٔ من) باور نداشتى؟ ابراهيم گفت: آرى باور داشـته ام و ليكن (مى خواهم معاينه ببينم) تا دلم آرام بگيرد.

خـدا گفت: پس چهار عدد از مرغان (: طاوس و خروس و زاغ و كبوتر(1) فراگير (و آنها را سـر ببر) پس آنها را (يعنى سرهاشان را، بهم آور و) جمـع كن بسوى خود (بر دست بگير و نگاهـدار) سـپس بر هر كوهى (كه نزديـك تو است) از اين مرغـان، جزئى (از قطعه قطعه شـدهٔ كوبيدهٔ درهم آميختهٔ مرغان) بگذار. ازآن پس مرغان را بخوان كه مى آيند تو را شـتابان و بدان كه البته خدا غالب است (كه از زنده ساختن مردگان عاجز نيست) و كارهايش از روى اساس است.

سوره البقرة (2): آيه 261

مقدّمه

1 - «ضـعف» (بر وزن فكر) در كلام عرب بمعنى مثل است پس ما زاد، و مقصور بر دو برابر نيست و اقل ضـعف افزودن يك برابر است و اكثر آن غير محصور است و ليكن در وصـيت اگر گفت: بفلان، صد و به ديگرى «ضـعف» و به ديگرى «ضـعفين» بدهيد بايد به «ضعف» دويست و به «ضـعفين» سـيصد داد زيرا عرف مردم و اصطلاحشان چنين است و وصيت بر مبناى عرف است نه دقائق لغت (كتاب مجمع البحرين به ترجمه و خلاصه).

1- مرغان ديگر هم گفته شده (تفاسير).

2 - «ضاعفته» یعنی یك برابر افزودم و برتر هرچند بالا برود. و «ضعف» افزودن یك برابر است پس ضعف ده تا، بیست تاست و ضعف صد تا، دویست تاست و «ضعفی واحد» بمعنی سه برابر است و «ضعفین» بمعنی دو برابر است (راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن به ترجمه).

3 - در (ط 22 فروردین سال 1338 شمسی هجری) می نویسد: شاهنشاه ایران در مسافرت سال 1338 به مشهد و بازدید از مؤسسات مختلف، نمایشگاه کالای خراسان را بازدید کردند و یك خوشهٔ گندم که دارای سه هزار دانهٔ گندم بود مورد توجه شاهنشاه واقع شد و لذا برای پیشرفت امور کشاورزی در استان خراسان که زمینهای کشاورزی آن استعداد پرورش چنین محصولی را دارد دستورات لازم صادر فرمودند (ه).

مَثَلُ اَلَّذِینَ ... عَلِیمٌ

پاداش انفاق در راه خدا

مثل (و صفت) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند مانند مثل (و صفت) یك دانه است که هفت خوشه برویاند. در هر خوشه باشد صد دانه (که هفتصد دانه می شود) و خدا برای هرکه بخواهد آن را زیاده می گرداند و خدا بخشایشش همه جا و همه کس را فراگرفته و داناست.

سوره البقرة (2): آیه 262

اشاره

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ ... یَحْزَنُونَ

انفاق باید بی منت و بی آزار باشد

کسانی که اموال خودشان را در راه خدا انفاق می کنند سپس از پی آنچه انفاق کرده اند منت از پی در نمی آورند و نه آزاری (که قولا و فعلا بینوا را نمی رنجانند) از آن ایشان است مزدشان نزد پروردگارشان، و نیست هیچ گونه ترسی بر آنان و نه آنان اندوهگین می شوند.

سوره البقرة (2): آیه 263

اشاره

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ ... حَلِیمٌ

زبان خوش به از صدقهٔ توأم با آزار است

سخن پسندیده و درگذشتن (از بی ادبی سائل) به است از صدقه ای که آزاری

(از سرزنش و غیره) آن را از پی درآید و خدا (از صدقه ای که آزار از پی داشته باشد) بی نیاز است و (از تعجیل در عقوبت) بردبار است.

سوره البقرة (2): آیه 264

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... اَلْکٰافِرِینَ

صدقات توأم با منت و یا آزار، همچون انفاق برای خودنمائی به مردم است که همه بی حاصل است

ای مسلمانان! صدقات (و خیرات) خودتان را به منت و آزار (خواه آزار زبانی و خواه عملی در رو ترش کردن و غیره) باطل مکنید (و تباه مسازید) همچون کسی که مال خود را برای خودنمائی به مردم انفاق می کند و (در حقیقت) به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورد.

پس مثل (و صفت و نمودار) انفاق این خودنما همچون مثل (و صفت و نمودار) سنگ خارهٔ صافی است که برآن سنگ است اندك خاکی پس به آن سنگ، بارانی درشت قطره برسد که سیل از آن برخیزد، پس آن خاك را از سنگ بشوید و آن سنگ را تهی و از گرد و خاك پاك بگذارد، این انفاق کنندگان خودنما توانائی بر (ثواب) چیزی از آنچه بدست آوردند (و انفاق کردند) ندارند (عمل این گونه انفاق کنندگان منافق، مانند عمل کفار است) و خدا قوم کافران را (بسوء اختیارشان) راهنمائی نمی کند.

سوره البقرة (2): آیه 265

اشاره

وَ مَثَلُ ... بَصِیرٌ

مثل و صفت خیراتی که برای خشنودی خدا باشد

و مثل (و صفت) کسانی که اموالشان را از جهت طلب خشنودی خدا و بسبب قوت و بصیرت ناشی از روانهای خودشان (نه برای خودنمائی) انفاق می کنند همچون مثل (و صفت) باغی است به مکانی بلند (که آفتاب زودتر به آن رسد و بادهای فرح افزا برآن بیشتر وزد و از آفت سیل دورتر باشد) (پس) برسد به آن بارانی درشت قطره در نتیجه میوهٔ خود را دو برابر (به اضافهٔ فراخور خود(1) دهد. پس اگر باران درشت

1- رجوع به مجمع البحرین.

قطره به آن نرسد پس نرم باران (و شبنم) (به آن برسد) (خیرات چنین کسان، همچون آن باغ خرم و سرسبز است که خرمی و سرسبزی و ثمرات آن رو به فزونی است) و خدا به آنچه می کنید بیناست.

سوره البقرة (2): آیه 266

اشاره

أَ یَوَدُّ ... تَتَفَکَّرُونَ

مثل دیگر برای صدقات خودنمایان به مردم

آیا یکی از شما دوست می دارد که او را باغی باشد از نخلستان و تاکستان که از زیر آن درختها نهرها می رود (؟) برای او باشد در آن باغ از هرگونه میوه ها (نه همین خرما و انگور) و پیری به او رسیده باشد و برای او باشد (در این پیری) فرزندانی ناتوان (و خردسال) پس در چنین حالتی گردبادی به آن باغ برسد که در آن (گردباد) باشد آتشی (همان باد آتشین که آن را «سموم» می گویند) پس بسوزد؟ (حاصل عمل کسی که برای خودنمائی به مردم انفاق می کند چنین است) این چنین خدا برای شما، آیات (و ادلهٔ) خود را واضح می سازد، باشد که شما تفکر کنید.

سوره البقرة (2): آیه 267

مقدّمه

«گوسفند پیر قربانی مکن».

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... حَمِیدٌ

چیزهای پاکیزه انفاق کنید

چیزهای پاکیزه انفاق کنید(1)

ای مسلمانان! از پاکیزه (و برگزیده) های آنچه (به تجارت و یا صناعت) بدست آوردید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آوردیم (از محصولات و ثمرات) انفاق کنید و آهنگ چیزهای خبیث (و تباه و نامطلوب) مکنید، درحالی که از آن انفاق می کنید و حال اینکه گیرندهٔ آن نیستید (اگر در حقوق شما بشما دهند)، مگر اینکه اغماض (و مسامحه) در گرفتن آن کنید و بدانید که البته خدا بی نیاز است و (کارهایش پسندیده و) ستوده است(2).

1- روغن چراغ ریخته وقف امامزاده نکنید.

2- حمید یعنی ستوده و در بشر به خوش سلیقه و باسلیقه تعبیر می شود.

سوره البقرة (2): آیه 268

اشاره

اَلشَّيْطٰانُ يَعِدُكُمُ ... عَلِيمٌ

وعده های شیطان

شیطان شـما را وعدهٔ فقر می دهد (و در وقت انفاق از احتیاج می ترساند) و شما را به (بخل و امساك و منع خیرات و) بی حیائی فرمان می دهـد. و خـدا بشـما (در انفاق) وعده می دهد آمرزشـی را از خود (در آخرت) و فزونی (در روزی) را (در دنیا) و خدا وجود و بخشایشـش گنجایش دارد و (به موارد استحقاق آمرزش و فزونی و انفاقات) داناست.

سوره البقرة (2): آیه 269

اشاره

يُؤْتِي اَلْحِكْمَةَ ... اَلْأَلْبٰابِ

حکمت (خوره)

خـدا حکمت (یعنی خوره در انفاق) را بهر که می خواهد می دهد (بحسن اختیار آن کس) (تا بداند که چه چیز و به چه کس می باید داد و تا میان القاء رحمانی و وسوسهٔ شـیطانی تمیز بدهد که به وعدهٔ رحمانی دلگرم و مسـتظهر بشود و از وعید شـیطانی نترسد) و هرکه حکمت (یعنی خوره و به عبارت دیگر فروغ ایزدی)، به او داده شود پس علی التحقیق خیری بسیار به او داده شده است و خوبی حکمت را درنیابند مگر صاحبان عقلهای صافی از شوائب.

سوره البقرة (2): آیه 270

اشاره

وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ ... أَنْصٰارٍ

خدا انفاقات شما را می داند

و آنچه انفاق کردید از هرگونه نفقه ای (کم یا بسـیار، پنهان یا آشکارا، واجب یا مستحب، با اخلاص یا بی اخلاص، به مستحق یا نامستحق) یا نذر کردید (و به این وسیله بر خود واجب کردید) از هرگونه نذری، پس البته خدا آن را می داند.

(و آنهـا که بـا منت و یـا آزار و یا برای خودنمائی به مردم و یا در راه حرام انفاق می کننـد و یا چیز نامطلوب، خیرات می دهنـد و یا نـذر به معصـیت می کنند و یا به نذری که در طاعت کرده اند وفاء نمی کنند؛ ظالم و ستمکارند) و نیست برای ستمکاران از هیچ گونه یاورانی (در دنیا و مخصوصا در آخرت).

سوره البقرة (2): آیه 271

اشاره

إِنْ تُبْدُوا ... خَبِيرٌ

طرز پرداخت صدقات «خیرات»

اگر صدقات را (یعنی خیرات واجبه را در هنگام پرداخت) آشکارا کنید پس نیکو چیزی است آن (دیگران رغبت می کنند و بر بخیلان اتمام حجت می شود و دلهای بیگانگان، به اهل حق میل می کند) و اگر صدقات (یعنی صدقات مستحبه) را پنهان کنید و (در نهان) آنها را به فقراء بدهید، پس آن برای شما خوب است (زیرا از آفت ریاء و سمعه دور است) و خدا از شما بعض بدیهاتان را (بسبب پرداخت صدقات واجبه و مستحبه) جبران می کند (و می زداید) و خدا به آنچه می کنید آگاه (و خوب باخبر) است.

سوره البقرة (2): آیه 272

مقدّمه

مسلمانان مانع از تصدق به خارج از دین اسلام بودند. آیهٔ 272 نازل شد.

و بقولی «اسماء» دختر ابو بکر در سفر «عمرة القضاء» با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود، آنگاه ما در «أسماء» که «فتیله» نام داشت و جده اش آمدند و از «أسماء» چیزی خواستند و این دو مشرك بودند. «اسماء» گفت: چیزی بشما نمی دهم تا از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اجازه بگیرم زیرا شماها بدین اسلام نگرویده اید. چون «اسماء» از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله استیذان کرد دراین باره آیه آمد که: به اهل کیشهای دیگر نیز صدقه بدهید (تفسیر مجمع البیان به ترجمه و خلاصه).

أنصار، قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود برایشان نفقه می کردند. بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت رسالت عرض کردند این آیت آمد (تفسیر کاشفی).

پس حضرت رسالت فرمود که: بر اهل ادیان صدقه دهید (ه).

و باتفاق علماء، اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جایز است (تفسیر کاشفی).

لَيْسَ ... لاٰ تُظْلَمُونَ

بر غیر مسلمان هم انفاق مستحب کنید، فایدهٔ انفاق در هر حال راجع به خود شماست

ای پیامبر! بر تو لازم نیست هـدایت یافتن غیر مسـلمانان (به هـدایت توفیق بلکه بر تو است هدایت دعوت و بس) و لکن خدا راهنمائی می کنـد هرکه را می خواهد (بحسن اختیار آن کس). و آنچه از مال انفاق کنید پس نفع آن برای خودهاتان است (و ثواب آن راجع به شماسـت خواه گیرنده کافر باشد و خواه مسلمان) و (شما مسلمانان مردمی هستید که) انفاق نمی کنید مگر برای طلب ذات خدا. و آنچه از مال خود انفاق کنید مزد آن بالتمام بشما رسانیده می شود و شما ستم کرده نمی شوید (و از مزدتان کاسته نمی شود).

سوره البقرة (2): آیه 273

اشاره

لِلْفُقَرٰاءِ ... عَلِيمٌ

صدقات، فقیر درست کن نیست

انفاقات (و صدقات) برای فقرائی است که در راه خدا بازداشـته (و دچار تنگی) شده اند که نمی توانند (به واسـطهٔ اشتغال به جنگ و یا دوام طاعات) سـیر کردن در زمین را (برای تجارت و زراعت و طلب رزق). نادان (و بی خبر از احوال آنان)؛ ایشان را از جهت عفت در سؤال و استغناء از خلق، توانگران می پندارد.

ای پیـامبر! تو آنـان را به قیافـهٔ ایشـان (از رنـگ زرد و لاغری و خمیـدگی پشت و بسـیاری اشك) می شناسـی. از مردم سؤال نمی کننـد به سماجت(1). و آنچه از مال انفاق کنید پس البته خدا به آن داناست.

سوره البقرة (2): آیه 274

مقدّمه

در کتاب اسباب النزول آورده که: مرتضی (رض) چهار درم داشت: یکی بظاهر

1- قولی هست که اینان اصـحاب صـفه انـد که از مهاجرین بودند چون: عمار یاسـر و بلال و ابن مسـعود و امثال ایشان که در مدینه منزل نداشتند و مسکن آنان در شب، صفهٔ مسجد پیامبر (ص) بود و در روز، ملازم آن حضرت بودند (تفسیر کاشفی و غیره).

تصدیق کرد و یکی در سرّ و یکی در شب ظلمانی و یکی به روز نورانی. حق تعالی این آیت فرستاد و حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مرتضی (رض) پرسید که: تو را چه بر این داشت که بدین نوع تصدق نمودی؟ جواب داد که: طریق صدقه را بیرون از چهار صورت ندیدم جمیع آن را التزام نمودم به تمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته، بموقع رضا رسد (تفسیر کاشفی).

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ ... لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ

نتیجهٔ انفاق

کسانی که اموال خودشان را در شب و در روز در نهان و در آشکار انفاق می کنند، پس، از آن ایشان است مزدشان نزد پروردگارشان و نیست هیچ گونه ترسی بر آنان و نه آنان اندوهگین می شوند.

سوره البقرة (2): آیات 275 تا 277

مقدّمه

1 - پول و گردش آن برای رفع نیازمندیهای زندگانی افراد بشر است.

2 - پول در زندگانی، طریقت دارد نه موضوعیت.

3 - رباخوار (سودخوار) برای پول موضوعیت قائل است.

4 - سودخوار عضو بیکارهٔ اجتماع است که وجود او مثمر هیچ گونه ثمری برای جامعه نیست.

5 - سودخوار مانند زالو خون می مکد و چون شکمش پر شد از کار می افتد.

6 - زالو مفید است و لیکن این زالوی جامعه هیچ گونه فایده ای ندارد بلکه ضرر دارد.

7 - سودخوار با ربح مرکب افراد را استعباد و استثمار می نماید.

8 - سودخوار افراد را برده و بنده می سازد.

9 - رؤساء مومسات برای اینکه راه فرار را بر دختران و زنان افتاده در چاه فحشا ببندند نخستین کارشان وام دادن به دختران و زنان و گرفتن سند از آنان

و ربح مرکب درست کردن است و در نتیجه، این وام برای آنها دامی است که تا آخر عمر راه استخلاص را بر آنها می بندد.

10 - سود خوار، فعالیت اجتماعی را راکد می سازد نه کارخانه ای دائر می کند و نه چیزی استحصال می نماید و نه بر ثروت و عایدات و صادرات کشور می افزاید و نه کسی را به کار می گمارد(1).

خریدوفروش، عامل رواج فعالیت اجتماعی است.

خریدوفروش براثر وجود چیزی است.

چیز و استحصال آن براثر تولید است.

تولید، موجب به راه افتادن چرخهای اقتصادی است.

به راه افتادن چرخها موجب به کار گماشته شدن افراد بیکار است.

بیکاره معاش ندارد.

«من لا معاش له لا معادله».

غم فرزند و نان و جامه و قوت *** بازدارد ز سیر در ملکوت

اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ اَلرِّبٰا ... یَحْزَنُونَ

تحریم ربا «سودخواری»

کسانی که ربا (یعنی سود) می خورند (در روز قیامت از گورها) برنمی خیزند مگر چنانکه برمی خیزد کسی که شیطان(2) بسبب آسیب رسانیدن او را دیوانه می سازد(3).

1- حلال دانستن «ربا» کفر است و کفر موجب خلود در دوزخ است (تفسیر کاشفی).

2- خواه شیطان انسی، و خواه شیطان غیر انسی یعنی جن و با شیطان، و خواه ضعف شدید اعصاب، و خواه میکرب.

3- مفسرین، حالت جنون را در قیامت گفته اند. و لیکن با اندك توجه بحال رباخواران ، در دنیا هم، چنین حالت از آنان مشاهده می گردد.

آن (عـذاب دیوانه آمـدن به صـحرای محشـر) برای این است که گفتنـد: جز این نیست که سوداگری [یعنی خریدوفروش و به عبارت دیگر «بیع» هم] مانند ربا (و سودخواری) است. و حال اینکه خدا سوداگری را حلال ساخته است و ربا (و سودخواری) را حرام ساخته است.

پس هرکس او را پنـدی از پروردگارش بیایـد (و خبر تحریم ربا به او برسد و) در نتیجه بازایسـتد (و از این کار خودداری کند) پس، از آن او است آنچه گذشته است (و این قانون عطف به ما سبق نمی شود) و کار او (در آخرت) (مفوض) بسوی خداست.

و هرکس بازگردد (به سودخواری) پس گروه رباخوارن ملازمان آتشند، آنان در آتش جاویدانند.

خدا (برکت) ربا (و سودخواری) را نابود می گرداند و (برکت) صدقات را افزون می سازد و خدا هر ناسپاس گناهکار را دوست نمی دارد.

البته کسـانی که اسـلام آوردنـد و کارهای شایسـته انجام دادنـد و نماز را به پاداشـتند و زکات را پرداختنـد از آن ایشان است مزدشان - نزد پروردگارشان - و نیست هیچ گونه ترسی بر آنان و نه آنان اندوهگین می شوند.

سوره البقرة (2): آیات 278 تا 279

مقدّمه

طعم سودخواری نه چنان زیر دندان سودخواران مزه کرده بود که بتوانند باین آسانی از آن صرف نظر کنند.

سه شأن نزول در آیات 278 و 279 در تفسیر مجمع البیان نقل شده است از جمله این است که: پسران عمرو بن عوف ثقفی به بنو المغیره وام می دادند وام ربوی.

چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طایف را محاصره فرمود و با طایفهٔ ثقیف مصالحه کرد چهار برادر از ثقیف [مسعود و عبد یالیل(1) و حبیب و ربیعه پسران عمرو مزبور] اسلام آوردند.

چون پسران عمرو ثقفی از بنو المغیره خواستند ربا بگیرند مخاصمه کردند

1- «یالیل» بر وزن هابیل است.

و جریان خود را بعرض عتاب بن اسید(1) که از طرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حاکم مکه بود رسانیدند. حاکم مکه مراتب را کتبا بعرض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسانید. دراین باره آیات نازل شد:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... وَ لاٰ تُظْلَمُونَ

اولتیماتوم دربارهٔ تحریم ربا

ای مسلمانان! از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و آنچه را که از ربا (یعنی سود) باقی مانده است ترك کنید (و دست بکشید) اگر مسلمان هستید.

پس اگر (باقی ماندهٔ ربا را) ترك نکردید در نتیجه (یکدیگر را) خبردار کنید (و آماده باشید) بجنگی از خدا (با آتش) و پیامبرش (با شمشیر) (تا با شما بجنگند).

و اگر توبه کردید (و از گرفتن ربا دست برداشتید) پس، از آن شماست اصول سرمایه های شما - نه ظلم می کنید (بگرفتن زیاده از سرمایه) و نه ظلم کرده می شوید (که بدهکاران از سرمایهٔ شما چیزی بکاهند).

سوره البقرة (2): آیه 280

مقدّمه

بعد از نزول آیات، پسران عمرو گفتند: ما را طاقت جنگ خدا و رسول نیست و از سود گذشته به سرمایه راضی شدند و بنو المغیره از شدت تنگدستی تا بدست آمدن میوه ها مهلت خواستند. و لیکن پسران عمرو در ایصال سرمایه تعجیل نمودند و از امهال و تأجیل اباء می کردند. آیت آمد که:... (تفسیر کاشفی اقتباسا).

وَ إِنْ کٰانَ ذُو عُسْرَةٍ ... تَعْلَمُونَ

حکم بدهکار تنگدست

و اگر بدهکاری تنگدست باشد پس حکم آن مهلت دادن است تا وقت گشایشی (که پرداخت سرمایه بر بدهکار آسان گردد) و آنکه تصدق (و خیرات) کنید (به

1- «عتاب» بر وزن صراف و «اسید» بر وزن امیر، است.

چنین بدهکاری) برای شما خوب است اگر (مصالح دنیوی و منافع اخروی آن را) بدانید.

سوره البقرة (2): آیه 281

مقدّمه

1 - آیهٔ: «وَ اِتَّقُوا یَوْماً ... لاٰ یُظْلَمُونَ» آخرین آیه از قرآن کریم است که نازل شده است و جبرئیل علیه السّلام به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد که: آن را در سر شمارهٔ (280) از سورهٔ بقره بگذار (ابن عباس و سدی بنقل تفسیر مجمع البیان).

2 - تفسیر مجمع البیان دربارهٔ آخرین سوره و دربارهٔ آخرین آیه که نازل شده است شرحی بیان کرده است که خلاصهٔ آن را در جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر در ص 46-48 ملاحظه خواهید کرد.

3 - محرر این تفسیر گوید: در آیهٔ مذکور، خدا و قیامت و حساب و ثواب و عقاب به مردم یادآوری شده است.

4 - محرر این تفسیر گوید: تمام قوانین و احکام اسلام برای باز شدن و بازماندن روزنهٔ قلب اجتماع و جامعه و افراد است که بتوانند اکسیژن حقائق را جذب کنند و به حیات خود ادامه بدهند و نمیرند.

5 - زنده بمانند برای چه؟ فقط برای شناختن خدا [نه برای دریافت مزد].

6 - فی الحقیقة دریافت مزد خوب از خدا نه از راه استحقاق است بلکه از راه تفضل است [زیرا اگر بناء محاسبه باشد کسی چیزی از خدا طلبکار نیست].

7 - خدائی که اسلام می گوید و می شناساند در بین هیچ یك از ارباب ملل و نحل وجود ندارد:

اما تمام صنوف بت پرستان، مخلوقات خود را پرستش می کنند. در برابر بتهای سنگی و فلزی که خود آفریده اند سر تسلیم فرود می آورند، آنها هم که معبودهای حیوانی می پرستند پرستندگان و پرستش شدگان همگی برادر طریقند، زیرا همه مخلوقند، همه بسهم خود عاجزند، و عاجزی عاجز دیگر را می پرستد!

بزرگترین جمعیت بت پرستان جهان «برهمائیان» و «بودائیان» اند که همگی سر بر آستانهٔ بتهای مخلوق خود می سایند(1).

اما «یهود» خدا را چنان محدود تصور می کنند که خود را از او و او را از خود می دانند و خدا را برای همهٔ مخلوقات قائل نیستند، خدا را در چهارچوب دنیا قائلند و نوعا قیامتی و بهشت و جهنمی قائل نیستند.

اما «مسیحیان» خدائی قائلند که هیچ ریاضی دانی نمی تواند دریابد که یك، چگونه سه و سه، چگونه یك می شود. علاوه مخلوقی را به الوهیت قائلند که مسیر رحم زنی را ورودا و صدورا طی کرده و خورده و خوابیده است! چنین کسی را با خدائی چه کار است؟! پس باقی می ماند پنجمین کیش بزرگ دنیا یعنی اسلام که خدا را خدای یکتا و خالق همهٔ موجودات و برای همه و از هرگونه شرك و عجز و نقصی پاك و منزه می داند.

ضمنا باید دانست خدائی که بعض اهل عرفان بصورت دریا و آب و یا شیشه و رنگهای متنوع قائلند، از معتقدات دو کیش برهمائی و بودائی اقتباس شده است و پیدایش این فکر از زمانی است که ایران در عهد سلطان محمود غزنوی با هندوستان تماس گرفته است و لذا در کلمات عارفان مقدم بر عهد سلطان مزبور، این گونه سفسطه های خیالی دیده نمی شود.

وَ اِتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اَللهِ ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ

آخرین آیهٔ قرآن کریم

و از روزی بترسید که در آن روز بسوی خدا بازگردانیده می شوید. سپس هرکس هرچه بدست آورده است (از خیر و از شر) مزدش بالتمام داده می شود و آنان ستم کرده نمی شوند.

1- به کتاب «تحقیق ما للهند...» بیرونی مراجعه شود.

سوره البقرة (2): آیات 282 تا 283

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا تَدٰايَنْتُمْ بِدَيْنٍ ... عَلِيمٌ

قانون دادوستد

ای مسلمانان! اگر معامله ای کردید که دین در آن باشد تا وقت معین (و مقرر) پس آن را بنویسید (در سندی که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم متعاملین و مبلغ و مدت و تاریخ) و باید (که آن سند را) میان شما کاتبی به حق و واقع بنویسد.

و باید که هیچ کاتبی، سرباززنند از اینکه (سند را) بنویسد بطریقی که خدا آن را تعلیم فرموده است.

پس باید کاتب بنویسد.

و باید کسی که حق بر ذمهٔ او است (و بدهکار و متعهد است) بزبان اقرار کند.

و باید اقرارکننده از خدا همان پروردگار خود بترسد و چیزی از مورد اقرار را کم نکند.

پس اگر کسی که بر ذمهٔ او است حق (بالغ باشد ولی رشد مالی نداشته و) سفیه باشد (مانند دیوانگان و مردم مبهوت) یا ناتوان باشد (مانند کودك خردسال و یا پیر فرتوت) یا نمی تواند او بزبان اقرار کند (مانند گنگ و یا کسی که زبان متعارف مردم آن محل را نمی داند) پس باید ولیّ یکی از اینها (که گذشت) (از: پدر، یا جد پدری، یا قیم: مجنون، مبهوت، کودك، پیر فرتوت، و یا مترجم کسی که زبان نمی داند) به حق و واقع (و انصاف) بزبان اقرار کند.

و دو گواه از مردانتان را (برآن معامله) گواه بگیرید، پس اگر دو مرد نباشند پس، یك مرد و دو زن را (گواه بگیرید).

(باید گواهان) از گواهانی (باشند) که آنها را (از جهت عدالت و امانت) می پسندید.

و دو زن بجای یك مرد برای رعایت این است که اگر یکی از این دو زن فراموش کند پس یکی از این دو آن دیگری را به یادش بیاورد.

و نباید گواهان (از تحمل شهادت یا از اداء آن) چون دعوت شوند، سرباززنند.

و (شما که اصحاب معامله هستید) ملول مشوید از اینکه موضوع را بنویسید خواه حق، خرد باشد یا بزرگ تا مدت مقرر آن (برحسب اقرار مدیون). آن نوشتن شما - نزد خدا - عادلانه تر و صوابتر است برای اداء شهادت (زیرا نوشته، مذکر شهود است) و نزدیکتر است به این که شك (در مضامین معامله) نکنید.

مگر اینکه (معامله،) تجارتی باشد جاری که میان خودتان به گردش درمی آورید پس نیست بر شما گناهی در اینکه آن را ننویسید. و (لیکن) شاهد بگیرید وقتی خریدوفروش کردید.

و نباید کاتب (در کتابت سند) زیان برساند و نه گواه (: کاتب چیزی ننویسد که از مدیون نشنیده. و شاهد از اداء شهادت خودداری نکند و یا برخلاف واقع شهادت ندهد). و اگر (در کتابت و یا شهادت برخلاف این دستور رفتار) بکنید پس البته آن نافرمانی است لاحق بشما (که بدی آن دامنگیر شما می شود و مانند سایه بدنبال شما می دود). و (شما ای مسلمانان!) از مخالفت خدا بپرهیزید، و خدا (آنچه را که دربارهٔ امور زندگانی خود احتیاج دارید) بشما تعلیم می دهد. و خدا بهر چیزی داناست.

و اگر شما بر سفر باشید و کاتبی نیابید پس وثیقه باشد گروگانهائی قبض کرده شده (که وثیقهٔ بدهکار مال گروی است که مرتهن قبض کرده باشد)(1).

پس اگر امین داند یکی از شما دیگری را پس باید کسی که امین دانسته شده است امانت خود را اداء کند (به این معنی که حق طلبکار را انکار نکند و چیزی از آن کم نگذارد و در وقت و محل مقرر بنحو کامل بدهی خود را بپردازد) و باید از خدا که پروردگار اوست بترسد (و خدا را دربارهٔ امانت رعایت کند).

و (شما ای مسلمانان!) شهادت را کتمان مکنید (و مپوشید) و هرکه شهادت

1- «رهن» [یعنی گرو دادن] عقدی است که بموجب آن مدیون مالی را برای وثیقه به داین می دهد. رهن دهنده را «راهن» و طرف دیگر را «مرتهن» (بکسر هاء) می گویند. «مال مرهون» یا «عین مرهونه» مالی است که رهن داده می شود.

را کتمان کند پس البته او دلش (که مرکز فرمانروائی بدن او است) گناهکار است.

و خدا به آنچه می کنید داناست.

سوره البقرة (2): آیه 284

مقدّمه

1 - فیض کاشانی در تفسیر صافی از نهج البلاغه نقل کرده است که: «و بما فی الصدور یجازی العباد»: خدا بندگان را برطبق آنچه در دلهاشان است مزد می دهد.

2 - بعدا فیض به ترجمه می نویسد که: من می گویم: «وسوسه ها و حدیث نفس» در آنچه انسان در نهاد خود پنهان می دارد، داخل نیست زیرا در گنجایش انسان نیست که خود را از وساوس و حدیث نفس نگاه دارد و لیکن آنچه را عقد قلبی کرده و برآن تصمیم گرفته؛ داخل است.

3 - بعدا فیض در تفسیر مزبور از کتاب «کافی» از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از امت من نه خصلت وضع شده که مورد مؤاخذه نیستند:

1 - خطاء 2 - فراموشی 3 - چیزی را که نمی دانند 4 - چیزی را که طاقت ندارند 5 - چیزی را که از آن ناچار شده اند 6 - چیزی که برآن اکراه شده اند 7 - طیره(1) 8 - وسوسه دربارهٔ تفکر در آفرینش 9 - حسد مادام که بزبان نیاورده یا به کار نبرده اند (ه).

4 - محرر این تفسیر گوید: آیهٔ 284 با تحکیم موضوعات اداء شهادت و رد دیون تناسب کافی دارد.

5 - در تفسیر صافی از کتاب احتجاج از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام خبری را نقل کرده که حکایت دارد بر اینکه آیهٔ 284 هم از بیانات شب معراج است. ولی تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السّلام خبری روایت کرده که: دلالت دارد بر اینکه آیهٔ 284 جزء بیانات شب معراج نیست.

1- طیره (بر وزن جیره) و طیره (بکسر طاء و فتح راء و یاء) آنچه به آن فال بد زنند.

لِلّهِ ... قَدِيرٌ

ملك خدا و محاسبهٔ خدا

از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و اگر چیزی را که در دلهاتان است آشکارا کنید یا آن را پنهان دارید خدا آن را با شما محاسبه می کند، پس برای هرکه بخواهد می آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می کند و خدا بر هر چیزی تواناست.

سوره البقرة (2): آیات 285 تا 286

مقدّمه

در تفسیر صافی دو خبر نفیس نقل کرده که دلالت دارد بر اینکه آیات آخر سورهٔ بقره حکایت از مذاکرات و مشافهات شب معراج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دارد. و هر دو خبر مفصل است (طالبان مراجعه نمایند)، و ما تفسیر آیات را از خبرهای مزبور اقتباس می کنیم(1).

آمَنَ اَلرَّسُولُ ... عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ

قسمتی از مشافهات شب معراج پیامبر (ص)

قسمتی از مشافهات شب معراج پیامبر (ص)(2)

(خدا:) پیامبر به آنچه فرود آورده شده بسوی او از پروردگارش، گرویده است.

(پیامبر:) و مؤمنان از امت او همگی گرویده اند به خدا و فرشتگان خدا و کتابهای خدا و پیامبران خدا. جدائی نمی اندازیم میان هیچ یك از پیامبران خدا (چنانکه یهود و نصاری جدائی انداختند) و فرمان بردیم (امر او را). و مؤمنان گفتند: شنیدیم (فرمان خدا را).

(خدا:) (برای آنان است بهشت و آمرزش).

(پیامبر:) آمرزش تو را می طلبیم ای پروردگار ما! و بسوی تو است بازگشت.

1- یکی دو نقطهٔ ضعف در یکی از دو خبر است که گوئی یا راوی سهو کرده و یا در خبر باین مهمی، دس شده.

2- در سورهٔ «النجم» به آن اشاره شده است آنجا که فرموده: «فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ».

(خدا:) (مسئول تو را دربارهٔ خودت و امتت پذیرفتم). خدا تکلیف نمی کند هیچ کس را مگر به مقدار طاقت او. از آن او است آنچه بدست آورده (از نیکوئیها) و بر وی باشد آنچه به جاآورده (از بدیها) (دیگری از طاعات کسی بهره مند نمی شود و از معاصی او زیان نمی برد).

(پیامبر:) ای پروردگار ما! ما را به عقوبت مگیر اگر فراموش کردیم (و عملی نیکو از ما فوت شد) یا خطاء کردیم (و بی قصد مرتکب مناهی شدیم).

(خدا:) (امتهای دیگر را به فراموشی یا خطاء مؤاخذه می کردم و لیکن برای بزرگواری تو امت تو را مؤاخذه نمی کنم).

(پیامبر:) ای پروردگار ما! و بار مکن بر ما باری گران همچنان که آن بار گران را بار کردی برآن کسانی که پیش از ما بودند (بر ما سخت مگیر چنانکه بر امتهای گذشته سخت گرفتی و این شریعت را بر ما «سمحه»(1) و سهله بگردان).

(خدا:) (آن بار گران که بر امتهای دیگر بود از دوش امت تو برداشتم).

(پیامبر:) ای پروردگار ما! و بر ما تحمیل مکن آنچه ما را طاقت تحمل آن نیست.

(خدا:) (پذیرفتم و این، فرمان من است در همهٔ امتها).

(پیامبر:) و (گناهان ما را) از ما عفو کن و عیوب ما را بپوشان (و ما را رسوا مساز) و بر ما ببخشا (و طاعات ما را بپذیر) تو کارساز مائی.

(خدا:) (دربارهٔ توبه کنندگان از امت تو چنین کنم).

(پیامبر:) پس یاری ده ما را بر گروه کافران.

(خدا:) (بااینکه امت تو در زمین مانند خال سفید در بدن گاو سیاه اند، برای بزرگواری تو، توانایند و قاهرند. استخدام می کنند و خدمتگذار امتها نمی شوند. و بر عهدهٔ من است که دین تو را بر تمام ادیان غالب کنم تا در شرق و غرب زمین دینی باقی نماند مگر دین تو و اگر دینی هم بماند به اهل دین تو جزیه بپردازد).

«پایان»

1- «سمحه» (بفتح سین و سکون میم) دین و ملتی است که تنگی در آن نباشد (شرح قاموس باقتباس).

تعالیق

يٰ ا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ (آيهٔ 21)

آياتی كه به «يا ايها الناس» مصـدر است «مكی» است و آياتی كه به «يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا» مصدر است «مدنی» است (به روايت از علقمه و حسن).

محرر اين تفسير گويد: اين روايت و بلكه اين موضوع مسلم نيست.

جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ فِرٰ اشاً (آيهٔ 22)

«جعل» از افعال عامه و بر سه وجه است: گاه بمعنی «صار» و «طفق» است و متعـدی نيست، گاه بمعنی «اوجـد» است و متعـدی به يك مفعول است مثل «جَعَلَ اَلظُّلُمٰاتِ وَ اَلنُّورَ» ، و گاه بمعنی «صير» است و متعدی به دو مفعول است مثل «جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ فِرٰاشاً» .

وَ اَلسَّمٰاءَ بِنٰاءً (آيهٔ 22) «سـماء» اسم جنس است هم به واحـد گفته می شود هم به متعدد مثل «دينار» و «درهم» و بقولی جمع «سـماءة» است.

«بناء» يعنی ساختن و ساختمان. و ساختمان شامل خانه و گنبـد و خيمه است و از اين است: «بنی علی امرأته» [يعنی زفاف كرد و عروس را به خانه برد] زيرا قرار بر اين بوده كه وقتی تزويج می كردند خيمهٔ تازه ئی بر عروس می افراشتند.

وَ لَنْ تَفْعَلُوا (آيهٔ 24)

«لن» مثل «لا» است در نفی مسـتقبل غير از اينكه «لن» رساتر است (و هو حرف مقتضب عند سيبويه و الخليل فی احدی الروايتين عنه و فی الرواية الأخری اصله «لا – أن» و عند الفراء «لا» فأبدلت الفها نونا).

وَ اَلْحِجٰارَةُ (آيهٔ (24) «حجاره» جمع «حجر» است مثل «جماله» كه جمع «جمل» است (و هو قليل).

وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا (آيهٔ 25)

«بشارة» (بكسر باء) خبر خوش است زيرا بشنيدن آن، اثر خوشحالی در بشرهٔ

شنونده ظاهر می شود. و اما فرمودهٔ خدا: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ» استعمال بشارت در عذاب بر وجه تهکم [یعنی استهزاء و ریشخند کردن] است.

إِلاَّ اَلْفٰ اسِقِينَ (آیهٔ 26)

«فاسقین» یعنی خارجین از حدّ ایمان زیرا خدا فرموده: «إِنَّ اَلْمُنٰافِقِينَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ» .

و فسق خرما از پوستش، خروج از آن است. و اصل «فسق» خروج از اعتدال است. و «فاسق» در اصطلاح شرع، خارج از فرمان خداست بارتکاب معصیت کبیره.

و فسق سه درجه دارد:

1 - «تغابی» و آن این است که احیانا مرتکب نافرمانی شود و آن را قبیح بشمارد.

2 - «انهماك» و آن این است که عادت به ارتکاب نافرمانی پیدا کند و مبالات نداشته باشد.

3 - «جحود» و آن این است که مرتکب نافرمانی بشود و آن را صواب بشمارد پس وقتی باین مقام برسد ربقهٔ ایمان را از گردن خود برداشته و ملابس کفر شده.

و مادام که در درجهٔ تغابی یا انهماك است اسم «مؤمن» از او سلب نمی شود زیرا تصدیق را که مسمای ایمان است دارد و لذا خدای تعالی فرموده: «وَ إِنْ طٰائِفَتٰانِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ اِقْتَتَلُوا» .

و اما «معتزله» که می گویند: ایمان، عبارت از مجموع تصدیق و اقرار و عمل است، و کفر، تکذیب حق و انکار آن است، این را قسم سوم دانسته و می گویند: نازل بین دو منزلهٔ «مؤمن» و «کافر» است زیرا در بعض احکام با هر دو شرکت دارد.

... خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ... (آیهٔ 29) «ثم»، لعله لتفاوت ما بین الخلقین(1).

وَ لا تَشْتَرُوا بِآيٰ اتِي ثَمَناً قَلِيلاً (آیهٔ 41)

این آیه و آیات دیگری که در این زمینه است حاکی از این است که متمکنین

1- هشت شمارهٔ تعالیق به ترجمه و خلاصه از تفسیر قاضی بیضاوی است.

از یهود، آراء أحبار یعنی علماء خود، و نیز متمکنین از نصاری آراء اسقفها را می خریده اند و آنها هم به مختصر وجهی آراء خود را می فروخته اند و آیات توراة و انجیل را تحریف می کرده اند که به خلاصه نیات خودشان عملی بشود و متمکنین، این آراء را بر عوام تحمیل می نمودند بالخصوص دربارهٔ بشارات ظهور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تا برای اسلام جا باز نشود.

... أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِمٰ ا فَتَحَ اَللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ... (آیهٔ 76)

در سورهٔ آل عمران آیهٔ 73 «... أَوْ يُحٰاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ...» مذکور است.

محرر این تفسیر چنین فهمیده ام که مراد از محاجه نزد پروردگار، «مباهله» است و معنی ای که دیگران کرده اند و در سورهٔ بقره تبعیت کردم تناسب ندارد و به خلاصه مفاد آیهٔ 76 این است: آیا آنچه را که خدا بر شما گشوده است به مسلمانان خبر می دهید؟ در نتیجه آنان پس از استحضار از این مطالب با شما نزد پروردگارتان «مباهله» می کنند.

... فَتَمَنَّوُا اَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰ ادِقِينَ (آیهٔ 94)

ای پیامبر! بگو: اگر خانهٔ آخرت در بست مال شما یهود است آرزوی مرگ کنید (که زودتر از رنج دنیا برهید و به آسایش جاودانی برسید) اگر راستگویانید.

در کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 542 به ترجمه می نویسد: اگر یهود آن روز که آیه نازل شده بود آرزوی مرگ کرده بودند در روی زمین یك یهودی زنده نمی ماند.

وَ اَلْأَسْبٰ اطِ (آیهٔ 136)

«اسباط» اولاد فرزند است و آن جمع بر «سبط» (بر وزن فکر) است و دربارهٔ بنی یعقوب مانند «قبائل» است در بنی اسماعیل. و برای فرق بین این دو سلسله این دو لغت به کار رفته است. و عده ای از پیامبران از بین «اسباط» ظهور کرده اند چون یوسف و موسی و داود و سلیمان و عیسی (کتاب مجمع البحرین به ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: یوسف چون فرزند مستقیم یعقوب است از «اسباط» محسوب نیست.

لغت «اسباط» در سورهٔ بقره دو بار و در سورهٔ آل عمران و در سورهٔ نساء و در سورهٔ أعراف هريك يك بار مذكور است.

... عَنْ قِبْلَتِهِمُ اَلَّتِي كا اذُوا عَلَيْهِ ا... (آيهٔ 142)

در كتاب سفينة البحار به ترجمه از سيد نقل كرده كه در أحاديث مأثوره وارد است كه: خدا به آدم امر كرد بسمت مغرب نماز بخواند و به نوح امر كرد بسمت مشرق نماز بخواند و به ابراهيم امر كرد هر دو را جمع كند و بسمت كعبه نماز بخواند.

و چون موسى مبعوث شد مأمور شد دين آدم را زنده كند و چون عيسى مبعوث شد مأمور شد كه دين نوح را زنده كند و چون محمّد صلّى اللّه عليه و آله مبعوث شد مأمور شد كه دين ابراهيم را زنده كند (ه).

محرر اين تفسير گويد: اين بيان از صدر تا ذيل آن ساختگى است: يا يهود ساخته اند و يا نصارى.

وَ كَذ لِكَ جَعَلْنا كُمْ أُمَّةً وَسَطاً... (آيهٔ 143)

شما امت اسلام را در بين امتها نمونه و الگوى امتها قرار داديم تا در معرض ديد مردم قرار بگيريد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّ أَنْ يَأْتِيَهُمُ اَللّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ اَلْغَمامِ وَ اَلْمَلا ئِكَةُ (آيهٔ 210)

براى معنى «غمام» به جلد پنجم همين تفسير ص 36 در تفسير سورهٔ فرقان مراجعه شود. [در سورهٔ فرقان طبق شماره گذارى بعض قرآنها، آيهٔ 206 از سورهٔ بقره نوشته شده].

يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَيْسِرِ... (آيهٔ 219)

«الخمر» هى كل شراب مسكر مخالط للعقل مغط عليه. و ما اسكر كثيره فقليله «خمر». هذا هو الظاهر فى روايات اصحابنا. و «الميسر» هو القمار كله (تفسير مجمع البيان ملخصا).

سنگاپور - رويتر - مفتى سنگاپور حاجى على ابن محمد امروز اظهار داشت كه: در مذهب اسلام ساختمان مسجد از پول لاطارى بى احترامى عظيمى است. وى

ضمن تفسیر دربارهٔ نظر دولت مالایا مبنی بر ساختن یك مسجد از پول لاطاری ملی در پایتخت مالایا، مطلب مزبور را اعلام داشت. وی افزود پولی که از این راه بدست می آید از قمار است و قمار در مذهب شریف اسلام ممنوع است (ط: 11 مهر ماه 1337).

... أَنْ يَأْتِيَكُمُ اَلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ (آیهٔ 248)

تفصیل «تابوت» را در جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر ص 293-296 ببینید.

«سکینه» به عبری «شخینا» است یعنی روح. یا مأخوذ است از «شاخونه» و معنای آن «سکن» یعنی آرامش است (کتاب «الهدی الی دین المصطفی» ج 2 ص 171 و 172 به ترجمه و خلاصه).

عالم اسرائیلی مسلمان شده، در کتاب «اقامة الشهود فی رد الیهود» ص 273 می نویسد: و همچنین وقتی که حکم صادر شد از آن حضرت (مراد موسی است) به جماعت بنی اسرائیل که طلا و نقره بیاورند از برای تعبیهٔ «میشکان» [که باصطلاح قرآن و مسلمانان] تابوت سکینه بوده، اگرچه آوردند ولی در غیاب آن جناب می گفتند که:

باین لطایف و حیل مال ماها را گرفته و خورده و می خورد... (ه).

(تفصیل در توراة سفر خروج باب 35 تا 40).

... أَوْ أَخْطَأْنَا ... (آیهٔ 286)

فرق میان «اخطأ» و «خط [ی] ء» این است که: اولی خطائی است که گاه از روی گناه است و گاه نه. و دومی خطائی است که از روی گناه است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

تذکر

در ص 188 همین جلد سطر 16 عبارت چنین است:

وَ لِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُتَّقِينَ ... تَعْقِلُونَ

ص: 238

سورۀ آل عمران

اشاره

حجة التفاسیر کلمات (اللّه) به (خدا) ترجمه شده است و مراد از خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است.

کلمات (هو) که مراد خداست به (غیب مطلق) ترجمه شده است.

کشاف:

سورۀ آل عمران، مدنی.

مشتمل بر: 200 آیه.

3480 کلمه.

14525 حرف.

(تفسیر ابو الفتوح رازی) (دارای تعالیق).

ص: 239

مقدّمه

اشاره

سورهٔ بقره علاوه بر احکام تشریعیه و مطالب تحقیقیه خلاصه و عصارهٔ «توراة» و قسمتی از کتب ملحقات به آن را محققانه و پیراسته از تحریفات و تغییرات و تبدیلات و تصحیفات منعکس کرد. و اکنون نوبت سورهٔ آل عمران است که «انجیل» را پیراسته از تحریفات و تغییرات و تبدیلات و تصحیفات به خلاصه و عصاره منعکس نماید و مطالب تحقیقیهٔ دیگر را نیز بیان نماید.

سورهٔ بقره گازر جامهٔ توراة به تحریف آلودهٔ کنونی است.

سورهٔ آل عمران گازر جامهٔ انجیل به تحریف آلودهٔ کنونی است.

نصارای نجران

وفد (یعنی هیئت) نصارای نجران که سرانجام به مباهله دعوت شدند شصت نفر سواره بودند که(1) به مدینه وارد شدند، از اشراف ایشان چهارده نفر با ایشان بودند، و از آن چهارده نفر سه نفر مقدم و پیشوای ایشان بودند:

1 - عبد المسیح ملقب به «عاقب» که امیر قوم و صاحب مشورت ایشان بود که جز به رأی او اقدامی نمی کردند.

2 - أیهم ملقب به «سید» که قافله سالار و پیشوا و مدیر هیئت بود.

3 - أبو حارثة بن علقمه که اسقف و عالم و پیشوا و صاحب مدارسشان بود و در علم کتابشان سرآمد بود و در نزد پادشاهان روم و نصاری موقعیتی عظیم داشت و کتابهای اوایل را خوانده بود و مردی متعبد و مجتهد بود و اموال بسیار در دسترس او گذارده و کنیسه ها برای او ساخته و پرداخته بودند.

پیامبر، نماز عصر را خوانده بود که این هیئت با جامه های نیکو و بقولی از حریر پوشیده و بظاهر آراسته وارد مدینه شدند.

أصحاب گفتند: ما وفدی مثل اینان در تجمل و شکوه ندیدیم.

این وفد وارد مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شدند و نشستند و چون وقت نمازشان رسید برخاستند و در مسجد حضرت به نمازشان پرداختند و حضرت فرمود: بگذارید نمازشان

1- در سال دهم هجری.

را بخوانند، پس رو به مشرق کردند و نماز خواندند. پس «سید» و «عاقب» با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سخن پرداختند:

حضرت فرمود: اسلام بیاورید.

گفتند: ما قبل از تو اسلام آورده ایم.

حضرت فرمود: دروغ گفتید. چگونه اسلام آوردید با آنکه برای خدا فرزند می گوئید و صلیب می پرستید و گوشت خوك می خورید!؟ گفتند: اگر عیسی پسر خدا نبوده پس پدر او کیست؟ و همگی دربارهٔ عیسی مخاصمه کردند.

حضرت فرمود: آیا می دانید که فرزند شبیه به پدر است؟ گفتند: بلی.

حضرت فرمود: آیا نمی دانید که پروردگار ما زنده است و نمی میرد و لیکن عیسی زنده ای فناءپذیر است؟ گفتند: بلی.

حضرت فرمود آیا نمی دانید که خدا سرپرست بر هر چیز است و آن را حفظ می کند و روزی می دهد؟ گفتند: بلی.

حضرت فرمود: آیا عیسی چنین می تواند کرد؟ گفتند: نه.

حضرت فرمود: پس پروردگار ما عیسی را در رحم، صورت بست آن گونه که خواست.

گفتند: بلی.

حضرت فرمود: پروردگار ما نمی خورد و نمی آشامد و مدفوع ندارد.

گفتند: بلی.

حضرت فرمود: آیا نمی دانید که مادر عیسی به عیسی آبستن شد همچنان که زنان آبستن می شوند، سپس او را زائید همچنان که زنان می زایند، سپس او را تغذیه

کرد همچنان که کودکان تغذیه می شوند، سپس که بزرگ شد طعام می خورد و آب می آشامید و مدفوع داشت.

گفتند: بلی.

حضـرت فرمود: چون چنین اقرار دارید، چگونه می گوئید که عیسی فرزند خداست؟! پس ساکت شدند و خدا دراین باره هشتاد و اندی آیه از اوائل(1) سورهٔ آل عمران دراین باره فرستاد (کتاب اسباب النزول واحدی به ترجمه. و تفسیر ابو الفتوح رازی باقتباس).

«نجران» (بر وزن سـلمان) شـهری اسـت در جزیرة العرب و واقـع اسـت بیـن حجـاز و یمن در عهـد جـاهلیت عـدد وافری از مسـیحیان [مونوفیسیه(2)] در آن سـکونت داشـتند. پیامبر با آنان مصالحه کرد بر پرداخت جزیه، سـپس داخل اسـلام شدنـد مگر عده ای که در قرن هفتم به نجران عراق واقع در بین کوفه و بین واسط مهاجرت کردند (المنجد ج 2 به ترجمه و خلاصه).

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ

سوره آل عمران (3): آیه 1

اشاره

الم

سرآغاز

(الم) رمز است.

سوره آل عمران (3): آیات 2 تا 6

مقدّمه

چون حدود هشتاد و اندی آیه از این سوره متوجه نصارای نجران است قبلا

1- آیات همه از اوائل سورهٔ آل عمران نیست. ب.

2- با احتیاط تلقی شود.

باید معنی خدا و صفات او معلوم شود تا عقیدهٔ: «پسر خدا بودن عیسی»، ابطال گردد.

اَللّٰهُ ... اَلْحَکِیمُ

ذات خدا و صفات او و سنجش عیسی

1 - الله (یعنی خدا و به عبارت دیگر ذاتی که دارای آخرین درجات صفات کمال است).

(و واجد آخرین درجات صفات کمال، فرداست و تعدد پیدا نمی کند).

(اما عیسی واجد هیچ یك از آخرین درجات صفات کمال نبوده و نیست).

2 - نیست هیچ گونه معبود شایسته ای مگر آن غیب مطلق (که پرستش، خاص او است زیرا او فرد است).

(اما عیسی مشهود مطلق است زیرا مردم او را دیدند و بعد از این هم می بینند).

3 - (خدا) زنده است (ازلا و ابدا).

[(اما عیسی زنده نبوده و هست شده و بعد از آن هم نیست و هست شده (بقول بعض مسیحیان) و یا می شود (بقول مسلمانان)].

4 - (خدا) پاینده است (و قائم بالذات).

(اما عیسی پاینده نبوده و وجودش قائم بالغیر است یعنی وجودش قائم به خداست).

5 - ای پیامبر! خدا، قرآن را بر تو فروفرستاده براستی و درستی درحالی که راست کننده است وعده های کتابهائی را که در حضور او است (و بشارات و اشارات موعود در کتب را عملا نشان می دهد) و توراة و انجیل را فرود آورد از پیش - جهت راهنمائی برای مردم - و فرقان (یعنی قرآن جداکنندهٔ حق از باطل) را(1) (پس از آن دو

1- عبد اللّه بن سنان از حضرت ابو عبد اللّه (ع) از «قرآن» و «فرقان» پرسیده است و حضرت در جواب فرموده اند: «قرآن» تمام کتاب است و اخبار آینده، و «فرقان»، آیات محکمی است که به آن عمل می شود و هر محکمی، «فرقان» است (به ترجمه از خبر مذکور در مقدمهٔ چهارم از تفسیر صافی).

کتاب) فرود آورد.

(اما عیسی نه در زمان توراة وجود داشت و نه در زمان قرآن(1) فقط رسولی بود که انجیل بر او فرستاده شد).

6 - البته کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند از آن ایشان است عذابی سخت.

(اما عیسی کسی را نتوانست عذاب کند).

7 - و خدا غالب است (و مغلوب کسی نمی شود). و صاحب انتقام است (که هیچ کس جلوگیر و مانع انتقام کشیدن او نیست).

(اما عیسی مغلوب یهودان شد و از کسی انتقام نتوانست کشید).

8 - البته بر خدا چیزی در زمین پوشیده نمی ماند و نه در آسمان.

(اما عیسی وجود نداشت تا علمی داشته باشد یا نه و مدت سی و سه سالی هم که در زمین می زیست از ترس دشمن از این کوه به آن کوه و از این شهر به آن شهر مخفیانه و فراری می زیست و علمی هم که داشت محدود و از خدا بود).

9 - آن غیب مطلق کسی است که: شما را در رحمها می نگارد هرگونه که می خواهد (از نر و ماده و خنثی از یك نفر تا پنج نفر بهم چسبیده و جداجدا از زشت و زیبا و...).

(اما عیسی خود یکی از کسانی است که در رحم زنی تصویر و نگاشته شد).

10 - (خلاصهٔ سخن) نیست هیچ گونه معبود شایسته ای مگر آن غیب مطلق که غالب است (بر همهٔ موجودات) و کارهایش از روی اساس است.

سوره آل عمران (3): آیات 7 تا 9

مقدّمه

هیئت نصارای نجران از عناوین: «کلمة اللّه» و «روح اللّه» و امثال آنها که در قرآن کریم دربارهٔ عیسی گفته شده است، خواستند برای الوهیت عیسی اتخاذ سند کنند لذا آیه آمد که: نباید از این الفاظ متشابه سوءاستفاده کرد و قائل به سه خدا

1- در زمین.

(پدر و پسـر و روح القدس) شد و ادلهٔ روشن یکتاپرستی را به عهدهٔ فراموشی سپرد بلکه باید متشابهات قرآن را به محکمات قرآن برگرداند و معنی را بدست آورد و این عمل بوسیلهٔ عقل انجام می شود اما نه این عقل ظاهر که ادراکاتش متفاوت و غلطانداز است بلکه با عقل موسوم به «لب» [بضم لام و شد باء] یعنی عقل صافی از شوائب که در حکومت آن اختلاف وجود ندارد (تفسیر مجمع البیان باقتباس).

«کلمـة اللّه» یعنی مخلوق خـدا و خدا کلماتش یعنی مخلوقاتش حساب ندارد (رجوع به جلد چهارم همین تفسـیر ص 136 و جلد پنجم همین تفسیر ص 165 و 166).

«روح اللّه» یعنی روحی که مخلوق خداست و اضافهٔ «کلمه» به «اللّه» و اضافهٔ «روح» به «اللّه» تشـریفاتی است مانند «بیت اللّه» و «شهر اللّه» و «ناقة اللّه» [و اطراد در وجه تسمیه شرط نیست] و اضافهٔ تشریفی بجهت مزیتی است. و برای مزیت عیسی کافی است که بدون پدر بوده، و برای مزیت بیت اللّه کافی است که نخستین معبد روی زمین بوده، و برای مزیت شهر اللّه یعنی ماه رمضان کافی است که کتابهای آسـمانی از جمله قرآن در این ماه نازل شده و برای مزیت ناقة اللّه یعنی شتر صالح پیغمبر کافی است که شتری بدون پدر و مادر از سـنگ بیرون آمده است. و گرنه تمام موجودات، «کلمات اللّه» اند. و تمام ارواح، مخلوق خدایند. و همهٔ خانه ها و ماهها و ناقه ها یعنی شتران از خداست.

محرر این تفسیر گوید: محکمات و متشابهات در روایات نیز وجود دارد. و بنابراین قاعدهٔ کلی، هر متشابهی را باید به محکم برگردانید.

نیز محرر این تفسیر گوید: در آیات (7-9) سه موضوع عنوان شده:

1 - محکمات 2 - متشابهات 3 - تأویل.

أما محکمات آیات، ما در کتاب و حسابند.

و اما متشابهات، آیاتی هستند که فهم آنها منوط به رد آنها به محکمات است که عقل صافی از شوائب می تواند متشابه را به محکم برگرداند و این کار از راسخون

در علم ساخته است [و در اینجا راسخون در علم شامل پیامبر و امامان و علماء واقعی است].

و اما تأویل کار خداست و آنچه را که راسخون در علم [در اینجا از راسخون در علم: پیامبر و امامان مراد است] از خدا فراگرفته باشند. و گاه ممکن است نمی از یمی و قطره ای از دریا به یکی از بندگان خدا داده شود مانند علم تعبیر خوابها.

و آیهٔ کریمهٔ قرآن که راسخون در علم را دوپهلو گفته است ناظر بهمین دو معنی است.

فیض کاشانی در مقدمهٔ چهارم از تفسیر صافی فرموده است: «تأویل»، جاری مجرای تعبیر خوابهاست.

مفسرین، آیه را سه گونه تفسیر کرده اند:

الف – تأویل متشابه را نمی داند مگر خدا و راسخون در علم.

ب – تأویل متشابه را نمی داند مگر خدا. و راسخون در علم (که تأویل آن را نمی دانند) می گویند ایمان آوردیم به آن.

ج – یا تأویل کل قرآن را نمی داند... و در تفسیر صافی از عیاشی از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که: «یعنی تأویل القرآن کله».

هُوَ اَلَّذِي ... اَلْمِيعٰادَ

آیات محکمات و متشابهات و قاعدهٔ فهم متشابهات

ای پیامبر! آن غیب مطلق کسی است که فرود آورد بر تو قرآن را. بعض از آن قرآن است آیات محکمات (روشن و واضح و مبین) که آن آیات ام الکتاب (و اصل و مادر قرآن) است و بخش دیگر از قرآن است (آیات) متشابهات (که ادراك معنی آن بی تأمل دست نمی دهد، زیرا احتمال معانی مشتبه با هم دارد که هویدا نیست).

پس اما کسانی که در دلهاشان است کجی، در نتیجه آنچه را که از قرآن، متشابه باشد پیروی می کنند برای طلب کردن فتنه (فتنه جوئی کنند برای تلبیس بر جهال)

و برای طلب کردن تأویل قرآن(1) (بر وفق مـدعای خود). و حال اینکه تأویل قرآن (2) را نمی دانـد مگر خدا (و ثابت قدمان در علم(3) آنچه را که از خدا تعلیم گرفته باشند).

و ثابت قدمان در علم(4) می گوینـد: به قرآن گرویـدیم. همـهٔ محکمات و متشابهات قرآن از نزد پروردگار ما است. و متذکر متشابه نمی شوند مگر صاحبان عقلهای صافی از شوائب (که آنان متشابهات را به محکمات برمی گردانند).

(ثابت قدمان در علم(5) همانها هسـتند که می گویند:) ای پروردگار ما! کژ و خم مکن دلهای ما را بعد از آنکه ما را به اسلام راه نمودی، و ببخش برای مـا از نزد خودت رحمتی (و توفیقی برای پی بردن به متشابهـات، و عصـمتی خـالی از شك و شـبهه) زیرا البته تو - همان تو - بسیار بخشنده ئی (علوم و معارف و... را).

ای پروردگار ما! البته تو فراهم آورنـدهٔ مردمی برای روزی که هیـچ گونه شـکی در آمـدن آن نیست زیرا البته خدا وقت و محل وعدهٔ خود را خلاف نمی کند (و روز رسـتاخیز را به پامی کند و خلائق را در آن محشور می سازد) (بنابراین، ما را که رهبری فرمودی ثابت بدار که در آن روز شرمنده و رسوا نشویم).

سوره آل عمران (3): آیات 10 تا 11

مقدّمه

یهود مدینه و مشرکین مکه در برابر مسلمانان به ثروت و نفرات مرد جنگی خود استظهار کردند لذا آیه آمد.

محرر این تفسیر گوید: منطق آیات 10 و 11 و 12 و 13 و 14 با وضع نصارای نجران نیز ارتباط کامل دارد زیرا لباسهای حریر و اسبان و تجمل آنان در موقع ورود به مدینه حیرت افزا بوده است.

1- یا تأویل متشابه قرآن.

2- یا تأویل متشابه قرآن.

3- یعنی پیامبر و امامان.

4- یعنی دانشمندان.

5- یعنی دانشمندان.

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا ... اَلْعِقٰابِ

خدا

البته کسانی که کفر ورزیدند، بی نیاز نمی سازد از ایشان، اموالشان و نه اولادشان (که به آن می نازند) از (عذاب) خدا چیزی را و آنان، هم ایشان آتش انگیز دوزخ اند.

(خوی آنـان) ماننـد خوی آل فرعون (است) و (خوی) کسـانی که از پیش از آل فرعون بودنـد (که باسـتظهار ثروت و نفرات) آیتهـای ما را تکذیب کردند؛ پس خدا بسبب گناهانشان آنان را گرفت و خدا سخت عقوبت است.

سوره آل عمران (3): آیات 12 تا 13

مقدّمه

پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم پس از جنـگ بـدر نفرات یهود را در بازار بنی قینقاع جمع کرد و فرمود: ای گروه یهود! پیش از اینکه به سرنوشت قریش گرفتار شوید اسلام بیاورید.

در جواب گفتنـد: البته مغرور مشو که نفراتی از قریش را کشتی. قریش تجربه کرده نبودند و کارزار نمی دانسـتند. بخدا قسم اگر با ما کارزار کنی مرد جنگ را خواهی شناخت و تو با امثال ما برخورد نکرده ای. پس آیه آمد (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 552 به ترجمه).

قُلْ لِلَّذِينَ ... اَلْأَبْصٰارِ

پیام برای یهود

ای پیامبر! به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: البته مغلوب می شوید و گرد - آورده می شوید بسوی جهنم، و جهنم بد آرامگاه و بستری(1) است.

علی التحقیق برای شما، در سرگذشت آن دو قوم که تلاقی کردند (در روز جنگ بدر) (برای حقانیت دین اسلام) حجت است (که) گروهی در راه خدا کارزار می کردند (پیامبر و اصحابش) و گروه دیگری (از مردم قریش) که کافر بودند.

1- ترجمان القرآن در لغت «مهاد».

کافران، مؤمنان را (اول بار کم دیدند در نتیجه بی حساب وارد کارزار شدند و لیکن در میدان کارزار آنها را) دو برابر خود دیدند با دید چشم (و مسلمانان کافران را کم دیدند) (در نتیجه مسلمانان فاتح شدند) و خدا به نصرت خود هرکه را بخواهد قوت می دهد زیرا البته در آن (جنگ بدر) بی گمان پندی است برای صاحبان دیده ها (و بصیرتهای قلبی)(1).

سوره آل عمران (3): آیات 14 تا 17

مقدّمه

هفت کامرانی در نظر مردم آراسته شده است: 1 - زنان 2 - پسران (اولاد) 3 - زر انباشته 4 - سیم انباشته 5 - مرکوب (مال سواری - اتومبیل - هواپیما - کشتی و غیرها) 6 - چهارپایان 7 - کشت و زرع ولی بهتر از اینها بهشتهاست.

زُيِّنَ ... بِالْأَسْحٰارِ

هفت چیزی که در نظر مردم آراسته است و بهتر از آنها

برای مردم آراسته شده است دوستی کامرانی ها (و شهوات و لذات نفسانی) از:

زنان، و پسران، و پوستهای گاو(2) آکنده (و انباشته) از زر، و از سیم، و اسبان نشان دار (بر دست و پا و پیشانی که اسبان نجیب عربی دارند)، و شتران و گاوان و گوسفندان، و کشتزار. آنکه در نظر مردم آراسته شده است بهرهٔ زندگانی دنیاست. و خدا نزد او است نیکو جای بازگشت.

ای پیامبر! (به مردم) بگو: آیا شما را خبر دهم به بهتر از آن مورد نظر شما؟ برای کسانی است که از مخالفت فرمان خدا پرهیز کردند نزد پروردگارشان:

بهشتهائی که از زیر آنها (زیر کاخها و درختانش) نهرها می رود درحالی که جاویدان در آن بهشتها هستند، و زنانی پاك (از: چرکها و کثافات و عیوب)، و خشنودی ای از خدا.

و خدا به (احوال) بندگان بیناست، همانها که می گویند: ای پروردگار ما! البته ما

1- تفصیل درج 3 همین تفسیر ص 47 و 48.

2- «قنطار» مذکور در آیه، هشت هزار مثقال زر است یا نقره یا به پری پوست گاوی است از دینار و درم (تفسیر کاشفی به خلاصه).

ایمان آوردیم، پس بیامرز برای ما گناهانمان را و ما را از عذاب آتش نگه دار.

همان مجاهدان(1)، و راستگویان، و فروتنان، و انفاق کنندگان، و استغفارکنندگان در سحرها.

سوره آل عمران (3): آیات 18 تا 20

مقدّمه

حرف حسابی یك کلمه است.

شَهِدَ اَللّٰهُ ... بِالْعِبٰادِ

خلاصهٔ کلام

خدا اعلام نمود(2) که البته مطلب این است که نیست هیچ گونه معبود بحقی مگر آن غیب مطلق، و فرشتگان و صاحبان دانش هم گواهی دادند درحالی که همگی (در اعلام و اداء شهادت) به عدل اعلام کردند و گواهی دادند. نیست هیچ گونه معبود بحقی مگر آن غیب مطلق که غالب است (و همه محکوم او هستند) و کارهایش از روی اساس است.

البته «دین» نزد خدا «اسلام» است (یعنی دربست، تسلیم خدا شدن). و اختلاف نکردند کسانی که کتاب به آنان داده شده (از: یهود و نصاری) مگر از بعد آنکه آمد آنان را دانش (دانسته اختلاف انداختند) از روی دشمنی ای که (نسبت به پیامبر برای حفظ ریاست خود) میان آنان حکمفرما بود. و هرکه به آیات خدا (از: پیامبران و معجزات و کتابهای آنان) کفر بورزد پس البته (بداند که) خدا حسابگر چالاك است.

پس ای پیامبر! اگر با تو محاجه را ادامه دادند در نتیجه بگو: خودم را دربست تسلیم کردم برای خدا و هرکه مرا پیروی کرد (چنین کرد) و بگو: برای کسانی که کتاب به آنها داده شده است و به ناخواندگان و نانویسندگان (همان مشرکین عرب)

1- یا «صبرکنندگان» (طبق تفاسیر).

2- «شهد» مذکور در متن آیه دربارهٔ خدا به معنی «اعلام کرد» و دربارهٔ فرشتگان و صاحبان دانش به معنی «گواهی داد» می باشد.

آیا شـما خودتان را دربست تسـلیم خدا کردید؟ پس اگر دربست خود را تسلیم خدا کردند، پس محققا راه یافته اند و اگر رخ تافتند پس جز این نیست که بر تو است رسانیدن پیام. و خدا به (احوال) بندگان بیناست.

سوره آل عمران (3): آیات 21 تا 22

مقدّمه

أعلم علماء یهود عهـد ناصـر الدین شاه قاجار: میرزا محمد رضا جدید الاسـلام در کتاب «اقامة الشـهود فی رد الیهود» (ص 91 و 92 به خلاصه) می نویسد:

در تورات در سفر تثنیه 24:13 موسی علیه السّلام به بنی اسرائیل فرمود: من تمرد و گردنکشی شما را می دانم.

یهود، «حور» نبی شوهر خواهر حضرت موسی را کشتند.

حضـرت هـارون را هم خواسـتند بکشـند و آن جنـاب خود را محـافظت فرمود به مماشات کردن که کشـته نگردد. و مصـدق قول هارون حکایتی است که در قرآن کریم نقل شده که هارون به برادرش جناب موسی عرض کرد که: «كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» :

نزدیك بود که مرا بکشند.

یهود ازبس لجوج بودنـد هر پیغمبری که می آمد و آنها را نصـیحت و دلالت می کرد او را می کشـتند و او را اطاعت نمی کردند و کفر می ورزیدند.

حضرت زکریا علیه السّلام را با اره شهید کردند.

و حضرت یحیی علیه السّلام را کشتند و سنگسار کردند.

و همچنین کدلیاء (بفتح کاف و نیز فتح دال و سکون لام) پسر حیقام (بر وزن سلمان) پیغمبر را کشتند.

و همچنین یوحنا کوهن پسر زکریا را کشتند.

و حضرت یرمیای پیغمبر را در چاه منجلاب انداختند و آخر هم معلوم نشد که چه شد.

و همچنین حضرت عیسی علیه السّلام را باعتقاد خودشان بدار کشیدند (اگرچه در

حقیقت کشته نشد و بدار کشیده نشد بلکه قاتل او کشته و بدار کشیده شد و حضرت عیسی به آسمان رفت) (ه).

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ ... نٰاصِرِينَ

خوی یهود

البته کسانی که به آیات خدا (از: پیامبران و معجزات و کتابهای آنان) کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند (و می دانند ناحق است) و کسانی از مردم را که به عدل فرمان می دهند، می کشند؛ پس ای پیامبر! آنان را به عذابی دردناك مژده بده.

آنان کسانی هستند که اعمالشان (که می گفتند به احکام توراة عمل کردیم) در دنیا و آخرت تباه شده است، و نیست آنان را از هیچ گونه یاری دهندگانی.

سوره آل عمران (3): آیات 23 تا 25

مقدّمه

در شأن نزول آیات 23-25 سه وجه گفته شده (رجوع به کتاب اسباب النزول واحدی) که یکی از آن 3 وجه قول کلبی است که با مفاد تفسیر مجمع البیان مطابقت دارد.

تفسیر مجمع البیان به ترجمه از ابن عباس نقل کرده که: مردی و زنی از اشراف یهود خیبر (که هر دو محصن و محصنه بودند یعنی مرد، زن دار بود و زن، شوهردار) زنا کرده بودند(1) و هیاهو به پاشد و اطرافیان، حکم توراة را خواستند و گفتند: باید هر دو را سنگسار کرد. لیکن از طرفی جماعتی باستظهار تمول و اشرافیت آنان گفتند:

چنین حکمی در توراة نیست.

بالاخره گفتند: ما از پیغمبر مسلمانان حکم آن را می پرسیم.

چون به مدینه آمدند و به حضرت مراجعه کردند. حضرت فرمود: حکم خدا

1- واقعهٔ در سال چهارم هجری بوده (رجوع به جلد دوم، مقدمهٔ همین تفسیر ص 1126 و 1127).

این است که: باید سنگسار شوند.

و لیکن نعمان و یك نفر دیگر از یهودان به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفتند: یا محمّد! ظالمانه حکم دادی، و سنگسار بر آنها نیست.

حضرت فرمود: حاکم بین ما و بین شما توراة است.

منکرین گفتند: انصاف دادی و ما قبول داریم.

حضرت فرمود: امروز کدامیك از علماء شما اعلم به توراة است؟ گفتند: مرد اعوری که در فدك ساکن است و به «ابن صوریا» مشهور است.

آنگاه فرستادند و او را آوردند.

جبرئیل شکل او را بحضرت معرفی کرده بود، همین که حضرت او را دید شناخت و فرمود: تو ابن صوریا هستی؟ جواب داد: بلی.

حضرت فرمود: تو اعلم یهود هستی؟ جواب داد: مردم این طور معتقدند.

حضرت فرمود: توراة را بیاورید (آوردند) آنگاه فرمود: حکم زانی را بخوان.

او خواند ولی آیهٔ سنگسار را نخواند و دستش را روی آن گذارد و ما بعد آن را خواند.

- ابن سلام از علماء یهود که مسلمان شده بود عرض کرد: یا رسول اللّه! از آیه گذشت، آنگاه بلند شد و دست ابن صوریا را از روی آیهٔ توراة بعقب زد و خود برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یهود قرائت کرد که: هرگاه مرد زن دار و زن شوهردار زنا کنند و شهود اقامه شود حکمشان سنگسار است. و اگر زن، آبستن باشد باید صبر کرد تا وضع حمل کند و بعد حکم درباره اش اجراء شود.

آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امر فرمود: تا هر دو را سنگسار کردند.

یهود از این واقعه خشمگین شدند و دراین باره آیه آمد که: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتٰابِ ...».

حکم زنا حکم هفتم از احکام عشره است.

در توراة سفر لاویان 10:20 نوشته: و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هرکه با زن همسایهٔ خود زنا نماید زانی و زانیه البته کشته شوند (ه).

و در سفر تثنیه 22:20 نوشته: اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری هم بستر شده باشد پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند؛ پس بدی را از اسرائیل دور کرده ای (ه).

أَلَمْ تَرَ ... لاٰ يُظْلَمُونَ

سنگسار شدن مرد و زنی از یهودان

ای پیامبر! آیا توجه نکردی بسوی کسانی که بهره ای از توراة به آنها داده شده است؟ (و) خوانده می شوند بسوی کتاب خدا تا میان آنان حکم کند، سپس گروهی از آنان (از توراة) رو می گردانند و حال اینکه آنان (از حکم خدا) اعراض کنندگانند.

آن (تجری در کتمان حق و غرور) بسبب این است که: البته آنان (بهم بافتند و) گفتند: آتش به ما نمی رسد مگر روزهائی چند (شمرده شده) (که هفت روز است یا چهل(1) روز) و فریفت ایشان را در دینشان آنچه دروغ می بستند.

پس چگونه باشد حال آنان آنگاه که ایشان را جمع کنیم برای روزی که هیچ گونه شکی در (آمدن) آن نیست و هرکسی آنچه (از خیر و از شر) بدست آورده است مزدش بالتمام داده می شود و آنان ستم کرده نمی شوند.

سوره آل عمران (3): آیات 26 تا 27

مقدّمه

در جنگ خندق که اسم دیگرش «احزاب» است در سال پنجم هجری وقتی مسلمانان خندق می کندند سنگی عظیم و سخت پدید آمد که آهن برآن کار نمی کرد.

حضرت به آن موضع آمده بدان سنگ نگاه کرد، تبر آهنین از سلمان گرفته آستین

1- دو قول در تفسیر مجمع البیان نقل شده.

مبارك درنوردید و بقوت و قدرت روحانی بلکه بتأیید ربانی چنان ضـربتی فرود آورد که از آن سـنگ سـخت قدری بشکست و برقی از میان آهن و سـنگ بجست که از درخشـندگی آن آتش، کوههای مدینه روشن شده به حدّ مد این رسـید و کنگره های ایوان کسری بنظر حاضران درآمد. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب تکبیر گفتند.

نوبت دیگر بضربت آن حضرت مقداری از آن سنگ شکست و روشنی ای از آن بتافت که قصور صنعاء یمن مشاهده شد و أصحاب تکبیر گفتند.

نوبت سوم بضربت آن حضرت لامعه ای ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر در آمد و صحابه تکبیر گفتند.

پس حضـرت فرمود که: جبرئیل مرا خبر داد که عن قریب آثار صولت اسـلام بأطراف و جوانب عالم رسـد و همهٔ نواحی عالم مسـخر اهل اسلام شود.

أصـحاب به شـکرگزاری این نعمت مشـغول شدند و منافقان، طرح سـخریت و استهزاء افکنده گفتند: عجب کاری است که این مرد از بیم کـارزار مشـرکین عرب، خنـدق می کنـد و یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعـده می دهـد حق تعالی آیه فرسـتاد (اسـباب النزول واحدی و تفسیر کاشفی و تفسیر خلاصهٔ منهج الصادقین به خلاصه و اقتباس).

قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِكَ اَلْمُلْكِ ... بِغَيْرِ حِسٰابٍ

خبر دادن پیامبر (ص) از فتح «مدائن» و «صنعاء» و «روم» بدست مسلمانان

ای پیامبر! بگو: بار خدایا! ای صاحب ملك (و پادشاهی)! بهر که می خواهی دولت (و سلطنت) می دهی. و از هرکه می خواهی دولت (و سلطنت) می سـتانی. و هرکه را بخواهی عزیز (و ارجمنـد) می سـازی. و هرکه را بخواهی خوار (و بی مقـدار) می گردانی. نبوت و عزت و پادشاهی و مال بدست تو است زیرا البته تو بر هر چیز توانائی.

شب را در روز درمی آوری (از شب می کـاهی و بر روز می افزائی)، و روز را در شب درمی آوری (از روز می کاهی و بر شب می افزائی)، و زنده را از مرده بیرون می آوری

(همچـون درخـت را کـه از هسـته و... بیرون می آوری)، و مرده را از زنـده بیرون می آوری (همچـون دانه را که از درخت و... بیرون می آوری)، و بهر که می خواهی بی حساب روزی می دهی.

سوره آل عمران (3): آیات 28 تا 30

مقدّمه

واحدی در کتاب اسـباب النزول دربارهٔ آیات 28-30 چنـد شـأن نزول نقل کرده که از جمله (به روایت ابن عباس) این است که: عبادة بن صامت انصاری که از مجاهدین جنگ بدر و از نقباء بود و با یهود پیمان داشت، در روز جنگ احزاب (یعنی جنگ خندق که در سال پنجم هجری اتفاق افتاد) به پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم عرض کرد: یا نبی اللّه! پانصـد مرد از یهود با من هم پیمانند، نظرم این است که با من بیرون بیایند که بر دشمن فائق شوم. آیه آمد:

لاٰ یَتَّخِذِ ... بِالْعِبٰادِ

مسلمانان باید کافران را دوست نگیرند

نبایـد که مسـلمانان، مسـلمانان را بگذارند و کافران را دوسـتان بگیرند و هرکه آن کند (که از مسـلمانان ببرد و با کافران بپیوندد) پس از خدا نیست در هیچ چیزی (و از خدا منقطع شده است).

مگر آنکه از کافران بترسید، ترسیدنی (کامل) (پس در ظاهر با آنان مواسات کنید ولی قلبا دوست آنان مباشید) و خدا شما را از خودش بیم می دهد و بسوی خدا است بازگشت.

ای پیامبر! بگو: اگر پنهان کنیـد آنچه را که در دلهای شـماست یا آن را آشـکار سازید، خدا آن را می داند، و خدا آنچه را در آسـمانهاست و آنچه را در زمین است می داند و خدا بر هر چیزی تواناست.

در روزی که هرکس آنچه را از نیکوئی کرده است حاضـر می یابـد و آنچه را از بـدی کرده است، (آنکه بـد کرده است) دوست می دارد که کاش میان او و میان

آن بدی مسافتی دور می بود. (بار دیگر می گویم:) و خدا شما را از خودش بیم می دهد و (در عین حال) خدا به بندگان نوازشگر است.

سوره آل عمران (3): آیات 31 تا 32

مقدّمه

نصارای نجران گفتند: ما مسیح را بزرگ می سازیم که او را پرستش می کنیم و این عمل، برای دوستی خدا و تعظیم او است. آیه در رد آنان آمد (به ترجمه از کتاب اسباب النزول واحدی در یکی از سه شأن نزول).

قُلْ ... اَلْكٰافِرِينَ

رد بر سفسطهٔ نصارای نجران

ای پیامبر! بگو: اگر خدا را دوست می دارید پس مرا پیروی کنید (که فرستادهٔ او هستم) تا خدا شما را دوست بدارد و برای شما گناهانتان را بیامرزد. و خدا آمرزگار و مهربان است.

ای پیامبر! بگو: خدا را پیروی کنید و پیامبر را. پس اگر رخ تافتند پس البته خدا کافران را دوست نمی دارد.

سوره آل عمران (3): آیات 33 تا 34

مقدّمه

مطلع و پیش درآمد تاریخ زندگانی مریم و عیسی که تاریخ مزبور برای نصاری نجران شرح داده شده است.

إِنَّ اَللّٰهَ ... عَلِيمٌ

برداشت سخن

البته خدا آدم (پدر اول بشر) را و نوح (پدر دوم بشر) را و خاندان ابراهیم را (که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از این خاندان است) و خاندان، عمران را (که مریم و عیسی از این خاندان اند) بر مردم جهانها برگزیده است. نژادی که بعض آنان از بعض دیگر (بوجود آمده) اند و خدا شنواست (اقوال همه را) و داناست (به احوال و افعال همه).

سوره آل عمران (3): آیات 35 تا 48

مقدّمه

1 - «عمران» (بر وزن انسان) [به عبارت دیگر «یهو یا قیم» یا «یواکیم»] پدر مریم است. و داشتن اسم متعدد سابقه دار است چنانکه عیسی اسم دیگری دارد بنام «عمانوئیل» (انجیل متی).

2 - «حنا» (بفتح حاء و شد نون الفی) [به عبارت دیگر «حنه» با هاء آخر] مادر مریم است.

3 - عمران و حنا واضح نیست که از کدام سبط بنی اسرائیل اند، آیا از سبط یهودا هستند یا از سبط لاوی. و یا عمران از سبط لاوی و حنا از سبط یهودا است (کلمات انجیل و شارحان آن دراین باره کلافهٔ سر در گم است چنانکه کتاب انیس الأعلام ج 1 ص 109-112 شرح داده است).

4 - حنا از عمران آبستن شد و در زمان آبستنی نذر کرد که مولودش را «محرر» (بر وزن مکرر) کند یعنی وقف معبد کند یعنی نذیر یا نذیره کند.

5 - «نذیره» شخصی است که در تحت نذری باشد و شروط نذر در توراة سفر اعداد 6:2-21 بتفصیل بیان شده است من جمله: آنکه از برای «نذیره» جایز نبود که از ثمر تاك یا آنچه از آن بعمل آمده بخورد و می بایست موی خود را نچیند و ریش خود را نتراشد و نزد میت نه نشیند اگرچه پدر یا مادرش باشند.

و اگر چنانچه اتفاقا شخصی در نزد او می مرد واجب بود که در این حال سر خود را تراشیده نذر خود را تجدید نماید، و پس از اتمام نذر می بایست که «نذیره» با قربانی در هیکل درآمده به حضور کاهن برود و کاهن موی وی را بچیند و بتراشد و ازآن پس، از نذر خود آزاد می بود.

6 - و بعضی از والدین، اولاد خود را در تمام مدت عمرشان، «نذیره» قرار می دادند مثل شمشون (کتاب داوران 5:13) و سموئیل (کتاب اول سموئیل 11:1) و یوحنای تعمیددهنده (انجیل لوقا 15:1).

و برخی را گمان چنان است که پولس هم، نذیره بوده زیراکه می گوید:

سر خود را به واسطه ای در «کنخریا» تراشیده (اعمال رسولان 18:18) (ردیف 5 و 6 از کتاب قاموس مقدس منقول است).

راجع به مادر شمشون می نویسد:... لکن حامله شده پسری خواهی زائید و الآن با حذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور و «استره» بر سرش نخواهد آمد زیرا آن ولد از رحم مادر خود تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود و او به رهانیدن اسرائیل از فلسطینیان شروع خواهد کرد (کتاب داوران 13:).

راجع به مادر سموئیل می نویسد:... و نذر کرده گفت: ای یهوه صبایوت! اگر فی - الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده مرا به یاد آوری و اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمائی او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد و «استره» بر سرش نخواهد آمد، و بعد از مرور ایام «حنا» حامله شده پسری زائید و او را سموئیل نام نهاد زیرا گفت: او را از خداوند سؤال نمودم... زن پس از بازگرفتن پسر از شیر، پسر را نزد «عیلی» آورده... گفت:

من نیز او را برای خداوند وقف نمودم، تمام ایامی که زنده باشد وقف خداوند خواهد بود (کتاب اول سموئیل باب اول).

راجع به پدر یحیی می نویسد: فرشته بدو گفت: ای زکریا! ترسان مباش زیراکه دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات «الیصابات» برای تو پسری خواهد زائید و او را «یحیی» خواهی نامید، و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد، زیراکه در حضور خداوند، بزرگ خواهد بود و شراب مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود، و بسیاری از بنی اسرائیل را بسوی خداوند، خدای ایشان بر خواهد گردانید... (انجیل لوقا باب اول).

7 - در تورات چاپ سال 1845. م 1261 هجری قمری در سفر اعداد باب 6 به خلاصه می نویسد: خداوند به موسی خطاب کرده گفت: با بنی اسرائیل بگو:

اگر مرد و زنی نذر پرهیزکاری کرده(1) خود را پارسا سازد تا آنکه برای خداوند

1- در توراة چاپ سال 1947 بجای «نذر پرهیزکاری»، [نذر خاص یعنی نذر نذیره] ترجمه کرده است.

پارسا باشد از شـراب و مسکرات بپرهیزد و سرکهٔ شراب و سرکهٔ سایر مسکرات را ننوشد، تمامی ایام پرهیزکاری خود از هر چیزی که از تاك انگور ساخته شود از هسته تا به پوست چیزی نخورد و تمامی ایام نذر پرهیزکاریش «استره» بر سرش نیاید تا تمام شدن روزهائی که خود را بجهت خداوند پارسا کرده مقدس باشد، و جعد موی سـرش را بلند دارد، تمامی روزهائی که خویشتن را برای خداوند پارسا سازد به جسد میت نزدیـك نشود... و قـانون حصور در روز تمام شـدن ایام پرهیزکاری او این است که: بـدر خیمـهٔ مجمع آورده شود و قربانی خود را به خداونـد تقریب نمایـد... و آن حصور، سـر پرهیزکاری خود را به نزد در خیمـهٔ مجمع بتراشد و موی سـر پرهیزکاری خود را گرفته آن را در آتشی که زیر قربانی سلامتی است بیندازد... قانون حصوری...

محرر این تفسیر گوید: در توراة چاپ سال 1947 بجای «حصور» [نذیره] و بجای «سر پرهیزکاری» [سر تخصیص] ترجمه شده است.

8 - از عبارت سفر اعداد معلوم می شود که نذیره یعنی حصور، هم می تواند مرد باشد هم زن.

9 - پسر در خدمت، همچون دختر نیست زیرا دختران در ادامهٔ برنامهٔ نذیره چالاك تر از پسرانند.

10 - در ذیـل کتاب سـیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 579 می نویسـد: «عبارة کتب اللغـة تفیـدان المحرر یطلق علی النذیر و النذیرة - أی شخصا محررا».

11 - از کتاب سـیرهٔ مزبور اسـتفاده می شود که مریم نذیره بوده [یعنی شخصـی محرر بوده] یعنی عبادتش برای خدا بوده و برای دنیا از او بهره برداری نمی شده. و بعد پدر و مادرش درگذشـته اند(1) و زکریا او را کفالت می کرده بعـد می نویسد: سـختی شدیدی پیشامد کرد و زکریا از کفالت عاجز شد پس دربارهٔ کفیل او نظریاتی پیدا شد

1- محرر این تفسـیر گوید: لازم نیست که پدر و مادرش درگذشـته باشند، چون مریم نذیره بوده است نذیره دیگر تحت ولایت پدر و مادر نبوده بلکه تحت نظر کاهن معبد بوده است.

و با تیرهای قرعه کشی قرعه زدند و تیر بنام جریج (بر وزن حسین با دو جیم و در بعض أصول با جیم اول و حاء آخر است) راهب که مردی از بنی اسرائیل و نجار بود درآمد که او مریم را کفالت کند (سیرهٔ مزبور ص 580 به ترجمه و خلاصه).

12 - «نذیر» مرد مورد نذر است و «نذیره» زن مورد نذر. و گاهی «نذیره» بهر دو گفته می شود مانند «ذبیحه» که گاه بمعنی «ذبیح» مؤنث (یعنی ماده) است و گاه بمعنی چیزی است که ذبح می شود.

13 - برای تاریخ زندگانی زکریا و یحیی و مریم و عیسی به جلد اول مقدمهٔ همین تفسیر مراجعه شود: زکریا ص 450-453 و یحیی ص 536-540 و مریم 540-545 و عیسی 546-555.

إِذْ قٰالَتِ اِمْرَأَتُ عِمْرٰانَ ... وَ اَلْإِنْجِيلَ

تاریخچهٔ نسب و زندگانی مریم و یحیی

(ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که (حنا) زن عمران گفت: ای پروردگار من! البته من آنچه را در شکم دارم برای تو، جهت وقف معبد نذر کردم، پس، از من بپذیر زیرا البته تو - همان تو - شنوائی (نذر مرا) و دانائی (بقصد من در این نذر).

پس چون زن عمران آن را زائید گفت: ای پروردگار من! من آن را زائیدم دختر.

و خدا داناست به آنچه زن عمران زائید - و نیست پسر نذیر مانند دختر نذیره (زیرا پسران نذیر کمی در خدمت معبد باقی می مانند و از نذر خارج می شوند و لیکن دختران نذیره نوعا خدمت در معبد را ادامه می دهند(1) و البته من این دختر را «مریم» نامیدم و البته من او را از شیطان رانده شده، در پناه تو درمی آورم و ذریهٔ او را (در صورت خروج از نذیره و شوهر کردن و فرزند آوردن).

پس پروردگار مریم، مریم را (جهت خدمت در بیت المقدس) پذیرفت پذیرفتنی نیکو و نشو و نما داد مریم را نشو و نمائی نیکو(2).

1- وجود دختران تارکات. دنیا مؤید همین نظر است. ب.

2- و بالیده ساخت او را بالیدن نیك (ترجمهٔ شاه ولی اللّه).

و خـدا، زکریا را کفیل (بر خرج و کار) مریم ساخت(1) (چون مریم در نزد زن زکریا و زیر نظر زکریا به سـرحد تکلیف رسـید به خدمت و عبادت در بیت المقـدس پرداخت و) هروقت زکریا بر مریم در غرفه داخل می شـد روزی ای نزد مریم (می دید و) می یافت. زکریا گفت: ای مریم! این روزی برای تو از کجاست؟ مریم گفت:

آن روزی، از نزد خداست زیرا البته خدا هرکه را بخواهد بی شمار روزی می دهد.

تاریخ زندگانی یحیی

در آنجـا (که) زکریا (موقعیت مریم را دیـد) پروردگار خود را خوانـد (و) گفت: ای پروردگار من! نسـلی پاك از آلایش (و با موقعیت) از نزد خودت بمن عنایت کن زیرا البته تو شنوای دعائی.

پس (دعاء زکریا بهدف اجابت رسـید) فرشتگان او را نداء کردند و حال اینکه زکریا ایستاده بود که در محراب نماز می گذارد: البته خدا تو را مژده می دهـد به (پسـری بنام) یحیی درحالی که به کلمه ای از خـدا (یعنی عیسـی که یکی از کلمات خـداست) تصـدیق کننـده است، و درحالی که در حضور خدا، بزرگ خواهد بود(2)، و درحالی که حصور(3) (یعنی نذیر و به عبارت دیگر وقف معبد) خواهد بود، و

1- زکریا خالـهٔ مریم بوده (محمـد بن اسـحاق - بنقل تفسـیر مجمع البیان) و نام او «ایشاع» بوده. بنابراین، عیسـی و یحیی پسـر خاله می شونـد. و در بعضـی روایـات است که زن زکریا خواهر مریم بوده (تفسـیر صافی) و در انجیل لوقا 36:1 می نویسـد: زن زکریا یعنی مادر یحیی اسمش «الیصابات» و از خویشان مریم بوده.

2- انجیل لوقا 15:1.

3- اینکه بعض تفاسیر گفته اند: بی رغبت به زنان خواهد بود، و بعض دیگر گفته اند: بازدارنده از لهو و لعب خواهد بود، و بعضی گفته اند: عنین خواهد بود، اصطلاح «حصور» را درنیافته اند و اگر روایت کرده اند کاملا روایت نکرده اند زیرا رواة وارد اصطلاح نبوده اند. بلی یکی از شئون حصور یعنی نذیر و نذیره این است که: چون مانند تارکات دنیا هستند، مرد، زن نمی گیرد و زن، شوهر نمی کند همچون یحیی و مریم مگر اینکه از نذر خارج شوند.

درحالی که پیامبری خواهد بود از شایستگان(1).

زکریـا گفت: ای پروردگـار من! چگونه برای من پسـری می شود و حـال اینکه پیری مرا در رسـیده است و زنم نازا است؟ (آیا مرا جوان می سازی یا در همین پیری فرزند می دهی؟).

خدا گفت: بدین گونه (که هستید). خدا آنچه می خواهد می کند.

زکریا گفت: ای پروردگار من! نشانه ای (از تاریخ حمل ایشاع باین پسر) برای من قرار بده.

خدا گفت: نشانهٔ تو این است که 3 روز یارای حرف زدن نخواهی داشت مگر با اشاره(2)، و (در این 3 روز) پروردگار خود را بسیار یاد کن و او را به شامگاهان و بامدادان تسبیح گوی(3).

.

1- پیغمبری بوجود آمده از شایسـته حالان که زکریا و آباء او است. و شایسته آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید (تفسیر کاشفی اقتباسا).

2- وا عجبا! که در انجیل لوقا (20:1) نشانه را طرز دیگری قهرآمیز تعبیر کرده زیرا می نویسـد: و الحال تا این امور واقع نگردد گنگ شـده یارای حرف زدن نخواهی داشت زیرا سخنهای مرا که در وقت خود بوقوع پیوست باور نکردی (ه).

3- محرر این تفسـیر گوید: گرچه در این سوره و در سورهٔ مریم به پیروی از نظر مفسرین، آیه را تفسیر کردم ولی دلچسبم نیست، شاید نظر مفسرین هم به انجیل معطوف شده که چنین تفسیر کرده اند. اینکه می گویم دلچسبم نیست دلیل دارم و دلیلم این است که در آیه، «تکلم» اگر بضم میم بود سـخن همان بود که مفسرین گفته اند زیرا معنی این بود که [سخن نمی توانی بگوئی] و لیکن بفتح میم است یعنی [سخن نگوئی] و این در حقیقت دسـتور روزه بوده، روزهٔ سـکوت، برای اینکه زکریـا در ظرف سه روز از روح حکمت پر شود و بعـد با زنش تماس بگیرد. و همین روزهٔ سـکوت است که مریم هم به آن مـأمور شـده است و در شـرائع سـابقه، سـابقه دار است. به خلاصه معنی آیه بطـور دلچسب این است: ای پروردگار من! دسـتوری (جهت حمل ایشاع باین پسر) برای من قرار بده. خدا گفت: دستور این است که سه روز با مردم سخن نگوئی (روزهٔ سکوت بگیری) و اگر حاجتی اقتضاء کرد با رمز یعنی ایماء و اشاره تفهیم کنی (تا از روح حکمت پر شوی و پس از سه روز، با زنت تماس بگیر تا نطفهٔ یحیی منعقد شود).

بقیهٔ تاریخ زندگانی مریم

و (ای پیـامبر! یـاد کن از) آنگـاه که فرشـتگان گفتنـد: ای مریم! البته خـدا تو را (از خانـدان پیامبران) برگزیـده است و تو را (از کفر و ذمائم اخلاق) پاك ساخته است و تو را بر زنان جهانها (به داشتن پسری بی شوهر) برگزیده است.

ای مریم! برای پروردگارت فروتن باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن (یعنی با نمازگزاران نماز جماعت بخوان).

ای پیامبر! آنچه گفته شد از اخبار غیب است که آن را بسوی تو وحی می کنیم.

و تو نزد آنان نبودی آنگاه که تیرهای قرعـهٔ خود را (پس از سپری شـدن عهد کفالت زکریا(1) می انداختنـد که کدامین، (از حضار) مریم را کفالت کند، و نزد آنان نبودی آنگاه که (برای کفالت او) مخاصمه می کردند.

دنبالهٔ تاریخ زندگانی مریم

(و ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که فرشـتگان گفتند: ای مریم! البته خدا تو را به کلمه ای از خود مژده می دهد: اسـمش «مسـیح» است(2)، «عیسـی» است، پسر مریم است، درحالی که در دنیا و آخرت آبرومند است، و از مقربان است، و سخن می گوید با مردم در گهواره (برای اظهار اعجاز) و در عهد کهولت(3)، و از شایستگان است.

1- رجوع به سیرهٔ ابن هشام در تفسیر آیه.

2- بیان مسیح در اینجا ناظر به بشارات کتب پیامبران پیشین است که از ظهور «مسیح» خبر داده اند. ب.

3- «کهل» (بر وزن وقت) کسـی است که پیری موی او را به سفیدی آمیخته کرده و در او بزرگی و تنومندی می بینی یا کسی است که سال او از سی یا از سی و چهار تا پنجاه و یك گذشته است (شرح قاموس اقتباسا). و عیسی 33 سال در زمین زندگانی کرد.

مریم گفت: ای پروردگار من! چگونه برای من فرزند می شود و حال اینکه هیچ بشری دست بمن نرسانیده است؟! پروردگار گفت: بدین گونه (که هستی بی تماس بشری). خدا آنچه را بخواهد می آفریند. خدا چون امری را حکم کند پس جز این نیست که برای آن می گوید:

«بشو»، پس، می شود(1).

و خدا عیسی را نوشتن(2) و حکمت (راه نورانی شدن دلها) و توراة و انجیل می آموزد.

سوره آل عمران (3): آیات 49 تا 58

اشاره

وَ رَسُولاً ... اَلذِّکْرِ اَلْحَکِیمِ

تاریخ زندگانی عیسی

و عیسی در حال رسالت بسوی بنی اسرائیل(3) (گفت:) البته من علی التحقیق شما را از پروردگارتان معجزه آورده ام: البته من برای شما از گل، مانند شکل پرنده می سازم پس در آن مرغ گلین می دمم پس بفرمان خدا مرغی می شود(4) - و کور مادرزاد و پیس را به می کنم - و بفرمان خدا مردگان را زنده می سازم - و به آنچه در خانه هاتان می خورید و آنچه ذخیره می کنید شما را خبر می دهم. البته در آنچه گفته شد بی گمان برای شما نشانه است (بر صدق دعوی رسالت من) اگر باوردارندگانید.

و (نیز گفت:) تصدیق کننده ام آنچه را که در حضور من است از توراة.

1- پدید شو، پس، پدید می شود.

2- تفسیر مجمع البیان از ابن جریح.

3- رد بر کسی است که می گوید: عیسی بر غیر بنی اسرائیل هم مبعوث بوده (تفسیر بیضاوی).

4- کتاب انیس الأعلام ج 2 ص 384.

(آمـده ام) تـا برای شـما بعض آنچه را که بر شـما حرام شـده است حلال سازم. و شـما را نشانه ای از پروردگارتان آوردم (که کتاب انجیل است(1) پس، از مخـالف فرمان خـدا بپرهیزیـد و مرا فرمان ببریـد. البته خـدا پروردگار من و پروردگار شـماست، پس او را بپرستیـد، این پرستش خدا، راهی است راست.

پس چون عیسی کفر را از بنی اسرائیل دریافت، گفت: چه کسانی یاوران منند (در دعوت) بسوی خدا؟ حواریون(2) (یعنی شاگردان عیسی که از صـیادان و از باج گیران و غیره بودند(3) و دعوت او را اجابت نموده بودنـد) گفتند: ما یاوران خدائیم به خدا گرویدیم. و (ای عیسـی!) گواه بـاش به این که البته ما مسـلمانیم (یعنی خودمان را دربست در اختیار فرمان خـدا گـذارده ایم). ای پروردگار ما! به آنچه فروفرسـتادی گرویدیم و فرسـتاده ات (عیسـی) را پیروی کردیم پس ما را با حاضـران (حاضران به خدمتت و گواهان بر وحدانیتت و مصدقین پیامبرانت) بنویس.

و (یهودان و بعض از حواریون دربارهٔ عیسـی) بدسگالیدند (که خواستند او را بدار بکشند(4) و خدا (در عوض با آنان) بد سگالید و خدا از همهٔ بدسگالان قوی تر است.

1- ب.

2- «حواری» (بفتـح حـاء و واو الفی و کسـر راء و شـد یاء) یعنی گازر برای اینکه جامه را سـفید می کنـد و بمعنی ناصـح و نیز خویشاوند نزدیـك و نیز یاور است و گفته شـده یاور پیامبران. و از این است حواریون (به تخفیف یاء) و آنان رسولان مسـیحند و گفته شـده که جهت تسمیه، خلوص نیت و پاکی سرشت آنان است (منجد به ترجمه).

3- رجوع به جلد دوم مقدمهٔ همین تفسیر ص 597-605.

4- جهودان به عیسی ایمان نیاوردند و گذارش حال او را به رومیان دادند و دربارهٔ او سخت سعایت کردند که عیسی عزم پادشاهی و جنگ با قیصـر دارد. و چون عیسـی از دست دشـمنی یهودان پنهان می زیست و محل اختفاء خود را تغییر می داد، دستگیر نمی شد و لیکن یك نفر از حواریون را که یهودا اسـخریوطی نام داشت تطمیع کردند روی محل اختفاء عیسـی را نشان داد. و چون سپاه رومیان برای دستگیری عیسی هجوم آوردند یازده نفر از حواریون هریك به راهی رفتند و نفر دوازدهم که همان یهودا بود دستگیر و بنام عیسی مصلوب شد.

(خـدا قوی تر است) زیرا خـدا گفت: ای عیسـی! البته من تو را از (کیـد و مکر) کسانی که کفر پیشه کردنـد فراگیرنـده ام و تو را بسوی خود بردارنـده (و بالابرنـده) ام و تو را از آلودگی بدسـگالان پـاك کننـده (و نجـات دهنـده) ام و تـا روز قیـامت آن کسان را که پیروی تو کردند (همچون امت اسلام) بالای کسانی که کفر پیشه کردند (یعنی یهود) قراردهنده ام.

سپس بازگشت شـما (از: مصدقین به عیسی و منکرانش) (در قیامت) بسوی من است پس میان شما دربارهٔ آنچه در آن اختلاف می کردید، حکم می کنم.

پس اما آنان که کفر پیشه کردنـد پس ایشان را عـذاب می کنم به عـذابی سـخت در دنیا و آخرت، و نیست آنان را از هیـچ گونه یاورانی (که عذاب را از ایشان بازدارد).

و اما آنان که ایمان آوردنـد و کارهای شایسـته کردنـد، پس خـدا مزدهاشان را بالتمام (بی کم وکاست) به ایشان می دهد (و اما نصاری که مدعی پیروی عیسـی هسـتند چون قائل به تثلیث اند و گفتهٔ عیسـی را دربارهٔ پیامبر اسـلام تصدیق ندارند ظالمند) و خدا ظالمان را دوست نمی دارد.

ای پیـامبر! آنچه گفته شـد که آن را بر تو می خوانیم، از دلائـل قـدرت مـا و از قرآن است همـان قرآنی که مطالب اساسـی حکمت آمیز را یادآوری می کند (و تذکر می دهد).

سوره آل عمران (3): آیه 59

مقدّمه

هیئت نصارای نجران زبان به اعتراض گشاده گفتند: ای «محمّد»! تو چرا عیسی را دشنام می دهی و نام بندگی بر وی می نهی؟ خواجهٔ عالم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آری.

او بندهٔ خدا و پیامبر او و کلمهٔ او بود که خدا به دوشیزه ای القاء فرمود.

آتش غضب نجرانیان برافروخت و گفتند: هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق گردد؟ حق تعالی این آیت فرستاد (تفسیر کاشفی و دیگر مفسران).

إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ ... کُنْ فَیَکُونُ

اعتراض هیئت نصارای نجران و رد بر آنان

البته مثل (و صفت) عیسی نزد خدا همچون مثل (و صفت) آدم (علیه السّلام پدر بشر) است. خدا، او را از خاك آفرید سپس برای آن خاك گفت: (آدم) شو، پس، شد.

(و آفرینش آدم مهم تر است زیرا او نه پدر داشت و نه مادر(1) و لیکن عیسی مادر داشت).

سوره آل عمران (3): آیات 60 تا 63

مقدّمه

1 - ای پیامبر! اگر باز نصارای نجران تسلیم قول تو نشدند پیشنهاد «مباهله» بده.

2 - مباهله (بفتح هاء) یعنی مبادلهٔ نفرین. و این یك نحوه دوئل است [دوئل رحمانی].

3 - چون مباهله به هیئت نصارای نجران اعلام شد مهلت خواستند که بامداد فردا مباهله کنند و چون هیئت به جایگاه خود برگشت أبو حارثهٔ اسقف گفت: بامدادان اگر محمّد با فرزند و اهل خود آمد از دوئل بر حذر باشید و اگر با اصحاب خود آمد مباهله کنید و بیم نداشته باشید.

بامدادان که هیئت، صف آرائی کرد دید که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفته و پیشاپیش او دو فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام و پشت سرش فاطمه علیها السّلام برای مباهله می آیند(2). اسقف هیئت، مشخصات همراهان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را پرسید و به او

1- «حواء» ام البشر هم.

2- و خواجهٔ عالم به ایشان فرمود که: من چون دعاء کنم شما «آمین» گوئید (تفسیر کاشفی).

گفتند: آنکه دستش در دست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است پسر عم پیامبر و شوی دختر او و محبوب ترین خلائق بسوی او است، و آن دو طفل پسران دختری او است و آن زن دخترش فاطمه علیها السّلام است که از همهٔ مردم نزد پدر عزیزتر و به قلبش نزدیکتر است.

پیامبر جلو نشست و زانو زد، ابو حارثهٔ اسقف قسم یاد کرد که: «محمّد» زانو زد مانند زانو زدن پیامبران در موقع مباهله.

أسقف برگشت بطرف هیئت و اقدام به مباهله نکرد.

«سید» گفت: ای اسقف! جلو بیفت برای مباهله. اسقف گفت: من «محمّد» را بر مباهله گستاخ می بینم و من می ترسم که راست بگوید - و اگر راست بگوید به خدا قسم سال به سر نرسیده یکتن نصرانی در روی زمین باقی نخواهدماند(1).

پس اسقف گفت: یا ابا القاسم! (پیامبر را با کنیه نداء کرد برای رعایت ادب) ما برای مباهله حاضر نیستیم و لکن برای مصالحه حاضریم به مال المصالحه ای که از عهدهٔ پرداخت آن برآئیم.

پس، نامهٔ صلح نگاشته شد که: دو هزار طاقه برد که هر طاقه چهل درهم ارزش داشته باشد به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بپردازند و اگر کم و زیاد شد از همین قرار محاسبه شود و سی حلقه زره و سی عدد نیزه و سی رأس اسب اگر در یمن مورد احتیاج شد عاریه بدهند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشخصه ضامن رد عاریه است.

هیئت نصارای نجران به نجران برگشت و طولی نکشید که «سید» و «عاقب» مراجعت کردند و «عاقب» یك طاقه بر دو یك عصا و یك قدح و یك جفت کفش به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

1- و در روایت است که اسقف گفت: روهائی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جابر کند، برمی کند. پس مباهله نکنید که هلاك می شوید و نصرانی ای تا روز قیامت بر روی زمین باقی نمی ماند. و پیامبر (ص) فرمود: قسم به خدائی که جان من در قبضهٔ قدرت او است اگر ملاعنه کرده بودند، بصورت میمونها و خوکها مسخ می شدند و وادی بر آنها یکپارچه آتش می شد و سال به سر نرسیده همهٔ نصاری هلاك می شدند (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

اهداء کرد و هر دو تن اسلام آوردند (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

شرائط صلح چنین تقریر یافت که: هر سال دو هزار جامهٔ نفیس و هزار مثقال زر سرخ - نیمی را در محرم و نیمی را در شهر رجب - تسلیم دارند، و مقرر است که هر جامه را چهل درهم بها باشد، و رسولان پیغمبر را نیکو بدارند و میزبان باشند. و هم گفته اند:

بشرط بود که سی سر اسب و سی نفر شتر و سی حلقه زره و سی نیزه بدهند و رسول خدای فرمود:

اگر مسلمانان را حاجت افتد هم بدین شمار این اشیاء را بمستعار بدهند و از طلب ربح و ربا پرهیز کنند. بدین گونه کار صلح بساز گردید و بر پاره ای دیباج این شرائط را نگار دادند و جماعتی از اصحاب گواهی خویش را برآن بافته خط و خاتم نهادند و مردم نجران آن مکتوب را مضبوط نمودند (ناسخ التواریخ جلد 3 ص 483).

تذکر: سپهر در ناسخ می نویسد که: موسی و هارون و فرزندان هارون با قارون مباهله کرده اند و در نتیجه قارون و اهل و مال او را و یاوران او را زمین به دم در کشید.

محرر این تفسیر گوید: نکته ای بس نفیس است.

تذکر: سپهر در ناسخ جلد 3 ص 483 می نویسد: این مباهله (یعنی مباهلهٔ پیامبر و نصارای نجران) در سال دهم هجری روز بیست و چهارم ذی حجه بود و جماعتی روز بیست و پنجم ذی حجه گفته اند.

اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ... عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ

دعوت پیامبر (ص) نصارای نجران را به مباهله دوئل رحمانی

ای پیامبر! حق از پروردگار تو است پس، از شك آرندگان مباش(1).

پس هرکه با تو دربارهٔ عیسی ستیزه کند (و مرتبهٔ عیسی را از پیغمبری بالاتر ببرد) از بعد آنچه تو را از دانش (از ادلهٔ علمی حلی و نقضی(2) در معنی الوهیت و در

1- به در می گویند که دیوار بشنود [ایاك اعنی و اسمعی یا جاره].

2- جوابهای حلی تحقیقات در معنای خدا و صفات او است و در فرق بین خدا و مخلوق و در شخصیت عیسی و پیدایش او و جواب نقضی مثال آفرینش آدم ابو البشر (ع) (و همچنین حواء) است. ب.

اینکه عیسـی رسول و بنـدهٔ خـداست) آمـد (مباهله را به نصارای نجران پیشـنهاد کن) پس بگو: بیائید بخوانیم پسـرانمان را و پسـرانتان را و زنانمان را و زنانتان را و آنان را که منزلت جان ما دارند و آنان را که منزلت جان شما دارند(1).

سپس بـدرگاه خدا تضـرع کنیم (تا صورت ملکوتی حق و باطل را خدا علنی سازد) پس لعنت خدا را بر دروغ گویان بگردانیم (تا خدا علنا رحمتش را از هر طرفی که دروغگو است بردارد).

البته آنچه دربارهٔ عیسـی گفته شد بی گمان همان خبر راست و درست است، و نیست هیچ گونه معبود شایسته ای مگر خدا، و البته خدا بی گمان همان غیب مطلق غالب است و کارهایش از روی اساس است.

پس اگر (نصاری) از مباهله رخ تافتند پس البته خدا به (احوال و اشخاص) مفسدان داناست.

سوره آل عمران (3): آیه 64

مقدّمه

سپهر در ناسخ التواریخ ج 3 ص 463 می نویسد: نصارای نجران و حلفاء ایشان مانند بنی عبد المدان (مدان بر وزن سلام نام بتی است) و بنی الحـارث بن کعب و گروهی که بر گرد ایشان انجمن بودنـد بر طریقت خویش می زیسـتند و بااینکه صـیت اسـلام بلنـدآواز بود گوش اسـتماع فراز نمی داشـتند لا جرم رسول خدای عتبة بن غزوان و عبد اللّه بن ابی امیه و هدیر بن عبد اللّه و صـهیب بن سنان را بدیشان سفیر فرستاد و مکتوبی مصحوب آن جماعت ساخت بدین شرح: «من محمّد رسول اللّه الی اسقف نجران و اهل نجران..» خلاصهٔ معنی آنست که می فرماید: مسلمانی گیرید و اگر نه جزیت بر ذمت خود مقرر دارید و هرگاه یکی ازین دو کار را اختیار نخواهید کرد ساختهٔ کارزار باید بود و این آیت مبارك را نیز در نامهٔ خود درج فرمود: «قُلْ یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ ... مُسْلِمُونَ»...

1- بارها گفت «محمد» که «علی» جان من است.

قُلْ يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ ... مُسْلِمُونَ

صلای عام عادلانه به یهود و نصاری

ای پیامبر! بگو: ای اهل کتاب! بیائید بطرف کلمه ای عادلانه میان ما و میان شما (که هر دو به نیروی عقل دانسته ایم که این کلمهٔ عدل است):

(1 -) اینکه نپرستیم مگر خدا را.

(2 -) و شریك نسازیم با خدا چیزی را.

(3 -) و بعض از ما بعض دیگر را ارباب (یعنی صاحب اختیاران مطلق در پرستش و در حلال کردن و حرام کردن چیزها بدستور خود و در گناه بخشی) نگیرد - از جز خدا - (چه آنکه صاحب اختیار مطلق و شایستهٔ پرستش و آنکه حق حلال و حرام کردن دارد خداست). پس اگر (اهل کتاب از این پیشنهادهای عادلانه) رخ تافتند پس (شما مسلمانان) بگویید: (ای اهل کتاب!) بدانید به این که البته ما مسلمانیم (یعنی خودمان را دربست در اختیار خدا گذارده ایم).

سوره آل عمران (3): آیات 65 تا 68

مقدّمه

1 - أحبار یهود و نصارای نجران نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جمع شدند و به نزاع پرداختند: احبار می گفتند: ابراهیم یهودی بوده است. و نصارای نجران می گفتند:

ابراهیم نصرانی بوده است. دراین باره آیات 65-68 نازل شد (کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 553 به ترجمه).

2 - در تفسیر کاشفی شأن نزول دیگری نقل کرده است که در کتاب اسباب النزول واحدی هم نقل شده است و کاشفی همین شأن نزول را صحیح دانسته است و آن این است که: موضوع دربارهٔ محاجهٔ مجلس نجاشی در حبشه است که مشرکین، ابراهیم را از خود دانسته اند و نجاشی این سخن را رد کرده است.

محرر این تفسیر گوید: شأن نزول اخیر مرضی خاطر این محرر نیست زیرا با سیاق آیات تناسب ندارد.

يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ ... اَلْمُؤْمِنِينَ

رد بر محاجهٔ یهود و نصاری

ای اهـل کتاب! چرا دربارهٔ ابراهیم محاجه می کنیـد (و شـما یهود، او را یهودی و تابع توراة می گوئیـد و شـما نصاری او را نصـرانی و تابع انجیل می گوئیـد) و حال اینکه توراة و انجیل نازل نشده مگر (سالها) از بعد عهد ابراهیم(1). آیا پس تعقل نمی کنید؟ (و ناسنجیده سخن می گوئید).

هان! شما در موضوعی محاجه کردید که به (بطلان) آن دانش دارید (و می دانید که عهد ابراهیم مقدم بر عهد نزول توراة و انجیل بوده) پس چرا در موضوعی محاجه می کنید که به آن دانش ندارید (و آن موضوع عقیدهٔ ابراهیم است) و خدا می داند و شما نمی دانید(2).

ابراهیم نه معتقـد به یهودی گری بوده و نه معتقد به نصـرانی گری، و لکن شخصـی بوده «حنیف» [پاك و بر کنار از هر کیش باطل همچون تلای خالص] (و) «مسـلم» [یعنی خود را دربست در اختیار خـدا گذارده بوده بی اینکه کوچك ترین سـلیقه و عقیده ای برخلاف امر خدا اظهار و اعمال کند] و (هیچگاه) از مشـرکین نبوده است [در صورتی که یهودان، خدا را خدای خاص شعب اسرائیلی می دانند و بس یعنی خـدا را دربست در اختیار خود در آورده انـد و خود را دربست در اختیار خـدا نگـذارده انـد، و لـذا توراة را تحریف نموده اند و نصاری به تثلیث و شرك قائلند و خود را دربست در اختیار خدا نگذارده اند و لذا توراة و انجیل را تحریف کرده اند].

البته سـزاوارترین مردم به ابراهیم بی گمان هم آنانند که: او را پیروی کرده اند، و این پیامبر (پیامبر اسـلام)، و کسانی که اسـلام آورده اند. و خدا کارساز مسلمانان است.

1- برای تعیین فاصلهٔ سالهای ما بین ابراهیم و موسی و بین ابراهیم و عیسی به جلد أول مقدمهٔ همین تفسیر مراجعه شود.

2- محرر این تفسیر گوید: در تفسیر آیه، کوشش خاص بعمل آمده است.

سوره آل عمران (3): آیات 69 تا 71

مقدّمه

یهود، حذیفه و عمار را بکیش یهودی گری دعوت می کردند [چنانچه در سورهٔ بقره گذشت] و می خواستند که ایشان را از راه راست بیفکنند دراین باره آیه آمد (تفسیر کاشفی).

محرر این تفسیر گوید:

رگ رگ است این آب شیرین آب شور *** در خلائق می رود تا نفح صور

دعاة مسیحیان در بلاد اسلامی که حرکت مذبوح برای برگردانیدن مسلمانان به مسیحی گری می نمایند، وارث همان اهل کتاب عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اند.

و لیکن مطلبی که هست این است که هرجا دعوت دعاة مسیحیان مؤثر می افتد طرف، مسیحی نمی شود بلکه ملحد و بی دین تمام عیار می شود.

وَدَّتْ ... تَعْلَمُونَ

آرزوی طایفه ئی از أهل کتاب

طایفه ئی از اهل کتاب (که اسلام نیاورده اند) آرزو کردند که کاش شما مسلمانان را گمراه می کردند. و اینان گمراه نمی سازند مگر خودهاشان را و حال اینکه در نمی یابند (که خودشان در چاه ضلالت اند).

ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می شوید و حال اینکه می دانید؟ (که پیامبر اسلام، همان پیامبر موعود در کتب توراة و انجیل است).

ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می آمیزید و راستی را پنهان می کنید؟ و حال اینکه شما می دانید.

سوره آل عمران (3): آیات 72 تا 74

مقدّمه

عبد اللّه بن صیف («ضیف» خ ل) و عدی بن زید و حارث بن عوف به یکدیگر گفتند: بامدادان به آنچه بر «محمّد» و اصحابش فرود آمده ایمان می آوریم و شامگاهان

کافر می شویم تا عقیده شان را برایشان آشفته سازیم باشد که آنان هم، چنین کنید و از دین اسلام برگردند (سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 553 به ترجمه).

وَ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ ... اَلْعَظِیمِ

حسد بردن اهل کتاب بر پیامبر و دین اسلام و تدبیر طایفه ئی از آنان

و طایفه ئی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمانان فرود آمده بگروید در آغاز روز و (به بهانه و ایراد به اسلام) کافر شوید در آخر روز، باشد که مسلمانان (متزلزل شوند و) از دین اسلام برگردند. و تصدیق مکنید مگر آن کس را که دین شما را پیروی کند.

ای پیامبر! بگو: البته دین حق (و راه راست) همان راه خداست (که دین اسلام است).

و نیز اهل کتاب گفتند: تصدیق مکنید که داده شده است به هیچ کس (از:

کتاب و علم و نبوت) مانند آنچه بشما اهل کتاب داده شده است. (پیامبری مانند پیامبر شما نیامده و نمی آید و کتابی همچون کتاب شما).

یا (تصدیق مکنید و تن در مدهید که) مسلمانان شما را ملزم کنند که نزد پروردگارتان با شما محاجه (یعنی مباهله) نمایند.

ای پیامبر! بگو: البته نبوت و علم و کتاب بدست مشیئت خداست، آن را به هرکس که می خواهد می دهد و خدا وجود و بخشایشش گنجایش دارد (و دست قدرتش باز است) و داناست. هرکس را بخواهد به رحمت خود (و منصب پیامبری) اختصاص می دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

سوره آل عمران (3): آیات 75 تا 78

مقدّمه

بعض پیشوایان اهل کتاب مسأله ئی دروغ طرح کردند و نسبت به توراة دادند و آن این بود که: هرکه توراة نداند، «امی» است و مال «امی» را بر خود حلال می دانستند و لذا می گفتند: خوردن اموال اعراب حلال است، دراین باره آیات آمد (تفسیر کاشفی باقتباس و خلاصه).

برای تحریف توراة و انجیل متمکنین از یهود و نصاری، آراء بعض احبار یهود و اسـقفان نصاری را می خریدند و بعض آنها کیفیت فروش آرائشان این بود که:

زبانهاشان را در موقع خواندن توراة به کلماتی نامأنوس می گردانیدند تا شنوندگان باور کنند که مسئله از کتاب است.

[تحریف کردن کتاب یکرنگ و دورنگ نبوده آنچه گفته شد یکی از رنگها بوده است].

وَ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ ... وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

بعض اهل کتاب به دروغ گفتند: خوردن اموال اعراب حلال است

و از اهل کتاب است کسـی که اگر به او پوست گاوی آکنده از زر بسـیاری، (در وقت مطالبه ات) آن را به تو بازمی گرداند (مانند «عبد اللّه بن سلام» اعلم علماء یهود که یکی از قریش، این مقدار زر نزد او امانت گذارد و در موقع مطالبه، ابن سلام بصاحبش رد کرد و هم او است که از شدت درستی، در کتاب توراة نیز خیانت نکرد و برحسب وعده ها و بشارات توراة، اسلام آورد).

و از اهل کتاب است کسـی که اگر یك دینار به او بسـپاری (در هنگام مطالبه ات) آن را به تو بازنمی گرداند مگر اینکه دائم بر سر او ایستاده باشـی (و موی دمـاغ او بشوی و از مطـالبه دست بر نـداری) (ماننـد «فنحـاص بن عـازورا» یکی از أحبـار یهود که یـك دینار نزد او امانت گذاردند و او خیانت کرد در آن. و از این گونه اشخاص چگونه انتظار امانت در بیان توراة را می توان داشت!؟).

آن خیانت برای این است که البته آن دسته از اهل کتاب گفتند: نیست بر ما دربارهٔ خیانت بر اعراب ناخوانده و نانویسنده گناهی و عقوبتی، و بر خدا دروغ می گویند (که خدا چنین گفته) و حال اینکه می دانند (که دروغ می گویند و خیانت حرام است).

آری: (نه چنان است که می گوینـد بلکه در خیانت مؤاخـذه خواهـد بود و) هرکس بعهد (و پیمان) خود وفاء کند و از مخالفت خدا پرهیز کند، پس البته

خدا پرهیزکاران را دوست می دارد.

البته کسانی (از احبار و اساقفه که مأمور حفظ عهود توراة و انجیل اند و قسمها دراین باره یاد کرده اند) عهد خدا و قسمهاشان را به بهائی کم (چند صاعی جو و چند قطعه کرباس) می فروشند (و در کتاب، تحریف می کنند و برای عوام قسم یاد می کنند) آنان، نیست هیچ گونه نصیبی برای ایشان در آخرت، و خدا با آنان سخن نمی گوید، و در روز قیامت به ایشان (بنظر رحمت) نمی نگرد، و (از لوث گناه) ایشان را پاك نمی سازد، و از آن آنهاست عذابی دردناك.

[فروش عهود و قسمها صور گوناگون دارد] و البته از فروشندگان عهود و قسمهایند بی گمان گروهی که زبانهاشان را می پیچانند به کتاب (همان کتاب توراة) (و به عبارات نامأنوس با کیفیتی می خوانند) تا شما آن را از کتاب بپندارید و حال اینکه آن از کتاب نیست. و می گویند: آن از نزد خداست و حال اینکه آن از نزد خدا نیست، و بر خدا دروغ می گویند و حال اینکه خود می دانند (که دروغ می گویند).

سوره آل عمران (3): آیات 79 تا 80

مقدّمه

أبو رافع یهودی قرظی(1) و رئیس نصارای نجران گفتند: یا محمّد! آیا می خواهی که تو را پرستش کنیم و تو را پروردگار بگیریم؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: معاذ اللّه که غیر خدا پرستش شود و یا ما به عبادت غیر خدا امر کنیم. خدا مرا برای این کار برنینگیخته و به چنین چیزی بمن فرمان نداده است (به ترجمه از کتاب اسباب النزول واحدی در یکی از دو شأن نزول و قریب به آن در سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 554).

1- «قرظی» بضم قاف و فتح راء و کسر ظاء و شد یاء، منسوب است به یهود «بنی قریظه».

محرر این تفسیر گوید: در شأن نزول دیگر گفته شده که: آیه رد بر نصارای نجران است که عیسی را به پرستش برداشته اند.

مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ ... مُسْلِمُونَ

رد بر پیشنهاد ابو رافع و غیره که می خواستند پیامبر (ص) را به پرستش بردارند

نسزد برای هیچ بشری که خدا او را کتاب و «فر» (یعنی فروغ نبوت) و پیامبری بدهد سپس آن بشر برای مردم بگوید: برای من - از جز خدا - بندگان (و پرستندگان) بشوید. و لکن (باید بگوید:) کاملان در علم و عمل شوید و معلم و راهنمای خلق شوید بسبب آنکه کتاب را می آموزید و بسبب آنکه کتاب را می خوانید.

و نباید آن بشر بشما فرمان بدهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگاران بگیرید (همچون مشرکین که فرشتگان را پرستیدند، و یهود، عزیر پیغمبر را، و نصاری، عیسای پیغمبر را).

آیا آن بشر موصوف، شما را به کفر فرمان می دهد بعد از اینکه شما مسلمانانید؟ (خدا پیامبر را می فرستد برای اینکه مردم را به ایمان دعوت کند نه اینکه مردم مسلمان را به کفر دعوت کند).

سوره آل عمران (3): آیات 81 تا 85

مقدّمه

موضوع گرفتن میثاق (و عهد و پیمان) از پیامبران برای تبلیغ رسالت بر امتها در سورهٔ احزاب آیات 7 و 8 مذکور است (رجوع به جلد پنجم همین تفسیر ص 183).

در سورهٔ آل عمران آیات 81 و 82(1) سخن از میثاق (و عهد و پیمان) است که از پیامبران گرفته شده که به امتها تذکر داده شود که وقتی رسول همان رسولی که مصدق

1- از مشکلات آیات قرآن است (تفسیر مجمع البیان). محرر این تفسیر گوید: این محرر برطبق دریافت خود آیات را تفسیر نمودم.

کتابها و علوم و خورهٔ پیامبران است، آمد، به او بگروند و او را یاری کنند و متخلف از این دستور از دایرهٔ میثاق (و عهد و پیمان) الهی خارج است.

وَ إِذْ أَخَذَ اَللهُ ... اَلْخٰاسِرِينَ

پیمان گرفتن خدا از پیامبران

و (ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که خدا پیمان پیامبران را فراگرفت که (آنان از امتهای خود پیمان بگیرند و بگویند که:) چون(1) از کتاب و حکمت (یعنی راه نورانی شدن دلها) شما را آوردم سپس پیامبری شما را آمد که - تصدیق کننده است آنچه را که (از: کتابها و علوم و حکمتها) با شما امتهاست، با قید قسم و دو تأکید به او ایمان می آورید (اگر عهد او را درك نکردید) و با قید قسم و دو تأکید (علاوه بر ایمان به او) او را یاری می کنید (اگر عهد او را درك کردید).

خدا گفت: آیا (خودتان برطبق،) اقرار کردید؟ و (آیا) بر آنچه بر عهدهٔ شماست پیمان مرا (از امتها) می گیرید؟(2).

پیامبران گفتند: اقرار کردیم (و از امتهای خودمان تعهد می گیریم).

خدا گفت: پس (بر امتهاتان در عمل به پیمان و یا تخلف از آن) گواه باشید و من با شما از گواهانم.

پس هرکه از بعد آن پیمان رخ برتابد پس او و هم قدمانش - هم آنان - فاسقانند (یعنی از دایرهٔ ایمان و عهد و پیمان کلی خارجند).

(دین خدا در چهارچوب این پیمان است) آیا پس (دینی) غیر دین خدا را می طلبند؟ و حال اینکه هرکه در آسمانهاست و زمین، خواهان یا ناخواهان، سر در خط فرمان خدا نهاده است، و (عاقبت) بسوی خدا بازگردانیده می شوند.

ای پیامبر! (چون تو خاتم پیامبران و مصدق آنانی) بگو: (من و مسلمانان)

1- «لما» را مخفف «لما» مشدد گرفته ام و به «چون» ترجمه کردم. ب.

2- در متن آیه «گرفتید» ذکر شده است و استعمال ماضی بجای مضارع برای تأکید در عمل است. ب.

به خدا ایمان آوردیم و به آنچه بر ما فرود آورده شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (یعنی اعقاب یعقوب) فرود آورده شده و به آنچه به موسی و عیسی(1) و دیگر پیامبران داده شده - از جانب پروردگارشان - میان هیچ یك از آنان جدائی نمی افکنیم، و ما برای خدا مسلمانانیم (یعنی فرمان برانیم و به عبارت دیگر خود را دربست در اختیار خدا گذارده ایم).

و (به خلاصه) هرکس غیر از «اسلام» دینی را بطلبد، پس، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

سوره آل عمران (3): آیات 86 تا 91

مقدّمه

1 - «مرتد» بر دو قسم است: «مرتد فطری» و «مرتد ملی».

«مرتد فطری» یعنی کسی که پدر او مسلمان باشد و او کافر بشود. حال چنین کس همچون حال مرده است زیرا اموالش در بین ورثه تقسیم می شود و زنش عـدهٔ وفات نگاه می دارد و خود مرتـد اگر مرد باشـد حکمش کشـتن است و اگر زن باشـد حکمش حبس مخلـد است، با تنبیه، تا توبه کند و بمیرد.

«مرتد ملی» یعنی کسـی که پدر او کافر باشد و او مسلمان بشود و بعد از اسلام آوردن کافر گردد، چنین کس را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسـلمان نشود او را باید کشت. و اگر چنین کس سه بار توبه کند و باز کافر شود در مرتبهٔ چهارم باید او را کشت. و این مرتد را تا نکشند ورثه اش میراث او را قسمت نمی کنند، و زن او عدهٔ طلاق نگاه می دارد نه عدهٔ وفات. پس اگر در عدهٔ طلاق توبه کرد همان زن او است و اگر بعد از عده توبه کرد زن او نیست (کتاب جامع عباسی در مبحث حدود ملخصا).

2 - حارث بن سوید انصاری (و امثال او - تفسـیر کاشفی) بعد از اظهار اسلام مرتد شد و از مدینه به مکه رفت (هنوز مکه دار الکفر بود و فتح نشده بود) سپس پشیمان

1- موسی و عیسی هم از اعقاب یعقوبند و ذکر اسم آنها برای جلب توجه است.

شد و نزد طایفهٔ خود فرستاد که خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کنند که آیا او توبه دارد یا نه؟ آیات آمد:

كَيْفَ ... نٰاصِرِينَ

حکم ارتداد از اسلام

چگونه خدا راهنمائی می کند قومی را که کافر شدند بعد از اسلام آوردنشان؟! و (بعد از اینکه) دانستند که پیامبر حق است و (بعد از اینکه) معجزات (از جمله قرآن) ایشان را آمد (چنین قومی ظالمند) و خدا قوم ظالمین را (بسوء اختیارشان) راهنمائی نمی کند.

آن قوم سزایشان البته این است که: بر آنان است لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی. جاویدان در آن لعنت اند، نه عذاب از آنان سبك کرده می شود و نه آنان مهلت داده می شوند.

مگر کسانی که از بعد کفرشان توبه کردند و (فساد خود را) به صلاح آوردند.

پس (توبهٔ آنان پذیرفته است زیرا) البته خدا آمرزگار و مهربان است(1).

البته کسانی که بعد از اسلامشان کافر شدند سپس بر کفر افزودند (به این که ثبات ورزیدند بر کفر یا باین آیهٔ توبه نیز کافر شدند) توبهٔ آنان پذیرفته نمی شود(2)و آن گروه - هم آنان - گمراهانند.

البته کسانی که کافر شدند و مردند و حال اینکه آنان کافران بودند، پس، از هیچ یك از آنان سراسر زمین از زر، پذیرفته نمی شود و اگرچه (مانند(3) آن را فدیه بدهد (تا از عذاب برهد).

آن گروه، از آن ایشان است عذابی دردناك و نیست آنان را از هیچ گونه یاری دهندگانی (که عذاب را از آنان بازدارند).

1- «کرم بین و لطف خداوندگار».

2- زیرا توبه نمی کنند. ولی اگر توبه کنند پذیرفته می شود (محرر این تفسیر).

3- ب.

سوره آل عمران (3): آیه 92

اشاره

لَنْ تَنٰالُوا ... عَلِيمٌ

چگونه مالی را باید انفاق کرد

به نیکوئی (و کمال رحمت خدا و رضامندی و بهشت او) نمی رسید تا از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. و آنچه انفاق می کنید از هر چیزی (خواه اندك و خواه بسیار و خواه محبوب و خواه نامحبوب) پس البته خدا به آن داناست.

سوره آل عمران (3): آیات 93 تا 95

مقدّمه

أبو روق و کلبی گفته اند: آنگاه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من بر ملت ابراهیم هستم، یهود گفتند: چگونه تو بر ملت ابراهیم هستی و حال اینکه گوشتهای شتر و شیرهای شتر را می خوری؟! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: اینها برای ابراهیم حلال بوده و ما هم آن را حلال می دانیم.

یهود گفتند: هرچه را ما حرام می دانیم بر نوح و ابراهیم هم حرام بوده تا اینکه امر به ما منتهی شده است. در تکذیب یهود آیه آمد (کتاب اسباب النزول واحدی به ترجمه).

محرر این تفسیر گوید: باین چهار نکته باید توجه کرد:

أول این است که: تأسیس اصل کردن یهود، از ریشه خراب است که می گویند:

هرچه در شرع ابراهیم حلال بوده یا حرام بوده باید در شریعت اسلام هم، چنین باشد و جهت خرابی این است که نظر پیامبر از اینکه می فرماید: من بر کیش ابراهیم هستم این است که: ابراهیم دارای توحید خالص و پیراسته از شرك بوده و من دارای همان کیشم، و مقصودش این نیست که در احکام تشریعیه تابع اویم.

پیامبر اسلام خود مشرع و مقنن است و قوانین مخصوص به خود دارد و بسا قوانین که در شرع ابراهیم بوده و در شرع اسلام نقض شده و یا قوانینی نبوده و در شرع اسلام تأسیس و برقرار شده است.

دوم این است که: طبق شـریعت ابراهیم اطعمهٔ متداوله، بر بنی اسـرائیل حلال بوده از جمله: گوشت شتر و شـیر آن که یعقوب «اسـرائیل» پسر اسحاق بن ابراهیم آنها را بسیار دوست می داشته است و چون زمانی یعقوب به عارضهٔ «عرق النسا» [بفتح نون] [سیاتیك] مبتلی شده نذر کرده که اگر خدا او را شـفاء بدهد این دو خوراك را بعنوان ریاضت بر خود ممنوع سازد و چون شـفاء یافته به نذر خود وفاء کرده - بعدا یهود از یعقوب تبعیت کرده اند.

سوم: در سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 543 بعد از بیان مذکور دربارهٔ گوشت و شیر شتر و نذر یعقوب قول دیگری را دربارهٔ مورد بحث نقل کرده و آن این است که:

چیزی را که یعقوب بر خود حرام کرده است: دو زائـدهٔ کبـد و دو قلوه و پیه (مگر پیهی که بر پشت است) بوده است که برای قربانی گذارده می شده و آتش، آن را می خورده است (به آتش آن را می سوزانیده اند). عین عبارت سیره این است:

«قال ابن اسحاق: و حدثی بعض من لا اتهم عن عکرمة، عن ابن عباس، انه کان یقول: الذی حرم اسرائیل علی نفسه زائدتا الکبد و الکلیتان و الشحم، الا ما کان علی الظهر، فان ذلك کان یقرب للقربان، فتأکله النار» (ه).

چهارم: در شـریعت موسوی یعنی موسـی بن عمرام [عمران] بن قهات بن لاوی بن یعقوب مزبور گوشت شتر را تحریم کرده. توراة در سفر لاویان باب 4:11 می نویسد: اما از نشـخوارکنندگان و شـکافتگان سم اینها را مخورید یعنی شتر، زیرا نشـخوار می کند لیکن شـکافته سم نیست، آن برای شما نجس است.

كُلُّ اَلطَّعٰامِ ... اَلْمُشْرِكِينَ

طعامهای متداول بر یعقوب حلال بوده...

هر طعامی برای فرزندان یعقوب (و خود یعقوب) حلال بوده مگر آنچه یعقوب بر خودش (بوسیلهٔ نذر) حرام کرده (و این جریان) از پیش از این (است) که توراة فروفرستاده شود.

ای پیامبر! (به یهود) بگو: پس (اگر اصرار دارید که مورد بحث بر ابراهیم

حرام بوده است) توراة را بیاورید پس آن را بخوانید اگر راست گویانید.

بالنتیجه هرکس از بعد کشف آن حقیقت (دراین باره) بر خدا دروغ ببندد پس او و هم قدمانش (عذر نادانی ندارند و) هم آنان ستمکارانند.

ای پیامبر! بگو: خدا، راست فرموده (که مورد بحث در شرع ابراهیم حلال بوده و شما یهودان دروغ گفتید که حرام بوده) پس کیش ابراهیم را که خالص از شرك است پیروی کنید و ابراهیم هیچگاه از مشرکین نبوده است.

سوره آل عمران (3): آیات 96 تا 97

مقدّمه

1 - مجاهد گفته مسلمانان و یهود تفاخر کردند: یهود گفتند: بیت المقدس أفضل از کعبه است زیرا محل هجرت پیامبران و زمین مقدس است. و مسلمانان گفتند:

کعبه افضل است. دراین باره آیه آمد.

2 - أول خانه ای که در زمین برای معبد ساخته شده خانه ای است که در شهر مکه قرار دارد و این خانه پرخیر و برکت است. و قبلهٔ جهانها است. در این خانه نشانه های الهی واضح است (پرنده بر بالای آن نمی پرد و چون به نزدیك آن می رسد برمی گردد. و در حریم آن جانور درنده به هیچ حیوانی آزار نمی رساند. و بیمار، با استشفاء در آن شفاء می یابد. و حاجیان فقیر، غنی و فراخ روزی می گردند. و هیچ مرغی در مسجد الحرام فضله نمی اندازد. و هرکه به آن خانه بنگرد دیده اش اشکبار می گردد.

و خانه، مطاف فرشتگان و انبیاء و اولیاء خداست. و هرکه قصد بد دربارهٔ آن کند نابود می شود مانند اصحاب فیل و غیر آنان. و سنگ آسمانی که از ودائع الهی است در آنجاست. و مدفن اسماعیل بن ابراهیم و مضجع هاجر مادر اسماعیل و دختران اسماعیل در آنجاست. اگر باران از سمت رکن یمانی ببارد، در یمن، نعمت، وافر و ارزانی می شود و هرگاه از سمت رکن شامی ببارد در شام، نعمت، وافر و ارزانی می شود و اگر باران، خانه را فراگیرد در تمام شهرها نعمت، وافر و ارزانی می شود. و دعاء در آن خانه مستجاب است. و خانه همچون کتاب، جامع تاریخ تمام پیامبران است). و محل قیام

ابراهیم علیه السّلام است (سنگی در آنجاست که اثر قدم ابراهیم برآن است). و هرکس در آن خانه وارد شود در امان است (اگر مقصر باشد تا خارج نسازندش بوسیلهٔ مضیقهٔ خوردنی و آشامیدنی در آنجا تنبیه نمی شود). و جنگ در آنجا ممنوع است. و کسی اگر برطبق موازین در آنجا توبه کند از عذاب دوزخ ایمن می شود. و همان طور که حج بر جمیع انبیاء واجب بوده است بر جمیع اهل اسلام بشرط استطاعت واجب است (تفسیر مجمع البیان و غیره به ترجمه و اقتباس).

3 - «مقام ابراهیم» سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن برآن است.

و آن نه یك آیت بلکه چهار آیت است:

اول: تأثر آن سنگ از قدم ابراهیم علیه السّلام.

دوم: غوص کردن و فرورفتن قدم آن حضرت در آن تا کعبین.

سوم: بقاء آن رقم، مدت متمادی.

چهارم: محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی (تفسیر کاشفی).

4 - «مقام ابراهیم» دو بار در قرآن کریم ذکر شده: یك بار در سورهٔ بقره آیهٔ 125 و یك بار در سورهٔ آل عمران آیهٔ 97.

5 - در تفسیر مجمع البیان علاوه بر معنی ای که برای مقام ابراهیم ذکر شد معنی دیگری هم از ابن عباس نقل کرده که: حرم، کلا مقام ابراهیم است.

6 - شیخ محمّد جواد بلاغی در تفسیر «آلاء الرحمن» همان معنای اول را اختیار کرده است.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ ... آمِناً

نخستین معبد بنا شده بدست آدم ابو البشر (ع) و مرمت شده بدست ابراهیم (ع)

البته نخستین خانه ای که برای (عبادت) مردم ساخته شده بی گمان آن خانه ایست که در «بکه»(1) واقع شده است در حالی که با برکت است و موجب هدایت

1- «بکه» مسجد است و «مکه» حرم است و این قول از ابو جعفر (ع) مروی است (تفسیر مجمع البیان در ضمن نقل اقوال).

است برای جهانها (زیرا جهان متعدد است) در آن خانه(1) است آیات واضحات:

(و یکی از آنها) مقام ابراهیم و (آیتی دیگر آنکه) هرکس وارد آن خانه شود ایمن خواهد بود(2).

لِلّٰهِ عَلَی اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَیْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً ... اَلْعٰالَمِینَ

وجوب حج

و حق خداست بر مردم، آهنگ خانهٔ کعبه کردن، هرکس توانائی آهنگ کردن بسوی خانه را دارد از هر راهی (زیرا برای وصول به مقصد، مشکل کار در همان طی راه است خواه طی راه از خشکی باشد خواه از راه آب خواه از راه هواء). و هرکه (به وجوب حج) کافر شود پس البته خدا از جهانها بی نیاز است (وبال آن عاید خود تارك حج می شود و اما خدا: «بر دامن کبریاش ننشیند گرد»).

سوره آل عمران (3): آیات 98 تا 99

مقدّمه

شأس (بر وزن وقت) بن قیس یهودی که پیرمردی معنون و سالمند و در کفر سرسخت بود و بر مسلمانان کینهٔ شدید و حسد سخت داشت، به مجمعی از اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گذشت دید خیلی گرم و صمیمی با هم سخن می گویند و آن دشمنی های عهد جاهلیت را کنار گذارده اند. لذا یهودی جوانی را وادار کرد که با آنها بنشیند و جنگ بعاث (بر وزن غلام) را به آنها یادآوری کند و از اشعاری که در روز آن جنگ بین دو طرف مفاوضه شده است بخواند و از رئیس اوس و رئیس خزرج که در آن جنگ کشته شده اند سخن به میان بیاورد.

آن یهودی چنین کرد و به خلاصه کار به آنجا رسید که داغ دو قبیله تازه شد و گفتند:

الظاهره (یعنی سنگستان) وعده گاه جنگ است و نداء: «السلاح السلاح» طنین انداز شد.

1- یا در حرم (تفسیر کاشفی).

2- یعنی بست خواهد بود. و یا اگر عارفا بحقه داخل شود از عذاب آخرت ایمن خواهد بود.

دو گروه با حربه به وعده گاه رفتند که در آنجا جنگ را شروع کنند.

أوس بن قیظی (بشد یاء) از اوس و جبار بن صخر از خزرج داعیه دار جنگ شدند.

این خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید و حضرت با عده ای از اصحاب که از مهاجرین بودند به آن سنگستان تشریف فرما شد و فرمود: ای گروه مسلمانان! اللّه! اللّه! من در میان شمایم و شما به رسم جاهلیت در هم افتاده اید، بعد از اینکه خدا شما را به اسلام رهبری فرمود و محترم داشت و رشتهٔ جاهلیت را گسیخت و شما را از کفر نجات داد و بین دلهای شما الفت داد! رفته رفته مردم متوجه شدند که چنین پیش آمدی از کجا بوده است و ریشهٔ فساد را بدست آوردند. دو قبیلهٔ اوس و خزرج بگریه افتادند و دست بگردن هم انداختند و با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از سنگستان شنوا و پیرو آمدند و آتش کینهٔ دشمن خدا (شأس) که برافروخته بود خاموش شد. دراین باره آیه آمد. کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 555-557 به ترجمه و خلاصه.

قُلْ يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ ... عَمّٰا تَعْمَلُونَ

شکایت از اهل کتاب

ای پیامبر! بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟ و خدا بر کرداری که می کنید حاضر (و ناظر) است.

ای پیامبر! بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟ و خدا بر کرداری که می کنید حاضر (و ناظر) است.

ای پیامبر! بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که اسلام آورده است از راه خدا بازمی دارید؟ (و) راه را کج می طلبید (و به راه کج می خوانید) و حال اینکه شما دانائید (که راهتان کج است و راه مسلمانان مستقیم است). و نیست خدا بی خبر از کرداری که می کنید.

سوره آل عمران (3): آیات 100 تا 109

مقدّمه

آیات آینده دربارهٔ اوس بن قیظی و جبار (بر وزن صراف) بن صخر و قومشان که به سنگستان آمدند و به فتنهٔ «شأس» برنامهٔ عهد جاهلیت را تجدید کردند، نازل

شده (کتاب اسباب النزول واحدی).

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... اَلْأُمُورُ

مسلمانان اغفال شده

ای مسلمانان! اگر گروهی از کسانی را که کتاب به آنها داده شده است پیروی کنید شما را بعد از اسلامتان، کافران بازمی گردانند.

و چگونه کافر می شوید و حال اینکه بر شـما آیات خدا خوانده می شود و رسول الله در میان شـماست؟! و هرکه به خدا چنگ درزند (و از خدا نگهداری بخواهد) پس علی التحقیق بسوی راه راست راه نموده شده است.

ای مسـلمانان! از خدا بترسـید چنانچه حق ترسـیدن از خداست و البته البته نمیرید مگر و حال اینکه شـما مسلمانان باشید (و بر مسلمانی بمیرید).

و چنگ در زنیـد همگی به رسن خـدا (یعنی دین خـدا که رسن محکم و حبل - المتین است) و (براثر القاء اختلافات اهل کتاب) پراکنده مشویـد، و نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید: آنگاه که (هر دو طایفهٔ اوس و خزرج با یکدیگر) دشـمنان (و در پیکار) بودید پس خدا الفت (و پیونـد) افکند میان دلهای شـما، پس به نعمت (و رحمت) خدا با یکدیگر برادران شدید و (علاوه، بجهت کفر) بر کنار (و کرانهٔ) مغاکی از آتش دوزخ بودید، پس خدا شـما را (بسبب نعمت اسلام) از آن مغاك رهانید. این چنین، خدا آیات خود را برای شما بیان می کند، باشد که شما راه هدایت را بپیمائید.

و باید از شـما گروهی باشـند که (مردم را) بسوی نیکوئی بخوانند و به کار پسـندیده فرمان بدهند و از کار ناپسـند بازدارند. و مسلمانانی که چنین گروهی در میان ایشان باشند - هم آنان - رستگارانند.

و ماننـد آنان نباشـید که متفرق شدنـد، و از بعـد آنکه حجتهای روشن آنان را آمـد اختلاف کردند (همچون یهود و نصاری با هم و یهود با اختلاف فرقه هاشان و نصاری با اختلاف فرقه هاشان) و آنان برای ایشان است عذابی بزرگ.

ص: 288

(ای مسلمانان!) در روزی که روهائی سفید می شود و روهائی سیاه می شود:

پس اما کسانی که روهاشان سیاه شده (به ایشان گفته می شود:) آیا بعد از اسلامتان کافر شدید؟ پس عذاب را بچشید بسبب آنکه کفر می ورزیدید.

و اما کسانی که روهاشان سفید شده، پس در رحمت خدا هستند، آنان در رحمت خدا جاویدانند.

ای پیامبر! آنچه گفته شد آیات خداست آنها را براستی و درستی بر تو می خوانیم، و خدا برای جهانها ستم نمی خواهد. و از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و بسوی خدا همهٔ کارها بازگردانیده می شود.

سوره آل عمران (3): آیه 110

مقدّمه

مالك بن ضیف و وهب بن یهودا که از یهود بودند به ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولای ابو حذیفه گفتند: دین ما بهتر از دین شما و برتر است دراین باره آیه آمد (کتاب اسباب النزول واحدی به ترجمه).

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ ... اَلْفاسِقُونَ

مسلمانان بهترین امتها هستند

شما مسلمانان بهترین امتی هستید که (از خلوت خانهٔ غیب) برای مردم، بیرون آورده شده است، به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید و (از روی تحقیق) به خدا ایمان می آورید (و خدا را باور دارید). و اگر اهل کتاب، اسلام آورده بودند بی گمان برای آنان خوب بود. بعض از اهل کتابند مؤمنان و بیشترشان فاسقانند (که از دایرهٔ دین بیرون اند) (و «فسق» اشد مراتب کفر و اقبح آن است).

سوره آل عمران (3): آیات 111 تا 112

مقدّمه

سران یهود همچون کعب و یحری و نعمان و ابو رافع و ابو یاسر و ابن صور یا به آزار عبد اللّه بن سلام از علماء بزرگ یهود و اصحابش که اسلام آورده بودند،

پرداختند آیه آمد (کتاب اسباب النزول واحدی به ترجمه).

لَنْ یَضُرُّوکُمْ ... یَعْتَدُونَ

آزار رؤساء یهود به یهودانی که اسلام آورده بودند

یهود بشما زیان نتوانند رسانید مگر اندك رنجی (از دعوت به کفر یا زدن بهتانی بر مسلمانی یا ترسانیدن مسلمانان به جنگ) و اگر با شما مسلمانان کارزار کنند پشتها بر شما کنند و بگریزند سپس یاری کرده نشوند(1).

خواری بر یهود زده شده هرکجا یافت شوند (و زیست نتوانند کرد) مگر بعهدی از خدا (که در ذمهٔ اسلام باشند و جزیه بپردازند) و عهدی از مردم (که در پناه مردم دیگر باشند(2) و به غضبی از خدا بازگشتند (یعنی سزاوار غضب الهی شدند) و بینوائی (در آخرت(3) بر ایشان لازم (و زده) شد. آن لزوم خواری و غضب و بینوائی بسبب این است که: البته آنان: (1 -) به آیات خدا کفر می ورزیدند (2 -) و به ناحق پیامبران را می کشتند (بااینکه ناحق می دانند). آن کفر و پیامبرکشی بسبب این است که: (3 -) نافرمانی کردند (4 -) و از حد خود درمی گذشتند.

سوره آل عمران (3): آیات 113 تا 117

مقدّمه

چون عبد اللّه بن سلام و ثعلبة بن سعنه و اسید بن سعنه و اسد بن عبید و دیگرانی از یهود اسلام آوردند، احبار یهود گفتند: به محمّد ایمان نیاوردند مگر اشرار ما و اگر اینان اخیار بودند دین پدران خود را ترك نمی کردند. و به آنان گفتند: شما که دین خودتان را تبدیل نمودید، خیانت کردید. دراین باره آیه آمد (ابن عباس و مقاتل بنقل کتاب اسباب النزول واحدی به ترجمه).

1- این خبر غیبی بوقوع پیوست زیرا یهود مدینه از: بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر، که با پیامبر (ص) و مسلمانان جنگیدند به هزیمت رفتند.

2- یهود قبل از اسلام به مجوس جزیه می پرداختند.

3- ب.

در سیرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 557 این شأن نزول را نقل کرده و لیکن بجای «سعنه» «سعیه» ذکر کرده است.

«اسید» بر وزن حسین است.

لَيْسُوا سَوٰاءً ... يَظْلِمُونَ

أهل کتاب یکسان نیستند

أهل کتاب یکسان نیستند:

(1 -) از اهل کتابند گروهی که بر دین خدا ثابت قدم اند. آیات خدا (یعنی قرآن) را می خوانند در اوقات شب، و آنان سجده می کنند (و اهل هیچ کیشی غیر از اسلام در شب، خدا را عبادت نمی کنند) خدا را باور می دارند و روز بازپسین را، و به کار پسندیده فرمان می دهند و از کار ناپسند بازمی دارند و در نیکیها شتاب می کنند و آنان از شایستگانند (همچون عبد اللّه بن سلام از احبار بزرگ یهود و اصحابش و چهل تن از نصارای نجران و سی و دو تن از مردم حبشه و هشت تن از مردم روم که همگی اسلام آوردند) و آنچه این گروه از کار نیك انجام می دهند پس به آن عمل، ناسپاس نخواهندماند. و خدا به (احوال و اعمال) پرهیزکاران داناست.

(2 -) البته کسانی که کفر ورزیدند بی نیاز نمی سازد از ایشان اموالشان و نه اولادشان (که به آن می نازند) از (عذاب) خدا چیزی را. و آنان ملازمان آتشند، آنان در آتش جاویدانند.

مثل (و صفت برداشت) آنچه کافران در این زندگانی دنیا (در راه نیات و خیرات خودشان) خرج می کنند همچون مثل (و صفت) بادی است که در آن است سرمائی سخت که به کشتزار قومی برسد که آن قوم به خودهاشان ستم کرده اند (که در غیر موقع، کشت کرده اند) پس آن باد آن کشتزار را نابود سازد و خدا نه باین کافران ستم کرده (که چیزی از انفاقات خود برداشت نکرده اند) و نه به آن کشتکاران، و لکن آنان به خودهاشان ستم می کنند (بارتکاب عملی نابجا).

سوره آل عمران (3): آیات 118 تا 120

مقدّمه

1 - جمعی از صحابه چون با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار، رسم صداقت فرونمی گذاشتند.

حق تعالی نهی کرده مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود (تفسیر کاشفی).

2 - محرر این تفسیر گوید: آیات 118-120 پیش درآمد حادثهٔ جنگ «احد» است.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... مُحِیطٌ

مسلمانان، غیر مسلمانان را دوست نگیرند

ای مسلمانان! از غیر خودتان (از مسلمانان) دوست پنهانی (و همراز) فرامگیرید، غیر مسلمانان از تباهی و فساد دربارهٔ شما کوتاهی نمی کنند، آنها دوست دارند که شما در رنج و مشقت باشید، علی التحقیق دشمنی از دهانهاشان (و سخنهاشان) پدیدار است، و آنچه سینه هاشان (از کینه و دشمنی) پنهان می سازد بزرگتر است (از آنکه بزبان می آورند). محققا حقائق را برای شما بیان کردیم اگر باشید که (منصفانه) تعقل کنید.

هان! (آگاه شوید) شما همانها هستید که غیر مسلمانان را دوست می دارید و آنان شما را دوست نمی دارند، و به کتاب خدا همهٔ کتاب خدا ایمان دارید (ولی آنها به قرآن شما ایمان ندارند) و (برای فریب دادن شما) چون شما را ملاقات کردند، گفتند: (ما نیز مثل شما) ایمان آوردیم و چون (با یکدیگر) خلوت کردند سر انگشتان خود را از خشم بر ضد شما (به دندان) گزیدند.

ای پیامبر! بگو: با همین خشمی که دارید بمیرید (این غصه تا روز مرگ دست از شما بازندارد). (اینها که گفته شد، شما به آنها آگاه نبودید و خدا آگاه است) زیرا البته خدا به اسرار دلها داناست.

(عداوت غیر مسلمانان با شما مسلمانان به مرتبه ای رسیده که) اگر نصرتی و فتحی بشما (مسلمانان) برسد بدحال و دلتنگ می سازد ایشان را و اگر سختی ای (و غمی و رنجی) بشما برسد خوشحال می شوند به آن. و اگر صبر کنید و از خلطه (و افشاء اسرارتان)، خودداری کنید، مکر و حیلهٔ آنان به هیچ وجه زیانی بشما نمی رساند. البته خدا به کرداری که دشمنان دین می کنند محیط است (و همه را زیر نظر دارد).

سوره آل عمران (3): آیات 121 تا 122

مقدّمه

اشاره

پس از جنگ «بدر»، أبو سفیان لشکری از احیاء عرب فراهم کرده متوجه مدینه شد با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره پوش و دویست اسب با ایشان بود و به حوالی «احد» فرود آمد.

[و قریش با زنهای خودشان آمدند که کسی از میدان جنگ فرار نکند از جمله: هند دختر عتبه که زن ابو سفیان بود(1)].

حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله می خواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله کند، جمعی دلیران اصحاب که در جنگ بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه نمودند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار به جنگ با ایشان توجه فرمود.

در اثناء راه، عبد اللّه بن ابی(2) با سیصد کس منافق پشت به لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشیده کوه «احد» را در قفا [پشت سر] و «عینین»(3) را بر یسار [دست چپ] گذاشت و «مدینه» را مقابل قرار داد.

1- کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 61 و 62 اسامی زنان را شرح داده است.

2- عبد اللّه بن ابی از کسانی بود که اصرار داشت اردوی اسلام برای جنك از شهر مدینه بیرون نرود.

3- «احد» بضم همزه و حاء نام کوهی است در مدینه (رجوع به جلد دوم مقدمهٔ همین تفسیر ص 1079) و «عینین» (بفتح عین و سکون یاء و نون مفتوح و سکون یاء) و «عینان» (بر وزن سلمان) هم گفته می شود نام کوهی است از رشته های کوه احد که ابلیس برآن ایستاد و فریاد زد که: «محمد» کشته شد (شرح قاموس و معجم البلدان اقتباسا).

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عبد اللّه بن جبیر (بر وزن حسین) را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه ای که بطرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن، مبالغهٔ بسیار نمود و بنفس نفیس خود به تسویهٔ صف عسکر همایون اقدام کرد و میمنهٔ لشکر را به زبیر عوام و میسره را به مقداد اسود و قلب لشکر را به حمزه سپرد و مرتضی علی را به ملازمت خود تعیین نمود.

دو گروه از مسلمانان: بنو حارثه از «اوس» و بنو سلمه از «خزرج»، وقتی عبد اللّه بن ابی بازگشت، خواستند بازگردند ولی بازنگشتند.

بعد از تسویهٔ صفین به محاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر کفار (که از مکه و اطراف آمده بودند) رو به هزیمت و فرار گذاردند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنهٔ کوه احد تعلق به ایشان داشت با وجود آنکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مبالغه فرموده بود که: «اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما از این موضع بجای دیگر مروید»، به امید تاراج غنائم رو به لشکرگاه آوردند.

چندان که عبد اللّه بن جبیر مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله ایشان را آگاهی داد به جائی نرسید و جمعی اندك که عدد ایشان به ده نفر نمی رسید با او توقف کردند و ما بقی به سخن امیر خود التفات ننموده متوجه اخذ غنیمت لشکرگاه أحد شدند.

در نتیجه، شآمت مخالفت فرمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در رسید و خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه احد را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد اللّه بن جبیر تاختند و او را با یارانش کشتند و از عقب لشکر اسلام درآمدند و قضیهٔ فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار به گریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل ایمان را دایره وار در میان گرفتند و

سید الشـهداء حمزه با بعضـی از اصـحاب، شـربت شـهادت نوشیدند و برخی رو به فرار نهادند و معدودی در ملازمت حضرت ایستادگی کردند (تفسیر کاشفی اقتباسا).

[عتبة (بر وزن غصه) بن ابی وقاص سـنگ بطرف پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد و بالنتیجه دندان (رباعیهٔ طرف راست قسمت پائین) شکست و لب پائین حضـرت مجروح شد. و عبد اللّه بن شـهاب زهری پیشانی حضـرت را شـکست. و ابن قمئه (بفتح قاف و کسر میم) با سنگ، بالای گونهٔ حضـرت را مجروح کرد در نتیجه دو حلقه از کلاه خود حضرت در بالای گونهٔ مبارکش فرورفت. و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـلّم در گودالی (از گودالها که ابو عامر راهب نصـرانی کنـده بود و روی آنها را پوشانیده بود تا مسـلمانان در آنها بیفتند) افتاد؛ پس علی بن أبي طالب علیهما السّلام دست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را گرفت و طلحة بن عبید اللّه حضرت را بلند کرد تا راست ایستاد.

مالك بن سـنان پدر ابو سـعید خدری خون روی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را زبان زد و بلعید و حضرت فرمود: خون مرا زبان زدی آتش به تو اصابت نمی کند.

أبو عبیدهٔ جراح یکی از دو حلقهٔ «خود» را از روی حضرت بیرون کشید به طوری که دندان ثنیهٔ ابو عبیده افتاد و حلقهٔ دیگر را بیرون کشید و دندان ثنیهٔ دیگر او افتاد] (بین دو قلاب از سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 80 ترجمه و خلاصه شده است).

چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله زخم خورده در میان کشتگان افتاد ابلیس لعین صدای:

«الا ان محمّدا قد قتل» [: هشدارید! که «محمّد» کشته شد] در میان خاص و عام افکند.

قومی ضـعفاء اهل اسـلام خواستند که به عبد اللّه بن ابی منافق رجوع کرده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستاند و قوم دیگر گریختند و بعد از آنکه بر فراریان مکشوف شد که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله زنده است مسـلمانان فراری برگشـتند و حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله منهزمان را ملامت کرد که: چرا فرار را بر قرار اختیار کردیـد و پشت به میـدان کارزار آوردیـد؟ ایشان زبان عذر گشوده گفتند: که ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از شدت ترس گریختم (تفسیر کاشفی اقتباسا).

بالجمله: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را که ضعف بر آن حضرت مسلط شده بود بجانب

شعب احد انتقال دادند و کفار که کار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله(1) و جنگ را تمام پنداشته بودند عازم مکه شدند.

و ابو سفیان نداء داد که وعده گاه ما و شما در سال آینده در «بدر» است.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به یکی از اصحاب فرمود: بگو: بلی! وعده گاه ما و شما در «بدر» است.

تذکرات:

1 - روز جنگ احد روز شنبه نیمهٔ ماه شوال از سال سوم هجری بوده (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 100).

2 - روز ورود اردوی مشرکین روز چهارشنبه بوده است و حرکت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روز جمعه بوده (تفسیر مجمع البیان).

3 - عدد شهداء مسلمین از مهاجرین و انصار در جنگ احد 70 مرد بوده اند.

4 - و جمیع مقتولین از مشرکین 22 مرد بوده اند (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 128 و 129).

5 - ابن هشام گفته: بعض اهل علم بمن گفت که ابن ابی نجیح گفت: روز أحد منادیی نداء داد که: «لا سیف الا ذو الفقار، و لا فتی الا علی» (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 100).

6 - أبو القاسم بلخی گفته که: در روز جنگ احد کسی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باقی نماند مگر سیزده نفر که پنج نفر آنها از مهاجرین و هشت نفر آنها از انصار بودند:

أما مهاجرین علی علیه السّلام و ابو بکر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بودند و دربارهٔ همهٔ آنها اختلاف شده است غیر از علی علیه السّلام و طلحه.

7 - عمر بن الخطاب و عثمان هم به هزیمت رفتند (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

8 - أنس بن مالك گفته: که علی علیه السّلام را پس از جنگ احد به نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

1- ابو سفیان اول معتقد بوده که پیامبر (ص) کشته شده است و بعدا که تحقیق کرده است دودل شده.

آوردند در حالی که شصت و اندی زخم از: نیزه و شمشیر و تیر برداشته بود. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به زخمهای او دست می کشید و بهبود می یافت باذن خدا، که گوئی زخم بر - نداشته (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

9 - در روز جنگ احد ابو سفیان سرکردهٔ مشرکین به کوه بالا رفت و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: خدایا! سزاوار نیست که مشرکین بالادست ما قرار بگیرند.

و بعد از ساعتی ابو سفیان فریاد زد که: روزی به روزی (یعنی شکست امروز در برابر شکست روز جنگ بدر است) و هر وقتی فرصت در دست کسی است و جنگ، گاهی فتح دارد و گاهی شکست.

10 - پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مسلمانان فرمود: جواب او را بدهید. همگی گفتند که: کشتگان یکسان نیستند کشتگان ما در بهشت اند و کشتگان شما در آتشند.

أبو سفیان گفت: «لنا عزی و لا عزی لکم(1)»: ما بت عزی داریم و شما بت عزی ندارید.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «و اللّه مولانا و لا مولی(2) لکم»: و خدا کارساز ماست و شما کارساز ندارید.

أبو سفیان گفت: «اعلی هبل»: بت هبل [از بت عزی] بلندمرتبه تر است(3).

1- ان لنا العزی و لا عزی لکم (ناسخ التواریخ).

2- اللّه مولانا و لا مولی لکم (ناسخ التواریخ).

3- اعل هبل و بعنوان نسخه بدل «اعلی» (بفتح همزه و سکون عین و لام الفی) (تفسیر مجمع البیان). [«اعل هبل» ای اظهر دینك] (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 93). محرر این تفسیر گوید: بنا بر نقل سیره، «اعل» امر از باب افعال است و بفتح همزه و سکون عین و کسر لام باید خوانده شود. «اعل هبل» بضم همزه و سکون عین و ضم لام مشکل شده است (ناسخ التواریخ) یعنی هبل بلند باد! (بقول این عصر: زنده باد هبل!)

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جواب داد: «اللّه تعالی اعلی و اجل»: خدای متعال (از هر چیز) بلندمرتبه تر و بزرگوارتر است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

«عزی» بر وزن دنیا نام بتی است (رجوع به سورهٔ «و النجم»). «هبل»: معبود العرب فی الجاهلیة. من اصنام الکعبة. سحقه النبی بعد رجوعه الی مکة ظافرا (المنجد).

پس از رفتن کفار، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مسلمین به نماز و دفن شهداء پرداختند و بدن حمزه عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مثله شده بود: شکم را تا کبد شکافته بودند و بینی و دو گوش و غیرهٔ او را بریده بودند. حضرت از دیدن این منظره بحدی ناراحت شد که فرمود: تاکنون همچو برخوردی - خشم آورتر از این - نکرده بودم. سپس فرمود:

جبرئیل اکنون آمد و گفت که: حمزه در اهل هفت آسمان بعنوان «حمزه بن عبد المطلب اسد اللّه و اسد رسوله» نوشته شده است.

عبد اللّه بن جحش(1) هم مثله شده بود اما جگرش را درنیاورده بودند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را با حمزه در یك قبر دفن کرد (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 96 و 97 به ترجمه و خلاصه).

(بقیه رجوع به سورهٔ نحل آیات 126-128 مذکور در ج 4 همین تفسیر ص 52 و 53).

حرکت لشکر اسلام و ورود به «حمراء الأسد»

چون روز یکشنبه شانزدهم ماه شوال شد جارچی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جار زد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دشمن را تعقیب می کند و کسی حق دارد بیاید که دیروز در جنگ شرکت داشته است.

نهضت حضرت برای ترسانیدن دشمن بود تا بدانند که مسلمانان آنها را تعقیب می کنند و معتقد به نیرومندی مسلمانان بشوند و بدانند که شکست جنگ احد، آنها را از تعقیب دشمن بازنداشته است.

حضرت به «حمراء الأسد» وارد شد و روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه توقف

1- عبد اللّه برادر زینب بنت جحش است که در سورهٔ احزاب معنون است (مراجعه شود).

فرمود. ابو سفیان و اردویش در «روحاء» بودند و تصمیم داشتند به مدینه برگردند و ریشهٔ مسلمانان را بکنند و چون پیغام ابو سفیان رسید که عزم مراجعت دارد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان گفتند: «حسبنا اللّه و نعم الوکیل»: خدا ما را بس است و خدا نیکو کارگزاری است.

و لیکن صفوان بن امیة بن خلف، که از مشرکین بود، ابو سفیان را از نهضت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان خبردار کرد و ترسانید و در نتیجه ابو سفیان و لشکرش از مراجعت منصرف شدند و راه مکه را پیش گرفتند (سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 101 - 104 به ترجمه و خلاصه).

ایضاح

«حمراء الأسد» محلی است در هشت میلی مدینه، دست چپ عازم به «ذو الحلیفة» (معجم ما استعجم بکری بنقل ذیل کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 121 به ترجمه).

«روحاء» (بر وزن حمراء) جایگاهی است میانهٔ مکه و مدینه بر سی میل یا چهل میل از مدینه (شرح قاموس).

سبك آیات 121 و 122 نشان می دهد که آیات، قبل از شروع زدوخورد جنك أحد نازل شده است.

وَ إِذْ غَدَوْتَ ... اَلْمُؤْمِنُونَ

حادثهٔ جنگ احد در سال سوم هجری

و ای پیامبر! (یاد کن از) وقتی که بامدادان از نزد اهل خود بیرون آمدی (و از مدینه اردو بیرون زدی و) مسلمانان را برای کارزار در مراکز جنگ (از میمنه و میسره و قلب و غیرها) (در احد) جا می دادی. و خدا شنواست و داناست که چون دو طایفه از شما مسلمانان (در جنگ احد) (بوقت بازگشتن عبد اللّه بن ابی) خواستند بددلی (و بزدلی) کنند و بازگردند و خدا کارساز آن دو طایفه بود (که نگذارد تابع عبد اللّه بن أبی شوند و بازگردند) و بر خدا پس باید مسلمانان توکل کنند.

سوره آل عمران (3): آیات 123 تا 127

مقدّمه

در آیات 123-127 گیراگیر شـروع جنگ «احد» [بعد از بازگشتن منافقین از اردو به مدینه، و بعد از انصراف دو طایفه از مراجعت از اردو به مدینه]، خدا برای تقویت روحیهٔ بقیهٔ اردو، نصرت خود را به مسلمانان در جنگ «بدر»، تذکر داده است.

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اَللّٰهُ ... خٰائِبِينَ

یادی از جنگ «بدر» که در سال دوم هجری اتفاق افتاد

و قسم است که خدا شـما مسلمانان را در (جنك) «بدر»(1) یاری کرد و حال اینکه شـما (در چشم دشمنان، هم از جهت نفرات و هم از جهت تجهیزات) خوار بودید؛ پس، از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، باشد که شما خدا را سپاسگزاری کنید.

ای پیامبر! (یاد کن از) آنگاه که (در جنك بدر) برای مسلمانان می گفتی:

آیا شـما را کفایت نمی کند که پروردگارتان شـما را به سه هزار (سوار) از فرشـتگان فروفرستادگان (از عالم بالا)، امداد کند؟ بلی. اگر صبر کنید و از مخالفت فرمان پیامبر بپرهیزید و لشـکر مشـرکین شـما را از این جوشـشان - همین جوش - بیایند، پروردگار شما، شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان نشان کنندگان خود (به عمامه های سفید و طره هائی از میان دو کتف فروگذاشته)؛ امداد می کند(2).

و خدا امداد فرشتگان را با این شماره مقرر نساخت مگر مژدگانی برای شما (بر سرعت فتح)، و تا دلهاتان به وعدهٔ یاری خدا آرام بگیرد. (و گرنه باین شماره تجهیزات نیازی نبود) و نیست یاری (و پیروزی) مگر از نزد خدای غالب که کارهایش از روی اساس است.

(خدا شما را در جنك بدر نصرت داد) تا ریشهٔ طایفه ئی از (بزرگان) کسانی

1- رجوع به جلد سوم همین تفسیر در تفسیر سورهٔ «انفال».

2- رجوع به جلد سوم همین تفسیر ص 32.

را که کفر پیشه کردند، قطع کند (چنانکه صنادید قریش را شکست داد که هفتاد نفرشان کشته و هفتاد نفرشان اسیر شدند) یا آنکه ایشان را خوار (و سرکوب) سازد پس بازگردند (و به هزیمت روند) در حالتی که بی بهرگان (و بمراد نارسیدگان) باشند (چنانکه بقیهٔ مشرکین در جنك بدر به هزیمت رفتند).

سوره آل عمران (3): آیات 128 تا 129

مقدّمه

1 - مسلمانان در جنگ احد به علت عدم صبر تیراندازان و شتاب در جمع آوری غنیمت جنگی و عدم اطاعت از فرمان پیامبر که دستور فرموده بود سنگر احد را تخلیه نکنند، پس از پیروزی، شکست خوردند و جنك بشکست مسلمانان پایان یافت.

2 - در موضوع آیهٔ 128 و بالتبع 129 تفاسیر چندی شده است (رجوع به تفسیر مجمع البیان). و تفسیر ذیل از محرر این تفسیر است.

لَيْسَ لَكَ ... رَحِيمٌ

علت شکست مسلمانان در جنگ احد و حکم کسانی که سنگر احد را تخلیه کردند

ای پیامبر! نیست برای تو به هیچ وجه چیزی از اختیار (و اختیار تام در قبضهٔ قدرت خداست) (اینك کسانی را که سنگر را تخلیه کردند و در جنك احد باعث شکست مسلمانان شدند) یا خدا به مهربانی بر ایشان رجوع می فرماید (و از تقصیر ایشان درمی گذرد) یا ایشان را عذاب می فرماید (زیرا) پس البته آنان ستمکارانند.

و از آن خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، می آمرزد بسود هرکه می خواهد و عذاب می کند هرکه را می خواهد. و خدا آمرزگار و مهربان است.

سوره آل عمران (3): آیات 130 تا 138

مقدّمه

1 - در خلال بیان واقعهٔ جنك احد مسئله تحریم ربا با ربح مرکب و تعلیمات

دیگر ناظر باین است که ربا گرفتن از یهود باعث برقراری رابطه است و تماس مسلمانان با یهود صلاح نیست.

2 – برای تحکیم اخوت ایمانی و رابطهٔ اسلامی رعایت امور آتیه امری است الزامی.

3 – در سورهٔ بقره تحریم ربا و در این سوره تحریم ربا با افزودن مدت و ربح، تذکر داده شده است.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَأْکُلُوا اَلرِّبَوا ... لِلْمُتَّقِینَ

تحریم ربا با ربح مرکب و...

ای مسلمانان! ربا (یعنی سود) مخورید افزوده در ربح (ربح مرکب تصاعدی) افزوده در مدت، و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید باشد که شما رستگار شوید، و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است(1) و خدا را فرمان ببرید و پیامبر را. باشد که شما مورد رحمت قرار گیرید، و بشتابید بسوی (تهیهٔ وسیلهٔ) آمرزشی از پروردگارتان و (بسوی) بهشتی که پهنای آن (به پهنای) آسمانها و زمین است(2) (و صفت طول آن در فهم بشر نمی گنجد) که برای متقیان آماده شده است.

همان کسانی که در حالت آسایش و سختی انفاق می کنند، و فروخورندگان خشمند (با قدرت بر انتقام) و عفوکنندگان از (تقصیرات) مردم اند (این صفات

1– آتش برای کافران است با لذات و برای عاصیان تباه کار است بالعرض. یا کافران را نار تعذیب است و عاصیان را نار تأدیب (تفسیر کاشفی اقتباسا).

2– و بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است (رجوع به جلد ششم همین تفسیر ص 305 در تفسیر سورهٔ حدید). و عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که: مراد از «پهنا» این است که: آسمانها و زمین را پهلوی هم بگذاری. و حضرت به هنگام بیان این جمله، دستهای خود را با هم پهن کرد (تفسیر صافی به ترجمه).

مذکوره صفات نیکوکاران است) و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

و کسانی که چون کار ناشایست کردند یا به خودهاشان ستم کردند، خدا را به یاد آوردند، پس برای گناهانشان آمرزش طلبیدند - و چه کسی گناهان را می آمرزد مگر خدا؟(1) - و بر گناهی که کردند اصرار نکردند (که صغیره، صغیره نیست با اصرار و کبیره، کبیره نیست با استغفار(2) و حال اینکه (قبح اصرار بر گناه را) می دانند.

آن گروه (که توصیف شدند) مزدشان آمرزش است از پروردگارشان و بهشتهائی که از زیر آنها نهرها می رود درحالی که جاویدان در آن بهشتها هستند. و چه نیکومزدی است مزد آن عاملان.

علی التحقیق از پیش از شما ملت اسلام، شریعتها بوده که سپری شده است، پس شما در زمین سفر کنید در نتیجه بنگرید (و ببینید) پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است.

این که گفته شد سخن واضح است برای مردم (عموما) و راهنما و پند است برای پرهیزکاران (خصوصا زیرا آنها متنبه می شوند).

سوره آل عمران (3): آیات 139 تا 143

مقدّمه

سبك آیات 139-143 گواهی می دهد که آیات، بعد از فرار لشکر اسلام در حینی که پیامبر را به شعب احد انتقال داده اند و مسلمانان فراری به میدان جنگ برگشته اند؛ نازل شده است.

وَ لاٰ تَهِنُوا ... تَنْظُرُونَ

از شکست یافتن در جنگ احد نگران نباشید

و ای مسلمانان! (از شکست در جنگ احد) سستی به خود راه ندهید و اندوهناك

1- پس گناه بخشی نصاری بی أساس است.

2- کافی از حضرت صادق (ع) بنقل تفسیر صافی.

نباشید (مشرکین مغلوبند) و شما غالبید اگر مسلمان هستید.

اگر (در جنگ احد) زخمی (و زحمتی) بشـما برسد پس علی التحقیق به قوم مشرکین (در جنگ بدر) زخمی (و زحمتی) رسیده است مثل زخم (و زحمت) شما.

(مشرکین در کار خود سست نشده اند، بطریق اولی شما که به رحمت خدا مستظهرید نباید سست بشوید).

و آن ایام آسایش و رنج را در بین مردم می گردانیم:

(تا مردم بدانند که دست قاهری متصرف در کارهاست).

و تا (در واقعهٔ احد) خدا جدا کند(1) کسانی را که اسلام واقعی آورده اند (از مسلمانان غیر واقعی).

و تا خدا از شما مسلمانان واقعی نمونه های کامل (برای عالم انسانیت) فراگیرد.

(و تا شرك را محو کند) و خدا مشرکین را دوست نمی دارد.

و تا خدا (براثر غربال جنگ) کسانی را که اسلام آورده اند (در یك جای غربال) پاك (و خالص) گرداند (و جمع آوری کند)، و کافران را (در جای دیگر غربال جمع آوری کند و) نابود سازد.

آیا شـما مسلمانان پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال اینکه هنوز خدا کسانی را که از شما جهاد کرده اند (از متخلفین جهاد، جدا نکرده و) نشان نداده، و هنوز صابران را (از غیر صابران جدا نکرده و) نشان نداده است.

و قسم است که شـما بودید که آرزوی شهادت می کردید از پیش از اینکه آن را ملاقات کنید، پس علی التحقیق آن را دیدید (که جمعی در جنگ احد شربت شهادت نوشیدند) و شما می نگریستید.

سوره آل عمران (3): آیه 144

مقدّمه

جنگ احد مغلوبه شد و ابلیس بانگ زد که: «محمّد» کشته شد. و لشکر اسلام،

1- تفسیر کاشفی.

به هزیمت رفتند و علی علیه السّلام و طلحه و... در مواظبت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پافشاری کردند و چون لشکر اسلام از حیات پیامبر آگاه شدند مسلمانان به میدان جنگ برگشتند.

آیهٔ 144 هزیمت رفتگان را توبیخ می نماید.

وَ مٰا مُحَمَّدٌ إِلاّٰ رَسُولٌ ... اَلشّٰاكِرِينَ

شبه توبیخ نسبت به هزیمت رفتگان

و نیست «محمّد» مگر فرستاده ای (از خدا) که علی التحقیق از پیش از او پیامبرانی (بوده و) درگذشته اند. آیا پس اگر «محمّد» بمیرد یا کشته شود، بر پاشنه های خودتان برمی گردید؟ (و از دین اسلام عقب گرد می کنید!). و کسی که بر دو پاشنهٔ خود، عقب گرد کند، پس به هیچ چیزی (و وجهی) به خدا زیان نمی رساند (و به خودش زیان می رساند) و البته خدا شاکران را (شاکران بر نعمت اسلام را که ثبات قدم برآن دارند) مزد می دهد.

سوره آل عمران (3): آیه 145

مقدّمه

آیهٔ 145 تحریض مسلمانان است بر جهاد و دلیر ساختن آنان در معرکهٔ جنگ با اهل عناد. زیرا هرکه بداند که عمر او معین است، در مبارزات دلیر خواهد شد (تفسیر کاشفی باقتباس).

وَ مٰا كٰانَ لِنَفْسٍ ... اَلشّٰاكِرِينَ

مرگ به اذن خداست

و (ای مسلمانان! شما از ترس مرگ فرار کردید و حال اینکه) نیست برای هیچ ذی روحی که بمیرد مگر به فرمان خدا. درحالی که مرگ نوشته شده و وقت آن معین است. (و این اشخاص که در جنگ احد کشته شده اند مرگشان فرارسیده بود و اگر در میدان جنك هم نبودند، می مردند). و هرکس مزد دنیا را می خواهد مزد او را از دنیا می دهیم و هرکس مزد آخرت را می خواهد مزد او را از آخرت می دهیم، و البته شاکران (بر نعمت اسلام) را مزد می دهیم.

سوره آل عمران (3): آیات 146 تا 148

مقدّمه

آیات 146-148 اشاره به شجاعت مجاهدین عهود گذشته است که با پیامبران بوده اند.

وَ كَأَيِّنْ ... اَلْمُحْسِنِينَ

شجاعت مجاهدین عهود گذشته

و بسا از پیامبری که جماعتی(1) بسیار (از خدا شناسان) به مددکاری او (با دشمنان دین) جنك کردند، پس بجهت جراحات و تلفاتی که در راه خدا به ایشان رسید سست نشدند و (از بسیاری جنك) ناتوانی نکردند (و در عقائدشان تزلزل راه نیافت) و (با دشمنان دین) فروتنی ننمودند(2) (و صبر کردند) و خدا صابران را دوست می دارد.

و نبود سخن آن جماعت (در هنگام برخورد با دشمن در میدان پیکار) مگر اینکه می گفتند: ای پروردگار ما! بیامرز برای ما گناهانمان را، و از حد درگذشتن ما را در کارمان، و قدمهای ما را (در جنك) استوار ساز، و ما را بر گروه کافران یاری ده.

(پس همهٔ درخواستهاشان انجام شد و حال اینکه پیامبرشان کشته شده بود، و مانند شما نکردند) در نتیجه خدا به آنان اجر دنیا و خوبی اجر آخرت را داد (و آنان نیکوکارند) و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

سوره آل عمران (3): آیات 149 تا 150

مقدّمه

منافقین به مسلمانان در جنك احد پیام دادند دائر بر اینکه به خانه های خود بشتابید و بر سر اهل وعیال خود بروید که مهم اسلام از پیش نمی رود، و رد بر آنان. و بقولی پیام از یهود و نصاری بوده است (تفسیر مجمع البیان).

1- کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 112.

2- تعریض به منهزمان است که می خواستند به عبد اللّه ابن ابی منافق پناه ببرند تا برای ایشان خط امان از ابو سفیان بگیرد.

يٰا أَيُّهَا ... اَلنّٰاصِرِينَ

از کفار پیروی مکنید

ای مسلمانان! اگر کسانی را که کفر پیشه کردند، پیروی کنید، شما را بر پاشنه هاتان (و عقربهٔ دین شما را از اسلام به کفر) برمی گردانند، پس منقلب (و واژگون) می شوید، زیان زدگان. (این کافران چه کاره اند که کارساز شما شده اند؟) بلکه خدا کارساز شما مسلمانان است و آن غیب مطلق بهترین یاری دهندگان است.

سوره آل عمران (3): آیه 151

مقدّمه

در روز جنگ احد پس از اینکه جنگ مغلوبه شد و محور جنك بر زیان مسلمانان چرخید، خدا ترس در دل کفار انداخت که با وجود ظفر و غلبه، بدون جهتی ترك کارزار کردند و به مکه بازگشتند.

سَنُلْقِي ... اَلظّٰالِمِينَ

القاء رعب (یعنی بیم و هراس) در دل کفار

البته ترس (و بیم) را در دلهای کسانی که کافر شده اند می افکنیم زیرا با خدا چیزی را شریك قرار دادند که خدا به آن حجت و برهانی نفرستاده است. و جایگاه مشرکین آتش است و چه بد است اقامتگاه ستمکاران (یعنی مشرکین).

سوره آل عمران (3): آیات 152 تا 153

مقدّمه

در جنك احد، مسلمانان، کافران را از دم تیغ گذرانیدند و کافران شکست خوردند و رو به هزیمت گذاردند و راه مکه را پیش گرفتند و جنك بنفع مسلمانان پایان یافت.

ولی تیراندازان رخنهٔ کوه احد، که هزیمت مشرکین را دیدند بطمع غنائم جنك که از مشرکین در میدان جنك باقی مانده بود سنگر را تخلیه کردند. خالد بن ولید و عکرمة بن ابو جهل که سنگر را خالی دیدند از پشت سر مسلمانان دور زدند

و عبد اللّه بن جبیر امیر تیراندازان و معدودی را که در سنگر باقی مانده بودند، کشتند.

و مشرکین فراری که مطلع شدند برگشتند و آتش جنك بار دیگر مشتعل و تنور آن گرم شد و در این هنگام تلفات مسلمانان به هفتاد نفر رسید. و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سنگباران شد و دندانش شکست و پیشانیش نیز. و دو حلقهٔ کلاه خود از ضرب سنك در گونه اش فرورفت و هم در گودال (که ابو عامر راهب بلکه فاسق کنده و پوشانیده بود تا مسلمانان در آن سقوط کنند) افتاد و شیطان فریاد زد که: «محمّد» کشته شد. و لشکر اسلام منهزم گردید و علی و طلحه(1) با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باقی مانده بودند که پیامبر را از گودال بیرون آوردند و به دامنهٔ کوه نشاندند. و چون فراریان از مسلمانان آگاه شدند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کشته نشده، لذا منهزمین به میدان جنك برگشتند و مشرکین را وادار به هزیمت و عزیمت به سمت مکه نمودند.

وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اَللّهُ ... تَعْمَلُونَ

شکست پس از پیروزی و علت شکست

و قسم است که خدا وعدهٔ خود را بشما (دربارهٔ نصرت شما مسلمانان در آغاز جنك احد عملی کرد و) راست گفت - آنگاه که کافران را باذن خدا (و حکم او) می کشتید - تا آنگاه که بددل شدید (که: هم قطاران ما غنائم جنك را می برند و ما که در رخنه و سنگر کوه احد هستیم از جمع آوری غنائم بازمانده ایم) و در کار (و امر تخلیهٔ سنگر کوه) بنزاع پرداختید (بعض از تیراندازان تابع فرمان پیامبر شدید و رخنهٔ کوه را محافظت کردید و بعض دیگر مخالفت نموده از کوه سرازیر شدید و به جمع آوری غنائم پرداختید) و (امر فرماندهٔ خود عبد اللّه بن جبیر را) نافرمانی کردید (و، سرباززدید) از بعد آنکه خدا چیزی را که دوست می دارید بشما نمود (یعنی جریان تخلیهٔ سنگر بعد از فتح و نصرت شما بود).

بعض از شماست کسی که دنیا را می خواهد (و آنان کسانی بودند که سنگر را تخلیه کردند) و بعض از شماست کسی که آخرت را می خواهد (و آنان کسانی بودند

1- و...

که برای محافظت سنگر باقی مانده بودند).

سپس (بشؤم این پدیده، خدا رفع نصرت کرد و شما مسلمانان را به خودتان واگذاشت و) شما را از کشتن کافران بازداشت (و شکست خوردید) تا شما را در معرض آزمایش درآورد.

و قسم است که (باز هم) خدا از شما عفو کرد (و گرنه همگی کشته شده بودید) و خدا صاحب فضل (و رحمت) است بر مسلمانان.

(نصرت را به واسطهٔ تخلف از فرمان پیامبر از شما بازداشت) آنگاه که به بالای کوه می گریختید و (از شدت ترس و دهشت) به هیچ کس متوجه نمی شدید، و حال اینکه پیامبر، شما را در عقب شما می خواند (و می گفت: «الی عباد اللّه فانی رسول اللّه» و شما اجابت نمی کردید) پس خدا شما را مکافات کرد به غمی بالای غمی (: غم شکست و غم فوت غنیمت) تا (این ملکه در شما پیدا شود که) اندوهناك نشوید بر غنیمتی که از دست شما رفته است و نه بر آنچه از قتل و جرح بشما رسیده است. و خدا به کرداری که می کنید آگاه (و خوب با خبر) است.

سوره آل عمران (3): آیه 154

مقدّمه

کار مسلمانان در روز جنگ احد نیمی به فتح گذشت و نیم دیگرش به شکست و دادن هفتاد نفر تلفات. و لیکن کار به این جا خاتمه پیدا نکرد، زیرا هنوز چشم مسلمانان به خواب سنگین فرونرفته بود و نیاسوده بود که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان خبر رسید که مشرکین بار دیگر از وسط راه عزم مراجعت و جنگ و ریشه کن کردن بقیهٔ مسلمانان را دارند. و لذا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امر فرمود که اردوی زخمی مسلمانان که از جنگ احد برگشته، مهیای حرکت به جبهه شود و اردوگاه، در «حمراء الأسد» هشت میلی مدینه(1) معین شد.

1- رجوع به ص 299.

ثُمَّ أَنْزَلَ ... اَلصُّدُورِ (1)

مسلمانان در هضم جنگ «أحد» و جنگ «حمراء الأسد» دو طایفه شدند

سپس از بعد غم [غم شکست و غم فوت غنیمت]، خدا بر شما (مسلمانان) آرامشی که (بصورت) خواب سبکی (یعنی پینکی) بود فرود آورد:

که طایفه ئی را آن خواب سبك فرومی گرفت (که در نتیجه از رنج جراحات وارده و حوادث نازلهٔ جنگ احد و از وقائعی که حدوث آن مجددا انتظار می رفت بیاسودند).

و طایفهٔ دیگر علی التحقیق آنان را جانهاشان در اندوه(2) افکنده بود (زیرا فکر خویشتن نگذارد که خواب سبك به چشمشان بیاید و) به خدا گمان می بردند گمان ناروا (مانند) گمان اهل جاهلیت (که کار «محمّد» به انجام نخواهد رسید و شام «محمّد» سحر نخواهد داشت). (و با خود) می گفتند: آیا برای ما از کار ظفر و نصرت (که وعده داده شده ایم) از چیزی (و بهره ای) هست؟ ای پیامبر! بگو: البته کار ظفر و نصرت - همهٔ ظفر و نصرت - از خداست.

ای پیامبر! پنهان می دارند در دلهاشان آنچه را برای تو آشکار نمی سازند.

(با خود) می گویند: اگر برای ما از کار ظفر و نصرت، چیزی (و بهره ای) بود (همچنان که خدا و پیامبر وعده داده اند) در احد کشته نمی دادیم.

1- این آیه، یکی از دو آیه ای است که هریك مشتمل بر 28 حرف تهجی است.

2- محرر این تفسیر گوید: «غم» (بفتح غین و شد میم) را ترجمه نکردم و آن بمعنی اندوه است و لیکن «هم» (بفتح هاء و شد میم) را ترجمه کردم و آن نیز بمعنی اندوه است. و فرق بین «هم» و «غم» چنانکه در کتاب مجمع البحرین [در لغت «همم»] به ترجمه گفته این است که: «هم» بمعنی اندوه قبل از نزول کار مورد نگرانی است و این اندوه خواب را از سر، می پراند. و «غم» بمعنی اندوه بعد از نزول کار مورد نگرانی است و این اندوه جالب خواب است.

ای پیامبر! بگو: اگر شـما در خانه هاتان (هم) بودیـد، آنان که کشـته شـدن برایشان نوشـته (و واجب) شـده بود، بی گمان بیرون می آمدند بسوی کشتنگاههای خودشان.

و (پیشامد خبر مراجعت لشـکر مشرکین برای این است که:) تا خدا ظاهر گرداند(1) آنچه را که در سـینه های شماست (از اندیشه ها) و تا (براثر غربال پیش آمدها) آنچه را که در دلهاتان است پاك (و خالص) گرداند. و خدا به آنچه در سینه هاست، داناست.

سوره آل عمران (3): آیه 155

مقدّمه

جهت هزیمت لشـکر اسـلام، شیطان بوده و علت لغزش یافتن از شیطان، شؤم بقایای اخلاق عهد جاهلیت است که در فراریان حکمفرما بوده.

إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَلَّوْا ... حَلِيمٌ

علت هزیمت لشکر اسلام

البته کسانی از شـما مسـلمانان که رخ تافتنـد در روزی که دو گروه کافران و مسـلمانان (در حربگاه احد) برخورد کردند، جز این نیست که شیطان (که فریاد زد که: «محمّـد» کشـته شده است)، آنان را لغزانید بسـبب (و جهت شؤم) پاره ای از آنچه (قبل از اسـلام) بدست آورده بودند، و قسم است که خدا از آنان عفو کرد (و از تقصیرشان درگذشت) زیرا البته خدا آمرزگار و بردبار است.

سوره آل عمران (3): آیات 156 تا 158

مقدّمه

کافران سفسـطه می کردنـد و در اذهان مردم چنین جا می دادنـد که اگر فلان کس سـفر نرفته بود نمی مرد و یا اگر به میـدان جنگ نرفته بود کشته نمی شد. لذا آیات در ردّ آنان آمد.

1- تفسیر کاشفی.

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا ... تُحْشَرُونَ

از مرگ نترسید

ای مسلمانان! مباشید مانند کسانی که کفر را اختیار کردند و برای برادرانشان (برادران کشته و یا مردهٔ خودشان خواه نسبی یا سببی) آنگاه که سفر کردند در زمین و مردند یا در جبهه های جنگ بودند و کشته شدند گفتند: اگر نزد ما بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند.

(شما مسلمانان به گفتهٔ کافران ترتیب اثر مدهید و از جهاد خودداری مکنید) تا (شما براثر نترسیدن از مرگ به ترقیات نائل شوید و) خدا آن را (یعنی سفسطهٔ مانع از جهاد را که به غرض آلوده است) در دلهاشان حسرتی (و دریغی) بگذارد. و خدا زنده می سازد و می میراند و خدا به کرداری که می کنید بیناست.

و قسم است که اگر (شما مسلمانان جهاد کنید و) در راه خدا کشته شوید یا (بمانید و به مرگ طبیعی) بمیرید بی گمان (مشمول آمرزش و رحمت خدا هستید و) آمرزشی از خدا و رحمتی (از او) بهتر است از مالی که کافران (با دلهره از مرگ) جمع می کنند (و عاقبت هم می میرند و آمرزیده هم نمی شوند).

و قسم است که اگر بمیرید یا کشته شوید بی گمان بسوی خدا (که مقصد و مقصود شما مسلمانان است) گرد آورده می شوید (در حالی که شما مشمول آمرزش و رحمت هستید).

سوره آل عمران (3): آیات 159 تا 160

اشاره

فَبِمٰا رَحْمَةٍ ... اَلْمُؤْمِنُونَ

گذشت پیامبر (ص) نسبت به فراریان از جنگ احد

ای پیامبر! پس بسبب بخشایشی از خدا (به تو) برای مسلمانان فراری از جنك احد، نرم شدی. و اگر درشت خوی (و) سخت دل بودی بی گمان از گرد تو پراکنده می شدند، پس، از تقصیر آنان درگذر، و برای آنان آمرزش بطلب و در کار (کاری که حکم خدا دربارهٔ آن صادر نشده) با مسلمانان مشاوره کن (مشاورهٔ تو بر علم تو نمی افزاید بلکه دل مسلمانان را براثر احترامی که به آنان می گذاری گرم می کند -

علاوه امت اسلام در آینده راه و رسم مشاوره با یکدیگر را پیروی می کنند - به اضافه در مشاوره، سریرهٔ اشخاص و نیاتشان از سخنانشان مکشوف می گردد) پس (بعد از مشاوره) چون قصد محکم به انجام کاری کردی پس بر خدا توکل کن، زیرا البته خدا توکّل کنندگان را دوست می دارد (و او هم بر مقاصدشان مدد می کند).

اگر خدا شما را یاری بدهد پس هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر خدا شما را فروگذارد، پس کیست آنکه - از بعد فروگذاشتن خدا - شما را یاری کند، و بر خدا، پس باید مؤمنان توکل کنند (تا راه را از چاه به آنان نشان دهد و طریق وصول به مقصد را هموار کند و موانع را برطرف سازد).

سوره آل عمران (3): آیه 161

اشاره

وَ مٰا کٰانَ لِنَبِيٍّ ... لاٰ یُظْلَمُونَ

نکوهش از آنان که سنگر کوه احد را تخلیه کردند

و (ای تیراندازان جنك احد که سنگر کوه را در دست داشتید و بطلب غنیمت، سنگر را تخلیه کردید، گمان بردید که پیامبر در تقسیم غنائم جنك خیانت می کند و سهم شما را نمی دهد که با شتاب به جمع آوری غنیمت پرداختید؟(1) هیچ پیامبری را سزاوار نیست که در غنیمت خیانت کند، و هرکه خیانت کند بیاید در روز قیامت با آنچه خیانت کرده است (و آن مال وبال دوش او خواهد بود) سپس هرکسی آنچه بدست آورده است مزدش بالتمام داده می شود، و آنان ستم کرده نمی شوند.

سوره آل عمران (3): آیات 162 تا 163

مقدّمه

چون فرمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صادر شد که اردو به «احد» عزیمت کند، جماعتی از منافقین از حرکت خودداری کردند. دراین باره آیه آمد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

أَ فَمَنِ اِتَّبَعَ ... یَعْمَلُونَ

وضع منافقین

1- باقتباس از قول کلبی و مقاتل، مذکور در کتاب اسباب النزول واحدی.

آیا پس کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده (و به جهاد اقدام کرده) مانند کسی است که (از درگاه خدا) بازگشته به خشمی از خدا (که ترك جهاد کرده)؟ (- نه چنین است) و جایگاه او جهنم است و چه بدسرانجامی است. (جهنم).

آن دو گروه دارای مراتب اند نزد خدا (گروه نخستین در بلندی و گروه دوم در پستی). و خدا به کرداری که می کنند بیناست.

سوره آل عمران (3): آیه 164

اشاره

لَقَدْ مَنَّ اَللّٰهُ ... مُبِينٍ

عظمت پیامبر (ص)

قسم است که خدا بر مسلمانان منت گذارد، زیرا در میان ایشان پیامبری را از جنس خودشان [نه از فرشتگان بلکه از جنس آدمیان که به او انس توانند گرفت] برانگیخت، که آیات خدا را بر آنان می خواند، و آنان را (از پلیدیهای شرك و ذمائم اخلاق) پاك می سازد، و قرآن و حکمت (یعنی راه خوره و رسم نورانی شدن دلها) را به آنان می آموزد، و اگرچه از پیش از آمدن آن پیامبر بی گمان در گمراهی آشکار بودند.

سوره آل عمران (3): آیه 165

مقدّمه

گرچه شکست جنك احد مولود تخلف تیراندازان بود که سنگر را تخلیه کردند و لیکن همین پیشامد هم مولود امر دیگری است و آن این است که در روز جنك «بدر» هفتاد نفر از مشرکین را کشتید و هفتاد نفر را اسیر کردید. بشما گفته شد که اسراء جنك «بدر» را گردن بزنید و اگر مالی گرفتید و آزادشان کردید بهمین عدد باید تلفات بدهید. شما قبول کردید و گفتید: ما فدیه می گیریم و آنها را آزاد می کنیم، و در آینده اگر جنگی بپاشد و تلفات دادیم، شهید هستیم.

دراین باره آیه آمد:

أَ وَ لَمّٰا ... قَدِيرٌ

ریشهٔ شکست مسلمانان در جنگ احد

آیا و چون بشـما مسـلمانان (در جنك احد) مصـیبتی رسید (که هفتاد نفر کشته دادید) که علی التحقیق (در جنك «بدر») دو برابر آن را (به مشـرکین) رسانیدیـد (زیرا هفتاد نفر را کشتیـد و هفتاد نفر را اسـیر کردیـد) (از روی تعجب و جزع) گفتیـد که: این مصـیبت از کجا (به ما رسـیده) است (و حال اینکه ما مسـلمانیم و پیامبر خدا در میان ماست و بر پیامبر وحی نازل می شود، و طرف ما مشرکین اند)؟! ای پیامبر! بگو: تلفات جنك احد از نزد خود شماست (که در جنك «بدر» فدیه قبول کردید). البته خدا بر هر چیزی تواناست.

سوره آل عمران (3): آیات 166 تا 168

اشاره

وَ مٰا أَصٰابَكُمْ ... صٰادِقِينَ

ارزیابی حادثهٔ جنگ احد

و آنچه بشـما مسـلمانان رسـید در روزی که دو گروه مسلمان و کافر (در احد) با هم برخورد کردند پس به اجازهٔ خدا بود (زیرا خود مسبب شکست شدیـد) و تا خدا مسـلمانان واقعی را نشان بدهد. و تا خدا کسانی را که نفاق کردند نشان بدهد (چه آنکه عبد اللّه بن ابی و سیصـد نفر از یارانش از حضور در جنك احد خودداری کردند).

و برای منافقین گفته شـد (و گوینده یکتن از انصار بنام عبد اللّه بن عمرو بود) که بیائید در راه خدا (با مشـرکین) کارزار کنید یا (مشـرکین را) (از قتل و غارت مدینه) بازدارید.

(در جواب) گفتند: اگر می دانستیم که جنك می شود بی گمان شما را پیروی می کردیم.

آن منافقین (که بسـبب این گفتار پردهٔ نفاق خود را عقب زدنـد) از آن روز (بر مسـلمانان آشـکار کردند که آنان) بسوی کفر نزدیك ترند تا از آنان بسوی اسلام.

به دهانهاشان چیزی را می گوینـد که در دلهاشان نیست. و خـدا به آنچه (این منافقین) کتمان می کننـد داناست. همانها که (پس از حادثهٔ جنك احد) برای برادران همفکر خود، و حال اینکه همفکرانشان هم از حضور در جنك نشسته بودند - گفتند: اگر

کشتگان احد ما را فرمان می بردند (و از مدینه خارج نمی شدند) کشته نمی شدند.

ای پیامبر! بگو: پس، از خودهاتان مرگ را دفع کنید اگر راستگویانید.

سوره آل عمران (3): آیات 169 تا 171

مقدّمه

دربارهٔ آیات 169-171 در کتاب اسباب النزول واحدی چند شأن نزول نقل کرده از جمله این است که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله [بعد از جنك احد] به جابر بن عبد اللّه نظر افکند و فرمود: چرا تو را غمگین می بینم؟ عرض کرد: یا رسول اللّه! پدرم کشته شده و از او قرض و عیال باقی مانده.

حضرت فرمود: آیا به تو خبر بدهم که خدا با احدی سخن نگفته مگر از پشت حجاب و با پدرت روبه رو سخن گفته. پس، خدا فرموده: ای بندهٔ من! از من سؤال کن تا به تو بدهم.

پدرت در جواب گفته: مرا به دنیا برگردان که دوباره در راه تو کشته شوم.

خدا فرموده: حکم کرده ام که به دنیا بازنگردند.

پدرت در جواب گفته: ای پروردگار من! پس [از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده ای، به یاران] بعد من ابلاغ کن لذا آیه آمد:

وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ ... اَلْمُؤْمِنِينَ

فیض شهادت در راه خدا

و ای پیامبر! البته البته مپندار کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مردگان. بلکه (آنان) زندگانند - نزد پروردگارشان روزی داده می شوند، در حالتی که شادمانند به آنچه خدا از افزونی خود به آنان عطاء کرده است. و مژده می دهند به آنان که هنوز از بعد ایشان نه پیوسته اند به این که: نیست هیچ گونه ترسی بر آنان و نه آنان اندوهگین می شوند.

مژده می دهند به نعمتی از خدا و افزونی ای، و به این که البته خدا مزد مسلمانان را ضایع نمی سازد.

سوره آل عمران (3): آیات 172 تا 178

مقدّمه

چون ابو سفیان و اتباع او در مسیر مراجعت از احد به مکه پشیمان شدند که چرا ریشهٔ مسلمانان را نکنده اند، عزم مراجعت نمودند.

حضـرت روز فردای جنك برای همین جریان به تعقیب آنها پرداخت و در «حمراء الأسد» اردو زد تا دشمن از شکست مسلمانان در جنك احد سوءاستفاده نکند (کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 121).

اَلَّذِينَ اِسْتَجٰابُوا ... مُهِينٌ

غزوهٔ «حمراء الأسد»

مسلمانانی که خدا و پیامبر را (از صمیم قلب) اجابت کردند از پس آنکه در جنك احد به ایشان زخم رسیده است برای کسانی از ایشان که نیکوکاری کردند و از مخالفت فرمان خدا ترسیدند، مزدی است بزرگ.

همان مسـلمانان که مردم (یعنی قافلهٔ تجار یا طایفه ئی از اعراب بادیه(1) (برحسب پیغام ابو سـفیان) برای آنان گفتند که: البته مردم (یعنی ابو سفیان و اتباع) علی التحقیق جمع (و متفق الکلمه) شده اند برای کارزار با شما، پس، از آنان بترسید.

پس (بجای اینکه بترسند) - این پیغام - ایمان ایشان را زیاده کرد و گفتند:

«حسبنا اللّه، و نعم الوکیل»: خدا ما را بس است و خدا نیکو کارگزاری است.

(پیامبر با اردوی مسـلمانان که دیروز جنك احـد را پشت سـر گـذارده بودند با بدنهای زخمی، آهنگ «حمراء الأسد» کردند و سه روز هم توقف کردند و لیکن أبو سفیان که از تعقیب پیامبر بیمناك شده بود راه مکه را پیش گرفت و مراجعت نکرد).

پس مسلمانان (از «حمراء الأسد») بازگشتند بعافیتی تمام - از خدا -، و

1- نفری از عبد القیس بودند (کتاب سیرهٔ ابن هشام ج 3 و 4 ص 121).

زیادتی عزت و حرمت و جلالت، که به ایشان هیچ گونه سختی ای نرسید، و خشنودی خدا را پیروی کردند، و خدا صاحب فضل بزرگ است (که شر مشرکان را بوسیلهٔ القاء ترس در دل آنها، از مسلمانان بازداشت).

جز این نیست که پیغام پیغام آور شما بالقاء شیطان (یعنی ابو سفیان) بوده.

شیطان، شما را به دوستان خودش می ترساند، پس، از دوستان شیطان مترسید و از من بترسید اگر هستید مسلمانان.

و ای پیامبر! کسانی که در نصرت کفر می شتابند (همچون عبد اللّه بن ابی - منافق و اتباع او)، تو را اندوهگین نسازند. زیرا البته آنان به هیچ چیزی خدا را زیان نمی رسانند (بلکه به خودشان زیان می رسانند). خدا (بسوء اختیارشان) می خواهد هیچ گونه بهره ای در آخرت برای آنان قرار ندهد(1) و از آن آن شتابندگان در یاری کفر است، عذابی بزرگ.

البته کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریدند به هیچ چیزی به خدا زیان نمی رسانند و از آن ایشان است عذابی دردناك.

و البته البته کسانی که کفر را پیشهٔ خود کرده اند (از: یهود و نصاری و مشرکین و منافقین(2) نپندارند که البته آنچه را که بر زندگانی و عمرشان می افزائیم، خوب است برای جانهاشان. جز این نیست که بسود ایشان بر زندگانی و عمرشان می افزائیم تا (فرصت داشته باشند که) بر گناه بیفزایند، و از آن ایشان است عذابی خوارکننده (زیرا پیمانهٔ گناهشان لبریز و سرریز شده است).

سوره آل عمران (3): آیه 179

مقدّمه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: صورتهای افراد امتم را بر من عرضه کردند همان گونه که

1- یعنی اگر منافقین با پیامبر (ص) در جنگ احد شرکت می کردند، از خدا طلبکار می شدند و مزد می خواستند.
2- تفسیر کاشفی.

بر آدم علیه السّلام عرضه کردند. و من می دانم چه کسی برای من ایمان می آورد و چه کسی کافر می شود. چون این خبر به منافقین رسید، استهزاء کردند و گفتند: «محمّد» معتقد است که مؤمن به او و کافر به او را می شناسد در صورتی که ما با او هستیم و او ما را نمی شناسد. دراین باره آیه آمد (کتاب اسباب النزول واحدی بنقل از سدی به ترجمه - در کتاب مزبور، دو شأن نزول دیگر هم نقل شده).

مٰا كٰانَ اَللّٰهُ ... عَظِيمٌ

آزمایش در کار است

خدا آن نیست که مسلمانان را بر آنچه الحال برآن هستید، بگذارد تا وقتی که (منافق) ناپاك را از (مسلمان مخلص) پاك، جدا سازد.

و خدا آن نیست که شما را بر غیب مطلع سازد (که کدام ایمان می آورد و کدام کافر می ماند) و لکن خدا (برای اطلاع بر غیب) برمی گزیند از پیامبرانش هرکه را بخواهد، پس به خدا ایمان بیاورید و به پیامبرانش. و اگر ایمان بیاورید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، پس، از آن شماست مزدی بزرگ.

سوره آل عمران (3): آیه 180

مقدّمه

جمهور مفسرین بر این هستند که آیهٔ 180 دربارهٔ مانعین زکات نازل شده (کتاب اسباب النزول واحدی).

وَ لاٰ يَحْسَبَنَّ ... خَبِيرٌ

کیفر مانع زکات

و البته البته کسانی که (از پستی همت) به آنچه خدا از فضل (و کرم) خود (از مال دنیا) به آنان داده است، بخل می کنند (و زکات و حقوق واجبهٔ خود را نمی پردازند) نه پندارند که آن بخل برای ایشان خوب است بلکه آن بخل برای ایشان بد است. در روز قیامت آنچه را که به آن بخل کرده اند البته طوق کرده می شوند (و در گردن آنان می آویزند بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تندی

زهر مو بر سـر آن نمانـده باشد، و دو نقطهٔ سـیاه در زیر چشـمهای آن آشـکارا است و چنین ماری خبیث ترین مارهاست و این مار هر دو کنارهٔ روی و دهن او را می گیرد و توبیخ کنان می گوید: من مال توام که در دنیا به آن لاف می زدی(1) (و بخیلان بدانند که می میرند) و از آن خداست میراث آسمانها و زمین و خدا به آنچه می کنید آگاه (و خوب باخبر) است.

سوره آل عمران (3): آیات 181 تا 182

مقدّمه

أبو بکر وارد «بیت المـدارس» [خانه ای که یهود در آنجا کتاب خودشان را تـدریس می کننـد] یهود شد، دید مردم بسـیاری گرد مردی بنام «فنحاص»(2) (بر وزن قرطاس) جمع شـده اند و او از علماء و احبار یهود بود. و حبر (بر وزن وقت) دیگری هم بنام «اشـیع» آنجا بود. ابو بکر به فنحاص گفت: وای بر تو ای فنحاص! از خـدا بترس و اسـلام بیاور، به خـدا قسم تو می دانی که «محمّد» فرسـتادهٔ خداست و از نزد خدا با کتاب حق آمده است و اسم او در توراة و انجیل که نزد شماست نوشته شده است.

فنحاص به ابو بکر گفت: ما به خـدا قسم به خدا احتیاج نداریم و او به ما محتاج است. و ما بسوی او زاری نمی کنیم آن گونه که او بسوی ما زاری می کنـد و مـا از او بی نیـازیم و او از ما بی نیاز نیست. و اگر او از ما بی نیاز بود از ما اموالمان را قرض نمی خواست چنانکه یار شـما «محمّد» معتقد است. خدا شما را از «ربا» نهی می کند و خود به ما ربا می دهد. و اگر از ما بی نیاز بود به ما «ربا» نمی داد.

أبو بکر بخشم رفت و سـخت بر روی فنحاص سـیلی زد و گفت: به خدائی که جانم در دست او است اگر عهدی که بین ما و بین شماسـت نبود گردنت را می زدم، ای دشـمن خدا! فنحاص خدمت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفت و گفت: ببین ابو بکر یار تو بمن چه کرده! حضرت به ابو بکر فرمود: چرا چنین کردی؟

1- تفسیر کاشفی.

2- «فنحاص»، هم با «صاد» و هم با «سین» ضبط شده.

أبو بكر گفت: يا رسول اللّه! اين دشـمن خـدا سـخن بزرگى گفته است: او معتقـد است كه خدا فقير است و يهودان اغنياءاند و چون چنين گفت، براى خدا بغضب اندر شدم و به روى او سيلى زدم.

فنحاص منكر شد و گفت: من چنين سخنى نگفته ام(1). آيه دراين باره نازل شد (سيرهٔ ابن هشام ج 1 و 2 ص 558 و 559 به ترجمه).

[سـيره، آيات: «لَقَدْ سَمِعَ اَللّٰهُ ... اَلْحَرِيقِ» ، «وَ لَتَسْمَعُنَّ ... اَلْأُمُورِ» ، «وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ ... أَلِيمٌ» ، «لاٰ تَحْسَبَنَّ ... أَلِيمٌ» را جزء همين شأن نزول آورده است].

و اما كتاب اسباب النزول واحدى فقط آيهٔ: «لَقَدْ سَمِعَ اَللّٰهُ ... اَلْحَرِيقِ» را مشمول همين شأن نزول گفته است.

لَقَدْ سَمِعَ اَللّٰهُ ... لِلْعَبِيدِ

كفر گفتن «فنحاص» يهودى

قسم است كه خدا شنيد سخن كسانى را كه گفتند: البته خدا فقير است و ما توانگرانيم.

البته آنچه را كه گفته اند مى نويسيم و كشتن آنان پيامبران را به ناحق.

و مى گوئيم: بچشـند عذاب سوزان را. آن عذاب بسبب چيزى است كه دستهاى شما پيش فرستاده است. و البته خدا براى بندگان، ستمكار (و بنده آزار) نيست.

سوره آل عمران (3): آيات 183 تا 185

مقدّمه

كلبى گفته كه: كعب بن الأشـرف و مالك بن الضيف و وهب بن يهودا و زيد بن تابوه و فنحاص بن عازورا و حيى بن اخطب خدمت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم رسيدند و گفتند: تو معتقدى كه خدا تو را براى رسالت به ما فرستاده است و كتابى هم بر تو فرود آورده. و ليكن در توراة با ما عهد شده كه به رسولى كه معتقد است از نزد خدا

1- شـبل گفته: بمن خبر رسـيده كه جملهٔ: («يد اللّه مغلولة»: [دست خدا بسـته است]) را هم همين «فنحاص» گفته است (كتاب اسباب النزول واحدى ص 99).

آمده، ایمان نیاوریم تا «قربانی ای» برای ما بیاورد که آتش بیاید و آن را بسوزاند.

پس اگر تو برای ما می آوری تو را تصدیق می کنیم. دراین باره آیه آمد.

محرر این تفسیر گوید: یهودان مزبور سفسطه کرده اند و من در توراة چنین چیزی ندیده ام. آنچه مسلم است این است که: پیغمبر باید دارای معجزه باشد، هر پیامبری بصورتی معجزه آورده است. موضوع قربانی و آمدن آتش و سوزانیدن هم معجزهٔ پیغمبری از پیغمبران بوده است و آن پیغمبر بر ما ناشناخته است.

اَلَّذِينَ قٰالُوا ... اَلْغُرُورِ

بهانه جوئی یهود

(و قسم است که خدا شنید سخن) همانها که گفتند: البته خدا عهد کرده است بسوی ما که برای هیچ فرستاده ای ایمان نیاوریم تا برای ما «قربانی ای» بیاورد که آتش، آن قربانی را بسوزاند.

ای پیامبر! بگو: علی التحقیق پیش از ظهور من شما را پیامبرانی آمد با معجزات و (نیز) به آنچه شما گفتید. پس چرا شما آن پیامبران را کشتید؟ اگر راستگویانید (که پیروی پیامبر صاحب قربانی را می باید کرد).

پس ای پیامبر! اگر تو را تکذیب کردند، پس محققا پیامبرانی پیش از تو تکذیب شده اند که معجزات و صحیفه ها و کتاب روشن کننده آورده اند.

هر نفسی چشندهٔ مرگ است. و جز این نیست که بنحو کامل داده خواهید شد مزد هاتان را در روز قیامت پس هرکه از آتش دور داشته شد و در بهشت درآورده شد، پس، علی التحقیق پیروز شده است و نیست زندگانی دنیا مگر کالای فریبنده (و بهره ای ناپایدار).

سوره آل عمران (3): آیات 186 تا 187

مقدّمه

أهل شرك بعد از هجرت مهاجران به مدینه، دست تعدی به ضیاع مالی که مسلمانان در مکه داشتند دراز کرده می فروختند و هرکه را از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند. حق سبحانه آیت فرستاد (تفسیر کاشفی اقتباسا).

زهری گفته که: کعب بن الأشـرف، پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و مؤمنان را بوسیلهٔ اشعار، هجومی کرد و مشرکان را بر جنگ با آنها تحریص و ترغیب می کرد و در اشعار خود زنان مسلمانان را طلیعهٔ غزل سرائی و تعشق قرار می داد.

پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: کیست که شر ابن الأشرف را کوتاه کند؟ محمّد بن سلمه عرض کرد: یا رسول اللّه! من داوطلبم - پس او و أبو نائله و گروهی، همـدست شدنـد و او را با خدعه کشـتند و سـر او را آخر شب در حالی که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله نماز می خواند بحضور آوردند. آیه آمد (تفسیر مجمع البیان به ترجمه و کتاب اسباب النزول باقتباس)(1).

لَتُبْلَوُنَّ ... یَشْتَرُونَ

آزار مشرکین و یهود به مسلمانان

ای مسـلمانان! قسم است که البته البته آزمایش کرده خواهید شد در مالهاتان و در جانهاتان و قسم است که البته البته می شنوید از کسانی که پیش از شـما کتاب به ایشان داده شده (یعنی یهود و نصاری) و از کسانی که شرك پیشهٔ خود کرده اند، (سخنانی که در شنیدن آن است) رنج بسیار. و اگر (بر آزار این گروه) صبر کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، پس البته آن صبر و پرهیز از استواری کارهاست.

و (ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که خـدا پیمان کسانی را که کتاب به آنها داده شـده است گرفت که با قیـد قسم و دو تأکید کتاب را برای مردم بیـان می کنیـد و کتاب را کتمان نمی کنیـد، پس کتاب را، پس پشـتهاشان انداختنـد و آن را فروختنـد به بهائی انـدك، پس بـد چیزی را می ستانند.

سوره آل عمران (3): آیات 188 تا 189

مقدّمه

أبو سعید خدری گفته که: مردانی از منافقین در عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از حرکت

1- کشـته شدن کعب در ماه ربیع الأول سال سوم هجری بوده (رجوع به جلد دوم مقدمهٔ همین تفسیر ص 116 و جلد ششم همین تفسیر در تفسیر سورهٔ حشر ص 336-341).

با آن حضـرت برای جنگ تخلف کردند، پس چون حضرت به مدینه وارد شد عذر خواهی کردند و قسم یاد کردند، و دوست داشتند که در برابر کار ناکرده تحسـین شونـد. آیه آمد (کتاب اسـباب النزول واحدی به ترجمه) و در بعض شأن نزولها آیه را درباره علماء (و احبار) یهود گفته اند.

لاٰ تَحْسَبَنَّ ... قَدِيرٌ

توقع بیجا

ای پیامبر! البته البته مپنـدار کسانی را که شادمان می شونـد به آنچه آورده انـد (از نفاق و تخلف از جنك) و دوست می دارنـد که سـتوده (و تحسین) شوند به آنچه انجام نداده اند، پس البته البته آنان را در مقام رستگاری از عذاب مپندار، و از آن ایشان است عذابی دردناك.

و از آن خداست پادشاهی آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی تواناست (و هیچ کس از قبضهٔ قدرت او بدر نمی تواند رفت).

سوره آل عمران (3): آیات 190 تا 194

اشاره

إِنَّ فِي خَلْقِ ... اَلْمِيعٰادَ [فَاسْتَجٰابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ]

آیات تفکر (که پنج آیه است)

البته در آفرینش آسـمانها و زمین و آمد و شد شب و روز بی گمان نشانه هاست (جهت توحید ذات و صـفات خدا) برای صاحبان عقلهای صافی از شوائب.

(صاحبان عقلهای صافی از شوائب) همانها (هسـتند) که خدا را یاد می کنند در حالت ایسـتاده و نشسـته و بر پهلوهاشان (خوابیده یا تکیه زده)، و در آفرینش آسمانها و زمین فکر (و اندیشه) می کنند (و می گویند):

ای پروردگار ما! این دستگاه را به باطل نیافریده ای. پاکا! پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.

ای پروردگـار مـا! البته تو هرکه را در آتش داخـل کنی پس علی التحقیق او را رسوا کرده ای (زیرا او سـتمکار و مشـرك است) و نیست برای ستمکاران (از: مشرك و یهود و نصاری و امثال ایشان) از هیچ گونه یاورانی.

ای پروردگـار مـا! البته ما شـنیدیم که نـداء کننـده ئی (به آواز بلنـد) برای ایمان نـداء می کنـد (و آن قرآن است که می گویـد:) به این که به پروردگارتان ایمان بیاورید. پس (نداء آن منادی را اجابت کردیم و) ایمان آوردیم.

ای پروردگار ما! پس بیامرز برای ما گناهانمان را. و بزدای از ما بدیهای ما را. و ما را با نیکوکاران بمیران (و محشور کن).

ای پروردگار ما! و به ما بده آنچه را که بر زبان پیامبرانت به ما وعده کرده ای، و ما را در روز قیامت رسوا مساز، چه آنکه البته تو زمان و مکان وعدهٔ خود را خلاف نمی کنی.

پس، پروردگار صاحبان عقلهای صافی، برای آنان درخواستهاشان را پذیرفت.

سوره آل عمران (3): آیه 195

مقدّمه

1 - أم سـلمه عرض کرد: یا رسول اللّه! هر عاملی را اجری است، این چگونه باشد که خدا مردان مهاجر [از مکه به مدینه] را مناقب بسـیار کرد و زنان مهاجرات را از هجرت نصیبی ارزانی نفرمود؟ دراین باره آیه آمد (اسباب النزول واحدی و تفسیر کاشفی).

2 - محرر این تفسـیر گوید: جملهٔ: «فَاسْتَجٰابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» ، هم خاتمهٔ آیات قبل است و هم فاتحهٔ آیهٔ 195 و این موضوع سابقه دار است که یك جمله، هم خاتمه باشد و هم فاتحه مانند: «وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِي اَلْعِلْمِ» مذکور در همین سوره.

فَاسْتَجٰابَ ... اَلثَّوٰابِ

عمل مردان و زنان مسلمانان هیچ کدام تباه نمی شود

پس پروردگارشان برای آنان درخواستشان را پذیرفت (و فرمود:) که البته من ضایع نمی سازم (و تباه نمی کنم) کارکرد هیچ صاحب عملی را از شما مسلمانان از مرد یا زن (مرد و زن دراین باره فرقی ندارند) بعض شما از بعض دیگر است (و

همه بار یك شـجرید). پس کسانی که (از مکه به مـدینه) هجرت کردند، و از خانه هاشان بیرون رانده شدند، و در راه (راه اطاعت) من آزار کرده شدنـد، و کارزار کردنـد و کشـته شدنـد، قسم است که البته البته از آنان بدیهاشان را می زدایم و قسم است که البته البته آنان را داخل بهشـتهائی می کنم که از زیر آنهـا نهرهـا (از: آب و شـیر و شـراب و عسـل) می رود، بعنـوان مزد از نزد خـدا، و خـدا نزد او، «مزد نیـك» است(1).

سوره آل عمران (3): آیات 196 تا 198

مقدّمه

مشـرکین مکه در عشـرت بودند و فقراء مسـلمانان در عسـرت. و در خاطر مسـلمانان می گذشت که: چرا باید بت پرسـتان در ناز و نعمت باشـند و خداشـناسان در گرسـنگی و رنـج و محنت؟! خـدا برای تسـلیت ایشان با پیامبر خود خطاب فرمود، و مراد فقراء امت انـد (کتاب اسباب النزول واحدی و تفسیر مجمع البیان به ترجمه و تفسیر کاشفی).

و فراء گفته: آیه دربارهٔ یهود متنعم است (تفسیر مجمع البیان به ترجمه).

لاٰ یَغُرَّنَّكَ ... لِلْأَبْرٰارِ

فریب تنعم کافران را مخورید

ای پیامبر! البته البته نبایـد تو را بفریبـد آمد و رفت کاروان کسانی که کفر پیشه کردند در شـهرها (برای تجارت). (زیرا آن تنعم) برخورداری ای اندك است سپس جایگاه ایشان جهنم است و چه بد آرامگاهی و بستری است (آن جایگاه).

لیکن کسـانی که از مخـالفت پروردگارشان پرهیز کردنـد از آن ایشان است بهشـتهائی که از زیر آنها (از زیر کاخها و درختانش) نهرها می رود، درحالی که جاویداننـد در آن بهشـتها (این بهشـتها) بعنوان پذیرائی مقدماتی(2) (اسـت) - از نزد خـدا -. و آنچه نزد خـداست برای نیکوکاران بهتر است (از آن متاع فانی که در دست کفار است).

1- و خداست که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو نزد اوست (تفسیر کاشفی باقتباس).

2- هرگاه بهشت برای پذیرائی مقدماتی باشد، پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقاء نباشد (تفسیر کاشفی باقتباس).

سوره آل عمران (3): آیه 199

مقدّمه

نجاشی پادشاه حبشه در ماه رجب سال نهم هجری وفات یافت (رجوع به ج 2 مقدمهٔ همین تفسیر ص 1217).

نجاشی وفات یافت و جبرئیل خبر مرگ نجاشی را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله داد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: برادر دینی شما در خارج سرزمین عربستان، امروز از دنیا رفته است. بیرون بیائید تا بر او نماز بگذارید.

عرض کردند: آن کیست؟ فرمود: نجاشی است.

آنگاه حضرت به قبرستان بقیع رفت و از مدینه تا حبشه حجاب برداشته شد و حضرت تختی را که جنازه برآن بود دید و بر او نماز گذارد [و چهار تکبیر گفت و برای نجاشی طلب آمرزش کرد و به اصحاب خود فرمود: برای او طلب آمرزش کنید](1).

منافقین گفتند: «محمّد» بر مرد کافر نصرانی حبشی که او را هرگز ندیده است نماز می گذارد و حال اینکه بر دین او نیست! دراین باره آیه آمد (روایت از جابر بن عبد اللّه و انس و ابن عباس و قتاده است - کتاب اسباب النزول واحدی در یکی از دو شأن نزول و تفسیر مجمع البیان در یکی از سه شأن نزول).

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ ... اَلْحِسٰابِ

وفات نجاشی پادشاه حبشه

و البته از اهل کتاب بی گمان کسانی هستند که به خدا و به قرآنی که بسوی شما مسلمانان فرود آورده شده و آنچه بسوی آنان (از توراة و انجیل) فرود آورده شده است ایمان می آورند، درحالی که (این گونه اهل کتاب) برای خدا فروتنان اند، آیات خدا را نه می فروشند (و نه می خرند) به بهائی کم (چنانکه احبار یهود و

1- ما بین دو قلاب در تفسیر مجمع البیان نیست.

أسـقفان رشوت خوار نصاری آیات خدا را می فروشـند و در کتاب توراة و انجیل تحریف می کنند. و آراء آنها را متمکنین از اشراف یهود و نصـاری به مقـدار جو و چنـد قطعه کربـاس و امثـال آنها می خرنـد). آن گروه، از آن ایشان است مزدشان - نزد پروردگارشان - البته خـدا حسابگر چالاك است.

سوره آل عمران (3): آیه 200

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا ... تُفْلِحُونَ

خلاصهٔ کلام و ختم سوره

ای مسـلمانان! جهاد کنید و در قتال دشـمنان شکیبائی نمائید (و در میدان جنگ، قدم استوار دارید) و ساخته و آمادهٔ کارزار با دشمنان خدا باشید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، باشد که شما رستگار شوید.

«پایان»

تعالیق

ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَی اَلْکٰ اذِبِینَ (آیهٔ 61)

در هنگام دعاء «ابتهال» [یعنی نفرین کردن در موقع مباهله] دو دست را بلند می کند و می کشد و اشك که از چشـمانش جاری شد، دعاء می کند (کتاب وافی بنقل از کتاب کافی در باب اشارات دعاء از کتاب «صلاة»).

کُلُّ اَلطَّعٰ ام ... اَلْمُشْرِکِینَ (آیات 93-95)

1 - این آیات دربارهٔ ابراهیم علیه السّلام است که مفسرین متعرض نشده اند.

2 - راجع به خون و پیه، این دستورات در توراة داده شده است.

در توراة سفر لاویان 23:7 نوشته که: پیه گاو و گوسفند و بز را مخورید.

در توراة سفر لاویان 9:3 نوشـته که: و از ذبیحهٔ سـلامتی، هدیهٔ آتشـین بجهت خداوند بگذراند یعنی پیهش و تمامی دنبه را، و آن را از نزد عصعص جدا کند و پیهی که احشاء را می پوشاند و همهٔ پیه را که بر احشاء است و دو گروه (قلوه ها) و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کند و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام، هدیهٔ آتشین بجهت خداوند است

در توراة سفر لاویان 17:3 نوشته که: تمامی پیه از آن خداوند است قانون ابدی در همهٔ پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.

وَ لا تَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ قُتِلُوا ... اَلْمُؤْمِنِينَ (آیات 169-171)

در بعض شأن نزولها این آیات را راجع به سریهٔ بئر معونه گفته (رجوع به جلد دوم مقدمهٔ همین تفسیر ص 1123).

اَلَّذِينَ اِسْتَجَابُوا لِلّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ ... عَظِيمٍ (آیات 172-174)

در بعض شأن نزولها این آیات را راجع به غزوهٔ بدر صغری گفته.

(رجوع به جلد دوم مقدمهٔ همین تفسیر ص 1125 و 1126).

وَ قَتْلَهُمُ اَلْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ (آیهٔ 181)

کشتن پیامبران که به بنی اسرائیل عهد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت داده شده بااینکه آنان پیامبران را نکشته اند، ناظر باین نکته است که: راضی به کار هر قوم حکم مرتکب را دارد و یهود عهد پیامبر نه تنها راضی به کار پدران خود بوده اند بلکه در کشتن پیامبر اسلام کوشا بوده اند و لیکن قدرت بر عمل نیافته اند که از جمله: تصمیم آنان به انداختن بام غلطان بر پیامبر بوده است (رجوع به جلد ششم همین تفسیر ص 342 در تفسیر سورهٔ «حشر»).

حکمت

در مواردی از سورهٔ آل عمران و سورهٔ بقره کلمهٔ «حکمت» ذکر شده است و، آنگاه بمعنی «خوره» یعنی فروغ نبوت است و گاه بمعنی کلمات قصار حکمت آمیز است و گاه بمعنی راه و رسم نورانی شدن دلهاست.

فنحاص

«فنحاص» و «فنحاس» و «فینحاس» و «پنحاس»، همه یك اسم است و ظاهرا اول کس که باین اسم موسوم شده فینحاس بن العازار، نوهٔ هارون است (توراة سفر خروج 25:6).

این کلمه مرکب است از «فواة» (بر وزن غلام) یعنی دهان و از «نحاس» (بر وزن غلام) یعنی مس [یعنی دهن مسین یا برنجین].

اسماء السّور

الصورة

ص: 330

فهرس مطالب عمدهٔ «مقدمه» و «تعاليق» و «حواشى» جلد اول

الصورة

ص: 331

الصورة

ص: 332

الصورة

ص: 333

الصورة

ص: 334

الصورة

ص: 335

الصورة

ص: 336

الصورة

ص: 337

الصورة

ص: 338

الصورة

ص: 339

الصورة

ص: 340

الصورة

ص: 341

الصورة

ص: 342

الصورة

ص: 343

الصورة

ص: 344

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹